هذا الکتاب
اکسیر العبادات فی
اسرار الشهادات من مصنفات
فاضل الدربندی
قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم رزیتنا بمصیبة من جعل الامامة من ذریته والشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت
قبته وعدم احتساب ایام زیارته من اعمار زواره السید المظلوم ابی عبد الله الحسین صلوات الله وسلامه
علیه وعلی جده المبعوث رحمة للعالمین الذی قال فی حقه حسین منی وانا من حسین وعلی ابیه امیر المؤمنین
صلوات الله وسلامه علیه وامه فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه علیها سیدة نساء العالمین وعلی
اخیه سید شباب اهل الجنة اجمعین وعلی اولاده الائمة المیامین المکرمین من الائمة المعصومین صلوات الله علیهم
وبعد چنین گوید عبد مذنب [illegible] حسین ابن علی اکبر غفر الله ذنوبهما [illegible] که هر فردی از افراد انسانی و اولاد آدم که از
مطموره عدم بعرصه وجود [illegible] قدم نهاده و بزیور عقل و شعار خود آراسته [illegible] که تا حق و باطل [illegible] با وضوح و لایح میشود که این
جهان فانی جای [illegible] و منزل جاوید [illegible] اراده و اختیار خویش [illegible] آورده و ایام معدودی [illegible] بازار [illegible]
و [illegible] برد قال الله تبارک وتعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم
تارة اخری  مقصود از این خلقت نه همین خوردن و خوابیدن و بانواع ملاهی [illegible] بسر بردن افحسبتم انما خلقناکم
عبثا وانکم الینا لا ترجعون بلکه فعال پروردگار یکتا و کارهای خالق بی همتا منزه از لغو و عبث و منوط بحکمتها و مصالح است و آیات
قرآنیه و براهین عقلیه و آثار نقلیه همه مطلق و متفق [illegible] که هر عمل نیک حسنه را جزائی و هر سیئه را [illegible] است من یعمل سوء یجز به ان الذین
آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلک الفوز الکبیر
پس خوشا بحال کسیکه متفطن این مطلب عظیم و تعقل این مقصد جسیم بوده عمر عزیز و قدرت و قوت و صحت و شوکت خود را به غفلت و لهو
دنیوی بسر نبرده [illegible] باعمال صالحه و تحصیل مثوبات اخرویه و ذخیره یوم لا ینفع مال ولا بنون مصروف نموده و بفرمان لازم الاذعان
وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ
الفساد فی الارض امتثال و اطاعت نموده تا از خذلان متابعت هوای نفس و شیطان [illegible] مصداق [illegible]
خلاصی یافته بخلعت افتخار قد افلح من زکیها مخلع گردد و بمطلب سعادت ابدی و فیض [illegible] که بالاتر از وی مرتبه متصور نمیشود
لیکن با این ضعف یقین و قوت نفس اماره تحصیل این مرتبه سعادت و توفیق اینگونه عبادت در این ازمنه بندرت اتفاق افتد
بلکه حال خود و امثال خود را ملاحظه میکنیم همه غرق بحر عصیانیم بلسان حال [illegible] کوئیم اگر تصور نمایم
از سرمایه عمری که هدر رفته [illegible] نه نفعی برده و نه سودی تحصیل کرده ایم و نه در این دنیا بمضمون یا ایها الذین آمنوا هل
ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم  معامله که نفعی داشته باشد بدست آورده نمیدانم فردا بچه رو برویم و بچه نحو
[illegible] بگوئیم خدایا [illegible] داده و بمضمون الدنیا مزرعة الآخرة  اینجا را مزرعه آخرت قرار داده نه تخمی کاشته ایم و نه حاصلی برداشته
پس از این حال بسیار باید بگوئیم اللهم عظم بلائی وافرط بی سوء حالی وقصرت بی اعمالی [illegible] و در این دریای سیاه
دنیا افتاده ایم و در گرداب [illegible] مبتلا شده ایم نه شناوری کرده ایم نه بساحل رسیده [illegible] کشتی نجات نشسته ایم نمیدانم این غرقابها که
برای ما مهیا شده آخر بکجا منتهی میشود الآن که اینجا نشسته ایم خود را اسیر دو دشمن قوی که نفس اماره و شیطان باشد داده و مطیع

هر دو شنیدیم پیغمبر دانی است نه مشمول خطاب عتاب آمیز الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین بوده
باشیم اللهم عظم بلائی خدایا در مشکلی بسیار عظیم در پیش داریم غریبیم در این راههای پر خوف آشفته ایم در این منزل تنگ و تاریک ترسیده ایم
منزل کجا است پیغمبر ما در این وادی سرگردانیم و منزل بعید خدایا آتش کباب از درون ما شعله کرده اینست که ملائکه وقت نماز
ندا میکنند قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم برخیزید بسوی آتشهائی که افروخته اید در پشتهای خود تا آن آتشها را
خاموش کنید چه سود این آتشها با شند تا وقت احتضار و آتش احتضار و قبر و قیامت هم بر آن علاوه شود نمیدانیم برای
کدام یک از اینها گریه کنیم و لیلا منها ازعج و ابکی اگر گریه ات باید ان شاء الله برای بیع اینها عذر دارد و الا غصه هم خوبست
هلا الآن هر کار خود را دوا باید دارا زیرا که [illegible] علاجی برشان پیدا کرده میگویم ای کاسبین در تجارت و کسانیکه
سرمایه را ضایع کرده و از دست شما رفته است و نقد خالص نداریم و نداریم که ببازار قیامت بریم و ای کسانیکه در ظلم
و معصیت اسراف نموده و از حد تجاوز کرده اید از فیض نا امید نباشید و رحمت عامه الهی مأیوس و نا امید نباشید مگر نشنیده اید
قول خدا و غفار را که به حبیب خود میفرماید قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من روح الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
بلکه بوسیله از وسائل تحصیل مرتبه و قرب معنوی در کار حضرت او حاصل نمایید و بهترین وسایل مقربه بسوی خداوند تعالی که باعث
نجات از عذاب و سبب وصول ثواب باشد همین است که چنگ زدنست بدامن شفاعت و محبت و ولایت
حضرت ختمی مرتبت و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم که آنهایند سبیل اعظم و صراط اقوم و کهف حصین و عروه وثقی و کشتیهائی که
هر کس در آنها قرار گرفت نجات یافت خاصه مصباح الدجی و سفینة النجاة سید شباب اهل الجنة و والد الائمة التسعة السید المظلوم
ابا عبد الله الحسین روحی له الفداء زیرا که اوست بابی از ابواب بهشت و اوست کشتی نجات و چراغ هدایت اگر چه
ائمه علیهم السلام همه ایشان ابواب جنانند و کشتیهای نجات ولی باب حسینی مسلکش وسیعتر است و کشتی حسینی جریانش بر
لجه های عمیق سریعتر و تندتر و قرار گرفتن او بر سوی ساحل نجات آسانتر و همه آنها چراغ هدایتند ولی محل استضائه بنور حضرت
حسینی اوسع دائره است و همه آنها پناهگاه است لیکن منهاج کهف حسینی مسامحه بردار و سهلتر است پس در اینوقت خطاب
کردم بنفس خود و بشر کیهای وی در این امر خوفناک بیائید بسوی من و قصد نمائید این دریای رحمت حسینیه را و داخل
شوید با اهل اسلام در حالتیکه مطمئن باشید و عزم نمائید بقرارگاه این کشتی حسینی و سوار شوید بوی بسم الله مجریها و مرسیها ان
ربی لغفور رحیم و نظر نمائید بانوار حسینیه که آنجناب نظر نماید بسوی شما و اقتباس نمائید از نورش پس عزم مصمم شد به دخول
در آن باب و زیاده گشت شوقم بسوی آنجناب و چون وسایل و خصایص آنحضرت در کثرت و مزیت امتیاز
خاص و فضیلت مخصوصه داشت و مدتی بود که متفکر و متردد بودم که بکدام وسیله از وسایل حسینیه و بکدام باب از
ابواب رحمت واسعه الهیه تقرب پیدا کنیم تا در این اوان خیریت نشان که قائد توفیق راهنمائی نموده دلالت نمود و ترجمه
بهترین کتابی از بهترین عالمی که عبارت باشد از کتاب مستطاب اسرار الشهاده و اکسیر العباده من مصنفات العالم
القمقام و الفاضل الطمطام الذی لم یأت بنظیره الزمان و عقم عن مثله الدوران نادرة الدهر و انسان الذی [illegible] الکاشف
لحقایق الاخبار و الواقف علی دقایق الاسرار المشتهر اسمه المنیف فی الاقطار کاشتهار الشمس فی دائرة النهار العالم
الربانی و الفاضل الصمدانی جناب الآخوند ملا آقا الدربندی الشیروانی قدس سره اللطیف که فی الحقیقه در رسم تعزیه
داری حق عظیم بعامه اهل اسلام گذاشت جزاه الله من الاسلام و اهله خیر الجزاء و چون آنجناب این کتاب مثل سایر
اشیائی که انتساب بمجلس آل عبا علیه التحیة و الثناء دارد امتیاز و فضیلت خاص داشت لهذا جناب جلالتمآب
امیر الامراء العظام سرکار شوکتمدار حسین علی شاه خان امیر بهادر جنگ امیر تومان دام اقباله و زید جلاله که از ارادتمندان
خاص و محبین و خادمین مخصوص آن بزرگوار بود متکفل مخارج طبع این کتاب مبارک گردید که نسخه وی بکاشانه شیعیان
و دوستان امیر المؤمنین منتشر گشته و فائده اش عام بوده باشد و هر کس که بذل نموده بعنوان هدیه تجارتیست امید که
فردای قیامت باعث نجات از عذاب و موجب جزیل مثوبات گردیده در صفحه روزگار اسباب ذکر خیر
و مغفرت بوده یادگار بماند و قرار ترجمه بر اینست که در اخبار و احادیث الفاظ و عبارات عربیه را اغلب بعینه
نقل نموده بعد ترجمه اشاره نماید و آنکه خارج از اخبار است کلام خود مصنف [illegible] و یا سایر علما [illegible]

اکتفا بعین ترجمه میشود و بقدر امکان تجاوز از ترجمه عین کلمات شان نماید مستدعی از ناظرین آنکه اگر چیزی که بغلط یا بسهوی اطلاع یابند بعقل ایمحض بقصد اصلاح برآیند که آن الانسان محل السهو والنسیان و فوق کل ذی علم علیم و در حین نفع جناب مصنف و مترجم و باعث طبع و والدین ایشان را بدعای مغفرت یاد و شاد نمایند رب اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب

و از اینجا شروع بمقصد نمایم مستعینا بالله تعالی ترجمه عین الحمد لله الذی جعل المعارف الالهیة والاعتقادات الحقانیة اشرف المکتسبة الفنا و خیر ذخیرة و زاد لیوم المعاد حمدا یتردد ترددا نفاس الصدور و یتکرر تکرر لحظات العیون حمدا یونس و یحرس النعم من الزوال و تحفظها عن التغییر والانتقال والصلوة علی محمد خیر مبعوث و اشرف وارث و موروث و افضل مولود دعا الی خیر معبود والنور الانور الذی تشعشع عنه کل وجود و انتشر لاجل کماله کل موجود و علی آله الذین اذهب الله عنهم الارجاس و طهرهم من الادناس و جعل مودتهم اجر آله فی الناس فهم حبل الهدی و فلک النجاة و شجرة التقی ولا سیما علی اخیه و وصیه و ابن عمه و وزیره الذی محبته من صحاح الاعمال و ان اضمر و ما یبدا الافعال خفی او اظهر کل فضله مما علیه الاجماع و اشتهر و سنته مما یغنی عن تحتم الاستماع فحبه تقوی ضعفا الحسنات و تمحی موبقات السیئات و ترجح نوادر المیزان و شواردها اذا اقیم میزان العدل یوم المعاد علی السیئات و ان کانت من الموبقات عدا الشرک والالحاد فکفی فی فضل حبه قول الله عز و جل فی الحدیث القدسی مخاطبا لنبیه انت منی حیث شئت انا و علی منک حیث انت منی و علی منی حیث علی منک و قوله تبارک و تعالی اخاطبا محمد صلی الله علیه و آله حبک تکن انت جنته تکن علی قبته و حب تکن علی غیره تکن محبو علیه و ان اجرحوا و ان اخرجوا

حمد و سپاس خداوندی را سزاست که معارف الهی و اعتقادات حقانیه را اشرف مکتسبات بندگان و بهترین ذخیره و توشه برای یوم معاد گردانیده حمد کردنی که تردد میکند مثل تردد نفسها در سینه ها و مکرر میشود مثل مکرر شدن لحظات چشمها حمد کردنیکه انس میدهد و حشیان نعمتها را از زوال و حفظ میکند آنهارا از تغییر و نقل و صلوة بر محمد که بهترین مبعوث شدگان و اشرف وارث و موروث و افضل مولودیکه خلق را دعوت نمود بسوی بهترین معبود و نوریست که درخشنده گردید از او جمیع وجود و منتشر گشت برای کمالش هر موجود و بر آل او که خداوند عالم ارجاس را از ایشان زایل و از ادناس پاک و بری نمود مودت و دوستی ایشان را در میان مردم برای او اجر گردانید پس ایشان جبل هدایت و کشتی نجات و درخت تقوی و پرهیزکارند خصوصا برادر و وصی و پسر عم و وزیر او که محبتش از صحاح اعمالست اگر چه مضمر باشد افعالست خواه خفی باشد و خواه آشکار کتاب فضلش از چیزهائیست که بر آن اجماع قائم شده و شرف سنت او از چیزهائیست که غنی میکند مردم را از جهت استماع و اشتهارش بمرتبه ایست که احتیاج بشنیدن ندارد پس محبت او مضاعف حسنات قوی و مهلکات سیئات محو میشود و نوادر و شوارد میزان ترجیح و زیادت پیدا میکند بر سیئات وقتیکه در روز معاد میزان عدل بر پا میشود اگر چه سیئات و گناهان از مهلکات بوده باشد غیر از شرک و الحاد پس کفایت میکند خصوصا فضل دوستی و محبت او قول خدای عز و جل در حدیث قدسی که پیغمبر خود را مخاطب نموده میفرماید ای حبیب من تو از من در مرتبه هستی که خواسته ام و علی از تو در مرتبه ایست که تو از من هستی و حسنات علی از من تا بمقامی که علی از تست و در هر مقامی که تو هستی علی هم در آن مقامست و هر مقامیکه علی در اوست حسنات علی هم در او اگر چه معصیت کار باشند اما بعد چنین گوید بنده احقر امیدوار بلطف پروردگار خود آنکه شهیر بآقا ابن عابد ابن رمضان ابن زاهد دربندی شیروانی عطاء الله کتابه بیمینه یوم الجزاء چون تفکر در مطالب حکمیه و تدبر در مسائل عقلیه و نقلیه نزد من خوشتر از خواب شیرین و گواراتر از سیراب تشنه بود پس فرو رفتم در شطری از عمر خود بدریاهای افکار و استوار نمودم در گرداب های سخت آنها تا نوشتم در علم فقه کتاب خزائن الاحکام را در شرح درة غرویه که از مصنفات سید مهدی المشهور ببحر العلوم است و مقدار متن آن شرح از نود هزار بیت متجاوز آمد و بحمد الله چنان بطرز خوب در آمد که در شان وی گفته شد بتحقیق تدوین کننده مجامع و مطالب و سلطان اقلیم فقاهت و تفریعات و فرمانفرمای مملکت تحقیقات و تدقیقات بلی چنین است هر که غواصی نماید بدریاهای خوشگوار بیرون آورد لؤلؤهای آبدار و هر کس طلب نماید سیرابی از فرات دیگری نمی ترسد از تشنگی در کناره وی پس از آن نوشتم در علم اصول کتاب خزائن الاصول را در غایتیکه

ابتدا کننده بودم در وی از اول حسن و قبح عقلیین تا آخر استصحاب بعد از آن مسائل متعلقه بتقلید و مقدار آنکتاب نزدیک
به پنجاه هزار بیت رسید بلکه پس از آن نوشتم فن تمرینیات و آن علمی است که بسبب وی عالم کامل قادر میشود که بکار دارد در تمرینهای
ضوابط علم اصول و کاسه های اصول و قواعد فقه را و تدبیر در اصول متکاثره و قواعد متظافره و متوافقه که در این فن است
قدرت یابد شخص حاذق فاضل که این دو علم اصول و فقه را پیش روی خود بهر طرف که بخواهد بگرداند مثل انگشتری که در دستش باشد
پس از آن نوشتم در فن علم اعتقادات و غرض این که در اصول عقاید بود از مسئله عدم جواز تقلید در اصول دین تا آخر مسائل معاد و آنچه از
متعلقات اوست و بعد از آن هم چنان کتابی آمد که مراتب تحقیق بسته او است که در حکمت حکمای الهیه مطرز در ترتیب کتابیه
دیباچه کلامشان را در هر باب بجز آنکه اقتباس و اخذ نمایند از انوار آنکتاب و مرصع نمایند گردن بند آنکتاب
خودشان را از آنچه جمع کرده اند از جواهر ایشان و مقدار او زیاده از بیست هزار بیت بود و پس از آن نوشتم قواعد
متقنه و اصول محکمه در بیان اخبار و علم رجال پس آنانیکه اراده دارند صعود نمایند باعلی درجه فهم اخبار و بگذارند قدمهای
خودشان را بر بالای رجال مر آنها را لازم است که حفظ نمایند مطالب او را و ضبط کنند قواعد او را چنانکه حفظ میکنند
صلحا و اخیار تعقیبات فرایض و ادعیه وارده در خلوات شبها و اطراف روزها را و مقدار آنکتاب بچهارده هزار بیت
میرسد با بجهه مدتی از عمر خود در تصنیف آنها صرف نمودم و الآن عمرم به پنجاه سال گذشته و بنا گذاشتم از زبان جمعی از اصحاب
که از دنیا رحلت نموده اند صادر شده بعد از آنکه مطلع شده اند بجمله از مطالب بعضی از این کتابها که این مرد چیست
هر قدر از رحمت آفتاب ساعد او رشد نمیکند تر و آبدار میشود و هر چه شکوفه بار آورد میوه دار میشود و اگر چنانچه زبان به تکلم
گشاید تر قبس بلیغ و بهره ماده که در مدرک و بالغ است و این مرد شخصی است که می بیند مطالب رشیقه را بهمدیگر حسد
میورزند در سبقت کردن بنظر او تدقیقات و تحقیقات غریبه تدافع میکنند بهمدیگر را در جریان بالشتان وی ...
اصول و ابداع قوانین کلیه در کل علوم دینیه که حکیم ترین صفات حمیده اوست و حل مشکلات در غالب فنون از
سدول خطرات خیال اوست که ملهم گشته بتوفیق و حبس کرده صواب این طبع و فکر او طلب میکند در اقسام فنون
و علوم فضایل و مزایای کلام او را وسعت میدهد در وی مدرک مرام گویا که خزانه فکر در کف او است که از وی اخذ میکند
آنچه را که خواهد و ظرف تحقیق پیش روی اوست که انتخاب مینماید از وی مطلوب خود را و گمان نکنی اینکلمات را از ایشان
در شأن افکار و تصانیف من از باب مبالغه و اغراق چگونه میشود این و حال آنکه در حقیقت نیستند آنها در مرتبه خود ست
و رشاقت مزین ... و نطاق مرصع ... و ختم من مدح کننده گیرند ... عروس را
در شب زفاف و نوشیده ام زهر را باعتقاد تریاق و بلند شده ام ... پشت و ...
و نیست قول من مثل عسل شیرین و فعل من تلخ بلکه تحقیق کرده ام امر را بنور حقیقت که حسن از نور حدیقه است و بعقل ...
و بهدایت هادی نه بحول و قوه خود بلکه بحول خدا و قوته و از برکات صاحب این قبه نورانیه و تمسک بذیل استمداد
از حبل الله المتین و حجت خدا بر همه اهل آسمانها و زمین اعنی امام العصر ... المهدی عجل الله فرجه و جعلنی فداه پس از
اینها تأمل نمودم و بحول و قوت خدا هدایت شدم بمطلب جلیلی و آن این بود که بیداری شبها و صرف عمر برای این
تصانیف و فکرها اگر چه خالی از خیر نمیشود لیکن بهترین چیزیکه باید عمرها در وی صرف شود و سزاوارترین چیزیکه باید شخص عاقل
برای وی بیدار دارد نفس خود را بتعب و مشقتها در جوفهای شبها و اطراف روزها او تصنیف کتابی است که در مطالب
وی بوده باشد منفعت اکسیر اعظم که در امور طبیعیه است که میرساند اجساد را بمرتبه کمال خود با عدم تطرق تغییر و تبدل تا صد
بمرور دهور و گذشتن اعصار و نیز بوده باشد در وی بعض آثار اجساد ائمه هدی علیهم السلام زیرا که این اجساد شریفه و اجسام
لطیفه اگر چه در خاک مدفون و در قبور گذاشته شده اند و با اینکه دفن و قبر هم محل پوسیدن و تبدل و تغیرات است و لیکن
آنها ابداً پوسیده نمیشوند بلکه همیشه تر و تازه میباشند چرا چنین نشوند با اینکه نسبت ارواح ملائکه و مؤمنین با اجساد طیبه
شان مثل نسبت سایر اجساد است بارواح مطلقا و ارواح تبدل و فنا راه ندارد اصلا و چگونه تغییر و فنا راه یابد بچیزیکه
بالاتر از ارواح است پس محقق میشود مستحیل آنکتاب بتصنیف مگر اینکه بوده باشد در فضایل آل الله و اهل بیت رسول الله
و ذکر مصائب عظیمه ایشان لاسیما در فضایل سید الشهدا و در باب زیارت و بکاء و اقامه عزای سید الشهدا

مشتمل بکتاب میشود و آنانیکه در دست حاجت کیمیای علم و کبریت احمر که منبع میشود از وی جواهر و عوام و ترقی یابد
بسبب آن فرقه محقه امامیه بلکه در دست بضاعت ملک العلم زیرا که عاجز شده اند از ذکر فضایل امیرالمؤمنین و از بیان
مناقب آنسرور اصناف ملائکه و معاشر انبیا و اوصیا و طوایف مؤمنین جن و گذشتگان امم از زمان آدم از
مؤمنین و گذشته مناقب و نیابت او بیان نتوانند و همچنین عاجز است از ذکر فضایل آنحضرت آنچه از خلق خواهد آمد تا روز قیامت
چرا چنین نشود با اینکه هرگاه بوده باشد درختهای دنیا همه قلم و دریاهای دنیا همه مرکب و جنیان وی همه حساب و انس همه نویسنده و بنویسند
مناقب و فضایل علی ابن ابیطالب را از روزیکه خلق فرموده خدایتعالی دنیا را تا زمان فنای او نمیرسند بعشر آنچه
عطا فرموده او را خدایتعالی و این فضیلتی است که تصریح فرموده بوی جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله در خبریکه
متلقی بقبول است نزد فرقتین عامه و خاصه و تحقیق ابن عباس گفته با بن جبیر آمدی نزد من که سؤال نمائی از مردیکه بود
مر او را سه هزار منقبت در یکشب و آن شب قربه است انه منزلته است پروردگاریکه عطا فرموده باو این مناقب
و فضایل را گویا که زبانها مجبولست بر ذکر مدایح و اوصاف او و بیان جمله از مناقب و فضایل وی و از حضرت
رسولخدا صلی الله علیه و آله نقل شده که قرار داده خدایتعالی فضایلی برادرم علی ابن ابیطالب که احصا نمیکند عدد آنرا
مگر خدا پس هرکه ذکر کند فضیلتی از فضایل او در حالتیکه اقرار داشته باشد بوی می بخشد خدا مر او را آنچه گذشته از
گناهانش و آنچه میآید اگرچه روز قیامت بگناهان انس و جن بیاید و هرکسیکه بنویسد فضیلتی از فضایل علی ابن ابیطالب
ملائکه طلب مغفرت میکنند مر او را مادامیکه باقیست اثری از آن کتابت و هرکسیکه گوش دهد بفضیلتی از فضایل
وی خدایتعالی میبخشد گناهانیکه بگوش کسب کرده و هرکسیکه نظر کند بفضیلتی از فضایل آنحضرت می بخشد خدایتعالی گناهانیکه
بنظر کسب نموده پس از آن رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود که نظر کردن بعلی ابن ابیطالب عبادتست و قبول نمیشود
ایمان بنده مگر بولایت و محبت او و برائت و دوری از اعدای او الحدیث پس وقتیکه ثابت شد در
سویدای خاطر من انجه مطلب و برگشت از امور مرکوزه در دیده این التفات از من عزم نمودم بتصنیف کتابی در متعلق
جناب سیدالشهدا علیه السلام و در باب زیارت و بکاء و جزع و نوحه بر آن حضرت آل عبا و آنچه متعلق باینهاست پس این
کتاب مشتمل میشود بر مقدمات و مجالس و از برای هر مقدمه از مقدمات و هر مجلسی از مجالس تذییلاتی است که در
هر ذیل از آنها بیان میشود علل و وجوه و اسرار که مستنبط شده از قواعد مستفاده از آیات و سنت و اصول حکمت و نکات
ایقانیه الهیه که اخذ میکنند آنها را اگر صاحب حظ عظیم و بعبارت اخری ذکر میشود در تذییلات هر مقدمه و هر مجلسی از بیانات
و ذکر وجوه و اسرار آنچه مناسب است بهمان احادیث و روایاتیکه در آن مقدمه یا در آن مجلس مذکورست و مرتبطات
بآنها در کمال ارتباط و لیکن من در این امر مردد بودم مثل کسیکه قدمی را پیش گذارد و قدمی را عقب کشد بجهت علم من
باینکه اتمام این کتاب باین طرز امریست صعب و مستصعب و محتاج است باستعمال فکر در شب و روز تا اینکه
متذکر شدم بکلام امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده زمانیکه خائف شدی از امری داخل شو در میان وی زیرا که الم
و زحمت احتراز از مشقت وی بزرگتر است از زحمت دخول بوی و در عالم رؤیا هم دیدم که مرا مأمور نمود بتصنیف کتابی
در اسرار شهادات که بوده باشد کیفیت او بدان نحو ایکه اشاره نمودم بتفصیل وی و در اینحال توفیق مرا
مساعدت نموده شروع کردم اولاً در تصنیف مجالس و وقتیکه تمام کردم آنها را شروع نمودم بتصنیف مقدمات
و وضع نمودم آنها را ابتدا از تمام در اوایل کتاب پس گردید این کتاب بحمدالله ذی المنن الوهاب که بسبب وی
سرهای اهل ایمان از تاجهای معارف کامله و ایقان تاجدار میشود و بسبب وی مطوق میشود دلهای مخلصان
بطوق آههای جگرسوز و هجران و بسبب وی دیدههای محبان سرمه کشیده میشود بسرمه اشکهای جاریه که بر
انگیخته شده از توارد هجران در مصائب خامس اصحاب کساء و نامیدم او را باکسیر العبادات در اسرار
الشهادات و مترجم هم نامیده این شرح را بانوار السعادات در ترجمه اسرار الشهادات و قرار دادم
او را هدیه بآستان جلیل النبوه و عتبه امامت و خلافت امام امم و المستند بوجه در انعام تمامترین خلق
خدا در خیر و فضل و پاکیزه ترین آنها در فرع و اصل و کریم ترین آنها در شاخ و درخت و عالی ترین آنها

در منصب امین امام العصر والزمان خلیفة الرحمن بوشه بکیب اخیر آن المهدی الصاحب الزمان من آل محمد صلی الله علیه وآله و عجل الله فرجه باپایکوش شده چراغهای عدل وانوار او وطلوع کرده آفتاب وماهتاب وی وچشم کرسنت وطریقه های عدل احیا شده وطریقه جور وظلم از میان رفته ورشته های دین محکم وچمن ملک سبز وخرم وچون تصنیف این کتاب در زمان دولت مجد اهل بیت نبوت خادم الحضرة العتبات العالیة سلطان بلاد طایفه محقه امین سلطان اکرم وخاقان اعظم وشاهنشاه اعظم السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار بود چنانکه ترجمه هم در زمان عدل وداد وی ودولت وایالت ثمره شجره سلطنت ومهین گوهر درج خلافت حضرت اقدس ارفع امجد اسعد والا ولیعهد گردون مهد جوانبخت زیبنده تاج وتخت سلطان مظفر الدین متع الله المسلمین ببقائهما که صفحه آذربایجان از یمن توجه بندگان والا شان ایشان بیت امن وامان ودر آسودگی رشک باغ جنان گشته اتفاق افتاده بود لهذا واجب گشت ذکر نام آنها در این کتاب ودعای ایشان بدعای مستطاب اللهم اطل بقائهما موصول السلطان بالدوام مکشوف الرایات بالنصر والانتقام مظفر الالویة والاعلام ممدود الظلال علی الخاص والعام فلا زال النصر بقدمهما والله یجدهما والفتوح مصاحبة لهما الابد ... الآباد ... الباقیة ما دامت الملک والولایة ... برا وبحرا ... عقدة ملکه ... الخلق شرقا وغربا فی ... ملکه واجعل اللهم ... بالاسعاد والتایید ... واجعله والجنان ... نایب ... دیانة ... من الذل ... ویکونوا ... من کل ... باجنحة الرحمة ... الاعداء ...

پس از آن وصیت میکنم شما را ای برادران من بتقوی وسداد وصدق وصواب واینکه فراموش ننمایید مرا از دعا وقت ذکر مطالب این کتاب ومبادا مبادا مطالب او را هرگز تغییر ندهید ونسبت آنها بخود ببندید وضایع نمایید مطالب شرعیه او را بتبدیل وتغییر از طرز واسلوب خود هر که چنین کند مخالفت نماید خدا وعالم از وی انتقام کشد پس از آن واجب است بر آنکه از اهل علم وفضل نیست از طایفه مرثیه خوانان وذاکرین مصیبت اینکه رجوع نمایند در فهم مطالب او بعلماء اعلام ووقتیکه اراده نمایند ذکر مطالب او را در مجالس عزا ومحافل بکاء وهمین وصایای نافعه ومواعظ شافیه را بطریق بسط وتمام اعاده دادم در مقدمه از مقدمات وهمچنین در تضاعیف بعض مجالس پس تکرار این وصایا بجهت شدت اهتمام است تا نهاد در نظر من وخدا تعالی است عالم از خدا بالهام دل بسوی صواب

پس آن میگویم قبل از ذکر مقدماتیکه قبل از مجالس است بیان میکنم در اینجا چیزیکه منزله فهرست باشد مر مطالب این کتاب را که در مقدمات ودر مجالس مذکور است ومخفی نماند بر تو اینکه چون ملاحظه کردم دیدم فهرست بر نهج تفصیل مقتضی تطویل میگردد از اینجهت اختیار کردم در وی طریق اختصار را واشاره نکردم در فهرست هر مقدمه وهر مجلسی مگر بجمله از مطالب عزا وبود باشد در مقدمات یا در مجالس یا در تذییلات پس اگر چنانچه نیافتی آنچه در نظر گرفته در فهرست مأیوس نباشی بلکه بر تو باد بتتبع تام تا برسی بمقصود ومرام وهمچنین غفلت نکنی از اخبار یکه نقل کرده ایم او را از طرق عامه در بعضی از مقدمات یا مجالس زیرا که تدبر وامعان نظر در آنها از آنچیزهائیست که ادراک فواید کثیره از آن واجب میشود واشاره نمیکنیم در فهرست باخبار عامه باینکه در فلان مقام جمله از اخبار عامه هست ولیکن لازم است بر تو که اکتفاء وقناعت نکنی بآنچه در فهرست است وبس بلکه نظر کنی باخبار مذکوره بتفصیل پس از اینجا شروع در فهرست میشود مقدمه اولی در شرح اسرار شهادتست ودر وی دو عنوانست یکی عنوانیست که سید ... او را عنوان نموده ودر وی اخبار عجیبه ذکر میشود از کتابهای عامه از صحاح وغیر او ودر وی نیز بیان میشود اینکه شهادت سید الشهداء علیه السلام در وی مصالح کثیره وفواید وفیره است ودر او نیز ذکر میشود اسرار ووجوهیکه در این کتاب بیان میشود امور یست که استنباط شده از کتاب وسنت وحکمت محکمه ودر وی نیز بیان میشود علتهائیکه از برای شهادت در اخبار مذکور است واینکه شهادت آنسرور اول دلیل است در باب اثبات نبوت خاتمیه وهمچنین اشاره است بحکایات عجیبه واخبار عامه وبیان مراتب ... مقدمه در اخبار حزن وگریه وبیان اینکه درجات مشتمل ومتفاوت میشود ...

[illegible]

و دوستی آنجناب را که حضرت سید الشهدا نامور بود در آن دوستی بحقتعالی و اینکه دوستی شکر ولایت ایشان است
و گریه کردن بر ایشان و زیارت نمودن قبور ایشان و اینکه زیارت ایشان از یکصد اعظم است از حیثیت اجر و ثواب
از ذبح کردن ابراهیم پسر خود را بامر خدا تعالی و اینکه نزد یکی پایان نیست که حزن و گریه او بر ایشان شدید تر باشد و بدینکه تا که مثل گریه و ثبات [illegible]

مقدمه سیم در تحقیق حالت ذکر شنیدن و شعر خواندن و اظهار جزع نمودن و بلند کردن آواز و آشکار نمودن صیحه و ضجه و ریختن خاک و خاکستر بسر و پاره نمودن گریبان و جامه و پراکنده کردن مو و ملبس بودن بلباس مصیبت و خود را باهل مصیبت تشبیه کردن و پریشان کردن و غبار آلود بودن و جمیع آنچه باین امور تعلق دارد از اخبار و حکایات و خوابها و غیر اینها پس در آن امور عجیبه و احکام غریبه است که محبت و دوستی در وقت مطالعه و نظر کردن آنها ملتذ میگردد

مقدمه چهارم در حکم غنا در مراثی و تحقیق حالت در آنچه باین تعلق دارد از هر وجه

مقدمه پنجم در تحقیق حالت تشبیه متعارف در میان مردم در شهر محرم یعنی در مجلس تشبیهات شهدا و اشرار و تمثیلات و تصویرات سرای مطهره و در مسئله طبل و شیپور زدن و آنچه بآن تعلق دارد از احکام و روایات و حکایات

مقدمه ششم در بیان صرف مال و طعام در مجلس عزا و آنچه بآن تعلق دارد از روایات و حکایات عجیبه و بعضی از احکام و احسان بمرثیه خوانان و شعر خوانان و بیان آب دادن و فضل آن و بعضی از حکایات عجیبه و بیان معنی اینکه سید الشهدا ذبیح [illegible]

مقدمه هفتم در بیان آنچه بر انبیا و مرسلین جاری شد در وقت گذشتن از کربلا و بیان عهد و پیمان گرفتن از انبیاء بر نبوت مطلقه و ولایت مطلقه برای رسول خدا و بعد از مطلع شدن ایشان بر قضیه کربلا و بیان اینکه علامت محبت اهل بیت بعد از تبری از دشمنان اهل بیت است و بیان شقاوت سه نفر که آیا ایشان شقی ترند یا یزید و شمر و ابن ملجم و بیان روایات و حکایات عجیبه است که تعلق باین مقام دارد و از جمله آنهاست آنچه جاری شد در میان من و بعضی از علماء عامه در بغداد و آن حکایت عجیبه است و در آنست حکایت بعض علماء ایشان باینکه پسر او ولد الزنا است از برای دشمن داشتن علی ابن ابی طالب را با بحوالة این مقدمه نیز از اکثر ها ست که در آن اسرار عجیبه و از طرق عامه اخبار کثیره دارد

مقدمه هشتم در آنست اخبار نزول ملائکه قبل از تولد حسین علیه السلام و بعد از آن از جهة خبر دادن ایشان پیغمبر را از قضیه و از لطف و تعزیت دادن ایشان آنحضرت را و در آنست قضیه صلصائیل و دردائیل و فطرس و در آن اخبار کثیره دارد که ناطقست بفضایل اهل بیت و در این مقدمه تنبیهاتیست که متضمن امور مهمه است از تعریف عصمت و بیان اینکه ترک آنها از ایشان معصیت صادر میشود یا نه و اینکه قائل شدن بعقول مجرده از چیزهائیست که جایز است و بیان سر کثرت وحی و نزول ملائکه در باب خبر دادن بشهادت و بیان بعضی از اسرار شهادت و اینکه دنیا و ما فیها خلق شده بجهة اقامه و برپا نمودن عزای حسین علیه السلام و بیان معنی قول پیغمبر که حسین منی و انا من حسین و بیان اینکه خدا تعالی خواست که حبیبش پیغمبر در همه اوقات بر سید الشهدا گریه کند و ذکر کتابت عمر ابن خطاب بمعویه و بیان احوال [illegible] و بیان اینکه میزان صبر امیر المومنین زیاده تر است از میزان عرش و کرسی و ذکر آنچه [illegible] سلمان [illegible] کرد و ذکر حکایت هامان وزیر فرعون و دخول او در مسجد پیغمبر بصورت اژدها و ذکر آنکه [illegible] و مباحثه که میان من و [illegible] جاری شد [illegible] جزئی از علوم حقانیه است

مقدمه نهم در باب زیارت سید الشهدا و در آن چند مقامست

مقام اول در ذکر بعضی از اخبار متفرقه است

مقام دویم در ذکر اخباریکه دلالت دارد بر اینکه هر که بدون علت زیارت را ترک کند بر رسول خدا عاق شده است و از اهل آتش است

مقام سیم در اخباریکه دلالت دارد بر وجوب زیارت بر کسیکه استطاعت دارد

مقام چهارم در اخباریکه ناطقست بر اینکه حالت خوف و ضرر در آن باب مثل حالت امن است

در چه از چند جهت و بیان بعض آنچه در روایات است از اینکه امام وقتیکه بمنزل ذی حسم نازل گردیده و او را علم نبوده بخبر مسلم بن عقیل و همچنین
بیان قول او لما توقف الجواد حین وصل الی کربلا ما اسم هذه الارض و اشاره باینکه نجات امام علیه السلام ممکن نشد الا به
بیعت یزید داخل میشد مجلس ششم در بیان آنچه جاری شد در شب عاشوراء تا اینکه امر منجر بقتال گردید و در آن کیفیت
در وصف شهداء کربلا و حواریین سید الشهداء و اشاره است ببعض احوال ایشان در عالم ارواح و ذر اول و در آن
تمثیلات چندیست که افاده بعضی از امور دقیقه مینماید و بیان میکند اموری را از آنچه در روایات این مجلس است مثل حمل نمودن آنچه
در بعضی از اخبار وارد شده از رسول خدا در شأن اولیا ما تقدم بر شأن شهداء کربلاء و بیان اینکه نسبت عزیز ایشان از
از شهداء اصلحاء و برتری ایشان نسبت ناقص بر کامل و مفضول بر افضل است و اشاره است بر نظائر نشان دادن سید الشهداء
اصحاب خود منازل ایشان را در بهشت و اشاره است بر بیان معنی قول پیغمبر که ان اصحاب سید الشهداء لا یجدون الم
مس الحدید و بیان قول سید الشهداء یا دهر اف لک من خلیل و اشاره است بر فضیلت فاطمه زهرا از امام حسن و حسین و بیان
قول او علیه السلام بخواهر خود زینب انی اقسمت علیک لا تشقی علی جیبا و لا تخمشی علی وجها و توفیق و جمع میان آن و آنچه منافی است
مجلس هفتم در ذکر کیفیت شهادت جمعی از اصحاب بنحویکه آن را شهاب الدین عاملی ذکر کرده و در آنست مقالات شدیده
جمعی از اصحاب خصوصاً از حر و پسرش بکیر بالجمله آنچه در کتاب نفس المهموم است از مقالات انصار از عجایب اموریکه مثل آنها
دیده نشده و نظیر آنها مسموع نگردیده و در آن تمثیلی وارد برای بیان حال کتاب نفس المهموم و اشاره به بعضی از مؤیدات روز عاشوراء
هفتاد و دو ساعت مجلس هشتم در ذکر کیفیت مبارزت و شهادت جوانان و جمعی از اقربا و خویشان سید الشهداء
بنحویکه در اخبار و کتب اصحاب مقاتل ذکر شده و در آن تمثیلاتیست از برای بیان نمودن بعضی از امور دقیقه مثل اینکه
روایات وارده در مقالات اصحاب و جوانان بنی هاشم کاشفند از اینکه توقف و ایستادن آفتاب در روی
زمین روز عاشوراء هفتاد و دو ساعت قول آنان از اقوال شاذه و نادره نیست بلکه از چیزهائیست که تحقیق آن را اقتضا میکند
و مثل اینکه تحریص و ترغیب امام اصحاب خود را بجهاد بعد از فارغ شدن از نماز ظهر از چیزهائیست که در آن اسرار دقیقه
لاهوتیه است و همچنین در امر نمودن آنحضرت زنان طاهرات و بنات فاطمیات را بخارج شدن از خیمه ها و تحریص ایشان
اصحاب را بر قتال و جهاد و دفع بلا از حرم رسول خدا و مثل اینکه اصحاب رسیدند قبل از شهادت بمقاماتی از مکاشفات
و مشاهدات از انبیاء و اولیاء و اوصیاء و برتری از درجه عصمت و بدرستیکه کثرت روایات این مجلس از چیزهائیست که
در آن دلالت تامه است بر پایه بودن ارواح در عالم برزخ مجلس نهم در شهادت قاسم ابن الحسن و در آن اشاره است
بتحقیق کیفیت عروسی و کیفیت زفاف و اینکه قاسم صغیر بود و دامش قاسم شانه در قرینه از شعرانات مذکورات و شهرت
الآن مشهوریت بعقد امامزاده قاسم و اشاره است بر عروسی صدیقه معصومه فاطمه زهرا و آنچه بآن تعلق دارد و بر بعضی از
معجزات حسن مجتبی بر قضیه ملک چین و بر اسرار اینکه امام گریبان پیراهن قاسم را پاره کرد و عمامه او را دو نصف نمود
و آنها را بروی او انداخت بعد از آن لباسهای او را بصورت کفن باو پوشانید و شمشیر بمیان قاسم بست و اسرار
محقق شدن غشیه بامام و قاسم در وقت اعتناق و اشاره است بر بعضی از ظلم خفیف بنی امیه و رفیق او که فرعون
این امت است و امر ملعون منافقین را بسوزاندن در خانه نبوت و اشاره است باینکه سوزانیدن ایشان در خانه
نبوت را سبب سوزانیدن لشکر یزید گردیده خیمه های حرم رسول خدا را در کربلا در یوم طف
مجلس دهم در شهادت عباس ابن امیر المؤمنین و در آن اشاراتست ببعضی از احوال او و میان آنچه جاریست
میان او و مارد ابن صدیف تغلبی و کشتن آن بزرگوار مارد را بنیزه او و در حالتیکه اسب طاویه مارد را احضار شده بود و کشتن
او جماعت کثیره را از دلیران و شجاعان پس از کشتن مارد و بعد از کشتن او و بیان اینکه شهادت آن والا تبار در هشتم
محرم بود بنابر روایات ابی مخنف در کتاب صغیر خود و نیز اشاره دارد بر بعضی از مناقب و فضایل و کرامات او و اینکه او
از حمزه و جعفر طیار و سلمان افضل است و اینکه او رسید بدرجه از درجات عصمت و او را مقامیست از مقامات نبوت
و همچنین برای علی اکبر و زینب و ام کلثوم دختران امیر المؤمنین و اشاره بغزوه احد و در آن تحقیقیست که متضمن بعضی از مناقب او
مجلس یازدهم در شهادت علی اکبر و در آنست کشتن او طارق ابن کثیر و برادر و پسرش و بکر ابن غانم را و اسرار امام

و در مجلس کربلا تو شیکه آن واقعه را بکر این بخانم شعاعیه میکرد و بیان بعضی از روایات وارده در شهادت آنسرور و اشاره ببعضی
از مناقب و فضایل او و اینکه او در چه بود از درجات عصمت و اشاره است بحدیث قدسی و در آنست یا محمد انت تحیت
شئت انا و علی ینبک حیث انت منی و محو علی منی حیث علی منک و اشاره اسب برجوع نمودن امیرالمومنین بر مالک اشتر و اشارات
بر مقاتلات امیرالمومنین که با حق و بر مقاتلات محمد ابن حنفیه در عزو جمل و بر بعض انچه واقع شد در روزی به هفتم از جنگ صفین
و بر اینکه بعضی از امور که روضه خوانان و ذاکرین مصایب ذکر میکنند از چیزهائی است که از اصل و مستندیت ندارد و اشارات
بر تشبیه کشتن علی اکبر طارق ابن کثیر را بکشتن امیرالمومنین عمرو ابن عبدود را و تکلم ذوالفقار بعد از کشتن عمرو ابن عبدود
و بر بعض انچه در روز احد واقع شد و نیز اشاره دارد بر بیان انچه در بعض زیارات است از اینکه سید الشهدا خون علی اکبر را
بطرف آسمان انداخت و آن مثل قول آنحضرت برقع دمک الی اعنان السما لا ترجع منه قطره قد لا کن علیک منی بیک زفره
و ایضا اشاره دارد بمدت عمر او و انچه در این باب واقع شده از اختلاف در روایات

مجلس دوازدهم در بیان قتال سید الشهدا بعد از شهادت همه اصحاب و جوانان بنی هاشم و اشاره بر اینکه ناقل
مطالب این کتاب و خواننده آن در مجالس و محافل لابد است از ملاحظه طرز و طریق احتجاج و استنباط و اشاره بر اینکه
اول کسیکه در وقت استغاثه سید الشهدا لبیک گفت خدای عزوجل بود و اشارات بر اسرار و وجوه در این باب و بر اینکه
مجیبین بر دعوت آنحضرت بعد از اجابت خدا و متعال ارواح انبیاء و اوصیاء و ملائکه و ارواح جمیع مومنین بود
از این امت و سایر امم ماضیه و اشاره دارد بر وجوه و ادله آن و بر بعضی از احوال امیرالمومنین و مناقب او بعد از تولد او
و ایام طفولیت او و پاره کردن قماطرا در حالتیکه در گهواره بود و تشبیه کردن علی اصغر آنحضرت با و در پاره کردن قماطهای خود
در وقت استغاثه پدرش و اشاره دارد بر کیفیت طلب شیطان رجیم از خدای حسین و جیم شدت حرارت را در وقت
مقاتلات سید الشهدا و اشاره است بر نزول قرطاس از آسمان و بر روایات وارده در شهادت علی اصغر لیکن
گفتن امام زین العابدین را استغاثه پدرش و بر اسرار لاهوتیه در شهادت علی اصغر و برجوع نکردن یکقطره خون او از آسمان
بزمین و اسرار نماز کردن آنحضرت بر علی اصغر و تعجیل فرمودن در دفن او و بر سر مرض امام زین العابدین در آن اوقات و توجیه
اخبار یکه دلالت میکنند بر اینکه هرگاه او را میکشتند هر آینه زمین از حجت خدا خالی میشد با اینکه فرزندش محمد باقر علوم اولین و آخرین
موجود بود در آنوقت و اشاره است بر لبیک گفتن اجساد شهدا بر آنحضرت بعد از استغاثه و اشارات بر انچه امام بر
اجابت کنندگان بر دعوت او و لبیک گویندگان در وقت استغاثه او از ملائکه و طوائف جن و ارواح انبیاء
و اوصیاء و مومنین و بر قضیه عجیبه که واقع شد در میان بعض صلحاء و میان زعفر جنی و آن متضمن است امیر اکنذ (؟)
و طعام اسیران اولاد رسولخدا از کاشه بود که از آسمان نازل شده بود

مجلس سیزدهم در بیان مقاتلات و مجاهدات امام علیه السلام و در آنست کیفیت پوشیدن آنحضرت لباس حرب
و ترتیب اسلحه و پاره کردن او ثوب و سروال خود را و ایستادن او در وسط میدان و مذمت کردن اهل کوفه را و بعضی
از اشعار و مواعظ و اتمام حجت نمودن بر کفار و کشتن آنحضرت در مبارزت هشتصد و هشتاد نفر سوار را از وجوه
و اعیان آن قوم و رسیدن کتابت دختر مریضه اش از مدینه باو در حالتیکه مشغول قتال بود و رجوع کردن او بسوی خیمه ها
و فریاد کردن زنان طاهرات بعد از کشتن او یزید ابطحی را بعد از آن حمله کردن او بر کفار و کشتن او در این حمله بیست و چهار
هزار سوار را علی روایة و بنا بروایت دیگر پنجاه هزار و رجوع نمودن او بسوی خیمه ها و نزول ملک با و پیش از رسیدن
آنحضرت بخیمه ها بعد از آن قصد فرات و پر کردن دستهای خود را و ریختن از دست خود بجهة شش اسرار و وجوه
و اشاره دارد بر بعضی از روایات و غزوات امیرالمومنین و در آن مناسبات عجیبه و اسرار لطیفه است که جگر
شیعه را میگدازد و اشاره بر اینکه مجاهدات و مقاتلات او با قوه بشریه نبود بلکه بقوت لاهوتیه که شانی است
از شئون اصحاب ولایت مطلقه و اشاره بر وقوف و ایستادن آفتاب در فوق زمین هفتاد و دو ساعت و بعضی از ادله
و بر اینکه روز طف روز طوفان اعظم است در عالم کبیر و بر اینکه برگشتن آفتاب برای امیرالمومنین در شانزده موضع است
و اشاره بر قضیه عجیبه در باب برگشتن آفتاب که آنرا علماء عامه نقل کرده و بر اینکه مقتولین از لشکر کفار

نامی که در مدینه بر دیوار خانهٔ فاطمهٔ مرضیه واقع شد و قضیهٔ کوری که پیغمبر او را بینا نموده بود و قضیه با جاهای دیگر و قضیهٔ
حداد و اهل سنکر و در آن نیز تمثیلات چند است تمثیل اول متضمن قضایای جمعی است از کسانیکه خدا تعالی ایشان را بمسخ و کوری
و برص و مثل اینها مبتلا نمود بسبب دشنام ایشان امیرالمؤمنین را و تمثیل دویم از آنها متضمن اسرار تاثیرات خونهای
سید الشهداء با تاثیرات نورانیه و بدرستیکه در هر ذره از ذرات آن خونهای طاهرات هزار هزار خواص و آثار و ابعاد
و اقل خواص اینها خبریست که در عین الیقین است و اشاره بر بعضی از ادلهٔ آن اسرار و بر کثرت خونهای جاری شونده از جسد
سید الشهداء و حدیث طشت و تمثیل سیم از آنها اشاره کننده است بر بعضی از اسرار دقیقهٔ ملکوتیه و وجوه لاهوتیه در اینکه
جمیع عوالم امکانیه در نزد محمد و آل او معصومین او نیست مگر مثل یک کاسه

مجلس نوزدهم در آنچه تعلق بدفن جسد طیب طاهر دارد و در آن ذکر شده اعانت جمعی از بنی اسد امام زین العابدین را
در دفن جسد طاهره و معین نمودن موضع قبرها و اشارهها بر کیفیت و کمیت دفن و در آن نیز تمثیلات چندیست
تمثیل اول از آنها متضمن است اینکه جسد سید الشهداء و جسد انصار و اصحاب او پیش از دفن غسل داده و کفن نمودند
بغسل و کفن ملکوتی و ذکر حدیث حذافه ابن زائده و اشارهها بر بعضی از اصول و اسراریکه از آن حدیث مستفاد میشود
و اشاره دارد بر قضیهٔ عجیبه تمثیل دویم متضمن مطلب مهمی است که بجسد شریف سید الشهداء تعلق دارد باینکه بدن مبارک
آیا الآن در قبر شریف است یا در عرش و آسمان و اشارهها بر اخبار وارده در آن مقام تمثیل سیم متضمن کیفیت جمع و توفیق است
در میان اخبار متناقضه و آثار متدافعه

مجلس بیستم در بیان عبور حرم و دختران رسول خدا بر قتلگاه و در آن اشارهها بر بعضی از امور مثل اینکه آن عبور در یازدهم
محرم بود و آیا عبور اهل بیت بطلب زنان طاهرات بود از کفار یا طلب را باینکه ناشی از عناد و عداوت ایشان بود که اهل بیت
از قتلگاه برونه و اینکه این مرور و عبور از زنان طاهرات آیا قبل از جدا کردن کفار بود سرهای شریفه را از ابدان طاهره و ابدان
طیبه یا بعد از آن و ذکر شده روایتی که متضمن قضیهٔ دختر صغیرهٔ سید الشهداء است و در آن نیز یک تمثیلی دارد که متضمن حکایات
خواهریست که تیرهای روزگار بایشان رسید و ایشان را بسبب برادر ایشان بدرد آورد

مجلس بیست و یکم در آنچه تعلق دارد به تقسیم سرهای مطهره بر قبائل و آنچه تعلق دارد بر عدد مقتولین از اهل بیت و در آن تمثیلی
دارد که متضمن قضیهٔ عجیبه است و در آن قضیه بیان میشود که سر قاسم ابن حسن علیهما السلام در قریه از شمرانات مدفون است
و تمثیل دیگریست که متضمن خبریست که بتمثیل اول تعلق دارد

مجلس بیست و دویم در داخل شدن اهل بیت بکوفه و آنچه در آن واقع شد و دخول ایشان بکوفه در دوازدهم محرم بود و در آن
روایات و اخبار مستفیضه است بلکه بعضی از آنها در حد تظافر و تواتر معنویست و آن مثل خطبه و احتجاجاتیست که امام
زین العابدین و دختر و خواهران آنحضرت خطبه خوانده و احتجاج نمودند و در آن تمثیلی است که متضمن بعضی از امور مهمه و بیاناتست
که تعلق دارد بچیزیکه در اخبار آن مجلس است و تمثیل دیگر دارد ایضا و آن نیز متضمن بعضی از امور مهمه است مثل اینکه صدیقهٔ صغری
زینب و ام کلثوم دختران امیرالمؤمنین و همچنین سایر زنان طاهرات آیا سر و روی ایشان برهنه بود در وقت داخل
شدن بکوفه و اشاره است بر توفیق و تجمیع ما بین اخبار مختلفه و بر اینکه شراب و طعام اهل بیت از کجا بود و از کدام وجه بود
و تمثیل دیگر است ایضا و آن متضمن واقعهٔ زدن زینب سر خود را بمقدم محمل بنحویکه خون از او جاری شد و تحقیق حال در این باب
و آنچه باین شبیه است و اشارهها بر محدثه بودن زینب و متصفه بودن او بجنبهٔ از عصمت

مجلس بیست و سیم در داخل شدن اهل بیت بمجلس ابن زیاد و آن در سیزدهم محرم بود و در آنست روایات و اخبار
که حکایت میکنند ارتداد و زندقهٔ ابن زیاد و کیفیات افعال و مقالات او را و روایتیکه وارد گشته در احتجاجات
امام و عمهٔ او زینب و روایتیکه وارد شده در تکلم سر شریف در مواضع عدیده و خارج شدن آتش از قصر بنحویکه
نزدیک بود ابن زیاد را بسوزاند و اشاره است بر اینکه آن لعین سر شریف را دو دفعه بمجلس حاضر کرد و همچنین اهل بیت را
الی غیر ذلک از روایاتیکه متضمن بعضی از حالات و کیفیات است و در آن نیز تمثیلات چند است که متضمن بعضی از
امور بیانیه است مثل اینکه زینب صدیقه آیا سر برهنه بود در وقت داخل شدن بمجلس ابن زیاد یا نه و مثل اشاره

فهرست



از زیارت سر و روح طیب امام علیه السلام
حسین که جسد مطهر متمکن نشدند
زنده باید

از بابهای نیکوکاران و اشرار الی غیر ذلک از اخبار کثیره که کاشفند از اینکه آنخواتون معظمه در آن اوقات در حال حیات بود و میان بعض اخبار ناطق است بر اینکه آنخواتون در زمان حسن مجتبی وفات یافت و استدلال نموده بآن فقها بر بعض مطالب خودشان در باب احکام جنازه ها و این مجلس متضمن قضیه راهب یهودی و روایت وارده در فضیلت زیارت

مجلس بیست و نهم در باب داخل شدن حرم و اسیران بدمشق و آنچه واقع شد و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از امور مهمه است مثل اینکه حرم طیبات و زنان طاهرات آیا صورت ایشان باز بود در وقت داخل شدن بدمشق یا نه و اینکه آن زنان و دختران از حرم رسول خدا چشمهای خائنه را قدرت نبود که بایشان نظر نمایند و قلوب صاحب ریبه و شک را طاقت نبود که در باره آنها خیال ریبه و خیانت نمایند

مجلس سی ام در ذکر حالی است که یزید در آنحالت بود در وقت وارد شدن بشیر با او و آنچه بانتقام تعلق دارد و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از امور است مثل اینکه یزید میان فرح و شادی تمام و خوف و اضطراب بود از برانگیخته شدن فتنه و هجوم آوردن مردم بعد از آن خوف و اضطراب آنملعون زائل شد و مثل اینکه امیران لشکر او کلمات ایشان مشتمل است بر وصف شهدا و جمعی از آنها ایشان را ببزرگواری و شجاعت وصف و تعریف نموده و جمعی نسبت خوف و گریز بایشان داده

مجلس سی و یکم در ذکر داخل کردن کفار سر شریف را بمجلس یزید کافر و آنچه بآن تعلق دارد و آنچه از آن لعین صادر شد از کلمات ارتداد و زندقه الی غیر ذلک و در آن تذییلی است که اشاره کننده است بر آنچه آنکافر لعین استعمال کرد از زیرکی و مکر و شیطنت و از مخمصات در کلمات متدافعه و متناقضه

مجلس سی و دوم در داخل شدن حرم و اسیران بمجلس یزید و در آن اولا اشاره دارد بر کثرت غلط و عدم انتظام در کلمات اصحاب مقاتل نسبت بانتقام و اشاره دارد بر سر آن پس کسیکه میخواهد اطلاع یابد بر حقیقه حال باید بمطالب این مجلس رجوع نماید بآن ترتیبیکه ذکر کردیم زیرا که در آن مطالب کثیره دارد و در آخر آن نسبت فقال رجل من القوم یا یزید رد الغلام و الافات معشوق و در آن نیز تذییلی است که متضمن بعضی از امور است

مجلس سی و سیم در ذکر بعضی از آنچه در آنروز نیز واقع شد ای در روز آنیکه سرهای مطهره و اسیران بمجلس یزید حاضر نمودند مثل آنچه صادر شد از صدیقه صغری زینب علیها السلام از خطبه بلیغه و احتجاجات که پشت اولاد زنا و کفار را میشکند الی غیر ذلک از مطالب و در آن نیز تذییلی است که اشاره کننده است بر بعضی از مطالب مثل اینکه کفر و ارتداد یزید از امور قطعیه است که شواهد ساطعه و بینات قاطعه بآنها دلالت نموده اند از جمله آنها تصریح نمودن صدیقه صغری است بآن و مثل اینکه علم زینب از علوم و معارف کسبیه نیست بلکه از قسم علوم لدنیه است و از اینکه روح نوراً قاهره او بر یزید غلبه کرد و مثل اینکه اصحاب نبوت و ولایت مطلقه نظر کننده بنظر خیانت و ریب بحرم ایشان نظر نکرد و مثل اینکه بعقوبت مبتلا گردیده و پندی بعذاب واصل شد الی غیر ذلک از مطالب

مجلس سی و چهارم در ذکر خطب و احتجاجات سید ساجدین روحی له الفداء در مجلس یزید لعنه الله و در آخر آنمجلس و قتیکه امام خطبه و احتجاجات خود را تمام کرد صداها بگریه و نوحه از هر جانب بلند شد تا اینکه یزید امر کرد بزدن کردن موذن و در آن تذییلات چند است اول برای بعضی از امور است مثل اینکه خطبه و احتجاجات امام علیه السلام در روز اول بود که در آنروز زینب خاتون خطبه خوانده و احتجاج نمود بلکه در بعض ایام دیگر بود که اهل بیت در آن ایام در حبس بودند و مثل اینکه احتجاجات امام علیه السلام در ایام عدیده واقع شد و مثل اینکه کلمات امام اصول محکمه را در معارف حقه افاده نمود و ثانی از آنها متضمن بعضی از حالات اهل بیت است در زندان و سیمی متضمن بیان مدت بودن اهل بیت است در زندان

مجلس سی و پنجم در ذکر بعضی از قضایائیست که در ایام بودن اهل بیت در زندان واقع گشت مثل قضیه رسول پادشاه روم و قضیه رأس الجالوت و قضیه جاثلیق و در آن تذییلات چند است تذییل اول متضمن بعضی از بیانات است مثل اینکه یزید امر میکرد که سر شریف را در مجلس او حاضر نمایند در تمام ایامیکه اهل بیت در حبس بودند و مثل اینکه قضیه رسول پادشاه روم و رأس الجالوت و جاثلیق و رأس الیهود قضایای متعدده است و مثل اینکه آن سر شریف را دشمنان حاضر نکردند مگر اینکه از آن سر شریف معجزه غالبه قاهره صادر گشت تذییل دوم متضمن بعض دیگر است

نجس نمیشود تا بنا بر آن بسیاری مردم با جمیع آن ابدان شریفه متحمل میشوند از جراحات و بیخته شدن خون تا چه چیز یا که غیر از این متحمل شود
واشاره بر تعیین ایام التیام طعنه و جاری شدن خون تازه از زوی سید الشهدا واشاره بر اینکه اکسیر اعظم شباهت دارد
با نظار و نظرهای صاحب ولایت مطلقه واشاره بر قضیه نبش قبر حر شهید و بر قضیه جسد ابن بابویه و قضیه نبش قبر ثقة الاسلام
کلینی و بر قضیه کشتن کثیر از شیعیان فرزند بن عبد العزیز و اینها اشاره بر تزییف کلام صاحب تبر المذاب از اینکه کفار
لبهای امام مظلوم را بر چوب میزدند حتی باقی نماند در برای او چیزی و همچنین تزییف کلام کسیکه کلام او را توجیه کرده و اشاره است
بر آنچه بر معینین و متوقفین مراعات آن واجب است واشاره بر کثرت وقوع خطا و غلط از جنس سیعه در مباحث جلیه واشاره
بر ابطال قول کسیکه سلمان رضی الله عنه را بر عباس و علی اکبر و قاسم تفضیل میدهد و در تحت مطالب نفیسه و فوائد بهیه
واشاره بر تشییس اصلی از قول امیر المؤمنین در مدح شهداء کربلا واشاره بر اینکه آن روایت که متضمن قضایای کثیره است
در باب سر قاسم و پسر شهید او که بر بنی امیه خروج کرد منافی نیست با اصلی از اصول امامیه واشاره بر اینکه قاسم مثل عمش
عباس و پسر عمش علی اکبر است در افضل بودن بر سایر عترت هاشمیه واشاره بر حفظ زبان از قائل شدن تفاضل
و تفاوت در میان عترت هاشمیه بعد از عداد عباس و علی اکبر و قاسم واشاره بر ثبوت تفاضل و تفاوت در میان
اصحاب و تفضیل حبیب ابن مظاهر بر جمیع اصحاب یا بر اکثر ایشان واشاره بر اینکه حر شهید را شان عظیمی است واشاره
بر توقف نمودن در باب تفاوت و تفاضل در میان عباس و علی اکبر هرچند مقدم میشود عباس در باب مذکور و مثل آنها

مقام سوم در ذکر سیره تزویج امیر المؤمنین فاطمه زهرا سلام الله علیها و در آن روایت حیثیتهای در مسائل روشن میشود

مقام چهارم در ذکر روایت تزویج رسولخدا خدیجه کبری را پس طول نمیدهم کلام را بذکر فهرست آنچه در این دو مقام است
زیرا کسیکه باین کتاب نظر میکند مطلع میشود بآنچه در آنهاست بعد از این دو مقام ترتیب است و در آن اشاره است بر
حل کتابیکه نقل کردم از آن آنچه در این دو مقام است و ایضا اشاره است بر جلالت شان عبد المطلب و حمزه و بر اینکه
وارث علم خدیجه کبری را در حضرت نکات است و بر اینکه مؤید آن نفع میدهد او را در حضرت بدر بودن او خدیجه کبری را بعد بودنش
فاطمه زهرا و اولاد معصومین او را

مقام پنجم در ذکر مناسبات میان زفاف خدیجه کبری برسولخدا و زفاف فاطمه زهرا بر امیر المؤمنین و زفاف
دختر سید الشهدا بر پسر عمش قاسم ابن حسن مجتبی و در آن نیز اشاره است بمعنی قول پیغمبر کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی
مصائب الحسین و در آن نیز اشاره است بر سؤالهای لطیفه و جوابهای رشیقه و اشاره بر افضلیت گریه برای مصائب
سید الشهدا از گریه خوف و خشیت از عدل خدای متعال و اشاره بر او وجوهیکه بر این مطلب دلالت میکنند و اشاره
بر مجسم شدن اشکیکه برای مصائب حسین جاری شده مصور و متشکل بودن آن در روز قیامت بصورت جوهر ثمینه و دره
یتیمه و اشاره بر اینکه یک قطره از آن آتش جهنم را خاموش میکند و در آن اشاره است ایضا بمعنی قول سید الشهدا که فرمود
انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن الا بکی و استعبر و اشاره بر سؤالهای لطیفه و جوابهای رشیقه و بر اینکه اولی و احسن برای
مؤمن و احتیاط برای او اینست که تحصیل استعداد نماید برای گریستن بر سید الشهدا هر وقتیکه ذکر شد و اشاره بر سؤال و جواب

مقام ششم در اشاره بر آنچه دلالت میکند بر جلالت شان قاسم و عظم منزلت او نزد خدا تعالی بذکر آنچه بر این
دلالت میکند از امور کثیره و وجوه وفیره و اشاره بر اینکه قاسم مثل عمش عباس و پسر عمش علی اکبر است در افضلیت بر سایر
عترت هاشمیه و بر اینکه افضلیت امیر المؤمنین بر حسن و حسین ممکن نیست تأسیس اصل از افضلیت او بجهة افضلیت اولادش
بر اولاد ایشان و ایضا اشاره است بر افضلیت حسن مجتبی بر سید الشهدا و بر اخباریکه بر این دلالت میکند و اشاره است
بر اینکه جمیع کسانیکه از اولاد عبد المطلب و ذریه لوت متصف بشجاعت و بر قول پیغمبر در این باب و قضیه ام لیلی
و ایضا اشاره است بر اینکه شجاعت قاسم در درجه اعلی است و شجاعت پدر بزرگوارش حسن مجتبی را وارث شده است
چنانکه پسر عمش علی اکبر شجاعت جد امجدش را وارث بود

مقام هفتم در ذکر سبب الحاق تذییلات ثلثه در مجالس ثلثه یعنی مجلس شهادت قاسم و مجلس شهادت عباس
و مجلس شهادت علی اکبر باین کتاب بعد از فراغ از تصنیف آن در دو سال پس در آن اشاره است بر کیفیت ابتلا

بودن من مریض را به در سال گذشته و اشاره بر آنچه آنرا دیده بودند بعضی از فضلا که در نزد من حاضر بودند در ایام مرض از حرکت
و اضطراب خانه یا اینکه آنجا نه که متحرک بود و اشاره بر حسرات و تأسفات من بر آنچه از عمرم گذشته بود و بر رقت
عارض شدن الم قلب بر من علاوه بر آنچه در من بود از شدت مرض و در بعضی شبها طبیب از معالجه من عاجز شد
و بر قضیه طلب شفا نمودن من از تربت مقدسه و منقطع شدن وجع در همان وقت و بر اینکه من تعجب از آنانم که استشفا
نکنند در استشفاء به تربت مقدسه بیکدفعه و دو دفعه بلکه استشفاء و تجلیه آن در مرضی از امراض مراتب کثیره و اشاره
بر اینکه از نذورها در وازمن در زمان ابتلاء من بآن مرض این بود که غیر از این کتاب کتابی ننویسم و بر اینکه این الحاقات
در مجالس ثلاثه مشتمل عوض و بدل است از آن کتاب منذور تا وقتیکه خدا مرا موفق نماید بمشغول بودن تصنیف آن کتاب
منذور و اشاره بر اینکه شأن فقها و مجتهدین و فضلاء طایفه ایشان اینست که بالای منابر رفته مصائب آل رسول را
ذکر نمایند و از این استنکاف نکنند

مجلس دهم در شهادت عباس بن امیر المؤمنین است و در آن اشاره است ببعضی از احوال او و تکلم میان او و مارد
ابن صدیف تغلبی جاری شد و کشتن او مارد را در هنگامیکه در حالتیکه باب طاوئیه (?) سوار شده بود و کشتن او جماعت کثیره
از دلیران شجاعان از کشتن مارد و بعد از آن و بیان اینکه شهادت آنحضرت در نهم محرم بود بنا بر روایت ابی مخنف که در کتاب
صغیر خود نقل کرده و نیز اشاره است ببعضی از مناقب و فضایل و کرامات او و اینکه آنحضرت از حمزه سید الشهدا و جعفر
طیار و سلمان افضل است و اینکه او بدرجه رسیده از درجات عصمت و او معصوم است از مقامات نورانیه و همچنین حر و
علی اکبر و صدیقه صغری زینب و ام کلثوم و اشاره بر عزوه (?) او و در آن نیز تذییلی است که متضمن بعضی از مناقب او است
تذییل ثانی مذکور در مرثیه است که آنرا بمجلس الحاق نمودم بعد از فارغ شدن از تصنیف این کتاب در ترتیب دو سال پس از آن
تذییل متضمن مقدمه و بعضی از مقامات نورانیه است پس در مقدمه اشاره دارد بر بعضی از امور متعدده مثل مهیا و ذخیره
نمودن امیر المؤمنین پسر خود عباس را برای یوم طف و ببعضی از اقوال و افعال عباس و بر قول سید الشهدا الآن انکسر
ظهری و قلت حیلتی و بر قول زینب صدیقه و اعتاه (?) بعدک یا عباس و مثل اینها

مقام اول در اشاره ببعضی صفات کسانیکه در پیش روی امام برتبه شهادت رسیدند و بر استخراج سر لطیف از اهل
محکمه لاهوتی زیرا که ایشان در روز طف از گروه غیر اولی الاربه بودند و گروه غیر اولی الاربه از مردان بزبان وحی
که از ایشان مستور نشوند و از این جهت امام زنان طاهرات و حرم خود را امر کرد که از خیمه ها بیرون آمده اصحاب را بقتال تشجیع و ایشان را
بر حمایت تحریص و ترغیب نمایند که با ایشان ثابت نموده و بلا را از آنها دفع نمایند چنانکه [illegible] روایت ابی مخنف متضمن آن
و آن حسن است در نزد کثیر و لیکن آن روایت در نزد محققین ضعیف است چنانکه مخفی نیست بر کسیکه در علم اصول حدیث و علم
اسناد حاذق و ماهر است و در آن نیز اشاره است بر اسرار ملکوتیه از برای امر کردن امام زنان طاهرات را باین و نیز اشاره
بر صفات اصحاب و مکارم خصال ایشان و نیز اشاره دارد بر فضیلت جوانان بنی هاشم و عترت نبویه بر سایر اصحاب
که در پیش روی امام بدرجه شهادت فائز گشتند و نیز اشاره دارد بر هر فرد فرد از عترت طاهره نبویه و همچنین هر فرد فرد از اصحاب
جمع کثیری از کیفیت قتل رسیدند و در سال سر داوله (?) آن و بر فضیلت گریه کردن بر کسانیکه در خدمت امام شهید
شدند و بر امر نمودن ائمه معصومین شاعران اصحاب خود را بانشاد کردن قصاید در مرثیه و ذکر مصائب
و نیز اشاره دارد بر قلت حقیقی گریه و نوحه بر مستشهدین بین یدی الامام غیر از جمیع از ایشان

مقام دویم متضمن اشارات لطیفه و اسرار غریبه و اصول رشیقه است و در آن اشاره است بر اینکه مجاهدات عباس
مقابل مجاهدات جمیع مجاهد و شهید در پیش روی جمیع از انبیا و اوصیا علیهم السلام است و صبر او مقابل صبر
جمیع صابرین غیر از جمیع از معصومین و نیز اشاره دارد بر اسرار باقی ماندن آثار جسد شریف در قبر شریفش
و نیز بر اینکه صیحه سماویه و دعوت ملکوتیه سرایت کرد در شأن او بر جمیع اطراف عالم و بر سر [illegible] نمودن برای
قول سید الساجدین که فرمود ان لعمی العباس درجة یغبطه بها جمیع الشهدا و نیز بر اینکه هرکس تأمل نماید در بعضی امور
مثل مهیا و ذخیره نمودن امیر المؤمنین پسر خود عباس را برای روز طف و مثل قول سید الشهدا الآن

تفسیر فرات و مثل اینها است و ما یه باصول طلوکوتی که مشهور است اسلام مونه و بعضی از آن اصول و اسرار و نیز اشاره دارد و به روایت
محدث حاذق ابن مضعف در عدد لشکر ابن زیاد و عدد کسانیکه عباس از ایشان را بقتل رسانید و عدد کسانیکه عترت با اشقیا
و سایر اصحاب اشاره کشته شد و قول زینب به یزید نسبت بجناب امام و در آن نیز اشاره است بر مطلب مهمی و آن اینست
که سزاوار نیست ذکر شهادت حضرت عباس در مجلس مگر بذکر شجاعت و حملات و صولات و مقامات او و همچنین است
کلام در شهادت علی اکبر علیه السلام که در شهادت امام علیه السلام نیز و بعضی از نیها قاری و مرثیه خوان نامهای فستح نیامیه را میخوانند
مقام سیم دراشاره بر مطلب مهم و سؤال مشکل و آن اینست که ترتیب در رسیدن اخبار بما بطریق توالی تسامع و تظافر
در شئون و فضائل زینب و ام کلثوم و غیر ایشان از زنان طاهرات که اسیر شده و بر جواب از این اشکال و در آن نیز
اشاره است بر بعض اموال استنباطات رقیقه دقیقه و مثال از برای اینها و در آن ذکر خواب مرد صالح پرهیزکار
از اهل بحروان و متضمن فضیلت عظیمه است برای کسیکه اقامه عزا نماید برای امام مظلوم و بر او گریه کند و در آن نیز ذکر است
متضمن بعضی از امور مهمه است مثل اینکه اقوال حجج معصومین در منام مثل اقوال ایشانست در بیداری و ذکر حال
مردی از سکنان شهر سند و او مرد صالح و صاحب دولت بود در هر سال اقامه مجلس عزا و ماتم آل رسول مینمود
و ذکر آنچه بر او جاری شد از فروختن او پسر خود را که ثمن او را صرف نماید در اقامه عزای سید الشهدا الی غیر ذلک و در آن نیز
اشاره است بر اینکه امثال آن حکایت در غایت کثرت است
مقام چهارم دراشاره بر دو سؤال مشکل یکی اینکه عباس چگونه با دست چپ خود با کفار قتال نمود و پیش از آنکه هلاک
نیست بعد از آنکه دست راست او را قطع کردند بعبارة اخری چگونه متصور میشود که انسان متحمل جراحات شود که بشمار در نیاید
معذلک جماعت کثیره را از شجاعان عرب و دلیران عجم بکشد پس این اشکال از چیزهائیست که جاری میشود در مقاتلات
علی اکبر و اشکال شده میگردد در مقاتلات امام و اما جواب از این اشکال پس اشاره کردن است بسوی کیفیت طینت ابدان
و طینت ارواح و بعبارة اخری ابدان اصحاب ولایت مطلقه و کسانیکه تابع ایشانند متحمل میشوند از جراحات و ریخته شدن
خونها بقدریکه سایر ابدان متحمل آن نمیتوانند شد و در آن نیز اشاره است بسوی بیان سر این و سؤال دویم حاصلش
اینست که طایفه از طایفه‌های منسوبه ای از اولاد الزنا و اولاد حیض و دیوث آیا جایز است در شأن ایشان اینکه با ایمان از
دنیا بروند یا نه بعبارة اخری آیا ایشان در آخرت از اهل نجات خواهند شد بسبب گریستن بر سید الشهدا و زیارت قبر
شریفش یا نه و در آن اشاره دارد بر آنچه بعضی ذکر کرده در احوال این طایفه‌ها و اشاره بر تزییف آنچه ذکر کرده از وجوه
و نیز اشاره دارد بر اینکه حل این اشکال در بعض مجالس خاتمه این کتابست پس هر که اراده تحقیق این مطلب دارد بآنجا رجوع نماید
مقام پنجم در ذکر روایت احمد ابن حسن بکریست که متضمن سبب هجرت رسولخداست از مکه بسوی مدینه و قضیه خوابیدن
امیرالمؤمنین در فرش آنحضرت و آنچه واقع شد در آنشب در مکه از او و ذکر دادن امیرالمؤمنین امور امانات را که در پیش رسولخدا
امانت گذاشته بودند بر صاحبان آنها از اهل حضر و بادیه و آنچه در آن اوقات واقع گشت از وقایع عجیبه از کیفیت
مکاید رؤسا و کفار مثل ابو سفیان و پسرش حنظله و ابو جهل و غیر ایشان و کیفیت کشتن امیرالمؤمنین غلام ابوسفیان را
و آنچه بعد از آن در مکه جاری شد از وقایع عجیبه و آنچه نیز جاری شد وقتیکه امیرالمؤمنین از مکه بطلب رسولخدا و بیرون رفت
و ابلیس جمع نمودن ابلیس لشکر و مکاید خود را و مثل کشتن امیرالمؤمنین جمع کثیری از لشکر او
و باطل نمودن آنحضرت کیدهای او را و گریختن ابلیس و مثل اینها و آنچه بعد از آن جاری شد از جمع نمودن رئیسان قریش لشکر
و اعوان خود را از مکه بحرب امیرالمؤمنین و آنچه جاری شد بعد از کشتن امیرالمؤمنین جمعی از دلیران ایشان را بلکه جماعت
کثیره را از ایشان الی غیر ذلک من الوقایع تا اینکه امیرالمؤمنین و حرم رسولخدا بمدینه رسیدند و در آن نیز مذکور است که اشاره
میکند بر بعضی از امور مشکل پس کردن حال آن روایت از جهت مشتمل بودن آن بر امور شاذه با اینکه آن روایت ضعیفست
این بنابر آنست که نظر جلی اقتضا مینماید و لیکن مبتنی نمودن امر بر آنست نظر دقیق تقاضا مینماید از جواز نقل کردن آن و امثال
آن از روایات معتبره است و مشتمل اشاره نمودن بر بیان حال تفسیر امام حسن عسکری و مقدم نمودن قول صدوق بصحبت
آن تفسیر از امام بر انکار نمودن غضایری آنرا و در آن نیز اشاره است بر مناسبات و مشابهات بین آنچه امیرالمؤمنین
کرد در نصرت برادرش رسولخدا و بین آنچه عباس ابو الفضل کرد در نصرت برادرش سید الشهدا و در آن نیز

اشاره است بر آنچه تخصیص داده خداوند تعالی عباس را بفضیلت عظیمه و این شامل زیادتست کردن زائرین قبر شریف او را اهل او
باقیست تا روز قیامت و آن اینست که نام او با اسم برادرش سید الشهداء مقرونست پس مجلس مراد در عالم منعقد میشود و ذکر
اینکه ذکر میشود در آن اسم عباس بعد در مقام ذنب و دیگر است که متضمن ذکر روایتی است که آن روایت متضمن است
کیفیت بیرون رفتن سید الشهداء از مدینه و کیفیت سوار شدن حرم و زنان طاهرات بر محامل و همچنین متضمن است کیفیت سوار
شدن ایشان بر محامل در کربلا در یازدهم محرم و غرض از ذکر این روایت بیان مناسبتها و همچنین بیان مفارقات
میان این دو است و روایت متقدمه که متضمن خروج امیر المؤمنین است با حرم رسولخدا از مکه و در آن نیز اشارتها بر کیفیات
و اهتمام متصوره در سوار شدن حرم و زنان طاهرات بر محامل در منازلیکه میان کربلا و کوفه بود و همچنین در میان
کوفه و شام و در آن نیز اشارتها بر اینکه از شئون اصحاب ولایت مطلقه است اینکه احدی قدرت ندارد که خیانت
نماید نسبت بحرم ایشان اگرچه بنظر کردن و در خیال گذرانیدن بوده باشد و در آن اشاره دارد بر اینکه زینب صدیقه اشاره
فرموده در بعض اشعار خود در مرثیه باین مطلب و در آن نیز اشاره است بر اینکه غیرت اصحاب ولایت مطلقه غیرت خداست
و در آن نیز اشارتست بر بیان علم زینب صدیقه و صبر آن زیرا که صبر ایوب پیغمبر در غایت کمال بود و لیکن نظر بمقام
صبر خیلی ابرار و صبر زینب صدیقه در غایت کمال بود نظر بمقام صبر مقربین و در آن اشاره دارد بر بیان این
بسبیل تمام و در آن نیز اشارتست بر اینکه زینب صدیقه آیه بود از آیات مادرش صدیقه کبری و حجتی بود از حجتهای آن حجت کبری
بر جمیع خلق از اهل آسمان و زمین بعد از پدر و شوهر خود صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
مجلس بیست و یکم در شهادت علی اکبر و در آنست بیان کشتن آن والا تبار طارق ابن کثیر را و برادر و پسرش و دیگر ابن خالد را
و امر ام مظلوم لیلی مادر علی اکبر را بر اینکه پسر خود را دعا نماید بر اینکه با بکر ابن غانم مقاتله میکرد و بیان بعضی از روایات وارده
در شهادت او و اشاره بر بعضی از مناقب و فضائل او و اینکه او در درجه بود از درجات عصمت و اشاره بر حدیث قدسی
که یا محمد اکنت متی حیث شئت یا و علی منک حیث اکنت متی و مجموعه فی حیث علی بنیک و ایضا اشارتها بر جزم کردن امیر المؤمنین
بر مالک اشتر و اشاره بر بعضی مقاتلات امیر المؤمنین با کفار حق و اشاره بر صولات و مقاتلات محمد ابن حنفیه در غزوه جمل
و اشاره بر بعض آنچه واقع شد در روز سیم و هفتم از حرب صفین و اشاره بر اینکه بعضی از امور که مرثیه خوانان و ذاکرین مصائب
آن ذکر میکنند از آنچیزهاست که آن را اصل و مستندی نیست و اشاره بر تشبیه قتل علی اکبر طارق ابن کثیر و بکر ابن غانم را بکشتن
امیر المؤمنین عمرو ابن عبدود را و ایضا اشاره دارد بر تکلم کردن ذو الفقار با امیر المؤمنین بعد از کشتن آنحضرت عمرو ابن عبدود را
و اشاره بر بعضی امور که در غزوه احد واقع گشت و اشاره بر بیان آنچه در بعض فقرات از بعض زیارات است مثل اینکه سید الشهداء
خون علی اکبر را بجانب آسمان انداخت و آن قول اوست که فرمود یرفع ذلک الی عنان السماء لا یرجع منه قطرة و لکن علیک من
ابیک زفرة و ایضا اشاره دارد بر مدت عمر علی اکبر و آنچه واقع شد در این باب از اختلاف در روایات تمثیل بکریمه
الحاقیه ملکوتیه عرشیه است که آن را باین کتاب الحاق کردم بعد از فارغ شدن از تصنیف آن در مدت دو سال پس این
تمثیل متضمن یک مقدمه و مقامات چند است پس در مقدمه اشاره دارد بر آنچه مثل آینه ها و صیقلها میباشد برای فضائل و مناقب
علی اکبر با بعضی که در آن مقدمه جمع میکنم بطریق اجمال بعضی از اقوال و افعال او را که از دوست و دشمن در شان آن
والا تبار صادر شد مقام اول در آن اشارتهاست بر قوت ایمان و شدت یقین و اهمیت شجاعت و اهلیت مر
او را زیرا که او اول کسی بود از عترت هاشمیه نبویه که کشته شد نزد در راه خدا [illegible] و آن بزرگوار ایشان را ارشاد
کرد در اصل اصیل از صفات و مکارم بلند و در آن نیز اشارتهاست بر اینکه قول او که اذا لا نبالی ان نموت محقین کلام عظیم و برکت
و ایضا اشارتها بر شدت شجاعت و کیفیت صولات و حملات او و ایضا بر تحقیق حال وعده که با اینکه [illegible]
از دشمنان مقام دوم در کلامیست که متعلق بقول امام مظلوم دارد که فرمود اللهم اشهد انه برز الیهم اشبه الخلق برسولک
خلقا و خلقا و منطقا و در آن اشاره است بر اثبات مشابهت برسولخدا از جمیع وجوه پس ثابت میشود برای او جمیع آنچه
برسولخدا ثابت است مگر آنچه بدلیل خارج شده و نیز در آن اشاره دارد بر اصول کثیره ملکوتیه از ثبوت عصمت برای او
و اینکه اگر او زنده میماند بعد از پدرش هر آینه امام او میشد و اینکه علوم او علوم لدنی است و از قبیل علوم سر آلقا

و از اینکه او افضل است از جمیع حواریین رسول خدا و امیر المؤمنین بلکه از حمزه سید الشهداء و جعفر طیار ایضا و بعبارة اخری شأن او
منیف است باین مقام مثل شأن عمویش عباس علیه السلام است و در آن اشاره است بآنچه تعلق دارد بکلام معویة بن ابی سفیان
در شأن او از ابحاث و مطالب لطیفه و فواید رشیقه و ایضا بر سری از اسرار امر ائمه معصومین شعراء اصحاب خود شان را
بانشاد کردن قصاید در مراثی و ایضا بر شمردن جنود عقل و بر تحقیق بعضی از مطالب حقه و لازمه

مقام سیم در بیان آنچه تعلق دارد بقول امام مظلوم علی الدنیا بعدک العفا پس در آن اشاره است بمعانی این کلام و تأثیرات
و خواص آن و آنچه بر آن مترتب میشود و ایضا بر سر تکلم امام مظلوم باین کلام با اینکه امیر المؤمنین باین کلام تکلم نکرد بعد از وفات
رسول خدا و بر اینکه حسنین علیهما السلام با آن تکلم نکردند بعد از شهادت امیر المؤمنین و همچنین بعد از وفات صدیقه کبری
فاطمه زهرا سلام الله علیها و نیز در آن اشاره است بر آنچه در شأن سلمان رضی الله عنه وارد گشته و بیان مناقب و فضایل
آن و بیان معنی محدث بودن او و ایضا اشاره است بر تحقیقات رشیقه در مقام اثبات افضلیت عباس و علی اکبر بر سلمان
و امثال آن و در آن نیز اشاره است بر افضل بودن فاطمه زهرا بر جمیع خلق خدا غیر از پدر و شوهرش و ایضا اشاره است بر اینکه زیارت
علی اکبر اجر و ثوابش در نزد خدا تعالی عتق و آزاد کردن بندگانست از آتش و اینکه ثواب گریه باو از چیزهائیست که محمد و عترت آن
احاطه نمیتوانند بکنند مگر خدا تعالی و ایضا اشاره است بر اینکه گریه کردن و حاضر بودن در مجلس عزا گاهی زیادتی دارد بر زیارت
ایشان و نیز بر اینکه گریه کنندگان بر آل رسول بجای اولی سزاوار است که در گریه خود ملاحظه نکند چیزی را از نجات یافتن از آتش
و داخل شدن بهشت بلکه ملاحظه نماید امر دیگر را که بآن اشاره میآید

مقام چهارم در ذکر مصارعت حضرت رسول خدا با ابوجهل و آن مصارعت قبل از زمان بعثت بود و همچنین قبل از
تزویج خدیجه کبری و آن حدیث عجیب و لطیف و خبر شریف و ظریفیست و در این مقام نیز چند چیز است که اشاره میکند بر بعضی از
مطالب رشیقه و سؤال و جوابهای عجیبه و امثال اشاره نمودنست بر وجه مناسبت و مشابهت ما بین آن مصارعت
و مقاتلت شبیه رسول خدا یعنی علی اکبر با طارق بن کثیر و بکر بن غانم و اشاره بر سؤال و جواب در جوهای علی اکبر و اشاره بر سؤال از اینکه
آیا ازواج اصحاب کساء در کربلا در وقت شهادت سید الشهداء حاضر شدند یا نه و اشاره بر جواب از این سؤال و نیز
اشاره است بر سؤال مشکل و جواب از آن و ایضا اشاره است بر حال زیارت قبور انبیاء و اوصیاء و گریه کردن بر ایشان
و ایضا اشاره بر مطلب مهمی که متضمن حدیث خلقت طینت ارواح و طینت ابدانست و نیز متضمن است قضیه ایرا که دوست کامل
و مؤمن عارف در پیش چشم خود نصب نمیکند در وقت گریه بر آل رسول خدا که در حدیث طینت است نه خلاص شدن از آتش و داخل
شدن بهشت را و اشاره بر حدیثی که متضمن علت و رنگ سلطنت سلیمان بن داود علیه السلام است و نیز اشاره دارد
بحدیث سلمان رضی الله عنه از حضرت پیغمبر در شأن کنیز یهودی که امیر المؤمنین را بشدت دوست میداشت ولی در
دین یهودی وفات نمود و کسش سردار بود و آن حدیث عجیب و لطیف است که قلوب دوستان را منور مینماید و بر جگرهای ایشان
برف و آب میفشاند و چشمهای ایشان را روشن میگرداند و در این مقام نیز مطلب دیگر است و در آن اشاره دارد بفرق در
میان مقاتلات عباس و علی اکبر و میان مقاتلات سید الشهداء روحی له الفداء و نیز اشاره است بر تأویل قول خدا تعالی و لو تزیلوا
لعذبنا الذین کفروا منهم و نیز اشاره دارد بر حال مؤمنین از نور در سینه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و نیز اشاره دارد بر اینکه
امام مظلوم و معصوم نمیکشت در مقاتلات خود کسیرا که از صلب او مؤمنی بیرون میآید اگر چه بیرون آمدن آن مؤمن بعد از دهور
طویله و بطون کثیره بوده باشد و نیز اشاره دارد بروایتی متضمن است اینرا که امام مظلوم روحی له الفداء همه لشکر ابن سعد را کشت
و نیز اشاره دارد بر اینکه امام ایشان نیز عالم بود بتفاصیل آنچه در روز طف واقع شد از شهادت عباس و علی اکبر و نحو ذلک
و اشاره دارد نیز بر قضیه پیغمبری از پیغمبران و آن اسمعیل ابن حزقیل علیه السلام بود و بعد از همه اینها اشکال و استشمام است
و در آن اشاره است بر موعظه شافیه در باب گریه کردن و در آن نیز ذکر میشود خبری که از ابن عباس روایت شده و این خبر
متضمن امور عجیبه است از فضائل گریه کنندگان بر سید الشهداء و زائرین قبر شریف او و همچنین متضمن است فضیلت انفاق
و اطعام را در ایام عزا و ذکر مصائب الی غیر ذلک و در آن نیز ذکر میشود روایتی که شیخ اجل ابن نما آنرا ذکر کرده و این روایت
متضمن است شدت عطش اهل بیت علیهم السلام را در شب عاشوراء و روز آن و بعضی از مناقب اصحاب الی غیر ذلک

مقام

و در آن نیز اشاره است ببعضی از امور حقه و در آن ذکر میشود خبری که متضمن است بر پا نمودن نوح قبر سید الشهدا را و در کشتی
عزا و ماتم برای او و در آن اشاره است بروایت شریفه که از جمله آنها اینست که مؤمنین زمان لاحق در زمان غیبت امام قائم ع
اشد و اکمل میشوند از حیثیت یقین و اتم میباشند از جهت عقل و افزون و زیاده تر میشوند از جهت فهم الی غیر ذلک و در آن نیز ذکر میشود
خبر نفس المهموم لنا الی آخر و بر اینکه آن خبر افاده اصول الکوثر میکند و در آن نیز ذکر میشود روایتی که متضمن قصه حبیب بن مظاهر است
و در آن نیز ذکر میشود روایتی که متضمن قصه اسحق بن حیوة است و در آن ایضا ذکر میشود روایتی که متضمن قضیه تسلیت است
و بوکردن امام آن را در وقت شدت التهابات عطش و اشاره باشکال و جواب از آن الی غیر ذلک مما کان متضمن
مجلس است **مجلس اول** در اشاره بر قضیه درخت مبارک هو سبع و نوحه و گریه جن بر سید الشهدا و در آن چند تذییل است
**تذییل اول** در اشاره به بعض امور متعلقه بر جن از تعریف آن و مبعوث شدن رسولخدا بر ایشان مثل انس و بیان اینکه ایشان
مثل انسانند در باب تکلیف و داخل شدن بهشت و آتش و نقل خلاف در این باب از بعض عامه و احکام مخصوص که در
میان آنها و انس واقع گشته و ذکر بعضی از اخبار که متضمن قضیه شرک شیطانست و ذکر بعضی از قضایا که متضمن وقوع مجامعت
در میان جن و انس و از جمله آنها قضیه ملا محمد جلیل حائری و متضرر شدن و هدایت یافتن او بارشاد بعض مؤمنین جن
**تذییل دویم** در اشاره بر بعضی از معجزات صادره از ائمه معصومین در قضایای متعلقه بجن و شیاطین خصوصا معجزات و خوارق عادات
که از امیر المؤمنین صادر گشت نسبت باین شأن و امر و در آن اشاره دارد بر خروج و بیرون رفتن رسولخدا بسوی بنی المصطلق
و کشتن امیر المؤمنین در آن شب جماعت کثیره را از جن و قبول نمودن کسانیکه از ایشان باقی مانده بودند اسلام را و در آن نیز
آنچه مفید ره ذکر کرده در طعن معتزله زیرا که جمعی از ایشان مایلند بر مذهب براهمه و خنده میزنند وقت شنیدن مقالات امیر المؤمنین
با جن و در آن نیز اشاره است بر اینکه علمای عامه چگونه شبهات شیطانیه و شکوک خناسیه را القا میکنند در انظار عوام مثل
تشکیک فخر رازی در قضیه کندن امیر المؤمنین علیه السلام در خیبر را باینکه کثرت قوت و قدرت دلالت بر فضیلت نمیکند
و در آن اینها از بیخ کندن تشکیک رازی ببراهین ساطعه و اخذ مجامع آنچه روایت شده از طریقه عامه در آنچه تعلق دارد بقضیه
فتح خیبر و بیان آنچه دلالت میکند بر نفاق احنف بن قیس و رفیق او و بر تحقیر ایشان نه از یکوجه بلکه از وجوه عدیده و مثل
تشکیک رازی ایضا در قضیه خوابیدن امیر المؤمنین در فراش رسولخدا باینکه امیر المؤمنین میدانست که بعد از رسولخدا
تعیش و زندگانی میکند در مدت چنین و چنان و جاری نمودن رازی این تشکیک را در جمیع مقامات و مجاهدات
امیر المؤمنین و نیز اشاره بر اینکه نظائر این تشکیکات شایع شده در میان جاهلان شیعه مثل گفتن ایشان که آیا امیر المؤمنین نمیدانست
در وقت تصدق نمودن انگشتر که سائل جبرئیل است یا نه الی غیر ذلک از سؤالها و اشاره بر جواب از جمیع تشکیکات
و شبهات بطرق عدیده و در ضمن آن جوابها اشاره مینمائیم بر قضیه تشکل و متصور بودن جبرئیل بصورت کبوتر
و پناه آوردن او بسوی امیر المؤمنین و قضیه متصور بودن میکائیل بصورت باز و آن قضیه را سید مرتضی در قصیده
مقصوره خود ذکر کرده و در ضمن بیان آنچه در آن قصیده است از مطالب نفیسه و فوائد عظیمه **تذییل سیم** در اشاره
بر اینکه آنچه در عالم حادث شد بعد از شهادت سید الشهدا از امور عظیمه و آثار عجیبه بر چند نوع و قسم است
و در آن اشاره است بر سیلان خونهای کثیره در روز عاشوراء در هر سال از درخت کبیر العمر و عظیم القطر
و آن درخت را در زبان عجم چنار میگویند و آن در قریه ایست از قریهای قزوین و همچنین جاری شدن خونها در روز عاشورا
از سنگی که بشکل شیر است در ناحیه از نواحی شام و در آن نیز اشاره است بر آنچه واقع میشود در هر سال در قریه
از قرای حیدرآباد دکن از بلاد ملک هند و بر آنچه حادث میشود در هر سال در قریه از قرای بلده بمبئی از بلاد هند
و بر آنچه حادث میشود در بلاد چین
**مجلس دویم** از مجالس خاتمه در اشاره بمطالب عدیده است و در آن اشاره دارد بر اینکه اخباریکه دلالت میکند بر
اینکه گریه کردن بر سید الشهدا و زیارت قبر شریف او از چیزهائیست که گناهان آن آمرزیده میشود آیا آن اخبار شامل میشوند
بر گناهان مهلکه یا نه و نیز در آنست بیان حال ولد زنا و ولد حیض و ولد شرک شیطان و مخنث و در آن اشاره است بر اینکه
ابلیس رجیم در چه چیز بر بنی آدم مسلط است و شرک شیطان آیا در اولاد شیعه موجود و پیدا میشود یا نه و نیز در آن

طایفه از اخبار است که متضمن بعضی از مناقب و فضایل امیر المؤمنین است و همچنین بعضی از معایب دشمنان آنحضرت و در آن
نیز تحقیق حل در بعضی از مسائل مشکله و نیز در آنست ذکر اخباریکه وارد گشته در شان ولد زنا و مخنث و ایضا اشاره به بعضی از
اوصاف ولد زنا و مخنث و همچنین ولد حیض و شرک شیطان و در آنست نیز خبریکه در شان صالح بن اسمعیل وارد گشته
و در آنست نیز ذکر دو قضیه عجیبه یکی از آنها در زمان ابن ضحاک ای در زمان دولت جلبه او واقع شد و دیگری در زمان
خلافت امیر المؤمنین واقع گشت و از این دو قصه مستفاد میشود که ولد زنا گاه ارتکاب یابد کارهای پسندیده اگر چه این در غایت
ندرت است و نیز اشاره است بر اینکه بر علما واجب است تنبیه و منع مردم از جهالت و بیدار نمودن ایشان از خواب غفلت
بر لب بیان ذکر کردن روایات که متضمن عقوبات زنا و لواط و سحق و تفخیذ است و ذکر خواص و آثار مترتبه بر آنها و در آن اشارات
بر اینکه مقتضی این امور یکی از آنها و همچنین متصف بودن بولد زنا و ولد حیض یا شرک شیطان آبا ایشان از خط مرکب است
با ایمان و محبت بر ولایت ائمه و در آن نیز اشاره است بر اینکه گریه بر سید الشهدا و زیارت قبر شریف او از چیزهاست که باعث
میشود بر التفات سید الشهدا بلکه التفات جمیع اهل عصمت و رحمت بر گریه و زیارت کننده پس گریه و زیارت کردن
از اکسیرهای عظیمه ملکوتیه میباشد که بالاتر از آن اکسیر اعظم ملکوتی نیست

مجلس سیم از مجلس خاتمه در اشاره بر بعضی امور که تعلق بر روسای کفار و اولاد زنا دارد از قاتلان اولاد پیغمبر مختار و توضیح
کردار و در آن اشاره دارد بر اظهار یزید تکبر و تجبر خود را بعد از شهادت سید الشهدا و بر قصه عمیر ابن ابی عمر و آن متضمن
امور کثیره عجیبه است مثل اوصاف خانه ها و عمارتها و قصور یزید و فرشهای مبسوطه و گسترده در آنها و احوال و اوصاف
خدام و حجاب و حرمهای او و اوصاف غلامیکه محب سید الشهدا بوده و آن کسی بود که یزید مشعوف بود بمحبت او و مدت
مفارقت او نداشت و با وجود آن غضب مینمود و او سبب شد در خلاص مختار ابن ابی عبیده از حبس ابن زیاد و آن قصه نیز
متضمن خارج شدن یزید لعین است از قصر خود بسوی حمام و اوصاف حمام و لباسهای او و نیز اشاره بر بعض صفات آن کافر
زندیق از اینکه ملعون قبیح المنظر و زشت رو و سیاه رنگ و آبله رو و پهن بینی بود و نیز در این مجلس است اشاره بر ذلت و خواری
و حقارت دنیا در نزد خداوند تعالی و اشاره بر کثرت لعن بر یزید در همه اوقات روز و شب خصوصا در وقت خواندن اشعار
خوب و گوش دادن آنها زیرا که آنکافر زندیق از کسانی بود که اشعار خوب میگفت و از اشعار او چیزی در مدح حضرت
امیر المؤمنین و در این مجلس نیز تذییلات دارد تذییل اول در اشاره بعضی مقاصد مهمه مثل اینکه محب و دوستدار آل رسول
لابد است او را از عزم و اراده عازم صحیح و همت مستقیمه در باب مواظبت و مداومت بر اقامه تعزیه سید الشهدا هر چند که
ممکن است زیرا که این شعار عظیم است از شعائر ائمه و در آن نیز اشاره دارد بر اینکه خدا تعالی را در درگاههای ظالمان بندگانی
هستند که بر ایشان نور افکنده و ایشان را در بلاد متمکن فرموده تا آنها بلا را از محبتان خود دفع و امور مسلمین را
باصلاح آورده و بایشان خوف و ترس مؤمن را در دار ظلم در امن میکند پس از این اشخاص که ایشان نور خدا هستند
در میان رعیت خود شان تا روز قیامت انقلابی بود که در خانه یزید بود و از ایشانست علی ابن یقطین و عبد الله ابن سنان
الی غیر ذلک و در آن اشاره دارد بر اختلاف اقوال و اخبار در شان مختار ابن ابی عبیده و بر اینکه محمد ابن
حنفیه حرکتی نمیکرد مگر بانچه امام سید الساجدین مجوز است و نطق نمیکرد مگر از رضای آنحضرت و باآنحضرت اطاعت
میکرد مثل اطاعت رعیت بر حاکم و قد نقل الامام ابی مخنف هذا انسانا ... نظاره الشریف عن کل الاقوال ... والرجال
و بر اینکه اخبار داله بر مدح مختار و حسن حال او نزدیکست که بحد تواتر معنوی برسد و بحال اسانید اخبار از
طرفین و بر اینکه اخبار داله بر ذم مختار لابد است که حمل شود بر تقیه و بر اینکه قراین داله بر این در غایت کثرت است
و بر اینکه کسیکه در این مقام خوب تحقیق کرده شیخ اجل ابن نما است مگر اینکه القیا کرده به بزرگی شان و جلالت قدر مختار و بر اینکه
قول این شیخ اجل مؤید و مسدد است بوجوه عقلیه و نقلیه که حد حصر ندارد و بعبارات صحیحه عقلائیه تذییل دوم در اشاره
بر عدد اشرار و کفار یکه مختار ایشان را بقتل رسانید و همچنین بر کیفیت انتقال یزید ... بجهنم و بئس المصیر و در آن
اشاره دارد بر محقق شدن اختلاف شدید بسبب اقوال و روایات در عدد کفار و اشرار زنادقه که مختار ایشان را
بقتل رسانید و همچنین بر آنچه ممکن است تا جمع میان روایات متفرقه و اقوال مختلفه و نیز اشاره بر اینکه کفاری که

رسید

اموال حضرت رسول خدا را غارت نمودند و در روز طف منتفع نشدند بچیزی از آنها اصلا بلکه عذابهای از آیات دال بر عظم شأن عترت
رسول خدا بود و نزد خدا تعالی و دلالت کننده بود نیز بر کفر دشمنان ایشان و اشاره بر اینکه مختار ثقفی و جماعت عشاق نمودکه
بر هر کسیکه باقی مانده از کسانیکه در روز طف حاضر بودند از دشمنان آل محمد مگر اینکه معاقب شد در دنیا بکشته شدن
یا بکوری یا سیاه رویی و مثل اینها از عقوبات شدیده و بر بعضی روایات که در این باب وارد گشته از جمله آنها روایتی است
که مجلسی ره در شأن آن گفته که این خبر از غریبات است و انکار نکرده آنرا سید مرتضی در جواب و نیز اشاره دارد بر تحقیق حال در آن
و بر بعضی از روایات که وارد گشته در حق کسیکه در دنیا سوخته شده بنار الله التی تطلع علی الافئده ای در قضیه اصلاح
چراغ و نیز بر روایتیکه متضمن کشتن مختار است جمعی از کفار و زنادقه را مثل ابن زیاد و ابن سعد و شمر و ابن ربعی و خولی
و سنان و ابن انس و امثال ایشان لعنهم الله که بانواع خواری و عقوبات اینها را بجهنم فرستادند و در آن نیز اشارات است بر کیفیت
اشتعال یزید ملعون و معیوب بر جهنم و اجتماع روایات که در این خصوص وارد گشته

تمثیل سیم در اشاره بر بعضی از بیانات که بر مقدم تعلق دارد و بر امور دیگر غیر از اینهاست و در آن اشارات است بر بیان اسرار
لطیفه و نکات دقیقه نسبت بر روایتیکه متضمن سوخته شدن جماعتی از کفار است در مقام اصلاح چراغ یعنی از کفار یکه در
روز طف حاضر بودند و در آن نیز اشاره دارد بر روایتیکه متضمن نفرین کردن سید الشهدا است بر جماعتی از کفار که شماتت
و استهزا نمودند و مبتلا بودن ایشان بعقوبت و عذاب در عالم و نیز اشاره بر اینکه کلام شنیع از ست و فحش
و شماتت شدیده در حضرت از شمشیر و نیزه و تیر در نزد اصحاب عترت آلهیه و سمه علیه ملکوتیه و بر بعضی از روایات که مناسب
این شأن و امثال آن است مثل روایتیکه متضمن تکلم سر شریف است در نزد راهب دیر در منزل قنسرین و روایتیکه متضمن سنگ شدن در اسم
که آنها را کفار کرده بودند و روایتیکه متضمن تکلم سر شریف روحی له الفدا است در خانه یزید در وقتیکه امام زین العابدین گفت تو بر
پدر خود را اذا انخواه دیده و نیز اشاره بروایتیکه ناطق است باینکه در روز طف در پشت سید الشهدا اثری پیدا بود و بر روایتی
که متضمن نقل کردن امیر المؤمنین است انبان را از پشت خود بمنزل مسکینه که او را اطفال صغار بود و از شدت گرسنگی گریه میکردند
و بر بعضی از روایات که او کشنده نمیخوابست و بر آنچه ابن خلکان آنرا در تاریخ خود ذکر کرده و در آن نیز اشاره دارد بر بستر
تعیش و زندگانی شمر ملعون بعد از روز طف مدت طولانی و بر سؤال و جواب در باب تعیش و زندگانی یزید و ابن زیاد
و ابن سعد لعنهم الله مدت سه سال یا زیاده از آن و در آن نیز اشاره دارد بر روایتیکه ناطق است باینکه سید الشهدا روحی له الفدا
خون خود را تا حال طلب نکرد و بر تاویل آیات وارده در این باب و نیز اشاره بر اخباریکه وارد است در اینکه حضرت
قائم عجل الله فرجه میکشد اولاد قاتلان سید الشهدا را و بیان وجه در این باب و نیز اشاره دارد بر قضیه شهادت یحیی بن زکریا
و بر خبریکه دلالت میکند بر اینکه خون سید الشهدا ساکن نمیشود تا اینکه خدا تعالی حضرت مهدی را مبعوث میگرداند و میکشد
در خصوص خون آنحضرت از منافقین و کافرین هفتاد هزار نفر و در آن نیز توضیحی است که اشاره میکند بر بیان بعضی از امور
مثل اینکه کشتن قائم اولاد قاتلان سید الشهدا را آیا بر نهج عموم است یا بر نهج اغلب و اکثر و مثل اینکه آثار جوشیدن خون
سید الشهدا و ساکن نشدن آن تا وقت ظهور قائم و بیان فرق در میان خون یحیی بن زکریا و خون سید الشهدا و مثل اینکه
انتقام کامل و مجازات تامه از چیزهائیست که محقق نمیشود بکشتن حضرت قائم اولاد قاتلان را بلکه محقق شدن مجازات تامه
بر چیز دیگر موقوف است و نیز در آنست حدیث نصب شدن قبه از نور در روز قیامت برای فاطمه زهرا و انتقام گرفتن ائمه
طاهرین از قاتلان سید الشهدا و نیز در آنست حدیث کوثر که در آن محبت و طاعت و ... ایشان معذب میشود و همچنین
قاتلان سید الشهدا و در آنست نیز بعضی از اخبار پس بعض آنها متضمن داخل شدن قاتلان سید الشهدا است بر آتش قبل از عبادت
کنندگان بتها و بعض آنها متضمن است اینرا که قاتل سید الشهدا در تابوتیست از آتش در حالتیکه معلق است در قعر جهنم
و نیز اشاره باخباریکه ناطقند بر اینکه قاتلان سید الشهدا در آتشند و در آن نیز اشارات است بر اینکه محبت و طاعت
از جمله قاتلان سید الشهدا اند و بر بعضی از اخبار که وارد گشته در خصوص اهل تابوت و بر اینکه زمانیکه محبت و طاعت
در مستقر خود مستقر شدند و همچنین تابعان و شیعیان ایشان و همچنین قاتلان سید الشهدا پس در آن نوبت خشمهای اهل عصمت
رو کشش و سینه های ایشان شفا یابد و همچنین خشمهای شیعیان ایشان و سینه های ایشان پس انتقام کامل و مجازات

ماو

تا آنکه حاصل میشود و در آن نیز اشارتست بر بعضی از اخبار عامه و خاصه که دلالت کنند بآنکه خدا تعالی بفاطمه زهرا عطا فرموده
از کرامات و درجات و مقامات و کیفیت گذشتن او و شیعیانش بسوی بهشت

تذییل چهارم در اشاره بکیفیت ختم کتاب و بر بعضی از وصایای مهمه و مواعظ نافعه که رسید بسوی آن فهرست این کتاب پس تذییل
میکنیم آنرا باین تذییل که در آن اشارهایست بر بعضی از امور مهمه و لازمه پس بدان ای برادر مؤمن که این کتاب مطالب کثیره جلیله و فواید
نفیسه عظیمه و اسرار لطیفه عجیبه دارد و مخفی نماند که اینها معلوم میشود بتفکر و غور در دریاهای مطالب آن و غوص نمودن در لجه های معانی
آن و در سیر نمودن شهابهای تدبرات و تفکرات صحیحه و مراجعات بعد از مراجعات مستقیمه که آنچه در فهرست اشارات است اجمالیات
مختصره آینه باشد برای آن علاوه بر این فهرست گاه خالی میباشد از نشانه و بر بعضی مطالب نفیسه و اخبار و آثار شریفه و حال آنکه آنها
در خود کتاب موجودند و اغلب ذکر میکنیم بعضی روایات را در خود کتاب بطریق تکرار نظر بر بعضی از اغراض و منافع صحیحه و فهرست
خالی میباشد از اشاره بآن بالجمله وصف این کتاب زیاده از آنست که در فهرست و مشتمل این کتاب در این باب مثل بهشت است
مکانیکه گفته شده وصف هر شئ از اشیاء امکانیه غیر از جمیع خصایل خیریت که از این شئ بالاتر است غیر از بهشت زیرا که
بالاتر از آن چیزی نیست که آنرا بآن وصف و تعریف میکنند اگر حقیقة اینکلام را بخواهی بدانکه از جمله مطالبیکه این کتاب
با نهایت شرح ... آنست کسیکه بسید الشهدا ارواحنا له الفداء گریه کند شفاعت میکرد و در دنیا و آخرت اگرچه کافر باشد غیر از
دشمنان آل محمد نهایت آنچه در اینباب است آنست که فرق میان گریه مؤمن بر آنحضرت و میان گریستن کافر براو از وجوه
غیر محصاة است و مشتمل هم مطلب در اینکتاب در غایت کثرت است الا آنکه ما بآن اشاره نکرده ایم در فهرست پس این کتاب را
اگرچه بکم ان الاکسیر الاحمر از اسماء مسمی کردند دیدم باکسیر العبادات فی اسرار الشهادات بالهام غیبی و تسمیه امام عصر
مگر اینکه الکتاب بهذا اسم حقیقت نیز آنچه که مفید باشد و افاده نماید بشارت باین و رجاء یقینی بر سید الشهدا علیه السلام هر گاه
گوش بیان کنی الرا در آنچه بآن اشاره نمودی که با اینکه کافر غیر از دشمنان آل محمد شفاعت میکرد و بگریه کردن خود بر سید الشهدا
در دنیا بلکه در آخرت نیز پس بتحقیق حال در این انتفاع چطور است میگوییم کسیکه تتبع نماید مطالب این کتاب را و اخذ نماید مجامع
متفرقات و مجالس آنرا پیدا میکند این امر را از آنچه بسوی آن اشاره میاید در تضاعیف بعضی از مطاوی مطالب
اینکتاب و ذکر در اینجا نیز باز میخواهی بدانکه ما در اینجا ذکر اراده نمیکنیم بعد از آن تقریب را بیان کنیم و میگوییم که صدوق ره
در ثواب الاعمال گفته که پدرم ره خبر داد گفت خبر داد مرا سعد بن عبدالله گفت خبر داد مرا هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسن
ابن محبوب از علی بن یقطین که ابوالحسن موسی بن جعفر فرمود که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت کافر در بر مؤمن رفق و
مدارا میکرد و باو احسان و خوبی مینمود و چنانکه آن کافر مرد خداوند عالم برای او در آتش خانه از گل بنا کرد که او را از حرارت
آتش نگاه داشته و روزی او از غیر آتش و جهنم باو میرسید و باو گفتند که این برای آنست که با همسایه مؤمن خود فلان ابن فلان رفق
و مدارا و احسان و خوبی مینمودی الحدیث و سند این خبر حسن بلکه قریب بصحت است چنانکه بر حاذق و ماهر در صناعت رجال
مخفی نیست و نیز روایت کرده جمیعی از علمای اخیار که متضمن قصه نجات یافتن نصرانی است از شر متوکل بنذر صد دینار
برای علی ابن محمد هادی علیه السلام بنابرآنچه که هبة ابن ابی منصور موصلی گفت یکمرد نصرانی که یوسف ابن یعقوب نام
داشت و در دیار ربیعه کاتب بود در میان او و پدرم صداقت و آشنائی بود روزی نزد پدرم فرود آمد پرسیدم که
در اینوقت کار تو چیست گفت مرا بحضور متوکل خواسته اند نمیدانم از من چه میخواهد مگر اینکه من خود را در مقابل صد دینار خریدم
برای علی ابن محمد ابن علی الرضا علیهم السلام پدرم باو گفت در اینباب موفق شدی گفت بحضور متوکل رفت و بعد از
ایام قلیل نزد ما مراجعت نمود در حالتیکه مسرور بود پدرم باو گفت که خبر خود را بمن نقل کن گفت رفتم بسر من رای که هرگز
بآنجا داخل نشده بودم پس در خانه فرود آمدم و گفتم دوست میدارم که صد دینار را بخدمت علی ابن محمد برسانم پیش از آنکه
بدرخانه متوکل بروم و کسی از آمدن من خبردار نشد گفت پس دانستم که متوکل او را از سوار شدن منع کرده و او در خانه خود میباشد گفتم
چه کنم این مرد نصرانی هستم سوال نمایم از خانه فرزند رضا علیه السلام پس این علاوه میباشد در آنچه از آن میترسم و یکساعت در اینباب
خصوص فکر کردم پس بخاطرم آمد که الاغ خود را سوار شده از شهر بیرون میروم و الاغ را منع نمیکنم از هر مکان که میرود شاید بخانه
آن بزرگوار برسد بدون اینکه از کسی سوال نمایم گفت پس دینارها را توی کاغذی گذاشته و سوار شدم پس الاغ در

را بسیار بازوبها میکرد و مرا بهر جا که میخواست تا رسیدیم به در خانهٔ و ایستاد و هر چه سعی کردم از آنجا برفت برفتن خادم پیش خانم
گفتم سؤال کن که این خانه کیست گفتند که این خانهٔ علی ابن الحسن بن حسن ناگاه غلامی از آنجا بیرون آمد و گفت توئی یوسف بن یعقوب
گفتم بلی گفت فرود آی پس نشستم مرا در دهلیز نشانید و داخل خانه شد به پیش خود گفتم این دلالت دیگر است آنگاه غلام نام مرا
و پدر مرا میشناخت و حال آنکه در این شهر کسی مرا نمیشناسد و باین شهر هیچ داخل نشده‌ام تا غلام بیرون آمد و گفت کجاست آن صد دینار که بابت
توئی کاغذ ... آستین تو پس دینارها را به او دادم و گفتم این دلالت سیمی است پس آن غلام نزد من آمد و گفت داخل شو پس داخل شدم
در حالتیکه آنحضرت تنها نشسته بود و فرمود ای یوسف بدرستیکه قومی چند هستند که ادعا میکنند که ولایت و دوستی ما امثال ترا نفع نمیدهد
بخدا قسم دروغ گفتند ولایت ما امثال ترا نفع میدهد و از برای آنچه آمده که آنچه دوست میداری و بزودی ترا فرزندی
متولد میشود گفت پس رفتم بخانه متوکل و گفتم آنچه اراده کرده بودم و مراجعت نمودم بمدینه گفت بر پسرش ملاقات کردم بعد از
وفات پدرش در حالتیکه مسلم و شیعهٔ خوب بود پس خبر داد من که پدرش در دین نصاری مرد و بعد از مردن پدرش مسلمان و شیعه گشت
که من بشارت آقای خود علیه الصلوة والسلام محدث میگویم بدرستیکه تقریب استدلال این دو خبر در غایت وضوح و آشکار است
زیرا که مقصود موسی ابن جعفر در خبر اول محض این نبود که آنچه در زمان بنی اسرائیل واقع شده نقل نماید بلکه مقصودش این بود که مثل آن
جاری میشود در هر کافری که مثل آن کافر بوده باشد پس هر که سیره و طریقهٔ ائمه معصومین را ملاحظه نماید در نقل کردن ایشان امثال این قصه‌ها
درک میکند حقیقت چیزی را که ما تقریر نمودیم بعد قصه مذکور ... منصف که کسی که کافر به سید الشهدا و نفاق میورزی از اموال خود در اقامه تعزیه آنحضرت
و نحو ذلک از چیزهائیست که در دنیا و در نزد خدا تعالی کافر منتفع میشود از نفاق آن کافر بر آن مؤمن فقیر از بنی اسرائیل که آخر دیدیم و آن از
حیثیت دلالت بر مطلب واضح تر است زیرا که امام قسم یاد کرده که ولایت اهل بیت عصمت بر امثال آن کافر نفع میدهد
پس ولایت در اینجا در معنی معروف حقیقی خود نیست قطعا بلکه مقصود از آن محبت و میل قلبی است هر قسم باشد و لیکن بشرط آنکه
مرتب شود بر آن محبت بر قسم از دوستی و میل قلبی بعضی از لوازم و آثار حب و میل مثل گریستن در تعزیه اهل بیت عصمت و طهارت
و نفاق مال است در دوستی ایشان مثل برپا نمودن مجلس تعزیه و نحو ذلک بجهة چنانکه کافر مذکور به سید الشهدا و نفاق کنند مال
در تعزیه این امام مظلوم منتفع میباشد ... نمودن خود و نفاق مال خود در دنیا و آن بعطا کردن خدا تعالی است او را جمیع آثار کثرت
مال و جاه و اولاد و طول عمر و مثل اینها در دنیا عوض آنچه صادر شد از او از گریستن و نفاق مال و همچنین منتفع میشود با آنها در آخرت
باینکه خدا تعالی تخفیف میدهد به عذاب او در برزخ و همچنین در آخرت بعد از برپا شدن قیامت چنانکه در قصه آن کافر که بر مؤمن
فقیر از بنی اسرائیل نفاق نموده ... میگویم ای دوستان روحانی خود بیدار شوید و پرهیز کنید از رعیت بسوی انکار امثال
این احادیث زیرا که در خبر معتبر وارد گشته از حضرت ابو جعفر فرمود حدیث آل محمد صعب و مستصعب است ایمان نمیآورد به آن مگر ملک مقرب
یا پیغمبر مرسل یا بنده که خدا تعالی قلب او را از جهة ایمان امتحان کرده پس آنچه بشما وارد میشود از حدیث آل محمد که قلوب شما بآن نرم شد
آن را قبول کنید و آنچه قلوب شما از آن انقباض نمود و انکار نمودید آن را بسوی خدا و بر عالم آل محمد رد نمائید و جز این نیست
هلاک شونده کسیست که ... بحدیث ... پس بگوید بخدا قسم این نیست و انکار نمودن کفر است و در خبر ابو ربیع
شامی است میگوید من در نزد امام محمد باقر نشسته بودم دیدم که آنحضرت خوابیده پس سر خود را بلند کرد در حالتیکه میگفت یا ابا ربیع
حدیثی است که شیعه آن را بزبان خود میخوانند و نمیدانند که آن چه چیز است ... آن کدام است فرمود قول علی ابن ابیطالب که ان امرنا صعب
مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان یا ربیع آیا نمی بینی که گاه ملک میشود مقرب نمیشود فلا یحتمله الا مقرب
و گاه پیغمبر میشود و مرسل نمیشود فلا یحتمله الا مرسل و گاه عبد میشود و ممتحن نمیشود فلا یحتمله الا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و در خبر محمد ابن مسلم است از صادق
که فرمود مخالطه نما با مردم با آنچه آن را میشناسند و ترک نما از ایشان چیزی را که انکار میکنند و بار منما بر خود ... بدرستیکه امر ما صعب
و مستصعب است ... و بزودی مطلع میشوی در طی مسائل اینکتاب بر امثال این اخبار مذکوره و اگر کسی گوید که خبر دلالت کرد بر مخالطه با مردم
با آنچه معرفت دارند و ترک مخالطه با آنچه انکار میکنند ... و در اینکتاب بسیار ذکر کرده از مسائل ملکوتیه ... که مشوش میکند عوام
... ملکوتیان را و مجامع تقدیس و تسبیح لاهوتیان را آیا ذیل خبر ... میگویم بلی بعضی از مسائل اینکتاب اگر چه
مشتمل است بمطالب نورانیه ملکوتیه و اسرار شعشعانیه لاهوتیه مگر اینکه با وجود این اظهار و اشاعه آنها متعلق نیست و کلام مبسوط در آن
مناسب مقام نیست و شاید بعد از اطلاع بمطالب اینکتاب شبهه از تو زایل گردد علاوه بر این فرق میان این زمان و زمان

قصد ما این بود که ... تصریح در نهایت وضوح است زیرا که در اول این ... و در ... و ذکر مطالب [illegible]
... مذکوره در این کتاب و بعبارت دیگر ... زمان ... تمام محل ... در زمان ...
... و ... باجابت ... اهل زمان سابق ... ایشان و مطلب ... طریق ... است ... 
... ادراج این مطلب در تحت قاعده لطف

[illegible]

و بهترین وسایل ادعیه خیریه اخوان دین است در حق ما بکرده اگر چنانچه بخطا و غلط و اشتباه اطلاع یابند بقلم عفو و اغماض در صدد
اصلاح آیند و اگر بعضی از مطالب و کلام موافق سلیقه نباشد از جهت تکرار عبارات یا عدم استقامت معانی بنظر خورده نگیرند
که املا ... زیرا که ... در این ترجمه حسب خواهش جناب ... زید ... الدین ... ترجمه کتاب بود ... بمقام تلخیص یا
تنقیح و تعدیل بر آمد و در اینجا تمام میشود دیباچه ... ایضاح که ... فهرست این کتاب است و بعد از این ذکر میشود مقدمه اولی
از مقدمات این کتاب و مسئلت میکنیم از خدای ملک منان که ما را از اهل ایمان و ایقان و متمسکین بعروه وثقی
ولایت اولیاء او که ... قرار دهد

**مقدمهٔ ثالث** در بیان اسرار شهادت و اشاره به حکمتهائیکه از آنجهت خداوند تعالی کف نفرموده قاتلان ائمه را از قتل ایشان
بدانکه بعضی مطالب از اسرار شهادت سید الشهداء روحی له الفداء در ضمن بعضی از مجالس آتیه ذکر خواهد شد لکن در اینجا به عنوان استقلال ذکر میشود چنانچه
در ضمن مجالس از باب تبعیت و مناسبت کلام است بحسب آنچه مستفاد شده از آثار و اخبار و غیر آنها مخفی نماند اینکه کلام در توضیح مرام این مقام
در دو عنوان مستقل مذکور میگردد یکی عنوان بیان عذر و جهت خروج آنحضرت از مکه با اهل و عیال و علم آنحضرت بشهادت خود و اینکه عنوان
فرموده دوم عنوان مشتمل بر بیان علت و سببیکه از آنجهت خداوند تعالی کف نفرموده قاتلین و ظالمین ائمه طاهرین را از قتل و ظلم بر ایشان و سبب
ابتلاء آنها پس مقدم میداریم کلام را در شرح عنوانیکه سید مرتضی رحمه الله بیان کرده و میگوییم این عنوان و آنچه ذکر فرموده است
از سید مرتضی در تحقیق خود کشش مبتنی است بهمان رسم خود سید که در مباحثات و سؤال و جوابهای خود در مسائل مشکله و مطالب غامضه
که در الزام عامه و مغلوب کردن اهل ضلالت و خلاف دارد و آن اینکه بنای مرام او بر ذکر مقدمات مسلمه و قواعد و وجوهی مقبوله است
نزد آنها و قرائنی که از خود آنجناب بدلالت باین مطلب دارد در کلمات او خیلی است چنانچه بر تو مطلع خواهی شد خلاصه آنچه
سید مرتضی از تحقیق فرموده در این عنوان از باب تنزل و مماشات است و مبتلا کردن خصم لجوج است به کلوگیری
و آنچه دیده میشود از ظاهر کلام محقق محدث مجلسی ره که این کلمات را از سید مرتضی باعتقاد وی بجهت نفی دانسته و محل منت
حاشا ثم حاشا که اعتقاد شهید سید مرتضی چنین باشد هرگاه خواسته باشی که مطلع باشی بر کلام مرتضی و واقف نمائی حاصل مطالب او را
بدانکه در کتاب تنزیه الانبیاء فرموده اگر گفته شود چه چیز بود عذر در خروج سید الشهداء روحی له الفداء از مکه با اهل و عیال خود
بسوی کوفه و حال آنکه اعدای او مستولی بر کوفه بودند و امیر آنجا از طرف یزید لعین بود با تسلط او بر امر و نهی و با اینکه دیده بود معامله اهل
کوفه را با پدر بزرگوار و برادر عالیمقدار او و اینکه آنها اهل حیله و اهل خیانت بودند و چرا اطاعت و مخالفت ارشاد با تقی جمیع دوستان و خیر
خواهان خود در حین خروج و حال آنکه ابن عباس اشاره میکرد بعدول از این رأی و قطع و یقین داشت به هلاکت آنحضرت حتی ابن عمر
و پسر عمر وقتیکه آنحضرت را وداع نمود عرض کرد بآنحضرت استودعک الله من قتیل و غیر اینها از کلماتیکه ...
از مانعین آنحضرت در اخبار ... این گذشته وقتیکه عالم شد بشهید شدن مسلم بن عقیل با اینکه او را پیشتر از خود فرستاده بود
چرا برنگشت و چرا حیله قوم را و منقطع گشت بکثرت کید آنها با وجود این چگونه جایز دانست با این اصحاب قلیل که محاربه کند با این لشکر
عظیم و وقتیکه ابن زیاد عرض کرد با و امان را و اینکه بیزید بیعت نماید چرا قبول نکرد هرگاه بحفظ خون خود و خونهای برادران خود و اولاد و اهل
بیت و شیعیان و دوستان خود و چرا خود را بدست خود بهلاکت انداخت با اینکه بدون این خوف تسلیم نمود برادرش امام حسن
امر خلافت را بمعاویه پس چگونه جمع میشود مابین فعل این دو بزرگوار در صحت الجواب میگوییم به تحقیق دانسته ایم اینکه امام هرگاه
ظن غالب پیدا کرد باینکه هرگاه بر حقیقت قیام میکند بآنچه مفوض شده بسوی او از امر امامت پس بر او واجب است از افعال و اصحاب ...
هر چند که بر او بوده باشد حتی انشاء حق که ممکن باشد تحمل آن و سید ما ابو عبد الله عازم کوفه نشد مگر بعد از رسیدن عهدنامها از قوم و
اظهار عقیده بیعتها اهل کوفه و آنها خواهش بیعت نمایند بعد از اینکه نوشتند و خواستند او را با کمال میل و رغبت بدون اکراه و اجبار
بود و این نامها از اشراف اهل کوفه و اعیان آنها که بنزد آنحضرت آمده و فرستاده بودند در حیات معاویه و بعد از وقوع صلح
میان او و امام حسن پس دفع نمود آنها را از آنچه مقتضای تکلیف او بود پس از آن باز نامها نوشتند بآنحضرت بعد از وفات امام
حسن و وفات معاویه باین نحو که در عهد و میثاق خود باقی اند پس وعده فرمود بآنها و امیدوار نمود آنها را چون زمان معاویه تحصیل
این مطلب بکمال صعوبت داشت صبر فرمود تا آنکه منقضی گشت زمان معاویه باز نامها نوشتند و اظهار انقیاد و طاعت
نمودند و مکرر طلب و میل خود شانرا اظهار داشتند و همان ملاحظه نمود قوت و تسلط آنها را با آنکه والی آنها بود از طرف یزید لعنه الله
و ضعف والی را از مقاومت با آنها ظن قوی حاصل شد مر آنحضرت را باینکه رفتن بسوی آنها واجب و متعین شد بر او انا جهاد و ملاحظه
اسباب اقدام و سفر و گمان نفرمود اینکه قوم بعضی حیله کردند و اهل حق از نصرت آنحضرت ضعیف میشوند و اتفاق میافتد از امور غریبه
آنچه اتفاق افتاد زیرا که مسلم بن عقیل زمانیکه داخل کوفه گشت اکثر اهل کوفه بیعت گرفت چون عبید الله بن زیاد وارد کوفه شد و شنید
خبر جناب مسلم و آمدن او را در کوفه و منزل کردن او در خانه هانی بن عروه المرادی بآن نحویکه در کتب سیر مشروح است و مریض شد شریک
ابن اعور ابن زیاد بعیادت او آمد شریک بن اعور قصد داشت با مسلم بن عقیل بر کشتن ابن زیاد وقت آمدن او بعیادت شریک
و متمکن شد بر کشتن او و متعسر شد بر او ... و بعد از آنکه بکشتن امر شریک چنین و ندا آورد که ... کشتن کر و حیله میشود و بدرستیکه خصم





پیغمبر فرموده انّ الایمان قید الفتک مذ حیثیکه ایمان مانع کردن حیله است هرگاه مسلم میکرد آنچه را ان نامعهود است از کشتن ابن زیاد و حرمت
مینمود او را شریک هانی در مراعات امر یزید باطل میشد و در اول میشد حضرت حسین که رفته با اهل کوفه ملاقی گشته باشد و بهر کس از حضرت علی خود او را
میکرد و جمع میشدند دور او با آنکه در دل با وی اعداوت داشت و ظاهرش با دشمنان او بوده و بود جناب مسلم بن عقیل هنگامیکه حبس کرد ابن زیاد
هانی را حمله کرد با جماعتی از اهل کوفه که کستاخ ابن زیاد و محاصره نمود او را در قصر خود کشش و بست ابن زیاد درهای قصر را از ترس و خوف حتی اینکه
بهر طرف آدم فرستاد که مایل کند مردم را بطرف او و تیر ساندند مهار از باری پسر عقیل پس او عهد و پیمان بستند و کشتند او را و فور جناب مسلم متفرق
گشتند و نماند مگر چند نفری از آنحال برگشت و واقع شد آنچه واقع شد و مقصود ما از ذکر این مطلب است که حفظ امر آنحضرت سبب
ظفر بر دشمنان و انکار و نمایان او چند تفاق بر امر او عکس کرد و منجر شد اینکه ملاآن حضرت تسلیم را پیش نهاد خود نموده در راه حق از خشیه
دین مقاتله فرماید و تحقیق بعمل آورد این تکلیف را بجماعتی از یاوران تا کشته شدند پیش روی آنحضرت تا جمیع این فصل آنحضرت و فعل
برادرش امام حسن ع واضح و صریح است زیرا که برادر آنحضرت در صلح نمود بجهة دفع فتنه و خوف بر جان اهل و شیعه خود و ملاحظه حیله حتی از اصحاب
خود لیکن این بزرگوار از طرق قوی حاصل کرد از اهل کوفه اینکه با او نامه نوشته بودند و عهد بسته بودند و خطبه فرمود و قوت یاران خود را و ضعف یزید
باطل را در آنحال دید برای طلب حق و عروج کوفه و حیثیکه مطلب برعکس شد و ظاهر گشت علامات حیله اهل کوفه آنحضرت
در آنحال قصد برگشت و صلح نمود چنانچه برادرش کرده بود لکن ممنوع شد از نیل مراد و حایل شدند میان او و میان مقصود او پس حال
این دو بزرگوار متفق اند که اینکه تسلیم و خواهش جمع در حین ظهور اسباب خوف از آنحضرت معقول نگشت تا اینکه قصد قتل نفس آن
بزرگوار را کردند و به قدر قوه در حفظ خود بذل اهتمام نمود تا اینکه با کمال فتوت و کرم بسوی بهشت خدا و رضوان او منتقل گردید و این مطلب
واضح است بهر کس که تامل نماید تمام شد کلام سید مرتضی ره و محقق و محدث مجلسی ره چنین فرموده بعد از نقل کلام سید مرتضی ره تحقیق
گذشت در کتاب امامت و در کتاب فتن اخبار کثیره که دلالت داشتند بر اینکه هر یک از ائمه معصومین مامور بودند به تکالیف
مخصوصه که نوشته شده بود در کتب سماویه نازل شده بود بر پیغمبر پس آنها عمل میکردند به تکالیف خود پس سزاوار نیست قیاس
کردن احکام متعلقه بایشان را با احکام ما و بعد از اطلاع بر احوال انبیای سلف و اینکه کثیری از آنها مبعوث میشدند به تنهائی بقتال هزار
هزار از کفار و سب و دشنام میگفتند معبودهای آنها و دعوت میکردند ایشان را بدین حق و باک نمیکردند از آنچه بایشان میرسید از ضرب
و حبس و سایر مکاره از کشته شدن و آتش افتادن سزاوار نیست اعتراض کردن بر ائمه دین در مثال این مطلب با وجود اینکه بعد از
ثابت شدن عصمت آنها از ادله قطعیه و نصوص متواتره دیگر مجال اعتراض برایشان باقی نمیماند بلکه واجب است در مقام تسلیم بودن با آنها
در هر چه از آنها صادر شده علاوه بر اینکه هرگاه تامل نمائی حق تامل میدانی که آن بزرگوار فدا نمود نفس مقدس خود را بدین جهت که متزلزل
نشد ارکان دولت بنی امیه مگر بعد از شهادت آنسرور و ظاهر نشد برای مردم کفر و ضلالت آنها مگر وقت فایز شدن آنحضرت بسعادت
شهادت آنسرور و ظاهر شد برای مردم کفر و ضلالت آنها هرگاه با آنها صلح مینمود سلطنت آنها قوت میگرفت و شبهه میشد بر مردم امر آنها
و بر میگشت سبب آنها دین مضمحل و اما رو بروایت مندرس میگشت با وجود اینکه مندرس بودن ظاهر شد تو از اخبار سابقه که آنحضرت نمود از
خوف کشته شدن از مدینه بسوی مکه پناه آورد و هم چنین از مکه هم بعد از آنکه ظن غالب بهم رسانده بود که اینها اراده دارند کشتن
او را غفلة بمرتبه که ممکن نشد بر آنحضرت را پدرم و مادرم و جانم فدای او باد اینکه تمام کند حج خود را از اینجهة محل گشته و لهذا احرام
دست برداشته خارج شد از مکه در حالتیکه خائف و ترسان بود و تنگ کرده بودند بر آنحضرت جمیع اطراف را و تنگ گذاشته بودند
مراو را مکانی برای قرار و به تحقیق دیدیم در بعضی کتب معتبره یزید لعنه الله فرستاد عمر بن سعید بن العاص را با لشکر بسیار و سپرد
باو امر حاج را و او را امیر حاج قرار داد و با او سپرده بود که بگیر حسین را خلوتا هرگاه ممکن نشود به گرفتن او را غفلة به قتل آورد و شهید نماید
علاوه بر این در همانسال سی نفر از شیاطین بنی امیه با قافله حاج خفیف روانه کرده بود و ایشان را مامور کرده بود که حضرت حسین را بقتل
آورند بهر نحو که ممکن باشند و لهذا اینکه این بزرگوار دست از آنها از احرام حج محل شد و قرار داد از اعمال عمره مفرده و باشد عمره
روایت شده در حیثیکه محمد بن حنفیه مانع شد آنسرور را از خارج شدن بسوی کوفه فرمود والله یا اخی لو کنت فی جحر هامة
من هوام الارض لاستخرجونی منه حتی یقتلونی یعنی ای برادر قسم بخدا هرگاه پنهان میشدم در آشیانه جانوری
از جانوران زمین هر آینه بیرون میآوردند مرا از آن آشیانه و دست بر نمیداشتند از من تا اینکه میکشتند مرا پس محقق شد که
هرگاه با آنها بیعت مینمود و امر آنها تسلیم میشد با آنها و دست بر نمیداشتند بجهت شدت عداوت آنها و کثرت حیله آنها که جبله

تتمه

عنوان اول

بود او طامی گرفتند و هر وسیله بمقصود خود برسانند و اهبت کرا این بیعت غرض شکر دند بیعت را حاول معینه محبان بود که ای
دانسته شد که آنحضرت با آنها در این امر موافقت نخواهد نمود ایا نمی بینی مروان لعنه الله چگونه اشاره کرد بر ولید که شهید کند آنسرور را اگر
از عرض بیعت ابا نماید و عبید الله بن زیاد لعنه الله الی یوم المعاد میگفت بپسر سعد در عرض خطی که بیاید بسوی امر یا پس از آن به حکم من او را
به قصاص بکشند ایا نمی بینی چگونه ایمان آوردند بجناب مسلم بن عقیل از آن چگونه گشتند او را ناسعاد و بسبب غفران یا آن شدت عداوت
و کثرت بغض که با اهل بیت عصمت داشت صاحب عزم و سلطنت بود و میدانست که شهید کردن اهل بیت را علانیة باعث سر گرمی
مردم میشود از او و سبب نقص سلطنت او و خروج مردم بر او میگردد اما بجهت مدارا میکرد با آنها و ظاهر میساخت به نحوی که بود را بجهت
مصالحه کرد با امام حسن و به حضرت حسین متعرض نشد و از این جهت وصیت نمود به فرزند لعین خود اینکه متعرض نشود حضرت حسین
زیرا که میدانست متعرض شدن آنسرور باعث زوال دولت او خواهد بود اَللّٰهُمَّ الْعَنْ کُلَّ مَنْ ظَلَمَ اَهْلَ
بَیْتِ نَبِیِّکَ وَقَتَلَهُمْ وَاَعَانَ عَلَیْهِمْ وَرَضِیَ بِمَا جَرٰی عَلَیْهِمْ مِنَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ لَعْنًا وَبِیلًا وَعَذَابًا
عَذَابًا اَلِیمًا وَاجْعَلْنَا مِنْ خِیَارِ شِیعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْصَارِهِمْ وَالطَّالِبِینَ بِثَارِهِمْ مَعَ قَائِمِهِمْ عَجَّلَ اللّٰهُ



فَرَجَهُ تمام شد آنچه بیان فرموده است او را محقق محدث مجلسی ره مصنف گوید آنچه در این مقام بخاطر آید اینست که
گفته شود بدرستیکه حضرت سید الشهدا روحی له الفداء مراعات میفرمود بحسب ظاهر آنچه متعین است مراعات آن نزد مردم از
تعرض و اجتناب از مقاتله و جهاد قبل از فراهم آمدن انصار و اعوان و کثرت آنها و در عالم باطن در نهایت اشتیاق به
سوی مقاتله و جهاد در راه خدا و فایز شدن به شهادت و فایز شدن به شهادت او بهر نحو که ممکن باشد مایل بود و آن
سرور بعد میدانست امکان وقوع شهادت را و از جمله اسباب و جهات بر خروج آنسرور از مدینه بمکه خبردار کردن مردم به
حقیقت حال طلب کردن آنحضرت بود آنها را زیرا که آنحضرت با اینکه عالم بود که کشته و فایز بشهادت خواهد بود
چنانکه شهادت بسبب او فایز خواهد بود و کشته خواهد شد با عدوان و اگر چه جماعت و غیره و لشکر کثیره باشند الا اینکه آنسرور
چون از اهل بیت عصمت و معدن رحمت بود خصوصا اینکه سینه اش فیض رحمت الهی آن خانواده عصمت جاری میگشت و هیچ
مرغی بلند پرواز فکر به کنگره رفعت ایشان نمیرسید اگر چه نبی مرسل یا ملک مقرب باشد و اینا بجهت خواهشت که جهاد کننده در پیش
روی آنسرور فایز شوند بمرتبه عالیه شهادت تمام اصحاب و یاران بوده باشند و این مطلب از جمله اسرار ملحوظه بود در نظر شریف آن
سرور که فرستاد پسر عم خود مسلم بن عقیل را بسوی کوفه تا اخذ بیعت نماید از اهل کوفه اگر کوفیکه هستی آن بزرگوار چنانچه عالم بود
امکان شهادت و زمان شهادت خود هم چنین عالم بود به عدد یاوران و مجاهدین در پیش روی خود پس چه سبب داشت که
فرستاد پسر عم خود را به کوفه برای اخذ بیعت و طلب نصرت از اهل کوفه و هم چنین چه سبب داشت خواهش نصرت کردن آنحضرت
از کسانیکه کلام آنحضرت با آنها میرسید از اهل اسلام در مدینه و غیر آنها جواب گوئیم جهت و سر این مطلب دو امر بود اول اتمام
حجت بود از آنحضرت با آنها لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَیَحْیٰی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ دوم اینکه این مطلب از آنسرور
از باب ترحم و مهربانی و شفقت بود بر مسلمین زیرا که شهادت در پیش روی آنحضرت رتبه ایست بزرگ و نعمتیست که بالاتر از او
نعمتی نیست و درجه ایست که بالاتر نیست از آن جمیع درجات هرگاه بگوئیم که [illegible] مناسبتی با آنچه ذکر نمودی سابقا
که آنحضرت عالم بود به عدد یاوران خود پس هذا چگونه طمع میکرد به کثرت یاوران و جهاد کنندگان در پیش روی خود جواب گوئیم بدرستیکه
این منافات ندارد [illegible] دقیق نیست که [illegible] کثرت عدد انصار و قلت آن از جمله امور یست که [illegible]
[illegible] و اثبات و اگر گوئی آنچه مستفاد شد از کلام سید [illegible] این بود که سوء تخلق ناشی شد از ترک کردن جناب
مسلم بن عقیل قتل ابن زیاد را و این مطلب مستلزم توجه نسبت [illegible] او در حق آنجناب و هم چنین در فرمایش او اِنَّ الْاِیمَانَ
قَیَّدَ الْفَتْکَ جواب گوئیم حاشا ثم حاشا اینکه اشاره و نهی از سید [illegible] نسبت بجناب مسلم اتفاق افتد بلکه
این کلام از سید [illegible] سر زده بمذاق عامه و بطریق مماشات با آنها چنانچه سابقا اشاره کردیم و بدرستیکه مقصود جناب مسلم ره
در قتل کردن او و فرمایش پیغمبر را که فرموده ان الایمان قید الفتک یعنی به تحقیق ایمان مرد را مانع میشود از اینکه [illegible] و از روی مکر و حیله
بکشد [illegible] مقتول کافر باشد [illegible] اینکه ابن زیاد لعنة الله [illegible] مستحق [illegible] شمشیر را که [illegible] حدیث پیغمبر افاده نمی کند
[illegible] چنانچه تعبیر کردیم [illegible] جناب مسلم [illegible] ابن زیاد کافر [illegible] حیله [illegible]



برای اینکه کشف میکند این مطلب از امور و اسراری که مخفی نیست بر تأمل کننده مانند اینکه کشتن جناب مسلم و
عبارت از ظهور دولت حقه و مضمحل بودن دولت باطله باشد چرا چنین نشود و حال آنکه برابر بود با قتل ابن زیاد در میان آن
اشاره و اعتبارات از محصور شدن اهل بیت در قصر خود و معهذا امر برگشت تا آنچه معلوم شد پس هرگاه مسلم میگشت
راجع میگشت بکشته شدن مسلم و شهادت او و این مطلب به صحت نزدیک است تا مل با فطانت بعد مخفی نماند علمای اهل خلاف هرگاه
اخذ کنند طوق انصاف را و ترک نمایند ظلم را و تتبع نمایند اخبار را و تفحص کنند سیر و آثار را هر آینه بیقین میدانند آنچه ابن عباس
و ابن عمر و غیرهم اعتقاد کرده بودند اینکه سید الشهداء هرگاه بعراق رود در آنجا کشته میشود این ظن و اعتقاد انها از فرمایش پیغمبر و خبر
آنحضرت حاصل شده بوده که مکرر خبر میداد بشهادت فرزند در سمت خودش در زمین عراق و اینکه میکشد او را اشرار این امت و آنها
نمیرسد شفاعت آنحضرت و اینکه با وجود آن فرزند او شهید شد مکان نزد پیش رسول خدا و با او درجات جنان خواهند بود پس اگر
ممانعت کنندگان از اهل کمال و ایمان میبودند هر آینه اختیار میکردند نصرت و یاری فرزند رسول خدا را و ترک میکردند ممانعت کردن
مراو را زیرا چنانکه بتصریح فرموده رسول خدا مکرر خبر داده بشهادت آنسرور خبر دادن یقینی باینکه انه یخرج الی العراق و یقتل و
ان الله قد شاء ان یراه قتیلا حاصل معنی آنکه بدرستی که سفر میکند فرزند من بسوی عراق و کشته میشود در آنجا و بدرستیکه
خدا خواسته او را کشته به بیند و آنحضرت معلق نکرده بود باینکه هرگاه برود کشته میشود هم چنین بتصریح فرموده بود باینکه او است امام
مفترض الطاعه و حجت خدا بر همه اهل آسمانها و زمینها بعد از پدر و برادر بزرگوارش هرگاه بگوئی آنچه ذکر فرمودی از تحقیق محل این اماو
کلام را فی تحقیق شأنی هست وجوه است بر طریق حق و واقع در این مقام باید جواب بگوئیم شک نیست در اینکه بیان او در مقام
و مرتبه بلندیست از تحقیق زیرا که به تحقیق اشاره فرموده در این مقام بوجه جمیع اخبار و ائمه و میباید در جمله از مجالس آتیه بیان بعضی
از این اخبار و آثار را اضافه فرموده بعضی از اسرار مثل اینکه هرگاه شهادت آنسرور نمیبود هر آینه دین مضمحل میگشت و معهذا اسرار او
بود مرا اینکه اشاره نماید برای توضیح مطلب بعضی از امور دیگر مثل اینکه شهادت آنحضرت کشف میکند از سر اخذ کردن عهد کار
عالم عهد و میثاق از انبیاء و مرسلین و ملائکه بولایت آل محمد و لزوم مودت آنها و از سر افضلیت هر یک از حضرت محمد و
اولاد معصومین او از همه انبیاء و مرسلین و ملائکه من حیث المجموع و مثل اینکه بدرستیکه شهادت آنسرور قلع کرد ماده شبهات مشککین
و استبعاد متوهمین در مقاله مخالفین از ضالین و مضلین که در مقام مجادله میگفتند چگونه میشود مرتکب شود جمعی از بزرگان صحابه
بسقیفه نقیفه با وجود نص صریح از حضرت رسول خدا در ولایت و امامت سر او خود امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب با اینکه آنها چگونه قادر
بشوند باینکه اذیت نمایند عترت رسول خدا را و بسوزانند در خانه نبوت را در حضور جمعی از مهاجرین و انصار با اینکه چگونه جسارت داده میشود آنها
در شب عقبه دبه ها انداختن بر زیر پای شتر پیغمبر تا رم کند و غیر اینها پس در اینجا باز و بر مخالفین و متعصبین و ناصبین و متمردین کاش
آنها تتبع میکردند در این اخبار کثیره متواتره که افاده قطع و یقین میکند و اسنادشان تا سید مرسلین رو احیته دراینباب که بدرستیکه خلفا
و ائمه از قریش هست و تامل میکردند در قضیه کربلا روز عاشورا و آنچه صادر شد بال رسول از یزید طاغی کافر زندیق و لشکر او لعنهم الله
پس اگر تامل میکردند این اخبار هر آینه میدانستند که امامت اهل بیت عصمت و آل رسول منصوص است در طرق آنها با اخبار کثیره
متواتره پس انکار ضروریات شرع و قطعیات دین موجب کفر است و حمل کردن این اخبار کثیره است بغیر آل رسول کفر
است وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً وعلواً بیقین کرده است این مطلب را شان لکن انکار مینمایند از روی
لجاجت توضیح این مطلب آنکه علمای معتبر آنها مثل بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابی داود در صحاح سته خودشان
و مالک در موطات خود که شمرده میشود از صحاح سته و صاحب مصابیح و صاحب مشکوة و صاحب کتاب فردوس احمد حنبلی در مسند خود
و فقیه ابن مغازلی در مناقب خود و حافظ ابو نعیم در حلیه خود و غیر آنها از حفاظ و اهل حدیث باسناد صحیحه مسلمه نزد آنها از حضرت
رسول خدا روایت کرده اند که آنحضرت فرموده ان الخلفاء والائمة بعدی اثنی عشر لا یزال الدین قائم
مستقیما الی ان تقوم الساعة و در صحیح بخاری بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده قال سمعت النبی
یقول یکون بعدی اثنی عشر امیرا و باز در آن کتاب از ابن عیینه روایت کرده قال قال رسول الله
لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنی عشر رجلا و در صحیح مسلم بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده قال
دخلت مع ابی علی النبی فسمعته یقول ان هذا الدین لا ینقضی حتی یمضی فیه اثنی عشر خلیفة

وبلفظ همان کتاب بسند دیگر از جابر بن سمره روایت کرده قال سمعت النبي يقول لا يزال امر الناس ماضيا
ما وليهم اثنا عشر رجلا وبلفظ همان کتاب بسند دیگر از جابر بن سمره روایت کرده يقول سمعت رسول
الله يقول لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة وبلفظ همان کتاب بسند جابر از شعبی روایت
از جابر بن سمره روایت کرده قال قال رسول الله لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة و بسند هم
بلفظ از شعبی از جابر بن سمره روایت کرده قال انطلقت الى رسول الله فسمعته يقول لا يزال هذا الدين
عزيزا منيعا الى اثني عشر خليفة وبلفظ آن کتاب بسند دیگر از عامر بن سعد ابن ابی وقاص روایت کرده قال
كتبت الى ابن سمرة مع غلامي نافع ان اخبرني بشيء سمعته من رسول الله فكتب الي سمعت
رسول الله يوم جمعة عشية رجم الاسلمي يقول لا يزال هذا الدين قائما حتى تقوم الساعة
ويكون عليهم اثنا عشر خليفة ودر مصابیح بغوی از کتاب صحاح از جابر بن سمره روایت کرده قال سمعت
رسول الله لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة كلهم من قريش ودر روایت دیگر لا يزال
امر الناس ماضيا ما وليهم اثنا عشر رجلا كلهم من قريش ودر روایت دیگر لا يزال الدين قائما حتى
تقوم الساعة او يكون عليهم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش ودر [illegible] شیخ ایشان جلال الدین سیوطی
که از متعصبین ایشان است در جامع صغیر خود در حرف همزه ان عدة الخلفاء بعدي عدة نقباء موسى وابن
عساکر از ابن مسعود یعنی روایت نموده و ابن عدی در کتاب کامل و ابن عساکر از ابن مسعود و صاحب مشکوة روایت کرده در باب
مناقب قریش از جابر بن سمره قال سمعت رسول الله يقول لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة
كلهم من قريش ودر روایت دیگر لا يزال امر الناس ماضيا ما وليهم اثنا عشر رجلا كلهم
من قريش ودر روایتی لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة او يكون اثنا عشر خليفة كلهم
من قريش الى آخر الحديث و مضامین این اخبار کثیره [illegible] صریح است در اینکه آنحضرت فرموده که قوام و عزت دین
و برپا بودن شریعت [illegible] منوط و وابسته است بوجود دوازده نفر خلیفه و جانشین پیغمبر که همه ایشان از طایفه قریش باشند و مخفی نماند که
اینکه علمای عامه لازم است که از روی بصیرت تدبر نمایند در این اخبار و دست از انصاف برندارند زیرا ایشان را که حمل نمایند این اخبار
کثیره را بر آنچه بنا گذاشته اند از بودن اول سلسله در باب خلافت و امامت ابن ابی قحافه و بعد از ان رفیق او و همچنین ترتیب
معهود نزد ایشان لازم آید اینکه یزید طاغی کافر زندیق هم جزء علما و خلفا و ائمه بوده باشد که بعضی تشده بخلافت ایشان [illegible]
مسلمان از دل خود [illegible] که بدترین مخلوق خدا [illegible] بعد از [illegible] شریرترین و کافرترین مردم منصوص
است بخلافت و امامت و متصف است با وصاف حسنه که موجود است در این اخبار [illegible] اینها همه با قطع نظر است
از اینکه [illegible] و با قطع نظر است نیز از اینکه آنچه اختیار کرده اند و در تمامه در حمل این
اخبار ممکن نیست صحیح باشد بوجهی از وجوه اگر چه قطع نظر شود از آنچه ذکر کردیم سابقا چنانکه مخفی نیست بر شخص متامل با فطانت
و نه اینکه وجوب [illegible] بحکم [illegible] عقل طرح این حمل لازم آید حمل کردن اخبار را بر آنچه که [illegible] امامیه زیرا طرح کردن اینها
از احمال کردن اینها [illegible] غیر از این دو حمل بر فرض تصور او خلاف اجماع مرکب است یقینا و در هر حال آنچه ما ذکر کردیم از
باطل بودن مذهب ایشان و حقیت مذهب ما [illegible] و مناظره [illegible] اکرم کافر [illegible] باشد
جز این نیست این دلیل از ان امور نیست که از شهادت [illegible] واقعه شهادت آنحضرت [illegible] حق یزید لعنه
هم از تعصب [illegible] بسند [illegible] قابل [illegible] است چنانکه [illegible] از
اصحاب [illegible] و اعراض آنها است لذا اخبار [illegible] طرق ایشان که تفسیر شده این اخبار [illegible] تفسیر و بیان
ذکر [illegible] اینجا این اخبار [illegible] باشد فایده [illegible] مقام [illegible] خوارزمی بسند خود روایت کرده قال
قال رسول الله فاطمة مهجة قلبي وابناها ثمرة فؤادي وبعلها نور بصري والائمة من ولدها
امناء ربي حبل ممدود بينه وبين خلقه من اعتصم بهم نجى ومن تخلف عنهم هوى يعنى
حاصل مضمون آنکه رسول خدا فرموده که فاطمه سرور خاطر منست و فرزندان او میوه قلب منست و زوج او نور دیده منست و امامان از اولاد

او

او و آن سرپرده کار رشد و سعادت کشیده میان خداوند و خلق او و هر کس چنگ زده بر آن رشته نجات یافته و هر که تخلف نموده
از او به ضلالت افتاده و در روایت کرده حدیث سعد بن ابراهیم مالکی در اربعین بسند خود از زید
بن ثابت قال صلى بنا رسول الله ثم اقبل بوجهه الكريم علينا فقال معاشر اصحابي اوصيكم بتقوى
الله والعمل بطاعته فمن عمل بها فاز وغنم وانجح ومن تركها حلت به الندامة فالتمسوا بالتقوى
السلامة من اهوال يوم القيامة كأني ادعى فاجيب واني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل
بيتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ومن تمسك بعترتي بعدي كان من الفائزين ومن تخلف عنهم كان من
الهالكين فقلت يا رسول الله على من تخلفنا قال على من خلف موسى بن عمران قومه قلت على وصيه يوشع
قال وصيي وخليفتي من بعدي علي بن ابي طالب قائد البررة وقاتل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله
قلت يا رسول الله فكم يكون الائمة من بعدك قال عدد نقباء بني اسرائيل تسعة من صلب الحسين
اعطاهم الله تعالى علمي وفهمي خزان علم الله ومعادن وحيه قلت يا رسول الله فما لاولاد الحسن
قال ان الله تبارك وتعالى جعل الامامة في عقب الحسين وذلك قوله عز وجل وجعلها كلمة
باقية في عقبه ومن رواية حذيفة بن اسيد قال سمعت رسول الله يقول على منبره معاشر الناس
اني فرطكم وانكم واردون علي الحوض حوضا عرضه ما بين بصرى وصنعاء فيه قدحان عدد النجوم
واني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله
وعترتي واهل بيتي فانه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض معاشر الناس
كأني على الحوض انظر من يرد علي منكم وسيؤخذ اناس دوني فاقول يا رب مني ومن امتي فيقال يا محمد
هل شعرت بما عملوا انهم ما برحوا بعدك يرجعون على اعقابهم ثم قال اوصيكم في عترتي خيرا ثلاثا او
قال في اهل بيتي فقام اليه سلمان فقال يا رسول الله الا تخبرني عن الائمة بعدك اهم من عترتك
قال نعم الائمة بعدي من عترتي عدد نقباء بني اسرائيل تسعة من صلب الحسين اعطاهم الله علمي وفهمي
فلا تعلموهم فانهم اعلم منكم واتبعوهم فانهم مع الحق والحق معهم ومن رواية سلمان الفارسي قال
خطبنا رسول الله فقال معاشر الناس اني راحل عنكم عن قريب ومنطلق الى الغيب اوصيكم في عترتي خيرا
واياكم والبدع فان كل بدعة ضلالة والضلالة واهلها في النار معاشر الناس من افتقد الشمس
فليتمسك بالقمر ومن افتقد القمر فليتمسك بالفرقدين فاذا افتقدتم الفرقدين فليتمسكوا بالنجوم
الزاهرة اقول قولي هذا واستغفر الله لي ولكم قال فلم يزل حتى دخل بيت عائشة فدخلت اليه و
قلت بابي انت وامي يا رسول الله سمعتك تقول اذا افتقدتم الشمس فتمسكوا بالقمر فما الشمس وما
القمر وما الفرقدان وما النجوم الزاهرة فقال انا الشمس وعلي القمر فاذا افتقدتموني فتمسكوا به
بعدي واما الفرقدان فالحسن والحسين فاذا افتقدتم القمر فتمسكوا بهما واما النجوم الزاهرة فهم
الائمة التسعة من صلب الحسين عليهم السلام والتاسع مهديهم عجل الله فرجه [illegible]
روایت حذیفة بن یمان اینکه گوید نماز خواندیم با حضرت رسول خدا پس از آن روی مبارک خود را بسوی ما نموده فرمود ای گروه اصحاب
من وصیت میکنم شما را بتقوی خدا و عمل کردن با طاعت او هر کسیکه عمل نمود بفرموده خدا رستگار و صاحب غنیمت و نجاح گردیده
و هر کسیکه ترک نمود طاعت خدا را ندامت و پشیمانی دریابد او را پس التماس نمائید از خدا بسبب تقوی سلامتی را از هول و وحشت
روز قیامت بدرستیکه من بزودی خوانده شده بسوی خدا و اجابت نموده بدرستیکه من دو چیز سنگین در میان شما امانت میگذارم
کتاب خدا و عترت خود و اهل بیت خود را مادامیکه چنگ زده اید بانها گمراه نخواهید شد هر کسیکه چنگ زند بعد از من بعترت
من از رستگاران خواهد بود و هر کسیکه از آنها تخلف نماید از هالکین خواهد بود پس عرض کردم یا رسول الله که می سپاری ما را
فرمود بکسی که سپرد موسی بن عمران قوم خود را عرض کردم که کیست فرمود وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابیطالب که او است
پیشوای نیکوکاران و کشنده کافران نصرت یافته کسیکه او را یاری کرده و مخذول شده کسیکه دست از یاری او برداشته عرض کردم

بالعمل

یا رسول الله ائمه چند نفر خواهند بود فرمود بعدد نقباء بنی اسرائیل که دوازده باشند نه نفر از ایشان از صلب حسین خواهد بود که عطا فرموده است بایشان خدای تعالی
علم و فهم مرا خازنان علم خدا و معادن وحی او بیند عرض کردم یا رسول الله از برای اولاد امام حسن از این بهره نیست فرمود بدرستیکه خدا قرار داده
امامت را در صلب حسین و اینست معنی فرمایش خدای تعالی عز و جل که وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ و در روایت حذیفه آمده
است که شنیدم از رسول خدا بر منبر خود میفرمود که روزی من پیش رو شما میرفتم بدرستی شما در حوض بر من وارد خواهید شد در صفحه که عرض
وسعت او از بصره تا صنعا است عدد ظروف او بعدد ستارهای آسمان بدرستیکه من از شما خواهم پرسید وقتیکه بر من وارد شوید از آن دو امانت
سنگین پس ملاحظه کنید که چگونه رفتار خواهید کرد و رعایت امر ایشان را خواهید نمود و آنها آن دو امانت سنگین بزرگتر کتاب خدا است تا اینکه
فرمود و عترت من که اهل بیت منند زیرا که بدرستیکه خبر داده مرا پروردگار لطیف و خبیر که این دو امانت از هم جدا نمیشوند تا اینکه
بمن وارد شوند مانند انگشتان دست مردم گویا که می بینم در سر حوض نشسته منتظرم که کسی از شما بمن وارد شود و می بینم که نزد من ملائکه عذاب جماعتی را میگیرند
عرض میکنم پروردگارا اینها از منند و از امت منند خطاب میرسد یا محمد آیا میدانی که بعد از تو چه احداث کردند و بمذهب آباء
گذشتگان خود برگشتند آن سه مرتبه فرمود وصیت میکنم شما را که بعترت من نیکی نمائید یا فرمود باهل بیت من پس سلمان فارسی برخاست
و عرض کرد یا رسول الله آیا خبر نمیدهی مرا از ائمه که بعد از تو خواهند بود آیا اینها از عترت تو میباشند فرمود ائمه بعد از من بشمار عترت من خواهند
بود بعدد نقباء بنی اسرائیل نه نفر از ایشان از صلب حسین که عطا فرموده خدای تعالی بایشان علم مرا و فهم مرا پس بنمائید بمقام تعلیم نمودن بایشان زیرا که ایشان
از شما داناترند و متابعت نمائید ایشان را که بدرستیکه ایشان با حق اند و حق با ایشان است و در روایت سلمان فارسی است میگوید خطبه خواند ما را رسول خدا
پس از آن فرمود ای گروه مردم بدرستیکه من بزودی از میان شما رحلت خواهم نمود و به عالم غیب خواهم رفت وصیت میکنم شما را در حق عترت خود
نیکی و حذر نمائید از بدعت زیرا که بدرستیکه هر بدعت ضلالت است و ضلالت و اهل ضلالت در آتش است ای گروه مردم
هر که آفتاب را نیابد باید چنگ بزند بماه و هر کس که ماه را نیافت باید چنگ بزند بفرقدان و هر کسیکه فرقدان را نیافت چنگ بزند بستارهای
درخشنده بعد از من میگویم سخن خود را و طلب مغفرت میکنم از خدا برای خود و شما سلمان میگوید بودم خدمت آنحضرت تا داخل شد
بمنزل عایشه پس من هم داخل شدم بخدمت آنحضرت عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از شما شنیدم که فرمودید زمانیکه نیابید
آفتاب را پس چنگ بزنید بماه چه چیز است مراد از آفتاب و ماه و فرقدان و ستارهای درخشنده فرمود منم آفتاب و علی بن ابیطالب
است ماه و وقتیکه نیافتید مرا پس چنگ بزنید باو بعد از من اما فرقدان پس عبارت از حسن و حسین است زمانیکه نیافتید ماه را پس چنگ
بزنید باینها و اما ستارهای درخشنده پس عبارت از نه نفر ائمه است که از صلب حسین میباشند و نهمی ایشان مهدی ایشان است مجمل آنچه
ترجمه و در روایت جابر بن عبد الله انصاری و زید بن ثابت و عمران بن حصین و انس بن مالک و ابو هریره و امثال ایشان قریب
بمضمون وارد شده باز با دلالت کمی مثل اینکه فرموده الا ان من تمسک بهم بعدی فقد استمسک بحبل الله و من
تخلف منهم فقد تخلف عن الله تا آخر حدیث یعنی آگاه باشید هر که چنگ زد بایشان بعد از من بتحقیق چنگ زده برشته
خدا و هر که از ایشان دوری جست از خدا دور شد خلاصه کلام روایات کثیره که مشتمل باشد بر ائمه دوازده گانه و باسماء مبارکه ایشان و ذکر اینکه اول ایشان
علی و آخر ایشان حضرت مهدی علیه السلام است که پشت سر او نماز خواهد گذارد مسیح عیسی بن مریم که از رسول خدا وارد شده است نزد جمیع ملت
اهل خبر متواتر معنوی است و حدیث جابر بن عبد الله در این خصوص مستفیض و مشهور است و همچنین غیر او از سایر احادیث پس وای بر
کسانیکه دیده ایشان را قساوت گرفته و دوری نمایند از نور عصمت و نجابت بسبب عداوت آل طاهر رسول خدا از خودشان نموده و بغض
آل بیت رحمت و عصمت را اختیار نموده اند و بکلیه بتحقیق شهادت جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا اهانت بر فضل و فضیلت
و منبع هر منقبت و کرامت و عنوان هر خیر و منفعت و هدایت و نجات و صدق و حقیقت است از اهل ائمه و سند کمال اصل خیر
و حق بزرگوار است و نفرت ایشان و هر شر و شیطنت و کفر و زندقه است از اعدای ایشان و غاصبین حقوق ایشان و غصب کننده گان حدود
ایشان است الا لعنة الله علی القوم الظالمین پس زمانیکه مطلع شدی بر بیان عنوان اولیکه سید مرتضی فرموده بود پس بدان که عنوان
نقم محدث مجلسی ستر عرض بیان او گذشته و فرموده باب آنکه بسیکه از جبرئیل و خدای تعالی کشف نموده قاتلان ائمه و فعل ایشان را
از ظلم و قتل و بعضی ابتلاهای ایشان علیهم السلام در کتاب اکمال الدین و کتاب احتجاج و در کتاب علل الشرایع از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
روایت کرده میگوید بودم نزد شیخ ابو القاسم الحسین بن روح قدس الله نفسه با جماعتی که در میان ایشان بود علی بن عیسی القصری پس مردی
از اهل مجلس برخواست و عرض کرد میخواهم از تو مسئله بپرسم فرمود بپرس آنچه را که خواهی عرض کرد مرا از حسین بن علی آیا او ولی خدا بود

او و خبر داده مرا از قاتل او دشمن خدا او و فرمود که ای آنکه عرض کرد چگونه روا است آنکه مسلط کند خدا دشمن خود را بر دوستان خود شیخ ابو القاسم
در جواب او گفت یاد بگیر از من آنچه میگویم برای تو بدانکه خداوند عز و جل با مخلوقات خود مشافهتاً مخاطبه و مکالمه نمیفرماید بلکه خداوند
عز و جل بسوی ایشان رسولان پیغمبر میفرستد از جنس ایشان و صنف ایشان و بشر که مثل ایشان است و هرگاه از غیر صنف و صورت ایشان انبیا
میفرستاد و ایشان نفرت میکردند و قبول ایشان نمیکردند و چون مقتضای حکمت الهی از جنس ایشان انبیا فرستاد که طعام میخوردند
و در بازارها راه میرفتند باز گفتند بایشان که شما مثل مائید ما از شما قبول نمیکنیم مگر آنکه معجزه بیاورید که ما عاجز باشیم از آوردن مثل آن تا بدانیم
که شما مخصوصید بآنچه قدرت نداریم ما بر آوردن آن پس قرار داد خداوند عز و جل برای ایشان معجزاتی که خلق عاجز بودند از آوردن آنها
پس بعضی از انبیا بعد از ترسانیدن قوم خود و اعراض ایشان طوفان را آورد پس غرق شدند جمیع آنکسانیکه طاغی و سرکش بودند و بعضی از
ایشان را در آتش انداختند برگشت آتش برای او سرد و سلامت گردید و از ایشان بود کسیکه در آورد از سنگ سخت شتری و از پستان
او شیر جاری شد و از ایشان بود کسیکه شکافته شد برای او دریا و منفجر شد برای او از سنگ چشمه ها و برگشت برای او عصای خشک
اژدها گردید که می بلعید آنچه را سحر میکردند و از ایشان بود کسیکه شفا میداد نابینایان و مبتلایان بمرض برص را و زنده میکرد مردگان را باذن
خدای تعالی و خبر میداد ایشان را بآنچه میخوردند و ذخیره میگذاشتند در خانه خود شان و از ایشان بود کسیکه شق شد از برای او ماه و حرف
زد با او بهایم مثل شتر و گرگ و غیر اینها و چون از انبیا امثال این معجزات بظهور رسید و خلق تمامی از آوردن مثل آن عاجز شدند
تقدیر خدا و مقتضای حکمت و لطف حضرت باری بر بندگان خود این شد که قرار داد انبیا را با اینهمه معجزات در حالی غالب
و در حالی دیگر مغلوب و گاهی قاهر و گاهی مقهور و هرگاه قرار میداد در همه حال غالب و قاهر و مبتلا و ممتحن نمیفرمود ایشان را اخذ می
کردند مردم ایشان را بخدائی سوای خداوند عالمیان و آشکارا نمیشد فضیلت صبر ایشان بر بلا و محنت و امتحان لکن قرار داد خداوند عالم حالات
ایشان را در بلا مثل حالات دیگران تا بوده باشند در حال محنت و بلا صبر کننده و در حال عافیت و غلبه برای خدا شکر کننده و بوده باشند
در همه احوال شان متواضع نه متکبر متجبر و تا آنکه معلوم شود بر بندگان آنکه برای ایشان خدائیست منزه از نقایص که خالق و مدبر
ایشان است تا عبادت نمایند و اطاعت کنند پیغمبران او را و حجت خدا ثابت باشد بر هر که تجاوز نماید در حق ایشان و دعا کند در حق ایشان
ربوبیت را یا عناد و مخالفت و معصیت و انکار نماید آنچه آورده اند انبیا و رسل لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ
وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ محمد بن ابراهیم بن اسحق گوید فردای آنروز برگشتم بخدمت ابو القاسم حسین بن روح و من
پیش خود میگفتم این مطلبی که دیروز بما ایراد کرد آیا از خود گفت یا ... پس ابتدا بسخن نمود و فرمود ای محمد بن ابراهیم بدرستیکه اگر
از آسمان بیفتم و مرغ اعضای بدن مرا برباید یا باد بمکان دور متفرق سازد بدن مرا خوشتر است بمن از اینکه بگویم در دین خدا از رای
خود و از جانب خود چیزی بلکه آنچه گفتم همه از اصل است و از حضرت حجت علیه السلام مسموع است و در خبر محمد بن ولید است
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ قَالَ هٰذَا
يَتُوبُ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَأَشْبَاهَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ ذٰلِكَ قَالَ فَقَالَ
إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ حاصل مضمون آنکه از
حضرت امام جعفر صادق پرسیدم از تفسیر قول خداوند عالم که فرموده آنچه که میرسد بشما از مصیبت بسبب اعمالی است که از شما
سر زده راوی گوید عرض کردم که آنچه از مصیبتها که بعلی و اشباه او از اهل بیت او رسیده از این قبیل است در جواب
فرمود که حضرت رسول هر روز هفتاد مرتبه بدرگاه خدای عز و جل توبه مینمود بی آنکه گناهی از او صادر شده باشد
یعنی مصیبت اولیا از باب مجازات سوء کردار نبود بلکه ایشان منزه بودند از آلوده گی به معصیت و در خبر قطان که او هم از عسکری
و او هم از جوهری و او هم از ابن عماره و او هم از پدرش و او هم از حضرت جعفر بن محمد و ایشان از پدرش روایت کرده قَالَ إِنَّ أَيُّوبَ
ابْتُلِيَ سَبْعَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُذْنِبُونَ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يُذْنِبُونَ
وَلَا يَزِيغُونَ وَلَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْبًا لَا صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا وَقَالَ إِنَّ أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ لَمْ تَنْتُنْ
لَهُ رَائِحَةٌ وَلَا قَبُحَتْ لَهُ صُورَةٌ وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّةٌ مِنْ دَمٍ وَلَا قَيْحٍ وَلَا اسْتَقْذَرَهُ أَحَدٌ رَآهُ
وَلَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهَدَهُ وَلَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ وَهٰكَذَا يَصْنَعُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِجَمِيعِ
مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَالْمُكْرَمِينَ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا اجْتَنَبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ

بما له عنده تعالى من الثواب بعد الفرج وقد قال النبي أعظم الناس بلاء الانبياء ثم الامثل
فالامثل وانما ابتلاه الله عز وجل بالبلاء العظيم الذي يهون معه على جميع الناس لئلا يدعوا له
الربوبية اذا شاهدوا ولما اراد الله ان يوصله اليه من عظائم نعمه تعالى متى شاهدوه وليستدلوا
بذلك على ان الثواب من الله تعالى على ضربين استحقاق واختصاص ولئلا يحتقروا ضعيفا
لضعفه ولا فقيرا لفقره ولا مريضا لمرضه وليعلموا انه يسقم من يشاء ويشفي من يشاء متى
شاء كيف شاء بأي سبب شاء ويجعل ذلك عبرة لمن شاء وشقاوة لمن شاء وهو عز وجل في
جميع ذلك عدل في قضائه وحكيم في افعاله لا يفعل بعباده الا الاصلح لهم ولا قوة لهم الا به و
قال الصدوق حدثني ابي عن سعد عن ابي عيسى عن ابن محبوب عن علي بن رئاب قال سألت ابا عبد الله
عن قول الله عز وجل وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير ارأيت ما اصاب
عليا واهل بيته هو بما كسبت ايديهم وهم اهل بيت طهارة معصومون فقال ان رسول الله
كان يتوب الى الله تعالى ويستغفره في كل يوم وليلة مائة مرة من غير ذنب ان الله تعالى يخص
اولياءه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب وفي رواية احمد بن محمد ومحمد بن الحسين عن ابن محبوب عن
ابن رئاب عن ضريس قال سمعت ابا جعفر يقول واناس من اصحابه حوله واعجب من قوم يتولونا
ويجعلونا ائمة ويصفون بان طاعتنا عليهم مفترضة كطاعة الله تعالى ثم يكسرون حجتهم
ويخصمون انفسهم بضعف قلوبهم فينقصون حقنا ويعيبون بذلك علينا من اعطاه الله تعالى
برهان حق معرفتنا والتسليم لامرنا اترون ان الله تعالى افترض طاعة اوليائه على عباده ثم
يخفي عنهم اخبار السموات والارض ويقطع عنهم مواد العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم فقال
له حمران جعلت فداك يا ابا جعفر ارأيت ما كان من امر قيام علي بن ابي طالب والحسن والحسين
وخروجهم وقيامهم بدين الله تعالى وما اصيبوا به من قتل الطواغيت اياهم والظفر بهم حتى قتلوا و
غلبوا فقال ابو جعفر يا حمران ان الله تعالى قد كان قدر ذلك عليهم وقضاه وامضاه وحتمه
ثم اجراه فبتقدم صلوات الله عليهم وبعلم صمت من صمت منا ولو انهم يا حمران حيث نزل بهم ما
نزل من امر الله واظهار الطواغيت عليهم سألوا الله دفع ذلك عنهم والحوا عليه في طلب ازالة
ملك الطواغيت اذا لاجابهم ودفع عنهم ثم كان انقضاء مدة الطواغيت وذهاب ملكهم اسرع
من سلك منظوم انقطع فتبدد ما كان الخ حاصل مضمون اخبار مذکوره اینکه هر کسیکه حضرت ایوب حق
مبتلا گشت بناخوشیها مثل جذام و بدبوئی انبیا گناه نمیکنند زیرا که ایشان معصوم و مطهرند و ذنبی از ایشان صادر نمیشود و نماز
بر میگردند و مرتکب نمیشوند گناهی نه صغیره و نه کبیره و فرموده که جناب ایوب با همه ابتلائی که داشت نه هرگز صورتش تغییر یافت و نه بوی بدی از ذات
و خارج نشد از او و در این مدت مدیده خون و نه چرکی و نه از او نفرت میکردند نظر کنندگان و نه وحشت میکردند از او کسی از مشاهده کنندگان
و نه کرمی در بدن او افتاد و این چنین است صنع پروردگار عز و جل به همه انبیای مکرمین خود و همانا جز این نیست مردم خود را کناره
کشیدند از او بجهة فقر و ضعف او در نظر ظاهر از جهة جهالت ایشان و مرتبه او که در نزد پروردگار خود داشت از امید و فرج و به تحقیق
فرموده پیغمبر که بزرگترین مردم از جهة بلا انبیاء است پس از آنها نیکوکاران در درجه و مرتبه و همانا جز این نیست مبتلا فرمود خداوند
عالم او را به بلاهای بزرگ که بآنها نیکند نظر همه مردم خوار می شود تا اینکه او را پروردگار نخوانند و هنگامیکه مشاهده نمایند آن نعمتهای بزرگی
که او را داده فرموده خدای تعالی بوی برساند و سبب او بفهمند اینکه هر دو نیستی ثواب از خدای تعالی بر دو قسم است یکی از راه استحقاق ا
یکی از راه اختصاص تا اینکه حقیر نشمرند ضعیف را بجهة ضعف او و نه فقیر را بسبب فقر او و نه مریض را بجهة مرض او و تا بدانند که خدای
تعالی است که بیمار میکند هر کس را که بخواهد و شفا میدهد هر کس را که بخواهد هر وقت که بخواهد و بهر نحو که بخواهد و بهر سبب که بخواهد و قرار می
دهد این را عبرت بهر کسی خواهد و مایه شقاوت بهر کسیکه خواهد و خداوند عز و جل در همه این امور عادل است در قضای خود و حکیم است در افعال
خود در عباد و بندگان خود کار نمیکند مگر آنکه اصلح است برای آنها و قوتی نیست برای ایشان مگر به او و شیخ صدوق روایت کرده که

و او را ندیدم از نصر و او هم از ابو یحیی صنعانی از ابن رئاب و گفته که پرسیدم از ابا عبد الله از قول خدای عز و جل و ما اصابکم من مصیبة تا آخر آیه که
یعنی که هیچ بلیه بحضرت علی و اهل بیت او نرسیده مگر بسبب کردار آنها بوده حال اینکه اهل بیت عصمت و طهارت بودند در جواب فرمود
بدرستیکه حضرت رسول خدا هر شبانه روز صد مرتبه در درگاه خداوند توبه و استغفار مینمود بدون اینکه گناه و معصیتی صادر شده باشد
بدرستیکه خدا تعالی مخصوص کرده اولیای خود را بمصائب تا اجر دهد آنها را بدون گناه نقل شده از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از ابن محبوب از ابن رئاب
از ضریس که میگوید شنیدم از امام محمد باقر در حالتیکه میان جمعی از اصحاب خود نشسته بود میفرمود تعجب از قومی دارم
که ما را دوست میدارند و ما را امام خود قرار میدهند و وصف میکنند ما را اینکه اطاعت ما بر آنها واجب است مثل طاعت خدای
تعالی پس ابطال میکنند حجت خود را و با نفس خود شان بجهة ضعف دلهای شان مخاصمه مینمایند پس حق ما را ناقص میکنند و عیب
میکنند بسبب قلت معرفت در حق ما کسانیکه عطا فرموده خدای تعالی بآنها حق معرفت شان ما را و تمام تسلیم را آیا میبینی
که بدرستیکه خدا تعالی واجب کرده باشد اطاعت اولیای خود را بر بندگان خود پس از آن مخفی دارد از آنها خبرهای آسمانها و زمین را
و قطع کند از آنها مواد علم را در آنچه وارد میشود بر آنها از چیزهائیکه در او است قوام دین آنها حمران بخدمت آنحضرت عرض کرد در بیان
تو کردم آیا میبینی آنچه بحضرت علی بن ابیطالب و حسن و حسین بعد از ایشان رسید که ایستاده بودند با افعال خود در قیام و خروج نمودند و چقدر با آنها
مصیبت رسید از طایفه طاغوتیان که بظلم دست آن بزرگواران مغلوب و مقهور کرده آنها را کشتند حضرت ابوجعفر
فرمود یا حمران همه اینها بدرستیکه خدا تعالی مقدر فرموده بود برای آنها و از قضا و امضا و حتم او گذشته بود پس آنچه واقع شد بعلم و بجهة
آن چیزی است که تقدم داشته پس آنرا که علم سابق شده از ما و هرگاه اینها یا حمران وقتیکه نازل شد بآنها آنچه از امر خدا بود و از غلبه طاغوت
بر آنها از خدا سؤال میکردند دفع اعدا از خود شان و الحاح میکردند در درگاه خدا در طلب زوال ملک طغیان کنندگان هر آینه
اجابت میفرمود دعای آنها را و دفع مینمود از آنها بلا را پس از آن بود انقضای مدت طاغیان و زوال ملک آنها زودتر از گسسته
منظومی که دانه شود و دانهایش متفرق گردد و اینواقعه دیگر واقع نشد ترجمه حدیث هر گاه تو بگوئی بدرستیکه آنچه ذکر شد
در خبر اول یعنی خبر محمد بن ابراهیم طالقانی و اعتبار است از فرمایش حسین بن روح قدس سره که هرگاه از آسمان بیفتم تا به فرمایش او که بهتر
است از اینکه بگویم در دین خدا برأی خود و از نزد خود چیزی را منهدم میکند بنای آنچه بمعنای شما هست از ذکر وجوه و بیان اسرار در هر بابی
از ابواب و در هر مجلسی از مجالس اینکتاب زیرا که بدرستیکه شک نیست در اینکه جمله کثیری از این وجوه و اسرار را که ما میگوئیم
همه اش شنیده نشده از اصول مکتوبه و مجتهدای البته ممنوعه از ائمه معصومین از آل طه و یس صلوات الله علیهم اجمعین جواب میگویم
فرقیست میان حال حسین بن روح قدس سره و زمان او و میان احوال و زمان ما که نهایت و ممنوع است زیرا که آنجناب باب بود
از ابواب عصر و وکیل خاص بود از وکلای حضرت حجت عجل الله فرجه و نایب بود از نواب اربعه پس سزاوار نبود مثل او چیزی
دیگر مثل اینکه شنیده بود از اصل امر حضرت حجت ارواحنا له الفداء زیرا که بدرستی مقام شان او بهمان نحوی بود که در واقع دارا
این طرزی بود که اشاره شده او در خبر از اینکه اکثر ذکر جواب داده از آنچه در دل محمد بن ابراهیم گذشته و در سینه اش
خلجان یافته بود چنین مقام و مرتبه مانعست از اینکه فتوی یا خبر دهد مگر با آنچه شنیده و او را اخذ نموده از حضرت حجت علیه السلام
از اینکه بوده باشد این اخذ بر طریق خصوص یا عموم خلاصه کلام این فرق در صحیح میان احوال و زمان ما و میان حال و زمان او و از آن
چیزهاست که قابل انکار نیست بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه ذکر میکنیم ما از وجوه و بیان اسرار در هر باب و مجلسی بر چند گونه
است از آن امور نیست که شنیده شده باشد مخصوصا از ائمه معصومین مگر اینکه ابهام از آن چیزهاست که استنباط کرده ایم آنها را
بسبب استمداد از ارواح قدسیه ایشان خصوصا بسبب استمداد از حجت عصر عجل الله فرجه و از آن امور نیست که ملهم شده ایم
بتوسل حسین بسبب اینها بسوی خدا تعالی پس توفیق داده خدای تعالی ما را بر احتمال تدبر و تفکرات صحیحه و رجوع کردن بأصول قواعد
عقلیه و نقلیه بنحویکه مذموم و ملوم نمیشود رجوع کننده بسوی آنها علاوه بر اینکه بدرستیکه جمله از آنها استنباط نموده ایم از عمومات کتاب
و جمله دیگر را از فحوای دعاها و کلمات معصومین و جمله دیگری از آنها نیست مگر در جمع و بیان توفیق میان اخباریکه متناقض
بنظر میآید هر گاه بحول امر که تعبیر میکنیم بطرز مختصر پس بگو بدرستیکه آنچه ذکر میکنیم ما از وجوه و اسرار نیست از قبیل آنچه سؤال کرد
از آن سائل پس بفهم و غافل مشو پس مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه که بیان فرموده آنرا حسین بن روح قدس سره چنانکه احتمال دارد اینکه
سر واقعه شهادت منحصر باشد در همین چنین احتمال دارد اینکه آنچه مذکور شد داخل در جمله اسرار باشد یا اینکه او بوده باشد یکی از اسرار

مستعد ده و واقعیه لکن جهة اختصاص بذکر او در جواب اذا مجمه شده باشد که آنحضرت سید لنت که شبهه سایل رفع نشد مگر با جواب
باینکه اینجواب کفایت میکرد در زوال شبهه او باینکه جهت سایل اقرب بوده از سایر وجوه و اسرار پس خواتیت حسنیه احتمال
او را دفع میکند وجوه چندیکه مخفی نیست بر شخص با فطانت پس هر این احتمال احتمال که نه بهتر است بدون تفاوت با این شقوقات که
کرد ذکر کردیم بعد مخفی نماند بر تو در رسیتیکه شهادت را در اخبار چند علت بیان شده و اما آنها یکی این بود که در احادیث بیکه در صدد بیان آن
بودیم ذکر کردید و یکی وجهیست که در بعض دیگر از اخبار ذکر شده که عبارت از این باشد که حکمت شهادت آنها برای نجات
معصیت کاران از دوستان اهل بیت عصمت است از آتش جهنم یکی از آنها آنچه در بعض اخبار است که در رسیتیکه خدا یتعالی
اراده کرده که او را کشته ببیند و از جمله آنها است آنچه در روایات کثیره وارد شده که بدرستیکه درجه ایست که نمیرسد باو مگر به
فیض شهادت و غیر از این از علتها نیکه در اخبار وارد گشته و همه این اخبار ذکر میشود در اینکتاب ان شاء الله تعالی و مخفی نماند بر تو
آثار و فواید یکه مترتب است بر شهادت آنحضرت که ظاهر است از آنچه بشماره آید و زیاده تر است از اینکه بنهایت رسد و از آنها یکی آنکه
کرده است محکم ترین ادله و واضحترین شواهد در باب دلایل نبوت خاتم و هم چنین در اثبات حقیت مذهب امامیه
باینکه جماعت بسیاری بیشمار از شهرها و امصار از شیعیان آل احمد مختار قصد میکنند زیارت آن مشهد مقدس
و متحمل میشوند در اثنای راه انواع اذیت را از کشته شدن و غارت رفتن بدرجه که جا دارد متحمل نمیتوان شد در اثنای راه بمظلوم
و معصوم و ذلیل میکردند جمعی از آنها کشته میشوند در اثنای سفر و جمعی اموال آنها را میگیرند اموال شان و توشه و خرجی راه را از آنها میگیرند
و در بعضی مسافت دور راه را با کمال عسرت با پیاده طی میکنند و میروند و بعد از تاثیر نمیکنند در ایشان
خود شان مانده اند مگر کمال اعتقاد و زیادت شوق و ذوق را نسبت بزیارت این قبر مطهر هر قدر زیاد عزت و شرف
او را باوجود استماع اینگونه مصائب و اینهمه صداها باز زوار هر سال آینده زیادتر میشود از سال گذشته پس این شوق کامل و ذوق
اتم در باب زیارت و رفتن زوار آنحضرت است که اتفاق کرده اند بر او مردان و زنان و پیران و جوانان و کوچکان و بزرگان
حتی اینکه جمعی بسیاری قصد میکنند زیارت آنحضرت را از مکانهای بعیده در نهایت دوری اگرچه مرکبی یا توشه نداشته باشند
بلکه پیاده راه رفتن و بذل وقت محتاج شدن نقدا بلکه بعضی از آنها بنهایت گرسنگی قصد زیارت
آنحضرت میکنند خوشا بحال ایشان پس بیاد بیاور بعد از زمان شهادت اتفاق افتاده در این زمان هم خواهد ماند باستداد دیگر
ممکن نمیشود ظالمی که از منع زیارت آنحضرت چنانکه ممکن نشده کسانیکه پیش بودند از کفار بنی امیه و طاغیان
بنی عباس پس این احوال و این کثرت زوار در قبر شریف آن بزرگوار روز بروز و عالم زیاده فرماید شرف او را با این کثرت
گریه و زاری و ناله و سوگواری که در نزد آن قبر مطهر میکنند حضرت باز بلند میشود آنچه را بیکه اخبار او در اطراف عالم منتشر گشته و
سبب کاروانیان جهانیان را فرا گرفته و مطلع گشته بر آنها اهل ادیان مختلفه و اصحاب جمیع ادیان منتشر پس اگر در اینصورت
کسی ادعا نماید که رسیده آوازه اسلام و دعوت حضرت خیر الانام بگوش وی پس او کاذب و مقصر است اگرچه از شهرهای
بعیده مشرق و مغرب و شمال و جنوب از طوایف فرنگ و غیر آنها باشد زیرا که ضبط کرده همه این وقایع را سیاحان و وقایع
نگاران که اراده کرده اند اطلاع بر وقایع گذشته و آینده عالم و عالم شدن بمذاهب اهل عالم و طوایف آنها بلکه امثال این وقایع
در سفرنامجات و تاریخها ثبت کرده اند و بزرگتری بنها از جمله وضوح در خصوص انتشار خبر در اطراف و اکناف عالم قضیه
داشتن تعزیه جناب سید الشهدا علیه السلام و برپا داشتن و مهیا کردن مجالس عزا و محفل بکا و مصائب
عبادت در شهر محرم الحرام در هر سنه بلکه در همه ایام زیرا که آنچه اتفاق میافتد در اثنای مصیبت اهل الذکر کردن و فریاد
و بر سر و رو زدن و خاک بر سر ریختن و صرف اموال و بذل چیزهای پر قیمت نمودن در مهیا کردن مجالس عزا و محافل بکا و صرف
شربت و طعام مرتبه ایست که میداند خدا و را اکرمه خدا یتعالی و جمیع اهل که عبارت از محمد و آل معصومین او صلوات الله علیه و علیهم
باشند و اقامه تعزیه و روضه خوانی کردن در ایام مصیبت آن سرور بطایفه امامیه اختصاص ندارد بلکه اینرا دار بر اجماعت بسیاری
و طوایف بیشماری از منکرین انبیا و نبوت خاتمه با و امامت ائمه از طایفه هنود و جوکیها و جماعت نصاری و مجوس و غیره
از آنها بعمل میاید و در این اهتمام سعیه مشاهده کردن آنها است حوایج دنیویه آنها و حل عقده ها و مشکلات آنها و رفع بلیات و
رسیدن بمراتب عالیه و مناصب دنیویه بجهة تعزیه داری آن بزرگوار است و در این زمان شخصی بود عظیم الشأن ملقب بفخار الدوله

ارائل

از اهل کهنو از شهرهای هند که منصب داده دولت خود دستور الممالک بوده و حال او مشرک بود از طایفه هنود که ایام کفر خیال میبود
ده هر سال در شهر محرم اموال بسیار صرف اقامه تعزیه حضرت سید الشهداء علیه السلام از این کهنو [illegible] برابر آنچه در [illegible] میکرد
پس از آن مستسقی گردید و بمرض سختی مرتبه که نزدیک بود هلاک شود پس در حالت نزع و احتضار که غش کرده بود یکدفعه شفا یافت و از آن غش
صحیح گشته برخاست و بشرف اسلام فایز گشت از او سبب اسلام را سؤال کردند جواب داد که حضرت سید الشهداء علیه السلام را که سر من مشغول
گشت و امر نمود برخیز بحقیقت خدای تعالی تو را شفا داد و برکت آنکه برپا داشتن تو عزای مرا پس از آن [illegible] خوش [illegible] در تعلیم احکام اسلام
و شناختن حلال و حرام بذل سعی و اهتمام نموده بعد از آن با اهل و عیال خود که همه بسبب او مشرف شده بودند بشرف اسلام
از هند کوچ کرده بکربلای معلی مشرف شد و تنها از اموال نفیسه و جواهرات پر قیمت داشت با بنای تعدد حسینیه بعنوان وقف تعمیر نمود
در قبه منوره او بجهت [illegible] و او در آن زمان از جمله زهاد و عباد اهل عتبات مطهره بود و یکسال قبل شهید مظلوم روحی لصاحبها الفدا مشرف
شده بود در این نزدیکی مراجعت کرده بعد بدان درستیکه بعضی از اهل نیکه وثوق دارم بخبر آنها خبر داد مرا که بعضی از شهرهای
هند سفر کرده بود و خودش از اهل آذربایجان بود میگفت دیدم روزی در ایام اقامت خود جماعت بسیاری از اهل آنشهر و غیر آنها
دویدند و بسرعت میرفتند بسوی میدان بزرگی که در آن شهر بود پرسیدم از آنها از سبب این گفتند بمن که طایفه هنود بهاکنا که از
مشرکین میباشند از آنها نعش مرده هست میخواهند که او را آتش اندازند و بسوزانند زیرا که رسم عادت آنها در حق مرده کان همین است
من هم با کمال سرعت با آنها روانه آن میدان گشته پس دیدم که آنها مهیا کرده اند هیمه بسیاری با هیزم و خاشاک زیاد گذاشته اند آن مرده را
در وسط آن هیزمها و آن میت دختر بکری بود و پس از آن آتش آن هیزمها زدند چنانکه تمام طرف میدان مثل جهنم مشتعل گشت شعلهای
آتش جمیع بدن آن صغیره را سوزانده و خاکستر نمود مگر سینهٔ او را که ابدا در آنها آتش تاثیر نکرده پس حضار از آن [illegible] تعجب
روی داد علما آنها دو باره هیزم بسیاری انداخته و مشتعل کرده و کلامی چند خواندند تا بلکه بسوزد باز آتش ابدا تاثیر نکرده پس اعلم العلما
آمده گفت این صغیره صاحب معصیت بزرگ و خطیه عظیم است زیرا که نسوختن این دلیل است که در حیات خود مرتکب او گردیده
پس احوال خویشان او متغیر گردیده و رویشان زرد گشته از خجالت رو بیکدیگر نگاه کردند پس جمعی از آنها بخواهران میت گفتند که تو
عالم و خبردار هستید بکردار و سرایر او که کدام گناه کبیره و خطای عظیمه از او صادر شده قسم یاد کردند که ما ندیدیم از او مگر خوبی را او زاهده بوده و بر
طریقه مذهب خود بعبادات معروف بود پس قدری تامل نموده گفت بلی بودیم من با او سالی از ایام شهر محرم در مجلسی که برای
تعزیه حسین و ذکر مصائب آن حضرت منعقد شده بود و یکی از آنها روضه میخواند و حضار مجلس از مرد و زن بر سر و سینه میزدند پس از
از مشاهده آنها ما بی اختیار [illegible] داده من و خواهرم مثل آنها بر سینه خود زدیم در این حال عالم آنها گفت این همان عزمی است که باعث گشته
سینه او را آتش نسوزانده بعد از آن [illegible] دیگر خبر داد مرا علامه جلیل [illegible] که او مفتی بود از جانب دولت روس گفت بودم با جمعی
از بزرگان اهل سنت و متعصبین آنها نشسته بودیم در جائیکه پیش روی ما عزاداران [illegible] بسیار عبور میکردند در این حال مردی از اهل عجم
آمد که چندان آشنای ایشان [illegible] بجهت اینکه عوام و پریشان حال و غیر معروف بود پس جماعتی از حضار شروع کردند بطعن کردن
او و استهزا کردن بر او و گفتند با او که [illegible] این چه کاریست که مثل دیوانها و بچه ها در شهر محرم در هر سال بسر و سینه میزنید
و خاک بر سر میریزید و داد و فریاد میکنید و صدا بلند کرده و [illegible] میگوئید آنمرد گفت [illegible] سبب [illegible]
[illegible] گفت این ناله و نوحه از چیزی نیست که [illegible] اگر چنانچه ترک نمائیم [illegible] مدینه [illegible] مطلب [illegible]
همراه شما خواهید گفت که یزید ملعون [illegible] ریحانه رسول خدا را شهید نکرده و دختران رسول خدا و عترت مصطفی را اسیر نکرده
بلکه این قضیه عاشورا و کربلا اصلی ندارد [illegible] گفتند چه طور میشود که این واقعه را انکار نمائیم [illegible] گفت بدرستیکه بتجربه
شما را مشاهده کردیم مکرر از شما امثال این [illegible] گفتند بیان کن [illegible] گفت بدرستیکه حضرت رسول خدا اقرار داد بامر خود وصی خود
امیر المؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابیطالب را امام و خلیفه بسبب امر و حکم موکد که از جانب خداوند مامور بود و این واقعه
بعد از حجة الوداع در مکانی اتفاق افتاد که مسمی بود بغدیر خم در محضر هفتاد هزار مرد از حجاج که در آن سنه مشرف شده بودند
[illegible] از طرق کثیره و [illegible] که از حد شماره خارج است [illegible] در کتابهای شما مسطور است [illegible] رسیده [illegible] دیدید
ما را که [illegible] که از شما [illegible] ترک کردیم در روز غدیر که او از بزرگترین عیدهای ماست [illegible] عید [illegible] در سایر
عیدها عمل میاوردیم لهذا بجهت شما [illegible] کرده [illegible] مخالفت نموده [illegible] امر خدا و رسول خدا را [illegible] انکار کردید اصل واقعه غدیر را

اسلام آوردن هندی

بیان [illegible]

ازاینجا

از انجمله تجدید میکنیم در هر سال ماتم و تعزیه و ذکر مصائب سید الشهداء و نوحه و لعن بر قاتلین است و [illegible] برای
هر یک از انها را شعار خود نمودیم تا طمع نمایید در انکار این امر بجهت آنکه تا اینجا که رسید وضوح آن با نیز رتبه میگوییم که شنیده
کلمات [illegible] بهانه انها افتاده و حال القشان تغییر یافته و رویشان زرد گردیده و سرهای خود را از خجالت بزیر انداخته مثل
[illegible] در کل فرو رفتند پس الان گفت هم تجدید کردیم این نوع کلام در باب [illegible] از الطاف عنایت الهی و الهامات [illegible] کرده که
مقتضی مقام [illegible] فقط همین شد زیرا که او مردی بود از عوام الناس بیخبر از اصطلاحات اهل و کیفیت معارضه و مباحثه انها تمام
شد و بحقیقی نمانده بر تو اگر چه تا بجه بیان کنیم مثال اینکه به تفصیل و نظایر این امور را بایست در ضمن مجلدات بزرگ انجام یابد و بالجمله
بدرستیکه فواید شهادت آنحضرت و آثار مترتبه باو بالاتر از عد و شمار و استقصا است و اشاره میکنیم ببعضی از آنها در ضمن
کلمات خود در مباحث آینده بعد میگوییم که بدرستی سر شهادت و علت و سبب آن امور که در اخبار سابقه با آنها اشاره شده
اهم از اینکه بوده باشد این امور هر یک از آنها سر و علت بر نحو استقلال یا بنحو انضمام و اجتماع یا اینکه آنها از اسرار واقعیه
و علل نفس الامریه نباشند بلکه آنها از قبیل علت [illegible] باشند یا اینکه آنها چیزهایی هستند که کاشف اند از علت یا اینکه بعض آنها از قبیل
قسم اول هستند و ممکن است اینکه گفته شود که سر [illegible] دو قسم است یکی سری است مبنی [illegible] و یکی مبنی [illegible] ممکن است [illegible]
[illegible] است [illegible] شهادت [illegible] اطراف کلام [illegible] لکن اگر کسی [illegible]
قضیه کربلا [illegible] است که فایده دارد [illegible] مقامات [illegible] بیان [illegible]
اکثر بزرگان ائمه و محدثین ما انها روایت کرده اند اینکه رسول خدا صلعم فرموده یا ایها الناس انکم محشورون الی الله تعالی
حفاة عراة کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین الا وان اول الخلائق یکسی ابرهیم الا
انه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی او اصیحابی فیقال
انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی
کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید فیقال انهم لا یزالون مرتدین علی اعقابهم منذ
فارقتهم حاصل مضمون آنکه ای مردمان بدرستیکه شما محشور خواهید شد بسوی خدای تعالی عریان و پا برهنه چنانکه فرموده ایجاد کردیم اول
خلقت بهمان نحو دوباره [illegible] خواهیم داد وعده ایست که بر خود لازم فرموده ایم بدرستیکه [illegible] ابراهیم [illegible] پوشیده اول خلق کسیکه
خواهد پوشید حضرت ابراهیم است آگاه باشید که میاورند مردان از امت من [illegible] کشند انها را پس عرض میکنم [illegible] اصحاب
من [illegible] پس گفته میشود در جواب تو نمیدانی که چه عمل از ایشان بعد از تو صادر شده [illegible] عرض میکنم [illegible] بنده صالح [illegible] عیسی [illegible] بودم من
بر انها شاهد ما دامیکه در میان آنها بودم و وقتیکه [illegible] مرا گرفتی خود تو بودی حافظ آنها و تو بر همه چیز شاهد [illegible]
پس گفته میشود [illegible] انها برگشتند [illegible] وقتیکه تو از آنها جدا گشتی [illegible] عامه [illegible]
صحیح [illegible] آنحضرت فرموده وارد میشود [illegible] مردانی از امت من [illegible]
پس ممنوع میشوند از حوض [illegible] پس عرض میکنم [illegible] اصحابه [illegible] خطاب آید که [illegible]
بدرستیکه آنها برگشتند [illegible] اسلاف خود [illegible] و روایت کرده ابن اثیر در شرح [illegible] حدیث باین عبارت فیقال انهم لم
یزالوا مرتدین بعدک القهقری [illegible] مرتد شدن و از دین برگشتن است [illegible] از مضمون این اخبار [illegible]
بدرستیکه حصول [illegible] اهل سنت [illegible] این اخبار [illegible] است که شک [illegible] زیرا که بدرستیکه
صحت [illegible] این اخبار [illegible] در شان [illegible] تابعین [illegible] شده اند [illegible] پس راه خلاصی
[illegible] ممکن میشود برای انها [illegible] این اخبار وارد شده [illegible] تابعین [illegible] جواب [illegible]
هر گاه [illegible] بدرستیکه این اخبار [illegible] که [illegible] اشاره میکنیم [illegible]
[illegible] جماعت مخصوص هستند و عبارت واضح اینکه [illegible] اشاره میکنیم [illegible]
[illegible] این اخبار مذکوره [illegible] از جمله این اخبار [illegible] در صحیح بخاری از ابی هریره روایت کرده که او گفته قال رسول
الله انکم ستحرصون علی الامارة وستکون ندامة یوم القیمة حاصل معنی آنکه حضرت رسول خدا فرموده [illegible]
زود است که حریص میشوید [illegible] و سلطنت [illegible] ندامت [illegible] روز قیامت [illegible] و در روایت مسلم است که [illegible]

ذکر

ذکر نموده در بحث پیغمبر فرموده يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهُدَايَ وَلَا يَسْتَنُّونَ بِسُنَّتِي وَسَيَقُومُ فِيهِمْ
رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ قَالَ حُذَيْفَةُ قُلْتُ كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللهِ إِنْ
أَدْرَكْتُ ذَلِكَ قَالَ تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ وَأُخِذَ مَالُكَ فَاسْمَعْ وَأَطِعْ حاصل معنی آنکه بعد از
من امامانی خواهند بود که بهدایت من هدایت یافته نخواهند شد و بسنت من اخذ نخواهند کرد و برخواهند خیزند در میان
ایشان مردانی که دلهای ایشان دلهای شیاطین است در بدن انسان حذیفه گوید عرض کردم چکنم یا رسول الله هرگاه آن زمان را درک کردم فرمود گوش میدهی
و امیر را اطاعت میکنی و اگر بپشت تو زده شود و مال گرفته شود پس گوش ده و اطاعت کن و از آنجمله آنکه اتفاق دارند بر آن علما
و محدثین ایشان و روایت کرده او را محیی السنه فراء بغوی در کتاب مصابیح در باب امارت و قضا از کتاب [illegible] که در بحث آن
بزرگوار کعب بن عجره فرموده أَعَاذَكَ اللهُ يَا كَعْبُ مِنْ إِمَارَةِ السُّفَهَاءِ یعنی پناه برد ترا خدا از امارت و سلطنت سفها عرض کرد
وَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللهِ که باشند ایشان فرمود أُمَرَاءُ سَيَكُونُونَ مِنْ بَعْدِي مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِمْ فَصَدَّقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ
وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسُوا مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُمْ وَلَنْ يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُصَدِّقْهُمْ
بِكَذِبِهِمْ وَلَمْ يُعِنْهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَأُولَئِكَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ وَأُولَئِكَ يَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ حاصل معنی آنکه امرا
چند که بعد از من امیر میشوند هر کسیکه داخل شود در مجالس ایشان و دروغهای ایشان را تصدیق نماید و ظلم ایشان را اعانت کند پس نیستند از من
و نیستم من از ایشان و وارد نمیشوند بر من در سر حوض من [illegible] و از آنجمله است [illegible] حضرت رسول فرموده كَيْفَ أَنْتُمْ وَ
أَئِمَّةٌ مِنْ بَعْدِي يَسْتَأْثِرُونَ بِهَذَا الْفَيْءِ قَالَ أَمَا وَالَّذِي بَعَثَكَ أَضَعُ سَيْفِي عَلَى عَاتِقِي ثُمَّ أَضْرِبُ بِهِ حَتَّى
أَلْقَاكَ قَالَ أَوَلَا أَدُلُّكَ عَلَى خَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ تَصْبِرُ حَتَّى تَلْقَانِي یعنی چگونه خواهد بود حالت شما با ائمه که بعد از من
ظاهر میشوند و مقدم میدارند خود را در غنیمت و بیت المال ابوذر گفت قسم بآن کسیکه ترا مبعوث فرموده میگذارم شمشیر
خود را بر دوش خود پس جهاد میکنم با ایشان تا بتو ملاقات نمایم فرمود آیا دلالت نکنم ترا به بهتر از این و آن صبر کردن است تا آنکه
بمن ملاقات کنی و نیز روایت کرده صاحب مشکوة هم بمثل این عبارت نقل نموده هم [illegible] ابن ماجه و النسائی و غیر ایشان از آنکه [illegible]
این اخبار [illegible] آنکه مخفی نماند بر شخص با بصیرت در اخبار و جستجو در تتبع آثار و آنکه ابوذر در خلافت عثمان وفات یافت بعد از
آنکه نفی کرده بود او را عثمان لعنه الله از مدینه طیبه دو بار به ربذه و بتحقیق خبر داده بود رسول خدا او را وقوع این کیفیت را و کعب بن
عجره هم وفات یافته بود قبل از انقضای [illegible] پس این دو نفر وفات کردند بعد از رسول خدا مگر خلفای ثلثه را آنچنانکه
پیراهن خلافت را پوشیدند قبل از امیر المؤمنین و بتحقیق که در حق او ظلم کردند و وراثت او را غصب کردند و درک کرده بودند
تنها همین دو نفر زمان ایشان را پس ایشان لا محاله بایست از امراء ضلال و جهال باشند آنچنانکه خبر داده شده از حالت ایشان در این اخبار
و بالجمله در بحث قدر مشترک که مستفاد میشود از این دو سلسله اخبار این است که این امرا [illegible] ضلال داخل میشوند در ضلالت بعد از
رحلت حضرت رسول خدا بلا فاصله زیرا که حرف سین افاده میکند اینکه کلمه من بعدی [illegible] پس آنچه دلالت میکند
برا [illegible] در اخبار سلسله اولی هم مذکور است مثل قول پیغمبر منذ فارقتهم یعنی مرتد شدن ایشان از زمان رحلت تو خواهد بود پس
واضح شد از همه اینها که ارتداد و برگشتن [illegible] در هر دو سلسله از اخبار [illegible] از جهت لغزش کردن ایشان
است از ولایت امیر المؤمنین و بیعت کردن ایشان است با کسیکه ظلم کرده در حق آن بزرگوار و حق او را غصب نموده پس از کلمه
[illegible] شد که [illegible] اهل خلاف [illegible] ازین [illegible] حاصل میشود از مشاهده این دو
سلسله از اخبار [illegible] یزید لعنه الله تعالی اگر چه در کفر و طغیان [illegible] دشمنی خلق خدا بود [illegible]
اینکه درک کرده بود زمان پیغمبر را تا شامل شود [illegible] صحابه [illegible] در فرمایش حضرت رسول خدا [illegible]
اول از اخبار [illegible] اینکه ظلم و ستم کردن او بر آل الله و اهل بیت رسول الله [illegible] بعد از [illegible]
حضرت گذشته بود [illegible] زیرا که عمر یزید لعین [illegible] سلطنت یزید پدرش لعنه الله [illegible]
[illegible] عنهم الله جمیعا

تمت بعون الله تعالی

[illegible] اخبار [illegible] ذکر شد در عنوان دوم [illegible] از کتاب [illegible]
[illegible] انبیا و اولیا [illegible] مبتلا شدن [illegible]

اینها اشاره کردید پس از جملهٔ این وجوه یکی آنکه خداوند عالم اینها را مبتلا می‌نماید تا اینکه مردم بعد از مشاهدهٔ معجزات عظیمه و کرامات و خوارق
عادات کثیره اعتقاد نکنند اینها را که رب یا واقف‌اند مانند پیغمبر و اینها اینست که بشناسند مردم نیز که آنچه عطا فرموده باینها خدا تبارک و تعالی در این دنیا از
درجهٔ نبوت و رسالت یا درجهٔ خلافت و امامت عطای خدا است و از کرامات عظیمه و مثوبات جسیمه که هست غیر از این جنت که اینها را عطا فرمود
است حضرت معبود کار در حق اینها بطریق استحقاق و از اینها اینکه در مصائب بر مردم اقتدا بنمایند زیرا که اینها بودند در جمیع حالات
خودشان متواضع و خاشع و شکر و حمد کننده مر خدا تبارک و تعالی را و راضی بودند بقضا و قدر خدا و صبر کننده بودند بر بلا به آنکه اصرار
و الحاح نمایند در درگاه خدا بر اینکه دفع بلا کند بعد حالت اینها اینکه می‌خواستند که چیزی را که خواسته بود او را خدا تبارک و تعالی جزع و فزع نمی‌کردند
وقت نزول بلا بلکه بودند شاد و فرحناک وقت نزول بلا و بودند اقبال کننده بسوی بلا مثل اقبال کردن مرد جوان بسوی عروس خود
در شب زفاف و فهمیدی که شناختی این را پس بدانکه آنچه از این اخبار مستفاد کردید این بود آنچه که ذکر شد از امور موجوده در انبیا
و اولیاء و امور مشترکه میان اینها پس مقصود بیان اشتراک اینها است در این امور نه بیان تعدد و کیفیت اینها است نیز زیرا که تفاوت
و تفاضل در میان اینها از پیغمبر امامت که ممکن نیست انکار او بلکه محقق بودن تفاوت از امور قطعی است بلکه از قسم ضروریات قطعیات
پس چنانکه آنچه عطا فرموده جمله انبیاء و مرسلین و اوصیای اینها از علوم و معجزات و دیگر فضائل اگر ملاحظه بنسبت شود با آنچه عطا
فرموده او را خدا تبارک و تعالی حضرت محمد و آل بیت طاهرین او نخواهد بود مگر بنسبت قطره بدریا و بنسبت ذره با آفتاب منیر پس هم
چنین است حال و فرق مابین مصائب جمیع انبیاء و مرسلین و اوصیای اینها و مابین مصائب سادات اینها عبارت از محمد و آل او
معصومین و با اطهار زیرا که همه مصائب جمیع انبیاء و اوصیاء و ابتلاءات اینها بنسبت مصائب حضرت محمد و آل اطهار او مثل
کمتر قطره است به بحر محیط و نسبت سنگینی کوه کمتر ذره است به سنگینی آسمانها و زمینها و بالجمله هر ستمی که آل محمد اهل رحمت و عصمت
از حضرت محمد و اهل بیت معصومین او سلام الله علیهم هرچند هر فردی از افراد اینها مبتلا گشته به مصیبتهائیکه اگر بر روز نازل بگردد
تیره چون شبها و اگر بر کوهها بخورند ریزه ریزه میشد از هم پاشیده میشود و اگر بدریاها بریزند هر آینه متلاطم کرده دنیا را غرق خواهد کرد و اما اینکه
اینها نیز باین مصیبتها هم مبتلا شدند به مصائب نور دیدهٔ عالمیان و میوهٔ دل و عزیز خودشان که کجا بتواند شد از مصائب سید
الشهداء که مجوز ارواح العالمین له الفداء و آن مصائبیکه صبر کرد حضرت محمد و اولاد معصومین او و غیر اینها کشف میکند از اینکه آنچه
عطا فرموده خدا تعالی باینها از فضائل و درجات مذکوره همه اینها از روی استحقاق اینها بوده باینها پس عطاهای خدا تبارک و تعالی با اینها
و اینها و مقام صبر اینها در وقت ملاحظه مثل دو کفهٔ میزان و دو کفه‌ای برابر و متساوی خواهد بود پس بدانکه شناختی این را پس بدان که در
اخبار این عنوان که عنوان دوم است اشارات است بمطالب جلیلی غیر از آنها که ذکر شد مثل اینکه این اخبار بعد از آنکه دلالت بر افاده
کنند که حکم آیهٔ ما اصابکم من مصیبة تا آخر که از مضمون اقوال شده بود جاری نمیشود در معادن رحمت و اهل بیت عصمت به عبارت دیگر
مراد از مصیبتی که در این آیه ذکر شده آن مصیبتی است که ناخوش و مکروه داشته باشد ورود و نزول آنرا شخص مصیبت زده پس ثابت
نیست در اینکه بلا و مصیبتهائیکه وارد است بر اهل بیت عصمت معدن رحمت از این قبیل بوده زیرا که اینها نمیخواهند مگر چیزی را
که خوب است آنرا خدا تبارک و تعالی لهذا خوش نمیداریم یقیناً بجز آنچه زیرا که خدا تبارک و تعالی مقدر و مقضا فرموده پس اگر بخواهی بطریق اوضح بیان
کنیم پس بگو آنچه در آیه است لیست مراد از او آن مصیبتی که وارد شده در قول خدا تبارک و تعالی که الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ
قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و نه مراد از او آن بلائیست که در فرمایش حضرت رسول خدا ذکر شده که عبارت از
الْبَلَاءُ لِلْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ و بعبارت اوضح هر ستمی مصیبت غیر اهل عصمت که از این دو قسم است اول
مصیبتی است که در آیه مذکوره ذکر کردید و غیر از بلائیست که در خبر ذکر شد بلکه مصیبت و بلائیست که بسبب و ناشی از معصیت
و سوء کردار اگرچه ایشان از جملهٔ اهل منزلت مرتبه در شان مؤمنین باشد و دوم از آنها قسمی دیگر مصیبت و بلا که در آیه الَّذِينَ
إِذَا أَصَابَتْهُمْ و در خبر الْبَلَاءُ لِلْأَنْبِيَاءِ مذکور است و اما مصیبت اهل عصمت و الرحمة میشود دیگر از قسم اخیر بعد معنی نماند
بر تو که بعد ستمی این اخبار چنانکه افاده کردم امریکه سابقا باو اشاره شد هم چنین افاده میکند بعض اینها اینکه جاهلان شیعیان که
هستند که حق ائمه طاهرین را در باب مناقب و فضائل اینها رعایت نکرده کم و کوتاه مینمایند مثلا وقتیکه باینها گفته میشود در شب قدر
ملائکه و روح نازل میشود در ایام عصر عجل الله فرجه مبادرت مینمایند در انکار این مطلب و میگویند چگونه جایز میشود این با اینکه بعد از وفات
حضرت رسول وحی منقطع شده برای این جاهلان انکار میکنند در حقیقت ضروریات مذهب را پس اینها با اینکه در اعلاء درجهٔ جهل

مرکب‌اند صعود اما خلاف در مسائل عقلیه کرده‌اند و عامه که ملازمه را عقلا میان نزول ملائکه و متحقق شدن وحی و بالجمله در سینه
نظایر این مطلب از احادیث ایشان بسیار است و شبهات اینجا در غایت کثرت است پس آنها و در بسیاری از اوقات احادیث بیان ایشان می‌کنند علما
آنچنانکه کاهند در ولایت ائمه و عارفین از حق آنها چنانکه بیان فرموده آن حضرت باقر در آن خبر که گذشت که آن خبر صریح است
بر دعوی خود و تقیه‌کنندگان علینا الا انه بر ترک آن اشارت می‌نمایند و بعضی مجالس تحقیق اینکه انقطاع وحی و ختم
نبوت بنبوت حضرت خاتم منافات با نزول ملائکه با ایشان ندارد

## مقدمه دوم در فضیلت گریه و اندوه بر مصایب آل محمد و لا سیما بر مصایب خامس آل عبا جناب سید الشهداء روحی له الفداء

بدانکه در بسیاری از اخبار که وارد است در فضیلت گریه و اندوه در مصایب
آنها و اینکه افضل عبادات و از منجیات اعمال است بحد کثرت در مرتبه اعلاست هر گاه بگوییم که آنها با هم تواتر معنوی است
پس ساقط می‌کنیم سند آنها را و اکتفا می‌کنیم بهر خبر ذکر کنیم باو و نظر از سند آن زیرا که اخبار یکه در سماع بمرتبه تواتر رسیده
دیگر بذکر اسناد محتاج نخواهد بود و علاوه بر این اخبار این باب همه از کتب معتبره روایت شده چنانکه اخبار آنها نزد متقدمین بحجیع
کثیری از متاخرین صحیح شمرده می‌شود بلکه نزد همه علماء معتبر نامیده می‌شود و اگر چه بعضی از این اخبار از قسم صحاح و بعضا از آنها از قبیل
موثقات و قسم سیم از نوع حسان باصطلاح اهل رجال خواهد بود لیکن همه با قطع نظر از اینکه لازم اعتقاد بمضمون این اخبار یعنی
بقدر مشترک ما بین ایشان از اجماعیات است نزد اهل حق و ضروریات مذهب است میان ایشان و الا امر و منحصر خواهد بود پس بیان
می‌کنیم اخبار را در محاسن برقی بسند خود از ابن ابی یسار از حضرت صادق روایت کرده قال من ذکرنا عنده ففاضت
عیناه ولو مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر حاصل معنی آنکه فرموده هر کسیکه
نزد او از مصیبت ما ذکری شود و بیرون آید اشک از چشمان او اگر چه بقدر پر پشه باشد می‌بخشد خداوند عالم گناهان او را اگر چه
بوده باشد مانند کف دریا و در قرب الاسناد از بکر بن محمد از حضرت صادق روایت نموده قال للفضیل تجلسون
وتحدثون قلت نعم قال ان تلک المجالس احبها فاحیوا امرنا فرحم الله من احیا امرنا یا فضیل من
ذکرنا او ذکرنا عنده الخ حاصل معنی آنکه بفضیل فرموده آیا می‌نشینید و از مصیبت و فضایل ما حدیث می‌کنید گفتم
بلی پس فرمود بدرستیکه این مجالس را من دوست می‌دارم پس احیا نمایید امر ما را و خدا رحمت کند کسی را که احیای امر ما نماید ای فضیل هر که
ما را ذکر کند یا در نزد او ذکر شویم بعد از آن بیان فرمود مثل تحدیث گذشته را و روایت کرده شیخ صدوق مثل این خبر را در کتاب
ثواب الاعمال و در خبر صحیح از محمد بن مسلم از حضرت باقر روایت کرده قال کان علی بن الحسین یقول ایما مؤمن
دمعت عیناه لقتل الحسین یقول ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین حتی تسیل علی خده
بواه الله بها غرفا یسکنها احقابا وایما مؤمن دمعت عینا حتی تسیل علی خده فیما مسنا من الاذی
من عدونا فی الدنیا بواه الله مبوء صدق وایما مؤمن مسه اذی فینا فدمعت عیناه حتی تسیل علی
خده من مضاضة ما اوذی فینا صرف الله عن وجهه الاذی وآمنه یوم القیمة من سخطه حاصل
معنی آنکه آنحضرت فرموده که علی بن الحسین می‌فرمود هر مؤمنی که چشمهای او در شهادت حضرت حسین گریان شود بحدیکه اشک بر رو
جاری شود مهیا می‌کند خداوند برای او بجهت آن اشک چشم غرفه‌ها که سالهای بیشمار در آنها ساکن شود و هر مؤمنی که گریه چشمهای او بحدیکه
اشک بر رخسار جاری شود بجهت مصائب و اذیتی که از دشمنان ما در این دنیا وارد شده خداوند عالم قرار می‌دهد برای او در بهشت
صادقین مکانی و هر مؤمنی که با او اذیتی رسد در راه ما و جاری باشد اشک از چشمهای او تا بر رخسارش جاری شود دلگیر می‌گرداند خداوند
او اذیت و آتش را در روز قیامت از سخط خود و او را ایمن گرداند و همین حدیث را علی ابن ابراهیم در تفسیر بسند خود روایت
کرده و اتم از حسن بن محبوب هم چنین حدیث قبل را نیز روایت کرده با سند خود و اتم از بکر بن محمد و ابن قولویه هم در مزار
روایت کرده از حسن بن محبوب و در بعضی از کتب اخبار از حسن بن فضال روایت کرده‌اند بسند او قال الرضا من تذکر
مصابنا فبکی وابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون ومن جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه
یوم تموت القلوب حاصل معنی آنکه حضرت رضا فرموده هر کسیکه بخاطر آورد مصیبت ما را و گریه نماید یا بگریاند گریان نشود
چشم او در روزیکه چشمها گریان خواهد بود و هر که بنشیند در مجلسیکه در آن احیای امر ما شود نمی‌میرد دل او در روزیکه مرده می‌شود

در آن روز ظلم بها و دخبر ریان بن شبیب که از حضرت رضا روایت کرده حدیثی که آنحضرت فرموده یا ابن شبیب ان کنت باکیاً لشیء فابک للحسین بن علی فانه ذبح کما یذبح الکبش وقتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلاً ما لهم فی الارض شبیهون ولقد بکت السموات السبع والارضون السبع لقتله الی ان قال یا ابن شبیب ان بکیت علی الحسین حتی تصیر دموعک علی خدیک غفر الله لک کل ذنب اذنبته صغیراً کان او کبیراً قلیلاً کان او کثیراً یا ابن شبیب ان سرک ان تلقی الله عز وجل ولا ذنب علیک فزر الحسین یا ابن شبیب ان سرک ان تسکن الغرف المبنیة فی الجنة مع النبی فالعن قتلة الحسین یا ابن شبیب ان سرک ان یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین فقل متی ذکرته یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً یا ابن شبیب ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا وعلیک بولایتنا فلو ان رجلاً احب حجراً لحشره الله معه یوم القیمة و حاصل معنی آنکه میفرماید ای پسر شبیب هرگاه بوده باشی گریه کننده بچیزی پس گریه کن بحضرت حسین بن علی زیرا که او را ذبح نمودند چنانکه ذبح میکنند قوچ گوسفند را و کشته شدند با او از اهل بیت او هیجده نفر مردی که نبودند در روی زمین مانند ایشان شبیهی و مثلی و بتحقیق گریستند آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه از برای کشتن او تا آنکه فرمود ای پسر شبیب هرگاه گریه کنی بر حسین تا اینکه اشکهای تو بر چهرهٔ تو جاری گردد میآمرزد خدا تعالی برای تو هر گناهی که کرده خواه صغیره و خواه کبیره اندک باشد یا بسیار ای پسر شبیب اگر دوست داری اینکه با خداوند عز و جل ملاقات نمائی در حالتیکه گناهی در تو نباشد پس زیارت کن حسین را ای پسر شبیب هرگاه دوست داری اینکه ساکن شوی در غرفهای بلند بهشت با حضرت رسول و اولاد او پس لعنت کن بر قاتلان حسین ای پسر شبیب هرگاه دوست داری که بوده باشد برای تو از ثواب مثل ثواب کسیکه با حضرت حسین فیض شهادت را درک کرد پس بگو هر وقتیکه آن بزرگوار را یاد کردی یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً یعنی کاش کی بودم با آنها و درک مینمودم فیض بزرگ شهادت را ای پسر شبیب هرگاه دوست داری اینکه بوده باشی با ما در درجات عالیه بهشت پس محزون باش بجهة حزن ما و مسرور باش برای فرح ما و بر تو باد ولایت و محبت ما پس اگر چنانچه مردی دوست دارد سنگی را هر آینه محشور میکند او را خداوند تعالی با آن سنگ در روز حشر و در کتاب علل مسنداً از عبد الله بن الفضل الهاشمی روایت کرده میگوید

قال قلت لابی عبد الله یا ابن رسول الله کیف صار یوم عاشوراء یوم مصیبة وغم وجزع وبکاء دون الیوم الذی قبض فیه رسول الله والیوم الذی ماتت فیه فاطمة والیوم الذی قتل فیه امیر المؤمنین والیوم الذی قتل فیه الحسن بالسم فقال ان یوم الحسین اعظم مصیبة من جمیع سائر الایام وذلک ان اصحاب الکساء الذین کانوا اکرم الخلق علی الله کانوا خمسة فلما مضی عنهم النبی بقی امیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین فکان فیهم للناس عزاء وسلوة فلما مضت فاطمة کان فی امیر المؤمنین والحسن والحسین للناس عزاء وسلوة فلما مضی امیر المؤمنین کان للناس فی الحسن والحسین عزاء وسلوة فلما مضی الحسن کان للناس فی الحسین عزاء وسلوة فلما قتل الحسین لم یکن بقی من اصحاب الکساء احد للناس فیه بعده عزاء وسلوة فکان ذهابه کذهاب جمیعهم کما کان بقاؤه کبقاء جمیعهم فلذلک صار یومه اعظم الایام مصیبة حاصل معنی آنکه میگوید عرض کردم بحضرت صادق چرا روز عاشورا روز مصیبت و گریه و الم شد نه روز وفات پیغمبر و نه روز وفات فاطمه و نه روزیکه بشهادت رسید در او امیر المؤمنین و نه روزیکه حضرت امام حسن بزهر ستم شهید شد حضرت فرمود هر آینه روز شهادت حسین در مصیبت از همه روزها مصیبت بزرگتر است زیرا که اصحاب کساء آنهائیکه بودند گرامی ترین مخلوقات پنج نفر بودند پس وقتیکه حضرت پیغمبر رحلت فرمود باقی ماند حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین که با بودن آنها از برای مردم تسلی حاصل میشد تا اینکه جناب فاطمه از دنیا رحلت نمود از برای مردم صبر و تسلی بحضرت امیر المؤمنین و حسن و حسین حاصل میشد تا اینکه امیر المؤمنین رحلت نمود حضرت امام حسن و حسین از برای مردم مایه صبر و تسلیه بودند و قتیکه حضرت حسن شهید شد از برای مردم حضرت حسین مایه تسلی بود و قتیکه کشته شد نماند از اصحاب کساء و آل عبا کسیکه از برای مردم بعد از او مایه صبر و تسلی باشد پس رحلت او مثل رحلت همه آنها گردید چنانچه بودن او مثل

بقای آنها بود پس از آنچه برگشت روز مصیبت و بزرگترین ایام مصیبت ما و در موثق ابن فضال از حضرت رضا علیه السلام
روایت کرده قال من ترک السعی فی حوائجه یوم عاشوراء قضی الله له حوائج الدنیا والآخرة ومن کان
یوم عاشوراء یوم مصیبته وحزنه وبکائه جعل الله عز وجل یوم القیامة یوم فرحه وسروره وقرت بنا
فی الجنان عینه ومن سمّی یوم عاشوراء یوم برکة وادّخر لمنزله فیه شیئاً لم یبارک له فیما ادّخر وحشر
یوم القیامة مع یزید وعبید الله بن زیاد وعمر بن سعد لعنهم الله تعالی الی اسفل درک من النار
میفرماید هر کسیکه ترک کند در روز عاشورا کارهای دنیوی خود را خدا تعالی برآورده میکند حاجتهای دنیا و آخرت او را و هر کسیکه
عاشورا را روز مصیبت و حزن و گریه خود قرار دهد خدا تعالی روز قیامت را روز فرح و شادی او گرداند و روشن شود چشمهای او در بهشت
و هر کسیکه روز عاشورا را روز برکت نام نهد و چیزی را بمنزل خود در آن روز ذخیره کند مبارک نمیشود برای او آنچه ذخیره کرده و محشور میشود روز قیامت
با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله و با ایشان باشد در اسفل درک از آتش جهنم و در بسیاری از کتب اخبار نقل شده و در خبر ابراهیم بن ابی
محمود روایت میکند حضرت رضا در حدیث طولی میفرماید فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان البکاء علیه یحط
الذنوب العظام حاصل معنی آنکه بر مثل حسین باید گریه نماید گریه کنندگان زیرا که گریه کردن بر او محو میکند گناهان بزرگ را پس از آن
فرمود حالت پدر بزرگوار این بود زمانیکه ماه محرم داخل میشد کسی او را خندان نمی‌دید و حزن و اندوه بر او غالب بود تا دهم محرم و روز عاشورا
روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و میفرمود امروز روزیست که کشته شده در آن حضرت حسین و شیخ مفید و سایر شیعه ذکر کرده اند
که حضرت حسین بدرجه شهادت رسید و از حضرت صادق روایت شده که لذتها را در آن روز باید ترک نمود و بلوازم تعزیه داری مشغول شد
و از طعام و شراب امساک کرد تا وقت عصر و بعد از عصر افطار کرد بچیزیکه اصحاب مصیبت میل نمایند مثل شیر و مثل آن نه چیز لذیذ
از طعام و شراب و در خبر حسن مثل صحیح از معاویه بن وهب و هم از حضرت صادق حدیثی نقل کرده از فقرات آن حدیث که آن
حضرت بشیعی فرموده این انت عن قبر جدک المظلوم حسین قال انی لقریب عنه یعنی بقبر جد مظلوم حسین
مسافت تو چه قدر است عرض کرد در نزدیکیم بقبر او قال کیف اتیانک له فرمود در زیارت او مشرف شدن تو چه نحو است عرض کرد
بسیار مشرف میشوم قال ذاک دم یطلب الله تعالی به فرمود این خونیست که خونخواه او خداست پس از آن فرمود کل
الجزع والبکاء مکروه ما خلا الجزع والبکاء لقتل الحسین یعنی هر ناله و زاری کردن مکروه است مگر از گریه و زاری برای
قتل حسین و محمد بن عماره از حضرت صادق روایت کرده قال من دمعت عینه فینا دمعة لدم سفک لنا او حق
لنا نقصناه او عرض انتهک لنا او لاحد من شیعتنا بوّاه الله تعالی بها فی الجنة حقبا حاصل معنی
فرموده هر کس در مصیبت ما از چشمهایش اشک جاری باشد بجهت خونیکه از ما ریخته شده یا بر حقیکه از ما کم کرده اند یا بر آبروییکه از ما
هتک شده یا از احدی از شیعیان ما ساکن نماید خدا تعالی او را در بهشت مدتهای بسیار و در حدیث حسین بن ثویر از حضرت صادق
قال فی حدیث ان ابا عبد الله الحسین لما قضی بکت علیه سموات السبع والارضون السبع وما فیهن
وما بینهن ومن یتقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا وما یری وما لا یری بکی علی ابی عبد الله الحسین
الا ثلثة اشیاء لم تبک علیه قلت وما هذه الثلثة الاشیاء قال لم تبک علیه البصرة ولا دمشق
ولا آل عثمان حاصل مضمون آنکه فرمود بدرستیکه زمانیکه حضرت ابی عبد الله الحسین بدرجه شهادت رسید آسمانهای هفتگانه و
زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و در میان آنها بود و آنچه در بهشت یا دوزخ حرکت میکرد از مخلوقات پروردگار و آنچه دیده میشد و آنچه دیده
نمیشد همه اینها گریستند بر حضرت ابی عبد الله الحسین مگر سه چیز که بآنحضرت گریه نکردند عرض کردم چه بودند آنسه چیز فرمود گریه نکرد بر آن
حضرت بصره و دمشق و آل عثمان لعنة الله علیهم و در خبر ابی حمزه از حضرت صادق ان البکاء والجزع مکروه للعبد
فی کل ما جزع ما خلا البکاء علی الحسین بن علی فانه فیه ماجور حاصل معنی آنکه آنحضرت فرموده بدرستیکه گریه و
فریاد مکروه است بنده را در هر مصیبتیکه جزع نماید مگر گریستن بر حسین بن علی که بدرستیکه شخص در آن ماجور است و در خبر ابی هارون المکفوف
از حضرت صادق نقل کرده که آنحضرت فرمود ومن ذکر الحسین عنده فخرج من عینیه من الدموع مقدار
جناح ذباب کان ثوابه علی الله ولم یرض له بدون الجنة حاصل معنی آنکه هر کسیکه ذکر شود مصیبت حضرت حسین
نزد او و بقدر پر پشه اشک از چشمان او در آید ثواب او با خدا است و خدا هم راضی نخواهد شد در ثواب بکم از بهشت و در خبر

سند از علی بن الحسین روایت کرده من قطرت عیناه او دمعت عیناه فینا دمعة بوّاه الله تعالی بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً او حقباً قال یعنی که هر کس که در مصیبت ما اشکی از چشمان او بیاید و جاری شود خدا بسبب آن عوض او در بهشت غرفها که در آنها ساکن شود دهرهای بسیار و در خبر دیگر از حضرت صادق روایت کرده قال لمن کان عنده ما تصنع یعنی الحسین قلت بلی قال اتجزع قلت ای والله واستعبر لذلک حتی یری اهلی اثر ذلک علیّ فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلک فی وجهی فقال رحم الله دمعتک اما انک من الذین یعدّون من اهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا اما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک ووصیتهم ملک الموت بک وما یلقونک به من البشارة افضل ولملک الموت ارقّ علیک واشد رحمة لک من الام الشفیقة علی ولدها الی ان قال ما بکی احد رحمة لنا ولما لقینا الا رحمه الله قبل ان تخرج الدمعة من عینه فاذا سال دموعه علی خده فلو ان قطرة من دموعه سقطت فی جهنم لاطفأت حرها حتی لا یوجد لها حرّ قال یعنی که فرمود آیا بخاطر نمیآوری آن مصیبتهائی که بحضرت حسین وارد کردید عرض کردم بلی فرمود آیا گریه و زاری مینمائی عرض کردم بلی قسم بخدا در مصیبت آنحضرت بمرتبه گریه میکنم که علامتش را اهل بیت من در من مشاهده میکنند از طعام خوردن بمرتبه که معلوم میشود علامتش بعد از آن فرمود خدا رحمت کند اشک چشم ترا آگاه باش بدرستیکه تو از آن کسانی هستی که شمرده میشوند از گریه کنندگان در مصیبت ما و از آن کسانیکه در شادی ما شاد میشوند و در حزن ما محزون میشوند آگاه باش بدرستیکه تو زود است که در وقت مردن خود می بینی حضور پدران مرا در نزد خود و وصیت کردن ایشان را بملک الموت در خصوص تو و می بینی آن بشارتی که بتو میرسد و بدرستیکه ملک الموت بتو مهربان‌تر و رحیم‌تر است برای تو از مادر مهربان بر فرزند خودش تا آنکه فرمود گریه نکرده کسی بجهت رقت بما و برای آن مصیبتیکه بما وارد شده مگر اینکه رحم میکند او را خدای تعالی قبل از آنکه اشک از چشم او بیرون آید و وقتیکه اشکهای او جاری شود و بر رخسار او جاری شد اگر چنانچه قطره از اشکهای او در جهنم افتد هر آینه حرارت او را خاموش میکند بمرتبه که دیگر حرارتی برای او نماند و ذکر فرموده در حدیث طولی که مضمون بیت مذکور است جزو او آنچه ذکر شد در حدیث وما من عین بکت لنا الا نعمت بالنظر الی الکوثر وسقیت منه من احبنا قال یعنی که هیچ چشمی نیست که گریه کند بما مگر اینکه متنعم میشود بنظر کردن بکوثر و سیراب میشود از آن دوستان ما و در خبر ابن بکیر از حضرت صادق است در حدیث طولی که ذکر میفرماید در آنجا حال حضرت حسین را قال والله انه لینظر الی من یبکیه فیستغفر له ویسأل اباه الاستغفار له ویقول ایها الباکی لو علمت ما اعد الله تعالی لک لفرحت اکثر مما حزنت وانه لیستغفر له من کل ذنب وخطیئة قال یعنی که فرمود که حضرت حسین نگاه میکند بکسیکه گریه میکند برای او و طلب استغفار میکند برای او و سؤال میکند از پدرش اینکه استغفار کند برای او و میفرماید ای گریه کننده هر گاه بدانی آنچه را که مهیا کرده خدای تعالی برای تو از جزای آن هر آینه شاد میشوی زیاده از آنچه محزون خواهی بود و بدرستیکه آنحضرت استغفار میکند برای او از همه گناه و خطاها که کرده و در خبر محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام است قال ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین دمعة حتی تسیل علی خده بوّاه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً قال یعنی که هر مؤمنی که در شهادت حضرت حسین اشک بریزد بنحوی که بر رخسارش جاری شود خدا بسبب آن عوض او در بهشت غرفها که ساکن میشود در آنها دهرهای بسیار و در خبر فضیل و فضال از حضرت صادق روایت کرده قال من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار قال یعنی که فرمود هر که نزد او ذکری شود از ما و اشک از چشمان او جاری شود حرام میکند خدای تعالی روی او را بر آتش و در خبر علقمه از حضرت باقر در حدیث زیارت حسین روز عاشورا از نزدیک و دور روایت میکند قال ثم لیندب الحسین ویبکیه ویأمر من فی داره ممن لا یتقیه بالبکاء علیه ویقیم فی داره المصیبة باظهار الجزع علیه ولیعزّ بعضهم بعضاً بمصابهم بالحسین وانا ضامن لهم اذا فعلوا ذلک علی الله تعالی جمیع ذلک یعنی ثواب الفی حجة والفی عمرة والفی غزوة قلت انت الضامن لهم ذلک والزعیم قال انا الضامن لهم ذلک والزعیم لمن فعل ذلک قلت فکیف یعزی بعضنا بعضاً قال تقول عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین وجعلنا وایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد وان استطعت ان لا تنتشر یومک فی حاجة فافعل فانه یوم نحس لا تقضی فیه حاجة مؤمن

وان تحوّت لا تبارك له فيها ولا يرى فيها رشداً ولا يدّخرنّ احدكم لمنزله فيه شيئاً فمن ادّخر في ذلك اليوم شيئاً لم يبارك له فيما ادّخر ولم يبارك له في اهله فاذا فعلوا ذلك كتب الله لهم ثواب الف حجّة والف عمرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وكان له كثواب كل نبيّ ورسول ووصيّ وصدّيق وشهيد مات او قتل منذ خلق الله تعالى الدنيا الى ان تقوم الساعة الى آخر الحديث حاصل معنی آنکه فرمود پس از آن نوحه و گریه میکنند بر حسین و اهل خانه خود امر میکنند بکسانیکه خوف تقیه ندارد از ایشان اینکه بآنحضرت گریه کنند و در خانه خود بآنحضرت تعزیه داری نمایند و بهمدیگر در مصیبت سرور خود شان حضرت حسین ع تعزیت و تسلیه بدهند پس ضامنم که خدا تعالی مرحمت فرماید باینها همان ثوابی که مذکور کرده شد یعنی ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد عرض کردم تو ضامن و زعیم هستی برای اینها فرمود منم ضامن و زعیم هر کسیکه این اعمال را بجا آورده عرض کردم چگونه بهمدیگر را تعزیت بدهیم فرمود بگوئید

عظّم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليّه الامام المهدي من آل محمد صلى الله عليه وآله و هرگاه بتواند که در آن روز پی کاری نرود مرو زیرا که آن روز نحسی است بر آورده نمیشود در آنروز حاجت مؤمنی و اگر حاجتی برآورده شود بعد حاجتش مبارک نخواهد بود و کسیکه در او نیکی نبیند و البته ذخیره نکند کسی انشاء الله چیزی بخانه خود در آنروز هر کسیکه ذخیره کند در آنروز چیزی را مبارک نمیشود آن چیز برای او و بر اهل او و هرکسیکه این اعمال را بجا آورد ثم میشود خدا تعالی برای اینها ثواب هزار حج و هزار عمره با حضرت رسول الله و عطا میشود باو مثل ثواب هر پیغمبری و رسولی و صدیق و شهیدیکه مرده یا کشته شده از آنوقتیکه خلق فرموده خدا تعالی دنیا را تا برپا شدن قیامت و در خبر مسمع است ... بعد از فرمایش این قول

فملك الموت ارقّ عليك واشدّ رحمة لك من الامّ الشفيقة على ولدها قال ثمّ استعبر واستعبرت معه فقال الحمد لله الذي فضّلنا على خلقه بالرحمة وخصّنا اهل البيت بالرحمة يا مسمع انّ الارض والسماء لتبكي منذ قتل امير المؤمنين رحمة لنا ومن بكى لنا من الملائكة اكثر وما رقأت دموع الملائكة منذ قتلنا وما بكى احد رحمة لنا ولما لقينا الّا رحمه الله قبل ان تخرج الدمعة من عينيه فاذا سال دموعه على خدّه فلو انّ قطرة من دموعه سقطت في جهنّم لاطفأت حرّها حتّى لا يوجد لها حرّ وانّ الموجع قلبه لنا ليفرح يوم يرانا عند موته فرحة لا تزال تلك الفرحة في قلبه حتّى يرد علينا الحوض وانّ الكوثر ليفرح بمحبّنا اذا ورد عليه حتّى انّه ليذيقه من ضروب الطعام ما لا يشتهي ان يصدر عنه يا مسمع من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابداً وهو في برد الكافور وريح المسك وطعم الزنجبيل احلى من العسل والين من الزبد واصفى من الدمع واذكى من العنبر يخرج من تسنيم ويمرّ بانهار الجنان تجري على رضراض الدرّ والياقوت فيه من القدحان اكثر من عدد نجوم السماء يوجد ريحه من مسيرة الف عام قدحانه من الذهب والفضّة والوان الجواهر يفوح في وجه الشارب منه كلّ فائحة حتّى يقول الشارب منه ليتني تركت ههنا لا ابغي بهذا بدلاً ولا عنه تحويلاً امّا انّك يا ابن كردين ممّن تروى منه وما من عين بكت لنا الّا نعمت بالنظر الى الكوثر وسقيت منه من احبّنا وانّ الشارب منه ليعطى من اللذّة والطعم والشهوة له اكثر ممّا يعطاه من هو دونه في حبّنا وانّ على الكوثر امير المؤمنين وفي يده عصا من عوسج يحطم بها اعداءنا فيقول الرجل منهم انّي اشهد الشهادتين فيقول انطلق الى امامك فلان فاسأله ان يشفع لك فيقول تبرّأ منّي امامي الذي تذكره فيقول ارجع وراءك فقل للذي كنت تتولّاه وتقدّمه على الخلق فاسأله اذا كان عندك خير الخلق فليشفع لك اذ كان ان يشفع لك فانّ خير الخلق حقيق ان لا يردّ اذا شفع فيقول انّي اهلك عطشاً فيقول زادك الله ظمأً وزادك الله عطشاً قلت جعلت فداك وكيف يقدر على الدنوّ من الحوض ولم يقدر عليه غيره قال ورع عن اشياء قبيحة وكفّ عن شتمنا اذا ذكرنا وترك اشياء اجترى عليها غيره وليس ذلك لحبّنا ولا لهوى منه لنا ولكن ذلك لشدّة اجتهاده في عبادته وتديّنه ولما قد شغل نفسه به عن ذكر الناس فامّا قلبه فمنافق ودينه النصب باتّباع اهل

النصب

النحیب حتی لا ترا انا صاحبین ولقد شهد لهما علی کل احد حاصلش آنکه میکوید بعد از فرزندش جعفر مکه که ... سر او تر
ودر سیر ست ازینها در مهربان بسیار بر فرزندش آنحضرت گریه میفرمود و منهم با او بگریه در آمدم بعد فرمود که مرحبا ای مفضل ... ای مردم برخیزی خود
به جهت ما اهل بیت مخصوص فرموده‌اند ... ای مسمع درستیکه زمین و آسمان گریه کردند از برای امیرالمؤمنین شهید شدند از بسیاری
محبت ... از گریه ایستادند و کمان بیشترش ملائکه بوده و قطع کرده اشکهای ملائکه از آن وقتیکه ما شهید شده‌ایم و گریه میکنند بر ما و هیچ
دارنده رحمت در وقت گریه اینکه خدا بیجا ما بکوه رحم نموده پیش از آنکه اشک از چشمان او بیرون آید و زمانیکه اشک بر گونه
بر رخسار او جاری شود اگر قطره از آن اشکها بجهنم افتد حرارت آن را چنان خاموش میکند که دیگر حرارتی در او یافت نشود و
دوستی کرد دلش برای ما پر از درد میشود در روزیکه می‌بیند ما را در هنگام مرگ چنین سرور یکه ... دلش ... تا در سر
حوض ما وارد شود و ... سینه کوثر شاد میشود دوستان ما وقتیکه وارد میشوند بر ما بآنکه انواع طعام و انواع طعام ... بادمی
نماید که دیگر میل با طعام ... گرسنگی ... ای مسمع هر که شربتی از آن حوض خورد دیگر تشنه نمیشود و ابدا گرسنگی نمیشود
بعد از آن ابداً ... مشک ... طعم زنجبیل است از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر و از اشک چشم صافتر و از بخیه
پاکیزه‌تر ... از تسنیم در می‌آید و از نهرهای جنان میگذرد ... از روی یاقوت ... میشود در آن جامها است زیاده از
عدد ستاره‌های آسمان ... از هزار ساله راه می‌آید ... جامها از طلا و نقره و اقسام جواهر است که ... میشود
بر رخسار شنونده ... از آن جام ... جمیع ... تا مرتبه که خورنده آن میگوید کاش مرا در اینجا میگذاشتند بدل از این نمیخواهم و
گشتن ... ای مسمع درستیکه تو از آن کسانی هستی که سیراب میشوی از حوض
و نیست چشمیکه گریه کند برای ما مگر آنکه متنعم میشود بنظر کردن به کوثر و سیراب میشود از آن با دوستداران ما و درستیکه گوینده
از آن راحت میشود از لذت طعم و شهوت زیاده‌تر از آنچه عطا شده کسیرا که از تو با این مرتبه است در محبت و درستیکه در کنار
کوثر امیرالمؤمنین ایستاده و در دست مبارکش عصائیست از عوسج دور میکند دشمنان ما را پس مرد ایشان میگوید کسی از آنها را
درستیکه من شهادت میدهم که قائل بودم حضرت میفرماید برو نزد امام خود فلانی و سوال کن از او که شفاعت نماید ترا عرض میکند بری
شده است من آنچنانکه ذکر میکنی او را میفرماید برگرد به پشت سر خود و بگو کسیرا که دوست میداشتی او را و مقدم میداشتی او را
بر سایر خلق پس سوال کن از او زمانیکه بر تو او بهترین خلق بوده اینکه شفاعت نماید تو را زیرا که بهترین خلق سزاوار است که رد ننمود
شفاعت او پس در این حال عرض میکند درستیکه من از تشنگی هلاک شدم حضرت میفرماید خدا زیاده نماید تشنگی ترا و زیاده کند عطش ترا
راوی گوید عرض کردم فدایت گردم پس چه طور قدرت دارد که بحوض نزدیک شود و حال آنکه غیر از او اینقدر ترا ادراک حضرت فرمود
این آن مردیست که از چیزهای قبیح اجتناب کرده و از شتم و سب ما خودداری داشته و تعلیمات از زبان او ذکر میکند و ... چیزهائیکه را
ترک نموده که جرئت میکنند بر آنها غیر او و نبود در این برای دوستی ما و نه آرزوی محبتی که از او در حق ما باشد و لکن این اجتناب
بجهة شدت اجتهاد او در عبادت و تدین بوده که نفس خود را مشغول کند از ذکر مردم و اما قلبش پس منافق بوده و دینش ناصبی
بوده بجهة متابعت او ناصبین و دوستی او با امر گذشته که از او مقدم کرده‌اند و او تفضیل برهمه مردم و ... معروف
از حضرت صادق روایت کرده إِذَا زُرْتُمْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَالْزَمُوا الصَّمْتَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَإِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ مِنَ الْحَفَظَةِ تَحْضُرُ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ بِالْحَائِرِ فَتُصَافِحُهُمْ فَلَا يُجِيبُونَهَا مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ
فَيَنْتَظِرُونَهُمْ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَحَتَّى يَنَوِّرَ الْفَجْرُ ثُمَّ يُكَلِّمُونَهُمْ وَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ أَمْرِ
السَّمَاءِ فَأَمَّا مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ فَإِنَّهُمْ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يَفْتُرُونَ عَنِ الْبُكَاءِ وَالدُّعَاءِ وَلَا يَشْغَلُونَهُمْ
فِي هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ عَنْ أَصْحَابِهِمْ فَإِنَّمَا شُغُلُهُمْ بِكُمْ إِذَا نَطَقْتُمْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الَّذِي يَسْأَلُونَهُمْ
عَنْهُ وَأَيُّهُمْ يَسْأَلُ صَاحِبَهُ الْحَفَظَةُ أَوْ أَهْلُ الْحَائِرِ قَالَ أَهْلُ الْحَائِرِ يَسْأَلُونَ الْحَفَظَةَ لِأَنَّ أَهْلَ
الْحَائِرِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَا يَبْرَحُونَ وَالْحَفَظَةُ تَنْزِلُ وَتَصْعَدُ قُلْتُ فَمَا تَرَى يَسْأَلُونَهُمْ عَنْهُ قَالَ إِنَّهُمْ
يَمُرُّونَ إِذَا عَرَجُوا بِإِسْمَاعِيلَ صَاحِبِ الْهَوَاءِ فَرُبَّمَا وَافَقُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِنْدَهُ فَاطِمَةُ
وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَئِمَّةُ مَنْ مَضَى مِنْهُمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَمَنْ حَضَرَ مِنْكُمُ الْحَائِرَ وَيَقُولُونَ
بَشِّرُوهُمْ بِدُعَائِكُمْ فَتَقُولُ الْحَفَظَةُ كَيْفَ نُبَشِّرُهُمْ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ كَلَامَنَا فَيَقُولُونَ لَهُمْ بَارِكُوا

عمرعم ناظم مرتب

عليهم

عليهم ولا دعوا لهم عنا فهي البشارة بما تريدون انصرفوا ... حتى يجيئوا مكانهم وان تشكيهم
الله لا تضيع كذا ... ولو يعلمون ما في زيارته من الخير ويعلم ذلك الناس لاقتتلوا على زيارته بالسيوف
ولباعوا اموالهم في اتيانه وان فاطمة عليها السلام اذا نظرت اليهم ومعها الف نبي والف صديق والف
شهيد ومن الكروبيين الف الف يسعدونها على البكاء وانها لتشهق شهقة فلا يبقى في السماوات ملك
الا بكى رحمة لصوتها وما تسكن حتى يأتيها النبي صلى الله عليه وآله فيقول يا بنية قد ابكيت اهل
السماوات وشغلتهم عن التقديس والتسبيح فكفي حتى يقدسوا فان الله بالغ امره وانها لتنظر الى من حضر
منكم فتسأل الله تعالى لهم من كل خير ولا تزهدوا في اتيانه فان الخير في اتيانه اكثر من ان يحصى قال

مضمون آنکه میفرماید زمانیکه زیارت میکنید حضرت اباعبدالله را سکوت کنید بر خود لازم ... مگر از خیر و بدرستیکه ملائکه شب و روز ذکر ... اعمال
نیک ... و دعا ... حاضر میشوند ... [illegible] ... ارشاد ... نظر
... [illegible] ... سؤال ... مطالب ...
ایشان وقت ... [illegible] ... صحبت و گفتگو ...
... مشغول ... [illegible] ... سؤال میکنند ... کدام یک از این
... سؤال میکنند ... حضرت ... [illegible] ...
... [illegible] ... سؤال ... بدرستیکه ...
عروج ... [illegible] ... حضرت ... جناب
فاطمه و حسن و حسین و ائمه ... [illegible] ... حسین ... بعد
که مرده ... [illegible] ... بشارت ... کلام ...
... [illegible] ... بشارت ... زیارت مراجعت ...
... [illegible] ... مراجعت ... امانت ... ضایع نیشود
... [illegible] ... فضیلت ... در زیارت آنحضرت ... در زیارت آنحضرت
... [illegible] ... زیارت آنحضرت ... فاطمه زهرا ... نظر میکند
... آنحضرت ... هزار صدیق و هزار شهید و از ملائکه کروبین هزار هزار ... آنحضرت را
... [illegible] ... آنحضرت ...
ساکت ... [illegible] ... تقدیس و تسبیح ...
... [illegible] ... تقدیس ... آنحضرت نظر میکند
... [illegible] ... زیارت ... در زیارت
آنحضرت ... [illegible] ... از حضرت صادق روایت کرده قال ما امتشطت فينا هاشمية ولا
اختضبت حتى بعث الينا المختار برؤس الذين قتلوا الحسين
مضمون آنکه میفرماید ... [illegible] ... مختار ... اهل بیت سر ابن زیاد لعنه الله
... [illegible] ... حضرت امام حسین ... روایت ... از آنحضرت قال ما اكتحلت هاشمية ولا اختضبت ولا رئي في
دار هاشمي دخان الى خمس حجج حتى قتل ابن زياد لعنه الله تعالى قال مضمون آنکه میفرماید ... سر کشیده ...
و خضاب ... [illegible] ... شهادت ... ابن زیاد لعنه الله ... روایت
از فاطمه بنت علی مرویست که ما تحنأت امرأة منا ولا اجالت في عينها مرودا ولا امتشطت حتى بعث
المختار رأس ابن زياد لعنه الله قال مضمون آنکه ... اهل بیت ... نزد
مختار ... سر ابن زیاد ... و عبد الحمید ... از ابو جعفر روایت کرده ... لكل شيء
عبد يذكره عنده اهل البيت خير من الذكر الا سعت الملائكة ... وغفرت ذنوبه كلها الا ان

ببیند یا آنکه بگرید صحیح الایمان  حاصل معنی آنکه مؤمنی نیست که نزد او ذکر مصیبت اهل بیت شود و او گریه نماید و رقت کند مگر اینکه ملائکه
ملائکه روی او را ببوسند و بهشت را بر او واجب نمایند و امر نماید که [illegible] مگر اینکه [illegible] کرده باشد که از ایمان خارج باشد و زراره از
حضرت صادق روایت کرده  قال یا زرارة ان السماء بکت علی الحسین اربعین صباحا بالدم وان الارض بکت علیه اربعین صباحا بالسواد وان الشمس بکت اربعین صباحا بالکسوف والحمرة وان الجبال تقطعت وانتثرت وان البحار تفجرت وان الملائکة بکت علی الحسین اربعین صباحا وما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی اتانا رأس عبید الله بن زیاد لعنه الله تعالی وما زلنا فی عبرة بعده وکان جدی اذا ذکره بکی حتی تملأ عیناه لحیته وحتی یبکی لبکائه رحمة له من رآه وان الملائکة الذین عند قبره لیبکون فیبکی لبکائهم کل من فی الهواء والسماء من الملائکة ولقد خرجت نفسه صلوات الله علیه وآله الی ان قال وما من عبد احب الی الله ولا عبرة من عین بکت ودمعت علیه وما من باک یبکیه الا وقد وصل فاطمة واسعدها علیه ووصل رسول الله وادی حقنا وما من عبد یحشر الا وعیناه باکیة الا الباکین علی جدی فانه یحشر وعینه قریرة والبشارة تلقاه والسرور علی وجهه والخلق فی الفزع وهم آمنون والخلق یعرضون وهم حداث الحسین تحت العرش وفی ظل العرش لا یخافون سوء الحساب یقال لهم ادخلوا الجنة فیأبون ویختارون مجلسه وحدیثه وان الحور لترسل الیهم انا قد اشتقناکم مع الولدان المخلدین فما یرفعون رؤسهم لما یرون فی مجلسهم من السرور والکرامة وان اعداءهم من بین مسحوب بناصیته الی النار ومن قائل ما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم وانهم لیرون منزلهم وما یقدرون ان یدنوا الیهم ولا یصلون الیهم وان الملائکة لتأتیهم بالرسالة من ازواجهم ومن خزانهم علی ما اعطوا من الکرامة فیقولون نأتیکم ان شاء الله فیرجعون الی ازواجهم بمقالاتهم فیزدادون الیهم شوقا اذا هم خبروهم بما هم فیه من الکرامة وقربهم من الحسین فیقولون الحمد لله الذی کفانا الفزع الاکبر واهوال القیامة ونجانا مما کنا نخاف ویؤتون بالمراکب والرحال علی النجائب فیستوون علیها وهم فی الثناء علی الله والحمد لله والصلوة علی محمد وآله حتی ینتهوا الی منازلهم  قال
یعنی آنکه فرمود ای زراره بدرستیکه آسمان گریست بر حسین چهل صباح بخون و زمین گریست چهل صباح بسیاهی و آفتاب گریست چهل
صباح بسرخی و کسوف و کوهها پاره پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آنحضرت گریستند و هیچ زن از
زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا سر عبید الله بن زیاد لعین را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه
ایم از برای مصیبت آنحضرت و جدم علی بن الحسین چون یاد او میکرد آنقدر میگریست که ریش مبارکش از آب دیده اش
تر میشد و هر که آنحضرت را بر آن حالت میدید از گریه او میگریست و ملائکه که نزد قبر آن امام شهیدند گریه بر آن میکنند و بگریه ایشان
مرغان هوا و هر که در هوا و آسمانست از ملائکه گریان میشوند و چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد جهنم نعره زد که
نزدیک بود زمین از هم بشکافد و چون جان پلید عبید الله بن زیاد و یزید بن معاویه لعین از بدن نجس ایشان بدر رفت جهنم بخروش آمد
و اگر حق تعالی امر نمیکرد خزینه داران جهنم را که او را حبس نمایند هر آینه هر که بر روی زمین بود از جوش و خروش آن میسوخت و اگر [illegible]
مهار [illegible] هر که بر روی زمین بود [illegible] ولیکن مأمورست بامر خداوند خود و خازنان او را منع دارند و چندین مرتبه بر خازنان خود [illegible]
کرده و تاب مقاومت او نمیآورند تا آنکه جبرئیل آمد و بال خود را بر پشت او زد [illegible] تا آنرا ساکن کرد و بدرستیکه جهنم گریه
و ندبه میکند بر آنحضرت و [illegible] شد بر قاتلان آنحضرت و اگر حجتهای خدا بر روی زمین نمیبود هر آینه زمین را سرنگون میکرد و هیچ دیده
نزد خدا محبوبتر نیست و هیچ گریه نزد خدا پسندیده تر نیست از دیده و گریه که بر آنحضرت بگرید و فرو ریزد و هر که بر آنحضرت بگرید صلۀ
حضرت فاطمه کرده است و یاری آنحضرت نموده است و حق آنحضرت رسالت پناه را ادا کرده است و حق ما اهل بیت را ادا کرده است و هیچ
بنده محشور نمیشود که دیده او گریان نباشد مگر کسیکه بر جدم حسین گریسته باشد که او محشور شود با دیده خندان و بشارت باو رسد
از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و شادی از روی او ظاهر باشد و خلایق همه در ترس و بیم اند و گریه کنندگان بر حسین ایمن اند
و همه [illegible] زیر عرش خدا در خدمت آنحضرت نشسته اند و از حساب نمیترسند و ملائکه بنزد ایشان میآیند و ایشان را

تکلیف دخول بهشت مینمایند و ایشان ابا مینمایند و میگویند ما مجالست و صحبت آنحضرت را به بهشت نمیفروشیم و لقای آنحضرت خوشتر است ما را از بهشت و حوران و غلمان پس برای ایشان پیام میفرستند که ما را شوق ملاقات شما بنهایت رسیده است و ایشان بسبب سرور و شادی که از مجالست آنحضرت دارند سر بالا نمیکنند که پیام ایشان را بشنوند دشمنان اهل بیت را می بینند که بسوی آتش میکشند و ایشان میگویند این نیکوکاران را می بینند پس میگویند که نیست ما را شفاعت کنندهٔ و نه دوست مهربانی که ما را از شدت و آزار نجات دهد پس ملائکه پیام از جانب زنان و ایشان و خزینه داران بهشت برای ایشان میآورند و برای ایشان وصف میکنند نعمتها را که خدا تعالی برای ایشان مهیا کرده است ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمد انشاء الله پس نزد شما و چون جواب پیام ایشان بحوران و غلمان و خازنان بهشت میرسد بایشان میگویند که ایشان در خدمت آنحضرت در زیر عرش نشسته اند شوق ایشان بملاقات ایشان زیاده میگردد پس این هم نشینان آنحضرت میگویند که حمد و سپاس خداوندی را که فزع اکبر و اهوال قیامت را از ما برداشت و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس بیاورید شتران از بهشت با جلهای ایشان میآورند و ایشان سوار میشوند و مشغول حمد و ثنای حضرت عزت بر حضرت رسول و آل او میباشند تا داخل منازل خود کردند و ابن خارجه از حضرت صادق روایت کرده. قال کنا عند الصادق فذکرنا الحسین بن علی علیهما السلام وعلی قاتله لعنة الله فبکی ابو عبد الله علیه السلام وبکینا قال ثم رفع رأسه فقال قال الحسین علیه السلام انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی حاصل معنی آنکه ابن خارجه گوید در خدمت حضرت صادق بودیم و حضرت امام حسین را یاد کردیم حضرت بسیار گریست و ما گریستیم پس حضرت سر برداشت و فرمود که حضرت امام حسین میفرمود که منم کشتهٔ گریه و زاری هیچ مؤمنی مرا یاد نمیکند مگر آنکه گریان میگردد و در خبر دیگر از آنحضرت مرویست نظر امیر المؤمنین الی الحسین فقال یا عبرة کل مؤمن فقال انا یا ابتاه فقال نعم یا بنی حاصل معنی آنکه روزی امیر المؤمنین نظر کرد بسوی حضرت امام حسین و فرمود که تو سبب گریهٔ هر مؤمنی پس امام حسین عرض کرد من ای پدر فرمود که بلی ای فرزند و در خبر دیگر از آنحضرت مرویست قال الحسین انا قتیل العبرة قتلت مکروبا وحقیق علی الله ان لا یأتینی مکروب الا رده الله واقلبه الی اهله مسرورا حاصل معنی آنکه امام حسین فرمود منم کشتهٔ زاری و گریه با کرب و غم و الم کشته خواهم شد و لازم است بر خداوند عالم که هر اندوهناکی که بزیارت من بیاید او را شاد و خوشحال باهل خود برگرداند و ابو عماره منشد روایت کرده. ما ذکر الحسین بن علی علیهما السلام عند الصادق علیه السلام فی یوم قط فرئی ابو عبد الله متبسما فی ذلک الیوم الی اللیل وکان الصادق یقول الحسین ع عبرة کل مؤمن حاصل معنی آنکه ابو عماره گوید که هرگز نام حسین در نزد حضرت صادق در روزی مذکور نشد که کسی دیده شود حضرت را در آن روز و در آن شب تبسم کننده و میفرمود حضرت صادق در کتاب خصال از امیر المؤمنین روایت شده ان الله تعالی اطلع علی الارض فاختارنا واختار لنا شیعة ینصروننا ویفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا ویبذلون اموالهم وانفسهم فینا اولئک منا والینا حاصل معنی آنکه پروردگار عالم خدا تعالی نظر فرمود بر زمین پس ما را اختیار نمود و اختیار نمود از برای ما شیعیانی که یاری میکنند ما را و مسرور میشوند بسبب سرور ما و محزون میشوند بسبب حزن ما و بذل مینمایند مالها و جانهای خود را در راه ما ایشان از ما اند و بسوی ما خواهند برگشت و نیز فرموده کل عین باکیة یوم القیامة وکل عین ساهرة یوم القیامة الا عین من اختصه الله بکرامته وبکی علی ما ینتهک من الحسین وآل محمد حاصل مضمون آنکه هر دیده در روز قیامت گریان است و هر چشم در روز قیامت در تعب است مگر چشم کسیکه مخصوص فرموده او را خدا تعالی بکرامت خود و گریسته باشد بر هتک حرمتی که بحضرت حسین و سایر آل محمد رسیده و ابان بن تغلب از حضرت صادق روایت کرده نفس المهموم لظلمنا تسبیح وهمه لنا عبادة وکتمان سرنا جهاد فی سبیل الله ثم قال الصادق یجب ان یکتب هذا الحدیث بالذهب حاصل معنی آنکه نفس کشیدن کسیکه بسبب ظلمهائیکه بما وارد شده محزون و مهموم باشد ثواب تسبیح دارد و حزن او بجهت ما عبادت است و پنهان کردن سر ما جهاد است در راه خدا بعد از آن حضرت صادق فرمود که سزاوار است که این حدیث بطلا نوشته شود و در کتاب ملهوف میگوید عن الرسول صلی الله علیه وعلی اهل بیته قالوا من بکی وابکی منا مائة فله الجنة ومن بکی وابکی خمسین فله الجنة ومن بکی وابکی ثلاثین فله الجنة ومن بکی وابکی عشرین فله الجنة ومن بکی وابکی عشرة فله الجنة ومن بکی وابکی واحدا فله الجنة ومن تباکی فله الجنة حاصل مضمون آنکه از رسول

روایت شده که فرمودند که هر کسی که گریه کند یا بگریاند در مصیبت صد نفر را پس از برای او بهشت است و هر که گریه کند و بگریاند
پنجاه نفر را پس از برای او بهشت است و هر که بگرید و بگریاند سی نفر را پس بهشت از برای اوست و هر که بگرید و بگریاند بیست نفر را پس بهشت
از برای اوست و هر که بگرید و بگریاند ده نفر را پس بهشت از برای اوست و هر که بگرید و بگریاند یک نفر را بهشت از برای اوست و هر که خود را
شبیه بگریه کننده نماید پس از برای او بهشت است　و در کتاب منتخب روایت شده از حضرت صادق ع　انه کان
اذا اهل هلال عاشورا اشتد حزنه و عظم بکائه علی مصاب جده الحسین ع والناس یاتون الیه من
کل جانب و مکان یعزونه بالحسین و یبکون و ینوحون علی مصاب الحسین فاذا فرغوا من البکاء یقول
لهم ایها الناس اعلموا ان الحسین حی عند ربه یرزق من حیث یشاء و هو دائما ینظر الی موضع
معسکره و مصرعه و من حل فیه من الشهداء و ینظر الی زواره والباکین علیه والمقیمین العزاء
علیه و هو اعرف بهم و باسمائهم و اسماء آبائهم و بدرجاتهم و منازلهم فی الجنة و انه لیری من یبکی
علیه فیستغفر له و یسئل جده و اباه و امه و اخاه ان یستغفروا للباکین علی مصابه والمقیمین
عزائه و یقول لو یعلم زائری والباکی علی ما له من الاجر عند الله تعالی لکان فرحه اکثر من
جزعه و ان زائری والباکی علی لینقلب الی اهله مسرورا و ما یقوم من مجلسه الا و ما علیه ذنب
و صار کیوم ولدته امه　حاصل معنی آنکه بدرستیکه چون هلال عاشورا ظاهر میشد حزن حضرت صادق ع شدت میکرد
و زیاده میگشت گریه او بر مصائب جدش حضرت حسین ع و مردمان از هر طرف و هر جانب بنزد او میآمدند و در مصیبت حضرت او را تعزیت
میدادند و با او نوحه و زاری میکردند بر مصیبتهای حضرت حسین ع پس هنگامیکه از گریه فارغ میشدند حضرت میفرمود یا ایها الناس
بدانید بدرستیکه حضرت حسین ع نزد پروردگار خود زنده است و نظر میکند بلشکرگاه خود و بمحل قتل خود و شهدائیکه
نزدیک قبر او مدفونند و نظر میکند بسوی زیارت کنندگان خود و او بهتر میشناسد نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را
نزد خداوند عالمیان از شناختن یکی از شما فرزند خود را و میبیند کسی را که بر او گریه میکند و طلب آمرزش مینماید برای او و سؤال
میکند از پدران خود که طلب آمرزش کنند برای او و میگوید اگر بداند زیارت کننده من آنچه که خداوند عالمیان اجر او مهیا کرده
است هر آینه فرح او زیاده از جزع او خواهد بود و چون زیارت کننده او بر میگردد هیچ گناه برای او نمانده است بر میگردد مثل
آن روزیکه از مادر متولد شده　و در خبر از حضرت صادق ع مرویست　قال رحم الله شیعتنا انهم اوذوا فینا و لم
نؤذهم شیعتنا منا قد خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بنور ولایتنا رضوا بنا ائمة و رضینا بهم
شیعة یصیبهم مصابنا و یبکیهم اوصابنا و یحزنهم حزننا و یسرهم سرورنا و نحن ایضا نتألم
بتألمهم و نطلع علی احوالهم فهم معنا لا یفارقونا و لا نفارقهم لان مرجع العبد الی سیده و معوله
الی مولاه فهم یهجرون من عادانا و یجهرون بمدح من والانا و یباعدون من آذانا اللهم احی شیعتنا
فی دولتنا و ابقهم فی ملکنا و مملکتنا اللهم ان شیعتنا منا و مضافین الینا فمن ذکر مصابنا و بکی
لاجلنا استحیی الله ان یعذبه بالنار　حاصل مضمون آنکه فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما را بدرستیکه ایشان اذیت
کشیدند در راه ما و با ما اذیت وارد نشد از جهة آنها شیعیان ما از ما هستند و بتحقیق خلق شده اند از فاضل طینت ما و سرشته شده
اند بنور ولایت ما پسندیدند ما را از برای خودشان ائمه و ما هم پسندیدیم ایشان را به شیعگی مصیبت زده میکند ایشان را مصائب ما و به تعب میاندازد
ایشان را تعب ما محزون میکند ایشان را حزن ما و شاد میکند ایشان را شادی ما و ما هم متالم میشویم از الم ایشان و مطلع میشویم بر احوال ایشان پس ایشان
با ما هستند و از ما جدا نمیشوند و ما هم از ایشان جدا نمیشویم زیرا که بدرستیکه بازگشت غلام بسوی آقای خود است و معتمد او بسوی مولای
خودش هست پس ایشان از دشمنان ما دوری میجویند و آشکار مینمایند مدح دوستان ما را و دوری میجویند از آنکه ما را اذیت میکند خداوندا زنده
بدار شیعیان ما را در دولت ما و باقی بدار ایشان را در ملک و مملکت ما خداوندا بدرستیکه شیعیان ما از ما هستند و بسوی ما منسوبند پس
هر که ذکر نماید مصائب ما را و گریه کند برای ما حیا کند خدای تعالی که او را باتش عذاب نماید　و در خبر دیگر از آنحضرت مرویست که
لکل شیء ثواب الا الدمعة فینا ما له حد　یعنی برای هر چیز ثوابیست محدود مگر اشک که در مصیبت ما جاری باشد
باین نحو در بعضی از نسخه ها که معروف بقران صحت بود آنچه در بعض از نسخه ها حدیث این میشود که بدرستیکه از برای اجر او [illegible]

و عبادات علاوه بر وعده و جه ثواب بسیار شده که اشکی که در مصیبت ایشان جاری شود که مستحق ثواب و درجات او را احصا نمیکند بجز
خدا تعالی و در بعضی نسخ با بعضیات فقره نقل شده لکن ستر الله اعزه پس بنا بر این معنای حدیث این میشود که مستحق بر برای هر عملی از اعمال طاعات
وقتی که او را اعضای بجا آورند ثواب بسیار است و در برابر آن تو بهمه که در وقت آشکار کردن افضل است لیکن ثواب و تا معدود و محدود
که از آن ملکی که در راه ما ریخته شود با بعضی که گریستن بر مصیبت اهل بیت در خفا بجهة خوف از اعدا و تقیه از ناصبیان از آن ثواب
کرا احصا نمیکند ثواب او را مگر خدای تعالی و وجه ظاهر و بعبارت دیگر ثواب را مرتبه سید الشهدا و خفا و پنهان در زمان شدت
تقیه از انجمن و الهیت که احصا نمیکند ثواب آن را مگر خدا و وجه ظاهر دوم آنکه توجیه حدیث این طور که از برای هر عمل معینی ثواب است
زیاده تر از عمل آشکار مگر اشکی که در راه ما که مخفی گریستن آن ثواب بیشتر است از گریستن در آشکار را یا برابر است با ثواب
آشکار از برای اشک چشم اما آن چیزی است که ریا سر نمیدارد و علاوه بر اینکه آشکار کردن آن چیزی است که صاحب او
مردم را تسلی میخایند و مشاهده او محزون میشوند پس این توجیه خوب توجیهی است و ابو بصیر از حضرت صادق روایت کرده
در خبری که متضمن است گریه جناب فاطمه را ثم قال یا ابا بصیر اما تحب ان تکون فیمن یسعد فاطمة علیها السلام
فبکیت حین قالها فما قدرت علی المنطق وما قدرت علی کلامی من البکاء ثم قام علیه السلام الی المصلی
یدعو وخرجت من عنده علی تلک الحال فما انتفعت بطعام وما جاءنی النوم واصبحت صائما وجلا
حتی اتیته فلما رأیته قد سکن سکنت وحمدت الله حیث لم تنزل بی عقوبة قال یعنی آیا نمیخواهی
ایا نمیخواهی که از آنها باشی که یاری میدهند فاطمه را بگریه پس گریه کردم چون این را فرمود و از بسیاری گریه سخن نتوانستم گفت حضرت
بجای نماز خود رفت مشغول دعا شد و من با آن حالت از خدمت حضرت بیرون آمدم و نتوانستم طعام خوردن و مرا خواب نبرد
و روز دیگر روزه داشتم و خایف بخدمت آنحضرت رفتم و چون دیدم که حضرت ساکن گردیده من هم ساکن شدم و حمد کردم خدا را که بر
عقوبتی نازل نشد و در خبر دیگر از حضرت صادق مرویست رحم الله شیعتنا لقد شارکونا فی المصیبة بطول
الحزن والحسرة علی مصاب الحسین قال یعنی که فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما را بتحقیق شریک شده اند با ما در مصیبت
بگریه حزن و حسرت بر مصیبت جد حضرت امام حسین و از کتاب منتخب روایت شده انه لما اخبر النبی صلی الله
علیه وآله ابنته بقتل ولدها الحسین علیه السلام وما یجری علیه من المحن بکت فاطمة علیها السلام
بکاء شدیدا وقالت یا ابه متی یکون ذلک قال فی زمان خال منی ومنک ومن علی فاشتد
بکاؤها وقالت یا ابه فمن یبکی علیه ومن یلتزم باقامة العزاء له فقال النبی یا فاطمة ان نساء
امتی یبکین علی نساء اهل بیتی ورجالهم یبکون علی رجال اهل بیتی ویجددون العزاء جیلا بعد جیل
فی کل سنة فاذا کان یوم القیمة تشفعین انت للنساء وانا اشفع للرجال وکل من بکی منهم علی مصاب
الحسین اخذنا بیده وادخلناه الجنة یا فاطمة کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصاب
الحسین علیه السلام فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة قال یعنی که وقتی که خبر داد حضرت پیغمبر دختر خود را از کشته
شدن فرزندش حسین و آنچه از محنتها بر او وارد میشود گریست حضرت فاطمه گریه کردن سختی و عرض کرد ای پدر بزرگوار کی این مطلب
واقع میشود فرمود در زمانیکه خالی باشد از من و از تو و از علی و از حسن پس گریه آن مخدره شدت یافت و عرض کرد ای پدر بزرگوار که بر وی گریه
میکند که برای او عزا بپا میکند حضرت پیغمبر فرمود ای فاطمه بدرستیکه زنهای امت من گریه میکنند بر زنهای اهل بیت من و مردهای
ایشان گریه میکنند بر مردهای اهل بیت من و تجدید میکنند عزاداری او را گروهی بعد از طایفه دیگر در هر سال و چون روز قیامت میشود
تو از برای زنان شفاعت میکنی و من از برای مردها و هر آن کسیکه گریه کند از ایشان بر مصائب حضرت حسین دست او را میگیریم و او را
داخل بهشت میکنیم ای فاطمه هر چشمی گریه کننده است روز قیامت مگر چشمیکه گریه کند بر مصائب
حضرت حسین که او خندان و شاد است به نعمتهای بهشت و در کتاب منتخب از دعبل خزاعی مرویست
قال دخلت علی سیدی ومولای علی بن موسی الرضا فی مثل هذه الایام فرأیته جالسا جلسة
الحزین الکئیب واصحابه من حوله کذلک فلما رآنی مقبلا
قال لی مرحبا بک یا دعبل مرحبا بناصرنا بیده ولسانه ثم انه
وسع لی فی مجلسه واجلسنی الی جانبه ثم قال لی یا دعبل احب ان

تنشد لي شعراً فإنّ هذه الأيام أيام حزن كانت علينا أهل البيت وأيام سرور كانت على
أعدائنا خصوصاً بني أمية لعنهم الله يا دعبل من بكى وأبكى على مصابنا ولو واحداً كان أجره على الله
يا دعبل من ذرفت عيناه على مصابنا وبكى لما أصابنا من أعدائنا حشره الله معنا في زمرتنا يا
دعبل من بكى على مصاب جدّي الحسين عليه السلام غفر الله له ذنوبه البتّة ثمّ إنّه نهض وضرب ستراً
بيننا وبين حرمه وأجلس أهل بيته من وراء الستر ليبكوا على مصاب جدّهم الحسين ثمّ التفت إليّ
وقال لي يا دعبل ارث الحسين فأنت ناصرنا ومادحنا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت قال دعبل
فاستعبرت وسالت عبرتي حاصل معنی آنکه گوید دعبل خزاعی که در ایام عاشورا رفتم بخدمت حضرت علی بن موسی الرضا
و آنحضرت را اندوهناک نشسته و جمعی از شیعیان در خدمت آنجناب بودند چون نظر آنحضرت بر من افتاد فرمود که مرحبا ای دعبل یاری
کننده ما بدست و زبان خود پس مرا طلبید و نزد خود نشانید و فرمود که ای دعبل چون این روزها ایام حزن ما اهل بیت
و ایام سرور و شادی دشمنان ما است شعری چند در مرثیه سید الشهدا بخوان ای دعبل که هر که بگرید و بگریاند یکنفر را
برای مصیبت ما اجرش با خدا است ای دعبل هر که آب از دیده های آن روان شود برای آنچه بما از دشمنان ما رسیده خدا تعالی
او را در زمره ما محشور گرداند ای دعبل هر که بر مصیبت جدم حسین بگرید البته حقتعالی گناهان او را بیامرزد پس حضرت فرمود
که پرده آویختند و پردگیان حرم عصمت و طهارت را پس پرده نشاندند برای آنکه در مصیبت جد خود حسین بگریند پس فرمود
ای دعبل مرثیه برای حسین بخوان پس شعری چند دعبل گوید خواندم در مرثیه حضرت امام حسین و حضرت امام رضا و اهل حرم از
زنان و حاضران بسیار گریستند بنوعی که صدای گریه از خانه حضرت امام رضا بلند شد و در خبر معاویة بن وهب
مرویست گوید استأذنت على الصادق فقيل لي ادخل فدخلت فوجدته في مصلّاه فجلست حتّى
قضى صلاته فسمعته وهو يناجي ربّه وهو يقول يا من خصّنا بالكرامة وخصّنا بالوصيّة ووعدنا
الشفاعة وأعطانا علم ما مضى وما بقي وجعل أفئدة من الناس تهوي إلينا اغفر لي ولإخواني ولزوّار
أبي الحسين الذين أنفقوا أموالهم وأشخصوا أبدانهم رغبة في برّنا ورجاء لما عندك في صلتنا وسروراً
أدخلوه على نبيّك صلواتك عليه وآله وإجابة منهم لأمرنا وغيظاً أدخلوه على عدوّنا أرادوا بذلك
رضاك فكافهم عنّا بالرضوان واكلأهم بالليل والنهار واخلف على أهاليهم وأولادهم الذين خلّفوا
بأحسن الخلف واصحبهم واكفهم شرّ كلّ جبّار عنيد وشرّ كلّ ضعيف من خلقك أو شديد وشرّ
شياطين الجنّ والإنس وأعطهم أفضل ما أمّلوا منك في غربتهم عن أوطانهم وما آثرونا به على أبنائهم
وأبدانهم وأهاليهم وقراباتهم اللهمّ إنّ أعداءنا عابوا عليهم خروجهم فلم ينههم ذلك عن الشخوص
إلينا خلافاً منهم على من خالفنا فارحم تلك الوجوه التي قد غيّرتها الشمس وارحم تلك الخدود التي
تقلّبت على حفرة أبي عبد الله عليه السلام وارحم تلك الأعين التي جرت دموعها رحمة لنا وارحم تلك
القلوب التي جزعت واحترقت لنا وارحم الصرخة التي كانت لنا اللهمّ إنّي أستودعك تلك الأنفس
وتلك الأبدان حتّى ترويهم من الحوض يوم العطش فما زال وهو ساجد يدعو الله بهذا الدعاء فلمّا
انصرف قلت جعلت فداك لو أنّ هذا الذي سمعت منك كان لمن لا يعرف الله لظننت أنّ النار لا تطعم
منه شيئاً والله لقد تمنّيت أنّي كنت زرته ولم أحجّ فقال لي ما أقربك منه فما الذي يمنعك من
زيارته ثمّ قال يا معاوية لم تدع ذلك قلت لم أدر أنّ الأمر يبلغ هذا كلّه قال يا معاوية من يدعو لزوّاره
في السماء أكثر ممّن يدعو لهم في الأرض يا معاوية لا تدعه فمن تركه رأى من الحسرة ما يتمنّى أنّ قبره
كان عنده أما تحبّ أن يرى الله شخصك وسوادك فيمن يدعو له رسول الله وعليّ وفاطمة والأئمّة
عليهم السلام أما تحبّ أن تكون ممّن ينقلب بالمغفرة لما مضى ويغفر له ذنوب سبعين سنة أما تحبّ
أن تكون غداً ممّن تصافحه الملائكة أما تحبّ أن تكون غداً فيمن يخرج وليس عليه ذنب فيتبع به أما
تحبّ أن تكون غداً ممّن يصافح رسول الله صلّى الله عليه وآله حاصل معنی آنکه گوید از حضرت صادق اذن دخول طلبیدم فرمود

داخل شو پس داخل شدم بخدمت آنحضرت و دیدم که آنحضرت مشغول نماز است پس نشستم تا اینکه از نماز فارغ شد شنیدم که در وقتی
که با پروردگار خود مناجات میکرد میگفت ای خدائیکه مخصوص فرموده ما را بکرامت و مخصوص داده ما را بوصیت و وعده فرموده
ما را شفاعت را و عطا فرموده ما را علم گذشته و آینده را و قرار داده دلهای بعضی از مردم را مایل بسوی ما بیامرز مرا و برادران مرا و زوار قبر
پدرم حضرت حسین را آنچنان کسانیکه مالهای خود شانرا انفاق میکنند و بدنهای خودشانرا از رغبت میاندازند بجهة میل کردن آنها
با آنچه نزد تست از انعام بسوی ما و بجهة سروری که داخل میکنند او را بر پیغمبر تو و بجهة اجابت ایشان امر ما را و بجهة غیظی که داخل میکنند بر دشمنان ما و اراده کرده اند از اینها خوشنودی ترا پس تو ازیشان
در مرتبه رضا بیاور ایشانرا و حفظ کن ایشانرا در شب و روز و بر اهل و اولاد ایشان که گذاشته اند خلف باش بهترین خلفها و صاحب باش ایشانرا
و کفایت کن ایشانرا از شر هر جبار عنید و از شر هر ضعیف یا شدید از مخلوقات تو و از شر شیاطین جن و انس و عطا کن
ایشانرا افضل آنچه آرزو دارند از تو که از اوطان خودشان غربت اختیار کرده اند و آنچه را ایثار کرده اند بر خودشان و اولاد و
اقربای خودشان پروردگارا بدرستیکه دشمنان ما مذمت میکنند دوستان ما را بجهة آمدن ایشان بزیارت ما و این مانع نمیکند
مذمت ایشان آنها را از آمدن بسوی ما در حالتیکه مخالفت کننده اند مخالفین ما را پس رحم کن این چنین روهائیکه تغییر داده آنها را
آفتاب و رحم کن آن رخسارهائیکه بر قبر مطهر ابی عبد الله علیه السلام مالیده شده و رحم کن آن دیدهائیکه از روی شفقت و رحمت ما
ریزان گشته و رحم کن آن دلهائیکه سوخته و بجزع آمده برای ما و رحم کن آن صداهای فریادیکه در مصیبت ما بلند شود پروردگارا بدرستیکه
ودیعه میسپارم بتو این جانها و بدنها را تا سر حوض در روز قیامت که تشنگی بدنهای ما پس بود آنحضرت در حالت سجده و دعا
بلند مسئلت مینمود تا اینکه فارغ گشت عرض کردم فدای تو گردم اگر چنانچه آنچه از شما این کیفیت که از شما شنیدم در حق کسی
بود که خدا را نمی شناخت هر آینه گمان میکردم که آتش او را نمی سوخت قسم بخدا به تحقیق آرزو کردم که کاش من زیارت کننده آنحضرت
شده بودم و حج نکرده بودم فرمود بمن با آن قرب مکان تو چه چیز است که ترا مانع گشته از زیارت آنحضرت و پس از آن فرمود یا معاویه
ترک مکن زیارت او را عرض کردم نمیدانستم که باین درجه فضیلت و ثواب دارد فرمود یا معاویه دعا کننده بر زوار او در
آسمان زیاده است از دعا کننده بر آنها در زمین یا معاویه ترک مکن زیارت او را هر که ترک نماید او را از خوف حسرت میبرد
که آرزو میکند اینکه کاش قبرش نزد قبر آنحضرت میبود آیا دوست نمیداری اینکه به بیند شخص ترا خدا تعالی در میان آنانیکه
رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه معصومین در حق آنها دعا کرده باشند آیا دوست نمیداری اینکه بوده باشی کسیکه مراجعت نموده با مغفرت
از گناهان گذشته و بخشیده شده مر او را گناهان هفتاد ساله آیا دوست نمیداری اینکه بوده باشی از آنکسانیکه فردا مصافحه میکنند
با آنها ملائکه آیا دوست نمیداری اینکه بوده باشی از کسانیکه محشور شود فردا و از قبر و نباشد بر ذمه او گناهی تا مواخذه نمایند او را
آیا دوست نمیداری اینکه بوده باشی کسیکه مصافحه نماید با تو فردای قیامت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر حدیث

تتمهٔ فاعلم که و عده و اشاره میشود باموری چند نه بآن طرزیکه خواهد آمد در تنبیهات آتیه بلکه بنمط دیگر پس بدان که بسیاری از اخبار
وارده در فضیلت گریه را ذکر نکردیم در این مقدمه بملاحظه اینکه جمله از آنها را ذکر میکنیم در تضاعیف بعضی از مقدمات آتیه
و جمله دیگر از آنها در ضمن بعضی از مجالس اینکتاب مذکور میگردد بجهة آنکه اکثر اخبار کتب مقاتل و مراثی مرتبط است ببعضی از آنها و بعض
دیگر بجهة مقدار اخبار کثیره که متضمن است اموریرا که عنوان کرده ایم در اینکتاب برای آنها عنوانها مثل خبریکه متضمن است فضیلت
گریه و فریاد و ناله و بر پا داشتن تعزیه و صرف مال در تعزیه و زیارت و غیر اینها را با اینکه از برای هر یک از اینها عنوانی است مستقل
و از آنجهت است که مکرر میشود ذکر بعضی از اخبار و بعضی از مقدمات یا در بعضی از مجالس پس مثل این تکرار باکی ندارد بلکه از آن
چیزهائیست که لابد منه است در مثل اینکتاب و بهر حال آنچه وارد گشته از اخبار و آثار در فضیلت زیارت حضرت سید الشهداء
روحی و روح العالمین له الفداء و در خصوص ثواب گریستن و محزون و غمگین گشتن و نوحه و فریاد نمودن در مصیبت آنحضرت در سلام
الله علیه اگر چنانچه منحصر بود به همین خبر معاویة بن وهب هر آینه در فضیلت کفایت مینمود ما را و غنی میکرد ما را از غیر خود با اینکه
تحقیق اخبار وارده در اجر و فضیلت این امور خارج از عد و حصا و فوق از استقصا است چنانکه مطلع خواهی شد بر آنچه دلالت
دارد بر مصداق این مدعا در باب بیان فضل زیارات و غیر آنها با اینکه در هر مقام از آنها ذکر نکرده ایم مگر قلیل و اقل از اخبار وارده
ذکر کرده ام در هر عنوانی اگر چه قدر بسیاری از روایات آنچنانیکه مطلع شدم بر آنها از کتب معتبره که نزد من بوده آیا نمی بینی که در این
عنوان ذکر نکرده ام خبر مشهوری را که دلالت دارد بر اینکه جمعی از ملائکه در دستشان قارورهائیست از شیشه ها در مجالس ذکر

ذکر مصائب آل محمد میکردند در سرشک گریه کسنند و آن را اخذ و جمع میکنند در همان شیشه او خط ساکنند و که بعد از مد برای رفع
حاجات و تمر وج نمایند انهار اطعام و شراب بهشتی تا موجب یاذله لفایذ آنها کرد و وجه اینکه مطلع نشده ام بوی در کتب
معتبره بود و مخفی نماند بر تو اینکه در خبر سمع که متضمن قرب و نزدیکی منافق و مخالف موصوفه باوصاف مذکوره است بحوض
کوثر و اشکالی است با اینکه چگونه جایز میشود نزدیکی منافق بحوض کوثر با کرده متصفان باوصاف مذکوره در خبر باشند
با اینکه بهشت حرام است بر مخالفین و ناصبین و با اینکه هر کسیکه داخل بهشت گردید خارج نمیشود از وی ابدا و تحقیق در
جواب اینست که گفته شود اذن آنها بقرب کوثر وقتیست که حوض کوثر پیش روی حضرت امیر المؤمنین در عرصات
محشر و در اعراف است که هنوز نه اهل بهشت داخل بهشت شده اند نه اهل جهنم داخل جهنم و با جمله مخلد بودن مخالفین در
آتش جهنم از چیزهائیست که در وی شکی نیست یقینا بلکه بتحقیق این مطلب از ضروریات مذهب فرقه امامیه که ثابت گشته
علامه حلی اعلی الله مقامه در بعضی از کتب خود از بعض امامیه قولی نقل کرده که ایشان بعد از آنکه بآتش جهنم معذب گشتند مدتها
بسیار از وی نجات می یابند پس از آن به بهشت میروند لکن این قول شاذ و نادر است و قائل وی منقرض شده بلکه بخلاف
وی قائم گشته اتفاق چنانکه عبارات از کتاب و سنت و اجماع و عقل علاوه بر آنچه گذشته که از ضروریات مذهب
است و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله المعصومین المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم اجمعین

مذیلا ثانی که بمنزله تفصیل است در مطلب سابق بنحو تمام ذکر میشود **تذییل اول** اشاره بجمله از اخبار که وارد شده است از جهت
مذهب ثابت از جمله امور معلومه بادله اربعه یعنی کتاب و عقل و سنت و اجماع بودن محبت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و موالات
او است از امور مفترضه و تکالیف واجبه بر همه اهل آسمانها و زمینها و معذور نفرمودن خدا تعالی در این تکلیف کسی را و این مطلب
چنانچه از ضروریات مذهب است هم چنین از ضروریات دین هم هست اگر چنانچه از روی انصاف و تحقیق با قطع نظر از عصبیت
و اعتساف ملاحظه شود اگر چه بعضی از علما و عامه مفتوح میکنند ابواب ولایت و محبت آنحضرت را که مبادا صدمه بر ارکان
دنیویه و رخنه بمناصب و تجملات ظاهریه آنها وارد آید و بتحقیق ذکر نموده ای شیخ الاجل بحر العالی قدس سره در کتاب جواهر
السنیه که احادیث قدسیه است خبری باب فی مأخوذ از سلمان فارسی که او هم از حضرت رسول خدا روایت نموده قال

هبط علی جبرئیل یوما احد وقد انهزم المسلمون ولم یبق غیر علی علیه السلام وقد قتل الله تعالی علی
یدیه یومئذ من المشرکین من قتل فقال جبرئیل یا محمد ان الله یقرءک السلام ویقول لک اخبر علیا
انه عنه راض وانی آلیت علی نفسی ان لا یحبه عبد الا احببته ومن احببته لم اعذبه بناری ولا
یبغضه عبد الا ابغضته ومن ابغضته ما له من نصیب فی الجنة قال وهبط علی جبرئیل یوم الاحزاب
لما قتل علی بن ابیطالب عمرا العامری فقال یا احمد ان الله یقرءک السلام ویقول لک انی
افترضت الصلوة علی عبادی فوضعتها عن العلیل الذی لا یستطیعها وافترضت الزکوة فوضعتها
عن المقل وافترضت الصیام فوضعته عن المسافر وافترضت الحج فوضعته عن المعدم ومن لا
یجد الیه سبیلا وافترضت محبة علی بن ابیطالب ومودته علی اهل السموات والارض فلم اعذر
فیها احدا فمر امتک بحبه فمن احبه فبحبی وحبی احبه ومن ابغضه فببغضی وبغضی ابغضه

حاصل مضمون آنکه حضرت رسول الله فرمود نازل شد بر من جبرئیل در جنگ احد وقتیکه منهزم شده بودند مسلمین و نمانده
بود مگر علی علیه السلام و بدست او در همان روز کشته بود خدا تعالی از مشرکین آنچه کشته بود پس جبرئیل گفت یا محمد
بدرستیکه خدا تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید بتو که خبر ده علی را که من از او راضی و خوشنودم و بدرستیکه من بذات خود قسم
یاد کرده ام اینکه دوست ندارد او را بنده مگر اینکه دوست دارم من آن بنده را و هر بنده را که من دوست دارم او را معذب
نمیکنم بآتش غضب خود و دشمن نمیدارد او را بنده مگر اینکه من دشمن دارم او را و کسی را که من دشمن داشتم نصیبی در بهشت
از برای او نیست و فرمود نازل شد بر من جبرئیل در جنگ احزاب در وقتیکه علی بن ابیطالب کشته بود عمرو بن عبدود را و
مشرکین را گفت یا محمد بتحقیق خدا تعالی سلامت میرساند و میفرماید ترا که بدرستی من بر بندگان خود واجب کردم نماز را
و برداشتم از بیمار آنچنانیکه قدرت آوردن او را ندارد و واجب کردم زکوة را و برداشتم او را از آنکه مال او از حد نصاب کم

باشد دوم حبیب کرده ام روزه را و سر پوشیده ام اورا از مسافر و واجب نموده ام حج را و سر پوشیده ام اورا از بد چیزی و آنکه شیعت
رفتن نمیدارد و واجب کرده ام محبت علی بن ابی طالب را و موالات اوصیای اورا بر اهل آسمانها و زمین و معذور نکرده ام در وی کسی را
پس امر بنما امت خود را به محبت علی و بگو هر که دوست دارد اورا پس بسبب دوستی خود و دوستی تو دوست میدارم اورا
و هر که دشمن دارد اورا پس به دشمنی خود و دشمنی تو دشمن میدارم اورا تا آخر حدیث پس مخفی نماند بر تو که به تحقیق مضمون
این خبر چنانکه اخبار کثیره مرویه از طرق خاصه متضمن است آنهم چنین اخبار کثیره متظافره از طرق عامه هم متضمن است
اگرچه عبارات و الفاظ در این اخبار بانحاء مختلفه و کلمات شتته وارد گشته و ما نیکه دال از اخبار علم و یقین و عالم گشتیم
آنچه ذکر نمودیم اول این مستمع بس آنچه ذکر نموده اورا طبرسی در کتاب بشارة المصطفی بسند خود از احاد و او هم از ابن
عباس قال لما فتح رسول الله صلى الله عليه وآله خيبر قدم اليه جعفر من الحبشة ومعها جارية
فاهداها الى علي عليه السلام فدخلت فاطمة عليها السلام فرأت رأس علي في حجر الجارية فلحقتها من
الغيرة ما يلحق المرأة على زوجها فمضت الى النبي صلى الله عليه وآله لتشكو عليا عليه السلام
فنزل جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا محمد ان الله يقرء عليك السلام ويقول هذه
فاطمة انها تشكو عليا فلا تقبل منها فلما دخلت فاطمة قال لها النبي صلى الله عليه وآله
ارجعي الى بعلك فقولي له رغم انفي لرضاك قال فرجعت فقالت له ذلك فقال يا فاطمة شكوتني
الى رسول الله صلى الله عليه وآله واحياءاه من رسول الله صلى الله عليه وآله اشهدك يا فاطمة
ان هذه الجارية حرة لوجه الله في مرضاتك وكان مع علي عليه السلام خمسمائة درهم فقال وهذه
الخمسمائة درهم صدقة على فقراء المهاجرين والانصار في مرضاتك قال فنزل جبرئيل على النبي صلى
الله عليه وآله وقال يا محمد ان الله يقرء عليك السلام ويقول لك بشر علي بن ابي طالب عليه
السلام اني قد وهبت له الجنة بحذافيرها بعتقه الجارية في مرضات فاطمة فاذا كان يوم القيمة
يقف على باب الجنة فيدخل الجنة من يشاء برحمتي ويمنع منها من يشاء بغضبي وقد وهبت له
النار بحذافيرها بصدقته الخمسمائة درهم على الفقراء في مرضاة فاطمة عليها السلام فاذا كان
يوم القيمة يقف على باب النار فيدخل النار من يشاء بغضبي ويمنع منها من يشاء برحمتي فقال
رسول الله صلى الله عليه وآله بخ بخ ومن مثلك يا علي وانت قسيم الجنة والنار حاصل مضمونش
ابن عباس گفته هنگامیکه فتح نمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله خیبر را جناب جعفر از حبشه بخدمت آنحضرت وارد شد با خود کنیزی
آورده بود آنحضرت کنیز را بحضرت علی هدیه فرستاده بود بخدمت آنحضرت تا اینکه جناب فاطمه روزی داخل خانه شد و دید
سر مطهر آنسرور را بالای زانوی آن کنیز است پس آن غیرتیکه در زنها نسبت بشوهران خود هست از آن مخدره رو داد و بخدمت
حضرت رسول الله روانه گشته تا از حضرت امیر علیه السلام شکایت نماید فی الحال جبرئیل بخدمت حضرت پیغمبر نازل
گردیده عرض کرد یا محمد خدا تعالی بتو سلام میکند و میفرماید هست که فاطمه میآید نزد تو تا شکایت نماید از علی علیه السلام
قبول این شکایت را از او مکن چون آن معصومه فاطمه داخل گشته حضرت پیغمبر بوی امر نمود برگرد بسوی شوهر خود و بگو بوی که دماغ خود
در رضای تو شکایت من قبول نشد راوی گوید آن مخدره مراجعت نمود و واقعه را بخدمت آنسرور عرض کرده آنحضرت فرمود یا
فاطمه شکایت مرا بحضرت رسول خدا کردی واحیاءاه چه قدر خجل گشتم از رسول خدا یا فاطمه شاهد میگیرم ترا به تحقیق این
کنیز در راه خدا آزاد است برای خوشنودی تو و با پانصد درهم هم نزد آنسرور بود فرمود این پانصد درهم صدقه است بر فقرای
مهاجرین و انصار در خوشنودی تو پس نازل شد جبرئیل بر پیغمبر و عرض کرد یا محمد در راستی خدا تعالی بتو سلام میرساند و میفرماید
تو بشارت ده به علی بن ابی طالب که در راستی من بخشیدم بوی تمام بهشت را بسبب آزاد کردن آن کنیز را در خوشنودی فاطمه
و چونکه روز قیامت شود میایستد بر در بهشت و داخل میکند به بهشت هر کسیرا که خواهد برحمت من و مانع میشود از بهشت
هر کسیرا که خواهد بغضب من و به تحقیق بخشیدم باو آتش جهنم را تماما بجهت تصدق کردن آن پانصد درهم بر فقرا در خوشنودی
فاطمه و چونکه روز قیامت شود میایستد بر در جهنم و داخل میکند باتش هر کسیرا که خواهد بغضب من و مانع میشود از آتش هر کسیرا که خواهد

وگفت

رحمت من پس حضرت رسولخدا سر بسوی آسمان کرده گریست مثل تو یا علی و دوستیت قسمت کننده بهشت و جهنم و در روایت بوده
شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع بسند خود از ابی صالح و او هم از ابی ذر که گفت بودم من و جعفر بن ابیطالب که مسافرت کرده
بودیم بشهر حبشه پس از آن ذکر کرد مثل حدیث سابق را و فیکه حفظ و ضبط نمود احادیث را هم مستمع است آنچه
نقل نموده لوا شیخ جوهری در کتاب جواهر السنیه از کتاب مسکن الفؤاد و او هم روایت اِنَّ مُوسٰی عَلَيْهِ السَّلَامُ
سَئَلَ رَبَّهُ فَقَالَ مَا لِعَائِدِ الْمَرِيضِ عِنْدَكَ مِنَ الْأَجْرِ قَالَ أَبْعَثُ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ مَلَائِكَةً يُشَيِّعُونَهُ إِلَى
قَبْرِهِ وَيُؤْنِسُونَهُ إِلَى الْمَحْشَرِ قَالَ يَا رَبِّ مَا لِمُعَزِّي الثَّكْلَى مِنَ الْأَجْرِ قَالَ أُظِلُّهُ تَحْتَ ظِلِّي أَيْ ظِلِّ
الْعَرْشِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلِّي حاصل مضمون آنکه بدرستیکه جناب موسی از پروردگار خود مسئلت نمود و عرض کرد که
عیادت مریض را نماید نزد تو چه قدر برای اوست از اجر فرمود میفرستم نزد او در حین موت او ملائکه را تا تشییع نمایند
او را تا قبر او و انیس او باشند تا در قبر محشور گردد عرض کرد چه چیز است اجر و ثواب کسیکه زنان فرزند مرده را تسلی و تعزیت
دهد فرمود در تحت سایه یعنی سایه عرش و سایه میدهم در روزیکه سایه نیست مگر سایه عرش من تا آخر حدیث پس وقتیکه
مطلع شدی بر آنچه مذکور گردید میشناسی سری از اسرار فضیلت گریه بر مصائب اهل بیت رحمت و عصمت لا سیما
گریه بر مصائب خامس آل عبا جناب سید الشهدا و راه یافتی بجهتی از جهات ثواب حزن و غمگینی بجهة آنها بیان این مطلب آنکه
بدرستیکه محزون شدن و گریستن بر مصائب حضرت سید الشهدا آثار آنچیزیست که محقق و کاشف است از وجود محبت آن مؤمن
نسبت بامیر المؤمنین و مظهر موالات آنها است با حضرت آنها موالات که معذور نفرموده خدا تعالی در دوستی احدی را از
اسمانها و زمینها پس نظر نما بفرمایش امیر المؤمنین که بسید الشهدا میفرماید اَنْتَ عَبْرَةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ
يَا وَلَدِي یعنی تو هستی سبب گریه هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای فرزند من و هم چنین جواب سید الشهدا اَنَا
عَبْرَةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ يَا أَبَتَاهُ یعنی ای باب بزرگوار من سبب گریه هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستم یعنی
منم ظاهر کننده محبت مؤمن را بتو و منم محبت و دلیل بر ایمان و موالات شخص بتو و اگر چنانچه بخواهی کلامی ادل و انفع در
بیان وجهی از وجوه و سری از اسرار این مطلب خاطر آور آنچه گذشت در حدیث سابق تا اینکه تحقیق خدا تعالی عطا فرمود بامیر
المؤمنین تمام بهشت و وعده فرمود برای ادا کردن او عاریه را و تصدق کردن او دراهم را در مرضاة و خوشنودی فاطمه زهرا
و در مقام تعزیت و تسلی برآمدن از تو در مراو را نسبت بآنچه وارد شده بود بآن معذرت از حزن و اندوه قلیل پس از آن
باز بر خاطر آور آنچه ذکر کرده شد تا اینکه فاطمه زهرا صدیقه معصومه علیها السلام مامور و مکلف گردید از جانب خدا تعالی و رسول و
اینکه بگوید در مرضات و خوشنودی امیر المؤمنین رَغِمَ أَنْفِي لِرِضَاكَ یعنی محض رضایت تو شکایت من معقول نمیباشد
تا وجه باشد این کلام تسلیت تا نسبت بخجلت و حیا که از برای حاصل شده بود نزد رسولخدا و مخفی نماند بر تو تا اینکه
تفکر نمودی در آنچه تقریر کردیم او را و تدبر نمودی به سیاق کلامی که ذکر نمودیم ملتفت میشوی بسر فضیلت گریه و مستحق بودن محزون
و باکی بر مصائب سید الشهدا بآنچه گذشت تفصیل او در اخبار کثیره متظافره و معرفت حاصل میکنی باینکه سرشک از مؤمن
اگرچه بقدر پر پشه باشد ظاهر کننده جوهره عزیزه نفیسه و محبت در وجود گوهر گرانمایه است و او است موالات و محبت
بامیر المؤمنین پس میشود هر قطره از قطرات سرشک اگرچه آن قطره بقدر پر پشه باشد مایه تعزیت و تسلیت از گریه کننده
نسبت بامیر المؤمنین و فاطمه زهرا و به تحقیق دانستی نیز که تسلی و تعزیت دهنده بمطلق فرزند مرده سایه عرش خدا تعالی
است در روزیکه سایه نیست مگر سایه عرش او بهر گاه بگوئی مدلول کلمات مذکوره دلالت میکند بر اینکه استحقاق گریه کننده
کان ما کان ثوابهای مذکوره در اخبار متظافره مشروط است به محبت و ولایت امیر المؤمنین آیا یعنی به ولایت حقه و محبت
صادقه و چنانچه محقق میشود دیگر در طایفه حقه امامیه اثنا عشریه پس وارد میشود سوال میکنیم آیا این موالات و محبت مشروط است بمعرفت
حقه و چنانچه ثابت شده باشد از ادله قطعیه یا اینکه استحقاق آن مثوبات و اجرهای حزن و بکا هم مشروط باشد بولایت یا
مطلق است یعنی که شخص امامی گریه کننده مستحق این مثوبات است و در مذکوره در اخبار است اگرچه عارف نباشد
در باب امامت و ولایت بدلیل قطعیه و براهین تفصیلیه در جواب گوئیم اگرچه بمقتضای تحقیق این است که بگوئیم تمام مهمات
است معرفت حقه در اصول دین و از جمله آنها است مسائل امامت و ولایت و اخبار یکه دلالت دارد باشتراط ترتب مثوبات

به زیارت زائرین قبور ائمه علیهم السلام بمعرفت در فضیلت گریستن الا اینکه میگوئیم سخن جامعی که از صدیقه کبری معصومه
مظلومه فاطمه زهرا علیها السلام آنانکه بر تعزیت میدهند آن معصومه بحزن و گریه بر مصائب فرزندش و نور دیده اش مستحق میشود
شود آنچه در اخبار منتظره در مکاشره که بهشت مطلق بوده اند که بر فلان شرط یا فلان امر که میگوئیم گریه کننده بر مصائب سید
الشهدا اگر چنانچه بوده باشد از کسانیکه قائل باشند بامامت ائمه معصومین از آل محمد و از کسانیکه معتقد باشند بوجوب
ما بیکه اطاعت ایشان و محبت کنند هکان چنین اعتقادیکه محکم باشد و زائل نشود بتشکیک مشککین و شبهات معاندین مخالفین
همین مقدار از اعتقاد و معرفت کفایت میکند در باب استحقاق ذکر اگرچه آن شخص عالم نباشد بادله و معرفت دانسته باشد
به براهین تفصیلا بلکه اجمالا هم حاصل مطلب اینکه اخبار عامه مطلقه را مقید نمیکنیم بچیزی که استحباب و فضیلت از صدیقه طاهره فاطمه
زهرا بوده باشد ممکن است که مختار حضور السید و تایید نمائیم آنچه مشاهده و محسوس است بتجربه در حالات اشخاص و محبین
که از روی صدق و یقین چنان در محبت و ولایت ائمه طاهرین ثابت قدم باشند که کوهها زائل میشود و باعتقاد ایشان رخنه راه
نمییابد اگرچه گوشتهای بدن آنها با مقراضها قطعه قطعه شود ممکن است اینکه ممکن است اینکه
شود ملاحظه موالات ایشان در اهل بیت را حقیقت منکشف نیست از دلیل ... اگر خواسته باشی
تعبیر کنی از این مطلب بطرز دیگر پس بگو بتحقیق توجه صدیقه کبری در آن مجلس تعزیت دهند خود بگریه و فریاد منور
دیده اش از آنچه ثابت است که میگرداند حالی که بر گریه کنند در شان ... ملل ... میکند که او ... معزیه و غایر در عالم
عظیمه است بسبب گریه و زاری که معروف است ... دلیل محبت
و موالات ... شده ... دلیل است ... سوزش دل ... 
بطرف ... شده از طرف دیگر ... قطره اشک ... شکسته
تحقیق اشاره فرموده باین مطلب سید الموحدین امیرالمؤمنین در مناجات خود که عرض میکند امحوا المثبتات من
العثرات بالمرسلات من العبرات حاصل معنی آنکه ... محو نماید لغزشهای ثابته در نامه عمل را بقطرات
جاریه اشک چشم و مخفی نماند که این کلام شامل است هر دو قسم گریه را از خوف خدا تعالی و گریه بر مصائب آل الله علیهم
السلام مصائب حضرت سید الشهدا ... و تمام کلام بعد از این انشاء الله تعالی ...
اشاره است ... روایات ... در فضل گریه از خوف خدا تعالی پس خدا تعالی در کتاب کریم خود مدح فرموده
البکائین ... ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا الآية
معنی آنکه می بینی چشمهای ایشانرا که اشک میریزد از آنچه شناختند از حق عرض میکنند پروردگارا ایمان آوردیم تا آخر آیه و نقل
نموده شیخ صدوق ره بسند خود از ابن ابی عمیر او هم از شخصی از اصحاب خود قال قال ابو عبد الله عليه السلام
اوحى الله عز و جل الى موسى ان عبادى لم يتقربوا الى بشيء احب الى من ثلاث خصال قال يا رب
وما هن قال يا موسى الزهد في الدنيا والورع عن معاصي والبكاء من خشيتي قال موسى يا رب ما
لمن صنع ذا فاوحى الله تعالى اليه يا موسى اما الزاهدون في الدنيا ففي الجنة واما البكاؤن
من خشيتي ففي الرفيع الاعلى لا يشاركهم فيه احد واما الورعون عن معاصي فاني افتش الناس
ولا افتشهم حاصل معنی آنکه راوی گوید حضرت امام جعفر صادق فرموده که خداوند عز و جل وحی نمود بجناب موسی ع
اینکه بندگان من تقرب نمیجویند بسوی من بچیزی که محبوبتر باشد بمن از سه خصلت عرض کرد یا رب چه چیز است
آن سه خصلت فرمود یا موسی اینکه در سه خصلت آنها عبارتست از زهد در دنیا و ورع از معاصی و گریه از خوف و خشیت من جناب
موسی عرض کرد یا رب چه چیز است برای کسیکه اینها را بعمل آورد پس وحی فرمود خدا تعالی که یا موسی اما آنهائیکه در دنیا زاهد
پس جای آنها در بهشت است و اما گریه کننده از خوف من پس مقام او در رفیع اعلی است که شریک نمیشود با آنها در آن مقام
احدی و اما اجتناب و پرهیز کنندگان از معصیتهای من پس بتحقیق از مردم حساب میخواهم و تفتیش مینمایم ولی از آنها تفتیش
نمیکنم و حساب نمیخواهم و نقل نموده بسند خود از مفضل بن عمر و او هم از حضرت صادق روایت نموده قال كان فيما ناجى الله به
موسى بن عمران ان قال يا بن عمران ... مطلع على احبائي اذا جنهم الليل حولت ابصارهم ...

مَلَکت عیونهم بین اعینهم یخاطبونهم عن المشاهدة و یکلّمونهم عن الحضور یا بن عمران هب لی من قلبک
الخشوع و من بدنک الخضوع و من عینیک الدموع و ادعنی فی ظلم اللیل فانّک تجدنی قریبا مجیبا
حاصل مضمون آنکه فرمود از جمله مناجات که خدا یتعالی بجناب موسی فرموده این بود که ای پسر عمران دروغ گفته آنکه اعتقاد
کرد که دوست میدارد مرا و معهذا وقتیکه تاریکی شب او را فرا گرفت از من غفلت کرده میخوابد آیا چنین نیست که هر
دوست دوست میدارد خلوت حبیب خود را الحال باش ای پسر عمران من مطلعم بر دوستان خود زمانیکه شب فرا گرفت
ایشانرا دیده های ایشان میگردد مثل میشود مخاطبه میکنند بمن مشاهده و با من حرف میزنند حضورا ای پسر عمران عطا نما بمن از دل
خود خشوع را و از بدن خود خضوع را و از چشمان خود سرشکرا و بخوان مرا در تاریکی شب که بدرستی میابی مرا از نزدیک و جواب دهنده
و در خبر دیگر از حضرت امیر المؤمنین مرویست لمّا کلّم الله موسی قال الهی ما جزاء من دمعت عیناه من
خشیتک قال یا موسی اقی وجهه من حرّ النار و امنه یوم الفزع الاکبر حاصل مضمون آنکه هنگامیکه
جناب موسی با خدا یتعالی تکلم میشود عرض کرد الها چه چیز است جزای کسیکه چشمان او اشک ریز باشد از خوف تو فرمود نگاه
میدارم رو ویرا از حرارت آتش و ایمن میکنم او را در روز فزع اکبر و در کتاب عدة الداعی نقل شده که در حدیث
قدسیست یا داود نُح علی خطیئتک کالمرأة الثکلی علی ولدها الی ان قال تعالی کم من رکعة طویلة
فیها بکاء بخشیة قد صلّاها صاحبها لا تساوی عندی فتیلا حیث نظرت فی قلبه فوجدته ان
سلّم من الصلوة و برزت له امرأة جمیلة عرضت نفسها علیه اجابها و ان عامله مؤمن
خانه حاصل مضمون آنکه یا داود نوحه کن بر خطیئه خود مثل زن فرزند مرده تا اینکه فرمود چه قدر نماز با رکعت طولانی که در آن
گریه خوف هم بوده بجا آورده او را صاحبش با اینکه نزد من بقدر یک ذره حصه خرما [illegible] ندارد زیرا بجهة که نظر میکنم بدل او و میابم
او را اگر چنانچه از نماز فارغ شود و ظاهر شود برای او زن صاحب جمالی و او را بزنا بخواند اجابت او را مینماید و اگر مؤمنی با وی
معامله نماید با وی خدعه و حیله میکند و در حدیث قدسی دیگر وارد شده یا عیسی صبّ لی الدموع من عینیک و اخشع
لی قلبک یا عیسی استغث بی فی حالات الشدّة فانّی اغیث المکروبین و اجیب المضطرّین و انا
ارحم الراحمین حاصل مضمون آنکه یا عیسی جاری کن از دیده های خود اشکها برای من و قلب خود را خاشع کن برای من
یا عیسی در حالات شدت استغاثه و طلب از من که بدرستیکه من یاری میکنم شدت افتادگان را و اجابت میکنم مضطر ماندگان
و منم ارحم الراحمین و در خبر دیگر است از حضرت صادق قال اوحی الله عزّ و جلّ الی عیسی یا عیسی هب لی من
عینیک الدموع و من قلبک الخشوع و اکحل عینیک بمیل الحزن اذا ضحک البطّالون و قم
علی قبور الاموات و نادهم بالصوت الرفیع لعلّک تأخذ موعظتک منهم و قل انّی لاحق فی
اللاحقین حاصل معنی آنکه پیغمبر [illegible] فرمود خداوند عزّ و جلّ بسوی عیسی یا عیسی عطا کن بمن از دو چشمان خود
سرشکرا و از قلب خود خشوع را و در وقتیکه بطالون مشغول خنده باشند بر دیده های خود با میل حزن سرمه بکش و بایست
بر سر قبرهای مرده گان و به صدای بلند ایشانرا ندا کن شاید از ایشان موعظه برای خود اخذ کنی و بگو بدرستیکه من لاحق میشوم بکسانیکه
بایشان ملحق گشته اند اذا بکی الیتیم اهتزّ العرش فیقول الله تبارک و تعالی من هذا الذی ابکی عبدی
الذی سلبته ابویه فی صغره فوعزّتی و جلالی و ارتفاعی فی مکانی لا یُسکته عبد مؤمن الّا
وجبت له الجنّة حاصل مضمون آنکه زمانیکه گریه میکند یتیم عرش حرکت میکند پس از آن خطاب میفرماید خداوند تبارک
و تعالی کیست آنکه بگریه آورده بنده مرا که بجهة پدر و مادر شده در حالت صغر سن پس قسم بعزت و جلالم و ارتفاع مکانم
ساکت و ساکن نمیکند حزن او را بنده مؤمنی مگر اینکه واجب گردد برای او بهشت قال احبّ الاعمال الی الله
زیارة قبر الحسین علیه السلام و افضل الاعمال ادخال السرور علی قلب المؤمن و اقرب ما
یکون العبد الی الله و هو ساجد باکٍ حاصل معنی آنکه محبوبترین اعمال نزد خدا یتعالی زیارت قبر حضرت حسین
و افضل اعمال نزد خدا یتعالی ادخال سرور است بر قلب مؤمن و نزدیکترین حالت بنده بسوی خدا یتعالی وقتی است که در سجده
باشد در حالتیکه گریه کننده است الحدیث زمانیکه اخذ نمودی [illegible] آنچه ذکر شد از آیات و اخبار وارده در شأن

۲ عدة

گریه وا ربیشنده ویرا مستحب باشد مجملی از مقالات و کلمات عرفا که در باب گریه تنها انکا ذکر کرده اند مثل اینکه گریه کردن
عارف بر حزن حقی است مثال او هست عروسیکه بکار نشسته باشد بعمل نامشروع پس اهل و قوم و خویشان آن عروس
در شب زفاف گریه کنند بجهة اندوه عیش و سرور بدند و آن عروس بجهة آنکه در دل او هست حیف خود محزون و غمگین است هم چنین
الکه عالم است بعیوبی که در نفس و هیئت مردم است تنها امید اند پس مردم متبرک میدانند مصاحبت او را بجهة آنچه مشاهده
مینمایند از حسن حال او و او گریه میکند بجهة آن سوء عملی که دارد از خوف و حیا از بعید کار خودش پس از برای وی نزد
مردم شانیست مشهور و در نفس خود عیبها است مستور و از جمله نکات اینکه مرد عارف گریه میکند بجهة خوف از فقدان
آنچه یافته او را و از فرقت آنچه بدست آمده او را زیرا کسیکه چیزی را نیافته باشد از فقدان او خائف نمیشود و هر کسیکه چیزی را یافته از فقدان
او خائف نیست الا آنکه چیزی که شخص غنی و فقیر را هم در سفر و در مقام باشند خوف شخص غنی از فقیر بیشتر خواهد بود که او یافته و دارد آن
چیزی را که فقیر دارای آن نیست بعد بر ستی شخص عارف پیدا کرده چیزی را که طالب او بود و شناخته آنچه پیدا کرده از اینجهة گریه
میکند بجهة خوف از فقدان وی و از جمله آنها اینکه مؤمن بمنزله خانه است که از گل بنا کرده باشند و هرگاه منهدم و خراب شد ممکن است
اصلاح او بمعاونت آب هم چنین است اینکه اصل و خلق شده است از گل زمانیکه از کثرت معاصی امر او فاسد گشت ممکن
است مر او را تدارک و اصلاح وی بقطرات عبرات که از دیده ها بحسرت جاری نماید چنانچه فرموده امیر المؤمنین و سید
الموحدین و تاج رؤس البکائین روحی له الفداء صلوات الله علیه امحوا المثبتات من اقتراف بالمرسلات
من العبرات گذشت ترجمه این قبل از این و از جمله آنها اینکه چنانکه آتش دنیا خاموش میشود بدو چیز یکی آب و دوم خاک
پس همچنین خاموش میشود آتش جهنم بدو خاک و دو آب یکی از این دو خاک خاک تیمم است و خاک دوم خاکی است که
او بجهة میکند سجده ویکی از این دو آب آب اشک وضو و غسل است و آب دوم آب دیده هاست که عبادت از سرشک چشم باشد
و به تحقیق وارد شده در بعضی از اخبار در فضل گریه از خوف خدا تعالی ان القطرة منه تطفئ امثال الاودیة
من النار حاصل معنی آنکه قطره از آن اشک چشم خاموش میکند صحراهای از آتش را و از آنها اینکه در سبیکه خدا تعالی
وعده نموده در خصوص بهشت فیهما عینان تجریان ظاهر معنی آنکه در آن دو بهشتیکه برای بنده که از خدا خائف باشد
دو چشمه است که جاری میشود پس از برای تو هستای بنده خدا دو چشمه جاریه از جهة گریه بر حسین و لذا برای حسین هم در بهشت
دو چشم گریانیست برای نجات تو از آتش جهنم و به تحقیق نقل نموده بعضی که در بستی دیدم در بعضی کتب اینکه در بستی در روز
قیامت حضیر اسیاد وزنی میند در دیوان عمل خود خیر بسیاری پس امر میشود که او را بسوی آتش برند پس ندا میکند موئی از مژه های دو
چشم او و عرض میکند پروردگارا شهادت میدهم بر صاحب خودم که روزی تو را یاد آورد و از خوف و خشیت تو گریست و مرا نیز ساخت
پس خدا تعالی خطاب میکند این موی را بسبب گفتن تو او را آن امر میکنم این شخص را به بهشت برند و از جمله آنها اینکه در خندان بودن دنیا
با گریه بوده و در وقت آمدن تو بدنیا گریه از خود تو بوده و در وقت بیرون رفتن تو از دنیا گریه بر تست پس ای بیچاره در بستی تو
وقت آمدن بدنیا گریان بودی و خویش و اقربای تو بجهة تو خندان بودند پس جد و جهد کن در طاعت تا اینکه وقت بیرون رفتن تو
از دنیا خندان باشی بجهة آنچه می بینی از ثواب در طاعت خود در حالتیکه قوم و اقربای تو بجهة مفارقت تو گریان باشند و به تحقیق
وصف فرموده خدا تعالی رخسارهای اهل طاعت را بخنده و سرور در آنجائیکه فرموده وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ
مُسْتَبْشِرَةٌ و مخفی نماند بر تو که در بستی محمد و اولاد معصومین او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین چنانچه در هر چیزیکه فضل و شرف
و منقبت و عبادتست شان در مرتبه بالاتر و از همه رفیع تر میباشند هم چنین برای آنها است حظ اوفی و نصیب اکمل و اتم
در باب گریه و نالا از خوف خدا تعالی و خشیت وی اگر چنانچه ذکر کنیم آنچه وارد گشته در کیفیت گریه آنها در اوقات عبادات
و ظلمت شبها خصوصا آنچه وارد گشته در کیفیت گریه امیر المؤمنین و سید الموحدین و یعسوب الدین و تاج البکائین هر آینه
کتابت مجلد کبیری خواهد بود و آنچه از طرق عامه نقل شده یعنی در کتب اخبار ایشان آنها مذکور گشته در کثرت مثل اخباریست که
از طرق خاصه وارد گشته و هر کسیکه مطلع گشتی بجهة آنچه ذکر شد پس از آن که گریه کردن بر مصائب اهل بیت رسول خصوصا
بر مصائب سید الشهداء ارواحنا له الفداء امریست جداگانه و مغایر از گریه که برای خوف خدا است تا آنکه راه باید سؤال نمائی
مطلب که آیا گریه از خوف خدا تعالی افضل است یا گریه بر سید الشهداء اگر گریه بر آنحضرت عین گریه است در محبت و رای

خدا تعالی و گریه ایست که بسبب گشتار بمقام قرب بسوی خدا تعالی و از عوض و فرو رفتن بدریای ملاحظه صفات جمال و جلال
و عظمت و کبریایی و تعالی پس اگر چنانچه بخواهی که واضح کنی مطلب را بدانکه ایضاح پس بگو که گریستن از خوف خدا تعالی
منحل میشود به دو نوع و منقسم میشود به دو قسم اول اینکه بوده باشد این گریه از گریه کننده بملاحظه معاصی و گناهان خود و بعد از ملاحظه
کردن شداید حالت احتضار و جان دادن و اهوال برزخ و محشر و آن عذابهائیکه مستحق میشود آنها را اهل معاصی پس این نحو گریه اگر چه
با و هم گفته میشود که گریه از خوف خدا است و قسمی است از وی الا اینکه این رقت از گریه کننده و این رحمت و شفقت
از وی بجز این نیست در حقیقت ترحم و رقت بر نفس خود و گریه بر خود و قسم دویم اینکه بوده باشد این گریه از گریه
کننده در مقام محبت خدا تعالی و ملاحظه عظمت صفات و کبریا و جبروت او و در مقام تفکر در قصور و تقصیری که از او
در عبادت خدا تعالی و در امتثال اوامر و نواهی او بعمل آمده و هم چنین در مقام ذوق حلاوت مناجات و محبت و انس
از وی بر خواسته محبت و موالات اولیا و حجج او پس ملاحظه میشود در این قسم اصلاً که مقید نبوده باشد به خوف از عقاب و شکی
نیست در اینکه این قسم افضل است از قسم اول چنانکه شکی نیست در اینکه گریه کردن بر مصائب آل رسول از این قسم است
باین معنی که گریه بر ایشان از قسم خاصی است از این قسم زیرا که سر شناختن اینکه محبت و موالات ایشان از آن چیزهائیست که
رجعت به محبت خدا تعالی و موالات او و واضح میشود این مطلب نزد مرد با فطانت و متدبر زمانیکه ملاحظه کند فرو رفتن
ائمه طاهرین و ذوات مقدس جمیع ائمه المعصومین در دریاها و قلزمهای مصیبتها بجهه محبت خدا تعالی و فرو رفتن در چشمه و نور
و در طلب رضای پروردگار در غوطه خوردن در سرچشمه تفویض و توکل و صبر و هر گاه بخواهی که بشناسی مقام فرو رفتن ائمه
طاهرین و اهل بیت رسول الله المعصومین و غواصی ایشانرا در دریاهای بلاها و قلزمهای مصیبتها و لا سیما امیر المؤمنین و سید
الشهداء علیه السلام را و اینکه این مقام و مرتبه از آن چیزهائیست که تخصیص داده آنها را خدا تعالی بوی پس بشنو بعض اخبار شریفه
مثل آنچه روایت شده در کتب معتبره و از کتب اصحاب باسناد امیر المؤمنین قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله لما اسری بی الی السماء ثم الی سدرة المنتهی وقفت بین یدی ربی عز و جل قال یا محمد
صلی الله علیه و آله قلت لبیک ربی و سعدیک قال قد بلوت خلقی فایهم اطوع لک قال قلت رب
علیا بلوت قال صدقت یا محمد فهل اتخذت لنفسک خلیفة یؤدی عنک و یعلم عبادی من
کتابی ما لا یعلمون قال قلت تختار لی فان خیرتک خیر لی قال قد اخترت لک علیا فاتخذه لنفسک
خلیفة و وصیا و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین لم ینلها احد قبله و لا احد بعده یا محمد
علی بن ابی طالب رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین
من احبه فقد احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک یا محمد فقال النبی صلی الله علیه
و آله رب قد بشرته فقال انا عبد الله و فی قبضته ان یعذبنی فبذنوبی لم یظلمنی شیئا و ان یتمم لی
وعدنی فالله اولی بی فقال اللهم اجل قلبه و اجعل ربیعه الایمان بک فقال الله عز و جل
قد فعلت ذلک به غیر انی مخصصه من البلاء لم اخصص به احدا من اولیائی قال یا رب اخی و صاحبی
قال قد سبق فی علمی انه مبتلی به و لولا علی لم یعرف اولیائی و لا اولیاء رسلی الحدیث حاصل
آنکه فرمود حضرت رسول زمانیکه مرا به معراج بردند از آسمان گذشتم پس از آن بسدرة المنتهی رسیدم و در مقام قرب
پروردگار خود ایستادم خطاب آمد یا محمد عرض کردم لبیک لبیک و سعدیک فرمود امتحان کردی مخلوق مرا کدام یک
از آنها بتو در طاعت بیشتر است فرمود عرض کردم پروردگارا علی را امتحان کردم از همه بیشتر یافتم او را در طاعت فرمود یا محمد راست
گفتی آیا برای خود خلیفه اخذ نمودی که از تو ادا کند احکام مرا و تعلیم کند بندگان مرا از کتاب من آنچه نمیدانند از او فرمود عرض
کردم پروردگارا اختیار کن برای من آنچه زیرا که مختار تو مختار من است فرمود به تحقیق اختیار نمودم برای تو علی را اخذ کن
او را برای خود خلیفه و وصی و عطا فرمودم بوی علم و حلم خود را و او است امیر المؤمنین که گفته نشده این لفظ بر کسی قبل از او و نه
بعد از او و ارزوی استحقاق یا محمد علی بن ابی طالب رایت هدایت و امام اولیاء من و نور آن کسیکه اطاعت کرده مرا و او کلمه
ایست که لازم کردم اطاعت او را بمتقین هر که دوست دارد او را پس بشارت بده او را باین کلمات پس پیغمبر عرض کرد

پروردگارا به تحقیق بشارت داده مرا و عرض کرد بسم سبزه خداوند و در قبضه قدرت او اگر عذاب نماید مرا پس به سبب گناهان منست و نه ظلم کرده و اگر تمام نماید برای من آنچه وعده فرموده مرا از نعمتها پس خود خداوند تعالی اولی است بمن پس حضرت رسول عرض کرد پروردگارا روشن کن دل مرا و ایمان بخود پس خداوند عز و جل خطاب فرمود که اینها را در حق او بجا آوردم غیر اینکه به تحقیق مخصوص خواهم نمود او را به چیزی از بلا که مخصوص نکرده ام بآن احدی را از اولیا خود عرض کرد پروردگارا کیست برادر من و صاحب من خطاب آمد که به تحقیق گذشته در علم من که مبتلی است او و مبتلا و امتحان شده است بغیر تو هر گاه علی نبود شناخته نمی گشت اولیای من و نه اولیای پیغمبران من تا آخر حدیث و در روایت معاذ بن کثیر از ابی عبدالله مرویست قال ان الوصیة نزلت من الله تعالی علی محمد صلی الله علیه و آله کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه و آله کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل یا محمد هذه وصیتک الی امتک عند اهل بیتک فقال ای اهل بیتی قال نجیب الله منهم و ذریته لیرثک علم النبوة کما ورثه ابرهیم علیه السلم و میراثه لعلی علیه السلم و ذریتک من صلبه قال و کان علیها خواتیم ففتح علی الخاتم الاول و مضی لما فیها ثم فتح الحسن علیه السلم الخاتم الثانی و مضی لما امر فیها و لما توفی الحسن علیه السلم و مضی فتح الحسین علیه السلم الخاتم الثالث فوجد فیها ان قاتل و اقتل و تقتل و اخرج بقوم للشهادة لا شهادة لهم الا معک ففعل فلما مضی دفعها الی علی بن الحسین علیهما السلم قبل ذلک ففتح الخاتم الرابع فوجد فیها ان اصمت و اطرق لما حجب العلم فلما توفی و مضی دفعها الی محمد بن علی ففتح الخاتم الخامس فوجد فیها ان فسر کتاب الله تعالی و صدق اباک و ورث ابنک و اصطنع الامة و قم بحق الله تعالی و قل الحق فی الخوف و الامن و لا تخش الا الله تعالی ففعل ثم دفعها الی الذی یلیه حاصل مضمون آنکه فرموده وصیتیکه نازل شد از جانب خداتعالی بر محمد وصیتی در کتابی و نازل نشده بود بر محمد کتابی مختوم مگر همان صحیفه وصیت جبرئیل عرض کرد یا محمد این وصیت تست به امت خود نزد اهل بیت تو باشد فرمود کدام اهل بیت من عرض کرد پسندیده خدا از اینها و ذریه او میباشند تا از تو ارث میبرند علم نبوت را چنانکه میراث گذاشته او را جناب ابراهیم و میراث او مر علی را و ذریه تست از صلب وی فرمود که آنها خاتمها بود گشود علی خاتم اول را و عمل نمود بآنچه در وی بود پس از آن گشود امام حسن خاتم دوم را و عمل نمود بآنچه در وی بود و چون اینکه حضرت امام حسن وفات نمود و ایام وی گذشت حضرت حسین گشود خاتم سیم را و یافت در وی اینکه مقاتله کن تا شهید شوی و بیرون آئی بقومی بسوی شهادت که نیست شهادت مر آنها را مگر با تو پس او هم بآن عمل نمود و چون اینکه شهید شد امام حسین داد او را به فرزند خود یعنی علی بن الحسین قبل از شهادت خود پس او هم گشود خاتم چهارم را یافت در وی که ساکت باش و در خانه خود بنشین که علم مستور گشته و چون اینکه او هم وفات یافت و از دنیا گذشت داد او را به فرزند خود محمد بن علی پس او هم گشود خاتم پنجم را پس یافت در وی اینکه تفسیر نما کتاب خداتعالی را و تصدیق نما پدران خود را و وارث علم خود قرار ده فرزند خود را و احسان نما بامت و حق خداتعالی را برپا دار و بگو حق در حالت خوف و در حالت امن و مترس بجز از خداتعالی پس او هم بجا آورد تکلیف خود را پس از آن دفع نمود آنرا بسوی آن کسیکه بعد از آنجناب قائم مقام بود تا آخر حدیث و مخفی نماند بر تو در بستی آنچه این خبر متضمن است به تحقیق وارد شده در اخبار مستفیضه بلکه متواتره المعنی و به تحقیق این اخبار باسانید معتبره و الفاظ متقاربه وارد گشته و در بعضی از آنها است ثم دفعه الی الحسین علیه السلم ففک خاتما فوجد فیها ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معک و اشر نفسک لله عز و جل ففعل ثم دفعه الی علی بن الحسین علیهما السلم ففک خاتما فوجد فیه ان اطرق و اصمت و الزم منزلک و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ففعل ثم دفعه الی محمد بن علی علیه السلم ففک خاتما فوجد فیه ان حدث الناس و افتهم و لا تخافن الا الله عز و جل فانه لا سبیل لاحد علیک ثم دفعه الی ابنه جعفر علیه السلم ففک خاتما فوجد فیه ان حدث الناس و افتهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق اباءک الصالحین و لا تخافن الا الله عز و جل و انت فی حرز و امان ففعل ثم دفعه الی ابنه موسی علیه السلم الی الذی بعده ثم کذلک الی المهدی



عجل الله فرجه در اعمال مشغول است پس از آن داد او را که بجهت حضرت حسین یافت شده و آنکه پدران و آباء تو می نمودند شهادت
پس شهادت نیست برای آنها مگر با تو و بفروش جان خود را بخداوند عزوجل آن بزرگوار بتکلیف خود عمل نموده و داد آنرا
بعلی بن الحسین پس گشود خاتم او و یافت در وی اینکه ساکت و صامت باش و در منزل خود بنشین و عبادت کن پروردگار خود
تا آنکه برسد بر تو مرگ و او هم بتکلیف خود عمل نموده پس از آن داد آنرا به محمد بن علی پس گشود خاتم او و یافت در وی آنکه اگر مردم
از تو مسئله بپرسند فتوی ده ایشانرا و مترس البته مگر از خداوند عزوجل زیرا که بدرستیکه راهی نیست برای احدی بر تو پس از آن
دفع نمود آنرا بفرزند خود جعفر علیه السلام پس خاتم گشود و یافت در وی اگر سؤال کنند از تو مردم فتوی ده بآنها و منتشر نما
علوم اهل بیت خود را و تصدیق کن پدران صالح خود را و مترس البته مگر از خداوند عزوجل و تو در حفظ امانی پس او هم عمل نمود بتکلیف
خود پس از آن داد آنرا بفرزند خود موسی و هم چنین دفع نمود آنرا موسی بآن کسیکه بعد از او بود و پس از آن بهمین نحو نمودند تا
بعلم مهدی عجل الله فرجه تا آخر حدیث    و مخفی نماند بر تو بدرستیکه این اخبار چنانکه افاده میکند اینکه ائمه طاهرین و جمیع معصومین
سلام الله علیهم اجمعین در تکالیف خود شان قیاس بما و بر ناس نمیشود زیرا که از برای هر یک آنها احکامیست مخصوصه و امور
مخصوصه بها که در صحیفه مکتوبه سماویه و وصیتیه الهیه معین گشته و بر رسول خدا نازل شده همچنین افاده میکند و معلوم میشود از آن اخبار اینکه
بتحقیق خداوند تعالی تخصیص داده امیرالمؤمنین و سید الشهدا علیه السلام را به بلای خاصی که بمثل وی مبتلا نفرموده احدی را از انبیا
و مرسلین و اوصیا و صدیقین و اینکه ظاهر نماید صبر آنها و صبر حضرت محمد و آل او را بر اهل بیت معصومین سلام الله علیهم اجمعین را بر
ملائکه و انبیا و مرسلین و بر همه اهل آسمانها و زمین و هم چنین ظاهر نماید بر عالمیان اینکه آنچه عطا فرموده بآنها از مرتبه فضل و ثواب
آنچنانکه نسبت هر صاحب فضل بوی مثل نسبت ذره است بآفتاب و قطره ایست بیحر محیط بجهة مرتبه صبر جمیل ایشانست در بلایا
و مصائب که در غایت اذیت و سختی اند چنان صبر که نسبت صبر هر صبر کننده بصبر ایشان مثل نسبت فضل ایشانست
بفضل و شرف عالمیان پس وقتیکه خصیصات آنچه مذکور گردید معلوم شد حقیقت آنچه اشاره کردیم گفتگوی سابقا از اینکه بدرستیکه گریه کردن
بر مصائب آل محمد علیهم السلام خصوصا بر مصائب سید الشهدا عین گریه از خوف خدا و گریه در محبت خدا تعالی است و تفضل و تفوق دارد
بر همه اعمال و بر همه عبادات و مثل گردیدن آنها در فضل و ثواب و کاشفیت از محبت زیارت نمودن قبر منور و ضرائح
مقدسه ایشان لا سیما زیارت قبر مطهر عطشان غریب سید الشهدا روحی له الفداء و هر گاه بکه حقیق گذشت در بعض اخبار
سابقه اینکه حضرت صادق فرموده که محبوبترین اعمال نزد خدا زیارت قبر حسین است و افضل اعمال نزد خدا داخل کردن سرور را
بر قلب مؤمن و قریبترین حالت بنده بخداوند تعالی در حالت سجده است که گریان باشد تا آخر حدیث    پس بعد از آن اعمالیکه
وارد شده در اخبار کثیره و فتاوی معظم علما از اینکه افضل اعمال بدنیه نماز است و با قطع نظر از اینکه سیاق این اخبار دال است
بر ... وجود فرق ما بین حیثیت و فضیلت و قربت معتدا آنچه مستفاد میشود از این اخبار همینست که داخل کردن سرور
بر قلب مؤمن افضل است از زیارت قبر حضرت حسین چنانکه گریه کردن در حالت سجده و طول دادن در آن افضل است از داخل کردن
سرور بر قلب مؤمن پس وقتیکه اینقدر افضل شدند از زیارت قبر حضرت حسین از گریه کردن بر مصائب او هم افضل خواهد
بود و اینهم در آخر نامیست که قائل بخواهی شد تو یقینا جواب میگوئیم اما تکلم کردن در نماز اینکه او است افضل اعمال بدنیه پس از آن
چیزهائیست که مناسب نیست ذکر او در این مقام زیرا که ما بعد از اغماض و قطع نظر از معارضه اخباریکه وارد شده در شان
نماز با آن اخباریکه وارد شده در شان بعضی از اعمال و عبادات مثل حج و روزه و جهاد و نحو اینها میگوئیم بدرستیکه این عبادات
ملاحظه میشود فضیلت آنها بعد از اقرار بولایت کسانیکه واجب فرموده خدا تعالی محبت و ولایت آنها را و آنها عبارتست
از اهل بیت رسول که همه معصومند صلوات الله علیهم اجمعین و الا همه این عبادات و نحو اینها زمانیکه صادر شد از کسیکه قائل
نیست بولایت ائمه معصومین با اتمام آنها و بستن بر میگردد و بر او با مشقت و نکال بر صاحب خود پس میگوئیم چنانکه مرتبه تدین
بولایت ائمه بالاتر از همه عبادات و اعمال حسنه است هم چنین گریه کننده و کاشف این جوهر عزیز ... است و محقق
وجود این گرامی پر بها است و کم عبارتی باشد از زیارت قبور مقدسه و ضرائح منوره آنها و گریه بر مصائب آنها و عبارت
دیگر بدرستیکه گریه در حقیقت از اعمال بدنیه صرفه نیست بلکه او ذو وجهین و جامع مرتبتین است که مرتبه بدنیه ظاهریه و مرتبه قلبیه
باطنیه میباشد لا سیما ملاحظه شود در تحقق وی تأثر قلب و سوختن او و چون زیارت قبور منوره ایشان منفک نمیشود غالبا از گریه

کردن زایر با تباکی او در وقت زیارت پس او هم در اینحال مثل گریه ذو جهتین و جامع مرتبتین خواهد بود علاوه اینکه بودن
زیارت محقق و مصدق بر وجود محبت و موالات ائمه بر ائمه معصومین را که گریه ذاو او مرتبه خود ولایت و محبت ازین
جهة منکشف بوده او را بعضی از احکام ولایت و اثر او پس او هم مثل گریه کردن افضل شده از جمیع عبادات خصوصا اعمال
بدنیه ظاهریه باشد چنانکه مثل آنها گذشت یا از قبیل باطنی قلبیه باشد مثل اعتقاد بمبدا و اثبات معاد زیرا که اعتقاد بمبدا از جمله
اعتقادات واجبه است بلکه از افضل آنها است پس بنابرین تحقیق اشکالی نماند مگر سؤال اینکه آیا آن عباداتیکه نبوی و اشاره
گذشت یعنی نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و مثل آن یکی واجب و دیگری مستحب و فضیلت گریه و زیارت بنسبت بهر دو نوع آنها
منافی است با آن قاعده کلیه که نزد فقهاء امامیه مسلم است که عبادت واجبه افضل از آن باشد که مستحب افضل است از مستحب و جواب
ازین سؤال ظاهر است زیرا که نیست این قاعده کلیه از چیزهائیکه در کس حکم عقل مستقل باشد و الا از مخصص نیست بوجه تخصیص
و مال آنکه را و یافته آیا نمی بینی اینکه مهلت دادن بمدیون که معسر است واجب و ابرا نمودن او و گذشت کردن مستحب
با اینکه قومی که مستحب است افضل است از آن اولیکه واجب است و هم چنین رد سلام واجب است و ابتدا بسلام مستحب
و مال آنکه قومی افضل است علاوه بر آنکه گذشتن این قاعده بر حالت اطلاق خود از چیزهائی نیست که حاکم است بآن عقل و نقل پس
آن چیزیکه مساعدت میکند او را عقل و نقل آنکه منزل نمایم آن قاعده را بر عباداتیکه مختلف باشند در وجوب و استحباب
و از یک نوع هم باشند و معهذا از یکجهت … باشد از آن کلیات … یکه قابل تقیید و تخصیص است … بدرستی همه اینها
بعد از قطع نظر است از آنچه اشاره کردیم … و اینکه هر کسی زیارت و گریه از آن امور نیست که رجعت بولایت
و محبت ائمه و کاشف است لهذا آنها پس مستکشف میشوند باثر احکام آنها در مقامات کثیره و هم چنین با قطع نظر است
از وجوب زیارت سید الشهداء علیه السلام که جمله بسیاری از اخبار دلالت دارد بر وجوب او … امر و منحصر خواهد بود
و حاصل بدرستیکه ما تکلم نمیکنیم در امثال این مقامات بطرز اصطلاحات علماء و طریقه مباحثات جدلیه آنها بلکه تحقیق میکنیم آنچه
معتقد ما است که حاصل شد بما از عقل قاطع و شرع ناطق و ثابت فرماید خدا تعالی ما را بر این اعتقاد انشاء الله تعالی ثابت کند
همین معتقد ما را در صحیفه و نامه عمل ما او عبادات است از اینکه امری با فایده و نافعتر در باب نجات … چیزیکه دافعتر در باب خلاص
از عقوبات جهنم نیست از عبادات از محبت و موالات اهل بیت عصمت رسول الله و هم چنین آنچه کاشف است ازین محبت
و موالات که عبادت از گریه کردن بر مصائب آنها و زیارت قبور ایشان سلام الله علیهم بعد … آیا از اعمال
و عبادات خود یافته اید چیزی را که نفع دهد و فایده بخشد بشما در حالت جان دادن و شدت … سکرات مرگ
و در هول قبر و فزع از سؤال و در وحشت شب اول قبر در حالت آمدن نکیر و منکر و در غیر اینحالات و اوقات از وحشتهای
عالم برزخ و حالات روز محشر و نشر و روز حساب پس اگر انصاف نمائید … بصدق صواب آئید هر آینه … خواهید
گفت نه والله چیزی نیافته ایم از اعمال خود بآن که نفع دهد و فایده بخشد در این اوقات و در اینحالات و بخیال ما هم خطور
نکرده چیزیکه نجات دهد ما را از عبادات ما از آن شدتها و هولها و بلاک روز جزا مگر محبت و موالات اهل بیت …
رسول الله و آنچه کاشف است از وجود آن ملکه نورانیه باطنیه پس این کاشف عبارتست از حزن بجهة آنها و گریه کردن بر مصائب
آنها و زیارت قبور متعدده آنها است هر گاه بگوئی ایشخص از تقریر و بیان تو لازم گردید که اعتنا ننمود بشان مثل نماز
آنچنانکه او است عمود دین و معراج مومنین آنچنانکه هر گاه او قبول شود قبول میشود غیر او از سایر اعمال و عبادات و هر گاه
او رد شد رد میشود سایر اعمال و کفایت میکند در شان او فرمایش خدا تعالی إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
و هم چنین است کلام در روزه و خمس و زکوة و هم چنین است جهاد آنچنانکه او است دادن جان در راه خدا و ثبات دادن …
سوخته و … پس این اعمال و عبادات زمانیکه شرایط ظاهریه و باطنیه آنها جمع شود به نحویکه در واقع مطلوبست
عمل آید یقینا نافع خواهد افتاد و از جمله چیزها خواهد بود که از هول و شداید و مهالکی که اشاره کردیم آنها شد نجات دهنده خواهد بود
یقینا پس چه وجه داشت که کلام را در این مقام بطرزی بیان کردی مطلق که … چیز بود و چه انداختی تو این اعمال
و عبادات را از درجه اعتبار با اینکه انبیا و مرسلین و هم چنین خاتم و سید انبیا و مرسلین … آن بزرگوار … و اوصیا
و هم چنین … اولاد و اوصیا او صلوات الله علیهم اجمعین بتحقیق مشغول شده اند از همه …

اوست

اذیت و مجروحی کشته شدن و اسیر شدن همه محض از برای ترویج استعبادات در پای ... بوده اند فورا از وداع چرا
آنها آیا معنی آن کلمه که ورد زبان همه است والعبادات است از اینکه جناب سید الشهداء روحی له الفداء به تحقیق بذل نموده
دهشت از جان و اولاد و برادران و اصحاب خود و غیر اینها را در راه خدا محض ترویج دین خدا پس این کلام انعقد شده از
قرآن مجید و اخبار کثیره و متظافره پس اصل اساس و رئیس جمیل این دین خدا تعالی همین عبادات است جواب گوییم بدرستیکه
این عبادات که بسوی آنها اشاره شد فایده نمی بخشد و نفع نمی بخشد مگر بکسیکه جامع باشد شروط ظاهریه و باطنیه را و این
مطلب از آن چیزها نیست که انکار نتوان کرد او را بلکه از آن چیزهائیست که همه اعتراف نموده اند پس نمیشود صاحب عبادات
جامع شرایط ظاهریه و باطنیه آنها مگر کسی که بوده باشد از اهل محبت و موالات مر اهل بیت معصومین رسول خدا و کسی
است که متصف باشد در واقع و نفس الامر به محبت و موالات اهل بیت معصوم در تمام عمر نشود بلکه گریه نه با دفعات
عدیده از گریه کنندگان بر مصائب آنها یا از جمله زوار قبور آنها نباشد و تمهید مسئله این از چیزهائیست که موجود
نشد بلکه این گریه کردن با دعوای محبت بنابر آن قواعد متیقنه و اصول محکمه عقلیه و نقلیه ممکن نیست انفکاک و تصور شود زیرا
که تکالیف شرعیه سمعیه لطفند مر تکالیف عقلیه را و هرگاه کسیکه عامل شد با عبادات شرعیه با همه شرایط ظاهریه و باطنیه
به تحقیق متصف گشته به نور ولایت یقینا و هر کسیکه متصف گشته با این نور منیر لابدا منفک و جدا نمیشود از گریه و آثار
آن نور که عبارت باشد از حزن و اندوه بر مصائب اهل بیت رسول الله و گریه کردن بر آنها و زیارت قبور منوره ایشان پس
در این صورت فرض کردن صاحب موالات را بکلی خالی از این علامات و امارات محبت نمیشود مگر از قبیل فرض امور یکه
محال است وقوع آنها اگرچه نفس فرض محال نبوده باشد و اگر چنانچه خواسته باشی در کشف این مقام و بیان این مرام بصیرت تام
داشته باشی پس بشنو باش آنچه روایت نموده اند شیخ صدوق بسند خود از فضل بن شاذان که میگوید شنیدم از حضرت
رضا علیه السلام یقول لما امر الله تعالى ابرهیم ان یذبح مکان ابنه اسمعیل الکبش تمنی ابرهیم
علیه السلام ان یکون قد ذبح ابنه اسمعیل بیده وانه لم یؤمر بذبح الکبش فیرجع الی قلبه
ما یرجع الی قلب الوالد الذی یذبح اعز ولده بیده فیستحق بذلک ارفع درجات اهل الثواب
علی المصائب فاوحی الله عز وجل الیه یا ابرهیم من احب خلقی الیک فقال یا رب ما خلقت خلقا
هو احب الی من حبیبک محمد فاوحی الله تعالى الیه یا ابرهیم فهو احب الیک ام نفسک قال
بل هو احب الی من نفسی قال فولده احب الیک ام ولدک قال بل ولده قال فذبح ولده علی
یدی اعدائه اوجع لقلبک ام ذبح ولدک علی یدیک قال بل ذبح ولده علی اعدائه ظلما اوجع لقلبی
قال یا ابرهیم فان طائفة تزعم انهم من امة محمد ستقتل الحسین ابنه من بعده ظلما وعدوانا
کما یذبح الکبش ویستوجبون بذلک سخطی فجزع ابرهیم لذلک وتوجع قلبه واقبل یبکی فاوحی
الله تعالى الیه یا ابرهیم قد فدیت جزعک علی ابنک اسمعیل لو ذبحته بیدک بجزعک علی الحسین
وقتله واوجبت لک ارفع درجات اهل الثواب علی المصائب الحدیث حاصل مضمون آنکه میفرماید زمانیکه امر
فرمود خدا تعالی بجناب ابراهیم که عوض پسر خود جناب اسمعیل قوچ گوسفند را قربانی نماید جناب ابراهیم در آنحال آرزو کرد اینکه
کاش پسر خود را قربانی کرده بود و مأمور بذبح گوسفند نشده تا خاطر او بدرد میآمد چنانچه بدرد میآید خاطر پدریکه بدست خود ذبح
نماید پسر خود را تا باینجهة مستحق شود بالاترین درجات اهل ثواب را بر تحمل مصائب در آنحال خداوند عز و جل وحی فرمود بسوی
او یا ابراهیم کیست محبوبترین مخلوقات من نزد تو عرض کرد پروردگارا خلق نفرموده خلقی را که او محبوبتر باشد بمن از حبیب تو
محمد پس وحی فرمود بسوی او خدا تعالی یا ابراهیم آیا او نزد تو محبوبتر است یا جان خودت عرض کرد بلکه او محبوبتر است بمن از نفس خودم
پس فرمود آیا فرزند او محبوبتر است نزد تو یا فرزند خودت عرض کرد بلکه او محبوبتر است فرمود آیا کشته شدن فرزند او در نزد
تو بدل تو دردناکتر است یا کشته شدن فرزند او بدست دشمنانش عرض کرد بلکه کشته شدن فرزند او بدست دشمنان بظلم
و عدوان دردناکتر است بقلب من فرمود یا ابراهیم بدرستیکه طایفه که گمان میکنند اینکه از امت محمدند میکشند فرزند
او حسین را بعد از او از روی ظلم و عدوان چنانکه ذبح میکنند قوچ گوسفند را و باینجهة مستحق سخط و غضب من میشوند پس

در ان حال ابراهیم بجزع آمد و خاطر مبارکش محزون گشت و شروع نمود بگریه کردن خطاب آمد یا ابراهیم به تحقیق عوض نمودیم جزع
ترا که بفرزند خود اسماعیل داشتی وقتیکه او را بدست خود ذبح مینمودی بهمین که بر حسین کشته شدن او نمودی و واجب
مر تو را درجات اهل ثواب بر مصائب تا آخر حدیث مؤلف رحمه الله گوید شاهد احقر ابن کجو شد آیا این اعمال و عبادات
که بآنها اشاره شد وقتیکه صادر گشت از جمعی یا از یکنفری با همه شرایط ظاهریه و باطنیه آیا راضی میشود صاحب این اعمال
و عبادات اینکه او را عالم نماید و پیش خود بگوید که اینهمه عبادات من یا یکی از آنها در اجر مثل ذبح ابراهیم است پسر خود اسماعیل را
بدست خود یا اینکه شما راضی میشوید پیش خودتان بعد از اینکه مطلع گشتید بر حقیقت حال اینکه بگوئید به تحقیق درجه عبادات
چنان شخصی موازی و مساوی است با درجه ذبح جناب ابراهیم خلیل الرحمن پسر خود جناب اسماعیل را بدست خود حاشا ثم
حاشا و اینکلام مشکل شود بعد بدرستیکه محبت جناب ابراهیم و موالات او مر اهل بیت معصومین مطهرین رسول الله را
از امور قطعیه دائمیه بود که در آنجناب استقرار و استمرار داشت لیکن جزع فرمودن خدا تعالی او را و وعده نمودن بلوغ اجر
که وعده فرموده محض از جهة اظهار جزع او بود که کاشف از این امر قلبی باطنی بود یعنی موالات و محبت او مر اهل بیت رسول
الله را بعد بدرستیکه کلام حضرت رضا و نقل فرمودن او این قصه را چنانچه افاده میکند اینرا که جناب ابراهیم خلیل الله در جزع
و گریه خود در مصیبت حسین شهید بجز اداده شد اجر اینکه زیادتر است از کشتن فرزندش بدست خود همچنین افاده می
کند که این حکم و ثواب ثابت و جاریست در حق هر جزع و گریه کننده مر حضرت حسین ع یعنی که جزع و گریه او بر حسین نزد خدا
تعالی افضل و اعظم است از کشتن فرزندش بدست خود بامر خدا و بعبارت دیگر بدرستیکه امام علیه السلام رضا نیکه نقل
حکم یا شبیهی حکمی که واقع گشته در زمانی از ازمنه انبیاء سابقین و تصریح نفرمود به بقاء و انتفای و موذی و معادو [illegible] است
تا روز قیامت و این مطلب مبنی است بر اصل و قاعده ثابته گشته در کلمات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و پس
به تحقیق و حکمت از همه اینها اینکه ما به آن اشاره نمودیم از فضیلت گریه از جمله چیزهای ثابت حق متین که شک نمیکند
در او مؤمن کامل در ایمان و اگر چنانچه ما بخواهیم بیانات وافیه شافیه در این باب بجوئیم که دیگر باقی نماند بعد از اطلاع
بوی شکی و ریبی در دماغ بر هر منتظر باشید تا که ذکر میکنیم او را در بعضی از مجالس شهادت امام علیه السلام مثل آن مجالسیکه
ذکر میکنیم در او بیان گریه همه چیز و همه موجودات بر سید الشهداء و هم چنین آنکه ذکر میکنیم در مجلس گریه صدیقه معصومه فاطمه
زهراء و جزع او در عالم برزخ تا برپا شدن قیامت و هم چنین بعض بیانات میآید در مقدمه آتیه تذنیب ستیم

در بیان بعضی از امور باقیه در اینمقام بدانکه بدرستیکه بعضی از اخبار مذکوره دلالت نمود بر اینکه
تباکی مثل گریه کردن است در مثوبات و درجه وارد گشته در روایات از فوز بدرجات پس مراد از تباکی یا همین حزن
خالی از گریه و اشکچشم است یا به تکلف خود را بگریه آوردن یعنی تشبیه کردن مرتباکی خود را بگریه کننده و ظاهر این
است که مراد معنی دویم است پس اگر کسی بگوید چگونه حاصل شد با کی یعنی دویم بمرتبه گریه کننده میرسد با اینکه در او موجود
نیست مرتبه [illegible] شعار و ملکه مقصوده نوریه که عبارت باشد از محبت و موالات جواب بود از آنکه تباکی بر نزد بکاء و گریه در حق
کسانیست که در واقع حقیقت از محبین و موالین بوده باشد و بسا حالت شخص و وجه مختلف میشود به نسبت [illegible] اوقات و از قسمت
دل میسوزد و اشک از دیده میآید و گاهی میشود دل نمیسوزد و او در اینحال نفس خود ملامت کند بسبب آن و او در مقام
[illegible] کرده و در صدد شکایت از نفس خود بر آمده و بر میآورد مثل اینکلمات اعوذ بالله من قلب لا یخشع و من عین
لا تدمع علیک یا ابا عبد الله پس چنین شخص تباکی مثل بکی بود پس در حق او زیرا که موالات ظاهر و معلوم است بلی
انوار [illegible] بلکه بطرزهای متعدده از شدت و ضعف و قوه تامه در نورانیت و در مرتبه
اراده [illegible] شاید این حکم است که در صفحا ما و این تفاوت که در افراد ثابت است ناشی شده باشد در عالم ذر اول
یعنی عالم ارواح و عالم طینت پس هر کسیکه اقرب و نزدیکتر است بائمه طاهرین علیهم السلام در عالم [illegible] طینت ایشان در عالم
ابدان [illegible] و نزدیکتر [illegible] گریه کننده تر از دیگرانست بر مصائب ایشان و هم چنین یکدرجه پائین تر است در حزن
آن کسیکه در قرب طینت از آن اولی یکدرجه پائین است و باین ترتیب تفاوت پیدا میکند تا منتهی میگردد بصاحب
تباکی یعنی آن کسیکه در همه اوقات تذکر مصائب با شنیدن یا غالب اوقات و از زمان تذکر و سماع مرتبکی میشود

و شکی نیست در اینکه کسی که در همه حالات یا غالب اوقات خاشع باشد میشود بتحقیق خود شده طینت او و در این سلسله این جزئیه که گفته شد و جوهر ایمان او بکلام چنین خطور میکند که در بعضی از اخبار دیده ام که از حضرت صادق علیه السلام در تفاوت گریه کنندگان سؤال کردند بعضی کسی سؤال عرض کرد بعضی از گریه کنندگان را می‌شناسیم که حزن آنها شدت دارد و گریه ایشان بیشتر است و بعضی دیگر کمتر است حضرت در جواب فرموده که [illegible] بمقدار [illegible] تحقیق نمودیم اینکه گریه بر اهل بیت رسول از قسم اعمال گریه که در محبت حضرت ایشان جاری شود و محبوب و مطلوبست در هر حال از حالات و در هر زمان از ازمنه پس بنابراین میگوئیم که بعد از [illegible] اگر گریه امور دنیویه باشد و باطل میکند اگر چنانچه در محبت حضرت ایشان باشد یا بجهة امری باشد که راجع بامور اخروی باشد بلکه در این نوع از جمله امور مستحبه است پس گریه کردن بر مصائب اهل بیت رسول علیهم السلام خصوصا حضرت سید الشهدا و عترت و اهل بیت آن مظلوم و بحدیکه پیش روی آنحضرت بدرجه شهادت فایز گشتند از جمله مستحبات مؤکده است که از اهم اعمال عبادات افضلست اگر چه در حالت نماز اتفاق افتد و هر کسیکه خواسته باشد تحقیق حال در سایر فروع فرعیه که متصور و متفرع است بمقام باید مراجعه نماید بکتاب ما که مسمی است بخزاین الاحکام در شرح دره غرویه

**مقصد سیم** در بیان جامع و خلاصه کلام و تحقیق مرام در این مقام در تحقیق حال در بیان مراد از ابکاء و اظهار جزع طلب کردن صدا و صیحه کشیدن و فریاد نمودن و سر و سینه زدن و خاک و خاکستر بر سر ریختن و گریبان چاک کردن و رخت پاره نمودن و مو پریشان کردن و لباس مصیبت پوشیدن و [illegible] در [illegible] و غبار آلوده [illegible] و بعبارت دیگر [illegible] آنچه در مقدمه [illegible] است بعشره اسم و بیان [illegible] است آنچه در مقدمه سابقه بود بعلاوه بعضی از امور و مطالب زایده بر آنچه در مقدمه سابقه بود پس بدانکه سابقا ذکر شد جمله از اخبار که دلالت داشت باینکه انشاد شعر در مصائب سید الشهدا علیه السلام و گریاندن مردم اگر چه یکنفر باشد از آن چیزهائیست که باعث غفران خدا میشود از برای منشد و باعث داخل شدن او میگردد در بهشت اما این مطلب از چیزهائیست که در وی شکی نیست لیکن کلامی که در اینجا هست اینست آیا مراد از انشاد شعر در مجلس ابتداء انشاد و ذکر [illegible] یا خواندن اشعاریست که قبل از این مجلس انشا و نظم آورده یا اینکه مراد از وی اعم از اینهاست که شامل است بخواندن شعر خواه از خود قایل باشد که در همان مجلس نظم آورد یا قبل از آن یا غیر آن پس میگوئیم اگر چه سیاق جمله از اخبار وارده در این باب قسم اول را میرساند الا اینکه حق در لفظ انشاد معنی اعمی است که شامل است همه را اینکه بذکر آنها اشاره شد چنانکه فیروزآبادی در قاموس بیان کرده [انشد الشعر قرأه] یعنی انشاد شعر خواندنست و این معنی ظاهر است در اینکه مراد از وی معنی عامی است بجهة امارات داله بر اینکه موضوع له لفظ انشاد معنی عام است در غایت کثرتست حتی اینکه بعد [illegible] جمعی از مشاهیر رواة اخبار و [illegible] گشته اند بلفظ انشاد محض خواندن ایشان و روایت کردن ایشان اشعار غیر خود شانرا از شعرا پس هر کسیکه تتبع نماید کتب ادبیه و تواریخ و رجال و اخبار را میداند حقیقت گفته ما را و در حال انشاد شعر در مجلس عزا یعنی کسیکه مردم را بگریاند بخواندن اشعاریکه خود شاعر نظم نکرده باشد صدق میکند بروی عنوان انشاد شعر و ابکاء و داخل میشود در آنچه دلالت کرده بر حسن انشاد و ابکاء و اما کسیکه اشعار خود را که در مصیبت یا منقبت ائمه علیهم السلام نظم کرده بخواند پس او هم داخل عنوان مذکور گشته و هم داخل عنوان خبری خواهد بود که دلالت دارد باینکه هر کسی در شان اهل بیت شعری بگوید یا نظم کند خدا تعالی در بهشت برای وی خانه بنا کند و در اینحال فایز میشود بمثوبات وارده در این دو سلسله از اخبار و اما کسیکه مضامین از حیث شعر بگوید و در مجلس ذکر مصائب آل محمد صلی الله علیه و آله نخواند فایز نمیشود مگر بآنچه در سلسله اخیره از اخبار مذکور گردید و اگر سؤال کسی آیا این اخبار وارده در فضیلت انشاد شعر و گریه آوردن مردم شامل کسی میشود که روضه خوانی و ذکر مصیبت نماید و مردم را بگریاند به نثر و نظم و ذکر اخبار و روایات وارده در مصائب معصومین علیهم السلام آنچه وارد گشته در مصائب سید الشهدا و اولاد و اصحاب او که در پیش روی آنحضرت بدرجه شهادت رسیده اند بحیثیت است این اخبار کسیکه شعر بخواند جواب گوئیم ظاهر عموم و شمول اخبار است بآنها بجهة وضوح سر این مطلب آنست که تعرض نشد و بعد از آمدن کاشف از تحقیق ملکه نورانیه است که عبارتست از ملکه مودت و موالات باشد اینکه جهة در تاثیر آن کسیکه روضه خوانی میکند به نثر و نظم هم موجود و محقق است پس در اینحال بطریق اولی مشمول اخبار گشته و به تنقیح مناط قطعی داخل [illegible] خواهد بود پس [illegible] صدور اخبار مذکوره در حق [illegible] شعر و [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] شعر

و وعده کرده‌اند که ایشان را مثوبات جزیله و درجات عظیمه را بر شعر کفش اینست که در زمان ما غالب ذاکرین مصائب و مرثیه خوانان نظم
و شعر ذکر مصیبت میشود و بعد اخبار هم بآن عنوان وارد شده پس گوئیم این منصب عظیم یعنی روضه خوانی و ذکر مصائب سلطان مظلوم بی نهایت
منصب جلیل و رتبه بزرگیست که او را با دگیری که خالصاً لوجه الله و عالماً بآنکه معصومین علیهم السلام متصف باین صفت جلیل باشند بلکه او را
داخل این منصب جلیل کلین جلیل علما و اجله محدثین است و هرکسیکه با استنکاف نماید از این شان جلیل بجهة بزرگ شمردن شأن خود یا حفظ
نفس شأن خود هرگاه ببشارت شود به روضه خوانی در مجالس عظیمه و محافل جلیله بالای منبر خود در آید بانیه عظمی و بلیه کبری انداخته و از فیض
مثوبات درجه عالیه ایمان و نیل فضیلت اعلی مرتبه ایقان محروم مانده و اگر خواسته باشی که از این نادانی از خود شک و شبهه را
در این مطلب و صاحب بصیرت تمام باشی پس نظر کن بآن اخبار وارده که مشتملست بر خبر دادن خدا و عزوجل ملائکه و انبیاء
و مرسلین را بمصیبتهای حضرت سید الشهدا و بگریه آوردن ایشانها پس از آن نظر نما بتعرض شدن انبیاء و مرسلین بذکر
مصائب آنحضرت مر خواص اصحاب و اهل بیت و گریانیدن ایشان آنها را پس از آن نظر کن بحالت سید المرسلین
و اوصیاء معصومین از عترت طاهرین آنحضرت که چگونه مواظبت داشتند بذکر نمودن این مصائب بخواص اصحاب
و کافه مؤمنین و دیگر بانیه ندا آنها را و ببینکه ذکر مصیبت مکرر از ایشان وقوع مییافت و جاریست این سنت سنیه در میان
ملائکه و طوایف جن از مؤمنین و حور العین و نزد همه اقسام مخلوقات از اهل دریا و زمین بهمی بزرگان هر قوم از اصناف
خلق متعرض میشوند بذکر مصیبت حضرت سید الشهدا علیه السلام تا بگریانند قوم و طایفه خود را بزبانیکه دارند پس از این مطلب پس
بدانکه فرق نیست در انشاد اشعار پس عربی که فصیح باشد یا غیر فصیح یا آنکه فارسی باشد یا ترکی یا هندی همچنانکه همچنین فرق نیست
در این مقام میان خواندن خود روایات و اخبار وارده در ابواب و میان خواندن ترجمه آنها بزبان فارسی و ترکی و بخواندن آن تمامی
آنچه وعده فرموده خدا و عزوجل بر انشاد و ابکاء و مرثیه خوانی از عفو گناهان و وصول نعمتهای جاودان مترتب است بر
همه آنها و ظاهر میشود ثمره این تعمیم و شمول در مقام نذر و عهد و یمین و نحو آنها و مدرک اینکه گفتیم گذشته از آنچه گفتیم اجماع و سیرت
که در میان طایفه حقه امامیه از قدیم الایام الی الآن ثابت و برقرار است و همچنین عقل قاطع بعد از ملاحظه اسرار مذکوره
بمطلب حاکمست وقتیکه مطلع شدی بهمه مذکورات پس شروع میکنیم بشرح حال در فضیلت اظهار جزع و ناله کردن و فریاد
کشیدن و زاری نمودن و شکی نیست در اینکه اینها همه کاشف و برانگیخته شده از شدت درد دل و کثرت سوزش و تألم او
و این در حقیقت از آنجمله کواشف است از شدت موالات و محبت و استحکام مرتبه اخلاص و مودت با اینکه اخباریکه متضمن جزع
و فریاد و گریه و نوحه کنندگان بر سید مظلومانست خارج از حد و حصر است چه هر چیزیکه نوحه و گریه کرده بر آنحضرت بتحقیق نوحه
و گریه نموده بر آنحضرت بتحقیق نوحه و گریه نموده بطریق جزع لیکن هریک از اینها باندازه مرتبه و عالم خود پس میگوئیم ای طایفه
مؤمنین و محبین تاسی نمائید در این فقره بحضرت سید الانبیاء و برادرش سید اوصیاء و بصدیقه مظلومه معصومه فاطمه زهرا
و با اولاد اطهار آن شفیعه روز جزا و دیگر انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین و جبرئیل امین و بجناب زین العابدین علیهم السلام و بمخدرات
مخدرات و بنات فاطمیات که همه ایشان در گریه و نوحه خود شان چنان جزع و فریاد میکردند که بالاتر از آن جزعی نمیشود
و تحقیق دانستند که جزع در لغت و عرف نقیض صبر و حیا پراکنده زمانیکه جزع و بیتابی بر حضرت سید الشهدا در وقت ذکر مصائب
او و مصائب عترت و عیال و اصحاب او که در پیش روی آنسرور بدرجه شهادت رسیده بودند از جمله مستحبات مؤکده
و کاشف از محبت نورانیه گردید پس بر سینه زدن و گریبان چاک کردن و خاک بر سر ریختن و لبس لباس اهل مصیبت
کشتن که در ماتم اعزه و اجله از بزرگان دین و دنیا میپوشند و تشبه بآنها در پریشانی و گرد آلودی از جمله مستحبات مؤکده
و سنت ثابت خواهد بود و چنانکه داخل میشود در جزع و نوحه و گریه مشتمل بفریاد بر حضرت سید الشهدا تمام ناله و زاری و آه
و سوگواری همچنین داخل میشود بوی این امور که بسوی آنها اشاره کردیم پس همین اکتفا میشود در اثبات شرعیه این امور
و کاشف بودن وی از حکم ایمان و ایقان بهرکسیکه تأمل نماید در اخبار و آثاریکه در مجالس این کتاب مذکور میشود مثل
اخباریکه متضمن حالات ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین است بعد از شهادت سید الشهدا و اخباریکه متضمن است آنچه را که بجا
بعمل آوردند زنهای فاطمیات و بنات طاهرات در حضور امام ابن امام و حجت ابن حجت زین العابدین و سید الساجدین
و آنچه خود آن امام بعمل آورد از همه اینها معلوم میشود که مظلومیت و محبوبیت همه آنچه ذکر کردیم بودن از

کرده و از آنجمله اینست که در اشکال نیست بعد از این مکروه است از جمله افراد جزع است که متعلق بشئ دنیوی و امثال آن باشد چنانچه بیشتر معمول است و بحال دیگر نگاه
نیکند با اینها آنچه وارد شده در بعضی از اخبار که دلالت دارد بر حرمت اسراف چنانکه در خصوص پاره کردن جامه و آنچه دلالت
دارد بر حرمت اضرار بدن چنانکه در سر و سینه زدن بنحویکه به لا محاله الم شود و بعد از آنکه همچنین است کلام در نعمت بر اسباب
دیگر از آن مطلوبیه جزع وارد گشته است با آن امور که بسوی آنها اشاره کردیم مثل تقدم خاص بر عام اگر بگوئی چه چیز است
جواب از خبری که روایت نموده است حسن ابن محمد طوسی قدس سره بسند خود از معویة ابن وهب از حضرت صادق علیه السلام
در ضمن آن حدیثیکه آن حضرت بشیعی فرمود. اَیْنَ اَنْتَ عَنْ قَبْرِ جَدِّیَ الْمَظْلُومِ حُسَیْنٍ یعنی چه قدر مکان تو دور است از قبر
جد مظلوم حسین عرض کرد والله لَقَرِیبٌ مِنِّی یعنی بسیار نزدیک است و حضرت فرمود کَیْفَ تَتْرُکُ زِیَارَتَهُ چگونه است
رفتن تو بزیارت آنحضرت عرض کرد بسیار مشرف میشوم پس از آن فرمود کُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُکَاءِ مَکْرُوهٌ مَا خَلَا
الْجَزَعَ وَالْبُکَاءَ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ یعنی هر جزع و گریه مطلوب نیست مگر غیر از آن جزع و بکاء که در قتل حسین علیه السلام باشد
و ابن قولویه بسند خود از ابی عبد الله جاموراني از حسن ابن علی ابن ابی حمزه از پدرش از حضرت امام جعفر صادق
روایت میکند که شنیدم از آنحضرت که میفرمود اِنَّ الْبُکَاءَ وَالْجَزَعَ مَکْرُوهٌ لِلْعَبْدِ فِی کُلِّ مَا جَزَعَ مَا خَلَا الْبُکَاءَ
عَلَی الْحُسَیْنِ ابْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ فَاِنَّهُ فِیهِ مَاجُورٌ الحدیث حاصل معنی آنکه هر گریه و زاری مکروه است برای
بنده بغیر از گریه بحضرت حسین ابن علی که هر آینه شخص در او مأجور است پس جواب از این دو روایت آنست که کراهت جزع و بکا
بشهادت امیر المؤمنین و بمصائب آن بزرگوار و همچنین بمصائب صدیقه مظلومه و مصائب امام حسن و سید الساجدین
و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و امثال اینها که میبینی معارض است بخبار کثیره ظاهره در عدم کراهت جزع
و بکاء بر اهل بیت رسول خدا از مستحبات مؤکده است که اخبار مرثیه ها و جزعیه و دخول جنت را هم بدان موافق میشود
با آنچه بیان کردیم از ذکر سر و وضوح وجه در مطلوبیت بکاء و جزع بر سید الشهداء علیه السلام و همچنین موافق است با آنچه
منعقد گشته با او طریقه امامیه از قدیم و جدید که هر گریه و جزع میکنند بر مصائب امیر المؤمنین و صدیقه طاهره و سایر ائمه
جواب گوئیم احتمالات منصوره در بیان این دو خبر بسیار است اول آنکه مقصود بیان کراهت است در جزع و بکا
که متعلق باشد بامور دنیویه باشد و حاصل معنی این میشود که جزع و بکاء برای امور دنیویه مکروه است و از برای امور اخرویه مکروه نیست
مثل گریه کردن بر مصائب حضرت سید الشهداء پس در اظهار کلام لطیفه که در خبر است اشاره بلطیفه دقیقه است
و آن اینست که اصل در جزع و بکاء برای خدا یعنی در محبت خدا تعالی و خوف از او گریه کردن است بر حضرت حسین
و بعبارت دیگر ذکر آنحضرت از قبیل ذکر لازم و اراده ملزوم است هر جزع و بکائی که در محبت خدا باشد و فضل و اجر داشت احتمال
دوم آنکه مراد از این اثبات کراهت است در جزع و بکا در صورتیکه بطریق استمرار و دوام باشد بانکه وظیفه تعزیه
داری را در هر روز و شب و در هر هفته اقامه نمایند چنانکه رسم امامیه در شهر محرم برپا میشود مخصوص است بمصائب حضرت
سید الشهداء و این طریقه جاریست در هر زمان حتی بر نمط دوام و استمرار احتمال سیم آنکه حمل نمائیم آنچه در این دو
خبر است به بیان معنی دقیق و آن اینست که هر جزع و بکاء که بوده باشد از امور اخرویه در اجر نمیرسد بمرتبه بالاتر از هم
جزع و بکاء متصور میشود در فضل و ثواب مگر جزع و بکاء بر مظلوم کربلا که در فضل و ثواب بالاتر از آنها جزع و بکاء
نیست احتمال چهارم حمل ورود اینها بعنوان تقیه باشد نسبت بگریه و جزعیکه بر مصائب امیر المؤمنین و فاطمه زهرا
و سایر ائمه معصومین بوده باشد و صحت این حمل بعد از بنا بر اینکه جزع و گریه بر مصائب سید الشهداء از آن امور است
که مخالفین منکر نمیشدند از انکار وی معهذا در این احتمال لازم میآید از ملاحظه امری و آن اینست که بگوئیم این دو خبر
شامل نیست لهذا اصل بجزع و گریه که از خوف خدا بوده باشد و لیکن اظهر احتمالات احتمال اول است و قول باینکه ضعف
سند اینها سبب تردید دارد و حمل بر تقیه اخالی از ضعف نیست تذییلات نورانیه در بیان جمله از امور مهمه
تذییل اول در بیان تحقیق حال در جزع و اشاره بجمله مطلب بدانکه حاصل مرام و خلاصه کلام در باب جزع اینست
که او محبوب است نزد خدا و بنحو ظاهرین و فقت ذکر مصائب آنها و اقامه مجلس عزا و محفل جاده برای مرثیه خوانی
خصوصا مصیبت سید الشهداء و آنچه را و آنچه متعلق باوست از مصیبت عترة و اهل بیت و اطفال و عیال او است سلام الله علیهم

همه علیهم السلام و همچنین اصناف ملائکه گریه کردند بر آن بزرگوار بجهة دادن پروردگار آنها مصیبت آن مظلوم را قبل از ولادت و وجود آمدن او و همانا بر شاید همچنین خود آن بزرگوار بمصیبت خود جزع فرموده و هر چیزی از عوالم امکان و انواع موجودات بعد از شهادت آن نور دیده فخر کاینات با جزع نموده و بزودی مطلع میشوی در ضمن مجالس این کتاب باخبار دالّه بر مطلب و بعضی اشاره نمودیم بآنکه اقسام جزع و افراد وی بسیار است از ناله کشیدن و فریاد نمودن و صدا بلند کردن و گریبان و رخت پاره نمودن و مو پریشان کردن و سیلی بر رخ زدن و رخسار خراشیدن و بر سر و سینه و پیشانی و زانو زدن و ریختن خاک و خاکستر بر سر ها و متلبس شدن بلباس سیاه و رخت عزا و متصف شد آنکه البته جمع کثیری از ملائکه و حور العین و مؤمنین جن که بعد از شهادت آنحضرت همه غبار آلود و پریشان بودند و غیر از آنها از آن اموریکه همه داخلست تحت جزع پس وقوع همه این امور در مصیبتها و قبل از وقوع شهادت آنحضرت و بعد از شهادتش از اهل عصمت از طایفهٔ ملائکه و انبیاء و اوصیاء و ائمه علیهم السلام و از کسانیکه تالی اهل عصمت و از سایر محبین و دوستان که در حضور اهل عصمت اتفاق افتاده از چیزهائیست که هیچ شکی در وی نیست و در مجالس این کتاب در مواضع متعدده اخبار کثیره که متضمن آنهاست مطلع خواهی شد اما کلام در جواز شل زخم بر سر یا سینه با تیغ و نحو آنها تحقیق او در بعضی از مجالس این کتاب خواهد آمد و آنچه ملایست که نقض است بقضیه صدیقه صغرا زینب کبری بنت سید اولیاء که سر مبارک خود را در حضور امام علیه السلام بر چوب محمل زد ذیل سیم در بیان اخباریست که مشتملست بر ثوابات جزیله و درجات عظیمهٔ اخرویه که بمادح اهل بیت عصمت رسول خدا داده شده و همچنین بآنکه از مرثیه خوانها و ذاکرین مصیبت سید الشهداء ارواحنا له الفداء و غیر آنها پس بگوئیم اخبار در این باب بحدّ تواتر معنوی رسیده و از جملهٔ آنها خبریست که شیخ صدوق در کتاب عیون بسند خود از عبد الله ابن فضل هاشمی و او هم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که مَنْ قالَ فینا بَیْتَ شِعْرٍ بَنَی اللّهُ تَعالی لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ یعنی کسیکه در حق ما یک بیت شعر بگوید خدا تعالی از برای او در بهشت خانه بنا کند و از آنها خبر علی ابن سالم از پدر خود و او هم از حضرت صادق روایت کرده قالَ ما قالَ فینا قائِلٌ بَیْتَ شِعْرٍ حَتّی یُؤَیَّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ یعنی نگفته است در شان ما کسی یک بیت شعر مگر اینکه موید گشته بروح القدس و از آنها خبر حسن ابن جهم است میگوید شنیدم از حضرت رضا علیه السلام میفرمود ما قالَ فینا مُؤْمِنٌ شِعْراً یَمْدَحُنا بِهِ اِلّا بَنَی اللّهُ لَهُ مَدینَةً فِی الْجَنَّةِ اَوْسَعَ مِنَ الدُّنْیا سَبْعَ مَرّاتٍ یَزُورُهُ فیها کُلُّ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ وَ کُلُّ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ یعنی نگفته است در حق ما هیچ مؤمن شعری که مشتمل باشد بمدح ما مگر اینکه بنا فرموده خدا تعالی برای او شهری در بهشت که از وسعت برابر دنیا هفت مرتبه است زیارت میکند او را در آن شهر هر ملک مقرب و هر نبی مرسل و از آنها خبریست که شیخ اجل محمد ابن عمر کشی در کتاب رجال بسند خود از زراره نقل کرده میگوید داخل شد کمیت ابن زید بخدمت امام محمد باقر علیه السلام و من هم حاضر بودم پس بعضی شعرها انشاد نمود که اولش اینست مَنْ لِقَلْبٍ مُتَیَّمٍ مُسْتَهامٍ غیر ... و چون فارغ شد حضرت بکمیت فرمود لا تَزالُ مُؤَیَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ ما دُمْتَ تَقُولُ فینا یعنی مؤید هستی بروح القدس مادامیکه مداح مائی و از آنها خبر عبد الله ابن صلت است میگوید عریضه بخدمت امام محمد تقی نوشتم آیا اذن میدهی مرا که مرثیه بگویم حضرت ابو الحسن امر فرمود بنویسم در جواب من نوشت اُنْدُبْنی وَ انْدُبْ اَبی یعنی هم بمن نوحه و ندبه نما و هم بپدرم و از آنها است خبر ابی طالب قمی میگوید عریضه کردم بخدمت ابی جعفر علیه السلام بخدمت شعر و در آن ابیات ذکر کردم از ندبه پرسش و سؤال کردم که مرا اذن دهد در حق او هم مدح بگویم پس از کاغذ آن شعرها را قطع کرده نگاهداشته بود و او را در مابقی کاغذ در صدرش نوشته بود قَدْ اَحْسَنْتَ جَزاکَ اللّهُ خَیْراً یعنی احسان کردی خدا برای تو جزای خیر دهد و از آنها خبر عبد الله ابن حماد است که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده در ضمن حدیث طویلی که در ثواب زیارت حضرت حسین علیه السلام است تا آنکه فرموده بَلَغَنی اَنَّ قَوْماً یَأْتُونَهُ مِنْ نَواحِی الْکُوفَةِ وَ ناساً غَیْرَهُمْ وَ نِساءً یَنْدُبْنَهُ وَ ذلِکَ فِی النِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ فَمِنْ بَیْنِ قارِئٍ یَقْرَءُ وَ قاصٍّ یَقُصُّ وَ نادِبٍ یَنْدُبُ وَ قائِلٍ یَقُولُ الْمَراثِیَ فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ ما تَصِفُهُ فَقالَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ فِی النّاسِ مَنْ یَفِدُ اِلَیْنا

وَيَمُدُّونَا وَيَرْثُونَ لَنَا وَجَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعَنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا وَغَيْرِهِمْ يُهَدِّدُونَهُمْ وَيُقَبِّحُونَ مَا يَصْنَعُونَ الحديث حاصل معنی آنکه میفرماید بمن رسیده اینکه قومی از نواحی کوفه و مردانی از غیر آنها بنزد ما میآیند بزیارت حضرت حسین و گریه و نوحه میکنند در نیمه شعبان بعضی از آنها قرآن خوانند و بعضی نوحه خوانی و بعضی ذکر فضایل و برخی مرثیه خوانی عرض کردم بلی من هم بعض آنها را دیده‌ام حضرت فرمود حمد خدا را که قرار داد در میان مردم کسی را که بزیارت ما بیایند و از برای ما مدح میگویند و مرثیه میخوانند و قرار داده دشمن ما را کسیکه طعنه میزنند بر آنها از قرابت ما یا غیر آنها و خواری آنها را اراده میکنند و فعل آنها را قبیح میشمارند **تذییل سیم**

در بیان تحقیق حال بعض مطالبیکه در ضمن این اخبار با آنچه در این عبارات مذکوره افاده کرده امور را اول اینکه فرقی نیست در شعر گفتن ما بین اینکه عربی فصیح باشد یا غیر فصیح و یا اینکه عجمی فصیح باشد یا غیر فصیح دلیل این تعمیم است که شعر عبارتست از کلام موزون که موافق باشد یکی از بحرهای شانزده گانه در استعمال فرقی نیست در ما بین عربی و عجمی علاوه بر اینکه این حکمت که اطلاق شعر کفایت میکند در مقام اگرچه موافق نبوده باشد یکی از این بحرها بلکه اول من اخلیل بن احمد اساس گذاشته امر دویم آنکه از این اخبار مستفاد شد که بعدد هر بیت شعری بنا میشود برای او در بهشت هزار خانه و بهمین قدر است ما را شرّ از این و تعجب مکن از این تفضل و ثواب زیرا که بتحقیق رحمت خدا واسعست و بحسین بن دکیت و بر همه چیز قادر و مخفی نماند بر تو که بعض این اخبار اگرچه مطلق و شامل است مر مادح مخالف را هم یعنی کسی که معتقد باعتقاد امامیه اثنا عشریه نبوده باشد الّا اینکه در بعض خبرها تقیید این اطلاق موجود است چنانچه در خبر حسن ابن جهم که فرموده در او که گفته در حق ما مؤمن شعر را مقید کرده بلفظ مؤمن امر سیم از بعض این اخبار مستفاد کردیده شد که مادح از اینجهة که مادح آل رسول است ابدا است که مؤید باشد در حقیقت بروح القدس یعنی در وقت مدح کردن آنحضرات و بیان این مطلب اینست که کلام حضرت در این اخبار یا جمله خبریه است یا جمله انشائیه بمعنی اخبار میدهد که مادح مؤید است بروح القدس و یا دعا میکند بهر دو تقدیر مطلب ثابت است زیرا که دعاء امام مستجابست و مخفی نماند که اینطایفه اخبار در اطلاق خود باقیست و قیدی ندارد یعنی که شاملست هر مادح اگرچه بخلاف اعتقاد امامیه هم باشد و اینهم ضرری ندارد زیرا لازم نیست مابین مؤید بودن شخص بروح القدس در حین مدح کردن و واقعه را و ما بین اینکه از اهل حجة باشد و نمی بینی چه قدر اشعار آبدار و از ابیات دلپذیر که نصرت و تأثیر دارد در دلها و عقلها متعهد صادر شده از مخالفین و از کسانیکه معتقد نبودند بمعنی قریش را رسیدا و لیسا و وصیا متعهد شخص معین میکنند بعد از اینکه اطلاع یافت بمضامین این اخبار باینکه صاحبان آنها گفته بودند در این اشعار که در مدح آل رسول است نفحات روح القدس و مدد او بلی اگرچه ایشان در این عقیده فاسد باقی باشند و بهمان حال از دنیا بروند داخل بهشت نمیشوند قطعا و اگر چنانچه خواسته باشی که مطلع شوی بحقیقت گفتن از اینکه مدایح مخالفین هم در نزد صاحبان بصیرت مشاهده میشود نفحات تأیید و نفس روح القدس پس نظر نما باشعار عبد الباقی عمری الموصلی را که او از علماء بغداد است و از اعاظم گذشته و جمع نموده اشعار خود را که در مدایح و مراثی آل رسول است ذکر کرده در مجموعه و نامیده او را بباقیات صالحات از جمله اشعاریکه در مدح امیر المؤمنین گفته اینست

يَا أَبَا الْأَوْصِيَاءِ أَنْتَ لِطَهَ صِهْرُهُ وَابْنُ عَمِّهِ وَأَخُوهُ　إِنَّ لِلّٰهِ فِي مَعَانِيكَ سِرًّا أَكْثَرُ الْعَالَمِينَ مَا عَلِمُوهُ　أَنْتَ ثَانِي الْآبَاءِ فِي مُنْتَهَى الدَّوْرِ وَآبَاؤُهُ تَعُدُّ بَنُوهُ　خَلَقَ اللّٰهُ آدَمًا مِنْ تُرَابٍ فَهُوَ ابْنٌ لَهُ وَأَنْتَ أَبُوهُ

یعنی ای باب کرامی اوصیاء تو از برای طه داماد و پسر عم و برادر او و اسرار خدائی در تو پنهانست که اکثر اهل عالم با وراء نیافته تو ثانی پدر دینی که در آخر الزمان آنکه پرستش فرزندان او شمرده میشوند خلق فرموده خدا تعالی آدم را از خاک و او فرزند اوست و تو پدر اوئی قسم بپروردگاری که فضیلت داده محمد و اولاد معصومین او را بر همه عالمیان که از این ابیات نفحات روح القدس و انفاس وی نمودارست الّا اینکه داخل نمیشود کسی به بهشت بدون تحقق یافتن مرتبه محبت و ولایت آل رسول و مرتبه دوری از دشمنان آنها در او و این دو مرتبه لابد است اینکه بوده باشد بر آن طریقه که مراد مبین ما است پس هرگاه در دل او بقدر ذره از محبت جبت و طاغوت بوده باشد و با اینها ادعای محبت ائمه معصومین علیهم السلام را نماید پس او از ولایت و محبت عترت رسول امین حظی ندارد بلکه او در حقیقت از طایفه تبریه است و این تسمیه صادر شده از

رفیق فرزند رسیده تا اینجا ... در حضور برادر خود ... لیکن در خبر حسین بعد محلی نماند بر تو شبهه ای که این اخبار لابد است از اینکه منزل شد
بوده که محال نماند او در عقل قاطع و منافی نباشد با اصول محکمه یعنی زیرا که او در چنینی از اصول مذهب امامیه منصوص بوده باشد
اینجا اگر خبری در خصوص وی رسیده باشد اگر چه ضعیف گفته شود که این تعزیه محتاج الیه نیست زیرا که مدح ائمه علیهم السلام مدح نمود
گر او قبیله مشتمل نشود با آنچه عقلا محال است و منافی با اصول مذهب هم نباشد تامل از چهارم از خبر مذکور مستفاد میشود مطالبی
مطلب اول انکه امور یکه در وی ذکر شده از قرائت قرآن و ذکر دعا و مراثی و از حکایت و قصص که متضمن مصائب آل رسول
و مصائب آنها و غیر از این قصه انکه در ذکر آنها منفعتی هست و از نوحه خواندن بر آل رسول خصوصا بر سید الشهدا علیه السلام همه
اینها از آن اعمالیست که فضیلت دارد و شمرده میشود نزد خدا تعالی و نزد معصومین علیهم السلام از افضل عبادات دویم انکه
نوحه که در اینجا مذکور است غالبا اوقات از غنا منفک نمیشود در مراثی و نوحه بر آنها ضرری ندارد بلکه نوحه و آن امور یکه در خبر
ذکر شده از مستحبات موکده است و بر وجود وی این مطلب خواهد آمد انشاء الله تعالی سیم انکه طعن و قدح در اعدا آل رسول
و ذکر قبایح آنها خواه بوده باشند از بنی عباس یا بنی امیه یا غیر آنها مثل ذکر فضایل و مناقب و مفاخر آل رسول است در فضیلت
و فوز ذاکر بثوابهای جزیله و درجات علیه بلکه از این خبر چیز دیگر هم مستفاد میشود و آن اینست که میشمارند عبادات آنها را
از قسم ذنوب و طاعات و مناسک آنها را از قسم معاصی میدانند و این نکته بعد از تامل کردن در اخبار وارده
در خصوص عالم ذر و آب و ارواح وارد شده از آنچه ثابت که شک نمیکند در آن نفوس کامل تدبر در آیات و اخبار

**مقدمه چهارم** در تحقیق حال و ایضاح مقال در خصوص غنا در مرثیه و نوحه و شعر گفتن و خواندن بدانکه از مفاد اخبار مذکوره
جواز غنا در مرثیه مستفاد گردید بلکه اطلاق استحباب مرثیه خواندن و شعر گفتن شامل است بصورتیکه با غنا هم باشد و بیان آن
انکه نوحه خوانی عرب خصوصا نوحه خوانی زنان عرب غالبا از غنا منفک نمیشود پس همه آن اخباریکه امر میکنند بنوحه مثل قول
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فلتندب النوادب على حمزة ابن عبد المطلب یعنی بایست نوحه و ندبه کنند نوحه
کنندها بر حمزه فرزند عبد المطلب از جمله ادله ایست که دلالت دارد بر استثناء غنا در مرثیه و ندبه و انشاء شعر در مصیبت
آل رسول و حسین و چون وی از حکمهای محرم و اخباریکه بنده امر میکنند نزدیک بتواتر معنوی بلکه از اوهام است و کشف میکند
از این جواز در نهایت کشف و بیان آنچه روایت نموده او شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود و هم از سعد
که هم از محمد ابن حسین که هم از محمد ابن اسمعیل که هم از صالح ابن عقبه از ابی هرون مکفوف میگوید که فرمود بمن ابو عبد الله
علیه السلام ای ابا هرون انشدنی فی الحسین نوحه خوانی کن برای من در مصیبت حضرت علیه السلام فانشدته
پس من انشاد کردم فرمود انشدنی کما تنشدون یعنی بالرقة فرمود چنانکه میان خودتان انشاد میکنید
آن نحو انشاد کنید بمن یعنی با رقت میگوید پس از آن انشاد کردم این بیت را امرر على جدث الحسين فقل
لاعظمه الزكية الخ یعنی گذر کن بر قبر حسین پس بگو با آن استخوانهای پاکیزه او میگوید آنحضرت گریست پس فرمود
زدنی بازگو پس من انشاد نمودم برای وی قصیده دیگری باز گریست و صدای گریه هم از پشت پرده شنیدم پس چونکه
فارغ شدم فرمود یا ابا هرون من انشد فی الحسين شعرا فبكى وابكى عشرة كتبت لهم الجنة ومن انشد
في الحسين شعرا فبكى وابكى خمسة كتبت لهم الجنة ومن انشد في الحسين شعرا فبكى وابكى
واحدا كتبت لهم الجنة ومن ذكر الحسين عنده فخرج من عينيه من الدمع مقدار
جناح ذباب كان ثوابه على الله ولم يرض له بدون الجنة الحديث ظاهر معنی انکه میفرماید
هر کسیکه در مصیبت حضرت حسین علیه السلام شعری بگوید و گریه کند و بگریاند ده نفر را نوشته میشود برای آنها بهشت
و کسیکه در مصیبت حضرت حسین علیه السلام شعری بگوید بگرید و بگریاند پنج نفر را نوشته میشود برای او بهشت و کسیکه انشاد نماید
در مصیبت حضرت حسین شعری بگرید و بگریاند یکنفر را نوشته میشود برای آنها بهشت و کسیکه مصیبت حسین در نزد او ذکر شود و از چشمهای
او بقدر بال پشه سرشک بیاید ثواب او بر خدا است و راضی نمیشود مر او را بکمتر از بهشت و هرگاه بگوئی شاید مراد از انشاد ... یعنی
باشد ... بجای تو ... زیرا که این کلمه چنانکه محتمل است از امام صادر شده باشد همچنین احتمال دارد که صادر
شده باشد کلمه یعنی بالرقة که در ذیل حدیث شریف انشدنی کما تنشدون یعنی بالرقة واقع گشته صادر

شده باشد از راوی یا از صاحب کتاب که شیخ صدوق باشد و اینکه در این خبر اشاره لطیف است بخلاف آن معنای تو که گفتی لیث د
عرب اشعار و مرائی و مجالس که بمصیبت سید الشهدا علیه السلام یا غیر آن متعلق نمیشود از غنا و از جهت اگر امر بدان [illegible]
بود که نوحه گری هر آینه امر کرد امام معصوم برقت بان معنی که نوحه گری کرد و جمعی دیگر نداشت زیرا که تحصیل حاصل محالست و بجاوحث دیگر
ادعای اینکه لیث در عرب اشعار خوانده آن نیز مرائی شما از جنس متعارف نمیشود از جمله دعویهای واهیست در حیث ال
دلیل جواز غنا منحصر میشود بهمان یک خبر نبوی و اما اینکه سندش صحیح نیست ثابت نیست و اما هر کتاب ندارد بل صریح او صریح
اخبار کثیره و اجماع منقول کثیره و بعبارت مختصر این یک خبر چگونه میتواند معارضه نماید با اصلی از اصول مذهب بلکه ضروری از ضروریات
مذهب که عبارت از حرمت غنا باشد بعد بر تسلیم همه اینها بعد از [illegible] که مراد از رقت جبریست که [illegible]
یقین نیست که رغنا ام شامل باشد و امر [illegible] خواهد بود جواب گویم بودن کلمه بالرقة از راوی [illegible] وقت استدلال
ضرر ندارد زیرا که هر دو اینها دلالت خبر [illegible] از مقصود معصوم علیه السلام پس در حقیقت [illegible] مثل این میشود که از خود معصوم
صادر شده و از جمله واضحاتست که مراد بطریق رقت خواندن نوحه گریست که باعث حزن و الم باشد اگر چه قطع نظر از ذکر مصیبت حضرت
سید الشهدا علیه السلام شد و این نحو خواندن غالبا مشتمل بر غنا میشود یا آنچه امر کردن امام شاید این باشد که آن شخص نزد امام از احتیاط
گروه از آن نحو خواندن که نزد عرب متعارف بود [illegible] اگر در او اجتناب کند از غنا خواندن [illegible] امام
بان طریق غالب متعارف که در اشعار عرب و مراثی ایشان شده اولست بدان نحو بخوانند و اما اشتمال اشعار عرب [illegible]
آنها در مجالس مصائب بر غنا لهذا آنچه [illegible] که محل انکار نیست پس میگوئیم دلیل بر اختصاص [illegible] باین خبر که آن اخبار [illegible]
متواتر است که دلالت دارد بر محبوبیت [illegible] دلیل جواز خواهد بود و با قطع نظر از اینها میگوئیم که بخبر واحد هم عمومات کتاب
و اخبار تخصیص داده میشود اگر چنانچه شرایط عملش موجود باشد یعنی از قسم صحاح یا موثق باشد و مخفی نماند که قاعده کلی که
ثابت شده باشد [illegible] تخصیص [illegible] صحیح یا موثق چنین ضرر ندارد مگر اینکه ادعا قائم شود بر بودن او از اصول مذهب یعنی خصم باشد
یعنی [illegible] باشد که تخصیص [illegible] ادعا کردن اینکه اصل در باب غنا از اصول مذهب [illegible] مسطور راست
از دعوا [illegible] از دلیل است زیرا که قول [illegible] یعنی حکم بجواز غنا در مرثیه [illegible] و شعر در مصائب آل رسول از آنچرا ئیست
[illegible] از [illegible] محققین اصحاب [illegible] که حرمت غنا در مرثیهای آل رسول باشد است از غنا یکه در غیر مرثیه
[illegible] است و اگر گوئی هر گاه [illegible] هر [illegible] شود [illegible] حکم در تمام استحباب غنا میشود در مرثیه [illegible]
یعنی خصم که [illegible] باشد و این از آنچراییست که قائل ندارد پس این [illegible] اجماع مرکب میشود [illegible] او احداث قول
ثالث را در مسئله جواب گویم [illegible] در بطلان حرمت [illegible] مگر جواز یعنی اخص را علاوه بر این ادعای اینکه قول
باستحباب طرق اجماع مرکب و احداث قول ثالث است در مسئله [illegible] دعوائیست که خالی از دلیل است [illegible] محمل است
مراد قائلین بجواز جواز بمعنی اعم باشد که باستحباب هم شاملست و هر گاه بگوئی کوتاه [illegible] چه میشود [illegible] بمجالس
مرثیه آنکه بر غنا مشتمل است [illegible] میگویم [illegible] آن مرثیه خوان و فرد خوان از شعر [illegible] بطریقی باشد که در عرف بگویند [illegible]
مرثیه میخوانند ذکر میکند مصائب آل رسول را [illegible] مجالس [illegible] اگر چه مشتمل باشد صدای او [illegible] نظر بغنا [illegible] اشکال میکنیم
در بعض مقامات مثل اینکه [illegible] درمیان ذکر [illegible] اصحاب لهو و لعب [illegible] بغنا و طرب [illegible]
اگر چنانچه من حاضر باشم در مجلسی از مجالس مصیبت و [illegible] مثل این واقعه که داری میگیم خود را از حرف زدن در مجلس [illegible]
گردد این شخص از وضع و طرز او بجهت اینکه حرف زدن در آنجا [illegible] میشود [illegible] مجلس [illegible] از حصول مقصود که عبارت
از نوحه و بکا و اظهار عزا بر آل رسول خدا بوده باشد زیرا که من [illegible] بغایت خوف اینکه [illegible] مثل این مطلب
[illegible] باشد که [illegible] مقصود را [illegible] عاشقانه [illegible]
[illegible] از [illegible] این [illegible] ایم [illegible] این شخص در خلوت نصیحت میکنیم او را از [illegible]
[illegible] آنها بعد [illegible] تطویل کلام زیاده بر این [illegible] است [illegible] مقام
زیرا که مسئله غنا [illegible] است [illegible] علما [illegible] است [illegible] کثیره [illegible]
[illegible] است و این از [illegible] این [illegible] خارج بود [illegible] تطویل کلام در نقل اقوال [illegible]

مقام متبرکه گویم ملاحظه احتیاط در دین اجتناب از غنا ست در مرثیه و غیره با اینکه کلام علما هم با شدت حرمت او کرده اند در مرثیه
و تلاوت قرآن بلکه در صورتیکه معنی غنا معین نمیشود از صورت مشتبه اجتناب نماید اجتناب نمود احتیاطا و آنچه مصنف
استدلال فرموده بجواز یکی لفظ ندبه و دیگری لفظ رقت است و در مفهوم اینها لفظ چیزی که دلالت داشته باشد باعتبار عدم تغنی
نگشته پس در این صورت احتیاط از غنا قطعا در نظر صاحب عزا اهم و اولی خواهد بود والله اعلم مقدمه پنجم در بیان
تحقیق حال در حکم تشبیهات و مثل که در بلاد عجم از فارس و ترک و غیرها در شهر محرم میسازند مثل نعش و شبیه سید الشهدا
روحی له الفدا و اشباه حضرت و اصحاب او و زنهای طاهرات و بنات فاطمیات و همچنین تشبیهات اجساد طاهره و
هرچند وزنند و شب در زمین کربلا رفت و بود بسیار و زنند و همچنین تشبیهات رؤس مقدسه که بر نیزه ها که کفار حمل میشد
و همچنین مثل و اشباه بزرگان اهل ضلالت مانند یزید و ابن زیاد و ابن سعد لعنهم الله پس بدانکه این مسئله از جمله
مسائل محتاج الیه است الی الان در کلام احدی از علماء اعلام بیان نشده و از بعضی معاصرین نقل شده منع او الا اینکه
دلیلی که از وی نقل شده در نهایت ضعف است بلی آنچه در رساله طلاب و نحو آنها مذکور است این است که هر که بی اصل جواز
[illegible] عموم من کل است لیکن این صحیح میشود هرگاه کلام بر آنچه در اخبار است بطریق ارسال و اطلاق وارد شده باشد
و حال آنکه باین نحو نیست بلکه آن کلمه وارد شده در مقام انشاد اشعار و خواندن مراثی پس چگونه تمسک استدلال باو در این مقام
مراد اینکه شک شود در این هنگام تنقیح مناط قطعی و دلالت التزامیه عرفیه او هم خالی از اشکال نیست بهر حال تحقیق در مقام آنست
گفته شود که اولا تأسیس اصل میکنیم پس از آن اشاره میکنیم باینکه آیا در مقام بر اثبات و نفی دلیلی هست یا نه پس میگوییم آیا
مقتضای اصل در آن عقلی و نقلی جواز است یا نه زیرا که شبهه در این مقام از افراد شبهه حکمیه است با فقدان علم اجمالی
پس اصل نزد کافه اصولیین مقتضی برائت و اباحه است چنانکه اصل نزد اخباریین غیر از شیخ صدوق حظر و حرمت و در محل
خودش تحقیق شده که حق با مشهور اصولیین است و در هر حال ملاحظه میشود این اصل بطریق تعمیم در مقام یعنی چنانکه این اصل جاری میشود
در شأن کسانی که تماشا میکنند تا به آنها حاضر میشوند در مجالس تعزیه و شبیه و همچنین جاری میشود در شأن کسانیکه سعی میکنند در این
و تهیه میکنند اسباب شبیه را پس دانسته شد که مقتضای اصل اباحه است پس بدانکه ملخص آنچه گفته شود هر کس که بوده باشد
از اهل تحقیق و نظر و تتبع لابد است اینکه قائل بوده باشد بجواز اگرچه از طایفه اخباریین و از جمله قائلین بحظر و حرمت باشد
از جهت اصل و بیان مطلب اینکه در این مقام دلیلیست که مطابق اصل اصولیین وارد و معتقد است بر اصل اخباریین و این دلیل خبریست
که ثقة الاسلام کلینی در کتاب روضه کافی نقل نموده مضمون معنی وی آنچه در خاطر است که کمیت شاعر بخدمت حضرت
صادق علیه السلام داخل شد فرمود یا کمیت در مصیبت جدم حسین علیه السلام نوحه خوانی کن وقتیکه کمیت چند شعری در مصیبت
آنحضرت انشاد کرد امام علیه السلام گریه شدیدی فرمود و گریه نمودند مخدرات حرم و صدا در حجره های خود بناله بلند کردند
بود در آنحین که امام مشغول گریه و ناله بود کنیزی از پشت پرده در آمد و در دست او طفل کوچکی بود و بشیر طهاره او را آورده
در آغوش امام گذاشت و در آن هنگام گریه امام شدت یافت و صدای مبارک او بلند شد و از حجرات مخدرات
صدا بناله و فریاد بلند کردند و قصد نیست باینکه مقصود اهل حرم از فرستادن این طفل که ذریه رسول خدا بود بحضور امام علیه السلام
نبود مگر تشبیه او بجناب علی اصغر شیرخواره تا بدان سبب این رقت زیاده شود و گریه و ناله شدت یابد در هر دو زن
پس تقریر امام علیه السلام مثل فعل و قول او ست در حجیت و زمانیکه ثابت شد وجود و ورود این در اصل شرع
ثابت میشود جواز بلکه استحباب بجهت آنچه اشاره کردیم بحجة بودن قول و فعل بعد تنقیح مناط بر تو مدرستی ممکن است [illegible]
یا پسندیدن نظیر بحقیقت گفته ها از امور دیگر وارد شده در بعضی از اخبار که خداوند عز و جل [illegible] جمیع از انبیاء
مرسلین آنچه اتفاق افتاده در کربلا بر عترت سید انبیاء و اولاد بهترین اوصیاء در عالم ظل مثال و شبه
آنچه وارد شده که خداوند تعالی خلق فرموده در آسمان ملکی را بصورت امیرالمؤمنین علیه السلام و ملائکه زیارت میکنند
او را هر وقت که مشتاق میشوند بصورت امیرالمؤمنین با اینکه ضربت ابن ملجم بر فرق همایون آن سرور رسید نظیر آنرا
منبری که از آن اشقی الاولین و الآخرین در محراب عبادت آن سید الوصیین ابو الحسنین امام المتقین علی بن ابیطالب
امیرالمؤمنین آمده و علی ابن عمه و اولاد الطیبین المعصومین وارد گشت و دل اهل [illegible] اصحاب و دوستان [illegible] و نظیر

نظیر این ضربت بصورت آنحضرت که در آسمان بود ظاهر شد و ملائکه بوی صبح و شام گریه و نظر میکردند و بقاتل او این ملجم لعنت میکردند و مخفی نماند بر تو که استنباط این مطلب از این خبر محتاج است بنظر دقیق و فهم صائب فتامل **تذییلات حقانیه** در اشاره بجمله از امور مهمه در این مقام **تذییل اوّل** در تحقیق حال در پوشیدن مردان لباسهای زنان را در شبیه پوشیدن و در زیر جامه و نظیر اینها پس بدانکه بدستی که ما سابقاً حکم بجواز شبیه داده شد با قطع نظر از جهات خارجه بود و الاّ با نظر ببعضی جهات عرضیت بوی عارض میشود مثل اینکه طایفه از مردان که خود شان را شبیه میکنند بزنهای آل عصمت و بدختران شیعه در تعزیت میپوشند تحت و لباس مختص بزنان را پس این عمل شکی نیست در حرمتش زیرا در شرع شریف دلیل بر حرمت تشبه مردان بزنان وارد شده علاوه بر آن آنچه مقصود از شبیه است حاصل میشود بدون ارتکاب این عمل حرام و اما استدلال کردن بجواز در این مقام بعموم من ابکی و همچنین بطریقه مستمره ما بین شیعیان در هر مکانیکه شبیه میآورند مرتکب این عمل میشوند از چیزهائیست وجه درستی ندارد زیرا جواب از اوّل سابقاً گذشت علاوه بر اینکه نسبت تعارض ما بین عموماتی که دلالت دارد بر حرمت پوشیدن مردان لباس مختصه بزنان را و ما بین عموم من ابکی یعنی اطلاقاتیکه از لفظ ابکی مستفاد است از قبیل تعارض عموم و خصوص من وجه است و شکی نیست در اینکه ترجیح از جهات عدیده با این عمومات دالّ بر حرمت است جواب از دوّیم اینکه پوشیدن مردان لباس مختصه زنان را عادت قدیمه مستمره نیست در مقام شبیه آوردن تا اینکه شمرده شود از قبیل سیره و طریقه شیعه علاوه باینکه منع علمای اعلام مر آنرا از این مطلب و حاضر نشدن صاحبان احتیاط بلکه بعض مجالس که مشتمل باینگونه تشبیهات است از آن چیزهائیست که ممکن نیست مر احدی را انکار وی پس طرف کلام را ملاحظه نموده **تذییل دوّیم** در بیان تحقیق حال در دف و طنبور و مزمار و شیپور و نظیر اینها در مجالس شبیه پس بدانکه حکم بحرمت در این امور مقتضای اصول و قواعد است که از کتاب و سنت و اجماع مستفاد گشته و تخصیص از برای اینها ثابت نگشته و تخیل اینکه جواز تشبیهات جمعی از کفار مثل یزید و ابن زیاد و ابن سعد و جنود ایشان بکردار آنها لازم گرفته تجویز اینگونه امور را علاوه بر اینکه مقصود از شبیه آوردن کثرت گریه و زاری و شدت فشار و سوگواریست و اینها هم بدون تحقق اینگونه امور در مجالس تشبیه حاصل نیست پس این از جمله خیالاتیست که اعتنا بوی نیست بدرستیکه از افتح افعال آنکه آوردن شبیه مجلس عروسی قاسم ابن حسن را با نی و دف و طنبور و این مطلب اگرچه بسبب شدت رقت عوام است از مرد و زن ولکن حکم بجواز این مطلب بسیار صعب است از غرایب شنیدن حاضر کنان بگوشهای خود بی خبر دادن بعضی از موثقین اینکه مولانا الاجل جناب حاجی شیخ عبد الحسین پسر شیخ اجل عالم العلامه التقی الورع مجدد رسوم مذهب امامیه در رأس مائه ثالث عشر آقا باقر قدس الله سره بغفرانه در شهر همدان در دهه اول محرم حاضر بوده در مجلس ذکر مصیبت سید الشهداء و در مجلس شبیه عروسی قاسم با طبل و نی آورده بودند مردم همدان بالهوی و فتنه یاد یاد آورده و امام جناب حسین از آن کسانی بوده که ناله و فریاد و گریه و زاری بمرتبه از وی سر زده بود که نزدیک بود غش نماید و وقتیکه مردم از مجلس متفرق شده بودند از مجلس بر خواسته بود در حالتیکه چشمهای وی از کثرت گریه ورم کرده و آثار حزن و اندوه در رخسارش باقی بود و هیچ تکلم ننمود و گفت که این طبل و نی از جمله محرمات است چرا مرتکب شدید و او در مجلس افضل عبادات که مجلس نوحه و بکاء و بال رسول خدا باشد و همچنین خبر داد بعض سید موثقی از پسر موثق خود او هم از این علامه التقی الورع و هم از جد و الورع یعنی آقا محمد تقی الله بغفرانه که آن جناب فرموده که مردی از اهل بهبهان که از اهل لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب بود و از اوّل جوانی تا زمان پیری و ناتوانی شغلش نی و مزمار زدن بود در مجلس اهل معصیت بعد از آنکه این شخص وفات یافت در عالم خواب او را بهترین احوال دیدم طلبس بلباسهای فاخر در رفیقت بود گفتم وای بر تو چه آن شغل تو نی و طنبور زدن نبود گفت بلی گفتم پس چگونه باین درجه عالیه رسیدی با اینکه بود حالت تو حالت خوب گفت این کرامت حاصل شد برای من بسبب سید الشهداء گفتم چگونه واقع شد گفت بودم در زمان حیات خود که در هر سال شب عاشورا حاضر میشدم در مسجدی که ذکر مصیبت و شبیه میآوردند و منهم در کنج مسجد ایستاده مشغول نی زدن بودم با حالت گریه و ناله و در میان ترنم اشتغال بودم بسوز مصیبت و ادای قتل حسین بن علی علیه السلام پس بسبب این عمل خداوند تعالی گناهان مرا در گذشت از سیئات من و عطا فرمود بمن این کرامت را که میبینی بجهت همان استمراری داری که در شبهای عاشورا بجا می آوردم مخفی نماند بر تو که همین علامه مجدد رسوم مذهب امامیه در رأس مائه ثالث عشر التقی الورع از مردم بوده



۵۰

در آن زمانه بر ما همچو او حقیقت عالمی بود بعلم خود عمل کننده و بآن هدایت کننده ولی از جهت خلوص نیت و صفای طینت
که نزد او تلمذ و تعلم نمود بدرجه رفیعه اجتهاد رسیده همه آنها از علمای دین و مروجین شریعت سید المرسلین گردیدند از جمله آنها
شاگردان وی هستند مرحوم آقا محمد علی و سید اجل آقا سید مهدی طباطبائی و مولای افخم آخوند ملا مهدی نراقی
و مولای اعظم میرزا ابوالقاسم قمی و سید اجل آقا سید علی حایری بهبهانی و شیخ الافخم جناب شیخ جعفر و سید الائمة الاکمل
سید محسن الکاظمی و سید اجل میرزا مهدی شهرستانی و سید الاکمل میرزا یوسف تبریزی و غیر اینها از اجلهٔ علمای عرب
و از بزرگان علمای عجم تلمذ نموده اند پس حمد میکنم خداوند عز و جل را که نسبت من در علوم عظیمه شریفه از علم اخبار و فقه و اصول
بوی نجابت است زیرا که من نزد شریف العلماء مازندرانی تلمذ نموده ام و او هم از جناب سید الاکمل آقا سید علی حایری
بهبهانی که صاحب کتاب ریاض است در علم فقه و داماد آقا باقر که آن مرحوم و پسر خواهر اوست نزد او تلمذ نموده و همین آقا باقر در مجلس
ذکر مصائب آل محمد که آن وقت حاضر میشد و نهایت اکرام و غایت احترام در حق روضه خوانان و نوحه خوانان مبذول
مبذول میداشت و شنیدم که در مجلسی از مجالس عزا ایشان تشریف داشتند با جمعی از بزرگان شاگردان خود در آن حال
ذاکر شروع بذکر مصیبت نمود و صدای او مشتمل بود بر غنا از این کیفیت سید اعظم آقا سید مهدی بغیظ آمده رو کرد بذاکر گفت
برادر من عبادت خود را بمعصیت ضایع مکن و همین سید اجل از جمله اشخاصی بود که دنیا دیده بود و از رعب خود
میلرزید پس هیبت او بر ذاکر غلبه کرده لرزه براندام وی افتاد در آن حین آقا باقر فریاد زد یا مهدی ساکت باش بذاکر
مصیبت مانع مباش پس از آن رو بذاکر نمود و فرمود بخوان و مترس همچو مقامات آقا باقر بسیار بزرگ است و عمر
شریف او قریب بصد بود و معهذا در او هرگز [illegible] مراعات میفرمود آنچه عادت داشت بر او از مراعات غایت ادب
و کثرت خضوع و خشوع در زیارت حتی اینکه وقت مشرف شدن باستانه مقدسه زمین را میبوسید و رخسار را بعتبه میمالید
تا داخل حرم میشد همین رسوم و آداب را در زیارت حضرت ابو الفضل العباس هم ملحوظ میداشت پس خوشا بر احوال او
چه قدر مراد او بود از علوم شریفه و اعمال حسنه در دنیا و درجات عظیمه در دار عقبی و امثال وی هیچ استبعاد ندارد بار تقیات
عظیمه که نسبت داده میشود بآن بزرگوار از جمله آنها آنچه حکایت شده در زمانی در کربلا مردی بود [illegible] میخواند
[illegible] هیچ وقت نمیشد که جناب آقا باقر از حرم شریف بگذرد مگر اینکه ارواح شیعه از عقب خود [illegible]
او را میبوسند و اگر بگوئی آنچه ذکر نمودی اگرچه مناسبت بمقام ندارد الا اینکه الیق و اولی این است که مطلب اهم را بیان نمائی
و حقیقت حال را در قصه شیخ و طنبور و غیر اینها زیرا که کلام تو بعضی مخلوطات است جواب گویم اگرچه فروگذاری کردم در تحقیق
حال و توضیح مقال الا اینکه کوتاه میکنم کلام را در این مقام و میگویم که این امور وقتیکه سبب شد بانتظام مجلس و کثرت حضار و شدت
رقت و بسیاری گریه و زاری و غلبه فریاد و سوگواری در اینحال [illegible] باب و جرأت اقدام نمیکنم باینکه بگویم من
در اینگونه مجلس حاضر نمیشوم یا بگویم که حاضرین مجلس بسبب استماع آنها این صداها را مرتکب معصیت میشوند بلکه میگویم [illegible]
حسین داریم معهذا دست برنمیداریم از همان اصل ظنی مذهبی که ثابت است با دلیل عبارت در حرمت و مثل این مطلب اگرچه
در بدو امر بنظر عجیب میآید الا اینکه نزد ملاحظه کننده بدو چشم صحیح نه بیک چشم سقیم زیاد عجیب نیست پس با دیگر آنچه ذکر کرده شد منظور
داشتن بعضی آنچه خواهد آمد در ضمن مقدمات بعد از مجلس **تذییل سیم** در بیان تحقیق حال در بعض امور مهمه مناسب بمقام
در اینکه حکم بجواز تشبیهات من حیث هی هی منافات ندارد با حکم بحرمت نظر ببعضی جهات و عوارض ظاهری و خارجی چنانکه
ذکر کرده شد پس معنی ندارد اینکه حرام میشود شبیه آوردن وقتیکه مؤدی شود بغنا و مثل [illegible] محرمه و غیرها چنانکه اتفاق
افتاده در شهری از بلاد هند مسمی بلکهنو در عصر آصف الدوله که مشهور است بکثرت بذل و جود و بیان این قضیه این است که
شخصی مجلسی از جاهلین کربلای معلی بوده بشهرهای هند سفر نموده در عمل شبیه استاد و حاذق [illegible] شهر مزبور در مجلس شخص مذکور
روزی از ایام شهر محرم بنای شبیه آورد در برابر پادشاه و آصف الدوله در تخت خود نشسته و جمعی از خدام و [illegible]
در اطراف او ایستاده و از طایفه شیعه بودند وقتیکه اشباه سرهای مقدسه مطهره بالای نیزه [illegible] شیعیان و نعش
زنهای طاهره و بنات فاطمه در حالت ذلت و اسیری بمجلس آوردند حمیت و غیرت بر اینها مستولی گشته خود داری
نتوانستند شمشیرهای خود را کشیده هر یکی از آنها با شمشیر و خنجر سر خود را از بدن خود جدا نموده وقتیکه آصف الدوله

اینحالت وحشت آمیز را مشاهده نمود غشش کرد بعد از آنکه بحال آمد شیعه آوردن را در بلاد هند قدغن کرد از خوف
وقوع مثل این واقعه و هرگاه از من بپرسی که چه میگوئی در شان این شخص که قصد جانهای خود کردند آیا مدح و اجرت برای
آنها بوده است یا نه جواب میگویم اگرچه کشتن شخص خودش را باعث است که از اهل جهنم باشد لیکن اینها کشته شدند خودشان
را بجهت اینکه عترت آل الله و اهل بیت رسول الله آنها مستور گشته از شدت غیرت و فرط موالات و محبت باین عمل اقدام
نموده و بعبارت دیگر آنها در اینحالت گویا بحکم اینمسئله عالم نبودند یا اینکه آنها عالم بودند لیکن ملتفت نشدند یا بحکم
اصلا گویا که عقل و ادراک از اینها مسلوب گردید و از شراب محبت و موالات و فرط محبت و غیرت مست و بیهوش
گشتند یعنی در احوال او که دلالت دارد بر اینکه هرکسی خودش را هلاک نماید داخل بهشت نمیشود بلکه داخل جهنم میشود شامل
حال آنها نخواهد بود و در اینجا مسلک دیگری هست خیلی باریک و آن اینست که اینجماعت در غایت درجه غیرت و محبت
و اعلی مرتبه موالات و محبت سرزده و تعشقی است که معامله نماید با آنها آنهائیکه در دست آنهاست کلیدهای شفاعت
و قسمت کننده بهشت و دوزخ و صاحبان مقام محمود و معامله موافق با معامله آنهائیکه آنها را به بهشت برند بعد از اینکه آنها
مستحق آتش هستند هرگاه تو بگوئی سئوال شفاعت آنها بحساب معاصی کبیره مثل سئوال وی در حق سایر اهل معاصی زمانیکه
با ایمان از دنیا رفته اند از آن چیزهائیست که شکی در آن نیست اما کسیکه خودش را هلاک نماید با ایمان از دنیا نمیرود
جواب گویم بعد از تسلیم اینکه قاتل نفس خود بی ایمان از دنیا میرود میگویم سئوال اینمطلب مثل اینمقام از آن چیزهائیست
در غایت اشکال فرض کن که شامل اینها نباشد لیکن خدا تعالی عطا فرموده بحضرت محمد و اهل بیت معصومین او ملک عظیمی
و داده آنها را مراتبی که عقل وسعت احاطه او را ندارد و پس روحیکه در عالم برزخ توبه میکند و با ایمان برمیگردد خدا تعالی
توبه او را بسبب شفاعت قبول میفرماید و داخل میکند آنها را بطایفه مؤمنین آن زمانیکه با ایمان از دنیا رفته اند زمانیکه شفاعت نمایند
اهل بیت رسول خدا نزد باریتعالی از برای این روح و کشف میکند از این مطلب آنچه در بعض اخبار وارد شده مثل حدیثیکه
در کتاب خرایج و جرایح وارد شده مسنداً از ابی عیینة قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام فدخل رجل فقال انا من اهل الشام اتولاکم
وأبرأ من عدوکم وأبی کان یتولی بنی أمیة وکان له مال کثیر ولم یکن له ولد غیری وکان مسکنه بالرملة وکانت له جنینة
یتخلی فیها بنفسه فلما مات طلبت المال فلم أظفر به ولا أشک أنه دفنه وأخفاه منی قال أبو جعفر علیه السلام أفتحب أن تراه وتسأله أین موضعه
قال إی والله إنی لفقیر محتاج فکتب أبو جعفر کتاباً وختمه بخاتمه ثم قال انطلق بهذا الکتاب اللیلة إلی البقیع حتی تتوسطه ثم تنادی
یا درجان یا درجان فإنه یأتیک رجل معتم فادفع إلیه کتابی وقل أنا رسول محمد بن علی بن الحسین فإنه یأتیک به فاسأله عما بدا لک فأخذ
الرجل الکتاب فانطلق وقال أبو عیینة فلما کان من الغد أتیت أبا جعفر لأنظر ما حال الرجل فإذا هو علی الباب ینتظر أن یؤذن له فأذن لنا
جمیعاً فقال الرجل الله یعلم عند من یضع العلم قد انطلقت البارحة وفعلت ما أمرت فأتانی الرجل فقال لا تبرح من موضعک حتی آتیک به
فأتانی برجل أسود فقال هذا أبوک قلت ما هو أبی قال بلی ولکن غیره اللهب ودخان الجحیم
والعذاب الألیم فقلت له أنت أبی قال نعم قلت فما غیرک عن صورتک وهیئتک قال یا بنی کنت أتولی بنی أمیة وأفضلهم علی أهل بیت النبی
بعد النبی فعذبنی الله بذلک وکنت أنت تتولاهم فکنت أبغضک علی ذلک وحرمتک مالی فزویته عنک وأنا الیوم علی ذلک من النادمین فانطلق یا بنی
إلی جنتی فاحتفر تحت الزیتونة وخذ المال مائة ألف درهم وخمسین ألفاً فادفع إلی محمد بن علی خمسین ألفاً والباقی لک ثم قال وأنا منطلق حتی آخذ المال وآتیک بمالک
باللیل قال أبو عیینة فلما کان من قابل سألت أبا جعفر علیه السلام ما فعل الرجل صاحب المال قال قد أتانی بخمسین ألف درهم فقضیت بها
دیناً علی وابتعت بها أرضاً بناحیة خیبر ووصلت بها أهل الحاجة من أهل بیتی ثم قال علیه السلام أما إنه سینفع المیت
الندم علی ما فرط من حبنا وضیع من حقنا بما أدخل علینا من الرفق والسرور

حاصل مضمون اینکه میگوید بودم خدمت امام محمد باقر علیه السلام مردی وارد و عرض کرد من از اهل شام میباشم و دوست میدارم
شما را و از دشمنان شما برائت دارم و پدر من دوست میداشت بنی امیه را و از برای او مال بسیار بود و فرزندی
بغیر از من نداشت و مسکنش رمله بود و در آنجا باغی داشت خودش در آنجا خلوت مینمود و وقتیکه وفات کرد هرچه تفحص کردم مال او را
نیافتم و شکی نیست در اینکه دفن کرده مال را و از من مخفی داشت حضرت فرمود آیا میخواهی که او را ببینی و محل مال را از وی بپرسی عرض
کرد بلی والله بدرستیکه من هرآینه فقیر و محتاج میباشم پس آنحضرت کتوبی نوشت و بخاتم شریف خود مزین نمود و فرمود در این

حدیث مرد شامی

اشب سیری کاو بسلطنت بستان نقیع پس از آن هیچ کسی بود جان یا در جان مردی سیاه بر تختم مرا او بیدار کو گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله یکی
گرداند این همه بیست نزد تو بیاید و ابراهیم پس هر چه می‌خواهی پس آن مرد نامه را بستاند رفت راوی میگوید و آن مرد وی در خدمت آن
حضرت کردم تا جواب آن مرد اطلاع یابم دیدم اهرام در دنیا در منظر آن پس هر دو داخل شدیم آن مرد عرض کرد خداوندا بکسیکه
علیها با دعای سینه گذشته بر پیش تو اطاعت نموده نشستم مردی آمد من گفت از جای خود حرکت مکن پدر از باب
پس از آن مرد سیاه آورده و در مناقب نوشته کرده کردنش ریسمانی سیاهی بود و از آتش زنجیرا بیرون آورده و کنیس سیاه
در بر من گفت این پدر تو چه شده گفتم این مرد من نیست گفت در دو شعله آتش جهنم و عذاب الیم رسید او پسر را دیدم تو نیز پدر من گفت
ملی گفتم چه چیز باعث تغییر رنگ و خسارت تو شد گفت ای فرزند زمینی از دوستداران بنی امیه بودم و تفصیل میدادم آنها را بر اهل بیت
پس معذب فرمود مرا خدا بتعالی بسبب آن و چون تو از دوستداران آنها بودی و از این جهت من ترا دشمن میداشتم از مال خود ترا محروم
کردم و املاک خود داشتم و من مرد را از نسل خود پشیمانم برو بباغ من در زیر درخت زیتون را حفر کن صد هزار درهم در آنجا دفن کرده‌ام
بردار و پنجاه هزار آن را بحضرت امام محمد بن علی علیهما السلام بده باقی آن مال تو باشد پس از آن آن مرد عرض نمود که من رفتم آنها را بیرون آورده و حق شما
را دادم و اکنون در سال آینده بخدمت حضرت مشرف شده از کیفیت آن شخص سؤال نمودم فرمود پنجاه هزار درهم بنزد من آورد و با او قرض خود
ادا نمود و از هر اف خبر رفع حزن و محبتین اهل بیت خود حاصل نمودم در مناقب ذکر نموده که پس از آن فرمود آگاه باش که بسیار نفع بیشتر
ندامت و پشیمانی او بر آنچه تفریط و تقصیر کرده و محبت و ضایع نموده از حق ما آنچه باعث گشته که از رفع و سرور تا حدیث و تعظیم
قدر و استدلال این خبر مطلوب در غایت وضوح است هرچند نشود در وقتیکه آنها سبب شفاعت نزد خدا داخل کنند مخلصین آل رسول
و محبین بنی امیه را در سلک مؤمنین و محبین آن معصومین پس چگونه داخل نشود در زمره اهل ایمان کسانیکه از کثرت موالات و شدت محبت بر
آل رسول خود را هلاک کردند

مقدمه هشتم

در بیان شرح حال کسی که مشغول مقال و صرف اموال در مجالس ذکر مصائب
و طعام دادن و اقامه مجلس عزا و تحصیل اسباب و آلات مختص به آن و بذل کف و عبا و اشباه کردن جای بر روضه خوانان و نوحه خوانان
با کثرت رفت و کثرت گریه و گریانیدن و فریاد و ناله کشیدن از آنجا حیث که خالی نیست غالب اوقات که ذکر و نوحه مرثیه خوان امام
در مجلس تعزیه برای اقامه عزا و چنانچه اقامه تعزیه داری آل رسول از خواهش اکثر مؤمنین و گریانیدن و گریه نمودن و نوحه و فریاد نمودن نزد خدا
و نجم طاهرین از ابتدای محبت و محبوبیت در درجه علیا است همچنین صرف اموال تعویض و خدمات و بشارت آن امورات است که مجلس عزا
برای جمع شدن گریه کنندگان و اشتغال ذکر و گریانیدن و گریستن و ناله و فریاد نمودن خواهد بود در درجه و مرتبه نزد خدای تعالی و نجم معصومین او
با آنکه اقامه عزا و جمع شدن مردم برای ذکر و استماع مصیبت باعث تعظیم شعائر مذهب بلکه از شعائر دین خواهد بود و مستلزم فوائد بسیار
از شبیه کردن خود بگروه ملکوتیین از زمره ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین و شهداء و صدیقین که همه اعلی علیین گریه کنندگان و زاری کنند
فاطمه زهرا چه شده و اینکه اهل جشنهای مخالفین مخود را گویا میکنند و از اینکه اینکه تعزیه داری باعث اطلاع اهل مختصه خواهد بود از جماعت
یهود و نصاری و هندویان و بزرگان دول از جمله انگلیس و فرنسه و قیصر روس و غیر آنها که همه آنها مستحضر میشوند بان مصائب
که از جبت و طاغوت و اتباع آنها بعد از پیغمبر و اولاد او وارد آمده و این هم در حقیقت باعث هدایت جمعی خواهد بود از طوایف مختلفه
چنانچه چه قدر از اهل خلاف عنود و چه قدر مشرک و کافر خداوند عز و جل از برکت مجالس که معصیت اهل بیت عصمت بجناب حقه هدایت
فرموده اگرچه بخواهیم ذکر نمائیم آنچه از برکات مجالس تعزیه سید الشهداء اتفاق افتاده در این باب هر آینه مجلد کبیر خواهد بود پس این که یکی
ادعای زیارت و معاونه سید الشهداء را و موالات امیر المؤمنین علیه السلام را چگونه بخل میورزند و صرف بعضی از مال خود در مجالس تعزیه
و با شایع و رنز و از خدمت گذاری در آن مجالس پس چنین شخص در ادعای خود متهم باکمه است در باب محبت آل ائمه و اهل بیت رسالت
پس محبت از کسیکه بزبان خود ارواح مطهره مقدسه شهداء را خطاب نموده میگویند یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزا عظیما و آنها
با وجود این دعوی خود داری میکنند از بذل مبلغی از مالهای خود در اقامه مجلس عزای سید الشهداء علیه السلام و اگر خواسته باشی بصیرت تو
زیاد شود در باب بذل و انفاق پس تدبر نما در فرمایش خدای تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس از آن تأمل نما بجمله از اخبار مثل
آنچه روایت شده در کتاب وسایل از حضرت امام رضا علیه السلام قال کان رجل فی بنی اسرائیل عظمت[illegible]
[illegible]
[illegible]

حدیث لطیف

العذاب من فم الذئب مدهشا الثانية ثم قال لها جبرئیل یا امة الله اقرئی ربک السلام ... لقمة بلقمة ... ابیات

حاصل مضمون آنکه حضرت رسول فرمود زنی بود در بنی اسرائیل ... هر شد و زن لقمه نان در دهن خود گذاشت فقیر بدر خانه رسید ... فرمود زنی گفت بهتر است تصدق کنم این لقمه را در حال از دهن خود بیرون آورد و به سائل داد ... و ...

و بود ... طفلی کوچک در بیابان هیزم جمع مینمود گرگی آمد ... فریاد کشید ... در عقب آن گرگ رسید ... خداوند عزوجل جبرئیل را فرستاده ... طفل را از دهن گرگ بدر آورد ... پس از آن جبرئیل آن زن را گفت ... خدا ... آیا راضی شدی که در عوض لقمه تو دادیم ... در ...

در کافی بسند خود از سعد ... از حضرت صادق علیه السلام ان امیر المؤمنین بعث الی رجل بخمسة اوساق من تمر البغیبغة وکان الرجل ممن یرجوا نوافله ویؤمل نائله ورفده وکان لا یسئل علیا ولا غیره شیئا فقال رجل لامیر المؤمنین والله ما سئلک فلان ولقد کان یجزیه من الخمسة اوساق وسق واحد فقال له امیر المؤمنین لا کثر الله فی المؤمنین مثلک اعطی انا وتبخل انت لله انا ان لم اعط الذی یرجونی الا من بعد المسئلة ثم اعطیه بعد المسئلة فلم اعطه الا ثمن ما اخذت منه وذلک لانی عرضته ان یبذل لی وجهه الذی یعفره فی التراب لربی وربه عند تعبده له وطلب حوائجه الیه فمن فعل هذا باخیه المسلم وقد عرف انه موضع لصلته ومعروفه فلم یصدق الله عزوجل فی دعائه له حیث یتمنی له الجنة بلسانه ویبخل علیه بالحطام من ماله وذلک ان العبد قد یقول فی دعائه اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات فاذا دعا لهم بالمغفرة فقد طلب لهم الجنة فما انصف من فعل هذا بالقول ولم یحققه بالفعل ...

حاصل مضمون آنکه امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد نزد مردی پنج وسق از خرمای بغیبغه که اسم مکانیست ... مدینه ... آن مرد از کسانی بود که مردم ... عطا ... اوامید داشتند ... از علی ابن ابیطالب ... سؤال نمیکرد شخصی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که فلانی از تو چیزی نخواست و یک وسق او را کفایت میکرد حضرت امیر المؤمنین فرمود خدا مثل ترا در میان مؤمنین بسیار نکند من عطا میکنم تو بخل مینمائی ترا ... من عطا نکردم ... بعد از سؤال ... ندادم ... آنچه گرفته ام ... در این صورت اظهار کرده ام که ... آبروی خود را ... در وقت عبادت و طلب حاجت از پروردگار من و خود ... هر کسیکه ... برادر مسلم خود ... رفتار نماید با آنکه میداند که در صدد ... اوست پس با خداوند عزوجل در دعای خود راست نگفته زیرا آنچه که از برای برادر مؤمن خود بزبان خود از خدا بهشت را میخواهد ... از دادن ... مال خود ... بخل ... مثل آنکه بنده خدا در دعای خود عرض میکند پروردگارا بیامرز مؤمنین ومؤمنات را پس ... برای آنها از خدا مغفرت طلبید پس ... بهشت را از برای آنها طلب نموده پس انصاف نکرده کسی که این حرف را بزبان ... بعمل آورد ...

واز جمله ... مؤلف گوید ... آنچه ... از این حدیث شریف ... هر گاه ملاحظه شود ... که نهایت ... هر مسکین ... از این حدیث شریف ... اشاره کردم ... هر مؤمن ... بزبان خود میگوید یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما یعنی کاش خدمت تو بودم و درک میکردم فیض بزرگ شهادت را ... آن حضرت و ذکر مصائب ... در مجالس عزا ... بتجربه دانسته ... که خدا ... برکت بسیار عطا نموده ... آل الله و تعزیه ... رسول الله ... انفاق ... در ... حدیثی ذکر فرموده اند و از جمله ... آنکه حضرت موسی ... عرض میکند ...

... امة محمد صلی الله علیه وآله علی سائر الامم قال الله تعالی ... حتی امر بنی اسرائیل ... قال الله تعالی الصلوة والزکوة والصوم والحج والجهاد والجمعة والجماعة والقرآن والعلم والعاشوراء قال موسی یا رب وما العاشوراء قال البکاء والتباکی علی سبط محمد صلی الله علیه وآله والمرثیة والعزاء علی مصیبة ولد المصطفی یا موسی ما من عبد من عبیدی فی ذلک الزمان بکی او تباکی وتعزی علی ولد المصطفی الا وکانت له الجنة ثابتا فیها وما من عبد انفق من ماله فی محبة ابن بنت نبیه طعاما وغیر ذلک درهما او دینارا الا وبارکت له فی دار الدنیا ... وکان معافی فی الجنة وغفرت له ذنوبه وعزتی وجلالی ما من رجل او امرأة سال دمع عینیه فی یوم عاشوراء وغیره قطرة واحدة الا وکتب له اجر مائة شهید

حاصل مضمون آنکه عرض کرد پروردگارا ... تفضیل دادی امت محمد صلی الله علیه وآله را بر سایر امم خداوند تعالی فرمود بجهة ده خصلت ... عرض کرد آن خصلتها کدام است که بجا میآورند ... بنی اسرائیل ... خدای تعالی فرمود آن عبارتست از ... روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت قرآن و علم و عاشورا جناب موسی عرض کرد پروردگارا عاشورا چه باشد فرمود گریه و تباکی است ... مرثیه و عزا در مصیبت فرزند مصطفی ... نیست بنده از بندگان من که در آن زمان گریه کند یا تباکی ... عزاداری برای فرزند مصطفی ... است و هر کس از ... انفاق ... مال خود را در محبت ... دختر مصطفی از طعام دادن ... درهم و دینار ... بخشیدن ...

کمالیکه در دنیا عوض کم ایشان شفاعه و اسم داده میشود و هر گریه کنان و گریه کننده‌ها و در بهشت جا داده میشوند قسم بعزت و جلال خودم که
هر روزی از یکی که در روز عاشورا یا در غیر روز یک قطره اشک از چشمهای او جاری شود گرا نگه فرشتگان برمیدارند از برای او اجر صد شهید
و نیکو مطلع کشتی بمطالب کتاب شد آنچه داشته آنچه خواهد آمد خواهی دانست آنچه نقل فرموده کو احسن از نقل از قضایای عجیبه که متضمن
اتفاقات است در محبت سید الشهدا و در مجلس مصیبت و عزای او و همچنین در هرکسی که خدمت میکند در این مجلس اگرچه خدمت خیلی کم
باشد انیعه درجات آنان امور است که واقع گشته زیرا آن حکایت کرستنی بر مبالغه و اغراقات ذا از جمله اینهاست آنچه در تحف
نقل نموده که زنی بود در مدینه منوره فرزند ذاشت که در تعزیه داری سید الشهدا امو جلیت تمام داشت و روزی هم مردی از حبیبیه شد
از منزل بتعزیه داری مشغول بود آمد منبر مبارک طعامی امر کرده بود و بعد آن زن خشت عقیده داشت خواهش داخل مطلع گشته دید آتش عاشق
گشته پس این زن خدا بعد در حالش یکی ز آتش افتاد که دید که دستهای او بگناه آلوده و از چشمهای وی اشک جاری شد
پس از آنکه آتش افروخته شد بنده آنچه کار خود در رفت وقت ظهر بر دنیا عادت خود ساقی بخواب رفت و بر لب و حال لب تو اسان
بود در عالم خواب دید قیامت برپا شده و جهنم را بر گرای آتشین محشر آورده و من گفت خدا تعالی غضب نموده و امر فرموده
که بعضی جهنت جنید ایم در آن حال فریاد میکردم کسی بفریاد من نرسید و پناه میخواستم کسی پناه من نیامد میگویی قسم بخدا که مرا کجا جهنم
رسانده و بود نه بزرگوار را دیدم که نودار کردید آنها فریاد زد که دست از آنکه بدارید عرض کرد ای فرزند رسول خدا این چه جرم دارد
منع فرمودی فرمود بر این که این خانه داخل شده روزی بخانه او که عزای مرا برپا میدارد آتش آنها را افروخته است همه گفتند
گرامی باد مرتبه اهل بیت شفاعت کننده و ساقی کوثر آنان کو پیغمبر عرض کردم کیستی تو گفت من حسین است که گذشته از آتش جهنم خلاص بود
فرزندم حسین ابن علی پس از خواب بیدار شدم در حالتیکه متحیر بودم برخواستم بهمان مجلس عزا که الحال متفرق گشته بودند رفته و قصه را بیان
کردم همه متعجب شده ناله و فریاد بلند کردند و بدست آنها از عمل قبیح خود توبه نمودم و از جمله اینها واقعه ایست خبر داده من شیخ بزرگوار
و صالح پرهیزکار شیخ جواد از پدر فاضل کامل صاحب درجات عالیه و مقامات متعالیه شیخ حسین مشهور بابن النجف تبریزی که از اجلاء اصحاب
سید بزرگوار صاحب مناقب بیشمار آقا سید مهدی کنی بحر العلوم طاب ثراه و شمرده میشود در اهل دانش میانه ایشان او هم از مردی از صلحای
نجف نقل کرده میگوید در قرب نجف بودم وادی السلام بودم اراده داشتم که داخل قلعه نجف بشوم در اثنای راه جمعی را دیدم که بر اسبان برزرو
سوار شده و در پیش روی آنها سواری بود در نهایت حسن و جمال و در غایت بها و جلال که سوار اسب شهبدی شده بود من
من گمان کردم که یکی از ان سوارها آقا سید صادق که از اکابر علماء آن زمان بود دیگری شیخ محسن را دیدم شیخ جعفر اعلی الله مقامهم باشند
پس بآنها سلام دادم در حالتیکه خطاب کننده بودم بآنها ای آقایان پس جواب سلام مرا رد نموده گفتند ای شخص نیستیم
آن دو نفری که نام بردی بلکه ما نیستیم و ما همه از ملائکه مقربین که ما هستیم غیر از آن منوار که میشود است که او روح شخص صالح است از اهل حواز
وارد بوده پس ما مأموریم که شایعیت این روح تا برسانیم او را بمکان شریف پس ای شخص تو هم با ما بیا آمد میگوید که با آنها رفتم بمکان
وسیعی رسیدم که مانند آن چیزی که در خوبی هوا و وسعت فضا و حسن منظر جائی ندیده بودم پس ملائکه از اسبهای خود بزمین آمده
رکاب آن شخص جوان را گرفته پیاده نمودند در جائی که تمام فرشها فرش شده بود و از هرگونه زیور و زینت از جواهر و دیبا و استبرق
آراسته و در اطراف آن موضع مجلس از اقسام عطر و مشک و کافور و عنبر معطر و مجمرهای عود میسوخت و در اطراف مشعلها
افروخته و قندیلها آویخته و چراغها روشن گشته پس از آن روح این شخص جوان را در صدر مجلس نشانیده و بانعام ملائکه
با او تهنیت و مرحبا گفتند پس از آن سفره انداخته خوانی گستردند که در او هر قسم از میوجات لطیفه بود پس مشغول شدند بخوردن
نموده و من هم امر بخوردن کردند من هم از آنها خوردم پس من فرمود آن روح صالح چه مشاهده میکنی گفتم میبینم درجه بزرگی و عطای
بسیاری که از جانب پروردگار از برای تو مهیا گشته پس از آن فرمود آیا میدانی سبب منکشف شدن این مقام را برای
تو و مشاهده کردن تو چیست و اما اینکه عادت جاری نشده بر این عرض کردم نمیدانم فرمود سبب این است که چند تو دو من گندم
از من طلب داشتی و تشکیک داده باری بعالم تعلق گرفت که درجات مرا کامل فرماید و از نعمتهای بهشت بهرمند فرماید بروح مرا لی
تو نمودنا از حق تو برائت ذمه حاصل نمایم و یا اینکه از من بگذری و حق خود را از من بگیری هر یک از اینها را اختیار کنی از جانب خدا
آن شخص گوید من در جواب گفتم که حق خود را میخواهم ببینم که اینکلام از من سر زده از آن ملائکه این کلمات باشد جای خود را
پس من جای خود را گشودم و خیال کردم که از طرف دیگر گندم بوی خوب در آنحال این کلمات برداشتم جای خود را

که بحق خود رسیدی آن شخص گوید آنگاه چهار ابر دیدم در آن فضا، از من مستور شد و آنچه دیدیم از نظرم غایب گشت لیکن عبا پیدا گشتم بود بر دوش
و دهانم خشک شدم دست طلب این گندم را آورده و نان پخته دیدیم تمام نشد تا اینکه سر توی قحط و آن عبا را در گرش شفا کرده و مخفی نماند که شیخ اجل
شیخ جواد بن خیر داده از قول پدر اکمل اتقی خود که آن شخص هر زاوی نه عالم بود و از سادات حسینی بود که نداشت بلکه مرد دیندار از حرام
شید که محبت و مودت بسیار با اهل بیت رسول مختار داشت و از اهل کسب بود و به سید جمعه و وجه مینمود در تحصیل آن و جمیع میکرد او را
تا آخر سال در دهه محرم صرف تعزیه حضرت سید الشهدا مینمود و بمخارج مجلس و گریه کنندگان و علم سیاه و چراغها و مشعلها در مجلس عزا بخشش میکرد
و اموالی بسیار از درهم و دینار و رخوت را قیمه بر روضه خوانان و نوحه خوانان انفاق میکرد مینمود اشتغال و روز دهم عاشورا بجهة مجلس عزا بدست خود
شربت مادون بود گلدا برای و آنچه فقرا ایشان بسیار دعا مینمود. اللهم ارزقنا مثل عمله وادخلنا فی محشر
امثاله بحق سیدی و مولای ابی عبدالله. بجهت امثال اینگونه وقایع بسیار آدمیان هم و رنج زیرا که اسباب
بسیار است شده اگرچه بجز چیزی و بوجه بعید باشد از هرچه ثابت که باعث نجات شخص و موجب عزت او خواهد بود در دنیا و آخرت و انطلب این
امور حتمی و از آنچه پاینت که حث به تعظیم و در اهتمام حکایتیست لطیف و آن حکایت آنست که نقل کرده شیخ اجل شیخ جواد از پدر فاضل
و اورع خود شیخ حسین که بود در زمان او مرد نصرانی در شهر بصره صاحب مال بسیار بمرتبه که از تجار بصره و بغداد کسی دون او متمول نشده
پس آن مرد نصرانی اموال خود را از چیزهای که هرچه داشت جمع کرده در کشتی گذاشت و خود نیز با وطن در کشتی نشسته رو بطرف بغداد کرد
سه روز نیامده که کشتی در شط عبور میکرد از جانب انبوهی از دزدان عرب در میان آب پیدا شده و بر سر سفینه ریختند و آنچه از اموال
در آن کشتی بود بغارت بردند و اهل و مال هلاک لیکن تاجر نصرانی از قتل نجات داده بود بجهة صدمه که بوی رسیده بود متحیر و دیوانه وار در گوشه
بیابان بروی خود افتاد و در شب نزدیک از اهل قبیله که در قرب آن مکان مسکن داشت ببوی عبور نموده از جای خود حرکت داد و به قبیله آورد
و در مهمانخانه بزرگ منزل داد و زمانیکه براحوال ماجرای وی مطلع گشتند با او رحم نمودند و تسلی او دادند با وجود اینکه شنیده که او نصرانی است
و این بجهة اقتضای غیرت و حمیت و ملاحظه فرمایش پیغمبر بود که اکرموا الضیف ولو کان کافرا یعنی گرامی بدارید مهمانرا اگرچه کافر باشد و آن مرد نصرانی
بمصاحبت و انس آنها خود را تسلی میداد و بآن حال بود تا وقت زیارت غدیر نزدیک گردید شیخ قبیله و جمعی از زنان و مردان عازم
زیارت نجف اشرف شدند و طریقه آنها چنانکه عادت اهل آنجاست در حین مسافرت آنها بزیارت عتبات عالیات در اوقات
و زیارات مخصوصه پیاده راه رفتن بود و رسم اعراب چنان است که در سفر زیارات سواره آنها نسبت به پیادگان در غایت قلت میباشد زیرا
زیراکه جماعت آنها در سفر زیارات در غایت کثرت میباشد و اکثر آنها استطاعت ندارند که مرکبی بدست آورند در این حال آن مرد نصرانی
زمانیکه بعزم آنها اطلاع یافت بجهة مفارقت آنها بشکر هم و غم حسرت خود ... حزن گردید شیخ قبیله بوی فرمود که غم مخور تو در اینجا
هستی باقی مانده ... از مسافرت ... نصرانی گفت ... مصاحبت تو حال میترسم بعد از مفارقت تو از کثرت
هم و غم هلاک شوم اگر چنانچه بمن رحم مینمایی در این سفر بمصاحبت من رضا ده شیخ فرمود جهتی برای مسافرت تو با ما بنظر نمی آید زیرا که راه دور است
و ما پیاده و تحمل اینهمه زحمت و مشقت میشویم برای آنچه امید داریم از ثوابهای بسیار و درجات بیشمار در آخرت و تو مرد ... نصرانی
و باین اعتقاد نداری چون نصرانی در سؤال اصرار نمود شیخ او را اجابت فرمود و با هم بسوی نجف اشرف روانه شدند وقتیکه به
نجف مبارک رسیدند آن مرد نصرانی را در خانه منزل داده و از دخول صحن شریف او را مانع شدند وقتیکه روز غدیر بزیارت مشرف شده
و در آن مکان چند روزی توقف نمودند اهالی قبیله را دو قسمت نمود یک قسمت آنها را از مرد و زن بسوی قبیله مراجعت داده و خود
با جماعت دیگر عازم کربلا گردید نصرانی بشیخ عرض کرد من از تو جدا نخواهم شد و هر کجا که میروی با تو هستم پس بهمین عنوان چند روز سفر ایشان تأخیر
افتاده بکربلا رسیدند مگر نزدیک غروب آفتاب نهم محرم یا بعد از دخول شب عاشورا پس آن شیخ بنصرانی فرمود که ضرورت مقتضی گشته
تو هم داخل صحن شوی و نزد چهل چراغ بزرگ بنشینی و آنچه توشه داریم از خوراک و لباس و زینت و عصا و غیره نزد خود نگاهداری زیراکه
در این شب عاشورا چیزی نخواهیم در حرم شریف و در حرم ابوالفضل العباس و در صحن مقدس ایشان با بودن ... گریه کنندگان سر و سینه زنان
مشغول تعزیه داری خواهیم شد پس نصرانی رفته در زیر آن چهل چراغ نشست بعد از ساعتی اوضاع تعزیه داری را در صحن شریف و برگشت ملاحظه کرده چنان
که بوی نمود که قیامت برپا شده و نفخ صور دمیده زیرا که ... فریاد ... بلند شده بود که عقل از دهشت مضطر
و حیران بود گویا که از زمین کربلا ... و در و دیوار و قلعه و فضاها و هوای او ناله و گریه بلند گشته ... مشغول گشته و چه قدر
از مردان عجم از پیر و برنا و صغیر و کبیر همه سر و سینه زنان در پیش رو ... از کثرت ... بشهباز ...

حکایت نصرانی

سرا برهنه شال ... بر سر سیاه می بستند و جامهٔ سیاه پوشیده ... و ... خاک ... بر سر میریختند و از آنها بلند شده و ... خود ... اما ... 

واشهید ... اهل بیت ... و بر ... نوحه و فریاد میکردند که جگر ... آب میشود بعضی از آنها جوان ... آتش ... سینه ... میزدند ... 

تنهای ... مطلع ... نوشته ... میشود ... مردم ... طریق بوده ... بیش از ... گذشت مردم ... 

... نزدیک ... در صحن شریف ... المضروب ... آن ... 

بزرگواری از صحن شریف درآمد ... و ایوان ... 

او ... کمال ادب ... نهایت خضوع و خشوع ... پس آن بزرگوار ... فرمود ... 

آنچه نوشته بود ... بنظر ... فرمود که خوب نوشته اید ... نشده ... پس ... آنها ... 

عرض کرد ... هر کسی ... در حرم و رواق و ایوان و صحن حاضر بود ... 

در حرم حضرت ابوالفضل ... و رواق و ایوان و صحن و در حجرات ... 

فرمود ... که ... نوشته اید ... تقصیری ... 

... عرض ... فرمود ... نوشته اید ... 

قدم نهاده ... از حضرت سید الشهداء ... 

... سید ... در جواب ... 

شهادت ... باسلام مشرف ... دوستداران و محبین اهل بیت ... 

... حضرت سید الشهداء علیه السلام ... 

در ... بهشت ... 

... مجلس عزا ... اهل عزا ... 

... موالات آل رسول ... 

... در وقت ذکر مصیبت آل رسول ... 

... عذاب دشمنان و قاتلان آل رسول ... 

... مجلس ... آل رسول ... روضه خوانان ... و احادیث ... روضه خوانان ... 

... بعد از انقضای مجلس ... مردم ... 

افتراق مردم ... مجلس ... روضه ... نوحه خوانان ... آل رسول ... 

... رسول ... مناسب است ذکر ... 

... مؤلفات اصحاب ... 

... روز عاشورا ... از حضرت ... علیه السلام ... 

**عینناه علی مصائب الحسین ولو کان مثل جناح البعوضة غفر الله تعالی ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر**

حاصل مضمون آنکه هر کسیکه در مصیبت حضرت حسین علیه السلام ... اشک ... اگرچه بقدر ... 

... در مجلس ... 

... از مجلس متفرق شدیم ... در عالم ... قیامت برپا شده و مردم ... 

... صراط ... 

جهنم ... بهشت ... 

برای آب ... 

... آن بزرگوار ... 

... محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی المرتضی علیه السلام و فاطمهٔ زهرا ... 

... سید الشهداء علیه السلام ...

و آنها هم چنین جزء محروم نشوند میگوید بجهت مصیبت آنها و فاطمه زهرا اشرف کشته عرض نمودم ای دختر رسول خدا می شناسی مرا من آب بی
حرمت خدا از روی خشم بمن نظر نموده فرمود تو آن کسی که انکار میکنی فضائل گریه کردن را در مصیبت فرزند من و رنج دیده اند دیده ام حسین علیه السلام
که از روی ظلم و عدوان شهید و مقتول گشته خدا لعنت نموده قاتلین و ظالمین کسانی را که از آب منع کشتند او را و آن شخص گوید از خواب
بیدار شدم در حالتیکه ترسان و پریشان بودم و از خدا طلب مغفرت نموده و از عمل خود پشیمان گشته توبه نمودم و بنزد اصحاب خود که
آنها در اینمطلب گفتگو میکردیم آمده ایشان را از خواب خود خبر داده بدرگاه خدا عزوجل توبه نمودم بالجمله ملزم شدن بآنچه اشاره
نمودیم مثل ملزم شدن باقامه عزا و ترتیب مجلس در هر سال از علامات ایمان شخص و مودت اوست در کتاب از نقل میکند دیدم در بعضی
تالیفات ثقات متاخرین روایت نموده زمانیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داد بفاطمه زهرا بشهادت فرزندش حسین علیه السلام و مصائبی
که باو وارد خواهد آمد حضرت فاطمه از شنیدن این خبر گریه بسیاری نموده و عرض کرد ای پدر بزرگوار این امر کی اتفاق خواهد افتاد فرمود
فی زمان خال منی و منك و من علی یعنی در زمانیکه نه تو باشی و نه من و نه علی بعد گریه آنحضرت شدت یافته عرض کرد
ای پدر بزرگوار پس کی گریه میکند براو و که عزای او را بر پا میدارد فرمود یا فاطمة ان نساء امتی یبکین علی نساء اهل بیتی و رجالهم
یبکون علی رجال اهل بیتی و یجددون العزاء جیلا بعد جیل فی کل سنة فاذا کان یوم القیمة تشفعین انت للنساء و انا اشفع
للرجال و کل من بکی منهم علی مصاب الحسین اخذنا بیده و ادخلناه الجنة یا فاطمة کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت
علی مصاب الحسین فانها ضاحکة مستبشرة حاصل مضمون که یا فاطمه بدرستیکه زنان امت من گریه میکنند بر زنهای اهل بیت من و مردان آن
بر مردان و در هر سال طایفه بعد از طایفه عزای او را تجدید میکنند زمانیکه قیامت برپا شد تو از برای زنان ایشان شفاعت میکنی و من
هم مردان آنها شفاعت میکنم و هر کسی که گریه نماید در مصیبت حضرت او از دست او گرفته به بهشت داخل مینمایم یا فاطمه همه چشمها در روز
قیامت گریانست مگر دیده که در مصیبت حسین اشک ریخته که او خندان و بشارت داده شده بنعمتهای بهشتی تنبیه تذییلات
تو را ... تذییل اول در بیان بعضی از امور حقه است بدانکه سابقا اشاره شد بانکه تجدید عزا و اقامه مصائب سید الشهداء
در هر سال از امور ثابته است که اختصاص باهل اسلام ندارد بلکه طایفه مجوس و جماعت بسیار از طایفه هنود هم در تعزیه حضرت سید الشهداء
در دهه عاشورا اموال بسیار صرف مینمایند از اطعام بجماعت گریه کنندگان و اعطاء بروضه خوانان و صرف چراغ و مشعل و غیر
اینها و جهت میل آنها باین مطلب اینست که بتجربه رسانیده و دیده اند هر کس باشراقه تعزیه گشته حوائج دنیویه او بر آورده گشته و مال او
چند برابر زیاد و افزون شده و مخفی نماند ... که باید این نحو هم بوده باشد از قضاء حوائج ایشان و افزونی اموال و زیادتی
آنها زیرا چگونه میشود که خداوند ... ضایع نماید سعی کسی را که مال خود را در عزای سید الشهدا بذل و صرف نماید و نسبتی بآنحضرت ...
بعنوان اینکه تعزیه او را بر پا کننده و گریه کنندگان او انفاق کننده باشد و چون کفار از ثواب اخروی بی نصیب هستند
بر خدا لازمست که عطا فرماید بآنها عوض دنیویه و اینمطلب از آنچیزهائیست که عقل صحیح بوی حکم صریح میکند اگرچه بعد از دقت نظر بوده
همچنین حکمت استنباط اینمطلب از امور نقلیه هم ممکن است مثل الحدیث که متضمن نقل سؤال حضرت موسی علیه السلام است پس هرکسیکه
بدقت نظر ملاحظه نماید می بیند که الحدیث بر مطلب دلالت دارد و همچنین دلالت دارد فرمایش سید الشهدا علیه السلام در آن روایت
که شیخ اجل شیخ جواد از پدر خود نقل کرده در آن خبر که آنحضرت در ملک میفرمود اما حل النصر انی بساحتنا
یعنی آیا نصرانی بساحت ما نیامده و اینمطلب نیز دلالت دارد فرمایش حضرت عسکری علیه السلام در حدیثی بعد از آنکه هدیه نصرانی را قبول
نموده میفرمود ان جمعا یزعمون ان محبتنا اهل البیت لا تنفع امثال هؤلاء یعنی جمعی چنین گمان میکنند محبت
اهل بیت بامثال آنها نفع نمیدهد و تقریب مطلب اینکه رسیدن نفع بآنها در دنیا بوده باشد و حکمت که تخفیف عذاب هم در عالم برزخ
حاصل آید بعد به پرستی در اینمقام نکته لطیفه و وجه شریفی بنظر میآید در بیان منشاء رغبت مشرکین از طایفه مجوس و جماعتی از مشرکین هندیان
که اموال بسیار در هر سال صرف تعزیه سید الشهداء مینمایند اینست که اهل ریاضات آنها خالی نیست از اینکه مترتب میشود جمله از
آثار غریبه و امور عجیبه بریاضات ایشان چنانکه اینگونه امور لازم افتاده بریاضات صعبه اگرچه متحمل او مشرک و زندیق باشد پس اینطایفه
مرتاضین مشاهده کرده اند در دهه عاشورا حیوانات بیشمار از زمین و هوا از اساس تمثیل حسرت و ... برداشته بلکه جمیع
اصناف و انواع در حزن و نوحه و بکا مشغولند از برای هر طایفه جمعیت و از برای هر صنف حلقه هست و از برای هر قسمی
نوع خاص و نحو مخصوصیست در اقامه عزا بر سید الشهدا علیه السلام همه آنها در ندبه و حنین و قتیلا گویان و جسم آنها در ...

خود را مظلوم و محتاج نخواهند دید که مشاهده نموده بزرگان اهل ریاضت آنها در مکاشفهٔ خودشان بر پا شدن عزا را بسید الشهدا
و اتباع آن در این امر بعث آنها را نموده اند پس از آن عادت آنها مستمر گشته بعد از آنکه مشاهده کرده قضا و جرایح دنیوی و عذاب
اموال خودشان را و در مقام وجه دیگریست و آن اینست که اینها طریقهٔ تعزیه داری را یاد گرفته اند از سیرت انبیاء و اوصیای
گذشته و صیت آنها با بتهای خودشان و با رمحی نه مجموع آن چیزها که دلالت دارد بر استحباب پوشیدن لباس سیاه و تعزیه داری
آن دروایی است که سابقا گذشت که متضمن بود که در خواب آنحضرت که دیده بود حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهم السلام سیاه
پوشیده و اگر بگوئی آیا جایز است اثبات حکم شرعی و فرعی را با مقتضای واقعه در خواب جواب گوییم بلی زیرا که فرمایش معصوم
و فعل و تقریر او حجت است خواه در بیداری خواه در خواب پس کسیکه خواسته باشد تحقیق و بیان این مطلب را باید رجوع کند بسیار
مصنفات که در علوم عقلیه و نقلیه میباشد **تذییل دویم** در بیان تحقیق حال در بعضی از امور لازمه مثل اینکه انفاق طعام
در مجلس عزای آل رسول از قبیل صدقه مندوبه باشد یا نه پس بنا بر اول آیا جایز است از برای فقرای سادات و همچنین از برای
اغنیای غیر سادات تناول از این یا نه چنانکه مراد از صدقه آن عطیه است که در اصل مستحب است و حد و نصاب مقرر
و مرتب نخود است در او خدا تعالی فرموده **وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ** ظاهر معنی آنکه آنچه در راه خیر انفاق میکنید
بشما خواهد رسید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده **اَلصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ** یعنی صدقه دفع میکند مرگ بد را و بار (؟)
بدرستیکه خدا تعالی دفع میکند بصدقه انسام بلا را از وبا و طاعون و منهدم گشتن و سوختن و غرق شدن تا اینکه هفتاد قسم از
بلا شمرده و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده **كَانُوا يَرَوْنَ الصَّدَقَةَ يُدْفَعُ بِهَا عَنِ الرَّجُلِ الظَّلُومِ** یعنی میشمردند
که با صدقه بلا از مرد ظالم هم دفع میشود و حضرت امام محمد باقر فرموده **صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ تَدْفَعُ مَصَارِعَ السُّوءِ** یعنی
احسان کردن بلاهای بد را دفع میکند و حضرت صادق علیه السلام فرموده **الْمَعْرُوفُ شَيْءٌ سِوَى الزَّكٰوةِ فَتَقَرَّبُوا إِلَى اللّٰهِ بِالْبِرِّ وَصِلَةِ**
**الرَّحِمِ** و قال علیه السلام **دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالدُّعَاءِ وَاسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ** ...
معروف چیزیست غیر از زکوة پس تقرب جوئید بسوی خدا با احسان و صلهٔ رحم و نیز فرموده دوا کنید بیماران خود را بصدقه و دفع
کنید بلا را به دعا و طلب نمائید روزی را بصدقه بدرستیکه صدقه واقع میشود در دست خداوند عالم پیش از آنکه واقع شود در دست بنده
پس باینکه فهمیدی این حدیث را بدانکه چیزی که صرف و انفاق میشود از طعام دادن مجلس عزای آل رسول و شربت دادن آنها
و همچنین در گلاب و قهوه و توتون و غیر اینها یا از قبیل نذر است مع وقوف است بر حضار مجلس عزا خواه از فقرا خواه از اغنیا
پس در این صورت شکی نیست که اغنیا هم میتوانند تناول نمایند و اما در صورتیکه از قبیل صدقهٔ مندوبه باشد آنهم جایز است که
فقرای سادات از او اخذ کنند بلکه صرف صدقهٔ مندوبه بر بنی هاشم افضل است خصوصا که از اولاد علی ابن ابی طالب باشد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده **إِنِّي شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ وَلَوْ جَاؤُوا بِذُنُوبِ أَهْلِ الدُّنْيَا رَجُلٌ نَصَرَ ذُرِّيَّتِي**
**وَرَجُلٌ بَذَلَ مَالَهُ لِذُرِّيَّتِي عِنْدَ الضِّيقِ وَرَجُلٌ أَحَبَّ ذُرِّيَّتِي بِاللِّسَانِ وَالْقَلْبِ وَرَجُلٌ سَعَى فِي حَوَائِجِ ذُرِّيَّتِي إِذَا طُرِدُوا أَوْ شُرِّدُوا وَقَالَ**
**صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَنَعَ إِلَىٰ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَداً كَافَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** حاصل معنی آنکه حضرت میفرمایند که من در روز قیامت به چهار
طایفه شفاعت میکنم اگر چه بگناه اهل دنیا بیایند اول کسیکه یاری کند ذریهٔ مرا دویم کسیکه مالش را در تنگدستی ذریهٔ من بذل نماید
سیم کسیکه دوست دارد ذریهٔ مرا بزبان و دل چهارم کسیکه سعی کند در حوایج ذریهٔ من وقتیکه از وطن آواره شود و باز فرموده
هر کسیکه احسان کند بیکی از اولاد من در روز قیامت مکافات او را خواهم نمود و اما تناول کردن اغنیاء از این صدقهٔ مندوبه خواه
از اولاد هاشم و خواه از غیر آنها بوده باشد یقینا در او اشکالی است زیرا که آیهٔ کریمه در باب صدقه عموم افاده میکند حصر را چنانکه مذکور
جل که میفرماید **قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا**
**مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ** ظاهر معنی اینکه بگو ای حبیب من آنچیزیکه انفاق میکنید از خیر پس آنچه در راه خدا در حق پدر و مادر و خویشان و یتامی
و ابن السبیل است و آنچه از خیر بجا میآورید خدا تعالی دانا است و ممکن است اینکه داخل نمائیم از العنوان هیچ شکی نیست در اینکه جایز است
میل کردن اغنیاء از آن هدیه زیرا که پیغمبر و ائمهٔ معصومین بخدمت آنها شیعیان بعنوان صله و هدیه میآوردند و ایشان هم
قبول میفرمودند و باز ممکن است که اینگونه مصارف را داخل نمائیم بعنوان ضیافت و اخبار بسیار دلالت دارد در استحباب ضیافت
و فضیلت اکرام ضیف در غایت استفاضه است اغنیاء و فقراء در عنوان ضیافت برابرند هرگاه از این بری مطلب را

لو

کشف کن که چه میگویی و بچه چیز فتوی میدهی آیا جایز است از برای شیعیان تناول کردن از طعامهائیکه در مجلس عزا صرف میشود و حال آنکه
حقیقت حال معلوم نمیشود و باین معنی که نمیدانند که طعام یک از این قسم که گفته شد آیا جایز است جواب گویم بمعنی آنچه مستفاد میشود از دلیل جواز آن
بی آنکه لازم باشد تفتیش و تفحص بر تناول کننده بلکه جواز تناول مطلقا مقتضی دلیل است مگر آنکه صاحب طعام تصریح نماید بآنکه صدقه است
پس همین قدر از کلام در این مسئله کفایت میکند در این مقام **تذییل مهم** در بیان مسئله دیگر لهذا مقصود ما پس بدانکه حال کردن
بروضه خوانها و نوحه خوانها و ذاکرین مصائب آل محمد بهر قسم بوده باشد از بذل اموال و هدیه فرستادن بجهت ایشان بعنوان صله
و اکرام آنها و توقیر آنها و مدح و ثنا کردن و دوست داشتن ایشان بدل و زبان و غیر اینها از آن امور یکه باعث است بر ترغیب ایشان
و ادامت بر ترغیب و سعی آنها در تحسین قرائت و تتبع اخبار و آثار نیست مگر از آن امور یکه دوست میدارد آنها را خداوند عالم و رسول او
و اوصیای معصومین او و از کجا که اینست که کاشف است از ادله که گوشزد نمودیم در مودت و موالات اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
زیرا که هر دلیلی که دلالت دارد بر فضیلت بذل مال و جاه در محبت سید الشهدا و اقامه عزای او بدرستی که احترام و محبت و لوازم آن وارد
بر فضیلت حال ایشان بروضه خوانان آورده شده که اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه ائمه معصومین مدح میکردند مرثیه خوانها و ذاکرین
مصائب سید الشهدا را و با آنها خلعت ای فاخره و اشیاء نفیسه و درهم و دینار کثیره عطا میفرمودند قسم بخدا و همچنین تفضیل داد
محمد و اولاد معصومین او را به درستی بعد میشمارم اینکه گویم بافتند یکی از آن ملائکه اینکه در مجلس عزای سید الشهدا حاضر نمیگردند
مصافحه میکنند با روضه خوانها و از لب و رخسار آنها میبوسند و تحقیق دانستی حضور ملائکه در این مجالس زیرا که در بعض اخبار که
امام علیه السلام فرمود «إنَّ الْمَلَائِكَةَ قَدْ حَضَرُوا فِي هٰذَا الْمَجْلِسِ فَبَكَوْا أَكْثَرَ مِنْ بُكَائِكُمْ» بعنی ملائکه حاضر شدند
در این مجلس و گریه کردند بیشتر از گریه شما بلکه این منصب یعنی روضه خوانی و گریه آوردن حضار مجالس عزای سید الشهدا علیه السلام منصب جلیل
و مقام بلند کیست این منصب در حقیقت از آن منزلت ملائکه مقربین و طریقه انبیا و مرسلین اخذ شده زیرا که جبرئیل از جانب حق تعالی بعنوان وحی
از جانب خدا و رسول الله و حضرت شاه امیر و سید الشهدا و مصائب اهل و عیال او را با آنحضرت عرض میکرد پس حضرت رسول مختار را
در گریه آورده پس از آن از جانب خدا ایشان را تعزیت و تسلیت میدادند و چه همچنین ختم رسل خبر داده بفضیلت یوم عاشورا بوصی و خیار
و صلحای امت خود و آنها را بگریه میآوردند پس از آن وصیت میکردند آنها را بگریه به سید الشهدا در ایام عاشورا و همچنین پس از آن طریقه
اصحاب و سایر ائمه هدا را در این کار از آن امور که معلوم است نزد همه مسلمین زیرا که آنها ذکر میفرمودند فضیلت عاشورا را مرثیه
و نوحه میخواندند و گریه میفرمودند بر شهدای آل محمد و با آنها گریه میکردند کسیکه در حضور آنها بود از اهل و عیال و اطفال و شیعیان همگاه بخواهی زیادتر از این
بیان را پس گو اول کسیکه مرثیه خوانده جبرئیل ذکر نموده مصائب او را ملائکه و عرش و کرسی و حجابات را بگریه آورده و خداوند تعالی است پس بعد
عزوجل مرثیه خوانست بر آن حضرت و او مستقر از دشمنان او و طلب کننده خون او و جهاد او پس کجا را باید گو لهذا باید کسیکه متصف
شود بذکر مصائب آل محمد و مرثیه خوان بر آنها الذا اصحاب این منصب جلیل و مقام کریم گشته پس واجب است بر اصحاب این منصب اینکه بوده باشند
در نیت خالصه و عزیمت صادقه و بیرون آورند از دلهای خود دشان اغراض دنیویه را و محافظه باشند امور از شهرت و استنکاف و تکرار از
ذکر مصیبت در مجلس حضر مجلس فقرا و مساکین و همچنین بپرهیزند از عدد داری در ذکر مصیبت برای تکثیر جمیع خیلی و کثرت و قلت جمع و صغیر
و وضیع و شریف در نظر ایشان یکسان باشد و مجلسی که اهل و کثرت حاضر بشود در او افواج از ملائکه مقربین و ارواح انبیا و مرسلین همه
مجلس حاضر شده در او خصوص شخصی از ترغیب این در حکایت که مجلس از مردم خالی باشد و تحقیق خبر داده مرا جمعی از موثقین از سید اجل
کربلائی آقا سید جعفر روضه خوان حکایت که من در هر هفته شبی در خانه مرد صالحی از اهل کربلا روضه میخواندم یکی شبی بمنزل او رفتم که روضه
بخوانم کسی نیامد و من شروع کردم بروضه خواندن وقتیکه بعضی از روضه را خواندم در باز شد صاحب خانه برخاست گشودن در
لبهای خود برخواست و من مرثیه را قطع نکردم در آن حال دیدم که بانویی بمنبر آمده و بکلام من گوش میداد و دامن را بر سر کشیده و گریه میکرد تا
از روضه فارغ شدم که از نظر من غایب شد و صاحب خانه از او پرسید که بعد از پائین آمدن من از منبر دیده نماند که امثال این
حکایت و نظایر او اگرچه بطرق آحاد نقل شده الا آنکه بعضی از آنها محفوف بقرائنی است که افاده علم میکند بعد بدرستی آنکه ذکر آنها
جمعی از صلحا و ثقات در نقل داین است که جماعتی از زنهای اهل بحرین و قطیف مشاهده کرده اند در جمله از مجالس عزا امور عجیبه
مثل اینکه مشاهده کرده اند در مجالس عزا در مواضع متفرقه باینکونه در جمعی از زنان طاهرات و بنات فاطمیات که هر کدام
برهنه و اولاد گوبان مو پریشان بر سر و سینه زنان و آنها با اینحالت مشغول بودند بآنچه محتاج الیه عزاداری حضرت سید الشهدا است

سیاهش فرو خفتن در زیر دیگها و اسلوب طبخ با جمعی کثیرین از مرد و زن در مجلس عزا و غیر اینها از امور دیگر که با آنها محتاج باشد پس بسیاری از شیعیان
شنیده که الی این زنان و طاهرات مکوتات از غلبه داشت غش مینمودند در وقت مشاهده آن حالات و تمام نمیشود از غش خود شان مگر بعد از زوال
شدن این زنان و طاهرات آن شبها چی حسینی از زنان آنکه در داشت که بآنها غلبه میکند الا آنکه غش بر آنها عارض نشده و چیز پسند از زنان و طاهرات
شدند که شکسته [illegible] پس از آنها میگوید من دختر امیر المؤمنین ام کلثوم و این زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام و این حضرت خدیجه میباشد
و اما آنکه نور او از زمین تا آسمان ساطع میباشد و غلبه میکند نور آفتاب و ماه و زهره درخشنده را ما در این مظلوم شهید ستم آمده ایم
نمای ما دستهای در یکی وقت در امور متعلقه بعزای این مظلوم و شهید تا اینکه شرمسار نباشید فردای شما از ضیافت حاضران مجلس عزای
سید الشهداء و نجات باشید شما نزد مردان خود و نزد از این زنان که گریند که حاضر در مجلس شما پس من دوباره نصیحت و موعظه میکنم
برادران مؤمن را میگویم بشما باد از اینکه در وقت شنیدن امثال این قضیه بمقام انکار بر آیید و یا مستبعد بشمارید زیرا هر یک از این
قضیه ها و حکایتها اگر چه نقل شده بطریقه اخبار آحاد الا آنکه قدری در میان آنها مشترک و قدر متفق علیه که از آنها استنباط شده
حاضر شدن ارباب ارواحیکه برای ایشان این مقامات نورانیه است از مردان اهل عصمت و تابع آنها و از زنان و اهل عفت و تابعین ایشان
در جمله از مواضع یعنی موضع عزای حسین و دیدن جمیع از مردان و زنان این معصومین و این زنان طاهرات را در جسم شامل [illegible]
بر زندیه شان است جز این نیست از قبیل قطعیات ثابته بتواترات معنویه میباشد پس شما باید از آن بعقول حکایات نو تعقیب
و کوشش دادن بجلالت ناقلان صادقین در چیزی که راجع باشد بفضائل و مناقب آل رسول یا برای دوستان و موالی و ذکر کننده
ایشان که محزون میشوند بجهت عزای ایشان و بتواد هر گاه استبعاد و انکار نمائید چیز را پس میترسی از دور شدگان و مطرودان از حوض کوثر
بسبب تشییع نفس خود در انکار و استبعاد و بتابع طواغیت و شیاطین و دشمنان شیعیان معصومین طاهرین بتحقیق خبر داد مرا سید جلیل و عالم نبیل
صاحب شأن [illegible] و مفاخر کبیره و شعور ذکاوت وارث مجلس [illegible] سید مهدی ساکن غروی [illegible] و مشهور بقزوینی
[illegible] و ذکر آن در این مقام مناسبت و مناسبتش نیست که نقل کرد از بزرگان اهل حله و از بلی ایشان محمد آقا نامی که عالم بصیر و مورخ
و در فن شعر مهارت تمام داشت و قریب به بیست سال است که فوت شده میگوید در بغداد همسایه محمد بیک ابن ابراهیم بیک بودم که [illegible]
و در آنوقت زنده بود و صاحب مکنت و ثروت پدر او [illegible] و جدش از بزرگان اهل سنت بودند و از دولت عثمانیه نزد و منصوب
بودند در نهایت قرب و مرتبه و منزلت و در مجلس ایشان با اهم می نشستند و منافع املاک محمد بیک از بساتین و مزارع و اراضی که در بغداد
و حله و کربلا و غیر اینها داشت در هر سال برابر یک وقیه طلا میشد و او بود شاعر و متتبع کننده کتب اشعار و سیر و ادب و کتب لغات
از صحاح سته ایشان و غیر آنها متعصب و متعصب در مذهب خود نبود بلکه متزلزل و مضطرب بود در امر خود سید مغفور با بسیار
میان من و او مباحثات و مناظرات در باب خلافت امر و صایت بخوبی ماهیت و مرقت بیان آمد و بطول انجامید تا شبانی
نصف گذشت از نزد من برخواست و بخانه رفت در این زمان مردم بمرض و با مبتلا بودند پس برخواستم در آن [illegible] که در آن بودم
بستم [illegible] و وحشت غالب شد بخواب سپردم در میان خواب بیدار نم و یقظه بودم قریب صبح در آنحال ناگاه دیدم
در را بشدت زدند و مرا حرکت دادند پس ترسیدم و برخواستم گفتم کیستی پس شنیدم صدای محمد بیک را میگوید در را بگشا وقتیکه در را
گشودم داخل خانه شد دیدم رنگش تغیر یافته و زرد شده و از اضطراب زبانش بسته بدنش عرق کرده و عرق از سر و رویش مثل آب
از ناودان جاریست گفتم این چه حالت که در تو میبینم از زمانیکه از نزد من رفتی آیا از زنان و اطفال و منسوبان من بمرض و با
مبتلا شده اند گویا آهی کشید و افسوس شدیدی خورد و گفت ای کاش جمیع زنان و اطفال و منسوبان من بمرض و با مبتلا بودند
و آنچه بمن رسیده نمیرسید گفتم ترا چه رسیده گفت زمانیکه از نزد تو بمنزلم رفتم در رختخواب خوابیدم و در واقعه دیدم که قیامت
قیام کرده و خلق اولین و آخرین حاضر شد پس شد تمای احوال قیامت و صف بوتهای آن چنانکه در کتاب کریم فرموده وَتَرَى النَّاسَ
سُكَارَىٰ وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ یعنی می بینی مردمان را مست با اینکه نیستند آنها مستان لکن عذاب خدا شدید است پس از آن
دیدم از اهل جهنم باحوال مختلفه پس فوجی از آنها از شدت حرارت اشک و چشم و استخوانشان جاری میشد و فوج دیگر از ایشان
بزنجیرها در گردنشان بجهنم میکشیدند و همچنین دیدم سایر مردم را در فغان و ضجه بعدد آنکه جمیع کثیری را دیدم که زبانشان از شدت
حرارت از دهان خارج شده و من در این حالت بودم از شدت حرارت و عطش پس دیدم از دور علم بزرگی نصب شده و از
و سایه آن علم کشیده شده [illegible] بمن بودند گفتم کیست این علم گفتند [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] علیه السلام [illegible]

حکایت عجیبه

پس من سرعت کردم بسوی عالم زمانیکه بآن رسیدم حوض بزرگی دیدم در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام پس نور روی امیرالمؤمنین از نور آفتاب
بیشتر و آب حوض مثل نطعی بود سفید درخشید و امیر علیه السلام سیراب میشود بکاسه و قدحهای نورانی مانند ستارگان هرکسی که تشنه است
خود موج موج میزند پس گفتم یا امیرالمؤمنین امام انا ما ابن آب سیراب کن که بمیرم از شدت عطش کباب شد فرمود که سیراب
میکنم ترا بدو بسوی کسی که دوست میداشتی تا سیراب باشی گفت انقضای من از کلمات آنحضرت مضطرب گشته از شدت خوف
و فزع از خواب بیدار شدم و در غایت بودم که دیدی میگوید با دکتم تا مدت یک ماه ترقق سینه و از جیب و ملامت شدت
اهل بیت و بعضت میکردی پس تمرا کن و عمل شماکان و لعنت کن بشما را تا در کرده ای باشی که داخل شده ای در سایه آن رحمت عظمی میکرد
سر خود را فرو آورده و ذکر میکرد و میگفت اهل من فرمود که محمد بک بعد از این دعوت صاحب بصیرت شد که هرکه امر خود را از قوم دوستان
خود پنهان نتوانسته تذییل چهارم در اشاره بثواب و فضیلت آب دادن و آنچه در ایام متعلق بود و دلیل در آنکه اخبار در این باب
بحد تواتر بسوی رسیده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که اول ما یبدء به فی الآخرة صدقة الماء یعنی اول چیزیکه
ابتدا میشود در جزای آن در آخرت صدقه آبست و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که افضل الصدقة ابراد کبد حراء
یعنی افضل صدقه سرد کردن جگر گرم است و نیز از آنحضرت منقولست من سقی الماء فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة و من سقی
الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن احیا نفسا و من احیا نفسا فکانما احیا الناس جمیعا هرکه سیراب کند تشنه در جائیکه آب در آنجا یافت شود
مثل کسی است که یک بنده آزاد کرده باشد و کسی که سیراب نماید کسیرا در جائیکه آب یافت نشود مثل کسیست که نفسی زنده نماید و هرکس نفسی را
زنده کند چنانست که همه مردم را زنده کرده و از حضرت صادق مرویست که اعرابی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده
گفت مرا دعائی تعلیم فرما که بدان داخل بهشت بشوم پس فرمود طعام طعام کن و آب بده و سلام حضرت فرمود که آن مرد عرض کرد طاقت
ندارم فرمود که شتر داری عرض کرد بلی فرمود یک شتر را بکش و ببر بطرف آب و آبی بده که آب میکشند امید است که قبل از آنکه شتر تو
تلف شود بهشت ترا واجب گردد و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله نقل شده ان الله تعالی یحب ابراد الکبد الحری و من سقی
کبدا حراء من بهیمة او غیرها اظله الله تعالی یوم لا ظل الا ظله الحدیث بدرستیکه خداوند عالم دوست میدارد سیراب
نمودن جگر تشنه را از حیوان و غیره خداوند کریم جای میدهد او را در روز قیامت در سایه رحمت خود در روزیکه سایه نیست مگر سایه رحمت او و از ابن
عباس روایت شده قال اتی رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال ما عمل ان عملت به دخلت الجنة قال اشتر سقاء جدیدا ثم اسق فیها
حتی تخرقها فانک لا تخرقها حتی تبلغ بها عمل الجنة الحدیث

حاصل مضمون آنکه یکی از مردی بخدمت حضرت پیغمبر آمده و سؤال نمود که کدام عملست که بواسطه آن داخل بهشت میشوم فرمود مشکی تازه بگیر
و مردم را به آن سیراب کن تا پاره شود پس بدرستیکه تو از آن پاره نکنی تا برسی بعمل بهشت و از امام زین العابدین علیهما السلام مرویست قال من اطعم
مؤمنا من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و من سقی مؤمنا من ظمأ سقاه الله من الرحیق المختوم و من کسی مؤمنا کساه من
حاصل مضمون آنکه فرموده هرکه طعام دهد مؤمنی را در گرسنگی او طعام میکند خدای تعالی او را از میوه های بهشت و هرکه سیراب کند مؤمن تشنه را
سیراب میکند خدای تعالی او را از رحیق مختوم و هرکه لباس دهد مؤمنی را بپوشاند خدای تعالی او را از لباسهای سبز بهشت الحدیث و نیز آنکه این
الجلد الاحسنی بن عبدالله بدرستیکه روایت کرده عبدالرزاق سمعی که از علمای عامه و از احادیث شایست از ابن عقده مولی بنی هاشم
که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا صبح را با جوان بعد ملاقات نمود بسوی ما فرمود ای اصحاب من شب گذشته عمم حمزة ابن
عبدالمطلب و برادرم جعفر ابن ابیطالب را در خواب دیدم و در برابر ایشان یک طبق حلوا بود پس ساعتی از آن خوردند بعد از آن
حلوا گردید انگور شد پس ساعتی از آن خوردند که رطب شد و ساعتی از آن خوردند پس ملاقات من نزدیک شده گفتم پدر و مادرم فدای شما
کدام یک از اعمال افضل یافتید گفتند پدران و مادران فدای تو باد افضل اعمال را صلوات فرستادن بشما و سیراب
نمودن تشنگان و دوستی علی ابن ابیطالب را یافتیم ای محبان و خواهان آن ثواب بدرستیکه متعلق است آن آب زمانیکه
این درجه و منزلت داشته باشد پس چگونه خواهد بود فضیلت و منزلت آن در مجلس عزای سید الشهدا علیه السلام پس شکی نیست در اینکه
فضیلت آب دادن در مجلس عزا مضاعف و بیشتر خواهد بود و بعد از آنکه یقین که محقق اگر در سابق مجلس عزا بوده
و در شبه یکی از آنهایی که محتاج نیست بمعرفت دادن تشنه آب دادن و خدمت نمودن یکی از اهل این خدمات نفس خدمت کرد

ده‌اند گفت و نجات از این مشکل بجهت گشودن رحمت کرد فانی حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است پس حکم نه
چنین باشد زیرا چیزی که در شأن فضیلت او از منزلت مرجع اموال گرفته شود در راه محبت ایشان گر نه باشد نجات نمیکند الا آنکه شخص کامل در مرتبه محبت
و زیاد میشود درجات و فضیلت خادم در وقت خدمت خود و سقا در وقت آب دادن در حالت خضوع و ذکر سید الشهداء
افضل کسی است و میشود در آنحضرت است چنانکه صادق علیه السلام تعلیم کرده ایشان را که بگوید صلی الله علیک یا ابا عبد الله و سه مرتبه تکرار نماید
و تاکید شده این ذکر در شرب آب خوردن در مجلس عزا چنانکه در روایت داود رقی است که گفت بودم نزد حضرت صادق علیه السلام
اذا استسقى الماء فلما شربه رأيته قد استعبر واغرورقت عيناه بدموعه ثم قال لي يا داود لعن الله قاتل الحسين عليه السلام فما من
عبد شرب الماء فذكر الحسين عليه السلام ولعن قاتله الا كتب الله له مائة الف حسنة وحط عنه مائة الف سيئة
ورفع له مائة الف درجة وكأنما اعتق مائة الف نسمة وحشره يوم القيامة ثلج الفؤاد که آشامیدن آب خواست بعد از آنکه آب خورد چشمهای او
پر از اشک شده فرمود ای داود لعنت کند خدا قاتل حسین را پس نیست بنده که آب بخورد و یاد کند حسین علیه السلام را و لعن نماید
قاتل او را مگر آنکه بنویسد خدا برای او صد هزار حسنه و محو کند از او صد هزار سیئه و بلند نماید برای او صد هزار درجه و گویا که آزاد کرده
صد هزار غلام و محشور کند خدا او را در روز قیامت با خوشحالی و سرور و قلب شکفته پس هر که فکر کند در این روایت میداند
که آنچه که در این روایت از اعمال و مسندی هست بایستی که او در کتب علما و آنچه رسیدم بآن در کتاب
و آن حدیث این است که حکایت شده ان الصادق عليه السلام كان عنده رجل من اصحابه فلما امسيا وأدّيا الفرائض ثم اكلا الطعام
نام ذلك الرجل واشتغل الامام بالعبادة بين الصلوة والتضرع والبكاء والابتهال الى الله تعالى الى ان طلع الفجر فقام الامام
في ذلك الليل الى الصلوة فلما اصبحا قال ذلك الرجل وانا اتعجب من النجاة ولا ارجو ما ابلغ قال الامام ولم ذا قال لما كان من الكثرة
العبادة وتحمل الكرم عن نيل عن حسبانه فهو البكاء بكاء معك انك معصوم اعلاء ثم اعلى قال الامام عليه السلام وهل
الله تعالى الا ملك وما منها طالب الدنيا والآخرة الا الاحكام من ابن كيف يرجو النجاة مما انا عليه فقال الامام عليه السلام
عليك بالباطن على انبائي فضل له فضل ما اشتغلت به من العبادة والبكاء الى الصبح قال الرجل ما ذا فضلت به فقال عليه السلام
انك لما حملت على عليك العطش في اثناء النوم قمت واخذت الكوز وشربت الماء فذكرت الحسين عليه السلام وصليت عليه ولعنت
قاتله ثم رجعت الى مضجعك وانت نائم حاصل معنی آنکه نزد حضرت صادق علیه السلام یکی از اصحاب بود زمانیکه شب شد فریضه را
بجا آورده طعام میل کردند آنمرد خوابید و امام مشغول عبادت شد تا طلوع فجر پس امام علیه السلام در این شب صلاة نمود تا آنکه
صبح شد آنمرد عرض کرد که تعجب دارم بجهت از نجات امیدی ندارم دیگر امیدی نمیدارم حضرت فرمود چرا عرض کرد در صورتیکه حالت شما چنین باشد
از کثرت عبادت و دور شدن خواب از چشمهای شما از خوف خدا و گریه کردن مانند گریه زن بچه مرده با اینکه تو معصومی در
اعلی درجه عظمت و خلق فرموده خدا آسمانها و آنچه در آنهاست و دنیا و آخرت را مگر بخاطر شما اهل بیت پس چگونه امید نجات کنم من
و حال آنکه نیست پس امام علیه السلام فرمود که تو تشنه شدی و برخاستی که برابر است فضیلت آن با فضیلت آنچه که من مشغول شدم
پس آنمرد عرض کرد که در شب گذشته چه عملی کردم فرمود بدرستی زمانیکه خوابیده بودی عطش تو را غلبه کرد در اثنای خواب بیدار شدی و کوزه
آب خوردی و امام حسین علیه السلام را یاد آوردی و صلوات فرستادی و لعن بر قاتل او کردی و بعد در خوابگاه خود خوابیدی این بود
عملی که فضیلت برابر با آن شد پس بشنید ای مؤمن این روایت را باید معتقد باشیم و آن است که بگوئیم مقصود معصوم علیه السلام
از آنکه صلوات فرستادن بر حسین علیه السلام و لعن بر قاتل او برابر میشود با فضیلت آنچه که من کردم از عبادت و گریه تا صبح نه از جهت
کیفیت عمل او بقطع نظر از مرتبه عصمت و خلافت و ولایت مطلقه پس زمانیکه امر اشتباه بر تو آن که در اینجا سر لطیف و وجه شریفی است
در ذکر اشتغال او با سید الشهداء در وقت خوردن آب این فضیلت که ذکر شده گفت که ذکر آن مظلوم در حال عطش بود در وقت
آب خوردن لازم داشته یاد عطش او را و آنحالی که اعدا در حین شهادت بود و بعد دنیا در قلب ذاکر را و اشک چشم او جاری شود
بیکدفعه یا حتی کنت مسک فالوز فوزا عظیما یعنی ای کاش بودیم با تو در سهم بفوز عظیم و داخل میشود در حزب شهدا و کرده میشود
داخل میشود این که از او در روز و شب ده مرتبه بعد از آب خوردن و میرسد بآنچه وعده داده شده از جهت استحقاق بجهت آنکه
این امور کاشف است از تحقق حکمة نور آنچه یعنی ملکة الولایة و از آنکه دوست و گاه باعث میشود این تذکر و ذکر مایه خلاص شدن از
عقوبات برزخ و وسیله رسیدن بعالی درجه فرح و سرور در نشأه برزخیه و حکایت شده که شخصی بود از تبع سلطان اعظم

دهقان [illegible] را در خواب دید در حالت خوبی [illegible] و در بر لباس فاخر و در سر تاج سلطنت گذاشته اند و پرسیدم بچه عمل
باین مرتبه رسیدی گفت قسم بخدا که گذشت حق تعالی از گناهان من و رسیدم باین مرتبه عظیمه بسبب یک عمل در حق سکینه و آن قصه چنان
بود که [illegible] در ایام حیاتم شبی که بسیار گرم بود و عطش من غالب بود از خواب بیدار شدم و [illegible] کنیزان را صدا کردم که
آب بیاورند کنیزی از ایشان بیدار نشدند و کاسه ای که مملو از آب و در میان برف و یخ سرد شده بود مرا نزدیک بود پس
عطش مرا [illegible] آورده بار دیگر آنها را صدا کردم باز کنیزی از ایشان از خواب بیدار نشد پس قصد کردم که ایشان را عذاب نمایم
در آن وقت متذکر شدم عطش حضرت سید الشهدا را با [illegible] که در حالت شهادت داشت [illegible] ترک کردم عذاب ایشان [illegible]
کنیزان [illegible] پس گریستم [illegible] و غش مرا عارض شد حال این مرتبه عظمی و عطیه کبری که مراست
بسبب ذکر عطش آنحضرت و گریستن بجهت اوست و عجب تر از این [illegible] و قریب به سالت
وفات نموده [illegible] سید الشهدا روحی له الفداه بود [illegible]
اینکه ذکر [illegible] سید الشهدا علیه السلام [illegible] مرتبه [illegible] و میگفت یا ابتاه [illegible]
[illegible] و عجب این بود که در حالت مستی هم ترک ذکر حسین علیه السلام نکرد و بعد از
وفات او [illegible] در خواب دید در حالت خوبی [illegible] و در غایت فرح و شادی پرسید [illegible]
[illegible] شراب خوردن [illegible] گفت [illegible] شراب خوردن مبتلا شدن بعذاب دردناک [illegible]
در جهنم [illegible] زیرا که تو شرب خمر [illegible] ذکر کردی و یاد [illegible] کشیدن مرا [illegible] حسین فراموش کردی [illegible]
که هیچ وقت [illegible] پس [illegible] قصد کردند مرا بجهنم اندازند سید الشهدا علیه السلام ایشان را منع نمود
بعد از آن عطا فرمود حق تعالی این عطیه کبری [illegible] برکت آنحضرت [illegible] این حکایت [illegible] ذکر نمود [illegible]
[illegible] گفت [illegible] در نقل صادق [illegible] بعد از آن بگویم ای اخوان
روحانی و دوستان ایمانی هرگاه [illegible] آنچه ذکر نمودم [illegible] سید الشهدا علیه السلام شیعیان خود را
[illegible] آنحضرور در وقت آب خوردن [illegible] خود [illegible] پس نظر کن که آنحضرور چگونه معدن
جود و کرم و منبع رحمت و مروت [illegible] که اراده نموده [illegible] که رسید آن شهدا یکدفعه
بعد نظر کن [illegible] آنحضرت [illegible] در آنحال که فرمود [illegible] پس اراده نمود آنحضرت
اینکه عطا کند [illegible] گریه کردن بطریق جزع مکروه است
مطلق [illegible] جزع نمودن بر سید الشهدا علیه السلام [illegible] آنحضرور روحی له الفداه که مردم فارغ نمیشوند [illegible] جزع
[illegible] برادران و پدران و دوستان خود [illegible] بظلم و عدوان در بلاد غربت کشته شوند [illegible] آنها را
[illegible] جزع کردن [illegible] جزع کننده و کشته شده بظلم و عدوان در شهر غربت [illegible]
بر آنحضرت روحی له الفداه [illegible] مصیبت زدگان [illegible] چنین باشد و کدام مصیبت
[illegible] مصیبت آنحضرور [illegible] ذبح [illegible]
[illegible] ذبح [illegible] که مذبوح شد [illegible]
[illegible] پس هرگاه [illegible] حضرت امام رضا علیه السلام فرموده
فانه ذبح کما یذبح الکبش [illegible] کلام امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] در کلام آنحضرور [illegible] پس اراده کرد
اینکه بیان [illegible] آن ملعون کشته [illegible] در مجمع مردم بسیار [illegible]
[illegible] ذبح کننده [illegible] ذبح کننده [illegible]
[illegible] ایشان گوسفند [illegible] ذبح [illegible]
پس کلام [illegible] ذکر کردیم و چگونه چنین نباشد [illegible] سید الشهدا علیه السلام [illegible]
[illegible] آن مذبوح [illegible] آنحضرت [illegible] از فقرات بسیار از زیارات ماثوره [illegible]

چنانکه خبر دار میشوی بآنها در موضع خود بعد ملاحظه نمانه پس اگر امام علیه السلام ملاحظه کرد در تشبیه ذبح آنحضرت ذبح گوسفند را و دیگر اگر
میشود نزد قصابی که ذبح کننده است از شروع نموده تیز کردن کارد و کشیدن کارد بر مذبح گوسفند و بر همه
نهادن و کشیدن و بجای دیگر و کشیدن او را بر مذبح بعد آن آب دادن قبل از ذبح و کارد بقوت کشیدن و سعی کردن
در سرعت آن با آه آه هزار هزار آه پس چگونه بجای آن آنکه ملاحظه شود در تشبیه که و تنست در کلام معصوم علیه السلام این امر
پس بعد از آنکه شمر لعین قفندق و لدای آن عمل آورد در وقت ذبح آنحضرت و عکس این امور را از شدت عداوت و کثرت عناد
چگونه تاب بیاورم اینکه بیان کنم غصه آنها را ایکه اذا جانب تفصیل جاری شود و اچگونه قوت بیاورد آنکه بنویسد و نقش کند این را
در کتب و نقش بودن بتصریح الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **مقدمه هفتم** در بیان تمامی
رنجها انبیاء و مرسلین و همچنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در وقت عبور ایشان از زمین کربلا اتفاق افتاده و همچنین در بیان نزول
ملائکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فوج فوج برای خبر شهادت سید الشهداء روحی له الفداء و همچنین در بیانات متعلقه باین باب پس از کتب
منتخب روایت شده ان آدم علیه السلام لما هبط الی الارض لم یر حواء فصار یطوف الارض فی طلبها فمر بکربلا فاغتم وضاق
صدره من غیر سبب وعثر فی الموضع الذی قتل فیه الحسین علیه السلام حتی سال الدم من رجله فرفع رأسه الی السماء وقال
الهی هل حدث منی ذنب آخر فعاقبتنی به فانی طفت جمیع الارض وما اصابنی سوء مثل ما اصابنی فی هذه الارض فاوحی الله الیه یا آدم
ما حدث منک ذنب ولکن یقتل فی هذه الارض ولدک الحسین ظلما فسال دمک موافقة لدمه فقال آدم ایکون الحسین
نبیا قال لا ولکنه سبط النبی محمد صلی الله علیه وآله فقال ومن القاتل له قال قاتله یزید لعین اهل السموات والارض
فقال آدم فای شیء اصنع یا جبرئیل فقال العنه یا آدم فلعنه اربع مرات ومشی خطوات الی جبل عرفات فوجد حواء
هنالک یعنی چون جناب آدم علیه السلام بزمین نازل شد حوا را ندید پس در طلب حوا بروی زمین میگردید که گذارش بکربلا
افتاده بی سبب محزون و دلتنگ گشته در زمینی که حضرت حسین بزمین افتاد و خون از پایش جاری شد سر خود را بسوی آسمان برداشت
و عرض کرد الهی آیا از من گناهی دیگر صادر شده که بسبب آن مرا عتاب کردی که همه روی زمین را گشتم و نرسید مرا از حزن مثل
آنچه در این زمین مرا رسید پس از جانب خداوند عالم وحی رسید که یا آدم گناهی از تو صادر نشده ولیکن فرزند تو حسین علیه السلام در این
زمین بظلم کشته میشود از این جهت خون تو بموافقت خون او جاری شد پس آدم عرض کرد آیا حسین پیغمبر است ندا رسید نه ولیکن سبط پیغمبر است که محمد
باشد آدم پرسید که کیست قاتل او خطاب رسید قاتلش یزید که لعین اهل آسمانها و زمینهاست آدم پرسید چه کنم یا جبرئیل عرض کرد
لعن کن بر او پس آدم چهار مرتبه او را لعنت کرده و چند قدم بسوی جبل عرفات رفت و حوا را در آنجا ملاقات کرد در کتاب بحار الانوار از
انس بن مالک از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت بوده فی العوالم عن الصحیح عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وآله
انه قال لما اراد الله ان یهلک قوم نوح اوحی الله الیه ان شق الواح الساج فلما شقها لم یدر ما یصنع بها فهبط جبرئیل فاراه
هیئة السفینة ومعه تابوت بها مائة الف مسمار وتسعة وعشرون الف مسمار فسمر بالمسامیر کلها السفینة الی ان بقیت خمسة مسامیر فضرب بیده الی مسمار منها
فاشرق بیده واضاء کما یضیء الکوکب الدری فی افق السماء فتحیر نوح فانطق الله المسمار بلسان طلق ذلق فقال انا علی اسم خیر الانبیاء
محمد بن عبد الله علیه السلام فهبط جبرئیل علیه السلام فقال له یا جبرئیل ما هذا المسمار الذی ما رأیت مثله فقال هذا باسم سید
الانبیاء محمد بن عبد الله علیه السلام اسمره علی اولها علی جانب السفینة الایمن ثم ضرب بیده الی مسمار ثان فاشرق وانار فقال نوح وما هذا
المسمار فقال هذا مسمار اخیه وابن عمه سید الاوصیاء اسمره علی جانب السفینة الایسر فی اولها ثم ضرب بیده الی مسمار ثالث فزهر واشرق
وانار فقال جبرئیل هذا مسمار فاطمة علیها السلام فاسمره علی جانب مسمار ابیها ثم ضرب بیده الی مسمار رابع فزهر وانار فقال جبرئیل
هذا مسمار الحسن فاسمره علی جانب مسمار ابیه ثم ضرب بیده الی مسمار خامس فزهر وانار واظهر النداوة فقال جبرئیل هذا مسمار الحسین فاسمره الی
جانب مسمار ابیه فقال نوح یا جبرئیل ما هذه النداوة فقال هذا الدم فذکر قصة الحسین علیه السلام وما تعمل الامة به فلعن الله قاتله وظالمه وخاذله
حاصل معنی آنکه زمانیکه اراده نمود حقتعالی که هلاک کند قوم نوح را وحی نمود بسوی او که شق کند الواح ساج را زمانیکه شق نمود آنها را
ندانست که با آنها چه سازد جبرئیل نازل شده و صورت کشتی را تعلیم نمود و با او تابوتی بود که در آن صد هزار مسمار بود و بیست و نه هزار
مسمار پس کشتی را بتمام میخها میخ کوب نمود تا پنج مسمار باقی ماند پس از آن یکی از آنها را برداشت و در دست او درخشید مانند ستاره درخشنده
در دست نوح درخشید مانند ستاره درخشنده در آسمان حضرت نوح متحیر شد پس خداوند آن مسمار را گویا



حدیث مسمار کشتی نوح

کرده بنده طلب آن صحیح گفت یا نوح من کیستم خیر انبیا محمد بن عبد الله علیه السلام هستم پس جبرئیل نازل شده گفت یا جبرئیل این مسمار بکه تعلق دارد امر کرد بنده نام چیست گفت این بنام سید انبیا محمد ابن عبد الله است پس آن را با دول کشتی بجانب راست بزن بعد مسمار دوم را برداشت او هم درخشیده و نورانی شد حضرت فرمود این مسمار چیست جبرئیل عرض کرد که این نام برادر و پسر عم او علی وصی او علیه السلام است بزن او را بجانب چپ کشتی نزد اول آن بعد مسمار سیم را برداشت او هم روشن و درخشنده و نورانی شد جبرئیل عرض کرد این هم بنام فاطمه علیها السلام است آن را بزن بجانب مسمار پدر او بعد مسمار چهارم را برداشت او هم درخشید و نورانی شد جبرئیل عرض کرد این بنام حسن علیه السلام است او را بزن نزدیک مسمار پدرش بعد مسمار پنجم را برداشت او هم درخشید و نورانی شد و رطوبتی از او ظاهر شد مانند خون جبرئیل عرض کرد این مسمار بنام حسین علیه السلام است لهذا او را بزن نزدیک مسمار برادرش حضرت نوح علیه السلام فرمود یا جبرئیل این رطوبت چیست عرض کرد این خون است پس ذکر نمود قصه حسین علیه السلام را و آنچه امت با او خواهند کرد پس لعنت کند خداوند عالم قاتل و ظالم و خوار کننده او را و از کتاب منتخب روایت شده ان نوحا لما رکب فی السفینة طافت به جمیع الدنیا فلما مرت بکربلاء اخذته الارض وخاف نوح الغرق فدعا ربه وقال الهی طفت جمیع الدنیا وما اصابنی فزع مثل ما اصابنی فی هذه الارض فنزل جبرئیل وقال یا نوح فی هذا الموضع یقتل الحسین سبط محمد خاتم الانبیاء وابن خاتم الاوصیاء فقال ومن القاتل له یا جبرئیل قال قاتله لعین اهل سبع سموات وسبع ارضین فلعنه نوح علیه السلام اربع مرات فسارت السفینة حتی بلغت الجودی واستقرت علیه حاصل معنی آنکه زمانیکه حضرت نوح سوار کشتی شد جمیع دنیا را آن بگردید تا بکربلا رسید کشتی در آنجا بند شد و حضرت نوح از غرق ترسیده بدرگاه خداوند عالم متوجه شده عرض کرد الهی جمیع دنیا را گردیدم مرا خوفی مثل این زمین نرسید جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا نوح شهید میشود در این زمین امام حسین علیه السلام که سبط خاتم النبیین و سید الاوصیا است حضرت نوح پرسید یا جبرئیل قاتل او کیست عرض کرد قاتل او لعین ملعون آسمان و زمین است پس حضرت نوح چهار مرتبه او را لعن کرد و کشتی روانه شد تا بکوه جودی رسیده و در آنجا قرار گرفت و روی ان ابراهیم مر فی ارض کربلاء وهو راکب فرسا فعثرت به وسقط ابراهیم وشج رأسه وسال دمه فاخذ فی الاستغفار وقال الهی ای شیء حدث منی فنزل الیه جبرئیل وقال یا ابراهیم ما حدث منک ذنب ولکن هنا یقتل سبط خاتم الانبیاء وابن خاتم الاوصیاء فسال دمک موافقة لدمه قال یا جبرئیل ومن یکون قاتله قال لعین اهل السموات والارضین والقلم جری علی اللوح بلعنه بغیر اذن ربه فاوحی الله تعالی الی القلم انک استحققت الثناء بهذا اللعن فرفع ابراهیم یدیه ولعن یزید لعنا کثیرا وامن فرسه بلسان فصیح فقال ابراهیم لفرسه ای شیء عرفت حتی تؤمن علی دعائی فقال یا ابراهیم انا افتخر برکوبک علی فلما عثرت وسقطت عن ظهری عظمت خجلتی وکان سبب ذلک من یزید لعنه الله تعالی و روایت شده بدرستیکه حضرت ابراهیم علیه السلام از زمین کربلا عبور مینمود که اسب لغزید و حضرت از اسب افتاد و سر مبارکش شکسته خون جاری گشت حضرت شروع باستغفار نمود و عرض کرد چه چیز از من خطا سر زد جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا ابراهیم چیزی از تو سر نزده ولی چون در اینجا سبط خاتم انبیاء و فرزند سید اوصیا شهید میشود از اینجهت خون تو در اینجا جاری شد تا موافق شد بخون او فرمود یا جبرئیل قاتل او کیست گفت لعین اهل آسمان و زمین است و قلم جاری شد بر لوح بلعنش قبل از اذن خداوند عالم و خداوند عالم بقلم وحی نمود بدرستیکه تو مستحق ثنا شدی بسبب این لعن حضرت ابراهیم دستهای خود را برداشت یزید لعین را بسیار لعن نمود و اسب آمین گفت بزبان فصیح آنگاه حضرت ابراهیم باسب خود فرمود تو چه چیز دانستی که آمین گفتی عرض کرد یا ابراهیم من فخر میکردم بسبب سوار شدن تو بر من پس زمانیکه لغزیدم خوردم و تو از پشت من افتادی بسیار خجل شدم بسبب این از شومی یزید لعنه الله بود و روایت شده ان اسماعیل علیه السلام کانت اغنامه ترعی بشط الفرات فاخبره الراعی انها لا تشرب الماء من هذه المشرعة منذ کذا یوما فسأل ربه عن سبب ذلک فنزل جبرئیل وقال یا اسماعیل سل غنمک فانها تجیبک عن سبب ذلک فقال لها لم لا تشربین من هذا الماء فقالت بلسان فصیح قد بلغنا ان ولدک الحسین سبط محمد صلی الله علیه وآله یقتل هنا عطشانا فنحن لا نشرب من هذه المشرعة حزنا علیه فسألها عن قاتله فقالت یقتله لعین اهل السموات والارضین والخلائق اجمعین فقال اسماعیل علیه الصلوة والسلام اللهم العن قاتل الحسین علیه الصلوة والسلام حاصل مضمون آنکه گوسفندان اسماعیل علیه السلام در کنار شط فرات میچریدند پس شبان آنحضرت را خبر داد که گوسفندان چند روز است از فرات آب نمیخورند حضرت اسمعیل سبب آن را از خداوند تعالی سؤال فرمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا اسمعیل جهت آن را از گوسفندان خود بپرس که تو بیان میکنند سبب آن را پس حضرت بگوسفندان فرمود چرا از آب این نهر نمیخورید گوسفندان بزبان فصیح عرض کردند بما که خبر رسیده فرزند تو حسین که سبط محمد است در اینجا تشنه شهید میشود از اینجهت ما از این نهر آب نخوریم بسبب محزون بودن پس حضرت

از قتل آنسرور پس سلیمان گرد شهید میکند او را لعین اهل آسمان و زمینها داند مردم حضرت سماعیل عرض کرد خدایا لعنت کن بر قاتل حسین

جناب موسی

روایت شده و روی ان موسی کان ذات یوم سائرا ومعه یوشع بن نون فلما جاء الی ارض کربلا انخرق نعله وانقطع شراکه ودخل الحسک فی رجلیه وسال دمه فقال الهی ای شیء حدث منی فاوحی الیه ان هنا یقتل الحسین وهنا یسفک دمه فسال دمک موافقة لدمه فقال رب ومن یکون الحسین قیل له هو سبط محمد المصطفی وابن علی المرتضی قال ومن یکون قاتله فقیل هو لعین السمک فی البحار والوحوش فی القفار والطیر فی الهواء فرفع موسی علیه السلام یدیه ولعن یزید ودعا علیه وامن یوشع بن نون علی دعائه ومضی لشأنه حاصل مضمون آنکه جناب موسی علیه السلام با یوشع ابن نون روزی میرفتند چون بزمین کربلا رسیدند نعلین حضرت موسی علیه السلام پاره شد و بند آن گسیخت و خار در پای مبارکش خلید و خون جاری شد عرض کرد الهی چه چیز از من صادر شد که چنین شد وحی آمد که درینجا حسین علیه السلام را شهید میکنند و خونش ریخته گردد جاری شد خون تو بجهة موافقت بخون او عرض کرد بار خدایا حسین کیست جواب رسید که سبط محمد مصطفی و فرزند علی مرتضی است عرض کرد قاتلش کیست ندا رسید لعین ماهیها در دریا و وحشیها در بیابان و مرغها در هوا حضرت موسی دستهای خود را بلند فرمود و لعن یزید را نفرین کرد و یوشع بن نون آمین گفت و روانه شدند

جناب سلیمان

و روی ان سلیمان علیه السلام کان یجلس علی بساطه ویسیر فی الهواء فمر ذات یوم وهو سائر فی ارض کربلا فادارت الریح البساط ثلاث دورات حتی خافوا السقوط فسکنت الریح ونزل البساط فی ارض کربلا فقال سلیمان للریح لم سکنت فقالت ان هنا یقتل الحسین علیه السلام فقال ومن یکون الحسین قالت هو سبط محمد المختار وابن علی الکرار فقال ومن قاتله قالت لعین اهل السماوات والارضین یزید فرفع سلیمان یدیه ولعنه ودعا علیه وامن علی دعائه الانس والجن فهبت الریح وسار البساط الحدیث

حاصل مضمون آنکه حضرت سلیمان بر بساط نشسته در هوا سیر میفرمود روزی در سیر خود بزمین کربلا عبور کرد باد بساط او را سه مرتبه گردانید چنانکه ترسیدند از افتادن پس باد ساکن شد بساط نازل شد بزمین کربلا پس حضرت سلیمان از باد پرسید که چرا ساکن شدی عرض کرد درینجا شهید میشود حسین فرمود حسین کیست عرض کرد سبط محمد مختار و فرزند علی کرار است حضرت فرمود قاتلش کیست عرض کرد لعین اهل آسمان و زمینها یزید حضرت دستهای خود را بلند فرمود و لعن و نفرین کرد و نفرین آنحضرت را جن و انس آمین گفتند پس باد وزید و روانه شدند

جناب عیسی

و روایت شده و روی ان عیسی کان سائحا فی البراری ومعه الحواریون فمروا بکربلا فراوا اسدا کاسرا قد اخذ الطریق فتقدم عیسی الی الاسد فقال له لم جلست فی هذا الطریق ولا تدعنا نمر فیه فقال الاسد انی لم ادع لکم الطریق حتی تلعنوا قاتل الحسین علیه السلام فقال عیسی علیه السلام ومن یکون الحسین قال هو سبط محمد النبی الامی وابن علی الولی قال ومن قاتله قال قاتله لعین الوحوش والذباب والسباع اجمع خصوصا ایام عاشورا فرفع عیسی علیه السلام یدیه ولعن یزید ودعا علیه وامن الحواریون علی دعائه علیه الصلوة والسلام فتنحی السبع عن طریقهم ومضوا لشأنهم وعن المفید فی الارشاد بالاسناد الی ام سلمة حاصل مضمون آنکه حضرت عیسی علیه السلام در بیابانها سیاحت میفرمود با حواریین عبورشان بزمین کربلا افتاد دیدند شیر بیشه سر راه ایشان را گرفته حضرت عیسی پیش آمده فرمود چرا درین راه نشسته و ما را نمیگذاری بگذریم شیر بزبان فصیح عرض کرد من نمیگذارم شما را از اینجا بگذرید تا لعن نمائید یزید قاتل حسین را پس حضرت عیسی پرسید حسین کیست عرض کرد سبط نبی امی و فرزند علی ولی پس حضرت عیسی دستهای خود را بلند کرده یزید را لعن و نفرین نمود و حواریین آمین گفتند در آنحال شیر از سر راه کناره کرد و ایشان گذشتند

حدیث ام سلمه

و از شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب ارشاد باسناد خود از ام سلمه روایت کرده انها قالت خرج رسول الله صلی الله علیه وآله من عندنا ذات لیلة فغاب عنا طویلا ثم جاءنا وهو اشعث اغبر ویده مضمومة فقلت له یا رسول الله ما لی اراک شعثا مغبرا فقال اسری بی فی هذا الوقت الی موضع من العراق یقال له کربلا فاریت فیه مصرع الحسین ابنی وجماعة من ولدی واهل بیتی فلم ازل القط دماءهم فها هی فی یدی وبسطها الی فقال خذیها واحتفظی بها فاخذتها فاذا هی شبه تراب احمر فوضعته فی قارورة وسددت راسها واحتفظت به فلما خرج الحسین علیه السلام من مکة متوجها نحو العراق کنت اخرج تلک القارورة فی کل یوم ولیلة فاشمها وانظر الیها ثم ابکی لمصابه فلما کان یوم العاشر من المحرم وهو الیوم الذی قتل فیه الحسین اخرجتها فی اول النهار وهی بحالها ثم عدت الیها آخر النهار فاذا هی دم عبیط فصحت فی بیتی وبکیت وکظمت غیظی مخافة ان یسمع اعداؤهم بالمدینة فیسرعوا بالشماتة فلم ازل حافظة للوقت والیوم حتی جاء الناعی ینعاه فحقق ما رایت الحدیث

حاصل مضمون آنکه شبی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله شبی از نزد ما بیرون رفت و مدت طویلی از ما غایب شد بعد از آن تشریف

بود و در جامه که کرده غبارآلوده شده و یک دست بهم کرده بسته بود عرض کردم یا رسول الله چه شده است که غبارآلوده و پریشانی فرمود در این
ساعت از زمینی از عراق برگشتم که آنرا کربلا میگویند و حاضر شدم در مصرع فرزندم حسین و جمعی از اولاد و اهل بیتش و من ... خونهای ایشان
را بر میگیرم پس دست مبارک خود را گشود و در دست من ... آنرا بمن داد و فرمود بگیر ای خواهر و نگهدار پس من آنرا گرفتم و آن شبیه بود بخاک سرخ
پس آنرا در شیشه گذاشته و سرش را بسته محکم داشتم پس چون حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق بیرون رفت من در هر روز و شب آن شیشه را بیرون میآوردم
و بآن خاک نظر کرده استشمام مینمودم و میگریستم تا روز عاشورا که روز شهادت آنحضرت شد آن شیشه را بیرون کردم در اول
روز بحال خود بود و دیدم بعد از آخر آن روز که آمدم بنزد آن شیشه دیدم آنخاک خون شده پس در خانه خود نوحه زدم و گریه نمودم و خود
را ترسیدم که مبادا دشمنان ایشان که در مدینه بودند بشنوند و شماتت نمایند ساکت میبودم پس همیشه حفظ وقت و روز مینمودم تا آنکه
آمد خبر مرگ را آورد و پس آنچه دیده بودم محقق گشت مولف گوید آنچه در این باب از طریق عامه وارد شده است که بعضی ...
ذکر نموده در کتاب خود در مسایلی که عشره و خارج بوده ... از امیر المؤمنین علیه السلام و عایشه و احمد از علی علیه السلام و ابو جعفر از ...
و از زینب بنت جحش طبرانی در کبیر از آنحضرت علیه السلام و از ابی امامه ... و ابن عباس که ام سلمه و ام الفضل ...
ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال قام من عندي جبرئيل عليه السلام من قبل فحدثني ان الحسين عليه السلام يقتل بشط
الفرات وقال هل لك ان اشمك من تربته قلت نعم فمد يده فقبض قبضة من تراب فاعطانيها فلم املك عيني ان فاضتا ...
یعنی حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود جبرئیل پیش از این نزد من آمد و خبر داد که بدرستی حسین علیه السلام شهید میشود در کنار
شط فرات و گفت آیا میخواهی که ببویانم ترا از تربت او گفتم بلی پس جبرئیل دست خود را دراز کرد و قبضه از
تربت او گرفت و بمن داد که بی اختیار اشک از چشمهایم جاری گشت ابن سعد طبرانی از عایشه مرفوعا روایت کرده که اخبرني جبرئيل
عليه السلام ان ابني الحسين عليه السلام يقتل بعدي بارض الطف وجاءني بهذه التربة واخبرني ان فيها مضجعه ... ابن سعد
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول ... فرمود خبر داد مرا جبرئیل که فرزندم حسین شهید میشود بعد از من در زمین کربلا و این تربت را
آورد و خبر داد که آنجا مدفن او خواهد بود و در روایت دیگر ابن سعد از ام سلمه مرفوعا روایت کرده اخبرني جبرئيل ان ابني الحسين
يقتل بارض العراق فقلت لجبرئيل عليه السلام ارني تربة الارض التي يقتل بها فجاء فهذه تربتها ... للطبراني ...
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول فرمود خبر داد مرا جبرئیل بآنکه فرزندم حسین شهید میشود در زمین عراق گفتم بجبرئیل که بنما مرا تربت
آن زمین را که فرزندم شهید میشود پس آورد و این است تربت آن زمین و در روایت دیگر طبرانی روایت کرده مرفوعا از ام سلمه حضرت رسول خدا
ان جبرئيل كان معي في البيت فقال اتحبه فقلت اما في الدنيا فنعم قال ان امتك ستقتله ... فتناول جبرئيل من تربتها ...
فرمود بدرستیکه جبرئیل در خانه من بود ... گفت آیا دوست میداری حسین را گفتم اما در دنیا بلی عرض کرد بدرستیکه امت تو زود شهید مینمایند او را
در زمینی که کربلا مینامند پس جبرئیل آورد از تربت آن و بمن نشان داد و در روایت دیگر که طبرانی و ابن سعد روایت کرده اند از زینب
بنت جحش مرفوعا از حضرت رسول صلی الله علیه وآله ان جبرئيل اتاني فاخبرني ان ابني هذا يقتل ... فقلت ارني تربته فاتاني بتربة حمراء
بدرستیکه جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که این فرزند مرا امت من شهید مینمایند گفتم نشان ده مرا تربتش را پس آورد مرا تربت سرخ
و در روایت دیگر از ابن عباس که از ام سلمه مرفوعا که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود ان جبرئيل اخبرني ان ابني هذا الحسين يقتل وانه اشتد غضب الله على من يقتله
بدرستیکه خبر داد جبرئیل مرا این فرزند من شهید میشود و شدید گردد غضب خدا بر قاتل او و در روایت دیگر از ابن سعد از عایشه مرفوعا
ان جبرئيل اراني التربة التي يقتل عليها الحسين ... فاشتد غضب الله على من يسفك دمه ... بدرستیکه جبرئیل نشان داد مرا تربت زمینی را که شهید میشود در آن
حسین علیه السلام و شدید میشود غضب خدا بر کسیکه خون او را بریزد و در روایت دیگر طبرانی در کبیر از عایشه مرفوعا یا عایشة الا
اعجبك لقد دخل علي ملك لم يدخل علي قط فقال ان ابنك هذا حسين مقتول وان شئت اريتك من تربته التي يقتل بها ... ترابا احمر
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود یا عایشه ترا تعجب نیاورم همانا داخل شد بر من ملکی در روز که نازل نشده بود پیش از آن گفت
بدرستیکه این فرزند من شهید خواهد شد گفت اگر میخواهی تربت که او در آن شهید میشود نشان دهم پس دست خود را دراز کرد و تربت سرخی بمن نمود
و ابن سعد ... در ارشاد از عایشه و ام سلمه مرفوعا نقل کرده که پیغمبر فرمود ان جبرئيل اخبرني ان ابني الحسين يقتل وهذه من تربة تلك الارض
بدرستیکه خبر داد جبرئیل مرا که فرزندم حسین علیه السلام شهید میشود و این تربت همان زمین است که در آن شهید میشود و دیلمی روایت کرده
از عایشه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرموده قال نعي الي الحسين عليه السلام واتيت بتربته واخبرت بقاتله

خبر داد مرا بشهادت فرزندم حسین و آوردند مرا از تربت او و خبر داد بمن قاتل او را و روایت نموده بغوی و ابن سکن و ابن
سکن بن مسنده و ابن عساکر از انس بن الحارث بن منبه قال ان ابني هذا يعني الحسين يقتل بأرض من أرض العراق يقال لها كربلاء فمن شهد ذلك منكم فلينصره
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه این فرزند من حسین علیه السلام شهید میشود در زمینی از زمین عراق که آنرا کربلا گویند هر که در آن وقت
حاضر باشد باید امداد و یاری او نماید و روایت کرده از حسین بن علی ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال كأني أنظر الى كلب أبقع يلغ في دماء أهل بيتي
یعنی بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که گویا من نظر میکنم بسگ ابلق که میلیسد خونهای اهل بیت من و روایت کرده طبرانی از معاذ
ان النبي صلى الله عليه وآله قال يزيد لا بارك الله في يزيد نعي الي الحسين وأتيت بتربته وأخبرت بقاتله والذي نفسي بيده لا يقتل بين
ظهراني قوم لا يمنعوه الا خالف الله بين صدورهم وقلوبهم وسلط عليهم شرارهم وألبسهم شيعا الحديث
یعنی بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یزید خدا مبارک نگرداند بر یزید خبر داده شد مرا بشهادت حسین علیه السلام و آوردند بمن از تربت آن و خبر داده شد
بمن قاتل او را قسم بآنکسیکه جان من در دست اوست کشته نمیشود میان قومیکه منع از قتل او نشوند مگر اینکه مخالفت افکند خدا میان سینه
و دلهای آنقوم و مسلط میکند خدا بر ایشان شریران ایشان را و ایشان را فرقه فرقه میپوشد و روایت کرده ابن عساکر از عبد الله بن عمرو بن العاص
مرفوعا ان يزيد لا بارك الله في يزيد الطعان اللعان اما انه نعي الي حبيبي وسخيلي حسين أتيت بتربته ورأيت قاتله اما انه لا يقتل
بين ظهراني قوم فلا ينصروه الا عمهم الله بعقاب الحديث خدا برکت ندهد یزید را بدرستیکه خبر داده شد مرا بشهادت حبیب و فرزند و جگر
گوشه‌ام حسین و آوردند تربت او را و بمن دیدم قاتل او را آگاه باش کشته نمیشود در میان قومیکه یاری نکنند او را مگر اینکه خدا عذاب را
بهمه آنها نازل میکند و روایت کرده ابن حجر از اصبغ بن نباته قال اتينا مع علي عليه السلام موضع قبر الحسين فقال علي عليه السلام ههنا
مناخ ركابهم وهذا موضع رحالهم وههنا مهراق دمائهم فتية من آل محمد يقتلون بهذه العرصة تبكي عليهم السماء والارض الحديث
گوید که آمدیم با علی علیه السلام بموضع قبر حضرت حسین پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که اینجا خوابیدن شترهای ایشان و موضع بارهای ایشان و اینجا است محل
ریختن خونهای ایشان جوانانند از آل محمد علیهم السلام در این میان کشته میشوند که گریه میکند بر ایشان آسمان و زمین پس همه اینها را روایت کرده‌اند
اند حدیث را علمای عامه در کتب و صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی روایت کرده باسناد خود از عبد الله ابن عباس قال كنت مع امير
المؤمنين عليه السلام في خروجه الى صفين فلما نزل بنينوى وهو بشط الفرات قال بأعلى صوته يا ابن عباس أتعرف هذا الموضع
فقلت له ما أعرفه يا امير المؤمنين فقال علي عليه السلام لو عرفته كمعرفتي لم تكن تجوزه حتى تبكي كبكائي قال فبكى طويلا حتى اخضلت لحيته
وسالت الدموع على صدره وبكينا معا وهو يقول أوه أوه ما لي ولآل أبي سفيان ما لي ولآل حرب حزب الشيطان وأولياء الكفر صبرا يا أبا عبد الله
فقد لقي أبوك مثل الذي تلقى منهم ثم دعا بماء فتوضأ وضوء الصلاة فصلى ما شاء الله أن يصلي ثم ذكر نحو كلامه الأول الا انه نعس
عند انقضاء صلاته وكلامه ساعة ثم انتبه فقال يا ابن عباس فقلت ها أنا ذا فقال ألا أحدثك بما رأيت في منامي آنفا عند رقدتي فقلت
نامت عيناك ورأيت خيرا يا امير المؤمنين عليه السلام قال رأيت كأني برجال قد نزلوا من السماء معهم أعلام بيض قد تقلدوا سيوفهم
وهي بيض تلمع وقد خطوا حول هذه الأرض خطة ثم رأيت كأن هذه النخيل قد ضربت بأغصانها الأرض تضطرب بدم عبيط
وكأني بالحسين عليه السلام سخلي وفرخي ومضغتي ومخي قد غرق فيه يستغيث فلا يغاث وكأن الرجال البيض قد نزلوا من السماء
ينادونه ويقولون صبرا آل الرسول فانكم تقتلون على أيدي شرار الناس وهذه الجنة يا أبا عبد الله اليك مشتاقة ثم يعزونني ويقولون
يا أبا الحسن أبشر فقد أقر الله به عينك يوم يقوم الناس لرب العالمين ثم انتبهت هكذا والذي نفس علي بيده لقد حدثني الصادق المصدق
أبو القاسم عليه السلام اني سأراها في خروجي الى أهل البغي علينا وهذه أرض كرب وبلاء يدفن فيها الحسين وسبعة عشر رجلا
من ولدي وولد فاطمة وانها لفي السماوات معروفة تذكر أرض كرب وبلاء كما تذكر بقعة الحرمين وبقعة بيت المقدس ثم قال يا ابن عباس اطلب لي
حولها بعر الظباء فوالله ما كذبت ولا كذبت وهي مصفرة لونها لون الزعفران قال ابن عباس فطلبتها فوجدتها مجتمعة فناديته
يا امير المؤمنين عليه السلام قد أصبتها على الصفة التي وصفتها لي فقال علي عليه السلام صدق الله ورسوله صلى الله عليه وآله
ثم قام يهرول اليها فحملها وشمها وقال هي هي بعينها أتعلم يا ابن عباس ما هذه الأبعار هذه قد شمها عيسى بن مريم عليه السلام وذلك انه
مر بها ومعه الحواريون فرأى ههنا الظباء مجتمعة وهي تبكي فجلس عيسى عليه السلام وجلس الحواريون معه فبكى وبكى الحواريون وهم
لا يدرون لم جلس ولم بكى فقالوا يا روح الله وكلمته ما يبكيك قال أتعلمون أي أرض هذه قالوا لا قال هذه أرض يقتل فيها فرخ
الرسول أحمد صلى الله عليه وآله وفرخ الحرة الطاهرة البتول شبيهة أمي ويلحد فيها طينة أطيب من المسك لأنها طينة الفرخ المستشهد

وهکذا یکون طینة الانبیاء واولاد الانبیاء علیهم السلام فهذه الظباء تکلمنی وتقول انها ترعی فی هذه الارض شوقاً الی تربة الفرخ المبارک
وزعمت انها آمنة فی هذه الارض ثم ضرب بیده الی هذه الصیران فشمها وقال هذه بعر الظباء علی هذا الطیب لمکان حشیشها اللهم ابقها
ابداً حتی یشمها ابوه فیکون له عزاء وسلوة قال فبقیت الی یوم الناس هذا وقد اصفرت لطول زمنها وهذه ارض کرب وبلاء ثم قال بارفع صوته یا رب
عیسی بن مریم لا تبارک فی قتلته والمعین علیه والخاذل له ثم بکی بکاء طویلاً وبکینا معه حتی سقط لوجهه وغشی علیه طویلاً ثم افاق
فاخذ البعر فصره فی ردائه وامرنی ان اصرها کذلک ثم قال یا ابن عباس اذا رایتها تنفجر دماً عبیطاً ویسیل منها دم عبیط فاعلم ان ابا عبد الله قد
قتل بها ودفن قال ابن عباس فوالله لقد کنت احفظها اشد من حفظی لبعض ما افترض الله عز وجل علی وانا لا احلها من طرف کمی فبینما انا نائم فی البیت
اذ انتبهت فاذا هی تسیل دماً عبیطاً وکان کمی قد امتلأ دماً عبیطاً فجلست وانا باک وقلت قد قتل والله الحسین والله ما کذبنی علی قط فی
حدیث حدثنی ولا اخبرنی بشیء قط انه یکون الا کان کذلک لان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یخبره باشیاء لا یخبر بها
غیره ففزعت وخرجت وذلک عند الفجر فرایت والله المدینة کانها ضباب لا یستبین منها اثر عین ثم طلعت الشمس فرایت کانها منکسفة
ورایت کان حیطان المدینة علیها دم عبیط فجلست وانا باک فقلت قد قتل والله الحسین علیه السلام وسمعت صوتاً من ناحیة البیت وهو یقول
اصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الامین ببکاء وعویل ثم بکی باعلی صوته وبکیت فاثبت عندی تلک الساعة وکان شهر المحرم
یوم عاشوراء لعشر مضین منه فوجدته قتل یوم ورد علینا خبره وتاریخه کذلک فحدثت هذا الحدیث اولئک الذین کانوا معه فقالوا
والله لقد سمعنا ما سمعت ونحن فی المعرکة ولا ندری ما هو فکنا نری انه الخضر سلام الله علینا وعلیه

فاضل مضمون آنکه گفت بودم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سفریکه بصفین تشریف میبردند پس چون به نینوا نازل شد که عبارت از شط فرات است با
آواز بلند فرمود یا ابن عباس آیا این زمین را میشناسی عرض کردم نه یا امیرالمؤمنین فرمود اگر میشناختی از اینجا چنانکه من میشناسم از اینجا نمیگذشتی تا مثل من گریه
نمیکردی پس آنحضرت گریه بسیاری نمود تا محاسن شریفش تر شد و اشک چشم بر سینه مبارکش جاری گشت و ما هم با او گریستیم و حضرت
میفرمود آوه آوه مرا چکار است با آل ابوسفیان و مرا چکار با حزب شیطان و اولیای کفر صبر کن یا اباعبدالله بتحقیق رسیده بپدرت
مثل آنچه بتو میرسد از ایشان بعد از آن آب خواست و وضو گرفت و نماز گزارد آنقدر که خدا خواسته بود بعد ذکر نمود آن کلام اول را
دیگر بعد از فراغت از نماز و کلام ساعتی بخواب رفت بعد بیدار شد و فرمود یا ابن عباس آیا خبر بدهم ترا بآنچه که حالا در خواب دیدم
عرض کردم یا امیرالمؤمنین خیر است آنچه دیده فرمود دیدم که مردان چند که علمهای سفید بر دوش و شمشیرهای درخشنده بسته بودند از آسمان نازل
شده و خطی اطراف این زمین کشیدند بعد دیدم گویا این درختان خرما بر زمین زده شده و شاخهای آنها زمین از خون تازه موج میزند
و فرزندم حسین را دیدم که در آن خون غرق و استغاثه مینماید و کسی هم یاری نمیکند مردان سفید پوش چند دیدم که از آسمان نازل شده او را ندا
میکردند و میگفتند صبر کنید ای آل رسول بدرستیکه شما کشته میشوید بدست اشرار مردم و این بهشت یا اباعبدالله بسوی تو مشتاق است بعد
تسلیت میدادند مرا و میگفتند یا اباالحسن بشارت باد ترا که خداوند روشن میگرداند چشمهای ترا در روز قیامت بعد بیدار شدم چنانکه
می‌بینی قسم به آنکه جان علی در دست او است خبر داده بود پیغمبر صادق و مصدق علیه السلام بدرستیکه من زود خواهم دید این زمین را در وقت
رفتن بسوی اهل بغی و این زمین کرب و بلا که در آن دفن میشود حسین و هفده نفر از اولاد من و فاطمه و این زمین در آسمانها معروف است
بزمین کرب و بلا چنانکه ذکر میشود بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس بعد فرمود یا ابن عباس طلب نما در اطراف این زمین پشکلهای آهو
بجهت آنکه دروغ نگفته‌ام و بمن دروغ گفته نشده رنگ آن پشکلها زرد مانند رنگ زعفران ابن عباس گوید آنها را طلب کرده دیدم جمع شده
ندا کردم یا امیرالمؤمنین یافتم آنها را بطوریکه بمن وصف کرده بودی حضرت فرمود که راست گفته خدا و رسول او و بعد حضرت بسرعت
تشریف آورده بسوی آنها برداشت و بو کرد و فرمود همینست بعینه ای پسر عباس آیا میدانی چیست این پشکلها اینهاست که عیسی بن مریم آنها را
بو کرده و هنگامیکه با حواریین از این زمین میگذشت دیدند اینجا آهوان جمع شده گریه میکردند حضرت عیسی و حواریون نشسته با آنها گریستند و حواریین
نمیدانستند که حضرت عیسی چرا نشست و گریست عرض کردند یا روح الله چه چیز ترا بگریه آورد فرمود آیا میدانید کدام زمین است اینجا عرض کردند
نه فرمود این زمینی است که کشته میشود در آن فرخ رسول احمد و فرزند حره طاهره بتول که شبیه مادر من میباشد و دفن میشود در اینجا و تربت این زمین
پاکیزه‌تر از مشک است زیرا که آن تربت سبط شهید شده است و همچنین است طینت انبیاء و اولاد انبیاء علیهم السلام و آهوان با من
حرف میزنند و میگویند که ما در اینجا چرا میکنیم از جهت شوق بطینت فرخ فرزند مبارک و گمان میکنند که در این زمین در امانند بعد حضرت
عیسی دست مبارک بآن پشکلها زده بو کرده و فرمود اینها پشکل آهوست در این گیاه که بجهت خوبی گیاهها خدایا باقی دار اینها را

بااستشمام نمود پس حسین در بوده شد برای او تقریب و تثبیت و ثابت کرد که تا امروز هیچ کسی از بنی اسرائیل زبان نزد شده و این آب زمین کربلا بعد از آن فرمود ای فلان این پاره ایست مبارک که هرگز نتوانند که فرزندم را در آن شهید کنند و اهل بیت من در آن دفن شوند پس ما را گریستیم بعد از آن خوشبو شد بعد از آن پس گرفت آن را و به ام سلمه داد و فرمود که هرگاه دیدی که خون تازه از آن آشکار گشت و جاری شد بدان که فرزندم کشته شده است و دفن شده ابن عباس گوید که شبی در خواب دیدم که خدا بر من عرض کرده بود و آن را در شیشه دیدم دفن در خانه خود خوابیده بودم بیدار شده دیدم از آن خون تازه جاری است دامن من پر از خون شد نشستم و شروع بگریه کردم و بخود گفتم بخدا که حسین کشته شده است و دروغ نگفته من و آنچه خبر داد بمن جبرئیل خبری نداده مگر آنکه چنانکه فرموده واقع شد زیرا که رسول صلی الله علیه و آله خبر داده بود و آن خبر راست بود و چیزی از آن غیر از او بکسی دیگر نرسید پس من با خوف از منزل بیرون شدم و وقت صبح بود که دیدم گویا شهرهای آن دیار را فرا گرفته که چشم چشم را نمی دید بعد از طلوع آفتاب دیدم که گویا منکسف شده و در و دیوار خون تازه ریخته نشسته شروع بگریه کردم و گفتم بخدا حسین کشته شد و شنیدم آوازی از طرف خانه که میگفت صبر کنید ای آل رسول کشته شد فرخ بتول و جبرئیل با ناله و گریه نازل شد و بعد از آن گریست و من هم گریستم پس ثبت نمودم آن وقت را نزد خود که ده روز از ماه محرم گذشته بود چون آن روز را و وقتیکه تاریخ خبر شهادتش رسید آنچنان بود و خبر دادم این خبر را بآنها که با او بودند گفتند بخدا بتحقیق شنیدیم آنچه تو شنیدی در آن معرکه بودیم و نمیدانستیم صاحب صدا را چون گمان داشتیم که جناب خضر بود و در کتاب قرب الاسناد از حضرت باقر علیه السلام مرویست قال مرّ امیر المؤمنین بکربلا فی اثنین من اصحابه قال فلما مرّ بها ترقرقت عیناه للبکاء ثم قال هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و ههنا تهراق دماؤهم طوبی لک من تربة علیک تهراق دماء الاحبة و فی امالی الصدوق بسنده عن هرثمة ابن ابی مسلم الحدیث که امیر المؤمنین با اصحاب خود بکربلا عبور فرمود چون بآنجا رسید چشمهایش پر از اشک شد فرمود اینجا محل خوابیدن شترهای ایشان و محل بار انداختن ایشان و محل ریختن خونهای ایشانست خوشا بحال تو ای خاک که ریخته میشود بر تو خونهای دوستان و در امالی صدوق بسند خود از هرثمة ابن مسلم قال غزونا مع امیر المؤمنین علی علیه السلام صفین فلما انصرفنا نزل بکربلاء فصلی بها الغداة ثم رفع الیه من تربتها فشمها ثم قال واهاً لک ایتها التربة لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغیر حساب فرجع هرثمة الی زوجته و کانت شیعة لعلی علیه السلام فقال الا احدثک عن ولیک ابی الحسن نزل بکربلاء فصلی ثم رفع الیه من تربتها فقال واهاً لک ایتها التربة لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغیر حساب قالت ایها الرجل فان امیر المؤمنین علیه السلام لم یقل الا حقاً فلما قدم الحسین قال هرثمة کنت فی البعث الذین بعثهم عبید الله بن زیاد لعنه الله فلما رأیت المنزل و الشجر ذکرت الحدیث فجلست علی بعیری ثم صرت الی الحسین علیه السلام فسلمت علیه و اخبرته بما سمعت من ابیه فی ذلک المنزل الذی نزل به الحسین علیه السلام فقال معنا انت ام علینا فقلت لا معک و لا علیک خلفت صبیة اخاف علیهم عبید الله بن زیاد لعنه الله قال فامض حیث لا تری لنا مقتلاً و لا تسمع لنا صوتاً فوالذی نفس حسین بیده لا یسمع الیوم واعیتنا احد فلا یعیننا الا اکبه الله تبارک و تعالی لوجهه فی جهنم

گوید در جنگ صفین در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در زمان مراجعت بکربلا نازل شده نماز صبح را در آنجا بجا آورد و از تربت آن زمین برداشته بو کرد و فرمود خوشا بحال تو ای خاک که از تو محشور میشوند جماعتی که بدون حساب داخل بهشت میشوند چون هرثمه بسوی زنش که شیعه بود برگشت گفت آیا خبر بدهم از مولای تو ابو الحسن علیه السلام چون بکربلا نازل شد نماز خواند بعد از آن از خاک آن زمین برداشته فرمود خوشا بحال تو ای خاک که از تو محشور میشوند جماعتی که بدون حساب داخل بهشت میشوند عیالش گفت ای مرد پیغمبر و امیر المؤمنین بجز حق نفرموده تا زمانیکه تشریف آورد حضرت حسین علیه السلام بعراق هرثمه میگوید من در میان جماعتی بودم که ابن زیاد لعنه الله آنها را بجنگ فرستاده بود و چون منزل و درخت را دیدم آن حدیث بخاطرم آمد و بشتر خود سوار شده آمدم بسوی امام حسین علیه السلام سلام دادم و آنچه از پدرش شنیده بودم در همان منزلیکه حضرت حسین علیه السلام نازل شده بود خبر دادم حضرت فرمود با منی یا بر من عرض کردم نه برای یاری حضرت و نه جنگ مرا دختری است از اذیت ابن زیاد لعنه الله میترسم فرمود برو بجائی که مقتل ما را نبینی و صدای ما را نشنوی قسم بآن کسیکه جان حسین در دست اوست امروز کسی استغاثه ما را نشنود و ما را یاری نکند مگر اینکه خدا او را برویش در جهنم میکشد و در مصباح از حضرت صادق علیه السلام روایت شده ان امیر المؤمنین علیه السلام قال در مصارع الشهداء ایها الناس لی علموا آیة تمضی فی هذه الارض ما اتی فیها من سبط من اولاد الانبیاء کلهم تشهد و اشیاعهم معهم استشهد لشهادة

ثم انه علیه السلام اطاف علی بعلیه فی تلک البقعة وهو مع ذلک خارج بعلیه من الرکاب وهو یقول هنا والله مناخ رکابنا
ومصارع شهدائنا لا یسبقهم بالفضل من کان قبلهم ولا یلحقهم من کان بعدهم ثم ترکه وحمل بعلیه علیه السلام الحدیث وسنذکره
جملة اخری من الاحادیث المتعلقة بهذا الباب فی ضمن ما یأتی من البیانات. حاصل مضمون آنکه میفرماید بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در وقت رسیدن باین بقعه شهیدان فرمود ای مردم چرا بدرستیکه دفن شده در این زمین دویست پیغمبر و دویست سبط از اولاد انبیا
که همه آنها شهید شده و تابعان ایشان هم شهید شدند بعد آنحضرت استر خود را در آن بقعه جولان داد و پای مبارک خود را از رکاب
بیرون کرده بود و میفرمود قسم بخدا اینجاست جای خوابیدن شتران و مصارع شهدا اینکه سبقت ننموده بر ایشان در فضل کسی که پیش
از ایشان بودند و لاحق نمیشود بایشان کسی از آینده کان پس از آن فرود آمده شروع بگریه نمود الحدیث و بزودی ذکر مینمائیم جمله اخری از اخبار
این باب متعلق است در ضمن بیانات آینده

## تذییلات ملکوتیه

تذییل اول در اشاره بمطالب عالیه و مقاصد جلیله
بدان آنچه از جمله اخبار متقدمه مستفاد میشود اینست بدرستیکه اخذ عهد و میثاق از پیغمبران در دار دنیا بنبوت پیغمبر ما سید المرسلین و ولایت
امیر المؤمنین سید الوصیین و ولایت اولاد معصومین او همه اینها بعد از علم و اطلاع انبیاء و مرسلین بود بشهادت سید الشهداء علیه السلام
بوحی خداوند عالم و یا بالهام او و کویا سرش ترحم و مهربانی باشد از خدای کریم نسبت بانبیاء بجهت اینکه چنین میشد هر آینه واقع میگشت از همه یا از بعض آنها
توقف در منندرج شدن تحت کروه رسول الله صلی الله علیه و آله و در تحت کروه شیعه امیر المؤمنین و اولاد معصومین علیهم السلام و قرار دادن بر خاتمیت
ایشان بنبوت مطلقه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت آل معصومین او و سبب شد این توقف و تعلل کردن در آن تنزل در درجات ایشان
بلکه باعث میشد که خدا سلب مرتبه نبوت ایشان کرده و لیکن وقتیکه خبر داد خدای تعالی ایشان را بشهادت سید الشهداء و خبر داد ایشان را بمصیبتهای عظیم
و بدل سید الشهداء جان و مال و همه ماسوی الله را در راه خدا و خبر دار شدند بصبر آنجناب که صبر نمود بر آن مصیبتهای عظمی اگر کسی از آن بر
روزها ریزند کرده تیره خواهد شد آنها سبقت نمودند بآرزوی منسلک بودن در شیعیان این دو سید بودن و در زیر لوا و حزب ایشان پس گرفت
خدا تعالی بعد از این از ایشان عهد و میثاق بنبوت مطلقه پیغمبر و ولایت آل طاهرین او پس همه بتمامی گفتند بتمامه اقرار دادیم بلکه
جمعی از بزرگان انبیاء و مرسلین علیهم السلام زمانیکه خبر دار شدند بشهادت سید الشهداء سؤال نمودند اینکه نشان دهد بایشان ملکوت حضرتش را
یوم الطف را و نشان داد خدا بایشان ملکوت آن روز را یعنی در عالم ظل بایشان و تعجب نمودند از صبر محمد و آل محمد در آن مصایب و تمنا کردند
که از این درجه صبر بدرستیکه اینها برگزیده و حجج خدا تعالی هستند بر همه مخلوق خدا پس آرزو نمودند مندرج بودن در گروه ایشان و منسوب بودن
بایشان و اگر بگوئی آنچه در این اخبار متقدمه ذکر شده در شأن جمعی از انبیاء و مرسلین علیهم السلام است و از کجا حکم نمائی بعموم در جواب
پس میگوئیم اینکه اخذ نمایند خدا تعالی عهد و میثاق از آنها بنبوت مطلقه رسول صلی الله علیه و آله و ولایت آل معصومین او از جمیع کثیر
از انبیاء و مرسلین بعد خبر رسید به آنها از شهادت سید الشهداء و خبر دار شدند ایشان از مصیبت روز طف ذکر شد و میگوئیم بدرستی آنچه میگوئیم
از امکان مذکور اگر چه از آنچه است که انکار نمودنش ممکن نیست الا اینکه سر دقیق که اشاره نمودیم بسوی او عموم را نمیرساند مگر اینکه
در مقام بیک نوعی تفصیل داده شود چنانکه مخفی نیست بر شخص فطن تفصیل او و اگر بگوئی این اخبار متقدمه نفی میکند ثبوت عالم ارواح
و عالم ذر او را باین بیان اگر چنانکه عالم ذر ثابت باشد هر آینه اخذ کرده بود خدا تعالی عهد و میثاق از انبیاء و مرسلین مذکورین دیگر وجه
نداشت که در قضیه معرفت جناب سید الشهداء و دانستن ایشان سؤال آنها بلفظ من الحسین کو بحسین گفت و نامش کدام است و نفی ثبوت
عالم ارواح و نفی تقدم ارواح بر اجساد اگر چه از چیزهائیست که جمیع حکما و متکلمین قائلند بر آن مگر بعضی از آنها الا اینکه اخبار که وارد است در باب
طینت مشعر است بر اثبات عالم ذر بحدیکه بتواتر رسیده و لذا آنچه بر ثبوت آن جمعی از محققین رفته اند مثل محقق خوانساری آقا حسین و محقق مجلسی و غیر ایشان
از متاخرین میگوئیم اخبار مشتمله بر استفهام انبیاء از حالات سید الشهداء دلالتی ندارد بر عالم ذر نفیا و اثباتا زیرا که ممکن است با ثبوت عالم ذر فراموشی
که هر چه از عهود و میثاق آن عالم لازم است که در خاطر انبیاء و اوصیا باشد در این نشأه جسمانی بلی این دعوی در اصحاب نفوس قدسیه کلیه
محیطه مثل روح مقدس رسول امین و اوصیاء معصومین سلام الله علیهم اجمعین صدق دارد پس اطراف کلام را ملاحظه نموده غفلت مکن

## تذییل ثانی

در اشاره بجمله دیگر از امور مهمه بدان بدرستیکه آنچه از اخبار متقدمه مستفاد میشود تمام و کامل شدن مرتبه نبوت و ولایت
بر آل رسول صلی الله علیه و آله و تمام شدن مرتبه برتری از اعدای ایشان و امثال آنچه دانسته شده در هر مرتبه از مراتب از اخبار کثیره که انبیاء و ائمه
جمعی از ملعونین بود و مخفی نیست که در خصوص جمعی از انبیاء چهار مرتبه از آنچه گفته شد تعیین چهارم معین است زیرا که بعض از آنها سبب شدن شهادت
هستند و سید بوده و این سیاد و ساهم نبوده و بعضی از آن ملعونین بر آنها نرسیده و آنها هم بعضی لعنت کرده اند و بعبارت اخری بعضی آنها هست که آنها سبب بوده اند

جائز گشت و توجیهی دیگر در مرتبهٔ اولی پس لعن بر یزید و غیر او لعن شرعیست بعد بدرستیکه این اخبار صراحت دارد بر آنکه یزید لعین اهل آسمان را ... نجات
و این عبارت را احتمالات و توجیهاتیست اول آنکه هر قسم اذیت تمام مخلوقات همه بر یزید در لعنت وی شریک باشند و اگر چه این لعن لزاد
بر آن لعین در عالم برزخ یا قیامت صادر شود و بعبارت دیگر اگر چه ... این اهل جهنم در وقت بودن ایشان در جهنم دویم آنکه مؤمنی که
در این جهان او سوزش آورده لعنت بر یزید کند که شرط کامل عملش ... باشد و این در شأن غیر صاحب عقول مثل حیوانات و جمادات نیز
هست اگر چه بتعقل این بعید از ملاحظه قسمی از عنایت و نور ذاتیت باشد قابل سیم آنکه لعنت کند بر یزید بعد از شهادت آنحضرت در همه پیر
حتی لعنت نمود او را ... اگر چه بوده ... نجات ایشان بسبب فطرت اولی و ... یا از جهت ... چهارم آنکه لعنت نمودن
همهٔ اهل آسمانها از ملائکه و ارواح انبیاء و همچنین اهل عالم برزخ و مؤمنین جن و انس باشد اهل عالم دوزخ ... و در عوالم سایر مخلوقات
... کفار در عالم ایشان نیز او را لعن نمودند بعد از آنکه به حقیقت حال اطلاع یافتند ... در انتقام باشد بر شخص ...
از اخبار کثیره که گذشته چنان مستفاد میشود که عذاب یزید ابن معاویه لعنه الله از عذاب همهٔ اهل جهنم شدیدتر است و از این اخبار است
آنچه صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون بسند خود از حضرت امام رضا علیه السلام و آنحضرت از آباء خود از حضرت موسی علیه السلام
روایت فرموده قال ان موسی بن عمران سأل ربه فقال یا رب ان اخی هارون مات فاغفر له فاوحی الله الیه یا موسی لو سألتنی فی الاولین والآخرین
لاجبتک ما خلا قاتل الحسین ... بدرستیکه حضرت موسی علیه السلام از پروردگار خود سؤال نمود عرض کرد یا رب برادرم هرون وفات کرد او را بیامرز
خداوند عالم باو وحی فرمود که یا موسی هرگاه سؤال نمائی در حق اولین و آخرین ... دعای ترا مستجاب نموده میآمرزم سوای قاتل حسین
ابن علی را زیرا که من انتقام میکشم از قاتل او و از آنحضرت روایتی که در کتاب است ان موسی ... ناجی ربه فقال یا رب العالمین
اسألک ... یا موسی ما تسألنی اعطیتک ما ترید ... یا رب ... عبدک
... اسألک ان تغفر له ... یا موسی اغفر لمن استغفرنی الا قاتل الحسین ۲۲ یعنی موسی علیه السلام بعضای خود
مناجات کرد عرض نمود یا رب العالمین از تو سؤال میکنم و تو قبول سؤال من میکنی ... خداوند تعالی فرمود یا موسی ...
... عرض کرد خدایا فلان بنده تو از اسرائیل گناهی کرده و سؤال میکند که او را بیامرزی خطاب رسید
یا موسی میآمرزم هر کس را که از من طلب مغفرت نماید مگر قاتل حسین علیه السلام که او را نمیآمرزم و از آنحضرت روایت بکتاب ثواب الاعمال
از امام جعفر علیه السلام عن ابی جعفر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان فی النار منزلة لم یکن یستحقها احد الا بقتل الحسین بن
علی و یحیی بن زکریا ۲۴ که آنحضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده در جهنم منزلیست که کسی از مردم مستحق آن نمیشود مگر کشندهٔ
حسین بن علی و یحیی بن زکریا هرگاه گویند چگونه جمع میشود میان این اخبار گذشته مستطرفه که دلالت دارد بر اینکه اشقی مردم قاتل
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و در اخبار کثیره وارد است که اشقی اولین عاقر ناقه صالح است و اشقی آخرین عبدالرحمن بن ملجم مرادی
جواب گوئیم چگونه جمع میشود میان همهٔ این اخبار که گذشت و میان اخبار که تأویلات کثیره دارد که اشر همه خلایق فرعون این امت
و صاحب لوای است و در جملهٔ از اخبار وارد است بدرستیکه عذاب این دو نفر برابر است با عذاب همهٔ اهل جهنم بلکه چنان بودن تنها از جمله
چرا باشد که بحد ضروری مذهب رسیده پس البته باید تحقیق ... باشد تا واضح شود حال در این مقام نگوئید که فایده تحقیق حال این
چه چیز است و چه ثمره دارد که مقابل باشد بمشقت فکر طویل و جولان ذهن ... برای تحقیق حال که ثمرهٔ حرف زدن در این
مشکل و تحصیل منفعت نیست بلکه در غایت کثرت و بزرگی منفعت است و جاری میشود ثمره در مسائل اعتقاد نظر باینکه تبری از اینکه
اصل است در کفر و زندقه ... جزء اعظم حقیقت ایمان یا از شروط اوست و تبری ... از مشکلات ایمانست و همچنین معلوم میشود در مقامات
لعن و تبری چنانکه در باب ... جواب گوئیم اما تحقیق حال در مسئله اول آنست
که گوئیم لابد است در این مقام از ملاحظهٔ اعتبار وجوهات میگوئیم بدرستیکه ابن ملجم مرادی لعنه الله اگر چه شقی ترین آخرین و شقی ترین همه است
نزد خدای تعالی و در زبان جبرئیل و سایر ملائکه و زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و ائمهٔ معصومین علیهم السلام و مستحق است بر اینکه
باشد عذاب آن لعین بقدر نصف عذاب اهل جهنم بلکه بقدر عذاب همهٔ اهل جهنم بجهت بزرگی گناه و جرمش که نباشد گناهی بدتر
از آن مگر اینکه این قتل از آن لعین یکدفعه صادر شد و مدتش طول نکشید با وجود این تعجیل نمود خدای تعالی برای او عذاب را در دنیا
پیش از رسیدن عذاب برزخ و آخرت بنحوی که ... شد در امل خود و آرزوی خود نرسید و ذلیل و خوار در دنیا و حسرت کرد
این لعین خواری و رسوائی را در دنیا و آخرت قبول نمود نه برای ملک و سلطنت بلکه برای زن زانیه که از نسل زنا بود ...

شبیه شده صاحبکمال کشنده . اما یزید لعنه الله آن لعین سگ آل رسول بود از کشتن مردان و ذبح اطفال و اسیر نمودن زنان و نیابت طاهرات
بجهة عداوت بدر و حنین و صفین و خیبر و بدر ... و بدستهای ملک سلطنت خود و طول دادن ظلم و جنب ... از او
حالی از احوال آن رسول محترم نکرد و از آنچه بر ایشان کرد پشیمان نشد بلکه اراده نمود که نسل محمد صلی الله علیه و آله را از روی زمین بالمره قطع نماید
و آثار ... نبوت را محو نماید و تقرب آباء کافر خود نمود و آنچه کرد اظهار سرور و فرح نمود و قصیده گفت که قاعده جهالت ... اسلام
اسلام زبان بر ... با وجود اینکه رعیت و بنده او نبود و بلی ... با وجود این اراده کرد که سلطان الاسلام و خلیفه ... سبحان ...
نماید . ... اعمال مستحقه آن لعین بمرتبه رسید که هر صاحب عقل و شعور قبح افعال او را ... و امثال این ظلم را آنچه ... حکم کند عقل در آن که
این عمل ... و ... است ... عذاب ... مترتب شدن عذاب بمثل این ظلم از احکام عقلیه ... که
شعور داشته باشد در آنها توقف نمیکند اگرچه از کفار باشد ... پس از آنچه جاری شده قلم و نوشت بر لوح لعن بر یزید لعنه الله ... بدون
خداوند ... از آن پس ... نمود ... آن لعین در ... نمود خدا این ... که عقل این حکم میکند
چنین حکم عقل ... است حق در مقام اثبات ... و ... پس ... کلام او ... که این ملجم لعنه الله حضرت امیرالمؤمنین را
... بعد از رسول ... شهید نمود ... ابن ملجم لعنه الله اشقی ترین خلق آخرین و اشقی الاشقیا است با وجود
اینکه یزید لعنه الله در کفر و زندقه از او ... و بعد ... که ابن ملجم امیرالمؤمنین علیه السلام را که ... الشهدا افضل ...
... شهید نمود پس یزید لعنه الله که ... حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در هر روز هزار مرتبه شهید نمود
بلکه در هر ساعت هزار مرتبه شهید نمود ... کربلا ... و ... چنین ... در حالی که این ... که در دوزخ ... باب
... و ... بود در قتل آل رسول و ... در دوزخ اولی فرعون ... در ظلم ... این باب ...
... آن لعین ... در ... هر یک از آنها کفر و زندقه ... سبب ... شد ... و ...
آن لعین ... ذات و ... المتکلم در مسئله دویم بدان که فرعونهای این امت ... فرعونها ... اکنون شده ... ایشان
اصل ... بوده ... ظلم که بر آل الله و اهل بیت رسول جاری شد پس ایشان ... بوده ... قتل امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین ...
... و شیعیان ... و ظلمی که از آن روز تا امروز جاری شده و همچنین از امروز تا ... پس ... و اصحابی که ...
و صحیفه ملعونه که در ... نوشتند و دفن نمودند و فرعهای بسیار قرار دادند آنها ... بعد ... فرعون
فراعنه این امت است کفر و نفاق ... رسول الله و اوصیای طاهرین که ... بودند و مراد از او آن ... است
... حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود ... لیکن ... اول که ... است ...
... اگرچه ... مردم ... منافقین بود از حیثیت نفاق و عداوت بسیار که با رسول و اوصیای معصومین ... و لیکن
... که بر عترت رسول و شیعیان ... بود که ... اول که او را ... خلیفه قرار داد و خود در جای ... بعد از که
... خود ... پس ... حضرت امیر در خطبه خود ... شقشقیه ...
الخلافة فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسها و یکثر العثار فیها و الاعتذار منها فصاحبها کراکب الصعبة
... که به تحقیق ... رسید ... این ... که ... بود در دنیا در صورت صادق ...
... و فرعون ... از ... اول اگرچه در کفر و نفاق از او ... بود ... و ضدیت ...
... پس کلام ... و طاغوت ... که بنای ظلم را ... در ... نبوت ...
... ایشان ... و ... در بعضی اوقات ... کشیدن ...
... و ... و لباس خشن پوشیدن و طعام ... خوردن و ... اقامه ... نزدیکان و دوستان
و ... آل رسول و اهل بیت عصمت ... در اکرام و تعظیم ایشان ... آل رسول اهل بیت عصمت علیهم السلام
و ظلم بر ایشان و شیعیان ایشان و امثال این از ظلم و حیله و مکر ... از این جهت عذاب ایشان در برزخ ... بعد
عذاب اهل جهنم بلکه ... عذاب جهنم ... ایشان و فریاد میزنند فریاد ...
... تحقیق ... از این که تبری نمودن از آنها
... در حقیقه ایمان ... و ... نمودن ... ایشان ... که آن ... کسیکه ...

داده میشود

اما تبری نمودن از یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و شمر و امثال ایشان لعنهم الله پس آن نیز از اعمد واجبات بر مؤمنی که ایمان آورده بخدا و رسولش و خلفا و معصومین
از عترت او الا اینکه امر در این باب سهل است زیرا احدی از اهل دین در لعن ایشان توقف نکرده و الا طایفهٔ نادره از ایشان بخلاف تبری نمودن
از جبت و طاغوت که ایشان تبرا ایشان نکرده مگر طایفهٔ معدودی امامیه و چون جبت و طاغوت در رواج امر خودشان و تخریب دین آنچه از مکر
و شیطنت و حیله و لوازم آن بود بعمل آوردند در کمتر مقامات ظاهرا اقدام بجرئت و جسارت نکردند و همه [illegible] محرمات دین
و تضییعات شریعت که بکار میبردند همه را منتسب بشریعت و اصلاح دین و استحکام اساس آن بنظر مردم جلوه میدادند و لذا [illegible]
حمقا و معاشر جهال را و بدین سبب در کفر و نفاق و ظلم و عدوان ایشان اشتباه نمودند [illegible] در نزد همه اهل سموات و [illegible] اهل زمین
از جن و انس لعنت شده گردیدند نه در نزد مطلق اهل زمین زیرا که طایفهٔ اهل سنت [illegible] واجب میدانند محبت و دوستی ایشان را و ظاهر
از این تحقیق نزد اهل [illegible] بر حکم مسئله فرعیه نیز بدانیکه احکام در مقام نذر و عهود و احلاف و اجاره و استیجاره مختلف میباشد بحسب عنوانها
و تعبیرها پس هرکه لعن بر یکی از آنها نماید [illegible] نذر کند یا مثل این تعبیر را پس واجب میشود بر او اینکه لعن بر یزید کند و هرکه نذر کند لعنت
نمودن را بر اشقی الاولین و الآخرین یا بر شقی ترین همه اشقیا یا مثل این عبارت را بگوید پس واجب میشود بر او لعن نماید بر ابن ملجم مرادی
و هرکه نذر کند اینکه لعنت نماید کسی که گناهش [illegible] باشد و [illegible] یاد کرده [illegible] از همه پس واجب است براو که لعن کند [illegible] خفیف
بنی تیم یعنی [illegible] را و احوط آنست اینکه لعنت کند براو و بر صاحب او و هرکه نذر کند اینکه لعنت نماید بفرعون این امت و فرعون
فرعونهای این امت را یا آنکسیرا که شریرترین همه اشرار است یا اذل ترین همه مردم را از جهت [illegible] یاد کرده کند آنچه
مفاد این تعبیرات را ادا کند پس واجب میشود براو که لعنت کند بر ثانی و همچنین زمانیکه نذر کند لعن بر کسیکه شدیدترین مردم باشد
از جهت عذاب یا کسیکه بزرگترین اصحاب تابوت [illegible] احوط آنست که در آنوقت لعن کند بر ثانی و بر صاحبش خفیف بنی تیم پس
هرکه همهٔ کلام ما را اخذ کند در این مقام قادر باشد که استنباط کند سایر احکام و فروعات و احتمالاتی که بخیال بیاید و کفایت میکنیم
در این مقام باین قدر از کلام هرگاه بگوئی که چه میگوئی در باب یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر لعنهم الله و عذاب کند خدا ایشان را عذاب دردناک
آیا آنچه بیان کردی در شأن یزید لعنه الله در حق ایشان هم صادقست بانکه ایشان اگرچه در کفر و زندقه و الحاد و شدت عذاب
مثل او نیستند الا اینکه با وجود این صدق میکند در حق آنها آنچه در حق یزید گفته شد جواب میگوئیم در بعض احادیث سابقه عبارتی گذشت
پس آن [illegible] واحد است پس این عبارت در این حدیث است قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان فی النار منزلة
لم یکن یستحقها احد من الناس الا بقتل الحسین بن علی بن ابی طالب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
در جهنم منزلیست که کسی از مردم مستحق آن منزل نمیباشد مگر بقتل حسین بن علی و یحیی بن زکریا علی نبینا و آله و علیهما السلام پس شامل شدن این
همه آنها یعنی یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر لعنهم الله تعالی آن [illegible] حقیقت است بلکه آنچه در این حدیث است شامل باشد در وقت تحقیق
و امعان نظر هر کسی که بر امام تیری انداخته و یا شمشیر و خنجری زده یا سنگ زده یا نیزه زده و امثال اینها بلکه شامل باشد نیز در صورت
دقت و تدبر بر همهٔ آنهائیکه کشته عترت و اصحاب او را بلکه هرکسیکه حاضر بود در لشکر ابن زیاد پس این عموم که جمله از اخبار دلالت
دارد و مطابقت با آنچه وارد شده در تفسیر قوله تعالی وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف
فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا بلی با وجود همه اینها ممکن نیست انکار تفاوت را در میان این چهار ملعون که یزید و ابن زیاد
و ابن سعد و شمر و میان غیر ایشان و تفاوت میان این چهار نفر نسبت ببعض احکام فرعیه است در مقامات نذر [illegible]
نظر بعضی از عبارات جامعه و غیرها چنانکه مخفی نماند همه اینها بشخص دقیق النظر دیگر احتیاج بطول کلام نیست **تذییل** در اشاره ببعضی
از امورات متعلقه بآنچه گذشته پس بدان چنانکه اخبار از طرق خاصه دلالت مینماید بر اینکه لعنت نمودن بر یزید و اعوان
او از افضل طاعات و عبادات است همچنین دلالت مینماید بر او جملهٔ از اخبار عامه که گذشته و [illegible] مطلب نزد ما از ضروریات مذهب
بلکه متعصبان اهل سنت هرگاه انصاف [illegible] که از ضروریات دین است یا لایق است که از ضروریات دین
شمرده شود و پس عیب ندارد که در اینجا ذکر نمائیم جمله از آنچه ذکر نموده اند بعض ائمه اهل حدیث از عامه چنین گفته اند که یزید
فاسق و شریر و شراب خوار و جور کننده و اسراف کننده در معاصی و شنیع تر از همه معاصی کشتن حسین علیه السلام بود بعد
از آن واقعه حره و آن اینست که اهل مدینه از بیعت او خارج شدند و [illegible] اخراج نمودند و بر قریش عبدالله بن مطیع عدوی را
امیر نمودند و بر انصار عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و عامل یزید عثمان بن محمد بن ابی سفیان را از مدینه خارج نمودند و [illegible]

دیگر

روایت نموده از عبد الله بن حنظله که گفت بخدا که خروج نکردیم بر یزید تا اینکه ترسیدیم که از آسمان بر ما سنگ ببارد بدرستیکه مردی بود که نکاح
حتی بمحارم شراب میخوردند و نماز را ترک مینمود زمانیکه رسید بیزید لعنه الله که اهل مدینه بیعت او را شکسته اند و بجا و جنگ کرده اند فرستاد بسوی
ایشان مسلم بن عقبه مری را با دوازده هزار نفر و در میان ایشان بود حصین بن نمیر سکونی و بعضی گفته اند کندی بود تا امیر لشکر باشد
هرگاه بر مسلم صدمه برسد یا بمیرد زیرا آن لعین علیل شده بود و یزید مسلم را امر نمود زمانیکه بمدینه برسد اهل مدینه را باطاعت یزید
دعوت نماید تا سه روز هرگاه قبول نمودند فبها والا دعوا نماید و هرگاه غالب شدند سه روز آنها را قتل عام نماید بعد دست از ایشان
برداشته بسوی مکه آورد بجای قتل ابن زبیر پس مسلم روانه شد تا رسید بمدینه و در خارج مدینه نازل شد در جائیکه آنرا حره واقم
میگویند پس اهل مدینه از مدینه بیرون شده و در آنجا لشکر کشیدند مسلم ایشانرا به بیعت یزید لعنه الله سه مرتبه دعوت نمود نه اجابت کردند
پس جنگ کردند و شامیان غالب شد و عبد الله بن حنظله را کشت و هفتصد نفر از مهاجر و انصار و ده هزار نفر از سایر مردم کشت
و از آن وقت ملقب شد مسلم با سراف کشنده بجهة اسراف او در قتل بعد داخل مدینه شد و سه روز خون و مال و عرض اهل مدینه را
مباح نمود و مردم از مسجد پیغمبر چنان دور شدند که کسی نبود که داخل مسجد شود حتی سگها و گربها داخل مسجد شده و بر منبر بول کردند
بعد مسرف ملعون اهل مدینه را به بیعت یزید لعین تکلیف نمود در این شرط مگر اینکه بر یزید بیعت نمایند که غلام او باشند اگر خواهد ایشانرا بفروشد
و خواهد آزاد کند بعضی از ایشان ادا ذکر کردند بیعت ما بکتاب خدا تعالی و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن لعین گردن ایشانرا
زد و این وقعه در اواخر ذی حجه سال شصت و سه از هجرت اتفاق افتاد که آن ظالم ملعون روانه مکه شد بجنگ ابن زبیر پس زمانیکه بمشلل رسید
بجهنم واصل شد پس در طریق مشغول دفن نمودند بقبر او نبش نموده بدارش کشیدند و بسوی سنگ میانداختند چنانچه بقبر ابو رغال
پس آنگاه حصین بن نمیر لعنه الله سردار لشکر شده روانه گشت چهار روز از شهر محرم مانده بمکه رسید در سال شصت و چهار هجرت ابن زبیر
متحصن شد و حصین لعین او را محاصره نمود منجنیق نصب کرد و سنگ بر او از منجنیق بکعبه میانداخت تا دیوارهای آن شکست شد
و مردی پاره آتش بسر نیزه بکرد و باد شعله او را به بیت رسانید پس بیت تمامه سوخت و شاخ قوچیکه فدای حضرت اسمعیل بود و در کعبه آویخته
بود نیز سوخت و جنگ میان اهل مکه و شام شدید شد تا اینکه خدا تعالی نجات داد ابن زبیر و اصحاب او را از رسیدن خبر واصل شدن
یزید لعنه الله بجهنم پس حصین ملعون با لشکر خود بسوی شام مراجعت کرد در پنجم ربیع الآخر و فوت یزید لعنه الله در نصف ربیع الاول بود از آن
سال و این وقعه ها اگرچه خارج از وضع کتاب ما بود ولیکن آنرا ذکر کردم تا اینکه علم تو زیاد شود بکثرت شقاوت و خذلان یزید لعنه الله
و بدانی که آن لعین از افعالیکه از او صادر شده بود پشیمان نشده بلکه مصر بود بظلم خود و همیشه در طغیان خود باقی بود تا بجهنم واصل شد
و خدا او را باسفل درکات جهنم رسانید و تعجب از جماعتی است که توقف مینمایند در اجرای لعن و از لعن یاد کنند و می گویند و حال
آنکه جایز دانسته بسیاری از ائمه آنها و از ایشانست ابن جوزی و کلام او در علم و صلابت کفایت میکند ترا و او در کتاب خود که مسمی است
برد المتعصب العنید المانع من ذم یزید میگوید سؤال کرد از من سائلی از یزید بن معویه گفتم کافیست در حق آن فعلیکه از او سر زده است
از من پرسید که لعن بر او جایز است گفتم محققین تجویز کرده اند لعن او را از جمله ایشانست احمد بن حنبل پس او در حق یزید ذکر کرده
چیزیرا که زیاده از لعنت است بعد روایت نموده ابن جوزی از قاضی ابی یعلی فرا که او روایت کرده در کتاب معتمد الاصول
باسناد خود بصالح ابن احمد ابن حنبل که گفت به پدر خود گفتم قومی از ما بدوستی یزید نسبت میدهند پدرم گفت ای پسر آیا دوست میدارد یزیدرا
کسیکه بخدا ایمان آورده و چرا لعنت نکنم کسیرا که خدای تعالی او را در کتاب خود لعنت کرده گفتم در کجای کتاب خدا یزید را لعنت کرده گفت
در فرمایش خود فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله
فاصمهم و اعمی ابصارهم تا کدام فساد بزرگتر از قتل او بود ابن جوزی شیخ ابو یعلی کتابی تصنیف کرده و در آن ذکر نموده بیان
کسیرا که مستحق لعنت هستند و از ایشان یزید را شمرده که لشکر فرستاد بجنگ اهل مدینه و ایشانرا کشت و ترسانید و علامه سعد الدین مسعود
ابن عمر تفتازانی در شرح عقاید نسفیه گفته حق اینست که رضای یزید لعنه الله بکشته شدن امام حسین و خوشحالی او در آن و اهانت رسانیدن
باهل بیت رسول را از آنچیزهاست که بتواتر رسیده اگرچه تفصیل آنها آحاد بود پس توقف نمیکنیم در شان آن ملعون بلکه در ایمان
آن لعین و در بعض روایات آمده از نوفل ابن ابی فرات که بوده ام در نزد عمر ابن عبد العزیز مردی ذکر نمود یزید را و لقب امیر
المؤمنین خواند عمر ابن عبد العزیز گفت آیا یزید را امیر المؤمنین میخوانی امر نمود او را تازیانه بیست زدند همه اینها را ابن فضل که از فضلای
عامه است ذکر نموده و هم تمام وقعه آنچه که نقل نموده از کتب اصحاب خود نقل نمودیم بعین عبارت او که در کتب ابن حجر بود پس میگوئیم و توفیق

از

مباحثه مصنف در خصوص مذهب

انصاف است برشخصیکه محبت ترا طرف حجی آن متعصب که حسین را دیدی ان از طایفه شافعیه استماع میورزند از لعن بریزید بلکه نسبت میدهند
این منع و ممانعت را بر امام مذهب خودشان شافعی واکراد که در بغداد ساکن است تعصب ایشان زیاده تر است بلکه بعضی از ایشان
لعنت خدا بر ایشان باد فتوی میدهند در مباح بودن خون کسیکه بر یزید لعنت کند و از جمله وقایع غریبه آنکه در بیت و [illegible]
بودم در بغداد در خانه [illegible] صاحب خانه شهاب الدین سید محمود آلوسی مفتی و غایت اکرام و تعظیم و رعایت آداب ضیافت میشود
روزی از منزل بیرون آمدم و مفتی در آن وقت در خانه حاضر نبود رفتم بمنزل عبد الرحمن کردی که از اهل سنت بود و او بسیار تعظیم و تکریم
و تجلیل مینمودند و او را فاضل جامع میدانند و در صحبت ایشان و مفتی بسر برده بلکه بعضی او را بر مفتی تفضیل میدادند در مراتب علم زمانیکه نزد
او رسیدم بیان مباحثه واقع شد که حرکت داد [illegible] را زیرا که من بآو گفتم سؤالی کن از من اشکالی که ترا
هست در هر چیز و در هر فن تا آنکه حل آن را از من بشنوی و خلاص باشی از آن اشکال بسبب تحقیقات رشیقه در آن اشکال خشمناک شد بجهة
[illegible] کردن او باد نموده این گفت که تو کیستی و از کجا حل مشکلات مرا توانی کرد تو بنویس آنچه اشکال داری تا من حل کنم اگر بدانم که
باشد بعد بعد زمانی ساکت شده دوباره شروع بکلام نمود و گفت شما طایفه شیعه برای چه لعن مینمائید یزید ابن معاویه را
زمانیکه این کلام را شنیدم از کثرت غضب نزدیک بود مضطرب شوم و از زور غضب [illegible] کردم گفتم [illegible] حل این مسئله را سؤال
لعنت خدا و لعنت همه لاعنین بر یزید و پیشوایان او باد زمانیکه آن لعین این کلام را از من شنید [illegible] بود که از شدت
غضب هلاک شود گمان کردم که آسمان را [illegible] و اشکم زمین او را [illegible] چنان فریاد کشید که مردم جمع شدند [illegible]
زیرا آنخانه که ما نشسته بودیم [illegible] بزرگ که مردم از آنجا [illegible] بعد این گفت خلاف بزرگی از تو صادر شد
آیا خال مؤمنین را لعنت میکنی و حال آنکه در بغداد در مجمع اهل سنت است یعنی باید جواز لعن بر یزید را اثبات نمائی والا از جهة
[illegible] گفتم در جای خود درست [illegible] سبحان الله تو چگونه [illegible] و حال آنکه خود ترا [illegible] زیرا اگر
[illegible] دلیل نیست [illegible] تعصب چشم [illegible] پوشیده که [illegible] از قسم نظریات [illegible] و با قطع نظر از بودن آن
[illegible] اثبات این دلیل از مشکلات نیست بلکه این مسئله باید نزد هر عاقل [illegible] قدرت پس چگونه
[illegible] باشد بزرگان علماء و جمیع فضلاء اعتراف کرده که [illegible] در شرح المطالب [illegible] کلام علامه تفتازانی [illegible] در شرح
مقاصد در ذیل [illegible] با وجود بودن او از [illegible] تعصب [illegible] کلام وی گفتم این است که [illegible]
[illegible] اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] اذیت رسانیدند بعترت او بعد از وی [illegible] معصوم نیست [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] موسوم باشد الا اینکه [illegible] از طعن [illegible] زیرا که [illegible] سلام مسلمین [illegible]
بعد از ایشان از ظالمان پس شهادت [illegible] آسمان و حیوانات و جمادات پس ایشان را باد لعنت خدا و لعنت
همه لاعنین پس [illegible] گفتم این است [illegible] مضمون [illegible] مقصود [illegible] در این [illegible] علامه تفتازانی [illegible]
حجت باشد بلکه من از [illegible] اعلم [illegible] پس باید [illegible] از آیات محکمه و اخبار نبویه گفتم [illegible] بلعنت یزید [illegible]
و اخبار نبویه ذکر نمودم از طرق شما [illegible] قول خدای [illegible] در سوره
احزاب که فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا
یعنی بدرستی آن کسانیکه اذیت مینمایند خدا و رسول او را لعنت کرده خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا نموده ایشان را عذاب بزرگ
پس گفت چگونه است تقریب در استدلال گفتم [illegible] در اخبار [illegible] وارد شده از طرق شما اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
یا علی حربک حربی وسلمک سلمی ولحمک لحمی ودمک دمی ومن حاربک فقد حاربنی ومن حاربنی فقد حارب الله
یعنی یا علی با تو دعوا کردن با من دعوا کردنست و قبول کردن قول تو قبول قول منست و گوشت تو گوشت منست و خون تو خون منست هر که
با تو جنگ کند بتحقیق با من و خدا دعوا کرده گفت بلی وارد شده گفتم آیا باز در اخبار مستفیضه متواتره از طرق شما از حضرت پیغمبر
که فرمود حسین از منست و من از حسینم گوشت او گوشت منست و خون او خون منست گفت بلی وارد است گفتم آیا در اخبار متواتره
متواتره در طرق شما نیز وارد نشده از حضرت پیغمبر که فرموده فاطمه علیها السلام پاره جگر منست هر کس او را بغضب آورد بتحقیق مرا
بغضب آورده و هر که او را اذیت رساند بتحقیق مرا اذیت رسانیده گفت بلی وارد شده پس [illegible] گفتم آیا در استدلال
تقریب تمام است [illegible] پس [illegible] ساکت شد [illegible] زمانیکه [illegible] از قبول کردن ممکن نیست

زیرا جواب سیئه جیان لا امر شی و چگونه چنین نباشد با اینکه قبول کردن این سخنان با وجود ارتداد از آیین که عبارت است از حنیفی تیم و دو صاحب را
ولازم دارد وجوب طعن بر آنها که بی شبه یزید و معویه لعنهم الله بعد ز سنیکه خواستم از مجلس برخیزیم مرا قسم داد که نصف شب دیگر نیز نشین و خادم خود را امر
نمود که فتوه و قلیان حاضر کند بعد از گفتم در کدام بحث از مباحث اصول امروز با بحث نمایند گفت در بحث حکم و حاکم از شرح عقاید
ایراد نمودم او را اشیه اثنا و دلیل و مدلول او فشار داده و او را بغایت قوت از برکت ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و برکت ترک
از دشمنان و منکران فضایل آنحضرت نه ندگی که چگی سبو لازمه مثل جزی که بکل قانه نتوانید پردن بیاید بعد ز سنیکه منزل بیامدم شخصی را
در آنجا حاضر دیدم که منتظر است از جا برخواستم و مرا بکنار گرفت و گفت فضیلت که ترا پیش آمده دیدم و نزدیک دسیکه از بعض بر شان این شخص یا سیزدن
با دلعنت خدا پرسیدم که خبر داد ترا باین و قسم گفت بعض از خدام من در وقت بحث با او در آنجا بیان مردم بوده ومن خبر دادند چرا تقیه
ملاحظه نمیکنی بدرستیکه این لعین جزب مرا ماح کرده بجهة آنکه من در مجلسی از مجلس گفتم خدا لعنت کند یزید را و غیر او را در جواب گفتم ای شخص نخندی وز آن
ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حصار متنی با وجود آن در مقام تقیه از مثل این جوب نیست منفی این سخن مرا پسندیده و تبسم نمود بعد میگویم
ای دوستداران آل رسول بدرستیکه مقصود این ملا این نیست در مثل این مقام مگر مخالفت با شیعه در هر چیز و الا مطلب اظهر من آفتاب در بین آفتاب
پس هر که در اخباریکه از طرق ایشان گذشت فکر کند و همچنین در جمله دیگر از اخباریکه از طرق اهل سنت میدانند که منکر این مطالب احمق است
یا کافر مرتبه بکفر عنادی میگویم تحقیق ذکر نموده صاحب مفتاح النجاة که از دانشمندان اهل سنت در فن احادیث روایت کرده حکم از انس
مردی از اهل نجران کو دالی کند و لوحی از طلا یافت که در آن نوشته شده بود این جواب امه قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب نوشته بود
حضرت ابراهیم خلیل الله و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده حضرت آنرا خواند و گریست و فرمود هر که مرا بعترت مرا اذیت نماید
شفاعت من باو نرسد و روایت کرده طبرانی از ربیعه : إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ يَزِيدُ لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيهِ يَزِيدُ نُعِيَ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُتِيتُ بِتُرْبَتِهِ فَأُخْبِرْتُ بِقَاتِلِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُقْتَلُ بَيْنَ ظَهْرَانَيْ قَوْمٍ لَا يَمْنَعُوهُ
إِلَّا خَالَفَ اللَّهُ بَيْنَ صُدُورِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خدا مبارک نکرداند یزید را
خبر مرگ حسین با من داده و از تربت او برای من آورده و قاتل او را بمن خبر دادند قسم بکسیکه روح من در دست اوست کشته نمیشود در میان
قومی که منع نمیکنند او را مگر اینکه مخالفت اندازد خدا تعالی میان سینه ها و قلبهای ایشان و شرار ایشان را بر ایشان مسلط نماید و می پوشاند بر ایشان دست را
و روایت کرده ملا ابن عساکر از عبدالله ابن عمرو عاص مرفوعا بلفظ یزید خدا مبارک نکند از یزید ملعون بدرستیکه خبر شهادت حبیب و فرزند من علی را
بمن دادند و از تربتش برای من آوردند و دیدم قاتل او را آگاه باشید کشته نمیشود در میان قومیکه یاری نمیکنند مگر اینکه خدا تعالی شرار ایشان را
بر ایشان مسلط میکند و روایت کرده ابو یعلی روایت کرده از ابی عبیده گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود همیشه این دین برپا است برعایت
اینکه اول کسیکه آن رخنه میاندازد مردیست از بنی امیه و در روایت دیگر که او و حافظ ابی عبدالله نعیم ابن حماد خزاعی مروزی در کتاب فتن
از ابی ذر مرفوعا روایت کرده که فرمود همیشه امر امت برپای قایم میباشد تا اینکه اول کسیکه رخنه میاندازد مردیست از بنی امیه که او را یزید میگویند
و روایت کرده ابن ابی شیبه و ابو یعلی و رویانی و حافظ ابوبکر محمد ابن اسحق ابن خزیمه سلمی نیشابوری و بیهقی و ابن عساکر و ضیاء از ابی ذر علیه الرحمه
بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اول کسیکه سنت مرا تغییر دهد مردیست از بنی امیه و رویانی علاوه کرده که او را یزید میگویند و روایت
ابن حضرم از یزید ابن ابی زیاد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه عایشه تشریف بیرون آورد بحضرت فاطمه علیها السلام میگذشت شنید
که حسین علیه السلام گریه میکند فرمود آیا ندیده اید که گریه کردن حسین مرا اذیت مینماید و بیهقی روایت نموده در دلایل النبوة از ام الفضل
حارث بدرستیکه ام الفضل داخل شد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه من خواب بدی دیدم امشب حضرت فرمود
چه دیدی عرض کرد خواب من خیلی شدید است فرمود چیست عرض کرد دیدم گویا پاره از جسد شما بریده شده و در کنار من گذاشته حضرت فرمود
خیر دیده فاطمه انشاءالله متولد میشود پسری که در کنار تو میباشد پس متولد نمود حضرت فاطمه حسین علیه السلام را و بود در کنار من چنانکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود که روزی داخل شدم خدمت حضرت رسول و او را بکنار او گذاشتم بعد مرا التفات نموده ناگاه
از دو چشم حضرت رسول آب جاری شد گویا عرض کردم یا نبی الله پدر و مادرم فدای تو باد چه شده ترا فرمود جبرئیل بمن نازل شده خبر داد بدرستیکه
امت من زود باشد که فرزند مرا شهید نمایند عرض کردم این فرزند را فرمود بلی و از تربت او بمن آوردند که سرخ بود انتهی آنچه ذکر
کرده از ادعیه نموده صاحب کتاب مفتاح النجاة در کتاب خود تذنیب در بیان بعض امور متعلقه است بدان هر که تامل کند در آنچه از
اخبار گذشته که از طرق عامه روایت شده بود و همچنین در جمله اخبار کثیره دیگر که بطرق ایشان نیز وارد شده در فضیلت و مناقب

امام حسن و امام حسین علیهما السلام رسیده اند که گریستن بر امام حسین علیه السلام و عزای او و ابر پاداشتن در هر سال بلکه در هر ماه و هر هفته و هر روز و شب
از فضل ها و تها و اشرف طاعت و قربات پس لعنت خدا تعالی و لعنت شد لعن کنند بر هر متعصب ناصبی باشد از مخالفین که روز عاشورا روز
عید میدانند و بدعت میدانند جمع شدن مجلس عزا را و گریه بودن بر سید جوانان اهل بهشت و کسیکه کوشت او کوشت رسول است و خون
او از خون آنحضرت است و این اشخاص مانند ابن حجر عسقلانی و کسانیکه مثل اوست در خباثت ذاتیه لعنت خدا و لعنت آنها لعنت کنندگان بر ایشان
آنکه نیکو لعنت میکنند بر این مخالفین و ذکر میکنیم در اینجا برای تمام حجت بر مخالفین بعضی از اخبار که وارده شده از طرق عامه در فضایل امام حسن
و امام حسین علیهما السلام و در مناقب ایشان از جمله آنهاست که احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از بریده روایت نموده
قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یخطب اذ جاء الحسن و الحسین علیهما قمیصان احمران یمشیان و یعثران فنزل رسول الله من المنبر فحملهما و و
ضعهما بین یدیه ثم قال صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما
بریده گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه میخواند ناگاه امام حسن و امام حسین آمدند که هر دو پیراهن سرخ پوشیده بودند و دامن
در زیر پای ایشان میامد و میافتادند پس حضرت رسول از منبر فرود آمد و ایشانرا برداشته بالای منبر برد و در پیش خود نشاند بعد فرمود راست فرموده
انما اموالکم و اولادکم فتنة که مال و اولاد شما فتنه است نظر کردم باین دو طفل که راه رفته و میافتادند صبر نتوانستم کنم تا حدیث خود را
قطع کردم و ایشانرا برداشتم و ترمذی از انس روایت کرده قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله ای اهل بیتک احب الیک قال
الحسن و الحسین و کان یقول لفاطمة ادعی لی ابنی فیشمهما و یضمهما که سوال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کدام یک از اهل
بیت تو محبوبتر است بشما فرمود حسن و حسین و میفرمود فاطمه را بیاور بسوی من هر دو پسر مرا چون فاطمه میاورد حضرت ایشانرا میبوئید و به سینه
خود میچسبانید و طبرانی در کبیر و ضیاء از ابی ایوب روایت کرده قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و الحسن و الحسین یلعبان
بین یدیه فقلت اتحبهما یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال و کیف لا احبهما و هما ریحانتای من الدنیا اشمهما و اخرج العسکری
فی الامثال عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که بیرون آمدم بخدمت حضرت رسول دیدم امام حسن و امام حسین علیهما السلام
در نزد آنحضرت بازی میکردند پس عرض کردم یا رسول الله آیا اینها را دوست میداری فرمود چگونه ایشانرا دوست نمیدارم و حال آنکه
دو ریحانه من اند از دنیا و میبویم ایشانرا و روایت کرده عسکری در امثال از امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الولد ریحانة و ریحانتی الحسن و الحسین که فرمود حضرت رسول فرزند ریحانه است و دو ریحانه من حسن و حسین است ابن عدی و ابن عساکر
از ابوبکر روایت کرده ان النبی صلی الله علیه و آله قال ان ابنی هذین ریحانتای من الدنیا الحدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود بدرستیکه این دو پسر من دو ریحانه من هستند از دنیا و روایت کرده محیی السنه البغوی از یعلی که گفت آمدند حسن و حسین علیهما السلام و دویدند
بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس حضرت یکی از آنها را به یک بغل خود گرفت و فرمود اینها دو ریحانه من اند از دنیا هر که مرا دو
دارد باید ایشانرا دوست بدارد بعد فرمود بدرستیکه اولاد مبخله مجبنه مجهلة ظاهر معنی آنکه اولاد مرد را بخیل و جبون و جاهل میکند و دو
کتب لغت مجهله و مخزنه است و روایت کرده بخاری از عبد الرحمن ابن نعیم قال سمعت عبد الله بن عمر و سئله رجل عن المحرم یقتل
الذباب قال اهل العراق یسئلون عن الذباب و قد قتلوا ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و قال رسول الله صلی الله
علیه و آله هما ریحانتای من الدنیا الحدیث که شنیدم که مردی از عبد الله ابن عمر سوال نمود از محرم
که میکشد گفت اهل عراق سوال مینمایند از ذباب و حال آنکه شهید نمودند فرزند دختر پیغمبر را با آنکه حضرت رسول فرموده آنها دو
ریحانه من اند از دنیا و ترمذی و طبرانی از اسامة ابن زید روایت کرده قال طرقت النبی صلی الله علیه و آله ذات لیلة فی بعض
الحاجة فخرج النبی صلی الله علیه و آله و هو مشتمل علی شیء لا ادری ما هو فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه فکشفه فاذا
الحسن و الحسین علیهما السلام علی ورکیه فقال هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما
که شبی رفتم بخدمت حضرت رسول برای حاجتی پس آنحضرت بیرون آمد در حالتیکه چیزی در بر گرفته بود که ندانستم آن چیست زمانیکه از
حاجت خود فارغ شدم عرض کردم یا رسول الله این چیست که شما در بر گرفته اید آنحضرت دامن را بالا نمود دیدم امام حسن و امام حسین در
زانوی حضرت نشسته اند فرمود اینها دو فرزند من و دو فرزند دختر من اند خدایا من اینها را دوست میدارم تو هم دوست دار آنها
را و دوست دار کسی را که ایشانرا دوست میدارد و روایت کرده ترمذی و تصحیح نموده رای النبی صلی الله علیه و آله حسنا و حسینا فقال اللهم انی احبهما فاحبهما بدرستیکه پیغمبر
دید حسن و حسین را فرمود خدایا من ایشانرا دوست میدارم تو هم دوست دار ایشانرا و روایت کرده ابو یعلی و طبرانی در کبیر از ابن برید

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم إني أحبهما فأحبهما وأبغض من أبغضهما يعني الحسن والحسين

گفت که حضرت رسول در حق حسن و حسین فرمود خدایا بدرستیکه من دوست میدارم ایشانرا پس دوست بدار ایشانرا و دشمن بدار کسیرا
که آنها را دشمن بدارد و روایت کرده طبرانی در کبیر از ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من أحبني فليحب هذين يعني الحسن والحسين عليهما السلام
که حضرت رسول فرمود هر که مرا دوست دارد باید حسن و حسین را دوست دارد روایت کرده احمد و ابن ماجه و حاکم از ابی هریره
إن النبي صلى الله عليه وآله قال من أحب الحسن والحسين عليهما السلام فقد أحبني ومن أبغضهما فقد أبغضني

بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود هر که حسن و حسین را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ایشانرا دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن
داشته و طبرانی روایت کرده در کبیر و ابن عساکر از سلمان و ابو نعیم از زاذان و از ابی هریره از پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود عن النبي
صلى الله عليه وآله قال من أحب الحسن والحسين عليهما السلام أحببته ومن أحببته أحبه الله ومن أحبه الله أدخله الجنة ومن
أبغضهما أو بغى عليهما أبغضته ومن أبغضته أبغضه الله ومن أبغضه الله أدخله جهنم وله عذاب مقيم الحديث

هر که حسن و حسین علیهما السلام را دوست دارد من او را دوست میدارم و هر که من او را دوست دارم خدا او را دوست دارد
و هر که خدا او را دوست دارد داخل جنات نعیم میکند و هر که ایشانرا دشمن دارد یا ظلم کند من او را دشمن میدارم و هر که من او را دشمن دارم
خدا او را دشمن دارد و هر که خدا او را دشمن دارد او را داخل جهنم کند و او راست عذاب قائم شده و روایت نموده احمد و ترمذی و حاکم از
ابی سعید و طبرانی از حضرت عمر علیه السلام و طبرانی از جابر و ابو هریره و ابن عدی از ابن مسعود و ابن عساکر از
عباس و ابن جعفر از ابی سعید قال رسول الله صلى الله عليه وآله الحسن والحسين عليهما السلام سيدا شباب أهل الجنة وزاد
الطبراني في رواية عن عمر اللهم إني أحبهما فأحبهما وزاد ابن عساكر في رواية عن ابن عباس من أحبهما فقد أحبني ومن
أبغضهما فقد أبغضني الحديث بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود حسن و حسین هر دو سید جوانان اهل بهشت اند و طبرانی در
روایت خود افزوده که فرمود خدایا بدرستیکه من ایشانرا دوست میدارم پس دوست بدار ایشانرا و ابن عساکر در روایت خود از
ابن عباس گفته ایشانرا دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که ایشانرا دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و روایت کرده
طبرانی در کبیر و ابو نعیم در فضائل صحابه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما من نبي إلا وقد أعطي
الأنبياء غيري وإن ابنيك سيدا شباب أهل الجنة إلا ابني الخالة که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود نیست هیچ پیغمبری
مگر آنکه اولاد انبیا شده غیر از من و بدرستیکه دو پسران تو سید جوانان اهل بهشت اند مگر دو خاله زاده من یحیی و عیسی و روایت کرده ابن عساکر
و ابن نجار از حسین بن علی فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود حسن و حسین بدرستیکه ایشان دو سید جوانان اهل بهشت
اند و روایت کرده طبرانی و ابن عساکر از ابی رمثه بدرستیکه حضرت رسول فرمود قال حسين مني وأنا من حسين هو سبط
من الأسباط أحب الله من أحب حسينا الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة حسین از منست و من از ویم او سبطی
از سبطها دوست میدارد خدا هر کسیرا که حسین را دوست دارد بدرستیکه حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند روایت کرده ضیاء از حذیفه
إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال جاءني جبرئيل فبشرني أن الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة الحديث
بدرستیکه حضرت رسول فرمود جبرئیل نزد من آمد و بشارت داد که حسن و حسین هر دو سید جوانان اهل بهشت اند و روایت کرده طبرانی از عقبة
ابن عامر بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود الحسن والحسين شنفا العرش وليسا بمعلقين وأخرج البخاري في الأدب المفرد
حسن و حسین دو گوشواره عرش اند و نیستند معلق و روایت کرده بخاری در ادب المفرد و ابن ماجه و طبرانی در کبیر و ابو نعیم و ابن عساکر از یعلی ابن مره
بدرستیکه حسن و حسین دو سبط اند از سبطها و روایت کرده ابن عساکر از انس که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده کسی را که خوش آید که نظر کند بسوی سید جوانان اهل بهشت
پس نظر کند بسوی حسن و حسین و روایت کرده احمد و ابو داود و ابن عساکر از مقدام ابن معدی کرب بدرستیکه حضرت رسول فرمود
حسن و حسین از منست و روایت کرده ابو نعیم و طبرانی در کبیر و رازی و خطیب و ابن عساکر از عقبة ابن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله لما استقر أهل الجنة في الجنة قالت الجنة يا رب أليس وعدتني أن تزينني بركنين من أركانك قال ألم أزينك بالحسن والحسين
فماست الجنة ميسا كما تميس العروس که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود زمانیکه برقرار شوند اهل بهشت در بهشت بگوید بهشت یا رب آیا
وعده نکردی بمن که مرا زینت دهی بدو رکنی از ارکان عرش خود خداوند عالم فرماید که زینت ندادم ترا بحسن و حسین پس بهشت از شادی
بتبختر میآید چنانکه عروس بتبختر میآید و روایت کرده طبرانی در کبیر و ابن منده و ابن عساکر از حضرت فاطمه علیها السلام انها اتت

الی رسول الله صلی الله علیه وآله فی شکواه الذی توفی فیه فقالت یا رسول الله هذان ابناک فورثهما شیئا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اما الحسن فله هیبتی وسؤددی واما الحسین علیه السلام فله جرأتی وجودی الحدیث

بدرستیکه حضرت فاطمه با دو پسر خود بخدمت حضرت رسول آمد در مرضی که در آن وفات نمود عرض کرد یا رسول الله اینها دو پسران تواند ایشانرا میراث بده حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود اما حسن پس دادم هیبت و بزرگواری خود را و حسین را عطا نمودم جرأت و بخشش خود را و روایت ابن عساکر از محمد بن عبید الله بن ابی رافع از پدرش از جدش ان فاطمة علیها السلام اتت بابنیها فقالت یا رسول الله انحلهما فقال نعم اما الحسن فقد نحلته حلمی وهیبتی واما الحسین فقد نحلته نجدتی وجودی بدرستیکه حضرت فاطمه علیها السلام با دو پسر خود بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد یا رسول الله عطا کن ایشانرا فرمود عطا کردم حسن حلم و هیبت خود را و حسین شجاعت و بخشش خود را و روایت کرده طبرانی در کبیر و ضیاء و از زید بن ارقم که حضرت رسول فرمود بدرستیکه من امانت میسپارم ترا صالح مؤمنین یعنی حسن و حسین را و روایت کرده ابو جعفر از عبد الله بن عباس قال بینما نحن جلوس عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ اقبلت فاطمة علیها السلام تبکی فقال لها النبی صلی الله علیه وآله ما یبکیک قالت یا رسول الله ان الحسن والحسین خرجا فوالله ما ادری این سلکا فقال النبی صلی الله علیه وآله لا تبکین فان الله عز وجل خلقهما وهو ارحم بهما اللهم ان کانا اخذا فی بر فاحفظهما وان کانا اخذا فی بحر فسلمهما فهبط جبرئیل فقال یا احمد لا تغتم ولا تحزن فانهما فاضلان فی الدنیا وفاضلان فی الآخرة وابوهما خیر منهما وهما فی حظیرة بنی النجار وقد وکل الله بهما ملکا یحفظهما قال ابن عباس فقام رسول الله صلی الله علیه وآله وقمنا معه حتی اتینا حظیرة بنی النجار فاذا الحسن علیه السلام معانق الحسین واذا الملک قد غطاهما باحد جناحیه قال فحمل النبی صلی الله علیه وآله الحسن وحمل الحسین الملک والناس یرون انه حاملهما فقال ابو بکر وابو ایوب الانصاری یا رسول الله الا نخفف عنک باحد الصبیین فقال دعاهما فانهما فاضلان فی الدنیا وفاضلان فی الآخرة وابوهما خیر منهما ثم قال والله لاشرفنهما الیوم بما شرفهما الله فخطب فقال ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جدا وجدة فقالوا بلی یا رسول الله فقال الحسن والحسین جدهما رسول الله وجدتهما خدیجة بنت خویلد الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس ابا واما قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین ابوهما علی بن ابی طالب وامهما فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس عما وعمة قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین عمهما جعفر بن ابی طالب وعمتهما ام هانی بنت ابی طالب ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس خالا وخالة قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین خالهما القاسم بن رسول الله وخالتهما زینب بنت رسول الله الا ان اباهما فی الجنة وامهما فی الجنة وجدهما فی الجنة وجدتهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالتهما فی الجنة وعمهما فی الجنة وعمتهما فی الجنة وهما فی الجنة وهذا الحدیث اخرجه الطبرانی فی الکبیر وابن عساکر ولفظهما ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جدا وجدة الا اخبرکم بخیر الناس عما وعمة الا اخبرکم بخیر الناس خالا وخالة الا اخبرکم بخیر الناس ابا واما الحسن والحسین جدهما رسول الله وجدتهما خدیجة بنت خویلد وامهما فاطمة بنت رسول الله وابوهما علی بن ابی طالب وعمهما جعفر بن ابی طالب وعمتهما ام هانی بنت ابی طالب وخالهما القاسم بن رسول الله وخالاتهما زینب ورقیة وام کلثوم بنات رسول الله جدهما فی الجنة وجدتهما فی الجنة وابوهما فی الجنة وامهما فی الجنة وعمهما فی الجنة وعمتهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالاتهما فی الجنة ومن احبهما فی الجنة الحدیث

وقتی نشسته بودیم در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که حضرت فاطمه وارد شده میگریست حضرت فرمود ای فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه حسن و حسین از خانه بیرون رفته و نمیدانم کجا رفته‌اند حضرت رسول فرمود که گریه مکن پدرت فدای تو باد که خدای تعالی ایشانرا خلق کرده و آنها را رحمت بیشتر است پس عرض کرد خدایا اگر بسوی صحرا رفته‌اند حفظ کن آنها را و اگر بدریا افتاده‌اند سالم بدار پس جبرئیل نازل و عرض کرد یا احمد غمگین و محزون مباش هر دو ایشان فاضل دنیا و آخرت شد و پدر ایشان از ایشان بهتر است و ایشان در حظیره بنی نجار خوابیده‌اند و موکل نموده خدای تعالی ملکی برای حفظ ایشان ابن عباس گوید حضرت رسول صلی الله علیه وآله برخواست و ما هم با او برخواستیم تا آمدیم بحظیره بنی نجار دیدیم امام حسن و امام حسین را معانقه کرده خوابیده‌اند و ملکی پر خود را بر ایشان گشوده پس امام حسن را پیغمبر برداشت و امام حسین را ملک و مردم چنان میدیدند که آنحضرت آنها را برداشته پس ابوبکر و ابو ایوب انصاری گفتند یا رسول الله آیا یکی از این اطفال را بما نمیدهی فرمود بگذارید خود بردارم بدرستیکه ایشان فاضلانند در دنیا و آخرت و پدر ایشان از ایشان بهتر است بعد فرمود قسم بخدا امروز شرافت ایشانرا بیان مینمایم بآنچه که خدا ایشانرا شرافت داده پس خطبه خواند فرمود ای مردم آیا خبر ندهم شما را بهترین مردمان از جهت جد و جده عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که جد ایشان رسول خدا است و جده ایشان خدیجه دختر خویلد آیا خبر ندهم شما را به بهترین مردمان از جهت

عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که پدر ایشان علی ابن ابیطالب و مادر ایشان فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله آیا خبر دهم
شما را بهترین مردم از جهت عم و عمه گفتند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که عموی ایشان جعفر ابن ابیطالب و عمه ایشان ام هانی دختر ابیطالب
ای مردم آیا خبر دهم شما را بهترین مردم از جهت خالو و خاله گفتند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که خالوی ایشان قاسم ابن رسول الله
و خاله ایشان زینب بنت رسول الله است خبردار باشید بدرستیکه پدر و مادر ایشان و جد و جده ایشان و خالو و خاله ایشان و عمو و عمه ایشان و خود
ایشان همه در بهشت میباشند و هر که دوست دارد ایشان را او هم در بهشت است و هر که دوست دارد دوستداران ایشان را او هم در بهشت
میباشد و این حدیث را طبرانی روایت کرده در کبیر و ابن عساکر نیز روایت کرده و لفظ ایشان اینست که آیا خبر دهم شما را بهترین مردم از حیث
جد و جده و عم و عمه و خالو و خاله و بهترین مردم از جهت پدر و مادر اینست حسن و حسین که جد ایشان رسول الله و جده ایشان خدیجه دختر خویلد
و مادر ایشان فاطمه دختر رسول الله و پدر ایشان علی ابن ابیطالب و عموی ایشان جعفر ابن ابیطالب و عمه ایشان ام هانی دختر ابیطالب و خالوی ایشان
قاسم ابن محمد و خاله ایشان زینب و رقیه و ام کلثوم دختران پیغمبر جد و جده ایشان همه در بهشت اند پس هذا اینها از جمله اخبار است که از
کتب ائمه حدیث از صحاح نقل کرده فاضل و عارف صاحب جمع عرض صاحب کتاب مفتاح النجاة در مناقب آل عبا
نقل کرده و او اعرف علماء است چنانکه چند ذکر ایشان بر این شد پس میگویم که حال آنکه اینکه قلوب ایشان را عادت گرفته آیا جایز میشد که کسی که
بهترین مردمان بعد از پیغمبر خیف نیر [illegible] یا دوست صاحب اوست بعد ازای و [illegible] بدانی کسیکه برای این احادیث خبردار باشند در کتب ائمه مذاهب خود
با وجود این گمان کنند که احادیث موضوعه و مجهوله و مخترعه مختلفه که در زمان معاویه از احادیث جعلیه کرده شد [illegible] بود و بمنافات خیف نیر
و در حیات او از احادیثیست که اصل دارد بعد دیدن شور تکبیر اگر منع مینمایند مردم را از برپا داشتن تعزیه سید الشهدا و گریه نمودن برای او
اینکه دانسته شد بدرستیکه ولایت اهل کسا و از امور واجبه است بلکه آن جزو حقیقت ایمانست بعد وای بر کسیکه معتقد دارد از این است
احمد را غیر از اهل بیت عصمت علیهم السلام جعفر ابن ابیطالب یا دو تن از زنهای بنی هاشم آنها را برتر که وارثان پس وای و عذاب بر کسیکه
تفضیل و به تقدیم دارد احدی از مردم اولین و آخرین بر امیر المؤمنین و نیز از اینجمله سید زنان عالمین امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیها السلام
و افضلند از حسن و حسین ایشان بعد از رسول خدا و امیر المؤمنین و صدیقه مظلومه معصومه افضل از همه مخلوق خدا پس اینست معنی فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله که
فرمود بدرستیکه ایشان فاضلترند در دنیا یعنی بر همه مخلوق خدا از حیث مناقب و فضایل و کرامات و فاضلترند در آخرت یعنی بر همه اهل بهشت
بسبب درجات و منزلت و مقامات رضوان و پدر ایشان از ایشان بهتر است در جمیع اینها پس آن تو چگونه جهت و جهالت غلو کرد
بر اکمل بچشم او کور و چشم دیگرش سیاه بود یعنی خیف نیر [illegible] در آنجا که سوء ادب کرد بدات کل و گفت آیا کفایت میکنم از تو یا رسول الله
در برداشتن تکلیف اینان دو طفل پس بدرستیکه سوء ادب کرد با سید جوانان اهل بهشت خیف نیر [illegible] که بود در جهالت مانند طفل شیرخواره اگرچه شیخ
ناقص العقل بود پیغمبر صلی الله علیه و آله موعظه کرده بد او را رد نمود او را از غفلت خود بلکه مذمت کرد بسوء ادبش و فرمود بگذار آنها را که ایشان
فاضلترند در دنیا و فاضلاند در آخرت و پدر ایشان از ایشان بهتر است پس چگونه مجاز میشد تر را یا خیف که سوء ادب نمائی و ایشان را
طفل خواندی با وجود اینکه آنها در این حالت یا دیگران فاضلترند در دنیا و آخرت از همه مخلوق خدا پس چگونه جایز باشد برای دیگری سبقت او
پیکه سوء ادب نماید بر آنها یا بر پدر آنها که از ایشان بهتر است و خیف نیر [illegible] بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشست
نمود لهذا او سوء ادب به پدر ایشان و قسم بجان خود اینکلام حضرت رسول با وجود اینکه در وقت اختصاص است افاده مینماید بسیاری
از امور حقه و مقاصد کریمه را در هر حال ظاهر شد تو از این تقریر که گذشت که سر ذکر کردن حضرت پیغمبر امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از
بعد از مقام ذکر فضیلت او در حق ایشان که فاضلاند در دنیا و آخرت این بود که آنحضرت اراده فرمود اینکه ظاهر شود بر همه مرتبه عظیم بودن ایشان
فاضلان در دنیا و آخرت و زیاده نماید بر ایشان جهت حسب فضل و شرف و درجه و میباشند ایشان فاضلان از همه خلق خدا بعد از
جد و پدر و مادر و این تقسیم و تفضیل بر همه از فرمایش حضرت رسول الله است که در اخبار متواتره متقدمه فرموده حسن و حسین هر دو سید جوانان
اهل بهشت اند و در بعضی از آنها بتصریح معلوم شد بسبب سیادت و فضیلت و پاک این چنانکه در فرمایش آنحضرت است که حسبُ الحسن و الحسین
فانهما سیدا شباب اهل الجنة من الاولین و الآخرین یعنی نسبت کنید حسن و حسین را بدرستیکه آنها دو سید جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین بجز
عیسی و یحیی دو پسر خاله حضرت رسول یحیی و عیسی پسران خاله میگویم بدرستیکه این از آنچیزهاست که فایده بزرگ در آن است و او دلیل تقسیم
و خوکند مثولست که بسیار که بیهاله دماغ تابعین و تبع تابعین که آرزوی مکر و حیله کلام خدا و رسول او کرده اند نموده از تقدیم و تفضیل آل آن
و اهل بیت رسول الله بر سایر اصحاب و مجلس آن اشکاف [illegible] ازخوف اسد [illegible] بیان تقدیم نسبت و خلافت و عقد [illegible]

در حق این پدر و مادر و عمو و عمه و خالو و خاله و خود ایشان و دوستداران ایشان در بهشت است

ادین بوقش را بر انجا یاد داد و میسب معصومین خایده و عترت نبی مختار زیرا که آشنا و دلیست بر آنکه کلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در عموم حقیقت است باینمعنی که آنها و امثال ایشان نماز ان بخاطر بستند از انبیا و مرسلین و ائمه و غیر ایشان پس هرگاه گوییم این استثنا
چیست و چه وجه دارد در اخراج نمودن یحیی و عیسی از تحت عموم میگوییم به آنکه این در صورت استثنا ست لیکن استثنا نیست در حقیقت
بلکه لفظ الا حرف عطف بمعنی واو و عاطفه و آمدن کلمه الا بمعنی ارنجا است که تصریح نموده بآن جماعت اهل ادب و از جمله ایشان است
فرزدق لبیبی در کاس گفته و گفتن انها عاطفه است نزد او و از ایشان است قول خدای تعالی لئلا یکون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا و قوله لا یخاف لدی المرسلون الا من ظلم ای
ولا الذین ظلموا یعنی نباشد الا عاطفه و نیز بشود و عاطفه آنکه نباشد مردم را بشما حجتی و نیز آن کسی که ظلم کرده و خوف نیست پیش من
پیغمبران را و نه آن کسی که ظلم کرده شده اند پس آنچه در این حدیث از قبیل عطف خاص بر عام است و این نکته بر صاحب فطنت پوشیده نیست
و تامل کن بعد میگوییم قسم نیکو ببینیکه حضرت داود و محمد و اهل بیت معصومین او را پس جمیع عالمیان آن کسیکه دشمن میدارد آل محمد را
و فضائل ایشانرا انکار مینماید و مقدم میدارد غیر ایشانرا بر ایشان بایه ایشان در واقع داخل شده در تحت صنفی از اصناف اشرار
در دنیا از منافقان و خسرانیان و اولاد زنا زیرا که در خبار کثیره تصریح بآن شده حتی جمله آنها وارد شده در اخبار که از طرق
اهل سنت چنانکه در صحیح بخاری و ابی داود و مسند احمد ابن حنبل و فضائل سمعانی و حلیه حافظ ابی نعیم و غیرها از کتب ایشان بطرق متعدده مذکور است

ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق وقال لولا انت لم یعرف المؤمنون بعدی
وقال من زعم انه آمن بی وبما جئت به وهو یبغض علیا فهو کاذب لیس بمؤمن وقال یا علی کذب من زعم انه یحبنی ویبغضک ومن
تولاک ... ومن عاداک ... الا کافر او منافق ... من تولاه فقد تولانی ومن
[illegible] ... احمد بن حنبل فی مسنده ... قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی ... من فارقنی فقد فارق
الله ومن فارقک فقد فارقنی ... ابن المغازلی ... قال ما کنا نعرف المنافقین
الا ببغضهم ایاه ... کثیر من الکتب المعتبرة ... عن ابی سعید الخدری قال کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله
علیه و آله ببغضهم علیا علیه السلام وعن ... کنا نعرف المنافقین ... ببغضهم علیا ... وعن جابر بن عبد الله
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله بوروا اولادکم بحب علی بن ابی طالب علیه السلام فمن احبه فاعلموا انه لرشدة ومن ابغضه
فاعلموا انه لغیة ... الهروی فی الغریبین ... عبادة قال کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابی طالب فاذا رأینا احدهم لا یحب علیا علمنا انه
لغیر رشدة وقال ابن الاثیر فی نهایته وفی الحدیث ان داود علیه السلام سأل سلیمان وهو یمتحن علمه ... ومنه
الحدیث کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابی طالب علیه السلام ... واسماعیل ... 

حاصل مضمون آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السلام دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق
و فرمود یا علی اگر تو نبودی مؤمنان بعد از من شناخته نمیشدند و فرمود کسیکه گمان کند او ایمان آورده بمن و بآنچه من آورده ام و علی را دشمن دارد
پس او کاذبست و مؤمن نیست و در حدیثیکه نقل شده بود داخل شده علی ابن ابیطالب علیه السلام و فرمود دروغ گفته کسیکه گمان
کند بدرستیکه او مرا دوست دارد و محب منست و حال آنکه او دشمن دارد ترا و عداوت او را داشته باشد قسم بخدا
دشمن نمیدارد او را و عداوت او را نگاه نمیدارد مگر کافر یا منافق یا ولد الزنا و فرمود هر که دوست دارد او را مرا دوست
داشته و هر که او را محبت کند مرا محبت کرده و روایت کرده احمد ابن حنبل در مسند خود مرفوعا بابی ذر رحمه الله که گفت که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی هر که از من جدا شود بتحقیق از خدا جدا شده و هر که از تو جدا شود از من جدا شده و در آن کتاب
رفع نموده روایت را با بن زبیر که گفت ما جماعت انصار نمیشناختیم منافقان را مگر بعداوت او و در بسیاری از کتب جمهور روایت کرده از ابی سعید خدری روایت کرده که ما در عهد رسول صلی الله علیه و آله
منافقان را نمیشناختیم مگر بدشمن داشتن علی علیه السلام و از زید ابن ارقم نیز روایت کرده که ما نمیشناختیم منافقان را مگر بدشمن داشتن علی و اولاد او را و از جابر ابن
عبد الله گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود امتحان کنید اولاد خود را بحب علی ابن ابیطالب زمانیکه میدیدیم یکی از
از آنها را که علی را دوست نمیدارد میدانستیم که او از زنا بوده و ابن اثیر در نهایه خود آورده که در حدیث وارد شده
بدرستیکه حضرت داود سؤال نمود از سلیمان و او امتحان میکرد علم او را و از آنجمله حدیثیست که بودیم ما امتحان مینمودیم اولاد
خود را بمحبت علی ابن ابیطالب و حدیث علقمه ... بمذهب ... الا اینکه محبت این بزرگوار

چیزی است که امتحان شیعه از آن اغلب در روایت کرده چنین بعد شیکه انصار بگفتند ما بشناختیم مردم را که از پدر خود است یا از غیر سبب شناختن دل
او علی بن ابی طالب را اخر حدیث پس ز ریشکی خبر دور شدی خبار دیگر که نقل کرده آنها را سید جلیل سید علی علیه السلام برد اما در کتاب
بتصحیح الایمان ذکر تتمیم الادیان بیان بدان بدرستیکه از عجب ترین طرایف و غریب ترین عجایبی که متعلق است باین حدیث آنست که حرر
ما و هم مرد صالحی از علویان از اهل شهر حله گفت که در حله پیش در سال طاعون مردی بود کامل از اهل سنت در حکام ملال حرم او
باو رجوع میکردند و مجلس تدریس داشت و کودکی نام او ابن محمد ابن افندی گفت که مدوری در نشسته تدریس بود که محتاج بود تعلیمی
او را بر فتن سال بخواند از مجلس بیرون آمد و در سال نشسته بول میکرد بسال چون نزدیک بود که فقرا را اهل اسرائی شنیده و او میگوید بر
بود که سن او قریب به بیست سال بود پیش گفت ای گروه اهل سنت و جماعت بتحقیق سینه من تنگ شد و حکم خوف بسبب شنیدن
این حدیثها از شما آیا آن ظاهر میکنم از شما بدرستیکه پدر من از اهل سنت و جماعت دارد بر خلفای ثلثه است و اصل این
اجتنابیا دشمن شیعه بدین و دعای تشنیع و محبت خلفای ثلثه در دوم کوشش بدرستیکه من او را دشمن دارم و قدر بعد او شاه
در قلب من نقدر ذره بزرگست چه سوال کرد یکی یک از ایشان که شاهد میگویند در این امر بعضی از ایشان گفت عداوت او در
نزد من بقدر زره بزرگیست و بعضی گفت که در نزد من بقدر کوهیست و بعضی گفت نزد من بقدر زانیست بعضی گفت نزد من بقدر
تمام بهشت همچنین هر یک سخنی گفتند تا آنکه در آخر یکی از ایشان گفت که عداوت علی نزد من بقدر دانه خردلیست زیرا که آن کامل بدرس
این حدیثها را که محض بعدی و بغضیت ایشان شنید پیش لرزید و طول داد که انشا بان خود را در سال ایشان بقول خدا تقسیم کرده درست
شد نه بعد داخل مجلس شد رنگش متغیر و زرد گشته و بسیار لا اله الا الله و سبحان الله میگفت و آه سرد میکشید گفت چرا از من نپرسیده که سبب
لا اله الا الله و سبحان الله گفتن را گفتند ذکر خدا تعالی در هر حال بهتر است گفت بلی و لیکن سبب کثرت تعجب مرا اینک میدانید
جات و کیفیت غریبه که مرا عارض شده گفتند چگونه است آن گفت گمان میکردم آن خبرها که از طریق ما روایت شده در صحاح ستة
و غیر آن از کتب ما در حدیث از علمای بود آن آنها در کتب از صنایع و ضایع است بدیعیست که آنها داخل کرده و نوشته اند آنها را در نسخه ای
او لی از کتب ما حنفیه پرداخته و بعد از فوت مصنفین در تلخیص بعد جاریشده عادت نوشتن آنها در هر نسخه که از روی این نسخه ای آید دا
نوشته شده و شیعه را از این گمان تو بیشتر ایم دقطع و یقین کردم که این خبر از نبی محمد صلی الله علیه و آله صادر شده گفتند که امر چیست آن
و چه چیز است بر صدق او پس شروع نمود در خواندن حدیثی که متضمن فرمایش حضرت رسول است که امتحان کنید اولاد خود را به دوستی علی ابن
ابیطالب تا آخر و بخواند این حدیث دیگر را اخبار که نوشته گفت قسم بآن کسیکه جان من در دست اوست و قسم بآن کسیکه پیغمبر را زنده
این پسر من از دو جهه عرا امراد کرد یعنی هم ولد الزنا و هم ولد حیض گفت هرگاه سوال نمایید از وجه این بجهه که در ایام جوانی
که سن من به بیست رسیده بود در بغداد بتحصیل علم مشغول بودم در روز بسیار گرم برای حاجتی بیرون آمدم زمانیکه از آن امر فارغ شدم
اراده کردم که بسوی مدرسه مراجعت کنم در اثنای راه رسیدم بخانه همشیره ام که صاحب مرد بزرگی بود و از بزرگان شهر و صاحب خانواده بسیار
خواهم مرا دیده بسیار شاد شد شوهر او حاضر نبود در خانه کنیزی خود امر نمود که طعام برای من حاضر نماید بعد از صرف طعام
خواهش نمود که در سرداب تا وقت عصر استراحت نمایم کنیز فرش را برای من فرش کرد زمانیکه بخوابگاه داخل شدم همشیره ام کنیزی
کنیزی که ما را این پسر است نزد من فرستاد که مرا باد زند ناپدید زمانیکه چشم من با وقت در دیدم بسیار جمیله و فربه و سفید و صاحب
بوی حس که شعر گوید ذکرها هن را ابن حجر صنو الله الحرمة اذا طعنت طعن الیس بعینها ادبی بشهوت بحرکت آمد و نفس اماره مرا
غالب شده گناه کردم خدا تعالی را و خواستم خواهر خود را با او مواقعه نمودم در آنوقت او حایض بود چون نه ماه بر او گذشت
او حمل و ظاهر شد باین پسر من همشیره من تر خورد که آن کنیز را عذاب نشد نمایه هر گاه در گفتگوی خود راست گوید کنیز حکایتی که آن امر
در میان ما جاری شده بود بیان نمود چون خواهرم یقین کرد که راست میگوید شخصی نزد من فرستاد که مرا خبر داد و طلب امر آن کنیز را
با آن طفلیکه در شکم او است بتو بخشید و زوجه من حال ان کنیز است که مادر این پسر باشد پس از آن توجه نمود به حرم سرا صدا کرد
باز نمود با چادر زن فرجی چادر شب پوشیده از حرم سرا بیرون آمد افندی او را گفت بنشین در طرفی نشست گفت گوش کن تا تمام
میگویم قصه را از اول تا آخر حکایت نمود چنانکه اول گفته بود گفت آیا چنین واقع شده گفت بلی بعد شنیدن آن جماعت گشته گفت
ای گروه مخالفان چنانکه گفته شد در بود دو این پسر من ولد الزنا و ولد حیض و همچنین کسی نیست در دخل بود دل شما درست
هیچ از جانب پدر زیرا که شما اقرار کردید بآنکه پسر من بغض داشتن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میکویم بدرستیکه دشمنان امیر المؤمنین

لا بد باید متصف باشند بهمه اوصاف مذکوره یا بعضی لذا منادی اشاره بخلقی نیست از صفات مردی و از حمیت و غیرت و عار و ننگ که
ایشان را اشتهار بتصف مردی باین صفات نجابت میکشند و ترک نمیکنند و در تحقیق اقتدا کرده اند در این کردار بامام هدایت کننده
ایشان بجهنم هر یکی فرعون فراعنه این امت و مجمع همه صفات گذشته و از غریب ترین طرفها و عجب ترین غرایب آنست که ذکر کرده
جماعتی از علمای شان و آن این است که ابو الشرود روایت کرده که آن وقت که در بصره والی بود از قبل عمر [illegible]
آمد نزد او و اظهار شد پرسید که در چند روز از مصر بمدینه آمدی عمر گفت در بیست روز ابو الشرود گفت [illegible] بسیر نموده [illegible] عاص
عمرو بن عاص بحجلم آ گفت قسم بخدا اگر [illegible] ما بر [illegible] گرفته و حمل کرده مرا از آب [illegible] پس ابو الشرود گفت قسم بخدا این سخن
از [illegible] نیست [illegible] که [illegible] و [illegible] ای عاقلان بظاهر شدن صفت [illegible]
در [illegible] باین [illegible] باینکه جمع شدن صفات گذشته در خلیفه اتفاق
ظاهر تر و از [illegible] و از لطیف ترین لطیفه ها آنست که [illegible] از [illegible] شیخ ابو جعفر بغدادی نقیب ذکر کرده
از [illegible] که این روایت [illegible] بعض مشکلات [illegible] اراده نموده [illegible] از قولش فی عثرات الماء
چگونه [illegible] خلیفه [illegible] ذکر کرده با وجود آنکه مادرش [illegible] از اصحاب علم بود و شیخ نقیب [illegible] گفت
[illegible] اینکه [illegible] صاحب علم بود از آن چه چیز است که انکار آن ممکن نیست الا اینکه با وجود این [illegible] بود
در [illegible] اصحاب [illegible] خلیفه علاوه [illegible] از زنهای مشهوره بود [illegible] هم بود و این صفت جاری بود در [illegible]
و من میگویم مناسب بود اینکه [illegible] در این مقام بعد [illegible] مضمون کلمات بزرگان [illegible] مقالات ایشان را
از [illegible] خلیفه اسلام [illegible] بود مؤذن [illegible] تقاولوا [illegible] الاسلام [illegible] مؤذن [illegible] خطیب
بود پس [illegible] اسلام [illegible] چنین خلیفه دارد

## تذییل چهارم

در اشاره بجمله از بیانات [illegible] در اصل مقدمه گذشت جمله اخبار پس بدان [illegible] دقت و تدبر نماید در اخبار گذشته [illegible] بودن [illegible]
کربلا در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی اخذ نمودن آنحضرت از آن [illegible] نیست بلکه [illegible] متعدد که در اوقات
عدیده و دفعات [illegible] واقع شده پس [illegible] از آنها از جبرئیل و غیر او از ملائکه [illegible] از زنهای آنحضرت آورده و در بعض
از آنها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] نبوت و طی الارض [illegible] بود و قبضه از تربت کربلا [illegible] و مصرع
شهدا [illegible] میگویم شاید [illegible] و این [illegible] که در هر یکی از آنها تجدید عهد و میثاق از خدای عز و جل بوده باشد
بر حضرت رسول و عترت معصومین او [illegible] ملائکه و ارواح انبیا در [illegible] صبر و تفویض و توکل محمد و اولاد
معصومین او [illegible] صبر و تفویض و توکل اتم و اوفی بوده [illegible] قضا و قدر بوده که [illegible]
و قایع از قضای [illegible] بود که [illegible] از آنها [illegible] و این [illegible] تربت [illegible]
ام [illegible] بیان [illegible] حضرت رسول در حدیث ام سلمه فلما [illegible] فاذا هی فی یدی الحمراء
یعنی بودم [illegible] چون آنها [illegible] در دست من بگیرد او را بیان آن [illegible] چون [illegible] و ظاهر تربت این
مصارع مطهره مقدسه در اصل خلقت طینت [illegible] این مصارع بود [illegible] شده بود و طینت مبارک [illegible]
[illegible] خون خواهد شد از آنچه این زمین [illegible] طینت های [illegible] مشاکلت و [illegible] باین معنی که اصل
[illegible] طینت های [illegible] زیرا که [illegible] اخذ کرده بودند و فرع بود در [illegible] از آنچه اطلاق خون بوی [illegible]
که در حال [illegible] خونهای بدنهای [illegible] اینها هم خون خواهد بود [illegible] در این حدیث اشاره [illegible]
و [illegible] که هر قدر زمان شهادت نزدیک [illegible] سرخی آن تربت زیادتر [illegible] اینکه شهادت [illegible]
و خون [illegible] پس میگوییم [illegible] ارواح شیعه و حال [illegible] زیرا که طینت
ارواح [illegible] اخذ شده از [illegible] طینت اجساد ائمه معصومین [illegible] باید در ایام عاشورا [illegible]
[illegible] جاری نماید [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین بکربلا [illegible] دو دفعه واقع شده یکمرتبه در وقت تشریف بردن بصفین
و مرتبه دویم در وقت مراجعت بعد [illegible] بشارت [illegible] که از زبان حضرت امیر المؤمنین

جاری گشته فرمایش مشهور است که بآن تربت شریف خطاب بوده فرموده خوشا بر تو ای تربت هر آینه محشور میشود از تو خونهائیکه داخل
بهشت میشوند بدون حساب و اخبار وارد میکند هر که از شیعیان در کربلا دفن بشود بدون حساب داخل بهشت شوند و بعبارت دیگر بهشت
شمول این فضیلت برای همه آن شیعیان است که در آنجا دفن میشوند نه مخصوص است بآنکسیکه در خدمت سید الشهدا شهید شد بلکه قرائن
بسیار و کلام چنین شاهد بآنکه داخل شدن اصحاب حضرت سید الشهدا ببهشت بدون حساب از ضروریات است که احدی از اهل اسلام
انکار آن نمیکند و اگر مخصوص خونهای ایشان باشد لازم میاید که این کلام لغو باشد که ضروری را تصریح میکند و از فایده خالی باشد حاشا
بعد مخفی نماند بر آنکسیکه فرمایش حضرت امیر المؤمنین در وقتیکه رسید بمصارع شهدا فرموده بود که در این زمین شهید شده
دویست پیغمبر و دویست سبط از اولاد انبیا و دویست در نظر دارد آنکه این یکی ... عنایت
از آنکه محل ریختن خونهای پاکیزه بود و اینکه شهادت انبیا و اسباط در آنجا بجهة شأن و عظیم شأن کربلا بود بالاتر از شهادت ایشان در
در سایر بقاع زمین بلکه انبیا و اسباط آنکه بعضی بعلم ملک مطلع شدند و آنچه در آنجا واقع میشد در ابتدای امر ایشان بود در عالم ظل
و شاید خود ایشان سؤال کردند از خداوند اینکه شهادت ایشان در آنجا باشد تا ممزوج گردد خونهای ایشان با آن تربتیکه خون حضرت
سید الشهدا و عترت و اصحاب او ممزوج باشد پس این امتزاج کشف میکند از سر تکوین مکنونه و آن اینست بدرستیکه طینت این انبیا
و اسباط بود در عالم طینت و عالم ارواح در اول متصل بود بطینت جناب سید الشهدا روحی له الفدا و طینت شهدائیکه در خدمت
شهید شدند لکن آن نهایت ... این حسب نه برتبه آنانکه در خدمت سید الشهدا روحی له الفدا شهید شدند و بتحقیق تصریح نمود در
باب تطبیق در جائیکه بپای مبارک اشاره کرده میفرمود قسم بخدا اینجاست محل بار انداز و مصارع شهیدانیکه سبقت نکرده بر ایشان
در فضیلت کسی از گذشتگان و لاحق نمیشود بایشان یکی از آیندگان تا آخر حدیث و این تقریب در شأن اسباط که پیغمبر نبوده اند ظاهر است
احتیاج بتأمل ندارد و اما تقریب در شأن انبیا که در این بقعه مبارکه شهید شده اند یعنی در تفضیل شهدائیکه در خدمت سید الشهدا
بوده اند بر آن پیغمبران اگرچه نهایت در نظر جلیل بجهة مرتبه نبوت و درجه عصمت که در شأن ایشان است اما در نظر دقیق واضح است و بیان آن
آنست که دلیل ندارد آنکه هر کس متصف بنبوت باشد مطلقا که معصومند انبیا و اوصیا باید شهادتش افضل باشد بر شهادت کسیکه در
عصمت موصوف نباشد بلکه میشود شهادت کسیکه از اهل عصمت نیست افضل باشد از شهادت کسیکه از انبیا و اوصیا است چنانکه در شهادت
شهید شدگان در خدمت سید الشهدا علیه السلام است اما بعد از خبر دادن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بعد از ... صلی الله علیه و آله
حجت خدا بود بر همه مخلوقات باقی نماند توقفی در این مطلب قسم بخدا باقی نماند محل توقف خصوصا بعد از ملاحظه فرمایش حضرت امیر المؤمنین
که در بعض اخبار سابقه گذشت که فرمود طوبی لک من تربة یعنی خوشا بحال تو ایخاکیکه ریخته میشود بر روی تو خونهای
دوستان پس اگر فهم این کلمات شریفه را با ذوق روحانی و فهم ملکوتی نه باصطلاحات جمهوری و طرزهای مشهوری ...
بکند از تحقیقات که باین مقام متعلق است و آن اینست بدرستی که جماعتی از عترت امام حسین علیه السلام که عبارت باشند از حضرت ...
علی اکبر و قاسم و جناب زینب و ام کلثوم و امثال ایشان از عترت آنحضرت در رتبه اعلای شأن که دارای مرتبه عصمت بوده اند و سایر ...
بر معتقد شدند ... در شب عاشورا **مقدمه هشتم** در اشاره بنزول ملائکه بر رسول الله صلی الله علیه و آله بجهة
خبر دادن بشهادت حضرت ... روز عاشورا و تعزیت دادن بر آنحضرت و هر چه متعلق است بآن و این مقدمه در حقیقة از متمم مقدمه گذشته است
و در کتاب ... از ابن عباس روایت شده قال لما اراد الله تعالی ان یهب لفاطمة الزهراء الحسین و کان مولده فی شهر ...
منه فلما وقعت فی بطنها اوحی الله ... الجنة ... ان ... الی ...
سبعون الف ... و سبعون الف قصر و سبعون الف منظرة مکللة بانواع الجواهر و المرجان ...
تلک القصور ... الجنة ... فاوحی الله ...
الی ... محمد ...
و اوحی الله تعالی الی الملائکة ان قوموا صفوفا بالتسبیح و التقدیس و الثناء علی الله و اوحی الله الی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ان
اهبطوا الی الارض فی قبیل من الملائکة قال ابن عباس و فی القبیل الف الف ملک ... و اذا فی السماء الرابعة
ملک ... له سبعون الف جناح قد نشرها من المشرق الی المغرب و هو شاخص ... العرش ...
... فی ظلمة اللیل و ضوء النهار ... ثم اوحی الله ...

لا ترکم ولا تجد عقوبة الملک فی نفسک قال فهبط له اعوان فاطمة علیها السلام وقالت لها اخرجی فالتک بالنبی صلی الله علیه وآله کیف
الملک فقالت لها نحن ولم تجد ما فطرس من انهار الفردوس ما الفرش لها نسیما من مکرم اذ هبط جبرئیل الجنة و معها دو مولود
تد ابلت الجنة متعلقه فی منزل فاطمة علیها السلام فجلست علیه و نصبها ثم ان فاطمة ولدت الحسین علیه الصلوة والسلام
و من القمر فقالت الضیاء وقطعت سرته و شقته بمندیل من منادیل الجنة وقبلت عینیه و نعلت فیه وقالت بارک الله فیه
من مولود و بارک الله فی والدیک و هنئت الملائکة جبرئیل و هنأ جبرئیل محمدا صلی الله علیه وآله سبعة ایام فلما کان فی الیوم
السابع قال جبرئیل یا محمد صلی الله علیه وآله ائتنا بابنک هذا الحق فاتی النبی صلی الله علیه وآله فاطمة علیها السلام
الحسین و هو ملفوف فی خرقة صوف صفراء فاتی به الی جبرئیل فحله و قبل بین عینیه و نعل فی فیه وقال بارک الله فیک من مولود
و بارک الله فی والدیک یا صریع کربلاء و نظر الی الحسین علیه السلام و بکی و بکی النبی صلی الله علیه وآله وسلم و بکت الملائکة
ثم قال جبرئیل علیه السلام اقرأ فاطمة ابنتک السلام وقل لها تسمیه الحسین فقد سماه الله بهذا الاسم وانما سمی الحسین علیه السلام
لانه لم یکن فی زمانه احسن منه وجها فقال رسول الله یا جبرئیل تهنیه و تبکی قال نعم یا محمد صلی الله علیه وآله آجرک الله فی مولودک
هذا فقال یا حبیبی جبرئیل و من یقتله قال شرذمة من امتک یرجون شفاعتک لا انالهم الله ذلک فقال النبی صلی الله علیه وآله
امة تقتل ابن بنت نبیها قال جبرئیل علیه السلام ثم خاتمین من رحمة الله و تحت ما فیه عذاب الله و دخل النبی صلی الله علیه وآله علی فاطمة
علیها السلام و قال لها یا بنیة سمیه الحسین فقد سماه الله الحسین فقالت من مولای السلام و الیه یعود السلام و السلام
علی جبرئیل و هنأها النبی صلی الله علیه وآله و بکی فقالت یا ابتاه تهنینی و تبکی قال نعم یا بنیة آجرک الله فی مولودک هذا فشهقت
شهقة و اخذت فی البکاء و ساعدتها الضیاء و صواحبها فقالت من یقتل ولدی و قرة عینی و ثمرة فؤادی قال شر الخلق من امتی یرجون شفاعتی
لا انالهم الله ذلک قالت فاطمة علیها السلام خابت امة قتلت ابن بنت نبیها قالت لعن الله خابت ثم خاب من رحمة الله و خاب
فی عذابه قالت فاطمة یا ابت اقرأ جبرئیل عنی السلام و قل له فی ای موضع یقتل قال فی موضع یقال له کربلاء فاذا
نادی الحسین علیه السلام لم یجبه احد منهم فعلی القاعدین عن نصرته لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الا انه لا
یقتل حتی یخرج من صلبه تسعة من الائمة ثم سماهم باسمائهم الی آخرهم و هو الذی یخرج فی آخر الزمان مع عیسی بن
مریم فهؤلاء مصابیح الرحمن و عروة الاسلام محبهم یدخل الجنة و مبغضهم یدخل النار قال و عرج جبرئیل علیه
السلام و عرج الملائکة و عرجت الضیاء ملکهم الملک صلصائیل فقال له یا حبیبی جبرئیل اقامت القیامة علی
اهل الارض قال لا ولکن هبطنا الی الارض فهنأنا محمدا صلی الله علیه وآله بولده الحسین علیه السلام و علی جده و
ابیه و امه و اخیه صلوات الله علیهم السلام قال یا حبیبی جبرئیل فاهبط الی الارض و قل له یا محمد صلی الله علیه
وآله اشفع الی ربک فی الرضا عنی فانک صاحب الشفاعة فقام النبی صلی الله علیه وآله و دعا بالحسین صلوات الله و سلامه
علیه فرفعه بکلتا یدیه الی السماء و قال اللهم بحق مولودی هذا علیک الا رضیت عن الملک فاذا النداء من قبل العرش
یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم قد فعلت فقدرک عظیم قال ابن عباس والذی بعث محمدا صلی الله
علیه وآله وسلم بالحق نبیا ان صلصائیل یفتخر علی الملائکة انه عتیق الحسین صلوات الله و سلامه
علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه ابد الآبدین و دهر الداهرین و لقد یفتخر علی الحور العین بان ها قابلة
الحسین علیه السلام الحدیث در ماسبق دانسته شد که چون خدا بفاطمه زهرا علیها السلام امام حسین را عطا کرد [illegible]
سبب دهم بود چون حضرت فاطمه [illegible] از خدا ... نکردی بود [illegible] اصل بهشت [illegible]
آراسته [illegible] بهجت بخش [illegible] ابن عباس [illegible] از [illegible] [illegible]
و بعضی از مقصورة و بعضی از زمرد که با انواع جواهر و مرجان مرصع است قصر است از ابن قصور و از بهر قصری که در
بهشت بلند تر است [illegible] کنند [illegible] نور [illegible] میشود [illegible]
او که نازل شود [illegible] رضوان که بهشت را [illegible]
مولود که مولود [illegible] میشود [illegible] بشنو [illegible]

و میکائیل و اسرافیل هنگامی که نازل شدند بسوی زمین و قندیلی از طلا که ابن عباس گوید که قندیل هزار هزار ملک است گوید در آنوقت که
نازل میشدند از آسمانها آسمان دیگر در آسمان چهارم ملکی دیدند که اسمش صلصائیل بود و او هفتاد هزار بال داشت که از مشرق تا مغرب
میگرفت و او را دیدند دائما بطرف عرش نظر میکند زیرا که او روزی تأمل نمود که آیا خدا ایجاد میکند از آنچه که در فضا دیده است و آنچه در
ظلمت شب پدید میکند و در روز روشن در هیکل او چه بود خدا سبحانه بسوی او که قائم باش در مکان خود و در کوع و سجود مکن از جهت
عقوبت بر تو برای این فکر و چنانکه در دل خود نمودی این عجب است حضرت فاطمه علیها السلام آمد و شفیع که در جای برای دختر محمد
چگونه است حال تو فرمود خیر است و فاطمه علیها السلام از عجب نجات میکشید که چه فرش کند برای او و در اثنای آن فکر ناگاه حوریان نازل
شده و منزل فاطمه را از مسندهای بهشتی فرش کردند پیش از آنکه فاطمه علیها السلام در وقت صبح امام حسین را متولد نمود و بعد از آن
پیچیده و او را در میان پارچه و بند پیرها از مسندهای بهشت پیچیده چشم او را بوسید و آب دهان مبارکش را ... گفت
خدا ترا این مولود و برکت دهد پس در ترا و تهنیت گفتند ملائکه جبرئیل او را تهنیت گفت حضرت پیغمبر را که در امت شما نه روزی
روز ظهر شد جبرئیل عرض کرد یا محمد بیاور پسرت حسین را او را چون حضرت پیغمبر آمد دید که بنزد فاطمه آمده و حسین را گرفت و او را
در پارچه زردی از پشم پیچیده بود و در بسیار او را از حسین آورد جبرئیل در انگشت میان دو چشم او را بوسید و آمد بین برای او لباس
و گفت خدا برکت دهد ترا این مولود و برکت دهد پس در ترا ای شهید کربلا و نظر کرد بسوی حسین علیه السلام و گریست و ملائکه گریستند
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله دختر خود فاطمه را سلام برسان و بگو که این حسین نام کند که خدا او را حسین نام کرده چرا اینست که او را
حسین نامیدند بجای آنکه نبود در زمان او کسی که زیباتر از او باشد پس حضرت رسول فرمود یا جبرئیل مرا تهنیت میدهی و گریه میکنی
عرض کرد بلی یا محمد اجر دهد خدا ترا در مصیبت این مولود حضرت فرمود ای حبیب من که او را شهید میکند عرض کرد از امت تو که امید
شفاعت ترا دارند خدا شفاعت ترا به ایشان نرساند پس حضرت فرمود بتحقیق ناامید شد آنکه پسر دختر پیغمبر خود را شهید میکند جبرئیل گفت
ناامید شدند ایشان از رحمت خدا و داخل عذاب خدا شدند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه تشریف آورد و سلام خدا را باو
رسانید و فرمود ای دختر من او را حسین نام کن که بتحقیق خدا او را حسین نامیده فاطمه عرض کرد سلام از خدا و بسوی او بار گردد و سلام از من
بر جبرئیل باد و حضرت رسول او را تهنیت داده و گریست حضرت فاطمه عرض کرد یا ابتاه مرا تهنیت میدهی و گریه میکنی فرمود بلی ای
دختر من خدا اجر دهد ترا در مصیبت این مولود و فاطمه شهقه زد و شروع بگریستن نمود بعد از آن خادمین او با او گریستند حضرت فاطمه عرض کرد
یا ابتاه نور چشم و میوه دل مرا که میکشد فرمود اشرار امت از امت من که امید دارند شفاعت مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند
حضرت فاطمه فرمود ناامید شده آنکه میکشند پسر دختر پیغمبر خود را و بعد از آن گفت ناامید شده از رحمت خدا و بعذاب او داخل شود
حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر جبرئیل را از من سلام برسان و بگو که در کدام زمین پسر من شهید میشود عرض کرد در زمینی که از آنجا کربلا گویند
زمانیکه ندا میکند امام حسین کسی او را جواب نمیدهد هر که او را ذکر کند لعنت خدا و همه ملائکه و مردم بر او باد و خبر دار شو که او
تا بر اهل زمین ... از امان بعد ... ائمه را ... ذکر کرد که خروج ایشان کیست در آخر زمان ... ما همه ... خروج ...
اینها است چراغهای خدا و عروهٔ اسلام دوستان ایشان داخل بهشت میشود و دشمنان ایشان داخل جهنم ابن عباس گوید که جبرئیل و ملائکه
بسوی آسمان عروج کردند ملائکه گذشتند از صلصائیل ... گفت جبرئیل ای ملک ... قیامت براین ... فرمود ... میکائیل نازل
شدیم بزمین و تهنیت دادیم محمد را به پسرش حسین علیه السلام گفت ای حبیب من نازل شو بزمین و بگو او را که یا محمد شفاعت کن مرا نزد خدا
از من راضی باشد که تو صاحب شفاعتی ابن عباس گوید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخواست و حسین را خواست آورد و پس او را
با هر دو دست بلند کرد و عرض کرد خدایا بحق این مولود که از این ملک راضی باش پس آنوقت ندا از عرش
رسید که یا محمد از تقصیر او گذشتم و قدر تو بزرگ است ابن عباس گفت قسم بآنکسیکه محمد را برسالت مبعوث کرده به درستیکه صلصائیل
فخر میکند که آزاد کرده حسین است و بعد فخر میکند بحور العین که اوقات حسین است حدیث بتحقیق نقل شده از کتاب ... الفضل ... حضرت
صادق ... ان ملکا من الملائکة یقال له صلصائیل بعثه الله ... فابطأ فسلبه ریشه ودق جناحه واسکنه فی جزیرة من جزائر
البحر الی ان ولد الحسین ... فی ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... اهل ...
... فاطمة فاذن الله ... السماء ... صلصائیل ... فلما نظر الی النبی ...
فقال لهم یا ملائکة ربنا ... فقال لهم الملائکة ... هذه اللیلة ... الدنیا

تجدد مجدی وابتلائی واجتبیه مولد الحسین وقد لبث الشفعة فیه فیهنیه حبیبه محمد علیه سلام الله تولیه قادر لما قال صلصائیل
یا ملائکة اقضا انی اسئلکم بالله ربنا وربکم وبحبیبه محمد صلی الله علیه واله وبهذا المولود ان تحملونی معکم الی حبیب الله وتسئلا
ان یسئل الله بحق هذا المولود ان یغفر لی خطیئتی ویجبر کسر جناحی ویردنی الی مقامی مع الملائکة المقربین فحملوه وجاؤا الی رسول الله
صلی الله علیه واله فهنوه بابنه الحسین علیه السلام وقصوا علیه قصة الملک وسئلوه مسئلة الله تعالی والاقسام علیه بحق الحسین
ان یغفر له خطیئته ویجبر کسر جناحه ویرده الی المقام مع الملائکة المقربین فقام رسول الله صلی الله علیه واله فدخل علی فاطمة علیها
السلام فقال لها ناولینی ابنی الحسین فاخرجته الیه مقموطا یناغی جده رسول الله صلی الله علیه واله فخرج به الی الملائکة
فحمله علی بطن کفه فهللوا وکبروا وحمدوا الله تعالی واثنوا علیه فتوجه به الی القبلة نحو السماء فقال
اللهم انی اسئلک بحق ابنی الحسین علیه السلام ان تغفر لصلصائیل خطیئته وتجبر کسر جناحه
وترده الی مقامه مع الملائکة المقربین فتقبل الله تعالی من النبی صلی الله علیه واله
ما اقسم علیه وغفر لصلصائیل خطیئته وجبر کسر جناحه ورده الی مقامه مع الملائکة
المقربین الحدیث وفی اکمال الدین للصدوق باسناده عن مجاهد عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه واله

فرمود که یکی از ملائکه که او را صلصائیل میگفتند خدا او را امری فرموده بود او در آن امر تاخیر نمود خدا شهپرهای او را از او گرفت
و او را در جزیره ساکن گردانید تا آنکه ولادت امام حسین شد ملائکه نازل شدند که حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام را
تهنیت دهند و خدا ایشانرا اذن داد نازل شدند فوج فوج از عرش و از آسمان تا گذشتند بصلصائیل که در جزیره افتاده
بود چون او ایشانرا دید نشست صلصائیل ایشانرا گفت ای ملائکه خدا این چه اراده دارید و چرا نازل شده اید ملائکه
گفتند ای صلصائیل بدرستیکه در این شب متولد شده گرامی ترین مولودی که در دنیا بعد از جد و پدر و مادر و برادرش و نام او حسین است
و اذن داده خدا ما را که حبیب او محمد صلی الله علیه واله را تهنیت دهیم برای این پس صلصائیل گفت ای ملائکه ای خدا سؤال میکنم از
شما بحق خدا و بحق حسین بحق تعین مولود که مرا بردارید و با خود ببرید بخدمت حبیب خدا تا سؤال کنید از او و او سؤال کند از خدا بحق این مولود
که خدا خطای مرا عفو کند و بال مرا التیام نموده بمقام خود با ملائکه مقربین برگرداند پس ملائکه او را برداشتند و بخدمت حضرت رسول
آوردند و تهنیت دادند به پسرش حسین علیه السلام و قصه آن ملک را بآنحضرت عرض کردند و اظهار داشتند که از خدا سؤال نماید و قسم
دهد بحق حسین که خطای او را بیامرزد و بال او را عطا فرماید و او را با ملائکه مقربین بمقام خود برگرداند حضرت رسول صلی الله علیه واله
برخواست و داخل شد بمنزل فاطمه علیها السلام فرمود پسرم حسین را بمن بده پس فاطمه علیها السلام او را آورد حضرت رسول او را بگرفت
تا آورد نزد ملائکه و بر روی دست خود برداشت ملائکه بصدا تهلیل و تکبیر نمودند و او را هم گفتند حضرت پیغمبر بسوی قبله و آسمان توجه نمود
و عرض کرد خدایا بدرستیکه سؤال میکنم از تو بحق پسرم حسین که خطای صلصائیل را عفو نمائی و بالهای او را باو عطا فرمائی و او را در
ملائکه مقربین بمقامش برگردانی پس قبول نمود خدا تعالی از آنحضرت و اجابت نمود و بجهة شفاعت حسین خطای صلصائیل را بخشید
و بال او را عطا فرمود و با ملائکه مقربین بمقامش برگردانید انتهی حدیث و در کتاب کمال الدین شیخ صدوق باسناد خود



از مجاهد از ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت کرده ان لله تعالی ملکا یقال له دردائیل کان له ستة عشر الف جناح ما بین
الجناح الی الجناح هواء والهواء کما بین السماء والارض فجعل یوما یقول فی نفسه افوق ربنا جل جلاله شیء فعلم الله تعالی
ما قال فزاده اجنحة مثلها فصار له اثنان وثلثون الف جناح ثم اوحی الله تعالی الیه ان طر فطار مقدار خمسمائة عام فلم ینل
ما ینال راس قائمة من قوائم العرش فلما علم الله تعالی اتعابه اوحی الیه ایها الملک عد الی مکانک فانا عظیم فوق کل عظیم ولیس فوقی شیء ولا اوصف
بمکان فسلبه الله اجنحته ومقامه من صفوف الملائکة فلما ولد الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام وکان مولده عشیة
الخمیس لیلة الجمعة اوحی الله تعالی الی رضوان خازن الجنان ان زخرف الجنان وطیبها لکرامة مولود ولد لمحمد صلی الله علیه واله
فی دار الدنیا واوحی الله الی الحور العین ان تزین وتزاورن لکرامة مولود ولد لمحمد صلی الله علیه واله فی دار الدنیا واوحی الله الی
الملائکة ان قوموا صفوفا بالتسبیح والتحمید والتمجید والتکبیر لکرامة یعنی بدرستیکه خدا تعالی را ملکی بود نامش دردائیل که شانزده هزار
بال داشت میان هر بالی تا بال دیگر هوائی بود و هر هوائی بقدر میان آسمان و زمین این ملک روزی در دل خود خطور داد
آیا بالاتر از خدای عز و جل چیزی هست خدا تعالی برابر آن بالها بالهای دیگر باو داد که سی و دو هزار بال شد پس وحی نمود او را

کر پرواز کن پانصد سال پرواز نمود و بعرش چسبید و از قوائم عرش نرسید زیرا که خدا تعالی بزرگی خود را بر آن داد و وحی نمود او را که ای ملک برگرد
بجای خود بدرستیکه من بزرگ هستم فوق هر بزرگ و نیست چیزی بالاتر از من و امکان ندارد موصوف بشوم پس خدا او را بالهای او را
از او گرفت و خارج نمود از مقام او را از صفوف ملائکه پس زمانیکه امام حسین علیه السلام متولد شد وحی نمود خدا تعالی بسوی مالک جهنم
که خاموش کن جهنم را بر اهلش بجهت کرامت ولادت پسر محمد در دار دنیا و وحی نمود بسوی رضوان خازن بهشت اینکه زینت ده بهشت را
و پاکیزه دار بجهت کرامت ولادت پسر محمد و وحی نمود خدا بسوی حورالعین اینکه زینت نمایند بجهت کرامت تولد پسر محمد صلی الله علیه و آله
و وحی نمود بجبرئیل اینکه نازل شو بسوی نبی من محمد با هزار قبیل از ملائکه و قبیل هزار هزار از ملائکه است با مرکبهای ابلق و زین
دیبا مشده که در روی آن نهاده‌اند قبه‌های از دُر و یاقوت بود و با ایشان بود ملائکه که ایشان را روحانیین میگویند در دستهای ایشان طبقهای
نور برای اینکه تهنیت بدهند حضرت محمد را بمولودش و خبر ده یا جبرئیل نبی من را بدرستیکه من او را حسین نامیدم و تعزیت ده او را
و بگو محمد شهیدش مینمایند او را اشرار امت تو بر بالای شرار دواب پس وای بر قاتل او و وای بر سابق و وای بر قائد قاتل حسین
من از او بری هستم و او از من بری است زیرا که نمیآید روز قیامت کسی گناهکارتر از قاتل حسین علیه السلام در گناه بزرگتر باشد و قاتل حسین روز
قیامت داخل جهنم میشود با کسانیکه گمان مینمایند که با خدا خدای دیگری هست و آتش مشتاق‌تر است بسوی قاتل حسین از شوق
کسیکه اطاعت کرده خدا را بسوی بهشت گویند در آن حالی که جبرئیل از آسمان بزمین نازل میشد بر دردائیل گذشت دردائیل گفت یا جبرئیل
امشب در آسمان چه واقع گشته آیا قیامت بر اهل زمین قائم شده گفت نه ولیکن تولد نموده برای حضرت محمد مولودی و مبعوث
نموده مرا خدا تعالی بسوی او که تهنیت بدهم او را بآن مولود دردائیل گفت یا جبرائیل بآن خدائی که ترا و مرا خلق کرده
نازل شو بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلام مرا باو برسان و بگو که بحق این مولود که از تو سؤال نماید از خدا تعالی اینکه از
من راضی باشد بالها و مقام مرا بمن رد نماید در صفهای ملائکه پس جبرئیل نازل شد بخدمت حضرت پیغمبر و تهنیت گفت چنانکه خدا
امر کرده بود و تعزیت داد پس حضرت رسول فرمود آیا امت من او را شهید میکنند عرض کرد بلی یا محمد حضرت فرمود اینها امت من
نیستند و من از آنها بری هستم جبرئیل هم گفت من از ایشان بری هستم پس حضرت نزد فاطمه علیها السلام آمده و او را تهنیت و تعزیت
داد و فاطمه گریه نمود و گفت ایکاش او را نمیزائیدم شهید کنند حسین در آتش خواهد بود حضرت فرمود یا فاطمه من هم برین
شهادت دارم ولیکن او شهید نمیشود تا اینکه بیاید از صلب او امامی که بعد از او هادی مردم باشند بعد حضرت رسول فرمود ائمه بعد از
من هادی و علی مهدی ... پس فاطمه علیها السلام ساکت شد بعد جبرئیل حضرت را خبر داد بقضیه آن ملک و آنچه باو رسیده بود ابن عباس گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله امام حسین را که در پارچه ابریشم پیچیده بود گرفت و بسوی آسمان اشاره کرده عرض کرد خدایا بحق این مولود
و بحق پدرش محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب اگر برای حسین بن علی نزد تو قدری هست پس بگذر از دردائیل و رد کن باو بالها
و مقام او را از صفوف ملائکه خدا تعالی دعای او را مستجاب کرده ملک را بخشید و آن ملک در بهشت شناخته میشود باینکه گویند این غلام
حسین بن علی و پسر فاطمه علیها السلام است و از امالی ... قال ابن عباس دخلوا علی النبی صلی الله علیه و آله بمولوده ثم قال ...
جد سبط الناس فقال ما لی ... بابی انت و امی یا رسول الله انبأنا من علی علیه السلام عجباً فی الیوم قال و ما ذاکم قال اتیناک لنسلم علیک
و نهنئک بمولودک الحسین علیه السلام فجئنا علیاً فاعلمنا انه هبط علیک مائة الف ملک و اربعة و عشرون الف ملک فعجبنا من
احصائه عدد الملائکة فقال النبی صلی الله علیه و آله و اقبل بوجهه متبسماً ما اعلمک انه هبط مائة و اربعة و عشرون الف ملک قال لذلک
بابی انت و امی یا رسول الله سمعت مائة و اربعة و عشرین الف نغمة فعلمت انهم مائة و اربعة و عشرون الف ملک قال زادک
الله علماً و حلماً یا ابا الحسن علیه السلام الحدیث بدرستیکه مردم داخل شدند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و تهنیت میگفتند او را برای تازه مولود او مردی از میان مردم برخواست گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام امروز عجبی دیدیم فرمود چه دیدید عرض کرد آمدیم که ترا سلام دهیم و تهنیت بگوئیم بمولود تو حسین ما را اطلاع
خبر داد ما را که نازل شده بخدمت حضرت پیغمبر صد و بیست و چهار هزار ملک و تعجب نمودیم از شمردن عدد ملائکه حضرت پیغمبر روی مبارک
خود را بسوی حضرت امیرالمؤمنین کرده در حالتیکه تبسم میفرمود فرمود یا علی چه دانستی که صد و بیست و چهار هزار ملک بر ما نازل شده عرض کرد
پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله صد و بیست و چهار هزار لغت شنیدم پس دانستم که آنها صد و بیست و چهار هزار ملک است فرمود خدا زیاد
کند علم و حلم ترا ای ابوالحسن این حدیث و در امالی صدوق بسند خود از شعیب المیثمی از حضرت صادق علیه السلام ان الحسین

ابن علی علیهما السلام لما ولد امر الله جبرئیل ان یهبط فی الف من الملائکة فیهنئ رسول الله صلی الله علیه و آله من الله و من جبرئیل قال فهبط
جبرئیل فمر علی جزیرة فی البحر فیها ملک یقال له فطرس کان من الحملة بعثه الله فی شیء فابطأ علیه فکسر جناحه والقاه فی تلک الجزیرة فعبد الله
ثم سبعمائة عام حتی ولد الحسین فقال الملک لجبرئیل یا جبرئیل این ترید قال ان الله انعم علی محمد صلی الله علیه و آله بنعمة فبعثت
اهنئه من الله و منی فقال یا جبرئیل احملنی معک لعل محمدا یدعو الله لی قال فحمله فلما دخل جبرئیل علی النبی هنأه من الله و منه
واخبره بحال فطرس فقال النبی صلی الله علیه و آله قل له تمسح بهذا المولود وعد الی مکانک قال فتمسح فطرس بالحسین بن علی علیهما
السلام وارتفع فقال یا رسول الله اما ان امتک ستقتله وله علی مکافاة الا یزوره زائر الا ابلغته عنه
ولا یسلم علیه مسلم الا ابلغته سلامه ولا یصلی علیه مصل الا ابلغته صلاته ثم ارتفع وعن بصائر الدرجات مسندا عن الادهمی
البطحی عن ابی عبد الله علیه الصلوة والسلام وعلی جده وابیه وامه واخیه من الآن الی یوم الدین الحدیث

یعنی هنگامیکه حضرت امام حسین متولد شد خداوند امر نمود جبرئیل را که نازل شود با هزار فرشته از ملائکه تا تهنیت دهند حضرت رسول را
از جانب خدا پس جبرئیل نازل شد و عبورش از جزیره افتاد و در آنجا ملکی دید که فطرس نام داشت و از حملهٔ عرش بود خدا او را مبعوث
فرمود و او تاخیر نمود در امتثال امر خدا بالهای او را شکسته و در آن جزیره انداخت و هفتصد سال بود که در آنجا خدا را عبادت مینمود
تا آنکه حسین علیه السلام متولد شد آن ملک بجبرئیل گفت کجا اراده داری گفت بدرستیکه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله نعمتی عطا کرده مبعوث
شده ام که او را از جانب خدا و خود تهنیت بگویم گفت جبرئیل مرا هم بردار و با خود ببر شاید محمد دعائی در حق من بکند جبرئیل
قبول نمود زمانیکه داخل شد بخدمت حضرت پیغمبر تهنیت گفت او را از جانب خدا تعالی و خود و خبر داد حال فطرس را حضرت
فرمود او را بگو که خود را مس کند باین مولود و برگردد بجای خود پس فطرس خود را بامام حسین مس کرد بالهای او روئید
و بمقام خود عروج نمود عرض کرد یا رسول الله امت تو زود باشد که او را شهید نمایند باید تلافی این حق را بکنم بآنکه زیارت نکند
او را زائری مگر آنکه برسانم زیارت او را بخدمت امام حسین علیه السلام و سلام نکند او را کسی مگر آنکه آن سلام را باو برسانم و صلوات
نفرستد کسی او را مگر آنکه صلوات او را بآنحضرت برسانم بعد عروج نمود و از کتاب بصائر الدرجات از ازدی بطحی از
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست ان الله عرض ولایة امیر المؤمنین علیه السلام فقبلها الملائکة وابی ملک یقال
له فطرس فکسر الله جناحه فلما ولد الحسین بن علی علیهما السلام بعث الله جبرئیل فی سبعین الف ملک الی محمد صلی الله
علیه و آله یهنیهم بولادته فمر بفطرس فقال له فطرس یا جبرئیل الی این تذهب قال بعثنی الله الی محمد صلی الله علیه و آله اهنیهم بمولود ولد
فی هذه اللیلة فقال له فطرس احملنی معک وسل محمدا صلی الله علیه و آله یدعو لی فقال له جبرئیل ارکب جناحی فرکب جناحه
فاتی محمدا فدخل علیه وهناه فقال یا رسول الله ان فطرس بینی وبینه اخوة وسألنی ان اسألک ان تدعو الله ان یرد علیه جناحه
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لفطرس اتفعل قال نعم فعرض علیه رسول الله صلی الله علیه و آله ولایة امیر المؤمنین علیه السلام
فقبلها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله شانک بالمهد فتمسح به وتمرغ فیه قال فمضی فطرس الی مهد الحسین بن علی ورسول الله یدعو
له قال رسول الله صلی الله علیه و آله فنظرت الی ریشه وانه لیطلع ویجری منه الدم ویطول حتی لحق بجناحه الآخر وعرج مع
جبرئیل الی السماء وصار الی موضعه الحدیث وعن ابی جعفر الطوسی فی مصباح الانوار ان الله تعالی لما غضب
علی هذا الملک خیره الله فی عذاب الدنیا او عذاب الآخرة بدرستیکه خدا تعالی عرض نمود ولایت حضرت امیر المؤمنین را پس قبول نمودند
ملائکه مگر ملکی که فطرس نام پس گرفت خدا تعالی بالهای او را تا زمانیکه حضرت امام حسین متولد شد خدا جبرئیل را با هفتاد
هزار ملک بسوی حضرت پیغمبر فرستاد تا تهنیت دهند آنسرور را بولادت حسین علیه السلام پس جبرئیل بفطرس عبور کرد فطرس او را
گفت یا جبرئیل کجا میروی گفت خدا مرا فرستاده بسوی حضرت محمد که او را تهنیت گویم بسبب مولودی که در این شب متولد شد
فطرس گفت مرا هم بردار با خود ببر و از حضرت محمد سوال کن تا دعائی در حق من کند جبرئیل گفت سوار بال من شو پس سوار
بال جبرئیل شد جبرئیل او را بخدمت حضرت پیغمبر آورده داخل شد و او را تهنیت داد و عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه میان من و فطرس
برادری است از من خواهش کرد که از تو سوال کنم تا دعائی بکنی که بالهای او را برگرداند حضرت پیغمبر فطرس را فرمود
آیا قبول ولایت امیر المؤمنین مینمائی عرض کرد بلی بعد عرض نمود ولایت را باو داد قبول نمود حضرت رسول فرمود دست بکش
خود را بگهواره حسین بمال پس آمد بگهواره حسین ابن علی علیهما السلام و حضرت رسول او را دعا مینمود راوی گوید که حضرت پیغمبر فر

پس نظر کردم بال او که بیرون دید و خون از او جاری بود و برنمیگشت تا آنکه ملحق شد بال دیگرش و عروج نمود جبرئیل بسوی آسمان بمقام خود رفت ملائکه و از ابو جعفر طوسی در کتاب مصباح الانوار روایت نموده اند ان الله تعالی غضب علی هذا الملک بخیره ما احبّ فعذاب الدنیا او عذاب الآخرة فاختار عذاب الدنیا فکان معلقا باشفار عینیه سبعمائة سنة لا یمرّ به حیوان من تحته الا احترق من دخان یخرج منه غیر منقطع فلما اخبر جبرئیل الملائکة النازلین من السماء کان من امره ما انزل الله تعالی فیه عذابه
آنکه برابر این ملک غضب نمود و مخیّر نمود او را در میان عذاب دنیا و عذاب آخرت و او اختیار کرد عذاب دنیا را عذاب آن ملک این بود که عذاب دنیا اختیار کرد و او را به مژهای او آویخت و هر که در زیر او میگذشت از دود آتش که از او بیرون می آمد میسوخت و این عذاب هفتصد سال طول کشید تا آنکه نوبت فرود آمدن جبرئیل و ملائکه نازل شد چنانکه در داستان واقع شد آنچه بود و از امر او بدون حکم خدا و امر کرد امام حسین کشید و در کتاب محمد بن بعون روایت کرده
ان الله تعالی لما ولد الحسین علیه السلام هبط ملک من ملائکة الفردوس الاعلی و نزل الی البحر الاعظم و نادی فی اقطار السماوات و الارض یا عباد الله البسوا ثوب الاحزان و اظهروا التفجع و الاشجان فان فرخ محمد صلی الله علیه و آله مذبوح مظلوم مقهور ثم جاء ذلک الملک الی النبی صلی الله علیه و آله و قال یا حبیب الله یقتل علی هذه الارض قوم من اهل بیتک تقتلهم فرقة باغیة من امتک ظالم متعدّ کافر یقتلون فرخک الحسین علیه السلام ابن ابنتک الطاهرة یقتلونه بارض کربلا و هذه تربته ثم ناوله قبضة من ارض کربلا فقال له یا محمد احفظ هذه التربة عندک حتی تراها قد تغیرت و احمرّت و صارت کالدم فاعلم ان ولدک الحسین قد قتل ثم ان ذلک الملک حمل من تربة الحسین علی بعض اجنحته و صعد الی السماء فلم یبق فی السماء ملک الا و شمّ تربة الحسین و تبرک بها قال ثم اخذ النبی صلی الله علیه و آله التربة فجعل یشمّها و یبکی و هو یقول قتل الله قاتلک یا حسین و اصلاه فی نار الجحیم اللهم لا تبارک فی قاتله و اصله حرّ نار جهنم و بئس المصیر ثم دفع تلک القبضة من تربة الحسین علیه السلام الی زوجته ام سلمة الی آخر الخبر حاصل مضمون آنکه چون امام حسین علیه السلام متولد شد ملکی از ملائکه فردوس اعلی نازل شد بر دریای عظیم و ندا کرد در اطراف آسمان و زمین که ای بندگان خدا لباسهای عزا بپوشید و اظهار مصیبت و گریه نمائید که پسر بنت محمد مظلوم و ذبیح و مقهور خواهد شد بعد از آن ملک آمد بخدمت حضرت پیغمبر و عرض کرد یا حبیب خدا کشته میشود در این زمین گروهی از اهل بیت تو که شهید میکنند ایشان را گروه ظالم از امت تو که ظلم میکنند و از حد میگذرند و کافر میشوند میکشند فرزند تو حسین را و شهید میکنند او را در زمین کربلا و اینست تربت او پس قبضه از خاک زمین کربلا بآنحضرت داد و عرض کرد که یا محمد این تربت را نزد خود نگاهدار هر وقت که دیدی تغییر یافته و سرخ شده مانند خون پس بدان که پسرت حسین علیه السلام کشته شده بعد از آن ملک از تربت حسین بعضی از بالهای خود برداشت و باسمان بالا رفت و با آن تربت و باقی نماند در آسمانها ملکی مگر آنکه بوئید تربت حسین را و تبرک جست پس آنحضرت تربت حسین را گرفت آنرا میبوئید و میگریست و میفرمود که حسین خدا قاتل ترا بکشد و او را باتش جهنم برساند خدایا برکت مده قاتل او را و او را برسان در حرارت آتش جهنم که بد قرارگاهیست بعد از این تربت شریف را دادند بام سلمه زوجه مطهره خود و از کتاب کامل الزیارات بسند خود از عبد الرحمن الغنوی از حضرت روایت نموده قال ما بقی فی السماوات ملک الا نزل الی الرسول صلی الله علیه و آله یعزّیه فی ولده الحسین علیه السلام و یخبره بثواب الله ایاه و یحمل الیه تربته مصروعا علیها مذبوحا مقتولا طریحا مخذولا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم اخذل من خذله و اقتل من قتله و اذبح من ذبحه و لا تمتّعه بما طلب قال عبد الرحمن فو الله لقد عوجل الملعون یزید و لم یتمتّع بعد قتله و لقد اخذ مغافصة بات سکرانا و اصبح میتا متغیّرا کانه مطلیّ بقار اخذ علی اسف و ما بقی احد ممن تابعه علی قتله او کان فی محاربته الا اصابه جنون او جذام او برص و صار ذلک وراثة فی نسلهم حاصل حدیث آنکه نماند در آسمانها ملکی که نازل نشود بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و تعزیت او را در مصیبت پسرش حسین و خبر دهد او را بثواب خدا که برای او است و بیاورد بسوی او از تربت آن زمین که در آنجا مذبوح و قتیل و بخون آلوده و مخذول شده پس حضرت رسول فرمود خداوندا خوار کن کسی را که او را خوار کند و بکش کسی را که او را بکشد و ذبح کن کسی را که او را ذبح کند و لذت مده او را بآنچه میخواهد عبد الرحمن گوید قسم بخدا که بتحقیق تعجیل شد یزید را و لذت نگرفت بعد از شهادت آنحضرت و در آخر آن امر که

ناگاه آن کرم داخل شد پس بخواب رفت و صبح مردم کاسه را برآوردند که سیاه شده بود و گویا که بقیر اندوده شده و کسی از آن مقتل
که در قتل آنسرور شریک یا بجنگ او رفته بودند تا نمردند بجنگ رسید او را دیوانگی یا جذام یا برص و این ناخوشیها در اولاد ایشان
میراث شد و از کتب بسیار ابن قولویه و طوسی سنداً از محمد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که قال بینا الحسین علیه
السلام عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ اتاه جبرئیل فقال یا محمد اتحبه قال نعم قال اما ان امتک ستقتله
فحزن رسول الله صلی الله علیه وآله لذلک حزناً شدیداً فقال جبرئیل ایسرک ان اریک التربة التی یقتل فیها قال نعم
قال فخسف جبرئیل ما بین مجلس رسول الله صلی الله علیه وآله الی کربلا حتی التقت القطعتان هکذا وجمع بین السبابتین
فتناول بجناحیه من التربة فناولها رسول الله ثم دحیت الی الارض اسرع من طرف العین فقال رسول الله طوبی لک که حضرت فرمود
وقتی حضرت امام حسین علیه السلام نزد حضرت رسول بود ناگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد آیا دوست میداری او را فرمود
بلی عرض کرد امت تو او را خواهند کشت پس حضرت رسول بشدت غمگین شد جبرئیل عرض کرد آیا میخواهی که نشان بدهم ترا
از تربت آن زمینی که در آن کشته میشود فرمود بلی گوید پس جبرئیل فرو برد از زمین میان مجلس رسول صلی الله علیه وآله تا کربلا که دو قطعه
زمین بهم متصل گشته مثل دو انگشت سبابه که بهم متصل شود و با دو بال خود از آن خاک برداشت و بحضرت رسول داد بعد
شد زمین بنوعی تر از چشم بهم زدن پس حضرت رسول فرمود خوشا حال تو ای خاک و خوشا حال کسیکه در تو کشته میشود و از کتاب ابن
طوسی بسند از انس بن مالک روایت کرده ان عظیماً من عظماء الملائکة استاذن ربه تعالی فی زیارة النبی فاذن له فبینما هو
عنده اذ دخل علیه الحسین فقبله النبی واجلسه فی حجره فقال له الملک اتحبه قال اجل اشد الحب انه ابنی قال له
ان امتک ستقتله قال امتی تقتل ابنی قال نعم وان شئت اریتک من التربة التی یقتل علیها قال نعم فاراه تربة حمراء طیبة الریح فقال اذا صارت هذه التربة دماً عبیطاً فهو علامة
قتل ابنک هذا قال سالم بن ابی الجعد اخبرت ان الملک کان میکائیل یعنی بدرستیکه بزرگی از بزرگان ملائکه اذن خواست از خدای که بزیارت
حضرت رسول برود پس خدا او را اذن داد وقتیکه آن ملک در خدمت حضرت پیغمبر بود ناگاه حسین علیه السلام داخل شد
پیغمبر او را بوسید و در کنار خود نشانید آن ملک عرض کرد یا رسول الله آیا او را دوست میداری فرمود بلی دوست دارم
بسیار بدرستیکه او پسر منست عرض کرد زود باشد که امت تو او را بکشند فرمود امت من او را خواهند کشت عرض کرد بلی پس ملک
نشان داد بآنحضرت تربت سرخ خوشبوئی عرض کرد هرگاه این خاک خون تازه شد پس او علامت کشته شدن پسرت
سالم ابن ابی جعد میگوید خبردار شدیم که آن ملک میکائیل بود و از کتاب [illegible] از بعض صحابه روایت قال رأیت النبی یمص لعاب
الحسین علیه السلام کما یمص الرجل التمرة وهو یقول حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسیناً وابغض
الله من ابغض حسیناً حسین سبط من الاسباط لعن الله قاتله فنزل جبرئیل فقال یا محمد ان الله قتل بیحیی بن زکریا
سبعین الفاً من المنافقین وسیقتل بابن بنتک الحسین سبعین الفاً من المعتدین گوید دیدم حضرت
پیغمبر را می مکید آب دهان امام حسین را چنانکه مرد شکر را می مکد و میفرمود حسین از منست و من از حسینم دوست میدارد
خدا کسیرا که حسین را دوست دارد و دشمن دارد کسیرا که حسین را دشمن دارد حسین سبطی است از اسباط لعنت کند خدا
قاتل او را پس جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد بدرستیکه خدا هلاک نمود بسبب کشته شدن یحیی بن زکریا هفتاد هزار از منافقین را
و زود باشد که بکشد بسبب قتل پسر دخترت حسین هفتاد هزار از تعدی کنندگان و از کتب بسیار بسند معتبر سنداً از زینب دختر
جحش قالت کان رسول الله ذات یوم عندی نائماً فجاء الحسین فجعلته اعلله مخافة ان یوقظ النبی فغفلت
عنه فدخل واتبعته فوجدته قد قعد علی بطن النبی فوضع زبیبه فی سرته فجعل یبول علیه فاردت ان آخذه
عنه فقال رسول الله دعی ابنی حتی یفرغ من بوله فلما فرغ توضأ النبی وقام یصلی فلما سجد ارتحله الحسین فلبث
النبی حتی نزل فلما قام عاد الحسین فحمله حتی فرغ من صلوته فبسط النبی یده وجعل یقول ارنی ارنی یا جبرئیل فقلت
یا رسول الله لقد رایتک الیوم صنعت شیئاً ما رایتک صنعته قال نعم جائنی جبرئیل فعزانی فی ابنی الحسین و
اخبرنی ان امتی تقتله از زینب روایت کرده که روزی حضرت پیغمبر نزد من خوابیده بود حسین علیه السلام آمد من او را مانع میشدم که بیدار
نکند حضرت را پس غفلت نمودم و او داخل شد من از عقب او داخل شدم دیدم که بالای شکم حضرت رسول نشسته و
[illegible] و اراده نمودم [illegible] حضرت رسول فرمود بگذار فرزند مرا تا از بول کردن فارغ شود [illegible]

فارغ شد حضرت پیغمبر وضو گرفت و بنماز مشغول شد چون بسجده رفت حسین علیه السلام بر پشت جدش سوار شد پیغمبر در سجده درنگ نمود تا حسین
خودش پائین آمد چون از سجده برخواست حسین باز برخواست و سوار شد حضرت رسول او را برداشت تا از نماز فارغ شد دست خود را
گشود و فرمود نزدیک من بیا یا حسین پس من عرض کردم یا رسول الله امروز از شما چیزی دیدم که هرگز نکرده بودید فرمود که جبرئیل نازل
شد و مرا تعزیت داد در مصیبت پسرم حسین و خبر داد مرا بآنکه امت من او را خواهند کشت و مرا تربت سرخی آورد و از امالی طوسی نیز
بسند معتبر از انس روایت کرده است که ملک المطر استیذان نمود که بخدمت رسول آید فقال النبی لام سلمة املکی علینا الباب
لا یدخل علینا احد فجاء الحسین لیدخل فمنعته فوثب حتی دخل فجعل یثب علی منکب رسول الله ویقعد علیهما
فقال له الملک اتحبه قال نعم قال فان امتک ستقتله وان شئت اریتک المکان الذی یقتل فیه فمد یده فاذا طینة
حمراء فاخذتها ام سلمة فصیرتها الی طرف بروایت دیگر ملک باران اذن گرفت که بخدمت حضرت رسول بیاید حضرت بام سلمه فرمود
که در را نگاهدار که کسی داخل نشود امام حسین آمد خواست داخل شود مانع شدم از دست من رها شد تا داخل شد پس گاهی
بر دوشهای حضرت و در آنها می نشست ملک عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری او را فرمود بلی فرمود بدرستیکه امت تو
او را خواهند کشت و اگر میخواهی بنمایم بتو زمینی را که در آن کشته میشود آن ملک دست خود را دراز کرده خاک سرخی آورد ام سلمه
آنرا گرفت و بگوشه مقنعه اش گذاشت ثابت گوید که آن زمین کربلا بود که در آن شهید شد و در کتاب عوالم از بعضی اخبار وارد شده
ان ملکا من ملائکة الصفیح الاعلی اشتاق لرؤیة النبی واستاذن ربه بالنزول الی الارض لزیارته وکان ذلک الملک لم
ینزل الی الارض ابدا منذ خلق فلما اراد النزول اوحی الله الیه یقول ایها الملک اخبر محمدا ان رجلا من امته اسمه یزید
یقتل فرخه الطاهر ابن الطاهرة نظیرة البتول مریم ابنة عمران فقال الملک لقد نزلت الی الارض وانا مسرور بزیارة نبیک
محمد فکیف اخبره بهذا الخبر الفظیع واننی لاستحیی منه ان افجعه بقتل ولده فلیتنی لم انزل الی الارض قال فنودی الملک من
فوق راسه ان افعل ما امرت به فدخل الملک الی رسول الله ونشر اجنحته بین یدیه وقال یا رسول الله اعلم انی قد استاذنت
ربی فی النزول الی الارض شوقا الی رؤیتک وزیارتک فلیت ربی کان حطم اجنحتی ولم اتک بهذا الخبر ولکن لا بد من انفاذ امر
ربی اعلم یا محمد ان رجلا من امتک اسمه یزید زاده الله لعنا فی الدنیا وعذابا فی الآخرة یقتل فرخک الطاهر ابن الطاهرة
ولن یتمتع قاتله فی الدنیا من بعده الا قلیلا ویاخذه الله مقاصا له علی سوء عمله ویکون مخلدا فی النار فبکی النبی بکاء
شدیدا وقال ایها الملک هل تفلح امتی من بعد ولدی وفرخ ابنتی فقال لا یا محمد بل یرمیهم الله باختلاف قلوبهم والسنتهم
بدرستیکه ملکی از ملائکه آسمان مشتاق شد بزیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از خدا اذن گرفت که بزمین بیاید و آنحضرت را
زیارت نماید و این ملک هرگز بزمین نازل نشده بود از خلقتش تا آن زمان چون اراده نزول نمود وحی فرمود خدا بسوی او که ای ملک خبر ده
حضرت رسول را بدرستیکه مردی از امت او که نامش یزید است میکشد فرزند پاکیزه دختر پاکیزه او را که نظیر مریم بتول دختر عمران است پس
ملک گفت چون نازل میشوم بزمین مسرور میباشم بدیدار تو ای محمد چگونه خبر بدهم او را این خبر شدید را بدرستیکه من حیا میکنم از او که
او را بدرد آورم ببشارت فرزندش آرزو میکنم که بزمین نازل نشوم که پس ندا رسید ملک را که هرچه مامور شده بفعل بیاور پس بخدمت
حضرت رسول نازل شد و بالهای خود را پیش روی آنحضرت گشود عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه من اذن خواستم
از پروردگار خود در نازل شدن بسوی زمین بجهة شوق زیارت و دیدار تو کاش خدا بالهای مرا شکسته بود و من این خبر را بتو نیاورده
بودم لیکن لابد امر پروردگار جاری میشود بدان یا محمد بدرستی مردی از امت تو که نامش یزید است میکشد فرزند ترا که طاهر
و پسر طاهره است و لذت نمیبرد قاتل او در دنیا بعد از او مگر اندکی و بگیرد خدا قصاص او را از وی بسبب بدی عملش و مخلد میشود
در آتش پیغمبر بشدت گریست و فرمود ای ملک آیا رستگار میباشند امتی که پسر مرا و پسر دختر مرا بکشند عرض کرد نه یا محمد بلکه میاندازد
خدا میان دلها و زبانهای ایشان اختلاف در دار دنیا و برای ایشان است در آخرت عذاب دردناک و از مصباح انوار از ام سلمه روایت شده
قالت دخل علی رسول الله ذات یوم ودخل فی اثره الحسن والحسین وجلسا الی جانبیه فاخذ الحسن علی رکبته الیمنی و
الحسین علی رکبته الیسری وجعل یقبل هذا تارة وهذا اخری اذا جبرئیل قد نزل وقال یا رسول الله انک لتحب
الحسن والحسین فقال وکیف لا احبهما وهما ریحانتای من الدنیا وقرتا عینی فقال جبرئیل یا نبی الله ان الله قد حکم

علیهما ان الحسن یموت مسموما والحسین یموت مذبوحا ولکن لکل بنی عدو فمن شئت کانت عقوبتک
ولدیک الحسن والحسین فادع الله تعالی ان یسلمهما من السم والقتل وان شئت کانت مصیبتهما ذخیرة لک للعصاة
من امتک یوم القیمة فقال النبی یا اخی جبرئیل انا راض بحکم ربی لا ارید الا ما یرید وقد احببت ان تکون دعوتی ذخیرة

گویند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در خلوت بود و داخل شدند بعقب او حسن و حسین علیهما السلام و از دو جانب او نشستند
پس آنحضرت امام حسن را بزانوی راست و امام حسین را بزانوی چپ گرفت یکدفعه امام حسن را میبوسید و یکدفعه امام حسین را ناگاه جبرئیل
نازل شد و عرض کرد یا رسول الله آیا حسن و حسین را دوست میداری فرمود چگونه ایشانرا دوست نمیدارم و حال آنکه ایشان دو ریحانه
منند از دنیا و نور چشم منند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه حق تعالی حکم کرده است که امام حسن علیه السلام از زهر شهید میشود و حسین را
ذبح خواهند کرد بدرستیکه هر پیغمبری را دعای مستجابی هست هر گاه میخواهی که دعای تو برای فرزندانت حسن و حسین باشد پس خدا را بخوان
تا ایشانرا از زهر خوردن و کشته شدن سلامت بدارد و هر گاه میخواهی مصیبت ایشان ذخیره گناهکاران امت تو باشد
در قیامت حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود ای جبرئیل من بحکم پروردگار خود راضی هستم اراده نمیکنم مگر آنچه را که اراده کرده است دوست
میدارم آنکه دعای من ذخیره باشد برای شفاعت گناهکاران امتم و حکم کند خدای تعالی درباب فرزندانم آنچه خواهد و از کتاب
کامل الزیاره بسند از حماد ابن ابی عثمان روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده لما ان هبط جبرئیل علی رسول الله
بخبر بقتل الحسین علیه السلام اخذ بید علی علیه السلام فخلا به ملیا من النهار فغلبتهما عبرة فلم یتفرقا حتی هبط
علیهما جبرئیل او قال رسول رب العالمین فقال لهما ربکما یقرئکما السلام ویقول عزمت علیکما لما
صبرتما قال فصبرا الحکمت که چون جبرئیل نازل شد بخدمت حضرت رسول که خبر دهد بشهادت امام حسین علیه السلام
پس حضرت پیغمبر دست پرشکوه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گرفت و با او خلوت نمود قدری از روز گریه بر هر دو ایشان
غالب شد و از یکدیگر جدا نشدند که جبرئیل نازل شد یا گفت رسول رب العالمین نازل شد عرض کرد بایشانکه پروردگار شما
بشما سلام میرساند و میفرماید که حتم شما را فرمان کردم که صبر کنید فرمود پس صبر نمودیم و از کتاب کامل الزیاره بسند از
جابر از حضرت باقر علیه السلام او هم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نمود قال زارنا رسول الله وقد اهدت
لنا ام ایمن لبنا وزبدا وتمرا فقدمنا الیه فاکل منه ثم قام الی زاویة البیت فصلی رکعات فلما کان فی اخر سجوده بکی بکاء شدیدا
فلم یسئله احد منا اجلالا له واعظاما فقام الحسین علیه السلام فی حجره فقال یا ابه لقد دخلت بیتنا فما
سررنا بشیء کسرورنا بدخولک ثم بکیت بکاء غمنا فما ابکاک فقال یا بنی اتانی جبرئیل انفا فاخبرنی انکم قتلی وان مصارعکم
شتی فقال یا ابه فما لمن یزور قبورنا علی تشتتها فقال یا بنی اولئک طوائف من امتی یزورونکم فیلتمسون بذلک
البرکة وحقیق علی ان اتیهم یوم القیمة حتی اخلصهم من اهوال الساعة من ذنوبهم ویسکنهم الله الجنة فرمودکه زیارت
نمود ما را رسول الله صلی الله علیه وآله و ام ایمن بجهت ما شیر و مسکه و خرما هدیه آورده بود پس آنها را آوردیم بخدمت آنحضرت میل فرمود
بعد برخواست و بگوشه از خانه رفت و چند رکعت نماز خواند چون بسجده آخر رسید بشدت گریست و کسی از ما برای تعظیم او
سؤال ننمود از سبب گریه تا امام حسین بکنار آنحضرت رفت و عرض کرد ای پدر بخانه ما تشریف آوردی هیچ چیز چنین شاد نشدیم که
شادی بسبب داخل شدن تو بعد گریه نمودی ما را غمگین نمودی چه چیز ترا بگریه آورد فرمود ای پسر جبرئیل در این ساعت نزد
من آمده و خبر داد که شما کشته میشوید و قبرهای شما متفرق خواهد گردید عرض کرد یا جداه چه ثواب است برای آن کسیکه قبرهای ما را زیارت
نماید فرمود ای فرزند ایشان طایفه ای از امت منند که شما را زیارت مینمایند و التماس میکنند بسبب زیارت برکت را
و بر من سزاوار است آنکه بیایم نزد ایشان در روز قیامت تا ایشانرا از هولهای قیامت و از عذاب گناهان ایشان خلاص کنم و ساکن گرداند خدا
ایشانرا در بهشت و از بعضی فرات بسند معتبر از حذیفه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است قال لما اسری بی اخذ
جبرئیل بیدی فادخلنی الجنة وانا مسرور فاذا انا بشجرة من نور مکللة بالنور فی اصلها ملکان یطویان الحلی والحلل
الی یوم القیمة ثم تقدمت امامی فاذا انا بتفاح لم ار تفاحا هو اعظم منه فاخذت واحدة ففلقتها فخرجت علی منها حوراء
کان اجفانها مثل مقادیم اجنحة النسور فقلت لمن انت فبکت وقالت لابن عمک المقتول ظلما الحسین بن علی بن ابی طالب
ثم تقدمت امامی فاذا انا برطب الین من الزبد واحلی من العسل فاخذت رطبة فاکلتها وانا اشتهیها فتحولت الرطبة نطفة

فصلی فما هبطت الی الارض و لقیت خدیجه فاطمه ... الجنة

فرمود زمانیکه مرا بمعراج بردند جبرئیل دست مرا گرفته داخل بهشت نمود و من مسرور بودم تا اینکه بدرختی رسیدم از نور و مکلل بود بنور
و در زیر آن دو ملکی بود که زره و زیور می‌پیچیدند تا روز قیامت پس قدری پیش رفته نظر کردم ناگاه سیبی دیدم که سیبی بزرگتر از آن ندیده بودم
یکی از آنها را گرفته شق کردم از آن حوریه بیرون آمد که مژگانهایش مثل مقدم بالهای کرکس بود گفتم که تو برای کیستی عرض کرد برای پسر
شهید مظلوم تو حسین بن علی علیه السلام پس قدری پیش رفته رطبی دیدم که نرمتر بود از مسکه و شیرین‌تر بود از عسل یک رطبی از او چیده میل
کردم و من اشتها بوی داشتم آن رطب در صلب من نطفه شده زمانیکه بزمین نازل شدم و با خدیجه مواقعه نمودم بفاطمه حامله شد پس فاطمه
حوراء انسیه است و هر وقت مشتاق بهشت می‌شدم بوی بهشت را از دخترم فاطمه سلام الله علیها استشمام می‌نمودم و از کتاب مناقب ابن شهرآشوب از ابن عباس
روایت کرده قال كنت عند النبي وعلى فخذه الأيسر ابنه إبراهيم وعلى فخذه الأيمن الحسين بن علي عليهما السلام وهو تارة
يقبل هذا إذ هبط جبرئيل بوحي من رب العالمين فلما سري عنه قال أتاني جبرئيل من ربي فقال يا محمد صلى الله عليك
إن ربك يقرأ عليك السلام ويقول لست أجمعهما لك فافد أحدهما بصاحبه فنظر النبي صلى الله عليه وآله إلى إبراهيم
فبكى ونظر إلى الحسين عليه السلام فبكى وقال إن إبراهيم أمه أمة ومتى مات لم يحزن عليه غيري وأم الحسين عليه السلام
فاطمة وأبوه علي ابن عمي لحمي ودمي ومتى مات حزنت ابنتي وحزن ابن عمي وحزنت أنا عليه وأنا أوثر حزني على حزنهما يا
جبرئيل يقبض إبراهيم فديته للحسين عليه السلام قال فقبض بعد ثلاثة أيام فكان النبي صلى الله عليه وآله إذا
رأى الحسين عليه السلام مقبلا قبله وضمه إلى صدره ورشف ثناياه وقال فديت من فديته بابني إبراهيم

گوید در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودم پسرش ابراهیم بر زانوی چپ او بود و امام حسین علیه السلام در زانوی راست او بود
آنسرور یکدفعه او را میبوسید و دفعه اینرا در آنوقت جبرئیل نازل شد وحی از پروردگار آورده عروج نمود آنحضرت فرمود جبرئیل
از نزد خدا آمده گفت یا محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که جمع نمیکنم این دو فرزند را از برای تو پس یکی از آنها را فدای دیگری اختیار کن حضرت بجانب
ابراهیم نظر کرده گریست و بامام حسین نظر کرده گریست و فرمود بدرستیکه مادر ابراهیم کنیز است و چون او بمیرد غیر من کسی محزون نمیشود اما
مادر حسین فاطمه است و پدرش علی پسر عم من که گوشت و خون منست و چون حسین بمیرد غمگین میشود دخترم و پسر عمم علی و من خود هم محزون میشوم
و من حزن خود را بحزن ایشان اختیار مینمایم فرمود جبرئیل ابراهیم را فدای حسین کردم او را قبض کن گوید بعد از سه روز وفات نمود
و هر وقت پیغمبر صلی الله علیه وآله امام حسین را میدید بطرف او میآمد او را میبوسید و بسینه‌اش میچسبانید و ثنایای او را میمکید
و میفرمود فدای کسی باشم که فدای او کردم پسرم ابراهیم را انتهی حدیث و در تفسیر فرات از جعفر بن محمد فزاری مسنداً از حضرت صادق روایت نموده
قال كان الحسين عليه السلام مع أمه تحمله فأخذه النبي وقال لعن الله قاتليك ولعن الله سالبيك وأهلك الله المتوازرين
عليك وحكم الله بيني وبين من أعان عليك قالت فاطمة الزهراء يا أبة أي شيء تقول قال يا بنتاه ذكرت ما يصيبه
بعدي وبعدك من الأذى والظلم والغدر والبغي وهو يومئذ في عصبة كأنهم نجوم السماء يتهادون إلى القتل وكأني أنظر إلى
معسكرهم وإلى موضع رحالهم وتربتهم قالت يا أبه وأين هذا الموضع الذي تصف قال موضع يقال له كربلاء وهي ذات كرب
وبلاء علينا وعلى الأمة يخرج عليهم شرار أمتي لو أن أحدهم يشفع له من في السماوات والأرضين ما شفعوا فيه وهم المخلدون في النار
قالت يا أبه فيقتل قال نعم يا بنتاه وما قتل قتلته أحد كان قبله وتبكيه السماوات والأرضون والملائكة والوحش والحيتان في
البحار والجبال لو يؤذن لها ما بقي على الأرض متنفس ويأتيه قوم من محبينا ليس في الأرض أعلم بالله ولا أقوم بحقنا
منهم وليس على ظهر الأرض أحد يلتفت إليه غيرهم أولئك مصابيح في ظلمات الجور وهم الشفعاء وهم واردون حوضي غدا
أعرفهم إذا وردوا علي بسيماهم وكل أهل دين يطلبون أئمتهم وهم يطلبوننا ولا يطلبون غيرنا وهم قوام الأرض وبهم
ينزل الغيث فقالت فاطمة الزهراء يا أبة إنا لله وبكت فقال لها يا بنتاه إن أفضل أهل الجنان هم الشهداء في الدنيا
بذلوا أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا فما عند الله خير من الدنيا
وما فيها قتلة أهون من ميتة ومن كتب عليه القتل خرج إلى مضجعه ومن لم يقتل فسوف يموت يا فاطمة بنت محمد
أما تحبين أن تأمرين غدا بأمر فتطاعين في هذا الخلق عند الحساب أما ترضين أن يكون ابنك من حملة العرش أما ترضين
أن يكون أبوك يأتونه يسألونه الشفاعة أما ترضين أن يكون بعلك يذود الخلق يوم العطش على الحوض يسقي

اولیاء

الاولیاء ویفد الیه اهل الله اما ترضین ان یکون بعلک قسیم الجنة والنار یأمر النار فتطیعه یخرج منها ما یشاء و یترک من یشاء اما ترضین ان تنظری الی الملائکة علی ارجاء السماء ینظرون الیک والی ما تأمرین به و ینظرون الی بعلک قد حضر الخلائق و هو یخاصمهم عند الله فما ترین الله صانعاً بقاتل ولدک و قاتلیک و قاتل بعلک اذا افلجت حجته علی الخلائق و امرت النار ان تطیعه اما ترضین ان یکون الملائکة تبکی لابنک و تأسف علیه کل شیء اما ترضین ان یکون من اتاه زائراً فی ضمان الله و یکون من اتاه بمنزلة من حج الی بیت الله و اعتمر و لم یخل من الرحمة طرفة عین و اذا مات مات شهیداً و ان بقی لم تزل الحفظة تدعو له ما بقی و لم یزل فی حفظ الله و امنه حتی یفارق الدنیا قالت یا ابت سلمت و رضیت و توکلت علی الله فمسح علی قلبها و مسح عینیها و قال انی و بعلک و انت و ابنیک فی مکان تقر عیناک و یفرح قلبک

بیت محمد

مؤلف گوید که فرمود فاطمه علیها السلام ام حسین را برداشته بود حضرت پیغمبر او را گرفت و فرمود خدا لعنت کند قاتل ترا و لعنت کند غارت کننده ترا و خدا هلاک کند کسی را که در قتل تو یاری نمایند و خدا حکم نماید میان من و کسیکه یاری کند قاتل ترا [illegible] حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر چرا چنین میفرمائی فرمود ای دختر من بیاد آوردم آنچه را که بعد از من و تو از ظلم و اذیت و مکر باو برسد در آن روز در میان جماعتی خواهد بود که ایشان مانند ستارگان آسمان باشند که مردم از ایشان هدایت یابند و من نظر میکنم بلشکرگاه ایشان و محل بار انداختن و تربت ایشان عرض کرد ای پدر این زمینی که تعریف کردی در کجاست فرمود زمینی است که آنرا کربلا گویند و آن صاحب کرب و محنت و بلا و بر ما است که اشرار امت من [illegible] بر آن هرگاه شفاعت کند یکی از آنها را همه اهل آسمان و زمینها قبول نشود شفاعت در حق او و ایشان در جهنم مخلد خواهند بود عرض کرد ای پدر آیا کشته شود فرزندم فرمود بلی ای دختر من کشته نشده کسی پیش از او که گشته شدن او و گریه کنند بر او آسمانها و زمینها و ملائکه و وحشیان و ماهیان دریاها و کوهها و هرگاه زمین را رخصت دهند یکنفر از اهل دنیا را [illegible] و بیاید قومی از دوستان ما که نباشند در روی زمین عالم تر بخدا و قائم تر بحق ما از ایشان و در روی زمین کسی غیر ایشان متوجه او نشود ایشانند چراغها در تاریکیهای ظلم و ایشانند شفاعت کنندگان و وارد شوندگان بر حوض من در فردای قیامت میشناسم آنها را [illegible] که وارد میشوند بر من و اهل هر دینی طلب مینمایند امامان خود را و ایشان طلب نمیکنند غیر از ما را ایشانند که بسبب ایشان زمین برپاست و بسبب ایشان باران میبارد حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر انا لله و گریه نمود حضرت فرمود ای فاطمه بدرستیکه بهترین اهل بهشت شهیدانند که در دنیا جان و مال خود را بذل نمودند پس خدا از ایشان بهشت را خرید میخرند که در راه خدا جنگ میکنند و کشته میشوند از جهت وعده که حق است و آنچه در نزد خداست بهتر است از دنیا و آنچه در اوست کشته شدن آسان تر است از مردن هرگاه ایشان را [illegible] کشته شدن نوشته شده بسوی جای خود بیرون آیند و هر که کشته نشود بزودی میمیرد ای فاطمه آیا دوست نمیداری که فرزند تو در قیامت امر خدائی در باره خلق و اطاعت نمایند امر ترا و در وقت حساب آیا راضی نمیشوی که پسر تو از حاملان عرش باشد آیا راضی نمیشوی که پدرت بیاید مردم را از پدر تو سؤال شفاعت نمایند آیا راضی نمیشوی که باشد شوهر تو سیراب کننده مردم از حوض کوثر در روز تشنگی پس سیراب نماید از آن دوستان خود را و دور کند از آن دشمنان خود را آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو قسیم جنت و جهنم باشد و امر نماید جهنم را و اطاعت کند او را و بیرون آورد از آن کسی را که بخواهد و ترک کند کسی را که بخواهد آیا راضی نمیشوی اینکه نظر نمائی بسوی ملائکه در اطراف آسمان که بسوی تو نظر نمایند و بآنچه که امر مینمائی و نظر کنند بسوی شوهر تو در وقتیکه خلق خدا حاضر شده و با ایشان مخاصمه نماید در نزد خدا و ببینی که چه میکند خدا بقاتل پسر تو و قاتل تو و قاتل شوهر تو در وقتیکه ظاهر شود حجت بر خلایق و جهنم را امر فرمائی و اطاعت نماید ترا آیا راضی نمیشوی اینکه ملائکه بر پسر تو گریه کنند و برای او تأسف بخورد همه چیز آیا راضی نمیشوی اینکه زوار پسر تو در پناه خدا باشند و اینکه کسیکه بزیارت او آید ثواب کسی که حج و عمره کرده باشد داشته باشد و خالی نباشد طرفة العینی از رحمت و زمانیکه بمیرد شهید بمیرد و هرگاه زنده ماند حفظه از برای او دعا نمایند مادام زنده باشد و همیشه در حفظ و امان خدا باشد تا از دنیا برود حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر قبول کردم و راضی شدم و توکل بخدا نمودم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بقلب و چشمان آنحضرت مسح نمود و فرمود بدرستیکه من و تو و شوهر تو و پسر تو در جائی باشیم که چشمهای تو روشن و قلب تو شاد باشد و در کتب معتبره روایت شده که فاطمة الزهرا بنت رسول الله صلی الله

عن قبل ان تحمل بولقد ذبنه بالقرب العطشان البعید عن الاوطان الظامی اللهفان المدفون بلا غسل ولا اکفان ثم قالت یا ابتاه یا رسول الله من یکفی علی ولدک الحسین من بعدک قال جبرئیل من الرب الجلیل یقول ان الله تعهد بشیعتک تنعیه بعد
جیل فلما سمعت کلام جبرئیل سکن بعض کان بر زینبکه فاطمه زهرا علیها السلام نوحه کرد بر پسرش حسین پیش از آنکه بدنیا بیاید
ای غریب عطشان ای دور شده از وطن مظلوم مدفون شده بی غسل و کفن بعد عرض کرد به پدرش که یا رسول الله که بعد از من بر حسین
گریه کند جبرئیل از جانب خدای جلیل نازل شد و عرض کرد خدا بفرستد شیعه که برای او مرثیه خوانند طایفه بعد از طایفه زینبکه فاطمه علیها السلام
کلام جبرئیل را شنید ساکت شد از بعض آنچه در دل داشت از اضطراب در کتاب منوفست و در او بیان حدیث گویند زمانیکه یکسال از ولادت
حضرت امام حسین گذشت دوازده ملک بخدمت حضرت رسول نازل شدند یکی از ایشان بصورت شیر و دوم بصورت گاو و سیم
بصورت مار چهارم بصورت بنی آدم و باقی بصورتهای مختلفه که رویهای ایشان سرخ بود گشاده بودند بالهای خود را و میگفتند
نازل شده بر پیغمبر امام حسین که پسر فاطمه است آنچه نازل شد بر هابیل از قابیل زود باشد که عطا کرده میشوی مانند اجر هابیل و میرسد بقاتل
او مثل وزر قابیل و در آسمانها ملکی باقی نماند مگر آنکه نازل شد بخدمت حضرت پیغمبر و او را تعزیت دادند در مصیبت فرزندش حسین
و خبر دادند بآنچه از ثواب داده میشود و تربت قبرش را بآنحضرت نشان دادند و پیغمبر گفت خدایا یاری مکن کسیرا که او را یاری نکند و
مدد او را نکند و روایتست که چون دو سال از تولد او گذشت حضرت رسول بسفر تشریف برد در اثنای راه در جائی ایستاده فرمود
انا لله و انا الیه راجعون و چشمهایش پر از اشک شد از سبب آن پرسیدند فرمود اینست جبرئیل مرا خبر میدهد از زمینی که در کنار فرات
آنرا کربلا گویند که فرزندم حسین در آنجا شهید میشود عرض کردند که شهید میکند او را یا رسول الله فرمود مردی که نامش یزید لعنه الله
من گویا مصرع و مدفن او میبینم بعد از آن از آن سفر غمگین و محزون برگشت و بمنبر تشریف برده خطبه خواندند و موعظه فرمود و حسین علیهما السلام در پیش
منبر بودند زمانیکه از خطبه فارغ شد دست راست خود را بسر امام حسن و دست چپ را بسر امام حسین گذاشت بعد سر خود را بآسمان
بلند کرد و عرض کرد خدایا بدرستیکه منم محمد بنده و نبی تو و این دو پاکیزه ترین عترت من و بهترین ذریه من و اصل گروه منند اما نت میگذارم
ایشانرا در امت خود و بتحقیق خبر داد مرا جبرئیل بدرستیکه این فرزند من کشته و بی یاور میشود خدایا مبارک گردان برای او شهادت را و او را
از آقایان شهیدان کن خدایا برکت مده کشنده و خوار کننده او را برکت مده گوید پس مردم صیحه کشیدند در مسجد بگریه و فریاد بعد حضرت پیغمبر فرمود
ایهات آیا بر او گریه میکنید و حال آنکه او را امداد نمیکنید بعد از منبر پائین آمده در حالتیکه رنگ شریفش تغییر یافته سرخ شده بود
پس خطبه دیگر خواند بوجه اختصار و چشمهایش اشک میریخت بعد فرمود ای مردم بدرستیکه من گذاشتم در میان شما دو چیز گرانبها کتاب خدا
و عترت من که اصل گروه من و پاکیزگان من و میوه منند و بدرستیکه آنها از یکدیگر جدا نمیشوند تا وارد شوند بر من در حوض خبر دار باشید
بدرستیکه من سؤال نمیکنم از شما در این کار مگر آنچه که پروردگار مرا بآن امر کرده اینکه سؤال میکنم از شما دوستی نزدیکان مرا ببینید
نظر کنید که ملاقات نکنید بمن فردای قیامت در کنار حوض در حالتیکه عترت مرا دشمن داشته و بایشان ظلم کرده باشید خبر دار باشید
زود باشد که بر من وارد شود در روز قیامت سه علم از این امت علمی سیاه و تاریک که ملائکه از آن میترسند میایستد پیش من
ایشانرا میپرسم که شما کیستید فراموش نمیکنند اسم مرا میگویند اهل توحید هستیم از عرب میگویم منم احمد پیغمبر عرب و عجم میگویند ما از امت تو هستیم
یا احمد میگویم که چگونه رفتار کردید بعد از من با اهل بیت و عترت من و کتاب پروردگار من میگویند اما کتاب او را ضایع کردیم اما
عترت تو قصد کردیم که ایشانرا از روی زمین بر داریم حضرت فرمود من از ایشان روی خود را بر میگردانم و ایشان تشنه بر میگردند
در حالتیکه رویشان سیاه شده بعد وارد میشود بر من علم دیگری که سیاه تر است از او میگویم بایشان که چگونه رفتار نمودید با ثقل اکبر
که کتاب پروردگار من بود و با ثقل اصغر که عترت من بود میگویند اما بزرگتر را مخالفت کردیم و اما اصغر ایشانرا خوار و آواره
نمودیم میگویم که از من دور باشید ایشان هم تشنه و عطشان با روی سیاه بر میگردند بعد وارد میشود بر من علم دیگر که نور از آن
میدرخشد بایشان میگویم که شما کیستید میگویند اهل کلمه توحید و تقوی هستیم امت محمد صلی الله علیه و آله و ما اهل حقیم که گرفتیم کتاب
پروردگار خود را و حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام گردیدیم و دوست داشتیم ذریه پیغمبر خود محمد را و مدد کردیم ایشانرا بهر
آنچه قدرت و قوت داشتیم و مقاتله نمودیم با دشمنان ایشان همراهی ایشان پس میگویم بشارت باد شما را که منم پیغمبر شما محمد
همانا بودید در دار دنیا چنانکه گفتید و سیراب میکنم ایشانرا از حوض خود میروند در حالتیکه سیراب شده باشند گویند
بودند مردم ذکر شهادت حسین علیه السلام را اکثر میمودند و بزرگ میشمردند و منتظر قدوم مبارکش بودند هم تذکرات حقانیه

تو دانسته در بیان این احادیثی که مذکور شد و ضمن بعض مقدمات یا در ضمن جزو از مجالس این کتاب تذییل اول در اشاره باو
مقامی که در این مقام است بدان که بسیاری از این اخبار که گذشت دلالت داشت بصدور بعضی معصیت و خطا از جمعی که
والشان آنانند که ذکر نمودیم با هر ایشان را و در این اخبار و غیر آن مانند آن و بدرستیکه بعضی از این اخبار اگرچه مشتمل است بر صعوبت و اشکال
نظر باینکه این قصه ها نیکو در آنها مذکور است ایضا قصه های مشکله است چنانکه ظاهر آنهاست یا اینکه واقعه و اعتقاد و اختلاف
از روات واقع شده از جهت سهو و نسیان و اشتباه در نقلهای ایشان و غیر این از کیفیات چنانکه نزدیک مطلع میشوی بر بیان آنها و شفا
دلالتیکه از جهت افاده نمودن صدور خطا و گناه از ملک خواه انکار شد و خواه بسیار اشکالی ندارد یا بمعنی که در ادله مذکور است
و قابل تاویل نیست مگر بنوعی از تاویلات و اگر پرسی که چه میگوئی در این مقام آنچه که در این خبر است از صدور
گناه از ملک یا اینکه طرح میکنی این خبر و امثال او را یا اینکه اینها موافق نمی آید با اصلی از اصول مذهب که عبارت از عصمت ملائکه
باشد یا اینکه اسناد ایشان بدرجه صحت نرسیده و یا اینکه تاویل مینمائی چنانچه تاویل میکنی در آن آیات و اخباریکه دلالت میکند بصدور
معصیت از بعض انبیا و مرسلین جواب میگوئیم بدرستیکه تحقیق حال در این مقام موقوف است باشاره بجمله از امور پس بدانکه عصمت عبارت است
از قوت ملکه که منع کند شخص را از گناه با وجود قدرت بر آن و این تعریف با هریک از وجوه و احتمالات بسیار که در عصمت
گفته اند بنحویکه او آیا امر موهبی است از امور موهبه یا امر جبلی و ذاتی است یا از امور اختیاریه است مانند سایر عادات که حاصل
میشود بکسب و اختیار و شک نیست در اینکه امکان صدور گناه از معصوم بامکان ذاتی از امور یقینیه است که اعتقاد شده در نظر
عصمت لا امتناع وقوع آن از پیغمبران و مرسلین و ائمه طاهرین از آل طه و یس احتمالیت بالبعض و ناشی از اختیار یا موهوبه
از خدا تعالی از ضروریات مذهب امامیه است و از اخبار است بیانا که واقع شده از ائمه طاهرین بهیچ از آیات متشابهه که نازل
شده در شان جماعتی از انبیاء و اما کلام در این مقام نیست بلکه اینست که بودن حال ایشان مثل حال انبیا و مرسلین اگرچه از بعضی آیات
فهمیده میشود مثل لا یعصون الله ما امرهم و همچنین از جمله ادعیه موثقه و جمله از اخبار الا اینکه رسیدن این بحد ضروری از مذهب چنانکه
در انبیا و حجج طاهرین از آل طه و یس است در غایت اشکال و اثبات این ادعا کمال صعوبت را دارد و اگر خواهی تقریر کلی
بخواه و منع پس کلام از سر میگیرم بگو که امکان ذاتی با امتناع بالعرض جمع میشود و ممکن انبیا و حجج طاهرین بگناه باعث گشته که مترتب میشود
مدح و ثنا بر افعال ایشان و ترک نمودن شان دنیا را و مترتب شدن ثواب و اجر در مقابل آنها در آخرت لیکن با وجود این
حکم میکند عقل بامتناع صدور گناه از ایشان و بیان مطلب آنکه آنها بجهت موهبت ربانیه رسیدند بمقام تسلط و قدرت بر منع کردن
دواعی و بواعث معصیت و از آنچه ممتنع گشت صدور معصیت از آنها و اینست اجتماع امکان ذاتی با امتناع بالعرض یعنی حکم عقل
اجتماع در مسائل اعتقادیه کثیر است آیا نمی بینی که عقل حکم میکند باینکه خدا تعالی قادر است بر قبیح یعنی که او من حیث الذات
تحت مقدورات و با وجود این عقل حکم میکند بامتناع صدور آن از خدا تعالی و غیر از این بسیار امثال دارد در امر حکم
عقل بامتناع صدور معصیت در شان انبیاء و مرسلین و حجج طاهرین علیهم السلام از چیزهائیست که بر طبق او ضرورت مذهب
علاوه سایر ادله از اجماع محقق و اخبار کثیره قائم گشته و اما ادعای وجود همه این ادله یا بعض آن در شان ملائکه نیز خالی
از صعوبت و اشکال نیست و با این حال ممکنست اینکه بگوئیم جایز است وقوع گناه از بعض ایشان اگر از قسم کروبیین مقربین نباشند
یا بمعنی آنچه در این خبر است ما آنها را طرح نمینمائیم بلکه میگوئیم آنچه در آنهاست وارد داشت بر جمله از آیات و اخبار بر نحو ورود
خاص بر عام و اینکه آنچه در این خبر و آیات وارد است که بر طبق آنها وارد گشته عمل مینمائیم بر معنی که دیدن بلکه ممکن است
اینکه گفته شد بدرستیکه بحد صدور وقوع آن از حکمت تعاقب میکند بجهت رغم انف معتزله و حکمائیکه قائلند باینکه مطلق ملائکه
افضل از انبیاء و مرسلین است بطریق اطلاق و ارسال و احتجاج مینمایند در این بوجوه عقلیه و نقلیه طریقه بلکه باحتجاجات
و همچنین بجهت رغم انف حکماء فلاسفه یونان و غیر ایشان که قائلند باینکه گروه ملائکه و ملکوتیین تماما بعقول مجرده و جواهر
مفارق از ماده در ذات و فعل میباشند و اگر گویند از بعض مباحث از مباحث فن ما از غرر این امر را نمودی باینکه قول بتجرد
عقول و جواهر مفارقه دلیل بر ضعف نیست بلکه اثبات وی ممکن است ببعضی از کلام حضرت امیرالمؤمنین و برای تضعیف
قول کسانیکه اگر حکم نموده اند باینکه قول بوجود عقول مجرده و جواهر مفارقه نزدیک بزندقه و ملحدیت و این حکم کنندگان
جماعتی هستند از متاخرین مثل علامه مجلسی و جمعی از شاگردان او و از برای تضعیف حکم ایشان وجوه عدیده اقامه نمودی پس

صد اول چه جزئیت میگوییم چنانچه سخن مجلسی و تبعه او در غایت تفریط است و چنین قول کسیکه او دعوی میکند بطریق اطلاق که اول بمعنی کرّوبیان همه ملک با عقل مجرد وجوا هر مفارقه باشد در غایت افراط است پس ما میگوییم تحقیق جواهر مفارقه و عقول مجرده جزئیت که بر احتیاج وی دلیلی تمام نگشته بلکه مفید میشود از کلمات حضرت امیرالمؤمنین وجود وی و این هم از قبیل شدت باشیکه هر یک عقل مجرد وجوهر مفارق از ملائکه باشد پس تجاوز کردم از آنچه تحقیق نمودم در فن اول از جزو ثانی پس هر که خود اجر دادن یا تحقیق لطیف نسبت باین مقام پس رجوع کند بسوی فن اول از جزو ثانی پس لابد است در این مقام از تحقیق حال در چیز دیگر و بیان آن آنست بر شیکه ظاهر بعضی از اخبار گذشته که مشتمل قضیه فطرس از ملائکه بود طایفه که نجات یافتند وخلاص شدند از عذاب دنیا و آخرت برکت حضرت سید الشهدا می فهماند بر شیکه این ملائکه چهار اند و قضیه چند قضیه است یک قضیه قضیه حتمی قضیه صلصائیل هم دو قضیه است بمعنی ملکست بصلصائیل در قضیه اول غیر آن ملک است که صلصائیل نام داشت و اردو قضیه دوم پس هر گاه بگویید این خبار بمعنی بنای امر باینکه در بعضی ازین اخبار است چهار قضیه است اگرچه از جهتی موافق اصل و قاعده نظر بانیکه قائل شدن بوحدت قضیه ها زبر تعدد شان لازم میاید اینکه حمل نمائیم اختلاف آنها را بجنب کیفیت و کمیت که واقعست در بعضی از اخبار بر اموریکه صادر شده از راویان و جمیع کنندگان کتابها اند وی سهو نسیان و بعد این حمل خیلی بعید می بینی خلاف اصل و قاعده است و چگونه چنین نباشد بر شیکه خبر دلالت دارد بر اینکه جبرئیل نود جبرئیل بصلصائیل در وقت نزول از آسمان و حمل نمود او را بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خبر دوم دلالت دارد بر اینکه جبرئیل گذشت بصلصائیل در وقت نزول از آسمان و برداشت او را بخدمت حضرت رسول آورد و خبر سیم دلالت کرد بر اینکه این واقعه در شان اللهائیل است و خبر چهارم دلالت دارد بر اینکه و اقعه در شان فطرس است میگوییم بدرستیکه تخلص و جواب ازین اشکال در غایت آسانیست زیرا که ممکن است گفته شود بدرستیکه جبرئیل نازل شده بتهنیت دادن پیغمبر بعد از تولد سید الشهدا چند مرتبه بمعنی اینکه او هر وقت برای تهنیت نازل میشد با فواج ملائکه بود که نازل نشده بودند بار دیگر نازل میشد و بعبارت دیگر نازل میشد در مرتبه سیم بفوجهائیکه در مرتبه اول و دوم نازل نشده بودند و در مرتبه چهارم باز نازل میشد با آن فوجهائیکه در مرتبه سیم با او نازل نشده بودند خواه همه این نزول در یک شب یا در یک روز باشد یا در چند روز و شب باشد و در این حال اشکال تماما دفع میشود و خیالات ناقصه که در این مقام بخاطر میاید رفع میشود بعد و صیت میکنم ترا ای برادر باینکه در خاطر نگهداری این فضایل و مناقب که ذکر شد که آل محمد در هر مقدمه و هر مجلس و در هر تذییل از مقدمات و مجالس و تذییلات این کتاب پس بدرستیکه صاحب عقل محکم و قوت بسیار کشتی نمیدانی که تفصیل هر یک از محمد و عترت معصومین او بر انبیا و مرسلین و اوصیا و ملائکه و بر هر یک از مخلوقات غیر از عرش و کرسی و حجابات و غیر آن بطریق استغراق افرادی یعنی بر هر فرد فرد بتفصیل بطریق مجموع یعنی بر جمیع از حیث مجموع این از امر ثابت است که در طبق آنها هزار دلیل است از کتاب و سنت و وجه عقلی و استقلالی قویه دارد اگرچه این وجوه عقلی مستقل باشد بعد از ملاحظه اخبار های مذکوره و این دعوا های من نیست از دعواهائیکه از روی تعصب و اغراق باشد بلکه از دعواهائیکه او با واقع مطابق است اطاعت و انقیاد میکند کسیکه هر گاه خدا با قلب سلیم آید و خداوند داده است که گذشته باشد بدرستیکه روشن که بلند بر باشد افق بود از افق سیاره از و من مخصوص نموده بفکر محکم که محل طلوع شمس است از مطالع سیاره فکر تا روشن باشد بعد مراقبه نمایند به بسیار ذکر کردن این قضیه را در جوف مطالب این کتاب یعنی قضیه تفضیل بطریق مذکور بدرستیکه مقصود من از ذکر آنها و تکرار نمودن آنست که این مطلب ثابت باشد در قلوب مستمعان بعد از آنکه گوشهای ایشان شنیدن آنها را باشد و چشمهای ایشان نورانی کردد بمطالعه آن تا باشد در نزد ایشان از ضروریات اولیه در مذهب باشد و او دست هدایت کننده و او دست رحم کننده و ارحم کنندگان **تذییل دوم** در تحقیق حال در مطلب مهمی از مطالب این مقامات بدانکه در ابتدا و نظر و اختلاف در اخبار گذشته بنظر میاید از جهت اینکه از بعضی آنها مستفاد میگردد که اطلاع خاتم انبیا بر واقعه کربلا و شهادت سید الشهدا از اخبار جبرئیل بنزول وحی و بسیار ملائکه او آنهم بعد از ولادت حضرت حسین علیه السلام در اندک زمان اتفاق افتاد و هم حضرت امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره و بعضی از زوجات خاتم انبیا و اصحاب آنحضرت در مجلس آنحضرت مطلع گشتند و در بعضی دیگر از اخبار مستفاد میگردد که اطلاع آنحضرت در بعد از گذشتن یکسال از عمر شریف سید الشهدا بود و در بعض دیگر بعد از دو سال و در بعضی
و در بعضی دیگر زیاده از دو سال [illegible] آنها [illegible]

در منزل ام سلمه و در بعضی در خانه زینب بنت جحش و بعضی اتفاق نهاده بر اینکه اول وقت مطلع شدن حضرت رسول باین در شب
معراج بود پیش از آنکه خدیجه کبری بحضرت فاطمه حامله باشد و بعضی دیگر ذکر نموده که حضرت صدیقه کبری گریه و ندبه میشنود بعد از مطلع
شدن پیش از آنکه برادر حامله باشد و غیر اینها از اختلافات و جهت در اخبار مذکوره و غیر اینها که بیاید در بعضی مجالس از مجلسهای
این کتاب و مرجع مشکلها و اشکالها بر اینست که ما قطع نکنیم بتفصیل اجمالا که هیچ از آنچه در این اخبار است و اعتقاد یقینا و لیکن نمیدانیم
کدام یک از آنها است و بعبارت دیگر بدرستیکه این اختلافهای بسیار باعث شد بر اینکه ما بگوئیم آنها از جهل ما و یا از اشکال شده
یا از جمع کنندگان کتب بما صادر شده و بسوی ایشان نسبت نمیدهیم آنها را زیرا که حکم بوقوع همه اینها نمیتوان کرد بجواز اجتماع ضدین
و مخفی نماند که این روایت بکثیر اشکال بود و تحقیق جواب آنکه قول باطلاع حضرت رسول خدا بحقیقت روز عاشورا بعد از ولادت حضرت
سید الشهدا اعرف غافل از تحقیق است بلکه حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و صدیقه طاهره سلام الله علیهم عالم بودند بآن پیش از
آنکه فاطمه زهرا را حامله باشد و کشف چنانچه از این کیفیت شب معراج و همچنین حکایت شد بحضرت فاطمه بعد از منعقد شدن نطفه
شدن با او علاوه بر آنکه از مسلمات امامیه و ضروریه که بسیار مکرر شده در این کتاب آنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل ایشانند
صاحبان عقول و ارواح کلیه و کلیه و علمهای اولین و آخرین از ملائکه و انبیا و مرسلین و سایر مخلوقات خدا با علمهای ایشان
مانند نسبت ذره است با آفتاب و مانند قطره ایست از دریای محیط و خیال مکن که از این کلام مستفاد میشود عدم احتیاج او بنزول
وحی از طرف خدای عز و جل حاشا ثم حاشا که مقصود ما این باشد زیرا که احتیاج آنسرور بنزول وحی از امور واضحه است و کلام خدا
خدا امر دیگر است با آنکه فایده ای نزول وحی بحضرت رسول و تکرار ای نزول ملائکه بسوی او برای تعزیت بعد از تهنیت با وجود
بودن او عالم بحقیقت روز طف پیش از ولادت سید الشهدا از فوائد و اسرار بی شمار است و همچنین فایده و اسرار وحی
و مکرر نازل شدن ملائکه بسوی حضرت پیغمبر و چگونه چنین نباشد با آنکه حضرت پیغمبر در این امر تعظیم و تجلیلی است که ما فوق ندارد که
و محکم نمودن با خدا عهدها و میثاقها از او و اولاد معصومینش در این نشاه تا موافق باشد با آن عهدها و میثاقها که در نشاه ملکوتیه
و عالم ارواح و ذر اول گرفته بود و ظاهر نمودن از خدای تعالی فضل اهل کساء و اصحاب عصمت را بطور آشکار و در میان اشباه اهل
آسمانها و بیان این آنکه ایشان صبر نمودند در این بلیه بزرگ و راضی شدند بآنچه در قضا و قدر بود و سؤال نکردند از خدای تعالی
اینکه برگرداند حقیقت روز طف را از قضاهای لوح محو و اثبات که در آن تغییر میشود و بعد بیت بلکه اصحاب کسا در میان
مؤمنین و منافقین و چگونه چنین نباشد با آنکه بسیاری نزول جبرئیل و ملائکه بحضرت پیغمبر برای تعزیت بعد از تهنیت بفدائی اولاد
سید الشهدا و همچنین در غیر این زمان و همچنین خبر دادن حضرت پیغمبر چند مرتبه بازنها و اصحاب خود بحقیقت روز طف و تصریح
نمودن بمرتبش بمقامات ایشان و مشقات اصحابشان و بکفر قاتل و ظالم ایشان و بکفر کسانیکه امداد او و اعانت
نمودند و بکفر کسیکه با فعل و اقوال دشمنان ایشان راضی شدند بتحقیق که گوشهای اهل مدینه را از مرد و زن از صحابه و تابعین
و تابع تابعان پر کرده بود و بزبانهای ایشان این وقایع جاری شده بود حتی اینکه دشمنان در کیفیت این نحو خبر و تکرار
آنسرور گردیدند مثل دوستان شدند و بتحقیق دانستی بسیاری را از اخبار که از زنهای آن دانسته و مانند آنها روایت شده بود
پس این در واقع تربیت بزرگ برای شنیدن وحی و تکرار نزول جبرئیل و ملائکه از جانب خدای تعالی و از غوامض سر آنکه از این
بزرگتر باشد پس بگو بدرستیکه خدای تعالی دوست داشت که مشغول بسازد عزیزان و افضل بندگان خود را یعنی محمد صلی الله علیه و آله را
و اولاد معصومین او را از بسیاری از اوقاتشان بیاد داشتن عزای امام حسین بناله و فریاد و نوحه کردن و اقتدا نماید بر ایشان
در آن شیعیان و بسیاری از دوستان ایشان بسبب قول خدای تعالی و لکم فی رسول الله اسوة حسنة بعد در این مقام سر لطیف و امر دقیق
هست که میگذارد زنها خبردار شد کار را بر روی و بسوز از جگر متوجه شد کار زار آن و آن آنست بدرستیکه سید الشهدا را
نظر میکرد بسوی جد و پدر و مادر و برادرش پیش محزون در بعضی از آن زمانها که بجنبش شهادت امر او میداد و در آن اوقات
آنسرور کودک بود ظاهرا و در باطن و حقیقت استاد و کردیان و معتبران و شیخ ایشان بود در زمانیکه اصحاب کسا و اهل عصمت
بطریق کفایت مشغول میشدند بنوحه و گریه بر سید الشهدا آنسرور بجدش عرض میکرد چه محزون میباشید ما را بعد از شادی و
به تشریف فرمانی خود در زمانیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل او میگفتند ای پسر من کشته میشوی مظلوم و عطشان و غریب عرض
میکرد من کشته میشوم ای مهربان حضرت پیغمبر بود ای پسر من خدا بکشد کسی را که ترا میکشد و خوار کند کسی را که ترا خوار

نکند عرض میکرد ای پدر بزرگوار چه اجر است برای زوار قبور ما و گریه کنندگان ما از شیعیان پس نظر کنید ای دوستان خدا
و کم علیم آنحضرت در کرامت بجانبی معروف و متوجه بوده است بنجات زوار قبرش و گریه کنندگان خود از زمان کوچکی پس گویا
کرم و مروت و رعایت حقوق در این حالت از احدی عهده نشده مگر از این پروردگار کریم روحی له الفداء و شاید این امر است
از اسرار تکرار وحی و بسیاری نزول ملائکه از جانب خدا تعالی تا خبر دهند اولا پیغمبر را بقتیله او بلطف بعد تعزیت و هدیه باشد
ما سوی خدای عزوجل آن و بکلمات شریفه آنحضرت بر ملائکه در هر دو فقره از این مرتبه و حاصل آنست کسیکه فکر کند در این اخبار که گذشته که
مطابق آنهاست که در مقامات سابقه ذکر شده یا خواهد آمد بعد از این میداند بدرستیکه خدای عزوجل خلق نمود این حجه خود را سقف
محفوظ یعنی آسمانهای افراشته و زمینهای فرش شده را ماتمخانه و تعزیه خانه سید جوانان بهشت و بعبارت دیگر گوئیکه حسین پیش از
تولد و بعد از تولد او تا روز قیامت و هر چه می بینی از خلق همه را خلق نموده او را اهل و اسباب و امور متعلقه برای برپا داشتن
عزا در اینجا حسینیه که بنا شده از جمیع محفوظ و بسیط مبسوط و قسم بجان خود ای دوستان بدرستیکه این مطلب عجیب و دقیق از امرکه
قلب خودم بود لیکن جرأت و جسارت من قاصر بود از اظهار آنها بدرستیکه خبردار شدم در اینجا یعنی یکی از ملائکه مقربین جرئت من
زیاده شد پس این مطلب را ظاهر کردم پس این سخن از این ملک سعادت در خبر شریف اول این باب معروف گذشت پس در اینجا باز آنرا ذکر مینمایم و میگویم
زمانیکه امام حسین متولد شد یکی از ملائکه فردوس اعلی نازل شد بر دریای عظم و ندا داد در اطراف آسمان و زمینها ای بندگان خدا بپوشید
لباس حزنها و ظاهر سازید جزع و اندوه و ناله را بدرستیکه فرزند حضرت محمد ذبح شده مظلوم و مقهور است این حدیث پس بگیر همه آنها را
که باشاره کردیم و فکر کن در آنها تا از خبایای این باب بعد مخفی نماند بر تو بتحقیق در اخبار گذشته وارد شده همچنین در بسیاری از اخبار که
وارد شده از طریق خاصه و عامه فرمایش حضرت رسول حسین منی و انا من حسین که حسین از منست و من از حسینم بلکه این مطلب از جمله ثابت
که ثابت شده نزد جماعت که بتواتر رسیده نزد هر دو فرقه و فقره اولش محتاج به بیان نیست لیکن فقره دویم که انا من حسین باشد
احتیاج بتفسیر و بیان دارد میگوئیم بدرستیکه وجوهاتیکه احتمال دارد در تأویل این آیه در اخبار پنج است اول این معنا که خدای عزوجل برسول
خود عطا فرمود یعنی مقام شفاعت کبری است و جز این نیست که آن بسبب راضی شدن آنحضرت بود و شهادت فرخ و ریحانه خود
و بعضی از اخبار که دلالت بهمین مطلب داشت گذشت پس از آنهاست خبری که متضمن فرمایش حضرت رسول است که بفاطمه علیها السلام فرمود
آیا راضی نیستی تا آخر خبر دویم بدرستیکه یعنی و امام حسین بقای دین من و آثار شریعت من تا روز قیامت بسبب حسین علیه السلام است و بتحقیق اشاره
از بعض کلمات سابقه در بعضی مقامات که هرگاه شهادت آنحضرت نمیبود از دین محمدی اثری باقی نمیماند سیم معنای آن حدیث اینست
بدرستیکه بقای نسل من بجهت بقای خلیفه های خدا تعالی و امامان مسلمانان بسبب حسین علیه السلام است که آنحضرت پدر امامان نه گانه است و جواب
و این مطلب که از صدر روایت مناسب است بتحقیق این خبر که متفق علیه است میان عامه و خاصه برآن دلالت کرد پس میشود این خبر بیان
توجیه رد بوده باشد بر اخبار موضوعه کاذبه که از طرق عامه روایت شده که حضرت مهدی منتظر از نسل حضرت امام حسن مجتبی ابن
امیرالمؤمنین است چهارم بدرستیکه این اشاره است بمضمون بعضی از اخبار که وارد شده در تفسیر آیه وفدیناه بذبح عظیم بدرستیکه مراد از
ذبح عظیم امام حسین علیه السلام است که هرگاه این تفدیه نمیبود اسمعیل را نسل نمیبود و از این تقریر ظاهر شد تقریب پنجم اینکه این اشاره
بمقام طینت اصلیه نورانیه ملکوتیه است زیرا که اصحاب کساء علیهم السلام در این مقام از نور و طینت واحد بودند پس در این وقت
راست میباشد بدرستیکه حسین از حضرت پیغمبر است و حضرت رسول از حسین است و اگر گوئی در بعضی اخبار وارد شده بدرستیکه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین فرمود یعنی تو از منی و من از توام پس این مطلب وارد شده در جمله اخبار
عامه نیز چنانکه روایت کرده بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب که گفت قال النبی لعلی انت منی و انا منک یعنی تو از منی و من
از توام و چنانکه روایت کرده احمد و بغوی و طبرانی و حاکم و ضیاء از محمد ابن اسامه ابن زید از پدرش اسامه که گفت النبی صلی
الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام اما انت یا علی فختنی و ابو ولدی و انا منک و انت منی الی آخر الحدیث
بدرستیکه حضرت پیغمبر بامیرالمؤمنین علیه السلام فرمود یا علی اما تو پس داماد منی و پدر اولاد منی و من از توام و تو از منی انتهی کلامه
پس یعنی فرمایش آنحضرت که من از توام مثل فرمایش آنحضرت است که من از حسینم میگوئیم بدرستیکه بعضی از وجوه مذکوره برای قول
آنحضرت که من از حسینم در اینجا نیز جاری میشود چنانکه مخفی نیست بر آن شخص عالم و دانشمند محقق و هرگاه خواهی چیزی در اینجا زیاده
پس بگو بدرستیکه صاحب نبوت مطلقه لابد است از اینکه لاحق شود باو صاحب ولایت مطلقه و تابع باشد و سبقت بگیرد

بنوت مطلقه پس این آشکار میشود بوجهی نیز در قول آنحضرت که حسین از منست و من از حسینم بعد ظاهر نماند بر تو پوشیده نیست که بعضی از این وجه ای
یگانه جاری میشود در میان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن نیز مخفی نماند تو پوشیده نیست که فقره اول یعنی فقره حسین از منست
ممکن است اینکه در بیان آن زیاده کنیم چیزی را که از بعضی اخبار فهمیده میشود از اینکه امام حسین شیر نخورد از شیر فاطمه و نه از غیر زنان
بلکه گوشت و استخوان آنحضرت از لعاب حضرت رسول بود چنانکه از کتاب عیون المعجزات روایت شده ثم بها طریقه
ان النبی صلی الله علیه وآله الهام الیه بعد ولادته ولسانه و کان یسبح و یهلل و یمجد الحدیث یعنی که
حضرت رسول بعد از ولادت امام حسین آمد بسوی او و او را گرفت و حسین علیه السلام تسبیح و تهلیل و تمجید میشود و در کتاب امالی
الصدوق بسند خود از صفیه دختر عبد المطلب روایت کرده که قالت لما سقط الحسین من بطن امه فدفعته الی النبی فوضع النبی لسانه
فی فیه واقبل الحسین علی لسان رسول الله یمصه قالت فما کنا احسب رسول الله یغذوه الا لبنا او عسلا قالت فقال
الحسین فقبل النبی بین عینیه ثم دفعه الی وهو یبکی ویقول لعن الله قوما هم قاتلوک یقولها ثلاثا قالت فقلت فداک ابی
وامی ومن یقتله قال یقتله بقیة الفئة الباغیة من بنی امیة لعنهم الله یعنی که امام حسین از بطن مادر بزمین آمد او را بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بردم حضرت زبان مبارک خود را بدهان او گذاشت امام حسین زبان جد خود را مکید چنان گمان کردم
که غیر از شیر یا شهد غذا ... پس از آن امام حسین گریه کرد پیغمبر میان دو چشمانش را بوسید بعد از این داد بمن درحالتیکه
میگریست و میفرمود خدا لعنت کند قومی را که ترا میکشند این را سه مرتبه فرمود گوید عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد که
او را میکشد فرمود شهید میکنند او را باقی مانده گروه باغیه از بنی امیه و از کتاب مناقب آنرا بروایت دختر امیه خزاعی که
قالت لما حملت فاطمة بالحسن خرج النبی صلی الله علیه وآله فی بعض وجوهه فقال لها انک ستلدین غلاما قد هنانی
به جبرئیل فلا ترضعیه حتی اصیر الیک قالت فدخلت علی فاطمة حین ولدت الحسن علیه السلام وله ثلث ما ارضعته
فقلت لها اعطینیه حتی ارضعه فقالت کلا ثم ادرکتها رقة الامهات فارضعته فلما جاء النبی قال لها ماذا صنعت
قالت ادرکنی علیه رقة الامهات فارضعته فقال ابی الله تعالی الا ما اراد فلما حملت بالحسین علیه السلام قال
لها یا فاطمة انک ستلدین غلاما قد هنانی به جبرئیل فلا ترضعیه حتی اجیء الیک ولو اقمت شهرا قالت افعل ذلک
وخرج رسول الله فی بعض وجوهه فولدت فاطمة الحسین فما ارضعته حتی جاء رسول الله فقال لها ماذا صنعت
قالت ما ارضعته فاخذه فجعل لسانه فی فیه فجعل الحسین علیه السلام یمصه حتی قال النبی صلی الله علیه
وآله ایها حسین ایها حسین ثم قال ابی الله الا ما یرید هی فیک وفی ولدک یعنی الائمة
یعنی زمانیکه فاطمه علیها السلام بامام حسن حامله شد حضرت رسول تشریف میبرد بخارج بفاطمه فرمود زود باشد که پسری از تو
متولد میشود جبرئیل مرا بتولد او تهنیت داده و او را شیر مده تا من بیایم گوید داخل شدم بخدمت حضرت فاطمه که سه روز بود
امام حسن را تولد کرده بود و او را شیر نداده پس من عرض کردم که او را التفات کن تا من شیر دهم فرمودند بعد رقت مادری
بجوش آمده او را شیر داد زمانیکه حضرت پیغمبر تشریف آورد فاطمه را فرمود چه کردی عرض کرد شفقت در تشریف آوردن
محبت مادری بجوش آمده او را شیر دادم فرمود منع مینماید خدا تعالی مگر آنچه را که اراده میکند پس زمانیکه بحسین حامله شد فرمود
یا فاطمه بتحقیق تهنیت داد مرا جبرئیل که زود باشد متولد میشود از تو پسری او را شیر مده تا من بیایم اگر چه یکماه بکشد عرض کرد
چنین مینمایم و حضرت رسول از برای تشریف برد به بعض کارها پس فاطمه علیها السلام متولد نمود امام حسین را و او را شیر نداد تا حضرت
تشریف آورد فرمود یا فاطمه چه کردی عرض کرد او را شیر نداده ام پس حضرت او را گرفته زبان مبارک خود را بدهان او گذاشت
حسین علیه السلام زبان جد خود را میمکید حتی حضرت رسول فرمود که گوارا باد آفرین گوارا باد بعد فرمود منع میکند خدا تعالی
مگر آنچه که اراده مینماید آن امامت است و در اولاد تو یعنی ائمه و از کتاب مناقب از ابی الفضل ابن خیر بسند خود
انه اعتلت فاطمة لما ولدت الحسین فجف لبنها فطلب رسول الله صلی الله علیه وآله مرضعة فلم یجد لها فکان یأتیه
فیلقمه ابهامه فیمصها ویجعل الله تعالی له فی ابهام رسول الله رزقا یغذوه ویقال بل کان رسول الله یدخل لسانه فی فیه
فیغره کما یغر الطیر فرخه فجعل الله تعالی فی ذلک رزقا ففعل ذلک اربعین یوما ولیلة فنبت لحمه من لحم رسول الله
یعنی ناخوش شد حضرت فاطمه زمانیکه امام حسین را تولد نمود و شیرش نیامد حضرت رسول صلی الله علیه وآله دایه طلبید پیدا

نشد حضرت تشریف می‌آورد و انگشت ابهام را بدهان امام حسین علیه السلام میگذاشت و آنسرور میمکید و خدا تعالی روزی او را
از ابهام آنسرور عطا میکرد و آنحضرت چهل روز و شب چنین کرد تا گوشت امام حسین از گوشت حضرت رسول روئید و از کتاب
علل الشرایع بسند خود از عبد الرحمن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده لما حملت فاطمة بالحسين عليهما السلام حملته ستة
اشهر ثم وضعته ولم يعش مولود قط لستة اشهر غير الحسين وعيسى بن مريم فكفلته ام سلمة وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يأتيه
كل يوم فيضع لسانه في فيه فيمصه حتى يروى فانبت الله لحمه من لحم رسول الله یعنی آنگاه که حامله شد فاطمه علیها السلام بامام حسین شش ماه بعد وضع حمل
نمود و زنده نماند مولودی در کمتر از شش ماه بغیر حسین بن علی و عیسی بن مریم و کفیل شد او را ام سلمه و حضرت رسول تشریف می‌آورد
هر روز و زبان مبارک خود را بدهان او میگذاشت و میمکید و سیراب میشد پس حق تعالی رویانید گوشت او را از گوشت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیر نخورد از حضرت فاطمه و نه از زن دیگر و در کتاب کافی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام
قال لم يرضع الحسين من فاطمة ولا من انثى كان يؤتى به النبي فيضع ابهامه في فيه فيمص منها ما يكفيه اليومين والثلث فنبت
لحم الحسين من لحم رسول الله ودمه من دمه ولم يولد لستة اشهر الا عيسى بن مريم والحسين بن علي عليهما السلام
فرمود که امام حسین از حضرت فاطمه علیها السلام شیر نخورد و حضرت رسول تشریف می‌آورد و انگشت ابهام خود را بدهان او میگذاشت
و میمکید از آن آنقدر که دو سه روز او را کفایت میکرد پس روئیده گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت حضرت رسول خدا
و خون او از خون پیغمبر و مولودی شش ماهه متولد نشده مگر حضرت عیسی بن مریم و حسین بن علی و باز در آنکتاب از حضرت امام رضا
مرویست که امام حسین را خدمت حضرت پیغمبر می‌آوردند زبان مبارک خود را بدهانش میگذاشت و میمکید و کفایت میشود او را و شیر
نخورد از زنان و در کتاب ملهوف گفته که تولد امام حسین پنجم ماه شعبان گذشته بود در سال چهارم هجرت و بعضی گفته‌اند
که در سیم آنماه بود و بعضی گفته‌اند که در اواخر ماه ربیع الاول در سال سیم هجرت و غیر اینها هم روایت شده و زیاده خبر
دارند باین اخبار رسیده اند اگرچه مضامین بعضی آنها مختلف است الا اینکه همه آنها متفق است در اینکه امام حسین علیه السلام
از فاطمه زهرا و سایر زنان شیر نخورد و این مطلب بتواتر رسیده است و مهم نیز از اصلهای مذهب بعد ممکن است اختلافها که واقع شده
جمع نمودن میان آنها و از آنها جواب گفتن چنانکه همه اینها بشخص زیرک مخفی نیست قد يقال تتميم در اشاره ببعضی مطالب ضروریه دیگر
پس بدان چنانکه مطلع گشتی از اخبار مذکوره ببعضی از خواص و فضایل آل محمد و دانستی که خدا تعالی دوست میداشت
ایشان را در بسیاری از اوقات بگریاند بسبب تجدید ذکر مصیبت روز عاشورا تا اعلام نماید بآن ملائکه و مردم را فضیلت محزون بودن
و گریه نمودن بسید الشهداء را و باز دوست داشت محزون بودن و گریه نمودن پیغمبر خود را و وصی و ولی را او بدینجهة گریه‌های
در جزع بسیار و ساکت نمیشدند از حزن و گریه تا اینکه خداوند عز و جل بشارت تسلی و تعزیت میداد که پدر و مادرم فدای آن شهید
خدای عز و جل خود بر او مرثیه میخواند و می گریانید و گریه میکنند کان او رسیده به تحقیق گذشت در خبری از کتاب کامل الزیارة
بر اینکه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام گریه غلبه نمود ساکت نشدند تا اینکه جبرئیل بشارت نازل شد و ایشان را گفت که خدای
شما را سلام میرساند و میفرماید عزت عليكما يا محمد قال فصبرا الحديث ظاهر معنی اینکه شما را بجهة صبر کردن مصیبت مرثیه داد و لو نعوذ
نمودم فرمود پس صبر نمایم اینست حدیث و همچنین مطلع گشتی بگریه وارد ... و خیف نیز هم و اصحاب ایشان و اینکه ایشان نا بود
بنای ملائکت آل محمد و اهل مصیبت روز عاشورا را چنانکه حضرت رسول آنرا در مجمع بزرگ که صحابه جمع بود خبر داد چنانکه حدیث
بر این حدیث گریه نمود و حضرت پیغمبر بر حسین علیه السلام بعد از گذشتن دو سال از عمر او و این گریه کردن در مجمع بزرگی بود که
آنجا بودند بلکه گمان دارم که اینستر در واحسیف هم حاضر بودند در مجلس چون کلام باینمقام رسید چه عجب وارد که ذکر نمایم
اصل و ضابطه را زیرا که آن دو لعین برای مصیبت روز عاشورا بکار گذاشته بلکه ذکر او در اینمقام خیلی مناسبت پس میگویم
که علامه مجلسی در بحار الانوار از کتاب دلائل الامامه بسند های خود از سعید ابن مسیب روایت کرده که حاصل مضمونش اینست
که چون زمانیکه سید الشهداء را شهید کردند و خبر شهادت بمدینه رسید و خبر بریده شدن سر مبارکش و بردن آن از برای یزید لعنه الله
و شهادت هیجده نفر از اهل بیت او و پنجاه و سه نفر از شیعیان او و شهادت پسرش جناب علی اصغر بالای دستهایش بتیر و خبر
اسیر شدن عیالش سیده زنهای حضرت پیغمبر در منزل ام سلمه بنای تعزیه گذاشتند و در خانه مهاجرین و انصار تعزیه کردند گویند
پس عبد الرحمن بن عمر ابن خطاب از خانه خود خارج شد در حالتیکه فریاد میزد و بر روی خود سیلی میزد و گریبان خود را چاک

میکرد و میگفت ای گروه بنی هاشم و قریش و مهاجرین و انصار حلال میباشد این از رسول خدا در باره اهل و ذریه او و حال آنکه شما زنده
میباشید و روزی محمد بدیه باوجود در زمین قرار و آرامی پس از مدینه بیرون آمد در حالت شب و هیچ شهری وارد نگشت مگر اینکه اهل آن شهرها
با یزید دشمن میشوند و میشورانند و میگفتند و در این باب بر یزید ملعون می‌نوشت و همچنین میگذشت هیچ جماعتی مگر اینکه یزید را لعن میکرد و کلام
او بسموع ایشان میافتاد مردم میگفتند که این عبد الله پسر خلیفه پیغمبر است که افعال یزید را انکار مینماید و قبیح میشمارد که با اهل بیت رسول نمود
و مردم را بخروج نمودن از یزید لعنه الله تحریص مینماید هر کس او را اجابت نماید او با دین و اسلامی نیست و مضطرب شد شام و هر که در وی بود
تا در دمشق داخل شد و آمد بدر خانه یزید لعنه الله با جماعتی از مردم که در پشت سر او بودند پس حاجب یزید داخل شده و بود و او خبر داد
که دست بر سر خود گذاشته و مردم از پیش رو و پشت سر او را گرفته یزید ملعون گفت جوش و غضبی است از ابو محمد مشغول گشته دیر زود بی
بحال خود خواهد آمد پس یزید او را اذن داد که داخل شود داخل شد در حالتیکه فریاد میکرد چگونه داخل شوم ای یزید و حال آنکه
کردی با اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله آنچه که هرگاه ترک و روم قادر میبودند حلال نمیشمردند آنچه تو حلال شمردی و میشنوند آنچه تو کردی زیرا
از این بساط خلافت مسلمانان اختیار نمائید برای خود شان کسی را که از تو بهتر و اولی تر است پس یزید ملعون اعزاز نمود او را
برخواست دستهای خود را گشوده مرحبا گفت و او را بسینه خود چسبانید و گفت ای ابا محمد ساکت باش از جوش نمودن خود و فکر کن
و بچشم خود نظر کن و بشنو بگوش خود چه میگوئی در باره پدرت عمر ابن خطاب آیا هدایت کننده و هدایت یافته خلیفه و صهر حضرت
رسول بود و قرابت با حضرت داشت بسبب همشیره تو حفصه و آنکه بحضرت رسول گفت که لات و عزی عبادت کرده میشوند
آشکارا و خدا عبادت کرده میشود پنهان پس عبد الله گفت آنها چنان بودند که گفتی پس چه چیز در اینباب میگوئی گفت آیا پدر تو
پدر مرا بخلافت شام نصب نمود یا پدرم پدر ترا بخلافت رسول صلی الله علیه و آله نصب نمود گفت پدر من پدر ترا بشام حاکم نمود
گفت ای ابا محمد آیا راضی میشوی بنوشته و عهد پدرت که بپدرم کرده یا نه گفت بلی گوید یزید لعنه الله دست عبد الله را گرفت و گفت
برخیز ای ابا محمد تا بخوانی برخواست با یزید داخل شدند بخزانه از خزینه های او صندوقی بود یزید او را گشود و از آن تابوتی مهور
و قفل شده بیرون آورد و از آن طوماری پیچیده که در پارچه سیاه از حریر بود پس طومار را گرفته و گشود بعد گفت ای ابا محمد
این خط پدرت گفت بلی قسم بخدا پس عبد الله آنرا از یزید گرفت یزید گفت بخوان عبد الله دید در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
بدرستیکه ما را اکراه نمود بشمشیر باقرار باو پس اقرار نمودیم و حال آنکه سینه ها حبس شده و نفسها مضطرب و چشمها پر غارت از آنچه
واقع شده از انکار آنچه را که ما را بسوی او خواند و اطاعت نمودیم او را در آن که شر او از ما رفع شود بسبب بسیاری قبیله
او بر ما و امداد نمود هر که شنید خبر او را از کسانیکه ترک نمود دین خود را از آنچه بود قریش و پدران او بر آن پس قسم به هبل و اصنام
و اوثان که شکر نکار نمود آنها را از آنوقت که آنها را عبادت نموده و کعبه را عبادت نموده از جهة خدا و محمد را تصدیق نمودار کلام
و انبیا ذکر مردم او را و اگر برای حیله کردن بر او و صاحب قوت شدن بسبب او پس بدرستیکه محمد آمد با سحر بزرگ و افزود سحر خود را
بسحر بنی اسرائیل با موسی و هارون و داود و سلیمان و پسر کنیزش عیسی و هر آینه آمد با ما با هر آنچه که آنها آورده بودند از سحر و زیاد نمود بر آن
چیز را که هرگاه ایشان میدیدند هر آینه اقرار مینمودند براو بدرستیکه او سید سحره است پس بگیر ای پسر ابا سفیان طریقه قوم خود را و متابعت
ملت خود را و وفا کن بآنچه بودند پدران تو با آنچه از انکار این بنائیکه میگویند او را خدائیست که امر نمود آنها را بآمدن بسوی وی
و سعی نمودن بر در او و آنرا برای ایشان قبله قرار داده و اقرار نمودند بنماز و حجیکه آنرا رکن قرار داده اند و گمان میکنند
برای خدا است و از آنکسیکه محمد صلی الله علیه و آله را اعانت نمایند ابن فارسی طمطمی روزبه است یعنی سلمان میگوید
اول خانه که بنا شد برای مردم هر آینه آنست که در مکه با برکت است و هدایت برای مردمان و همچنین قول آن نهاراکه بتحقیق می بینیم گردانیدن
روی خود را در آسمان پس هر آینه میگردانیم برای تو قبله را که راضی باشی باو پس بگردان روی خود را بسوی مسجد الحرام و در هر مکان که باشید
پس بگردانید روهای خود را بطرف آن و گردانیدند نماز خود و شعار را بحجر پس کیست نماید با هرگاه بگرداند از عبادت
نمودن ما بر صنم و اوثان که آنها ایستگها و چوبها و سنگ و نقره و طلا هستند نه قسم بلات و عزی که نیافتیم سببی برای خارج شدن
از آنچه نزد ما است اگرچه سحر نمودند و مزخرفات گفتند پس نظر کن بچشم بیننده و بشنو بگوش شنونده و بقلب و عقل خود فکر کن آنچه
که ایشان در آن هستند و شکر کن لات و عزی را و بخلافت سید رشید عتیق بن عبد العزی بر امت محمد و حکم نمودن او در مالها
و خونها و شریعت و نفسها و حلال و حرام ایشان و جبایای حقها که گمان مینمایند میآورند برای پروردگارشان تا اینکه

برپا دارند بجهة وی اعوان و انصار ایشان را پس زندگانی نمود و گفتم و راستکار که در آنکار تواضع مینمود و در پنهان باشند و چند عزار را
معاشرت با موتم نایفت و تحقیق جبار تو نمودم به شباشت قبتنی ا ثم و تاج درخشنده و علم حضرت آنها و جهت و دید آنها که
مستی کسید بود و دادا و محمد صلی الله علیه و آله بود بر ریشه او رسیده زنان عاطمیان کرده اند که او را فاطمه نیامند تا اینکه
آمدم بخانه علی و فاطمه و پسران ایشان حسن و حسین و دختران ایشان زینب و ام کلثوم و کنیز ایشان که فضه نام بود و با من بود خالد بن ولید
و غلام ابوبکر قنفذ و چند نفر از خواص اصحاب ما پس در را زدم بشدت نزدم کنیزی بمن جواب داد با او گفتم که علی را بگو ما ظهار را
ترک کن و نفس خود را داخل نطع خلافت کن پس امر ترا نیست بلکه اینکس [illegible] که مسلمانان آنرا اختیار نموده اند و جمع شده اند
و قسم برب لات و عزی هرگاه امر در رای با ابوبکر میبود هر آینه ضعیف بود از رسیدن بانچه رسیده از خلافت این اندیشه لیکن من
ظاهر کردم بوی سوی خود را [illegible] و چشم خود را و گفتم به قبیله نزار و قحطان بعد از آنکه گفته بودم بایشان که خلافت در قریش
نیست [illegible] ایشان را [illegible] اطاعت نموده اند و [illegible] بسبب آنچه بسعت نایفه بود از پسر ابوطالب جرأت
و شجاعت [illegible] در غزوات محمد [illegible] و اگر [illegible] هزار درهم بود و وفا کردن بوعده آنحضرت
و جمع نمودن قرآن و حکم کردن ناسخ و منسوخ او بجهة معرفت مهاجرین و انصار زمانیکه گفتم امامت در قریش است گفتند او
اصلع بطین علی ابن ابیطالب است که حضرت رسول بیعت او را بر اهل ملت خود گرفت و ما با امارت وی اطاعت کردیم
در چهار جا پس اگر [illegible] قریش هرگاه آنرا فراموش کرده اید ما فراموش نکرده ایم آنکه بیعت و امامت و خلافت و وصایت
[illegible] شده و امری صحیح [illegible] پس تکذیب نمودیم ایشان را و چهل مرد قائم نمودم که شهادت دادند بر اینکه محمد
فرموده امامت باختیار [illegible] در این وقت انصار گفتند که ما از قریش سزاوارتریم زیرا که ما منزل دادیم پیغمبر را و مدد نمودیم و مردم
بسوی ما هجرت کردند زمانیکه برگشتند آنکه این امر حق [illegible] دیگر امر خلافت نیست شما را بلکه [illegible] و قومی گفتند از ما امیری و از
شما امیری [illegible] تحقیق شهادت داده [illegible] از قریش است پس قومی قبول کردند و بعضی انکار نمودند و منازعه
کردند پس گفتم که همه می شنیدند [illegible] بزرگ کیست که سنش از همه بزرگتر و حلیم تر باشد گفتند کرا میگوئی گفتم ابوبکر را که حضرت
پیغمبر او را مقدم ساخت در نماز و با او خلوت کرد در [illegible] و او را مشورت نمود و عمل کرد [illegible] و با او بود در غار
و شوهر دخترش عایشه است که رسول او را [illegible] پس بنی هاشم بر خود لرزیدند و غضب و زبیر [illegible] نمود
و شمشیر را کشیده و گفت بیعت نمیشود [illegible] مگر قبضه شمشیر از دست من بدر رود گفتم ای زبیر صرخه کند ترا مادرت صفیه دختر
عبدالمطلب پس گفت قسم بخدا این شرف عالی و فخر بزرگ است ای پسر حنتمه و ای پسر صهاک ساکت باش [illegible]
پس [illegible] چهل مرد که حاضر شده بودند در سقیفه بنی ساعده بر زبیر و قسم بخدا [illegible] شمشیر او را از دستش
تا اینکه او را بزمین انداختیم و ندیدم مدد کننده از ما پس آمدم بسوی ابوبکر دست [illegible] نمودم با او و بیعت کردم و بعد از من
عثمان ابن عفان و [illegible] حاضر بود غیر از زبیر و او را گفتم بیعت کن [illegible] بعد [illegible] نمودم نزد مردم گفتم
با [illegible] مگر [illegible] بنی هاشم [illegible] بیعت خود [illegible] گرفتم [illegible] قائم کردم در [illegible]
اضطراب [illegible] و عقلش مختلف شده بود پس [illegible] بسوی منبر حضرت پیغمبر پس [illegible] گفت ای ابا حفص
از شدت علی علیه السلام میترسم گفتم علی از تو مشغول است [illegible] ابن جراح هم مدد کرد [illegible] دست او [illegible] کشید بسوی منبر
و من او را از عقب [illegible] مانند گوسفند بسوی کارد قصاب و مبهوت بود پس [illegible] منبر رفت [illegible] گفتم که خطبه بخوان
زبانش بند آمد و دهشت و اضطراب بوی رو داده [illegible] گذاشت از غیظ کف دست خود را [illegible] گفتم
هرچه بخیالت آید [illegible] از وی [illegible] و [illegible] او را از منبر بپائین اندازم و خود در جای او بنشینم لیکن ناخوش داشتم
تکذیب مردم مرا بسبب آنچه گفته بودم در حق او و سؤال [illegible] این چگونه فضیلت او [illegible] آنچه که [illegible] رسول آن
در باب ابوبکر شنیده گفتم بایشان اگر شنیدم بتحقیق از فضیلت او چیزی از زبان حضرت رسول هر آینه دوست داشتم که من موئی
در سینه او میبودم و مرا حکایتی است [illegible] گفتم خطبه بخوان و اگر نمیتوانی [illegible] و [illegible] که
اگر از منبر بزیر آئی [illegible] میگویم که دیگر [illegible] بقول او [illegible] ضعیف و [illegible] گفت [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] آنکه [illegible] در [illegible]

بدرستیکه مکر شیطانیست بهر طرف میگرداند و ندا داده کرده بود غیر مرا پس زمانیکه فکر نمودم مرا قایم نمایند واقع نیشوم و شعور
و بشارت شما که استغفار مینمایم از خدا خود را و برای شما و مذلل شد پس دست او را گرفتم در حالتیکه چشمهای مردم باو نظر میکرد
دست او را فشار دادم بعد او را نشانیدم و میاوردم مردم را به بیعت و صحبت او و میترسانیدم او را و هر که بیعت او را انکار
مینمود میگفتم که چه کرد علی ابن ابیطالب میگفتم ترا داشت خلافت را از کردن خود و آنرا در اطاعت مسلمین قرار داد و بجهت اندک مخالف
خلاف در اختیار ایشان و از اینجهت در خانه خود نشسته پس بیعت نمودند در حالتیکه ناخوش بودند ایشان زمانیکه بیعت ابی بکر آشکار شد دانستم
که حضرت امیرالمؤمنین حضرت فاطمه و حسن و حسین را شبها بر داشته بخانهای مهاجرین و انصار میبرد و بیاد آنها میاورد بیعت
گرفتن رسول الله را برای او از مردم در چهار جا و ایشان را از خانه بیرون میاید پس شبها وعده نصرت باو میدهند و روز میایند
پس آمدم بخانه او در حالتیکه قصد داشتم بیرون آوردن او را از خانه پس فضه خادمه برخواست و آمد پس گفتم بگو که علیرا بگو بیاید
و ابی بکر بیعت نماید که بتحقیق مسلمانان برای او جمع شده اند فضه گفت بدرستیکه مولایم امیرالمؤمنین مشغولست گفتم این سخنها را بگذار
و بگو بیرون آید و گرنه داخل میشوم بخانه و او را بجبر بیرون میاورم از روی کراهت در آنحال حضرت فاطمه بیرون آمده و در عقب در
در ایستاد و فرمود ای گمراه شدگان و دروغ گویندگان چه میگوئید و چه میخواهید گفتم یا فاطمه فرمود ای عمر چه میخواهی گفتم پسر
عمت چه شده که ترا برای جواب فرستاده و خودش در پس پرده نشسته فرمود طغیان تو ای شقی مرا بیرون کرده تا با تو
اتمام حجت نمایم از روی دلیل و هر گمراه شده قوی گفتم ترک کن این باطلها و لغوهای زنانرا و علیرا بگو که بیرون بیاید فاطمه فرمود
در این حسب و کرامتی نیست آیا بگروه شیطان مرا میترسانی ای عمر و حال آنکه گروه شیطان ضعیف است گفتم هرگاه بیرون نیاید هیزم
بسیار میاورم و این خانه را با اهلش میسوزانم تا اینکه علیرا به بیعت ببرم و تازیانه قنفذ را گرفته و خالد ابن ولید را گفتم تو و مردان
ما بروید و هیزم جمع نمائید که من میسوزانم این خانه را پس حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود ای دشمن خدا و دشمن حضرت رسول
و دشمن امیرالمؤمنین پس فاطمه علیها السلام دست خود را به پشت در آورد که مرا از گشادن در مانع شود در را حرکت دادم
و فاطمه زور میزد پس با تازیانه بکفهای او میزدم تا بدرد آورد او را چون ناله و گریه او را شنیدم کم مانده بود از در برگردم و دلم رحم
آید باز خاطر آوردم کینه های علی و حرص او را در ریختن خونهای بزرگان عرب و حیله محمد صلی الله علیه و آله و سحر او را پس
لگدی بپای خود بدر زدم فاطمه علیها السلام چنان فریاد کرد که گمان کردم که مدینه سرنگون شد و گفت یا ابتاه یا رسول
الله هکذا کان یفعل بحبیبک و ابنتک آه یا فضه الیک فخذینی فقد والله قتل ما فی احشائی من حمل یعنی ای پدر جان یا رسول الله چنین
چه ظلمها بدختر و حبیبه تو مینمایند فرمود ای فضه مرا بگیر قسم بخدا حمل من که در شکم است کشته شد و شنیدم فریاد و وضع حمل او را
در حالتیکه بدیوار تکیه کرده بود پس در را گشوده داخل شدم بحالت بسوی من آمد برویی کشیده که چشم مرا پرده کشید پس از
باو یک سیلی بر روی او زدم که گوشواره او گسیخت و بزمین افتاد و بیرون آمد علی علیه السلام زمانیکه آمدن او را فهمیدم تبختر
از خانه بیرون آمده خالد و قنفذ را با جماعتی که با ایشان بود گفتم که از کار بزرگی نجات یافتیم و بروایت دیگر خطای بزرگی کردم که بر
نفس خود ظلم جمع نیستم امنیت که علی از خانه بیرون آمد که نه من و نه شما طاقت او را نتوانیم آورد پس علی بیرون آمد در حالتیکه
فاطمه دستهای خود را بر پیشانی خود گذاشته بود که سر خود را بگشاید و بخدا استغاثه نماید از آنچه باو رسیده بود پس علی او را
تسلی میداد و میفرمود ای دختر رسول الله بدرستیکه خداوند عالم پدرترا رحمة للعالمین نموده و قسم بخدا اگر بگشائی سر خود را بسوی
و از خدا سؤال کنی که این خلق را هلاک نماید هر آینه دعای ترا قبول کند و در روی زمین بشری نمیماند آگاه باش که تو و پدر تو در نزد خدا
بزرگترند از نوح که غرق نمود خدا برای او همه اهل زمین را مگر کسیکه در کشتی بودند و هلاک نمود قوم هود را بسبب تکذیب
ایشان و هلاک نمود عاد را بباد شد و حقد تو و پدر تو از هود بزرگترست و عذاب نمود ثمود را که دوازده هزار نفر بودند
بسبب پی نمودن شتر و بچه او را و باش ای سیده زنان رحمت بر این مخلوقات سکون و کن باش عذاب در آنحال درد زائیدنش
شدت نمود داخل خانه شد و سقط نمود طفلیرا که علی علیه السلام او را محسن نام کرده بود و جماعت بسیار جمع کردم نه بجهت غلبه
بعلی لکن برای آنکه قلب من بسبب آنها محکم باشد آمدم در حالتیکه او را محاصره کرده بودند پس او را بیرون آوردم از خانه خود
در حالتیکه مکره و حق غضب شده بود و کشیدم او را بسوی بیعت با آنکه بعلم یقین دانستم و شک در آن ندارم که هرگاه من
و همه اهل زمین جمیع میشدیم غلبه نمیتوانستیم او را و لکن بسبب سطاعتیکه بود در نفس او که میدانم آنها را نمیگویم

زمانیکه بسقیفه بنی ساعده رسیدیم ابوبکر برخواست و کسیکه نزد او بود دست او را بیعت کردند علی علیه السلام پس آنحضرت فرمود
ای عمر آیا دست بیداری که تحصیل نمایم برای تو آنچه را که تاخیر کرده ام از بیعت تو پس گفتم نه یا امیرالمؤمنین پس شنیدم از من که لعنت دید
و بسوی ابی بکر شتاب کرد ابوبکر سبب مراعات یا عمر چکار است و مردم میشنیدند زمانیکه داخل شد امیرالمؤمنین علیه السلام بسقیفه بر
خواست بسوی او و ابوبکر گفتم او را بیعت نمودی ای ابوالحسن برگرد و شهادت میدهم که بیعت نمود او را و دست خود را بسوی
او دراز نکرد و ناخوش داشتم که او را ... از کنم بیعت مباد آنچه مثل نماید برای تو آنچه که تاخیر نموده بود از من و ابوبکر دست میداشت
که علی را زمین در اینجا از برای خوف و جزع که از او داشت و برگشت آنحضرت از سقیفه سؤال کردیم که کجا رفت گفتند رفت بسوی
قبر محمد پس نشست نزد قبر و ابوبکر برخواستیم و آمدیم با هم و ابوبکر گفت وای بر تو ای عمر چه ظلم کردی بعلی قسم بخدا که
آشکار و نهان رب گفتم بزرگترین چیزیکه برترسانت که او بیعت نکرده و ظاهر جسیع جستیم با اوامر مسلمانان از او گفت چه
خواهی کرد گفتم آشکار میخواهیم بردم که او بیعت کرده بتو در نزد قبر محمد پس آمدیم نزد او در حالتیکه گذاشته بود کف دست
خود را بر تربت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در اطرافش بودند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه ایمانی پس نشستم در مقابل
او و من پیش روی ابوبکر نشسته و اشاره نمودم باو که بگذارد دست خود را بجائیکه علی دست خود را گذاشته و نزدیک نماید بیعت
بدست او پس چنین نمود و گرفتم دست ابی بکر را تا مسح نمایم بدست علی و بگوئیم که بیعت کرد پس علی علیه السلام دست خود را کشید
در آنحال با ابوبکر برخواسته برگشتیم در حالتیکه میگفتم خدا علی را جزای خیر دهد که ترا بیعت نمود زمانیکه حاضر شدیم بقبر حضرت رسول
ابوذر از میان آنها برخواسته و میگفت ای دشمن خدا قسم بخدا علی بیعت نکرد ابی بکر را و هر قدر بر سیدیم خبر میداریم نیز ترا
به بیعت علی و ابوذر هم تکذیب میشود و حال آنکه بیعت نمود ما را علی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت من و بیعت نخواهد کرد
که بعداوت و بیعت نکرد از اصحابش دوازده مرد نه ابی بکر را و نه مرا پس که کرد فعل مرا ای معویه و اظهار نمود کینه های
گذشته خود در عهد از من اما تو و پدرت ابی سفیان و برادرت عتبه پس میشناسم تکذیب نمودن شما را در باب محمد و کینه او را
دنیا
و در او دوانیدن در مکه و جستن او را در کوه حری بجهت کشتن او و جمع نمودن لشکرها و طایفه ها را بر او و سوار شدن پدرت بر شتر
در حالتیکه بر پیش احزاب رفته بود و فرمایش محمد صلی الله علیه و آله که خدا لعنت کند سوار شده و پیش افتاده و افسارکش او را
که سوار شده پدر تو بود و پیش افتاده برادرت عتبه و تو افسارکش بودی و مادر تو هند را فراموش نکنم که بذل نمود وحشی را
آنچه بذل نمود که کمین نمود حمزه را که شیر خدا میگفتند او را در روی زمین و او را بحربه انداخت و شکم او را شکافت و جگرش را
بیرون آورد و برای مادر تو برد پس محمد بسحر خود گمان نمود که مادرت زمانیکه جگر حمزه را بدهان خود گذاشت که بخورد سنگ
شد پس گذاشت آنرا از دهان خود پس محمد آنرا آکلة الاکباد نامید و سخن مادرت که در شعرش میگوید دشمنان محمد را در جنگ
گشنند کارزار نحن بنات طارق نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق یعنی ما دختران طارق که
بر روی فرشهای حریر راه میرویم و مشک در گوشها و مشک در ظرفها اگر رو بما آورید معانقه میکنیم اگر رو بگردانید از شما
اختیار مکنیم در حالتیکه باشوهر و زنان این زنهای زرد اعواد در حالتیکه سر و دست برهنه ایستاده و مردان را بقتال محمد
تحریص مینمودند بدرستیکه شما باختیار قبول اسلام نکردید بلکه در روز فتح مکه باکراه قبول کردید که شما را آزاد شده کرد
و برادر من زید و عقیل را برادر علی ابن ابیطالب و عباس عمویش را مانند ایشان آزاد نمود و بود از پدر تو در نفس
گفت قسم بخدا ای پسر ابی کبشه هر آینه پر میکنم آنرا بر تو مردان و سواران و حایل میباشم میان تو و میان این دشمنان پس
حضرت رسول خبر میدهد مردم را با آنکه او دانسته بود آنچه در نفس او بود باینکه خدا کفایت کند شر ترا ای ابا سفیان
و چنانکه میبود مردمان را که بمنبر او بلند نباشد کسی غیر او و علی و آنکه بعد از علیست از اهل بیت او پس باطل شد سحر او و خاب
سعی او که ابوبکر بر منبرش بلند شد و بعد از او من و امید دارم شما بنی امیه که شما هم بلند شوید پس از او پس از آنچه ترا دادم
کردم و بسته نمودم تو مباح بودن ملک را او شناسانیدم ترا در آنجا در باره شما قریش رسوا خدا را نمی
کردم و باک نمیدارم از جمع نمودن اشعر و نثر او که میگفت و حی نازل میشود بسوی من از پروردگار من در کلام او
معجزه منونه در قرآن بجای او شما بنی امیه پس آشکار نمود خدا دست خود را زمانیکه پادشاه شد چنانکه
... هم دشمنان بنی عبد الشمس باشند و من با وجود این یاد آوری که بتو کردم ای معویه ... [illegible]

نمودم نصیحت کرد و مهربانی بستم و از تو فانظم از شکیم ظرف و سینه تو و کمی حلم تو اینکه تعجیل نمائی در اظهار آنچه ترا وصیت بآن کردم
در امر خود مر ترا از آن از شریعت محمد داعیت او و اینکه آشکار کنی بر ایشان مطالبه بر ذریه اش است نمائی بمرگ بازد کمی برادر
در آنچه آورده که چیزی شمار چیز اگر او آورده پس بپیش از هلاک شدگان و پست بینمائی آنچه که بنا کرده و خراب بینمائی آنچه
بنا کرده و صدر کن حد بزرگ در وقتیکه داخل شدی بر محمد و مسجد و منبر او و تصدیق کن محمد را در ظاهر همه آنچه که آورده
و ظاهر کن چیزی را در رعیت خود و کلم ایشان وسعت ده و بسیار کن بر ایشان را آنچه عطا آرا و بر تو باد بقایم کاشتن حد کاران
و آنها بنا که مرگ کنی حق خدا را و فرض را ناقص کن و تغیر ده سنت محمد را که فاسد نمائی بر ما امت را بلکه بگیر ایشان را از بیرون ایشان
و بکش ایشان را بدست خود شان و بشهر های ایشان و وقت و قدرت خود شان و وسعت ده بر ایشان در مجلس خود و مشرف کن
ایشان در جائی که نشسته و قصد کن بسوی کشتن اسبابی پس ایشان مژده و بشارت را ظاهر کن بلکه غضب خود را فرو بر
ایشان بکش تا دوست دارند ترا و اطاعت نمایند ترا پس خاطر جمیع نشوم بر ما و بر تو از عداوت علی و پسرانش حسن و حسین
پس هر کام ممکن شود ترا جماعتی از امت پس پیش دستی کن و بر های کوچک قناعت مکن بلکه بزرگ آنها را قصد کن و وصیت
و عهد مرا حفظ کن و پنهان کن آنرا و آشکار مکن و فرمان بردار امر و نهی من باش و اخلاف من نمائی و اجداد خود را
و خون خود را طلب کن و قصاص آنها که پس بتو بیان کردم پنهان و آشکار خود را و متصل نمودم او را و شعر خود را ان لقوم

جلت امورهم بدعوة من نم العرب والوری سبوت لدین لهم آبی فابعد بدین قلمهم مظهری وان
انس ولا النسی الولید و شیبة و عتبة والعاص القوی بطه بدر و تحت شغا القلب لاخ لفقدهم ابو حکم
الفیل من لفخرهم اولئک قیامادی نارهم بیحل سیوف الهند والاسل السمر حیل جهال الناس ومشرکهم
هم الاسد والباقون اکرم الوعی نوصل الی التخلیط الملة التی اتانا بالمعول والسمر وطالب العطاء
مصب السطهرة لعله دین عم کل بالنفس فلست بنال الابنام فقتل بسیف القوم حید بیهم
عمیا لها و فد ولیتک الشام الجبا وانت جدیر ان تزول الی مصر قال الشاعر عبدالله بن همام آه

گویند زمانیکه عبد الرحمن ابن عمر لعنهما الله این عهد نامه را خواند برخواست بسوی یزید و سر او را ببوسید و گفت حمد خدا را ای یزید
برای کشتن تو این خارجی پسر خارجی را قسم بخدا اظهار نکرده پدرم بسوی من آنچه اظهار کرده بسوی پدر تو قسم بخدا نیکه که نمی بینم
مرا که کیفر از است محمد صلی الله علیه و آله در جائیکه دوست دارد و راضی باشد پس خوب نمود جایزه و انعام او را و بر گردید
او را اکرامی شده پس عبد الله پسر وی شد از نزد یزید در حالتیکه میخندید پس مردم او را گفتند که چه گفت یزید ترا گفت گفت سخن را
گفت که دوست داشتم من هم در آن شریک میبودم و او بدینه گذاشت و هر که بر سید این جواب را گفت و روایت شده
بر سبیکه یزید لعنه الله کتابی بیرون آورد بعبد الله ابن عمر که عهد عثمان ابن عفان در آن بود که از این غلیظ تر بود و بزرگتر از آن
عهد یکه عمر بمعویه لعنهم الله نوشته بود زمانیکه عبد الله عهد نامه دیگر را خواند برخواست و سر یزید را ببوسید و گفت حمد مر خدا را
بکشتن تو و بدان که پدرم عمر بیرون کرد از سر خود دین پس شد آنچه که بیدر تو معاویه بیرون کرده و نمی بینم احدی از گرده محمد
از اهل و شیعه او بعد از این روز بخیر جمیع شوند ابدا پس یزید گفت در این باب ای پسر از بخیتست ای پسر عمر و از علامة آنست
که روایت نموده طاری زمانیکه کشته شد حضرت امام حسین عبد الله ابن عمر بیزید نوشت اما بعد پس تحقیق مصیبت بزرگ شد
و در اسلام حادثه عظیمی حادث گشت و روز عظیمی نیست مثل روز حسین پس یزید او را نوشت اما بعد ای احمق بدرستیکه ما آمدیم بسوی خانها
زینت شده و فرشهای گسترده و مسندهای گذاشته شده پس مقاتله نمودیم از روی خلافت اگر که حق باماست از روی حق
جنگ کردیم و اگر که حق با غیر ماست پس پدرت اول کسی است که این سنت را گذاشت و اهل حق را هلاک نمود
و مر او را بعضی از بیانات و اشارات است بدان این روایتیکه از عبد الله ابن مسیب نقل شده است که متضمن عهد ابی الشرور و نوشتن آن
بمعویه ابن ابی سفیان اگر چه از خبر آحاد است الا اینکه مفید علم و یقین است بجهة معروف بودن او بقرائن پس این از متعب مم
چنین است علاوه بر این قرائن حقانیه الهامیه و حدسیه ملکوتیه نورانیه هم دلالت دارد پس چنانچه میدانم بعلم یقین بدرستیکه
ابی الشرور و ابی الدواهی و ابی الدواهی که خمیره اش در جهنم بسته شده منافق و زندیق است و بعد از بهائم اهل جهنم معذب میشود
همچنین یقین میدانم که این عهد نامه و کتابت از آن ملعون بمعاویه ثابت و دارم است بعد من چگونه بیان کنم احوال این

الورق

آن المعاصی مردوده
مسیح بریتی بهیملو

اگر گفته شود و جمع کم
که عصبتی تحریر نماید

ولد الزنا و ولد الحیض ابی الشرور شیطان هذه الامة با آن شقاوت اندوی عجب دست بندانست در وقت مشاهده احوال
دشمنان کفر و زندقه او را میگوید ای ملعون تو خود کفایت میبودی در تخریب بنای نبوت و شریعت که از جانب خدا آمده است
و در بردن مردم بسوی جهنم من میگویم آه آه پدر و مادرم فدای تو باد یا امیرالمؤمنین و کی رسید بگوش تو این و ای حجت خدا بر همه مخلوقات پس قسم
بخدا اینکه فضیلت داده شده ابجمه مخلوقات خود هرگاه هفت آسمان و زمین و آنچه در آنها است در کفه گذاشته شود و علم و صبر تو
در کفه دیگر هر آینه کفه صبر و علم تو زیاده بیاید قسم بخدا که تحقیق گرفتار شدی بآن لعین ابی الشرور پس مثل آن در کلام شریف نبت کرده
فرموده فَصَاحِبُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ صاحب او مانند سوار بشتر سرکش است و مثل او در زبان عرب
مانند مرغ خبیثی است که نجاسات میخورد هرگاه بخانه داخل شد هوای آن را گرم میکند و هرگاه او را بیرون میکنند و چگونه چنین
نباشد زمانیکه حضرت امیرالمؤمنین با و فرمایند أَتَحْسَبُ يَا عُمَرُ أَنِّي أُقَدِّمُ مَا أَخَّرْتُهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِكَ ای عمر آیا گمان میکنی که پیش
اندازم آنچه را که تاخیر کرده بودم از علم ازلی تو از غضب و سطوت حضرت رسید و تاخیر در او کرده و عرض میکرد ای امیرالمؤمنین و حضرت
ساکت میشود و ابا الشرور هر چه خواهد بکند ای قسم بخدا که حیران شده در انتقامات عقول کامله اصحاب در آن وقت که دیدند
و صبر و طاقت نتوانستند بکنند و چگونه چنین نباشد که ادنی ترین مردم از جهة حسب و نسب که پسر صهاک زناکننده بزند و او
او محسن را سقط نماید و صدیقه طاهره را بدرد آورد و آن معصومه مظلومه را که بقیه حضرت رسول بود بتازیانه جان بحق
رساند که باعث کشته شدن آن مخدره و شهادت او شد و اسد الله غالب و ولی مطلق صابر شد و فاطمه علیها السلام فریاد و ناله
کند در زیر تازیانه حتی سلمان که تالی درجه عصمت بود و ثابت بود در شان او قول اهل بیت عصمت علیهم السلام که سلمان از ما
اهل بیت است و سلمانیکه علم اولین و آخرین در نزد او بود عقلش حیران و فکرش مضطرب شد و بحیثی که آنچه آدم بشر
مضطرب و متحیر بود تا در کردن دل بزرگ ظاهر شد که بحکم مولای گردنش قادر بود پس حضرت امیرالمؤمنین ع ملاقات نمود
حضرت فرمود ای سلمان بیرون کن از قلب خود آنچه داری در کرده ای و اسرار ما اهل بیت و توبه کن بسوی خدا از آنچه بقلب
بر رسید پس عرض کرد و توبه کردم یا امیرالمؤمنین به کسیکه شک بقلبش رسید و درک نموده بود مقصود در حق درک مولای معتاد او بود
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حق او میفرمود که هُوَ أَعْلَمُ بِالْعِلْمِ او عالم است بآنچه میکند و حضرت امام جعفر صادق بعضا
مدح کرده و گفته بودن او در نهایت تسلیم و غایت تفویض و اطاعت چنانکه ظاهر میشود این قول مذکور حدیث میگوییم ای مؤمنان
نظر کنید بسخنان این منافق کافر که پسر صهاک زانیه که ارذل و کمترین کبرای بود و فکر نمایند در این گفتگو آنکه متضمن است مکر
حیله و شیطنت این لئیم و اختلاف اندرونش و در کار آیا نمی بینید که اظهار عداوت و کینه مینماید بر مولی خدا و حضرت
امیرالمؤمنین و ظاهر میسازد سوزش قلب خود را بجهة قتل صنادید قریش که در دست امیرالمؤمنین ع در بدر و احد و حنین و غیرها
کشته شده بودند و از این کلامش چنان مینماید که آن لعین صاحب قبیله و عشیره بود و از خویشان بزرگان قریش است که کشته شدگان
در بدر و غیره و حال آنکه در مجهول النسب و کمی حسب و دنائت ذات و نداشتن قبیله و عشیره در دنیا مثل نیست نه در اسلام و نه در
جاهلیت و نه در عرب و نه در عجم و نه در اطراف عالم نه در مشرق و نه در مغرب و نه در شمال و نه در جنوب و اگر چنانچه
عاقلان فکر نمایند در آنچه که از این لعین صادر شده بعلم یقین میدانند که شقاوت و ضلالت او شقاوتی است که در مقابل
سعادت همه انبیاء و مرسلین و اوصیاء و ملائکه و سعادت هر صاحب سعادت و بار مینماید اوست که در کفر و زندقه
و الحاد بنهایت رسیده و بود ولی او ولد الزنا و ولد الحیض آیا مثل کفری دیده و شنیده اید که بر قومی بعد رسول بغیر سبب
الغوم و سبب وحشت و شمشیر ایشان ملک بزرگ و پادشاهی برسد بعد کند با ایشان آنچه که این لعین کرد از کفار و کجروی
و قسم بخدا کسی مثل این را ندیده و کسی نشنیده نه در اولین و نه در آخرین خدا لعنت کن او را بوزن عرش خود و بقدر
کلمات خود و بغایت رضای خود و بشماره آنچه که کتاب تو شمرده و بقدر آنچه که علم تو بآن احاطه کرده و لعنت کن
مانند این خبیث و نعثل و تابعان ایشان و کسیرا که بقدر ذره دوستی داشته بطرف ایشان میل مینماید خلاصه چنانکه هرگاه
دریاها مرکب و درختها قلم و صفحه زمین و آسمان کاغذ و جن کاتب و انس حساب کننده باشند نمیتوانند فضائل و مناقب حضرت
امیرالمؤمنین روحی له الفدا را بشمرند و بنویسند همچنین هرگاه دریاها مرکب و بیشه ها قلم و صفحه زمین و آسمانها کاغذ و جن
کاتب و انس حساب کننده باشند نمیتوانند عیب آن پسر صهاک که کنیز زانیه است بنویسند یا بشمارند ما را ای معبود

با وجود این تو فراموش مکن آنچه که سابقاً ذکر کردیم از آنکه پسر صهاک با آنچه در شان او شناختی با همه اینها او سیئه ایست
از سیئات ابوبکر که زیانش بزرگتر و شناختش عظیم‌تر است و بحق شناختی بسبب آنچه من دوست میدارم که در اینجا ذکر نمایم حکایت
عجیبه که خبر داد مرا بعضی از کسانی که موثق بودند میگوید که خبر داد مرا بعضی ثقه کسانی که ان در کتب اخبار و سیر و آثار که در بعضی
معتبره دیدم باینکه روزی حضرت رسول نشسته بود در مسجد و جماعت کثیری از اصحاب نزد او بودند در آن حال که [illegible]
با تنها از سوال ایشان ناگاه از در مسجد اژدهای بزرگی داخل شده و در پیش روی آن حضرت ایستاد و سلام داد اول بعلی ابن ابیطالب که السلام علیک
یا امیرالمؤمنین بعد برسول خدا که السلام علیک یا رسول الله و حبیبه پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را فرمود چرا اول بعلی سلام
کردی بعد مرا چیست کار تو و چه سوال داری پس اژدها عرض کرد ای خاتم پیغمبران و ای سید مرسلین بدان بدرستیکه من از آن
وزیر فرعونم برای حاجتی بخدمت تو آمده ام و سبب سلام کردن من بامیرالمؤمنین پیش از تو آنست که چونکه من داخل مسجد شدم او را
دیدم ترسیدم و اعضایم لرزید که من او را بجنس و صورتش شناختم در زمانیکه موسی و هرون در اتمام حجت و موعظه
ما اهتمام میکردند من این جوان را دیدم که ایشان را امداد میکرد از حق در وقتیکه ما را در دریا غرق کرد و موج ما را میپوشانید
و سبب آمدن من آنست که پناه آورده ام بتو بدرستیکه من از اهل تابوت میباشم در جهنم زیرا که سر تابوت من گشاده میشود شدید گردید
بر آن عذاب این جهنم و فریاد عظیم مینمایند و بجا آورند پناه میبرند در این روز ملائکه عذاب گفتم که حق پروردگار را این از شما
سوال میکنم که اندک مدتی عذاب مرا تخفیف دهید و بگذارید که پروردگار خود مناجات نمایم ملائکه سوال مرا قبول کردند پس
[illegible] بود و عرض کردم ای خدای غالب از تو سوال میکنم از تو بحق سید مرسلین و وصی او امیرالمؤمنین و اولاد ایشان
که معصومند مرا توفیق عطا کنی که رفتن خدمت حبیب تو سید مرسلین محمد ابن عبدالله قادر باشم و سوال میکنم بیرون آمدن از آتش را
زیرا که میدانم این محالست هر آینه کلمه تو سبقت کرده و قضای تو جاری شده که کفار در جهنم مخلد باشند مگر اینکه از تو این سوال را
میکنم و تو رحم کنندهٔ رحم کنندگانی پس خدای عزوجل این دعای مرا مستجاب کرد تا اینکه عبرت [illegible] دیدگان پس بهیئت
افتادم که می بینی و آمدم بخدمت تو یا رسول الله و حبیبه پناه بتو می آورم الامان الامان میدانم بدرستیکه خلاص شدن من از
آتش ممکنست ولی سوال مینمایم از تو که از خدای تعالی سوال کنی مرا از تابوت خلاص نماید و مانند سایر اهل آتش کند پس آنحضرت
حضرت پیغمبر کلام او را شنید فرمود من نمیخواهم که قضا و قدر خدای تعالی را تغییر دهم برگرد بجای خود پس ناامید برگشت و از نظر
مردم غایب شد بعد حضرت رسول بسوی ابوبکر متوجه شده فرمود یا ابابکر بدرستیکه من میترسم تو از اصحاب تابوت باشی
بسبب مخالفت تو بعد از من برادر و وصی و خلیفه من امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب که گمراه شده است پیغمبری از پیغمبرها بعد از
وفات این پیغمبر مگر بسبب مخالفتشان بوصی و خلیفهٔ او ای ابابکر در کمین نفس خود را که باشی از اهل تابوت در آتش زیرا که
ابوبکر وقتیکه این خبر را شنید از مجلس برخواست متعرض و خشمناک که انگشتان خود را بدندان میگزید تا آمد بمنزل خود دیگرانی
و عرق از سر و روی او جاری بود زیرا که نشست نزد خود اسما را گفت که تشنه شده ام [illegible] آبی از آن بیاور از خمر
و شمشیر تا خود را بکشم و اصحاب تابوت نباشم بحکم کسیکه قولش تخلف ندارد اسما گفت از کلام ابوبکر تعجب نمودم و در او
نظر میکردم و او در آن سخن اصرار میکرد و الحاح مینمود گفتم چه میگوئی این چه کار و خیالیست مگر چه واقع شده گفت ای اسما
قسم بخدا اگر [illegible] و نزدیکت حکم [illegible] باشد و میدانم که حضرت رسول اهل صواب و خطابهای خود امروز مرا مخصوص کرد
گفتم ای ابابکر ترا چه شد قسم میدهم که چگونه است حال این پس قصه اژدها را از اول تا آخر حکایت کرد و بعد از آن هم از من
خمر و شمشیر میخواست که خود را بکشد و اصرار مینمود گفتم زیرا که خود را بدست خود میکشی از اهل آتش و از مخلدین در آن خواهی
گفت [illegible] خیال و قصد من همینست میخواهم که از اهل آتش و مخلدین در آن باشم بسبب کشتن خود بدست خود تا آنکه نباشم
بعد از وفات رسول خدا [illegible] لعنت وصی [illegible] او را و از اهل تابوت شوم اسما گوید گفتم یا ابابکر الحمدلله تو از
عاقلان و اهل بصیرت و صحبت رسول خدا را بسیار درک کرده و شنیدهٔ در باره برادر و پسر عم و وصی و پدر دو ریحانه
و پسرانش آنچه شنیده [illegible] نموده [illegible] از جانب خدا عهدها و میثاقهای مؤکده در بسیار جاها بولایت
و امامت و خلافت او و بتحقیق امر نموده ما را و تو را خدای تعالی شما را که با او سلام دهید بامیرالمؤمنین پس کدام عاقل
که بخدا و رسول و ایمان [illegible] رسول خدا [illegible]

حکایت ثعبان

اوست پس چنگ بزن بعد از پیغمبر بدامن آن شفیع کائنات و آفتاب هدایت امیرالمؤمنین و یعسوب الدین علیه السلام تا اینکه
از نجات یافتگان باشی بدرستیکه ایشان عاقل در افعال و سخنان خود مختارند که جبر و اضطرار ندارد پس حذر کن از نحس بخون خود
در امری را در رسولخدا و وصی او و خلیفه خداوند عالمین انسا دکوید بدرستیکه او را باین مواعظ و نصایح موعظه کردم غضبش ساکن
و غضبش برد شد و خود را نگاهداشت از طلبیدن خنجر و شمشیر برای کشتن خود پس گمان میکردم که او مخالفت حضرت امیرالمؤمنین را
نمیکند بسبب آنچه که از او دیدم از فرو آمدن از اژدها بسجده حضرت رسول پس زمانیکه حضرت رسول وفات کرد و صادر شد
از خنیف و اصحاب او آنچه صادر شد از زندقه و الحاد و مرتد شدن در هر روز چند مرتبه آن حکایت را یاد ذکر میکردم از آنها
شیطان و اهل تابوت و میگفتم یا بابکر آیا فراموش میکنی که اراده کردی خود را کشتی بدست خود یا بابکر با خلیفهای ابن عبد شمس منفرد در شریف
ابن زانیه ضحاک حبشیه و هر قدر تکرار میکردم این کلام را او مثل آن نهارا از مد متنها و سرزنشها از من اعراض مینمود و روی خود از من
میگردانید و امر خود را از من میپوشید و سخن من گوش نمیداد و حسد پس گفتم او را احیت عجلیکه بان وعده کرده شده بدرست فرمود
حضرت رسول قسم بخدا تو از اصحاب تابوتی در جهنم بعد بمنزله ای برادر ان ابن بدرستیکه اخنیف اگر چه ولد الزنا است اما او در کفر و نفاق
سلم عبد شمس و ولد الزنا پسر کنیز زانیه صهاک حبشیه است و او یعنی اخنیف در قلت حیا بلکه در نبودن آن بنهایت رسیده بود و در مورد
نبود دین هیچ چیز از الزام و افحام در مرتبه کمال بود و با آنکه در محضر جماعت بسیار از اخیار اصحاب هزار بار مغلوب و ملزم گردید
سهو از ضلالت خود برنگشت و دوست میداریم اینکه ذکر نمایم در اینمقام تحفه عجیبه و حکایت ظریفه که گوشها مثل آنرا نشنیده
شنیده و آن اینست که من بیست و نه سال پیش از این اکثر در دارالسلطنه تبریز بودم و در این زمان که سن من بر بیست سال نزدیک بود
و الحال نزدیک پنجاه شده و از خدای منان و ارحم الراحمین سؤال مینمایم که عمر طبیعی که بیست سالست مرا تمام کند بحق نبوت مطلقه
و ولایت مطلقه و عصمت صدیقه مظلومه و شهادت او و شهادت دو سبط رحمت و بحق نه نفر امام معصوم که از ذریه سید الشهدا
و اینکه توفیق دهد مرا تا آن حرف قائم بنفضایل و مناقب اهل بیت عصمت و برپا داشتن مجلس عزا و گریه بر ایشان بدرستیکه همه اینها بر
خدای عز و جل سهل و آسانست و او است ارحم الراحمین و در آن زمان متصف بودم در نزد همه بذهن و زکاوت و بسیاری علم
و حفظ و جامعیت در فنون عقلیه و علوم نقلیه و درس میگفتم در مدرسه نایب السلطنه چند درس و درس دادم که در هر درس جماعت
بسیار حاضر میشدند از طلاب و بتحقیق التماس نمود از من در بعضی این اوقات شعله زکاوت مجلس اهل دولت و وزراء و وزیر
اعظم که محمد شاه او را کشت و اسم او میرزا ابوالقاسم که در نزد مردم بلقب قائم مقام ملقب بود که یکی از درسهای خود را
تدریس نهج البلاغه بکنم برای جماعتی که نسبت داده میشدند بسوی او پس اسباب این درس را از من فرستاد از ابن ابی الحدید
و بعضی دیگر از کتب متعلقه بآن پس شروع در تدریس آن نمودم بعد از زمانی از حین شروع رسیدیم بفقره کتابت که حضرت
امیرالمؤمنین بسوی عثمان ابن حنیف الانصاری که عامل آنسرور بود در بصره رقم فرموده بود پس شبی از شبهای ماه مبارک رمضان
آنشب یکی از شبهای قدر بود و تنها در حجره مشغول مطالعه شرح آن کتاب بودم در کتاب ابن ابی الحدید و انگشتان خود را
بدندان میگزیدم از دیدن سخنان متناقض ابن ابی الحدید که دلالت میکرد بر زندقه و الحاد او و استشمام نمودن او و صلوا از رکم
مروت و انصاف پس من در این حالت بودم که دو ثلث بلکه زیاده از شب گذشت زیرا که آن قصه فدک بود و ابن ابی
الحدید در شرح آن بسط تمام نموده بود زمانیکه در مطالعه باخر شرح آن رسیدیم موذنان شروع بمناجات و اعلان سحور کردند
مرا خواب غالب شد در حالت نشستگی و کتاب در پیش من گشاده و قلم در دست من بود و جگرم میسوخت بسبب آنچه که اشاره شد
از بی انصافی و مروت اهل سنت از معتزله یا اشعریه متعصبه غیر متعصبه پس در خواب دیدم که در مکان وسیع و فضای
بلندی هستم و نشسته بودم و پشت خود را بدیوار تکیه داده بودم و همه اهل آنشهر را میدیدم از مردان و زنان و اطفال که در
زیر آن فضای بزرگ حاضر بودند و گمان میکنم که ایشان از خانه و منازل خود بیرون آمده اند بسوی این مکان منتظر وقوع امر
بزرگی ایستاده اند پس در آنحال که من متفکر بودم و با خود میگفتم که چرا این مردم از خانه و منزلهای خود بیرون آمده و انتظار وقوع آن میکشند
ناگاه دو مرد طویل القامه بآنجائیکه من نشسته بودم آمدند گویا در رویشان صفت زنان ظاهر بود در برابر من نشستند و گفتند چیزی
آنچه ذکر مینمائید در احتجاج میکنی در ولایت و امامت سید و مولای خود علی ابن ابیطالب الآن اینکه نزد من حاضر بودند از ایشان
پرسیدم که این دو نفر کیستند گفت اینها ابوبکر و عمرند من بسوی ایشان غضبناک برخواستم و آنکه دو دشمن خدا و رسول

وامیر المؤمنین را کفتم چند دقیقه یک ساعت که شصت دقیقه است کفتم بحق نبوت مطلقه و ولایت مطلقه مولا و سید من و مولای همه
عالمین برادر رسول خدا و حجت او بر همه مخلوقات و بحق آنکه او خیر البشر است که هر که منع کند کافر شود و بحق آنکه دوستی او ایمان و عداوت
او نفاقست اعنی علی ابن ابیطالب روحی له الفداء بر تو نیکو ثابت میکنم کفر وارتداد هر دو شما را در هر دقیقه از شصت دقیقه
یعنی ثابت میکنم کفر وارتداد شما را در مدت یک ساعت شصت مرتبه از آنچه در احادیث و کتب سنت بلکه در کتب شیعیان ثابت
و بیان او بسوی ایشان بسم الله شد قسم یکبار کمان نکرده ام آنها را اکر اینکه آنها دو خرند که بکل افتاده یا دو استر سرکش بوده که با هم کلام
نشده بودند پس تحیر و اضطراب شدند بنوعی که قادر بر حرف زدن نشدند در آنحال که من بودم ناگاه مردی کوتاه و کوسج ضعیف جثه
را دیدم که بسوی من آمد و ایشان را از من دور نمود که عزتا تکلم کن نیم شجاع این میدان از بعض حاضرین اسم او را پرسیدم
کفتند او عبد الحمید پسر ابن ابی الحدید معتزلیست با او مشغول مباحثه شدیم در مسئله فدک را عنوان کرده و هر حجتی اقامه مینمودم در رد
شبهه اینکه فدک را بخود ذکر نموده بود از او جواب میداد و تکلم خود را اخلاص مینمود و هر وقت که او مرا ایرادی میکرد و شبهه
بیان میکرد مقدمه بحث و دلیل مرا ضعیف نماید جواب میدادم که ماده شبهه او را قطع مینمود تا از اول مباحثه و مجادله مدت
درازی گذشت و من او را بسیار زیرک دیدم در مباحثه بلکه او را کمان میکردم که او در نزد علماء ماهر بود که در فن مغالطه
و صنعت مباحثه مهارت داشت تا اینکه حیا از او دیدم مرا واهمه غالب شد که اگر من او را مغلوب باشم آن همه این جماعت بسیار
بر من غلبه آرند که او را غلبه کرد او حق و تو باطلی و این خبر در اطراف عالم آشکار شود و متوجه نباشند که غلبه او بسبب عداوت
او در مجادله و مباحثه است با وجود آنکه او شیخ بزرگ است که مباحثه و مجادله کرده اند در زمانه و من جوانی هستم کم تجربه
با وجود آنکه او در زمان دولت مستعصم مالهای بسیار برای ترتیب صرف نموده علاوه من در حال مباحثه با او از بدی عاقبت
و مشتبه بودن امر بر حاضران میترسیدم و از انتشار این خبر در اطراف عالم پس از نفس خود ملتجی شدم بسوی خدای عز و جل
و توسل جستم بسوی او بمحمد و آل معصومین او و بآهسته عرض کردم خدایا سؤال مینمایم از تو بحق محمد مصطفی و آله المطهرین و بحق ولایت
مطلقه برادر و وصی رسول و حجت تو بر جمیع اهل آسمانها و زمینها که غالب نمائی مرا و ذلیل نمائی او را و توفیق عظیم و بحق
و بحق ولایت مولایم امیر المؤمنین و دعای من در نفس خود تمام نشده بود که ابن ابی الحدید خجالت و مغلوب شد بطریق آشکار
بنوعی که همه حاضران از انجماعت بسیار آشکار دیدند و صیحه و فریاد از هر طرف بلند شد و از هر طرف آواز تکبیر و تسبیح و تهلیل
ظاهر شد از کثرت فرح و سرور و کلوکیر شدم و اشک چشم بر دیم جاری شد بلکه نزدیک بود از کثرت فرح و سرور بعد آشفته شوم پس
و از انجهة از خواب بیدار شدم دیدم که صبح طلوع کرده و چراغ خاموش شده و اشک چشم جاری شده بروی کتابیکه نزد من
بود در بار من و قدری از خطهایش محو کرده پس سجده شکر بجا آوردم در مقابل این نعمت بزرگ بعد هر گاه خواهی که بعضی
از فقرات کتابیکه حضرت امیر المؤمنین بسوی عثمان بن حنیف انصاری نوشت خبر دار باشی و بعضی آنچه که ابن ابی الحدید ذکر کرده
بیان میکنیم لیکن عذر من از وقوع بعض تغییرات و تبدیلات از تقدیم و تأخیر و آوردن الفاظ مرادفه یا مضمون بجهة آنست
که نهج البلاغه و شرح ابن ابی الحدید نزد من حاضر نبود و این هم سهل است بعد از ادای معنی و مقصود و صدق و موافقت با
غرض و عدم بی خبر دار بودن تو بجمله از مطالب ضروری پس حالا شروع مینمایم بجمله از فقرات کتاب شریفه و آن اینست

یا ابن حنیف بلغنی ان رجلا من فتیة اهل البصرة دعاک الی مأدبة فاسرعت الیها تستطاب لک الالوان وتنقل الیک الجفان
وما کنت اظن انک تجیب الی مأدبة قوم عائلهم مجفو وغنیهم مدعو فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم فما اشتبه علیک علمه
فالفظه وما ایقنت بطیب وجوهه فنل منه الا وان لکل مأموم اماما یقتدی به ویستضیء من نور علمه الا وان امامکم قد اکتفی
من دنیاه بطمریه وما ذاق من طعم الدنیا ... وشیئا ادخرت من دنیاکم تبرا ولا حزت من ... الا انه کانت فی
ایدینا فدک من کل ما اظلته السماء فشحت علیها نفوس قوم وسخت عنها نفوس قوم آخرین مالی وفدک والنفس مظانها فی غد
جدث حفرة لو زید فی فسحتها لاوسعت ... الی ان قال روحی له الفداء والله لو شئت لاهتدیت
الی مصفی هذا العسل ولباب هذا القمح ونسائج هذا القز هیهات هیهات ان یقود بی جشعی الی تخیر الاطعمة
ولعل بالیمامة او الحجاز من لا طمع له فی القرص اقنع ان یقال امیر المؤمنین علیه الصلوة و
السلام ولا اشارکهم مکاره الدهر او اکون کما قال القائل وحسبک داء ان تبیت ببطنة

وتعودت الشبع ... إلى الهداية ... قال یا دنیا اعزبی عنی فحبلک علی غاربک قد انسللت من مخالبک وافلت من حبائلک
علی غاربک من وطئ دحضک زلق این الملوک الذین غررتهم بمداعبک این الامم الذین فتنتهم بزخارفک ...

ای پسر حنیف بتحقیق رسیده بمن که ترا جوانی از جوانان اهل بصره بضیافت خود خوانده واو را وعده داده که برای تو طعامهای
رنگین آماده کند و کاسه‌ای تو بیاورد پس گمان نمیکردم که تو اجابت نمائی ضیافت قومی که فقیرانشان جفا شده و غنیان
ایشان دعوت کرده شده و نظر نما بطعامیکه میل میکنی از آنچه مشتبه باشد از او اجتناب نما و آنچه یقین کردی حلال بودنش
حظ خود را از وی بردار آگاه باش که از برای هر ماموم امامیست که بوی اقتدا میکند و از نور او استضائه مینماید آگاه باش امام شما
کفایت نموده از دنیای خود به دو لباس کهنه و پوشیده از خوشت کمر از قرص نان قسم بخدا ذخیره نکرده ام از دنیای شما زری
وجمع نکرده ام از زمین آن یک شبر آگاه باش از آنچه آسمان سایه انداخته بمیان فدک در دست ما بود و بازهم قومی بخل ورزیدند و سخاوت
نمود نفوس دیگران مرا با فدک چکار و حال آنکه فردا جای من قبر است که وسعت او هر چه بیشتر باشد از دو دست حفر کننده
وسعتر نخواهد بود تا آنکه فرموده قسم بخدا هرگاه میخواستم میرسیدم بعسل صاف و مغز گندم و لباس حریر خیال دور است که حرص مرا
بکشد باختیار طعامها و شاید باشد در حجاز و یمامه شخصی گرسنه آیا قناعت کنم باسم امیرالمؤمنین و با ایشان در مکاره دهر شریک نباشم
یا مصداق گفته گوینده باشم کفایت میکند ترا از حیث درد آنکه سیر بخوابی و در اطراف تو جگرهائی باشند که از گرسنگی مایل به پوست
تا آنکه فرمود ای دنیا دور شو از من که بتحقیق از چنگ تو خلاص گشته ام و مهار ترا بگردنت انداخته ام هر کسیکه
قدم گذارد در لغزشگاه تو لغزش میکند کجایند پادشاهانیکه بآرزوی خود ایشانرا مغرور نمودی تا آنکه فرمودند که مرهون قبور در میان لحدها
خوابیده قسم بخدا ای دنیا هرگاه جسد مرئی و قالب حسی بودی هر آینه جاری مینمودم بر تو حدود خدا را از جهت بندگانیکه ایشانرا
مغرور کرده بزخارف خود اینست آنچه ایراد نمودیم از کلام آنسرور روحی له الفداء ابن ابی الحدید در شرح گفته در قصه فدک
آنچه میگوید که فدک پیغمبر را بود مخصوصا زیرا که بجنگ و جهاد او را فتح نکرده عطا کرد حضرت پیغمبر او را بحضرت فاطمه و در تصرف او بود
تا زمانیکه پیغمبر وفات نمود و شد آنچه شد از خلافت ابی بکر در سقیفه بنی ساعده و از تصرف او در فدک حضرت فاطمه
از خانه خود بیرون شد با جماعتی از کنیزان خود پس آمد بمسجد و ابوبکر در آنجا بود و در نزد او جماعت بسیار از مهاجرین و انصار
بود پس در میان مردان و زنان پرده کشیدند آنگاه حضرت فاطمه ناله نمود و فریاد کشید و اشاره بسوی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله
نمود در حالتیکه این شعر را میخواند قد کان بعدک انباء وهنبثة لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب تا آخر پس مردم همه گریستند
حتی ابوبکر هم گریست و گفتگوها میان ایشان جاری شد تا آنکه ابوبکر گفت ای دختر حضرت رسول فقیری عائشه خواهرت
از فقیری تو نیکتر چگونه و هم تو مال مسلمانان از آن فاطمه بغضب آورده خشمناک برخواسته بسوی خانه‌اش روانه شد بعد ابوبکر
بر منبر آمده گفت هر که شهادت دارد بیاید پس شهادت به هر دو شاهد او در او است که ... بعد گفته
ابن ابی الحدید روزی پیش استاد و شیخ خود ابو جعفر نقیب المعتزلی گفتم که ابوبکر در کلام خود بکه اعتراض میکند گفت از این تعریض
بلکه تصریح است گفتم هرگاه تصریح بودی از تو سوال نمیکردم از آن پس خوشش آمد و خندید بعد گفت اعتراض میکند بآن بسوی
امیرالمؤمنین پس گفتم آیا شش ابوبکر اعتراض میکند بش انجام بش ... پس گفت ای پسر ملک عظیم است میگویم هرگاه ابن ابی الحدید
و استادش براه انصاف و آئین بخدا و رسول او میرفتند هر آینه حکم بکفر و زندقه و الحاد و ارتداد ابی بکر را ابتدا از جهت
این کلام از آن قطع نظر از سایر وجوهیکه دلالت دارد بکفر و زندقه او بعد ابن ابی الحدید بعد از کلام طولانی از آن ذکر نموده که حدیث
زد ضعیف بانکه حدیث که شنیده شده است از رسول خدا که پیغمبر نمودها گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم هر چه از ما باشد صدقه است بعد
از این ذکر کرده اعتراض سید اجل سید مرتضی علم الهدی را باین که این روایت را تنها ابوبکر روایت کرده حتی صاحبش
عمر هم این ادعا را نکرده علاوه بر این اخبار آحاد در فروع حجت نیست چه جای آنکه در اصول باشد و بعد از تنزل از این
بدرستیکه آن روایت برابری میکند بمعارضه عمومات بسیار از کتاب بعد ابن ابی الحدید ایراد آورده بر مرتضی کلام
طویل نموده بچیزی که در تحت او فایده نیست اصلا بلکه در بعضی متناقضات آورده که هیشه نکرده مانند کسی پاره شده که هر قدر
از طرفی وصله میدوزی از طرف دیگر پاره میشود بعد این زندیق در آخر شرح این کتاب میگوید آنچه که رافضیان گمان
کرده اند از آنکه فاطمه آمد بخانه ابی بکر پس ابی بکر حکم فدک را باو داد در حالیکه از خانه ابی بکر بیرون آمد در راه عمر رسید
و کاغذ را از دست او گرفت و پاره کرد فاطمه فرمود خدا شکم ترا پاره کند چنانکه تو کاغذ مرا پاره نمودی این از کثرت ...

آنهاست بعضا بخدا ایشان را بکشند باز کویید ذات نمود دم در خلافت و در بعالی علویکه از علمای ایشان گفتم که شما کرده اند تعیین حق
و چاپلوسی گفت چرا گفتم تا بدانیکه ادعا میشد که ابوبکر و عمر خلافت را غصب نمودند که حق امیرالمؤمنین علیه السلام بود و با وجود این
هم قضیه فدک را ذکر میکنند در عنوان عقل و کلام بسیار در آن میگویند که نیست اینها مگر از زیاده کلام که صادر میشود از احمق تا گفت
میکنند عنوان غصب خلافت که گفته میشود در شأن آن که هر صید در جوف آن است از عنوان غصب فدک و امثال او
گفت که حالا ظاهر شد بر من جهالت شما اگر چه بحث زیاده از گمراهی و باطل شما که محقق بود و گفتم چرا گفت آیا ندانسته اند که اگر
شد ابوبکر و عمر صاحب نکره انکار بود در تحقیق در نفسهای خود فکر کردند و خیال کردند که غصب خلافت و گرفتن آن از ایشان
بر ایشان ناخوش و ناپسند بود بدون غصب فدک بلکه ارتش هم میبرد و بغصب او از اهل بیت رحمت و عصمت زیرا
که منافع فدک در هر سال چهارده هزار دینار میرسید پس زمانیکه خواستند که فدک نه رحمت و عصمت و نبوت و خلافت
و امامت را جمیعا وزدار و ترک کنند کار ابوی آن فدک نمایند بلکه نفع و بعد دم ... بازگشتن کنیم را هم نبوت این
فدک را غصب کردند و آن را از ایشان گرفتند تا اینکه از اصل قطع نمایند آنچه را که بآن بود که در ایشان و کمتر ان امداد
کنند کار ایشان تا آلوده شوند از اینکه کسی با آنها مقابله و محاجه نماید پس در شأن غصب فدک سزاوار است آنچه گفته شود پس
هر شکار در جوف فرا و ... است پس علمای امامیه قضیه فدک را عنوان مستقل برپا کرده اند در کتب خود شان و تحقیق حال در
غصب خیف و صاحب او آن را از فضول و کلام لاطائل نیست بلکه این واجب است که تفصیل و بسط داده شود در آن
کلام تا اینکه مردم خبردار شوند به آنچه که در کوشها پنهان شده اند پس هست حاصل کلام این عالم علوی قسم بخدا این
افاده وجود دلنموده و حرف نزده مگر براستی و خوب بخدا تعالی او و جزای خیر دهد بعد ابن ابی الحدید گفته در آخر کلام خود
بعد از نقل کردن کلام این عالم علوی نظر کنید بسوی این رافضی چگونه مجادله میکند و غلط میگوید اینها را میگویم ای برادر از کلام
مغرور نشوید آنچه در زمانهای جماعت دارا است از اینکه ابن ابی الحدید فهمیده میشود از کلمات او در شرح
نهج البلاغه شیعه که و بصیرت او و چنین است قسم بخدائی که عالی و بزرگ است پس هر کسیکه اینها را در شأن او میگوید مگر کسیکه
در کلمات او تتبع کم کرده یا اندک تفکر نموده در دانستن مطالب و تحقیق شناختی که این زندیق اختیار کرده
از آنچه که اشاره بر آن گذشت محبت را در نهایت و تعصب را در غایت بسیاری با وجود قصد در اظهار
از او و از هست داد و همچنین از زام مذهب شیخ واقدی بر اینکه فدک فاطمه سلام الله علیها را ابوبکر بخشید تملیک حضرت رسول
آنرا هبه و اقرار نمودن ایشان نیز صادر شده بر اینکه خیر بشر و حجت خدا بر همه مخلوق او برادر رسول و وصی او حضرت امیرالمؤمنین
بتحقیق برای او شهادت داد و قصد و راد عان ایشان نیز بر اینکه ... در بالای منبر این کلمات تکلم نمود سبحان الله تعجب میکنم
از جمعی این قوم یعنی صاحبان دم دراز یا از زندیقی ایشان پس چگونه چنین نباشد و حال آنکه اتفاق نمیان دو گروه صحت این
بر اینکه علی علیه السلام خیر بشر است و هر که اینها را انکار کند بتحقیق کافر میشود پس چگونه این کلمات که از خیف صادر شده دلالت
نمیکند بر ارتداد و الحاد و زندیقه و کفر او قسم بخدا الهی که تعصب داده محمد و آل محمد معصومین امداد ایشان علیهم بر اینکه حالات
این تعصب کنندگان و همچنین صاحب دم دراز و گوش بزرگ که زن اسیر مرده را ... اند با وجود آنکه قائل میشوند
بصحت مقدمات بر آنچه از جمله شروط حاجیه و مادیه و با همه این حکم نمیایند بحاصل شدن نتیجه و نقض میکنند اصل و فصل خود شانرا
از اینکه علم بنتیجه از باب جریان عادت است بر خلق او عقب مقدمتین و با وجود این استهزا میکنند بمعقولات بجهتیکه شخص عالم میپرسد از اهل
وجاهت بایدی در واقع شیعه و بصیرت باشد یا اینکه مرتد و زندیق و در بحر ضلالت و طغیان و کفران غریق باشد

مقدمهٔ نهم در بیان فضیلت زیارت سید الشهداء روحی له الفداء و آنچه متعلق باوست و کلام در این مقدمه در چند مقام ذکر
میشود مقام اول در بیان جمله از اخبار بدون ملاحظه ترتیب بین آنها در این مقام از کتاب کامل الزیارات بسند خود از یونس
داده از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده مَن اَرادَ اَلحُسَینَ عَلَیهِ السَّلامُ فَقالَ اَجِعوا عَنهُ اَلا
سلام قال لا صحة الصعف حتی یقوی تتحا الی البیت الحرام اما علمت ان للبیت یطوف به کل یوم سبعون
الف ملک حتی اذا ادرکهم اللیل صعدوا و نزل غیرهم فطافوا بالبیت حتی الصباح و ان للحسین علیه
السلام ... اللّٰه من ... سبعون الف ملک ... علیه الی ... النور

الی یوم القیمة الحدیث قال مضمون آنکه فرموده هر کس زیارت کند امام حسین علیه السلام را بحق حق او
بجا آورده پس عرض کردم حج اسلام از او ساقط میشود فرمود نه مگر آنکه شخص ضعیف است تا استطاعت برسد و بزیارت
بیت الله نرود آیا ندانسته هر روز در بیت المعمور هفتاد هزار ملک طواف میکنند تا دخول شب و چون شب شود آنها باسمان عروج
میکنند نازل میشود غیر آنها و طواف میکنند تا وقت صبح و بدرستی حضرت حسین گرامی تر است نزد خدا از خانه کعبه و بدرستی در وقت
هر نماز بخدمت آنحضرت هفتاد هزار ملک نازل میشوند که همه گرد آلوده و پریشان و غمزده تا روز قیامت نزد او خواهند بود
و باز در همان کتاب بسند خود از عنبسه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده انه قال من لم یات قبر الحسین علیه السلام
حتی یموت کان منتقص الدین منتقص الایمان وان ادخل الجنة کان دون المؤمنین فی الجنة قال مضمون آنکه فرموده هر کسی بمیرد و زیارت
نکند قبر حسین را ناقص الدین و ناقص الایمان از دنیا رفته و هرگاه به بهشت رود درجه او پایین درجه مؤمنین خواهد بود و باز در کتاب
کامل الزیارة نقل فرموده قال من لم یات قبر الحسین علیه السلام وهو یزعم انه لنا شیعة حتی یموت فلیس لنا بشیعة
وان کان من اهل الجنة فهو من ضیفان اهل الجنة قال مضمون آنکه هر کسیکه زیارت نکند قبر حسین را و او اعتقاد داشته باشد که از ما
شیعه است تا آنکه از دنیا برود پس او برای ما شیعه نیست و اگر چنانچه از اهل بهشت باشد او از مهمانان اهل بهشت خواهد بود و باز
از همان کتاب از منصور ابن حازم روایت کرده میگوید قال سمعناه یقول من اتی علیه حول لم یات قبر الحسین علیه السلام
انقص الله تعالی من عمره حولا ولو قلت ان احدکم لیموت قبل اجله بثلثین سنة لکنت صادقا وذلک انکم
تترکون زیارة الحسین علیه السلام فلا تدعوا زیارته یمد الله فی اعمارکم ویزید فی ارزاقکم واذا ترکتم زیارته
نقص الله تعالی من اعمارکم وارزاقکم فتنافسوا فی زیارته ولا تدعوا ذلک فان الحسین علیه السلام شاهد لکم فی ذلک
عند الله وعند رسوله وعند امیر المؤمنین وفاطمة علیهم السلام قال مضمون آنکه میگوید شنیدم از حضرت که فرمود هر کسیکه سالی بر او
بگذرد و بزیارت قبر حسین مشرف نشود حق تعالی یکسال از عمر او کم میکند و اگر گویم که از شما کسی میمیرد که سی سال قبل از اجل خود
میمیرد هر آینه راست گفته ام زیرا ترک میکنید زیارت حسین علیه السلام پس ترک نکنید زیارت او را تا آنکه خدا عمر شما را طولانی
کند و روزیهای شما را زیاده گرداند و وقتیکه ترک نمودید زیارت او را خدا کم کند از عمرها و روزیهای شما پس رغبت نمایید
در زیارت او و ترک نکنید او را بدرستیکه حسین شاهد است برای شما در نزد خدا و رسول و نزد امیر المؤمنین و فاطمه
و باز از کتاب کامل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال کان الحسین بن علی ذات یوم فی حجر النبی صلی الله علیه وآله یلاعبه
ویضاحکه فقالت عائشة یا رسول الله ما اشد اعجابک بهذا الصبی فقال لها ویلک وکیف لا احبه ولا اعجب به وهو
ثمرة فؤادی وقرة عینی اما ان امتی ستقتله فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من حججی قالت یا رسول الله حجة من حججک
قال نعم وحجتین من حججی قالت یا رسول الله حجتین من حججک قال نعم واربعا قال فلم تزل تزاده ویزید ویضعف حتی بلغ تسعین حجة
من حجج رسول الله صلی الله علیه وآله باعمارها قال مضمون آنکه روزی حضرت حسین در دامن سید پیغمبر نشسته
با آن سرور مشغول بازی و مضاحکه بود عایشه عرض کرد یا رسول الله چه بسیار دوست داشتن تو این طفل را حضرت فرمود وای بر تو چگونه
دوست ندارم او را و با وی خوشحال نباشم با آنکه او میوه دل من و نور دیده منست آگاه باش بدرستیکه امت من بزودی
میکشند او را هر کس او را بعد از وفاتش زیارت کند خدا تعالی مینویسد برای او یک حج از حجهای من عرض کرد یا رسول الله
یک حج از حجهای تو فرمود بلی بلکه دو حج از حجهای من عرض کرد یا رسول الله دو حج از حجهای تو فرمود بلی بلکه چهار حج پس عایشه
مکرر مینمود و عایشه سوال را زیاده میفرمود حضرت عدد حج را تا آنکه بنود حج رسید از حجهای رسول الله با عمره آنها و باز در همان
کتاب بسند خود از محمد ابن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده قال لو یعلم الناس ما فی زیارة قبر الحسین علیه السلام
من الفضل لماتوا شوقا وتقطعت انفسهم علیه حسرات قلت وما فیه قال من اتاه تشوقا الیه کتب الله له الف حجة متقبلة
والف عمرة مبرورة واجر الف شهید من شهداء بدر واجر الف صائم وثواب الف صدقة مقبولة وثواب الف نسمة
ارید بها وجه الله ولم یزل محفوظا سنته من کل آفة اهونها الشیطان ووکل به ملک کریم یحفظه من بین یدیه
ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ومن فوق راسه ومن تحت قدمه فان مات سنته حضرته ملائکة الرحمة یحضرون
غسله واکفانه والاستغفار له ویشیعونه الی قبره بالاستغفار له ویفسح له فی قبره مد بصره ویؤمنه الله من

من منظر القبر ومنکر ونکیر ان یروعاه ویفتح له باب الی الجنة ویعطی کتابه بیمینه ویعطی یوم القیمة نورا یضیئ لنوره
ما بین المشرق والمغرب وینادی مناد هذا ممن زار الحسین بن علی علیهما السلام شوقا الیه فلا یبقی احد فی القیمة
الا تمنی یومئذ انه کان من زوار الحسین بن علی علیهما السلام حاصل مضمون آنکه بیرون رود بقصد زیارت قبر حسین را اگر
از فضیلت هر آینه از شوق هلاک میشدند و از حسرت جانهای آنها بدر میآید عرض کردم چه چیز است فضیلت او فرمود هر کسی که بیاید
کند او را از روی شوق نوشته میشود برای او هزار حج مقبول و هزار عمره مبروره و اجر هزار شهید از شهدای بدر و اجر هزار روزه
دار و ثواب هزار صدقه مقبوله و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کرده باشند و در تمام سال در حفظ خدا میشود از
هر آفتی که پست‌تر آنها آفت شیطان باشد و موکل میفرماید ملک کریمی که حفظ میکند او را از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست
و از طرف چپ و از بالای سر و از زیر پا و هرگاه در آن سال بمیرد ملائکه رحمت حاضر میشوند در غسل دادن و کفن پوشانیدن او و استغفار
میکنند برای او و مشایعت میکنند او را تا قبرش با استغفار و قبر او را بقدر نظر کردن چشم وسعت میدهند و ایمن میکند
او را خدا تعالی از فشار قبر و از خوف منکر و نکیر و مفتوح میشود برای او دری از بهشت و کتابش را بدست راستش میدهند و در
روز قیامت نوری باو عطا میشود که ما بین مشرق و مغرب روشن میشود و منادی ندا میکند از روی شوق این نور از زوار
حسین بن علی است و باقی نمیماند کسی در روز قیامت مگر آنکه آرزو میکند که کاش از زوار حسین بن علی بوده و باز آنحضرت در [illegible] کتاب
از قداح روایت کرده قال القداح قلت لابی عبد الله علیه السلام ما لمن زار الحسین علیه السلام زائرا عارفا بحقه غیر مستکبر ولا مستنکف
قال علیه السلام یکتب له الف حجة مقبولة والف عمرة مقبولة وان کان شقیا کتب سعیدا ولم یزل یخوض
فی رحمة الله تعالی شانه حاصل معنی آنکه قداح عرض میکند چه فضیلت است برای کسیکه زیارت کند حسین را
در حالتیکه عارف بحق او و از روی تواضع باشد حضرت فرمود نوشته میشود برای او هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور و هرگاه شقی
باشد سعید نوشته میشود و دائما در رحمت خدا غوطه ور است و باز در همان کتاب از ابن منصور روایت کرده انه قال کم حججت قلت
تسع عشرة فقال اما انک لو اتممت احدی وعشرین حجة لکنت کمن زار الحسین علیه السلام حاصل مضمون آنکه آنحضرت
از عبد الله بن منصور پرسید چند مرتبه حج کرده عرض میکند نوزده مرتبه حضرت فرمود آگاه باش اگر چنانچه بیست و یک مرتبه حج بجا
آوری آنوقت مثل آنکسی میشوی که زیارت کرده حضرت حسین علیه السلام را و از شهاب او هم از حضرت صادق روایت
کرده که آنحضرت فرموده یا شهاب کم حججت من حجة قلت تسع عشرة حجة فقال تممها عشرین حجة تحسب لک بزیارة
الحسین علیه السلام حاصل مضمون آنکه میفرماید ای شهاب چند مرتبه حج کرده عرض کردم نوزده مرتبه حضرت فرمود
یکمرتبه دیگر تمام کن او را تا بیست شود آنوقت معادل میشود با یک زیارت حسین در ثواب و باز از همان کتاب از حضرت صادق
روایت کرده من زار الحسین علیه السلام عارفا بحقه کان من محدثی الله فوق عرشه ثم قرء ان المتقین فی جنات ونهر
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر الآیه حاصل مضمون آنکه هر کسیکه زیارت کند حسین علیه السلام را در حالتیکه
عارف بحق او باشد در بالای عرش از جمله حدیث گویان با خدای سبحان میشود پس از آن این آیه را تلاوت فرمود که متقیان
در بهشت‌ها و کنار نهرها در نزد ملیک مقتدر در محل صادق و صدق هستند و باز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اذا کان
یوم القیمة نادی مناد این زوار الحسین بن علی علیه السلام فیقوم عنق من الناس لا یحصیهم الا الله تعالی فیقول
لهم ما اردتم بزیارة قبر الحسین علیه السلام فیقولون ربنا اتیناه حبا لرسول الله وحبا لعلی امیر المؤمنین وحبا
لفاطمة ورحمة له مما ارتکب منه فیقال لهم هذا محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام فالحقوا
فانتم معهم فی درجتهم الحقوا بلواء رسول الله فینطلقون الی لوائه واللواء بید علی حتی یدخلون الجنة جمیعا
فیکونون امام اللواء وعن یمینه وعن یساره ومن خلفه حاصل مضمون آنکه در روز قیامت منادی ندا میکند که کجایند
زوار حسین پس جماعت بسیاری برمیخیزند که عدد آنها را کسی بغیر از خدا نمیداند میفرماید بآنها چه چیز اراده کرده بودید از زیارت
قبر حسین عرض میکنند ای پروردگار ما بجهت محبت رسول خدا و محبت علی و محبت فاطمه علیهم السلام و رحم بر مصائب او
پس ندا میرسد بآنها که اینست محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس شما هم بآنها ملحق شوید و در درجه با آنها باشید ملحق شوید
تحت لوای رسول الله پس آنها میروند بسوی لوا در حالتیکه لوا در دست علی است و از طرف راست و چپ و پیش سر لوا

بپرند تا همه داخل بهشت میشوند و نیز در امالی کتاب از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده من زار قبر ابی بشط الفرات کان کمن
زار رسول الله الا ان لرسول الله ولامیر المؤمنین فضلهما ثم قال من زار قبر ابی عبد الله علیه السلام کان کمن زار
الله فی عرشه فوق کرسیه حاصل مضمون آنکه هرکسیکه زیارت کند قبر پدرم را در بغداد مثل اینست که زیارت کرده
رسولخدا را مگر اینکه از برای رسولخدا و امیرالمؤمنین است فضل و مزیت آنها پس از آن فرمود هرکسیکه زیارت کند قبر ابی عبد الله را
در کنار فرات مثل اینست که زیارت کرده خدا را در عرش بالای کرسی مترجم گوید زیارت خدا کنایه است از کثرت فضیلت و ثواب
که منتهی بدانسته شود چنانچه حدیث با خدا در کرسی یا در عرش کنایه است از بلندی مرتبه والا خدا منزه از جسم و جسمانیات و همچنین تفاوت
در فضیلت زیارت که گاه معادل صد حج و گاه معادل چهل حج و گاه معادل یک حج بود و غیر آن نیز بتفاوت مراتب زائرین
میباشد در تقوی و معرفت و در کتاب منتخب از سلیمان بن اعمش روایت کرده که حاصلش اینست میگوید من در کوفه منزل داشتم
و همسایه بود که من نزد او میرفتم و با وی صحبت میکردم شب جمعه بمنزل او رفته با او گفتم چه میگوئی در خصوص زیارت حسین جواب
گفت او بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت در آتش خواهد بود سلیمان گوید در حالت خشم و غضب از نزد وی برخاستم
با خود گفتم وقتیکه صبح شود نزد او میروم و قدری از فضائل حسین با وی نقل میکنم هرگاه اصرار کند بفساد اعتقاد او را بکشم
سلیمان گوید وقت سحر آمدم در خانه او را زدم و دق الباب نمودم و باسمش صدا کردم زنش جواب داد که او بزیارت حضرت حسین
در اول شب عازم گشته سلیمان گوید من هم از پی او عازم زیارت حسین گشتم وقتیکه بزیارت قبر مطهر مشرف شدم دیدم آن
شخص سر بسجده گذاشته و در سجده پیوسته گریه میکند و دعا مینماید و از خدا طلب مغفرت میکند بعد از زمان طویلی سر را از سجده
برداشت مرا نزد خود دید گفتم ای شیخ دیروز تو میگفتی زیارت حسین علیه السلام بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت در
آتش و امروز آمده زیارت میکنی گفت ای سلیمان ملامت مکن مرا زیرا که من از برای اهل بیت امامت منکر بودم تا شب گذشته
و در آن شب رؤیائی دیدم گفتم چه چیز در خواب دیدی گفت دیدم شخصی جلیل القدر میانه قد از بزرگی و جلال و کمال
و بهاء او بمرتبه بود که قادر بوصف او نیستم و دور او را جماعتی گرفته بودند و بسرعت او میآمدند و در پیش روی او سواری
بود که تاج بر سر نهاده و چهار رکن داشت و در هر رکن جواهری بود که از مسافت سه روزه میدرخشید و بعضی از خدام او گفتم
کیست این گفت محمد مصطفی میباشد گفتم این دیگری کیست گفت علی مرتضی وصی رسولخدا پس از آن نگاه کردم شتری از نور دیدم
که در او هودجی است از نور و در میان وی دو نفر زن نشسته و آن ناقه میان زمین و آسمان طیران میکند پرسیدم این شتر
از برای کیست گفت از برای خدیجه کبری و فاطمه زهرا است گفتم این جوان کیست گفت حسن ابن علی است گفتم با این جمعیت کجا میروند
گفت بزیارت مقتول مظلوم شهید کربلا حسین ابن علی علیهما السلام پس از آن نزد هودجی که فاطمه زهرا در وی بود رفته دیدم رقعه ها
نوشته شده از آسمان نازل میشود پرسیدم چه چیز است این رقعه ها گفت این رقعه هائیست که در او برات آزادی
از آتش نوشته شده برای آنکسیکه زیارت کند حسین را در شب جمعه پس از آنها رقعه طلب نمودم گفتند تو میگوئی
زیارت او بدعت است و از اینها بتو نمیرسد تا بزیارت حسین مشرف شوی و معتقد بفضیلت و شرف او بشوی پس من از خواب
بیدار شدم با حالت خوف و هراس و در همان ساعت عازم زیارت حسین علیه السلام گشتم و من بخدا توبه کردم بخدا ای سلیمان مفارقت
نمیکنم و جدا نمیشوم از قبر حسین تا روح در بدن من باقیست و از کتاب کامل الزیاره از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که حاصلش اینست میگوید
در آخر زمان دولت بنی مروان عازم شدم بقبر حسین ابن علی علیه السلام مخفی از اهل شام تا رسیدم بکربلا و در گوشه پنهان شدم
تا نصف شب گذشت آمدم طرف قبر زمانیکه نزد قبر رسیدم مردی بطرف من آمده گفت برگرد ماجور هستی زیرا که نمیرسی
بقبر مطهر پس من خوفناک برگشتم تا نزدیک صبح شد باز قصد قبر مطهر نمودم تا نزدیک شدم بقبر همان مرد بیرون آمده بمن گفت ای
مرد تو نمیتوانی برسی عرض کردم خدا ترا عافیت بدهد چرا نمیتوانم بزیارت قبر مشرف شوم با اینکه از کوفه آمدم بزیارت امام
مانع مباش میان من و قبر مطهر خوف دارم از اینکه صبح شود اهل شام مرا بکشند جواب داد قدری صبر کن که موسی بن عمران از
خدا اذن خواسته که بزیارت حسین مشرف شود خدا هم بوی اذن داده با هفتاد هزار ملک از آسمان نازل شده آنها
هم در حضور او از اول شب هستند انتظار میکشند طلوع صبح را تا باسمان عروج کنند گفتم کیستی تو خدا بتو عافیت دهد
گفت من از آن ملائکه هستم که مامور شده ام بمحافظت قبر حسین و استغفار نمایم برای زوار او پس برگشتم نزدیک بود از این حرف

سلیمان بن اعمش

بهوش آمدم در روز دیگر میگوید وقتیکه صبح شد آمدم بسوی قبر مطهر کسی مانع نشد تا نزدیک شدم سلام بر آنحضرت عرض کردم
و بر قاتلین او نفرین کرده و نماز صبح را خواندم از خوف اهل شام بزودی برگشتم **مقام دویم** در بیان اخباریست
که دلالت دارد بر اینکه هرکس بدون عذر ترک کند زیارت سید الشهدا را بتحقیق عاق گشته برسول خدا و باولاد معصومین او
یا آنکه یعنی نزدیکست و اگر بخواهی تعبیر آوری بعبارت واضح پس بگو آنچه دلالت دارد بر کراهت مؤکده که قریب بحرمت
پس از جملهٔ آنها روایتیست که عبد الرحمن ابن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است لو ان احدکم
حج دهره ثم لم یزر الحسین علیه السلام لکان تارکا حقا من حقوق رسول الله صلی الله علیه و آله
لان حق الحسین علیه السلام فریضة من الله تعالی واجبة علی کل مسلم الحدیث
حاصل مضمون آنکه اگر یکی از شما تمام عمر خود را حج کند و بزیارت حسین مشرف نشود هر آینه ترک کرده حقی از حقوق رسول خدا
زیرا که حق حسین فریضه ایست از جانب خدا تعالی بر هر مسلم و حلبی از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند قال قلت له ما
تقول فیمن ترک زیارة الحسین وهو یقدر علی ذلک قال انه قد عق رسول الله صلی الله علیه و آله و
عقنا واستخف بامر هو له ومن زاره کان الله من وراء حوائجه وکفی ما اهمه من امر دنیاه وانه لیجلب
علی العبد الرزق ویخلف علیه ما ینفق ویغفر له ذنوب خمسین سنة ویرجع الی اهله وما علیه وزر ولا
خطیئة الا وقد محیت من صحیفته فان هلک فی سفره نزلت الملائکة فغسلته وفتح له باب الجنة فیدخل
ما علیه روحها حتی ینشر وان سلم فتح الباب الذی ینزل منه رزقه ویجعل له بکل درهم انفقه عشرة
الاف درهم وادخر ذلک له واذا حشر قیل له لک بکل درهم عشرة الاف درهم ان الله نظر لک فادخرها
لک عنده ویقرب من هذه الاخبار خبر علی بن میمون عن الصادق علیه الصلوة والسلام
حاصل مضمون آنکه میگوید عرض کردم بحضرت چه میفرمائی در حق کسیکه ترک نماید زیارت حسین را با اینکه قدرت دارد بر او فرمود
بدرستی که او عاق گشته برسول خدا و استخفاف کرده بامر کسیکه از او باید ترسید و هر کسیکه زیارت نماید او را خدا حوائج او را
و مهمات امر دنیای او کفایت میکند روزی را بسوی وی میکشد و باز میدهد برای او آنچه خرج کرده و آمرزیده میشود گناهان
پنجاه ساله او و بسوی اهل خود برمیگردد در حالتیکه گناهان او از نامهٔ عملش محو گشته و اگر چنانچه در آن سفر بمیرد ملائکه
نازل میشوند او را غسل میدهند و در بهشت برای او گشوده میشود پس روح او داخل بهشت میشود تا از قبر برخیزد و هرگاه
سلامت ماند باب روزی بروی او گشاده میشود و عوض داده میشود بهر درهمی که مصرف نموده ده هزار درهم و ذخیره
میکنند آنها را برای وی و روز حشر باو میگویند که از برای هر درهم ده هزار درهم است از برای تو که خدای تعالی نزد
خود ذخیره داشته و باین خبر نزدیکست خبر علی ابن میمون از حضرت صادق که میفرماید زوروه ولا تجفوه فانه سید الشهداء
وسید شباب اهل الجنة یعنی زیارت نمائید او را و جفا نکنید بر او زیرا که اوست سید الشهدا و سید جوانان اهل
بهشت و از هرون بن خارجه او هم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال سئلته عمن ترک الزیارة زیارة
قبر الحسین علیه السلام من غیر علة فقال هذا رجل من اهل النار حاصل مضمون آنکه عرض میکند از آنحضرت
سوال کردم از کسیکه بی جهة ترک کند زیارت قبر حسین را فرمود این شخص از اهل آتش است و در خبر دیگر که از هشام ابن
سالم است در آنجا پرسیده چه فضیلتی است برای کسیکه زیارت کند او را قال الجنة ان کان یأتم به یعنی بهشت جزای
اوست هرگاه قائل بامامت آنحضرت بوده باشد قال فمن ترکه رغبة عنه قال الحسرة یوم الحسرة یعنی چه جزا است
برای شخصیکه ترک کند زیارت او را از روی اعراض و بی میلی فرمود حسرت و ندامت در روز قیامت و در خبر دیگر
حضرت باقر علیه السلام لرجل من الکوفة تزور الحسین علیه السلام کل جمعة قال لا قال فی کل شهر قال
لا قال فی کل سنة قال لا قال الباقر علیه السلام انک لمحروم حاصل یعنی آنکه آنحضرت بشخصی فرمود آیا هر
جمعه زیارت میکنی حسین را عرض کرد نه فرمود در هر سال زیارت میکنی عرض کرد نه حضرت باقر فرمود هر آینه
از خیر محرومی و از سلیمان بن خالد هم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده یقول عجبا لاقوام یزعمون
انهم شیعة لنا ویقولون ان احدهم یمر دهره ولا یأتی قبر الحسین علیه السلام جفاء منه وتهاونا و

وعمرا وکسلا اما والله لو تعلم ما فیه من الفضل ما تهاونون ولا تکاسل قلت وما فیه من الفضل قال الفضل
یخبر کثیر اما اول ما یصیبه له ما مضی من ذنوبه ویقال استانف العمل حاصل مضمون آنکه سیف میگوید تعجب دارم از
اصحاب که کمان میکنند شیعه باشند میشنوم که میگویند که با تهاون میکنند در زیارت قبر حسین مشرف میشوند از روی تهاون و تکاسل
آگاه باش بخدا قسم که اگر بدانید فضیلت زیارت را نه تهاون و نه تکاسل میکنید عرض کردم چه فضیلت دارد فرمود فضیلت
و خیر بسیار اول آنچه باو میرسد اینست که گناهان گذشته او بخشیده میشود و باو میگویند که از سر گیر عمل خود را و در خبر دیگر
از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و از جمله فقرات آن آنکه میفرماید به زیارت سعادت ثمره و لا تجفی التفریط
من اتی بحسین میفرماید سزاوار نیست تخلف کردن از زیارت او از چهار سال زیاده تر و در خبر عبد الملک از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند لا تدع زیارة الحسین بن علی ومر اصحابک بذلک یمد الله تعالی فی عمرک ویزید الله
فی رزقک ویحییک الله سعیدا ولا تموت الا شهیدا ویکتبک سعیدا حاصل مضمون آنکه میفرماید ترک مکن زیارت حسین بن علی را
و امر نما اصحاب خود را که زیارت آن حضرت بروند تا حق تعالی عمر ترا طولانی نماید و روزی ترا زیاده گرداند و زنده دارد ترا به سعادت
و نمیری مگر شهید یا آنکه سعید نوشته شوی و در خبر دیگر است از حضرت صادق علیه السلام قال لعلی بن میمون بلغنی
ان اناسا من شیعتنا تمر بهم السنة والسنتان واکثر من ذلک لا یزورون الحسین بن علی علیهما السلام قلت انی
لاعرف اناسا کثیرا بهذه الصفة فقال اما والله لحظهم اخطئوا وعن ثواب الله زاغوا وعن جوار
محمد واله فی الجنة تباعدوا قلت یا ابن رسول الله فان اخرج عنه رجلا یجزی ذلک عنه قال نعم وخروجه
بنفسه اعظم اجرا وخیرا له عند ربه حاصل مضمون آنکه علی بن میمون میفرماید خبر رسیده بمن که جمعی از شیعیان ما یکسال و دو سال
یا زیاده تر از این بایشان میگذرد که حسین بن علی را زیارت نمیکنند عرض کردم مردمان بسیاری میشناسم که باین صفت چنانند
فرمود قسم بخدا که در حظ خود ایشان خطا کرده اند و از ثواب خدا میل گشته اند و از جوار محمد در بهشت دوری کرده اند
عرض کردم هرگاه یکی از آنها را من از جانب خود بیرون آورم این منفعت از او بیرون میآید فرمود بلی لیکن خود بنفس خود
بیرون آید مثل در اجر نزد پروردگار بهتر است تذنیب بدانکه اخبار قریب باین مضامین در فضیلت زیارت
بسیار است و بعضی از آنها اشاره شد و همه اخبار که در اینجا ذکر کرده و آنچه ذکر گذشته که مناسب مقامات دیگر
زیاد تر میشود و چند اخبار با مقام دلالت دارد و حرام بودن ترک زیارت سید الشهدا یا علت و بدون جهت یا دلالت دارد
باشد کراهت نمیکند دلالت دارد در وجوب زیارت و فرض او بالالزام یا استحباب موکد که در میان مستحبات موکد
موکد تر نباشد و تحقیق مسئله بر مراتب حرمت نیز آنکه اخبار را بظاهر خود بگذاریم یا مراتب کراهت ظاهر است که
مرتبه آنکه ترک بکند زیارت آن حضرت را بر سول خدا و ائمه معصومین گشته مراد آنکس است که در همه عمر ترک کرده باشد زیارت را
و ممکنست آنکه گفته شود که این همان مرتبه است که مستغنی است بحرمت و ادعای آنکه اجماع منعقد است بر خلاف این
در غایت اشکالست چنانکه بر شخص با فطانت مخفی نیست بعد از آن که ظاهر آنست که فرق گرفتن در این مقام یعنی در صورت ترک زیارت
در همه عمر رفع میکند حرمت یا کراهت شدیده را بخلاف باب گرفتن در غیر این صورت تامل نما مقدمه سیم در ذکر
اخباریست که صراحة دلالت دارد بوجوب زیارت سید الشهدا و ائمه علیهم السلام بر شیعه بتحقیق جمله از این اخبار در مقام
دوم ذکر کرده ایم و از آنها است خبر محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام قال مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین
فان اتیانه مفترض علی کل مؤمن یقر للحسین علیه السلام بالامامة حاصل مضمون آنکه فرموده امر
نمائید شیعیان ما را بزیارت قبر حسین زیرا که زیارت آن حضرت واجب است بر هر مؤمنی که اقرار دارد بامامت حسین علیه السلام
و در خبر دیگر از ابن مسلم و او هم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده مروا اتیانه یزید فی الرزق ویمد فی
العمر ویدفع السوء ومفترض علی کل مؤمن یقر للحسین علیه السلام بالامامة من الله تعالی حاصل معنی آنکه زیارت او روزی را
زیاده میکند و عمر را طولانی و بلا را دفع میکند و واجب است بر هر مؤمنی که اقرار کند بامامت حسین علیه السلام از جانب
خدا و شیخ مفید در کتاب ارشاد از حضرت صادق روایت کرده زیارة الحسین بن علی علیهما السلام
واجبة علی کل مؤمن یقر للحسین علیه السلام بالامامة من الله عز وجل حاصل مضمون آنکه زیارت حسین بن علی

وجوبست بر هر مؤمنی که اقرار داشته باشد بامامت حسین از جانب خدا عزوجل و در خبرست از حضرت رضا علیه السلام
ان لکل امام عهدا فی عنق اولیائه وشیعته وان من تمام الوفاء بالعهد زیارة قبورهم الحدیث
حاصل مضمون آنکه بدرستی از برای هر امام پیمانیست در گردن دوستان و شیعیان خود و بدرستی از وفای بعهد زیارت
قبر ایشانست تذنیب بدانکه این اخبار اگرچه باصطلاح متأخرین اسناد ایشان صحت نه پیوسته الا اینکه صاحب وسایل
اخبار جمع کرده از کتب معتبره که اخبار آنها نزد متقدمین و متوسطین علمای معتبرست و همچنین نزد جمعی از محققین متأخرین
علاوه براین سند بعضی از اخبار هم تمام شد سابق در وقت نظر بجمله قواعد رجالیه از درجه صحت قاصرنیست بلکه آنچه میگوییم
که علم اجمالی داریم باینکه لا اقل یکی از این اخبار که صراحة دلالت بر وجوب دارد از معصوم صادر گشته و همچنین بیان
اخباریکه بعنوان منطوق یا فحوی دلالت دارد بر حرمت ترک زیارت در همه عمر یکی از آنها که از امام صادر شده باشد
بعبارت دیگر این مطلب چنانکه از آن اموریست که ثابت شده باخبار متواتره معنا همچنین از قبیل اموریست که ثابت شده
باخبار متواتره نفعا و مذکفته ما از آن اموریست که واضح میشود نزد هرکسیکه ملاحظه کند کلام ما را در مقامات متقدمه پس
باقی نمیماند در میان مگر احتمال اینکه گفته شود که ما نیافتیم کسیرا که تصریح کند بوجوب زیارت و حرمت ترکش در تمام عمر
و این احتمال هم ضعیف است زیراکه طریقه فعلیه و سیره و عادت ایشان قدیما و حدیثا که طایفه بعد از طایفه بزیارت
آنحضرت مشرف میشوند کفایت میکند از تصریح باین مطلب علاوه براینکه مصرح براین هم کم نیست چنانچه شیخ حر عاملی در وسایل
و فاضل مجلسی و دیگر کتب علماء و کتب نیکه قریب بعصر آنها هستند از اصحاب طریقه وسطی که باین اخبار یقین دارند و اصولیین که حیطه
مجموعیتی اینکه اقوی در نزد من حکم بحرمت ترک کلی زیارت سید الشهداء است بر هرکسیکه توانائی رفتن داشته باشد

**مقام چهارم** — در بیان اخباریکه دلالت دارد براینکه فرقی نیست مابین حالت امن و حالت خوف نسبت بزیارت
سید الشهداء علیه السلام چنانکه در روایتی است که از زراره نقل شده میگوید عرض کردم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام
ما تقول فیمن زار اباک علی خوف قال یؤمنه الله یوم الفزع الاکبر وتلقاه الملائکة بالبشارة ویقال له
لا تخف ولا تحزن هذا یومک الذی فیه فوزک حاصل مضمون آنکه چه میفرمائید در حق کسیکه با حالت خوف پدران ترا زیارت
میفرماید خداوند عالم او را از عذاب روز قیامت امان میدهد و ملاقات میکنند او را ملائکه در حالتیکه
بشارت دهنده اند باو و بوی میگویند مترس و محزون مباش این آن روزیست که در او رستکار خواهی شد و از کتاب
روایت شده قال قلت للصادق علیه السلام ان قلبی ینازعنی الی زیارة قبر ابیک واذا خرجت فقلبی وجل مشفق حتی
ارجع خوفا من السلطان والسعاة واصحاب المسالح فقال یا ابن بکیر اما تحب ان یراک الله فینا خائفا اما تعلم
انه من خاف لخوفنا اظله الله فی ظل عرشه وکان محدثه الحسین علیه السلام تحت العرش وآمنه الله من افزاع یوم
القیامة حاصل معنی آنکه میفرماید عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که میل قلبی مرا حرکت میدهد بزیارت قبر پدرت
و هنگامیکه بیرون میآیم تا وقت مراجعت از سلطان و از آدمهای او دلم خائف است فرمود ای پسر بکیر آیا دوست نمیداری که
ببیند ترا خدا در راه ما ترسان آیا نمیدانی هرکسیکه در راه ما با ترس رود خداوند تعالی در سایه عرش خود باو جا
میدهد و در زیر عرش با حضرت حسین هم صحبت میشود و از فزعهای روز قیامت در امان باشد و اگر خوف باو روی دهد ملائکه
با وی تسکین قلب میدهند به بشارتها و یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند قال قلت زیارة
الحسین علیه السلام فی حال التقیة فقال اذا اتیت الفرات فاغتسل ثم البس ثوبیک الطاهرین ثم تمر بالقبر
فقل صلی الله علیک یا ابا عبد الله ثلاثا تجزیک حاصل معنی آنکه میگوید پرسیدم از کیفیت زیارت حسین در حال تقیه حضرت
فرمود هنگامیکه رسیدی بکنار فرات غسل میکنی پس از آن میپوشی دو رخت پاکیزه خود را پس از آن میآئی بسوی قبر در آنجا بگو
صلی الله علیک یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا ابا عبد الله و از محمد بن مسلم نیز از حضرت صادق حدیث طویلی روایت کرده
که از بعض فقرات او اینست قال قال لی هل تأتی قبر الحسین علیه السلام قلت نعم علی خوف ووجل فقال ما
کان من هذا اشد فالثواب فیه علی قدر الخوف ومن خاف فی اتیانه آمن الله روعته یوم یقوم الناس لرب العالمین
وانصرف بالمغفرة وسلمت علیه الملائکة وزاره النبی صلی الله علیه وآله ودعا له وانقلب بنعمة من الله وفضل لم یمسسه سوء حاصل معنی آنکه میگوید حضرت

بمن فرمود آیا زیارت میکنی قبر حسین علیه السلام را عرض کردم بلی با ترس و خوف حضرت فرمود هر قدر که خوف بیشتر ثواب شما بقدر
خوف است هر کسی در راه او خوف کشد در روز قیامت خایف نمیشود و خدا او را امان میدهد و برمیگردد در حالتیکه گناهان
او بخشیده شده و ملائکه بر او سلام میدهند و پیغمبر او را زیارت میکند و با جنت فضل خدا برمیگردد در حالتیکه بدی
باو نمیرسد و متابعت کرده رضای خدا را تا آخر حدیث **مقام پنجم** در بیان مطلوبیت زیارت سید الشهدا علیه السلام
اگرچه شخص باید از راه دریا برود در روایت ابی سعید از حضرت صادق علیه السلام وَمَن اَتَى قبر الحسين عليه السلام
فی سفینة فکفئت بهم سفینتهم نادی مناد من السماء طبتم و طابت لکم الجنة حاصل معنی اینکه سفر با کشتی
در راه زیارت بکشتی سوار شود و کشتی غرق شود منادی از آسمان ندا کند پاکیزه گشتید و گوارا باد برای شما بهشت و در
خبری عبد الله ابن حماد روایت کرده حاصل معنی آنکه میگوید حضرت صادق فرمود آیا بزیارت میکنید حسین را و سوار میشوید
بکشتی عرض کردم بلی فرمود آیا میدانید وقتیکه کشتی منقلب گردد ندا میکنند شما را پاکیزه گشتید و پاکیزه شد برای شما
بهشت فتدبر **مقام ششم** بدانکه عموم اخباریکه در مقام چهارم گذشت یعنی اطلاق آنها شامل است بهمه اقسام خوف مثل خوف
از جهة شماتت دشمنان و ترس از کشتن آنها بزوار و غارت کردن اموال آنها و انواع اذیت کردن از چوب زدن
و حبس نمودن و همچنین از جهة نامحرمی زنها از دزدان و راه زنان و امثال اینها پس همه این خوفها مشمول اخبار است
و همچنین اخبار شامل است باینکه خوف مظنون باشد بهر نوع ظن باید دید آیا حکم شامل است بصورت یقین بخوف از وقوع
اینگونه اموریکه اشاره بآنها شد ظاهر اینست که اخبار مذکوره بوی هم شمول دارد بلکه ممکنست اینکه گفته شود در صورتیکه
خوف بهلاکت مرتبه یقین برسد اخبار شامل آنصورت نیست و اما صورت خوف بجهة تلف بعضی از اعضا مثل چشم و گوش
و دست و پا و امثال اینها حکم هلاک نفس دارد یا نه پس در وی اشکالیست و حکم بعدم الحاق و جاری ای حکم اطلاق اخبار در نظر
اقوی میباشد و مؤید گفته ماست آنچه واقع میگشت در زمانهای دولت بنی امیه و دولت بنی عباس لاسیما در عهد متوکل عباسی
که بحکم آن ملعون دست و پای زوار را قطع میکردند و چشمهای ایشان را در میآوردند با وجود این امام و وکلای او منع
نمیفرمودند زوار را از مشرف شدن بزیارت قبر سید الشهدا و خبر مفضل در بعضی مجالس ذکر خواهد شد که در ضمن آن فرمود
او هنگامیکه زوار بقبر شریف رسیدند قال الله تبارک و تعالی لهم اولیائی قد ظلمتم و ذللتم و اضطهدتم ادعونی
استجب لکم حاصل معنی آنکه خدای تعالی بآنها خطاب میفرماید که دوستان من دوستان من مظلوم گشتید و ذلیل شدید و مقهور گشتید بخوانید
مرا و دعا کنید تا مستجاب کنم و تأیید باین فقره ظاهر است و اما قول باینکه صورت ظن بقتل و هلاک از آن جهة بالتبع که ساقط
نمیشود بآن صورت جاری هر دو مقام باینکه مراد نیست از آن اخبار نظر بقاعده عقلیه قطعیه و همچنین قاعده شرعیه پس
اینقول جلوه ندارد دیگر در پیش نظرهای جلیه نظرهای دقیق چنانکه مخفی نیست وجه وی بر کسیکه تأمل کند **مقام هفتم**
در اشاره باخباریست که دلالت دارد در اینکه زنان مثل مردانند در باب استحباب مشرف شدن بزیارت سید الشهدا
و سایر ائمه هدی اگرچه مستلزم شد بسفر بعید و خبر ام سعید احمسیه است کنت عند ابی عبد الله عليه السلام وقد بعثت
من یکتری لی حمارا الی قبور الشهداء فقال ما یمنعک من زیارة سید الشهداء قلت ومن هو قال الحسين عليه السلام قالت
قلت وما لمن زاره قال حجة وعمرة مبرورة ومن الخير كذا وكذا ثلث مرات بيده وفي رواية
حاصل مضمون اینکه میگوید بودم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام فرستاده بودم کسیرا که برای من الاغی کرایه نماید تا
بقبور شهدا مشرف شوم حضرت فرمود چه چیز مانع تو میشود از زیارت سید الشهدا عرض کردم که بشهدا فرمود حسین میگویم عرض کردم
چه ثواب میدهند بکسیکه زیارت کند او را فرمود ثواب حج و عمره مقبوله و از خیر بقدر نعقید سه مرتبه بدست خود اشاره
در روایت دیگر ام سعید نقل کرده دخلت علی جعفر الصادق و قد دخلت علیه الجارية فقالت قد جئتک بالدابة
فقال یا ام سعید ای شیء هذه الدابة این تبغین تذهبین قلت ازور قبور الشهداء فقال اما تعجبكم يا اهل
العراق تأتون الشهداء من سفر بعيد وتتركون سيد الشهداء لا تأتونه قالت قلت له من سيد الشهداء فقال
الحسين بن علي قلت اني امرأة فقال لا بأس لمن كانت مثلك ان تذهب اليه وتزوره قالت قلت اي شيء لنا
في زيارته قال تعدل حجة وعمرة واعتكاف شهرين في المسجد الحرام وصيامهما وخيرها قالت وبسط يده

حقتها ثلث مرات الحدیث حاصل مضمون آنکه میگوید بخدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شده بودم
کنیزم آمد بمن گفت مرکب آورده‌ام حضرت فرمود ای ام سعید این اسب برای چه خواسته کجا میروی عرض کردم بزیارت قبور شهدا
حضرت فرمود چه قدر عجیب است کار شما ای اهل عراق از سفر دور بزیارت شهدا میآئید و ترک مینمائید زیارت
سید الشهدا را میگوید عرض کردم کیست سید الشهدا فرمود حسین بن علی عرض کردم من زنم گفت پس فرمود کسی مثل تو
که بروی بخدمت او بزیارت او میگوید عرض کردم چه ثواب برای ما در زیارت او فرمود معادل حج و عمره و اعتکاف دو ماه
در مسجد الحرام با روزه‌اش و از آنجا هم بالاتر میگوید پس حضرت دستش را سه مرتبه گشوده و جمع نمود و در خبر دیگر باز از و
نقل شده قالت قلت لابی عبد الله علیه السلام یا ام سعید تزور قبر الحسین علیه السلام قالت قلت نعم قال
یا ام سعید زوریه فان زیارة الحسین واجبة علی الرجال والنساء حاصل معنی آنکه میگوید حضرت صادق بمن فرمود ای
ام سعید زیارت میکنی قبر حسین را میگوید عرض کردم بلی فرمود ای ام سعید زیارت کن او را زیرا که زیارتش واجب بر مردان
و زنان تا آخر حدیث **فذلک** بدانکه این اخبار را این قولویه بطریق متعدده و اسانید کثیره روایت نموده و شیخ صدوق
بعضی از آنها را در ثواب الاعمال ذکر کرده پس این اخبار از آن جمله است که اشعار میشود دلالت بر آنها در ترغیب حکم پس
میگوئیم بودن زنان مثل مردان در جمیع ابواب زیارت و مقامات آنها از آن جمله است که ادله اشتراک در تکلیف
دلالت دارد علاوه عمومات وارده در باب زیارات و کلام در اینست که آیا زیارت زنهای شوهردار موقوف
باذن شوهران است یا نه آنچه از این اخبار استفاده میشود و مثل بعضی از عمومات عدم توقف و حکمت تفصیل در مسئله بیان
اینکه گفته شود زیارت زنان در دفعه اول موقوف نباشد بر اذن و تطوع استی باینکه بعضی از تفاصیل دیگر بیاید انشاء الله تعالی

**مقام هفتم** در بیان اخبار است که دلالت دارد بر اینکه در زیارت حسین علیه السلام پیاده راه رفتن فضیلت
از سوار که شیخ طوسی بسند خود از ثویر ابن ابی فاخته از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده من خرج من منزله
یرید زیارة الحسین علیه السلام ان کان ماشیا کتب الله له بکل خطوة حسنة وحط بها عنه سیئة وان
کان راکبا کتب الله له بکل حافر حسنة وحط عنه بها سیئة حتی اذا صار بالحائر کتبه من الصالحین واذا
قضی مناسکه کتبه الله من الفائزین حتی اذا اراد الانصراف اتاه ملک فقال انا رسول الله ربک یقرئک السلام
ویقول لک استأنف فقد غفر لک ما مضی حاصل معنی آنکه هر کس بعزم زیارت حسین از منزل خود بیرون آید هرگاه
پیاده باشد مینویسد خدا تعالی بهر قدمش حسنه و محو میکند بهر قدم از او گناهی و هرگاه سوار باشد مینویسد خدا تعالی بهر قدم اسب او
حسنه و محو میکند بهر قدمش گناهی تا برسد بقبر حسین علیه السلام خدا تعالی او را از صالحین مینویسد زمانیکه زیارت را بجا آورد
خدا تعالی او را از رستگاران مینویسد و وقتیکه اراده مراجعت نمود ملکی میآید و میگوید من فرستاده خدایم پروردگارت
بتو سلام میرساند و میفرماید از سر بگیر که گناهان گذشته تو بخشیده شد و شیخ صدوق در ثواب الاعمال و ابن قولویه در کامل
همین روایت را نقل کرده و در خبر دیگر از آن حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال ان الرجل لیخرج الی
قبر الحسین علیه السلام فله اذا خرج من اهله باول خطوة مغفرة ذنوبه ثم لم یزل یقدس بکل خطوة حتی
یأتیه فاذا اتاه ناجاه الله تعالی فقال عبدی سلنی اعطک ادعنی اجبک الحدیث حاصل معنی آنکه
میفرماید بدرستی که هرگاه کسی بزیارت قبر حسین از خانه خود بیرون آمد اول قدمی که برمیدارد خدا گناهان او را می‌بخشد پس از آن
بهر قدمی ثواب تسبیح و تقدیس مینویسد تا اینکه برسد بحرم آنحضرت وقتیکه بآنجا رسید خدا تعالی خطاب میفرماید بنده من
از من بخواه تا عطا کنم و دعا کن تا مستجاب نمایم و در خبر ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و هو کقوله من
اتی قبر الحسین علیه السلام ماشیا کتب الله له بکل خطوة الف حسنة ومحی عنه الف سیئة ورفع
له الف درجة فاذا اتیت الفرات فاغتسل وعلق نعلیک وامش حافیا وامش مشی العبد الذلیل فاذا اتیت
الحائر فکبر اربعا ثم امش قلیلا ثم کبر اربعا ثم ائت رأسه فقف علیه فکبر اربعا وصل عنده وسل الله حاجتک الحدیث
حاصل معنی آنکه آنحضرت میفرمود هر کسیکه بقبر حسین پیاده بزیارت آید مینویسد خدا تعالی بهر قدمی هزار حسنه و محو میفرماید
از او هزار گناه و بلند میکند برای او هزار درجه و وقتیکه رسیدی بکنار فرات غسل نما و نعلین خود را از پا

پرون کن و پا برهنه بروش بندهٔ ذلیل و فقیر بکار رسیدی چهار مرتبه الله اکبر بگو پس از آن کمی راه رفته باز چهار مرتبه
تکبیر بگو تا آنکه برسی بالای سر در آنجا توقف نموده چهار تکبیر بگو و از خدا حاجت خود را طلب و از علی بن میمون از حضرت صادق
روایت نموده قال یا علی زر الحسین و لا تدعه قلت ما لمن اتاه من الثواب قال من اتاه ماشیا
کتب الله له بکل خطوة حسنة حاصل معنی آنکه پیغمبر یا علی زیارت کن حسین را و ترک مکن عرض کردم چه ثواب برای زائر او
ثواب فرمود هر کسیکه زیارت کند او را پیاده مینویسد خدا تعالی بهر قدمش حسنه و محو میکند سیئه و بلند کرده میشود از برای او درجه
و در خبر سیم نیز از حضرت باقر علیه السلام در فضل زیارت حسین قال ان الماشی لیکتب له بکل خطوة الا کتب الله له حسنة و محی عنه سیئة
حاصل معنی آنکه پیغمبر هیچ بندهٔ بزیارت او پیاده و قدمی برنداشته مگر آنکه خدا تعالی بهر قدم او حسنه مینویسد و گناهی محو
میفرماید و در خبر ابی سعید مدائنی است که گفت داخل شدم بخدمت صادق علیه السلام در حالتیکه نشسته بودند از آنحضرت شنیدم که میفرمودند من
اتی قبر الحسین ماشیا کتب الله له بکل خطوة و بکل قدم یرفعها و یضعها عتق رقبة من ولد اسمعیل
حاصل معنی آنکه هر کس پیاده بزیارت حسین آید هر قدمی که بر میدارد و میگذارد خدا تعالی مینویسد برای وی ثواب یک
بنده آزاد کردن از اولاد اسمعیل تذنیب بدانکه در سر فضیلت پیاده بزیارت مشرف شدن از سواره که محتاج
ببیان نیست بجهة اینکه افضل اعمال آنست که زحمت او زیادتر باشد و این نحو بزیارت مشرف شدن اندر راههای
دور و نیست بکسانیکه عادت شان پیاده راه رفتن نیست در حقیقه آثار صدق قول او است که بسید الشهدا عرض میکند یا لیتنی
کنت معکم فافوز فوزا عظیما و بعلاوه این پیاده رفتن یا از جهة فقر و عدم استطاعت است و یا از جهة حقیر شمردن ارادت خود را در
زیارت سلطان اقالیم مروت و رحمت و آفتاب فلک عصمت و شهادت بهر حال که متحمل میشود در راه زیارت رنج پیادگی
و مشقتهای بسیار خوشا بحال هر دو فرقه اما اولی آنها زیارت آنها زیادتر است که از کثرت شوق محبت برانگیخته شده که
که همت شما بزیارت میبندد پس مستعد میکنیم عنوان علیحده و مقام مستقل آن قسم زواریکه از شوق سر از پا ندانسته برای
بر پیادگان روزها اذیت نماید و دلهای آنها را بحرفهای ناهموار در حین احتیاج آنها بسؤال بشکند پس چه قدر جاهل است
او وقتیکه فقرای پیاده زوار در مقام ضرورت و حاجت آبروی خود را بسؤال از او ذلیل نمایند در آنحال بوی میگوید که تو
که گفته بود باین نحو که این بزیارت بیائی و چرا با این حالت پریشانی از خانه و وطن خود بیرون آمدی و این جاهل غافلیست
از زیادتی که بهمین او درجه آنسرور زیرا بدرستیکه آن فقیر پا پیاده از اول میداند که امر او در آن سفر بسؤال و ذل
خواهد رسید از ذل نفس خواهد بود و با وجود این شوق و عشق ناشی از کثرت محبت و مودت او را حرکت میدهد که خود را
بقول آنحضرت و حقارت علاوه بر آن رنجها و مشقتها و دردهای بسیار رسانیده اما فرقه دویم آنها هم در حقیقه خود را
شبیه میکنند بفقرا و مساکین و آرزو میکنند اینکه برسند در ثواب بدرجه و مرتبه فقرا و اینکه هر چند آنها را خدا نعمتهای
و حجج طاهرین را بنهایت ذلت تا داخل مضمون فرمایش حضرت صادق علیه السلام بوده باشند که فرموده من اتاه
علیه السلام احتسابا لا اشرا و لا بطرا و لا ریاء و لا سمعة محصت عنه ذنوبه کما یمحص الثوب فی الماء فلا یبقی علیه دنس
و یکتب له بکل خطوة حجة و کلما رفع قدمه عمرة حاصل معنی آنکه هر کسیکه بزیارت حسین مشرف شود برای خدا نه از روی
تکبر و تفرج و ریا بلکه بحسب لله از گناهان خود پاک میشود چنانچه پاک میشود رخت در آب و چرکی در وی نمیماند و بهر قدم حج و
در نامه عمل او مینویسند تا آخر حدیث و مخفی نماند که اخبار این باب چنانچه شامل است بر پیاده رفتن تمام راه همینکه زائر
از خانهٔ خود پیاده بیرون آید تا برسد بکربلا همچنین مشتمل است بر پیاده و سواره رفتن و در این شمول اشاراتی هست و فروع
بسیاری در این مقام متصور است که ما اعراض کردیم از آنها و اکتفا نمودیم باشاره باصول کلیهٔ آنها باز مخفی نماند که شکی
نیست در اینکه از جمله افضل اعمال انفاقست بمساکین و فقرا در راههای زیارت خصوصا به پیادگان زوار زیرا که این
قسم انفاق داخلست بجملهٔ متعدده از عنوانها یکی عنوان ادخال سرور در قلب مؤمن که در فضیلت معادل کرده شده بزیارت
حسین علیه السلام شمرده شده و مثل سجده بنده بخدا تعالی درجات کرده چنانکه در اخبار معتبره وارد شده و یکی عنوان انفاق بزوار
در راههای زیارت که جمله کثیره از اخبار بر فضیلت وی دلالت است بتحقیق گذشت بعض آنها اشاره و تمام بیان آن
وی خواهد آمد زیرا مفاد این اخبار هر گاه بگوئیم که منحصر است انفاق بر پیادگان زوار لا اقل از اظهر افراد آنها

انفاق خواهد بود و حسین را اهل عنوان اَنَّ الْیَدَ الْمُعْطِی اَفْضَلُ مِنَ الْیَدِ الْآخِذَةِ یعنی دست دهنده افضلست
از دست گیرنده **مقام هشتم** در بیان اخباریست که دلالت دارد بر اینکه افضل اقسام زیارت زیارتیست
که از روی شوق و لله فی لله باشد و از روی محبت با اهل بیت بوده باشد و بعضی از این اخبار سابقا اشاره کردید و ابن بصیر
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند قال مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَكُونَ مَسْكَنُهُ الْجَنَّةَ وَمَأْوٰیهُ الْجَنَّةَ فَلَا یَدَعْ زِیَارَةَ
الْمَظْلُومِ وَمَنْ هُوَ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اَتَاهُ شَوْقًا اِلَيْهِ وَحُبًّا لِرَسُولِ اللهِ وَحُبًّا لِفَاطِمَةَ وَحُبًّا لِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اَقْعَدَهُ اللهُ عَلٰى مَوَائِدِ الْجَنَّةِ يَأْكُلُ مَعَهُمْ وَالنَّاسُ فِي الْحِسَابِ حاصل معنی آنکه هرکسی دوست دارد که مسکن و ماوای او در بهشت
باشد ترک نکند زیارت مظلوم را عرض کردم کیست مظلوم فرمود حسین هرکسیکه از روی شوق و محبت برسولخدا و فاطمه
و امیرالمؤمنین علیهم السلام زیارت نماید اورا خدا تعالی او را می نشاند در سر طعامهای بهشتی که با آن حضرات مشغول طعام
خوردن میشود در حالتیکه مردم در حساب فضل ابن عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال مَنْ
اَرَادَ اللهُ بِهِ الْخَيْرَ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحُبَّ زِيَارَتِهِ وَمَنْ اَرَادَ اللهُ بِهِ السُّوءَ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ
حاصل مضمون آنکه میفرماید هرکسیرا که خدا خواسته خوب شود و خیر باو محبت حسین و زیارت اورا در دل وی میاندازد
و هرکسیرا که اراده نمود خدا در حق وی خذلان و بدیرا در دل او بغض حسین و زیارتش نمودار میشود و زید شحام از حضرت
صادق علیه السلام روایت میکند مَنْ اَتٰى قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَشَوُّقًا اِلَيْهِ كَتَبَهُ اللهُ مِنَ الْآمِنِينَ وَاُعْطِيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ وَكَانَ تَحْتَ لِوَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتّٰى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَيُسْكِنَهُ فِي دَرَجَتِهِ اِنَّ اللهَ [illegible] حاصل معنی آنکه
هرکسی از روی شوق بزیارت قبر حسین مشرف شود خدا تعالی اورا در زمره اهل امان از آتش جهنم مینویسد و نامه عمل اورا
بدست راست میدهند و در تحت لوای حسین ابن علی داخل بهشت میشود و در جوار آنحضرت بوی مسکن میدهند
بتحقیق خدا استشنونده و دانا و ابن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده مَنْ اَتٰى قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ شَوْقًا اِلَيْهِ كَانَ مِنْ عِبَادِ اللهِ الْمُكْرَمِينَ وَكَانَ تَحْتَ لِوَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتّٰى يُدْخِلَهُمَا اللهُ الْجَنَّةَ جَمِيعًا حاصل مضمون آنکه
هرکسی از روی شوق بقبر حسین مشرف شود از بندگان گرامی خدا خواهد بود و در تحت لوای حسین ع تا داخل
بهشت شوند باهم و ذریح از آنحضرت روایت کرده وَاللهِ اِنَّ اللهَ يُبَاهِي بِزَائِرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْوَافِدِ اِلَيْهِ
الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ وَحَمَلَةَ عَرْشِهِ فَيَقُولُ لَهُمْ اَمَا تَرَوْنَ زُوَّارَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ اَتَوْهُ شَوْقًا اِلَيْهِ وَاِلٰى فَاطِمَةَ وَعِزَّتِي
وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي لَاُوجِبَنَّ لَهُمْ كَرَامَتِي [illegible] حاصل مضمون آنکه بدرستیکه خدا تعالی باثبات میفرماید بزوار
حسین بملائکه مقربین و بحاملان عرش خود و با نها میفرماید آیا نمی بینید زوار قبر حسین را که از روی شوق بزیارت او
و فاطمه آمده اند قسم بعزت و جلال و عظمت خود کرامتم را برای آنها واجب میکنم و دوست میدارم آنهارا
و هرون بن خارجه از حضرت صادق روایت کرده قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا لِمَنْ اَتٰى قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَائِرًا لَهُ
عَارِفًا بِحَقِّهِ يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللهِ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَقَالَ يَا هَارُونُ مَنْ اَتٰى قَبْرَ الْحُسَيْنِ يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللهِ وَ
الدَّارَ الْآخِرَةَ غَفَرَ اللهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ حاصل مضمون آنکه میگوید پرسیدم از آنحضرت در چه
ثوابست برای کسیکه برای خدا و روز جزا و عارف بحق شهیدان زیارت او را بعمل آورده باشد فرمود
یا هرون هرکه باین قصد زیارت کند خدا تعالی اورا می بخشد و ابن مسکان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللهِ اَخْرَجَهُ اللهُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَوْلُودٍ وَلَدَتْهُ اُمُّهُ وَشَيَّعَتْهُ
الْمَلَائِكَةُ فِي مَسِيرِهِ [illegible] اِلٰى اَنْ قَالَ وَسَاَلَتْ لَهُ الْمَغْفِرَةَ [illegible] حاصل مضمون آنکه هرکسیکه زیارت کند حسین را برای خدا
پاک میکند خدا تعالی اورا از گناهان خود مثل آن روزی که از مادر متولد شده و ملائکه اورا مشایعت میکنند تا اینکه
فرموده ملائکه طلب مغفرت میکنند برای او از پدر ذکرش و ندا میکنند اورا پاکیزه گشتی و پاکیزه گشته کسیکه
زیارت نموده اورا و اهل و عیالش محفوظ میشود و حذیفه ابن منصور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد
مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ لِلّٰهِ وَفِي اللهِ اَعْتَقَهُ اللهُ مِنَ النَّارِ وَآمَنَهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ وَلَمْ يَسْأَلِ اللهَ حَاجَةً

من

من حوائج الدنیا والآخرة الا اعطاه الحدیث هر کسیکه زیارت امام حسین را علیه السلام کند اورا میکند خدا تعالی اورا
از آتش جهنم و از فزع روز قیامت در امان و عطا میکند بجمیع سفرهای او و سوال میکند از خدا تعالی حاجتی از حوائج دنیا و آخرت مگر آنکه عطا
میفرماید باو و تحقیق این مرتبه شوق زیارت و بودن او واقف باو و جهت آن با چنین مرتبه بودن زائر عارف بحق سید
الشهداء است یعنی زمانیکه شخص زائر عارف شد بحق سید الشهداء اراده میکند از زیارت او که بجهت آنکه در زمان
و بجهة نسبت باین بودن زیارت از طریق شوق و میان بودن شخص عارف بحق سید الشهدا که از نزد بازش اراده کند
وجه آنرا اگرچه باین اینها در به و نظر عموم و خصوص من وجه است الا آنکه اخبار دیگر است که حکمت گفته شود مرتبه
شوق مرتبه ایست که شامل است بمرتبه معرفت و علاوه شدت محبت و در مقابل این شخص اینکه شخص زائر در معرفت
کامل باشد و دارای مرتبه شوق بوده باشد اگرچه او هم ثواب بسیار دارد و باو داده میشود آن آثاری که در اخبار باو وعده
شده از طول عمر و وسعت رزق و نحو آن و قضای حوائج الا آنکه باوجود اینها در فضل ثواب نمیرسد بدرجه آن
که از روی شوق و معرفت تامه بوده باشد و حکمت اینکه گفته شود مقابل زیارتیکه از روی شوق است عبارتست از آن
زیارتیکه قصد زائر خروج از عهده تکلیف بوده باشد نظر باینکه هر که حضرت حسین را زیارت نکند بتحقیق عاق شده رسول خدا
و ائمه معصومین یا زیارتیست که در او قصد زائر طول عمر و وسعت رزق و نحو آن و قضای حوائج و نحو اینها از آن
چیزهائیکه در اخبار وعده داده شده و یا زیارت کسیکه علاوه که بقصد زیارت مقاصد مباحه شرعیه را از جمله تجارت
و تحصیل علوم شرعیه و نحو اینها یا وجه عام است که شامل مذکورات وغیر اینها باشد و آن کسیست که قصد زیارت او خالص باشد
و هرگاه بگوئی که چرا اینکه مقابل این قسم زیارت زیارتیست که در خبر قدامه ابن مالک متضمن است آنرا من زاره
احتسابا لا اشرا ولا بطرا ولا ریاء ولا سمعة پس میشود این قسم زیارت از زیارت کسیکه از روی اشر و بطر و ریا و سمعه باشد
جواب گوئیم که این وجه ابدا وجهی ندارد زیرا که در اول عنوان شناختی که در انتظام فضل زیارات بیان میشود که زیارتی
که از روی ریا و نحو اینها باشد در او فضلی نیست ابدا مگر اینکه گفته شود آن زیارتیکه فضیلت ندارد آن زیارتیست که هم
در حالت قطع مسافت و هم در حالت زیارت از روی ریا و سمعه و نظیر اینها بعمل آید نه در حالت زیارت پس او
جمله زیارتیست که او هم فضل ثواب دارد بلکه شخص زائر زمانیکه در حالت زیارت یا قبل از زیارت از حالات
فاسده توبه نماید فضل ثواب بر متعلقات زیارت او مترتب میشود بعد مخفی نماند بر تو زمانیکه شخص زائر کسیکه از
اصحاب شرف و فضل باشد و از بزرگان قوم خود و از کسانیکه مردم بر افعال آثار او اقتدا میکنند و بجهة ترویج
زیارت قصد زیارت و سمعه نمود شکی نیست در اینکه این قسم ریا و سمعه فضیلت زیارت و ثواب وی ندارد بلکه
شکی نیست در رجحان این قسم از ریا و سمعه مگر اینکه گفته شود این قسم زیارت از ریا و سمعه شمرده نمیشود بعد مخفی نماند بر تو
که در اینجا فرعیست مثل اینکه زیارتی مشتمل بر ریا و سمعه آیا شخص زائر را از عهده تکلیف آن بیرون می‌آورد بنا بر آن قول که
زیارت حضرت سید الشهداء واجب بر مردان و زنان تا ذمه شخص زائر را بری میکند و اگر کسی بهمین زیارت ننماید بتحقیق عاق
شده برسول خدا و ائمه معصومین و او مستحق آتش جهنم است وغیر از این از لوازم مذکوره در اخبار و باین فرع هم امور بسیار
مترتب میشود در باب احکام فرعیه از نذر و عهد و یمین وغیر اینها از آن چیزهائیکه مخفی نماند بر شخص با فطانت پس اطراف
کلام را ملاحظه نما و غفلت مکن **مقام پنجم** در بیان اخباریست که دلالت دارد بر فضیلت انفاق در زیارت حضرت
حسین و سایر ائمه معصومین و همچنین در زیارت ختم المرسلین و در خبر اول آنست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
هذا فضل ما بین رسول الله صلی الله علیه وآله وصلاته وحرمت عینا ... على النار واعطاه
الله بكل درهم انفقه عشرة آلاف مدينة له في كتاب محفوظ وكان الله له من وراء حوائجه وحفظ كل ما خلّفه
ولم يسأل الله شيئا الا اعطاه ... محصل مضمون آنکه هر کسی قبر پدرم را زیارت نماید بتحقیق احسان و صله کرده برسول خدا
و با هم صله نموده و آتش جهنم بر چشمها و بدن او حرام شود و عطا میکند اورا خدا تعالی بعوض هر درهمی که مصرف کرده اورا
ده هزار شهر در کتاب محفوظ و حوائج اورا بر آورد و بازماندگان اورا حفظ نماید و چیزی از خدا نمیخواهد مگر آنکه عطا میکند
باو ... میکند اورا ... باندازه برای او و از حضرت صادق در حدیث طویلی روایت کرده ...

قال قلت له ما تقول فيمن ترك زيارته وهو يقدر على ذلك قال اقول انه قد عقّ
رسول الله صلى الله عليه وآله وعقّنا واستخفّ بامر هو له ومن زاره كان الله من وراء حوائجه وكفى ما اهمّه
من امر دنياه وانّه ليجلب الرزق على العبد ويخلف عليه ما انفق ويغفر له ذنوب خمسين سنة ويرجع الى
اهله وما عليه وزر ولا خطيئة الا وقد محيت من صحيفته الى ان قال ويحسب له بكل درهم انفقه عشرة آلاف درهم
ويدخر له ذلك فاذا حشر قيل له لك بكل درهم عشرة آلاف درهم وان الله نظر لك وذخرها لك عند الله حاصل مضمون آنکه میگوید پرسیدم از آنحضرت از کسیکه ترک
زیارت حضرت حسین را با آنکه قادر باشد برفتن حضرت فرمود که بتحقیق عاق شده رسول خدا و ما اهل بیت و حقیر شمرده امری را
که برای او فایده داشت و هر کسیکه زیارت نماید او را حقتعالی حوایج او را برآورده میکند و روزیش را بسوی وی میکشد
و هر چه انفاق کرده برای او میماند و گناه پنجاه ساله او آمرزیده شود و بسوی اهل خود مراجعت میکند در حالتیکه وزری
و خطیئه در ذمهٔ او نمانده و از نامهٔ عملش محو گشته تا اینکه فرموده هر درهمی که خرج کرده ده هزار درهم ذخیره میکند وقتیکه
در روز قیامت محشور شد باو میگویند که این ده هزار درهم برای تست که خداتعالی بجهة تو نگهداشته ذخیره نموده و هشام
ابن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ان رجلا قال له هل يزار والدك قال نعم ويصلى عنده و
خلفه ولا يتقدم عليه قال فما للمنفق في خروجه اليه والمنفق عنده قال الدرهم بالف درهم
حاصل مضمون آنکه شخصی خدمت حضرت کرد آیا پدر ترا زیارت کردن فرمود بلی نماز هم میکنی در پشت قبر آنحضرت لیکن
پیش روی نباید کرد عرض کرد چه ثواب دارد کسیکه در راه زیارت و نزد قبر انفاق نماید فرمود عوض یک درهم هزار درهم و ابن سنان از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ان اباه كان يقول في الحج يحسب له بكل درهم انفقه الف الف الذين
ينفقون في المسير الى ابيك الحسين فقال يا ابن سنان يحسب له بالدرهم الف والف حتى عد عشرة ويرفع له
من الدرجات مثلها ورضا الله خير له ودعاء محمد ودعاء امير المؤمنين والائمة عليهم السلام خير له حاصل مضمون آنکه
میگوید عرض کردم خدمت صادق که پدر بزرگوار تو فرمود در راه حج عوض هر درهمی که شخص انفاق میکند هزار درهم میرسد
پس چه فضیلت برای کسیکه در سفر جد بزرگوار تو حسین انفاق میکند فرمود یا ابن سنان عوض یکدرهم هزار هزار تا ده مرتبه
عطا میشود و مثل وی از درجات او بلند میشود و رضای خداتعالی بهتر است برای او و دعای حضرت محمد و ائمه
و امیرالمؤمنین علیهم السلام بهتر است برای او و صفوان جمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال قلت له فما لمن
صلى عنده ركعتين قال لم يسئل الله شيئا الا اعطاه قلت فما لمن اغتسل من ماء الفرات ثم اتاه قال
اذا اغتسل من ماء الفرات وهو يريده تساقطت عنه خطاياه كيوم ولدته امه قلت فما لمن جهز اليه ولم يخرج لعلة قال يعطيه الله بكل درهم انفقه مثل
احد من الحسنات ويخلف عليه ما انفق ويصرف عنه من البلاء مما قد نزل فيدفع ويحفظ في ماله حاصل مضمون آنکه
میگوید عرض کردم بحضرت که زیارت آنحضرت چه فضیلت دارد کسیکه نزد قبر آنحضرت دو رکعت نماز بجا آورد فرمود از خدا مسئلت نمیکند
چیزی را مگر اینکه عطا میکند باو عرض کردم چه ثوابست برای کسیکه از آب فرات بقصد زیارت غسل کند فرمود گناهان
او ریخته میشود مثل روزیکه از مادر متولد گشته عرض کردم چه ثوابست برای کسیکه تدارک سفر زیارت را ببیند و بجهة علتی
و مانعی نرود فرمود عطا میکند خداتعالی عوض هر درهمی که خرج کرده مثل کوه احد از حسنات و چند برابر آنچه خرج کرده
برای او بر میگرداند و بلائیکه نازل گشته دور میکند و رفع میکند و مالش را حفظ میکند **مقام دهم** در بیان اخباریست
که دلالت دارد بر کراهت حمل طعام لذیذ مثل گوشت و حلوا در سفر زیارت و استحباب اکتفا بر شیر و نظر روی در خبر معتبر است
قال الصادق عليه السلام لبعض اصحابه تأتون قبر الحسين عليه السلام فقال له نعم قال تتخذون لذلك
سفرة قال نعم قال اما لو اتيتم قبور آبائكم وامهاتكم لم تفعلوا ذلك قلت فاي شيء ناكل قال الخبز واللبن
حاصل مضمون آنکه حضرت صادق به بعضی از اصحاب خود فرموده آیا زیارت میکنید قبر حسین را عرض کردند بلی فرمود آیا
همراه خود سفرهٔ طعام لذیذ بر میدارید عرض کردند بلی فرمود هرگاه بزیارت قبور پدر و مادران خود میرفتید چنین کاری
نمیکردید راوی گوید عرض کردم پس چه بخوریم فرمود نان و شیر و در خبر دیگر حضرت صادق فرموده که بلغني ان قوما
اذا زاروا الحسين عليه السلام حملوا معهم السفر فيها الحلاوة والاخبصة واشباهها لو زاروا قبور احبائهم ما حملوا معهم هذا حاصل آنکه

انکه خبر رسیده بمن که جماعتی بزیارت حسین مشرف میشوند با خود سفره بر میدارند که در او کباب و حلوا و نحو اینها باشد با آنکه هرگاه
بزیارت قبور پدرشان بروند با خود برنمیدارند مثل و ورد و باز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده ان قوما
یزورون الحسین علیه السلام فیطیبون السفرة فقال اما لو زاروا قبور آبائهم ما فعلوا ذلک
حاصل مضمون آنکه بدرستی قومی زیارت میکنند قبر حسین را و طعامهای لذیذ با خود بر میدارند فرمود اگر چنانچه بزیارت قبور
پدران و مادران بروند چنین کار نمیکنند و مفضل بن عمر روایت کرده قال الصادق علیه السلام تزورون خیر من
ان لا تزورون ولا تزورون خیر من ان تزورون قال قلت قطعت ظهری قال تالله ان احدکم لیذهب الی
قبر ابیه کئیبا حزینا وتأتونه انتم بالسفر کلا حتی تأتونه شعثا غبرا الحدیث حاصل مضمون که
حضرت صادق علیه السلام فرموده اگر زیارت میکنید بهتر است که چنین زیارت نکنید و زیارت نکردن شما بهتر است
از زیارت کردن شما راوی گوید عرض کردم پشت مرا شکستی فرمود قسم بخدا که هرگاه یکی از شما بزیارت قبر پدرش برود در حال
حزن داندوه میرود و لیکن شما بزیارت آنحضرت میروید با طعامهای لذیذ زیارت نخواهد بود تا آنکه بروید در حالت پریشان
و غبار آلود تا آخر حدیث و باز در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست اذا زرت الحسین علیه السلام فزره
وانت حزین مکروب شعث مغبر جائع عطشان واسئله الحوائج وانصرف عنه ولا تتخذه وطنا یعنی هر وقتیکه اراده کردی زیارت
حسین را پس زیارت کن در حالتیکه محزون و غمگین و غبار آلود و گرسنه و تشنه باشی و حوائج خود را بخواه و مراجعت کن
و قبر او را وطن از برای خود قرار نده و باز در خبر دیگر از آنحضرت ان قوما اذا زاروا الحسین بن علی علیهما السلام
حملوا السفرة فیها الحلاوة والاخبصة واشباهها لو زاروا قبور احبائهم ما حملوا ذلک حاصل مضمون آنکه بدرستی قومی
که بزیارت حسین بن علی مشرف میشوند با خود سفرها بر میدارند که در آنها حلوا و طعامهای لذیذ دارند با آنکه هرگاه بزیارت
دوستانشان بروند با خود برنمیدارند چیزی تا آخر حدیث تذنیب بدانکه چون اخبار مقام نهم در مقام بیان
انفاق زایر بود بر نفس خود و متعلقان خود در ایام ذهاب و ایاب و توقف در کربلا از اینجهة عنوان کردیم مقام را
باین کوی که گذشت و عنوان نکردیم استحباب بسیاری انفاق را در راه زیارت سید الشهداء زیرا که اخبار مقام
دهم مؤید گفته ما بود بمعنی که افاده میکند انحصار عنوان را بگفته ما نه از اینجهة که کثرت انفاق بر خود و متعلقان خود
از اسراف و تبذیر است که هر دو در شرع شریف نهی وارد شده زیرا که دفع میکند این توجیه را اخباریکه در آداب سفر
وارد شده که دلالت دارد بر استحباب توسعه در انفاق بلکه ممکنست گفته شود که عموم بعضی از اخبار مقام نهم افاده
استحباب نفقه را بر فقرا از پیادگان زوار و غیر اینها و باین اعتبار صحیح است که مقام را عنوان کنیم باین عنوان که
مستحب است بسیار خرج کردن در راه زیارت حضرت سید الشهداء روحی له الفداء و در هر حال اخبار مقام
دهم فرقی نمیگذارد مابین قرب مسافت و دوری وی پس کسیکه مدت سفر او بحسب مسافت بقدر یکسال باشد مثل
کسیست که سفرش مدت یکروز گردد بعد بدرستی سیاق بعض اخبار این مقام مثل عموم علت که در بعض آنهاست چنانچه
افاده میکرد کراهت حمل سفره طعام لذیذ را همچنین افاده میکند کراهت گوشت و سایر طعامهای پختنی را در منازل و خوردن
آنها را بلکه کراهت میل نمودن اکل میوه جات لذیذ را هم بلکه تصریح شده بآنها بنفقه بعضی اخبار که عبارت از لحم مشوی
مگر اینکه گفته شود که کفایت میکند در حکم کراهت که مخالف است با حمل جواز بر محل نص و محل نص خبر و با خود سفره برداشتن است
که در او بریان و حلوا و شبه آنها باشد و اما پختن گوشت و نحو او از سایر طعامها در منازل و میل کردن از آنها و از
میوه جات که در راه است اینها مشمول حکم اخبار نیست در هر حال آنچه در این جنابها است از کراهت حمل مخصوص است
بزیارت سید الشهداء و اما زیارت حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و سایر معصومین سلام الله علیهم اجمعین پس حکم سفرهای آنها مثل سایر
سفرهاست در جواز حمل سفره و وسعت در انفاق بلکه استحباب اینها

## مقام یازدهم

اخباریکه دلالت
دارد بر قلت مدتیکه باید حضرت حسین را زیارت نمود و گذشت که ترک زیارت آنحضرت مکروه است از برای غنی و فقیر
از برای ایشان روایت از حضرت صادق روایت میکند قال حق علی الغنی ان یأتی قبر الحسین بن علی علیهما السلام فی السنة مرتین
وحق علی الفقیر ان یأتیه فی السنة مرة الحدیث سفر بر حق است بر غنی اینکه مشرف شود بقبر حسین در هر

دو دفعه و حق است بر توانگر اینکه زیارت کند او را در هر سال یکدفعه و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
قال ایتوا قبر الحسین علیه السلام کل سنة مرة فرموده زیارت کنید قبر حسین را سالی یکمرتبه و در خبر حلبی است
قال سألت الصادق علیه السلام عن زیارة قبر الحسین علیه السلام قال فی السنة مرة
قال انی اکره الشهرة الحدیث میگوید پرسیدم از حضرت صادق از زیارت قبر حضرت
حسین فرمود که در سالی یکدفعه زیرا که من ناخوش دارم شهرت را و در مرسل ابن عمیر است از صادق علیه السلام
حق علی الغنی ان یاتی قبر الحسین فی السنة مرتین یعنی حق است بر توانگر اینکه بیاید بقبر حسین در هر سال دو دفعه
و در خبر علی بن ابی حمزه است قال ابو الحسن علیه السلام لا تجفوه یاتیه الموسر فی کل اربعة اشهر والمعسر لا یکلف الله
نفسا الا وسعها الحدیث میگوید که حضرت ابو الحسن فرموده جفا مکنید بحضرت بلکه در هر چهار ماه یکبار بزیارت او مشرف
شود و فقیر را خدا تکلیف نمیکند کسی مگر بقدر وسعت و در خبر حلبی است میگوید پرسیدم از حضرت صادق از زیارت حسین فرمود
در هر سال یکدفعه زیرا که من از شهرت میترسم و در خبر عیص است از حضرت صادق قال سألته هل لزیارة القبر
من صلوة قال لیس له شیء مفروض قال و سألته فی کم یؤتی قال ما شئت الحدیث پرسیدم آیا زیارت
قبر نماز دارد فرمود از برای او چیزی واجب نیست میگوید پرسیدم از آنحضرت در چند مدت زیارت نمائیم آنحضرت را
فرمود هر وقت که خواستی و در خبر ابن میمون است که از حضرت صادق روایت کرده قال بلغنی ان قوما من شیعتنا
تمر علیهم السنة والسنتان لا یزورون الحسین بن علی علیه السلام اما والله لحظهم اخطأوا وعن ثواب الله زاغوا وعن جوار
محمد رسول الله صلی الله علیه وآله تباعدوا قلت له فی کم الزیارة قال یا ابن میمون ان استطعت ان تزوره فی کل شهر فافعل قلت لا اصل الی ذلک لانی
اعمل بیدی وامور الناس بیدی ولا اقدر ان اغیب عن مکانی یوما واحدا قال انت فی عذر ومن کان یعمل بیده وانما اعنی من لا یعمل بیده
ممن ان خرج کل جمعة هان ذلک علیه اما انه ما له عند الله من عذر ولا عند رسول الله صلی الله علیه وآله
من عذر یوم القیمة الحدیث حاصل مضمون آنکه میفرماید بمن رسیده که قومی از شیعیان ما یکسال و دو سال
میگذرد که حضرت حسین را زیارت نمیکنند آگاه باشید بخدا قسم که از نصیب خود خطا کرده اند و از ثواب خدا میل شده اند
و از جوار پیغمبر دور افتاده اند عرض کردم در چه مدت باید زیارت نمود آنحضرت را فرمود یا ابن میمون اگر استطاعت داشته باشی در هر ماه
یکمرتبه بزیارت آنحضرت بیا باید عرض کردم دستم نمیرسد زیرا که من بدست رنج خود کار میکنم و از جای خود نمیتوانم
غایب شوم حضرت فرمود تو از آنهائی که بدست خود کار میکنند معذوری و قصد من کسانی بود که بدست خود کار نمیکنند
بلکه هرگاه بخواهند هر جمعه بزیارت آنحضرت مشرف شوند سهل است و از برای چنین شخص نزد خدا و رسولش در روز جزا عذری نیست
و در خبر محمد بن مسلم است از حضرت صادق علیه السلام قال ... قبر الحسین علیه السلام ولو فی کل سنة مرة
میگوید شنیدم از آنحضرت میفرمود زیارت کنید قبر حسین را اگرچه در هر سال یکدفعه باشد و در خبر ... از حضرت صادق روایت کرده
قال قلت فمن یاتیه زائرا ثم ینصرف متی یعود الیه وفی کم یؤتی وکم یسع الناس ترکه قال لا یسع
اکثر من شهر واما بعید الدار ففی کل ثلاث سنین فما جاز ثلاث سنین فلم یأته فقد عق رسول الله صلی الله علیه وآله وقطع حرمته الا من علة
میگوید عرض کردم خدمت آنحضرت کسیکه بزیارت قبر حسین مشرف شود و برگردد که معاودت نماید در چند وقت و در چند وقت
و در چه مدت برای مردم ترک زیارت وسعت دارد حضرت فرمود زیاده از یکماه وسعت ندارد اما کسیکه منزلش دور باشد
در هر سه سال بزیارت آید و اگر چنانچه سه سال بگذرد و بزیارت نیاید بتحقیق عاق گشته رسول خدا و حرمت او را قطع نموده
مگر اینکه ترک او از جهت علت و عذری باشد و در خبر حلبی است از حضرت صادق علیه السلام قال قلت له انا نزور قبر الحسین علیه
السلام فی السنة مرتین او ثلاثا فقال الصادق علیه السلام اکره ان تکثروا القصد الیه زره فی السنة مرة قلت کیف اصلی
علیه قال تقوم خلفه عند کتفیه ثم تصلی علی النبی صلی الله علیه وآله وتصلی علی الحسین علیه السلام میگوید خدمت
آنحضرت عرض کردم که ما زیارت میکنیم حضرت حسین را سالی دو مرتبه یا سه مرتبه حضرت فرمود خوش ندارم که زیاده بروید
بزیارت آنحضرت بلکه زیارت کنید او را در هر سال یکدفعه عرض کردم چگونه باو صلوات بفرستم فرمود میایستی پشت
سر آنحضرت مقابل کتف او پس از آن صلوات بر پیغمبر میفرستی و در خبر عمر که بسند خود از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده در حدیثی که سزاوار نیست از برای مسلم که ترک کند زیارت قبر حسین را زیاده از چهار سال و در خبر ابی نابت از حضرت صادق که در خصوص زیارت حضرت حسین ع پرسید قال نعم لكم ان تأتيه العلم عن ابي الحسن في كل ... فرمود که معادل یک عمره است و سزاوار نیست ترک زیارت آنحضرت زیاده از چهار سال **مقام دوازدهم**
در بیان اخباریست که دلالت دارد باستحباب تکرار زیارت حضرت حسین ع بقدر امکان از حضرت صادق ع روایت شده

حق على الفقير ان يأتي قبر الحسين عليه السلام في السنة مرتين وحق على الغني ان يأتيه في السنة مرة
یعنی آنکه بقبر حسین ع مشرف شود سالی دو دفعه و حق است بر غنی که زیارت نماید او را سالی یکمرتبه

و در خبر ابی هارون میگوید قال ابو جعفر عليه السلام لمن سأله كم بينك وبين قبر ابي عبد الله فقلت يوم وبعض يوم فقال لو كان بيننا وبينه ما بينكم لاتخذناه هجرة حضرت امام محمد باقر از کسی پرسید که چه قدر مسافت است میان شما و قبر امام حسین عرض کردم مسافت یکروز حضرت فرمود هرگاه مسافت مابین بقدر مسافت شما بود هر آینه مکرر میرفتیم و در خبر محمد ابن حکیم از حضرت ابی الحسن من اتى قبر الحسين عليه السلام في السنة ثلاث مرات امن من الفقر یعنی هرکه بقبر حسین مشرف شود سالی سه دفعه از فقر و پریشانی ایمن میشود و در خبر ابن فرقد است قال قلت للصادق عليه السلام ما لمن زاره في كل شهر من الثواب قال له من الثواب ثواب مائة الف شهيد مثل شهداء بدر میگوید خدمت حضرت صادق ع عرض کردم چه ثواب دارد کسیکه در هر ماه زیارت کند حضرت حسین را فرمود ثواب صد هزار شهید با ... مثل شهدای بدر و در خبر دیگر از ابی هارون از امام محمد باقر علیه السلام است كم بينك وبين قبر الحسين عليه السلام قلت يوم للراكب ويوم وبعض يوم للماشي قال اتاتيه كل جمعة قلت لا الا في حين قال ما اجفاكم اما لو كان قريبا منا لاتخذناه هجرة اي هاجرنا اليه الحديث میگوید از من پرسید چه قدر مسافت است میان تو و قبر حسین عرض کردم برای سواره یکروز و برای پیاده یکروز و قدری بالا فرمود آیا در هر جمعه بزیارت آنحضرت مشرف میشوی میگوید عرض کردم مشرف نمیشوم مگر در پنج روز فرمود چه قدر جفا کردید بخودت اگر چنانکه نزدیک بود بما هر آینه زود زود میرفتیم **مقام سیزدهم** در بیان اخباریست که دلالت میکند بر استحباب شتاب کردن در زیارت حضرت حسین ع و در خبر هشام ابن سالم است در حدیث طویل از حضرت صادق ع روایت میکند انه قال له

رجل هل يزار والدك قال نعم ويصلى عنده وقال يصلى خلفه ولا يتقدم عليه قال فما لمن اتاه قال الجنة ان كان يأتم به قال فما لمن تركه رغبة عنه قال الحسرة يوم الحسرة قال فما لمن اقام عنده قال كل يوم بالف شهر قال فما للمنفق في خروجه اليه والمنفق عنده قال الدرهم بالف درهم قال فما لمن مات في سفره اليه قال تشيعه الملائكة وتأتيه بالحنوط والكسوة من الجنة وتصلي عليه ... ومن صلى عنده ركعتين لم يسأل الله تعالى شيئا الا اعطاه اياه قال فما لمن اغتسل من ماء الفرات ثم اتاه قال اذا اغتسل من ماء الفرات وهو يريده تساقطت عنه خطاياه كيوم ولدته امه قال فما لمن يجهز اليه ولم يخرج لعلة تصيبه قال يعطيه الله بكل درهم ينفقه مثل احد من الحسنات ويخلف عليه اضعاف ما انفق

حاصل مضمون آنکه شخصی از آنحضرت پرسید که آیا پدر ترا زیارت میتوان کرد و نماز پیش قبر او خوانده میشود فرمود پشت سر او نماز بگذارد و بر قبر مقدم نشود عرض کرد چه چیز است ثواب کسیکه بزیارت آنحضرت مشرف شود فرمود بهشت است اگر چنانچه بامامت او قائل شود پرسید چه چیز است کسیرا که ترک کند زیارت او را از روی بی میلی فرمود حسرت روز حسرت پرسید چه فضیلت است برای کسیکه در نزد قبر شریفش توقف نماید فرمود هر روزی هزار ماه حساب میشود پرسید چه ثواب است برای کسیکه در سفر زیارت آنحضرت انفاق کند فرمود عوض هر درهم هزار درهم پرسید چه فضیلت است برای کسیکه در سفر زیارت بمیرد فرمود مشایعت میکنند او را ملائکه و کفن و حنوط میآورند برای او از بهشت و نماز میخوانند برای او و ثواب بسیاری حضرت ذکر فرمود و هرکه نزد قبر آنحضرت دو رکعت نماز بخواند از خدا مسئلت نمیکند چیزی را مگر آنکه عطا ... پرسید چه ثواب است برای کسیکه غسل کند از آب فرات برای زیارت فرمود گناهان او ریخته میشود مثل آن روزیکه از مادر متولد شده پرسید چه ثواب است برای کسیکه تدارک سفر زیارت ببیند و بجهة علتی و مانعی

مشرف نشود فرمود عطا میکند خدا تعالی بهر درهمی که خرج کرده مثل کوه احد از حسنات و باز پس میگذارد چند مقابل
آنچه انفاق کرده است حدیث و این حدیث طویل است مشتمل بر ثواب بسیار

## مقام چهاردهم

در بیان کیفیت حالت در خصوص مجاورت نزد قبر سید الشهدا بدانکه اخبار در این مقام با هم تعارض دارد پس در
این مقام اولا اشاره میکنیم بوجود اخبار پس از آن بیان میکنیم آنچه مقتضای تحقیق است در تقریب آنکه بعضی از اخبار بر طرفین اشاره بسوی
آنها گذشت و در اینجا ذکر میکنیم بعض آن اخبار را که دلالت دارد بر فضیلت مجاورت و رجحان وی و از آنها است خبر اسحق بن داود

قال اتى رجل ابا عبد الله عليه السلام فقال له انى ميرت على كل شىء لى من فضة وذهب ومتاع
فقلت انزل مكة فقال لا تفعل فان اهل مكة يكفرون بالله قلت ففى حرم رسول الله صلى الله عليه وآله قال هم شر
قلت فاين انزل قال عليك بالعراق الكوفة فان البركة منها على اثنى عشر ميلا هكذا وهكذا والى جانبها قبر ما اتاه

میگوید مردی خدمت امام جعفر صادق آمد عرض کرد که من دستم از همه چیز کوتاه شده هر چه طلا و نقره داشتم غارت گشته و
املاک خود را فروخته ام آیا در مکه مقیم باشم فرمود نه زیرا که اهل مکه کافر بخدا آشکار عرض کردم در مدینه رسول خدا نازل باشم فرمود
آنها از اهل مکه شریرترند عرض کردم کجا نازل شوم و مقیم باشم فرمود بر تو باد بعراق کوفه زیرا که برکت تا دوازده میل
در اطراف اوست و در جنب او قبریست که هیچ مکروب و ملهوفی زیارت نمیکند او را مگر اینکه خدا او را از غمش خلاص
مینماید **تذنیب** در او بیان اجمالی است با نچه در مقام یازدهم و مقام چهاردهم بود بدانکه اخبار مقام
یازدهم در بدو نظر مشتمل است بعضی از اختلافات و مغایرات مثل آنکه بعضی از آنها متضمن است بر اینکه تکلیف غنی
بخروج او از عهده حقی که بر او ثابت است زیارت حضرت سید الشهدا را در هر سال دو دفعه و تکلیف فقیر و آنچه
خارج میشود به آن از ادای حقی که ثابت است بر او بزیارت کردن او در هر سال یکدفعه و بعضی از آنها دلالت دارد
باینکه جفا محقق میشود هرگاه زیارت نکند او را هر شخص غنی در هر چهار ماه و بعض از اینها دلالت دارد باینکه حد
معین خواه از برای غنی و خواه از برای فقیر در هر سال یکمرتبه است و علت او را امام علیه السلام بیان کرده باینکه بکراهت
و بعضی از آنها دلالت دارد باینکه در صورت قدرت در هر ماه بزیارت باید رفت اما برای کسیکه منزلش دور باشد
در هر سه سال یکدفعه و غیر از اینها از اختلاف که بدو نظر اختلاف نمودار است ولی بمقتضای تحقیق اینکه گفته شود
که همه این اخبار در وقت نظر بیک نظم و نسق اند و تعارضی ما بین اینها نیست بیان این مطلب آنکه مرد غنی عاق میشود
برسول خدا و ائمه علیهم السلام بجهة ترک او زیارت سید الشهدا را در همه عمر خود و همچنین ترک او زیارت آن حضرت را
زیاده از چهار سال و همچنین ترک کردن او زیاده از سه سال بلی عاق شدن مراتبی دارد در صورت اول شدت
دارد بر نحوی که امام حکم کرده او از اهل آتش است و مرتبه دویم قریب است بمرتبه اولی بخلاف مرتبه سیم بلحاظ حرمت یا کراهت
نسبت باین ترک سه ساله بریک طرز نیست بلکه بنظرهای متفاوت است و ممکن است گفته شود این دو مرتبه اخیری
با مرتبه اولی شریکند در قدح عدالت بنحوی که شخص بسبب ترک زیارت در این مدت مذکوره از عدالت خارج
میشود بعد بدانکه اخبار دلالت دارد بر اینکه هر قدر زیارت مکرر شود ثواب و درجه از برای شخص زیاده خواهد بود بی آنکه
فرق باشد ما بین مردان و زنان و ما بین نزدیکی مسافت و دوری او و بلحاظ فضیلت تکرار زیارت بعد زمان
از جهة حیثیت شکی نیست در او و از کثرت اخبار افاده میکند او را اخبار هر دو مقام یعنی مقام یازدهم و دوازدهم
علاوه کجا از عمومات و سایر اخبار ولیکن اول مرتبه که کراهت محقق میشود برای کسیکه منزلش نزدیک باشد ترک
کردن او است زیارت آن حضرت را زیاده از سه سال بلحاظ حرمت و همچنین کراهت از آن اموریست که
قابلیت ضعف و شدت داشته است پس بسبب اختلاف اینکه در مرتبه و قربیت و بعد و ابعدیت مختلف
میشود احکام وقتیکه همه اینها را ملاحظه کردی همه این اخبار را اگر در یک نسق و نظام دیگر مشتمل میشود چیزیکه موجب
اختلاف و تناقض نیست بلی باقی ماند در مقام اشکالی و آن اینست که امام علیه السلام در بعض از اخبار فرموده که زیارت
نمیکنید آن حضرت را مگر در هر سال یکدفعه زیرا که من ناخوش دارم شهرت این مطلب را چنانکه میخواهند خراب میکنند اساس
و بنای جمیع و توفیق مذکور را و این اشکال را دفع کند انشاء الله از بحث با فطانت مندفع میشود بیان مطلب اینست که احکام چنانچه

بلحاظ اختلاف امکنه و احوال مختلف میشود و همچنین بلحاظ ازمنه و اوقات هم اختلاف پیدا میکند پس میگوئیم اما ان تفصیلات
که در اخبار ذکر کردیم حکمش مرتب است مگر در صورت خوف و تقیه و نظائر اینها از اخبار که متضمن کراهت اتمام شهر زیارت مختص است
بزمان تقیه و خوف بر خود زائر بلکه بر قبر شریف از ظلم سلاطین جور بنی امیه و بنی عباس بلکه نظائر کفر و الحاد شاید بزمان صدور
اینطایفه از اخبار زمان تقیه و خوف که اشتهار زیارت بوده و بعد تحقق نماند بر تو بر یکی از اخبار مقام سیزدهم چه که آنها
مستند و موید بعض احکام مهمه مقامات سابقه بود مثل مقام نفاق و مقام تکرار زیارت و غیر اینها و همچنین افاده میکند
مطالب مهمه دیگر را مثل جواز نایب گرفتن در زیارت و ترتیب جمله از آثار بر آن نیابت مثل خلاصی از مرتبه عاق
شدن از آنکسیکه ترک کند زیارت را در عمر خود یا زیاده از چهار سال یا سه سال و غیر از این از سایر آثار و مثل
اینکه مجاورت در نزد قبر شریف از آن اعلیست که بحسب فضل و شرف محلی بالای وی منسوب بقبر حسین نباشد با اینکه
اقامه کردن در نزد قبر مطهر یعنی در کربلا وقتیکه بدرجه اقامه هزار ماه رسید مجاورت از آن اعلی میشود که در فضل و شرف
و درجه او رسیده اند مگر خدا تعالی و حجج طاهرین او بتحقیق دانستی اینکه در بعض اخبار مثل فرمایش هشام که هر گاه مثل شاد و دوم
در فرقت سکان هرآینه ناگهبرت میگردیم بزیارت بتحقیق دلالت میکند بفضل مجاورت بر نظر یعنی که اشاره کردیم باینکه هر روز
از او بمنزله اقامه هزار ماهست بحسب درجات عظیمه و ثوابهای بسیار و هر گاه بگوئی که سابقا اشاره کردی باینکه
این اخبار معارض است با اخبار دیگر نظر بر اینکه مشتمل است بعرفیش آنها وقتیکه اراده کردی زیارت امام حسین را پس
زیارت کن او را در حالتیکه محزون و غمگین هستی و از حد سنت کن حوائج خود را و مراجعت کن او دا و آنجا را از برای
خود وطن قرار مده و تحقیق وعده کردی که دفع کنی معارضه و تدافع را و ذکر نمائی وجه جمع و توفیق مابین اخبار را
جواب گوئیم که جمع و توفیق مابین این اخبار متصور میشود باقسام عدیده و طرق کثیره اول آنها اینست که حمل نمائی اخبار یکه دلالت
میکند بر استحباب مجاورت در کربلا و فضیلت یکی در آنها بنحو کفایت دویم اینکه گفته شود انچه که در اخبار نهی شده
مختص بحرم شریف است سیم اینکه مراد از اخباریکه نهی میکند توطن در آنجا سالست چنانچه در مجاورت مکه معظمه مجاورت
نکیرد چهارم اینکه گفته شود تفصیل در مسئله احسن وجوه و توفیق مابین اخبار است بیان مطلب اینکه بعضی از اخبار دلالت
دارد براینکه سزاوار است از برای زائر اینکه سید الشهدا را زیارت کند در حالت حزن و گرسنه و درد مند
و با خود بر ندارد سفره که در او ماکولات لذیذه باشد چنانکه دانستی و کافی علاوه میشود بر این اخبار آنچه وارد شده در نهی
از استعمال عطریات و سرمه چنانکه در خبر ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فَإِذَا أَرَدْتَ الْمَشْيَ
إِلَيْهِ فَاغْتَسِلْ وَلَا تَطَيَّبْ وَلَا تَدَّهِنْ وَلَا تَكْتَحِلْ حَتَّى تَأْتِيَ الْقَبْرَ الحدیث یعنی وقتیکه اراده کردی
زیارت او را غسل کن و عطر و روغن و سرمه استعمال مکن تا اینکه بزیارت قبر مشرف شوی و همچنین سزاوار است بشخص زائر
که مراجعت خواهد کرد بوطن خود در همان حالت و هیأت بوده باشد خواه در ایام اقامت او در کربلا و اوقات
زیارت سید الشهدا و خواه در زمان مراجعت بوطن همچنین سزاوار است اینکه مجاور کربلا ساکن آنجا هم بهمین کیفیت
و هیأت حزن بوده باشد تا خود را شبیه کند بملائکه اینکه ساکن کربلا هستند و در حرم شریف سید الشهدا زیرا که در بعضی
آنها دائم اوقات گریان و نوحه خوان و غبار آلود و محزون و غمگین هستند و باین حالت بودن در ایام مجاورت
از اینجهت نیست که مشقت دارد و بکار مردم از اینجهت امر نفرموده امام بتعجیل در مراجعت از کربلا تا دلهای آنها رقت
نگیرد پس این تفصیل چنانچه می بینید بهترین وجوه جمع و توفیق است حاصل آنکه هر کسیکه قادر باشد در همه ایام مجاورت بنا
ایام خود را شبیه کند بملائکه اینکه ساکنند در کربلا در نوحه کردن و گریه نمودن پس او از کسانیست که برای مجاورت
سزاوار است و ترجیح دارد مجاورت او در کربلا بر مراجعتش و از آن کسانی نیست که امام علیه السلام امر نموده آنها را در کربلا نمانند
و اگر چنانچه باین حالت نباشد پس بر اوست که حرکت نموده و مجاورت اختیار نکند و اگر بیان زیاده خواسته باشی در
پس نظر نما باین مقام دوم که بعد از این خواهد آمد **مقام یازدهم** در بیان اخباریست که متضمن است احوال
ملائکه اینکه ساکنند در کربلا و میکنند در حرم شریف و ملائکه اینکه فوج فوج برای زیارت نازل میشوند
و عروج میکنند از آنهاست آنکه در خبر هارون بن خارجه از حضرت صادق علیه السلام است

قال

قال وکّل الله بقبر الحسین علیه السلام اربعة آلاف ملک شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة فمن زاره عارفاً بحقه
شیّعوه حتی یبلغوه مأمنه وان مرض عادوه غدوة وعشیة وان مات شهدوا جنازته واستغفروا له الی یوم القیمة
حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرموده موکل فرموده خدا تعالی بقبر آنحضرت چهار هزار ملک غبار آلود و پریشان حال گریه میکنند براو
تا روز قیامت هر کسیکه زیارت کند او را عارف بحقه مشایعت میکنند او را ملائکه تا اینکه او را بوطن خود برسانند و هرگاه
ناخوش شود عیادت میکنند او را صبح و شام و هرگاه بمیرد بجنازه او حاضر میشوند استغفار میکنند برای او تا روز قیامت
و ابن ثعلب از حضرت صادق روایت کرده ان اربعة آلاف ملک عند قبر الحسین علیه السلام شعث غبر یبکونه الی
یوم القیمة رئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه ولا یودعه مودع الا شیّعوه
ولا یمرض الا عادوه ولا یموت الا صلوا علی جنازته واستغفروا له بعد موته حاصل مضمون آنکه چهار هزار ملک نزد قبر حسین علیه السلام هستند غبار
آلود و پریشانی ال گریه میکنند براو تا روز قیامت رئیس آنها ملکی است که او را منصور میگویند زیارت نمیکند آنحضرت را
کسی مگر اینکه استقبال میکنند او را و هیچ زائری وداع نمیکند آنحضرت را مگر اینکه مشایعت میکنند او را و ناخوش نمیشود
مگر اینکه عیادت او میکنند و نمی میرد مگر اینکه بر جنازه اش نماز میکنند و طلب مغفرت میکنند بعد از موت او و ابو بصیر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال وکّل بالحسین علیه السلام سبعون الف ملک شعث غبر یصلون علیه
منذ یوم قتل الی ما شاء الله یعنی قیام القائم ویدعون لمن زاره ویقولون یا رب هؤلاء
زوار الحسین علیه السلام افعل بهم وافعل بهم حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرموده موکل شده بقبر حسین هفتاد هزار ملک ژولیده
گرد آلود صلوات میفرستند باو از روز شهادت آنحضرت تا زمان قیام حضرت قائم و زوار او دعا میکنند عرض میکنند
پروردگارا اینها از زوار حسین علیه السلام اند احسان نما باینها و علی بن حمزه مثل این خبر را روایت کرده الا اینکه نقل کرده
یبکون علیه کل یوم شعثاً غبراً ... و در خبر اسحق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال ما بین
قبر الحسین علیه السلام الی السماء السابعة مختلف الملائکة یعنی از قبر حسین تا آسمان هفتم محل آمد
و شد ملائکه است و در خبر دیگر از حضرت محمد باقر علیه السلام روایت شده ان اربعة آلاف ملک شعث غبر یبکون
الحسین علیه السلام الی ان تقوم الساعة فلا یأتیه احد الا استقبلوه ولا یرجع احد الا شیّعوه ولا
یمرض الا عادوه ولا یموت الا شهدوه حاصل مضمون آنکه چهار هزار ملک گرد آلود و پریشانی ال بر حسین گریه میکنند تا روز قیامت
و کسی بزیارت آنحضرت مشرف نمیشود مگر اینکه استقبال میکنند او را و مراجعت نمیکند مگر اینکه مشایعت میکنند او را
و مریض نمیشود مگر اینکه عیادت میکنند او را و نمی میرد مگر اینکه بجنازه او حاضر میشوند و در خبر دیگر ان الحسین علیه السلام
لاکرم علی الله من البیت فانه فی وقت کل صلوة سبعون الف ملک شعث غبر لا تقع النوبة علیهم الی یوم القیمة
وان البیت یطوف به سبعون حاصل مضمون آنکه بدرستی حضرت حسین نزد خدا گرامی تر است از کعبه زیرا در وقت هر نماز
هفتاد هزار ملک پریشان و غبار آلود بزیارت او میآیند که دیگر تا روز قیامت نوبه بآنها نمیرسد و کعبه
طواف میکنند او را هر روز هفتاد هزار ملک و آورده در ... از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ان الله
خلق خلقاً اکثر من الملائکة وانه لینزل کل یوم من السماء و کل مساء سبعون الف ملک یطوفون بالبیت لیلتهم حتی
اذا طلع الفجر انصرفوا الی قبر النبی صلعم فسلموا علیه ثم یأتون قبر امیر المؤمنین علیه السلام فیسلمون علیه
ثم یأتون قبر الحسن فیسلمون علیه ثم یأتون قبر الحسین فیسلمون علیه ثم یعرجون الی السماء قبل ان تطلع الشمس
ثم تنزل ملائکة النهار سبعون الف ملک فیطوفون بالبیت الحرام نهارهم حتی اذا دنت الشمس للغروب
انصرفوا الی قبر رسول الله صلی الله علیه وآله فیسلمون علیه ثم یأتون قبر امیر المؤمنین فیسلمون علیه ثم
یأتون قبر الحسن فیسلمون علیه ثم یأتون قبر الحسین فیسلمون علیه ثم یعرجون الی السماء قبل ان تغیب
الشمس ... حاصل مضمون آنکه خلق نفرموده خدای تعالی مخلوقی زیاد تر از ملائکه و هر
نازل میشود هر روز و شب از آسمان هفتاد هزار ملک طواف میکنند خانه کعبه را از اول شب تا صبح و چونکه
صبح طلوع کرد برمیگردند بقبر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلام عرض میکنند پس از آن میآیند بقبر امیر المؤمنین

وسلام میکنند برا و پس از آن بزیارت قبر امام حسن ع و سلام میکنند بعد از آن بزیارت قبر حسین ع و سلام کرده عروج میکنند بآسمان قبل از آنکه آفتاب غروب کند و در خبر دیگر که در قبر آنحضرت چهار هزار ملک گرد آلود تا روز قیامت گریه میکنند بر آنحضرت و در خبر دیگر است از حضرت صادق علیه السلام که دور قبر آنحضرت هفتاد هزار ملک غبارآلود و پریشان احوال گریه میکنند براو تا روز قیامت و در خبر دیگر است از حضرت باقر علیه السلام ان حول قبره اربعة الاف ملک شعثا غبرا یبکونه الی یوم القیمة یعنی دور قبر آنحضرت چهار هزار ملک غمگین و گرد آلود گریه میکنند براو تا روز قیامت و ابن قولویه از حضرت صادق ع حدیثی نقل کرده که مضمونش اینست ان اربعة الاف ملک هبطوا یریدون القتال مع الحسین علیه السلام لم یؤذن لهم فی القتال فرجعوا فی الاستیذان فهبطوا وقد قتل الحسین علیه السلام فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة رئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه ولا یودعه مودع الا شیعوه ولا یمرض الا عادوه ولا یموت الا صلوا علیه واستغفروا له بعد موته الحدیث حاصل مضمون آنکه چهار هزار ملک نازل شدند بیاری حضرت حسین را آنحضرت تا ایشان اذن نداده مراجعت کردند تا تکلیف خود را بپرسند دوباره نازل شدند دیدند حضرت حسین برتبه شهادت رسیده پس ایشان گرد آلود تر و پریشان تر شدند و گریه میکنند براو تا روز قیامت و رئیس آنها ملکیست منصور نام هرکه زیارت میکند آنحضرت را مگر اینکه استقبال میکنند او را و وداع میکند آنحضرت را مگر اینکه مشایعت میکنند او را و مریض نمیشود از زوار مگر اینکه عیادت میکنند او را و نمیمیرد کسی از آنها مگر اینکه نماز میخوانند براو و طلب مغفرت میکنند بعد از وفات او تا آخر حدیث مقام شانزدهم در بیان اخباریست که دلالت دارد بفضل کربلا و شرف او و فضیلت تبرک خاک او و ابن ابی یعفور از حضرت صادق حدیثی روایت کرده از فضیلت زیارت قبر حسین و از جمله فقرات اوست قال والله لو انی حدثتکم فی فضل زیارته لترکتم الحج رأسا وما حج احد منکم ویحک اما علمت ان الله اتخذ کربلا حرما امنا مبارکا قبل ان یتخذ مکة حرما قال ابن ابی یعفور قد فرض الله علی الناس حج البیت من استطاع ولم یذکر زیارة قبر الحسین علیه السلام قال وان کان کذلک فان هذا امر جعله هکذا اما سمعت قول امیر المؤمنین ان باطن القدم احق بالمسح من ظاهر القدم ولکن الله فرض هذا علی العباد اما ان الاحرام لو کان فی الحرم لکان افضل لاجل الحرم ولکن صنع ذلک حاصل مضمون آنکه بگرفتم کندا هرگاه خبر دهم فضیلت زیارت او را بهر آینه البته حج را ترک میکردید و کسی از شما حج نمیرفت وای بر تو آیا نمیدانی که خدا کربلا را حرم مبارک و امن قرار داد پیشتر از آنکه مکه را حرم قرار دهد ابن ابی یعفور عرض کرد که خدا تعالی بر مردم حج خانه کعبه را واجب فرموده در صورت استطاعت و ذکر نفرموده زیارت قبر حسین را فرمود هرگاه امر چنین قرار یافته ایچ جز نیست چه اینچنین فرموده آیا نشنیده فرمایش حضرت امیر المؤمنین را که میفرماید باطن قدم سزاوارتر بود بمسح کردن از ظاهر قدم لیکن خدا تعالی چنان واجب نموده بر بندگان و آیا ندانسته که احرام هرگاه در حد حرم باشد افضل بود از جهت احترام حرم لیکن خدا تعالی قرار داده در غیر حرم و عمران یزید از حضرت صادق روایت نموده ان ارض الکعبة قالت من مثلی وقد بنی بیت الله علی ظهری یأتینی الناس من کل فج عمیق وجعلت حرم الله وامنه فاوحی الله الیها ان کفی وقری ما فضل ما فضلت به فیما اعطیت کربلاء الا بمنزلة الابرة غمست فی البحر فحملت من ماء البحر ولولا تربة کربلا ما فضلتک ولولا من تضمنه ارض کربلا ما خلقتک ولا خلقت البیت الذی افتخرت به فقری واستقری وکونی ذنبا متواضعا ذلیلا مهینا غیر مستنکف ولا مستکبر لارض کربلا والا سخت بک وهویت بک فی نار جهنم حاصل مضمون آنکه میفرماید زمین کعبه بمقام مفاخره آمد و گفت کیست مثل من با آنکه خانه خدا در من قرار داده شده که مردم از راههای دور بسوی من میآیند و حرم خدا و امن او در من قرار داده شده پس از جانب خدا ندا رسید آرام باش و ساکن شو نسبت فضل تو نزد فضیلتیکه بزمین کربلا عطا شده نیست مگر بقدر رطوبتی که سوزنی که در دریا فرو برند و آنرا بیرون آورند و اگر خاک تربت حسین نبود ترا فضیلت نمیدادم و هرگاه نبود آنکسیکه در کربلا بود خلق نمیکردم ترا و نه خلق میکردم خانه را که تو بآن افتخار میکنی پس قرار گیر در جای خود آرام بگیر و ذلیل و پست و متواضع باش و تکبر و استنکاف مکن بزمین کربلا

والا تراب میکنم که آتش جهنم سیاه زانم ابجار و و از علی ابن الحسین علیه السلام روایت کرده که اتخذ الله کربلا حرما قبل ان یخلق مکة حرما باربعة وعشرین الف عام وانها تزهر لاهل الجنة کالکوکب الدری الی آخر الحدیث ۱۳ حاصل مضمون اینکه پیغمبر خدا قرار داده زمین کربلا را حرم قبل از آنکه حرم اخذ کند بیت چهار هزار سال پیش و بدرستی زمین کربلا میدرخشد با اهل بهشت مثل ستاره درخشنده صفوان جمال از حضرت صادق روایت کرده ان الله تبارک و تعالی فضل الارضین والمیاه بعضها علی بعض فمنها ما تفاخرت ومنها ما بغت فما من ارض ولا ماء الا عوقبت لترک التواضع لله حتی سلط الله علی الکعبة المشرکین وارسل الی زمزم ماء مالحا فافسد طعمه وان کربلا وماء الفرات اول ارض واول ماء قدس الله تبارک و تعالی وبارک علیه فقال لها تکلمی بما فضلک الله فقالت انا ارض الله المقدسة المبارکة الشفاء فی تربتی ومائی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلک ولا فخر علی من دونی بل شکرا لله فاکرمها وزادها بتواضعها وشکرها لله بالحسین واصحابه ثم قال الصادق علیه السلام من تواضع رفعه الله ومن تکبر وضعه الله

حاصل مضمون اینکه پیغمبر فرمود بدرستی خدای تعالی زمین و اقسام آبها را تفضیل داده بعضی آنها را بر بعضی دیگر پس از آنها بعضی بمقام تفاخر آمده و بعضی از حد خود تجاوز کرده پس هیچ زمینی و آبی نمانده مگر اینکه بجهت ترک تواضع بعذاب گشته حتی آنکه مسلط فرمود خدای تعالی مشرکین را بر کعبه و آب شور را باب زمزم مخلوط نموده از آنچه طعم او فاسد گشته و اما کربلا و آب فرات اول آب و زمینی است که خدا پاک و مبارک خلق و بوی خطاب کرد که فضیلتی که خدا بتو عطا نموده پس زمین کربلا عرض نمود منم زمین خدا که مقدس و مبارک نموده مرا و شفا در خاک و آب من قرار داده فخر نمیکنم بلکه خاضع و ذلیل هستم نسبت بکسیکه این شرافت را بمن عطا فرموده و مفاخره نمیکنم با کسیکه در رتبه از من کمتر است بلکه شکر میکنم خدا را از آنچه خدای تعالی گرامی داشت او را و زیاد نمود فضیلت او را باینکه مدفن حضرت حسین و اصحاب وی قرار داد بجهت تواضع و شکر او پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود هرکسیکه تواضع کند بخدا خدا او را بلند میکند و هرکسیکه تکبر نماید او را پست میکند و عمر ابن ثابت از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده قال خلق الله کربلا قبل ان یخلق الکعبة باربعة وعشرین الف عام وقدسها وبارک علیها فما زالت قبل ان یخلق الله الخلق مقدسة مبارکة ولا تزال کذلک ویجعلها الله افضل ارض فی الجنة حاصل فرموده خدای تعالی کربلا را بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت کعبه و او را پاکیزه و مبارک قرار داده چنانچه قبل از خلقت مخلوقات آن زمین را پاکیزه و مبارک فرموده و خواهد بود و خدای تعالی او را بهترین زمین بهشت قرار داده و ابی حمزه ثمالی از علی ابن الحسین روایت کرده در قول خدای تعالی فحملته فانتبذت به مکانا قصیا قال خرجت من دمشق حتی اتت کربلا فوضعته فی موضع قبر الحسین علیه السلام ثم رجعت من لیلتها حاصل مضمون آنکه در تفسیر آیه شریفه فرموده جناب مریم از دمشق بیرون آمد تا رسید بکربلا و در مکان قبر مطهر وضع حمل نمود باز مراجعت نمود

تذنیب در ذکر نورانیت و بیان ملکوتیت متعلق باین دو مقام بدانکه آنکسیکه ساکن زمین مقدس کربلا و مجاور آن بقعه شریفه برای زیارت قبر سید الشهدا است سزاوار است اینکه متصف شود بصفات یکی از این دو قبیل ملائکه که ساکنین آن زمین مقدس و مجاورین بقعه مبارکه هستند یعنی بصفات آن چهار هزار ملک باشد که همه پریشان حال و گرد آلود و نوحه کننده و گریه کننده بر سید الشهدا علیه السلام است و علاوه براین صفت دیگری هم دارند که عبارت است از استقبال زوار و مشایعت آنها و عیادت مریضان آنها در هر صبح و شام و حاضر شدن بجنازه آنها و نماز کردن بر آنها و طلب مغفرت کردن برای آنها و یا بصفات ملائکه دیگر باشند یعنی آن هفتاد هزار ملک که همه پریشان حال و غبار آلود که از روز شهادت آنحضرت بروی صلوات میفرستند و دعا میکنند زوار او و عرض میکنند پروردگارا اینها زوار حسین علیه السلام اند احسان را بآنها شامل فرما پس شخص محب زینب صفات مذکوره کسب نمود شبیه میکند بسبب او خود را بیکی از آن دو قبیل ملائکه که در بقعه مبارکه هستند در صفات آنها پس خوشا بحال کسانیکه مجاورند و الا باید جد و جهد نماید در مراقبات آداب ظاهریه و شروط معنویه باطنیه که در باب زیارت مذکور است پس از آن بوطن خود مراجعت نماید خود

موثوبنا

بجهت اینکه شیعه کشته شده بلکه هفتاد هزار ملائکه بزیارت او هر شب نازل میشوند و بعد از زیارت بمنازل و جایگاه خود عروج نمیکنند پس باید ترسید کسیکه مجاور قبر سید الشهدا و ساکن بقعه مبارکه باشد از اینکه بسا دارد احترام مذکوره خود را فارغ گرداند و داخل تحت حزب اهل معاصی بشوند مثل اکثر اهل این زمان و غضب مجاورین که در آن زمین مقدسه بانواع معاصی و ذنوب مرتکب میشوند معصیت خدا که در سایر بلدان جرئت نمیکنند بارتکاب آن کسیکه در زمین معصیت بهیات سیئات چنانچه اعمال حسنه ثواب دارد همچنین معاصی و ذنوب در مکان شریف بعقوبات مضاعفه میکشد بجهت سلب تحقیق احترام این بقعه مقدسه و احترام آن بزرگوار که در این زمین خواب کرده و حاصل آنکه این نوع مجاورت نیست فایده ندارد بلکه باعث سخط و غضب خدا است پس لابد است اینکه مجاور صاحب بصیرت تامه و ملکه نورانیه ملکوتیه باشد تا قدر این زمین مقدسه و مدفون آنجا را بشناسد آیا نشنیده اید که بسیاری از علما و اخیار و صالحین فضلای ابرار که در این زمین مقدسه اجتناب مینمودند از ارتکاب مکروهات بلکه از آوردن بسیاری از مباحات و بعضی از آنها بلکه جمعی از آنها بول و غایط در این زمین نمیکردند بلکه بنظر داشتن حرم و حشمت و مثال این پس از آن میبردند بمکانی که خارج از حدود زمین کربلا بود خلا میکردند و از آنها داخل میشدند بحرم بکمال خضوع و خشوع و حضور قلب و جریان اشک از دیدها و تحقیق شنیده ام حکایت عجیبه و واقعه غریبه که پنجاه سال قبل اتفاق افتاد و حاصل او اینکه شخصی از زندگان هند بکربلا مشرف شد و از زمان ورودش بحرم مبارک حاضر نشد بلکه هر وقت که اراده زیارت میشود به پشت بام منزل خود میرفت عرض میکرد السلام علیک یا سید الشهدا و اهالی کربلا بین میآمد این خبر بنقیب آن زمان که سید جلیل آقا سید مرتضی بود بمنزل او آمده ملامت بسیاری نمود و امر نمود که بحرم حاضر شود آن شخص بسید عرض کرد ای نقیب الاشراف از من بیسا ری است چیزی که شما بآن مکلف هستید بگیرید مرا امر مکن که بحرم شریف حاضر شوم سید از آن همت عالی و شهامتیکه داشت از حرف او بغیظ آمده او را مجبور نمود بر اینکه در حرم شریف حاضر شود در آنحال آن شخص برخواسته غسل نمود پاکیزه ترین لباس خود را پوشیده از منزل خود بیرون آمد پا برهنه با سکینه و وقار و با کمال خضوع و خشوع در حالتیکه دانه های اشک بر صفحات رخسارش جاری بود تا رسید بدر صحن شریف و در آنجا سجده طولانی نموده و زمین را بوسید چون سر از سجده برداشت مثل جوجه مرغ سیلی زده و مرتعش بود و رنگ او متغیر زرد شد که گویا روح از ثلث بدن او بیرون رفته از آنجا گذشت تا رسید بدر کفشکن همان نحو اول بسجده افتاده و زمین را بوسید و حالت او بحالت نزع شبیه بود و چون بالای ایوان مبارک رسید آمد تا بدر رواق چون چشمش بآن قبر شریف افتاد آه پر درد مثل آه زن فرزند مرده کشید و گفت آیا اینجاست مدفن سید الشهدا آیا اینجاست قتلگاه سید الشهدا پس از آن نعره بلندی کشید و روح از بدن او مفارقت کرد باجمله شخص زایر و مجاور لابد است از اینکه متصف باشد بملکه نورانیه و صفات حسنه و محمد ابن مسلم از حضرت صادق روایت میکند

إِذَا خَرَجْنَا إِلَى أَبِيكَ أَفَلَسْنَا فِي حَجٍّ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَيَلْزَمُنَا مَا يَلْزَمُ الْحَاجَّ قَالَ مِنْ مَاذَا قُلْتُ مِنَ الْأَشْيَاءِ الَّتِي يَلْزَمُ الْحَاجَّ قَالَ يَلْزَمُكَ حُسْنُ الصَّحَابَةِ لِمَنْ يَصْحَبُكَ وَيَلْزَمُكَ قِلَّةُ الْكَلَامِ إِلَّا بِخَيْرٍ وَيَلْزَمُكَ كَثْرَةُ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَيَلْزَمُكَ نَظَافَةُ الثِّيَابِ وَيَلْزَمُكَ الْغُسْلُ قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَ الْحَائِرَ وَيَلْزَمُكَ الْخُشُوعُ وَكَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّلَوَاتُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَيَلْزَمُكَ التَّوْقِيرُ لِأَخْذِ مَا لَيْسَ لَكَ وَيَلْزَمُكَ أَنْ تَغُضَّ بَصَرَكَ وَيَلْزَمُكَ أَنْ تَعُودَ عَلَى أَهْلِ الْحَاجَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ إِذَا رَأَيْتَ مُنْقَطِعاً وَالْمُوَاسَاةُ وَيَلْزَمُكَ التَّقِيَّةُ الَّتِي قِوَامُ دِينِكَ بِهَا وَالْوَرَعُ عَمَّا نُهِيتَ عَنْهُ وَالْخُصُومَةِ وَكَثْرَةِ الْأَيْمَانِ وَالْجِدَالِ الَّذِي فِيهِ الْأَيْمَانُ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ تَمَّ حَجُّكَ وَعُمْرَتُكَ وَاسْتَوْجَبْتَ مِنَ الَّذِي طَلَبْتَ مَا عِنْدَهُ بِنَفَقَتِكَ

حاصل مضمون اینکه میگوید عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام آیا مادامیکه بزیارت پدرت میرویم مثل اینست که بحج عزم کرده ایم فرمود بلی عرض کردم آنچه حج کننده لازم است بما هم واجب است فرمود ترا لازم است که نیکو رفتاری در حق یارانیکه همراه تو باشند و لازم است ترا قلت گفتار مگر بخیر و ذکر کردن خدا تعالی و لازم است پاکیزگی لباس و غسل پیش از دخول بحایر و لازم است ترا خشوع و نماز بسیار و صلوات بر محمد و آل او فرستادن و لازم است

و لازمست توقیر یاری کردن آنچه که نزد تست و اینکه چشم خود را بپوشی و هرکه از برادران تو محتاج باشد مواسات نمائی
و نفقه کردن که قیام دین تو باوست و پرهیز نمودن از آنچه که نهی شده و از خصومت و بسیار یاد قسم و جدالیکه
در آن قسم باشد زیرا که اینها را اعمال آوردی حج و عمره تو تمام میشود و مستحق باشی از کسی که میخواهی آنچه در نزد اوست
برای نفقه خود و اینکه رحمت و مغفرت و رضوان شامل تو باشد انتهی حدیث و مخفی نماند که از این خبر معلوم شد استحباب
صلوات بسیار نزد قبر سید الشهدا علیه السلام پس هرکه اخذ نماید همه آنچه را که سابقا ذکر نمودیم و در آنها فکر کند
میداند نمازیکه نزد قبرهای حجج طاهرین میگذارد نسبت بسایر اماکن مانند نسبت ذره به آفتاب و قطره به دریاست
و در خبر مفضل بن عمر است قال الصادق علیه السلام فی حدیث طویل فی زیارة الحسین علیه السلام ثم تمضی
یا مفضل الی صلوتک و لک بکل رکعة رکعتها عنده کثواب من حج الف حجة و اعتمر الف عمرة که حضرت صادق علیه السلام
فرمود در حدیث طویلی در باب زیارت حضرت امام حسین بعد ای مفضل میروی بسوی نماز خود و برای تست بهر رکعت
که در نزد قبرش میگذاری مانند ثواب کسیکه هزار حج کند و هزار غلام آزاد نماید و هزار مرتبه در راه خدا جهاد کند
و در خبر ابن ابی عمیر از مردی از حضرت باقر علیه السلام قال قال لرجل یا فلان ما یمنعك اذا عرضت لك حاجة
ان تاتی قبر الحسین علیه السلام فتصلی عنده اربع رکعات ثم تسئل حاجتك فان الصلوة المفروضة عنده
تعدل الف حجة و الصلوة النافلة تعدل عنده الف عمرة که یعنی حضرت بمردی فرمود ای فلان زمانیکه ترا حاجتی
پیش آید چه مانع میشود ترا که بیائی نزد قبر امام حسین پس در نزد آن چهار رکعت نماز بگذاری بعد حاجت خود را سؤال
نمائی بدرستیکه نماز واجب در نزد آن برابر است با حج و نماز سنتی برابر است با عمره و در خبر دیگر است و ما من عبد
یصلی عنده رکعتین او اربعا ثم یسئل الله حاجته الا قضاها و انه لیغفر کل یوم ملک الحدیث
نیست کسیکه بیاید نزد قبر آنحضرت و بگذارد نزد او دو رکعت یا چهار رکعت بعد حاجت خود را از خدا تعالی سؤال کند
مگر اینکه برآورده نماید حاجت او را و او را دعا نماید هر روز هزار ملک و در خبر دیگر است نماز بگذار نزد قبر
امام حسین ع و در خبر دیگر است بدرستیکه نماز گذاردن نزد قبرش برابر است با مقصد نماز و در جمله بسیاری
از اخبار است کسیکه زیارت کند امام واجب الطاعه را بعد از وفات او و نماز بگذارد نزد قبرش دو رکعت
یا چهار رکعت نوشته میشود برای او یک حج و عمره انتهی حدیث پس هرگاه بگوئی که تو اختیار کردی بدرستیکه ثواب نماز
گذاردن نزد قبور حجج طاهرین علیهم السلام حد و حصر ندارد و حال آنکه در این اخبار حد داده شده است و در حدی
ثواب بیان گشته با وجود آنکه آنها هم مختلف میباشند میگوییم اصل حد قرار دادن که در اخبار است بملاحظه فهم سؤال
کنندگان است و باینست که بفهم ایشان نزدیکست ز بیان واقع و ذکر علل بعض امور است زیرا که بحضرت ائمه
معصومین ع خدا تعالی بیان علتهای بعض امور را تفویض نموده بنحویکه ایشان مخیرند در بیان علل و حکم بعض امور میان
اینکه ذکر نمایند بعض علت و وقیعه را بر حکم و میان اینکه ذکر نمایند بفهم سؤال کننده را اگرچه آن علت و حکمت بر حکم
نباشد پس از اینست تعدد بیانات که از ایشان صادر شده و مختلف گشته نسبت بیک حکم و این در جاهای
بسیار اتفاق افتاده از مسائل و احکام چنانکه مخفی نیست بر کسیکه تتبع بابهای کتاب علل شرایع نموده که از مؤلفات
صدوقست و نه آن که در اینباب جمع شده و اما وجه اختلاف در حد قرار دادن در این اخبار مذکوره
پس وجه اختلاف را از اینست در مقام معرفت بحق ائمه و بشوق و حب تمام بر خدا و رسول و ائمه در مقام زیارت او
باینمعنی که داعی بر زیارت اینها باشد و بجهت ارتکاب زحمتهای بسیار در راه زیارت و غیر از این از امور
بسیار و برای مفقود شدن همه اینها و مخفی نماند بدرستیکه اختلافات بسیار که در باب زیارت و بیان درجات
ثواب آن که در اخبار واقع شده بحسب اینست و سؤال مینمائیم از خدا تعالی اینکه توفیق دهد مرا بر بیان تمام و بسط کامل
در اینمعنی و اگر کوئی چه چیز ترا داعی شد باینکه گفتی نماز کردن در سایر مکانها نسبت بنمازیکه در نزد قبور حضرت
رسول و فاطمه زهرا و ائمه معصومین علیهم السلام مانند نسبت ذره است بآفتاب و قطره ایست بسوی دریا و آیا این
سخن را استنباط نمودی از ملاحظه مقامات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از ملاحظه آنکه در بابها و مقامات

بسیار در زیارت حضرت سید الشهداء و آنچه در شأن کربلا وارد شده تا بعد از اینها هم خبر وارد شده بچیز دیگر تا این خبر
از قبیل خبر آنحضرت از علت تامه جواب گویم لکن بعد از اینها بچیز دیگر رسیدم که در صحیح ابن عمیر بود که از حضرت صادق
رسیده قلت لابی اکرم ان اصلی فی مساجدهم فقال علیه السلام والله ما من مسجد الا وقد بنی علی قبر نبی او وصی
نبی قتل فاصاب تلک البقعة قطرة من دمه فاحب الله ان یذکر فیها فاد فیها الفرایض واکثر فیها
النوافل اه عرض کردم که خواهش دارم که نماز بگذارم در مسجد ایشان حضرت فرمود قسم بخدا هیچ مسجدی نیست
مگر اینکه بنا شده بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شده و قطره از خون او باین بقعه رسیده پس خدا دوست داشت
که در آنجا او را ذکر نمایند پس ادا کنید در آنها نمازهای واجب را و بسیار بگذارید در آنها نمازهای سنتی را این حدیث
و تقریب استدلال باین خبر ظاهر است زیرا که فهمیده شد از آن علت فضیلت مساجد هر مسجد که باشد از بزرگ و کوچک
و دو مسجد حرمین و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه نیست آنچه اشاره شده باین در خبر از اینکه مساجد بنا نشود مگر بر قبر پیغمبر یا وصی
پیغمبری یا بر آنچه قطره از خون پیغمبر یا وصی پیغمبر بر آن رسیده و بعبارت دیگر بدرستیکه تفاوت و اختلاف در مساجد
بجهت مراتب فضل و درجهای شرافت ظاهر شده از تفاوت و اختلاف در آنچه که مساجد بر آن بنا شده باینمعنی
که هر مسجد از مساجد محل دفن جماعت بسیار از انبیا و اوصیا است دارای مسجد حرمین و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه که عزیز
و عظیم تر بوده اند از جهة مرتبه و درجه و همچنین است حال در آنچه واقع بشود باینمعنی هر مسجد از مساجد که در سایر شهرها است
هرگاه بنا شده بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری هر آینه مسجد بزرگ تر خواهد بود در این شهر که آن در آن است و همچنین جامع مسجد بزرگتر
در این شهر هرگاه ریخته باشد در آن خون بسیار پیغمبر یا وصی از خونهای ریخته شده در سایر مساجد این شهر پس این قطره
از خونهای پیغمبر یا وصی که در این مکان یافته میشود بسبب نقل ملائکه است این خون را از محل قتل آن پیغمبر یا وصی باین مکان اگر
میان آنها مسافت دوری باشد بعد بدرستی هر مسجد که در آن خون کم باشد مسجد محله یا بازار و غیره باشکال اینها پیدا شد
خلاصه در روی زمین مسجدی نیست مگر آنکه بنا شده بر قبر جماعتی از پیغمبر یا اوصیا و یا بر قبر یک پیغمبر و یک وصی یا بجهة
ریختن قطرهای بسیار از خون پیغمبر یا وصی یا یک قطره پس زمانیکه دانستی که اختلاف ثوابها و درجهای نماز
کردن در مساجد از جهة بزرگی قدر و بسیاری شرافت آن مسجد است و همچنین از کوچکی و اندکی قدر و شرف مسجد و بدرستیکه
اختلاف و تفاوت بجهة بزرگی قدر و بسیاری شرافت و کوچکی قدر و اندکی شرافت از جهة اختلاف و تفاوتیست که اهل
آن بوده اند یقین قطع مینمائی آنچه باین اشاره کردیم از اینکه نماز گذاردن نزد قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا نزد قبور
اولاد معصومین او از آنچیزهاست که فضل و ثواب آن اشاره در نیاید بعد مخفی نماند که این خبر شریف تا موافقت
و احکام بسیار را می فهماند پس در اینجا بعضی از آنها اشاره مینمائیم مانند پاک بودن خون پیغمبر که کشته شده و یا وصی
او و این فهمیده میشود از فرمایش آنحضرت که فرمود رسیده باین بقعه قطره از خون او و خدا دوست داشت اینکه
در آنجا ذکر شود و تقریب ظاهر است زیرا که محبت خدا متفرع گشته بر رسیدن این خون بر آن بقعه و خدا سبب آن
دوست نمیدارد خون نجس را بطلق و ممکن است تعمیم دادن لفظ خون به خونهای همه انبیا و اوصیا و بسبب عموم
تو تفصیل و تطلیب نسبت بخونهای پیغمبر یا اولاد معصومین او از آنچیزهاست که در آن اشکالی نیست و دلالت میکند
بر آن علاوه از آنچه ذکر شد قول خدای تعالی در آیه تطهیر و جز این نیست که اراده فرموده خدا اینکه ببرد از شما اهل بیت رجس را و
طاهر و مطهر گرداند پس بدرستیکه آیه چنانچه از دلیلهای قاطعه است بعصمت اهل کسا همچنین از ادله دلالت
کننده است بطهارت جسد ایشان و بسیاری از فقرات دعاها و زیارات نه تنها بلکه از جمله فقرات زیارات پاک شدن خون شهدا
در خدمت سید الشهداء علیه السلام شدند نیز فهمیده میشود و لیکن خونهای ایشان که در کربلا ریخته شد پس هر که خواهد
بتفصیل خبردار شود در شرح این خبر پس او را باید رجوع بکتاب ما شرح منظومه در فقه امامیه و بعض از کلام که
متعلق است بخون سید الشهداء علیه السلام در بعض مجالس این کتاب ذکر مینمائیم و ذلیل آخر در اوهام ترتیب
و بیان ملکوتیست پس میدان هرگاه تو اصل او و میزان کار را بخواهی در باب نسبت میان امکنه باشرافت
از بیت الله الحرام و بیت المقدس و مشاهد مقدسه و مساجد بزرگ نسبت بعضی را به بعضی پس ملاحظه کن نسبت را

در بیان آنکسانیکه در حق ایشان نازل شده در آنها پس رسانیکه پیغمبر را نسبت سیدی با بوی پیغمبر که حبیب خدا است
جاید آنجا را بیل کتاب کریم امتی از امتهای او باشند قول خدا بتعالی اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ میثاقَ النَّبیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ
وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ و بتحقیق ثابت شده باجماع که دینها بر رسیکه پیغمبر خدا آنچه
او افضل است از هر یک از این امت پس همچنین او افضل از همه ایشان است پس رسانیکه خواستی این معنی نیز ثابت باشد
در باب ائمه که از عترت پیغمبر هستند نقل کتب پس بخوان قول خدا تعالی را فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْناءَنا یعنی بگو یا محمد بیائید
بخوانیم پسران خود را و تقریب در استدلال برای در غایت ظهور است زیرا که آیه ثابت میکند که آنچه از فضائل
و کمالات که برای حضرت رسول است برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هست پس بدلیل خارج نیست مگر پیغمبری و رسانیکه این
در شان امیرالمؤمنین ثابت شد در شان سایر ائمه نیز ثابت میشود باجماع مرکب و اگر گوئی که این خطاب معروف پیش
در این محل مشکل و او استحدی است که در زبانها مشهور است که مامون بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد ما
الدلیل علی خلافة جدک علی بن ابی طالب علیه السلام قال انفسنا فقال المامون لولا نسائنا فقال لولا ابنائنا فامسک المامون
که دلیل چیست بخلافت جدت حضرت فرمود لفظ انفسنا در آیه مباهله مامون عرض کرد هرگاه نسائنا نبود حضرت
فرمود هرگاه ابنائنا نبودی مامون ساکت شد این بود حدیث بیان آنچه مقصود از این سوال و جواب را که در این خبر آمد
میگویم بدرستیکه جواب اول از امام علیه السلام مبتنی است ببعضی از مقدمات یکی آنکه در روز مباهله نزد حضرت احدی
حاضر نبود و نه دیگر اصحاب کسا و این از تتبع اخبار کتب که اجماع است بر آنست دوم آنکه جایز نیست مقدم داشتن
مفضول بر افضل و این هم از آنهاست که عدلیه قائل بر آنست و مامون خود را از آنها میشمرد و آنکه جایز نیست حمل
انفسنا بر نفس پیغمبر برای چند وجوه اما اعتراض مامون مبتنی است بر اینکه شاید مراد از انفسنا جماعتی از اصحاب
باشد الا آنکه حاضر نشده از آنها مگر امیرالمؤمنین پس وقتیکه این احتمال راه یابد شاید انفسنا اطلاق شده بجماعتی
از صحابه و رسانیکه یکی مقدم شد ایشان بر امیرالمؤمنین دیگر قاعده عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل راه نمی یابد
و این احتمال از محکم نسائنا ابنائنا باین تقریب که مراد از نسائنا جماعتی از زنان بوده مگر آنکه حاضر نشده از ایشان مگر فاطمه
و رسانیکه در فقره نسائنا خوانده شد کان اهم نسبته و حاضر شده شخص لازم نیست حمل فقره انفسنا بطریق تعبیر سیاق
لازم نماید در میان فقرات آیه پس امام علیه السلام جواب داد بدرستیکه فقره ابنائنا باعث میشود حمل آن دو فقره را
به بودن خوانده شده خود حاضر شده و همچنین زن خوانده شده و زن حاضر شده خود خوانده شده زیرا که در فقره
ابنائنا دو خوانده شده خود دو حاضر شدند و دو حاضر شده دو خوانده شدند و بتقریر ترجمه مراد از جواب حضرت است اگر
چنانچه مراد از انفسنا مردان باشد بقرینه نسائنا که مقابل اند دیگر احتیاج بذکر ابنائنا نداشت زیرا که آن داخل انفسنا
میگشت پس ذکر او دلالت دارد بر اینکه مراد از ابنائنا خود حسین است و بس و مراد از انفسنا هم امیرالمؤمنین و از نسائنا
فاطمه زهرا علیها السلام شد تا تفکیک سیاق لازم نیاید **مقام هفدهم** در اشاره باخبار دالّه بر اینکه
زیارت حضرت امام حسین افضل است از آزاد کردن بنده و حج و عمره و جهاد بعبارت دیگر اخباریکه دلالت مینماید
باستحباب مقدم بودن زیارت سید الشهدا علیه السلام باین امر و همچنین اخباریکه دلالت دارد باستحباب تقدیم
زیارت سید الشهدا علیه السلام بر این امور و همچنین اخباریکه دلالت دارد بر استحباب اختیار کردن زیارت
آنسرور بر حج و عمره و در خبر صحیح نیز از حضرت صادق روایت شده من اتی قبر الحسین علیه السلام عارفا بحقه
کتب الله له اجر من اعتق الف نسمة وکان کمن حمل علی الف فرس ملجمة فی سبیل الله فرمود هر که بیاید بزیارت قبر حسین علیه السلام
در حالتیکه عارف باشد بحق او بنویسد خدا تعالی برای او اجر کسیکه هزار بنده آزاد کرده باشد و چنان باشد مانند کسی که
هزار اسب زین و لجام شده در راه خدا بدهد پس این روایت را محمد روایت کرده و در خبر ابی سعید مدائنی است
قال قلت للصادق علیه السلام جعلت فداک آتی قبر الحسین قال نعم یا ابا سعید ائت قبر ابن رسول الله صلی الله علیه و آله
اطیب الطیبین و اطهر الطاهرین و ابر الابرار فانه اذا زرته کتب الله لک عتق خمسة و عشرین رقبة الحدیث
گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدای تو گردم بروم بزیارت قبر حسین علیه السلام فرمود بلی یا ابا

فرزند رسول خدا که پاکیزه ترین و طاهرترین طاهرات و بهترین بهتران است زیرا که هر که او را زیارت نماید می نویسد خدا از برای
ثواب آزاد کردن بیست و پنج بنده و در روایت ده آزاد او بدرجه میرسد و همچنین کسیکه پیش از او رفت و در خبر
ابن مسلم از حضرت صادق علیه السلام من زار قبر الحسین علیه السلام عارفا بحقه کتب الله له ثواب الف حجة مقبولة
وغفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر یعنی هر که زیارت کند قبر امام حسین را در حالتیکه حق او را شناسد بنویسد
خدا برای او ثواب هزار حج قبول شده و بیامرزد برای او آنچه از گناهان گذشته و آنچه میاید و در خبر زید شحام است از حضرت صادق
زیارة قبر الحسین علیه السلام تعدل عشرین حجة وافضل ومن عشرین حجة یعنی زیارت قبر امام حسین مقابل بیست حج است بلکه افضل از
بیست حج و عمره است و در خبری از حضرت صادق علیه السلام قال لرجل ایما احب الیک تحج عشرین حجة وتعتمر عشرین عمرة او
تحشر مع الحسین علیه السلام قال لا بل احشر مع الحسین قال فزر ابا عبد الله علیه السلام الحدیث
که آنحضرت بمردی فرمود آیا کدام یک محبوبتر است نزد تو اینکه بیست حج و عمره بجا آوری یا محشور باشی با حسین علیه السلام عرض کرد که
محشور باشم با حسین علیه السلام فرمود پس زیارت کن ابا عبد الله علیه السلام را و در خبر دیگر فرمود زیارت آنحضرت برابر
و بهتر است از حج و عمره با بیست حج و عمره شمرده بعد فرمود مقبول و مبرور شده و در خبر دیگر است فائت قبر ابن رسول
الله صلی الله علیه وآله الطیب الطیبین واطهر الطاهرین وابر الابرار فان زرته کتب الله لک خمس وعشرین حجة
وفی خبر آخر کتب الله لک اثنتین وعشرین عمرة وتمت الحدیث واخر الکلام بعون الملک العلام
فرمود پس بیا بزیارت فرزند رسول خدا که پاکیزه تر پاکیزگان و طاهرتر طاهرین و نیکوتر نیکوکارانست زیرا که او را زیارت
نمائی می نویسد خدا از برای تو ثواب بیست و پنج حج و در خبر دیگر می نویسد بیست و دو حج و در خبر دیگر است من اتی قبر
الحسین علیه السلام عارفا بحقه کمن حج مائة حجة مع رسول الله صلی الله علیه وآله وکتب الله له ... یعنی هر که بیاید
بقبر حسین در حالتیکه عارف باشد بحق او مانند کسی باشد که صد حج کرده با رسول الله و در خبر دیگر می نویسد خدا از برای او هشتاد حج
مقبول شده و در خبری فرمود نود حج مقبول شده و خوب و پاکیزه شده با رسول الله صلی الله علیه وآله و در خبر ابن عباس
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله است که خبر داد بقتل الحسین علیه السلام الی ان من زاره عارفا بحقه کتب الله له
ثواب الف حجة والف عمرة الا ومن زاره فقد زارنی ومن زارنی فکانما زار الله وحق علی الله ان لا یعذبه بالنار الا
وان الاجابة تحت قبته والشفاء فی تربته والائمة من ولده وفی خبر آخر عن الصادق
علیه الصلوة والسلام الحدیث یعنی آنحضرت او را خبر داد بشهادت حسین علیه السلام تا آنکه فرمود هر که او را
زیارت کند در حالتیکه عارف باشد بحق او می نویسد خدای تعالی از برای او ثواب هزار حج و عمره خبردار باشید هر که او را زیارت کند
بتحقیق مرا زیارت کرده و هر که مرا زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده و سزاوار است بر خدا که او را باتش عذاب نکند
خبردار باشید بدرستیکه قبول شدن دعا در زیر قبه مبارک است و شفا در تربت او و امامان از ذریه او و در خبر دیگر از حضرت صادق
من اتی قبر الحسین بن علی علیهما السلام عارفا بحقه کان کمن حج ثلث حجج مع رسول الله صلی الله
علیه وآله وفی خبر آخر ان زیارة الحسین تعدل حجة مع رسول الله صلی الله علیه وآله الحدیث
یعنی هر که بیاید بقبر حسین بن علی در حالتیکه عارف باشد بحق او مانند کسی است که سه حج کند با رسول الله صلی الله علیه وآله
و در خبر دیگر بدرستیکه زیارت حسین ابن علی برابر است با یک حج که با رسول الله بوده باشد و در خبر دیگر کفعمی بحضرت صادق علیه السلام
ما لمن زار قبر الحسین علیه السلام عارفا بحقه غیر مستنکف ولا مستکبر قال یکتب له الف حجة مقبولة والف
عمرة مبرورة وان کان شقیا کتب سعیدا ولم یزل یخوض فی رحمة الله یعنی چیست برای کسیکه زیارت کند قبر حسین را در حالتیکه
عارف باشد بحق او و طلب کبر و انکار نکرده باشد فرمود نوشته میشود از برای او هزار حج و عمره قبول شده و هر گاه شقی باشد
سعید نوشته میشود و همیشه در رحمت خدای تعالی غوطه ور نماید . تذنیب در آنکه این مختصر نیست بعضی از امور بدانکه
اخبار انعام نیز در غایت کثرت است بعضی از آنها گذشت و تکرار بعضی از اخبار عیب ندارد زیرا که آن برای
توضیح مطلب است بعد مخفی نماند بدرستیکه سبب اختلاف اخبار بسبب ذکر درجه های ثواب و مراتب فضیلت
سابقا اشاره نموده و در اینجا نیز زیاده مینمائیم که اختلاف شدید از اختلاف حال زائرین از صفات و ملکات

مقصد ا و قدر معرفت و علوم شان و همچنین بحسب امکنه و ازمنه و بسبب نزدیکی و دوری مسافت و آنچه در میان
آنهاست از مراتب بسیار و بجهة تحمل شدت حرارت و سردی و آنچه در میان آنهاست از مراتب متفاوته و همچنین از جهة خوف
بجهة مبتلا شدن بمصیبتها در اثنای راه مانند ظلم ظالمها و شماتت ناصبیهای صاحب تعصب و اذیت دشمنان
مخالف و ضرر راهزنان و دزدی دزدان و مبتلا شدن بمرگ پدر و مادر یا پسر و دختر و برادر و غیر ایشان از خویشان و
دوستان پس بزرگترین آنچه ذکر شد در این چهار از جهة ثواب و بسیاری درجه برای کسی است که فایز باشد بمعرفت تامه
بحق امامان و شوق و محبت کامل در زیارات ایشان با طی راه زیارات و کشیدن مشقتها و شدتهای بسیار دیگر
آنچه در این چهار ذکر شد از حیثیت ثواب و درجه پس آن برای کسی است که همه این صفات و احوال در آن باشد اما از
مراتب میانه که ذکر شد در این چهار که آنها در غایت اختلافند پس آنها قسمت میشود بزیارت کنندگان که مختلفند
بحسب صفات ملکه و احوال حسنه نود و نه حج و لازم پس آنچه فایز میشود باین مرتبه بزرگ کسی است که حایز باشد باین مرتبه
اعلی و همچنین مرتبه پست تر که ذکر شد در چهار و آن برای کسی است که دارای مرتبه پست باشد که ذکر شد در آنها
و اما آنچه در خبر حنان ابن سدیر است که عرض کردم بحضرت ابی عبد الله ما تقول فی زیارة الحسین علیه السلام
فانه بلغنا عن بعضکم انه قال تعدل حجة و عمرة فقال ما اضعف هذا الحدیث ما تعدل هذا کله و لکن زوروه
و لا تجفوه فانه سید شباب اهل الجنة و شبیه یحیی بن زکریا علیهما السلام و علیهما بکت السماء
و الارض فالحدیث محمول علی التقیة او علی ان یقال ان المراد من الحج و العمرة ... چه میگوئی در زیارت حسین علیه السلام
بدرستیکه از بعض شما بما رسیده که فرموده برابر میشود با حج و عمره پس فرمود چه ضعیف است این حدیث برابر نمیشود این
همه را لیکن زیارت کنید او را و جفا مکنید بدرستیکه او است سید جوانان اهل بهشت و شبیه یحیی ابن زکریا و بر ایشان
گریه نمود آسمانها و زمینها اینست حدیث پس حمل او بر تقیه اولی است از اینکه گفته شود بدرستیکه مراد از این حج
و عمره که در این روایت است حج و عمره واجبه است یا اینکه این برای کسی است که منزل او نزدیک بکربلا باشد یا اینکه
حرف استفهام از کلام افتاده و تقدیرش چنین است که اما تقول آیا برابر میشود با همه آن پس باب استفهام برای مذمت
و انکار و مخفی نماند بدرستیکه این احتمال هم خالی از قوت نیست **مقام هیجدهم** در اشاره باخباریکه
ناطق است بفضیلت زیارت سید الشهدا علیه السلام در بعضی از زمانها و وقتها و بعبارت دیگر کیفیه استحباب
زیارت آنحضرت در این وقتها و در روایت بشیر دهان است که گفت عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام
ربما فاتنی الحج فاعرف عند قبر الحسین علیه السلام فقال احسنت یا بشیر ایما مؤمن اتی قبر الحسین علیه السلام
عارفا بحقه فی غیر یوم عید کتب الله له عشرین حجة و عشرین عمرة مبرورات مقبولات و عشرین حجة و عمرة مع
نبی مرسل او امام عادل و من اتاه یوم عید کتب الله له مائة حجة و مائة عمرة و مائة غزوة مع نبی مرسل او امام عادل
قال و من اتاه یوم عرفة عارفا بحقه کتب الله له الف حجة و الف عمرة مبرورات متقبلات و الف غزوة مع
نبی مرسل او امام عادل قال فقلت له کیف لی بمثل الموقف قال فنظر الی شبه المغضب ثم قال یا بشیر ان المؤمن
اذا اتی قبر الحسین یوم عرفة و اغتسل من الفرات ثم توجه الیه کتب الله له بکل خطوة حجة بمناسکها و لا اعلمه الا قال و
غزوة مضمون آنکه ببابت که حج از من فوت میشود و روز عرفه نزد قبر حسین میباشم فرمود آفرین بر تو باد ای بشیر
هر مؤمنیکه بقبر حسین علیه السلام آید در حالتیکه عارف باشد بحق او در غیر روز عید مینویسد خدا تعالی از برای او بیست حج و عمره
مبرور و مقبول و بیست حج و عمره که با نبی مرسل و امام عادل کرده باشد و هر که روز عید بقبر او باید مینویسد خدا تعالی از برای او صد
حج و عمره مبرور و مقبول و صد غزوه با نبی مرسل یا امام عادل پس عرض کردم چگونه میشود مرا مانند موقف گویا پس نظر کرد بمن شبیه
غضب کردگان بعد فرمود ای بشیر بدرستیکه مؤمن زمانیکه بیاید بقبر حسین روز عرفه و از فرات غسل نماید بعد توجه بسوی قبر
او کند مینویسد خدا از برای او بهر قدمی حجی با مناسک آن و نمیدانم آن را مگر فرمود و غزوه هم و در خبر دیگر هر که بیاید بقبر او در روز
عید مینویسد خدا او را هزار حج و عمره مبرور و مقبول و هزار غزوه و در خبر یونس ابن ظبیان از حضرت صادق
قال من زار قبر الحسین علیه السلام یوم عرفة کتب الله له الف الف حجة مع القائم صلوات الله علیه و الف الف عمرة

والف الف عمرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وعتق الف نسمة وحمل الف فرس في سبيل الله وسمّاه الله
عبدي الصدّيق آمن بوعدي وقالت الملائكة فلان صدّيق زكّاه الله من فوق عرشه وسمّي في الارض كروبيا
یعنی هر که زیارت کند قبر حسین را روز عرفه بنویسد خدا از برای او هزار هزار حج که با حضرت قائم عجل الله فرجه کرده و هزار هزار
عمره که با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و هزار بنده و حمل هزار اسب در راه خدا و می‌نامد خدا او را
که بنده صدیق من ایمان آورده بوعده من و ملائکه میگویند که فلان صدیق است پاکیزه نموده خدا او را از بالای عرش خود
و نامیده شد در زمین کروبی و در خبر بسیار از حضرت صادق علیه السلام من كان معسرا فلم يتهيأ له حجة
الاسلام فليأت قبر الحسين عليه السلام وليعرّف عنده فذلك يجزيه عن حجة الاسلام
اما اني لا اقول يجزي ذلك عن حجة الاسلام الا للمعسر فاما الموسر اذا كان قد حج حجة الاسلام فاراد ان يتنفل
بالحج والعمرة فمنعه عن ذلك شغل الدنيا او عائق فاتى الحسين عليه السلام في يوم عرفة اجزأه ذلك
من اداء حجه وضاعف الله تعالى له بذلك اضعافا مضاعفة قلت كم تعدل
حجة وكم تعدل عمرة قال لا يحصى ذلك قلت مائة قال ومن يحصي ذلك
قلت الف قال واكثر ثم قال وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها یعنی فرمود هر که فقیر
و قادر نباشد حج اسلام پس بیاید قبر حسین ع و روز عرفه نزد قبر آنحضرت باشد که کفایت میکند او را از حج اسلام اما
زمانیکه حج اسلام بعمل آورده و اراده کند که حج و عمره مستحبی بعمل آورد و منع کند او را اشغال دنیا یا مانعی و بیاید بقبر حسین ع
در روز عرفه کفایت میکند او را از ادای حج و زیاده کند خدا تعالی ثواب او چند برابر عرض کردم چند حج
و عمره برابر میشود فرمود بشمار نیاید عرض کردم صد حج و عمره فرمود که شمرده نمیشود عرض کردم هزار فرمود زیادتر بعد فرمود
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها یعنی هرگاه بشمارید نعمت خدا را بحساب نیاید و در خبر بشیر دهان از
حضرت صادق علیه السلام یا بشیر ان المؤمن اذا اتى قبر الحسين عليه السلام يوم عرفة واغتسل بالفرات
ثم توجه اليه عليه الصلوة والسلام كتب الله تعالى له بكل خطوة حجة بمناسكها ولا اعلمه
الا قال وغزوة وعمرة فرمود ای بشیر هر مؤمنیکه بزیارت قبر حسین ع روز عرفه بیاید و در فرات غسل کرده بعد
بسوی آنحضرت روانه شود بنویسد خدا از برای او بهر قدم یک حج با مناسک و گمانم یک غزوه و عمره هم فرموده باشد و در خبر علی
ابن اسباط از بعض اصحاب از حضرت صادق علیه السلام قال قلت له ان الله يبدأ بالنظر الى زوار
الحسين عليه السلام عشية عرفة قبل نظره الى اهل الموقف فقال نعم قلت وكيف ذاك قال
لان في اولئك اولاد زنا وليس في هؤلاء اولاد زنا گوید عرض کردم بآنحضرت که خدا تعالی شب عرفه اول نظر
بسوی زوار حسین میکند بعد بسوی اهل موقف عرض کردم چگونه است این فرمود برای آنکه شاید در میان حاج اولاد زنا باشد
و در میان زوار حسین ع در عرفه ولد الزنا نمیباشد و در خبر علی بن اسد از حضرت صادق علیه السلام یا حنان
اذا كان يوم عرفة اطلع الله تعالى على زوار الحسين عليه السلام فقال لهم استأنفوا فقد غفرت لكم
یعنی ای حنان زمانیکه روز عرفه شود توجه کند خدا تعالی بزوار حسین ع و میفرماید بایشان که عمل خود را از سر گیرید که شما را آمرزیدم و در خبر
دیگر از آنحضرت که فرمود من عرّف عند قبر الحسين عليه السلام فقد شهد عرفة یعنی هر که روز عرفه حاضر
باشد نزد قبر حسین بتحقیق حاضر شده عرفه را و در خبر دیگری از حضرت صادق علیه السلام است که روز عرفه خدا تعالی نظر کند
بسوی زوار قبر حسین ع و میفرماید برگردید بخشیدم گذشته شما را و نوشته نمیشود از شما گناهی تا هفتاد روز بعد از مراجعت
و در خبر دیگر از آنحضرت من اتى قبر الحسين عليه الصلوة والسلام يوم عرفة بعثه الله
ثلج الفؤاد یعنی هر که روز عرفه بزیارت قبر حسین بیاید خدا او را مبعوث گرداند خاطر جمع روز قیامت و در خبر
دیگر از حضرت صادق علیه السلام من زار الحسين سلام الله عليه يوم عرفة عارفا بحقه كتب الله له
الف حجة مقبولة والف عمرة مبرورة متقبلة یعنی هر که زیارت کند قبر حسین علیه السلام را روز عرفه و عارف باشد بحق او
بنویسد خدا تعالی برای او هزار حج مقبول و مبرور و در خبر رفاعه است یا رفاعة ما حججت العام قلت ما

کان عندی ما اُحِجُّ به ولکنّی عرّفتُ عند قبر الحسین صلوات الله وسلامه علیه فقال
یا رفاعة ما قصّرتَ عمّا کان اهل منی لولا انّی اکره ان یدع الناس الحجّ لحدّثتک بحدیث
لا تدع زیارة قبر الحسین صلوات الله علیه ابداً ثم قال اخبرنی ابی انّ من خرج الی قبر الحسین علیه السلام
عارفاً بحقّه غیر مستکبر صحبه الف ملک عن یمینه والف ملک عن یساره
کتب الله له الف حجّة والف عمرة مع نبیّ او وصیّ الحدیث یعنی داخل شدم خدمت
حضرت صادق فرمود یا رفاعه امسال حج کردی عرض کردم قادر نبودم لیکن عرفه را نزد قبر حسین بودم فرمود یا
رفاعه کم نگشته ثواب تو از اهل منا هرگاه ناخوش نمیداشتم اینکه مردم حج را ترک کنند هرآینه خبر میدادم ترا بخبری
که هیچوقت زیارت حسین را ترک نمیکردی بعد فرمود خبر داد مرا پدرم بدرستیکه هرکه بیاید بسوی قبر حسین و عارف
باشد بحق او و بدون کبر همراه او باشند هزار ملک از طرف راست و هزار ملک از طرف چپ او و نوشته شود از برای او
هزار حج و عمره که با نبی و یا وصی نبی عمل آورده باشد و از ثمالی از حضرت صادق من عرّف عند قبر الحسین علیه
السلام لم یرجع صفراً ولکن یرجع و یداه مملوّتان الحدیث یعنی هرکه عرفه کند نزد قبر حسین
خالی مراجعت نمیکند بلکه برمیگردد در حالتیکه دستهای او پر باشد و در خبر ابی میثم تمّار از حضرت باقر علیه السلام من زار
الحسین علیه السلام یوم عرفة او قال من زار لیلة عرفة ارض کربلاء واقام بها حتّی یعید ثم ینصرف وقاه الله شرّ سنته
یعنی هرکه زیارت کند حسین را یا فرمود زیارت کند شب عرفه زمین کربلا را و در آنجا قایم باشد تا عید کند بعد مراجعت
نماید نگاهدارد خدا او را از شرّ آن سال و در خبر داود رقی از جماعتی از ائمه علیهم السلام من اتی قبر الحسین علیه
السلام بعرفة قلبه الله ثلج الوجه یعنی هرکه بیاید قبر حسین را در عرفه بگرداند خدا او را خاطر جمع کند و در خبر دیگر ثلج
فواد است او یعنی خاطر جمع است و در خبر ابن مسکان از حضرت صادق علیه السلام که فرمود انّ الله تعالی یتجلّی
لزوّار قبر الحسین علیه السلام قبل اهل عرفات فیفعل ذلک بهم فیقضی حوائجهم فیغفر ذنوبهم
ویشفّعهم فی مسائلهم ثم یثنّی علیه باهل عرفات یفعل ذلک بهم الحدیث یعنی خدا تجلّی میاید بزوّار
قبر حسین علیه السلام پیش از اهل عرفات و رحمت میکند بایشان و برآورد حاجتهای ایشان را و میبخشد گناهها و شفیع
نماید ایشان را در سؤالات ایشان بعد توجه باهل عرفات کرده و رحمت میکند ایشان را الخ **تذنیب** و در آن اشاره است
ببعض از امور بدانکه خبرهای ابواب زیارات اگرچه بملاحظهٔ یک یک خبر واحد و غالب آنها صحیح السند باصطلاح
نیست الا آنکه اخبار هر یکی از این مقامات بحد تواتر معنوی بلکه بتواتر لفظی اجمالی هم رسیده علاوه بر اینکه
هر یک یک اینها از کتب معتبره بلکه صحیحه است علی التحقیق بیک معنی از معانی صحیحه زیرا که آنها ماخوذ گشته از کتب معتبره
که مکرّر ذکر شده در آنها و آنچه از آنها بطریق تواتر معنوی و لفظی اجمالی وارد نگشته اعتبار و تجارب و استخبارات
میمونهٔ کاشف است از صدور آنها هم از معصوم آیا نمی‌بینی مرسلهٔ ابن اسباط را که دلالت میکند بر اینکه ولد الزنا
حاضر نمیشود روز عرفه در حرم سید الشهداء علیه السلام و آنچه در این مرسله است از آنچیزی است که قطع و یقین دارم صدور
آنرا از معصوم زیرا که محسوسات و مشاهدات من در ایشان و مطلب ترقّی نموده به واقعه بلکه زیاد تر غیر
از آنچه شنیده ام از ثقات که بچشم خود دیده اند آنچه را که دلالت دارد برای ایشان و این معنی خلاصه بودن ولد الزنا
روز عرفه در حرم سید الشهداء از قطعیات و یقینیات است که شکی در آن نیست بعد مخفی نماند بدرستیکه مرسل علی ابن
اسباط مانند مرسل ابن ابی عمیر و مثال اوست پس هرکه اراده کند اخذ مایهٔ هذا تحقیقا را در تصحیح این مرسله که
از علی ابن اسباط است رجوع کند بکتب ما بکه جمع شده در فن اصول و قواعد و تحقیقات رجالیه **مقام
نوزدهم** در تاکید استحباب زیارت سید الشهداء در بعضی دیگر از زمانها و اوقات مخصوصه در خبر
بشیر دهان از حضرت صادق علیه السلام است من زار قبر الحسین صلوات الله علیه اوّل رجب غفر الله له البتة
هرکه زیارت کند قبر حسین را در روز اوّل رجب البته خدا او را بیامرزد و در خبر بزنطی از حضرت رضا علیه السلام
قال قلت له علیه السلام فی ای شهر نزور الحسین علیه السلام قال فی النصف من رجب والنصف من شعبان

کوید عرض کردم آنسرور را در کدام ماه بزیارت امام حسین مشرف شوم فرمود در نیمه رجب و شعبان و در خبر دیگر در کدام
وقت زیارت نمایم حسین علیه السلام را تا آخر و در خبر بشیر دهان از حضرت صادق علیه السلام من زار الحسین علیه السلام
عارفاً بحقه فی یوم عرفة کتب الله له ثواب الف حجة والف عمرة والف غزوة مع نبی مرسل یعنی هر که زیارت
کند امام حسین را در روز عرفه و عارف باشد بحق او مینویسد خدا از برای او ثواب هزار حج و عمره و غزوه با نبی مرسل هر که او را
زیارت کند در روز اول رجب البته خدا او را میآمرزد و در خبر ابو بصیر از حضرت صادق ع قال من احب ان یصافحه
مائة الف نبی وعشرون الف نبی فلیزر قبر الحسین علیه السلام فی النصف من شعبان فان ارواح النبیین
تستأذن الله فی زیارته فیؤذن لهم و در خبر هارون بن خارجه عن الصادق علیه السلام یعنی هر که دوست دارد
که مصافحه کند با او صد و بیست هزار پیغمبر پس زیارت کند حسین علیه السلام را در نیمه شعبان بجهت آنکه ارواح پیغمبران اذن
میخواهند از خدا تعالی بزیارت او و خدا اذن میدهد ایشان را و در خبر ابن خارجه از حضرت صادق علیه السلام اذا کان
لیلة النصف من شعبان نادی مناد من الافق الاعلی زائری الحسین علیه السلام ارجعوا مغفوراً لکم ثوابکم [illegible]
زمانیکه شب نیمه شعبان باشد منادی از افق اعلی ندا میکند زوار قبر حسین را بر گردید در حالتیکه آمرزیده شده اید
و ثواب شما بر پروردگار شما و حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و در خبر ابی بصیر از صادق علیه السلام و محمد ص
نبیکم و فی خبر ابی بصیر عن الصادق من زار الحسین ثلث سنین غفر له ذنوبه
فرمود هر که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را سه سال پی در پی که در نیمه شعبان آمرزیده شود گناهان او البته
و در خبری از حضرت باقر علیه السلام من زار قبر الحسین علیه السلام فی نصف شعبان غفرت له ذنوبه ولم
علیه سیئة فی سنته حتی یحول الحول فان زاره فی السنة الثانیة غفر له ذنوبه و فی خبر آخر
لیلة النصف من شعبان . یعنی هر که زیارت کند قبر حسین را در نیمه شعبان آمرزیده شود گناهانش
و تا یکسال دیگر گناهی بر او نوشته نمیشود پس هر گاه زیارت کند او را در سال دوم آمرزیده باشد گناهان او
و در خبر دیگر در شب نیمه شعبان و در خبر تمام از حضرت صادق علیه السلام من زار الحسین صلوات الله
علیه و آله لیلة النصف من شعبان غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر ومن زاره یوم عرفة کتب الله
له الف حجة متقبلة والف عمرة مبرورة ومن زاره یوم عاشوراء فکانما زار الله فوق عرشه یعنی هر که زیارت کند
امام حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را و هر که زیارت کند او را در روز
عرفه مینویسد خدا تعالی برای او هزار حج و عمره مبروره و مقبوله و هر که زیارت کند او را روز عاشورا گویا خدا را زیارت
کرده در بالای عرش و در خبر دیگر از آنحضرت من زار الحسین علیه السلام فی النصف من شعبان غفر الله له
ما تقدم من ذنبه وما تأخر و فی خبر یونس هر که زیارت کند قبر حسین را در نیمه شعبان بیامرزد خدا گناهان آینده
و گذشته او را و در خبر یونس بن یعقوب که حضرت صادق علیه السلام فرمود یا یونس لیلة النصف من شعبان یغفر
لکل من زار الحسین علیه السلام من المؤمنین ما قدموا من ذنوبهم وقیل لهم استقبلوا العمل قال قلت هذا
کله لمن زار الحسین صلوات الله وسلامه فی النصف من شعبان قال یا یونس لو یعلم الناس [illegible]
شب نیمه از شعبان بیامرزد خدا برای کسانیکه از مؤمنین حسین ع را زیارت کنند آنچه که از گناهان گذشته کرده اند و گفته
شود بایشان عمل را از سر گیرید گوید عرض کردم اینهمه برای کسیست که زیارت کند حسین را در نیمه شعبان المعظم
فرمود یا یونس هر گاه خبر دهم مردم را بآنچه که در آنست برای کسیکه زیارت کند حسین را هر آینه مردان [illegible] محمل سوار [illegible] را
متحمل گشته میروند و در خبر ثمالی از حضرت علی ابن الحسین ع قال من احب ان یصافحه مائة وعشرون الف نبی فلیزر الحسین
علیه السلام لیلة النصف من شعبان فان الملائکة والنبیین علیهم السلام یستأذنون فی زیارته فیؤذن لهم فطوبی
طوبی لمن صافحهم وصافحوه الحدیث فرمود هر که دوست دارد اینکه مصافحه کنند با او صد و بیست
هزار پیغمبر پس زیارت کند امام حسین علیه السلام را شب نیمه شعبان بدرستیکه ملائکه و پیغمبران اذن میخواهند در زیارت
آنسرور و اذن داده میشود ایشان را طوبی برای کسیکه مصافحه کند با ایشان و ایشان با او مصافحه نمایند و در خبر معاویه

ابن وهب از حضرت صادق علیه السلام إذا كان أول يوم من شعبان نادى منادٍ من تحت العرش
يا وفد الحسين عليه السلام لا تخلوا ليلة النصف من زيارة الحسين عليه السلام
فلو تعلمون ما فيها لطالت عليكم السنة حتى يجيء النصف يعنی روز اول شعبان از زیر عرش ندا میرسد که ای زوار حسین محروم
نباشید شب نیمه از زیارت حسین هرگاه بدانید آنچه در آنست هر آینه طول میکشد بر شما سال تا آمدن نیمه شعبان دیگر
و در خبر دیگر سوال شد از حضرت صادق ع سئل الصادق عليه السلام ما لمن زار الحسين عليه السلام
في النصف من شعبان من الثواب فقال من زار الحسين بن علي عليهما السلام في النصف
من شعبان يريد به الله تعالى وما عنده لا ما عند الناس غفر الله في تلك الليلة ذنوبه ولو
بعدد شعر معزى كلب الى ان قال ... یعنی چه چیز است از ثواب برای کسیکه زیارت کند امام حسین را
در نیمه شعبان فرمود کسیکه زیارت کند حسین بن علی را در نیمه شعبان از برای خدا تعالی و آنچه نزد اوست نه
آنچه نزد مردم است بیامرزد در این شب گناهان او را اگرچه بعدد موهای بزهای قبیله کلب باشد تا آنجا که فرمود او
عدد کسیست که خدا را در عرش خود زیارت کند و در خبر دیگر از آنحضرت یغفر الله لزائر الحسين عليه السلام ما تقدم
من ذنبه وما تأخر ومن زار الحسين في النصف من شعبان كتب الله تعالى له الجنة هرکه زیارت کند حسین را
در نیمه شعبان مینویسد خدا تعالی او را هزار حج انتهی حدیث و در خبر سالم ابن عبدالرحمن از حضرت صادق ع
هرکه بجا آورد شب نیمه شعبان در زمین کربلا هزار مرتبه قل هو الله احد بخواند و استغفار نماید هزار مرتبه و هزار مرتبه
حمد بخواند بعد برخواسته چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعت هزار آیة الکرسی بخواند موکل کند بر او خدا تعالی
ده ملک که حفظ مینمایند او را از همه بدیها و همه شیطان و همه سلطان و مینویسند اعمال خیر او را و گناه او محو
میشود و طلب مغفرت میکنند ما دامیکه با ایشانست انتهی حدیث و پوشیده نماند ما اشاره میکنیم نیز باخبار
بعضی از اوقات شریفه یعنی اخباریکه دلالت کنند باستحباب زیارت سید الشهدا علیه السلام در آن نیز پس در خبر
کافی از حضرت صادق علیه السلام است زمانیکه شب قدر باشد که در آن جدا میشود هر امر حکیم ندا میکند ندا کننده
از بطنان عرش بدرستیکه خدا تعالی بیامرزد هر کسیرا که بیاید قبر حسین علیه السلام را در این شب و در خبر عبید ابن فضل از حضرت
صادق علیه السلام من زار الحسين عليه السلام في شهر رمضان ومات في الطريق لم يعرض ولم يحاسب وقيل
ادخل الجنة آمنا یعنی هرکه زیارت کند امام حسین را در ماه رمضان و بمیرد در راه میزان و حسابی برای
وی نیست و گفته میشود باو که داخل بهشت باش خاطر جمع و در خبر دیگر سوال شد از حضرت صادق ع از زیارت امام
حسین که آیا در آن وقت افضلی است که از سایر اوقات افضل باشد فرمود زیارت کنید او را که صلوات
فرستد خدا او را در هر وقت و هین زیرا که زیارت آنحضرت خیری است بنا شده هرکه بسیار کند پس بسیار کرده از خیر
و هرکه کمتر کند اندک باشد او را خیر و قصد نمائید برای زیارت اوقات شریفه را زیرا که اعمال صالحه در آن زیاده
گردد از ثواب و آن اوقاتیست که ملائکه نازل میشود بزیارت آنحضرت پس سوال کردند از زیارت آنحضرت در
ماه رمضان فرمود هرکه بیاید او را با حالت خضوع و خشوع قربة الی الله در حالت استغفار و حاضر باشد قبر آنحضرت در یکی
از سه شب از ماه رمضان شب اول آن ماه و شب نیمه و شب آخر ساقط میشود از او خطاها و گناهان او و در خبر
ابن ابی امامه از حضرت صادق ع قال في هذه الآية فيها يفرق كل أمر حكيم قال هي ليلة القدر
يقضى فيها أمر السنة إلى السنة القابل وهي في العشر الأواخر من شهر رمضان فمن أدركها أو قال شهدها عند
قبر الحسين صلوات الله وسلامه عليه يصلي عنده ركعتين أو ما تيسر له وسأل الله الجنة واستعاذ به
من النار آتاه الله ما سأل وأعاذه مما استعاذ منه فرمود در این آیه که فیها یفرق کل امر حکیم مراد شب قدر است که حکم میشود
در آن امر سال تا سال دیگر فرمود آن در ده آخر رمضانست هرکه درک کند آنرا یا حاضر شود در آن نزد قبر
امام حسین ع دو رکعت نماز بگذارد و سوال کند از خدا بهشت را و پناه برد از آتش میرساند خدا او را بآنچه
سوال نماید و پناه او را از آنچه پناه برده و در خبر عبدالعظیم حسنی از حضرت ابی جعفر ثانی روایت کرده فی حدیث قال

من زار الحسین علیه السلام لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان و هی اللیلة التی یرجی ان تکون لیلة
القدر و فیها یفرق کل امر حکیم صافحه اربعة و عشرون الف ملک و نبی کلهم یستأذن الله تعالی فی زیارة الحسین
فرمود هرکه زیارت کند حسین را شب بیست و سیم رمضان و او شبی است که در آن جدا میشود هر امر حکیم مصافحه
کند با او بیست و چهار هزار ملک و پیغمبر که همه ایشان از خدا تعالی اذن گرفته اند بزیارت حسین علیه السلام در آن شب
و در خبر دیگر نیز از حضرت صادق ع روایت است که شب قدر شب جدا میکند خدا در آن امر هر حکیم را امکینه منادی ندا
در شب آن هنگام از بطنان عرش بدرستیکه خدا تعالی زایرین قبر حسین را بخشید امینت حدیث اما آنچه در کتب استحباب
زیارت آنحضرت آمده در شب فطر و شب عید اضحی و همچنین شب عاشورا و روز عاشورا و روز اربعین که بیستم شهر صفر است
و همچنین هر شب جمعه و هر روز جمعه و در خبر عبد الرحمن ابن حجاج از حضرت صادق ع من زار قبر الحسین ابن علی
علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهما لیلة النصف من شعبان غفر الله تعالی ما تقدم من ذنبه
و ما تأخر قلت ای اللیالی جعلت فداک قال لیلة الفطر و لیلة الاضحی و لیلة النصف من شعبان یعنی هرکه زیارت
کند قبر حسین ابن علی علیهما السلام را یکی از سه شب بیامرزد خدا تعالی گناهان گذشته و آینده او را عرض کردم فدای
تو گردم آن شبها کدام است فرمود شب عید فطر و شب عید اضحی و شب نیمه شعبان و در خبر یونس ابن ظبیان از حضرت صادق
من زار قبر الحسین علیه السلام لیلة النصف من شعبان و لیلة الفطر و لیلة عرفة فی سنة واحدة کتب الله له الف
یعنی هرکه زیارت کند قبر حسین را در شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه در یکسال می نویسد خدا تعالی
از برای او هزار حج و عمره مبرور و مقبول و برآورده شود از برای او هزار حاجت از حوایج دنیا و آخرت و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع
من زار قبر ابی عبد الله الحسین ع یوم عاشورا عارفا بحقه کان کمن زار الله تعالی فی عرشه
هرکه زیارت کند قبر ابی عبد الله الحسین ع روز عاشورا در حالتیکه عارف بحق او باشد چنان است که زیارت کند خدا تعالی را
در عرش و در خبر دیگر از آنحضرت علیه السلام من زار الحسین علیه السلام فی یوم عاشورا وجبت له الجنة هرکه
زیارت کند حسین را در روز عاشورا بهشت او را واجب شود و در خبر جابر جعفی از آنحضرت علیه السلام من بات
عند قبر الحسین صلوات الله و سلامه علیه لیلة عاشورا لقی الله تعالی یوم القیمة ملطخا بدمه کانما قتل معه
فی عرصة کربلا و قال علیه السلام من زار الحسین علیه السلام یوم عاشورا و بات عنده کمن استشهد بین یدیه
یعنی هرکه بیتوته کند شب عاشورا را نزد قبر حسین علیه السلام ملاقات کند خدا تعالی را در روز قیامت در
حالتیکه بخون خود آلوده باشد گویا که با آنحضرت کشته شده در میدان کربلا و نیز فرمود هرکه زیارت کند حسین را
روز عاشورا و صبح کند شب را در نزد قبرش مانند کسی باشد که در مقابل او شهید گشته و در خبر عقبه از حضرت باقر ع
من زار الحسین علیه السلام فی یوم عاشورا من المحرم حتی یظل عنده باکیا لقی الله یوم یلقاه بثواب الفی
حجة و الفی عمرة و الفی غزوة و ثواب کل حجة و عمرة و غزوة کثواب من حج و اعتمر و غزا مع رسول الله صلی الله علیه و آله
هرکه زیارت کند حسین را در روز عاشورا در حالتیکه گریان است ملاقات کند با خدا بثواب دو هزار حج و عمره
و غزوه مانند ثواب کسیست که با حضرت رسول حج و عمره و غزوه کرده باشد و از شیخ مفید در مسار الشیعه روایت شده
قال روی ان من زار الحسین علیه السلام یوم عاشورا غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر قال و من اراد ان
یقضی حق رسول الله و حق امیر المؤمنین و حق فاطمة علیهم السلام فلیزر الحسین یوم عاشورا الحدیث
هرکه زیارت کند حسین را روز عاشورا بیامرزد خدا گناهان گذشته و آینده او را گویند روایت شده هرکه
اراده کند اینکه برآورده کند حق حضرت رسول الله و حق حضرت امیر المؤمنین و حق حضرت فاطمه علیهم السلام را
باید زیارت کند حسین را در روز عاشورا و شیخ گفته که روایت شده از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری
انه قال علامات المؤمن خمس صلوة الخمسین و زیارة الاربعین و التختم بالیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم
که آنحضرت فرمود علامتهای مؤمن پنج است پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن و زیارت اربعین و انگشتر بانگشت راست
کردن و سجده نمودن بخاک و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن و در خبر صفوان جمال است قال

قال

قال مولانا الصادق علیه السلام فی زیارة الاربعین تزور ارتفاع النهار وتقول السلام علی ولی الله
وحبیبه وذکر الزیارة الی ان قال وتصلی رکعتین وتدعوا بما احببت وتنصرف الحدیث
گوید فرمود مرا مولای من صادق علیه السلام در زیارت اربعین زیارت میکنی در وقتیکه آفتاب بلند شود و میگوئی
السلام علی ولی الله وحبیبه و دو رکعت نماز بجا آورده و دعا میکنی آنچه که میخواهی و باز گردی و در خبر داود ابن زید از حضرت
صادق علیه السلام من زار قبر الحسین علیه السلام فی کل جمعة غفر الله البتة ولم یخرج من الدنیا وفی نفسه
حسرة منها ولو کان مسکنه مع الحسین بن علی علیهما السلام قال یا داود من الخیرة ان یکون فی الجنة جار
الحسین بن علی علیهما السلام هر که زیارت کند قبر حسین علیه السلام را در هر جمعه خدا او را البته بیامرزد و از دنیا بیرون نمیرود
که در نفس او حسرتی از آن باشد و مسکن او با حسین علیه السلام است فرمود ای داود هر که دوست دارد اینکه باشد
در بهشت در جوار حسین بن علی عرض کردم هر کس رستگار باشد و در خبر صفوان جمال قال لی الصادق علیه السلام
هل لک فی قبر الحسین علیه السلام قلت وتزوره جعلت فداک قال وکیف لا ازوره والله تعالی یزوره فی کل لیلة
جمعة ثم یهبط الملائکة الیه والانبیاء والاوصیاء ومحمد صلی الله علیه وآله افضل الانبیاء قلت جعلت
فداک فنزوره فی کل جمعة ندرک زیارة الرب قال نعم یا صفوان الزم ذلک یکتب لک زیارة قبر الحسین گوید فرمود مرا
حضرت صادق علیه السلام آیا ترا راهی هست در قبر حسین عرض کردم زیارت میکنیم او را فرمود چگونه زیارت
نکنیم او را و حال آنکه خدای تعالی زیارت میکند هر شب جمعه بعد ملائکه نازل میشوند بسوی او و پیغمبران و اوصیا و آنها و حضرت
محمد افضل پیغمبران عرض کردم فدای تو گردم اگر زیارت کنیم او را هر جمعه درک میکنیم زیارت خدا را فرمود آری
یا صفوان لازم کن این را نوشته باشد ترا زیارت قبر حسین علیه السلام و این فضیلتی است تا آخر حدیث زیارت در این باب نور
اجمالیست برای بعضی از امور مهمه پس بدان هر که تأمل کند در خبرهای این مقام و در بعضی دیگر از مقامات گذشته
میداند حقیقت آنچه اشاره کردیم بسوی آن از اینکه زیارت سید الشهداء افضل است از همه اعمال و چگونه چنین
نباشد با اینکه شخص زیارت آنسرور در بعضی اوقات برابر میشود با هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه با پیغمبر مرسل
و در روز عرفه برابر میشود با هزار هزار حج که با حضرت قائم صلوات الله علیه وآله باشد و هزار بنده آزاد کردن
و هزار اسب در راه خدا دادن و پیغمبر ... خدا او را از بالای عرش و نامیده میشود در زمین کروبی و شامل
نیز که مطلق زیارت آنحضرت برابر میشود با نود حج از حجهای حضرت رسول با عمره اینها و غیر اینها از ثوابها در
کتب بسیار است هرگاه گوئی بکدام معنی حمل میکنی افضل بودن را آیا مراد از افضل بودن در کلام تو مراد از آن
بسیاریست از جهت ثواب نزد خدا یا کثرت محبوبیت است نزد باری تعالی یا مراد اشدیت علت حسن و جهت دارد
جواب گوییم دو معنی اول با هم مستلازم میباشد و اما معنی سیم او هم ممکن است که اراده شود در مقام هرگاه گوئی
مراد از حج و عمره و جهاد و صدقه و مثل اینها معنی هیئت که اعم و شامل است بر واجب و مندوب یا مراد همان
مندوبات است از این عبادتها جواب گوییم مراد بمقتضای تحقیق اعم است که شامل بر همه آنهاست و انکار نکند آنرا
مگر کسیکه تجربه و تامل اندک باشد و چگونه چنین نباشد با اینکه قرینه‌های دال بر مطلب خیلی هست و بعضی از قرائن
دلالتی موجود در پیش چشم است زیرا که هر حج از حجهای حضرت رسول صلی الله علیه وآله و عمره‌های او و همچنین
از حجهای حضرت قائم اعم از آنکه باشد این حجها از قسم مندوب یا بعضی از آنها واجب افضل است نزد خدا
از هزار هزار حج واجبی که از غیر معصوم باشد بدرستیکه هر غزوه با نبی مرسل نباشد مگر از عبادات واجبه و غزوه
مندوبه بسیار اندکست و چنانکه ثابت میشود مطلب بنحویکه از ظاهرهای مطلب و اخبار فهمیده میشود همچنین ثابت
میشود با این قرائن کثیره و از جمله قرائن اقوی در این باب آنست که امام علیه السلام هیچ از این عبادتهای
مذکوره را مقید نفرموده که مندوب باشد با وجود بودن مقام محتاج بر بیان هرگاه گوئی اشاره نموده
حضرت صادق در بعض اخبار زیارت عرفه باین قید و آن فرمایش آنحضرت است که پیغمبر یا امام میگویم کفایت
میکند این از حج اسلام ... مگر از ... زمانیکه حجة الاسلام را بجا آورد و قصد حج دیگر نموده ...

شده و ادوار کار دنیا یا مانعی دیگر از حج پس باید تعریف حسین در روز عرفه کفایت میکند او را از ادای حج فدیه میکند
خدا ثواب او را باین زیارت تا آخر خبر و این هم چنانکه می بینی آشکار است در خلاف مطلب تو و نه اطلاق و دلالت میکند
بر معینه بودن مستحب میگوییم بدرستیکه این خبر نیست از آنجا که دلالت دارد بر خلاف مطلب با تعین پس ما ادعا
نکرده ایم که زیارت سید الشهدا علیه السلام ساقط مینماید حج اسلام را از صاحب تکلیف برای بودن زیارت افضل
از حج واجب بر او بلکه میگوییم که زیارت آنسرور افضل است از همه عبادتها و اعمال بدنیه خواه واجب و خواه
مستحب باشد این از کجا سقوط تکلیف واجب را میرساند بلکه این خبر نیز از مؤیدهای مطلب و قرائن داله
بر آنست نزد امعان نظر بعد بدرستیکه ظاهر رد و اصرح قرینه اخبار ابن یعفور است که گذشت در تفضیل شرف کربلا
ابن ابی یعفور گوید عرض کردم بحضرت صادق که خدا واجب کرده بر مردم حج بیت را و ذکر ننموده زیارت قبر
حسین را حضرت فرمود هر گاه چنین باشد بدرستیکه این چیزیست که خدا او را چنین کرده آیا نشنیده قول حضرت علی
که با یکی تو بسیج کردن او را و از ظاهر شد لیکن خدا آنرا بر بندگان واجب کرده آیا ندانسته که حرام هر گاه
بود بجهت حرم افضل بودی لیکن خدا آنرا در غیر حرم قرار داد اینست حدیث پس این چنانکه می بینی آشکار است
در آنکه بعضی از مندوبات فضیلت از بعض واجبات هر گاه گویی که مقرر شده در محلش که واجب افضل از
مندوب است نظر بقاعده تحسین و تقبیح عقلیین یا بمعنی مطلوب بودن او گوید و حسن او بیشتر شود واجب میشود خلاصه
احکام تابعست بمصالح و مفاسد واقعیه و استحقاق ثواب میباید نیاوراند اگر تو بر آنی گوییم تا یکی کلام را اگر تمام
در مثل انعام بجهت زایل نمودن شبهه و خیالها از کسانیکه شبیه بعوام هستند و کدام عاقل جایز میشمارد آنکه نزد
اسلام که واجبست بر مکلف افضل باشد از حج مندوب از کسیکه عارف باشد بخدا و حج معصومین او و از کسیکه از مسافت
دور آمده بسوی مکه زادها الله شرفا یا اینکه گوید آن افضل است از عمره مندوبه یا بنده آزاد کردن مندوب
یا مثل اینها از عبادات بزرگ مندوبه که شامل باشد بر منفعتهای بسیار و اگرچه این قاعده عقلی است لیکن قابل
تخصیص است و استوار نموده جمعی بر اینکه در بعض از مواضع تخصیص نیست خلاصه این قاعده اگرچه در نظر روشن
از قواعد عقلی است الا اینکه آنها نزد صاحب نظر دقیقه از آنچیزهاست که آنها را اصل نیست بلکه کلام حضرت
امیر المؤمنین و حضرت صادق در قضیه سعی و احرام کشف مینماید از اینکه آنها از امور وهمیه که شبیه باحکام قواعد
عقلیه است هرگاه گویی تو تحقیق کردی در بعضی از تعلیقات و تصنیفات اصولیه خود بقاعده تلازم عقلی یعنی قاعده که
هرچه عقل آن حکم نماید شرع هم بر آن حکم مینماید و بعکس آن و همچنین قاعده منوط بودن امر در احکام بر مصالح و مفاسد
واقعیه از جمله قواعد عقلیه است که تخلف نمینماید از مقتضای خود در ماده از مواد آیا منافیست کلام تو در اینجا
بکلام تو که ذکر کردی میگوییم مرجحا لاهم اقرار مینماییم باین دو قاعده لیکن آنها منافات ندارند بوجهی از وجوه
با آنچه ما در اینجا تحقیق کردیم پس هرگاه خواهی که آشکار شود بیا پس گوییم بدرستیکه ما اختیار نمودیم در مبحثهای اصولیه
بدرستیکه خوبی چیزها گاه بذات است و گاه بصفات ذاتیه باشد و گاه بوجوه و اعتبارات باشد و همچنین است حال در
قبح اشیاء بدرستیکه مذاهب در این مسئله اگرچه از جهت قول مختلف شده الا آنچه ما اختیار کردیم اعم است بحسب موارد
و مجاری از جمیع مذاهب پس بر آن متفرع است آنکه مایه میشود مندوبی که افضل باشد از بعض واجبات باینکه
حسن ذاتی برای این مندوب باشد او بصفات لازمه تقاضا مینماید اینکه افضل باشد از بعض واجبات
در شرع واجب نشده نظر بحکمت واقعیه خفیه و واجب شده مادون او بجهت فضل و شرف بجهت واقعیه خفیه و کلام
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین کلام حضرت صادق از آنچیزهاست که اشاره مینماید باین معنی هرگاه گویی
گذشت در بعض اخبار که خدا تعالی زیارت میکند امام حسین را در شب جمعه مقصود از این کلام چیست میگوییم که مقصود از آن
آنست که وارد شده در بعض اخبار عرفه بدرستیکه ابتدا میکند خدا تعالی بنظر کردن بسوی زوار حسین در شب عرفه
قبل از نظر کردن بسوی اهل موقف تا آخر خبر یعنی بدرستیکه فیوضات الهیه که بشماره نیاید و رحمت واسعه
از خدای عز و جل که هر ذره کمتر و ذره کوچکتر از آن بزرگتر از وزن عرش و کرسی است نازل میشود در شب جمعه

حسین و قبر او و قبهٔ آن در حالتیکه بسیار تر و تازه است از آن رحمت که در غیر شب جمعه باشد و هرگاه
و هرگاه خواهد که خبردار باشد رمضی که بازگیرتر و دقیق‌تر از این باشد پس منتظر باشد تا که بیاید و در بعضی مجالس این کتاب
و هرگاه گویند که کدام زیارت از زیارات در اوقات شریفه افضل است از همهٔ زیارات که این مسئله محتاج ا
است بحکم بسیاری از مقامات در باب نذور و عهود و ایمان و همچنین در باب وصایا و اوقاف و امثال
این میگوییم بدرستیکه افضل همهٔ زیارات روز عرفه بعد از آن زیارت نیمهٔ شعبان بعد از این ظاهر در ترجیح و تفضیل
بعضی ترجیح بعض زیارات در اوقات شریفه بعضی دیگر از آنها به بسیاری اخبار و مکرر شدن آنها است
در کتب معتبره یا باخبار که متضمن گشته زیادتی بیان مراتب ثواب و درجه را در بعض زیارات از جهت
و کثرت بلی اخبار کثیره مراتب که گرفته آنچه را که اخبار قلیله فراگرفته از زیادتی ثوابها و درجها پس بگوید این وقت افضل
آن زیارتست که در شان آن اخبار بسیار وارد شده و عکس این هم ممکن است اگرچه مناط او تی اقوی است
بعد ما ترک کردیم بیان وسط را در این اقسام زیارت از جهت کفایت نمودن قاعده و اعتماد بعضهم زکی و قصد
اختصار یعنی نیاورده اخبار که در باب زیارات مطلق وارد شده سیاق آنها حضور در حرم شریف و زیارت
تر و قبر شریف است بلکه همین فهمیده میشود از زیارت در عرف و لغت الا آنکه با وجود این ممکن است گفته شود
بعض اخبار که وارد شده در بعض زیارتها یعنی در بعض اوقات شریفه شامل میشود زیارت کردن از دور را
و این شامل شدن مرتبه به در جمله از احکام فرعیه و در جمله از مقامات ثمرهای بزرگ دارد و گذشت شما را
مثل این در هر حال از دور زیارت کرد در بعض اخبار وارد شده و در خبر حسین بن ثویر است قال کنت انا
و یونس بن ظبیان عند ابی عبد الله و کان اکبرنا سنا فقال له انی کثیرا ما اذکر الحسین فای شیء اقول
قال علیه السلام قل صلی الله علیک یا ابا عبد الله تعیدها ثلاثا فان السلام یصل الیه من قریب و من بعید
گوید من و یونس بن ظبیان نزد امام جعفر صادق بودیم و او سنا از ما بزرگتر بود عرض کرد که من بسیار
ذکر میکنم حسین علیه السلام را پس چه چیز بگویم فرمود بگو صلی الله علیک یا ابا عبد الله سه مرتبه بدرستیکه سلام میرسد
او را از دور و نزدیک و در خبر سدیر از حضرت صادق ع قال یا سدیر تزور قبر الحسین علیه السلام
فی کل یوم قلت جعلت فداک لا قال ما اجفاکم فتزوره فی کل جمعة قلت لا قال فتزوره فی کل شهر
قلت لا قال فتزوره فی کل سنة قال قلت قد یکون ذلک قال یا سدیر ما اجفاکم للحسین علیه السلام اما علمت
ان لله الف الف ملک شعثا غبرا یبکون و یزورون لا یفترون و ما علیک یا سدیر ان تزور قبر الحسین علیه السلام
فی کل جمعة خمس مرات و فی کل یوم مرة قلت جعلت فداک ان بیننا و بینه فراسخ کثیرة فقال لی اصعد فوق
سطحک ثم تلتفت یمنة و یسرة ثم ترفع راسک الی السماء ثم تنحو نحو قبر الحسین فتقول السلام علیک
یا ابا عبد الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته یکتب لک زورة والزورة حجة و عمرة فرمود یا سدیر زیارت میکنی قبر حسین را
در هر روز عرض کردم نه فدای تو گردم فرمود چه قدر بسیار جفا کرده فرمود آیا زیارت نمی نمایید او را در هر جمعه
عرض کرده فرمود آیا زیارت مینمایید او را در هر ماه عرض کرده فرمود آیا زیارت مینمائید او را در هر سال گفتم
عرض کردم گاه اتفاق میافتد فرمود یا سدیر چه قدر جفا بر خود نموده اید آیا نمیدانستی که خدا را دو هزار دو هزار
ملک است ژولیده و غبارآلوده گریه مینمایند او را و زیارت میکنند او را و آرام نمیباشند چه شده بر تو ای سدیر
که زیارت کنی حسین را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روز یک مرتبه عرض کردم فدای تو گردم میان ما و قبر او بسیار
مسافت فرمود که بالای بام خود برو و براست و چپ خود التفات کن بعد سر خود را به آسمان بلند کن و به
طرف قبر او قصد کن و بگو السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته نوشته میشود ترا ثواب
زیارتی و ثواب یک زیارت معادل ثواب یک حج و عمره است و روایت کرده این خبر را جماعت بسیاری از
مشایخ و در خبر علقمه از حضرت باقر علیه السلام است انه ذکر له ثواب زیارة الحسین علیه السلام یوم
عاشوراء فقال له لمن کان فی بعید البلاد و اقاصیها [illegible] الیه و ذلک الیوم قال اذا کان کذلک

مَنْ زارَ الحُسَیْنَ علیه السلام لَیْلَةَ ثَلاثٍ وَعِشْرِینَ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ وَهِیَ اللَّیْلَةُ الَّتِی یُرْجی اَنْ تَکُونَ
لَیْلَةَ القَدْرِ فِیها یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکِیمٍ صافَحَهُ اَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ اَلْفَ مَلَکٍ کُلُّهُمْ یَسْتَاْذِنُ اللهَ تَعالی فی زِیارَةِ
الحُسَیْنِ صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِ فی تِلْکَ اللَّیْلَةِ یعنی که آنحضرت را ذکر کرد ثواب زیارت امام حسین را
در روز عاشورا عرض کردم چه چیز است برای کسیکه در شهری دور باشد از آنحضرت و او را ممکن نباشد آمدن بسوی او در آن روز
فرمود چون چنین باشد برود بصحرا و بالای تل بلندی و اشاره نماید بسوی آنحضرت بسلام و در لعن بقاتل او سعی نماید
و دو رکعت نماز بگذارد و لیکن این باید در اول روز قبل از ظهر باشد بعد زیارت طولانی ذکر نموده فرمود هر که قادر
باشد اینکه هر روز او را زیارت کند از خانه خود باین زیارت پس بکند اینست حدیث **مقام بیستم** در اشیاء
بسوی جناب ربیه وارد شده در حد حرم حسین که مستحب است تبرک جستن بتربت آن و در خبر مرفوع منصور بن عباس از حضرت
صادق فرمود که حرم حسین علیه السلام پنج فرسخ است از چهار طرف و در مرسله دیگر از حضرت صادق فرمود حرم
حسین یک فرسخ در فرسخی است از چهار جانب قبر و در مرسله دیگر از آنحضرت علیه السلام نیز یوخذ طین قبر الحسین علیه السلام
من عند القبر علی سبعین ذراعاً او علی سبعین باعاً فی سبعین و الی آخر الحدیث فرمود که گرفته میشود
خاک قبر حسین علیه السلام در نزد قبر بهفتاد ذراع و در طریق دیگر بهفتاد ذراع در بهفتاد ذراع و در طریق دیگر و در خبر ابن
اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله یقول لموضع قبر الحسین علیه السلام حرمة معروفة من عرفها واستجار بها اجیر
قلت فصف لی موضعها قال امسح من موضع قبره الیوم خمسة وعشرین ذراعاً من ناحیة رجلیه وخمسة وعشرین ذراعاً
من ناحیة راسه وموضع قبره من یوم دفن روضة من ریاض الجنة ومنه معراج یعرج فیه باعمال زواره الی السماء
فما من ملک فی السماء آه یعنی شنیدم از حضرت ابی عبد الله که میفرمود بدرستیکه برای زمین قبر حسین علیه السلام حرمت معلوم است
هر که بشناسد آنرا و پناه برد باو پناه داده میشود عرض کردم تعریف فرما حد آنرا فرمود مسح کن از زمین قبرش که امروز است
بیست و پنج ذراع از جانب پایش و بیست و پنج ذراع از طرف سر او و زمین قبرش او از روزیکه دفن شده باغیست
از باغهای بهشت و از اوست معراج که اعمال زوارش در آن بسوی آسمان بالا میرود و ملکی در آسمان و زمین
نیست مگر ایشان سؤال مینمایند از خدا اینکه اذن دهد ایشان را در زیارت قبر حسین فوجی نازل میشود و فوجی بالا میرود
و در خبر دیگر امسح من موضع قبره الیوم خمسة وعشرین ذراعاً من ناحیة راسه وخمسة وعشرین ذراعاً من ناحیة رجلیه
وخمسة وعشرین ذراعاً من خلفه وخمسة وعشرین ذراعاً مما یلی وجهه الی آخر الحدیث
یعنی مسح کن از زمین قبر آنحضرت که امروز در آنست بیست و پنج ذراع از طرف سرش و بیست و پنج
ذراع از طرف پایش و بیست و پنج ذراع از پشت او و بیست و پنج ذراع از پیش رویش و در صحیح عبد الله ابن سنان
از حضرت صادق علیه السلام قال سمعته یقول قبر الحسین علیه السلام عشرون ذراعاً مکسراً
روضة من ریاض الجنة گوید شنیدم از آنحضرت که میفرمود قبر حسین بیست و پنج ذراع اندر بیست و پنج ذراع
باغیست از باغهای بهشت و در مرسله حجال از حضرت صادق علیه السلام قال التربة من قبر الحسین
علی عشرة امیال یعنی تربت از قبر حسین علیه السلام تا ده میل است و در روایت صدوق قال
علیه السلام حریم الحسین علیه الصلوة والسلام علی خمسة فراسخ من اربع جوانب القبر فرمود حریم
حسین پنج فرسخ است از چهار جانب قبر و در خبر کافی از صادق علیه السلام قال طین قبر الحسین علیه السلام
فیه شفاء وان اخذ علی راس میل الی آخر الحدیث فرمود خاک قبر حسین در آن شفا است اگر چه
برداشته شود از یک میل و از آخر حدیث **تذنیب** در آنچه از مجموع این اخبار مستفاد میشود از امور بدانکه خبر ابن سنان
اگر چه ترجیح دارد بر سایر اخبار بجهة صحیح بودنش باصطلاح متاخرین الا اینکه با وجود این آن اخبار هم بکار میشود باو
باینکه ممکن است اعتماد بر همه این اخبار یعنی نسبت بترتیب آثار و احکام در درجهای چند و مقامات بسیار
مانند مقام اخذ تربت برای شفا و مقام عهدها و دینها و نذرها و وصیتها و مقام لزوم احترام تربت برداشته شده
برای شفا و غیر اینها از مقامات بسیار زیرا که همه اخبار وارد شده در ابواب زیارات و مقامات آن

وهمچنین سنه اخباریکه وارد شده در شان کربلا و بیان شرافت آن و بیان حدا و و سایر متعلقات او از اخبار
معتبره است که مکرر است در کتب بزرگان اشیاخ از طبقه اولی و دویم و سیم و چهارم و بالاتر ایشان و این چند کتب
شیخ مفید و ابن قولویه و صدوق و کلینی و امثال ایشان آن کسانیکه اقرار نموده اند بر اینکه آنچه در کتب ایشانست خبر صحیح است
یعنی عمل شده است در میان اصحاب و مشاهدت باینکه بر آن اخبار بنای دین گذاشته میشود پس در اینکال عمل میشود و تفاوت
و اختلاف در این اخبار بر اختلاف و تفاوت بحسب شرف و فضیلت پس هر خاک زمینی که نزدیکتر باشد بقبر شریف
افضل و اشرف میباشد و زیاده باشد فضل و شرافت بحسب نزدیکی چنانکه آنها کم میشوند بجهة دوری تذییلات
خدائیه و در آن اشاره است بامور مهمه که علاقه دارد به همه مقامات گذشته یا بعضی از آنها و غیر آنها تذییل اول
در اشاره بحقیقت زیارت و معنی آن بدانکه حقیقة زیارت عبارتست از حضور زائر نزد زیارت شده و حضور
نشده آن در حقیقه بحسب عرف و لغت چیز زائدی براین و ثابت نشده برای آن حقیقة شرعیه و نه حقیقه متشرعه
بعضی از آداب و شروط ظاهری و باطنیه معنوی علاوه شده در شریعت از جهة استحباب خود آنها یا از جهة حصول
کامل فضیلت زیارت را چنانکه مطلع شدی بعضی از آنها خلاصه اعتبار آداب و شرایط ظاهریه و معنویه باطنیه
لازم نکرده نقل آنها را در شرع بمعنائیکه مغایر باشد بمعنی عرفی لغوی بلکه ممکن است اینکه گفته شود اگرچه حقیقت
شرعیه مغایر با معنی عرفیه لغوی ثابت نگشته الا اینکه قول به ثبوت حقیقت متشرعه یعنی معنی اعتبار تسلیم زائر
و صلوات فرستادن او بر زیارت کرده شده از آنچیزهائیست که نزدیکست بحق مگر اینکه گفته شود در اینکه
اعتبار اینها لازم نکرده نقل را در نزد متشرعه پس میگوئیم در هر حال حاضر شدن نزد قبرهای شریفه بسلام و صلوات فرستادن
بصاحبان آنها بهر لفظ که زیارت کننده بخواند از آنچه داخل باشد در زیر و داخل است بزیارتیکه مطلوب است
و زمانیکه زائر صاحب ملکه نورانیه باشد و آشکار شود از آن شوق بزیارت در راه خدا و برای حب پیغمبر
و ائمه معصومین علیهم السلام زیارت او زیارت تام و کامل خواهد بود اگرچه زیارت کند بالفاظی که از خود
درست و شامل باشد بصلوات و سلام و مدح و ثنا و مانند آن اگرچه بالفاظ غیر عربیه باشد ولیکن فضل کامل
و شرف تام زیارت بالفاظ عربیت که شامل باشد بصلوات و سلام بسیار و جمله از صفات امام علیه السلام
که زیارت کرده شده است وخصوصا زمانیکه الفاظ او از بعض فضلای راویان ثقه باشد که بعضی علماء اعلام
او را جمع کرده و زیارتیکه از ائمه معصومین ماثوره است از همه اینها افضل است و زیارات ماثوره از ایشان
بسیار است و آنچه از ایشان وارد شده بطریق صحیح باصطلاح متاخرین و همچنین آنچه بطریق متعدد وارد شده و مکرر شده
ذکر آن در کتب معتبره افضل قسم و کاملترین صنفی است از اقسام زیارات ماثوره و ظاهر نیست که در زیارت
سید الشهداء لفظ صلی الله علیک یا ابا عبد الله سه مرتبه یا یکمرتبه از زیارات ماثوره باشد بجهة وقوع آن در بعض
اخبار چنانکه دانستی هرگاه ازمن بپرسی در باب زیارت نایب گرفتن کسیکه قادر نیست بر خواندن زیارات خود
مطلقا خواه ماثوره باشد یا غیر آن چه میگوئی میگویم نایب گرفتن متصور میشود بچند وجه و قسم بجهة غیبت کسی از کسی
محض از باب استحباب و مرتبه دیگر برای بیرون آوردن نفس خود از مرتبه اهل آتش و عاق شدن برسول الله
و ائمه علیهم السلام است و مرتبه دیگر از باب تکلیف واجب که بنذر یا مانند آن ثابت باشد بزیارت کسی در هم
و مرتبه دیگر بسبب وصیت میت است و هریک از این قسمها متصور میشود بچند قسم اول اینکه واقع شود صیغه
نایب گرفتن و اجاره بطریق اطلاق یعنیکه واقع باشد صیغه اجاره برای زیارت در زمانهای معلومه و معینه
که عدد زیارات معلوم و معین باشد با حاضر شدن در حرم شریف ولی ذکر نشود در نفس صیغه اجاره کیفیت زیارت
یعنی از جهة الفاظ و کلماتیکه خوانده میشود در وقت زیارت یعنی از الفاظیکه شامل است بر صلوات و سلام
و مانند آن بر امام زیارت شده و دویم اگر واقع باشد صیغه اجاره بنحویکه اطراف و جهات از همه جهات
معین باشد باینکه تصریح کند اجیر شده بزیارت کردن در زمانهای مخصوص و معین و تصریح کند نیز باینکه اجیر
مرخص است در خواندن یعنی که بخواند آنچه ممکن باشد از خواندن مطلقا یعنی هرگاه او را در بعضی از عربیه ماثو

بخواند عربی غیر ماثور بخواند و هرگاه قادر نباشد غیر عربی هم بخواند تتمه اینکه تصریح کنند بخواندن زیارات ماثوره
یا غیر مطلق پس هر یک از تعدیهای مذکوره یا هر کیفیت بکمال چیزی شده عالم است یا جاهل المتقدم لو لیس قائل نیستیم
بصحیح بودن صیغه ... و حصول برائت ذمه برای چیزی شده باینکه بیاورد یا لفظ اما آنچه قادر باشد از آن ولی
این دعوی است که ثابت کردن آن از باب استحباب باشد اما آنچه که بنذر یا وصیت و مانند آنها لازم شده در آن
اشکالست نه از جهت صحت صیغه و باطل بودنش زیرا صیغه ظاهرا صحیح است بلکه از جهت حصول برائت ذمه
برای چیز که سبب نذر ... و سبب اشکال پوشیده نیست بر شخص عارف و اما قسم دوم که جاری میشود در آن هر آنچه
اشاره نمودیم بسوی آن در قسم اول حرف بحرف و اما قسم سیم در صحیح بودن صیغه در آن اشکالست خواه جیره کننده
عالم باشد باینکه او جیره قادر نیست از خواندن زیارتهای ماثوره یا غیر آنها مطلقا یا در آن جاهل باشد آری ممکن است اینکه
گفته شود اشکال رفع میشود در بعضی آنچه اشکال دارد و آن باینکه قول صلی الله علیک یا ابا عبد الله و رحمة الله و برکاته
داخل است بر زیارت ماثوره و کفایت میکند مگر اینکه گفته شود اطلاق صیغه و همچنین نذر و قسم و وصیت
شامل نمیشود مثل این زیارت و بعبارت دیگر این فقره اگرچه از قسم زیارت مختصر است و از زیارت ماثوره است
بنا بر آنچه اشاره گذشت بر آن الا اینکه کفایت کردن بر آن در باب نذر و وصیت و مثال آنها محل اشکالست و در خبر
ابن ابی یعفور است اذا اتیت الفرات فاغتسل ... ثم امش ... وقل صلی الله علیک یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا
ابا عبد الله فقد تمت زیارتک یعنی هرگاه آمدی فرات غسل کن و بپوش جامههای خود را پس بعد بیا قبر شریف و بگو صلی الله علیک
یا ابا عبد الله بتحقیق زیارت تو تمام میشود این بود حدیث ظاهر است که این در حال تقیه است و خواندن زیارت
ماثوره باید خواننده و تعلیم کننده اینکه خواننده تعلیم کننده بخواند کلمه بعد از کلمه و از پی هم گوید آنچه او گوید ... 
غلط ساقط میشود تکلیفی که بر او واجب بود و نیز تکلیفی که بخواندن ماثوره داشت بعد ... بگوید صلی الله علیک یا
ابا عبد الله و رحمة الله و برکاته و از اکثر زیارات مثل این ماننده گفتن السلام علیک یا ابا عبد الله و رحمة الله و برکاته اولی
از خواندن زیارت مبسوطه است که مشتمل باشد بر لحن و غلطی که تغییر دهند معنی را **تذییل دوم** در اشاره بجمله از مطالب
که ذکر نکردم در این کتاب و خبار بعضی از عنوانها و مقامهایی که متعلق است بزیارت سید الشهدا و تربت شریفه او
و غیر او از برای اختصار و کشف باتم پس این عنوانها و مقامها مانند عنوان مستحب بودن غسل بجهة زیارت از
فرات و غیر آن و عنوان واجب نبودن غسل زیارت و عنوان استحباب دعا در وقت غسل زیارت ماثوره
و عنوان استحباب شفا خواستن از تربت شریف آنحضرت و تبرک جستن از آن و بوسیدن و کشیدن آن بر اعضا و با آن ...
... و در وقت رسیدن و در وقت خوابیدن و عنوان حرمت خاک خوردن حتی خاک قبور ائمه مگر خاک قبر شریف
سید الشهدا بقدر نخود و عنوان آنچه مستحب است از خواندن دعا در وقت اخذ تربت حسینیه برای شفا و عنوان
استحباب اخذ تسبیح از تربت حسین و گردانیدنش و عنوان استحباب بسیار دعا و طلب حوایج نمودن نزد قبر شریف
و عنوان اینکه مستحب است کسیکه اراده کند زیارت او را سه روز روزه بگیرد که آخر آنها جمعه باشد بعد در شب
جمعه غسل کند و با غسل بیرون آید بزیارت در حالتیکه روغن و عطر و گوشت خوردن را ترک کند با حزن و گرسنگی
و تشنگی و عنوان کراهت خروج از حایر حسینی بمکه و مدینه و گوشش ... پوشیده نماند که اخبار
عنوان اول از ده متجاوز است در بعضی آنها چنین است هر مردی از شیعه ما غسل کند در فرات بعد بیاید قبر حسین در
حالتیکه عارف باشد بحق او عطا کند خدای تعالی بهر قدمش که برمیدارد و بگذارد صد حج مقبول شده و صد
عمره مقبول شده و صد غزوه که با پیغمبر مرسل یا امام عادل کرده باشد و در بعضی آنها است هر که بیرون آید از خانه خود در حالتیکه
اراده زیارت حسین علیه السلام داشته باشد بیاید بسوی فرات و غسل کند از آن نوشته شود برای او ... از رستگاران و زمانیکه
سلام دهد بر ابی عبد الله نوشته میشود از فائزین و زمانیکه از نماز خود فارغ باشد بیاید بر او ملکی و میگوید که حضرت رسول
ترا سلام میرساند و میفرماید که گناهان تو آمرزیده شد عمل خود را از سر گیر و در بعضی آنها است زمانیکه از فرات
غسل کند در حالتیکه حسین علیه السلام را اراده کرده ساقط میشود از او خطاهای او مانند روزی که از مادر متولد شد

باشد و در بعضی آنهاست هر که غسل کند از آب فرات و زیارت کند قبر حسین علیه السلام را مانند روزی باشد که از مادر
متولد شده و در روایتی که خالی باشد از گناهان اگرچه گناهان کبیره بوده باشد و اگر فوت باشد و در بعضی آنها هر قدمی که برمیدارد و
میگذارد ثواب حج مقبولی است با مناسک آن و در بعضی حج و عمره و در بعضی آنهاست کسیکه بیرون آید
بسوی قبر حسین در حالتیکه عارف باشد بحق او و داخل شود در آب فرات و چون بیرون آید مانند کسی باشد
که از گناه خارج گردد و در حدیثی که برود بسوی قبر شریف بهر قدمی که برمیدارد و میگذارد میبخشد خدا او را و حسنه
و محو کند گناه و در بعضی آنهاست که خدا را ملائکه هست موکل بقبر حسین زمانیکه قصد کند مردی زیارت
او را و غسل کند ندا میکند او را حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله ای مهمانان خدا بشارت باد شما را برفاقت من
در بهشت و ندا میکند او را حضرت امیرالمومنین که من ضامنم برآوردن حوائج شما و دفع بلا از شما در دنیا
و آخرت بعد حضرت پیغمبر و حضرت علی علیهما السلام از راست و چپ شما را احاطه خود میگیرند تا مراجعت نمائید
بسوی اهل خود و شاید این حدیث و اخباریکه دلالت دارد بعدم وجوب غسل زیارت و آن نفی
نموده به حدیث بعضی از آنها صحیح است و در بعضی از آنهاست کسیکه زیارت میکند حسین علیه السلام را
براو است غسل کردن فرموده و در بعضی از آنهاست هر گاه بتوانی غسل کن و گرنه وضو بساز بعد شرف یافتن
احادیث و اما استحباب دعا در وقت غسل زیارت نموده و در یک خبر وارد شده که حضرت صادق
زمانیکه از غسل زیارت فارغ میشد این دعا میخواند اللهم اجعله لی نورا وطهورا وحرزا وشفاء من كل داء وسقم ومن
كل آفة وعاهة اللهم طهر به قلبي واشرح به صدري وسهل لي به امري
واجعله لي شاهدا يوم حاجتي وفقري وفاقتي انتهى الحديث و اما اخبار استحباب شفا خواستن از تربت حسین علیه السلام
و تبرک جستن و بوسیدن آن و کام و دهان اولاد باو کشادن و همراه داشتن آن در وقت ترسیدن و ناخوشی بهم
و آن نیز بعد از حدیث است بلکه تزید میکند تا بحیث حدیث و در بعضی از آنهاست که قسم بخدا بر زنده نیست
او را حقیقه انتفاع مگر آنکه نفع برده از او و در بعضی آنها است که خدا گردانیده تربت حسین را شفا از هر علت
و امان از هر ترس و زمانیکه یکی از شما آن را بگیرد ببوسد و بچشم خود بگذارد و مس کند باقی بدن خود و در
بعضی آنها هر که او را علتی رسیده باشد ابتدا کند بخاک قبر امام حسین شفا دهد خدا او را از آن علت مگر از علت
مرگ و در بعضی از آنها که در آن شفاست از هر علت و اوست دوای بزرگ و در بعضی آنها که او فضل بیشتر است
که شفا بیم آن بدرستیکه ما میخورانیم اطفال و زنان خود و می بینیم در آن هر خیر را و در بعضی از آنها که کام اطفال
خود را بگشائید به تربت حسین علیه السلام بدرستیکه آن امانت و در بعضی آنها عرض کردم تحقیق شنیدم شفا را
از هر علت پس چگونه است امان از خوف رسیدن فرمود هر گاه از پادشاه و غیر آن ترسی بیرون میآید از
منزل خود مگر اینکه با تو باشد از خاک قبر حسین و در زمان گرفتن بگو اللهم ان هذه طينة قبر الحسين وليك وابن وليك
اخذتها حرزا لما اخاف ولما لا اخاف ... امر دو چنانکه آنحضرت فرمود
بود خدا صحیح نمود بدن مرا و بود آن تربت شریفه امان از خوف رسیدن چنانکه امام علیه السلام فرمود از
گوید که بعد از آن یکروزی ندیدم تا آخر حدیث میگویم بدرستیکه جمعی از علماء اعلام ذکر کرده اند شان
تربت حسینیه از آنچه دیده یا شنیده اند امریکه کشف میشود از اینکه تربت حسینیه از دو امر ...
نبوت خاصه و حقیقت مذهب امامیه است و روایت کرده طوسی علیه الرحمه در امالی خود نیز حکایتهای عجیبه
که فراگرفته دلائل و اعجاز را در شفا خواستن تربت حسین از عجیب ترین آنچه شنیده ام آنست که واقع شده
در زمان بعضی از سلاطین صفویه در شهر اصفهان و حاصلش آنست که آمد یکی از ... سلطان ایلچی از ارکان
برای اینکه ... علمای اسلام که در این زمان بودند و بسیط جنوبت پیغمبر تا باشد این دلیل بنوعیکه
دشمن را ملزم و عذر او را قطع نماید و شبهه های او را جواب دهد و هر گاه عاجز باشید از الزام این و
شد امر شما در احتجاج بتواتر پس اقرار نمائید که شما بر حق نیستید و بود این شخص از آن کسانیکه در علم حساب

روایت در کوه مجوسان بسیار آنچه و بنا به هندوستان سید داده بود از عبادت خبر میداد روزی پادشاه او را جمعی از
علماء و صاحبان منصب مکرر یاد آنچه نماینده از جمله آنها محمد تقی کاشانی آخوند فیض بود ایلچی خطاب نمود که پادشاه
شاه چقدر با اعتقاد کسی بود که گوی از بدا بی چنین امیر بزرگ مثل تو را فرستاده ایلچی از این کلام در خشم شده گفت اعلام
مسلمانان اعتقاد و تو از مکی فهم نصیبی و مادرش هر گاه تو بیندی آنچه را که من احاطه دانم از علوم و کیفیات
آن را چنان میدیدی که مثل من بسیار کشته و حالا هم معلوم میشود پس فاضل کاشانی دست در جیب برده چیزی بیرون آورد
و گفت چیست اینکه در دست منست ایلچی بقدر یک ساعت در فکر فرو رفت پس از آن رنگش متغیر و زرد شد فاضل گفت
چه زود ظاهر شد جهل تو و باطل شد ادعای تو ایلچی گفت بحق میدانم آنچه در دست تست لیکن فکر و سکوت
از جهت دیگر است فاضل فرمود چگونه گفت آنچه در دست تست خاکست از خاکهای بهشت و فکرم در اینست
که از کجا بتو رسیده آن فاضل گفت شاید در حساب اشتباه کرده باشی که قاعده ات تمام نیست ایلچی گفت بحق عیسی و آن
چنین است فاضل گفت چگونه تصور میشود این ای عزیز آنچه در دست منست خاک کربلاست و پیغمبر فرموده که کربلا قطعه
ایست از بهشت آیا میتوانی آن را رد کنی با اینکه قطع داری بقاعده و حساب خود که تخلف از واقع نمیکند ایلچی
گفت راست گفتی و تعلیم اهل اسلام پس اختیار اسلام نمود در همان مجلس و این از برکت تربت جناب سید الشهدا
شد و اما حمید عنوان حرام بودن خوردن خاک که حتی خاک قبور ائمه مگر خاک قبر سید الشهدا بقدر نخود مخصوص
پس از آنچه ترجمه نماید بعضی ازین حدیث پس در بعضی از آنها که هر خاک حرامست مانند میت و خون و گوشت خوک
بی اسم خدا ذبح شده مگر از خاک قبر حسین علیه السلام بدرستیکه آن شفا است از هر علت و در بعضی آنها هر خاکی
را حرامست مگر تربت جدم حسین علیه السلام بدرستیکه خدا آن را شفا برای شیعیان و اولیای ما کردانیده و در بعضی آنها
که چه میگوئی در خاک قبر حسین فرمود حرامست بر مردم خوردن گوشت ایشان و حلالست خوردن گوشت ما
لیکن اندک بقدر نخود و در بعضی آنها هر کس ناخوش از مؤمنین بشناسد حق حسین و حرمت او و ولایت او را بگیرد از
خاک قبر او بقدر سر موچه که او را دوا باشد اینست حدیث و اما حدیث عنوان آنچه که مستحبست از خواندن
فاتحه و دعا در وقت برداشتن تربت حسینیه برای شفا خواستن پس جمله اند که و همچنین اخبار عنوان
استحباب ساختن تسبیح از تربت حسین و گردانیدن و در بعضی آنها بدرستیکه تسبیح کننده تسبیح را فراموش نماید
تسبیح را بگرداند نوشته باشد او را این تسبیح و در بعضی آنها که اینکه آن تسبیح را گرداند از روی سهو و بان بازی
نماید نوشته میشود برای او بحسب حسنه نیز احادیث و اما عنوان استحباب بسیار بودن از دعا و حاجت
خواستن نزد قبر حسین علیه السلام پس آنها بوده حدیث ترجمه نماید بلکه بیشتر ابن فهد گوید روایت شده ان الله
عوض الحسین من قتله ان جعل الامامة فی ذریته والشفاء فی تربته واجابة الدعاء عند قبره ولا تعد ایام زائریه
یعنی خدا عوض داد حسین را از شهید بودن او چهار خصلت گردانیده شفا را در تربتش و استجابت
دعا را در تحت قبه او و ائمه علیهم السلام را از ذریه او آورده و اینکه شمرده نباشد روزهای زائرینش از
عمرهای ایشان و روایت شده ان الصادق علیه السلام مرض فامر من عنده ان یستأجروا له اجیرا یدعو له
عند قبر الحسین فوجدوا رجلا فقال له ذلک فقال انا امضی ولکن الحسین علیه السلام امام مفترض الطاعة
وهو امام مفترض الطاعة فرجعوا الی الصادق فاخبروه فقال هو کما قال لکن اما عرف ان لله بقاعا یستجاب فیها
الدعاء فتلک البقعة من تلک البقاع الحدیث بدرستیکه حضرت صادق علیه السلام ناخوش شد پس امر نمود از نزد
خود اینکه کسی را اجیر کنند دعا نماید او را نزد قبر حسین مردی یافتند او را بمطلب امر نمود عرض کرد من میروم ولی
امام حسین امام مفترض الطاعه است و او هم امام مفترض الطاعه برگشتند بسوی حضرت صادق علیه السلام و او را خبر دادند
فرمود چنانست که او گفته لیکن ندانسته که خدا بقعه ها است که دعا در آن مستجاب میشود و این بقعه از آنها است
الحدیث و در بعضی آنها که نماز نمیکند احدی نزد او و دعا نمیکند احدی مگر مستجاب میشود حوائج دنیا و آخرت او
گفتم زیاده کن مرا فرمود او آنچه گفته میشود نزد زوار حسین اینست که خدا ترا آمرزید از سر گیر عمل خود را دو

اما اخبار بعنوان اینکه مستحب است برای کسیکه اراده زیارت حسین علیه السلام کند اینکه سه روزه روزه بدارد
که آخرش جمعه باشد بعد شب آن غسل کند و بیرون آید بغسل در حالتیکه ترک کند روغن و عطر و توشه کبیره را و لازم
کند حزن و گرسنگی و تشنگی را پس همه اخبار در این باب ترک شد بجهت اینکه حدیث و تحقیق گذشت اما
بعضی از آنها در مقام کراهت عمل سفره که در او گوشت یا حلوا باشد در راه زیارت حسین ع و اما اخباریکه دلالت
دارد بر کراهت خروج از حایر حسینی و همچنین از مکه و مدینه و کوفه قبل از انتظار جمعه صحیح حفص بن بختری است و در آنست
من خرج من مكة او المدينة او مسجد الكوفة او حائر الحسين قبل ان ينتظر الجمعة نادته الملائكة اين تذهب لا ردك الله
یعنی هرکه بیرون آید از مکه و مدینه و مسجد کوفه یا حایر حسین قبل از انتظار جمعه ندا کنند او را ملائکه کجا میروی خدا ترا
باز نگرداند اینست حدیث و همه اسانید این حدیث اگرچه صحیح است حفص بن بختری الا آنکه آن از جهت مقطوع
و موقوف بودن ضعیف است در هر حال از بعضی امور متعلقه بزیارت سید الشهدا او استحباب زیارت کردن
سر آنحضرت است نزد قبر حضرت امیر المؤمنین و استحباب دو رکعت نماز است برای هر یک از آنها و پوشیده نماند
بر تو که اخبار در این عنوان نیز بسیار است بلکه آنها از ده تجاوز است و در بعض آنها راوی گفته تا آمدیم بنجف الاشرف
پس حضرت صادق علیه السلام بجائی تشریف آورد و در آنجا نماز گذاشت بعد باسمعیل فرمود برخیز و نماز کن
نزد سر پدرت حسین عرض کردم آیا سر مبارک او بشام نبردند فرمود بلی ولیکن فلان دوست ما آنرا از دزد
دزدید و آورده در اینجا دفن نمود و در خبر دیگر نظیر اینست عرض کردم فدای تو گردم آیا نیست حسین در کربلا فرمود آری ولی
زمانیکه سر مبارک او را بشام بردند دزدید آنرا دوستی از ما و دفن نمود آنرا در پهلوی حضرت امیر المؤمنین ع
و در بعض آنهاست عرض کردم فدای تو گردم آن دو جائیکه در آنها نماز گذارده کدام است فرمود جای سر مبارک
حسین و جای سر ال حضرت قائم علیهما السلام است و در خبر دیگر زمانیکه آمدی بنجف دو قبر می بینی قبری بزرگ و قبری
کوچک اما قبر بزرگ قبر مبارک حضرت امیر المؤمنین و اما قبر کوچک سر مبارک حسین علیه السلام است و در خبر دیگر است
ان ابن زياد لعنه الله لما بعث برأس الحسين عليه السلام الى الشام رد الى الكوفة فقال اخرجوه منها لا يفتتن
به اهلها فصيره الله عند امير المؤمنين عليه السلام فالرأس مع الجسد والجسد مع الرأس الحديث
یعنی ابن زیاد لعنه الله تعالی زمانیکه سر مبارک امام حسین را بشام فرستاد رد نمودند بسوی کوفه گفت بیرون کنید
آنرا از کوفه تا بسبب آن اهل کوفه فتنه نیابند پس گردانید خدا آنرا نزد حضرت امیر المؤمنین پس دفن شد سر مبارک
با جسد و بدن و سر نیست حدیث میگوییم بتحقیق روایت کرده سید اجل رضی الدین علی ابن طاوس
در کتاب ملهوف و غیر آن بدرستیکه سر مبارک حسین ع باز گردانیده شده با بدن شریفش و دفن شد در کربلا
و ذکر کرده بدرستیکه طایفه با عمل کرده و پوشیده نماند بر تو که ممکن است جمع میان این روایات و میان آنچه که
ابن طاوس ادعا کرده بحمل دفن در آنجا بمجرد نهادن نزد امیر المؤمنین و حمل آن بعد از دفن در اندک زمانی و بدرستیکه
دفن نمودن نزد امیر المؤمنین از جهت خوف بود بعد حمل شد بکربلا بعد از ظلم جسم شدن و دفن شد نزد بدن
شریف و مؤید آنست فرمایش آنحضرت در روایت اخیر که سر با بدنست و بدن با سر بعد پوشیده نماند که ما گفتیم
چنانچه در باب زیارت سید الشهدا و آنچه بآن تعلق دارد در این باب بچیزیکه اشاره کردیم بسوی آن در
مقامات مذکوره از این اخبار شریفه و آنچه ذکر کردیم در تفصیلات آنها از بیانات و سرها و خیال نکنی من همه
اخبار رسیدم در این باب یا همه بیانها و اسرار متعلقه بآنها فائز گشتم هیهات نه چنین است زیرا اخبار حضرات
ائمه نورهای علم است که کنه ندارد و مشکل است هر قدر بانی نظر زیاده گردد هر که اخذ کند از روی علم و فهم و ذکا بیابد
و در آنچه که اشاره کردیم بسوی آن از اخبار در آنها علمهای بسیار می یابد و بقاعده و اصلهای محکم میرسد که گشاده
نمایند آیا نمی بینی طایفه از خبرهائیکه وارد شده در استحباب زیارت سر مبارک سید الشهدا نزد قبر امیر المؤمنین
اصل بزرگی را افاده مینماید و آن اینست که جسدهای حضرات ائمه یعنی بدنهای اصلیه و دنیویه ایشان در قبور ایشان
باقیست و ... آسمان بلند شده چنانکه کلام بسیار در این باب می شنوی در مجلس از مجالس این کتاب

و بعضی دیگر از اخبار گذشته فهمیده در بعضی از مقامات بدرستیکه معاد روحانی یعنی ماندن روحها در برزخ و
شدن آنها اشباح از صورتهای ... و بعینه ... بدرستیکه روح و نفس هر کس عبارتست از جوهر ذاتی
و نفس است او و او جوهریست باقی که در بنیه بعد از مردن که فانی شدن بر او راه نیابد و جسد او و جسم او اجزا او بخاری
ناطقه است باینکه ارواح انبیا و اوصیا ایشان بالا برده میشود از زمین در بعضی از زمانها و اوقات شریفه برای
زیارت سید الشهدا اینها چنانکه گمان میکنند ... آنچنانکه برانند طایفه متکلمین از اینکه روح عبارتست از
بعض اعراض یا امرهای عرضیه که فانی میشود بمجرد مردن انسان تحقیق کرر اشاره کردیم باین مطلب در بعضی از
مواضع این کتاب بجهة نبودنش از مطالب مقصوده هر که کلام شافی و وافی و تمامتر برای این مطلب بخواهد رجوع
نماید بعضی از تالیفات ما مثل کتاب ... در اشاره بآنچه باب زیارات بآن تمام میشود بدانکه بدرستیکه این کتاب
چون نیایش در متعلق سید الشهدا و عترت و برادران و اصحاب او و آنچه بآن تعلق دارد از جاهائیکه راجع
باسرار شهادت و اسرار جمله کثیره از امور متعلق بآن و آنچه عطا نموده او را خدای تعالی عوض از شهادت او
بود از اینجهت کرد نامیم آنچه که متعلق بزیارت آنحضرت بود از متعلقات این کتاب و آوردیم کلام را بطریق اوسط
و بسط کردن بنوعی که منتفع باشند بآن عوام و خواص اما زیارت رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و بقیه
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین اگرچه شریک میباشند در فضیلت و شرافت و همچنین در جمله کثیره
از امور زیارت سید الشهدا الا اینکه متعرض نگشتیم بذکر اخبار وارده در زیارت آنها بطریقیکه متعرض
شدیم بذکر اخباریکه متعلق است بزیارت سید الشهدا و همچنین آنچه تعلق بآن دارد بجهة اشاره مختصر بسوی آنها
در اینجا خالی از حسن نیست بلکه ... و حکمت این کتاب زیاده میشود پس میگوئیم مقامات و عنوانهای زیارت
پیغمبر رسول خدا و آنچه متعلق است بآن در غایت بسیار است از قبیل تاکید استحباب بزیارت قبر او و جبر والی مردم
بر آن و وجوب آن از جهت کفایت در هر سال و از تاکید استحباب زیارتش اگرچه از دور باشد و سلام و صلوات
بر او و از مستحب بودن سلام بر او هر وقت که شخص بمسجد داخل شود و بیرون آید و کراهت بیرون آمدن از مسجد بی سلام و از
کیفیت زیارت و آداب آن و از مستحب بودن آمدن بمنبر و روضه و تمسح کردن و بوسیدن آن و تبرک جستن بآن و نماز
گذاشتن در آن و از استحباب اختیار زیارتش بعد از سنتی و استحباب تبلیغ سلام برادران مؤمن بر او و استحباب
وداع قبرش در وقت بیرون آمدن و غسل نمودن برای آن و آداب و غیر از اینها از عنوانها و مقامات
بسیار پس اخبار که وارد شده در این مقامات که اشاره شد بسوی آنها بسیار است بلکه نزدیکست که بشماره نیاید
پس اشاره مینمائیم در اینجا بسوی بعض اخباریکه وارد شده در زیارت آنحضرت و از آنهاست خبر سؤال کردن حسین از
رسول خدا از درجه ثواب زائرین او و این خبر وارد شده بطریق بسیار و اسانید متعدده متقاربة المضمون بلکه
نزدیکست که ملحق باشد بمتواترات معنوی و لفظیه اجمالیه نیز پس در یک طریق از آن طرق مذکور است بینا الحسین
جالس فی حجر رسول الله اذ رفع رأسه فقال له یا ابه فقال لبیک یا بنی فقال یا ابه من اتاک بعد وفاتک زائرا لا
یریده الا زیارتک فقال یا بنی من اتانی بعد وفاتی زائرا لا یریده الا زیارتی فله الجنة و من اتی اباک بعد وفاته زائرا لا
یریده الا زیارته فله الجنة و من اتی اخاک بعد وفاته زائرا لا یریده الا زیارته فله الجنة و من اتاک بعد وفاتک زائرا
لا یریده الا زیارتک فله الجنة و در طریق دیگر ان رسول الله صلی الله علیه و آله بکی ... فقال له الحسین
لم بکیت فقال اخبرنی جبرئیل انکم قتلی و مصارعکم شتی فقال یا ابه فما لمن یزورنا علی تشتتها فقال یا بنی اولئک
طوائف من امتی یزورونکم یلتمسون بذلک البرکة و حقیق علی ان آتیهم یوم القیمة حتی اخلصهم من اهوال الساعة
من ذنوبهم و یسکنهم الله الجنة ...
یعنی روزی حسین علیه السلام در کنار رسول خدا نشسته بود سر مبارک خود را بلند کرد و عرض کرد یا جداه فرمود لبیک
عرض کرد چه جزاست برای کسیکه بیاید بعد از وفات تو بزیارت تو و اراده نکند مگر زیارت ترا فرمود ای حسین
هر که بعد از وفات من بزیارت من بیاید و اراده نکند مگر زیارت مرا پس بهشت از برای او است و هر که بیاید بزیارت پدر تو

بعد از وفات او واراده نکند مگر زیارت او را پس او راست بهشت و هرکه بیاید بزیارت برادرت بعد از وفات
او واراده نکند مگر زیارت او را پس او راست بهشت و هرکه بیاید بزیارت برادرت بعد از وفات او واراده نکند
مگر زیارت او را پس او راست بهشت و هرکه بیاید بزیارت تو بعد از شهادت تو واراده نکند مگر زیارت ترا پس بهشت
او راست و در طریق دیگر حضرت رسول گریستید فرمود ام حسین عرض کرد چرا گریستی فرمود خبر داد مرا جبرئیل
که شما شهید خواهید بود و قبرهای شما از یکدیگر دور خواهد افتاد عرض کرد چه ثواب است برای کسیکه قبور شما را
زیارت کند در آنحالت پرکنده که فرمود ای پسر من آنها طایفه باشند از امت من که شما را زیارت میکنند
و بایشان برکت میجویند پس مرا سزاوار است که بیایم نزد ایشان در روز قیامت و خلاص نمایم ایشان را از هولهای
قیامت و ساکن کند خدا ایشان را در جنت و در خبر دیگر قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتانی زائرا
وجبت له شفاعتی ومن وجبت له شفاعتی وجبت له الجنة یعنی حضرت رسول صلعم فرمود هرکه بیاید بزیارت
من شفاعت من او را واجب میشود و هرکه شفاعت من او را واجب شد بهشت او را واجب است و در بعض دیگر از اخبار
من زار رسول الله کمن زار الله فی عرشه یعنی هرکه زیارت کند حضرت رسول صلعم را مانند
کسیست که خدا تعالی را در بالای عرش زیارت کرده و در بعض دیگر از اخبار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود هرکه مرا یا یکی از ذریه من زیارت کند زیارت میکنم او را در روز قیامت و نجات میدهم او را از اهوال آنروز
و در خبری از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است باید بزیارت حضرت رسول روید در هنگامیکه بحج میروید که بیرون آمدن
بدرستیکه ترک زیارت آنحضرت جفاست و باین مامور شده اید و باید بزیارت قبوری که خدا لازم گردانیده
اینها را و طلب روزی کنید نزد آنها اینست حدیث و پوشیده نماند بدرستیکه جمله کثیره از اخبار معتبره
اینچه این دو خبر ظاهر است باینکه زیارت حضرت رسول و ائمه معصومین یک طریق است و بعبارت دیگر
این زیارت کردن از تمام نمودن وفا بعهد ایشانست یعنی بعهد نبوت و امامت و در خبری از حضرت امام رضا
ان لکل امام عهدا فی عنق اولیائه وشیعته وان من تمام الوفاء بالعهد زیارة قبورهم فمن زارهم رغبة فی زیارتهم
یعنی هر امامی را عهدیست در گردن دوستان و شیعیان او بدرستیکه تمام کردن وفا بعهد زیارت قبور ایشانست
هرکه زیارت کند ایشان را از جهة رغبت و تصدیق بانچه رغبت نموده اند در آن میشوند در آن امامان شفیعان او در روز
قیامت و در خبر دیگر عرض کرد بحضرت صادق چه چیز است برای کسیکه زیارت کند یکی از شما را فرمود مانند
کسیست که حضرت رسول صلعم را زیارت کند و در خبر دیگر از حضرت باقر علیه السلام که از نکه ابتدا کنید و ختم نمائید
بما اینست حدیث و اما زیارت صدیقه کبری معصومه مظلومه فاطمه زهرا کفایت میکنیم در آن بذکر خبری و آن خبر
یزید بن عبد الملک است که از پدر و جد خود روایت کرده قال دخلت علی فاطمة علیها السلام فبدأتنی بالسلام ثم قالت ما
غدا بك قلت طلب البركة قالت اخبرنی ابی وهو ذا انه من سلم علیه وعلی ثلثة ایام اوجب الله له الجنة قلت لها
فی حیاته وحیاتك قالت نعم وبعد موتنا واما الاخبار الواردة فی زیارة امیر المؤمنین صلوات الله علیه فكثیرة
الجملة منها نعم عن الصادق علیه الصلوة والسلام یعنی داخل شدم خدمت فاطمه علیها السلام پس ابتدا کرد
بسلام فرمود چه طور صبح کردی عرض کردم طلب نمودم برکت را فرمود خبر داد مرا پدر من که هرکه سلام کند
بر او و بر من سه روز واجب کند خدا او را بهشت عرض کردم در زندگی او و زندگی تو فرمود آری و بعد از مردن ما هم
اینست حدیث و اما اخبار وارده در زیارت حضرت امیر المؤمنین در غایت بسیاریست و اشاره میکنیم
بسوی بعضی از آنها و در خبری از حضرت صادق وارد شده من زار قبر امیر المؤمنین علیه السلام عارفا
بحقه غیر متجبر ولا متکبر کتب الله له اجر مائة الف شهید وغفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر
وبعث من الامنین وهون علیه الحساب واستقبلته الملائکة فاذا انصرف شیعته الی منزله
فان مرض عادوه وان مات تبعوه بالاستغفار الی قبره یعنی هرکه زیارت کند قبر امیر المؤمنین را
در حالتیکه عارف باشد بحق او بدون جبر و کبر بنویسد خدا تعالی او را اجر صد هزار شهید و بیامرزد گناهان سابق

بگذشته او را مبعوث نماید و او را از عذاب جمیع شدگان بهشتان کند و احباب او ملائکه او را استقبال مینمایند
و چون مراجعت میکنند ملائکه او را مشایعت مینمایند تا منزل او و هرگاه مریض میشود او را عیادت میکنند و اگر بمیرد
تشییع جنازهٔ او مینمایند و استغفار میکنند تا قبر او و در خبر دیگر از مفضل روایتست که با ابن مارد فرمود یا ابن مارد من زار جدی
عارفاً بحقه کتب الله له بکل خطوة حجة مقبولة و عمرة مبرورة یا ابن مارد ما تطعم النار قدماً تغبرت فی زیارة
امیر المؤمنین علیه السلام ماشیاً کان او راکباً یا ابن مارد اکتب هذا الحدیث بماء الذهب یعنی که زیارت کند
جد مرا عارف بحقش بنویسد خدا تعالی بهر قدم او حج مقبول و عمرهٔ مبروره قسم بخدا ای پسر مارد آتش نمیخورد قدمی که غبار
آلوده شود در زیارت حضرت امیر المؤمنین خواه پیاده باشد و خواه سوار ای پسر مارد بنویس این حدیث را با آب طلا و در خبر
دیگر قال ان الی جانب کوفان قبراً ما اتاه مکروب فصلی عنده رکعتین او اربع رکعات الا نفس الله کربته
و قضی حاجته قال قلت قبر الحسین بن علی قال فغمز بیده لا قلت قبر امیر المؤمنین علیه السلام قال برأسه نعم
یعنی در جانب کوفه قبریست که نمی آید او را هیچ مغمومی هرگز و دو رکعت یا چهار رکعت نماز گذارد نزد آن مگر خدا غم او را بر
و حاجت او را بر آورد و گفت که عرض کردم قبر حسین بن علیست پس بسر مبارکش فرمود نه عرض کردم قبر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود آری بسرش و در خبر دیگر از آنحضرت منقولست من زار امیر المؤمنین علیه السلام
ماشیاً کتب الله له بکل خطوة حجة و عمرة فان رجع ماشیاً کتب الله له بکل خطوة حجتین و عمرتین یعنی هرکه زیارت کند
امیر المؤمنین علیه السلام را پیاده بنویسد خدا تعالی بهر قدمش حج و عمره و اگر پیاده برگردد بنویسد خدا تعالی
بهر قدمش دو حج و عمره و در خبر یونس بن ابی وهب قصریست قال دخلت المدینة فاتیت ابا عبد الله علیه السلام
فقلت له اتیتک و لم ازر قبر امیر المؤمنین فقال بئس ما صنعت لولا انک من شیعتنا ما نظرت الیک الا
تزور من یزوره الله مع الملائکة و یزوره الانبیاء و یزوره المؤمنون قلت جعلت فداک ما علمت ذلک
قال فاعلم ان امیر المؤمنین افضل من الائمة کلهم و له ثواب اعمالهم یعنی داخل مدینه شدم و آمدم خدمت
حضرت ابی عبد الله و عرض کردم آمدم خدمت تو و حال آنکه زیارت نکردم قبر امیر المؤمنین فرمود چه کار
بدی کردی هرگاه تو از شیعیان ما نمیشدی نظر بسوی تو نمیکردیم آیا زیارت نمیکنی کسی را که خدا او را زیارت کند
با ملائکه و زیارت کنند او را پیغمبران و مؤمنین عرض کردم فدای تو گردم من این را ندانسته بودم فرمود بدان که امیر المؤمنین نزد
خدا از همه ائمه افضل است و او راست مقابل ثواب اعمال ایشان و بقدر اعمال ایشان فضیلت یافته اند و در خبر
ابن شعیب خراسانیست قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ایما افضل زیارة قبر امیر المؤمنین او
زیارة الحسین قال ان الحسین قتل مکروباً فحقیق علی الله عز و جل ان لا یأتیه مکروب الا فرج الله کربه و
فضل زیارة قبر امیر المؤمنین علی زیارة الحسین گوید عرض کردم بابی الحسن امام رضا کدام یک از زیارت امیر المؤمنین و زیارت
حسین افضل است فرمود بدرستیکه حسین مکروب کشته شده پس بر خدا سزاوار است که نیاید بزیارت او مکروبی مگر
اینکه غم او را زائل کند و فضیلت زیارت قبر امیر المؤمنین بر زیارت حسین مانند فضیلت امیر المؤمنین است بر حسین
اما اخباریکه مخصوصاً وارد شده در زیارت حسن بن علی علیهما السلام از آنها خبر ابن بکیر است از حضرت جعفر بن محمد
از پدر بزرگوارش علیه السلام ان الحسین بن علی علیهما السلام کان یزور قبر الحسن بن علی کل عشیة
جمعة الحدیث یعنی حسین بن علی علیهما السلام زیارت میکرد قبر حسن علیه السلام را هر شب جمعه تا آخر
حدیث و اما زیارت علی بن الحسین و باقر و صادق علیهم السلام در بقیع پس اخبار شان بسیار است که اشاره رفت بسوی
آنها بعد روایت شده از حضرت محمد بن علی العسکری عن ابی محمد بن علی العسکری علیه السلام قال من زار جعفراً
و اباه لم یشتک عینه و لم یصبه سقم و لم یمت مبتلا الحدیث فرمود هرکه زیارت کند حضرت امام جعفر و پدر او را درد
چشم نمی بیند و او را مرضی نمیرسد و مبتلا نمیباشد این حدیث و اما اخبار شیعه که وارد شده در زیارت قبر امام
موسی کاظم علیه السلام پس آنها از ده زیاده است و در بعضی از آنهاست که فضیلت زیارت قبر آنحضرت مثل زیارت
قبر حسین علیه السلام است و در بعضی از آنها بدرستیکه زائر او است مثل آنکه زائر حسین است و در بعضی از آنهاست که

فضیلت زیارت آنسرور مانند فضیلت زیارت رسول خدا است و در بعضی از آنها از حضرت رضا علیه السلام است
مَنْ زارَ قَبْرَ أَبِي بِبَغْدادَ كانَ كَمَنْ زارَ رَسُولَ اللهِ وَقَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلّا أَنَّ لِرَسُولِ اللهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَضْلَهُما
فرمود هر که زیارت کند قبر پدرم را در بغداد مانند کسیست که زیارت کند رسول خدا و قبر امیر المؤمنین را الا اینکه برای رسول خدا
و امیر المؤمنین فضیلت است و اما اخبار مخصوصه که وارد شده در زیارت قبر رضا علیه السلام در غایت کثرت و کثرت
چنین باشد با اینکه اخبار وارده در این عنوان فضیلت زیارت و آداب او با قطع نظر از سایر اخبار و
و معتقدات متعلقه بزیارت آنحضرت بچهل خبر میرسد و صحیح و حسن و موثق آنها از بیست گذشته بعدد رسیکه بعضی
از اخبار این عنوان متعلقه زائر را باینکه عارف بحق او باشد و تفسیر نموده زیرا در بعض دیگر از اخبار مانند خبر حمزه
بن حمران از حضرت صادق علیه السلام قال تُقْتَلُ حَفَدَتِي بِأَرْضِ خُراسانَ فِي مَدِينَةٍ يُقالُ لَها طُوسُ مَنْ زارَهُ
إِلَيْها عارِفاً بِحَقِّهِ أَخَذْتُهُ بِيَدِي يَوْمَ الْقِيامَةِ وَأَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كانَ مِنْ أَهْلِ الْكَبائِرِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِداكَ وَما عِرْفانُ حَقِّهِ
قالَ يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمامٌ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ غَرِيبٌ شَهِيدٌ مَنْ زارَهُ عارِفاً بِحَقِّهِ أَعْطاهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ سَبْعِينَ شَهِيداً
مِمَّنِ اسْتُشْهِدَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلَى حَقِيقَةٍ یعنی کشته میشود نواده من در زمین خراسان در شهری که آنرا طوس میگویند
هر که او را در آنجا زیارت کند عارف بحق او روز قیامت او را بدست خود گرفته داخل بهشت مینمایم اگر چه از اهل کبایر باشد
عرض کردم فدای تو گردم چیست عارف بودن بحق او فرمود او را امام و واجب الاطاعه داند که غریب و شهید است
هر که او را بر این طور زیارت کند عطا کند او را حقتعالی اجر هفتاد شهید از کسانیکه در برابر حضرت رسول صلعم بحقیقت
حقیقت شهادت رسیده اند و مثل خبر دیگر از حضرت صادق ع أَلا مَنْ زارَهُ فِي غُرْبَتِهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمامٌ
بَعْدَ أَبِيهِ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَنْ زارَ رَسُولَ اللهِ ص خبر داد از شهید هر که او را در غربتش زیارت
کند در حالتیکه او را بعد از پدرش امام و واجب الاطاعه داند از جانب خدای عز و جل مانند کسی باشد که حضرت رسول را
زیارت کرده و بعض اخبار که از حضرت رسول وارد شده و متن آنها بیکدیگر نزدیک است در بعضی از آنها است
سَتُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنِّي بِخُراسانَ لا يَزُورُها مُؤْمِنٌ إِلّا أَوْجَبَ اللهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَحَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَى النّارِ و در بعضها
فرمود زود دفن میشود پاره از من در خراسان زیارت نمیکند او را مؤمنی مگر اینکه واجب کند با و خدا بهشت را
و حرام سازد بدن او را بر آتش و در بعضی از آنها است ما زارَها مَكْرُوبٌ إِلّا نَفَّسَ اللهُ كُرْبَتَهُ وَلا مُذْنِبٌ إِلّا غَفَرَ اللهُ ذُنُوبَهُ
یعنی زیارت نمیکند او را غمگینی مگر اینکه غم او زایل شود و زیارت نمیکند گناهکاری مگر اینکه گناه او آمرزیده میشود و در خبر
ابن فضال است از حضرت امام رضا ع در حدیثی أَنَّهُ قالَ مَنْ زارَنِي وَهُوَ يَعْرِفُ ما أَوْجَبَ اللهُ تَعالى مِنْ حَقِّي وَ
طاعَتِي فَأَنا وَآبائِي شُفَعاؤُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَمَنْ كُنّا شُفَعاءَهُ نَجا آنسرور فرمود هر که مرا زیارت کند در حالتیکه بشناسد از
از حق و اطاعت من آنچه را که خداتعالی واجب ساخته من و پدران من شافع او خواهیم بود در روز قیامت
و هر که ما شافع او باشیم نجات میابد اگر چه گناه ثقلین را داشته باشد و در بعضی از اخبار که روایت شده از حضرت
جواد علیه السلام در این باب هست و مضامینش بیکدیگر نزدیک است مثل فرمایش آنسرور مَنْ زارَ قَبْرَ أَبِي بِطُوسَ غَفَرَ اللهُ لَهُ
ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ فَإِذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ نُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ بِحِذاءِ مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ ص حَتّى يَفْرُغَ اللهُ مِنْ حِسابِ
عِبادِهِ و قول او ع ضَمِنْتُ لِمَنْ زارَ قَبْرَ أَبِي الرِّضا عليه السلام بِطُوسَ عارِفاً بِحَقِّهِ الْجَنَّةَ عَلَى اللهِ هر که زیارت کند قبر
پدرم را در طوس خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را و زمانیکه روز قیامت میشود نصب میشود منبری برای
پدرم در مقابل منبر حضرت رسول صلعم تا اینکه خدا از حساب بندگانش فارغ شود و باز آنسرور فرموده ضامن بهشت میشوم
بکسیکه قبر پدرم را در طوس زیارت کند و عارف باشد بحق او و باز فرموده إِنَّ بَيْنَ جَبَلَيْ طُوسَ قَبْضَةً قُبِضَتْ مِنَ
الْجَنَّةِ مَنْ دَخَلَها كانَ آمِناً يَوْمَ الْقِيامَةِ مِنَ النّارِ الحدیث یعنی در میان دو کوه طوس قطعه
زمین است که از بهشت برداشته شده کسیکه آنرا داخل شد در روز قیامت از آتش خاطر جمع میشود و این
حدیث پوشیده نماند که فقره نصب منبر در جمله بسیار از اخبار وارد شده و بهمین مضمون خبر علی ابن محمد عسکری
و دلالت که فرمود أَلا مَنْ زارَهُ فَقَدْ زارَنِي ... خبر داده باشید هر که او را زیارت کند

و برسد او را و از راه زیارت قطره بدان خدا حرام کند بدن او را بر آتش و در خبری از امام موسی کاظم علیه السلام
من زار قبر ولدی علیاً کان عند الله کسبعین حجة مبرورة قال قلت سبعین حجة قال نعم وسبعین الف حجة
هر که زیارت کند پسرم علی را باشد او را نزد خدا ثواب هفتاد حج مبرور پس راوی عرض کرد هفتاد حج فرمود آری
بلکه هفتاد هزار حج و کفایت میکنیم در این مقام باین قدر از اخبار و اشاره میکنیم باخباریکه دلالت دارند بافضل بودن
زیارت امام رضا علیه السلام از زیارت امام حسین و همچنین اخباریکه دلالت دارد بافضلیت زیارت آنحضرت از زیارت
همه حضرات ائمه با آنکه اخبار این دو عنوان قریب بصد خبر است و از آنها صحیح دو خبر است و همچنین خبر حسن و در خبر
علی بن مهزیار بحضرت ابی جعفر ثانی فدای تو گردم زیارة الرضا افضل ام زیارة ابی عبد الله الحسین علیه السلام
قال زیارة ابی افضل وذلک ان ابا عبد الله یزوره کل الناس وابی لا یزوره الا الخواص من الشیعة زیارت امام رضا افضل است یا زیارت حضرت
ابی عبد الله حسین فرمود زیارت پدرم افضل است زیرا که ابی عبد الله علیه السلام را همه مردم زیارت میکنند اما پدر مرا زیارت
نمیکنند مگر خواص از شیعه اینست حدیث و این خبر صحیح است و بتحقیق ائمه محدثین روایت کرده در کتب خودشان
و در حسن نه صحیح بلکه او صحیح است نزد محقق از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال قلت لابی جعفر علیه السلام قد تحیرت
بین زیارة قبر ابی عبد الله وبین زیارة قبر ابیک بطوس فما تری فقال لی مکانک ثم دخل وخرج ودموعه تسیل علی
خدیه فقال زوار قبر ابی عبد الله کثیرون وزوار قبر ابی بطوس قلیلون الحدیث گوید عرض کردم بابی جعفر علیه السلام
که حیران مانده ام میان زیارت پدرت در طوس و زیارت قبر ابی عبد الله پس شما چه میبینید پس فرمود که در
جای خود باش بعد داخل خانه شد و بیرون آمد در حالتیکه اشک چشمانش بر روی مبارکش جاری بود فرمود زائرین
ابی عبد الله بسیارند اما زوار پدر من در طوس اندک هستند و در خبر مرسل از حضرت صادق علیه السلام
قال یقتل حفدة لی [illegible] فرمود کشته میشود پسری از پسران من و اشاره نمود بسوی امام موسی
در طوس زیارت نمیکند او را از شیعیان مگر کمتر از کمتر و در خبر یحیی بن سلیمان مازنی از ابی الحسن موسی علیه السلام قال
من زار ولدی [illegible] قال نعم اذا کان یوم القیامة کان علی عرش الرحمن
اربعة من الاولین واربعة من الآخرین فاما الاربعة الذین هم من الاولین فنوح وابراهیم وموسی وعیسی واما الاربعة
من الآخرین فمحمد وعلی والحسن والحسین ثم یمد المضمار فیقعد معنا من زار قبور الائمة الا ان اعلاهم
درجة واقربهم حبوة من زار قبر ولدی علی [illegible] وهذا الخبر ایضاً رواه المحمدون الثلثه
فرمود هر که زیارت کند قبر پسرم علی را مانند کسی باشد که خدا را در عرش او زیارت کند پس فرمود
بدرستیکه روز قیامت شد چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین پس آن چهار که از اولین هستند
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند و آن چهار که از آخرین هستند محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام بعد طعام میآورند
پس می نشینند با ما زائرین قبور ائمه علیهم السلام خبردار باشید بدرستیکه بلندترین ایشان از جهت درجه و نزدیکترین
ایشان از جهت حیات زائرین قبر پسرم علی است اینست حدیث و این خبر هم از آنهاست که سه محمد در کتب خود
آنرا روایت کرده اند بعد پوشیده نماند بر تو بدرستیکه این خبرها اگرچه غنی هستند از اشاره بسوی اخباریکه دلالت
دارند بافضل بودن زیارت او از حج و عمره مگر اینکه نیز اشاره مینمائیم بسوی بعضی از اخبار بدان بدرستیکه این
نزدیک به ده خبر است و در صحیح بزنطی است گوید در کتاب ابی الحسن الرضا خوانده ام ای شیعه من بدرستیکه
زیارت من برابر است نزد خدا با هزار حج گوید پس عرض کردم بابی جعفر علیه السلام هزار حج فرمود بلی والله هزار
هزار حج برای کسیکه او را زیارت کند و عارف باشد بحق او و در خبر موثق بلکه صحیح از ابن ابی نصر از حضرت
قال ان بخراسان لبقعة یأتی علیها زمان تصیر مختلف الملائکة فلا یزال فوج ینزل من السماء وفوج یصعد الی ان
ینفخ فی الصور فقیل له یا ابن رسول الله وایة بقعة هذه قال هی بارض طوس وهی والله روضة من ریاض الجنة من
زارنی فی تلک البقعة کان کمن زار رسول الله وکتب الله له ثواب الف حجة مبرورة والف عمرة مقبولة وکنت انا وآبائی شفعاءه یوم
فرمود بدرستیکه در خراسان بقعه ایست که میآید بر آن زمانیکه میگردد محل نزول و عروج ملائکه میباشد و همیشه

فوجی از آسمان نازل میشوند و فوجی بالا میروند تا نفخ صور عرض کردم این کدام بقعه است فرمود آن زمین طوس است
قسم بخدا آن روضه ایست از باغهای بهشت هر که مرا زیارت کند در این بقعه چنان کسی باشد که رسول خدا را زیارت
کرده و بنویسد خدا او را اجر هزار حج مبرور و هزار عمره مقبوله و من و پدران من شافع او در روز قیامت و در خبر
ابو الصلت هروی است که گفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود واللّه ما منا الا مقتول شهید قلت و من یقتلک
یا بن رسول اللّه قال شر خلق اللّه فی زمانی یقتلنی بالسم ثم یدفننی فی دار مضیعة و بلاد غربة الا فمن زارنی فی
غربتی کتب اللّه له اجر مائة الف شهید و مائة الف صدیق و مائة الف حاج و معتمر و مائة الف مجاهد و حشر
فی زمرتنا و جعل فی الدرجات العلی من الجنة رفیقا یعنی فرمود قسم بخدا کسی از ما اهل بیت نیست
مگر اینکه شهید کشته میشود عرض کردم یا بن رسول اللّه ترا که شهید مینماید فرمود بدترین خلق خدا در زمان من مرا بزهر شهید
کند بعد دفن میکند در خانه دور از آبادی و شهر غربت خبردار باش هر که زیارت کند مرا در غربت مینویسد خدا او را
ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حاج و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده و در زمره ما
محشور میشود و در درجات بلند رفیق ما است در بهشت و اما زیارت حضرت جواد علیه السلام علاوه از اخبار
گذشته خبری است که روایت کرده از کلینی و صدوق و مفید و شیخ در کتب خودشان و آن خبر ابراهیم بن عقبة است
قال کتبت الی ابی الحسن الثالث اسئله عن زیارة ابی عبد اللّه الحسین و عن زیارة ابی الحسن و ابی جعفر فکتب الی ابو عبد اللّه
یعنی نوشتم خدمت ابی الحسن ثالث علیه السلام و سؤال کردم از او از زیارت حضرت ابی عبد اللّه و از زیارت ابی الحسن و ابی جعفر
علیهم السلام پس نوشت بمن ابو عبد اللّه زیارت او که اجمع و از جهت اجر بزرگتر است و اما زیارت حضرت هادی
و عسکری و حضرت مهدی علیهم السلام در اخبار عامه گذشت مثل خبر زید شحام که گوید عرض کردم خدمت ابی عبد اللّه
چه چیز است برای کسیکه یکی از شما را زیارت کند فرمود مثل کسی باشد که رسول خدا را زیارت کند این حدیث
و غیر اینها از اخبار عامه که گذشت و در خبر ابو هاشم جعفری است که گوید فرمود ابو محمد حسن بن علی العسکری که قبر من در سر من رأی
امانست برای اهل دو طرف این حدیث **تذنیب** در بیان بعضی از امور یکه تعلق دارد باین فصل
از امور مهمه بدان برادر من که آنچه از اخبار این فصل فهمیده میشود آنست که زیارت قبر رسول خدا افضل است
از زیارت قبر امیر المؤمنین و زیارت قبر امیر المؤمنین علیه السلام افضل است از زیارت قبور سایر ائمه و این استفاده را
از فرمایش حضرت صادق تحصیل نمودیم و در خبر یونس بن ابی وهب القصری گذشت فرمود که امیر المؤمنین نزد خدا از همه افضل است
و او را ثواب اعمالشان و بقدر اعمالشان فضیلت داده شده اند و همچنین از فرمایش امام رضا که فرموده زیارت
قبر امیر المؤمنین بر زیارت قبر حسین است بفضیلت امیر المؤمنین بر حسین پس بنابراین قاعده کلیه بدست آید که در همه موارد
جاری میشود مگر آنچه که از خارج بخلاف این دلیل قائم شود پس از ثمرات این میباشد فضیلت زیارت فاطمه زهرا
بر زیارت حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام و همچنین فضیلت زیارت امام حسن بر زیارت حسین و سایر ائمه پس
هرگاه بگوئی که بیان کن امر او و اصح کن جای او را و تحقیق ما گفتگو را در این مقام زیرا که آن از چیزهاست که احتیاج زیاد است
بر آن و بسیار سؤال میشود از مثل آن که آیا این اصلی است معتد به و معتبر یا نه گذشته از آن آید در نزد نظر دقیق هم این
معتبر است و منافات ندارد با کثرت اخبار که وارد است در زیارت جناب سید الشهدا که خارج از
عده احصا چنانکه گذشته و با آن قلت اخبار که در زیارت صدیقه کبری فاطمه زهرا و امام مسموم مظلوم حسن مجتبی
وارد گشته بحدیکه نمیرسد بیک خبر معهذا این قاعده معتبر است یا میگوییم این استفاده و اصل از حق و صواب بعید
نیست کثرت و قلت اخبار منافات ندارد زیرا هر فضیلتی که در خصوص زیارت سید الشهدا ثابت گشته در جزء
آنها هم ثابت میشود بنابراین عیب ضرری نیست که بنا را بر این قاعده گذاشته شود مگر جائیکه خارج گشته بدلیل
و هرگاه بگوئی کدام زیارت خارج از تحت این اصل و قاعده است میگوییم زیارت حضرت رضا خارج است
از تحت این اصل و قاعده باینمعنی که زیارت آنحضرت افضل است از زیارت همه امامان که قبل از او یا بعد
از او ائمه طاهرین بوده اند با وجود اینکه هر یک از اصحاب کسا از حضرت رضا بالاجماع افضل هستند

هرگاه بگوئی فضیلت زیارت قبر امام رضا بر زیارت قبر امام حسین بنص صریح و صحیح وارد شده اما در فضیلت
زیارت امام رضا بر زیارت قبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن خبری وارد نشده پس از کجا حکم کردی بعد آنها میگوئیم
این عمومیت را از خبر صحیح فهمیدیم و آن اینست که امام رضا را زیارت نمیکند مگر خواص از شیعه علاوه بر آنکه شبیه همین
مضمون است در اخبار دیگر وارد گشته هرگاه گوئی مراد از خواص شیعه کیست آیا مراد از ایشان طایفهٔ امامیه است که
قائلند بامامت دوازده امام از آل محمد پس باید مراد از مقابل این هر کسیکه مخالف ایشان باشد از طوایف اسلام
یا اینکه مراد از خواص شیعه صاحب ملکات نورانیه اند که در محبت اهل بیت عصمت تمام و در معرفت کامل باشند
پس باید مراد از غیر ایشان در مقابل این هر کسیکه چنین نباشد اگرچه از طایفهٔ امامیه باشد میگوئیم بدرستیکه ظاهرا مراد معنی
اول است زیرا که طوایف شیعه از زیدیه و جارودیه و کیسانیه و فطحیه و اسمعیلیه و واقفیه در وقت صدور این خبر بسیار
بودند اما زیدیه و جارودیه زیارت میکردند حضرت امیر المؤمنین و امام حسین و علی بن الحسین را اما کیسانیه حضرت امیر المؤمنین
و حسنین علیهم السلام را زیارت میکردند و اما فطحیه و اسمعیلیه حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه را تا حضرت صادق
زیارت مینمودند اما واقفیه حضرت امیر المؤمنین و حسنین و سایر ائمه را تا حضرت امام موسی کاظم زیارت میکردند
و اما غیر آنکه از امام موسی هستند زیارت میکنند بجای آنکه حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام را در این زمانها
جمعی از عامه و جماعتی از بتریه نیز زیارت میکنند حاصل سبب آنکه زوار امام رضا در وقت صدور این اخبار از شیعه
طایفهٔ امامیه که بدوازده امام قائلند در این زمانها اندک بودند با وجود این در شدت خوف و تقیه بودند و اکثر
ایشان از عرب بودند زیرا که شهرهای عجم در آنوقت در سیر شاه اهل سنت بودند مگر اهل شهر قم بعد دوری مسافت
و زیادی مشقت که در زیارت قبر امام رضا بود نیز از اسباب کمی زوار آنحضرت بود و هرگاه بمقتضای این علت که
ذکر شد در نص صحیح که فضیلت دادن زیارت رضا بر زیارت حضرت رسول بسبب چه میگوئی آیا
آیا باین هم حکم مینمائی یا نه میگوئیم آری که امام ضرر و فائده است در حکم نمودن بآن بسبب علت مذکوره در نص
نیز از آنچه روایت شده در خبری از حضرت کاظم که شامل است بر فضیلت خوان طعام آوردن در روز عید
چنانکه دانستی و بعبارت دیگر هرگاه در این حکم نمودن عیب و ضرری نبود هر آینه در حکم نمودن به تفضیل زیارت
رضا علیه السلام بر زیارت امیر المؤمنین و زیارت امام حسین هم عیب و ضرر نیست هرگاه گوئی بدرستیکه مقتضای
علت مذکوره در نص و مقتضای آنچه که اقرار کردی در بیان جریان این حکم است در زیارت ائمه هم که بعد از
امام رضا میباشند باینمعنی که زیارت قبور ایشان افضل است از زیارت قبور ائمه که پیش از ایشانند آیا باین حکم مینمائی
یا نه میگوئیم این حکم هم از آنجهت است که در آن عیب و ضرری نیست بعد از آنکه فهمیدیم از این دلیل بعینه از علت مذکوره
در نص و از بعض اخبار گذشته هم که خبر ابراهیم ابن عقبه است ابوالحسن ثالث فرموده که ذاک اجمع و اعظم اجرا یعنی
زیارت جوادین جامع تر و بزرگتر است از جهت اجر از زیارت سید الشهداء هرگاه گوئی حکم بر این در غایت اشکالست
زیرا این خبر که اشاره بسوی آن شد سندش خوب نیست برای آنکه آن مکاتبه است چگونه مقدم میشود بر اخبار مستفیضه
و متواتره معنویه که خارج از حد احصا و شمار است مثل اخباریکه وارد گشته در زیارت امیر المؤمنین و زیارت
سید الشهداء و اما حیثیت علت مذکوره در آن هم از کلام است نزد اصولیین باینمعنی که در منصوص العلة آیا حکم را
میتوان تعدی داد از مورد نص بغیر او یا نه محل اشکالست تعدی دادن نزد علما خلاف غایت آنچه که ما دعوی
نمودیم تفضیل زیارت امام رضا بر زیارت سید الشهداء و آنچه زیاده از این است از تفضیل دادن
زیارت آنسرور بر زیارت امیر المؤمنین و همچنین تفضیل کسانی از ائمه که بعد از حضرت رضا هستند بر زیارت ائمه
پیش از او و از ائمه بودند کلیتا بر زیارت سید الشهداء حکم بر آن صادر میشود مگر از جهت جرئت و جسارت
میگوئیم بدرستیکه منصوص العلة حجت است بنابر تحقیق یعنی تعدی حکم از مورد نص بسوی غیر خود از دلیل دلالت
التزامیه لفظیه است نه عقلیه پس این تعدی از اقسام قیاس نیست بنابراین خبر مذکور ضعف روایت آن
عقیده زیرا که آن در آنوقت از متواترات میشود و این غایت کلام است در اقامهٔ حجت بر اصل مذکور مهدا حکم

کردن در غایت اشکالست هرگاه گوئی که با این جهت تحقیق حال در مسئله از آنجهت است که بآن احتیاج نمی باشد
بجای کلیات جهت دانستن آن جواب گوئیم این کلام ساقط از درجه اعتبار و استقامت است زیرا که این مسئله عام
البلوی است و از آنچیزهائیست که محتاج الیه است در مقام نذور و عهود و ایمان ما آنکه در زبانهای خواص
و عوام محل سؤالست هرگاه گوئی که تو قرار دادی در بعض مقدمهای گذشته و همچنین در بعض مقامهای پیشتر که زیارت
جناب سید الشهدا مانند گریه و نوحه کردن بر آن حضرت افضل از همه اعمال بدنیه است و چیزی را در آن مستثنی نکردی
و حال آنکه در اینجا فضیلت دادی بعضی از زیارات را مثل زیارت رسول و زیارت امیر المؤمنین و زیارت امام
رضا بر زیارت آنحضرت بدون آنکه از تو توقف و تردیدی در این فضیلت دادن باشد و تردد و اشکال کردی
در فضیلت دادن بعضی دیگر از زیارات مثل زیارت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و همچنین زیارت کسیکه بعد
از رضا علیه السلام است از ائمه هدی بر زیارت آنحضرت پس آیا این در میان کلمات تو تدافع و تناقض است یا تو غافل
بودی از آنچه اول بر آن بودی میگوئیم هرکه تدبر و تامل نماید میداند که کلام من چیزیکه در آن تناقض باشد ذکر نکرده ام از آنچه
بر آن بودم و آنچه اول گفته ام محبت و دوستی ایشان و مقام تحقیق حال در ملکات نورانیه ملکوتیه کسانی بود که ایشان را
ولایت ایشان نماید پس این مقام جامع است که در آن ملاحظه میشود ذاتهای اهل بیت عصمت یعنی ذاتهای نورانیه و حقیقیه
ملکوتیه ایشان مگر بطریق اجتماع چنانکه در اصل خلقت ابتدا بودند نور واحد و شی جامع پس ملاحظه میشود این ذاتها
و حقیقتهای قدسیه در این مقام بطریق تفریق و جدائی پس از این سبب ثمر نمیدهد محبت رسانیدن بعض ایشان
بدون بعض دیگر و اقرار کردن بولایت بعض ایشان بدون بعض دیگر و چون در این مقام لا بد باید ملاحظه شود بلکه نوشتن
کامل در محبت و ولایت ایشان از جهت کواشف و علایم او از آنچه مناط این امر بزیارت جناب سید الشهدا
گریه و عزا قرار داده شده زیرا که او قلب حقایق موجودات امکانیه خیریه و قرة عین ائمه میباشد که در مرتبه بالاتر
از او میباشند مثل جد و پدر و مادر و برادر و همچنین نور چشم آنهائیست که در مرتبه از او پایین باشند از ائمه و اوصیا
و انبیاء و هرکه و هرچه در او فضل و خیری است و این پایان مطلبی است که در بعض مقامات و مقدمات سابقه
گذشت و این چنانکه می بینی منافات ندارد با آنچه گذشته از تفضیل دادن بعضی از زیارات مانند زیارت جد
و پدرش و زیارت فرزندش امام رضا بر زیارت آنحضرت زیرا که این مقام آن مقامیست که ملاحظه میشود در آن
ذاتهای قدسیه و حقیقتهای نورانیه ابدیه ملکوتیه ایشان یعنی ذات اقدس محمد صلی الله علیه و آله و ذاتهای
اولاد معصومین او بطریق تعدد و جدائی و هرگاه خواهی که بحد آشکار نمائی بگو بدرستیکه زیارت جد و پدر و مادر
و برادرش و زیارت اولاد معصومین او از وجهی بزیارت خود او میگردد و زیارت او هم از وجهی بزیارت
ایشان راجع میشود پس هرگاه گوئی که کلام در زیارت بود که تفضیل دادی بر زیارتها و آیا آن بطریق
اطلاق و ارسالست یعنی زیارت که تفضیل داده شد بر زیارتش جمیع کننده همه خصال و خواص
و احکام زیارتش باشد مثل بودن آن تفضیلت بسیار یا اینکه کلام بطریق اطلاق و ارسال نیست میگوئیم کلام در اینمقام
بطریق اطلاق و ارسال نیست بلکه بعضی از خصال و خواص و احکام از آنچیزهائیست که بزیارت آنحضرت مخصوص باشد مانند
وجوب زیارت آنحضرت بر کسیکه قادر باشد در عمرش یکمرتبه بنابر تحقیق و نظر که اجماع بخلاف این منعقد نشده باشد
چنانکه دانستی و نیز بودن تارک آن بدون عذر از اهل آتش و مانند بودن تارک زیارتش عاق بر رسول خدا
و ائمه و محقق بودن این عاق شدن نیز در وقتیکه بگذرد زمان ترک از چهار سال یا سه سال و از جمله خواص
که مخصوص است بزیارت سید الشهدا آنست که ولد الزنا نمیتواند داخل حرم آنحضرت شود و نیز ایام سفر زوارش
از عمر او شمرده نمیشود و درازی عمر و وسعت روزی ایشان و فضیلتهائیکه بشمار نیاید و ثوابهای بی نهایت
که حاصل باشد بسبب زیارت آنحضرت در بعضی از اوقات شریفه و ازمنه خاصه مانند شب عیدین و روزهای
آنها و روز عرفه و بعضی از روزها و شبهای ماه مبارک رمضان و اول و نصف رجب و نیمه شعبان و شب و
روز عاشورا و روز اربعین بلکه اینها بزیارت آنحضرت مخصوص است چنانچه هرکه در اخبار متعالیه تکیه

فکر کنند و بفهمند کلمات ما را اخذ نماید و بدانند که خواص و اوصاف زیارت آنحضرت بیش از آنست که بشمار سوید هر کاه گوئی چگونه فایده منصوص است باینکه باشد بعضی از زیارتها که فضیلت داری زیارتش مشتمل جمیع صفات و خواص و بعضی از احکام الزامیه که جمیع کرده آنها را از زیارت آنحضرت پس بنا براین باید متصف باشد هر زیارتیکه تفضیل دارد بر زیارتی باینکه متصف گردی بزیارت آنحضرت میگویم بدرستیکه این سؤال ظاهر میشد از عدم تدبر تمام در آنچه ما بقا ذکر نمودیم و چگونه چنین باشد بدرستیکه تو دانستی بعضی از واجبات ثواب و اجر آنها از بعضی مستحبات کمتر است و بسیاری از واجبات یافت میشود که مخصوص است بجمیع صفات ولوازم و خواصیکه در ما فوق آنها از واجبات یافت نمیشود و بسا هست در غیر آنها یافت میشود و پس از این ظاهر شد که فضل بودن زیارت امیرالمؤمنین از زیارت سید الشهداء لازم ندارد اینکه باشد زیارت امیرالمؤمنین جامع جمیع صفات و احکام و لوازم و خواصیکه جمع کرده آنها را زیارت سید الشهداء احکامیکه ما ذکر کردیم قواعد عقلیه منافات ندارد چنانکه شناختی وجه آنرا در زیارت ملک بعد از ذکر تا اینکه پوشیده نماند بر تو چیزی از آن تحقیقات که ذکر کردیم ذلک خیر و آن بیشد خاتمه ایست که ذکر میکنیم در آن آنچه دلالت دارد بر تعمیر مشهد حضرت امیرالمؤمنین و سایر حضرات ائمه علیهم السلام و در خبر ابی عامر است که واعظ اهل حجاز بود گفت

أتيت أبا عبد الله فقلت ما لمن زار قبره يعني أمير المؤمنين وعمر تربته فقال يا أبا عامر حدثني أبي عن أبيه عن جده الحسين ابن علي عن علي عليهم السلام أن النبي قال والله لتقتلن بأرض العراق وتدفن بها قلت يا رسول الله ما لمن زار قبورنا وعمرها وتعاهدها فقال لي يا أبا الحسن إن الله قد جعل قبرك وقبر ولدك بقاعا من بقاع الجنة وعرصة من عرصاتها وإن الله جعل قلوب نجباء من خلقه وصفوة من عباده تحن إليكم وتحتمل الأذى والمذلة فيكم فيعمرون قبوركم ويكثرون زيارتها تقربا منهم إلى الله ومودة منهم لرسوله صلى الله عليه وآله أولئك يا علي المخصوصون بشفاعتي والواردون حوضي وهم زواري غدا في الجنة يا علي من عمر قبوركم وتعاهدها فكأنما أعان سليمان بن داود على بناء بيت المقدس ومن زار قبوركم عدل له ذلك ثواب سبعين حجة بعد حجة الإسلام وخرج من ذنوبه حتى يرجع من زيارتكم كيوم ولدته أمه فأبشر وبشر أولياءك ومحبيك من النعيم وقرة العين بما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ولكن حثالة من الناس يعيرون زوار قبوركم كما تعير الزانية بزناها أولئك شرار أمتي لا أنالهم الله شفاعتي ولا يردون حوضي

یعنی وارد شدم خدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردم چه اجر است کسیرا که زیارت کند قبر مبارک حضرت امیرالمؤمنین را و قبر شریف او را تعمیر کند فرمود یا ابا عامره خبر داد مرا پدرم از پدر خود از جد خود حسین ابن علی از امیرالمؤمنین بدرستیکه حضرت رسول او را فرمود بدرستیکه کشته میشوی در زمین عراق و در آنجا دفن میشوی عرض کردم یا رسول الله چه اجر است کسیرا که قبور ما را زیارت کند و تعاهد نماید مرا فرمود یا ابا الحسن بدرستیکه خدا گردانید قبر تو و قبر پسر ترا بقعه از بقاع بهشت و عرصه از عرصات آن و بدرستیکه خدا گردانید قلوب نجیبان خلق خود و برگزیدگان خود را میل کنند بسوی شما که متحمل اذیت و ذلت میشوند در راه شما و قبور شما را تعمیر مینمایند و بسیار میکنند زیارت آنرا برای نزدیکی بسوی خدا و برای دوستی رسول و علی ایشان بشفاعت من مخصوص میباشند و بر حوض من وارد میشوند و ایشان زوار منند در بهشت یا علی هر که قبور شما را تعمیر نماید و زیارت کند گویا اعانت نموده سلیمان ابن داود را بر بنای بیت المقدس و هر که زیارت کند قبور شما را برابر باشد با ثواب هفتاد حج بعد حجة الاسلام و بیرون میآید از گناهانش تا برگردد از زیارت شما مانند روزی که از مادر متولد شده پس بشارت باد ترا و بشارت ده دوستان خود را از نعمتها و روشنی چشم بآنچه که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بقلب بشری خطور نکرده ولیکن ناجیبانی از مردم سرزنش مینمایند زوار قبور شما را چنانکه زانیه را بزنا سرزنش مینمایند ایشان شریران امت منند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند و ایشان وارد حوض من نمیشوند و در روایت ابی عامر از حضرت صادق از پدر و جد خود قال رسول الله لعلي إن الله جعل قبرك وقبر ولدك بقاعا من بقاع الجنة یعنی فرمود که جدم رسول خدا بعلی فرمود بدرستیکه خدا گردانید قبر تو و قبر پسر ترا بقعه از بقاع

بهشت بعد همان حدیث را ذکر فرموده الا اینکه بعبارت لمن عمر قبورنا ذکر نموده هر که تعمیر نماید قبور شما و زیارت
کند قبور شما را ادا نموده تا آخر حدیث مؤلف گوید تعمیر مشاهد مقدسه و ضریحهای مطهره و قبه‌های منوره از تعظیم شعائر خدا است
پس این بعض اعتبارات واجب میشود و حلال مینماید چیزی را که حرام بوده بطریق اطلاق مانند طلا و نقره که ادای
حکم مینماید بحسن تعظیم شعائر بعنوان وجوب چنانکه در بعضی جاها بعنوان استحباب چنانکه در بعضی دیگر و ندیدیم چیزی که پشت
ناصبیان را خم کند و رگ قلوب ایشان را ببرد و چشمهای ایشان را کور کند مانند تعمیر مشاهد مقدسه و تذهیب و زینت دادن
قبه‌های منوره را که اینها مثل سماریست که در چشم ایشان فرو میرود چنانکه در هر سال کثرت زوار جگرهای ایشان را
میگدازد و حکایت غریبه شنیدم مناسب مقام که خبر داد مرا بعض ثقات از سید اورع صاحب مکارم و حقایق
سید باقر طباطبائی که گوید در وقتی دیدم که کرسی از نور نصب شده و در صحن نجف اشرف و حضرت امیرالمؤمنین ع در بالای آن نشسته
بود در اطراف آن بزرگ مردان نورانی ایستاده روی ایشان مانند ماه‌های تابنده طالع و اختران درخشنده در اکمال حضرت
امیرالمؤمنین امر و نهی میفرمودند که ناگاه فرمود بیاورید نزد من این مرد را بجای حرمت خود نبوی [illegible]
از اندک زمانی دیدم که [illegible] آوردند چون در پیش آنحضرت او را نگاه داشتند دیدم [illegible] شد که [illegible]
در حضرت او [illegible] و گفت تو چنان کردی و فلان چیز را ترک نمودی و بعضی از گناهها و جرایم او که در [illegible]
خود کرده بود بیان فرموده او سر خود را بزیر انداخته بود و عرض میکرد [illegible] کلام مختصری که [illegible]
[illegible] فرمود دیگر عرض کردم یا امیرالمؤمنین گناهکارم و گناهم بیشمار است و بدین [illegible] اقرار دارم با وجود این
کاری کرده ام که بر چشم دشمنانت ناخنه سماریست که چشم ناصبیان و دشمنان ترا کور کرده ام فرمود آن کدام است
عرض کرد یا امیرالمؤمنین این قبه مبارکت را تعمیر نمودم و زر اندود کردم امیرالمؤمنین بشاشت نمود و تبسمی که در [illegible]
بود نمود و روی مبارک بایشان کرده فرمود که راست گفت و [illegible] امر نمود که [illegible] ابدی [illegible] که مهیا شده
اعدا در مقابل این عمل پس او را گرفته و بسوی آن مکان بردند که حضرت اشاره فرمود سید گوید پس هم بمتابعت ایشان
روانه شدم تا رسیدم بباغی و داخل شدم بآن باغ دیدم بنائی عالی که مثل آن را پیش از آن ندیده بودم و وارد
[illegible] در آنجا دیدم [illegible] در بالای تختی نشسته و او را اسلام [illegible]
[illegible] سلام کرده او را باین کرامت عظمی تهنیت گفتم و از باب مزاح گفتم که تعجب نمودیم از فراست تو که از عموم
این گناهان کبیره خلاص شدی باین مقام و نعمت عظمی رسیدی گفت ای سید اجل [illegible] من در خدمت حضرت
امیرالمؤمنین صرف نزدم مگر حق و صدق خلاصه تعمیر و زینت دادن مشاهد مقدسه و قبه‌های ایشان را [illegible]
بودن از افضل عبادات و اقرب قربات است که ضرورت مذهب بران قائم گشته علاوه از اخبار دلیلی که
اشاره کردیم بسوی آن و پوشیده نماند که آنچه [illegible] منتشر شده [illegible]
بعض از دانشمندان در فنون احادیث گفته اند که حکم کرده [illegible] زوار [illegible]
[illegible] در احادیث [illegible] منتشر شده و حق اینست که این دلالت ضعیف است [illegible]
استدلال آنچه که در احادیث خمس است از مباح بودن حقوق ایشان برای شیعیان ایشان اینست کلام او
میگویم که احتجاج ایشان بحکم آن اخبار نیست که دلالت مینماید بر اینکه هدیه‌ای که صرف شود و برسد [illegible]
احتجاج از باب [illegible] نص مخصوص [illegible]
[illegible] حضرات معصومین [illegible] گفته شود که در این مقام امر راجع است [illegible]
نظر باینکه برای اوست تصرف در هر چه برای امامت [illegible]
ملاحظه است که آنها مصرفهای مخصوصه دارد زیرا در آنها تغییر و تبدیل جایز نیست [illegible]
[illegible] منذورات و آنچه واجب میشود بسبب عهد و نذر [illegible]
[illegible] مقام ندارد زیرا که بیان [illegible] شقوق و صور آنها و ذکر فرعها و وجه‌های آن از وضع کتاب مناسب نیست

مقدمهٔ دهم در اشاره ببعضی از مناقب و معجزات سید الشهدا است از کتب مناقب

مقدمهٔ دهم

ابن شهرآشوب باسناد خود از عبد الرحمن بن کثیر روایت نموده ان قوما اتوا الحسین فقالوا حدثنا بفضلکم
قال لا تطیقون و انحازوا عنی لأشیر الی بعضکم فان اطاق ستحدثته فتباعدوا عنه فکان یتکلم مع احدهم
حتی دهش و وله و جعل لا یجیب احداً و انصرفوا عنه الحدیث یعنی جماعتی خدمت امام حسین آمده عرض
کردند خبر ده ما را بفضائل خود تان فرمود طاقت نیارید دور شوید تا یکی از شما را اندکی بگویم اگر او تاب کرد
بشما هم بگویم پس دور شدند از آنحضرت پس یکی از آنها نزدیک فرمود که آنشخص مضطرب و حیران شده و فریاد نمود و کسی را جواب
نمیگفت آنها از مشاهده حالت او بازگشتند و روایت کرده راوندی باسناد خود از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق
قال اتی الحسین اناس فقالوا یا ابا عبد الله حدثنا بفضلکم الذی جعله الله لکم فقال انکم لا تحملونه و لا تطیقونه
قالوا بلی نحتمل فقال ان کنتم صادقین فلیتنح اثنان و احدث واحداً فان احتمل حدثتکم فتنحی اثنان و حدث
واحداً فقام طائر العقل فمر علی وجهه فکلمه صاحباه فلم یرد علیهما جواباً و انصرفوا الحدیث
یعنی آنحضرت فرمود که آمدند خدمت امام حسین سه نفر و عرض کردند یا ابا عبد الله خبر ده ما را بآن فضائلی که خدا برای شما
قرار داده فرمود که شما طاقت ندارید و تحمل آنرا عرض کردند بلی میتوانیم و صبر میکنیم فرمود هرگاه شما راست میگوئید
دو نفر از شما کناره شوید تا یکی از شما را خبر دهم هرگاه او صبر نمود شما را خبر میدهم پس دو نفر از آنها کناره شدند حضرت یکی را
خبر داد آنشخص برخواست در حالتیکه عقلش پرواز نموده و آن دو نفر هر چه با او تکلم نمودند جواب بایشان نمیگفت
و ایشان بازگشتند و باز بهمین اسناد قال اتی رجل الحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام فقال حدثنا بفضلکم
الذی جعل الله لکم فقال انک لا تطیق حمله قال حدثنی یا ابن رسول الله فحدثه الحسین بحدیث فما فرغ الحسین
علیه السلام من حدیثه حتی ابیض رأس الرجل و لحیته و نسی الحدیث فقال الحسین ادرکته رحمة الله
حیث نسی الحدیث المذکور یعنی مردی خدمت حسین علیه السلام آمده عرض کرد خبر ده ما را بآن فضائلیکه خدا
بشما خصیصت داده فرمود طاقت نیاری تحمل آنرا عرض کرد خبر ده مرا یا ابن رسول الله طاقت میآورم پس
حضرت باو حدیثی فرمود هنوز تمام نکرده حدیث خود را تمام نفرموده بود که موهای سر و ریش آنمرد سفید شد و حدیث
فراموش کرد حضرت فرمود درک نمود او را رحمت خدا که حدیث را فراموش کرد و راوندی نقل کرده از حضرت
قال ان جماعة من الناس بعد الحسن علیه السلام اتوا الی الحسین فقالوا ما عندک من عجائب ابیک التی کان یریها
فقال هل تعرفون ابی علیاً قالوا کلنا نعرفه فرفع ستراً علی باب بیت ثم قال انظروا الی البیت فنظروا فاذا امیر المؤمنین فقالوا نشهد انه
یعنی جماعتی بعد از شهادت امام حسن آمدند بسوی حسین علیه السلام و عرض کردند چه چیز هست نزد تو از عجایب پدرت که بما
فرمود آیا پدرم را میشناسید عرض کردند بلی پس پرده از در خانه دور کرده فرمود نظر کنید بسوی این خانه چون نظر
کردیم ناگاه امیر المؤمنین را دیدیم نشسته در آنحال عرض کردیم شهادت میدهیم که تو خلیفه خدا و فرزند
اوئی و در خبر صفار از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قال سئل الحسین بن علی بعد مضی امیر المؤمنین فقال
فقال لهم اتعرفون امیر المؤمنین اذا رأیتموه قالوا نعم قال فارفعوا هذا الستر فرفعوه فاذا هم بامیر المؤمنین لا ینکرونه
فقال لهم امیر المؤمنین انه یموت من مات منا و لیس بمیت و یبقی من بقی منا حجة علیکم یعنی فرمود سؤال کردند از امام حسین
بعد از شهادت امیر المؤمنین با محبش فرمود آیا امیر المؤمنین را بشما بنمایم اگر ببینید عرض کردند بلی فرمود این پرده را
بردارید پس آنرا بلند کردند امیر المؤمنین را دیدند و انکار نتوانستند و امیر المؤمنین بایشان فرمود که ظاهراً بمیرد
هرکه از ما بمیرد و میت واقعی نیست و باقی میباشد کسیکه از ما حجت است بر شما و کسی روایت کرده باسناد خود از حمران
عین که گوید از حضرت صادق شنیدم که از پدران خود خبر میداد ان رجلا کان من شیعة امیر المؤمنین مریضاً شدید
الحمی فعاده الحسین علیه السلام فلما دخل من باب الدار طارت الحمی عن الرجل فقال له قد رضیت بما اوتیتم به حقاً حقاً و الحمی
منکم فقال له و الله ما خلق الله شیئاً الا و قد امره بالطاعة لنا ثم قال یا کباسة قال فاذا نحن نسمع الصوت
و لا نری الشخص یقول لبیک الحدیث یعنی مردی از شیعیان امیر المؤمنین ناخوش بود
حضرت حسین او را عیادت فرمود بمحض اینکه از در خانه داخل شد تب و لرز آنمرد ساکت شد در آنحال عرض کرد

گر ماهی شدم باین معجزه که از شما ظاهر شد که تب از ما زائل شد دیدن شما دوری کرد حقا حقا حضرت فرمود قسم بخدا که خلق
نکرده مخلوقی را مگر آنکه بطاعت ما امر کرده بعد فرمود ای کباسه گوید در آنوقت آوازی شنیدم وشخصی را ندیدیم که عرض کرد
لبیک لبیک واز کتاب عیون المعجزات که بسید مرتضی منسوبست از حسین علیه السلام در حدیثی که آنسرور بام سلمه فرمود [illegible]
وانی مقتول لا محالة فاین المفر من القدر المقدر والمقضی بد انی لاعرف الیوم والساعة التی اقتل فیها والبقعة التی ادفن
فیها فان احببت ان اریک مضجعی ومضجع اصحابی ومکانی فعلت قالت قد شئت فتکلم بالاسم الاعظم فانخفضت
الارض حتی اراها المکان والمضجع ومد یده وتناول من التربة فاعطاها وهذا الحدیث فی کتاب الهدایة لبعض
الاصحاب علی نحو یقارب ما مر بحسب وزاد فیه ان ام سلمة نهته عن الخروج الی العراق فخوفته عن القتل
فقال یا اماه ان لم اذهب الیوم ذهبت غدا وان لم اذهب غدا ذهبت بعد غد والله لاعرف الیوم الذی
اقتل فیه والساعة التی اقتل فیها والحفرة التی ادفن فیها فان احببت ان اریک مصرعی ومکانی فالتفت حتی
فاراد علی ان قال بسم الله الرحمن الرحیم فخفضت له الارض حتی اراها مکانه ومکان اصحابه ثم قال
انی مقتول یوم عاشوراء یوم السبت وعن کتاب مقتضب الاثر عن طریق العامة والخاصة
یعنی من بیرون آمدم از مدینه ومرا لا محاله میکشند پس کجا فرار میتوان نمود از قدر مقدر ومن میدانم آن روز وساعتی را که در آن
کشته میشوم ومیشناسم آن بقعه را که در آن دفن میشوم ای ام سلمه هرگاه میخواهی که خوابگاه خود واصحاب خود را بتو نشان دهم
عرض کرد بلی پس آنسرور باسم اعظم تکلم فرمود زمین پست شده نمود باو مکان وخوابگاه خود را ودست مبارک خود
دراز کرده وقبضه از خاک آنجا برداشت وباو عطا فرمود واین حدیث را در کتاب هدایه هم ذکر کرده بطریقی نزدیک
بآنچه گذشت ودر آن وارد شده بدرستیکه ام سلمه منع میکرد امام حسین را از رفتن بعراق واز کشته شدن پس فرمود ای
مادر هرگاه من امروز نروم فردا میروم وهرگاه فردا نروم پس فردا میروم ومن میدانم آن روز وساعتی را که
کشته میشوم ومیدانم آن گودی را که مدفون میشوم پس هرگاه دوست میداری مصرع ومکان خود را بتو بنمایم عرض کرد
بلی مینمایم پس آنسرور همین بسم الله الرحمن الرحیم فرمود وزمین پست شد تا اینکه بام سلمه مکان خود واصحاب
خود را نمود وفرمود من در روز عاشورا که روز شنبه است کشته میشوم واز کتاب مقتضب الاثر از طریق عامه وخاصه
از ام سلیم صاحبة الحصاة که بر آن سنگ مهر زد حضرت رسول وامیر المؤمنین وحسنان وعلی بن الحسین علیهم السلام در حدیث
طویلی است که امام حسین چون بر آن سنگ مهر زد وباو نمود در آنجا مهر اثر نمود عرض کردم ای سید من مرا علامت دیگر
ظاهر کن پس حضرت تبسم فرمود درحالتیکه نشسته بود ودست مبارک خود را دراز کرد بسوی آسمان گویا قسم بخدا
گویا آن عمودی بود از آتش که هوا را پاره مینمود تا از چشم من پوشیده شد واو ایستاده بود وحال نمیگشت تا اینکه
ضعف کرده افتادم چون بحال آمدم دیدم در دست آنسرور طاقه از گل که بر جیبی من میزد وقسم بخدا من تا ایم بوی
خوش وتازگیش را میابم ودر نزد من است بهمان حال خود بی آنکه پژمرده وافسرده وبوی وی کم باشد ووصیت
کرده باهل خود که او را بکفن من بگذارند واز کتاب مناقب فاطمه باسناد خود از محمد بن کناسی از صادق درحدیثی
بدرستیکه حسین علیه السلام در سفری زیر درخت خرمای خشکی نزول فرمود پس دعا نمود آن درخت سبز شده
وبرگ ورطب آورد واصحاب بالای درخت رفته بقدر کفایت رطب از آن چیدند وباسناد
خود از جابر از حسین روایت کرده که جابر خدمت آنسرور داخل شد درحالتیکه موهای ریش سفید شده
بود آنسرور او را دعا نمود موهایش سیاه شد واز کتاب مناقب ع که احمد بن حنبل روایت
از علمای عامه باسناد خود از ابی رجا گفت سب منمایید علی را ونه اهل بیت او را بدرستیکه ما را
همسایه بود از بنی هجیم از کوفه آمده بایشان گفت آیا این فاسق پسر فاسق را نمی بینید بدرستیکه
خدا بکشت او را یعنی حسین بن علی را پس خدا دو تیر شهاب بر دو چشم او زد هر دو چشمش کور شد واز کتاب
خصوص المعجزات باسناد خود از ابی ابراهیم روایت کرده که حسین بیرون شده تا آمدند بر درخت
خرمای محوه وقصد قضای حاجت نمودند در مکانی وهر یک پشت خود را بآن دیگر کرده خدا درسان

ایشان دیواری حایل شود که مردم او را نبینند چون قضای حاجت نمودند دیوار بلند شده بجای خود رفت و در بصائر الدرجات
ظاهر شد و وضو گرفته و آنچه از ما نیز ظاهر شد ندانستیم که چه شد بعد از آن رسید شخصی قبطی با ایشان رسیده گفت از دشمنان
غیر رسید از کجا میآیید فرمودند ما از قضای حاجت میآییم پس آن لعین قصد اذیت ایشان نموده آوازی شنیدند که ای سگ
ای شیطان اظهار عداوت میکنی بفرزندان حضرت رسول و دانستی آنچه دیروز کردی از عداوت برای این و عیب
که گوشی ندری خداوند دراز او در رفیق حضرت حسین هم باد غیظ و شدت نموده آن لعین قصد کرد که سیلی بروی حسین زند خدا
دست او را از کتف خشکانید بدست چپ قصد کرد آن هم خشک شد عرض کرد شما را بحق جد خود بان قسم میدهم که دعا
نمایید خدا مرا از این بلیه خلاص نماید پس حسین دعا نمود که خداوندا او را خلاص کن و او را عبرت ده و این را برای او حجتی گردان
ده خدا دستهای او را شفا داد آن لعین در پیش آنها میآمد تا بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمدند بعنوان استغاثه این ملعون
رو بحضرت نموده گفت اینها را کجا فرستادی و این اندکه بعد از روز سقیفه بود علی فرمود اینها بیرون شده بودند که
قضای حاجت نمایند پس ردای علی علیه السلام را گرفت و کشید چنانکه ردای مبارکش پاره شد حضرت حسین او را
نفرین نمود که خدا از دنیا بیرون نبرد تا مبتلا باشد بدیوثی اهل و اولاد خود و آن مرد دختر خود را بسوی مردی از اهل
میبرد زیرا که آن شاه ... از منزل خود خارج شد حضرت حسین بامام حسن فرمود از جد خود شنیدم که میفرمود مثل شما
مثل یونس پیغمبر است زیرا که خدا او را از شکم ماهی بیرون آورد بر روی زمین انداخت برای او درخت کدو رویانید
و چشمه از زیر آن جاری نمود و از آب آن چشمه میآشامید از جد خود شنیدم که میفرمود آن چشمه برای شما است و یکی
شما از آن بی نیاز هستید و خدا در باب یونس فرموده که وارسلناه الی مائة الف او یزیدون تا آخر آیه یعنی فرستادیم او را بسوی
صد هزار نفر یا زیاده پس ایمان آوردند و متمتع ساختیم آنها را تا وقتی و نیستیم محتاج بکدو و آن خدا احتیاج ما را باین چشمه
و آنرا بما بیرون آورد زود دشمن که فرستاده میباشیم بسوی زیاده از این جماعت که کافر میشود و آن لذت میبرد تا وقتی
پس حسن فرمود بلی این حدیث را از جد خود شنیدم و پوشیده ماند بر تو که این حدیث از احادیثی است که بطریق استفاضه
روایت شده و آنرا جماعتی از اهل حدیث روایت کرده باسناد متغایره و معانی متقاربه که از جمله ایشان است
راوندی در کتاب خود و علی ابن یونس در کتاب صراط المستقیم و روایت کرده سید ولی ابن نعمة الله رضوی
در کتاب مجمع البحرین در مناقب سبطین که از کتاب بهجت نقل کرده از ابن عباس ان اعرابیا قال للحسین
یا ابن رسول الله فقدت ناقتی ولم یکن عندی غیرها وکان ابوک یرشد الضالة ویبلغ المفقود الی
صاحبه فقال له الحسین اذهب الی الموضع الفلانی تجد ناقتک واقفة وفی وجهها ذئب
اسود فقال فتوجه الاعرابی الی الموضع ثم رجع فقال للحسین یا ابن رسول الله وجدت ناقتی فی الموضع
الفلانی ومن الکتاب المذکور روی مرة ابن عین عن خالد عن ابی رجاء عن حماد قال کان رجل
یاتی مجلس الحسین ویؤذیه ویشتمه فارسل الله کوکبا من ... فاکلنا عینه
یعنی عربی امام حسین را عرض کرد ای پسر رسول خدا شتر خود را گم کرده ام و غیر از او شتری ندارم پدر تو گمشده را
پیدا میکرد و بصاحبش میرسانید حضرت حسین فرمود برو بفلان جا که ناقه خود را در آنجا مییابی که ایستاده و در پیش
او گرگ سیاهی پیدا شد اعرابی بآن موضع آمد بعد مراجعت کرده آنحضرت عرض کرد که ناقه خود را در آنجا یافتم و از کتاب
مذکور روایت کرده مرة ابن عین از خالد از ابی رجا از حماد گوید مردی بمجلس حسین میآمد و آنحضرت را اذیت و دشنام
میداد پس خدا تیر شهابی فرستاده بر چشم او خورده کور شد و روایت کرده بعض اصحاب در کتابی که نام
او تحفه است در کلام گوید روایت کرده عبدالله ابن عباس گوید نشسته بودم در نزد حسین عربی آمده عرض کرد
شتر من گم شده و غیر از او شتری ندارم و تو پسر رسول خدایی مرا بآن دلالت کن فرمود برو بفلان جا که شتر تو در آنجاست
و در برابر شیر شتری ایستاده رفت تا موضعیکه حضرت نشان داده بود و شتر خود را دریافت و از کتاب دلائل
عبدالله ابن جعفر حمیری روایت باسناد خود بحضرت ابی عبدالله علیه السلام و نقل روی بعض اصحابنا
فی کتاب اسمه التحفة فی الکلام قال روی عبدالله بن عباس قال کنت جالسا عند الحسین فجاءه اعرابی وقال ضل

بحیث لو لم یعلم مولانا ابی رسول الله ارشد نا الی هذا الموضع لما وجدنا فانه موضع فقال لمن اسد الذی
الی هذا الموضع فوجده کما قال علیه السلام وعن کتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحمیری باسناده الی ابی عبد الله
قال خرج الحسین بن علی الی مکة سنة ماشیا فورمت قدماه فقال له بعض موالیه لو رکبت لیسکن عنک
هذا الورم فقال کلا اذا اتینا هذا المنزل فانه یستقبلک اسود ومعه دهن فاشتره منه ولا تماکسه
فقال له مولاه بابی انت وامی ما قدامنا منزل فیه احد یبیع هذا الدواء فقال بلی امامک دون المنزل فسار
میلا فاذا هو بالاسود فقال الحسین دونک الرجل فخذ منه الدهن فاخذ منه الدهن واعطاه الثمن فقال
له الغلام لمن اردت هذا فقال للحسین بن علی فقال انطلق بی الیه فسار الاسود نحوه فقال یا ابن رسول الله
یعنی بیرون آمد حضرت حسین ابن علی سالی پیاده بسوی مکه و پاهای مبارکش ورم کرد بعضی از غلامان عرض کرد اگر
سوار شوید ورم پاهای شما بهتر میشود فرمود نه چنین است زمانیکه باین منزل رسانیم پس میشود از کسی ترا مرد سیاه
و با او روغنی باشد از آن روغن بگیر و مسامحه مکن غلامش عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد در پیش ما منزلی نیست
که کسی این دوا را بفروشد فرمود بلی در پیش تو بیاید پس یکمیل راه سپر شد که ناگاه مرد سیاهی پیدا شد پس حسین فرمود
اینست آنمرد برو از او روغن بگیر پس قیمت از او روغن گرفت غلام و او را گفت برای که میگیری این را گفت
برای حسین ابن علی گفت مرا بخدمت آنحضرت ببر پس آن سیاه آمد عرض کرد یا ابن رسول الله که من دوست توام برای این
قیمت نمیخواهم ولی دعا کن خدا مرا اولاد ذکوری عطا فرماید که تمام اهل بیت ترا دوست دارد بدرستیکه من زن
خود را گذاشته ام در حالتیکه وضع حملش نزدیک بود فرمود برو بدرستیکه خدا ترا اولاد ذکوری عطا کرد و تولد شد
بعد از آن سیاه بازگشت حضرت او را دعای خیر کرد و حضرت حسین آن روغن را بپاهای مبارک مالید آن ورم زایل
شد و از کتاب محب از ام ایمن قالت مضیت ذات یوم الی منزل سیدتی ومولاتی فاطمة الزهراء [illegible] لازورها فی
منزلها وکان یوما حارا من ایام الصیف فاتیت الی بابها واذا انا بالباب مغلوق فنظرت من شق الباب
فاذا بفاطمة الزهراء نائمة عند الرحی ورایت الرحی تطحن البر وهی تدور من غیر ید تدیرها والمهد ایضا الی جنبها
والحسین نائم والمهد تهتز ولم ار من یهزه ورایت کفا یسبح لله قریبا من کف فاطمة الزهراء قالت ام
ایمن فتعجبت من ذلک فترکتها ومضیت الی سیدی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقلت یا
رسول الله انی رایت عجبا ما رایت مثله قط ابدا فقال لی ما رایت یا ام ایمن فقلت انی قصدت منزل سیدتی
فاطمة الزهراء الی آخر القصة فقال یا ام ایمن اعلمی ان فاطمة الزهراء صائمة وهی متعبة جائعة والزمان قیظ فالقی
الله علیها النعاس فنامت فسبحان من لا ینام فوکل الله ملکا یطحن عنها قوت عیالها وارسل الله ملکا آخر
یهز مهد الحسین علیه السلام لئلا یزعجها من نومها ووکل الله ملکا آخر یسبح الله تعالی قریبا من کف فاطمة یکون
ثواب تسبیحها لها لان فاطمة لم تفتر عن ذکر الله تعالی فاذا نامت جعل الله ثواب تسبیح الملک لفاطمة فقلت یا رسول الله اخبرنی
من یکون الطحان ومن الذی یهز مهد الحسین علیه السلام ویناغیه ومن المسبح فتبسم ضاحکا وقال اما الطحان فجبرئیل واما الذی یهز مهد الحسین
فهو میکائیل واما الملک المسبح فهو اسرافیل یعنی روزی رفتم بمنزل خاتون خود فاطمه زهرا که او را زیارت کنم و آنروز بسیار
گرم بود آمدم بدر خانه اش دیدم در بسته است از شکاف در نظر کردم دیدم فاطمه خوابیده در نزد دست آسیا
دیدم که خود بخود میگردد و آرد میکند بدون اینکه کسی او را بگرداند و گهواره هم در جانب دیگرش که امام حسین
در آن خوابیده بود حرکت مینمود بدون محرک و دستی دیدم که تسبیح میکرد نزدیک دست فاطمه و خدا را
تسبیح میکرد ام ایمن گوید از دیدن اینها تعجب نمودم آمدم خدمت حضرت رسول سلام کرده عرض نمودم یا رسول الله
من چیز غریبی دیده ام که هرگز مثل آن را ندیده بودم فرمود چه دیده عرض کردم قصد منزل خاتون خود فاطمه زهرا
نمودم تا آخر آنچه دیده بود فرمود ای ام ایمن بدان بدرستیکه فاطمه زهرا روزه بود و بسیار گرسنه و تشنه بود
پس خدا خواب را او مستولی نموده خوابید و منزه است آن خدائی که نمیخوابد و خدا ملکی موکل نمود که بدست
آسیا قوت عیال او را آرد نماید و ملک دیگر را فرستاده که گهواره حسین را حرکت دهد تا از خواب
بیدار نشود و ملکی دیگر موکل فرمود که از عوض فاطمه تسبیح کند که ثوابش برای فاطمه باشد زیرا که فاطمه از

ذکر خدا مست نمیباشد پس زمانیکه خواب بید خدا ثواب تسبیح آنملک را برای فاطمه قرار داد عرض کردم
رسول آنخبر ده مرا که کیست آنکه دست آسیا میگرداند و کیست آنکه گهوارهٔ حسین را حرکت میدهد و کیست آنکه تسبیح میکرد
حضرت تبسم نموده فرمود اما آنکه دست آسیا میگرداند جبرئیل است و آنکه گهوارهٔ حسین را حرکت میدهد میکائیل
و تسبیح کننده اسرافیل است و از کتاب مناقب در حدیث وارد شده که روزی جبرئیل نازل شده فاطمه را دید
خوابیده و حسین اضطراب مینماید مثل عادت اطفال با دراین جبرئیل نشسته و او را از گریه ساکت نمود تا فاطمه بیدار
شد پس حضرت رسول او را از این خبر داد و از کتاب منتخب افتخر اسرافیل علی جبرئیل فقال انا من حملة العرش
وصاحب الصور ومن النفخة وانا اقرب الملائکة الی الحضرة ذی الجلال فقال جبرئیل انا خیر منک قال لم قال
انا امین الله علی وحیه وصاحب الکسوف والخسوف والزلازل والرسائل فاختصما الی الله تعالی فاوحی
الیهما ان اسکتا فوعزتی وجلالی لقد خلقت من هو خیر منکما انظرا الی ساق العرش لا اله الا الله
محمد رسول الله علی وفاطمة والحسن والحسین خیر خلق الله فقال جبرئیل بحقهم علیک الا
ما جعلتنی خادمهم فقال الله تعالی لک ذالک فافتخر جبرئیل بذلک [illegible] یعنی فخر نمود اسرافیل بر جبرئیل
که من از حاملان عرش و صاحب نفخه صورم و مقرب ترین ملائکه ام بحضرت ذو الجلال جبرئیل گفت من از
تو بهترم گفت چرا گفت برای آنکه من امین وحی خدا و صاحب کسوف و خسوف و زلزلهها و احکام هستم پس
خصومت بسوی خدا تعالی آوردند خدا بایشان وحی نمود که ساکت باشید قسم بعزت و جلال خودم هر آینه
خلق کرده ام کسیرا که از شما خیر است نظر کنید بساق عرش نظر کردند ناگاه دیدند در ساق عرش نوشته شده
لا اله الا الله محمد رسول الله علی و فاطمه و الحسن و الحسین خیر خلق الله جبرئیل عرض کرد خدایا بحق ایشان قسم میدهم که
مرا از خدام ایشان نمائی خدا تعالی فرمود این مرتبت پس جبرئیل باین سبب فخر کرد و راوندی روایت کرده
از خالد کابلی از یحیی ابن ام طویل عن ابی خالد الکابلی عن یحیی بن ام الطویل قال کنا عند الحسین اذ دخل علیه
شاب یبکی فقال له الحسین ما یبکیک فقال ان والدتی توفیت فی هذه الساعة ولم توص ولها مال وکانت
قد امرتنی ان لا احدث فی امرها شیئا حتی اعلمک خبرها فقال الحسین قوموا حتی نصیر الی هذه الحرة
فقمنا معه حتی انتهینا الی باب البیت الذی فیه المراة وهی مسجاة فاشرف علی البیت ودعا الله لیحییها حتی
توصی بما تحب من وصیتها فاحیاها الله فاذا المراة قد جلست وهی تتشهد ثم نظرت الی الحسین علیه السلام فقالت
ادخل البیت یا مولای ومرنی بامرک فدخل وجلس علی مخدة ثم قال لها وصی یرحمک الله فقالت یا ابن رسول
الله ان لی من المال کذا وکذا فی مکان کذا وکذا وقد جعلت ثلثه الیک لتضعه حیث شئت من اولیائک
والثلثان لابنی هذا ان علمت انه من موالیک واولیائک وان کان مخالفا فخذه الیک فلا حق للمخالفین
فی اموال المؤمنین ثم سالته ان یصلی علیها وان یتولی امرها [illegible] یعنی در خدمت امام حسین بودیم ناگاه جوانی داخل شد که گریه مینمود
حضرت فرمود که چرا گریه میکنی عرض کرد که مادرم در همین ساعت وفات کرد و وصیت نکرده و او را مال
بسیاری بود و مرا خبر داد که از امر او چیزی را مشغول نباشم تا خبر او را بشما اعلام کنم حضرت حسین فرمود برخیزید
تا بخانه ایشان برویم پس برخواسته و در خدمت آنحضرت رفتیم تا رسیدیم بدر خانه که جنازهٔ آن زن در آنجا
بود پس حضرت نزدیک خانه شد و خدا را خواند که او را زنده کند تا وصیت کند بآنچه میخواهد از وصیت پس
خدا او را زنده کرد و آن زن نشسته در حالتیکه شهادت میداد نظر کرد بسوی حسین عرض کرد داخل خانه باشید
ای مولای من و مرا بامر خود امر کن پس حضرت داخل شد نشست در پهلوی آن زن بعد فرمود وصیت
کن خدا ترا رحمت کند عرض کرد یا بن رسول الله مرا چنین و چنان مالست در فلان جا و ثلث آنها را بشما قرار
دادم که هر چه خواهی بکنی و بدوستان خود بدهی و دو ثلث آنها برای این پسر منست هر گاه از دوستان
تو باشد و اگر از مخالفان باشد حصه او را هم خود بگیر که مخالفین را در مال مؤمنین حقی نیست بعد از آن
سوال کرد که بر او نماز بگذارد و متوجه امورات او بوده باشد بعد از آن زن مرده افتاد چنانکه بود

وجماعتی از مخالفین نیز مناقب وفضایل بسیار برای جناب سید الشهدا ذکر کرده‌اند ودر اینجا بعض آنها اشاره مینماییم حسن بصری گوید که حسین ابن علی علیه السلام زاهد وصاحب ورع وصالح وناصح وصاحب حسن خلق بود روزی با اصحاب خود ببستانی که متعلق بخود آنسرور بود تشریف برد ودر آن بستان او را غلامی بود نامش صافی زمانیکه نزدیک بستان رسید دید غلام نشسته نان میخورد حضرت حسین نظر بسوی او کرده ودر نزد درخت خرما نشست در جائیکه غلام آنسرور را نمیدید پس غلام نانرا که برمیگرفت نصف میکرد ونصف را بسگ میداد ونصف را خود میخورد پس حسین از فعل غلام تعجب کرد چون از خوردن فارغ شد گفت الحمد لله رب العالمین خدایا ببخش مرا ومولای مرا وبرکت ده او را چنانکه بپدر ومادرش دادی ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان پس حسین برخواست وفرمود ای صافی تو مرا حلال کن زیراکه بدون اذن تو ببستان تو داخل شدم صافی عرض کرد ای مولای من بفضل وکرم وبزرگواری خود ببخشید حضرت فرمود ترا دیدم که نانرا نصف میکردی نصف را بسگ میدادی ونصف را خود میخوردی این چه معنی دارد غلام عرض کرد این سگ در وقت خوردن من نظر میکرد ومرا حیا آمد که بمن نظر کند ودادم واین هم کلب تست که بستان ترا از دشمنان حفظ میکند که او هم غلام تو است هر دو از نعمت تو میخوریم پس آنسرور گریه نمود وفرمود هرگاه چنین باشد تو از برای خدا آزادی وترا دو هزار دینار بطیب نفس عطا کردم غلام عرض کرد اگر مرا آزاد نمائی باز میخواهم در بستان تو باشم حسین فرمود بدرستیکه شخص کریم زمانیکه بکلامی تکلم نمود سزاوار است آنرا بفعل صادق کند ایا من در وقت داخل شدن ببستان تو نگفتم که مرا حلال کن که بدون اذن ببستان داخل شدم پس سخن خود را صدق نمودم این بستان وآنچه در آنست برای تست غیر آنچه که اصحاب بخوردن میوه در طلب آمده‌اند ایشانرا مهمان خود کرده وبرای من اکرام کن خدا ترا اکرام میدارد روز قیامت وبرکت دهد در حسن خلق داد پس غلام عرض کرد وبستان را که بمن بخشیدی من نیز مباح کردم برای اصحاب وشیعیان تو ودر فضایل خوارزمی

افتخر رجل من بنی هاشم ورجل من بنی امیه فقال الاموی للهاشمی اذهب فاسئل اهلک واذهب انا فاسئل اهلی فاتی الاموی عشیرته فسئل عشرة منهم فامروا له بمائة الف درهم واتی الهاشمی عبد الله بن عباس فامر له بمائة الف درهم ثم اتی الحسن فامر له بمائة وثلثین الف درهم ثم اتی الحسین فامر له بمائة وعشرین الف درهم وقال لا اساوی اخی بالفضل فجاء الاموی بما اعطاه اهله وکذلک الهاشمی فنصح الاموی فردها علی اصحابها فقبلوها ورد الهاشمی علی اصحابها فلم یقبلوها فکانت الاخیرة اشد

یعنی مردی از بنی هاشم با مردی از بنی امیه مفاخره مینمود بنی امیه بهاشمی گفت برو از اهل خود سؤال کن ومن هم میروم از اهل خود سؤال کنم پس اموی نزد خویشان رفته از ده نفر ایشان سؤال کرد یکصد هزار درهم به او دادند وهاشمی آمد نزد عبد الله ابن عباس امر نمود او را صد هزار درهم دادند بعد آمد خدمت امام حسن صد وسی هزار درهم دادند بعد خدمت امام حسین آمد امر نمود صد وبیست هزار درهم دادند فرمود با برادر خود در فضل برابر نمیباشم پس آن اموی آمد با آنچه که اهلش باو داده بود وهمچنین هاشمی پس اموی در غضب شد وآنها را بصاحبانش رد نمود همه قبول نمودند وهاشمی رد نمود بصاحبانش قبول نکردند پس با اموی شدیدتر شد از اولی ودر کتاب فضایل خوارزمی مرسلست اعرابی قصد نمود حسین ابن علی را پس سلام کرد آنسرور جواب سلام رد فرموده گفت یا اعرابی چرا قصد ما کرده عرض کرد خدمت تو آمده‌ام در باب دیه مسلمه که بصاحب خون باید بدهم فرمود آیا قبل از من نزد کسی رفته عرض کرد بلی نزد عتبة ابن ابی سفیان رفتم مرا پنجاه دینار داد باو رد کرده گفتم میروم نزد کسی که از تو بهتر وکریمتر باشد گفت کیست از من بهتر وکریمتر ترا مادر نباشد گفتم حسین ابن علی یا عبد الله ابن جعفر پس آمدم نزد تو یا دردی پشت مها بان رسید نمائی ومرا با مال خود بازگردانی حضرت فرمود قسم بکسی که دانه را شکافت واز نطفه انسانرا آفرید وجود نیست نزد من بغیر دختر پیغمبر تو مگر دویست اشرفی ای غلام آنها بوی رد نما ومن از تو از سه چیز سؤال میکنم هرگاه جواب دادی تا پانصد اشرفی تکمیل میکنم وحال آنکه ما اهل بیت نبوت ومعدن رسالت ومختلف ملائکه هستند حضرت فرمود من از جد خود شنیدم میفرمود عطا را باهلش بقدر معرفت وی باید اعرابی گفت سؤال کن

حول قوتی نیست مگر از خدا پس آنکه بزرگی حضرت فرمود چه چیز است مایه نجات از هلاک عرض کرد توکل بخدا فرمود چه چیز است
سبب آسانی مشکلها عرض کرد اعتماد نمودن بخدا فرمود چه چیز برای بنده در حیات او خیر است گفت عقلی که مزین بحلم باشد
فرمود هرگاه این نباشد عرض کرد زینت دهنده او مال که با آن سخاوت باشد فرمود هرگاه این هم نباشد عرض کرد
مرگ و فانی شدن خیر است برای او از حیات و باقی ماندن پس حضرت انگشتر خود را باو عطا نمود و گفت از اینکه
نقره پیش و شمشیر خود را باو داد و فرمود اینها بدست آر نقره پیش و برو که تمام کردم برای تو پنجصد دینار
پس عرب انشاد اشعاری بدین مضمون نمود من مضطرب بودم با اینکه نه دردی و نه علتی داشتم ولیکن بپای آل
رسول سر و کشته شعر و این بیجان آمد ایشانند اکرم ستاره آسمانها سبب آنها روشنند و تو ای صاحب همت
و به ظلمت و عطا کننده بهر تلق کننده باب بزرگوار است صاحب کرامات بود که از وصف او بعض عاجز
و در کرامت سبقت کرده به وتو ای جواد که نیز رسد کسی بمرتبه شما فتح نموده خدا باب هدایت را و ابواب ظلمت
بسبب شما بسته گشته و قضیه مبین اعرابی به طریق دیگر هم روایت شده و در کتاب الکاسوف البیان
عبد الرحمن السلمی علم ولد الحسین علیه السلام الحمد فلما قرأها علی ابیه اعطاه الف دینار و الف حلة
فاهد فقیل له اهذا بذلک قال واین یقع هذا من عطائه ای تعلیمه وانشد علیه السلام اذا جادت الدنیا علیک
فجد بها علی الناس طرا قبل ان تتفلت فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت ولا البخل یبقیها اذا هی ولت
یعنی عبد الرحمن سلمی سوره حمد را بفرزند حضرت حسین تعلیم کرد چون در خدمت آنجناب خواند حضرت بمعلم عطا فرمود
هزار اشرفی و هزار حله و دهان او را پر از در نمود عرض کرد ای پسر رسول چه آیا در مقابل تعلیم یکسوره اینها عطا
میفرمایی فرمود کجا برابر میشود این عطای من با تعلیم او و حضرت این اشعار را خواند زمانیکه دنیا بتو رو آرد سخاوت
کن آن بهمه مردم قبل از آنکه تغیر یابد بخشش کردن آن را فانی نکند در حالتیکه رو بیاورد و نیست بخل نگاهدارنده
در وقت رفتن و باز در کتاب ایضا ان الحسین علیه السلام دخل علی اسامة بن زید و هو
مریض و هو یقول واغماه فقال الحسین وما غمک یا اخی قال دینی وهو ستون الف درهم فقال الحسین
هو علی فقال انی اخشی ان اموت فقال الحسین علیه السلام لن تموت حتی اقضیها عنک فقضیها
قبل موته وکان علیه السلام یقول شر خصال الملوک الجبن من الاعداء والقسوة
علی الضعفاء والبخل عند الاعطاء یعنی حسین داخل شد نزد اسامه ابن زید که ناخوش بود و میگفت
وا از آن غمیکه دارم فرمود آن غم چیست عرض کرد شصت هزار درهم قرض دارم حضرت فرمود آنها از من باشد
عرض کرد میترسم بمیرم فرمود واهمه مکن قبل از فوت میدهم و قرض او را قبل از فوت ادا کرد و آنحضرت
فرمود بدترین خصلتهای پادشاهان از دشمنان ترسیدن است و سخت گرفتن ضعیفان و بخل کردن در وقت عطا
و باز در آن کتاب است انه وجد علی ظهر الحسین یوم الطف اثر فسئلوا زین العابدین عن ذلک فقال هذا مما کان
ینقل الجراب علی ظهره الی منازل الارامل والیتامی یعنی که روز عاشورا در پشت حسین ابن علی جراحتی دیدند از حضرت سجاد سوال
کردند فرمود این صدمه آن انبانست که شبها در پشت مبارک خود بخانه یتیمان و بیوه زنان و مساکین طعام میبرد و
قیل لعلی بن الحسین ما اقل ولد ابیک فقال العجب کیف ولد له کان یصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة متی کان یتفرغ للنساء
گفته شد بعلی ابن الحسین که چه اندک است اولاد پدر تو فرمود تعجب از این است که چگونه او را اولاد شده حال آنکه در شبانه روز
هزار رکعت نماز میخواند و از مناقب آل ابیطالب مرویست فی الاشارة الی ان مناقب سید الشهداء و
فضائله و معجزاته مما لا یمکن الاحاطة بها لنا فاعلم ان ما اعطاه الله تعالی لسید الشهداء من العلم
والحلم والحکمة والعصمة والامامة والخلافة والملک العظیم الذی نطق به الکتاب بقوله تعالی ام یحسدون
الناس علی ما آتیهم الله من فضله الی آخر الآیه وهکذا موارث الانبیاء والاوصیاء وکل صفة فیها خیر
وکل خصلة لها مدح کما لا یحاط بها وبکیفیاتها وبمقدارها ودرجاتها وما یترتب علیها

و فی البحار ان عبد الرحمن السلمی علم ولد الحسین علیه السلام الحمد فلما تعلمها اعطاه الف دینار والف حلة
وحشی فاه دراً فقیل له فی ذلک فقال واین یقع هذا من عطائه یعنی تعلیمه وقال علیه السلام اذا جادت الدنیا
علیک فجد بها علی الناس طرا قبل ان تتفلت فلا الجود یفنیها اذا ... اعرابی وارد مدینه شد و از کریمترین مردم سؤال
کرد امام حسین را نشان داد پس داخل مسجد شد دید آنحضرت مشغول نماز است در برابر آنحضرت ایستاده این اشعار
انشاد نمود لم یخب الان من رجاک ومن حرک من دون بابک الحلقة انت جواد وانت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة
یعنی ناامید نشود الان کسیکه بر تو امید داشته باشد و هر که حلقه در ترا حرکت دهد تو صاحب بخشش و اعتماد شده هستی
پدر تو بود قاتل فاسقان هرگاه نبود آن کسیکه از سلسله شما بود هر آینه جهنم قرارگاه ما میشد پس سلام داد امام حسین و فرمود
یا قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقیست عرض کرد بلی چهار هزار اشرفی فرمود آنها را بیاور کسی آمده که از ما سزاوارتر است پس آن برد
خود را بیرون آورد و اشرفیها را در آن پیچیده و دست خود را از شکاف در بیرون کرد و بجهة خجالت کشیدن از عرب
و این اشعار را فرمود خذها فانی الیک معتذر واعلم بانی علیک ذو شفقة لو کان فی سیرنا الغداة عصا
امست سمانا علیک مندفقة لکن ریب الزمان ذو غیر والکف منی قلیلة النفقة فاخذها الاعرابی
یعنی بگیر اینها را بدرستیکه من بسوی تو عذرخواهم و بدان که من بر تو صاحب شفقت هستم اگرچه در این گاه دست ما
عصائی داشت ابر جود و کرم بر تو ریزش مینمود ولی حوادث روزگار همیشه در تغییر است و دست ما از مال دنیا
خالیست پس اعرابی آنها را گرفت و گریست فرمود که چرا گریستی شاید عطای ما را کم شمردی گفت نه ولیکن چگونه خاک بخشش ترا خواهد
خواهد خورد و باز در مناقب است ان الحسین علیه السلام مر بمساکین وهم یاکلون کسر الخبز علی کساء فسلم
علیهم فدعوه الی طعامهم فجلس معهم وقال لولا انه صدقة لاکلت معکم ثم قال قوموا الی منزلی فاطعمهم
وکساهم وامر لهم بدراهم یعنی حضرت حسین بر فقرا گذشت و آنها پاره نانها بر روی عبا ریخته میخوردند
حضرت بر ایشان سلام داد آنحضرت را بطعام خوردن دعوت کردند با ایشان نشست و فرمود هرگاه آنها صدقه
نبودی با شما میخوردم بعد فرمود برخیزید بخانه ما بیائید ایشان را آورده طعام نمود و لباس داد و امر کرد که
بهر یک چند درهم دادند تذییلات نورانیه است در تحقیق بعضی از مطالب مهمه **تذییل اول** در اشاره بسوی
فضایل و مناقب سید الشهدا و معجزات آنسرور را احاطه کردن ممکن نیست بدان آنچه خدا تعالی عطا کرده بسید
الشهدا از علم و حلم و حکمت و عصمت و امامت و خلافت و ملک عظیم که خدا با آن کلام فرموده ام یحسدون الناس علی
ما آتیهم الله من فضله تا آخر آیه و همچنین مواریث انبیاء و اوصیاء و هر صفت که در آنها خیر است و هر خصلتی که در آنها
حسنست چنانکه احاطه نمیکنند بآنها و بکیفیات آنها بقدر و درجات آنها و آنچه بر آنها مترتب میشد مگر خدا و آبای
او جمیع طاهرین او از محمد و اهل بیت معصومین او همچنین احاطه نمیکند قلمها و عقلها و فکرها بمناقب او و بآنچه در شأن
او از خدا تعالی و رسول و امیر المؤمنین وارد شده و همچنین از سایر جمیع معصومین و همچنین معجزات او از خوارق
عادات و کشف کرامات بیان مطلب اینست آنچه بر انبیاء و مرسلین نازل شده در شأن او و آنچه خدا تعالی
از امر او بملائکه تعلیم نموده هرگاه باظهار شد بطریق تفصیل هر آینه کاغذها و صفحهای بسیار از آن پر میشد و همچنین
بآنچه خبر داده رسول الله در شأن او قبل از ولادت او و آنچه صادر شده از وقت حامله شدن فاطمه زهرا
بآنسرور تا وفات رسول الله و آنچه از خدا و رسول او در شأن او وارد شده و آنچه اتفاق افتاده بجهة آنسرور
از فعل خدا و رسول و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و از فعل ملائکه و آنچه صادر شده از او در ایام طفولیت او صحیفهها
و کاغذها گنجایش بیان آنها را ندارد و چگونه چنین نباشد با اینکه هر روز از ایامیکه با رسول الله بود از رسول الله
آنچه در شأن او صادر شده عقول از وصف آنها عاجزند پس هر فعل و سخن از رسول الله برای او در شأن او
منقبت و فضیلتی است از مناقب و فضائل او و بسا بود که در یکروز از حضرت رسول اقوال و افعال بسیار در
باره او صادر میشد علاوه بر آنچه نازل گشت در شأن او در غالب اوقات و اغلب ایام از وحی خدا تعالی
بر رسول خود و آنچه از افعال و اقوال جمعی از ملائکه بزرگتر مثل جبرئیل و میکائیل ... و آنچه از اقوال ...

باب بزرگوارش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا که اشرف ایشان فضیلت است راجع باو بعد از وصلی الله علیه برایشان آنچه وارد
شده از اولاد معصومین او و در شأن زیارتش و شأن نوحه کردن و گریه نمودن بر آنحضرت و آیا کسی را ممکن میشود
از غیر معصومین که برآنها احاطه کند نه بعد بدرستیکه معجزات آنحضرت بی‌شماره و بی‌نهایت است پس چگونه چنین نباشد
بدرستیکه آنچه صادر شده از او در حیات او از خبر دادن غیب‌ها و استجابت دعاها و طی الارض و عروج بسوی
آسمانها و نشان دادن بعضی از اصحاب خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین را بعد از ارتحال ایشان بعالم
بقا و اشباه اینها از انواع معجزات قاهرات و اقسام آیات باهرات از چیزهاست که بحد و حصر نیاید پس تعقیب آنها
ممکن نیست از وقت خروج او از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا تا وقت شهادتش در آنجا آنچه از آنحضرت صادر شده و زیاده از
حد معجز نیست و هرگاه ملاحظه شود آنچه واقع شده در روز عاشورا تا غروب زیاده از هزار معجزه خواهد بود آیا از اینها
استبعاد میکنی و حال آنکه تو غافلی از ذکر کردن آنچه در روز عاشورا بعد از شهادت آنحضرت واقع شده از آنچه
نزد [illegible] جبرئیل در میدان در حالتیکه گریه و نوحه میکرد باطراف و اطراف میرفت و کسوف آفتاب و غلبه ظلمت
و نزول خون از آسمان و ظهور اضطراب آسمان و باریدن خون تازه و ظهور خون تازه در زیر هر سنگ در اطراف همه عالم
و بودن دیوارها در بعضی از بلدان برنگ زعفران و زلزله کردن زمین و گریه کردن همه موجودات از آنچه دیده
میشود و از آنچه دیده نمیشود و تلاطم دریاها و خروج ماهیان از آنها و فریاد کردن مرغان در هوا و زمین و ظهور علامات
عجیب در هر طرف از اطراف زمین بلکه در همه اطراف عوالم امکان و غیر اینها که بشماره نیاید بعد آنچه
صادر شده از بدن شریفش که در زمین کربلا افتاده در وقت نزول ارواح اصحاب کساء و غیر آنها از
پیغمبران و صدیقان و صدیقات و همچنین از ملائکه مقربین بزیارتش و در غیر این اوقات یعنی اوقات نزول
ملائکه و ارواح تا وقت دفن شدنش در غایت بسیار است بعد آنچه صادر شده از سر مبارکش از وقت
جدا کردن از بدن تا وقت دفن شدنش زیاده از آنست که بشماره بیاید و همچنین معجزات صادر شده از خونهای
جاری شده از بدن شریفش و همچنین معجزاتیکه از قبر و قبه مبارکه او واقع شده و روایت کرده علی ابن اسباط
در نوادر خود از حمزه ابن حمران و ابن عیسی عسکری باسناد خود از اصحاب شیخ قال ان ملکا بلغ اهل البلد ان ملکا ان من
سر ابی عبد الله الحسین ... [illegible] ... لا الله الا الله ... [illegible]
الّا بابن الحسین بن رسول الله فلذوقع ان الف امرأة من کانت لا الله ... [illegible] رسیده جبر شهادت
بشهرها رسید زنان میآمدند او را زیارت میکردند طایفه عرب میگفتند اینها زنانی هستند که غیر اینها ابداً کسی
زیارت نماید قبر مرد و گریه ایشان زنانیکه گفته شد بمردم که حسین ابن رسول خدا شهید شده هزاران زن از زنان
نیز او شنیدند آمدند بزیارت او و همه ایشان زن ... این حدیث بعد بدرستیکه معجزات صادر شده از تربتش
از شفا و نجات در حق دوستان و از هلاکت در حق استهزا کنندگان بان زیاده از شماره است
بلکه این از چیزهاست که تا روز قیامت میماند و همچنین آنکه در تحت قبه مبارکه اش از استجابت دعاها حاجت
یافته و شاهد آشکار است تا روز قیامت بنوعیکه میبینی آنها را در هر روز اگر آنجا باشی پس بگو بدرستیکه آمدن
مردم از هر طرف بزیارت او و برپاشدن ... در هر سال تعزیه او را و نوحه کردن و گریستن بر
او در زمان بسیار از عمرهای خود پس همه اینها باقیست تا روز قیامت که جباران زمین را ممکن نباشد
که از آن منع نمایند بلکه هر قدر مانع شوند رواج آن زیاده گردد و باز از جهتهای قاطعه ساطعه است فرمایش
امیر المؤمنین در شأن او که او را مخاطب کرده و تعبیر نمود ای پسر من تو سبب گریه هر مؤمنی و فرمایش خود آنحضرت که من
کشته اشک چشمم ذکر نمیشوم نزد هر مؤمن و مؤمنه مگر آنکه گریه میکنند و غمگین میشوند بجهة مصائب من پس این از
از چیزهاست که در هر روز و شب دیده میشود و از آن چیزهاست که تا روز قیامت میماند و بعبارت دیگر که
اینها از قبیل معجزاتیست از قسم اخبار غیبی که موافق با او واقع است بعد پوشیده نماند که هر شتر و ناقه و همچنین
هر چیزیکه در کربلا غارت شد از اموال آل محمد یافته شده در آنها آیت ساطعه و دلیل قاطع چنانکه زعفران که

کفار غارت کرده بودند چون گوسفندی آتش شد و زنش که بدست میگرفت بدنش آلوده میشد و مرض برص
کفار میگشت بعد آنها که شتر را میبریدند از جای آن آتش آشکار میشد پوست آن را که میکندند آتش ظاهر میشد و گوشت آن را که
میبریدند آتش ظاهر میشد و چون میخواستند آن را بپزند هر وقت که آتش بزیر دیگ میزدند از دیگ آتش جوش میکرد و چون
بیرون میکشیدند آتش میشد هر وقت که استخوان آن را میشکستند از جایش آتش پیدا میشد و غیر اینها از آیات ساطعه و معجزات که
یافته میشد در هر چیزی که از کربلا غارت شده بود بعد آنکه کفار یکه روز عاشورا در کربلا حاضر بودند کشته شدند در
دست مختار ابن ابی عبیده ثقفی و انصارش با شد عذاب و بدترین کشته شدن و جماعتی از ایشان عذاب
آتش را در دنیا قبل از عذاب آخرت چشیدند و جماعتی از ایشان در دنیا بانواع مرضها و دردهای رسوا
کننده مبتلا شدند و جماعتی از ایشان خدا مسخ نمود و صورتهای ایشان را بقبح صور مانند سگ و خوک بدل نمود
بعد مخفی نماند بر تو بزرگیکه آنچه در این تذییل است از اشارههای مختصره بمناقب و فضائل و معجزات سید الشهدا
مانند ذکر اصول و کلیاتست و در آن فوائد کثیره است پس هر که مقتضای آنها را ضبط و جمع نماید او را بصیرت تامه حاصل در باب
شناختن حق امام که در جملهٔ کثیره از اخبار اعتبار شده از اخبار باب زیارت سید الشهدا و در باب نوحه و گریه بر آنحضرت
بعد بدانکه چون بسیاری از تفاصیل این اشارات که بمنزله اصول و کلیاتست در اینکتاب بیان میشود مثل معجزاتیکه از تربت مبارک
و بدن مطهر آنحضرت و آنچه متعلق است بآن نهرهای جاری شده از گریه کردن چشم شریف آن بزرگوار و غیر اینها امثال بدانکه بعضی از
تفاصیل در ضمن جملهٔ از مقدمات یافته میشود و بعضی دیگر از آنها در ضمن بعضی از مجالس این کتاب ذکر میکردیم پس کفایت
کردیم بآنچه از تفاصیل در این کتاب ذکر شده بجهة اختصار و کفایه ذکر آنچه بمنزلهٔ اصول و کلیاتست از ذکر هر فرد فرد
از تفصیل تفصیل علاوه بر اینکه احاطه تامه بنحو تفصیل بهر یک از این اشارات در قدرت هیچکس نیست چنانکه دانستی پس احوال
کلام را ملاحظه نموده غفلت مکن **تذییل دویم** در اشاره بتحقیق حال معجزه و خوارق عادات و شناختن این از
چیزهائیست که لابد است از شناختن آن زیرا که اشاره کردیم در ضمن بعضی از مقدمات بر اینکه گریه نافع و زیارت نافع
نمی هر دو نافع نمیباشند از کسیکه نور ایمانیه و بسوی اینها اشاره گشته در بعضی از اخبار باب زیارت و باب گریه بغیر شناختن
ایشان عارفاً بحقه و تفسیر این در کلام بیان شده که زوار باید بشناسند آن امام زیارت شده را باینکه او امام
واجب الاطاعه است پس میگوئیم که عقل قاطع نمود و شرع ساطع دلالت مینمایند بر اینکه زمین از حجت خدا خالی نمیباشد و دلالت
مینماید بر اینکه باید حجت خدا تعالی معصوم باشد چنانکه دلالت دارند بر آنچه تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست پس میگوئیم طریق
معرفت امامت امام بسیار است اول نص از خدا و رسول و امام که پیش از او است و صاحب عصمت است دویم
بودن نص بامامت یا خلافت یا ولایت او یا تصرف یا وصی بودن یا بوجوب چنگ زدن باو و رجوع بسوی او در حلال
و حرام و مثل اینها و غیر اینها از عبارات اینکه بنظر نص بامامت را بر سانند سیم نص بافضلیت او یا باینکه علم و فهم او علم و فهم
رسول الله است و غیر از این عبارات اینکه معنی مذکور را افاده میکند چهارم بودن مدعی امامت صاحب معجزه پس اصل در
این باب نص یکی از طرق ثلثه است پس آن حجت بالغه تامه کامله نسبت بهمه مکلفین است و معجزه هم مفاد آنها را ادا
میکند و کاشف است از وجود نص یکی از این امور سه گانه و اگر چه طریق منحصر شود بمعجزه هر آینه وضع او عام و ساری
میشود بهمه مکلفین و تقریب این مطلب ظاهر است و از آنچه عادت قرار یافته در انتهای ساعت در باب تعیین خلیفه چیزی
و وصی او بر نص بلکه خوب تامل و تدبر نماید در آنچه ذکر کردیم در این اصلها و اشارههای مذکوره دیگر آنها میدانی
که معجزات صادره از آل محمد که امامان ما انسانند اقسام ثلثه از نص اوست یعنی در بسیاری نفع و فائده نسبت بهمه
مکلفین خلاصه همه این امور ثابت است در شان امیر المؤمنین و یازده اولاد و اولاد اولاد او از آل محمد که معصوم هستند
اما طرق نص پس آن در قرآن در غایت کثرت است ظاهرا یا باطنا اما آنچه بر این طرق ثلثه دلالت دارد در سنت از
طریقه ما پس آن از بسیاری بدرجه اعلا رسیده بلکه از حد حصر بیرون رفته بلکه در سنت از طریقه عامه نیز بسیار است تا بحدی که
از جهة دیگر است با مختصر آنچه در شان امیر المؤمنین در اخبار از طرق عامه ذکر گشته خارج از حد حصر و استقصا است چنانکه
اشاره شد و اما آنچه در شان سایر ائمه وارد گشته از طرق عامه اگر چه در کثرت در آن شان نیست که در شان

حضرت امیر دارد گذشت معنه از بدیقه تواتر رسیده و میتوان خصم را بوی الزام نمود المرتبة چهارم یعنی باید امام صاحب معجزه باشد
پس آنچه بآن دلالت دارد و نیز در نهایت کثرتست و چگونه چنین نباشد بدرستیکه معجزات امیر المؤمنین و اولاد معصومین او و خوارق
و خوارق عاداتیکه از ایشان صادر شده بغیر آنها از انچه که دلالت دارد بر امامت امیر المؤمنین و اولاد معصومین او زیاده
از شمارست مانند سایر مناقب و فضایل ایشان که عالم را پرکرده با وجودیکه دشمنان پنهان کردند از حسد و دوستان از خوف
ظاهر نکردند با وجود این آنچه نوشته شده در کتب فرق اسلام از معجزات امیر المؤمنین از حد شمار بیرونست چنانکه همچنین است معجزات
برادرش رسول است بعد بدرستی بعضی از این معجزات نزد همه بحد تواتر رسیده و بعضی دیگر بحد قبول است و بعضی دیگر بین
طرق خاصه منقول است خواه بحد تواتر رسیده باشد یا نه زمانیکه دانستی این را بدان که معجزات هر یک از ائمه طاهرین جدا
امیر المؤمنین اگر چه در کثرت مانند معجزات امیر المؤمنین نمیشود از جهت اموریکه اشاره کردیم بر آنها الا اینکه معجزات سید الشهداء
از جهت امور مذکوره بآن شان نمیرسد بمعنی که معجزات آنحضرت نیز بحدی میرسد که در کتب فرق اسلام نوشته شده بمعنی
که ممکن است اینقدر از کتب فرق اسلام استنباط شود و بدرستیکه بعضی از آنها نیز از متواترات و متفق علیهاست نزد
و بعضی از آنها مقبول عامه است و بعضی از آنها را ایشان چنانچه ذکر کرده خواه در نزد ایشان از متواترات باشد یا غیر آن پس
اینها بعد از آنکه معجزه را بمعنی اعم گرفتیم که شامل باشد بعلامات داله بر آنها و با آنچه حاصل شده از جهت سر انور و بدن مطهر و خون
پاکیزه و غیر اینها که در تحت معجزه داخل باشد و ظاهر است آنچه ضبط شده از معجزات حضرت رسول است و همچنین از معجزات
امیر المؤمنین بدین طرز و مساوی است بمعنی معجزه که از آنها هم نقل شده مراد معنی اعم است که شامل علامات نیز بخصوص و بعضی
که این حد در معجزات سید الشهداء از اول علامات و معجزات است تا زمان دفن سر مطهر با بدن اطهر یا زمان تعزیر کفار
شیعیان کربلا بودند در جنگ با سید الشهداء و اما اگر چنانچه ملاحظه شود علاوه بر این زمان پس معجزات حضرت سید الشهداء
در عدد از معجزات انبیا و اوصیا افزون بود بلکه عدد حصری نمیشود برای او قرار داد زیرا آنچه حاصل میشود از خوارق عادات
در هر سال شهر محرم در مجالس تعزیه او و غیر آنها در هر ناحیه از عالم و در راه زیارت او و در نزد قبر شریف او و از تربت
شریفه او و غیر اینها از زمان شهادت تا حال ملاحظه شود از شماره او محاسبین و از تحریر او کاتبین عاجز گردد و بعضی از
این قسم از تعمیم جاری میشود در باب معجزات سایر ائمه معصومین هم الا اینکه بآن نمیرسد در کثرت معجزات صادره در حق
حضرت سید الشهداء و ترا این مطلب نیز ظاهر است که معجزات امام هشتم یعنی امام معصوم علی بن موسی الرضا در کثرت بمعجزات سید الشهداء
نزدیک است مقدمه در بیان حقیقت معجزه و آنچه متعلق است بر او بدانکه معجزه عبارتست از امریکه خارق عادت مستمره
باشد بحسب جنس صنعت و صادر شود از کسیکه مدعی نبوت یا امامت یا از جانب آنها باشد و مطابق باشد با دعوی
مقرون بتحدی و تعجیز با عدم معارضه احدی پس ماند و قید استمرار ظاهر است زیرا که ظهور معجزه در دست انبیا
هم از قبیل عادتست ولی عادت مستمره نیست و قید جنس یا صنعت بجهت توضیح است زیرا خرق عادت چنانچه بحسب جنس
بعمل میاید اتفاقا مثل کردن عصا مار یا نقصا مثل سلب قدرت همچنین بحسب صنعت هم بعمل میاید مثل فصاحت و بلاغت
کلام الله که بالاترین معجزه رسول الله است و خارج شد بقید تحدی و تعجیز کراماتی که از صلحا صادر میشود یا آنچه ظاهر میشود از
از خوارق عادات از جهت استدراج آنها و همچنین آنچه ظاهر میشود از خوارق از قبیل عوام مسلمین مثل خلاص
شدن آنها از محنت و مکاره و این قسم نامیده میشود بمعونه و همچنین علاماتی که خدا تعالی اظهار میکند تا دلالت کند
بقرب زمان پیغمبر یا امام مثل نوریکه در جبین عبد الله ظاهر بود و آنچه ظاهر شده از خوارق و آیات و علامات در وقت
تولد نبی ما و تولد اوصیای او و آنچه ظاهر شده برای او و از او قبل از بعثت او و همچنین آنچه ظاهر میشود از برای
ائمه علیهم السلام و منع تحدی طلب معارضه است و در وی کفایت میکند اینکه بغیر باید که علامت صدق من این است
که این معجزه را بیاورم دیگر محتاج نیست اینکه بگوید این مطلب علامت صدق منست و کسی نمیتواند مثل او را بیاورد و یا بیاورد
مثل او را و این هم یا متعذر میشود بزمانی که عرفا مقارنست یا کلم باز زبان کلم بعمل آید که او را اخبار بغیب میکند
و لیکن عالم شدن باعجاز او در این قسم ثانی متوقف است تا این امر واقع شود و مراد از عدم معارضه آنست که ظاهر نشود
مثل او از آن کسیکه پیغمبر و امام نیست و حق این است این از جهت قید است که محض از برای توضیح است و ساقط میشود

مراد از عدم معارضه عدم قدرت بر معارضه است تا احتراز شود بسبب او از سحر و شعبده و نیرنجات و امثال این
و مطلع هستی بعدم استقامت این حد خارج شد بقول ما که گفتیم مطابق باشد با دعوی زیرا خوارق عادات که مکذب صاحب خود
باشند داخل است چنانچه در قصهٔ مسیلمه و فرعون و نمرود ابراهیم است و مراد از دعوا دعوای نبوت یا امامت است پس
این ضرر ندارد ظهور معجزه در دست کسی که ادعای خدائی کند بجهه استدراج او و جهت فرق میان مدعی نبوت و مدعی الوهیت
است که اغوا و اضلال بجهل و خلاف لطف در دوم راه ندارد بجهه ظهور امر و وضوح فساد در دعوی او اما در اول پس امر
مشکل است لیکن حق اینست که هر دو اینها در یک درجه میباشند و این مطلب واضح میشود بعد از حصول اشتباه از کسیکه او
قائل باتحاد و حلول یا وحدت وجود در امکن است که گفته شود این درست است هرگاه حجت واضح شود بر بطلان این امور بجهه استقلال
عقل به بطلان این دعوی پس واجب نیست بر خدا تعالی نصب حجت بر تکذیب مدعی الوهیت باینکه او را متمکن نکند از معجزه
بیاورد مثل او را و با این همه این مطلب دفع نمیکند قاعده لطف را پس تأمل کن و فایده قید اخیر احتراز است از آنکه
معجزه ام معجزه را برای خود و حق اینست که این قید محتاج الیه نیست چنانکه قید زمان تکلیف هم که احتراز از آن آیات و علامات
قرب قیامت و اشراط ساعت بظهور خواهد رسید و از گفته ما ظاهر شد که خارق عادت بشش قسم واقع میشود یکی معجزه است
که در دست انبیا و اوصیا جاری میشود و دویمی ارهاص که امارات ظهور نبی و امام است و سیمی کرامات که از صلحا و مؤمنین
اتفاق میافتد و چهارمی اهانت است مثل آنکه برای دعوی نبوت یا امامت موضعه نماید که زنده در قبر بگذارد تا
مردم مشتبه نماید که معجزه زنده خواهم کرد و وقتیکه جمع شوند مردم تا [illegible] معجزه او را برای اهانت خدا تعالی او را
بمیراند و پنجمی استدراج است و ششمی مکوینست و استدراج برای اشقیا است تا اتمام حجت بعمل آید و ترجیح بلیت
و خلاصی از محنت و مکاره است از عوام مؤمنین و بعضی بر این چهار قسم اول معجزه اطلاق میکنند و چهارمی را
معجزه مکذبه میخوانند پس مراد ایشان از معجزه مطلق خارق عادت خواهد بود در این حال وجهی نیست از برای استثنا
آن دو قسم اخیر از معجزه پس هر گاه بخواهی تحقیق را در تعریف معجزه که در امثال این مقام مطلوبست پس بگو که او
عبارت از چیزیکه برای او دخلی و نصیبی باشد در دلالت بر صدق مدعی نبوت یا امامت زیرا که شکی نیست در اینکه در اخبار
و کلمات اخیار شایع گشته که علامات واقعه قبل از بعثت نبی بلکه قبل از تولد او و همچنین قبل از تولد امیر المؤمنین و سایر
معصومین را از معجزات میشمارند و همچنین خوارقیکه صادر شده از پیغمبر و امام بدون تحدی بلکه شکی نیست در اینکه آن خوارقیکه
از وکلای ائمه بعد از فوت برخی از آنها یا از شیعه و دوستان ایشان در وقت التجا و استغاثه ایشان از آنها در نزد قبور مطهره آنها ظاهر
میشود که [illegible] از معجزات ائمه میشمارند پس آن تعریف [illegible] تمامیت ندارد زیرا که مقتضی او اختصاص معجزه است بآن
خوارقیکه صادر است از نبی یا وصی که از روی تحدی و معارضه واقع شود و اگر تحدی را عام بگیری که شامل شود بتحدیات
ثانیه باز اشکال را دفع نمیکند زیرا که ارهاصات و سایر اقسام مذکوره داخل میشود بتحت معجزه و ممکن است که بگفته برگردد
و تعریف بعض علما معجزه نبی را باینکه او فعلیست از جانب خدا که از بیان او مقصود تصدیق است و همچنین بتعریف دیگر باینکه
معجزه امریست که مقصود از وی اظهار صدق مدعی رسالت یا امامت است پس اطراف کلام را جمع کن و غفلت منما

**تذییل چهارم** در بیان جمله از امور عجیبه ما که از برای ائمه اطهار از آل نبی مختار مقامات است و از آنها اشاره میکنیم
در این مقام بعضی را که کشف میکند از [illegible] پس میگوئیم که ثاقب مناقب از ربیع حاجب منصور روایت کرده میگوید منصور
[illegible] از بابل طلبیده و با آنها گفت وای بر شما که سحر را از آبا و اجداد از زمان موسی بن عمران ارث برده
اید و چنان میکنید که میان زن و شوهر جدائی میاندازید و بتحقیق ابو عبد الله جعفر بن محمد کاهن و ساحر است مثل شما اگر
چنانچه شما او را مبهوت و عاجز کردید از برای شما مال فراوان و جایزه بزرگ خواهم داد پس در مجلس منصور جماعت
مشغول شدند و صورت از صور شیرهای درندگان درست کرده هر یک از آنها نزد صاحب خود نشست و منصور بالای
تخت نشسته و تاج بر سر خود گذاشته پس از آن بحاجب امر نمود که بفرست تا ابو عبد الله در همین ساعت حاضر
شد [illegible] داخل گشته بسحر و شعبدهای آنها که مهیا کرده بودند نظر کرده بغضب آمد و فرمود
وای بر شما آیا میشناسید مرا انا حجة الله الذی ابطل سحر اباکم فی ایام موسی بن عمران آیا میشناسید مرا من حجت خدا هستم

هستم که باطل نمود سحر ایشان را در عهد موسی ابن عمران پس از آن بصدای بلند ندا کرد أیتها الصور الممثلة خذ کل واحد منکم
صاحبه باذن الله یعنی ای صورتهای مصور شما باید هر یکی از شما باذن خدا صاحب خود را هلاک نماید پس هر یک از آن دو شیر
بصاحب خود حمله نموده و او را پاره پاره کرد و بلع نمود منصور از مشاهده این حالت غش کرده و از تخت بزمین افتاد
چون بهوش آمد گفت الله الله یا ابا عبد الله ارحمنی و اقلنی فانی تبت توبة لا اعود لمثلها ابدا یعنی ترحم نما بر من ای ابا
ابا عبد الله رحم کن بمن و عفو نما که توبه کردم توبه که دیگر اعاده نکنم مثل این معصیت حضرت فرمود قد عفوت عنک و اقلتک
یعنی عفو کردم ترا و از تو گذشتم پس از آن عرض کرد یا سیدی قل للسباع ان ترد الی ما اکلوا یعنی ای مولای من بفرما بدرندگان که
بر گردانند بسوی آنچه خورده اند فرمود هیهات هیهات ان عادت عصا موسی عصی سحرة فرعون فستعید هذه السباع ما اکلته
یعنی قبول نخواهد شد خواهش تو هرگاه عصای موسی برگرداند عصای ساحران فرعون را که بلعیده بود این درندگان
هم ساحران را بر میگردانند تا آخر حدیث و هرگاه خواسته باشی که زیاده از این معرفت حاصل نمائی پس مراجعه بکتب دیگر که
دارد در این مطلب بسیار است بعضی از آنها در بعض مجالس این کتاب ذکر خواهد شد مثل خبری که بسیار [illegible] در عقیده [illegible]
کشتی است بر فضیلت معرفت جهان نموده و از جمله آنها خبریست که صاحب مشارق الانوار ذکر نموده در کتاب که گفته قال

فصل ومن هذا الباب ما رواه سلمان وابو ذر عن امیر المؤمنین انه قال من کان ظاهره فی ولایتی اکثر من باطنه
خفت موازینه یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة واذا عرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان وشرح صدره
للاسلام وصار عارفا بدینه مستبصرا ومن قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان ویا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة
الله ومعرفة الله معرفتی وهو الدین الخالص یقول سبحانه وتعالی وما امروا الا بالتوحید وهو الاخلاص وقوله تعالی حنفاء وهو الاقرار بنبوة
محمد وهو الدین الحنیف وقوله ویقیموا الصلوة وهی ولایتی فمن والانی فقد اقام الصلوة وهو صعب مستصعب یا سلمان
لا یحمله الا المؤمن الممتحن الذی لا یرد علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله ولا یشک ولا یرتاب [illegible]
فقد کمل یا سلمان [illegible] یا سلمان ان الله جعلنی امینه علی خلقه وخلیفته فی ارضه وبلاده وعباده واعطانی
ما لا یصفه الواصفون ولا یعرفه العارفون فاذا عرفتمونی هکذا فانتم مؤمنون یا سلمان قال الله تعالی واستعینوا
بالصبر والصلوة الصبر محمد والصلوة ولایتی ولذلک قال وانها لکبیرة ولم یقل وانهما ثم قال الا علی الخاشعین فاستثنی اهل ولایتی
الذین استبصروا بنور هدایتی یا سلمان نحن سر الله الذی لا یخفی ونوره الذی لا یطفی ونعمته التی لا تجزی اولنا محمد
واوسطنا محمد وآخرنا محمد فمن عرفنا فقد استکمل الدین القیم یا سلمان [illegible] محمد صلی الله علیه واله [illegible] البریات
وشق من قبل الخلق [illegible] ذلک النور [illegible] مصطفی ومرتضی فقال الله عز وجل لذلک النصف کن محمدا
وللآخر کن علیا ولذلک قال النبی انا من علی وعلی منی ولا یؤدی عنی الا انا او علی وقال انه الانسان بقوله [illegible]
وهو اشارة الی اتحادهما فی عالم الارواح والانوار ومثله قوله تعالی [illegible] او قبل الوصیة لانهما
شیء واحد ونور واحد [illegible] وافترقا بالجسد والشخص فهما شیء واحد فی عالم الارواح وانت یا علی روح
الله من جسمی وکذا فی عالم الاجساد انت منی وانا منک [illegible] انت منی بمنزلة الروح من الجسد والیه الاشارة
بقوله صلوا علیه وسلموا تسلیما [illegible] صلوا علی محمد صلی الله علیه واله وسلموا لعلی [illegible] یوم غدیر خم

حاصل مضمون آنکه میگوید روایت نموده سلمان و ابو ذر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده هرکه ظاهر او
در ولایت و محبت من بیشتر از باطن وی بوده باشد میزان اعمال وی سبک خواهد بود یا سلمان کامل نمیشود ایمان مؤمن تا آنکه
بشناسد مرا بنورانیت و هرگاه شناخت مرا بنورانیت او مؤمنی است که امتحان فرموده خدا قلب او را برای ایمان
وشرح کرده صدر او را برای اسلام و عارف بدین و با بصیرت گشته و هرکه تقصیر کند از معرفت نورانیت پس
هنوز در شک و ریب است یا سلمان و جندب معرفت من بنورانیت معرفة الله است و معرفت من دین خالص است که خدای تعالی
میفرماید وما امروا بالتوحید که عبارت از اخلاص است و فرمایش خدای تعالی حنفاء اقرار بنبوت است که محمد است دین حنیف
و فرمایش او ویقیم الصلوة ولایت منست هرکه بولایت من قائل گشت نماز را بر پا داشته و او هم صعب مستصعب است
یا سلمان و جندب مؤمن ممتحن آنکسی است که وارد نمیشود بر او چیزی از امر ما مگر اینکه شرح کرده خدا سینه او را برای قبول

وشک و ریب نمیکند هر که چون و چرا نمود کافر گشت پس تسلیم نمائید امر خدا را و نهی امر خدا یا سلمان جندب بدرستیکه خدا تعالی
مرا امین خود قرار داده بر خلق خود و خلیفه قرار داده در زمین و در میان بندگان خود و عطا فرموده بمن آنچه وصف نمیتوان
نمکند او را واصفون و نمیشناسند او را عارفون زمانیکه شناختید مرا بنورانیت تمام شدید مؤمنون خدا تعالی فرموده استعانت
جوئید بصبر و صلوة و مراد از صبر محمد است و از صلوة ولایت من از آنجهة فرموده که او است بزرگ و نعر نموده و تا رکنه
پس از آن فرموده مگر بر خشوع کنندگان و استثنا فرموده اهل محبت و ولایت مرا که صاحب بصیر شد بنور هدایت ما
یا سلمان ای ثم ترجمه اکه محو نمیشود انوار او آنچنانکه خاموش نگردد نعمت او آنچنانکه جزای شکر او بعمل نمیتوان آورد
اول ما محمد اوسط ما محمد آخر ما محمد هر کس ما را شناخت دین قیم را کامل نمود یا سلمان جندب بودم من و محمد هر دو نور
تسبیح مینمودیم قبل از تسبیح کنندگان و نور ما میدرخشید پیش از مخلوقات پس قسمت نمود خدا تعالی این نور را دو نصف یکی
نبی مصطفی و دیگری وصی مرتضی پس خدا تعالی یکی از این نصفها فرمود باش محمد و بان دیگری فرمود باش علی و از این جهة
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده من از علی هستم و علی از منست و ادا نمیکند آنچه در ذمه منست مگر خودم یا علی و سوای این شأن
فرموده بغیر پیش خودش نفسنا و انفسکم و نیطلب اشاره باتحاد اینها در عالم ارواح و انوار و مثل او ست
فرمایش خدا تعالی افان مات او قتل مراد از او موت نبی قتیل وصی است زیرا که این دو تا یک چیز و یک نور ند لکن
وصفت متعدد در جسد و سمیه افتراق دارند پس هر دو در عالم ارواح چیز واحدند و تو یا علی روح منی همچنین در
عالم اجساد تو از منی و من از تو تو از من ارث میبری کما از تو ارث میبرم و تو از من بمنزله روح منی احمد و سوای آن
اشاره فرموده بغیر پیش خود صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی صلوات بفرستید بر محمد و تسلیم نمائید امر علیرا پس جمیع فرموده
هر دو را در یک مرتبه تمام شد آنچه خواسته بودیم نقل در اراز بنان کتاب و از کتب کفایة در نصوص بعدد ائمه نسبه خود
از انس بن مالک روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله قال رسول الله لما عرج بی الی السماء بلغ بی جبرئیل
فقلت حبیبی جبرئیل تخلیت هذا الموضع ثم تفارقنی فقال یا محمد انی لا اجوز مثل هذا الموضع فتحترق اجنحتی ثم زج بی فی النور
ما شاء الله فاوحی الله الی یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک منها وجعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیا فاخترت
منها علیا فجعلته وصیک [illegible] لی العدد لا امام بعدک [illegible] من اصلابکما الذریة الطاهرة والائمة المعصومین
خزان علمی فلولاکم ما خلقت الدنیا ولا الآخرة ولا الجنة ولا النار یا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم یا رب فنودیت یا محمد
ارفع راسک فرفعت راسی فاذا انا بانوار علی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد
وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة یتلالا من بینهم کانه کوکب دری
فقلت یا رب من هؤلاء ومن هذا فنودیت یا محمد هم الائمة بعدک المطهرون من صلبک و
هذا الحجة الذی یملأ الارض قسطا وعدلا ویشفی صدور قوم المؤمنین الحدیث حاصل مضمون آنکه
حضرت رسول خدا فرمود که وقتیکه مرا بمعراج بردند رسانید جبرئیل مرا وداع نمود گفتم حبیبم جبرئیل در همچو جائی از
من جدا میشوی عرض کرد یا محمد از این مکان نمیتوانم تجاوز کنم که پرهای من سوخته میشود پس نور بسیاری مرا احاطه نمود و باری
تعالی وحی فرمود بمن یا محمد بدرستیکه نظر نمودم بزمین و ترا پسندیدم از آنها و ترا پیغمبر قرار دادم پس از آن نظری نمودم علیرا
پسندیدم و او را امام و وصی و وارث علم تو قرار دادم و امام بعد از تو و بیرون بیاوریم از صلب های شما ذریه طاهره
و ائمه معصومین را که همه خازنان علم منند و اگر نبودید شما خلق نمیکردم دنیا و آخرت را و بهشت و آتش را
یا محمد آیا دوست میداری اینکه ببینی آنها را عرض کردم بلی ای پروردگار من پس ندا رسید یا محمد سر بالا کن بالا کردم
سر خود را مشاهده کردم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن حسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی
ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد و حسن ابن علی و حجة و نور حجت تلألؤ میکرد میان آنها گویا که ستاره درخشنده بود
عرض کردم پروردگارا کیستند اینها و کیست این ندا آمد یا محمد ایشان امامانند بعد از تو پاک و پاکیزه اند و از صلب تو
خواهند آمد و این [illegible] حجتی است که پر میکند زمین را با قسط عدل و شفا میدهد سینه های مؤمنان را تا آخر حدیث
بعد بدرستیکه صاحب این کتاب اخبار بسیاری ذکر کرده که بهمین مضمون میباشد و با همه اطلاق انوار در اخبار بر ائمه

اظهار للاشیاء بر امیر المؤمنین ارشاد خارج است بلکه نور اطلاق شده بر آنحضرت در کتاب خدا مثل فرمایش
خدا تعالی و النور الذی انزل معه بلکه اطلاق گشته بر آن نور در اخبار بسیار از احادیث قدسیه در یکی از آن اخبار است
ان علیاً رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد
احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک یا محمد صلعم یعنی بدرستی علی رایت هدایت بعد از تو و امام اولیاء
منست و نور کسیست که اطاعت نماید مرا و کلمه ایست که لازم کرده ام او را بر متقیان هر که دوست دارد او را
بتحقیق مرا دوست داشته و هر که دشمن داشته او را بتحقیق مرا دشمن داشته پس بشارت ده او را یا محمد تا آخر حدیث
و غیر از این از اخبار دیگر قریب باین مضمون و اگر گوئی جمع کن و تحقیق نما مطلب را در آنچه متعلق است باین تمثیل که چه چیز است مقصود
از عنوان کردن این تمثیل و چه چیز است مراد از معرفت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین بنورانیت پس از آن بیان کن که آیا این
معرفت واجب است بر همه مکلفین یا اینکه واجب است بر آنها که بشناسند همین قدر که آنها ائمه هستند که واجب فرموده خدا تعالی
اطاعت آنها را بر مخلوق خود و ایشان افضل هستند در جاها و مراتبها و معرفت آنها بنورانیت مختص است بکاملین و خواص شیعیان
جواب گوییم مقصود از عنوان این تمثیل بیان این مطلب است که آل رسول و اوصیای معصومین او حجتهای خدا هستند مثل رسول خدا
بر همه مخلوقات و ایشانند افاضه کنندگان حجت بر آنها و بتحقیق مؤید فرموده خدا تعالی انبیاء و مرسلین را بآنها چنانکه کشف میکند از این
مطلب آن حدیث که متضمن تشبیه منصور و همه ارض قابل است و بر وی هم بیان این مطلب خواهد آمد در حدیثی که سید مرتضی او را
نظم فرموده در حقیقت عظمت جنی امر گاه بخواهی تعبیر مختصر گو چونکه ایشان حجتهای خدا هستند بر همه اهل آسمانها و زمینها لازم است اینکه
مطلع باشند بر همه اهل آنها و عالم باشند بطریق علم اطلاع و مشاهده نه بمحض اخبار و باز لازم است اینکه باذن خدا تعالی در باره
مقامات متصرف باشند در همه عوالم امکانیه حتی قبل از ظهور ایشان در جسدهای عنصریه دنیویه چنانکه مؤید فرموده خدا تعالی انبیاء و مرسلین
با ایشان چنانچه مثال او ذکر کردید و باز هم خواهد آمد و حتی بعد از وفات و شهادت آنها هم تأییدات برای ایشان باقیست
و امثال این بسیار است اگر کسی بحث کند که در بعضی از مجالس کتاب ذکر کردید که جمعی از عترت رسول غیر از ائمه معصومین مثل
ابو الفضل العباس و جناب علی اکبر و قاسم ابن حسن و جناب زینب و ام کلثوم از برکات سید الشهدا بمقامی رسیده اند از مقامات
نورانیت و این مطلب مناسب نمیآید با آنچه در این مقام ذکر شد جواب گوییم مراد از مقام نورانیه که در این مجلس ذکر میشود اینست
که ایشان بعد از شهادت در قدرت ایشان هست آنچه در قدرت سایر ارواح نیست مثل اینکه ایشان ظاهر میشوند در بعضی
جاها با بدان مثالیه و برزخیه و می بینند آنها را بعضی مردم اگرچه نشناسند آنها را در حین مشاهده و تصرف میکنند در این
مواضع بعضی از تصرفات باذن خدا تعالی و اذن حجج معصومین مثل خلاص کردن حضرت عباس و جناب علی اکبر در بعضی اوقات
زوار جناب سید الشهدا را که ملتجی گشته اند بایشان معصومین بنیت صادقه و متوسل گشته اند بخدا تعالی از روی اخلاص کامل که با
ایشان از دست اشرار و ... رفتار از دزدان و راه زنان و چنانچه جناب زینب و ام کلثوم در بعضی از تعزیه خانهای زنانه
برای جناب سید الشهدا ... و مشغول شدن آنها ببعضی از خدمات مثل طبخ طعام و نحو او که در حقیقه مثال این در بعضی
از وقایع بجهت شدت احتیاج است بسوی او پس همه اینها از قبیل لطف و تفضل است و اظهار درجه سید الشهدا است
و درجات این بزرگواران از زنان و مردان و ترغیب مردم بزیارت سید الشهدا و اقامه مجلس تعزیه او است پس به این جهت
ثابت میشود مقام نورانی برای جمع دیگری هم از عترت پیغمبر مثل حمزه ابن عبد المطلب و جعفر و عقیل از فرزندان ابو طالب و عبد المطلب نظر
به نزول آنها است از آسمان بجانب جمع طاهرین از آل عبا و بجانب ملائکه بجهت زیارت جسد سید الشهدا که در زمین کربلا
افتاده بود و زیارت راس شریف در راههای شام و کسیکه میبردند او را بسوی یزید و لذا آنها چنانکه مطلع خواهی
شد بتفصیل بعضی از اینها در بعضی از مجالس بالجمله اطلاق مقام نورانیت بر این مطلب از اطلاقات نادره است یا اینکه میگوییم
این مرتبه ادنی مراتب و مقامات نورانیت است چنانچه اعلی او از آنجا است که زبان قلم را از بیان او کوتاه داشتیم
تا به نهایتی که اینکه ما قصد بر معرفت ائمه و اهل بیت عصمت و نبوت و خلافت و امامت داشته باشیم انجمن ننمودیم بلکه اکتفا
نمودیم در این تمثیل بیان مقام اوسط اگرچه اخبار که بسوی آنها اشاره شد شامل است بمقام اعلی هم بلکه فرد اکمل و اظهر را
دارا است که بر همین کسانیکه کاملند در معرفت اهل بیت رحمت و عصمت تا در رسیده و آنها مثل سلمان و ابی ذر و عمار

ومقداد وعمرو ابن حمق خزاعی واویس قرنی ومیثم تمار وامثال ذلک آنانیکه بدرجهٔ آنها نرسیده اند از اوحدی الفهم ... بهم
بحق ذلک وصفاتک وبحق من خصصتهم بالمقامات النورانیة یا ارحم الراحمین الثانی تکلیف مکلفین باعتقاد ودانستن اینکه
ائمهٔ اثنی عشر از اولاد پیغمبر امامانند که واجب کرده است خدا اطاعت آنها را بر ما وبرسانیکه آنها متصف باینند بجمیع آنچه
متصف است بآن پیغمبر خدا از عصمت وعلم وحلم وشجاعت الی غیر اینها از اخلاق کریمه وصفات حمیده متصف شدنیکه
نمیشود بالای آن متصف شدن از مثل اینها صفات امکانیه تکلیف عمومیت وواجب کرده آنرا نسبت بجمیع مکلفین و
تکلیف شناختن ایشان بمعرفت نورانیه شاید آن از خصایص انسانیت که خاص وکاملند بجهت اینکه باید تکلیف بودن آن
بطریق عموم برسانند عوام را بسبب وقوع در شبهه ها اخذ این را ممکن است اینکه گفته شود بدرستیکه شناختن ائمه بمعرفت
نورانیه از مذکورات عقلهای عظیم نیست ولیکن بطریق اجمال واختصار الا اینکه مطلب لسبب برود ومقام آنچه
اشاره نمودیم بآنها نسبت بمقام اعلی است که اعراض کردیم از ذکر آن هرگاه خواهی تصریح مقال نمایی بگو از
جمله مسائل آنچنانیکه عفو شده در آنها جهل مکلفین از عوام مسئلهٔ معرفت پیغمبر خدا وائمه است بودن ایشان اصحاب
مقامات نورانیه آنچنان مقاماتیکه برانگیخته شده از آنها تصرف ایشان در بعضی از عوالم امکان در بعضی از زمانها
پیش از ظهور وجود ایشان در نشاه دنیا وهمچنین تصرف ایشان در امور این نشاه دنیا بعد از وفات ایشان
وانتقال آنها برتبهٔ آخرت ومثل آنها از آثار وتصرفات واز جملهٔ آنها مسئلهٔ بودن ایشان اصحاب ولایت مطلقه عامه
واز جملهٔ آنها مسئلهٔ تفضیل دادن ایشان بر جمیع چیزها از عرش وکرسی ولوح وقلم وانبیا ورسل وجمیع ملائکه تفضیل دادنی بطریق
بطریق انفراد واجتماع وممکن میشود اینکه گفته شود تفضیل ایشان بر جمیع چیزها وبر خلایق تماما از چیزهائیست که واجب
اعتقاد آن بر همه مکلف اگرچه بطریق اجمال وعدم التفات باشد بر قضیهٔ تفضیل بر جمیع انبیا ورسل من حیث المجموع
مثل تفضیل دادن بر آحاد وافراد ایشان واز جملهٔ آنها مسئلهٔ تفاوت وتفاضل است در میان ایشان لیکن
بطریق ارسال واطلاق بلکه بعد از تفضیل دادن پیغمبر خدا را بر جمیع آنها وبعد از آن تفضیل امیر المؤمنین را بر بقیهٔ طاهرین
از عترت پیغمبر الی غیر ذلک از آن مسئله هائیکه مشابهت دارد بر اینکه گوییم مسئله ها هرگاه گوئی آیا واجب اجتهاد وتحصیل علم
بر عوام از مکلفین بعد از التفات نمودن بر مسئله ها که اشاره شد بآنها وبامثال اینها وبعد از عارض شدن شبهه در آنها
آیا واجب نیست میگوییم مقتضی اصل نیست ولیکن ممکن است تفصیل دادن در میان حالت وقوع خلل سرایت نمودن شبهه ها
در اعتقادها در صورت بقاء او بر این جهل پس واجب میشود اجتهاد ودر میان غیر این حالت پس واجب نمیشود هرگاه بگوئی
واضح کن حال را بذکر ضابطه بجهت تمیز وفرق میان این دو نوع از مسائل در باب امامت زیرا که مثال زدن وبسیار نمودن
آنها از چیزهائی نیست که فایده بخشد بر ماده اینکه ضابطه معلوم نباشد میگوییم چنانچه ممکن میشود که دوران نماید امر در مطلب
مثل دوران مسئله بر حد ضرورت از مذهب وعدم آن همچنین ممکن است دوران نماید بر مدار وجود آن در قرآن کریم
وبسیار دوران آن در اخبار وعدم او وهمچنین ممکن میشود دوران نماید بر مدار انعقاد اجماع منافات ندارد بر
وقوع خلاف در مسئله مانند مثال مسئلهٔ حسن واسد رحمه که معنون نباشد از جمیع وهمچنین ممکن میشود دوران نماید بر مدار
کثرت دوران مسئله مابین علما وکثرت عنوان آنها وذکر آنها در کتب اصحاب وعدم ذلک وهمچنین ممکن میشود دوران
نماید بر مدار عدم وقوع خلاف در مسئله بانضمام شأن مسئله چنین باشد زمانیکه معنون باشد اگرچه بوده باشد از آن
چیزهائیکه اجماع بآن منعقد باشد یا اینکه بوده باشد مسئله از آن چیزهائیکه معنون نبوده باشد ابدا یا اینکه معنون باشد بر طریق
ندرت ودر کلام بعضی الی غیر ذلک وهرگاه بگوئی تمام کن این تفصیل را به بیان کردن مسئلهٔ مهمی وآن اینست که در
ذیل سابق ذکر کردی که طریق معرفت امام بچهار نحو است وواجب بر همه مکلفین شناختن امام بهمین طریق یا
بعض آنها وجهل مبعذور نیست مگر اینکه قاصر باشد در این هنگام میگوئیم آیا واجب است در باب معرفت امامت امام
باخبار ونص احاطه کردن مکلف بادله ومدارک همهٔ این تفصیلات یا بعض آنها بنحویکه حاصل شود از برای او
قطع بمطلب یا اینکه جایز است اکتفا کردن بآنچه در این زمان متداول است که آنها احاطه میکنند در باب
چیزی که قطع از او حاصل شود الا اینکه آنها قائلند به تفصیلات بطریق اجمال بی آنکه از آنها علم حاصل شود بمدارک

و عدم آن
و انعقاد اجماع

کلام و بعضا بعبارة اخری آنها اعتقاد به تنصیصات دارند الا اینکه نمیدانند مدارک او را یا بعض آنها را بنحویکه
برای ایشان قطع حاصل شود زیرا که طریق تحصیل علم به تنصیصات مذکوره در کتاب کریم آیاتیست که دلالت دارد
در باب تنصیصات مذکوره و رجوع بانچه وارد شده و بیشتر آنها از طرق خاصه و بعضی وارد گشته از طرق عامه بعد
از آن رجوع نمودن بسایر اخبار وارده در باب تنصیصات مذکوره از طرق عامه و خاصه و همچنین اخبار کثیره
وارده در باب فضائل اهل بیت عصمت و مناقب ایشان و رجوع باخبار کثیره وارده بر کفر و ارتداد اعداء آل محمد
و معایب ایشان زیرا که بمطلع گشتن بمدارک کفر دشمنان آل محمد و ارتداد ایشان بسبب اذیت کردن آنها با آل محمد و همچنین بر
اخبار و آثار بر معایب دشمنان آل محمد از آنچیزهائیست که مدخلیت زیاد دارد در باب تحصیل علم و یقین که بامامت ائمه
اثنی عشر معصومین از آل محمد خصوصا بوده باشد این اخبار که دلالت دارد بکفر این دشمنان و معایب ایشان روایت شده
از طرق خاصه و عامه بعد بدانکه باین قسم عوام از مکلفین لازم است که در اینباب رجوع نمایند بعلمای امامیه و علما هم ارشاد نمایند
آنها را بسوی حق بخوانند آیات محکمه و اخبار مستفیضه که در اینباب وارد گشته و هم بخوانند برایشان آنچه وارد گشته در کفر
و معایب دشمنان ایشان پس از برای عوام رجوع در اینباب بعلما واجبست تا حاصل شود برای آنها یقین بمطلب و مخفی نماند
بر تو که متقدمین علما و امامیه عادت ایشان جاری بود بر اینکه اخبار وارده در باب عقاید میخواندند بر عوام و یاد میدادند
بایشان خصوصا اخباریکه در باب امامت وارد شده بود زیرا که باب امامت از آنچیزهائیست که محتاج است بدلیل
سمعیه و مؤید گفته است فقیه عالم اعلم و محدث افخم اسمعیل ابن عباد برادر صاحب ابن عباد که بمردم خبر میداد اخبار
وارده از پیغمبر و ائمه معصومین را و تعلیم مینمود بایشان عقاید حقه را در دولت آل بویه و طریقه او این بود که در میدان
وسیع منبری برای وی میگذاشتند بالای منبر میرفت و در مجلس او صد و بیست هزار نفر می‌نشستند و شش منبر با فاصله
از همدیگر میگذاشتند و شش نفر از فضلا شاگردان وی بالای آنها میرفتند و بعد میرفت بالای منبر او و منبر اول آن شش نفر
مقدس تا آنجا منبر این مرد و منبر دویم ایشان و بهمین قرار بود تا سلسله این منبرها و خود اسمعیل حدیث میگفت
و میشنید حدیث او را جماعتی که نشسته بودند تا پیش منبر او و منبر آن شخص اول از آن شش نفر بعد از آن آن شخص اول
میگفت به جماعتیکه نشسته بودند تا پیش منبر او و منبر شخص دویم و خبر میداد بانها همین حدیث را و همچنین مرد دویم میگفت
بجماعتیکه نشسته بودند میان منبر او و منبر شخص سیم و خبر میداد بانها همان حدیث را و همینطور نقل میکردند تا منتهی میشد بان
شخص ششم و او هم خبر میداد و پر واضح است که این قسم تعلیم و تعلم اخبار نمیشود مگر در باب اعتقادات خصوصا در باب امامت
و آنچه متعلق است بوی مخفی نماند بر تو تحقیق آنچه در این مقدمه مذکور شد از اهم مطالب این کتاب است پس بر تو باد تامل و تدبر
در وی باینکه احاطه کنی و قاصد باشی بر عمل کردن بمفاد وی زیرا که گریه و زیارت ما نحن فیه از آنچیزهائیست که محقق نمیشود مگر
بعد از معرفة بحق ائمه طاهرین بعد بدرستی اگرچه در این مقدمه از ذکر آیات و اخبار وارده در باب تنصیصات مذکوره
در این مختصر اغماض کردیم الا اینکه اخذ کننده بهمه آنچه در این کتابست و شخص متدبر میابد در این کتاب چیزی افاده کند قطع
اخبار تنصیصات مذکوره را بلکه جمله از آیات تنصیصات و اخبار وی در ضمن بعضی از مقدمات کتاب پیدا میشود و هر که اراده
نماید کلام مفصل که متضمن تحقیقات شریفه و فواید انیقه در باب امامت و متعلقات وی بوده باشد پس بر او باد مراجعت
بعض اجلاء از علماء این و بمن شکایت میکنیم بخدا تعالی از اهل این زمان که اکثر کوشش ایشان از تحصیل عقاید حقه معرض شدند که با وجود
عوام ایشان

**مقدمهٔ یازدهم** در بیان امور متعلقه بمجالس و مقامات و مقدمات این کتاب و غیره مجالس آن
یعنی ملاحظه احوال اقوال و روایت و ملاحظه احوال ناقل و ذکر آنها بر مجالس عزا و آنچه متعلق بر او و سایر آن
تضعیف مقدمات که در این کتاب ذکر کردیم بعد از تصنیف مجالس این کتاب و فراغ از آنها اتفاق افتاد
پس میگوئیم آنچه در این کتاب نقل گشته از اخبار و روایات و آثار خالی نمیشد از این دو قسم یا اخذ شده از
کتب معتبره مثل کتب محمدین ثلثه که عبارت از شیخ کلینی و صدوق و طوسی رضوان الله علیهم بوده باشد و مثل کتب
کسانیکه در درجه ایشانند از سابق و لاحق آنها و مثل کتب اکثر متأخرین که اخذ کرده اند در کتب معتبره و اصول معتمده مثل
کتب علامه مجلسی و شیخ اعظم و صاحب عوالم و کسانیکه در درجه ایشانند از حیثیت حذاقت در فنون اخبار و یا کسیکه

اخذ شده نه از مثل این کتب اما در قسم اول گاهی اکتفا میشود بذکر اسامی کتبی که از آنها نقل شده یا اسامی اصحاب آنها
وگاهی نسبت را هم ذکر نمیکنم برای وضوح حال در آنها اما در قسم ثانی انشاء الله نسبت میدهیم در او بکتابیکه از او نقل کرده اند بواسطه
یا بلاواسطه یا بشخصیکه از او روایت شده است در هر حال دوازدهم از امور یست مقدمه لابد از اشاره کردن بسوی آنها
بدانکه تعمد در کذب از اقبح قبایح عقلیه و شرعیه است و این از جمله چیزهائیست که مرتکب او مواخذه میشود و قبح و حرمت او شدید
است زمانیکه بامر دین و شریعت سید المرسلین متعلق باشد مثل وضع حدیث و اختراع کردن از خود و نسبت دادن
برسول خدا یا بائمه یا بعلما و مثل دروغ بستن است روایت کردن احادیث موضوعه و نقل اخبار کاذبه زمانیکه معلوم بوده
باشند و بتحقیق ادله اربعه دلالت کرده بر مثل ضرورت مذهب بلکه ضرورت دین هم بر اینکه دروغ و کذب از گناهان
و ذنوب مهلکه است پناه میبریم بخدا از آنها و چه قدر باعث است زهرا و آل مسلمین و تخریب دین در آنروزیکه بعد
مرتکب شد در آن اخیف بنی تیم و رفیق او از روی تعمد برسول خدا پس از آن برگشت مثل امور عادی شد در زمان پسر
هند زانیه اعنی معویه که ترویج داد او کذب را و از جمله چیزهای عجیب واقعه است که جاری گشته مابین عایشه و ابوهریره
در خصوص حدیثیکه روایت کرد ابوهریره از رسول خدا و عایشه انکار نمود و با او گفت که فرمود این خبر را رسول خدا
جواب گفت در آنروزیکه چه دست سرا بکلاغ غصب بود با مجمله اتفاق کرده علماء اسلام بر اینکه جایز نیست وضع
حدیث و نقل کردن مقطوع الکذب بلا خلاف کرده در این مطلب دو طایفه منسوب بکرامیه که نسبت میدهند خود شان را
در مذهب که قائلند بتشبیه و تجسیم با بعبد الله محمد ابن کرام و طایفه جهله متصوفه که ایشان تجویز کرده اند وضع حدیث را در
ترغیب و ترهیب مردم و استدلال کرده اند بر مطلب بانچه در بعض طرق حدیث متواتر از حضرت سید البشر صلوات الله علیه
من کذب علی متعمدا لیضل به الناس فلیتبوء مقعده من النار یعنی هر که قصد این دروغ بندد هم تعمد را بسبب اضلالت
مردم پس مهیا کند نشیمن گاه خود را در آتش و تقیید لیضل به الناس را نقل کرده اند حکم بالحاق و بطلان وی نموده علاوه بر آنکه
با نها فایده نمیبخشد زیرا که مطلق فترا بر رسول خدا اضلال و گمراه کردن است اگرچه مردم در حق باشد و بعض آنها حمل کرده
فقره را بر کسیکه آنحضرت را ساحر یا مجنون خواند بجهه بعضی [illegible] که آنحضرت من کذب [illegible] فرمود ما کذب له شعر
بسیم یعنی حضرت فرموده هر که بعضی من فترا بندد و معاقب است با منفعت او در دروغ او بر نسیم و نقل کرده بعضی فضلا
از قرطبی در کتاب مفهم که او گفت بعضی از اهل رای و اجتهاد تجویز کرده اند اینکه جایز است نسبت دادن به پیغمبر آنچه موافق
قیاس جلی است از غیر اینکه [illegible] عصمت را و پناه میبریم از شقاوت و چه خوب فرموده بعض علماء که پرده پوشی میکنند
[illegible] استعمال برانکه در حدیث دروغ گوید متوجه نیست آنچه حکایت شده از ابن اثیر در جامع الاصول بر اینکه وضعین حدیث
جماعتی بودند که وضع میکردند حدیث را بجهه تقرب نزد ملوک مثل غیاث ابن ابراهیم که داخل شد نزد مهدی بن منصور دید
کبوتر بازی را دوست میدارد که از جاهای دور [illegible] میاید پس حدیث جعل کرد از پیغمبر که [illegible] که آنحضرت فرموده
جایز نیست مگر در شتر و حیوان سم دار یا تیر اندازی یا کبوتر بازی پس امر کرد که ده هزار درهم باو بدهند وقتیکه بیرون آمد
مهدی گفت شهادت میدهم که مکان این کسیست که بدروغ نسبت میدهد بحضرت رسول که کبوتر بازی را فرموده ولیکن
بعد اینرا جعل کرد [illegible] نزد ما و امر کرد که کبوترها را ذبح کردند و گفت فعل من او را وادار بر این
بعد بر [illegible] ای قوم من خیلی تعجب دارم از طریقه علماء و چگونه تعجب نکنم از طریقه طایفه که در کتب خود شان بسیار
احادیث موضوعه را ذکر کرده اند و نامیده اند آنرا صحاح با وجود اینکه مطلع شده جمعی از متاخرین ایشان بانچه در کتب
ایشان است از احادیث مجعوله در مواقع و نفس [illegible] وارده در مناقب اهل بیت عصمت و نبوت و رحمت و خلافت سرقت
مینمایند یا انکار آنها و مناقشه به هذیانات و مزخرفات مثل مناقشه در اخباریکه مستفیضه و متکاثره بلکه بحد تواتر رسیده اند
حتی در کتب ایشان هم و هرگاه خواسته باشی که مطلع گردی در تمام بر کلام وافی پر فایده پس بر تو باد مراجعه بعضی
از فوائد و همچنین بکتاب ما که در فن رجال و بیان اصول و قواعد او تصنیف شده و زمانیکه مطلع شدی بر این بدانکه
مقصود از تمهید این کلام در اوایل این مقدمه تنبیه کردنست بر اینکه جایز نیست نقل امور یکه اصل ندارد در آثار و اخبار
و در کتب علماء و اهل تواریخ و آداب و سیر از شیعه یا از عامه در مجلس تعزیه سید الشهدا و محل ذکر مصائب آل محمد

از جهة طبع در گذشت گریستن مردم و شدت نوحه و فریاد کردن آنها پس چگونه چنین نباشد بدرستیکه این در حقیقه از قبیل کسب حسنات
است زیرا که گریه و نوحه آوردن جمعی از مردم را بر سید الشهدا و اصحاب مظلومین او از افضل عبادات و اعظم
طاعات و اعظم قربات است پس چگونه تجویز نکنید بلکه راجح میشود باینکه ثواب نماید بنابر اینکه کذب و افترا در جعل احادیث
انجا بنفس خود دیعتمد نقل آنچه کذب او را میداند و از جمله وقایع این زمان شیوع این خصلت است نزد ذاکرین مصائب
از عرب و عجم لیکن این خصلت در نزد عجم شایع تر و بسیار است پس هرگاه بگوئی چه میگوئی در آنچه نسبت داده شده ببعض
محدثین ذاکرین که اینها تجویز مینمایند بکثرت اعداد و آنچه باین شبیه است از جهة ترغیب بر شدت گریه و کثرت نوحه و حزن میگویم حاشا
ثم حاشا که تکلم نماید بمثل این جاهلی از علما خواه اصولی باشد خواه اخباری این نیست این نسبت مگر کذب محض و محض کذب و او بریست از اینها
هرگاه گوئی و اشنع کن حالها و تحقیق مقال را در این مقام زیرا که او از چیزها نیست که شدت احتیاج باو میشود و آنچه دیده میشود از کلمات
تو در اینجا شک نمودن در دایره است بخلاف آنچه دیده میشود از کلمات تو در بعضی از مجالس این کتاب زیرا که آنچه دیده میشود از آنها
در اینجا است وسعت دادن دایره است پس بیان کن در این مقام ضابطه و قاعده که مرجع باشد در وقت اشتباه و آیا تجویز مینمائی
نقل احادیث ضعیفه را که از کتب غیر معتبره اخذ شده و روایات نادره را که موجود است در بعضی از کتب سیر و تواریخ که معلوم
است نسبت آنها بمصنفین و صاحب آنها و همچنین روایاتیکه موجود است در بعضی از اوراق کهنه و تصنیفات قدیمه از آنچه
معلوم نیست اسماء مصنفین آنها یا ثابت نشده نسبت آنها باز چه میگوئی در شأن قصاید و اشعار منظومه بعربی یا عجمی
فارسیه و ترکیه و غیر آنها آیا در اینباب اصل و ضابطه دارید یا نه بعد چه میگوئی در شأن کسانیکه از کذب احتراز و اجتناب
مینمایند و کلمات خود شان را عقیده مینمایند بعقول خود شان که نه بلسان حال چنین گفته و آنچه شبیه باینها است پس آیا این تعبیر
کلام را از کذب بیرون میناید یا میگویم بتضییق و توسیع دایره در اختیار و طاقت ما نیست بلکه این بحسب شرع است زیراکه
تکلم نکرده ایم در این مقام و در مقام سابق بجز چیز ثابتی زیرا که تجویز نمودن ما تعمد در کذب را مختص نیست بوضع دون خبر بلکه او
حکم عام غیر مختص است جاری میشود در جمیع جاها چنانچه ما ثابت کردیم بعضی از مطالب را در بعضی از مجالس گذشت و اصول و قواعد
عقلیه و نقلیه و التزامات اخباریه و مثل اینها و نیست این جایز نمودن کذب در چیزی بعد نقل احادیث ضعیفه از روایات
مرسله و اخبار موقوفه و مقطوعه یا اخباریکه رسیده اند بغیر معصوم از آنچه نیست که ضرر و عیب زاید در نقل آنها در باب گریه
مصائب و نیکی های او از روایات ضعیفه بر این طریق نیست که مقطوع الکذب والوضع باشد بلکه از آنچه باشد احتمال
صدق و صدور داشته باشد اگرچه بطریق احتمال مرجوح باشد بعد از اینکه تعارض ننمود قطعیات عقلیه یا نقلیه از اصول مذهب
ما نیست پس جایز نیست نقل آنها بر عوام مگر آنکه ناقل شنیده باشد تاویل او را از علمائیکه ماهرند پس این چیزیکه میگوئیم جاری میشود در
شأن اخبار صحیحه و موثقه بتحقیق ظاهر شد از این بیانات جواز نقل آنچه یافت میشود در اوراق عتیقه و تصانیف قدیمه آنچه نسبت
مصنف آنها معلوم نیست او بلکه لازم است در جمیع اینها بیان اصالت بتکرار این کتب و اوراق پس مثل این تا دیده میشود بوجادة
در باب تحمل روایات پس این اعم است از آنچه ما بسوی آن اشاره نمودیم و ظاهر شد آنکه در دین خود محتاط است احتیاط را ترک
میکنند و بابی جرئت و جسارت را اینکه ذکر شد پس اشاره مینمائیم در اینجا بسوی جمله از اخبار که در مثل این مقام نافع است و افاده
میکند اصول و قواعد را و در روایت احمد ابن عمر حلال میگوید عرض کردم بحضرت ابی الحسن الرضا که مردی از اصحاب کتابی را
بمن عطا میکند و نمیگوید که از من روایت کن آیا از برای من جایز است که از او روایت کنم فرمود هرگاه بدانی که کتاب
او است روایت کن از او و در روایت سکونی است از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر المومنین فرمود
هرگاه شما حدیثی نقل کردید پس اسناد دهید او را بکسیکه آن خبر را بشما خبر داده پس هرگاه حق بوده باشد منفعت بشما است و اگر
کذب بوده باشد ضررش باو است و در خبر محمد ابن علی است رفع کرده او را و گفت که حضرت ابو عبدالله فرمود پرهیز کنید از
کذب مخترع گفتند کذب مخترع چه چیز است فرمود اینست که خبر دهد ترا مردی پس ترک کنی او را و روایت کنی آن حدیث را
از کسیکه نقل کرده آن را از او و در روایت ابی بصیر است گفت سؤال کردم از ابی عبدالله از قول خدای تعالی الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه تا آخر پس گفت آنها تسلیم کنندگانند بآل محمد آنچنانکه میشنوند حدیث را زیاد نمیکنند در آن و نقص
نمینمایند از او و عمل میکنند او را چنانکه استماع کرده اند و در روایت زید ابن عبدالملک نقل کرده از حضرت صادق

فرمود بعضی مرا زیارت نمایید زیرا که در زیارت شما حیات دلهاست یعنی قلوب شما و ذکریست بر احادیث ما و احادیث ما
شما را بعضی بر بعضی مهربان میکند هرگاه اخذ کردید آنها را رستگار شدید و نجات یافتید و هرگاه ترک نمودید آنها را گمراه شدید و هلاک گشتید
پس اخذ نمایید آنها را و من بنجات شما ضامن هستم و در روایت ابی عبیده حذاء است که گفت از امام محمد باقر شنیدم که میگفت
قسم بخدا که محبوبترین اصحاب من نزد من پرهیزکارترین و فقیه‌ترین و کتمان کننده‌ترین ایشانست حدیث ما را و بدترین حال ایشان
نزد من کسیست و قبیحترین ایشان کسیست که هرگاه حدیث ما را که بما نسبت داده میشود و از ما روایت کرده میشود بشنود قبول نمیکند و او را منقبض میشود دل او
و او را انکار مینماید و نسبت کفر میدهد کسی را که باعتقاد او قرار داده و حال آنکه او نمیداند شاید حدیث از ما باشد و بسوی ما مسند شود
پس باین سبب خارج میشود از ولایت ما انتهی حدیث پس هرکه این اخبار را اخذ نماید و جامع آنها و تامل نماید در آنها از آنها اصول کثیره
نفیسه استنباط نماید پس کلام را طول نمیدهیم ببیان این بعد از آن میگوییم مرتبه حکم و حال در کلام نظمی مثل حالیست که در کلام نثری
از جهت صدق و کذب پس تمشیت میشود در کلام نظمی آنچه تمشی و جاری میشود در کلام نثری بر نهجی که دایره اشعار و کلام نظمی اوسع
ست از جهت علیحده و آن اینست که کثیر آنچه در آنها ذکر میشود در باب مراثی و ذکر مصائب از قبیل انشاءات و حکایات
ست و آنچه بزبان حال وصف و کلام بلفظ کان و گویا و آنچه بمعنای او را اداء میکند از فارسیه و ترکیه و هندیه و مثل آنها پس
... که اینها حسنات است در باب اخراج کلام از کذب پس هرگاه کوئی شخصی که اشعار و قصیده ... گفته شده که او را ایشان
متضمن است اخبار را از اموریکه مسند نیست بسوی روایات باینکه آنها در روایتی موجود نیست از روایات موجوده
در کتب مستنده در میان مردم از کتب اخبار و مقاتل و تواریخ و مثل اینها آیا جایز میشود خبر دادن از آنها بکلام نثری مثل
آنچه در این قصیده و اشعار است یا نه مثلا متضمن باشد بعضی از اشعار که میگفت به پدر خود چنین گفت و پدرش او را چنان فرمود
و این مضمون در روایتی از روایات نبوده باشد آیا جایز است بر مرثیه خوان آنکه ذکر مصائب میکند که بگوید بتحقیق در روایتی
وارد گشته چنین و چنان در حالتیکه استناد و اعتماد نماید بر این اشعار بدون آنکه بیان نماید که این در اشعار فلانست
یا بگوید که این چنین است در روایت میگوییم نه مگر که صاحب قصیده و اشعار از علما و محدثین کاملین باشد یا از ثقات
و موثقین باشد جایز است نسبت دادن باین طریق یعنی مثل این در این مقام از قبیل روایات مرسله و اخبار مرویه
ضعیفه میشود پس جایز است که روایت کند بعد از آن اشعار را مثل آنکه بگوید بتحقیق روایت شده چنین و چنان یا بگوید که
در بعضی روایات چنین و چنان وارد گشته یا آنکه بگوید بما رسیده است که چنان و کذا و مثل اینها ممکن است که گفته شود مثل
تمشی و جاری میشود در جمیع اشعار و قصایدیکه متضمن اند آنچه را که باینها اشاره شد اگرچه اصحاب آنها از آن اقسام
اصناف نباشند که بسوی آنها اشاره شد و این بجهة قاعده حمل فعل مسلم و قول او بر صحت است ... آنکه اینها و در اینست
... مخفی نیست در هر حال مقتضای تقوی و احتیاط اینست که صاحب شعر و قصیده را ذکر نماید و بگوید که او چنین گفته
مگر اینکه صاحب قصیده از کسانی باشد که حال او معلوم شود که او بصیغه اخبار بصورت نقل بگوید که آنچه رسیده باشد
در آن بروایتی بعبارت اخری اشعار کسیکه صفت و شان او اینست در مثل شان مذکور از قبیل روایات مرویه منقوله باخبار
مرسله میشود و پس ظاهر شد از قصه معینه که تقریر و بیان نمودیم که تتبع اشعار و قصاید کسانیکه از اشعار علما و اهل حدیث
و از اهل سیر و تواریخ و ادب بوده باشند از امورهاست که دایره را وسعت میدهد **تذییلات حقانیه** در اشاره بسوی
آنچه مناسبت بر ذکر این مقدمه تذییل اول در اشاره بسوی حال این کتاب است ... آنکه این کتاب مثل سایر مقاتل و کتب مؤلفه در
شان نیست زیرا که آنچه در آنها است نیست مگر از باب تالیف و جمع بخلاف آنچه در این کتابست زیرا که او متضمن است در هر مقدمه از
مقدمات خود و در هر مجلس از مجالس خود آنچیز را که احتیاج دارد در استعمال فکر دقیق و تامل عمیق در ضمن تذییلات صحیحه پس نسبت
... استعمال کرده‌ام از فکر و متحمل شده‌ام در آن از مشقت اقل از آنچه استعمال کرده‌ام از فکر و متحمل شده‌ام در آن از
مشقت در سایر کتب و تصنیفات خود از عقلیه و نقلیه پس انتفاع از آن بطریق اتم و حظ کامل نیست مگر در حدت عالی که جامع
تحقیق و صاحب تدقیق و نظر و سلیقه مستقیمه بوده باشد اگرچه نرسیده باشد برتبه اجتهاد و فقاهت پس متمتع نمیشود باین طریق کسیکه
از این درجه پست و پایین است اگرچه بوده باشد از آنکسانیکه او را حذاقتی در علوم ادبیه و کتب تواریخ و سیر بوده باشد
... از انتفاع کسیکه ... بعضی علما و فضلا اظهار در شان این کتاب و آن اینست که

انکه نوشته شود باب ... بعد از آن هنوز داخل نشود و بیان این آنست که عالم صالح صاحب تالیفات کثیره حاجی ملا علی قزوینی ...
روزی گفت بپسر خود شیخ محمد بده ای پسر تو این کتاب را بنویسند زیرا که لایقست نوشته شود در باب زر چنانکه لایق است ذکر
نمایند در آن اشعاریکه در مجالس عزا و ذکر مصائب است مگر عالم متقی محقق و فاضل او رع محقق لیکن جهز ان دانند و من بر نیست
که خراب میکنند اصول اساس او را و میشکنند ستونهای طریقه اسلوب او را از کثرت ذاکرین مصائب از عرب و عجم و این کلام
صادر شد از او قبل از ده روز از وفاتش تحقیق از این کتاب در آن زمان بعضی از مجالس شهادت مکتوب شده بود و آنها
قریب به چهارده بیت بود داخل کن آنرا و حق آنست که امر چنانست این عالم صالح مصنف ذکر کرده است بعد از آن بدان ای برادر
من بدرستیکه این طرزیکه در باب اسرار شهادت و تحقیق آن مامور شده بودم به تصنیف کتابی با این طرز در عالم خواب بیان این آنست
که من در خواب دیدم مرد صالح و زاهدی را بعد از وفات او پس بمن گفت ای فلان بدرستیکه تو مامور گشته بانتخاب انچه
منصوص است تصنیف کتابی در اسرار شهادت و بجز و پدر زن من بود امجد الملا محمد تقی ایروانی وقتیکه از خواب بیدار شدم
در حالتیکه مترددم بودم در قدم گذاشتن بان زیرا که مثل این عجیب و مستصعب است پس مانم در حیرت و تردد قریب به ده
و هر گاه یکقدم پیش میگذاشتم قدم دیگر مؤخر میکردم تا اینکه جناب حق مرا کشید و نیم توفیقات الهیه و امداد اهل ثانیه
از حجت خدا در عصر بر جمیع خلق او بمن رسید پس رسیدن ان تردد و اضطراب را قطع کرده شروع کردم در تصنیف مجالس این کتاب
پس فهیم افکار دقیقه و معانی منکره و الهامات غیبیه را اگر بر صفحه قلبی پس پرید از ناودانهای رحمت پیش کردم خدا را در
این خصوص و سؤال میکنم از او که بگرداند این کتاب را از اثرهائیکه جمیع متعارفین و دوستان از او منتفع میشوند و او را برای روز
من ذخیره گرداند که او دعا را مستجاب میکند و اوست ارحم الراحمین است تذییل دویم در اشاره بسوی بعضی از وصایای مصنف
شان بدان ای برادر که از جمله خصال ذمیمه و صفات رذیله است آنچه آشکار شده میان اهل این عصر از ضایع کردن اسما
حیله از مجول مردان و طلاب کامل بسبب مخفی داشتن مطالب دقیقه و نتایج افکار منکره رقیقه ایشان و سرقت نسبت بخود دادن
و پوشیدن فضائل شان بانیکه سارقین در مجالس ذکر مطالب اسمهای صاحب مطالب را ترک میکنند آنچه برای ایشان
بخود شان نسبت میدهند خدا و عالم از این اخلاق رذیله و خصلت ذمیمه در حفظ باد پس این خصلت در حقیقه کاشف است
از اینکه صاحب این جمیع صفات ذمیمه و اخلاق رذیله است از کبر و عجب و ریا و سمعه و ظلم و حب اسراف و بخل و حسد و نفاق و حرص
کردن دنیا و آخرت الی غیر ذلک از جنود جهل و لشکرهای او هم پس پرهیز کن از این خصلت ناپسندیده و لطیف ما تحمیتی پس هرگاه
در کتابی ظفر رسیدی که او را در اکثر کتب ندیده یا بمطلبی رسیدی از مطالب مجمله پس بصاحب او دعای خیری کن و مکان
او یا بعد از وفاتش استغفار کن برای او و اسم او را بتجلیل و تعظیم ذکر کن در کتاب خود یا در مجلس مدرس و حدیث نقل
کردن خود وقتیکه اینها را شنیدی بدان که من التماس میکنم از هرکه باین کتاب من منتفع باشد مرا از دعا در
و اشکار فراموش نکند خصوصا در مجالس عزای سید الشهدا ارواحنا فداه و اتکاه بر آن بزرگوار و نیز التماس میکنم که صحبت
مذکوره و موعظه مزبوره را از من قبول نماید که باب سرقت و نسبت دادن را بروی خود نگشاید بلکه آنچه فهمیم
باشد در این هدایا بلکه روز قیامت در حساب خصم او باشم و از او التماس مینمایم باز که جهد و اهتمام بجا آورد در تصحیح نسخه این کتاب
و مقابله او با اصل یا نسخه صحیح زیرا کتابی که مغلوط شد ضرر او از نفعش بسیار است ... او را قسم میدهم بنعمت ... و حق
پدر و زوج و اولاد و معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بنصایح من گوش داده و آنها را حفظ نموده عمل نماید انشاء الله خدا دیگر
چند از و میان آنچه ذکر بوصایای کامل نموده میان ائمه طاهرین در دنیا و آخرت تذییل سیم در اشاره بسوی مطلب ... اکنون
اجازه میدهم روایت کردن این کتاب را از من بهرکسیکه او را ملکه باشد که قادر شود بسبب آن ملکه بفهمیدن مطالب آن پس هرکه متصف
بآن ملکه روایت کند او را از من و اجازه دهم روایت او را بهرکسیکه متصف باشد بآن ملکه که او متصف است بلکه این اجازه عامه داده
که شامل باشد بر موجودین و کسانیکه خواهند آمد تا روز قیامت از کسانیکه متصف باشند بصفت مذکوره و مخفی نماند از اهل ذکاوت
این صورت زیرا که ایشان بالکلیه فائده از تحصیل اجازه و از هنگ روایت و نقل کردن به ولی حاجت ... است بعد از آن
وصیت میکنم کسانیرا که این ملکه در ایشان نیست از روضه خوانان و ذاکرین مصائب که رجوع نمایند در مطالب این کتاب بسوی علما
اخیار و فضلاء ابرار زیرا که مرا دیده گردیده ... از مطالب آن و در مجالس نقل و ذکر ... تا ... بعدی ... یکه ... تنزل ...

از تعریف راوی آن احداث و ایجاد کند اصلا و نسبت تمامیت که در آن احتجاج شود نام بمطلبی که برخی بلکه بعنوت و اشارات و ادله و اشارات که از کتاب و سنت و ادعیه و زیارات استفاده شده باستفاده که مختص است باهل نظر دقیق و تامل عمیق پس جایز نیست که گفته شود مثل این که در روایت و حدیث وارد شده کذا و کذا بلکه واجب است که ذکر و گفته شود بر تقریر و اسلوبی که در این کتاب مذکور است حتی امر بکذب و افترا منجر نشود و تمسکات بسیاری بر دو و طاعات بعاجی حیط و باطل کردد چون این مطلب از مطالب مهمه است در نظر من و کراور اکثر بود دم در نزد جمع عدیده از این کتاب والله الهادی الی الصواب.

**مقدمه دوازدهم** در بیان کلمات و فقراتیکه جاری مجرای خطبه است

**خطبه اولی** در او اشاره میشود بخروج جناب سید الشهدا از مدینه طیبه نبویه

منها: الحمد لله الذی اظهر الاسرار الابدیة المکنونة المستکنة بخطابات جامع الاکوان [illegible] سرائر الغیب [illegible] القدسیین و داعی اهل الحق [illegible] و هو الامام الذی [illegible] الروضة و المحراب و الفخر الذی [illegible] سید الاطیاب و ابن اول الحقیقة و نهایة الابد بروحه [illegible] فی اللاهوت و جسده و صورته فی الملک و الملکوت و قلبه عرش الحی الذی لا یموت [illegible] ... من الحجب اعلی و هو الولی الذی [illegible] ... الاولیاء [illegible] ... و الاطلاق من الاسماء الجلیلة و الذی [illegible] ... من [illegible] و ساوات الجنان و نجوم عوالم اللاهوت و جواهر بقاع الملک و الملکوت [illegible] ... نادی روح القدس فی طرق سموات العلی یا اهل الملاء [illegible] ... الی آل الله [illegible] ... و هو [illegible] المحمول و کتاب الله [illegible] بالقدیس الاقدس فی ارض کربلا و یا ایها [illegible] ... الطاهرات و [illegible] الطاهرات کیف [illegible] ... و الرقاب [illegible] و الهوان فی سلاسل الکفار و الذل [illegible] المظلوم [illegible] ... الامین الوحی جبرئیل و نادی ایها [illegible] ... ارواح الانبیاء و عهد [illegible] القدیم نفوس الاوصیاء و ملائکة السموات [illegible] ... الولایة المطلقة لاهل البیت [illegible] ... الانبیاء و الاوصیاء فی [illegible] ... الحکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه [illegible] ... و نوح [illegible] ... و ایوب المبتلی و قد اخذ علی [illegible] ... فی الاذهان بالانبیاء و [illegible] ... صاحب الصور [illegible] ... الاولیاء [illegible] ... فی الملاء الاعلی علی مظلوم کربلاء [illegible] ... و نعمة الله علی اعدائهم اجمعین.

**خطبه دویمه** و او مشتمل است بخروج آنحضرت از مکه و آنچه متعلق است براو

الحمد لله الذی اکرم شیعته [illegible] ... الشهادة و توجه باشرف [illegible] ... الاسماء [illegible] ... و منابع الهیران و [illegible] ... فی عالم الذر [illegible] ... السلطنة و الولایة [illegible] ... و هو خلیفة الذی [illegible] ... الحجب [illegible] ... السواد من الشباب [illegible] ... و هو صراط الله المستقیم الذی [illegible] ... الارواح الروحانیین [illegible] ... الارض و السماء [illegible] ... الاولیاء و نور الاصفیاء [illegible] ... یا اهل الملکوت [illegible] ... حمد الله الذی [illegible] ... علی العرش فاستقر و علی السموات فقامت و علی الارض [illegible] ... و علی البرق فلمع و علی الرعد [illegible] و علی السحاب [illegible] و علی الجبال [illegible] ... و علی النهار [illegible] ... و لا شاء الا ما شاء [illegible] ... الی ان الحرورا الذی [illegible]

... [illegible] الحمد لله [illegible] من الاولين والآخرين ...

[illegible] خطبهٔ سیم [illegible] و مشتمل است بر وقایع حادثه در راه کربلا و بر شهادت مسلم بن عقیل

[illegible]

... [illegible] ...

[illegible] خطبهٔ چهارم مشتمل است بر وصول امام علیه السلام بکربلا و [illegible]

الحمد لله الذی اوجد اصحاب الکساء من نور [illegible] ...

[illegible]

لکبة الرضاء بالقضاء ونیل الشهادة والصبر علی البلاء وقد تحقق کونهم من اکامل الصابرین بشر علامات الصفا والمطلوب والاضطرار عن
الذنوب وتیسر الطاعات من الذنوب والتسلیم لعلام الغیوب والرجوع الی المطلوب والاستیناس بدفع الکروب والرضا بالقضاء
فی المکروه والمحبوب والمحمدة علی الممنوع والموهوب والمبادرة الی اداء فرایض المکتوب والاقتداء بصبر الانبیاء علی الکروب الا
وصلی الله علی محمد وآله المخصوصین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین خطبه هفتم واو متضمن است بعض وقایع روز عاشورا الحمد لله الذی
جعل یوم عاشوراء یوم البلاء ومجمع الکروب والمصائب العظمی واری فیه اهل بیته وتعذیبه من صنوف البلاء [illegible]
سرا من حکمة خلقه العذاب بجحیم للاشقیاء مع کونه رحمن الدنیا ورحیم العقبی [illegible] اعضاء الذبابات والبطون المصاصات
وصرعه [illegible] والبنات الفاطمیات فهذا ابن النبی وابن علی [illegible]
وعبرة فی الجنات [illegible] والمظلومات والمسمومات الطاهرات فیا سید من [illegible] واطواد الوفاء ونیوث
الوفاء وغیوث العطاء [illegible] عن یمین شمس الشموس [illegible] سید الشهداء [illegible] الخیل والرجل [illegible]
[illegible] سبل الحتوف بین الصفوف [illegible] الی المجموع [illegible]
[illegible] کؤس الموت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاح بالکرام [illegible]
[illegible] المسلمین
[illegible] الموحدین [illegible] ثم صاح الامام [illegible]
[illegible] اسرار لطیفة لاهوتیة وحکمة دقیقة ملکوتیة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی الیوم [illegible] فی الوقت [illegible]
[illegible] الامام [illegible]
[illegible] المعصوب [illegible]
[illegible] الی یوم الدین خطبه هشتم واو متضمن است برشهادت [illegible]
[illegible] علیهم السلام الحمد لله [illegible]
[illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
علی الله عز وجل [illegible]
[illegible] سید الشهداء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والاوصیاء [illegible]
[illegible] الزمان [illegible] من اهل الایمان
[illegible]

يضيئون على اهل البيت ... ملكوت الارض ... [illegible]

دار الشقاق ... [illegible] ... الآثار ... [illegible]

... [illegible] ... الاحباب ... [illegible]

... الدين ... [illegible] ... جميع اهل ... [illegible]

... [illegible] ... الانبياء ... [illegible] ... ذلك ... [illegible]

... [illegible] ... مع الحسين ... [illegible] ... اولاد ... [illegible]

... [illegible] ... ابن زياد ... [illegible]

... [illegible] ... الصفوف ... [illegible]

... [illegible] ... الموت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عذاب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... والسيدة ... [illegible]

... والذين ... آل الله ... رسول الله ... السيد ... [illegible] ... مقامات ... [illegible]

... [illegible] ... الارض ذات الطول ... [illegible]

... [illegible] ... الابطال الذين ... [illegible]

... [illegible]

رسول الله ... ارض كربلا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

الهاشمية صلى الله عليك يا رسول الله وعلى ذريتك المظلومين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الاولين والآخرين الى يوم الدين آمين

**خطبه هفتم** در تضمن ... استغاثه جناب سيد الشهدا ... [illegible]

... الحمد لله الذي ... [illegible]

... الشيطان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... آل المصطفى ... [illegible]

... [illegible] ... الارضين والسموات ... [illegible]

... [illegible] ... الاولياء ... [illegible] ... الانبياء ... [illegible]

... [illegible] ... الدنيا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... في الارض والسماء ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... الشهداء ... [illegible]

[illegible]

تلظم الشوارع بالجنود فلما زاد ذلك حسد الجنود وحقده واشتد واشتجر واشتد الحشر وتنافسوا وانحموا وتشرروا واجتمعوا الظلم
ولقوا العالم واستشعروا انهم في كثير تعب وتوفر العدد ودعتهم اغراضهم وتوكيد الملكة ليغيروا وليطغوا غضبا يزيدون
حنقا فهموا على الامام حملة رجل واحد فلما حمل عليهم فتت قلوبهم وكسر احقادهم وامال الخبيثة على الميسرة والميمنة فصل من الابدان الجموع
بل لا اوجب لا دمن الدماء انهارا وبحارا اكثر من اعلام منكوسة ورايات محذوفة وكم من عبا بكل مقلوبة على الطوالع الارض وكم من
احشاء مشقوقة على الارض وكم من رؤس مدحرجة دحرجة الاكر والصولجان من الفرسان وشيوخ الشبان فكم من فرقة صيرتهم جزر
السباع والطيور وكم من الدماء وشهود من لهم جثة وهمة وحملة حارقة والارواح تسري في حجبه في حصن ضيق في كبد فلما قل
عددهم في جمل من الحملات ومرات من الكرات كانوا جعلوا اشرف الامام عليه السلام فحال الى انهم لو قتلوا ازاحوا الصولة قاع
الحمام سبقوا الطلب في قدام العسكر وتوقعوا مواقع السيوف على رؤس الفجار وكم من بطل … بعد تلك الوقائع والحملات
وعلى الواهمة … بعد يوم تلك الحملات حتى بين العدو وكليه وكل شجعة تعنقص على بدنه واذ انبعث الكربلاء كالبعل … وذكرنا قبل
مولانا فاذا ذكر اسم سيد الشهداء لم يبق … بل ذهب … من هذه المجاهدات والغاطلات تحت الملائكة
السموات ومن تلك الصولات والحملات حارت عقول ذوي الحاجات من معشر الارواح من اهل الدرجات في الحجبات
واهل الدركات في العقوبات واذ من عشر ان حملة كانت … الدرجات … بل لان يكون ثواب حساب
ذلك الباب فيسيء بعد ذلك الحكم جميع من ليس احاديث الحملات والصولات في يوم بدر وحنين واحد وصفين وخيبر وغزوات
المشركين ونهروان وجمل ام المؤمنين وساير الغزوات من غزوات الدين … ليس الامر كذلك عند العقلاء فان
حاق احاديث هذه الحملات والصولات من سيد الشهداء توجب تكرار … احاديث تلك الصولات من سيد الاوصياء
فكيف لا وان … في الاصل … في المقامات كلها ذو الفقار من مواريث المصطفى المختار والاب والابن عليهما الملك
الجبار … نعم الابن كان … من جهة حرب وعطاشه … وكانت مع ذلك
كلا من مولانا … ضعفت قواه … من شدة الجراحات المولمات … وكثر تكرارات …
… من سيف المعقول وسهم النصول … الجلود وتذيب … حرارة مثل قلب المجور والتنور … جانب
… الاطفال … العطش الى السماء … مرتفعات آه آه …
فداك يا سيد الشهداء والله لا … يا جداه … المصيبات ومطر غرائب الدهر …
… والحالات ولا سيما الوقت الذي كانت فيه افواه الجراحات في جسدك …
والطعنات كالعيون الجاريات … كثرت … سهام الرميات …
… ضعفت حاله … كان كالطود الوثيق …
… اذا ماج والبحر اذا ماج … صاحب الولاية …
عطشا … الامام … لاجل … وكان الموكلون به الافا كثيرة …
منهم … سبعة …
… الانهار … صاحب الكوفة …
… الى السماء … صالح … حسين …
… الماء … من الفرات …
العقيدة في شان … الاولين والآخرين … والملائكة … الى القواميس المحيطة
والدرة … الى … بل ان هذا الكلام منهم اشارة الى اظهار العجز … تلك العبارة انا لا …
وانت … الكتاب … الا انت … جنود …
النعاية … قلت يا … وكيف …
الى … الماء … لا … سائله … الكرة …
… الاولين … من مقامات … الولايات … ذلك

سرا ابن شهر اراقه الدماء وفیه اسرار الکلیة الاخری تذییب الالباب وتحرق الاکباد من المحبین والاولیاء وصلی الله علی سید الانبیاء وعترته آل الکساء وآله المعصومین المظلومین الاتقیاء ولعنة الله علی جمیع اعدائهم اهل الضلالة والشقاوة والبغضاء

خطبه نهم　　و او متضمن است بر افتادن حضرت سید الشهدا از اسب و تقیه شهادت آنحضرت و آنچه متعلق است براو

الحمد لله العلی الذی جعل عصر یوم عاشوراء مرآة لان یری فیه حقیقة الصبر عند البلاء وظهور صورة التفویض الی الله والتحلی بحلیة التسلیم الی المرتضی ... الامتحان والقضاء واعاد ذاکری تو قسم فی تلک الساعة من مراتب الابتلاء اهل الکساء علی تحیر الملائکة وسلسلة الانبیاء والاولیاء الی حیث ... فی ذلک الوقت من بعض صفات خلیفة سید الشهداء ابن الطهر والتفویض والتسلیم عند الشدة والضراء علی جمیع الثقلین من الانس ومن الجن ... والاعتصام ... الموقع ... والرضا والتسلیم الذی لم یخرج لا حزب الملائکة من معرفة مراتب آل محمد الاعلین من کرة ... الانبیاء والمرسلین الاخیار من علیهم ... فی سرها ... الحکمة علی ملکوت عصر یوم الطف ... الحسین بن علی ابن ابی طالب قال رب العلی من شیعته ... فکیف و ذلک حین ... الخطاب کل کرة ... بل کل فی الکون من الکتاب الی الجواب ... بذکر محمد و آل ... الیه ... الذی جعلهم قبل الانوار ... الاخرة الکاملة الحکیم الذی لم ... حین ... خلیفة ... بعد ان ... الاف بهذه ... السماوات ... فرق فرقة ... والتاج ... علی ... ساجدا علی ... العرش والاعمدة ... دائرة الامکان ... الموجودات کان ... الملکوتیة من ... الالهیة ... هو فی هذا الشان ... 

... الامام ... الموجودات ... فوجود الامکان ... فی قلب العالم ... ذو الجهة ... ولا ... الاطاعة ... عذاب الاولین والآخرین ... الی الارض ... الی ملک ... سماء ... الوجود ... رب ... العرش ... الله ... فی کلام الامام ... خلیفة الرحمن ... تحول ... ساعة ... الشهادة ... علی الارض المشهور بعد الشهادة وان الشهادة ... القتیل ... الکربلایات ... الشهادة ... الروایات المشهورة ... سید الشهداء ... احوال الافلاک والکواکب والسماوات ... کیفیة الشهادة ... الاعضاء ... الاقلام ... علی بیان ذلک ... الحکم ... الارض ... الشهادة ... الی ... روحی ... الانعدام ... الملک ... الشهداء ... آل محمد من الاولین والآخرین الی یوم الدین

خطبه دهم　　و او متضمن است بر بیان از سرار شدت مصائب آل رسول از روز عاشورا تا زمان مراجعت از شام　الحمد لله العزیز الذی دعا خلقه الی محبة اهل بیت الرسول

الذین آمنوا [illegible] والبوادی [illegible] و[illegible] ذلک فی اکرامهم وسیرهم وترحیبهم و[illegible] فی اختلاف شدیده فاتاح
معاذیر [illegible] فی [illegible] والتکلیف بحمده تعالی فی خلقه من اهل بیت حبیبه فضل الکمال لکل شریف بل جمل مستور حمل
و شرف [illegible] کل تعریف و[illegible] فی التعظیم والتکریم [illegible] حال الیتیم المحال [illegible] وکافل [illegible] الی الحسن الاکرم والحطوة الی [illegible]
والذی اتی امر الملائکة بتغییص [illegible] والبکاء والضجیج [illegible] والتصلیة علی ابن الکریمین وقرة عین المقربین وجعل دون سائر العبادات
قرینة کلمة التوحید ونظیرة فریضة التقدیس والتحمید وذلک حیث اوحی الی الحبیب من قال لا اله الا الله [illegible]
[illegible] وجبت له الجنة وارشد بذلک کافة عباده من التوسیع والتسهیل الی الطیف وهو ان [illegible] عن [illegible] و[illegible]
الابقائیة [illegible] کلمة الاخلاص وهو المیزان فی هذا الباب و[illegible] الاخلاص [illegible] علی انه تعالی جعل [illegible] اعذار اهل [illegible]
والتشابهات مثل ان [illegible] لا [illegible] القلب والفرقة وذلک [illegible] من الامور الاختیاریة [illegible]
من [illegible] من [illegible] من البینات [illegible] حیث جعل [illegible] الرسول [illegible]
والمصیبات وموضع [illegible] الاحزان والرحمات وحصول الرقة و[illegible] وجریان الدمعات [illegible] کل انسان [illegible]
[illegible] الایات [illegible] الاطفال [illegible] التسعیرات [illegible] الرحمات [illegible]
[illegible] وتحریک الحرکات [illegible] الترجیع [illegible] الکیفیات [illegible]
[illegible] المخصوصات [illegible] من الاصحاب الکرام [illegible] الرسول [illegible]
او نظیر [illegible] شهادة سید الشهداء [illegible] کیفیات [illegible]
[illegible] فی ذلک من [illegible] والکیفیات [illegible] فاوضح [illegible] الاسلام [illegible]
والعزاء [illegible] المصطفی [illegible] الامر [illegible] ذوی [illegible] وشکره تعالی علی ما ارشدنا الیه [illegible]
والتصلیة والعزاء لسید الشهداء والدخول [illegible] الملائکة الباکین [illegible] افضل الاعمال [illegible] الطاعات الی الله [illegible]
[illegible] المؤمنین والمؤمنات و[illegible]
[illegible] المدارج والمقامات [illegible] کیفیات [illegible]
[illegible] الشهید الغریب وکیفیات [illegible] سکون [illegible] و[illegible]
والمصدقین [illegible] والملائکة فی البکاء [illegible] من اهل الجنان [illegible]
والتعلیمات [illegible] الاول [illegible] والتشبیهات [illegible] علی سید الشهداء روحی
له الفداء [illegible] بالذات والصفات [illegible] من رحمة [illegible]
[illegible] وصلی الله علی محمد وآله [illegible] علی اعدائهم اجمعین من الاولین
والاخرین **خطبهٔ یازدهم** [illegible] بر وصول انبیا و مرسلین [illegible]
الشهداء [illegible] الحمد لله الذی اصطفی آدم و تاب علیه [illegible] الرجوع [illegible]
بعد ان [illegible] فوق المطیات [illegible] والذی نجی نوحا من
امواج البحار [illegible] سفینة النجاة بعد ان [illegible]
الآفاق [illegible] والذی [illegible] ابراهیم [illegible] وسلاما [illegible]
[illegible] والذی [illegible] اسماعیل
[illegible] بذبح عظیم [illegible] الاسلام [illegible]
المحکمات من الایات والذی [illegible] من الحق [illegible] بعد ان [illegible]
[illegible] والذی [illegible] یعقوب [illegible]
المفقود بعد ان [illegible] بعد ان [illegible]
[illegible] والذی [illegible] الصیحات بعد ان [illegible]
[illegible] المطروح فی الارض [illegible] الملائکة [illegible]

السید [illegible] والتصدیقات والذی فرج به [illegible] المناجات والملکات [illegible] وخفت [illegible]
التکبیر والتهلیل [illegible] آثار [illegible] والذی [illegible] داود [illegible] فی الارض [illegible]
[illegible] والذی [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] والذی [illegible]
[illegible] الصلوات [illegible]
التصرفات والذی [illegible] بعد ان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب الولایة المطلقة [illegible] خطبة

**دوازدهم** در اشاره بعضی از آیات که وارد گشته در شان حضرت سید الشهداء تنزیلاً یا تأویلاً
و همچنین بعضی از آیات که متضمن است قانون و دستور آن حضرت [illegible] الحمد لله الذی ارشدنا الی [illegible] الانبیاء
[illegible] زکریا [illegible] فقال [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] والذی [illegible] ان تکلیف سید الشهداء کان [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] مع الاعداء والذی [illegible] صاحب الولایة المطلقة [illegible]
[illegible] الاعداء [illegible] والذی [illegible] الملائکة [illegible]
[illegible] والذی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب الولایة المطلقة [illegible] النفس [illegible]

او منع لنا الطریق الی ان الانتقام من الاعداء الظلمة الطغام وحصول التشفی لقلوب اولیاء الامام ایام [illegible] ظهور الدولة [illegible]
بقیام القائم فی ذی الایام بقوله ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل فهذا مثل القائم هو الاصل والذی [illegible]
ان ان الانتقام [illegible] الاولیاء [illegible] فی ایام الرجعة سید الاوصیاء وبهذا السید الشهداء [illegible] بقوله وقضینا
الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علوا کبیرا فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا
خلال الدیار وکذا بقوله انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد وکذا بقوله فلا عدوان الا علی الظالمین وکذا
بقوله ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله وبقوله ان الارض یرثها عبادی الصالحون وبقوله والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم
بایمان الحقنا بهم ذریتهم والذی [illegible] فی شان اهل الصحیفة واصحاب السقیفة انهم اصول کل [illegible] وظلم فی البلاد وانهم کانوا یعذبون
[illegible] الذی [illegible] سیدة [illegible] فکذا انهم [illegible] بقتل الطفل الرضیع [illegible] بسهم الاشقیاء فی عرصة کربلا
بقوله واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت بل انهم [illegible] کل مظلوم [illegible] فی وجه [illegible] الطفل [illegible]
[illegible] وآیة [illegible] عن [illegible] باستجابة الدعاء تحت قبته [illegible] والشفاء فی تربته الزاکیة وعدم عد
ایام الزیارة من عمر الزائر والزائرة [illegible] واکرمها بجعل الائمة فی ذریته الطاهرة بقوله وجعلها کلمة باقیة فی عقبه کما بین ان به
دعوة [illegible] وکل [illegible] بقوله حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ
اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضاه واصلح لی فی ذریتی [illegible]
[illegible] المعصومین والائمة الهداة [illegible] الامام المظلوم [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اجیب دعوتکم واغفر ذنوبکم وادخلکم [illegible] بلا حساب [illegible] اللهم [illegible] ذنوبنا وادخلنا الجنة بلا حساب [illegible] واله الطاهرین
المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم من الاولین والآخرین **تذنیب** در او [illegible] ذکر میشود
چنانکه [illegible]
[illegible]
نظر وی در این کتاب چنانکه اشاره کردم در جایی از این کتاب [illegible] در کتاب [illegible]
ملائکه سرشک گریه کنندگان را ممزوج کردند [illegible] آب حیوان [illegible] در این [illegible] در کتاب [illegible] که عبارت [illegible]
در حدیث که ذکر میکنند ان الله تعالی لیأمر ملائکته المقربین ان یتلقوا دموع الباکین علی مصاب الحسین فی
ویجمعون دموعهم المصبوبة ویحملونها الی الخزان فی الجنان فیمزجونها بماء الحیوان فتزید فی عذوبتها وطیبها
الف ضعفها وان الملائکة المقربین لیتلقون دموع الفرحین الضاحکین بقتل الحسین ومصائب الحسین فیلقونها
فی الهاویة ویمزجونها بحمیمها وصدیدها وغساقها وغسلینها فیزید فی شدة حرارتها وعظم عذابها الف ضعفها
یشدد بها علی المنقولین الیها [illegible] یعنی که خدای تعالی امر میفرماید بملائکه مقربین اخذ نمایند سرشک گریه کنندگان در مصائب
حضرت حسین و ایشان را جمع میکنند اشکهای آنها را و میبرند بخازنان بهشت و ایشان ممزوج میکنند بآب حیوان و هزار مقابل عطر و شیرینی
وی افزوده گردد و بدرستیکه ملائکه مقربین اخذ میکنند سرشک مسرور و خندان شوندگان بشهادت و مصیبت حضرت حسین را و میبرند او را
بهاویه و ممزوج میکنند بحمیم و صدید و چرک و ریم آنها پس افزوده میشود در شدت حرارت و عذاب وی هزار مقابل تشدید میشود عذاب
کسانیکه وارد وی میشوند از اعداء آل محمد [illegible] جناب حضرت [illegible] عزا [illegible] بمصیبت سید الشهداء [illegible] در این ایام
و او خبر است که راوندی در حدیثی از حضرت صادق روایت میکند قال بینما موسی ویوشع [illegible]
[illegible]

[illegible] عمران الذی کلمه الله قال ثم قال [illegible] انک لن تستطیع معی صبرا [illegible] قال لا تطیقه ثم ذکر [illegible] آل محمد و ما یلقون [illegible] حتی اشتد بکاؤهما و ذکر له فضل محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم و ما اعطوا

حاصل مضمون آنکه چون آمدند جناب مسیح و یوشع در بعض بنزد صاحب در رفیق خود شان که در زیر جبال نشسته بود جناب مسیح بوی سلام داده جواب رد نمود و تعجب نمود زیراکه او دیرگاه بود در آنجا سلامی نبود پرسید کیستی گفت او سه گفت پسر عمران کی گفت به گفت چرا آمدی فرمود آمدم نزد تو که برتو تعلیم کنی گفت من توکل بر امری شدم که تو طاقت تحمل او ندارد پس با وخبر داد و قصه آل محمد از و مصیبتهای آنها تا گریه بهم رسید و شدت یافت و با او بیان نمود فضیلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آنچه بایشان عطا گشته و با یکدیگر پیوسته شیند داد هم سکوت کرد شان از امت محمد میکشم تا آخر حدیث پس از آنچه میگویم درستی کسانیکه سرعت میکنند بانکار و کسیکه ادراک نشد عقول ایشان احتمال بعض آنچه میشنوند از اخبار وارده در فضایل آل محمد و مبادرت میکنند بنسبت وضع و رد روایت و تکذیب و افترا از نفس علی هست نزد خدا تعالی و جمیع طاهرین علیهم السلام بتحقیق اشاره کردیم سابقا بچیزیکه از این طایفه را میکنند و آن طرد نمایند مثل اصحاب چشته و در اینجا ذکر او را اعاده مینمایم و او عبارت از خبری است که میشنوم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام

یقول والله ان احب اصحابی الی اورعهم و افقههم و اکتمهم لحدیثنا وان اسوءهم عندی حالا و امقتهم الذی اذا سمع الحدیث ینسب الینا و یروی عنا فلم یقبله اشمأز منه و جحده و کفر من دان به وهو لا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج و الینا اسند فیکون بذلک خارجا من ولایتنا

حاصل مضمون آنکه میفرمود بخدا قسم محبوبترین اصحاب من نزد من اورع و افقه و کتمان کنندگان حدیث ما هستند و بدترین آنها نزد من آنکسیست که بشنود حدیثی را که نسبت داده میشود بسوی ما و از ما روایت کنند و او قبول نکند او را و متنفر گشته انکار نماید او و تکفیر کند کسی را که اعتقاد کند او را با آنکه نمیداند شاید حدیث از ما صادر شده و مستند بما راجع است پس بهمین از ولایت ما خارج میشود تا آخر حدیث پس از این طریق که در کتب جمعی از نقاد اخبار رحمة الله در کتاب ابن ادریس که هم اهل تشکیک بر وارد کرد اینکه معروف است آنست که مفید علم است ذکر شده مستفاد میشود اینکه محض احتمال صدور از ائمه معصومین کفایت میکند در سد باب رد و انکار و کسیکه سرعت بانکار میکند با وجود این احتمال خارج میشود از ولایت ائمه اطهار پس بر تو باد بر تو باد حفظ وصیتی که بتو نمودم در باره مواضع این کتاب و مبادا مخالفت آنها را نمائی و سب و افترا نمائی و نسبت مطالب این کتاب را بجود دهی پس اینست وصیت مؤکده که مکرر گفته ام از من بسوی تو و خدا است گواه بر آن و حال شروع میکنم در ذکر مجالس این کتاب بعون و توفیق ملک وهاب مجلس اول از کیفیت عبادت و اسرار شهادت و سبب خروج آنحضرت از مدینه تا نزول بکربلا

از رجال کشی روایت شده که نوشت مروان بن حکم بسوی معاویه در وقتیکه عامل معاویه بود در مدینه اما بعد پس بتحقیق عمرو بن عثمان ذکر کرد که مردمان از اهل عراق و اشراف اهل حجاز تردد مینمایند بسوی حسین بن علی ع و ذکر نمود که او ایمن نیست از وثوب و خروج او و جستجو کردم رسیدم که او اراده خروج ندارد در این ایام ولیکن ایمن نیستم از خروج پس بنویس رأی خود را در خصوص و السلام پس معاویه نوشت که فهمیدم آنچه ذکر کرده بودی در آن از امر حسین حذر کن از اینکه متعرض شوی بحسین بچیزی و ترک کن حسین را مادامیکه ترک کرده ما را بجهت آنکه متعرض نشویم باو بچیزی مادامیکه وفا کرده به بیعت ما و نزاع نکرده با ما در سلطنت و باو رجوع داشته باشی مادامیکه ظاهر نکرده باشد عداوت خود را و روایت شده در کتاب بحار که معاویه طلب بیعت کرد از حسین ع امام حسن فرمود ای معاویه اگر او نکند او را زیرا که او بیعت نمیکند تا اینکه کشته شود و کشته نمیشود تا اینکه کشته شوند اهل بیت او و کشته نمیشوند اهل بیت او تا کشته شوند اهل شام و در ارشاد نقل نموده از جماعتی که چون حسن بن علی ع وفات نمود حرکت نمودند شیعیان در عراق و نوشتند بحسین ع در خلع معاویه و بیعت او امتناع نمود حضرت حسین ع و فرمود که میان او و معاویه عهد و عقدیست که [illegible] جایز نیست تا مدت معلومه و وقتیکه معاویه بمیرد [illegible] در خصوص ملاحظه صلاح کار میشود در باب صدوق سند از امام زین العابدین ع روایت نموده وقتیکه وفات معاویه رسید پسر خود یزید را خواند و در پیش روی خود نشاند و گفت ای فرزند بتحقیق ذلیل کردم برای تو گردنکشان را و بتصرف آوردم برای تو شهرها را و گردانیدم ملک و آنچه در او هست برای تو طعمه و بدرستیکه من نمیترسم از سه نفر که برتو مخالفت نمایند بعد از طاقت و قوه خود شان و آنها عبدالله ابن عمر ابن خطاب و عبدالله ابن زبیر و حسین ابن علی اما عبدالله عمر او با تست با خود نگهدار او را و ترک مکن و اما عبدالله ابن زبیر اگر با وظفر یابی او را پاره پاره کن زیراکه حمله میکند بر تو چنانکه حمله میکند شیر بر شکار خود و حیله میکند بر تو مثل حیله روباه برسگ و اما حسین بتحقیق تو شناخته حظ و نصیب او را از پیغمبر خدا و او از گوشت پیغمبر است و خون او از [illegible] و البته دانسته که اهل عراق طلب خواهند نمود او را بسوی خود شان

بعد از آن طوایف ضایع میکنند او را و هرگاه با او دست یابی بشناس قدر و قرابت رحمی او را و از تقصیر او درگذر و با او نیکوئی کن و مدارا با او
مدارا با او و خلطه و قرابت پرهیز کن از اینکه با او بدی نمایی یا اینکه او از تو مکروهی ببیند و در بحر المواج نوشته که معویه یزید را
وصیت نمود که من بر تو نمی ترسم از اینکه با تو مقام نزاع و خلاف برآید در این امر خلافت مگر از چهار نفر از قریش حسین بن علی و عبدالله بن عمر
و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر اما حسین بن علی پس مردم اهل عراق او را نمی گذارند تا اینکه خارج نمایند او را و هرگاه خروج نماید بر تو
و تو ظفر یابی با او عفو کن زیرا که او قرابت و حق عظیمی دارد و اما عبدالله بن عمر مردیست که عبادت او را قبله کرده است و ترک دنیا نموده
و زمانیکه باقی نماند احدی غیر از او بیعت میکند تو را و اما عبدالرحمن بن ابی بکر همتی او نیست مگر در امر زنها و لهو زمانیکه می بیند اصحاب خود را
که چیزی را عمل آورده اند او هم عمل میکند و اما آنکه کمین میکند بر تو مثل شیر و مکر و حیله میکند مثل روباه و هرگاه فرصت یابد بر تو حمله کند
روباه او ابن زبیر است هرگاه با او دست یابی او را پاره پاره کن و در این اثنا معویه
واصل شد و این در نیمه رجب در سال شصت از هجرت بود و نوشت یزید بسوی ولید بن عتبة بن ابی سفیان که عامل او بود در مدینه
از جانب معویه اینکه از حسین و این جماعت برای او بیعت بگیرد و مهلت ندهد و رخصت نه دهد و در این امر که تأخیر نمایند و هرگاه
امتناع نماید گردنش بزن و بسر او را بفرست پس ولید مروان را احضار نمود و در امر حسین با او مشورت کرد مروان گفت او
این امر را قبول نخواهد کرد و اگر من بجای تو بودم گردنش را میزدم ولید گفت کاش من نبودم چیزی که مرا ذکر نمودند و در آن پس
آدم فرستاد بر حسین در شب و دعوت نمود او را حسین دانست آنچه که ولید اراده کرده پس آنحضرت جمعی از جوانان خود را
طلبید و امر فرمود که بردارند سلاح و گفت بایشان که ولید مرا دعوت نموده در این وقت و من ایمن نیستم از اینکه تکلیف نماید بر من
امری که قبول نکنم و اعتمادی بر او نیست پس شما با من باشید زمانیکه داخل شدم بر او شما در باب بنشینید هرگاه صدای مرا
شنیدید که بلند شد داخل شوید تا اینکه او را منع نمایید از من پس آنحضرت تشریف برد بسوی ولید یافت در نزد او مروان
بن حکم را پس ولید خبر مرگ معویه را با او داد حسین فرمود انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن خواند بر او کتاب یزید و آنچه امر
کرده بود در آن از اخذ بیعت از حسین برای او حسین فرمود من گمان نمیکنم تراکه قناعت نمایی به بیعت من برای یزید در پنهان تا اینکه بیعت نمایم
او را در آشکارا تا خلق بشناسند او را ولید قبول کرد حسین فرمود صبح نما و ببین رأی خود را در این باب گفت مراجعت کن
بر اسم خدا تا اینکه با جماعت مردم بیایی مروان با او گفت بخدا قسم هرگاه حالا حسین از تو مفارقت نماید و بیعت ننماید قدرت
نخواهی یافت با او مثل این وقت ابدا تا اینکه جمع کثیری بیان شود و دو کشته شوند حبس کن این مرد را و مگذار از نزد تو خارج شود تا اینکه بیعت
نماید یا گردنش را بزنی پس در این وقت حسین برخاست و فرمود تو ای پسر زن کبود چشم مرا میکشی یا او دروغ گفتی بخدا قسم و گناهکار شدی
محمد بن ابی طالب گفته وقتیکه کتاب یزید بولید رسید که کشتن حسین را امر کرده بود خیلی دشوار شد این بر ولید بعد از آن گفت
بخدا قسم نه چنین ببیند خدا مرا اینکه کشته باشم پسر پیغمبر او را اگرچه یزید دنیا و مافیها را بمن عطا نماید در طلب وقت بعد از آن حضرت متوجه
بر ولید شد گفت ایها الامیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستیم و با ما فتح نموده است خدا و با ما ختم نموده و یزید مرد فاسق و شارب
خمر و کشنده نفس محترمه و اظهار کننده فسق است مثل من بیعت نمیکند با مثل او ولیکن صبح مینماییم ما و شما و ملاحظه میکنیم که کدام
یک از ما سزاوار خلافت و بیعت هستیم و در مناقب است پس مروان برخاست و شمشیر خود را کشید و گفت امر کن میر غضب را که بزند
گردنش را پیش از خروج او از خانه و خون او در گردن من پس فریاد و صدا بلند شد پس نوزده نفر مرد از اهل بیت آنحضرت هجوم
آوردند در حالتیکه خنجرهای خود را کشیده بودند پس حسین با آنها بیرون آمد و در ارشاد است مروان بن حکم بر ولید گفت نافرمانی
کردی بخدا قسم مثل این وقت از حسین بر تو ممکن نخواهد شد ابدا ولید گفت وای بر تو ای مروان تو اختیار کردی برای من
چیزی را که در او است هلاکت دین من بخدا قسم دوست ندارم اینکه برای من باشد آنچه آفتاب بر او طلوع کرده و از آن غروب نماید
از مال و ملک دنیا و حسین را بکشم سبحان الله آیا حسین را بکشم وقتیکه گفت بیعت نمیکنم بخدا قسم من معتقدم مردیکه مواخذه بخون حسین باشد میزان
او خفیف است در نزد خدا روز قیامت مروان بر ولید گفت اگر این رای تو باشد بتحقیق صواب کرده در آنچه کرده میگفت این را
و حال آنکه او ولید را تعریف و تمجید نمیکرد در رأیش و در آنچه کرده بود و در طلوع وقت صبح کرد حسین و بیرون آمد از منزل خود
بعد از آنکه خبرها را میشنید ملاقات کرد با او مروان و گفت یا ابا عبدالله من برای تو ناصح هستم حضرت
فرمود آن چه چیز است بگو تا بشنوم مروان گفت من ترا امر میکنم به بیعت یزید امیر المؤمنین که خیر است برای تو در دین و دنیای تو

پس حضرت حسین فرمود انا لله و انا الیه راجعون و السلام باد بر اسلام چون مبتلا شدن امت بحکومت مثل یزید و حال آنکه شنیدم از جد
خود پیغمبر خدا که میفرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است و حدیث در میان او و مروان بطول انجامید تا مروان مراجعت کرد
در حالتیکه غضبناک بود بعد روایت شده از محمد بن علی بن ابیطالب که او گفت وقتیکه امتناع نمود برادرم حسین از بیعت
کردن با یزید در مدینه داخل شدم بر او و یافتم او را خالی عرض کردم فدایت شوم یا ابا عبدالله خبر داد مرا برادرت ابو محمد
حسن از پدر خود بعد از آن سبقت گرفت اشک چشم و بلند شد فریاد من پس ضم کرد مرا بر خود و فرمود آیا خبر داد بر تو که مرا
خواهند کشت گفتم حاشا اگر کشته شدن تو یا ابن رسول الله گفت از تو سؤال میکنم بحق پدرت از کشتن من خبر داد ترا گفتم
بلی کاش رجوع نمائی و بیعت کنی گفت خبر داد مرا پدرم بدرستیکه پیغمبر خدا خبر داد او را بکشتن او و کشتن من و تربت من نزد تربت او است و چنین گمان میکنی که تو میدانی
آنچه من نمیدانم بخدا قسم تن در نمیدهم از خود ابدا و هر آینه ملاقات خواهد کرد فاطمه پدر خود را در حالتیکه شکایت کننده است از آنچه رسیده باولاد او
از امت پدرش و داخل نمیشود بهشت کسیکه او را اذیت نماید در خصوص اولادش و در امالی صدوق است وقتیکه رسید بحسین که یزید لعین
امر بکشتن آنحضرت کرده قصد نمود که از زمین حجاز خارج شود بزمین عراق وقتیکه شب شد رفت بمسجد نبی تا اینکه قبر پیغمبر را وداع نماید وقتیکه بقبر
رسید از قبر نوری بلند شد و مراجعت کرد بجای خود وقتیکه شب دویم داخل شد رفت بقبر تا وداع نماید ایستاد و نماز گذارد و در نماز
طول داد تا بخواب رفت و او در سجده بود که حضرت پیغمبر نزد او آمد در حالتیکه او در خواب بود پس حسین را گرفت بسینه خود و ضم فرمود
و میان دو چشم او را بوسید و گفت یا بنی گویا می بینم ترا که بخون خود آغشته در میان گروهی از این امت که امید دارند شفاعت
من و نیست مر ایشان را نصیبی در نزد خدا ای فرزند بدرستیکه تو نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد و آنها بسوی تو مشتاقند و ترا در بهشت
درجاتیست که نمیرسی بآنها مگر بشهادت پس حسین از خواب بیدار شد در حالتیکه گریان بود و آمد نزد اهل بیت خود و خبر داد ایشان را
بخواب خود و آنها را وداع کرد محمد بن ابیطالب الموسوی گفته پس رفت حضرت حسین از منزل خود در شب و متوجه شد بقبر جدش و عرض کرد
السلام علیک یا رسول الله من حسین پسر فاطمه ام پسر تو و پسر دختر تو و نواده تو که مرا در میان امت خود گذاشتی پس شاهد باش بر آنها ای
پیغمبر خدا که آنها مرا خوار نمودند و ضایع کردند و حفظ نکردند مرا و این شکایت من است بسوی تو تا ملاقات نمایم با تو بعد از آن بنماز برخاست
و مشغول در رکوع و سجود بود میگوید ولید آدم فرستاد بمنزل حسین تا ببیند از مدینه بیرون رفته یا نه پس نیافت او را در منزل خود و گفت
حمد خدا را که او را بیرون کرد و مرا بخون او مبتلا ننمود و مراجعت کرد حسین بمنزل خود در وقت صبح وقتیکه شب دویم شد خارج شد
بسوی قبر و چند رکعت نماز خواند وقتیکه از نماز فارغ شد عرض کرد اللهم هذا قبر نبیک محمد و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد
علمت اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر و انا اسئلک یا ذا الجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک رضی و لرسولک
رضی حاصل مضمون آنکه پروردگارا این قبر پیغمبر تو محمد است و من فرزند دختر پیغمبر توام و بتحقیق رو کرده بمن آنچه میدانی پروردگارا من دوست
میدارم معروف را و ناخوش دارم منکر را و مسئلت میکنم از تو ای صاحب جلال و اکرام بحق قبر و صاحب قبر اینکه بپسندی از برای من آنچه را
خشنودی تو و رسول تو در آن است میگوید پس از آن گریه نمود در نزد قبر تا بخواب رفت دید پیغمبر خدا آمد در میان جماعتی از ملائکه در طرف یمین
و یسار و پیش روی او تا اینکه حسین را بسینه خود ضم کرد و از میان دو چشم او بوسید و گفت حبیبی یا حسین گویا می بینم ترا بعد از زمان
قریب بخون خود آغشته و سرت را بریده اند در زمین کربلا جماعتی از امت من و تو با همه اینها تشنه لب هستی که سیراب نمیشوی و آنها
با این حالت شفاعت من امید دارند خدا شفاعت مرا بآنها نرساند حبیبی یا حسین بدرستیکه پدر و مادر و برادرت آمدند پیش من
و ایشان مشتاقند بسوی تو و ترا در بهشت درجاتیست نمیرسی بآنها مگر بشهادت میگوید پس حسین در خواب بجد خود نظر میکرد و میگفت
ای جد بزرگوار مرا حاجتی نیست در رجوع بدنیا مرا بسوی خود ببر و با خود بقبر داخل کن پیغمبر خدا با او گفت لابد است که بدنیا مراجعت نمائی
تا اینکه بشهادت برسی و بانچه خدا در شهادت برای تو مهیا کرده است از ثواب عظیم تو و پدر و مادر و برادر و عمو و عم پدرت محشور خواهید
شد در قیامت در زمره واحده تا اینکه داخل بهشت شوید میگوید پس حسین از خواب بیدار شد در حالتیکه مضطرب بود و خواب خود را
بر اهل بیت و اولاد عبدالمطلب خبر داد پس نبود در آن روز نه در مشرق و نه در مغرب روزیکه از جهت غم اشد باشد از اهل بیت و کسی نبود از
مرد و زن که گریه ایشان بسیار باشد از آنها میگوید حسین تدارک دید بجهت خروج از مدینه و در نصف شب بسوی قبر مادرش رفت و وداع
نمود او را بعد از آن رفت بسوی قبر برادرش او را هم وداع کرد بعد از آن مراجعت نمود بمنزلش در وقت صبح پس توجه نمود بسوی او
برادرش محمد بن حنفیه و گفت ای برادر تو محبوب ترین مردم هستی بمن و عزیزترین آنها نزد من و بجهة اینکه من نصیحت خود را برای کسی ذخیره نکرده ام

مگر برای تو دیگر سزاوار نیست از تو بر آن بجهت اینکه تو چاشنی آب منی و میوه دل منی و نور چشم منی و بزرگ اهل بیت من هستی و آنکسی که
طاعت او نیکو دانستن واجب است بجهت اینکه خدا ترا شرافت داده بمن و ترا از بزرگان اهل بهشت کرده است تا اینکه گفت برو بطرف مکه
بلکه هرگاه آنجا بجهت تو آرام شد توقف کن و اگر اطمینان نباشد بشهرهای یمن برو زیرا که اهل آنجا معین و یاور جد و پدر تو اند و ایشان
مهربان ترین مردم و رقیق ترین ایشانند از جهت قلب و ملک ایشان از سایر بلاد اوسع است و اگر آنجا هم اطمینان نشد در کوهها و کمرها
مسکن کن و منتقل شو از شهری بشهری تا اینکه امر مردم در جایی قرار گیرد و حکم نماید خدا میان تو و میان قوم کافرین حضرت حسین فرمود ای برادر
بخدا قسم اگر در دنیا پناه گاهی و مأوایی هم نباشد بیزید ابن معویه بیعت نخواهم کرد پس محمد کلام خود را قطع کرد و گریست و حضرت هم با او گریست
ساعتی بعد از آن گفت ای برادر خدا ترا جزای خیر دهد که مرا نصیحت کردی و بسوی حق ارشاد نمودی و من عزم نموده ام که بمکه بروم و بجهت این مهیا شده ام
برادران و پسران و بنی اعمام و شیعیان ایشان امر ایشان امر من و رای ایشان رای من است اما تو ای برادر باید در مدینه اقامه نمایی و برای من چشم باشی از ایشان
و چیزی از امور ایشان از من مخفی مداری بعد از آن دوات و کاغذی طلبید و این وصیت را نوشت از برای برادر خود محمد بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما اوصی به الحسین بن علی بن ابی طالب الی اخیه محمد المعروف بابن الحنفیة ان الحسین یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله
جاء بالحق من عند الحق وان الجنة والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور وانی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما
وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ارید ان آمر بالمعروف وانهی عن المنکر واسیر بسیرة جدی وابی علی بن ابی طالب فمن قبلنی بقبول
الحق فالله اولی بالحق ومن رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی وبین القوم بالحق وهو خیر الحاکمین وهذه وصیتی یا اخی الیک وما توفیقی الا بالله علیه توکلت
والیه انیب حاصل مضمون آنکه این وصیت حسین ابن علی ابن ابی طالب است ببرادر خود معروف بابن الحنفیه بدرستی که حسین شهادت میدهد که خدایی
نیست مگر او یگانه و شریکی نیست مر او را و محمد بنده و رسول اوست که مبعوث گشته و بهشت و آتش حقست و قیامت خواهد آمد شکی در او
نیست و بدرستی که خدای تعالی مردگان را مبعوث خواهد نمود و من بیرون نیامدم از روی فساد و تکبر و تفرج و نه از روی ظلم بلکه بیرون آمدم برای طلب اصلاح
در امت جدم و اراده امر بمعروف و نهی از منکر دارم و بسیرت جد و پدر خود علی ابن ابی طالب حرکت میکنم پس هرکس قبول کردن حق
از من نماید پس خداست اولی بحق و هرکس رد نماید بر من قبول کردن حق صبر میکنم تا خدا حکم کند میان من و قوم بحق و اوست بهترین حکم کنندگان
و اینست وصیت من ای برادر بسوی تو و نیست توفیق من مگر از خدا توکل کردم براو و بسوی وی انابه میکنم پس از آن نامه را پیچید و بمهر خود
مختوم نموده به برادر خود داد اما بعد فانه من لحق بی منکم استشهد ومن تخلف عنی لم یبلغ مبلغ الفتح حاصل معنی آنکه این نامه ایست از حسین ابن علی
بسوی بنی هاشم اما بعد هرکه از شماها بمن ملحق گشت کشته میشود و هرکس تخلف نمود بمرتبه فتح نمیرسد و در کامل الزیاره از [illegible] روایت کرده که چون
حسین علیه السلام خروج از مدینه را اراده نمود زنان بنی هاشم و عبدالمطلب اجتماع نمودند بجهت نوحه و گریه کردن تا اینکه حسین بمیان ایشان آمد و فرمود
قسم میدهم شما را بخدا از اظهار این امر که معصیت است بخدا و رسول زنان عبدالمطلب گفتند پس از برای کدام شخص نوحه و گریه را نگاه
داریم [illegible] بخدا قسم این روز نزد ما مثل آن روزیست که پیغمبر و علی و فاطمه و رقیه و زینب و ام کلثوم از دنیا رفتند قسم میدهیم ترا بخدا خدا ما را از جهت مرگ
تو فدا نماید ای حبیب نیکان از اهل قبور و بعضی عمه های او آمد گریه میکرد و میگفت شهادت میدهم ای حسین که شنیدم جن نوحه میکرد بر تو
و میگفتند وان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت حبیب رسول الله لم یک فاحشا ابانت مصیبتک الانوف وجلت
و میگفتند ایضا ابکی حسینا سید ولقتله شاب الشعر ولقتله زلزلتم ولقتله انکسف القمر واحمرت آفاق السماء من العشیة والسحر وتغیرت الشمس
ببلادهم واظلمت الکور ذاک ابن فاطمة المصاب به الخلایق والبشر اورثتنا ذلا به جدع الانوف مع الغرر حاصل مضمون آنکه بتحقیق کشته
شده کربلا از آل هاشم گردنهای قریش را ذلیل کرد حبیب رسول الله که بدکردار نبودی مصیبت تو [illegible] موجب ذلت بزرگان
و گریه میکنند بر حسین که سید قوم بود و در شهادت او موها سفید گشت و زلزله افتاد و ماه گرفته شد و اطراف آسمان قرمز گشت
در وقت صبح و شام و تغیر یافت آفتاب شهرها و آفاق ظلمت گرفت این پسر فاطمه که همه بشر و مخلوقات برای او مصیبت زده گشته
و باعث ذلت ما شده که شجاعان و بزرگان برای او ذلیل شدند و در بحار از بعضی کتب نقل کرده وقتیکه عزم نمود حسین بر خارج
شدن از مدینه ام سلمه آمد عرض کرد ای فرزند مرا بر رفتن خود بسوی عراق محزون مکن شنیدم از جدت که میفرمود کشته میشود پسرم حسین
در زمین عراق در جایی که او را کربلا مینامند بام سلمه فرمود ای مادر بخدا قسم میدانم اینرا و مرا لابد خواهند کشت
از این علاجی نیست و میشناسم آن روز را که مرا در آن روز میکشند و میشناسم آنکسی را که مرا خواهد کشت و آن بقعه را که در آنجا مدفون
خواهم شد و آنکسانی را که از اهل بیت و قرابت و شیعیان من کشته خواهند شد و هرگاه اراده نمایی نشان میدهم بتو [illegible]

وهرگاه

و خوابگاه خود را بعد از آن پشت سر نمود و بطرف کربلا و زمین پست شد حق تعالی ترا و با هم نسل خوابگاه خود و مدفن و جای لشکر و جای [illegible]
و شهید شدن خود را و در آنحال ام سلمه گریه شدیدی نمود و امر حسین را بخدا تسلیم نمود حضرت فرمود ای مادر خدا خواسته که مرا مقتول و [illegible]
ببیند و حرم و زنان مرا مطرود و متفرق و کودکان مرا کشته و مظلوم و اسیر ببیند در حالتیکه آنها طلب یاری نمایند و یاوری نیابند ام سلمه گفت [illegible]
و بعین آنها شود و دخیره دیگر ام سلمه گفت در نزد من تربتی است از خاک کربلا که جدت بمن داده و در میان شیشه گذاشته گفت هر گاه
خون آلوده گشت آن را چراغ نمودم بعد از آن تربت برداشت و او را در شیشه گذاشت با ام سلمه عطا نمود و فرمود بگذار او را نزد شیشه تربتیکه
خون نزد اینها خون شده بدان که مرا کشته اند و ابو مخنف روایت کرده از عقار که سکینه خاتون فرمود وقتیکه از مدینه خارج شدیم هیچ اهل بیتی
نبود از جهت غم از ما و نه از جهت خوف از ما اهل بیت شدید تر باشد و در ارشاد است که حضرت حسین بسوی مکه تشریف برد و [illegible]
آیه فخرج منها خائفا یترقب را میخواند و میفرمود رب نجنی من القوم الظالمین و طریق اعظم را از خود لازم نمود اهل بیت او گفتند
کاش از این طریق عدول نمائی چنانکه ابن زبیر کرد تا اینکه کسی بر تو نرسد گفت بخدا قسم از طریق اعظم جدا نمیشوم تا حکم نماید خدا آنچه
خواهد کرد و از شیخ مفید باسناد خود از حضرت صادق نقل کرده وقتیکه خارج شد حضرت حسین از مدینه ملاقات نمودند او را جماعتی بسیار
از ملائکه در حالتیکه در دستهای ایشان بود حربه ها و سوار بودند بر اسبهای برگزیده از اسبهای بهشت سلام دادند بر او و گفتند یا حجة الله بعد از
جد و پدر و برادرش بدرستیکه خدا امداد کرد جد ترا بما در جاهای بسیار و امداد میکند ترا بما گفت ایشان را وعده گاه من و شما گودال
و بقعه که در آن شهید خواهم شد و آن کربلا است زمانیکه آنجا وارد شدم بیائید نزد من گفتند یا حجة الله امر کن ما را بشنویم و اطاعت کنیم
آیا میترسی از دشمنی که بر تو ملاقات نماید بایستیم با تو گفت راهی نیست ایشان را بمن و ملاقات نمیکنند مرا بچیزی ناخوشی تا به بقعه خود برسم و آمد خدمت آنحضرت
افواج مسلمانان جن عرض کردند ای آقای ما شیعه و معین تو هستیم امر کن ما را بامر خود در آنچه میخواهی هر گاه امر نمائی ما را بکشتن جمیع دشمنان
و تو در مکان خود ایستاده باشی هر آینه کفایت میکنیم برای تو این را حضرت حسین جزای خیر بایشان داد و گفت آیا خوانده اید
کتاب خدا را که نازل شده بر جدم پیغمبر خدا اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة و خدا گفته لبرز الذین کتب علیهم
القتل الی مضاجعهم زمانیکه من در مکان خود باشم بچه چیز امتحان کرده میشود این خلق غافل از خدا برگشته و که انیس من باشد در قبر من میشود
در کربلا و بتحقیق اختیار کرده کربلا را در روزیکه زمین را پهن کرد و گردانیده زمین کربلا را پناهگاه برای شیعه ما باشد برای ایشان
امان در دنیا و آخرت و لیکن حاضر شوید در روز شنبه که عاشورا باشد و مرا در آخر آن روز میکشند و باقی نماند بعد از من مطلوبی از اهل و اولاد
و برادران من و سر مرا میبرند برای یزید لعنه الله طایفه جن عرض کردند بخدا قسم یا حبیب الله و پسر حبیب او هر گاه بامر تو اطاعت واجب
نبود میکشتیم دشمنان ترا پیش از آنکه بر تو برسند گفت بخدا قسم ما از شما قادر تریم بر آنها و لیکن تا هلاک شود آنکسیکه هلاک شد ببینه
بینه و زنده باشد آنکسیکه زنده ماند از روی بینه و در ارشاد است وقتیکه داخل شد حضرت حسین بمکه بود در شب جمعه سه روز
از شهر شعبان گذشته در حالتیکه تلاوت میفرمود این آیه شریفه را و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و اهل مکه نزد
او تردد مینمودند و از معتمرین و اهل اطراف اسلام نزد او میآمدند و ابن زبیر در یکجانب کعبه ایستاده نماز میکرد و طواف مینمود و میآمد
نزد حضرت حسین با کسانیکه خدمت او میآمدند گاهی خدمت او دو روز پی در پی میآمد و گاهی در میان هر دو روز و ثقیل ترین خلق
بود بابن زبیر زیرا فهمیده بود که اهل مکه او را بیعت نخواهند کرد مادامیکه حسین در آنجاست و حسین سزاوار تر است باطاعت از او
در میان خلق و بزرگتر است **تذییلات** تذییل اول در شرح بعضی از احوالات بدانکه ظالم ترین بنی امیه بعد از یزید لعنه الله
و شدید ترین آنها در کفر و نفاق و دشمن ترین آنها بر خدا و پیغمبر و اولاد طاهرین او مروان بن حکم است مرتبه او در کفر و طغیان
مساوی مرتبه یزید است و این کافر زندیق و منافق مرتبه از کسانی است که پیغمبر خدا باو لعنت کرده و جاری شده این لعن در اولاد
او و بجهة این بود در نسل و ذریه او کسیکه بخدا و پیغمبر و اولاد طاهرین او ایمان بیاورد با عمر ابن عبد العزیز ابن مروان در خصوص
او اخباریکه از ائمه طاهرین روایت شده مختلف است در بعضی آنها وارد است که گریه میکند بر او اهل زمین و لعنت میکنند
باو اهل آسمانها و در بعضی از آنها است که سبب نشده این مرد را زیرا که او محشور میشود روز قیامت امت واحده و آنچه
دیده میشود از مقاله جمعی از علما و عظام و از جمله آنها است سید اجل صاحب مناقب کثیره سید رضی رضی الله عنه در قصیده
در انشاء خود بدرستیکه او از سادات بنی امیه گشت در روز قیامت و این بجهة آنست که از او صادر شده از امور عظیمه در رفع ظلم
و جور از آل رسول و او اول کسی است که رد کرد فدک را به ذریه صدیقه طاهره فاطمه زهرا و او دوست داشت آل رسول را

و بتحقیق ذکر نموده ابن اثیر در تاریخ خود سبب وجه محبت بودن او آل رسول را از آنجا که گفته در سنه نود و نه بنی امیه لعنهم الله امیر المؤمنین را
سب میکردند تا اینکه خلافت بعمر ابن عبد العزیز رسید ترک نمود این سب کردن را و بعاملان نوشت که در اطراف بودند نوشت سب را
ترک نمایند و سبب دوست داشتن او علی را این بود که گفت در مدینه علم تحصیل میکردم و همیشه ملازم عبد الله ابن عتبه بودم پس رسید باو از من
چیزی در باب آنچه با و در مجلسیکه نماز میخواند نشسته منتظر شدم تا از نماز فارغ شد بمن التفات نمود و گفت چه زمان دانستی که خدا غضب نموده
بر اهل بدر بعد از آنکه از ایشان راضی شد گفتم نشنیده ام این را گفت پس چه خبر است از تو بمن میرسد در خصوص علی گفتم عذر میخواهم از خدا و بسوی خدا
و بر تو ترک کردم آنچه را که مینمودم و لکن پدرم زمانیکه خطبه میخواند و میرسید بعلی بلجاجت میکرد گفتم ای پدر میگذری در خطبه تا زمانیکه میرسی
بذکر علی از لکنت تا هی در حق او میدانم گفت بآن متوجه شدی گفتم بلی گفت ای پسر من کسانیکه در اطراف ما میباشند هرگاه بدانند آنچه را
که ما میدانیم از فضایل او هر آینه از ما متفرق میشوند میروند نزد اولاد او و وقتیکه خلافت باو رسید بدنیا میل نکرد و ترک این امر سهل نمود و بجهت دنیا
و لازم کرد ترک آنرا و نقش خود اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِیتَاءِ ذِی الْقُرْبٰی پس این آن چیزیست که ذکر کرده او را ابن اثیر و الحاکم
مرثیه گفته او را سید رضی ره در قصیده که قافیه اینست یَا ابْنَ عَبْدِ الْعَزِیزِ لَوْ بَکَتِ الْعَیْنُ فَتًی مِنْ اُمَیَّةٍ لَبَکَیْتُکْ اَنْتَ نَزَّهْتَنَا عَنِ السَّبِّ وَالْقَذْفِ
فَلَوْ اَمْکَنَ الْجَزَاءُ لَجَزَیْتُکْ غَیْرَ اَنِّی اَقُولُ اِنَّکَ قَدْ طِبْتَ وَاِنْ لَمْ یَطِبْ وَلَمْ یَزْکُ بَیْتُکْ دَیْرَ سِمْعَانَ لَا اَغَبَّکَ غَادٍ خَیْرُ مَیْتٍ مِنْ آلِ
مَرْوَانَ مَیْتُکْ یعنی ای پسر عبد العزیز هرگاه گریه کند چشم بر جوانی از قبیله امیه هر آینه گریه میکردم بر تو منزه کردی ما را از فحش
و سب هرگاه میبود ممکن جزا دادن هر آینه جزا میدادم ترا الا اینکه میگویم پاکیزه شدی هرگاه پاکیزه نبودی خانه تو دیر کرکها بودی دیر
نیکه دیر تو مردمان و میت تو افضل مرده کانست از آل مروان بعد مرگ از عجب ترین آنچه که او حکم کرده و باو افترا نموده
و با وجود عدل و انصاف کرده آنست که واقع گشته در واقعه ذکر کرده او را ابن ابی الحدید و حاصل آن اینست که او را
عاملی بود میمون ابن مهران نوشت بعمر ابن عبد العزیز که این زن دو مرد است یکی از آن مردها این زن را تزویج کرده و آن دیگری پدر
آن زنست زعم و اعتقاد کرده است که زوج دخترش قسم یاد کرده بطلاق او اینکه علی ابن ابیطالب خیر و اولی و افضل این امت است
نسبت برسول خدا و اعتقاد نموده که دخترش مطلقه شده از زوجش زیرا که جایز نمیشود در دین او اینکه زوج او را ابدا ما دی قبول نخواهد
نماید و میداند که دخترش بر زوجش حرام است مثل مادرش و شوهرش میگوید پدر زن دروغ گفته و گنهکار شده نیکوست قسم من
و صدقست قول من و آن زن عیال منست برغم انف و بغیظ قلب تو پس پیش من آمده مخاصمه نمودند سوال نمودم از مرد از قسم او گفت
بلی قسم یاد کرده ام بطلاق او اینکه علی ابن ابیطالب خیر و افضل این امتست برسول خدا میشناسد او را هر کسیکه شناخته است و انکار میکند کسیکه
او را انکار کرده است پس غضب نماید هر کسیکه غضب نماید و راضی باشد هر کسیکه راضی باشد و مردمان این را شنیدند و اجتماع نمودند و قلبهای
ایشان مختلف است و بتحقیق دانستم ای امیر المؤمنین اختلاف مردم را در خواهشهای ایشان و سرعت نمودن ایشان را بر آنچه
در او فتنه است از اینجهت توقف نمودم در حکم کردن تا تو حکم نمائی بآنچه خدا ترا آموخته و آن دو مرد بآن زن او کشیدند پدرش قسم
یاد کرد که او را در نزد شوهرش نگذارد و شوهرش قسم یاد کرد که از او مفارقت ننماید اگرچه گردنش را بزنند مگر اینکه حکم کند باو
حاکمی که بر مخالفت او قادر نبوده باشد پس ایشان را بخدمت تو فرستادم ای امیر المؤمنین خدا توفیق ترا خوب کرداند و ارشاد نماید
ترا بسوی حق و در اسفل کتاب این ابیات را نوشت اِذَا مَا الْمُشْکِلَاتُ وَرَدْنَ یَوْمًا فَحَارَتْ فِی تَأَمُّلِهَا الْعُیُونُ وَضَاقَ الْقَوْمُ عَنْ
نَبَاءٍ فَاَنْتَ لَهَا اَبَا حَفْصٍ اَمِینٌ لِاَنَّکَ قَدْ حَوَیْتَ الْعِلْمَ طُرًّا وَاَحْکَمَکَ التَّجَارِبُ وَالشُّؤُونُ وَخَلَّفَکَ الْاِلٰهُ عَلَی الْبَرَایَا فَحَظُّکَ فِیهِمُ الْحَظُّ
الثَّمِینُ یعنی زمانیکه مشکلها وارد شوند روزی و تنگ شد در تأمل آنها چشمها و تنگ شد قوم از جهت قدرت در بنای آن
پس تو بآن مشکلها امینی ای ابا حفص زیرا که تو جمع نموده علم را تماما و محکم کرده است ترا تجربه ها و علمها و خلیفه کرده است خدا
ترا بر خلایق پس حظ و نصیب تو در میان ایشان حظ محکم است پس جمع کرد عمر ابن عبد العزیز بنی هاشم و بنی امیه را و قبیله قریش را
بعد از آن گفت بپدر زن چه میگوئی یا شیخ گفت ای امیر المؤمنین این مرد دختر من عیال او است و با حسن تدارک و جهاز او را بخانه او
فرستادم بجهت اینکه خیر او را آورد و صلاح کار او را امید داشتم قسم یاد کرد بطلاق آن در حالتیکه در نزد او است بعد از آن
اراده کرده است که در نزد او باشد پس عمر گفت یا شیخ شاید عیال خود را طلاق نداده است بگو چگونه قسم یاد نماید پس شیخ گفت
سبحان الله آن چیزیکه باو قسم یاد کرده هر آینه واضح تر است از جهت کذب و آشکارتر است از جهت شکستن قسم از اینکه غلیان نماید
در قلب و سینه من از آن تنگی با وجود کبر سن و علم من زیرا او زعم کرده است که علی ابن ابیطالب خیر این امت است و اگر چنین

نباشد زنش مطلقه بطلاق ثلث باشد پس ابو جعفر گفت چه میگوئی در چنین قسم یاد کرده گفت یا امیر برای چه گفت ما میگوئیم نزدیک شد که
مجلس خود را مضطرب بیند و نگاهی بسوی او نظر نمود و ... که این مسئله ساکت بودند و کسی حکم نمیکردند و عمر بن عبد العزیز نظر میکرد و پس
عمر سر خود را پائین انداخته بزمین ربیعه بسوی خود نظر میکرد و مردمان ساکت و نظر میکردند که چه جواب گفت پس سر خود را بلند کرد و گفت
لکم خیر قسم اصابوا الحق و لم یسمعوا السداد و لم یدرکوا الامام اذا اقتدوا خلاف الحق و اجتنبوا الرشاد یعنی بدرستیکه صاحب حکومت شد غیر قوم
پرستندگی که والتماس نمایند راستی را و ضایع میکند مردم را بدینکه اقتدا و تجاوز نمودند برخلاف حق و اجتناب نمودند از طریق رشاد
بعد از آن گفت رفیقم چه میگوئید در قسم امیر پس نطق نکرد و چیزی نگفت سبحان الله گویند مردی از بنی امیه استیاد گفت این حکمیت در خصوص
فرج امیر است ندانیم که حکم دادن و تو عالم تری رفیقم و زید و عمر دخترشان این جا ستی پس عمر گفت با و چه چیز است در نزد تو ای بسی ما دام یکه حق را
باطل و باطل را حق نماید جایز است گفتن او در مجلس من گفت من چیزی نمیدانم پس عمر رو نمود بمردی از بنی هاشم از اولاد عقیل بن ابی طالب و با و
گفت چه میگوئی ای عقیلی در قسم امیر و عقیلی وقت را غنیمت شمرد گفت ای امیر المؤمنین هرگاه بقول من حکم نمائی و حکم مرا جایز دانی میگویم
واگر چنین نباشد سکوت برای من اولیست و بادب نزدیکتر است پس عمر با و گفت بر حکم تو دم و حکم ترا جاری ساختم اشنیک بنی امیه
این را شنیدند گفتند انصاف نکردی بما زیرا که حکم را بسوی غیر ما حواله کردی و حال آنکه ما از پاره گوشت و پوست توئیم و اولای مردم بتو عمر گفت
ساکت باشید از جهت عجز و قصور شما اظهار نمودم اول بر شما پس جواب ندادند را و گفتند غلط نکردی با آنچه که بعقیلی عطا نمودی و حکم
نمودی کار را آنچه او را حکم کردی عمر گفت هرگاه بصواب نیاید و خطا نماید و جایز باشد و بصیر شود و کور باشید شما کی بمرجه چیز است خوش
شوید آیا میدانید چه چیز است مثل شما گفتند نه گفت عقیلی میداند بعد از آن گفت بعقیلی چه میگوئید گفت ای امیر المؤمنین مثل ایشان چنانست که شاعر
در حق قومی گفته دعیتم الی امر فلما عجزتم تناوله من لا یداخله عجز فلما رأیتم ذاک ابدت نفوسکم ندامی و هل یغنی من القدر الحذر یعنی شما را خواندند بسوی امری
وقتیکه عاجز شدید اخذ نمود آن را کسیکه عجز با و راه ندارد و وقتیکه دیدید این را اظهار نمود نفسهای شما پشیمانی را آیا نفع میدهد حذر و تحرز از قدر
عمر گفت احسنت یا عقیلی و صواب کردی بگو جواب مسئله خود را گفت ای امیر المؤمنین نیکو درست شده قسم او و مطلقه نشده
زنش گفت از کجا دانستی این را گفت شما را قسم میدهم بخدا ای امیر المؤمنین آیا میدانید که رسول خدا بفاطمه گفت در وقتیکه رسول خدا در
فاطمه بود و عیادت میکرد او را ای دختر من درد تو چه چیز است گفت تب لرز یا ابتاه و حضرت امیر برای بعضی حوائج بیرون رفته بود
رسول خدا بفاطمه گفت دلت چیزی میخواهد گفت میدانم انگور میخواهم و میدانم که وجود ندارد پیغمبر فرمود بدرستی خدا قادر است اینکه انگور را
عطا کند بعد از آن گفت خدایا با انگور برسان از فاضلترین امت ما پس علی از در وارد و با او بود زنبیلی که طرف ردا خود را بآن
انداخته بود پیغمبر فرمود این چه چیز است یا علی گفت انگور است بجا آوردم که تحصیل کرده ام پیغمبر فرمود الله اکبر الله اکبر خدایا چنانچه شاد
کردی مرا به اینکه علی را آوردی شاد کن بعلی پس بگردان در آن شفا برای دختر من بعد از آن پیغمبر فرمود بخور یا فاطمه بسم الله پس میل کرد و فاطمه
و کشد حتی از مرض شفا یافت پس عمر ابن عبد العزیز گفت راست گفتی و خوب بیان کردی ای عقیلی شاهد باش برینکه من شنیدم
این حدیث را و حفظ کردم او را ای مرد بگیر دست زن خود را هرگاه پدرش بتو متعرض شود استخوانهای روی او را بشکن بعد از آن
عمر گفت بخدا قسم بنی عبد مناف جاهل نیستم آنچه را که میدانند اشخاصیکه غیر از بنی اند و نیست در ایشان کوری در دین خود چنانکه شاعر
گفته تقسیمت الدنیا بجالا نحیا فلم یدرکوا خیرا بل استقبحوا الشرا وعمیهم حب الغنی واصمهم فلم یدرکوا الا الخسارة والوزرا یعنی ...
بدام خود مردمان را و ایشان را بهره رسیده و بلکه بشرط لائق نیافته اند و محبت دولت و ثروت ایشان را از دیدن و شنیدن حق کور و کر
کرده و درک نکرده اند مگر خسارت و وزر را در این حال گویا شنیده که بنی هاشم بنی امیه زدند همان مرد دست عیال خود گرفته بیرون رفت
و عمر ابن عبد العزیز بمیمون ابن مهران نوشت اما بعد بدرستی فهمیدم نامه ترا و دو مرد با یک زن وارد شدند و بخدا قسم مرد را صادق
کرده و در وضع قسم گوید بعد از نکاح خود دارد را بامر گذشته یقین کن و عمل بطلاق مبین نوشته تا والسلام و بالجمله حکایت نیافته از آن حکم
یعنی از اشخاصیکه انتسابشان بسوی معروف است مگر بن عبد العزیز و اغیر آن حکم از سایر بنی امیه حکایت ننموده از ایشان جماعتیست
و از آنها خالد ابن سعید ابن العاص از ابان ابن تغلب است که بخدمت حضرت صادق عرض کرد فدای تو گردم آیا کسی هست از اصحاب
رسول خدا که فضل و جلوس ابوبکر را در مجلس رسول خدا انکار نماید فرمود بلی کسیکه بر ابوبکر انکار نمود دوازده نفر از
مهاجرین و از آنها خالد ابن سعید ابن العاص که مومن بنی امیه بود و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و ابن اسود و ... کندی و عمار

بالم

ما یسوا بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن تیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و خزیمة ابن ثابت ذو الشهادتین و ابی ابن کعب
و ابو ایوب انصاری تا آخر حدیث و از جمله آنها محمد ابن ابی حذیفة ابن عتبة ابن ربیعة ابن عبد شمس و او از خواص امیر المؤمنین و از شیعیان
مخصوص و یکی از ائمه محمد است و مقالات او با معویه از قضایای مشهوره است و بعد از شهادت امیر المؤمنین در حبس معویه بود در دمشق
از غلامان عثمان ابن عفان او را بقتل رسانید در حبس دمشق با مر معویه و از آنهاست معویة ابن یزید که نفس خود را از خلافت خلع نمود و همچنین دوست
آل رسول بود و حکایات او در کتب ما مشهور است و غیر اینها پس هرگاه بگوئی مقتضی کلمه اللهم العن بنی امیة قاطبة اینست که هیچیک از
بنی امیه نجات نخواهند یافت این چگونه میشود و با آنچه ذکر کردی که اشاره شود و بروی میگویم بدرستیکه نجات نیافتن کسیکه قائل بوده باشد بولایت
اهل بیت عصمت از آنچیزهاست که منافی قواعد حقه است و همچنین منافیست با عمومات که از ائمه وارد شده در شأن این اشخاص که شیعه
شوند بسوی ایشان پس لابد هستیم در این هنگام از تاویل فقره اللهم العن بنی امیة قاطبة و همچنین آنچه را که معنای او را و تاویل او بر دو
وجه ممکنست اول اینست که مراد از بنی امیه در این فقره آنها باشند که قائل بولایت آل محمد نیستند و شایسته دشمنی ایشان و هلاک نشستگان
از بزرگان قدما از بنی امیه را میشوند و این در حقیقت از قبیل تعلیق است یعنی آنکسیکه بولایت قائلست و داخل نباشد بآل مروان خود نیست
از بنی امیه و تایید میکند او را آنچه در بعضی اخبار است که مردی از بنی امیه از خواص اصحاب حضرت صادق بود روزی غمگین و گریان
خدمت آنحضرت آمد عرض کرد بدرستیکه من از ایشانم زیرا که از بنی امیه هستم حضرت صادق فرمود حاشا حاشا یعنی ساکت باش تو از ما اهل
بیت هستی بنحو آنکه قول خدا است در حکایت گفته ابراهیم خود فمن تبعنی فانه منی هر کس تابع شود از ما است [illegible]
در بعضی اخبار وارد شده که ولد الزنا پاک نمیشود مگر بعد از هفت بطن پس چگونه جمع میشود این با قائل شدن بانکه عمر ابن عبد العزیز
یا معویة بن یزید مثلا که قائل بولایت بوده اند از جمله ناجین اند بدرستیکه شک نیست در اینکه مروان ابن حکم و همچنین یزید ابن معویه و معویة ابن
ابی سفیان از اولاد زنا بوده اند بانکه محقق شده در میان مروان و عمر ابن عبد العزیز و همچنین در میان معویه ابن یزید و پدرش هفت
بطن نیست و کلام کن در این غیر اینها از جمیع از بنی امیه که ناجی و قائل بولایت بوده اند میگویم بدرستیکه اگر بر فرض ثبوت او از دو
حالی نیست یا اینکه مراد از آن اینست که ولد الزنا پاک نمیشود از حیثیت که قائل بولایت میشد مگر بعد از هفت بطن پس این چنانچه هیچ منافی با حسن
و عیان نیست و ثابت آنچه از ائمه معصومین وارد شده در شأن خالد ابن سعید ابن العاص و محمد ابن ابی حذیفه و امثال اینها
یا اینکه مراد از طهارت کامله و حاله نجابت باشد پس این چنانچه هیچ منافات ندارد با آنچه تقریر یافت میگوئیم پس کسیکه
کلام تمام را در این مقام باید رجوع نماید در مطالعات آنها از سایر تصنیفات ما وجه دوم اینست که عموم اللهم العن بنی امیة قاطبة
مخصوص است بادله کثیره از عقل و نقل [illegible] بعد مخفی نماند که آنچه معویه ذکر کرده در نصیحت خود در پسرش
امام حسین [illegible] حفظ او را از رسول خدا و او را گوشت پیغمبر و خون اوست اگر چه [illegible] و نشناس حق او را از [illegible]
و پدر او بی صدمه برسانی یا از تو بدی به پیند از جمله آنچیزهاست که صادر شده از او از روی نفاق و شیطنت زیرا که این
ملعون عالم بود باینکه پسرش [illegible] رسول خدا را خواهد کشت بعد از بعد و یا برادرش [illegible] که این ملعون یعنی معویة ابن ابی سفیان
مثل پدرش بود از اصحاب صحیفه ملعونه که در زمان حجة الوداع در مکه مدفون شد و بود از اصحاب سقیفه و از آنهاست
که وصیت نمود با فرعون این امت [illegible] باهلاک آل رسول و خراب نمود [illegible] نبوت و عصمت و خلافت فرعون این امت و رفیق او
اگر چه بنا نمودند اساس ظلم و جور را بر آل رسول الا آنکه معویه علاوه نمود ظلم خود را از ظلم آنها و طغیان خود را از طغیان آنها
از بعض جهات زیرا که امر نمود عاملها و دوستان خود را بسب آل رسول در منابر و مجالس و کشتن دوستان ایشان
و حلال دانستن خونها و فروج و اموال و کشتن اطفال و ذریه ایشان را و تحقیق بقتل رسانید دوستان و یاران او عمرو بن حمق را
و بلند کرد سر او را بر نیزه و عمرو رحمة الله از خواریون امیر المؤمنین بود بدرستیکه معویه [illegible] این امور شنیعه
و غیر اینها مذکور نیست [illegible] هلاک آل رسول در دست بنی امیه و یاران ایشان باعث این شده بود و در کربلا بدست سید الشهداء
روحی له الفداء را از شخصیکه از پیغمبر و امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام شنیده بود پس مراد معویه از نصیحت کردن پسر زندیق
خود جلب قلوب مسلمین [illegible] ایشان بود بسوی خود و حکمت گفته شود که معویه ملاحظه کرده در این نصیحت که مصلحت پسرش
و این بجهت دانستن او است باینکه پسرش هرگاه با وجود سید الشهداء متعرض شود عمرش قطع و سلطنتش زود زایل شود بلکه من
میگویم نظر دقیق حکم مینماید باینکه در نصیحت مذکوره او اشارتست بر تحریص کردن او پسرش را بر قتل سید الشهداء و این مثل

دشمنی با حرم رسول آمده زیرا که این زندیق نبوت را معتقد قایل نبود باهتمام آن کینه ها از جهت واقعهٔ بدر و حنین دوم بحبهٔ بی غیرتی
بعد فتح مکه میگوید بعنوان دلیلا بر حقیقت این ابی سفیان اگرچه از جمیع از بنی امیه نزم تر بود از حیثیت طبیعت و صادر شد از او کلمانیکه دلالت
میکرد بر پناه بردن او بسوی خدا از قتل سید الشهدا و دلالت میکرد بر توبیخات او مروان را الا آنکه او هم از ثمرات شجرهٔ ملعونه است در قرآن
واز اهل کین جاودانین در عذاب جهنم بود و میآید بیان این در بعض مجالس که واقع است بعد از مجلس شهادت اگر تأمل نمائی در بعض
روایات این مجلس متابعه آنچه دلالت میکند بر بودن او از مشفقین اهل کین چگونه چنین نباشد بدرستی که کسیکه اذیت نماید اهل بیت عصمت را
اگرچه بقصد سوزنی باشد پس او از سوء خاتمت از منکرین کافرین و او اذیت نمود اهل بیت عصمت را آیا نمی بینی قول سید الشهدا برادر را
وانصارش تولیت آمین عن ان یکلفنی فیه امرا لا اجیبه الیه و هو غیر آمرت ملعون هرگاه گوید چیست معنی قول امام که بتحقیق شنیدم از جدم
رسول الله که میفرمود خلافت حرام است بر آل ابی سفیان الی الحدیث از ظاهر کلام امام استشمام میشود که خلافت کامل و اختیار مردم است پس اختیار کی می بینی
خلاف حق و دلالت میکنم مقصود از کلام امام و رسول خدا حصر حرمت خلافت در آل ابی سفیان نیست شاید که چنانکه خلافت بر غیر امام
است همچنین حرام است بر فرعون این امت و دو مقصود امام نیست که خلافت میشود که بنص خدا و رسولش یا بجعل و اختیار مردم و کسیکه خلافت
حق امامت است از آل محمد و حاصل مقصود این نیست که امام از جدش شنید احوال کسیکه ظلم نماید آل رسول را و غصب کند حق ایشان را
و اکتفا نمود در توجه مروان بذکر حرمت خلافت بر آل ابی سفیان و این حرمت کنایه است از اینکه مرتکبین خلافت از آل ابی سفیان و از
سابقین ایشان و از لاحقین از منافقین که در آتش مخلدند **تذییل دوم** در اشاره ببعضی دیگر از امور است بدانکه عمران امیر المؤمنین
در کربلا بشهادت رسید و در روایتی هم که ندا و گذشت کاشفست از این و با جمله از او روایت از پدرش امیر المؤمنین و برادرش امام
حسن و امام حسین و کسیکه کتب رجال را تتبع نماید می یابد که جمیع از اولاد و ذریه او از خیار رواة و اصحاب ائمه اند بعد از آن مخفی نماند بر تو
که قول امام و انا اسئلک بذی الجلال و الاکرام بحق الطاهر و من فیه لذا دلالت میکند بر اینکه ابدان حجج طاهرین از محمد و آله الطاهرین
یعنی اجساد طیبه و تربیه ایشان باقیست در قبور شریفه تا روز یکه خدا ایشان را محشور نماید در روز قیامت و تحقیق این مطلب در بعضی مجالس
مجالس آتیه خواهد آمد بعد آنچه در امالی صدوق است بن قولویه قال و صل الحسین الی القبر سطع نور من القبر فعاد الی موضعه اشاره مینماید بر
بعض امور دقیقه و اسرار لطیفه یعنی وقتیکه رسید حبیب حبیب الله و ریحانه رسول الله بعد از فقد جد و پدر و برادرش بر قبر جدش مرتفع شد
برا و نوری از جسد رسول الله از جهت شوق وصل حسین پس این چنانکه محقق میشود بحضور روح و نفس کلیه از رسول خدا نزد بدن کاشف شریف
در قبر شریف در وقت آمدن حسین بسوی او همچنین محقق میشود به دون حضور روح رسول الله نزد بدن شریفش این بجهت اینست که جسد شریف
از رسول خدا و همچنین اجساد شریفه از آل معصومین او بلکه هر جزو و عضوی از آن اجساد اعلی و اکمل و اشهر فرشته اند حدیده از ارواح
ملکوتیین و اهل ملاء اعلی مثل اسرافیل و میکائیل و جبرئیل و نظایر آنها در بعض تمثیلات مجالس آتیه آنچه بیان مینماید آن را و کشف میکند از آن
بعد از آن مراد از عود کردن نور بموضع خود اینست که خاموش میشود این نور چنانچه خاموش میشود نورهای منفصله از سوی چراغ و آتش بلکه آنجا
بعینه این نور خاموش میشود مثل خاموش شدن نورهای جسمانی بلکه عود کرد بموضعیکه از آن طلوع کرده بود یعنی بدن شریف رسول خدا عود کرد
و در این هم اشاره است بسر لطیف و آن اینست که آنچه از اجساد شریفه از محمد و آل او منفصل میشود چون فرع اصل ذات و خلقت است
از طینت مقدسه علیا و خمیره رحمت و عصمت و نور کبریا الهی بود محال شد اینکه مستحیل گردد بچیزیکه نقص است من حیث اند بعد از
جدا شدن قبل از انفصال و اقامه وجوه و ادله بر این مطلب طلب کرده میشود از بعض مباحث از بعض تصنیفات ما که در علوم عقلیه است بعد مخفی نماند
بر تو بدرستیکه قول رسول الله یا بقیطه والمنام یا حسین ان لک فی الجنان درجات لن تنالها الا بالشهاده اشاره مینماید بسر لطیف و آن
مثل اثبات اختیار و نفی جبر و مثل اثبات اینکه مقدورات و مفوضات الهی غیر متناهیست زیرا که محمد و اهل بیت معصومین او
اگرچه برای ایشان مقام محمود است ولی با همه این درجات ایشان بشهادت زیاد میشود پس هرگاه بگوئی آیا ممکن میشود راه یافتن از این بمعنی صلوات
و آن اینست که زیاد میشود درجات ایشان ایضا بصلوات فرستادن دوستان بر ایشان میگوئیم بدرستیکه این از آنچیزهاست که رأیها
در آن مختلف است و بتحقیق متعرض شده جمعی از محققین برای تحقیق حال در آن و آنچه من اختیار کرده ام او را در این مسئله اینست که زیاد میشود
درجات ایشان بصلوات فرستادن دوستان بر ایشان یعنی زمانیکه درجات محققین بسبب صلوات فرستادن بر ایشان و گریه کردن
در مصیبت ایشان زاید شد فتح و سعه در حال میشود بر ایشان و این هم در فتح را مسمی مینمائیم بزیادت درجات در شأن ایشان بر اینکه
حاصل میشود برای ایشان مثوبات و درجاتیکه قبل از صلوات نبود و برای این مسئله عرفیه شواهد عقلیه و نقلیه واضح است

ولیکن در این مقام سؤالی هست هرگاه بگوئیم آنچه امامیه باو قایلند از ثبات اختیار و نفی جبر منافی آنچه هست که در بعضی روایات معتبره
دیده میشود نیست مثل آنچه در اینجا وارد شده که آن برای عقوبات و تقریب بیان منافات محل تحقیق نیست بر مرد هوشیار پس کلام را قدری درست آن برای عقوبت
لا آخره افاده میکند زاید از آنچه را بر آنکه خدا خواسته که مرا مقتول ببیند و تحقیق افاده با این کثیره نموده ام در کتب عقلیه خود بر آنکه علم خدا
که عین ذات اوست علت نیست بر افعال بندگان هرگاه بگوئی چیست معنی فرمایش حضرت در کتابت خود بر بنی هاشم که من تخلف عنی لم یبلغ الفتح
گویم او از آن کلام ترد طلوع بنی هاشم است که از نصرت کردن بر پسر رسول خدا تخلف نمودند نقل ایشان این بود که هرگاه یاری نکنند بعد از شهادت
سید الشهدا هر آینه میسر و فتح میرسند بسبب ظهور دولت بنی عباس پس می آید برای جنس خود عزت و سلطنت را و اندر برای بنی امیه
خواری و ذلت را و انتقام میکشند از بنی امیه انتقام شدید پس این نقل شان شنیده شد آنچه بایشان رسیده بود از قول رسول خدا و ائمه
المعصومین از آنکه زایل میشود بعد از مدتی دولت بنی امیه و ظاهر میشود دولت و سلطنت برای بنی هاشم پس چنانچه نمود امام حقیقت حال
و فرمود این طایفه و امثال ایشان از بنی هاشم درک نمیکنند زمان فتح را و ظهور دولت بنی هاشم را و در روز قیامت از اهل حسرت
و ندامت میشوند بسبب و امانی که ایشان از نصرت پسر رسول خدا و تحقیق مستفاد میشود از بعضی اخبار مرویه از صادق که این تقریر صحیح است
در شأن کسانیکه تخلف نمودند از بنی هاشم از نصرت پسر رسول خدا چنانچه که این خبر افاده مینماید زیاده بر آنچه ما که بسوی آن اشاره نمودیم زیرا
که از صادق سؤال کردند از آنها که تخلف نمودند از بنی هاشم فرمود شما در خصوص من بعد از من چیزی سؤال نکنید ابدا پس ذکر نمود
کتابت سید الشهدا را که بر بنی هاشم نوشته بود پس این خبر چنانکه می بینی افاده میکند که مراد از لم یبلغ الفتح رستگاری و نجات است و ممکن میشود در حالی
اینکه فتح صحیف فتح بوده باشد پس این متخلفین از نصرت از محمد ابن حنفیه و عبد الله ابن جعفر و عبد الله ابن عباس اگر چه از چنین
و این از آنکه محفوظ شود درجات یاری کنندگان و شهیدان پیش روی پسر رسول خدا حسرت و ندامت متخلفین از یاری پسر رسول خدا در روز
قیامت شدیدتر از عذاب دردناک میشود از جهت تمیز و بعبارت اخری ایشان غبطه میکنند درجات شهدا را و تمنی میرسند بان درجات
پس تعبیر میکنند در نفسهای ایشان مثل تعبیر عدم رستگاری و نجات **تذییل جمیل** در اشاره به بعضی دیگر از امور است بدانکه بتحقیق که گذشت در خبر
روایات متعدده اینکه وقتیکه قصد نمود بخارج شدن از مدینه بعضی از آیات آنحضرت آمده گریه میکرد و دعوت شام مثل این حسین شنیدم
از طایفه جن که نوحه برای تو میخواندند میگفتند و امثال آن که شنیده گریه آنحضرت نوحه جن با نوحه
حسین در احتمال دارد یکی اینکه این مطلب شاید در حال طفولیت او و در بعضی از منه بوده باشد که جبرئیل در آن حال با حسین تکلم میکرد
در حالتیکه در مهد بود و بطریق اطلاع مؤمنین جن بشهادت آنحضرت قبل از وقوع شهادت بعضی کلمات میشود که جبرئیل آن کلمات با حسین
تکلم میکرد در حالتیکه او در مهد بوده گریه میشود و ممکن است که علم مؤمنین جن بشهادت آنحضرت قبل از وقوع آن مستند باشد بخبر دادن پیغمبر
بایشان شهادت را یا سبب باشد از خبر دادن انبیاء و اوصیاء سابقین بشما زیرا بر این احتمال ثانی نیست که شنیدن گریه آنحضرت نوحه جن را
که بجهت نوحه آنحضرت بوده در وقتیکه قصد کرد خارج شدن از مدینه را و آن بخبر جدش و گریه و نوحه نمود بعد گفته فانه قول ام
و آن کلام که نقل نمودیم هم افاده میکند امور چند را از آنکه قضا و قدر الهی تغییر و تبدیل نمیابد پس مطلب حسابی که گذشت منافات
ندارد با آنکه بندگان در افعال خود شان مختارند و منافات ندارد با بطلان جبر و تقریب این مطلب بر مرد زیرک و هوشیار مخفی نیست
در این مقام یک سؤال وجه دارد که آیا این شهادت در علم الهی از امور محتومه است یا در آن احتمال بدا و محو و اثبات پس شاید شاهد
باین مطلب در بعضی مجالس آتیه یا در بعضی شبهات آن و از آنکه خروج امام بسوی عراق از اموریست که در آن بدا و محو و اثبات میشود و حتم
موجود است اگر چه لطیف و دقیق است و از آنکه او و پیامبر و جمیع اولیاء و احبه را این تفویض نموده الهی و بذل جهد و جهد خود شان را در
امور مطابق قضا او میباشد و سزاوار نیست برای ایشان که طلب تحقیق برادر فرح و سرور نمایند بحصول محو و اثبات و از آنکه رسیدند
به رتبه شهادت بعد از بذل جهد و طاقت و آنچه در توانشان است بجا آوردن در مقاتلات و قتل کفار و منافقین با کمال و هم و حسرت
و اشرفت از رسیدن بشهادت بدون حصول اینها و تقریب در اینها هم ظاهر است بعد گفته فانا در آنچه از صادق
وارد شده که لما سار الحسین من المدینة لقیته افواج الملائکة المسومة ای علمه الله قول او فعلا یا حجة الله
ملائکه فسکون معک فقال لا سبیل لکم علی حتی الا تعونه تا آخر حدیث این حدیث افاده میکند امور چند را از آنکه محمد و آل معصومین او
حجج الله مستند بر جمیع خلق و از ارواح و دین و غیر اینها ملائکه و جن و انس و فضل و شأنیت انبیاء و اوصیاء و جن و استثنا نشده اند
از این عموم شخصی و نه شیء و از آنکه هر یک از ایشان چنانچه افضل است از هر فرد فرد انبیاء و اوصیاء و ملائکه همچنین افضل است از

مجموع من حیث المجموع و اینکه ایشان در فضیلت مثل ترتیبی است که در حدیث واقع گشته نیز ثابت کردیم و از او ذکر کردیم که فاطمه زهرا
از حسنین افضل است و از اینکه ملائکه بلکه هر شخص و شیئی ارشاد ایشان محبت قبول و اجابت دعوت امام را و از اینجا واضح میشود که ملائکه و ارواح
انبیاء و اوصیاء گفتند لبیک لبیک یا بن رسول الله بعد از آن که آنحضرت گفت هل من معین و هل من مغیث یغیثنا و میباید بهر یکی از این
امور که اشاره به آنها شد بیان و تفصیل در بعضی از مجالس و تشکیلات و از اینکه ملائکه استفاده مینمایند که علوم خود را از محمد و آل او
نیز استفاده نمودیم بعد از ادله کثیره و براهین محکمه و نقلیه از قول امام … و لا … و تقریب در این امام طاهر … بعد
واقعه آمدن مؤمنین جن و آنچه در آن وقت است از ایشان ظاهر شد نسبت بامام ایضا افاده نمودیم و باید … که جسد شریف امام در قبر خود ثابت و استفاده
نمودیم این را از قول او … و گذشت مثل مطلب … ایشان راست … و از اینکه مؤمنین جن حاضر
شدند در کربلا و … قبل از شهادت امام و گذشت اشاره بر این و میباید بیان شود بعد … که اخبار کثیره بلکه متظافره
ناطق است بمضمون قول امام … ثم دفنوا الارض جعلها معقلا لشیعتنا و تکون لهم امانا فی الدنیا و الآخرة پس هرگاه بگوییم مقصود
چه چیز است از بودن بقعه کربلا امان برای شیعه چنانچه امانست در آخرت زیرا که امان بودن آن یعنی سبب کامل و تام بودن او از برای
امان در آخرت برای شیعه ظاهر است کسیکه در آن بقعه حاضر شده بجهت زیارت آنحضرت … با اینکه آن بقعه قطعه ایست از بهشت و
ایست از روضه های بهشت و آن بقعه بعینها … کسانیکه از شیعه در آنجا مدفونند منتقل میشود به بهشت این مطلب از اموریست که در آن
شک نیست زیرا که جمیع اینها از امور است که اخبار کثیره از ائمه معصومین در آن وارد گشته و لیکن امان بودن آن نیز برای شیعه در دنیا …
و چگونه امان میشود زیرا که آن بقعه مبارکه و آن قطعه شریفه واقع شده در آن فتنه های کثیره و وقایع هایله عظیمه از قبیل ریختن خونهای کثیره شیعیان
واقعه های که ظاهر است … در آن واقع گشته مثل … سعود ابن عبد العزیز وهابی واقع شده قریب بشصت سال
قبل از تالیف این کتاب و مثل … عجیب که واقع شد قبل از دوازده سال از این سال الی غیر ذلک از وقایع … عظیمه و فتنه ها
… واقع شد در آن در بعضی اوقات از امراض مهلکه که معظم مردم را فانی کرد از طاعون و وبا و … پس این بقعه کربلا امان
در دنیا برای شیعه میگوییم مقصود از امان بودن آن در دنیا آنست که زایرین در نزد قبر شریف دعا میکنند مستجاب میشود برای آنها و
ایشان برآورده میشود و در نزد قبر شریف غمهای ایشان زایل و مسرور میشوند و از مضطرین خوف و اضطرار زایل میشود … پناه میآورد
بآن قبر شریف این کفایت میکند در امان بودن کربلا برای شیعه در دنیا آیا نمی بینی که … تحقیق در کتاب …
شده … و حال آنکه … آنچه اشاره بسوی آن نمودیم از وقایع در آن واقع گشته بلکه زیاده از آنچه در کربلا وقوع یافته ممکن است که گفته شود
… بسبب دفن در کربلا و نجات یافتن از عذاب برزخ از امور است که … و بسبب … شدن کربلا بآن …
و این مطلب بنا بر اینست که اطلاق شود دنیا بر … که قبل از وقوع حشر و نشر واقع میشود و امّا … وقوع فتنه ها و ریختن خونها در آن
و همچنین امراض فانی کننده معظم مردم منافی نیست با بودن کربلا امان از برای شیعه در دنیا چنانکه آن بقعه شریفه امانست برای ایشان در آخرت

والحمد لله … الموهبة الکبری **مجلس دویم** از … در اسرار شهادت … در شهادت مسلم ابن عقیل …

… چون خبر هلاک معویه باهل کوفه رسید مضطرب شدند بسبب یزید و مطلع گشتند از خبر حسین و امتناع او از بیعت و آنچه …
از امر ابن زبیر در این خصوص و خارج شدن ایشان بسوی مکه پس شیعیان در کوفه در منزل سلیمان صرد خزاعی اجتماع نمودند و هلاک معویه را ذکر کردند و حمد
و ثنای الهی بجا آوردند سلیمان گفت معویه هلاک شد و حسین بیعت او را نقض نمود و بمکه رفته و شما شیعیان او و پدرش هستید هرگاه یاری
خواهید کرد و با دشمن او مقاتله خواهید نمود بنویسید باو و اطلاع دهید هرگاه از ضعف و سستی خود میترسید او را مغرور نکنید …
… بلکه با دشمن او مقاتله … در پیش او شهید خواهیم شد گفت پس بنویسید باو نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم بسوی حسین ابن علی از
سلیمان ابن صرد خزاعی و مسیب ابن نجبه و رفاعة ابن شداد بجلی و حبیب ابن مظاهر و شیعیان مؤمنین و مسلمین از اهل کوفه سلام علیک فانا نحمد الیک
الله الذی لا اله الا هو اما بعد حمد خدا را که هلاک نمود دشمن جبار و عنید ترا آنچنان دشمنیکه … نموده بود بر این امت و امر ایشان را
سلب کرده بود و اموال ایشان را غصب … نموده و خود را بدون رضای آنها امیر کرده اخیار ایشان را مقتول و اشرار ایشان را باقی
گذاشته بود و مال خدا را دولت قرار داده بود در میان جباران و اغنیای آنها پس دوری از رحمت الهی باد بر او چنانکه طایفه ثمود
شدند از رحمت بعد بدرستی که امامی نیست … توجه نمائید بسوی ما شاید خدا بسبب تو ما را بر حق جمع نماید و نعمان ابن بشیر در قصر امارت
است … ما نزد او جمع نمیشویم در نماز جمعه و با او در عید خارج نمیشویم هرگاه بما برسد که تو بسوی ما تشریف میآوری او را از کوفه خارج کرده بشام

میفرستیم بعد این کتاب را بجناب عبد الله ابن مسمع همدانی و عبد الله ابن وال روانه کرده و امر نمودند که بسرعت بروند آنها هم بسرعت
میکردند تا اینکه رسیدند بخدمت حسین در مکه که ده روز از رمضان المبارک گذشته بود بعد از آن دو روز اهل کوفه بعد از ایشان یک
کتاب توقف نمودند دوباره قیس ابن مسهر صیداوی و عبد الله ابن شداد ارحبی و عماره ابن عبد الله سلولی را بخدمت آنحضرت
روانه کردند و با آنها بود یکصد و پنجاه نامه از یکی و دو مرد و چهار مرد بعد توقف نمودند دو روز دیگر باز روانه کردند بسوی آن
حضرت هانی ابن هانی السبیعی و سعید ابن عبد الله حنفی را و نوشتند باو بسم الله الرحمن الرحیم بسوی حسین ابن علی از شیعیان او اما بعد پس
بشتاب و توجه کن بطرف ما زیرا که مردم انتظار شمارا میکشند آنها را در غیر تو رائی نیست فالعجل العجل ثم العجل العجل والسلام بعد از آن شبث ابن
ربعی و حجار ابن ابجر و یزید ابن الحارث ابن رویم و عروة ابن قیس و عمرو ابن حجاج الزبیدی و محمد ابن عمرو التیمی اما بعد پس بتحقیق باغهای سبز و خرم شده و میوه ها
رسیده و زمین پر از گیاه و درختها اوراق بر آورده پس اگر میل داری بسوی ما توجه کن بسوی لشکریکه روی آری لشکر مهیا بسوی تو والسلام
آنحضرت ملاقات بعد نمودند و ابن بابویه گفته که روایت کرد برای من حسین ابن عبد الرحمن که اهل کوفه نوشتند بسوی او که ما با صد هزار مرد با توایم
وارد آورد ابن شهر آشوب گفته بیعت نمود بحسین چهل هزار مرد از اهل کوفه که محاربه نمایند با کسیکه با او محاربه نماید و صلح نمایند با کسیکه با او
صلح نماید پس در این وقت حضرت جواب مکتوبات ایشانرا نوشت و وعده داد ایشانرا بقبول و وعده میداد بسرعت تشریف بردن
بسوی ایشان و فرستاد مسلم ابن عقیل را و در ملهوف است که آنحضرت ابتدا اینها توقف کرده و ایشانرا جواب نمیداد تا وارد شد باو در یکروز ششصد
کتاب و متواتر شد کتب تا جمع شد در نزد او از کتب در نوبتهای عدیده و متفرقه دوازده هزار کتاب و در ارشاد است که خواند کتب را
وارد امر مردم رسیده بعد از آن نوشت بمصاحبت هانی و سعید ابن عبد الله که آخر رسل بودند بسم الله الرحمن الرحیم از حسین ابن علی بسوی جماعت
و بزرگان از مؤمنین و مسلمین اما بعد پس بتحقیق که هانی و سعید آوردند بسوی من نامهای شمارا و ایشان آخر رسل بودند که کتاب آورده بودند و فهمیدم همه آنچه
نقل و ذکر کرده بودید و قول تمام شما اینست که برای ما امام نیست بیا بسوی ما شاید خدا ما را بسبب تو در هدایت و حق جمع نماید بعد ازین
و پسر عم و معتمد خود را از اهل بیت خود مسلم ابن عقیل را بسوی شما فرستادم هرگاه نوشت بمن که جمع شده رای اشراف و بزرگان و صاحبان
فضل و عقل شما بر آنچه رسل شما آوردند و خواندم در کتب شما بدرستیکه من بسرعت خواهم آمد بسوی شما ان شاء الله تعالی قسم بجان خود امام نیست مگر آنکه حکم نماید بکتاب خدا
و قائم باشد بعدالت و جزا دهد بجزای حق و حبس نماید نفس خود را برای خدا بعد مسلم ابن عقیل را خواند و او را با قیس ابن مسهر صیداوی و عماره ابن
عبد الله سلولی و عبد الرحمن ابن عبد الله ارحبی روانه نمود و امر نمود او را بتقوی و پرهیزکاری و کتمان امر خود و لطف کردن و هرگاه اجتماع
مردم را دیده بود زود آنحضرترا اعلام نماید پس آنجناب بمدینه رسیده در مسجد رسول خدا نماز کرده وداع نمود کسیرا که دوست میداشت از اهل خود و دو
دلیل اجیر نمود از بنی قیس پس متوجه کوفه شدند و دلیلان از طریق میل کرده راه را گم کردند و عطش شدید بر ایشان غالب شد و از سیر عاجز شدند ولیکن
اشاره نمودند بسوی مسلم بعد از آنکه طریق بر ایشان ظاهر شد مسلم از آن طریق رفت و دلیلان مردند از عطش پس مسلم از آبی که معروف بود به مضیق
نامه بقیس ابن مسهر فرستاد اما بعد پس بدرستیکه من از مدینه آمدم با دو نفر دلیل آنها از راه عدول نموده راه را گم کردند و عطش شدید بر ایشان
وارد شد تا هلاک شدند و ما آمدیم رسیدیم تا بآبی و نجات نیافتیم مگر بتعبیه نفس خود و آن آب در مکانی بود که مضیق از بطن خبت میگفتند و بتحقیق
تطیر و تشأم نمودم از رفتن خود اگر مصلحت بینی مرا عفو کن و دیگری را بفرست ابو مخنف میگوید وقتیکه مکتوب مسلم ابن عقیل بحسین رسید
جوابش را نوشت بسم الله الرحمن الرحیم از حسین ابن علی به پسر عم خود مسلم ابن عقیل اما بعد ای پسر عم من از جرم شنیدم میترسم بود از اینست که
تطیر نماید زیرا که کتاب مرا خواندی روانه شو بسوی مکانیکه ترا امر کرده ام وقتیکه مسلم کتاب حضرترا خواند بلا توقف راه افتاد
و داخل کوفه شد در شب و در خانه مختار ابن ابی عبیده منزل نمود مردم تردد میکردند نزد او و مسلم نامه حضرت حسین را برای ایشان خواند
ایشان گریه میکردند پس عابس ابن ابی شبیب شاکری ایستاد و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و پیغمبر را ذکر کرد و صلوات فرستاد و
بعد بمسلم متوجه شده و گفت من آنچه از قلوب مردم است نمیدانم و لیکن خبر میدهم بشما از نفس خود من بشما که مرا دعوت نمودید اجابت
کردم و بشمشیر خود دشمنان شمارا خواهم کشت تا بخدا ملاقات نمایم بعد نشست بعد از او حبیب ابن مظاهر ایستاده گفت خدا رحمت کند
ترا آنچه بر تو واجب بود بجا آوردی من بخدا قسم چنین نوشتم در آنچه ذکر کردی و اهل کوفه ده ده و بیست بیست خدمت مسلم میآمدند
حتی در آن روز از اول روز تا آخر روز هشتاد هزار مرد بمسلم بیعت کردند و در تاریخ طبری از ابی مخنف این مضمون است نوشت مسلم بحضرت
حسین اما بعد بتحقیق پیشرو عمل نکرده با تو از کتابت و استعفاء از امریکه ترا مامور کرده ام مگر ترسیدن پس روانه شو بسوی امریکه امر
کرده ام ترا و هنگامیکه مسلم نامه آنحضرترا خواند گفت من از خود نمیترسم و متوجه شد حتی رسید [illegible]

تا گاه مردی را دید پیکان تیر میان دو پس فرو برد و باو درحالتیکه تیر انداخت با بوق رسید باد اورا این که مسلم گفت ان شاء الله دشمن خود پیدا میشود
گشت بعد متوجه شد تا داخل کوفه گردید و در خانه مختار ابن ابی عبید نازل شد که اکنون خانه سالم ابن مسیب میگفتند و شیعیان نزد مسلم
میامدند هر وقتیکه جماعتی در نزد مسلم جمع میشدند مسلم نامه حسین را بایشان قرائت میکرد و ایشان گریه میکردند و بیعت مینمودند تا آنکه هجده هزار نفر با مسلم بیعت کرد
پس مسلم ابن عقیل بحسین خبر داد که هجده هزار نفر با من بیعت کرده و حضرت را بآمدن ترغیب نمود و شیعه نزد مسلم تردد مینمودند تا مکان او
معلوم شد پس این خبر بنعمان ابن بشیر رسید و آن ملعون از جانب معویه بر کوفه حاکم بود و یزید او را امیر نموده بود پس بمنبر رفت و بر حمد خدا و ثنا کرد
بعد از آن گفت بترسید از خدا ای بندگان و سرعت نکنید بر فتنه و تفرق زیرا که مردمان در آن هلاک میشوند خونها ریخته و اموال غصب میشود
من با کسیکه با من مقاتله نکند مقاتله نمیکنم و متعرض کسیکه بطرف من نیاید نمیشوم و بیدار نمیکنم کسیرا که خوابیده است و قوم را بر شما ترغیب نمیکنم
و بگمان و تهمت نمیگیرم و لیکن اگر شما روی خود را برای من ظاهر کنید و بیعت خود را نقض و بر امام خود مخالفت نمائید پس بخدائیکه غیر از او
خدائی نیست با شمشیر خود میزنم مادامیکه قائمه آن در دست من است اگرچه از شما کسی مرا یاری نکند امید دارم که عارف حق از شما
بیشتر از کسیکه در باطل است پس عبد الله ابن مسلم ابن ربیعه حضرمی هم از آن قوم بنی امیه برخواسته گفت ای امیر آنچه تو قدرای الحذر کرده ای
صلاحیت ندارد مگر ظلم کردن و این رای که تو در میان خود و دشمن خود کرده رای مستضعفین است پس نعمان گفت بودن من از
مستضعفین در طاعت خدا محبوبتر است در نزد من از اینکه بوده باشم از مکرمان در معصیت خدا بعد از آن از منبر فرود آمد و خارج شد
عبد الله ابن مسلم نوشت بیزید ابن معویه نامه بمضمون اما بعد بدرستیکه مسلم ابن عقیل آمد بکوفه و شیعیان حسین با او بیعت کردند اگر ترا احتیاج
بکوفه است بفرست بسوی او مرد قوی را که امر ترا نافذ و جاری نماید و در خصوص دشمن تو مثل تو عمل نماید زیرا که نعمان ابن بشیر مرد
ضعیف است یا اظهار ضعف مینماید بعد از آن عماره ابن عقبه بیزید نوشت آنچه که عبد الله ابن مسلم نوشت بعد عمر ابن سعد ابن ابی وقاص نوشت مثل
این را و وقتیکه این کتب بیزید رسید سرجون غلام معویه را خواند و گفت رای تو چیست بدرستیکه حسین مسلم را بکوفه فرستاده که از برای او بیعت
بگیرد و از نعمان ابن بشیر ضعف و قول بدی بمن رسیده که اصلاح میدانی بکوفه عامل نمایم و یزید بر عبید الله ابن زیاد غضبناک بود سرجون
گفت بمن بگو اگر معویه اظهار مینمود برای تو در حال حیوة خود چیز را اخذ میکردی رای او را گفت بلی پس سرجون بیرون آورد عهد ابن زیاد را بر کوفه
و گفت این رای معویه است که مرده و بتحقیق امر کرده باین کتاب و ضم کرد و بست و مصر را بر ابن زیاد پس یزید گفت میکنم و میفرستم عهد عبید الله را با نامه
بعد از آن مسلم ابن عمرو باهلی را خواند و نوشت بعبید الله اما بعد نوشتند بمن شیعیان من از اهل کوفه و خبر میدهند که پسر عقیل در کوفه جماعت جمع مینماید
از برای شکستن عصای مسلمین پس وقتیکه کتاب مرا خواندی روانه شو تا داخل کوفه شوی طلب پسر عقیل را بجمیع حیل بیابی و بدست آوری
پس او را بقتل رسان یا بکش یا از کوفه خارج کن و تسلیم کرد با او فرمان او را که در خصوص ایالت کرفته بود پس مسلم ابن عمرو خارج شد تا در بصره
بعبید الله وارد شد فرمان را باو رسانید آن ملعون امر نمود در ساعت تدارک و تهیه سیر بطرف کوفه را از فردا فراهم آوردند بعد از آن
از بصره خارج شد و برادر خود عثمان را جای خود گذاشت و متوجه کوفه گردید این زیاد میگوید وقتیکه نزدیک کوفه رسید فرود آمد تا در شب وارد شد
اهل کوفه چنان گمان کردند که او حسین ابن علیست و داخل کوفه شد از طرف نجف پس زنان گفتند الله اکبر بخدا پسر رسول الله است قسم برب کعبه
و مردمان فریاد کردند و گفتند که ما با تو هستیم زیاده از چهل هزار نفر بطرف او هجوم آورده بودند تا آنکه اورا فرو گرفتند و گفتند این بود که
حسین است و در ارشاد است که ابن زیاد بکوفه وارد با او بود مسلم ابن عمرو باهلی و شریک ابن اعور حارثی و حشم و اهل بیت او تا داخل کوفه شد
و بر سر او عمامه سیاه بود و بر روی خود نقاب انداخته بود و بمردمان رسیده بود که امام حسین بطرف ایشان میاید و آنها منتظر قدوم
آنحضرت بودند و چونکه عبید الله را دیدند گمان کردند که او حسین است و بهر کسیکه میگذشت سلام میکرد و سلام میدادند و میگفتند مرحبا
بر تو ای پسر رسول خدا خوش آمدی پس دید از بشارت ایشان بآمدن حسین چیزیرا که او را غمناک میکرد پس مسلم ابن عمرو دید که ایشان
اکرام را از حد گذرانیده اند گفت دور شوید این عبید الله ابن زیاد است آمد تا رسید بقصر در شب و با او بود جماعتی اطراف او
گرفته بودند و شک نمیکردند در اینکه او حسین است پس نعمان در را بر او و جماعت او بست پس از آنها که با او بودند ندا کرد در را
نعمان باز کند و گمان میکرد که او حسین است پس گفت ترا قسم میدهم بخدا ای پسر رسول الله متعرض من مشو و در منزل دیگر نزول کن
بخدا قسم من امانت خود را بتو نمیدهم و مرا در قتل تو حاجتی نیست و آن ملعون با نعمان تکلم نمیکرد و بعد از آن نزدیک آمد و در آن اثنا
و نعمان سر خود را از بالا بقصر زیر آمده با نعمان تکلم کرد و گفت در را باز کن خدا در را بر تو نگشاید که شب تو طول کشید و کسیکه در عقب
او بود این را شنید برگشت بسوی قوم که تابعه او بودند از اهل کوفه و گفت ای قوم این پسر مرجانه است قسم بخدا

خبر ازو رسیده است پس نعمان در را گشاد و نعمان داخل شد و در را بر روی ایشان بست و خلق متفرق شدند پس صبح کرد و در میان مردم ندا کرد و نماز جماعت
پس خلق جمع شدند و او آمد بسوی ایشان حمد و ثنای الهی نمود بعد گفت امیر المؤمنین یزید مرا بشهر شما والی و حاکم کرده و بسوی شما فرستاده و بنیابت
و مرا امر کرده که بمظلوم شما انصاف و عدالت و بمحروم شما عطا و بمطیع و منقاد شما احسان و نوازش نمایم مثل پدر مهربان و تازیانه و تیغ من بر کسی
است که امر مرا ترک و عهد مرا مخالفت نماید پس هر کس بر نفس خود بترسد راست گوید نه از جهت وعید و تخویف بعد از آن از منبر فرود آمد و عرفا
و مردم را گرفت و گفت بنویسید بنام غریبان و آنکسانیکه در میان شما است از طالبان امیر المؤمنین و آنکسانیکه در میان شما است از خوارج و اهل نفاق
و شقاق که رای ایشان خلاف و شقاق است بعد بیاورند آنها را تا رای خود در حق ایشان نمائیم و هر کس ننویسد برای ما هر که را میشناسد باید ضامن باشد
که هیچ از آنها مخالفت ننماید و ظلم نکند با ما و اگر ایشان ظلم کنند پس هر کس اینطور ننماید من امان خود را ازو برداشتم و خون و مال او بر ما حلال است و هر
عریفی که در عرافت او کسی از طالبین امیر المؤمنین باشد و خبر ندهد دانسته شود که تعارف او شناخت او را در خانه خود بدار کشیم و عطای خود را
از او برمیداریم و چونکه شنید مسلم ابن عقیل آمدن عبید الله را بکوفه و مقالات او را که گفته بود و بستن که گرفتن او عرفاء و مردم را از خانه مختار خارج
شد آمد بخانه هانی ابن عروه پس داخل شد بخانه او و شیعیان خفیه نزد مسلم تردد میکردند و این امر را پنهان میکردند و در مدت مشغول بیعت مسلم
هانی ابن عروه در شب داخل کرده در آن او بیعت میکرد مردم او را تا بیست و هیجده هزار مرد او را بیعت کرد پس عزم خروج کرده
گفت بمسلم که شریک ابن اعور همدانی از بصره با عبید الله ابن زیاد آمده بود مریض شد بخانه هانی ابن عروه نزول کرده بود و چند روز گفت
بمسلم که عبید الله بعیادت من میآید و من با او صحبت را طول میدهم تو با شمشیر خود بیرون آئی او را بکش و علامت تو این است که من میگویم
آب بدهید هانی مسلم را از این منع کرد و چونکه عبید الله بر شریک داخل شد و از ناخوشی او سؤال کرد و شکایت طول کشید شریک دید کسی بیرون
نمیآید ترسید که این مطلب فوت شود از او شروع کرد و میگفت ما الانتظار بسلمی لا تحیوها کاس المنیة فاسقوها یعنی انتظار کشیدن
چیست برای سلمی که درود نمیکنید او را کاسه مرگ را بکشید او را سیراب نمائید پس ابن زیاد توهم کرد و خارج شد ابن نما میگوید که چون مسلم از خانه بیرون آمد
شمشیر در دستش بود شریک گفت چه چیز ترا منع کرد از کار مسلم گفت وقتیکه قصد خروج نمودم زن هانی از دامنم گرفت و گفت ترا
قسم میدهم بخدا اگر ابن زیاد را در خانه ما بقتل رسانی و گریه کرد در روی من پس تیغ را انداختم هانی گفت وای بر زن من مرا و خود را کشت
آنچه از او فرار کرد واقع شد در او ابن نما گوید شریک شروع کرد بخواندن ما الانتظار الخ و مکرر میکرد آنرا و عبید الله این قول را انکار
کرد و بهانی التفات نمود و گفت پسر عم تو در ناخوشی خود خلط میکند روی هانی متغیر شد و مضطرب گردید گفت شریک از آن
که ناخوش شده هذیان میگوید و تکلم میکند بچیزیکه نمیداند پس عبید الله از جا برخواست و رفت ابو مخنف میگوید امر کنند بقتل
عبید الله هانی بود بعد از آن مسلم خارج شد هانی گفت سبحان الله چه چیز ترا منع کرد از قتل او مسلم گفت مرا از قتل او منع کرد کلامیکه از
عم خود امیر المؤمنین شنیدم که فرمود ایمان قید است برای کسیکه مسلمان باشد پس هانی با او گفت بخدا قسم هرگاه او را میکشتی هر آینه کافر فاجری را
کشته بودی هانی گفت بخدا قسم دیگر بر مثل این توفیق قادر نشوی ابدا و از ابو الفرج وقتیکه مسلم خارج شد شریک گفت چه چیز منع کرد
ترا از کشتن او گفت دو خصلت یکی ناخوش گردیدن هانی کشتن او را در خانه او و دیگری خبریست که نقل مینماید او را مردم از پیغمبر که
بدرستیکه ایمان قید است از حیله کردن مؤمن پس هانی با او گفت آگاه باش قسم بخدا اگر او را میکشتی فاسق و فاجر را کشته بودی و در ارشاد
ابن زیاد غلام خود را که معقل نام داشت خواست و گفت بگیر این سه هزار درهم را و طلب کن مسلم ابن عقیل را و تفحص کن از اصحاب او
زمانیکه یکی از اصحابش رسیدی یا جماعتی از آنها را بجو عطا کن این سه هزار درهم را با آنها و بگو استعانت نمائید باین درهم بر حرب
دشمن خود و بآنها اعلام کن که تو از ایشان هستی زیرا که اگر این درهم را بآنها دهی مطمئن شده و بتو اعتماد میکنند چیزی از امور
و اخبار خود را از تو پنهان ندارند بعد از آن صبح و شام بایشان تردد کن تا بدانی مکان مسلم ابن عقیل را و داخل شوی پس غلام
چنین کرد آمد تا نشست نزد مسلم ابن عوسجه اسدی در مسجد اعظم و او نماز میکرد شنید که میگویند مسلم از برای حسین بیعت میگیرد
آمد پهلوی مسلم ابن عوسجه نشست تا از نماز فارغ شد گفت ای عبد الله من مردی هستم از اهل شام خدا بر من انعام و احسان کرده است بدوستی اهل بیت
و دوستی آنکسیکه ایشان را دوست میدارد و اظهار گریه کرد بر مسلم بن عوسجه و گفت با من سه هزار درهم است اراده کردم با آنها ملاقات
مردی از ایشان و من رسیده که او بکوفه آمده است و از مردم برای پسر دختر پیغمبر بیعت میگیرد و من اراده لقای او را کردم و نیافتم
کسی را که دلالت کند مرا باو و نشان بدهد مکان او را بمن و الان در مسجد نشسته بودم شنیدم چند نفر از مؤمنین میگویند که این از اهل
اینجاست رسیده اند آمدم خدمت تو که این درهم را از من اخذ نمائی و مرا بر صاحب خود دلالت کرده و از دنیای زیرا که من برادری از

برادران تو ام و بر تو لعنت و تعصب میکنم اگر بخواهی از من بیعت برای او بگیر پیش از آنکه او را ملاقات نمایم پس مسلم بن عوسجه گفت حمد میکنم خدا را که
ترا بمن ملاقات کردی و شاد کردی مرا بآنچه میخواستم با کسیکه دوست میداری و نصرت میکند خدا بتو اهل بیت پیغمبر خود را و غمگین میکند
مرا دانستن مردم این امر پیش از تمام شدن خوف این طاغیه جبار پس معقل گفت خیر است و بگیر بیعت را از من اخذ کن پس مسلم از او اخذ بیعت کرد
و مواثیق مغلظه نیز از او گرفت که این سر را فاش نماید و معقل قبول کرد و عطا نمود مسلم از مواثیق آنقدر که راضی بود بعد مسلم گفت چند روزی
پیش من بیا در منزل من اذن برای تو از صاحب تو تحصیل نمایم پس با معقل تردد میکرد و مسلم طلب اذن کرد برای او و اخذ نمود مسلم بن عقیل را
و ابو ثمامه صائدی بقبض آن امر نمود و او بصیر بود که اموال ایشانرا قبض میکرد و برای ایشان سلاح میخرید و صاحب بصیرة و از فارسان عرب و بزرگان
شیعه بود و معقل تردد میکرد و او اول داخل و آخر خارج بود تا همه آنچه را که ابن زیاد باو محتاج بود از امر مسلم بن عقیل و خبر میداد دانست
و هانی ابن عروه از عبید الله ترسید بنفس خود و مجلس او رفتن ترک نمود پس ابن زیاد باهل مجلس خود گفت چه شده که هانی را
نمی بینم گفتند مریض است گفت اگر مریض بود و عالم میشدم بعیادتش میرفتم و محمد بن اشعث و اسماء ابن خارجه و عمرو ابن حجاج زبیدی را خواست
و رویحه دختر عمرو زوجه هانی ابن عروه بود و ام یحیی پسر هانی بود پس بایشان گفت چه چیز مانع شده از آمدن هانی بمجلس ما گفتند نمیدانیم میگویند
ناخوش است گفت بمن رسیده که خوب شده است و در در خانه خود می نشیند بروید بگوئید و امر کنید که ترک نکند حق ما را که در ذمه او است
من دوست نمیدارم که فاسد شود مثل او از اشراف عرب نزد من پس آمدند در وقت شام در حالتیکه در در خانه خود نشسته بود گفتند
چه چیز منع کرده ترا از ملاقات امیر بتحقیق که او ترا یاد کرد و گفت هرگاه میدانستم که او مریض است بعیادت او میرفتم گفت مرض مرا
منع کرده باو گفتند بتحقیق باو رسیده که در هر وقت شام در در خانه خود می نشینی و فهمیده که تو تأخیر مینمائی در حاضر شدن مجلس او و پادشاه تأخیر
و جفا را تحمل نمیشود قسم میدهیم ترا سوار شوی با ما برویم پس لباسهای خود را خواست و پوشید و استر خود را خواست سوار شد تا وقتیکه
بقصر نزدیک شد گویا نفس او درک نمود بعض آنچیزی را که واقع بود پس بحسان ابن اسماء ابن خارجه گفت ای پسر برادر من بخدا قسم از این مرد
میترسم چه می بینی گفت ای عم بخدا قسم نمیترسم از چیزی بر تو و راه میدهی بنفس خود چیزی را و حسان نمیدانست از جهت چه ابن زیاد بسوی هانی
آدم فرستاده پس هانی آمد تا داخل شد بر ابن زیاد و با او قومی بودند وقتیکه مطلع شد گفت آورد بر تو خائن را وقتیکه برابر ابن زیاد
نزدیک شد و در نزد او بود شریح قاضی بسوی او التفات کرد و گفت من اراده حیات او دارم و او قتل مرا قصد مینماید عذر خود را
بیاور بسوی خود از جانب مراد و او اول لطف و اکرام او میکرد پس هانی باو گفت این چه چیز است ای امیر گفت ای هانی این چه
اموری است که اقامه نموده در خانه خود برای امیر المؤمنین و عموم مسلمین مسلم ابن عقیل را بخانه آورده و جمعیت و سلاح در خانه ها در اطراف خود برای
او جمع نموده گمان میکنی که اینها بر من مخفی است گفت من اینکار نکرده ام و مسلم نزد من نیست گفت بلی کرده وقتیکه سؤال و جواب در میان
ایشان طول کشید و هانی انکار نمود ابن زیاد معقل را خواند که جاسوس بود آمد و پیش او ایستاد پس ابن زیاد گفت آیا میشناسی این را گفت
نعم و هانی در آن وقت شناخت که جاسوس بوده و اخبار ایشانرا آورده ساعتی بالای دست خود بی اختیار افتاد و بعد مراجعت کرد باو
نفس او و گفت بشنو از من و حرف مرا تصدیق بدان که دروغ نمیگویم قسم بخدا من او را بمنزل خود دعوت نکرده ام و عالم نبودم بچیزی از
امرش تا آمد و سؤال کرد از من نزول خود را در خانه من و از حیا او را رد نکردم و داخل شد او نیز او را اطعام کرده و منزل دادم و اما
چنانست که بتو رسیده اگر میخواهی عطا کنم الآن پیمان موثق را که بتو بدی و حیله ننمایم و اگر میخواهی بیایم نزد تو و دست خود را در دست تو
بگذارم و اگر میخواهی عطا کنم بتو رهینه که در دست تو باشد تا بیایم نزد تو و بروم بسوی مسلم تا او را از خانه خود بیرون نمایم برود بهر جا که خواهد
و از عهد او خارج شوم ابن زیاد گفت بخدا قسم از من مفارقت نخواهی کرد ابداً تا او را پیش من بیاوری هانی گفت من مهمان خود را ابداً پیش تو
نمیآورم که او را بکشی گفت البته بیاوری گفت قسم بخدا او را پیش تو نمیآورم پس کلام در میان ایشان طول کشید مسلم ابن عمرو باهلی ایستاد و در کوفه
غیر از او مرد شامی و بصری نبود گفت خدا امیر را اصلاح نماید امر کن مرا با او خلوت کنم تا مکالمه نمایم پس ایستاد و با هانی در طرفی خلوت
نمود بحیثیتی که ابن زیاد آنها را میدید و در وقتیکه صدای خود شانرا بلند میکردند را میشنید پس مسلم بهانی گفت ای هانی قسم میدهم ترا
از خود بقتل مرسان و بلا را بر اقوام و عشیره خود داخل منما بخدا قسم بهر تو میترسم از قتل مسلم که پسر عم قوم است و قوم او را نمیکشند و باو ضرر
نمیرسانند او را با بن زیاد تسلیم کن در خصوص خواری و نقص بتو وارد نمیشود او را بسلطان میدهی هانی گفت بخدا قسم در این خواری و عار
بمن وارد میشود من میدهم مهمان پناه آورنده خود را در حالتیکه صحیح و زنده و دارای بازو و قوت و کثیر الاعوان بوده باشم بخدا قسم اگر تنها
و بی یار و معین باشم او را نمیدهم تا بمیرم نزد او پس مسلم باهلی باو قسم میداد و او میگفت بخدا او را نمیدهم هرگز پس ابن زیاد اینرا شنید

نعره

گفت او در پیش من آید پس او پیش آمد و گفت ای مسلم از نزد من بیاوری یا کردت رهنمون تا گفت تو از نو قتاب و جدال بعد
اطراف خانه تو بسیار تیغ داری ابن زیاد گفت وای بر تو آیا بار قوم را نیز رسانی و نامه گفت نظر میکرد که عشیره و اقوام او منع میکنند
بعد گفت او را نزد من آورید پس او را نزد یک آوردند و چوب بر روی و پیشانی و بینی او میزد تا بینی او شکست و خون جاری شد تا
چوب شکست و دانی دست بقائمه تیغ یکی از اعوان و خدام برده خادم او کرد و مانع شد و گفت خارجی تو را چه به زور تحقیق حلال
با خون تو بکشید او را بکشیدند و او را بخانه داخل نموده در را بستند ابن زیاد گفت حافظ او باشید و بکارید حاکم گفتند و در تعجب است این زمان
غضبناک گردید بجوری که در زد او و اندیشه زده دانی به تیغی که داشت او را زد و به بهای او را قطع کرده مجروح است پس معقل جود این
از جهت روی او را تیغ پاره نمود و این به این بسیار تیغ میزد و مرد ایرا از قوم میکشت و میگفت بخدا هرگاه پای من در بالای طبع از طفال اهل بیت
بود هر آینه پای خود را رسیارم حتی پایم قطع شود پس هیرا زخمیه او را دستگیر کردند و در دار شادت حتی ان این اسما خارجه بیا و گفت ای مکار
امر کردی که او را نزد تو بیاوریم تا آوردیم نزد تو روی او را شکستی و خونش جاری کردی او عاری بر ما و قصد کردی که او را بقتل رسانی پس عبیدالله
با او گفت تو اینجا هستی امر کرد طعن نیزه بر سینه او زدند تا مضطرب اند و در گوشه نشستند پس محمد بن اشعث گفت راضی هستیم بآنچه امیر پسندد
میر چه زیرا که امیر ادب کننده است و بعد ابن حجاج رسید که ناید کشته شد چه آمده قصر را احاطه کردند با جمع بسیار بعد ندا کرد که
ابن حجاج جوانیها سوار شده مذحج امام و طاعت را از خود خلع نکنیم و از جماعت جدا نشویم پیرایت رسیده بود که صاحب ایشان کشته شد
و این امر عظیم گردید پس عبیدالله گفت اینها عارسان مذحج اند که در باب قصر نهاده اند شریح قاضی گفت داخل شو بر صاحب ایشان نظر کن و
بعد خارج شده با ایشان خبر ده که صاحب ایشان زنده است پس شریح داخل شد و نظر کرد و هانی چون شریح را دید گفت ای بخدا یا عشیره من هلاک شده
کجاست اهل دین و بصره در حالتیکه خون بمحاسن او جاری میشد ناگاه شنید فریاد در باب قصر گفت گمان میکنم که این اصوات و فریاد مذحج
و شیعه من بود هرگاه ده نفر بر من داخل شود مرا خلاص نمایند و قتیکه شریح کلام او را شنید آمد بسوی ایشان و گفت و قتیکه کلام شما در خصوص
صاحب خود و تان با بیه رسید مرا امر کرد که نزد صاحب شما بروم پس رفتم و نظر کردم و مرا امر کرد که بشما خبر دهم او زنده است و آنچه بشما
رسیده از قتل او باطل است پس عمرو ابن حجاج و همراهان گفت الحمد لله که او کشته نشده بعد مراجعت کردند پس عبیدالله ابن زیاد بیرون
آمد و بمنبر رفت و با او بود اشراف مردم و اعوان و حشم او بعد گفت ای گروه مردم معتصم شوید بطاعت خدا و ائمه خود تا متفرق
نشوید تا هلاک شوید و ذلیل باشید تا کشته شوید و جفا نکنید محروم شوید بدرستی برادر تو آنکس است که راست گوید بتو و بتحقیق عذر پیش قطع شده
کسیکه انذار شنیده هنوز از منبر فرود نیامده بود که داخل شد مسجد نظاره کنندگان از باب تمارین در حالتیکه شدت میدوید و میگفتند
بتحقیق آمد مسلم بن عقیل پس عبیدالله بسرعت داخل قصر شد بخبر ناگاه ... عبیدالله و اتباع نمودند میگفتند و در قصر را بست
عبدالله ابن حازم گفته که من بخدا قسم رسول مسلم بن عقیل بودم بسوی قصر تا ببینم آنچه بهانی میکنند و قتیکه او را زدند و حبس کردند با صاحب خود سوار
شدم و بودم در اول جماعت که بمسلم ابن عقیل داخل شدند بخبر ناگاه دیدم زنان چند از قبیله مراد که اجتماع نموده بودند میگریند و یا عبرتاه و یا ثکلاه
میگفتند پس بمسلم ابن عقیل داخل شدم و خبر دادم باو پس امر نمود مرا که ندا کنم در میان اصحاب او در حالتیکه مملو شده بود از آنها خانهای که در اطراف
او بودند و چهار هزار مرد بودند پس گفت بمنادی خود که ندا کن یا منصور امت پس ندا کردم و ندا کردند اهل کوفه با یکدیگر پس مسلم سرهای لشکر را
بست و عقد کرد ... و مردم یکدیگر را ندا میکردند و اجتماع نمودند پس اندکی توقف کردیم تا مسجد و بازار
مملو شد از مردم و پیوسته میآمدند تا شام تنگ شد بعبیدالله امر او و تمام شغل او این بود که باب قصر را نگاه دارد و نبود در قصر
مگر سی نفر مرد از اعوان و بیست مرد از اشراف اهل بیت و موالی او و کسیکه از اشراف مردم از او دور بود نزد او میآمدند از
آنکه نزد او در میانشان واقع شده بود و کسیکه در قصر با ابن زیاد بودند نظر میکردند بسوی اصحاب و میترسیدند که سنگ بیندازند و فحش
میگفتند و میترسیدند پس عبیدالله ابن زیاد کثیر ابن شهاب را خواند و او را امر کرد که بیرون رود در میان کسانیکه او را
اطاعت کرده بودند از قبیله مذحج و برود در کوفه مردم را از یاری مسلم بن عقیل برگرداند و ایشان را بترساند از حرب و عقوبت سلطان و امر کرد
محمد ابن اشعث را که خارج شود در میان کسانیکه او را اطاعت کرده بودند از قبیله کنده و حضرموت و علم امان بلند نماید برای کسیکه بیاید
و مثل این گفت بقعقاع ذهلی و شبث ابن ربعی تمیمی و حجار ابن ابجر عجلی و شمر ابن ذی الجوشن عامری و باقی اشراف مردم را نزد خود نگاه داشت پس
کثیر ابن شهاب خارج شد و مردم را از یاری مسلم بن عقیل برگردانید و بیرون رفت محمد ابن اشعث حتی ایستاد نزد خانهای بنی عماره پس ابن
عقیل عبدالرحمن ابن شریح شبامی را از مسجد نزد محمد ابن اشعث فرستاد و قتیکه محمد ابن اشعث دید کثرت کسانی را که نزد او میآمدند از مکان خود

کنار سوی قصر نمود و جمع او از بیعت و کثیر بن شهاب و قعقاع بن شور ذهلی و شبث بن ربعی دور کردند مردم را از یاری مسلم بن عقیل و میترسانیدند از رسل [?] حتی نزد
ایشان جمع شدند و کثیر از قوم ایشان و عشیره پس آمدند نزد ابن زیاد از جانب دار رومیان [?] و داخل شدند قوم با آنها پس گفت کثیر بن شهاب خدا
اصلاح کند امیر را با تو جمع کثیری از اشراف در قصر هستند از اعوان و اهل بیت تو با ما خارج شو بسوی ایشان عبیدالله از این ابا نمود
و لوائی شبث بن ربعی داد و بیرون کرد او را و مردم با مسلم بن عقیل بودند تا وقت شام و امر ایشان شدید بود عبیدالله بسوی اشراف آدم فرستاد
و آنها را جمع کرد بعد تطلع کردند بر مردم و امیدوار کردند اهل طاعت را بزیادتی و کرامت و ترسانیدند اهل معصیت را از حرمان و عقوبت و خبر دادند
مردم را برسیدن لشکر از شام بسوی ایشان و کثیر بن شهاب تکلم میکرد تا غروب آفتاب پس گفت ایها الناس ملحق شوید باهل خود تان و بسوی شر
تعجیل نکنید و قتل بر نفس خود اختیار نکنید این است که لشکر امیر المؤمنین یزید میاید و امیر عهد کرده که هرگاه شما در حرب و قایم باشید و متفرق نشوید
تا شام خود تان ذریه [?] و شما را از عطا محروم نماید و متفرق نماید در شما کسی را که با ذمام مقاتله آمده بجزای های شام و اخذ نماید صحیح را بسبب
سقیم و شاهد را بسبب غایب حتی باقی نگذارد از اهل معصیت مگر اینکه بچشاند او وزر آنچه را که دستهای ایشان جنایت زده و اشراف مثل این
کلام تکلم نمودند وقتیکه مردم قول ایشان را شنیدند شروع کردند بمتفرق شدن زن میآمد نزد پسر و برادرش میگفت که مردم بازگشتند و حال آنکه
از تو کفایت میکردند و میآمد مرد بسوی پسر و برادرش میگفت که فردا اهل شام میآیند در حرب و شر ایشان چه خواهی کرد برگرد و میبرد او را پس
متفرق شدند حتی شام کرد پسر عقیل و نماز مغرب را خواند و نبود با او مگر سی نفر در مسجد وقتیکه شام کرد و دید نیست با او مگر سی نفر خارج شد در حالیکه
متوجه بود بطرف ابواب کنده و نرسید بکنده مگر با او بودند ده نفر بعد از کنده بیرون شد دید کسی همراه او نیست که دلالت بطریق و منزل نماید
و کسیرا ندید که بنفس خود با او مواسات نماید هرگاه دشمنی با او عارض شود پس گشت بطریق خود در حالیکه در کوچهای کوفه بیمین و یسار می
نگریست و نمیدانست بکجا برود حتی خارج شد بسوی خانهای بنی جبله از کنده رفت تا رسید بدر زنیکه او را طوعه میگفتند کنیز اشعث بن قیس بود
که او را آزاد کرده و اسید حضرمی تزویج نموده بود و یک پسری از او بوجود آمده و نام او را بلال گذاشته بودند بلال با مردم بیرون رفته بود
و مادرش ایستاده منتظر او بود مسلم بن عقیل او را سلام داد رد جواب کرد مسلم بآن زن گفت یا امة الله مرا سیراب کن آبش داد مسلم
نشست آن زن ظرف آب را بخانه برد بعد بیرون آمد گفت یا عبد الله آیا آب نخوردی گفت بلی خوردم گفت برو نزد اهل خود مسلم ساکت شد
بعد مکرر نمود باز مسلم ساکت شد در مرتبه سیم گفت سبحان الله برخیز براه خود در آمد که نشستن تو در در من صلاح نیست و حلال نمیکنم
پس ایستاد و گفت یا امة الله مرا در این شهر منزلی نیست و عشیره و قوم ندارم آیا ترا در باره من اجر و احسانی است که من بعد عوض او را بتو
برسانم گفت یا عبد الله این چه حرفست گفت من مسلم بن عقیلم این قوم مرا دروغ گفته و فریب دادند و من خروج نمودند [?] عرض کرد تو مسلمی گفت بلی
گفت داخل شو پس داخل شد در حجرۀ در خانه او که غیر از حجره بود که آن زن در آن سکنی داشت و آن او را فرش نمود و طعام آورد و مسلم نخورد
شام نخورد آن قدر نگذشت که پسرش آمد دید مادرش بسیار تردد مینماید بآن منزل گفت تردد تو بآن حجره مرا بشک میاندازد
گفت ای پسر از این درگذر گفت بخدا خبر ده مرا گفت برو بکار خود و سؤال مکن چیزی را پس اصرار کرد گفت ای پسر خبر میدهم ترا بچیزیکه
کرمن بتو خبر میدهم گفت نعم گفت قسم یاد کن که اظهار نکنی پس قسم یاد کرد که خبر نمیدهد آن زن خبر داد که مسلم در خانه است آن پسر خوابید
و ساکت شد و در شب آورده وقتیکه صبح طلوع کرد آن زن آب آورد مسلم که وضو بگیرد گفت ای مولا در این شب ندیدم که خواب
پس با و گفت بدان که بعضی خوابیدم و در خواب دیدم عم خود امیر المؤمنین را که میفرمود العجل العجل الوحا الوحا [?] و سرعت کن [illegible]
و ظن میکنم که این آخر روزهای من باشد از دنیا و ده ارشاد ذکر کرده وقتیکه مردم از نزد مسلم بن عقیل متفرق گشتند زمان طولی بر ابن زیاد
گذشت که نشنید صدای اصحاب پسر عقیل را چنانکه قبل از این بود پس باصحاب خود گفت مشرف شوید و نظر نمائید آیا می بینید از آنها
کسیرا مشرف شده ندیدند احدیرا گفت نظر نمائید شاید ایشان در تحت ظلال باشند و از برای شما کمین نموده باشند پس برداشتند [illegible]
مسجد را و شعله های آتش را که در دست ایشان بود پائین میآوردند و نظر میکردند بعضی اوقات بایشان روشنی میداد و بعضی اوقات
نمیداد چنانکه اراده مینمودند پس قندیلها را که روشن کرده بودند پائین آوردند حتی بر زمین مشرف شدند و ظلال را در اول و وسط و آخر
ظلال نمودند حتی در سایه که منبر در آن واقع گشته بود گردیدند ندیدند چیزیرا پس ابن زیاد را خبر دادند که قوم متفرق گشته اند پس در منزل خود را
که در مسجد بود گشاده داخل مسجد شد و بالای منبر رفت و اصحابش با او بیرون آمدند پس امر کرد ایشانرا نشستند پیش از نماز خفتن و امر
ابن نافع را امر کردند ندا کرد که من امان خود را برداشتم از مردی که از اعوان و عرفاء و رؤسای ایشان و جماعت مقاتلین باشد
و نماز خفتن را در غیر مسجد بگذارد پس ساعتی نگذشت که مسجد پر گشت بعد از آن امر کرد منادی خود را که اقامه نماز بگوید و حصار را

دور [?]

و عقب خود گذاشت و اگر دیشب نزد آنحضرت او کم کمال نصرت بر او وارد میشود و جمیعاً نماید و نماز را با خلق ادا کرد بعد بالای منبر رفت و بر خدا
حمد و ثنا نمود و بعد از آن گفت پسر عقیل سفیه و جاهل است و خلاف عداوت آورد آنچه را که دیدید پس من امان خدا را برداشتم از مردی که مسلم را در خانهٔ
او بیابیم و هر کسیکه او را بیاورد برای او است دیهٔ او بر شما ای بندگان خدا اطاعت و بیعت خود را بر خود لازم دانید و بر ضرر
نفسهای خود تان راه مدهید ای حصین بن نمیر مادرت در عزایت نشیند اگر ضایع شود در کوچه از کوچهای کوفه مسلم خارج شود و او را نیابی
و من ترا مسلط کردم بر خانهای اهل کوفه پس قراول و محافظ بر کوفه و دهنهای اهل کوفه بفرست و صبح کن فردا و خانه ها را و میان آن نهار تفحص
و جستجو کن تا مسلم ابن عقیل را بیاوری و حصین بن نمیر با اعوان خود بود و داروغه و قبیله بنی تمیم بود بعد از آن ابن زیاد بقصر داخل شد و عمرو ابن حریث
علم داد و او را خلق امیر کرد و همینکه صبح کرد ابن زیاد در مجلس خود نشست و خلق را اذن داد پس بر او داخل شدند و محمد ابن اشعث
متوجه شد و گفت مرحبا بکسانیکه ولایت و امارت شان مغشوش نمیشود بعد ابن زیاد او را نزد خود نشانید و صبح کرد و پسر آن زن آمد نزد
عبدالرحمن ابن محمد ابن اشعث و خبر داد از مکان دادن مادر خود مسلم ابن عقیل را پس عبدالرحمن نزد پدرش آمد و او نزد ابن زیاد بود و با پدرش نجوی کرد و ابن زیاد
بگوی او شنید و گفت برخیز و الان مسلم را بیاور و فرستاد با او قوم او را زیرا دانسته بود که جمیع قوم او خوش میگیرند که مسلم ابن عقیل در میان ایشان گرفتار
گرفتار شود و فرستاد با او عبیدالله ابن عباس سلمی را در میان هفتاد مرد از قیس تا آمدند بآنخانه که مسلم بود و در اماله
از ابن عباس روایت میکند که حضرت علی برسول خدا عرض کرد یا رسول الله تو دوست میداری عقیل را گفت بلی بخدا قسم دوست میدارم او را دو
دوستی یکی بجهت خود دوستی و دیگری از برای دوستی داشتن ابو طالب مر او را و بدرستیکه پسر او در محبت بیت کشته میشود و چشمهای مؤمنین بر او میگرید
و اشکباری نمایند و بر او صلوات میفرستند ملائکه مقربین بعد از آن رسول خدا گریه کرد تا اشک چشمش بر سینه اش ریخت بعد از آن گفت بخدا
شکایت مینمایم از آنچه با اولاد من میرسد بعد از من و در بعضی کتب مناقب مسند از روایت شده از عمرو ابن دینار گفت فرستاد حسین ابن علی
مسلم ابن عقیل را بکوفه و مثل شیر بود عمرو و غیر او گفته قوتش بقدری بود که بدست خود مرد را میگرفت و بر پشت بام میانداخت ابو مخنف گفته وقتیکه غلام
صبح کرد آنغلام بسرعت بیرون رفت و سعی میکرد تا خود را به امیر الاماره برساند و خبر کند داستان قصه تفصیلی پس پیدا و بیرون آمد که نزد
ابن زیاد بود و با او گفت ای پسر چه خبر آورده گفت ای امیر مادرم دشمنان را در خانه پناه میدهد بدرستیکه در نزد او است مسلم ابن عقیل پس مهیا
شنید و گفت این جوان چه میگوید گفت میگوید که مسلم در خانه ما است پس ابن زیاد ایستاد و طوقی از طلای احمر بگردنش انداخت و او را بر اسب
خوش رفتار سوار کرد و محمد ابن اشعث را خواند و پانصد سوار با او ضم کرد و گفت برو با این جوان بمنزل و مسلم ابن عقیل را گرفته پیش من آر یا
یا اندکش ابو مخنف گفت چون آن صدای اسبها و نعرهای مردان شنید نزد مسلم آمده و آواز در داد پس گفت یا درزه و لباس حرب
مرا بیاور لباسهای او را آورد و میان خود را بست و لباس حرب را پوشید و زن بطرف او نظر میکرد و گفت ای نور چشم من ترا میبینم برای مرگ مهیا
شده این اسباب نمی شود گفت بلی بخدا قسم من هجوم آورده اند در جائیکه در خانه توام و مرا در جولان و ستیز باید و مرا بکشند گفت ای سید بخدا
هرگاه ترا بکشند من خود را هلاک میکنم روح من فدای تو باد بعد از آن قصد نمود بر در و او را گشودند در حالتیکه با شمشیر ملاقات مینمود و موی بدنش از
میان لباسهایش بیرون آمده بود و مقاتله میکرد تا صد و پنجاه سوار کشت و باقی رو بهزیمت نهادند پس بر روی او زن درست بام
او را دیده و حیران بر قتال مینمود وقتیکه پسر اشعث دید آنچه با آنها کرد و هزیمت اصحاب خود را مشاهده نمود نزد پسر زیاد آدم فرستاد که مرا
با سواره و پیاده دریاب تا اینکه فرستاد پسر زیاد بسوی او پانصد نفر سوار و در منتخب خواست پسر زیاد محمد ابن اشعث کند را ضم کرد با او
سواره و پانصد نفر پیاده را او امر نمود که بسوی مسلم بروند پس پسر اشعث روانه شد تا رسید بخانه که مسلم در آن بود وقتیکه زن صدای اسبها
و نعرهها را شنید نزد مسلم آمده او را خبر دار نمود پس زره خود را پوشید و میان خود را بست و چشمهای خود را کرد و آن زن گفت ترا می بینم
که مهیای مرگ شده با او گفت این قوم غیر از من کسی را طلب نمیکنند و میترسم در خانه من هجوم آورند و برای تو وحشت دلگیر باشد بعد از آن
بیرون رفت بسوی قوم و در مناقب است حمله کرد بر ایشان در حالتیکه میگفت این مرگست وای بر تو چه جوان میکرد و شک نیست که کاسه مرگ را
نوشتن خواهی کرد پس صبر کن بر امر خدای عز و جل حکم قضای الهی در میان خلق شایع و آشکار است پس چهل و یکنفر مرد از ایشان بقتل رسانید
و در منتخب است که قتال عظیمی با ایشان نمود تا خلق کثیری از ایشان کشت وقتیکه پسر اشعث این را دید آدم بسوی پسر زیاد فرستاد و طلب معین نمود
با سواره و پیاده فرستاد بسوی او و گفت مادرت در عزایت نشیند یکنفر از شما اینقدر بکشد پس چگونه میشود اگر ترا بجنگ کسی بفرستم
که قوی تر از او است یعنی حسین ابن علی جواب فرستاد با او تو خیال میکنی مرا بسوی بقالی از بقالهای کوفه یا بسوی ارذلی از اراذل حیره
فرستاده بدرستیکه مرا بسوی تیغی از تیغهای آل محمد ابن عبدالله فرستاده وقتیکه این جواب به پسر زیاد رسید او را عتاب کرده و گرد

وقتیکه مسلم ایشان را دید رجوع بکارزار کرد و مهیا شد و بر ایشان حمله نمود و جمع کثیری از ایشان را بقتل رسانید از کثرت زخم تیر بدنش مثل خار پشت گردید پس ابن
اشعث آدم فرستاد نزد پسر زیاد و طلب مدد نمود و او مدد فرستاد و بایشان گفت وای بر شما او را امان دهید و الا همه شما را هلاک
میکند و در روایت آمده که او و بکر ابن حمران احمری بهم دیگر رسیدند پس بکر ابن حمران تیغی بر دهان آنجناب مسلم زد که لب بالای او را قطع نمود و لب
پائین او رسید و دندانهای پیشین او را انداخت و مسلم یک ضربت بر سر او زد و ضربت دیگر بر کتفش زد نزدیک بود آنحضرت بکشتن رسید و چونکه
اینحالت را دیدند آمدند بر پشت بامها و با نیزه ها میزدند و سنگ بر سر او میزدند و دسته های نی را آتش زده بر سر او میانداختند و چونکه اینحالت را
ملاحظه نمود بطرف ایشان خارج شد در حالتیکه شمشیر خود را کشیده بود پس محمد ابن اشعث گفت برای تو امان دادیم نفس خود را بکشتن مده و او با ایشان
دعوا میکرد و میگفت قسم یاد کرده ام مقتول نشوم مگر در حالتیکه آزاد باشم اگرچه مرگ را چیز ناخوشی میدانم و میبینم که آب سرد را آب گرم و تلخ ممزوج مینماید
رجوع کرد شعاع آفتاب مستقر گردید هر کسی از مردم در روزی شر را ملاقات خواهد کرد میترسم که دروغ گویند یا فریب دهند پس محمد ابن اشعث باو گفت
که تا کنون دروغ نگفته اند خوف مکن قسم به پسر عمم بوده از زخمها که رسید و ضربها که رسانیده بودند و آنقدر سنگ بر او زده بودند که سنگین شده بود
از حرکت و از قتال عاجز گشته و مشرف بهلاک شده پشت خود را بدیوار آن خانه تکیه داده پس ابن اشعث دوباره گفت امانست برای تو فرمود امانست
گفت بلی پس رو بقوم کرد که با محمد ابن اشعث بودند گفت برای من امانست گفتند بلی مگر عبید الله ابن عباس السلمی زیرا که او گفت در این خصوص برای من
نه ماده ایست و کنار میکشد در این خصوص حرف نمیگویم پس مسلم گفت هرگاه مرا امان ندهید دست خود را روی دست شما نمیگذارم
و در حالتیکه بعد از شهادت او آنچه از او دیدند ذکر کردند و او را ابن اشعث گفت امان برای شما نیست ای دشمنان خدا و رسول خدا بعد از آن
ایشان حمله نمود و مقاتله نمودند با او حیله کرده گودال چاه عمیقی برای او در وسط راه حفر کردند و سر آنرا خاک و گل پوشیدند بعد از
پیش روی او گریختند تا در آن چاه افتاد و با او احاطه کردند پس ابن اشعث یک ضربت بر محاسن رویش زد تیغ در او اول از سینه و گوشهای حسینش
گرفتند و دندانهای او را از دهنش بریدند تا او را معلول کرده و اسیرش نمودند و در ارشاد آمده استری آورده او را سوار کردند و باطراف او
جمع شده تیغ او را گشادند گویا در آنوقت از نفس خود مأیوس گشته و از چشمهایش اشک جاری نمود بعد از آن فرمود این اول حیله است محمد ابن
اشعث گفت امید دارم که برای تو باکی نباشد گفت این نیست مگر امید کجا رفت امان شما انا لله و انا الیه راجعون و گریه کرد پس عبید الله
ابن عباس سلمی باو گفت هر کسی هر طلبی کرده بمثل آنچه تو طلب نمائی اگر رسید بادشاهی انگیزه که تو رسید گریه نمیکند پس گفت بخدا قسم من از
برای نفس خود گریه نمیکنم و از کشته شدن خود نمینالم و لاکن گریه من از برای اهل خود است که رو کرده اند بمن یعنی گریه من برای حسین و اطفال آنست
و در کافی از صادق علیه السلام روایت کرده که اشعث ابن قیس شریک شد در خون امیرالمؤمنین و دخترش جعده امام حسن را زهر داد و محمد پسر او
شریک شد در خون حسین و در کتاب آمده است که اشعث کندی است در کوفه ساکن بود و مرتد شد بعد از رسولخدا و در رده اهل مسیر ابو بکر همشیره
خود را باو تزویج نمود و همشیره اش کور بود پس تولد نمود برای او محمد و او بود از اصحاب امیرالمؤمنین و با او بود در صفین و با معویه مکاتبه
کرد بعد از آن مرتد شد و رئیس خوارج گردید و در میان ایشان کشته شد و دخترش جعده که هم او اسما بود و حکایت او با امام حسن مشهور است
و پسرش محمد آن بود که در کوفه با مسلم ابن عقیل مقاتله کرد بعد از آن با حسین و این آنچنانست که در کافی نقل شده بعد رو نمود بمحمد ابن اشعث و گفت
یا عبد الله بخدا قسم ترا میبینم که از امان من عاجز هستی آیا در نزد تو چیزی هست قدرت داری بر اینکه از قول من کسی را خدمت حسین بفرستی و خبر
دهد باو آنچه بمن واقع گشته زیرا که او امروز یا فردا با اهل بیت خود خارج شده و بسوی شما میآید و بگوید که پسر عقیل مرا بسوی تو فرستاده
و خود در دست قوم اسیر است صلاح نمیبیند که بیائی و مقتول شوی و اهل کوفه ترا فریب ندهند زیرا که ایشان اصحاب پدر تو بودند
که پدرت آرزو مینمود فراق ایشان را بموت یا بقتل بدرستیکه اهل کوفه بتو دروغ گفتند و از برای دروغگو رأیی نیست پس پسر اشعث
گفت بخدا قسم این کار را میکنم و بابن زیاد خبر میدهم که او را امان داده ام و پسر اشعث با پسر عقیل در قصر آمد و اذن خواست اذن دادند
داخل شد خبر عبید الله و خبر پسر عقیل را باو گفت با ضربت زدن و امان دادنش پس عبید الله باو گفت ترا با امان چکار بود که ما ترا فرستاده
بودیم که او را امان دهی بلکه فرستاده بودیم که او را نزد ما بیاوری پس محمد ساکت شد و مسلم را تا در قصر آوردند در حالتیکه
عطش بر او غلبه کرده بود و در جنب در قصر کوزه آبی گذاشته بودند و در ارشاد در باب قصر مردمانی نشسته و منتظر اذن بودند
از جمله آنها بود عمارة ابن عقبه ابن ابی معیط و عمرو ابن حریث و مسلم ابن عمرو و کثیر ابن شهاب ناگاه دید کاسه پر از آب سرد در گذاشته
شده مسلم فرمود که مرا از این آب سیراب کنید پس مسلم ابن عمرو باو گفت آیا می بینی که چه سرد است بخدا قسم از آن قطره نخواهی چشید تا در
آتش جهنم از حمیم او بچشی پس پسر عقیل گفت وای بر تو کیستی گفت من آنکسم که حق را شناخت در وقتیکه تو آنرا انکار کردی و بر امام خود

نصیحت داد وقتیکه تو آواره خانه و زبیدی و اطاعت کرد و او را وقتیکه تو معصیت او نمودی و خلاف کردی پس مسلم ابن عقیل را بقصر بردند پس چون
او گفت بیار کاسه آب تا باشد [illegible] و آورد قدح آب را [illegible] گفت [illegible] و مخلد بودن [illegible] ابن عقیل
نشست و بدیوار تکیه نمود و عمرو ابن حریث غلام خود را فرستاد و کوزه آورد که دستمالی بر بالای آن انداخته بود و قدحی آب در آن ریخته بود
هرچه خواست بنوشد قدح از خون دهان و حلق او پر شد و نتوانست بنوشد تا آنکه دو دفعه اینکار کرد و در دفعه ثالثه خواست که بنوشد دندانهایش
در قدح ریخته شد پس گفت الحمد لله اگر برای من روزی مقدر میشد میآشامیدم و آمد رسول ابن زیاد و امر کرد که او را نزد ابن زیاد آورند وقتیکه داخل شد بر امیر سلام
ننمود و در حدیث پس قوم او گفتند سلام ده بر امیر گفت السلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی و اطاع الملک الاعلی یعنی سلام بر کسی باد
که تابع هدایت شد و از عواقب هلاکت بترسد و اطاعت نماید پادشاه بزرگ را پس ابن زیاد خندید و بعضی گفت بعضی از اینها آیا نمی بینی
که امیر را سلام نکردی پس چرا مسلم سلام نمیکند و ابا کرد پس مسلم گفت بخدا قسم مرا امیری نیست غیر حسین کسی باو سلام میدهد که از مرگ بترسد
والله در تمثیل قال اصبر لکل مصیبة و تجلد و اعلم بان المرء غیر مخلد و اذا ذکرت مصیبة تشجو بها فاذکر مصیبة آل محمد و اصبر کما صبر الکرام فانها نوب
تنوب الیوم تکشف فی غد یعنی از برای هر مصیبت صبر کن و بدانکه مرد مخلد نیست در دنیا و هرگاه که ذکر کردی مصیبتی را که با دلگیر میشوی پس یاد کن
مصیبت آل محمد را و صبر کن چنانچه کرام صبر کردند زیرا که آن مصیبت نوبه دارد امروز نوبت او است فردا و مثل او میشود بعد از آن ابن زیاد
بشارت خواهد اسلام [illegible] که ترا خواهم کشت و در ارشاد است ابن زیاد گفت قسم بجان خود البته ترا خواهند کشت گفت
چنین است گفت بلی فرمود بگذار وصیت نمایم بعضی از قوم خود را گفت بکن پس مسلم نظر کرد باهل مجلس عبیدالله و در میان ایشان بود عمر ابن سعد
ابی وقاص پس گفت ای عمر در میان من و تو قرابتی هست و مرا بتو حاجتی است و واجب است بر تو برآوردن آن و او پنهان است عمر ابا نمود از
شنیدن ابن زیاد گفت چرا امتناع میکنی از اینکه نظر نمائی بحاجت پسر عم خود پس عمر ایستاد و آمد با مسلم در مکانیکه عبیدالله ایشان را میدید و در حدیث
که گفت اول وصیت من اینست شهادت میدهم بر اینکه غیر از خدا خدائی نیست و محمد رسول خدا و علی ولی الله و خلیفه رسول است در میان امت او
ثانیا زره مرا بفروش و اداکن از من هفتصد درهم را از اینکه در این شهر داشتم قرض کرده ام ثالثا بنویس برای سید خود حسین که برگردد
و بشهر شما نیاید زیرا که بمن رسیده تحقیق بمن رسیده که او با اهل و اولاد خود متوجه کوفه شده و نمیداند از اینکه مرا گشتند بر
مرا ابن زیاد بگیرد و منع کن عمر گفت ایها الامیر پسر عقیل چنین میگوید ابن زیاد گفت بدرستیکه خیانت نمیکند ترا امین ولیکن تو خائن را امین کردی
در خصوص مال تو با ما رجوع نداریم هرطور دلت بخواهد بکن و اما جسد او پس بعد از اینکه بقتلش رسانیدیم باک نداریم از چیزیکه با او میکنند و اما حسین پس اگر او
اراده ما ننموده ما هم او را اراده نمیکنیم و در حدیث است که عمر ابن سعد بمسلم گفت آنچه ذکر کردی از شهادتین و ما هم باو شهادت میدهیم و اما آنچه
گفتی که زره مرا بفروش و اداکن دین مرا آن بتو بستگی دارد اگر خواهیم میفروشیم و اما آنچه گفتی از امر حسین پس اگر خواهد بیاید و باو شربت مرگ خواهیم
چشانید جرعه بعد از جرعه بعد از آن ابن زیاد اینها را شنید و گفت تسبیح کرد خدا دوست ترا او در پنهان تر خود را تو گفت ترا اینجا آشکار نمود
پس شهر دیگر حسین غیر از تو کسی و در ملهوف است که ابن زیاد گفت ای عاق و ای شاق خروج کردی بر امام خود و عصای مسلمین را شکستی و فتنه را
برپا نمودی مسلم گفت دروغ گفتی ای ابن زیاد و لعنت کرده شدی عصای مسلمین را معویه شکست و پسرش یزید و فتنه را در اول برپا کرد پدرت
زیاد ابن عبید غلام بنی علاج از طائفه ثقیف و من امید دارم که خدا شهادت را بمن روزی کند از دست بدترین خلق خود را وای کرده
ابن زیاد گفت آیا طمع داری برای خود از این چیز گفت بخدا قسم ظن نیست بلکه یقین است و در ارشاد است که ابن زیاد گفت ای پسر عقیل آمدی
میان مردم در حالتیکه ایشان جمیع بودند و در میان ایشان تفرقه انداختی و کلمه ایشان را مختلف نمودی بعضی ایشان را بر بعضی گفت چنین نیست من برای
این نیامدم ولیکن اهل شهر زعم میکنند که پدرت خیاران ایشان را کشت و خونهای آنها را ریخت و کرد در میان ایشان عمل کسری آمدیم تا امر نمائیم
بعدالت و دعوت کنیم بحکم کتاب پس ابن زیاد گفت تو با اینها چکار داری ای فاسق چرا تو چنین نکردی در میان ایشان اینرا زیرا که تو در مدینه
شراب میخوردی مسلم گفت بخدا قسم که خدا میداند که تو صادق نیستی و بدون علم تکلم مینمائی و نیستم چنانچه ذکر کردی و تو سزاوارتری بشراب خوردن از
من و اولی بمستی و کسیکه حریص شده در خونهای مسلمین میکشد نفسی را که خدا کشتن او را حرام کرده و میریزد خون حرام را بسبب غضب و عداوت
و لهو و لعب مینماید گویا که چیزی نکرده پس ابن زیاد گفت ای فاسق بدرستیکه نفس تو ترا امید داد بچیزیکه حایل شد خدا میان تو و او
و خدا ترا اهل آن ندید مسلم گفت هرگاه ما اهل او نباشیم پس اهل کیست ابن زیاد گفت امیرالمؤمنین یزید مسلم گفت الحمد لله علی کل
حال راضی شدم بخدا از جهة حکم میان ما و شما ابن زیاد گفت خدا مرا هلاک کند اگر ترا نکشم بکشتنیکه احدی در اسلام از خلق کشته باشد
مثل آن مسلم گفت تو سزاوارتری که در اسلام احداث نمائی چیزی را که در آن نبوده زیرا که تو ترک نخواهی کرد بد کشتن و قبح مثله کردن

و جماعت اهل‌بیت و آل است قتل کرده زیاد پس ابن زیاد متوجه شد و حسین و علی و عقیل او را فحش داده و سب میکرد و در بعضی روایت است که مسلم گفت
تو و پدرت سزاوارتر هستی بدشنام حکم کن آنچه خواهی کرد ای دشمن خدا و در بعضی روایت است که گریه کرد و روی خود را بمدینه کرد و گفت
السلام علیک یا ابن رسول الله آیا میدانی آنچه واقع شد بر مسلم و در بعضی روایت است که امر کرد او را بالای قصر بردند و از آنجا پایین انداختند
و در وقت مسلم بر فراق حسین گریه کرد و گفت جزی الله عنا قومنا شر جزائه شرار موالی بل اعق و اظلم هم منعونا حقنا و تظاهروا علینا
و ردونا ذلیلا و غاروا علینا یبتغون دماءنا فحسبهم الله العظیم المعظم و نحن بنو المختار لا مثل مثلنا نبی صدق و کرم و کرم یعنی جزا دهد
خداوند قوم ما را شر آنچه جزا داده بدترین که عاق‌تر و ظالم‌تر باشند آن قوم ما منع کردند حق ما را و یکدیگر معین شدند
در ضرر ما و قصد نمودند که ما را ذلیل و خوار نمایند و غارت آوردند با ما در حالتیکه خون ما را میریزند پس کفایت کند خدای بزرگ و معظم باشد
و ما پسران رسول مختار هستیم مثل ما نیست که او است پیغمبر برگزیده و کرم و محترم ابو مخنف گفته از شعر او بعد از آنچه گذشت فاقمت لو القلم
بعمار مرج و فرسان نهاد تحرقه نفسها آنچه در کتاب ابی مخنف است این است وقتیکه مسلم فارغ شد از شعر خود بکر ابن حمران بانگ زد داری
بر شمشیر او را از راه پس او را از بالای قصر بزیر انداختند و بدن او پس رسید شعر او و ذکر او ایشان را
سوار شده و قتال شدیدی نمودند تا سه روز و شب و مسلم و هانی را در بازارها میکشیدند مذحج غلبه کرده ایشان را گرفته غسل داد
و نماز کرده و در مسجد کوفه ایشان را دفن کردند و در ارشاد آمده که ابن زیاد گفت کجاست آنکه پسر عقیل با شمشیر از سرش زد پس بکر بن حمران
احمری را آوردند گفت برو بالای قصر و گردن او را بزن پس برد او را بالای قصر در حالتیکه تکبیر میگفت و استغفار میکرد و بر رسول خدا صلوات
میفرستاد و میگفت خدایا حکم کن میان ما و قومیکه فریب دادند ما را و دروغ گفتند و ما را خوار و ذلیل کردند و او را مشرف نمودند بموضعی
که او را حذا امروز میگویند پس گردن او را زده و جسد او را بر سرش تابع نموده اند و در بعضی روایت است که بکر ابن حمران گردنش را
زد و نازل شد در حالتیکه خوف و ترسان بود ابن زیاد گفت چه میترسی گفت ایها الامیر در حینیکه او را میکشتم مردی دیدم سیاه و قبیح الوجه
برابر من در حالتیکه انگشت خود را بدندان گرفته یا اینکه گفت لب خود را چنان ترسیدم که هرگز اینطور نترسیده بودم ابن زیاد گفت
در حالتیکه تو او را برای قتل بالای قصر میبردی چه میگفت گفت تکبیر و تهلیل و استغفار مینمود و وقتیکه باو نزدیک شدم که گردن او بزنم گفت
پروردگارا حکم کن میان ما و قومیکه ما را فریب داده و تکذیب نمودند و بعد خوار و مخذول کردند پس باو گفتم حمد خدا را که مرا بر تو
مسلط کرد و ضربتی باو زدم کارگر نشد پس بمن گفت آیا کفایت نکرد ترا خصوص ضربتی که از من نسبت بتو واقع شد از جهت وفا بخون تو ای
العبد ابن زیاد گفت در وقت مرگ فخر میکند گفت ضربت ثانیه باو زدم و کشتم و در منتخب که مسلم را از بالای قصر بزیر انداختند خدا
روحش را با سرعت داخل بهشت کرد و در ارشاد است که محمد ابن اشعث از جای برخواسته نزد عبید الله ابن زیاد آمد و با او در خصوص
هانی مکالمه کرد و گفت بدرستیکه تو منزلت هانی را در شهر و خانه او را در میان عشیره اش میشناسی و بتحقیق قوم او دانسته اند که من و رفیقم
او را نزد تو آورده ایم ترا قسم میدهم بخدا او را بمن ببخش زیرا که من از عداوت شهر و اهل او میترسم پس باو وعده کرد
که چنین کند بعد او را بدا واقع شد و در حال امر کرد که هانی را آوردند پس گفت او را خارج نموده ببازار برده گردنش را بزنید هانی را بردند
تا آوردند بمکانی از بازار که در آنجا گوسفند میفروختند در حالتیکه دستهایش را بسته بودند و میگفت وا مذحجاه و لا مذحج لی الیوم یا مذحجاه و کجاست عشیره
وقتیکه دید احدی او را یاری نمیکند دست خود را از بند کشید و گفت آیا عصا و کارد و سنگ و استخوانی نیست که مرد با آن از نفس خود دفاع
نماید براو هجوم آورده گرفته محکم بستند و در بعضی روایت است که باو گفتند گردن خود را دراز کن گفت بخدا قسم من در آن سخی نیستم و اعانت نمیکنم
شما را بر نفس خود پس غلام عبید الله که رشید نام داشت شمشیر بر سرش زد و کشت و در ارشاد است که تیغ کارگر نشد هانی گفت مرجع بسوی
خداست خدایا برحمت و بهشت تو امید دارم بعد از آن ضربت دیگر زد و کشت و در مناقب است بعد از آن امر کرد که هانی و مسلم را
سرازیر مصلوب نمایند و در منتخب است که بعد از آن هانی و مسلم را در بازارها میکشیدند پس خبر ایشان بمذحج رسید با اسبهای خود سوار شدند
و با قوم قتال نمودند ایشان را از دست آنها گرفته غسل داده دفن نمودند و در منتخب نقل کرده چون مسلم و هانی را گرفته میکشیدند در میان
بازار خبر ایشان بقبیله مذحج رسید سوار گشته با قوم قتال نمودند و نعش آنها را گرفته غسل داده و دفن کردند رحمت خدا بر ایشان و لعن خدا
بقاتلان آنها باد تا روز قیامت و در بعضی روایات در شهادت مسلم و هانی اشعار عبد الله ابن زبیر نقل کرده و بعضی نسبت آنها
بفرزدق داده و بعضی نسبت آنها بسلیمان ابن حنفی داده فان کنت لا تدرین ما الموت فانظری الی هانی فی السوق و
ابن عقیل الی بطل قد هشم السیف وجهه و آخر یهوی من طمار قتیل اصابهما امر الامیر فاصبحا

احادیث

احادیث من یسری بکل سبیل　ترى جسدا قد غیر الموت لونه　ونضح دم قد سال کل مسیل　فتی کان احیی
من فتاة حییة　واقطع من ذی شفرتین صقیل　ایرکب اسماء الهمالیج آمنا　وقد طلبته مذحج بذحول　تطوف
مراد وکلهم　علی رقبة من سائل ومسئول　فان انتم لم تثأروا　حاصل مضمون آنکه هرگاه نمیدانی که مرگ چیست پس نظر کن
بسوی هانی و پسر عقیل در میان بازار و بسوی شجاعی که شمشیر استخوانهای رویش را آرد کرده و دیگری که از بالای بلندی کشته افتاده از فرمان
زیاد این مصیبت را بایشان وارد ساخت و حدیث شدند بر زبان جمیع مسافران ببین بدنی را که مرگ رنگ او را تغییر داده و چشمهٔ خون از آنها روان است
جوانمردی که از حیاکننده‌ترین زنان حیاکننده‌تر بود و برنده‌تر بود از شمشیرهای صیقل دار پاره پاره کرده آیا اسماء ابن خارجه با سلامت بر استرها سوار میشود
و حال آنکه قبیلهٔ مذحج از او طلب خون مینمایند که قصاص نماید و میگردند دور او قبیلهٔ مراد که همه انتظار او میکشند اگر چنانچه شما خون برادر
خود را نخواهید پس باید از کسانی باشید که بقلیل راضی میشوند و در روایت دیگر نقل کرده که چون مسلم و هانی را شهید کردند عبید الله
سر آنها را با هانی ابن ابی حیه و زبیر ابن اروح تمیمی بنزد یزید فرستاده و بکاتب خود امر نمود که قصهٔ مسلم و هانی را بیزید بنویسد کاتب که عمرو ابن
نافع بود نامهٔ طولانی نوشت و اول کسیکه در کتابت طول داد او بود و چون عبید الله بسوی آن نظر نمود ناخوش داشت و گفت چه چیز است این
تطویل و زیادتی کلام بنویس اما بعد حمد خدا که حق امیرالمؤمنین را گرفت و کفایت کرد او را از دشمنش خبر میدهم امیرالمؤمنین را که مسلم
ابن عقیل پناه آورد بخانهٔ هانی ابن عروه مرادی و من جاسوسان بر آنها قرار دادم و از روی حیله بسوی ایشان مردانی فرستادم و با ایشان حیله کردم
تا آنها را از منزل بیرون آوردم و خدا امیر را بر آنها قادر نمود پس حاضر نمودم و گردنهای ایشان را زدم و سرهای ایشان را بسوی تو روانه کردم
بهمراهی هانی ابن ابی حیه و زبیر ابن اروح تمیمی که آنها هر دو از اهل طاعت و نصیحت‌اند و اگر چنانچه هر چه خواهد امیرالمؤمنین از احوال ایشان
از این دو نفر بپرسد که صادق و عالم‌اند یزید در جواب او نوشت که تو تقصیری نکردی بآن نحو که من دوست میداشتم رفتار و عمل نمودی
و کفایت بکنج دادی و ظن مرا در حق خود تصدیق کردی و دو فرستادهٔ ترا خواندم و از آنها اسرار و مطالب پرسیدم و یافتم ایشان را در رای
بر آن نحو که گفته بودی در حق آنها وصیت میکنم بخوبی و دیگر بمن خبر رسید که حسین بسوی عراق متوجه است دیده بانان بگمار و حد و کمینها
و حفظ کن مکانها را [illegible] و متهم را بگیر و هرچه از اخبار واقع شود بمن بنویس و در مناقب آورده که سر آن دو بزرگوار
از دروازهٔ دمشق آویزان کرد و در ارشاد آورده که خروج مسلم ابن عقیل در کوفه روز سه‌شنبه هشتم ذی‌حجه سال شصتم از هجرت بود و کشته شدن
او روز چهارشنبه نهم همین ماه روز عرفه اتفاق افتاد و توجه حضرت حسین از مکه بسوی عراق در روز خروج مسلم ابن عقیل است که روز ترویه باشد
[illegible] در ملهوف گفته که حضرت حسین بجماعتی از اشراف بصره نامه نوشت با غلام خود سلیمان نام مکنی بابا رزین روانه نمود و در آن
آنها را بیاری خود و اطاعت دعوت فرموده بود که از آنها یکی یزید ابن مسعود نهشلی و منذر ابن جارود عبدی بود پس یزید ابن مسعود بنی تمیم و بنی
حنظله و بنی سعد را جمع نمود و فرمود ای بنی تمیم چگونه دیده‌اید حسب و نسب مرا در میان خود گفتند به به بخدا قسم تو پشت
و مایهٔ فخر در شرف بکنه وسط رسیده و بر همه مقدم گشته‌ای گفت من شما را برای امری جمع کرده‌ام میخواهم با شما مشورت و استعانت نمایم
همه گفتند بخدا که نصیحت ترا قبول و رای ترا [illegible] میکنیم پس گفت آگاه باشید که معاویه مرد و هلاک گشته و در ارکان ظلم و جور شکست
حاصل آمده بتحقیق که بدعت کرده بود بیعتی را و ظن میکرد که آنرا محکم نموده هیهات آنکه اراده او جهت داد بخدا قسم که ضعیف شد و مشاوره
نمود مخذول گردید بتحقیق یزید که شارب خمر و رئیس فجار است ادعای خلافت و امارت مینماید بر مسلمین بدون اینکه ایشان راضی باشند
با اینکه علم و حلم ندارد و از حق موضع قدم خود را نمیشناسد پس قسم میخورم بخدا قسم راست که با او جهاد در دین از جهاد مشرکین افضل است
و این حسین ابن علی صاحب شرف و رای اصیل است فضل او وصف نمیتوان و علمی دارد که تمام نمیشود و او سزاوارتر است باین امر خلافت از
جهة تقدم در سن و قدم و قرابت بصغیر مهربانی و بکبیر شفقت مینماید حافظ رعیت و امام قوم است و حجت با او از برای خدا تمام شده و رسید
بسبب او موعظه اعراض نکنید از نور حق و خود را از شفقت بر کور دلی باطل نیندازید بتحقیق صخر ابن قیس در روز جمل مخذول کرد پس
دور کنید از خود این ننگ را بیاری فرزند رسول قسم بخدا که تقصیر نمیکند کسی از نصرت پسر رسول خدا مگر اینکه میگذارد خدا
خواری در اولاد او و کمی در عشیره او خبردار باشید که من لباس جنگ را پوشیده‌ام کسیکه کشته نشود با اجل خود میمیرد و هر که میگریزد خلاص
نمیشود پس خوب جواب بدهید خدا شما را رحمت کند بنی حنظله عرض کردند یا ابا خالد ما تیرهای ترکش و فارسان عشیرهٔ توایم هرگاه با
تیراندازی بنشانه میرسانی و اگر با دلاوری جنگ نمائی فتح نمائی خوض نمیکنی در شدتی مگر با آن شدت خوض مینمائیم و ملاقات نمیکنی شدتی مگر اینکه
ملاقات مینمائیم یاری مینمائیم ترا با شمشیرهای خود و حفظ میکنیم ترا با بدنهای خود هر وقت بخواهی و بنی عامر ابن تمیم گفتند یا ابا خالد

با او لا دیدر تو تسلیم و اهم شدیم تو ایم هرگاه منصب های تو شنودیم هرگاه کوچ نمائی امر باشد ما را و حرکت کنی اجابت نمائیم و امر کنی ما را
اطاعت نمائیم امر ترا است هر طور مصلحت دانی و تو سعد ابن یزید گفت بابا خالد بدرستیکه مبغوض ترین چیزها نزد ما بر تو خلاف کردن و از امر تو
خارج شدن است و بتحقیق شجره ای ثمین امر کرد ما را بترک قتال پس خوب کرد امر ما را و عزت ما در میان باقی ماند مهلت ده ما مشورت نموده پیام خدمت
تو بفرستیم گفت ای سعد هرگاه مشورت نمائید خدا از علام تیغ شما را از رسیدن شما دور نمیدارد و همیشه تیغ شما در میان خواهد بود بعد از آن نوشت حسین
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بتحقیق رسید بمن کتاب تو و فهمیدم آنچه را که بسوی آن دعوت نمودی از اخذ حظ و نصیب خود از اطاعت تو و رسیدن نصیب
خود از نصرت تو بدرستیکه خدا زمین را خالی نمیگذارد از شخصیکه در آن عمل خیر نماید و دلالت میکند بر نجات و شما حجج خدائید بر خلق و ودایع او
هستید در زمین او و متفرع شده اید از زیتونه احمدیه او است اصل آن و شما فرع اوئید پس شاد شوید که سعید شده اید بطائر سعادت زیرا که گردنهای
نیستم برای تو مطیع و رام گردم دلهائیکه از منتشر شده در سینه هیچ تا بسر رسد مایل تر نمودیم و سعد را برای تو رام کرده چه کسیکه ای شیاز را
باب ابریکه ظاهر شود برق او و درخشان گردد دشته ام و هنگامیکه حسین کتاب را خواند گفت ما را جمع نماید خدا ترا در روز خوف و جزع
دارد و سیراب گرداند ترا در روز عطش و هنگامیکه یزید بن مسعود مهیا شد که بخدمت حسین برسد خبر قتل آن بزرگوار با و رسید خیلی جزع و بی نفس از تخلف
بخدمت آنحضرت نمود اما منذر ابن جارود کتاب و رسول را نزد پسر زیاد آورد زیرا ترسید از اینکه کتاب پنهانی از ابن زیاد بوده باشد
و بحریه دختر منذر زوجه ابن زیاد بود پس آن ملعون رسول را گرفته بدار کشید بعد بالای منبر رفت خطبه خواند و ترسانید اهل بصره را از خلاف
و برپا کردن فتنه بعد منذر آن شب را خوابید وقتیکه صبح کرد برادر خود را بجای خود نایب گذاشت و بسرعت بکوفه آمد تذییل بدان
که در این مکاتبات شاهد تو بسیار است و همین قدر کافیست بدان هر که تامل نماید در خطبه تحلیل محل جمع آنها را اخذ نماید و تدبر کند در قول سیدالشهدا
در مکاتبت خود با اهل کوفه که فرموده میفرستم بسوی شما برادر و پسر عم و معتمد خود را از اهل بیت خود مسلم ابن عقیل را بعد از آن تامل و تدبر کند
آنحضرت شب عاشورا ذکر کرده وقتیکه در میان اصحاب ایستاده خطبه خواند و قال اللهم انی لا اعلم اصحابا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت خیرا من
اهل بیتی یعنی خدایا من نمیدانم اصحابی که بهتر بوده باشند از اصحاب من و نه اهل بیتی که بهتر باشند از اهل بیت من و همچنین بعد از تامل
و تدبر در آنچه بعضی روایات مذکور گشته است از اینکه پیغمبر بسیار گریه کرد و منبر بود در شهادت او و ملائکه و مؤمنین گریه میکنند و میدانی که
برای مسلم مقامات کریمه و مناقب فخیمه است که طومارها و کتب بها وسعت ندارد مناقب او و در آن نوشته شود و چگونه چنین نباشد
زیرا که اصل صحیح و فضل کریم و شأن عظیم و عمل جسیم و علم کثیر و شأن عجیب و لسان خطیب و صدر رحیب دارد و اخلاقش موافق اصل او
و صبر او و شهادت سید و سرور بر همین پس قول امام در شان او کشف مینماید از اینکه او در غایت بلندیست از کسیکه شرف از مکارم
و بزرگواری و فضائل پس جوهر ذات پاک و خمیر طینت طاهره او از خمیر است که خمیره رحمت و طینت اهل بیت عصمت پس قول
رسول خدا مثل قول پسر در حق او در حق ابن عم و ابن وکیه در شان مسلم ابن عقیل افاده میکند اصول علیا و قواعد عالیه را بعضی از آنهاست که درجه
او تالی درجه اهل بیت عصمت و فوق درجه های غیر ایشانست از اصحاب مقامات جلیله و درجات علیه و بعضی از آنهاست که گریه باد
از لوازم این و خواص لقب ایشانست و بعضی آنها است که گریست بر او جمیع اهل سموات و حاملان عرش رحمن و بعضی آنست که شان
او در میان شانهای خواص حضرت سیدالشهدا مثل شان حضرت ابی الفضل العباس و علی اکبر و قاسم است از جهت تایید و تسدید و عصمت
بنا بوجهی و از جهت شدت تعالی و بعضی از آنها است که او مثل عمش حمزه ابن عبدالمطلب دو کوه بلند اند در شجاعت و دو شیر
رحمن اند و بعضی از آنها است که او مثل عمش جعفر ابن ابیطالب در حیات و جمیع مرتبه اعلی از درجه قصوی در شهادت و رسیدن بسعادت
از یکه پستان شیر خورده پس خمیر طینت و طاهر نمودن ایشان گشته از قطراتیکه از دریای عصمت چکیده های ملک عنان و هرگاه قرآن بر آن ریخته
شده مثل عالی با وجدانی من بر شیخ صدوق در شان او میگوید که فرستاد حسین جناب مسلم را بکوفه و او مثل شیر بود و در وقت بازوش
کافیست که مرد از دست خود میگرفت و بالای بام میانداخت و مسلم در حق ابن زیاد میگفت ای ابن زیاد آیا یکی که ترا بسوی بقالی از بقالان کوفه
یا بسوی ارذلی از اراذل حیره فرستادی آیا میدانی که مرا بسوی شیر خشمناک و شمشیر برنده در دست شجاع بزرگوار فرستاده ای و اذعان
بزرگوار با دلور این شرف و سیادت بس او است که سید ارتب آنها و از آل هاشم سواد چشم ایشان بود و تعجب نیست که جاری شود
فرع بر اصل خود و ظاهر شود علامات شیر در بچه اش و مرد عجیب اصل خود را محکم نماید و او از شجره بود که اصل او کشیده شده و شاخهای
آن بلند و چوب او پاک و عمودش راست و مستقیم است پس بیکبار در افلاک بشرف و رو سپید گردید خود را و میبندد ستاره جوزا
بر اصل او لب و دهن خود را و چگونه چنین نباشد حال آنکه عمش امیرالمؤمنین او را تربیت داده و در کنار او بزرگ شده بود

چنین

وهمچنین میشود کسیکه رسول خدا او را دوست دارد و دوست خدا و محبت او را تربیت داده باشد چنان و آنحضرت آمد اینکه رسول خدا روز خیبر در حق
فرمود هرگاه نمیترسیدم از اینکه است من در خصوص تو بگویند آنچه را که نصاری در حق مسیح ابن مریم گفتند هرآینه میگفتم امروز در حق تو
حدیثی و درباره خیبر وقتیکه صفیه بخدمت حضرت پیغمبر آمد حضرت در روی او اثر زخمی دید فرمود این چه زخمیست و حال آنکه
تو دختر پادشاهی عرض کرد وقتیکه علی بقلعه قدم گذاشت و در قلعه را حرکت داد هرکه در قلعه بود افتاد و من نیز افتاده
جانب تخت رویم را مجروح کرد پیغمبر فرمود ای صفیه بدرستیکه علی بزرگست نزد خدا وقتیکه باب قلعه را حرکت داد قلعه و آسمان و زمین
همگی و عرش خدا از جهت غضب علی در حرکت آمد و دراز روز وقتیکه پسر صهاک حبشی سؤال کرد و گفت یا ابا الحسن گمان ندارم که ... حال آنکه
بودی که گرسنه بودی آیا قلعه را بقوه بشریه قلع کردی فرمود قلع کردم او را بقوه الهیه و نفس مطمئنه و ... و دراز روز وقتیکه او را دو پاره کرد آمد
بر من جبرئیل آمد در حالتیکه تعجب میکرد پس پیغمبر با او فرمود از چه تعجب میکنی عرض کرد که ملائکه در صومعهای آسمانها ندا میکنند لا فتی الا علی
لا سیف الا ذوالفقار اما تعجب من از اینست وقتیکه مامور گشتم که قوم لوط را هلاک کنم شهرهای ایشان را برداشتم و آنها هفت شهر بود از زمین هفتمین
علی بآسمان هفتمین علیا در بالهای پری از بالهای خود و بلند کردم آنها را حتی شنیدند حاملان عرش آواز خروس ایشان را و گریه اطفال ایشان را و نگاه
داشتم آنها را تا صبح و منتظر امر بودم آنها را من نیافتم که ثقیل و سنگین بود که ضربت امروز علی ابن ابیطالب در وقتیکه مامور گشتم که اصل خیبر را و برگرم تا زمین را
شق نکند و بگاو که حامل زمینست نرسد با وجود اینکه اسرافیل و میکائیل بازوهای مرا گرفته بودند بحدیث و مخفی نماند در زمانیکه ایکوه احادیث
کسانیکه مطالع ذهنهای ایشان و اطراف افکار ایشان نزدیک بمطالع ذهنهای عامه و اطراف افکار ایشانست میشنوند تعجب میکنند بلکه
انکار مینمایند وقوع امثال این را پس نیست مثل اینها مگر بعید از کره جاهل ... فحص آن طویل الذیل ... هیهات هیهات که تابع و مرکب هوای
نفس و تابعدارهای باطل و حکایتهای اشخاص کاذبه و وساوس آرزوهای لغو و باطل گشته اند میت ایشان را از طاوس که پایش و از ...
خارش و آتش که دود و از سراب مگر خارش و در شان امثال ایشان امام محمد باقر فرموده که اسوء حال ایشان نزد من و دشمن ترین ایشان کسیست
زمانیکه بشنود حدیثی را که بما نسبت میدهند و از ما روایت میکنند قبول نمیکند و انکار مینماید و هرکه باو معتقد باشد تکفیر مینماید و او نمیداند شاید
حدیث از ما باشد و بسوی ما مستند میشود و بدین سبب از ولایت ما خارج میشود سبحان الله آیا میشود مثل قبض اسرافیل و میکائیل بازوی حضرت امیر را
در هوا از آنچه یعنی بزرگ شمرده و انکار نمایند یا اینکه جبرئیل و اسرافیل و میکائیل یا دیگر حاملان عرش از شعاع نور آل مصطفی خلق شده اند
و حال آنکه پیغمبر فرموده هرگاه دریاها مرکب و بیشه ها قلم و آسمانها کاغذ و انس و جن کاتب شوند هرآینه مرکب تمام و انس و جن عاجز آیند از ذکر
عشری از فضایل امام روز غدیر و چگونه هدایت می یابد و حال آنکه شهادت میدهد باین حدیث نبوی کتاب خدا در قول او ولو
کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا پس خوشا بر عقیل ابن ابیطالب زیرا که هیبته کرامت
اوست بسبب ولادتش چون اولاد دیگر بذل نمود جانهای خود را برای پسر بابرکتش حتی عطا شد باو از عزت و درجات آنچه
عقول از درک آن عاجز است حتی تصریح کرده ... و خطیب و فضلاء ... اصحاب سعادت نورانیت و ولایت مطلقه بر طریق
هم کفو بودن و سیر با آنها در نزول زمین و صعود بآسمان و با غبطه نمودن انبیا و شهدا از جهة این درجات عظمی و از جهة نزدیک
شدن او بخدا پس اگر سؤال کنی در آنچه گذشت از بعضی روایات ... مسلم در آن راه با امام نوشت که من تمام نمودم از
توجه خود بکوفه اگر صلاح دانی کسی دیگر بفرست و امام در جواب نوشت که ترا وادار نکرده بنوشتن کتاب و استعفاء از جنبش مامور کرده را
مامور کرده ام مگر ترسیدن تو پس ... بسوی آنچه ترا مامور کرده ام و السلام آیا منافی نیست مثل این با آنچه تقریر کردی در شان مسلم
و گفتی که او از میان عترت محمدیه و ذریه هاشمیه داخلست در طرحی که واقع شده بعد از طرف عصمت مثل ابوالفضل العباس و علی اکبر
و قاسم و همچنین گفتی که نمیرسد بمرتبه شجاعت او و در درجه شجاعت احدی که در زمان اوست از ذریه هاشمیه مگر در درجه شجاعت ابوالفضل
و علی اکبر و قاسم پس چگونه موافق میشود با آنچه که در قول امام است که حمل نکرد ترا بنوشتن کتاب بسوی من مگر ترسیدن تو جواب میگویم
آنچه من ذکر کردم در شان او از امور قطعیه است که ثابت شده بروایات مستفیضه و اخبار متواتره و درایات کثیره و از آنجا
که در مذهب بحد ضرورت رسیده و همچنین بروایات کثیره ثابت شده که یک درایت بهتر از هزار روایت است که بی درایت باشد پس
هرکه توهم نماید منافات روایتی که متضمن حقیقتیکه کتابت مسلم است با آنچه ما ذکر کردیم بتحقیق اخذ کرده او را بدون درایت و علم و چگونه
چنین نباشد زیرا که اگر آن روایت افاده نماید بر طبق این توهم هرآینه میشود قول امام در کتابت خود باهل کوفه که قد ارسلت الیکم
اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی ... تا آنچه که خارج باشد مخرج اغراق یا برانکه اصل نداری در قول او و بعض منی ...

پس معلوم شد از تحقیق واضح شد از اینکه مسلم مقصودش از طلب استعفا در عریضهٔ خود نبود مگر تحرز از زراه ماتعین و هن و ضعف و وضوح انکسار در امام و سپاه او بر کوفه از جهة نظر بسوی تشاسیکه بقلب او خطور کرده نه طلب سلامتی خود و بایستی در بذل جان خود در راه حجة خدا و پسرش
پس آنچه در کتابت نامه بود از آنچه حیثیت که تا کید مینماید آنچه را ما ذکر کردیم از عظم شان و علو مرتبه مسلم نه آنچه نیست که منافی باشد با آن چنانکه مخفی
نیست این تقریب بر صاحب عقل و علم بعبارة اخری کلام امام افاده میکند که رسیدن او از زمین بسوی کوفه از جهة خوف او است بر نفس خود و بلکه
افاده میکند انرا که امام او را منع کرد از اینکه ترتیب آثار نماید بر خوف خود که ناشی از تشام او گشته بود پس کشف میکند از حق بودن این آنچه را
ذکر و تقریر کردیم در ذیل روایت اذانیکه جناب مسلم وقتیکه کتاب امام را خواند فرمود که من بر نفس خود نمیترسم هر گاه بگوید که چه میگوئی در آنچه
گذشت از بعض روایات که پیش تر آنچه در کتاب مقاتل ابو الفرج است که ابن زیاد وقتیکه از خانهٔ هانی بیرون شد شریک بمسلم گفت چه چیز ترا
از قتل او مانع شد گفت دو سبب یکی خوش نداشتن هانی قتل او را در خانه اش و دیگری حدیثی که مردم از پیغمبر نقل کرده اند که فرموده ایمان قید
جنگ مؤمن است پس مؤمن حیله نمیکند هانی گفت اگر کشته بودی او را قسم بخدا هر گاه او را کشتی هر آینه کافر و فاجر را کشته بودی آنرا در این مکالمه این
سؤال وارد میشود که چگونه حال ابن زیاد بر مسلم مخفی بوده و حال آنکه برهانی و شریک مخفی نبود جواب از این سؤال آنست که در مقدمهٔ اول
گذشت و کلام او در آنجا اعاده نموده میگوئیم مراد مسلم از احتجاج باین حدیث تابت نماید انرا که ایمان و قوة و شیمه او برای مؤمن پس
میکشد مؤمن دشمن خود را در غیر وقت مبارزت بحیله لازم این توجیه یکی از دو امر است یا اینکه هانی این خبر را اصلا نشنیده بود
یا فهمیده بود از این خبر غیر آنچه را مسلم فهمیده بود از آن بعد از تفحص از مذهب میگوئیم آنچه در مقاتل ابی الفرج است از روایت مذکوره
در سایر کتب مقاتل نیست آیا نمی بینی از این را امالی که گفته وقتیکه ابن زیاد خارج و مسلم داخل شد در حالتیکه شمشیر در دستش بود شریک باو
گفت چه چیز ترا از امر او مانع شد مسلم گفت وقتیکه در بخارج شدن زنی از اهل خانه دامنم گرفت و گفت ترا قسم میدهم بخدا که ابن زیاد را
در خانهٔ ما مکش و در پیش من گریه کرد پس شمشیر را انداختم و نشستم هانی گفت وای بر او مرا و خود را کشت و آنچه از او گریخت واقع شد در آن پس
این روایت چنانکه می بینی مجرد است از روایت ابی الفرج و اقربست بدرایه و علم هر گاه سؤال کنی در آنچه صاحب کتاب مفتاح النجاح ذکر کرده
از عامه در باب شهادت مسلم که خلیله جمع شد ابن زیاد مردم را در مسجد جمع نموده و فرمان حکومت خود را بر ایشان خواند و از مخالفت یزید
ترسانیده و جماعت جناب مسلم را بعقوبة تهدید نمود متفرق نمود و مسلم پنهان کرد عبید الله در طلب او سعی تمام نمود تا بدست آورده با دو
پسرش محمد و ابراهیم در سال شصت از هجرت که هشت روز از ذی الحجه گذشته بود بقتل رسانید و در این روز امام حسین از مکه بسوی کوفه متوجه
گردید میگوئیم ظاهر کلامش این امر است که مسلم ابن عقیل ببرجهٔ شهادت فایز گردید بدون مقاتله و محاربه میان او و لشکر ابن زیاد چنانکه
کلامش میرساند شهادت مسلم واقع گشت در وقت شهادت دو پسرش محمد و ابراهیم و حال آنکه تو خبر هستی باینکه امر اول که عبارت
باشد از شهادت مسلم بدون محاربه و مقاتله بر خلاف روایات متظافره بلکه ضرورت است ایضا و همچنین امر ثانی که عبارت باشد
از قتل دو پسر او و از عجب ترین چیزیکه از این عالم واقع شده در کتاب او اینست که ذکر نکرده دو پسر آن مسلم را که در کربلا بدرجهٔ شهادت
فایز گشته اند زیرا که گفته شهید شد با حسین در کربلا عباس و عثمان و محمد و عبد الله و جعفر پسران علی ابن ابیطالب و محمد و عون
دو پسر عبد الله ابن جعفر و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل ابن ابیطالب و روایت شده از حسن بصری که گفته بعض شهادت یزید
با حسین شانزده نفر از اهل بیت او که در آن زمان در روی زمین مثل آنها نبود و در کتاب استیعاب روایت شده از ابن حنفیه که شهید
شد با حسین در آن روز هفده نفر که تمام ایشان از اولاد فاطمه بودند این آنچه نیست که این عالم در کتاب خود ذکر کرده تو خبر داری
باینکه بفیض شهادت رسیدن عبد الله ابن مسلم و عبد الرحمن ابن مسلم در کربلا پیش روی حضرت سید الشهداء از آنچه هاست که در آن شکی نیست
و در تسلیة المجالس است که عبد الله ابن مسلم مادرش رقیه دختر علی ابن ابیطالب بود بمقاتله و محاربه کفار بیرون آمده در سه حمله نود و هشت
نفر را کشت و در مقاتل الطالبین آورده که با و تیری رسید در حالتیکه دست خود را در پیشانی گذاشته بود دست و پیشانی او را بهم
بهم دوخت بعد از آن عمرو بن صبیح صیداوی و اسد ابن مالک او را بقتل رسانیدند بعد از آن برادرش عبد الرحمن ابن مسلم بیرون آمده
هفده نفر سوار را کشت بعد از آن عامر ابن نهشل تیمی او را کشت چه خوب گفته اند در حق بنی عقیل اذا کانت النفوس کبارا تعبت فی مرامها الاجسام
یعنی هر گاه نفوس عالیهمت شدند خود را بتعب میاندازند و بزودی بیان تمام در تمام اینها در مقام خود میآید بعد مخفی نماند بر تو
که بعض آنچه صاحب مفتاح النجاة و نجاح ذکر کرده اینست که در باب مقاتل سید الشهداء ذکر نموده حیث قال اختلاف شده در کسیکه
مباشر قتل حضرت سید الشهداء گشته بعضی گفته که شمر ابن ذی الجوشن است و بعضی گفته که سنان ابن انس نخعی است و بعضی گفته که

خود از این یزید بهتر است و بعضی گفته‌اند که چون شمر ضربت بر گردن مبارکش زد و دست از نیزه بآنحضرت زده و از اسب افتاده و داور دو لی
ابن یزید نازل شد که سر مبارکش را قطع نماید دستش لرزید و برگشت برادرش شبل ابن یزید نازل شده سر مبارک آنحضرترا بریده
و برادرش خولی داد و بعضی گفته‌اند که شبل ابن یزید در روایتی اندر وایات و کتابهای دیگر مقاتل ذکر نشده چنانچه در مطلع مشوق
بیان این دو مجلس خود تذییل در بیان بعضی امور است بدانکه دانستی که مسلم ابن عقیل از سادات شهداء و بزرگان انصار سید الشهداء است
و از کسانیست که رسول خدا برای گریست قبل از وقوع قتلش و بدان که گریه بر او از لوازم ایمان اهل ایمانست و خوش حال محبین اهل یقین است
خوشا بحال کسیکه یاد کرده کند و در خلوت ندبه کند خود را در زمره کسانیکه خدا و رسولش و ائمه طاهرین داد و از اولیای خاص او را رسانی
باو از خود در ایشه و خوشحال بوده اند پس چنانکه گریه باو از فضل عبادات است همچنین است زیارت قبر شریفش و ترا این و اضح است هرگاه
گوئی که حکم شاید زیارت قبر شریف و عدد او از فضل بود و نیست بر نسبه که نقل و حدیثی از ائمه طاهرین در خصوص وارد شود پس
این امر آن حکم باشد که در او فضیلت کا رسیده به عنوان زیارتش داخل شود و در عنوان زیارت شهداء و صدیقین ظاهر میشود
فرق در میان آنکه نص دارد میشود در آن و آنکه داخل شود زیارت او جهت زیارت شهداء و صدیقین در استحباب سعی از جهاد و
بخصوصه و عدم استحباب نظر با آنچه در خبر بر خاطر است از حضرت رضا که فرموده بسته شود بار با بطرف جائی از قبور مگر بسوی قبر
میگوئیم چونکه هر فضیلتی که در زیارت شهداء وارد است و در گذشته از آنحضرت است که دلالت میکند تا که زیارت قبر او و این دلالت
استبعال لالت الزام دخوف شدید است چنانکه بعضی نیست تقریب بر جا معقول و حکمت احتجاج باین بالجمله وارد گشته در زیارت شهداء در روح
و مثل این و در خبر فضیلت این بعد از صادق که زیارت قبر رسول خدا و زیارت قبور شهداء و زیارت قبر حسین در مقابل یک حج مبرور است
که با رسول خدا کرده و شهید و در صحیح هشام ابن سالم نقل کرده از صادق که فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی کرده کسی او را خندان
و خندان ندید و هفته دو مرتبه بقبور شهداء علیهم السلام تشریف آورده و میفرمود که اینجا رسول خدا بود و اینجا مشرکین بودند حدیث و تقریب ایضا
بالتزام و بخصوصیت الجمله و اتفاق کرده‌اند بر استحباب سفر بزیارتش و نقل کرده جمیعی از علماء بعضی از روایات وارد در کتب موثقه
بعضی از زیارت بعمل بیاید که ... وارد شده و در بعضی نصوص از ائمه زیارت مسلم ولی آن مندرج است در زیارت شهداء و جامع
بعضی از محققین و محدثین قرا اولی و انسب است که در روز عرفه او را زیارت نمایند زیرا که شهادتش در آن روز واقع گشته و محل جمع
آنها ظاهر شد جواز مسافرت بلکه استحباب آن بزیارت مسلم ابن عقیل زیرا که قبر او از جمله قبوریست که اشاره بوده بسوی آن حضرت بقول
الا الی قبور ... هرگاه گوئی که تا شناختم که در این خبر است اگر چه شامل قبور اولاد ائمه و عترت نبویه و ذریه شیعه نیز از آن
کسانیکه حسن حالش ثابت مثل مسلم ابن عقیل و کلام امام کاظم و فاطمه که در تعمیه خوبست و بعد از تعظیم کسانی که در ری و غیر آنها الا آنکه شامل شود
غیر آنها را از سایر صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر چه مثل سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار بوده باشند میگوئیم هرگاه از شیعه ائمه علیهم السلام
پس او از شایستگی ... احتجاج حضرت صادق را که فرموده ... کسیکه از ایشان ... بولایت اهل بیت عصمت ... عترت
اهل بیت عصمت اند بقول خداوند تعالی ... علاوه بر این آنچه از جهت ضعف ... از مقابله ... جمیع از عمومات و مطلقات
مجلس ... در ذکر شهادت پسران مسلم است در امالی صدوق مسند از ابو محمد شیخ اهل کوفه که گفت چون حسین ابن علی را شهید
رسانیدند از لشکرگاه او دو نفر غلام صغیر را اسیر کرده نزد عبید الله ابن زیاد آوردند زندانبان را خواند و گفت این دو طفل را جائی
قرار داده از آب سرد و طعام پاکیزه محروم دار بر ایشان روزها را روزه میگرفتند چون شب میشد دو قرص نان جو و یک کوزه آب
میآوردند چون یک سال گذشت یکی از آنها به دیگری گفت ای برادر توقف ما در زندان طول کشید نزدیک شده
فانی شدن ما پس ... مرد ... پیر ... خبر ده ... شاید در طعام ما وسعت دهد و آب را
زیاد کند چون شب شد ... دو قرص نان جو و یک کوزه آب آورد برادر کهتر با او گفت ای شیخ آیا محمد را میشناسی گفت چگونه محمد را
نمیشناسم و حال آنکه او پیغمبر منست گفت آیا جعفر ابن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه جعفر را نمیشناسم و حال آنکه خداوند او را دو بال کرامت
فرموده که با ملائکه پرواز میکند فرمود آیا عقیل ابن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه عقیل را نمیشناسم و حال آنکه پسر عم و برادر پیغمبر منست فرمود ای شیخ ما
از عترت پیغمبر تو هستیم و ما از اولاد مسلم ابن عقیل در دست تو اسیریم که ما را از طعام و شراب ... تنگ ... شیخ خود را
بر قدمهای ایشان انداخته ... و گفت ... عترت ... این در زندان ... هر کجا
بخواهید بروید چون شب شد دو قرص نان جو و یک کوزه آب آورد و براه ... دلالت کرد ... برود و روز

دم در پنهان شوید تا اینکه خدا بکار شما فرجی کرامت فرماید چون شب گردید آن دو طفل قدری راه رفته رسیدند بپیره زنی که دم در ایستاده
بود با او گفتند که ما غریب و صغیریم و راه نمیدانیم امشب ما را مهمان کن چون صبح شود میرویم گفت شما کیستید که هرگز از شما پاکیزه تر ندیده ام
از خاندان پیغمبریم از مدینه بوده ایم گفتند که ما از عترت پیغمبر تو ایم از خوف جان از زندان عبید الله ابن زیاد گریخته ایم پیره زن گفت ای دو حبیب من
مرا دامادیست فاسق که در واقعه کربلا با عبید الله ابن زیاد حاضر بوده ترسم در اینجا شما را دریابد و بکشد گفتند امشب اینجا میمانیم چون
صبح شود میرویم پس قبول کرده طعام آورد و خوردند و بخواب رفتند برادر کوچک به بزرگ گفت امید دارم که امشب خاطر جمع باشیم بیا تا
معانقه کنیم تا من بوی ترا استشمام نمایم و تو از من مبادا اینکه مرگ ما را از یکدیگر جدا اندازد پس آن دو طفل دست در گردن یکدیگر انداخته و بخواب رفتند
چون برخی از شب گذشت داماد آن پیره زن آمده در را کوبید پیره زن گفت کیست جواب داد منم داماد تو پرسید چه چیز در این حال باعث آمدن
گشته و حال آنکه وقت آمدن تو نبود گفت وای بر تو در بگشا قبل از آنکه عقل من پرواز و زهره من چاک شود از شدت جهد و گرسنگی
شده گفت وای بر تو چه بلا بر تو نازل شده جواب داد که دو غلام صغیر از لشکر عبید الله گریخته اند امیر بلشکر خود ندا کرده هر کس سر یکی از ایشان را
بیاورد هزار درهم میدهم و هر که سر هر دو را بیاورد دو هزار درهم میدهم تمامی اسب خود را تعب و خود را مشقت دادم
خبری از ایشان نیافته ام گفت ای داماد حذر کن از اینکه محمد در روز قیامت خصم تو باشد گفت وای بر تو دنیا چیزیست که باید بآن حرص
کرد گفت دنیا چه میکنی که با او آخرت نباشد گفت ترا می بینم که ایشان را حمایت میکنی آیا نزد تو خبری هست بخدا که امیر ترا میخواهد گفت امیر مرا
چه خواهد که پیره زنی هستم در این صحرا گفت در بگشا تا قدری راحت کنم چون صبح شود باز بطلب ایشان روم در را گشود و پیش او طعام و
شراب آورد چون برخی از شب گذشت صدای خواب آن دو طفل را شنید حرکت کرد مثل حرکت شتر خشمناک و صدا کرد مثل صدا
کردن گاو و دست خود را بدیوار خانه میمالید تا دست او بر پهلوی طفل صغیر رسید و پرسید که کیستی گفت من صاحب خانه ام شما کیستید
طفل صغیر کبیر را حرکت داد و گفت برخیز ای حبیب من بخدا قسم در آنچه میترسیدیم افتادیم پرسید شما کیستید گفتند ای شیخ اگر راست بگوئیم ما را امان
میدهی گفت بلی فرمودند که امان خدا و رسول او گفت بلی گفتند خدا و رسول او بر آنچه میگوئیم شاهد باشد قبول کرد فرمودند ای شیخ ما از عترت پیغمبر تو محمدیم
که از زندان عبید الله ابن زیاد گریخته ایم گفت از مرگ گریخته و بمرگ افتادید حمد خدا را که شما را بمن رسانید پس برخواسته دست ایشان را
بکتف بست آن شب در آنجا بسر بردند تا صبح طلوع کرد غلام سیاه خود را که فلیح نام داشت خواند و گفت این دو طفل را برداشته ببر
در کنار فرات گردنهای ایشان را بزن و سرها را بیاور تا من نزد عبید الله ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم غلام شمشیر برداشته بسوی آب
میرفت آنقدر نگذشت که یکی از آن دو طفل گفت ای اسود چه شبیه است سواد تو بسواد بلال موذن رسول خدا گفت مولای من امر
بکشتن شما کرده شما کیستید گفتند ای اسود ما از عترت پیغمبر توئیم از زندان عبید الله ابن زیاد گریخته ایم و این پیره زن مهمان کرده و مولای تو
میخواهد ما را بکشد پس آن غلام خود را بر قدمهای ایشان انداخت گفت جانم فدای شما و رویم وقایه شما باد و شمشیر را از دست انداخت و خود را
بر فرات زد و بطرف دیگر گذشت مولایش صدا کرد که بر من عصیان نمودی گفت بر تو اطاعت میکردم مادامیکه بر خدا عصیان
نمیکردی اما حالیکه بخدا نافرمانی کردی من از تو بری هستم در دنیا و آخرت پس پسر خود را خواند و گفت حلال و حرام دنیا را برای تو
جمع میکنم و دنیا چیزیست که ... این دو طفل را بر در کنار فرات گردنهای ایشان را بزن و سرهای ایشان را بیاور که نزد عبید الله
ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم جوان شمشیر برداشته پیش ایشان رفت یکی از آن دو طفل گفت ای جوان آیا بر جوانی خود نمیترسی از آتش جهنم گفت ای
دو حبیب من شما کیستید فرمودند از عترت پیغمبر توئیم پدرت میخواهد ما را بکشد پس آن جوان خود را بر قدمهای ایشان انداخت و همچنین بوسید و گفت
آنچه غلام اسود گفته بود شمشیر را بطرفی انداخته خود را بفرات زد و گذشت پدرش فریاد زد که ای پسر من نافرمانی کردی گفت هرگاه
بخدا اطاعت نمایم و ترا معصیت کنم نزد من محبوبتر است از اینکه بر خدا نافرمانی و بتو اطاعت نمایم ملعون گفت بر قتل شما کسی غیر از من نمیشود
شمشیر را برداشته پیش آن دو طفل بیچاره رفت وقتیکه بکنار فرات رسید شمشیر را از غلاف کشید چون نظر ایشان بشمشیر عریان افتاد چشمهای شان
پر از اشک گردید گفتند ای شیخ ما را ببازار برده بفروش و وجه آنرا بردار و راضی مشو که فردای قیامت محمد خصم تو باشد گفت نمیشود
باید شما را بکشم و سرهای شما را نزد عبید الله ابن زیاد برده دو هزار درهم جایزه بگیرم گفتند ای شیخ قرابت ما را با رسول خدا ملاحظه کن گفت شما را
با او قرابتی نیست گفتند ای شیخ ما را زنده پیش عبید الله ابن زیاد ببر تا او خود در خصوص ما حکم کند گفت مرا این راهی نیست مگر اینکه خون شما را
بریزم فرمودند آیا بصغر سن ما رحم نمیکنی گفت خدا در دل من بجهت شما رحمی نگذاشته فرمودند اگر لابد از کشتن ما هستی بگذار چند رکعت نماز
بگذاریم گفت هر قدر میخواهید بگذارید اگر نماز نفعی بحال شما بخشد پس آن دو طفل چهار رکعت نماز گذاشتند بعد چشم خود را بطرف آسمان بلند کرده

گفتند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین حکم کن میان ما و این ظالم بحق پس از آن ملعون بسوی برادر بزرگ آمده گردن او را زد و سر او را برداشته در توبره کرد و طلب
برادر صغیر آمده خود را بر نعش برادرش انداخت و خود را بخون برادر آغشته مینمود و میگفت که با رسول خدا اینطور ملاقات خواهم کرد آن ملعون گفت
ترا هم بزودی ببرادرت ملحق میسازم بعد طرف طفل صغیر آمده گردنش را زد و سر او را هم برداشته در توبره گذاشت و بدن آنها را
بفرات انداخت در حالیکه خون از آنها جاری بود وقتیکه سرها را نزد عبید الله آورد آن ملعون بالای کرسی نشسته و در دست چوب خیزران
داشت چون نظرش بر آن افتاد تا سه دفعه ایستاد و نشست بعد گفت وای بر تو اینها را در کجا یافتی گفت زن عجوزی اینها را مهمان کرده بود
گفت حق مهمانی را ملاحظه نکردی گفت نه پرسید بتو چه گفتند جواب داد فرمودند یا شیخ ما را بیازار ببر و بفروش و وجه آن را بردار و مخواه که محمد در روز
قیامت خصم تو باشد پرسید تو چه گفتی جواب داد گفتم میکشم و باید شما را بکشم و سر شما را پیش ابن زیاد برده دو هزار درهم جایزه بگیرم پرسید دیگر چه گفتند جواب داد
فرمودند که ما را زنده پیش ابن زیاد ببر تا او خود درباره ما حکم نماید پرسید تو چه گفتی جواب داد گفتم که بسوی این راه ندارم باید تقرب بجویم نزد عبید الله ابن زیاد
بریختن خون شما گفت چرا ایشان را زنده نزد من نیاوردی تا جایزه ترا چهار هزار درهم بدهم گفت راه نیافتم بجز اینکه تقرب بسوی تو بجویم بخون ایشان
پرسید دیگر چه گفتند تو جواب داد که فرمودند یا شیخ قرابت ما را با رسول خدا ملاحظه کن پرسید تو بایشان چه جواب دادی گفت عرض کردم که شما را با رسول خدا
قرابت نیست گفت وای بر تو بعد چه گفتند جواب داد فرمودند آیا بکودکان رحم نمیکنی گفت تو چه جواب دادی گفت جواب دادم که خدا در قلب
من نسبت بشما رحم نگذاشته است گفت وای بر تو باز چه گفتند جواب داد فرمودند بگذار چند رکعت نماز بگذاریم گفتم هر قدر بخواهید بجا آورید
اگر نماز بحال شما نفع بخشد پس آن دو طفل چهار رکعت نماز گذاشتند و در آخر چشم خود شان را بسوی آسمان بلند کرده گفتند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین
میان ما و او حکم کن بحق ابن زیاد گفت بتحقیق خدا در میان شما حکم کرد کیست برای قتل این فاسق پس مردی از اهل شام جواب داد
من برای قتل او حاضرم گفت ببر او را بموضعیکه این دو طفل را در آنجا کشته گردن او را بزن و مگذار که خونش بخون آنها ممزوج شود و بزودی سر او را
بیاور پس آن مرد او را کشته و سرش را بر نیزه نصب کرد و اطفال تیر و سنگ باو زدند و میگفتند که این قاتل ذریه رسول خداست و در بحار روایت کرده
از کتاب مناقب قدیم این حکایت را بطریق دیگر گفت خبر داد ما را سعد الائمه سعید بن محمد بن ابی بکر الفقیه از محمد بن ابی یحیی آنکه گفت وقتیکه
حسین بن علی را در کربلا شهید کردند دو طفل از لشکر عبید الله ابن زیاد گریختند یکی ابراهیم دیگری محمد نام داشت و از اولاد جعفر طیار بودند ناگاه بزنی
برخوردند که آب میبرد آن زن بحسن و جمال ایشان نظر کرده گفت شما کیستید گفتند از اولاد جعفر طیار هستیم از لشکر ابن زیاد گریخته ایم آن زن گفت
شوهر من در لشکر ابن زیاد است اگر در این شب از آنجا نیامده بود شما را مهمان میکردم گفتند تو ما را ببر امیدواریم که امشب شوهرت
نیاید تا آن زن آنها را بمنزل خود برد و طعام آورد فرمودند ما را بطعام احتیاج نیست سجاده بیاور تا نماز بخوانیم بعد از نماز بر رختخواب رفتند
برادر بزرگ بکوچک گفت ای برادر و ای پسر مادر من نزد من بیا تا ساعتی ترا استشمام نمایم زیرا گمان میکنم که این آخر شب من باشد بعد از این شب
صبح نخواهیم کرد و حدیث را بطور سابق ذکر کرده تا اینکه گفته بعد از آن شمشیر را حرکت داده گردن برادر بزرگ را زد و بدنش را بفرات انداخت
برادر کوچک گفت از تو سؤال میکنم که بگذاری بزبان خود بخون برادرم آغشته شوم گفت این بتو چه نفع میبخشد فرمود همچنین میخواهم ملاقات کنم پس بخون
برادر خود آغشته نمود آن ملعون گفت بخنجر رفت تا سر او را از عقب جدا کرد و بدنش را بفرات انداخت بدن اولی
همچنین در روی فرات بود تا بدن دومی را آب انداخت بدن اولی آن را استقبال کرده بدن برادرش ملحق کرده و بزیر آب رفتند و آن ملعون
آوازی از ایشان شنید در حالیکه میگفتند خدایا تو میدانی و می بینی آنچه را که این ملعون در حق ما کرد حق ما را از او در روز قیامت بگیر
تا اینکه عبید الله ابن زیاد غلام سیاه خود را که نافذ میگفتند خواند و گفت ای نافذ بگیر این ملعون را ببر بآن موضعیکه طفلین را در آنجا کشته
گردن او را بزن لباسهای او و مال او مال تو و بر تو ده هزار درهم میدهم و آزاد هستی لوجه الله پس غلام او را بموضعیکه گردن آنها را زده بود
برد گفت ای نافذ روا نیست مرا خواهی کشت گفت بلی تا گردن او را زده و سر او را بآب انداخت آب او را قبول نکرد و بکنار انداخت ابن زیاد
امر کرد تا او را آتش سوزانیدند و بسوی عذاب الهی رفت و در محرق نقل کرده از ابی مخنف وقتیکه حسین را شهید کردند دو غلام
صغیر را از لشکر او اسیر نموده پیش ابن زیاد آوردند آن ملعون زندانبان خود را خواند گفت این دو غلام را داخل زندان کن آب سرد
و طعام خوش بایشان مده و در زندان بایشان تنگ گیر زندانبان ایشان را برداشته بزندان آورد تا یکسال توقف نمودند در زندان
طول کشید تا سینه های ایشان تنگ گردیده برادر کوچک ببزرگ گفت ای برادر زمان درنگ ما طول کشید و نزدیک شد که عمرهای ما فانی و بدنهای ما در زندان پوسیده
گردد آیا بزندانبان حال خود را خبر نمیدهیم و تقرب نجوئیم برسول خدا گفت چنین میکنیم چون شب شد زندانبان دو قرص نان
جو و یک کوزه آب برای ایشان آورد برادر کوچک ایستاد و گفت یا شیخ آیا محمد مصطفی را میشناسی گفت چگونه او را نشناسم

و حال آنکه پیغمبر نیست و شفاعت کننده‌ای نیست در روز قیامت گفت ای شیخ آیا علی بن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه او را نشناسیم و حال آنکه او امام منست
و پسر عم پیغمبر منست فرمود ای شیخ آیا فاطمه دختر پیغمبر را میشناسی جواب داد که او دختر رسول خداست پس گفت ما از فرزندان مسلم بن عقیل هستیم که یکسال است در زندان تو
کرده و از طعام و شراب لذیذ منع فرموده و بخورد ما میدهی وقتیکه زندانبان کلام ایشان را شنید بشدت گریه نموده و خود را بر قدمهای ایشان
انداخت و میبوسید و میگفت ای جان من فدای شما باد میخواهم که رسول خدا در روز قیامت خصم من باشد در زندان باز است هرگاه که خواهید بروید ای دو
حبیب من شب راه بروید و روز پنهان شوید میگوید زنهار که بروز آید قدری راه رفتند چون صبح شد کجا بودند در آنجا باغی بود داخل شدند
بالای درختی رفته پنهان شدند وقتیکه آفتاب طلوع کرد کنیزی آنها را دیده و از احوال ایشان پرسید و گفت بیایید با من برویم پیش خاتون
من که او شما را دوست دارد با آوازه گریه پیش او ایشان داخل شده و بر خاتون خود خبر داد وقتیکه خاتون آمدن آنها را شنید پا برهنه
دوید و استقبال نمود با بشارت و مرحبا عرض کرد با وحشت داخل شدند تا ایشان را داخل مکان مخصوص نموده خدمت لایق بجا آورد بعد از آن
ابن زیاد در کوچه‌های کوفه ندا کرد هر کس اولاد مسلم بن عقیل را بمن بیاورد او را جایزه عظیمی میدهم و شوهر این زن از جمله کسانی بود که آنها را طلب
مینمود چون شب شد آن لعین بخانه آمده و از کثرت طلب و زحمت راه رنجیده و درهم بود زن گفت در کجا بودی گفت من در روز از
صبح در زحمت میکشم گفت ابن زیاد در کوچه‌های کوفه ندا داده هر کس اولاد مسلم بن عقیل را از برای من بیاورد جایزه عظیمی خواهد داد من در طلب
بودم اثری نیافتم زن گفت وای بر تو آیا از خدا نمیترسی با اولاد رسول خدا چه میکنی با جهت طلب دنیا ... گفت ترا چکار زن
طلب جایزه میکنم ... جواب داد از قتل و جهنم ... در نزد او ... پس آن ملعون در میان خواب و بیداری بود که
صدای ... شنید گفت که این صدا چه صداست ... برخواست و چراغی طلب نمود اهل بیت خود را بخواب دید
گویا نمیشنوند خود برخواست و چراغ روشن نمود و داخل آن خانه شد که در بیت ... را گشاده ... از آن دو پسر
که از خواب بیدار شده با برادر خود میگفت ... برادرش گفت ... فرمود وقتیکه خوابیدم در عالم خواب دیدم
که پیغمبر و علی و حسن و حسین علیهم السلام و پدرم نزد من ایستاده و پدرم میگویند چه شد که او و خود را در میان یکجا گذاشتی پدرم عرض کرد که ما
نیز با ایشان میرسیم وقتیکه آن ملعون کلام ایشان را شنید گفت شما کیستید و چه کسانید فرمودند ما اولاد مسلم بن عقیل آن ملعون گفت من از صبح و خود را امروز
در زحمت و مشقت انداخته‌ام و حال آنکه شما نزد من هستید بعد از آن یک سیلی برادر بزرگ زده او را بر زمین افکند چنانکه خونها بهانی رود و دندانها
... خورد و خون جاری گردید بعد از آن دستهای ایشان را بست فرمودند ای شیخ زحمات ما را احسان کرده تو چنین جفایی با ما
نکن ... و قرابت ما با رسول خدا ملاحظه نموده مراعات حق ما ... آن ملعون بهانه بکلام آنها ننموده و رحم ننمود بعد ایشان را از آنجا خارج کرد
در آنجا دست بسته تا صبح ماندند در وقتیکه بعد یکدیگر را وداع کرده گریه میکردند چون صبح شد آن ملعون ایشان را از خانه خود بیرون آورد و قصد کرد
که بجانب فرات آورده بکشد زن و بعد غلام و پسرش در عقب او بدوند ... و از عذاب خدا تعالی میترسانیدند آن ملعون التفات نمیکرد
تا رسید بکنار فرات آن ملعون شمشیر خود را از میان کشید زن و پسرش بر دست و پای او افتاده ... گفت ای امیر این دو طفل
یتیم را که ... آن ملعون چنان زد
... و غلام خود را امر کرد ... شمشیر را بکش این دو طفل را سر آنها را بیاور تا پیش عبیدالله ابن زیاد برده
دو هزار درهم جایزه بگیرم ... رنگش سیاه وقتیکه غلام قصد قتل آنها کرد یکی از آن دو طفل گفت ای سیاه چه شبیه است سواد تو بسواد
بلال مؤذن رسول خدا ای سیاه تو با جد ما عداوت داری که ما را میکشی برو تا در خدمت جد خود رسول خدا خون خود را از تو طلب ... غلام
عرض کرد شما کیستید فرمودند ما از عترت پیغمبر تو و اولاد مسلم بن عقیل هستیم خاتون شما امشب ما را مهمان کرده و آقای تو میخواهد ما را بکشد پس
غلام خود را بر قدمهای ایشان انداخته میگفت جان من فدای شما باد هرگز راضی نمیشوم که جد شما در روز قیامت خصم من باشد بعد از آن شمشیر خود را
انداخته و خود در فرات زد و بطرف دیگر گذشت آن ملعون صیحه زد که مرا نافرمانی کردی گفت ترا اطاعت میکردم تا آنکه خدا را عصیان
نمیکردی مخالفت من بهتر است از اینکه خدا را عصیان و ترا اطاعت نمایم آن ملعون گفت بخدا قسم کسی غیر از من باعث قتل شما نمیشود
شمشیر را برداشت و قصد ایشان نموده پسرش نزد وی آمده گفت ای پدر ظلم خود را ... و غضب خود را بجا ... و فکر کن از آنچه در روز قیامت
بتو میرسد از خطاب ... شمشیری باو زده او را کشت وقتیکه آن زن قتل پسر خود را دید ... شروع بناله و فریاد نمود پس آن ملعون نزد آن
دو طفل آمد چون او را دیدند هر دو گریه کردند و هر یک خود را بروی دیگری انداخته وداع و معانقه نمودند و بآن ملعون میگفتند
ای شیخ ما را ... که روز قیامت خدمت جد خود رسول خدا خون خود را از تو بخواهیم ما را زنده پیش ابن زیاد بر هر چه خواهد در حق ما آورد

گفت بسوی این راه نیست فرمود شیخ ما را ببر و در بازار بفروش قبول نکرد گفت شیخ ما رحم کن بر صغر سن ما آیا بر حق جهودی ما رحم نمیکنی
گفت خدا در قلب من رحم برای شما خلق نکرده فرمود شیخ بگذار دو رکعت نماز بکنم گفت هر قدر بخواهید بکنید اگر نفعی بحال شما
بخشد چون از نماز فارغ شد چشم خود را بطرف آسمان بلند کرد و گفتند یا عدل یا حکیم احکم بیننا و بینه بالحق بعد فرمود ای پدر چه قدر شدید
است غضب تو در اینوقت آن ملعون پیش آمده گردن برادر بزرگ را زد برادر کوچک کشید و خود را بخون برادر غلطانید و گفت و اخاه و اقلة
ناصراه و طول حزناه و غربتاه پیچیدم امروز ملاقات مسلم پس آن ملعون گفت ترا نیز بزودی برادر ملحق میسازم در اول کردن او را زده و سر
ایشان را در توبره گذاشت و بدنهای ایشان را در فرات افکند و سرها را بنزد ابن زیاد برد رسید سرها را بر زمین گذاشت آن ملعون پرسید که چیست گفت
که سر دشمنان تو از اولاد مسلم بن عقیل است زمانیکه روی نهار گشود دید که مثل ماه درخشنده اند پرسید اینها را کجا یافتی گفت علی سبیل السلاح
ابن زیاد ملعون غضبناک شد و گفت ویل بر تو باید در کجا اینها را یافتی جواب داد در خانه خود که زوجه من ایشان را مهمان کرده بود ابن زیاد
گفت بحرمت مهمانی حق ایشان را ندانستی گفت ایشان را نزد تو آوردم که بی ایشان را از دست من بگیری و ترا در شام که بتو برسانم
ابن زیاد امر کرد خون ایشان را بشوید و ببیند که چون ایشان را کشتند و پیش آورد ابن زیاد احسن ایشان را تعجب نمود و گفت وای بر تو اگر ایشان را
زنده پیش من میآوردی جایزه تو را مضاعف میکردم پرسید چون از او قتل آن نهار اخود کرد و گفت از آن ملعون سؤال کرد جواب که من ایشان
ای ظلم میان آنها و آمر کشته بود او را خود جدا آن ابن زیاد برای خود نظر کرد و در میان آن نهار دستی برای اهل بیت بود گفت ای کن آن
ملعون را و ببر آن موضعیکه این دو طفل را کشته گردن ایشان را بزن و مگذار خون ایشان ممزوج شود و جدا از این دو سر را در جائیکه بدنهای
ایشان را انداخته پس آن شخص آن ملعون را برد و گفت اگر ابن زیاد جمیع سلطنت خود را بمن عطا نمود مقابل این عمل نمیشد و همچنانکه
سرهای ایشان داده و قصه آنها را نقل میکرد و هرچه آن ملعون اراده داشت نام او را نمیبرد و تا آنکه جای او را زده چشمهای او را قلع و دست
و پایش را قطع نمود و آن دو سر را بفرات انداخت و بدنهای ایشان از آب بیرون آمده سرها ملحق و بزیر آب فرو رفته بعد آن
ملعون را آورده بر نیزه نصب کرد و کودکان او را سنگ میزدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

تذییل بدانکه در میان بعضی از امور غریبه است اینکه هر که تأمل نماید در قصه عترت نبیه و ذریه طاهره از صغیر و کبیر و پیر و جوان و مردان و زنان
چه شده و دیدن آنچه از ایشان صادر گشته از اقوال صادقه و افعال مستقیمه و سیرت ملکوتیه در انبیا ظاهر نمیداند که اینها چنانکه ارشاد و هدایت
برایشان دشمنان و ظالمان ایشان کافر ترین و شریرترین خلق الله بودند همچنین ارشاد و میکند بر اینکه این افعال و اقوال صادره از ظالمین و دشمنان
عادت فرعونیه و سیرت نمرودیه ایشان سبب و منشأ است از اصول ظلم و قواعد شقاوت که محکم نمود آنها را اکثر شیاطین و وساوس
طاغوت و اعمال جهنم در روز سقیفه بعد از آن هر که صاحب فکر و نظرت بوده است و اخذ نموده مجامع بعضی از مطالب این
کتاب را میداند که این دین قائم نشد مگر به شخص بزرگوار یکی جد و دیگری پسر عمش ابوطالب و پسرش حضرت امیرالمؤمنین و سیدالوصیین
و همچنین ثابت نشد بنای آن و مستحکم نگردید اساس آن مگر وقتی شدند بانکه جگر گوشهای ایشان پاره پاره و استخوانهای آنها خورد و جمیع
اعضای آنها قطع و خونشان در راه خدا ریخته شود یعنی راضی شدند بکشتن جمیع اولاد و اسیر شدن حرم و دختران در ترویج شریعت
محمدیه که افکند بوده است ایشان را این عهد و میثاق در عالم ارواح روز ذر اول و در عالم ارواح و از اینجاست که اکثر ادله دلالت
میکند بر نبوت نبی سبب این دو صدیق اکرم و سید اعظم و اولاد ایشان و این تقریب از آن چیزهاست که نه تنها نیست بلکه از امور
آشکار است نزد اهل بصیرت و مگر نگفته ام اگر چه یکجا جمله ای از مطالب مختلفه و ملل متشتته تأمل نماید در مصائبیکه بعترت رسول خدا وارد
گردیده از قتل و غارت و اسیری و تفکر نماید در سبب این همه جنایت میبیند بدین مستقیم و صراط مستقیم و همچنین نظر کند بسیار از
معجزات کثیره صادر نشده موده اند پس تفکر نماید در حالت و حال شان از آیات ... مصائب آل رسول از آنچه است که در آن ... ... ...
مشاهده است بر حقیت این دین و طریقه اهل بیت و شیعیان ایشان این قضایا یعنی ابتلاء آل رسول و مصائب ایشان از آنچیزهاست
که اولی استشهادات عظیمه در باب اثبات نبوت است و نزدیکت که مرتب شود بر قضیه تصدیق امیرالمؤمنین سید مرسلین ما بین که
تصدیق امیرالمؤمنین او را اعلم علما و قطع برهان نزد جمیع ارباب عرفاء و مرتضین و کشف میکند از این آنچه واقع شده میان حکیم کامل عارف
مرتاض و میان جامع از تلامذه او و حضار مجلس و بیانش آنکه روزی از ایشان سؤال کرد از دلائل نبوت حضرت ... ... از ایشان
ذکر کرد از دلائل عظیمه و در وقت تکلم متبسم و خندان بود نه از تعجب و تبسم او سؤال کرد در جواب گفت تنها اشیاء کثیره را ذکر کردید
که من انکار میکنم و لیکن فهم شما منعطف نشد بچیزیکه از قطع و اسطح و ارفع و اخصر است پرسید ما آن چه چیز است گفت آن تصدیق حضرت

امیرالمؤمنین است رسول خدا را و اطاعت او است بما او زیرا که امیرالمؤمنین جامع است جمیع خیرها را و جمیع شرف و کمال و فضل و سوابق
بلکه از نشئه کافور فضایل و مناقب و صفات و خصال و سیلها بر عالمیان سرازیر و منحدر گشت و اسرار آنچه مخصوص کرده است خدا او را
بآن از امور و حقیقت و اسرار جبروتیه آغاز و خواهی که به تفصیل و سواء شده و بخلق خدا معارف و انهار علم و حکمت پس تصدیق او در رسول خدا
علوم و معارف [illegible] حقیقت و تعالی رسول خدا [illegible] پس این در حقیقت سر تربیت از صدیق اکبر و فاروق اعظم بود او پس هر که او را
نشناخت خدا و رسول او را نشناخت و هر که او را شناخت خدا و رسول را شناخت و از آنچه نیز واضح شد بعضی از اسرار قول آنحضرت که فرمود چه چیز است
قومی که ذکر میکنند مردی را که در نزد خدا او را منزلتی است مثل منزلت من و مقامی است مثل مقام من [illegible] ای پسر عم بدرستیکه علی از من
بمنزله روح است از جسم و بمنزله جان است از بدن و بمنزله نور است از نور و بمنزله سر است از جسد [illegible] ای پسر عم هر که
علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد بتحقیق خدا را دوست داشته و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته
و هر که مرا دشمن داشته بتحقیق خدا را دشمن داشته و هر که خدا را دشمن دارد بر او است لعنت خدا آگاه باش هر کس علی را دوست دارد
از دنیا بیرون نرود تا بیاشامد از کوثر و بخورد از درخت طوبی و مکان خود را در بهشت ببیند و هر که علی را دوست دارد سکرات
مرگ بر او آسان شود و قبر او باغی از باغهای بهشت میشود و عطا میفرماید خدا تعالی باو بهر عضوی یک حوریه و شفاعت [illegible]
بهشت را و هر که علی را بشناسد و دوست دارد خدا ملک الموت را بسوی او میفرستد چنانکه بسوی انبیا میفرستاد و [illegible] منکر و نکیر
[illegible] قبر او را وسعت میدهد و روز قیامت [illegible] بهشت [illegible] آگاه باش هر که علی را دوست دارد
[illegible] در زیر سایه عرش [illegible] جمع میکند [illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible] حسنات او را قبول [illegible]
[illegible] آگاه باش هر که علی را دوست دارد [illegible] و هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] و هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] هشت در بهشت برای او گشوده گردد و هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از قول رسول خدا [illegible]

ان لعلی نورین نور فی السماء و نور فی الارض من تمسک بنور منهما ادخله الجنة و من اخطأهما ادخله
النار و ما بعث الله نبیا الا و قد دعاه الی ولایة علی طائعا او کارها [illegible]

یعنی علی را دو نور است یک نور در آسمان و یک نور در زمین هر که متمسک شود بیک نوری از آنها داخل بهشت میگردد و هر که خطا کند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خلاص کن مرا بنابر اینکه اگر تو عمر نباشد باکراه الصلوة اینکه از من کمی کند اگر تو عمر نباشد باکراه و آنچه که [illegible] بند مرا خوش کند و [illegible]
میکوید ای حجتم ساکت باش ابر محمود آنرا نگن حدیث و از انجاء معظم میشود و سری که شهر از قول امیر المؤمنین که فرمود و نحن
الائمة المسلمین و حجة الله على المؤمنین و نحن امان اهل السموات و الارضین فلولانا لساخت الارض باهلها
و کذا معرفت مرات ذکرایات ان محمدا و آله اجمعین المعصومین کما انهم حجج الله على غیر الانبیاء فکذا انهم حجج
یعنی ما امامان دین و محمد هستیم بر خلایق و ما امان اهل آسمان و زمینیم و هر گاه نباشیم هر آینه زمین اهل خود را هلاک میکرد و فرو میبرد و تحقیق
کمالات و مراتب شخص محمد و آل معصومین او چنانچه حجتهای خدا است بر غیر انبیا همچنین حجتهای خدا است بر انبیا بسبب آنکه هر یک از ایشان از جهت فضیلت
از هر فرد انبیاء و مرسلین همچنین افضل است و مجموع من حیث المجموع ایشان از ایشان [illegible] آنکه از سید محمد نقل شده الا و ان الله
خلق مائة الف نبی و اربعة و عشرین الف نبی و انا اکرمهم على الله و لا فخر و خلق مائة الف وصی و اربعة و
عشرین الف وصی و علی اکرمهم و افضلهم عند الله الا و ان لله عبادا لیسوا بانبیاء و جوههم من نور على
منابر من نور علیهم ثیاب من نور فی ظل عرش الرحمن بمنزلة الانبیاء و لیسوا انبیاء و بمنزلة الشهداء و
لیسوا بشهداء فقال رجل انا منهم یا رسول الله فقال لا فقال آخر انا منهم فقال لا قیل من هم یا رسول الله فوضع یده على
یعنی آگاه باشید که خدا خلق کرده صد هزار و بیست و چهار هزار پیغمبر و من گرامی‌ترین ایشانم نزد خدا و برای من فخر نیست و خلق کرد صد هزار و بیست
چهار [illegible] گرامی‌ترین ایشان [illegible] و نزد خدا آگاه باشید که خدا را بندگان چند است که رویهای ایشان از نور است بر روی کرسیها
می‌نشینند از نور [illegible] بر ایشان جامه‌ها است از نور در سایه عرش رحمن باشند بمنزله انبیاء و حال آنکه انبیا نمیشوند و بمنزله شهدا اند و حال آنکه شهید
نیستند [illegible] مردی عرض کرد که من از ایشانم یا رسول الله فرمود نه دیگری گفت من از ایشانم فرمود نه گفتند پس آنها کیستند یا رسول الله آنحضرت
دست مبارک خود را بر کتف علی گذاشت و گفت این و شیعه او و این حدیث زیبا که این کلام نیست مگر که بیانی باشد باینکه تقریر بیان کردیم
و اوراد از لو شریعت کردیم چنانچه این تقریب بعلاوه نزدیک نیست بعد از آن شهرانبیا بعد از پیغمبر گذشتن انبیا بر ظاهر خود بانیکه سلسله انبیاء
منفصل است از سلسله اوصیاء و آباء دینیکه آخر شود این دو سلسله برخط طرز دو سلسله علل و معلولات چنانچه در برهان تطابق کردن و در بطلان
تسلسل گرفتند پس امرا و منع میشود از اینکه بیان شود زمانیکه شما نهاده استغنا بر ان که گریه باین دو طفل طاهرین از عترت نبویه و ذریه مصطفویه
و اقامه عزای این دو شاهزاده پس انجو بر تو زیبا که ملوکیه مثل گریه بر سید الشهدا صحیح و فریاد کردن برای پدر است که ثقه و معتمد خاص اهل
کساء این دو نایب او بود در دعوت اهل کوفه بسوی خدا تعالی پس هر که تامل نماید در مصایب این دو طفل که در ظاهر صغیر و در باطن کبیر
و در اقوال صادقه و احوال مستقیمه ایشان که تا خود دست از حشمت‌های کافور رحمت و دیگر عصمت و در سیره مرضیه نورانیه و طریقه علویه ملکوتیه ایشان
و سرعت اجابت دعای ایشان در حق قاتل آنها میداند که جوانهای اولاد ابیطالب و اطفال ایشان در میان آنها مثل صحیفه مرتضویه و ذریه
مرانیه از جنس خود و آنها ما هدای ایشان اطفال آنها شده اند پس اقوال و افعال و سیرت و طریقه ایشان هدایت می‌بخشد عرفا و حکما
و علما و فضلا و پیران و جوانان ایشان در روی زمین آنها از اهل و شیعه نیست پس تمامی ایشان در دعوت مولای خود و مولای عالمیان
البته کفتند در ملاء اعلی و در نمای او در ازل و علم اسباح که فرمود ای عصبه ائمیه و عترت نبویه و اطفال علویه کنند شما که
من خواهید کرد آیا تا زحمت سیت گفتند بلی آیا نمی پینی که کافر نزد قاتل این دو طفل طاهرین سر شریف ایشان را در توبره
خود گذاشت چنانکه گردن امیر و مولای ما و مولای عالمیان حضرت سید الشهدا روحی له الفداء او و بنیان [illegible] کرد
در شاهت سعدا از هلال بن معویه گفت مردی را دیدم که سر شریف حسین را در توبره اسب خود گذاشته بود و شنیده دو گوش بی دوا
میخورد و جدا اگر دی سرو حسد را خدا اشرف را با زدن میان گوشت و استخوان تو دیگر دانند تا آیه و گرفتاری غضب پس آن ملعون دو دندانه
خود را بند کرد و متصل بسر مبارک میرزد تا ساکت شد گفت دیدم که آن ملعون را خدمت مختار آورده گوشت را پاره پاره
کرده پیش سگها انداخت در حالتیکه زنده بود هر وقت که قطعه از او جدا میکردند صیحه میکشید و غش میکرد و چون بحال می‌آمد دوباره می‌بریدند
تا استخوانهایش جدا از گوشت شد بعد از آن امر کرد مفاصل او را قطع کردند پس آمدم خدمت مختار و خبر دادم او را و فعل آن ملعون و آنکه از آن
سر شریف شنیده بودم الا لعنة الله على القوم الظالمین بعد از آن تعجب نماند و بر تو چنانچه تعجب است که برای این دو طفل مظلوم همچنین است زیارت
قبر ایشان دیگران و آلان قبر ایشان در مکانی معروف است یعنی نزدیک فرات نزد قریه مسیب است و سعیت و قرآنها در این مکان
اگر چه از امور است که در خصوص آنها نرسیده ایم بروایت صحیح بعد از آنکه تمام دو نفر کامل مکر آنکه بود و قبر ایشان در آن مکان از کبریا

داده میشود

که اجماع طایفهٔ امامیه بر ثبت و تحقیق ثابت گشته به نقل متظافره اینکه کامل الصلوة و الزکوة و فقهاء مجتهدین و گروه محدثین از اهل مشاهد
انکار را قصد میکنند بجهت زیارت ایشان و آنچه در مجلس سابق مقدم نمودیم در روایت صاحب کتاب مفتاح آنجا از فقهاء اگر چه ظاهر آن
افاده میکند که ایشان را در وقت شهادت پدرشان بقتل رسانیدند و در نزد پدر خود دفن نمودند مگر اینکه آن روایت ارشد
در شماره ... است مگر اینکه تاویل شود بطریقی که مخالف نباشد با آنچه بعض ذکر کرده اند مجلس چهارم در ذکر عبادات در اسرار شهادت
و وقایع در توجه حضرت حسین از مکه تا رسیدن کربلا لقد دمعت عیون اهل البصائر لقد دمیت قلوب العارفین و طفحت
و قد لبسوا السواد ... و کانت تلبسها تمم رثاء بسبط کان خیر الکائنین یعنی تحقیق چشمهای جمیت ... اشک جاری کرد از جهت
برای مفقود گشتن آرزوی قلوب عارفان و طواف کرد طواف کنندگان بیت مثل طواف ... دیدگان سیاه پوشیده
... مثل ... مرثیه خواندن بود بر سبطی که بهترین عبادت کنندگان بود ... اشک ... جاری
... مفقود کردیم ریحان و ... مفقود کردیم ... بیت عزت ... ذکر کردیم در اینجا
... و حصار حمایت کنندگان و طور سینا را ... و بدانکه خروج مسلم ابن عقیل در کوفه روز سه شنبه هشتم ذی حجه سنه شصتم هجرت بود
و قتلش در چهارشنبه نهم ذیحجه که روز عرفه بود و توجه حسین از مکه بسوی عراق در روز خروج مسلم بود در کوفه ... و در ... قتل او
و بصره علاوه بر اهل بیت و دوستان او اجتماع نموده بود ... حضرت حسین اراده توجه بسوی عراق نمود بیت را طواف
... صفا و مروه بجا آورد و از احرام خود در آمد محل کرد ... حج خود را بعمره ... زیرا که اتمام حج ممکن نشد ... که ناگهان
... بسوی یزید ابن معاویه خبر رسید پس بیرون آمد ... بسیار ... با اهل ... خبر مسلم باو رسید
ازجهت بیرون شدن او در روز هشتم ... مسلم ... ذکر کردیم و در منتخب آورده که حضرت حسین از احرام خود بیرون آمد محل شد و حج خود را بدل
بعمره مفرده کرد زیرا که ممکن نشد او را اتمام حج از جهت ترسیدن از اینکه باو بطش و شدت نمایند و چنین بود که یزید ... با لشکر
لشکر عظیم فرستاده ... امر موسم ... حاج کرده ... وصیت نموده بود که حسین را ... بگیرد و اگر ممکن نشود بحیله او را بقتل رساند
... سی نفر مرد از شیاطین بنی امیه در میان حاج داخل کرده ... قتل حسین کردند ... حسین ... دانست ... محل شد و حج
بعمره مفرده بدل کرد و در ملهوف نقل کرده از ابی محمد الواقدی و زراره ... که گفتند ملاقات کردیم حسین ابن علی را قبل از بیرون شدن
بسوی عراق به سه روز پس خبر دادیم او را بضعف مردم در کوفه و اینکه قلوب ... شمشیرهایشان بر او ... اشاره نمود بدست خود بسوی
آسمان درهای آسمان گشاده شد و جمع ... از ملائکه نازل گشت که عدد ایشان را غیر از خدا احدی ... پس فرمود اگر تقارب اشیاء و حبوط
اجر نبود هر آینه با ایشان مقاتله میکردم ولیکن بعلم یقین میدانم اینکه مصرع و جای افتادن من و اصحاب من اینجاست و احدی نجات نیابد
یافت مگر پسرم علی و در منتخب نقل کرده که محمد ابن حنفیه وقتیکه خبردار شد برادرش حسین ... اراده عراق نموده در پیش روی ش طشتی
آب بود که وضو میگرفت و گریه شدید نمود ... مثل باران در طشت میریخت ... پس سوی برادرش حسین رفت
و در صواعق محرقه ... وقتیکه خبر رفتن حسین بسوی عراق باو رسید در پیش روی طشتی بود که وضو میگرفت آنقدر گریه کرد که طشت از اشک
چشمش پر گشت و زیاد کرده در کتاب ... اگر ... ذکر ...
و پناه با قیماندگان و در ملهوف گفته که محمد ابن حنفیه در ... شبی که حضرت اراده خروج ازمکه نموده بود در خدمت آنحضرت آمده و ... عرض کرد
ای برادر ... اهل کوفه ... سپرده ... حال تو مثل حال گذشتگان باشد اگر صلاح بینی اقامت فرما زیرا که تو عزیزترین
کسانیستی که ... عرض کرد ... ای برادر ... یزید ابن معاویه در حرم ... بیت ... مباح شود حرمت این
بیت پس ... عرض کرد اگر ... بعض اطراف ... زیرا که تو ... و ... در منتخب نقل کرده
که حضرت حسین فرمود قسم بخدا ای برادر هرگاه در سوراخی از سوراخهای زمین بوده باشم هر آینه مرا اخراج میکنند و میکشند بعد از آن فرمود
ای برادر در آنچه تو گفتی نظر میکنم و در ملهوف گفته چون صبح شد حسین کوچ کرد و پس محمد حنفیه خبردار شده آمد و زمام ناقه آنحضرت را گرفت و عرض کرد
ای برادر آیا وعده نکردی نظر در آنچه از تو سؤال کرده بودم فرمود بلی پرسید پس چه چیز ترا باعث گردید بر خروج بدین تعجیل فرمود بعد از آنکه
از تو مفارقت کردم دیدم رسول خدا را که فرمود ای حسین خارج و بیرون شو زیرا که خدا خواسته ترا مقتول ببیند محمد ابن حنفیه گفت انا لله و انا
الیه راجعون پس عرض کرد ... حمل زنان ... در اینحالت سبب چیست فرمود ای برادر بتحقیق جدم پیغمبر فرمود که خدا ... خواسته ایشان را
... و ذلیل ببیند و آنها نیز ... مفارقت نمیکنند ... محمد ابن حنفیه گریه شدیدی نموده گفت ای برادر ترا بخدا میسپردم

روایت کرده شیخ حسین ابن حمدان در کتاب [illegible] از کتاب ثاقب المناقب از جابر ابن عبدالله که چون حسین ابن علی عزم کرد
بجانب بیرون شدن بسوی عراق آمدم بخدمتش و عرض کردم تو پسر رسول خدا هستی و یکی از دو فرزند اوئی مصلحت نمیدانم مگر آنکه مصالحه نمائی چنانچه
برادرت مصالحه کرد زیرا که او موفق و رشید بود فرمود ای جابر برادرم آنچه کرد بامر خدا و رسول کرد و من نیز بامر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی
که شاهد بگیرم برای تو رسول خدا و علی و برادرم حسن را الحال بعد از آن دیدم که درهای آسمان گشاده شد و رسول خدا و علی و حسن و حمزه و جعفر در زمین
مستقر شدند پس من از جا برجستم در حالتیکه خائف و ترسان بودم رسول خدا بمن فرمود ای جابر آیا نگفتم در امر حسن قبل از حسین مؤمن نمیشوی تا آنکه
برای ائمه خود تسلیم نشوی و معترض نشوی آیا میخواهی مکان معویه و یزید و مکان حسین و قاتل او را ببینی عرض کردم بلی یا رسول الله پس پای خود را بر زمین زد زمین
شق گردیده دریائی ظاهر شد و شکافته گردید بعد دریائی ظاهر شد و شق گردید همچنین هفت زمین شق گردید و هفت دریا شکافته شد دیدم در زیر
همه اینها آتشی را در حالتیکه مقرون بود در زنجیر ولید ابن مغیره و ابی جهل و معویه و یزید و مقرون بود با آنها مرده شیاطین پس ایشان شدیدترین
اهل آتش بودند از حیثیت عذاب بعد از آن فرمود سر خود را بلند کن سر خود را بلند کردم دیدم درهای آسمان گشاده شد و بهشت در
بالای آنست بعد از آن رسولخدا و کسانیکه با او بودند بآسمان صعود نمودند و در حالتیکه در هوا بودند بحسین فرمود که ای پسر من بمن ملحق شو حسین برخاست
نمود و ملحق شد حتی دیدم ایشان را که داخل بهشت گشتند بعد رسولخدا بر من نظر کرد و از آنجا دست حسین را گرفت و گفت ای جابر این پسر من با منست در
اینجا پس امر او را باو واگذار و شک مکن تا مؤمن شوی جابر گفت کور شود چشمهای من اگر ندیده باشم آنچه را که گفتم از رسولخدا و در [illegible] نقل کرده
که خارج شد حسین از مکه در سال شصتم و چون به بستان بنی عامر رسید ملاقات نمود فرزدق شاعر او را و نزدیک بود و عرض کرد یابن رسول الله
چه چیز ترا باعث تعجیل گشت از حج فرمود اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند پس خبر ده مرا از آنچه در پشت سرت گذاشتی گفت [illegible] در حالتیکه قلوب ایشان با تو
و شمشیرهای ایشان بضرر تو [illegible] مراجعت کن یابن رسول الله فرمود ای فرزدق بدرستیکه اینقوم اطاعت شیطان را بر خود لازم کرده
و اطاعت خدا را ترک و اظهار فساد نموده اند و در زمین حدود خدا را باطل کرده و شرب خمر میکنند و دست درازی باموال فقرا
و مساکین کرده اند من اولی و بهتر کسانی هستم که نصرت دین خدا و اعزاز او و اظهار دین او و جهاد در راه او قیام نمایم تا آنکه کلمه خدا
بلند شود پس فرزدق گفت خدا [illegible] آرزوی ترا برساند بعد از او مفارقت نمود و در مناقب نقل کرده از ابن عباس میگوید دیدم حسین را
قبل از آنکه بسوی عراق متوجه شود بر در کعبه در حالتیکه دست جبرئیل در دست او بود و جبرئیل ندا میکرد که بیائید بسوی بیعت خدا
عزوجل و با ابن عباس [illegible] نمود در ترک آنحضرت پس گفت اصحاب حسین مردی زیاد و مردی کم نمیشوند میشناسیم آنها را باسمای
ایشان قبل از حضور ایشان محمد ابن حنفیه گفت که اصحاب آنحضرت نزد ما مکتوبست باسمهای ایشان و نامهای پدران ایشان و در تذکره
گفته بسیار شد بر او کتب و رسل میگفتند که اگر بسوی ما تشریف بیاوری [illegible] زیرا که [illegible] موجود [illegible]
کردن حق زیرا که تو اصل عمود و اول معدن او هستی پس آنحضرت عزم رفتن فرمود عبدالله ابن عباس آمد عرض کرد ای پسر عم بدرستیکه اهل کوفه قوم
حیله اند پدر ترا کشتند و برادر ترا خوار کردند و نیزه باو زدند و [illegible] تسلیم کردند فرمود ای پسر عم این کتب و رسل ایشانست
و محقق و واجب گشته بر من اجابت ایشان پس عبدالله گریست [illegible] و گفت وا حسیناه و ذکر کرده مسعودی که پسر عباس گفت
اگر از اقامت مکه [illegible] کوفه [illegible] اهل کوفه هرگاه امیر خود را بیرون
کرده و کوفه را [illegible] تسلیم نمودند بسوی ایشان تشریف ببر زیرا که اگر امروز [illegible] ایشان و اگر بمن میشنوی
[illegible] اهل و اولاد خود را در اینجا بگذار و [illegible] را با خود مبر قسم بخدا میترسم ترا بکشند چنانکه عثمان کشته شد و اهل و عیالش بر او نظر میکردند و بدرستیکه اراده
[illegible] گشت [illegible] کرده [illegible] گریست و گفت وا اسفاه بر حسین و واقدی گفته و بدرستیکه بر عبدالله ابن عمر رسید که حسین
عزم کوفه کرده بخدمت آنحضرت [illegible] عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یابن رسول الله از جد بزرگوارت شنیدم که میفرمود مرا با
دنیا چکار و دنیا را با من چکار و تو قطعه هستی از او و ریحانه اوئی و سید جوانان اهل بهشتی و این یزید رئیس ضلالت [illegible]
میشوند بدرستیکه با تو مقاتله نمود [illegible] میترسم چون دید رفتن [illegible] میان دو چشمش را بوسید و گفت ترا بخدا سپردم و بدرستیکه
بر عبدالله ابن زبیر خبر عزم آنحضرت رسید آمده عرض کرد یابن رسول الله اگر در اینجا اقامت نمائی شاید خدا بسبب تو ما را هدایت کرده
ترا بیعت نمائیم زیرا که تو سزاوارتری از یزید که فسق و فجور را آشکار میکند و من میترسم اگر خارج شوی عهد و امان و قرابت را در باره تو
مراعات نکنند و در ملهوف گفته که عبدالله ابن عباس و عبدالله ابن زبیر بخدمت آنحضرت آمده باقامت [illegible] اشاره کردند فرمود
که پیغمبر خدا مرا بامری مامور فرموده رفتنی هستم پس ابن عباس بیرون آمد در حالتیکه میگفت واحسیناه بعد عبدالله ابن عمر آمد [illegible] که با اهل ضلال

مصالحه نماید و او را التماس و تعلل نپرسانید یا و گفت ای ابا عبدالرحمن آیا نمیدانستی که از خواری دنیا است اینکه سر مبارک یحیی بن زکریا را بهدیه
فرستادند بسوی زانیه از زناکاران بنی اسرائیل و در میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را میکشتند بعد از آن می نشستند در بازارهای خود و بیع و شری
میکردند گویا که هیچ چیز نکرده اند پس تعجیل نکرد خدا در عذاب ایشان بلکه اخذ کرد ایشان را بعد از آن مثل اخذ عزیز صاحب انتقام بترس از خدا
یا ابا عبدالرحمن و ترک مکن یاری مرا [illegible] روایت شده که آنحضرت وقتیکه عزم کرد بیرون رفتن بسوی عراق ایستاد و در میان خطبه خواند
الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله نوشته شده مرگ بر اولاد آدم مانند قلاده در گردن زن جوان و چه بسیار اشتیاق کرده ام برسیدن باسلاف
خود مثل اشتیاق یعقوب به یوسف و خیر داده اند مرا مصرعی را که با او ملاقات خواهم کرد گویا می بینم که مفاصل مرا گرگان بیابانها پاره پاره میکنند در میان
نواویس و کربلا و پر میکنند از من معده های خود را از جهت خوف و ترس و نهان خود را از جهت گرسنگی خلاصی نیست از روزیکه بقلم نوشته شده
راضی شده است خدا برضای ما اهل بیت صبر میکنیم بر بلای او و کامل میدهد خدا اجر صابران را قطع نمیشود از رسول خدا پاره بدن او بلکه جمع میشود
با او در باغ بهشت روشن میشود چشم او با آنها و منجز میشود با ایشان وعده او هر که جان خود را در راه ما بذل کند و مهیا نماید نفس خود را بر
ملاقات خدا پس با ما کوچ نماید که من کوچ خواهم کرد در صبح انشاء الله و در ارشاد روایت کرده از فرزدق شاعر که گفت در سال شصتم
از هجرت با مادر خود بحج میرفتم وقتیکه داخل حرم شدم حسین را ملاقات کردم در وقتیکه از مکه بیرون آمده و با او بود شمشیرها و سپرها پرسیدم
که این قطار از برای کیست گفتند برای حسین بن علی پس آمدم بنزد او سلام کردم گفتم خدا سؤال و آرزوی ترا عطا نماید پدر و مادرم فدای تو
چه چیز تعجیل آورد ترا از حج فرمود هر گاه تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند بعد از آن فرمود تو کیستی گفتم مردی هستم از عرب قسم بخدا زیاده از این مرا
تفتیش نکرد بعد از آن فرمود از مردم که در پس تواند مرا خبر ده گفتم از مرد دانائی سؤال کردی قلوب مردم با تست و شمشیرهای ایشان بر تو قضا
از آسمان نازل میشود و میکند خدا آنچه میخواهد پس گفت راست گفتی برای خداست امر و در هر روزی او در شأنیست هر گاه نازل شود
آنچه ما دوست میداریم پس حمد میکنیم خدا را بر نعمتهای او و او مستعان است برادای شکر و هر گاه حایل شود قضا در میان امید پس دور نمیشود کسیکه
نیتش حق و طریقه اش تقوی باشد گفتم بلی خدا برساند ترا بآنچه دوست داری و کفایت کند ترا از آنچه میترسی و سؤال کردم از او از نذرها و
عبادات پس خبر داد مرا از آنها و مرکب خود را حرکت داد و گفت السلام علیک بعد از یکدیگر جدا شدیم و وقتیکه حسین از مکه خارج شد عمرو بن
یحیی بن سعید بن عاص برادر او بود با جماعتیکه ایشان را عمرو بن سعید بسوی او فرستاده بود پس گفتند برگرد کجا میروی آنحضرت ابا کرد و گذشت
دو گروه تدافع نمودند تا تازیانه ها را حرکت آوردند حسین و اصحاب او از ایشان امتناع نمودند امتناع قوی و از ابن زیاد روایت نقل شده که
گفت [illegible] برطریق خود پس ندا دادند و گفتند یا حسین آیا از خدا نمیترسی خارج شدی از میان جماعت و تفرقه میاندازی در میان
امت پس فرمود لی عملی و لکم عملکم انتم بریئون مما اعمل و انا بریء مما تعملون و در [illegible] روایت کرده وقتیکه حضرت حسین خارج شد عبدالله بن [illegible]
باو رسید و گفت یا ابا عبدالله کجا میروی فدای تو شوم [illegible] از اهل کوفه و چند [illegible] ذکر کرده بعد از آن گفت
در حرم اقامت کن زیرا که تو مولای عرب هستی و [illegible] از تو عدول [illegible] و مردم از هر جانب ترا قصد میکنند قسم بخدا اگر کشته شوی
[illegible] میکنند ما را بعد از تو [illegible] گفت یا عبدالله آیا شما [illegible] فرار از مرگ [illegible] قسم بخدا در حق مردن او [illegible]
[illegible] جهاد [illegible] خصوص [illegible] از جهاد [illegible] در کتاب تاریخ [illegible] نقل کرده
[illegible] گفت حج کردم [illegible] در این [illegible] نظر کردم بخیمه ها افتاد بسوی آنها رفتم [illegible]
رسیده گفتم این خیمه ها از برای کیست گفتند از برای حسین پرسیدم [illegible] گفتم او در کدام یک از اینهاست گفتند در
آن خیمه پس بنزد او رفتم دیدم حسین را بر در خیمه تکیه کرده و در پیش روی او قرآن است میخواند پس بر او سلام دادم و عرض کردم پدر و مادرم فدای
تو باد چه چیز ترا در این صحرا که زرع و توشه ندارد نازل کرده گفت بدرستیکه اینها مرا میترسانند و این نامه های اهل کوفه است و ایشان
قاتل منند و وقتیکه چنین کنند و حرمتی از حرمتهای خدا نماند مگر هتک کنند حق تعالی مبعوث میگرداند بسوی ایشان کسی را که ایشان را
میکشد تا ذلیل ترین امتها میشوند [illegible] روایت کرده که ملاقات کردم حسین را در حالتیکه [illegible] برای اهل خود
تحصیل کرده بودم عرض کردم [illegible] اهل کوفه قسم بخدا [illegible] داخل کوفه [illegible] کشته [illegible]
[illegible] نازل [illegible] خواری رسیده [illegible]
ایشان منع میکنند [illegible] در میان من و قوم من موعدی هست مخالفت ایشان را ناخوش میدارم هر گاه
خدا از ما دفع نماید پس از قدیم بر ما انعام کرده است و اگر ببینید آنچه لابد است پس رستگاری و شهادت است [illegible] بعد از آن

توشه را حمل کردم بسوی اهل خود و داماد خود چند شبانروز اجتماع نمودم و خارج شدم حسین را اراده نمودم پس ... فرزندان یزید رسیده و شهید شدن
حسین را من خبر دادم پس برگشتم و در طرف کوفه بعد از اینکه حضرت از شریف آورده نزدیک شد به تنعیم و در آنجا قافله را ملاقات کرد که چیزها
بار کرده بود و نزد یزید ... عامل من بر یزید ابن معاویه میفرستاد حضرت همه را اخذ کرد زیرا که حکم امور مسلمین با او بود و با اصحاب شتران
گفت هر که دوست دارد با ما بسوی عراق برود کرایه او را بدهیم و صحبت او را خوب بکنیم و هر که مفارقت نماید از ما دوست دارد
کرایه او را بدهیم بقدر آنچه قطع راه کرده قومی با او رفتند و قومی امتناع نمودند از بعضی اخبار ظاهر میشود که آن حضرت از مکه برخاسته آمد و از آنجا
بسوی کوفه خارج شد ابو مخنف گفته و بیکه مسلم ابن عقیل ... قطع شد حسین پس آن حضرت از این سبب اضطراب شدید ... اهل بیت
و دوستان خود را جمع کرد و خبر داد بایشان آنچه را که در قلب خود احساس نموده بود و ایشان را امر کرد بکوچ بسوی مدینه پس بار ... بر شتران
بسته و در پیش روی او بیرون شدند در حالتیکه میرسیدند بسوی مدینه بعد از آن آن حضرت بقبر رسول خدا آمده او را در بر گرفت و بشدت
گریست و بخواب رفت و در عالم رؤیا رسول خدا را دید که میفرمود یا ولدی الوحا الوحا العجل العجل ای نور دیده من بشتاب که پدر و مادر و برادر
و جده ات خدیجه کبری همه مشتاق تواند بما در رسیدن بسوی ما پس آن حضرت از خواب بیدار شد در حالتیکه گریان و محزون بود از جهت شوق ملاقات
رسول خدا و آمد نزد برادرش محمد ابن حنفیه در حالتیکه او ... بود و آنچه در خواب دیده بود با او نقل کرد و گریست محمد گفت ای برادر ... چه میکنی
فرمود اراده کوچ کردن دارم بسوی عراق که از برای ... مسلم ابن عقیل ... محمد حنفیه عرض کرد از تو سؤال میکنم بحق جدت محمد که از حرم جد خود
مفارقت نکنی زیرا که در آن برای تو اعوان بسیار است حضرت فرمود ناچار باید بروم محمد ابن حنفیه عرض کرد قسم بخدا فراق تو مرا محزون میکند
و مرا مانعی نیست از رفتن با تو مگر شدت مرض و عدم قدرت بر آنکه قائمه شمشیر و کعب نیزه را قبض نمایم بخدا قسم بعد از تو ابدا ... نمیشوم بعد بشدت
گریست تا غش نمود و چون بحال آمد گفت ای برادر ترا بخدا امانت سپردم و حسین او را وداع کرد ... حسین آورده پس
حسین با ابن عباس ... کرده فرمود چه میگوئی در حق قومیکه خارج و بیرون کردند پسر دختر پیغمبر خود را از وطن و خانه و حرم جدش ... و او را
خائف و ترسان کرده اند در حالتیکه مستقر نمیشود در قراری و میل نمیکند ... اراده دارند کشتن و ریختن خون او را در حالتیکه بخدا چیزی را
شریک خدا ننموده و گناهی مرتکب نشده ... ابن عباس عرض کرد فدای تو شوم اگر ... کتاب کوفه اهل عراق ... خود
فرمود ای پسر عم ... رسول خدا را در خواب دیدم و مرا امری فرمود که ... قدرت بر خلاف آن ندارم ای پسر عم ... ایشان
وداع رسول خدا ... و ... از من مفارقت میکنند پس ابن عباس از عقب خود گریه ... شنید
که میگفت ای ابن عباس ... شیخ و مولای که ما را در اینجا گذاشته ... قسم بخدا ... باشد بلکه زنده نمیشویم ... پسر عم با او
... گذاشته است ... پس ابن عباس گریه شدیدی نمود و گفت دشوار است بر من فراق تو ای پسر عم بعد از آن رو
کرد بحسین ... رجوع به مکه ... حسین فرمود هیهات هیهات ای پسر عباس بدرستیکه قوم ... مرا طلب میکنند
... تا ایشان ... کراهت ... میکشند قسم بخدا هر گاه در ... حیوانات ... بیرون آورده میکشند ... چنانکه یهود ... در روز شنبه و بدرستیکه من خواهم رفت در امر رسول خدا بنحویکه امر کرده انا لله و انا الیه راجعون و سیر کرد حسین از
مدینه و نازل شد بر ذات عرق و نوشت برادر عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب با دو پسر خود عون و محمد کتابی که مضمون آن این است بسم الله الرحمن الرحیم
اما بعد بدرستیکه من از تو سؤال میکنم بخدا در حالتیکه کتاب مرا نظر کردی برگردی زیرا که من میترسم از طریقیکه متوجه شده که در آن هلاک تو و هلاک اهل بیت
در آن و اگر تو هلاک شوی در این روز نور زمین خاموش میشود زیرا که تو علم هدایت طلب کنندگان و امید مومنانی پس تعجیل مکن در رفتن زیرا که من
در اثر کتاب خود هستم والسلام و عبدالله بسوی عمر سعد رفت و سؤال کرد که حسین امان بنویسد و امیدوار نماید بلکه مراجعت نماید پس عمر سعد
بسوی آن حضرت کتابی نوشت و امیدوار کرد ... او را ... یحیی ابن سعد و لاحق شد
ابن جعفر و پسر خود ... نامه ... حضرت ... و سعی در مراجعتش نمودند حضرت فرمود که در خواب رسول خدا را دیدم و امر کرد مرا بچیزی که جاری کننده
آن هستم پرسیدند که آن رؤیا چه چیز است فرمود خبر ندادم احدی را و نقل نخواهم کرد تا با جد خود ملاقات نمایم و چون مایوس
گردید از او عبدالله ابن جعفر امر کرد که پسر خود عون و محمد در خدمت حسین باشند و خود با یحیی ابن سعید بسوی مکه رجوع کرد و در امالی صدوق است
چون عبدالله ابن عمر بیرون رفتن او را شنید بر مرکب خود سوار شده از عقب او رفت تا او را در منزلی درک نمود و گفت کجا اراده داری ای ابن رسول
فرمود بسوی عراق عرض کرد ساکت باش ... حرم جد خود برگرد حسین ابا نمود چون ابن عمر دید که قبول نمیفرماید عرض کرد یا ابا عبدالله بگشا از برای
من موضعی را که رسول خدا از تو همیشه میبوسید حسین سینه خود را گشود پس ابن عمر سه دفعه او را بوسید و گریه کرد و گفت ترا بخدا سپردم یا ابا عبدالله

بلاد

نیا که تو در این سفر مقتول خواهی گشت و در ارشاد آورده که آنحضرت تعجیل کرد و بسوی حاجز میل کرد تا بذات عرق نازل شد و در ملهوف گفته که بشر بن
غالب از طرف عراق رسید از او از اهل عراق سؤال کرد گفت که دلهای مردم با تو و شمشیرها با بنی امیه پس فرمود راست گفتی خدا میکند
خدا میکند آنچه را میخواهد و حکم میکند بآنچه اراده مینماید و از عقد ابن طالب نقل شده که خبر بولید ابن عتبه امیر مدینه رسید که حسین بسوی عراق
توجه کرده بود پس بابن زیاد نوشت که حسین متوجه عراق است و او پسر فاطمه دختر رسول خداست حذر کن از اینکه بدی با او رسانی که حرکت آوری که نفس تمام
خود و امیر را در این دنیا و نیکان شکست او چیزی فراموش نکنند خاصه و عامه تا آنکه ابیات گفت ابن زیاد بر کتاب او التفات نکرد
و در ارشاد گفته و چون ابن زیاد رسید که حسین از مکه بسوی کوفه متوجه شده حصین بن نمیر را که صاحب عسکر او بود فرستاد تا در قادسیه نازل
شد لشکر را از قادسیه تا خفان و از قادسیه تا قطقطانیه منظم ترتیب داد و بمردم گفت این حسین است اراده عراق کرده و ابو مخنف گفته حسین را چهار
سوار آمده کرده بود که نزدیک قطقطانیه جهت فرستاد و حر را با هزار سوار بر پیش فرستاد و در ملهوف گفت بعد از آن بنعلبیه
نازل شد و در وقت ظهر ساعتی سر خود را بر زمین گذاشته خوابید بعد بیدار شد گفت هاتفی را دیدم که میگوید شما سرعت میکنید و مرگها شما را
میبرد بسوی بهشت پس پسرش علی اکبر گفت ای پدر آیا ما بر حق نیستیم فرمود بلی قسم بخدائی که برگشت بندگان بسوی اوست گفت ای پدر باک نداریم از مرگ پاک
ما ایم پس حسین فرمود خدا ترا جزای خیر دهد بعد از آن در آن موضع صبح کرد چون صبح شد مردی رسید از اهل کوفه که کنیه او ابا هره ازدی بود خدمت آنحضرت سلام کرد
بعد عرض کرد یابن رسول الله چه چیز ترا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آورد فرمود ای ابا هره بدرستیکه بنی امیه مال مرا اخذ کردند صبر کردم
و عرض مرا سب نمودند صبر کردم و خون مرا طلب کردند گریختم و قسم بخدا که مرا می کشند گروه ستمکار و خدا ایشان را لباس خواری بپوشاند و شمشیر
برنده بر ایشان مسلط کند کسی را که ایشان را از قوم سبا ذلیل تر سازد که زنی بر ایشان مالک شد و حکم مینمود در اموال
و خونهای ایشان و ابو مخنف گفته در ثعلبیه بخدمت او مردی نصرانی با مادرش رسید و بعد از عرض اسلام گفت ای مولای من من مرد غریبم قسم دوست
کرده‌ام که در پیش روی تو جهاد نمایم و شهادت میدهم که غیر از خدا معبودی نیست و یگانه است شریک ندارد و شهادت میدهم که محمد بنده و رسول خدا است و علی
امیر المؤمنین ولی الله است پس آن مرد نصرانی با مادرش باسلام مشرف گشتند و در ارشاد آورده وقتیکه در ثعلبیه نازل شد شخصی خدمت آنحضرت وارد شد سلام
کرد و گفت یابن رسول الله خبر ده مرا از قول خدای عز و جل یوم ندعو کل اناس بامامهم فرمود امامیست که بسوی هدایت خواند و هدایت کند و او را اجابت
نمودند و امامیست که دعوت نماید بر ضلالت پس او را اجابت نمایند بسوی ضلالت اینها در بهشت و آنها در آتش و اینست قول خدا
که فرموده فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بعد از آن رفتند تا نازل شدند بر زبیر و در آنجا قیلوله ظهر کرد بعد از خواب بیدار شد در حالتیکه گریه
میکرد پسرش عرض کرد که چه چیز ترا گریان کرد فرمود در این حال کسی در خواب بمن گفت که در رفتن سرعت میکنید و مرگها شما را بسوی بهشت میبرند
و آن را تعبیر کرد تا بر زبیر نازل شد پس بعضی گفته خبر رسید که حسین نازل و هم گرد ... حر ابن یزید را با هزار سوار فرستاد و تر گفت و قتیکه از
منزل خود بیرون آمدم در حالتیکه متوجه بودم بسوی حسین سه دفعه ندا کردند که مژده باد ترا به بهشت پس التفات نمودم احدی را ندیدم پس
با خود گفتم آیا بشتابی در قتال پسر رسول خدا مژده داده او را به بهشت میدهند و در ارشاد گفته وقتیکه حضرت حسین کاری که از بطن الرمه آمد رسید
قیس ابن مسهر صیداوی و بعضی میگویند که برادر رضاعی خود عبد الله ابن یقطر را بسوی کوفه فرستاد و در ملهوف بسوی سلیمان ابن صرد خزاعی
و مسیب ابن نجبه و رفاعه ابن شداد و جماعتی از شیعه و در ارشاد آورده که خبر مسلم ابن عقیل و کشته شدن او نرسیده بود و نوشت باو بسوی ایشان بسم الله
الرحمن الرحیم از حسین ابن علی بسوی برادران مؤمن سلام علیکم پس حمد میکنم خدا را که غیر از او معبودی نیست اما بعد بدرستیکه کتاب مسلم ابن عقیل بمن
رسیده و در آن ذکر رسیده که حسن رای و اجتماع اشراف و معارف شما بر نصرت من و طلب حق ما پس سؤال میکنم از خدا که خوب گرداند برای ما امر را
و عطا فرماید بشما اجر عظیم را بسوی حق متوجه شدم بجانب شما روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویه زمانیکه رسول من بشما آمد سرعت کنید در امر جهاد
و سعی نمائید بدرستیکه من در همین روزها بشما خواهم رسید والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مسلم آنحضرت نامه نوشته بود بیست و هفت شب قبل از
شهادت خود و اهل کوفه بآنحضرت نوشته بودند که در اینجا صد هزار شمشیر برای تو مهیاست تأخیر مکن پس قیس ابن مسهر صیداوی با نامه حسین متوجه کوفه
گردید تا بقادسیه رسید حصین ابن نمیر او را گرفت و در ملهوف گفته وقتیکه بقرب کوفه رسید حصین ابن نمیر با او دچار گردید که او را تفتیش نماید پس نامه
بیرون آورد و پاره نمود و او را پیش ابن زیاد آورد وقتیکه در نزدش حاضر شد گفت تو کیستی و آن که نامه آورده و بکه میبری گفت از حسین
بسوی جماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشان را نمیدانم پس ابن زیاد غضبناک شد گفت از تو دست بر نمیدارم تا نامهای ایشان را بمن بگوئی
یا اینکه بمنبر بروی حسین ابن علی و پدر و برادرش را لعن کنی و الا ترا پاره پاره میکنم پس قیس گفت اما قوم نامهای ایشان را نمیگویم و لعن حسین و پدر و برادرش را
میکنم پس بمنبر رفت حمد و ثنای الهی را بجای آورد و بر پیغمبر صلوات فرستاد و رحمت خواند بر علی و اولادش بعد از آن لعن ابن زیاد و پدر و برادرش

لعنت کرد بر طاغیان و سرکشان ای بنی امیه امیر ... بیعت نمود و گفت ایها الکفر و در ارشاد از ... ابن ... بنی ... خدا ...

رسول خدا است و ... طلب شما در خانه او مفارقت کردیم پس او را اجابت نمایید و در ارشاد آورده بعد از آن ...

و پیش بیعت کرد و برای ... طلب حضرت نمود و در ملهوف نقل کرده که ابن زیاد ... امر کرد او را از بالای قصر زیر

انداختند در حالتی که ... و در ارشاد روایت کرده که بر زمین افتاد در حالتی که دستهای او را بسته بودند استخوانهایش خورد شد و هنوز

رمقی داشت ... که او عبد الملک ... سر او را ذبح کرد و در ... گفت ...

ایام ... در ملهوف آورده ... رسید گریست و گفت اللهم اجعل لنا ...

و در ارشاد و گفته ... از آنجا بسوی عراق تشریف میبرد ... عبدالله ابن مطیع ...

... حضرت ... تشریف ... فدای تو باد یابن رسول الله ... حضرت ...

از مرگ معاویه ... اهل عراق ... دعوت کرده اند ... ابن مطیع عرض کرد ...

... اسلام ... طلب ... اگر ...

... اگر حرمت اسلام و حرمت قریش و حرمت ... مکن ...

پس آنحضرت ... ابن زیاد امر نمود ... داخل شود و احدی خارج گردد و حضرت حسین

... پس ... ابن ... گفتند ... داخل شویم ...

پس ... حضرت حسین ...

... حضرت حسین ... نازل شویم ... پس ...

آنحضرت ... سلام داد و گفت ...

... بسوی تو فرستاده ... پس ... دست ...

... و از کتاب مناقب فاطمه ...

... مصاحبت حسین ... بعد از آن ... رجوع کردن ...

... حضرت ... فرمود ...

... گفت ابن زیاد ... کشته ...

... گفت ... رسول خدا ... پس ...

... آنحضرت ... مرحبا کرد ... پس ...

... بسوی خیام حضرت حسین نقل کرد ... و گفت ...

... حضرت حسین ... روح خود را ... فداء نفس خود ... بعد از آن ...

... پس ... گفت خدا ...

سوال ... حسین ... پس با اصحاب خود گفت ...

... و در ارشاد نقل کرده که گفت ...

... کرامت فرمود ... سلمان ... کرامت فرمود ...

گفت ... بسیار ... امروز رسید ...

... حضرت حسین ... شهادت رسید ...

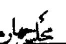
حسین ... در آنجا یک شب ... خدمت حضرت آمد و عرض کرد

ای برادر ... حضرت فرمود که ... قضای ...

... یا ابن ... الشهداء ...

... شهید شوند ... حسین ...

... روایت کرده ... ابن سلیمان ...



نشسته و منتظر حج خود را بجا آوردیم ما را همتی نبود مگر لاحق شدن بحسین در راه تا ببینیم امر او بکجا میرسد آمدیم در بقعه که شتر سوار با سرعت تمام پیدا شد
بنزد وقتیکه باو نزدیک شدیم مردی را از اهل کوفه دیدیم که از راه بیکسو شد چون حسین او را دید ایستاد گویا اراده ملاقات او داشت پس او را گذاشت و ترک کرده
گذشت ما بطرف او رفتیم پس یکی از ما برفیق خود گفت که ما نیز برویم و از او خبر کوفه سوال کنیم پس رفتیم تا رسیدیم باو گفتیم السلام علیک
گفت و علیکم السلام پرسیدیم از کدام قبیله هستی گفت از قبیله بنی اسد گفتیم ما هم از قبیله بنی اسد هستیم پس گفتیم کیستی گفت من بکر پسر فلانم و نسبت خود
باو دادیم بعد از آن گفتیم خبر ده ما را از خلق که عقب تو هستند گفت از کوفه خارج نشدم تا آنکه مسلم بن عقیل و هانی کشته شدند و دیدم ایشانرا که از پاها گرفته
در بازارها میکشیدند پس آمدیم تا رسیدیم بخدمت حسین و با او رفتیم تا نازل شد در ثعلبیه در وقت شام پس آمدیم بخدمت او وقتیکه نازل شد
باو سلام دادیم و گفتیم رحمک الله در نزد ما خبری هست اگر میخواهی آشکارا بگوئیم و اگر میخواهی پنهان عرض نمائیم پس بسوی اصحاب خود نظر کرد
و فرمود اینها اهل سر منند عرض کردیم آیا دیدی سواری را که دیروز استقبال او نمودی فرمود بلی بتحقیق اراده کردم که از او سوال نمایم عرض کردیم
بخدا قسم خبر او را از برای تو گرفتیم و کفایت کردیم ترا از سوال کردن تو او مردیست صاحب عقل و صدق و عقل و خبر داد ما را که از کوفه خارج نشد
از کوفه تا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند و از پای ایشان گرفته در بازارها میکشیدند فرمود انا لله و انا الیه راجعون و چند دفعه اینرا مکرر نمود
عرض کردیم ترا قسم میدهیم بخدا در جان خود و اهل بیت خود که ازین مکان برگردی زیرا که برای تو در کوفه یاور و شیعه نیست بلکه میترسیم که همه بر تو
باشند پس نظر بسوی اولاد عقیل کرد و فرمود چه میگوئید بتحقیق مسلم کشته شد عرض کردند بخدا رجوع نمیکنیم تا خون خود را بگیریم یا آنچه او
چشیده است بچشیم پس آنحضرت رو بما گردانید و فرمود خیری نیست در زندگانی بعد از اینها دانستیم که او عزم رفتن دارد عرض کردیم خدا خیر
دهد او پس گفت رحمکما الله اصحابش عرض کردند که تو مثل مسلم بن عقیل نیستی اگر تو بکوفه بیائی هر آینه مردم بسوی تو سرعت کننده ترند پس حضرت
ساکت شد و در ملهوف نقل کرده بعد از آن حضرت رفت تا رسید بزباله و در آنجا خبر مسلم بن عقیل باو رسید و حرکت نمود و در خبر دیگر
آورده که حضرت حسین عازم کوفه بودند در سر خود دختری داشت و عادت مینمود با دختر مسلم بن عقیل و آن دختر یازده ساله بود و نوازش او میکرد
مانده بود و چون حضرت باو رسید سلام داد و گفت یا ابن رسول الله گفت این شهدا ارادت کرده که دعا عرض کرده که درعوض
خیری نکند چشمم گریان و ایستاده و چنین واقع شد ای ابن عقیل و هانی بن عروه خبر داد پس آنحضرت فرموده حول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون
بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و در منتخب نقل شده که وقتیکه حسین در سر خود مکرمه منزل
کرده بود نشسته بود در طبقه از مردم ناگاه مردی از کوفه آمد حضرت از او سوال فرمود چه خبر داری گفت ای مولای من از کوفه
بیرون نشدم تا دیدم مسلم بن عقیل و هانی را کشتند و سر آنها را بیزید فرستادند حضرت گفت انا لله و انا الیه راجعون و خبر در رفتن
اصحاب آنحضرت وارد شدند و مسلم دختری بود در خدمت حسین یازده ساله پس حضرت او را خواست نزدیک آمد و دست مبارک خود را بر سر
و پیشانی آن دختر کشیده نوازش داشت عرض کرد ای عم تو یتیم نوازی میکنی من از این ترسیده بودم مثل اینکه پدر
من قتل آوردی آیا پدرم کشته شده پس حضرت خود را نتوانست از گریه نگاهدارد فرمود ای دختر من پدر تو و دختران تو خواهران
تو هستند پس صیحه کشیدند اگر دو ولد داوود مسلم اینکلام را شنیدند و ماتم گرفتند و عمامه های خود را بر زمین زدند
و حضرت حسین نیز حالت را در قتل مسلم بن عقیل یا دیده بر ایشان که اهل کوفه آنکسانی هستند که اعانت نمودند بر قتل امیرالمؤمنین و فاطمه حسن
و زدن او را بر او بسوی مبارکش تا مکشوف شد حقیقت کربست حتی محاسن شریفش را اشک چشم تر شد و در ارشاد آورده
که حضرت حسین رفت تا بزباله رسید پس خبر عبدالله بن یقطر باو رسید پس بیرون آمد خطبه باین مضمون ادا فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد
بتحقیق خبر قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر رسید و شیعیان ما ما را خوار کردند پس هر که از شما رجعت را دوست میدارد
بدون حرج برگردد و او را از ما تعهدی نیست پس متفرق شدند و شروع کردند بطرف راست و چپ رفتن تا ماندند اصحاب او که با او
از مدینه با او آمده بودند آنحضرت چنین کرد زیرا که میدانست اعراب که با او تابع شده بودند گمان میکردند که او بشهری میآید که
اهل او برای او مستقیم شده و ناخوش گرفت آنحضرت مگر که ایشان با او بیایند مگر اینکه بدانند آنچه را که باو اقدام کرده اند و در تحف میگوید
زمانیکه بر زباله نازل شد ایستاده خطبه خواند و فرمود ایها الناس من شما را جمع کردم بر اینکه عراق برای منست و بتحقیق رسید بمن خبر شنیع
از امر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و بتحقیق شیعیان ما ما را خوار کردند و هر که از شما میخواهد برگردد پس نیست بر او از ما ذمه و باکی
پس اساکت نموده و مردم دست ازو متفرق شدند و باقی ماندند نکو اعتقادان و در نغز و شان آنکسانی بودند که از مکه با او بودند و در ملهوف نقل
کرده وقتیکه خبر مسلم بن عقیل باو رسید سیر کرد در تعاقبکه قاصد بود و آنچه را که خدا بسوی آن دعوت فرموده بود و فرزدق باد

وفات کرد و سلام او را عرض کرد و گفت ای پسر رسول خدا بسوی کوفه مرو و حال آنکه ایشان پسر عم تو مسلم و شیعه او را کشتند پس حضرت
گریست و فرمود خدا رحمت کند مسلم را بتحقیق رفت بسوی روح و ریحان و بهشت و رضوان و بجا آورد آنچه را که بر او بود و ماند آنچه بر ما است بعد از آن این اشعار
انشا فرمود فان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء بالسیف فی الله
افضل و ان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی السعی اجمل و ان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل یعنی هرگاه دنیا
پاکیزه شمرده شود پس خانه ثواب خدا اعلی و بزرگتر است و اگر بدنها برای مرگ خلق شده پس مردن بشمشیر در راه خدا افضل است و هرگاه روزی
باشد روزی پس قسمت شده پس کمی حرص مرد در سعی کردن نیکوتر است و هرگاه جمع اموال از برای گذاشتن است پس از برای مال متروک چرا
که مرد باو بخل کند و در ارشاد آورده که بعد از آن حضرت سیر کرد تا رسید ببطن عقبه و در آنجا نزول فرمود شخصی از بنی عکرمه باو رسید که او را عمرو بن لوذان
میگفتند از حضرت سوال کرد که بکجا میروی فرمود بسوی کوفه شیخ گفت ترا بخدا قسم میدهم که برگردی بخدا که بسوی نیزه ها و شمشیرها میروی بدرستیکه اینها که
بسوی تو رسول و کتب فرستادند هرگاه کفایت نمایند ترا از مؤنه قتال و اشیا را برای تو مهیا نمایند و بعد تو بر ایشان وارد شوی
این رای صواب است اما بر این حالت که ذکر نمودی مصلحت نمیدانم که اقدام نمائی پس حضرت فرمود که مخفی نیست بر من رای صائب و لیکن حق تعالی مغلوب نمیشود
در امر خود بعد از آن حضرت فرمود بخدا دست از من برنمیدارند تا بیرون نیاورند این علقه را از جوف من پس هرگاه چنین کنند مسلط میکند خدا
بر ایشان کسی را که ایشان را ذلیل میکند تا آنکه ذلیل ترین امتها شوند بعد از بطن عقبه کوچ کرد و بشراف نازل شد چون صبح شد جوانان خود را امر کرد
که از آب سیراب شوید و آب بسیار بردارید بعد از آنجا کوچ کرد تا نصف شب شد در این اثنا که آن بزرگوار سیر میکرد مردی از اصحاب
تکبیر گفت حضرت فرمود الله اکبر چرا تکبیر گفتی گفت درختهای خرما دیدم جماعتی از اصحاب آنحضرت گفتند بخدا هرگز در اینمکان درخت خرما
ندیده ایم حضرت فرمود چه می بینید گفتند می بینیم سرهای نیزه ها و گوشهای اسبها را فرمود من هم چنین می بینم بعد از آن گفت آیا پناهگاهی
نیست که بسوی آن پناه بریم و او را در پشت سر خود قرار دهیم و با قوم مستقبل شویم از یک طرف گفتند بلی این ذو حسم است بجانب چپ تو
در قرب سبیل بسوی او از جانب چپ هرگاه رود باو رسیت پس او چنانست که اراده میکنی پس از جانب چپ بطرف او میل کرد
و ما هم باو میل کردیم آنقدر نگذشت که گردنهای اسبان بر ما ظاهر شد آشکار دیدیم آنها را و عدول کردیم چون دیدند که ما از طریق عدول
کردیم آنها هم عدول کردند بسوی ما در حالتیکه نیزه های ایشان زنبور و علمهای ایشان پرهای مرغ بود پس سبقت کردیم بسوی ذو حسم و زودتر از ایشان رسیدیم
و حضرت امر کرد که خیمه ها و بناها آنجا درست کردیم و هزار نفر سوار با حر بن یزید تمیمی آمده در گرمی هوا مقابل حضرت حسین ایستاد در حالتیکه
حضرت و اصحابش عمامه ها بسته و شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند پس حضرت بر جوانان خود امر فرمود که ایشان را سیراب نمایند و اسبهای ایشان را
آب بدهید و آب بپاشید پس امر او را عمل کردند و کاسه و طشتها را پر از آب کرده همه آنها را سیراب کردند علی بن طعان گفت من در آن روز همراه حر بودم
پس آخر کسی بودم که از لشکر حر آمده بود از اصحاب او بودم حضرت حسین دید عطش مرا و اسب مرا فرمود انخ الراویة و راویه در نزد من لغت
بود یعنی مشکی با آب بود نفهمیدم پس گفت یابن اخ انخ الجمل یعنی شتر را بخوابان پس شتر را خوابانیدم فرمود
بنوش هرگاه میخواستم که بنوشم آب از مشک میریخت پس حسین فرمود که مشک را بگردان ندانستم که چطور کنم پس ایستاد و او را گردانید سیراب شدم
و اسب خود را سیراب نمودم و آمدن حر نزد حضرت از قادسیه بود و عبیدالله ابن زیاد حصین بن نمیر را مبعوث کرده بود و امر
کرده بود که برود در قادسیه نزول نماید و حر را پیش روی او بفرستد با هزار سوار که استقبال نماید حسین را پس حر با حضرت حسین بود وقت نماز ظهر
شد حضرت امر کرد حجاج بن مسروق را که اذان بگوید وقتیکه پرداز آن آمد حضرت حسین ردا و شلوار پوشیده و نعلین در پا داشت
حمد و ثنای الهی را بجا آورد و گفت ایها الناس بدرستیکه من بسوی شما نیامدم تا آنکه نامه های شما بمن رسید و مرا خواستید با مت نمودید
اگر در این قرار هستید بتحقیق آمدم بسوی شما عهد کنید بمن چیزی که مطمئن باشم از عهد و میثاق خود و اگر کراهت دارید آمدن
مرا ناخوش میدارید برگردم بمکانیکه از او بیرون آمده ام پس از آن ساکت شدند و تکلم نکردند پس بموذن گفت اقامه بگو اقامه
نماز را گفت آنحضرت بحر فرمود آیا اراده داری که با اصحاب خود نماز بگذاری گفت نه بلکه عقب سر تو پس حضرت با ایشان نماز را
ادا کرد بعد از آن داخل شد و اصحاب نزد او جمع گردیدند و حر بمکان خود برگشته داخل خیمه گردید و جماعتی از اصحابش نزد او جمع شدند پس
برگشتند بر صفهای خود دستان بعد از آن هر مردی از ایشان عنان مرکب خود را گرفته در سایه آن نشست چون عصر شد حضرت امر کرد
که تدارک کوچ را مهیا نمایند و منادی خود را امر کرد که ندای نماز عصر داد و اقامه نماز گفت پس حضرت پیش ایستاد با قوم نماز را خواند و سلام
گفت بعد روی خود را بجانب ایشان کرده و حمد و ثنای الهی را بجا آورده فرمود ایها الناس اگر از خدا بترسید و حق را

برای اهل خود بپسندید خدا را شعار خود سازید ما اهل بیت محمد اولیتریم بولایت این امر از این مدعیان که چیزی را دعوی مینمایند که برای ایشان نیست و در احکام
و از این رفتار کنندگان در میان شما بجور و ظلم و اگر ما را ناخوش دارید و حق ما را جاهل باشید و رای شما بر خلاف آن باشد که کتب و رسل شما بسوی ما آورده
برگردم حر عرض کرد که من نمیدانم این نامه‌ها که میفرمائی و این کتب و رسل که ذکر مینمائی پس حضرت به بعض اصحاب خود فرمود که بیرون آور آن خرجین را
که کتب ایشان در آنست پس دو خرجین پر از کتب را آورد پیش روی آن حضرت نثر نموده حر عرض کرد ما از آن جماعت نیستیم که بتو نامه نوشته‌اند و مامور شده‌ایم
که ترا بکوفه نزد عبید الله ابن زیاد ببریم پس حضرت فرمود مرگ نزدیکتر است بسوی تو از این بعد از آن باصحاب خود فرمود سوار شوید پس سوار شدند
و انتظار کشیدند تا اهل حرم هم سوار شدند پس باصحاب خود فرمود برگردید وقتیکه خواستند برگردند قوم میان ایشان در برگشتن حایل شدند
حضرت بحر فرمود مادرت بعزایت بنشیند چه میخواهی حر گفت اگر غیر از تو کسی از عرب این کلمه را میگفت و در اینحالت بود که تو هستی از مادر او یاد
میکردم ولیکن مادر ترا بغیر از نیکوئی یاد نمیتوانم کرد پس حضرت فرمود چه میخواهی گفت میخواهم ترا نزد عبید الله ابن زیاد ببرم گفت بخدا قسم که در این
وقت بتو تابع نمیشوم حر گفت و بخدا ترا نمیگذارم و دست از تو بر نمیدارم تا سه مرتبه این سؤال و جواب شد چون کلام در میان ایشان بطول انجامید
حر گفت من مامور نیستم با تو مقاتله نمایم ولیکن مامورم که از تو مفارقت ننمایم تا ترا بکوفه برم اگر امتناع مینمائی راهی پیش گیر که نه ترا بکوفه برد و نه بمدینه تا میان
من و تو عدل باشد و بنویسم بامیر و او بنویسد بیزید یا بعبید الله ابن زیاد شاید خدا امری بیاورد و روزی باید مرا در آن عافیت ما از ابتلا
بمقاتله شوم بچیزی از امر تو و این راه را پیش گیر و بیا ما از طریق عذیب و قادسیه و سیر کرد حسین و حر ابن یزید در میان اصحاب خود با او سیر
و حر عرض میکرد ای حسین بدرستیکه من یاد میکنم خدا را بر تو در جان خود زیرا که شهادت میدهم هرگاه مقاتله نمائی کشته میشوی پس حضرت فرمود آیا
بمرگ مرا میترسانی و آیا تجاوز میکند از شما امر بلای عظیم اگر مرا بقتل رسانید و زود میگویم چنانکه گفت برادر اوسی بپسر عمش در جائیکه اراده میکرد نصرت
و یاری رسول خدا را و پسر عمش او را ترسانید و گفت بکجا میروی بدرستیکه تو کشته میشوی و گفت سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما
و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و باعد مجرما فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما یعنی من میروم
و مرگ بر جوان عار نیست زمانیکه حق را نیت کرده و جهاد نموده در حالتیکه مسلمانست و مواسات نموده بمردان صالح بنفس خود و مفارقت نمود
از هلاک شونده و از گناهکاری دوری گزیده هرگاه زندگانی نمایم پشیمان نمیشوم و اگر بمیرم ملامت نمیکنند کفایت میکند ترا از جهت ذلت و خواری
اینکه زندگانی کنی ذلیل و خوار شوی زمانیکه حر این را شنید از او دوری گزیده با اصحاب خود در ناحیه سیر میکرد و حضرت حسین در طرف دیگر
و محمد ابن ابی طالب زیاد کرده قبل از بیت اخیر این فرد را اقدم نفسی لا ارید بقائها لتلقی خمیسا فی الوغاء و عرمرما یعنی مقدم میکنم نفس خود را و اراده
نمیکنم بقای او را تا ملاقات نماید در میدان لشکر بسیار خشمناک را بعد از آن حضرت باصحاب خود متوجه گشته فرمود آیا در میان شما کسی هست که
راه را بشناسد طرماح گفت بلی یا ابن رسول الله من طریق را میدانم پس حضرت فرمود در پیش برو پس طرماح رفت و حسین و اصحابش او را تابع گشتند
و طرماح رجز میخواند و میگفت یا ناقتی لا تذعری من زجری و امضی بنا قبل طلوع الفجر بخیر فتیان و خیر سفر آل رسول الله آل الفخر السادة البیض الوجوه
الزهر الطاعنین بالرماح السمر الضاربین بالسیوف البتر حتی تحلی بکریم النفر الماجد الجد رحیب الصدر اثابه الله لخیر امر عمره الله بقاء الدهر
یا مالک النفع معا و الضر اید حسینا سیدی بالنصر علی الطغاة من بقایا الکفر علی اللعینین سلیلی صخر یزید لازال حلیف الخمر و ابن زیاد العهر ابن العهر
یعنی ای ناقه من اضطراب مکن از زجر و منع من و ما را قبل از طلوع صبح برسان نزد جوانها و خیر مسافران که آنها آل رسول خدا اند و آل فخر اند بزرگوارند روی
ایشان روشن و سفید است نیزه میزنند بنیزه‌های گندم گون و شمشیر میزنند با شمشیرهای برنده تا آنکه رسیدند بکریم نفر که جدش بزرگوار و سینه‌اش
وسیع است برساند خدا او را بخیر کار و عمر عطا فرماید او را مادامیکه دهر هست ای مالک نفع و ضرر مولای من حسین را نصرت و یاری کن بر ظالمان
اند اکابر که مانده‌اند از اولاد کفر یعنی یزید که همیشه شارب خمر است و ابن زیاد زنازاده و پسر زناست و در تفصیل ابن نما آورده که حر با این معرفت
و این بیانات را انشاد میکرد و در مناقب ابن شهرآشوب نسبت داده و در ارشاد گفته که حر با اصحاب خود از جانبی سیر میکرد و حسین از جانب دیگر
تا رسیدند بعذیب الهجانات ابو مخنف میگوید ناگاه چهار نفر از طرف کوفه آمدند در حالتیکه اسبهای خود را بسیار ترغیب و تحریص میکردند و ایشان
نافع ابن هلال المرادی و عمرو ابن خالد صیداوی و سعید آزاد شده او و مجمع ابن عبد الله عائذی بودند و وقتیکه طرماح نظر کرد افسار ناقه حسین را گرفت
و میگفت یا ناقتی لا تذعری من زجری و شمری قبل طلوع الفجر بخیر رکبان و خیر سفر اتاه الله بخیر امر الماجد الجد رحیب الصدر حتی تحلی بسلیل البدر
حر رو بحضرت کرد و گفت یا حسین اینها کسانی که از کوفه آمده‌اند و من اراده میکنم که ایشان را ... گفت بدرستیکه من منع میکنم چنانکه از نفس خود ایشان
اعوان و انصار من میباشند و بتحقیق تو با من عهد نمودی که بر من متعرض نباشی تا از ابن زیاد بتو نامه بیاید هرگاه در سر عهد خود هستی فبها و الا دعوا
با تو محاربه میکنم حر دست از ایشان کشید پس حضرت با ایشان فرمود از مردم بمن خبر دهید گفتند یا رسول الله اما اشراف ... ایشان

انصار او است برگشت اما سایر قوم مطلوب ایشان با تو دشمنی است و ایشان بر عهد خود هستند پس فرمود آیا خبر از رسول من قیس بن مسهر صیداوی هست گفتند حصین
بن نمیر او را گرفت و بسوی ابن زیاد فرستاد او کشته شد و چنانکه حسین خبر او شنید چشمهای مبارکش با اشک پر شد و این آیه را خواند فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا بعد از آن گفت خداوندا بهشت را برای ما و ایشان قرار ده و ما را در مستقر رحمت خود جمع نما پس طرماح
بحضرت سوال نمود و [illegible] یابن رسول الله اگر مقاتله نکند با تو مگر اینها که می بینم هر آینه کفایت میکنند تو را و بتحقیق دیدم
قبل از بیرون آمدن از کوفه از مردم آنقدر که مثل آن هرگز مشاهده نکرده بودم از ایشان سوال کردم گفتند که اینها برای جنگ حسین جمع شده اند
اگر قادر باشی بسوی ایشان نروی گفت پس برگرد و حضرت و طرماح به رهنمائی او بودند تا رسیدند بقصر بنی مقاتل ناگاه دیدند که خیمه زده
و نیزه بر زمین نصب کرده و اسبی بسته بود حضرت پرسید که این خیمه از برای کیست گفتند برای مردیست که طریق را قطع میکند و [illegible]
میشود و او را عبیدالله بن حر جعفی میگویند پس آنحضرت بطلب او فرستاد و او را خواند و او با حالت متکبرانه در برابر مخلوق آمده در پیش
آنحضرت ایستاد حضرت با او گفتگو و فرمود وای بر تو برگرد [illegible] لباس [illegible] پوشیده آمده در خدمت حضرت
ایستاد پس او فرمود بدانکه تو بر نفس خود ذنوب بسیار کرده آیا برای تو توبه ایست که ذنوب خود را محو کنی گفت آن چه
چیز است ای پسر دختر رسول خدا فرمود یاری کنی پسر دختر پیغمبر خود را و با او مقاتله نمائی گفت یابن رسول الله از کوفه خارج نشدم مگر از خوف آنکه
تو باینجا بیائی و مرا دل آن نبود که مقاتله نمایم با ابن زیاد ولیکن این اسب من است از اسبهای سبقت کننده [illegible] و طلب نکردم او چیزی را
مگر آنکه باو رسیدم و طلب نکرده مرا احدی مگر آنکه نجات یافتم و با این شمشیر خود نزدم چیزی را مگر آنکه [illegible] پس اینها را اخذ کن [illegible]
پس حضرت از او رو گردان شد و فرمود که چون بنفس خود بخل کردی ما را در مال تو حاجتی نیست و این آیه را تلاوت فرمود و ما کنت
متخذ المضلین عضدا ولیکن از جدم رسول خدا شنیدم که میفرمود هر که صدای استغاثه اهل بیت را بشنود و اجابت نکند خدا او را رو بر
او سر بالای جهنم میاندازد و در ارشاد [illegible] که حضرت با او فرمود هرگاه ما را نصرت نمائی بترس از آنکه با ما مقاتله
کنی بجائی بشنود صدای استغاثه اهل بیت ما احدی بعد از آن یاری نکند ما را مگر آنکه هلاک میشود پس گفت این امر نمیشود و در امالی
صدوق ذکر شده بعد از آن حضرت فرمود ما را بتو و اسب تو احتیاجی نیست و ما کنت متخذ المضلین عضدا ولیکن فرار کن [illegible]
باش زیرا هر که صدای اهل بیت را بشنود و اجابت نکند خدا او را بر روی خود بآتش جهنم میاندازد ابو مخنف گفته پس عبیدالله پشیمان
دست خود را از [illegible] ندامت میگزید بر آنچه از او فوت شده بود از نصرت حسین و دست خود را بدست میزد و این ابیات را انشاء میکرد
فیالک حسرة ما دمت حیا تردد بین صدری و التراقی حسین حین یطلب بذل نصری علی اهل العداوة و الشقاق مع ابن المصطفی روحی فداه
تولی یوم ودع بالفراق فلو انی اواسیه بنفسی لنلت الفوز یوم التلاق لقد فاز الذی نصروا حسینا و خاب الآخرون ذوو النفاق یعنی
حسرت زیاده [illegible] مادامیکه زنده ام میان گلو و سینه من زیرا که حضرت حسین از من طلب نصرت نمود باهل عداوت و شقاق [illegible]
فرزند مصطفی روحی برای او فدا [illegible] پس اگر من بجان خود مواسات او مینمودم در روز جزا رستگاری میرسیدم [illegible] رستگار شدند کسانیکه
یاری کردند حضرت حسین را و ناامید و خاسر شدند صاحبان نفاق و در بحار [illegible] از عمرو بن قیس المشرقی روایت کرده که من با پسر عم خود داخل
خدمت حسین شدیم و در وقتیکه او در قصر بنی مقاتل بود پس سلام کردیم با او [illegible] یا ابا عبدالله آنکه می بینم خضاب است یا موی تو گفت خضاب است
و پیری بر ما بنی هاشم تعجیل میکند بعد از آن با ما متوجه شد گفت آمده اید بیاری من گفتم من مردی هستم قرضدار و کثیر العیال و در دست من
برای مردم سرمایه ایست و نمیدانم چه میشود و نخواهش میدارم که امانت خود را ضایع کنم و پسر عم من هم همچنین عرض کرد [illegible] بیرون روید و نشنوید
صدای مرا و سواد مرا نبینید زیرا که هر کس صدای ما را بشنود و سواد ما را ببیند اجابت و یاری ننماید ما را خداوند او را بالای روی او بآتش
میاندازد و در ارشاد نقل کرده وقتیکه آخر شب شد امر کرد به سیراب شدن و کوچ کردن پس از قصر بنی مقاتل کوچ کرد عقبة بن
سمعان گوید یکساعت با او رفتیم و در روی اسب آنحضرت را خواب گرفت بعد بیدار شده میفرمود انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله
رب العالمین دو یا سه دفعه این را مکرر فرمود پس پسرش علی بن الحسین بسوی حضرت آمده عرض کرد از چه جهت باین ذکر متوجه شدی فرمود
ای پسر در عالم خواب بر من ظاهر شد سواری که میگفت که قوم میروند و مرگ بسوی ایشان میرود پس دانستم که آنها نفوس ما است که خبر مرگ
میدهد عرض کرد ای پدر خدا بتو بدی نرساند آیا ما بر حق نیستیم فرمود بلی قسم بآنکه مرجع بندگان بسوی او است گفت پس ما از مرگ
نمی ترسیم در حالیکه محق هستیم پس حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد و در کتاب کامل بسند خود نقل کرده از شهاب ابن عبدربه
از صادق علیه السلام وقتیکه [illegible] کرد حسین بر عقبه ابن البطن با اصحاب خود گفت من خود را نمی بینم مگر مقتول [illegible]

فرمود زشتیست که دیدم پرسیدند چیست گفت سگان چند دیدم که بر من حمله میکنند شدیدتر از همه سگی ابلق بود و گمان دارم که قاتل من او باشد پس
حضرت بطرف چپ راه شد تا رسید بر عذیب الهجانات و در آنجا نامه عبید الله بن زیاد بحر رسید که او را امر میکرد که بر
کرفتن آنحضرت جهد نماید پس حر و اصحابش بر آن بزرگوار متعرض شده و از رفتن منعش کردند پس آنحضرت فرمود آیا امر نکردی ما را بعدول از طریق
گفت بلی ولیکن نامه امیر عبید الله بمن رسیده و مرا امر کرده که امر را بر شما تنگ گیرم و برای من جاسوسی گماشته که امر او را جاری
سازم پس آنحضرت برخاست در میان اصحاب خطبه خواند و فرمود بدرستیکه نازل شده از امر آنچه می بینید و دنیا تغییر کرده و برگرده
خوب خود و باقی نمانده از آن مگر بقیه بمثل بقیه که در ته ظرف میماند و مگر عیش خسیس بمثل چراگاه وخیم آیا نمی بینید که بحق عمل نمیشود
و باطل که از او برکنار نمیشوند هر آینه رغبت میشود مؤمن بملاقات پروردگار خود در حالتیکه محق باشد بدرستیکه نمی بینم مرگ را مگر سعادت و زندگی
با ظالمین مگر ملالت پس زهیر بن قین برخاست و گفت شنیدیم که هدایت کند خدا ترا یا ابن رسول الله اگر دنیا برای ما باقی بود و ما در آن مخلد
بودیم هر آینه اختیار میکردیم کوچ کردن را با تو بر اقامت در آن پس بجلی برخاست و گفت بخدا قسم که منت گذاشته پروردگار ما بر ما بتو که بیاری تو
و در نسبت خود هستیم دوست میداریم کسی را که ترا دوست دارد و دشمن داریم کسی را که ترا دشمن دارد و بریر بن خضیر برخاست و عرض کرد
بخدا قسم یا ابن رسول الله هر آینه بسبب تو خدا منت گذاشته که در پیش روی تو قتال نمائیم و در راه تو اعضای ما قطعه قطعه شود بعد از آن
در روز قیامت جد تو شفاعت کند گفت خدا شما را جزای خیر دهد بعد از آن آنحضرت سوار شده هر وقتیکه میخواست برود حر او را منع میکرد
و گاهی او را همراهی میکرد بعد از آن حضرت میل کرد بسواری و از طرف چپ راه با اصحاب میرفت و حر ایشانرا منع میکرد و گاهیکه حر ایشانرا
دست برمیداشت بطرف کوفه ایشانرا منع میکرد و باز مرتفع میشدند و در مناقب نقل شده که زهیر بن قین گفت ما را بگذار با ایشان بجنگ کنیم که
قتال ایشان آسانتر است از قتال کسانیکه بعد از ایشان می آیند پس حضرت فرمود من ابتدا بقتال نمیکنم پس پاهای آنحضرت پرواز شده کرد گفت
خدایا پناه میبرم بتو از کرب و بلا و حسین در موضع خود نازل شد و حر بن یزید در مقابل آنحضرت نازل شد در میان هزار سوار پس حضرت دوات و کاغذ
خواسته باشراف کوفه نامه نوشت بعد اهل بیت خود را جمع کرده بسوی ایشان نظر نمود و گریست ساعتی بعد از آن گفت اللهم انا عترة نبيك
محمد صلى الله عليه وآله وقد اخرجنا وطردنا وازعجنا عن حرم جدنا وتعدت بنو امية علينا اللهم
فخذ لنا بحقنا وانصرنا على القوم الظالمين خدایا ما عترت پیغمبر تو محمدیم که ما را از حرم جد خود بیرون و منع کردند و بنی امیه بر ما ظلم کردند خدایا
حق ما را از ایشان بگیر و نصرت ده ما را بر قوم ظالمین و از مکان خود کوچ کرد و در ارشاد آورده که در آن زمان سواری پیدا شد که سلاح پوشیده
و کمانی در دست داشت بسوی کوفه میآمد همه توقف نموده انتظار او را میکشیدند چون بایشان رسید بحر و اصحابش سلام داد و بحضرت سلام نداد
نامه از عبید الله بن زیاد بحر داد که در آن نوشته بود امر را بر حسین تنگ گیر و نازل مکن او را مگر در بیابان بی آب و قلعه و رسول خود را
امر کرده ام که از تو مفارقت نکند تا بمن خبر بیاورد که تو امر مرا جاری نمودی و السلام چون کتاب را خواند بحسین و اصحابش گفت این نامه امیر عبید الله است
مرا امر میکند که بر شما تنگ گیرم در آن مکانیکه نامه او بمن میرسد و این رسول اوست امر کرده که از من جدا نشود تا امر او را در خصوص شما
جاری نمایم پس یزید بن مهاجر کندی که با حسین بود برسول ابن زیاد نظر کرده او را شناخت و گفت مادرت بعزایت بنشیند در چه خصوص آمده
گفت اطاعت امام خود را اطاعت کردم و وفا به بیعت خود نمودم پس یزید گفت بلکه پروردگار خود را عصیان نمودی و امام خود را اطاعت نمودی در هلاک نفس خود
و عار و جهنم را کسب نمودی خدا عز و جل فرموده وجعلناهم ائمة يدعون الى النار ويوم القيمة لا ينصرون و امام تو از آنهاست و حر ایشانرا امر بنزول
در مکانی نمود که آب نبود و قریه هم نبود پس حضرت فرمود وای بر تو بگذار که در این قریه نازل شویم یا در آنجا یعنی نینوا و غاضریه یا در شفیه گفت بخدا قسم نمی
توانم زیرا که این مرد را بر من جاسوس فرستاده اند پس زهیر بن قین بآنحضرت عرض کرد یا ابن رسول الله بدرستیکه قتال اینها در این ساعت آسانتر است
برای ما از قتال کسانیکه بعد از ایشان میآیند قسم بجان خود که آمدن میگیرند بعد از ایشان آنچه طاقت مقاتله نتوانیم نمود پس حضرت فرمود من ابتدا نمیکنم بقتال
ایشان و در تحف آورده پس تا ظهر سیر کردند تا آنکه بزمین کربلا رسیدند پس حضرت بر آن سوار بود ایستاد و حرکت نکرد هرچند حضرت او را برانگیخت
حرکت ننمود و گفتم بیقین بدانید که اسب مخالفت میکند پس حضرت از اسب خود فرود آمد و گفت کدام قدری بر این زمین چون اسبها را ملاحظه کرد فرمود ای قوم
این زمین چه زمین است گفتند این زمین را غاضریه گویند فرمود آیا اسمی غیر از این هست گفتند نینوا مینامند فرمود آیا اسمی غیر از این دارد گفتند شاطی الفرات گفت آیا اسمی دیگر هم دارد گفتند بلی اسمش کربلا است پس در اینوقت حضرت آه کشید
و گریست و گفت این زمین کرب و بلا است بعد از آن فرمود فرود آیید ههنا والله مناخ ركابنا
وههنا والله سفك دمائنا وههنا والله تسبى حريمنا وههنا والله محل قبورنا وههنا والله محشرنا

ومنها ما رواه [illegible] عن [illegible] حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله و [illegible]

بعد از آنکه انجا جای خوابیدن شتران ایشانست و محل ریختن خونهای ماست و در اینجا اهل بیت را اسیر خواهند کرد و بعد از آن قبرهای ما [illegible] و محل
و اینجا ابن خاتم رسولان خود مدفون خواهد شد و بعد از آن از مرکب خود فرود آمد و از شیخ مفید نقل شده که روز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم
نازل شد و این در دوم محرم سال شصت و یکم بود و بعد باصحاب خود توجه نموده فرمود مردم بندگان دنیااند و دین اقرار ایشان در زبانهای ایشانست
آن را بر خود شان [illegible] میکنند مادامیکه معیشت ایشان بسیار و خوب باشد و چون که مبتلا شدند دینداران کم میشود بعد از آن گفت آیا
این زمین کربلاست گفتند بلی یابن رسول الله پس فرمود این موضع کرب و بلاست و جای خوابیدن شتران ما و محل فرود آمدن بارهای ما و کشته شدن
مردان ما و محل ریختن خونهای ماست پس همه نازل شدند و حر در مقابل حضرت آمده در میان هزار نفر سوار نازل شد و در منتخب آورده که بعد از آن
حضرت از اسب خود فرود آمد و نشست و شمشیر خود را اصلاح مینمود و شعر میفرمود یا دهر اف لك من خليل كم لك بالاشراق والاصيل من طالب
وصاحب قتيل والدهر لا يقنع بالبديل وكل حي سالك سبيل ما اقرب الوعد من الرحيل یعنی ای روزگار تف بر تو باد از دوست چه قدر تو در
اوقات و شبها از طالب و حبیب که همه را کشتی و روزگار بعوض قناعت نمیکند و جمیع زنده ها این راه را خواهند رفت و آخر همه [illegible] میشود بسوی خدای
جلیل و این اشعار را مکرر میفرمود تا خواهرش زینب شنید و برخاست آمد در حالتیکه دامن خود را از زمین میکشید و عرض کرد ای برادر و نور چشم من کاش
مرگ مرا معدوم میکرد ای خلیفه گذشتگان و پناه ماندگان این کلامیست که بمرگ خود یقین نموده [illegible] محمد مصطفی میدیدم
و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی از دنیا رفته اند در ملهوف گفته که عرض کرد ای برادر این کلام کسیست که بکشتن خود یقین کرده فرمود نعم یا اختاه
پس زینب گفت واثکلاه این حسین است که خبر مرگ خود را میدهد [illegible] زنان گریستند و بر رویهای خود زده گریبانها را پاره کردند [illegible]
ام کلثوم ندبه میکرد وا محمداه و اعلیاه و اماه و اخاه و احسیناه و ضیعتاه بعد از تو یا اباعبدالله حسین ام کلثوم را امر بصبر نمود و فرمود یا اختاه صبر کن بصبر خدا
زیرا که ساکنان آسمان و زمین فانی میشوند و جمیع خلایق هلاک میگردند بعد از آن فرمود یا اختاه یا ام کلثوم و یا زینب و یا فاطمه و یا رباب بنگرید
هرگاه کشته شدم گریبانهای خود را پاره مکنید و سیلی بر روی خود مزنید و نفرین مگوئید و در منتخب است که زینب گفت یا اخاه [illegible] شیطان [illegible]
زیرا که اهل آسمان و زمین میمیرند و همه چیز هلاک میشود مگر ذات مقدس الهی پدر من از من بهتر بود و برادرم از من بهتر بود و برای هر مسلم برسول خدا [illegible]
پس گفت ای برادر [illegible] میکنم و چشمهایش پر از اشک گردید [illegible] میکرد یا اخاه [illegible] خود و بر گردان [illegible] اگر مرغ را [illegible]
ترک کنند [illegible] میخوابد گفت ای برادر بعد از تو اینها را [illegible] بعد از آن سیلی بروی خود زد و گریبان خود را پاره نمود و غش کرد بعد
آنحضرت بسوی او خواسته فرمود یا اختاه ترا قسم میدهم [illegible] خود و بعد از مرگ [illegible] گریبان خود را پاره [illegible] سیلی بروی خود مزن و ویل
و ثبور مگو بعد از آن او را بر دوش [illegible] داخل خیمه نمود مجلس پنجم در وقایعیکه بعد از نزول آنحضرت بکربلا تا شب عاشورا واقع شد و آن [illegible]
شده بعد از آن حر بابن زیاد نوشت و او را خبر داد که حسین بکربلا نازل شد و ابن زیاد بآنحضرت نوشت اما بعد ای حسین [illegible] بکربلا نازل شدی
و امیرالمؤمنین یزید بمن نوشته که بر بستر تکیه ننمایم و از نان سیر نشوم تا آنکه ترا بلطیف خبیر ملحق نمایم یا آنکه بحکم من و حکم یزید ابن معویه [illegible] چون حضرت
نامه اش را خواند از دست خود انداخت و فرمود رستگار نباشند گروهیکه رضای مخلوق را بر رضای خالق [illegible] پس رسول عرض کرد یا اباعبدالله
جواب نامه را [illegible] فرمود او را در نزد من جوابی نیست زیرا که ثابت شده بر او کلمه عذاب پس رسول مراجعت کرده و او را بآن
خبردار کرد و دشمن خدا بشدت غضبناک گردید و از محمد ابن ابیطالب نقل شده که ابن زیاد مردم را در مسجد کوفه جمع کرده و بر بالای منبر رفت بعد
از آن گفت ایها الناس بدرستیکه شما آل ابی سفیان را امتحان کردید و [illegible] ایشان بعطا کردن [illegible] گذشت و یافتید ایشان را چنانکه
دوست میداشتید و این امیرالمؤمنین یزید بتحقیق او را شناختید نیکو طبیعت و پسندیده طریقت و در رعیت احسان و عطا کننده
بتحقیق راهها در عهد او امن شده و همچنین بود پدرش معویه در عصر خود و این پسر او یزید بعد از او بندگان را گرامی میدارد و بر روزیهای ایشان
افزوده و مرا امر کرده که روزیهای شما را زیاده کرده [illegible] بجنگ دشمن او حسین بیرون روید و بشنوید و اطاعت نمائید بعد از آن از منبر فرود
آمد و مردم بسیار عطا و بخشش نمود و ایشان را بحرب حسین امر نمود و در منتخب نقل کرده که ابن زیاد در میان لشکر خود ندا کرد معاشر الناس هر که
سر حسین را بمن بیاورد او را جایزه عظیم میدهم و حکومت ری را تا مدت ده سال میدهم عمر ابن سعد برخاست و گفت خدا امیر را اصلاح نماید
گفت برو بسوی او و او را از خوردن آب منع کن و سر او را بمن بیاور گفت ایها الامیر مرا مهلت ده گفت مهلتی نمیدهم گفت امشب مرا تأخیر
انداز گفت قبول کردم پس آن لعین در همان وقت و ساعت برخواسته داخل منزل خود گشت و وارد شد با اولاد و مهاجر
و انصار ابومخنف میگوید بعد از آن ابن زیاد ندا کرد ای معاشر عرب هر که سر حسین را بمن بیاورد ولایت ری را تا ده سال باو بسپارم پس

عمر ابن سعد برخواست و گفت ای امیر پس مرا مهلت ده گفت برو و با اصحاب با رای و فکر خود مشورت کن و فردا جواب مرا بیاور پس گفت
سمعا و طاعة بعد از آن حکم داده باشد شهر ز سوار رفتن بسوی حسین امر کرد پس از نزد ابن زیاد بیرون شد بمنزل خود آمد و مهاجرین و انصار داخل شده
با او گفتند ای عمر بحرب حسین میروی و حال آنکه پدرت سعد رکن اسلام است گفت ترک میکنم پس در ملک ری او را بحرب حسین مکر کرده ملک ری را بر
حضرت اختیار نمود و این ابیات را انشاد کرد فوالله ما ادری وانی لحائر افکر فی امری علی خطرین أأترک ملک الری والری منیتی ام ارجع مأثوما
بقتل حسین وفی قتله النار التی لیس دونها حجاب وملک الری قرة عینی وان اله العرش یغفر زلتی ولو کنت فیها
اظلم الثقلین الا انما الدنیا بخیر معجل وما عاقل باع الوجود بدین یقولون ان الله خالق جنة ونار وتعذیب وغل یدین فان صدقوا فیما
یقولون اننی اتوب الی الرحمن من سنتین وان کذبوا فزنا بدنیا عظیمة وملک عقیم دائم الحجلین یعنی قسم بخدا نمیدانم و متحیرم در میان دو امر خطر
مترددم که آیا ترک کنم ملک ری را با آنکه ری آرزوی من است یا گناهکار شوم بکشتن حضرت حسین و در کشتن او آتشی است که بالاترین عذابهاست
حسین پسر عم من است و حوادث عظیم قسم بجان خود که برای من در ری نور چشم است و بتحقیق پروردگار عرش میبخشد گناه مرا اگرچه بوده باشم ظالم ترین
انس و جن آگاه باش که دنیا خیر بیست نقد کدام عاقلست که نقد را بنسیه بفروشد میگویند که خداوند خالق بهشت و جهنم و عذاب و غل دو دست
اگر چنانچه راست میگویند توبه میکنیم بخداوند رحمن توبه درست و اگر دروغ میگویند رسیده ایم بملک عظیم ری و ملک عقیم و دائم اللذات آورده که حکم
ابن سعد گفت بتحقیق ظاهر شد کرامت علی ابن ابیطالب در عمر ابن سعد زیرا که روزی آنحضرت با او در حالت جوانی گفت چگونه خواهی بود در وقتیکه فردا ایستاده
باشی در مقامیکه مخیر شوی در آن میان بهشت و آتش ابو مخنف گفته اول کسیکه سیر کرد بحرب حسین علیه السلام عمر ابن سعد بود و بعد از آن عروة ابن قیس را خواند
و دو هزار سوار با او داده امر برفتن بحرب حسین نمود بعد از آن سنان ابن انس نخعی را خواند و علمی با چهار هزار سوار باو داد بعد شمر ابن ذی الجوشن ضبابی را
خواند و علمی با چهار هزار سوار باو داد و علم شیث بخولی ابن یزید اصبحی داده و با سه هزار سوار بحرب حسین فرستاد و علم بمصابر ابن تمیم تسلیم کرد و سه هزار
باو ضم کرد و علم شمر را با هشت هزار سوار بحصین ابن نمیر تسلیم کرد و علم نیز با نه هزار سوار بنصر ابن حرشه داد و علم دیگر با شش هزار سوار بکعب
ابن یزید تمیمی داده بحرب حسین فرستاد و از محمد ابن ابیطالب منقول است که ابن زیاد بشبث ابن ربعی فرستاد که نزد ما بیا که ما اراده داریم ترا بحرب
حسین بفرستیم پس او خود را بناخوشی زده و اراده نمود پس ابن زیاد نامه بسوی او نوشت که بتحقیق رسول من خبر داد بمن که تمارض نموده ترسم از آنکسان
باشی که خداوند میفرماید که چون برسند بکسانیکه ایمان آورده اند میگویند ایمان آوردیم و زمانیکه خلوت کردند با شیاطین خود میگویند بتحقیق ما با شمائیم نیستیم ما مگر
استهزا کنندگان اگر در طاعت ما هستی بسرعت بطرف ما بیا پس شبث بعد از عشا نزد او آمد با برویش که زرد کرده بود تا ببیند که ناخوش است چون
داخل شد او را مرحبا گفت نزد خود نشانید و گفت دوست میدارم که بقتال این مرد بروی و ابن سعد را یاری نمائی گفت میکنم و نیز
بسوی او لشکر میفرستاد تا سی هزار نفر جمع شد ابو مخنف گفته تمام رفت تا نازل شدند بر حسین پنجاه هزار سواره و پیاده و نبود در میان ایشان غیر
مرد شامی و حجازی و همه از اهل کوفه بودند بلکه در بعضی نسخه ها برای ابو مخنف وارد که نازل شدند بر حسین هفتاد هزار سواره و پیاده و نبود در میان
ایشان مرد شامی و حجازی و بصری و تمام ایشان از اهل کوفه بودند و با ایشان بود شمشیرهای هندیه و نیزه های خطیه و عربهای ... محمد ابن ابیطالب گفته
بعد از آن ابن زیاد بعمر ابن سعد نوشت که من ترا بکثرت سواره و پیاده مدد کردم و هر صبح و شام میفرستم ... اینکه خبر تو در نزد من باشد و ابن زیاد او را
ترغیب و تحریص مینمود در معروف آورده که شش روز از محرم گذشته ابن سعد بحسین تنگ گرفت چون عطش بر او و اصحابش غلبه نمود بشمشیر خود
تکیه نموده با صدای بلند ندا کرد شما را قسم میدهم بخدا آیا مرا میشناسید گفتند بلی تو پسر دختر رسول خدائی فرمود شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید
که جد من رسول خداست گفتند بلی فرمود آیا میدانید که مادر من فاطمه دختر محمد است گفتند بلی فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که پدر من
علی ابن ابیطالب است گفتند بلی فرمود آیا میدانید که جده من خدیجه کبری دختر خویلد اول زنان این امت است از حیثیت اسلام گفتند بلی
فرمود آیا میدانید که سید الشهدا حمزه عم پدر منست گفتند بلی فرمود آیا میدانید که جعفر طیار در بهشت عم من است و این شمشیر رسول خداست
که حمایل کرده ام گفتند بلی فرمود آیا میدانید که این عمامه رسول خدا است بر سر گذاشته ام گفتند بلی فرمود آیا میدانید که علی اول ایشانست از حیثیت اسلام و اعلم
ایشانست از حیثیت علم و اعظم ایشانست از حیثیت حلم و ولی هر مؤمن و مؤمنه است گفتند بلی فرمود پس بچه جهة خون مرا حلال میدانید و حال
آنکه پدرم منع میکند از حوض مردانی را چنانکه دفع میکنند شتر گم شده را از آب خارج میشود و لوای حمد در روز قیامت در دست پدر من خواهد بود گفتند همه
اینها را دانستیم و لیکن ترا ترک نخواهیم کرد تا تشنه بمیری و چون حضرت این خطبه را خواند دختران و خواهران او میشنیدند گریستند
و بر رو زدند و صداهای خود را بلند کردند پس برادر خود عباس و پسرش علی را بسوی ایشان فرستاد که آنها را ساکت نمایند
که از این بسیار خواهند گریست و در مبحث آورده که امر را بر حضرت و اصحابش تنگ کردند چون حضرت بشمشیر خود تکیه زده فرمود

اما بعد ایها الناس انسبونی من انا و ارجعوا الی انفسکم و انظروا هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی الست
ابن بنت نبیکم و ابن وصیه و اول الناس المؤمنین من الله و رسوله اولیس حمزة سید الشهداء عم ابی اولم یبلغکم قول
رسول الله فی و فی اخی سلوا زید بن ارقم و جابر بن عبد الله الانصاری و سهل بن سعد الساعدی و انس بن مالک
یخبرکم بهذا القول فان تشکون انی ابن بنت نبیکم فوالله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری فالله ما
تعمدت بالکذب منذ علمت ان الله یمقت الکذب و اهله تطلبونی بقتیل منکم قتلته او بمال استهلکته
او بقصاص جراحة فسکتوا فلما کان الیوم التاسع من محرم دعا عمر بن سعد الی المحاربة قال محمد بن ابی طالب
یعنی ای گروه مردمان نسب مرا بیان کنید که من کیستم و بر نفس خود رجوع نمایید ملاحظه نمایید که آیا بر شما حلال است خون من و انگه هتک حرمت من آیا پسر دختر
پیغمبر شما نیستم و پسر پسر عم او که اول کسی است که ایمان آورد از مردمان آیا حمزه سید الشهداء عم پدر من نیست آیا بشما نرسیده است قول پیغمبر که
در خصوص من و برادرم ... سؤال کنید از زید بن ارقم و جابر بن عبد الله انصاری و سهل بن سعد ساعدی و انس بن مالک خبر میدهند شما را از
این قول هرگاه شک نمایید که من پسر دختر پیغمبر شمایم پس بخدا قسم در میان مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری غیر از من نیست بخدا قسم از آن وقت که شنیده
کرده ام دروغ نگفته ام و دانسته ام که خدا کذب و اهل او را دشمن میدارد آیا مطالبه مینمایید از من خون کسی را که هلاک نموده ام یا قصاص
از جراحتی پس ساکت شدند چون روز نهم محرم شد عمر ابن سعد ایشان را بسوی محاربه خواند محمد ابن ابی طالب گفته که حبیب ابن مظاهر بخدمت حضرت آمد
عرض کرد یا ابن رسول الله در قرب ما قبیله بنی اسد است اذن ده تا ایشان را بنصرت تو دعوت نمایم شاید هدایت کند خدا ایشان را از تو
دفع بلا کند حضرت اذن داد و حبیب شبانه بسوی ایشان رفت و ایشان او را شناختند که از بنی اسد است گفتند حاجت تو چیست
گفت خبری آورده ام که بهتر ... بسوی قومی نازل شده باشد آمده ام که دعوت نمایم شما را بنصرت پسر دختر پیغمبر شما و او در میان جماعتی از
مؤمنین است که هر یک از ایشان بهتر از هزار مرد است خوار نمیکنند او را و تسلیم نمیکنند او را عمر ابن سعد او را احاطه کرده و شما قوم و عشیره من هستید
بتحقیق این نصیحت را بشما آورده ام پس اطاعت نمایید و در نصرت او برسید بشرف دنیا و آخرت و من قسم میخورم که احدی کشته نمیشود
در راه خدا با پسر پیغمبر مگر آنکه رفیق محمد مصطفی خواهد بود پس مردی از ایشان برخاست که او را عبد الله ابن بشر میگفتند گفت من اول کسی که این
دعوت را اجابت نمایم بعد از آن شروع برجز خواندن نمود قد علم القوم اذا تواکلوا و احجم الفرسان اذ تثاقلوا انی شجاع بطل مقاتل
کانی لیث عرین باسل یعنی میدانسته اند که در وقتی که صفها پشت بهم میدهند و سواران جولان میآورند منم شیر بیشه میدان
جنگ بعد از آن مردان قبیله با درست نموده تا نود مرد از ایشان اتفاق نموده بسوی حضرت توجه نمودند ملعونی در آنوقت بعمر ابن سعد
برای خبر داد و پسر سعد مردی را از اصحاب خود ازرق نام با چهار صد سواره مامور بسوی قبیله بنی اسد نمود در این راه که قبیله بنی اسد
اراده لشکر حضرت را نموده بودند بهم رسیدند قتال شدیدی نمودند حبیب ابن مظاهر بر ازرق صیحه زد که وای بر تو با ما چه کار داری
برگرد و بگذار ما را که غیر تو با ما عداوت نماید و ازرق ابا کرد از رجوع کردن بنی اسد دانستند که ایشان را با آن قوم مقابله ممکن نیست گریختند
و بسوی قوم خود مراجعت نمودند بعد آنها شب کوچ کردند از خوف آنکه ابن سعد ایشان را شبیخون زند و حبیب ابن مظاهر بسوی حسین مراجعت کرده و خبر او را
نمود حضرت فرمود لا حول و لا قوة الا بالله پس لشکر ابن سعد مراجعت کرده در میان فرات و حضرت حایل شدند عطش بر حضرت حسین و اصحاب او غلبه
نمود پس حضرت تبری برداشت به پشت خیمه زنان آمد نوزده قدم بجانب قبله برداشت و بعد از آن حفر کرد چشمه شیرین ظاهر شد حضرت و اصحاب
او آشامیدند و مشکها را پر کردند بعد از آن چشمه ناپدید گردید و احدی از آن اثری ندید این خبر بابن زیاد رسید بعمر ابن سعد نوشت شنیده ام که حسین
چاه میکند و آب بیرون میآورد خود و اصحابش سیراب میشوند زمانیکه این نامه بتو رسید بگذار ایشان را که حفر کنند و بقدر یکه توانی احمد بر ایشان
تنگ گیر و مگذار سیراب شوند و با ایشان چنان کن که با عثمان کردند پس عمر سعد در آنوقت در نهایت بر ایشان تنگ گرفت و در ارشاد آورده
که ابن سعد برگرد و ابن حصین گفت برو نزد حسین و از او سؤال کن که چه چیز ترا آورده و چه اراده داری عروه از آن ابا نمود که بحضرت نامه نوشته بود
حیا کرد که بخدمتش برسد آن را از بزرگان که بآنحضرت نوشته بودند اظهار نمود همه آنها ابا نمودند خوش داشتند پس کثیر ابن عبد الله که فارس شجاع بود
برخاست گفت من میروم بسوی او و اگر میل داشته باشی میکشم او را گفت نمیخواهم کشتن او را ولیکن برو و سؤال کن که چه چیز
او را باینجا آورده پس کثیر بخدمت آنحضرت رسید و چون ابو ثمامه صیداوی او را دید گفت یا ابا عبد الله بتحقیق آمد بسوی تو شریرترین اهل زمین
و جسورترین ایشان و هتک حرمت کننده ترین ایشان پس برخاست بسوی او و گفت شمشیر خود را از خود بگذار گفت این کرامت نیست من
رسولم هرگاه بشنوید میرسانم آنچه را که بشما آورده ام و اگر نشنوید برمیگردم گفت من قائمه شمشیر ترا میگیرم آنوقت تو حاجت خود را بگو گفت

بخدا قسم بشمشیر مرحمت نتوانی پس او گفت من حاضرم و برای چه آمده نامه حضرت برسانم پس گفت اگر نامه داری بازو یک باشی زیرا که تو مردی آن شخص را نگرد
و برگشت و ماجرا را بعمر بن سعد خبر داد ابو مخنف گفت که عمر بن سعد مرد دیگر را که غرفه بن قیس و اشت خواند و گفت برو نزد حسین و بگو چه چیز ترا بسوی ما
آورده پس آن مرد آمده در مقابل لشکر ایستاد و ذکر و السلام علیک یا بن بنت رسول الله حضرت جواب سلامش را داد حضرت از اصحاب خود
پرسید آیا مردم شما این را میشناسید گفتند این مردیست خوب و فاضل است الا آنکه در اینجا شریک شده حضرت امر نمود که قدری سؤال کند پس چه اراده کرده
پس آن مرد این پیغام را پرسید جواب داد گفت بعد از انکه حسین گفت سلاح خود را بگشا داخل شده خود را بر دستهای حضرت انداخت
بوسید و گفت ای مولای من پسر سعد مرا فرستاده که چه چیز ترا بسوی ما آورد فرمود نامه های شما مرا بسوی شما آورد و گفت ای مولای من خدا لعنت کند کسانی را
که بتو نوشتند مرا نیز مکانی نمود و حرکت داد و ایشان امروز از خوبی اصحاب تو جدا شدند حضرت فرمود برگرد نزد صاحب خود و اعلام کن او را
و عرض کرد ای مولای من کیست که بهشت را ترک کند و خود را بآتش اندازد حضرت فرمود خدا ترا داخل بهشت نماید بعد از آن در خدمت حضرت بود تا شهید شد
و در ارشاد آورده که عمر بن سعد قرة بن قیس حنظلی را خواند و گفت وای بر تو برو نزد حسین و سؤال کن که چه چیز او را آورده و چه میخواهد پس قره بسوی حضرت
آمد و چون حضرت او را دید پرسید آیا این را میشناسید حبیب بن مظاهر گفت این مردیست از حنظله تمیم و پسر خواهر ماست و من او را میشناختم که صاحب رأی
و نیکویی است گمان نداشتم که در این مشهد حاضر شود پس بحضرت سلام داده و پیغام عمر بن سعد را رسانید حضرت فرمود اهل این شهر شما بمن نوشتند که بیا آمدم اگر آمدن مرا ناخوش
میدارید برمیگردم بعد از آن حبیب بن مظاهر گفت وای بر تو ای قره کجا برمیگردی بسوی قوم ظالم یاری کن این مردی که بسبب پدران او خدا ترا
کرامت داده است قره گفت بروم نزد صاحب خود جواب رسالت را ببرم و رای خود را ملاحظه نمایم پس بسوی عمر بن سعد رجعت کرد و عمر را
خبر داد عمر گفت امیدوارم که خدا از حرب و قتال او مرا سلامت دارد و عریضه بعبیدالله بن زیاد نوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد همینکه حسین
نازل گردید رسل خود را بنزد او فرستاده سؤال کردم که چه چیز او را آورده و چه میخواهد جواب نوشته که اهل این شهر بمن نوشتند و رسل ایشان مرا آوردند و اگر ناخوش
میدارند و برایشان ظاهر شد غیر آنکه رسل ایشان بمن آوردند منصرف میشوم حسان بن قاید عبسی گفت که من نزد عبیدالله بودم همینکه این نامه باو رسید خواند
و گفت حال که ناخنهای ما باو بند شد و امید نجات دارد خلاصی میطلبد و وقت گذشته است پس بعمر بن سعد نوشت اما بعد نامه تو بمن رسید
و آنچه ذکر کرده بودی فهمیدم بر حسین اظهار کن که با جمیع اصحابش بیزید بیعت نماید هرگاه قبول کند رای خود را در حق او ملاحظه نمایم والسلام و همینکه جواب
بعمر بن سعد رسید گفت ترسیدم که ابن زیاد کناره جوید و عافیت را قبول نکند بعد از آن کتاب دیگر بعمر بن سعد وارد شد که میان حسین و آب حائل شو
و مگذار که قطره بچشند چنانچه بر عثمان بن عفان تقی کردند پس عمر بن سعد در وقت عمرو بن حجاج را با پانصد نفر سوار بر شریعه فرات فرستاد که
میان حسین و اصحاب او و آب فرات مانع شده و نگذارند قطره بنوشند و این سه روز قبل از شهادت آنحضرت بود و عبدالله بن حصین ازدی بحضرت
بلند ندا کرد که ای حسین آیا نظر بسوی آب نمیکنی که گویا دل آسمانست بخدا قسم قطره از آن نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری پس حضرت فرمود اللهم اقتله
عطشا خدا او را از تشنگی بمیراند و ابدا او را نیامرزد حمید بن مسلم میگوید بعد از آن او را در ناخوشی عیادت کردم قسم بآن خدائی که معبودی نیست
او را دیدم آب میخورد و بقی میکرد و فریاد العطش العطش میزد و بدین طور بود تا بجهنم واصل شد ابو مخنف میگوید بعد از آن عمر بن سعد
از فرات عبور کرده هر شب خارج میشد و فرش میانداخت و حسین را دعوت کرده صحبت مینمودند تا بعضی از شب میگذشت و اهل کوفه از
قصیه ترسیدند و حسین از سپاه بزرگ او که قریب بابن زیاد نوشت که ای امیر عمر بن سعد هر شب خارج شده و فرش میانداخت و با
حسین صحبت مینماید و او با حسین رحم و شفقت گرفته امر کن او را با حسین بجنگ تو باید و ما را امر این تسلیم نماید تا من برای تو کفایت کنم پس ابن زیاد
کتابی را خواند بعمر بن سعد نوشت که بمن رسید هر شب خارج میشوی و با حسین صحبت میکنی امر کن او را که بحکم من اطاعت نماید اگر قبول
کرد فبها و اگر امتناع نمود از نوشیدن آب منعش کن که آب را بر او حرام و بر حیوانات حلال نمودم و همینکه پسر سعد نامه او را خواند عمرو بن
حجاج را خواند و با دو هزار سوار عقب او را داد و امر کرد که بشریعه آب نازل شده حسین و اصحابش را از خوردن آب منع نمایند و شبث بن
ربعی را خواند و علی بچهار هزار سوار باو داده امر کرد که بشریعه نازل شده حسین و اصحابش را از خوردن آب مانع شود و در نور المذاب نقل کرده
که عمرو بن حجاج ندا کرد یا حسین این آب که حیوانات از او سیراب میشوند قطره از آن نخواهی چشید تا در آتش جهنم از حمیم بنوشی و شنیدن این بر حضرت
شدید تر از منع آب بود محمد بن ابیطالب میگوید که عمر بن سعد در نهایت بر ایشان تنگ گرفت چون عطش بحضرت غلبه نمود برادرش عباس را
با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده و بیست مشک برای طلب آب فرستاد و در نصف شب بفرات نزدیک شدند عمرو بن حجاج پرسید
کیستید مردی از اصحاب حسین گفت او را هلال بن نافع بجلی میگفتند گفت پسر عم توام آمده ام که از این آب بنوشم عمرو گفت بنوش گوارا باد هلال
گفت وای بر تو چگونه مرا امر بخوردن آب میکنی و حال آنکه حسین بن علی و کسان او از تشنگی میمیرند عمرو گفت راست میگوئی ولیکن مامور

با من بیعت کنید تا بیعت برسانیم پس بلال با اصحاب خود بانگ زد که داخل امارت شوید و خود هم خود را امر بکار برد و در را میبستند پس یک یک گرد دست
میکردند و کمی قسم ملکها را پرمینمودند تا شکمهارا پر کردند و بکار خود مشان مراجعت نمودند و جمعی از اصحاب حضرت کشته شدند حضرت
از آب سیراب گشتند و درین جنگ عباس امام حسین بعد از آن حضرت با عمر فرستاد که با تو سخنی دارم شب من ملاقات کن پس عمر بن سعد
با بیست نفر پرون آمد و حضرت نیز با بیست نفر تشریف آوردند و حضرت اصحاب خود را امر نمود که از او کناره شوند مگر برادرش عباس و پسرش
علی اکبر و ابن سعد نیز پسرش را امر کرد و غلام او را بگرفتند هر یک از علیحده پس حضرت فرمود وای بر تو ای پسر سعد آیا نمی ترسی از خدائیکه بازگشت تو با وست
و با من جنگ میکنی و حال آنکه میدانی پسر که منم این گروه را ترک کن و با من باش که این آمر بهتر است برای تو نزد خدا عمر بن سعد گفت میترسم خانه مرا خراب کنند
آنحضرت فرمود من خانه برای تو بنا کنم گفت میترسم املاک مرا بگیرند حضرت فرمود من بهتر از آنرا برای تو میدهم از مال خود در حجاز و در مدینه
اجابت نکرد فرمود من خود بیعه را میدهم و آن چشمه که در حجاز است که معاویه هزار هزار دینار از قیمت آن را داد حضرت نفرمود عمر ابن سعد
سکوت کرد عمر ابن سعد حکایت ما عیال دارم و از ایشان میترسم چون از آن حضرت ساکت شده جواب او نداد و برگشت از جای خود پس گفت خدا ترا
خدا ذبح کند در فراش تو و ترا نیامرزد امیدوارم که از گندم عراق نخوری گفت عمر ابن سعد که در جو از گندم کفایت است و در جای دیگر این
کلام را استهزا میکرد و در حدیث دیگر وارد است که بریر ابن حضیر همدانی آمده گفت یابن رسول الله اذن دهید که داخل خیمه این فاسق شده و او را
موعظه کنم شاید از ضلالت خود برگردد حضرت فرمود که برو پس بریر نزد عمر سعد آمده و سلام نداد آن ملعون غضبناک
شده گفت ای برادر همدانی چه چیز ترا منع نمود از سلام دادن بمن مگر مسلمان نیستم بعد پیغمبر او را میشناسم بریر گفت اگر مسلمان بودی بعد
و پیغمبر او را میشناختی بر عترت پیغمبر خود خروج نمیکردی قتل و اسیری ایشان را اراده نمی نمودی و این آب فرات که حیوانات از آن میخورند بر روی
فاطمه و اهل بیت او نمی بستی و اعتقاد میکنی که خدا و رسول را میشناسی پس عمر ابن سعد یکساعت سر خود را بزیر انداخت بعد از آن گفت ای
بریر یقین میدانم هر که با ایشان مقاتله کند و حق ایشان را غصب نماید در آتش مخلد میشود ولیکن ای بریر تا میکنی بر من که ولایت ری از ترک نمایم و برای غیر
من شود بخدا قسم که این امر برای نفس خود را که رضا دهم بر این امر بریر برگشت بخدمت حضرت و عرض کرد که عمر ابن سعد راضی شد بکشتن تو بسبب ولایت
ملک ری حضرت فرمود نمیخورد از گندم او مگر قلیلی و کشته میشود بر فراش خود و امر چنان شد که آنحضرت فرمود و در تذکرة المذاب گفته که عمر ابن
سعد گفت با حسین اگر مرده میشد آتش بروی او فرستاد و طلب اجتماع کرد چون با ابن سعد شدند عمر ابن سعد گفت یا ابا عبدالله چه چیز ترا آورده فرمود اهل کوفه
آیا نمی شنیدی آنچه اهل کوفه نوشتند کرده فرمود که با غدر کرده و را بعد از آن مکاتیب گفت بتحقیق آن امر واقع شده چنانکه میبینی فرمود بیرون میروم
یا بگذار یا بصیع بر عاشت بکه اقامه نکنیم پس گفت ابن زیاد میترسم بعد از آن مخالفت کرده و روایت شده که حضرت نزد عمر
فرستاد که با تو اراده ملاقات دارم آن لعین قبول نمود و با هم صحبت کردند بعد از آن عمر ابن سعد مراجعت کرده بعبیدالله ابن زیاد نوشت
که خدا فتنه را خاموش کرد و کلمه را جمع و امر امت را اصلاح نمود و حسین این است که با من عهد نمود بمکان خود برگردد یا آنکه بسرحدی از سرحدات
برود یا اینکه نزد امیرالمؤمنین آمده دست خود را بدست او گذارد که در این رضا و خشنودی است و صلاح شما است چون عبیدالله
کتاب را خواند گفت این کتاب کسیست که بقوم خود مهربان است پس شمر ابن ذی الجوشن برخواست و گفت آیا این را از او قبول میکنی و حال
آنکه بزمین تو وارد گشته و نزد تو آمده بخدا قسم اگر از شهر تو بیرون رود و دست خود را بدست تو نگذارد هرآینه صاحب قوت میشود و تو
بضعف و عجز او میشوی و با او این منزلت را مده زیرا که این منزلت از او است ولی باید او و اصحابش بحکم تو بیایند اگر عقوبت کنی
تو اولی بعقوبت و اگر عفو کنی این برای تست ابن زیاد گفت رای تو خوب رائیست این نامه را بعمر ابن سعد ببر که بر حسین
و اصحابش اظهار نماید که بحکم من بیایند اگر اطاعت نمودند ایشان را بسلامت پیش من فرستد اگر ابا و امتناع نمودند با ایشان مقاتله باید اگر چنین کرد تو
تو با او اطاعت کن و اگر ابا نمود تو امیر لشکر هستی گردن او را بزن و سرش را نزد من بفرست و بعمر ابن سعد نوشت من ترا نفرستادم که از
حسین کناره جویی و او را بسلامت و بقا امید وار کنی و عذر از او قبول نمائی نزد من شفیع باشی ملاحظه کن اگر حسین و اصحابش بحکم من نازل
و از خود شان را بما تسلیم کردند ایشان را بسلامت پیش من بفرست و اگر امتناع نمودند در قتل ایشان سرعت کن و بعد از کشتن سینه‌ها
در سینه و ظهرها و کولها اسب بتاز که او عاق و ظالم است و نمیدانم که این بعد از مرگ ضرر برساند اگر تو امر ما را امضا و جاری نمودی ترا جزا
کسی که سامع و مطیع است میدهیم و اگر نه علم و لشکر ما را بشمر ابن ذی الجوشن تسلیم کن که ما او را امر خود مأمور کرده ایم و در تذکرة المذاب آورده
که در آخر نامه نوشت آلان تکابست طلبیده که مخالب و چنگال ما باو بند شده این وقت و فت گریزیست پس شمر ابن ذی الجوشن نامه
عبیدالله را بعمر ابن سعد آورد و آن ملعون بعد از خواندن گفت چه واقع شد ترا خدا خانه‌ات را خراب کند بخدا قسم گمان میکنم که تو او را منع کرده

از قبول اینکه نوشته بودم و امر را بر ما فاسد کردی امید این بود که صلح شود بخدا قسم حسین اطاعت نمیکند زیرا که نفس پدرش ما بین دو پهلوی اوست
شمر گفت خبر ده بمن که امر امیر خود را امضا میکنی و با دشمن او مقاتله خواهی نمود و یا امر لشکر را بمن وا میگذاری گفت وای بر تو خود متوجه
این امر میشوم و تو سردار پیادگان باش و در بحر المصائب آورده که عمر ابن سعد این خبر را بحضرت فرستاد حضرت فرمود بخدا قسم دست خود را
در دست پسر مرجانه نمیگذارم ابدا و نیست مگر مرگ و قبل از مرگ نزد خدا میرویم قسم بخدا جد و پدرم رسول خدا و در ارشاد گفته که عمر ابن سعد بسوی
حسین در شب پنجشنبه نهم محرم الحرام حرکت کرد و شمر لعنه الله آمده در مقابل اصحاب حضرت ایستاده ندا کرد که کجایند پسران خواهر من عبد الله و جعفر و عباس
حضرت فرمود جواب او دهید اگر چه فاسق است زیرا که از اخوال شما شمرده میشود گفتند امر تو چه چیز است گفت ای پسران خواهر من شما جمیع
در امان هستید خود را با برادران خود آن حسین بکشتن مدهید و اطاعت امیر المؤمنین یزید را بر خود لازم دانید پس حضرت عباس او را ندا کرد
و فرمود دستهای تو بریده گردد و لعنت باد بر آنچه از جانب امام خود آورده ای دشمن خدا آیا امر میکنی ما را که برادر و سید خود را و اطاعت
ملعون ابن ملعون پس شمر غضبناک بلشکر خود رجوع کرد و در بحر المصائب آورده که محمد ابن جریر طبری گفت که شمر از ابن زیاد برای ایشان امان گرفته
بود و مادر ایشان ام البنین دختر حزام کلابیه زوجه علی بود و در مناقب آورده که مادر عباس و عثمان و جعفر پسران علی علیه السلام ام البنین بنت حزام
کلابیه بود و ابن جریر ذکر کرده که جریر ابن عبد الله ابن محمد کلابی ام البنین عمه او بود و از برای ایشان از عبید الله ابن زیاد امان
گرفت و در بحر المصائب از هشام نقل کرده بعد از آنکه عمر ابن سعد از حسین مأیوس گشت ندا کرد یا خیل الله سوار شوید و شما را به بهشت مژده
پس لشکر بعد از عصر سوار شده رو بحضرت کردند در وقتیکه آن بزرگوار در پیش خیمه خود بشمشیر تکیه زده و خوابش گرفته بود و چون خواهرش زینب
صدا را شنید نزد برادرش آمده گفت ای برادر آیا این صداها را نمی شنوی که نزدیک شده پس حضرت سر خود را بلند کرد و گفت در این ساعت
رسول خدا را در خواب دیدم که میفرمود تو بسوی ما میآئی پس زینب سیلی بروی خود زده و فریاد برآورد حضرت فرمود ای خواهر ساکت باش
خدا ترا رحمت کند و حضرت عباس گفت ای برادر قوم رسیدند پس با سرعت برخواسته و فرمود ای عباس تو خود سوار شو و از ایشان
بپرس که برای شما چه واقع شده و برای چه آمده اید پس عباس با بیست نفر سواره که در میان ایشان زهیر ابن قین و حبیب ابن مظاهر بودند بسوی
ایشان آمده و فرمود شما را چه واقع شده و چه اراده دارید گفتند که حکم امیر آمده که شما یا اطاعت او نمائید یا اینکه با شما مقاتله نمائیم فرمود
تعجیل مکنید تا آنچه ذکر کردید بابی عبد الله عرض نمایم ایشان قبول کردند پس عباس بخدمت آنحضرت آمده و آنچه قوم ذکر کرده
بودند بیان نمود حضرت فرمود برگرد و اگر میتوانی امروز ایشانرا از جنگ امشب مهلت بگیری که در این شب خدا را عبادت نموده و دعا
بکنیم زیرا که او میداند من نماز و تلاوت قران و کثرت دعا و استغفار را دوست میدارم پس عباس بسوی قوم برگشت و این امر از
ایشان سؤال نمود و عمر ابن سعد توقف کرد و در مهیج آورده که ابن سعد بشمر گفت چه میگوئی گفت اگر من امیر بودم او را مهلت نمیدادم
و در ملهوف آورده که عمرو ابن حجاج زبیدی گفت بخدا قسم اگر ایشان از ترک و دیلم می بودند و مثل این را از من سؤال میکردند قبول مینمودم کار ما در
که ایشان از آل محمد هستند پس اجابت نمودند و در ارشاد گفته که عباس از نزد ایشان مراجعت کرد و رسول عمر ابن سعد با او بود و گفت
ما شما را تا فردا مهلت دادیم اگر حرف ما را قبول نمودید شما را بسوی امیر خود عبید الله میفرستیم و اگر منع نمودید از شما دست بر نمیداریم
کشید و در ملهوف آورده که حسین نشست و خوابید بعد از آن بیدار گشته و فرمود یا اختاه در این ساعت جد خود محمد و پدر خود علی
در خواب دیدم که میفرمودند یا حسین تو نزد ما خواهی آمد و در بعضی روایات است که فردا خواهی آمد پس زینب سیلی بروی خود
زد و صیحه کشید حضرت فرمود مهلا ساکت باش و قوم را بشماتت میاور تذییلات نموده تذییل اول در ارشاد و بعضی سائر
از امور قصه و آنچه از آن معلوم است که در بعضی روایات مجلسی است از روایت زرارة ابن صالح میگوید که ملاقات کردیم حسین ابن علی را
قبل از آنکه بسوی عراق تشریف ببرد تا آنکه گفت که اشاره نمود بسوی آسمان و درهای آسمان گشاده شد و بعدد ملائکه نازل شدند
که نمیداند عدد ایشان را احدی مگر خدا پس فرمود اگر تقارب اجل و حبوط اجر نمیشد هر آینه با ایشان مقاتله میکردم با اینها و در روایت
ابن عباس است که میگوید دیدم حسین را قبل از آنکه بسوی عراق متوجه شود در باب کعبه و دست جبرئیل در دست او بود
و جبرئیل ندا میکرد بیائید بسوی بیعت خدای تعالی و گفت که اصحاب حسین نقص نشده از ایشان کسی قبل از حضور
پس بدان که امثال آنچه ذکر از اول و نظایر او متضمن است نزول ملائکه از آسمان با امداد معصومین علیهم طاهرین از آل رسول خدا از غایت
کثرت و حد تواتر و تظافر است و اما روایت ابن عباس و در آن دلالت تامه است بر علو شأن کسانیکه در پیش روی حضرت سید
الشهدا به رتبه شهادت رسیده اند بحیثیتیکه شأن شهدای سابقین با آن مقابله نمیکند و همچنین دلالت تامه است بر اینکه

کسیکه بدون عذر از نصرت و یاری آنحضرت تخلف نموده است از اهل یقین و ایمان و حق و باطل این است که این قسم دعوت از نداء
جبرئیل و دعوت او بر حسب تحقیق نشده است در شأن دعوت پیغمبری از انبیا و نه در مجاهده ایشان با کفار هر گاه گوئی که ندا
اشکالیست بسیار که علما بیان میکنند و آن اینست که نزول جبرئیل بزمین و ندا او باین نحو چگونه محقق میشود بعد از انقطاع وحی
بوفات رسولخدا و علاوه بر این چگونه محقق شد علم ابن عباس که آن کسیکه از دست سید الشهدا در آنوقت گرفته بود و آن
ندا از جبرئیل بود و بعد از آنکه مثل ابن عباس [illegible] شنود و ادراک آنکسیکه حاضر بود نه در مکه یا در مقام استمداد از سید الشهدا ادب
جواب بدیهیکه نزول جبرئیل بزمین و گرفتن خون دست سید الشهدا و فریاد کردن و ندا و امثال آن منافی نیست با انقطاع وحی و ختم
نبوت بنبوت پیغمبر ما زیراکه وحی رسانیدن احکامیست که محقق نشده در فعل جبرئیل در باب کعبه و نه در ندا مذکور و علاوه بر آنچه ذکر شد
اگر مصادم و منافی باشد با ختتام نبوت بنبوت رسولخدا هر آینه مصادم و منافی میشود ایضا نزول جمیع ملائکه در شب قدر بر ائمه
و جمیع طاهرین با آنکه این از امور یست که با لحقیقت در آن اخبار معتبره [illegible] که این از ضروریات مذهب است و سوره قدر انا انزلناه
که حضرت صادق امر کرده شیعه خود را باحتجاج بآن بر مخالفین و فرموده که این دلالت کننده ترین آیات است بر الزام مخالفین و نیز
و بعد از آنکه مکشوف نصرت بودن ابن عباس سبب اختصاص دادن او است بعلم آینده با خبر پیغمبر از امور معروفه و مشهوره است بلکه از آنچه [illegible]
خصوص بر آن دلالت کرده است هر گاه گوئی که ائمه معصومین و حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا با آنکه رسولخدا ایشان محدث اند و محدث کسیست که صدای
ملائکه را میشنود و چنانکه وارد شده با آنکه او کسیست که ملک را نمی بیند و وحی میکند پس آنچه در این روایت مثل آنست از احادیث که امام ملائکه را می بیند
و از ایشان اخبار میکند چنانکه پیغمبر را [illegible] جواب اخبار ناطقه بر آنکه ائمه طاهرین و جمیع معصومین ملائکه بر ایشان دیده میشوند در غایت کثرت
بلکه در حد تواتر و تظافر است پس تفاوت ندارد و اخبار بسیار که در خصوص محدث وارد گشته پس هر که اراده کند اطلاع بر این مطلب را
مراجعه نماید بر ابواب عدیده در کتب اصحاب ما که در فضایل اهل بیت و مناقب ایشانست و این مثل احادیثیکه در خصوص سلطان وارد شده
و مثل احادیثیکه در رجعت وارد شده و مثل احادیث سوره قدر انا انزلناه و ممکن است گفته شود در جواب که در خصوص محدث بودن
ایشان و تفسیر محدث بمعنی مذکور حکم او مخصوص است بآنچه در پیغمبر صورت آید یا بعضی امور و علوم بنحویکه عدم رؤیت امام ملک را وقت حضورش در نزد او
و بعض حالاتیست نه مطلقا یا آنکه میگوئیم تفسیر محدث بمعنی اول از اخبار ثابت که در آن اتفاق کرده اند [illegible] پس مراد از آن معنی ثابت نیست
معنی محدث آنکسیست که ملک در [illegible] با نفی که این در بعض طرق حکم است آنچه را که از او غایب است و اگر خواهی که بمعنی دیگر
دیگر تعبیر نمائی بگو محدث آنکسیست که حدیث بگوید و خبر دهد از خدا چنانچه اخبار میدهد از رسولخدا و تأیید میکند ما را آنچه در بعضی اخبار است
که از حضرت صادق سؤال کرد از آنکه سلمان محدث بود فرمود بلی خبر میداد از امام خود [illegible] دیدن امام ملائکه را هر وقت که [illegible]
بود در هر صورت که اراده نمایند از صور آنچه ایشان میخواهند از آنچه ثابت است که در آن شک و شبهه نیست بلکه ملائکه را همچنین غیر ایشان نیز
می بینند [illegible] اراده کند امام که ظاهر شوند بر مؤمنین از شیعیان چنانکه دلالت میکند بر این جمله کثیره از اخبار [illegible] در شأن
امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار و اولاد ایشان و قضیه حسن عسکری از قضایای معروفه و مشهوره است در میان عامه و خاصه کلام [illegible]
او و اولاد معصومین ایشان حجج الله اند بر تمام خلق او و ایشان اولی بتصرف اند و چگونه دیده میشوند بر ایشان کسانیکه ایشان بآنها محتاج اند و چگونه
مخفی میشود بر ایشان کسیکه با دعوت آورده میشود و میاید در بعضی از مجالس آنچه اینرا واضح میکند و بیان خواهد شد در نهایت بیان
و تحقیق و واضح شد از این بیان جواب از قضیه مشاهده ابن عباس جبرئیل را و ممکن است که گفته شود ابن عباس شنیده ندا جبرئیل را
و علم حاصل شد او را بآنکه این منادی جبرئیل است از خبر دادن امام او را باین هر گاه گوئی که روایت ظاهر است در آنکه ابن عباس جبرئیل را
مشاهده کرد و ندا او را که خلق را بسبب عدم دعوت میکند بعد از آن و آنکه [illegible] را از خلق خبر میداد و تشدید میکرد بر ترک کردن
او نصرت امام و عذر از نمود با آنچه ذکر کرد او در قول خود که اصحاب امام و کسانی که در پیش روی او شهید شدند آنها همه اسم آنها
و اسم پدران آنها را میشناسیم آیا این عذر او قبول میشود یا نه میگوئیم در محل صواب و قبول گشتن بعد از دفع میکند امور عدیده
و وجوه کثیره زیرا اگر چنین بود هر آینه ندای جبرئیل فایده مترتب نمیشود و [illegible] حضرت سید الشهدا به پسر عمر ابن خطاب گفت یا ابا عبد الرحمن
اتق الله [illegible] و نصرت مرا ترک مکن و از آنکه آنحضرت به بنی هاشم نوشت هر کس از پی من بیاید [illegible] تخلف نماید رستگار نمیشود و از آنکه هر کس از
نصرت او بی عذر تخلف نماید بتحقیق مذمت نموده او را رسولخدا و اوصیای معصومین او و از جمله کسانیکه از حضرت او تخلف نمود و [illegible]
امام از نصرت خود دعوت نموده بود عبید الله ابن حر جعفی بود [illegible]

از بعض روایات این مجلس و قضیه پشیمانی ایشان جمیع از اشراف شیعه از آل خزاعه و غیر ایشان از کلام عبث در رفتن کربلا و یاری امام حسین
شاه او مبادا و توبه کردن ایشان که خدا بتوبه و گریه و حسرت جمیع ایشان را بود و از کسانیکه ایشان را بعضی امید بود که تشدید بذل جان نمودن در طلب خون
از قضایا معروف است هرگاه گوئیم که قول ابن عباس که از اصحاب حسین بود را نقض نمیشود و دیگر ذرا به نمیکرد در تمام اینها ایشان نیز ایشان
از حضور ایشان آن اقوال کلمات ماثور است زیرا که اینرا اخذ کرده اند از رسول خدا و امیر المؤمنین و صدیقه کبری و حسنین آیا نمی بینی
که محمد بن حنفیه نیز مثل اینرا ذکر کرده چنانکه گفت در شبیکه اصحاب اجتماع نمودند با کمال ایشان و اسم پدران پس در این هنگام میگویم آنچه
ذکر کردی جلوه میکند در نظرها الا اینکه امر مشکل میشود چونکه بعضی که گذشته شود دیگر چگونه توفیق و جمع میشود میان این و آنچه تحقیق کردی میگویم
آنچه محمد بن حنفیه و ابن عباس ذکر کرده اند ساقط نمیکند تعلیب این صورت امام زیرا که خدا تعالی مسدود نمود که ایشان بحضرت او را ترک نمودند
که دیگر کسانیکه در پیش روی او شهید خواهند شد و خبر داد اینرا رسول خدا بحضرت خود و جمعی از اصحابش بعد از آن بطول کلام در این
منجر میشود بر تحقیق مسند قضا و قدر و جبر و حسنه آنچه که اراده تحقیق نماید در مثال این مرجعیت نماید بکتب بعضی از اهل کتب جز این مجمل
جواب این انحصار محمد بن حنفیه و ابن عباس ذکر کرد در حکایت که گفته شود در شبیکه جمیع ایشان ذکر کرده مانند اگر چه صدقت الا اینکه آنچه برای اهل بیت
و شیعیان ایشان از قول بداء و محو و اثبات حکم میکنند بلزوم مراعات علم که حضرت ایشان بود و آنچه محو و اثبات میشد در پیش روی ایشان و دو سوی
این شان میکنند قول پیغمبر که فرمود هل با میدانید جمیع کسانیکه تا بر آنچه خلق شده پیش از آن و بیان آن است که پیغمبر و ضعیف فرمود که فلم
حسن کنید بر آنچه اصحاب و در فهم مختلف دیگر عمل کنیم با رسول الله فرمود اعملوا الامر بس که تعالی نمی کنیم با حقیقا بیان در این مقام
گوئیم آنچه ذکر کردی اشعار میباید بر اینکه پسر حنفیه و پسر عباس از اصحاب کمال میشدند در جمیع ایمان و عرفان و آنچه حضوص ابن عباس
از آن چه گفت که در طبق چهار از انه معصومین و احادیث وارده نیز الا اینکه امر مشکل میشود نسبت ابن حنفیه زیرا که او را امیر المؤمنین مشهور است
سید است در تحقیق از حضرت رسیده که فرمود هر که او را مستغفار رساند پسر من محمد است و در تحقیق رجال علما ذکر کرده اند که محمد حنفیه
و ابن ابی بکر و ابن حذیفه در جمیع مسالک و هشت و ابن ابی بکر در رجال علما از خواصین اربعه امیر المؤمنین است و ایشان عمرو بن حق حسین
و اویس قرنی و میثم تمار و محمد ابن ابی بکر جواب این حنفیه در ترک نصرت برادر در اینکه بعد از بود زیرا که او بمرض شدید مبتلا بود در اول
آنچه ظاهر است معلوم است از حرکت او به برادرش و گریستن بعد از غرش بعنوان نوحه گری او کشف میکند وقت بیان او و ستاید آنچه امیر
المؤمنین ایشان را فرموده اما ابن عباس اگر چه ناصر بود مقصر بود الا اینکه مدرک نشد اخبار او فوت شده بود از نصرت کردن شبیر
نیز حضرت بزبان و قول خود اما اخبار که در ذم او وارد گشته تحقیق بیان کردیم حال راوی اخبار را ذکر کرده در کتب جنگ که در مقامات
رجالیه است و بالجمله او خالی از تحقیق از حسین اخبار و منافقین بالا است در ذیل نقصی است که بیان کردی که مستغنی تحقیق جایز است
پس این انجام ما بر شان مادون انبیاء عظمی دولت کبری و معجزه باهره قاهره کشف میکند از امور اسرار که شهود ابن عبد حقیقت از آنکه
محمد و آل معصومین و ایشان از قوه تصرف در عوالم امکان و اطراف ملکیه و ملکوتیه و حضور میتوانند خدای تعالی و عزت ایشان
ایشان اصحاب صحبت اند به طریق مستحکم و ولایه او ما جمله اعتراض بر اقوال و افعال ایشان جایز نیست اگر چه معترض در غایت محبت باشد
زیرا که اعتراض بر ایشان رجوع میشود بر اعتراض بر خدای تعالی بسبب بعضی خیالات و هیجانات قلبیه منفک نمیشود در زبان در غالب اوقات پس کسانیکه
اراده و استعداد دارند معرفت خدای تعالی را بجا آنچه باو واجب است از انقیاد و اطاعت و تسلیم است باید آنچه از ظاهرین میرسانند و بجهه عقل مساوی اند اگر چه مدعیان
باطنی باشند در تحقیق وارد شده در بعض اخبار از ائمه در ذم بعد از سید آنکه بر سر اینها سلمان داود فرستاد او هوا نماز را بعمل کرد
بعد از آن رجوع نمود و در بعضی اخبار است که مراد شک وارد شده معتاد است زیرا که او دیدگوی آنرا ما لم است و آنچه میکند و اما
سلمان عقب او خلجان کرده علم صبر امیر المؤمنین برای شهادت منافقین با اینکه او هم علم را میدانند و قادر است که بیان دفع
اشرار نماید از نفس خود پس سلمان در آن تعجب نمود و جراحت در دلش حادث شد که مکرر دانسته ان کرد و نمود فاده نمود با امیر
المؤمنین در وقتیکه حضرت فرمود فارغ کن آنچه را که در قلب داری و توبه کن پس خارج کرد آنچه را که در قلب داشت و توبه نمود حرف
حوت شد پس صبر و غلبه است در اینکه معتاد از خشیت درجه از سلمان اعظم باشد ... سلمان از وجوه عدیده علاوه مقداد اعظم
خانواده برنامه گوئیم حال ایمان مقداد را صحیح کن در مقام که جایز کنار مکاشفات در منزلت مذکوره نمیشود بایمه که بمیلی ظاهر است که مقصود
اعتراض ایشان نبود بلکه بیجا نمود مساکن از غایت محبت و اخلاص بیکس شد که برای این حجت جلی باشد که ال الله ... شکوک و خیالات قلبیه را از نفس خود
رفع نماید و عالم باشد به بعضی از اسرار و وجوه از حکمت اعراض بعد و بمیشود بر طریق تفصیل که شاید این ملک فرید در ذمه مقصود یابد

ذاذنا

فدایان سائل و نه از عدالت او بلکه بسبب میشود که معدود نمیشود و انکار ... این اهل ... حاصل شود استعداد برای این سعادات
هرگاه گوئی چه چیز است معنی آنچه در این روایت است که قد رایت ... کشته و ملکه ... و قد قرنت فی سلسلة الولید ابن المغیرة و ابی جهل
و معاویه و یزید و قرن جسم مرده ... اهل الاخبار و علماء الحدیث زیرا که یزید لعنة الله در آن زمان حیات داشت پس چه چیز است
معنی آن ... سلسله ولید و ابی جهل و معاویه جواب از این بر چند وجه است بعضی از آنها آنست که بعضی محققین گفته اند که امثال این معنی است
بر اتحاد در حقایق و اختلاف در صور و استدلال کرده بر این در مثل این مقام بقول خداوند تعالی و ان جهنم لمحیطة بالکافرین و بیان این آنست که
کفر و ظلم چنانکه در یزید و معاویه و مثل ایشان او اصل حقیقت است در این نشاه فانیه و الا صورت آن در نشاه آخرة آن آتش است پس هرگاه
تعمق نماید که امثال این بر جوع نماید بر کتاب خزائن ... انقلاب حقایق در مسئله از مسائل باب استصحاب ... در شان
امور بآنکه واقع شده در بعضی از روایات که امام ... مسلم ... و این چنانچه در ارشاد و در ...
عالم ... فعل ... میان او ... رسیده ... غیر این ...
زیرا که ... بدان که نسبت علم امام بامور ... از موارد ... در آنچه در شان آن محو و اثبات جاری میشود از آنچه ...
غیر مقبول پس از بعضی این امور که در شان آن محو و اثبات است جاری نمیشود امور است که واقع شده ... مثل شهادت مسلم ...
پس سزاوار نیست که گفته شود که امام ... آنچه بمسلم واقع شده بود در کوفه ... چنین باشد زیرا که نسبت علوم اولین و آخرین و در میان ایشان
انبیاء و ملائکه تماما نسبت بعلم محمد و اولاد معصومین او مثل نسبت اقل قطره است بسوی دریای محیط ... گفته شود که رسول خدا و ائمه
معصومین ... آنچه در پیش ایشان است از علم بلکه بنا کنند امر را از ربط و طریق عادت و بر آنچه مردم در دست از ملاحظه آیات
و رسیدن کتب و رسل و اخبار مخبرین را و این مخفی نیست بر کسیکه تواریخ و سیر را تتبع نماید و همچنین است اخبار و از این قبیل است
آنچه در روایت ابی مخنف است ... پس ... این چه چیز است تا آخر ... در مقام سؤال
جهة جاری شدن ائمه در امثال این مقامات بر طریق عادت پس این ... نیست ... بعد از آن ... هرگاه تامل
در بعضی از روایات مجلس ... سید انکه ... مثل آنچه ... اگر ... امام ... داخل ...
و این ... از اسرار ترک امام مصالحه را و ... و ... مجلس ششم از کتاب کبیر عبادات در اسرار شهادات
در آنچه واقع شد در شب عاشورا ... پس ذکر نمائیم قبل از شروع در ذکر روایات و کلمات اصحاب مقاتل
مکیت مقدمه کثیر الفائده را ... بدانکه شهدا و کربلا و حواریین سید الشهدا بودند و کوههای شجاعت و عقل و دریاهای سخاوت
و ... ایشان رسیده بودند ... فضل و مکارم و شرف ... و مثل ایشان ... زمانهای ...
و ایشان ... در میان خودشان در عالم ارواح ... کاسه های عشق و محبت را نوشیدند ... شدند از
شراب طهور ... معرفت ایشان خودشان ... رب العزة و دعوت حق ... گفته در حرم ...
توجه بسوی کعبه ملاقات و ... از برای ... شدن ... در عالم مثال آنچه ...
... پس خوض کردند در نهرهای بهجت و سعد ... بادستهای ... تقدیرات ...
و آجال مقدره می بود ... آن ارواح مقدسه ... از عالم ملکوت بسوی ... این نشاه فانیه بدون تحول
و انتقال در اصلاب ... زمان از جهة شوق ایشان ... با خداوند عالم معاهده کرده ... از جهة ...
از راه ... و عداوت ... تقدیر محو و اثبات ... خداوند عالم زمین ... خطاب کرد
... ساکت باش ای ... نیست ... بر زمین ... آب ...
... و اگر خاک کربلا ... و اگر آنکه ... خلق ... آنچه ... پس
ساکت باش و برقرار شو ... ساکن و برقرار شدند ارواح
و انوار ... که حکم در شهادت ... برای ... از قضایای ... و امور ... کرده
شد در تقدیسات و تحمیدات و تسبیحات آن برای شکر خدا و ... صدای آنها مثل ... بعد از آن ...
مطابق شد ... و جاری ... قضا ... در این نشاه فانیه شب عاشورا واقع شد در
آنشب میان راکع و ساجد و تالی قرآن و تهلیل کننده ... ایشان ... پس ایشان ... آن ...

نکرده با ایشان بیعت کنند و لاحق نشده با ایشان لاجرم پس اینها ساداتِ اهل دنیا یند و پیشوای ایشانند در مکارم و معالی باید اقتدا کنند با ایشان
شده باین اما قوم کمایان و تقاین تحقیق شناختیم که ایشان بنا گذاشتند بجودت و اهمه را در اغیاب و آنا شجاعت در میان آن ایشان مرد اینهمه
لا محاله که موضع قدم و آستانه او را رستم و امثال او از شجاعان عرب و عجم ببوسند بلکه کفهای اینها و ان بچشم خود شان بر سر میکشند و خدام
ابواب ایشان میشوند و ما دامیکه زنده هستند در گوشهای ایشان گوشوار زینه کرده باشد و آبای هاشم بنیان بزرگواران درجات ایشان فوق درجات
و ایشان امجد و انجد و اجود و اتم مرد ها هستند در خصال شریفه و اجتهاد و پیری و اخلاص و زینت و خطا ایشان در کمال و اخلاق شریفه
زکیه و کیفیه موفق تصحیح صاحب خطا است و در وصف رتبه ... طاهرین ایشان از عقول خود شان که فرموده اند و قتل مع الحسین فی اثنی
ثانیه عشر رجلا مالهم فی الارض شبیهون الحدیث بنا بر این است از وصف همه صنیع و اگر این بزرگواران بسبب وجود در ارادت عمل بودند مثل
زمان بنی اسرائیل قبل از آن یا بعد از آن ممکن نبود در نزد او ... انبیا بنوت ... آنچه از ایشان صادر گشته در نصرت حسین
ایشان حجت خدا بر جمیع خلق از جانهای خود شان بلکه جمیع وجودات و اموال و اقوال خود شان و در آنچه از اشراف ... صادر شد در زمان
بنی اسرائیل بعد از حضرت یعقوب زیرا که ایشان در حالات ایشان در شمار ... حتی علما اهل سنت گفته که ایشان انبیا شده و بودند
قبل از نبوت ایشان پس شان این شان اسپیل اگرچه در قرآن انبیا نموده قالوا اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا و هیچ از ایشان گفت نکشید یوسف
چندان زیبد ... تا اخذ کنند ... از اهل قافله هر کاه ... ولکن میکنیم که یکی از اسرار و وجوه در بودن سوره یوسف احسن القصص
اینست باینکه میکه خبر داد خدا تعالی پیغمبر خود را قصهٔ کربلا را حزن شدید واند و بسیار یاد ... کرد او را قصه یوسف و برادران
تعزیه و تسلیه شد و این بعد از ملاحظه کردی آنچه میکردند جوانان بنی هاشم در نصرت سید الشهدا ... بزرگان انبیا و اهل
چنان او لیکه پیغمبر از شان ایشان فرموده که اولیا ... سکوت شان ذکر و نظر شان عبرت و نطقشان حکمت و ... ایشان
در میان مردم برکت است هر گاه اجلهائیکه بر ایشان واجب نشد قرار نمیگرفت ارواح ایشان در جسدهای ایشان از جهت ترس عذاب و شوق
ثواب میگویم که همه در بنی هاشم و غیر آنها در راه جانهای خود بذل جهد که میکردند و سوزش آنها اشک چشمشان بود که بر رویشان جاری میشد
و قلوب ایشان مجروح بود و این نه از خوف آتش و نه از شوق بهشت بود و لی در ذلت و خواری اهل بیت رسول خدا و کثره مصائب
ایشان نظر میکردند و این معرفت خواص است از بندگان صالحین و علم ایشانست بحق محبت خدا بر جمیع اهل آسمانها و زمینها پس ذکر مینمایم
در اینجا بعضی از آنچه از این جوانان صادر شد در شب عاشورا از کلمات و محاورات ایشان با محبت خدا بر اهل زمین و ساکنین طاعت
... ایراد این بدان که ما الآن شروع مینمایم در ذکر روایات و کلمات اصحاب متقابل نسبت که جاری شد در شب عاشورا
تا آنکه امر منجر بقتال کردید از ارشاد نقل شده که حسین اصحاب خود را قریب شام جمع کرد حضرت سید الساجدین میگوید نزدیک ایشان
نشستم آنچه با ایشان میفرماید و من در آن وقت مریض بودم شنیدم که پدرم باصحاب خود میفرماید ثنا میگویم بر خدا بهترین ثنا و حمد میکنم او را در شدت
و رخا خدایا حمد میکنیم ترا باینکه ما را بنبوت گرامی داشتی و قرآن را با تعلیم کردی و در دین ما را افقیه و دانا نمودی و از برای ما چشم و گوش و دل عطا کردی
پس ما را از شاکرین قرار بده اما بعد بدرستیکه من ندیدم اصحابی را وفاکننده تر و نیکوتر از اصحاب خود و ندیدم اهل بیتی را که نیکوکار و صله کننده
تر باشد از اهل بیت من خدا از من بشما جزای خیر کرامت فرماید و لکن من کمان میکنم از عمر کر دلها و من اذن دادم بشما تا شما بروید در حل و از من
بشما عهدی نیست این شب که شما را مستور کرده پس او را شتر خود نمائید یعنی در این تاریکی شب بروید در اطراف که فردا که روز
شما اخذ خانه دست مردی از اهل بیت من و متفرق شوند در تاریکی شب و مرا با این قوم بگذارند زیرا که ایشان غیر از من را اراده ندارند پس
برادران و پسران او و پسران عبدالله جعفر او گفتند ما این کار را نمیکنیم که بعد از تو باقی باشیم قبل از ایشان این حرف را عباس ابن امیر المومنین گفت و سایر
با و متابعت نمودند بعد از آن نظر کرد بسوی پسران عقیل و گفت شما از قتل کفایت میکند که صاحب تان مسلم کشته شد بروید من شما را اذن دادم
و در امالی گفته که عبدالله ابن مسلم برخواست و گفت یابن رسول الله خلق باو چه میگویند اگر ما شیخ و آقای خود و پسر سید انبیا را مخذول نموده
و با او شمشیر نزنیم و در ارشاد نقل کرده که گفتند سبحان الله چه میگویند مردم میگویند که ما شیخ و سید خود را ترک کرده با ایشان تیر نزنیم و نیزه نزدیم
و ندانیم که با ایشان چه کردند بخدا قسم نفس و اموال و اهل خود را بتو فدا مینمائیم و از دشمن نبود و تو شمشیر تیغ مینمائیم خدا از دنیا که بعد از تو باشد
و در لهوف آورده بعد از آن مسلم ابن عوسجه برخواست و گفت ما ترا این چنین گذاشته منصرف میشویم و حال آنکه دشمن ترا احاطه کرده
بخدا قسم نیزه خود را در سینهای ایشان میشکنیم و بشمشیر خود ایشان را میزنیم مادامیکه قائمه شمشیر در دست منست و اگر مرا سلاح نباشد هر آینه
سنگ میزنم و از تو مفارقت نمیکنم تا اینکه با تو بمیرم و در ارشاد نقل شده که گفت بخدا قسم از تو دست بر نمیدارم تا بداند خدا که

غیبت رسول خدا را در خصوص تو حفظ نمودیم و اگر بدانم که مرا میکشند بعد از آن زنده گردانیده بسوزانند بعد زنده کرده بسوزانند پاره پاره نمایند
تا هفتاد مرتبه از تو مفارقت نمیکنم تا در خدمت تو شهید شوم و بکرامت ابدی نایل گردم و در ملهوف آورده که سعید بن عبد الله حنفی برخاست
و گفت قسم بخدا ای پسر رسول الله از تو دست برنمیداریم تا بداند خدا که ما در خصوص تو رسول او محمد را حفظ نمودیم و اگر بدانم که مرا در راه
تو بکشند بعد از آن زنده گردانیده بسوزانند و خاکسترم را بباد دهند از تو مفارقت نمیکنم تا در خدمت تو شهید شده و بفوز سعادت
سرمدی نایل شوم بعد از آن زهیر بن قین برخاست و گفت ای پسر رسول الله دوست میداریم که مرا هزار مرتبه بکشند و زنده نمایند خدا از تو و از این
جوانان اهل بیت دفع بلا نماید و تکلم نمود جمعی از اصحاب آنحضرت مثل این و گفتند نفسهای ما بفدای تو باد دستهای خود نگاه میداریم تا در پیش
روی تو قتال نمودیم بتحقیق وفا کردیم برای پروردگار خود و بجا آوردیم آنچه در ذمه ما بود و محمد بن بشیر حضرمی را گفتند که پسر ترا در سرحد ری
اسیر کردند گفت عوض او و خودم را نزد خدا میخواهم قسم بجان خود دوست نمیدارم که او را اسیر کنند و من زنده باشم بعد از آن حسین قول او را شنید
گفت رحمک الله تو از بیعت من در حل هستی برو و سعی کن در خلاص پسر خود گفت حیوانات درنده مرا در حال حیات بخورند اگر از تو مفارقت کنم
فرمود بده این لباسها و برده را به پسر خود که استعانت نماید در خلاص برادرش پس عطا کرد پنج لباس که هزار دینار قیمت داشت و در خرایج
مسندا روایت کرده از ابی حمزه ثمالی از علی بن الحسین علیهما السلام که گفت با پدر خود بودم در آن شبی که صبح آن پدرم کشته شد باصحاب خود فرمود که این شب است
اغتنام کنید ستر زیرا که قوم مرا میخواهند و اگر قتل مرا کرده با شما کاری ندارند و شما در حل هستید گفتند قسم بخدا این ابدا نمیشود پس فرمود همه شما
فردا کشته میشوید هیچکدام از شما خلاص نمیشود گفتند الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک بعد از آن ایشان را دعا کرد و فرمود سرهای خود را بلند کنید و نظر
نمائید پس نظر کردند منازل و مکان خود در بهشت در حالتیکه با ایشان میفرمود ای فلان این قصر تست و ای فلان این درجه تست و آن شب
و روی خود نیزه ها و شمشیرها را استقبال میکردند که بمنزل خود برسند و از علل منسند نقل شده از عماره از صادق که اصحاب حسین و اقوام
ایشان همه پس گفت کشف شد برای ایشان پرده تا منازل خود را در بهشت مشاهده نمودند و تعجیل در رفتن میکردند تا زودتر بحوریه
رسیده و را معانقه نمایند و از کتاب […] نقل کرده اند از سکینه دختر حسین که گفت شب عاشورا مهتاب بود و من در خیمه نشسته بودم ناگاه
از پشت خیمه آواز گریه شنیدم و ساکت شدم که مبادا خواهران و سایر زنان مطلع شوند و خارج شدم در حالتیکه طلب میکردم شهادت
[…] پدرم […] قدم خود را بر دامن برزدم و میافتادم و میخواستم دیدم پدر خود را که نشسته و اصحاب در اطرافش نشسته اند شنیدم که پدرم با
ایشان میفرمود شما با من آمدید برای اینکه میدانستید بسوی جماعتی میروم که بیعت کرده اند در قلب و زبان و الآن می بینید که شیطان ایشان را
فریب داده و خدا را فراموش کرده اند و الآن مقصدی غیر از کشتن من و کسانیکه در پیش روی من جهاد میکنند ندارند و منظوری غیر از
اسیری حرم من بعد از سلب ایشان ندارند و میترسم که اگر اینها یاد داشته از جهت حیا متفرق نباشید و مکر و حیله در نزد ما اهل بیت حرام است
هر که نصرت ما را مکروه میدارد در این تاریکی شب برود و هر که نصرت نماید ما را در درجات عالیه بهشت با ما میشود بتحقیق خبر داد
بمن جدم که پسرم حسین را در طف کربلا غریب و وحید و عطشان میکشند هر که یاری کند مرا یاری کرده و هر که نصرت نماید نصرت
فرزندم قائم را کرده روایت است سکینه میگوید بخدا قسم پدرم کلام خود را تمام نکرده بود که قوم ده ده و بیست بیست متفرق شدند باقی نماند با او مگر هفتاد و یک نفر
و از […] زیاد نظر کردم به پدرم دیدم که سر خود را بزیر انداخته در حالت حزن و اندوه چون اینرا دیدم گریه گلوگیرم شده رو بآسمان کردم گفتم خدایا ایشان
ما را خوار نمودند تو ایشانرا خوار گردان دعای ایشانرا قبول مکن و در زمین ایشانرا مسکن و قرار مده و فقر را بر ایشان مسلط گردان و شفاعت جدم را بر ایشان
پس گریه گرفتم در حالتیکه اشک چشم من میریخت عمه ام ام کلثوم بسوی من نظر کرده گفت ترا چه واقع شده پس حکایت را با او نقل کردم و چیزیکه از ایشان
شنیده بودم ذکر کردم و احداه و علیاه و حسناه و حسیناه و قلة ناصراه و شنیدم که چگونه از دست دشمنان خلاصی خواهیم یافت و کاش دشمنان راضی
بودند که عوض برادرم ما را بکشند و زنان از گریه او اجتماع کرده گریه نمودند پدرم گریه ایشانرا شنیده از خیمه بیرون آمد در حالتیکه گریه میکرد
و بگریه ایشان داخل شده فرمود این چه گریه است عمه ام زینب نزد او آمده و گفت ای برادر ما را بحرم جد خود برگردان فرمود این ممکن نمیشود و بامید
دشمنان […] مرتبه جد و پدر و جده و برادر ترا بر ایشان ذکر کن و خود را بشناسان فرمود ذکر کردم بر ایشان متذکر نشدند و موعظه کردم
متعظ نشدند و حرف مرا نشنیدند و ایشانرا آرزویی نیست مگر کشتن من و ناچار است که مرا در روی خاک افتاده ببینید ولیکن شما را وصیت میکنم بصبر و تقوی
و ایشان را خبر داده است […] وعده او خلف نمیشود و شما را بسپارم بکسیکه اگر او پرده را […] هیچ احدی نمیتواند او را بپوشاند و از […]
العسکری نقل شده که حسین بلشکر خود فرمود شما از بیعت من در حل هستید ملحق شوید بعشیره و دوستان خود و ما اهل بیت […] فرمود
شما را از مفارقت خود در حل کردم زیرا که شما طاقت مقاومت ایشان ندارید و ایشان را مقصودی غیر از من نیست مرا با قوم […]

که خداوند عالم مرا از حسن نظر خود دور نکند بعد پس لشکر او همه رفتند و ماندند آنها که نزدیکتر بودند آنگاه استماع نمودند که خدا از تو جدا نمی‌کنیم و محزون
کرد ما را آنچه ترا محزون میکند و بر تو آنچه بر ما رسد ما را خوب نزد حق تعالی میشویم که با تو باشیم فرمود هر گاه نفسهای خود را بر من گذاشتید و در بیعت خود نمودید
من کردید پس بدانید که خداوند عالم مرا برسانیده مکانی خود بسبب شهادت که عطا میکند بسبب تحمل مکاره و مصایب و خدا اگرچه مرا مخصوص کرده بنیده
نیکی که اهل بیت من گذشته است چنان الملیکه من تحمل آن را بر ایشان تنها بکرامات دنیا و عقبی بودند کرامات جدیدی که با آنها سهل میشود تحمل مکاره و مصائب
در ایشان است عزا این کرامات خدا و بدانید که دنیا شیرین و تلخ است و خیال و حلم بیدار شدن در آخرت و رستگار کسی است که در آن
رستگار شود و شقی کسیست که در آن شقی باشد و در کتاب خرایج سند از امام جعفر نقل کرده که حسین قبل از شهادتش به اصحاب خود فرمود که رسول
خدا گفت ای پسر ترا بسوی عراق خواهند برد و آن زمینی است که انبیا و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات کرده‌اند و آن زمینی است که او را عمورا میگویند
و تو در آنجا شهید میکنند و شهید میشود با تو جماعتی از اصحاب تو که الم و اذیت حدید را درک نمی‌کنند و تلاوت نمود یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
و جنگ بر تو و ایشان سلامت میشود مژده باد شما را اگر ما را بکشند پس میگردیم نزد پیغمبر خود و ابن بابویه صدوق گفته بعد از آن حضرت
امر کرد که در اطراف لشکرگاه مثل خندق حفر کردند و امر فرمود او را هیزم پر نمودند و پسر خود علی را در میان سی نفر سوار و بیست نفر پیاده برای طلب
آب فرستاد و ایشان در خوف شدید بودند و حضرت این ابیات را میخواندند یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل
من طالب و صاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل بعد با اصحاب خود فرمود از آب بنوشید که آخر توشه شماست
و وضو بگیرید و غسل بکنید و جامه‌های خود را بشوئید که کفنهای شماست و در ملهوف گفته که حضرت و اصحابش در آن شب بیتوته نمودند و ایشان را آوازی بود
مثل صدای زنبور عسل بعضی از ایشان در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در قیام بودند و در آن شب سی و دو نفر از لشکر ابن سعد بسوی ایشان آمدند و شیخ مفید
از علی بن الحسین روایت کرده که فرمود من نشسته بودم در آن شب که صبح آن پدرم کشته شد و عمه‌ام زینب مشغول پرستاری من بود پدرم در خیمه و جون غلام ابوذر غفاری
در خدمت او بود و شمشیر خود را اصلاح میکرد و پدرم میفرمود یا دهر اف لک من خلیل تا آخر این ابیات را مکرر کرد تا فهمیدم آنچه اراده کرده
پس گریه را گلوگیر کرده ساکت شدم و دانستم که بلا نازل شده و عمه‌ام شنید آنچه من شنیدم پس شروع به جزع و ناله نمود و خود را مالک نشد برخاست
و پا برهنه بیرون رفت تا رسید به او و گفت وا ثکلاه کاش مرگ حیات مرا معدوم میکرد امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفتند
ای خلیفه گذشتگان و پناه ماندگان ما را بجز صبر چه بر گردن پس حضرت به او نظر کرد و فرمود ای خواهر حلم ترا شیطان نبرد و چشمهای آن حضرت
پر از اشک گردیده فرمود اگر مرغ قطا را بگذارند میخوابد پس گفت یا ویلتاه آیا مقهور شده اختیار مرا پاره کرده و بر من شدیدتر است بعد از آن
سیلی بروی خود زده گریبان چاک کرد و افتاد و بیهوش شد پس حضرت برخاسته نزد او آمد و آب بر رو او پاشید و گفت ای خواهر
از خدا بترس و صبر کن بدان که اهل زمین میمیرند و اهل آسمان باقی نمیمانند و همه چیز هلاک میشوند مگر ذات مقدس خدای تعالی چنان خدائی که
خلق را خلق کرده بقدرت خود و خلق را مبعوث میگرداند و برمیگرداند ایشان را و او تنها است شریک ندارد جد و پدر و مادر و برادر من از من بهتر
بودند و مرا و جمیع مسلمانان را به رسول خدا تاسی است پس او را باین و مثل این تسلی فرمود و گفت ای خواهر ترا قسم میدهم و قسم خود را نیکو میکنم
در خصوص من بعد از من گریبان خود را پاره مکن و سیلی بروی خود مزن و واویلا و شیون مکن بعد از آن او را آورد نزد من نشانید
و بیرون رفت بسوی اصحاب خود و ایشان را امر کرد که خیمه‌های خود را نزدیک بیکدیگر بزنند و طنابها را بیکدیگر متصل کنند و در میان
خیمه‌ها باشند و دشمن را استقبال نمایند از یکطرف و اهل حرم از پشت و راست و چپ ایشان را احاطه نمود مگر آن طرفیکه دشمنان
می‌آیند مراجعت کرد حسین بمکان خود و تمام شب نماز میکرد و استغفار مینمود و دعا میخواند و اصحاب آن حضرت مشغول نماز و دعا
و استغفار بودند ضحاک بن عبدالله میگوید که مرور کرد بما گروهی از سواران ابن سعد حراست میکردند در حالتیکه حسین میخواند ولا
یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی
یمیز الخبیث من الطیب و این کلمات را یکی از آن گروه که عبدالله بن سمیر میگفتند شنید و او خیلی شجاع و فارس و بی‌پروا بود گفت
قسم برب کعبه پاک و پاکیزه ماییم و ما از شما تمیز داده شده‌ایم بریر بن خضیر گفت یا فاسق خدا ترا از طیبین گردانیده عبدالله گفت وای بر تو کیستی
گفت منم بریر بن خضیر پس بیکدیگر دشنام نمودند و از کتاب مناقب نقل شده چون صبح شد حضرت را خواب برد بعد از آن بیدار شده فرمود
میدانید که الحال در خواب چه دیدم گفتند چه دیدی یابن رسول الله فرمود دیدم که سگها بمن رو کرده‌اند که بگزند و در میان آنها سگ ابلقی
و عنید بود زیاده از همه بر من شدت میکرد و ظن میکنم مردی که برای کشتن من متوجه میشود ابرص باشد بعد از آن جد خود رسول خدا را دیدم
با جماعتی از اصحاب و که میفرمود ای پسر تو شهید آل محمد هستی و به تحقیق طلب بشارت میکنند بتو اهل آسمانها و ملاء اعلی

پس بیا و اطاعت ... باشد تعجیل کن که خبر ... این ... ارتشان ... تشنه که خون ترا ... شمشیر ... باید ... انیست ... [illegible]

کوچ کردن از این دنیا نزدیک شده است و در ... آورده چون صبح شد حضرت امر نمود که خیمه برپا نمودند و امر نمود که ... [illegible]

و در آن مشک بسیار بود و در نزد آن ... و طلا ... روایت شده که بریر بن خضیر همدانی و عبدالرحمن ...

عبد ربه انصاری ... بر در خیمه ایستاده بودند که بعد از حضرت ... بریر ... عبدالرحمن ... گفت یا بریر ... [illegible]

ساعت وقت ... بریر گفت ... قوم میدانند که من ... و در جوانی و پیری ... از جهت شوق ... [illegible]

میرویم ... قسم بخدا نیست ... ملاقات با حوریان ... خود که یک ساعت ... ایشان را ... بعد از آن ... [illegible]

و در ارشاد نقل کرده ... صبح کرد ... حسین ... آنحضرت دستهای خود را بلند کرد و گفت اللهم انت

ثقتی فی کل کرب و انت رجائی فی کل شدة و انت لی فی کل امر نزل بی ثقة و عدة کم من هم یضعف فیه الفؤاد و تقل فیه الحیلة و یخذل فیه

الصدیق و یشمت فیه العدو انزلته بک و شکوته الیک رغبة منی الیک عمن سواک ففرجته عنی و کشفته فأنت

ولی کل نعمة و صاحب کل حسنة و منتهی کل رغبة و عن کامل الزیارة عن ... الحدیث

یعنی خداوندا تو ... و امید منی ... برای من در هر امری که نازل شود ... پس ... که در آن قلب ضعیف میشود

و چاره کم میگردد و دوست ... و دشمن شماتت میکند نازل کردم آنرا بتو و شکایت کردم از آن بتو از جهت اعراض من از کسانیکه غیر

از تواند بسوی تو پس زایل کردی آنرا از من و کشف نمودی تو ... صاحب هر نعمت و صاحب جمیع حسنه و منتهای هر رغبت و از کامل الزیارة

نقل کرده از حضرت صادق که حسین ... با اصحاب خود ... آورد بعد ... فرمود که خدا تعالی اذن داده است

در قتل ... شما ... صبر ... و در روایت دیگر گفت شهادت ... اذن داده ... ای قوم ... تقوی ... صبر کنید ... [illegible]

گفت که اصحاب ... سوار شد ... بریر بن خضیر ... ایشان موعظه کرد ... بریر گفت ای قوم از خدا بترسید

زیرا که ... رسول خدا ... در میان شما است ... و دختران و حرم ... [illegible]

... ایشان ... گفتند ... ما ... ابن زیاد ... خود ... ایشان ... باید ... [illegible]

... گفت ... وای بر شما ای اهل کوفه آیا نامه ... خود را فراموش کردید ... [illegible]

... و گواه ... پیغمبر خود را ... و ... کردید که جانهای خود را

... شما ... آب فرات ... پیغمبر ... [illegible]

... شما ... گفتند ... بریر گفت الحمد لله الذی

... خدایا من ... از ... ایشان ... [illegible]

... پس ... بسوی ... برگشت ... آنحضرت ... [illegible]

... خود ... پیش ... در میان ... گفت حمد مر خدا را است که دنیا را

خلق کرد و او را ... دنیا ... که دنیا ... فریب ... [illegible]

... پس فریب ... دنیا ... و ... که ... [illegible]

... که خدا ... و ... نعمت و عذاب خود را بر شما نازل نموده و از رحمت خود

دور کرد ... پس چه خوب ... است پروردگار ما و ... شما اقرار کردید بطاعت و ایمان آوردید بر رسول خدا

بعد از آن ... ذریه و عترت او ... که ایشان را بکشید انا لله و انا الیه راجعون این قوم کافر شدند بعد از ایمان پس

دوری ... ابن سعد گفت وای بر شما ... قسم بخدا ... در میان ... روز

دیگر ... کلام ... پس ... گفت یا حسین این چه ... که ... [illegible]

... خود ... که حلال نیست بر شما کشتن من ... زیرا که من پسر دختر پیغمبر شما ... [illegible]

... پیغمبر ... قول پیغمبر شما را که فرموده حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند ... روایت ...

و ... که حضرت ... خود را سوار شده ... ایشان طلب سکوت کرد ... ساکت شدند خدا را حمد

و ثنا نمود و یاد کرد ... انبیا و رسل و ملائکه صلوات فرستاد و ... کرد ... [illegible]

الجماعة وترحا أحين استصرختمونا والهين فأصرخناكم موجفين سللتم علينا سيفا لنا في أيمانكم وحششتم علينا نارا اقتدحناها على عدونا وعدوكم
فأصبحتم إلبا لأوليائكم ويدا عليهم لأعدائكم بغير عدل أفشوه فيكم ولا أمل أصبح لكم فيهم فهلا لكم الويلات تركتمونا والسيف مشيم
والجأش طامن والرأي لما يستحصف ولكن أسرعتم إليها كطيرة الدبا وتداعيتم إليها كتهافت الفراش فسحقا لكم يا عبيد الأمة وشذاذ
الأحزاب ونبذة الكتاب ومحرفي الكلم وعصبة الآثام ونفثة الشيطان ومطفئي السنن أهؤلاء تعضدون وعنا تتخاذلون أجل والله الغدر
فيكم قديم وشجت عليه أصولكم وتأزرت عليه فروعكم فكنتم أخبث ثمر شجا للناظر وأكلة للغاصب ألا وإن الدعي ابن الدعي قد ركزني
بين اثنتين بين السلة والذلة وهيهات منا الذلة يأبى الله ذلك لنا ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وطهرت وأنوف حمية
ونفوس أبية من أن نؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام ألا وإني زاحف بهذه الأسرة مع قلة العدد وخذلان الناصر
ثم أوصل كلامه بأبيات فروة بن مسيك المرادي فإن نهزم فهزامون قدما وإن نغلب فغير مغلبينا

یعنی هلاکت باد شما را ای جماعت و شدت باد مر شما را بیاری خود خواندید در حالتیکه حیران بودید و بیاری شما آمدیم پس کشیدید بر روی ما شمشیری که
برای نفع ما بود وما إن طبنا جبن ولكن منايانا ودولة آخرينا وقد ذكرت الأبيات كلها بعيد هذا
پس چرا ما را ترک ننمودید در حالتیکه شمشیر در غلاف و قلب آرام و مطمئن و رای برای ما مستحکم نشده بود و لیکن سرعت نمودید بسوی ما
مثل طیران ملخ و یکدیگر را دعوت نمودید بسوی آن مثل تساقط پروانه پس عذاب برای شما باد ای بندگان امت و شاذون از گروه
طرح کنندگان کتاب و نسبت تحریف دهندگان در کلام حق و ای طایفه گناهکاران و ای کنندگان شیطان و خاموش کنندگان
سنت آیا با اینها یاری میکنید و از ما خواری رسول مینمائید بلی قسم بخدا غدر در میان شما قدیمست و اصلهای شما محکم
شده بر آن و فرعهای شما پس شما خبیث ترین میوه هستید که نظر را غمگین و غاصب را ماکول باشد آگاه باشید بدرستیکه زانی ابن زانی ثابت قدم
ورزیده در میان دو خصلت میان تیغ کشیدن و ذلت و بعید است از ما خواری منع کند خدا این را با رسول خود و مؤمنین و کنارهائی که پاکیزه
و طاهر است حمایت کننده و نفسها ابا کننده از اینکه اختیار نمائیم طاعت لئام را بر جای کریمان آگاه باشید که من با این طایفه جهاد میکنم
با قلت عدد بعد از آن کلام خود را با ابیات فروة بن مسیک ختم نمود فإن نهزم فهزامون قدما وإن نغلب فغير مغلبينا وما إن طبنا جبن ولكن
منايانا ودولة آخرينا إذا ما الموت رفع عن أناس كلاكله أناخ بآخرينا فأفنى ذلكم سروات قومي كما أفنى القرون الأولينا فلو خلد الملوك إذن خلدنا
ولو بقي الكرام إذن بقينا فقل للشامتين بنا أفيقوا سيلقى الشامتون كما لقينا یعنی اگر منهزم شویم منهزم کننده بوده ایم از قدیم و اگر غلبه نمائیم مغلوب
نیستیم و عادت ما خوف نیست ولیکن نوبت مرگ ما و دولت دیگرانست مرگ هرگاه رفع نمود سینه خود را از مردم بر دیگران میخواباند
پس فانی نمود اشراف قوم مرا چنانکه فانی نمود قرنهای اولین را اگر پادشاهان مخلد بودند ما مخلد میشدیم و اگر باقی میماند کریمها ما باقی بودیم
پس بگو شماتت کنندگان ما را هشیار باشید زود باشد میرسد با اینها آنچه بما رسید قسم بخدا درنگ نمینمائید بعد از آن مگر قدری که
شما اشل بر گرده سواری میشود و شما را مثل اضطراب محور میشود و بیش عهد نمود بمن پدرم از جدم پس جمع نمائید امر خود را بعد از آن با شرکای خود
و مهلت ندهید که من توکل بخدا کردم ما من دابة إلا هو آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم اللهم احبس عنهم قطر السماء وابعث عليهم سنين كسني يوسف
وسلط عليهم غلام ثقيف يسقيهم كأسا مصبرة زیرا که ایشان ما را تکذیب نمودند و خوار کردند و تو پروردگار ما هستی بر تو توکل کردیم و بسوی تو
رجوع خواهیم نمود و بسوی تست بازگشت بعد از آن نازل شد و ندا کرد ای عمر بن سعد میکشی مرا و اعتقاد داری که زنا زاده بسر زاده ترا بر
جرجان و ری حاکم نماید قسم بخدا گوارا نشود برای تو این عهد هرگز پس بکن آنچه خواهی کرد زیرا که تو بعد از من فرحناک نخواهی شد
در دنیا و نه در آخرت و گویا میبینم سر ترا در بالای نیزه در کوفه نصب کرده و کودکان آنرا سنگ میاندازند پس ابن سعد شیطان
غالب شده روی خود را بر گردانید بعد از آن حضرت اسب مرتجز رسول خدا را خواست و سوار شد و اصحاب خود را برای قتال مهیا نمود
و از حضرت باقر روایت شده که ایشان چهل و پنج سوار و یکصد نفر پیاده بودند و از مناقب نقل شده که ابن زیاد بجنگ آنحضرت سی و دو هزار
سوار مهیا نمود جمیع اصحاب آنحضرت هشتاد و دو نفر بودند که سی و دو نفر از ایشان سواره بودند و نبود برای ایشان از اسلحه مگر شمشیر و نیزه
و از ارشاد نقل شده که با آنحضرت سی و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده بودند پس زهیر بن قین را در میمنه اصحاب خود و حبیب بن مظاهر
در میسره اصحاب خود قرار داد و علم را برادر خود عباس عطا نمود خیمه ها را در پشت سر خود قرار دادند و امر نمود که نی که در پشت
خیمه ها آورده در خندقی که آنجا حفر کرده بودند بریزند و آتش زنند و ابن سعد با آنکسیکه با او بودند بطرف آنحضرت خارج شد عمرو بن حجاج
در میمنه لشکر و شمر بن ذی الجوشن در میسره او بود بر سواران عروة بن قیس و بر پیادگان شبث بن ربعی و علم را بدست غلام خود داد

را قسم در اطراف خیمه‌های حسین جولان میکردند و دیدند که آتش در هیزم و نی زده و شعله ور گشته پس شمر باواز بلند ندا کرد ای حسین تعجیل کردی به آتش قبل از روز قیامت حضرت فرمود که گویا این شمر باشد گفتند نعم فرمود ای پسر زن بز چران تو اولی هستی به دخول آتش مسلم بن عوسجه قصد نمود که او را تیری بزند حضرت مانع شد مسلم عرض کرد بگذار تیرش بزنم که او فاسق و از بزرگان جباران است حضرت فرمود من خوش ندارم که با ایشان ابتدا کنم و از کتاب مناقب بسند نقل کرده اند از ابن سلیمان از ابن عبدالرحمن از پدرش از جدش از جعفر که گفت چون مهیا و آماده کرد پسر سعد اصحاب خود را بجنگ حسین و مرتب کرد صفهای ایشان را و علمها را در جای خود بر پا نمود اصحاب قلب لشکر گفت ثابت باشید و حسین را احاطه نمائید تا حضرت را مثل حلقه انگشتر احاطه نمودند حضرت از ایشان طلب سکوت کرد قبول ننمودند فرمود وای بر شما چرا ساکت نمیشوید که حرف مرا بشنوید و من شما را بسوی راه راست دعوت مینمایم هر کس اطاعت نماید از رستگاران میشود و هر که عصیان نماید از هالکین است و همه شما عاصیید امر مرا و قول مرا نمیشنوید بتحقیق که شکمهای شما از حرام مملو و بر قلبهای شما مهر زده اند وای بر شما آیا ساکت نمیشوید و بکلام من گوش نمیدهید پس لشکر ابن سعد یکدیگر را ملامت نموده و در میان خود شان گفتند ساکت شوید و گوش دهید پس حضرت فرمود هلاکت باد شما را ای جماعت ما را بفریاد رسی خود طلبیدید در حالتی که حیران بودید تا آخر خطبه و در ارشاد نقل شده بعد از آنکه حضرت بسوی لشکر توجه نمود در آن روز شتر منع فرمود راحله خود را خواسته بر او سوار شد و بآواز بلند ندا کرد ای اهل عراق

وجلهم یسمعون فقال ایها الناس اسمعوا قولی ولا تعجلوا حتی اعظکم بما یحق لکم علی وحتی اعتذر الیکم من مقدمی علیکم فان اعطیتمونی النصف کنتم بذلک اسعد وان لم تعطونی النصف من انفسکم فاجمعوا امرکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین ثم حمد الله واثنی علیه وذکر الله بما هو اهله وصلی علی النبی وعلی ملائکته وانبیائه فلم یسمع متکلم قبله ولا بعده ابلغ فی منطق منه ثم قال اما بعد فانسبونی فانظروا من انا ثم ارجعوا الی انفسکم وعاتبوها فانظروا هل یصلح لکم قتلی وانتهاک حرمتی الست ابن بنت نبیکم وابن وصیه وابن عمه واول مؤمن مصدق لرسول الله بما جاء من عند ربه اولیس حمزة سید الشهداء عمی اولیس جعفر الطیار فی الجنة بجناحین عمی اولم یبلغکم ما قال رسول الله صلی الله علیه وآله لی ولاخی هذان سیدا شباب اهل الجنة فان صدقتمونی بما اقول وهو الحق والله ما تعمدت کذبا منذ علمت ان الله یمقت علیه اهله وان کذبتمونی فان فیکم من ان سألتموه عن ذلک اخبرکم سلوا جابر بن عبدالله الانصاری وابا سعید الخدری وسهل بن سعد الساعدی وزید بن ارقم وانس بن مالک یخبروکم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله صلی الله علیه وآله لی ولاخی اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی فقال له شمر لعنة الله هو یعبد الله علی حرف ان کان یدری ما یقول فقال له حبیب بن مظاهر والله انی لاراک تعبد الله علی سبعین حرفا وانا اشهد انک صادق ما تدری ما یقول قد طبع الله علی قلبک

یعنی ای گروه مردم حرف مرا بشنوید و تعجیل مکنید تا شما را موعظه نمایم بآنچه سزاوار است تا قطع معذرت نمایم بسوی شما هرگاه انصاف بدهید سعادتمند شوید و اگر عدل نکردید پس رای خود را جمع نمائید بعد از آن امر شما بر شما مخفی نشود و حکم کنید در حق من و مرا مهلت ندهید زیرا که ولی من خداست که کتاب را نازل کرده و او متولی صالحین است بعد از آن حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بر پیغمبر و انبیاء و ملائکه صلوات فرستاد و هرگز متکلمی شنیده نبودند که از او فصیح تر باشد بعد از آن فرمود نسب مرا ملاحظه کنید و نظر نمائید که من کیستم بعد از آن بر نفسهای خود رجوع کرده ایشان را ملامت نمائید و نظر کنید که آیا قتل و هتک حرمت من صلاح است آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم و پسر وصی و ابن عم او که اول مؤمن و مصدق است رسول خدا را بآنچه از نزد خدا آورده است آیا حمزه سید الشهداء عم من نیست آیا جعفر طیار که در بهشت بدو جناح طیران میکند عم من نیست آیا نرسیده بشما آنچه پیغمبر خدا از برای من و برادرم فرموده که اینها سید جوانان اهل بهشتند اگر تصدیق نمائید بآنچه میگویم و او حق است قسم بخدا تعمداً کذب نگفته ام از آن زمان که دانسته ام خدا اهل کذب را غضب مینماید و اگر تکذیب مینمائید در میان شما کسی هست که اگر از او سوال کنید شما را خبر میدهد سوال کنید از جابر عبدالله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک خبر میدهند شما را زیرا که ایشان این مقاله را از رسول خدا شنیده اند در خصوص من و برادرم آیا این حدیث مانع نمیشود شما را از ریختن خون من پس شمر گفت او عبادت میکند خدا را بر حرف اگر بداند گفته خود را حبیب بن مظاهر باو گفت قسم بخدا ترا می‌بینم که عبادت مینمائی خدا را بر هفتاد حرف و شهادت میدهم ...

صادق نیند انچه میگوید تحقیق میزند و خدا در عقب تو بعد از آن حضرت ایشان را گفت اگر شک دارید در اینکه من پسر دختر پیغمبر شما هستم قسم بخدا در میان
مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری غیر از من نیست نه در میان شما و نه در میان غیر شما وای بر شما آیا طلب میکنید خون کشته را که از شما کشته‌ام یا مالی
که از شما برده‌ام یا بسبب قصاص جراحتی که بشما زده‌ام پس ساکت شدند تکلم نکردند پس ندا کرد ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث
وای یزید بن حارث آیا شما ننوشتید که میوه‌ها رسیده و باغها سبز و خرم شده بیا بسوی لشکری که از برای تو آماده است قیس بن اشعث گفت نمیدانیم
چه میگوئی ولیکن نازل شو بحکم پسر عم خود زیرا که ایشان نمی‌بینند برای تو مگر آنچه دوست داری پس آنحضرت فرمود قسم بخدا عطا نمیکنم دست خود
مثل عطا کردن مرد ذلیل و فرار نمیکنم مثل فرار کردن بندگان بعد از آن ندا کرد ای بندگان خدا من پناه میبرم بخدای خود و خدای شما از اینکه
مرا رجم کنید و پناه میبرم از هر متکبری که ایمان ندارد بروز حساب و بعد راحله خود را خوابانید و عقبه بن سمعان را امر کرد زانوی او را بست پس اهل کوفه
در حالتیکه بسوی آنحضرت حرکت میکردند ابو مخنف میگوید بعد از آن زهیر بن قین گفت ای اهل کوفه بترسید از عذاب خدا بر مسلم نصیحت است و ما و شما تا حال
برادریم و دین یک دین داریم هنوز میان ما و شما شمشیر واقع نشده ما و شما یکیم و تحقیق امتحان نموده خدا ما و شما را بذریه پیغمبر خود تا ملاحظه کند چه خواهید
کرد و ما دعوت میکنیم شما را بیاری ایشان و ترک یاری پسر زیاد [illegible] زیرا که دیگر مسلم بن عقیل و امثال او را [illegible] و قتیکه کلام زهیر بن قین را
گفته بخدا قسم از اینکان [illegible] تا صاحب تو و کسانیکه با او هستند بکشیم زهیر بن قین بایشان گفت بدانید که حسین سزاوارتر است
بنصرت از پسر سمیه اگر او را یاری نمیکنید پناه بخدا میبرم از اینکه او را بکشید و او را واگذارید میان او و یزید بن معاویه زیرا که او قناعت میکند از شما و از او بعیر
قتل حسین پس شمر تیری باو انداخت و گفت کوتاه کن زهیر بن قین گفت ای پسر کسیکه بر عقب خود بول میکند قسم بخدا که تو بهیمه و حیوانی گمان ندارم
که تو دو آیه از کتاب خدا حفظ داشته باشی بشارت باد ترا بخواری در روز قیامت و عذاب دردناک شمر گفت خدا ترا با صاحبت خواهد کشت زهیر گفت
وای بر تو آیا مرا بمرگ میترسانی و حال آنکه مردن با او بهتر است از زندگانی با شما بعد از آن زهیر گفت ای گروه مردم مغرور نکند شما را کلام
این جفا کار [illegible] زیرا که او شفاعت محمد نمیرسد در روز قیامت اینها قومی هستند که خون ذریه او را ریختند و هر که ایشان را یاری کرد [illegible]
از آنحضرت پس شخصی از یاران نزد او آمد و گفت که حضرت میفرماید برگرد که کلام و نصیحت را بجا آوردی و او رجوع کرد و در این حال
[illegible] که مردی از لشکر پسر سعد آمد که بر اسبی سوار شده بود و او را ابن جویره میگفتند و نظر کرد بر آتش که مشتعل در خندق شده و دست خود را بهم زد و ندا کرد
یا حسین و اصحاب حسین مژده باد شما را بآتش که تعجیل کرده‌اید بر آتش در دنیا آنحضرت فرمود که این مرد کیست گفتند پسر جویره است حضرت فرمود
اللهم اذقه عذاب النار فی الدنیا پس اسب او رم کرده او را بآن آتش انداخت و سوخت بعد از آن مرد دیگر از لشکر پسر سعد بیرون آمد
و او را تمیم بن حصین فزاری میگفتند پس ندا کرد ای حسین و اصحاب حسین آیا نمی‌بینید آب فرات را که روشن است مثل شکم مارها بخدا قسم از آن یک قطره
نمی‌چشید تا مرگ را بچشید آنحضرت فرمود این مرد کیست گفتند تمیم بن حصین است فرمود این و پدرش از اهل آتش‌اند خداوندا او را امروز
از تشنگی بکش پس عطش او را گرفت تا از اسب خود فرود آمد اسب او را با سمهای خود پایمال کرد و بجهنم واصل شد بعد از آن مرد دیگر از لشکر پسر سعد
بیرون آمد که او را محمد بن اشعث بن قیس کندی میگفتند آمد ندا کرد ای حسین بن فاطمه چه حرمتست برای تو از رسول خدا که غیر ترا نیست آنحضرت این آیه را تلاوت
نمود که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم بخدا قسم که محمد از آل ابراهیم است و عترت
طاهره از آل محمد پس آنحضرت فرمود این مرد کیست گفتند محمد بن اشعث بن قیس کندی است سر مبارک خود را بآسمان بلند کرده گفت خداوندا
ذلیلش گردان و بعد از این روز عزیزش منما پس عارضه‌ای او را عارض شد و از لشکر ابن سعد خارج شد و مسلط کرد خدا بر او عقربی
که او را گزید تا بدرک واصل شد در حالتیکه مکشوف العوره بود پس عطش بر حسین و اصحابش غالب شد مردی از شیعیان او داخل شد که او را یزید بن حصین همدانی
میگفتند ابراهیم بن عبد الله راوی حدیث میگوید که او خال ابی اسحق همدانی بود عرض کرد یا ابن رسول الله آیا مرا اذن میدهی که بسوی ایشان
روم و با ایشان تکلم نمایم حضرت او را رخصت داد او بسوی ایشان رفته گفت ای گروه مردم بدرستیکه خدای تعالی محمد را مبعوث گردانید بحق بشیر و نذیر و بسوی
خدا دعوت نمود باذن خدا و سراج منیر است و این آب فرات که در آن واقع شده خوکهای سیاه و سگان بتحقیق حائل شده‌اید
در میان او و پسرش گفتند یا یزید کلام را بسیار کردی بعد از آن حضرت بر شمشیر خود تکیه کرده باواز بلند ندا فرمود و اول خطبه در اول [illegible]

فلما کان الحسین علیه السلام دعا بفرسه و هو یومئذ ابن سبع و خمسین سنة ثم قال اشتد غضب الله علی
الیهود حین قالوا عزیر ابن الله و اشتد غضب الله علی النصاری حین قالوا المسیح ابن الله
و اشتد غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم و اشتد غضب الله علی هذه العصابة
الذین یریدون قتل ابن نبیهم [illegible] اول خطبه از اول صفحه بر دو صفحه [illegible]

انشدکم بالله هل فیکم احد غیری قالوا نعم اسباط ابن رسول الله وسبطه قال انشدکم بالله هل تعلمون ان جدی رسول الله قالوا اللهم
نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان علی ابن ابیطالب ابی قالوا اللهم نعم قالوا انشدکم الله هل تعلمون ان امی فاطمة بنت محمد
قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان جدتی خدیجة بنت خویلد اول نساء هذه الامة اسلاما قالوا اللهم نعم قال
انشدکم الله هل تعلمون ان سید الشهداء حمزة عم ابی قالوا اللهم نعم قال فانشدکم هل تعلمون ان جعفر الطیار فی الجنة عمی
قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان هذا سیف رسول الله وانا متقلده قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل
تعلمون ان هذه عمامة رسول الله انا لابسها قالوا اللهم نعم قال فانشدکم هل تعلمون ان علیا کان اولهم اسلاما واکثرهم
علما واعظمهم حلما وانه ولی کل مؤمن ومؤمنة قالوا اللهم نعم قال فبم تستحلون دمی وابی الذائد عن الحوض غدا یذود عنه رجالا
کما یذاد البعیر الصادر عن الماء ولواء الحمد بید ابی یوم القیامة قالوا قد علمنا ذلک کله ونحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت عطشانا فلما خطب
پنجم شمار قسم سیدهم گفت آیا شما را می‌شناسید گفتند بلی تو پسر رسول خدا و نواده او هستید گفت شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید که علی ابن ابیطالب پدر
منست گفتند بلی فرمود آیا میدانید که مادر من خدیجه دختر خویلد است اول زنان این امت است از جهت اسلام گفتند بلی فرمود شما را قسم میدهم
بخدا آیا میدانید که سید شهدا حمزه عم پدر منست گفتند بلی فرمود آیا میدانید که جعفر طیار در بهشت عم منست گفتند بلی فرمود آیا میدانید این شمشیر
رسول خدا است که حمایل کرده‌ام و این عمامه رسول خدا است که بسر گذاشته‌ام گفتند بلی فرمود شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید که علی اول ایشانست از جهت اسلام
و اکثر ایشانست از جهت علم و بزرگترین ایشانست از جهت حلم و بدرستیکه او ولی هر مؤمن و مؤمنه است گفتند بلی فرمود پس بچه سبب خون مرا حلال
میدانید و حال آنکه پدر من دفع میکند از حوض مردانرا چنانچه دفع کرده میشود شتر تشنه از آب بهار و خارج میشود و لواء حمد در دست جد من خواهد بود
در روز قیامت گفتند همه اینها را دانسته‌ایم و ترا ترک نخواهیم کرد تا تشنه شربت مرگ را بچشی پس حضرت امام حسین محاسن خود را گرفت و آن بزرگوار را
پنجاه و هفت سال بود و بعد از آن گفت غضب خدا شدید شد بر یهودان وقتیکه گفتند عزیر پسر خدا است و شدید شد غضب خدا
بر نصاری وقتیکه گفتند حضرت مسیح پسر خدا و شدید گردید غضب خدا بر مجوس وقتیکه عبادت کردند آتش غیر از خدا و شدید شد غضب خدا
بر قومیکه پیغمبران خود را کشتند و شدید شد غضب خدا بر این گروه که اراده کشتن پسر پیغمبر خود را دارند [illegible] و ابن شهرآشوب و [illegible] نقل شده که واقدی و هشام ابن محمد گفتند وقتیکه حسین ایشان را دید که اصرار
بکشتن او دارند قرآن را گشوده و در میان آن گذاشت و گفت میان من و شما است کتاب خدا و سنت جد من رسول خدا ای قوم بچه سبب خون مرا حلال میدانید
آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم آیا بشما نرسیده قول جدم که در خصوص من و برادرم فرموده که اینها سید جوانان اهل بهشتند اگر قول مرا تصدیق نمی‌کنید
ازین جماعت بپرسید جابر و زید ابن ارقم و ابوسعید خدری را بپرسید بخدا قسم در میان مشرق و مغرب پسر پیغمبری غیر از من نیست نه در میان شما و نه در میان
ایشان [illegible] آیا ساعت [illegible] بیشتری آن حضرت فرموده که خبر داده مرا جدم رسول خدا که کسیکه در خون اهل بیت من ولوع میکند و جهال امت
بود ما گذاشت [illegible] در کتاب [illegible] نقل شده وقتیکه دشمنان بهم برآمدند که ذریه رسول خدا
را با شمشیر و تیر و نیزه شهید کنند بر حسین و لشکر ایشان تشنگی غلبه نمود برادر خود عباس را با [illegible]
اهل بیت خود بسوی فرات فرستاد پس ایشان را با خاک ریز کردند و تشنگی ایشان زیاده شد [illegible]
[illegible] دلالت بسوی این قول سید الشهدا که در خطبه خود فرموده اما بعد فانی لا اعلم اصحابا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر و اوصل
من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا بدانکه بالاتر از تمام [illegible] است که در مجلس بسوی ایشان بودیم و اگر [illegible] زیاده کنیم در اینجا ابن بابویه
صدوق بطریق مرفوع از پیغمبر روایت کرده که فرمود آیا میدانید [illegible] است و دیگر [illegible] سوی [illegible] اشتیاق دارم اصحاب
حضرت عرض کردند یا رسول الله ما نیستیم [illegible] خود را خبر ده و [illegible] اشتیاق خود را بیان فرما پیغمبر فرمود خبر میدهم شما را
بعد از آن کشید [illegible] بسوی برادران بعد از من ابوذر گفت یا رسول الله آیا ما برادر تو نیستیم فرمود شما اصحاب من
هستید و برادران من بعد از من [illegible] که [illegible] ایشان قومی هستند که از پدران و مادران و برادران و خواهران و از قوم
[illegible] طلب [illegible] و مال را از برای خدا [illegible] و شهوات و فضول دنیا [illegible] جمع شوند در خانه از خانهای خدا
گویا که ایشان غریب هستند ایشان را محزون می‌بینی از جهت خوف آتش و اشتیاق بهشت پس هر که بداند قدر ایشان را در نزد خدا و در میان
ایشان قرابت و نزد کردگار عطا نماید بعضی از ایشان بعضی مهربان ترند از پسر به پدر و از برادر به برادر خبر دار باشید که شوق من بسوی ایشان
و فائز می‌نمایند در تحصیل رضای خدا [illegible] خود را از محبت دنیا و بسبب نجات نفسهای خود از عذاب دائمی و دخول بهشت ابدی

بندگان ای اباذر که برای یکی از ایشان شفاعت مثل قبیله ربیعه و مضر قبول شود ... گناه ایشان بجهت انها کرده اند روی زمین خلق کرده ای اباذر دلهای ایشان
بسوی خداست و اعمال ایشان برای خداست اگر یکی از ایشان مریض شود امر افضل عبادت اهل ... روزهای او در خلق ... شبهای او در ... و اگر بمیرد
ثواب ... گفتم برتوای اباذر گفتم تا رسول الله فرمود اگر یکی از ایشان ... گویا ... نمایند ... ثواب شهید ... فضل او ... و اگر بخواهی ای اباذر زیاده کنم
گفتم بلی یا رسول الله زیاده کن فرمود ای اباذر اگر یکی از ایشان در پیش او ... پس او در نزد خدا اجر چهل حج و چهل عمره و چهل جهاد و ... چهل بنده
از اولاد اسمعیل و یکی از آنها دوازده هزار نفر شفاعت میکند پس ... سبحان الله چه چیز تر و لطف کننده ... راست خدا از خلق خود ... و
تعجب ... گفت ... و اگر بخواهی زیاده کنم گفتم بلی یا رسول الله زیاده کن حضرت فرمود ای اباذر اگر یکی از ایشان شهوتی از شهوات دنیا
... و طلب ... نماید ... برای او ... بعد از آن ... میشود و آه میکشد ... خدا ... او دو هزار حسنه ... و محو نماید از او دو
هزار گناه و او ... میکند برای او دو هزار هزار درجه و اگر بخواهی زیاده کنم ... ای اباذر گفتم ... ای حبیب من ... فرمود اگر یکی از ایشان ...
با اصحاب خود و قطع صله ... نشیان ... مثل ... ایشان ... برای او از ... اعتقاد نفر از کسانیکه ...
میکنند بعد از آن ... ایشان ... است نزد خدا ... ایشان ... یا با خنده کردن ... شعر ... و خواب ...
... و نفسهای ایشان جهاد ... و نظر میکند خدا بسوی ایشان در هر روز سه دفعه ... دوستان من ... بسوی ایشان ... بعد از آن ... شبهای ...
... و گریه کرد از جهت شوق بعد از آن گفت اللهم احفظهم و انصرهم علی من خالفهم و لا تخذلهم ... یوم القیمة الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ... حدیث ... نظر کرد ... میشود ... سید الشهدا ... در شان ایشان گفت
و همچنین ... نقل شده که ایشان شهدا ... کرده ... ایشان ... علوم ... و ... از اهل ... که
ابوذر ... اکمل افضل ... ایشان ... بزرگواران ... در پیش سید الشهدا بذل نمودند ... ایشان
با بسیاران ... است ... است ... اکمل و افضل پس ... واضح شد ... نقل شده که فرمود ... انبیا و شهدا
ایشان ... در قیامت ... حدیث ... بسوی ان ... اصحاب سید الشهدا زیرا که ... مرتبه کنند
با ایشان ... با ایشان انبیا و شهدا ... و لکن ... و ... اشاره بسوی ... برای نشان
سید الشهدا با اصحاب خود منازل ایشان را در بهشت چنانچه در بعض اخبار ... واقعه و در آنست که امام علیه السلام بایشان فرمود
که سرهای خود را بردارید و نظر کنید پس نظر میکردند بر مواضع و منازل خود شان در بهشت ... حضرت ... منازل ایشان
... نقل شده از ... درجات ... سنان که سوال کردم ... از ... بهشت ... ای
داری که آنها را ... گفتم ... فدای تو شوم ... پس ... گرفت ... خارج کرد بعد از آن پای مبارک خود را بر زمین زد نظر کردم ...
نهری جاری ... در طرف آن ... من در آن ایستاده بودم ... پس من و آنحضرت ایستاده بودیم
دیدم نهری ... یکطرف آن آب سفیدتر از برف و از طرف دیگر شیر سفیدتر از برف و در وسط آن شرابی ... از یاقوت
گفتم ... فدای تو شوم ... و مجرای این ... که خدا در کتاب خود ذکر کرده که در بهشت نهریست از آب
و نهریست از شیر و نهریست از خمر که جاری میشود در این نهر ... که در آن ... بر خود ... اعلی نموده ... کنیزان
... در دست ایشان ... بود که ... پس نزدیک شد آنحضرت بر یکی از ایشان ... اشاره کرد
... بدست خود برای سیراب کردن ... نظر کردم بسوی ان ... میل کرد ... آب ... میل کرده آب ...
... حضرت ... بعد از آن ... پس آنحضرت اشاره کرد بسوی آن ... میل کرد ... پس آب
برداشت بعد از آن ... بآنحضرت ... فرمود ... ندیدم ... از آن ... و ... بوی آن مثل
بوی مشک بود ... نظر کردم دیدم ... عرض کردم ... فدای تو شوم ... حضرت فرمود
که این اقل ... است که خدا برای شیعیان ... مهیا کرده ... مومن ... وفات نماید روح او ... و ... در باغهای
آن و از شراب او ... و ... دشمن ... وفات نماید روح او ... بر موت ... و در عذاب ... از زقوم
طعام ... سیراب ... پس ... اینوادی ... حدیث ... مشاهده و مکاشفه ... شد برای
اصحاب سید الشهدا ... نظیر این ... ابی ... مکاشفات و مشاهداتیست که ... در ...
زیرا که ... در ... عبارتست ... دو چشم مکاشفه ... صورت ...

وآنچه شخص نائم می‌بیند رؤیائیکه موافق و مطابق واقع باشد و آنچه بصیرت عارف می‌بیند در وقت کشف و بلکه این مشاهده که برای اصحاب
سید الشهدا آمده بالاتر از مکاشفه است که در زبان عارفان دیگر است فافهم ترتیب ما قیل تذییل ثانی در اشاره بیان آنچه گذشت از حدیث
خرایج که مروی از آن بود و [illegible] که آن حضرت [illegible] شهید بهاوشتند [illegible] ام سلمه [illegible] رسول الله [illegible] برد
و [illegible] ابراهیم [illegible] این آنچه دیدند غریب است در [illegible] اصحاب سید الشهدا [illegible] رنج [illegible] را [illegible]
از آن توهم میشود و ... و آن [illegible] که در مطلب نباشد و توان تکلیف است یا اینکه او مناسب ارتفاع شان و بلندی درجات
اصحاب نیست خصوصا [illegible] افضل [illegible] پس [illegible] توهم نیست که [illegible] و خیالات محضه و چگونه چنین نباشد
زیرا که توطین و [illegible] برگ و دست برداشتن از زندگانی دنیا در طلب رضای حق تعالی از آنچه است که بالاتر از آن کمال نیست
پس این منشاء ثواب و فضیلت است در خصوص مقاتلات و مجاهدات [illegible] و توجه شدن از ضربت شمشیر و طعن نیزه و جراحات تیر و امثال
اخلاص و محبت نیست و استقامت و درستی عزم و کمال توطین آن اهم است که برانگیخته میشود از آن این کرامات عظمی و این درجات علیا
مشرف مخصوص کردید... [illegible] و بلندی درجات ایشان
[illegible] دیگر آن نیست که در [illegible] شده در علوم عقلیه و نقلیه که تحصیل حاصل محال است و همچنین [illegible] معلول [illegible]
که [illegible] و [illegible] اعضا و اصحاب و اجزاء ایشان در رنج و تعب بوده از جهت آنچه بال [illegible] رسیده بود [illegible] رنج آهن و سوزش آن
ما این جهه لطیف‌تر و دقیق‌تر است از اینکه گفته شود که عدم تألم و ترجع ایشان از جهت خوش شنودی ایشان است در دریای شوق و اشتیاق
ملاقات رضوان و درک فیوضات الهی و آنچه برای ایشان مهیا شده از منازل کریمه و درجات عظیمه و مثال این آنست که حضرت امیر المؤمنین
در غزوۀ صفین پای مبارکش تیری رسیده و آهن آن در قدم [illegible] و محکم شده بود و طاقت نداشت که جراحان پیکان آهن را از قدم
بیرون آورند و قتیکه نماز بپا داشت و بسجده رفت در آن حالت ازدار قدم مبارکش بیرون آوردند چون از نماز فارغ شد دانست که چه کرده بودند
و قسم یاد کرد که رنج و الم نیافت و احساس نکرده هر گاه گوئی بعضی آنچه در این خبر است از تلاوت رسول خدا اقوال ضلالیا تا زکوة ... آید گو
مناسب نیست با این وجه که ذکر کردی میگویم عدم مناسبت در نزد نظار جلیا ... ولیکن در نظر دقیقه چگونه چنین باشد زیرا که عدم تأثیر
رنج و الم آهن در ابدان و اجساد ایشان در آنچه بسبب گرم جهاد ایشان در توجه و تکلم است بسبب شدت ... ایشان آنچه با کمال سرور
رسیده بود و محض برده و سلامتست و همچنین است حال نسبت به عهد و ... [illegible] از تصرف در [illegible] و جهاز و جهت
اینکه گفته شود و جواب که متعقب باشد همان جواب اولست تذییل چهارم در شرح قول سید الشهدا [illegible]
[illegible] بلکه در این کلام حضرت نسبت [illegible] و فخر [illegible] نیست از آنچه در آن واقع کشته از ابتلاء و مصائب
عظیمه بلکه مقصود از این کلام عتاب و توبیخ با اهل دنیا است که به دنیا و زخارف آن مغرور گشته‌اند پس سیاق این کلام شریف در خصوص آن
مذمت دنیا و اهل آن است که اعداء او دست [illegible] مثل سیاق کلام امیر المؤمنین است در آن کلام که فرموده یا دنیا [illegible]
[illegible] یعنی ای دنیا از من دور شو [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تا اینکه فرموده [illegible] اعداء از
کلمات شریفه نسبت به مقام هر گاه گوئی که تحقیق وارد شده در بعضی اخبار که لا حول و لا قوة الا بالله [illegible] یعنی دهر را سب نکنید زیرا که
دهر خدا است مقصود از این چه چیز است و توفیق میان این و آنچه میگوئیم مقصود از آنچه در خبر است که الله دهر است آنچیزیکه مردم او را نسبت میدهند
قضا و قدر و تکوین و ایجاد اشیاء او خدا و ایجاد کننده است زیرا که نسبت داده‌اند او را بسبب کرده‌اند او را که خدا است
زیرا که جاری کننده قضا و قدر و بیرون آورنده معدوم و ایجاد کننده اشیاء نیست مگر خدای تعالی و اما آنچه در کلام سید الشهدا است که یاد دهر
مراد از آن زمان نیست بلکه دنیا است پس نفرت از او و متنفر شدن از او و متنفر شدن از [illegible] کردن [illegible] و اعتنا کردن [illegible]
و اختیار کردن زندگانی نور [illegible] و شهادت در راه خدا است و تحقیق بیان کرده وجه عدم جواز [illegible] آنچه
در تست فانی و ذلیل میشوند چنانکه الله بزرگوار در این آیات بیان کرده وجه وجوب تفویض امور را تماما بخدای تعالی و صبر در وقت نزول بلا
و شکر بر نعمای او تذییل پنجم در بیان بعضی امور است که در قول حضرت سید الشهدا [illegible] در مقام تعزیه و تسلیه حرم
و خواهران خود که فرمود جد و پدر و مادر و برادرم از من بهتر اند از آنچه است که دلالت میکند بر اینکه صدیقه کبری و حجه معصومه فاطمه زهرا
از امام حسن و حسین افضلست اما استدلال این که آن خاتون معظمه برادرش افضل است با جماع مرکب و عدم قائل بفصل [illegible] ایشان

از آنجاست که این عطا میکند بلکه مسئله تفضیل سید الشهدا بر [illegible] شهدا با وجود [illegible] از آنجاست که اقوال در این
مختلف است ولیکن تجاوز نمودن از تفصیل آن تمام مطلوب است بر اولاد او حتی بالجمله حسین [illegible] زیاده بر تحقیق حال و تفصیل اقوال را
در هر مسئله و ادله آن رجوع باید نمود به [illegible] از کتاب [illegible] که در حق جهاد است [illegible] و اشاره به بیان حال در قول سید الشهدا
در حالتیکه بخواهر خود خطاب میکرد یا اختی [illegible] فان اهل السماء [illegible] بلکه این قول حضرت خارج شده بجمیع
کلمات تسلیه و تعزیه [illegible] که در وقت شهادت بصبر گوشزد میشود پس هر چه [illegible] نیست بر [illegible] برای سید الشهدا
در بیتیکه علت [illegible] جامه و مویی کندن و لطمه بصورت زدن شماتت دشمنان [illegible] چنین نباشد زیرا که [illegible]
از اخبار و آثار آنچه گذشت [illegible] غیر آنها از آنجاست که دلالت میکنند بر جواز آنها در مصیبت سید الشهدا بلکه [illegible]
آن مثل سنگ بر سینه زدن و سر شکستن و مثل اینها از آنجاست که در حضور معصوم کرده‌اند پس از جمله عبادات بلکه از جمله اشرف و افضل
عبادات [illegible] **مجلس هفتم** از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در ذکر شهادت جمعی از اصحاب سید الشهدا [illegible]
[illegible] شهادت جمعی از اصحاب [illegible] شهاب [illegible] بود وقتیکه [illegible] مرادی [illegible]
شد [illegible] حسین با ابن سعد گفت آیا تو با این مرد [illegible] که قتالی [illegible] از آسمان [illegible] دستها قطع و سرها
شود حر گفت در آنچه او بشما اظهار میکند رضای [illegible] آنملعون گفت اگر امر با من بود [illegible] ولیکن [illegible] زیاد [illegible] پس حر
آمد در موضعی که نزدیک مردم بود ایستاد و با او مردی از قوم او بود که او را قرة بن قیس میگفتند گفت آیا اسب خود را آب
داده گفت نه گفت [illegible] که او را آب بدهی [illegible] گفت [illegible] کرد [illegible] اراده کرده [illegible] قوم [illegible] شود گفت من هم
اسب خود را آب [illegible] قره گفت اگر مرا مطلع میکرد بر آنچه اراده کرده هر آینه با او خارج شدم بطرف حضرت حسین [illegible] گفت
دوری میکرد [illegible] مهاجر ابن اوس گفت ای حر امر تو مرا بشک انداخته [illegible] من در میان سواران کوفه شجاع ترین
[illegible] که در تو میبینم گفت [illegible] نفس خود را مخیر کرده‌ام در میان بهشت و جهنم [illegible] هرگز اختیار نمیکنم بر بهشت چیزی را بعد از آن
اسب [illegible] داده خدمت آنحضرت آمد و [illegible] گفت [illegible] من ترا از برگشتن منع کردم [illegible]
[illegible] خدمت تو [illegible] توبه [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] بسوی اصحاب عرض کرد [illegible] اراده [illegible] با ایشان [illegible] حضرت فرمود [illegible]
پیش روی آنحضرت [illegible] گفت ای گروه مردم [illegible] برای مادر شما [illegible] شما این عبد صالح را دعوت کردید [illegible]
[illegible] از دستی خود [illegible] رو [illegible] خود را [illegible] پیش روی او [illegible] و آفاق [illegible]
[illegible] او را از هر جا منع کردید [illegible] شهرهای [illegible] که نمی تواند [illegible]
[illegible] نفس خود [illegible] آب جاری را [illegible] سگان [illegible] یهود و نصاری [illegible] اهل بیت [illegible]
سیراب [illegible] راوی میگوید که [illegible] حمله کردند [illegible] پیش روی حسین ایستاد بعد از آن [illegible] بسوی ایشان [illegible]
ای گروه کوفیان از عذاب خدا [illegible] نصیحت [illegible] شما [illegible]
[illegible] گروه [illegible] خدا [illegible] ملاحظه فرماید [illegible] شما را دعوت [illegible] یاری اهل
بیت [illegible] ابن زیاد [illegible] اولاد [illegible] و یاری [illegible]
[illegible] پس اگر شما [illegible] میدهم [illegible] اولاد [illegible] میان [illegible] یزید و
[illegible] شما [illegible] در اینحال شمر [illegible] بسوی او [illegible] کلام خود را کوتاه کن [illegible]
[illegible] بر پشت خود [illegible] مژده باد [illegible] در فردا و مخلد شدن در آن و عذاب دردناک [illegible]
[illegible] گفت بدان [illegible] فرزند رسول خدا [illegible]
[illegible] در اینحال [illegible] حضرت حسین نزد او آمد [illegible] حضرت موسی فرعون [illegible] نصیحت کرده
[illegible] نصیحت کردی [illegible] ابن سعد [illegible] نزدیک [illegible] خود در [illegible]
آمده [illegible] تیری [illegible] شروع [illegible] تیر اندازی کردند [illegible] شدید [illegible] واقع شد [illegible]
پیش آمده و از اصحاب حضرت [illegible] ابن [illegible] گفت [illegible] خود را بیان کن گفت من [illegible]

ابن عمیر با حبیب ابن مظاهر بیرون آمد حبیب گفت ای پسر [illegible] خود مبارز سالم غلام ابن زیاد پس با او حمله کرد و شمشیر خود [illegible] تا بر
ابو مخنف میگوید که او مشغول بود تا کار غلام ابن زیاد را بسازد که حمله کرد سالم غلام بسوی تو [illegible] نزدیک آمد تا غلام [illegible] دستی [illegible]
ابن عمیر دست چپ خود را پیش ضربت داد و انگشتان او را قطع نمود بعد از آن حمله کرد و [illegible] خدمت حضرت حسین آمد
ان تنکرونی فانا ابن الکلب [illegible] شدید العضب ولست بالخوار عند النکب انی زعیم [illegible] یعنی اگر مرا نشناسید پس من پسر کلبیم
[illegible] که بازوهای او قوی و ضربهای او شدید است و در وقت [illegible] ضعیف و ترسان نیستم و من جوانمردم که کدائی خود و [illegible]
پس عمرو بن حجاج بر میمنه حضرت حمله کرد با صد و پنجاه نفر سوار [illegible] و چون که با حضرت نزدیک شد [illegible] اصحاب آنحضرت
بجانب او [illegible] کردند و اسبهای ایشان بطرف [illegible] و اسبهای ایشان [illegible] رم کردند مردم [illegible] ایشان [illegible]
و بسیار ایشان را مجروح کردند مردی از بنی تمیم که او را عبد الله بن حوزه میگفتند حمله بلشکر حسین کرد اصحاب حضرت پرسیدند که [illegible] آمده
[illegible] حضرت فرمود که این کیست گفتند پسر حوزه فرمود اللهم حزه الی النار یعنی خدایا او را بطرف آتش
در انحال اسب او را [illegible] پای او در رکاب بند شد مسلم ابن عوسجه ضربتی زده پای راستش را قطع نمود و اسب او را
برد تا بدرک واصل شد حر عرض کرد مولای من [illegible] که ما مبارزت این طالبیان [illegible] حضرت فرمود
مبارزت کن و بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس حر بطرف ایشان رو کرد و این ابیات را خواند [illegible]
[illegible] الحسین ابن فاطمة [illegible] [illegible] ان [illegible] [illegible]
[illegible] اشد [illegible] من رجال الله [illegible] الذین [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] یعنی من [illegible] [illegible] کنند [illegible] فاطمه [illegible]
کننده [illegible] و [illegible] این [illegible] کنند [illegible] بسوی آنکه ظالم و از حق میل کننده است
پس کفت کسیکه خود را [illegible] [illegible] شهید [illegible] ارواح [illegible]
نمودند [illegible] [illegible] در [illegible] ایشان نزدیک بود که [illegible] پاره [illegible]
[illegible] شمشیرهای برهنه در هوا [illegible] بسوی جنگ شیران [illegible] بودند [illegible] کردند
نصرت پسر دختر پیغمبر خود [illegible] با شمشیرهای خود شیران بیشه بودند [illegible] کردند بر قوم و مقاتله نمودند قتال شدید [illegible] کثیری از ایشان بقتل
رسید و [illegible] الموت [illegible] وانت بکأس الموت [illegible] عن ابن المصطفی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آل محمد [illegible] [illegible] [illegible]
خود [illegible] آوردند [illegible] [illegible] پس [illegible] بسوی [illegible] آمد [illegible]
[illegible] آمده گفت [illegible] [illegible] [illegible] عمرو بن حجاج [illegible] که ای احمقان آیا [illegible]
که [illegible] مقاتله میکنید آیا با سواران اهل مصر مقاتله [illegible] [illegible] طلب [illegible] پس مبارز [illegible]
بسوی ایشان احدی از شماها [illegible] [illegible] اگر شما [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گفت [illegible] که تو [illegible] کردی پس کسی بسوی مردم فرستاد که [illegible] احدی از ایشان بمبارزت احدی از [illegible]
از آن پس عمرو بن حجاج بر اصحاب حسین حمله کرد و از جانب فرات [illegible] مسلم ابن عوسجه [illegible] آمد پس عمرو بن حجاج بر گردید [illegible]
[illegible] دیدند مسلم [illegible] افتاده بود حضرت [illegible] خدا رحمت کند ترا ای مسلم [illegible] بسوی
فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا و حبیب ابن مظاهر آمده گفت [illegible] ای مسلم مژده باد ترا به بهشت مسلم
گفت خدا ترا مژده دهد [illegible] حبیب گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بکنم [illegible] مسلم گفت وصیت میکنم ترا [illegible] روی حسین حبیب گفت [illegible] بسوی حضرت مرجعت کردم

وشمر بن ... بن سعد حمله کرد و ثبات و مقاومت نمود برای نیل ثواب آن حضرت و حر مبارزت نمود و میگفت ما زلت ارمیهم بثغرة وجهه
ولبانه حتی تسربل بالدم یعنی همیشه تیر میباریدم برایشان بر ثغره و اول سوی خود مشغول کردن خود با خون پوشید بعد از آن حمله کرد و مقاتله نمود تا
از قوم دویست و پنجاه نفر سوار بقتل رسانید عمر بن سعد گفت کیست که بیرون رود بسوی این جماعه که کشته شد پس عمل زاده و اتبه سوگند
و بیرون رفت بسوی او و احدی چون دید که او را نقابله نمود خود و گفتم بیرون آمد و او پسر حصین بود حر با وی حمله کرد و نیزه بسینه او زد و سر نیزه را
از پشت او بیرون آورد و او را بزمین انداخت و بمرگ وصل کرد پس مبارز شده و نداکرد آیا مبارزی هست که بیاید بسوی جوانی که هرگز نیست همروز
روز خوف و در حرب کسی صبر نکرد که بمبارزت او بیاید تیر بر شروع بتیره باران شد بعد عبد الله بن شقیق بمبارزت او آمد حاور اهم کشت
و بخدمت حضرت مراجعت کرد و گفت مولای من جانی و تنی که من از کوفه خارج شدم ابن زیاد با هزار سوار علمی بمن داد در این شب که در راه بخیم ناگاه
دیدم منادی از پشت من گفت که مژده باد ترا در بهشت ملحق شده بعد از آن دیدم در نفس خود گفتم این شیطان است مرا صدا میکند و بهشت مرده
سیه چه و حال آنکه من بسبب پسر رفتم بسوی حرب امیدم و من خرسیاده نفس خود که بسوی حسین میروم آن حضرت با فرمود مژده باد ترا اجر و بهشت پس
حمله کن خدا اکه موفق کرد ترا زیرا که منادی حسنت خضر بود پس حر بسر خود متوجه شد او را گفت مولای خود حسین را وداع کن و آمد
آن حضرت و گفت السلام علیک یا ابن رسول الله من نتوانستم در بهیاعت و شوال بکنیم انعدا که ما را با تو تنبیع بابد در جنات نعیم مولا آیا رحم
نستی اذا در نمود گفتم من از نشا را اهنی شدم عرض کرد دعا کن برای من آن حضرت دست خود را بآسمان بلند کرد و گفت اللهم انی اسئلک ان ترحم
عنها زیرا که من از ایشان راضی شدم پس حر و پسرش حمله کرد میمنه را بر میسره و میسره را بمیمنه زد و دویست سوار بقتل رسانیدند بعد از آن مراجعت
کرده در خدمت آن حضرت ایستادند و حر پسر خود متوجه گردید و گفت جان پدر حمله کن بر دشمنان خدا و رسول و تکبیر بر قوم حمله کرده و میگفت انکر
والدی الحر اهدی حسنیا حسن شیع آنهر از خوف نفوس کیم المحشر مع النبی والامام الاطهر یعنی من پسر حرم و هیچ کس از برای دفع قبیح حرزا
لنزاد بابن سبب امید وارم نجات و در آن کار برادر و عاقبت با شیر و ام پاک و پاکیزه پس حمله کرد بر قوم و پنجاه سوار از ایشان بقتل رسانید و حمله کرد
که رجوع نماید پدر با و ملاقات کرد و گفت آیا نشنیده قول خدا را که میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار پس آن
جوان بسوی قوم مراجعت کرد و جمع کثیری از ایشان بجهنم فرستاد و ایشان از جوان خم‌ها خسته نمود پس گفت حمله کنید بر لشکر تا مادر با حمله کرد
چنگ نیزه او برکرد در حالتیکه رجوع نمیشد بود بسوی اصحاب خود و از طرف پدرش و جماعتی از اصحاب حسین بجانب او رو کردند که در غبار
شد چنانکه احدی صاحب خود را نشناخت پس جماعتی از اصحاب ابن زیاد پسر حر را پاره پاره نمودند و بر دست شد در اطراف نیزه‌ها و شمشیرها در حالتیکه
میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله بعد از آن روحش بعلیین پرواز نمود وقتیکه حر پسر خود را مقتول دید فرحناک شد اظهار فتوت
نمود و گفت حمد خدا را که تو را پیش روی حسین شهید دید و جلال برادری چون عبارت رسانکت شد هر یک از ایشان بسوی صاحب خود رجوع کرد ناگاه
در معرکه کشتگانی دیدند که غیر از خدا کسی عدد آنها عالم نبود و گفته اند که عدد کشتگان در ساعت چهار هزار سوار بود و حر آمده پسر خود را برداشت و بخدمت
حضرت آورد و آنقوم نیز بطرف خود رجوع کردند پس حر خویشی داشت در میان کشتگان طلب نمود و بعد اصحاب آن حضرت حمله کرد و حر حمله
کرد و میگفت اقسمت لا اقتل الا حرا و لو وجدت الموت طعما مرا و اجعل البارد سخنا مرا رد شعاع الشمس فاستقرا اخاف ان اکذب او افرا
اجبرکم ولا اخاف شرا بعد از آن ندا کرد ای اهل کوفه بچه حسین را دعوت نمودید و گمان کردید که خود تان از پیش روی آن حضرت کشته شوید او
حیله کرده و از هر جانب احاطه نمودید تا نگذارید که بشهرهای دیگر برود و گردیده در دست شما اسیر شده و آب فرات را از او و عیال و اصحابش
منع نمودید و حال آنکه سگان و خوکان و یهود و نصاری از آن می آشامند پس چه بد خلاف کردید محمد را در باره اهل بیتش خدا شما را سیراب نماید
در روز عطش اکبر چرا تشنگی دید و ثواب میباشید بعد از آن بتیان حمله کرد و میگفت انی انا الحر و مأوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف
ضرب غلام لم یخف من حیف احمی لمن حل بارض الخیف ابن علی الطاهر من کل الحیف لاقدر لکم یومکم مکیفه یعنی من حرم و مأوی مهمان اسم اید
گردنهای شما را بشمشیر خود مثل زدن جوانی که از ظلم بترسد حمایت میکنم کسیرا که ساکن زمین خیف است او پسر علی است که پاک و طاهر و منزه
از لهانت ... از شما مکافات ظلم خود را امیدکنم بعد از آن بر قوم حمله کرد میمنه را بر میسره و میسره را بمیمنه زد تا چهل نفر سوار را کشت
و بار دیگر از روی اسب افتاد و لشکر برادر او را آوردند دوباره بر قوم حمله کرد و میگفت آلیت لا اقتل حتی اقتلا و لا اصاب الیوم الا مقبلا اضربکم بالسیف ضربا معضلا لا ناکلا فیکم و لا مهللا من حسین ... البطل
المرسلا یعنی قسم یاد کرده‌ام که رجوع نکنم تا مقتول شوم میزنم شما را بشمشیر زدنی که مشکل است از شما نکول نمیکنم و اعراض نمیکنم از حسین که نور او بطل
مرسل است عیون و ا بعد از آن حمله کرد و شمشیر زد و بتیان و بند زدن ... کثیری از ایشان بقتل رسانید پس ابن سعد تیر اندازان را امر بتیر اندازی
نمود تا اسب او را پی کردند از اسب فرود آمده میگفت ان تعقروا بی فانا ابن الحر اشجع من ذی لبد هزبر و اذا کر ... کراسب مرا پی

کرد و حبیب ماند زیرا که مسلم مثل شیر دره بود و اینکه برجمع ظالم و در میان ایشان تیغ میزد تا احاطه نمودند او را و آخر کمیت شد و قتل او مردی که کشتش مسلم
بود و مردی از خوارج اهل کوفه پس از آن کشته شد و بشارت از زبان عبدالله ... لشکر حسین ابتدا کشتند اما ثم او را ادراک نمود و در کنار خود دیگران ... فرمود نادر
خطا نکرده که هم سر تا آخر کرده است تو حق در دنیا و سعید در آخرت بعد از آن حضرت داخل خیمه شد در حالتیکه گریه میکرد بعد از آن این ابیات انشاد
نمود فیهم الحر تحریر ریاح حسن و جهه مشتبک الرماح و مسلم فراد و احیینا و جاد بنفسه عند الکفاح و منهم قره سابح مثاب ادواللطمل علی الحقاح
سمی ربی ابعد حسان حلبه ابتغی الکرامه او سجاح لنعم الحر الذی خیره حسینا و خاب الاکثرون من الفلاح یعنی چه خوب حر است حر از پسران ریاح که صبر کننده است
او در وقت اشتباک و شکستن نیزه ها و خوب حر است که مواسات کرد حسین را او جان خود را بذل کرد در وقت مقاتله و خوب حر است در میان
غبار مرگها در وقتیکه پهلوانان و شجاعان آب شمشیرهای برنده ... و مردی ... نو ... اراده میشود و وقت ... اهل ... را با وران ... پیراهن ...
... که ... حسین را نصرت کردند و نا امید شد دنیا از آنکه او را ... بعد از آن حضرت گریه کرد و فرمود انا لله و انا الیه
راجعون بخدا قسم کشته شد شیر را بشیر ... بعد ... استغفار نمود و ... را خواست و گفت ... بسوی این قوم و ... این جنید ... و ...
حدا او ... شاید ... قتال ... بر کردند ... قبول نخواهد کرد و ... اتمام حجت باشد در روز قیامت ... که ... افلا ... نیم ...
خدا ... پس ... بسوی عمر سعد ... ندا ... پسر سعد گفت ای بزرگ ... اسلام ... بسیار ... بخدا قسم ...
از آن ... و ... بخدا ... رسول ... وحال آنکه اراده داری پسر دختر رسول خدا را بکشی و ... را
که ... در ... شوند ... تشنگی هلاک میشوند ... در ... داری ... بخدا ... پس آن ... سر خود را
زیر انداخت ... چوب ... بعد ... گفت بخدا قسم ... ابن زیاد ... و
... که مرا از این ... بعد از آن گریست و گفت کاش خدا مرا خلق نمیکرد و کاش مرگ مرا از این ... امر ...
شوم ... رجوع کرده و او را باو خبر داد بعد از آن ... حضرت ... شدید شد ... نصف ... صبر کردند در ...
ایشان ... چون ... از اصحاب خود فرستاد ... بسیار ... اصحاب آنحضرت ...
پس ... خشمناک ... حضرت فرمود ترک کنید ایشان را ... ایشان ...
رسیده ... حمله کردند ... آنحضرت ... بایشان ... نمود ...
... پس آنحضرت ... شمشیر ... بسیار ... خون ...
پس ... غضب ... حمله کردند ... اصحاب آنحضرت ...
اصحاب حضرت شهید ... در میان ایشان ... از جهه قلت ایشان ... جماعت بسیار از اصحاب ابن زیاد ... و اصل ... شد
ظاهر شد ... ابو ثمامه صیداوی ... که ... ابن رسول الله قوم از هر طرف ... هجوم آورده اند و ما
... خواهیم کشت و حال وقت نماز است با ما نماز بگذار زیرا که ... حضرت فرمود ... مودی خدا ... نماز
... بعد از آن حضرت ... شریف ... گفت ... فرمود ... نمازگذاران ...
... کردی دست ... بر دار ... نماز ... با اصحاب خود نماز بگذار ... بسوی آنچه ... آن ...
... حضرت ... جواب ... حصین ابن نمیر ندا کرد که ای حسین هر قدر خواهی نماز بگذار که خدا نماز ترا قبول نمیکند حبیب ابن مظاهر جواب داد که
مادرت ... نماز پسر دختر پیغمبر قبول نیست و نماز تو قبول است ای پسر ... حصین ... مادرش ...
خشمناک شده ... دو ... حبیب ... الا ... کلمه من ...
یعنی ... شمشیر ... ای حبیب ... شجاع ... در حالتیکه در دست او شمشیر برنده هندی ... دوشیده ...
حبیب
گفت ظاهر ... مرا رخصت ... حبیب ابن مظاهر ... گفت اگر ...
... تو ... شد حبیب ... بهشت ... سلام ... بعد از آن بسوی حسین ...
انشاد کرد ... انا حبیب و ابی مظاهر و فارس الهیجاء ... وانتم ... منکم ...
و کل الامور ... من ... و ...
الحسین ... یعنی من حبیب و پدرم مظاهر است ... شمشیر برنده ...
عدد ... کننده ... مرگ ...

در میان شما ای ... [illegible] ... از جهت رحمت ... و فدای ... زهیر ... تمام ... حسین که ... گشت
وارد ... تمیم بعد از آن بر حسین حمله کرد و شمشیر حواله نمود شمشیر بر ... اسب واقع شده قطع کرد و اسب ... او را زمین انداخت
بعد از آن حبیب حمله نمود ... سوار از ایشان کشت و رجوع کرد ... در بدن ... زخم ... آمد ... اسب ... سوار شد و
دو ... باز حمله آورد و قتال شدیدی نمود ... از اهل شام ... ابن ... ضربت ... سرش ... و ... تا ... کشته
و این ابیات را انشا میکرد انا ابن ... تذکرتی ... تلقت یوم المحشر ... سبط الرسول الطاهر المطهر ... و لکم ... سواء ... لکم
ثم ... من معشر ... لو یرى ... یا ابن ... الطهر ... حبیب ... یعنی ... باو لکم ... اسى مصطفی
... من فعل ... المنکر یعنی من ... بسیار ... و شکر ... و ... و ای ... که ... ظاهر و ... شود
بر شما ... امام ... یار ... بعد از ... حمله کرد ... و ... که ... فاطمه ... شما
... کافر شدید و ... یزید ... عوض ... ابن ... مصطفی ... المکث ... از ... سکر ... آن
اخوص ... دشمن اهل بیت بود آمد و این ابیات را انشا کرد الیوم ... حسین ... یعنی امروز ... شفا
... حسین ... بعد ... زد ... حبیب ابن مظاهر ... و گفت ... بعد از آن ... حمله کرد ... گفت اللهم ... بنشت
... و ... یعنی خدایا ظاهر شد ... این ... کافر ... فرزند ... پیغمبر ... ولکن ... مرا
... بعد از آن قصد کرد ... سوی ... نیزه ... از پشت او ... گفت ... ابن ابی طالب بعد از آن حمله ... حمله کرد
و ... در میان ایشان ... شمشیر ... بعد از آن ... جمعی کثیری از ایشان ... را ... بقتل رسانید ...
از کشتن قتال خسته شد ... ضربتی از ... بر روی ... شهید شد ... حبیب شهید شد آثار ... در روی مبارک حضرت
ظاهر شد و فرمود انا لله و انا الیه راجعون خدا رحمت کند ترا ای حبیب ... در ... ختم قرآن میکردی بعد از آن ... 
... بعد ... کیست ... رو ... بسوی ... حسین ... رفت بسوی ایشان ... ابن مالک ... انشا کرده ...
نفسی ... حتی ... واجلاد ... مولای الحسین ... بنصرة ... یعنی ...
فدای شما ... نیزه ... تا ... از شما ... و ... سوار ... ایشان ...
کرده ... بسیاری ... اصحاب ... و ... سینه های ایشان ... جماعتی را بقتل رسانید پس
ایشان ... اصحاب حسین ... حمله کرد ... یا ... یا ...
یا ایها ... فقد ... الموت ... حسین ... القتال ...
یعنی چه قدر ... و ... برای ... که ... در میان شجاع ... که ... حضرت
حسین باشد که محبوب ... که مادر ... خود ... او ... پس ... حمله کرد ... ما ...
... جماعتی را بقتل رسانید ... سوار ... شهادت رسید بعد از آن ... مسلم ابن عقیل ...
آمد و از حضرت اذن جهاد خواست حضرت ... پس بیرون ... گفت ... مسلم ... جعفر ... ابن عقیل ...
... عقیل ... صارم ... یعنی ...
... شما ... سوار ... دهم ... که ... رسید ... تصدیق نمود ... آیا ... میکردم
... ملاقات ... سعید ... ملاقات کرد ... 
دو ... بعد از آن حمله کرد و ضربتی ... از آن ... در آن ... تیری باو رسید از ... پیش ... رو ...
بدرجه شهادت رسید بعد برادرش عون ... آمد و ... سوار ... را ... مسلم ... کرد و
نمود ... آن ... تیری باو زد ... شهید شد بعد برادرش جعفر ... آمد ... سواره
او ... کرد ... کثیری ... رسید و رجوع کرد ... عبد ... تیری باو زد و شهید
نمود بعد ... عقیل ... مسلم بیرون آمد و در میان ایشان ... بقتل رسانید ... باو ... شهید شد
بعد ... ابن ... برادر ... آمد ... کرده ... حمله ... از ... کشته ... 
... در آن ... تیری باو رسید و ... از اسب ... سوار کشت و شهید شد بعد از آن جعفر ابن علی

ابن

ابن ابی طالب برادر حضرت حسین آمده بعضی را و واقع از و کتاب ستم نهاد و مقاتل شهیدی نمود و گفته اند که فرزند آن حضرت تا یکنفر نیزه او را شهید کرد
بعد عثمان بن علی بن ابی طالب بمیدان آمده کشته شد او را ابن تقبل شیخ در رمح تیری باو زد و درپیش ام شهید شد بعد ابوبکر ابن علی بن ابی طالب آمده
هزار سوار را هلاک کرده و این رجز را انشاد میکرد انا ابن العلی ابن النجم الزاهر الازیع القضنفر الضار عند شوا سار اهل ساوه لا یرعون فی قتال الغلوا
الیوم انجمی عن الحق محاماه بابال صارم تبابه یعنی من جوان و فرزند جوانی هستم که کرار و رجوع کننده و مرادوشی نزار دشیر و برگزیده است
حیله مود و یا ما حمایت کنند کسانا کر سادات و بزرگوارند و نمی شناسند در دعوا کمین را امروز حمایت مینمائیم از برادر خود در جها
جهاد کنند تا هستم نیزه و شمشیر برنده بعد از آن ملعون حمله کرده و دویست نفر سوار را بقتل رسانید در آن آثار تیری باو رسیده شهید شد بعد از آن
محمد بن علی ابن ابی طالب که از مادر حنفیه کوچکتر بود و پیر آمده از قوم هزار و پانصد نفر سوار را بقتل رسانید مردی از اصحاب ابن سعد بسوی وی آمد و گفت
میکرد انا اخو الحسین الماضی من قبلکم بکل لیث مرتضی کم من قتلتم من کریم سید من ماجد من جیل مرتضی مشتم الاشیا هشما جسره تمن تقضی من قائم من یخضی
یعنی برادر حسین هستم که کشته گذشته است از کشتن شیران پسندیده را چه قدر کشتید از کرم و سید از آل جبره و بزرگان پسندیده امیدوارم
کردید ای حضرت آنها که کشته شدند از کشتگان و محمد بن امیر المؤمنین از جوش این رجز را انشاد کرد سائلکم من اباء حیدر اخو النبی الطاهر
الرضا ذاک الذی یسعفه من اهدی من من فیا جبه یعترضا ذاک ابی و سیدی و والدی ذاک الذی ما کان قط معرضا یعنی هلاکت
آل حیدر که برادر پیغمبر پاکیزه بود و مستغرق بود او بود که نبیشد و هدایت داخل شد و محبت او در میان ما واجب گشت اهیت پدر و سیدوو الد
دست آن کسیکه از جناب پروردگار انکشت او حمله کرد هریک از ایشان اصحاب خود و جنگ در میان ایشان طول کشید و مدم کرد نهای حمد را سوی
ایشان بلند کرده و چشمها بطرف آسمان ناظر بود نماکه سبقت کرد باو کاین علی و او را هلاک نمود غدار و روح او را بسوی آتش برد پس میر قوم باو حمله کرده
باشکر ابن سعد کرد ضربت سیزده و دویست و هشتاد نفر پیاده بقتل رسانید و نزدیک برادرش مراجعت کرد و گفت ای برادر مرا با یک شربت آب
سیراب کن که شدت عطش مرا مجبت آمده و مرا حضها ادبارت سید بد پس آنحضرت گریست و گفت کرامت بر علی ابن ابی طالب که تو از من آب
طلب نمائی و من قادر بر بیشتم و لا صبر کن تا ملاقات نمائی پیغمبر خدا سوال خدا را سیراب سکینه را شربت که بعد از آن هرگز تشنه نشوی پس رجوع کرد بقتل قوی
و یقین صادق نا آن قوم دویست و پنجاه سوار هلاک نمود و از شدت عطش و جراحتهای ضعیف شد سکینه صبر حتی یحکم الله بیننا
و بین یزید الظالم الشنل لعن الفضل من الی یزیدوله و عاد اعتیامن که ابی والفضل الا انه بر و من اناس طاهروا علینا بجوانهم منعشر
حقکوا یعنی صبر میکنیم تا حکم کند خدا میان ما و یزید ظالم حسین تحقیق که ما کسی که دست و داشته یزید ذلیل او را و دشمن گرفته علی را که از برای او
سبقت و فضل بسوی خدا ابری جویم از قومیکه پشت بهم داده اند در ضربها و آنها نیستند طایفه گمراهان پس حمله کرد بر قوم و او را کشتند و میگوید
مصنف این کتاب یعنی کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات خادم علوم مشهور آقا در بندی که صاحب این نسخه یعنی شهاب عزین ابیط
ذکر کرده بعد از شهادت محمد ابن امیر المؤمنین کیفیت شهادت عباس ابن امیر المؤمنین را بعد از آن گفت حضرت حسین و قتیکه مشاهده کرد
شهادت عباس را گریه شدیدی نمود و فرمود امن ضربکم یا ابن یخیب تعیش اما من طالب الجنة فینصرنا اما من خائف من النار فیذب عنا
اما من احد یاتینا بشربة من الماء لهذا الطفل الذی لا یطیق الظما یعنی آیا کسی هست که ما را یاری کند آیا کسی هست که طالب بهشت باشد و ما را یاری کند
آیا کسی هست که از آتش بترسد بلا را از ما دفع نماید آیا کسی هست که شربت آب بجهة طفل ما بدهد که طاقت عطش ندارد پس علی اکبر برخاست
و گفت من آب میآورم حضرت فرمود برو بارک الله فیک پس مشک کوچکی برداشته بسوی فرات رفت و این رجز را انشاد کرد و میگفت
اقسمت لو کان لکم اعداد و شکلکم لکنتم الا کلا ما تر قوم حسبنا ورادا لا حفظ السکم او لا دا یعنی قسم میخورم اگر برای شما دشمنان بودیم هم شکل ما برای
قلیل العطا بود ما ای شر قوم از جهت حسب و توشه خدا او لاد شما را حفظ نکند بعد از آن داخل شط فرات شده و مشک را پر کرد و خدمت
آنحضرت آورد و گفت ای پدر آب برای کیست که بجهت او طلب شده سیراب کن برادر مرا اگر از آن باقی بماند بمن عطا فرما که عطش مرا
حضرت گریست و طفل را گرفته در دامن خود نشانید و مشک را گرفته بدهن او نزدیک نمود و قتیکه طفل قصد کرد بیاشامد تیر زهرآلودی از
دست ملعون حرمله آمده و طفل را ذبح کرد و نتوانست آب بنوشد پس حسین گریست و فرمود و اقرة عیناه و اثمرة فؤاداه و امهجة
قلباه بعد از آن گوشه چشم بجانب آسمان نظر کرد و گفت اللهم تو شاهدی بر قومیکه کشتند شبیه ترین خلق را برسول خدا بعد از آن حضرت این
ابیات را انشاد کرد یا رب لا تترکنی وحیدا فقد اباد الفسق و الجحود اقد صیروا بینهم عبیدا یرضون فی فعالهم یزیدا اما اخی فقد مضی شهیدا
مجدلا فی دمه فریدا یعنی خدایا مرا تنها مگذار بتحقیق فسق و انکار را ظاهر کردند و کردانیدند ما را در میان خود بندگان و ذرا صفه
در فعل و کردار خود شان یزید را برادرم شهید شد در حالتیکه بخون خود آغشته بود و تنها و قتیکه زهیر ابن قین دید و نظر کرد بسوی حسین

سعت

گفت ای پسر سعد در هم فدای تو باد ای فرزند جعفر طیار این است که در تو حاصل شده آیا با توش هست بگفت ... پس ...
کشته شد بعد از آن انجام با هنگ بسوی بهشت کشیدیم پس هلال بن ... پیش روی آنحضرت ایستاد و گفت انا هلال ابن ... و دینی
ماضی ... اذب بالسیف عن الحسین ابن النبی الطاهر ... الیوم تقضی الدین اهل الدین ... الحکم ...
... بعد البیعة یعنی من زبیر ... در دست من شمشیری است که ... میکنم شمشیر از حسین که
پسر پیغمبر و ... طاهر ... شما ... دین ... را ... میکنند دین ... و شما ... های کنند ... بجهت ...
و دین ... زدن ... که با سعد ... پس یکساعت با قوم حمله کرد و رسید که ... و وقت شد رجوع کرده دست ... حسین ...
و اصحاب خود را ... و میگفت این بهشت است که ... داده ... شده ... مژده ... سید ...
پس حکایت کنید ... دفع ... بعد از آن ... زد آنها ... برهنه بیرون آمدند میگفت ای گروه ... و طاعت
... حسین ... زد که یا ... این بهشت طلب نمائید ... و ... بکر ... از آن
پس اجابت نموده ... شما ... خود را ... تو و خونهای خود را ... تو اهل ... فدای ... ایم ... 
بسوی تو ... داریم ... برخواست و گفت یا ... آمدن بسوی ... و ادراع ...
و این ابیات را انشاد کرد اقدم حسین هادیا مهدیا الیوم تلقی جدک النبیا ثم اباک ذا الندا علیا وذا الجناحین الفتی الکمیا فاشهد الله الشهید الحیا ...
... یعنی ... ای حسین که ... امروز ملاقات میکنی با جد بزرگوار و برادرت و علی و جعفر صاحب دو بال ...
... شهید ... بعد ... حمله کرد ... کشت و بعد ... آنحضرت شهید شد
حضرت ... خود ... قاتل ... لعن الله ... اصحاب ...
... والحسین ... یعنی خدا لعنت کند ... کشت
... کرد ... حسین ... خود ... کرد ... بعد ... وقتال ...
بود بعد از آن ... انشاد کرد یا رب انی لحسین ناصر ولابن سعد تارک وهاجر ذاک زهیر ابن القین ... الکافر ...
یعنی من حسین را یاری کننده ام و ابن سعد را ترک کننده ... حمله کرد ... تا ... بعد ...
مبارزت ... پیش روی حضرت شهید شد بعد از آن ... انصاری بیرون آمده ... حمله کرد و میگفت ... ابن سعد ...
... البطل ... یعنی ... حفیت ... من ...
... و ... آل ... یعنی ... ابن سعد ... سواران ... و ...
... خود ... از خون ... خضاب نموده اند خضاب ... از خون ... خود ...
میکنم ... تا ... کشت و ... آنحضرت شهید شد بعد از آن هلال ابن نافع بجلی که ... امیر المؤمنین ...
داده بود بیرون آمد و ... دیگر ... بر ... نهاده ... و میکشت وانشاد کرده میگفت ارمی بها معلمة
افواقها مسمومة تجری بها اخفاقها والنفس لا ینفعها اشفاقها فلیملان الارض من رشاقها یعنی ... آن ... ظاهر ... سر ...
آن ... زهر آلود ... در ... خود ... و ... دیگر ... 
شصت ... خود ... حمله کرد و میگفت اقدم حسین الیوم تلقی احمدا ثم اباک الطاهر المؤیدا ... 
... وحمزة اللیث الکمی السیدا ... یعنی ای حسین امروز ملاقات ... بعد از آن ...
و صاحب ... حلیف ... شهید ... و ... جنگ ... 
... و انشاد کرد میگفت انا هلال ... انا ابن البجلی دینی علی دین حسین بن علی ان اقتل الیوم فهذا املی ... یعنی من هلال ...
... دین حسین ... ملاقات ... اجل خود ... دعوا ... بعد از آن
... ابن سعد ... بعد از آن غلام جوانی که ... غفاری بود بیرون آمد و برقوم حمله کرد
میگفت کیف تری الکفار ضرب الاسود بالمشرفی الصارم المهند بالسیف ... اذب عنهم باللسان والید ارجو بذاک
الفوز ... الموعد عند الاله والشفیع احمد یعنی چگونه می بینند کفار ضرب غلام سیاه را ... شمشیر ... و دفع ... از دین ...
و ... ایشان ... و ... شفیع است بعد از آن ... حمله کرد ...

میمونی نانم و تسیب عمد با بند بازگشت و در خدمت آنحضرت شهید شد بعد از آن عمیر ابن مطاع آمده بر قوم حمله کرد و میگفت انا عمیر و ابی مطاع و لی
سیفی مرهف قطاع کانه جمر ساطع اذا لقد طالب القراع و دون حسین الموت و السماع فذاک و انت مقبل المطاع یعنی منم عمیر پسر مطاع است
و در دست است مرا شمشیر برنده گویا که در روشنی است شعاع و نزدیک هستم بمرگ از نزد حسین بحق که بهره شده برای دعوا کردن این ابن
سعد منم جوان مطاع است و دعوا کرد تا از قوم بجا ماند کرسو کرد تا در پیش حضرت شهید شد بعد از آن عمران ابن کعب گفت یا ابن بنت رسول الله
آیا میل داری بعد کی بیرون رویم بسوی ایشان و آن عدوی بود و طول شد شدید بدو و دو شهباز که بسیع حضرت بود دیگر میخواهد رفیق پیروز یافت
و ابن سعد امر کرد که از لشکر دو نفر سوی لجبار بیرون رود پس دو نفر بیرون آمده باو گفتند که تو کیستی پس نسب خود را بایشان گفت گفتند ما ترا
نمیشناسیم بیرون بیاید بسوی ما زهیر بن قین یا حبیب ابن مظاهر یا بریر ابن حضیر پس عبدالله ابن مسلم کلبی بایشان گفت وای بر شما بیرون نمی آید
بجنگ شما مگر کسیکه کفو شما باشد پس حمله کرد بایشان و دانست که حمله کن بنفس خود و از ایشان بعد آن حمله کرد با ایشان دیگر را بدیده کرد و دیگر را
ضربتی زده هر دو را بقتل رسانید و جولان کرده میگفت ان تنکرونی فانا ابن کلب حسبی ببیتی فی علیم حسبی انی امرء ذو مرة و عصب
و لست بالخوار عند النکب انی زعیم لک ام وهب بالطعن فیهم مقدما و الضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی الآقی ربه ذا حسبی
یعنی اگر مرا نمیشناسید من پسر کلبی هستم کوی بانو و شدید بر سبب منزلم شما را بجهت شمشیر و ترسان نیستم در وقت دعوا و طول کشیدم در وقت
وقوع ضرب و ای ام وهب از مولای خود حسین شهید امن جوانی هستم که بخدای خود ایمان آورده ام و کفایت میکنند من خدای من و این
حکایت میکند ابو مخنف میگوید عیال و همراهش بود و میکه بسوی او نظر کرد در حالتیکه در میان ایشان جولان میکرد عمودی از آهن
گرفته آمد که بزوج خود دلیری نماید گفت اقتد کن این ملاعین را دمی از پشت سر تو هستم بعد حمله کرد بر قوم زوجش آمد که او را برگرداند قبول نکرد
و میگفت بعد هستم بنیکی ذوما باتو میمیرم پس حضرت حسین او فرمود دعوا بیداد اهل بیت خیر را برگرد خدا ترا رحمت کند پس برگشت بسوی زنان
و کلبی مقاتله شدید نمود بعد از آن بیرون آمد بسوی او دو مرد دیگر از اصحاب عمر پس ایشان را بقتل رسانید حمله نمود با دو مرد دیگر که یکی از آن
حضیر بن ابی جعفر و دیگری قرا بقتل رسانید زوجش آمده بالای سرش نشست و خاک از چشمانش پاک میکرد و میگفت هنیئا لک الجنة سمرة
بغلام خود رستم گفت عمود را بسر او بزن پس ابدا او زد و شوهرش مرد پس بیرون آمد از اصحاب ابن سعد یزید ابن معقل از بنی عبد و بیرون آمد
بسوی او از اصحاب حسین بریر ابن حضیر بیکدیگر ملاقات کردند و شمشیر زدند سبقت نمود بریر ابن حضیر بضربتیکه کارگر نشد پس ضربتی زد که
مغفر او را قطع کرد و سرش را شکافت و بر زمین افتاد و بعد از آن جولان و حمله کرد بر قوم مثل حمله شیر غضبناک و از ایشان جمعی را کشت
و رجوع بمقام خود کرد و میگفت انا یزید و انا ابن الغافل اضربکم من حسین این علی ضرب غلام ارجی بطل حتی ادا تی یومی حتی اسکن
یعنی من یزیدم و ضعیف نیستم ذبح میکنم شما را از حسین ابن علی مثل زدن جوان ارجی کرشجاع است تا ملاقات کنم در روز حشر مثل خود و بعد از آن
رجوع کرد بسوی دعوا و بیرون آمد بسوی او مرتضای ابن منقذ عبدی یکساعت جولان نمودند بعد جدا شدند بعد از آن حمله کرد بهیچ از
ایشان بتصاحب خود و بیکدیگر چسبیدند و بعد بزمین افتادند یزید ابن حصین در سینه او نشست و قصد کرد که او را ذبح نماید شمشیر را بدست خود
گرفت ناگاه ای کاش اهل جمعیت و غیرت حمله کرد با و کعب ابن جابر ازدی نیزه را از پشت سر بر حسین زد و آسمان را شکاف و بعد او با شمشیر نیز زد
او را قطعه قطعه کرد باو گفت بحقیق انعام کرده ای برای برادر ازدی نعمتیکه او را از حضرت فرستاده ام برای تو پس کعب رجوع کرد بسوی خواهرش نوزده
خواهرش باو گفت حسین را یاری کردی بحقیق گناه بزرگ آورده ای پس انشاد کرد و میگفت سلی تخبری عنی و انت ذمیمة غداة حسین و الرماح
شوارع ابو مخنف میگوید چون آمدند اصحاب حسین با درازی عمرو بن خالد او عمیر انصاری بود و حمله کرد و میگفت قد علمت حقا بنو الانصار انی سامی
عن بنی الذمار ضرب غلام غیر نکس شار دون حسین مهجتی و داری یعنی دانسته اند جماعت انصار که من حمایت میکنم از اولاد مختار مثل زدن
غلامیکه فرار نمیکند در پیش حسین جان و خانه من سپرده است بعد از آن بر قوم حمله کرد و جمعی کثیری بقتل رسانید و انشاد کرده میگفت کن یا
بنی جولان فاق حرب ساده الاقران آل علی شیعة الرحمن و آل حرب شیعة الشیطان یعنی امروز ای نفس من از بهر جولان زیرا که جوان سعد
امثال و اقران است اولاد علی شیعه رحمن و اولاد حرب شیعه شیطانست بعد از آن در پیش روی حسین دعوای شدیدی کرده تا بیست
چهار سوار را کشت تا او را شهید کردند پس بیرون آمد هر طرف اصحاب حسین حمله نمود حضرت و اصحابش بریدند را بروی ایشان امامت
کرده مقاتله شدیدی اوردند در حالتیکه با غمهای خود نبرد و استقبال میکردند و هجوم آورشدند بر ایشان و چون اصحاب آنحضرت
برفت ایشان را بسوی خود دیدند از هر جانب و بی مکان اصحاب آنحضرت طلب شهادت مینمودند و پیش روی آنحضرت شام میکردند
یک پیش آمد عبدالله و عبدالرحمن پسران عروه با آنحضرت عرض کردند السلام علیک یا ابا عبدالله آمدیم دعوا نمائیم با تو در پیش روی تو حضرت

سعد

و نزد مرحبا گفتند یک یک با ایشان نزدیک شدند دست خود را بر شانهای کشیده و ایشان در پیش روی آنحضرت مقاتله میکردند بعد از آن جبله
از شان شاکر بن میگفت قد علمت حقا بنو غفار لیذادن کالاسد الضاری قومی بن معشر الفجار بکل عضب صارم بتار ضربا شدیدا عن بنی الاحرار
یا قوم ذودوا عن بنی الاطهار بالمشرفی والقنا الخطار ثم تجلوا عن طریق النار تسلکون والذا یجزاد مع النبی المصطفی المختار وصنوه المولی قسیم النار
الخیر بالله المهیمن الجبار یعنی دانسته اند اولاد غفار که من در نهایت مثل شیر بیشه ام و نیز نیز کرده خواهم شیر برنده رنگین با هیبت حلقه های
کوچک زنده ای ای قوم دفع کنید اعدا را و اولاد پیغمبر مختار با شمشیر مشرفی و نیزه های خوب بخطار تا برگردید از راه آتش و بیان با شیعیان را
که او خیر خاریست با پیغمبر برگزیده مختار و برادر او قسیم آتش قصد میکنیم با ضربت شمشیر جمع کننده ا بعد از آن قتال شدیدی نموده چندین کس از ایشان نقل
رسانیدند و گفته اند که ایشان هفتاد سوار کشتند و شهید شدند بعد از آن اولاد حارث شریف و مالک بیرون آمده نزدیک شدند بحسین و
گریه میکردند حضرت فرمود چه چیز شما را بگریه میآورد قسم بخدا که امید دارم که شما بعد از ساعتی خوشحال شوید گفتند خدا ما را فدای تو گرداند والله که بر خود گریه نمیکنیم گریه بر تو
میکنیم که دشمنان احاطه کرده و قدرت نداریم که ایشان را از تو دفع نمائیم حضرت فرمود خدا شما را جزای خیر دهد در مواسات شما با من پس قتال شدیدی
نموده از آن قوم نفر بسیار کشتند و شهید شدند و نقل شده که دستهای ایشان افتاده بعضی بعضی را پاره پاره شده بعد از ایشان حنظله بن
شامی آمده در پیش آنحضرت ایستاد و ندا میکرد ای قوم حسین را مکشید زیرا که من میترسم بر شما از مثل روز احزاب و آن سنوریت که بیت میکرد
میفرمود یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب ای قوم حسین را مکشید که خدا بعذاب الیم و در ذاک شما را هلاک میکند وقد خاب من افتری پس حضرت فرمود ای حنظله خدا
ترا رحمت کند بدرستی که ایشان مستحق عذاب شده اند حنظله عرض کرد راست فرمودی ای سید من جانم فدای تو باد فرمود از من دنا ما آیا رخصت میدهی که به برادران
خود ملحق شوم حضرت فرمود برو بسوی آنچه بهتر است برای تو از دنیا و بسوی ملکی که فانی نمیشود و روایت شده که خداوند عالم پرده را از چشم اصحاب حسین
برداشت تا منازل خود شان را در بهشت دیدند و هر یک ایشان را دید قصد میدان نمودند بعد از آن حنظله قتال شدیدی نموده از قوم بیست نفر سوار را
کشت و شهید شد بعد از آن عمرو بن جنادی بیرون آمده و قتال شدیدی نمود و قوم باو هجوم آوردند پس حمله کرد بر ایشان و میگفت از دین کننده عالی
اضیق الخناق من ابن سعد وارمه من فوقه بالجهد ضرب لظالم یکن بالقبل من الحسین و ابوجهل الاول میخواهم شکنند هستم که حاکم نسب است و میزنم شمار را بزیره قیاس
فصل پیکان مثل زدن چوب که ضعیف است بجهت دفع بلا از حسین که حاکم نسب است بعد از آن قتال شدیدی نمود تا اینکه نفر بسیار بقتل رسانید و در پیش آن
حضرت شهید شد بعد از او عابس بن ابی شبیب شاکری پیش آمد و گفت یا ابا عبدالله السلام علیک در روی زمین نه نزدیک و نه دور کسی عزیز تر نبود
از تو و اگر قادر بودم که از تو بلا را دفع نمایم بچیزی که عزیز تر باشد از جان بجان آن را بذل میکردم السلام علیک یا ابا عبدالله شاهد باش بر اینکه
من در سر مرگ هستم و امید بر دین تو و پدر تو بس تا شما را میبینم بعد از آن رفت در حالتی که شمشیر خود را کشیده بود بسوی کافران روی آورد و طول
شمشیر رنج وشتاب میگوید که من او را در جنگها دیده ام که او را در معرکه ها شجاع تر بود باز چون عبدالله گفت سی
لیث شکر بیت ما که در میان اصحاب خود احدی بود و زد و عابس گفت بیاید که هر دو مرد و سه مرد داخل ده و بسیار زدن اسپ آ
پس مردم از او متفرق شدند و ابن سعد امر کرد که تیر باران بر او بزنید تا آنکه شانزده ... او را خود زره پوشید رو بسوی ایشان او خود و زره را برکنده و دور انداخت و حمله کرد
راوی گفت که بخدا قسم دیدم مرد را که میگریز ما پیش روی او چنانکه گوسفندان از گرگ میگریزند و او را اسب آماد در میان ایشان مثل شیر و مثل غول
شمشیر میزد تا صد سوار را بقتل رسانید و مجروح شد پس برگشتند باو با تیرها و نیزه ها و از پیش و پس احاطه نموده بکشتن خجسته آیند و گفتند که در سر
سرش با یکدیگر نزاع کرده و هر یک میگفت من کشته ام تا ابن سعد آمد و او را از ایشان گرفت و بدست خود کشت چون زینب دید انصار برادرش
شهید شده اند و از ایشان بکر قلیلی نماند بود ابن سعد لعنت الله گفت آیا اراده کرده حسین را بکشی آیا این پسر فاطمه زهرا است وای بر تو از غضب خداوند
جبار راوی گوید که نظر میکردم بسوی او که اشک بر رویش جاری شد و ریش او جاری میشد پس ساکت شد و جواب نداده برگشت ابو مخنف میگوید بیرون آمد
سوار که او را مالک میگفتند حمله کرده جماعتی را کشت تا قوم حمله کرد او را کشتند بعد از آن مردی بیرون آمد که او را رشید میگفتند
و بیست نفر سوار از قبل بیان تا شهید شد و قتلگاه عباس ابن امیرالمؤمنین بر زمین افتاد و در روایت دیگر که هر دو ایشان کشته شدند و در
جر واحد مدفون شدند بعد طرماح بن عدی بیرون آمد و میگفت انا الطرماح ارکم بکل صلاح من صمیم القلب و قلبی غیر مرعوب یعنی من
طرماح هستم سیاه ... شمشیر را از حرارت شمشیر خود در حالتیکه قلب من ترسان نیستم بعد از آن بر قوم حمله کرد و ... نفر سوار را بقتل رسانید
و تیغ میزد و ایشان ذکر کرده اند که قتل و جراحت در اصحاب حسین بسیار رسید آنحضرت با هر دم نماز خوف کرد بعد از آن عمرو ابن مطیع آمد
و میگفت الحمد لله ادخل الجنة مستبشرا بالحور وانتسه والبعث من بعد انقطاع الفرقة وهو الذی التعذب نعمة من حیرة الکفر و کید الفجرة
مع النبی وقسیم الجنة یعنی هستم یاد کرده ام داخل نایشم که بهشت در حالتیکه تصدیق کننده باشم احمد و تنها و بیشا و ما بعد انقطاع ...

و اویگست که ما ثابت و حسان ازبرکه عمرو حیله دیگر نکاشته داده بابیر و قسیم بهشت بعد ازآن حمله کرد در قتل چهار صد نفر سوار را
بعد ازآن در پیش روی امام شهید شد بعد ازآن ابراهیم بن حصین بیرون آمد و این شیخ پیر بود و خضاب کرده بود اما سوانداد در قاسم بدیحنین دار ولی
فرمود بستمال بسته و از چشم دور کرده بود و حسین بسوی او نظر کرد و گفت جزاک الله خیرا و بعد از آن دلیل ازو پس حمله کرد بر قوم و این رجز را
در عمل اختیار میکنم حسب آنچه بوذر این نصرتا احمد المختار یا قوم ذبوا عن بنی الاطهار الطیبین الطاهرین الاخیار یعنی بحقیق که
نیزه ای بر شما میزنم و ضرب بعد از آن الا در زیاری کردن احمد مختار را ای قوم دفع کنید از اولاد اطهار آنشیه شریف بزرگ جمله
کرد بر قوم و تجاوز از بیست و نفر سوار را بقتل رسانید و در پیش امام شهید شد بعد ازآن مالک بن انس بیرون آمد و میگفت الیوم یا مالک آل النبی عام
ضربا بتحقیق بنی الکرام کن سیما دعلی بنی الامام کرچو ثواب الله یا لتمام یعنی در این روز بابیدا ز مالک شیر و ضرب عاشق و از ضرب چو نیکه حمایت میکنند
از کریمان و از بزرگان علی و اولاد امام امید دارم بسوی ثواب خدا را تمام مقاتله میکرد با از قوم پنجاه نفر سوار را کشت و در پیش حسین شهید شد
بعد ازآن یوسف بن جعفر بن عقیل با دو مسلم بیرون آمد و اشعار ذکر کرده میگفت الیوم نجو نبجو للحبیب یسبب لو فقد را سی ترتب بعسی الحیار حمیت عنا
لکف فی الموت اما بطلع یعنی در این روز بسبب ای گروه کافران از ضربی که سعید میشود بجهت وقوع او بسوی مرطفل تیر و اردوگاه میکنم گروه
مختار را با بدست چو نیکه مولای من و مهتر است مقاتله میکرد تا پنجاه نفر سوار را کشت و در پیش حسین شهید شد بعد از آن جوان که اسمش
مسعود هاشمی بود و آمد و میگفت الیوم نقتل جمیع الکفار بصارم اشدی سی الحیار حمیت عن ابن المصطفی المختار عن حسین وآله الاطهار
یعنی امروز میکشم کافران را بشمشیر که مثل آتش است حمایت میکنم از ضربی که مختار است و اولاد اطهار بعد از آن حمله کرده و از قوم
یکصد نفر سوار را بقتل رسانید پس ملعونان اهل شام و جماعتی از او در گرفتند و در آن کشتند بعد ازآن حضرت ابی عبدالله بر سر خود
خود ایستاده دید بیرون سبحان نظر میکرد و الله بدینه القصد گریست که موی سر ریش از اشک چشم تر شد بعد از آن ذکر او بعد از اولاد
داخل و داخله و حجرا ... و بسیار عیال و اطفال همراه ملکاه بعدها از آن زمره حمید شد بیرون آنچه بر انس چو در پیش بعدها
فرمود قافی بین ... مصنف این کتاب که جامع کبیر شهادات است در اسرار شهادت خادم العلوم مشتهر تا در هند ما میگوید که صاحب
این سبیع شهاب ثاقب ذکر کرده و پیش کیفیت جلالت قاسم بن امام حسن و کیفیت شهادت برادر او و لیکن ذکر کرده که نام برادر
قاسم علی بود و بعد از آن گفته که بعد از ذکر کیفیت شهادت ایشان این حاج ابی سرود ... کرد و بعد از قاسم و ابشار ذکر میگفت اقسم الله یا
احبیوا الامام بعیدا ثم لیس انقطاع حامد و اخوی نیز الرفاع نحو غلام بطل مطلع یعنی آمد بر شما دعوت کنم حرب و جوت کنند را
بشنوید جواب دهید باشد که شمشیر کسند ... پس بیرون آمد یکجانب یکی از اولاد در تاج بیکجانب جوانی شجیع و مطاع است
و بیرون آمد در عقب او علامه ... اد بیاری ... شد گرد بر قوم و دفاع ... گردی ... از اصحاب ابی عبدالله در پیش شرق
شد ابی عبدالله ... بعد از آن اجتماع کرد بر شان دشمنان از هر جانب و حمله کرد هر یک از ایشان بر شیث صاحب خود و مقاتله میکردند
تا کشته ازو قوم یکصد و پنجاه نفر مرد را مقتول گشتند پس نظر کرد حسین بطرف راست و چپ کاه مرد را دیار از اصحاب خود که او پسر ابن
الکدن نیکشید و بود و برادرش در خیمه خود ستان بود و پس بیرون آمده در جایکه گریه میکردند آنحضرت بایشان گفت چه چیز باعث گریه شما گشته
بدرستیکه من شهید امام میرا بعد از حق ما کفتند محمد الله یقیم برای نفس خود گریه نمیکنیم گریه ما برای تست که دشمنان احاطه کرده و ما قدرت
دفع ابشار ایشان ندانیم حضرت فرمود جزاکم الله عنی خیرا شما در بهشت همسایه من باشید وقتیکه این را از آنحضرت شنیدند حمله کردند یکی از
ایشان میگفت اقسم ... نطاعن ... ان بنجاس کالطعن فیزگردد هستی ذی نجود و انصار بقیع نهان یعنی ... در پاره ... گرداند
شده را بنیزه زدن وجرح ... کرمای عشق زیراکه همه مردم فانی خواهد شد هیز زمان دو ای بمثل دست نهنده و صاحب جود و بخشش دیع
آن شان ... دیگری حمله کرد و میگفت ان تنکروی فانا ابن ذالکدن دینی علی دین الحسین والحسن ولا اباله المخطوب الزمن اواز حسنی عجیج
الحسل شوکتی خیر به تصادق عالی ... یعنی اگر انکار نمائید مرا من فرزند که کسی الهتم دین من بر دین حسین و حسن است و باک ندارم از امور عظیمه در زمانه
یعنی باستدار من عمر شوکتی که خیر و بهترین بشیر است تا شکوه دعای ظاهر است بعد از آن قتال شدید نموده کشتند و بیاری عشق رسانید
و مقتول گشتند والله اعلم و روایت شده وقتیکه اولاد کدن شهید شدند حضرت بطرف راست و چپ نظر کرد و احدی را ندید
پس فرمود یا مسلم بن عقیل یا هلال بن نافع یا جریر آیا حبیب ابن مظاهر یا زهیر ابن قین یا برابن حجر و یا فرسان الوغا و یا ابطال الهیجا
مالی انادیکم فلا تجیبونی وادعوکم فلا تسمعونی انتم نیام ارجوکم تنتبهون ام حالت مودتکم عن امامکم فلا تنصرونه فهذه نساء الرسول لفقدکم قد علاهن النحول فقوموا عن نومتکم ایها الکرام وادفعوا عن حرم الرسول الطغاة اللئام ولکن صرعکم والله ریب المنون وغدر بکم الدهر الخؤون
و شجاعان و غواص شده بر من که شما را ندا میکنم جواب نمیدهید و شما را میخوانم نمیشنوید ... بر من از خشت ... ایست کرها و مصیبت زده

کرده شمار او زکار خاتش پس بر فرمود انا نقد را آیه رحمون و گفت قوموا اولاد الله فی قلة و اهجموا من عسکر بنی ... لیس بمغلوب
علی القدوم وقتلوا یتهافتون علی ذباب الانس نصر الحسین فیالیم من فتیة فاز فی الجنان و باعوا ابن سمندس یعنی قومی بودند که مبلغ
شدت و فریاد خوانده میشدند و زیر زره پوشیده و سواره پوشیده بودند دلها را بالای زره ها بیرون کشیده بالای هم درجان نثاری در
یاری حضرت حسین پس چه قدر جوانان خجسته بودند که بهشت را دست آورده و خلعت سندس بهشتی پوشیدند و در روایت است که
آنحضرت را غلامی ترکی بود و قاری قرآن بیرون آمده و میگفت البحر من طعنی و ضربی یصطلی و الجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل
او در دکم من حسین بن علی یعنی امروز سیراب میکنم شما را بشربت مرگ از دست شمشیر تیز قاطع و وسط میدان پرغبار دفع میکنم شمارا از
حسین بن علی بعد از آن حمله کرد بر قوم و جماعتی را بقتل رسانید تا بر زمین افتاد حضرت بالای سر او آمده روی خود را بر رویش گذاشت و گریست
پس غلام چشم خود را گشود حسین را دید تبسم کرد بعد از آن بسوی خدای خود رفت و در زیارت وارد شده جوانی بود که پدرش از یاری حسین
کشته بود و مادرش او بود مادرش گفت ای پسر خارج شو و مقاتله کن در پیش روی حسین که فرزند دختر پیغمبر است پس بیرون آمد حضرت
فرمود پدر این جوان کشته است و شاید مادرش جنگ کردن او را خوش ندارد آن جوان گفت مادرم مرا امر کرده باین پس بیرون آمد و میگفت
امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر له طلعة مثل شمس الضحی له غرة مثل بدر منیر
یعنی امیر من حسین است و چه خوب امیری است سرور قلب بشیر و نذیر است علی و فاطمه والدین اویند آیا نظیری برای او میدانید برای او
طلعتی است چون آفتاب ظهر و برای او پیشانی است چون ماه نورانی مقاتله نمود تا او را کشتند و سر او را از بدن جدا کرده بجانب لشکر
حسین انداختند پس مادرش سر او را برداشته و گفت احسنت ای پسر زندگی سرور قلب من و ای نور چشم من بعد از آن سر فرزند خود را
انداخت بمردی و او را کشت و عمود خیمه را برداشته بر ایشان حمله نمود و میگفت انا عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة نحیفة اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة الشریفة
یعنی ای سید من منم عجوزه ضعیف و نحیف بدنش از دست رفته میزنم شما را ای قوم بد جفا ضربت سختی در یاری اولاد فاطمه
پس دو نفر را بقتل رسانید و آنحضرت امر بمراجعتش کرده و او را دعا نمود تفصیل نورانی در اینست بیان بعضی از امور یکه این نسخه که از او نقل
کردم آنچه در این مجلس است ملک سید جلیل است از معاصرین اهل علم شیخ جعفر و آن شامل چه مواجد بیش از مرثیه خوانان و ذاکرین مصیبت آل محمد
در مجالس بزرگان و معتبرین از اهل کربلا و این سید بزرگوار خبر میدهد از پدرش و او از جدش که این نسخه از مصنفات شیخ بزرگوار شهاب
الدین عاملیست و این نسخه در اول دیباچه تا سبب آن اسم مصنف دانسته شود با همه اینها آن نسخه تمام نیست بلکه بعض آن جزء اجزاء
و صحیفه های معدوده است غایت کتابت آن بحساب کتابت چهار هزار بیت است و ابتدا کرده در آن بذکر کیفیت بیرون آمدن
حضرت سید الشهدا از مدینه بسوی مکه و ذکر میکند در آن روایات و احوال تا ترتیب و آنچه در آنست مقدار دو ورق از کیفیت
شهادت سید الشهدا در چهل شده و در غرابت آنچه نقل کردیم در کیفیت شهادت اصحاب حضرت و اقربا او از آن کتاب انهمار
وزهنیکه بیان شود و چگونه چنین باشد زیرا که در آن ذکر شده که جمع کثیر از این انصار و اقربا که اسمهای ایشان در آن ذکر شده کشته شد
از پنجاه و شصت گرفته تا یکصد و دویست و سیصد و چهار و ششصد نفر و کمتر منتهی میشود به یکهزار و صد و هزار نفر و این چنانچه می بینی از
چیزهاست که استشمام میشود از آن رائحه جعل و نشانه کذب و عدم صحت انتساب این نسخه بسوی کسیکه باو نسبت داده میشود یعنی
شهاب الدین عاملی علاوه بر این که آنچه در آنست برخلاف و مطابق ارست خصوصا آنچه ما نقلش کردیم در باب مقتولین از اصحاب ابن
سعد که بعضی ذکر شده و در آن مدرک نشده و قائل این از علما و اصحاب مقاتل و در آنست نامهای جماعتی از انصار و اصحاب و خویشان
سید الشهدا و روحی له الفداء که موافق نیست با آنچه در روایات و کتب اصحاب مقاتل است بلکه من در حال این نسخه در شک بلکه
امارات وضع و جعل در آن مخفی نیست هرگاه کوئی رشیکه امر چنین بود چرا نقل کردی از آن آنچه نقل کردی در مجالس بلکه امثال این
در کتب و مصنفات که باعث میشود ترویج امور مجعوله و موضوعه که اصل ندارد و اینها زیرا که مثل این نقل واقع میکند اشتباه و تدلیس را
و منتهی میشود بسوی ترویج امور جعلیه میگوییم استشمام رائحه وضع بلکه ظن بامارة وضع و کذب نیست مثل علم و قطع بوضع پس آنچه جایز نیست
نقل آن مگر بعد از بیان حال آن ذات نامیست از قسم اول غایت آنچه در اینجا بست بلکه آنچه در آن معدود میشود از روایات ضعیفه ضرر
و عیب ندارد و در نقل آن چنانچه مثال آن معلوم اگر چه راجع باشد بعدم صحت آنهاست با واقع و اما تفصیل تدلیس و اشتباه آن جاری میشود در مقام
بعد از شرح حقیقت حال و بیان حال در آنکه این قسم چنین و چنانست و اگر بیان و تصریح خواهی بگو که روایت امثال این نسخه مندرج میشود
در تحت قسم و جایز که آن احد طرق تحمل روایات است بعض آنست از حیثیت اینکه نازل و پست تر است از حیثیت ترتیب در نزد

علماء اصول در رجال و درایة و ممکن است که گفته شود که نقل مثال آنچه در این نسخه است بنحویکه علما در آن تحقیق کرده‌ایم شامل میشود بآن آنچه در بعضی از
روایات اگرچه این قسم بطریق تواتر نیز و اشتهار است و این مثل آنچه در روایت سکونی وارد شده از حضرت صادق که امیرالمؤمنین فرموده
زمانیکه حدیثی گفتید بسند او نسبت دهید که از او نقل میکنید اگر حق باشد برای شما نفع است و اگر کذب باشد ضررش بر اوست و حدیث تایید ایضا
آنچه در روایت ابن ابی عمیر است از حسین الاحمسی از صادق که قلب آنکه مضطرب میکند بر کتابت تا آخر حدیث بعد از آن مجمع علما در نزد که اعتماد بر کتب
در این نسخه است در باب کیفیت مقاتلهٔ اصحاب سید الشهدا و عدد مقتولین کفار که اصحاب آنحضرت بقتل رسانیده اند بنابر جواز اعتماد در
امثال این مقام بر نظائر این نسخه بعد از بنا گذاشتن امر است بر اینکه روز عاشورا در روز طولانی مثل سایر ایام نبود بلکه درازتر بود از وقت
در فوق این مدت متعارف ساعت بلکه زیاده‌تر بود و می‌آید بعضی کلام در ضمن مجلس نهم و تقریب در اعتبار امر باین ظاهر است زیرا که
امثال این مقاتلات خصوصا آنهائی که علاوه میشود بآن مقاتلات سید الشهدا اصلا تصور نمیشود در اقل از آنچه بسوی آن اشاره نمودیم پس منتظر باش تمام
کلام را که در مجلس نهم می‌آید **مجلس هشتم** از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در ذکر کیفیت مبارزت و شهادت جمعی از
و جماعتی از اقربای سید الشهدا تا آن بطوریکه ذکر شده در اخبار و کتب اصحاب مقاتل مراد که در کتاب ملهوف گفته که از حضرت صادق روایت
شده که از پدرم شنیدم میفرمود وقتیکه حضرت حسین و ابن سعد ملاقات نمودند و حرب بر پا شد خداوند عالم ملک نصرت را نازل کرد تا در بالای
سر حسین طیران نمود بعد از آن مخیر کرد او را در میان نصرت بر دشمنان و میان لقاء خداوند عالمیان بدلیل اینکه زجر او چیزی که لم یستود پس
اختیار نمود ملاقات خداوند را و در ملهوف آورده بعضی که عمر ابن سعد مقدم شد تیری بجانب لشکر حسین انداخت و گفت شاهد باشید برای من در
نزد امیر که اول کسیکه تیر انداخت من بودم و تیرها از قوم آمد گویا که قطره‌های باران بود و آنحضرت با اصحاب خود گفت برخیزید رحمکم الله بسوی مرگ
زیرا که این تیرها رسل قوم است بسوی شما پس یکساعت مقاتله کردند و جماعتی از اصحاب آنحضرت مقتول گشت پس در آنوقت دست خود را
بر محاسن خود داده گفت شدید شد غضب خدا بر نصاری زمانیکه گردانیدند او را ثالث ثلثه قرار داده‌اند و شدید شد غضب او بر مجوس زمانیکه
عبادت کردند آفتاب و ماه را و شدید شد غضب او بر قومیکه متفق شد کلمهٔ ایشان بر قتل پسر دختر پیغمبر خود شان آگاه باشید بخدا قسم جواب
نمیدهم ایشان را بسوی چیزی از آنچه اراده میکنند تا ملاقات کنم خدا را در حالتیکه بخون خود مخضب شده باشم بعد از آن فرمود اما من مغیث
یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله ابو مخنف میگوید که ندا میکرد و آنحضرت را ابا القاسم واجداه وا ابتاه واعلیاه واحسناه
واجعفراه واحمزتاه بعد از آن میفرمود اما من مجیر یجیرنا اما من معین یعیننا اما من طالب الجنة ینصرنا اما من خائف من عذاب الله فیذب عنا
پس آن بزرگوار بشدت گریست و فرمود انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر و فاطمة امی وجدی محمد و عمی هو الطیار فی الخلد جعفر
بنا اظهر الاسلام بعد جحوده و نحن سراج الله فی الارض نظهر و شیعتنا فی الخلق اکرم شیعة و مبغضنا یوم القیامة یخسر یعنی منم فرزند علی پاک مطهر از اولاد
هاشم این فخر مرا کفایت میکند در حین فخر مادرم فاطمه و جدم محمد و عمم جعفر است که در بهشت طیران میکند بسبب ما ظاهر شده دین
اسلام بعد از آنکه جاحش شده بود و ما چراغ خدا هستیم در زمین ظاهر میشویم و شیعیان ما در میان خلق گرامی ترین شیعه هستند و دشمنان ما
در روز قیامت زیانکار خواهند شد پس کلام آنحضرت بگوش حر ابن یزید ریاحی رسید و در بعض کتب عامه است که حضرت ندا
کرد ای اهل کوفه ای شبث ابن ربعی و ای حجار ابن ابجر و ای قیس ابن اشعث و ای یزید ابن حارث آیا این نامه ننوشتید عرض کردند
نمیدانیم چه میگوئی و حر ابن یزید ریاحی از بزرگان ایشان بود عرض کرد بلی بخدا قسم نوشتیم تو را ما کسانی هستیم که ترا آوردیم پس خدا دور
گرداند باطل و اهل آنرا بخدا قسم اختیار نکردم دنیا را بر آخرت و در ارشاد نقل کرده وقتیکه حر دید که قوم مصمم شده‌اند بقتال
به عمر ابن سعد گفت ای عمر آیا با این مرد محاربه خواهی کرد گفت آری بخدا قسم قتالی شدیدی که آسانتر آن اینست که سرها و دستها قطع شود
گفت آیا در آنچه او اظهار میکند رضای شما نیست گفت اگر امر بمن رجوع میشد هر آینه میکردم و لکن امیر تو از این ابا میکند پس آمد
تا ایستاد در مکانیکه از خلق کنار بود و با او مردی بود از قوم خود که او را قره ابن قیس میگفتند گفت ای قره آیا امروز اسب خود را
آب داده گفت نه گفت آیا اراده نداری که اسب خود را آب دهی قره میگوید پس گمان کردم بخدا قسم که اراده دارد که کناره
جوئی نموده و برفت ال حاضر نباشد و نخواست ببیند که او را ببینیم وقتیکه این کار را میکند پس باو گفتم من اسب خود را آب ندادم
من میروم اسب خود را سیراب نمایم پس کناره جوئی نمود از آن مکان که در آن بود و قسم بخدا اگر مرا مطلع و خبردار میکرد از اینکه اراده
کرده بود هر آینه با او بخدمت حسین میرفتم ابو مخنف میگوید پس حر آمد بر سر قوم خود که او را قره ابن قیس میگفتند گفت یا ابن عم آیا نمی جوئی حسین را
که طلب یاری و معین نماید کسیکه او را اعانت و یاری میکند اصلاح است که بخدمت او رفته در پیش روی او قتال نمائیم و ارواح

خود را باز کنیم شاید فیض شهادت دریابیم و ندهند و او با ایشان بود و قیامت گفت مرا این حاجت نیست پس حر بزد پسر خود را و گفت
ای فرزند مرا صبر نیست بر آتش و غضب خداوند جبار و صحبت محمد مختار در فردای قیامت بیا برویم خدمت حسین و پیش روی او مقاتله نمایم
شاید که خدا ما را با شهدا بنویسد و از رستگاران باشیم پسرش گفت من تو را مخالفت نمیکنم هرچه امر میکنی و در ارشاد نقل شده که کم کم حر به حسین
نزدیک میشد پس مهاجر بن اوس گفت چه اراده داری ای پسر یزید جوابش نداد و لرزه بر اعضایش افتاد مهاجر گفت امر تو مرا بشک میاندازد
بخدا قسم تا حال که در موقعی ندیده ام مثل این حالت از تو اگر کسی سؤال میکرد ازمن که اشجع اهل کوفه کیست از تو تجاوز نمیکردم و ترا نشان میدادم این چه حالت
که در تو مشاهده میکنم حر گفت من بخدا قسم نفس خود را مخیر میکنم در میان بهشت و جهنم بخدا قسم اختیار نمیکنم بر بهشت چیزی را اگرچه مرا پاره پاره کنند
و در آتش بسوزانند و در ملهوف آورده که بعد از آن بسوی حضرت حسین علیه السلام روانه شده و دست خود را بر سر گذاشته میگفت خدایا بسوی تو توبه
کردم بنظر رحمت بسوی من التفات کن زیرا که قلوب دوستان تو و اولاد دختر پیغمبر ترا ترسانیدم ابو مخنف میگوید که حر چون نزدیک رسید بحضور سید الشهدا
ای شیخ سر خود را از زمین بردار حر سر خود را برداشت و در ارشاد نقل شده که با آنحضرت عرض کرد جعلت فداک یا ابن رسول الله من صاحب
تو بودم که ترا از مراجعت منع کردم و با تو در راه آمدم و امر را بر تو تنگ گرفتم و گمان من این نبود که قوم رد نمایند آنچه با ایشان اظهار نمودی که
ترا باین مقام برسانند بخدا قسم اگر میدانستم که ایشان ترا باین مقام میرسانند هرگز مرتکب این عمل نمیشدم و من توبه کردم از آنچه اقدام نمودم آیا
توبه من قبول است حضرت فرمود نعم خدا برحمت بسوی تو رجوع میکند و توبه ترا قبول میکند فرمود از اسب خود پائین آی عرض کرد
سواری من برای تو بهتر از پیاده بودن است و مقاتله میکنم با ایشان در بالای اسب و از ابن نما روایت شده که حر بحضرت گفت وقتیکه ابن زیاد
مرا بسوی تو فرستاد از قصر بیرون شدم از پشت سر ندا کردند که بشارت باد ترا ای حر بهشت ملتفت شده احدی را ندیدم گفتم بخدا
قسم این بشارت نیست و حال آنکه من بسوی حسین میروم و بنفس خود خبر نمیدادم تابع شدن ترا حضرت فرمود بتحقیق رسیدی اجر و خیر را
و در ملهوف آورده که حر گفت اول کسیکه بر تو خروج کرد من بودم مرا اذن ده تا اول مقتول باشم در پیش روی تو شاید از آن کسانی
باشم که با جدت مصافحه نمایند در روز قیامت جمعی از اصحاب مقاتل گفته که معنی قول حر که اول کسی اول قتیل پیش روی تو باشم اول قتیل
من المبارزین [illegible] جمعی قبل از آن مقتول شده بودند پس حر اول کسی بود که بمبارزت تقدم نمود ابو مخنف میگوید بعد از آن حر نزد پسر پیش آمد
و گفت ای فرزند حمله کن بر دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا پس آن جوان حمله کرد و مقاتله نمود تا بیست و چهار نفر بقتل رسانید تا او را کشتند
پدرش بسوی او نظر کرد و بسیار شاد شد و گفت الحمد لله الذی استشهد ولدی بین یدی الحسین و گفت یا مولای قسم میدهم ترا بحق جدت رسول خدا
مرا اذن ده بمبارزت بتحقیق من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم دوست میدارم که در پیش روی تو شهید باشم حضرت فرمود برو و بگو
لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم پس بیرون آمد بسوی قوم و جولان نمود و خود را در میان گروه مشهور نمود و در ارشاد نقل شده که در پیش روی
آنحضرت ایستاد و گفت ای اهل کوفه مادرهای شما بعزای شما بنشینند این مرد صالح را دعوت نمودید و آمد بسوی شما و اعتقاد شما این بود که
با نفسهای خود نصرت او و مقاتله مینمائید بعد از آن حیله کردید و از هر جانب احاطه اش نمودید که به بلاد دیگر نرود پس برگردید مثل اسیر در
دست شما و منع نمودید او و اهل و عیالش را از آب فرات که یهود و نصاری و مجوس از آن سیراب میشوند و ایشان از عطش نزدیک
بهلاک شوند چه بد خلافت کردید محمد را در باره ذریه اش خدا شما را سیراب نکند در عطش و در بعضی کتب مقاتل آمده که زمانیکه او را
نصرت نکردید و با آنچه گفتید وفا ننمودید دست بردارید و هر جا که بخواهد برود آیا بخدا ایمان آورنده و به پیغمبر خدا تصدیق کننده و بمعاد
یقین کننده نمیباشید و در ارشاد نقل شده که حمله کردند با و مردان تیر انداز تا آمد تا ایستاد در پیش امام علیه السلام و عمر ابن سعد
ندا کرد یا درید علم خود را نزدیک بیاور پس علم را نزدیک آورد بعد از آن تیر خود را در کمان گذاشت و انداخت و گفت شاهد باشید که من اول
کسی هستم که ترا انداختم بعد از آن مبارزت کردند و در امالی صدوق آورده که حر گفت یا ابن رسول الله مرا اذن ده تا مقاتله نمایم
و حضرت اذنش داد پس بیرون آمد میگفت اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بلاد الخیف یعنی میزنم در گردنهای شما
بشمشیر از جهت دفع بلا از بهترین کسیکه ببلاد خیف قدم گذاشته و از ایشان هیجده نفر بقتل رسانید ابو مخنف میگوید که گفت یا
اعداء الله و اعداء رسوله حسین را [illegible] و اعتقاد داشتید که او را یاری کنید و وقتیکه آمد نزد شما بقصد او خروج نمودید که او را بکشید
و فریب دادید او را بخدا شفاعت جدش را انشاء الله نرسد بعد از آن حمله کرد و رجز و انشاد کرد که میگفت امیری [illegible]
اذا کنت [illegible] ابن فاطمه [illegible] [illegible]
[illegible]

أرواح الذین تولدوا علی الخیر وتسقیها من الغیث دائمة وقفت علی اجسادهم وطلولهم وکان لکشته ینقدون بین ثناء وصفت علی
لنعم الکرام تصاولت فی الوغا سراعاً الی الهیجاء اسود ضراغمة بعد از آن حمله کرده مدتی جهاد نمود بزمین افتاد و بمقام خود برگشت
و انشاد کرده میگفت هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع فانت بکأس الموت لا شک جارع وحام عن ابن المصطفی وحریمه لعلک
تلقی حصد ما انت زارع لقد غاب قوم قد علمتهم یریدون هدم الدین والدین شارع یریدون محو آل احمد وجدهم کریم النفس شافع
یعنی این مرگ است پس آنچه خواهی بکن و تو شک نیست که شربت مرگ را خواهی چشید و حمایت کن از فرزند پیغمبر و حریم او و از خدا امید است که
ملاقات نمائی حاصل آنچه زراعت کرده بتحقیق امید شد و میکه مخالفت کردند خدای خود را اراده میکنند خراب دین را و حال آنکه دین
شارع و آشکار است اراده میکنند کشتن اولاد پیغمبر را با اینکه جد ایشان در روز قیامت شفاعت کننده است بعد از آن حمله کرد تا کشته شد
و گفت ای اهل کوفه آمدید دعوت نمودید پسر پیغمبر را که او را یاری خواهید کرد پس او را از هر جانب و مکان احاطه کرده و منع نمودید او را از آب
فرات او در دست شما اسیر شده که مالک نیست بر نفس خود نفع و ضرر را تو کشیدید بر او دیدید آنچه در آن است و انشاد کرده
میگفت انا کم ضرباً بحد السیف ضرب غلام لم یخف من حیف نصر الحسین حل بارض الخیف نسل علی الطاهر سقی الضیف یعنی ضربت
شمشیر تیز شما را ضرب جوانی که نمیترسد از اهل حیف یاری میکنم حسین را که در زمین خیف ساکن گشته فرزند علی طاهر که طعام و انعام کننده
مهمانست بعد از آن حمله کرد تا پنجاه نفر را بقتل رسانید عمر ابن سعد گفت وای بر شما بزنید او را تیرها پس تیرباران کردند و آنقدر تیر
بر او زدند تا او را مثل خار پشت کردند و روایت شده وقتیکه حر بامام علیه السلام لاحق شد مردی از تمیم که او را یزید ابن سفیان میگفتند گفت
آگاه باشید بخدا قسم کاش باو لاحق میشدم و نیزه میزدم در آن حال که او مقاتله میکرد و گوشها و ابروهای اسب او را مجروح کرده بودند و خون
جاری میشد در آن زمان حصین گفت ای یزید این حر است که او را آرزو میکردی گفت نعم پس بسوی او آمد و حر درنگ نکرده او را
حمل کرده و چهل نفر سواره و پیاده بقتل رسانید تا اسب او را پی کردند و میگفت انی انا الحر ونجل الحر اشجع من ذی لبد هزبر
ولست بالجبان عند الکر لکننی الوقاف عند الفر یعنی بدرستی منم آزاده پسر شخص آزاده شجاعترم از شیر ژیان و نیستم ترسان وقت حمله
لشکر و در وقت فرار ایشان توقف کننده و روایت شده که میگفت آلیت لا اقتل حتی اقتلا اضربهم بالسیف ضرباً معضلا لا ناکلا عنهم
ولا معللا لا عاجزاً عنهم ولا مبدلا احمی الحسین الماجد المؤملا یعنی عهد کرده ام کشته نشوم تا بکشم ایشانرا بزنم ایشانرا بشمشیر ضربت سخت که خطا
نرود و عاجز نباشد حمایت میکنم حسین با جد و فضل را و در ارشاد نقل شده که حر ابن یزید ریاحی حمله کرد بر اصحاب ابن سعد در حالتیکه
متمثل بود بقول عنتره مازلت ارمیهم بثغرة نحره ولبانه حتی تسربل بالدم پس بیرون آمد بسوی او مردی از بنی حنیفه که او را یزید ابن
سفیان میگفتند پس حر درنگ نکرده او را بقتل رسانید بعد از آن حر مراجعت کرد بسوی حسین و شمر حمله کرد در میسره با اهل میسره
و آنها ایستادگی کردند و نیزه زدند او را پس حمله کردند بر حسین و اصحاب او از هر جا و اصحاب حضرت مقاتله کردند پس سواران
ایشان حمله کردند و آنها سی و دو نفر بودند از هر طرف که حمله میکردند بر گروه کوفه آنها را شکافته و دور میکردند و وقتیکه قره ابن
قیس این را دید عمر ابن سعد را ندا داد آیا نمی بینی آنچه رسیده بر سواران ما از این عدد قلیل بفرست بسوی ایشان مردان و تیر
اندازان پس فرستاد بسوی ایشان تیراندازان و اسب حر را پی کردند تا از اسب پیاده شد و میگفت ان تعقروا بی فانا ابن الحر
اشجع من ذی لبد هزبر یعنی اگر اسب مرا پی کنید پس منم فرزند آزاده که شجاعترم از شیر ژیان و شمشیر خود را بایشان زد پس بسیاری او را کشتند
و شریک شد در قتل او ایوب ابن مسرح و مردی دیگر از سواران اهل کوفه و در امالی صدوق آورده که حضرت حسین بالای سر حر
آمد در حالتیکه خون او میریخت حضرت فرمود بخ بخ ای حر تو حری چنانکه ترا نام کرده اند در دنیا و آخرت بعد از آن حضرت
انشاد کرد لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح ونعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح ونعم الحر فی رهج المنایا
اذا الابطال تخفق بالصفاح فیا رب اضفه فی جنان وزوجه مع الحور الملاح لقد فاز الذی نصروا حسینا وفازوا بالهدایة والفلاح
یعنی چه قدر خوبست حر آزاد اولاد ریاح که صبور است در حین رد و بدل نیزه ها و چه قدر خوبست حر که حسین را بیاری خود خواند و در آن حال
روحش از بدن مفارقت نمود و چه خوبست حر که غبار مرگ بروی نشسته در حالتیکه شجاعان بزمین افتاده اند پروردگارا در جنت خود او را
مهمان کن و از حور العین تزویجش فرما هر آینه فایز گشتند آنانکه یاری کردند حسین را و بهدایت و فلاح بسر بردند و در ملهوف آورده که حر را
بسوی حسین حمل کردند و حضرت خاک را از روی او پاک میکرد و میگفت تو حری چنانکه مادرت ترا حر نام کرده و در ارشاد نقل شده
که بعد از تیراندازی عمر ابن سعد و شاهد گرفتن او که اول تیرانداز من شدم بعد از آن مردم تیراندازی کردند و مبارزت نمودند پس

یسار غلام زیاد ابن ابی سفیان بیرون آمد و عبد الله ابن عمیر بسوی وی بیرون آمد یسار گفت کیستی نسب خود را بیان کن گفت منم نمیشناسم ترا زهیر ابن قین یا حبیب ابن مظاهر بسوی من بیاید عبد الله ابن عمیر گفت ای فرزند زانیه آیا اعراض میکنی از مبارزت مردم بعد از آن حمله کرده و ضربتی باو زد تا کار او ساخته گردید و با وی غلام عبید الله ابن زیاد پس باو شمشیر زد که غلام بسوی تو آمد ملتفت نشد تا باو رسیده و ضربتی باو در رسید که آنحضرت با [?] عمیر دست چپ خود حفظ نمود و انگشتانش را قطع کرد و بعد از آن حمله کرد و ضربتی بقتلش رسانده آمد در حالتیکه هر دو آنها را کشته و رجز میخواند و میگفت ان تنکرونی فانا ابن کلب انی امرء ذو مرة و عضب و لست بالخوار عند النکب یعنی اگر مرا نمیشناسید من از بنی کلبیم و مرد صاحب قوة و غضب و ضعیف نیستم در وقت جنگ و حمله کرد عمرو ابن حجاج بر میمنه اصحاب حسین ع با کسانیکه با او بودند از اهل کوفه وقتیکه باصحاب آنحضرت نزدیک شد اصحاب بزانو نشستند و نیزه ها بسوی ایشان راست کردند و مرکبهای ایشان مقدم نشد بر نیزه ها خواستند که برگردند اصحاب حضرت ایشان را تیرباران نمودند و چند نفر را بزمین انداختند و بعضی را مجروح کردند مردی از بنی تمیم پیش آمد که او را عبد الله ابن حوزه میگفتند رو نهاد بر لشکر حسین ع پس قوم پیش کردند که کجا میآیی مادرت بعزایت بنشیند گفت میآیم بسوی رب رحیم و شفیع حضرت [?] خبر بود انجر گفتند پسر حوزه است حضرت گفت خدایا او را بطرف آتش بکش پس اسب او مضطرب گردید و او را انداخت و پای چپ او در رکاب ماند پای راستش از رکاب خارج شد مسلم ابن عوسجه ضربتی بپایش زده قطع کرد و اسب او را برد و سرش را به سنگ و کلوخ میزد تا بجهنم داخل شد و جماعتی از اصحاب مقتول گشت و در کتاب بحار آورده که هر که اراده خروج میکرد حضرت را وداع مینمود و میگفت السلام علیک یابن رسول الله و حضرت جواب میداد و علیک السلام ما هم در عقب تو خواهیم آمد و میخواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا بعد از آن بریر ابن حضیر همدانی بیرون آمد و او از بزرگان صالح بود مبارزت کرد و میگفت انا بریر و ابی خضیر لیث یروع الاسد عند الزئر یعرف فینا الخیر اهل الخیر اضربکم و لا اری من ضیر کذاک فعل الخیر من بریر یعنی من بریرم و پدرم خضیر است و شیرم که میترساند شیر را وقت صدا زدن میشناسد در ما خیر را اهل خیر میزنم شما را و نمی بینم در این عیبی همچنین است فعل خیر از بریر حمله کرد در قوم و میگفت اقتربوا منی یا قتلة المؤمنین اقتربوا منی یا قتلة اولاد البدریین اقتربوا منی یا قتلة اولاد رسول رب العالمین و ذریته الباقین یعنی نزدیک من آیید ای قاتلان مؤمنین و نزدیک شوید بمن ای قاتلان اولاد بدریین و کشندگان اولاد رسول رب العالمین و ذریه باقین و بریر از اهل زمان خود قاری تر بود و معانقه میکرد تا سی نفر را بقتل رسانید پس مردی بسوی وی بیرون آمد که او را یزید ابن معقل میگفتند بریر گفت شهادت میدهم که تو از گمراهانی بریر گفت بیا خدا را بخوانیم که لعنت کند کاذب را پس حمله کردند و ضربتی یزید بر بریر رسیده کارگر نشد و بریر ضربتی باو زد که مغفرش را شکافته و بدماغش رسید تا هلاک گردید و در ملهوف آورده که بریر ابن حضیر بیرون آمد و یزید ابن معقل نیز بیرون آمده اتفاق کردند که مباهله بسوی خدا که محق مبطل را بکشد تا بریر او را بقتل رسانید و باقی خود نیز بدرجه شهادت رسید و در بحار گفته که مردی از قوم ابن زیاد بر بریر حمله کرده قتلش را بحیر ابن اوس ضبی میگفتند و مرثیه او در جولان کرد و میگفت سلی تخبری عنی و انت ذمیمة غداة حسین و الرماح شوارع الم آت اقصی ما کرهت و لم یحل غداة الوغی و الروع ما انا صانع معی مزنی لم تخنه کعوبه و ابیض مخشوب الغرارین قاطع فجردته فی عصبة لیس دینهم کدینی و انی بعد ذاک لقانع و قد صبروا للطعن و الضرب حسرا و قد جالدوا لو ان ذلک نافع فابلغ عبید الله اذ ما لقیته بانی مطیع للخلیفة سامع قتلت بریرا ثم جلت لهمة غداة الوغی لما دعا من یقارع بعد از آن ذکر کرده که بریر از بندگان صالح بود و چون بحیر بمبارزت او آمد گفت وای بر تو ای بحیر بریر ابن حضیر را کشتی بچه رو فردا خدای خود را ملاقات میکنی و آن شقی پشیمان شده و میگفت فلو شاء ربی ما شهدت قتالهم و لا جعل النعماء عند ابن جابر لقد کان ذاک الیوم عارا و سبة یعیر بها الابناء عند المعاشر فیا لیت انی کنت فی الرحم حیضة و یوم حسین کنت ضمن المقابر فیا سوأتا ماذا اقول لخالقی و ما حجتی یوم الحساب القماطر یعنی اگر خدا میخواست من بر قتال ایشان حاضر نمیشدم و نمیگردید نعمت را نزد ظلم کننده بتحقیق امروز روز عار است که سرزنش مینمایند بآن پسران در نزد معاشر کاش من در رحم مادر حیض می بودم و در روز قتال حسین در قبر میشدم یا سوأتا چه خواهم گفت بر خالق خود و حجت من چه خواهد شد در روز شدید حساب و در کتاب بحار آورده که بعد از آن بیرون آمد وهب ابن عبد الله ابن حباب کلبی که مادرش با او بود در آن روز مادرش گفت برخیز ای پسر یاری کن فرزند دختر رسول خدا را گفت یاری میکنم ای مادر و تقصیر نمینمایم پس بیرون آمده و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکلبی سوف ترونی و ترون ضربی و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی و ادفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغی باللعب یعنی من پسر کلبیم اگر مرا نمیشناسید زود ضرب مرا می بینید حمله و صولت مرا در جنگ میستانم خون خود را بعد از

گرفتن

گرفتن خون صاحبان خود و دفع میکنم از ایشان اکنون ظلم و جهاد من بانها نیست در جنگ بعد از آن حمله کرد و مقاتله نمود تا جماعتی از
ایشان را هلاک کرد پس نزد مادر و زن خود رجوع کرده گفت ای مادر آیا از من راضی شدی گفت راضی نمیشوم تا آنکه در پیش روی
حسین کشته شوی زنش گفت ترا قسم میدهم بخدا مرا بمصیبت خود مبتلا مکن مادرش گفت ای فرزند حرف او را قبول مکن و برگرد و مقاتله
کن در پیش روی فرزند رسول خدا تا فردا در روز قیامت ترا شفاعت کند پس مراجعت کرد و مقاتله نمود و میگفت انی زعیم لک ام وهب
بالطعن فیهم تارة والضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یذیق القوم مر الحرب انی امرؤ ذو مرة وعضب ولست بالخوار عند النکب
حسبی الهی من علیم حسبی یعنی من ضامن هستم برای تو ای مادر وهب بنیزه و شمشیر زدن در ایشان مثل شمشیر زدن جوان که بخدای خود یقین دارد
تا بچشاند بقوم تلخی جنگ را بدرستیکه من مرد صاحب قوة و غضب هستم و ضعیف نیستم در وقت جنگ خدای دانا مرا کفایت میکند و مقاتله
میکرد تا نوزده سوار و دوازده نفر پیاده را بقتل رسانید تا دستهای او را جدا کردند زنش عمودی برداشت و بسوی وی آمد میگفت پدر و مادرم فدای
تو باد مقاتله کن نزد طاهرین حرم رسول خدا پس برگشت که او را بطرف زنان رد کند دامن او را گرفت و گفت رجوع نمیکنم تا با تو بمیرم
حضرت فرمود جزاکم الله از اهل بیت من خیر را برگرد بسوی زنان خدا ترا رحمت کند پس برگشت و وهب مقاتله میکرد تا شهید شد و زنش خون را
از صورت او پاک میکرد نظر شمر باو افتاد غلام خود را امر کرد عمودی بر سرش زد و شهید کرد و او اول زنی بود که در لشکر حسین کشته شد بعد از آن
در بحار گفته حدیثی دیدم که وهب با مادرش نصرانی بود بر دست حسین مسلمان شده بودند در مبارزت بیست و چهار نفر پیاده و دوازده
نفر سوار کشت بعد از آن اسیرش نموده نزد ابن سعد بردند گفت چه شدید است صولت تو بعد امر کرد سر او را زده بسوی لشکر
حسین انداختند مادرش سر او را برداشت و بوسید بعد از آن سر را انداخت بر لشکر ابن سعد و بآن یکی را زد و کشت و بعد عمود خیمه حمله کرده دو مرد را
کشت حضرت فرمود رجوع کن ای مادر وهب تو و پسرت با رسول خدا هستید زیرا که جهاد از زنان مرفوع است پس رجوع کرد در حالتیکه
میگفت الهی امید مرا قطع مکن حضرت فرمود قطع نمیکند خدا امید ترا ای مادر وهب و در امالی صدوق آورده که بیرون آمد وهب بن
کلب و او نصرانی بود با مادرش در دست حسین مسلمان شده و تابع شدند بآنحضرت تا کربلا پس سوار شده عمود خیمه را برداشت و
از قوم هفت یا هشت نفر را کشت بعد اسیرش کرده نزد ابن سعد آوردند امر کرد گردن او را زده و سر او را بلشکر حسین انداختند مادرش شمشیر
او را برداشته بیرون آمد حضرت فرمود ای مادر وهب بنشین زیرا که خدا جهاد را از زنان برداشته بدرستیکه تو و پسرت با جدم رسول خدا هستید
و ابو مخنف کیفیت شهادت وهب را بنحو ذکر کرده چنانکه با مادرش در دست حسین مسلمان شده بود بیرون آمد و میگفت
ان تنکرونی فانا ابن الکلبی علی الذرعین شدید الضرب انا غلام واثق بربی حسبی بمولای فهو حسبی لا ارهب الموت بدا
الحرب افوز بالجنة یوم الکرب بعد از آن حمله کرد تا پنجاه نفر را هلاک کرد و منقار زخم شمشیر و نیزه و تیر باو رسید و از کثرت تیر
چون خارپشت گشته پس از اسب افتاد در حالتیکه بخون خود غلطان بود بعد از آن سر او را بریده بلشکر حسین انداختند و در پیش روی
مادرش افتاد او را برداشته در کنار خود گذاشت و خون را از روی او پاک میکرد و میگفت حمد خدائی را که روی ترا سفید و چشم مرا روشن
گردانید بشهادت تو ای فرزند دختر پیغمبر بعد از آن بشدت گریست و گفت حکم خدا ترا ای شهید شهادت بسید هم بر آنکه یهود در ربع خود
و مجوس در قنادیل خود دارند شما تیر زدند و سر او را برداشته بسوی قوم انداخت و بآن یک نفر را کشت و در بحار آورده که عمرو بن خالد ازدی بیرون آمد
و میگفت الیک یا نفس الی الرحمن فابشری بالروح والریحان الیوم تجزین علی الاحسان قد کان منک غابر الزمان ما خط فی اللوح لدی الدیان
لا تجزعی فکل حی فان والصبر احظی لک بالامان یا معشر الازد بنی قحطان بعد از آن مقاتله کرد تا مقتول گشت و در کتاب مناقب آورده
بعد از آن پسرش خالد بن عمرو بیرون آمد و رجز میخواند صبرا علی الموت بنی قحطان کیما تکونوا فی رضی الرحمن ذی المجد والعزة والبرهان وذی العلی
والطول والاحسان یا ابتا قد صرت فی الجنان فی قصر رب حسن البنیان یعنی صبر کنید بر مردن ای پسران قحطان تا در خشنودی خدا
باشید که صاحب بزرگی و عزت و برهان و بلندی و احسان است ای پدر بتحقیق رفتی در بهشت در قصر یکه خوش بنیانست مقاتله
میکرد بعد از آن سعد ابن حنظله تمیمی بیرون آمد و میگفت صبرا علی الاسیاف والاسنة صبرا علیها لدخول الجنة و حور عین ناعمات
هنه لمن یرید الفوز لا بالظنة یا نفس للراحة فاجهدنه و فی طلاب الخیر فارغبنه یعنی صبر کنیم بر شمشیرها و نیزه ها صبر کنیم تا بهمان بهای داخل شدن
بهشت و حور عین که نرم بدن و خوش اندام هستند ایشان برای کسیست که اراده میکند رستگاری را ای نفس جهد کن از برای راحت و در طلب خیر
راغب و مایل باش بعد از آن قتال شدیدی نموده تا شهید شد بعد از آن عمیر ابن عبد الله مذحجی بیرون آمد و میخواند که قد علمت سعد
وحی مذحج انی لدی الهیجاء لیث محرج اعلو بسیفی هامة المدجج واترک القرن لدی التعرج فریسة الضبع الازل الاعرج و مقاتله میکرد

تا مسلم ضبابی با جمعی از بجلی کشته شد و در ارشاد آورده که نافع بن هلال بیرون آمد و میگفت انا ابن هلال البجلی انا علی دین علی من هلال بن بجلی
هستم و دین من دین علی است پس مزاحم بن حریث بسوی او بیرون آمد گفت من بر دین عثمانم نافع گفت تو بر دین شیطانی و حمله کرد و او را کشت عمرو بن
حجاج فریاد زد ای احمقان آیا میدانید که با که مقاتله مینمائید با سواران اهل مصر مقاتله مینمائید با قومیکه طلب مرگ مینمایند
بیرون نروید بسوی ایشان از شما احدی زیرا که ایشان قلیلند و اندک زمانی باقی خواهند ماند بخدا قسم اگر ایشان را سنگ بزنید میکشید ایشان را ابن سعد
گفت رای تو صدق و صواب است پس بلشکر آدم فرستاد که بمبارزت نکنند و علاوه مؤده در کتاب بحار در روایتی نقل کرده است از
بعضی کتب که گفت اگر بیرون روید بسوی ایشان فرد فرد هر آینه میآیند بر شما بطریق مبارزت و نزدیک شد عمرو بن حجاج با اصحاب حسین و گفت
ای اهل کوفه لازم شوید بر خود اطاعت و جماعت خود تا مرا در شک نیندازید در قتل کسیکه بیرون شده از دین و بر امام مخالفت کرده
حضرت حسین فرمود ای پسر حجاج آیا بر من تحریص مینمائی مردم را آیا ما از دین بیرون شده ایم و شما در آن ثابت قدم هستید بخدا قسم البته میدانید که
کدام یک از ما از دین بیرون شده و کیست که اولی و سزاوار است بدخول در آتش و در ارشاد آورده که بعد از آن عمرو بن حجاج با لشکر خود از جانب میسره
از جانب فرات بر لشکر حسین حمله کرد ساعتی تا یک ساعت مضطرب بودند و در کتاب مناقب آورده که بعد از میر بن حجاج مسلم بن عوسجه بیرون آمده و این رجز را
میخواند ان تسئلوا عنی فانی ذولبد من فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانا حائد عن الرشد وکافر بدین جبار صمد یعنی اگر از من سوال کنید من حاصل
نمیدهم من از فرع قومیکه در اعلی مرتبه بنی اسد است پس هر کس ظلم نماید از راه راست بیرون رفته و بدین خداوند جبار صمد کافر شده و در کتب گفته
مسلم بن عوسجه مبالغه کرد در قتال دشمنان و صبر نمود بر هولهای بلا تا آنکه افتاد بر زمین و در آن رمقی باقی بود پس حسین بسوی او رفت و با او بود
حبیب بن مظاهر حضرت فرمود رحمک الله یا مسلم فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا و نزدیک شد با او حبیب و گفت گران است
بر من افتادن تو یا مسلم بشارت باد ترا بهشت مسلم گفت خدا مژده دهد ترا به نیکی بعد از آن حبیب گفت اگر نمیدانستم که من در اثر تو خواهم آمد
دوست میداشتم که مرا وصیت نمائی بتمام آنچه تو را ضرور و لازم است مسلم گفت من ترا وصیت میکنم باین اشاره کرد بحضرت حسین که جان خود را در راه
این امیر حبیب گفت بچشم بجای آورم بعد از آن وفات کرد و در کتب ابن شهرآشوب نقل شده که جاریه او صیحه زد که یا سیداه یا ابن عوسجاه پس اصحاب
ابن سعد ندا کردند که طلب مژده میکنند که مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی بکسانیکه در اطراف او بودند گفت مادرتان در عزای شما
بنشیند آیا میکشید خود را بدست های خود و میکشید و عزت خود را ذلیل مینمائید آیا شاد میشوید بکشتن مسلم بن عوسجه آگاه باشید بخدا قسم تا آنکه با او اسلام آوردم
ایام با موقف عزت برای او در مسلمین کریم است هر آینه دیدم او را در جنگ آذربایجان که شش نفر از مشرکین کشت قبل از آنکه لشکر مسلمین
اجتماع نمایند و از ارشاد نقل شده که بعد از آن تمام بر گشتند بسوی حسین پس حمله کرد شمر بن ذی الجوشن در میسره و او هم نیزه زدند و حمله کرد بر حسین
و اصحابش از جانب مکان و سعت نماند که رد نمایند اصحاب آن حضرت قتال شدیدی پس شروع کرد سواران اهل ایمان بحمله کردن و ایشان سی و دو نفر
سوار بودند و حمله میکردند بطرفی از گروه کوفه مگر اینکه ایشان را دور میکردانیدند و چون عروة بن قیس اینرا دید در حالتیکه او در سواران اهل
کوفه بود و بسوی ابن سعد فرستاد و آیا نمی بینی آنچه بر سواران من رسیده از اول امروز از این عدد قلیل بفرست بسوی ایشان پیادگان و تیر
اندازان را و اعمون فرستاد بسوی ایشان تیراندازان را و قتال کردند با اصحاب حسین تا هنگام ظهر و در کتاب بحار آورده که عمر بن سعد حصین بن نمیر را
خواست با پانصد نفر تیرانداز و قتال نمودند تا اینکه نزدیک شد بحسین و اصحاب او و ایشان را بتیر میزدند و درنگ نکردند تا اسبهای
ایشان را پی کردند و مقاتله کردند تا نصف نهار شد و قادر نشدند که بایشان بیایند مگر از جانب واحد از جهت اجتماع خیمه و خرگاه ایشان
و نزدیک شدن بعضی با بعضی پس ابن سعد مردم را فرستاد که آن ها را خراب نمایند از طرف یمین و شمال و آنها را احاطه نمایند
و شروع کردند سه نفر و چهار نفر از اصحاب حسین متخلل و حایل میشدند و حمله میکردند بر دیگری که نهب آمده بود پس او را میزدند و میانداختند و میکشتند
ابن سعد گفت آن بناها را آتش زنید پس آتش افروختند در آنها حسین گفت بگذارید آنها را بسوزانند زیرا که ایشان قتلیکه اینرا کردند بسوی شما
تجاوز نمیکنند پس شد چنانکه حضرت فرموده بود و گفته اند که آمد تیر شبث بن ربعی و گفت زنان را بفزع انداختیم مادرت بعزایت بنشیند
پس حیا کردند و با ایشان مقاتله نکردند مگر از جانب واحد ابو مخنف میگوید که شمر حمله کرد و نیزه زد بر خیمه زنان و گفت بیاورید آتش تا خیمه
طالبین را بسوزانم پس حمله کرد با اصحاب حسین و گفتند وای بر تو ای شمر حرم پیغمبر را میسوزانی گفت نعم حضرت حسین چشم خود را بطرف آسمان بلند
کرد و گفت خدایا شمر را عاجز میگرداند از اینکه جسد او را بآتش بسوزانی در روز قیامت پس شمر غضبناک شد و گفت وای بر شما حمله کنید
بر ایشان تا اینکه هلاک نمائید ایشان را تا آخر ایشان حمله کردند بر ایشان پس متفرق شدند از یمین و یسار و ایشان را تیرباران زدند تا بر گردیدند بعضی
مطروح و مجروح شدند و از ارشاد نقل شده که شمر با اصحاب خود بسوی ایشان حمله کرد زهیر بن قین با ده نفر از اصحاب حسین آنها را

ازخیمه ها دور کردند و رجوع کرد بایشان پس برگشت از خیم حسینی را و ذکر کرده بر جای خود شان و در کتاب بحار آورده که حمله کرد
زهیر ابن قین و کشت با عده خود ده نفر از اصحاب شمر و مقتول میکشت از اصحاب حسین یک دو نفر و این واضح و آشکار میشد از جهت قلت ایشان
و مقتول میکشت از اصحاب ابن سعد ده نفر و معلوم نمیکشت از جهت کثرت ایشان و لهذا ارشاد نقل کرده که قتال شدید شد و قتل
و جراحت بسیار گشت در میان اصحاب حضرت تا ظهر شد و در بحار گفته وقتیکه ابو ثمامه صیداوی این را دید بحضرت عرض کرد یا ابا عبدالله
جان من بر تو فدا باد اینها بتو نزدیک شده اند بخدا قسم ترا نمیکشند تا مرا بکشند پیش روی تو و دوست میدارم که ملاقات کنم
خدا را در حالتیکه این نماز را کرده باشم پس آنحضرت سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا
اول وقتها یعنی یاد کردی نماز را خدا ترا از نماز گذاران قرار دهد نعم این اول وقت نماز است بعد از آن امر فرمود از ایشان سوال
کنید دست بردارند تا نماز را بگذاریم ابو مخنف میگوید حضرت خودش اذان گفت وقتیکه فارغ شد ندا کرد وای بر تو ای عمر ابن سعد
آیا شرایع اسلام را فراموش کردی آیا از حرب دست بر نمیداری تا نماز گذاریم و شما هم نماز کنید بعد عود کنیم بجنگ آن ملعون
جواب حضرت را نداد پس آنحضرت ندا کرد که استحوذ علیهم الشیطان یعنی شیطان بایشان غلبه کرد حصین ابن نمیر ندا کرد که یا حسین هر قدر میخواهی
نماز بگذار که خدا نماز ترا قبول نمیکند حبیب ابن مظاهر گفت در حالتیکه در پیش روی حسین علیه السلام ایستاده بود مادرت بعزایت بنشیند
و قوم تو را کم باید بگو چه قبول نشود نماز فرزند دختر پیغمبر و قبول میشود نماز تو ای پسر خماره چون حصین نام مادرش را شنید غضبناک گشت بیرون آمد و گفت
ضرب السیف یا حبیب وافاک لیث بطل نجیب فی کفه مهند قضیب کانه من لمعه حلیب یعنی اخذ کن ضرب شمشیر را ای حبیب هجوم
کرد با تو شیر شجاع و نجیب در حالتیکه در دست او شمشیر برنده هندی گویا که او از لمعه روشن دوشیده شده بعد از آن حمله
ای حبیب بیرون آ بمیدان جنگ پس حبیب بحضرت سلام داد و وداع کرد و گفت بخدا قسم ای مولای من امید دارم که نماز تو تمام نشود
مگر اینکه من نماز گذارم در بهشت و از تو سلام برسانم بر جد و پدر و مادر و برادر تو بعد از آن بسوی حصین بیرون آمد و گفت انا حبیب
و ابی مظاهر فارس الهیجاء ولیث قسور و فی یمینی صارم مذکر و انتم ذو عدد و اکثر و نحن منکم فی الحروب اصبر ایضا و انا فی الامور
و اسعد اعلی حجة و اظهر منکم و انتم نفر لا تعذروا سبط رسول الله لا ینتصر یا شر قوم بالهدی قد کفروا یعنی من حبیب و پدرم مظاهر است و سوار
جنگ و شیر خشمناکم و در دست من شمشیر فولاد است و شما صاحب عدد و کثیر هستید و ما در جنگها از شما صبر کننده تریم و نیز ما در
امور قادرتریم و بخدا قسم از شما بالاتر و آشکارتریم از جهت حجت شما جماعتی هستید که نوادهٔ رسولخدا را یاری نمیکنید و نمیکنید طلب یاری
میکند ای شریرترین قوم که براه رات کافر شده اند بعد از آن حمله کرد در عقب و اثر شعر خود بر حصین پس او ضربتی زد در روی اسب
ویه او را قطع کرد و اسب رم کرده او را بزمین انداخت پس قصد کرد که شمشیر خود را بالا کرده ضربت دیگر باو بزند قوم حمایت کردند
و او را خلاص کردند و در کتاب بحار گفته در حالتیکه از کتاب مناقب نقل کرده که قتال شدیدی کرد و میگفت اقسم لو کنا لکم
اعدادا او شطرکم ولیتم الاکتادا یا شر قوم حسبا و آدا و شرهم قد علموا انداد و از بحار ابن شهرآشوب نقل شده که شصت و دو نفر
هلاک کرد و از کتاب مناقب نقل شده که بعد از آن حمله کرد با مردی از بنی تمیم نیزه باو زد و رفت حصین ابن نمیر شمشیری بر سر او زد و او
و نامل شد بنی تمیمی سر او را جدا کرد و قتل او حضرت حسین را پریشان نمود و گفت در نزد خدا حساب خود و حمایت کنندگان اصحاب
خود را میخواهم و بعضی گفته که او را بدیل ابن صریم کشت و سر او را برداشته بر گردن اسب خود آویخت وقتیکه بمکه داخل شد
پسر حبیب او را دید و آن جوانی بود هنوز بحد بلوغ نرسیده برخواست بسوی او و او را کشت و سر را اخذ کرد و از بحار ابن شهرآشوب
نقل شده که حبیب را حصین ابن نمیر شهید کرد و سر او را در گردن اسب خود آویخت ابو مخنف میگوید در قتل حبیب ابن مظاهر
انکسار در روی حسین ظاهر شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون زهیر ابن قین عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یابن رسول الله
سبب این انکسار چیست حضرت آیا در حق نیستیم فرمود بخدا قسم بعلم یقین میدانم که من و شما بر حق و هدایت هستیم عرض کرد ای مولا
چرا از کشته شدن را تا اینکه برویم بهشت و نعیم آن ای مولای من آیا اذن میدهی مرا بجنگ ایشان فرمود پیش
رو و مبارزت کن قبول کند خدا برای تو فعل ترا و مقام ترا در بهشت بلند کند پس زهیر ابن قین بیرون آمد و گفت
انا زهیر و انا ابن القین و فی یمینی مرهف الحدین اذب بالسیف عن الحسین ابن علی الطاهر الجدین اضربکم ضرب غلام زین الیوم
یقضی الدین اهل الدین و یشتفی من قتل کل الشین یعنی من زهیر پسر قین ام و در دست راست من
شمشیریست که هر دو طرفش برنده است دفع میکنم بلا را بشمشیر از حسین ابن علی که جد و پدرش پاک است شما را بشمشیر مثل زدن جوان

خوب که امروز او ادا میکند فرض و دین را اهل این دشمنی اهم از کشتن او میل صحب بیشتر بنیزه و دین خود بعد از آن حمله کرد بر قوم و
نظر بر اکثر و رسید که نماز از او فوت شود رجوع نموده عرض کرد یا مولای میترسم که نماز با تو از من فوت شود پس با ما نماز بگذار و در بحار
آورده که حسین به زهیر ابن قین و سعید ابن عبدالله فرمود که پیش من بایستید تا نماز کنم پس ایشان تقدم نموده در پیش آنحضرت ایستادند و در میان
نصف اصحاب آنحضرت با ایشان نماز را بطریق نماز خوف بجا آورد و روایت شده که سعید ابن عبدالله حنفی در پیش امام حسین ایستاد
و خود را برای ایشان نشانه نمود و او را بتیر میزدند هر وقتیکه حضرت بیمین و شمال میل میکرد در پیش روی او میایستاد و او را تیر میزدند تا انداختند
او را بزمین افتاد و میگفت اللهم العنهم لعن عاد و ثمود خداوندا لعنت کن ایشان را مثل لعن قوم عاد و ثمود و بر ایشان لعن کن خداوندا برسان به پیغمبر خود سلام و برسان
باو آنچه بمن رسیده از الم و تعب جراحتها زیرا که من اراده کردم نصرت و یاری ذریه پیغمبر ترا بعد از آن رحلت نمود و در او سیزده زخم
یافتند غیر از ضرب شمشیر و طعن نیزه ها و در ملهوف آورده که حضرت زهیر ابن قین و سعد ابن عبدالله حنفی را امر کرد که در پیش او
بایستند و بعد نماز خوف را با ایشان ادا کرد پس رسید بسوی او تیری و سعد ابن عبدالله حنفی ایستاد و او را بنفس خود حفظ میکرد و قدم از قدم
برنمیداشت تا بزمین افتاد و میگفت اللهم العنهم الی آخر آنچه سابقا میگوید که گفت ای حسین ابن علی آیا وفا کردم و پیش نماز از آنحضرت باشاره که شهید ابو مخنف
میگوید که حضرت با اصحاب خود نماز ظهر را گذارد چون از نماز فارغ شد ایشان را بقتال تحریص نمود و فرمود یا کرام هذه
الجنة قد فتحت ابوابها واتصلت انهارها واینعت ثمارها وهذا رسول الله صلی الله علیه وآله والشهداء الذین
قتلوا فی سبیل الله یتوقعون قدومکم ویتباشرون بکم فحاموا عن دین الله ودین نبیه وذبوا عن حرم رسول
الله صلی الله علیه وآله وعن حرم ذریته ثم صاح بنسائه ان اخرجن فخرجن من الخیام منشرات الشعور منهتکات الوجوه
یبکین ویقلن یا معشر المسلمین ویا عصبة المؤمنین الله الله فی ذریة نبیکم غاروا علیهم وحاموا عنهم
یعنی ای گرامیان این بهشت است که درهای او گشاده شده و نهرهای آن متصل و میوه های آن رسیده است و این رسول خدا و شهدا اند که در
راه خدا شهید شده اند منتظر قدوم شما هستند و بسبب شما همدیگر را مژده میدهند پس حمایت کنید از دین خدا و دین پیغمبر او و دفع
نمائید بلا را از حرم رسول خدا و حرم اولاد او بعد از آن صدا کرد زنان خود را که خارج شوید پس خارج شدند در حالتیکه موهای خود را
پراکنده و یخه های خود را پاره کرده میگریستند و میگفتند ای گروه مسلمین و ای طایفه موحدین الله الله در ذریه پیغمبر خود غیرت کنید و از ایشان حمایت
کنید بعد از آن حضرت صیحه زد ای امت قرآن و ای حافظان قرآن حمایت کنید از این حرم و دور کنید از ایشان و
که کلام حضرت را شنیدند بشدت گریستند و گفتند یا ابن رسول الله نفسهای ما فدای نفس تو و خونهای ما بخون تو فدا باد
بتو و بر زنان در حالتیکه رگی در ما حرکت میکند آنحضرت فرمود خدا شما را جزای خیر دهد و مژده باد شما را ببهشت و رسیدن
بجدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن علیهم السلام و جعفر طیار و شهدائیکه با جدم رسول خدا شهید شدند
و با پدرم علی مرتضی و تمام ایشان بسوی شما مشتاقند وقتیکه زهیر ابن قین این کلام را از امام شنید بسوی حرم بیرون آمده این رجز خواند
اقدم حسینا هادیا مهدیا الیوم تلقی جدک النبیا ثم الحسن والمرتضی علیا وذا الجناحین الفتی الکمیا واسد الله الشهید الحیا سبحانه لا زال وعده
و جنگکم افال ... یعنی بیا ای امام بسوی حسین که هادی و مهدی است امروز ملاقات میکنم جد او را که پیغمبر است و حسن و علی مرتضی و صاحب دو شهپر که
جوان دلاور است و خدا او را دوست گرداینده در دوستی شما قال ایکم ... و در امالی صدوق آورده که زهیر ابن قین کلام برای حرم
حسین را طلب کرد و میگفت الیوم تلقی جدک النبیا و حسنا والمرتضی علیا یعنی امروز ملاقات میکنی جد خود که پیغمبر است و حسن
و علی مرتضی را و نافع ابن هلال بجلی بیرون آمد و میگفت انا زهیر و انا ابن القین اذبکم بالسیف عن الحسین و در بحار این را علاوه کرده
ان حسینا احد السبطین من عترة البر التقی الزین ذاک رسول الله غیر المین اضربکم ولا اری من شین یا لیت نفسی قسمت قسمین یعنی منم
زهیر پسر قین دفع میکنم شما را بشمشیر از حسین بتحقیق حضرت حسین یکی از آن دو سبط است از عترت شخص نیکوکار صاحب زینت و نیکو
که رسول خدا باشد بدون کذب میزنم شما را با شمشیر و عیبی نمی بینم کاش جان من دو قسمت شده بود و محمد ابن ابی طالب میگوید تعاقب
کرد تا صد و بیست نفر را بقتل رسانید پس حمله کرد با و کثیر ابن عبدالله شعبی و مهاجر ابن اوس تمیمی و او را شهید کردند وقتیکه افتاد در برابر
حضرت فرمود رحمت خدا از تو دور نباشد و لعنت کند قاتل ترا مثل لعن کسانیکه میمون و خوک شده اند و در بحار آورده
که بعد از شهادت سعید ابن عبدالله حنفی عبدالرحمن ابن عبدالله یزنی بیرون آمده و میگفت انا ابن عبدالله من آل یزن دینی
علی دین حسین و حسن اضربکم ضرب فتی من الیمن ارجو بذاک الفوز عند المؤتمن یعنی منم پسر عبدالله و از اولاد یزن دین من بر دین

حسین

حسین و حسن است نیز هم شما را مثل شدن جوانی از من امید دارم باین که رستگار شوم در نزد خدای خود پس بعد از آن حمله کرد و قتال
نمود تا شهیدش کردند و در ملهوف آورده که عمرو ابن قرظه انصاری خارج شده از حضرت اذن جهاد خواست و حضرت اذنش داد
پس قتال کرد مثل قتال مشتاقان بجزا و مبالغه کرد در خدمت پادشاه آسمان تا جمع کثیری از لشکر ابن زیاد را بقتل رسانید
و هر تیری که بسوی حسین می‌آمد بدست خود او حفظ میکرد و هیچ شمشیری بحضرت نیامد مگر اینکه او را بجان خود دفع میکرد و ضرری بحسین نرسید
تا اینکه بقتل رسید و پیکرا جهادی عرض کرد یا ابن رسول الله وفا کردم فرمود نعم تو در پیش روی منی در بهشت از من برسول الله سلام
برسان و اعلام ده که من هم در عقب میآیم و مقاتله کرد تا او را کشتند و در مناقب آورده که عمرو ابن قرظه بیرون آمد و گفت قد علمت کتیبة
الانصار انی سأحمی حوزة الذمار ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مهجتی وداری یعنی بتحقیق دانسته طایفه انصار که من حمایت میکنم شمشیر زدن
جوانیکه فرار کننده نیست در راه حسین بذل میکنم خانه و جان خود را و در ملهوف گفته بعد از آن غلام ابی ذر بیرون آمد و او غلام سیاه بود حضرت
فرمود که تو مرخصی از من که تابع شدی ما از جهة طلب سلامتی و خود را در راه ما هلاک مکن عرض کرد یا ابن رسول الله من در رخا و در
کاسه لیسی شما را اختیار کنم و در شدت شما را خوار میکنم بخدا قسم بوی من گندیده و حسب من لئیم و رنگ من سیاه است پس نفس من ده
در بهشت که بوی من خوش و جسم من شریف و رویم سفید شود بخدا قسم از شما مفارقت نمیکنم تا ممزوج شود این خون سیاه بخونهای شما و از محمد ابن
ابیطالب نقل شده که بعد از آن بیرون آمد برای قتال در حالتیکه انشا کرده بود کیف تری الکفار ضرب الاسود بالسیف ضربا عن بنی محمد
اذب عنهم باللسان والید ارجو به الجنة یوم المورد یعنی چگونه می‌بینند کافران زدن غلام سیاه را بشمشیر که از اولاد محمد دفع
میکنم از ایشان بزبان و دست امیدوارم باین بهشت را در روز قیامت و از کتاب مناقب نقل شده که رجزش جون این است کیف تری
الفجار ضرب الاسود بالمشرفی القاطع المهند بالسیف صلتا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان والید ارجو بذاک الفوز عند المورد من الاله الاحد
الموحد اذ لا شفیع عنده کاحمد یعنی چگونه می‌بینند فاجران زدن غلام سیاه را بشمشیر برنده هندی بشمشیر حفظ میکند از اولاد محمد دفع میکنم از ایشان
بزبان و دست امیدوارم باین رستگاری را در نزد مورد از خدای یکتا و بی نظیر زیرا که شفاعت کننده نیست در آن وقت مثل احمد بعد از آن
مقاتله کرد تا شهید شد چون حضرت واقف شد بر آن فرمود اللهم بیض وجهه وطیب ریحه واحشره مع الابرار وعرف بینه وبین محمد وآله یعنی
خدایا روی او را سفید و بوی او را پاکیزه گردان و محشور کن او را با نیکان و معرفت انداز میان او و محمد و آل او و در روایتی وارد شده
از حضرت باقر از علی ابن الحسین که بسیاری مردم بودند در میدان معرکه که کشتگان را دفن میکردند بعد از ده روز جسد جون را یافتند که از او بوی عطر
و مشک ساطع بود و در ملهوف آورده که پس از آن عبد الله ابن خالد صیداوی پیش آمده بحضرت عرض کرد یا ابا عبد الله قربانت شوم
قصد کرده‌ام که باصحاب تو ملحق شوم و ناخوش میدارم که اینکه بانم تو را تنها از یاوران گذشته بینم حضرت فرمود برو که ما هم بعد از ساعتی
بتو ملحق میشویم پس پیش آمده مشغول جنگ شد تا شهیدش نمودند راوی گوید بعد از آن حنظله ابن اسعد شامی آمد پیش روی حضرت ایستاد
از هر طرف که تیر و نیزه و شمشیر بسوی حضرت می‌آمد بروی و سینه خود گرفته سپر میکرد و این آیه میخواند یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب
مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم وما الله یرید ظلما للعباد ویا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد
یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب وقد خاب من افتری در مناقب آورده
که حضرت حسین فرمود ای پسر اسعد خدا ترا رحمت کند بتحقیق اینها مستحق عذاب گشته‌اند وقتیکه رد کردند بر تو آنچه دعوت نمودی ایشان را
بسوی او و حرکت کردند بسوی تو که ترا و یاران ترا بکشند پس چگونه میشود الان که کشته‌اند برادران صالح ترا عرض کرد راست فرمودی
فدای تو گردم آیا نروم بسوی پروردگار خود و ملحق نشویم ببرادران خود حضرت فرمود برو بسوی آنچه بهتر است برای تو از
دنیا و آنچه در اوست و بسوی ملکی که نامی ندارد عرض کرد السلام بر تو باد ای فرزند رسول خدا صلوات فرستد خدا بر تو و اهل بیت تو و
جمع کند میانه ما و تو در بهشت حضرت فرمود آمین آمین و در ملهوف گفته که پیش آمده و مقاتله جنگ نمود و شدت کارزار نمود تا
بدرجه شهادت رسید و در ملهوف گفته که بعد سوید ابن عمرو ابن ابی المطاع که شخص شریف و کثیر الصلوة بود آمده مثل شیر ژیان مشغول
کارزار گشته و بشدت جنگ نهایت صبر نمود تا در میان کشتها افتاده از زیادی زخم حرکتی نماند و در همین حال شنید که میگویند حسین را کشتند از چکمه
خود کاردی درآورده با ایشان مقاتله میکرد تا کشته شد و در مناقب است که پس از آن یحیی ابن سلیم مازنی آمده و این رجز را خواند

لاضربن القوم ضربا فیصلا ضربا شدیدا فی العداة معجلا لا عاجزا فیها ولا مولولا ولا اخاف الیوم موتا مقبلا
لکننی کاللیث احمی اشبلا یعنی هر آینه میزنم گروه را ضربت شدیدی زدنی بد و العجز

مرگ استوار ساخته تسلیم مکن حمایت حسین کن چون شیر که حمایت از بچه خود نماید پس از آن حمله کرد و مشغول قتال گردید تا کشته شد پس از آن
فرزند [illegible] بیرون آمده و او هم این رجز خواند قد علمت بجیلة الاغیار وخندف بعد بنی نزار بانّنی اللیث
لدی الغبار لاضربن معشر الفجار بکل عضب ذکر بتار ضربا وجیعا عنهم الاخیار ورهط النبی السادة
الابرار　قال ثم حمل فقاتل حتی قتل رحمه الله لا یخفی و [illegible] خذف و [illegible] سید نه
کسی [illegible] معرکه مستم و مشرقی [illegible] شمشیر [illegible] کم و ضرب [illegible] حمایت اولاد محمد مختار پس از آن حمله کرد با لشکر و قتال نمود تا شهید شد
بعد از آن مالک بن انس کاهلی بیرون آمده این رجز میخواند قد علمت مالک والدودان والخندفیون وقیس عیلان
بانّ قومی آفة الاقران لدی الوغی وسادة الفرسان مباشرو الموت بطعن آن لسنا نری العجز عن الطعان
آل علی شیعة الرحمن آل زیاد شیعة الشیطان حقیق [illegible] دودان و خندف و قیس عیلان [illegible] قوم
من آفت شجاعانند در کارزار و سید فارسانند که از طعن نیزه [illegible] بجز از نیزه [illegible] و آل علی شیعه رحمن و آل زیاد شیعه شیطان
پس از آن قتال نمود تا شهید شد و از ابن نما نقل شده که اسم او انس بن حارث کاهلی بود و [illegible] که بعد از آن عمرو بن مطاع جعفی
بیرون آمده میگفت انا ابن جعف وابی مطاع وفی یمینی مرهف قطاع واسمر فی راسه لماع یری له من ضوئه
شعاع الیوم قد طاب لنا القراع دون حسین الضرب والسطاع یرجی بذاک الفوز والدفاع عن حر نار
حین لا انتفاع　یعنی منم از آل جعف و پدرم مطاع است و در دست راست من تیغ برنده و نیزه درخشان امروز برمن گوارا است
کارزار حسین و ضرب زدن بشمشیر [illegible] و امید رستگاری [illegible] از حرارت آتش جهنم پس از آن حمله کرد و قتال نمود تا کشته شد و در بحار آورده
و نقل کرده اند که بعد از آن حجاج بن مسروق مؤذن حضرت بیرون آمده و این رجز میخواند اقدم حسین هادیا مهدیا
الیوم تلقی جدک النبیا ثم اباک ذا الندی علیا ذاک الذی نعرفه وصیا والحسن الخیر الرضی الولیا
وذا الجناحین الفتی الکمیا واسد الله الشهید الحیا　ثم حمل فقاتل　یعنی پیش رو ای حسین که هادی و مهدی
هستی امروز با جدت [illegible] میکنم و همچنین با پدرت علی صاحب سخاوت که او همان بنده گزیده است او را وصی میشناسیم و با امام حسن
[illegible] پسندیده و نیز [illegible] و با صاحب دو شهپر جوان شجاع و شیر خدا شهید زنده پس از آن مشغول قتال گردید تا شهید شد ابو مخنف گوید
پس از آن هلال بن نافع بجلی بیرون آمد و او را امیر المؤمنین تربیت داده در شجاعت معروف و در سواری موصوف بود
و تیرانداز خوبی بود و پیوسته اسم خود را بر تیرها [illegible] و نشانه [illegible] خطا نمیکرد تیری بکمان گذاشته این
اشعار را خواند ارمی بها معلمة افواقها مسمومة تجری بها اخفاقها والنفس لا ینفعها اشفاقها لیملأن
ارضها رشاقها اذا المنون [illegible] عن ساقها انا الغلام الیمنی الجملی دینی علی دین حسین و علی
ان اقتل الیوم فهذا املی یعنی تیرهای زهرآلود میاندازم که مرگ از اطراف آن میریزد پس از آن حمله بر قوم نموده و از شجاعان قبیله
و در بحار است آنقدر تیر انداخت تا چوبهای تیرش تمام شد پس از آن دست بشمشیر خود نموده این اشعار را میخواند یعنی منم غلام یمنی
از قبیله بجلی دین من دین حسین علیه السلام است و [illegible] امروز و این نهایت آرزوی منست [illegible] خواهم نمود تا عمل خود
و سیزده نفر از آنها هلاک نمود پس بازوهای او را شکستند و اسیر کردند شمر ملعون ضربتی او را شهید کرد ابو مخنف میگوید بعد از آن ابراهیم
ابن حصین بیرون آمده و این شعر را میخواند اقدم حسین الیوم تلقی احمدا ثم اباک الطاهر المسددا والحسن المسموم
ذاک الاسعدا وذا الجناحین حلیف الشهدا وحمزة اللیث الکمی السیدا [illegible] ای حسین امروز ملاقات کنیم
با محمد و پدرت که پاک و [illegible] و حسن را که زهر شهید شده و جعفر صاحب دو شهپر که قسم با شهدا و حمزه شجاع سید که همه در بهشت
کارزو سعید گشته اند پس از آن بر قوم کفار حمله نمود و هشتاد نفر کشت تا شهید شد بعد معلا ابن معلا که با کمال شجاعت معروف
بود بیرون آمده و این شعر را میخواند انا المعلی وابن المعلی دینی علی دین الحسین بن علی امرکم [illegible]
والله ربی حافظی من زللی وناصری [illegible] علی یوم معادی فهو متکلی　یعنی منم معلی فرزند معلی
که با کمال شجاعت معروف بود بیرون آمده و این شعر را میخواند دین من بر دین حسین بن علیست بر تیغ بران [illegible] مقاتله میکنم و پروردگار
من حافظ منست از زلل و در روز قیامت مرا که عمل منست و او است توکل من پس از آن حمله نمود بر آن قوم و جنگ نمود تا بیست
و چهار نفر بهلاکت رسانید تا او را اسیر کرده مقابل ابن سعد نگاه داشتند گفت خدا جزای خیرت دهاد چه قدر یاری

نمودن نمایان خود پس ازان کردن اورا زد بعد طراح ابن عدی بیرون آمد و قتال شدیدی نمود تا شهید شد پس ازان معلی ابن حنظله غفاری
بیرون آمده مشغول قتال گشت تا نیزه اش شکست پس ازان شمشیر خود را کشیده جنگ نمود تا بازوی او خسته شده و اسب او
سکندری خورده او را بزمین انداخت از هر طرف او را احاطه کرده بضرب شمشیر و نیزه شهیدش نمودند پس ازان جابر ابن عروه غفاری
بیرون آمد و او شیخی بزرگ بود و در جنگ بدر و حنین حضور حضرت رسول خدا را درک نموده بود و کمر خود را با عمامه می بست و دستمال
سرخ خواست و ابروهای خود را بالا و از پیش دیده ها کنار کرد و حضرت بجانب او نظر کرده و گریه نمود و گفت شکر الله لک فعالک خدا جزای
خیر دهد ترا ای شیخ پس ازان بقوم حمله نمود و میگفت قد علمت حقا بنو غفار و خندف و بعده بنو نزار بنصرنا لاحمد المختار
یا قوم حاموا عن بنی الاطهار الطیبین السادة الابرار صلی علیهم خالق الابرار ولم یزل یقاتل حتی قتل
من القوم ستة عشر رجلا ثم قتل رحمه الله یعنی قبیله بنو غفار و خندف و بنی نزار یقین دانسته اند یاری ما را با احمد مختار
ای قوم حمایت کنید از اولاد اطهار که پاکیزه و سادات ابرارند صلوات فرستاده برآنها خالق درخشان و مشغول قتال بود تا شصت
نفر از آنها هلاک نموده بعد از آن بدرجه شهادت رسید پس از او مالک ابن داود پیش آمد و این اشعار را انشاد نمود الیکم من
مالک الضرغام ضرب فتی یحمی عن الکرام یرجو ثواب الملک العلام سبحانه معتمد الایام ثم حمل علی القوم و کر را
یعنی بر شما میزنم ضرب دلیر شجاع دلیر از ضرب جوانی که از امام خود حمایت میکند و امیدوار ثواب ملک علام است که منزه و مقدر ساعات
پس حمله کرده پانزده نفر بجهنم فرستاد تا شهید گردید و در بحار است که جوانی پیش آمد که پدر او را شهید کرده بودند و مادرش همراه
بود با او گفت اخرج یا بنی قاتل بین یدی ابن رسول الله فرزند برو پیش فرزند رسول خدا جنگ کن پس بیرون آمد حضرت فرمود هذا شاب
قتل ابوه و لعل امه تکره خروجه این جوانی است که پدرش کشته شده شاید مادرش جنگ او را خوش ندارد آن جوان عرض کرد امی
امرتنی بذلک مادرم بجنگ امر نموده بمبارزت قدم نهاده و این اشعار را انشاد نمود امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد
البشیر النذیر علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر له طلعة مثل شمس الضحی له غرة مثل بدر منیر و قاتل حتی قتل و حز
راسه و رمی به الی عسکر الحسین علیه السلام امیر من حسین است و چه خوب امیریست بشیر و نذیر است علی و فاطمه پدر و مادر او و آیا
نظیری باو میدانید طلعت او مثل آفتاب ظهر و جبینش مثل ماه درخشان پس قتال نمود تا شهید شد سرش را
بریده بلشکر حضرت انداختند مادرش سر او را برداشته و گفت احسنت یا بنی یا سرور قلبی و یا قرة عینی خوب کردی ای فرزند
وای سرور خاطر من و نور دیده من پس سر فرزند را بیکی از آن اشقیا زد و کشت و عمود خیمه را گرفته بر آن قوم حمله نموده میگفت انا
عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة نحیفة اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة الشریفة و ضرب رجلین فقتلتهما فامر الحسین
مولای من پیرزن ضعیف و نحیف پوسیده میزنم شما را ای قوم بدکردار بضرب سخت در حمایت اولاد فاطمه شریفه و دو نفر را ضرب
زد و آنها را کشت حضرت امر نمود برگرداند و در حق او دعا نمود و در مناقب است که پس ازان جنادة ابن حرث انصاری بیرون
آمده و این اشعار را میخواند انا جناد و انا ابن الحارث لست بخوار و لا بناکث عن بیعتی حتی یرثنی وارثی الیوم شلوی فی
الصعید ماکث یعنی منم جنان و منم فرزند حارث که عهد و پیمان نشکستم امروز خون بروی زمین حرام
بود پس ازان مقاتله کرد تا شهید شد پس از او عمرو ابن جناده بیرون آمده و این اشعار را میخواند اضق الخناق من ابن هند
و ارمه من عامه بفوارس الانصار و مهاجرین مخضبین رماحهم تحت العجاجة من دم الکفار خضبت علی عهد النبی
محمد فالیوم تخضب من دم الفجار فالیوم تخضب من دم ارذال رفضوا القران لنصرة الاشرار طلبوا بثارهم ببدر اذ اتوا
بالمرهفات و بالقنا الخطار والله ربی لا ازال مضاربا فی الفاسقین بمرهف بتار هذا علی الازدی حق واجب فی
کل یوم تعانق و کرار قال ثم خرج عبد الرحمن بن عروة فقال قد علمت حقا بنو غفار و خندف بعد بنی نزار لنصربن
معشر الفجار بکل عضب ذکر بتار یا قوم ذودوا عن بنی الاخیار بالمشرفی والقنا الخطار ثم قاتل حتی قتل رحمه الله
تعالی عابس بن شبیب الشاکری و معه شوذب مولی شاکر فقال یا شوذب ما فی نفسک ان تصنع یعنی تنگ کن گلو را
از فرزند هند و بزن او را بسواران انصار و مهاجرین که نیزه های آنها از زیر گرد و غبار از خون کفار خضاب آلود
خواهد بود از خون فجار و امروز خضاب میشود از خونهای فجار و ارذال که ترک کرده اند قرآن را بجهت یاری اشرار طلب خونهای کشته
گان بدر را که بشمشیرها و نیزه ها بجنگ آمده اند قسم بخدا که پروردگار منست با تیغ بران با فاسقان جنگ خواهم نمود این مطلب

خوب است و در هر روز شغل من جهاد است پس از آن عبد الرحمن بن عروه بیرون آمده و این اشعار را خواند تحقیق دانسته اند اولاد
غفار و خندف بعد از بنی نزار هر آینه جنگ میکنیم با طایفهٔ فجار بشمشیر بران آبدار ای قوم حمایت کنید اولاد اخیار بشمشیر و نیزه پس از آن قتال
کرد تا شهید شد و عابس بن ابی شبیب شاکری آمد و با او بود شوذب غلام شاکر پس عابس گفت یا شوذب در دل تو چه چیز است که بکنی
گفت مقاتله میکنم تا کشته شوم گفت ظن من هم بتو همین است پس در پیش روی ابا عبد الله برو تا ترا بحساب آورد چنانکه غیر ترا بحساب آورد
زیرا که امروز روزیست که در آن هر چه طلب ثواب نمائیم بهر چیزیکه قادر هستیم زیرا که بعد از این عمل نیست بعد از این روز حساب است پس عابس
تقدم نمود و بر حسین سلام داد و گفت یا ابا عبد الله آگاه باش بخدا قسم شام نکرده در روی زمین قریب و بعید که عزیزتر و محبوبتر باشد
بمن از تو و اگر قادر باشم بچیزیکه ظلم و قتل را از تو دفع کنم بچیزیکه عزیزتر باشد بمن از جان و خون من هر آینه میکردم السلام علیک یا ابا عبد الله
شهادت میدهم بر اینکه من در هدایت تو و هدایت پدر تو هستم بعد از آن با شمشیر خود بجانب آن قوم رفت ربیع بن تمیم گفت وقتیکه
او را دیدم که میاید شناختم و در جنگها او را دیده بودم که شجاع ترین مردم بود پس گفتم ایها الناس این شیر شیران است این پسر ابی شبیب است
احدی از شما بطرف او نرود پس صدا کرد الا رجل الا رجل ابن سعد گفت او را از هر جانب بسنگ بزنید وقتیکه آنحوال را دید زره
و خود خود را انداخت با ایشان حمله کرد و زیاده از دویست نفر رسید و اندید بعد ایشان از هر جانب هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
و سر او را در دست چند مرد دیدم این میگفت من او را کشتم دیگری میگفت من او را کشتم ابن سعد گفت مخاصمه و نزاع نکنید یک نفر
او را نکشته و با این حرف ایشان را متفرق نمود بعد از آن عبد الله و عبد الرحمن غفاری خدمت حضرت حسین آمده گفتند یا ابا عبد الله
السلام علیک بدرستیکه آمدیم در پیش روی تو جهاد کنیم و بلا را از تو دفع نمائیم حضرت فرمود مرحبا بر شما نزدیک من بیائید
پس بآنحضرت نزدیک شدند در حالتیکه میگریستند حضرت فرمود ای پسران برادرم چه چیز شما را میگریاند بخدا قسم امید دارم که بعد از
یکساعت چشم شما روشن باشد گفتند خدا ما را فدای تو گرداند یا ابا عبد الله گریه ما برای تست که دشمنان احاطه کرده و ما قدرت
دفع را نداریم حضرت فرمود خدا شما را جزای خیر دهد بعد از آن پیش آمده گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت گفت و علیکما
السلام و رحمة الله و برکاته پس مقاتله کردند تا کشته شدند بعد از آن غلام ترکی که برای حسین بود بیرون آمد و قاری قرآن بود مقاتله
میکرد و میگفت البحر من طعنی و ضربی یصطلی والجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل یعنی دریا
از نیزه و شمشیر زدن من گرم میشود و هوا از تیر من مملو میشود و هنگامیکه شمشیر در دست راست من آشکار میشود قلب حاسد بخیل شق میگردد
پس جمعی را کشت بعد از آن افتاد حضرت حسین نزد او آمد و گریست و صورت خود را بصورت او گذاشت چون چشم خود را گشود
حسین را دید تبسم کرد و روحش بجنان پرواز نمود راوی گوید بعد از آن یزید بن زیاد ابو الشعثاء هشت چوبه تیر بیشتر نداشت
پنج تیر از آنها خطا نکرد و هر وقتیکه تیر میانداخت حسین میگفت خدایا تیر اندازی او را محکم کن و بهشت را ثواب او گردان پس حمله کرد
با دوازده کشته شد و از ابو مخنف نقل شده که خبر داد مهران غلام بنی کاهل که در کربلا با حسین حاضر بود مردی را دیدم که بشدت مقاتله میکرد و بر قوم
حمله نمیکرد مگر اینکه ایشان را زائل میکرد بعد بخدمت حسین برگشت و رجز میخواند و میگفت ابشر هدیت الرشد تلقی احمدا فی جنة الفردوس
تعلو صعدا یعنی مژده باد ترا هدایت کرده شدی ملاقات میکنی در بهشت احمد را در حالتیکه بلند میشوی بدرجات پس گفتم این کیست
گفتند ابو عمرو نهشلی بعضی گفتند خثعمی پس عامر بن نهشل که یکی از بنی تیم لات بود از قبیله ثعلبه او را نشانه تیر نمود و کشت و سر او را
از بدن جدا کرد و این ابو عمرو نماز شب میخواند و کثیر الصلوة بود و نیز ابن مهاجر بیرون آمد پنج نفر از اصحاب عمر سعد کشت و نزد
حسین آمده میگفت انا یزید و ابی مهاجر کأنه لیث بغیل خادر یا رب انی للحسین ناصر و لابن سعد تارک مهاجر یعنی منم یزید
پدرم مهاجر است گویا که شیر بیشه هستم ای خدا من حسین را نصرت کننده ام و ابن سعد را ترک کننده و کنیه او ابو الشعثاء بود
از بنی بهدله از قبیله کنده و در بحار آورده که تقدم نمود سیف بن ابی الحرث بن سریع و مالک بن عبد الله بن سریع
جابریان که قبیله ایست از همدان که ایشان را بنو جابر میگفتند در پیش روی امام حسین بعد از آن یکدیگر را ملاقات کردند
گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت فرمود و علیکما السلام بعد مقاتله کردند تا کشته شدند محمد بن ابی طالب و غیر او گفته
که یک یک خدمت حضرت آمدند و عرض میکردند السلام علیک یا ابن رسول الله و حضرت بایشان جواب میداد و میگفت
و علیک السلام ما در عقب تو خواهیم آمد بعد از آن حضرت این آیه را خواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر تا آنکه همه آنان
شهید شدند و در کتاب ملهوف آورده که اصحاب حضرت بکشته شدن سرعت مینمودند و بودند چنانکه گفته اند

و تمرّ ادا نه ذو الکرم لمّة   و جمیل بن مرّس و کمرد پس لیسوا لمطلوب صلی الله و ع و تسلوا   یتهافتون الی ذهاب الانفس و در کتاب
بحار آورده وقتیکه اصحاب حسین را کشتند و نماند از اهل بیت او و ایشان اولاد علی و اولاد جعفر و اولاد عقیل و اولاد حسن و اولاد
خود آنحضرت بودند اجتماع کرده بعضی از ایشان بعضی را وداع میکرد پس اوّل کسیکه از اهل بیت او بیرون آمد عبدالله ابن مسلم
ابیطالب بود رجز خوانده میگفت   الیوم القی مسلماً و هو ابی و فتیة بادوا علی دین النبی لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار
و کرام النسب من هاشم السادات اهل الحسب   یعنی امروز ملاقات میکنم پدر خود مسلم را و جوانانی را که در دین پیغمبر هلاک شدند
که بکذب و دروغ گفتن معروف نبودند لیکن برگزیده و کریم النسب بودند از هاشم بزرگان و اهل حسب بودند محمد ابن اسحاق
گفته که مقاتله کرد تا نود و هشت نفر در سه حمله بقتل رسانید بعد از آن عمرو ابن صبیح صیداوی و اسد ابن مالک او را کشتند
ابوالفرج گفته عبدالله ابن مسلم که مادرش رقیه بنت علی ابن ابیطالب بود عمرو ابن صبیح او را کشت و در آنچه ما از ارشاد و حمید
ابن مسلم ذکر کردیم اینست که تیر باو رسید در حالتیکه او دست خود را بر پیشانی گذاشته بود پس تیر کف دست و پیشانی او را
بهم دوخت و از کتاب ارشاد نقل شده که یکی از لشکر ابن سعد که او را عمرو ابن صبیح میگفتند تیری بعبدالله ابن مسلم ابن عقیل انداخت
و عبدالله دست خود را بر پیشانی گذاشت که خود را حفظ نماید تیر بدست او رسید و از دست بر پیشانی گذشت دست را
بر پیشانی ضم کرد که حرکت دادن دست خود قادر نشد بعد آن ملعون بجانب او آمده نیزه بر قلب او زد و کشت ابو مخنف
گفته که بیرون آمد عبدالله ابن مسلم ابن عقیل در مقابل حسین ایستاد بعد از آن گفت ای مولای من مرا اذن ده بمبارزت آن
حضرت فرمود کفایت کرد بر تو و بر اهل تو از قتل و از آنچه ایشان قتال کنند گفت ای عم بچه رو خدای تعالی را ملاقات
نمایم در حالتیکه بودن خود را شهادت گذاشته بدشمنان تسلیم نموده باشم بجد قسم هرگز این نخواهد شد بعد از آن این اشعار را ذکر کرده میگفت
نحن بنو هاشم الکرام نحمی عن ابن سید الانام نسل علی الاسد الضرغام سبط النبی المصطفی التهامی   یعنی ما اولاد هاشم و کریم هستیم حمایت
مینمائیم پسر سید انام را که نسل علی و شیر ضرغامست و نواده پیغمبر برگزیده که در تهامه می بود یعنی در مکه بعد از آن بقوم حمله کرده و جمع
کثیر را کشت پس مردی از معاندین نیزه باو زد و شهیدش کرد وقتیکه حسین ع او را دید بسوی وی آمده قوم را از او دور کرد
و بر روی اسب خود که گذاشته بخیمه آورد بعد از آن باصحاب خود رجوع کرده فرمود ای قوم حمله کنید بایشان خدا در میان شما
مبارک گرداند و بسوی بهشت سرعت نمائید و خانهٔ امامان بهتر از خانه خواریست و در کتاب بحار آورده که محمد ابن مسلم ابن
عقیل را مادرش ام ولد بود او را ابوجرهم ازدی و لقیط ابن ایاس جهنی کشت در آن روایتیکه آنرا از ابوجعفر روایت کرده
و صدوق در کتاب امالی نقل کرده که عبدالله ابن مسلم ابن عقیل بیرون آمده انشاد کرده میگفت   اقسمت لا اقتل الا حرّا و قد
وجدت الموت شیئاً مرّا اکره ان ادعی جبانا فرّا ان الجبان من عصی و فرّا   یعنی قسم یاد کردم که مقتول نباشم مگر در حالتیکه
حرّ و آزاد بوده باشم و مرگ را یافته ام چیزی تلخ ناخوش میدارم که مرا ترسان و فرار کننده بخوانند زیرا که جبان و ترسان
کسیست که عصیان کرده فرار نماید و سیزده نفر از ایشان کشت تا شهید شد و در بحار است که محمد ابن ابیطالب و غیر او گفته که بعد از آن
جعفر ابن عقیل بیرون آمد در حالتیکه رجز میخواند و میگفت   انا الغلام الابطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب و نحن حقا سادة
الذوائب هذا حسین اطیب الاطایب من عترة البر التقی العاقب   یعنی من جوان ابطحی و طالبی هستم از گروهیکه در قبیلهٔ هاشم
و غالب است و ما در راستی آقایان بزرگان هستیم این حسین که پاکیزه ترین پاکیزگان است که عقب مانده است از عترت نیکوکاران
و پرهیزکاران ابو مخنف گوید که او میگفت   ابشر بالکهول و الشبان احمیکم بالسیف و السنان ارجو بذاک خالق الانسان
ثم رسول الملک الدیان   یعنی ای گروه پیران و جوانان بنیزه و شمشیر شما را میزنم و باین خالق انسان و رسول پادشاه جزا دهنده را
راضی و خشنود میکنم بعد بر قوم حمله کرده چهل و پنج نفر را کشت و در بحار است که پانزده سوار و از ابن شهرآشوب نقل شده
که گفته اند دو نفر را کشت بعد او را بشر ابن سوط همدانی شهید کرد و از ابوالفرج نقل شده که مادرش ام الثغر عامری بود
او را عروة ابن عبدالله خثعمی کشت در آنچه آنرا از باقر روایت کردیم و از حمید ابن مسلم نقل شده که ابو مخنف گفت در آنوقت
حسین بیمین و یسار می نگریست احدی را ندید بشدت گریه کرد و میگفت وا محمداه وا ابا القاسماه وا جداه وا علیاه
وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عباساه بعد از آن ندا کرد یا قوم اما من مجیر یجیرنا اما من معین یعیننا اما من طالب حق ینصرنا اما من
خائف من عذاب الله فیذب عنا و بشدت گریست و میگفت   انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا

سعوراً حسین الخیر وفاطمة امی وجدی محمد وعمی هو الطیار فی الجنة جعفر بناظهر الاسلام بعیده خود. ذکر که ما اتبع فی الارض یزید یشیعنا
لحکم بکر شیعته ومبغضنا یوم القیمة یخسر ودر بحار آورده که گفته اند بعد از آن برادرش عبد الرحمن ابن عقیل بیرون آمده میگفت ابی عقیل فاعرفوا
مکانی من هاشم وهاشم اخوانی کهول صدق وسادة اقرانی هذا حسین شامخ البنیان وسید الشیب مع الشبان یعنی پدرم عقیل است
مکان ومنزلت مرا بشناسید از هاشم وهاشم برادران من پیران بصدق وبزرگان امثال واقران اند این حسین بنایش بلند وسید
پیران با جوانان است پس هفده سوار کشت تا عثمان ابن خالد جهنی شهیدش کرد ابو الفرج گفته که عبد الله ابن عقیل ابن ابیطالب مادرش ام ولد
عثمان ابن خالد جهنی او را بقتل رسانید ابو الفرج وبشیر ابن حوط الهانی نیز در آن روایتی که ما پیشتر ذکر کرده عثمان ابن خالد جهنی ومردی
از همدان ومحمد ابن ابی سعید ابن عقیل مادرش ام ولد او را لقیط ابن یاسر جهنی کشت او را به تیر زد در آنچه آنرا از مداینی روایت کرده
از ابی مخنف نقل شده او هم نقل کرده از سلیمان ابی راشد از حمید ابن مسلم وذکر کرده محمد ابن علی ابن الحمزه که با او کشته شد جعفر ابن محمد
ابن عقیل وذکر کرده بعضی که علی ابن عقیل مادرش ام ولد در آن روز کشته شد ودر بحار آورده که گفته اند بیرون آمد بعد از آن محمد ابن
عبد الله جعفر ابن ابیطالب در حالتیکه میگفت نشکو الی الله من العدوان فعال قوم فی الردی عمیان قد ترکوا معالم القرآن ومحکم التنزیل
والتبیان واظهروا الکفر مع الطغیان یعنی شکایت میکنیم بخدا از دشمنان پس گفت قومیکه کور شده اند در هلاکت بتحقیق معالم قرآن را ترک
کردند ومحکم تنزیل وبیان او ظاهر کردند کفر وطغیان را بعد از آن مقاتله کرد تا ده نفر کشت بعد او عامر ابن نهشل تیمی شهید کرد بعد از آن عون ابن عبد الله
ابن جعفر بیرون آمده میگفت ان تنکرونی فانا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان ازهر یطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر
یعنی اگر مرا نمیشناسید من پسر جعفرم که بصدق شهید شده است در بهشت ظاهر میشود وطیران میکند در بهشت بپرهای سبز این
کفایت میکند از جهت شرف در محشر بعد از آن مقاتله کرد تا سه نفر سوار وهیجده نفر پیاده را بقتل رسانید بعد از آن عبد الله ابن بطه طائی او را
بقتل رسانید ودر بحار آورده که بعد از شهادت اولاد امام حسن برادر آن حسن پیش آمده عزم کردند که در پیش روی حسین کشته شوند پس
اول کسیکه از ایشان بیرون آمد ابو بکر ابن علی که اسمش عبید الله ومادرش لیلی دختر مسعود ابن خالد ابن ربعی تمیمی بود تقدم نموده
رجز میخواند شیخی علی ذو الفخار الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین ابن النبی المرسل نحنه عنه بالحسام المصقل نفدیه
نفسی من اخ مبجل یعنی شیخ من علیست که صاحب فخر بسیار است از قبیله هاشم که راست کردار کریم وصاحب فضل وحسب است
این حسین پسر پیغمبر مرسل است حمایت میکنیم او را بشمشیر صیقل از جان خود را باو فدا میکنیم که برادر بزرگوار است پس مقاتله میکرد تا زحر
ابن بدر نخعی بعضی گفته اند عبد الله ابن عقبه غنوی او را کشت ابو الفرج گفته که قاتلش معروف نیست گفته اند که بعد از آن برادرش عمر ابن
علی بیرون آمد در حالتیکه میگفت اضربکم ولا اری فیکم زحر ذاک الشقی بالنبی قد کفر یا زحر یا زحر تدان من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر شر
مکان فی حریق وسعر لانک الجاحد یا شر البشر یعنی بشمشیر شما را میزنم ونمی بینم در میان شما زحر را آن شقی به پیغمبر کافر شده است ای زحر
ای زحر بعمر نزدیک باش شاید که تو در آن روز در جهنم ساکن باشی که بدترین مکانست در سوخته شدن زیرا که تو منکر هستی ای شریرترین بشر
بعد از آن حمله کرد بر زحر که برادر کشته بود او را کشت وبر قوم آورد وشمشیر خود را بر ایشان میزد ومیگفت خلوا عداة الله خلوا من عمر
خلوا عن اللیث العبوس المکفهر یضربکم بسیفه ولا یفر ولیس فیها کالجبان المنجحر یعنی کناره روید ای دشمنان خدا از عمر دور شوید از
شیر عبوس وخشمناک بشمشیر خود شما را میزند وفرار نمیکند ودر میان ایشان مثل جبان مضطرب نیست ومقاتله میکرد تا شهید شد بعد
برادرش عثمان ابن علی بیرون آمد که مادرش ام البنین دختر حزام ابن خالد بود از بنی کلاب ومیگفت انی انا عثمان ذو المفاخر شیخی علی
ذو الفعال الطاهر وابن عم للنبی الطاهر اخی حسین خیرة الاخایر وسید الکبار والاصاغر بعد الرسول والوصی الناصر یعنی من عثمان
صاحب فخرها هستم پدرم علی صاحب فعال طاهر است وپسر عم پیغمبر طاهر او کیست برادرم حسین بهترین نیکوکار است وسرور کبیران وصغیران
بعد از رسول ووصی همراه پس خولی ابن یزید اصبحی تیر زد بر پیشانی او وزد واز اسب خود فرود آمده سرش را قطع کرد مردی از بنی
ابان ابن دارم گفته اند عثمان ابن علی را کشته در حالتیکه بیست ویکسال داشت واز علی نقل شده که فرمود او را نامیدم باسم دیگر
عثمان ابن مظعون بعد از آن بیرون آمد برادرش جعفر ابن علی ومادرش ام البنین است ایضا واز ابو الفرج نقل شده که او نوزده سال داشت
ودر خبر است که عباس ابن علی برادر خود جعفر را مقدم کرد پیش روی خود گفته اند که او میگفت انی انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر
ذی النوال حسبی بعمی شرفا وخالی احمی حسینا ذی الندی المفضال یعنی بدرستیکه منم جعفر صاحب بلندیها پسر علی بهتر صاحب بخشش کفایت
میکند مرا عمم وخالم از جهت شرف وعزت حمایت میکنم حسین را که صاحب احسان وفضیلت است بعد از آن مقاتله کرد

تا خوله ابن یزید اصبحی تیری باو انداخت بشقیقه یا بچشم او رسیده شهید شد بعد از آن برادرش عبدالله ابن علی بیرون آمد در حالتیکه
پانزده سال داشت و لهذا اولاد نبود و در خبر است که عباس ابن علی برادر پدری و مادری خود عبدالله ابن علی گفت مقدم باش در
پیش روی من تا ترا ببینم و ترا بحساب آورم زیرا که برای تو اولاد نیست و مقدم شد پیش روی او گفته اند که او می گفت
انا ابن ذی النجدة والافضال ذاک علی الخیر ذو الفعال سیف رسول الله ذو النکال فی کل یوم ظاهر الاهوال یعنی من پسر شخصی هستم
که صاحب بزرگی و احسانست آن علی خیر صاحب خصال حمیده است شمشیر رسول خدا صاحب قوت در هر قسم هولهای او ظاهر است
پس او را هانی ابن ثبیت حضرمی بقتل رسانید و از نصر ابن مزاحم نقل شده که محمد الاصغر ابن علی ابن ابیطالب مادرش ام ولد است و از مدائنی
روایت شده که مردی از بنی ابان ابن دارم او را کشت و از محمد ابن علی ابن حمزه روایت شده که ابوبکر و ابراهیم ابن علی ابن ابیطالب
کشته شد و مادرش ام ولد بود و از عبیدالله طلحی روایت شده که عبیدالله ابن علی با حسین کشته شد گفته اند که این خطاست و حق
این است عبیدالله را در یوم الدار کشت اصحاب مختار او را کشتند تذییل است و در آن بیان بعضی از امور است مر هر که
اخذ نماید همه آنچه در مجلس ذکر شد و تامل نماید در آنچه واقع شده در آن از مبارزات و مقاتلات و مجاهدات اصحاب
بعد از آن علاوه نماید بر این ملاحظه نمودن آنچه بعد از این مذکور میشود در مجلس آینده از مبارزات قاسم ابن حسن و علی ابن الحسین
و عباس ابن امیر المؤمنین و مقاتلات ایشان بعد از آن علاوه نماید بهمه اینها مقاتلات سید الشهداء روحی له الفداء
و مجاهدات او میداند که قضیهٔ ایستادن آفتاب در فوق زمین در روز عاشوراء و مقداریکه مرتب میشود و مدت هفتاد و دو ساعت
قول آن از اقوال شاذه و غریبه نیست بلکه از چیزهائیست که قریب بتحقیق است اگرچه آن مجاهدات نسبت بآن مبارزات و مجاهدات
از روی روایات مشهوره و نهج مقالات اکثر اصحاب مقاتل است بعد از آن مخفی نماند بر تو هر که تامل نماید در آنچه زهیر ابن قین سید
الشهداء روحی له الفداء را گفت بعد از شهادت حبیب رضی الله عنه این اشعار که از تو شاید و ضمائم چیست تا قول او که گفت فانک
لا ترین الفعل حتی تصیر الی الجنة و نعیمها و نیز تامل نماید در آنچه ذکر شد در روایات گذشته از اینکه امام در هنگامیکه از نماز فارغ شد ایشان را
برفقای کرام میشوید و میفرمود ای کریمان این بهشت که ابواب آن مفتوح گشته بسوی آنکه در آنست بعد از آن بزبان خود فرمود که
بیرون آئید و بیرون آمدند در حالتیکه موها را پریشان و گریبان خود را چاک زده بودند میگریستند و میگفتند ای گروه مسلمین و ای فرزندان پیغمبر
خدا در بارهٔ ذریهٔ پیغمبر خودتان ملاحظه نمائید و ایشان را حمایت کنید بعد از آن حسین فریاد کرد که ای امت تنزیل و ای حافظان قرآن
حمایت کنید این حریم را و از ایشان دور کنید [illegible] و هر کس مطلع میشود باسرار لاهوتیه دقیقه و امور ملکوتیه رقیقه و آن اینست
که آشکار شدن انکسار در روی مبارک امام و متالم شدن او از شهادت اصحاب خود و کشته شدن انصار خود و عدم اراده
او کشته شدن را برای ایشان از اینجهه بود که شهادت اصحاب و انصارش در آن زودی معقول و نزدیک نشد با آنچه آن معراج هر
مؤمن و پرهیزکار است یا بعد از ادای آن و آن نماز است پس اراده کرد که شهادت ایشان که سبقت نکرده است بآن شهادت
شهیدی از سابقین و لاحق نشده بآن شهادت شهیدی از لاحقین بعد از نماز ایشان باشد چنان نمازیکه جمع کرده است
دو سهم رغبت و رهبت را از سهام شعار حقیقیه که از فحشاء و منکر نهی میکند بلکه نمازیکه در آن کلفت گذارده میشود با آن امام مظلوم
از اکمل و افضل افراد نماز حقیقیه که تا آن زمان حاصل شده و بعد از آن نماز و رقابت گذارده خواهد شد غیر از نمازیکه از محمد و آل
معصومین او صادر خواهد شد و بعبارت واضحتر آنکه شهادت اصحاب سید الشهداء و انصار او اگرچه عملی بود که بدرجهٔ آن
نمیرسد عمل عاملی از آیندگان و گذشتگان مگر آنکه آنحضرت خواست که شهادت او و اصحابش بعد از نمازی باشد که عمود دین
است که جان خود و اولاد و عشیرت و برادران و خویشان خود را بذل نمود در راه خدا از برای قائم نمودن ستون آن و در این
اشارتست بچیز دیگر و آن اینست که سید الشهداء روحی له الفداء اگر در آن روز شهید نمیشد هر آینه نماز بالکلیه مضمحل میشد و عمود
آن نماز و رقابت قائم نمیگشت بعد از آن این مطلب را جمعی از اصحاب حضرت فهمیدند آیا نمی بینی قول ابی ثمامه صیداوی را که
گفت وددت ان القی الله ربی وقد صلیت هذه الصلوة پس اینها از آن نماز است که حال آن را شرح کردیم پس قول امام
در جواب او که فرمود ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا اول وقتها اشارتست باین مطلب ایضا پس معنی قول
امام ذکرت الصلوة ای فهمیدی و دانستی این مطلب را که در قلب من بود در باب تحصیل آن از شما قتل را دفع میکردم و شهادت
شما را اراده نکردم قبل حصول آن و قوله نعم هذا اول وقتها اشاره است بر معنی جلیل و مطلب بزرگ و آن این است

که اصحاب او همان روز کشته شدند اعلی الله علیه در واقع ذی قعس الامر رسیده بودند و بعبارة اخری ایشان در آنروز با بودن ارواح ایشان
در تعلق آنها باین ابدان دنیویه علوم ایشان مثل علوم اهل صقع ملکوت و افهام ایشان مثل افهام مشاهدین مکاشفین بود و بکار ایشان
در آنروز از بصیران و خبیران مکاشفین و بزرگان مشاهدین بودند بعد از حجج طاهرین معصومین از آل طه و یس و بعد از گروه
انبیاء و بعد مخفی نماند بر تو که نماز را در آنحالت با اینکه وصف و فضیلت آن ناشناخته ممکن بودن از آن بعض اصحاب آنحضرت
ترک کرد و آن شخص سعید ابن عبد الله حنفی بود وقتیکه در پیش روی امام ایستاده بدن خود را برای ایشان نشانه تیر نمود و او تیرها میزدند
او را وقتیکه امام مبین و دیبار شروع میکرد او در پیش روی او میایستاد و با ایشان تیر میزد تا بزمین افتاد و پس امام نماز خود را با بقیه اصحاب خود
تمام کرد پس بحسب عمل سعید رحمه الله زیرا که رسید باو مشابه اجر نماز امام و اجر نماز اصحاب او که با امام نماز کردند شهید و حسن و احسن
و اسکاریست بعد از آن بدرستیکه قول امام در مقام تحریض اصحاب و انصار و اولاد و برادران و خویشان خود را بعد از نماز ظهر
و هذه الجنة قد فتحت ابوابها در آن اشاره لطیفه است بر اینکه ایشان مشاهده مینمایند آنچیز را که بآن اشاره کرد و بتحقیق
گذشت بعض از آن برای آن پس بر اینکه شما نیز اشناختید ما که در امر کردن امام زنان طاهره را که از خیمه بیرون نیایند اسرار الهیه و اشارات
ملکوتیه است و آن از جهت اینست که صیحه و گریه و بیرون آمدن ایشان از خیمه در آنحالت مذکوره و کشف ایشان با معاشر المسلمین و عصبة الموحدین
اعداء الله فی ذریة نبیکم شدیدتر است بر اصحاب و انصار از حیثیت تهییج و قوی تر است از حیثیت تشجیع و دلیر کردن ایشان از ستایش تهییج
ایشان باشارات امام و با آنچه بود ایشان را از قوه ملکوتیه مقامات و درجات بر جنت و حور و جزیه خود شان زیرا که اقل آنها معاینه
کردن حور عین است در قصرها و این در حقیقه کشف میکند از شدت قرب ایشان بخدا و رسول و عترت و ذریه او و از اینکه یکساعت
از ساعات دفع و حمایت از حریم رسول خدا افضل است از مجاهده جهاد کنندگان در دهور و ازمنه کثیره پیش روی انبیاء و مرسلین
و از اینکه ثواب و درجه کشتن یک نفر از ابن زیاد و کفار و مرتدین فجار از لشکر یزید و ابن زیاد اکثر و افضل است از ثواب و درجه کشتن
گروه و جماعات کثیره از سایر کافرین پس هرگاه گوئی چه چیز است وجه امر کردن امام زنان طاهره را بخارج شدن از خیمه که ایشان
بیرون آمدند از خیمه در آنحالت که در روایت مذکور شد آیا این نسبت بحکم شرعی از قبیل قضایای خاصه است در وقایع خاصه که سر
آن را نمیدانند مگر خدای تعالی و حجج معصومین او یا برای او وجه و سریست که ما میفهمیم و مطابق شرع است میگوئیم در این سر لطیف و وجه
دقیق است و آن اینست که اصحاب سید الشهداء روحی له الفداء در آنروز و در آنوقت متصف بودند بصفت عصمت
و داخل بودند در گروه معصومین بلکه این حالت و این صفت برای ایشان محقق شد در اول شب عاشورا چنانکه بر وجه این اشاره
گذشت پس متصف بعصمت در شان او خیانت متصور نمیشود و تقلب او در بیت خطور نمیکند و بعبارة اخری اصحاب در آنوقت
در آنحالت بمنزله اهل عالم ملکوت و کروبیین بودند بلکه بمنزله کاملترین و فاضلترین افراد ایشان بودند و اگر خواهی که بنمط
تعبیر عالی بگو که سید شهداء روحی له الفداء خواست که شان اصحاب خود را اظهار نماید باینکه ایشان در آنروز متصف بودند بشئونات
و الطافهای امام بعصمت مـ[illegible] ل بودند در گروه اهل عصمت و ایشان بمنزله برادران زنان طاهره بودند پس این فضل و درجه است که
هیچ درجه با آن مساوی نمیشود و بعد از تعقل آنها ممکن است که گفته شود بدرستیکه اصحاب و انصار رضی الله عنهم نظر کردند بر زنان طاهره بعین [illegible] و آواز
و کلمات ایشان را شنیدند و دانستند خارج شدن ایشان را از خیمه در آنحالت مذکوره از بودن دختران صغیره در آنحالت مذکوره یا ایشان
ابراز [illegible] بخبر دادن مردی از مردان اهل بیت مثل عباس و علی ابن الحسین و قاسم سلام الله علیهم هرگاه گوئی این نحو تحریص امام
اصحاب خود را دلیر و شجاع کردن او ایشان را و همچنین استغاثه و استنصار زنان طاهره از ایشان و بیرون آمدن ایشان از خیمه در آن
حالت مذکوره کشف میکند از اینکه ایشان بسیار مشتاق بودند بر اینکه در پیش روی امام مجاهده و مقاتله نموده بشهادت برسند
پس این چنانکه می بینی منافیست با آنچه در شان ایشان وارد شده و همچنین منافیست با آنچه گذشت در تحقیق آن میگوئیم بدرستیکه هرکه تامل
نماید در آنچه ما مقدم کردیم ساقط میشود از او این سوال زیرا که فهمیدن او حقیقه حال را در جواب آن این معنی که این نحو تحریص و ترغیب
بر قتال و جهاد از برای اشاره کردن است بامور گذشته علاوه بر این حکمت که با این علاوه کردیم و میگوئیم که این قسم تحریص از آنجهت است
که تاثیر کامل وارد در قلوب انصار و شجاعت و شدت بأس ایشان را قوی میکند اگرچه پیش از این متصف بودند بصفتیکه بسوی
آن اشاره کردیم و تمثیل دیگر در تثبیت بیان بعضی از امور بدانکه هر که تامل نماید در کلمات اصحاب سید الشهداء روحی له الفداء
اشعار و رجز ایشان را در مقام قتال و بیرون آمدن بر جدال میداند که ایشان قطع کرده بودند باینکه متنعم و متلذذ میشوند بعد از

انوار

بعد از شهادت بانواع لذات برزخیه و انواع نعمات اخرویه از اول شهادت ایشان تا روز قیامت و تا ابد بیگمان
محظوظ میگردند خلایق اولین و آخرین را بنمایند که آنچه خدا تعالی بر مؤمنین وعده کرده در روز جزا از بهشت و حور و قصور و مقامات عالیه
و درجات رفیعه و رضوان خدا تعالی که آن از همه چیز بزرگتر است عطا میکند خدای عز و جل بر ایشان از اول زمان شهادت ایشان بر سبیل
اتصال و استمرار الی ما لانهایة پس این چنانچه مستفاد میشود از ظاهر بشارت ایشان که کشف میکند از اینکه ایشان رسیده اند بمقامات
اعلی که اشغف و مشاهده از انبیاء و اولیاء پس چنین مستفاد میشود از جمله کثیره از اخبار و روایات و اگر خواهی که بلفظ دیگر
تعبیر نمائی بگو که ایشان داخل میشوند بعد از شهادت ایشان بهشت اخرویه که داخل میشوند بآن غیر ایشان از مؤمنین مگر بعد از قیام
قیامت و روز جزا بعد از آن مخفی نماند بر تو بزرگ بینکه روایات این مجلس مشتمل روایات اکثر مجالس مذکوره از آنچه است که در آن کافی
واضحه و تصریحات تامه است بر باقی بودن ارواح در عالم برزخ و تحقیق تامه نمودیم بر این با دله ساطعه و آیات قاطعه در حق علی از کتاب
فرائش هر کس اراده نماید تحقیق حال را در تنصیص و اطلاع باد له قولین از قول مختار و قول مخالف بر این از قول اکثر متکلمین و از
ایشانست علامه حلی ره پس رجوع کند برقی علی از کتاب فرائش در اصول فقه و اصول عقائد است بعد مخفی نماند بر تو آنکه
در این مجلس واقع شد نسبت بمقاتلات جمعی از اصحاب و بنی هاشم و آن مشتمل است بر اینکه فلان کس از اصحاب یا فلان از بنی هاشم قتال شدید نمود
بکسانیکه ذکر شده عدد کسیکه اعدا کشته از کفار ممکنست که حمل شود بر تفصیل بیانیکه در مجلس گذشته آنرا نقل کردیم از کتابیکه بر شهاب الدین
حایری نسبت داده میشد و این حمل حسن تام دارد نسبت بجوانان بنی هاشم از کسانیکه در روایت این مجلس عدد مقتولین ایشان از
کفار ذکر شده بدانکه اختلاف بسیاری است که در این مجلس است بحسب نامهای اصحاب سید الشهدا و مقتولین بحسب عدد ایشان و میان آنچه
واقع شده در زیارتیکه از ناحیه مقدسه خارج شد در غایت وضوح است پس آن زیارتیست که وارد کرده آنرا سید ره در کتاب
اقبال و آن مشتمل است بر اسماء شهدا و بعض احوال ایشان رضوان الله علیهم و اسماء قاتل ایشان گفت که روایت کرده جماعت
ما بر جدم ابو جعفر طوسی از محمد بن احمد بن عیاش از شیخ صالح ابی منصور بن عبد المنعم بن نعمان بغدادی گفت بیرون آمد از ناحیه مقدسه
در سال دویست و پنجاه و دو بر دست شیخ محمد بن غالب اصفهانی در وقت وفات پدرم و من جوان بودم عریضه کرده اذن
خواستم بزیارت مولای خود ابی عبد الله الحسین و زیارت شهدا پس بیرون آمد بسم الله الرحمن الرحیم زمانیکه زیارت شهدا را اراده
کردی بایست در نزد پاهای حسین و آن قبر علی بن الحسین است پس روی خود را بقبله بگردان زیرا که در آنجا محل حضرت شهدا است
و اشاره کن بر علی بن الحسین و بگو السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل صلی الله علیک و علی
ابیک اذ قال فیک قتل الله قوما قتلوک یا بنی ما اجرئهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول علی الدنیا بعدک العفا کانی بک بین یدیه
ماثلا وللکافرین قائلا انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی
ضرب غلام هاشمی علوی و الله لا یحکم فینا ابن الدعی حتی قضیت نحبک و لقیت ربک اشهد انک اولی بالله و برسوله و انک ابن رسوله
و ابن حجته و امینه حکم الله لک علی قاتلک مرة بن منقذ بن النعمان العبدی لعنه الله و اخزاه و من شرکه فی قتلک و کانوا علیک ظهیرا
و اصلاهم الله جهنم و ساءت مصیرا و جعلنا الله من ملاقیک و مرافقیک و مرافقی جدک و ابیک و عمک و اخیک و امک المظلومة
و ابرء الی الله من قاتلیک و اسئل الله مرافقتک فی دار الخلود و ابرء الی الله من اعدائک اولی الجحود السلام علیک و رحمة الله و برکاته
السلام علی عبد الله بن الحسین الطفل الرضیع المرمی الصریع المتشحط دما المصعد دمه فی السماء المذبوح بالسهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه
حرملة بن کاهل الاسدی و ذویه السلام علی عبد الله بن امیر المؤمنین مبلی البلاء و المنادی بالولاء فی عرصة کربلاء المضروب مقبلا و
مدبرا لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی السلام علی العباس بن امیر المؤمنین المواسی اخاه بنفسه الآخذ لغده من امسه الفادی له الواقی
الساعی الیه بمائه المقطوعة یداه لعن الله قاتلیه یزید بن وقاد و حکیم بن الطفیل الطائی السلام علی جعفر بن امیر المؤمنین الصابر بنفسه
محتسبا و النائی عن الاوطان مغتربا المستسلم للقتال المستقدم للنزال المکثور بالرجال لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی السلام علی عثمان
بن امیر المؤمنین سمی عثمان بن مظعون لعن الله رامیه بالسهم خولی بن یزید الاصبحی الایادی و الابانی الدارمی السلام علی محمد بن امیر
المؤمنین قتیل الابانی الدارمی لعنه الله و ضاعف علیه العذاب الالیم و صلی الله علیک یا محمد و علی اهل بیتک الصابرین
السلام علی ابی بکر بن الحسن الزکی الولی المرمی بالسهم الردی لعن الله قاتله عبد الله بن عقبة الغنوی السلام علی عبد الله بن الحسن
بن علی الزکی لعن الله قاتله و رامیه حرملة بن کاهل الاسدی السلام علی القاسم بن الحسن بن علی المضروب

ما تُهُ المسلوب لامته حين نادى الحسين عمه فجلى عليه عمه كالصقر وهو يفحص برجليه التراب والحسين عليه السلام
يقول بعداً لقوم قتلوك ومن خصمهم يوم القيامة جدك وأبوك ثم قال عز والله على عمك أن تدعوه فلا يجيبك
أو يجيبك وأنت قتيل جديل فلا ينفعك هذا والله يوم كثر واتره وقل ناصره جعلني الله معكما يوم جمعكما
وبوأني مبوأكما ولعن الله قاتلك عمر بن سعد بن نفيل الأزدي وأصلاه جحيماً وأعد له عذاباً أليماً
السلام على عون بن عبد الله بن جعفر الطيار في الجنان حليف الإيمان ومنازل الأقران الناصح للرحمن
التالي للمثاني والقرآن لعن الله قاتله عبد الله بن قطبة النبهاني السلام على محمد بن جعفر بن عبد الله الشاهد
مكان أبيه والتالي لأخيه وواقيه ببدنه لعن الله قاتله عامر بن نهشل التيمي السلام على جعفر بن عقيل لعن الله قاتله
ورامیه بشر بن حوط الهمداني السلام على عبد الرحمن بن عقيل لعن الله قاتله ورامیه عمر بن خالد بن أسد الجهني
السلام على القتيل بن القتيل عبد الله بن مسلم بن عقيل ولعن الله قاتله عامر بن صعصعة السلام على أبي عبد الله بن مسلم
بن عقيل ولعن الله قاتله ورامیه عمرو بن صبيح الصيداوي السلام على محمد بن أبي سعيد بن عقيل ولعن الله قاتله لقيط بن ناشر
الجهني السلام على سليمان مولى الحسين بن أمير المؤمنين ولعن الله قاتله سليمان بن عوف الحضرمي السلام على قارب
مولى الحسين بن علي السلام على منجح مولى الحسين بن علي السلام على مسلم بن عوسجة الأسدي القائل للحسين وقد أذن
له في الانصراف أنحن نخلي عنك وبم نعتذر إلى الله من أداء حقك ولا والله حتى أكسر في صدورهم رمحي وأضربهم
بسيفي ما ثبت قائمه في يدي ولا أفارقك ولو لم يكن معي سلاح أقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ثم لم
أفارقك حتى أموت معك وكنت أول من شرى نفسه وأول شهيد من شهداء الله قضى نحبه
ففزت ورب الكعبة شكر الله استقدامك ومواساتك إمامك إذ مشى إليك وأنت صريع فقال
رحمك الله يا مسلم بن عوسجة وقرأ فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا لعن الله المشتركين
في قتلك عبد الله الضبابي وعبد الله بن خشكارة البجلي السلام على سعد بن عبد الله الحنفي القائل
للحسين وقد أذن له في الانصراف لا والله لا نخليك حتى يعلم الله أنا قد حفظنا غيبة رسول الله صلى الله عليه
وآله فيك والله لو أعلم أني أقتل ثم أحيى ثم أحرق ثم أذرى ويفعل بي ذلك سبعين مرة ما فارقتك حتى ألقى حمامي
دونك وكيف لا أفعل ذلك وإنما هي موتة أو قتلة واحدة ثم هي الكرامة التي لا انقضاء لها أبداً
فقد لقيت حمامك وواسيت إمامك ولقيت من الله الكرامة في دار المقامة حشرنا الله معكم
في المستشهدين ورزقنا مرافقتكم في أعلا عليين السلام على بشر بن عمر الحضرمي شكر الله لك قولك
للحسين وقد أذن لك في الانصراف أكلتني إذن السباع حياً إذا فارقتك وأسأل عنك الركبان وأخذ
لك مع قلة الأعوان لا يكون هذا أبداً السلام على يزيد بن حصين الهمداني المشرقي القاري المجدل
على عمران بن كعب الأنصاري السلام على نعيم بن عجلان الأنصاري السلام على زهير بن القين
البجلي القائل للحسين عليه السلام وقد أذن له في الانصراف لا والله لا يكون ذلك أبداً أترك ابن
رسول الله صلى الله عليه وآله أسيراً في يد الأعداء وأنجو أنا لا أراني الله ذلك اليوم السلام على عمرو بن قرظة
الأنصاري السلام على حبيب بن مظاهر الأسدي السلام على الحر بن يزيد الرياحي السلام على عبد الله بن
عمير الكلبي السلام على نافع ابن هلال البجلي المرادي السلام على أنس بن كاهل الأسدي
السلام على قيس بن مسهر الصيداوي السلام على عبد الله وعبد الرحمن ابني عروة بن حراق الغفاريين السلام
على جون مولى أبي ذر الغفاري السلام على شبيب بن عبد الله النهشلي السلام على الحجاج بن زيد السعدي
السلام على قاسط وكرش ابني ظهير التغلبيين السلام على كنانة بن عتيق السلام على جوين بن مالك الضبعي السلام
على عمرو بن ضبيعة الضبعي السلام على يزيد بن ثبيت القيسي السلام على عبد الله وعبيد الله
ابني يزيد بن ثبيت القيسي السلام على عامر بن مسلم السلام على قعنب بن عمرو النمري

السلام على سالم مولى عامر بن مسلم السلام على سيف بن مالك السلام على
زهير بن بشر الخثعمي السلام على يزيد بن معقل الجعفي السلام على الحجاج بن مسروق
الجعفي السلام على مسعود بن الحجاج وابنه السلام على مجمع بن عبد الله العائذي
السلام على عمار بن حسان بن شريح الطائي السلام على حيان بن الحارث السلماني
الازدي السلام على جندب بن حجر الخولاني السلام على عمر بن خالد الصيداوي
السلام على سعيد مولاه السلام على يزيد بن زياد بن المظاهر الكندي
السلام على زاهر مولى عمرو بن الحمق الخزاعي السلام على جبلة بن علي الشيباني
السلام على سالم مولى بني المدينة الكلبي السلام على اسلم بن كثير الازدي السلام على زهير بن سليم الازدي السلام على قاسم
بن حبيب الازدي السلام على عمر بن الاحدوث الحضرمي السلام على ابي ثمامة عمر بن عبد الله الصائدي السلام على حنظلة
بن اسعد الشبامي السلام على عبد الرحمن بن عبد الله بن الكدن الارحبي السلام على عمار بن ابي سلامة الهمداني السلام على عابس
بن شبيب الشاكري السلام على شوذب مولى شاكر السلام على شبيب بن الحارث بن سريع السلام على مالك بن عبد الله بن سريع السلام على
الجريح المأسور سوار بن ابي حمير الفهمي الهمداني السلام على المرتث معه عمرو بن عبد الله الجندعي السلام عليكم يا خير انصار السلام
عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار بوأكم الله مبوأ الابرار لقد كشف الله لكم الغطاء ومهد لكم الوطاء واجزل لكم العطاء وكنتم
عن الحق غير بطاء وانتم لنا فرطاء ونحن لكم خلطاء في دار البقاء والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

مجلس نهم از کتاب عبادات در بیان شهادات در شهادت قاسم ابن امام مظلوم حسن مجتبی علیهما السلام است میگوییم روایت کرده
ابو مخنف از حمید ابن مسلم که حضرت حسین بعد از کشته شدن اصحاب مینگرید و غریب ماند و آواز برآورد الا من معین یعیننا الا من ناصر ینصرنا الا
من ذاب یذب عنا پس دو جوان بیرون آمدند که گویا دو ماه بودند یکی احمد و دیگری قاسم ابن حسن علیه السلام و ایشان میگفتند لبیک لبیک
با ما خود ما مأمورین باشیم گفت حمایت کنید از حرم جد خود تا ان رسول خدا و در روایت دیگر است که قاسم بیرون آمد و او صغیر بود و بحد بلوغ
نرسیده بود و وقتیکه حسین او را نظر کرد دست بگردن او انداخت هر دو گریستند تا غش کردند و وقتیکه از غش افاقه حاصل شد قاسم
طلب مبارزت نمود حضرت ابا و منع نمود آن جوان دست و پای او را بوسید تا اذن حاصل کرده بیرون آمد و اشک چشمانش بر رخش
سیلان میکرد و در روایتی است وقتیکه حسین دید که قاسم میخواهد بمیدان برود فرمود ای پسر آیا بپای خود بطرف مرگ میروی
گفت چگونه نروم ای عمو و حال آنکه تو در میان دشمنان وحید و فرید مانده معین و غمخواری نداری روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک
الوقاء و بعد از آن حسین گریبان قاسم را چاک و عمامه او را دو نصف کرده بروی او آویخت بعد از آن لباسهای او بصورت کفن باو
پوشانید و شمشیر خود را بمیان او بست و بمیدان فرستاد پس بآن قوم حمله کرد و از ایشان شصت نفر را کشت و بخدمت حضرت
آمد و عرض کرد یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء ای عم بیک شربت آب مرا درک کن حسین او را بصبر وادار نمود و انگشتر خود را
باو داد و گفت این را بدهن خود بگذار و مکش کن قاسم گفت وقتیکه آن انگشتر را در دهن خود گذاشتم گویا که آن چشمه آبی بود و سیراب شدم
و در روایتی است حمید گفت من در لشکر ابن سعد بودم بر این جوان نگاه میکردم در برش پیراهن و در پایش نعلین بود که بند یکی از نعلین
گسیخته فراموش نمیکنم که آن بند نعل پای چپ او بود پس عمر ابن سعد ازدی گفت بخدا قسم من بر این جوان حمله میکنم گفتم سبحان الله
از این چه میخواهی بخدا قسم اگر آن جوان مرا بزند دست خود را بسوی او نمیگشایم کفایت میکند او را این جماعت که احاطه کرده‌اند گفت
بخدا قسم هر آینه حمله میکنم پس حمله کرد و برنگشت تا شمشیر بر سرش زد آن جوان بروی خود افتاد و ندا کرد یا عماه پس حسین علیه السلام

آمد مثل باز که از فراز به نشیب آید و بمیان صفوف اعدا داخل شد مثل شیر خشمناک بایشان حمله کرد و بشمشیر عمر که قاتل قاسم بود زد و
خود هم آنچنین شمشیر داد دست او را از مرفق قطع نمود فریاد کرد و از او کناره رفت و گریخت لشکر اهل کوفه بآنحضرت حمله کردند که عمر را
خلاص نمایند بدن قاسم در زیر سم اسبان مجروح و پامال گردید و وفات نمود چون گرد و غبار منجلی شد دیدم حسین در بالای سر آن جوان
ایستاده در حالتیکه پای خود حرکت میداد حضرت فرمود بعدا والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او
یعینک فلا یغنی عنک بعدا لقوم قتلوک ثم احتمله فکانی انظر الی رجلیه بخدا قسم گرانست بر عمت که او را بخوانی تو جواب ندهد
یا جواب دهد یاری نکند یا یاری کند ترا نفع ندهد دور باد از رحمت خدا قومیکه ترا کشتند بعد او را برداشت گویا میدیدم که پاهای آن
جوان بزمین خط میکشید و حال آنکه حضرت سینه او را بسینه خود ضم کرده بود پس بخود گفتم که حسین او را بکجا خواهد برد پس آورد او را
در میان کشتگان از اهل بیت خود گذاشت بعد از آن گفت اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تغادر منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا
صبر کنید ای اهل بیت من که بعد از امروز خواری نخواهید دید ابدا و مخفی نماند بر تو که بعضی از کلمات اصحاب مقاتل اگرچه عطا میکند
و می فهماند که بدن قاسم را اسبان بسمهای خود پامال کرد تا وفات نمود ولیکن ظاهر کلام سید در کتاب ملهوف اینست که
اسبها بسمهای خود او را پامال کردند تا مرد قاتل قاسم بود زیرا که او گفته آن جوان بروی خود افتاد و فریاد کرد یا عماه پس
حسین آشکار شد مثل باز و شیر خشمناک بایشان حمله کرد ضربتی بابن فضیل حواله کرد او ساعد خود را پیش آورد که آنضربت را
رد نماید شمشیر دست او را از مرفق قطع کرد فریادی نمود که اهل لشکر فریاد او را شنیدند و اهل کوفه حمله کردند که او را خلاص نمایند اسبها او را
پامال کردند تا هلاک شد و در روایت دیگر هست که آن جوان بر آن قوم حمله کرد و مقاتله نمود تا دویست نفر سوار را بقتل رسانید مسلم خوانی
گفت مردی از اهل شام در نزد من ایستاده بود گفت بخدا قسم آن جوان از من غنیمت نمیشود زیرا که میبینم او را در سرکشی خود بغایت رسید
گفتم وای بر تو آیا قرابت او را از رسول خدا مراعات نمیکنی بکلام من اعتنا نکرده باز آن جوان هجوم آورد در حالتیکه آن جوان بحضرت
او بود از سر او ضربتی زد و بزمین آمد آن جوان فریاد کرد یا عماه ادرکنی پس حسین آمد حمله کرد ضربتی زد نصف سر او را قطع
کرد آمد فریاد کرد و العطش العطش عمر سعد با لشکر حمله کرد تا بدن قاسم را سم اسبان پامال کردند حسین بایشان حمله کرد
تا سواران کنار رفتند بعد از آن در بالای سرش ایستاد و گفت گرانست بر عم تو مصرع تو خدا بقاتل تو لعنت کند و کفایت
کرد که جد تو محمد رسول خدا خصم اوست و در خبر دیگر هست که قاسم همت خود را بر علمدار گماشت و خواست او را بکشد پس
به تیرها او را احاطه کردند و از اسب بزمین افتاد شیبة ابن سعد شامی بنیزه از پشت او زد و از سینه اش بیرون آمد پس بخون
خود غلطان شده ندا کرد یا عماه ادرکنی حسین آمد و قاتل او را کشت و در روایتی است که غبار زایل شد دیدم حسین را
که در بالای سر او ایستاده در حالتیکه پای خود میکشید و حسین میگریست و میگفت خداوندا تو میدانی که ایشان ما را
خواندند یاری کنند بعد ما را خوار و بغیر ما اعانت کردند خداوندا باران آسمان را از ایشان حبس و ایشان را از برکت خود محروم گردان
و متفرق گردان ایشان را بیک زمان اللهم فرقهم شعبا واجعلهم طرائق قددا ولا ترض عنهم الولاة ابدا اللهم ان کنت حبست عنا النصر فاجعله
لنا ذخرا عندک بعد از آن بآن جوان نگریست و گریست و گفت از رحمت خدا دور باد قومیکه ترا کشتند و کسیکه با ایشان خصم
جد تو پیغمبر است در روز قیامت بعد از آن گفت گرانست بخدا قسم بر عم تو که او را بخوانی تو جواب ندهد یا جواب دهد و نفع
نبخشد بخدا قسم این روزیست که دشمن آن بسیار و ناصر او قلیل است بعد از آن او را بسینه خود برداشت و در میان کشتگان گذاشت
و جمعی از اصحاب مقاتل گفته بعد از آن احمد بن حسن بیرون آمد و او شانزده سال داشت و میگفت انی انا نجل الامام ابن علی
نحن و بیت الله اولی بالنبی اضربکم بالسیف حتی یلتوی اطعنکم بالرمح حتی ینثنی ضرب غلام هاشمی علوی حتی تولوا عن قتال
ابن علی یعنی من فرزند امام پسر علی ام قسم بخانه خدا ما اولاییم بپیغمبر شما را بشمشیر میزنم تا کج شود و بنیزه شما را میزنم تا دوتا شود
مثل زدن غلام هاشمی علوی تا اینکه از قتال فرزند علی پشت بگردانید راوی گفت بعد بر آن قوم حمله کرد و مقاتله نمود تا هشتاد
نفر از ایشان کشت بعد بخدمت حسین برگشت در حالتیکه چشمهای او گود افتاده بود و ندا کرد یا عماه آیا شربت آبی هست که بوسیله
آن قوت پیدا کنم بر جنگ دشمنان خدا و رسول خدا آنحضرت گفت ای پسر برادرم صبر کن زمان قلیلی که جد خود محمد مصطفی
ملاقات میکنی ترا سیراب میکند بشربتی که بعد از آن تشنه نمیشوی پس آن جوان بطرف میدان برگشت و میگفت اصبر
قلیلا فالمنی بعد العطش فان روحی بالجهاد تنکمش لا ارهب الموت اذا الموت وحش ولم اکن عند اللقا ذات

حسن

جنگ یعنی صبر کنیم زمان قلیلی پس مرگ بعد از آن عیش است زیرا که روح من بسوی جهاد سرعت میکند از مرگ نمیترسم زمانیکه مرگ دهشت کرد
و در وقت جنگ صاحب ترس دار نیستم بعد بر آن قوم حمله کرده و جماعتی را کشت و انشاد کرده میگفت الیکم من بنی المختار ضرباً یشیب
لو هو منه الرضیع نحمیه معاشر الفجار جمعاً بکل عضب قاطع قطیع یعنی خود را از آنکار نباشید از شمشیر زدن اولاد رسول مختار که زاری
واقع شدن آن موی سر طفل شیرخوار سفید میشود و هلاک میکنیم همه گروه فجار را با شمشیر هندی برنده بعد از آن بر قوم حمله کرده و جماعتی را
بدرک واصل ساخته خدای تعالی او را به برادرش در بهشت ملحق فرمود و در خبری هست که از حمید ابن مسلم نقل شده گفت وقتیکه حسین ع پسر
برادرش احمد فرمود آنچه فرمود رجوع کرد بمیدان و مقاتله نمود تا او را زمین انداختند و بیمین و یسار از تشنگی میکرد و دید و حسین ع را نظر کرد
و میگریست پس قال ابن الحسین گریه پدرش را شنیده از خیمه بیرون آمد در حالتیکه دامنش بقدمش می پیچید و نیامد و میگفت یا اماه
چرا گریه میکنی حضرت فرمود ای حفظ میکنی پسر عمم خود را از دشمنان معسکر دیا ابتاه تشنگی مرا هلاک کرد و گرسنگی مرا رسید آنچه حضرت
فرمود یا ولدی میان تو و بهشت نیست مگر بیرون آمدن روح تو فراغ میشود از تو آنچه آمر امی باید آیا دوست نمیداری که مرادر
پیش روی تو بکشند قال ابن الحسین گفت قسم بخدا یا بابا من دوست میدارم که تو را مقتول ببینم پس بحرب آمده مقاتله کرد
تا قوم او را پیش احمد نامی ابن نعمان حمیدی بتیر احمد را کشت و مخفی نماند بر تو که کیفیت شهادت قاسم برنج دیگر نقل شده و آن
اینست که در بعضی از کتب مقاتل ذکر شده از جمله آنها کتاب منتخب است که قاسم بالغ گفت ای عم آیا مرا اجازه میدهی که بمیدان
این کافرین بروم حضرت فرمود ای پسر برادرم تو از برادرم نشانه هستی میخواهم که تو بمانی تا خود را بتو تسلی دهم و باو اجازه جنگ
نداد و برادران خود اجازه ای جنگ داد پس قاسم نشست در حالتیکه غمگین بود و سر خود را بر پاهای خود گذاشته بیاد آورد
که پدرش در کتف راست او تعویذی بسته و فرموده زمانیکه اندوه و غم تو رسد این تعویذ را بگشا و بخوان و معنیش را بدان و به
در آن نوشته شده عمل کن قاسم پیش خود گفت که چند سال بر گذشته و مثل این غم بمن نرسیده پس آن عوذه را گشوده نظر کرد
ناگاه دید که در آن نوشته شده یا ولدی قاسم اوصیک انک اذا رایت عمک الحسین فی کربلا وقد احاطت به الاعداء فلا تترک
البراز والجهاد لاعداء الله واعداء رسول الله صلی الله علیه وآله ولا تبخل علیه بروحک وکلما نهاک عن البراز فعاوده لیأ
ذن لک فی البراز لتحظی فی السعادة الابدیه یعنی ای پسر من قاسم ترا وصیت میکنم زمانیکه عم خود حسین را در کربلا دیدی که دشمنان
او را احاطه کرده اند پس جنگ و جهاد را ترک مکن با دشمنان خدا و رسولش و بخل مکن در باره حسین بجان خود و هر وقتیکه ترا از جنگ
نهی کند بخدمت او برگرد تا ترا اذن دهد و بسعادت ابدی فایز شوی پس قاسم همان ساعت برخواست و بخدمت حسین ع آمد
و آنچه امام حسن ع نوشته بود بعمش نشان داد وقتیکه حسین ع آن عوذه را خواند بشدت گریه کرده بویل و ثبور ندا کرده آه سرد
بر آورد و گفت ای پسر برادرم این وصیتی است که پدرت برای تو کرده و مرا هم وصیت دیگری است از او برای تو لابد است که آنرا تمام
نمایم پس حضرت از دست قاسم گرفته داخل خیمه نمود و عون و عباس را طلب نموده با در قاسم گفت آیا برای قاسم لباس نو
نیست گفت نه پس آنحضرت بخواهر خود زینب فرمود صندوق را پیش من آور پس زینب صندوق را آورده نزد پیشش بر زمین گذاشت
آنحضرت صندوق را گشوده قبای حسن ع را بیرون آورد و بقاسم پوشانید و عمامه امام حسن ع را بسرش پیچید و از دست دختر خود
که بقاسم نامزد بود گرفته عقد او را بقاسم جاری نمود و خیمه برای او خالی کرده و از دست دختر خود گرفته بدست قاسم گذاشت و قاسم
بدختر عم خود می نگریست و میگریست تا آنکه شنید که دشمنان میگویند هل من مبارز پس از دست زوجه خود دست کشیده و خواست
که از خیمه بیرون رود زوجه اش دامن او را گرفته و از رفتن ممانعت کرده میگفت که در خاطرت چه آمده و میخواهی چکنی گفت میخواهم که
دشمنان را ملاقات کنم زیرا که ایشان مبارز میخواهند و من میخواهم بمبارزت ایشان بروم پس دختر عمش از دامنش گرفت قاسم
فرمود دست از دامنم بردار که عروسی ما بآخرت ماند پس دختر عمش صیحه زد و ناله و نوحه کرد و اشک از چشمش بجدش جاری میشد و میگفت
یا قاسم تو میگوئی که عروسی ما بقیامت ماند در قیامت بچه چیز ترا بشناسم و در کدام مکان ترا بجویم پس قاسم دست خود را بر آستین خود
زده و آنرا پاره نمود و فرمود ای دختر عم مرا باین آستین قطع شده بشناس راوی گوید اهل بیت از برای قتل قاسم بگریه در آمدند
و بشدت گریستند و ویل و ثبور گفتند و وقتیکه حسین ع دید که قاسم میخواهد بمیدان جنگ برود فرمود ای پسر من آیا
بپای خود بطرف مرگ میروی گفت چگونه نروم ای عم و حال آنکه تو در میان دشمنان وحید و تنها ماندی صدیق و حامی نداری
روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء بعد از آن حسین ع گریبان قاسم را پاره و عمامه او را دو نصف کرد و بروی اش

ایذا جست بعد از آن لبهای او را ببوسید و کفن با او پوشانید و شمشیر خود را بمیان قاسم بست روانه میدان نمود بعد از آن
قاسم پیش عمر ابن سعد آمد و گفت ای عمر آیا از خدا نمی‌ترسی و خدا را ملاحظه نمیکنی و رسول خدا را مراعات نمینمائی عمر ابن سعد گفت آیا تکبر
و تکبر شما را کفایت نکرد و بیزید اطاعت نمیکنید قاسم گفت خدا ترا جزای خیر ندهد ادعای اسلام میکنی و حال آنکه
آل رسول خدا عطشان و تشنه‌اند و دنیا در پیش چشم ایشان سیاه گشته پس قدری ایستاد و احدی را ندید که بطرف او بیاید بخیمه بر
گشت و آواز دختر عم خود را شنید که گریه میکند دختر عمش در سر و قدم خود ایستاد و گفت مرحبا و بعزیزی حمد خدا را که روی تو پیش از
مرگ بمن نشان داد پس قاسم بخیمه آمد و گفت ای دختر عم مرا مهر نیست که با تو نشینیم گفتار طلب مبارز میکنند پس او را وداع کرده
بیرون آمد و بطرف میدان رفت و طلب مبارز نمود مردی بسوی او آمد که با هزار سوار برابر بود قاسم او را کشت و او چهار
پسر داشت یک یک بمبارزت قاسم آمدند همه آنها را کشت و باسب خود تازیانه زده سواران را میکشت تا قوتش ضعیف گشت قصد
کرد که بخیمه رجوع کند ناگاه ازرق شامی راه را گرفت و بمقام معارضه آمد آن بزرگوار شمشیری از بالای کمرش زده او را کشت
و بخدمت حسین آمده گفت یا عماه العطش العطش یک شربه آب مراد رباب حضرت او را بصبر امر کرد و انگشتر خود را با و داد
ایذا بدهن بگذار و مص کن قاسم گفت وقتیکه آنرا بدهن خود گذاشتم گویا که چشمه آب بود و سیراب شده بمیدان رجوع
کرد مؤلف گوید اشاره در اینجا ببعضی از نکات از بیان نمودن بعضی از اسرار و مناسبات و نکو آنها لازم است پس
میگوئیم که زمان شهادت قاسم و برادرانش از امورهاست که در آن ظواهر آثار و کلمات اصحاب مقاتل مختلف است پس
مفاد بعض آنچه باز اشاره گذشت اینست که شهادت او و برادرانش بعد از شهادت اصحاب و قبل از شهادت
اولاد امیر المؤمنین و همچنین قبل از شهادت علی ابن الحسین بود و لیکن مستفاد از کلمات جمعی و از تحقیقات شیخ صدوق در
بعض کتب خود اینست که شهادت او بعد از شهادت جمیع بنی هاشم بود و از زیارت ناحیه مقدسه ظاهر آن تقدم شهادت
همه بنی هاشم است بعد از شهادت ایشان شهادت علی اصغر بعد از آن شهادت عبدالله ابن امیر المؤمنین بعد از آن
شهادت عباس بعد از آن شهادت جعفر ابن امیر المؤمنین بعد از آن شهادت عثمان ابن امیر المؤمنین بعد از آن شهادت
محمد ابن امیر المؤمنین بعد از آن شهادت احمد اعنی ابا بکر ابن حسن بعد از آن شهادت قاسم ولی ممکنست گفته شود
که ترتیب در ذکر در مقام زیارت دلالت نمیکند که باین ترتیب است در شهادت بعد از آن قطع نماند بر آنکه حکایت
تزویج و عروسی برای قاسم از امورهاست که جمع بسیاری از اصحاب مقاتل آنرا ذکر کرده و بعض حذاق در فنون اخبار و آثار
گفته که این حکایات در آنها با اثر معتبری مطلع نشده‌ام ولی من میگویم که ظن اقوی بحصول این قضیه از امورهاست که صاحب تتبع
عزیز و متفکر دقیق عمیق آنرا انکار نمیکند و این بجهة وجوه چند است اول اینکه کامل بودن مصیبت و تمام بودن محنت آل
و اهل بیت رسول خدا در فوق کمالیت و تمامیت حاکم است بوقوع این قضیه ایضا دوم آنکه زیاره و قراء قدیم و تازه جمعی بعد
از جمعی و عصری بعد از عصری از اهل هر شهر که در آن طایفه از شیعه و دوستان اهل بیت است از اهل امصار و قری این
قضیه را در روضه شهادت بالای منابر و در کثیری از محافل و مجالس ذکر تعزیه و مصیبت در حضور جماعتی از علماء و اتقیاء و فضلاء
حملی ذکر میکنند و کسی راوین و ذاکرین مصائب را از ذکر آن قضیه منع نمیکنند و از جهة این نسبت ایشان را بکذب و
دروغ و فحش نمیدهند سیم آنکه قصاید شعراء از عرب و فارس و ترک و هند و کرد و لور مشتمل است بر ذکر این قضیه بلکه
آن بعنوان انعان نظرا از امورهاست که مختص نیست باهل اقلیمی بعد از اقلیم و عصری دون عصر دیگر چهارم آنکه سیره شیعه و طریقه
ایشان جاری شده برپا کردن آن بحال و اقامه نمودن شبیهات پنجم آنکه واقع شدن آن قضیه از امورهاست که جماعت
بسیاری از متاخرین و غیر ایشان از اصحاب مقاتل و سیر و تواریخ بآن تصریح کرده حتی اینکه بعضی تتبع کنندگان و صاحب کتاب
انساب آل ابیطالب است ذکر کرده که زفاف هم واقع شد و فاطمه حامله شد و یک پسر زائید اهل و عشیره مادرش
از جهة مادر نام او را قاسم نهادند که آن ولوت که او را بنو امیه در ری کشتند و قبرش مشهور است در ری در قریه از شمیرانات
زیارت میکنند و این قاسم مشهور است بامامزاده قاسم ششم آنکه رؤیای صادقه است از اهل محبت و ایمان
و اخلاص و یقین که در خواب سید الشهداء را دیده و از این قضیه سؤال کردند ایشان را خبر داد بوقوع آن تتمه حکایت
بیکس است بعد از آن میگویم ای دوستان و محبان اگر خواهید که سوزش و حرقت شما زیاد شود در این مصیبت کبری

داده میشود

پس ذکر کنیم مناسبات این مقام را تا تأمل نمایید در آنچه متضمن بعضی از فضایل آل الله و مناقب اهل بیت رسول خدا است و آن مشتمل
چیزیست که آنرا ذکر کرده بعضی فضلا از اهل سنت در کتاب خود که موسوم است بمفتاح النجاة فی مناقب آل العباء و در آن کتاب گفت
که روایت کرده ابن النجار در تاریخ خود از اسماء دختر عمیس گفت شنیدم از خاتون خود فاطمه گفت در شبی که علی ابن ابیطالب
نزد من آمد مرا خوف و فزع گرفت اسماء میگوید که من گفتم ای سیده زنان آیا ترسیدی گفت شنیدم که زمین با خبر میساد و او
بزمین حدیث میگفت پس صبح کردم در حالتیکه ترسان بودم به پدر خود خبر دادم پس سجده طولانی نمود بعد از آن سر خود را برداشت
و گفت یا فاطمه مژده باد ترا بپاکیزگی نسل زیرا که خدا تعالی تفضیل داده شوهر ترا بر جمیع خلق و زمین را امر کرده که اخبار خود را و آنچه در روی
زمین و مشرق و مغرب آن واقع میشود باو خبر دهد الحدیث ای برادران من فاطمه دختر امام اگرچه بجده خود صدیقه معصومه نیز شباهت
داشت در فزع و ترس او در شب زفاف برای آنچه آنرا دیده بود از امر مذکور در حدیث الا آنکه فرق میان این دو فزع و این
دو خوف ظاهر است زیرا که بآن فزع قلوب از یکوجه شاد و فرحناک میشود و از وجه دیگر محزون و سوخته میشود و چگونه چنین نباشد زیرا
که فزع و ترس صدیقه معصومه فاطمه زهرا حاصل شد از جهت دیدن او منقبت عظیمه و فضیلت کبری از فضایل شوهر خود و این مشاهده سبب
گردید برای بیان کردن رسول خدا فضیلتی را که از آن بزرگتر نبود و آن این بود که شوهرش افضل خلق خدا است بعد از رسول خدا و اما فزع
و ترس نواده او زوجه قاسم حاصل شد در وقت مفارقت قاسم از او و بعد از ساعت قلیل از مواصلت و مفارقت از جهت آن
بود که قاسم فریاد و ضجه عظیمه کفار و آواز مزامیر و صدای اسلحه و لجام اسبان شام را شنید و صدای اشیا را که به مثل این مبارز بلند کرده
بود شنید وای که حزن من بر مطلع شدن این عروس بعد از ساعت قلیل که از فراق شوهرش گذشته بود بر شهادت شوهر و ترس و پاره
پاره شدن اعضای شریفه و خورد خورد شدن جسد کریمه او بعد از آن لهف و حزن من بر آن خانه باد که این عروس و تزویج در آن واقع
شد زیرا که آن خانه سزاوار بود شمعهای مشتعل آن ستارگان آسمان باشد و مجمره آن از نجوم باشد که مریم و حوا خدمتکاران باشد زیرا که آن شوهر
و زوجه از ذریه انبیاء و اولاد بزرگان اولیاء و اوصیاء هستند پس بعید نیست آن در مثل آن عروس و بتحقیق ام هانی و حسن مجتبی بیت
شریفه خود ستارگان آسمان را اخذ میکرد چنانکه مرغان و عصفورها را اخذ میکنند و بتحقیق ذکر کرده شیخ عالم در حالتیکه نقل کننده است
از کتاب صاحب کتاب مناقب فاطمه و اولاد او باسناد خود از محمش از ابراهیم از منصور گفت حسن ابن علی ابن ابیطالب را دیدیم که
بیرون آمده با قومیکه باران طلب میکردند پس بمردم گفت کدام یک در نزد شما محبوبتر است باران یا مروارید گفتند یا ابن رسول الله
آنچه شما دوست میدارید گفت بشرط آنکه احدی از شما برای دنیای خود چیزی اخذ نکند پس آورد با ایشان هر سه چیز را و دیدیم
او را که ستارگان را از آسمان اخذ میکرد بعد از آن در زمین پراکنده میکرد پس آنها مثل گنجشک بجای خود پرواز میکردند و انا و
نقل شده و او نقل کرده از ابن میثم از قبیصه او گفت من با حسن ابن علی بودم در حالتیکه او صائم بود و ما با او بشام [illegible] و نبود با او
توشه مگر آنچیز که با او سواله بود و وقتیکه شفق غایب شد نماز خفتن را بجا آورد پس درهای آسمان گشوده شد و قندیلها در آن
آویزان گردید و ملائکه نازل شدند که با ایشان بود مائده ها و میوه ها و طشتها و ابریقها و ما هفتاد مرد بودیم و خوردیم از هر
چیز گرم و سرد ما تا و آنحضرت سیر شدیم بعد از آن آنها را بسیت خود که ناقص نشده بود برداشت الحدیث آه ثم آه ثم آه بتحقیق
آنخانه تاریک گردید بمفقود شدن صاحبش بعد از آنکه نورانی بود بانوار پیشانی و تجلیات روی صاحبش بعد از آن لهف
و حزن من بر پسریکه زیر اسب پیدا ذن و قدرت خدا تعالی مثل پیدا کن آب و طعامها و بتحقیق ذکر کرده صاحب کتاب مذکور
از سوید ازرق از سعد ابن سعد گفت دیدیم حسن ابن علی را در حالتیکه بکلامی تکلم میکرد در حالتیکه خانه کعبه را برداشته بود و راوی
گفت حول و اطراف خانه کعبه را برداشت و ما از او تعجب کردیم و بیکدیگر گفتیم و تصدیق نمیکردیم تا او را در مسجد اعظم
کوفه دیدیم پس با او خبر دادیم که یا ابن رسول الله آیا چنین و چنان نکردی گفت اگر خواهم مسجد شما را نقل میکنم بجز بقعه او ملتفت
نهروان و نهر علی است پس گفتیم بکن و از آن کرد بعد از آن او را رد کرد و ما بعد از آن در گونه معجزات او تصدیق میکردیم
و باسناد خود نقل کرده از ابراهیم ابن کثیر گفت دیدیم حسن ابن علی را در حالتیکه آب خواسته بود و بر او دیر شد پس از ناودان مسجد
آب بیرون آورد که نوشید و اصحاب او هم نوشیدند بعد از آن گفت اگر خواهم از شیر و عسل شما را سیراب میکنم گفتیم ما را از
شیر و عسل سیراب کن او از سدره مسجد که در مقابل روضه است که فاطمه در آنست الحدیث آه آه بتحقیق پیچیده شد بساطها و فرشهای
زفاف که برای آن عروس بود و متکاهای مجلس زفاف او را غارت کرد. اثاث و متاع آن در دست اشرار و ملاعین کفار

نغم

متعسر گردید بعد از آن طرف رنج و حزن قلوب مؤمنین را میگذارد و واضح کردن مناسب است میان آن و میان عروسی هم
بعد از آنکه چشمهای ایشان را نورانی و روشن کرد مشتمل بود در آن منقبتی از مناقب ام هدی در رابع اهل کساء حسن مجتبی علیه السلام و آن
حدیثی است که شیخ فخر طریحی آنرا ذکر کرده در حالتیکه نقل کرده است از مجمع البحرین در مناقب سبطین که برای سید و جلیل سید الرسل
ابن رسول الله حسینی است و حاصل آنچه ذکر کرده اینست که پادشاهی از پادشاهان چین را وزیری بود و آن وزیر پسری را داشت
در غایت حسن و جمال و پادشاه او را بسیار دوست میداشت و پادشاه را دختری بود در حسن و جمال مشهور آفاق بود و پادشاه
او را بسیار دوست میداشت دختر عاشق پسر وزیر و پسر وزیر عاشق دختر پادشاه گشت پادشاه باین امر مطلع شده امر کرد پسر
و دختر هر دو را کشته بعد بسیار پشیمان شد از جهت شدت محبت او بایشان پس وزیر و علما را احضار نموده آنرا بایشان خبر داد از ایشان
تمنای در زنده کردن آنها از ایشان سؤال نمود گفتند این ممکن نمیشود مگر مردی است در مدینه که او را حسن بن علی بن ابیطالب میگویند
و میگویند که او قادر است بر اینکه از خدا بخواهد خدا ایشان را زنده گرداند گفت چه قدر مسافت است میان ما و مدینه گفتند شش ماه
راه است پس مردی را احضار کرد و گفت برو بمدینه در مدت یکماه و حسن بن علی را پیش من بیاور و الا ترا میکشم آن مرد بیرون آمد در حالتیکه
مغموم بود پس از شهر کناره رسیده وضو ساخت و نماز خواند و از خدا خواست که غم او را زائل کند ناگاه دید امام حسن در نزد او حاضر
آمده او را بپای مبارک خود زد در حالتیکه او در سجده بود فرمود برخیز پس برخاست و گفت کیستی فرمود من حسن بن علی بن
ابیطالبم پس نزد پادشاه رجوع کرده و او را خبر داد پادشاه بسیار شاد شد بعد از آن امر کرد باحضار دختر خود و پسر وزیر
پادشاه از آنحضرت التماس کرد که از خدا تعالی سؤال نماید که ایشان را زنده گرداند پس آنحضرت از خدای عز و جل درخواست خدا ایشان را
بجهة دعا و خواهش آنحضرت زنده کرد بعد از آن دختر پادشاه را به پسر وزیر تزویج کرد این حدیث موضعیکه چشمها را میگریاند و دلها را
میسوزاند اینست که بسیار فرقست میان زفاف و تزویجیکه امام آنرا واقع نمود برای دختر پادشاه و میان زفافیکه
برای خواهرش و دختر برادرش واقع شد کاش امام خبر میداد پادشاه و ارکان دولت او و کسانیکه از امام آن معجزه را
در آن بلد دیدند آنچه واقع میشود در روز طف از عروسی و تزویج قاسم و کاش ایشانرا وصیت میکرد باقامه تعزیه او در دهه محرم
از هر سال بعد از آن تزویج و متذکر نمایند ای برادران من در شباهت دیگر میان این دو زفاف و تزویج بلکه مباینت آن
در میان ایشان آنکه زفاف و تزویج فاطمه صدیقه معصومه علیها السلام سبب آن اهل ملکوت و اهل بهشت و آنچه در آنست خبردار شدند از
خلق خدا حتی در اخبار وارد گشته حتی در طرق عامه بطریق تظافر و تکاثر که خدا تعالی در شب عروسی فاطمه بهشت را امر کرد
لباسها و زینت را حامل شد و ملائکه آنها را نثار و پراکنده نمود حتی بعضی مخالفین از اهل سنت گفت تعجب میکنم برای نثار
[illegible] و زینت برای کسیکه فرشش پوست گوسفند بود در وقت عروسی فاطمه دختر سید المرسلین امام [illegible] قلوب اهل بیت
و سکان آسمانها را از ملائکه و حور عین و غلمان و اهل عالم برزخ را از اهل آسمان سوخت پس نثار کردند در این عروسی اشک
چشم خود را و آه سوزان قلبهای خود را و اویلاه پس چگونه بود حال آل الله و اهل بیت رسول خدا در آنوقت بعد از آن
در عروسی ولیمه وارد است چنانچه نقل کرده علمای عامه از پیغمبر که آنحضرت باصحاب خود فرمود در حالتیکه علی عزیمت داشت آگاه باشید
برای عروسی ولیمه است بعضی اصحاب او گفت یا رسول الله در نزد من گوسفندی است واویلاه و مصیبتاه و حزناه بتحقیق ذبح شد
پیش از عروسی قاسم و بعد از آن کشته شد شجاعان و فحول زنان و بزرگان اهل آسمان و کسانیکه بایشان بیعت نکرده [illegible]
نشده احدی از گروه نقابان ای برادران من گریبان خود را شق و لباسهای خود را پاره کنید و بر روی خود سیلی زنید و بدنهای
خود را مجروح نمائید بعد از تأمل کردن در آنچه سید الشهدا کرد در وقت اذن دادن بقاسم برای خارج شدن بمجاهده دشمنان
که در آنوقت امام گریبان پیراهن قاسم را شق کرد و عمامه او را دو نصف کرد و بر روی او انداخت بعد از آن لباسهای او را
بصورت کفن [illegible] پوشانید و شمشیر بر او بست و او را بمیدان اشقیا فرستاد چنانکه بعضی آثار و اخبار گذشتگان
ناطق است پس میگوئیم که در این اسرار وجوه چند متصور میشود اول آنکه فعل آنحضرت این را از جهت حفظ کردن قاسم بود از چشم زخم دشمنان
یا حفظ کردن روی او از حرارت آفتاب زیرا که رویش مثل پاره ماه بود بلکه از آن احسن و روشن تر بود دویم آنکه [illegible] دادن بود
از امام بشارت دادن بود دیگر آنکه شهادت او از اموریست که در آن بدا [illegible] آنکه در وقت میدان [illegible]
[illegible] علامتی خواسته بود [illegible] تا آن علامت را شناسد امام آن علامت را بعروس علامت

فاطمه [illegible]

معرفت قرار داد چهارم آنکه این از جهت آن بود که عروسش این علامت او را بشناسد در وقت جستجو کردن حرم رسول خدا و دختران او از
قتلگاه کشتگان و انداختن خود شان بر بدنهای شهداء پنجم آنکه این از برای آن بود که کفار را از بیرون آوردن لباسهای او
و عریان کردن بدنش جدا و بی رغبت بوده و او را سلب ننمایند و با همه اینها امام ابرار و اتقیه و وجود نفس امر عالم بود بعد از آنکه
و به در تحقق عیش برای ام و همچنین برای پسر برادرش قاسم بعد از اشتیاق ظاهر است زیرا که امرا در آنوقت مصائب عظیمه وارد
شد علاوه بر آن مصائبیکه در آن بزرگوار بود بحیثیتی که اگر بعضی از آن مصائب را بر کوههای ثابت بر زنند هر آینه زلزله کرده
منهدم میشود و اگر بر بدنها وارد شود آتش آب میکرد و بر بشرها و اجسام برسد سوخته و فانی میشود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه
نزدیک شده بود ساعت کشته شدن کسیکه بوی پدرش را از آن استشمام میکرد و با او تسلی مییافت در وقت یاد آوردن برادرش
و نزدیک شده بود وقت پاره پاره شدن اعضای او بشمشیر و نیزه و تیرها در معرکه جدال پی در پی میشود بمرگ او جگرهای مادرش و شدید
میشود سوزش عروسش حزن و اندوه او زیاد میگردد و در تشنگیش خون قلب و جگر او میگردد و اشک چشم او زینت روی او گردد
و اما وجه خوش بودن قاسم برای خوف و ترس از کشته شدن نبود زیرا که او اگر چه جوان مراهق یعنی بحد بلوغ نرسیده بود
الا اینکه او نخل خرمائی بود که از کثرت باریش بر آن ستون زده باشد در شجاعت و شاخی بود از شاخهای درخت نبوت
و میوه بود از میوه امامت و خلافت بهمان جهت بدرستیکه جوانان بنی هاشم از پستان جوانمردی شیر شجاعت خورده بعضی
و جوانان اولاد عبد المطلب در سایه زیرکی و دلیری بزرگ شده بودند جوانان ایشان در حرم و بعضی پیران [illegible]
بعض و پیران ایشان در حرم جوانان سپند زمان بودند بلکه وقتیکه قاسم نهایت ام دختر عموی خود را در ذلت و خواری و اسیری
جیب نبوت و اسیری ایشان را در دست کفار اشرار خیال کرد بعد از کشته شدن رکاب پیغمبر محشر را نمیخواست و در اکلوگیر میبود و غش
باو عارض شد پس ترا است بعد از آنکه گویم اگر آنان را حرقه قلبی بر مشاکلت و مشابهت دیگر در میان مظلومیت سیده نساء
صدیقه کبری و مظلومیت نواده او دختر سید الشهداء و عجب اینها از مشابهت ظلم عمر ابن سعد بظلم فرعون این امت
زیرا که ابن سعد که امیر لشکر خود امر کرد به زدن زنان و در میان ایشان بود عروس قاسم و سایر دختران رسول خدا که بتازیانه و چوبهای
نیزه ایشان را میزدند و فرعون این امت بفاطمه معصومه سیلی زد که در رویش اثر کرد و در را باو فشرد بخدا قسم زیرا که ظلم فرعون این امت تاسیس ظلم
و فعل ظلم و طغیان او شباهت ندارد زیرا که این ظلم او سبب قتل و شهادت صدیقه طاهره گردید و مختصر آن قضیه آنست
که فرعون این امت جماعتی را از ظلمه و منافقین جمع کرد و با ایشان بمنزل امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع رفت دید که در منزل بسته شده پس
با ایشان صیحه زد که یا علی بیرون بیا که خلیفه رسول خدا ترا میخواند در را بروی او نگشودند عمر ملعون امر کرد که هیزم جمع نموده بیاورند و در آن
در بگذارند تا آنرا بسوزانند عمر فریاد کرد که اگر در را نگشایند آتش آن را میسوزانیم وقتیکه فاطمه دانست ایشان میخواهند خانه او را بسوزانند
بیرون آمد در پشت در ایستاد و گفت ایها الضالون المکذبون چه میگوئید و چه میخواهید عمر گفت یا فاطمه حال پسر عمت چطور است
که ترا بجواب دادن فرستاده و در پس پرده نشسته گفت ای شقی طغیان تو مرا بیرون آورده و حجت گمراه است عمر گفت یا فاطمه
سخن باطل و فسانه زنانه را ترک کن بعلی بگو بیرون بیاید بمیل و رغبت والا او را باکراهت و ناخوشی بیرون میآوریم فاطمه گفت
حب و کرامت برای شما نیست ای گروه شیطان آن کید شیطان از آن ضعیفا عمر گفت اگر بیرون نیاید هیزم بسیار آورده اهل این خانه
میسوزانیم تا علی بیعت نماید فاطمه فرمود بر تو باد لعنت خدا ای دشمن خدا و دشمن رسول خدا پس فاطمه دستهای خود را بر در
گذاشت که نگذارند در را بگشایند عمر بتازیانه از دستهای آن مظلومه زد و در را بدر آورد ناله و گریه اش بلند شد عمر در را
با پای خود زد و حضرت فاطمه مخفی شد آن ملعون فشار عظیمه باو وارد آورد از آنکه فاطمه فریاد بلند برآورد چنانکه
گمان کردند که آسمان بر زمین افتاد و ندا کرد یا ابتاه یا رسول الله ببین اینها چگونه آزار و اذیت میکنند حبیبه و دختر تو را آه ای فضه مرا دریاب
خود بکش بخدا قسم حملیکه در بطن من بود کشته شد و او را درد زائیدن گرفت و بدیوار تکیه کرد و راوی گوید عمر در را گشود
داخل شد دید فاطمه وضع حمل میکند یک سیلی بروی او زد که سیلی از بالای معجر در رویش تاثیر کرد و گوشواره اش منقطع
و بزمین پراکنده گردید پس علی بیرون آمد در حالتیکه فاطمه را زده بودند و فاطمه دست خود را بر پهلوی خود در دو نحیف
بزرگ استغاثه مینمود از آنچه باو نازل شد پس علی عبای خود را بر او انداخت و باو گفت ای دختر رسول خدا بدرستیکه خدا تعالی پدر ترا

رحمة للعالمین مبعوث گردیده بجد اتم اکرم پیشانی خود در آن بگشائی و بخدای خود شکایت نمائی که امت این خلق هلاک میشوند و احدی از
ایشان باقی نمیماند زیرا که تکذیب کردن ایشان تو را نزد خدای تعالی شدیدتر است از تکذیب قوم نوح نوح را که تکذیب او بطوفان
غرق شد همه کسانیکه در روی زمین بود مگر آنکه در کشتی بود و هلاک شد قوم هود بتکذیب کردن ایشان او را بباد شدید
و قدر تو در نزد خدای تعالی از حرمت قدر تو بیشتر از هود و اولاد تو بزرگتر و هلاک شد قوم ثمود بتکذیب ایشان صالح را
به پی کردن ناقه او و بچه آن در حال آنکه ایشان دوازده هزار بودند ای کشته زنان بر اهل عالم و بر این خلق رحمت بنما
و مایه عتاب و نقمت مستحق این سلسل الحاقی عرش ملکوتی است که لاحق گردم او را بآن کتاب بعد از فراغ از تصنیف
آن و ترتیب مدت دو سال پس این سلسل متضمن است بعضی از مقامات ملکوتی نوریه را مقام اول در تائید و تسدید آن بحر بیته
که آن را در مجلس روایت کردیم که امام مظلوم تزویج کرد بقاسم دختر خود زبیده را که شاه زنان دختر پادشاه یزدجرد از ملوک کسری
زائیده بود و شاه زنان خاله سید ساجدین بود و بتحقیق تزویج بجای آن نکاح آورده بود سید الشهداء او را بعد از وفات مادر
سید ساجدین و احتمال دارد که نام این زن شهربانو و مادر سید ساجدین شاه زنان باشد در هر حال قضیه تزویج قاسم و قضیه
وقوع زفاف در کربلا و همچنین بعضی از قضایائیکه در بعضی مجالس این کتاب مذکور میشود مثل قضیه که متعلق دفن سر قاسم است
در قریه از قراء شمرانات و قضیه که متضمن وقایع است که برای پسر امام که بقاسم ثانی نامیده شده بود واقع گشت و مشهور در نزد
عوام الناس شهزاده قاسم است و آنها مثل واقعه خروج کردن او بر بنی امیه و رسیدن او بشهادت و مدفون بودن او در نزد
مدفن سر بریده اش قاسم ابن الحسن مجتبی مؤید و مسدد و متحکم میشود با مور چند که از جمله آن امور اینست که آن قضایا از امور متسامعه مشتهره
است در نزد اهالی آن قریه از قراء شمرانات که روایت میکنند آن را آیندگان از گذشتگان در هر عصر از اعصار و در هر قرن از قرون
روایت کردنی بر نمط تسامع و تظافر چنانچه که افاده علم و یقین میکند نسبت بمطلب حتی اینکه اهل آن قریه که در جنب بقعه شریفه و قبه مبارکه
این دو بزرگوار سید طاهر و بین شهیدین فخر میکنند در هر عصری از اعصار و مباهات میکنند در هر قرنی از قرون باینکه پدران اولین
ایشان و اسلاف اقدمین آنها شهزاده قاسم را نصرت کردند و جان خود شان را در نزد او در حروب و مقاتلات او با بنی امیه بذل نمودند
و آن را در انساب و احساب خود شان شرف عظیم و فخر کبیر میشمارند و مذمت و ملامت مینمایند اهالی بعضی از قراء را که در شمرانات
واقع گشته که آباء و پدران اولین و اجداد اقدمین ایشان از نصرت شهزاده قاسم تخلف نموده و در لشکر بنی امیه حاضر شدند و بعضی
از اهالی آن قریه در انتقام ساکت بودند بعقول کردن ایشان راه نفی عار و خجلت را و بعضی عدم نصرت اسلاف و پیشینیان
خود را بشهزاده منکر بودند و نبود در میان ایشان کسیکه اصل آن وقایع را انکار نماید و آن قضایا را انکار کند و از جمله آنها آنست وقتیکه شهزاده
قاسم را کشتند و جمیع اراده نمودند که او را در موضع شهادت او یا در موضع دیگر دفن کنند ندای بلندی پیدا شد از جنب مدفن سر قاسم
که آن بقعه مشتمل بود بنعش اینکه دفن کنید طیب طاهر را در نزد طیب طاهر و این نیز از امور متسامعه مشتهره است در نزد اهل آن قریه
روایت میکنند آن را خلف از سلف در هر عصر و قرون و از جمله آنها وجود آثار ظاهره و امارات واضحه و علامات ساطعه و شواهد
لامعه است مثل ظهور خوارق عادات و قضاء حوایج در نزد آن بقعه شریفه است بعد از آن اگر خواهی شناختن آن بقعه را بدانکه
واقع گشته در قریه که آن را امامزاده علیا نامند و آن در جانب شمالی طهرانست و دوری آن از طهران قریب دو فرسخ
و حجره که سر شریف را در آن که شناسانند از حجره‌های خانه آن زن صالحه انصاریه که ببرکات آن سر اطهر انور منبع آب شده در آن
حجره در جانب مشرق از بقعه مطهره است و مسافت ما بین آنها قریب بهزار قدم است و همیشه در آن منبع ماهیان کوچک در
غایت کثرت میباشد و یکی از آنها بخارج منبع بیرون نمی آید و مردم از آن ماهیان شکار نمیکنند بجهت احترام و تعظیم آن مکان شریف
و آن مصرع قاسم ثانی که مشهور بشهزاده قاسم است موضع شهادت او در قریه ایست که آن را در [illegible] مینامند و در آشوب میگویند
و این مشهور است در نزد مردم و شاید که تسمیه برای وقوع قتال و حرکه در آن بوده باشد و مسافت میان آن و بقعه شریفه نصف
فرسخ است و سبب دفن جسد قاسم ثانی در نزد مدفن سر بریده اش نه در مصرع و مشهد خودش آن بود که بآن اشاره کردیم دار هم
[illegible] دفن جسد بیسرش [illegible] صندوق که گذاشته اند چنانکه در سایر مشاهد مقدسه و ضرایح منوره
است بجهت آنکه این بقعه [illegible] مطاف و مزار شیعیان است از قدیم زمان و احتمال این وصف و همچنین عنوان باینکه آن بقعه مدفن
سر قسیم ابن حسن مجتبی است [illegible] و مدفن جسد بیسرش نیست این خط و طریق از متسامع و متظافر و سیره مستمره و لذا [illegible] که احتیاج

بقاء بنیه و شواهد دیگر بر طبق آنست واما جثه زوجه قاسم یعنی دختر سید الشهداء روحی له الفداء که مشهور میان مردم زبیده خاتون است
و آن در محله از محلات ری واقع گشته و مسافت میان آن و مقبره سید اجل عبد العظیم حسنی که در پیش مردم بشاهزاده عبد العظیم مشهور است
و قریب بشش فرسخ است و بتحقیق جمع کثیری این حدیث کرد بوجود امارات و شواهد کثیره که دلالت میکند بر صدق بودن قبر دختر
سید الشهداء یعنی زوجه قاسم در آن مکان و صرف و انفاق نموده یک نفر از تجار جهت اموال کثیره را در تعمیر آن عمارت رفیعه و آنچه بآن
تعلق دارد از قبه و حجرات و صحن و نحو اینها مقام دویم در اشاره ببعضی از امور مهمه پس در اول امر اینکه در مقام یک سؤالیست و آن
اینست که بعضی قضایای آنچه در شان سرکار قاسم مشهور است که کفار با آن سر در میدان ری چوگان بازی نمودند و تمام سر و بعضا و آهن و گوش
اینها آن سر را نمودند در مدت کمی با اینکه آن سر شریف و اعضایش متفرق و اجزای آن پاره پاره بشد و بدرستیکه سر آن زن با اینکه از
انفصال اعضا و اجزای آن در مدت قلیلی متفرق و منقطع شد و بدرستیکه کردند بآن آنچه بسر قاسم کردند پس این چگونه میشود و فارق میان
این دو چیست مثبت بمقام و جمعی نماند بر تو که ما از این سؤال جواب دادیم و این اشکال و استغراب و استبعاد را تاویل
نمودیم و همچنین آنچه باین شبیه است در مواضع عدیده از این کتاب و اگر خواهی که در اینجا نیز اشاره نمائیم مجمل آنچه در آنجا ذکر کردیم
بدانکه ابدان اصحاب ولایت مطلقه و اجسادشان از محمد و آل معصومین او و همچنین ابدان و اجساد کسانیکه تابع ایشانند
از عترت هاشمیه محمدیه که در پیش روی امام شهید شدند قیاس نمیشود بابدان و اجساد سایر مردم و در مطلب براهین و ادله متعلقه
اقامه نمودیم و آنرا با شواهد لا تعد در غایت ایضاح واضح نمودیم پس در اینجا نیز ذکر مینمائیم چیزی را که از قبیل امثله و شواهد میباشد بر آنکه
در بعضی از کتب مقاتل نقل شده که روایت گشته که اسیران آل رسول (ص) وقتیکه ایشان را بردند تا بدمشق نزدیک رسیدند بقصری عالی
گذشتند یک عجوزه ملعونه در آن قصر نشسته بود و آنرا تمام اسباب عیش و کنیزان خدمتش با او بودند وقتیکه امام مظلوم را دید در حالتیکه بالای نیزه بلند
و محاسن شریفش بخون خضاب گشته بود آن عجوزه گفت این سر که از همه سرها مقدم است سر کیست و این سرها که بر نیزه ها بردند گفتند
که این سر مقدم سر حسین و این سرها برادران و اولاد و عترت اوست پس آن ملعونه بسیار مسرور گشت یکی از کنیزان خود گفت سنگی
ده تا بزنم بر دهان حسین پس کنیز سنگ را آورد آن ملعونه آنرا بر دهان حسین زد و خون بر روی محاسن و بعارضش پس ام کلثوم آن ملعونه که کشته
دید خون تازه بر روی محاسنش سیلان میکند سیلی بر روی خود زد و فریاد کرد وا غوثاه وا حسیناه وا محمداه وا علیاه وا اخاه وا حسیناه
وا حسیناه بعد از آن غش کرد زینب گفت کدام کس ابا بروی برادر نور چشم وارد کرد گفتند این عجوزه ملعونه کرد پس عرض کرد
خدایا قصر او را بسر او فرود آر و باتش دنیا پیش از آتش آخرت بسوزان راوی گوید کلام مظلومه تمام نشده بود که قصر بسر او خراب
شده و آتش در آن شعله ور گشته آن ملعونه مرد و سوخت و همچنین کسانیکه در قصر با او بودند و در بعض کتب است کسیکه او را
نفرین کرد سید ساجدین بود و هر طور باشد تقریب استشهاد باین واضح است زیرا که ظاهر این خون تازه نمی باشد مگر در اعضای صاحب
حیوة زیرا که اعضای امام و اجزاء او مطلقا خواه قبل از شهادت باشد و خواه بعد از آن منبع حیوة و چشمه جوشش کننده است
از حیوة پس هر وقتیکه طول بکشد ماندن سر امام مظلوم در بالای نیزه و نیز آن بوی خوش او از رنگ و بو و طیب و طاهر میبود از
از قرنفل و عنبر اشهب و کافور و زعفران هیهات هیهات پس چگونه و در کجا این اشیاء در او میسر شود از افاضه حیوة و قلب کردن
ماهیات اگر خواهی که بسط و طرز دیگر تفسیر علمیه بگو رستی انواع صنع که بآن سر شریف است نمود و مثل نیزه ها و طشتها و تنور و مثل اینها
صفت حیوة را کسب نمود بلکه مستعد شدند که افاضه حس و حرکت بدن سنگ و جماد باذن خالق حیوة و ممات پس اگر
تشبیه نمائی کسیر اعظم را که جزء قلیلی از آن میان مشرق و مغرب را از طلا و نقره میکند و عطا میکند حیوة و زکیرا بر معادن که آنها را ذهب
و طلا میباید نما و بعد از وجود آن باقی نماید بطول ایام و بودن آن در آتشهای شعله ور مادامیکه مشهور و اجماع است بکبری آن
چیزها مثل تشبیه ناقص کامل خواهد بود چنانکه آن در باب تشبیه سهل است پس شبه او باقل جزئی از وی مطلق امام مظلوم روحی له الفداء
مثل او ساخ بدن و ناخنهای انگشتان اوست هیهات هیهات پس کجا میسر شود اکسیر را از خواص آن ناخنها و اوساخ
پس فرق میان این و آن مثل فرقیست که در میان خود اکسیر و ادنی معادنست بدانکه این خواص منحصر نیست با ابدان اصحاب ولایت
مطلقه از محمد و آل معصومین او پس مقیس کن باین ابدان کسانیکه تابع ایشانند مثل شهدای اولین و آخرین از انبیاء و اوصیاء
و عترت هاشمیه نبویه که در پیش روی امام مظلوم بدرجه شهادت فایز گشتند من الامثل فالامثل و الاقرب فالاقرب زیرا که ایشان
این نزدیکان و مقربین و اجساد ایشان در آنها موجود است بعض خواص ابدان اصحاب ولایت مطلقه و سکینه

یعنی الفاظ عدیده و برنج تفاضل و تفاوتست زیرا که بسیار فرقست مابین خواهش بدن ابراهیم خلیل مثلا و بین خواهش بدن نبی از انبیاء
اذکر و غیر مرسلین و همچنین بسیار فرق آشکار است میان خواهش ابدان عباس و علی اکبر و قاسم و قتل ایشان و میان ابدان اصحاب که
در پیش روی امام مظلوم برتبه شهادت رسیدند هر قدر شرکت محقق در همه ایشان راه یافتن انهدام و اندراس است پس این جواب که
بیان آن حالکم است همچنین بس و عیان معلوم شده است آیا به چنی انکه زراد تمام قضیه که متضمن نبش کردن مثل بود قبر حر را که در پیش
امام شهید شده بود پس آنچه در این قضیه است امر است معلوم است بتسامع و تظافر ظهور رسیده انعقاد در شرک متحقق میشود نسبت باین
جمعی از افاضل علما و صلحاء و اتقیاء و ابرار دشوار در نیابت مسلم نیست زیرا که شیخ اجل آصف و قاین بابویه جمیع کثیری بلکه جماعات کثیره
جسد کشش را دیده او که در مدت … مشاهده نمودند پس تحقیق او را قریب باین زمان تر و تازه دیدند که اندراس و پوسیدگی با و راه نیافته
و عدد ثقات و معتمدین که خبر این نقل کردند از مشاهده کنندگان آن و شنوندگان قضیه مشاهده بطریق تواتر زیاده تر بود از عدد
با خبر متواتر حاصل میشود بعد از آن قضیه نبش کردن پادشاه عثمانیه قبر ثقة الاسلام کلینی را در بغداد و مشاهده نمودن آن سلطان
بدن او را تر و تازه گویا در صورت کسی بود که پهلو خوابیده و نادم شدن سلطان از آنچه قصد کرده بود از نبش قبر امام موسی بن
جعفر که امتحان … الحمد که شیعه میگویند که ابدان ائمه معصومین بنحوی اندراس و پوسیدگی راه نمی یابد بعد از آن سلطان امر
کرد که مسجدی بنا کنند قبر کلینی را محیط شود و یک قبه کبیره بر بالای آن بنا کردند و اینهم از قضایا ثابتست که دوست و دشمن
آنها را انکار نمیکند چه آن مسجد محیط بقبر و قبه که بر بالای آن بنا شده تا حال موجودند بلکه روایات و حکایات منقوله در مقام در رجات
کثرتست پس هرگاه گویی آیا محقق میشود راه نیافتن اندراس و انطماس در بدن غیر از ابدان … کرده علما و صلحا و اتقیا که از زمان بعد از …
… محقق بودن این و فرض نمودن وجود آن علت و … از این جهت میگویم بلی بدرستیکه این کاره محقق و موجود میشود در بعض ابدان
… غیر از کرده علما و صلحا و فضلا و اتقیا و زمانیکه مناسبت و ارتباط موجود شد میان صاحب این بدن و اصحاب ولایت
مطلقه اگر آن مناسبت و ارتباط در بعض وجوه بوده باشد اگر توضیح این البصر میشال خواهی بدانکه این در قضیه عجیبه است
و آن قضیه کشتن نمرود جوانیست از شیعه کلب … ساحر کذاب اصل کفر و زندقه فرعون آن وقت و نمرود آن زمان در شهر و حیله
و اختراع دعبها و غارت و قتل شدید عبد العزیز وهابی را پس بیانش اینست که جوانی از یک طایفه و گروه که از معارف … است
و عملی از فرایض و وجابات ترک کرده بود بتحقیق عنایات ازلیه و رحمت رحمانیه او را … کرد و بشارات غیبیه وارد شد
که حق تعالی او را ظاهر گردید با انبیاء و اوصیاء در رتبه مماثل و بخیر عاقبت فایز گردید مکانیکه خدا برای او کشف و پرده را
از پیش چشمش برداشت در بهشت قصری دید که نظیرش نبود و منزلی دید از منازل که آنرا شبیه نیست پس بآن قصر و منزل میل کرد و قصد
نمود که بعد از تجارت نماید در فروختن جان خود برای رسیدن بآن منزلت عظمی بانیکه او را بکشند بسبب و عوض کشتن او و سگ کلب و کافر
عبد العزیز وهابی لعنه الله را در آن اثنا و که آنجا فرشته … از عاطفه نمودند او زندقه و کفر او و شیطنت را در
مقالات خود استعمال میکرد پس آنجوان او را بخنجر بشمشیر زد و او را کشت پس آن لعین کافر بجهنم واصل شد و مقرش در نزد
اصحاب تابوت کرده دیده وقتیکه … دیدند بسر جوان ریختند او را کشتند روح طیبش بآن قصر و منزل که در بهشت
دیده بود پرواز کرد وقتیکه قوم لعین و کافر خود شان از دفن کردند در چاه در میدان وسیع هیزم بسیار جمع کرده بآن
آتش زدند و آنرا اشتعال … کرده جسد آنجوان را بآن آتش شعله ور در انداختند خدا تعالی بآن آتش امر نمود که بر او برد و سلامتی
و جسدش در آن آتش شعله ور سه روز و شب ماند و در بدن او اصلا اثر نکرد چه رتبه عالیه و درجه عظیمیست که مثل معجزه
ابراهیم خلیل علیه السلام است پس این قضیه از قضایای مسلمه است بتحقیق شیخ عبد الحسین اعسم آنرا نظم کرده و تقریب استشهاد
بآن ظاهر است در نزد هر مرد حاذق پس هرگاه گویی که در اینجا یک سوال مهم و مطلب عظیم است سزاوار است که از ذکر
و جواب در آن اعراض نمایم و آن اینست که تو اشاره کردی به بعضی از آن مطالب و حکایات در اینجا بجهه تقویت و تسدید
آن قضیه که متضمن عدم تفرق اجزا و سر قاسم بود باینکه کفار کردند در مدت کمی شد و بتحقیق در اینجا بسر آن اشاره کردی و اقامه
حجج ساطعه و براهین تامه نمودی در بعض مواضع این کتاب بسر راه نیافتن اندراس و انهدام بر ابدان اصحاب ولایت مطلقه
و اجساد ایشان و همچنین کسانیکه تابع ایشانند در باب طینت ابدان و طینت ارواح پس چه میگویی در آنچه آنرا بعضی از
علماء این عصر ذکر کرده از صاحب کتاب تبر المذهب نقل کرده که کفار … سرهای امام مظلوم را بیرون کرده و در …

و درا چیزی نماند که ستر عورت نماید گفت که اگر در این مقام بطلب تو چیزی حلیمان باید و بگوید که این چگونه جایز و متصور میشود در جوابش میگویم که بدن امام مظلوم
اعضا و اجزایش مستاصل و متفرق شده بود و آن اجزا و قطعات منفصل گشته بود و بعد از آنکه لشکر ابن سعد آن بدن شریف را بنا حق
اسبان خود پایمال نموده بودند چیزی باقی نمانده بود که محتاج به ستر باشد بعد از آن این فاضل بمطلب خود استدلال نموده بقول امام
که فرموده و بگیرید بقیه آن عمد آنحضرت در حالتیکه میگوید که سخن ظاهر است و آنچه ما ادعا کردیم میگوییم انتها کلامه تعالی از نظایر کردن
با مثال این کلمات و اعتقاد کردن بآنها زیرا که مفاسد آنچه این فاضل معاصر ذکر کرده از آن نیست از قضایای آنکه ذکر نمود ما آنها علما از علما
پس صدور آن از آن بآن عبارت که از او نقل شده یا از جهه تعمد در کذب و فقصدا در وضع که اساس و اصل اصول محکمه در نزد امامیه را
خراب نماید بجهه که مقصود شرش از تصنیف آن کتاب استعمال حیله و زیرکی بوده باشد متلبس بود با صفات ذاکرین مصائب آل رسول اند در
خفا و سمین و حق و باطل بیرون آید بمقصود خود رسیده و بمطلب خود فایز گردد از شر سیاه اعدا امامیه نه هدم اساس آن یا از جهه آنکه او
بر بعض روایات اطلاع بهم رسانیده و بر وجه علم و درایه و تامل اخذ نکرده و رجوع نمود و آنرا بسوی آنچه که منافی باشد با اصول محکمه در نزد
امامیه بلکه ظاهر آنرا اخذ کرده و تفسیر نموده به چیزیکه مصادم اساس مذهب امامیه میشود و نیز معارض میشود با جمله کثیره از روایات و آن
مثل روایت مستفیضه که متضمن قضیه جمال لعنه الله است و غیر آن از روایات بجهه آنکه اگرچه جایز میدانیم نقل روایات و حکایات را
از کتب عامه مطلقا خواه کتب خبر و احادیث ایشان باشد و خواه کتب سیر و تواریخ ایشان الا آنکه در همه اینها شرط میکنیم که آن
با اصل محکم و قاعده متینه از اصول مذهب امامیه مصادم نبوده باشد و اما این فاضل معاصر خبط عظیم کرده و اصل عظیمی و رکن کبیر از اصول مذهب
نزد کیست عوام نماید گویا که او را سهو و نسیان عارض گشته از کثرت احزان و غموم و اندوه و او بر امام مظلوم در وقت نوشتن آن مطالب و چگونه
چنین نباشد زیرا که آنچه او ذکر کرده و احتمال داده بعد از قطع نظر از مصادمت او بضروری از ضروریات مذهب با امور کثیره
نامحصوره منافات دارد و آنها عبارت باشد از قضیه جمال ملعون زیرا که آن قضیه بعد از کوچ کردن لشکر از کربلا واقع شده و از قضیه
آلوده نمودن مرغان بسیار و بی حد و حصر خود را در خون امام و ترتب آن وجوه عدیده را و از قضیه نازل شدن ارواح انبیاء
کساء از آسمانهای بلند و همچنین ارواح انبیاء و جمیع از صدیقان و شهداء برای زیارت جسد امام مظلوم روحی له الفداء در
از شب های پیش از دفن و از قضیه حدیث سکینه که متضمن تکلم نمودن امام است از حلقوم مبارک بقول خود شیعتی ما ان شربتم الخ و از قضیه
امر متفق علیه در نزد علماء امامیه اینکه سید ساجدین بدن پدر مظلوم خود را دفن کرده و از قضیه امر که ایضا در نزد امامیه متفق علیه است
از اینکه سر با جسد و جسد با سر است و از قضیه اخبار کثیره که متضمن قول خدا تعالی و قول جبرئیل و قول اصحاب کساء است از اینکه سید الشهدا
مدفون شود در کربلا در کنار طلا که برای او مقصد آماده گشته و از قضیه نبش کردن جناب متوکل عباسی قبر شریف را و دیدن جسد امام مظلوم را
و عارض شدن غشیه بر نباش و نشستن و خجل خود و از قضیه روایاتیکه متضمن عبور حرم و زنان طاهرات است بر قتلگاه شهداء
و روایاتیکه متضمن است که آن زنان طاهرات جسد امام مظلوم روحی له الفداء در بر کشیدند و خطابات ایشان با او و آن حالتیکه بر سید ساجدین
عارض گردید وقتیکه جسد پدر مظلوم خود را دید و از قضیه فقرات زیارتیکه بحد و حصر نیاید و آن زیاراتیکه کفته را ادا میکنید و از قضیه اشعار
شعراکه متضمن کفته است و مقرر است در نزد جمیع از ائمه معصومین الی غیر ذلک از قضایایکه بحد و حصر نیاید پس آیا جایز میشود غفلت نمودن
از مثل این نسبت و نمیشود آنچه از آن فاضل صادر شده مگر از جهتیکه ما برای او اعتذار نمودیم از تلاطم احزان او در مصائب آل رسول
اللهم اغفر لنا و له و لجمیع شیعة اهل بیت العصمة و الرحمة بالجمله بدرستیکه امعان نظر و تطویل فکر و تفکر و تدبر و اخذ کردن روایات بدرایه
و علم و عدم مبادرت و مسارعت بسوی هر چیزیکه در بادی نظر بخیال میآید و جلوه میکند از آنچیزهایکه مراعات آن بر مصنفین واجب است
خصوصا در چیزهائیکه تعلق بعقاید دارد و آنچه بسیار میگردد ذکر آن در نزد اهل مذهب از عوام و خواص و گاه صادر میشود از جمیع
که مباشر تالیف و تصنیف اند امور غریبه که زن فرزند مرده از آنها بخندد و این از جهه عدم مراعات اوست چیزیرا که ما بیان نموده
نمودیم و امرا از این غریبتر میگردد در زمانیکه متصدی تالیف و تصنیف از کسانی باشد که او را حظ کامل و قسط وافر داشته باشد
در بعضی از امور شریفه و اثال مثل علم احادیث و علم اصول احادیث و علم اسناد و علم تفسیر و علم اصول فقه و علم حکمه شرعیه زیرا که اغلب
اینها را جامع گشته زمانیکه کتب انظار بعضی را دیدن و حساب میکنند که آنها صادر شده از کسانیکه در مکتب خانه ها کودکان را تعلیم
ابجد میکنند خصوصا زمانیکه آن عالم که جامع علوم مذکوره است آفتاب بی نظیر و فقری تصور بشود در آنچه در این دو علم اعظم است
که علم اصول فقه و حکمت شرعیه باشد و چگونه چنین نباشد زیرا که این قاصرین که فاقدین اند درجه عظمی و عطیه کبری از ضبط و دخول

میکنند در مباحث غامضه و مسائل مشکله مثل ضبط کردن و داخل شدن آنکه در چشم او ضعف بوده باشد و شیء میکنند مثل زدن ...
پس ایشان بعضی مطلع نمیشوند بر آنکه آنچه آب که مشابه نزاع نیست و آنچه در آن آشتی میشود از بغض و ابرام و تشدید و ترتیب و بعضی
ایشان غافلند اگر چه بریم نزاع بسبب مشتمل بودن محل نزاع بر امر کلیتی و جاری میشود در آن نزاع اند وجوه عدیده مخالفه مختلفه زیرا که بنا
گذاشته شد در آن بر بعض احتمالات که در آن متصور میشود و در آن نزاع جاری نمیشود بلکه از منازعات لفظیه میشود زیرا که بنا گذاشته شد
امر در آن بر بعض دیگر از احتمالات متصوره در آن و بعضی از ایشان دست خالی و کوتاه بازوست از آنچه بآن موقوف حقایق حق
و ابطال باطل و آن اینست که ذهن ثاقب و فکر صائب ندارند و بسبب قلیل بودن بضاعت در علوم مشار الیها ناشی از آنها و اگر
در خصوص این واضح میخواهی بغیر مثال بنما که بنائی جمیعی از امثال این اشخاص بر تفضیل دادن سلمان رضی الله عنه است بر ابی الفضل العباس
و علی اکبر و قاسم سلام الله علیهم و شاید نظر ایشان در مذهب بر اخباریست که در شان سلمان وارد گردیده از اخبار یکه دلالت کنند بر محدث بودن
او و باب بودن او از ابواب خدا تعالی و بر آنکه او علم اول و آخر یعنی علم اولین و آخرین و اسم اعظم را میداند الی غیر ذلک و غفلت
بر آنکه این از آنجاست که از غفلت تامه از تحریر محل نزاع در اول اصدار گشته است و صادر گشته از آنکه ایشان اخذ کرده اند
آنچه مقتضی و متصور میشود در معنی افضلیه ثانیا و ثالث غفلت کرده اند از آنکه لازم آنچه ایشان ذکر کرده اند تفضیل و کلاء و علماء
اربعه صاحب عصر و الزمان عجل الله فرجه است نیز بر این اطائب از عترت طاهره نبویه و سادات شهداء و نیز صادر شده از غفلت
ایشان از دانستن اخبار و زیارات که در شان این سادات از شهداء وارد گشته و نیز از غفلت ایشان صادر گشته که این مستلزم
میشود تفضیل سلمان را بر حمزه اسد الرحمن و اسد رسول خدا و جعفر طیار نیز و شاید که ایشان ملتزم شوند بعد بعضی از اینها مطلب خود را
میکنند بمقاله آنکه نقل شده و بار رسیده در شان این سادات از شهداء چیزیکه اشعار نماید باحاطه کردن ایشان مراتب توحید
و بودن ایشان در اعلی درجات مراتب توحید و تحقیق بنقل شده و رسیده در شان سلمان رضی الله عنه چیزیکه اشعار نماید
باحاطه کردن سلمان مراتب توحید و بر آنکه او صاحب مقام اعلی درجات توحید است میگوئیم هلاکت باد این خیالات و امید
که شبیه است بخیالات اصحاب النوبیا و خیالات اهل التصوف پس کلام عالم فاضل بلکه عاقل کامل از نزع و بیرون میکند اعلی
مراتب توحید را از اهل حجب نبوت و عصمت و رحمت و فتوت و مروت و شجاعت یعنی از کسانیکه گوشت و خون
ایشان از گوشت و خون اصحاب عبا است و آنرا در خارج غیر ایشان بگذارد پس اگر این شخصیکه بمقاله متعلق و بایج جسارت
جرئت کرده از گروه اهل درایه و نظر و از اخذ کنندگان از علوم مشار الیها بوده باشد بحظ و فهر و قسط کامل بلکه حظ و قسط کافی
نموده باشد او را جسارت و جرئت نمی باشد که باین کلام تکلم نماید آیا کفایت نکرد در باب احاطه نمودن علی اکبر باعلی مراتب
توحید قول سید الشهداء روحی له الفداء اللهم اشهد فقد برز الیهم اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک الخ انتهى معنی قول خدا تعالی را
انک لعلی خلق عظیم هیهات هیهات نیست و نمیشود آنکلامیکه مثل لب سیاهی کهنه است که هر وقت اینکلام و جمله میزند انجاب
دیگر بار میشود مگر از کسیکه دست خالی و کوتاه بازو باشد از مراتب عالیه در علوم و فنون مغفلکی ... دانش ... آفاق سافله پشت باشد
و امر عجیب و غریب اینست که دیده میشود از صاحبات مقاله امر دو فتاوی کلمات تفضیل دادن جمع کثیر را از اصحاب سلطنت
و ائمه معصومین علیهم السلام ایضا بر این سادات شهداء از عترت طاهره نبویه و امثال جمعی که متصف اند در نزد مردم بمقامات
کشف و عرفان مثل اویس قرنی و میثم تمار و کمیل ابن زیاد و نحو ایشان و امید است که امر دو خیال کند تفضیل خود و امثال
خود را نیز بر این سادات اطائب نظر بر آنکه او و امثال او متصف اند در اعتقاد خود بآنکه ایشان اعلی مراتب توحید را جامع اند آه
بحد اسم تحقیق ای اهل ایران و منتظران حقوق آل رسول و عترت سید الشهداء ضایع کردند بآنکه آن شخص که باین کلمات مزخرفه تکلم کرده
معنی باب مراتب توحید را نفهمانده بعد از آن لازم امثال این کلمات مزخرفه تفضیل جمع کثیر است از مدعیان کشف و عرفان
بر اصحاب امام مظلوم که در پیش روی او بدرجه شهادت رسیدند آیا اینجا ... میکند شیعه آل رسول یا آیا فتوی میدهد یکنفر از علماء
ایشان پس اگر گوئی که این شخص و امثال او چه میگوید در قول امیر المؤمنین علیه السلام در وصف اصحاب امام مظلوم و مدح ایشان لم یسبقهم سابق
و لا یلحقهم لاحق زیرا که اینکلام شریف مثل نور در بالای کوه سیاطع و لبث میگردد انوار کثیره و راه یافته میشود از آن بر اصول و فروع
ملکوتیه و هر یکی از آنها از نهر هایست که دلالت بر خلاف مطلب این شخص و امثال او میکند میگوئیم که این شخص اینکلام شریف را حمل میکند بر اینکه
احدی مایشان بتفضیل داده میشود نسبت بمقام شهادت و این مستلزم نیست که جایز نباشد تفضیل دادن احدی بایشان نسبت بغیر

مقام تو عبر داده شود بهیکه امثال این عمل سادر میشود مگر از غیر عالم که بقواعد علم اصول عالم نیست و چگونه چنین نباشد زیرا که حذف متعلق فایده عموم میکند علاوه بر این این عمل تضایف غیر ممکن نیست و تسدید چیزی نیست زیرا که آن شخص با او هست و لیکن این در نزد انتظار و قصه اهل جلیه پس اگر گویید که مقتضی آنچه تو بر آن هستی تفضیل هر کسیست که در پیش روی امام مظلوم بدرجه شهادت رسیده از حواری رسول خدا و اینان سلمان و ابوذر و مقداد و بر حواری امیرالمؤمنین و شاید عمرو بن حمق خزاعی و اویس قرنی و میثم تمار و محمد بن ابی بکر و بر حواری حسن مجتبی و ایشان سفیان بن ابی لیلی و حذیفة بن اسید آیا تو باین معنی فتوی میدهی و قائل میشوی پس میگوییم بلی باینکه هر کس از خدا آنچه در باره حواری سید الشهدا وارد گشته و آنها هر کسیست که در پیش روی او شهید شده بدون استثنا احدی از ایشان میدانم که تفضیل ایشان بر همه کسانیکه نامهای ایشان را ذکر کردیم از چیزهاست که از آن باکی نیست بلکه این مقتضی دلیل است و بعبارة اخری باین عمل میکنیم و فتوی میدهیم مگر در آنچه بدلیل خارج شده و آن مثل سلمان زیرا که استبعادی نیست در تفضیل و بر غیر عترت هاشمیه نبویه از مستشهدین در پیش روی امام مظلوم و ممکنست که گفته شود اطلاق تفضیل ایشان برا و از چیزهاست که بر خلاف تحقیق است بلکه مقتضای آن تفضیل ورست برایشان از چند وجه و تفضیل ایشان براو از وجوه دیگر است پس نظر کن چه می بینی از فرق میان این و قول کسیکه قائل شده بتفضیل سلمان بر جمیع حواریین امام مظلوم حتی عباس و علی اکبر و قاسم در حالتیکه تعلیل کرده باینکه او بمراتب توحید احاطه کرده بتحقیق شناختن آنچه در آنست پس تمام کلام با آنکس از متأملین و متدبرین باشد در اجمال کلام از سر اعاده میکنیم و میگوییم بدرستیکه عقد باب و جمله امر اینست که روایت مشتمل بر قضایای کثیره در باب قاسم و پسر شهیدش که بر بنی امیه خروج کرده بود از آن روایاتیست که منافی نیست با اصلی از اصول امامیه و مصادم نیست با قاعده از قواعد ایشان پس جواز خبر دادن بآنچه در آنهاست باکی نیست [illegible] پس هرگاه گویی که نیز کلام را از سر اعاده میکنیم از وجه دیگر و میگوییم دلیل چیست در فضل بودن قاسم بن حسن مثل عباس و علی اکبر و سایر عترت هاشمیه نبویه زیرا که افضلیت عباس و علی اکبر بر سایر عترت از جهة ادله است بر این و ثابت نشده مثل آن ادله در شان قاسم میگوییم بدرستیکه اخذ نما همه آنچه را که در مجلس شهادت قاسم و آنچه باین مجلس تعلق دارد که مقدم نمودیم میدانی که قاسم را شان عظیم و فضل عمیم و مقام بلند و عنایت واسعه است که اشاره بهم میکند آنچه وارد گشته در شان او و در بعض مقامات آتیه ایضا بالجملة تفضیل او بر سایر عترت هاشمیه نبویه مثل تفضیل عباس و علی اکبر بر ایشان از چیزهاست که از مطاوی بعضی از روایات و فحاوی بعضی از فقرات زیارات مستنبط میشود اگر چه این استنباط در بعضی از آنها از قبیل استنباط دقیقه رقیقه است علاوه بر این اینکه امر اینست که بعض اصول محکمه ملکوتیه آن را اقتضا میکند چنانکه مخفی نیست بر کسیکه بر نامیس اصول رقیقه ملکوتیه قادر نیست بالجمله جناب قاسم اگر چه فضل او بمثابه فضل جناب عباس و علی اکبر نیست الا اینکه ممکن است او را با ایشان الحاق کنیم در مقام اثبات فضیلت او بر سایر عترت هاشمیه از غیر این عباس و علی اکبر و قاسم یعنی که آیا قائل میشوی بمحقق بودن تفاضل و ثبوت تفاوت در میان ایشان به ثبوت افضلیت بعضی در میان ایشان یا نه و آن باین میشود که تفضیل داده شود مثلا اولاد امیرالمؤمنین را بر اولاد عقیل و جعفر و همچنین تفضیل داده شود بعض اولاد امیرالمؤمنین بر بعض ایشان و بعض اولاد عقیل بر بعض ایشان و همچنین است کلام در صور تمامی متصوره در مقام میگوییم بدرستیکه ما مأمور نیستیم از متعرض شدن باین و چگونه چنین نباشد زیرا که من در این مقام خبری نرسیده ام نه از روایات و نه از اصول ملکوتیه اگر چه استنباط و امثال آن از قبیل استنباط رقیقه دقیقه خواهد بود و اما تمسک نمودن باذیال بعض استحسانات محضه و اعتبارات صرفه نیست و نمیشود از داب محققین کاملین در علوم و فنون پس هرگاه گویی که چه میگویی در باره اصحاب ما عدای عترت هاشمیه نبویه آیا قائل هستی بثبوت تفاضل و تفاوت در میان ایشان یا نه میگوییم بلی لیکن نه بر وجه تفضیل و خصوصیت ای بر بیان افضل و مفضول اگر چه این بیان مثل آن بیان نیست در عباس و علی اکبر و قاسم یا مثل آن بیان که در عترت هاشمیه است نه اینکه قیاس شود اصحاب با ایشان بلکه یعنی که بعض اخبار ناطقست باینکه اصحاب سید الشهدا وقتیکه یقین کردند کشته خواهند شد گروهی از ایشان شاد و مسرور شدند رویهای ایشان نورانی و رنگشان مثل ستارگان درخشنده بود و گروه دیگر ایشان حالت ایشان متغیر و رنگها زرد و متعجب بودند از عارض شدن خوف و خشیت بر گروه دوم و اول و ممکنست که گفته شود از جمله کسانیکه اول [illegible] حبیب ابن مظاهر و مسلم ابن عوسجه [illegible]
مثل ایشانست در مناقب [illegible] تفضیل [illegible] دارد

کشتن اخبار کثیره است در شان و فضل و بخصوصه باینکه او از کرم و حمیت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایتامها و طلباء را با ایشان
تعلیم کرده و وقتیکه او را کشتند انکسار در روی مبارک سید الشهداء ظاهر گشت و از جمله کواشف که بر این دلالت میکند بودن مدفن او
در موضع مستقل در نزد باب اذن و زائرین همه روزه مرات عدیده او را زیارت میکنند هرگاه گوئی که چه میگوئی در بارهٔ حر ابن
یزید ریاحی با جمیعکه درجه او از درجات سایر اصحاب ناقص میشود یا نه آنها زائدات میگوئیم که نقصان درجه او از درجات سایر
اصحاب از آنچه راست که چیزی بر آن دلالت نمیکند در نزد تحقیق و نظر دقیق بلکه مرثیهٔ امام مظلوم و یا مرثیه گفتن علی اکبر باو از
آنچه راست که او را شان عظیم و فضل جسیم ثابت مینماید هرگاه گوئی سوالها را باین سوال تمام مینمائیم و آن این است آیا جرأت و جسارت
مینمائی بر بیان تفاضل و تفاوت ما بین عباس و علی اکبر یا نه میگوئیم هیهات هیهات من کیستم و این علم من نیست چگونه جرأت
و جسارت مینمایم نسبت باین مقام و ترا با این سوال چکار است هرگاه گوئی که بیان این کار محتاج الیه میشود در باب نذور و ایمان
و عهود میگوئیم در این ابواب باحتیاط عمل میکنی اگر ممکن باشد احتیاط پس تقدم کن در این ابواب عباس را پس این
غایت جرأت و جسارت من است در این مقام　مقام پنجم　در ذکر تزویج امیرالمؤمنین فاطمه زهرا صدیقهٔ معصومه را و تحقیق نقل شده
روایتی که از مضمون ... از بعض کتب و زود است اشاره میکنیم بعد از این باسم آن و اسم مصنف آن راوی گفت وقتیکه صباح
روز پنجشنبه شد عقیل شتر و گوسفندان بسیار نحر و ذبح کرد برای عروسی و ولیمه درست کردند و آن شب جمعه بود و رسول خدا امر
کرد که در شوارع و کوچهای مدینه همه مردم را نداء کنند و مردم از هر راه دور جمع شدند وقتیکه آن شب مبارک شد و حق
تعالی اراده کرد که طاهر را بطاهره تزویج کند جبرئیل امین از جانب خدا تعالی نازل گردید و گفت السلام علیک یا محمد خداوند
حق اعلی ترا سلام میرساند و ترا بتحیت و اکرام مخصوص فرموده و مرا مامور نموده که فاطمه زهرا را بعلی ابن ابیطالب تزویج کنم رسول خدا فرمود
من امر فاطمه را بخدا تفویض کرده ام چه خوب ولی است پروردگار من و چه خوب خطیب هستی تو خدا تعالی ولی فاطمه و جبرئیل خطیب
و ملائکه شهود او بودند و بتحقیق خداوند عالم جبرئیل را امر کرد که ندا نماید در آسمان و زمین و کوهها و دریاها تا جمیع ملائکه بیت معمور
اجتماع نمایند پس ملائکه در بیت معمور جمع شدند و گفتند ای معبود و سید ما نمیدانیم مگر آنچه با تعلیم کرده انک انت العلیم الحکیم خدا تعالی
خدا تعالی بایشان گفت بدرستیکه من میخواهم شما را شاهد بگیرم باینکه من تزویج طاهر را بطاهره و صادق را بصادقه نمایم پس
پس از مشرق تا مغرب صف کشیدند و صداهای خود شان را به تسبیح و تقدیس و تهلیل از برای رب العالمین بلند کردند خداوند
متعال برضوان خازن جنان وحی کرد که بهشت را زینت داده حور العین و ولدان را صف بندی کرده و درختهای آن را جا بجا نماید
و خانهای آن را از بستانهای جنت و در بیت معمور را بفرشهای نیکو و استبرق زیبا و بساط الوان و استبرق زرد فرش نماید و قنادیل
بیاویزد در کرسیهای مرجان و در آن حوران و ولدان زیبا را صف نگاهدارد و در اطراف بیت معمور منابر رحمت
و کرسیهای کرامت و منابر یاقوت احمر نصب نماید و ملائکه بر کرسیها و منابر نشستند و خداوند عالم بسرهای ایشان ابری را از نور
منتشر کرد که چشمها از نور آن خیره میگردید و میان آن مملو بود از مشک و کافور و عنبر و امر کرد آن ابر را که بسرهای ملائکه نور ببارد
و ملائکه سرهای خود شان را حرکت میدادند و برای رب العالمین تسبیح و تهلیل و تکبیر میگفتند و عرض کردند برای نعمت حمد ای
خدای حسن و امر کرد درخت طوبی را که نثار نماید در و جواهر و یاقوت نثار کرد و خدا تعالی وحی کرد بجبرئیل امین که بربالای
منبر کرامت برود جبرئیل بالای منبر رفته تا در بالای آن برپا ایستاد و گفت در حالتیکه خطبه میخواند الحمد لله الذی خلق الارواح
و خلق الاشباح و صور علی عرشه خمسة الاشباح محیی الاموات و جامع الشتات و مخرج النبات و منزل البرکات الی ان قال
بارئ الانام و منشئ الانعام لا تشتبه علیه الاصوات و لا تخفی علیه اللغات لا یاخذه نوم و لا النسیان الی ان قال و نشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علی ابن ابیطالب خلیفة نبیه شاهد باشید ای گروه ملائکه
مقربین و کروبین و جمیع اهل آسمانها و زمینها باینکه من تزویج کردم سیدهٔ زنان عالمیان دختر محمد امین فاطمه زهرا را بعلی
ابن ابیطالب سید وصیین و باینکه فاطمه راست بامر خدا و متعال خمس دنیا زمین و آسمان و بیابان و دریاها و کوهها و دامن آن
و خدا وحی نمود بایشان بدرستیکه من تزویج کردم ولی خود و وصی رسول خود علی ابن ابیطالب را بسیدهٔ زنان عالمیان فاطمه زهرا
پس ملائکه به تسبیح و تقدیس و تهلیل برای رب العالمین به صدا بلند کردند نثار کرده درخت طوبی و سدرة المنتهی بر حور العین
و ولدان از در و جواهر و یاقوت که آنها برک میکردند حوران و ولدان در و جواهر و یاقوت را جمع میکردند و آنها را

بیکدیگر

بیکدیگر تا روز قیامت به پیغمبر نشد و میگویند اینچنین از نثار زفاف فاطمه زهرا است بر عکس پس در آن وقت نازل شده
جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و ملائکه مقربین در حالتیکه در دست ایشان بود طبقهای حمد و طبقهای عزت و بهشت مزین و حور
و ولدان و غلمان مشرف شدند و مرغان در بالای درختهای می سرائیدند که همه مخصوص شده بود در آن محمد مختار و حیدر کرار و فاطمه
زهرا و بادهای رحمت وزیده و اوراق بهشت بیکدیگر برخورد و پیغمبر و علی و بنو هاشم نشستند و عقد نکاح را جاری ساختند و علی بن
ابیطالب بالای کرسی مرصع بدر و جواهر و زبرجد مشبک با یاقوت سبز نشانیدند و وقتیکه از عقد نکاح فارغ شد پیغمبر خدا
و علی و بنو هاشم همه نشستند و پیغمبر امر کرد که طعام را در کاسه های بزرگ بکشند پس همه اهل مدینه خوردند و آشامیدند و سیر شدند
و هر کس که در نواحی مدینه و غیر آن بود خوردند و آن کاسه ها گویا که چشمه بود و میجوشید بقدرت خدا تعالی و برکات رسول خدا و حضرت
دست مبارک خود را بر روی طعام گذاشته بود در آن اثناء که ایشان مشغول طعام بودند ناگاه شنیدند قائلی را که انشاد کرد و میگفت
صلی الاله علی المختار سیدنا احمد ابن طه و عم نم تابینا کذا علی المرتضی ثم البتول معا ام الائمة هادیا المضلینا یعنی صلوات فرستد خدا
بر مختار که سید ما است و قصد نمیکنم مسیر طه و عم و دین را همچنین علی مرتضی بعد از آن فاطمه زهرا که مادر ائمه است و هادی گمراهان ابن عباس
گفت وقتیکه شب زفاف فاطمه زهرا شد پیغمبر در پیش فاطمه و جبرئیل در یمین او و میکائیل در یسار وی و هفتاد هزار از ملائکه در اطراف
بودند و خدا را تسبیح و تقدیس میکردند تا صبح طلوع کرد و آنحضرت را بخانه امیر المؤمنین بردند و فاطمه را در جانب او نشانیدند پس بدست
مبارک خود پیشانی او را مسح کرد و تاج بسر او نهادند و آن تاجی بود از زر سرخ و مرصع بدر و جواهر و گردن بندی از لؤلؤ سبز که در وقتیکه
اراده شد که جبرئیل او را از جانب رب العالمین آورده بود با هشت هزار ورق از زر سرخ که منقش نشده و آتش ندیده بود بلکه
خدای عزیز و جلیل تا آن وقت موجود شد پس شد و خدا تعالی جبرئیل را امر کرد که طیب و کافور و عنبر را نثار کند و هر چه در بهشت بود از
بوهای خوش و پاکیزه پس جبرئیل نقل آورد هر چه خدا امر کرده بود و خدا فرستاد طیب را بر مرد و زن و صغیر و کبیر و حر و بنده در رایحه بهشت
یکسال کامل در میان خلق بود و وقتیکه فاطمه بخانه علی ع رفت و از برای جلوه کردن پس در جلوه اول بیرون آمد یعنی در حالتیکه در او
بود از لباسهای بهشت آنچه چشم دیده و نه گوش شنیده بود و بعضی چنین انشاد کرده و میگفت هنیت یا صنو الرسول و صهره یا نظر
فاطم من النسوان صلی علیها الله ما ورق علی غ روضة تبواسق الاغصان و علی علی المرتضی علم الهدی بحر الندی و مجدل الاقران
یعنی تهنیت و گوارا باد بر تو ای برادر رسول خدا و داماد او از زنان بی فاطمه که خدا با صلوات فرستد مادامیکه برگ در باغ در زمان
بلند است و علی مرتضی علم هدی و دریای سخاوت و فارسان از روی خاک انداز بلند مرتبه شد بعد از آن خارج شد فاطمه یعنی در جلوه
دوم در حالتیکه در بر او لباس مرصع بدر و مرجان و کیسه سقلاط که زر منظوم بود و در پای او دو خلخال بود از بهشت و عبقری سرخ پوشیده
بود و او را عطری بود که مدینه و نواحی آن معطر شده بود و نورش ماه چهار ده شبه را خجل کرده و نورش شمع و چراغ غلبه داشت و بعضی از
محبین انشاد کرده میگفت سعد الکون والزمان استنارا بفتاة النبی ولیث صارا خصها الله بالوصی علی ذی المعالی الفضل والتقی
سید ماجد کریم شجاع صائم قائم فلیس یباری فعلیه الصلوة ما ناح طیر وضیاء الصبح بالظلام تواری شاد گرده و نورانی کرده دیدها
و مکان پیغمبر که مخصوص داد او را خدا تعالی بوصی که مستحق بعلیت همچو جمیع کرده فضل و تقوی و فخر است سید ماجد و کریم شجاع است
صائم و قائم صلوات بر او باد مادامیکه مرغان ناله کنند و روشنی صبح تحت ظلمت شب مختفی است بعد از آن
خارج شد در جلوه سیم یعنی در حالتیکه در برش لباس حریر سبز بود و تاج که گذاشته بود از جانب خدا تعالی بتاج هیبت و وقار خدا
او را پوشانیده و تحت و نشاط و تکبیر محبت انشاد کرده میگفت هنا بها الله بالشان الذی عجزت عند الوری فما
للفضل اهل صلوة السلام تهدی و تتری للذی ماله فی الناس شکل یعنی خدا ایشان گوارا گرداند شان زیرا که خلق از آن
عاجز شده اند پس ایشان را فضل برا و ارزانی کند و صلوة و سلام بر او باد برای کسیکه در میان خلق شکل و نظیر او نیست
بعد از آن خارج شد فاطمه یعنی در جلوه چهارم در کبهای سرخ که بند دوخته شده بود و دو دست او بود و دست برنجین
از نقره و بر روی او روبندی بود از سندس زرد و موی خود را بمروارید منظم نموده بود و نورش بلند شده بر جمیع عمم
و حاضرین و بعضی از محبین انشاد کرده میگفت ست النساء خصها الباری بحیدرة خیر الوصیین والموصوف بالشیم کلم من
حیدر فی الناس ما وجدوا فی الخلق کفو الذات بالصون والکرم علیهما الله صلی ما بدا قمرا وغاب نجم باقی الحندس الظلم یعنی
بی بی زنان را مخصوص گردانیده خدا بحیدر که بهترین وصیها و باخلاق حسنه موصوف است اگر حیدر را در میان امم نمی شد

در میان خلق بفاطمه که صاحب حیا و عصمت است کو و مثل چه باقیند صلوات فرستد خدا بایشان مادامیکه ظاهر میشود ماه و
مادامیکه ستاره ها در شب تاریک غائب میشود بعد از آن بیرون آمدند فاطمه بر حجله در جلوه پنجم در لباسی که از آن بوی مشک
از فر ساطع بود از حله های بهشت که جبرئیل آنرا از نزد رب جلیل بفاطمه علیها السلام آورده بود و پیغمبر دوست انشا کرده
میگفت ام الائمة والعذر الحصان ومن قد صانها الله من ریب ووسواس صلی علیها مع الاکرار خالقها ما صاح شاد
با جوادمن الناس یعنی این مخدره باعث مادر ائمه کیست که خدا او را از شک و وسواس محفوظ نموده و صلوات میفرستد بر
آن مخدره و شوهرش کرارها خالق ایشان دائما بعد از آن بیرون آمد در جلوه ششم برقعی در پیراهن سرخ در حالتیکه در سر او بود تاج
مرصع از ذهب براق و در پای او نعل مشبک بود و معجره سفید و مرصع بود بجواهر گرانبها در حالتیکه حقیقة بالای تختی نشسته بود
که از عاج درست شده بود و عبقری و سندس فرش گشته بود و اینها را خداوند جلیل در شب زفاف فاطمه فرستاده
بود از جهة تعظیم و تکریم ایشان و پیغمبر انشا کرده میگفت یا حبذا زوجة خیر العالمین الی خیر الوصیین رب انهاده العز
محروسة من عیوب الناس کاملة عفیفة یا ایها الناس هذا العذراء حوراء انسیة طابت مدائحها ما شابهها خلقت فی جملة البشر یعنی چه
خوب زوجه است در عالمیان که میرود بسوی بهترین وصیها که پدر آقایان مشهور و معروفست آن زوجه از عیوب مردم محفوظ
کامله و با حیا و پاکدامنست عیب با و نزدیک نمیشود سیاه چشم و انسیه است و مدحهای او پاکیزه است و مثل آن در تمام
بشر خلق نشده بعد از آن بیرون آمد بفاطمه در جلوه هفتم در حالتیکه تزئین شده بود بجمیع آنچه در بهشت و در نزد حور عین بود از
زینتها و حلیها و از آن ملبس شده بود نور شعلهای نورش خانه و آنچه در آن بود روشن کرده بود و پیغمبر مجددا انشا کرده
میگفت اصبح الکون بسناء مسرور بوصال البتول صنو البشیر والعنا قد مضی وجاء التهانی انه یوم فرحة وحبور کون و مکان
از خوشی منظر شد در سرور و شادی برسید فاطمه بتول برادر پیغمبر بشیر و رنج و مشقت رفت و تهنیت و مبارکبادی آمد ای تمام
عجب باید برای او این سرور و فرح و شادی است وقتیکه فارغ شدند از جلوه های او داخل شد پیغمبر بعد از آنکه از زنان اذن
خواست در داخل شدن و نورها از جبین پیغمبر مختار و حیدر کرار ساطع گردید و ابوذر غفاری انشا کرده میگفت صلی الاله علی النبی محمد
خیر البریة من بنی عدنان وعلی خلیفته بعده وهو الذی قد کسر الاصنام والاوثان من خصه رب بفاطمة التقی اعنی النقیة خیرة النسوان
صلی علیه الله ما سار سری او ناحت الاطیار فی الاغصان یعنی صلوات فرستد خدا بر پیغمبر که محمد است بهترین خلق از بنی
عدنان و بر خلیفه بعد از آن و آن خلیفه کیست که بتها را خورد کرد و آن کیست که خدا او را مخصوص گردانید بفاطمه نقیة قصد میکنم
عفیفه را که بهترین زنانست صلوات فرستد با و خدا مادامیکه سیر کننده سیر کند یا مرغان در بالای درختان نوحه میکنند بعد از آن
وقتیکه فاطمه در نزد علی نشست آنحضرت دست مبارک خود را بر پیشانی فاطمه کشید و گفت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله
بعد از آن پیغمبر از دست او دست علی گرفت و خواست که کف او را بر دست و کف علی گذارد فاطمه گریست پیغمبر
فرمود سبب گریه چیست ای فاطمه قسم بخدائیکه مرا بحق به پیغمبری و رسالت مبعوث کرده است من ترا از جانب خود
تزویج نکردم بلکه خدا تعالی ترا با او تزویج کرده و او را برای تو اختیار نموده و خدا تعالی خود متولی تزویج تو گردیده است و او
ما را خوب ولی است و جبرئیل عقد را جاری کرده و شهود ملائکه است خوب شاهدند بعد از آن گفت ای فاطمه ترا
تزویج کردم به بهترین اهل خود و بهترین کسانیست در دنیا و آخرت پس آنچه در نفس فاطمه بود ساکن شد بعد از آن
بفاطمه گفت ای دختر من شوهر تو بهترین امام و واجب الاطاعه است در دنیا و آخرت و سیدتست اگر او نبود خدا هیچ
خلق نمیکرد زمین و آسمانرا نه ممرا و نه دریا را پس ساکن شد آنچه در نفس او بود بعد از آن پیغمبر کف فاطمه را بکف علی
گذاشت و گفت برکت دهد خدا در خصوص شما مبارک و میان شما را جمع کند و امر شما را اصلاح نماید و ذریه مرا از شما
قرار دهد تا روز قیامت پس متفرق و جدا نشوید تا من نزد شما بیایم بعد از آن پیغمبر زنان را امر کرد که بیرون روند پس همه
ایشان خارج شدند مگر اسماء دختر عمیس گفت تو کیستی گفت اسماء دختر عمیس فرمود تو چرا خارج نمیشوی گفت من
مخالفت ترا قصد نکرده ام ولیکن بخدیجه عهدی داده ام در خصوص این پیغمبر گریست وقتیکه ذکر خدیجه را شنید بعد از آن
باسماء دختر عمیس دعا کرد و گفت طشت ما پر از آب کن من پاور اسماء طشت را پر از آب کرده خدمت آنحضرت
آورد و آنحضرت دست خود را در آن گذاشت و گفت خدایا بدرستیکه ایشان از من و من از ایشانم هستم خدایا چنانکه

از من حیس را برده و شکر کرد و مادر ایشان نیز حیس را زایل کرده شکر کرد و بعد از آن علی فاطمه را امر کرد که تا آفتاب نو شد و منصف نماید
کند و وضو بگیرد و بعد از آن طشت دیگر خواست کرد با آن آنچه نظر فاطمه کرده بود و علی را امر کرد که بکند آنچه فاطمه کرده بود و بعد هر دو را بایشان
بت و بمنزل خود رفت در بهشت خدا امر کرد برای نفع ایشان میخوانند تا در حجره خود مستوری شد و احدی یا در دعا با ایشان شریک نکرد
بعد از آن خدا تعالی سدرة المنتهی و درخت طوبی را امر کرد که حلل و حلی و در و جواهر و یاقوت حاصل کرد و آنها را بر حور عین نثار نمایند پس آن
آنها را تا روز قیامت بیکدیگر هدیه میفرستند و میگویند که این از نثار فاطمه و علی علیهما السلام است و وقتیکه پیغمبر از نزد ایشان
رفت و در نزد ایشان احدی نماند فاطمه گریست علی فرمود ای دختر عم چرا گریه میکنی آیا راضی نیستی بشوهری من گفت نعم شوهر من
توئی ای پسر عم و لیکن در این شب بقلب من خطور کرد روزی که بقبر داخل میشوم زیرا که تو مالک امر من شده ی پس ای پیغمبر از تو
میخواهم که برای من اذن دهی تا نماز بکنیم حضرت اذن داد فاطمه برخاست که در طرف خیمه نماز کند و امیر المؤمنین
در طرف دیگر خیمه نماز میکرد و در همه شب و در روز روزه گرفتند تا هفت روز پس چون روز هشتم شد جبرئیل بخدمت پیغمبر نازل
شد و گفت خدا تعالی بتو سلام میرساند و میفرماید که علی و فاطمه روزها روزه میگیرند و شب نماز میکنند از نزد ایشان برو که مکان این
مکان عبادت نیست و یکساعت اجتماع ایشان محبوبتر است در نزد خدا تعالی از هزار سال عبادت و هزار سال روزه
ایشان و میگوید برو بسوی ایشان و میان ایشان را جمع کن بعد پیغمبر بسوی ایشان رفت و آنشب سرد بود و بفاطمه فرمود
از من پا بازگرم نمایم بعد از آن فرمود یا علی تو هم نزد او باش پس علی با فاطمه نزدیک شد پیغمبر ایشانرا بر دامنش کرد تا خدا
میان ایشانرا جمع کرد و بایشان گفت قرار داده خدا از شما نسل مرا و ذریه مرا تا روز قیامت بعد از آن ایشانرا
گذاشت بمنزل خود تشریف آورد و خدا تعالی میان ایشانرا جمع کرد **مقام چهارم** در ذکر حدیث دیگر است و آن
حدیث تزویج خدیجه دختر خویلد است به پیغمبر صاحب حدیث گفت خدیجه برسول خدا عرض کرد که ای سید من زنهای شهر از
و اموال را گرفته چه خواهی کرد حضرت فرمود برای چه این سؤال میکنی عرض کرد تا علاوه کنم تو آنچه بآن قادر هستم گفت ای
خدیجه این کلام من استطاب اشاره کرد که برای من دو نفر شتر بگذارد که با آنها سفر نمایم و با آنها ذهاب و حال خود را اصلاح
نمایم ذکر کرده که برای من زنی خواستگاری نماید از قریش که قناعت نماید از من بمال قلیل و مرا تکلیف ننماید بچیزیکه بآن طاقت
و قدرت ندارم خدیجه رضی الله عنها از کلام آنحضرت تبسم کرد و گفت ای سید من آیا راضی نیستی که من برای تو باشم زیرا که
بقلب من خطور میکند و او را برای تو پسندیده ام خواستگاری کنم گفت نعم گفت برای تو زنی پیدا کرده ام که پیغمبر
و او از جهت حسن از تو بزرگتر و از جهت مال زیادتر است و خوبترین زنان از جهت حال و کشادترین زنانست از جهت دست
طاهره و مطهره و معصومه است در کثیر و قلیل با تو یاری میکند و از تو بقلیل قناعت مینماید و غیر از تو کسی راضی نمیشود اگر چه با دو مال
کثیر بذل نماید و در میان قوم خود مطاعه و در عشایر خود بزرگ و بتو در حسب نزدیک است در خصوص او پادشاهان
عرب بتو حسد برند مگر اینکه من عیب او را بتو وصف میکنم چنانکه خیر و خوبی او را وصف کردم حضرت پرسید عیبش چیست
گفت قبل از تو دو شوهر کرده و سنا از تو بزرگتر است فرمود اسمش چیست گفت او کنیز تو خدیجه است آنحضرت از حیا
سر خود را بزیر انداخت تا جبین مبارکش عرق کرد و جواب نداد خدیجه انحراف را دو باره بخدمت او عرض کرد و گفت ای
سید من چرا جواب نمیدهی بخدا قسم تو حبیب منی و من در هیچ امر با تو مخالفت نمیکنم و میگفت یا سعد ان عرجت بوادی
الاراک انشد قلبی الذی ضاع منی هناک و استقف غزلان الحمی سائلا هل لاسیر الحب منهم فکاک وان تری رکبا بوادی الحمی
سائلهم عنی وعن حالی بذاک فهم سروا واستعجموا ناظری قالوا حبیب تشتکی ان تراک منی من عضو ولا مفصل الا وقد رکب فیه هواک
او عدتنی بالوصل تجدیه جفا یا سیدی کان بهذا رجاک قالوا بلی شقت ورایت ضنی فانقلب لا حرمته الا رضاک یعنی ای سعد اگر گذر کنی
بدشت اراک بخوان و انشاد کن بجای که از من ضایع شد در آنجا و استفسار کن از غزالان بقعه در حالتیکه سؤال کننده باشی
که آیا برای اسیر محبت نجاتی است و اگر رکب را در دشت حمی ببینی سؤال کن از ایشان از حال من و از کسیکه برای
محبت در آنجا بسیر کردند و دیده مرا همراه بردند پس الان چشم میخواهد که ترا ببیند نیست در من عضوی و مفصلی مگر اینکه در
آن محبت تو مرکب شده مرا بوصل خود وعده دادی بعد از جفا کردن ای سید من این در مقابل آن میشود پس حکم کن
با آنکه میخواهی قلب مرا راضی نمیکند مگر رضای تو راوی گوید بعد از آن در کلام با حضرت اصرار کرد حضرت فرمود ای دختر

تو زن صاحب مال هستی و من مرد فقیر و قلیل المال من زنی میخواهم که مالش مثل مال من و حالش مثل حال من باشد من الکفو نه
نگر چیزیرا که تو خود و بذل میکنی و مثل تو در مثل من رغبت نکنند و هر فقیری که تهی دست میشود و برای تو صلاح نیست مگر مردی
مثل تو مالش مثل مال تو و حالش مثل حال تو و هنگامیکه خدیجه کلام آنحضرت را شنید گفت ای سید من اگر مال تو قلیل است مال من
بسیار است کسیکه جان خود را بتو بذل نماید چگونه مال خود را بتو بذل نکند پس من و آنچه با من است در پیش روی تست از هر چیز
مضایقه و منع نکنم همه بتو اختصاص دارد و قسم بحق کعبه ظن من در تو نبود که مرا از قرب خود دور کنی و مرا از جوار رحمت خود طرد
و منع نمائی بعد از آن خدیجه اشک چشم خود جاری نمود و میگفت واللّه ما هبت نسیم الشمال الا تذکرت ایام الوصال ولا اضاء لی من
نحوکم برق الا توهمت لطیف الخیال احبابنا خطرت فرقة منکم فدا آه الوصل متی یقال جور لیالی حتی بانجا منکم دکن یا من جور
اللیالی رفقا وجودوا و ارحموا واعطفوا لابد حکمه علی کل الحال پس قسم بخدا اوزید باد شمال مگر اینکه بشبهای وصال بیاد
آورده ام و روشنی نمی افکند از جانب شما روشنی دهنده مگر اینکه توهم کردم که خطرات خیال است ای دوستان جدائی خطور
نمود و قلب من از شما در صبح وصال جور شبها را مخصوص کردید ای دوستان که از جور شبها خاطر جمع شد رفت
و رحم و مهربانی کنید ما را لابدست از شما در جمیع حال راوی گوید بعد از آن خدیجه گفت قسم بخدا اینکه از ابصار مستور است
و حقیقه اسرار را میداند نگفتم برای تو قول اگر اینکه در آن بتو راغب هستم و در آنچه بتو گفتم محقق هستم و برای تو باطل نگفتم برخیز
و برو از نزد من نزد عمهای خود و با ایشان بگو که مرا از پدرم برای تو خواستگاری کنند و هر وقتیکه پدرم مال خواهد من
میدهم و این اموال و ذخایر و بندگان و کنیزان من در پیش روی تست از آنها اخذ کن هرچه خواهی که من بتو راغب و در تو
طمع دارم و غیر از تو نمیخواهم پس شاد باش و حسن ظن کن در باره کسیکه تو خوبی و احسان نماید و قاصدان و آرزو کنندگان
خود را نا امید مگردان راوی گوید پیغمبر برگردید آمد در حالتیکه فرحناک و مسرور بود پیش عمش ابیطالب دید که همه عمهایش
اجتماع نموده اند پس ابوطالب بآنحضرت نظر کرد و گفت مبارک باد میگویم بتو در مقابل آنچه خدیجه بتو عطا کرده و ظن میکنم
که بسیار عطا بتو کرده حضرت گفت ای عم مرا بتو حاجتی است پرسید آن چیست فرمود برخیز با عموهایم خدیجه را برای من
خواستگاری کن از پدرش خویلد پس احدی از ایشان با وجواب نداد غیر از ابیطالب گفت ای پسر برادرم تو میدانی
که من بسوی تو مایل و بامر تو منقاد هستم ولی خدیجه زن مزاح کننده ایست خود در مزاج او کوتاهی مکن زیرا که او از عیب
و عار میترسد و قبل از تو بدو شوهر رفته یکی عتیق بن عائذ و دیگری عمر کندی و خدا او را از آن یک پسر داد و او را ملوک عرب
و اشراف قریش و رئیسان بنی عبد المطلب و سادات ملوک بنی هاشم و ملوک یمن و بزرگان طایف خواستگاری کرده
و مال بسیار بذل کردند با احدی از ایشان مایل و راغب نشده و دیگر او از ایشان بزرگتر است و تو ای پسر برادرم فقیر
و مال و تجارت نداری و خدیجه زن مزاح کننده است و خود در سبب مزاح او ضایع مکن و قریش ابتدا این کلام را میشنوند
ابولهب گفت ای پسر برادرم ما را در افواه عرب اسباب خنده مگردان تو بخدیجه صلاحیت نداری که آن را تزویج کنی
راوی گفت حمزه او را منع کرد و گفت بخدا قسم تو در میان مردان خسیس هستی و امید نیست از خیر بر تو گفته شود در خصوص پسر عمو
ما بخدا قسم که او بزرگتر است از ایشان از جهت جمال و زیادتر است از ایشان از جهت کمال چه جهت خدیجه با تو تکبر نماید بجهت مال خود
یا به بسیاری رجال خود قسم یاد میکنم بخدای کعبه اگر خدیجه از او مال خواهد هر آینه با اسب خود سوار شده نزد ملوک
و پادشاهان داخل میشوم و سیب با نهند میگردم و جمع مینمایم برای محمد اگر خدیجه از او طلب نماید پیغمبر فرمود ای
گروه اعمام بسیار حرف زدید در چیزیکه در آن فایده نیست برخیزید خدیجه را از پدرش خویلد برای من خواستگاری کنید
و شما را از علم نیست مثل آنچه در نزد منست پس صفیه عمه پیغمبر برخواست و گفت ای برادران من میدانم که محمد صادق
لهجه و افصح اللهجه است و خدیجه زن مزاح کننده و من حالا میگویم برای شما باطل حدیث خدیجه را از ظاهر آن بعد از آن صفیه
فاخرترین لباسهای خود را پوشیده در ساعت بمنزل خدیجه رفت بعض کنیزان خدیجه در راه با او ملاقات کرده پس
ای صفیه داخل خانه شد و بخدیجه رضی الله عنها خبر داد از آمدن خدیجه میخواست که بگوید بخانه نمیاید لباسهایش پیچیده
بزمین افتاد و گفت رستگار نباشد کسیکه ترا دشمن دارد صفیه از او شنید و گفت دلیل خوب شد صفیه در را زد
خدیجه برخواست در را گشود و با او ملاقات کرد و اکرام و تحیت و انعام نمود گفت ای خدیجه من برای طعام

دشنام بسیار بدو گفتند اما من لیکن با صحیفه نقل کرده اند پس هم آن صحیح است پس خدیجه گفت بلی آن صحیح است اگر خواهی پنهان کنی
واگر خواهی آشکار کن و بدینکه من گفتم برای خود قبول استشهاد کردم پس او را تکذیب کنید اگر شما صحیفه نقل کنید زیرا که من از نسب ایشان
او از صحیفه که زمین را بر روی آب گسترده منصور و مؤید است و لایه است او را او من و مراقب بهاست ولی صحیفه بیسم خود د
بخدا قسم ای خدیجه بدرستیکه تو معذوری در باره کسیکه او را دوست داشتی بدون ... بخدا قسم ای خدیجه چشم من مثل او ندیده است
او ندیده و شیرین تر از لفظ او و مثل او نزاده از پیامبر بعد صحیفه انشا کرده میگفت الله اکبر کل من لحب لم تحت غرة یسبح
من عجب و ... ان لا لت ذوائبه ... فی تعنیه عن الادب تبت یدا لائمی فیه وحاسده فلیس له فی سواه قطمیر من ارب
راوی گفت بعد از آن صفیه برخواست و عزم نمود که از نزد خدیجه بیرون رود خدیجه گفت زمانی صبر کن باش بعد از آن خدیجه مکتوب صفت
پر بها به صفیه داد و او بسینه خود چسبانید و از میان دو چشمش بوسه داد و گفت ای صفیه ترا قسم میدهم بخدای کعبه ساعت
و روی که در آنچه میخواهم بعد صفیه از نزد خدیجه بیرون آمد که بمنزل خود برود اولاد عبد المطلب را دید گفتند ای دختر ... در توجه خبر است
گفت بخدا قسم بدرستیکه خدیجه را در باره محمد محبتی است که بوصف نمی آید هرگاه عزم دارید بر خطبه بخدا قسم اگر محمد گفت حق
است همه ایشان شاد شدند مگر ابو لهب زیرا که حسد و غیظ و حزن او زیاد شد بسبب شقاوت سابقه او راوی گوید
پس عباس بایشان صیحه زد و گفت اگر مراد حاصل شده چرا نشسته اید پس همه اولاد عبد المطلب برخواستند منزل خدیجه را قصد
کردند و ابو طالب نزد محمد آمده لباسهای او را پوشانید و شمشیر شرا حمایل کرده باسب سوار نمود و عموهایش اطراف
او را گرفته در وقتیکه بمنزل خویلد رفتند ابوبکر ابن ابی قحافه بایشان ملاقات کرد و گفت ای اولاد عبد المطلب کجا
میروید تحقیق من شمارا قصد کرده بودم در خصوص حاجتی که بمن عارض شده عباس گفت آن چیست یابن ابی قحافه گفت در خواب
دیدم که ستاره در منزل ابو طالب ظاهر شد و بلند گشت در افق آسمان و مثل ستاره درخشنده گردید بعد از آن فرود
آمد از میان دیوارها قصد کردم نظر نمایم که بکجا میرود و کجا را اراده دارد ناگاه دیدم در خانه خدیجه نازل گردید پس این خواب حقست
تاویلش ... ابو طالب گفت خبردار باش که ما بخواستگاری خدیجه میرویم بعد از آن رفتند تا بخانه خویلد رسیدند
و کنیزان پیش از ایشان بسوی خویلد رفته و او را از آمدن ایشان خبردار نمودند وقتیکه ایشان داخل شدند از برای اجلال ایشان بپا
خواست و گفت مرحبا بر پسران اعمام من و عزیزترین خلق نزد من مرحبا اهلا وسهلا بعد از آن مرتبت و منزلت ایشان را بلند
نمود ابو طالب با او گفت ای خویلد ما از برای طعام و شراب نیامده ایم و تو میدانی که ما با تو قرابت و خویشی داریم و برای
نبی عمم میدانید و احدی مثل او شرف و عفت و عزت نیست ما در حال شما را دانستیم و امید واریم که با ما الفت کنی
نزد یکی ... دختر خود را ببینید و مولای ما ... و او را ... بکنید و او ... خویلد گفت خاطب کیست
ابو طالب گفت ای خاطب پسر برادر ما و اما مخطوبه دختر تو خدیجه است وقتیکه خویلد این کلام را از ابو طالب شنید رنگش متغیر گردید و گفت
بدرستیکه در شما کفایت است و شما از ما هستید و عزیزترین خلق بما ... لیکن عذر میاورم برای شما که خدیجه زن کامل است
و عقلش از عقل من بهتر ... ملوک و اشراف و بزرگان قریش او را خواستگاری
کردند ... حمزه برخواست و گفت ...
العقل و ... آیا پسر برادر ما ... که محمد ...
با موال ... محتاج شده ... برای ... خود را کلام
خود را قطع کن بعد از آن ... برخواست و ... رفتند ... بخدیجه رسید ...
با ... کلام خویلد فرستاده بود گفت ای ... شنیدی گفت ای ...
کرده وار ... اولاد عبد المطلب را نا امید باز گردانید گفت ...
... خارج شد و بعد ... و ...
و منزلت او را بلند کرد و گفت مرحبا ... اهلا و سهلا ...
خود را ... گفت ای ...
سائل ... گفت ای خدیجه ... گفت ...

تزویج داری گفت نعم جوابداد ای دختر من ترا ملوک شام و بزرگان قریش خواستگاری کردند بعدی از ایشان راضی نشدی گفت
نمیخواهم کسیرا که مرا از مکه بیرون برد گفت احدی ترا خواستگاری نکرد مگر اینکه او از مکانی که بود ای دختر من محقق خواستگاری کرد ترا
شیبه و ربیعه و ابن ابی معیط و ابو جهل ابن هشام و صلت ابن ابی ایهاب احدی از ایشانرا بشوهری قبول نکردی گفت ای عم
نمیخواهم کسیرا که در او عیب باشد بعد از آن گفت ای عم وصف کن برمن عیوب ایشانرا گفت ای خدیجه اما شیبه در او سوء خلق است
و عقبه مرد پیر است و ابو جهل بخیل و متکبر و بد نفس است و اما صلت مردیست مطلاق یعنی زنانرا بسیار طلاق میدهد خدیجه
گفت خدا لعنت کند کسانیکه تو آنها را ذکر کردی اینمرتبه غیر از اینها کسیکه خواستگاری کرده گفت نعم محمد ابن عبدالله خواستگاری
کرد گفت عیب او را برای من بیان کن وقتیکه کلام خدیجه شنید سر خود را بزیر انداخت و گفت عیب او را تو وصف میکنم گفت اصل او
اصیل و فرع او طویل و حسبش بر همه کشیده خلقش جمیل و فضلش عمیم و جودش جسیم است بخدا قسم ای خدیجه که او را دوست میدارم و در چه
گفتم دروغ نیست گفت ای عم عیب او را نیز برای من بیان کن چنانکه حسنش را وصف کردی گفت ای خدیجه روی او اقمر
و پیشانی او ازهر و چشمش سیاه و لعلش شیرین تر از عسل و شکر است و بویش از مشک و عنبر خوشتر است زمانیکه مشی میکند گویا که ماه
چهارده شبه است بلکه او نور انی تر است گفت ای عم عیب او را بیان کن چنانکه فضل او را بیان کردی گفت ای خدیجه قسم بدیده خودم
او حسن و حسب بلند و خوب ترین عالم است از جهت سیرت و طریقه و صاف ترین ایشانست از جهت سریرت و طبیعت
نه بسیار بلند است و نه بسیار کوتاه زمانیکه مشی میکند گویا که آب از سراز بر میآید موی او مشکل ریخته است و رویش درخشنده تر
است از مروارید سرخ و بوی او از مشک اذفر خوشبو تر و کلامش از عسل و شکر شیرین تر است برادرزاده میکنم ای خدیجه که من او را دوست
میدارم و از تو پنهان نمیکنم گفت ای عم هر وقتیکه میگویم عیب او را بمن بیان کن مدح او را میکنی گفت ای دختر من آیا من سخن
او را مدح میکنم بعد از آن اشعار ذکر کرده میگفت لقد علت کل القبائل والملا بان حبیب الله اطهرهم قلبا واصدق اهل الارض قولا و عهدا
و افضل اهل الارض کلهم قربا یعنی همۀ جمیع قبایل و اشراف و بزرگان دانسته اند که حبیب خدا پاکیزه ترین ایشانست از جهت
قلب و راستگوترین اهل زمین است از جهت قول و وعده و افضل تمام اهل زمین است از جهت قرب و نزدیکی ای خدیجه خبر میدهم
بتو اگر محمد را اختیار کردی کریم حلیم را اختیار کرده وقتیکه خدیجه کلام او را شنید گفت ای عم او را تعییب میکنند و میگویند
که فقیر است گفت بلاد زنان او را تعییب میکند فرمود ای عم آیا قول شاعر را نشنیده که گفته اذا سلمت راس الرجال
من الاذی فما المال الا مثل قلم الاظافر یعنی زمانیکه سر مردان از اذیت و بدی سالم شد پس نیست مال مگر مثل چیدن ناخنها
ای عم اگر قلیل المال است مال من بسیار است و من او را دوست میدارم و از تو پنهان نمیکنم گفت ای دختر من در آنوقت
بخدا قسم سعید و رستگار باشی بر پیغمبر کریم و رسول عظیم بعد از آن گفت بدرستیکه او پیغمبر این امت است گفت ای عم
بخدا من او را دوست میدارم و امر کردگاه مرا از پدرم خواستگاری نماید پدرم او را از من دور میکرده اند و رد گفت من
چه سببی دارد ترا با او تزویج کنم گفت آیا مرا چیزی است که بر تو مخفی باشد این اموال و ذخایر من در پیش روی است و لیکن من
و توچنانی ای عم که شاعر گفته اذا تحتکم ما عند صاحبکم من الغرام فبعض العذر یکفیه انتم سکنتم بقلبی فهو مسکنکم وصاحب البیت ادری بالذی
فیه زمانیکه عشق صاحب خود را محقق نمود پس اندک جفا و کفایتست شما در دل من مسکن گرفتید و خاطر من منزل شماست
و صاحب منزل داناتر است بآنچه در اوست بعد از آن گفت ای خدیجه من چیزی از حطام دنیا نمیخواهم میخواهم که ضمانت نمائی شفاعت
محمد را در روز قیامت گفت ای عم من از آنچه تو میگوئی چیزی نمیدانم گفت ای خدیجه بدان که اعتقاد ما بحساب و کتاب و مناقشه
و عذابست و از آن هول و سختیها نجات نیابد مگر کسیکه بنبوت محمد تصدیق نماید پس وای برای کسیکه از بهشت دور و بآتش
داخل شود راوی گوید و رقه از نزد خدیجه بیرون آمد نزد برادرش خویلد در حالتیکه شراب در سر او بازی کرده بود پس حرکت نمود
و او را در جانب خود نشانید در حالتیکه غیظ او ظاهر شده بود خویلد باو گفت ای برادر آیا شراب نمیخوری ورقه گفت
چگونه بنوشم خویلد گفت چگونه نمینوشی گفت چگونه بنوشد کسیکه برادرش او را بکشند خویلد گفت که مرا میکشد گفت هرکسیکه ترا میکشند گفت
بچه سبب گفت من شنیدم که اولاد عبدالمطلب دلهای ایشان بضرر تو جوشش میکند مثل جوشش کردن دیگ در آتش خصوصا شیر
هجوم آورنده و قضای محتوم حمزة ابن عبدالمطلب زیرا که او قسم یاد کرده بر تو هجوم آورد در خانه تو و آبار ترا بکند گفت ای
برادر من چه گناه کرده ام بر بنی هاشم تا ایشان این کار میکنند ورقه گفت من شنیدم که پسر برادر ایشان محمد را تعییب میکنی اگر از نفقه

وقتیکه خدیجه کلام او را دیدار نمود ... گفت ضمانت کرد ...

هانا یه قتل تو واجب گشته پس صدق خوب و قائل آن حکایت باینده است و گفت بحق قسم که در روی زمین قدم نگذاشته
که از او فضل باشد بسبب آنچه ظاهر شده برای او در صغر سن او از کرامات و آنچه ظاهر شده برای او در کودکی او از معجزات
بحق قسم عیب میکنند او را اگر نشنیم و دور و بعید نمایم او را و اگر جدا نمایم از او ... پس خویلد گفت بحق قسم ای برادر من
او معیوب نکرده ام و عیبی با او نکرده ام و بدرستیکه محمد از من خویشتر است و خواست که خدیجه را بزنی بدهد و نزد گفت اگر او طلب کند
پس انکار نمیشود راه خویلد گفت بحق قسم الان این امر استنکاف و کنایه چون تکلم نکردیم اینکه از ده ... عرب مرا
کنند و ... فضل منسوب نمیکنند زیرا که من بزرگان عرب کنار کردم و بعد ازو کفو ... دیگری ... خدیجه
بشوهر قبول میکند و بار ... میشود و ... گفت ای عرب ... آنها آرزو میکنند که محمد با ایشان قرابت نماید و ... اورا
دیده و ... شدند ... و ... بنی هاشم ... طلب نموده زیرا که ایشان ... نخواهند کرد و ... روز بعض روز را
و بعد از آن هر که از ایشان تو ملاقات نماید ... لامحاله خصوصا ... و تقاضای تو حمزه پس بحق قسم اگر از من قبول
باهم خبری نزد ایشان داخل میشوی و خواهش میکنی که دست ... را از تو بر دارند و ... بحق قسم محمد صالح نیست
مگر خدیجه ... ندارد ... پس گفت ای برادر من ... که ... ایشان بروم پس ... من ... زیرا که ایشان
بر من غضبناک ... گفت من برای تو ضمانت میکنم که ترا اذیت ... نزد ایشان برویم ... رفتند بخانه بنی
عبد المطلب رسیدند و در ایستادند خویلد بود و گفت بشنو آنچه میگویند ای برادر من و اولاد عبد المطلب جمع شده
و حضرت ... در میان ایشان بود حمزه نگاه کرد و گفت ای ... من چه فکر میکنی بحق قسم اگر مرا امر ... خویلد را
... و خویلد ... میشنید خویلد بود و گفت ای برادر من بشنو و گفت تو بشنو و آن التصدیق بود کلام ورقه را که برادرش
خویلد گفته بود پس خویلد گفت برگردیم ورقه گفت حال تماشا کن که با ایشان چه میکنیم و آنچه میان من و ایشان واقع میشود ... این
فهم شیرین زبان و صادق ... بعد از آن ورقه در بار ... فرمود این خویلد است ان شاء الله پس حمزه ... ورقه ...
دم در ایستاده اند خویلد ... که صبح و شام شما خوش باد و محفوظ باشید از زوال دشمنان ای اولاد ... و ... پس ...
ابوطالب ... که تو ای خویلد محفوظ گشتی از آنچه ... و ... دشمنان تو شماتت میکنند ... پس حمزه ...
و گفت ... سهل و مرحبا ... برای ... و در ... است ... شماتت نماید گفت این از من
بوده ... و شما میدانید که خدیجه ... و ... خوب ... است او بین کلام متکلم شد و من ...
حال ... که او شما طالب است و ... و ... من نزد شما ای ... من تا ... قبول ...
من ... قسم ... شما چنانم که شاعر گفته　و من عجب الایام انک ... و ما زالت الایام تبدی العجائبا　و ... 
... فانی کان لی ذنب ... یعنی از عجایب ایام است که تو از من دوری گزینی و ایام عجایب را ظاهر میکند
و در من گناهی نیست که سبب ... جفا شوم پس اگر مرا گناه بوده باشد نزد تو ... توبه میکنند ... بعد از آن
گفت ای اولاد عبد المطلب خدیجه را ... که شما را دوست میدارد و من ... شما را دوست میدارم با او در خصوص
موافقم از جهت نسبت و قرابت و دشمنان را ... و ... که شاعر گفته　... الوصال فانّ وصل ... 
... الفراق لا شک صعب ... حیث ... فرط ... 
... یعنی وصل ... و ... مطالب ... رحم ... که فراق بی شک ... و مشکل است
فرط محبت مرا ... من ... میکنند ... قسم بحق ... در نزد ... جز ای دوست ... دوستی
حمزه ... بحق قسم ای خویلد ... که تو در نزد ما عزیز و گرامی ... و امید ما این بود که ما را از قرابت خود طرد کرده ... 
جوار خود منع و دور کنی. بحق قسم ... برای تو ... که شاعر گفته　... من رجال ... من ... یعنی بر تو
باد ... حصار ... زیرا که من دیده ام حصارها ... منهدم شده گفت بحق قسم ای اولاد ... را دوست میداریم ...
... شما ... ندیم ... و ... شاد باشد ... ای ... حمزه گفت
... این امر ... مخالفت ... و ... گفت در این کلام ... که برادر مرا ... در نزد عرب
... خواهم که مرا ... امر ... خدیجه ... که ما ... از جانب تو جواب ... و ... 

الشان تکلم میکنم و میدانید که من کتب را خوانده و بسیار یاد دارم حمزه گفت او ترا وکیل میکند ورقه گفت کلام او را بشنوید
خویلد گفت ای بنی هاشم بشنوید و شاهد باشید که من برادر خود ورقه را در امر خدیجه وکیل کردم و جمیع اقوال او را قبول کردم
ورقه گفت میخواهم این در نزد کعبه باشد بعد از آن ایشان بسوی کعبه رفتند دیدند که عرب در نزد کعبه ما بین زمزم و مقام اجتماع نموده
نشسته اند بیکدیگر حدیث میگویند مثل نضر ابن حارث و مطعم ابن عدی و صلت ابن ابی یهاب مخزومی و نبیه ابن حجاج و هشام ابن مغیره
و ابی جهل ابن هشام و عثمان ابن مالک عمیری و اسد ابن خویلد دارمی و عقبه ابن ابی معیط و امیه ابن خلف و ابی سفیان ابن حرب
و صفوان ابن امیه و بزرگان مکه وقتیکه با ایشان نزدیک شدند ورقه فریاد کرد و گفت نعمتم صباحا و کفیتم طوارق الاعداء ای
اولاد زمزم و صفا و ابو قبیس و حری و کسانیکه با ایشان مثل میزنند در جمیع شهرها راوی گوید پس همه صدا زدند و گفتند اهلا و سهلا
و مرحبا یا ابا البیان ورقه گفت ای گروه قریش یا بنی زهره یا بنی نضر یا بنی حارث یا بنی عدی یا بنی قصی یا بنی غالب یا بنی عبد الدار
ای آن کسانیکه چیزی بدرستیکه من در خصوص خدیجه دختر خویلد از شما سوال میکنم پس همه بنطق بدر خود شان نطق کردند و گفتند
بخ بخ هر آینه ذکر کردی شرف عظیم و فخر اینکه و کبیرا که در میان زنان نظیری ندارد ورقه گفت آیا واجب که بدو رغبت
بشد گفتند نه واجب نیست چقدر بسیار کس او را خواستگاری کرد و او قبول ننمود ورقه گفت ای بزرگان عرب بدرستیکه
برادرم مرا در امر دختر خود خدیجه وکیل نمود و مرا امر کرده که او را بر دی تزویج کنم میخواهم که وکالت نامه را جمیع در منزل خدیجه دختر
خویلد جمیع شده بشنوید شما را خبر از غار او جای دیگر وسعت ندارد زمانیکه حاضر شدید نظر نمایید تا که ام ستیدر اختیار کند و
اشاره نماید وقتیکه کلام ورقه شنیدند تا تو نمایند مگر اینکه گفت من مطلوب هستم بعد از آن همه گفتند تو ای ورقه
وکیل خوب و کفیل خوب هستی ورقه بخویلد گفت تکلم کن مادامیکه سادات عرب حاضرند خویلد گفت ای سادات عرب شما را شاهد
میگیرم بر اینکه من برادر خود ورقه را وکیل کردم و خود را از امر دختر خود خدیجه کناره کردم هیچ امر فوق امر او نیست و رای بالای
رای او نیست ورقه گفت کلام او را بشنوید که معذور و مجبور نیست خویلد گفت تزویج کن دخترم را بهر کس که خواهی و منع
کن او را از هر کس که خواهی عرب گفتند که شنیدیم و شاهد شدیم در ترتیب کلام خویلد خارج شده حکم او در امر دخترش خدیجه
رفت زایل شد پس ورقه بمنزل خود رفت و خویلد بیرون نشد در حالتیکه فرحناک و مسرور بود وقتیکه خدیجه بورقه نظر کرد گفت
مرحبا بتو ای عمو آیا حاجت مرا انجام آوردی یا نه ورقه گفت مبارک باد میگویم بتو که امر تو بمن رجوع شد و من وکیل و کفیل تو ام
فردا صبح ترا بمحمد تزویج میکنم وقتیکه خدیجه کلام او را شنید یک خلعت بسته که غلامش میسره از شام بپانصد دینار خریده بود
بورقه بخشید ورقه گفت ای خدیجه مرا اغب و ذلیل مکن بچیزی از حطام دنیا که تا بان رغبت و طامع هستیم ولیکن آن بشرط که در
میان من و تو اتمام شده طالبم گفت این برای تست ای عم بعد از آن ورقه گفت تدارک خود را مهیا و منزل خود را مزین کن و بیرون
آور ذخیره خود را دیده ها اوانیها و حله های خود را نشر کن دشمن و حاسد خود را محزون و غمگین تا که مال ذخیره میشود مگر برای
مثل امروز ولیمه درست کرده و در آن چیز را کم مکن زیرا که عرب در صبح فردا بسوی تو میایند راوی گوید وقتیکه اینرا شنید در میان
غلامان و کنیزان خود فریاد کرد پرده ها و بالشها و مسندها و فرشهای مختلف الالوان و لباسهای قیمت و گردن بندها
و قلاده ها و لباسهای فاخره و ظروف ... را بیرون آوردند و بتحقیق روایت کرد راوی اینکه آنشب را دیده بود ذکر کرد که
در منزل خدیجه بود خدمت ظروف میگردانید و صد دانه زر بود و اموال بسیار بود که بوصف نیاید پس او گوسفندها
ذبح کرد و شترها نحر نمود و شیرینیات ترتیب داد از قند و خرما و از ظرفهای شام جمع کرد و چیزیکه بانها مناسب بود
درست و مهیا نمود ورقه وقتیکه از نزد خدیجه بیرون آمد بمنزل ابیطالب رفت دید ابوطالب و برادرانش جمع شده اند
با ایشان بمجمع گفت چه نشسته اصلاح امر خود را تا ... و مهیا باشید در امر خدیجه که امر او بمن راجع شد فردا صبح
او را بمحمد تزویج میکنم ... برای غضب نمودن برادر شما پس در آنوقت ... ایشان میکنند
بعد از آن ... دل من ... و دانستم که پسر برادرم بآرزوی خود رسید ورقه با ایشان گفت امور خود تا ...
و احوال خود را اصلاح نمایید پس قوم از بنی هاشم مبادرت کردند در اصلاح امور خود شان و ورقه بیرون آمد در حالتیکه مسرور
و فرحناک بود و ابوطالب برخواست برای مهیا کردن ولیمه در آنوقت عرش و کرسی از جهت سرور بحرکت آمد ...
و ملائکه از برای شکر خدا تسبیح کردند خداوند تعالی برضوان خازن بهشت وحی نمود که حور و ولدان را صف بندی نماید و ... ای ترا

زینت داده و دختران بارستاره را زینت نماید و خدا جبرئیل را وحی نمود که لوای حمد را در کعبه نصب نماید و کوه‌ها بجهت تهلیل مشغول گشتند
در مقابل آنچه پیغمبر و رسول خود را بآن مخصوص کرده است و زمین شاد و اظهار سرور نمود و شکوفه‌ها از جهت سرور و حبور بیرون آمدند
و [illegible] دیگر در مکه در حالتیکه مثل دیگ در بالای آتش جوش میکرد چون صبح شد طوایف و قبایل و سادات [illegible] و هنگامیکه
بمنزل خدیجه داخل شدند دیدند که او برای ایشان مسندها و بالشها و کرسیها و مرتبه‌ها مهیا کرده تا هر یک از ایشان در مرتبه
خود بنشینند پس ابو جهل داخل شد در حالتیکه دامن لباس خود را از زمین میکشید و حمایل شمشیر خود را از دوش انداخته بود و [illegible]
نموده بودند نظر کرد بصدر مجلس در حالتیکه یازده کرسی در آن نصب کرده بودند و در مکان اعلی یک کرسی نصب شده بود
که زیباتر از آن کرسی ندیده بودند پس ابو جهل مقدم شد و عزم کرد که آنرا برای او نصب [illegible] زد و گفت اینجای
[illegible] ساکت باش زیرا که منزلت تو در میان بنی مخزوم قرار داده [illegible] بنشست
پس یکدشت که یکساعت ناگاه صداها بلند شد و عرب هجوم آور گشتند در حالتیکه حمزه آمد و [illegible] از عقب
او بود و شمشیر برهنه در دستش و میگفت ای آل غالب ای صاحبان عشایر و صاحبان قدر و اهل مراتب و اعتبار ادب را
بخود تان لازم گردانید و کم حرف زنید و بپا بایستید و بسیار ملاحظه کنید و کبر را از خود تان کنار بگذارید زیرا که آمد
شاه صاحب زمان که [illegible] ملائکه میخوانند او را محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف که تاج کرامت
نور او صاحب سکینه و وقار است و بشارات [illegible] پس مردم نظر کردند ناگاه دیدند که پیغمبر داخل شد در حالتیکه عمامه سیاه بر
سر بسته نور از پیشانی مبارکش از زیر عمامه ظاهر گشته و ردای براوست پیراهن ابراهیم خلیل را انگشتر بلور سفید در انگشت کرده
و طرف ردای خود را بالا زده و مردم با او تماشا میکنند و قوم و عشیره او او را احاطه کرده‌اند و حمزه حاجب شده و حقیقتا
از جمیع مخلوقات بطرف او ناظر شده باشاره با و سلام میدهند و ایشان از شغلهای خود غافل گشته و هر قائم
بالای قدم خود ایستاده و زبانها لال گشته و در میان ایشان کسی نبود که تکلم نماید تا آنحضرت سبقت نمود با ایشان بحرف
زدن و برای هیبت او بپا ایستادند کسی از ایشان قاعد نبود مگر ابو جهل و در نفس خود گفت اگر امر موکول بخدیجه باشد هر آینه
محمد را اختیار میکند پس حسد و حزن با او رو کرد و حمزه بطرف او آمد مثل شیر [illegible] او گرفت و گفت برخیز از مصاحبت
سالم باشی و نجات یابی پس [illegible] علاوه کردید دست خود را بقبضه شمشیر خود نهاد حمزه او را فشرد تا خون از انگشتانش
جاری گردید حارث او را مانع گشته و گفت وای بر تو ای پسر هشام تو مثل [illegible] او نمیکه برنخیزی اگر بجای خود بنشینی
هر آینه سر ترا از بدن جدا میکند پس نشست در حالتیکه مغلوب و مقهور بود و از رسوائی ترسید که خدیجه بداند آنچه با او جاری
شد زیرا که او از جمله کسانی بود که امید تزویج کردن خدیجه داشت و هنوز آرام نشده بودند که خویلد آمد و از پشت
گفت ای خدیجه کجاست عقل و بزرگواری تو که بملوک و بزرگان و اشراف قریش راضی نشدی و حال آنکه مال بسیار بتو
بذل کردند و من بهیچ یک از ایشان راضی نشدم تو راضی میشوی و اختیار میکنی برای خود کودک یتیم و فقیری را و حال آنکه [illegible] مردم
بتو شوهر و همسر باشد ابدا این نشود اگر چه مرا بکشند و اگر او را ذکر نمائی هر آینه با این شمشیر ترا میکشم و امروز شکی نیست که خونها ریخته
شود و زنان بی شوهر شوند بعد از آن بپا ایستاده و شمشیر خود را بدست گرفته بیرون آمد گویا که مجنون بود تا در [illegible] ایستاد بعد از آن
بمنزل خدیجه مراجعت کرد و در روس الاشهاد ایستاده گفت ای بنی زهره ای بنی عبد مناف ای بنی مخزوم ای اهل صفا و زمزم بشما
شاهد میگیرم بر اینکه من راضی نیستم که محمد بدختر من شوهر باشد و صلاح نمیدانم که خدیجه زوجه او باشد اگر چه [illegible] پس [illegible]
بروید پس هر که مراد او اسباب مذمت و ملامت باید در میان من و او نیست مگر شمشیر و نیست مثل من کسیکه خدعه نماید بشراب
و بلندی نماید من امر تزویج بعد از آن انشاد کرد و میگفت ذکرتها قالت [illegible] غضب [illegible] فاعل و من رام
تزویج [illegible] وان [illegible] فعال [illegible] تزویج [illegible] و هذا مقال [illegible] یعنی اگر خدیجه
نعم بگوید هر آینه بلند میکنم با شمشیر [illegible] که کاسه سرها را جدا کنند و کیست قصد کند تزویج دختر مرا بمهر اگر چه دختر من راضی باشد
ای قوم من تزویج میکنم و بتزویج راضی نیستم در مقابل شربه که نافع است و این قول حق است آیا قائل کننده است راوی گوید
وقتیکه حمزه کلام او را شنید بابی طالب ملتفت گردید و گفت جای نشستن نیست برخیز از برای [illegible] نمودن [illegible] پس در
آن اثنا کنیز خدیجه نزد ابیطالب آمد و گفت با خاتون من تکلم کن ابو طالب از پس پرده ایستاده صدا کرد گفت صباح تو خیر

ذکوش باد ای سید عرب بشنفتند زبان پدرم سست مباش زیرا که او با قل اشیاء صلح میکند بعد از آنکه شش هزار دینار برد او گفت
ای سید من این مالرا اخذ کن بعرتش پدرم کو که تو او را تعاقب کرده و این مالرا در کنار او بریز زیرا که او راضی میشود راوی گوید که
ابو طالب رفت بخویلد لاحق شد و گفت یا ابا الهیسان نزدیک من بیا گفت نمی آیم گفت بیا این کلامیست که او را
میشنوی اگر راضی نشدی احدی ترا ملامت نمیکند و بغضب نیاورد پس خویلد نزدیک شد کیسه را گشوده و بکنار او ریخت و گفت
ای خویلد این مالرا اخذ کن هدیه ایست از پسر برادرم بسوی تو مهر دختر تو نیست وقتیکه خویلد آن مالرا دید آتش او خاموش گشت و در
موضع اول ایستاد و ندا کرد ای معاشر قریش از بنی نزار و مضر و جمیع قبایل و عشایر کلام مرا بشنوید و ساکت باشید بخدا قسم
آسمان سایه نمیکند و زمین حامل نشده کسیرا که از محمد ابن عبد الله افضل باشد و بتحقیق او را با دختر خود کفیل و شوهر دیدم و راضی شدم
که دختر من با او زوجه و اهل باشد برغم بینیهای حاسدین و باین شاهد باشید پس مردم تماما تعجب نموده از کلام او تعجب نمودند مثل تعجب کسیکه مالرا
ندیده بود و گفت این چه شومیست یکساعت او را مدح میکند و ساعت دیگر مذمت عباس برخواست در حالتیکه بالای
قدمش ایستاده بود و ندا کرد ای معاشر عرب چرا آفتاب را از جای خود برمیگردانید و حال آنکه شما جا و موضع آنرا میشناسید شما
بهاران سیراب نشدید مگر به برکت محمد و چه قدر حق نعمت او بر شما است که آنرا ضایع کردید بخدا قسم در میان شما کسی نیست که او را
مماثل و مشابه باشد در صفات و امانت و پاکدامنی و اگر او از میان شما برود هر آینه غمگین میشوید و دوری او برای شما شاق و دشوار
گردد و بدانید که محمد خدیجه را بجهة مال تزویج نکرد و بدانید که مال او زایل و فخر محمد زایل نمیشود پس اظهار شر نکنید و فکر بسیار نمائید پس
ساکت شدند گویا که بدهن ایشان لجام زده اند و ایشانرا از حرف زدن ساکت نمود بعد از آن خویلد آمده نزد پیغمبر نشست
و خلق از حرف زدن امساک نمودند تا کلام خویلد را بشنوند گفت یا ابا طالب چه چیز شما را باینجا آورده از اصلاح امر خودتان و از
آنچه طلب داشتید پس مهر را قطع کنید امر بسوی شما است و رضا برای پسر برادر شما است و شما دوستان و خویشان و خطبا
هستید باید خطیب شما خطبه بخواند و عقد جاری شود راوی گوید پس ابو طالب برخواست و بمردم اشاره نمود که ساکت باشند
و خطبه خواند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من نسل الخلیل و اخرجنا من سلالة اسمعیل و شرفنا و فضلنا علی جمیع الامم
و وقانا شر الآفات و اسکننا فی حرمه و وقانا شر نقمته و جعلنا فی البلد المعمور و سبغ علینا من نعمه و فضلنا و اجتبانا و ساق
الینا الرزق من کل فج عمیق و واد سحیق و الحمد لله علی ما اولانا و اتم علینا ما اعطانا و ما به حبانا و فضلنا علی الانام و عصمنا من
الحرام و امرنا بالمقاربة و الوصل و ذلک لیکثر منا النسل ثم ای معاشر قریش و مضر این پسر برادر من محمد خواستگاری کرده کریمه
موصوفه و جوهر دوشیزه شما خدیجه کبری را که خبر او شایع و آشکار شده از پدرش خویلد ابن نوفل در مقابل مهریکه میخواهد پس ورقه بپا
ایستاد و گفت مهر او را آجل میخواهیم نه مؤجل چهار هزار دینار و یکصد ناقه که سیاه چشم و سرخ مو باشد و ده ثوب عدنی و بیست
نفر غلام و بیست نفر کنیز و این بسیار نیست بر شما ابو طالب گفت با این راضی شدیم آیا مطلب مرا اجابت نمیکنید خویلد گفت
راضی شدم و تزویج کردم محمد را بخدیجه و محمد است برای خدیجه کفو کریم است راوی گوید پس حمزه برخواست و در دامنیکه در پیش داشت بسر
طلا و زر آن نثار نمود و پیچیدن(؟) برادرانش پس ابو جهل ایستاد و گفت دیده ایم که مردان بزنان مهر میدهند نه اینکه
زنان بمردان ابو طالب برخواست و گفت ای احمق مردان بمثل محمد هدیه و عطا میدهند و مثل تو عطا و هدیه میدهد
و از او قبول نمیشود بعد از آن مردم ندای منادی را شنیدند که از آسمان ندا میکرد که خدا تعالی طاهره را بطاهر و صادقه را بصادق
تزویج کرد بعد از آن پرده برداشته شد و کنیزان بیرون آمدند در حالتیکه بر مردم طیب نثار میکردند و هر کس بصاحب خود میگفت
این بجا است این طیب و بوی خوش میگفت از طیب محمد ابن عبد الله و خدیجه است بعد از آن در اصلاح امر خودشان مشغول شدند
و مردم بمنازل خودشان برگشتند و حضرت پیغمبر بمنزل عم خود ابیطالب رفت و برادرانش در اطراف او بودند و زنان
عبد المطلب و بنی هاشم در خانه خدیجه اجتماع نموده و کنیزان مغنیه ساز و دف مینواختند و خدیجه در آن روز چهار هزار دینار نزد
محمد فرستاد و گفت ای سید من این اموال را اخذ کن و بعم خود عباس تسلیم کن و بگو که آنرا نزد پدرم ببرند با یک خلعت
گرانبها راوی گوید ابو طالب و عباس بمنزل خویلد رفتند و مالرا باو تسلیم و خلعت را باو پوشانیدند و خویلد در همان ساعت
بخانه خدیجه رفت و گفت ای دختر من انتظار روح پست(؟) شروع شد ... زفاف کن این مهر است نزد من فرستاده آ
با این خلعت بخدا قسم احدی مثل تو شوهر نکرده و تمید(؟) انستکه آن مال از جانب خدیجه بود ابو جهل این خبر را شنیده دیننا(؟)

مردم آشکار میکرد و چون این خبر با بوطالب رسید شمشیر خود را حمایل نموده آمد در بطحا ایستاد و عرب در آنجا اجتماع نموده بودند گفت
ایها الناس هر آینه با رسید قول قایل و عیب عایب اگر زبان حق و جبار را اقامه نموده در این بسیار نیست و سزاوار است برای
محمد که عطا کنید باو و هدیه فرستید و اکرام کنند پس هرکه این امر او را غمگین نموده برغم بینی اوست و هرکه در این باب تکلم
نماید تحمیل کنیم تحف و مرکبها این محمد بخدیجه رسید راوی گوید پس خدیجه طعامی مهیا نمود و زنان دشمنان را دعوت نموده
خوردند و آشامیدند بایشان گفت ای گروه زنان بمن رسیده که شوهران شما بر من عیب گرفته‌اند در آنچه کردم و من از شما
سؤال میکنیم آیا در میان شوهران شما مثل محمد است یا در مکه هم کسی هست که با او مقابل و مماثل شود در حسن و جمال و بزرگواری و فضل و کمال
مرضیه و اوصاف ملکوتیه و من او را اختیار کردم برای آنچه از او شنیدم پس تکلم نماید احدی بچیزی که او را فایده ندارد ایشان
خود را از تکلم کف نمایید پس حسد حاسدان زیاده گشت بعد از آن خدیجه بعم خود گفت ای عم این اموال را اخذ کن و بخدمت پیغمبر ببر
و عرض کن که من و جمیع مالک من باو تعلق دارد و در حکم اوست هر طور میخواهد تصرف نماید راوی گوید پس ورقه در میان زمزم
و مقام ایستاده تا وا زبلند ندا کرد که ای گروه عرب شما را شاهد میگیرم که خدیجه غلامان و کنیزان و مهر و جمیع مالک خود را بمحمد
هبه و بخشش نمود و جمیع آنچه پیغمبر برای خدیجه بذل نمود مقبول است و اینها هدیه ایست از خدیجه بپیغمبر از جهة اجلال و اعظام
قدر او پس باین گواه و شاهد شوید بعد از آن مردم را که گشته منزل ابوطالب را قصد کرد و خدیجه بکنیز خود یک خلعت کرانبها
فرستاد و بکنیز گفت که آن خلعت را بمحمد تسلیم کن و بگو بزن بکنیکه عمم ورقه آمد این خلعت را باو بده تا محبت او درباره او زیاد
شود وقتیکه ورقه داخل شد خلعت را با او رحمت فرمود چون ورقه خارج شد مردم از حسن لباس وی تعجب نمودند راوی
گفت پس خدیجه در جهاز خود شروع کرد و صحاف طلا و نقره درست کرد که در میان آنها بود مشک و عنبر و چون شب
بمیان آمد عمه‌های پیغمبر و زنان بنی عبد مناف بخانه آمدند و با ایشان بود آلات شادی از ساز و نی و غیره و شعرها میخواندند
و یاد میکردند وصال خدیجه را با محمد بزرگان و اشراف در آنجا جمیع شدند مثل عادت خود شان پس عباس
برخواست و گفت ابشروا بالمواهب آل فهر و غالب المجد زال فتمنا تابشاد والرغائب شاع فى الناس ذكركم و علا
في المراتب محمد سيد نبي كل الاطايب فهو كالبدر يزهو مشرقاً غير غائب و ظفرت خديجة بجليل المواهب بفتى هاشم
الذي ما له من مناسب احمد سيد الورى خير ماش و راكب فعليه الصلوة ما سار عيس موكب يعنی ای آل فهر و آل غالب مژده باد
شما را بعطایا بخشیدن ای اولاد و عطایا آشکار گردید در میان مردم ذکر شما و بلند شد در میان مراتب
محمد سید پیغمبران شد و زینت جمیع اولاد ابوطالب است و او مثل ماه چهارده شبه نورش لامع و درخشنده است و غایب
نیست و بتحقیق که خدیجه بشخص جلیل العطایا بجوانی از هاشم که او را مناسب و مشابه نیست محمد سید خلق و بهترین سواره
و پیاده است پس برای او باد رحمت و صلوات مادامیکه شتران راکب و سوار راه پیمایند و سیر بیابان نمایند راوی گفت بعد از آن
بعد از آن خدیجه فرمود که شان محمد بزرگ و فضلش عام وجودش بلند و شان او را انکار نمیکند مگر ابتر بعد از آن پس عمه‌های پیغمبر و زنان
دیگر نثار نمودند مشک و عنبر را بقدریکه عقل ناظران حیران ماند و درخت طوبی از اشیاء طرفه و عجیبه بهشت بر روی زمین نثار میکرد
و ایشان آنها را اخذ کرده بیکدیگر هدیه میفرستادند بعد از آن خدیجه گوسفند بسیار و شتر نحر نمود و دراهم و عطایات بمنزل ابوطالب
فرستاد و ابوطالب ولیمه عظیمه ترتیب داد و پیغمبر برخواست کمر خود را بست و با نفس نفیس خود مردم را خدمت نمود و اهل مکه
تا سه روز مشغول خوردن و آشامیدن بودند و عمه‌های پیغمبر با ایشان خدمت مینمودند و خدیجه لطایف و غیر آن آدم فرستاد
و متاع‌ها را نیز خود دعوت نمود زیورها و جامه برای او درست نمودند و قطع و فصل کردند و شمعها بصورت درخت
از عنبر محمل آوردند و در بالای آنها و صورتها ترتیب داد از مشک و عنبر و متصل در محل عروسی میکشید با شمشاد تا فارغ
گردید از آنچه محتاج الیه بود و پرده‌های دیبا که منقش بود بنقشها و صورتهای ماه و آفتاب بیاویخت و فرشها گسترد و بالشها
و مسندها از حریر و دیبا بنهاد و برای رسول خدا مجلس علیحده فرش کرد و در آن تختی نصب کرد و در روی آن فرش از سندس
اخضر و تخت از عاج و آبنوس بود و بصفحه‌های طلا روی آن و کنیزان و خادمان خود را بلباسهای حریر مختلف
الالوان ملبس کرد و موهای ایشان را بجواهر منظم کرد و دست بند و خلخالهای طلا برای ایشان درست کرد و بگردنهای
آنها قلاده طلا بنهاد و در برابر نگاه داشت در حالتیکه در دستهای ایشان مجمره عنبر و عود بود و در بعضی طبقهای طلا و نقره

ایشان در نزد محمد که پیغمبر خدا است می نشست نگاه داشت و بعضی ایشان دف و مزمار و شمع داد و در دست کنیزکان شمع بسیار
بر ستونهای خانه نصب کرد و وقتیکه از اینها فارغ شد عباس و حمزه زنان را دعوت نمود که در وقت زفاف حاضر شوند
چون شب مبارک شد خدیجه پیش عبدالمطلب فرستاد که در وقت زفاف حاضر شود و حضرت پیغمبر بیرون حمام خود تشریف آورد
در حالتیکه در بر مبارکش لباسها بود از قبای مصری و حریر سبز و عمامه سبز در بر و غلامان بنی هاشم در دستهای ایشان شمعها
و چراغها بود پس زنان برخاستند و مردم متفرق شدند در شعب مکه و درهای آن و خلق بتماشای پیغمبر جمع شدند بعضی مردم
در بالای بامها و سر راهها ایستاده بودند و نوری از میان دندانهای مبارکش و از دهان و از میان دو چشم و از انگشتان دستهایش خارج میشد
و میتابید تا بحدیکه رسیدند پیغمبر و اصحابش داخل خانه او شدند حضرت پیغمبر در میان منزل خدیجه نشست در حالتیکه ردای رفیع
پوشیده بود و خداوند عالم حله از لباسهای بهشت بر او پوشانیده در بالای تخت نشست و نورش غالب بود بر آنچه در خانه خدیجه از شمع و چراغ بود
و زنان حیران شدند از حسن و جمال آنحضرت و رقاصان آنکه هر یک از ایشان بخدیجه حسد بردند و آرزو نمودند که زوجه آنحضرت بودند
و شوهرهای خود را حقیر شمردند وقتیکه پیغمبر را دیدند و خدیجه در سن چهل ساله بود در وقت تزویج کردن پیغمبر او را و وقتیکه پیغمبر
با او داخل شد خدا او را بمعجزه او را جوانی برگردانید چنانکه زلیخا را برای یوسف و ساره را برای ابراهیم بعد از پیری او و چنانکه
برای ذکریا زوجه او را جوان گردانید تا آنکه بیحیی حامله شد صاحب حدیث گفت خدیجه مهیا شد بجلوه کردن پس خارج شد در جلوه اول
در حالتیکه در برش بود لباسهای مرصع و در سر تاجی داشت از زر که مکلل بود بنجوم و قلاده ها داشت از زمرد و یاقوت و مشک
ظاهر شد زینتهای بتعجب درخشان از دنده و بعضی کنیزان ابیات ذکر ده بحر خواندند وصال پیغمبر را آنچه یاد کرده سکینه گفت اضحی الفخار
لنا وعز شامخ ولقد سمونا فی بنی عدنان نلت العلی وتعلو فی الوری وتهامت فی محمد کل الثقلان ولقد حبیت بسید ما له
فی سایر الازمان فله المکارم والمعالی والعلی ما حنت الاطیار فی الاغصان فقط ولی فیخدیجة والعلی ان قد خصصت بصفوة الرحمن صلوا
وسلموا وترحموا واکرموا یا معشر الاخوان یعنی فخر و عزت بلند برای ما شد و بحقیقه رفیع القدر شدیم در میان بنی عدنان در میان
بنی عدنان بزرگ شدی و در میان خلق بزرگ و بلند مرتبه شدی و انس و جن از مجد و بزرگی تو حیران است و بحقیقت عطا کرده شدی ای خدیجه
بسیدیکه مثل او در زمانها در همه زمانها نرسیده پس مکارم و معالی و عطا برای اوست مادامیکه طیور در بالای شاخها سرایند
پس حسب آن ... درباره او ای خدیجه و بیاکه مخصوص گشتی بصفوت خدای رحمن صلوات و سلام فرستید باو و ترحم نمایند و گرامی دارید او را
ای گروه برادران راوی گوید خدیجه دو باره برسول خدا جلوه نمود در حالتیکه نزد رسول خدا ایستاده شده و بر تخت مرصع بجواهر و نیز خدیجه
نیز جلوه داد خدیجه بیرون آمد بلباس سیاه منسوب بسقلاطون موضعیست در روم مرصع بزر و جواهر و ابریشم الوان راوی گفت
که خدیجه زنی طویل القامه و سفید اندام و فربه بود و در میان زنان که از آن خوبتر دیده نشده بود و صفیه کنیز پیغمبر بیرون آمده
و میگفت جاء السرور مع الفرح ومضی النحوس مع الترح انوارنا قد اقبلت والحال فیها قد نجح بمحمد المذکور فی کل البلاد الابطح
لو ان یوازن احمد بالخلق کلهم رجح بخدیجة خص الکریم ... حسنها فی حلیها والحلم منها قد نجح ولقد بدا من امره لقریش امر
قد وضح ثم السرور لاحمد والسعد عنه ما برح ... فلعلکم قد صح ... ور بح
آمد و نحس ... رفت انوار ... آورد و حلم ... شد بمحمدیکه مذکور است در جمیع قبایل و بطحا
اگر محمد را با خلق مقابله و موازنه نمایند هر آینه بر جمیع مردم راجح میاید بخدیجه مخصوص شد کریم و در بهای عطای خدیجه
مرتفع و بلند شد ای قوم حسن او در زیورهای اوست و حلم از او بمطلب رسید و از امر پیغمبر واضح و آشکار شد بر قریش
امریکه واضح بود و سرور و شادی برای احمد تمام شد و سعادت از او زایل نشد ای آل محمد ... و عم او و خوشی ... باد
صلوات بر سید باد تا ... پس خدا تعالی از گناهان شما میگذرد بعد از آن زنان بخدیجه رو آوردند تا دیدش روی پیغمبر
ایستادند و زنان دف میزدند و میگفتند ای خدیجه هر آینه مخصوص گشتی بچیزی که احدی از زنان از قبایل قریش بآن مخصوص
نشدند گوارا باد برای خدیجه آنچه خدا ترا بآن مخصوص کرده از عزت شامل و شرف کامل بنزدیک بودن او بمحمد
راوی گفت خدیجه در جلوه ثالثه بیرون آمد برسول خدا در لباس زرد و بر او بود زیورها و جواهر و در سرش تاجی بود از طلای احمر
و در میان تاج جوهر حمراء بود و آمد بدختر عبدالمطلب در حالتیکه نور جمال او میدرخشید و سکینه گفت اخذ الشوق
مولعات الفؤاد والعنت ... بعد الرقاد فلیلی الغابر ... مشرقات من بعد طول البعاد قرنت بالجمر

یا خدیجه اذ نلت من المصطفی عظیم الوداد عطرالکون نشره وشذاه کعبیر یفوح فی کل واد فلذا شکره علی الکائنات فرضا شاملا کل حاضر ثم بادی
کبرالقدس والملائک جمعا جبرئیل لدی السما ینادی فزت یا احمد بکل الامانی قم الیه لعلک نلت المراد فعلیه الصلوة ببشارت ابن یس
وحلت شقق فی البلاد یعنی شوق هلاک کننده کان قلب را اخذ کرده و دست کرم سید ابرار بعد از خفتن پس شبهای ملاقات
بنور قرب روشن شدند بعد از طول بعد و دوری ای خدیجه نیز نزدیک شدی زیرا که از محمد دوستی عظیم رسیدا مطر اسطر کرده شده
عطارویش عبیری که در هر وادی بوی خوش میدهد پس شکر او بر خلایق واجب گردید به هر شخص حاضر و بادیه نشین شامل گشت خلق و تمامه
جمیعا تکبیر گفتند جبرئیل در آسمان ندا کرد یا احمد جمیع آرزوها رسیدی خدا تعالی در کرده بید از تو امال مراد پس صلوات
و دیگر شتران سکینه بار و ثقل خود شان از شهرها میکنند راوی گوید وقتیکه پیغمبر زیرا دیده بسیار شاد گردیده و خوش
خلق بود کرد در حد کمال راوی گفت خدیجه بیرون آمده در جلوه اول در حالتیکه در بر او بود از لباس و زیورها و جواهر و طلا بقدر یکه
تماشا کنان بر خیره میشوند و در پیش روی او بود بره دختر عبدالمطلب و او انشاد کرده و ذکر مینمود وصل خدیجه را بمحمد
حسبک یا ذا الشرف العالی واشتدت عزا و اقبال حزت فنون التشا فصرت مرزا و منتشرا علی کل حالی کفایت میکند بر تو
ای صاحب شرف بلند و تو در عزت و اقبال هستی جمع نمودی اقسام تعریف را پس گشتی عزیز شدی زیاده و بلندی کرد
بر هر چیز بلند راوی گوید بعد از آن خدیجه در جلوه دوم بیرون آمد نزد رسول خدا آمد میان لباسهای منسوج بشاخهای طلای مرصع با قسام
جواهر و در پیش روی او یکی از دختران عبدالمطلب بود و بسکینه لاحت تحضر تها الی العروس لیس لها الا التحلی علی الکتف لها
انسررها العروس سعادات تطلعت علیکیس کبیها بشش و القرد یعنی ظاهر شد در آسمان خود در میان عیدها نبود برای او مگر
زیورها در اطراف او بود بختها او عروس بود سعادتها در تعاقب جمال او بود و آفتاب بود ماه با و شبیه نبود راوی گفت بیرون آمد
خدیجه در جلوه سوم برسول خدا در لباسهای حریر مفصل منصب مرصع بیاقوت زنگارنگ و در پیش او بود صفیه دختر عبدالمطلب
و سکینه جنحت الیه مطیه الآل و جررت فیه فواصل الاذیال و بلغت بکرمه تطاول فرعها نادت علی الهضبات
والاجبال یعنی میل کرد بسوی او شتر بارکش آرزوها و کشیدی در آن فواصل دامنهارا و بکرمی رسیدی که فرع و شاخ آن بلند میشود
ترا ندا شده و بر کوههای پست و اجلها و لقد حیت بسید ما شله خلق الوری فی سایر الاحوال هر آینه عطا کرده شدی
به بندگوار یکه مثل و نیست صلقت خلق در جمیع احوال راوی گفت خارج شد در جلوه چهارم در لباسهای حریر منقوش بزنبب
و مرصع بدر و جواهر و در پیش او فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین بود و میگفت و قد علوت تیجیح فی ذوی الشرف حتی
ارتقیت من العلیاء مرتقیها بالسید الطاهر المنعوت فی کتب الرهبان والانبیاء والصحف بها بتحقیق بلند شدی ای خدیجه
در میان صاحبان شرف تا از بلندی بدرجات عالیه آن رسیدی بسبب بزرگوار طیب و طاهر که در کتب رهبان و نبیها و در صحف
تعریف کرده شده ناقل حدیث گفت وقتیکه از جلوه های خود شان فارغ شدند مواید و طعامها ترتیب دادند پس از خوردن
و آشامیدن پیغمبر با خدیجه خلوت نمود خدا تعالی بجبرئیل وحی نمود که نازل شو بهشت بقبضه از مشک آن اخذ کن و یک قبضه از عنبر و قبضه
از کافور و نثار کن بر شعبکه و کوههای آن راوی گوید پس جبرئیل کرد آنچه خدا امر کرده بود پس کوهها و وادیها و منازل
و غرفهای مکه از آن خوشبو و معطر گردید حتی مرد بزوجه خود خلوت مینمود بوی مشک از او می شنید و سکینه کرامروز بوی خوش
استعمال کرده سکینه نیاین الطیب محمد ابن عبدالله و زوجه او خدیجه است بکری گفت هر روز برای پیغمبر با این و معجزات
صادر میشد از جمله قرآن عظیم و منشق شدن ماه و معراج و زنده کردن مرده و ناله کردن شاخ درخت خرما و جوشش کردن آب
از میان انگشتان مبارکش و حرف زدن سنگ ریزه ها و اوراق و شکایت کردن شتر و سلام دادن آهو و کلام
گرگ و غیر اینها و خبر دادن از غیبیات و غیر این از آیات اگر چه اینکه بحد و حصر نیاید از دلالات بینات و معجزات باهرات
و بعضی خوب گفته این ها پر انکح او کسیکه شوق و عشق او را بحرکت آورده نبینا آیة ظاهرة عن حصرها یعجز من حزه اعظمها
القرآن جل الذی اکرز معجزة باهرة و فی انشقاق البدر للمصطفی و حبس شمس آیة ظاهرة کذا و نبع الماء من کفه کم غیث سحب الناظره
کم اطعم الجیش وارواهم من یسیر شیء جیشا باهرة کم نعمة بابنه قد غدت من وطئه تخضره ناضرة و کم دعی من دوحة ایبست
فانقلبت شاهدة شاکرة و کم اتی وحش له ناطق مستلئیم من جاره و کم سقیم صح من لمسه و کم شقی من علة فاتره و رد
علینا و نبت کلها الی المحاج انقلبت ناظره فلیت الی عیرنا مرة بقدرة الباعث الاخره اللهم اتنه علی عیب

میگوید تا او آن بیان و الحمد علوم کل الناس فی علمه کنقطة من البحر الزاخر و فضله جمیع الوری هذه آنها هم من معجزاته علیه
صلی الله علیه و آله ما صلوة الکتاب ما خلقه ثم قطع البحر اهل الیقین الکرم هم من معجزة طاهره کذا صلی محمد ... فی الکتاب مثل الانجم
الزاهره و فسل ... معجزه تغنی بالمعجزه طاهره و تقطع القمر بتقوی و ان نجم بالمعجزات لنا آخره یعنی آنکه آیات معجزه
ظاهر است از ده یکی آن ظاهر میشود کسیکه با او بمقام منازعه و معارضه درآمد و شما اعظم آنها قرآنست بزرگست کسیکه آن
قرآن را معجزه طاهره نازل کرده و شق شدن ماه چهارده شبه و حبس آفتاب برای مصطفی آیه ظاهره است همچنین
جوشیدن آب از دست مبارکش بسیار لشکر را طعام داده و سیراب نموده اشاره کردن بمعجزه که بیشمار است و بسیار بقعه را
از قدم گذاشتن آنحضرت سبز و خرم کرد و بسیار درخت خشک را خواند پس گردید شاهد و شاکر شد و بسیار حیوان وحشی
خدمت آمده بزبان فصیح سلام داد کسانیکه ظاهر نور ندیدند و بسیار بیمار از دست کشیدن او صحت یافت و بسیار کسرا ار
دردمندی شفا داد و چشمی که نابینا و روشنی از رفته بود رد کرد و نظر کننده گردید بسوی مجمع مردگان را بامر خدا زنده کرد دانید
بقدرت کسیکه باعث آنحضرتست خدا تعالی او را مطلع کرده دانید بر غیب آنچه از دنیا و آخرتست علوم جمیع مردم در پیش او
قطره ایست از دریای مواج و فضل او مردم را از شمردن آن عاجز کرده فهمهای ایشانرا از حصر و شمردن آن عاجزت صلوات
میفرستد خدا او دهیشه صلوة پاکیزه خوشبوی خود را بعد از آن بعترت او که اهل تقوی اند و گرامی اند آن عترت طاهرین همچنین
بر اصحاب او که پیشوایان هستند در میان خلق مثل ستارگان درخشنده و سوال میکنیم از خدا رحمت را برای ایشان که
شامل شود و بر مظاهر او طیب و عمر خود را اعلام میکنیم به پرهیزکاری و سوال میکنیم از خدا که با خبر باز چشم باید صاحب حدیث گفت
که خدیجه در روز تزویج کردن او به پیغمبر چهل ساله بود و اقامت نمود پیغمبر در نزد او در پاکیزه ترین نعمت و سرور در ابتدا و فراغ
بال در بود گفت خدیجه اول مولودیکه حامله شد حسن و جمال او زیاد شد حتی زمانیکه ایام حمل او تمام شد پسری وضع نمود پیغمبر
نام او را قاسم گذاشت و پیغمبر بقاسم کنیت شد و او را ابو القاسم میگفتند زمانیکه بیست و شش سال از سن نبوت پیغمبر گذشت
خدیجه حامله شد زمانیکه ایام حمل او تمام شد طفلی زائید پیغمبر نام او را طیب نهاد چون بیست و هفت سال از نبوت حضرت گذشت
خدیجه یکبار دیگر حامله شد و پسری زائید پیغمبر نام او را طاهر گذاشت و گفته اند که خدیجه زینب بعد از آن رقیه بعد ام کلثوم
حامله شد و حمل او قطع گردید و وقتیکه پیغمبر بچهل سال رسید خدا تعالی او را برسالت جمیع خلائق مبعوث کرد و دانید و اول
کسیکه از مردان با او ایمان آورد علی بن ابیطالب بود و از زنان خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد بود و ابو طالب در
سال دهم بعثت وفات نمود ناقل حدیث گفت وقتیکه پیغمبر برسالت مبعوث شد در سال دوم خدا تعالی او را بمعراج
برد از مسجد الحرام تا مسجد اقصی چون پنج سال از بعثت او گذشت خدیجه بفاطمه زهرا علیها السلام حامله شد و خدا تعالی او را بسیار
خواهران و زنان عالمیان تفضیل داد و حضرت در روز تزویج خدیجه بیست و چهار سال داشت و خدیجه مصاحب او بود
شانزده سال قبل از بعثت و هشت سال بعد از بعثت بعد از آن خدیجه از دنیا رحلت نمود و پیغمبر عزیز از او تزویج نکرد و بیس
خدا تعالی آنچه او را بعظمت او بسط جان و در آن خود فضل کرد زیرا که او صاحب خیرات و زیاد کننده حسنات و کاشف
مهمات و ذخیره خلیفات است تم الحدیث در آن اشاره است بعضی از آنچه ما آنکه آنچه در این دو مقام آمد
آنرا از کتاب مشارق انوار و مفتاح السرور و الافکار فی مولد النبی المختار صلی الله علیه و آله نقل کردم و بتحقیق مرتب کرده ام
ابو الحسن بکری احمد بن محمد بر هفت جزء در حالتیکه ابتدا کرده است از خلقت آدم ابو البشر و بتحقیق دیدم در ظهر نسخه که
در پیش من امانت بود برای بعضی از مومنین از نسخه های این کتاب که نوشته بعض اهل علم تا مقامه چنانکه آنرا مجلسی ره در اول
کتاب بحار ذکر کرده استاد شهید ثانی بود و مادام الان جلد اول کامل در پیش من حاضر نبود تا آن رجوع نمایم در تحقیق این
مطلب و اشاره کردم در بعض مواضع این کتاب بضعف روایات این کتاب خصوصا زمانیکه آنچه گذشت
شود امر بر اصطلاح متاخرین از فقهاء و اصولیین معذلک میگویم در سر شان آنچه در آنست ظاهر نیست از شذوذ آنچه در کتب
تواریخ و سیرت است از جهت وعا بلکه روایات آن در حقیقه مرجع روایات اکثر کتب سیر و تواریخ است و زیاد میشود
اعتبار و وثوق آنچه در آن کتاب است زمانیکه بنای امر را بر صحت انتساب بگذاریم که در ظهر نسخه میکند
مشار الیها بود زیرا که بودن مولف آن از مشایخ اجازه شهید ثانی از آنچیزهاست که وثوق و اعتبار را عطا

خصوص شعار یکه بگوئیم حاصل از شیخ اجازه عدالت است و همچو نقل کردیم از این کتاب در بعضی از مواضع دیگر ایضا و این مثل آنکه در
بعض موارد صحیح است از مثل لطمه بر مجلس شهادت عباس و مثل آنکه در بعض موارد صحیح است ایضا از مثل لطمه بر مجلس شهادت علی اکبر
در حال کسیکه تامل نماید در روایات این کتاب میداند جلالت شان ابیطالب و غیره را و میداند که آنها چه نیل بقدر و جلالت داشتند در
حضرت پیغمبر پیش از بعثت و بعد از آن و شان در هر مقام آنحضرت را بر خود و شان و اولاد و عشیره خود و شان مقدم نموده اند
پس آنچه که استشهاد نمودیم بآن از این کتاب از آنها است که در حقیقت بآن احتیاج نیست زیرا که شدت تعلقات و الوهیت (؟) این
و جلالت شان این و بزرگی قدر و منزلت آنها در نزد خدا تعالی در رسوخ از ضروریات مذهب است بلکه این در مثل اهل انصاف
و تحقیق از ضروریات دین است بلکه ذکر مدایح و مکارم و اخلاق حمیده و خصال کریمه ایشان از آنها است که گفت و ده تر
با آنها وسعت ندارد بعد از آن در تضعیف بعض مطالب این کتاب و مطاوی بعض فواید آن اشاره کردیم بر اینکه عباس
ابن عبد المطلب از جمله کسانی نیست که برای ایشان شوق (؟) جلیله و منزلت عظیمه است و این نیز از ظاهرات احتیاج بر بیان نیست
بلکه در اینجا امری است که سزاوار است باین اشاره نمائیم و آن این است که هر کس بعیان نظر نماید و خوب تدبر کند در روایاتیکه آنها را در
این کتاب ذکر کردیم در حالتیکه نقل کنند ما هم از این کتاب میداند سر آن را از اسرار اعظم بودن تعلقات و از کوه که در حقیقت سرانه (؟)
او سانح مردم است بر بنی هاشم مشرف و معزز بودن ایشان از جانب خدا تعالی کنیها و همچنین است کلام در سایر شرافت
ایشان با عالم جلیله و مزایای کثیره فافهم و تدبر هرگاه گوئی آیا ورقه عم خدیجه کبری را در حضرت نجات است یا نه زیرا که او زمان
مبعوث شدن پیغمبر را درک نکرد تا با او ایمان آورد میگوئیم هر که تامل و تدبر نماید در این روایات که از این کتاب نقل شده و هم
چنین در امثال آنها میداند که کلمات ورقه صریح است در ایمان آوردن او برسولخدا پیش از بعثت و میداند که او موحد و ایمان
آورده بود بآنچه انبیاء پیش آورده بود و به رسولخدا(ص) و شک نیست در اینکه مقتضای قواعد آیه این است که او در روز قیامت
از اهل نجات است علاوه بر این ضمانت نمودن خدیجه او را بشفاعت رسولخدا(ص) و تعهد نمودن خدیجه باین از چیزهائی است که قطعی در نزد
خدا تعالی ممضی میشود هرگاه گوئی آیا خویلد از اهل نجات مثل کانت است در روز قیامت یا نه و بعبارة اخری آیا نفع میدهد او را
جد بودن او بخدیجه کبری و جد بودن بصدیقه کبری فاطمه زهرا(ع) و اولاد معصومین او علیهم السلام یا نه میگوئیم که دعای (؟) این
از چیزهائی است که دیده میشود و از آن مثل نجات غایة ما فی الباب آنست که از اهل بهشت میشود و بعبارة اخری شان او
ناقص میشود از شان بندار یهودی که بر دین یهودی وفات نمود و امیرالمؤمنین(ع) را بشدت دوست میداشت و قضیه او
در ذیل لطمه بر مجلس شهادت علی اکبر ذکر کردیم پس جمیع کلام را اندکرده (؟) غنیمت بشمار و بعد از آن تامل و تدبر نما و چیزی بر تو مخفی نباشد

**مقاله پنجم** در ذکر مناسبت میان زفاف خدیجه کبری با رسولخدا(ص) و زفاف فاطمه زهرا سلام الله علیها با امیرالمؤمنین
و میان زفاف دختر سید الشهدا بر پسر عمش قاسم ابن الحسن مجتبی سزاوار است که قراء و مراثی و مصائب ذکر نمایند در ماتم آل رسول
و مجالس عزا چیزی را که بسوی آن اشاره گذشت و آن این است که زبیده که در نزد مردم مشهور است بفاطمه دختر سید الشهدا گویا که
آن بیرون آمد در جلوه اولی بسر عم خود در حالتیکه پریشان و غبار آلود بود و در برادر و همچنین در بر سایر زنان طاهرات
و دختران طاهرات بود و از ثیاب اهل مصیبت ملابس ماتم (؟) و لاادن بعت (؟) بعد از آن خارج شد در جلوه ثانیه در حالتیکه گریه کنان
و محزون و فریاد کنان بود و دریای اشک چشم او در روی منظم و در اطراف او زنان خراشیده (؟) مویه و نوحه کنان جمع
شده میگفتند وامصیبتاه و واشینتاه (؟) واشماتة الاعداء واسواه و واکرباه بعد از آن خارج شد در جلوه ثالث در حالتیکه دامن سیاه جامه
پیچیده و بزمین میکشید و زلفهای خود را پریشان و گریبان خود را چاک زده و چادر خود را از سر برداشته برادران و اعمام
و عموزادگان و عشیره خود جزع مینمودند بعد از آن در جلوه رابع بیرون آمد در حالتیکه ناظم تاجهای حزن و اندوه تاج که بسته بود
و به پیراهن کبود پیراهن پوشیده بود و شعار نوایب زمانرا بخود لباس و دثار نموده بود و برقع ماتم انداخته بود برای ذلت
و خواری بعد از آن خارج شد در جلوه خامسه در حالتیکه میشنید آواز اسبان دشمنان و صدای سلاح اشقیاء و صدای
طبل و مزمار و دفهای اولاد حرام و فریاد طالبین را که از سید الشهدا(ع) مبارزت میطلبیدند المنظور فریاد میکرد
و میگفت آیا چنین میشود زمان زفاف دختران اولاد انبیاء و آزادگان اوصیاء و سادات اصفیاء و میگذارید به گریه خود
قلوب اهل زمین و سکان آسمانها را و شکایت خود را بجد اعلی و جده خود و سید انبیاء نمود بعد از آن خارج شد

اعضای آن خارج شد بجلوه سادسه در حالتیکه قلبش سوزان و جگرش پاره پاره و خونهای قلبش خال خالش گشته بود و معطر شده بود که چیزی که
از آن ساطع میشد که از مشک و طیب بود و از بوی مشک و عنبر و زعفران و کافور و آن عنبری بود که بخونهای شهدا و عرق سعداء مخلوط و ممزوج
گشته بود و بعد از آن خارج گردید بجلوه هفتم بنالهای متوالی و آههای متصاعده و ناله و فریادش مثل ناله و نسیم بادیه که آتش در جگرها
و دلها آتش زینب خواهر اوست آه آه ای برادران و دوستان و محبان من شما حق مصیبت در اداء تشبیهات و استعارات و ذکر
مناسبات در وقت ذکر کردن حکایت این سیده جلیله مظلومه و ادا آوردن عبارات لطیفه رشیقه در زفاف آن طاهره معصومه
مظلومه بر پسر عم مظلوم شهیدش و زیرا که من قصه تزویج رسولخدا خدیجه کبری را تمام ذکر نکردم و قصه زفاف سیده نساء و رابعه
او سیده دام [illegible] و ذکر نکردم مگر برای فتح باب تشبیهات و استعارات در زفاف آن سیده مظلومه پس چه عجب بر پسر
عم خود حسن مجتبی پس لازم است [illegible] گریه و گریستن و فریاد و جزع و نوحه و ندبه را در مصایب او و شوهرش و پسر عمش
و در آنچه با ایشان جاری شد قسم بخدا هیچ عزیز و معبودی نیست اگر در لطف نمی بود دیگر آن مصایب عظمی هر آینه لازم میشد برای اهل
زمین و آسمانها جاری نمودن خونها بر روها زیرا که چشمهای ایشان از اشک خالی میشد پس چگونه است زمانیکه ملاحظه شود دیگر آن مصایب
بعض [illegible] از مصایب آل رسول و از آنچه با ایشان جاری شد اگر خواهی که چشم تو روشن و مژده یاب شود بنعیم بهشت پس گریه کن بهر
یکی از مصایب آل رسول آیا نمیدانی که این همان است که مستفاد شد از آنچه در حدیث است از رسول خدا و در [illegible] نموده یا فاطمه
کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصائب الحسین فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة الحدیث و [illegible] که گریه نمودن چشمها
بود و آن نهادن [illegible] پیش از دخول بهشت است هر گاه گوئی که آنچه مستفاد میشود از این حدیث است چشمی که بر بعضی از مصایب آل رسول
گریه کند و بعض دیگر نکند از آن چشمهاست که در روز قیامت گریه میکند آیا این از آنچیزهاست که در محل خود [illegible] میگویم مفهوم
متعقب [illegible] محل [illegible] نیست مگر اینکه حمل شود [illegible] میگویم اینکه بر مصیبتی از مصایب سید الشهدا گریه کند گویا
که بر جمیع مصایب او گریه کرده و گوئی که تو معدوم کردی در بعض مطالب این کتاب که گریه از برای خوف و ترس از خدا تعالی و گریه
بر مصایب آل رسول از آنچیزهاست که گاه متحد میشوند در میان ایشان قضیه تفاضل و تفاوت جاری نمیشود و بعبارت اخری چشمی که از
خوف و ترس میگرید منفک نمیشود از گریه کردن بر سید الشهدا پس در این هنگام میگوئیم زمانیکه قائل شدیم براینکه در میان اینها
تغایر و تفاوت است پس کدام یکی افضل است میگوئیم شک نیست در فضیلت گریه بر مصایب آل رسول زیرا که آن در حقیقه
منفک نمیشود از گریه خوف و خشیت زیرا که گریه کردن بر آنچه نمیشود مگر از ملکه ملکوتیه نورانیه و بعبارت اخری که گریه بر ایشان از
چیزهائیست که مندرج میگردد در تحت آن گریه خوف و خشیت بلکه [illegible] علاوه مفاد احادیث که مشعر است که فضل بعض
گریه برای ایشان است بر گریه خوف و خشیت هرگاه گوئی که گریه خوف و خشیت ایضا از چیزهائیست که وارد گشته در شان آن در
بعض اخبار که چشم [illegible] متشرب است در روز قیامت پس وجه تفضیل دادی گریه در مصایب آل رسول را بر گریه
از خوف و ترس خدا تعالی میگوئیم بدرستیکه این تفضیل با تسلیم نمودن آنچه باین اشاره کردی از جهة آنچیزیست که وارد گشته در جمله کثیره
از اخبار از اینکه سید سجاد بر سید الشهدا چهل سال گریه کرد در حالتیکه روزها روزه [illegible] و شبها [illegible] سایر آنچه
آن آنچه نقل شده از حضرت صادق که امام زین العابدین بر پدرش چهل سال گریست که روزها را روزه میگرفت و شبها عبادت
میکرد و زمانیکه وقت افطار میرسید غلامش طعام و شراب در خدمت احضار مینمود و در پیش روی او میگذاشت و میگفت
بخور ای مولای من عرض مینمود پسر رسولخدا را گرسنه و تشنه شهید کردند و این کلام را مکرر میگفت تا طعام از اشک چشمش تر
و شراب با اشک چشمش ممزوج میگشت همیشه اینطور بود تا بخدا تعالی ملحق گردید و غلامش نقل نموده که آنحضرت روزی بصحرا
رفت و من نیز از پی او رفته دیدم که بر سنگ سخت سجده نموده پس ایستاده و فریاد و گریه او را میشنیدم و شمردم که در
سجده هزار مرتبه لا اله الا الله حقا حقا [illegible] گفت بعد از آن سر خود را برداشت و محاسن شریفش از اشک چشم در آب غرق
شده بود پس عرض نمودم ای سید من آیا وقت نشده که گریه تو قلیل و حزنت تمام شود فرمود وای بر تو بدرستیکه یعقوب
ابن اسحق ابن ابراهیم پیغمبر و پسر پیغمبر بود و دوازده پسر داشت یکی از ایشان را خدا تعالی از او غایب نمود از حزن او سرش سفید
و پشتش خمیده گشت و نور چشمش از حزن و اندوه زایل گشت و حال آنکه پسرش در دار دنیا زنده بود و من مشاهده کردم
پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود را در حالتیکه ایشان را کشته و بروی خاک انداخته بودند پس چگونه حزن من تمام و گریه من

کم میشود الحدیث پس تقریب استدلال باین حدیث در غایت ظهور است و از جمله این بعضی از کامل صحیح کرده باب فضیلت گریه
در مصائب سید الشهدا ع گریه کردن از خوف و خشیت خدا تعالی پس این شخص دیگر مترسید ... در بعضی از ثواب
مثل منور روایان و عهود و وصایا و نحو اینها و حکمت که بر مطلب استدلال شود بعض دیگر از اخبار چنانچه مثل خبر مروی
از حضرت رضا ع و در آن گفته ای پسر شبیب اگر از برای چیزی گریه کنی گریه کن بر حسین ع و مثل خبر مروی از حضرت که [illegible]
دیده‌های مجروح و اشکهای جاری و عزیز را ذلیل کرده در زمین کربلا و کرب و بلا را بجا ارث گذاشته تا روز قیامت
الحدیث پس تقریب استدلال بکمال ظاهر است و اما بخبر دوم پس آن در نظر دقیق و استنباط رقیق است پس پس از اخبار
که حکمت استرشاد بسوی آن از بعضی اخبار که تا طاقت به تحمل و قطع نمودن اشکهای خارج از چشم در ماتم آل رسول
با شکال حسنه و صور جمیله در روز قیامت و این جائیکه در بعض اخبار است مضمونش این است که بنده گریان بر حسین خدا تعالی
بسوی او وحی میکند که برای تو در نزد من مانند هست و آن این جوهر قیمتی است و در قیمت از آنچه انبیاء و مرسلین بر
با آن و قیمت نمایند پس آن بنده آن در پیش انبیاء و رسل فرد فرد میآورد میگویند یا عبدالله قیمت آن نمیدانیم
آنرا خدمت سید انبیاء و خاتم رسل بر پس آنرا خدمت رسول خدا میآورد رسول خدا میگوید [illegible] سید الشهدا
[illegible] پس آنرا خدمت سید الشهدا [illegible] میآورد حضرت آن بنده [illegible]
جوهره عزیزه و ذره یتیمه است اشک چشم تو که در مصیبت من جاری نموده خدا تعالی او را باین صورت جمیله منور فرموده قیمت آن
این است که تو در درجات بهشت با ما باشی الحدیث و چنانکه در بعضی اخبار مرویه از حضرت صادق است که فرموده تمام
زمین و آسمان [illegible] امیر المؤمنین [illegible] برای [illegible] ملائکه [illegible] از آن
[illegible] خدا تعالی [illegible] رحم میکند [illegible] اشک از چشم خارج شود [illegible] اشک [illegible]
جاری شد پس اگر قطره از اشک او در جهنم افتد حرارت آنرا خاموش میکند الحدیث و در بعض اخبار بنابر آنچه الان در علم آمد که اشک چشم
گریه کنندگان بر سید الشهدا طعامهای اهل بهشت با آن مخلوط و ممزوج گردد طعم و لذت آنها بیشتر گردد و بالجمله تقریب استدلال باین
اخبار خفی نیست و حکمت که بر مطلب استدلال شود باخبار دیگر مثل خبر مروی از امیر المؤمنین و در آن گفته کل عین باکیة یوم القیمة
و کل عین یوم القیمة ساهرة الا عین اختصه الله بکرامته و بکی علی الحسین ع یعنی هر چشم در روز قیامت گریان و هر چشم در روز [illegible] بیدار است
مگر چشمیکه خدا تعالی آنرا بکرامت خود مخصوص کرده باشد و بر حسین گریه کرده و مثل خبر که از جمیع از ائمه علیهم السلام روایت شده الحسین عبرة
کل مؤمن یعنی حسین باعث گریستن هر مؤمن است و مثل خبر که از سید الشهدا روایت شده انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی و مثل
خبر که نیز از آنحضرت روایت شده انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا استعبر الحدیث یعنی من مقتول اشک چشم هیچ مؤمنی یاد نمیکند
مرا مگر اینکه گریه کند پس استدلال کردن باین اخبار بر افضل بودن گریه برای سید الشهدا بر گریه کردن از خوف و خشیت خدا
از امور بعیده نیست بلکه اظهر است در نزد اهل انظار دقیقه و محل خوض هر گاه گوئی که در اینجا سؤالی هست که بعضی از
این اخبار و همچنین غیر آنها از اخبار کثیره که مؤدی آنها [illegible] میکند باطاقت باینکه مؤمن میگرید و طلب گریه میکند زمانیکه اسم حسین
در نزد او ذکر شد پس این اخبار بفحوی خود شان دلالت دارد بر اینکه هر که در وقت ذکر کردن حسین ع در نزد او گریه و طلب گریه
نکند حقیقت ایمان منتفی میشود و این چگونه است زیرا که ما میبینیم و مشاهده میکنیم که جماعت کثیره از مؤمنین گریه و طلب
گریه نمیکنند در جمیع ازمنه که حسین را در نزد ایشان ذکر مینمایند بلکه در بعضی از آن زمانها و اوقات گریه و طلب گریه میکنند
بلکه ممکنست که بگوئیم این حالت در شان جمیع مؤمنین متمشی میشود بدون استثنا احدی از ایشان میگوییم بدرستیکه منشاء
اشکال و سؤال بعد از ملاحظه متعلق عام است باینکه حسین ذکر میشود در نزد مؤمن در وقتی از اوقات مگر اینکه از برای او گریه
و طلب گریه میکند پس در این هنگام میگوییم جواب از این سؤال بدو وجه متصور میشود اول اینست که مؤمن از گریه و طلب گریه
منفک میشود زمانیکه متوجه و ملتفت گردد تمام قلب خود بر اسم شریف سید الشهدا در وقت ذکر آن یا بعضی زمانیکه قلب
خود را از جمیع شواغل و صوارف خالی نمود ملتفت میشود در وقت ذکر کردن اسم او بر مصیبت آنحضرت التفات
و توجه نمودن بمصائب جلیله عظیمه سبب گریه و مورث استعبار است دوم آنکه مراد از آنچه در این اخبار و در اخباریکه مؤدی
آنها را [illegible] است که مؤمن گریه و طلب گریه میکند در ازمنه ذکر مصائب سید الشهدا ع پس متعلق حذف میشود بر این

طریق و عموم باین متوسل باشد هرگاه گوئی که ما مشاهده میکنیم جماعات کثیره را از مؤمنین که گریه و طلب گریه میکنند از جمیع ازمنه
ذکر مصائب سید الشهداء بلکه در بعضی از آنها که گریه میکنند خصوصا آنهائیکه یکنفر از ایشان حاضر باشد در مجالس عزا و ذکر مصائب سید الشهدا
دیگر و زمرات کثیره زیرا که لامحاله در مجلس خیر و نحو آن گریه او طفیل میشود میگوییم نعم آنچه ذکر کردی از بدیهیات که انکارش ممکن
نیست و لیکن ممکن است که حمل شود آنچه در این اخبار و مثل آنهاست بر وجه دیگر و آن این است که مؤمن در بکاء جمیع
مصائب سید الشهداء و جمیع آنچه بر او جاری شد اخذ نماید و در خصوص تفکر نماید تا تفکر منفک نشود و از گریه کردن بر آل رسول
و بعبارة اخری مؤمن هر وقتیکه اینها را یاد آورد و تفکر کرد میگرید و طلب گریه میکند پس مراد از ذکریکه در اخبار واقع شده این
ذکر است که بر این نمط و نهج باشد نه مطلق ذکر علاوه بر این ممکنست حمل کنیم در این اخبار و اخباریکه مؤدی آنها را ادا میکنند بجز اینکه
بر گریه کردن که مشتمل باشک و ... است در حالتیکه در حالت هم و غم و حرقة قلب و مثل اینها و ممکن است
که این حمل مؤید شود بآنچه در بعض اخبار است که سید الشهداء فرمود انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن و لا مؤمنة الا بکیا و اغتما لاجل
مصائب ... و تقریب در تایید و تشیید بعد از حمل کردن ... در قول او علیه السلام و اغتما بر معنی اوست پس در این مقام مراد
چنین باشد که مؤمن خالی نمیشود در وقت ذکر مصائب سید الشهدا از یکی از این دو حالت یعنی حالت گریه و حالت غم و اندوه
و ممکن است که این حمل مؤید گردد بقول بعض ائمه معصومین در بعض اخبار که فرموده اند نفس کشیدن مهموم از برای مظلوم ما تسبیح است
و هم و اندوه او برای ما عبادت و کتمان او سر ما را جهاد کردن است در راه خدای تعالی و تقریب باشد باین خبر در غایت بعدیت
زیرا که مستفاد از آن بعد از تأمل بقدر این است که مؤمن گاه خالی میشود از گریه کردن در وقت یاد آوردن مصائب آل رسول
و از هم و غم خالی نمیشود زمانیکه ایمان او ... باشد که سزاوار و اولی بکمال مؤمنست که خود را از گریه و استعبار در وقت ذکر مصائب آل رسول خالی
نکند بعد از آنکه این مقتضای احتیاط است زیرا که بنابر گذشتن قول سید الشهدا از ظاهر حکم است بکسی این احتیاط اگرچه هم آنرا قائل باشیم
هرگاه گوئی که استعداد گریه کردن از امور اختیاریه نیست بجهت آنکه انسان در همه وقت اراده نماید بفعل آورد و ایجاد نماید بلکه آن از امور
بالکلیه شده است از ... قلب و بعضی حالات که باعث ... نشود و این که ... میشود و گاهی موجود نمیشود پس این حکم جمیع
میشود بانچه بسوی آن اشاره کردی میگوییم بتحقیق این بحث جواب آن از ... ذکر شده در بعض مطالب این کتاب حاصل
این است که مؤمن زمانیکه نفس خود را خالی نمود در وقت ذکر مصائب آل رسول از جمیع شواغل و صوارف و ملتفت شود بزرگی
مصیبت آنها و جمیع آنها را یاد آورد بعد از حالی حاصل میشود برای او گریه و استعبار و تحقیق بر وجه این اشاره کردیم در وقت ذکر
بعض این کتاب در مقام ذکر سر برای تقسیم ... مصائب آل رسول پس کلام را ختم باین اخذ کن و غنیمت شمار **مقام ششم**
در اشاره بانچه دلالت میکند بجلالت شان قاسم و بزرگی منزلت او در نزد خدای تعالی و اصحاب کساء پس هر که اخذ نماید همه آنچه را که در
این مجلس و باین متعلق است ذکر کردیم و همچنین مجلسیکه در آن قصه دفن سر شریف را در قریه از قرای شهربانات ذکر کردیم میداند که او در
فضایل تالی عم خود عباس و پسر عم خود علی اکبر است ... زیرا که از سید الشهدا صادر شد از افعال و اقوال در وقتیکه استیذان
از عم خود اذن جهاد و معانقه در پیش روی آنحضرت خواست و آن افعال و اقوال عبارتست از شدت گریه سید الشهداء و غشی
نمودن او بعد از معانقه با قاسم و از اینکه لباسهای او را بصورت کفن نمود و پاره کردن گریبان او الی غیر ذلک از افعال و اقوال
که کاشف است از شدت محبت و زیادتی مودت او بقاسم و همچنین اقوال صادره از سید الشهدا بعد از شهادت قاسم
زمانیکه اضافه نمودی باین آنچه مستفاد میشود از بعضی اخبار از اینکه او عزیزتر بود پیش پدرش حسن مجتبی و او را بشدت بیشتر دوست داشت و او عزیز
ترین اولاد و محبوبترین ایشان بود در نزد او و آنحضرت او را بوصایای کثیره و نصایح شدیده مخصوص کرده در باب بذل جان خود
پیش عمش سید الشهدا میداند که آنچه ما بسوی آن اشاره کردیم از اینکه او تالی عم و پسر عمش است از اموریست که در محل خود واقع گشته
و اگر نسبت بدهید آن کلام را بر نمط معقول پس نظر کن بقول او در شب عاشورا ... که او از عم بزرگوار خود سؤال کرد که آیا من داخل کسانیکه
شهید خواهند شد و از کسانیکه مقتول خواهند شد میباشم که گفت یا عماه آیا مرا هم میکشند عمش سید شهدا فرمود ای نور چشم من کشته شدن
در نزد تو چگونه است گفت قسم بحق تو کشته شدن در نزد من شیرین تر از عسل است پس امام خبر داد باو بکشته شدن او و پسر شیرخواره
عبدالله و غیر قاسم سؤال کرد از آنحضرت از حال سید سجاد پس امام مظلوم فرمود خدا او را ... نسل مرا از ذریه قطع نمیکند و باو میرسد
و او پدر هشت امام است پس این مضمون بعض از اخبار است نظر کن بقول قاسم که ان القتل عندی احلی من العسل و این قول از او مثل ...

که از پسرش علی اکبر صادر شده که گفت پس در اینوقت از فرد ناک میکنیم در حالتیکه ما محو میشویم پس تتمه میشود در شرح الکلام که تتمه و جاری
میشود در شرح کلام علی اکبر با جوانان نوجوان در شدت لقاء و کمال قوت ایمان مثل قمر بنی عباس و پسرش علی اکبر است و همچنین است
کلام در بسیار فضایل و کرامات پس تفضیل داده میشود در بسیار عترت هاشمیه بنوعیکه در پیش روی سید الشهدا بدرجه شهادت رسیدند
چنانکه عباس و علی اکبر تفضیل داده میشود بایشان هر کاه کوئی در اینجا یک سؤالی است که چرا جایز نمیشود متمسک بودن بافضلیت اولاد امیرالمومنین
که در پیش روی سید الشهدا بدرجه شهادت رسیدند بافضلیت امیرالمومنین حسن مجتبی میکوئیم که این نمط و طرز که استدلال از کثرت آیات
و اخبار صادر میشود کی مانده از قائل پس وارد میشود بان بعد از قطع نظر از عدم استقامت آن از اصلش اینکه اگر بنای امر با پنها به امر باید
لازم میاید تفضیل بعضی از عترت هاشمیه که در پیش روی سید الشهدا بدرجه شهادت فایز گشتند بر علی ابن الرضا و همچنین لازم میاید تفضیل
قاسم بر علی اکبر زیرا که فضلیت حسن مجتبی بر سید الشهدا منصوص است در جمله کثیره از نصوص و این مثل قول سید الشهدا است بکه خواهر
خود زینب را بصبر امر میکرد و میفرمود خواهر جان تا جاییکه صبر کردی در مصائب اینکه از من افضل است که پدر و مادر و برادرم شان باشند
و مثل آنچه در قول صادق علیه السلام است وقتیکه بیان کرد دستر بودن ائمه معصومین را از ذریه سید الشهدا با اینکه حسن مجتبی افضل بود و چرا
امامت در ذریه حسین شد از جهه عوض بودن از شهادت و مثل آنچه در قول رضا علیه السلام است در رد غلات که گمان میکنند اینکه
سید الشهدا را در روز طف نکشتند خدا غلات را لعنت کند بتحقیق قسم اورا کشتند و بتحقیق کشتند کسیرا که از او افضل بود که پدر و برادرش باشند
الی غیر ذلک از اخبار کثیره بلکه در حقیقت ادعای تمام اخبار و نقل قرآنها در خصایب شک نیست مثل حق بودن ادعای شیعه
بر این مطلب مستفیض و تمام شدن قول بخلاف در آن چنانکه از سید مرتضی نقل شده بنابر آنچه باو نسبت داده شده از آنکه او
قائل بتساوی است در میان ایشان هرکاه کوئی آنچه بان اشاره کردیم از تمسک بافضلیت پس آن از باب تاسیس اصل است پس این
تمسک نخواهیم نمود باینکه بخلاف آن خبری وارد کشته و بتحقیق وارد کشته در افضل بودن عباس و علی اکبر بر جمیع عترت هاشمیه اخبار کثیره
و در افضلیت قاسم وارد نکشته جواب میکوئیم بعد از بنا گذاشتن بر صحت تمسک باین اصل که افضل بودن ایشان نیز بر بسیار عترت
هاشمیه از چیزهایی است که در آن امور کثیره وارد کشته و بتحقیق شناختی استقامت احتجاج را بان پس بیان که در اینجا طریقه … نیز او است
که بان اشاره نمودیم و آن اینست که اصل اصیل در اولاد ابیطالب و ذریه او اتصاف ایشان است بشجاعت بلکه در اطلاع دخل
در آن و این بنای آنچه در بعض اخبار است از اینکه رسولخدا فرموده برای … خیر کثیر علم من … ابیطالب اگر همه مردم اولاد ابوطالب میشدند
هر آینه همه ایشان شجاع میشدند و بیان این فرمایش حضرت اینست وقتیکه مکه فتح شد مردی از کفار قریش که با ام هانی دختر ابیطالب آمد
از جهه خوف بر نفس خود او را پناه داد بعد از آن امیرالمومنین که نزد ام هانی آمد تا او را بکشد پس ام هانی مانع شده در حالتیکه
دست خود را بر سینه امیرالمومنین گذاشته و میگفت ای برادر من آیا میکشی کسیرا که من او را پناه داده ام پس امیرالمومنین خدمت
رسولخدا آمده حکایت را باو عرض کرد و پیغمبر تبسم نمود و فرمود لله درهم ابیطالب … بعد از آن امر کذشته … مانند اینکه ایشان
شناختی با اینکه جمیع اولاد ابیطالب و ذریه او بشجاعت متصف بودند الا اینکه درجات و مراتب ایشان متفاوت بود در
در آن شجاعت پس قاسم ابن الحسن مجتبی از آن اشخاص بود که در درجه قصوی و ذروه علیا بودند از شجاعت زیرا که شدت محبت
حسن مجتبی و مثل شدت حرص او بود بر جهاد در پیش روی برادر مظلومش سید الشهدا و بذل جان خود را در پیش او از کرامات که
با وجود حکم میکنند چنانکه برمرد حاذق عارف با صول … مخفی نیست و بالجمله شهدا از اولاد حسن مجتبی سه نفر بودند قاسم و احمد
و … ابوبکر است و طفل شیرخواره که در کنار سید الشهدا او را کشتند در حالتیکه حضرت در تنهائی مجاهده بود و قاسم مظهر
شجاعت پدرش حسن مجتبی علیه السلام بود علاوه بر آنکه در آن بود از شجاعت مشترکه در میان اولاد ابیطالب و ذریه او چنانکه
علی اکبر مظهر شجاعت رسولخدا بود و پس این امریست که عنقریب ذکر کردیم مثل کثرت ذکر شهادت و مصائب او در مجالس عزا در نزد
شیعه در هر بلد و مملکت از جمله کواشف داله است بر آنچه ادعا کردیم از اینکه او تالی مثل عباس و پسرش علی اکبر است
در فضائل و کرامات پس ای برادران مؤمن و دوستان … بسیار کریه کنید بر کسیکه سید الشهدا باو بسیار کریه کرد و از برای او آه
سرد کشید وقتیکه او اراده کرد بجنگ دشمنان برود و وداع نماید پس بسیار ذکر مصائب او را بکنید و کریه نمائید تا اصحاب
کبار از خود تان راضی کنید خصوصا حسن مجتبی را **مقام هفتم** در بیان بعض ملحقات … مجالس ثلاثه در سه مجلس یعنی
مجلس شهادت قاسم و مجلس شهادت عباس و شهادت علی اکبر از این کتاب بعد از فارغ شدن از تصنیف آن فرید

بهبود سال پس بعد از آنکه من مبتلا شدم بعارضه در اوایل شهر ربیع الاول از مرض وبا و در آن روزها آتش این مرض بشدت مشتعل شده
و احدی از آن خلاصی نمی یافت مگر نادر و من نیز بنحوی مبتلای این مرض گشتم که هیچ امید نجات و بهبودی نبود بحدیکه دوستان
از من مأیوس و دشمنان رحم میکردند و یقین داشتند که من میمیرم [illegible] و من در اکثر اوقات از شدت احتراق قلب
و حرارت التهاب عطش در دریای غموم و غصه مستغرق بودم و غشها پی در پی بود و در میان آنها گاهی افاقه حاصل میشد و در زمان
افاقه ظن میکردم از عروض اضطراب و شدت التهاب قلب و جگر و سایر اعضای رئیسه و غیر رئیسه که دنیا اگر مملو باشد از برف
و آب خوشگوار آن برف و آبها عطش مرا ساکن نمیکند و من در غربت و دوری خود از برادر و خواهر و اقوام و عشیره آه از دل پر درد
میکشیدم زیرا که ظن میکردم اگر ایشان در نزد من میبودند معالجه سوزش و احتراق مرا میکردند پس در این شب و حالات سید
و مولای من سید الشهداء علیه السلام بخاطر من خطور کرد بعد از افتادن او از بالای اسب بر روی ریگهای گرم کربلا و شدت عطش و التهابات
و احتراقات او را پس از تعرض حال خود اعراض کردم و بالکلیه از رحم کردن بر خود غفلت نمودم و قلب و عقل خود را در تفکر احوال
آنحضرت مستغرق ساختم در آنوقت احتراقات قلب و التهابات جگر خود را بطرز دیگر میدیدم و اشکهای خود را [illegible]
میکردم و میگفتم السلام علیک یا اباعبدالله روحی لک الفداء یا اباعبدالله [illegible] ناله های من برای تو پی در پی و حسرتهای من
متوالی و آههای من متصاعد است و همچنین ذکر کردند بعد از بهبودی از مرض کسانیکه حین مرض در نزد من حاضر بودند که هر وقت غش میکردم
صیحه میزدی و میگفتی یا اباعبدالله گویا که من حرکت خانه و دیوار را احساس میکردم و بعد از بیرون شدن از منزل تو باصحاب خود میگفتم
بدرستیکه فلانی هلاک نمیشود بلکه نجات مییابد ایشان مرا استهزاء میکردند و میگفتند این چگونه میشود و حال آنکه او نفس خود را در سکرات
موت [illegible] و من بایشان میگفتم که مقتضای اسباب وارد است که تمام اعتقاد کرده اند الا آنکه من بعض اشیاء را
احساس کردم که بر شما مخفی بود و چگونه چنین نباشد زیرا که از او شنیده ام [illegible] ملتجی شدن او بسید الشهداء و توسل او
بآنحضرت از آنچه یافتم که یقیناً او را نجات میدهد بعد از آن بخدا ای دوستان روحانی در [illegible] من در حین
این مرض [illegible] بودم که بسیار تحسر و تحزن میکردم بر آنچه فوت شد از عمرهای ایشان و من میگفتم کاش بذل میکردم تمام وجود
و آنچه برای من بود در آنچه بمصائب سید الشهداء و ترویج ذکر آنها و اقامه میشود و ستونها که بآنها تعلق دارد و کاش من از تالیف
و تصنیف باز میکردم در آنچه تعلق دارد بفضایل آل رسول و آنچه بآنها و بمصائب شهدا تعلق دارد و اسفی بر آنچه گذشت
از عمر من آنرا در تحصیل علوم و تصنیف در آنها صرف کردم آه آه بر آنچه از من فوت شد آه آه آه بر اینکه همه عمر و متاع وجود
خود را صرف نکردم در آنچه تعلق دارد به بکاء و ابکاء بر مصائب سید الشهداء و تالیف و تصنیف در این باب بر منوال [illegible]
و نهج های مختلفه و از عجایب است آنچه برای من واقع شد در بعض لیالی از آن وقتیکه بآن مرض مبتلا بودم بیانش اینست که جناب
اجل اکرم حاجی سید اسد الله طبیب شیرازی که مرا معالجه مینمود با جمعی از مؤمنین در نزد من در مدت یکشب بخوابیدند پس در
آن شب برمن وجع قلب عارض شد بعد از گذشتن نصف شب شدت وجع در غایت بود و از صیحه من جماعتی که خوابیده بودند
بیدار شدند طبیب دید که این حالت مهلکه است پس مرا معالجه کرد ببعضی معالجات [illegible] که در آنوقت برای او میسر بود
و معالجات او اثر نکرد بلکه قوت الم و شدت وجع زیاد شد من و ایشان ظن بهلاک نمودیم پس صیحه زدم و گفتم
آیا درک میکنی و نظر داری من میمیرم یا اباعبدالله روحی لک الفداء یا بن رسول الله بعد یکی از آنجماعت گفتم چند دفعه بتربت
حسینیه استشفاء کرده ام از آن زمان که باین مرض وبایی مبتلا شده ام گفت پنج یا شش دفعه گفتم تربت بیاورید بمن پس بعد از آن
یا سید من میگویم در جماعت نجات میدهد بعد وجع والم از من منقطع میشود در این دقیقه ببرکت تربت حسینیه پس از تربت بقدر
یک نخود خوردم الم و وجع در همان ساعت منقطع گردید پس آنجماعت بشدت تعجب نمودند بعد بایشان گفتم که تربت [illegible] را
در مقام استشفاء دفعات کثیره استعمال نمائید بیک دفعه و دو دفعه اکتفا نکنید زیرا که این از اخبار استفاده میشود در نزد اصحاب
[illegible] دقیقه میگویم بدرستیکه تصدقات خصوصاً صدقه [illegible] بودن اجر ای سید الشهداء روحی له الفداء و [illegible]
[illegible] تاثیر میکند در غایت تاثیر در دفع این مرض و تخفیف آن [illegible] مؤثر تام اکمل نسبت بحال من نشد مگر التفات سید
الشهداء و مرحمت فرزند [illegible] بعد از آن [illegible] در اوقات ابتلاء باین مرض این
کتاب دیگر در مصائب نویسم و اسم آن را [illegible] بگذارم و از بعض جهات [illegible] استنباطات دقیقه

ملیکه و حصول ملکوتیه نورانیه و ذکر نکات شریفه لطیفه باین کتاب یعنی کتاب کبیر عبادات شیعه بشد و از بعض جهات دیگر باین کتب شیعه نباشد بعبارة اخری وضع ان کتاب در وفات اصحاب کساء و آل معصومین ایشان و مصایب ایشان میشود و مشغول میشود باین هر مجلس از مجالس آن بعض مصائب سید الشهدا و آنچه بآن مصائب متعلق است ولیکن بعد از ملاحظه تغییر در طرز و اسلوبی که در این کتب و قتیکه تیسیر شد برای من آنچه قصد کرده بودم و مقصود ذکر دیگر چیزیکه اهم بوده بودم از تصنیف آنکتاب تعجیل کردم در این ذهنها در صرف اوقات و افکار نسبت بکتابت این مقامات در ضمن تذییلات نسبت بمجالس تا که بسوی آنها اشاره رفت باین مقامات مثل عوض و بدل باشند از تصنیف کتاب وقت آن و ما پس سؤال میکنیم از خدای کریم منان که ابواب توفیقات و تسدید از ابروی ما بگشاید تا مشغول باشیم بتصنیف آنکتاب و فرو روم در دریاهای افکار برای مجالس و مطالب آن و از آن کسانی باشیم که بعهد و پیمان خود وفا نمایند زیرا که خدای تعالی توفیق دهنده و ارحم الراحمین است بعد از آن میگوئیم ای برادران روحانی و دوستان نورانی از گروه اهل علماء و فقهاء و اعاظم فضلاء و حکماء بدرستیکه ما در مطاوی مطالب این کتاب ذکر کردیم که گریه کردن و گریانیدن بر مصائب سید الشهداء مثل زیارت آنسرور است در مقام فضیلت بر جمیع عبادات واجب و مستحبه من دون استثناء و تحقیق باین کثیره و وجوه غیره باین اقامه نمودیم برنحویکه امر چنین شد پس بر شما واجب میشود اقامه نمود ذکر مصائب سید الشهداء در هر مملکت و شهر شیعه و ترویج این لازم است بر هر کسیکه او را دیدی از مردم شاید همت و نیز میگویم ای الفضلاء و الفقهاء استنکاف و استکبار ننمائید از وظیفه ذکر مصائب در بالای منبر در مساجد و مجالس و در مقام تکبر و تجبر نکنید و نگوئید که این از منکرات است و من است قسم بآنکسیکه محمد و آل معصومین او را تفضیل داده بر جمیع عالمیان بدرستیکه ذکر مصائب آل رسول در بالای منبر با نشستن بر خاک و خاکستر از اعظم مفاخر و اکرم مآثر است برای فضلاء مجتهدین و فقهاء کاملین و میرسد بآن مفاخر و مآثر که صاحب حظ عظیم زیرا که راثی بر سید الشهداء حق سبحانه و تعالی است بعد از آن انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین پس ای حاکم اکبر نعمت و ذکر مصائب آل رسول مکرم را شکر کنیم بعد مثل شکر شاکرین ابد الآبدین و دهر الداهرین که موفق کرد ما را بذکر مصائب و از گروهی کرد ما را که این را از اعظم مفاخر و اکرم مآثر شمرده باشد و سؤال میکنیم او را که این نعمت عظمی و عطیه کبری را از ما سلب نکند و ما را بجمیع کرامات موفق کرداند برای بجا آوردن این عبادت عظیمه در هر سال بمحمد و آله الطاهرین

## مجلس دهم

از کتاب الکبیر العبادات و التیابات الصالحات در ذکر شهادت حضرت ابو الفضل العباس ابن امیر المؤمنین شیخ مفید در ارشاد فرموده وقتیکه حضرت عباس کثرت کشتگان خویشان را دید برادران مادری خود عبد الله و جعفر و عثمان را فرمود پیش بیفتید تا به بینم شما را که یاری خدا و رسولش را کرده اید زیرا که شما فرزند ندارید پس عبد الله پیش افتاد جنگ نمایانی کرد تا نیزه او و هانی ابن ثبیت حضرمی با حضرت رد و بدل کشته شد او را بقتل رسانید بعد از آن جعفر ابن علی بمیدان آمد او هم جنگ سختی نموده هانی او را شهید نمود پس از آن عثمان ابن علی بمیدان قدم نهاد و بجای برادرهای خود ایستاده بود در جای برادرهای خود ایستاده بود خولی ابن یزید اصبحی تیری بوی زد که از آن تیر بزمین افتاد مردی از قبیله بنی دارم حمله نموده سر او را از بدن جدا کرد و ابو الفرج و غیر او گفته که عباس ابن علی کنیه اش ابو الفضل بود مادرش ام البنین و کبیر اولاد ش بوده و بعد از همه کشته شد و از برادران پدر و مادری خود و آنسرور مرد شجاع و صاحب جمال بود و اسب بلند سوار میگشت و پای آنسرور از زمین میکشید و ماه قمر بنی هاشم میگفتند و صاحب لوای حسین بود و بسند خود از ابن ابی اویس از پدر خود جعفر ابن محمد روایت کرده که حسین ابن علی علیهما السلام ترتیب داد اصحاب خود را و رایت را ببرادر خود عباس داد و آنچه در بحار ذکر کرده نزدیک باین مضمون است و در بعض مؤلفات اصحاب مذکور است ان العباس لما رأی وحدته اتی اخاه و قال یا اخی هل من رخصة فبکی الحسین بکاءً شدیداً حتی ابتلت لحیته بالدموع و قال یا اخی کنت العلامة من عسکری و مجمع عددنا فاذا انت غدوت یؤل جمعنا الی الشتات و عمارتنا تنبعث الی الخراب فقال العباس فداک روح اخیک یا سیدی قد ضاق صدری من حیوة الدنیا و ارید ان اخذ الثار من هؤلاء المنافقین فقال الحسین علیه السلام اذا غدوت الی الجهاد فاطلب لهؤلاء الاطفال قلیلاً من الماء قال فلما اجاز الحسین اخاه العباس للبراز برز کالجبل العظیم و قلبه کالطود الجسیم لانه کان فارساً هماماً و بطلاً ضرغاماً و کان جسوراً علی الطعن و الضرب فی میدان الکفاح و الحرب چون ابن عباس شهادت خود در آن دید نزد برادر خود آمده عرض کرد ای برادر آیا اذن میدهید پس حضرت حسین گریه بسیاری بود تا محاسن شریفش تر شد و فرمود برادر تو صاحب لشکر من بودی و قتیکه تو بجنگ بروی جمعیت متفرق و عمارت ... رد

بجز این خواهد شد حضرت عباس عرض کرد جان برادرت فدای تو باد ای سید من هر آینه از زندگی دلتنگم و میخواهم خون ستمکاران را
از این منافقین بگیرم حضرت حسین فرمود چون البته بجنگ میروی پس از برای این اطفال قدری آب بخواه میگوید راوی که حسین برادر خود
عباس را اجازه داد بمیدان تشریف آورد و مثل کوه سنگین زیرا که سوار عالی همت و شجاع بود و مثل شیر در میدان جنگ
بطعن و ضرب مبارزت زیاد داد و نقل دیگر آمده که پسر زیاد عبدالله ابن جعفر ابن عقیل پیش از کشته شدن آمده عرض کرد ای برادر
رایت را بمن ده عباس گفت آیا در من قصوری دیده گفت نه ولیکن برای من حاجتی هست پس او تسلیم نموده زهیر علم را
برداشته نزد عباس ابن علی آمده عرض کرد ای فرزند امیر المؤمنین میخواهم تو حدیثی بگویم که بگوش خود شنیده ام فرمود بگو که وقت
حدیث شیرین گشته حدثت وحرج علیک فانما تروی لنا متواترا الاسناد عرض کرد بدان یا ابا الفضل زمانیکه پدرت امیر المؤمنین
خواست مادرت ام البنین را تزویج نماید برادرش عقیل که عارف بانساب عرب بود احضار نموده فرمود ای برادر از تو میخواهم
که برای من عیالی بگیری که از خانواده جلیله و صاحب حسب و نسب و شجاعت بوده باشد تا فرزندی از او بعمل آید صاحب شجاعت
و قوت یاری کند فرزندم حسین و مواسات کند در میدان کربلا بحق میدانست برای یک چنین روز ذخیره کرده اند پس از حفظ حرم برادرت
و خواهرانت کوتاهی مکن راوی گوید که حضرت عباس از استماع این کلام لرزه براندامش افتاده چنان خمیازه کشید که رکاب گسیخت
فرمود ای زهیر آیا در مثل امروز مرا تشجیع و تحریص میکنی بجد اقسم بخدا که تو بجایم که حال ابدا نمیدیدی پس از آن مرکب خود حرکت داد
تا بوسط میدان رسید ایستاد و فرمود یا ابن سعد این حسین است فرزند دختر رسول خدا آمیغر... که شما کشتید اصحاب و برادران
و عموزادگان او را و باقی مانده با اولاد و عیالش تشنه با شربت آب انهار آب میکشید که عیال و اطفالش کم مانده از تشنگی
هلاک شوند با وجود این میگوید دست از من بردارید که بسوی [illegible] یا روم سوم و حجاز و هر جا برای شما بگذارم و شما
میکنم که فردای قیامت نزد خدا شما را ملامت نکنم تا خدا هر چه خواسته در حق ما عمل آورد زمانیکه عباس فرمایش برادر خود را بانها رسانید
بعضی از ایشان ساکت گشته جوابی نداد و بعضی گریه میکردند پس شمر با شبث بن ربعی بجانب حضرت عباس آمده گفتند برادرت را بگو
اگر تمام روی زمین آب باشد قطره بشما نمیدهیم مگر اینکه داخل شوید به بیعت یزید پس عباس از شنیدن کلام ایشان تبسم نموده بسوی
برادرش برگشت کلام آنها را بخدمت امام عرض نمود پس آنحضرت سر اطهر خود را بزمین انداخت و گریست که ریش تر شد در آن
حین این صدای اطفال را شنید که فریاد میکردند العطش العطش چون عباس این صدا را شنید بگوشه چشم خود بآسمان نظری نمود و عرض کرد
الهی و سیدی میخواهم بوعده خود وفا نمایم و مشک آبی برای این اطفال بیاورم سوار اسب خود گشته و نیزه را در دست گرفت
و مشک بدوش انداخته بسوی فرات روانه شد و در بعضی کتب مقاتل اصحاب ذکر شده زمانیکه حضرت حسین فریاد نمود آیا هیچ مددی
هست که حرم رسول را [illegible] برادرش عباس خدمت آنسرور آمده و از میان دو چشم او بوسیده و خضرتر او وداع نموده بطرف شریعه آمد
که در آنجا ده هزار سوار زره پوش دور آنرا گرفته بودند [illegible] طرف سپه زد که گیتی [illegible] فرمود منم عباس بن علی ابن ابیطالب بعد از آن
فرمود [illegible] فلاح من فرزند خواهر شمایم و تشنه میباشم و اهل بیت محمد از آب ممنوع میشوند و حال آنکه سگها و خوکها [illegible]
وی بحسرت نظر کنند [illegible] پس عمر ابن حجاج صدا کرد ای فرزند خواهر من کرامت آنچه بتو وارد شده [illegible]
ترا دانسته بود هم آب بسوی تو نفرستادم [illegible] ای فرزند خواهر [illegible] است از تو پس حضرت عباس آمد تا وارد فرات
گردید و خواست مشکرا پر کند خبر بعمر ابن سعد رسید گفت عمر ابن حجاج [illegible] ابن سعد اگر ده نزد من آورد که دشمن ما را قوی میکند
عمر ابن حجاج نزد او آدم فرستاد و گفت تعجیل کن در عقوبت من که اینکار برای قتل او حیله ایست بعد از آن لشکر امر نمود تا دو
ایست جنگ که [illegible] بدست شما افتاده چون عباس دید که آنها هجوم آوردند در حمایت قصد کرده بود آب بنوشد تشنگی برادر خود
حسین را بنظر آورده آب ننوشید و مشکرا بدوش انداخته رو کرد بقوم و شمشیر آنها را میزد و میکشت گویا آتش در میان هیزم افتاده
و این شعر را میخواند انا الذی اعرف عند الزمجرة بابن علی المسمی حیدرة فاثبتوا الیوم لنا یا کفرة لعترة
الحمد دال البقرة یعنی منم کسیکه شناخته میشوم در جنگهای سخت و فرزند علی که مسمی بحیدر است ای کافران در مقابل عترت
احمد و آل بقره پس از آن بر قوم هجوم نموده حمله کرد و میزد و میکشت تا صد نفر از شجاعان و سرکردگان آنها بجهنم فرستاد و باز بسوی مشک
برگشت و بدوش خود داشت و این اشعار را میخواند لله عینی ذات ما [illegible] من اللام واولاد [illegible] بالحبا
عصبة جادت بانفسها حتی [illegible] الموت [illegible]

یعنی بنا بر آنچه خبر داد آنکسیکه پیشتر اطلاع کرده ما را از ایشان و زنان را دلگان این خوشا بحال آن فرقه که جانهای خود را نثار ابدال کرده اند
تا ساکن شوند بزمین طف کربلا آیات ملک که زیر قائمه شمشیر پنهان گشته و بعد از مرگ بهشت مسکن ایشانست پس از آن حمله نمود در مردان و جنگ
شجاعان کرد تا برادر خود حسین رسیده و این شعر را میخواند یا حسین بن علی ان یهلك القوم فقد اذ لن تهلكوا فسوف
انما تالوه جد لذ ان عندی من مضا مثل ما ان هو عندك یعنی ای حسین بن علی هرگاه این قوم کشتن ترا اراده کنند پس بتو
نخواهند رسید زیرا که چند تو رسانند بتو مصیبت مثل مصیبت نیست راوی گوید در لشکر عمر بن سعد مردی بجهول او را
مارد بن صدیف تغلبی میگفتند وقتیکه نظر نمود بشجاعت عباس و کشتن او سرکردگان را گریبان خود را چاک و سیلی برخسار خود زد
خود گفت خدا مبارک نکند امر شما را آگاه باشید قسم بخدا اگر چنانچه هر یک از شما یک مشت خاک در دست گرفته بسوی او میانداختید
غایب میگشت مهم شما انها نصیحت میکنید با اینکه شما اهل نصیحت نیستید اظهار یاری میکنید و از اهل جنگ و غارتید پس از آن
فریاد زد قسم میدهم بآنکسیکه در گردن شما بیعت امیر یزید و در تحت طاعت اوست که دست از جنگ بردارید و نگهش بر دود
پس میکفایت مرا نخواهند ایم که اینقدر مردان گشته و سرکردگان و شجاعان را تیغ بران و ترک سنان هلاک نمود پس آن ملعون کیشم
باده حسین را و اکنون اصحاب او را ببینید پس عمر گفت لا اگر تو ضامن گشتی کفایت همه را بکنی بیا بمن نزد امیر عمر بن سعد و مطلع
کن او را باینکه تو با تمام قوم شما دعوا خواهی که در آن وقت بی نیازی از ما خواهد آمد مارد گفت ای عمر در میان شما قسم بخدا
خیری نیست برای خود نیستم چون دست تمیز خود دارم گفت با مرا ای تو بر لشکر دیدم و جنگ ترا با او دیدم پس از آن
شمر ملعون گفت از جنگ دست بردارید تا جنگ این دو نفر را ملاحظه کنیم پس مارد بن صدیف رو بجنگ نهاد در حالتیکه دو
جوشن تنگ حلقه پوشیده و خود بلندی بر سر نهاده و بر اسب سرخی سوار گشته و نیزه بلندی در دست گرفته بسوی عباس بن علی
چون حضرت عباس دید که با حالت رعد و برق بسوی او میآید دانست که او سوار قوم است پس ایستاد تا نزد او رسید مارد فریاد
زد ای جوان کلان خود رحم کن و شمشیر خود در غلاف کن و تسلیم خود در هر دم آشکار نما زیرا که سلامت مانده از ترتیب ارشیات
پس چقدر طلب کنند همه امری که حایل گشته مرکب میان او و مطلوبش و بدان که با تو جنگ کرده و درهم یزدی مردی که قساوت
او بیشتر از من باشد و بتحقیق خدا رحم بر تو ترا از دل من برداشته و نصیحتم را بر تو بیان نمودم اگر قبول کنی پس از آن این شعر را خوانده
لا تنفضالن قبلت نصیحتی هذا علیك من الحسام القاطع ولقد رحمتك لقد ابتك باغصا ولقل مثلی لا یقاس
بیانع اعطا القیاد تشن بجهتك او لا فذتك من کاد واقع یعنی بدرستیکه من نصیحت خود را بتو نمودم اگر قبول کنی نجات خود را
که بر تو دارم از تیغ بران و بتحقیق رحم نمودم بر تو وقتیکه دیدم جوانی و شاید بمثل من باری نکند شخص جوان نعمت دکنی
و با طاعت ای با خوف خیش کنی این تبرییت نگهدار خود را از عدیکه واقع خواهد شد راوی گوید وقتیکه حضرت عباس
کلام او را با آن طیش و نظام که بیان کرده بود شنید فرمود ای مرد را اگر اینکه بحرف پس شق نمودی الا آنکه حیله تو ضعیف
و کلام تو مثل سراب که از دور نمایانست وقتیکه نزدیک رسیدی زمین خشک و خالی دیده میشود آنچه بیان کردی که
تمکین نمایم این مطلب بعید الوصول و صعب الحصول است و من ای دشمن خدا و رسولش عادت کرفته ام بملاقات شجاعان و صبر
بر بلا و مقابله کردن با سواران و از خدمت طلب یاری پس هرگاه این اوصاف در او کامل باشد پس نمی ترسد از شمار زخود
وای بر تو آیا نیست برای من اتصال برسول خدا و من شناخته هستم که متصلم بشجره نبوت و شجره هستم از نور جد او و هر کس از
شجره باشد داخل میشود بجنت الماوی و نجات میشود از تیغ عدو پس منم فرزند علی چگونه میشوم از شمار زنت شجاعان و من شرک قرار دادم
بخدا بعد چشم زدنی و مخالفت نکردم رسول خدا را در آنچه امر کرده و من از او هستم و برگ از درخت و بالای ریشه ام
شاخها پیوسته پس برگردان از خود آنچه آرزو کرده پس منم من که از زندگی خوشش نباشد و از مرگ جزع نکند پس سعی کن و شجره را
از خود کنار مکن پس چقدر طفل صغیر تربیت اینستم تیغ شمشیر رز ضعه تعالی پس از آن این شعر را انشاد فرمود صبرا علی جور الزمان
القاطع ومنیه ما ان لها من دافع لا تجزعن فکل شیء هالك حاشا الشیاه بکون بجازع فلربما انزالامر
منه باسهم ونفرق من بعد شمل جامع فکلنا من رقعة بنا لها ضم الامال غیر من ضراب قاطع
یعنی صبر کن بر جور زمان که قاطع است و بر مرگی که چاره از برای او نیست فریاد مکن و جزع منما هر چیز هلاک خواهد شد دور است از
مثل من که جزع کند و اگر چنانچه روزگار به تیر بلا هدف نماید مرا و متفرق نماید بعد از جمعیت و چه قدر برای جنگها اتفاق

افتاده که از ضرب شمشیر قاطع سر کودکان نیز بریده گشتند راوی گوید پس از آنکه مارد کلام عباس و شعر او شنید دیگر صبر ننمود و بسوی آنحضرت
حمله آورد و بطعن نیزه مبادرت نمود و چنان گمان میکرد که کشتن آنسرور برای وی سهل است و نیزه بنزد آنحضرت رسید و تمکین یافت
بمانکه از نیزه او گرفت و بسوی خود کشید گمان کرد که مارد او را از روی اسب بزمین انداخت پس نیزه مارد را که در دست شمشیر بود در
ایشان به عجلت بلندی برآورد که نیزه از دستش رفت میگوید پس عباس نیزه را بسوی مارد بلند نمود فریاد زد ای دشمن خدا
امیدوارم که بنیزه خود ترا بکشم پس مارد با آنحضرت حمله نمود حضرت عباس مبادرت نمود و نیزه بشکم اسب او زد و اسب بزمین
افتاد و مارد هم بزمین افتاد خجالت دیگر برای آن لعین طاقت جنگ عباس در پیاده گی نبود زیرا که قوی هیکل و سنگین قدم بود پس
صفوفها مضطرب گشته دسته ها فریاد زدند شمر صدا کرد چیزی بتو وارد گشته پس آن از اصحاب خود گفت وای بر شما اصحاب
خود برسید قبل از کشته شدن پس غلامی از خیمه برای او اسبی آورد که طاویه میگفتند و میشکه مارد بسوی او نظر کرد مسرور
گشت از نجات خود داری نمود و صدا کرد ای غلام نزدیک بیاور طاویه را قبل از حلول ذلة پس غلام بسرعت پیش او دوید
که جناب عباس آن از آن دشمن سبقت نموده بسرعت بغلام رسید و نیزه بسینه او زد که از پشتش بیرون آمد و بالای همان مرکب
رو نهاد و بسوی دشمن خدا چون آن ملعون این حالت را دید رنگش متغیر گردید در امر خود متحیر ماند به هلاکت یقین نمود و بصدای بلند فریاد
کرد ای قوم آیا اسب من از من گرفته میشود و بنیزه خود کشته میشوم چقدر این ننگ و عار است راوی گوید در آن اثنا شمر حیله
نمود و پشت سر او سنان ابن انس و خولی ابن یزید اصبحی و احمد ابن مالک و بشر ابن سوط و جمعی از لشکر فی نهار گریختند و سنانها
چنگ کشیدند و شمشیرها را عریان نمودند و بسوی عباس ع رو نهادند پس سید الشهداء ندا کرد دیگر برادر چه انتظار داری بخدا قسم که قوم
تو حیله نمودند میگوید حضرت عباس مضطر نمود بسرعت لشکر پس نیزه را بطرف مارد بلند نمود مارد فریاد کرد ای فرزند علی
با اسیر خود مهربانی کن تا بر تو شاکر باشم پس حضرت عباس فرمود وای بر تو آیا مثل من حیله و غدر میشود من اسیر را هم نمیکشم که مرگش
نزدیک گشته پس آن نیزه را از گردنش زد از گوشش گوشش را برید و بزمین افتاد و بخون خود دست و پا میزد تا پیاده ها
و سوارها رسیدند بحضرت حضرت عباس در پشت همان مرکب طاویه و غبار را بسوی آنها منعطف ساخته و لشکر از پانصد سوار
متجاوز بود بسیار نگذشت که هشتاد نفر از آنها بقتل رسانید و باقی مانده ها رو به هزیمت نهادند در آنحال عمر ابن سعد حیله نموده
و پشت سر او حمله حرکت کرد و لشکر یکجا بسوی آنجناب حمله نمودند در آنحال برادر آنسرور فریاد زد ای برادر میل کن
بطرف من تا پشت بهم داده دشمن را از همدیگر دفع کنیم پس حضرت عباس جنگ میکرد تا خود را بحضرت رسانید و بود
که لشکر او را فرا گرفتند و نیزه ها چون دسته ها اطراف او گرفتند و حضرت نیز نهارا ابی عبد الله و بیاد غرق حیات
تا آنکه برادرش حسین رسید فریاد زد ای ظالم اگر خیالی بر او دارد او را از اسب پیاده کردید و کشتید بخدا قسم مثل آب
مالی با درستی ام حسین بود چو حضرت عباس به برادرش حسین رسید گفت شمر را از خبر طاویه یاد رسانید پس حضرت حسین
بسوی اسب نگاهی کرده و فرمود قسم بخدا این همان طاویه است که مال پیشاور بود و قتیکه او را پدرم علی ابن
ابیطالب کشت برادرم حسن بخشید و طاویه در راه حسین میکرد دید چون حضرت عباس با آب داخل حرم شد اطفال او را
قسمت کردند و سیراب نشدند زیرا که گرفتند گرسنگی تیرها که بار رسیده بود باقی نمانده بود مگر چهار و اقیه آب و حضرت
عباس در حال آنها شکر بود که صدای برادرش حسین را شنید که از دشمنان طلب یاری میکند با سرعت بسوی وی آمد دید
که لشکر او را احاطه کرده و مثل دسته نیزه ها دور او را گرفته و از اهل بیت که دور او بودند همه کشته شده اند و آنحضرت
بنفس نفیس خود دشمنان را دفع میکرد پس حضرت عباس رکاب حسین را گرفته و میگفت ای دشمنان خدا اگر چه ما
کشته شویم بتحقیق از شما جماعت بسیار کشته ایم پس هر دو برادر حمله کرده شجاعتها میکردند تا آنکه میان آنسرور و برادرش
جدائی انداختند در این اثنا شخصی از قبیله بنی زراره که او را محارب ابن جمیر میگفتند کمین کرده ضربتی بدست راست
آنسرور زده آن را جدا نمود و در روایت معتبر وارد گشته که نوفل ازرق بود بازهم آنحضرت باکی نکرده و از جنگ رو گردان
نشد علم را بدست گرفته و رو کرد به برادرش حسین و عرض کرد ای برادر الی الآجال بید الله و قد قاربت و السلام علیک
و رحمة الله و برکاته یعنی ای برادر به پیشگاه اجلها در دست خدا تعالی است و نزدیک شده که عمر بنهایت رسد سلام
با رحمت و برکات خدا بر تو باد یعنی خدا حافظ پس از آن این شعر را خواند  اقدم حسینا هادیا مهدیا  الیوم تلقی

حملت البنا و حمزة والمرتضی علیا وتلو جعفرا فاطم الزکیا یعنی اقدام کن بجنگ ای حسینی که مادی
و جهد کن که امروز ملاقات خواهی کرد جد خود پیغمبر و حمزه و علی مرتضی و فاطمه زکیه پس از آن حمله کرد بلشکر تا شجاعان بسیار
را بالبوار فرستاد تا دست چپ آنحضرت نیز از بند جدا کردید و قطع کننده او نوفل بود پس علم را بدندان خود گرفت
بعضی گفته که به بازوی خود گرفت و بسینه خود چسبانید و حمله بلشکر دشمن نمود ناگاه احامی عن حرم رسول الله از اکناف
دشمن اطراف او را گرفته از کثرت جراحت بزمین افتاد بعضی گفته که تیری بسینه مبارکش رسید و از اسب بزمین افتاد
و برادرش حسین را صدا کرد و گفت ادرکنی یا اباعبدالله وقتیکه سید الشهدا او را در روی زمین افتاده دید گریست و او را
برداشته بخیمه برد و در روایت دیگر ابی مخنف گفته که حکیم ابن طفیل از پشت درخت خرما کمین کرده عمود آهنین بر فرق همایون آنحضرت زد
که مغز سر برکتفهای آنحضرت جاری گشته از روی زین بزمین افتاده گفت وا اخاه وا حسیناه و وا ابتاه و وا علیاه آنحضرت کوه
حضرت مثل باز شکاری که بصید خود حمله کند بمیدان رو نهاده لشکر عدو از یمین و یسار متفرق ساخت و هشتاد
نفر از شجاعان معروف آنها را بجهنم فرستاد و نزد حضرت عباس برگشت در حالتیکه فریاد میزد وا اخاه و اعباساه الان
انکسر ظهری و قلت حیلتی پس از اسب خود را بروی برادر انداخت تا نعشش را بردارد عباس چشمهای خود را گشود دید
برادرش حسین است میخواهد او را بخیمه ببرد عرض کرد کجا میخواهی ببری مرا فرمود بخیمه عرض کرد ای برادر یا اخی بحق جدک رسول الله
علیک یا اخی ان لا تحملنی ودعنی فی مکانی هذا فقال لماذا قال لانی مستحی من ابنتک سکینة وقد وعدتها بالماء
ولما اتیتها بالماء والثانی انا کبش کتیبتک ومجمع عددک فاذا رآنی اصحابک مقتولا فلعلهم لا یقل صبرهم فقال الحسین
جزیت عن اخیک خیرا حیث نصرته حیا و میتا قال فوضعه فی مکانه و رجع الی الخیمة و هو یکفکف دموعه بکمه
تا آنکه بحق جدت رسول الله قسم میدهم که مرا در همین جای خود بگذار و بخیمه مبر حضرت فرمود چرا عرض کرد که از دخترت سکینه حیا میکنم
زیرا که براو وعده آب داده بودم و نیاوردم دوم آنکه سردار لشکر و قائد و مجمع عدد لشکر تو هستم زمانیکه مرا کشته
ببینند شاید عزم اصحابت و صبرشان قلیل شود حضرت حسین فرمود جزاک الله از برادرت خیر که بمن یاری نمودی
در زندگی و مردگی راوی گوید که حضرت در همانجا او را گذاشت و بخیمه مراجعت نمود در حالتیکه با آستین خود سرشک از دیدها
پاک میکرد زمانیکه دید آنحضرت را سکینه پیش روی آنحضرت آمده و از عنان اسب گرفت و عرض کرد یا ابتاه آیا خبر
از عمم عباس داری که بمن وعده آب داده و نیاورده و از عادت او نیست که خلف وعده نماید آیا خود سیراب
شده و ما را فراموش کرده یا اینکه با دشمنان مشغول جنگ است در آنحال حضرت گریه کرد و فرمود یا بنتاه ان عمک العباس قتل
و بلغت روحه الجنان یعنی ای دختر من بدرستیکه عموی تو عباس کشته شده و طایر روحش بسوی جنان پرواز کرد وقتیکه
جناب زینب این را شنید فریاد کشید و گفت وا اخاه وا عباساه وا قلة ناصراه و ضیعتاه من بعدک حضرت حسین فرمود
بلی والله پس ای ناصراه و ضیعتاه وا انقطاع ظهراه یعنی وای از ضایع شدن و اشکستن کمر پس زنها شروع بگریه و ناله نمودند
و حضرت حسین نیز با آنها مشغول گریه بود و در بعضی کتب معتبره وارد شده وقتیکه تشنگی با اهل بیت رسول خدا شدت
یافت و حضرت حسین صدای العطش کودکان را شنید و حضرت عباس آنها را شنید بگوشه چشم بآسمان نگریست
و عرض کرد الهی و سیدی من میخواهم بوعده خود وفا کنم و مشکی آب برای این اطفال پر نمایم پس اسب خود را سوار شده
نیزه برداشت و مشک را بدوش انداخته رو بطرف فرات نهاد چون دیدند آنحضرت را که بطرف فرات میرود از چهار طرف
احاطه کردند آنحضرت را فرمود ایها القوم انتم کفرة ام مسلمون آیا در مذهب و دین شما جایز است که مانع شوید
حسین و عیالش از خوردن آب و حال آنکه سگها و خوکها از او مینوشند آیا تشنگی روز قیامت را یاد نمیآورید
وقتیکه کلام عباس را شنیدند پانصد نفر هجوم آورده آنحضرت و سایر یاران کردند و در روایت عبدالله اهوازی
از جدش او هم از ابی حمزه رحمه الله روایت کرده وقتیکه عباس خواست داخل فرات شود تیر بر او مثل ملخ باد
ریختند و صیروا جلده کالقنفذ یعنی از کثرت چوبه تیر بدن نازنین و لباس او دیده نمیشد برگردیم بروایت اولی سکونی
پس حضرت عباس با آن قوم حمله نمود و از پیش روی آنحضرت رو بهزیمت نهادند چنانچه گوسفند از گرگ فرار کنند
و مشغول جنگ بود تا اینکه بروایتی هشتصد نفر سوار بقتل رسانید برگردیم بروایت عبدالله اهوازی که از جد خود

و ابو مخنف روایت کرده است که چون حضرت عباس بفرات وارد شد و مشک را پر کرد و بدست راست گرفت و از فرات بیرون آمد فریاد زدند که
وای بر شما اگر حضرت حسین از این آب تشنگی را تسکین کند زندگی بر شما ناگوار میشود پس حمله کردند و سوی او عسکر
و زید بن ورقاء جهنی از دست راستش زد و جدا کرد پس شمشیر را بدست چپ گرفت و بر ایشان حمله نمود و حکیم بن طفیل در
پشتش بود تا مرد اول در کشت و شقی حکیم بن طفیل دست چپ آنحضرت را جدا نمود و پیمان مشک را بدندان گرفت و آنحضرت
حمله نمود از دست چپش زدند و بهوا پرید پس حکیم بن طفیل طائی عمود آهن بر سر مبارکش زد و در روایت دیگر چنانکه در بعض
مقاتل است وقتیکه حضرت حسین بالای سر او آمد گریست و گفت واعباساه واخاه الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی
پس از آن فریاد بر آورد و گفت ای برادر من ای نور چشم من پس از آن شروع کرد بخواندن این اشعار

أخي يا نور عيني يا شقيقي ... فلي قد كنت كالركن الوثيق

أيا ابن أبي نصحت أخاك حتى ... سقاك الله كأسا من رحيق

أيا قمرا منيرا كنت عوني ... على كل النوائب في المضيق

فبعدك لا تطيب لنا حياة ... سنجمع في الغداة على الحقيق

ألا لله شكواي وصبري ... وما ألقاه من ظمأ وضيق

یعنی ای برادر و نور چشم من وای پاره تن من بودی برای من رکن محکم ای
فرزند پدر من یاری کردی برادر خود را تا سیراب کرد خداوند ترا از آب بهشت ای کاش تشنه نبودی تو یاور من در هر
مصیبت پس بعد از تو حیات از برای ما گوارا نیست زود است که جمع شویم در فردای قیامت نزد رب خود و شکایت
و صبر من و آنچه ملاقات میکنیم از تشنگی و شیخ عصامی در تاریخ خود آورده که شخصی از لشکر ابن زیاد سر عباس بن علی را از
گردن اسب خود آویخته بود و بعد از چند روز آن لعین را دیدند که رویش سیاه تر از قیر شده گفتند با او که تو خوشرو
ترین عرب بودی گفت از وقتیکه سر آن بزرگوار را حامل شدم هیچ شب نگذشت مگر آنکه دیدم دو نفر از بازوهای مرا گرفته و به
آتش افروخته انداختند و من خود را عقب میکشیدم و آتش بسوی خود خوابید مرا تا آنکه این لعین پس از آن در بدترین
حال هلاک گردید قال نظر علي بن الحسين عليه السلام سيد العابدين إلى عبيد الله بن العباس بن علي بن أبي طالب عليهم السلام
فاستعبر ثم قال ما من يوم أشد على رسول الله صلى الله عليه وآله من يوم أحد قتل فيه عمه حمزة بن عبد المطلب أسد الله
وأسد رسوله وبعده يوم مؤتة قتل فيه ابن عمه جعفر بن أبي طالب ثم قال صلوات الله عليه ولا يوم كيوم الحسين عليه السلام
ازدلف إليه ثلاثون ألف رجل يزعمون أنهم من هذه الأمة كل يتقرب إلى الله عز وجل بدمه وهو بالله يذكرهم فلا يتعظون حتى قتلوه
بغيا وظلما وعدوانا ثم قال رحم الله العباس فلقد آثر وأبلى وفدى أخاه بنفسه حتى قطعت يداه فأبدله الله عز وجل بهما جناحين
و شیخ صدوق در امالی و در خصال بسند خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که نظر کرد علی بن الحسین بعبید الله بن عباس
ابن علی و چشمهای خود را پر از اشک کرد و فرمود روزی از روز احد سخت تر بر رسول خدا نبود که در آن روز حمزه فرزند عبد المطلب
کشته شد و از روزی که پسر عمش جعفر بن ابیطالب شهید گردید پس از آن فرمود روزی مثل روز حسین نبود که سی هزار نفر
جمع شده بودند بجنگ حسین و بر ریختن خون آنسرور تقرب میجستند بخدای عز و جل پس از آن فرمود خدا رحمت
کند عباس را که خوب از امتحان در آمد و فدا نمود جان خود را در راه برادرش تا دستهایش را بریدند خداوند تعالی
عوض اینها دو بال کرامت فرمود که با ملائکه در بهشت طیران میکند چنانکه بجعفر بن ابیطالب قرار داد و بدرستیکه برای عباس
در نزد خدا تعالی منزلتی هست که در روز قیامت همه شهدا او را غبطه میکنند اما آنچه ابو مخنف در کتاب صغیر خود در
کیفیت شهادت عباس بیان کرده باین طریق است وقتیکه عطش بحضرت و اصحابش غلبه و شدت یافت بحضرت
حسین شکایت کردند و آنحضرت برادر خود عباس را صدا کرد و فرمود که اهل بیت خود را جمع کرده چاهی حفر نمایند
پس کندند و آبی نیافتند و تشنگی اطفال از حالت گذشت حضرت حسین بعباس فرمود ای برادر برو بسوی فرات
تا شربت آبی برای ما بیاوری حضرت عباس عرض کرد سمعا و طاعة و چند نفری نیز با او ضم گشته رو بسوی فرات نهادند
همینکه بفرات رسیدند اصحاب ابن زیاد که دور فرات را گرفته بودند فریاد کردند شما کیستید گفتند ما اصحاب حسینیم
پرسیدند چه میکنید جواب دادند که تشنگی ما را اذیت کرده و سخت ترین مصائب بر ما تشنگی حسین است وقتیکه کلام
ایشان را شنیدند حمله کردند و جناب عباس با اصحاب خود با ایشان مقاتله نمود تا جماعت بسیار از ایشان را بدار البوار
فرستاده و این شعر را میخواند أقاتل القوم بقلب مهتدي ... أذب عن سبط النبي أحمد ... أضربكم بالصارم المهند

عن قتال سبطک لنا انا العباس والمؤید نجل علی المرتضی المؤید — یعنی جنگ میکنم

با قوم با دل هدایت یافته و دفع میکنم آنها را از سبط آل احمد پس تمام آنها را بشمشیر بران تا بر گردد از جنگ سید و مولای من پسر پیغمبر یعنی
عباس صاحب و داد از نسل علی مرتضی که حق بدست میگوید وقتیکه فراغت از شعر خود میشود حمله بر قوم نمود و میکرد تا کشتهای
بسیار از آنها بقتل رسانید و شروع نمود بخواندن این شعر لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری میتا عند اللقا نفسی
لنفس الطاهر الطهر وقا انی صبور شاکر للملتقی ولا اخاف طارقا ان طرقا بل اضرب الهام و افری المفرقا انی انا العباس
صعب باللقا نفسی لنفس الطاهر السبط وقا — یعنی نمیترسم از مرگ وقتیکه بیاید تا آنکه پنهان شوم از ترس مرگ در وقت
ملاقات شجاعان جان من فدای جان پاکیزه باد پسر پیغمبر من شاکر و صابرستم با آنکه ملاقات نمایم و نمیترسم از کسی که ناگهان رو بمن آورد
بلکه بشمشیر از فرقش میزنم و رگهای گردنش را جدا میکنم بدرستیکه منم عباس که در روز هیجا با ابطال سخت نزاع کننده ام جان من فدای جان سبط
پاک قدرت میگوید چون از شعر خود فارغ گشت بر قوم حمله نموده و آنها را از کنار فرات متفرق ساخت و فرود آمده مشک را
از آب پر کرد و بعد دست خود را از آب پر کرد خواست که بنوشد تشنگی حسین را بخاطر آورده گفت قسم بخدا هرگز سیراب نخواهم شد
مادامیکه مولای من حسین تشنه است پس آب را از دست خود ریخته و از فرات بیرون آمد در حالتیکه مشک در دوشش این شعر را میخواند
یا نفس من بعد الحسین هونی فبعده لاکنت ان تکونی هذا الحسین شارب المنون و تشربین بارد المعین هیهات ما هذا فعال دینی
یعنی ای نفس بعد از حسین خوار باش بعد از او هرگز مباد که اگر عمرت تمام نشده این حسین است که شربت مرگ را مینوشد و تو میخواهی آب سرد گوارا
بنوشی هیهات این از دین من نیست و نه این کار صاحب یقین است میگوید پس از آن از فرات بیرون آمد و لشکر ابن سعد او را
احاطه کرده و آنحضرت مشک در دوش مشغول جنگ بود تا آنکه زید بن ورقا از پشت نخل کمین کرد پس بر معاونت حکیم بن طفیل حمله کرده
بشمشیر ضربتی از دست راستش زد که آنحضرت شمشیر را بدست چپ خود گرفت و این شعر را میخواند والله ان قطعتموا یمینی
انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین سبط النبی الطاهر الامین نبی صدق جاءنا بالدین
مصدقا بالواحد الامین — یعنی قسم بخدا اگر چه قطع کردید شما دست راست مرا باز حمایت میکنم از دین خود
بجهاد و حمایت میکنم امام صادق صاحب یقین را که سبط پیغمبر طاهر امین است پیغمبر صادق که برای ما دین آورده تصدیق
کننده است بخدای واحد و امین است پس بر قوم حمله نموده سرکردگان بسیار و شجاعان بیشمار بروی خاک انداخت و مشک
بر دوش داشت چون ابن سعد او را دید فریاد زد وای بر شما تیر باران کنید مشک را بخدا قسم اگر حسین از این آب بنوشد شما
شمار فانی میکند آگاه باشید که او شهسوار پسر شهسوار است و شجاع است پسر شجاع میگوید پس لشکر یکدفعه بحضرت عباس
حمله سخت نمودند و آنسرور از آنها صد و هشتاد سوار بقتل رسانید پس حکیم بن طفیل در پشت نخل ضربتی بشمشیر از دست چپ
آنسرور زده بهوا پرید آنحضرت خم شده شمشیر را بدهن خود گرفته بر قوم حمله نمود و این شعر را میخواند یا نفس لا تخشی
من الکفار و ابشری برحمة الجبار مع النبی سید الابرار مع جملة السادات والاطهار قد
قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار — یعنی ای نفس مترس از کفار و بشارت ده برحمت پروردگار با پیغمبر که سید
ابرار است و با جمیع از سادات و نیکوکاران بتحقیق بظلم بریدند دست چپ مرا پروردگارا برسان بآنها حرارت آتش را
پس از آن حمله نمود بر قوم و از دو دست مبارکش خون جاری بود تا تمام لشکر بر آنسرور حمله کردند و ملعونی از آنها بعمود
آهن بر فرق مبارکش زده و شکافت تا بروی خاک کربلا افتاد در حالتیکه خون از بدن مبارکش جاری و فریاد میکرد
یا اباعبدالله علیک منی السلام وقتیکه امام ندای او را شنید فرمود وا اخاه وا عباساه وا مهجة قلباه پس بر قوم حمله نمود
و آنها را از دور عباس متفرق ساخت و از اسب بزیر آمده و او را بالای اسب خود گذاشته و بخیمه آورد و گریه بسیاری
فرمود چنانکه همه حاضرین بگریه درآمدند و فرمود خدا جزای خیر دهد ترا ای برادر که آنچه بجا آوردی از برای خدای تعالی
حق جهاد آنچه ابو مخنف ذکر کرده باینجا رسید هرکسیکه همه کلام او را احاطه کند میداند که عباس اول شهید نیست از شهدا
بلکه از کلام او چنین مستفاد میشود که شهادت عباس در روز نهم محرم اتفاق افتاده و این درایی نیست که کلام سابق
بر شهادت عباس ذکر کرده میگوید که بعد از ذکر شهادت عباس امام رو باصحاب خود کرده فرمود ای اصحاب
من مقصود این قوم دیگر دار کسی غیر از من نیست وقتیکه شب شد در تاریکی شب بروید هر جا که میخواهید عزم کردند

باین رسول الله که روطاقات کنیسیم که خدا تعالی اجدت رسول خدا و پدرت علی مرتضی بلکه در راه تو جانهای خود را فدا کنیم
و بجان انشب را بتو تکرار دند چون صبح شد اذان و اقامه گفته با اصحاب خود مشغول نماز گردید پس این خبر چنانکه می بینی صراحت دارد
باینکه شهادت عباس در نهم محرم اتفاق افتاده بعد مخفی نماند تو که در عالم ذکر کرده بسند خود از جابر از امام جعفر که فرمود
ام البنین در این چهار برادر میآمد بقیع چنان گریه میکرد که از سوز ناله او مردم دور او جمع میشدند و مروان حکم که یکی از اعداء
بود که میآمد ناله و زاری او شنید و میگریست نظیر این روایت را محمد ابن علی ابی حمزه از معاویه ابن عمار از صادق روایت کرده
برادران من اگر چنانکه تامل نماید در اخبار و آثاری که متضمن است کیفیت شهادت عباس با آنچه صادر شد از آن مظلوم از افعال و اقوال
در روز عاشورا و آنچه در شان او از حجج طاهرین و ائمه معصومین وارد گشته میداند که مقام او در فضل و شرف بنهایت است
که درک نهایت آن نتواند کرد و اگر بخواهید بپایه طلب با معرفت تو مشرف شود و بشناسی قدر حق که برادر او حجت زمانش را مانند که او مثل
فرزند برادر خود علی ابن الحسین سید جوانان بود در روز عاشورا و شکی نیست در اینکه هر یک از حواری حضرت حسین که کسانیکه
پیشروی آنسرور شهید گشتند افضل بودند از هر یک یک حواری حضرت امیرالمؤمنین و آنها عبارت بودند از عمرو بن حمق و محمد
ابن ابی بکر و اویس قرنی و میثم تمار پس این حواریین امیرالمؤمنین فضایل و مناقب آنها از حد احصا بیرون است بلکه آنچه ایشان
داشتند از شئونات جزئیه و درجات رفیعه درک نمیکند او را عقول و بعید میشمارند زیرا که وارد شده در نص صحیح در شان
کسانیکه مرتبه شان او کمتر بود از سایر مؤمنین مثل آنچه ثقة الاسلام آنرا در کافی روایت کرده علی بن ابراهیم عن ابیه عن
محمد بن عیسی عن یونس عن یحیی الحلبی عن مالک الجهنی قال قال ابو جعفر یا مالک انتم شیعتنا الا تری انک تفرط فی امرنا انه لا
تقدر علی صفة الله و کما لا تقدر علی صفة الله لا تقدر علی صفتنا و کما لا تقدر علی صفتنا لا تقدر علی صفة المؤمن ان المؤمن لیلقی
المؤمن فیصافحه فلا یزال الله ینظر الیهما والذنوب تتحات عن وجوههما کما یتحات الورق عن الشجر حتی یفترقا فکیف تقدر علی صفة من هو کذلک
یعنی امام محمد باقر فرموده یا مالک شما شیعیان ما مپندارید چنین گمان مکن که در حق ما افراط کنی بدرستیکه تو چنانکه بر وصف خدا قادر نیستی
همچنین قادر نیستی بر وصف مؤمن بدرستیکه در وقت ملاقات مؤمن با مؤمن و مصافحه خدا تعالی نظر رحمت بسوی آنها میافکند و گناهان
ایشان ریخته میشود چنانکه برگ از درخت میریزد پس چگونه قادری بر وصف کسیکه این مرتبه را دارا است تخفی نماند بر تو
بدرستیکه این صریح شاملست بهر که متصف باشد با ایمان اگر چه ایمان او به درجه ایمان شرطة الخمیس از موالی امیرالمؤمنین نرسیده
و شکی نیست در اینکه شرطة الخمیس به درجه حواریین نبودند بعد از آنکه از رسول خدا و ائمه هدا وارد شده در مناقب
حواریین و فضایل آنها از اینکه سبقت نگرده با آنها سابق و لاحق نمیشود و گمان میکنم که حواریین حضرت حسین بالاتر از همه فداکاران
حواریین امیرالمؤمنین است بلکه از حواری رسول خدا هم بالاتر است سلمان از حواری رسول خدا است و برای او شان عظیم و مرتبه بلند
زیرا که در شان او حجج طاهرین فرموده اند که ان عنده علم الاولین والآخرین و باز وارد شده در بعض اخبار که او محدث
یعنی خبر میدهد از امام خود بغیب که او تالی اصحاب عصمت است بطریق محدثیت در بعض مقامات و لیکن چنانچه ملاحظه شود مشمول
عنایات سید الشهدا و توجه و التفات آنحضرت برادر خود عباس و شمردن او از کسانیکه کشته شدن برای او رامیکنند و ملاحظه آنچه
از حجج طاهرین وارد شده که برای ابوالفضل درجه است که غبطه میکنند بر او همه شهدا و ملاحظه آنچه صادر گشته از کردار
و گفتار او در روز عاشورا و وفا او و معاهده امام حیان و شکیکه تفوق دارد بر وفای هر وفاکننده و ملاحظه آنچه وارد شده
در بعض اخبار که آن بزرگوار دارای علوم بود از ملاحظه همه اینها واضح میشود وجه وجیهی و شمرده شدن او افضل از حواری
رسول الله بتمامه بلکه از حمزه و جعفر هم که غیر از معصوم کسی با یشان سبقت نگرده و مرتبه آنها نرسیده و بعید شمار آنچه بیان کردیم
زیرا و جهتیکه تجویز کردید صدور خوارق عادات و کرامات و اخبار از مغیبات در شان نواب اربعه که برای
حضرت حجت عجل الله فرجه با ذلک توجهی بسوی آنها پس چگونه جایز نمیدانی بالاتر از اینها را بجهت توجه رسول الله و امیرالمؤمنین
و حسین برادر و بالاتر توجهی یعنی سید من ابوالفضل العباس و بیان و ظهور اینکه آن خوارق عادات و کرامات و معجزات
که نزد قبر شریفش اتفاق افتاده که در حقیقه راجع است بمعجزات برادرش ابی عبدالله الحسین همه اینها دلیل است از
دلائل نبوت پیغمبر و حقیت حقیقة مذهب ما پس نظر نماید به چگونه میل میکنند بزیارت او و توسل کردن ایشان بزیارت
برادرش حسین و نیست این بسیده گان آستانه شریفه که بوسه گاه معتبرترین زمان و ملوک دوران و محل مماس جبهه اساطین علماء که

آنها از برای دینی آثار کاشفه کمتر را هوتی و وجه نیکوئی و علت حقانیت کاشف است از مرتبه او که نزد خدا و ائمه طاهرین دارد
وقتیکه فهمیدی آنچه ذکر شد و تدبر نمودی در آنچه گذشت میدانی کسیکه یاد کرد میکند عارف بحق جمیع آنست از حقوق برادرش
و یقین میکنی آنچه قائل شده که این شخص زائر از آنکسانی است که در حق صد هزار شخص شفاعت میکند بلکه در وقع مستحکم
گشته و چگونه چنین نباشد زیرا که این شان نیست از شانهای مؤمن و کدام مؤمن افضل است از گریه کنندگان بر عباس بجهت
مراعات حق برادرش و اگر خواهی که شک از خود زائل کنی در تمام گوش دار بانچه ذکر میکنیم از حدیث ذکر کار رسول خدا در وصف
مؤمن بیان فرموده لو ان لعبدا منهم دمع جبینه على الارض ثم یقول ملائکة السماء السبع الرحیم فیقول الله یا ملائکتی انکم تکونون
مقبولون ما لهما و سیدهما تکف لا شک دولتک على الارض و یقول فی دعائه فیقول الله یا ملائکتی تشهدون انی امرت عبدی
بالذی یعطیکما الیه و لا یطلب الا راحته فیقول الملائکة یا الهنا و سیدنا الامر الیک نصبک و ولیتک بعد ان یقول هذا القول
فیقول یا ملائکتی انی لقد عندی کشاف منی من اولیائی و لو دعا لی و شفع فی خلقی شفعت فی اکثر من سبعین الف الحدیث
یعنی هرگاه کسی از ایشان جبهه خود را بر زمین بگذارد و دعا کند ملائکه آسمانهای هفتگانه بجهت رحم او گریه میکنند پس خدای تعالی میفرماید ای
ملائکه های من چرا گریه میکنید عرض میکنند آیا چگونه گریه نکنیم با اینکه ولی تو پیشانی بر زمین گذاشته و از شدت درد آه میکشد
خدای تعالی میفرماید ای ملائکه های من شاهد باشید که من از بنده خود خشنود شدم بجهت آنچیزی که از وی صادر شد ملائکه عرض میکنند
ای خدا و سید ما شدت درد به بنده و دوست تو ضرر میرساند بعد از این میفرماید ای ملائکه من بدرستیکه دوست من در نزد من مثل
پیغمبری است از پیغمبران من هرگاه از درگاه من بخواهد و در حق مخلوق من شفاعت نماید شفاعت او را قبول میکنیم در بیشتر زیاده از هفتاد
هزار نفر پس میگوئیم بدیده انصاف نظر کرده و حکم کن باینکه گریه بر جناب عباس بر مراتب افضل است از گریه مؤمن از شدت
وجع و الم خود و حرقه قلب او گریه میکنند جمیع ملائکه آسمان بجهت آه کشیدن مؤمن از درد خود و مؤمن نمیشود مگر با محبت و اعتقاد
باهل بیت عصمت پس چگونه نبود حال ملائکه وقتیکه بانها مکشوف شد ملکوت زمین برای آنها در روز عاشورا و بتحقیق دیدند
عباس را که از کثرت زخم تیر بدنش مجروح و دستهایش جدا گشته و مشک را بدندان خود گرفته ناله میکند و آه میکشد نه از جهت خود بلکه از جهت
حزن بر احوال اهل بیت رسول خدا و تنهائی برادرش و غربت و ذلت او قسم بکسیکه تفضیل داده او فضل را بر جمیع تمام پیغمبران
هر گاه میبود آجال موقته هر آینه ارواح ملائکه از ابدان لطیفه خود مفارقت میکرد از مشاهده این حالات و بتحقیق شنیدم از بعضی
معتمدین که از بعض متتبع در کتب مقاتل نقل میفرمود چون قیامت برپا شود و امر بر اهل محشر شدت یابد حضرت رسول خدا امیر را در
اوصیا میفرستد تا جناب فاطمه را برای شفاعت معصیت کاران حاضر نماید حضرت امیر بفاطمه میفرماید از اسباب شفاعت چه
همراه داری و چه چیز برای همین روز ذخیره کرده جناب فاطمه عرض میکند کفایت میکند از برای ما در مقام شفاعت دو دست بریده
فرزندم ابو الفضل العباس و این خبر را اگرچه در کتابی نیافته ام ولی در او استبعادی نیست و بتحقیق خبر داد مرا جمعی از موثقین
در این زمان که شخص مؤمنی عادت او چنین قرار بود که هر روز سه مرتبه قبر جناب سید الشهداء را زیارت مینمود و جناب
عباس را زیارت نمیکرد مگر در هفت روز یا نزدیک بآن و در واقعه جناب فاطمه علیها السلام را دید باو تغیر کرده سلام کرد آنجناب
اعراض نمود عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چه تقصیر از من سر زده که باعث اعراض شما گشته فرمود اعراض تو از زیارت
فرزندم عرض کردم من فرزند ترا در هر روز زیارت میکنم فرمود زیارت میکنی فرزندم حسین را و زیارت نمیکنی فرزندم
عباس را بعد بتحقیق مقامات بزرگیت او معرفت او درباره مواضع در این باب از خلاص کردن زوار حضرت سید الشهداء
در راه زیارت از شر اشرار و گرفتاری بدست کفار و رساندن ایشان از اتفاقات آن وقایعی است که بر هر مؤمنی بصیر معلوم حاصل
گشته و آنچه مانند اینگونه وقایع در هر عصر واقع میشود معروف است از ذکر وقایع زمان سابق بر او و همچنین خارق عادات و کرامات که در نزد
قبر شریف آن سرور اتفاق افتاده و کفایت میکنیم بذکر بعض آنچه یقین دارم بوقوع وی و آن آنست آنچه خبر داده بمن سید جلیل سید محمد
از اولاد سید محمد علامه آقا سید نصر الله مدرس حایری باینکه گوید با جمعی از خدام در حرم حضرت عباس نشسته بودیم در آن
حین مردی را دیدیم که از حرم شریف دوان دوان میآمد بیک دستش پنج انگشت خمسه دست دیگر گرفته باو همچنان از حرم
خارج شد ما هم بیرون رفته بدنبال وی رفتیم تا او رسیدیم چون دست از بالای پنج انگشت برداشت دیدیم که انگشتان پنج بریده
چون سبب از وی پرسیدیم گفت ... در دست کسی بود چون بحرم برگشتیم دیدیم انگشتان او در ضریح مقدس آویخته و قطره خون از وی میچکید گویا که

عضو لعینش گردید پس از آن آن مرد سیاه شد و هلاک شد و این نقل بجهت صدق و تصدیق بود از امانت یا مخالفت عهدی بلند این و کلوا بهاوار که بر آنکه
دلالت دارد بر ثبوت مقامات عالیه برای آنحضرت اکبر نیست که در بحار از مقاتل ابوالفرج نقل نموده که خبر داده مرا
ابوغسان از هارون بن سعد از قاسم ابن اصبغ ابن نباته که گفت دیدم مردی را از اولاد ابان ابن دارم که رویش سیاه گشته بود
با اینکه او را صاحب جمال و سفید رخسار دیده بودم گفتم از تو چه سرزده گفت چون مرا از یاد رفت آن این کشته‌ام که در پیشانی او
اثر سجود نمودار بود و پیش از کشتن او یک شب خواب دیدم که در عالم واقعه کسی آمده از گریبان من گرفت و بسوی جهنم میانداخت
و من هم فریاد میکشیدم چنانکه در قبیله من کسی باقی نماند که فریاد مرا نشنید گوید مقتول حضرت عباس بود مؤلف گوید پس
ظاهرست پس ای برادران من هیچ آنچه نقل آورده حضرت عباس روحی له الفداء در روز عاشورا او از کفار و کردار و صبر
و جهاد طرق واضحه و دلائل ساطعه مر صاحبان نفوس عالیه و همتهای متعالیه که آن بزرگوار معلم و مقتدای آنها گشته و طلب معالی
و ترقی مقامات که مرغ بلند پرواز خیال باوج او نمیرسد زیرا که سبیل شجاعت و وفا و صبر در سند اید و بیلا از آن بزرگوار
جاری گشته نموده است الحمد لله که عطا فرموده با این مراتب صلیبه و مقامات حمیده رئیس المستان والبلین وقسان الهیتین
لابدست برای شما اینکه پیروی او نمائید و بنوشید از چشمه کافور محبت و معرفت بدانید بحقیقت ان حسنات الابرار سیئات
المقربین یعنی اعمال حسنه نیکوکاران سیئات مقربین شمرده میشود چنانکه این بزرگوار نوشید از جام وفا و صبر که در تشنگی رحال
آنکه در میان آب بود با آنکه نوشیدن آب در آن حالت سزاوار بود بجهة قوت گرفتن بجهاد دشمنان و قلع بنیان
ایشان پس روا دار نبود جام فنای قلب مبارکش یاد که عرش اعظم خدا بود و تحقیق ذکر فرموده بعضی از افاضل علما که از طرف خاصه
و عامه روایت کرده که قلب مؤمن بیت الله است و قلب عارف عرش اعظم خداست و در مجموع رایق روایت کرده که جناب داود
با خدا در مناجات بود و عرض کرد فقال الهی لکل ملک خزانة فاین خزانتک فقال الله تعالی لی خزانة اعظم من العرش واوسع
من الکرسی واطیب من الجنة وازین من الملکوت ارضها المعرفة وسماؤها الایمان ومطرها الرحمة واشجارها الطاعة وثمرها
الحکمة ولها اربعة ابواب العلم والحلم والصبر والرضا وهی القلب یعنی پروردگارا از برای هر پادشاهی خزانه ایست پس کجاست خزانه تو خطاب رسید
برای من خزانه ایست از عرش بزرگتر و از کرسی وسیع تر و از بهشت معطر تر و از ملکوت مزین تر زمین او معرفت و آسمانش
ایمانست و بارانش رحمت است و درختان او طاعت و میوه او حکمت است و از برای او چهار درست علم است و حلم
و صبرست و رضا و او عبارت از قلب است الخ پس میگوئیم بدرستیکه قلب مثل حضرت عباس کاملترین و طاهرترین مصداق و فرد این
این خزانه است و بر آنکه لابد باید اشاره شود بر بلاغت کلام سید الساجدین که در مدح عم خود عباس ابن امیر المؤمنین فرموده
از اینکه اشاره فرموده باشد بشدت آن دو روز که بر حضرت رسولخدا گذشته یکی روز شهادت جناب حمزه در احد و یکی روز شهادت
جناب جعفر در جیش موته یعنی خدا رحمت کند عمم عباس را که مقدم نمود و ایثار کرد جان خود را در راه برادرم تا دو دستش مقطوع گردید
وا وجبت که در کلام آنحضرت اشارتست بر اینکه اشد ساعت بحضرت حسین از ساعات روز عاشورا ساعت شهادت
برادرش حضرت عباس بود و همچنانکه ذکر فرموده کیفیت قضیه شهادت جناب حمزه در احد و همچنین قضیه شهادت جناب
جعفر در موته که اول ذکر فرموده برای مقدمه و باعث شدن آنها است برگریه و حزن بر مصیبت مولای ما حضرت عباس که باید
پس ما بر این میگوئیم اما خلاصه قضیه جناب حمزه سید الشهدا در جنگ احد اینست و همچنانکه منهزم گشت اصحاب رسولخدا و رو
گردانیدند بکوهها و اطراف بعد از آنکه کشته بود امیر المؤمنین جماعت بسیاری را از شجاعان قریش از اولاد عبد الشمس که
آنها که از آنها بود طلحة ابن ابی طلحه عبدری از اولاد عبد الدار و ابوسعید ابن ابی طلحه و نافع ابن ابی طلحه و هر کسیکه حامل
بود رایت قریش را تا اینکه نه نفر از اولاد عبد الدار کشته تا رسید لوای آنها بیک غلام سیاه که اسمش صواب بود
پس حضرت بسوی او آمده دست راست او را از بدن جدا کرد رایت را بدست چپ گرفت حضرت ضربتی دست
چپ او را هم قطع کرد پس رایت را با بقیه دست خود گرفت چون رسولخدا هزیمت لشکر را ملاحظه کرد خود
از سر برداشت و فرمود بسوی من آئید منم رسولخدا کجا فرار میکنید از خدا و رسولش هند دختر عتبه در وسط لشکر
بود هر وقت که مردی از قریش رو بهزیمت مینهاد میل و سرمه دانی باو میداد و میگفت تو زنی سرمه بکش
و وحشیکه جناب حمزة ابن عبد المطلب بر لشکر حمله میفرمود آنها رو بهزیمت مینهادند و کسی تاب مقاومت و

نداشت و همین بود با جنگی که غلام جبیر ابن مطعم بود از اول مشهور بود عهد و پیمانی بست که اگر محمد یا علی یا حمزه را بکشد تو را آزاد کنم وحشی چنان حکایت کرده
گفت آنچه بر او کار دیدم آن علی بود او را با احتیاط چشم طی هم با او راه نداد و پس برای حمزه کمین نمود میگوید دیدم او را
که حمله میبر نمود و مردم را بسرعت فرار میداد چون از پیش روی من گذشت خواست از نهری بگذرد بزمین افتاد حربه خود را
گرفتم بطرف او انداختم از پهلوی او گرفت و از نافش بیرون آمد و بزمین افتاد و پس آمدم نزد او و شکم او را دریدم و جگرش را بیرون
آوردم و گفتم هند جگر حمزه را گرفت در دهن گذاشت خواست بخورد خداوند تعالی او را مثل استخوان در دهن او سخت کرد و
انداخت رسولخدا فرمود که خدا ملکی را مبعوث نمود که او را از زمین گرفت و بمحل خود برگردانید پس الآن آمدند نزد
حمزه آمده دست و پا و بعض اعضاء دیگرش را قطع نمود و باقی ماند نزد رسولخدا در آن جنگ کم او و جماعت کمی از اصحاب
و علی علیه السلام و هر وقت که طایفه از قریش حمله مینمودند برسولخدا استقبال مینمود آنها را علی علیه السلام و دفع میکرد آنها را
از رسولخدا تا شمشیرش شکست و رسولخدا شمشیر خود ذوالفقار را باو مرحمت فرمود و حضرت رسولخدا بطرفی از ناحیه
تشریف برده ایستاد و جنگ از یکطرف بود و علی علیه السلام با آنها مشغول مقاتله بود تا بر روی و چشم و دست و شکم
و پای آنحضرت شصت جراحت رسید حضرت فرمود که جبرئیل بمن گفت این کمال مواسات است یا محمد حضرت فرمود او از منست
و از اینحضرت صادق منقولست بنظر میرسد که نظر کرد رسولخدا جبرئیل که میان آسمان و زمین بر کرسی از طلا نشسته میگوید لا فتی
الا ذوالفقار و لا فتی الا علی برادر این مواسات با آنچه منقولست این قضیه بدستی امیرالمؤمنین چنانچه بنفس نفیس خود مواسات
نمود برادر خود رسولخدا همچنین مواسات نمود فرزندش عباس برادرش سید الشهداء را الا اینکه مابین این دو قضیه فرقست
زیرا که جراحات امیرالمؤمنین خوب شد و صحت یافت اما جراحات ابو الفضل العباس هنوز چاق نشده با تحقیق ثابت امیرالمؤمنین
سبب شد بهزیمت لشکر کفار و حصول فتح و ظفر مر رسولخدا را لیکن ثابت فرزندش عباس سبب شد بر قطع دستها و پاره پاره
شدن اعضایش و حزن باقی برای مؤمنین مادامیکه آسمان و زمین ثابت بود اگرچه بعضی اعضای جناب حمزه را هند زانیه
بریده الا اینکه سر او را قطع نشد و بالای نیزه نزدند و باطراف عالم نگردانیدند چنانکه سر ابو الفضل العباس را بالای نیزه ها
زده بشهرها گردانیدند و بدستی بدن حمزه را جناب رسولخدا با جمیع اصحاب نماز خوانده دفن نمود ولی بدن عباس بر زمین
کربلا افتاده و دستهایش از بدن جدا گشته جسم مقطوع الاعضا و جسد خورد گشته از صدمات دشمنان تا مثل [illegible] و در او
تفصیل و بیان بعضی آنچه گذشته بدانکه اشاره رفت باینکه فضایل و قربات جناب عباس خارج از حد احصاء و احصاست
و بعد از حجج طاهرین کسی بمرتبه او نمیرسد اگرچه مرتبه سلمان و ابوذر و مقداد بلند مرتبه است بمرتبه او در جناب عالی
نظر نما بزیارات وارده در شأن آنجناب یعنی بزیارات خاصه او در ایام مخصوصه پس از آن نظر نما بکیفیت زیارت او که زیارت
میکنند زائر او را در حالتیکه پشت بقبله و رو بقبر مطهر آنسرور است و همه اینها بعد از حجج طاهرین مخصوص آنسرور است پس از آن نظر نما
باینکه خداوند تعالی چگونه قرار داده قلوب و دستهای شیعیان از اهل یا وجائیکه بایشان حجج معصومین چگونه ثابت و محکمست محبت او
در دلهای دوستان و زیارت کنندگان که زیارت میکنند او را در شبانه روز مثل زیارت حضرت سید الشهداء و حتی اینکه اغلب مردم
واگر زیارت نمایند سید الشهداء را در شبانه روز سه مرتبه حضرت عباس را هم زیارت میکنند سه مرتبه و اگر چهار مرتبه زیارت
او را بعمل آورند او را هم چهار مرتبه بعمل میآورند پس از آن نظر نما باسم شریفش که در نزد شیعیان از ذکور و اناث و حر و عبد
و اطفال که بسیار از حجج معصومین بیشتر مشهور است پس ملاحظه نما بتعظیم مبارک او قسم یاد میکنند بنحویکه حد دارد و خارج از حد
احصاست و تعظیم و تجلیل باسم شریف او در نزد مخالفین هم جاریست بلکه در دلهای ایشان هم خوفی از حضرتش هست که بهم
او دروغ قسم یاد نمیکنند مبادا که مبتلا شوند ببلای عظیم و بسیطلب را در مقامات کثیره مشاهده کرده دلهای خود را ترسیده
مخالفین و ستمکاران اهل لشکر و سپاه آنها در کفار و دیگر از خود شان از نام عباس پس از آن نظر نما باموال نفیسه که از طلا و دیباج
و جواهر بقبر شریف او بعنوان نذر و هدیه میآورند بلکه از جماعت کفار و مخالفین هم و نیست اینمطلب مگر بجهت آنکه دیده و مشاهده
نموده اند در مقامات کثیره از قضاء حوائج و تحویل ایشان وقتیکه نذر میکنند بقبر شریف آنسرور و اگر چنانچه امور آنها بعنوان
نذر و هدیه و وقف بقبر میآورند محفوظ نماند تا آنکه بآسمان میرسد ولی خدام و کلیددار آن تحصیل میکنند اینها را
و خود شان بمصرف میرسانند معهذا از کسانیکه و پناه آورندگان بقبر شریف او نا امید بر نمیگردند بلکه با حاجت مقضیه

ومطلب روا شده بر میکردند پس سپس عادت هر بهار از اهل کربلا و بادیه ها کی هیچ نقیصه نمیکرد دیگر اینکه بالای گلدسته
و مناره های قبه رفته بصدای بلند فریاد میکنند ترفع الله رایة العباس و بعض گاه دیگر فانه قد قصمت ظهر انجعلنا العنا
دخیل بابه والتمسک به یعنی خداوند عالم رایت شان و مرتبه عباس را افراز دو روییش را سفید نماید که حاجات ما برآورده
چونک ز دلها بدامن وی دو دخیل شدن ما بآستان او پس هر که انصاف نماید مشکلات ما را و تامل نماید درا و میداند که حضرت عباس
آیتی است از آیات ساطعه و دلائلی است از دلالات واضحه که دلالت میکند بر حقیقت دین و مذهب و حکایت کرد جمیعی
از صالحین که شخصی از اهل کربلا که الآن موجود است زیارت مینمود حضرت سید الشهدا را در هر شبانه و روزی دو مرتبه یا سه مرتبه و زیارت
مینمود حضرت عباس را مگر در هر ده روز در عالم رؤیا صدیقه کبری فاطمه زهرا را دیده با مخدره سلام داد آنحضرت از وی
رو کرد دانشان عرض کرد دست بسته ام چه چیز است تقصیر من فرمود که کردن تو زیارت فرزندم را عرض کرد زیارت میکنم فرزند
ترا روزی سه مرتبه فرمود که فرزندم حسین را سه مرتبه زیارت میکنی ولی فرزندم عباس را کم پس نظر نما شیدای برادر این
عظمت شان عباس و آنچه عطا فرموده او را خدای تعالی از آنچه مشاهده میکنیم و آنچه مشاهده نمیکنیم کاشف است از فرط محبت
و خلوص او و برادرش پس ما بهم سزاوار است که در مصیبت او خون جاری کنیم عوض سرشک اگر تمام شود نیکان بالحاجه ملکوتی حرمی
که متضمن بعضی از مقامات نورانیت پس مقدم میکنیم قبل از این مقدمات یک مقدمه که اشاره میکند به بعضی از آنچه گذشت بدانکه در اینجا اعاظ
میکنیم بطریق اشاره بعضی امور را از آنکه ابوالفضل العباس کسی بود که امیر المؤمنین او را ذخیره کرده بود برای یوم طف و تحقیق
شناختی مبالغه او را در حمایت بعد از آنکه دو دست او را قطع کردند شمشیر را بدندان خود گرفت و با دشمنان مقاتله کرد و در روایت
است که علم را بدندان گرفت و گفته اند بعد بازوی خود گرفته و بسینه خود چسبانید و میگفت چه چیز حمایت میکنیم از حرم رسولخدا و نیز
شناختی که آن بزرگوار از آب نیاشامید برای آنکه عطش برادر و حرم رسول الله را بیاد آورد و نیز شناختی وقتیکه آن دلاور
از پشت اسب افتاد در حالتیکه ندا میکرد وا اخاه و احسیناه وا اماماه و علیکما منی السلام جبین مبارکش بسوی شکار خود رود بعد او آمده از ارکان
مستغرق بود و شما دیدی از معرفین بقتل رسانیده و نمی آید و اخاه و اعباساه الآن پشتم شکست و چاره ام کم شد بعد بسوی خیمه بر
در حالتیکه اشک چشم خود را با آستین پاک میکرد و سکینه از عنان اسب آنحضرت گرفته عرض کرد ای پدر آیا ترا اطلاعی است بعموم
عباس که در آوردن آب تاخیر نمود در آنوقت امام گریست و گفت بدرستیکه عمت را کشتند و روحش به بهشت رسید چون زینب
اینرا شنید از خیمه بیرون آمد و ندا کرد وا اخاه و اعباساه و اقلة ناصراه و اضیعتاه و زنان با زینب گریه میکردند و امام شدت
گریه کرد و نیز شناختی قول سید الساجدین را که فرمود انا عمی که عباس را کشتند شدید ترین ساعت بود بر سید الشهدا از روز طف
و قول دیگر که برای عباس درجه ایست در روز قیامت که جمیع شهدا آرزو کنند و غبطه بخورند زمانیکه این مقدمه را شناختی خوض میکنیم در ذکر
مقامات و میگوئیم مقام اول کدا ره بر بعضی از امور همت اگرچه ذکر طائفه از آنها مستلزم اعاده و تکرار است و فایده ضروری در ذکر این
نیست زمانیکه متضمن فایده باشد بدانکه شهدای کربلا و حواریین سبقت گرفتند بر سابقین سبقت کننده و لاحق نشده بآنها احدی و جمع بودن
ایشان دو سهم رقیب و معلی را از سعادت عظمی و مکارم اخلاق حسینی و شیم علیا و نیز شناختی که ایشان در شب عاشورا بدرجه عصمت
رسیدند و از بزرگان اهل مشاهده و مکاشفه و اهل ستر و لقا بودند و نیز شناختی قول رسولخدا را در شان ایشان که ایشان اهل ایمن را
درک کردند و همچنین تکرار امام زنان طاهرات و دختران هاشمیات را به بیرون آمدن ایشان از خیمه و خارج شدن در حالتیکه زنان ایشان را
تشجیع و دلیر مینمودند در حالتیکه میگفتند ای حاملان تنزیل وای اهل عزت و حمیت ضمانت ناشد و دفع کنید از حرم رسولخدا و حرم
امام خود تمام و هیچ حاصل آنچه گذشت بیان ما ایشانی که در اینجا و آن اینست که ایشان وقتیکه مستغرق بودند در حرارت قلوب و جفا
و جوارح و وحشت از آنچه مشاهده میکردند از غربت امام و قلت یاران و احاطه نمودن شدائد و حرارت و عطش و تشنگی با وحرم رسولخدا
التماس ما تاثیر نکرد زیرا کسیکه لذائذ معاهد معنویه بوزد در او حرقت آهن تاثیر نکند چنانکه دلالت میکند برای تکثیر بلکه حس و عیان پس
وقتیکه امام ایشان را در اینحالت یافت از گریه میکرد غیرا و لا اله به بود ندا کرد و میکه بزنان در شرع و جب نبود در رو پوشیدن از ایشان
اگرچه از محارم نبودند نسبت بآن زنان امام معهذا بر زنان طاهرات و دختران هاشمیات صیحه زد و ایشان را امر کرد به بیرون آمدن از
خیمه ها برای تشجیع و دلیر بودن ایشان اصحاب و جوانان بنی هاشم و تحریص و ترغیب ایشان بر قتال و حمایت حرم رسولخدا پس
این آخر چیزیست که فائده در آن نیست بلکه امر امام باین کشف میکند از اسرار مکنونه کثیره پس بعضی از آنها اینست که ایشان در عالم

فانی فی الله بودند و در رتبهٔ عصمتی بودند از اطاعت ولی خدا و صفتی از آنها اینست که ایشان خدا را محبت مست بودند چنانکه بعد نظر آن
سوی آن اشاره فرموده که اتفاقاً شراب الله را بیاشامند یعنی اشراب اسکرده ادای شکر و طریق اوا ذکر و طلب او داد طلب او وجد نما آنحدیث و صفتی از آن
اینست که فضل امام از جمله ادراک است که دلالت میکند بر رسیدن ایشان به رتبهٔ عصمت اگرچه بطریق استکمال نبوده باشد و بر بودن ایشان اندر مرتبه
فنا موده و مستغرق شدن در محبت و لکن خدا اشعر غیرا و بیان آثار به آن عیر خدا ذکر کرد از اینجا اگر کثیره باجمله اصحاب سید الشهدا و آنانکه در پیش
روی او به رتبهٔ شهادت رسیدند بودند بعد از حیات ثبت در جمیع نمودن ایشان آنچه بسوی آن اشاره گذشت شیران جنگ که بیشهٔ ایشان
نیستان نیزه ها است و کمانها بودند که خوابگاه ایشان پشت اسبان بود و کرانها بودند که کشیدند آنها برای ایشان عطا یا بود
و شیرانه بودند که شمشیرهای براق مخلب چنگال ایشان بود و بارانها بودند که ریختن خونها بهای ایشان سیل بود و ایشان بر
دشمنان در میدان جنگ ثقیل و گران بودند و شمشیرهای ایشان در خودهای دلیران صاعقه رسنده بود و نیزه های ایشان اندر زرهٔ دشمنان
راه پیدا کننده و در ضرب و طعن چنان وجد نمودند که کوههای بلند از آن زایل میشود و گرد و غبار در میدان جنگ ایشان ابر برق شمشیر
و برق آن برق شمشیرهای قاطع بود طوبی ثم طوبی برای ایشان که ارواح خود شان را بذل کردند و حال آنکه آن ارواح عزیز بودند و اختیار کردند
ذلت خواری را در غایت نشستن بسبب کل بر زمین بلکه چشیدند نوبا ثمار بزرگی را از باغ نورانی فایز کردیدند بسعادت ابدی و اختیار
کردند بسوی کمال شرف عظیم و فضیلت عید از خیر یا آنکه رسید بان رسنده قبل از ایشان گوارا باد بر ایشان وقتیکه بخاک افتادند در پیش
روی امام در حالتیکه امام بایشان نظر میکرد و بحسرت بایشان و جانهای ایشان بود و خونهای ایشان که غسل ایشان و کفنهای ایشان نسیج غبار شده بود و امام
برایشان از تأسف و یا یکدیگر دو آه بر میکشید و اما جوانان بنی هاشم و عبدالمطلب فرزندان بنی عبد مناف تحقیق کثیره شد اصل ایشان
اعدی بر ایشان که قیاس نمیشود در حسب و نسب و هر یک از ایشان امام کننده بهتر کار شیر خشمناک زیرک شجاع نشاط کننده بود
زمینیکه دست دراز میکردند در روز کشش و حمله میکردند در وسطوت باران از ایشان در خجلت و شیر از ایشان ترسان میشود
و ایشان کوههای حلم و دریاهای علم بودند وقتیکه شب میشد قائم در مقام آنی میبودند بعضی از ایشان دعا کننده و بعضی تضرع کننده
بود در انتقام کفایت میکند قول جمعی از ائمهٔ طاهرین که کشته شد حسین با هیجده مرد از عترت و اهل بیت او که در روی زمین شبیه و مثل نبودند
پس این چنانکه امیرالمؤمنین فرموده که ما اهل بیتیم قیاس نمیشود با احدی عطا میکند فضیلت هر فرد فرد از عترت هاشمیه که در روز
طف شهید شدند هر فرد فرد از اصحابیکه در روز طف بدرجهٔ شهادت رسیدند پس آنچه این مؤید او است میکند از آنکه صادر شد
از جمع معصومین در غایت کثرت زمینیکه ائمه نیز شناخته و بدقت نظر کردی و تأمل نمودی میدانی که مستفاد از آن اینست
که هر فرد فرد از عترت امام از جوانان بنی هاشم و همچنین هر فرد فرد از اصحاب که در روز طف شهید شدند جماعت کثیره از دشمنان
بقتل رسانیدند و طایفه از دلیران ایشان را هلاک نمودند مگر آنکه تفصیل و عدد معین در این مقام بما نرسیده مگر در مقالات جمیعی از عترت هاشمیه
و جمیعی از اصحاب پس لابد است که حمل شود آنچه در روایت مجمله و کلمات اصحاب مقاتل است در اینکه فلان کس از عترت هاشمیه و فلان از اصحاب
مقاتله شد بعد از آن کشته بنا بآنچه عنقریب بسوی آن اشاره نمودیم و چگونه چنین نباشد زیرا که هر فرد فرد از عترت امام از جوانان بنی هاشم
عضوی بودند از عضوهای نبوت و شاخی بودند از شاخهای شجرهٔ مبارکه زیتونیه نورانیه از سلسلهٔ اسمعیلیهٔ هاشمیهٔ محمدیه پس چگونه جایز میشود
که او را بعض غلامان و جمعی از احمقان لئام بقتل رسانند و غلبه نمایند با بعض غلامان و احمقان در اول وهله و دفعه بدون اینکه جمع کثیری را از دلیران
و شجاعان و بزرگان قوم و غیر ایشان بقتل رسانند و همچنین است کلام در اصحابیکه بدرجهٔ شهادت رسیدند اما تدبر و تأمل اندکی در آنچه
مقدم کردیم و همچنین در بعضی از فقرات زیارات که در شأن ایشان وارد گشته پس چنانکه هر فرد فرد از اولاد هاشم و اصحاب که
در آن زیارات موصوف شده اند باینکه ایشان به رتبهٔ عصمت رسیده اند اگرچه بغیر طریق استکمال بوده باشد همچنین موصوف
موصوف شده اند در آن زیارات باینکه شجاعت ایشان در رتبهٔ کامله بود آیا نخوانده زیارات را که مشتمل است بر فقرهٔ السلام علیکم
یا طاهرون من الدنس السلام علیکم یا مهدیون آیا نخوانده زیارت مشتمله بر فقرهٔ السلام علی لیوث الغابات السلام علیکم یا سفن النجات
الی غیر ذلک را از آنچه این مؤید او است میکند پس این اوصاف ثابت است بهر فرد فرد از کسانیکه در پیش روی امام بدرجهٔ شهادت
رسیدند در روز طف خواه از اولاد هاشم باشد یا غیر ایشان پس زمینیکه اخذ کردی حجه ایمان او و تأمل کردی و همچنین در بعضی از مطالب
این کتاب از اخبار ما اصول حکومت میدانی که شهادت هر فرد فرد از این اشخاص طیبین طاهرین و مستشهدین در پیش روی امام
از آنچه باعث میشود که بهشت مزین و آراسته میشود بر روحانیین از گروه ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین و صالحین و از

حیث

آنچه ثابت که سبب گریه و تأثر ایشانست براو بلکه مستفاد از مطاوی بعضی از اخبار چنین است که مستفاد حال از رسیده در شهادت بهر
ایشان پس گریه و نوحه بر ایشان از امور مستحسنه و موجب ثواب است بر سید الشهدا اگر فرض نمائیم هرگاه احدی از دوستان و عارفین
بحق از معصومین دیگر خود و کمیده گریه باید بر یکی از شهیدان که در پیش روی امام مظلوم بعد بمیرد در قتل نهایت که در یک باید گریه بر حسین علیه السلام
یا بر حرم محترم او نماید زیرا که این گریه بر یکی از شهیدان نیز شامل میشود بلکه در اخبار وارد و کشتار گریه بر سید الشهدا و حرم او
و همچنین ائمه معصومین بر ایشان گریه میکردند و شعرا را امر مینمودند که قصاید در شأن ایشان انشاد نمایند و در مجالس ذکر مصیبات آل اطهر و عترت رسول
بخوانند و این طریقه متعارف نزد گروه عرب بابت است زیرا که شعرا و مرثیه خوانان ایشان از ذکر مصیبات قصاید را میخوانند که متضمن اوصاف
و اخلاق و صبر شهیدت در وقت شدائد و بذل نمودن ایشان جانهای خود را در پیش امام مظلوم و لیکن تنها بطریق اجمالست بعضی که
تفصیل و کیفیت شهادت ذکر نمیشود در قصاید و اشعار مگر در خصوص جمیع قلیلی از اولاد هاشم و همچنین است اصحاب غیر بعضیکه به نظر
موجه نیست نزد اهل علم زیرا که ایشان ذکر نمیکنند از اصحاب نه اجمالا و نه تفصیلا اگر جمیع قلیلی را و همچنین است کلام در عترت
ائمه زیرا که ایشان اعراض میکنند از ذکر غیر عباس و علی اکبر و علی اصغر و قاسم و مسلم و پسران او پس در مصیبات این طاهرین از بنی هاشم
در مجالس طولانی میخوانند و بسیار ذکر میکنند در هر شهری که در هر هفته در مجالس عدیده و محافل کثیره اگر گویی چیست سر قلت تحقیق
گریه و نوحه بر اصحاب و همچنین بر جوانان بنی هاشم غیر از جمعی از ایشان که تا بحال اشاره گذشت زیرا که امثال این امور و عده وقته
و کثرت تأثیر نمیشود مگر با حکام و اسرار الهی و امور قضائی و آنجواب از این اینست که تفصیل کیفیت شهادت غیر از جمعی از بنی هاشم
بما نرسیده و پس از آنچه راست که در این مقام نفع میبخشد بلکه از چیزهائی است که سؤال وارد میکنند یکی آنست که سبب و سر که چیست در این صفت
و دویم آنکه تفاصیل مقاتلات جمیع از اصحاب و کیفیت شهادات ایشان بما رسیده و این چنانکه در حر و حبیب بن مظاهر و مسلم بن
عوسجه و مثل ایشان بلکه تفصیل با رسیده در شأن جمیعی از بنی هاشم ایضا غیر از مذکورین و این مثل عبد الله بن مسلم زیرا که او قریب
صد نفر از دشمنان کشت میگوییم اسرار ملکوتی در این مقام بسیار است و از جمله آنها اینست که این بزرگواران اطایب که شیعه
با ایشان بسیار گریه و نوحه میکنند مثل عباس و علی اکبر و قاسم و علی اصغر و مصائب ایشان را اکثر اوقات در مجالس ذکر میکنند چنانکه فضائل
و فواضل و درجات ایشان مقابل میشود بفضائل و درجات هر کسیکه در خدمت امام بدرجه شهادت رسید همچنین مقابل میشود دستمایه
مصائب ایشان با مصائب کل ایشان و از جمله آنها اینست که آنچه عادت شیعه بر آنست از کثرت گریه و نوحه بر این اطایب از
اولاد نبوی از جهة تأثیرات بسیار گریه و نوحه اهل کساء و خصوصا حضرت فاطمه زهرا است بر ایشان در هر دو نشاة و همچنین از جهة
بسیار گریه کردن حرم رسول خدا و حرم سید الشهدا است بر ایشان در روز طف و از جمله آنها اینست که گریه بر این اطایب و بزرگواران
از چیزهائی است که ملائکه مقام گریه بر رسول خدا است زیرا که ایشان اصول و ارکان بودند در باب اعانت و حمایت و ثبات قدم الی غیر ذلک
از اسرار ملکوتی که بر آنها شهادت میدهد کسیکه در کلمات تأمل نماید ظاهر میشود نیز در بسیار گردیدن شیعه گریه و نوحه بر مسلم بن عقیل و دو
طفل صغیر او زیرا که شدائد مصیبات ایشان در غایت بسیار است علاوه بر آن مسلم کسی بود که طریق حمایت و مجاهده را در نصرت سید الشهدا
برای جوانان بنی هاشم از اولاد پیش و غیر ایشان محکم نمود و کسی بود که پیغمبر خدا و سایر اهل کساء او گریه بر شهید قتل او نمودند پیش
و غیر او گریه باو را از علامات ایمانی شمرده اند مقام دویم در اشارات لطیفه و اسرار عجیبه است از آنچه که تعلق دارد بشأن ابو الفضل
بدانکه مستفاد میشود از همه آنچه تا بحال اشاره گذشت که ما یر عباس برادرش و مقاتلات او و از حد قتل و شدت صبر او و در بلایا و مشاق
از چیزهائی است که مقابل میشود با مجاهدات هر مجاهد و شهید در پیش انبیاء و مرسلین و صبر کل صابرین از صدیقین و شهدا و استشمام
میکنیم در این خصوص از اصحاب نبوت و ولایت را و جمیع دیگر از انبیاء که او تو انستند پس این از چیزیست که ناشی شده از امور
متعدده از باقی بودن آثار جسد شریف او بر قبرش و صدور خوارق عادات و کرامات در نزد قبر شریفش خارج از حد شمار
و استقصاست در هر عصر و دهر و گویا همه ساویه و دعوت ملکوتیه رسید و سرایت کرد بر جمیع اطراف عالم از آنچه که در آن
جمیع از شیعه و دوستان پیدا میشود پس آنچه د دعوت تأثیر عظیم نمود پس هیچ احدی از محبتین نیست مگر اینکه میل میکند قلب او بسوی
قبرش و بر آورده میشود حوائج او از جانب خدا در نزد او و همچنین ناشی شد از این سر الهوت و وجه ملکوتیه برای قول سید
ساجدین که فرموده ان لعمی العباس درجة یوم القیمة یغبطه بها جمیع الشهداء بلکه اینست و نیستکه شامل شد رحمت رحمانیه
و مواهب الهیه و فیوض ربانیه برای زائرین قبر شریف و گریه کنندگان بر او و تمام ارضعفین اصحاب درجات عالیه

و منازل رفیعه شده است بلکه جمعی از ایشان رسیده بر درک رضوان خدا که اعظم و اکبر از جمیع عطاهای اخرویه است و مید ا
ام شرما برآئیم که این مجازات بسبب زیارت شایسته قبر کسی است او بسبب نوحه و گریه شایسته ... بزرگوار و الا مجازات
و درجه ایشان از این پست تر نمیشد و توهم مکن که اکتفا میکنم در قول سید ساجدین باین تر فقط بلکه میگویم این ترکیب از
قول آنحضرت پس نظر حاذقی که طریقه ما را یاد گرفته قادر میشود که جایت یابد بر اسرار دیگر بعد بیرد باین اشاره ... بسوی بعضی دیگر
از لطایف ظریف و فوائد لطیفه که استشمام میشود بوی خوش آنها از صوامع تقدیس برای گردیدن و از مجامع ... برای روحانیان
بدانکه زینب که ملاحظه کردی مقصود امیر المؤمنین از تزویج ام البنین این بود که اولاد او را برای ... ذخیره نماید نیز ملاحظه کرده
قول سید الشهداء بعد از شهادت عباس که الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و ضیعتاه بعدک یا اخی و همچنین قول صدیقه صغری زینب طاهره
واضیعتاه بعدک یا اخی پس حال معلوم میشود که حیوة عباس در نزد حرم رسول خدا اعتبار حیوة همه شهدا بلکه فائده حیات عباس
در نزد زنان طاهرات زیاده تر بود از همه کسانیکه در خدمت امام بدرجه شهادت فایز شدند و بعد از این میگوییم که شجاعت او
و هیبت مقابل باشد با شجاعت کل اصحاب و عترت نبویه و هاشمیه که در خدمت امام شهید شدند غیر از علی اکبر ... و دشمنها ...
و جهاد این آستانه ... از محل خود و از جمله آنها است که ما ذکر ... کردیم که هر شئ از آنچه دیده میشود و دیده نمیشود از ... عالم باشد
از عوالم امکان در بقاء اطاعت صاحب ولایت مطلقه و سلسله انقیاد است برای او هر وارد ... و ... که ظهر و ...
شکست پشت جمیع موجودات شکسته میشود و این انکسار در موجودات آن وقت بود که امام بکلام ... متکلم شد و از جمله آنها
اینست که دشمنان کفار ... که عباس حیات داشت از خوف و وحشت و اضطراب بود ذبحتی که نزدیک بود ارواح
ایشان از بدن مفارقت نماید و ظن میکردند که غلبه از جانب سید الشهداء خواهد شد کاش ان غلبه برای او میبود و بعد از شهادت
جمیع اصحاب و عترت هاشمیه زیرا که هیبت و سطوت عباس قلوب ایشان را تاریک نموده و سوخته بود و نیز ... در ...
عباس بنابر آنچه مورخین نقل کرده اند از کتب مقتل محدث حاذق ابی مخنف ... از دشمنان بیست و چهار ... درک ...
نمود و سایر شهیدان بیست و چهار از کفار کشتند و امام علیه السلام سیصد و ده هزار ... و عدد همه لشکر ابن زیاد
چهار صد و شصت هزار بود و بعد از انقضاء معرکه شصت هزار نفر باقی مانده بود و نیز نقل کرده اند از کتاب که بعض ...
در مجلس یزید گفت که حسین آمد در میان چند نفر از اصحاب خود و ما بایشان هجوم آوردیم و بعضی از ایشان ببعضی پناه میبرد
ساعتی نگذشت تا همه ایشان را کشتیم صدیقه صغری زینب فرمود زنان نوحه کننده در مدت نشنیدای کذاب ...
شمشیر حسین نگذشت در کوفه خانه را مگر گریه و نوحه کننده و همه انها جمیع از ثقات نقل کرده و نیز ذکر کرده اند که ابی مخنف
سه کتاب دارد در مقتل کتاب ... کتاب ... کتاب ... و من از کتب ... او بسیار تفحص کردم در این بلاد مقدسه
یکی از آنها رسیدم و گذشت آنچه مناسب کلام ... اجمل است و نیز اشاره میاید در بعض مجالس این کتاب آنچه با و مناسبت
پس هر که تدبر نماید در آنچه ذکر کردیم و ذکر خواهیم کرد هدایت مییابد بر امر مهم و مطلب عظیم که سزاوار برای ذاکرین مصائب
اهل بیت رسول خدا است که مراعات و ملاحظه نمایند مراتب و حقوق کسانیکه در خدمت امام بدرجه شهادت فایز شده اند
بامعنی که شهادت و کیفیت مصیبت ایشان را ذکر نکنند مگر بعد از ذکر کیفیت مقاتلات و محاربات و شجاعت و شدت
حملات ایشان تفصیلا یا اجمالا مقام ... اشاره بر مطلب مهمیست که توفیق شدم بر فهمیدن آن در این ایام و شک نیست
در اینکه این توفیق و الهام از خدای تعالی و این تهیه از ... خدا بسبب برکات قبر ابوالفضل العباس و نفحات توجهات
روح اطیب و انور او و خلاصه سوال و محصول اشکال اینست که بار رسیده است در بیان مثالی آن زنان طاهرات
و فضل ایشان مثل آنچه رسیده در شان عباس و علی اکبر و مثل آنچه رسیده در شان بنی هاشم که در خدمت امام بدرجه شهادت
رسیدند پس این اشکال ... بود که سینه ام بسبب آن تنگ میشد و بر دفع آن جوابی نمی فهمیدم تا این ایام که خدای تعالی مرا الهام
آن متوفق گردانید هر گاه گوئی که بسیار ذکر میکنی استنباطات دقیقه رفیعه را میخواهم که ... یک مثال یا دو مثال واضح
بشنوم اینکه از ائمه طاهرین مروی باشد میگویم مثل این در غایت کثرت است از جمله مثالیست در کتاب عیاشی مرفوعا
الی امیر المؤمنین که مردی بخدمت امیر المؤمنین آمده عرض کرد که شکم من درد میکند حضرت فرمود آیا زوجه داری گفت نعم فرمود از او
چیزی بخواه که برضای خود از مالش بتو ببخشد بعد از آن با آن عسل بگیر و ... آب باران آن بریز و او را بنوش زیرا که خدای تعالی در کتاب

خود می‌نماید و کثرت من تسبیحها ما نند [illegible] مختلف [illegible] شفاء للناس و [illegible] فاطمه [illegible] منها امر [illegible]

پس هر کسیکه برکت و شفاء و کوارا بخواهد تسبیح شده شفا می‌یابد راوی گوید که اینها اگر دو شفای احمدیث پس هر که تامل نماید در این [illegible] می‌یابد

بکیفیت طرق استجابات دقیقه و رقیقه و انکشاف میشود در این مقام باین مثال و اعاده و نمایشیم کلام را از سر میگوئیم آنچه در شان این زنان

طاهرات ذکر کردیم از آنچه ثابت است که در آن کفایت و [illegible] وسیله اینها بعض مراتب نور است پس شان ایشان از آنچه مثل [illegible]

و [illegible] که ازواج ایشان از روح فاطمه زهرا مفارقت نمیکنند و مناسب مقام حکایت لطیفه ایست که در کتب معتبره روایت شده

از مردی از اهل نهروان که من [illegible] بودم که استماع مرثیه حسین و [illegible] مصیبت آنحضرت گریه کردم تا خواب بر من مستولی شد

در عالم رویا بیابانی را دیدم که درخت بسیار دارد و مرغان در بالای درختان نغمه‌خوان [illegible] ناله بلند شد که قلب را

پاره میکرد [illegible] دیدم که چون آفتاب طالع است و در دستش جامه پاره پاره خون آلودیست که خون از او میشود و فریاد میکند و از

آن جامه بوی مشک و عنبر می‌آید و میگوید یا رسول الله آیا می‌بینی آنچه امت تو با کردند حق مرا غصب و از خانه‌ام بیرون نمودند از پهلویم زد

و میراث مرا گرفتند و کتاب مرا که در خصوص عطای من نوشته بودی پاره کردند و از صدق دعوی من انکار نمودند و گوش خود شان را

از استماع کلام من بستند و بعضی من اهانت نمودند باین هم اکتفا نکرده [illegible] مسموم نمودند تا مرا با اولادم [illegible] چون دیدم که در سوزاندن

خانه‌ام اصرار دارند در را برایشان گشوده و به پشت در پناه بردم پس مرا در میان در و دیوار چنان فشاری دادند نزدیک بود که روحم

بیرون آید و فرزندم را که نامش محسن گذاشته بودی سقط کردند باین هم اکتفا نکرده پسر عمم را که [illegible] تو او را تربیت دادی و [illegible]

با او برادر شدی و امیر نمودی گرفتند و حمایل شمشیر او را در گردن او کردند و کشیدند در حالتیکه او بچه‌های خود [illegible] بود

از او کناره شدند پس اگر امتثال امر و حفظ وصیت تو نمیشد هر آینه اول ایشان را [illegible] سیراب میکرد یا ایشان [illegible] وقتیکه دیدم آنچه

کردند به پسر عمم [illegible] بسوی ایشان آمدم شاید قرب مرا با تو ملاحظه کرده و وصیت ترا حفظ یا [illegible] تعظیم

کرده و ملاحظه نمودند بلکه مشغول شدند بسب و شتم من باینهم اکتفا نکرده مرا تازیانه‌های خود زدند [illegible] و هنوز آثار

تازیانه‌های ایشان در جسدم [illegible] کاش میدیدی حسن و حسین مرا در حالتیکه عقب پدر خود شان میرفتند و گریه میکردند و قوم را میگفتند که از

پدر ما دست بردارید [illegible] پس آن قوم در میان [illegible] و پسرانم حایل شدند [illegible] از من غائب شد [illegible]

بسوی قوم رفته و ایشان را از [illegible] متفرق کردم در حالتیکه گریه میکردند و [illegible] و ما در [illegible] آب [illegible] نمودند و از ما

اعراض کردند و [illegible] گویا که ما از جمله [illegible] نیستیم که خدای تعالی ایشان را در کتاب

مجید یاد کرده [illegible] باینهم اکتفا نکرده پسرم را فریب داده [illegible] فرستادند در حالتیکه [illegible] ایشان کرده [illegible]

بیعت آنها بود [illegible] کرده [illegible] با اولاد و انصارش کشتند و استخوانهای سینه‌اش [illegible] اسبان خورد و پامال کرده اهل

و عیالش را اسیر و اموالش را قسمت کردند و دختران [illegible] را عریان سوار کردند [illegible] حمزه و جعفر و عقیل و بنی هاشم [illegible] ایشان بود

راوی گوید وقتیکه این کلام را از آن خاتون معظمه شنیدم [illegible] دیدم نزدیک بود [illegible]

خود گفتم شک نیست که این زن صاحب این [illegible] بعد از آن [illegible] کرد [illegible]

[illegible] جدم محمد مصطفی [illegible] علی

مرتضی و مادرم فاطمه زهرا [illegible] کلام مرا نشنیدند [illegible]

خورد نمودند و دختران مرا سلب نموده بر شتران عریان سوار کردند [illegible] وقتیکه این کلام را شنیدم لرزه بر اندامم افتاده و [illegible]

[illegible] نزدیک شده سلام دادم و گفتم [illegible] تو کیستی [illegible] فرمود من [illegible] دختر محمد مصطفی و این

فرزندم حسین است [illegible] بعد از آن صدایش بگریه و نوحه بلند شد ناگاه دیدم زنان چند از میان

درختان بیرون آمدند گویا که ماه بودند بعضی [illegible] و بعضی سر برهنه بودند [illegible] این زنان کیانند

فرمود زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و [illegible] پس من گریستم و گفتم [illegible] حسین [illegible]

کردند فرمود [illegible] عرض کردم [illegible] گریه کند یا مال خود را در عزای حسین [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] برای اهانت است پس مژده باد ترا [illegible] ایشان را بجوار [illegible]

از قریه‌ها و از مکانهائیکه در آنها اقامه میشود مجالس عزای آل رسول الله بعضی از آنها نزد گروه ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین و حوریان
و بعضی از آنها در خرابهای کربلا کسنند مکان که صالح اند و بعضی از آنها در نزد قبر امام مظلوم و سیجکین بدن وحید شریعت
دنیوی در مدینه مدفونست در گریه و نوحه و جزع است و نیز و ممکن بوجه دیگر پس مراد از ارواح شهدات زنان طاهرات
اسیر شده مثل صدیقه صغری زینب و ام کلثوم در بهشت دارند ها میباشند یا نفس کلیه طاهره لاهوتیه که برای فاطمه زهرا
میباشد و این بعد از بنا که داشتن است بر سکه برای ایشان نیز بهنا و حجابا و کنیزه مثالیه برزخیه است و این از تحیر باطن
که غیبی بیت در قائم شدن باو دل بعد از آن مذاکه هر کس تامل کند در بعض از مطالب این کتاب معلوم که میباشد
در نزد اهل کسا و خصوصا فاطمه زهرا عملی که اعظم و اکبر و اشرف و افضل بوده باشد از اقامه عزا امام علیه السلام برپا
داشتن مجالس و محافل حتی اینکه اهل کسا متعهد میشوند برای ایشان بمصیبت عظمی در وقت ترک کردن کثیر از شیعه یا
از غیر ایشان از وابسته عادت خود در اقامه کردن مجلس عزا و کشتنی او را اهم است می‌کنند اگر این ترک کردن از جهة فقر
و بیچیزی بوده باشد و بتحقیق جمعی از صالحین در رویاهای خود شان دیده اند در سالهای وبا و مرضهای شدیده که بعضی
از ائمه امر کرده است ایشان را باقامه کردن مجالس عزا در سراها و محله‌ها و در مثل انتقام حکایتهای عجیبه است بذکر
کردن یکی از آنها اکتفا مینمائیم که ذکر کرده است او را شیخ محمد حسین هاشم در قصیده خود ... از رستان بعض ...
صاحب تقوی و پرهیزکاری و محب آل الله و اهل بیت رسول خدا بود و صاحب مال بسیار و دولت بود و عادتش
این بود که در هر سال ماه محرم اقامه مجالس عزا و ذکر مصائب آل اهل کسا مینمود و در مجلس او حاضر میشد روضه خوانان
و با ایشان مال بسیار بذل میکرد از جهة ذکر کردن ایشان مصائب را پس جمع میشد خلق بسیار در مکان و میشنید
او در گریه و نوحه و جزع میکردند با اهل بیت و او بسط میکرد مائده را و طعام مینمود بر فقرا و مساکین بلکه بر جمیع اشخاصیکه
در مجلس عزا حاضر میشد طعامهای پاکیزه و ظروف پاکیزه و سفیده و فرشهای پر قیمت میگسترد و این طعام از او واقع میشد
در روز و شب خلاصه بهتر و بهترین مالهای خود را صرف میکرد در اقامه مجالس عزا و وقتیکه در رسید محرم میگذشت
روزهای سفیهای گرسنه و در مجلس عزا از فقرا و مساکین عطا میکرد و بود و این عمل در هر سال در شهر محرم از قبیل امور واجبه نزد
او که وفا بآنها واجب بود و بتحقیق اتفاق افتاد در سالی از سالها که والی و حاکم آن شهر عبور میکرد با جمعی از خدم و حشم
و اعوان خود از آن کوچه که خانه این شخص در آنجا بود و این شخص و از آن کوچه در آن سال زنده بود و کرات مرد اقامه عزا کرده بود
و والی صداهای ناله و فریاد را شنید که بلند شده و آوازها را شنید که زمین بسبب آنها حرکت میکرد بخدام خود گفت خبر
دهید که این فریاد چه چیز است و این در کجا است و در خانه که ام کس است این اجتماع بسیار از مردم گفتند در آنجا
که خانه رافضی است لهذا فضیان و عادت او در هر سال اقامه کردن عزا است بر حسین که بسیار برهنه و باحضار او در
دست بسته باشند و وقتیکه او را حاضر کردند اول او را فحش داد و بعد از آن بخدام گفت که او را بزنید بتازیانه‌ها پس بتازیانه
در سر او حرکت دادند و زدند بعد از آن گفت اموال او را غارت نمائید و لباسهای او را از بدن او بیرون کنند
و ... کتابهای جمیع غلامان و خدمتکاران و عیال و اطفال او را کسانیکه او میل داشتند ضبط کنند پس خدمتکاران
او کردند آنچه را بآن مامور بودند و این مرد صالح غارت شده و خوار و ذلیل مانده چنانکه نماند در نزد او چیزی که با او خود را ستر نماید
و حفظ کند خود را از حرارت و برودت پس گذشت روزهای آن سال و منتشر که در سالی آینده ماه محرم آمد و مشتاق گردید
و یاد کرد آنچه از او فوت شده بود و آنچه گذشته بود و فقط هر شد ناله‌های قلب او و گریست و ناله کرد چنانکه نزدیک بود که از آن
سنگ سخت پاره شود و او را زنی صالحه بود پس گفت این زحمات و گریه و ناله و فریاد نمودن چیست یا این ناله از جهة
رفتن مال و دولت و جاه و جلال تو است گفت حرقت و سوختن قلب و گریه نمودن من نیست مگر از جهة فوت شدن
اقامه عزای سید الشهدا از من آن زن گفت محزون مباش بلکه مسرور باش ترا با آنکه مرا اسیری است او را ... خدمتکن

حکایت در فواید عزاداری

در بعض شهرهای هندوستان اطراف نصیبیه و امردم گو که این بنده من است ولادادر نیکی با بجروش کشی دشمن وزرا بیاور تا صرف شیر او را
صدر به محترم پس امر زن زرا جواهی خبر گفت و کلی دانت شد و هندا را حد کرد و چنین گفت و قتیکه پیش ایشان امد قصد را با و نقل
کرده گفت خداکم جوان خود را به فرزند محمد مصطفی و پسر علی مرتضی و فاطمه زهرا پس آمد دارد دست فرزند خود گرفته و در صبح
آن روز و به او را که عالی است که قصد کننده بود به شهر بعید را از بلاد خود وقتیکه آمد به نزدیکترین قریه‌ها به شهر
از شهر خود دید جوان بزرگ و عظیم الشأن و با هیبت خوش شده در حالیکه حسین و اخلاق را روشن کرده بود
پس با او گفت این جوان کجا میروی و چه اراده داری با این جوان گفت میخریدم گفت بچه سفر کشی او را گفت باین
مقدار آن جوان عطا کرد و بدون توقف آنچه خواسته بود و وقتیکه اخذ کرد امر دشمن را مراجعت نمود و سرعت کرد
به شهر خود در حالیکه مسرور و خوشحال بود و وقتیکه در منزل خود قرار گرفت و به زنان خود خبر داد با آنچه واقع شده
بود در آنجا این که با ایشان حدیث میکردند و شادی میکردند ناگاه دیدند پسر ایشان بر ایشان وارد شد پس با او گفتند
آیا فرار کردی از مشتری گفت نه گفتند پس امر تو چه چیز است گفت تو وقتیکه مرا گرفتی و رفتی و جدا
شدی از نظر من گریه کردم و سرا گرفت پس آن جوان مشتری من گفت چرا گریه میکنی ای غلام گفتم برای فراق لقای
خود و مادر که او نیز خیلی احسان میکرد و پس مرا گفت تو غلام نیستی برای این دو ولیکه تو پسر او هستی پس با او گفتم تو کیستی ای
آقای من گفت من امام حسینم که کرده پدر تو آنچه کرد از جهت آقامه عزای من انا الغریب که ما را از وطن خود دور کردند و مرا
لب تشنه شهید کردند و لکن کفا مضطرب مشو و غمگین مباش که من ترا در این زمان در سرعت ترین وقت برسانم
و مادر خبرسانم پس وقتیکه در نزد پدر و مادر حاضر شدی با ایشان بگو که در تمامی شما که لازم نیست شده به تو دین
او را بشارت رسانید و از نزد حسن بشارت داده میگفت پس در این شب که ایشان حدیث میکردند ناگاه کسی او را صدا زد
در بسته در پس صالح که اجابت کن والی را والی عبد را و چون امد در نزد والی حاضر شد او را تعظیم و تجلیل کرد و گفت
در حالتیکه عذرخواه است که مرا حلال کن زیرا که من ترا اذیت کرده‌ام پس عطا کرد با او تمام آنچه از او گرفته بود و علاوه کرد
و احسان خود را و گفت ای مرد صالح جد و جهد کن در برپا نمودن عزای امام علیه السلام زیرا که من نیز سالها بود که
سال ده هزار درهم و دینار که من صاحب بصیرت شده و شیعه شدم از اهل ایشان بجهت آنکه مرا میل داشت در
نزد من امام مظلوم علیه السلام که مرا بود فدایم کرده گفت ایا اذیت میکنی کسی که عزای مرا برپا میکند و خواهی کشی او را در
و اخذ میکنی اموال و بنده کان او را و املاک و در پس بدنکن با او جمیع آنها را ما قبل از آن کن یا فردا که از تو عقاب و انتقام
میکنم زیرا که ترا از جمیع اموال ترا بیع میکند و فروش میبرد و پس تعجیل کن در طلب آن نزد مثل بشر ترا یکبار تو نازل شده و
بعد از آن گفت خبر دار باش که توبه کردم سوی خدا و استغفار نمودم از خدا و وصیت میکنم هدایت کرده ام
سوی امام است و الحمد لله رب العالمین مرحوم از امثال و نظیر این حکایت در غایت کثرت بلکه خارج از
و تحت حصر است که اگر ادعا قطع و یقین میکند من نسبت و وقوع بعضی از آنچه روایت شده فردی و حکایات سمعت اعداد متعلق
است مقام چهارم در شان اکرم رسول اکمل اتما اینست در بسیکه روایات که وارد شده
مقلاوات این بعض مجاهدات او که آن روایت متضمن است که آن بزرگوار روحی له الفدا بتحقیق مرد
جنگی که به زخمت و شجاعان را بدست چپ خود و اسب به زیر انداخت بعد از آنکه دست راست او
قطع شده بود بعد از آن آن بزرگوار شمشیر را به دندان خود گرفت بعد از آنکه دست چپ او قطع شد نیز مقابله
و مجاهده میکرد در حالت پس به حکم منصور متصل شود زیرا که انسان در نهایت کمال قوت او در کشف آن به هنگام
وقت مرکب بسیار رفتن خون قوت نشستن بجا مانده با ایستاده کجا مانده از او مقاتلات و مجاهدات
شود حال با نیکو حرکت و قطع و جدا شود و این حال جاری میشود در مجاهدات و مقاتلات جناب علی اکبر
زیرا که او از دشمنان جماعت کثیره تا به قتل رسانیده و در میان ایشان بود اشراف و شجاعان قوم بعد از آنکه گرسنه
بود به نزد او مثل خار پشت از کثرت تیرها که واقع شده بود و بعد از آنکه رجوع کرد و گفت پدر تشنگی از برای طلب
کردن آب آن و حال آنکه بود در بدن او جاهای ضربت شمشیرها و طعن نیزه‌ها و زخمهای تیرها در غایت کثرت و شدید میشود

این اشکال در مقاتلات امام مظلوم و مجاهدات او و رد کردن او اعدا را نیز اگر آن بزرگوار در حین رزم زیاده از هزار بار خود را گرفتار نسته
بود بعد از آنکه بود بدن شریفش رد کرد اعدا را از بسیاری ضربتهای شمشیرها و طعن شمشیرها و نیزها و سهام سوراخ گردیده بود بلکه در حالی
که ممکن نیست بیان آنها و به تحقیق ریخته شده بود از خونهای شریفه او بر روی زمین کربلا در حالیکه او در مقاتلات خود مشغول
بود و چنانکه تر میشود دماغ تر و تازه از نوشیدن آب سرد و دوم آن دو سؤال مشکل است که به تحقیق متضمن است اخبار متکاثره
متظافره و متواتره و حکایات متسامعه نیز اکرام کننده عزای مظلومان رد کند اعدا او گریه و جزع کننده بر آن کسانی که
او امر زنده میشود هر چند باشد و از اهل بهشت است یا آنکه میدانیم بعلم اجمالی که از جمله گریه کننده کان و اقامه کننده کان
عزا کسی است که او از بعض طایفه های مشهوره است مثل طایفه دلاکها و دولابیها و بعض مخنث یعنی مفعول هستند بلکه به
درستیکه جمعی از آنها را میشناسد با عیانهم و بشخصهم جمعی از هم عصر ایشان یا از غیر ایشان و می بینند و یا می شنوند
گریه کردن ایشان را بر امام مظلوم و اقامه کردن ایشان عزای آن بزرگوار را در هر سال و زیارت کردن ایشان
قبر شریف او را و تقریر سؤال و جواب همان اشکال است که یکی از طایفه های منحوسه از اهل نجات نمیشود زیرا که ایشان
اهل بیت عصمت و طهارت را دوست نمیدارند بلکه ایشان را دشمن میدارند و به تحقیق دلالت کرده است بر این
اخبار متظافره بلکه به درستیکه در بعضی طایفه ها به تحقیق وارد شده اخبار متظافره از طریقهای عامه بعضا اخذ کنی آنرا
مانند آنکه شناختی آنرا اسکوئیم به درستیکه مثل سؤال اول از آنچه بسوی او اشاره گذشت در بعض مجالس این کتاب و هم
چنین است جواب از آن اشاره شد پس بنا دیگر نکنیم با زیاده نخواد دیگوئیم به درستیکه طینت بدنهای عباس و علی اکبر
و قاسم و مثل ایشان از جوانان بنی هاشم نزدیک است که از طینت بدنهای جمع طاهره باشند از آنکه اله و لیس
باشند باین معنی که طینت ابدان این برگزیده کان شهدا به تحقیق اقتباس کرده اند از طینت ابدان
جمع طاهرین ائمه ملکوتیه و حصل روحانیه نورانیه ایشان را زیرا که همچنانکه ابدان جمع طاهرین از علیین است همچنین
ارواح ایشان از بالای علیین است چنانکه همچنین ارواح شیعه ایشان از طینت علیین و طینت ابدان
ایشان از تحت علیین است چنانچه دلالت میکنند بر این اخبار معتبره و احتمال دارد که طینت انبیا و مرسلین
و اوصیا داخل شود در هر یک دو مقام تحت طینت شیعه زیرا که ایشان نیز از شیعه محمد و آل اند چنانچه بعضی از آن
هم احتمال دارد دیگر هم طور باشد در نسبت طینت علیین منبع حیات و قوت و قدرت و منبع انوار و شعشعات است
از جهة این را انبیا و اوصیا ... رسیده که با ابدان جمع معصومین پس این منافات ندارد راه یافتن برگ
بسوی ایشان بسبب قطع شدن علاقه آنچنانکه میان آن و میان ارواح است چنانچه مخفی نیست بر ...
عبارت اخری به درستیکه این ابدان شریفه و جسدهای پاکیزه نورانیه متحمل میشود در جراحات و ضربهای شمشیرها و طعنهای
نیزه ها و ریختن خون آنچیزی را که سایر ابدان طاقت ندارد که آنرا متحمل شوند و اگر خواهی که تعبیر نمائی به طریق دیگر بگو
به درستیکه منشاء حیات محقق شدن خونهاست در جگر و قلب یعنی از خونهای آنچنانکه محقق میشود زنده کانی حیوانی که
تولید خونها از اغذیه و اشربه میشود و هم چنین کامل میشود به توجه نفس کلیه قاهره نورانیه شعشعانیه لاهوتیه از امام علیه السلام
بر بدن خود و اعضای خود و این در وقت اراده شهادت کشیدن از دشمنان یا جز این وقت پس نیست بسیاری
خونها ریخته شده امام علیه السلام در زمین کربلا پس هرگاه بگوئی که این جاری نمیشود در شان امام علیه السلام و جاری
نمیشود در شان غیر او از عباس و علی اکبر و قاسم و مثل ایشان علاوه بر این تو مکرر تقریر کردی که مقاتلات امام
علیه السلام و مجاهدات او از چیزهائی است که از تحت قوه بشریه خارج میشود میگوئیم آنچه ذکر شد جاری میشود در شان غیر
امام نیز و این از جهت این است که طینت ابدان ایشان چنانچه اقتباس کرده از طینت بدن امام یعنی بدن انور
و خصائل آن امام همچنین کسب کرده است روحهای ایشان از روح آن و بعضی از آثار و خواص آنرا در بعض مقامات
بلکه بعضی از امور بعد از آن جواب بلند نتیجه ذکر شده ظاهر است زیرا که معنی آنکه امام مرتکب قتال و جهاد ...

عداوت وقوت بشریه است که او متحمل میشود جراحتها را و اثر میکند در آن ضربهای شمشیر و طعنهای نیزه چنانکه اثر
میکند در غیر آن امام علیه السلام کشته شد چنانکه کشته شدند دشمنان بشمشیر خود و نیزه خود نه بکشتن مو تواتباع اعداء او
امراء او … ایشان … تخلل وقوت بشریه در شخص و عداوت او موطن است نسبت بما و نسبت بغیر او و بهر کسیکه
تامل نماید در آنچه ما ذکر کردیم در این مقام باید که سرهای دیگر که از او بر انگیخته میشود و با همه این میگوئیم در بسیاری که سرهای او پوشیده
واقعیه در نزد خدا او در نزد جمع معصومین او است و ما مسئول نیستیم به تحقیق تمام کردیم کلام را در جواب دادن این
شبهه تا آنکه … لکن بتحقیق رسیدیم در این ایام به کلام بعضی از متتبعین در فنون احادیث که در اینجا
تعلق دارد با آنچه مناسب مقام است پس لازم است بعد از ذکر کردن بعضی از اخبار در … حضرت صادق فرموده
ان لولد الزنا علامات احدها بغضنا اهل البیت و ثانیها انه یحن الی الحرام الذی خلق منه و ثالثها
الاستخفاف بالدین و رابعها سوء المحضر فی الناس و لا یسیء محضر اخوانه الا من ولد علی غیر فراش
ابیه او من حملت به امه فی حیضها و قال علیه السلام علامات ولد الزنا ثلاث سوء المحضر و الحنین
الی الزنا و بغضنا اهل البیت و قال الصادق اربع خصال لا تکون فی مؤمن لا یکون مجنونا
و لا یسئل ابواب الناس و لا یولد من الزنا و لا ینکح من دبره در بسیاری ولد الزنا را چند علامت است یکی
دشمن داشتن اهل بیت است دویمی آنست که میل میکند بسوی حرامی که از او خلق شده سیومی استخفاف کردن بدین است
چهارمی در میان خلق محضرش بد میشود و بد نمیشمارد محضر برادران خود را مگر کسیکه در فراش پدر خود زائیده نشده یا کسیکه
مادر او با او حامله باشد در حیض و گفت علیه السلام علامات ولد الزنا سه است بدی محضر و میل کردن بزنا و دشمن
داشتن اهل بیت و حضرت صادق گفت چهار خصلت است که در مؤمن نباشد مجنون نمیباشد و سؤال نمیکند در
خانهای مردم و ولد الزنا متولد نمیباشد و موطوء در دبر نباشد و از جابر بن عبدالله روایت شده قال رسول الله صلی
الله علیه و آله لامیر المؤمنین علیه السلام الا ابشرک الا امنحک قال بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال
خلقنا انا و انت من طینة واحدة ففضلت منها فضلة فخلق منها شیعتنا فاذا کان یوم القیمة دعی الناس
بامهاتهم الا شیعتک فانهم یدعون باسماء آبائهم لطیب مولدهم حضرت پیغمبر گفت بامیر المؤمنین یا مژده ندهم ترا یا عطا نکنم بتو عرض کرد
بلی یا رسول الله گفت خلق شده ام من و تو از یک طینت پس زیاده ماند از آن طینت زیادتی خلق شد از آن شیعه
ما زمانیکه روز قیامت میشود خلق را میخوانند بمادرهای ایشان مگر شیعه تو که ایشان را بنام پدران میخوانند از جهة
پاکیزه بودن ایشان و مدار کلام او که شیعه … است نه مجنون زیرا که دوستان ما زمانیکه … در این
… خصلتها میشود و اگر بر … خود باقی باشد … مردم … میشود و به تحقیق دلالت کرده است بر آنچه ما گفتیم از
تخصیص … عقل و نقل چنانکه گفته است آنچه مبتلا کرده است خدا شیعیان ما را پس ابتلا نمیکند
ایشان را بچهار چیز باینکه بوده باشند بغیر رشده و یا سؤال نمایند … خودشان یا اینکه مفعول شده باشند در دبر
یا اینکه … ولد زنا بوده باشند پس قول امام علیه السلام تغییر شده یعنی … المولود … بوده باشد زیرا
که ولد الزنا دو قسم است ولد الزنای باطنی و او کسی است که از نطفه شیطان ظاهر گشته … موجود آمده باشد
هر کاه … صحیح … و این قسم … و حسن خلق باشد و جرأت …
بر کشتن پیغمبر و امام علیه السلام و این مثل فرعون است زیرا که او رشیده بود از زنای ظاهر متولد شده بود و هم
… است … اول زیرا که او ولد الزنا نشود زیرا که او عقد صادق بود پس نسب او صحیح است اگرچه کافر بوده

مولدهم

و اهل جنت ممکن بود و همچنین است علم هر کسیکه نسبت او با امام و سید یا بر پیغمبر منتهی میشود و از طرف ما در
امی مثل سید جرد و دنیا کرد اگر چه مجوسی بود و با مجوس حلال میداند نکاح میکند اما اینکه مخلوط است نسب ذریات
ایشان و داخل نمیشود و اینکه سبب طهارت محبت و بلندی شأن او پس نمیشود داخل اینکه اولاد نسب او عیب
لاحق شود یا اینکه طبایع از او نفرت کنند و دلالت کرده است باین صحیح العقل و صریح النقل و الحکم بعدم میتیابد
از آن عیب در نسب و از کفر و فساد و اسلام مفید و باین جهت جناب پیغمبر با میر المومنین فرموده یا علی
دشمن نمیدارد ترا مگر منافق یا ولد الزنا یا کسیکه در وقت [illegible] او طمث بوده باشند و در خبر دیگر وارد شده که دشمن نمیدارد
ترا مگر ولد الزنا یا ولد حیض یا کسیکه معقول شده باشد الحدیث و منکر دشمنی علی را در ولد الزنا که ولد شده
در بیت کسیکه مولودش طاهر باشد در وقتی که پیغمبر و امام را به تحقیق سؤال کرد در دیدار حضرت صادق از قول
خدا و تعالی در حالیکه حکایت کرده است از فرعون در آیه اقتلوا موسی که کدام کس را منع میکند گفت منع کرد
گفت منع کرد او را رشیده او یعنی طاهر بودن مولدش و نمیکشند انبیا و اولاد انبیا را مگر اولاد زنا الحدیث
و قول او علیه السلام که نمی کشند انبیا و اولاد انبیا را مگر اولاد زنا عام است تخصیص داده میشود به معصومین از ایشان
و به تحقیق وارد شده قتل این عموم در موارد کثیره و ایراد میشود از آن خوص و دلیل بر آنچه ما ذکر کردیم آنچه است که
وارد شده از حضرت صادق در قول خدای تعالی در آیه اقتلوا موسی پس گفته که کدام کس منع میکند او را گفت علیه السلام
طاهر بودن مولدش زیرا که انبیا و حجج خدا را نمی کشند مگر اولاد زنا الحدیث و تقریب این ظاهر است زیرا که غیر از ما
از انبیا و معصومین علیهم السلام و الا هر آینه داخل میشد علما و اما ولد الزنا نطفه او از نطفه حرام میشود زیرا که نطفه
شیطان در آن اقوی است با نطفه تیز و تند و حضرتش میشود در افعال و سلوک بد مبالات است با آنچه از او صادر
میشود و اما کسیکه معقول واقع میشود اگر چه این از او از جهت شهوت صادر میشود پس او داخل بهشت نمیشود و از شیعه
نیست کسیکه این عمل را بدون شهوت میکند او از نا قصین و دور شونده کان است از رحمت خدا و هم چنین
کسانیکه سائل بکف و غیره از رنگ یعنی سبز و کبود چشم از کامل ایمان هستند و از خواص شیعه نمیباشند که
نشو و نما نقص باشد و کبود باشد سوی نفرت نفوس مردم روی میشده که مومن زمانیکه بچهل سال رسید سلامت باشد
در مرض که جذام و جنون و برص است پس هر گاه مبتلا باشد قبل از چهل سال بچیزی از آنها پس در ایمان کامل نیست و مراد
از شرکت شیطان یکی این است که نطفه او ممزوج باشد از نطفه شیطان باین معنی که نطفه شیطان سرایت میکند
در عقب نطفه که جسم او از او خلق میشود چنانکه ظاهر دلالت میکند قول خدای تعالی و شارکهم فی الاموال و الاولاد این آنچه است که ما
قصد کردیم نقل او را از کلام این شیخ و کتاب منهاج السالکین او که در علم اخلاق است و در وقتیکه تأمل کردی در آن
سیاق او را مثل لباسهای سندس دقیقی که از یک جانب او سیاه و سبز کی از جانب دیگر دیده میشود یا اینکه آن شامل است
بر بعض مصادرات محضه بنا بر این است که مستفاد میشود از کلام او که ولد الزنا و ولد حیض و معقول منفک نمیشود
از بغض و عداوت امیر المومنین پس لازم این است که هیچ یک از اینها با محبت و ولایت امیر المومنین و احدی
از ایشان از اهل بهشت نمیشود با اینکه خودش تصریح کرده است برائنکه محبین و دوستان زمانیکه از تخم
نشده پیدا میشود در ایشان یکی از این خصال پس لازم این کلام است که محبت اهل بیت جمع میشود با ولد الزنا و
معقول لازم این است که جایز میشود که مبیره با محبت و ولایت و از اهل بهشت باشند منتهای این مگر تناقض صرف
و تدافع محض و امر عجب تر از این قول است که گفته دلالت میکند بر این که قسم عقل و نقل و وجه عجب از آن حکمی
است به مرد زیرک و هوشیار و عجب تر از همه اینها حکمت کردن او است معقول را بسه قسم که یکقسم از اهل بهشت میباشد
و یک قسم از اهل بهشت نمیباشد بر این اساس معارضه و مصادمه او با طلاق هم ذکر کرده اول وارد میشود با او که این

تفصیل آنها مو[ق]وف است و دلیل نیست که بعض مقامات سهو و عبارات مختصره وبعد از اینها [illegible] از ترجمه آنها چیزی از کلام او حاصل نمیشود نیست بر نقال مشکل مذکور در مقام پس هرکه اراده نماید حل اشکال را پس رجوع نماید بآنچه ما در ده خاتمه این کتاب ذکر کرده ایم

مقام پنجم در بیان هجرت حضرت رسول خدا و خوابیدن امیرالمؤمنین در رخت خواب او و آنچه بعد از آن واقع شده از وقایع تا آنجا به تحقیق نقل کردیم ایضاً از کتاب بعض سائید شهید ثانی ره مسعودی نقل آن حدیث اینجا اشاره کرده است بر مناسبات میان نصرت کردن امیرالمؤمنین برادر خود رسول خدا و نصرت کردن عباس برادر خود سید الشهدا پس میگوییم که گذشت ایضاً شیخ در کتاب خود راوی گفت پس رفت صاحبان شرف از قریش مثل ابوسفیان و ابی [illegible] [illegible] امیه در اندان او و جبیر و [illegible] و ابوجهل و عتبه و شیبه و ابو سعید و ابو سعید [illegible] عقبه و حنظلة بن ابی سفیان و صلت ابن صلت و صلت ابن ابی هباب و هشام بن حکم و امثال ابوجهل و ابو البختری و [illegible] و سهیل بن عمرو و خالد بن ولید و غیر ایشان از بزرگان قریش که طول میانجامد ذکر ایشان گفت پس اجتماع کرده و در میان خود شان مشورت نمودند در کشتن رسول خدا هم نحو بکشتند او را یا آنکه حاضر شدند در مجلس ضرت و با ایشان بود ابلیس شیطان لعنه الله پس در میان خودشان هریک رای و تدبیر خود را بیان میکرد و بعضی از ایشان گفت بیایید که برحی از برای پیغمبر بنا کنیم و او را در میان آن امانت کنیم و خارج نشود از آن ابدا و داخل نشود بر او احدی بعد از آن و او را آنجا بیم پس ابدا گرسنگی و تشنگی غالب شود و از گرسنگی و تشنگی بمیرد و هلاک شود پس شیطان بر عامه قریش و برابیه بن عبد شمس و ابوجهل لعین خشیته رسانید و ایشان گفتند خوب رای است آنچه شما بیان نموده اید پس شیطان لعین گفت این رای خوب نیست اگر شما این را بکنید بعنی او را در ابحث بسیار هرگاه خبر یا شیوع در شما جنگ از قوم او بعد از آن موسم حج میاید در شهر حرام پس شنیده میشود و در گذشته است ما ایشان معلوم شود سبب آن دعوا بر پا شود و رای این نیست ولکن رای است که شما او را بر بالای خود اگر بکشید و ابراز مرا خودتان را حاصل شما نیه عقبة بن شیبه بن ربیعه بن عبد و ابوسفیان و عتبه گفتند ای شیخ نهای تو ا قتدا میکنیم پس شیطان با ایشان گفت بکشتر مدبر را اخذ نمایید و محکم او را گرفته دستهایش را بر کتف محکم ببسته و در پشت شتر انداخته با بندید و من صیحه میزنم بر دوش صیحه میکرد تا اینکه شتر او را میدواند نزدیک میشود که از شتر به زیر آید پس در میان رکها میافتد و هلاک میشود و شما از شر او سالم میباشید و اینرا با او بکنید که در وقت که اگر احدی او را بنماند و قوم او بعد از آن حمله آورد است خودتان ببیعتی ایشان ابوجهل گفت این رای خوب نیست ابوسفیان گفت از چه جهة این رای خوب نیست ابوجهل گفت خبر دهید که اگر شتر او را با بادیه بر بعض شهرها و طوایف ایشان را اخذ می کنند بر مکر و سحر و طلاقت زبان خود پس اهل آن قبول او این میکند و میاورد ایشان را بر هلاک یکی شما را پس میگویند زمانیکه او بشما استعاره دو بیا و مکان خود و لکن رای این است که در خصوص بیت کرده خبر کنید بده قبیله خودتان و آمیخته انها نیند از هر یکی که در را و پنهان بهاز نمائید بعد اهل او نماید پس بکشید او را تا همه بر سر او خون او در قبایل قریش و قادر نشوند احدی از قوم او که خون او را اخذ نماید و بنی هاشم ضعیف میشوند پس اشراف قریش و شیطان لعین گفتند به تحقیق خوب رای است گفتی ای ابا الحکم در آنچه نطق کردی همین رای بعد از آن همین رای اتفاق کرده متفرق شدند پس وحی کرد خدا بر پیغمبر خود قول خدا را واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین بعد از آن جبرئیل با حضرت گفت یا محمد به درستیکه خدای تعالی مرا امر کرده که ترا امر نمایم به هجرت کردن بسوی مدینه و امر نماید علی را که در رخت خواب تو بخوابد در این شب پس در آن وقت پیغمبر علی را طلبید و خبر داد باو آنچه را که جبرئیل با او گفته بود و عده کرده بود بسوی او و آنچه او را امر کرده بود با آن باو گفت خداوند عالم امر میکند مرا که ترا امر نمایم بخوابیدن در فرش و خوابگاه من حضرت امیر گفت خدا ترا امر کرده است بخوابیدن من در رخت خواب تو پیغمبر گفت نعم یا ابا الحسن پس علی تبسم نمود در حالیکه خندان بود و در زمین افتاد در حالیکه سجده کننده بود و شکر کننده بود در پیش

روی پیغمبر و هنگامیکه این را از پیغمبر شنید و اول کسیکه سجده شکر کرد برای خدا او بود و اول کسیکه پیشانی خود را بر خاک
گذاشت و گونه های خود را بعد از سجده بخاک مالید از امت پیغمبر آنحضرت بود پس گفت بسم الله من فدای تو هر چه مأمور شده
باشی بجا آور که من مطیع هستم برای خدا و تو باد فدا باد بر تو گوش و چشم و پدر و مادر من پس امر کن مرا بهر چه خواهی و مرا از
میان نمی یابی مگر آنچنانکه ترا شاد میکند و میرسانم ترا بمراد خود و نیست توفیق من مگر از خدا او را بتوکل محکم
و با بوی او بر هم گریستند پس رسول خدا گفت خبر رسید هم بتو یا علی بدرستیکه خدای تعالی محشور میکند و امتحان میکند دوستان
خود را بقدر منزلت و مراتب ایشان پس شدیدترین مردم به امتحان انبیا اند بعد از ایشان اوصیا بعد از ایشان امثل ایشان
ایشان و به تحقیق صبر کرد خدا را در بیت در نزد خدای تعالی و بتحقیق ترا یا قاسم ای برادر من امتحان کرد خدا مرا در حضور
تو و بمثل آنچه امتحان کرد خدا خلیل خود ابراهیم را از ذبح کردن در باره اسمعیل بلکه صبر کن بدرستیکه رحمت خدا
نزدیکست بمحسنین بعد از آن او را بسینه خود تنگ گرفت و گریست از برای شوق بار دوم امیرالمؤمنین گریست
چه جزع برای فراق رسول خدا راوی گفت امیرالمؤمنین در آن وقت جوان بود و پیش از این در ایام صغر سن
خود کشتی میگرفت با مردم رشید و او را بزمین میانداخت شجاع بزرگ را میگرفت و کشتی با پهلوان کرده با پیغمبر
بیرون میآمد بسوی بطحا پس از کوه ابوقبیس سنگی بزرگ بر میداشت بکف دست و میآورد او را در بطحا در
میان قریش بزمین میگذاشت و ندا میکرد ای گروه قریش من این سنگ را از سر کوه آوردم شما او را بجای خود برگردانید
پس قریش بر آن سنگ اجتماع مینمودند ابوجهل گفت قسم بلات و عزی و هبل اعلی اگر این جوان
رشید یعنی امیرالمؤمنین بهمه حال هر آینه ظاهر میکند بر شما از خود نهادهای در شبها و میکشد از شما صغیر را پیش از کبیر را
و هر آینه شجاعان ما را از شما بزمین میاندازد و سواران را زیرا که من می بینم که شجاعت در میان دو چشمش ظاهر میشود
و فراست در دانائی او شمایل و اخلاق حسنه او تخلق میکند پس هرگاه صاف و دوست باشد برای شما رستگار
شده اید دوستی او و هرگاه دشمن دارد شما را هلاک شده اید از عداوت او و این ابیات را انشاء کرد در وصف
إني لأعلم والأيام تظهره والأمر يظهر ما يخفى من النكر لما رأيت علياً يوم نازلكم [illegible]
هو بها لا يخفى في سائر البشر من كان ذي كنف منها نبا له ومن يعاديها ترميه بالشرر
يا أهل مكة إني قد عندكم هذا الغلام الذي قد حل في الكبر كونوا على حذر منه
فإنه له بأس سيظهر في البدو والحضر گفت پس تعجب کرد قریش از قول ابوجهل و گفتند
امید نیست که این جوان چاره ای بکند و حال آنکه ما او را تربیت داده ایم در کنار خود تا زنان ما او را حمل کرده
در میان ما ابوجهل گفت نمود و مساید جزای کار خود را از آن پس متوقع بود ما از آن کار را بعد از آن ابوجهل گفت
نیست این کلام شما در حق این ابیطالب گفتند یا گفت این آن کسی است که ترسانده است ما را و مطیع لکن آن
کسیست که رب ما را می گرداند و اعمال ما را ضایع میکند راوی گفت و هنگامیکه عزم کرد رسول خدا بر هجرت کردن
بسوی مدینه در حالیکه قریش نامیده بود او را صادق امین و بود در نزد ایشان پاکیزه و منزه از خیانت و دروغ
و هر کس میگذاشت در نزد او سهم در میان ایشان بحق حکم میکرد و خلق اموال خود را در پیش او بامانت می
گذاشتند و خاطر جمع بودند او را در بدیه نشینان و تجار از حاضرین و از اهل مکه سؤال میکردند از کسیکه بامانت معروف
مبارک و خاطر جمع است و این زحمت این بود که از شأن او صدق و امانت بود در نزد ایشان تا آنکه خدا او را
برسالت برگزید در حالیکه او در نزد قریش در مرتبه عالیه بود و نبودند ایشان در صدد از جهت اف کردن در
او و هنگامیکه خدا او را بسوی ایشان فرستاد و مبعوث گردانید برسالت و دعوت نمود ایشان را بسوی دین
خود تکذیب نمودند او را و اراده کشتن او کردند و تهمت کردند او را به کاذب و مجنون و هنگامیکه قصد کشتن او کردند
در آن شب امر کرد خدای عز و جل او را بهجرت کردن بسوی مدینه طیبه و هنگامیکه عزم کرد رسول خدا بر فایب شدن
در غار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را خواند و او را بسینه خود چسبانید و گفت ای برادر من تو محبوب ترین
مردی در نزد من و عزیزترین ایشان بسوی من و وصی و وارث علم و خلیفه منی بر امت من در حال حیات و ممات

و مدد بسیکه من بوبته بسیم و ترا بر زنان خود و اطفال و اهل بیت خود خلیفه میکنم که در میان ایشان در عقب من باشی و امانتها
امانتهای قریش و غرابت که نزد ما حاضر است و بر بستر من بنشین پس حفظ کن آنها را در نزد خود و بیان کن که هر امانتی از کیست
کرده بان نام صاحب خود آن و نام پدرش است و زنان آن همچنین چنان است زمانیکه من بیرون رفتم و ظن
داشتند که من بیرون رفتم و رسیدم بمدینه و آشکار شد در میان خلق و قبایل قریش ایشان میآیند نزد تو و امانتهای
خودشان را مطالبه میکنند پس عطا کن به صاحب حق حق او را بعد از آن مهیا شو بملحق شدن بمن زیرا که من نامه
برای تو میفرستم با رسول خود و لازم گردان بخود و حفظ کن دختر من فاطمه زهرا را بتحقیق دانسته کرامت او را در نزد من
پس او امانت من است در نزد تو و زنان من اهل بیت که میکنم با ایشان هجرت را و بیاور نزد من فاطمه را یکی فاطمه
دختر من دیگر فاطمه دختر تو مادر تو دیگر فاطمه مادر زبیر دیگر فاطمه دختر عبدالمطلب است زیرا که تو از طینت من و من از
طینت تو ام و بتحقیق خدا خلق کرده من و ترا از یک نور بعد از آن او را معانقه کرده وداع نمود و بیرون رفت
بسوی غار هنگامیکه وقت شام بود و تاریک شد رسول خدا با ابوبکر از آن بیت خارج شدند و پیغمبر وقتیکه از مکه خارج شد از نزد
علی بن ابیطالب در حالیکه نائم [illegible] قصد کشتن او بود و ابوبکر او را ملاقات کرد پس او را مصاحب خود گردانید و از
جهت ترسیدن از اینکه او را آگاه کند از قریش خبر داده گفت پس قریش آمدند بخانه او را احاطه نمودند که او را بکشند
پس اخذ کرد رسول خدا یک قبضه از خاک و میان خاک خواند این آیه را وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا
وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ و آن خاک را بسوی ایشان انداخت و از پیش روی
ایشان در گذشت و ندیدند او را پس رفت او و مصاحبش بسوی غار و خفته بودند گفت آنگاه علی بن ابیطالب پس خوابید در رختخواب
رسول خدا پس وحی کرد خدای تعالی بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من برادری انداختم میان شما و گردانیدم عمر یکی
از شما را دراز تر از دیگری پس کیست از شما که فضل نهد صاحب خود را پس هر یک از ایشان زندگانی
را اختیار کردند پس آنگاه خدای تعالی بایشان گفت چرا نشدید مثل علی بن ابیطالب در رسول خدا
که برادری انداختیم میان ایشان پس فدا کرد علی بن ابیطالب جان خود را برسول خدا و خوابید در جامه خواب او
در حالیکه ذبح میکرد [illegible] پس نازل شوید بسوی او و حفظ کنید او را از کید دشمنان پس نازل شد جبرئیل و میکائیل
و نشست جبرئیل در بالای سرش و نشست میکائیل نزد پاهایش و ایشان پرها خود را بر سر علی بن ابیطالب می‌نمود
در حالیکه میگفت بخ بخ لک یا علی کیست مثل تو زیرا که خدای تعالی مباهات و فخر کرده با تو ملائکه هفت آسمان را
تا آنکه گفت بعد از آن قوم رفتند بر جامه خواب پیغمبر در حالیکه ایشان صد نفر سوار بودند و شمشیرهای ایشان
کشیده بود بعد از آن ایشان نگاه بنزدیک شدند پس دیدند که علی بن ابیطالب بر جامه خواب پیغمبر خوابیده قصد
کردند که سنگ او را بزنند و سنگ کردند در حالیکه او پیچیده است در جامه خواب خود و هنگامیکه صبح طالع شد از
رسول الله ترسیدند از بنی هاشم پس هجوم آوردند با شمشیرها که او را بکشند [illegible] و آن روز در نزد [illegible]
دانستم علی بن ابیطالب بتو شمشیرهای ایشان را دید و در مقدم ایشان خالد بن ولید شمشیر خود را کشف [illegible]
شمشیر را از دست او کشیده بود پس ای مؤمنان بر ایشان حمله ور شد [illegible] مقابل ایشان در حالیکه
میگفت بیائید بسوی من ای پسران ولید زنا بیائید بسوی من [illegible] پس ایشان [illegible] در حالیکه
بعض بر روی بعض بیافتاد و ایشان میگفتند ای پسر ابیطالب جنگ [illegible] در همان حال [illegible]
و پیغمبر را طلب میکردند و در حدیث آمده که پیغمبر گفت که با مصاحب خود در غار سه روز [illegible] علی علیه السلام
بغار رفت و وقتیکه پیغمبر او را دید بملاقات او شاد شد و گفت [illegible] ای برادر [illegible] بعد از آن امر
کرد او را در دین و امانت او و امر کرد او را که [illegible] هر کس در نزد پیغمبر امانت است
بیاید [illegible] امانت او را رد کند بعد از آن گفت یا علی [illegible] و فراهم آور [illegible] را
[illegible] که ایشان حاضر باشند و امر کرد او را که [illegible] فاطمه را و ایشان را [illegible] که با تو هجرت نماید بیاور از
[illegible] بعد از آن گفت هجرت کن یا علی بعد از آن من بمدینه بعد از آن معانقه کردند و جدا شدند که حضرت محمد صلعم

مدینه گردد بعلی قصد مکه گردد در حالتیکه ایشان دستگیر شوند گفت محمد چنانکه ایشان بمکه بازآید فوالله ربه ذو الجلال

من المکر وبنا ان الیهم منه ما یبوء به وقد وطدت نفسی علی القتل والاسر فان یسلم

النبی الی الغار امنا هنالک فی حفظ الاله من الکفر یعنی محمد دستگیر رسید لنا چگونه بازگردند

پس خدا نگه کرد. او را در این که صاحب جلال است ازکر و خواهیم در حالتیکه ایشان را ملاحظه میکردم که چه

وقت او را اسیر خواهند نمود در حالیکه نفس من مهیا بود بکشته شدن و اسیر شدن و خواهید رسول خدا در غار خاطر جمع

در پناه حفظ خدا بود از شر دشمنان اقام ثلثا ثم زمت قلوصهم علی الجد یطوی للیهامة للفقر

حاصل مضمون آنکه سه روز در آنجا توقف فرمود بعد از آن زمام ناقه بسوی بیابانها راندند و ایشان بکشادند و چونکه پیغمبر بمدینه رسید طلحه فرستاد

پیغام کرد بمدینه در کلثوم تا آنکه بیاید علی حبیب من علی بن ابیطالب ابن عقیل از سکوید بعد از آن پیغمبر نوشت

رب بعم خود نامه ارسال میکرد و او را متوجه کردن بسوی مدینه گفت قتلکه قریش دانسته که پیغمبر خود نجات داده

و بمدینه رسیده است و انجامان شود خلق و مردان و زنان اجتماع نمودند گروه گروه از هر طرف و قریش در اطلاع آن جمع

شوند هر کسیکه او را دوری دو پیغمبر امانت بود و کسیکه او را امانت بنزد حصه ابن ابی عط او را از طلب ندا کرد که ای گروه

قریش ای اهل صفا میستید آنچه کرد او در اول میان شما پسر کرده علیم ابوطالب بود نسبی هستند با آن بدو کر شما کرده

بعد از آنکه پس شما بجزوم مادر پسر خود که غار را با شما شامل کرده و شما را بجار روزهای دفاع او خسته و بارها داد عطها

شما را تا آنکه ذلیل کرده سادات شما را و رنیل نمود اند آنچه گذشته بوده باین میان شما چنان بود بازانکه بر سداد و رشاد

رفته اند و ازوصف شد از شما بازین نادانسته تسلیم کرد بیوامو ال خودتان را و ذخایر خود را ندیدش اول و امانت که نوشته

بود او را صدق ایمن نام نها دینا مقدم بر کرد جای شما که نوشت داد میان ذخایر شما پیدا رفت بقا ای سکیم شما پس

کجاست آن تنهای شما که است الفت و صدق او و او خود با شما را ارشادات کرد و شما را از منتها یا آن

ز بجابهای خود منعصب کرده بود بر خدا های خود یاری کردید و هر آینه بتحقیق ظهور کرد ... بعد از آن

اشعار بسیار گفته فعلا و تعسا لقد ضلت عقولکم وان حلمکم للبعید الشدید

ما بال قلبکم سمع کنیت اخیکم تبا لکم قابشروا بالویل والکمد ان الامین مضی بالبر

نصیحة لو تصنعوا تاکم بالجهل والعلة وتخرجوا عن طریل سوف یتملکم فابن

للجاتی کدرمن حصوة الاسد حاصل مضمون آنکه حرمت و سختی بر شما هر آینه بتحقیق گمراه شده عقلهای شما و حلم

شده علم شما از حق بسیار و بتحقیق شکار شده چون ما دانا شما با کرده صاحب شما هلاکت بود شما را پس مرده

باد شما را بدل و غمگین درستیکه امین رفت با کل که بار او بود و دانل بامرای که امامی بود که اطاعت نمایید شما یکدیگر

بود در بسیار و شما صاحب شما بعد از زمان قلیل زود شامل میشود پس کجاست پناه گاه شما از حمله شیر را دی گوید

و صفیکه علی کلام آن شیر است شنیده رو بوست در حالیکه او با عم ایشان عباس نشسته بود و هجوم آورد با او شمشیر خود را

کشید و گفت بگو این کلام بعباس پس این کلام که کشمکش میکنی درخصوص رسول خدا ایا عباس میکشی محمد را بعض خود با عباس

پیکنی عبد المطلب با که حاکم عرب است و پدر خود با کرم شرف او مشهور است در حالیکه او کافر است از کافران شما که

پاک و پاکیزه است از صفات دنیه خبیثه و بتحقیق ظاهر شد ازو معجزات و آیات پس هر کس او را دشمن دارد دشمنان

است و هر کس او را دوست دارد دوست است پس هرگاه پیغمبر خدا بیرون رفته است او در طاعت خدا است

و من پاید پسر عمو او خلق شده ام از طینت او و طینت او است منم برتر تنها او، هر قدر تیره او وادکننده امانت

او بیم و تسلیم برتر آنچه که پیغمبر امانت سپرده اند زیرا که آنها حقیر و قلیل و ذلیلتر است در نزد او و از تبه ایا طلب میکنی

ای پسر عبد الله که پیغمبر با اموال و امانتهای شما رغبت میکند هیهات هیهات درستیکه خدای تعالی او را

عطا کرده است گنجهای زمین را که پر از زر و جواهر و طلا و نقره است پس در چشم او زرک میت بلکه باعزت خود شوند

شرود ریزه او رغبت کنند بر تست پس برگرد در حالیکه ذلیل و خوار گشته بعد از آن علی اشعار گفته که گفت

ما زال حمکم فی کل بس ابدا قد بیان طمن مجتنب الرشد حتی اتاکم رسول الله مبتدیا

اصنام مضاجعه فی سایر البلد یدعوکم لرشد ای فولی کنتم ما منعم فاعصموا بالواحد الاحد

کوه

هو الأمين أمين الله فينا لنا وأصدق الخلق في قرب وفي بعد إن كان قد غاب عن جو دفينا
إليه تلهفه بالأهل والولد سأهمل الآن في مرضات خالقنا فعل الكرام وفعل السيد
الصمد يا ابن العلوج لقد عاديت ذا كرم ما إن يرى مثله في الناس من أحد خير الأنام
وخير الناس كلهم وخير من حملت أنثى إلى الأبد عليه ربي صلى كلما سجعت ورقاء
وما غردت في سائر البلد حاصل مضمون آنکه همواره جمع شادند ظلمت و دریاهای پر از آب بود در حالیکه
لطف آن کس نبود تا اینکه بر شما رسول خدا مبعوث شد که چراغ رسالت را در جمیع شهرها روشن ساخت و دعوت نمود شما را
در حالیکه ارشاد کننده بود رسول خود دین و نظام را که اهل قوم [illegible] آنها و کافی بود این و دین
خدا بسوی خالق ما است [illegible] نزدیک و دور اگر غایب شده است محمد ولادت
[illegible] خود و [illegible] اهل و عیال [illegible] ما در رضای خالق خود فضل کریمان و کار
مهربانان را ای پسر علوج بتحقیق تو شخصی صاحب کرم را دشمن داشتی که مثل او احدی دیده نشود در میان خلق او
بهترین مردم و بهترین تمام خلق است و بهترین کسی است که حمل کرده او را زنی بسوی همه شهرها و صلوات فرستد
خدای من بر او وقتیکه کبوتر خاکستری رنگ میخواند و در جمیع شهرها صدا میکند بعد از آن علی گفت ای گروه قریش
وای گروه بنی زهره وای بنی لوی وای بنی امیه وای بنی غالب وای بنی مخزوم وای بنی نضر وای بنی عبد مناف وای
بنی حارث ای اهل حرم هر کسیکه در نزد رسول خدا امانتی دارد من ضامن پیغمبرم تا آن امانت بعد از آن عباس
عم آنحضرت رجوع کرد و عثمان صدا زد هر کسیکه در حرم بود او را بجا برخواست و عباس جهوری الصوت
بلند آواز بود گفت ای تمام قبیله ای بنی هاشم بجز آنچه تکلم کرد در باره پسر برادر شما و گرامی ترین پسران
پدر شما است ای بنی هاشم شما حاضر شوید جز حاضر باشید قسم بخدای کعبه اگر غضب کند پسر برادر خود ملک شوید همراه خود من با شما
پس حمزه و زبیر و بنو هاشم و اولاد عبد المطلب و پسران عباس که فضل و عبید الله باشند و اولاد ابو طالب که
جعفر و عقیل و علی ابن ابی طالب بوده باشند آمدند در حالیکه شمشیرهای خود را کشیده بودند و ندا کردند که ای اولاد غالب
و هستیکه قریش ایشان را دیدند مثل ابو سفیان و شیبه و ابو جهل و ربیعه و عتبه جزع کردند بعد از آن گفتند امروز شما را
هلاک خواهیم کرد ای گروه قریش بس ساکت شدند عباس و اولاد عبد المطلب جمع شدند پس گذشت از ایشان
بعد از آن امیر المؤمنین بسوی مسجد رسول خدا پس نصب نمود پوستها را کشود و امانتها را بر روی آن گذارد و گفت
امانتها را بر روی پوستها اذن داد مردم را به [illegible] پس میآمد هر کسیکه امانتی داشت و امانت خود را اخذ میکرد
و هر امانت نام صاحب آنرا بر آن نوشته بود و آن معین شده بود امیر المؤمنین امانتها را در عوض گرفته بود
و خلق میآمدند و امانتهای خود را اخذ میکردند پس جمیع مال که امانتهای خود را اخذ کردند و امانتهای بسیار مانده بود
و همیشه در صحرا بودند و خلق بسر ایشان میآمدند در حالیکه بر فضل علی شکر میکردند و پیغمبر را یاد میکردند و میگفتند ثنا اهل
فضل و حیا و شرف و انصاف و طعام کننده کما هستند از سلاله عبد مناف و هستیکه ابو جهل فکر کرد
حقیر ترای علی و پیغمبر غیظ و عداوت و کینه در دل لعین پر شد و غضبناک داخل خانه خود شد و گفت
این امر سست عظیم که علی هر روز و شب ندا میکند که هر کسیکه امانتی در نزد محمد است پس باید بسوی من بیاید
و در این اثنا که علی غفلت اتکا میکرد ناگاه نامه پیغمبر به او رسید و پیغمبر در آن نامه نوشته بود بسم الله الرحمن
الرحیم از محمد بن عبد الله بسوی وصی خود علی ابن ابی طالب اما بعد فقد عظم علی فراقک ای الاحد شخصك
متمثلا بین عینی وقد عرض علی القریب فی البعید فلم اجد عوضا عنک یبلغ بدجلتك قد شکوت الی الله تعالی
وحشتی منک ومن ابنتی فاطمة الزهراء علیها السلام فوعدنی الله بوصولك الی امر ان کانت لك الفناء علیك فاقرا کتابی هذا فاوصله
وعجل قدومك علی فلقد اشتاقت نفسی الیك [illegible] فقد اوعدنی بتحقیق بزرگ شد بر من فراق تو و همه آنچه میان مرا و تو
تا در حالیکه در پیش چشم متمثل شده و نشان داد بمن نزدیک و دور را و نیافتم عوض که برسد بمرتبه تو و بتحقیق
شکایت کردم بسوی خدای تعالی وحشت خود را از تو و از دختر خود فاطمه زهرا پس وعده کرد بمن خدای تعالی به
وصال تو و امر کرد مرا که بنویسم بتو تا بیائی نزد من پس چون این کتاب را خواندی پس زینه خود را بپوش و بیشتر

از این نقل [illegible]

[illegible]

خود را بیدار و در سفر خود با عذر باش تحقیق وعده کرده است ابن خدای من که تو را دوست از که بیرون آورد در دوق
انکار در حالیکه موید و منصور باشی و از دشمنان خود سر نترسی زیرا که خدای تعالی حفظ میکند و یاری دهد از کید دشمنان
تو و اعدا را از زنان نزدیک کن و سؤال کن از اصحاب من هر کسیکه از ایشان اراده هجرت داشته باشد انهدا
با خود بیاور و مادر من با دختر خود فاطمه زهرا و نیز دو ماه هم که گذشته ام شتر او چهار زنگیر و باید با تو باشد زیرا این
حادثه که ترا معین باشد و امر تو و قایم باشد در حوائج تو و سعت کند و الحال آمدن بسوی من زیرا که من مشتاق
بسوی تو و بر ملاقات تو و سلام بر تو باد و رحمت و برکات خدا و سلام بر دختر فاطمه زهرا و اهل بیت من و جمیع
مؤمنین و مؤمنات و کفایت است ترا خدا و چه قدر خوب وکیل است وقتیکه نامه را خواند خوشحال گردید
روی او در حالتیکه شاد و مسرور بود و گفت حمد مر خدای من که شکر مقابل الطاف من عطا کرد بعد از آن متوجه
شد بر قاصد رسول خدا که عمار ابن یاسر بود و با او گفت چگونه گذاشتی رسول خدا را گفت که گذاشتم او را در بهت
ترین نعمتها بعد از آن عمار کتاب رسول خدا را بر دو نزد اهل او و با ایشان گفت مژده است که پیغمبر با خیر است و ثنا و سلام
میرساند سوده دختر زمعه زن رسول خدا و سایر زنان آنحضرت گفتند خدا تو و او را نگه دارد اما ام مشتاق بر تو از روی
دیدن رسول خدا و ترا باد از ما سلام خدا و رحمت او ای عماد و از ما بزرگ داند کاش اولاد ما باید خدا و اصحاب او فدای او
تحقیق مشتاق هستیم که دیدن رسول خدا و شنیدن کلام او و حرکت نمودن در پای او که در خانه او پس خدا او را مرحمت
کند بر ما و امر کند هر چه برای ما نیکو باشد پس به خوب بر آنکه هستی تو کارش خود را با او و عاقبه گردی تو و نزد او برگزیده ترین
نیکوکاران و بهترین مهاجرین هستی خدا شما را جدا نکند از ما راوی گوید آنحضرت ایشان را جزای خیر گفته بعد از آن
آنحضرت تشریف آورد نزد عمش و این آمدن در آخر شب بود و در را زد پس غلام عباس آن را باز کرد و نظر
میکرد که چه خبر در این وقت ناگاه دید که علی ابن ابی طالب است گفت ای آقای خود عباس را اعلام کرد و عباس از
رخوابگاه برخاست و او را پیش حضرت گفت داخل شد آنحضرت و نشست عباس و گفت ای
پسر برادر من آیا حاجتی داری که صحرا را از لشکر برگیرم گفت حاجت نیست بلکه کفایت کرد از شر دشمنان
دشمنان این نامه رسول خدا است امر کرده به رفتن بسوی او و بردن اهل حرم او و را انداخت نامه را بر او خواند
نامه رسول خدا را و وقتیکه عباس این را شنید سر خود را بزیر انداخت در حالتیکه حیران بود و نمی دانست چه گوید
گفت جواب تو دیگر نمی ای عم پس گفت ای پسر برادر من آنچه محمد ذکر کرده است امر مشکل است و حال آنکه او معروف
است به صدق و ثواب جنت و بتحقیق دیدی که او پنهان بیرون رفت در حالیکه قریش او را بشدت طلب
مینمودند و طلب کردن او را بجای خود امید کردند پس نجات یافت از ایشان که به سبب این امر حسرت
طلب ایشان شعله ور میشود با همه هنها او و تمام امر میکند که اهل او و حرم او را بیرون بردن و انکار بیرون برای من برای تو نیز امید
نمیدانم آنحضرت با او گفت بر چه چیز اشاره میکنی بمن گفت اشاره میکنم بتو اگر تو باشی از بیرون رفتن از تو آن
میکنم که برسد بسوی قبیله خزاعه و ایشان را بنصرت خود دعوت نمائی که با تو و با قوم تو روند پس آنحضرت تبسم کرد در
روی عمش بمرتبه که روشن شد از آن تبسم که و اطراف که و با او گفت ای عم بدرستیکه مرا خدا یاور و ناصر و حافظ
است و نیز است از آنچه تو ذکر کردی و غیر ایشان و حال آنکه بتحقیق حبیب من رسول خدا گفته است که خدا
عالم حافظ و ناصر و معین من است پس مرا حاجتی نیست بآنچه ذکر کردی و مرا غیر از خدا احتیاجی و یاری نیست قسم بخدا
نعم بدرستیکه مرا خبر است که مرا وعده داده است و او خلف وعده نمیکند شعر ان المنیة حتفها منونها
لا تجزعن وحد للرحیل ان ابن آمنة الکریم محمد رجل صدوق قال عن جبرئیل

رح الکتاب ولا تخف من غاشیۃ فانّ اللہ مؤیدہم الیٰ التکمیل آیۃ برتی وانی واحمد خیر البریۃ خص بالتنزیل صلّی علیہ اللہ خلاق الوریٰ ایضا فی التوریۃ والانجیل

حاشق مصدوق آنکہ مدح نیست که مرکب نصیحت آمدن آن متوقع است و ممکن نیست سعی کن برای کوچ کردن بدرستیکه

پیامبر که کریم است آنش محمد است مرد اسکوت است جبرئیل داده است از جبرئیل حرکت ده شتران را و ترس را

مانع زیرا که خدا ایشان را وارد میکند بخواری و ذلت بدرستیکه من بخدا و باحمد اعتماد و وثوق دارم چون

احمد یکه بهترین خلق مخصوص شده است و صلوات فرستاده است با و خلق کننده خلایق و در کتاب توراة

و انجیل هم صلوات فرستاده است با بس او گفت بدرستیکه تو سوار شتری کن آنچه بتو ظاهر شده است و حلّه

که نعت میکند ابی سفیان و ابو سفیان به پسر خود حنظله گفت ای پسر قسم بحق لات و عزّی و هبل که ابن منیّت که امیه

با و کمک آید و وارد شده از محمد در باره واقعه که اراده میکند الواقعه را عمل آورد در میان قریش شک نیست که محمد را

در اماکن با او عوانانید و فرستاده است محمد بر علی بن ابی طالب که او قوم و عشایر او را با تیر او بیرون و گویا می بینم که محمد

با علیان و پیاده کمان خود بیاید و اسمعیل نیز دیدمش عباس در این ساعت آمده است و کفایت میکند که است محمد را

اسیر را باکرده است تا اراده می نماید که ما را در مکانهای خود کید و حیله نماید پس پرسش حنظله با و گفت ای پدر آیا ادرا

سیاه بین کرده اینساعت و اولا بکشم تا محمد ضعیف باشد پس با و گفت ای پسر بتحقیق سر ازخ او ظاهر شده دان شبی

که محمد در آنشب خارج شد در حالیکه شجاعان و شیران قریش با و هجوم آوردند و خالدبن ولید در پیش ایشان بود

و او را ابتدا است طلب مینمودند و فتیکه رسیدند با و حمله کردند با و مثل حمله کردن شیر بر ایشان چنان صدا زد که جگرها

از آن پاره پاره شد پس گمان کردیم که آسمان بزمین افتاد پس ما گریختیم در حالیکه بعضی از ما بر بعضی می افتادیم ولکن

امر هر از این است و ما که غلام تو علی معروف است بشجاعت در نزد قریش پس او کفو کریم است زیرا غلیظ قامت و شکم

و قیمت بهزار نفر مقابل است پس منیت علی در نزد او مگر مثل جوجه مرغ که در چنگال بازی بود که با او بازی او نوازش

زیرا که او عمر او را قطع و اجلش را تمام میکند حنظله گفت برای اینکه تو بسوی آن اشاره کردی ای پدر بعد از آن

غلام خود دعلی را خواند و او چنان بود که هرکس او را امید یاری از برکه ملفت او میرسید و او مثل قطعه کوه بود که شیرها را

بمیدیدیات و بزمین میزد و او را بر دوش خود میبدیاست و قتیکه در میان صف ظاهر شد بمبارزت شجاعان

اینار وسیگریختند پس متوجه شد بسوی او اقاش حنظله و با و گفت چه میگوئی در حق خود و مبارز مقابل ای سرخ

و هر اندازه نافه که بتو بر هم علی بن ابی طالب قتیل رسانی علی گفت ای آقای من چگونه با و میرسم و حال آنکه او شیر

بنی هاشم است بخدا قسم بر آینه بتحقیق من با مثال و اقران مبارزت کرده ام و الان هنوز نرسیده ام مثل ترسیدن

از این جوان بدرستیکه من می بینم که شجاعت سند ترکی او آشکار و در میان دو چشمش مرگ ظاهر است و ظن میکنم که اگر اهل زمین

با او مبارزت مقابل شوند ایشان را فانی میکند از اهل ایشان و بتحقیق شناخته ام او را در شجاعت در شب هجرت

او و جامه خواب رسول خدا در حالیکه نور او منهزم و متفرق کرده اشراف قریش را بطرف مغرب و مشرق بتحقیق

پس چگونه متعرض میشوی که بسوی او و با و گفت لابد است که باید با و مبارزت کنی و او در این ساعت نزد عمش عباس

در خیمه است که اخبار آیا که او از آنجا خارج شده است پس شمشیر خود را برداشته خود را پنهان کن و کمین نما او را در وقتیکه

بپیش تو آید با او حرف بزن در حالیکه بیرون او را حرب بزده سر او را ابن بیاورد و دفن کنیم او را در زیر خیمه های

خود زمانیکه صبح میکند بنی هاشم در حالیکه طلب میکنند او را پس نمی یابند او را ظن میکنند که او به پسر عم خود محمد ملحق

شده و خاطر جمع باشم از شر ایشان پس ابو سفیان گفت ای پسر من ای بنی هاشم بکن آنچه اراده داری
اینجا امر کردیم تا آن غلام گفت قسم بهبل اعلی بتحقیق مرا هلاکت نشان ننمودی اگر از او نجات یابم از بنی هاشم نجات
نمی یابم خصوصا حمزه که قضای محتوم است بعد از آن شمشیر خود را که بسته کشید و از برای علی ابن ابیطالب کمین
نمود در راه او در نزدیک خانهٔ ابی لهب گردید غلام مثل کلوخی در آن اثنا امیرالمؤمنین در حالیکه سرعت میکرد
وقتیکه نزدیک شد امیرالمؤمنین غلام او بر حضرت شمشیر خود را از غلاف کشیده و ضربتی بآنحضرت حواله کرد
آنحضرت خود را از او فارغ نمود و کناره جو گردید صیحه عظیمه زد و در لشکر آن صیحه او را بهشت و لرزه انداخت
تا شمشیر را از دست او گرفت آنحضرت یک ضربت شمشیر بر سر او زد و سر او را دو نصف کرد پس آن غلام بر زمین افتاد
در خاک و خون غلطان بود امام او را در بسته او را در عقب حنظله که اثنا بمنزل خود تشریف برد و اما ابو سفیان
و اصحابش از غلام اثری ندیدند حنظله بیرون آمد غلام را طلب میکرد او را ندید هم در دو باره از آنجهة بسیار غمگین
شد آمد که او را در پس خبر غلام را با او نقل کرد ابو سفیان نیز غمگین شد و لرزید میان دو کتفش از آنجهة پس
پسر خود گفت مژده باد ترا ای پسر بدرستیکه لات و عزی ترا تمکن میکنند و اخذ میکنند برای تو خون ترا از علی
بعد از آن بیرون شدند آمدند بطرف غلام او را در بسته دفن کردند در نزدیک خانه و امر او را پنهان کردند از
قریش که مبادا منتشر شد حنظله گفت ای پدر قسم بحق لات و عزی مرا قرار و آرام نیست تا اینکه خون خود را از علی
بگیرم و من مرد جنگ و شیر بیشه هستم راوی گوید امیرالمؤمنین صبح کرد در کعبه و آمد نزد قریش پس ایشان
با او جمع شدند و امر غلام بعد از آن علی با آواز بلند ندا کرد که ای بنی مخزوم ای بنی زهره ای بنی امیه ای بنی الحارث
ای بنی عدی ای بنی عبد الدار ای اهل الابطح هر کسیکه او را در نزد رسول خدا امانتی بوده باشد پس باید خواسته امانت
خود را اخذ نماید بدرستیکه من از نگاه داشتن آن استنکاف داشتم پس امانتهای خود را از من اخذ نمایید
زیرا که من در میان شما خواهم رفت و هم خواهم شد بعلاوه کسیکه غیر از شما است اکرام نمایید رسول خدا را و ایمان بیاورید
با و تصدیق کنید قول او را بدرستیکه من شما را دعوت کننده هستم در اینجا و مگوید قائل شما که علی از ترس با ترس
و شمشیرهای ما بیرون رفت پس قسم بخدا اینکه منتظر آفریده و دانه را شکافت و در ارواح پوشید عظمت و بزرگواری
هر آینه بیرون خواهم رفت در روز آشکارا از جهة رغم حاسدان پس هر کسیکه از شما بر برادر قلب خود نهان کرده
و میخواهد کید و حیله نماید بیاید زیرا که من در حرب جبان و ترسان نیستم و من آشکارا علی رؤس الاشهاد بیرون خواهم
رفت پس هر کسیکه بمن متعرض شود در مکر من و منی او را شمشیر من مرگ خرچشم کرمی میراند و شیر تنها وارد شوند و غمها را
زایل کننده و کشف کننده بلا هستم از روی بهترین خلایق بعد از آن علی این ابیات را انشاء فرمود بکیفیت

انا علی وما اخشیت فی نسبی وما علی علی تلک القول من عار انا الرسول رسول الله امرنی
ان اجعل البین من خلی و اضماری وقد خشیت فلو شئتم تعجلا ... البر وقد
املیت اسراری فمن یکن منکم یبغی مکالمتی فانه بطل من خیر اخباری ومنکم
رجل بالشر یقتنی والله یوردها اهل النار فی النار یکان منه امور لیس اذکرها
والله یرجعها اهل الکفر بالعار

حاصل مضمون آنکه من علی هستم و پنهان نکنم نسب خود را بر من این
قول عاریست بدرستیکه رسول خدا امر کرده است مرا که بگردانم سیر کردن طریق او را در سلک کردن و طلب خود
و تحقیق سریع السیر نمود شتران خود را بطرف ... که تعجیل کنند ایشان از جهة شوق بسوی او و بتحقیق سرهای
خود را آشکار کردم پس هر کسیکه از شما طلب نماید جنگ مرا باید زیرا که من شجاعی هستم از بهترین نیکوکاران
و در میان شما مردی هست که میخواهد مرا بشر بیند از زد خدا و او را داخل میکند اهل آتش با آتش از او اموری صادر شده

ترس نها را ذکر نکنیم و خدا نیامد از دل کفر را عار را ی گویی قریش یکدیگر نظر میکردند در حالیکه از حضرت سید دلها
ایشان خوف داخل شده بود و دو انستند که آنحضرت بزعم ایشان انکار خواهد رفت و ابوسفیان حیران
مانده در حالیکه از غیظ و کینه پر شده بود و در رسید از جانب قریش را از خبر غلام خبردار نماید پس در آن وقت
ابوجهل برخواست در حالیکه قایم بود بر سر دو پای خود و ندا کرد که ای گروه قریش و ای پسران عبد مناف و ای
پسران زهره و ای پسران تیم و ای پسران حارث و نضر و ای جمع کسانیکه حاضرید آیا ارمغانی پسندید با بچه این
جوان گفت و اراده دارد که انکار برود بزعم ما و چگونه انکار برود و حال آنکه محمد ماه تر بود از او و از حیثیت قدر
و منزلت معهذا او انکار خارج نشده پنهان رفت قسم بخدا شما را اصلاح نمی بینم مگر اینکه او را بشمشیرهای
خود پاره پاره نمائیم و لش و نمود در آن وقت میگفت   هٰذِي اُعْجُوبَةٌ مَا اِنْ مِثْلُهَا اَبَداً

تَكْفِيهِ هٰذَا الْفَتٰى فِينَا مِنَ الْعَارِ   ثُورُوا عَلَيْهِ وَلَا تَخْشَوْا مَقَالَتَهُ   فَهُوَ الْجَسُورُ
الْهُمَامُ الضَّيْغَمُ الضَّارِي   لَا تَأْمَنُوهُ وَاَسْقُوا الْاَرْضَ مِنْ دَمِهِ   بِاَسْمَرٍ ذَابِلٍ اَوْ حَدِّ
بَتَّارِ   صُولُوا عَلَيْهِ بِاَسْيَافٍ مُهَنَّدَةٍ   وَلَا تَكُونُوا مَحَلَّ الْاِرْغَامِ وَالْعَارِ   حاصل مضمون

آنکه این عجیب است که مثل آن دیده نشده است ابدا تقلید کردن با این جوان در میان ما عار است حمله نمائید با و
برسید از قول او او جسور بزرگ و شیر ضرر کن است از او خاطر جمع مباشید و زمین را از خون او سیراب نمائید
با نیزه ها و با سر شمشیرهای برنده حمله کنید با او با شمشیرهای هند و پشت نگردانید با ذلت و عار   راوی گوید
که در جواب سوی او ابولهب و بعضی گفت که او حمزه بود و او بلند آواز و با قوت بود که نزدیکان قبیله ها از او
برسیدند و گفت ای مرو ساکت ترا مباد ای پسر مردان دلیر ترین مردان و ای بر تو آیا به بندگی یاد میکنی تو برا
که از حیثیت قدر و خلق برترند از همه مهتر سالم ایشان را با نتقام و حال آنکه تو از پست ترین مردان پستیم
هستی وای بر تو مادر نباشد برای تو و حال آنکه تو ذلیل حقیر و ذلیل تر هستی مرا آنکه در پستی آنچه ذکر کردی
با طبیعت سی مگر بعد از بریدن سرها و تلف شدن جانها و حال آنکه تو میدانی که ما پسران دعوا و شیران
مطلب هستیم بخدا قسم ای پسر زنها هلاک نمیشود علی ابن ابیطالب تا هلاک شویم از عجم ما و هلاک شود بنی هاشم و
بعد از آن علیل بینی تو بخاک زمین مالیده شود و ذلیل میشود حاسد بعد از آن حمزه انشاد کرده میگفت

اِرْجِعْ خَؤُونُ بِغَيْظٍ فِعْلُكَ خَاسِرًا   فَلَقَدْ اَتَيْتَ بِعَجْزٍ وَبِشَنَارٍ   بَلْ سَيْفُهُ يَبْتُرُ الْجَمَاجِمَ
نِهَا لَوْمَا   وَسِنَانُهُ مَوْتٌ عَلَى الْاَعْمَارِ   فَهُوَ الْاِمَامُ وَنَحْنُ اَهْلُ عِصَابَةٍ   نَحْمِي
عِدَاهُ بِنَارِهِمْ بِكِرَارٍ   يَا بْنَ الذَّلِيلِ لَقَدْ اَتَيْتَ بِمَنْحَةٍ   كَالْكَلْبِ يَنْبَحُ فِي فِنَاءِ
الدَّارِ   حاصل مضمون آنکه رجوع کن در حالیکه خوار و ذلیل کرده شده بقبح فعل خود و زیان کار هستی
بتحقیق فعل بیهوده را آورده بلکه شمشیر او در جنگ سرها را قطع میکند و نیزه او مرگ است بر عمرها پس او
امام است و ما اهل جماعت هستیم میاندازیم دشمنان او را باتش ای پسر مرد ذلیل هر آینه بتحقیق فعل بد
آوردی مثل سگ که صدا میکند در آستانه خانه راوی گوید پس ابوجهل ساکت شد و جواب نداد بعد از آن
علی گذشت بمنزل خود و در نزد او بود جعفر و عقیل و او با ایشان خبر میداد آنچه جاری شده بود بعد از آن عباس
آمد و با او سلام داد بعد از آن گفت مرحبا بتو ای عم عباس گفت صلحک الله ای پسر برادرم لکن آنچه
بتو ظاهر شده پس خبر داده با و خبر مطلع غلام حنظله را و خبر ابوجهل و آنچه باو تکلم کرده بود حمزه بعد از آن گفت ای عم
حرف ذلیل و رجیم ترا بخوف نیندازد [illegible] است لذکه نشستن از جا سر و یکتا و زود مبا شد ایشان را فرا کرد

## در کیفیت هجرت

در بطحا و صفا و مروه بدرستیکه مرا خدائی است تابع کسی نکند که مرا ابدا خوار نمیکند و در هر جا باشم با من است و او حامی
و شدید است عذاب او خدای آسمانها و زمینها و خلق کننده جمیع مخلوقات است تا آنکه گوید خلق تمام اند حاضر باشند
بشنوند که علی میگوید که من بسوی مدینه میروم هر کسیکه او را امانتی داره نزد رسول خدا بیاید امانت او را
رد نمایم پس خلق آمدند که امانتهای خود را اخذ نمایند در آن اثنا قریش در بطحا نشسته بودند ناگاه عمیر بن ابی
عبیده ثقفی آمد و با او شتری بود که او را میراند پس ندا کرد ایها الناس این شتر را بچهار صد درهم میفروشم
مردم بسوی او مسابقت کردند و مبادرت کرد بسوی او حنظله و گفت من او را میخرم با من بیا تا قیمت او را
رد کنم پس او را بمنزل خود برد و ابوسفیان با ایشان تابع شد پس داخل شدند مائده از طعام پیش ایشان آوردند
خوردند و آشامیدند تا سیر شدند بعد از آن ابوسفیان با او گفت چه میگوئی ای برادر ثقیف در صد مثقال طلای
سرخ که بتو دهم عمیر گفت بچه جهت طلا را از تو بگیرم حنظله گفت میخواهم که علی را بکشی زیرا که او بالای کعبه
و بدرستیکه پسر عم او لات و عزی را بیرون کرد و ما را از شهرهای ما و او میخواهد بشمشیر خود بار دیگر ذلیل نماید و ما را
خود ما را بیرون کند عمیر گفت با او چکنم گفت برو بسوی او و ذکر نما که ترا هم نزد رسول خدا امانتی هست و آن صد
مثقال زر سرخ است و هرگاه آنرا انکار کند بگو که من با این شاهد دارم پس بیا بطرف ما تا شهادت بدهیم
و تکذیب کنیم او و پسر عمش محمد را میان اهل و عشیره او پس ابوجهل با ایشان داخل شد این کلام را با او گفتند و او
با ایشان گفت من هم با شما شهادت میدهم و امر کرد با بن عقبه و کریمه را که ایشان نیز شهادت بدهند تا
تا حیله تمام میشود پس گفتند ای عمیر ای اشرف که در زبان قریش اسم و خدایان ما در این خصوص یاری میکنند برو
در آنچه ترا امر کردیم عمیر با ایشان گفت ای گروه اطاعت با ورید ابوسفیان گفت حبا و کرامة بعد از آن ابوسفیان
برخواست و صد مثقال زر از وزن ملاده هند دختر عتبه در نزد او بود که در گردن بند خود در آورد با ابوسفیان بیرون
رفت و آنها را در بعض پرده ها داخل نمود برگشت بسوی امیرالمؤمنین در حالیکه او نشسته بود و امانتها را ذکر کرد پس
عمیر بآن حضرت سلام داد و گفت یا تو امانتها را از جانب پسر عم خود ادا میکنی فرمود نعم یا عمیر گفت بدرستیکه
مرا نزد پسر عم تو امانتی است و آن صد مثقال زر سرخ است و آن در پارچه و کیسه سبز است و سر آنرا با ابریشم
بسته اند و بر آن نوشته شده که این امانت عمیر ابن ابی عبیده ثقفی است پس در آنوقت علی با ایشان داد و
سوی امانتها و آنها را با بطرف و نظر کرد پس نیافت آنچه عمیر ذکر کرده بود با او گفت ای برادر ثقیف
بدرستیکه صدق چه خوب چیز است و چه بهتر است که نجات میدهد و کذب مروت صاحب خود را ساقط میکند و او را باد تعلل
مبتلا میکند تحقیق حاضر بودند با ایشان که رسول خدا است که و امین است و چیزی را غیبت نمیکند پس عمیر
گفت امانت کرده امانت تو این چیزی است که عاقل و را قبول نمیکند پس رسول خدا امانت نبرده بلکه از روی
مکر و باطل آمده عرض کرد یا محمد نمیخواهی که مرا که طلب نمایم چیزی را که ندارم و حال آنکه امانت را با او در کعبه
دادم و با بن مطلب شهود دارم آنحضرت گفت شهود تو کیست گفت ابوجهل بن هشام و مکرز بن حفص
و عقبة بن ابی معیط و ابوسفیان و پسرش حنظله آنحضرت فرمود لعنت کند خدا کسانی را که ذکر کردی پس گفت
این مکر و حیله است قسم بخدای کعبه بعد از آن گفت بدرستیکه نیکوکاران شهادت فاجران را قبول نمی
کنند ولکن نهانیکه فردا صبح شد بر کعبه خدا بیا که شود خود را حاضر کن پس خدا امینداز دل ایشان را بکید و مکر ایشان
را و کوید عمیر برگشت و داخل شد با و فزع و جزع و هول و ترس از خفت او را بچه از حال شدید در نفس

و به نفس خود گفت که من از عذاب و غضب او سالم نخواهم شد بعد از آن آمد بر ابو سفیان و با او گفت مرا از
امر منع مکن که او صلح است از متعرض شدن او ابو سفیان گفت اگر از این امر رجوع کنی بر تو عار میشود
و ترا کاذب میگویند بدرستیکه ما بیرون میآئیم با بزرگان قریش و شهادت میدهیم و بر اینکه نوبت در نزد
ما جواب و خطاب پس حمله میکنیم با او و قتل میرسانیم او را و هر کس را که متعرض میشود و میرویم بمدینه و محمد را میکشیم و عباس
را که با او رفته بعد از آن ابو سفیان گفت بر او عمیر بر آنچه در صدد آن هستی و در نوبت نزد من آنچه طلب
کنی را و گوید پس ابو سفیان رفت بسوی قوم پس برخاستند ایشان را و امر کرد تا حاضر باشند نزد کعبه و وعده
دادند که صبح در ابطح باشند و وقتیکه عباس گوش قریش خفقر اشند امد بخدمت علی و گفت چه چیز است ما که
میبینم بخود اندکر تو و عمیر ابن ابی عبیده موج میزند حضرت فرمود بدرستیکه عمیر طلب او را قومی از قریش یاری
داده است و عزم کرده اند بر برداشتن عهد و پیمان و شکافتن سرها و زود در میکند خدا کید ایشان را در سینه
های ایشان بعد از آن خبر داد با و بسبب سرها و آنچه از طلوع غلام حنظله صادر شده بود عباس با و گفت یا تقی
باس منیت ای پسر برادر من فردا بیرون میروم کجو غلامها و عشایر خود و امر میکنم ایشان را که صبح با اسلحه های خود
بکعبه بیایند و وقتیکه صبح طلوع کرد علی آمد بر بنی هاشم و پسر کرد بنا و آمدند به ابطح و در عقب خود نشستند و عباس
از میان جماعت خود آمد و نشستند و حمزه آمد در حالیکه صلاح خود را پوشیده و سلام داد و نشست و آمدند بنو هاشم
و نشستند در حالیکه خود را از خلق کناره کشیدند و ابو جهل و ابو سفیان و حنظله و عکرمه و عتبه آمدند در میان
جمع کثیر پس بیکطرف نشستند بعد از آن عمیر آمد و نشست در مجلس بنی هاشم و نشستند در حالیکه خود را از
خلق کناره کشیدند و گفت خوشحال باشید در صبح و شام و شاد و حیا بر شما همیشه باد و در روشن باد شما را ای طلحهای
بنی هاشم بدرستیکه من بسبب شما استعانت میجوئیم بر پسر برادر شما که امانت مرا امین نگهدارد زیرا که من مرد پیر
و ضعیف هستم و مرا مالی نیست و اطفال صغار دارم و مرا ذخیره غیر از آن امانت نیست علی با او گفت ایا پیکی
که در نزد تو شهود هست بر ادعای خود ایشان را حاضر کن تا کلام ایشان را بشنوم پس عمیر آمد بسوی قریش و گفت
مژده باد شما را در این روز رشادت ها و خیرات بشما وارد شده شما جناح عرب و عمامه ستید و نسب بدانید بدرستیکه
مرا در نزد محمد امانتی هست و این پسر عمش حق مرا نمیدهد تا اینکه من شما را استشهاد میکنم پس هر کسیکه حاضر بود
با امانت من در آن روز زجو است و در محضر بنی هاشم شهادت نماید را و گوید برخواست کجو و چهل نفر از بزرگان
و ایشان ابو جهل و ابو سفیان و حنظله و عکرمه و عتبه گویند پس بر بنی هاشم نزدیک شدند و با ایشان کلام داشتند و ابو
جهل بر ایشان مقدم شد و در پیش روی علی ابن ابیطالب ایستاد و گفت یا علی تو از ما هستی و ما از تو
اگر چه مخالف دین ما از تو عزیزتر نیست و لکن راحق میگوئیم و شهادت میدهیم که عمیر بن ابی عبید ثقفی را د
در نزد رسول خدا صد مثقال زر سرخ است و دیدیم کیسه سبز که سرا و را به ریسمان ابریشم بسته اند و بر آن نوشته شده که این
امانت ابن ابی عبیده ثقفی است پس او را از آن امانت منع مکن بعد از آن متاخر شد و ابو سفیان
پیش آمد و تکلم کرد بمثل آنچه ابو جهل تکلم کرده بود و حنظله و عکرمه و عتبه مثل آنرا گفتند پس علی تبسم کرد و گفت
ای گروه قریش وای بنی هاشم بتحقیق شنیدید شهادت این قوم را و بتحقیق من شمشیر را در میان خود و ایشان حکم
قرار میدهیم هر کسیکه گویند او کذب هر شود خون او حلال باشد ایا راضی هستید گفتند نعم شنیدیم و راضی شدیم
پس آنحضرت گفت به آن کسیکه قسم بحق حبیب خود رسول خدا را که هر آینه امری میان ایشان حکمی خواهم کرد که تعجب
کنند از آن عرب و عجم تا بآخر روزگار بعد از این گفت نزدیک من بیا ای عمیر و هر دو طایفه نظر میکردند در حالی
که در دستهای ایشان در قبضه شمشیر ایشان بود و منتظر فتنه بودند و ابو جهل و صوابین نظر میکردند در آنچه آنحضرت میکند

ازجهت رسیدن از خشم و رسول الله و بنی هاشم با آنحضرت نظر میکردند بعد ازان آنحضرت ازجهت دو علم خود پیدا د
و متوجه ابوجهل و اصحابش شد و گفت به ایشان آیا شهادت داده اید بآنچه شنیده اید و خدا سؤال میکند از شما از آنچه
به فعل میآورید و در حکم ما قبول نمیشود دیگر شهادت که دو نفر عادل و امین بوده باشند و در میان شما کسی نیست که این
صفتها در آن باشد ولکن من جواب آنچه شما گفتند میگویم پس اگر خلاف قول شما ظاهر شد آنچه گفته اید و کرده اید همه
باطل است ابوجهل گفت کفایت میکند ترا تکذیب کردن تو ما در میان بنی هاشم و قریش آنحضرت گفت باید
چند نفر از شهود خصوصا از بنی هاشم رو بروند نزد کعبه وقتیکه رفتند آنحضرت رو کرد بقریش و گفت نظر کنید
بر آنچه من با او حکم خواهم کرد بعد ازان عمیر را خواند و گفت خبر ده بمن که در چه وقت امانت خود را به پیغمبر دادی گفت
امانت خود را باو دادم در وقتی که صبح طلوع کرده بود و هوا روشن شده بود پس امانت را پیغمبر گرفت و داد بمن [illegible]
و گفت این امانت را ببر بخدیجه تسلیم کن و بخانه خود رفت علی گفت ای قریش و بنی هاشم که شاهد باشید بآنچه این
میگوید بعد ازان ابوسفیان را خواند و گفت خبر ده مرا که در چه وقت عمیر امانت خود را برسول خدا داد گفت ای پسر ابی طالب
بتحقیق قول ابلیس کذب و دروغ را با تو پنهان نماید [illegible] من شهادت میدهم که او امانت را در وقت غروب آفتاب
داده و رسول خدا امانت را از دستش گرفت و در آستینش گذاشت و بمنزل خود برد پس قریش بیکدیگر نظر کردند وقتیکه
شهادت ایشان را مختلف دیدند بنی هاشم بحرکت آمدند امیرالمؤمنین ایشان را ساکت کرد بعد ازان ابوجهل را
خواند آمد در حالیکه او میگفت که این را همه است قسم بخدای کعبه میخواهد او را با ما واقع سازد بعد ازان در نزد او ایستاد
گفت ای علی بتحقیق ما را مبوغ و کذب ثابت داری آنحضرت گفت خبر ده مرا که در چه وقت عمیر امانت خود را برسول خدا
تسلیم کرد و او امانت را چه کرد ابوجهل انکار کرد و عقلش حیران شد و پیشانیش عرق کرد ساعت طویل در حال مانند
شل بر دست گشت آنچه در قلب اوست و را آگاه میکند و گفت من نمیدانم عمیر در چه وقت امانت را برسول خدا
داده و لازم نیست بر من که وقتها را بشناسم آنحضرت با او گفت بنشین بعد ازان عتبه را خواند و گفت خبر ده مرا که در
کدام وقت عمیر امانت خود را برسول خدا داد آن ملعون گفت در وقت شدت حرارت ظهر پس آنحضرت فرمود
بنشین بعد ازان حنظله را خواند و از او سؤال کرد مثل این ملعون گفت قسم بلات و عزی است نزدیک که او خبر
است گویا که او این ساعت است دفع کرد امانت را برسول خدا در وقت که آفتاب در طلوع وسط فلک
استاده کعبه امانت را در دست جیب گذاشت تا وقت برگشتن او بعد ازان آنرا بمنزل خود برد پس برخواست
عمیر پس بسوی او و از سر او زد و گفت کور نماید قلب ترا لات و عزی چرا گفتی که در وقت غروب آفتاب داده
[illegible] کند پس هر طایفه بنشستند خوف و بطلان شهادت ایشان را بنی هاشم قصد کردند که شمشیرهای خود را
بکشند و اراده کردند که بر قریش حمله نمایند پس علی بعمیر گفت چه میگوئی و لکن دانسته که او را خواهد کشت
این سؤال را بقصد کرده است که با وصف شاید زیرا که او کسی است که فتنه را بر انگیخته است پس رنگ او زرد شد
و میان دو کتفش به لرزه در آمد ابوسفیان با او گفت وای بر تو ای عمیر بتحقیق رنگ تو زرد و میان دو کتف تو
بحرکت آمد و بتحقیق ما رسوا شدیم از شهادت خود برای تو عمیر با او گفت بدانکه من از حیله و مکر تو غافل هستم و بنفس
خود دیدم گفت بعد ازان رو بآنحضرت کرد و داخل شد بر آنحضرت [illegible] زیرا که او در اول [illegible] عمیر
ندا کرد باواز بلند ای بنی هاشم ای بنی لوی ای بنی غالب ای بنی نضر ای بنی مخزوم ای بنی عبد شمس ای بنی [illegible]
ای بنی زهره ای جمیع کسانیکه حاضر شده اید بدانید که مرا امانت نزد رسول خدا نبود ابوسفیان و پسرش مرا بر این وا داشتند
و مرا فریب دادند پس ابوسفیان رو باو برگشت و گفت دروغ گفتی وای بر تو میخواهی حرب را در میان من
و بنی هاشم واقع سازی را آگاه گوید پس بنی هاشم سلاح خود را [illegible] شمشیرهای خود را کشیدند پس حمزه برخواست و
شمشیر خود را کشید و صدا زد ای آل غالب ای بنی هاشم ای بنی مطلب بکشید دشمنان خدا و رسول را که بر سر
رساندن حیله میکنند اجابت نمودند او را عباس و عبدالله و عقیل و جعفر و بنی هاشم برخواستند بر قریش حمله کردند
و یکدیگر را بحرب و قتال خواندند و بیکدیگر در آویختند و آتش حرب مشتعل گردید وقتیکه علی بن ابیطالب ایشان را دید ندا کرد

برای آنها پس دست از قتال برداریده و صحبت بسیار رو آورد بعمیر و با و گفت چگونه عمل کردی ابوسفیان و پرسش از این
گفت ای سید من هند بستیکه طمع عمل کردم برای این ولکن بصورت بعض کبیراکه با او اعتماد بود و وثوق داشت بکفایت کنند کی
تا بیابیم پس آنحضرت فرستاد با او و مردی را که از بنی هاشم پس عمیر آمد بسبب که در بسیار کردن هند و هند با را دفن کرده
بود ابنها ما در دسته آورد خدمت علی ع بر قریش گفت این گردن بند هند دختر عتبه زن ابی سفیان است با این
روزها فرمود که عمیر آنها را که بنمودند دو دست گفت این گردن بند را با این روزها ابوسفیان بمن داده است برای آنکه
آنچه از سر شنیده پس عتبه بن ربیعه گفت این گردن بند دختر من هند است ابوسفیان گفت ای عمیر از منزل کدام
و با این روزها در این ساعت آنها را آوردی علی ع گفت برای ما شاید دیگر است بعد از آن فرستاد و آن شمشیر حلیع غلام
حنظله را پس اقتدا ابوسفیان گفت این شمشیر پسر من حنظله است که عمیر آن را از در منزل من ندیده علی ع گفت کاذب
از قول خود ابدا است بگوید کجا است غلام تو حلیع گفت طایف رفته است برای حاجتی امیرالمؤمنین فرمود
او را برای ما حاضر گردان گر راست گوئی پس سر خود را بزیر انداخت از جهت خجالت علی ع با و گفت چه شده است
ترا که از رستی خود سید از نمیشوی و دست از عداوت برنمیداری وقتیکه عمیر این را دید با آواز بلند ندا کرد یا امیرالمؤمنین
دست خود را دراز کن پس شهادت میدهم بر اینکه معبودی جز از خدای تعالی نیست منفرد است شریک ندارد و شهادت
میدهم که محمد عبد و رسول وی است و تو خلیفه او هستی بعد از او و وصی او هستی پس روی مبارک آنحضرت از شادی
روشن شد و گفت الحمد لله لکن ابتدا کرد عمیر زیرا که تو او را دانستی با آن از غیر خود و صاحب آن ابوسفیان گفت قسم که
و تعجبی اخذ می کند او را اینکه غلام من حلیع بیاید و من خبر دهم شما که او مال را اخذ کرد پس بنی مطلب تمام مال را ادا
بن ابی طالب و عمیر آنحضرت فرمود انهم بعد از آن آنحضرت با بنی هاشم مراجعت کرد در حالی که رویهای ایشان
روشن بود برای آنچه دیده بودند از حق و رویهای قریش عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ
الْفَجَرَةُ در حالی که ایشان ذلیل و خوار بودند و وقتیکه طول ما امید شدند در میان خودشان بنا نهادند
قرار گذاشتند که حلیع غلام از طایف بیاید تا او گوید صورت تمام شد آخری امر غلام ظاهر شد بنی هاشم و قریش
گفتند یا ابا سفیان کجا است غلام تو حلیع گفت مال را از دست من ربوده به یمن برده است و اینجا نخواهد آمد پس
قریش بطلان حرف ایشان را دانستند و بنی هاشم اراده کردند که فتنه بر پا نمایند پس امیرالمؤمنین ترک با
در میان ایشان ساکت نمود تا او گویم بعد از آن. رجوعت و مشغول تدارک هجرت بسوی مدینه گردید و چند
شتر مهیا کرد برای فاطمه و حرم و شروع کردند تدارک سفر و آنچه محتاج الیه است از شترها و حمل کردند آنها توشه
راه و آب ماد قریش ندانستند که آنحضرت میخواهد بنفس خود تنها خارج شود پس شمشیرهای خود را علاقه کرده
مهیای جنگ شدند و منتظر خروج امام بودند بعد از آن عباس شترها را آورد و بر زد و فتیله حزامه و جمع آنچه محتاج الیه بود
بر کجاوه ها میگذاشت بعد از آن شترها را از نزد خود کشید و پاهای ایشان را بست و کجاوه ها را بر پشت شتران
گذاشت و فاطمه ها و حرم رسول خدا را در آنها نشانید عباس با آنحضرت عرض کرد ای پسر برادرم آیا نمی بینی قریش را
که قصد حرب و جنگ دارند حالا که صبر نما که شب و تاریکی را خلوت بهتر میشود علی ع گفت من بخدا وثوق دارم و با و
توکل کرده ام بعد از آن سیر کرد در حالی که در اطراف او بودند بنی هاشم و بنی مطلب از پس بسیار او و آنحضرت
رفتند تا ابطح و ابطح با حال خود موج میزد بعد از آن ابی سفیان و قریش را از حال رعب و ترس تعجب میشود و میگفت

أَلَيْسَ مِنَ الْعَجَائِبِ أَنَّ طِفْلًا ... صَغِيرًا يَانِعًا قَدْ رَامَ مَجْدًا ... بَعِيدَ الْمُرْتَقَى لَمْ يَرْتَقِيهِ
وَأَنْعَمَ بِالْعُلَا لِلْأَمْرِ جِدًّا ... وَأَشْرَفَ بِالْمَعَالِي حِينَ رَامَ أَمْرًا ... سَيَأْتِي بَعْدَمَا يَأْتِيهِ جَهْدًا
أَلَا مَا لِلْعُلَا عَلِيًّا عَنْ مَعَالِي ... فَلَا تَبْعَدْ إِذَا مَا جِئْتَ بُعْدًا ... وَإِنْ أَحْبَبْتَ سَيْرًا أَنْ تُرَجِّمْ
وَسَيْعِي فَاصِيًا لَنْ يَثْنِيكَ صَدًّا

حاصل مضمون آنکه آیا از امور عجیبه نیست که طفل صغیر قریب بلوغ
تفتیش مقصد کرده است قصدی را که بعید است قول تردد آن رای ترک کننده کان بر آن عزم کرده است آتی
امر را در حالی که کوچ کننده است و در سخن گفتن اسراف مینمود و مقصد کرده است امری را که نرسیده بعد از آن که

باو در حالتیکه حتی گسسته است الآن ما جسد را بسان بعل من برایش دور شود دور شدند زنانیکه ادعای و اگر دو
داری سیر کود در آمد در بستیکه نیزه و شمشیر من هر دو ترا قصد کنند ثم قصد کردند بعد از آن زینب دختر پیغمبر
آمد بخدمت همشیره خود فاطمه زهرا در حالتیکه چشمش گریان و قلبش محزون بود و به فاطمه زهرا گفت پدر خود
از من سلام برسان که من از اهل و دوستان دور شدم در حالتیکه ناله و گریه من بسیار است از جهت فراق او و از
حزن من تازه شد از جهت فراق تو ای فاطمه و ای ابر غم من که من در شهری باشم و تو در شهر دیگر بعد از آن او
سایر زنان و فاطمه زهرا گریه کردند بعد از آن زینب انشا کرد و میگفت فاطمُ ابلغی آبائی سلامی
قد فقدنا السرور مذ غبت عنی یا حبیبا لا اله قد طال حزنی قد تاتیم فؤادی
المدامع منی حرم الدهر شمل وصلی وقربی بحبیب لا اله ذخری وأملی كنت اسلو
بفاطم نور عینی فرماها الزمان بالبعد عنی لا تلذذت بعدكم بحیوتی فعلیك
السلام ما دمت منی كنت انسا بفاطم فاتاها واعیا فاشتكی المدامع منی یعنی
ای فاطمه پدر خود از من سلام برسان که بتحقیق مفقود شد سرور و شادی از آن زمان که از من غایب شدی ای حبیب
خدا طول کشید حزن من در حالتی که شما از من دور شدید پس اشک چشم از من قطع شد قطع کرد روزگار حبل وصل
و قرب من بحبیب خدا فاطمه جمعی و ذخیره من بود و تسلی میافتم با فاطمه که نور چشم منست پس روزگار رو زمان او را
از من دور کرد بعد از شما بر زندگانی لذت نمیبرم پس از من بتو سلام باد مادامیکه هستم و بخود تسلی میدادم بفاطمه پس
جدا بود زمان در حالیکه دعوت کننده است پس طلب شفا نمود از من اشک چشمها ما بلکی گوید فاطمه بدنجوی از حشم
باو گریست و به او گفت که پدر تو ترا فراموش نمی کند و لکن تو با شوهر خود ابو العاص بن ربیع راه نمیتوانی بیرون
شدن مگر باذن پدرت پس از جهة نفس پاکیزه و از جهة چشم شادمان باش راوی گوید و قتیکه زینب ایشان
از فاطمه وداع کرد و بیرون رفت در حالیکه چشم او گریان و قلب او محزون بود بعد از آن جلو کجاوه او را
و قریش او نظر میکردند در حالیکه آنحضرت سوار بر اسب خود سوار و لباس حریر پوشیده بود و کجاوه او را در پیش
او میرفت و قتیکه از زینب بیرون رفت این امر بر قریش گران آمد و غضب و کینه ایشان را زیاد کرد در حالتی
اشاره که ایشان حیران بودند ناگاه نزدیک شد با ایشان شیخ کجبر گرانپشت او خمیده و رویش چین و بر ناقه کندم گون سوار
و در حالیکه او صاحب سر بزرگ و قامت بلند بود و او را دو چشم بود در بالای سرش که بگودی افتاده بود راوی
گوید پس قریش نظر کردند با چشمهای خود و قتیکه در میان ایشان داخل شد با ایشان گفت زنده باشید اگر چه
ابا راضی شدید بعار و رسوائی و هلاکت ای وای بر شما آیا میگذارید این طفل که نام او محمد است کرد نهای شما را قدم گذارد
و موارنه بزرگان را اف باد شما را ای گروه خوار و ذلیل پس برنفسهای خود تعصب نمود و نذر عدایان خود را
که بعد این طفل نیست مگر کسیکه کوچکتر است از شما از جهة سن و حال آنکه شما بزرگان قریش و سولاران هستید راوی گوید
پس آمد بسوی آن شیخ پس بیعت آنچه ما بسوی ان است رو میکنی پس بار از خاطب او حرشی و صولت اقوام و عشیره از برای ایشان
شیخ گفت ای آن خدایان خود را فرمان گروهی اگر میخواهید که خدایان از شما راضی باشند عار را بکشید زیرا که خدای
بشما وری میکنند و او را رد میکنند از نوی قهر و غضب و انبغز گفت ما لی اری القوم فی خوف و فی حرق
کانهم الجموا بالرعب والفرق لا تظهرن لکم منا من عجب لا تستکن غداة الیوم ذا الطرق
الکل فی وجل من بأسه وجل هولتفی لنا داع الی الافق لاخلقن الصفات جمع معشرة
والقتل والفتك والتعطیل من خلق حاصل مضمون آنکه چه شده است ما را که می بینیم این قوم را در خوف و در ترس
گویا که ایشان را لجام خوف نهاده اند یعنی بعضی ایشان لجام زده اند بخدا قسم هر آینه ظاهر میکنم برای شما از امر او عجب را و میریزم
خون او را در امروز در راهها تمام شما گرفتار شدند و در خوف و ترس هستید از وجراتست که کار بکار شدن دعوت میکند
هر آینه خالی میکنم کوه صفا را از جمع شدن گروه او و کشتن و مجروح کردن و تعطیل نمودن از خلق است راوی گوید که
قریش از آن بسیار شاد شدند و کردنهای ایشان دراز و کینه های ایشان شدید شد از جهة آنچه شیطان ایشان را

اغوا کرده ایشان را تحریص میکرد بر قتال بعد از آن یکسر بسوی گروه محمد دوید و از شیاطین بقیه که هر جانبها را فرو گرفته
گرفته بودند و قبیله ابولهب نظر کرد بسوی آن قوم و با ایشان در مقصد آن بود پدرش ابولهب ... علی بن ابیطالب ...
و از جانب دیگر دلیر و از اصحاب و قوم علی را هلاک میکنند پس بر آمدند تمام خود را بر سانیدند و بکار و بار استقبال
کردند و آنها را از نزد فتح باز داشت و گفت ... و جا بجا حرکت کردند ... علی ظن کرد که او این فعل را از جهت
غضب قریش میکند با او گفت یا ابا عقبه قریش را آیا میکنی بعضی از قوم خود ابولهب گفت چنین نیست ولکن آن قوم
مجذوب شدند در حالی که نفخه صور ... از جهت ما که در بیابان ظاهر شده که او و امثال ایشان قریش را هر که دید
از جهت دشمن داشتن فعل تو ... گفت آنحضرت فرمود چنین نیست یا ابا عقبه ابولهب گفت
نزد ما ظاهر میشود ... پس در آن شب که ایشان سوال و جواب میکردند ناگاه دیدند که صداهای مختلفه
ظاهر شد و دیدند سوادی ظلمانی که بعضی بر روی بعضی میریخت و در آن بسیار دودی و آتش و شرار و انوار دیدار کرد آنحضرت گفت
یا ابا عقبه ... چنین که باطل ... مضمحل و حق چگونه بلند شود بعد از آن علی ندا کرد زید بن حارثه را و گفت ...
نگاه دار ... پس زید گفت این همه از ... آنحضرت گفت این شیطان و لشکر اوست
میخواهند فتنه برپا کنند بعد از آن آنحضرت آن سواد و آتش و شرار و دود را استقبال کرد در حالتی که ... آن را
فرا گرفته بودند و بلند شد ... دود و ... ظاهر شده بود و غضبها ... که حاضر شده تماشا میکردند با آنچه نازل شده بود و قریش
شادی میکردند و بنی هاشم قلبهای ایشان ترسان بود از آنچه میدیدند از ظلمت و آتش و شرار و ظن میکردند که اینها
از آسمان نازل شده از جانب الله و هر یک از کفار ... آن شب که ایشان چنین ظن میکردند و علی و اصحابش اینها را
میدیدند و ... و اهل کعبه ظن میکردند که آن آتشی است که از آسمان نازل شده از غضب الله و هر یک از ...
اثنا که ایشان چنین بودند ناگاه ابلیس بر ایشان طلوع کرد در زیر ظلمت تاریک و در دست او شعله بود و او شعله و زبانه
میکشید و شرار آتش از دهن و چشمهایش میریخت و چشمهایش مانند ... شده بود و او در صورت هولناک بود
بعد از آن گفت ای گروه قریش بتحقیق شما ... غضب الله ... از جهت فعل این جوان که بزعم شما ساحر شده و ...
فعل او دانسته شما ... غضب کرده ... غضب کردن ... کشتن ... که در روی زمین هستند و فساد
دنیا در غضب ... پس آمدم در حالتی که ... کنند ... از جهت غضب الله ابوجهل با او گفت تو کیستی گفت من
او ... ابلیس ... پس ... میخواهم ... این جوان و ... ذلیل و حقیر و خوار میکردم
پس قریش بنهایت شاد شدند بعد از آن ابلیس ... گفت ... آتش و شرار ... با ایشان بعد از آن
پیش ... در ... لشکر ... آمدند در حالیکه علی با ایشان ... اصحاب ایشان ... کرده ... ایشان
... هول ... شد ... ابلیس ... درخت خرمای ... بود و ... خود را ... میان
... ابلیس ... شد ... شدیم آن را ... القرآن ... آن لعین
... بعد از آن آنحضرت ... بود ... پس او را ... بعد از آن ... میان
ایشان ... در حالیکه قریش با او حمله کردند و آنحضرت ... ایشان را منع میکرد و صیحه های خود ایشان ...
حرکت ... ایشان ... تا اینکه ... بعد از آن ... ابلیس را
قصد کرد و صیحه عظیمه زد و با او گفت ... من ای لعین چرا ... پشت گردانیده در حالی که گریزان بود پس همه
منهزم شده پشت گردانیدند در حالیکه گریزان و خوار بودند و هوا از آتش و ظلمت زایل شد ... و قبیله قریش
... شد ... ایشان و آمد عتبة بن ربیعه ابن جبل ابن امیه نزد ابی جهل و با او گفت آیا نظر نمیکنی
بسوی این جوان و ... ایشان و شدت ... قلب او ... بعد از دیدن خودمان شما را از ...
... او ... آلهه خود ... ابی ... قریش گفت این ... که او را تعلیم کرده
... شیاطین ... پس ابوجهل گفت ... بسوی آلهه خود ... برهم
... ایشان ... در میان ... قریش پشت گردانیدند در حالیکه گریزان بودند

و ترک کرده بتهای ایشان را حرکت میکرد و عقلهای ایشان زایل شد و اما علی [illegible] که آمدند بکعبه و بر
زمین افتادند بتها را سجده کردند از جهت رسیدن رفیقهای خود و حنظله ابن ابوسفیان [illegible] میکشیدند جهت کعبه
بعد و بر اصنام سجده کرد و میگفت قسم بلات و عزی طعام نمیخورم و شراب نمینوشم و [illegible] گفته نمیشوم و لباس
خوردن تا اینکه خون غلام خود [illegible] بگیرم و انتقام از خود عاصر را از علی علیه السلام بعد از آن از کعبه بیرون آمد و ندا کرد
که ای گروه قریش این [illegible] از شهر ما بیرون رود [illegible] در حالیکه عاصر را در میان ما ارث گذاشت
و بار [illegible] ما طاهرین و عابسین مضحکه کرده و دین میکشیم او را و خون خود را اخذ میکنیم و جمع میکنیم [illegible] میان عرب
بعد از آن محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب را [illegible] میکنیم پدرش با او گفت ساکت باش ای احمق مادرت [illegible] پس
قسم بحق لات و عزی تو نیستی [illegible] دست او [illegible] و هرآینه بتحقیق [illegible] در شب خونی دیدن
او [illegible] خواب [illegible] کشتن او [illegible] با دو هزار سوار مقابل [illegible] بعد از آن دیدی آنچه کرد [illegible]
و قسم بحق لات و عزی هرگاه اراده نماید [illegible] هرآینه هلاک میکند ما را [illegible] پس او گفت پسرش حنظله اگر [illegible]
[illegible] که می میراند [illegible] او معارضه کردن [illegible] بعد از غلام من [illegible]
[illegible] کرده بودم [illegible] و مصائب بعد از آن گریست و گفت [illegible] که [illegible]
که مادرش هند دختر عتبه [illegible] آن حالت [illegible] ابوسفیان و گفت هلاک باد ترا از جهت [illegible]
و عقلت [illegible] قسم بحق لات و عزی اگر [illegible] تو پسر خود را هرآینه خارج میشوم [illegible] خود [illegible] میکنیم
با او قوم خود را [illegible] ابوسفیان [illegible] خود [illegible] و گفت ای هند [illegible] که پسر تو
[illegible] بن ابیطالب [illegible] مقاومت نماید با او [illegible] و شمشیر و نیزه زدن قسم بحق لات و عزی
هرآینه من [illegible] حالت صغر و کبر در جنگها [illegible] و [illegible] کرده ام [illegible] ثابت تر باشد
از او و اگرچه علی صغیر است لکن او در [illegible] بیست [illegible] که مثل [illegible] در میان خلق [illegible]
که با او در شجاعت مقاومت کند و نزدیک [illegible] که جان خود را
[illegible] او [illegible] طاقت [illegible] قسم بحق لات و عزی [illegible] متعرض [illegible]
بعد از آن [illegible] در وقت [illegible] حرب در حالیکه [illegible] جزع و فزع نماید
[illegible] جزع و فزع [illegible] و متعرض [illegible] روزهای [illegible]
[illegible] بعد از آن ابوسفیان این ابیات را [illegible] کرده میگفت

يا هندُ لو طالبتِ حملةَ حيدرٍ لنبتكِ عن ما سرّارهِ وبطالهِ
انّي شهدتُ لئن ذكرتُ موافقا من حفظهِ وثباتهِ وكمالهِ
يا هندُ لو ابصرتِ منه مثل ما عاينتُ عند حروبهِ ونجالهِ
النار تلفحهُ وتضرمُ وجههُ لرأيتِ ما [illegible] من حالهِ
لا تذكريه فما رهنٌ بعده دانٍ ويسمع عند مقالهِ

حاصل مضمون آنکه میگوید ای هند اگر میدیدی حمله حیدر را [illegible] و افعال [illegible]
[illegible] ذکر کردم موافقت از حفظ و ثبات و کمال او و ای هند اگر میدیدی از او مثل آنچه من دیده ام در جنگ
[illegible] آتش [illegible] و [illegible] هرآینه میدیدی [illegible]
[illegible] ابوسفیان [illegible]
[illegible] بزرگ که صاحب
کرامت و قرب است [illegible] خون پسر خود را اخذ کنم [illegible] اگرچه پناه [illegible]
که پادشاه حبشه یا قیصر که پادشاه روم و یا کسری که پادشاه فارس است [illegible] یا یهوده [illegible]
[illegible] ولکن سؤال میکنم از قریش [illegible] ایشان را دعوت میکنم [illegible]

بنما نیک نظر کردم بعد از آن رفت نزد ابو جهل همینکه ابو جهل او را دید نظر کرد و گفت چه چیز ترا آورده است بسوی ما ای هند گفت
ای ابا الحکم مرد شریکه امین امر زنان را ضبط و اهمال را ضبط [illegible] آورده است که مردان برای آن امر غضب
نمایند این کتاب ابو طالب [illegible] ای شما [illegible] نجات یافت ابو جهل گفت
[illegible] که اهل [illegible] و [illegible] از اهل صفا [illegible] عهد کرده [illegible]
عهد و پیمان را [illegible] بشکست [illegible] آمد بود گفت که پسر من حنظله [illegible]
کردن [illegible] شد [illegible] ابو جهل گفت بخدا قسم چنین است
ولکن [illegible] شخص [illegible] باشد [illegible] پس او را [illegible] هند رفت نزد
عکرمه ابن ابو جهل [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خواب [illegible] مساعدت [illegible] بخدا اگر من [illegible]
[illegible] برابر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابو جهل بن هشام و حنظله [illegible] عکرمه گفت من [illegible]
[illegible] حارث بن عبد المطلب [illegible] عتبه [illegible] ابن ابی طالب
[illegible]
[illegible] بعد از آن ام حکم [illegible] و گفت

حادث عن طایفه منها سلامه ... وما مکان یا اخوان له دعیا ... هو الامام اذا ما جل مطلبه

قامت یذکر من ... امر طلبا ... هو العظیم لمن ناداه ما خبروا ... ومن کان ...

هیهات لا نظیر فی ... فمن یطالبه یوما فقد غلبا ... راوی گوید پس هند [illegible]

[illegible] بعد از آن گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از آن ام حکم
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ام حکم [illegible] عکرمه پس [illegible]
[illegible] قریش [illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible] پسر حنظله [illegible] قول را قبول
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible] پس هند [illegible]

[illegible] ابو جهل [illegible] عتبه ابن ربیعه [illegible] عکرمه ابن ابو جهل [illegible] و صفوان بن
[illegible] و حنظله [illegible] و گفت

سیروا الیه لکیما تذکروا لما ... [illegible] ما عز یا احلی مکانه ... و شاع افعاله [illegible]

لَكَانَ مَكَانَكَ أَوْ هُمَا سَهْلاً فَلَمَّا عَلَتْ أَنْ تَفَعَتْ بِهِ هَشْرَتِي فَاحْمِلُوا أَنَّهُ مُحْمِلٌ ثِقَالُهَا
وَاكْفُوهُمَا بِنَارٍ كَمَرَةِ الْمُجْمَرِ حاصل مضمون آنکه بر روی تو او تاری کنم نامید اورا از زندگی دیدار ظلم کننده
بر بشر هیبت علی که نازل شده کنید و حیله های او با او آشکار شد اشتعال آتش در حضور نفر بدست که بن حی یحیی او را شل
آتشیکه سهل و آسان میشود اول آن تو فعلیکه بلند شد شرر و شعله میانداز دپس خاموشی کنید آتش او را قبل از اشتعال
آن و خاموشی کنید او را با آتش بعد از آن لشکرها راوی گوید قوم زمین شدند در حالتیکه بهبان خود را تند میراندند
مارسیدند بر بطن مر وان واو بیت پس ابو جهل شتابزاده دید او را قصد کرد و با گفت لا از تو گذشت پیغمبر شتر
که بانها کجاوه ها بسته بودند و در پیش آنها جوان کوچک تو دشمنان ما گفت علاء الدعقب ایشان سواری او که خبر میدهد
ترا دیدن او از شجاعت و حسن توفیق او زیاده بر عقب خود نشانات میکرد از غیش ره پس گمان کردم او را دیدی
که بر کار خود میرود پس گو من نظر کردم گفت ای جوان اگر بگو در تو عجبی و یا که یعنی دو سال کنند مرا از تو بگو او پیش تا
تو بر سر خود بنا لد و آرام میرود و وقتیکه ابو جهل کلام او را شنید رجوع کرد بسوی قوم سیر میکرد بسرعت راوی گوید بود در فرز
ابو سفیان غلام عظیم الخلقة جناح و شجاعان از سواری او میترسیدند سواران از او خایف بودند پس او از لشکر
جدا شد و از قوم ... سواره با او بود رفت در حالتیکه حرکت میکردند در طلب امام پس امام ملتفت شد و نگاه او
هجوم آوردند جناح پیش آنحضرت آمد و گفت این کجاوه ها را بگذار ای پسر از زندی تو در روغ نیست یا علی برگردان این
کجاوه را قبل از اینکه شربت مرگ را بتو بچشانم دیگر ترا این شمشیرهای هندی قطع نماید و مصیبت بتو رو نماید و امام گفت
که ای بد مجیل بعد از آنکه ای ملعون متعرض خود چه کار دیده بر صورت هتک حرمت نماید امام با او فرمود کن رشوا کنم زنا
پس ... کرده دیدن بود چه قطعه شدن ملعونها و مقتول کشتن شیرها و شکافته شدن سرها با شمشیرهای برنده بهت راوی
گوید پس امام بجناح حمله کرد و او هم با امام حمله نمود پس امام مبادرت کرد ضربتی بسر او زد سر او را شکافت افتاد
به زمین در حالیکه در میان خون خود دست و پا میزد و خدا روح او را بسرعت باتش جهانید وقتیکه رفیقان او این
حالت را دیدند هر دو با امام حمله کردند و امام بر ایشان حمله کرد و یکی ایشان را از سر زمین انداخت و بشتند بسر اندیکی از دیگر
زنده های ایشان از کیسه سنگ و به رگ و گیاه و جاده کجاوه ها را سیر طاوساعتی گذشت ناگاه دید لشکر زدیک شد
راوی گوید آنحضرت زید بن حارثه را امر کرد که شتران و کجاوه ها را بند و زنان را از کجاوه ها بیرون آورد و چه
فاطمه با سرعت میکردیستند از ترس اینکه او را بکشند و هتک حرمت ایشان را نماید بعد از آن آنحضرت زنان را از کجاوه
ها بیرون آورد و پای شتران را بست و لباس حرب خود را پوشیده بود فاطمه زهرا گفت دعا کن زیرا که من میترسم
بر تو دشمنان خدا و اهل بیت پس فاطمه زهرا سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد اللَّهُمَّ أَعِزَّ عَلِيًّا
بِعِزِّكَ وَانْصُرْهُ بِنَصْرِكَ وَلَا تُسَلِّمْ نَبِيَّكَ وَوَصِيَّهُ إِلَى أَعْدَائِهِمَا إِنَّكَ فَعَّالٌ لِمَا تُرِيدُ
یعنی خدایا عزیز کن علی را بعزت خود و یاری کن او را بیاری خود و تسلیم منما پیغمبر خود و وصی او را بدشمنان ایشان
زیرا که تو میکنی هر چه اراده میکنی و آنحضرت بسوی دشمنان متوجه گردیدند زید بن حارثه با آنحضرت عرض کرد که ای
من از عوض تو با دشمنان تو مقاتله کنم امام او را جزای خیر داد و گفت تو در مکان خود باش راوی گوید پس حنظلة بن
ابی سفیان فریاد کرد و گفت ای گروه قریش مگر نمی بینید که علی جواب خود را کامل کرد پس سواران و پیاده گان و تیرها
خود را حرکت نمائید و از زحمت و مشقت نترسید که ما با او حق خواهیم شد اگر چه بدنهای دشمن شود و ایشان با او مقاومت
نمیتوانند بکنند و وقتیکه امام سخن او را شنید در رکاب خود را است شد و ایشان را قصد کرد و آن تنها که ایشان
در سخن گفتن بودند ناگاه دیدند ظاهر شد با ایشان فارسی عرب از نسل عبد المطلب یعنی از ایشان گفت که این
سالک طریقت یعنی گفت که این سوار شتابان قصد کرده ابو جهل گفت ای سوار شده نیست مثل قریش است از امثال
او مثل اهل معرفت و اما کاتش مثل عادت ها سمی است ظلمی بکنیم او را اگر عمل ابن ابیطالب پس امام آمد گفت
که حنظله علیکم بتو از روی ترا و انچه میخواهی بحبیبی آمد تو خبر دار باش ای عمر و بن ... پس امام نزد ما حاضر گفت که

نمی‌شنید که تو تعداد طعن و ضرب شدید پس آن قوم از جواب دادن ساکت شدند و زبانها از تکلم گردان لال شدند و لبها و دندانها از رجا حرکت کرد ابوجهل گفت ساکت باشید ما بیلی زیرا که عجله باعث غضب میشود تا آنکه تمام شدن و مهلت دادن او اطلاق مر زبان است آنحضرت فرمود چه میگوئی و گفت ای علی هر کسیکه سر انگشتان خود را قطع نماید رنج و ملال در مفاصل خود میبیند و هر کسیکه اقوام و اقربای خود را خوار و ذلیل نماید بتحقیق نفس خود را خوار و ذلیل کرده است و بتحقیق مردان و دلیران غطفان بسوی تو هجوم آورده‌اند و ترا طاقت نیست بمقاومت ده هزار سوار و نه هزار پیاده از شیران قریش و من نمیگذاشتم که ایشان بسوی تو حرکت نمایند از جهت خوف بر تو زیرا که تو از درخت ما هستی و عضوی از اعضای ما و در وقتیکه تو از میان ما بیرون آمدی عزم ما بر گردن این کجاوه‌ها را ای پسر تا خون تو هدر نرود و ما هم باید و از تو سؤال کند که اسب و است و اشراف قبایل متوجه مدینه شود و اگر تو ایمن زنان را باین کجاوه‌ها بمدینه ببری این امر نمیشود بعد از آن انشاء کرد و میگفت لقد اتیت بها تسوقها وقد عظمت حنیحة حمزة فی سایر الناس وقد انتک جموع فافهم ذوی الرماح ولا یاتوک من باس ردیة الهوادج لا تکشف نواصیها فیحکم السیف فی الارواح والرأس اخشی علیک و اخشی منک داهیة ما مثلها تحجی من فارس شاس حاصل مضمون آنکه همانا بتحقیق آوردی آن زنان را در حالت بد و حال آنکه بزرگ کرده رسول الله در میان خلق و بتحقیق جمعی بسوی تو هجوم آور شده که در دست ایشانست نیزه‌های گندم گون و از شدت و هیبت بر نمیگردند رد کن کجاوه‌ها را و ناصیه‌های آنها را کشف مکن پس حکم میکند شمشیر در میان هودجها و سرها میترسم بتو و از داهیه و بلائی که مثل آن از فارس خشمناک امید نیست که صادر شود [illegible] راوی گوید و چنانکه علی بن ابیطالب کلام او را شنید بغایت غضبناک گردید و گفت ای [illegible] بر تو ای خبیث تو گفتی تو از درخت ما و عضوی از اعضای ما هستی این بعید نیست که خبیث از طیب خارج شود و نه بخدا قسم طیب و پاک هستیم خداوند عالم ما را از شما تمیز داده بتحقیق خدای تعالی گفته والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا و بدرستیکه باد تمامی شما هستیم پس ای ابوجهل تمکین در میان خودتان و اجتماع شما پس هرگاه شما و جمیع عرب و عجم اجتماع نمایند نمیشکنند نزد من مگر شکل [illegible] باذن خدای تعالی و برکات حبیب من رسول خدا پس بعد از آن که تو اول کسی خواهی بود که [illegible] افتاده [illegible] ترا یک ضربت هاشمی زنم بشمشیر رسول خدا که بروی تو جهنم و اهل شوی اگر خواهید که یک یک بمبارزت من بیائید و اگر خواهید جمیعا بمن حمله کنید زیرا که بعد از این ممکن نیست که ظفر یابید و من کجاوه‌ها را ارتداد نخواهم کرد بعد از آن آنحضرت انشاء کرده میگفت اقصر القول بیننا والخطاب ثم یکن مضروب منتهی الحرب واشتیاقنا لبنیه واعملی علینه فی کل باب مکرکم والبراز ان رمتموه سوف تلقونه بایدی النهاب انا دنهم براز قرن لقرن او جمیعا فسیم فی الخراب فستان یرون منها المنایا صارعی فی ایدیکم کالشهاب حاصل مضمون آنکه قول و خطاب را در میان ما کوتاه کن تو نیستی از کسی که ضرر برسانند اندوهی من جنگ است و ضرر [illegible] بسوی آن و اعتماد و خاطر جمعی من بازو دست در هر باب و در و مکر شما خود او از دعوا و اگر حمله نمائید آن را زود برسید بشعله آتش هرگاه اراده نمائید دعوای قرن بقرن بمبارزه یکیک دعوا کردن را یا جمیعا و یکبار [illegible] شده باشید در مکاری پس نیزه‌ای من عاقبت میبیند در آن عمر کاری را شمشیر من در گردنهای شما مثل تر شهد است راوی گوید چنانکه ابوجهل کلام او را شنید بغایت از زبان ترسید و گفت یا علی زمانیکه امتناع کردی از آنچه بتو گفتیم و ندیم از سالم بودن از قتل پس مراجعت کن بمنزل خود بعد از این شب در منتهای استراحت کن و چنانکه صبح شد مهیای [illegible] باش بعد از آن رو کرد بحنظله و گفت این نیکی است که مصلحت او را دوست میداری پس برو بسوی او

میان ما داد و محاربت نمایند در آن روز تا او گوید پس امام علیه السلام از نزد ایشان برخاست و چون رحل خود ابو جهل
گفت ای قوم قسم بحق لات و عزی هر آینه تحقیق با جبابران سؤال و جواب کردم و محاربت کردم با پادشاهان
دیده ام کسی را که کامل تر باشد از حقیقت در کردن جواب از آن و ندیدم کسی را که قلبش وسیع و شدید باشد از او
بخدا قسم اگر یک با او مبارزت نمایند هر آینه او را خواهند کشت شما را با شمشیر برنده خود مثل سنبل
ولی بینم که شما را طمع در قتل او و کشتن باشد که یکی از دو وجه اول مهتر است اگر رو بگیرد او شیر جسور
هجوم آورند بر او و در خوابش پس اگر تکلم کرد و دفاع کند او حمله کنند بر او و مثل حمله کردن یکی دو بسوزانید او را
و بزنید او را با شمشیرهای خود تا آنکه بکشند تحقیق راست گفتی در جواب و نصیحت کردی در خطاب لکن
کدام کس بر او دست یابد و کفایت کند شر او را از ما زیرا که او در شجاعت در خواب غوطه ور گشته و ما نیستیم تا بر او
بضعف احوال خود و کسی از ایشان نطق نکرد مگر عتبة بن ابی معیط و ابن ربیعه و ابو جهل و ابن امیه و گفتند
آن کسی که کفایت کند امر او را او غلام من صارم است و او غلام مثل پاره کوه بود پس عتبه که مولای او بود
با غلام صارم پس آمد نزد او و با او گفت که شجاعت معروف و مشهوری و ترا برای خود اختیار کردم
برو سوی این طفل که در منزلش خوابیده است و کار او را تمام کن زیرا که تو در این ساعت او را می بینی در خواب است
و او غافل است هجوم آور بر او با خنجر الان و لکن تنها ترا با این امر کردم پس تو آزادی اگر رضای لات و عزی خواهی
هم آزادی است و گفتند که نیستند و بیست نفر ... ترا صارم گفت اگر مرا بکشد عتق و مال بر نفع نیست
عتبه ابن ابی معیط با او گفت از امیر ستیزی از این طفل و حال آنکه لات و عزی یاری ترا بکنند پس صارم برخاست
و لباس حرب پوشید و رفت تا شب رسید و عازم شده بود در حالتی که خود حاضر نشسته بود
پس امام تامل کرد ناگاه دید غلام بطرف او می آید امام صبر کرد تا آنکه غلام به او نزدیک شد و قصد کرد که شمشیر خود را
حضرت ... پس امام برخاست و صیحه زد ... غلام ... و بر نقش کرد و پشت کرد
گریزان بود امام او را رسید ضربتی بر پشت زد او را دو پاره کرد غلام ... بر روی زمین در حالتی که ... شده بود پس
امام او را برداشت و آورد تا کوه و تعجب کرد گویا که او در آن کوه نشسته بود و او را به سنگ تکیه داد در پشت مکان
خود و قریش منتظر آمدن غلام بودند گفتند چه شده است ما را که از غلام ما اثری نمی بینیم و خبری از او پیدا نشد ابو جهل گفت
قسم بخدای کعبه هر آینه تحقیق که عمر او را قطع کرد و چون صبح شد ابو جهل بطرف او نظر کرد شخص غلام را دید که
کوه پس صدا و قال کرد تا که دید کو او را به سنگ تکیه داده اند و عتبه گفت ای مژده دهم ترا که غلام در نزد مکان دیگر
بیابان است و بر غلام موکل کرده است و احد ... ندا ... پس عتبه ملتفت شد ناگاه دید غلام در آن سنگ تکیه
داده اند ابو جهل گفت ای یمین استهزا میکنید ای حکم گفت چگونه استهزا کنم و حال آنکه تو معتقد گشتی که غلام تو
صارم با ... کشته است در آن هنگام که ایشان در منزل صد و جدال بودند ناگاه دیدند که امام آمد در حالتی که سر برهنه و شمشیر با او در دست
است پس در مقابل ایشان ایستاد و جدا و رد ... گفت ای گروه قریش آگاه باشید که من کسی هستم که جبابره را بیرون میکنم از
شهرها ... پس بعضی از ایشان نظر کردند بسوی بعضی نظر کرد عتبة بن ابی ربیعه ابن عبد شمس ... گفت ای
ما را خارج کردی ... ازین که خود پس هم مثل خود را ... کن او را تو ... گفت ... که او را ... ی
او شدید صولت است و ما بر رسیدن بعید است حنظله گفت بحق قسم بحق لات و عزی دست بزرگ ...
مجاهد ما را از جهت مددی بر تو پس امام از حرف او غضبناک شد و نیزه خود را بسوی او کشید و حنظله عنان کرد بطرف
او و از آن طرف جوانان ... امام با او حمله کرد و نیزه را او حواله کرد نیزه حضرت به سینه او رسید و خبر ما را خود کرد
سینه ... و او را ... و ... از پشت سر ... بعد از آن ... سینه او در سر ... از پشت
خارج گردید پس او را از ... اسب بر زمین انداخت در حالتی که به خون خود زمین را رنگین میکرد و ... منظور او ...

که امام علیه السلام ادراک کرد حمله کردند بآنحضرت مثل حمله کردن بگیر با طعنهای سوزان و ضربهای غضبناک پس
ندیدند مگر طعنهای نیزه ها و ضربهای شمشیرها و برق زدن نیزه ها و ادوار اسبان و صدای لگام اسبان و صیحه صلا زدن
در اینحالت بودند که غبار ایشان را احاطه کرده بود در حالیکه آنحضرت هزار سوار از ایشان کشته بود و چنین گویند
پس عقبة بن ربیعة ابن عبد شمس صیحه زد و گفت بخدا قسم اگر گوسفندان صحرا بودید این چنین نمی شدید پس عار شما چه خواهد شد
نزد سواران عرب که بزرگان و اقران هستند که ذلیل و خوار نماید شما را یکنفر طفل صغیر از پسران عدنان آیا نمی شنید
در حالیکه زنان در عروسیهای خودشان شما را ذکر کنند و مردان در مجالس و محافل خود یاد نمایند بخجالت شما را یا گفت
مادر شما اگر شما نه هزار سوار و نه هزار پیاده بوده باشید یکطفلی که هنوز بحد بلوغ نرسیده با شما را بکشد پس شما نشنیدید که گرسنگان
گوسفندان در دست که این منیت که هول و خوف بزرگ و امر عظیم است بر شما باد که سادات و بزرگان هستید
باید شما که چنانچه نشنیدید که تمام جوانان اولاد لئام و آن تیغها باد اجتماع کرده تا با او حمله کنید زیرا که گذشته از شما
هر شخص جوان ذلیل او مال اگر شما بزرگان عرب بنما جان عزم و سواران رزم و صفه نیستید را از او گرفته کنند و
عداوت ایشان زیاد کرد و قرار ایشان جاری شد و قلق و اضطراب ایشان بسیار گردید از جهت غیظ و کینه
امام پس تماما بیکدفعه بآنحضرت حمله کردند مثل حمله کسیکه رزنده که از گذشته و در امنی نشده مگر برگ تا او گویند
پس امام تکبیر گفت خود خود را در میان ایشان در افکند و از کنار ایشان خارج شد و میمنه را بر میسره و میسره را بر میمنه زد و حمله کرد
بر قلب و دور کرد بر ایشان مثل دور کردن سنگ آسیا در آب و حمله جوان کرد و ندا در داد که ای گروه قریش
وای بنی مخزوم یا بنی زهره یا بنی لؤی یا بنی جمح و بنی عدی یا بنی نضر یا بنی امیة الی این تذهبون و لا تری منکم [illegible]
فانا الفتی الکرار ابن الفارس الغوار و انا مفنی الکفار و انا مبید الفجار و انا محطم الفقار و انا ابو الائمة الاطهار
و انا قالع الصخرة [illegible] و انا قاسم الجنة والنار و انا قالع ابواب [illegible] و انا المذکور
فی ام الکتاب فمن احبنا استحق الاجر و الثواب و من ابغضنا استحق الذنب و العقاب و انا [illegible] الملک الوهاب و انا البطل
والسیف القاضب و انا [illegible] و انا الامام الهمام و اللیث الضرغام و البطل [illegible]
الصمصام و انا ابو الائمة الکرام علیهم افضل الصلوة والسلام که ای [illegible] و تا همه وقت خودتان را [illegible]
[illegible] و کبری خواهید کرد پس من جوان [illegible] هستم کرار و جوان [illegible] هستم بسیار غارت کننده و من هم فانی کننده کفار
هلاک کننده فجار و باطل کننده سحر ساحران و پدر ائمه اطهار کننده [illegible] سخت [illegible] و قسمت کننده بهشت
و دوزخ کسی که در خیبر [illegible] شمشیر [illegible] زننده و شمشیر برنده و منم که مرا خدا در ام الکتاب ذکر کرده پس هر کسی که مرا
دوست دارد مستحق اجر و ثواب است و هر کسی مرا دشمن دارد مستحق گناه و عقاب است و منم ولیعهد پادشاه بخشاینده
و منم ستاره [illegible] و شمشیر برنده و منم شیر غلبه کننده خدا و تیر رسنده او و منم شیر ژیان و [illegible] کننده عجایب و منم
امام بزرگوار و شیر [illegible] و شجاع بزرگ و شمشیر برنده و منم پدر ائمه کرام علیهم افضل الصلوة والسلام آیا در میان شما کسی
که دین لات و عزی را حمایت کند یا در میان شما کسی هست که بیاید بمبارزت چونکه عاجز نیست [illegible] امروز دعوا [illegible]
پس احدی از ایشان جواب نداد و نطق نکرد زیرا که دیده بودند [illegible] نهاده گشته شدن کشتگان را که آنحضرت
فرمود اف بر شما و الله شما را چنان [illegible] که عبادت میکنید [illegible] غیر از خدای تعالی چرا اعانت و یاری نمی کنند
شما را [illegible] پس جمعیتهای [illegible] بر نیکی [illegible] مبارزت [illegible] پس بیایید [illegible]
[illegible] بزرگ خلقت و شدید صولت که از فارسان در مقابله [illegible] بود بمبارزت آنحضرت آمد آن بزرگوار با او
حمله کرد [illegible] جهنم [illegible] شعر

هلموا الینا الیوم حقا لتنظروا [illegible] لیعلم من منا لکم بالجزوع صدوقا للقا [illegible]
[illegible] و [illegible] یعنی بیایید بسوی من در امروز تا [illegible] نمائید من جوان

استم کردند شمشیرهای شما جزع کننده منیت دعوا کردند شما راست در روز جنگ شیر روی زمین است و نیزه آتش و
را انجام مغلوب میکنند ... و گویم امام علیه السلام متصل سواری را بعد از سواری و شجاعی را بعد از شجاعی کشت تا وقتیکه از
ایشان کشت ما شاء الله تعالی که بیابان گردیدی خون غوطه ور گشتند مثل آنکه در دریا آب غوطه ور شوند و در جهنم
آتش جهنم ملحق شوند و بجز میت نهاده پشت گردانیدند در حالتیکه دل ... و امور عظیمه و مرا است ...
تماشا میکردند پس عتبة بن ابی معیط ایشان میگفت این چه رسوائی و هلاکت است ابوجهل گفت ... کسی ...
کرد او ... را ... و گوشت تمام ... میکنند ... معدوم ... شده است ... که ...
سیل ... و پشت میکردند گویا ... از ... خواستن ... که ...
و ذلیل و هلاکت ... و ... حضرت امیرالمؤمنین ... منصور و مظفر ... بود ...
کرد پس جبرئیل به رسول خدا نازل شد و خبر داد او را بآنچه واقع شده بود ... جمع کردن ایشان
و ذلت و شکست ... که ... ایشان کشته شده بودند ... مخالفت ... ایشان ...
گوید که سید ما علی بن ابی طالب ... اخی رسول الله ... نازل ... است ...
مدینه پس ... قایم شدند ... ام ایمن کنیز حضرت رسول ... رسید ... المؤمنین ... شب
... مشغول ... بودند ... صبح طلوع کرد
سیر کردند ... خدا را ... خدا را یاد و ذکر ... رسول
خدا در شان ایشان ... قول حق تعالی است الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تا الی قوله تعالی لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
پس ذکر علی بن ابی طالب ... فاطمه زهرا دختر خاتم انبیا و ... سید الشهدا ... علی بن ابی
طالب ... رسول خدا استقبال نمود ... تو ... مثل تو ... یا ابا الحسن ...
... خدا ... وصیت رسول خدا ... حبیب خدا ... تو از من بمنزله هارون
... کلیم الله ... و تو خلیفه ... من ... و ...
... من ... و ... من ... اهل بیت من ...
... از ... و ... بمعروف و نهی کننده از منکر و
... هُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ و تو ...
و ... کننده ... و اول ... ایمان آوردن بخدا و رسول او و ... ایشان ...
... امام ... هدایت ... گمراه ...
کرد ... اطاعت ... و ... انکار ...
... از ...
اسلام ... روز قیامت و سلام ... هدایت ...
... و نبوت محمد مصطفی و امامت علی مرتضی و ائمه معصومین ...
... خدا ... نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر است ... ایشان ... اهل مدینه شدند
... ایشان ... سرور ... میکرد ... منصور ... والحمد لله رب العالمین و صلی الله

صلی الله علیه و آله الطاهرین المعصومین مذکور است در این مقام پس معلوم شد که این روایت مشتمل بر اباحت و ...
جامع نیست بلکه آن ضعیف است بنا بر مذهب جمیع علمای اصولیین و اخباریین و فقها از عامه و خاصه متاخرین
با آنکه این روایت مشتمل است بر شذوذ از چند وجه چنانچه بر متتبع حاذق مخفی نیست و لکن نقل کردن و تمسک نمودن
امثال و نقل نمودن امثال این مقامات نزد ما چیزی نیست که فائده در آن نیست بلکه معلوم است که این از امور جایز است
زیرا که آن اگرچه مشتمل است بر شذوذ و هم چنین مشتمل است بر امور غریبه که در غایت استبعاد است مگر آنکه آن با ما به
مشتمل نیست با آنچه مصادم اصلی باشد از اصول امامیه و مناقض نیست با قاعده از قواعد عدلیه بلکه نقل کردن آن و نقل نمودن
نقل آن چیزی نیست که نصوص کثیره دلالت کرده بر جواز بلکه باستحباب آن در بعضی از مقامات پس هرگاه که تحقیق نمودی
کردی که این روایت بعد از آنکه جمیع اسباب ضعف در آن جمع شده و نیز مشتمل بر امور شاذه و غریبه است و شاید
تو با این شاید حکم میکنی بر مشتمل بودن آن بر آنکه جمعیتی از قریش نه هزار سواره و نه هزار پیاده بودند پس با چه شنوده و غرابت
آن حکم میکنی و هم چنین حکم میکنی بر آنکه آن از قصه های کاذبه است و نیز آنکه علاوه شد بر آن قضیه جمع کردن ایشان لشکر
لشکر و اتباع خود را و مقاومت و مجادلات امیر المؤمنین با ایشان که مذکور شده و غرابت آن ظاهر میشود و قضیه
کتاب و قصه های مذکوره هم شده میگردد و تقریب در بیان نقل با نظر بعیدت که هرگاه قضیه از قصه های تفسیر بود که
از آن چیزی باشد که نقل با سند سید مطلق است مع و نقل فرد متواتر معنوی اقل نقل میشد در سید با طریق استفاضه
و جمیع این ها خصوصا مطلع شدن بنی هاشم است بر خروج قریش بحرب امیر المؤمنین و جمعیت ایشان و روان نمودن ایشان
آنکه برای حضرت امیر المؤمنین بعید است که در حقیقت حال مطلع شدند پس چگونه متصور میشود این عدد شان ایشان حضور
در شان شیر حوم اوست و قضاء حضرت حمزه که شیر رحمن و شیر رسول خدا است پس زمانیکه ملاحظه شد جمیع اینها ظن حاصل میشود
اکراه در قطع نکنیم بر آنکه این روایت از قبیل روایات موضوعه و کاذبه است پس جایز نمیشود نقل کردن و خبر دادن با آن میگوییم
در سندیکه ما ذکر نمودیم بود و چه بسوی آن اشاره کردیم از امور غریبه مستبعده و نهایت غرابت و با همه اینها قطع و ظن
حاصل نمیشود بر آنکه آن قضیه از قبیل قضیه های موضوعه کاذبه است ظن و خیال کن این قضیه که بسوی آنها اشاره شد از قبیل
قضیه ها است که ظن بکذب آنها حاصل شده و لکن میگوییم در سندیکه مشتمل بودن این روایت دلالت دارد بر بعضی از قضیه های شاذه عجیبه
غریبه که کاشف است بکشف ظنی از کذب آنها لازم دارد که حکم کنیم بر آنکه این روایت در اصلش کاذب و مجعول است با جمیع
آنچه در آنست علاوه بر این احتمال وقوع سهو و نسیان و غلط و خطا از کاتبین و ناسخین احتمالی است غیر مرجوح پس میگوییم قضیه
منقول گشتن حنظله ابن ابی سفیان در آنجا که از چیزها نیست که خطا و غلط در آن از ناسخین و کاتبین واقع گشته و هم چنین
است کلام در آنکه سواران قریش نه هزار و پیاده گان ایشان نیز نه هزار بودند و شاید روایت در اصل مشتمل بر عدد هر دو قسم
بلفظ تسعمائة باشد و مثل ذلک و اما غریب و بعید بودن قصه جمع نمودن ابو سفیان لشکر خود را بجز آنکه ذکرش گذشت پس از
ما است که وجه او در ایامی بود که امثال و نظایر آن قضیه از چیزها است که بغایت کثیر و رسیده است در تفسیر امام حسن عسکری
یا میگوییم که آثار سند است در سایر طرق که غیر از این تفسیر است و اما قضیه مطلع نشدن بنی هاشم بر این وقایع عجیبه یا عدم
خروج ایشان از مکه بعد از اطلاع ایشان بر آن توقع برای حضرت امیر المؤمنین از آن چیزها نیست که جایز و ممکن نمیشود در آن
نیز بچه از آن جواب میشود و آن این است که میگوییم ممکن است که وجه در خارج نشدن بنی هاشم از مکه جهت نصرت امیر المؤمنین
این است که آنحضرت ایشان را از امر قریش خبر داده و قبل از بیرون شدن خود از مکه و ایشان را منع کرده بود که از مکه بیرون
نیایند برای حضرت و در این امر مصالحی بوده نزد خود حضرت و ممکن است جواب دادن از آن بوجه دیگر نیز چنانکه
بر متدبر زیرک حاذق مخفی نیست پس هرگاه بگوید سائل و نظیر آوردن از جهت ذکر کردن بعضی استبعادات و استغرابات
با آنکه در تفسیر امام حسن عسکری است چون نیست نیز اگر آنچه در این تفسیر است ثابت نشده است که از امام صادر شده با یا نه

حصار

غضایری که او نقل نموده حالت تحقیق نفی کرده است و انکار نموده است منسوب بودن این کتاب را بامام علیه السلام
نفی و انکار کردن غضایری این نسبت را معارض است با اثبات کردن صدوق و غیر او از افاضل محدثین که ثقات
هستند و ترجیح دادن قول صدوق را بر قول غضایری در مقام معارضه خصوصا زمانیکه قول صدوق معاضد
بقول غیر او از افاضل محدثین پس تحقیق ظاهر شد از جمله اینها حکم کردن بر اینکه جایز است نقل روایات که در فقه مجموله
انجیلا است یعنی نقل کردن در مقامی از مقامات جایز نیست از آنچه نامیت که وجه ندارد پس جایز است نقل
آن روایت میشود که نقل کردن آنها جایز است در مقام نقل کردن حدیث امیر المؤمنین و فضایلش خصوصا زمانیکه معلوم
شود که نسبت آن کتاب جایز است ما از آن نقل کرده ایم که یکی از اسانید شهید ثانی است یعنی مصنف بودن
این کتاب از مصنفات آن از جهت مشهور است و خصوصا ملاحظه شود اینکه جمعی از افاضل علماء و محدثین و تصانیف
خودشان نقل کرده اند بعضی از روایات و حکایات آن کتاب را پس هرگاه سؤال شود که با وجود اینکه [illegible] نقل کردن
او جایز است را در این مقام چیست و حال آنکه جایز است ابراز حوذت از قبیل روایات ضعیفه است نزد محققین
و جایز نیست میکویم مدرسیکه در جواب جایز است که از آن کتاب باخود است کمتر نیست از خود جمعی از روایات که مذکور
است در بعضی از کتب تواریخ و سیر عامه پس چنانچه ما از آن روایات مذکوره نقل میکنیم از جمله کثیر از مقامات هم
چنین نقل میکنیم بعضی از آنها را در مقام نقل کردن حدیث در مناقب و فضایل او و رسول خدا و با جمله جایز است در
مقام تحقیق از قبیل روایات معتبره است خصوصا زمانیکه ملاحظه شود مشتمل بودن آن را بامور صحیحه صادقه یقینیه و قضایا و وقع
قطعیه چنانچه سبق و مستندی بر مخفی نیست بلکه ما آنچه [illegible] از ذکر آن در این مقام اشاره کردیم بر بعضی از امور پس میگوییم مدرسیکه
تو را ملاحظه کردی مواضع آنچه را که در شان ابا الفضل العباس و مقامات او ذکر کردیم و مواقف آن که مشهود
مشهور است [illegible] و مجاهده و مقامات آن در ملاطفت و حمایت کردن او بنات و دختران طاهره فاطمه زهرا و دختران
فاطمیه و شکر و [illegible] با ایشان و وفا کردن او که حق را خود را و محبت خدا و در جمیع خلق او هر آینه میدانی که عباس
در مقام حمایت کردن دین و وضع بودن از آن و بر پا نمودن ستون آن ثابت است یعنی مثل پدرش امیر
المؤمنین است بلکه این مقام و مجاهده چنین نباشد زیرا که او ضلع شریک از اضلاع امیر المؤمنین و عضو شریک است
از اعضاء او زیرا او قطعیکه از اراده کرد که پدرش [illegible] کند و بعون خدا دلی و شجاعت مروت و حمایت این دین پا نمودن
محمود آن وفا و ناید با آن بزرگوار در جمیع مقامات محموده او که در غزوات مشاهده شده و در مواقف سعیده او که مشهور است در جنگها
و مجاهدات و جنگهای او و شداید ها که از آن وقتیکه خدا رسول خدا را مبعوث کرد تا وقتیکه در دست کافرین بر آمد بدرجه
شهادت رسید و عباس دانست که مثال غزوات رسول خدا منعقد شده است برای برادرش حضرت سید الشهدا
تا در یک از آنها در پیش روی برادرش رسول خدا بعمل آورده [illegible] در حضرت [illegible] برادرش سید الشهدا در حمایت از حرم
و حرم رسول خدا او دفع کردن ضرر آن و از حرم رسول خدا و سامانات قلیله آنچه را که شبیه افعال امیر المؤمنین بود در حضرت [illegible]
برادرش رسول خدا در تمام سالهای کثیره و با جمله او وارث شده بود از پدرش امیر المؤمنین در هر مقام از آن مقامات که تبع
آنها اشاره شد آثار و خصال و را ایا می بینی که او شبیه است در مجاهدات و مقامات آن بزرگوار در پیش روی خیر
طاهره و فاطمه زهرا که مجاهدات و مقامات پدرش امیر المؤمنین در پیش روی فاطمه و حرم رسول خدا چنانچه امیر ذوات
سابقه مجاهدات را متضمن بود نعم فرق میان این دو قضیه آنچه را نیست که بحث میشود در ایام استان اخوان و
و حرم را و میکرد از دو [illegible] ایشان را و موقع میکند [illegible] که فاطمه او روشن شد چشمهای ایشان و شاد کرده
است آنها بجهت غلبه کردن امیر المؤمنین بر دشمنان کفار عرب از آنکه میدید زیر کوشتهای ایشان کشف [illegible] مضطرب شد

احوال ایشان و هر دو از ظروف ایشان و آنها را از چشمان جاری کردند بجهة آنچه کید و حیله های ابلیس ملعون را منتشر
کردند و بسیار عدد کفار را دیدند و لکن ظروف دختران طاهره فاطمه زهرا سوخت و جگرهای ایشان که جنت و کوکب ایشان
و دکتف ایشان حرکت نمود و چشمهای ایشان با سرشک محبت و ملبد شد و از ایشان بگریه و فریاد وقتیکه صیحه زدند
کردند زینب دختر فاطمه زهرا وا اخاه و عباساه و اضیعتاه بعد که بعد از آن بر تو مخفی نیست در حدیثیکه در انجام شرح بعض
است لابد است که اشاره کردن بگریان و آن اینست که خدای تعالی مخصوص کردانید عباس را بفضیلت عظیمه که مثل
آن نیز مثل زیارت کردن زائرین قبر شریفش را و گریه کردن دوستانش را و از امورها بنه و دائمه باقیه است تا روز
قیامت بیانش اینست که منعقد نمیشود هیچ مجلسی از بلاد و یا ده و دهی از دهات مجلس که مصیبت آل رسول که در آن ذکر می
شود مگر بعضی از آن مجالس و لااقل هیچ یک از آنها بعضی از مصائب عباس و شهادت او و آنچه با آن متعلق است یا در نظم
یا در نثر بجهة نیز حکمت که محقق نشود مجلسی از مجالس عزا آل رسول که ذکر نشود در آن مجالس اسم عباس و بعضی آنچه با آن متعلق
است پس او در این مقام در میان مردان پاکیزه هاشمیه است مثل همشیره صدیقه طاهره او در میان زنان طاهره هاشمیه است
زیرا که منعقد نمیشود در دنیا مجلسی از مجالس عزا مگر اینکه ذکر میشود در آن اسم آن طاهره و آنچه با او متعلق است از مصائب
آن و اگر جوئی هر که بطریق دیگر تعبیر نمائی بگو در حدیثیکه ذکر اسم سید الشهدا در وقت قبل از ذکر اسم عباس متفق
بعد میشود پس این هر دو اسم شریف مقترن و بهم دیگر نزدیک است پس مثل حال اسم شان است حال زیارت ایشان
زیرا که زوار هر جا که قبر سید الشهدا را زیارت مینمایند هم چنین قبر عباس را زیارت میکنند در هر روز بلکه در هر ساعات
تذنیب دیگر است نیز در این مقام مناسب است که من ... سید الشهدا است که متضمن است کیفیت بیرون رفتن سید الشهدا
را از مدینه و بعضی دیگر را از امور دیگر اینست ما در اینجا ذکر میکنیم بجهة بعضی مناسبات که میان آنچه از این روایت متضمن
است و میان روایت گذشته که متضمن خروج امیرالمؤمنین است از مکه با فاطمه و دختر رسول خدا پس این روایت
اینست که بخصوص نقل کرده او را بعض موثقین ادبای شعرا از شاگردان من از عرب و بلفظ این روایت را بافهم در
مجموعه که نسبت او را ... ادیب شعر سید داند پس او را از آن کتاب نقل کردم و آن روایت اینست در حدیثیکه
اینست که در حدیثیکه روایت کرده سعید بن سنان کوفی از پدرش و او از جدش که او گفت که من از اهالی کوفه
مانند حسین بودم و آن حضرت در آن روز در مدینه بود پس ... مرا در خدمت آن حضرت آورد و مرا خواند و مهاجرا
دانست پس ... مرا ... سه روز ... در مدینه ماندم بعد از آن ... تا اینکه قصد کرد که بسوی
عراق متوجه شود پس با خود گفتم میروم تماشا میکنم ... حجاز که چگونه سوار میشود و جلالت شان او چه قدر است
گفتم ... سرایش دیدم اسبان مهیا و مردان بپا ایستاده و حضرت حسین در ... کرسی نشسته و بنی هاشم دور او
گرد آمده در حالیکه آن حضرت در میان ایشان مثل ماه چهارده شبه است در شب تمام و کمال خود و دیدم قدر چهل محمل در
حالیکه آنها را بلباسهای ابریشم و دیبا مزین کرده بودند پس در آن وقت امر کرد حسین بنی هاشم را که محارم خودشان را بر
محملها سوار کنند در آن اثنا که نظر میکردم ناگاه دیدم جوانی از خانه آن حضرت بیرون آمد در حالیکه قامتش بلند و در صورتش
علامتی بود هر دو ریش مثل ماه تابان و سکینت و وقار ... بنی هاشم ناگاه دیدم دو نفر زن از خانه بیرون آمدند در حالیکه
دامنهای لباسهای خودشان را بر روی زمین میکشیدند از جهت حیاء از خلق و کنیزان ایشان آنها را احاطه کرده اند
پس آن جوان آمد نزد محملی از محملها و بر بعد آن دو خود نشست و از بازوی ایشان گرفته بمحمل سوار کرد من از بعضی مردم سؤال
کردم که این جوان کیست بمن گفتند که او قمر بنی هاشم عباس بن امیرالمؤمنین است بعد از آن دو نفر دختر صغیر را دیدم گویا
خدا مثل ایشان را خلق نکرده است یکی همراه زینب و دیگری همراه ام کلثوم بود پس سؤال کردم از بعضی مردم از آن
بمن گفتند که ایشان سکینه و فاطمه دختران حسین اند بعد از آن بیرون آمد جوان دیگر که گویا او ماه چهارده شبه بود

# در کیفیت خروج اهلبیت

طلوع کرده بکربلا با او بود که در دوش این زن طفل صغیر است بحسین این زن را کنیزان احاطه نموده بودند جوان ان
بر محمل سوار کرد پس سؤال کردم که این زن و جوان کیستند گفتند آن جوان علی اکبر فرزند حسین است و آن زن مادرش لیلی
زوجه حسین و آن طفل عبد الله شیرخوار فرزند حسین است بعد از آن جوان دیگر بیرون آمد که روی او مانند ماه بود
یا آنکه زنی بود پس از ایشان سؤال کردم گفتند آن جوان قاسم ابن حسن مجتبی و آن زن مادر او است
بعد از آن جوان دیگر بیرون آمد در حالی که میگفت کنار روید از حرمهای بنی هاشم کنار روید از حرم غریب ابی
عبد الله الحسین پس کنار رفتند از آن بنی هاشم ناگاه بیرون آمدند از خانه در حالتی که اطراف ایشان را [illegible]
و [illegible] و وقار و کنیزان اطراف او را گرفته بودند پس از آن سؤال کردم گفتند اما آن جوان زین العابدین فرزند
امام است و اما آن زن شهربانو دختر پادشاه کسری زوجه امام است پس آن جوان نزد او آمد و او را به محمل سوار کرد بعد از آن
باقی حرم و اطفال را بر محملها سوار کردند و هنگامیکه همه سوار شدند امام ندا کرد که کجاست ماه و برادر لشکر من کجاست [illegible]
هاشم عباس جواب داد در حالی که لبیک میگفت امام فرمود ای برادر اسب مرا بیاور پس عباس اسب آن حضرت را
آورد در حالیکه بنی هاشم او را احاطه کرده بودند عباس رکاب آن بزرگوار را گرفت تا آنکه امام سوار شد بعد از آن
بنی هاشم و عباس سوار شدند و عباس علم امام را حامل بود و [illegible] پس اهل مدینه صیحه کشیدند و از زنان
بنی هاشم گریه و ناله بلند شد و میگفتند الوداع الوداع الفراق الفراق حضرت عباس گفت نعم بخدا قسم امروز روز
روز فراق است و ملاقات در روز قیامت است بعد از آن روانه شدند در لیلیکه قصد کوفه کرده بودند پس من با
ایشان بودم تا اینکه بکربلا رسیدیم [illegible] پس در کربلا نازل شدند [illegible] گذشت تا اینکه جمعیت لشکر بر ایشان هجوم آوردند
و [illegible] ایشان را احاطه و ایشان را از آب منع کردند تا اینکه جاری شد با ایشان آنچه جاری شد از کشتن و غارت
و اسیر کردن [illegible] ابن سعد امر کرد که زنان را بر محملهای بی ساتر و حجاب سوار نمایند پس شتران را در حرم رسول
خدا [illegible] در حالتیکه [illegible] لعین اطراف ایشان را گرفته بودند و با ایشان گفتند که بیائید سوار شوید زیرا که عمر سعد
کوچ کردن امر کرده است و هنگامیکه زینب این را دید ندا کرد و گفت خدا روی ترا سیاه کند ای ابن سعد در دنیا و آخرت
اینها را امر میکنی که بر شتران سوار نماید و حال آنکه ما امانت های رسول خدا هستیم با ایشان بگو از ما کنار شوند تا اینکه
بعضی با بعضی سوار نماید [illegible] گفت [illegible] از ایشان [illegible] شدند پس پیش آمد زینب و ام کلثوم و ندا کرد هر یکی از زنان را
باسم خود و او را بر محمل سوار کرد تا آنکه کسی از ایشان نماند مگر زینب پس بیمین و یسار نظر کرد غیر از امام زین العابدین
کسی نبود و آن بزرگوار مریض بود [illegible] او گفت برخیز ای فرزند برادرم و بر ناقه سوار شو گفت ای عمه تو سوار شو مرا با این
قوم بگذار پس زینب [illegible] زیرا که او قادر نبود بمخالفت امام [illegible] بیمین و یسار [illegible]
را که [illegible] افتاده و سرها را که بر نیزه ها نصب شده در دست مردان پس فریاد کرد و گفت واغوثاه [illegible] واحسیناه
و وا عباساه وا رجالاه و وا ضیعتاه بعدک یا ابا عبد الله [illegible] هنگامیکه ایشان را در این حالت دیدم یاد کردم بیرون
آمدن ایشان را از مکه و آنچه بودند در آن از عزت و رفعت و بزرگواری و حالت [illegible] بحال ایشان آنچه بر ایشان
جاری شد گریستم بعد از آن راوی گوید هنگامیکه امام زین العابدین اینرا مشاهده کرد در نفس خود مالک نشد در حالتی که حضرت
از ضعف مرتعش بود و میلرزید پس بعصای خود تکیه کرده آمد نزد عمه اش زینب و [illegible] ختم کرد و گفت ای عمه سوار شو زیرا که

شکسته و غم مرا زیاد کردی چون خواست که حضرت سوار کند از ضعف خود بلرزید و افتاد بر روی زمین و شنیدم که شمر
آن ابید آمد بسوی او و به عصائی که در دست آن لعین بود تازیانه بود بتازیانه او را زد آنحضرت ندا میکرد وا جداه وا محمداه وا علیاه
وا حسیناه پس زینب گریست و گفت وای بر تو ای شمر او را با من گذار تا من سوارش کنم و بنواده بیلت رحم فهم پیر اینرا کار
فتاح مخالفت جناب زینب اینرا اکثر میگفت تا اینکه آن لعون از آن بدرا از آنحضرت دور کرد ناگاه دیدم یک
کنیز سالخورده سیاه آمد و زینب را و او را سوار کرد و آنرا بسؤال کردم گفتند این فضه کنیز فاطمه زهراست و دوی که دید بعد
از آن امام را بر شتر لاغری سوار کرد و پس از شدت ضعف بر سوار شدن مالک نشد اینرا ابن سعد لعین خبر داد
نفقه پاهای او را در زیر شکم شتر به بند بدین چنان کرد و لشکر ازاده مخالف زدند تر هنی است که در آن بر بعضی امور
اشاره است و آنچه مناسبت میان آن آنچه این روایت متضمن است و میان آنچه در روایت گذشته متضمن است اگر چه
از وجوه چند متحقق است مگر آنکه وجوه مفارقت در میان این دو روایت را آنچه نیست که طلوب شیعه را میسوزاند
و جگرهای ایشانرا میگدازد و چشمهای ایشانرا مجروح میسازند و چگونه چنین نشود زیرا که فواطم و حرم رسول خدا را
در سفر و هجرت ایشان از مکه تا مدینه چیزی از ذلت و خواری و مذلت وارد نشد برکت رسول خدا و امیر المؤمنین بلکه
سرور و شرف ایشان زیاد شد بسبب رسیدن ایشان بمدینه و مشرف شدن آنها بخدمت رسول خدا و حضور آن بزرگوار گردید
واما آنچه تمیات و دختران فاطمه زهرا بتحقیق در راهها و منازل بعد از بیرون آمدن ایشان از مدینه رسیدند با آنچه
طلوب تنها را میسوزاند و باعث اضطراب و وحشت و گمشدن ایشان شود و بتحقیق رسیدند بعد از وارد شدن کربلا
مصائبی که اگر انها را بر روز تار بزنند گردد تیره چون شبها و با لجمله چنانچه مناسبات میان مضمون این دو روایت
بسیار است همچنین عدم مناسبت میان آنها بسیار است بعد مخفی نماند بر تو که این روایات اگر چه مشتمل اند بر بعضی امور
است از قبیل بودن مادر سید الساجدین در حیات در آن اوقات تا اینکه نقل کردن آنها با همه این از آنچیزها که آن است
که در آن ضرر نیست بعد مخفی نماند بر تو که در اینجا مطلبی هست سزاوار است که باین اشاره نمائیم و آن اینست که سوار
شدن زنان طاهره و دختران فاطمه و حرم و اصحاب کبار بر محملها تجاوز نمیکند کیفیت آن از دو جهت که بآن اشاره نمایم
اول اینست در حال کیفیت سوار شدن ایشان بر محملها در هر منزل از منازل مابین کربلا و کوفه و هم مابین کوفه و شام
مطابق باشد که این روایت آنرا متضمن است دویم آنکه حال در خصوص چنین باشد که سید الساجدین اراده میکرد و امر
میفرمود دختران حی نشستند و زنان طاهره بر سوار شدن قادر میشدند و قتیکه ایشان در محامل بر قرار میشدند امام هم
شتران را امر میفرمود بر میخوابیدند زیرا که هر چیزیکه از خلق خدا باشد از آنچه دیده میشود و دیده نمیشود اصحاب ولایت مطیعند
را مطیع و منقاد اند سیوم آنچه امر کردن شتران برنشستن از صدیقه صغری زینب صادر باشد زیرا اگر حال در امر کردن
آن شتران را بعقوبت حال امر کردن امام باین چهارم آنکه هر یکی از زنان طاهره و دختران فاطمه خود را امر بکرد
بنشستن زیرا که ناقه ها در این خصوص با ایشان طاعت میکردند از جهة تعلق اراده امام باین پنجم آنکه این رکوب
و سوار شدن از برای همه ایشان با عانت دیگری و تحمل تعب و مشقت شدن امام باشد بسیار نوع آزرده باشد دشمنان
که کافر بودند در وقت سوار شدن حرم به محملها از ایشان دور میشدند زیرا که ایشان در خصوص معذور بودند بر زعم ظنی
های باطلیه بذلت و خواری خود مجبور بودند از جهة علاقه که رفتن اراده امام باین زیرا که ایشان بمخالفت قادر نبودند
سنت بالانتقام و بتحقیق ما بیان کردیم در مواضع بسیار متعدده از این کتاب مبارک ستیکه از نشان صاحب ولایت

مطلوب است اینکه آنحضرت نسبت بمقام عذرت ندارد که بجرم ایشان خیانت نماید اگرچه خیانت بنظر کردن بجهة
خیال و آرزو باشد بلکه این امر خیانت در چیزها است که ترک است از جهت آن کمالها باعث کوه ها منتش شود پس این نسبت
ندارد مع محقق شدن هتک عزت ایشان بسبب اسیر کردن و غارت نمودن زیرا که بسیار فرق و تفاوت است در میان
این دو مقام و بتحقیق اشاره کرده است صدیقه صغری جناب زینب در بعض اشعار خود در مرثیه ایشان که ما ترجمه
تحقیق کردیم و این در اینمقام است که گفته بنات محمد اضحت سبایا یسقن مع الاسارى والنهاب
مغبرة الذیول مکشفات سبی الروم دامیة الکعاب لئن ابرزن کرها من حجاب
فهن من التعفف فی حجاب یعنی دختران محمد اسیر شدند میروند با ایشان گرد آلوده سر ایشان برهنه بود
مثل اسیران روم در حالتی که از کعبهای ایشان خون جاری میشد اگر ایشان را گرد آلود کرد امت از ستر و حجاب بیرون آوردند
عیب ندارد زیرا که ایشان از عفاف و پاکدامنی در ستر و حجاب اند پس آنچه ما تحقیق کردیم از چیزها که الست
تحت قول او مندرج است در باب غیرت و تحقیق نیز اشاره کردیم در بعض مواضع این کتاب پس بسر اینکه در
اغلب روزهای کوچ کردن سر منور حضرت سید الشهدا بر نیزه طویل میبود دیبایی نشان نیست که آن بزرگوار روی
مقدس خود را بسوی حرم رعایت میکرد و احوال ایشان را مراعات مینمود چنانکه حکایت در مراعات احوال میبود
در وقتیکه سر منورش در جسد مطهرش بود زیرا که غیرت اصحاب ولایت مطلقه غیرت خدا است اگر جزء قلیلی را از
سر مردان دنیا از آن زمان که خداوند عالم حضرت آدم را خلق فرمود تا روز قیامت قسمت مینمودند هر آینه در دریای غیرت
حمیت مستغرق میشدند بجهة در هر عضوی از اعضای اصحاب ولایت مطلقه همیشه جوشنده است با غیرت و حمیت
و دینی سیم در اینمقام سر مطلب دیگر است و آن اگر چه از چیزها است که در این کتاب در بعض مواضع حدیقه که بیان آن شده
مگر اینکه اورا در اینمقام اعاده مینمائیم و میگوئیم در بستیکه مصیباتیکه بر صدیقه صغری زینب وارد شده اگر بر کوهها
وارد میشد هر آینه پاره پاره میگردید و اگر بدریا میرسید موج میزد و متلاطم میشد و اگر بآسمانها میرسید بزمین ریخته میشد
و اگر بزمین میرسید از جا حرکت میکرد و اگر بر روزها وارد میشد شب تاری میشدند و نسبت در میان صاحبان عقل
از علما و جن و انس غیر از اصحاب و اولاد معصومین ایشان کسیکه اعظم و احسن و اجمل و اشد باشد در حیثیت صبر کردن
از آنمعظمه نبود اگر خواهی که اینرا توضیح نمائیم گوئیم در بستیکه نسبت صبر ایوب پیغمبر بصبر آنمعظمه نسبت
اقل قلیل است بر اکثر کثیر و مثل نسبت ذره است بکوه و ستاره است بآفتاب زیرا که صبر ایوب در غایت کمال
بود زمانیکه ملاحظه شود و صبر ابرار و اخیار و صبر زینب در نهایت کمال است زمانیکه ملاحظه شود و صبر مقربین و چگونه چنین
نباشد زیرا که ایوب در بعض مقامات به بعض کلمات تکلم نمود و این در وقتی بود که رشته صبرش قطع شد بیانش اینست
وقتیکه خانه ایوب با ایوب ملاقات کردند و آتش و عیان تا عشق و توبیخ و سرزنش کردند او را و قلب او را بدرد آوردند تا
سوز سرد و خشک و لقمه گوشت رشته صبرش منقطع گشته عقلش برده شد پس عرض کرد یا رب لو
جلست مجلس الحکم لادلیت بحجتی یعنی اگر در مجلس حکم می‌نشستم هر آینه حجت خود را ادا میکردم و اما زینب
مظلومه در وقتیکه دشمنان شماتت و توبیخ و اهانت بسیار میکردند آنها را تحمل میشد و بخداوند عالم شکر میکرد و چشمه
صبرش جوش و امواج علمش تلاطم میکرد و کفار و دشمنان زندیق را با حجت در بیان ملزم مینمود با اینکه معتمد بود با

و مصائب و بلاها باید دید و شهادت و اسیری و غارت را نیز که عطیه‌های خدا و اعظم نعمتهای باطنی و فضائل و درجات بال
رفعت و عصمت و مباهات است پس در میان مقام مجاهده و مقام او تو بون بعید و تفاوت شدید است
بعد در بسیاری از مقام سر لطیف سخن است و آن این است در بسیاری که هر کسی اعتنا نماید جمیع آنچه که ما در فضایل و فواضل
زینب ذکر کردیم بعد از آن تأمل باید نماید که نسبت فضایل و فواضل و عصمت آن مخدره به آنچه برای مادرش صدیقه کبری
است مثل نسبت ستاره کمان است به ضیاء آفتاب و مثل نسبت قطره است به دریای محیط اعظم سید انبیاء سر الاسرار
ایکه صدیقه کبری فاطمه زهرا حجت است بر جمیع خلق حتی ائمه مثل پدرش و شوهرش و اولاد معصومین ایشان و میان
فضیلت او را بر جمیع خلایق نقل انما ... بعد و پدر و شوهرش با جمله در بسیاری زینب آیتی است از آیات
مادرش و منزله برهان اعظم و حجت تامه است از حجتهای مادرش کبری بودن مادرش بر جمیع خلق بعد از پدر و شوهرش
صلوات الله علیها و علیهم اجمعین **مجلس یازدهم** از کتاب الهیه الصادرات والباقیات الصالحات
در کیفیت شهادت جناب علی اکبر است محمد بن ابی طالب و ابن شهر آشوب در مناقب گفته‌اند که علی بن الحسین
که مادرش لیلی دختر ابی مرة بن مسعود ثقفی بود عازم میدان کارزار گردید حضرت حسین آب از دیده مبارک جاری
کرد و فرمود **اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً**
**و منطقاً برسولک** یعنی خداوندا شاهد باش بر این قوم پس تحقیق بیرون رفت بسوی ایشان جوانی که شبیه‌ترین خلق است برسول
تو در صورت و خلق و منطق و ما هر وقت که به پیغمبر تو مشتاق می‌شدیم که او را ملاقات نمائیم بسوی این جوان نظر میکردیم
**اللهم امنعهم برکات الارض و فرقهم تفریقاً و اجعلهم طرائق قدداً و لا ترض الولاة**
**عنهم ابداً** خداوندا ایشان را از برکات زمین منع کن و ایشان را متفرق گردان و آنها را ... گردان و والیان
را از ایشان ابداً راضی مکن زیرا که ایشان ما را دعوت کردند که ما را یاری نمایند بعد از آن با ما عداوت کردند و بجنگ ما مشغول شدند
پس حسین بعمر بن سعد صیحه زد که چه شده است ترا خدا قطع کند رحم و قرابت ترا و مبارک نگرداند خدا بر تو امر ترا
و مسلط گرداند بر تو کسی را که ذبح نماید ترا بعد از من در رختخواب تو چنانکه رحم و قرابت مرا قطع کردی و قرابت مرا با رسول خدا
حفظ نکردی بعد از آن حضرت آواز خود را بلند کرد و این آیه را تلاوت کرد که **ان الله اصطفی آدم و نوحاً و**
**آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم** پس سید نیکو
و بیرون آمد علی بن الحسین و آن از زیباترین خلق بود و از ... نیکوترین ایشان بود در جمیع خلق پس نزد پدرش آمد و
رخصت از آن حضرت طلبید و اذن داد بعد نظر کرد بسوی او نظر کردن کسی که ناامید باشد از او پس بعد از آن گریست و گفت
**اللهم اشهد فقد برز الیهم فاتی الکلام** و بعضی از ایشان گفته‌اند پس حمله نمود بر مردم در حالیکه می‌
**انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی**
**اما ترونی کیف احمی عن ابی** یعنی منم پسر حسین که فرزند علی است قسم بخدا حکم نمیکند در میان ما حرام‌زاده آیا
نمی‌بینید مرا که چگونه حمایت میکنم از پدر خود پس حمله را مکرر نمود و اهل کوفه از جنگ او بتنگ آمدند و بعضی نیز گفته
است و چون علی بن الحسین مبارزه طلبید حضرت عمر بن سعد طارق بن کثیر را خواند و او ... بود مانع کننده و شجاعی بود
کننده پس او گفت ... امیر را ... یا ... اعذ ... سر او ... ابن زیاد
... اعذ میکنی ... او بمیدان ... و ... که تو ... او ... بر ابن ... 

که حکومت موصل را بمن دهند در اینوقت بجنگ او بیرون رفت و مبادرت بجنگ نمود بروایتی گویند آن ملعون ضامن گردید که حکومت
موصل را باو بگیرد پس طارق بمبارزت علی بن الحسین بیرون آمد و با او مقاتله و مجادله کرد و قتال شدیدی علی بن الحسین او را ضربت
منکری زد پس به روی زمین افتاد و هلاک شد خداوند عالم روح او را باتش فرستاد راوی گوید پسرش بیرون آمد علی بن الحسین
او را استقبال و با هم کر و فر نمودند تا اینکه رسید بابو علی بن الحسین پس رجوع کرد ضربتی بر سر آن زد آنحضرت تا بسینه اش و افکند
بر زمین افتاد و هلاک شد راوی گوید بیرون آمد برادر طارق پس آنقدر نگذشت که او را هلاک کرد و طلب مبارزت کرد احدی
جرات نکرد که بمبارزت او بیاید پس عمر سعد به بکر بن غانم صدا زد و او را خواند بمبارزت آن بزرگوار آمد و چون آن ملعون
بمبارزت بیرون آمد رنگ حضرت حسین متغیر گردید لیلی مادر علی اکبر گفت از چه جهة رنگت متغیر گردید آقای من گفت
یعنی اکبر بجزئی رسیده و لکن کسی بمبارزت او آمد که از او بعلی اکبر رسیده میشود پس برای فرزندت علی دعا کن زیرا که من
از جدم رسول خدا شنیدم فرمودند که دعای مادر در حق پسرش مستجاب میشود راوی گوید لیلی سر خود را گشود در حالیکه در خیمه بود
دعا کرد و خواست برای آنحضرت و یاری او را از خدا او را میگوید و قتشد در میان ایشان جنگ شدیدی بکر بن غانم
ضربه ای زد شد از زیر بغلش پس علی بن الحسین بسرعت ضربت بر او زد او را نصف کرد خدا رحمت کند باو و در روایت
محمد ابن ابیطالب است که آن بزرگوار آنقدر مقاتله کرد که خلق بفریاد آمدند از کثرت کشتگان خود و در روایت شده
چنانچه در مجالس و عوالم گفته که علی اکبر با عطش یکصد و بیست مرد را بقتل رسانید و آن روایت خدا دست بعد از آن مراجعت
کرد بخدمت پدرش در حالیکه او را زخمهای بسیار رسیده بود و پس گفت ای بابا العَطَشُ قَد قَتَلَنِي وَثِقلُ الحَدِيدِ اَجهَدَنِي
فَهَل اِلَى شَربَةٍ مِنَ المَاءِ سَبِيلٌ یعنی ای پدر تشنگی مرا کشت و گرانی آهن مرا بمشقت و تعب انداخت آیا سبیلی
بسوی یک شربت آب راهی هست که با آن قوت یابم بقتل دشمنان حضرت حسین گریست و گفت یا بنی وا فوارساه بر محمد
علی و پدرت که ایشان را بفریاد خود بخوانی جواب ندهند ترا و طلب اعانت کنی از ایشان بفریاد تو نرسند یا بنی زبان
خود را بیاور پس حسین زبان او را گرفته مکید و انگشتر خود را باو داد و گفت این انگشتر را بگیر او را در دهن خود نگه دار و رجوع نما
بقتال دشمن خود زیرا که امیدوارم تو روز را بشام نرسانی تا سیراب کند ترا جدت بکاسه و فاکسنده تو خود با شربتی که بعد
از آن ابدا تشنه نشوی پس انگشتر را در دهن خود گذاشت و در روایتی هست که حضرت حسین گفت و نخواه یا بنی زبان علیه
صبر کن سیراب میکند ترا با شربتی که بعد از آن هرگز تشنه نشوی پس برگرد و مبارک باد جدا مر تو رجوع کرد در حالیکه میگفت
اَنَا عَلِيٌّ لَا اَقُولُ كَذِبًا اَتبَعُ جَدِّي المُصطَفَى المُهَذَّبَا اَضرِبُكُم بِالسَّيفِ حَتَّى يَعجَبَا ضَربَ غُلَامٍ
لَا يَبرَحُ المُجَرَّبَا یعنی من علی هستم دروغ نمیگویم تابع میباشم بجد خود که برگزیده و پاکیزه است شما را شمشیر میزنم زدنی که هم
را بتعجب میاندازد مثل ضرب جوانی که اراده گریختن ندارد بعد از آن بر آن قوم حمله کرد و بسیاری را بکشت و در روایت
آمده است در کتاب عوالم که علی رجوع کرد دیگر قتال در حالیکه میگفت اَلحَربُ قَد بَانَت لَهَا الحَقَائِقُ
وَظَهَرَت مِن بَعدِهَا مَصَادِقُ وَاللهُ رَبُّ العَرشِ لَا نُفَارِقُ جُمُوعَكُم اَو تُغمَدَ البَوَارِقُ
حاصل مضمون اینست که جنگ بتحقیق ظاهر شد او را حقیقتها و ظاهر شد بعد از آن مصداقها قسم بخدا اینکه رب عرش است از
جموع شما جدا نمیشویم تا اینکه شمشیرهای برق زننده در غلاف کرده شود پس آن بزرگوار حمله کرد و تا دویست نفر تمام از آن
ملاعین را بقتل رسانید و آن روایت خدا دست و در روایتی هست از صادق نقل شده که علی اکبر چهل و چهار نفر مرد را کشت
و در کتب شهاب الدین نقل کرده بعد از آن حمله کرد و مقاتله میشود اینکه از قوم هزار و یا نصف نفر سوار که هشتاد نفر پیاده را
بقتل رسانید و رجوع کرد بنزد پدرش در حالیکه میگفت یا ابتا آیا یک شربت آب هست که با آن قوت یابم بر دشمنان خدا و رسول

جدّ رسول خدا پدرش بود گفت صبر کن ای پسر تا ملاقات نمائی جدّ خود را پس سیراب گرداند ترا بشربتی که بعد از آن تشنه نشوی
پس رجوع کرد بسوی قتال و بعد از آن حمله کرد بر ایشان و میمنه را بر میسره زد و پانصد سوار را بکشت و بعضی دویست نا گفته اند
که نزدیک شد بآو منقذ بن مره عبدی و گفت بر من باد گناه و وبال عرب هرگاه این جوان بر من بگذرد در حالیکه بکند بخلق
آنچه کرده است هر آینه پدرش را بماتم او بنشانم پس گذشت در حالیکه بخلق حمله میکرد چنانکه در اول با ایشان حمله کرده بود
پس منقذ بن مره عبدی نیزه را نشانه کرد و او را بر زمین انداخت و در روایتی آمده است که [illegible]
اطرافش زدند ضربتی بر سرش زد که او را از آن ضربت بزمین انداخت و در کتب معتبره گفته که او را خلق با شمشیرهای خود
زدند بعد از آن دست در گردن اسب انداخت پس اسب او را بسوی لشکر دشمنان برد و او را با شمشیرهای خود
پاره پاره نمودند و چون روح مطهرش بحنجر رسید باواز بلند گفت یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه
الاوفی شربة لا اظما بعدها وهو یقول العجل العجل فان لک کاسا یعنی ای پدر این جد من رسول خداست بتحقیق مرا سیراب گردانید
بکاسه خود بشربتی که بعد از آن تشنه نخواهم شد و جدم میگوید العجل العجل بیا بیا زیرا که برای تو کاسه ذخیره شده است
و او را ادرا[illegible] عیاشی و در روایت حمید بن مسلم است پس کمین کرد او را طعنه زد از اصحاب عمر بن سعد ضربتی
از اطراف سرش زدند پس از اسب بزمین افتاد و بعد از آن گشت در حالیکه ندا میکرد یا ابتاه علیک منی السلام
این جدم محمد مصطفی و این جدم علی مرتضی و جده ام خدیجه کبری و جده ام فاطمه زهرا است و ایشان مشتاق تواند پس حسین
قوم را از آن مستغرق گردانید و با و از بلند صیحه زد و زنان فریاد کردند حضرت حسین ایشان را گفت ساکت شوید زیرا
که گریستن در پیش شما است و سر فرزندش را برداشت بر دامن خود گذاشت و خون را از روی پاک میکرد و میگفت
یا بنی لعن الله قوما قتلوک ما اجرأهم علی الله وعلی انتهاک حرمة الرسول صلی الله علیه وآله واهملت عیناه من
الدموع ثم قال علی الدنیا بعدک العفا یا بنی اما انت فقد استرحت من هم الدنیا وغمها وقد صرت الی الروح والریحان وبقی ابوک
ای پسر خدا لعنت کند قومی را که ترا کشتند چه بسیار جری شدند ایشان بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا و چشمهای حق
بینش از اشک پر شد بعد از آن گفت علی الدنیا بعدک العفا ای فرزند اما تو بتحقیق راحت شدی از دنیا و هم و غم
آن و رفتی بسوی روح و ریحان و باقی ماند پدرت پس چه زود است لاحق شدن او بتو ابو الفرج میگوید در کتاب مقتل
اینها را بوده که در کتاب سعید بن ثابت میگوید که چون علی بن الحسین بسوی ایشان رفت حسین چشمهای خود را بسوی آسمان نظر
کرده و دیده های او پر از اشک بود بعد از آن گفت خداوندا گواه باش بتحقیق رفت بسوی ایشان جوانیکه شبیه ترین خلق
است به رسول خدا پس علی اکبر با ایشان حمله میکرد بعد بر میگشت بسوی پدرش و میگفت یا ابت العطش و حسین می
گفت صبر کن ای حبیب من زیرا که تو روز را بشام نمیرسانی تا آنکه جد تو رسول خدا ترا سیراب میکند بکاسه وفا کننده
از جود و دو دفعه دیگر رجوع میکرد تا تیری آمد بحلقش رسید پس او را پاره کرد و در خون خود بطرف و طرف غوص میکرد و بعد
از آن ندا میکرد یا ابتاه علیک السلام هذا جدی رسول الله جدی ترا سلام میرساند و میگوید زود بطرف ما بیا و شهقه زد از دنیا
مفارقت کرد و در بعضی کتب مقاتل آمده است که چون حسین او را دید که در میان خون دست و پا میزند حمله کرد تا لشکر را
از او دور کرد و بعد از آن گفت و شوار است بر من مصرع تو که اینست جلوه با افق ای فرزند مصرع خود را گفت ای پدر خوب
مصرع است این جدم رسول خداست بتحقیق سیراب کرد مرا بشربتی که بعد از آن هرگز تشنه نمی باشم بعد از آن روحش برو منه
جنان پرواز کرد و ابو مخنف روایت میکند از حمید بن مسلم که گفت دیدم زنی بیرون آمد از خیمه حسین گویا که او ماه
چهارده شبه بود که طلوع کرده و ندا میکرد و وا ولداه و وا مهجة قلباه کاش خداوند نابینا بودم تا اینکه مرا در زیر طبقهای زمین می
گذاشتند و السلام ای از جمله آنها نقل شده که گفت میشنیدم که ناگاه سر و پا برهنه آمد از خیمه حسین زنیکه از رویش آفتاب بر گرفت
بود و فغان میکرد و بیرون شورید و صیحه وا ابن اخاه میزد تا رسید با و خود را او انداخت حضرت حسین آمد روی او را بعبا پوشید

تا اینکه اعاده اهل خیمه کرد و دیگر دو نه گفتم این زن کیست آیا می شناسی او را گفت هذا زینب همشیرهٔ حسین است شنیدند
کشته شدن جوانان حسین جوانان خود را امر کرد و گفت باید خود را سپر او کنید پس او را بر گرد شدند تا اینکه او زنده او را کشتند
در پیش خیمه که در پیش و مقاتله میکردند و بعضی اصحاب کشته که روایت شده از حضرت صادق که این علی اول
مقتول است از پسران علی ابن ابیطالب حسین و ابو الفرج در مقاتل گفته با سناد خود بسوی او پس از پدرش ابی جعفر
ابن محمد از مورخین اول مقتولیکه از پسران ابیطالب با حسین کشته شد پسرش علی علیه السلام است و آن نیز
از فقرات زیارتش مستفاد میشود و بان جهت بعضی اهل رفتن او را معتقد بوده اند بر سایر بنی هاشم و شیخ مفید روایت
کرده و روایت را رفع نموده بر جابر بن عبد الله انصاری که او گفت در قتیلی علی ابن الحسین را بر جیب شهادت رسانیدند
امام حسین داخل خیمه شد در حالیکه پسر خود گریه میکرد و خبر مرگ او را میداد پس بگفت ما و گفت چه شده است که می‌خواهم
تا او را ببینم خود و خبر مرگ مسید و چشمان خود را گریه میکردانی که است ابهم علی آنحضرت گفت منم ام او را کشتند
پس فریاد کرد و وا ماه و وا مهجة قلباه و خوانست که از خیمه بیرون رود آنحضرت گفت از رفتنش رفت و با او گفت ای سکینه
از خدا بترس و صبر کن گفت یا ابتاه چگونه صبر کنند دختریکه پدرش را بکشند و در پیش او شهادا بگذارند آنحضرت گفت
انا لله و انا الیه راجعون وه در کتاب ابصار اوورده که مختار عبد الله بن کامل را بسوی منقذ بن مرة العبدی
روانه نمود و او کسی بود که علی ابن الحسین را کشته بود پس پسر کامل خانه او را احاطه کرد و او بیرون شجاع بود پس بر
اسب سوار بر اسب خود سوار شد و در حالیکه در دستش نیزه بود با ایشان مقاتله کرد عبد الله بن کامل بکیش نیزه ای زد و بر زمین
اند حت نیزه او کارگر نشد پس پسر کامل بشمشیر او را زد او دست چپ خود را پیش داد شمشیر بدستش رسید پس از او
از میان بیرون برد و خود را یافت و به مصعب بن زبیر ملحق شد در بصره بعد از آن دستش رفت و قطع شد بعد از آن کشته شد
حدا جلت کند او را الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ای را دادان من حجتم
بصیرت خود تان را کوشه و تفکر نمایند که چه وارد شده در اخبار و آثار و فقرات زیارات مرویه که در شأن علی ابن الحسین
زیرا که آنچه در آن اخبار و اشعار وارد گشته ثابت میکند برای او مقام بلند و مرتبه عظیمه که مساوی میشود با آن مرتبه بعد از مرتبه معصومین
علیهم السلام طاهرین اند و هم چنین مرتبه عباس مرتبه احمد بلکه بعض فقرات از بعض زیارات مرویه افاده میکند که او از اهل
عصمت و علوم او از علوم لدنیه است و این بعید نیست زیرا که کلام در پیش در شان و قصیکه گفت فقد یرد الیتیم
غلام ما اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسول الله و این جزیست که این معنی اشاره مینماید بلکه
انطباق است در این معنی و مراد ما از عصمت در این مقام عصمت نیست که در رسول خدا و ائمه طاهرین است تا وارد شود که این
از چیزیست که اجماع و ضرورت از مذهب بر خلاف آن و اقع شده بلکه مراد از عصمت قوه ایست که منع کند از معاصی
و ممکن از آن پس صاحب این عصمت صادر میشود از او خطا و نسیان و هم چنین ترک اولی و مکروهات صادر میشود و از آن
قبیل محرمات حتی گناهان صغیره پس اثبات کردن مثل این عصمت برای مثل عباس و علی ابن الحسین و زینب و ام کلثوم و سلمان
از آن چیزیست که در آن ضرر و خاتمه نیست بعد از آن مراد از بودن علوم ایشان بطریق و نهج علوم لدنیه است که یکی
از نهج ها چنین علمی بایشان تعلیم کرده است پس مقتدر شده اند بعد از آن بر علم جمله کثیره از علوم و احکام و شریعت و علم
جمله کثیره از اسرار قضا و قدر و تکوینیات و ما کان و ما یکون و مثل اینها و حتی نماند در وقتیکه این کار محتاج بر تعلیم کردن
محبت نمیباشد بلکه تعلق اراده حجه با آن کفایت میکند در حصول آن و باین اشاره میکند قول استید سجاد در بزم
در وقت خطبه خواندن آنمخدره در کوفه اسکتی یا عمة زیرا که تو بحمد الله عالمه و غیر معلمه و فهمیه هستی که بدون اینکه ترا بفهمانند
و اگر شبهه بتو عارض شود بعد از اینها که ذکر و بیان شد و شکی که ترا با آنچه علم آن در نزد تو متحقق است از اینکه جمعی از صحابه

امیرالمؤمنین علیه السلام یا ما بود و نامی دانستند و ایشان رشید هجری و میثم تمار و حبیب بن مظاهر اند بعد از آن مصیبت
ما بین دو چشم خود آنچه را که این اشاره کردیم شد قضیه در جابت و گذرانده ابواب اربعه بر امام صاحب عصر و زمان
صلوات الله علیه و آله و آبائه و حبلی هذا و تحقیق وارد شده در بعضی از اخبار که بعضی از عجایب ابن حرب مالیده بلکه از صحیح
مفهم شده بعض نقل کرد متن را داده که این بیان که پس از دوستان رسول مختار و شیعیان حیدر کرار چاره نمایند شکی بر جدایی
و سیلی از شدید بر سینه ما در مصیبت علی ابن الحسین که خود هدیه کرد از گروه دوستان امیرالمؤمنین باشید و در قول هد کرده او نیامی
او پس بشنوید اول منقبتی از مناقب دوستان امیرالمؤمنین بلکه بشنوید این منقبت را تاب زند بعد از آن جهانی
گریه و فریاد و ناله شوید بر سر پدر علی ابن الحسین این منقبت و فضیلت آنست که شیخ جعفر در کتاب جواهر السنیه در بیان
احادیث قدسیه ذکر کرده است در حالیکه نقل کننده است از کتاب عمران احمد بن حسین ابن شاذان قمی از عهد حدیث
از طریق عامه نقلهای که بحضرت سند است از عبدالرحمن بن احمد روایت کرده از ابن عباس و گفت که مردی
بحضرت پیغمبر آمد و گفت هل ینفعنی حب علی ابن ابیطالب فقال حتی اسأل جبرئیل فسأل جبرئیل فقال حتی اسأل اسرافیل ثم
جبرئیل فسأل فقال حتی اسأل رب العزة فاوحی الله تعالی الی اسرافیل قل لجبرئیل یقرأ علی محمد السلام و یقول انا راضی
منه بالا دعلی ... آیا نفع میدهد بمن محبت علی ابن ابیطالب فرمود تا سؤال کنم از جبرئیل پس از جبرئیل سؤال کرد گفت
تا سؤال کنم از اسرافیل جبرئیل عروج کرد و از اسرافیل سؤال کرد او گفت تا سؤال کنم و مناجات نمایم با خدای تعالی
پس وحی کرد خدا باسرافیل که بگو بجبرئیل سلام برساند بمحمد و بگوید باو که تو از من در مقامی هستی که میخواهم و علی از تو در مقامی است
که تو از منی و دوستان علی از علی در مقامی اند که علی از تو در آن مقام است و نیز نقل شده از کتاب کراجکی مدیقی که سند
آن مسند است بسلیم بن قیس هلالی که او نقل کرده از عبدالله بن عباس که گفت هل ینفعنی حب علی فقال و یحک من احب
حبنی ومن احبنی احب الله ومن احب الله لم یعذبه ... فسأل ... جبرئیل فهبط
... فقال یا محمد ... بحضرت پیغمبر آمد و گفت آیا نفع میدهد بمن محبت
علی فرمود و هر کسیکه او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کسیکه خدا او را دوست داشته
باشد عذاب او را عذاب نکند پس آمد و گفت الله ... فضیلت محبت علی فرمود تا از جبرئیل سؤال کنم پس جبرئیل
نازل شد در آن وقت رسول خدا از آن سؤال کرد جبرئیل او را و قول آن مرد را جبرئیل عرض کرد تا از رب العزت سؤال کنم پس
عروج کرد و جبرئیل خدا باو وحی کرد که محمد را سلام برسان که بهترین خلق است و باو بگو که تو از من در مقامی هستی که منهم
و علی از تو در مقامی است که تو از منی و دوستان علی از علی در مقامی هستند که علی از تو در آن مقام است پس
هر دوستان امیرالمؤمنین ... خدا ... شرف کرده و فضیلت داده باین فضیلت و مخصوص کرده باین عطیه
و تفضیل داده بسبب این منقبت بر عالمیان پس چگونه جایز نباشد خون را بعوض اشک بچشم از چشمهای خود یا چگونه جزع نکنند
مثل جزع کردن زن پسر مرده در مصائب مذکوره که سید الشهدا در شان او گفته علی الدنیا بعدک العفا و بتحقیق وارد شده
در بعضی از اخبار وقتیکه خبر هلاک شدن اشتر با امیرالمؤمنین رسید بمنبر بالا رفت تا بر مردم خطبه خواند بعد از آن فرمود که
بدانید که مالک اشتر ابن حارث قد قضی نحبه و بعهد خود وفا کرد تا خدا را ملاقات نمود پس خدا رحمت کند مالک را هر گاه
کوه میشد کوه بلندی میشد و هر گاه سنگ میشد سخت سنگی بود بر اعدا است عزیز کسی مالک را زائیده است زنان مثل مالک
وقتیکه فرود شد و داخل قصر گردید آمد نزد او مردانی از قریش گفتند بتحقیق شدید شد جزع تو بر مالک یا امیرالمؤمنین
گفت بدرستیکه هلاک شدن او اهل مغرب را عزیز و اهل مشرق را ذلیل کرد و چند روز بر او گریست و جزع شدید نمود و باو
و گفت که نخواهیم دید مثل او را بعد از او هر گز نبود برای من چنانچه رسول خدا از برای ... بودم پس زمانیکه گریه کردن و جزع
نمودن امیرالمؤمنین بر هلاک اشتر باین نحو باشد که ذکر شد فکر و تامل نمائید در گریه کردن سید الشهدا در اصحاب

و برادران و بنی اعمام و برادرزادگان او و اهل حرم رسول خدا و دختران او در شهادت کسیکه در خصوص آن علی الدنیا بعد
العفا گفته شده اهتمام آنحضرت بجز اهتمام مینمایند قلوب صبر ستان و میکاهند جانهای ایشانرا و غالب میکنند تحمّل ایشان را یکدفعه
نظر کردن در حال سید الشهداء از اینکه فرزندش از معرکه جدال بسوی او مراجعت کرد و حال آنکه شجاعان و دلیران را کشته
و شیران دعوا را بخاک هلاک انداخته بود و بدن مبارکش با نیزه و تیرها ثقیل شده بود و خون از جراحات او و از زخم
شمشیرها از بدنش جاری میشد در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش العطش و آنحضرت با و نظر میکرد مثل نظر کردن کسیکه
زیاده از صبر کشش صبر نیست با اینکه قوه و قدرت داشت که دنیا را به نشاه دیگر مبدل گرداند و بر فانی کردن اهل دنیا
قادر بود و لکن بقضای الهی راضی شده و بر بلا صبر کرد و تعجب نمود از این صبر او ساکنان ملا اعلی و ارواح انبیا و اولیاء
و فراموش نکنیم در این مقام بخبری که در ذکر آن مناسبت تمام هست و آنرا نقل کرده است جمعی از صاحب کتاب
مقامات مسنداً الی ابن عباس گفت رأیت علیاً یوماً فی سکک المدینة فسألت الطریق فلم یکن له منفذ فبعثت علیه
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان علیاً طریق الهدی و الهدی طریقه فمضی علی ذلک ثلاثة ایام فلما کان فی الیوم الرابع
امرنا ان نطلع فی طلبه قال ابن عباس فذهبت الی الذی رأیته فیه فاذا بیاض یدعو فی ضوء الشمس قال فأتیت فاعلمت
النبی صلی الله علیه و آله بعد ذلک فقال ایتوا فلما اعتنقه حمل عنقه فالتقم و جعل یتفقد جسده فقال عمر کأنک یا رسول الله
تری انه کان فی الحرب فقال النبی صلی الله علیه و آله … دیدم علی را روزی در کوچهای مدینه از یکی سر رفت که او در …
پس آمدم رسول خدا را اعلام کردم گفت بدرستیکه علی راه هدایت است و هدایت راه علی است پس سه روز از این گذشت
که نیز بجا نیامد شدیم ما امر کرد که برویم در طلب علی ابن عباس گوید پس رفتم بان کوچه که او را در آن دیده بودم ناگاه دیدم
سفیدی از زره اش در روشنی آفتاب ابن عباس گوید پس آمدم رسول خدا را از آمدن علی خبردار نمودم پس حضرت بسوی
او رفت و ملاقات کرد و دست به گردن او انداخت و رفتند بر خواست و جسد او را جستجو میکرد عمر گفت که یا رسول الله
خیال میکنی که او در حرب بوده پیغمبر فرمود که ای پسر خطاب بدرستیکه تحقیق واله شده بر چهل هزار ملک و قتل
سینه چهل هزار از عفریت و باسلام مشرف شده در دست او چهل هزار قبیله از جن پس حدیث شریف
تحقیق نموده که دل ما را تاب و روشن کرد چشمهای ما را و قوت داد ارواح ما را … منفعت عظیم از مناقب
سید اولیا … مناقب … از مناقب او آگاه باش بدرستیکه ملاحظه نمودن مناسبت ما بین
نمودن پیغمبر جستجو کردن جسد امیرالمؤمنین از جهت رسیدن از اینکه جراحتی باو رسیده باشد و میان نظر کردن سید
الشهداء بر جسد پسرش علی اکبر وقتیکه از جدال و مجاهده کفار مراجعت کرد در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش العطش بهیجان
میآورد دریاهای حزنها و سیلابهای الم و دریاهای غموم و هموم را بعد از آن … بیاد آرید مناسبت را در میان …
امیرالمؤمنین در بعض غزوات به پسرش محمد حنفیه که زایل میشود کوهها و زایل نمیشود قدم تو از زمین سر خود را …
در راه خدا … خود را … نظر را قصد کن تا آنکه در کلام او اشاره لطیفه است بر اینکه محمد حنفیه در آن
معرکه مقتول نمیشود و میان قول سید الشهداء به پسرش علی اکبر وقتیکه بسوی قتال رفت بَارَكَ اللهُ لَكَ يَا وَلَدِي
فِي الْقَتْلِ وَالشَّهَادَةِ یعنی ای پسر من خدا کشتن و شهادت را بر تو مبارک کند بعد از آن شدیدترین …
… حزن و سوزش مرا زیاده گردانید ملاحظه کردن مناسبتی است در میان آنچه امیرالمؤمنین بعمل آورد …
مراجعت کردن پسرش محمد از قتال در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش العطش پس امیرالمؤمنین …
شربت آبی خود او را سیراب کرد و فضل آنرا بزره اش بخشید در حالیکه خون مثل چشمه از حلقهای زره اش جاری
میشد بعد از آن او را امر کرد و مراجعت کردن بمیدان قتال پس محمد دوباره باز گردید بخدمت پدرش بعد از آنکه جمعی
از دلیران را کشت و جماعتی از اشرار را منهزم کرده بود در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش العطش پس امیرالمؤمنین
بعمل آورد آنچه را که در دفعه اولی کرده بود بعد از آن او را امر کرد و مراجعت کردن بسوی قتال تا وقتیکه دفعه سیم بخدمت امیر

امیرالمؤمنین بر گشت و کرد مثل آنچه را که در دفعه اول و دوم کرده بود و امر کرد او را بعد از این بقتال گریست و گفت
یا امیرالمؤمنین چند دفعه مرا بمعرض هلاک شدن آوردی خدا مرا حفظ کرد و این دو فرزندان تو حسن و حسین اند چرا ایشان
را امر نمیکنی بقتال امیرالمؤمنین گفت ساکت باش ای پسر تو فرزند منی و اینها فرزندان رسول خدا اند و میان بچه در روز صفین
واقع شده در وقتیکه علی اکبر از جدال مراجعت کرد و از شدت عطش بگفت آب العطش و زبان او خشک شده بود تا بار دیگر بقتال حضرت حسین اجازه
بسیار میفرمود و در نمود در زمان شهادت تشنگی و مژده داد او را نیز ذکر شد که ساعت قتالش پس مراجعت کرد در قتال
کشته در حالیکه سرعت کننده بود مژده یابنده بود پس بدرجه شهادت فائز گردید صلوات الله علی ابیه و علیه و علی من
استشهد او را وسید گوید از سعادات اهل عرب بود و بزرگ و صاحب نفس پاک کننده زیرا که راضی شد بانکه مقدم
شود در شهادت از جوانان بنی هاشم پس قسم بخدا که حق خود را عظیم و بزرگ گردانیده است بدرستیکه
جمیع شنوایت عشرت و اسم محمد بن حنفیه و هم حسنین مثال آن اختیار را بار ساز و غیره و با وجه کسیکه بر علی بن الحسین
گریه کند در حالتیکه عارف باشد بحق ائمه اطهار و اولاد محمد صلوات الله علیهم اجمعین بدرستیکه ابن حنفیه را
در جه علیه هست از جهة بسیار گریه کردنش براه خود حسین و جوانان اهل او صلوات الله علیهم اجمعین پس ای مؤمنان و
عارفان بحقوق اهل بیت رسول خدا بتحقیق قلب را سوخت و حزن و سوزش را زیاد گرد آنچیزی که الان تعلیم خلوت
کرده جان چیزی است که خواندی از علماء عامه ذکر کرده است در کتاب مناقب و بعض آن اینست که امیرالمؤمنین اتکا
کرده صبح کرد در روز سی و پنجم از حرب صفین بیرون آمد در حالتیکه حضرت رسول را پوشیده بود در بالای آن خفتان
سبز همروح حیدر پشم پوشیده بود و شمشیر رسول خدا حمایل کرده و بر سر عمامه آن حضرت بود و در دستش عصای ممشوق پیغمبر بود و بر او سلام
داد و قوم دید لشکر که خود بر گشتند امیرالمؤمنین رو باشتر نمود و گفت ای مالک این علی است که او را بیرون نه کرده لجم در روز
احد و آن هیکل علی است که پیغمبر او را بیرون آورده در وقت وفات خود بمن فرمود یا ابا الحسن بدرستیکه تو محاربه مینمائی با ناکثین
و قاسطین و مارقین یعنی با کسانیکه عهد خود را می شکنند و از حق عدول میکنند و هر که از اهل شام تو میرسد پس صبر کن ایجمیع تو
میرسد ان الله مع الصابرین بعد از آن امیرالمؤمنین علم را بیرون آورد در حالتیکه کهنه و مندرس شده بود پس خلق که دید
او را دیدند بشدت گریه کردند و اهتمام بو سیدند کسیکه بسوی آن راه یافت امیرالمؤمنین گفت بیرون آوردم نیزه مسلوس رویش
مادرم که ولادت میشود بعد از من حسن و او را استعمال نکنند و در دست فرزندم حسین شکست میشود و بتحقیق خبر داد هر او باخبار گذشته
که ایامالک بدرستیکه دنیا ای او خلق شده است برای فانی شدن و هر چیز آخر گشت که خلق شده برای باقی بودن آمدم آه بدرستیکه
اصحاب امیرالمؤمنین وقتیکه علم رسول خدا را دیدند بشدت گریستند زیرا که یاد رسول خدا بیاد آوردند و از خلق منکوس را این بعد
لشکر شد پاره پاره میکردند اعضا کبیر که شبیه ترین خلق بود برسول خدا از حیثیت خلقت و خلق و نطق پس هر وقتیکه
اسب ابیکه گذشت بعد از آنکه بدنش ضعیف شده بود از جهة رفتن خون از بسیاری جراحات برطاینه و قبیله از لشکر بیکدیگر
از جابر میگذشتند با شمشیر با و چوبها و نیزه ها او را میزدند با همه این دعا میکردند که ایشان از رحمت خدا بی بهره شدند و سلام
بجد بلیغ تسمیه میاوند اللهم عذبهم عذابا من لبس اساس لنا ظلم بنی اهل بیت رسولک بعد اکرمیکولد و سئوال کرد بدرستیکه
در مقبره شهادت علی آن اکبر مسائل چندی هست شایسته است که اشاره بسوی آنها و جواب آنها بکنیم و ذکر کنیم حقیقت حال را در آنها
اول آن مسائل اینست که جمعی از روضه خوانان در بالای منابر ذکر میکنند و در مساجد و مجالس میخوانند وقتیکه علی بن الحسین را
بدرجه شهادت رسانیدند سید الشهداء فرمود که لشکر ستمکار او را اعتنای بکشتار ندادند و جوانها در زمین جابر شود بعد بکه رسید
بر رکاب ابا عبدالله هرکس و هر حضرت که در حال او ایشان را اخذ میکرد یکی را بدست و یکی را بجیب و هر یکی را بسر و دیگری را بسینه
بعد از آن که مرد و یکی را اخذ میکرد و با ایشان میکرد آنچه را که علی اول کرده بود بعد از آن دو مرد دیگر را اخذ میکرد دهم حسین
میشود تا اینکه عدد کشتگان مرد از ده هزار یا پانزده هزار رسید و خونهای ایشان بکلاه رکاب رسید و بعضی از ایشان میگویند
آن حضرت ایشان را بشمشیر بقتل رسانید بطریق مذکور و بعضی ایشان ذکر میکنند که سید الشهداء بعد از شهادت پسرش

فرمود مولوی اعدا او نیز پس از ایشان صد هزار نفر مرد آیا برآنچه ذکر شد اصلی و سندی هست یا نه و مسئله ثانیه آنست که
از بعضی خوانان در مجالس مصائب ذکر میکنند وقتیکه علی بن الحسین بدرجه شهادت رسید حزن و اندوه امام حسین شدید
شد بحدیکه آنحضرت را اضطراب گردید و مکان جسد پسرش را گم کرد و صیحه میزد و میگفت یا ولدی یا علی و حبیب میداد از
میگردید تا رسید بآنجا که بدن شریف او افتاده بود و دلالت اسب بر نعش او اشاره کردن آن ... او این نیز اصلی و سندی هست
یا نه و آیا نقل کردن آن صحیح است یا نه سؤال سیم آنکه جمعی از ذاکرین مصائب ذکر میکنند که امام را غشی عارض شد بعد از شهادت
فرزندش تا چهل مرتبه آیا این نیز اصلی و سندی هست یا نه میگوییم جواب از سؤال اول آنست که آنچه در آن ذکر شد اگرچه ممکن است و منافاتی
ندارد به قاعده از قواعد امامیه و اما آنکه اکثر از اصحاب احادیث و سیر و کتب مقاتل ذکر کرده است آنچه آن بحسب اعتقاد بعید
و شبیهی میکه اینرا ذکر میکنند بطریق اطلاق ذکر میکنند یا بعضی که احدی از ایشان میگوید که از فلان شخص موثق شنیدم یا در فلان کتاب
فلان دیدم یا بعضی از ایشان اراده میکنند اینرا از کتاب منتخب شیخ حاذق که در فنون خبار علامه و در پس آن کتب معتبر را
بود جمعی نقل میکنند که در کتاب ... مرویست که عدد مخالفین و اشرار که بمحاربه امام اجتماع نموده بودند ... هزار بود ...
از سؤال دوم آنست که اکثر اصحاب مقاتل ذکر نکرده است مگر آنکه طایفه قلیله از ایشان باین اشاره کرده اند و بعضی به نظم
و بعضی نیز و لکن اجتناب و پرهیز کردن از ذکر آن بهتر و اولی است زیرا که آن مناسب نیست بکمال ایشان اما اینکه حضرت
او بطریق ... است ... بر نعش فرق ... اسب ... و حال آنکه دشمنان در میان
... که ما ... جواب از سؤال سیم آنست که
آن بعید است در نهایت بعد بحسب اعتبار زیرا که چگونه وقت داشت در روز عاشورا مثل آن علاوه آنکه احدی باین اشاره
ذکر نکرده است از علما ... بلکه ... مگر آنکه ذکر آن
چیزی از امثال این امور که سابقا به آنها اشاره رفت پس بر ... لابد است که ذکر نماید کسی را که اینرا از کتاب اخذ کرده یا از او
شنیده و تحقیق وارد شده در حدیث معتبر ... از ابا عبدالله که گفت امیرالمؤمنین فرمود ... نقل کردید حدیثی
را پس اسناد دهید او را بکسی که او نقل کرده اگر حق باشد ... است و اگر کذب باشد ... است ... احادیث ...
... که مشتمل ... باشد ... و ... منافات نداشته باشد ... بر عوام و واجب ... و اظهار کردن آن ... 
... ... حقیقت ... نقل آن و جایز بودن ... و ... چنین و چنین است
... احوال ... و بیان مقاتل و بعضی از امور ... تعلق دارد بعد ... زیاد ... نقل ... 
روز عاشورا زیرا که در نزد شیوخ ... مشهور شده که ... روز عاشورا ... ندیدایم پس ...
در بعضی مجالس که تعلق ندارد ... و شهادت سید الشهدا ... مناسبت ...
با کشتن امیرالمؤمنین عمرو بن عبدود را در روز خندق و ما بین کشتن ... علی بن الحسین طارق بن کثیر ...
عمرو بن عبدود در نزد عرب با هزار مرد مقابل بود ... طارق بن کثیر را با هزار مرد مقابل میشمردند وقتیکه امیرالمؤمنین
بسوی عمرو بن عبدود بیرون آمد رسول خدا گفت که بیرون آمد تمام اسلام و ایمان بمقابل تمام کفر وقتیکه علی بن الحسین بجو
میدان رفت سید الشهدا گفت اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ اَنَّهُ قَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ اَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ و ...
آنکه سید الشهدا شبیه بود بحال رسول خدا در دعا کردن زیرا که رسول خدا وقتیکه امیرالمؤمنین بقتال عمرو رفت گفت
خدایا گرفتی از من عبیدة بن حارث را در روز بدر و حمزة بن عبدالمطلب را در روز احد و این علی است پس مرا تنها مگذار ...
آنکه تو بهتر وارثانی ... و دعای سید الشهدا این بود که ... فانک ... حتی ... الا ... یعنی خدایا فرزند

مرا بر طارق غالب گردان و دشمنان به فرزندم شماتت نکنند و رسول خدا گفت بعد از آنکه امیرالمؤمنین عمرو را کشت ضربة علی
یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و در طرق عامه وارد شده است که آنحضرت گفت افضل من اعمال امتی
الی یوم القیمة شاید این تبدیل و تغییر از علماء عامه باشد که عبادت مرسلین و انبیا که نشنیده بودند مناسب این خبر ندانستند و علمای
ایشان ادعا این مقام خلط کرده‌اند مثل سایر مقامات زیرا که کار عمرو در آن وقت که مقتول شد سلکت و این اعلام از اصل مضمون حدیث مقصود بود
از زمان آنحضرت و کذلک سایر موقت مثبت زیرا که در علم اسماء انبیاء و مرسلین و ذکر خیر و دعوت ایشان که سبب هدایت خلق شدن و عمود
و برکت نیست و در طرق عامه و خاصه وارد شده که جابر گفت تشبیه کردم کشتن علی عمرو را به آنچه خدا ادا حکایت کرده از قصه
داود و جالوت که خدا فرموده فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت و بسند معتبر از حضرت صادق روایت
وارد شده است که امیرالمؤمنین عمرو بن عبدود را کشت شمشیر خود را به امام حسن داد و گفت به مادرت بگو شمشیر را از خون این رجس نجس
بشوید پس امام حسن شمشیر را آورد در حالی که امیرالمؤمنین در خدمت پیغمبر بود و در پیش نهاد در حالیکه در وسط آن نقطه از خون مانده بود پاک
نشده بود امیرالمؤمنین فرمود آیا مادرت نشسته عرض کرد نعم پس گفت این چه نقطه است پیغمبر فرمود او را بده ذوالفقار را سؤال
کن خبر دهد پس ذوالفقار را حرکت داد و گفت آیا تو را نشسته‌اند از خون این رجس نجس خداوند عالم او را به نطق آورد و گفت بلی
ولکن تو کشته بودی کسی را که در نزد خدا مبغوض‌تر باشد از عمرو بن عبدود پس خدا مرا امر کرده است که این نقطه را از خونش در حفظ
من است از آن پس هیچ کشتی مرا روزی مگر آنکه [illegible] و بر تو صلوات می‌فرستند اهل عرش و در بعضی اخبار وارد شده که خانه از خانه‌های
مسلمانان نماند مگر آنکه فرح و سرور بر آن داخل شد به سبب کشتن امیرالمؤمنین عمرو را و خانه نماند از خانه‌های مشرکان مگر آنکه اندوه بر آن
حزن داخل شد و [illegible] پس چنانچه برای مؤمن لایق و سزاوار است که به شنیدن منقبتی و فضیلتی از مناقب و فضائل اهل بیت رسول خدا مسرور
و خوشحال باشد همچنین سزاوار است او را که محزون باشد و اشک از چشم جاری نماید به یاد آوردن مصیبتی از مصائب ایشان پس بسند
معتبر نقل کرده ابن جمهور از حضرت محمد باقر که در جنگ جمل امیر [illegible] قیس بن سعد که شنید امیرالمؤمنین که می‌گفت پس در نزد
ایشان رسید حضرت تند [illegible] در جهاد پس حضرت با ایشان پس آمد که خویش را به خون خود آلوده کرده بود و گفت
آنها یا ایشان حمله کن زیرا که تو در طاعت خدا و رسول خدا هستی و ایشان از تو راضی هستند پس حمله کرد پس پیغمبر آدم و خبر داد
یا گفت یا علی آیا اگر همه ایشان را که کشتم نمی‌شناسم ولکن او را به حیه‌ای تشبیه کردم فرمود یا علی خدا چشمهای ترا روشن کرد
از جبرئیل بود و حدیث بسیار است در دنیا طلبی از قلوب مؤمنین و دوستان آل محمد مگر آنکه اهل شده با حزن و اندوه مصیبت
علی اکبر نواده امیرالمؤمنین آه آه وقتی که رسید با دو چندین هزار از جراحات شمشیرها و ضربهای نیزه تا کسی نشد که او را با زین کرده
تا به ابتسار لحت باید کرد و صلوات می‌فرستند بر پدر و شاه که تنها با جبرئیل امین و جبرائیل که ندی [illegible] خود افتاده بود
از بسیاری جراحات شمشیر و نیزه تا جایی که ملبند کردی عرش امیرالمؤمنین که بهترین بشر و حجت خدا است بر جمیع خلق خدا بعد از برادرش
رسول خدا از نسل او لازم است که در آن بیان از مرحوم لازم است که در بعضی از روایات کیفیتی در خصوص شهادت علی اکبر
ذکر کرده است اصحاب مقاتل ظاهر است و ابن در روایت کرده ابوحمزه ثمالی از حضرت صادق روایت کرده است در حدیث طولانی
ذکر کرده است آخر زیارات علیه که در زیارت سیدالشهدا بعد از آن به سوی قبر علی بن الحسین که در پایین پای
سیدالشهدا است پس بیا و بایست در مقابل او و بگو السلام علیک یا ابن رسول الله وابن خلیفة
رسول الله وابن بنت رسول الله ورحمة الله وبرکاته مضاعفة کلما طلعت شمس او غربت السلام
علیک وعلی روحک وبدنک پدر و مادرم فدای تو باد ای کسی که او را مردان بی‌کشتند که او را بردند بابی
انت وامی من مذبوح ومقتول من غیر جرم وبابی انت وامی دمک المرتقی به الی حبیب الله وبابی انت
وامی من مقدم بین یدی ابیک یحتسبک ویبکی علیک محترقاً علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی عنان
السماء لا یرجع منه قطرة ولا تسکن علیک من ابیک زفرة ودعک للفراق فمکانکما عند الله مع

ابا القاسم الماضیات و عطاشا منها المنیة فی الجنان منعمین آخر الی اقوام هو فیکم مالک رئیس مجلس التربیة
میکیم هم میسنله قول آنحضرت که فرموده یرتفع دمعک بکفیه الی جهة السماء و لا ترجع منه قطرة و دلالت
بر آنکه این امر بعد از حرب کردن علی بن الحسین از میدان بعد از آنکه یکصد و بیست نفر از اشقیا و ظالمان قوم دشمنان
ایشان کشته بود و آمده بخدمت پدرش در حالیکه از شدت عطش شکایت میکرد و طلب آب را از پدر میکرد چنانکه تفصیل آن
گذشت و تقدم آنکه بعد از امدادن و از تشنگی بعد همین شهادتش زیرا که سید الشهدا او را نزد او حاضر شد پس بر تقدیر
چون آن جهد گفت طلب حسین مومنین و میگذارد و بعد ایشان را دون یک میشود که وجود ایشان معدوم کرد زیرا
که بر گردن سید الشهدا از سرها خون را از ضربات شمشیر و نیزه هر و میشد و بلند کردن آنحضرت دست خود را بسوی آسمان میشود
مگر آنکه خون جاری میشود از مواضع ضرب طعن شمشیر و نیزه‌ها مثل جاری شدن الشهداء او و آنها علاوه برآنکه آنچه این فقره است
افاده میکند که بر گردن آنحضرت دست و بلند کردن دست‌ها را بسوی آسمان از سید شهدا مکرر صادر شده و نظر بر اینکه مثل
مصایب ر بجا د و سمرا ر دلالت میکند بعد سر بلند کردن سید الشهدا بوسیلهٔ خونهای اطهر و مسنودی و از اخص آنها را بسوی
آسمان مثل سر رجوع نکردن یک قطره از آنها از اینجا ثابت که ذکر مینمایم او را در کیفیت شهادت طفل شیرخوار تذییل نور ما کیفی
عده که درآن است بیان بعضی از امور پس از آنکه عمر علی بن الحسین از اینجا ثابت که در آن خلاف واقع شده و به تحقیق گذشت آنچه
دلالت میکند بر اینکه آن بزرگوار در آن روز هجده ساله داشت و آنچه از کلمات معظم اصحاب استفاده میشود اینست که آن والا تبار
در آن روز بیست و پنج ساله بود و ابن شهر آشوب گفته که بیست و پنج سال داشت او و نزد من بعضی اخبار معتبر متعلقه آن دلالت میکند قول
اخیر است بیانش اینست که او از سیادت بزرگتر بود و علاوه بر این دلالت میکند اخبار کثیره بعد عمر سید الساجدین در آن روز
اکرم ما رسیده ایم بر مدایح که دلالت بر تعیین آن نماید مگر آنچه پسرش محمد بن علی در آن روز چهار ساله بود الظاهر اینکه گفته شود که
ایشان از یکی در اشود پس در این احکام احتمال دارد که تفاوت مابین عمر ایشان بعدت یکی و چهار آن باشد و منعقد شده
نطفه او پسر سیزده ساله بلکه دوازده ساله هیئت حضوت از امام حجت باشد بر جمیع عالم پس در این هنگام سالم است
قول مشهور در باب عمر علی اکبر از لعناه یا فتنی خدشه در آن قتال ومختصر نماند رتبه قول شاذ و نادر در این مقام انقول است که
عمر امام زین العابدین در روز کربلا سی سال بود و پسرش امام محمد باقر در آن روز پانزده سال داشت و علی اصغر مقتول در آن کربلا
پس این قول نقل است که ابن شهر آشوب از صاحب و ربیع و کتاب شرح الاخبار نقل کرده است و جه شنیده آن مستثنی از بیان آن
و سپاس در بعضی مجالس آنچه باینمقام تعلق دارد بعید دارد که کنیه علی اکبر ابو الحسن است چنانچه وارد شده است در اخبار و زیارت
در فقره چند از فقرات زیارت که نشان اکبر فرموده صلی الله علیک یا ابا الحسن ثلاثا انت و امی اتیتک زائرا
وافدا عارفا بما جنیت علی نفسی واحتطبت علی ظهری اسئل الله ولیک و ولیی ان یجعل حظی من زیارتک
عتق رقبتی من النار و هذا و مخفی نماند که در آنجا بفقره افاده میکند از شأن عظیم و درجهٔ کبرای او و عبارت عربی این فقره
افاده میکند که آن بزرگوار تالی چهارده معصوم است بعد از این مجالس اتمام میکنیم با آنچه سینه من از کتمان آن تنگ میشود و سوال است
که در بعضی از روایات مطلوب طلبان هویدا است آن اینست که علی اکبر تشنه بود از تشنگی پس چگونه رسید پدرش حجت الله الحمید
و حال آنکه سید گفت که در نزد او آب بود و میگویم جواب این سوال در غایت ظهور است الا اینکه مقتضی بیان و مراد ذکر کلمه
جاری میباشد و بیانش اینست که با علم یقین میدانیم که حجت خدا بر جمیع خلق از تمام خلق قادرتر است بهر چه بخواهد پس بر کسیکه
صفت او این باشد عاجز نمیشود از سیراب کردن فرزندش بجرعه آب و علی اکبر سلام الله علیه از حق پدرش اتم و اکمل است از حقوق
سایر خلق و آن به تحقیق دیده بود از معجزات آن بزرگوار زیاده از آنکه بشماره در آید و به تحقیق وارد شده در بعضی اخبار معتبره
از کثیر بن شاذان گفت در خدمت حسین حاضر بودیم در حالیکه پسرش علی اکبر انگور خواست در غیر وقت آن پس دست خود را
بستون مسجد زد انگور و موز سرون آورد بعلی اکبر طعام کرد و گفت آنچه در نزد خدا است بیشتر است برای اولیای او پس سزاوار است
پس مراد علی اکبر این بود که پدرش از طریق معجزه و خارق عادت او را سیراب نماید امام علیه السلام بکلمات شریفه خود اشاره
نمود مثل قوله بعزة آن تطلب الماء و لا استغیث و مثل آن از کلمات شریفه اینکه آنهم مقام فاذا شدن در غنا

# مجلس یازدهم

اظهار کردند بطریق عادت در خصوص مجاهدات و شدت عطش و گرمی زیرا که حضرت حق تعالی خواسته است که ما را متصل به
محبوب خود گرداند و ما بها حرف را از شدت عطش از دهشت میکردیم اللّٰهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ وَقَتَلَةَ اَوْلَادِهِ وَ
قَتَلَةَ اَصْحَابِهِ وَاَنْصَارِهِ تذییل دیگر بر نامیت عرشی که هویت کرده ان اشارات ملکوتی و الهامی است در شان
علی ابن الحسین پس میگوییم در آن بطریق اجمال انچه او مثل آیینه جلوه دهنده است فضایل علی اکبر را و این از انچه ظاهر است که صادر
شده از آن از اقوال و افعال که آنجناب در شده در شان او و از اقوال مع طاهرین مع افعال ایشان خصوصا انچه از پدرش صادر
شده از اقوال و افعال و هم چنین انچه صادر شده در شان او از اقوال و افعال زنان صدیقه طاهره و از حضرت رسول خدا و هم
چنین بعضی انچه صادر شده از بعضی دشمنان کفار در عظم شان و علو مرتبه او میگوییم روح القدس سید در قلب که بعضی از اقوال
مثل افعال و مجاهدات اشاره که آنها گذشت و بعضی آنها را اعاده میکنیم از جهة شدت احتیاج با آن در این مقام تذییل پس آنکه
سید الشهدا وقتیکه در بعضی منازل امر کوچیدن کرد کوچ کردند از قصر بنی مقاتل عقبة بن سمعان گوید که ما همراه آنحضرت
بودیم پس در سر اسب اندک خواب گرفت بعد از آن بیدار شد در حالیکه میگفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِيْنَ نیز دو مرتبه یا سه مرتبه گفت پس آمد نزد او پسرش علی ابن الحسین گفت از چه جهة خدا را حمد کردی و استرجاع
کردی گفت ای پسر مرا خواب گرفت سواری دیدم در حالیکه میگفت که قوم میروند و مرگ بسوی ایشان میاید یقین کردم که نفوس
ما است که با خبر کرده شد بما گفت ای پدر خدا ترا بد نبیند آیا ما بر حق نیستیم گفت بلی قسم بخدائیکه مرجع بندگان بسوی او است
عرض کرد ما در این صورت باک نداریم که بمیریم در حالیکه محق هستیم بحدیث و اما اقوال مع طاهرین و ائمه معصومین در شان آن
جناب پس انچه ظاهر است که احادیث و زیارات از ایشان وارد شده در شان او و بعضی از آنها اشاره گذشت و اما افعال ایشان
مثل گریه کردن ایشان بود بسیار وقت و مخلوط شدن طوبت ایشان بحزن و اندوه الخ و پس این افعال نیز در
تعطیلات مرثیه است که آنکه در آن شک بلکه ... و اما اقوال زنان طاهره و افعال ایشان پس بعضی از آنها نیز از آنجا
گذشت مثل بطریق اشاره اجمالیا اعاده میکنیم بعضی از کلمات سید الشهدا و بعضی انچه از جماعات که نسبت علی اکبر
بود عارض شد و این انچه در روایت سعید بن ثابت است وقتیکه علی ابن الحسین عازم میدان کردید حضرت حسین
چشمهای خود را از حسرت علی اکبر گردانید و گریه کرد ثُمَّ قَالَ اللّٰهُمَّ اَنْتَ الشَّهِيْدُ عَلَيْهِمْ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ اَشْبَهُ
النَّاسِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ و در روایت دیگر اَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا چنانکه بعضی
از روایت است که امام حسین گفت قَتَلَ اللّٰهُ قَوْمًا قَتَلُوْكَ چه جری نمودند ایشان بر خدا و رسول او و بر هتک حرمت
حرمت بیغمبر عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا چنانکه در بعضی دیگر روایت است که حسین بعمر بن سعد صیحه زد و گفت
مَا لَكَ قَطَعَ اللّٰهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارَكَ اللّٰهُ لَكَ فِيْ اَمْرِكَ وَسَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ عَلٰى فِرَاشِكَ
كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِيْ وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِيْ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ بعد از آن سر خود را برداشت و تلاوت نمود
اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ الخ و اما انچه صادر شد از بعضی دشمنان کفار از انچه ظاهر است که تعلق
او تعلق دارد مثل انچه از معاویة بن ابی سفیان صادر شده چنانکه ابو الفرج ذکر کرده حکایتیکه گفته که این علی ابن الحسین
... سعید و اول اولاد او بود و بابا حسن ... بود مادرش لیلا دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی است از مغیره نقل شده که گفت معاویه
... سزاوارترین خلق باین امر خلافت کیست گفتند تو گفت نه سزاوارترین خلق باین امر علی ابن الحسین است که جدش
رسول خدا است و در او است شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و فخر ثقیف است و در بعضی کتب مقاتل است که حمید
بن مسلم از لشکر ابن سعد او را خطاب نموده بعضی از عتابها وقتیکه ایشان را بقتال علی اکبر امر کرد و گفتند تو ما را امر میکنی
بقتال کسیکه برسول خدا شباهت دارد و جمعی از ایشان از عظم مصیبت سید الشهدا گریه کردند بعد که گذشت اشاره
بانچه از خارجات ایشان بلکه از تمامی ایشان صادر شد و اظهار کردن ایشان صیحه و صیحه و فریاد از شدت مقالات

آن بزرگوار از کثرت کشته گمان ایشان و تنگ گرفتن لشکر پسر سعد بر ایشان بجهت آن و جمعی از بهر اینها با جگر تشنه ای
پس بدانکه با بعضی از مطالب ملکوتیه را تحقیق میکنیم چنان مطالبی که ... و ... بلند تر است برای ... و ...
بعضی از مقامات عرشیه نورانیه مقام اول اشاره است بانکه آن بزرگوار در باب ... و شدت ایقان و تمام ترین مراتب
شجاعت و کاملترین مروت و جوانمردی و سخاوت کوه بلندیست که سیل ابتلای آن مخدره را ... میکند و مرغ باوج
آن بعالی تواند پرواز کند و چگونه چنین نباشد زیرا که او اول کسی است که کشته شدن در راه خدا را شیرین و گوارا شمرد و
جهاد کردن و پاره پاره شدن اعضا را در پیش روی محبت خدا شیرین مینمود و در رشد جوانان بنی هاشم و عبد المطلب
بود چنان جوانانیکه آفتاب جوانمردی و ماه شجاعت و مروت و ستاره آسمان درخشنده همت و غیرت بودند تا اینکه مرگ را گوارا
و پاکیزه دانسته و مرادات ملکوتیه آنرا ... میدانستند و ترجیح میدادند مستقل شدن را در سایه شمشیرها و نیزه ها بر تکیه
کردن بر فرش بسط شده در تختهای جواهر دار در قصور عالیه و بر دست ... کردن اعضای اندام ... تراب که
در خیام عالیه پوشیده بوده باشند آیا نظر نمیکنی به کلام شریفش که به پدرش عرض کرد اذاً لا نبالی ان نموت محقین
زیرا که گوی خوش این کلام خارج از چشمه کانون جوانمردی و منبع کوه خوش سخاوت و مروت و عین چشمه آب خالص یقین
و معرفت از چیزهائیست که معطر میشود بان ... خواص ... خشک ... میگردد و با این ... خواص ...
و ... میشود ... جگرهای ... مقربین ... اینکه او را کلام صغیر و حقیر شمری ... که او ...
... آنچنانی کرده که از ایشان ... ایشان ظهور کرده ... انوار این کلام ... و ...
و ... روغن نبوت و ولایت ... العلاء چنانکه ارشاد کرده است بقول شریف ... خود کرده ...
و خواص ... و ... ارشاد کرده ... که ... جوانان بنی هاشم و سایر ... اصحاب ...
... ارشاد کرده است ... چنین ... که ... ایشان سبقت و ... کردن را بشهادت زیرا که او ...
... از اولاد ابوطالب ... کشته شد چنانکه در بعضی از روایات است از جمله آنها ... الی ... است ...
الی جعفر بن محمد ابن محمد علیهما السلام ... و این از چیزهائیست که نیز مستفاد میشود از بعضی فقرات ... زیارات
و این مثل بعضی فقرات است از زیارات ... و همچنین از بعضی فقرات ... اخبار است و این مثل آنچه ... است
از اینکه امام بعد از شهادت علی اکبر آمد نزد جوانان خود و گفت بردارید برادر خود را پس او را از مصرع خود برداشتند
تا آوردند نزد خیمه آنچنانی که در پیش آن مقاتله میکردند که ... بعد زمانیکه رجز و بعض از اشعار او را ملاحظه کردی ...
که ... آتش جنگ افروخته و ... قایم شده ... مقاتله ... کرده است ... برنیکه ... فدای ... قطعه ... بود از ...
نبوت و ... صاحب ... و ... در روضه ولایت و عصمت و حکمت پس زمانیکه ملاحظه کردی ... این آن
چیز را که در بعضی از روایات معتبره ... که لشکر ابن سعد اظهار ... و ... کردند از شدت مقاتلات او
و بسیاری کسانیکه آن بزرگوار از ایشان کشته بود میدانی که آن ... ایشان را خورد کرده بود مثل خورد کردن سنگ
آسیا دانه ها را و ... ایشان را مثل کشت و اطراف زمین و اطراف میدان را با ایشان ... کرده بود پس
این کشف میکند که بعد از این لشکر منهزم کردید و ... سرعت نمودند مثل سرعت کردن شتر مرغ و ... شدند
مثل ... و زایل شدن ابر ... متفرق شدند در اطراف کربلا و جماعتی خود را ... و ... پس
... ایشان ... کرد پس بسیاری الامان الامان میگفت و کثیری از ایشان ... بلند کرد
و بسیاری از ایشان صیحه میزد که دعوا کردن از لشکری که روبه گریز نهاده است ... است ... سرها است ...
و بسیاری از ایشان جگرهای ایشان سوخته و چشمهای ایشان در آب چشم غرق گشته بود از ... و ... خود ...
از ایشان در حالت ... سر ... در میان ... دوران کردن ... مثال ... که ...

## مجلس یازدهم

مگر از برای قتل کردن و کاری که در آن دوران نمیکنند مگر برای قتل و بسیاری از ایشان تا سقف میپوشند بر گشته گمان خود از خویش
و اقربای خود و نذر میکردند با ایشان سند به که ایشان بودند مثل سنگ سخت که برداردنده را اجابت نمیکنند شاید گرگ که
حرف افسونگر را می شنود و بسیاری ایشان را مدح میکردند که ایشان از خراج بدون علت و دواء بدون علت به قتل
و گرانتر بودند می پیچیدند میان ایشان لحیه‌ها را بخون خضاب و دندانها را سبز و سیاه و لبها را خوش کننده و بینی‌ها
را بمنشه میکوبیم هذا باد جان من این سید قطب مروت و آفتاب فلک شجاعت پیکار از ستم آن زال مختار قتال
او را جاهد بکشش میبود و اوان فنون صنعت جدال را یاد میگرفت اگر عنتر عبسی بوقت او در ارحرب مشاهده میکرد هر
آینه عنتر و خون را مثل عنتر به بیشه و خوراند از قول مرد اجابت نمیکرد و اگر عمرو بن عبدود عامری در آن روز حاضر میشد
هر آینه گوشت تنهای میان پهلو و گوشت میلرزید و مضطرب میگشت در ریاست روز حراب را اختیار نمیکرد بلکه در گوشه خانه خود
سر در پیش میشد نمیدید مگر خود را می نشستند مگر حس خود را و با جمله اینها از جمله کثیره از روایات از کتب مقاتل است که آن
روحی فداه چه نسبت نفر را به قتل رسانید لابد است که حمل شود باعیان معتوتین از مشایخ و فحول مردان و دلیران دعوای صحاب
جرئت و جلادت که به مبارزت آن شیر بیشه هیجا بیرون آمده اند پس اقل آنچه لابد است که اخذ شود و معتبر باشد در این مقام
آن چیزیست که در روایت شهاب الدین عاملی است و چگونه چنین نباشد زیرا که آن حضرت و فرزندی که از آن لشکر بسیار ظاهر و
آشکار شد از اعجازها است که محقق نمیشود مرجان آن و اینرا تأیید میکند بعض از اموریکه بان اشاره میاید در بعضی مقامات
آینده      مقام دوم در بیان کلامی است که بقول امام متعلق است که فرمود اللهم اشهد علی هؤلاء فقد برز
الیهم اشبه الخلق برسول الله خلقا و خلقا و منطقا الخ     پس هذا که فاضل کامل حاذق و عالم متبحر بوده در
از رسایه زایل شونده است و بوجود حق کنار جوهرست از خیال باطل و سبقت کننده در راههای مشکلات بر قسم ملکوت و کتاب
قدس که کتاب مبین خدای تعالی است و حاذق و کامل مفضال در طرق غوامض و مشکلات کلمات حجج معصومین علیهم السلام
و کلمات تامه طاهرین و سوید باوراد شارقه غیبی و امداد بارقه الهی و عارف بمطالب مشکلات کلمات خلفاء خدای تعالی
و محزونات عزینه های آنها توقف میکنند در حل کردن کلمات خلیفه و اولیای خدای تعالی که در خلیفه و دعای هستند بخلافت
و ولایت مطلقه بر تمام نسخه الکلمات با انکه وسعت دارد در جمیع آنچه آن کلمات بآن احتمال دارد از معانی ظاهر گویا طنه و
طواهرها بطون لا یحصی لک زیرا که دو شان کلمات حجج و خلفای خدای تعالی زمانیکه در غیر مقام بیان فروع
و احکام عملیه است مثل شان کلمات خدای تعالی است و از کتاب کریم خود ما احادیث شریفه مکرر از بعض جهات
که احتیاج نیست باشاره کردن با آنها در اینجا پس تحقیق از بهم اینها ظاهر شد چنانچه قول امام علیه السلام ثابت میکند
بر علی اکبر شباهت جسد و اعضا او را بر جسد رسول خدا و اعضای شریفه او و هم چنین ثابت میکند احوال جسد شریف
و اعضای شریفه و صفات او را از متعنع شدن نور از پیشانی شریف اش لهذا ظاهر شدن طیب رایحه از او و در ما تکیه
عرق بود چنان رایحه که طیب و معطر و پاکیزه است از بوی مشک اذفر و عنبر اشهب و عود و کافور و زعفران پس
هم چنین ثابت میکند او را آنچه ثابت کننده است بر رسول خدا بقول خدای تعالی انک لعلی خلق عظیم از جمیع
مکارم اخلاق و فضائل صفات اصول و فروع آنها که جنود عقل است چنان جنود عقل که بعنوان تعلق و نفی میکنند
از او جمیع جنود جهل را که ترتیب کرده سه هفتاد چنان جنود جهل که ضد جنود عقل است نفی کردند که با التزام است پس شک
نیست در اینکه این طریق از عموم و شمول عبارت در مقام اثبات شباهت در خلقت و احوال و صفات آن در مقام اثبات
شباهت در اخلاق مکرر آنچه که بر آن قاطع بخلاف آن تقدم گذشته و هم چنین در آنچه حس و مشاهده او را نفی کرده است پس
زمانیکه معان نظر نمودی در جمیع آنها و تامل کردی در آن بتامل نیکوئی نور از برای تو هویدا میشود با اصول کثیره نیکوئی در اول

کثیره

کثیره و مقاصد و فنون پس از انها است اثبات عصمت برای علی اکبر زیرا که لهذا اگر هم عصمت بطریق استکمال نیست
چنانکه در اصحاب نبوت و ولایت مطلقه است از اهل کسا و سایر ائمه معصومین نیست که هرگاه در زمانهای پیش از پیغمبر
میبود هر آینه از اعاظم انبیاء و بزرگان ایشان میبود و آن اعاظم انبیاء و اولو العزم از ایشان پیغمبر و بعید شمار ایشان از این
طریق در تعلیق آنکه نظایر آن غیر عزیز است ایا مثل معنی قول امیر المؤمنین که فرموده در بستیکه ابراهیم بن رسول
خدا اگر بعد از رسول خدا زنده کاند میبود هر آینه پیغمبر میبود و ایا نظر نمیکنی بقول و ایضا در شرطه خمیس فرموده که خدا
شما را در فوق عرش خود شرطه خمیس نامیده از برای پیغمبر خاتم سابقه شرطه الخمیس بودند اینکه آن پیغمبر وفات
میکرد یکی از اهل شرطه خمیس قایم مقام او میشد از پیغمبر چون پیغمبر نیست بعد از پیغمبر و لیکن این است که هرگاه علی اکبر
بعد از پدرش حسین زنده میماند بیکرد هر آینه امام بود و این موضع از مواضع عدالت مگر آنکه اشاره نشده است سوای این در زیارت
سید الشهداء چنانکه اشتهار شده و این هم در زیارت بعضی ائمه معصومین که در شان آن مبادا واقع گشته و شاید ره کرده
باین در بعض زیارت سید الشهداء اند آنکه من بآن رسیده ام و لکن این است وجوه و فضایل و صفاتیکه مرا شرط کرده ام
محقق شدن نبوت انبیاء را و آن یعنی آنچه را اینکه تعلق بخلقت و اخلاق و نسب و حسب دارد پس انفصال علی اکبر آنچه در طلب [illegible]
الان در غیر مرسلین ترقی میکند بسبب فضیلت دارا در مرسلین چگونه رسید و لکن این است که علوم آن بزرگوار از علوم لدنی
و از علوم لقاء و سرعت است و تحقیق اشاره بیان این گذشت و ایاز این است که او از جمیع حواریین رسول خدا که ایشان سلمان
و ابوذر و مقداد اند افضل بود و از جمیع حواریین امیر المؤمنین که عمرو بن حمق خزاعی و میثم تمار و اویس قرنی و محمد ابن ابی بکر اند
افضل بود بلکه از حمزه سید الشهداء و جعفر طیار نیز افضل بود پس هرگاه بگوئی که تفضیل دادن علی اکبر بر حمزه و جعفر از انچه است
که با اخبار کثیره معتبره که در طرق عامه و خاصه در شان حمزه و جعفر وارد گشته منافات دارد و این چنان است که در کتاب
کافی از امیر المؤمنین نقل کرده اند که گفت اَلا اِنَّ اَفْضَلَ الْخَلَائِقِ بَعْدَ الْاَوْصِیَاءِ الشُّهَدَاءُ یعنی آگاه باش
در بستیکه افضل مخلوق بعد از اوصیاء شهدا است اَلَا وَاِنَّ اَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
وَجَعْفَرُ بْنُ اَبِیْطَالِبٍ لَهُ جَنَاحَانِ خَضِیْبَانِ یَطِیْرُ بِهِمَا فِی الْجَنَّةِ وَلَمْ یُجْعَلْ لِاَحَدٍ مِنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ
جَنَاحَانِ غَیْرُهُ شَیْءٌ کَرَّمَ اللّٰهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَشَرَّفَهُ یعنی آگاه باش بدر بستیکه افضل شهدا حمزه بن عبد المطلب
و جعفر بن ابیطالب است او را دو جناح سبز است که با آنها در بهشت پرواز میکند و برای احدی از این امت که جناح داده نشده
غیر از او و این چیزی است که گرامی داشته است و مشرف کرده است خدا باو محمد را و آنچه موتوی این را میکند و هم چنین اخبار
باین قریب است از اینها و در غایت کثرت است در شان حمزه و جعفر میگوئیم در جواب که عمل آنچه این خبر و نظایر آن است یعنی از
تفضیل حمزه و جعفر بر جمیع شهدا این است که بنا بر عهد رسول خدا باشند و هم چنین در زمان که پیش از او است از آنچه است
که مراد شهداء سابقه بلکه دلیل قطعیه است چنانکه بر مرد هوشیار روز روشن نیست و واضح است که آنچه حاصل میشود برای علی اکبر از
او و بزرگان ریاضت کشش و تعب اهل خلوت و عزلت و اذکار خفیه و منظرات شوند القا بعد از سالهای دراز و ریاضتهای
شدیده بدنیه و مجاهدات نفسانیه از علوم مکاشفه و سر و لقا چنانچه عرفا ادعا کنند چنین حاصل میشود برای علی اکبر در بعض
قلیل از اوقات با اینست و این است مقام شامل [illegible] بدریا [illegible] استغفار [illegible]

فهو لیس بنبی تا آنکه خبردار گشتی با نهایت آنکه معویة بن ابی سفیان بتحقیق اقرار کرد نزد محضر ارکان دولت و طایفه عظیم و عون
سلطنت خود بخاک مالیدن بینی خود برای آنکه سزاوار و اولی بخلافت و حق آنفعل که مرتبت و بتحقیق متعلق کردانید و هست او را
آنچه در وصف بیت از محقق شدن چهار خصلت در آن بیان شد هست و قیلکه القرآن صاحب نکرا و دوباره و شلعیت ...
و موجود است بکرد اند حاضرین مجلس را که معتقد حق بودند غیر از تابعان خود و کسانیکه اعتقاد باطل کرده بودند از اتباع خود در زمان
چیزیکه معقول مرکوز هست لهذا اینکه امام لابد هست که از جانب خدای تعالی و رسول او منصوص باشد بایکلام مشکل شده در مسئله
مقصد گشت بکرد آن بآن نفی اشتراک خلافت و امامت را منصوص بودن از جانب خدا و رسول او در حالیکه اشاره کنند بلو دن بآن
کلام بآنکه خلافت جاری نیست که بقهر و غلبه باشد و لکن اولی بآن خلافت در نزد انصاف و منحق بآن در نزد تحقیق آن
کسی است که در آن چهار صفت موجود باشد و این کس در آن زمان نیست و نباشد مگر علی بن الحسین ابن ابی طالب و مخفی
نماند بر تو که این کلام از آن لعین صادر نشد مگر بعد از اینکه کردید قضایا اینکه شجاعت علی اکبر روحی له الفداء را متضمن است و همچنین
سخاوتش مثل آفتاب در رابعه نهار و از آنچیزیکه سوار است از آن اشهر باشد نزد دوست و دشمن او و انکار نمی کند در نزدیک و دور
از اهل حقیر بی شمار و در نیت و شریف و وضیع که آنچیز چشم نمی پوشد و طعن نمیزند آنچیز شجاعان و دلیر و بزرگ دلیران و سادات و بزرگان
جود و بخشش کننده کان تا ما این در حقیقت از شواهد ساطعه است بر آنچه ما آنرا تحقیق کردیم از محقق شدن جمیع صفات پیغمبر و
احوال او از احوال پسر و صفات پسندیده و صفات علی اکبر روحی له الفداء مگر در آنچیزیکه ساطع برهان بر خلاف آن قائم شده باشد حسب
و منافی آن از انکه نیست بخود در صار باشد پس هر کار جکولد بجهة چه جایز میشود که آنچه در کلام معاویه است محمول شود بطریق استعداد و عطف
و آنچه او بالعموم است با مبینی که مراد آن لعین این باشد که شان او است که شجاع ترین شجاعان و سخی ترین اسخیا باشد و بعبارت
اخری در بستیکه سعادتیه تا آنکه علی ابن الحسین را جامع شرف اصل و نفس و بتحقیق علاوه شده بر گلبه شرف و شرف فضل او
مزایای اخلاق و آداب در بستیکه او حرکت میکند در وقت مکارم مثل شاخ درخت و ثابت میشود در وقت شداید مثل کوه ... است
و در بستیکه همت او مثل رتبت باشد بلند تر از حیثیت ... و مثل شمشیر باشد تیز تر از حیثیت طبع و زبانش جاری میکند بکار را
و می بندد سنگها را و میشوانند گرا و از هوا نازل میکند عصمت ها را و مجد و بزرگی او ملاحظه مینماید ستاره جوزا را از مکان بلند و ...
میشود ستاره و با تمام دراز شدن گردن ... مجد او و شرف او و میکند از دریای او افلاک ماه ها و پیشانی خورشیدان را حکم کردند
کلام میگویم در بستیکه حمل کردن کلام او و امثال او بر استعداد و بطریق آنچه بالعموم است تاویل بعید است و خارج نمودن کلام است
از ظاهر بدون داعی که داعی شود بآن علاوه برین در بستیکه این از آنچیز است که با مقصود حاصل میشود و تمام میشود
تقریب بدون این دلیل و الحمد لله پس همین بعد از فرض اغماض است از آنچه ما تحقیق نمودیم در بیان کلام سید الشهداء ...
پس امر واضح است از اینکه مبین شود زیرا که کلام او نص است در اینکه فرزندش متصف است بجمیع صفات پیغمبر خدا
و احوال و اخلاق او اگر گوئی که شجاعت و سخاوت از ملکات خفیه است الا اینکه آنها آثار و علامت دارد که از آنها
... کشف میکند پس بر آن اعلی همت در این هنگام میگوید که کشف شجاعت فعلی ظاهر نشد از علی اکبر پیش از روز طف زیرا
... نبود پیش از این روز چیز را از ایام فتنه و شداید جنگها را علاوه بر این کشف شجاعت و سخاوت اگر اثر آن
صادر شد قبل از روز طف هر آئینه ما بآن میرسیدیم در کتب احادیث مانند کتب تواریخ و سیر و کتب انساب و لادت
ابی طالب میگویم در بستیکه مثال این سوال ها صادر میشود مگر از ظلمت فکر و تدبر در مطالب و چگونه چنین نباشد زیرا که کشف شجاعت
نیست مگر عبارت از شدت طلب مرد و قوت او در باس و شدت و کند بودن او است از ترسیدن مرگ ... حق

[illegible] که شدت نماید و وحش

مثال شرط است از برای متحقق بودن بعضی از افراد کامله شجاعت پس تحقیق که شده این از آن چیزها است که توقف
ندارد در حضور روز طف بلکه بر متحقق شدن شداید و حروب عظیمه و اقدام نمودن اینکه آن بزرگوار در مدینه بود در شداید و فتنه
ها و جنگها قبل از روز طف (از او جاهای) در وقعت زیرا که غایت آنچه در این باب است اینست که او مثل روز کربلا پیش از این
مدینه بود و اما اقدام نمودن اینکه اگر کشف شجاعت و سخاوت کرد از او صادر شد قبل از روز طف مراتبه نقل میشد بالفرض
رعایت و مانند آن است چگونه چنین نباشد زیرا که آنها را با تعلق شده و حالیکه مسلم است که دو شخص که اکثر از ایشان کسی است که [illegible]
را دوست میدارد در غایت محبت و آن [illegible] شهدا است روز عاشورا و دیگری کسی است که او را دشمن میدارد
در نهایت بغض و عداوت آن دشمن خدا [illegible] بن ابی سفیان است [illegible] مدرستیکه [illegible] تفاصیل افراد [illegible]
است و آن مثل اینکه [illegible] تحقیق [illegible] زید [illegible] مقتضیه چون و هکذا [illegible] عمرو [illegible] الی غیر ذلک
علاوه بعدم وجدان دلالت بر عدم وجود [illegible] آن تفاصیل موجود باشد در بعضی از کتب قال اینکه ما با آنها رسیده ایم یا
آنها [illegible] در بعضی از کتب [illegible] ولکن نسخه [illegible] از آنها [illegible]
است [illegible] اشاره کردن با آن [illegible] مدرستیکه [illegible] معصوم [illegible] اعلم [illegible]
احوال روز عاشورا و از احوال جوانان بنی هاشم و صفات ایشان و هکذا کیفیات مقاتلات ایشان و هم چنین است حال
شهدا و هم چنین کیفیت آنچه جاری شد بر زنان [illegible] طاهرات و دختران فاطمیات در روز کربلا و ایام اسیری
از [illegible] که بر شیعه پنهان [illegible] ائمه معصومین [illegible] ایام [illegible] مدرستیکه احوال و کیفیات
کرده [illegible] بطریق تکرار [illegible] روز [illegible] محرم [illegible]
القلوب [illegible] و رقت [illegible] قلب [illegible] استماع و شنیدن [illegible] شیعه [illegible]
قصاید [illegible] کردن با اشعار [illegible] عربی و فارسی [illegible] زیرا که [illegible] قصیده [illegible]
طرز جدید و معانی [illegible] که باعث میشود رقت قلب و خشوع آن و سوختن جگر و حرکت [illegible] محبت [illegible]
[illegible] استعارات [illegible] تشبیهات [illegible] مدرستیکه شعرا [illegible]
[illegible] مرثیه خوانان [illegible] شهدا [illegible] صحیحه جدیده [illegible]
مدرستیکه ایشان [illegible] روح القدس [illegible] اصحاب [illegible] ذکر [illegible]
بنی هاشم و هم چنین [illegible] مثال [illegible] پس [illegible] مرثیه خوان [illegible]
[illegible] بعبارت [illegible] شهادت [illegible] اولاد [illegible] هم چنین [illegible]
باعث [illegible] رقت و گریه [illegible] شهادت [illegible] قصاید [illegible]
خوش آیند است [illegible] اشعار و قصاید [illegible] قصاید کمیت و دعبل و رضی [illegible]
[illegible] و مقبل [illegible] ایشان [illegible] شعرا [illegible]
صالحین [illegible] مرثیه باعث میشود [illegible] گریه [illegible] معانی جدیده صحیحه [illegible]
[illegible] مرثیه [illegible]
مدرستیکه جنود عقل ایمان و تصدیق و رجا و عدل و رضا و شکر و طمع از خدا تعالی و توکل و رأفت و رحمت و علم و فهم و عفت و زهد
و رفق و رهبت و تواضع و تودد و حلم و صمت و استسلام و تسلیم و صبر و صفح و غنا و تذکر و حفظ و تعطف و قنوع و مواسات
و مودت و وفا و طاعت و خضوع و سلامت و صدق و حق و امانت و اخلاص و شهامت و معرفت و مدارات و سلامت غیب و کتمان
و صلوة و صوم و حج و صون حدیث و بر والدین و حقیقت و معروف و ستر و تقیه و تنبه و نظافت و حیا و قصد و راحت و [illegible]

و برکت عاقبت و دوام حکمت و عمار و سعادت و ثروت و استغفار ... فرح با برادران مؤمنین و نعمت

است پس اینها جنود عقلند و حدیثیکه این مذکور است در تحت شش منبت برد که شجاعت با انبیا آن عالم مکارم اخلاق و جنود

اینها است پس چنانچه رسول خدا و اوصیا او در شجاعت فوق کمال و تمام بوده اند همچنین آنحضرت و اوصیایش در سخاوت

اکمل و اتم اند میگوئیم که شجاعت قسمی است از سخاوت وجود چنانکه بعضی از اعاظم و بزرگان علما بر این قائلند بیانش آنست که سخاوت

وجود را بخشیدن نفس است که بذل کردن او نوع جنست یا بخشیدن مال که عبارتست که کشف نوع جنست اول آن با نفس

میشود و شجاعت با مال میشود و آنچه عادی مجرای اوست آن جود است و دیگر یا بعبارت تفنیح و عفو است یا عدم مؤاخذت

و فراموش کردن گناهان است بعد بعضی نا مذکور حدیثیکه در بعضی جنود عقل و ضد اینها در آنها ذکر شده جمیع نقصها در حضرت کبری جمع بوده همه

این خصال از جنود عقل بکرده پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنیکه خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده است و اما سوای اینها از دوستان ما

مؤمنینیکه احدی از ایشان خالی نباشد از بعضی این جنود تا کامل شود و از جنود جهل پاک باشد پس در آنوقت در درجه عالیه

میرسد با انبیا و اوصیا و امید که میشود بشناختن عقل و جنود آن و به اجتناب کردن از جهل و جنود آن خداوند عالم

ما و شما را موفق گرداند بطاعت و رضای خود حدیث پس زمانیکه ایراد شد بدانکه این خصال از چیزهاست که در آن تفاوت

و تفاضل واقع میشود بطرق و درجات بسیار زیرا که هر یکی از آنها از اموریست که بتدریج در آنها واقع میگردد پس شدت و ضعف

قبول میکنند و در مراتب بسیار بعد بدرجه میرسد که صاحب ولایت مطلقه از محمد و خاندان عترت معصومین در هر یکی از خصال اتم و اکمل

پس تفاوت و تفاضل میشود و بعد از آن در درجات انبیا و مرسلین و وصیین و صالحین که بنهان مانیکه اخذ کردیم جمیع آنچه ما ذکر کردیم

و تامل بنمودی در آن بحق تامل و تحقیق نمود که علی اکبر بلکه شبیه ترین خلق است برسول خدا در خصال و درجه او و در آنها تا لی درجه اصحاب

ولایت مطلقه است میدانی وجه خبری را که بآن اشاره کردیم از اینکه روایات کثیره که ناطقند بر اینکه علی ابن الحسین حقیقتا در شمائل

خود تمام دوست بغیر را تعقل رسانید لازم است که حمل شود آنچه در آن روایاتست از شکیمان و بدلیران و شجاعان و بزرگان رجال پس

اول آنچه لازم است که در انتقام اخذ کرده شود آنچیزیست که بعد روایت شهاب الدین علامه است و خدا عالم است باسرار اولیا خود

مقام سوم در بیان آنچه بقول سید شهداء روحی له الفداء تعلق دارد که بعد از شهادت فرزندش علی الله بنا بعد کل لعفا مداک مؤمنینکه

طرق کلام و محل آن در اینقول از علیکه و دوری و محبت خدا بر جمیع خلائق شامل طرق کلام و محل آنست در قول آنحضرت با بمعنی لازم است که

حمل شود بر تمام آنچه کلام با آن وسعت دارد و بهر آنچه احتمال دارد پس پیدا میشود اثار آن در جمیع اجزای عالم و جمیع آنچه در این مرتبه موجود

است و محقق شدن تاثیرات آن در جمیع قرون و اعصار است و فرق نیست در آن ما بین اینکه او را بر جمله انشائیه حمل نمائیم چنانکه او ظاهر

است و ما بین اینکه آنرا بر جمله خبریه حمل بنمائیم پس هر تغییر و تکدر و حالی بود از صفوت عیشها و نقص در رجا و مکان از جمیع چیزهای کلی و جزئی

و آنچه در طرف خود واقع میشود در هر قرن و عصر پس آن از تاثیر اختلال شریعت و تاثیر آن در کوهها که خالی بودن آنها است از نباتات

و اینها مشدن و حرکت کردن آنها و خارج شدن آتشهای شعله و رنده آنها و بفارسی میگویند کوه آتش افشان پس اغتنام از کوههای نهایت

کثیره از ملک فرنگستان و تاثیر اختلال در افلاک بکسوف و خسوف و عدم حسن احوال ستاره که آنها است از رجعت و نزول و وبال

اینها است و ایضا در دریا که برزک تلاطم آنها و غرق شدن کشتیها بسیار در آنها و تاثیر آن در درختها بخشکیدن و مفقود شدن میوه های آنها

و همچنین کم شدن میوه آنها و تاثیر آن در ریاحین و کوفه ها بخاله شدن آنها است از بوی خوش و زایل شدن نضارت و تر و تازه گی

زیبائی رنگ و اشکال صورت آنها در بلبلان و مرغان خوش الحان و خوشی ... بلکه تحقیق آنها و بر این قیاس

کن هر چه در این نشأه هست از اجزا و عالم من الباب الی المحراب و من الدرة الی الذرة پس چنانچه این تغییر ...

است که کلام امام با آن وسعت دارد و همچنین وسعت دارد و مثل باریدن سنگ و سنگریزه و خاکستر و خاک و در یکمرتبه خون و مثل

اینها از هوا و از زمین که باشاره میگوئیم در بعضی مجالس که محقق شدن اینها بعد مخفی نیست اینکه این کلام امام شامل کلام سابق او است

دیگر بعضیها با بمعنی که ثابت شد برای شکیمش علی اکبر درجه که مساوی و متقابل میشود با آن درجه احدی از جهت عظمت بطرز و صحیح بودن

مگر در حقیکه اما در شأن بحقیقت الآن اکثر ظهور و قلت حیلتی و ضعفای بعد که یا اخی ابا الفضل العباس یعنی الآن

حایره ام کم شد و ایضا بعید شدن بعد از تو امر من اینی ابا الفضل العباس بس در مستیکه آنچه امام در شأن این دو بزرگوار فرمود متقابل یکدیگر میشود

کو الکه و بیر الکه ... متکلم شد باین کلمه که تاثیر مسکینه این تاثیرات را که با نها اشاره رفت بعد از وفات رسول خدا و بعد از صدیقه معصومه

فاطمه زهرا او تکلم نکرد با حسنین بعد از وفات امیر المؤمنین تکلم کرد با ایشان سید الشهدا بعد از وفات برادرش امام حسن پس
وجه تکلم نمودن آنحضرت با این کلمه بعد از شهادت پسرش علی اکبر علیه السلام وجه در آن است که سید الشهدا یکی از اصحاب کسا
بود و جامع جمیع خصال ایشان و قائم مقام ایشان بود در جمیع خیرات و ارشادات و هدایات پس بوجود شریف او منحل شد
بالکلیه طراوت انجمن شریف و نضارت زمانه که آن از اصل منقطع نشد یعنی زمانه رحمت و نبوت و خلافت و امامت
و عصمت و بعد از شهادت جد بدرستیکه عظم شان خانه و بزرگی جلالت قدر کشته حیات و زندگانی و راحت باقی بود و خود که شریف
او و قتیکه پسرش علی اکبر بازگشت چنان که علی اکبر که نعت و اوصاف و خصال و کمالات او را شناختی حاصل عمر و جوانی او بمصیبت مشغول شد
او را هم دوستی و حاصل شد برای سید الشهدا بعد از شهادت او و هیچ حاصل نشد دنیا مستعد که سزاوار است که خاک بر سر او باشد پس
کسیکه تأمل نماید در آنچه یاد کردیم و جمیع آنرا اخذ نماید ظاهر میگردد برای او وجهی از وجوه بسیار گریه کردن مردان و زنان و بسیار نوحه
و فریاد و ضجه و شیعه کردن از مردان و زنان در وقت که رسید مصائب این دو بزرگوار از اهل بیت اعنی ابا الفضل العباس و علی اکبر پس اگر
گوئی که چگونه سزاوار است و آن است که افضل بودن عباس و علی اکبر از سایر شهداء محمدی از قطعیات بلکه از قبیل بدیهیات او گریه
در نزد تو و به تحقیق اشاره کردی با موریکه با این دلالت میکند بحیث لا مزید علیها ولکن میخواهم که کلام را اعاده بیان نمائی و مقصود را محقق کنی
بطریقیکه جو من بعض نصوص شکوک و شبهات و آنچه بطلوب غلمان میکند زایل شود بیکه اول اشاره کنی با آنچه در شأن سلمان وارد گشته میگویم
در مناقب سلمان و علو مقام او وارد گشته در غایت کثرت است و ما بیان تمام آنها نمی نمائیم بعضی آنها که ذکر آن مناسب مقام است از جمله آنها آنست
که از ابی عبد الله روایت کرده اند گفت که ذکر در نزد سلمان و جعفر طیار شد پس ابو بصیر گفت که جعفر اعجب است از سلمان [illegible] گفت یا ابا محمد
بیائید او را عیادت کنیم پس اصحاب با او برخواستند آمدند و قتیکه بنزد او داخل شدند دیدند در حالت نزع است سلمان گفت ای ملک الموت با او
خدا را رفق کن ملک الموت بکلامی گفت که حاضران میشنیدند آن اینست یا ابا عبد الله انی ارفق بالمؤمنین ولو ظهرت لاحد لظهرت
لک یعنی یا ابا عبد الله بدرستیکه من بمؤمنان مدارا میکنم اگر ظاهر میشدم با احدی هر آینه بتو ظاهر میشدم و از ابی عبد الله نقل
شده که سلمان علم اول و علم آخر را درک نموده او دریائی است که آبش تمام نمیشود و او از ما اهل بیت است و بتحقیق رسیده است
از علم او که مردی گذشت در میان کرده بود با او گفت ای بنده خدا توبه کن بسوی خدا از آن عملیکه دیشب در خانه خود کردی این گفت
و گذشت و قوم با آن مرد گفتند سلمان ترا با امری از جهت پس او را از خود دفع نکردی گفت او خبر داد مرا از امریکه مطلع نبود بآن مگر خدا
و من [illegible] خبر دیگر است که آن مرد ابو بکر بن ابی قحافه بود و از امام محمد باقر نقل شده گفت علی و سلمان هر دو محدث بودند و از آنحضرت نقل
شده سلمان از متوسمین بود و از ابی عبد الله نقل شده که گفت سلمان اسم اعظم را میدانست نگوئید سلمان فارسی [illegible] ابی جعفر
ابو جعفر گفت سلمان فارسی نگوئید ولکن بگوئید سلمان محمدی زیرا که او مردیست از ما اهل بیت و از ابی جعفر روایت شده که گفت ابوذر
داخل شد بر سلمان در حالیکه او در دیگ بدی از خود طبخ میکرد در آن اثنا که ایشان مشغول صحبت بودند ناگاه دیگ بزمین سرنگون
شد و از شوربا و روغن و گوشت که در آن بود ریخته نشد ابوذر از این بغایت تعجب کرد سلمان دیگ را برداشت بحالت اول خود گذاشت
و مشغول صحبت شدند در آن اثنا که صحبت میکردند ناگاه دیگ سرنگون گردید پس چیزی از مرق آن ریخته نشد گفت که ابوذر از نزد
سلمان خارج شد در حالیکه خائف بود پس در آن اثنا که متفکر بود ناگاه امیر المؤمنین را ملاقات کرد در [illegible] او را دید با او گفت
یا ابا ذر چه چیز ترا از نزد سلمان خارج کرد و چه چیز ترا بخوف انداخته ابوذر گفت یا امیر المؤمنین سلمان را دیدم چنین و چنین کرد
تعجب کردم امیر المؤمنین گفت یا ابا ذر بدرستیکه سلمان اگر خبر دهد ترا بآنچه میداند هر آینه میگوئی خدا رحمت کند قاتل سلمان را یا ابا ذر
بدرستیکه سلمان باب الله است در زمین هر کسیکه او را بشناسد مؤمن است و کسیکه او را انکار کند کافر است بدرستیکه سلمان از
ما اهل بیت است و از ابی بصیر از ابی عبد الله نقل کرده که گفت [illegible] علی محدث بود و سلمان محدث بود گفتم شرح کن برای من
گفت خدا مبعوث میکند ملکی را بسوی او و در گوش او میگوید چنین و چنین است و از صادق نقل شده که سلمان از امام محمد
حدیث نقل کرده اند که از خدا خود زیرا که خبر میدهد از خدای تعالی که رحمت خدا از فضیل بن یسار از ابی جعفر نقل کرده گفت روایت
میکنند [illegible] خلق روایت میکنند بدرستیکه علی گفت در خصوص سلمان که درک نمود علم اول و آخر را گفتم گفت آیا میدانی چه چیز را آنحضرت
قصد کرده است فضیل میگوید گفتم قصد میکند علم بنی اسرائیل و علم پیغمبر و امیر علیهما را [illegible] روایت [illegible] حضرت صادق علیهم
السلام [illegible] محدث بود [illegible] گفتم [illegible]

صادق

و از صادق از پدرش که گفت که پدرم گفت روزی تقیه در نزد امیرالمؤمنین ذکر شد گفت اگر ابوذر میدانست آنچه را که در دل سلمان
بود هر آینه او را میکشت و بتحقیق رسول خدا برادری در میان ایشان واقع ساخت پس چگونه گمان میبری بسایر خلق حیث و حکایت شده از فضل بن
شاذان که گفت موجود نشده در اسلام هیچ خلقی که از سلمان فارسی افقه باشد و مراد از فقیهت اعم است از فقیهت
که مصطلح است ما بین فقها باین معنی که فقه در اینجا علم فقه و غیر او را شامل است و ظاهر است که این از چیزهائیست که آنرا ابن
شاذان از امام نقل و روایت کرده است فقط و از حسن بن حماد روایت شده که گفت شنیده است از علم سلمان و قصه حال عالمی
را که عسکر میگفتند دیده او را میبرد پس او را میگفتند یا ابا عبدالله از این حیوان چه میخواهی میگفت این حیوان عسکر نیست ولکن این
عسکر ابن کنعان جنی است و صاحب ان گفت ای اعرابی جمل خود را در اینجا سر بکش ولکن او را بعرب بسپار زیرا که تو در اینجا
سیرتستی با آنچه میخواهی و او را بجعفر روایت شده که گفت عسکر را با قصد هم حرب بود و شیطان بود بحدیث الی غیر ذلک
از اخبار کثیره که در خصوص علم سلمان و در مناقب او وارد گشته و اما روایاتیکه وارد است در زهد و اعراض کردن او از دنیا
پس اظهار زیاده است لذا اینکه کمتر ذکر شود دانستیم و در بعضی مجالس سابقه ذکر کردیم که اخبار متواتره مستفاضه که ناطقند بنازل شدن ملائکه
بر ائمه طاهرین و صدیقه کبری فاطمه زهرا منافات ندارد با آنچه باتفاق اهل اسلام ثابت است از منقطع شدن وحی بعد از حبیب خدا
زیرا که وحی فرستادن خدا است ملکی را بسوی بشری تا ملک بگوید که خدا تعالی وحی میکند بر تو که او چنین کند پس این در غیر انبیا نمیشود
بدون اینکه فرقی باشد در این ما بین احکام وجودیه از امور تدبیر و تکوین و مثل اینها و ما بین احکام شرعیه این چیزیست که نظر
صحیح و اخبار او را تقاضا میکند و اما آنچه نظر دقیق و تحقیق درست آنرا تقاضا مینماید این است که ملکی که بر رسول خدا میآید
بوحی از جانب خدا و آن ملکی که بر صدیقه کبری و ائمه طاهرین میآید بوحی رسول خدا است چنانکه ملکی که بر سلمان و مثل او از خواص شیعه میآید پس
آن بوحی امام علیه السلام است پس بنابراین ممکن است که گفته شود که مرتبه که ملائکه بر صدیقه کبری و ائمه طاهرین نازل میشود به بعضی احکام
شرعیه هم چنین نازل میشود بر ایشان به بعض احکام شرعیه و هم چنین است حال در سلمان و مثل او از خواص شیعه و مخفی نماند تو را که
در این بیت [illegible] عدم استقامت فیه بعد مخفی نماند بر تو که بعضی از اخبار ناطقست به اینکه محدث صدای ملک را میشنود و شخص او را
نمی بیند پس این اخبار از آن اخباریست که اخبار کثیره مستفیضه که ناطقند به دیدن و مشاهده کردن ائمه ملائکه را با آنها معارض
اند پس لابد است که حمل شود آنچه از این اخبار است به بعض ملائکه یا بر غلب اوقات یا بعض اوقات یا باین معنی که ایشان را بر خلقت اصلی
نمی بینند بر اینکه از این جزئی شد پس ملائکه را الآن خوض میکنیم در بیان تحقیقات نورانیه ملکوتیه در احکام و میگوئیم اولا بعض
اخبار که ناطقند باینکه سلمان میدانست علم رسول خدا و علم امیرالمؤمنین را و اسرار ایشان را اگر بانتهای او حمل شود آنچه در تحت بعضی از علوم
ایشان و بعضی از اسرار ایشان را انواع علوم میکه غیر از سلمان از خواص شیعه عالم بوده و چیزی ازنها زیرا که حمل کردن آنچه را که
بکل و جمیع از چیزهائیست که امر قطعی از عقل و شرع او را دفع میکند و چگونه چنین نباشد زیرا که نسبت علم سلمان بعلم ایشان
مثل قطره صغیره است بدریای محیط اعظم و مثل نسبت ذره حقیره است با آفتاب نورانی پس با اینکه ایراد اینستی ملائکه احتیاج بود
استدلال میشود بآن اخبار که گذشت که ناطق بود بفضل سلمان و علم او و هم چنین منظور آن اخبار باینکه سلمان از عباس ابن امیر
المؤمنین و علی اکبر افضل است مگر کسیکه اصلا اطلاع ندارد با چند شأن این دو بزرگوار و از دو گشته باکسیکه در مضمار علوم چیزی ساطع
در وجدان قاطع نیاورده باشد یا کسیکه او را از فطانت و ذکاوت حظی و نصیبی نبوده باشد و چگونه چنین نباشد زیرا که مراد از فضل
در امثال این مقام چیزی نیست که نزدیکتر باشد بخدا تعالی بقرب معنوی لاهوتیه و نزدیکتر باشد کسیکه او محبوبتر است بخدا و کسیکه در
مرتبه و سیله او باشد نزد خدا تعالی در حسرت و شک و ریب نیست در اینکه انکار نمودن فضیلت عباس و علی اکبر با بعضا بر سلمان
و امثال او صادر نمیشود مگر از کسیکه خلقت او سقیم و طبیعت او کج باشد و چگونه چنین نباشد زیرا که امر واضح تر است از اینکه محتاج
بیان و اقامه نمودن برهان باشد زیرا که چگونه عباس نمیشود احدی با اینکه در چشمه کار نور محبت رسول خدا و دیده اهل کسا مستغرق شده
باشد قصه میکنم عباس و علی اکبر او حال ائمه امید و بزرگوار را با ایشان اتصالات بجمیع معانی آن بسیار رقیق و صحیح و انکار [illegible]
ما بین کسیکه او از اهل بیت باشد و ما بین سلمان که امیرالمؤمنین در شأن او گفت سلمان منا اهل البیت پس چنانکه نسبت داده شده بسوی
اهل بیت هم چنین نسبت داده شده بعباس و علی اکبر که ایشان از اهل بیت اند و بتحقیق بعضی از ائمه در شأن جمعی از شیعه گفته
است آنچه امیرالمؤمنین در شأن سلمان گفته حتی اینکه صادق یکی از اصحاب خود گفت و حال آنکه او از بنی امیه بود تو منی منا

لعل اهل بیت بعد از آن تلاوت کرد قول خدای تعالی را در حکایت که از ابراهیم حکایت کرده است فمن تبعنی فانه منی و اما قضیه علم سلمان
پس ظاهر است که بسوی آن اشاره نمودیم اگرچه از مسلمات است که اینکه علم او رسول خدا و امیر المؤمنین آن را به او تفضل کرده بودند و تحقیق تفضل
کرده بود مثل اینکه جمله از آنها ظاهر شد و جمعی از خواص اصحاب خود شان یا آنکه [illegible] و کمیل و ابو [illegible] بعد از آن برای امام قائم منتظر
عجل الله فرجه و فرجنا بفرجه اند زیرا که ایشان اسم اعظم را میدانستند و از غیبت باخبر میشدند و زمین برای ایشان پیچیده میشد و
الی غیر ذلک از خوارق عادات که شماره نتوان نمود به تحقیق تعلیم کرد امیر المؤمنین جمعی از اصحاب خود علم منایا و بلایا را مثل
ایشان حبیب بن مظاهر و میثم تمار و رشید هجری بود و این قسم از علم خواص هم از طریق ایشان و سر بود پس باشد به بعض
امام کن عالم بذلک سابقا از این اکرم نبی نیست که دلالت میکند بر بلندی درجات این اشخاص و ایشان با این چگونه جایز میباشد
ما عدا یا چگونه جرات جسارت میکند کسی که بگوید ایشان که افضلند از حمزه بن عبد المطلب و جعفر طیار که هر دو نسب ایشان
کنکره جلال است از عمومت رسول آن کسانی هستند که جان خود شان را در اقامه عمود این دین بذل نمودند و آثار شده
شان ایشان آنچه نازل گردیده در کتاب کریم وارد شده همچنین و ارد گردیده در بیان درجه ایشان در زبان که هر بار رسول خدا و زبان
اوصیا بسیار بمن آیه و تبیان روحانی و بیان الکونی گوش بدهد بقول امیر المؤمنین که فضل کنید آنرا و آنقول و است که فرموده
نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد و از لفظ اهل بیت نزد ما هم است از آنچه اراده میشود از آن در بعض مقامات از اهل عصمت بطریق
خصوص مثل پس آنچه در مقام است شامل میشود حمزه و جعفر و جوانان بنی هاشم که جان خود را نزد سید الشهدا بذل کردند اگر خواهی
که کلام را کوتاه نمایی بگو بدرستی آنچه را برای سلمان و دیگر مانند او از ابو کمیل و ابو [illegible] و دیگر مانند ایشان اند از کلید شان و درجه
سبب فضل و رتبه حاصل میشود در برای ایشان مثل این مقامات زیاد تر سبب گریه و نوحه کردن بر عباس و علی اکبر و سایر شهدا
کردن پس از حضرت سید الشهدا شهید شدند و بعد از آن اگرچه این گریه و نوحه در عالم برزخ بوده تا شهادت و همه این تکلیف ثابت
که درجات این شهدا را درک کنند که امدرت جمعی که علم او حامله نماید بمقامات ایشان الهیان میشود قول امیر المؤمنین
را که فرمود لم یسبقهم سابق و لم یلحقهم لاحق پس بگوید اگر اراده دارد روح از نتایج افکار دقیقه صحیحه و تاملات و تدبرات عمیقه
مستقیمه بنا باشد از کرم که با اینکه صحت مقدمات از جهت ماده و هیئت مسلم باشد و اخذ کردن نتیجه را از آنها توقف نماید
ایا نمی بینی طریقه جمیع اهل ملت که ایشان اعتقاد و اعتماد به حیثیت جابر ستاره یعنی اقرار داوند که وارد شده در بیان شان صدیقه کبری
معصومه مظلومه فاطمه زهرا و از جمله آنها این خبر است که لولا ان الله تعالی خلق امیر المؤمنین لفاطمة ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم
فمن دونه یعنی اگر خدای تعالی امیر المؤمنین را خلق نمیکرد برای فاطمه در روی زمین برای فاطمه کفوی حاصل نمیشد از حضرت آدم پس نگیرد آنرا و
نرسد و با همه این تحقیق توقف کرده اند در فضلیت صدیقه کبری با جمیع انبیا و مرسلین غیر از پیغمبر ما و بدرستیکه جمعی توقف کرده اند
در فضلیت او بر اولاد دوازده او و ائمه و بدرستیکه جمعی توقف کرده اند در افضلیت او بر دو پسرش حسن و حسین و نظایر این بسیار است
در کلمات ایشان چنانچه مخفی نیست بر متتبع و متدبر حاذق پس میگوییم بدرستیکه کسیکه اخذ نماید جمیع طرق مدارک و مجامع کثیره باب
امتحانات و استنباطات دقیقه ما را در اینکتاب بر علت بنا در با اصول کلیه قطعیه دو اعد در نهج شریفه پس آنها او را نفع میدهد
در جمله کثیره از مقامات بعد مخفی نماند بر تو که گذشت در بعضی تذییلات که صادق گفت در فقره از زیارت که او حمزه را وارد
کرده است که مشتمل بود به زیارت علی اکبر ان تحمل علی بر نار تک عنق رقبتی من النار الحدیث پس کسیکه در این تامل نماید بدانست
میابد با موده کیشو از جمله آنها است که ثواب گریه کردن بر علی اکبر از چیزهایی است که حافظه نمیکند بجد و مقدار آن مگر خدای تعالی از حج
معصومین و زیرا که ما به تحقیق کردیم در بعض مطالب اینکتاب که در جمله گریه کردن ناقص میشود از در زیارت بلکه گریه کردن در بعض
مقامات ترجیح دارد به زیارت خصوصا از آنکه گریه کردن در مجالس عزا و محافل ذکر مصائب بوده باشد زیرا که امثال این مجالس
از مواضع تجلیات است که فرض و رحمتها الهی در آنها جاری میشود در غایت اینست در مملکت زیرا که امثال این اجتماع از برادر مومن
محب و شیعه ایشان از چیزهایی است که در آن تعظیم شعائر الله بلکه تعظیم و احیا امر آل الله تعالی است و ذکر ایشان بلکه چگونه
احیا نیست و حال آنکه پس اینها بتحقیق طاهرین گفته اند که ما دوست میداریم مجالسی را که در آنها مصائب ما ذکر میشود و امر ما در آنها
احیا شود و بعد مخفی نماند بر تو که بدرستیکه سر امر روایتی که حال دوستان حاضرین و محبین مخلصین با طلبین اینست که ملاحظه نماید گریه

بسیم

بشنیدند و او را دو شیر و دو مصاحبش و همچنین در زیارت ایشان ملاحظه در ... از قریش و غافل شدن بهشت را بلکه همه چیز را مؤمنان را
از این عالم بپوشند و ملاحظه نمایند چیز دیگر را و آنرا انفعت و خشم خودشان نمایند و این از عجز نایب است که اشاره بسوی آن میآید تمام
چهارم در ذکر حدیث مصارعت و کشتی گرفتن رسول خدا است قبل از زمان بعثت و قبل از تزویج کردن خدیجه را با ابوجهل لعنه الله
پس این حدیث عجیب و غریب و لطیف است و مقصود از ذکر کردن آن در اینجا اینست که چشمها بآن روشن و قلوب مؤمنین و محبین
منور گردد و اولا بعد از آن استعداد تمام و تهیه کامل حاصل شود برای شنفتن مطلوب که ذخیره شدن جاهها و جاری شدن اشکها از چشمها
و رخنه‌ها از برای نواده رسول خدا و نور چشم او و گوشه‌ترین خلق او بود و او علی اکبر است و این مطلب اشاره بسوی بعضی مناسبات است با این
مصارعت پیغمبر و ما بین مقاتلات علی اکبر پس اشاره می‌نمائیم باین بعد از ذکر کردن حدیث در تذنیب این مقام و همچنین در این
تذنیب اشاره می‌نمائیم بامور چند که در این مقام نفع دهنده است و هم چنین اشاره میکنیم بپاره سؤال و جوابهای بسیار از آنچه در این مقام
است و از آنچه از آن بیرون میآید مجهول عالم ارض و ملکوت پس این احوال قلوب مستور و ارواح با قوت میسایند و در هر حال باشد
مدرسه که الحدیث یکی از فضلاء [illegible] شهید [illegible] از ابوالحسن بکری نقل میکند میگوید که خبر داد با من بزرگان و گذشتگان
ما که در آوان این حادثه و اخبار که خلق در آن زمان بر کشتی گرفتن عادت کرده بودند تا اولاد خود را تعلیم میدادند که شدید
و قوی باشند و حیله‌های ایشان و قریش بسیار مشغول بودند به کشتی گرفتن حتی آنکه بعضی ایشان بعضی را بکشتی طلب میکرد و اول کسی را
از اجتماع میکردند و از برای ایشان ولیمه‌ها بعمل میآوردند و برای آن اموال بسیار بذل میکردند و پیغمبر زیرا که احدی او را بکشتن
نمیطلبید کشتی گرفتن [illegible] و جسارت میکرد در خصوص مصارعت [illegible] و مصارعت مطالبه میکرد از جهة علو شان و وقار و
بلندی مرتبه و جلالت قدرش پس در آن زمان که ایشان شدت [illegible] امر در بعد از حدیث مذاکره میکردند و در پیشی
نبود که از ابوجهل او قوی‌تر باشد از جهة قوت زیرا که با اولاد صغیر و کبیر ایشان و رفیع و منیع و غنی و فقیر ایشان کشتی کرده
و غالب شده بود و همه از او می‌ترسیدند پس از خود خوش آمده و بخود مغرور بود زیرا که از اولاد عرب هر کسی را امید بآن داشت و مصارعت
نموده غلبه میکرد و اول [illegible] تا اینکه [illegible] مصارعت مذاکره میکردند ابتدا بذکر ابوجهل نمودند و اولاد خودشان را از او بترسانیدند
پس او در عجب و کبر گردید و بخود مغرور گشت و اول کسیکه اولاد خود را مذاکره میکردند تا اینکه بمحمد رسیدند بعض ایشان به بعضی گفت
هیچکس [illegible] اینکه [illegible] و نشاط و وقت [illegible] و غالب را از مغلوب [illegible] صحیح میازمائیم [illegible] محمد زیرا که او
در مجالس ما نمی‌نشیند و در صراع کشتی چیزی نمیگوید پس دوست میداریم که او را امتحان نمائیم تا معلوم شود که از ما میشود یا غالب
مذکور باشد یا مغلوب مقهور پس کیست از شما که بصراع و کشتی او شدت نماید زیرا که او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم
از هاشم از جهة رتبه و شرف ایشانست از جهة [illegible] و عظم ایشانست از جهة شان ابوجهل گفت در حالیکه حاضر بود
من قادرم بر محمد در کشتی و او را [illegible] و غلبه میکنم او را و این [illegible] لات و عزی [illegible] گفت چه وقت
میشود این گفت صبح فردا و وعده کردند بر صبح زمانیکه صبح شد و قریش در ابطح اجتماع نمودند پس رسول خدا آمد و نزد اصحاب
نشست و مجلس عام بود و بزرگان همه اجتماع نمودند مثل ربیعة بن [illegible] و سهل بن عمرو و ابوسفیان [illegible] و ابوسفیان بن
حرب و هشام بن مغیره و امیه و خلف و برادرش پسران امیه و عامر و ابن وائل سهیلی و ابی خلف جمحی و ابو قحافه و خطاب و عوام و ابو
العاص و [illegible] و خویلد و ورقة بن نوفل و عمرو بن نفیل و هشام بن حکم و ابوجهل و برادرش ابوالبختری و [illegible] از بزرگان و بنو [illegible] قریش
که طول میکشد و بسیار میکرد عدد ایشان بنوهاشم و بنوعبدالمطلب و قریش بنی‌هاشم را گرامی میداشتند و فضل ایشان را میدانستند
و ذکر میکردند فضل ایشان را پس اجتماع نمودند تا اینکه ابطح تنگ شد بر مردم در آن تماشا که قریش مذاکره میکردند ناگاه ابوجهل بر جوانب
لباسهای خود را بیرون کرده و کمر بسته در میان ایستاد بعد از آن آمد نزد برادرش ابوالبختری در حالیکه در نزد برادرش نشسته بود
با او گفت ای برادر برخیز کشتی بگیریم ابوالبختری برخاست و ابوجهل جوان و جلد و [illegible] بود در کشتی [illegible] و خفیف بود و بحیله‌های
کشتی عارف بود برادرش ابوالبختری غلبه کرد پس برگشت در حالیکه ابوجهل [illegible] و برادرش نشست بعد از آن ابوجهل
متکبرانه میآید و بجانب خود نظر میکرد تا اینکه در پیش روی محمد ایستاد و [illegible] خود زد و گفت ای محمد برخیز تا کشتی بگیریم

پس پیغمبر با ایشان سر خود را به زیر انداخت از جهة حیا کردن از عمهاش بعد از آن مرتبه ثانیه گفت ای حمزه محمد ما کشتی بگیریم
راوی گوید پیغمبر سر خود را کشید ابوجهل بلند کرد و با و گفت برگرد بجای خود من مصارعت ترا دوست نمیداریم ابوجهل چهار مرتبه مکرر در پیغمبر
استماع میکرد پیغمبر از جهة شدت غیظ نمود بعد از آن پیغمبر گریست عمهاش لعنت کرد و دید در ایشان که حمزه بن عبد المطلب را
با و گفت بعد از آنکه از خود غیظ را مشاهده کرد آیا نمی بینی آنچه بر او نازل شد از غیظ هم مجلس حمزه با و گفت اینها را دیدم و بتحقیق رسید
از من غم آنچه رسید بعد رو آورد به هشام بن مغیره با و گفت ای پسر برادر آیا تو پسر خود ابوجهل گفت ای پسر برادر با محمد
متعرض شود گفت من بگفته ام آیا کشتی که گرفتن ایشان ترا شاد میکند گفت بلی صاحب حدیث میگوید وقتیکه هشام ممانعت پیغمبر
را از مصارعت پسرش دید و چون رسید و ارشد که پسرش بمحمد غلبه میکند ابوطالب گفت در میان ما و شما از ضمان حیا شد و این امر
هشام گفت یا ابا طالب پسریکه پسرش غلبه کرد در ذمه او باشد و همه که برای غرض بود ابوطالب گفت بتحقیق ابن ... شدیم پس
ذکر کن ای برادر آنچه شما را لازم میباید ما هم ذکر کنیم آنچه ما را لازم میباشد زیرا که تو در نهایت ... شده هشام گفت پسر از جابر خواسته
گفت زمانیکه پسر ما مغلوب شد پس برای شما باشد ... از گندم و گنجانه پس از گوسفند و ده اواق از نقره و ده اواق از شراب
این چیزیست که بر ما باشد پس چه چیزیست آنچه بر شما لازم میباید زمانیکه پسر شما مغلوب کرده و چه چیز میخواهی که آن تکلم نمائی پس
حمزه برخواست و با ابوطالب کلام سبقت نمود و گفت یا هشام زمانیکه پسر برادر ما مغلوب شد برای شما است از مال من چند برابر
آنچه تو گفتی و ذکر کردی از جهة اکرام و احترام برادر محمد بعد از آن به پسر برادرش التفات کرد و گفت ای پسر برادرم ثابت
دشمنان را هم نیست بر ما از این بعد از آن ابوطالب گفت یا محمد بتحقیق دانستی آنچه را که عم تو حمزه با آن تکلم کرد و عباس تکلم کرد
بمثل آنچه حمزه با آن تکلم کرده بود و ضامن گردید بمثل آنچه ضامن شده بود و بدان ای پسر برادرم اگر رو بر زمین اندازد و نقره بر گردد هر آینه
عهد ضامن خوشنود تو قلیل است ای محمد لکن بر گردن زمین انداز و نقره بما از آن است از غلبه بر دل و اموال خواهد و ذلیل است
بر ما از جا خصوصا که فضل خلق هستیم و اهل و پاکدامنی و علم و حلم سبقت نمود و حال آنکه بر عرب مخفی نیست با همه این که فضل و بزرگی
ما را می‌شناسند چشمها بجانب آنها نظر میکند و گوشها بطرف ما گوش میدهد و قدر است که تو نطفه هستی از بنی هاشم و بنی عبد مناف
و سید اولاد عبد مناف سلاله اسماعیل و ذریه ابراهیم و قلبیکه غلبه برای الهی حکم شد بما جاری میشود و شما تبعید عرب و عجم میکردند پناه پسرم بخود را
از غلبه بر دل بعد از آن این ابیات را انشاء کرده میگفت فما بحق عهودکم ووداد کم لا املت
یوما عنکم لسواکم هتز عزکم و ذلی فی الهوی رضا فقلبی فهو رق هواکم وتعطفوا
لمحبکم بوصالکم وترفقوا المتیم بهواکم یامن هواهم والعنود بحبهما هینا نعود بوصلکم
معناکم اضحت فی معنی هواکم هائما والشوق یجذبنی الی مغناکم وادا الغرام دعا حبیبی
ما حلا والقلب لا یسلو ولا ینساکم ولقد حلا لی فی الغرام تهتکی دعناکم ان نزحوا
مغناکم ولعله سمعت ذکرکم من منشد فطربت من نادیکم بنداکم فلبی بحق ولاکم یا
علی حفظ العهود و لا صبا لسواکم قالوا تسلی یا معنی فاصطبر ما حب لاعاش الذی
ینساکم ان تحمل عنکی لاجل لسنی الهوی یا حبذا قلبی بحق نجاکم راوی گوید پس پیغمبر بروی عم خود
ابوطالب تبسم نمود و گفت ای عم در قول خود راست گفتی و در خطاب خود وصف کردی بعد از آن رسول خدا گفت من با او مصارعت
یعنی کشتی میکنم انشاء الله تعالی و از مصارعت او بر نمیگردم مادامیکه قوم اجتماع دارند ابوطالب گفت اگر از مصارعت بر
گردی این با عار میشود در نزد قوم ما خصوصا جماعت پیغمبر را ... تو حمزه و عباس شهادت میدهند با آنچه ما با آن تکلم کردیم
و با ایشان گفتیم و این پسر هشام در صدد دعوا آوردن ... است که با آن تکلمات کرده است یعنی از غلبه کردن ...
بر تو باد اینکه غفلت ... نمایی ... راوی گوید پس پیغمبر گفت ای عم با خویش چه چیز را دوست میداری گفتند دوست میدارم
که ... و با او مصارعت نمائی ... بلند شد ... و آستین ... دست خود را ... تا ... غلبه برای ما باشد

و ذلت و خواری بر ایشان شامل باشد حضرت فرمود ای رخیان باشد که اراده میکنید ابو طالب گفت ای ابن اخی قسم
بحق تو میخواهم اورا دلیل بر شما چنانچه او بعنف و نشاط خود معروفست و بتو مصاحبت میکند صبح زود تو طلع دارد و او را
بیشم مگر فضاحت و شماتت کشاند میخواهد و مدیست که من محمد آمیزم قسم میخورم که تو با او غلبه خواهی کرد با محمد اینکه ابراهیم را نام
کرده و زمین را بسط نموده بر خبر اساقان هشتم و ایشان را از نادع کن طلب باری کن حضرت آل ابراهیم پس در آن وقت پیغمبر
فرمود ای آل فهر و ای آل غالب و ای جمیع قبایل و ای بزرگان عرب سخن مرا بشنوید پسران عبد المطلب را که دید پس حرکت
شد هر خلق کسند و خلق بسوی او نیامدند و بعد خود را آنکه حضرت کشیدند فرمود ای گروه عرب بدرستیکه
روز و نهار تمام شده و حرارت افروخته گشته و ابو جهل با رخود دست و خود را بلعب انداخته محمد
پس هر کدام غلبه نماید خواهید گفت که جسته را تو ده غلبه کرده و هر کدام با او غلبه کردم خواهید گفت که ابو جهل
با برادرش کشتی گرفت و او رنج و مشقت کشیده بود از اینجهت مغلوب شد و لکن با او شما در هر عهد و نشان تا سیم فردا صبح
بیائیم با همگان در حالیکه هر یک از ما استراحت نموده هر کس به صاحب خود غلبه کرد فضل او را باشد صاحب حدیث گوید
خلق متفرق گشتند و این خبر در مکه شایع شد که محمد و ابو جهل با یکدیگر وعده کرده اند که مصارعت نمایند و خلق یکدیگر را
خبر دادند که صبح جمع شوند و از هر جانب و مکان آمدند و قیل و قال بسیار شد و گفته اند که هیچکس از اهل مکه در آن شب نخوابیدند از جهت
آنها منتظر طلوع صبح بودند و اختلاف بسیار شد جمعی میگفت که ابو جهل بر محمد غلبه خواهد کرد و جمعی میگفتند که محمد با ابو جهل غلبه
میکند و خلق در فرقه شدند و در آن شب پنهان و آشکارا در میان ایشان جمعیت در خصوص مصارعت پیغمبر و ابو جهل
ابن ابی قحافه آمد بجانب خانه خود و در دو لباس بیمنیت اختیار کرده بود است که هر یک از آنها را بصد دینار سرخ از تجار
پادشاه حبشه خریده بود و آنها را ذخیره کرده فضل و زیاده بر او گفت بپوش این هر دو را که محمد با آنها است مشغول اشکال
او فریب داشت و صبح کرد آنها را و اقلام خود داد و عمامه و دستار بسیار بر سر بسته در آستین خود کرد به نشسته از منزل بیرون آمد
در حالیکه در بیرون خود دستی میکرد که مبادا پیش از او کسی سبقت نماید تا آنکه رسید با مکان و در حالیکه بسبب کثرت خلق تنگ
شده بود پس ایستاده در حالیکه او را امکانی نبود که بایستید پس قدر جز خلق ایستاده و به یمین و یسار نظر میکرد ناگاه دید بزرگان
قریش و میان بنی مخزوم و مشایخ عبد مناف و رجال بنی عبد شمس و جوانان حارث و بزرگان بنی فهر بن مالک و
خلفای بنی اعدی و بنی قوی و بنی غالب همه ایستاده اند و به تحقیق مذاکره شده در بابهائی که مکه تخلف نماید احدی
از اهل مکه از صبح در مکان مزبور حاضر شود پس خلق از هر جانب و مکان دوره دو راه آمدند و آن روز روز بزرگ مثل روز موسم حج
بود و باقی نماندند زن محمدیه و مرد پیر و طفل و تمام قوم مگر اینکه ایستاده با بر آنها نظر میکردند و ابو بکر بر پا ایستاده بود و او در مکانی
بود که بر نشسته از کثرت خلق صاحب حدیث میگوید ناگاه رسول خدا آمد در میان عمهای خویش گویا که ماه بود در میان ابرهای
شده نور از روی مبارکش میدرخشید و روشنی از جبهه آنحضرت ساطع بود گویا که او ماه بود در حالیکه نور و ضیاء و بهاء و کمالش بلند شده
بود و بر سرش عمامه سفیدی بود که گوشه های او را آویزان کرده بود بر پشت جبه از حوالی و حله یمانیه که بمشک مملو بود و قبیله
برجمال سید المرسلین نظر کردند نور و روشنی او ایشان را بدهشت انداخت پس از این تعجب نمودند و مسرور گردیدند از جای
برخواستند از جهت عظام و اجلال و ابو طالب بحق نظر کرده در حالیکه هر دو قدم ایستاده بود و دست خود را دراز کرده
بسوی خود کشید و در وقت نزد رسول خدا و رسول خدا سر خود را به زمین انداخت از جهت حیا کردن از عمهای خویش و قبیله در جای
خود قرار گرفتند ابو جهل آمد در حالیکه خود را بجمیع زینت مزین و آراسته کرده بود و پس از همه بزرگتر بود و جبه مطلا
کسبی مثل لباس و لباس پوشیده و آن از قباط مصر بود و کمربند طلا که آلوده بمشک بود فرو ختنه بود و در میان بستر نشست
کودید و قبیله رسول خدا ابو جهل را دید سر خود را به زمین انداخت و ابو طالب دانست که تجهه در نفس او بود پس ابو طالب از جهت تسکین
کمکین کرده با سر کشیدند و قبیله پیغمبر اینرا ادا شاه کرد گفت ای عم ترا چه شده است شاید که پشیمان شده ای که میان ما
و این قوم واقع شده ابو طالب گفت قسم بخدا که این تعجب من گذشت از دل من نیست پیغمبر فرمود پس چه چیز در دل
است گفت در دل من چیزی نیست و قبیله لباسهای ابو جهل را دیدم و مثل آنها را در بر تو ندیدم در نفس خود گفتم شاید دل محمد محزون باشد

باشد گفت ای عم مأیوس مباش بر آنچه فوت شده از تو از دنیا زیرا که آن متاع غرور است راوی گوید پس خلق بسیار شد و بیکدیگر برات
میرسانیدند و آوازها بلند میشد و آفتاب مرتفع گردید هشام بن مغیره آمد نزد ابوطالب گفت ای ابوطالب انتظار تماشا چه
چیز است در باره ما زیرا که آفتاب گرم شد و مردمان منتظرند تا ببینند که غالب و مغلوب کیست پس ابوطالب آمد نزد
پیغمبر و گفت برخیز ای محمد بتحقیق وعده رسید در حدیث ابراهیم بن هاشم حافظ و سعید گفته اند صاحب حدیث گوید هشام
آمد نزد پیش ابوطالب ابوجهل با او گفت ای فرزند برخیز و زود بیا آور آنچه میان ما و میان قوم است پس کشتی گرفتن خلق
بسر تخته های خود ایستادند و گردنهای خود را کشیدند و چشمهای خود را دوختند راوی گوید پس ابوجهل برخاست و لباسهای خود را بیرون
کرد و شلوارش ماند و کمر را محکم بست و از بستن میان خاطر جمع شد و در میان خلق جولان کرد و بسیار با عشوه جولانه کرد و باطل او
بخوف میانداخت و با او نزدیک شد پس عاقبت ابوجهل آمد در حالتی که در رفتن خود بوجود مینالید و بجانب خود نظر میکرد
و بخود افتخار میکرد و ایستاد در پیش روی رسول خدا بعد از آن ابوجهل در مقابل آنحضرت ایستاد پس هشام برخاست و پیغمبر
خود را بحرص و ترغیب مینمود و همچنین ابوطالب پسر برادر خود را ترغیب میکرد و حتی برخاست و لباسها از پیغمبر بیرون کند
و دو تا نمود ابر بر سر آنحضرت نثار کرد ابوطالب گفت یا محمد سزاوار نیست منازعه و مبارزه خود زیرا که او یک ساعت نمیشود که در پیش روی
تو ایستاده است چرا بطرف و بسوی پیغمبر برخاست و عمامه خود را برداشت در کنار عم خود گذاشت پس از زیر عمامه ظاهر
شد نور شعشعانی که بعنان آسمان رسید در حالتی که خلق نظر میکردند و آستین خود را محکم بست و دستهای خود را بلند کرد و در حکم
نمود دست راست خود را جمع کرده و قصد کرد که بابوجهل نزدیک شود حمزه با آنحضرت اقبال کرد و گفت خاطر جمع مباش از فعل این صفاها
و حرکت کردن شیرها آیا نمی بینی ابوجهل را که خود را جمع کرده و از تو میترسد از اینکه با او غلبه نمائی و من بتو میترسم از او حمزه از اینها
خود بیرون میکنی تا اینکه مغلوب شدن تو نباشد عباس گفت ای پسر برادر من بخدا قسم برادرم حمزه راست گفت چنین ایستادن او
و خیانتی از او از تو احتیاط کرده و من میگویم قسم برب کعبه تا این جمع ما را مغلوب و مقهور نمیشد ابوطالب گفت العار العار از او چه عذر
کن ای پسر برادرم راوی گوید پس برخاست آنحضرت پیغمبر گویا که نور از پیشانی مبارکش بلند شد خلق فریاد کردند و گفتند مثل تو ای
در صباحت و ملاحت و کرامت و بزرگواری و خدای کعبه ناصر و حافظ تست صاحب حدیث میگوید بعد از آن پیغمبر رو کرد بسوی
ابوجهل بر صباحت روی خود نظر میکرد و حرف میزد و خلق میدیدند که عرق از جبین انور پیغمبر سیلان کرد مثل مروارید منظوم و بوی خوش
مثل مشک اذفر و عنبر پس خلق صیحه زدند و بر عرق پیغمبر نظر کردند که میریزد و هر دستی که یک قطره از آن ساقط میشد باذن خدای
تعالی یک گل سرخ می روئید و هر یک حمله میکرد و برحمت خود و بتحقیق چشمهای ایشان دوخته و گردنها بطرف ایشان دراز کرده
خلق بعضی بر بالای بعضی سوار میشدند و بر بالای انگشتها ایستاده بودند تماشا میکردند که کدام غالب و کدام مغلوب خواهد شد راوی
گوید وقتیکه پیغمبر جد و جهد ابوجهل را دید دست مبارک خود را به کمر او زد صاحب حدیث میگوید که قایم شد آسمانها و زمینها و ملائکه و جمیع
حور العین و درهای بهشت گشاده شد و درهای جهنم بسته شد گوید جبرئیل میگوید که در آن ایشان نظر میکردم و ملائکه با ملائکه عرش و کرسی
نظر میکردند پس خدای تعالی بمن وحی کرد که نازل شو بمدد حبیب من محمد و قوت جبل بر شجاع ربا و عطا کن جبرئیل گوید نازل شدم
و بسوی حبیب او عطا کردم راوی گوید در آن اثنا که خلق نظر میکردند و گردنها کشیده و بعضی از ایشان بالای بعضی سوار شده بودند پیغمبر
انداخت کمر ابوجهل گرفته در دست خود داد و او را جمع کرد مثل گوی و بهوا انداخت او را در پیش حفظ کرد تا او را از زمین برداشت
و بهوا انداخت حتی هر گاه اراده میکرد او را باسمان برساند هر آینه قادر بود تا اینکه از چشمهای خلق پنهان شد احدی او را ندید
راوی گوید پس خلق بتکبیر و تهلیل و تعظیم برای رب العالمین صدا را بلند کردند زنان آواز خود را بتکبیر و تهلیل بلند کردند پیغمبر او را
بهوا انداخت و چشمها شاخص و قلوب غافل مدهوش شد و حاسد غمگین گردید پس ساعتی ماندند و آورد که از هوا بزیر آید پیغمبر او را
استقبال نمود و بدست چپ خود او را گرفت گویا که او گوئی بود که اطفال بازی کننده با او بازی میکنند وقتیکه بهوش آمد عمش ابو
طالب او را انداخت که او آن علیم برید هشام گفت میخواهم دو باره مصارعت کنند ابوطالب گفت ای پسر برادرم دو باره او را بهوا

اندازد او گوید پیغمبر با او نزدیک شده از کمرش گرفته از زمین بر داشت و باز بهوا انداخت گویا که او گوی بود و بالاتر از دفعه اول
و به تحقیق خدای تعالی امداد کرد پیغمبر را [illegible] کرد راوی گوید صداهای حاضرین به تکبیر و تهلیل بلند شد بمرتبه دویم و همچنین صداها
ی زنان به تکبیر و تهلیل بلند شد و طرب بسیار کردند راوی گوید ساعتی باقی ماند و هوا است از هوا به زیر آید پیغمبر او را استقبال
نمود و بدست خود قبل از اینکه برسد و مانند [illegible] مثل گنجشکی که در دست انسان باشد پس حمزه با ایشان صیحه زد و هاشمیت
ایشان [illegible] با ایشان میخواهم که مرتبه سیم کشتی بگیرند حمزه گفت ای فرزند برادرم با او امر آنکه گرفته
از میانش گرفته از زمین بر دار راوی گوید رسول خدا با او نزدیک گردید و دفعه سیم او را گرفته بهوا انداخت خلق صداهای خود را
به تکبیر و تهلیل و صلوات بر رسول خدا بلند کردند و همچنین صداهای خود از زنان به تکبیر و تهلیل و فرح و سرور بلند کردند و خلق با بو جهل
نظر میکردند در حالیکه او در هوا سیر میرفت پس یکساعت از روز را و نظر میکردند و خلق مبهوت مانده بودند از آنچه از فضل رسول خدا
ملاحظه نمودند بعض ایشان گفت گمان میکنیم که ابو جهل گوئی بوده باشد و بازی کنند بازی کننده و از این قدر زیادتر بالا میرفت
راوی گوید از هوا بزیر آمد [illegible] از کمرش پس پیغمبر او را استقبال کرد قبل از اینکه به زمین افتد [illegible] بدست خود گرفت
و بطور حرکت داده [illegible] او را با یکدیگر خلط کرده و صدا از وی که صدایش را هر کسیکه در آنجا حاضر بود می شنید در حالیکه می
گفت یا محمد بن عبد الله [illegible] ابو طالب به رسول خدا گفت یا محمد او را بزمین زده و گلویش را فشار ده
و بکشش با خود بگذار زیرا که او کافر بوده است پیغمبر گفت [illegible] بعد از آن پیغمبر او را آهسته بزمین زد بجهت
اجابت کردن قول عمش پس بقول ملعون بزمین افتاد و غش کرد و زایل شد از او عقل او و از جهت آنچه باو نازل شد پس
ساعتی [illegible] زده و خورد شده اعضایش [illegible] مجروح گشته خون از او جاری شد و لباسهایش بخون
آلوده گشت مثل [illegible] زمین [illegible] حرکت [illegible] پیغمبر گفت [illegible] بزمین [illegible]
میکرد و در مدح پیغمبر گفته اند يا أيها الناس بادروا ثم جودوا صلوة على السراج المنير ذا الخير
الأنام جلو بصدق بكتاب من السميع البصير فيه وحي وعلم [illegible] فوق [illegible] النعيم
الكبير لا تملوا من الصلوة عليه سوف تنجوا من عذاب السعير ثم تحظوا ابدا بكل نعيم
ليس يفنى من عند رب كبير حاصل مضمون آنکه ای گروه مردم مبادرت نمایید بعد از آن سخاوت کنید بصلوات
فرستادن بر چراغ نورانی این بهترین خلق است [illegible] کتاب از جانب خدای شنونده بصیر آورده که در او هست وحی و امر کامل پس رسانید
[illegible] بزرگ ملول نباشید از صلوات فرستادن بر او زود نجات می یابید از حرارت آتش جهنم بعد از آن هم میگذارید بجمیع
جمیع نعمتها که فانی نمیشود از نزد خدای بزرگ صاحب [illegible] میگوید پس بنو هاشم و بنو مطلب و بنو عبد مناف فریاد کردند بصدا [illegible] در مکه بلند
شد که محمد با ابو جهل غلبه کرده [illegible] زیرا [illegible] میان قوم [illegible] و ضعیف [illegible]
نموده است و حال آنکه خلق [illegible] و ترسان بودند [illegible] بعد از این با خدا [illegible] نمیشود [illegible] و خلق پیغمبر [illegible]
خبر ذکر کردند بجهت سلامتی خودشان از ابو جهل راوی گوید و اما خدیجه پس فرستاد که باو خبر آورد که غالب و مغلوب کیست
وقتیکه شایع و آشکار شد که محمد با ابو جهل غلبه کرده باو مژده آوردند که محمد با ابو جهل غلبه کرد [illegible]
با کسی که باو خبر آورده بود عطا کرده [illegible] بجهت اینکه کهنه و دانشمندان خبر داده بودند [illegible]
او را آنچه خدا پیغمبر را بآن مخصوص کرده بود از فضل راوی گوید داخل شد بر بنی مخزوم از جهت مغلوب شدن ابو جهل آنچه با ایشان
داخل شد با همه این اصلاح و تدارک ولیمه ها و شراب [illegible] و اقدام نمودند و همچنین بنی هاشم زیرا که با ایشان داخل شده بود فرح و سرور
ولیمه ها بعمل آوردند و ولیمه عظیمه درست کردند و این از جهت فرح و سرور ایشان بود بسبب غلبه کردن محمد با ابو جهل و دعوت نمودند
مردم را از قریش و جمیع کسانیکه در مکه بودند و هفت روز ضیافت نموده و اکل و شرب بعمل آمد بعد از آن خلق برگشتند [illegible]

مشغول میشود دیگر اینکه غالب شیعیان محمد و مغلوب گشتن ابوجهل یاد میکردند و آنکه بیرون بود زنان معجزات آنحضرت را نقل میکردند
نیز نیست که در این کشاره است ببعضی از امور مهمه و مطالب شریفه و لطیفه و سؤال و جوابهای عجیب و دقیق پس
اول اینکه مراد آنکه مشابهت مابین این مصارعت مابین مقاتله علی اکبر با گروه اعدا و اشرار و لشکر کفار و گروه فجار خصوصا
مقاتله کردنش با طارق ابن کثیر و بکر بن غانم موجود و محقق است زیرا که اینجا بنی هاشم و پسران و جوانان عبدالمطلب در آن
مصارعت حاضر بودند و قلوب ایشان در طپش و اندام ایشان در لرزیدن بود از جهت اینکه میترسیدند که غلبه برای ابوجهل باشد
و مستعد بودند که بنیان زنده کانی ابوجهل و اقوام و عشیره او را قلع کنند اگر غلبه برای آن ملعون باشد که شیخ بزرگ و بادشاه
قریش یعنی ابا طالب غذا در حیات او و در احیای ریاض قدس بلند کرده ام آخر کار را منتظر بود تا اینکه یکبند آنچه را قاصد بود و بنی هاشم
را امر میکرد خصوصا شیر جوم آن روز خصوصا محتوم برادرش حمزه سید لب و سید رسول خدا را ابوجهل اوردن آنچه طلب میکرد و
حال مقاتله علی اکبر شبیه بود بحال آن مصارعت مگر از یکوجه و آن این بود که سادات بنی هاشم یعنی جوانان سید شهدا
و برگزیدگان خدا و بزرگان سعیدان قلوب ایشان در طپش و دل ایشان در اضطراب و جگرهای ایشان سوزان و در بعض
انها در لرزیدن بود از جهت اینکه میترسیدند که در جنگ علی اکبر غلبه برای طارق ابن کثیر یا بر بکر بن غانم باشد و وقتیکه علی
غالب گردید چشمهای ایشان منور و قلوب ایشان مسرور و جگرهای ایشان خنک شده خدا را حمد و شکر کردند بانکه دشمنان ایشان
شماتت نکردند و لکن مصارعت پیغمبر با مقاتله علی اکبر فرق دارد و آن اینست وقتیکه در آن مصارعت غلبه برای پیغمبر شد چشمهای
بنی هاشم روشن و قلوب ایشان مسرور شد از تمام و جمیع مردم سالک شده و حال مقتضی نشد که بنی هاشم جان خود را فدای رسول خدا
نمایند و لکن وقتیکه علی اکبر بعد از مقاتلات بسیار بدرجه شهادت رسانیدند جوانان بنی هاشم بر قدم ایستاده یعنی مستعد
گشتند که خون و انتقام علی اکبر را از کفار و اشرار بخواهند مطالبه نمایند پس جانهای خود را فدای علی اکبر نمودند بسیار فرق است مابین
پدران و فرزندان بعد رسول خدا هر وقتیکه یک قطره از عرق شریفش بزمین میافتاد از هر قطره گل سرخ و شکوفه از شکوفه ها سر زد
و لکن علی اکبر یک قطره از خونهای طیبه طاهره اش بزمین ساقط نشد مگر اینکه در جنتها عرش و شکوفهای غم و اندوه را در قلوب آل الله و اولیا
بیت رسول خدا و قلوب محبان و مخلصان تا روز قیامت میرویانید پس اگر کوئی در وقتیکه یکی از فقرات زیارت گذشته و انت ابن
بابی انت وامی دمک المرتقی به الی حبیب الله فاخر افاده میکند خون علی اکبر را حبیب خدا ربود و از آن قطره
بزمین نرسید پس چگونه جمع میشود این با آنچه باین اشاره کردی میگوئیم در وقتیکه هر آنچه خونهایی که برسول خدا رسید آن خونهایی
که برسول خدا رسید خونهاییست که امام بدست خود برگرفته و باسمان انداخت یک قطره از آنها بزمین بازنگشت اگر کوئی بعضی در این مجلس
گذشت افاده میکند که روح رسول خدا روح طیب و طاهرش در وقت شهادت نواده اش علی اکبر حاضر بود چنانکه قول علی اکبر او را افاده میکند بعد
از آنکه از پشت اسب بزمین کربلا افتاد و در وقت شهادتش یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکأسه الاوفی
میگوئیم بلی حاضر شدن روح رسول خدا در نزد علی اکبر بعد از رسیدن خون علی اکبر بحضور مبارکش در ریاض قدس پس اگر کوئی بعضی
فقرات زیارت قایم باچنانچه اشاره بان میاید در مجالس شهادت امام افاده میکند که جبرئیل با بقیه ملائکه اصحاب را در ریاض قدس تعزیت
داده اند چنانکه میگوئی یا ابن حمزه . میرساند که اصحاب و ارواح طیبه ایشان در کربلا بود در وقت شهادت سید الشهدا ابا عبدالله الحسین
نیست در شهادت سایر آل آنحضرت و حضرت رسول خدا میگوئیم آنچه میفهمیم و تحقیق میکنیم او را در مقام اینست که اصحاب به تحقیق
ارواح پاکیزه و شریفه ایشان حاضر بودند در کربلا در وقت شهادت هر کسیکه در پیش روی امام بدرجه شهادت رسید گردد شهادت
خود سید الشهدا زیرا که خدای تعالی بایشان اذن داد که در ساعت حاضر باشند و این از جهت اسرار است که بعض آنها با معلوم است
و بعضی از ما مخفی است اگر کوئی که در اینجا مطلبی است که بزرگان جرئت عبارت ندارم و لکن با همه این سؤال میکنیم از تو از او ان
است آیا جایز نیست که بگویند عباس ابن علی و علی اکبر افضلیت دارند بر انبیا غیر از مرسلین یا جایز نیست میگوئیم شدت محبت
اصحاب و لوازم سلطنه یعنی محمد و آل بیت معصومین و نسبت عباس و علی اکبر را بانوار بهیه و وجهه است که اعلی او را نگاه
میکند و زیارتیکه در شان ایشان از معصومین وارد شده مثل آن عباراتیکه در فضل ایشان وارد گشته افاده میکند امور کثیره را

و به عبارت اخری ما بعلم یقین میدانیم بدرستیکه کمتر از ائمه اگر زیارت میکرد دیگر انبیا را هر آینه او خطاب میکرد
از یکطایفه از آن خطا باینکه مخاطب کرده اند تا بنها عباس و علی اکبر را بعد از آن میکوییم اگر میخواهی مثال تفضیل غیر
انبیا نظر کن بر تفضیل دادن ما ائمه معصومین را و هم حسنین و صدیقه معصومه فاطمه زهرا را بر جمیع انبیاء و تمام مرسلین غیر از
پیغمبر ما و اگر میخواهی مثال تفضیل غیر معصوم را بر معصوم نظر کن برای تفضیل دادن ما بعضی از کاملترین مؤمنان را بر بعضی
از ملائکه و بعد از این میگوییم بدرستیکه رسیدن انبیا و مرسلین به درجات عظیمه و مثوبات جلیله بسبب گریه کردن بر عباس و علی اکبر
از جهت اینکه با ین میرسیدند و هر که میکردند انها را به تبلیغ کردن آنچه بایشان لازم بود از امور نبوت و احکام رسالت از آن
چیزهاست که انکار نمیکند او را مگر کسیکه تفتیش قلیل یا قلبش خالی از نور فهم و روشنی ادراک بوده باشد پس بعد از این عنان
قلم را از این مضمار برمیگردانیم و قلم را از خوض نمائیم در اثبات نمودن لفظ افضلیت و مفضولیت در این مقام بلکه میگوییم که مرا
جایز نیست خوض کردن در خوض بعض اسرار و حکم خوض بعض آن اگر گوئی بدرستیکه صلوات و سلام فرستادن بر انبیا و مرسلین
از چیزهاست که قطعا مستحب موکد است و از چیزهاست که ثواب بسیار و اجر جزیل و جمیل وارد شده پس آیا مثل این صلوات
و سلام است در آنچه ذکر شد زیارت قبور ایشان و گریه نمودن بر ایشان یا مثل آن نیست میگوییم بدرستیکه زیارت قبور ایشان
و گریه نمودن بر ایشان علیهم السلام در تاکد استحباب و این از جهة آن چیزیست که در حدیث وارد شده از رسول خدا فرمود من زار قبر
امیر المؤمنین او واحد من ذریته تناثرت ذنوبه کما یتناثر اوراق الشجر من اغصانها یعنی
هر کسیکه زیارت کند قبر امیر المؤمنین را یا قبر یکی را از اولادش ریخته میشود گناهان چنانکه ورقهای درخت از شاخهایش
ریخته میشود و گفته است صلوات الله علیه و آله من زار قبر نبی من الانبیاء کتب الله له بکل قدم یمشی بها
عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات ولا ینصرف الا وقد غفر الله له و من زار قبرا من قبور
اولاده حشره الله مع اولیائه الصالحین و غفر له ذنوبه الکبائر والصغائر الحدیث
یعنی هر کسیکه زیارت کند قبر پیغمبری را از پیغمبران مینویسد خدا برای او و بهر قدمیکه با آن مشی میکند ده حسنه و محو میکند از او ده سیئه
و بر نمیگردد مگر اینکه خدای تعالی او را بخشیده و هر کسیکه زیارت کند قبری را از قبور اولادش محشور کند خدای تعالی او را با اولیای
صالحین خود و گناهان صغیره و کبیره او را می بخشد و اما گریه کردن بر ایشان و محزون گردیدن بر آنچه بایشان رسیده
در دنیا از محنتها و مصیبتها پس ظاهر است که اینرا عنوان مخصوص نیست مگر عنوان عام یعنی گریه کردن برای دین خدای
تعالی و برای آنچه جاری شد بر اولیای خدا از جهة دین و قتال اگر گوئی که چه میگوئی درباره کسیکه بر آل الله و اهل بیت عصمت گریه
و نوحه کند و قصد کند باین که از جهنم و سایر عقوبات آخرت خلاص باشد یا نیت کند باین که بدرجات بهشت برسد باین معنی
که باعث بر گریه و نوحه او همین باشد تنها آیا این گریه و نوحه نفع میدهد یا نه میگوییم بدرستیکه این سؤال بر توجیهی از نیت ناقص
مشتمل است زیرا که گریه و نوحه کردن بر اهل بیت عصمت و بر آنچه بخصوص دیگر از ملکه نورانیه و سوختن قلب برای آنچه باهل
بیت وارد گشته پس مادامیکه گریه کردن منبعث شد از این مغز ضرر نمیرساند آن قصد کردن گریه کننده بعد از این چیزهای
دیگر را از خلاص شدن از عقوبات جهنم و رسیدن به بهشت پس سزاوار و اولی به حال دوستان مخلصین عارفین است
که نصب عین خود شان نکردند مگر مقام محبت و مودت آل الله و اهل بیت رسول خدا و مقام عوض هدایت کردن ایشان
ما را بر حق و راه راست و هم چنین مقام آنچه وارد شده است در روایت احتجاج ان الله خلق محمدا وآل محمد من طینة علیین
وخلق قلوبهم من طینة فوق ذلک وخلق شیعتنا من طینة دون علیین وخلق قلوبهم من طینة علیین فقلوب
شیعتنا من ابدان آل محمد ثم ان الله خلق عدو آل محمد ابو جعفر فرموده یا ابا الحجاج بدرستیکه خدای تعالی خلق کرد
محمد و آل محمد را از طینت علیین و خلق نمود قلوب ایشان را از طینتی که از آن بالاتر است و خلق کرد شیعیان ما را از طینتی پست تر از
علیین یا بین پست تر و خلق کرد قلوب ایشان را از طینت علیین پس قلوب شیعیان ما از ابدان آل محمد است بعد بدرستیکه

خلق کرده هذا دشمنان آل محمد را از گل ... و قلوب ایشان را از گلی که از این خبیث تر است خلق کرده شیعیان ایشان
را از گلی که از این جنسیت پست تر است و خلق کرده شیعیان ایشان را از گلی که پایین تر از آن است و خلق کرده قلوب ایشان را از گل
سجین پس قلوب ایشان از ابدان اینهاست و هر قلبی به بدن خود میل میکند بحدیث مخفی نماند بر تو که مراد از قلوب
در اینجا و امثال آن در کتاب کریم و احادیث جمیع ظاهر نیست از ارواح و نفسها است نه عضو گوشتی به شکل صنوبری پس هرگاه فهمیده باشد
به تحقیق افاده کرده قول او و دل قلب بسوی الی بر ذا امور بسیار و اصول کثیره و از جمله آنها اینست که قلوب شیعه ما شاد
و محزون میشود در غایت حزن و نهایت شادی زمانیکه مذکور شده نزد او مصائب آل رسول پس بر آنچه میشود از این قطار
شدن حزن و سوختن دل ... که قلب انسانیکه در جوف انسان است یعنی عضو گوشتی صنوبری بعد بر آنچه میشود از این
گریه کردن پس در این هنگام قصد میکند خیر را از خلاص شدن از عقوبات و رسیدن به علامت ... و
نجات میکند ... این صلاه و هرگاه ذکر کند ذاکری نزد او حدیثی را که از امیر المؤمنین روایت شده روی عن

امیر المؤمنین قال خرج سلیمان بن داود من بیت المقدس و معه ثلث مائة الف کرسی عن یمینه علیها
الانس و ثلث مائة الف کرسی عن یساره علیها الجن و امر الطیر فاظلتهم و امر الریح فحملتهم حتی
وردوا ایوان کسری فی المدائن ثم رجع و بات باصطخر ثم غاد و انتهی الی المدینة مرکان ثم امر الریح فحملتهم
حتی کادت اقدامهم یمسها الماء و سلیمان علی عمود منها فقال بعضهم لبعض هل رأیتم ملکا اعظم
مما رأیتم ... و الحدیث الذی روی عن رسول الله فی تفسیر فلا اقتحم
العقبة قال ان فوق الصراط عقبة کؤدا طولها ثلثة آلاف عام ...

آنحضرت فرمود که خارج شد سلیمان بن داود از
بیت المقدس در حالتیکه همراه او بود سیصد هزار کرسی از یمینش که در آنها انس قرار گرفته بود و سیصد هزار کرسی از طرف یسارش
که در آنها جن نشسته بود و امر کرد مرغان را که بر سر ایشان سایه بیفکنند و باد را امر نمود ایشان را بردارد تا اینکه داخل ایوان
کسری شدند در مداین بعد از آن رجوع کرد و در اصطخر بیتوته کرد و بعد از آن برگشت و داخل شهر مرکان شد بعد از آن باد را
امر کرد ایشان را بردارد تا نزدیک شد که قدمهای ایشان مس کند آب را و سلیمان بر بالای عمودی بود پس بعضی از ایشان به بعضی
گفت آیا دیده اید پادشاهی را بزرگتر باشد از این یا اینکه شنیده اید پس گفتند ندیده ایم و نشنیده ایم پس ندا کرد ملکی
از آسمان که ثواب یک تسبیح بزرگتر است از آنچه دیدید و حدیثی را یاد کند که از رسول خدا روایت شده در تفسیر آیه فلا اقتحم العقبة
رسول خدا فرمود ... که بالای صراط عقبه ایست ... که طول آن سه هزار سال است هزار سال سرازیر و هزار سال خار و خس و عقارب
و مارها است و هزار سال سر بالا است اول کسیکه آن عقبه را قطع میکند منم و دوم کسیکه عقبه را قطع میکند علی بن ابیطالب است
آنحضرت بعد از کلامی فرمود که قطع نمیکند آن عقبه را مگر محمد و آل بیت او و حدیث پس محمد ... خلاص کامل
ملاحظه میکند ... این مرتبه ... و متضمن است ... که متضمن است عقبه ملک سلیمان را
و آن ملاحظه اینکه گریه کردن بر آل محمد و اهل بیت رسول خدا افضل است از جمیع اعمال ... و از جمله اینهاست تسبیح
و ملاحظه میکند ... که ... متضمن است ... عقبه ... تمثل مینماید در بصیرت خود و تصور میکند میان دو ... حسنین
طینت ... و خلاص شدن ... شیعه آل محمد ... گریه کردن بر ایشان و زیارت نمودن ایشان از ... کرمی
که از عقوبات نجات ... توسل است ... بعید ... امر ... در باب
نجات و رسیدن بسعادات ... که عارف باشد بحق ایشان و چگونه چنین نباشد زیرا که مودت و محبت ایشان اجر عظیم
و کبریت احمر است در جنات ... علاوه ... مودت و محبت گریه کردن و زیارت نمودن ... کسیکه ... اراده میکنم
که در اینجا حدیثی ذکر نمایم که مناسب مقام است ... چشمهای گریان ... و قلوب محبین آل محمد و اهل بیت رسول خدا ... و آن
از احادیث مشهور ... که عارف ... بعضی از اسرار خدا ... در کتب خود ذکر کرده اند و به تحقیق
ذکر کرده است ... شیخ ... از اصحاب سید ... سید محمد طباطبائی که مشهور است به بحر العلوم ...

خود گاه میگویند که او بحر العلوم را درک کرده و همیشه در حضرت خود جلیس او و از اصحاب شیخ خضر شیخ جعفر بوده و همچنین از اصحاب سید بزرگوار سید جواد عاملی
است و حاصل حدیث شریف لطیف عجیب بنا بآنچه او این شیخ ذکر کرده است که سلمان گفت [illegible] روزی [illegible] میخواند و میگفت ای
خدا یا الهی و سیدی و مولای [illegible] دوستی حیدر کرار است [illegible] ای من [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] ان [illegible] [illegible]
کردم یا [illegible] است و [illegible] یا رسول الله [illegible] [illegible] عا میکردم بمثل [illegible] در مناقب امیر المؤمنین ذکر [illegible] این خبر [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] من [illegible] کرده [illegible] [illegible] یا سلمان اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یعنی [illegible] [illegible]
ای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بدین اسلام [illegible] کردی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عذاب آتش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شهادتین [illegible] کردم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بودم [illegible] [illegible] [illegible] یا سلمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوستی امیر المؤمنین حیدر کرار یا سلمان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در شب و روز [illegible] [illegible] اسلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهنم [illegible] [illegible] میان [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] که من [illegible] [illegible] عذاب بودم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] من [illegible] بودم [illegible] [illegible] نور [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ناظرین [illegible] میکرد [illegible] [illegible] آن [illegible] جهنم بودم و به تحقیق خدای تعالی [illegible] [illegible] [illegible] حرارت آتش حفظ نمود سلمان
[illegible] [illegible] حضرت رسول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بودم [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] یا سلمان این آن زیاده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از من طلب میکردی یا سلمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] محبت حیدر کرار باشد
خدای تعالی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آتش [illegible] [illegible] آن [illegible] که [illegible] [illegible] الحدیث و به تحقیق [illegible]
شده [illegible] از سلمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرق میان مقامات عباس
و علی اکبر و میان مقامات سید الشهدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است از جمله آنها اینست که عباس و قاسم و علی
اکبر و سایر جوانان بنی هاشم و اصحاب ملاحظه میکردند آنحضرت را که سید الشهدا [illegible] او را [illegible] میکرد زیرا که آنحضرت می
[illegible] [illegible] خارج [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اهل بیت رسول خدا میشود و این
[illegible] از علم موجود [illegible] [illegible] مگر [illegible] اصحاب ولایت [illegible] از محمد و آل معصومین [illegible] [illegible]
[illegible] به تحقیق ذکر کرده بعضی از معاصرین [illegible] کتاب خود که در علم اخلاق است و اسم آن منهاج السالکین است
که به تحقیق نقل کرده اند که حضرت حسین در روز طف به کربلا نظر میکرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اصلاب
دشمنان خود پس هر کسیکه در صلب او مؤمنی را میدید [illegible] ترک میکرد و نمی کشت و اگر این [illegible] [illegible]
ایشان را [illegible] [illegible] و باین [illegible] است تاویل قول خدای تعالی و لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما
و گفته اند که امام زین العابدین عرض کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرد [illegible] [illegible] [illegible] این بود یا
ابتاه ما لی اراک تقتل واحدا و تترک عشرة فقال یا بنی عند العصر ینکشف لک
الحال یعنی ای پدر چه چیز است مرا که می بینم ترا [illegible] را می کشی و ده نفر را ترک میکنی پس آنحضرت گفت
ای فرزند من در وقت عصر این روز ترا حال منکشف میشود و اراده میکرد بعد از قتل خود از زیرا که آن [illegible] [illegible] منتقل میشود
بعد از ان پس می بیند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و آن [illegible] و ظاهر میشود آن علتی که از جهة آن ترک نمود [illegible] [illegible]
نمود پس [illegible] [illegible] در وقت خروج روح امام سابق مساوی میشود علم امام لاحق و سابق چنانکه از [illegible]
روایت شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کتاب خود ذکر کرده است میگویم شیخ عبد الحسین [illegible]
به تحقیق ذکر کرده است [illegible] [illegible] [illegible] خود و در آن ذکر کرده است حدیث سلمان رحمه الله

دنعم

و در قصه گذشته بسیاری نقل شده که سید الشهدا در روز عاشورا عمر سعد را به قتل رسانید و نماز از لشکر کرد و حتی آن حضرت نماند
بر تو که منافات ندارد و همین این میان آنچه ما او را نقل کردیم از کتاب بعض افاضل معاصر فقاتل بعد تفصیل کلام در آنچه با این مقام تعلق دارد
در بعض مجالس آینده می‌آید بعد که نماند بر تو که هر کاه اخذ نمائی که این اشاره که گذشت نسبت بعدد کثیر و هم چنین جمیع آنچه بآن اشاره
می‌آید آنچه در این مقام ذکر کردیم می‌آید است آنچه در بعضی اخبار است از اینکه اجتماع کنندگان بر قتل امام سی هزار نفر بودند چنانکه
در بعضی اخبار است هفتاد هزار است چنانکه در بعضی اخبار است باین معنی آنچه در اخبار مذکوره است حمل میشود بر اشراف و اعیان
و رؤسا و یا بکسانی که برایشان اجرت حیارت حاصل شده و بود بعد از آنکه دانسته بودند که امام عفو و اعراض مینماید از کشتن ایشان
با اینکه در کشتن ایشان متمکن بود بسبب آنچه با آن اشاره گذشت پس کلام را تمام اخذ کن و غفلت منما تعقیب مخفی نماند که مستفاد از بعضی
اخبار است که امم سابقه نیز عالم بودند به تفاصیل آنچه در طف واقع میشود از شهادت علی اکبر و عباس و طفل شیرخوار الی غیر ذلک
پس از آن آنچه میشود که در روایتی واقع میشود از حضرت صادق در بیان اینکه اسماعیل صادق الوعد اسماعیل بن حزقیل پیغمبر بود
خدا او را مبعوث کرد بسوی قوم خود و او را تکذیب کردند و کشتند و پوست روی او را سلخ کردند پس خداوند عالم بر ایشان غضب
کرد و سطاطائیل ملک عذاب را که باو فرستاد و با او گفت یا اسماعیل من ملک عذابم خداوند رب العزت مرا بسوی تو فرستاده
است که قوم ترا بانواع عذاب معذب نمایم اگر خواهی پس اسماعیل باو گفت مرا در این حاجتی نیست پس خداوند سطاطائیل
بسوی او فرستاد که حاجت تو چیست ای اسماعیل گفت الهی تو عهد و میثاق گرفته برای نفس خود بر بوبیت و از برای محمد بنبوت
و برای اوصیای او بولایت و خبر داده بخلق خود با آنچه بنو امیه میکنند بحسین بعد از پیغمبر ایشان و گفتنیکه تو حسین را وعده داده که او را بدنیا
برگردانی تا انتقام خود را بکشد پس حاجت من بتو اینست که مرا نیز بدنیا برگردانی تا از دشمنان خود انتقام بکشم چنانکه حسین رجوع
میکند پس خدا اسماعیل ابن حزقیل را باین وعده داد پس او با حسین بدنیا رجوع میکند و در خبر دیگر است که ملک باو گفت ان الله
یقرئک السلام و میگوید که بتحقیق دیدم آنچه قوم تو بتو کردند از من سؤال کن هر چه میخواهی پس گفت بدرستیکه مرا بحسین اقتدا
است بتحقیق این استکمال و استتمام است برای که هر کس اخذ نماید جمیع آنچه در این مجلس ذکر کردیم و آنچه بآن تعلق دارد میداند
که محبان و دوستان اهل بیت رحمت و عصمت بسزاوارند باینکه خون دلها خورند که چشمها بمیزاب چشمهای خودشان جاری نمایند در وقت
شهادت علی بن الحسین و آنچه بآن متعلق است طوبی لهم ثم طوبی لهم هنیئا لهم ثم هنیئا برای کسیکه این حکمت روحانیه و حالت
یقینیه برای او حاصل است و بتحقیق دیدم در بعضی سالها در شهر محرم در صفر در محفل حسینیه که من در آنجا ذکر مصائب آل رسول
مینمودم جماعتی را از اهل ایمان و گروه متقیان که برای ایشان حاصل شده بود اغمای غشیه از بسیاری گریه و جزع و شدت سوزش
در وقت اینکه زمان غش بعضی از ایشان تا چهار ساعت بلکه زیادتر کشید و گویا من فراموش نمیکنم آنچه را که دیدم بتحقیق
حاصل شد برای ایشان در وقت نقل و بیان کردن من آنچیزی را که بشهادت علی اکبر تعلق داشت و چیزی که با رسول خدا خصوصا بسید
الشهدا در وقت شهادتش تعلق داشت و بالجمله چنانکه سزاوار است که ذاکر مصائب بر حالت نورانی باشد از اخلاص
و خضوع و خشوع هم چنین سزاوار است برای او که کلام را تفصیل و بسط دهد در بعضی از اوقات بذکر کردن چیزی که بفضایل
آل رسول و عترتش تعلق دارد از شهدا و کیفیت مقامات و مجاهدات ایشان و آنچه برای ایشان بود از شدت باس و
شجاعت تا اینکه اهل مجلس مستعد شوند برای تحصیل حالت نورانیه از متوجه بودن ایشان به محبت و عشق سوزانیدن قلوب
و جاری نمودن اشک از چشمهای خودشان و بالجمله سزاوار است ذاکر مصائب که مقتضیات مجالس و محافل و احوال حاضرین
را ملاحظه نماید پس چنانکه بعض اوقات تقاضا میکند که مصائب در آن وقت ذکر شود بطریق تفصیل و ذکر کردن اسباب زیادتی شدت
سوختن قلوب و ریخته شدن حزن و غموم و کروب بر قلوب محقق میشود در وقت بیان خبر دادن پیغمبر تفصیلا بتمام

ذکر کردن بعضی از اخبار که دلالت می‌نماید بر شدت گریه کردن سید الشهداء در وقت خبر دادن پیغمبر قضیه روز طف را در وقت
شنیدن او بود شهادت جوانان بنی هاشم خصوصا عباس و علی اکبر را و هم حسین در وقت شنیدن او قضیه یوم طف از امام
واقعه و در بعضی از روایات وارد و از جمله آنها روایتی است که از ابن عباس روایت شده فمنها ما روی عن ابن عباس قال صلینا
ذات یوم خلف رسول الله صلوة الصبح فی المدینة فی مسجده الآن فلما فرغ منها التفت الینا بوجهه البهی
واسند الی محرابه کانه البدر لیلة تمامه ووعظنا له وجعل یعظنا حتی کان کالماء البارد علی کبد العطشان شوقنا الی الجنة
وصیرنا من النار ونحن مسرورون مغبوطون بهم فبینا کذلک اذ دخل رأسه وتهلل وجهه فنظرنا الی الباب واذا
بالحسنین مقبلین وقد کبت یمین الحسن بکف یسار الحسین وهما یقولان من مثلنا وقد جعل الله تعالی احدنا
افضل اهل الارضین والسموات وانوارنا قبل خلق السموات سبطا نبی العالمین وجدنا احد
ام المؤمنین فسروا بهما واستبشر النبی لذلک وکل منا التفت الی صاحبه بالولایة والامامة فنظرنا فاذا نحو
رسول الله واذا دموعه تجری علی خدیه فبکینا لبکائه فقلنا یا نبی الله وقت الفرح فکیف هذا البکاء فقال
بنا اله واذا به یقول یعز علی والله ما نلعبا بعکسنا ولا یکا ثم التفت الینا وقال یعز علی من یبقی منکم بعدنا اذ ربما یحمل
بهما وانقاد بکاء وقال یعز علی کل من یبکی من بعدی ویبغضهما اما یتقیا فلا والذی انا لنحفظهما فقد جلسا
فی حجره بعد ان دعاهما فاجلس الحسن علی فخذه الیمنی واجلس الحسین علی فخذه الیسری فقال فدی ابیکما وامکما فقبل
الحسن فی فمه واطال اللثم بعد ذلک ثم التفت الی الحسین فقبله فی نحره واطال اللثم بعد ذلک فتساقطت دموعه علی
خده فبکینا لبکائه ولا علم لنا بذلک فاذا بالحسین قد سال فقال و مضی الی امه باکیا فلما دخل علیها ورات ابنه
تملکه دموعه بکتها اما الاخذ فقالت ما یبکیک یا ولدی واذا به انظر بکاء مکتئب فاطمة حین له وقال یا قرة عینی و
ثمرة فؤادی ما یبکیک لا ابکی الله لک عینا اما تخبرنی یا اخت البتول قالت اخبرنی یا حبیبی ما یبکیک و بحق جدک وابیک الا
اخبرتنی ما یبکیک فقال لها انا ابله کان جدی ما حقق من کثرة ما یبکی الی فقالت وکیف ذلک یا ولدی قال یا اماه ان
لاخی الحسن ما مضی بی ان توجهنا فاتینا وهو فی مسجده فجلسنا صدّقت و لقد جاء احسن فاجلسه علی فخذه
الیمنی واجلسنی علی فخذه الیسری ثم اخذ یقبل اخی الحسن فی فمه وثم طویلا ثم الذی ... فی ... وقبلنی
فی نحری فلو لم یکن انه یقبلنی لما بدّلنی مثل اخی ثم مال الی فقبل نحری ثم بکی فسبب کلما نظر الی ما فی قلبی شی یکرهه
حبا للعلا فی قلبه عشر حبه خردل من بغضک فقال اجل من ان تی هذا الاکرام فالتنی یا ولدی ای سمعته من الی هو
حسین منهما انا من حسین الا ومن اذی شعرة من حسین فقد اذانی ومن خالف من اذانی الا ومن احب حسینا فقد احبنی
والقضیا ولدیه لقد کنت بالمهد ذلک یکذا ذات یوم وهو ما دعا علی منبره متمعک تبکی فدخل علی فقال یا فاطمة سکینة فان
بکانه یوذینی وناداه یوما تبکی فقال یا فاطمة سکینة فان الملائکة تتاذی من بکائه وقد اکثر علیه السلام جبرئیل ان یعود
علیک فلما تذکر یا ولدی لما انصرف عنها ابن به وهو یبکی قال یا حسن فقلنا الیه یا اباه کیف تستهض الکبیر علی الصغیر
فقال هذا جبرئیل یستنهض الحسین وانا استنهض الحسن فکیف یا ولدی مالک یا ولدی یا بنیه فاخذت بیده ودعو
بجدی فی تعزیتها انی الماء وصلت الی باب المسجد فقال ابن عباس فانزوی کل واحد منا ناحیة من نواحی المسجد الا علیا
فلما رأتها النبی تغشی الصعداء وجری دموعه علی خده وقعها بکتها فقالت فاطمة علیک یا ابتاه یا رسول الله فقال وعلیک
السلام یا فاطمة ورضی الله عنها بکائه فقالت یا سیدی کیف تبکی ولدی الحسین ما تلک هو یحبک من ان تاجها امالک
الحسین زینها اهل السموات والارض بها فقلت ثم اخذنا بحث حبک الحسن فقال ابنی یا ابنتاه فقالت لم قبلته کتقبیلک ما
الحسن وهما اخوان اذ سکت یا قلم ینکث فقال یا بنتاه هذا سر اخفی علیک فنه اذا سمعته قالت فاطمة بحقک یا ابتاه الا اخبرته
علی منک وقال انا اتقوا فی البیت واجمعوا بنا هذا الخبر جبرئیل من الرب الجلیل ان الحسن یموت مسموما تسمه زوجة
جعدة بنت الاشعث بن قیس فسمته بعد قتیلی ثم موضع اللثم یموت مقتولا بسیف الشمر فسمته بعد قتیلی لذلک
بکت فاطمة وبکینا کلنا حتی ارتج المسجد بمن حتی قلنا ان المسجد تبکی معنا ما فعلتها قالت فاطمة یا ابتاه یا رحمن وملک
ولدی قال لها رحمن تبیح کربلاء قالت فقالت اضعف یا ابتاه فاطمة مصیبة اعظم من کل مصیبة علی انها قتلوا اهل الکوفة کیفهم



ان اعلم انهما فاتت الظلمة وابن الخلیفة امرهما الله ودعوته فاذا انام کذ تتوهون قتلوا عطشانا ما قربها یاده
بهم جلادا اکبرهم اغامن ناصر نصرنا اما من مغیث یغیثنا فلا یجیبه احد من تبع ذبح الشله ویقتلون بنیه موتی
لحیة الحسن وانصارهم توشحن رؤسهم علی العوالی وتوشحن بناتنا واخواتنا وتشاسبا یا اخوانی بطالب تهجی الا
فقنا ما طلبنا الحسنا فلذا العواصحبة مطلبه فی کل من عوا الملجمة ثم قالت یا ابتاه انا اکمل لشاط لا ابا لی جعفرهم
واقتلنا قال یا فاطمة هذا نصیبک من بعد یعظله تعلیمه والیه قالت یا ابتاه ثم قال شهرا یسمی عزمها القاشر
منه یحرم فیها الکم رجل الشلاح واقی تقتل بعلدتهم لا یا فاطمة اقه تعالی شغاقی قالت من یقتلهم یکفیهم وجلی
علیه ومن یلیقه قال لا یدیه من هذا شیء الا انه یدفی سلیمان الملکان یبغی حسب علی الترتیب نصیحتم والتمس فذانه

گفت روزی در پشت سر پیغمبر نماز صبح را در مدینه در مسجد آنحضرت گزاردیم و بعد از آن بهم بجا آوردیم وقتیکه آنحضرت از تعقیب فارغ
شد بروی شریف خود با التفات نمود بمحراب خود تکیه کرده گویا که بدر بود در شب تمام و کمال و با ما موعظه میکرد بحدیکه مثل آب
سرد بود بر جگر عطشان ما را شوقمند میکرد به بهشت و میترسانید ما را از آتش در حالیکه ما مسرور و مشغول میبودیم بعزت ...
او ناگاه دیدیم که آن بزرگوار سر خود را بلند کرد و روی مبارکش نورانی و روشن شد پس ما او را نظر کردیم و دیدیم که حسنین
آیند و دست راست امام حسن و در دست چپ امام حسین بود و میگفت کیست مثل ما و حال آنکه خدای تعالی جد ما را افضل
اهل زمین و آسمانها گردانیده و پدر ما بعد از او بهترین خلق خداست و مادر ما سیده زنان عالمیانست و جده ما خدیجه
کبری مادر مومنین است پس سرور و فرح ما زیاده گشت و مستبشر شدیم باین و هر یک از اهل مجلس خود التفات نموده با او
میگفت بدوستی ایشان و برائت از دشمنان ایشان پس مرتبه دویم نظر کردیم بجانب رسول خدا دیدیم چشم آن بزرگوار به
روی مبارک جاری شده با آستین خود چشم را پاک میکند پس گفتیم سبحان الله این وقت سرور و فرحست اینگریه چیست اراده کردیم
که از او سؤال کنیم ناگاه دیدیم که می گفت نَعِزُّ عَلَیَّ وَاللهِ ما تَلقَیانِ بَعدی یا وَلَدَیَّ یعنی بخدا قسم گران است
بمن آنچه بسر من بچه میرسد با آن بعد از من بعد از این ما ملتفت شد و گفت گواه است بر هر کسی که بعد از من خواهد بود از شیعه
من و بدیشان آنچه این دو پسر من با آن میرسند ما اراده کردیم که از آنحضرت سؤال نمائیم ناگاه دیدیم که آن دو بزرگوار در
کنار پیغمبر نشسته اند بعد از آنکه ایشان را خواند و حسن را در زانوی راست و حسین را در زانوی چپ نشانید پس آنحضرت گفت یا بنی
ابکیکما اَبی اُمّکما یعنی پدرم بپدر و مادرم بمادر شما فدا باد پس از دهن حسن خود بوسید بعد از آن بسیار بوئید
بعد بجبین ملتفت شد و از حلقومش بوسید بعد از آن بسیار بوئید پس اشکهای چشم او بر خدهایش جاری شد و آن دو بزرگوار
از جهت گریه کردن پیغمبر گریستند و ما نیز امید نیستیم ناگاه دیدیم حسین از ما مفارقت کرده نزد مادرش رفت در حالتیکه
گریه میکرد وقتیکه نزد مادرش رسید مادرش او را دید نزد او آمد در حالیکه اشکهای چشم او را با آستین خود پاک میکرد و در حالتیکه
میگفت فِداکَ اُمُّکَ یا وَلَدی ما یُبکیکَ یعنی مادرت بتو فدا باد چه چیز ترا بگریه آورده ای پسر من ناگاه دیدیم
گریه را زیاد کرد فاطمه گریه کرد از جهت رحم کردن باو و گفت ای نور چشم و میوه قلب من چرا گریه میکنی خدا چشمهای ترا نگریاند
آیا خبر نمیدهی بمن ای میوه دل من گفت خیر است فاطمه گفت ترا قسم میدهم بحق خودم که بر تو است و بحق جد و پدرت مگر اینکه
خبر دهی بمن که چرا گریه میکنی و چه چیز بگریه تو باعث شده گفت ای مادر جدم از من ملول شده است از بسیار تردد من نزد او
فاطمه گفت این چگونه است ای پسر من گفت ای مادر برادرم حسن را گفتم بیا برویم جد خود را زیارت کنیم پس آمدیم تا دیدم در حالیکه
او در مسجد بود و پدرم و صحابش در اطراف او نشسته بودند برادرم حسن را خواند در ران راست خود نشانید و مرا در ران
چپ خود نشانید بعد از آن باین راضی نشد تا اینکه از دهن برادرم حسن بوسید و بسیار بوئید بعد آمد و از دهن من اعراض کرد

از حلقوم من بوسید پس اگر از من طول نکشید برادر مثل برادرم میبوسید ایا در دهن من مرا بوکن یا در دهن من چیزی هست که
او را ناخوش گیرد فاطمه گفت چه در دهن تو چیزی نیست که عدت او را ناخوش دارد و در قلبش معدار ده یک دانه خردل عیب نیست از بعضی
تو پس گفت نعم این اعراض تو از چه جهت است گفت ما دیدی من مکرر از او شنیده ام که می گفت که حسین از من و من از حسینم آگاه
باش هر کس بگوید که از حسین اذیت نماید بتحقیق مرا اذیت نموده و بتحقیق ترا چند دفعه بر داشته است و گفته است آگاه
هر کس حسین را دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته قسم بخدا تا وقتیکه آینه بتحقیق تو در گهواره بودی روزی گریه میکردی و جد تو
در منزل من میگذشت شنید که تو گریه میکنی پس داخل شد و گفت ای فاطمه او را ساکت کن زیرا که گریه کردن او مرا اذیت میکند
و مرا روزی دید که گریه میکنی گفت ای فاطمه او را ساکت کن زیرا که ملائکه از گریه او متاذی میشوند وقتیکه تو مریض بودی از جبرئیل سؤال
کرد که تعویذ نماید تو را آیا در خاطرت نیست ای پسر من وقتیکه شما در پیش روی پیش کشتی گرفتید در حالیکه او میگفت ای حسن
غلبه کن و من گفتم ای ابتاه چگونه بزرگ را ترغیب میکنی بر کوچک پس گفت این جبرئیل است میگوید برخیز ای حسین و حسین را ترغیب میکند
و من حسن را تحریص و ترغیب میکنم پس ای پسر من چگونه از تو طول میشود بیا برویم نزد او پس از دست حسین گرفته در حالیکه از چشم
فاطمه جاری میشد و نخواندیم تا نزدیک مسجد با سجده و میا قافله رسید در مسجد ابن عباس گوید هر یک از ما در جانبی از جوانب
مسجد متفرق شدیم مگر ما وقتیکه پیغمبر فاطمه و حسین را دید آهی کشید و از چشمهایش بر رو جاری شد با آستین خود آنرا پاک میکرد
پس فاطمه گفت السلام علیک یا ابتاه یا رسول الله پس آنحضرت گفت و علیک السلام یا فاطمه و رحمة الله و برکاته فاطمه
گفت ای آقای من چگونه دل پسرم حسین را میشکنی آیا نگفته که حسین ریحانه منست چنان ریحانه که او را میبویم آیا نگفته که حسین
زینت اهل زمین و آسمانها است آیا نگفته که عطر بهشت را از حسین استشمام میکنم آنحضرت گفت بلی یا بنتاه فاطمه گفت چرا
او را نبوسیدی مثل بوسیدن برادرش حسن از ابتداء او میگریید هر چه گریه میکنم ساکت نمیشود گفت ای دختر من این گریه بعض
از آن چیزیست که هم ترا قسم میدهم بحق خودت ای پدر آن سر را از من پنهان مکن پس پیغمبر گریست گفت انا لله و انا الیه راجعون
ای دختر من بمن خبر داد جبرئیل از رب جلیل که حسن را زوجه او که اسمش جعده دختر اشعث بن قیس زهر میدهد و مسموم از دنیا میرود
پس بعد از بوسیدن از موضع زهر او را بوییدم و حسین را شمر لعین با شمشیر خود ذبح میکند مذبوح از دنیا میرود پس بعد از
بوسیدن او از موضع نحر او را بوییدم فاطمه گریست و همه ما گریستیم حتی مسجد را گمان نمیکردیم که در آن بودند حرکت دادند حتی
خیال کردیم که جنبانی با ما گریه میکند پس در آنوقت فاطمه گفت در کدام زمین پسرم را میکشند گفت در زمینی که او را کرب
میگویند فاطمه گفت سبب قتل او را بمن وصف کن گفت ای فاطمه مصیبتش از همه مصیبت بزرگتر است مردم کوفه و اهل کوفه نامه
و کاغذ مینویسند و رسولان میفرستند و دعوت میکنند که بیا بطرف ما که تو خلیفه و پسر خلیفه هستی و این امر حق است از خدا
و رسولش وقتیکه نزد ایشان میاید او را تکذیب میکنند و او را عطشان و غریب میکشند مگر با ایشان ندا میکند آیا من
ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا پس احدی با و جواب نمیدهد ذبح میکنند او را مثل ذبح کردن گوسفند و
برادرانش و پسران برادرش حسن و انصارش را میکشند و سرهای ایشان را بر نیزه های بلند نصب میکنند و دختران و همشیره ها
و زنان او را اسیر میکنند در حالیکه حرمتش میاشکنند و ایشان را در شهرها میگردانند پس فاطمه صیحه و احسیناه و واولداه و وا
غلباه برکشید پس هر کسیکه در مسجد بود گریه کرد بعد از آن گفت ای فاطمه این بعد از من و بعد از تو و پدر و برادرش صادر میشود
گفت ای ابتاه در کدام ماه گفت در ماهی که او را محرم میگویند در روز دهم آن ماه که کفار برداشتن سلاح را حرام میدانند و حرمت
در آن روز فرزند مرا میکشند خدای تعالی شفاعت مرا بایشان نمیرساند فاطمه گفت که او را غسل میدهد و کفن کند و نماز میکند

و دفن میکنید گفت یعنی اینک از اینها دیده نمی‌شود الا اینکه بعد از قتل او را دفن میکنند بعد از آنکه بدن او در زیر خاک میماند در حالتیکه
آفتاب بر او تابیده و سر او را بر نیزه ها میزنند پس فاطمه ندا کرد واولداه واحسرتاه علیک یا ابا عبدالله حسین گفت ای جد بزرگوار
مصیبت من بزرگ است و امر من جسیم است پس گریه کردند حاضران گریستند در آن شب که ایشان چنین بودند ناگاه جبرئیل از آسمان نازل
شد و گفت السلام علیک یا محمد اهل الله تعالی یقرئک السلام خدای تعالی بتو سلام میرساند و میگوید که فاطمه را ساکت کن زیرا که گریه
او اهل آسمان را بگریه در آورده مژده بده او را که من زود خلق میکنم شیعه های طاهرین را که اموال خود را انفاق و جانهای خود را در زیارت
او بذل میکنند و مجالس بر پا میکنند تا در آنها جزای او را ذکر کنند و اشک چشم جاری مینمایند و بسیار می‌خوانند و زنان پاک و پاکیزه و ترویج
و هر پاک و پاکیزه او را دوست میدارد و دوستش میدارد رجوع کرد بزیارت قبر شریف او از هر مومن لطیف تا وقتیکه پسرش صاحب زمان
قائم میباشد تا خون او را و خون هر مظلوم را اخذ میکند. روز قیامت خبردار باش که شده زائرین او را بعد از مردنش
آگاه باش هر کسیکه زیارت کند او را بعد از مردنش پس او را بهره ای هست که بر میدارد ثواب مقتول آگاه باش هر کسیکه
انفاق کند از مال خود و کمک دهد هم در عزای او و زیارت او و تجارت میکند در عوض آن ملائکه برای او تا روز قیامت پس میایم با جوان
هر چه هم ... و دعا میکند خدا ... قصری در بهشت آگاه باش هر کسیکه مصائب او را یاد نماید و بر او گریه کند ملائکه اشک چشم
او را در شیشه اخذ میکنند و در روز قیامت او را میآورند با او و میگویند یا ولی الله بگیر این اشکهای تو است که در دنیا بر حسین گریه کرده
تا از آتش پس ببینید او را که آتش زیرا که ... سال دور میشود پس روی پیغمبر متهلل و برگشت شد از
فرح و سرور و فاطمه گفت ای جبرئیل روی تو روشن شد از فرح پس دعا ... از قول جبرئیل را فاطمه سجده شکر کرد برای خدای تعالی پس گفت
چیست جزای ایشان نزد تو در روز قیامت یا جداه گفت ای فرزند من در روز قیامت نزد خدای تعالی من ... کاران ایشان را
شفاعت میکنم ... ابن علی ... نظر کرد و گفت ... ای پدر جزای ایشان در نزد تو در قیامت چه چیز است
گفت ... در روز عطش اکبر سیراب میکنم مگر ... ای برادر من حسن تو ... دوستان و گریه کننده کان من چه جزا
گرد حسن گفت قسم بحق تو ای جد ... بهشت داخل نمیشوم مگر با ایشان پس گفت ... فاطمه گفت قسم بعزت
خدا ... داخل بهشت نمیشوم ... از خدای خود ...
و قبیله بهشت داخل شوند با ایشان داخل میشوم پس حسین گفت یا جداه قسم بحق پروردگار خودم و بحق تو اگر ایشان داخل بهشت
نشوند هیچ روی پیش از ایشان داخل نمیشوم و میخواهم از پروردگار خود که قصور ایشان را همسایه قصر من کند در روز قیامت
احادیث میگوییم ... در قضیه شهادت سید الشهداء و مصائبش و اسیر شدن عیالش و آنچه بایشان
رسید از ذلت و خواری و هجوم آوردن ... که سید الشهدا از مدینه بیرون آمد تا ... کشته شدن ... الرسول
در آن ... که خدای تعالی اینها را برسول خدا وحی نموده و رسول خدا اینها را باصحاب و جمعی از اصحاب خود خبر داده بود بلکه همه
اینها را بطریق مفصل و مبسوط خدای تعالی بر جمعی از انبیاء و مرسلین وحی نموده بود چنانکه سابقا بآن اشاره کردیم و شک نیست ... اینکه
شدت هیجان ... و احزان اصحاب ... و هم جمعی از انبیاء و مرسلین و فرو رفتن ایشان در دریای گریه و صیحه و ضجه و حاصل شدن
غشوه برای ایشان در وقت مطلع شدن ایشان به قضایا و واقعه بود پس اگر در میان نیست مگر اطلاع ایشان با آنچه گذشت از ابن نما از جناب
سکینه ... علیه السلام روایت کرده ... حکایت میکرد که فرو رفتن ایشان در دریای احزان و گریه و ناله و غشوه پس چگونه خواهد
شد زمانیکه مطلع شوند بر جمیع مصائب الرسول و آنچه بر ایشان جاری شد ما الان ذکر مینماییم آنچه را که شیخ بزرگوار ابن نما ذکر کرده
در آنچه روایت کرده است او را از سکینه دختر حسین گفت آب تمام شد در نهم شهر محرم حتی عطش ما را به مشقت انداخت در حالتیکه
آب تمام و ظروف خالی بودند و مشکهائی که در آنها آب میشد خشکیدند و چون وقت تمام شد من و بعض زنان تشنه شدیم پس برخواستیم

نزد عمه ام زینب روانه شدم که تشنگی خود را با و خبر دهم شاید برای ما آب ذخیره نموده باشد پس او را در خیمه یافتم که برادر شیر
خوارم را در کنار گرفته آن معصوم گاهی خیز زد و گاهی می نشیند و از طفل شیرخوار مثل ماهی در تاب اضطراب میکند و فریاد میزد و عمه ام
با و میگوید صبر صبر ای فرزند برادرم صبر کن و چگونه صبر میتوانی بکنی و حال آنکه تو در اینحالت بودی و تشنگی که راست
سر عبرات که صدای آن را استماع شود و ترا نفع نخواهد رسانید و قتیکه من اینرا شنیدم ناله کردم در حالیکه گریه میکردم پس گفت سکینه گفتم
نعم گفت چه چیز ترا میگریاند با و گفتم حال برادر شیرخوارم را و اعلام نکردم با و عطش خود را که ترسیدم که هم و اندوه او را زیاد کند
بعد از آن با و گفتم ای عمه اگر بفرستی نزد بعض عیالهای انصار پس سبب میشود که در نزد ایشان آب باشد پس برخواست و طفل را
در دست خود برداشت و بخیمه های عمه های من رفته در نزد ایشان آب نیافت برگشت و بعض اطفال او را تابع شدند با امید اینکه
ایشان را آب بدهد بعد از آن در خیمه اولاد عم من حسن رفت و در سایر خیمه های اصحاب که شاید نزد ایشان آب باشد
پس آب نیافت و قتیکه مایوس شد برگشت بر خیمه خود و با او بود قریب بیست نفر صبی و صبیه پس شروع کرد بفریاد و ناله کردن
و ما در نزد او فریاد میکردیم گذشت تا آنکه برادر از اصحاب برادرم و او بریر همدانی بود و او در مسجد قرآن میگفتند و قتیکه گریه کردن ما را
شنیدند خود را بزمین انداخت و خاک را بر خود میپاشید و اصحاب خود را ندا کرد که برای شما چیست آیا شاد میکند شما را
که دختران فاطمه از تشنگی بمیرند در حالیکه در دستهای ما قائمه شمشیرها باشد آگاه باشید بخدا قسم خیر نیست در زندگانی بعد از ایشان
بلکه وارد میشویم قبل از ایشان بحوضهای مرگ ای اصحاب من باید اخذ نماید هر یکی از ما از دست یکی از این زنان و ایشان را به شریعه
غاضریات حمل نمائیم قبل از آنکه هلاک شوند از تشنگی و اگر دیدیم با قتال آنها با ایشان دعوا میکنیم پس یحیی مازنی با ایشان گفت
مدتیست که مادر شان حافظ ایشان بر قتال ما اصرار دارد ملاحظه حالیکه ما از دست این زنان گرفتیم ما بسیکه از ایشان بتیری یا نیزه برسد
مالب میشویم بان لکن برای آنست که با خود مشک برداریم پر آب کنیم برای ایشان اگر آمدند با ما مقاتله نمایند با او دعوا میکنیم
اگر احدی از ما مقتول شود فدا باشد به دختران فاطمه زهرا بریر گفت این رای تو باشد بعد از آن مشک برداشته روانه شدند در حالیکه
فرات را قصد کردند و چهار نفر بودند متوجه جانب شریعه فرات شدند پس حارثان ایشان را درک کردند و گفتند کیستید
بریر با ایشان گفت من بریرم و اینها اصحاب حسین اند و بتحقیق عطش ما را غلبه کرده ما را بمشقت انداخته و میخواهیم بفرات وارد شویم
گفتند در مکان خود بایستید تا رئیس خود را خبر داده نائیم و میان بریر و رئیس ایشان قرابت بود وقتیکه او را خبر دادند با ایشان گفت
شریعه را خالی کنید برای ایشان تا آب بنوشند و قتیکه بشریعه نازل شدند و بر رود فرات درک کردند بریر و اصحابش ناله کردند
خدا لعنت کند ابن سعد را این آب جاری میشود و حال آنکه جگرهای دختران فاطمه زهرا از آن یک قطره تر نمیشود بریر گفت ای اصحاب
من یاد آورید آنچه در عقب شما است و شکر او کنید و تعجیل نمائید زیرا که بتحقیق اطفال حسین که حیثه شده از عطش و آب بنوشید
تا اینکه جگرهای دختران فاطمه سیراب کرده پس گفتند بخدا قسم ای بریر آب نمی نوشیم پیش از سیراب شدن قلوب اطفال حسین پس مشک پر کر
دند حارس اینرا شنید با ایشان گفت کفایت نمیکرد برای شما وارد شدن بشریعه که با این حالت آب ببرید بخدا قسم بر آینه خبر میدهم
با حق خبر شما را زیرا که من با این شمشیر از خوف شما چشم میپوشم تا اینکه خبر شما با میر برسد بریر با و گفت بهذا امر ما را مکتمان نما
بعد از آن با و نزدیک گردید در حالیکه میخواست او را بگیرد پس پشت گردانید در حالیکه گریزان بود و بعض از این امر خبر دار گردید
با ایشان گفت که راه را بر ایشان بگیرید و ایشان را پیش من آرید اگر امتناع کردند ایشان را بکشید و قتیکه راه را بر ایشان گرفتند
گفتند با بریر بحق راضی نیست که آب باصحاب خودتان ببرید بریر با و گفت احدا از ان چه خواهید کرد گفتند خونها خواهیم ریخت
بریر گفت ریختن خونها نزد من محبوبتر است از ریختن این آب و آیا بر شما احدی از شما از قلعه فرات شما را چشیده همت با
همت که جگرهای اطفال و عیال حسین را سیراب نمائیم بخدا قسم شما را ترک نمیکنیم تا اینکه خونهای ما در اطراف این ریخته شود پس از ایشان
گفت مدتیست که اینها در سراب قبل موت خود شان را طلب میکنند و برای ایشان نفع نمیدهد و بعضی از ایشان گفت مخالفت

امیه تهدید ایشان را احاطه کرده اند مثل حلقه ها بر دور صحابیش مگر ابر زمین نگاه نشسته در اطراف او نشستند و بر ایشان گریه میکرد و بان
گفت و اعطشاه بر جگرهای دختران مصطفی جهت خود را منع کنند از کسانیکه ما را از شما منع میکنند پس مگر امر کرد ایشان خود را بر داشت
حرامی شمر لعین بیان کرده دیگر بار بسبب میاید ایشان پس یکی بر محل مبارک رسید مگر آنکه دوش او چون کرد و خون جاری
و دندانهای ایشان کرده و وقتیکه دید خون جاری شد و شکست سالم است گفت جد مذابح است که گردن را بسته شکسته بود و وقتی
که بریده که قوم او را ترک نخواهند کرد و با آواز بلند فریاد کرد وای بر شما ای گروه بنی سفیان نشسته بر پا کنید و مگذارید شیرهای
پسران جوانان مرا اطفال ما بانوه اطراف حسین جامعی بودند مردان ایشان گفت من سید این بر پا میشوم که قوم را موعظه
میکنند امام علیه السلام گفت با وعلی شو پس جماعتی سوار شده خود را با ایشان رسانیدند و وقتیکه حرامیان ایشان را دیدند مراجعت کردند
در حالیکه میگریختند پس بر بالای آب را آوردند بچه نزدیک شد مشک را انداخت و گفت بنوشید ای آل رسول که او را با دشمنان
پس اطفال اطراف مشک را گرفتند و یکدفعه فریاد کردند این بر پشت آب داده و خود شان از بر مشک انداختند بعضی ایشان
مشک را بسینه خود چسبانید و بعضی روی خود را بر آن میگذاشت و بعضی طلب خود را بر آن میگذاشت و میمالید و وقتیکه ازدحام
ایشان بر مشک بسیار شد بند مشک وا شد و آب ریخته شد دختران فریاد کردند ای بر بالای آب ریخته شد بر پشت رو و پیشانی
خود دست خود میزد و میگفت: واعطشاه بر تشنگی جگرهای دختران رسول خدا این روایت تمام شد توضیح و تبیین است پس
مداینکه روایت ولی هو چند را متضمن است لا بد است که بعضی آنها اشاره شود پس میگوئیم کلام در اینجا در چند مقام واقع میشود
مقام اول در اشاره کردن است ببعضی از امور حصه مداینکه خبر دادن خدای تعالی رسولخدا را بحقیقت روز طف بنازل شدن جبرئیل
و غیر او از ملائکه به رسولخدا از چیزهاست که در غایت کثرت است آنچه در این روایت است خبر دادن خدای تعالی است
رسولخدا را باین چنانچه آنچه در روایت کافی است اول خبر دادن خدای تعالی است رسول خود را باین و آن روایتی است که در کافی
مسنداً از صادق روایت کرده گفت بدرستیکه جبرئیل بر محمد نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه خدای عز و جل ترا مژده میدهد
بمولودیکه از فاطمه متولد شود و میکشند او را امت تو بعد از تو پیغمبر گفت یا جبرئیل بر پروردگار من سلام باد مرا حاجتی نیست در مولودی
که از فاطمه متولد میشود که امت من بعد از من او را بکشند پس جبرئیل عروج بعد نزول کرد و گفت مثل آنچه اول گفته بود حضرت
گفت یا جبرئیل بخدای من سلام باد مرا حاجتی نیست بمولودیکه از فاطمه متولد میشود و امت من بعد از من او را بکشند جبرئیل عروج
بعد نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه پروردگار تو ترا سلام میرساند و مژده میدهد ترا باینکه امامت و ولایت و وصیت را در ذریه
تو قرار خواهد داد پس پیغمبر گفت بتحقیق راضی شدم بعد از آن فرستاد نزد فاطمه که خدای تعالی مرا مژده داد بمولودیکه برای تو متولد
میشود و او را امت من بعد از من بکشند و امت تو او را بعد از تو بکشند پس پیغمبر بفاطمه فرستاد که خدای تعالی امامت و ولایت
و وصیت را در ذریه او قرار داده است فاطمه خدمت پیغمبر فرستاد که بتحقیق راضی شدم پس فاطمه او را حامله شد از روی کراهت و وضع
کرد او را از روی کراهت الی آخر الحدیث و بالجمله بدرستیکه اسرار و وجوه بسیاری در فرستادن خدای تعالی به رسولخدا در این
باب کثیر است از جمله آنها است که این تکرار و بشارت خدا است چنان سنتی که او را تغییر و تبدیل نیست کس عارف میشود در اعصار
و اعصار این شیعه تا روز قیامت و از جمله آنها است که ظاهر شود فضل اصحاب او و درجات ایشان بسبب گریه کردن
بر حسین افضل است از جمیع اعمال واجبه و مندوبه و از جمله آنها اظهار نمودن جلالت و عظم شان اصحاب کسا علیهم السلام است
زیرا که سؤال نکرده است از خدای تعالی احدی از ایشان در رفع این از وقایت و بلا را اجابت و این اسباب فی نفسه باعث
در این روایت که غیرت ذکر شد چنانکه زبسته بر معنی مینیت الی غیر ذلک از وجوه و اسرار آنچنانیکه حصول او در فهم ما بان
میرسد و اما غیر از آن در نزد خدا و محمد معصومین است مقام دویم در اشاره کردن است بعظم شان و جلالت قدر فرستادن

که بر سید الشهداء ارواحنا له الفداء گریه میکنند و قبر شریف او را زیارت مینمایند پس بدانکه این روایت متضمن است چند وصف ایشان را امور
چند را که چشمهای ایشان بآن روشن و سینه های ایشان شاد میشود و آن اینست که حضرت الهی و زبان جبرئیل و محمد طاهرین موصوف
شده اند بطاهر بودن ایشان و موصوف شده است ازواج و ابدان ایشان بطهر بودن آنها الی غیر ذلک از اوصاف
که در روایت فضیلت ثم طویله بر ایست که مستقصف باشد انچه در آخر روایت است بعد از آن روایت بعض فقرات آن را دلالت
میکند بر استحباب طعام دادن باهل مجالس از مردان و زنان گریه کننده و مثل آخر روایت در این باب روایتی که روایت کرده
ثقة الاسلام آن را در کافی باسناد آن را مصبغة الطحان [illegible] گفت از ابا عبد الله شنیدم میگفت و هنگامیکه حسین را درجه شهادت
رسانیدند [illegible] بآنحضرت اقامه ماتم میشود و گریه کرد و زنان گریستند و خدمتکاران گریه کردند تا اینکه آتش چشم ایشان
خشکید و رفت پس در این اثنا بود ناگاه کنیزی را از کنیزان خود دید گریه میکند و اشکش سیلان میکند از آن کنیز خود گفت که چه
شده است ترا از میان ما که اشکهایت تو جاری میشود گفت هنگامیکه [illegible] شربت سویقی او نوشیدم حضرت
ابو عبد الله گفت پس امر کرد طعام و سویق آوردند پس از طعام خورد و از سویق نوشید و دیگران هم طعام نمود و سیراب
کرد و آن کنیز گفت میخواهم که رفع قوت بهم رسانیم بگریه کردن بر حسین [illegible] و مخفی نماند بر تو که ذکر کردن صادق علیه السلام
آن زن کلبی کرده بود دلالت میکند بر استحباب انچه آن زن کرده بود بعد از آن مخفی نماند بر تو مدرستی انچه در [illegible] الهی است از
قول خدای تعالی که فرموده و آنی ساخلق شیعة طاهرین مطهرین الی آخره اگر چه شامل میشود هر کس را از شیعه است بعد از سید الشهدا
روحی له الفداء و متصف باشد بآن صفاتیکه در روایت مذکور است یعنی از گریه کردن و زیارت قبر شریف آنحضرت و خرج کردن
مال خود در زیارت و اقامه عزا و ماتم او و طعام کردن مردان و زنان گریه کننده و سیراب کردن ایشان تا اینکه کاملین و
فاضلین که عالمند بر شان و درجات ایشان کسانی اند که بعد از زمان غیبت امام قائم از اولاد سید شهدا میآیند [illegible]
ایشان مساوینند از حیثیت عقول و افهام و اشد و اکمل هستند از حیثیت [illegible] و محبت بر اهل بیت رحمت و عصمت زیرا که
غایب در نزد ایشان مثل حاضر است و به تحقیق وارد شده است روایتی با مضمون که ذکر کرده است آن روایت را صدوق ره
در کتاب اکمال الدین [illegible] میشود که مستفاد از آن روایت اگر چه این استفاده بطریق استنباط دقیق است که مؤمنان زمان
لاحق در ازمنه غیبت امام قائم علیه السلام اشد و اکمل میشوند از جهة یقین و اتم میباشند از جهة عقول و اوفر هستند از جهة فهم
از مؤمنان زمان سابق را بوده بعبارت اخری هر قدریکه طول ممتد شد ازمنه غیبت عقول و فهمها زیاد میشود و معرفت کامل
میشود و به تحقیق جمعی از محققین عرفا باین نعمتها ذکر کرده اند یکه آن اقامه برهان نموده اند نیز علاوه بر آنکه در نزد ایشان است از نکات
چنانکه اوراد هم میکنند و حکمت که گفته شود مدرستیکه قاعده لطف که بر حکیم تعالی واجب است از چیزهاست که باین چیز
حکم میکنند چنانچه بر ستر بر عالم مخفی است پس تمام کلام را اخذ کن و غفلت منما مقام تسلیم ورد اشاره کرده است کسی سؤالی
و هم حکمت در جواب آن و بیانش اینست مدرستیکه آنروایت به تحقیق متضمن است که حضور مردان و زنان گریه و زیارت کننده
گان در بهشت مجاور حضرت سید الشهداء روحی له الفداء میباشد پس حاصل سؤال اینست که این چگونه متصور و متعقل میشود زیرا
که زایرین قبر شریفش و گریه کنندگان باو از آن زمانیکه او را شهید کرده اند تا روز قیامت یا تا قائم شدن امام خدا هم
از اولاد شش خلق بسیار است که عددشان را غیر از خدا و محمد طاهرین او کسی نمیداند پس چگونه متصور میشود مجاورت زیرا که
مجاورت جمعی مانع میکرد از مجاورت دیگران و هکذا و جواب از این سؤال آنکه بعضی از چیزها که در این نشأه فانیه ممتنع و محال
میشود از چیزهاست که ممکن میشود در نشأه ملکوتیه دائمی غایة ما فی الباب اینست که عقول و افهام ما نمیرسد بادراک و تعقل
آنها علاوه بر این ممکن است که گفته شود مدرستیکه نفس کلیه قاهره نورانیه که برای سید الشهداست متصرف میشود در قالبهای
برزخی و اجساد مثالیه بسیار پس هر یک از آنها مثل جسد شریف وی [illegible] میشود پس آن اجساد در حضور عدیده میکرد و مسند فی میشود

بکار

بهر حال بودا اللهم اینکه گفته میشود که چه او مثال او امران رب بلند انچیز ناهست که بعد از قیامت و حشر و نشر موجود میشود در آن
اوراقی که مخفی نیست و ممکن است که ازین سؤال جواب داده شود بوجوه دیگر ایضا چنانکه مخفی نیست بر زیرک متدبر پس میگوییم مخفی نماند
بر تو که روایت دیدم ای روایت دویم شیخ بزرگوار ابن قارویه بعد از آنکه مضمونش را تو برا میفرمایند و جهار امیکه از دو باعث جایی
شدن انحصار بود ها میگردد از انچیز ناهست که دلالت میکند بر عظم شان انصار سید شهدا و اینکه ایشان بعد از حضرت ابا عبدالله
بنوعیکه از پیش از سید شهدا اند بر رتبه شهادت رسیدند ایشانرا شبیه نیست اهل زمین فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما
پس ایشانند چنانکه امیر المومنین گفته لم یسبقهم سابق ولا یلحقهم لاحق یعنی سبقت نکرده بایشان سبقت کننده و لاحق نمیشود
بایشان لاحق شونده نعم ممکن است برای مومن کامل که خود را بایشان شبیه کند و باشد از کسانی که بعد از ایشان واقع شود و این
حاصل میشود زمانیکه گریه و جزع و صیحه و فریاد و نوحه خود را کامل نماید در مصائب آل رسول و بخل نکند مضایقه ننماید در بذل کردن
روح و مال و محبت وجود خود را در زیارت ایشان و اقامه کردن مجلس ماتم و نوحه و گریه بر ایشان زمانیکه چنین شد داخل
میگردد در تحت آنچه صادق با آن حکم کرده است پس ایشان شبیه و تابع ایشان میشود و آن حکم در آن روایتست که ثقة
الاسلام کلینی روایت کرده است و اسناد او را داده است به محمد بن مسلم از محمد بن سعید از علی بن حکم از عمر بن ابان از
بن ابی منصور روایت کرده گفت شنیدم از ابی عبدالله که میفرمود نَفَسُ المَهمُومِ لَنا المُغتَمِّ لِظُلمِنا تَسبِیحٌ وَ هَمُّهُ
لِأَمرِنا عِبادَةٌ وَ کِتمانُهُ لِسِرِّنا جِهادٌ فی سَبِیلِ الله یعنی نفس کسیکه برای ما مهموم باشد و از برای ظلم ما
غمگین باشد تسبیح است و غمگینی او از برای امر ما عبادت است و کتمان کردن او سر ما را جهاد کردنست در راه خدا محمد بن
سعید گفت بنویس این حدیث را بآب زر پس ننوشتم چیزی را که از آن بهتر و خوبتر بوده باشد بعد از حدیث میگویم حق چنان است
که محمد بن سعید گفته است ولکن اگر میگفت یَنبَغی أَن یُکتَبَ بِالنُّورِ عَلَی أَحداقِ الحُورِ لَکانَ أَحسَنَ
وَ أَولی یعنی اگر میگفت که سزاوار است نوشته شود با نور بر حدقه های حور بر آینه خوبتر و اولی میباشد پس نظایر و امثال
این احادیث از انچیز که علما میکنند قبول کنند و اما بعد از انچیز ناهست که در غایت کثرت است در کلام جمیع علما هر کس
هر طور باشد عظم شان اصحاب امام مظلوم و جلالت قدر ایشان از انچیز ناهست که احاطه نمیکنند بشمردن آن فقها و به تحقیق
شناختم در ضمن بعضی از مطالب سلام شیخ راه آن چنانکه شناختی ممکن است گفته شود که حبیب بن مظاهر بعد از حضرت ابا عبدالله
افضل اصحاب و انصار است پس از جمله چیزها که علما میکنند فضل و شرف او را اعلام و آنچه گذشت که روایت شده که حبیب
ابن مظاهر روزی در بازار کوفه نزد عطاری ایستاده بود ناگاه از برای کریمه خود میخرید پس مسلم بن عوسجه باو گذشت حبیب باو گفت
که دیدی و گفت ای برادر مسلم در این شهر که من اهل کوفه را میبینم که اسبها و اسلحه جمع آوری میکنند مسلم گریست و گفت از دنیا رفت
اند حبیب گفت بخدا قسم ای حبیب در این شهر که اهل کوفه مصمم شده اند بقتال فرزند دختر رسول خدا پس حبیب گریست و
ریکرا از دست انداخت و گفت بخدا قسم رنگین نمیشود این مگر از خون حلقوم من نزد حسین و قتیکه حسین در وقت خود بکو
کوفه بزمین رسید در صحرای آن زمین خیمه بر پا نمود و عالم شد و دانست که پسر عمش مسلم بن عقیل را کشته اند و اهل کوفه باو
حیله کرده اند و آنحضرت دوازده علم درست و آماده کرده بود و بعد از آن جمیع امر کرد که هر یک از ایشان رایتی و علمی را
از آن علمها بردارند پس اصحابش نزد او آمدند و گفتند یا ابن رسول الله بگذار ما از این زمین کوچ کنیم آنحضرت گفت که صبر کنید
تا بیاید نزد ما کسیکه این علم دیگر را حامل باشد بعضی از اصحاب گفت ای آقای من تفضل کن من او را حامل باشم فرماه
الحسین خیرا و گفت بیاید کسیکه او صاحب آن است بعد از آن کتابی نوشت که نسخه آن این بود مِنَ الحُسَینِ بنِ عَلِیِّ بنِ
أَبی طالِبٍ إِلَی الرَّجُلِ الفَقِیهِ حَبِیبِ بنِ مَظاهِرٍ أَمّا بَعدُ یا حَبِیبُ فَأَنتَ تَعلَمُ قَرابَتَنا

مِن رَسُولِ اللّهِ وَاَنتَ اَعرَفُ بِنا مِن غَیرِکَ وَاَنتَ ذُو شِیمَةٍ وَغَیرَةٍ فَلا تَبخَل عَلَینا بِنَفسِکَ یُجازِیکَ
جَدُّنا رَسُولُ اللّهِ یَومَ القِیامَةِ حاصل مضمون آنکه ای حبیب تو قرابت ما را با رسول خدا میدانی و تو عارف هستی بما از غیر خود
و تو صاحب حمیت و غیرت هستی پس بخل مکن با جان خود با جزا امید هم بتو جدم رسول خدا در روز قیامت بعد فرستاد آن
کتاب را بحبیب ای گویند حبیب با زوجه خود نشسته بود در پیش ایشان طعام بود میخوردند ناگاه زوجه اش در طعام خوردن
گلوگیر شد پس گفت الله اکبر ای حبیب در این ساعت کتابی وارد شود پس ایشان در این کلام بودند ناگاه دیدند که کسی در را میزند
حبیب بیرون آمد گفت کیست در میزند گفت من رسول حسینم بسوی تو حبیب گفت الله اکبر راست آمد تحقیق زوجه لم رسید گفته
بعد از آن کتاب را گرفت گشود و خواند و حبیب پوشیده نمود امر خود را از عشیره و پسران عم خود پنهان دارد تا کسی آن عالم
نشود از جهت ترس بندگان ابن زیاد لعنه الله تعالی پس در این اثنا که او چنین بود ناگاه پسران عمش بر او وارد شدند و با او سلام
دادند او جواب سلام را با ایشان رد کرد با او گفتند یا حبیب شنیدیم که تو میخواهی بحضرت و یاری حسین بروی ما ترا نمی گذاریم
ما را چه شده که میان سلاطین و پادشاهان داخل شویم پس حبیب این امر از ایشان پنهان کرد مراجعت کرد در زوجه اش شنید
با او گفت ای حبیب گویا بحضرت حسین رفتن را ناخوش داری خواست که او را خبر دهد با او گفت نعم پس زوجه اش گریه کرد
و گفت در این اسلام واقعیت سر ترا این معنیها یا نسیان کردی کلام جدآ و را که در حق او و برادرش میگفت اینها دو
فرزند من آقایان جوانان اهل بهشت اند و ایشان امامند اگر بایستند و اگر بنشینند و این رسول دست آمده نزد تو و از
تو استعانت مینماید تو او را اجابت نمیکنی و وقتیکه حبیب حقیقت امر را از او شناخت با او گفت بدرستیکه من میترسم که تو
بعد از من عسرت کشی و ذلیل و خوار باشی گفت مرا بگذار خاک بر دوزم ترک مکن نصرت حسین را پس او را اجر خیر داد بعد از آن
گفت من بسوی تو یک حاجتی دارم گفت آن چیست گفت ترا قسم میدهم بخدا ای حبیب زمانیکه بخدمت او رسیدی دست و پاهای
او را ببوس از جانب من و از من به او سلام برسان حبیب گفت حبا و کرامة بعد از آن آمد بسوی اسب خود نگاهبانش را محکم
بست و بغلام خود گفت اسب را اخذ کن و او را ببر که احدی ترا نبیند و در فلان مکان منتظر من باش پس غلام اسب را برداشته
برد و انتظار آمدن آقای خود را میکشید بعد از آن حبیب زوجه خود را وداع کرد پنهان خارج شد گویا که به بستان یا ملک
خود میرود از جهت ترسیدن از اهل کوفه غلام دید که آقایش در آمد رو بجانب کرد در حالیکه در پیش اسب علف بود از آن
میخورد غلام اسب را مخاطب کرده میگفت ای اسب اگر صاحب تو نیاید هر آینه بر پشت تو سوار میشوم و ترا بیاری حسین میبرم
وقتیکه اسب خطاب غلام را شنید شروع کرد به گریه کردن و از چشم اش گریه آن جاری شد و از خوردن علف امتناع کرد پس در آن اثنا
که آنها چنین بودند ناگاه دیدند حبیب آمد خطاب او را شنید دست را بیکدیگر زد و گفت پدر و مادرم فدای تو باشد ای پسر پیغمبر
غلامان آرزوی نصرت و یاری ترا می کنند پس چگونه است آزادگان بعد از آن بغلام خود گفت انت حر لوجه الله
یعنی ترا در راه خدا آزاد کردم غلام گریست و گفت ای آقای من قسم بخدا ترا ترک نمیکنم حتی با تو میروم حسین را یاری کنم
که پسر دختر پیغمبر است و در پیش روی او کشته میشوم پس او را اجر خیر داد روانه شدند پس در آن اثنا که حسین و اصحابش
در صحن بودند ناگاه دیدند که دو غبار برخواست امام متعجب شد و گفت که صاحب این علم تحقیق آمد وقتیکه حبیب امام
مظلوم را نزدیک شد از اسب پیاده گشت و در پیش روی آنحضرت زمین را میبوسید در حالیکه میگریست پس امام و اصحابش سلام
دادند ایشان جواب سلام را رد کردند پس زینب دختر امیر المؤمنین شنید گفت این مرد کیست که آمد گفتند حبیب ابن مظاهر است
زینب با او سلام برسانید وقتیکه سلام او را به حبیب رسانیدند بروی خود سیلی زد و خاک را بر خود پاشید و گفت من کیستم
که دختر امیر المؤمنین بمن سلام میرساند بعد گفتنی نماند در تو که [illegible] که موکل بود بشریعه فرات چنانکه در روایت گذشته بود ای برادران
شیخ بزرگوار ابن نما از سکینه دختر امام [illegible] ان اسحق بن حیوه لعنه الله بوده به تحقیق دیدم در بعضی تالیفات سید بزرگوار سید

نقل است که اسرار این قصیه طولیه را و آن بیانی است که اوّل آن تعلیم آمد نزدیک است با نچه ذکر شد و در بعضی کتب معتبره وارد است
که به تحقیق عبدالله اهوازی روایت کرده گفت در نزد پدرم قصیه جاری شد آن این بود که روزی پدرم در بازار میگذشت
ناگاه مردی را دید به خلقتی که زبانش خشک شده و گریه منظر گویا که از چشم بیرون آمده و در دستش عصائی دارد در بازار راه می
گردد پدرم گفت وقتیکه بر من گذشت دستش گرفتم پس او را سوال کردم که از کدام بلاد و از کدام قبیله هستی از من روی گردان
شد او را بخالق موجودات قسم دادم گفت ای برادر من چه امید داری از این گفتم دوست میدارم که جواب بگوئی مرا گفت میگویم
با تو اگر شرطی باشد گفتم آن شرط چیست گفت من گرسنه ام اگر مرا سیر کردی ترا حکایت میکنم پس باو گفتم بیا برویم بمنزل
من پس اطاعت کرد وقتیکه آمد و نشست در خانه ما ناهار و جواب را مطالبه کردم قبل از توشه گفت آیا حاضر بودی در آنچه بر حسین
صادر شد گفتم شنیدم ولکن حاضر نبودم گفت آیا عمر بن سعد را شنیده گفتم بلی آیا تو او هستی گفت من صاحب لواء و علم او اسحق بن
حیوه ام گفتم چه کردی تا باینحالت مبتلا شدی و زیان کار شدی در دنیا و آخرت دیدم او گندیده بود گویا که او بی قبر بود گفت ترا
حکایت کنم عمر بن سعد مرا امیر پیاده ها کرد که صاحب تیر و شمشیر و نیزه بودند که شریعه را بگیریم از طرف لشکر حسین و اصحابش
واقف بودند پس ابتدا کردم و شب تا صبح بیدار بودیم و روز هم مثل شب و شریعه را محافظت میکردیم تا اینکه شقاوت من
زیاد شد اصحاب خود را تعبیه نمودم که طرف آب را نگذارید که برای ایشان برسد تا اینکه میترسیدم که احدی از ایشان را نخوت حسین
آمد کند پس در آب را ببندید پس در این اثنا که ما بودیم ناگاه دیدیم عباس بن علی آمد خدمت برادرش حسین در حالیکه او را ما
گریه میکرد و با او گفت یا اخی چه شده است ترا که گریه میکنی خدا چشمهای ترا نگریاند گفت تشنگی ما را ضرر رسانیده از ما شیر بدتر
باطفال اهل بیت رسیده بجهتی دو دفعه نزد ایشان حاضر شده ایم و آن دو دفعه از آب چیزی برای ایشان ندیده ام آیا سوال میکنی
از ایشان اگرچه بگیرد بهانه باشد بر اطفال امید هست که رقت نمایند عباس گفت ای برادر مکرر از ایشان سوال کردم جواب
ندادند مگر به تیر و شمشیر پس گریه شدیدی کردند پس عباس گفت من صبح میروم بسوی ایشان و می آورم اگرچه کمک باشد برای
حرم آنحضرت و گفت شکر الله سعیک یا اخی یعنی ای برادر خدای تعالی سعی ترا قبول نماید و من تمام کلام ایشان را میشنیدم نزد عمر بن
سعد فرستادم و او را خبر دادم پس نزد من پنجهزار لشکر فرستاد که مقدم لشکر ایشان خولی بن یزید بود وقتیکه روز شد ناگاه دیدم
که عباس آمد پیش ما بطرف ما و رسیدیم مثل نخ پراکنده حمله او مثل خار پشت گردید از کثرت تیر که بر بدن شریف او زده بودند
این بازان بزرگ شد پس ما را بمیمن و بیسار متفرق کرد و تا دو نفر شد پس شریعه و لشکر او را برگرد و دهن از آب ...
لشکر فریاد کردم که وای بر شما اگر حسین یک قطره از آن بیاشامد یک نفر شما صغیر و ذلیل میشود پس حمله کردیم با او مثل حمله کردن گیرد با
از روی او و او را بشمشیر خود زد دست راست او افتاد و شمشیر را بدست چپ گرفت و رجوع کرد با مشک در دوشش بود بر مردان
و شجاعان را میکشت پس او را قصد نمود و مرد لشکر پس من بشمشیر لشکر از دم من حمله کرد و شمشیر از دست چپ او دوم با شمشیر
طیران کرد افتاد و شخص دیگر عمود آهنین از برای سرش زد و مخ او طیران کرد در دو دستش جاری شد پس بر زمین افتاد در حالیکه
ندا میکرد یا اخاه و حسیناه و اخاه و امحمداه و اعلیاه ناگاه دیدیم حسین آمد مثل بازی که بر شکار خود سرازیر شود و ما را بمیمن و بیسار
پراکنده کرد بعد از آنکه از ما و غیر هفتاد مرد را کشته بود پس ما پشت کرده منهزم گردیم رجوع کرد نزد برادرش عباس
و بر دوش او را خیامگاه پشت گذاشت خود را بر صدر او و او را در میان شهدا گذاشت و بسیار با نوحه کرد و نوحه و صیحه از
زنان بلند شد و در خیمه حتی بعین کرده که ملائکه هم ... و در پیشانی گذاشت که تراب از زمین با سرخی
زد ناگاه دیدیم حسین آمد گویا مختر اهلبیت بر آن نیز حیا کرد او را با برادرش علی ابن ابیطالب پس ما را متفرق کرد مثل جیوانات
رسیده و نازل شد بر آب حتی آب به رکاب اسب رسید لبش رسید که آب بیاشامد ناگاه بیشش من خود دراز کرد که آب بیاشامد
لگام را از سر او برداشت او را بعض خود اختیار کرد و حال آنکه در این احتیاج بود پس از او تعجب کردم و گفتم بخدا قسم
در بسیکه تو حالا فرزند رسول خدا هستی حقا زیرا که تو در این تشنگی شدید آب خود را بعض خود اختیار میکنی بنده ملائک می
کنند چیزی بعد از نعش تو بسوی کربلا کردیم مدح کردن خدا این شیر را اپنون بر او علیهم و لوکان بهم خصاصه و سوارگان
و پیادگان لشکر نصوص میکردم که با او مقاتله شوند و حجوم او در مقاومت کردند گفتم در میان آب مینوشند و ملائکه می کشند از جزئ

پس شیطان در دهن من گذاشت که بر اند جنت پس گفتم با حسین بن علی نزد او کسی که بایشان را اشک حرمت ننمودند و خیمه را
غارت کردند پس بسوی خانه او رفتم به خیمه ناگاه دیدم که خیمه وزن آن ظلم اندو دانستم که آن حیله بود پس اراده کردم که
او را رجوع نماید ممکن نشد که برگردد در حالیکه من غصه میکردم بر حیله کردن خود پس گردیدم امر خانه شد که می بینی
عبد ثم گوید قلب من سوخت از آنچه از آن شنیدم پس با خود گفتم که راست گفتی بنشین تا بتو طعام و غذا بیاورم داخل
خانه شدم شمشیر را آوردم وقتیکه شمشیر را دید گفت این کرامت مهمانست در نزد شما گفتم این کرامت قاتل حسین است
و یاری کردند بن حد ... من او را پاره پاره کردیم خدا او را رحمت نکند و او را در آتش سوزاندیم الا لعنة الله
علی القوم الظالمین میگویم مخفی نماند در بسیاری که آنچه بعض از فقرات این روایت اگر چه مخالف و منافی است
با آنچه در بعضی از روایات مشهور است مگر اینکه جمع و توفیق در میان آنها ممکن است چنانکه بر متدبر مخفی نیست فتامل اگر گاه
بگوئی که در اینجا سوالی است که سید الشهداء در غزوات و مجاهدات او بطریق قوت بشریه است و هم چنین صبرش بر شدت
عطش بقدر قوة بشریه است بعد فوت بشریه اش ... مقام اگر چه در نهایت قلت و غایت نهایت استیلا که
تا جائیکه در انجام ... خلط شود ایستادن ... آنان روز شهادت ... ساعت ... منقطع شود به آنچه در بعض روایات
از زیادت حرارت و رسیدن آن بهفتاد و دو کس نسبت به سید الشهداء ... بزرگ ... وارد میشود و این است
که چگونه ممکن گردید سید الشهداء را با این حالت از شدت عطش بر مجاهدات عظیمه و مقاتلات کثیره که مثل آنها ... از بنی آدم
اتفاق نیافتاده و چگونه ایحالت شدت عطش سبب مفارقت روح او از جسد مبارکش نشد و تحقیق مستفاد میشود از
بعضی از احادیث که جمعی از اطفال و دختران مردند و هلاک شدند از شدت عطش پیش از غروب آفتاب در آن روز
و تحقیق تصریح باین واقع شده در بعض کتب مقاتل و نسبت بیان عطش اطفال و دختران که هلاک شدند و میان عطش
سید الشهداء اکمل نسبت ... است ... میگوئیم ... ما بیان کردیم در تضاعیف بعضی از مطالب این
کتاب که ابدان اصحاب ولایت مطلقه و هم چنین ابدان کسانیکه تابع ایشانست ملحق میکرد از جراحات و جاری شدن
خونها از آنکه غیر ایشان از ... تحمل ... و پس کلام از کیفیت بسیاری زخمها و شدت جاری شدن خونهاست
حاجه بتطویل آنچه ذکر شده در کیفیت زخمها و جاری شدن خونها ... اینجا صرف بطرف و طریق النقل بالنقل ممکن
است که در اینجا علاوه ... بگوئیم که شدت شعله های عطش که سبب ... است ... امام در مجاهدات ...
ساکن گردید بسوی بوئیدن امام سیبی را که از میوه های بهشت بود و مخفی نماند بر تو که این استشمام شدت عطش و تشنگی را
ساکن نگردید بلکه شدت شعله و زبانه عطش را ساکن گردانید و فرق میان این دو مقام و صحبت در نزد مردم متدبر و خبیر که بخصوص
... عن ام سلمة ان الحسن والحسين دخلا على رسول الله وكان عنده جبرئيل فجعلا
يدوران حوله يشبهانه بدحية الكلبي فجعل جبرئيل يومي بيده كالمتناول شيئا فاذا بيده
تفاحة وسفرجلة ورمانة فناولهما الجميع فتهللت وجوههما وفرحا وسعيا الى
جدهما فقبلهما وقال لهما اذهبا الى امكما وابدءا بابيكما ففعلا كما امرهما جدهما ولم ياكلوا
منها شيئا حتى جاء النبي اليهم فجلسوا جميعا واكلوا حتى شبعوا ولم يزالوا ياكلون من ذلك
السفرجل والتفاح والرمان وهو يرجع كما كان اولا حتى قبض النبي ولم يلحقه التغير و
النقصان في مدة ايام حيوة فاطمة الزهراء قال الحسين فلما توفت امي فاطمة الزهراء فقدنا
الرمان وبقي التفاح والسفرجل ايام حيوة ابي فلما استشهد ابي علي بن ابي طالب فقدنا
السفرجل وبقي التفاح على هيئته الى وقت الذي منعت من شرب الماء فكنت اشم هذه التفاحة

إذا عطشت فمسكن حرّ عطشي فلما دنا أجله رأيتها قد تغيرت فأيقنت بالفناء وقال علي بن
الحسين سمعت أبي يقول ذلك قبل مقتله بساعة فلما قضى نحبه وجد رائحة التفاح في مصرعه
فالتمست التفاحة فلم أجد لها أثرا فبقي ريحها بعد قتل الحسين ولقد زرت قبره الشريف
فشممت منه رائحة من حجره صلوات الله وسلامه عليه فمن أراد ذلك من شيعتنا الصالحين
الزائرين لقبر الحسين فليلتمس ذلك في أوقات السحر فإنه يجد رائحة التفاح عند قبر الحسين
إن كان مخلصا موالينا الحديث   اخبر نیست در ان نقله روایت شده که حسنین داخل شدند بر پیغمبر و جبرئیل در خدمت
آنحضرت بود ایشان جبرئیل را میدیدند و او را بدحیه کلبی تشبیه نمودند و جبرئیل بطرف آسمان اشاره میکرد مثل کسی
که میخواهد چیزی را اخذ نماید پس ناگاه دیدیم در دست جبرئیل سیب و به و انار بود همه آنها را بایشان داد پس روی ایشان
نورانی گردید از فرح و شاد شدند و آمدند خدمت جد خود پس آنحضرت آنها را بوسید و بایشان گفت بروید بمنزل خود
و اول بمنزل نزد پدر خود بروید چنانکه جد ایشان امر کرده بود پس بفضل آوردند و از آن سیب و به و انار چیزی میل کردند تا آنکه پیغمبر
نزد ایشان آمد پس همه نشستند و خوردند تا سیر شدند و هر چه میخوردند از آن سیب و به و انار آنها بحالت اولی بر میگردید
تا پیغمبر از دنیا رحلت نمود و آنها را تغییر و نقصان راه نیافت در مدت ایام حیوة فاطمه زهرا حسین گفت و وقتیکه مادرم فاطمه
وفات نمود انار را ندیدیم و سیب و به باقی بود در ایام حیات پدرم و وقتیکه پدرم علی ابن ابیطالب شهید شد به را ندیدیم
سیب باقی بود بهیئت و صورت خویش تا وقتیکه از نوشیدن آب ما را منع کردند پس من آن سیب را بو میکردم زمانیکه تشنه
میشدم تا آنکه عطش مرا ساکن میکرد و وقتیکه اجلم نزدیک شد دیدیم که او متغیر گشته پس یقین کردم بفانی شدن علی ابن الحسین
گفت که از پدرم شنیدم که میگفت این یک ساعت پیش از مقتول گشتن من بود و وقتیکه شهید شد بوی سیب در مصرع او
بود پس سیب را جستجو کردم و از آن اثری پیدا نکردم پس بوی آن بعد از شهید شدن حسین باقی بود و هر گاه قبر شریفش
را زیارت میکردم از آن بوی سیب را می یافتم پس هر کسیکه از شیعیان ما که قبر حسین را زیارت میکنند اراده وقت سحر
این مطلب نماید زیرا که بوی سیب را نزد قبر حسین می یابد اگر دوست مخلص ما باشد الحدیث   و مخفی نماند بر تو آنچه در این حدیث
است افاده میکند زیاده از آنچه ما سابق بآن اشاره نمودیم پس میباشد آنچه در اخبار مستفیضه منقوله و زیارات متکاثره متواتره
هست از اینکه آنحضرت را تشنه شهید کردند از آنچیزهائیکه آن احادیث معارض ندارد بلکه احادیث افاده میکند که شدت عطش نیز ثابت
عطش او در وقت شهادت بلکه یکساعت قبل از شهادت بلکه زیاده تر تا وقت شهادت در غایت نهایت و نهایت غایت
بود پس جمع کلام را اخذ کن و غفلت منما   مجلس دوازدهم از کتاب اسرار الشهادات و اسرار شهادات در بیان
حال سید الشهداء است بعد از شهادت و بعضی اصحاب او و جوانان بنی هاشم تا آنکه بعضی از اموریکه بآنها اشاره شده در بعضی
از آنها مطلب استنباطهای دقیقه است از کتاب و سنت و فقرات بعضی از زیارات و ادعیه و ملاحظه بعضی از اخبار
که در مقامات دیگر وارد گشته پس هر کسیکه از اینکتاب نقل میکند بر او واجب است که مراعات میان کلام و ملاحظه طرز
احتجاج و استنباط را نماید و جایز نیست او را که تجاوز نماید از طرزیکه در اینکتاب مذکور است زیرا که آن منتهی میشود در بعضی
مقام بچیزهائیکه حرمت آن در مثل این عبادت مؤکد است پس میگوییم اول کسیکه سید الشهداء را بعد از شهادت جواب داد
از استغاثه و خطاب هل من معین و هل من ناصر و هل من مغیث جناب رب العزت بود پس ندا کرد بندای لبیک لبیک
ای حجت من بر تمام خلق من ناصر و معین تو ام این اگر چه خبر خاص در آن نرسیده الا اینکه از بعضی اخبار
که استنباط میکرد و از ملاحظه بعضی از آیات عامه و ملاحظه جمله کثیره از فقرات ادعیه زیرا که آنها را بنیکی افاده نموده که فقد

تعالی در استغاثه مؤمن لبیک میگوید بخواه او لبیک مطلقه افاده میکند که او دعوت اصل خلق و حجت است بر جمیع
خلق است و بعد از جد و پدر و مادر و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین لبیک میگوید زمانیکه علاوه مذکوره بر آنچه ما ذکر کردیم
آنرا که در خبر انس است میدانی که ذکر آنچه اشاره کردیم در ربط نکته ای که تقریر نمودیم از این خبر ظاهر است که آن مابین بنت و آنچه
در خبر انس است چیزی نیست که در عیون مجالس نقل شده که حسین است و انس ما او بود آمد خبر خدیجه و گریه را بعد از آن
گفت از من دور شو انس گوید پس از او پنهان شدم وقتیکه ایستاد و نماز خود را طول کشید شنیدم او را در حالیکه میگفت

یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه یا ذا المعالی علیک معتمدی
طوبی لمن کان نادما ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه وما به علة ولا سقم اکثر من حبه
لمولاه اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه اذا خلا بالظلام مبتهلا اکرمه
الله ثم ادناه

حاصل مضمون آنکه ای پروردگار من تو مولا و آقای منی پس رحم کن بر بنده حقیر که بسوی تست پناه او
ای صاحب جلالت و بزرگی اعتماد من بسوی تست خوشا بحال کسیکه پشیمان و بیدار باشد از دوست داشتن مولای
و شکایت بلاء خود را زمانیکه شکایت کرد غم و غصه خود را اجابت نماید او را خدا و لبیک میگوید زمانیکه خلوت نمود در تاریکی
شب در حالیکه تضرع و زاری کننده است خدا او را گرامی دارد و بعد از آن نزدیک میکند پس ندا کرده

لبیک عبدی وانت فی کنفی وکلما قلت قد علمناه صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک
الصوت قد سمعناه دعاک عندی یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه لو هبت الریح
من جوانبه خر صریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبة ولا رهب ولا حساب انی انا الله

حاصل مضمون آنست که خدا تعالی ندا کرد لبیک ای بنده من و تو در پناه منی و هر چه گفتی آنرا دانستیم صدای تو را
ملائکه من با او مشتاقند پس کفایت میکند بر تو که آواز ترا شنیدیم دعای تو در نزد من در حجابها جولان میکند پس کفایت
ترا که پرده را کشف و زایل نمودیم اگر باد بوزد از اطراف و میان قدر در حالیکه مصروع میشود برای آنچه او را مستور
کرده سؤال کن از من بدون رغبت و خوف و حساب زیرا که من خدا و معبود هستم و بعد از آن دعوت و استغاثه
آنحضرت را جواب داد خدا ارواح انبیا و اوصیا و ملائکه و ارواح جمیع مؤمنین از این امت و از سایر امم گذشته از
انس و جن با اجابت نمودن رسول خدا و امیر المؤمنین و حسن صلوات الله علیهم بر دعوت آنحضرت که از این خبر ظاهر است
که غافل نباشند از درک آن وجهیکه بر آن دلالت میکند صاحب علم و مدرس صائب در اجابت پیرا ارواح
ارواح انبیا و اوصیا دعوت او و قول ایشان در استغاثه او را از این خبر ظاهر است که استنباط میشود در نهج دقیق
لطیف از آیه وَاِذْ اَخَذَ اللهُ مِیثاقَ النَّبِیّینَ لَمٰا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ
مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ و تقریب استدلال از قول تعالی لتؤمنن به ولتنصرنه ظاهر
زیرا که دلالت آن بر وجوب ایمان انبیا و اوصیا به نبوت مطلقه بر پیغمبر ما و تر بودن او پیغمبر برای ایشان چنان
که پیغمبر ما است و هم چنین بر وجوب نصرت ایشان او و اجابت ایشان او بر دعوت و در مثل دلالت به نمط ...
و تصریح است چنانکه دلالت آن بر ما نحن فیه بعد از ملاحظه مساوات میان پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم در آنچه ذکر شد
و شمول آن بلکه حجت بودن ائمه بعد از رسول خدا بر جن و انس و ملائکه از این خبر ظاهر است که هر از دلیل افاده میکنیم پس اجابت
دعوت حجت و ولی مطلق واجب است بر هر کسیکه دعوتش باو رسیده است و از اینجا واضح و مبین شد به تلبیه ملائکه
و اجابت ایشان و هم چنین است حال ارواح مؤمنین از این امت و سایر امم بلکه مقتضای قاعده در ولایت
مطلقه و حجت کامله لبیک گفتن هر چیزیست از برای استغاثه صاحب این ولایت و اجابت نمودن هر شیئی
است دعوت او را حتی دشمنان و مخالفین و تایید میکند این قاعده را اینجا سوری حیدری آنچه اول گفتیم است

کرده‌اند متظافره و اخبار متکاثره از طرق خاصه و عامه وارد شده الا آنکه هر شیئی بر حسین گریه کرد مگر بنو امیه و بصره و دمشق
دویم چیزیست که در بعضی از فقرات زیارات وارد گشته از آنکه ارواح مؤمنین بتحقیق جواب دادند داعی
استغاثه و فریاد آنحضرت اگر چه ابدان ایشان بعد از زمان شهادت خلق شده و سیوم قول امیر المؤمنین ع بیک
نفر از اصحاب خود دل برادرت با ما است گفت نعم گفت بخدا قسم هر آینه بتحقیق حاضر است با ما در لشکرگاه ما قومی
که در اصلاب مردان و رحمهای زنانست زود باشد که زمان ایشان را بیرون میآورد و ایمان ایشان قوی باشد چهارم
چیزیست که ابو عمرو کشی آنرا در کتاب رجال روایت کرده است و اسناد آنرا بصادق علیه السلام داده است که آن
حضرت گفت بدرستیکه مردی از شیعه امیر المؤمنین مریض بود و شدت تب لرزه داشت حسین او را عیادت کرد
وقتیکه از در خانه داخل شد از او تب لرزه رفت آنمرد با آنحضرت گفت بتحقیق راضی و خوشنود شدم بآنچه شما داده
شده حقا که تب لرزه از شما میگریزد آنحضرت با وی گفت بخدا قسم خدای تعالی خلقی را خلق نکرده مگر آنکه اطاعت
ما امر کرده است تا آنکه گفت آنحضرت با تب لرزه تکلم کرد بنحویکه ما او را میشنیدم و آنحضرت میگفت یا کباده و تب لرزه
میگفت لبیک بحدیث پنجم حدیثی است که شیخ حر عاملی از ... کتاب خود نقل کرده است که عبد الرحمن بن
حجاج گفت با ابی عبد الله بودم در میان مکه و مدینه در حالیکه او بر استر سوار بود و من بر خر سوار بودم و کسی با ما نبود پس گفتم
ای آقای من علامت امام چیست گفت امام اگر بر این کوه بگوید که سیر کن پس سیر میکند نظر کردم بخدا قسم بکوه دیدم
که سیر میکند امام علیه السلام باو نظر کرد گفت ترا قصد نکردم ای کوه بحدیث پس زمانیکه تأمل کردی در آنچه ذکر شد و علاوه
نمودی بعضی از اخبار را که بسوی آن اشاره میآید میدانی حقیقت آنچه را که تقریر کردم در آنکه در بعض اخبار معتبره وارد گشته
از عبد الرحمن بن کثیر از ابی عبد الله گفت مردانی از مدینه نزد حسین آمدند گفتند یا ابا عبد الله خبر ده ما را بفضل خود آنچه را که
خدای تعالی برای شما قرار داده است آنحضرت گفت شما آنرا حمل نتوانید و طاقت ندارید آنرا گفتند بلی حمل میکنیم پس
گفت اگر راست میگوئید دو نفر از شما دور شود و من بیکی از شما خبر دهم اگر او حامل شد شما را خبر میدهم جعفر گفت پس یکی
خبر داد پس برخواست در حالیکه عقلش از سر پریده و فرار میکرد و دو رفیقش با وی حرف زدند با ایشان جواب نگفت و رفت
گریزنده بحدیث و در خبر دیگر گفت مردی بسوی حسین بن علی آمد و گفت فضل خود را که خدای برای شما قرار داده بمن
خبر ده گفت تو طاقت نداری که آنرا حمل نمائی گفت یا خبر ده بمن یا ابن رسول الله حمل میکنم آنرا پس حسین با وی
حدیث نقل کرد هنوز از حدیث فارغ نشده بود تا سر و ریش آنمرد سفید شد و حدیث را فراموش کرد جعفر گفت
حسین فرمود او را رحمت درک نمود هنگامیکه حدیث را فراموش کرد و در خبر دیگر گفت بدرستیکه قومی
بخدمت حضرت حسین آمدند و گفتند خبر ده ما را از فضایل خود گفت طاقت نمیآرید از من دور شوید تا بعضی
اشاره نمایم اگر طاقت آورد بشما هم خبر میدهم از آنحضرت دور شدند یکی از ایشان تکلم میکرد تا آنکه او را دهشت
غلبه کرد و چنانکه میگردید ... جواب نمیداد پس از آنحضرت برگشتند بحدیث پس زمانیکه اخذ کردی
جمیع آنچه ذکر شد و دانستی که آن بعض قلیل و جزء یسیر است از مقامات صاحب ولایت مطلقه و ایضاً ملاحظه نمودی بعد
از این اتصال و قرب طینت شهداء کربلا را در طینت ارواح و ابدان به طینت اصحاب ولایت مطلقه ...
مرا خط نسبت شهید هند زمانیکه حکم کردم بحسب استنباطهای رقیقه و نظرهای دقیقه بآنکه وقتیکه ذاکر دعوت خدا بر جمیع خلق
بنداء هل من معین هل من ناصر ینصرنی هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله جواب دادند و ایضاً ابدان شریفه
و اجساد طیبه و جثه‌های طاهره خون شده شهدای کربلا بآنکه بحرکت آمده ایستادند نشستند و از حلقوم مبارک
ایشان خارج شده بود کلمه لبیک لبیک یا بن رسول الله امر نما بر خیزیم تا در پیش روی تو دفعه دیگر جهاد کنیم ...
... انصار ... مؤمنان شما را قسم میدهم بخدا و رسول او و بحق ولی مطلق وقتیکه نسبت دادند بمن چیزیرا از آنچه ذکر کردم
... آنرا ازمن ... تقریر کردم و حلال نمیکنم برای شما وقتیکه مطالب مرا تغییر داده و نسبت
دهید او اخبار خاصه و آثار مخصوصه را در این امور مخصوصه زیرا آنچه ذکر کردم نظر باستنباط دقیق است و اهل

و امثال این استنباطها جاری نیست مگر از اهل آن از رخاوان علوم و حاذقان فنون بلکه زیاده ایشان بر غیر ایشان از اهل علوم
بحث و دقت نظر و رفت استنباط است بعد تحقیق نمانا در تو در بسیکه ما در اینجا اشاره میکنیم بر بعضی از مناقب امیرالمؤمنین
و فضول او و بعد اشاره مینمائیم بر پنجه انگشتهای او که او طوری ابیکند از دلیس و انکه بتحقیق شیخ مفید ذکر کرده است که روایت شده که امیر
المؤمنین طفل صغیر بود در گهواره و قماطیکه بآن دستهایش را می بستند پاره میکرد و دو قماط و سه چهار و پنج و شش قماط
از پوست گوسفند بر در گهواره تکلم میکرد و در حدیث دیگر روایت شده از فاطمه دختر اسد که گفت بعد از آن او را با هم قماطی
قماط را پاره کرد و بعد از آن دو قماط بستم آنها را پاره کرد و پس چهار قماط از قماط مصر بستم آنها را نیز پاره کرد و پس پنج قماط
دیبا از جهت سختی آن بستم آنها را نیز پاره نمود بعد شش قماط از دیبا و یک قماط از پوست مدبغ کرده بستم پس همه آنها را
همه آنها را پاره نمود باذن خدای تعالی بعد از آن گفت ای مادر دستهای مرا مبند زیرا که من محتاج میشوم باینکه توجه نمایم به
خدا بانگشت خود را بسوی آسمان بلند نمایم بحدیث و نیز روایت شده که آنحضرت وقتیکه بحد بلوغ رسید با برادر دیگر خود
کشتی گرفتی پس او را به زمین میانداخت و سنگها را از کوه اخذ میکرد و به دست بر سر دست بعد از آن پیش روی
خلق به زمین میگذاشت که دو مرد و سه مرد قادر نمیشدند که آنرا حرکت دهند و روایت شده که میل مارا از جا بر کنده و بعد
میل را به راه حمل نمود که حرکت دادن یکی از آنها محتاج بمردان قوی بود پس تنها آنها را قلع کرد و نصب نمود و نوشت
که این میل علامت است و میگویند که دو تا از آنها در بغل میگرفت و دیگری با پای خود میکرد و اینکه دست خود را بستون میزد تا
اینکه انگشت مبارکش به سنگ داخل میشد و آن باقیست در کوفه و در بیرون شهر کوفه کف دست مبارک و موضع شمشیر کرده
شمشیرش در سنگ سخت کوه ... در کوهی از کوههای بادیه اثر کرده و در خبری از ابی سعید خدری نقل شده در حدیثی
از پیغمبر که بحضرت فاطمه گفت آیا نمیدانی منزلت علی را در نزد من کفایت کرد من امر مرا در حالیکه دوازده
ساله بود تا گفت سر دشمنانم را در خیبر زد در حالیکه بیست و دو ساله بود و حال آنکه آن در را پنجاه مرد نمیتوانستند بردارند
بحدیث پس وقتیکه نیز ملاحظه کردی علاوه بر ملاحظه اینکه هریک از اولاد امیرالمؤمنین که در کربلا شهید شدند از پدران
و مادر و اولاد امام حسن و امام حسین بتحقیق وارث شده بودند از او خلقی را از شجاعت و بعضی را از اخلاق کریمه و
صفات حمیده میدانی که جوهر عزیز و گوهر کریم و نور روشن لطیفتر نوری است از شکوفه های باغ عصمت گلستان رحمت
و خلافت یعنی علی اصغر شیرخوار که کشته شدن آن طفل جبرئیل و اسرافیل را مصاحب حاشیت و حیرت کرده اند و مصیبت سید
الشهدا از جهت مصیبت او بسیار و مقابل سایر مصیبات گردیده و از ذخیره های جدش امیرالمؤمنین محفوظ شده پس میراث
او از جدش امیرالمؤمنین ... برای او بود در حال کودکی و زمان شیرخوردنش از قطع کردن قماطها که در گهواره میگویم بهر حالیکه
این نور روشن و ماه نورانی وقتیکه استغاثه پدرش را شنید قماطرا پاره کرده خود را بزمین انداخت و گریست و فریاد کرد
در حالیکه با تمایلات ... میکرد روحی و روح العالمین فداه اجابت دعوت پدرش و لبیک گفتن برای امام شهادت
در ... و ... دست پدرش و گویا من تو قوی این کیفیت قطع کننده ام نظر بوجوه و اسراریکه ذکر شده بلکه از جهة
الهامهای قلبی و مکاشفه های حقانیه سبب توسل و مدد خواستن از روح این طفل که روح او بمنزله روح اعظم است و امر
عجیبی است وقتیکه در کتاب باین مقام رسیدم و مراجعت کردم حادثه ... بعد از ... شریفه در منزل خود
رسیدم در ... موفقی از موفقان ... کیفیت شهادت آن طفل شیرخوار سلام الله علیه و علی ابیه پس گفت به
دستبسته قضیه پاره کردن او قماطها و انداختن خود را به زمین از گهواره است که ذکر کرده است او را عالم فاضل محدث
حاجی ملا رضا استرآبادی در کتاب خود و حاصل آنچه بن جبرداد و نقل کرده است که صدای شیون در میان زنان در خیمه
بلند شد و صدای خودشان را بگریه بلند کردند و امام بسوی خیمه رجوع کرد و از صدیقه صغری زینب از سبب آن حالت سؤال
نمود زینب خبر داد او را بانچه آن طفل بعد از استغاثه و یاری خواستن او کرده بود و گفتی ناندیده که این قسم از نقل کشف میکند

اینجا نقل روایتی مطلع گشته در این مقام و ممکن است که بوده باشد آنچه او ذکر کرده است نیز بطریقیکه ما تقریر کردیم یعنی از قبیل لسان حال
و دقیق بودن اینکه به روایت خاصی رسیده باشد چنانکه ما بآن نرسیده ایم بعد هم اینکه در این مقام از بعضی بهشتیان احبه پیش
که من در بعض زمانهای گذشته شنیدم از بعض اجله سادات که گفت وقتیکه قرائت کردم یا بقلیلی از مصائب عترت طاهره
مدتی وقتیکه امر منتهی شد به تنها ماندن امام و وقت جهاد و شهادتش نزدیک شد حاضر شد در عرصه کربلا شیطان رجیم
رانده شده درگاه خدا و فریاد شدیدی نمود از هر جانب لشکرش از شیاطین در نزد او حاضر شدند پس بآنها گفت بتحقیق ما دست
و تمام حیله و کید من در این است از قصه صحیفه و عقبه سقیفه و غیر آنها همه منوط یعنی غبار بر کهنه و پاشیده گردید زیرا که من
اگر چه سبب بودم در تهیه این حیله ها از برای مخلد بودن اصحاب سقیفه و اتباع ایشان تا روز قیامت در جهنم که منتهی شدن
امر این امام و محبت خدا بر جمیع خلق با این مقام نیز مسبب است از قصه سقیفه و لکن شهادت او سبب کرتر کلید باب جهاد نهایت برای
دوستان و شیعیان او از زیارت و گریه نمودن و انفاق کردن مال در محبت او و پس این شهادت سبب مغفرت گناهان خلق
بسیار و نجات ایشان از آتش میشود و الله ابلیس لعین رگ حسد بحرکت آمد و تنور غضبش جوش نمود با خدای تعالی مناجات کرد
از شدت حسرت خود در حالتیکه میگفت یا رب العزت هر قدر تو ضیقی میکرد حاجتها آیا من مادون تو در سؤال
کردن نذا کرد خدای که سؤال کن از من هر چه خواهی شیطان گفت در حالتیکه محبت تو و ولی تو که او را تفضل داده بعد از جد
و پدر و مادر و برادر او بر جمیع خلق خود اگر چه صبرش در آنچه بآن مبتلی شده فوق صبر صابرین است بلکه از ادراکات عقول
و اوهام بالاتر است و لکن میخواهم صبر او را مادام که علاوه بر این حالت پس نداکرد رب العزت ای لعین رجیم سؤال کن هر چه میخواهی
خواهی گفت میخواهم حرارت آفتاب را زیاده نماید به حیثیتیکه هفتاد درجه از حرارت علاوه نماید باید بحدیکه حرارت
آن مستقر گردیده خدای عز و جل نداکرد لعین مردود رانده شده درگاه من حاجت ترا ادا کردم میکنم زیرا که من کریم تر
و سخی ترین سخاوت کنندگانم و وقتیکه محبت و دوست من مثل جد و پدر و مادر و برادرش بآب رحمت و صبر و تفویض بر سته
شده پس وقتیکه برا او زیاد نمود مطلع و بشیطان نمود و ملعون درک نمود حسرت ازاکه طلب میکرد فرار کرد از عرصه کربلا میگویم این
حاصل بخیر نیست که این سید جلیل آنرا ذکر کرده است و شاید آنچه در طلب منت هست که او بحکایت دلالت داده بحسب آنچه
رنگ معاذل و مخفی نماند بر تو که این از چیزهایی است که در آن بعید نیست بلکه در قصد این وقت راضی میشویم و لکن لا بد
که گفته شود حرارت را خداوند بعد از محبت خدا بر جمیع خلق او احساس درک نمود مگر شیطان رجیم در اول ظهور حزنش
آن پس اگر گوئی که آیا آنچه در السنه مشهور است از نازل شدن ملائکه از آسمان بعد از استغاثه و یاری خواستن سید الشهدا در این مقام
اصلی درست هست یا نه میگویم ظاهر این است که این از چیزهایی است که اگر اصلی و سندی هست و لکن ظاهر نیست که این بعد از
لبیک گفتن رب العزت است بدعوت و استغاثه امام مظلوم روحی له الفداء و به تحقیق نقل کرده است آنرا بعضی بر وجهی خاص
گویا که او رسیده است بچیزیکه در آن باب وارد گشته که آن حضرت وقتیکه تنهائی خود را و کشته شدن جمیع جوانان و انصار
خود را دید عیال و اطفال صغار خود را وداع کرد آمد بمیدان و ایستاد در حالیکه بر شمشیر و نیزه خود تکیه نموده بود یکدفعه بر برادران
و اولاد و برادرزادگان و پسران عم خود نظر میکرد در حالیکه ایشان بخاک کربلا افتاده بودند و یکدفعه بر غریبی و تنهائی خود نظر
میکرد و یکدفعه بزنان غریب و تنهای و تشنگی ایشان و آنچه بر ایشان وارد میشود از اسیری و ذلت و خواری نظر مینمود
و یکدفعه نظر میکرد بسوی دشمنان و مهیا شدن ایشان به کشتن او و بعد ندا کرد باواز بلند غریبانه اما من ناصر ینصرنا اما من معین
یعیننا اما من موحد یخاف الله فینا آیا ذب کننده هست که از حرم رسول خدا ملامت دفع کند وقتیکه این ندا را کرد ارکان
عرش به تزلزل درآمد و آسمانها به گریه درآمدند و ملائکه فریاد کردند و زمین مضطرب گردید و جمیع ایشان گفتند خدایا این حبیب
تو و نور چشم حبیب تو است ما را بنصرت او اذن بده که او را نصرت نمائیم و آن حضرت در حالت بود ناگاه صحیفه از آسمان نازل
شریف او گردید... وقتیکه آنرا گشاد دید که آن عهدیست در خصوص شهادت او را و اخذ شده قبل از خلق خلایق در این دنیا و وقتیکه
بر فقرات آن صحیفه نظر کرد دید که در آن بخط واضح و آشکار نوشته شده یا حسین ما مرگ را بر تو حتم و واجب نکردیم و مرگ و

و شهادت بتو لازم نکرده ایم اختیار داری و از خط و غضب تو هرگز ما نقص نمیشود اگر بخواهی این علما را از تو برگردانیم تو را
با آسمانها و زمینها و ملائکه و جن را تا ما در حکم تو کرده ایم امر کن در میان ایشان هر چه اراده داری تا هلاک کردن این کافران را بکنیم
و ناگاه دید که ملائکه میان آسمان و زمین احاطه کرده اند و در دست ایشان توپ و گرز برنده آتش منتظر حکم حسین و امر او بودند در آنچه
ایشان را بان امر میکند از معدوم نمودن این فاسقان وقتیکه آن بزرگوار از مضمون کتاب مطلع گشت و دانست
آنچه در آن صحیفه بود آنرا بسوی آسمان انداخت و گفت دوست میدارم که هفتاد مرتبه مرا بکشند و زنده نمایند بلکه هفتاد
هزار مرتبه در طاعت و محبت تو و مدتیکه من زنده ام کاملی حاصل شدم بعد از کشته شدن دوستان خصوصا وقتیکه
در کشته شدن من نصرت دین تو و زنده گشتن امر تو و حفظ ناموس شرع تو باشد بعد از آن نیزه خود را برگرفته و ملائکه را
حیرت [illegible] کرده با نفس نفیس خود مباشر دعوا و جنگ شد زمانیکه بما نهایت شناختی پس رجوع نمائیم بسوی بیان شهادت
طفل شیرخوار بطریقیکه در کتب مقاتل مذکور است در کتاب لهوف آورده وقتیکه حسین ابن علی ابن ابیطالب مقتول جوانان
و دوستان خود را دید بنفس خود عزم جهاد با قوم نمود و ندا کرد آیا دفع کننده هست که ما را از حرم رسول خدا دفع کند و آیا موحدی
هست که در خصوص ما از خدا بترسد آیا فریادرسی هست بخدا امیدوار باشد بسبب یاری کردن ما آیا یاری کننده هست
که امیدوار باشد بانچه نزد خداست بسبب اعانت نمودن ما پس صدای فریاد و شیون از زنان بلند شد آنحضرت آمد بدر
خیمه گفت به زینب که پسر شیرخوار مرا بیاور تا او را وداع کنم پس او را گرفت و او را بوسید حرملة بن کاهل لعنه الله تیری باو انداخت
آن تیر بحلقوم او رسید پس او را ذبح کرد به همشیره خود زینب گفت او را اخذ کن بعد از آن خون را بکف خود گرفت
وقتیکه پر شد بسوی آسمان انداخت و گفت آسان است بر من آنچه بمن نازل میشود زیرا که آن در منظر خداست حضرت باقر گفت که
یک قطره از آن به زمین برنگشت سید میگوید که از طریق دیگر که نزدیکتر است روایت شده که حال مقتضی وداع کردن طفل
نبود زیرا که ایشان مشغول حرب و قتل بودند و [illegible] طفل را [illegible] گفت ای برادر این الحسین این
پسر تو سه روز است آب نچشیده بگیر برای او از این خلق طلب کن پس آنحضرت او را در بازوی
دست گرفته گفت ای قوم بدرستیکه شما شیعه و اهل بیت مرا کشتید این طفل مانده در حالیکه از تشنگی میسوزد بگیرید شربت آب باو
بدهید در آن اثنا که آن حضرت خطاب میکرد ناگاه تیری از [illegible] آمد آن کودک را ذبح کرد و در روایت ابی مخنف
هست که گفت یا اخاه ترا وصیت میکنم به پسر صغیر زیرا که او طفل صغیر است و از تشنگی مضطرب است پس گفت یا اباعبدالله
پسرت سه روز است که آب نچشیده او را آب طلب نما پس او را برگرفته و قوم را خطاب میکرد ناگاه تیر مسموم آمد در حلق فرو رفت
و قصد آن تیر را حرملة بن کاهل انداخت و گفته اند عقبه اسدی انداخت پس امام خون را از حلق او بدست خود اخذ کرده به آسمان
می انداخت میگفت اللهم انی اشهدک علی هولاء القوم الظالمین انهم آلوا ان لا یبقوا من ذریة محمد احدا یعنی خدایا بدرستیکه
من ترا شاهد میگیرم بر این قوم ظالمین که ایشان قسم خوردند که از ذریه پیغمبر احدی را باقی نگذارند بعد از آن بخیمه آمد و او را بام کلثوم
داد و [illegible] کسان اهل بیت خود گذشت و لذا به فرج و کمال الدین نقل شده که بشمشیر خود زمین را حفر کرد
و او را دفن نمود طبرسی از کتاب صحاح نقل کرده وقتیکه اصحاب و خویشان حسین را کشتند و تنها ماند و کسی با او نبود مگر پسرش زین
العابدین و پسر دیگر شیرخوار که نامش عبدالله بود پس آنحضرت بدر خیمه آمد و گفت بیاورید من این طفل را تا او را وداع کنم
پس او را بآنحضرت دادند او را بوسید و میگفت ای پسر من وای بر این قوم زمانیکه محمد مصطفی با ایشان مخاصمه نماید
ناگاه تیری آمد تا در گلوی آن طفل نشست و او را کشت امام از اسب فرود آمد و بغلاف شمشیر خود زمین را حفر کرد و بدست خود
[illegible] او را بخون آلوده و او را دفن کرد و در بعضی کتب معتبره نقل شده از حمید بن مسلم گفت من در لشکر ابن زیاد بودم پس نظر
کردم بآن طفلیکه در دست حسین شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد که نور گوشوارش بر نور آفتاب غلبه کرده در حالیکه
دامنهایش بپاهایش می پیچید گاه میافتاد و گاه برمیخاست و ندا میکرد وا ولداه و وا قتیلاه وا مهجة قلباه از جهة فریاد او نزدیک آن
گریستند تا نزد آن طفل رسید [illegible] و نوحه کرد و بیرون آمد از پشت سر او خواهران

کو مثل مروارید پر گشته بود و حضرت حسین در آن هنگام بقوم موعظه میکرد پس در آنوقت برگشت که آن زنان و سکینه را تسلیه دهد
و با او موعظه و مهربانی مینمود تا او را بخیمه برگردانید پس وقتیکه در اطراف من بودند شنیدم این زنان گریه کنند ام کلثوم و آخر خواهرش
فاطمه صغری و سکینه و رقیه و زینب من خود را نتوانستم نگه دارم از بسیاری گریه کردن و خارج شدم در حالتیکه ندا را میگریستم
و در مقتل روایت کرده از شعبی که حسین وقتیکه آن طفل را بطرف زنان برد در حالیکه بخون خود غلطان و خضاب کرده شده بود
و حسین گریه میکرد وقتیکه زنان گریه او را شنیدند از خیمه بیرون دویدند دیدند آن طفل در سینه حسین مرده است وقتیکه او را
باینحالت دیدند فریاد و صدا را بگریه بلند کردند ام کلثوم آن طفل را گرفت و بسینه خود چسبانید و نحر او را بر نحر خود گذاشت
و با او میگریست بعد ندا کرد وا محمداه وا علیاه بهم چیزها ملاقات کردیم بعد از شما از دشمنان وا لهفاه بر طفلیکه خضاب کرده
بخون خود وا لهفاه بر شیرخواریکه بدتر دشمنان از شیر باز شد و حسرتاه بر مجروح شدن دیدهها و دلها بعد میگفت شاید بر زبان
حال و میگفت لهف نفسی علی صغیرا وام فطمته الهام قبل الفطام لهف قلبی علیه وهو
صریع جرعوه بجرعة وهو ظام خضبوه بدمه وهو طفل لهف قلبی علی قتل الطفل
آه آحوا قلب وا لذبه علیه ودموع بذله وانفطام ولکم بیننا وبینکم الله لدی الحکم
عند فصل الخصام حاصل مضمون آنکه ای وا حسرت من بر طفل عطشان که او را با تیرها قطع کردند قبل از آنکه
از شیر خوردن جدا شود وای بر حزن قلب من با و در حالیکه افتاده بود خون او را با و پوشانیدند در حالیکه تشنه بود او را
بخون خود خضاب نمودند و حال آنکه او طفل بود وای بر حزن و اندوه قلب من بر کشته شده که زبان او لال و اوام خلق
او را کشتند مجروح کردند قلب ما را و او را بتیر زدند بذلت و انعام وای بر شما که میان ما و شما خدا روز حشر در وقت فصل
خدا کردن حکم خواهد کرد بعد مخفی نماند بر تو که امام زین العابدین و سید جدلب به تحقیق در دعوت مدرس در آن استغاثه
در آن مقام سبک گفت و بیانش چنانکه در روایت لب الفرح است که گفته بعد از آن سید الشهدا ازروی الغداء به یمین خود نظر
کرد و احدی را از مردان ندید و بیسار خود نظر نمود احدی را ندید پس علی بن الحسین بیرون آمد و او مریض بود و قدرت نداشت
که شمشیر خود را بکشد و ام کلثوم از عقب ندا میکرد ای فرزند من برگرد گفت ای عمه بگذار مرا در پیش روی فرزند رسول خدا مقاتله
نمایم حسین گفت ای ام کلثوم او را اخذ کن تا اینکه زمین از نسل محمد خالی نماند و در نقل دیگر است که خود را از دست ام کلثوم
کشید و خلاص کرد از خیمه بیرون آمد در حالیکه از غایت ضعف کردار او بود و شمشیر خود را از زمین میکشید پس حسین
او را دید مثل باز خود را باو رسانید و او را بسینه چسبانید او را برد و گفت ای پسر من میخواهی چه کنی گفت ای پدر بدرستیکه ذاکر
نور شده قلب مرا قطع کرده و حرکت آورده مرا میخواهم روح خود را بتو فدا کنم آنحضرت گفت ای پسر من تو مریض هستی
و بر تو جهاد نیست و تو حجت خدا و امام هستی بر شیعه من و تو پدر ائمه و کفیل یتیمان و بیوه زنان و تو حرم مرا به مدینه خواهی
برد و منزه است خدا تعالی از اینکه زمین از وجود حجت تا بر زمین نسل من و گویا می بینم ترا ای پسر من اسیر و ذلیل دستها و پا
بسته علی بن الحسین گفت آیا ترا می کشند و من بتو نظر نمایم کاش مرگ نمی آمد مرا معدوم کند روح من به روح تو
و جان من بجان تو فدا باد حسین گفت ای علی تو خلیفه هستی بعد از من و حاکم هستی بر شیعه من و امام دیگر امام کننده
و به راه راست هدایت کننده و علوم جد و پدر مرا حفظ کننده هستی بعد دست بگردن او کرده و بشارت گریه کرد بعد مخفی
نماند بر تو بدرستیکه علی بن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه در معجزه روایت کرده که حسین در وقت قتال و جهاد کردن
خود در کربلا علی بن الحسین را حاضر کرد در حالتیکه او مریض بود و وصیت کرد با او باسم اعظم و مواریث انبیاء و باو تعلیم
کرد که علوم و صحف و سلاح امام را تسلیم کرده و امر کرده است او را که جمیع اینها را با او دفع و تسلیم نماید گفته ایضا
در حدیثی است که حسین در آن وقت دختر بزرگ خود فاطمه را خواند و با او کتاب پیچیده داد و او را امر کرد که آنرا برادرش علی بن
الحسین برساند پس از امام سؤال کردند که چه چیز بوده در آن کتاب گفت در آن بود بخدا قسم جمیع آنچه این روایات از آن مضمون است
احتیاج بآن است که در آن اخبار مستفیضه بلکه اخبار متکاثره متظافره وارد گشته بلکه بعضی از آنچه این روایت متضمن است

از قطعیات و ضروریات مذهب است     تذییل نورانی مشتمل است در بیان بعضی از امور بنا اول در اشکال کردن است بعضی که اگر
در شهادت آن طفل شیرخوار روحی له الفداء پس این مصیبت از اعظم مصائب است و چگونه چنین نباشد زیرا که اگر مبتلا میشد
بمثل آن پیغمبری از رسل صاحب شریعت مستقله و اولو العزم از آن مصیبت دیگر نمیرسید هر آینه این کفایت میکرد در جلالت شأن
و بلندی مقام صبر او پس میگوئیم در دفع اشکال اول که مراد از بخشیدن طفل او را دوست خود در مقابل دشمنان که کافر بودند
و اتمام حجت کردن بایشان بطلب نمودن یک جرعه آب برای آن طفل تشنه است که به آن اشاره شد از اینکه آن طفل روحی له
الفداء به تحقیق بود زیبا تمثال مطلبی که در رسید او را مرتبه شهادت مثل اینکه قماط خود را پاره و خود را بزمین انداخت در روز
استغاثه و یاری خواستن امام سر دو آن آخر تربیت که بر انگیخته شده نزد تربیت کردن خدای تعالی بنده کامل را و در جواب
او بشارت را بسوی خیرات و طاعات و اعظم و بزرگترین اطاعات که یک دست رسید شهدا و به تحقیق شناختی که خلق مختلفند
بحسب میل و خواهش و ترجیح ایشان را که اختیار میکنند بر یکچیزی که در شادی و نزد حزن و اندوه پس خدای تعالی از لطف و فضل کرد امر
که جاری شود در دردها و مصیبتها و محنتها آنچه را که آن قلوب همه رقت میکنند بجمیع آنها مختلفه و ترجیحات متفرقه خود تا آنکه
باقی نماند برای احدی راه عذر خواستن در گریه و نوحه و رقت و شکی نیست در اینکه شهادت آن طفل روحی له الفداء از چیزهائیست
که قلوب سخت را رقت میکند که قساوت آنها شدید و سخت تر باشد از سنگها و کوهها حاصل آنست که این مصیبت بنحویکه
مذکور شد از اسباب بزرگ مصائب آل محمد در مقامی باشد که فوق آن مقام نیست بلکه محقق شدن مقام فوق آن تعقل و تصور نمیشود
و از این کشف میکند قول امام چیزی را که جناب سکینه آنرا روایت کرده شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی     لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی     کیف استسقی لطفلی
فابوا ان یرحمونی     حاصل آنکه ای شیعیان من اگر آب شیرین و خوشگوار را نوشید پس یاد کنید یا غریب و شهید
بکشید پس ندبه و نوحه کنید ای کاش همه شما که در روز عاشورا بودید نظر میکردید که چگونه برای طفل خود آب خواستم از ایشان
ابن سعد نکردند و به تحقیق معلوم میشود از این که شهادت آن طفل روحی له الفداء قلب امام را درد آورده بحیثیتی که گویا دیده مصیبت
علیحده شده نزد یکدیگر و مساوی و مقابل جمیع مصیبتها شود سر آنست که امام وقتیکه طفل را گرفت و به سینه او را
دو دستهای خود میدان آورد و در مقابل دشمنان ایستاد پس بسبب آن اندوه و حزن ملائکهای مقربین و ارواح انبیاء
مرسلین و اوصیا و صدیقین زیاد شد برای آنچه دانستند آنرا از عدم رقت و رحم در قلوب کفار و طعن کردند که ایشان این
طفل را کشتند پاره کرد روحی له الفداء محقق شدن عزم و ثبات قدم خود در آنچه ذکر کرد آنرا در کیفیت اخذ صحیفه که از
آسمان نازل شده بود در ساعت آنحالی که میگفت حسرت از ارحم الراحمین آنکه هفتاد مرتبه مرا بکشند و زنده نمایند
یا هفتاد هزار مرتبه در طاعت و محبت تو و این اگر چه از آن چیزهائیست که بر علام غیوب مخفی نیست یا آنکه ملائکه و انبیاء با فعال
او نظر میکردند و اقوال او را میشنیدند و او را تصدیق میکردند در هر چیزی که او گفت در غایت تصدیق و کمال انقیاد و اطاعت
او و اینکه آن روحی له الفداء بصورت چیزی را عمل آورد که قائم مقام فدا کردن جان خود باشد هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار
مرتبه در طاعت و محبت خدای تعالی پس نازل کرد آن طفل صغیر را در طاعت خدا و فدا نمود او را در محبت او و زیرا که الم و دردها
و سوزشهائی که بقلب شریف او رسید که روحی له الفداء حاصل شد بسبب شهادت آن طفل بانطریقی که ذکر شد کمتر و ناقص نبود از
آلام و سوزشهای هفتاد مرتبه کشته شدن بلکه از آلام هفتاد هزار مرتبه کشته شدن پس نظر کنید بسوی او روحی له الفداء
ای محبان و دوستان چگونه دوستان بیرون خود را بطریق و صبر در باب محبت ملال کرده است و چگونه نشان داده
عاشقان رهسپار را اراده کردن کاسه عشق و سوزش سیراب شدن را از آن مرتبه بعد آخر مستغرق شدن در دریای کاف
خشوع و خضوع و سینه کوه تضرع و خواری برای محبوب و دست برداشتن بالکلیه در طلب رضای محبوب از وجود خود و وجود
هر تعلق وارد و سوزان نظر نمائید بحالت تکرار او و مکانیکه دستهای خود را پر کرد از خون آن طفل و بجنبید اگر آنچه را محبت
این محبت و چه تمام رتبت سوزش و چه کامل رتبت محض این فانی شدن در راه خدای تعالی و چه لطیفه ایست دقایق اسرار

در این مصائب زیرا که اعظم آنچه در این مصائب نثار میشود و اشرف آنچه در دعوت حقانی مبذول کرده شد این خونهای
طاهره مبارکه است و از تأمل کردن در این اسرار مذکوره نیز دانسته میشود سر نازل نشدن یک قطره از آن خونها از هوا بر زمین
و چگونه چنین نباشد زیرا که یک قطره از آن بمنزله هزار هزار سال هدایت است و مصداق آیه [illegible] پس [illegible] حسینی که بر [illegible] گشته شده
ز تفرقه محبت و محض فانی شدن در راه خدا که فرستاده شده است در مجلس حضرت [illegible] میشود که از ذخایر گنجهای عرش
عرش و کرسی پس اگر مخصوص کرداند خدا تعالی احدی را از حاملان عرش و ساکنان کرسی خود بیک قطره از آن قطره این
خونها یا بمقدار ریگی بچشم میکشند هر آینه کرم و معزز میشد به نعمتی که فوق آن نعمت نیست و هر آینه سیراب میشد [illegible]
از کاسه لبریز از کاسه های محبت خدا تعالی و از این سر استنباط میشود سر اینکه اگر نازل میشد به زمین یک قطره از این خونها هر آینه
زمین اهل خود را فرو میبرد و از ملاحظه اسرار مذکوره معلوم و ملاحظه میشود اینکه نام این طفل چنانکه علی بود [illegible] حسین عبد الله
بود [illegible] تبرکی کردن پیغمبر حسین را باسم [illegible] و اما آنچه میگویند که طفل شهید دو نفر بود یکی علی اصغر که کیفیت
شهادت او گذشت و دیگری عبد الله است که بعد از افتادن سید الشهدا از اسب خود او را بقتل رسانیدند [illegible] از
چیزهاست که آن را استناد میدهند علاوه بر این اگر چنین باشد هر آینه صاحب [illegible] میکردند [illegible]
پس نیست آنچه آن را زیارت ناحیه افاده میکند مگر منحصر شدن طفل شهید در یک نفر و [illegible] میشود [illegible]
با آنچه نقل شده از کتاب اخبار الدول و آثار الاول و آن این است که سید الشهدا آن زمانی که باقی [illegible] در [illegible]
او میرفت [illegible] میکرد و [illegible] گشتن او [illegible] پس آن حضرت طفل صغیر را از اولاد خود که [illegible] بود [illegible]
[illegible] آن حضرت بر گرفت و ذبح کرد آن حضرت خون او را اخذ نمود در دست خود بسوی آسمان [illegible]
و گفت [illegible] پس [illegible] آسمان [illegible] حاضر کن [illegible]
[illegible] با طفل [illegible] زیرا که سید الشهدا از مکان مصرع خود منتقل [illegible]
[illegible] پس چگونه طفل [illegible] طریق عادت [illegible] اینکه بگویند که این طفل [illegible] بود و خود [illegible]
مصرع آن حضرت رفت و این نیز چنانکه می بینی ظاهر روایت آن را منع میکند و بالجمله [illegible] آنچه [illegible]
در [illegible] نقل شده در بعض کتب از اینکه شهادت [illegible] علی اصغر قبل از شهادت
علی اکبر بود و این مثل [illegible] است که از کتاب منتخب نقل شده از اینکه روایت شده [illegible] عباس را شهید کردند [illegible]
حسین هجوم آوردند و [illegible] ندا کرد یا قوم اما من مجیر یجیرنا اما من مغیث یغیثنا اما من طالب حق فینصرنا اما من
خائف من النار فیذب عنا اما من احد یأتینا بشربة من الماء لهذا الطفل زیرا که او [illegible] طاقت ندارد پس برخاست
[illegible] او [illegible] و در آن روز [illegible] سال داشت گفت من [illegible] ای [illegible] گرد از خدا
[illegible] پس [illegible] داخل [illegible] و گفت ای [illegible]
[illegible] طلب شده [illegible] اگر چیزی باقی باشد آن را [illegible] زیرا که من [illegible] پس حسین [illegible]
و طفل خود را اخذ کرده [illegible] خود [illegible] طفل [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
و نظر کرد بچشم خود بسوی آسمان و گفت اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الخلق بنبیک و حبیبک و رسولک [illegible]
[illegible] نیست [illegible] زمان [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] نیست [illegible]
[illegible] شهادت علی اکبر ذکر شده و بالجمله آنچه [illegible] زیارت ناحیه [illegible] پس رجوع [illegible]

وصد و پنجاه آن بود پس میگوییم بیان دوم در اشاره کردن است به تحمل کردن امام رو بخدا و دفن کردن آن طفل شیرخوار در آنجا
دو سر است یکی ظاهری و یکی باطنی اما اول زیرا که او اگر در روی زمین باقی میماند مدفون نمیشد مثل سایر شهدا اهل بیت دشمنان سر مبارک او را
میبریدند و بر نیزه میزدند و این سبب زیادت خواری و حقارت میشد در اسلام و سبب میشد بجا آوردن این بدعت گمراهی در روز
بنا به نسبت اطفال شیعه علاوه بر انهدام مقام نبوت نزول بلا و فرزند در زمین میشد اهل خونخواه او پیدا میشد و جانم فدای مروت سید
شهدا و رحمت او باد و آن بزرگوار رحم کرد بر این طفل شریف صغیر و حفظ کرد او را از متفرق شدن اعضایش از حرارت آفتاب
و سم اسبهای شان و جزاء او در زیر ناخنهای اسبان دشمنان و اما دوم پس آن است که این جسد شریف مثل خونهای طاهر ما آن در عظم رتبه و شرافت
درجه بود چنانکه در سوم آن اشاره گذشت پس سزاوار است که محفوظ و مستور شود از چشمهای دشمنان علاوه بر این در این فعل آن
بزرگوار مهربانی و رحمت است از جهت رحم و زنان در وقت گذشتن ایشان از مصارع شهدا و هم بر جمیع ارواح انبیا و ملائکه و صدیقین
و صدیقات در وقت نازل شدن ایشان از آسمان بسوی نینوا و سید الشهدا و سیدهٔ زنان برای زیارت جسد طاهر مطهر و نور
انور امجد جد سید الشهدا ابی عبدالله الحسین رو بخدا و همچنین سایر جسدهای شریفه و ابدان طاهره و بیان سیوم در اشاره
کردن است بسوی نماز گذاردن بر او چنانکه در بعض روایات گذشته است پس بیان که سر نماز گذاردن امام بر این طفل شیر
خوار رو بخدا دانسته میشود از تامل کردن در اسرار مذکوره پس حاصل آنچه آن است که نماز گذاردن امام در آن وقت از زمان
و چیزهایی است که اشاره میکند بر بلندی درجه این طفل شیرخوار از حیثیت شهادت زیرا که درجه شهادتش نزد خدا عزوجل بمنزلهٔ شهادت
بزرگان جوانان و پیران از شهدای کربلا میرسد در جهاد و مکر درجه بلطافت از سر جوان شهدا پس نماز گذاردن امام بر او مثل نماز گذاردن
پیغمبر است بر حمزة بن عبدالمطلب در روز احد و در این مقام نیز سر لطیف دقیق هست و آن این است که نماز در حقیقت اگر چه با نیت [illegible]
عظیم و جهات کثرت جامع ترین اقسام تعریف و حمد است برای خدای تعالی جل و علا بعد عظم شانه و چگونه چنین نباشد زیرا که آن معراج مومن
و قبلیکه گردید فدا کردن سید الشهدا فرزند شیرخوار بزرگوار خود را در پیش روی خود در راه خدا و ترویج دین او [illegible] تعجب میشود
از آن ملائکه و ارواح انبیا و اوصیا و صدیقین و شهدا نظر بر یکه انقیاد کردن تعزیه شهید و نه تعزیه وجه چنانکه در سایر شهدا
واجب بود پس در محل آن [illegible] از مقبول بودن در نزد خدای عزوجل [illegible] این محل مقام و محل آنست که
شهادت نفس نفیس [illegible] شکر برای خدا عزوجل [illegible] اقسام شکر و انواع
حمد و ثنا [illegible] بیان چهارم در اشاره کردن است به بعضی از امور که تعلق
دارد با خبار گذشته که وارد گشته در کیفیت اراده کردن امام زین العابدین و سید الساجدین جهاد را و منع نمودن سید الشهدا او را
از این اراده پس بدانکه خدای تعالی سید الساجدین را مریض کرد در زمان ناخوش بودن او طول کشید تا جهاد از او ساقط شود و از
برای حفظ کردن عالم از منهدم و هلاک شدن و به تحقیق گذشت در بعض اخبار گذشته قول سید الشهدا ابی عبدالله الحسین که گفت
حاشا [illegible] ان تبقی الارض بلا حجة من نسلی و به تحقیق وارد گشته در خبر دیگر از ابی حمزه ثمالی از علی بن الحسین
در حدیثی که حسین با اصحاب خود گفت در شب آن روزی که در آن شهید شد به درستی که من فردا شهید خواهم شد و همه شما با من شهید
خواهید شد و از شما احدی باقی نماند مگر [illegible] حمد خدا برای است که ما را گرامی داشته [illegible]
کردن تو بعد از آن خبر داده به کشته شدن قاسم ابن حسن و پرسش عبدالله طفل شیرخوار و از پرسش سید الساجدین زین العابدین
سوال کردند گفت خداوند عالم قطع نمیکند نسل مرا از دنیا و دشمنان باو نمیرسند و او پدر هشت نفر امام است تا آخر حدیث پس
هرگاه گویی که چه میگویی در توجیه این اخبار که ما معتقدیم که سید الساجدین زین العابدین اگر در آن روز شهید میگشت هر آینه نسل
سید الشهدا منقطع میشد و زمین خالی میشد از حجت خدای عزوجل این چنانکه می بینی منافی است با اخبار و آثار که وارد است در
اینکه محمد ابن علی ابن الحسین در روز کربلا بود و در آن روز سه ساله یا نزدیک بود و به تحقیق وارد گشته در خبر موثق از زراره که گفت
بابی جعفر صادق گفتم که حسین بن علی را درک کردی گفت نعم یاد دارم و من با او بودم در مسجد الحرام در وقتی که سیل داخل شد در مقام
[illegible] در بعضی [illegible] خارج میشد و میگفت که تحقیق سیل مقام را برد و بعضی خارج میشد [illegible] مقام در مکان [illegible]

راوی گوید پس گفت یا فلان اینها چه میکنند لشکر خدا را اصلاح نمایند قسم میخورند که سبیل مقام رسیده و پامال کرده گفته اگر نه که خدا تعالی خوا
علم و نشانه کرده است آنرا امین پیغمبر و پامال میکنند کسی مستقر و برقرار گشته بحدیث و بالجمله در بسیاری از حدیث محمد بن خلف بن حسین در آن
روزها این چیزها است که در آن گشته ثبت و بودن حجت پیغمبر امام در سن اینجا که کمتر از پانزده سال بلکه ده ساله نیز از پیغمبر تا
کرده آن باس منیت پس این عیسی بن مریم است که حجت پیغمبر بود و حال آنکه او طفل بود در گهواره و بدرستیکه بعضی از ائمه بتحقیق امامت
با ایشان منتقل شد و حال آنکه ایشان در سن کودک بودند مثل جواد منتقل شد امامت باو در حالتیکه او در سالگی بود و باو
امامت باو منتقل شد در حالیکه او شش ساله یا نزدیک آن بود و قائم منتظر عجل الله فرجه امامت باو منتقل گشت در حالی که او طفل بود
میگویم توفیق و جمع میان خبرها این چیزها است که در آن صعوبت نیست یا اشکالی نیست که امام بودن سید ساجدین زین العابدین بعد از
پدرش سید الشهدا ابی عبد الله الحسین از چیزها است که در نزد خدا مقدر بوده و مراد از آن انبیا بر او بتحقیق خبر داده است
با آن پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین در دفعات عدیده و بتحقیق این نیز مکتوب است در صحیفه صدیقه طاهره معصومه
فاطمه زهرا پس هرگاه زین العابدین و سید ساجدین در آن روز شهید میشد هر آینه آن زمانهائیکه مقدر گشته که امام در آنها باشد
و آن امام علی ابن الحسین است خالی میشد از حجت خدای عز و جل اگرچه حجت خدا که امام است بعد از تمام شدن آن زمانها
موجود است در خود آنها نیز مثل وجود او در زمانهای بعد و آن امام محمد ابن علی ابن الحسین است پس از اینجا معلوم میشود دیگر معنی
کلام سید الشهدا ابی عبد الله الحسین که گفت ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا ای نسل آنانیکه حجتهای خدا میباشند در زمین و
امامت بایشان منتقل گردد با آن ترتیبی که در صحیفه صدیقه طاهره فاطمه زهرا است پس این توفیق و جمع است در میان خبرها

بیان پنجم در اشاره کردن است باموری دیگر در این مقام مرا که وصیت سید الشهدا به پسر خود سید ساجدین و نص کردن او امامتش چنانکه
دفعات عدیده نص کرده است و قصه پیش از خروج او از مدینه و هم چنین نص کرده است در کربلا کرات و مرات و وقع کرده
و آنچه استفاده میشود از خبرها که نص آنحضرت در کربلا چهار مرتبه در شب عاشورا و یکمرتبه و دیگر مرتبه در طلب کردن زین العابدین جهاد را
و یکمرتبه پیش از شروع کردن امام بر جهاد و یکمرتبه بعد از صدور جهادات کثیره و کشتن چند هزار از مردم در بعضی از حملها از او وارد
آنکه روایت شده از سید ساجدین که او گفته من از غلبه مرض غش کرده بودم پس ناگاه دیدم در نزد من حسین مثل مرغ میغند
هست با و نظر کردم دیدم که پدرم است در حالیکه ثقیل کرده است او را تیرها با پیراهنش و ظاهر است که بلع کوفی در بدن سید
ساجدین ای ابن سید الشهدا ابی عبد الله را و چیزیکه از حلقوم شریفش خارج شد و اینچنین بود بدرستیکه کوچک در آن
حالت بود و بتحقیق ذکر کرده بعض موثقین که از سید ساجدین زین العابدین روایت شده که گفت من نظر کردم
قبل از حاضر شدن غش بمن بر ملاقات پدرم پس دیدم شمشیر از کافرین که بر نیزه از نهیگاه پدرم شد پدرم او را
و دستیکه امامت بمن منتقل شد دانستم که آنروز کافر در سلبش کسی بود که بود ابیات قابل است پس در آن وقت دانستم سر پدرم
کشتن پدرم حسین او را با اینکه در کشتن آن کافر لعین متمکن بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین یذیل دیگر بود از آن
شعفانیست در اشاره کردن بآنچه تعلق دارد بآنچه در اوایل این مجالس گذشت مانکه در اوایل این مجالس شناختی
که اول کسیکه لبیک گفت جواب داد بر دعوت سید الشهدا ارواحنا له الفداه خدای عز و جل بود بعد از آن ارواح انبیا
و مرسلین و اوصیا و صدیقین و ملائکه تا اینکه امر رسید به لبیک گفتن اجساد شهدا ارواحنا له الفداه در کربلا و حرکت نمودن
ایشان در عصر که جاهای خود بعد از آن مطلع شوند کان مرا بیند دعوت و استغاثه از مؤمنین جن پس هرگاه کو که چگونه شد
امر بعد از لبیک گفتن خدا او بعد از تنها جائیکه مذکور شد و چگونه بود کلام سید الشهدا ارواحنا له الفداه با کسانیکه بدعوت او
لبیک گفتند و آن کسانیکه بعد از استغاثه و یاری خواستن او جواب دادند میگویم اما مناجات او با خدای رب العزة عالم الغیب
شناختی در کیفیت آن صحیفه که از آسمان نازل گردیده و اما کلام او با بر اشخاصیکه بر دعوت و استغاثه او لبیک و جواب داده
پس آنحضرت او را جزای خیر داد میگویم بدرستیکه ملائکه و ارواح انبیا و مرسلین بتحقیق و فاکر دند جهة لبیک گفتن

و اجابت نمودن ایشان آنچه خدای تعالی از ایشان اخذ کرده بود از عهد شدید و میثاق که بعد حضرت آدم از عوالم الهی از ایشان
گرفته است تا حین وفات شده و بیعت و بر ذمه ایشان پس عهد شدید و میثاق که بر لزوم قبول کردن ولایت محمد و اولاد معصومین
او و ایمان آوردن بآنست و بر وجوب اطاعت و نصرت ایشانست در هر زمان که در آن اهل بیت محمد از ایشان
نصرت می خواهند لهذا اگر چه از ایشان طلب نصرت نمایند پس دلالت میکند بر آنچه ما ذکر کردیم از عهد شدید و میثاق
اکید یک آیه از قرآن و آن آیت و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق
لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین
و مخفی نماند بر تو که این آیه اگر چه در اخذ کردن خدای تعالی عهد و میثاق را از پیغمبران و مرسلین برای پیغمبر ما است الا
اینکه در شان پیغمبر ما و اولاد معصومین او نیز است زیرا که آل محمد با او مساوی اند در جمیع آنچه خدا باو عطا کرده مگر آنچه بدلیل خارج شده
پس دلالت میکند بر این بعد از اخبار متظافره و احادیث متواتره متکاثره قول خدای تعالی است که فرمود قل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم پس مراد از انفسنا امیر المومنین است پس مساوی میشود
با پیغمبر در هر چه خدای تعالی او را عطا کرده است مگر آنچه بدلیل خارج شده است و سایر ائمه مثل امیر المومنین اند
در این حکم بتعمیم رسول خدا از امیر المومنین افضل است و امیر المومنین از سایر ائمه افضل است و کلام مفصل و مشبع در این باب
مذکور است در بعضی از کتب ما مثل فن اول از کتاب خزاین و فن عقاید و غیر این از کتب ما پس هر کسیکه میخواهد اطلاع بهم رساند
بر این مباحث شریفه رجوع نماید بر آن کتب و بالجمله بدرستیکه حکم آیه و اذ اخذ الله میثاق النبیین جاریست در اولاد محمد
چنانکه آن در آن مذکور جاریست مع هذا اینجا ذکر مینمائیم بعضی از اخبار خاصه را که وارد گشته در حاضر شدن جماعتی
از ملائکه و وارد شدن طوایف چند از مومنین جن در نزد سید الشهدا ارواحنا له الفداء برای نصرت او تا اینکه این اخبار
خاصه موید باشد بر آنچه ذکر کردیم از امر ملائکه و اجابت کردن دعوت ایشان ما که در منتخب گفته که نقل شده که حسین
وقتیکه در موقف کربلا بود چند فوج طیاره از جن بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا حسین ما ناصر تو هستیم امر کن ما را
بآنچه میخواهی اگر امر نمائی ما را به کشتن دشمنان خود تمام آنها را میکشیم پس آنحضرت ایشان را جزای خیر داد و با ایشان
گفت من مخالفت نمیکنم قول جد خود رسول خدا را مکانیکه مرا امر کرده است که بزودی بخدمت او بروم و بدرستیکه
الآن بیعت خواهم جد خود را دیدم که مرا بسینه خود ضم کرد و میان دو چشم مرا بوسید و بمن گفت یا حسین بدرستیکه
خدای تعالی خواسته است که ترا مقتول و بخون خود آغشته ببیند در حالتیکه محاسن تو بخون خضاب کرده شود و از رگ
سر بریده باشی و بتحقیق خدا خواسته است که حرم ترا اسیر و بر جهاز شتران سوار شده ببیند و من بخدا قسم صبر میکنم
تا اینکه خدا با من حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است و در کتاب ملهوف نقل کرده از سعید از صادق
که گفت وقتیکه ابو عبد الله الحسین بن علی سیر کرد از مکه تا داخل مدینه شود چند فوج از ملائکه مسومین و مردفین آمدند در دستهای
ایشان حربه ها بود و بر اسبان ابلق سوار بودند بآنحضرت سلام دادند و گفتند ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر
بدرستیکه خدای تعالی مدد کرده است ما با جد تو رسول خدا را در مواطن بسیار و مدد کرده است ترا با ما آنحضرت با ایشان گفت
وعده گاه کو و مال و بقعه من است که در اینجا شهید میشوم و آن کربلا است وقتیکه بآنجا وارد شدم بیائید گفتند یا حجة الله
بدرستیکه خدا ما را امر کرده است که ترا اطاعت نمائیم اگر از دشمنی که تو میترسی میترسی با تو باشیم گفت ایشان را بمن
راه نیست و مرا بمن نمیتوانند رسانند تا اینکه بمنزل خود برسم و آمدند چند فوج از مومنین جن و گفتند ای آقای ما
ما شیعیان تو ایم و ناصر تو ایم امر کن ما را بآنچه میخواهی اگر ما را مامور کنی به کشتن جمیع دشمن خود و تو در مکان خود باشی هر آینه
بتو کفایت میکنیم پس آنحضرت ایشان را جزای خیر داد و با ایشان گفت آیا کتاب خدا را که بر جد من نازل شده نخوانده اید در قول و فعل او که

در روح مشیده لبریز الدین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم زمانیکه من در مکان خود باشم پس هرچه امتحان شود این خلق منکوس و بجمیع
امتحان کرده میشود که ساکن میشود در زمین کربلا و حالی اگر خدا اختیار کرده است آنرا بر ایشان تا آن روز که زمین انبساط کرده آنرا
برای شیعیان ما پناه که قرار داده است خدا آنرا اعمال و نماز شان مقبول درگاه الهی کرده و مستجاب شود دعای ایشان و ساکن شود در ایشان
شیعیان ما و ایشان را امان کرده و مدید بنا و حرمت ولکن حاضر شوید بمن در روز شنبه که آن روز عاشوراست که در آخر آن روز مرا می‌کشند
و باقی نماند بعد از من طلب کرده شده از اهل و پسران و برادران و اهل بیت من و سر مرا برای یزید می‌برند پس گفتند بخدا قسم ای حبیب خدا و پسر حبیب
او اگر نه امر تو اطاعت میشود و مخالفت تو جایز نمیبود هر آینه تو را مخالفت میکردیم و جمیع دشمنان ترا بقتل میرسانیدیم پیش از آنکه بتو برسند
پس با ایشان گفت ما بخدا قسم قادر هستیم بر ایشان از شما ولکن لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة و در کتاب لهوف نیز
نقل کرده از مولای ما صادق که گفت از پدرم شنیدم که میگوید وقتیکه حسین با عمر بن سعد ملاقات کردند و جنگ برپا شد خداوند عالم نازل
کرد نصرت را حتی در بالای سر حسین پس نزد خدا او را مخیر کرد در میان نصرت بر دشمنان و در میان ملاقات خدای تعالی پس ملاقات
خدا را اختیار کرد میگوییم و در بسیاری که خبر در همین در غایت استفاضه است زمانیکه در آنها تأمل کردی بعد از اخذ نمودن جمیع
ما ذکر کردیم همیشه که مراد از نازل کردن خدا نصرت بر طرف امام حسین آنچیزیست که ما با ایشان اشاره کردیم از صادر شدن اجابت
و طلبیه از خدای تعالی و از ملائکه و ارواح انبیاء الی غیر ذلک چنانکه شناختی بعد چیزی نماند بتو که در صفحه حق حکایت عجیبه را دارد که ذکر آن با تمام
مناسب است زیرا که آن تأیید میکند آنچیز را که ما مقدم کردیم از صادر شدن اجابت و طلبیه بر طریق کامل و آن حکایت اینست که بعضی از صلحای
اخیار نقل کرده‌اند از زبان عالمی از علمای معاصرین که گفت خبر داد مرا مرد ثقه از طلاب علوم گفت که من مدتهای از زمانها توبیخ و ملامت
میکردم در نزد خود بلکه در نزد جمعی از مردم زعفر جنی را تا سعت میکردم بر رجوع کردن او از کربلا در روز عاشورا و از بدون نصرت کردن
امام و بعض جنود او در جناب سالکت میشود استم بکنیم که او در رجوع کردن از کربلا معذور است زیرا که او در امام رخصت داد در جهاد و نصرت
کردن بعد از آن در شبی از شبهای از دهه اول محرم تنها در منزل خود نشسته بودم مدتی از دو ساعت از اوایل حسینیه و بعض کتب مقاتل را
مطالعه میکردم ناگاه دیدم زعفر با لشکر خود به کربلا آمد و بدون نصرت کردن امام رجوع کرد ناگاه دیدم مردی در را گشود و بمن داخل شد
و سلام داد من جواب سلام را رد کردم نشست و با او مرحبا گفتم ولکن تعجب کردم از گشودن او در را زیرا که آنرا بسته بودم بقفل
پس بمن گفت از من مترس من برادر تو زعفر جنی هستم آمدم ترا زیارت کنم و از تو بتو شکایت نمایم در آنکه مرا بسیار ملامت و سرزنش
کردی بعد از آن گفت برادر تو حقیقت امر را نفهمیده تا حال و آنرا بتمام معرفت ندانسته تا این زمان پس بدانکه من بزمین کربلا
رسیدم با لشکر خود در وقتیکه زمین کربلا در آن وقت مملو بود از جمیع اطراف به لشکرها از طوایف جن و ایشان را پادشاهان بزرگ بود
و من صغیرتر و کوچکتر ایشان بودم از حیثیت شان و ذلیل‌تر ایشان بودم از جهت رتبه و کمتر ایشان بودم از جهت لشکر و میان
هوا تا عنان آسمان مملو بود از ملائکه و جن بعض ایشان متصل بود از بعض در پیش هر صف بزرگ ایشان بود از ملائکه و جن و
اهل هر صف از صفها از نزدیک و دور بر امام سلام میکردند از مکانیکه ایستاده بودند با ملاحظه کردن ایشان تجلیل و تعظیم او
شان و مراد امام تمام کردن رعایا پادشاه. پادشاهان را با و تضرع و زاری کرده از او رخصت می‌طلبیدند در یاری نمودن و با کفار مقاتله کردن
و جای ایستادن من و لشکرم در مکان دور بود از امام بمقدار چهار فرسخ و این از جهت این بود که مکان خالی نشده بود
که از مکان ایستادن من نزدیکتر باشد نه در زمین و نه در هوا پس سلام دادیم با کمال تعظیم و تجلیل بر امام و با سلام رد کرد و بعد از آن
شروع کرد به تکلم نمودن با اهل هر صنف از صنوف ملائکه و طوایف جن پس به هر یک جزای خیر داد و در آخر کلام خود ایشان را
دعا کرد و به احدی از ملائکه و طوایف جن در نصرت جهاد کردن اذن نداد پس همه بمکان خود رجوع کردند و من با این حال در زمین کربلا
بودم ولکن با لشکر خود در جانبی از زمین کربلا کوچ کرده بر یک گریه و جزع میکردم و سیاهی لشکر خود نیز دیدم وقتیکه شد آنچه شد از شهادت
سید شهدا و کفار از زمین کربلا کوچ کردند با اسرا و حرم رسول خدا بسوی مدینه منوره من و اصحاب من از عقب ایشان
میرفتیم بقصد خدمت اهل بیت و حرم و تعرض و توجه نمودن به بعضی از امور مثل حفظ کردن اطفال از افتادن از پشت شترها

و مثل آن وقتیکه لشکر ابن زیاد بر اسیران و سرای مطهره موکل بودند در خارج کوفه نازل شده بودند چنانکه برای خودشان خیمه ها نصب کرده
و اسیران که اهل بیت رسول خدا را در جانب دیگر فرود آورده بودند وقتیکه یک ساعت از شب گذشت جماعتی از کوفه بیرون آمدند و با ایشان
بود طرفها و نامه‌ها پر از گوشت پخته و سایر طعامها از مطعومات و شیرینی آن و آنها را آوردند نزد پاسبانان و متوکلین و
اطفال اهل بیت ما توقف در شدت گریه و جزع بودند از غایت گرسنگی و جزع ایشان زیاده گشت وقتیکه بوی مطعومات
بدماغ ایشان رسید پس فضه نزد زینب صدیقه طاهره آمد و گفت ای خاتون من و خاتون زنان آیا نمی بینی اطفال را که
در ایشان بهت از ضرر گرسنگی زینب مظلومه گفت چاره چیست ای فضه گفت شنیدم که رسول خدا میگفت که نزد [illegible] دعای
مستجابست و تا زمانیکه گذشته دستی هم نمانده است بعد از ان ده که خدا تعالی را بخوانیم تا ما را فرجی کرامت فرماید در امر
اطفال پس او را رخصت داد آمد بجایی در آن تل کوچک بود و دو رکعت نماز کرد از برای استجابت دعا پس خدا را خواند
در آن ثنا کرد او دعا میکرد تا کاسه نازل شد از آسمان کاسه پر از گوشت و شوربا بود و با آن دو قرص نان بود [illegible]
و زعفران از آن کاسه ساطع بود و قدر اهل بیت از سید العابدین و زنان و اطفال از آن کاسه و از آن دو قرص نان بود
و هر که محتاج بغذا میشدند از آن میل میکردند و سیر میشدند و آن کاسه بحال خود پر از گوشت و شوربا بود گویا که از آن چیزی
ناقص نشده بود تا اهل بیت هم حسین آمدند قرص نان پس این آیه طعام و نعمت الهیه و مائده سماویه موجود بود در نزد اهل بیت
تا آن روزیکه وارد مدینه شدند بعد از آن روز مفقود و مرتفع شد بعد زعفر گفت این حکایت منت بخدا قسم من و اصحابم
مفارقت کردیم از اهل بیت از روز عاشورا تا اینکه اهل بیت وارد مدینه رسول خدا شدند پس ملامت و مذمت اکثر مرا بعد
از این معه غایب شدن زعفر از چشم امیر هیچ التماس پس توبه کرد و پشیمان گشت از مذمت کردن خود در زعفر را با رحمت کرد این
آخر [illegible] است که ما ذکر آنرا اراده کردیم در این مجلس والله اعلم بحقایق الامور مجلس سیزدهم از کتاب اسرار الشهادات در وفات
صالحات در بیان پیرو شدن امام روحی له الفداه بمیدان جنگ و بیان حال در مجادلات و مقاتلات [illegible]
در روایتست که حسین نظر کرد در بهشتاد و دو نفر از اهل بیت خود که شاهده اند پس التفات بر خیمه نمود و ندا کرد یا سکینه یا فاطمه یا زینب یا ام
کلثوم [illegible] باد از من سلام سکینه ندا کرد ای پدر آیا مرگ را تن بدادی گفت چگونه تن ندهد کسیکه او را ناصر و معین نیست پس گفت ای
پدر [illegible] ما را بحرم جد ما برگردان گفت هیهات اگر مرغ قطا را ترک کنند هر آینه میخوابد زنان فریاد کردند حضرت تسکین آنها را ساکت کرد
و در نقل دیگر است که آنحضرت گفت ای سکینه ساکت باشید زیرا که گریه کردن در پیش رو شماتت و در عقب [illegible] پس بردی از رسول خدا را او خواست
و آنرا پوشید [illegible] زره از [illegible] آن پوشید و شمشیر خود را حمایل نمود و بر اسب خود سوار شد در حالیکه غرق آهن بود پس ام
کلثوم گریه کرد و گفت چیست [illegible] ترا ای چه نفس تو خبر داد گفت کسیکه من میروم بسوی قوم پس سکینه آمد در حالیکه فریاد میکرد حضرت
او را بسیار دوست میداشت او را بسینه خود ضم کرد و اشک او را با آستین خود پاک کرد و گفت سَیَطُولُ بَعْدِی یا
سُکَیْنَةُ فَاعْلَمِی مِنْکِ الْبُکاءُ اِذَا الْحِمامُ دَهانِی لا تُحْرِقی قَلْبی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً مادامَ مِنِّی الرُّوحُ
فی جُثْمانی فَاِذا قُتِلْتُ فَاَنْتِ اَوْلی بِالَّذی تَأْتینَهُ یا خَیْرَةَ النِّسْوانِ حاصل مضمون آنکه ای سکینه بدانکه بعد
از من بسیار خواهد شد از تو گریه کردن زمانیکه مرگ بمن هجوم آورد طلب مرا مسوزان به اشک خود از جهة حسرت مادامیکه
روح در بدن منست پس زمانیکه من کشته شدم تو اولی هستی بانچه میآیی ای بهترین زنان یعنی تو اولی هستی بگریه و نوحه کردن
بعد از آن بهمشیره خود گفت که لباس کهنه بمن بیاورید که احدی از قوم با آن میل نکند آنرا در زیر لباسهای خود بپوشم تا بعد از کشتن
من آنرا از بدنم نکنند و در کتاب مناقب است که گفت زیرا که مرا میکشند و لباسهای مرا میبرند پس در آن لباس تنگی آوردند او را
نپوشید گفت این لباس اهل ذمه است بعد از آن لباسی آوردند که از آن وسیع تر بود آنرا پوشید و در منتخب آورده که صدای
زنان بلند شد بگریه و نوحه کردن بعد از آن لباسی آوردند اطراف آنرا پاره پاره کرد از زیر لباسها پوشید و در اسلوان [illegible]
بود آنرا نیز پاره کرد تا آنرا از بدنش بیرون نکنند پس وقتیکه او را شهید کردند [illegible] قصد کرد با آن [illegible] آنرا از او برگرد و او را
عریان گذاشت و قدر روی ریگهای گرم انداخت در آن حال دستهای آن ملعون شل شد و عذاب و خوار [illegible] نازل شد [illegible]

حضرت حسین آن لباس پاره شده را پوشید اهل و اولاد خود را وداع کرد و شرح وداع که بسیار رقت انگیز است نکند ابو الفرج میگوید خبر داد مرا
احمد بن شبیب از احمد بن حرث از مداینی از ابی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم او گفت حسین جوانی را خواند پس آن جوان
در کنار خود نشانید عقبة بن بشر تیری باو انداخت او را ذبح کرد و خبر داد مرا محمد ابن حسین اشنانی باسناد خود از کسیکه حاضر بود در
حضرت حسین گفت با آنحضرت پسر صغیری بود که تیری باو آمد و او را ذبح کرد و قصد گفت پس حسین میگفت اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا
تمن قتیل و در بعض مقاتل گفته است که زینب دختر علی ندا کرد وای برتو ای پسر سعد لشکر خود را جمع میکنی که بکشتن ابا عبد الحسین
و حال آنکه او یادگار پیغمبر و بهترین جوانان اهل بهشت است و در مناقب گفته بعد از آن بیرون آمد و گفت ای اهل کوفه قبح و زشتی بر شما
باد و غم و شدت و هلاکت باد شما را وقتیکه ما را بفریاد خود خواندید در حالیکه حیران بودید آمدیم شما را در حالیکه سرعت کننده بودیم پس
تیز کردید بر ما شمشیری را که در دست شما است با بود وحششتم لأعدائكم من غير عدل افشوه فيكم ولا ذنب كان
منا اليكم فهلا لكم الويلات اذ كرهتمونا وتركتمونا والسيف مشيم والجأش طامن والرأي
لما يستحصف ولكن اسرعتم الى بيعتنا كطيرة الدبا وتهافتم اليها كتهافت الفراش ثم نقضتموها
سفها وضلة بعدا وسحقا لطواغيت هذه الامة وبقية الاحزاب ونبذة الكتاب ثم انتم تتخاذلون عنا و
تقتلوننا الا لعنة الله على الظالمين یعنی کردید مردم را برای دشمنان خودتان بی آنکه در میان شما عدالتی اظهار نمایند
و بی آنکه گناهی از ما صادر شود پس لعنت باد بر شما که ما را خوش نکردید و ترک نمودید ما را با آنکه تیغ در نیام و قلب آرام
و رای استقامت روز و ظهور نرسیده زیرا که شما سرعت کردید به بیعت ما مثل سرعت ملخ و ریختید بکوه مثل ریختن پشه پس از آن شکستید
عهد را از روی سفاهت و گمراهی و هلاکت برای طاغوتهای امت و بقیه جیش احزاب و تارکین کتاب پس از آن شما از ما دوری کرده
و ما را مقاتله نمایید آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان باد بعد از آن انشاء کرد و میگفت كفر القوم وقدما رغبوا عن
ثواب الله رب الثقلين قتل القوم عليا وابنه حسن الخير كريم الابوين حنقا منهم وقالوا
اجمعوا واحشروا الناس الى حرب الحسين يا لقوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمين
ثم ساروا وتواصوا كلهم باجتياحي لرضاء الملحدين لم يخافوا الله في سفك دمي لعبيد الله
نسل الكافرين وابن سعد قد رماني عنوة بجنود كوكوف الهاطلين لا لشيء كان مني قبل
ذا غير فخري بضياء النيرين بعلي الخير من بعد النبي والنبي القرشي الوالدين خيرة الله من
خلقه ابي ثم امي فانا ابن الخيرتين فضة قد خلصت من ذهب وانا الفضة وابن الذهبين
یعنی کافر شدند قوم و از قدیم روگردان شدند از ثواب خداوند مالک عالمیان کشتند این قوم علی و فرزندش حسن را که نیکو بود
جد و پدر و مادرش شخص کریم و جامع انواع خیر و فضایل علی کشتند که از ایشان ناشی گشته و گفتند جمع شوید و فراهم آرید مردم
را بجنگ حسین ای عجب از این رذل و پست ها که لشکر جمع کردند بجنگ اهل مکه و مدینه بعد از آن برگشتند و هم عهد شدند
بشکستن من برای خوشنودی ملحدین نترسیدند خدا را در ریختن خون من بر خاطر عبید الله نسل کفار و پسر سعد از روی قهر و غلبه
قصد مرا کرد با لشکر بسیار مثل قطرات باران بی آنکه از من امری صادر شود غیر از فخر کردن من بضیاء دو آفتاب و ماه
نامدار یعنی باشد از علی که بهترین مردم بود بعد از پیغمبر و پیغمبر قرشی نسب از طرف پدر و مادر برگزیده خداست از مخلوقات
من و مادر من پس منم فرزند دو شخص برگزیده نقره هستم که خالص و جدا شده از طلا پس منم نقره و فرزند دو طلا تا آخر اشعار
و ملاده کرده ابو مخنف بعد از آن این فرزدا ذهب في ذهب في ذهب ولجين في لجين في لجين
فاطم الزهراء امي وابي وارث العلم ومولى الثقلين خصه الله بعلم وتقى فانا الزهراء ابن لا
زهرين بالکسر وانا ابن العين والاذن التي اذعن الخلق لها في الخافقين ثم جبريل لنا مفتخر

شأننا بر هو آل الحسنین   تا اینکه گفت   شیعة المختار طیبوا انفسکم   فغداً تسقون من ماء اللجین
املاً ناقعتم و احببتنا   یا هو و الجهد نور الخافقین   کل من یسمع یعرف فضلنا   ما بیحما کان دین
الوکدین   یعنی طالع ایم در طلا اینکه در میان طلا است و نقره هستیم در نقره و در میان نقره مادر ما زهرا است و جد ما حیدر و وارث علم نبی
و آقای جن و انس مخصوص فرمود او را این جبرئیل بعلم و تقوی و منم نور درخشنده فرزند دو نور و منم فرزند حیدر که شیعه خلق هم را باو اطاعت کرده
پس جبرئیل بجهة ما مفاخرت میکند در خصوص حسنین شیعیان احمد و مختار دلخوش دارید فردا از آب صاف سیراب میشوید آیا فخر نمیکنید دوستان
ما بپدر و جد ما نور شرق و غرب هر کسیکه گوش دارد فضیلت ما را می شنود و میخواند   و در بحار گفته بعد از آن در مقابل قوم ایستاد
در حالتیکه شمشیر او در دستش کشیده بود و از زندگانی مأیوس و بر کشتن عازم بوده بود و میگفت   انا ابن علی الطهر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخراً حین افخر   و جدی رسول الله اکرم من مضی   و نحن سراج الله فی الارض نزهر   و فاطم
امی من سلالة احمد   و عمی یدعی ذا الجناحین جعفر   و فینا کتاب الله انزل صادقاً   و فینا الهدی
و الوحی بالخیر یذکر   و نحن امان الله للناس کلهم   نسر بهذا فی الانام و نجهر   و نحن ولاة
الحوض نسقی ولاتنا   بکأس رسول الله ما لیس ینکر   و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة   و مبغضنا
یوم القیمة یخسر   فطوبی لعبد زارنا بعد موتنا   بجنة عدن صفوها لا یکدر   یعنی منم فرزند
علی پاکیزه از آل هاشم همین کافی است بمن از جهة فخر در حین مفاخرت و جد من رسول خدا است گرامی ترین قدم زننده ها و مائیم
چراغ خدا که در زمین روشن و نورانی گشته و فاطمه مادر منست از نسل احمد و عم من جعفر صاحب دو شهپر است و در میان ما است
کتاب جبار [illegible] که مردم [illegible] میدانیم از مردم و آشکار میداریم و مائیم صاحب اختیار حوض سیراب میکنیم دوستان خود را بجام
حضرت رسول خدا و این امری نیست که قابل انکار باشد و شیعیان ما در مردم اکرم شیعه است و دشمنان ما در روز قیامت زیان کار است
پس طوبی بحال بنده که بعد از رحلت زیارت کند ما را در بهشت عدن که صفای او مکدر نمیشود   و در کتاب منتخب گفته که روایت شده
که حسین وقتیکه تنهائی و غربت و شهید شدن اولاد و انصار خود را دید سوار شد آمد بطرف قوم تا با ایشان مقابل گردید و گفت
ایها الناس نسب مرا یاد کنید و نظر نمائید که من کیستم بعد از آن بنفس خود رجوع کرده او را عتاب کنید پس نظر نمائید آیا برای
شما حلال است ریختن خون من و هتک کردن حرمت من آیا من پسر دختر پیغمبر شما محمد نیستم آیا وصیت نکرد در میان شما برای
و برادرم آیا نشنیدید جوانان اهل بهشت نیستیم آیا در اینها مانعی نیست برای شما از ریختن خون و هتک حرمت من گفتند ما
دانیم چه میگوئی گفت بدرستیکه در میان شما کسی است اگر از او سؤال نمائید هر آینه بشما خبر میدهد که او اینها را از جدم رسول خدا شنیده
است در خصوص من و برادرم حسن سؤال کنید از زید بن ثابت و براء بن عازب و انس بن مالک زیرا که ایشان بشما خبر میدهند
که ایشان اینها را از جدم رسول خدا شنیده اند در خصوص من و برادرم اگر شک دارید در اینکه من پسر دختر پیغمبر شما هستم پس بخدا قسم
عمداً کذب نگفتم و به تحقیق دانسته ام که خداوند عالم اهل کذب و دروغ را دشمن دارد و عذاب میکند کسیرا که دروغ گوید قسم بخدا
نیست در میان شرق و غرب پسر دختر پیغمبر غیر از من و من پسر امام شما هستم مخصوصاً نه غیر من خبر دهید بمن آیا طلب میکنید مرا
بعوض مقتولیکه از شما کشته ام یا بعوض قصاص جراحتی یا بعوض مالیکه از شما اخذ کرده ام یا در خصوص طریقه و شریعتی که آنرا تغییر داده ام
راوی گوید پس ساکت شدند و این حرف را از او قبول نکردند و در خبر ابو مخنف است که گفتند بعداوت پدرت با تو مقاتله میکنیم
و بجهة باشیاخ ما در روز بدر و حنین کرده و در منتخب آورده گفته کسیکه بوقت کربلا حاضر شده بود که حضرت حسین رو کرد به عمر
سعد در حضلت گفت اینها چیست گفت [illegible] رو کردم بجدم [illegible] بجد خود رسول خدا و در نقل دیگر گفت ترک
کشید [illegible] روم [illegible] بعض سرحدها پس دفع میکنم دشمنان را بشمشیر خود از حرم گفت بعد به تعالی مرا با بیزاری نیست گفت [illegible]
و امیدکه بکرم از تشنگی کباب شده گفت بیزاری نیست آنحضرت گفت اگر لابد از کشتن من یک [illegible] بمن بنمائید آن ملعون
[illegible] برای تو باشد یعنی این حرف تو مقبول است و در نقل دیگر است که آنحضرت گفت هر آینه بتحقیق با نصاف خواندی بعد از آن [illegible] کرده
[illegible] و بنور ما بجنگ [illegible] از [illegible] در تاریخ خود نوشته   فان تکن الدنیا تعد نفیسة   فان ثواب الله

أعلى وأنبل وإن تكن الأبدان للموت أنشئت فقتل امرئ بالسيف في الله أفضل وإن تكن الأرزاق قسما مقدرا فقلة سعي المرء في الكسب أجمل وإن تكن الأموال للترك جمعها فما بال متروك به المرء يبخل حاصل مضمون آنکه اگر دنیا پاکیزه شمرده شود ثواب خدا اعلی و بزرگتر است و اگر بدنها برای مردن خلق شده پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا افضل است و هرگاه روزیها معلوم و مقدر است پس کم سعی کردن مردم در کسب جمیل و خوب است و هرگاه اموال جمع کردن آنها برای واگذاشتن و ترک کردن است پس آن مال متروک چه چیز است که مرد با آن بخل میکند او بفرح ملهوف است که آنحضرت بعد از آن آمده و مردم را بمبارزت خواند و آن ملاعین سوار شده بسواری آمدند و آنحضرت بهر که میرسید از دلیران مردان میکشت تا آنکه از ایشان جمع کثیری را بقتل رسانید و گفت الغتل اولى من ركوب العار والعار اولى من دخول النار و در خبر ابی مخنف است بعد از گفتن ایشان فقتلالک لعنة الابد و گفته کلام ایشان رشید با ایشان حمله کرد و از ایشان و از آنجمله پانصد نفر سواره و پیاده را کشت و از بعض اهل تالیف نقل شده در بعض مقاتل که عمر سعد در آن مبارزت کشته کان را می شمرد تا آنحضرت از میان قوم بهفتصد و هشتاد نفر سوار را کشته بود و ابن شهرآشوب محمد بن ابیطالب گفته که آن بزرگوار در حمله میکرد تا یکهزار و پانصد و پنجاه نفر را کشته بود غیر از مجروحین و در کتاب ملهوف آورده که بعض از راویان گفت بخدا قسم هرگز ندیدم کسی را که پسران و اهل بیت و اصحاب او کشته باشند قلب او محکمتر باشد از حسین بن علی و هرگاه مردان با او حمله میکردند او با ایشان حمله میکرد و شمشیر خود بسر آن او میگریختند مانند گریختن رمه بز زمانیکه گرگ در میان ایشان حمله کند و هر آینه ایشان سی هزار نفر بودند و از پیش روی او میگریختند گویا که ایشان ملخ پراکنده بودند بعد از آن رجوع میکرد بمرکز خود و میگفت لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم و در بعض کتب مقتل روایت شده که او را دختری بود فاطمه نام در وقت بیرون آمدن آنحضرت از مدینه ناخوش بود و او را در نزد ام سلمه گذاشته بود و آن دختر هر روز به پشت در میآمد که شاید بیاید کسی که از حال پدرش باخبر باشد و قتیکه زمان فراق طول کشید و خبر از پدرش نرسید بگریه کردن مشغول گشت و حزن و اندوه او بهجوم آورد و نامه بسوی پدرش نوشت و حال خود را در آن بیان کرد پس وقتیکه از نوشتن آن فارغ شد مشغول گشت بگریه و نوحه کردن از جهت فراق پدرش و غیر او تا گاه عربی از ناگاه گریه او را شنید از گریه کردن او متاثر گردید پس سبب گریه را بعد از آن دانست که گریه کننده دختر امام است بر ابو حضرت پدرش گریه میکند ندا کرد ما او را فرمود السلام علیک یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و جواب سلام او را رد کرد و گفت ای اعرابی من دختر حسینم و قصد کردی او اراده عزم کربلا نمودی من مریض بودم و مرا بجده ام ام سلمه زوجه رسول خدا سپرد و پس حال مرا طاقت نمانده از جهت فراق پدرم نامه نوشته‌ام میخواهم کسی باشد نامه مرا به پدرم برساند پس اعرابی نامه را از او گرفت در روز عاشورا در وقت جنگ بکربلا رسید نامه را بآنجناب تسلیم نمود و قتیکه نامه را گشود و بر مضمون آن خبردار شد بشدت گریه کرد و آمد نزد اهل بیت نامه را برای ایشان خواند ایشان بشدت گریه کردند و حال عربی ظاهر شد که او ملکی بود در بشر و شهید شد و در بعض کتب مقتل نقل شده از نور الائمه که آنحضرت زمانیکه اراده کرد که با ایشان حمله نماید تا کار عدو کرده غبار شد و از میان آن شخصی با هیبت بر اسب عجیب ظاهر شد بر امام سلام داد و بر جد و پدر و مادر و برادرش پس آنحضرت جواب سلام او را رد کرد و گفت تو کیستی که در چنین حالت بر مظلوم غریب سلام میکنی گفت یا ابن رسول الله منم جعفر زاده پادشاه جنیان و لشکر من در این صحرا است و هر آینه بتحقیق در بیعت عطا کردند و قتیکه با جن در بئر العلم جنگ میکرد و پدر شما امیر المؤمنین و بعد از تو خاطر داری پدر من بقتل کشته است پس اذن ده که با دشمنان تو جنگ کنیم گفت اذن نمیدهم زیرا که شما ایشان را می‌بینید و ایشان شما را نمی‌بینند زعفر گفت ما هم بصورت ایشان مصور میشویم اگر مارا کشتند در راه تو شهید میباشیم آنحضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد ای زعفر در شکم من طول شده ام از دنیا و در خواب دیدم که من در این روز بخدا ملاقات خواهم کرد و حالی که شهید و بخاک و خون آلوده باشم برگرد و متعرض ایشان مباش بعد از آن بمحاربه متوجه گردید و از ایشان میانداخت پس تمیم ابن قحطبه بیرون آمد و او از امرای قوم بود و گفت ای پسر علی تا کی مخاصمه خواهی کرد و حال آنکه اولاد و خویشان و دوستان ترا کشته‌اند و هنوز شمشیر میزنی با بیست هزار نفر آنحضرت گفت من بجنگ شما آمده‌ام یا شما بجنگ من آمده‌اید من راه را بر شما گرفته‌ام یا شما راه را بر من منع کرده‌اید و حال آنکه برادران و اولاد مرا کشته‌اید

و هیبت شناسی و شما کو شمشیر بسیار صرف از میان نیزه من نابه ببینیم آنچه در پیش است پس آنحضرت صیحه زد و شمشیر را کشیده گردن او را زد
پنجاه ذراع دور افتاد و لشکر از ضرب آنحضرت ترسیدند پس یزید ابطحی بر ایشان فریاد کرد که شما از یک نفر عاجز شدید و از پیش او میگریزید
بعد از آن آمد بپیش امام و او بشجاعت مشهور بود و قبیله او در مقابل امام دید آنحضرت او را صیحه زد که آیا مرا می شناسی که بقتال من
می آئی گفت بلی اما هیچ خوف ندارم آنحضرت جواب نداد و شمشیر خود کشید امام مبادرت کرد شمشیر را از کمرش زده دو نیم کرد و از حمید بن
مسلم روایت است که گفت بخدا قسم بار دیگر بتحقیق دیدم که محاسن شریفش بخون خضاب گشته و زرهش بخون آغشته برای نظاره کنان
دیده میشود و او با این حالت بایشان حمله کرد ایشان از پیش او میگریختند مثل گریختن گوسفندان از زمانیکه گرگ با آنها حمله کند و در کتاب
منتخب وارد شده است که آنحضرت بقوم حمله میکرد و با ایشان مقاتله مینمود تا از ایشان چند هزار نفر را بقتل رسانید
و در کتاب شهاب الدین آورده است که از ایشان خلق کثیری را کشت و در آن حال او را زخمهای بسیار رسیده بود و آنچه از زخمها بر او رسیده
بود هشتاد زخم نیزه و تیر بود و حال آنکه از ایشان چهار هزار سوار و هشتصد پیاده کشته بود و آنگاه حسین ع
با ایشان حمله میکرد و مقاتله مینمود تا از ایشان مقدار بیست و چهار هزار سوار را بقتل رسانید و نقص در میان ایشان ظاهر نشد بجهة
کثرت ایشان و بتحقیق آنحضرت را بسیار زخم زده بودند و او را بسبب بسیاری زخم ثقیل کردند و ذکر کرده که او را رسید هشتاد زخم
تیر و نیزه و حال آنکه از ایشان بیست هزار سوار کشته بود و راوی گوید بعد از آن جبرئیل ع بر او رسید پیش از آنکه بجنگ ما
برسد و گفت السلام علیک یا ابا عبدالله بسیار آهسته باش زیرا که من با تو میگویم ... یا با همه جمیع اهل ایشان داده ایم
که مصیبت تو گریه میکنند و خدا تو مرا بسوی تو فرستاده است و او جل جلاله ترا مخیر میکند در میان دنیا و نعیم آخرت اگر دنیا را
اختیار نمائی مرا امر کن که ملائکه را بسوی تو نازل گردانم که دنیا را پر کنند هرگاه ایشان را امر نمائی که دنیا و ما فیها را در طرفة العین بهم زنند بهم
بر میزنند و اگر میخواهی که بجد و پدر و مادر و برادرت ملحق شوی و در این روز با ایشان برسی امام گفت میخواهم با ایشان
برسم و از ابومخنف نقل شده که از ایشان جماعت بسیاری را بقتل رسانید و قبیله شمر ملعون ایشان را دید که عمر بن سعد گفت ایها
الامیر بخدا قسم اگر اهل زمین با حسین مبارزت نمایند هر آینه ایشان را فانی میکند از حمله ایشان پس رای این است که او را بر فرقه
شویم یک فرقه با شمشیرها و نیزه ها و یک فرقه با تیرها و در خبر دیگر از ابو مخنف نقل شده بنا بر آنچه نقل شده تا آنکه فرقه ثالثه بسنگها
پس چنین کردند و او را با تیرها و نیزه ها و شمشیرها میزدند تا بسبب جراحتها ثقیل گردید و در خبر اول است که حسین یک دفعه بر میمنه
و یک دفعه بر میسره حمله میکرد تا بقتل رسانید علی ما نقل زیاده از ده هزار سوار و نقص در میان ایشان ظاهر نشد از جهة کثرت ایشان
تا ثقیل و گران کردند او را بزخمها و از بعض نسخه ها نقل شده که آنحضرت در این حمله آخرش پنجاه هزار نفر را کشت و عدد لشکر مخالف هزار
بود غیر از تماشاکنان و از ابن شهرآشوب و غیره روایت شده که عمر بن سعد لعین بقوم خود گفت وای بر شما آیا میدانید که کیست
مقاتله مینمائید این پسر کیست که دو طرف مینماید او را در سوی عالم است این پسر کشنده عرب است پس از هر طرف با او حمله
کنید که قصد هشتاد چهار هزار نفر یکدفعه با او حمله کردند و او را تیر باران نمودند حائل شدند میان او و خیمه ها و در کتاب مجالس روایت شده
که حسین بعد روز گره زمانیکه با لشکر ابن زیاد حمله کرد بعضی را میکشت و بعضی را ترک میکرد و آنهائیکه از کشتن ایشان در جنگ بود در خصوص با او
گفتند گفت از خشم من بر پدر و پدرت شد نطفه ها که در پشت ایشان بود و دیدم پس صرف نظر نمودم از کسیکه خارج میشد از نطفه او
کسیکه از اهل ایمان است پس ترک کردم او را برای اعلام حضرت آن ذریه از او و دیدم کسیرا که از او نطفه صالحه خارج نمیشود او را
کشتم میگویم خبر داد بمن بعض موثقان که او دیده است در بعض کتب از امام زین العابدین گفت کافری را دیدم که از نهی کاه پدرم
بنیزه خود زد در رم او رانگشت و قبیله امامت بمن منتقل شد دانستم که در پشت آن کس کسی بود که مال حب را دوست میدارد فرزند اصحاب
و صاحب مناقب گفته پس صیحه زد بایشان که وای بر شما ای شیعه آل ابوسفیان اگر شما را دین نباشد و از روز قیامت نمی ترسید پس
در دنیای خود آزاد باشید رجوع کنید بحسب خود اگر عرب هستید چنانچه گمان میکنید پس شمر گفت چه میگوئی ای پسر فاطمه گفت میگویم که من با شما جنگ
و شما با من دعوا میکنید و زنان را حرجی نیست پس منع کنید از حد گذشتگان خود را از متعرض شدن بحرم من مادامیکه زنده هستم گفت

ربي بواشدائي لسرنا مله الباكر عن حرم الرجل فاقصدوه في نفسه ملعتم بطهوق
كفو كريم قال فتصدى القوم فهو في ذلك يطلب شربة من الماء فكلما حمل
بفرسه على الفرات حملوا عليه باجمعهم حتى اجلوه عنه قال ابن شهر اشوب
روى ابو مخنف عن الجلودي ان الحسين عليه السلام حمل على الاعور السلمي وعمرو بن
الحجاج الزبيدي وكانا في اربعة الاف رجل على الشريعة فهزمهم واقحم الفرس
على الفرات فلما اولغ الفرس براسه ليشرب قال عليه السلام انت عطشان
وانا عطشان والله لاذقت الماء حتى تشرب فلما سمع الفرس كلام الحسين
رفع راسه ولم يشرب الماء كانه فهم الكلام فقال الحسين عليه السلام اشرب
فانا اشرب فمد الحسين عليه السلام يده فغرف الماء فقال له فارس يا ابا
عبد الله تتلذذ بشرب الماء وقد هتكت حرمك فنفض الماء من يده وحمل عليه
السلام على القوم فكشفهم فاذا الخيمة سالمة وعرف انها خديعة منهم ليحرموه من شرب
الماء اقول ان نسبة اهل السير والاخبار عدم اطلاع الامام عليه السلام بكذب هذين
الاخبار وكونه جاهلا انما صدرت من سوء الادب وذهولهم عن شأن الامام والولي
المطلق وكيف لا فان علوم الاولين والاخرين بالنسبة الى علمه بعد جده وابيه
وامه واخيه صلوات الله عليهم اجمعين مثل نسبة القطرة الى البحر المحيط او الذرة
الى الشمس وهذا بغض من الله ورسوله وقد اخذ عن بذلك حلقة ائمة الحديث من ثقة
اهل السنة بل ان كفه نفسه الشريفة روحي له الفداء عن شرب الماء في ذلك
الوقت انما كان لوجود مفرزا سرار خفية الاول ان لارغام اللئام قد طلبوا
عن الامام وحجة الله على الانام بذلك النوع من الكلام مطلبا عظيما وهو انا لا
نقدر على محاربتك وانت بهذه الحالة من شدة العطش فلولا لسانك وكيف نقاومك
وانت ريان من الماء وانت من اهل النبوة ومعدن الرحمة كيف تجيب سائلك فنريد
ان نقاتلك على شدة عطشك والثاني ان الامام روحي له الفداء كان سيد سادات اهل
النفوس الابية والهمم العلية فلما سمع ان المنافقين يذكرون اسم الحرم والعترة الطاهرة
كف نفسه عن شرب الماء بمحض ذكرهم هذا افعل من روحي له الفداء لاصحاب الشيم الحميدة
والغيرة سنة بيضاء وطريقة واضحة في مراعات ناموس والغيرة والثالث ان شهادته
على شدة عطشه كان سطرا من سطور صحيفة عالم الارواح ولكن كان ذلك على نهج الرخصة
لا العزيمة ومع ذلك كان ارتكاب هذه الرخصة حسنة من حسنات الابرار ولكن سادات المقربين

سيئات

صدای بشیر فریاد کرد که کنار شو یا رحم ابن زحر خود و او را قصد کنید قسم بجان من که او کفو کریم است زاده گوید قوم او را قصد کردند

داوود بحالت تشنگی شربت آب طلب میکرد پس هر وقتیکه باسب خود بر فرات حمله میکرد ایشان او را حمله میکردند تا آنکه

او را از فرات دور میکردند پس ابن شهر آشوب میگوید که ابو مخنف از جلودی روایت کرده که حسین بر اعور

سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی حمله کرد در حالیکه ایشان با چهار هزار مرد بشریعه فرات موکل بودند و ایشان را منهزم کرد

اسب خود را بفرات درآورد وقتیکه اسب سر خود را داخل آب کرد که بنوشد آنحضرت گفت تو تشنه و من تشنه ام

بخدا قسم آب نمی نوشم تا آب نوشی وقتیکه اسب کلام حسین را شنید سر خود را برداشت آب ننوشید گویا که آنحیوان

کلام آنحضرت را فهمید حسین گفت تو بنوش و من مینوشم آنحضرت دست خود را دراز کرده آب جوئی را اخذ کرد سواری گفت

یا ابا عبدالله تو آب مینوشی حال آنکه حرم را هتک حرمت نمودند پس آب را از دست ریخت و بر قوم حمله کرد و ایشان را

متفرق نمود [illegible]

[illegible]

که میکنند [illegible] متوجه قتال دشمنان خود گردید پس از ایشان جمع کثیری را کشت [illegible]

در دلیران را مجال اندیشه نماند و از اسب فرود آمد و گفت از پیش این دلاور بگریزید و هجوم نموده بر او و در کتاب بحار روایت کرده
العزیز گفت حسین آب بخواست و شمر گفت بخدا قسم از آب نخواهی چشید تا داخل آتش شوی و از ابو حامد القد روایت است که بعضی حاضرین
نقل کرده که تشنگی بر حسین شدید گردید پس از آب منع کردند بعد از آنکه شربت آب حاصل شد و چون که خواست بنوشد حصین بن نمیر ملعون
تیری بر دهان مبارکش زد پس آب خون شد دست خود را پر کرد و بسوی آسمان بلند کرد و گفت اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر
على الارض منهم احدا و در کتب مناقب نقل کرده که حسین علیه السلام گفت اللهم انا اهل بیت نبیک و ذریته وقرابته
فاقصم من ظلمنا وغصبنا حقنا انک سمیع قریب یعنی خداوندا ما اهل بیت رسول و ذریت و خویشان پیغمبر توایم
پس بشکن و هلاک کن کسی را که بما ظلم کرده و حق ما را غصب نموده زیرا که تو شنونده و نزدیکی هستی محمد بن شهرآشوب گفته که مروی است
که چون آن حضرت قرائت کرد ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين ذرية بعضها
من بعض بعد از آن گفت خدایا بایشان بده و دیگر نزد من برادر رفت و پس برگشت برای قضای حاجت رفت عقرب گزید او را گزید
افتاد و در حالتیکه تشنه بود خون از دهان مبارکش جاری شد بطرف میکرد و در بحار آورده که مردی با گفت یا حسین آیا نظر نمیکنی بفرات
که مانند شکم ماهی است بخدا قسم از آن نمی چشی تا تشنه بمیری حسین گفت خدایا او را تشنه بمیران راوی گوید بخدا قسم که آن ملعون میگفت
مرا آب بدهید آب آوردند چندان آشامید که از دهانش خارج میشد بعد میگفت مرا آب بدهید که تشنگی مرا کشت پیوسته حالت او
تا بجهنم واصل گردید و در کتاب عوالم از بعضی کتب مناقب معتبره نقل کرده باسناد خود از احمد بن حسین بن مغول از عبد الله بن ابی الهذیل
از عباس بن هشام بن محمد کوفی از پدرش از جدش گفت مردی بود از قبیله ابان بن دارم که او را زرعه میگفتند در قتل حسین حاضر بود تیری
انداخت بر حنک او زد پس خون را می گرفت و بسوی آسمان میانداخت و این بجهت آن بود که حسین آب طلبید که بنوشد آن ملعون
او را تیر زد خداوند میان او و میان آب گفت خداوندا او را تشنه کن و او را کور گردان راوی گوید خبر داد مرا کسی که نزد او حاضر بود در حالی
که جان میداد که او فریاد میکرد از حرارت شکم و از برودت پشت و در پیش روی او بادبزنها و برف بود و در پشت سر او منقل آتش
گذاشته بودند و او میگفت مرا آب دهید که تشنگی مرا کشت پس قدح بزرگی آوردند که در آن سویق و آب و شیر بود اگر پنج نفر آن را
مینوشیدند سیر میشدند پس آن را میآشامید و باز فریاد میکرد که مرا آب دهید که تشنگی مرا هلاک کرد راوی گوید که شکمش
پاره شد مثل پاره شدن شکم شتر و از تاریخ بعضی حکایت کرده بسند صحیح که مردی در هنگامی که سر بریده حسین حاضر شد بر قتل حسین و دید آنکه
حسین بقاتل خود نفرین کرد کور شد از سبب آن پرسیدند گفت در خواب دیدم که پیغمبر با دیدن در حالیکه آستین خود را بالا زده و در دستش شمشیر
بود و در پیش روی او پوستی دارد و دیدم ده نفر از قاتلان حسین را ذبح میکند در پیش روی آن حضرت بعد از آن مرا دید و سر راست نمود و لعنت
کرد و بسیار گردن سواد لشکر ایشان و در پیش از خون حسین گذاشته پس کور شد ابو الفرج میگوید بعد از آن مرد از قوم که کنیه اش ابوالحتوف
بود تیری بآن حضرت انداخت و بر پیشانی مبارکش رسید و آن تیر را کشید خون بر رو و محاسن جاری شد گفت خدایا می بینی
آنچه در این جا با من میرسد اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر على وجه الارض منهم احدا
ولا تغفر لهم ابدا بعد از آن مثل شیر خشمناک بر ایشان حمله کرد و خود را بمیان بسیار از ایشان میزد و ما را از ایشان
می بیند تا آنکه او را شمشیر خود را بغیر او بیاورد و میکشت و تیرها از هر طرف بر او میرسید و بر سینه خود را از آنها نگاه میداشت
میکرد و میگفت ای امت بد چه بد مخالفت کردید محمد را در باره اولاد او آگاه باشید که نمیکشید بعد از من بنده از بندگان
خدا را بعد از او پس میرسید که ما را بکشید بلکه آسان میکند شما را و وقت کشتن شما را بخدا قسم امید دارم که خداوند مرا گرامی بدارد بسبب شهادت
و خوار کردن شما بعد از آن از شما انتقام مرا بکشد از جائیکه نمیدانید راوی گوید که حصین بن مالک سکونی او را صیحه زد و گفت ای پسر
فاطمه بچه چیز انتقام ترا از ما میکشد گفت شدت شما را در میان شما میاندازد و خون شما را میریزد بعد عذاب دردناک را بشما نازل میکند
بعد از آن حضرت قتال میکرد تا آنکه جراحات عظیمه باو رسید صاحب مناقب روایت کرده که باو رسید هفتاد و دو جراحت و ابن
شهرآشوب و ابو مخنف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که گفت یافتند در بدن حسین سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر

بنوز الکفت رسیده شد که حسین را یافته شد در این سه صد و بیست و نه زخم نیزه و شمشیر و تیر در وجود مقدسش دیدند و صد و شصت جراحت که
اندکی از زخم شمشیر بیشتر اند و زخم تیر و یکهزار و نهصد و جراحت داشت و از کتاب عیون اخبار نقل شده که در روایتی است که آن حضرت
چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد و دو زخم شمشیر و نیزه رسیده بود و در مجالس گفته که تیرها در بدنش مثل خار بود در پشت خارپشت
و دیده که بعد از شهادت در مقتل ... بوده ذکر خواهیم کرد ... [illegible] ... انتقام ... از غزوات و مجاهدات امیرالمؤمنین
با دشمن خود ... کرده و فرزند نامدار سید الشهدا ... [illegible] ... کوشش ... از جمله آنکه در صفین
آن واقع گشته پس آنچه در صفین واقع گشته آنست که امیرالمؤمنین ... [illegible] ... بر میمنه لشکر و عبدالله بن
جعفر ... [illegible] ... من حمله کردم ... [illegible] ... سلیمان ... میمنه باشد و با اصحاب
میسره فرستاد ... [illegible] ... از ان مقدم ... خلق منتظر حمله او ... و خلق ... [illegible]
بعض ایشان ... بعض ایشان ... تا تمام شد با نیزه ها یکدیگر را زدند تا شکست ... بعد از ان شمشیرها
یکدیگر را زدند ... [illegible] ... خون مثل آب جاری شد و گروهی منهزم شدند و ... [illegible]
... [illegible] ... منهدم شدن ... آفتاب گرفته شد و گرد و غبار ... علمها پیدا نشد
... [illegible] ... باشد در دست او
بعد از او آنچه امیرالمؤمنین در آن روز ... [illegible] ... بروز رسانیدند مقاتل و جدال
... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible] ... بقتل رسانید پانصد و بیست و سه مرد ... [illegible]
... [illegible] ... بقتل رسانید ... [illegible] ... شمشیر ... [illegible]
... [illegible] ... ایشان ای برادران من ... [illegible] ... اصحاب اخبار و آثار ... [illegible]
... [illegible] تواریخ ... [illegible] ... زمان ... [illegible] ... کرده است که به
دست او کشته و مقتول شده ... امیرالمؤمنین ... بقتل رسانید ... [illegible] ... ایشان از سلاطین ...
... [illegible] ... چنین نباشد زیرا که ... [illegible]
عرصه ... سید الشهدا ... بقتل رسانید ... [illegible] ... گروه و یاران ...
... [illegible] ... دلیران و شیران جنگ و شجاعان ... [illegible] ... آن بزرگوار
... [illegible] ... از ان ... [illegible] ... بوده ... مصایب ...
... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... کسی ...
... [illegible] ... زخمهای شمشیر و نیزه ها و تیرها ... [illegible] ... شدت ... [illegible]
... [illegible] ... در صفین ... امیرالمؤمنین ... [illegible]
... [illegible] امیرالمؤمنین ... شمشیر ... امیرالمؤمنین ... [illegible]
سکینت ... [illegible] وَاصْبِرُوا ... [illegible] ... قال ...
... [illegible] ... جمع کنند و ... [illegible] ... تا رسید ...
... [illegible] ... صفین این بود ... غلام ... [illegible]
دلیر بود ... [illegible] ... معاویه ... [illegible]
ای ... [illegible] ... غلام ... [illegible]
زیرا که ... [illegible] ... شجاعترین ... [illegible] ... گفت ... [illegible]
بیاید ... [illegible] ... زیرا که ... [illegible] ... رجوع ... [illegible]

کرده بود سر علی ابن ابو درم با همیرم در نزد او پس امیر المؤمنین بمبارزت او آمد و او حمله کرد پس از بازوی او گرفته کسی سر دو برنابی
دست بیدا شد بعد از آن ... همین بدو ... آنها او را حوز و کرد بعد از آن بیرون آمد از لشکر معاویه کریب ابن ابرهه
او را ابن ذی یزن ... و صعب ... ودید که در هیم ... که دست خود میکند ... و با گفت بزرگ خود آنرا مالش میداد پس
سکه ... آنرا محو میکرد معاویه با گفت مدرستیکه علی کم مبارزت آمده و هر کس بمبارزت او جرئت ... بتواند بکند کریب
گفت من بمبارزت او بیرون ... بس بیرون آمد بطرف صف اهل عراق و ندا کرد باید علی بمبارزت من باید بمبارزت او آمد
ابن صباح زبید ... سوال کرد که تو کیستی خود را باو نشان داد پس گفت کفو کریم است و مشغول جنگ شد کریب با سرعت
کرد و او را بکشت و ندا کرد باید بیاید نزد من شجاع ترین شما علی بیرون آمد کریب او شرحبیل ابن بکر و بکریب گفت ای شقی
کنید در ملاقات کردن ... و ملاقات ... خدا در روز حساب ... خون ... کریب گفت باطل ... است که
قتل عثمان را اصلاح دید بعد از آن جنگ کردند کریب را بقتل رسانید بعد از آن بیرون آمد کریب و حرث ... داو ... من
و یکی گفت این ... او است از ... او ... می ... کسیکه با او مبارزه نماید بعد از آن جنگ کردند
کریب و را بقتل رسانید بعد از آن علی بیرون آمد کریب او ... کریب ... نشناخت آنحضرت را ... و غضب
خدا ... کریب گفت ... این شمشیر ... بسیار کسی را ... آنحضرت با و حمله کرد و بشمشیر خود
سپر او ... آنحضرت ... او را ... شمشیر زد پس بزمین افتاد در حالیکه دو پاره شده بود بعد از آن امیر المؤمنین
برگشت و به پسر خود ... گفت ... من ... باید ... خون او پس ... از ... عرش آمد گفت ای ...
کریب ... را بقتل رسانید ... گفت ... من ... غضب کرده بر ... حمله نمود ... و حمله کرد و او را
هلاک کرد پس دیگری بیرون آمد او را هم بقتل رسانید تا از شامیان هفت نفر را بقتل رسانید ... آمد بمیدان ... و گفت
تو عم و برادران مرا کشتی پس ... تو ... با ایشان ... مکافات ... و مبارزه کردند پس ... آورد او را هلاک کرد
و ... شده که امیر المؤمنین ... گفت ... سوی من ... میمنه ... حمله ... در میمنه معاویه
معادل ده هزار سوار بود پس امیر المؤمنین حمله کرد ایشان رو بهزیمت نهادند و ... بر میسره حمله کرد ...
حمله کند پس خلق ... او گریختند ... از اهل شام ... حمله کرد ... او با پسر خود ... حمله کرد ... هلاک ... میکرد آه
آه ... محروم ... امام مظلوم کجا بود عباس و کجا بود علی اکبر و قاسم و کجا بودند شیران تیغ زن و شیران بیشه ...
جوانان بنی هاشم و عبد المطلب ... از ایشان ... محمد ابن حنفیه ... امام و نور چشم عالم ضعیف شد
... زخمهای شمشیر و نیزه ... جاری شدن خونها ... و شل ... از کثرت تیرها ... رسانید ...
... کمان بر از هزار خون از کافران و اصحاب ... عداوت ... و ... و شامی ... از کافران ...
... ایشان ... میکردند ... نیزه خود ... حمله میکرد ... لشکر ...
حمله آه کجا بود امیر المؤمنین کجا بود اصحابش ... پیش روی پسر رسول خدا و دشمنان او را ... کشتند ... خود ...
را با و فدا میکردند ... رسول خدا و امیر المؤمنین ... مظلوم و بر جوانان بنی هاشم ... و پسران فرزندان
عبد المطلب که نور چشم رسول خدا ... فاطمه زهرا ... تنها ماند ... کسی ... اصحاب ... کشته ...
... بود ... رسید ... آنچه ... که عثمان ابن ... اصحاب معاویه
و ... سوار ... مقابل ... نام آنها را معاویه ... کرده بود ... نیزه ... شمشیر ...
میکرد و عباس بن حارث بن عبد المطلب ... و تماشا میکرد با سلیمان بن صرد خزاعی ... گفت من بیرون میروم ...
دلم ... که او را ... پس ... آمد و مبارزه کردند ... صاحب ... سلیمان بعباس گفت ...
... گفت ... بعد از آن عباس ... ضربتی زد ... او را بزمین انداخت ... حمزه ... او آمد پس امیر
المؤمنین عباس ... فرستاد و او را ... مبارزت آن ... کرد و بعباس گفت ... خود ... بیرون ... خود ... ابن ... و تو
... بیرون ... امیر المؤمنین ... عباس ...

کرباد او را گشت امیرالمؤمنین ضربتی باو زد زیر بغل و کتفین او را و نصف رد او را قطع کرد پیا ازان حضرت جدا
کردند و از عباس برسیدند و پسرون آمد بسوی امیرالمؤمنین عمرو بن عبس لخمی و آن شجاعی بود با شمشیر و نیزه خود بازی میکرد
امیرالمؤمنین گفت بیا بجنگ پس عمر با امیرالمؤمنین حمله کرد حمله شدیده آنحضرت به سپر خود او را دفع کرد و شمشیری بر کمر
او زد نصفش افتاد بزمین و نصف دیگرش بالای اسب ماند پس عمرو بن عاص گفت این بیت که ضربت علی معاویه را کند
کردیگر باد و گفت ملکر بگو حمله نماید اگر در مکان خود ثابت شد او امیرالمؤمنین است پس او حمله کردند آنحضرت ثابت و محکم
بود و بعد بار دیگر حمله کرد و ایشان را می‌کشت تا از ایشان سی آدم را کشت اشتر گفت یا امیرالمؤمنین خدا به رحمت شیعت
خیلی از امیرالمؤمنین گفت بسوی خدا اکرم و عزیزترین خلق نزد خدای تعالی و مال آنکه بنفس خود در روی ما حد جسم و جنین
مقاتله کرده اگر معاویه و عمر بسوی من بیاید نداد آیه شیعیان من خلاص میگشتند از آنچه بسبب آن ستم رفعات میشوند امر
گفت تا ابهم بیدهم بحق مرتبت تو بسوی خدا اگر بدهی دلیر و زبا ایشان محاربه و جنگ میکنم پس امیرالمؤمنین با او اذن داد
اشتر گفت
نَعِيتُ وُجُوهُ وَلَعَرَفْتُ مِنَ الْعُلَى وَلَعُيْنَا ضَيْقًا بِوَجْهِ عَبُوسٍ اِنْ لَمْ اَشُنَّ عَلَى ابْنِ هِنْدٍ غَارَةً لَمْ تَخْلُ يَوْمًا مِنْ نِهَابِ نُفُوسٍ خَيْلًا كَاَمْثَالِ السَّعَالِي شُزَّبًا تَغْدُو بِبِيضٍ فِي الْكَرِيهَةِ شُوسٍ حَمِيَ الْحَدِيدُ عَلَيْهِمْ فَكَأَنَّهُ وَمَضَانُ بَرْقٍ اَوْ شُعَاعُ شُمُوسٍ
میگویم ای اصحاب عترت و محبت آن گروه نزدیک و عظمت ای اهل انجمن که تمسک نموده اید بدامن پاکیزه دودمان اهل بیت مودت
چرا رعایت نمی‌نمائید در کربلا مرد مگر چشم برای چشم لسان و شرکت قرآن و محبت خداوند رحمن و حرم اشرف زنان نوحه و فریاد
کننده فریاد و نوحه می‌کنند آیا فراموش کردید فرق میان دو فرقه یا نسیان نمودید ذکر مناسبت در میان این دو جنگ
پس بسیار فرق در دناک دارد که علوت بیابان پاره و جای میکنند از اینها خون سرخ را عوض اشک چشم پس نظر نمائید تا آنچه اشتر جواره
اشتر میگوید آنوقت و آنچه از امیرالمؤمنین طلب نماید بر جوع کردن والد محاربه بسبب سلطنت بهر جهت نماید بعد
از آن نظر نمائید تا آنچه ضیع شامی بهمین خطبه میگوید در وقت محاربه کردن امام و محبت علام و دوقتیکه آن امام
حسین دلیران عراق کلام را مثل خوب اسلام که است که آنجا است میشنود یعنی جوابها جنگ آنچه میکردند ای پسر
علی تا کلام وقت خصومت خواهد شد زیرا که اولاد و خویشان و دوستان ترا کشته اند و هستند شمشیری زنند با تو
هزار فرقه گشتند با ین بلیغ شامی زیرا که مراد این امحد حیله کردن بیش شرار یکی از دو امر است یا بیعت کردن امام معصوم
است برای اولاد زنا یا کشته شدن امام از قتال غدار نشدن او است از نسب خود که او در هر جهت اولاد زنا و نسل
کنیزان جنبه میباشند بخدا قسم بجهت سید بمقام محکم کردن طلب را حرکت ولادت خواب را دور میکرد و او نه دو بار
میشود خواب بیدار کرده خاکستر را الهم قد نهم شد هفتاب از عذاب سوختم میشود و عاد بنده چنین که در روزی بود جمع
در صفین واقع شد حیث که اهل عراق در نزد خیمه امیرالمؤمنین جمع شده نظر و تماشا میکردند بیرون آمدن او را پس بیرون
آمد در حالیکه بر اسب خود سوار شده بود و زره رسول خدا در بر مبارکش بود و شمشیر او را حمایل و خاتم و انگشتر او را انگشت کرده و
عمامه سحاب آنحضرت را بسر گذاشته بود و بمعرکه آمده و بکسی تکلم نکرد و معاویه بیعت سبقت کرده بود پس عمر بن عتیق رئیس
طایفه عک گفت تو از خوف بن خارج شو ام کن نزدیک اهالی شام را که بجلگه کردن من حمله نمائید اگر ایشان گریزند
اهل عراق را منهزم میکردانم و خود را جهت میکنیم و تسلط عک شجاع ترین اهل شام بود بعد از آن رئیس عک حمله نمود و همراه ابن حنیفه
و عباس بن حارث و عبدالله بن جعفر حمله نمودند کرد و غبار بلند شد و خونها جاری کردید و قوم بیکدیگر رها نشدند و کسی صاحب
خود را نشناخت و بلا شدید گردید و اشتر از قبیله عک خلق بسیار را به قتل رسانید و محاربه و جنگ در میان همدان و عک
شدید و سخت گردید و فتاد از همدان در آن روزی یکصد و دوازده مرد و از عک هشتصد و هشتاد مرد کشته شد و سعد بن
قیس رئیس همدان گفت بحق قبیله عک در صفین دانسته که ما زنانیکه دو گروه بیکدیگر ملاقات کردیم و ایشان را طعام میکنیم
غضب ما و گوی نیزه زدن ترا طعام میشویم و انهار بعد وار دوا کمینیم و نرخ سر ودن میریم میگوئیم ای اهل ایمان و گروه صدق و ایقان

سنگها بر سینها بزنید و خاک و خاکستر را بر سرها ریزید مانند کسیکه مصیبت او عظیم باشد و گناه نمائید لذت خوردن را از غصه
خود و ترک معانقه کردن با زنان کنید از ایام عیش خود چنان بخواب غافل [illegible] بنشینید و فدا کنید با امیر المؤمنین
و بگوئید یکسیکه او را معانقه میکرد جبرئیل در جانب راست و میکائیل در طرف چپ و ملک الموت در پیش روی او میبود و
این حسین و حبیب نسبت او در دنیا [illegible] قتال و جدال [illegible] هزار هزار از اشراف کفار و چند هزار از بزرگان و دلیران و
شجاعان بخاک هلاک انداخته است و او در حالت تشنه و گرسنه دلش مملو از حزن و اندوه [illegible] بر سینه
تیر او نیزه های اهل طغیان [illegible] پس یکسیکه میگفت که آمده [illegible] اهل
بیت مگر آنکه او مرد است و [illegible] کسیکه خدای تعالی یاری کرده است با او [illegible] و رسول خدا [illegible] یاری کرده است
سایر امامان ما او در باطن کاش بود در آن روز [illegible] کفار [illegible] چشم [illegible] قتال و قبیله
نیزه خود [illegible] هر جهت [illegible] کافران [illegible] جهت منع میکردند او از هر جانب [illegible] طرف را وی
ریختند [illegible] آه آه ای خدایا عذاب کن ظالمان محمد را [illegible] عذاب [illegible] تحقیق [illegible]
مروج الذهب [illegible] منذر بن جارود [illegible] گفت [illegible] امیر المؤمنین به بصره آمد [illegible] از جانبی که [illegible] بود
[illegible] هزار سوار [illegible] ایشان [illegible] بود
اشهب سوار و بر سرش قلنسوه بود و لباسهای سفید پوشیده و شمشیر حمایل کرده و با او بود علمی [illegible] سفید و زرد
بود در حالیکه غرق آهن و سلاح بودند گفتم امیر کیست گفتند ابو ایوب انصاری و اینها انصار و غیر انصار [illegible] بعد از آن
سواری را دیدم که بر سر او عمامه زرد [illegible] و لباسهای سفید پوشیده و شمشیر را حمایل کرده و کمان در دوش [illegible] علمی بر
اشقر سوار شده بود در میان هزار سوار گفتم امیر کیست گفتند خزیمه ذو الشهادتین است بعد از آن سوار دیگر بر اسب کمیت سوار
و عمامه زرد در سر [illegible] کلاه سفید [illegible] در بر داشت و شمشیر را حمایل و کمان را بر دوش [illegible] در میان هزار [illegible]
با او بود علمی گفتم امیر کیست گفتند ابو قتاده است بعد از آن از ما گذشت سواری دیگر [illegible] اسب سفید رنگ [illegible] سیاه
[illegible] و گویا عمامه را از پیش و عقب سر [illegible] سیاه بود [illegible] قرآن را [illegible]
میکرد و شمشیر را حمایل کرده و کمان را در دوش انداخته با او بود علمی سفید در میان جماعتی بود از خلق [illegible] عمامه [illegible] ایشان مختلف
بود و اطراف او را پیران [illegible] گرفته بودند گویا که [illegible] اثر [illegible] ایشان [illegible] گفتم
کیست گفتند عمار بن یاسر است در میان جماعتی از صحابه و انصار و مهاجرین و پسران ایشان بعد از آن از ما گذشت سواری
که بر اسب اشقر سوار بود لباسهای سفید پوشیده بود و عمامه زرد [illegible] بر سر داشت و شمشیر حمایل کرده و کمان [illegible]
[illegible] از زمین خط میکشید در میان هزار نفر از خلق و لباسهای ایشان سفید و زرد بود [illegible] با او بود علمی [illegible] گفتم این
قیس بن سعد بن عباده است و جماعتی از انصار و اولاد ایشان [illegible] بعد از آن از ما گذشت سواری که بر اسب اشقر
سوار شده بود [illegible] از او خوب تر [illegible] در سر او عمامه سیاه و در برش لباسهای سیاه بود و گویا عمامه را
از پیش و عقب [illegible] آویخته بود پس گفتم این کیست گفتند این عبد الله بن عباس است در میان چند نفری از اصحاب
رسول خدا بعد از آن موکب دیگر آمد که در میان ایشان بود سواری که شبیه ترین خلق بود [illegible] اول گفتم این کیست گفتند قثم ابن
عباس است بعد از آن علمها پیدا گشت بعضی از آنها بر بعض دیگر مقدم بود و نیزه ها بیکدیگر مخلوط گشت بعد از آن موکبی
وارد شد که در آن خلق بسیار بود و بر آنها سلاح و آهن بود در حالیکه علمهای ایشان مختلف بود در اول آن موکب علمی بزرگ
[illegible] بود که [illegible] صاحب [illegible] و این صفت مردیست که [illegible] نمایش شده [illegible] باشد [illegible]
به زمین بسیار است از نظر کردن [illegible] و از زمین [illegible] خوش صورت [illegible] اخوان [illegible] راست او
[illegible] بود مثل ایشان گفتم این کیست گفتند علی ابن ابیطالب است و اینها که در یمین و یسار او هستند حسن و حسین است [illegible]

و روی او بدست محمد حنفیه بود با علم بزرگ و در عقب سرش عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و ابنهای اولاد عقیل اند از جوانان بنی
هاشم و این شیخ اهل بدر اند از مهاجر و انصار پس آن زنان که در گوشه نازنشسته میگویند هم چنین بود ورود شدن امیر المؤمنین پس
زنانیکه وارد شد اجماعا به بصره رسیدند با نظر به آن موکب جلیلی و شأن نمودار بزرگ نظر نمایند که او پادشاه دین و اهل دین است اما امیر
دو بهترین بهشت و پادشاه دنیا است پس نظر کن بآن موکب فرزند نور چشمش و نور چشم عالم پادشاه اهل دین بعد از پدر و برادرش
و سلیمان ملک کربلا و نوح دریای مصائب و بلا پس در موکبی از موکبهای ملائکه در شهر مصائب بر پا نهاده و او را در هر دو
اعضاء پاره پاره از صحاب و اولیاء امام است و در میان ایشان بود رؤسای اهل یقین مثل حبیب و زهیر و در موکبی از
موکبهای بزرگ شیران ربانی و ستاره های آسمان و دریاهای سخاوت و شجاعت و وفا بودند همه جسمهای پاکیزه و بدنهای
خورده شده از جوانان عبد المطلب و جوانان بنی هاشم و شاب ترکتاز دهند و ماههای نورانی و در میان آنها بود بدن عمّ
و فاء و سر او اولاد امیر المؤمنین و در موکبی از موکب پادشاهی او بود صاحب علم بزرگ که سید اهل ابابود آن کسیکه او را تعظیم می کنند
در روز قیامت جمیع شهدا قصد میکنم ابوالفضل عباس او در موکبی از موکبهای لشکر مصائب و غموم او بود گروه زنان حسرت
و دختران طاهره و فریاد و ندبه کننده فاطمه سید مصائب و پادشاه ملک عزا و اندوه و صدیقه طاهره صغری زینب و
همشیره اش ام کلثوم و در موکبی از موکب حضرت سیدالساجدین بیمار و با بود و عطش بیمر و دختران صغیره و شماتت دشمنان و طغیان
و ایتام یا مرعوبه و ورشدن او و در دریای محاربه دشمنان نظر میکرد و هم در موکبی از موکب خود تامل میکرد در حال ایشان و جلال خود و لذت
مناقب کن خود را ارد وی علند شده که امیر المؤمنین بطلحه و زبیر نوشت قبل از قتال معه و حال آنکه حجت را بر ایشان تمام میکرد اما بعد
فقد علمتما انّی لم ارد الناس حتّی ارادونی و لم ابایعهم حتّی اکرهونی و انتما ممّن اراد بیعتی و بایعوه و لم تبایعا لسلطان
غالب و لا لعرض حاضر فان کنتما بایعتما طائعین فتوبا الی الله تعالی عن ما انتما علیه و ان کنتما مکرهین فقد
جعلتما لی السبیل علیکما باظهارکما الطاعة و کتمانکما المعصیة و انت یا زبیر فارس قریش و انت یا طلحة شیخ المهاجرین و دفعکما
هذا الامر قبل ان تدخلا فیه کان اوسع لکما من خروجکما منه بعد اقرارکما اما بعد بتحقیق شما دانستید که من مردمان را اراده نکردم تا آنکه ایشان مرا اراده کردند
و ایشان را بیعت نکردم تا آنکه مرا بر بیعت اکراه کردند و شما از آنهائید که بیعت مرا اراده کردید
و بیعت کردید و بیعت نکردید بسلطان غالب و نه برای متاع و اجبار حاضر پس اگر شما بیعت کرده اید بمیل و رغبت توبه کنید
بسوی خدا و رجوع کنید از آنچه در آن هستید و اگر به اکراه و جبر بیعت کرده اید پس راهی برای من بر خود تان قرار داده اید
با ظاهر کردن طاعت و پنهان داشتن گناه خود تان و تو ای زبیر فارس قریش و تو ای طلحه شیخ مهاجرین هستی و قبول کردن
شما این امر را قبل از آنکه داخل شوید وسیعتر بود برای شما از بیرون شدن شما از آن و آنحضرت سه روز بعد از آن با ایشان فرستاد که اد
حرب را سدّ نمایند و چون لشکر مقابل یکدیگر شدند اهل بصره و اصحاب جمل تیرها انداختند تا جماعتی را مجروح کردند پس خلق
گفتند یا امیر المؤمنین با تیرهای ایشان مجروح شدیم تا کی صبر میکنی گفت اللّهم انّی اشهد لک انّی قد اعذرت
و انذرت یعنی خداوندا من شاهد میگیرم ترا که من عذر را تمام نمودم و ترسانیدم ایشان را پس باش شاهد من و سر
ایشان از شاهدان بعد از آن علی زره خود را خواست و پوشید و شمشیر را حمایل کرد و عمامه بر سر خود گذاشت و رایت
سیاه را بدست گرفت و بعد از آن قرآن را خواست و بدست خود گرفت و گفت کیست که این قرآن را بگیرد تا بخوانید ایشان را بسنت
پیغمبر خواست که در پیش تعبیه ایستاده بود گفت من آنرا اخذ میکنم یا امیر المؤمنین علی با او گفت ای جوان دست
راستت را قطع میکنند پس بدست چپ خود آنرا اخذ میکنی دست چپ ترا قطع میکنند بعد از آن ترا با شمشیر میزنند تا آنکه
کشته شوی جوان گفت بر تو باکی نیست یا امیر المؤمنین و این قلیل است در جنب خدای تعالی بعد از آن آن جوان قرآن را اخذ
نمود و بسوی ایشان رفت و گفت ای مردم بدرستیکه کتاب خدا میان ما و شما حکم است پس مردی از اصحاب جمل از دست راست
او زد و قطع کرد پس قرآن را بدست چپ گرفت دست چپش را قطع کردند قرآن را به سینه خود ضم کرد پس او را به شمشیر زدند تا کشته شد
بعد از آن علی علم خود را به پسر خود محمد بن حنفیه داد و گفت پیش برو ای پسر محمد علم را پس رفت و در میان اصحاب جمل ایستاد

نیزه میزد و بعضی را بنظر میکرد پس آنحضرت را خوش میآید اظهار فضل او میدید و محمد یکساعت مقاتله کرد بعد برگشت و به امیر
المؤمنین شمشیر خود را کشیده با آنقوم حمله نمود در بین که ایشان شمشیر میزد بعد از آن رجوع کرد در حالتیکه شمشیرش
کج و خمیده شده بود بعد از آن یکی از اصحاب حضرت در گرفت که بنیاد در حالتیکه شمشیر را به زانوی خود راست میکرد و شتر آمد
بمیان صف [illegible] دشمنان از شجاعت جماعتی را بطریق مبارزت بکشت و هم حسنین عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر و جنگ
مابین لشکر مختلف میکرد دیگر قتال شدیدی نمودند و بود هشت دست در مقابل و حول جمل قطع شد و در روایتی است
که چهار صد دست قطع شد و هودج مثل خارپشت گردیده از تیرها و زمین مجروح شد تا آنها و حمله ایکه کردند میگوییم که مناسبتیکه
مناسبت با این وقعه جمل با آن نحو مثل کردیم از محاربه با امیر المؤمنین و حمله ها و در اینکه از حمله بعد از حمله و رجوع کردن بعد از
رجوع کردن و منهزم نمودن جمعیتهای ایشان و کشتن ها و دلیران و شجاعان ایشان و این واقعه کربلا محاربه فرزند
و نور چشمش و نور چشم عالم [illegible] روحی له الفداء اگر چه از یکوجه ظاهر است ولکن مشابهت [illegible] فرق دارد و این [illegible] از دو
دیگر و آن اینست که امیر المؤمنین در اوقات [illegible] اصحابش نزد او بودند و [illegible] بحضرت [illegible] او بود و او را خستگی بود که بعد از
هر حمله از حمله ها بجهت شمشیر و نیزه خود راحت کنند یکساعت از جنگ [illegible] اما حضرت سید الشهداء بعد از هر حمله از حمله ها او رجوع
کردن بعد از رجوع کردن نه که نزد یکی [illegible] اطفال بسوزد و جسد [illegible] را بگذارد و ارواح را خالی نماید زیرا که او روحی له الفداء [illegible] که
او [illegible] دیگر یکدقیقه هم راحت [illegible] و نمی [illegible] شمشیر و نیزه خود را راحت و درست نماید صیحه و فریاد اهل حرم رسول خدا را می شنید و ندبه
و ناله ایشان [illegible] اطفال را می شنید و با همه اینها حیله آن زندیقان کافران این بود که امر او را تنگ گیرند و فرصت [illegible]
یکدقیقه او را هم قطع کنند و او را با تیرها و سنگها میزدند تا رجوع کرد امر به نحویکه جسم شریف در اثر [illegible] جراحت بود نمودند و اعظم
مناسبت [illegible] عظیم است و قضیه ساقط شد هودج [illegible] طغیان کنند بخدا و رسول خدا و ولی او نافرمانی کننده و خاموش
شدن نور خدا را از جمل آن اراده کننده چنانکه قبل از او [illegible] اراده کرده بودند که طغیان کنند ما [illegible] و این گله
و گوساله [illegible] است و رفیق فرعون است چون شیطان جمل و شتر [illegible] را پی کردند که نام [illegible] عسکر بود و [illegible] آن
محمد برادر او را که مؤمن پسر منافق بود [illegible] گرفت و در حفظ کرد و قضیه [illegible] هودج [illegible] گفت تو کیستی گفت
من نزدیکترین خلق [illegible] که من محمد برادر تو ام امیر المؤمنین [illegible] که آیا [illegible] رسید [illegible]
[illegible] از ظلم بنی امیه و گروه ایشان گروه شیطان و فاطمان [illegible] حبیب خدا [illegible] زیرا که ایشان [illegible]
رسول و پسر صدیقه معصومه [illegible] مثل [illegible] نمودند [illegible] را بغارت کردن ستاره [illegible] زنان [illegible]
زنان مؤمنه و اطاعت کننده بخدا و رسول او هستند یعنی اولاد طاهره سید رسل و دختران فاطمه [illegible]
اهل سیر و تواریخ و اصحاب [illegible] بر یک طریق نیست [illegible] عدد کفار [illegible] که بسید الشهداء روحی له الفداء ایشان [illegible]
پس قدر متیقن و [illegible] که [illegible] عدد کشته شدگان که از آن کمتر نیست یقیناً قریب سی هزار است [illegible]
[illegible] از [illegible] و عبارت [illegible] در بعضی کلمات [illegible] در نظم و نثر [illegible] و قول اینکه عدد [illegible]
[illegible] هزار زیاد است [illegible] قول شاذ [illegible] قول شاذ اینست که عدد ایشان به پنجاه هزار رسید و شاذ
[illegible] آن است که [illegible] آیت [illegible] شده است [illegible] نقل کرده
از کتاب محدث حاذق در عصر خود ابن عصفور [illegible] که عدد ایشان بچهار صد هزار رسید و جنود و لشکر که در آن روز [illegible]
بودند پانصد هزار نفر بودند [illegible] بیشمار [illegible] اینکه این دو صفت قوت بشریه و شجاعت انسانیه نیست مگر قوت
الهیه و محاربه و جهاد امام با آن قوم بقوت بشریه و شجاعت انسانیه بود نه بقوت لاهوتیه و قدرتیکه [illegible] است [illegible] از شئون
صاحب ولایت مطلقه [illegible] جواب [illegible] زیرا که سید الشهداء روحی له الفداء مجمع دریای شجاعت محمدیه و علویه بود
رسول خدا شجاعت خود را بفرزندش حسین عطا کرده بود پس آنحضرت مظهر شجاعت انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین بود و
قابل کردن [illegible] چهار هزار [illegible] هزار [illegible] قوت بشریه او [illegible] استعداد [illegible] دیگر است و آن این

[illegible] ... بود و تحقیق ... شهادت امام ... بغداد ... یک ساعت بغروب باقی مانده بود [illegible]
... بس ... قلیل ... مقاتلات و محاربات کثیره از آن ... روایت ... پس این امر ظاهر است ... و بجهه [illegible]
... بمیان ... اصحاب و جوانان بنی هاشم ... کردن لشکر ایشان بطریق ... [illegible]
... میدان قتال ... و وجه استبعاد و استغراب بود میکویم ... جمعی ... میکنند ... بعض [illegible]
... رساله ... و حاصل ... نقل کرده اند ... رب العزت ... بودن آفتاب ... در فوق زمین طول داد
در آن روز ... فوق زمین هفتاد و دو ساعت بود و کسانیکه ... این قضیه را نقل کرده اند ... [illegible]
... رساله ذکر کرده است ... مخصوص ... معتبر ... میکویم ... [illegible]
... استبعاد و استغراب ... میشود ... کیفیت رسیدن کشته کان دشمنان ... چهار صد هزار یا پنجاه هزار [illegible]
... میشود ... کسانیکه ... گفته است ... هزار بودند و ... ابن ... داده شده است [illegible]
... نقل کرده اند ... لشکر ... در روز ... عدد ایشان ... هزار بود و ... [illegible]
... آفتاب ... فوق زمین ... هفتاد و دو ساعت ... معجزات است ... ساعت
... جمعی از علما و اهل سیر ... کسانیکه امام ... اعداء ... ایشان ... چند هزار بوده با اینکه
عدد ایشان ... هزار ... حکایت ... بجهة ... شمار ... که ... مصائب ... روز طوفان
عالم ... و خوارق عادات ... آن ... اگر این امر واقع شد ...
بطریق تواتر نقل ... مثل قضیه رد کردن ... امیر المؤمنین آنرا خاصه و عامه نقل کرده است علاوه بر این ...
... جمعی ... شیخ ... میکویم ... که ... از این
... است که آنرا ... بسیار امور است که آنرا نقل ...
بعضی از علما و طایفه ... از خاصه و عامه ذکر کرده اند که رد آفتاب ... امیر المؤمنین ... [illegible]
... ذکر کرده است ... کوش ... ذکر میکنیم بدانکه شیخ
... از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است که او در کتاب ... روایت کرده است ابو بکر بن مردویه ...
... مناقب ... ابو اسحق ثعلبی ... تفسیر خود و ابو عبید ... و ابو عبد الله ... در خصائص و خطیب ... اربعین
و ابن احمد ... در تاریخ جرجان ... کتاب ... عامه ... رد آفتاب را روایت کرده اند ...
... جمله مصنفین ... رد آفتاب ... مثل آن در تصحیح رد آفتاب ... [illegible]
... کتاب ... رد شدن آفتاب امیر المؤمنین ... ابو بکر ... در کتاب خود ... ذکر کرده است که آفتاب
... امیر المؤمنین رد شد ... روایت کرده است در روز ... و روز خندق و روز حنین و روز قرقیسیا و روز
... و روز خاصره ... و روز صفین ... و در ... و در عقیق و بعد از احد ...
... روایت کرده است که آفتاب رجوع کرد در مسجد فضیخ در مدینه ... در حیات پیغمبر
و بعد از وفات ... میکویم ... از معجزات است ... مخصوص ...
... شیعه ... بعض ... ذکر کرده است ... که
... روایت کرده است امام علامه ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه طحاوی ازدی مصری در مشکلات ... [illegible]
... سنگ ... پیغمبر ... نماز عصر ... آفتاب ... غروب کرد ... [illegible]
... رسول الله ... آفتاب را ... آفتاب غروب کرد ... [illegible]
... طلوع کرد ... خیبر ... [illegible]
... امام ابو جعفر احمد بن صالح مصری ... [illegible]

تمام زیرا که آن از علامات نبوت است مثل سکینه که در بسیاری احادیث صحاح کتب اهل سنت نقل کرده اند ابو الفضل عباس بن
[illegible] عجیب است [illegible] و هم چنین [illegible] کرامات از شیخ سعید الدین محمد بن مسعود کازرونی فقیه در منتقی
[illegible] کرامات ابن جوزی [illegible] از آن در موضوعات وارد [illegible] زیرا که آن حدیث [illegible] موضوع شد پس بعد [illegible]
[illegible] یوسف بن [illegible] ابن جوزی گفته است که در این باب حکایت [illegible] است [illegible] را [illegible]
[illegible] که ایشان [illegible] ابو منصور مظفر بن اردشیر عبادی [illegible] حدیث را ذکر کرد [illegible]
[illegible] فضائل اهل بیت را ذکر کرد پس آفتاب [illegible] پوشیده [illegible] که خلق گمان کردند که آفتاب غائب شد پس [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] ارشاد کرد [illegible] لا تغربی یا شمس حتی ینتهی مدحی لآل المصطفی و لنجله و اطل
عنانک ان اردت ثناءهم أنسیت اذ کان الوقوف لأجله إن کان للمولی وقوفک فلیکن
هذا الوقوف لخیله و لرجله — حاصل مضمون آنکه ای آفتاب غروب مکن تا تعریف کردن من
المصطفی و فرزند اش تمام شود و جلو خود را بر گردان اگر تعریف [illegible] فراموش کردی [illegible]

[illegible] او بود [illegible] و توقف [illegible] امیر المؤمنین بود [illegible] از برای خیل و رجل او باشد یعنی
[illegible] او باشد [illegible] که ابر از آفتاب [illegible] شد طلوع کرد انتهی و تمام شد آنچه آن را [illegible] اهل سنت ذکر
کرده [illegible] من ظن و [illegible] از حافظه بودن جمیع آنچه [illegible] گذشت [illegible] طول [illegible]
[illegible] است [illegible] که او را [illegible] است و [illegible]
[illegible] سید الشهداء [illegible] که اعداء بقتل رسانیدند اگر چه ظن [illegible] صحت [illegible] که محدث [illegible] ابن [illegible]
نسبت داده اند [illegible] عدد ایشان را به پنجاه هزار بلکه صد هزار بلکه زیاده تر [illegible] آنچه ذکر
کرده است [illegible] نقل کرده است از کتاب [illegible] که سید اجل فاضل محدث [illegible]
[illegible] است [illegible] خود [illegible] و جمیع کسانی که با او بودند از اولاد و برادران
[illegible] او بقتل رسانیدند و ابن سعد لعین [illegible] شهدا [illegible] ابن زیاد ملعون [illegible]
[illegible] اصحاب خود را دفن کن [illegible] اصحابش را دفن مکن [illegible] ابن سعد [illegible]
[illegible] جمیع کشته گان خود را نمی توانم دفن کنم زیرا که عدد کشتگان [illegible] پنجاه هزار است پس ابن زیاد نزد او فرستاد
[illegible] دفن کن [illegible] گفت ابن سعد لعین دفن کرد [illegible]
اصحاب خود و کوچ کرد با اسیران [illegible] کوفه [illegible] که [illegible] رسیدم [illegible]
[illegible] شد [illegible] که خلق بحرب [illegible] حسین [illegible] هزار [illegible]
[illegible] ابن سعد [illegible] هزار سوار [illegible] هزار پیاده [illegible] امام نظر کرد به [illegible] ایشان گفت [illegible]
[illegible] گفتند بحرب [illegible] امر کرد بکندن خندق و صاحب کتاب گفت این [illegible]
[illegible] است و ظن کردم که آن از مقاتل [illegible] است مجلس چهاردهم در کیفیت شهادت سید الشهداء [illegible]
پس [illegible] مقدم داریم [illegible] کیفیت شهادت آنحضرت مقامی است که نزد [illegible] زمین و آسمان
[illegible] جمیع موجودات [illegible] حرکات و سکنات خود [illegible] یعنی [illegible] خود
[illegible] شد [illegible] ملائکه [illegible] گریه و [illegible] انبیاء و مرسلین [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible] عالم [illegible] دعوت ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] افضل بودن [illegible] محمد [illegible] انبیاء و مرسلین و ملائکه و جمیع [illegible]
[illegible] من حیث المجموع [illegible] آنچه خدای تعالی [illegible] علوم انبیاء و مرسلین
و ملائکه [illegible] ایشان [illegible] بخطاب [illegible] خدا [illegible]
لما خلقت الافلاک [illegible]

یعنی اگر مأمور نمی‌بود به اینکه اظهار کراماتی خلق نمیکردیم و تو از من در مکانی هستی که نه جبرائیل و نه ما از تو در مکانی است که تو از من در آن
هستی و دوستان علی از من در مکانی هستند که ملائکه از نوحید و ملائکه و مرسلین ملتفت شدند به علت ثبوت ایشان به آن مکانها
مقامات نورانیه برای ایشان و در محبت و مصیبات ایشان در عوالم و در بعضی از مقامات پیش از آنکه ابدان ایشان
آفریده شود و هم چنین بعد از کشته شدن و مردن ایشان پس کسیکه در این مقام تامل نماید برای او ثابت میشود اول دلیل
و اعظم حجت بر غصب کردن ایشان خلافت را از امیر المؤمنین و آتش زدن ایشان خانه صدیقه طاهره و تشدید کردن ایشان
ایذا و اذیت اولاد و سیادت و انکه هر که ایشان را دوست دارد و متعصبین برای او فرعون امت باطل و فاسد است پس این انتقامی است
که به سبب آن ذکر دین اسلام شهرت یافت و خبران رسید به هر کسیکه در اطراف عالم بود در مشرق و مغرب و جنوب و
شمال زیرا که اقامت نمودن شیعه مجالس تعزیه را در همه سال و ماه و هفته بلکه در هر روز از چیزهاست که به سبب آن ذکر
دین اسلام به هر کسیکه در اطراف عالم است پس سید الشهداء شریک قرآن است آنها دو ثقل اکبرند و ثقل پس شهادت
او و بجهت آن شهادت علاوه کردم مثل امانت قرآن نزد کی بجهت است در حقیقت این سید انام و نشر آثار اسلام
را نیکو ایراد است پس سزاوار است ذکر کردن بعضی از فضایل و مناقب قبل از شروع کردن در کیفیت شهادت
پس گفتگو مینمائیم در اینجا با آنچه متضمن است بودن علوم اولین و آخرین در نزد علم محمد و عترت معصومین او صلوات
الله علیهم اجمعین مثل قطره در نزد دریای محیط بعد از آن با آنچه متضمن است مقام نورانیت ایشان را پس ابو الحسن
… در کتاب مجد ذکر کرده است … که خضر گنجشکی را دید که یک قطره از آب دریا برداشته به دست … پس گفت
این چه است گفت این گنجشک میگوید بخدا قسم نیست علم شما در پیش علم پیغمبر که در آخر زمان می‌آید و در پیش علم وصی او مگر مثل قطره
آبیکه من از این دریا برداشتم و به تحقیق روایت کرده است ابن حنبل محدثی از علمای اهل سنت و او محدث ایشان است که …
… بن ابراهیم … در کتاب اربعین … و آن این است وقتیکه موسی و خضر در قصه کشتی و غلام و دیوار مصاحبت نمودند
کردند … خود … به سوی هارون … سوال کرد از … مشاهده کرده بود از عجایب دریا گفت … در آن اثنا که من و خضر
در کنار دریا بودیم ناگاه مرغی آمد در پیش روی ما افتاد و به منقار خود جرعه از آب برداشت و آن را بطرف مشرق انداخت و جرعه
ثانیه را برداشت و آن را بجانب مغرب انداخت و دفعه سیوم جرعه از آب برداشت بسوی آسمان انداخت و دفعه چهارم
جرعه برداشت بجانب زمین انداخت بعد از آن جرعه پنجم را برداشت و آن را در دریا انداخت پس از خضر سبب آن را پرسیدم
جواب نداد ناگاه صیادی پیدا شد و گفت چه شده است که شما از این مرغ در تعجب هستید … بلند … آب … منقارش
سوی مشرق و مغرب و آسمان و زمین که بعد از شما پیغمبر مبعوث خواهد شد که مالک میشود امت او مشرق و مغرب و آسمان … مردم
در زمین … بلند … آب … دریا میگوید که علم عالم در پیش علم او مثل قطره دریا است و علماء را وارث میشود و وصی
او … ظاهر شد … آن ماهیگیر و … ما … ایم علم خود را قلیل شمردیم بعد از آن صیاد غایب شد از نظر ما
پس دانستیم که او ملک بود … مبعوث شده بود که نقصان ما را به ما تعلیم نماید بمکانیکه ما ادعای کمال نمودیم احادیث در این
مضمون را … از اخبار به تحقیق وارد شده است در طرق ما بر نهج تواتر معنوی مگر اینکه از طرق عامه وارد نمودیم لیهلک
مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ و اما آنچه دلالت میکند بمقام نورانیت ایشان پس آن نیز بر حدی است
که افاده علم میکند و لکن ما اینجا ذکر میکنیم آنچه را که سید مرتضی علم الهدی در قصیده … وارد نموده است و به تحقیق نقل کرده است
آن را از طرق عامه … از … حال سید مرتضی … از اینکه او به اخبار آحاد مطلقا عمل نمی‌کند معلوم است که مضمون این خبر را
نقل کرده است … او … در نزد هر دو فرقه به حد تواتر و بجهت افاده علم و یقین میکند رسیده بود پس هم چنین … است ذکر و نقل …

ویحکی الحدیث ان الجبار ... من جبل قالوا دخل المسجد رجل کالنبل طویل ... وله شعر جثل ...
وانما ذاکان کالنبل ولما ظفرا کالسکین وانیابه کشبا النصل وله وجه کرس عبس ...
وبدا لنا منه ملک وصوت مهول ... السلام الله علیک رسول الله انی رسول وانا المقرب ...
لعمرک لا ... مکان الجن ... الاسلام ...
فلا تعطی الطهر ... اشتاق الیک ... ابا الاکبال لدی الاسل
و حکایت کرده است ... که بسیار ... مسجد مردی طویل القامه مثل ... صاحب ... مثل ... غلیظ و درشت ... و اوکوشها داشت ...
و دندانها داشت مثل کارد ... دندانهایش مثل پیکان تیر ... مثل شعله با دها هر شد ...
کشیده و آواز شدید و ظاهر گردید سلام الله علیک ... برسول الله ... عصمت الله ...
... ابو العیل اسم قوم من عهد ... و عصیان کردند بحکم ...
... بسیار شکایت ... پس در آن ایام ... ظاهر شد ... و حضرت ... دید ... فرمود ...
کردن شیر ... ادوقت اشل فتعرضن منه فضار بنه سیدا مولای علی رجل فتیتم بعزم
رسول الله فقال اسکن من الخیل واقصص بالله علیک لنا یا ذا العفریت مع الرجل قالوا اجمعوا
بالیل متی تنعون رجما کالعلل فضعف ما منه الیهم اذا هذا ینبغی قبل فرایت براحم
شهبا نیقض کالنار یشتعل وغدوت قلرا بی هربا رجما الیحر علی عجل وادبر الطرف
والا ادبه واذا اللموعد بالا مهل فانقض علی وعاد ضیعتی ورمانی منه بمشتعل وبدا البدا
عن کاهله واذا کالخندق فی العمل فعلی التکبیر مع التهلیل لفضل امیر النحل علی
یعنی رسید ... مشاهده نمود پس حضرت رسول ... فرمود ... مبارک ظاهر شد و فرمود آرام باش و بیان کن
حکایت خود را ... گفت شبی من بودم با گروهی از شیاطین ... استراق سمع با آسمان عروج کردیم دیدیم این شخص را
در پیش روی ما ... سر خود را گرفته ... خود را ... سانیده ...
خود که ... دیدیم ... شعله ... گرفت مثل خندق ... صدای تکبیر و تهلیل بلند شد
به فضیلت امیر النحل علی ابن ابیطالب و از چیزها که دلالت میکند بر مقامات عظیمه ایشان و حضرت ایشان در بعضی از
مقامات ... ایشان ... آن ... بعضی ...
... بعد ... منصور گفت منصور ... فرستاد ... هفتاد مرد از ...
پس ایشان ... و گفت ... شما ... پدران خود ... میراث ... ایام موسی بن عمران ... می اندازید میان
مرد و زن ... ابی عبد الله جعفر بن محمد ... شما ... پس چیزی ... زیرا که شما ... گفتند ...
جایزه ... بسیار ... پس ... مجلس که منصور در آن بود ... صورت ... شیر ... هر یک از ایشان
در نزد صاحب خود نشسته و منصور در تخت سلطنت خود نشسته ... بعد از آن ... صاحب خود ...
نزد ابی عبد الله ... حاضر کن ... و او را حاضر کردند ... آنچه برای او ... مهیا کرده بود
غضبناک گردید و گفت ... شما ... ایام موسی بن عمران
بعد از آن ... صورت ... باید هر یک از شما صاحب خود را ... باذن خدا ... پس هر ... برجست
... صاحب خود را ... منصور غش نمود از تخت ... بهوش آمد گفت یا اللّه
... یا ابا عبد الله ... رحم کن و مرا عفو کن زیرا که من توبه کردم ... گفت از تو گذشتم و عفو کردم

بعد از آن گفت ای آقای من [illegible] آنچه [illegible] نمایند گفت هیهات هیهات اگر باز کرده شد عصای موسی عصاهای
ساحران فرعون [illegible] ما هم این سحرها را باز میکردیم [illegible] اولیای خدا و شیعیان ائمه هدی زمانیکه [illegible]
نموده در مقامات گذشته ای از شهادت شهدا و اصحاب حضرت با شمشیر [illegible] ایشان پاره پاره [illegible]
ایشان خرد شده در میان [illegible] و از شدت [illegible] زنان و دختران هاشمیه [illegible] شدت عطش [illegible]
بعد از آنکه ایشان [illegible] زنان اهل عالم بودند [illegible] کیفیت آنچه وارد شده [illegible] مقامات است
در مصائب [illegible] مقام کیفیت شهادت خاص [illegible] میدانید [illegible] آنچه وارد شده
از پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم در خصوص ثواب زیارت کنندگان قبر سید الشهدا و درجات گریه کنندگان [illegible]
[illegible] ملاحظه میکنند و معقول [illegible] آنچه وارد شده [illegible] زیارات [illegible]
خاصه [illegible] بر مؤمن کامل عارف که در آن تأمل نماید و بعید شمارد اگر چه در بعضی اوقات [illegible] و از مخلوقات [illegible]
[illegible] زیرا که آنچه در اخبار وارد شده بطریق اغراق و مبالغه نیست بلکه بطریق بیان واقع و حقیقت [illegible]
که هر آنچه [illegible] گریه کنندگان عارفین بحق ائمه [illegible] از آل محمد [illegible] میرسد [illegible]
معقول [illegible] احاطه [illegible] راجع میشود در حقیقت [illegible] سید الشهدا
[illegible] پس [illegible] میشود [illegible] قلیل [illegible] بسیار از آن [illegible] در خبری وارد گشته [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفت هیهات هیهات [illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و شام از طعام بهشت [illegible] ایشان [illegible] سؤال نمیکنند [illegible] از خدا حاجتی را
از حوائج دنیا و آخرت [illegible] حاجت [illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] روز [illegible] مرغ [illegible]
[illegible] زیارت میکنند پس [illegible]
[illegible] از حوائج دنیا
و آخرت سؤال نمیکنند [illegible] ایشان از بهشت میشود [illegible]
[illegible] حسین و گریه کنندگان [illegible] نقل
[illegible] سید [illegible] بحر العلوم سید [illegible] سید جواد [illegible]
[illegible] طلب کردن [illegible] در بعضی اوقات [illegible] سید [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بعضی آنچه وارد گشته [illegible] مبالغه است بعد از [illegible]
[illegible] اعتقاد کردن باغراق و مبالغه [illegible] بخصوص [illegible]
[illegible] بعضی فضلا و اصحاب [illegible]
[illegible] شیخ صالح [illegible] شیخ [illegible] مشهور [illegible] شیخ [illegible] آقا [illegible]
[illegible] و حکایات [illegible] شکوک و خطرات [illegible] زایل میکند [illegible] در بعضی از [illegible]
[illegible] او را [illegible] بسیار بود و در بعضی ایام [illegible] شهر [illegible] ازار [illegible]
[illegible] بیرون آمد [illegible]

لطیف و پاکیزه داشت پادشاه خدام و جنود خود را امر کرد که خیمه ها را در آن مکان نصب کردند و در هر روز با جمعی از بزرگان
و خواص و غلامان خود که در نزد ایشان بود مرغان شکار کننده از باز و لاچین گویا که ایشان رسولان مرگ بودند بر دست
قضا بودند باطراف آن مکان بیرون میفرستند تا آنکه حاجت خود را از شکار روا میکردند با یکدیگر با او بودند
پس در آن شام که بیرون آمد در روز شکار در حالیکه بر اسبی سوار شده بود گویا که آن در سرعت سیر مثل خیال بلکه از آن سریع
السیر بود پس شکاری را از دور دید اسب خود را بجانب آن حرکت داد و از خلق کنار شد و از خدام و غلامان خود دور گردید
در حالیکه او صید و جهد میکرد در سیر کردن که با آن آهو نزدیک شود و آن آهو نیز راه طی میکرد و کم دویدن سرعت مینمود
هر وقتیکه نزدیک شدن اسب را بخود درک میکرد و پادشاه گاه با آن نزدیک و گاه دور میشد زیرا که اسب او اگر چه
وسیع قدم و بسیار دونده بود لکن اینکه آن شکار بسیار جستن میکرد گویا که آن جستن کردن خیال بود و مقدار یک دقیقه بسبب
کوهها مانند صعود میکرد و یک دفعه به تهها و مکانهای [illegible] مانند صعود میکرد و دفعه دیگر [illegible] و از [illegible] نزول میکرد
پس پادشاه خود و اسب خود را بر زحمت بسیار انداخت و تابع آن آهو میشد در حرکات آن و امر بهمین منوال بود تا آن آهو از نظر
پادشاه غایب گردید و نزدیک شد که آفتاب غروب کند و وقتیکه پادشاه نظر کرد با مکانیکه در آن واقع شده بود دید بیابانی بی آب و گیاه
است حرکت کننده در آن نیست که حرکت کند از صاحب حیوة و اسب پادشاه مشرف بهلاک شدن [illegible] گردید زیرا که سیر کردن
او از اول صبح بود و تا آن وقت در شدت رنج و عطش و گرسنگی بود و امر خود را بخداوند تعالی تفویض کرد و در ساعتی که او در حیرت
و اضطراب بود ناگاه از دور خانه را که از حصیر کهنه و حشیش خشک بنا شده بود دید پس بسرعت تمام سیر کرد و بآن خانه رسید از اسب
خود فرود آمد و بآن خانه داخل شد دید در آنجا یک زن عجوزه [illegible] ایشان برخواسته او را تعظیم کرده و [illegible] پادشاه نشست
و آب طلب نمود آن عجوزه آب آورد و در نزد پادشاه آن آب متعفن و متغیر بود پس پادشاه [illegible] آن بجهة اضطرار نوشید و [illegible]
نفرت میکرد و ناخوش میداشت بعد از آن خواب بر او غلبه کرد آن عجوزه با دخترش گفت برخیز [illegible] و پرسش چند
خشک از نان ارزن داریم [illegible] تا مهمان بخورد [illegible] از خواب بیدار شود و ایشان را چیزی نبود که مالک
شوند با آن مهمان [illegible] مگر آن بزماده [illegible] ایشان با آن بسته بود [illegible] دختر [illegible] مادرش گفت
مهمان خوردن [illegible] نان را ناخوش میدارد و بهتر است که بزماده را ذبح کنیم تا حصه از گوشت آن بریان
نموده و کباب [illegible] دیگر از آن در دیک بپزیم [illegible] آن بز را ذبح کرد و مادرش [illegible] و اصلاح میکرد بعضی را کباب
کشید و بعضی را در دیک بپزید وقتیکه پادشاه از خواب بیدار شد بعد از چند ساعت از شب گذشته آن دو حصه را
آورده پیش پادشاه [illegible] از آنها خورد تا سیر شد بعد از آن شب را در آنجا خوابید وقتیکه صبح شد خدام و خواص پادشاه
[illegible] جهد و سرعت کردند در طلب کردن او و صحرا و بیابانها را قطع کردند از جهت طلب کردن او از هر جانب پس
جمعی از [illegible] رسیدند با مکان [illegible] که آن خانه در آنجا بود وقتیکه از دور اسب پادشاه را دیدند خود ایشان
را از اسب بزمین انداختند و خدا را سجده شکر کردند بسبب بودن پادشاه و وقتیکه در نزد او حاضر شدند آنچه از
رسوم تعظیم و تجلیل بود بجا آوردند پادشاه ایشان را امر کرد که آن عجوزه را با دخترش در ردیف خود نمایند [illegible] اسب خود [illegible]
بعد از آن پادشاه سوار بود و یکی از ایشان در پیش پادشاه [illegible] سرعت نمود که لشکر [illegible] مژده [illegible]
و آمدن سلطان برساند وقتیکه سلطان به لشکرگاه رسید لشکر به اجتماع خود را امر نمود بکوچیدن [illegible] دار الخلافه و مقر سلطنت
خود وقتیکه چند روز از ورود او گذشت از حرم بیرون شد و بتدبیر حکم و امر و نهی آمد و در تخت سلطنت نشست و در
حضور او بود ارکان دولت و یاری کنندگان سلطنت و جماعت رؤسا و [illegible] امرا و دانشمندان و وزرا پس
ایشان مشاورت کرد در امر آن عجوزه و دختر آن و آنچه با ایشان عطا کند از مواهب و جایزه ها و عطایا پس هر یکی از
دانشمندان و وزرا به کلامی تکلم نمودند یکی از ایشان گفت که هزار دینار با ایشان بدهید بعد از آن هر یک بر نهج همت خود

تکلم کرده کلام بزرگترین ایشان از جلیلت شان که پادشاه عطا کند بجوان امارت و حکومت
مملکت و اقلیمی را سلطان گفت همه شما حفظ کردید که از شاه چه گفت زیرا که مجازات عقلاء و طریقه انصاف آنست که بدل
کنیم با ایشان جمیع چیزها را که خدا تعالی عطا کرده است از ملک و دولت و سلطنت و دست خود را از همه انها بر داریم زیرا
که ایشان چنین کردند پس چگونه جایز میشود قصور همت و عزیمت ما از همت ایشان بعد از آن رای سلطان قرار گرفت
بر اینکه دختر خود را با آن جوان تزویج نماید تا پادشاهی بعد از او بجوان منتقل گردد زیرا که آن پادشاه را اولاد نبود مگر اینکه دختر پس
دختر خود را باو تزویج کرد و ملک و سلطنت بعد از آن باو منتقل گردید و غرض از کلام شیخ حسین در نقل کردن آن حکایات باین مقام
رسید اجل طباطبائی گفت نه والله ای سید هم بخدا آیا برای محبت خدا امام مظلوم چیزی ماند که آنرا در راه خدا او در ترویج دین
او بذل نکند پس سید اجل گفت نه بخدا قسم بعد از آن گفت نه والله سید هم بخدا آیا میتوان جزای حسین که خدا عطا
کرده باو از درجات و مراتب تحدید نماید بجز آنکه در آید حضور ما زمانیکه ملاحظه شود کیفیت شهادت او در وقت
افتادن او از اسب خود بر روی زمین تا تمام شدن شهادت او سید اجل گفت اجزای حسین است بخدا قسم بعد از آن
گفت آیا حکایات میکنند آنچه من ذکر کردم از درجات و مراتب ملاحظه کردن کیفیت شهادت او از وقتیکه
او از اسب خود بر روی زمین افتاد تا تمام شدن شهادت او و هرگاه قطع نظر کنیم از سایر مصائب و کیفیاتیکه قبل از این
واقع شده و همچنین از مصائبیکه بعد از آن واقع شد پس سید اجل گفت در حالتیکه میگریست و گریه
میکرد حکایت میکند بخدا قسم در حالیکه جزای اعمال آن باشد که در عوالم امکان میگنجد از جهة شهادت او و آنچه در آن
شهادت از کیفیات اگرچه قطع نظر نمائیم از آنچه قبل از آن بود و همچنین از آنچه بعد از آن بود گفت بخدا قسم
سید هم آیا عقل حکم میکند بعد از ملاحظه نمودن این حکایات و حقیقت آنچه گمان کرده جایز بودن آن در نزد عقول
تا اینکه نازل شود آنچه خدای تعالی به سید شهدا عطا کرده از مرتبه ربوبیت و الوهیت نظر باینکه شان الوهیت و ربوبیت
بری است از عیب نقص و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن میگوئیم آنچه میخواهیم سید اجل گفت
والله بعد گفت زمانیکه امر چنین شد آنچه وارد گشته در اخبار متواتره و آثار مستفیضه در استحقاق در شان زائر و گریه کنندگان
و زیارت کنندگان که عارفند بحقوق ائمه از چیزها میشود که در صریح بیان واقع و حقیقت خارج شده است نه بر سبیل اغراق و مبالغه
است زیرا که هر چه با ایشان راجع میباشد بکیفیتی میشود از شئونهای ائمه خصوصا شئونات حسین پس نیست در آنچه ذکر شد مثل که از
شئونات حسین خارج باشد و سید اجل انتقالات باشند مقدار احمد و شکر نمود بر معلوم شدن حکمت در شان زائرین و باکین
میگوئیم هر کسیکه دقت نظر نماید و تامل کند در سنت و حکمت خدا از جهة بیان کردن خدا تعالی کیفیت واقعه کربلا و کیفیت
شهادت سید الشهدا روحی له الفداء و مستولی شدن او در انبیاء جمیع پیغمبر و وحی از کسانیکه عبور کردند از زمین کربلا بعد از آن
الهام کردن خدا تعالی او را به آنان و از جهة بیان کردن خدا تعالی این امر را بهر یکی از ملائکه و امر کردن خدا تعالی انبیا و مرسلین
و ملائکه را به گریستن و گریانیدن خدای تعالی ایشان را بذکر کردن مصائب حسین را از مرتبه شیخ شرف اعلی مالکه غرض اهم و آنچه در تحت
نفع اکمل و اهم است در خلق کردن آسمان و زمین کردانیدن انها است مجلس تعزیه حسین و محل ماتم او قبل از اینکه بدن او
خلق شود و بعد از آنکه ملتفت شد تا روز قیامت پس زمانیکه معلوم شد نیز دانسته میشود حقیقت آنچه شیخ حسین آنرا در باب نقل و
اظهار کردن وجه و سر ذکر کرده است و از عجیبتر بلکه ظریفتر و انضر در جناب بر کسیکه کاوه در حکم و اسرار از احوال و تدبر نماید این آیت
از خدا نیز ذو جلال میگوید در مقام اظهار رسول بر حبیب خود در صلوا و ... است علی لعلک باخع نفسک و در مقام
مرتکب شدن او مشقت عظیمه را از عبادات طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی پس مقصود از اینده
شریعه بیان کردن است که خدا تعالی ناخوش میدارد و متاذی شدن حبیب خود را مرتکب شدن از مشقت
شدیده را اگرچه این اعظم عبادات باشد شامل ... است مردم با همه این خدا پیغمبر خود را خبر داده است چیزیرا که در کربلا
واقع میشود از کیفیت شهادت سید شهدا روحی له الفداء و این خبر دادن از خدا تعالی دفعات متعدده که بحد حصر نمیاید

واقع شده و به تحقیق فرستاد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیاری از ملائکه مقربین را که ماتم کرده حسین را از برای این اخبار و بیان آن عجب
و بودن بعضی از آن بیانات بنا بر نازل شدن ملائکه است با بیان و بعضی بعد نزول قبل از ولادت سید الشهدا است
و بعضی بعد از تولد او گذشت نازل شد بر پیغمبر دوازده ملک و هر یک از ایشان خبر میداد به پیغمبر شهادت فرزند
او را بعد از آن ملائکه چه آسمانها ملک مقرب مگر اینکه خدمت پیغمبر نازل شده و همه ایشان پیغمبر را تعزیت میدادند
به امام حسین و خبر میدادند او را به کیفیت شهادت او و به ثواب آنکه عطا کرده میشود و خاک مدفن او را نشان میدادند
و پیغمبر نیز هر وقتیکه ملائکه کیفیت شهادت او را خبر میدادند گریه میکرد و نفرین میکرد که روح او که قتل ظلم و قتل کنند
او بدون معصیت و مادام و مفارقت او از دستیاری خواران و نرمی نمودن او در روزه و هم چنین بود حال علی
و سیده النساء و بهترین جمیع مردم بعد از پدر و مادرش مقصد میکنم امیر المؤمنین را و هم چنین بود حال صدیقه معصومه
مظلومه و هم چنین بود حال امام مسموم حسن مجتبی پس در هر وقت از اوقات گریه کردن این معصومین نزدیک بود
که عالم را غافل و منهدم نمایند و حاصل کلام و خلاصه مطلب آنکه به تحقیق ظاهر شد بر عاقل و عارف است به گریه کردن
پیغمبر در مصیبت حسین و کیفیت شهادت او و نزد که رحمت و نزد خدا تعالی در نماز و طاعت او جمیع است و درد و است
کردن مردم و به تحقیق بلکه من بعید نمیشمارم این را که بگویند اعظم اعمال این معصومین بود اعظم اعمال که به سبب آن رسیده اند
مقام ایشان به مقام محمود که در فوق آن مقامی از مقامات الکان نیست گریه کردست بر حسین با یاد آوردن کیفیت
شهادت او و گریه نمودن این معصومین به سبب هر چه فوق درجه صبر در رضای ایشان است به قضا و قدر الهی و تسلیم
کردن ایشان امر خود شان را به سوی خدا تعالی ای برادران من و شیعیان سید الشهدا زمانیکه اطلاع یافتید به آنچه
گذشت پس گوش دهید به آنچه میآید میگویم آه آه منکدر میشوم از خوض و شروع کردن در کیفیت شهادت مدت عمر
ما در باب طول دادن این مقدمات را و ملامت نکنید مرا در این باب به جهت ترک زدن و طول دادن کلام را در ذکر کردن
مناسبات قسم به خدا اینکه عذر ما در عجز و مقصودم نیست زمانیکه میخواهم شروع در کیفیت شهادت او تمام فرائص من به لرزه در آید
و مضطرب هوش میشود و قلبم کداخته و حیرت و اضطراب من زیاده میشود و گویا میشوم فلانیم امر ز زبانها احوال
علمها داشتها حضور ما اکنت میانه و ابهام مقالها پاک اماک محابته با حرا و فتح خود را از اخبار ذکرت و حیرت کردن
نزد کیفیت شهادت او و لکن دستم رعشه شدن بشهاد دل بر مضا و در نوحه شدن بسیار و ابهام و شعله ور شدن
قلبها و چگونه چنین نباشد پس چه عادت نموده بند که مناقب و فضائل ائمه انام را از طریق مخالفین احمق و لئام
و محبت و اهل کتم تمام شود پس نیز ذکر نمایم که منقبتی که مناسب این مقام است از آنها اینست که از او معنی روایت کرده است
از اولاد علقمه غلام بنی هاشم گفت پیغمبر نماز صبح را با ما بجا آورد بعد از آن با التفات کرد و گفت اکرده اصحاب من دیشب
عم خود حمزة بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم در حالتی که در پیش روی ایشان طبقی بود از انار و خرما
پس ساعتی از آن خوردند بعد از آن آن انار انگور شد پس ساعتی از آن خوردند بعد از آن آن انگور رطب شد پس ساعتی از آن
میل کردند پس به ایشان نزدیک شدم و گفتم پدر و مادرم فدای شما باد کدام اعمال را افضل و بهتر یافتید گفتند پدر و مادرم فدای تو باشد
بهترین اعمال را یافتیم صلوات فرستادن بر تو و آب دادن تشنگان و دوستی علی ابن ابیطالب که حدیث و دوستی علی نیست که آن را
صاحب مفتاح ابواب با نقل کرده است این حدیث را و گفت به درستیکه امیر المؤمنین فرمود که پیغمبر به من فرمود پیش من نشستم به دوش
من صعود کن من بر دوش صعود کردم مرا بر داشت و خیال میکردم اگر خواهم به افق آسمان میرسم تا بر بالای بیت صعود کردم
و خدا تصور بتها بود از برنج و مس پس از زمین و بسیار و پیش بود و دست سراو تصور بتها را خدا میکرد پیغمبر به من گفت آنها را بینداز
پس انداختم آنها را خورد شدند چنانکه شیشه را خورد شکست میشود و قتیکه اراده کرد امیر المؤمنین که نازل شود خود را از جانب
ناودان انداخت از ادب به زمین انداخت و قتیکه به زمین رسید تبسم کرد پیغمبر از تبسم کردن او پرسید گفت به جهت اینکه من
خود را از این مکان انداختم مرا المی نرسید گفت چگونه تو را المی میرسد و حال آنکه تو را محمد بلند کرد و جبرئیل نازل کرد آه آه منکدر میشوم
اگر عذر بیاورید که ازجهة نامتعسر عجز بودن در مصیبات سید الشهدا امر و پس عذر شنیدن آنکه پیشتم عار نکند و لقمه خود
باز ممکن نشد بار دیگر کردن زن فرزند مرده لقمه خود را و برنداشت خاک را از سرو و عراقی نبود ازکسی به نشانی نبینک گفت کرد آنچه

و چگونه چنین نباشد آیا آنحضرت خامس اهل کسا و محبت خدا نیست که در فوق زمین و آسمانها نبود مانند او یعنی
مصطفی و جان مرتضی و میوه قلب زهرا و نور چشم حسن مجتبی نیست در این کس نیست که دیده او خدای تعالی است پس چگونه هلاک
کرد او را شمشیرهای کفار و نیزه های فجار و تیرهای اشرار و سنگهای اهل ضلال از پشت اسب بر زمین کربلا بر بلا افتاد
آه آه از این مظلوم و در وقتیکه از پشت اسب افتاد و چگونه چنین نباشد که پاره پاره های شمشیر و سنیزه و پیکان تیرها گشته
بود جسد مبارکش ثابت شده بود بجهت مرغان بود که بر آشیان عراجات غنچه بودند به تحقیق وصف کرده است
بعضی از حالات او را فرزند سعادتمند او که منتظر قائم است روحی له الفداء و عجل الله فرجه در زیارت قائمیه پس باید ایجا
بعضی فقرات شریفه آنرا ذکر میکنیم برکت روحی له الفداء فلما رأوك ثابت الجأش غير خائف ولا خاش نصبوا لك غوائل
مكرهم وقاتلوك بكيدهم وشرهم وامر اللعين جنوده فمنعوك الماء ووروده وناجزوك القتال وعاجلوك النزال
ورشقوك بالسهام والنبال وبسطوا اليك اكف الاصطلام ولم يرعوا لك ذماما ولا راقبوا فيك آثاما في قتلهم
اولياءك ونهبهم رحالك وانت مقدم في الهبوات ومحتمل للاذيات قد عجبت من صبرك ملائكة السماوات فاحدقوا
بك من كل الجهات واثخنوك بالجراح وحالوا بينك وبين الرواح ولم يبق لك ناصر وانت محتسب صابر تذب عن نسوتك
واولادك حتى نكسوك عن جوادك فهويت الى الارض جريحا تطؤك الخيول بحوافرها وتعلوك الطغاة ببواترها قد رشح
للموت جبينك واختلفت بالانقباض والانبساط شمالك ويمينك تدير طرفا خفيا الى رحلك وبيتك وقد شغلت بنفسك
عن ولدك واهاليك واسرع فرسك شاردا الى خيامك قاصدا محمحما باكيا فلما رأين النساء جوادك مخزيا ونظرن
سرجك عليه ملويا برزن من الخدور ناشرات الشعور على الخدود لاطمات الوجوه سافرات وبالعويل داعيات وبعد العز مذللات الی آخره یعنی
چون ترا ثابت قلب و غیر ترسان دیدند و دامهای مکر خودشان را نصب کردند و بحیله و شر خودشان با تو مقاتله کردند و لعین
لشکر خود را امر کرد ترا از آب و وارد شدن بآن منع کردند و سرعت نمودند بر تو بجدال جنگ و بتو تیر انداختند و دستها
هلاک کردن را بسوی تو دراز کردند و نه ترا مراعات کردند و نه از گناه در کشتن فرزندان ترا و غارت نمودن رحل
ترا ملاحظه نمودی در میان گرد و غبار روانه و تحمل شدی به تحقیق تعجب کردند در صبر تو ملکهای آسمان پس ترا احاطه کردند از هر جانب
و جراحتها ترا ثقیل کردند و حایل شدند میان تو و میان رفتن و ترا ناصری و معینی نماند و تو صبر کردی و از زنان و اولاد خود دفع
میکردی تا ترا از اسب بر زمین انداختند پس مجروح بر زمین افتادی و اسبها با سمهای خود در بدن تو جولان آمدند و ظالمان
شمشیرهای خود را بر تو زدند در حالیکه پیشانی تو عرق کرده بود از دست موت و دست چپ و راست تو گاه منقبض و گاه منبسط شد و چشم خود را بسوی رحل و اهل بیت
خود میگردانیدی و بخود مشغول بودی از اولاد و عیال خود و اسب تو بسرعت رو بخیمه های تو گذاشته در حالیکه همهمه میکرد و میگریست
پس چون زنان اسب ترا خوار و زین آنرا سرنگون دیدند از خیمه ها بیرون آمدند در حالیکه موهای خود را پریشان و بر رویها زنان
و وای وایلاه گویان و بعد از عزت خوار و ذلیل شده گویان بمصرع تو سرعت کنندگان شدند در حالیکه شمر بر سینه تو نشسته و شمشیر
بحلقوم تو گذاشته و از محاسن تو گرفته و بشمشیر هندی خود ترا ذبح میکرد در حالیکه حواس تو ساکن و نفسهای تو مخفی و پنهان
شده بود و سر ترا بنیزه زد و اهل ترا مثل بنده گان اسیر نمودند این میگویم قسم بخدا اگر جمهور اهل بیت معصومین و مظلومین ادرا
رب العالم تفضل داده و فضل ایشان را در نزد ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین آشکار کرده است متحمل شدن ایشان شدائد را
و صبر کردن ایشان در مصائبیکه این فقرات اشعار متضمن گشته است بدرستیکه آنچه در این فقرات است نزدیکست که آدمی را
منع نماید از آن یا به پایه شود و از محبین و مخلصین لذت خواب و بیداری کنار گیرد و این فقرات بخدا قسم کفایت میکند
در حکم کردن باینکه لازمست عقد مجالس عزا و محافل گریه کردن بر سید الشهداء روحی له الفداء و ریختن خاک و خاکستر بر سر
دوستان برگزیده و همچنین کفایت میکند در حکم کردن باینکه واجبست سینه زدن و بر شانه زدن تا از آنها خونها جاری شود و جان

دلهای درد

فاجران ورو‌ها و سرور سینه‌ها را بگل ملطخ والوده وجسد‌ها را از لباس‌ها عریان نمودن در روز عاشورا و چگونه چنین نباشد
وچگونه مدوی آنها محقق شود وجنگی دان به عروة الوثقی پس ذکر میکنیم در اینجا خبری که شامل شرح و بیان باشد به تغییرات
که در جنت خدا صادر شده پس میگوئیم چون آن اشقیا آن امام مظلوم ایستاده بود نگاه سنگی آمد بر پیشانی او رسید پس لباس
خود را اخذ کرد که خون را از روی خود پاک کند ناگاه تیری زهرآلود که آنرا سه شعبه داشت آمد در سینه اش واقع شد و در بعض
روایات بقلبش رسید حسین گفت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله و سر خود را باسمان بلند کرد گفت الهی تو میدانی
ایشان میکشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست بعد از آن تیر را از پشت خود بیرون کرد پس خون مثل ناودان
جاری شد دست خود را بر زخم گذاشت وقتیکه دستش از خون پر شد آنرا باسمان انداخت قطره از آن برنگشت و این سرخی
در آسمان نبود تا حسین خون خود را باسمان انداخت بعد از آن دوباره دست خود را گرفت وقتیکه پر شد با سر وریش خود را
آلوده نمود و گفت هم چنین میباشم تا بجدم رسول خدا ملاقات میکنم در حالیکه بخون خود مخضوب بوده باشم و میگویم
یا رسول الله فلان و فلان مرا کشت و بعد از آن از قتال ضعیف شد پس اندکی ایستاد هر وقتیکه مردی نزد او می آمد بر می گشت
تا مردی از قبیله کنده آمد که او را مالک بن یسر میگفتند لعین و بآنحضرت فحش داد و شمشیر خود را بر سر او زد پس برنس
او از خون پر شد حضرت حسین با و فرمود باین دست نخوری و نیاشامی و خدا ترا با ظالمین محشور کند بعد از آن
کلاه خود را انداخت و کلاه دیگر بسر گذاشت و بر بالای آن عمامه بست در حالیکه عاجز شده و در بعض اخبار هست که
کلاه را از سر انداخت آمد بخیمه و یک کهنه طلب کرد وقتیکه آوردند آنرا بر زخم خود بست و در بالای آن کلاه نمود
و بر بالای آن کهنه عمامه بست که در آن حالت ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم و یا سکینه و یا رقیه و یا فاطمه بر شما باد از من سلام پس
زینب آمد و گفت ای برادر آیا یقین به کشته شدن کرده گفت چگونه یقین نمیکنم و حال آنکه مرا معین و ناصری نیست پس گفت
ای برادر ما را بر گردان بحرم جدمان گفت هیهات اگر مرا ترک میکردند خود را بهلاکت نمی انداختم و گویا شما را بعد از من کنیزان
سنده گان و در پیش اسبان انداخته میبینم دو ارده میکنند شما را عذاب بد را وقتیکه زینب این را شنید گریست و انگشتان جیب خود
چاک کرد و فریاد کرد واجداه و اقلتاه و اعلیاه وا اسوء منقلباه واشوم صباحاه پس لباس خود را پاره کرد و موی خود را پریشان
نمود و بر روی خود سیلی زد حسین گفت ساکت باش ای دختر مرتضی در حسینکه گریه کردن تو بسیار است پس جوانی که از خیمه بیرون
رود زینب و حسین گفت ای برادر آهسته رو توقف نما تا توشه بردارم از نظر کردن خود و وداع کنم تو را شاید وداع کردن
کسیکه مفارقت نماید بعد از آن دیگر ملاقات نمیشود پس آهسته باش ای برادر پیش از مردن یکساعت تا از من خوشنود
دل سرد باشد دست و پای او را میبوسید و سایر زنان او را احاطه کردند و دست و پای او را میبوسیدند پس آنحضرت لباس
کهنه خواست تا او را زیر لباس‌ها بپوشند تا هر خبر پس قدری در رنگ نمودند بعد خود کردند او و او را احاطه نمودند عبد الله
بن الحسن بن علی پیروآمد در حالیکه او جوانی بود که بحد بلوغ نرسیده از نزد زنان پس زینب دختر علی او را رسید که او را
نگاه دارد ونگذارد برود واو امتناع شدیدی نمود و گفت بخدا قسم از عم خود جدا نمیشوم پس آمد در نزد حسین ایستاد و بحر بن کعب
و گفته اند حرملة بن کاهل میخواست شمشیر را بامام بزند آن غلام با و گفت ای پسر زن خبیثه آیا میخواهی عم مرا می کشی پس آن
ملعون او را شمشیر زد غلام دست خود را پیش گرفت شمشیر دست او را قطع کرد تا پوست آن پس دستش آویزان گردید پس جوان
فریاد کرد یا اماه حضرت حسین او را گرفته بخود چسبانید و گفت ای پسر برادرم صبر کن بانچه بتو وارد شده و بدان باجر حسن
امیدوار باش زیرا که خدا تعالی ترا به پدران صالحین تو میرساند راوی گوید حرملة بن کاهل تیری باو زد و او را ذبح کرد در حالیکه
او در کنار عمش حسین بود بعد از آن شمر بن ذی الجوشن بر خیمه حسین حمله کرد و با آن نیزه زد بعد از آن گفت آتش بیاورید تا خیمه
را با کسانیکه در آنست بسوزانم حسین گفت ای پسر ذی الجوشن تو آتش میخواهی که اهل مرا بسوزانی خدا ترا در آتش بسوزاند

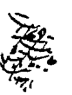
بشیت که او را توبیخ و سرزنش کرد حیا نمود و برگشت میگوئیم پس آنچه از اخبار مستفاد میشود چنانچه جمعی از علمای
اخبار و اثار آنرا نقل کرده‌اند مثل مفید و ابن طاوس و مجلسی که شهادت عبد الله پسر امام حسن در حال سواری آنحضرت
بود قبل از اینکه آنحضرت از پشت اسب بر روی زمین افتاده و فرمود آمده باشد و آنچه آنرا بعضی توهم نموده است که شهادت
او بعد از افتادن امام علیه السلام از اسب بر روی زمین بود از اخبار نیست که آنرا مستندی باشد میگوئیم الحق مراد از آن
زمانیکه دانسته آنچه را که ذکر کردیم پس بشنو کیفیت افتادن او را از بالای اسب خود بر زمین که افتادن او از بالای
اسب بعد از واقع شدن جمیع آنچیزهاست که بسوی آنها اشاره شد پس عبارات علما در مذاق اثار اگر چه در خصوص مراد
در عین مناسب و موافق است لیکن الفاظ ایشان در بعض وجوه متغایر و مختلف است پس آنچه در لهوف ابن طاوس است آنست
وقتیکه حسین علیه السلام را جراحتها ثقیل و گران گردید بدنش مثل خار پشت مملو از بسیاری تیرها که بر بدن مبارکش رسیده
بود صالح بن وهب مزنی نیزه بر تهیگاه آورد پس از اسب بزمین افتاد بر روی راست خود در حالیکه میگفت بسم الله
وبالله وعلی ملة رسول الله بعد از آن برخواست راوی گوید پس زینب از خیمه بیرون آمد در حالیکه ندا میکرد وا اخاه وا
سیداه وا اهل بیتاه کاش آسمان بزمین افتد و کوهها پاره شود راوی گوید شمر باصحاب خود صیحه زد چه انتظار دارید
راوی گوید از هر جانب باو حمله کردند پس زرعة بن شریک باو ضربتی زد بر دوش چپش آنحضرت باو ضربتی زد او را بر زمین
انداخت ملعون دیگر بر دوش مقدس او ضربتی زد او را بر رو انداخت ضعیف شد بحیثیتی که می افتاد پس سنان بن انس نخعی
نیزه بر چنبر گردن او زد و نیزه را کشید و در مفصل سینه او زد بعد از آن سنان ملعون تیری بر او زد در گلوی او پس افتاد
و نشست در حالت قعود و تیر را از نحر خود کشید و دستهای خود را از خون پر کرد و سر و محاسن خود را خضاب کرد می
گفت چنین ملاقات میکنم جدم را خود در حالیکه بخون خود خضاب شده باشم و در حالیکه حقم غصب نموده باشند
و اما ابو مخنف در کتاب خود گفته که شمر ملعون گفت ایها الامیر در حالتیکه این مرد ما را فانی میکند بطریق مبارزت گفت
چکنیم گفت سه فرقه میشویم یکفرقه به تیرها و یکفرقه با شمشیرها و نیزه‌ها و یکفرقه باتش و سنگ و شتاب کنیم بسوی او پس با سنگ و تیر
و نیزه‌ها و شمشیرها میزدند تا او را بجراحتها ثقیل و گران کردند و خولی ابن یزید اصبحی او را نشانه کرد تیری بر سینه او زد او
از پشت اسب بزمین انداخت در حالیکه افتاده و بخون خود میغلطید و روایت شده که تیر را ابو قدامه عامری انداخت
پس آنحضرت تیر را بدست خود کشید و در دو دستهای خود خون را گرفت و بر سر و محاسن شریفش با آن خضاب کرد می
گفت ام حسین باینحال خود جدم رسول خدا را ملاقات خواهم کرد و با او شکایت میکنم از آنچه بمن نازل شد و افتاد غش نمود و چون
از غش بیدار شد برخواست که برای قتال قائم شود قادر نشد پس گریه کرد و ندا کرد وا جداه وا محمداه وا ابوالقاسماه
وا ابتاه وا علیاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا غربتاه وا قلة ناصراه مرا مظلوم
میکشند و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و مرا مثل ذبیح میکشند و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و تشنه‌ام
میکشند و حال آنکه مادرم فاطمه زهرا است بعد از آن غش کرد و ماند در حالیکه بر روی خود افتاده بود ساعتی از نهار
و آن قوم در حیرت بودند در خصوص کشتن او و از جهت خوف از اینکه مبادا نهضت کند او بر روی ایشان پس مردی از قبیله
کنده او را قصد کرد و ضربتی از بالای سر شریفش زد سر او را شق نمود و خون بر محاسنش جاری شد مالک بن نسر کلاه از سرش افتاد
بر کندی ملعون سر مبارک امام را نفرین کرد و گفت لا اکلت بیمینک ولا شربت بها و حشرک الله
مع القوم الظالمین بدست راست خود نخوری و نیاشامی و خدا ترا محشور کند با قوم ظالمین ابو مخنف گفت
حضرت حسین ماند در حالیکه بر رو بخود بزمین افتاده بود و در حالیکه بخون خود غلطان بود ساعتی از نهار در حالتی که

بچشم خود به آنان نظر میکرد و میگفت صَبراً علی قضائک یا ربّ لا اله سواک یا غیاث المستغیثین صبر کنم
بر قضای تو ای پروردگار من معبودی غیر از تو نیست ای پناه بی پناهان و اما مجلسی در کتاب بحار گفته که صاحب کتاب
مناقب و محمد ابن ابیطالب گفته و هنگامیکه آنحضرت را ضعف غالب گردید شمر ملعون ندا کرد چرا ایستاده اید و انتظار چه را
میبرید و حال آنکه زخمهای تیر و شمشیر و نیزه او را از قتل کرده اند حمله کنید بر او مادرهای شما در عزای شما بنشیند پس بر او حمله کردند از هر طرف
حصین بن نمیر تیری بدهن او زد و ابو ایوب غنوی تیری به گلوی مبارکش زد و زرعة بن شریک تمیمی شمشیری بر او زد و سنان
ابن انس نخعی نیزه بر سینه اش زد و صالح بن وهب مزنی نیزه بر پهلویش زد که برو در بر زمین افتاد بعد از آن برخاست نشست
تیر را از گلوی خود کشید بعد از آن عمر بن سعد نزد حسین آمد حمید گفته بیرون آمد زینب دختر علی در حالتیکه گوشواره های
او در گوشهایش حرکت میکرد و ناله میکرد و میگفت لَیتَ السَّماءَ انطَبَقَت عَلَی الأرضِ یا عُمَرَ بنَ سَعدٍ أ یُقتَلُ أبو
عَبدِ اللهِ وَ أنتَ تَنظُرُ إلَیهِ وَ دُمُوعُ عُمَرَ تَسِیلُ عَلَی خَدَّیهِ وَ لِحیَتِهِ وَ هُوَ یَصرِفُ وَجهَهُ عَنها کاش آسمان
به زمین فتد ای عمر بن سعد آیا ابو عبد الله را میکشند و تو باو نظر و تماشا میکنی و اشک چشم عمر جاری میشد بر رو و ریش او و روی خود را
از آن مخدره گردانید و از کتاب ارشاد نقل شده که عمر او را جواب نداد پس آن مظلومه گفت وای بر شما آیا در میان شما مسلمان
نیست احدی او را جواب نداد و حضرت حسین نشسته بود و در برش جبه خز بود و خلق از او ترسیدند پس شمر گفت وای بر شما
چرا انتظار میکشید بکشید او را مادرهای شما در ماتم شما بنشیند زرعة بن شریک با او ضربتی زد بدست چپ او بعد از آن
بعد از آن ضربتی بر دوشش زد بعد از آن از او برگشتند و او گاه بر رو میافتاد و گاه بر میخواست سنان از این حالت با حمله
کرد و نیزه بر او زد پس او را انداخت بر زمین میگویم مرتب این جملات فاتکه در کلمات ایشان وارد است از ظاهرش ممکن میشود رجوع
کند بجمیع و عدم منافات زیرا که کیفیت افتادن و روی در افتاده از اسب ممکنست از کتب این جماعت کافران باشد که
بنامهای ایشان شمار کرده است پس منافات و تناقض نیست از جهة بعد سایر جملات فاتکه بحسب روایات و تفصیلات مثل
کردن ابو مخنف بر زمین افتادن آنحضرت بر روی در افتاده را در سه ساعت و غیر او آنرا ذکر کرده است و مثل بیرون آمدن
زینب ظاهر مظلومه از خیمه و امثال آن در میدان زیرا که آنرا ابو مخنف ذکر کرده است نیست از تناقض در چیزی و هم
چنین است کلام در سایر اختلافات بعد از آن لابد است در این مقام از بیان چند امور اول آنست که کلام ابی مخنف
افاده میکند که بزمین افتادن آنحضرت آمد در مدت سه ساعت و در دو دفعه اتفاق افتاده است پس جمیع مدت آن شش ساعت
میشود و ممکن است که گفته شود مقصود ابی مخنف اشاره بمدت سه ساعت فقط مگر اینکه این اکثر زیاد است از ارباب مقاتل همه
رای توضیح دوم آنکه سر دست بر داشتن کفار از متعرض شدن بامام که او را سنگها و تیرها و آتش و چوبها
زدند و به شمشیرها و به نیزه ها در مدت آن سه ساعت نه زدند با اینکه ایشان لعنهم الله تعالی و عذبهم عذابا شدیدا همه اینها را
بعمل میاوردند و به هر مکر و حیله را استعمال مینمودند پیش از افتادن او از بالای اسب خود در روی الغبراء و هم چنین بعد از
افتادن و تا نوبت بر او افتادن در مدت آنکه ساعت سر آن اینست که بزمین افتادن آنحضرت در آن ساعتها حاصل
شده که و چهره انور روی الغبراء از شدت کفار و ضعف در روح و جسد او که سبب است از حیوة عالم اکبر و باقی بودن
روح او و در شدت ضعف و گذارده آن ساعتها در قلب شریفش خزانه خدا تعالی است پس چون آن توقف بحرکت آمده وجودهای
جمیع موجودات و ذرات که در هر عالمیست از عوالم از عالم ملک و ملکوت و غیب و شهود در جمیع نشأها از
نشأه دنیا و برزخ و آخرت و هنگامیکه این رخنه در موجودات و قشعریره اضطراب و حیرت و وحشت بر کفار غلبه کرد در ذوات
خبیثه ایشان و وجودات خبیثه ایشان ضعیف گردید بحیثیتی که در نفسهای ایشان قوت تیراندازی نمانده در حرکت وارد آن

دامان ایشان وقت طاعت و نهیا در زنبهای ایشان نماید و این من حیث البشرون بود بعد از آن گریه کردند ببینگو
حق تبینه و عطا بنا بر خدا ایشان را بعذاب اولین و آخرین و سیوم آنکه مدارسته کلام ابومخنف اشاره میکند که غش کردن
او ریکی له الفداه بعد از فوت ذن او از تمام اسب خود دو دفعه محقق شده و او شدت گریه کرد بعد از آنکه از غش و له بیدار شد
و قادر نشد که برابر خیزد پس سر در این گریه منیت که عوالم امکان بتمامها و آنچه در انهاست گریه مثل زن پسر مرده گریه میکرد
از اول شب سوزان متصل و پی در پی تا شستیکه انحالت مر آسید الشهدا روحی له الفداه محقق کردید آلا اینکه در حالت فریاد و گریه
و نوحه بلند شد از جمیع اطراف موجودات و ممکنات از شرق ارباب تا بحرات مشتبی که عالم بتمامه گویا خود گریه و نوحه و فریاد
بود زیرا که سید الشهدا روحی له الفداه قتیل العبره است بعد از آن عنایت الهی و هیکه اقتضا کرد که بسبب آن وفات عظیمی
در سینه مبارکه ما ... که خدا تعالی بر خلق از اول خلقت تا انتهای آن در سلسله طولیه عرض گریه کرد لعنت بر قاتل سید الشهدا
روحی له الفداه که گریه کردن آنحضرت بر نفس شریف خود و اهل بیت خود بسبب آنچه ایشان در آن حالت بودند که فوق آن در عالم امکان
متصور نمیشود و لذا انواع مصیبت و درجات بالاتر از زینت و تاج میشود براکه گریه کنندگان و اصل صیل میکرد در
در خصوص بیکه جیلی وادار هر قطره را از اشک چشم گریه کنندگان خواهش کننده انتهای شعله ور ارادر جهنم یا اینکه برای آنحضرت روحی
له الفداه فرصت گریه کردن باقی نمانده بود بعد از آن زمانیکه این اسرار دقیقه را شنید و جمیع آنها را اخذ کردی که مطلوب را میدان
و الکشمار جاری میکند در انهار ی که از دیس رجوع مینمائیم بسوی آنچه در صدد آن بودیم از بیان امر شهادت میگوئیم ابو مخنف گفت
پس مبادرت نمود بسوی او چهل مرد که هر یک از ایشان اراده کرد که سر شریف او را ببرد و عمر بن سعد میگفت وای بر شما تعجیل کنید با او و اول
کسیکه بسوی او مبادرت نمود بسوی او چهل مرد که هر یک از ایشان اراده کرد که سر شریف ایشان ببرد و عمر بن سعد میگفت وای
بر شما تعجیل کنید با او و اول کسیکه بسوی او مبادرت کرد شیث بن ربعی ملعون بود و در دست شمشیر بلند داشت با او نزدیک
شد که سر شریف او را ببرد پس نگاه به چشم خود با او نگریست شمشیر را از دست خود انداخت گریخت در حالیکه میگفت وای
بر تو ای پسر سعد میخواهی که از کشتن حسین و ریختن خون او بری باشی حاصل نمائی من بخون او مواخذه باشم پناه میبرم
بخدا که من بخون تو بخدا ملاقات نمایم یا حسین پس آمد بسوی او سنان بن انس نخعی و او کوسج و کوتاه رو و ابرص بود و گفت
مادرت اعرابیت نشیند و قوم تو ترا معدوم نماید چرا از کشتن او برگشتی گفت وای بر تو چشمهای خود را گشود در رویم من چشمهای
او را چشمهای رسول خدا شبیه دیدم پس حیا کردم که بکشم کسی را که شبیه است برسول خدا سنان با او گفت وای بر تو شمشیر را بمن ده که من
سزاوار ترم از تو به کشتن او شمشیر را گرفت و قصد کرد که سر آن روحی له الفداه را قطع کند آنحضرت با او نظر کرد سنان
مضطرب گردید لرزه بر ترسید دستان از او و شمشیر از دستش افتاد و برگشت در حالیکه میگریخت پس شمر بسوی او آمد و گفت مادرت
بعزای تو بنشیند چه چیز ترا برگردانید از کشتن او گفت وای بر تو او چشمهای خود را بر روی من گشود پس یاد آوردم شجاعت پدر شرا
مغلوب شدم از کشتن او گفت وای بر تو بدرستیکه تو در جنگ ترسان هستی شمشیر را بمن ده بخدا قسم احدی از من سزاوار نیست
بخون حسین بدرستیکه من او را بکشم خواه پیغمبر شبیه باشد خواه علی مرتضی شبیه باشد پس شمشیر را گرفت از دست او و در سینه
حسین نشست بطرف او نظر کرد و طرد او ترسید و با او گفت گمان میکنم که من مثل کسی باشم که نزد تو آمدند من از کشتن تو عاجز گردم
یا حسین آنحضرت با او گفت تو کیستی هر آینه فلقد ارتقیت مرتقا عظیما طال ما قبله رسول الله
تحقیق بمکان بزرگ صعود کرده بسیار وقت آنرا بوسیده پیغمبر گفت من ملعون ابن ملعون من شمر ضبابی هستم
حسین روحی له الفداه فرمود اما تعرفنی آیا مرا میشناسی آیا تو از ما گفت بلی تو حسین ابن علی ابن ابیطالب هستی و مادرت

فاطمه زهرا بود جد تو محمد مصطفی و جده تو خدیجه کبری است فرمود که یا ویلک اعرفتنی فلم قتلتنی گفت آری ترا شناختم
پس چرا مرا می‌کشی آن ملعون ابرص گفت اطلب بقتلک الجائزة عن یزید بن معاویة لع فقال الحسین انما احب
الیک شفاعة جدک رسول الله او جائزة یزید الملعون بن الملعون فقال دانق من جائزة یزید الملعون احب الی
منک و من شفاعة جدک و ابیک فقال علیه السلام اذا کان لا بد من قتلی فاسقنی شربة من الماء فقال هیهات هیهات
والله ما تذوق الماء او تذوق الموت غصة بعد غصة وجرعة بعد جرعة فقال یا ابن ابی تراب الست تزعم ان اباک علی الحوض
یسقی من احب فاصبر حتی یسقیک ابوک فقال علیه السلام لما سألتک بالله الا ما کشفت لی عن لثامک لانظر
الیک قال فکشف له عن لثامه فاذا هو ابرص اعور له بوز کبوز الکلاب وشعر کشعر الخنزیر فقال له الامام صدق جدک
رسول الله فقال له الشمر وما قال جدک فقال لکنه القاتل یعنی کشتن تو از یزید ابن معاویه جایزه میگیرم آنحضرت گفت
که آیا بتو محبوب‌تر است شفاعت جدم رسول خدا یا جایزه یزید ملعون ابن ملعون گفت یک دانق از زر یزید ملعون
محبوب‌تر است از شفاعت جدم رسول خدا نزد من از تو و از شفاعت جد و پدرت گفت زمانیکه لابد و ناچار هستی از کشتن
مرا یک شربت آب ده ای ولد الزنا گفت هیهات هیهات بخدا قسم نچشی از آب تا مرگ را بچشی غصه بعد از غصه و جرعه
بعد از جرعه پس گفت ای پسر ابو تراب آیا تو نمیگوئی که پدرت بر سر حوض است سیراب میکند کسی را که دوست دارد صبر کن
تا سیراب کند ترا پدرت آنحضرت گفت از تو سؤال میکنم بخدا که نقاب را از روی خود بردار برای من تا بسوی تو نظر کنم راوی گوید
آن ملعون نقاب را از روی خود برداشت دیدند که او ابرص و اعور است و او را پوزه‌ای مثل پوزه سگان بود و موی
داشت مثل موی خوک امام با او گفت راست گفته است جدم رسول خدا شمر با او گفت جدت چه گفته است گفت جدم
با پدرم فرمود از جدم شنیدم که میفرمود یا علی پسر ترا میکشد کسیکه ابرص و اعور است و او را پوزه‌ای باشد
مثل پوزه سگان و موئی باشد مثل موی خوک آن ملعون گفت مرا بسگان تشبیه میکنی بخدا قسم هر آینه سر ترا از پشت
و قفا میبرم پس آنچه حضرت را تشنه کرده است بعد از آن ملعون آن امام مظلوم را بر رو افکند و رگهای گردن را از پشت سر
قطع میکرد در حالیکه آن ملعون میگفت اقتلک الیوم ونفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم
ان اباک خیر من تکلم بعد النبی المصطفی المعظم اقتلک الیوم وسوف اندم
وان مثوای غدا جهنم امضض دمک بالتراب بعضه ولا لاولاد النبی ارحم حاصل
مضمون کلام آن ملعون اینست که امروز ترا میکشم و نفس من بعلم یقین میداند و هیچ شک و کذب نیست که پدرت
بهترین کسانی است که تکلم کرده است بعد از پیغمبر برگزیده بزرگوار و میکشم ترا امروز و زود پشیمان میشوم و بازگشتگاه
جای من فردا جهنم است و خون ترا میریزم بعضی ببعضی و باولاد پیغمبر رحم نمیکنم راوی گوید هر وقتیکه عضوی را از او قطع
میکرد آنحضرت ندا میکرد وا محمداه وا علیاه وا اباه وا جداه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا قتیلاه وا قلة
ناصراه وا غربتاه بعد از آن انشاد کرد و میگفت أ یا شمر خاف الله واحفظ قرابتی من الجد منسوبا
الی القائم المهدی أ یا شمر تقتلنی وحیدرة ابی وجدی رسول الله اکرم مهتد وفاطم
امی والدی ابن والد وعمی هو الطیار فی جنة الخلد وناد الا یا زینب یا سکینة
أ یا ولدی من ذا یکون لکم بعدی الا یا رقیة یا ام کلثوم انتم ودیعة ربی الیوم قد قرب
الموعد أ یا شمر ارحم والعلیل بعده حیا فلا کفیل لی اتیتهم بعدی سالکم جلا استعد

[illegible] على ذلكم والفوز في الجنة الخلد سلام عليكم بما امرتم [illegible] هو المولود [illegible]
اخو العهد [illegible] حاصل مضمون آنکه اشمر از مقدا بریش [illegible] قرابت مرا بحدیم [illegible] نسب [illegible] امام [illegible]
[illegible] وحالی که پدرم حیدر و جدم رسول خدا گرامی ترین [illegible] باشنده کان [illegible] فاطمه ام و من [illegible] فرزند [illegible]
و [illegible] کشته [illegible] بهشت [illegible] کرد یا زینب [illegible] من که [illegible] ام کلثوم
[illegible] مستند تحقیق [illegible] رحم کن [illegible] و [illegible] مکیل [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مرا بشیا [illegible] مصیبت [illegible] کنید [illegible] بهشت است
سلام [illegible] فراق [illegible] گردن [illegible] این [illegible] راوی گوید پس [illegible]
او را قطع نمود و سر مبارکش [illegible] در طهوف [illegible] عمر بن سعد [illegible] جانب [illegible]
[illegible] روی حسین او را [illegible] راوی گوید پس خولی ابن یزید اصبحی [illegible] مبارک [illegible]
پس [illegible] سنان بن انس نخعی [illegible] حضرت [illegible] با شمشیر [illegible] حلقوم [illegible]
[illegible] قطع میکنم و میدانم که تو فرزند رسول خدا هستی و بهترین خلقی از جهت پدر [illegible] سر شریف [illegible] جدا کرد
[illegible] کتاب [illegible] زینب همشیره اش [illegible] شمر ملعون [illegible] برادرش [illegible]
[illegible] زینب [illegible] شمر [illegible] ملعون [illegible] شمشیر را
[illegible] مبارکش [illegible] حضرت [illegible] واجداه وا ابتاه وا [illegible] وا حسناه وا حسيناه
[illegible] واغرباه [illegible] مظلوم [illegible] محمد
مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا است [illegible] سنان [illegible] زمین
[illegible] خدا [illegible] ضعف [illegible] خدا [illegible]
و دست [illegible] شمر ملعون [illegible] محاسن شریفش
[illegible] حسین [illegible] شمر را [illegible]
حضرت [illegible] اتقتلنى اليوم ونفسى تعلم علما يقينا ليس فيه مزعم ولا مجال
لا ولا تكتم ان ابى خير من تكلم وفي المناقب [illegible] عن عبد الله بن [illegible] قال كنا
مع الحسين بكربلا ونظر الى شمر بن ذى الجوشن وكان ابرص فقال الله اكبر الله اكبر صدق الله ورسوله [illegible] كانى انظر
الى كلب ابقع يلغ في دم اهل بيتى ثم قال فغضب عمر بن سعد ثم قال لرجل عن يمينه انزل ويحك الى الحسين
فارحه فنزل اليه خولى بن يزيد الاصبحى لعنه الله فاحتز راسه وفي [illegible] جاء اليه الشمر وسنان ابن انس و
الحسين بآخر رمق يلوك لسانه من العطش ويطلب الماء فرفسه شمر لعنه الله برجله فقال يا ابن ابى تراب الست
تزعم ان اباك على حوض النبى يسقى من احبه فاصبر حتى تاخذ الماء من يده ثم قال لسنان احتز راسه فقال سنان
والله لا افعل فيكون جده محمد خصمى فغضب شمر وجلس على صدر الحسين وقبض على لحيته وهم بقتله فضحك
الحسين فقال اتقتلنى ولا تعلم من انا فقال اعرفك حق المعرفة امك فاطمة الزهراء وابوك على المرتضى وجدك
محمد المصطفى وخصمك العلى الاعلى اقتلك ولا ابالى فضربه بسيفه اثنتى عشرة ضربة ثم جز راسه الشريف سلام الله عليه
ولعن الله قاتله وفي كتاب [illegible] ابن شهرآشوب [illegible] قال ان ابا جعفر قال كان [illegible] مطعونا [illegible]



في الحرب كتائب ... [illegible]
الالف ... ولقد قتلوه قتلة نهى رسول الله عن قتل الكلاب ... [illegible]
ولقد قاتل قتال الحنق ... بعد ذلك ... هلال بن نافع قال اني لواقف مع اصحاب عمر بن سعد اذ صرخ صارخ
ابشر ايها الامير فهذا شمر قد قتل الحسين قال فخرجت بين الصفين فوقفت عليه وانه ليجود بنفسه فوالله
ما رأيت قتيلا مضمخا بدمه احسن منه ولا انور وجها ولقد شغلني نور وجهه وجمال هيبته عن الفكرة
في قتله فاستسقى في تلك الحالة ماء فسمعت رجلا يقول لا تذوق الماء حتى ترد الحامية فتشرب من حميمها
فسمعته يقول انا ارد الحامية فاشرب من حميمها لا بل ارد على جدي
رسول الله واسكن معه في داره في مقعد صدق عند مليك مقتدر واشرب من ماء غير آسن واشكو اليه
ما ... وفعلتم بي قال فغضبوا باجمعهم حتى كان الله ... و روایت کرده است در کتاب مناقب سبط ابن جوزی از عبدالله بن میمون
از محمد بن عمر بن حسن گفت ما با حسین بودیم در نهر کربلا پس نظر کرد بسوی شمر ذی الجوشن و او ابرص بود پس گفت الله اکبر الله اکبر
صدق الله و رسوله رسول الله گفت گویا من نظر میکنم بسوی سگ ابلق که ولوغ میکند در خون اهل بیت من
و بعد از آن گفت پس عمر بن سعد غضبناک شد ... که در طرف راست او بود که فرود آ بر سر حسین و او را راحت کن
پس فرود آمد خولی بن یزید اصبحی و سر او را جدا کرد و گفته اند که آمد نزد شمر و سنان بن انس در حالتی که حضرت
در آخر رمق بود و زبان مبارک خود را باطراف دهان میگردانید از تشنگی و آب میخواست شمر لعنه الله پای خود را بر روی آن حضرت
نهاد و گفت ای پسر ابو تراب آیا گمان نمی کنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر می ایستد و آب میدهد هر کسی را که دوست میدارد
پس صبر کن تا از دست او آب بخوری بعد از آن بسنان گفت که سر او را قطع کن از پشت سر سنان گفت بخدا قسم نمیکنم
که جدش محمد مصطفی بر من دشمن میشود شمر لعین غضبناک گردید و در سینه حسین نشست و از محاسن شریفش گرفت و قصد کرد
که او را بکشد حسین خندید و گفت آیا مرا میکشی و نمیدانی که من کیستم گفت ترا بحق میشناسم مادرت فاطمه زهرا و پدرت
علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است و دشمن حق تعالی است ترا میکشم و باک ندارم پس او را بشمشیر خود دوازده ضربت
زد و سر آن حضرت را جدا کرد و علیه وعلی آبائه و ابنائه... و در کتاب نجات... از ربیع بن... روایت است از بعضی اصحاب خود نقل کرده
که گفت ... امام محمد باقر گفت که پدرم مسموم بود ... آن روز که جدم را بقتل رسانیدند و در خیمه بود و من میدیدم
که دوستان او ... حرکت ... میکردند و ... میشدند که یکدفعه حمله میکردند و یکدفعه ... و یکدفعه
... کرده آنچه تحقیق کشته شدند ... که پیغمبر از آن نهی کرده بود و آنچه را که بتحقیق کشتند او را بشمشیر و نیزه و سنگ
و چوب و عصا و بعد از کشتن اسبها آوردند که بدن شریفش را پایمال کردند و هلال بن نافع روایت کرده که من با اصحاب
عمر بن سعد ایستاده بودم ناگاه دیدم فریاد کرد فریاد کننده که ایها الامیر مژده باد ترا که اینست شمر حسین را کشت پس گفت
من خارج شدم در میان دو صف و در آنجا ایستادم دیدم حسین جان تسلیم میکند بخدا قسم ندیدم کشته که بخون خود آلوده باشد
خوبتر و نورانی تر باشد از او و بتحقیق نور روی او مرا مشغول کرد از تفکر نمودن در قتل او پس در آن حالت آب میخواست شنیدم
مردی را که میگفت آب نمیچشی تا وارد جهنم شوی حال آب گرم آن بنوشی پس شنیدم که آن حضرت میگفت من وارد جهنم میشوم
و آب گرم آن می آشامم بلکه وارد میشوم بجد خود رسول خدا و با او ساکن میشوم در خانه او در مکان صدق نزد پادشاه صاحب قدرت
و مینوشم از آبی که متغیر نمیگردد و شکایت مینمایم با او آنچه شما مرتکب شدید از جهت من و با من وارد کردید هلال گوید پس همه ایشان
غضبناک شدند بمرتبه که گویا خداوند عالم در قلب یکی از ایشان از رحم چیزی نگذاشته است پس سر او را بریدند و او با ایشان
تکلم میکرد و تعجب کردم از قلت رحم ایشان و گفتم بخدا قسم من با ایشان در امری جمع نمیشوم ابدا و تذییل است در آن بیانات

بود که عطش او معلوم است اما علت در بیان بهجت و خنده کردن آن حضرت است که روایت کنایات مناقب از مقتضی بود زیرا که
تحقیق بیان معرفت کردیم که عوالم امکان نزدیک بود فانی و منعدم شود از وقتیکه آن روحی له الفداء در روی خود افتاد و دید
پیدا از شمر کافر وقتیکه بسینه شریفش سوار شده و حال آنکه عرش اعظم خدا و خزانه علوم او بود و امام تحت و ابر تو فیکه
هر آینه بتحقیق ملکان عالم صعود کرده اضطراب عالم زیاد شد و ناله و فریاد و گریه بسیار شد از آنکه ارواح مرسلین و انبیا
و اوصیا هم چنین کردند کان ان ابشت بر ایشان و بتحقیق موجود گردید گریه و ناله زیاده از آنچه در همه آنها بود و در اصحاب
کسا یعنی محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی صلوات الله علیهم علی سایر انبیاء پس همه ایشان را از فوت
در شدت انقطاع عرق دریای حزن و اندوه بود و هم چنین امام زین العابدین که امامت بعد از شهادت او منتقل گردید
پس اظهار انکشاف و خنده او سید الشهدا از برای ترتیب و حفظ عالم بود از فانی و منعدم شدن چنانچه این شان و کمال
مطلق و حجت خدا بر جمیع خلق است پس اگر این انبساط و تکلم بر نهج رفق و خنده نمودن نمیشد هر آینه زمین با هر که در آن فرو میرفت
و شمر کافر ملعون از دایره اختیار بیرون میشد و دست جوارح خبیثه او بر نفس نفیس اش اطاعت نمیکرد و کیفیت
شهادت با طریقی که گذشته بود در عنایت الهی تمام نمیگشت و وجه دیگر آنست که امام از فعل شمر کافر تعجب نمود
زیرا که عوالم امکان نزدیک بود که متلاشی و فانی و منعدم گردد و عوالم امکان از ناله و فریاد و گریه مملو گشته و ملعون
لایق از جایزه یزید لعین را ترجیح میداد بخداوند و جمیع معصومین تا او در کشتن محبت خدا و جدا کردن سر شریفش روحی له الفداء
از جسد مبارکش تعجیل میکند یا اینکه آنچه جان در بدن مبارک بود از بسیاری زخم شمشیر و نیزه و تیرها و بیرون شدن خون بالمره
و پاک کفایت میکرد در کشتن و شهادتش و وجه دیگر آنست که خدا تعالی او را به مجلس رحمت و مهمانخانه ملاقات خود
دعوت فرموده بود پس با این سبب شاد و مسرور شد و صفات سرور از جبهه و وفا کردن با آنچه خدا با او شرط کرده بود و راضی
و مقتضا شدن او شاد و مسرور گردیدن ملاقات خدای تعالی زیرا که هر کس خدا را دوست دارد ملاقاتش را دوست میدارد و امیر
المؤمنین فرموده است وَاللهِ لَابنُ اَبی طالبٍ آنَسُ بِالمَوتِ مِنَ الطِّفلِ بِثَدیِ اُمِّهِ یعنی بخدا قسم
پسر ابی طالب انس بمرگ یا به قتل از طفل به پستان مادرش و بیان ثالث در تحقیق امر دیگر است و آن اینست بر سبیل
آنچه کلمات اصحاب مقاتل اکثرا افاده میکنند اینست که خارج نشد از خیمه ها و حاضر نشد نزد مصرع آن حضرت در وقت شهادتش
مگر زینب خواهر امیر المؤمنین ولکن بعض فقرات زیارت قائم عجل الله فرجه صریح است در بیرون آمدن جمیع زنان از خیمه
و آمدن ایشان بمکانیکه نزدیک مصرع بود و دیدن ایشان کیفیت شهادت را چنانکه میفرماید فَلَمّا رَأَینَ النِّساءُ
جَوادَکَ مَخزِیّاً وَنَظَرنَ سَرجَکَ عَلَیهِ مَلوِیّاً بَرَزنَ مِنَ الخُدُورِ ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَی الخُدُودِ
لاطِماتِ الوُجُوهِ سافِراتٍ بِالعَوِیلِ داعِیاتٍ وَبَعدَ العِزِّ مُذَلَّلاتٍ وَاِلی مَصرَعِکَ مُبادِراتٍ
وَالشِّمرُ جالِسٌ عَلی صَدرِکَ واضِعٌ سَیفَهُ عَلی نَحرِکَ قابِضٌ عَلی شَیبَتِکَ بِیَدِهِ ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ
هذا یعنی پس وقتیکه زنان اسب تو ذو الجناح را دیدند در حالیکه خوار و ذلیل بود و زین ترا در بالای آن دیدند که سرنگون شده
از خیمه ها بیرون آمدند در حالیکه موهای خود را پریشان و بر روها میریختند در حالیکه روهای ایشان گشاده و داد و بیداد و فریاد
میکردند در حالیکه بعد از عزت ذلیل و خوار شده بودند و بسوی مقتل تو مبادرت میکردند در حالیکه شمر ملعون بربالای
سینه تو نشسته شمشیر خود را بحلق تو گذاشته و دست خود محاسن ترا گرفته و ترا به شمشیر هندی ذبح میکرد و حتمی ماند
مر بوکه بچند روایات اینها مختلف است چنانکه از او نقل کردیم بعضی صریح است در آنچه فقره زیارت ترا ادا کرد پس

پس چون کلام امام تمام میشود ابو مخنف از او ذکر کرده است از آنکه بیان اینهمه خطاب کرده است تا آنکه ای پدر جان

سید الشهدا نظر کنید با خون کلام امام از برای اهل بیت ها و سهام خودشان زیرا که او نسبت به خود رو بجانب اعداء

و صیت و امر کرده است ایشان را به گریه کردن و ضامن شده است ایشان را بهشت و این مقارن با قتل و شهادت آنحضرت

صلوات الله علیه و لعنة الله علی قاتلیه و بیان سیوم آنست که روایت شده اقوال مختلف است در تعیین قاتل یعنی

تعیین کسیکه سر مبارک سید الشهدا را از جسد شریف آنحضرت روحی له الفداه جدا کرد و لکن صحیح آنست که قاتل شمر کافر

ولد الزنا بوده به تحقیق شناختی که زیارت قائم عجل الله فرجه در این صراحت و شمل آنست بعضی از ... دیگر هم چنین

بعضی از زیارات معتبره و با همه این شک نیست در اینکه خولی بن یزید اصبحی و سنان بن انس لعنة الله علیهم از کسانی اند

که در قتل آنحضرت مدخلیت داشته اند و لذا توجیه شده است که بعضی از علما گفته است که قاتل این سه نفر اند اگر چه شمر و سنان

مدخلیت دارند در قتل او و تایید میکند آنرا آنچه بعض دیگر ذکر کرده است از اینکه سنان بن انس نخعی و خولی بن یزید

اصبحی و شمر ذی الجوشن ضبابی لعنة الله علیهم آمدند و با ایشان بود سر انور حسین روحی له الفداه و آنرا نزد عمر بن سعد لعین گذاشتند

و ایشان مجادله میکردند خولی می گفت من او را تیری زدم پس او را از اسب به زمین انداختم و سنان لعین میگفت من او را

شمشیر زدم سر او را شکافتم و شمر می گفت من سر او را از بدنش جدا کردم بیان چهارم در تحقیق سر افتادن او از اسب

است روحی له الفداه به طریق سجده تعفیر یعنی بطریقی کسیکه در سجده شکر دو طرف روی خود را بر زمین میمالد و این از جهة آن

بود وقتیکه آنحضرت رسید به مقامیکه از اسب خود به زمین کرده نزول نماید بیاد آورد آنچه را که با خدا عز و جل عهد کرده بود

در عالم ارواح از قبول و برای ترویج دین خدا و فاسد برپا نمودن ستون آن متحمل شدن مصائب و شدائدی را که

ما فوق آن متصور نمیشود و زیاده از آن ممکن نیست ... آن صحیفه ملکوتیه که برای این امر نوشته شده بود و اصحاب

بودند بعد از آن ملائکه مقربین و انبیا بودند و امام در عالم ارواح برای تمام این امر سجده تعفیر نمود و تمامت صحیفه

ملکوتیه در این نشئه فانیه نیز ممهور و مختوم گردید و آن در زمان رسول خدا بمهر خاتم اصحاب ... و میکائیل و جبرائیل و اسرافیل

و جمعی از ملائکه مقربین و وقتیکه یقین نمود سید الشهدا روحی له الفداه آنچه که خدا او را از پشت اسب به زمین انداختند که

عهدیستیکه امر ختم و مختوم است از اینکه آماده برای او راه باید پس اراده کرد که این سقوط و افتادن بنحو سجده تعفیر باشد

و لکن رسید که چگونه بنا شد از جهة شدت ضعف و نهایت کثرت جراحتها در بدن و اعضای ظاهره او پس اطاعت کردند او را اعضای

شریفه او چنان اعضائیکه در هر ذره و جزو آنها مقام نور الهی ملکوتیه است اعضا و اجزاء ایشان بلکه به تمام خود علوم

و ادراکات شعور است پس نازل شد به روی زمین بآن طریق که اراده نمود پس مطابق شد با آنچه که ... سجده

و تعفیرش بر عهده است بعد از قبول کردن او تحمل شدائد بنده که در خضوع و خشوع را بمرد داشتن اثقال شدائد و احمال ...

که نسبت به مصیبت که در دنیا واقع باشد و هر کسیکه در دنیا است مانند مصائب مثل آنست قطره است به دریای محیط و ذره

است با آفتاب پس اگر کوه مدرسیکه در همه جا حجت ... ملوک دوستان و مخلصین از پنهان کردن آن تنگ

شده است هم چنین زبانها و قلمهای ایشان از ذکر و بیان آن تنگ میشود و هر وقتیکه آن در خاطر میآید جاری میشود

به زبانها گفتن اینکه کاش ما محبین و مخلصین بمیریم و فرزندان او بود هم ... بدن و دلها فدا ... سید گو ...

حجت خدا بر جمیع خلق باین کیفیت ... زیرا که کیفیت آنچه که کفار کردند پیش از اینکه آن امام مظلوم را از پشت

اسبش به زمین بیندازند و کیفیت آنچه با او کردند بعد از آنکه او را از پشت اسبش به زمین انداختند لذا تخمین ... بعض

سنگها و تیرها و چوبها را از هر طرف و شمشیر و نیزه زدن ایشان بآن روحی له الفداه جمیع بعد از جمیع ... ذکر کرده

و لشکری انبوه از لشکری که مجموع ایشان یک جماعت بسیار مجموعی در ساعتی گرد آمدند که کافر و ولد الزنا گرد و در وقت کشتن او
منع نمیکرد کنار دواج فالمه و در نهایت که از جمله خدا قسم نمیکرد بسبب آن عالم امکان تماما منهدم گردد و به تحقیق وارد گشته و در بعضی
از اخبار از حجج طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین  بیان این کیفیت بر نهجی که زیاده از آنچه من ذکر کردم که جرئت حرارت
منکلم در نوشتن آن حکم پس حاصل سؤال از آنچه به نها میآید خطور میکند بدین نحو اینست که خدا تعالی قادر نبود که گرداندن ایشان
از این کیفیات ناشیکه در قلوب این کفار چیزی که ذره از رقت و ترحم داخل میکرد تا با ایشان این معامله را نمی کردند از کیفیتها که آنرا
ذکر کردیم و آنچه ذکر نکردیم و مقصود از این سؤال آن نیست که خداوند عالم از ایشان قدرت و اختیار را بالکلیه سلب نماید تا این
منافی باشد با آنچه قواعد امامیه بآن مبتنی است و نیز امر شهادت تمام نمیشود بلکه مقصود اینست که خداوند عالم از ایشان سلب نماید
قدرت این کیفیات را که احدی از صاحب حیات در دنیا از زمان آدم تا زمان خاتم گذشته نشده است و نیز مثل آن در دنیا ابدا واقع نمیگردد
در دنیا مطلقا نمیشود میگویم در دستیکه جواب از این اشکال محتاج به تمهید مقدمه و آن اینست که خدا تعالی بر جمیع خلق خود
واجب گردانیده است محبت و مودت اهل البیت را و بر ایشان واجب گردانیده است قبول ولایت ایشان چنانچه بر ایشان
بعضی بر خلق واجب گردانیده است بغض و عداوت دشمنان ایشان و تبرا نمودن از ایشان را با اینکه محبت و مودت
از امور وجدانیست که در آن قدرت و اختیار جاری نیست به آنچه خدا تعالی فرموده و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء
ای در محبت پس آنچه در آن قدرت جاری نیست تکلیف در آن جاری نمیشود و ارشاد خلق به سبب این امر بزرگ تعلیم کرد
ایشان را بواسطه تحقیق این امر و آن اینست که اهل البیت نبوت و خلافت به تحقیق ممیز بوده اند از جنس کل کمال و فضل
که در جهار بهشت در درجه ترقی میکنند و جمع کرده اند از انواع هر شرف و منقبت چیزی را که ما فوق آن متصور نمیشود بلکه چیزیکه در غیر ایشان
یافت از جمیع خلق منسوبست آن چیزیکه نزد اهل البیت رسول خداست نسبت ذره است با آفتاب و قطره است بدریا پس اینوقت میگویم
در دستیکه محبت اگر چه میل قلبی است و خلق در میل و اغراض و ترجیحات خودشان در اختلاف شدید و مغایرت ظاهره اند اما
از رسول خدا نیز فهمیده چیزی را که اسباب متعدده و مقتضیات کثیره بر میل کردن خلق با ایشان و مودت ایشان برای آل رسول
تکلیف کردن خدا خلق را بمودت و ولایت ایشان در تکلیف بمقدور و تکلیف حسن میباشد پس واجب میگردد بخلق رفع کردن
مانعهای قبول مودت از اغراض و عنادات و ارادات فاسده که مقدور و در اختیار است از جهة وجود و عدم پس زمانیکه مقتضیات
میل محبت را درک کردی و در خود پیدا نمودی و رفع و زایل کردی موانع محبت و مودت قطعا متحقق میشود زمانیکه این مقدمه را
شناختی بدانکه در دستی خدا تعالی گریه کردن بحسین روحی له الفداء را قرین و نظیر کلمه توحید گردانیده است بمکانیکه در شان گریه کردن
بر حسین گفته است که هر کس بر حسین گریه کند بهشت بر او واجب گردد پس این در حقیقت کاشف است از اینکه هر کسیکه بگوید تنها
کلمه لا اله الا الله را داخل بهشت نمیگردد بلکه هر کسیکه این کلمه را بگوید از کرم کننده گان مکان حسین روحی له الفداء و عارف
بحق او و با آنچه امام رضا صلوات الله علیه گفته هر کسیکه بگوید لا اله الا الله بشرطها بهشت بر او واجب میشود و بعد از آن
راه قطعی نیست که گریه کردن و اشک ریختن با انقباض قلب و حزن و سوزش آن میشود و این نیز به سبب اسباب
مقتضیات در قلوب مختلف است زیرا که جمعی برای ایشان رقت قلب و سوزش آن حاصل نمیشود مگر بیاد آوردن عطش
جمعی برای ایشان حاصل نمیشود مگر بیاد آوردن کشته شدن طفل شیرخواره حسین از اسباب و تذکرات غیر محصوره و ما
قلوب جمعی که از رقت مرا ایشان خلقی نیست مگر جزو قلیل و در کتها جماعتی گویا که سنگ بلکه شدیدتر است از جهت قساوت
پس هر حظه کیفیات مذکوره در شهادت سید الشهداء و یاد آوردن آنها از چیزهاست که اشکها را از چشمها جاری و دلها را
میگداز و پس تا چه اندازه قلبی مگر اینکه با آنچه به رحم و رقت میآید اگر چه از قلوب سخت و قسی بوده باشد که رقیق و متاثر نشود و گداخته نشود

مصایب جانبیه شهادت اصحاب و جوانان بنی هاشم و از جهت عدد کردن ایشان و جهت تعلق آن حضرت به ایشان و ترتب
ایشان خود بجگر دن طفل شیرخوار با شدت تشنگی او الا جیز ذلک از جهات بسیار که بر بعضی از آنها مشتملست مرکه مجاری نمودن
خون بعوض اشک چشم و بهلاک نمودن نفس خود صاحب زخم در رفت با ماله با نماز بر جایکه بجا آن برا آنها زخم میشود جلد برا آنها
بخطها جاری میگردد و از بهر نفس باید قلب و ان بهر شخص باشد گفتیم که در آنچه محقق شد در روز کربلا پس باید تا روز جزا معمول کنند از گریه
و نوحه و جزع کردن بعترت رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان که باعث بودن گفتار ما آن اوقات در هر اختیار نعمت خود و ایشان
در هر مقام از مقامات آن نیز از قبیل تعقلات بلکه الطاف است در حق محبین و دوستان اهل بیت رسول و گریه کننده
در مصائب ایشان و در اینجا نیز دو مقصد و دو وجه دیگر است که یکی از آنها اشاره کرده شد و حاصل آن دو چیز است ملاحظه شامل
بودن مصائب از آن جهت است بر همه کیفیت در شهادت سید الشهداء روحی له الفداء و ملاحظه کردن جمیع اصحاب
است در همه مصائب بصبر جمیل در راضی بودن ایشان بقضا و شکر کردن ایشان خدای تعالی را از آنچه بر ایشان گذشت که موجب سعادت ابدی است
زینت انصاح و بیان میکند به آشکارترین بیان سر تیر از اسرار تفضیل دادن خدای تعالی محمد و آل محمد و اوصیاء معصومین را
بر جمیع خلق خود و اخذ کردن خدا عهد و میثاق را از انبیاء و مرسلین با اینکه نبوت عامه و نبوت مطلقه و ولایت اوصیا
او و امامت ایشان و ولایت عامه مطلقه است و هم چنین است سر امر کردن خدای تعالی انبیا و مرسلین را با اعتقاد و دعای محبت
و نصرت به محمد و آل او و اوصیاء او چنانکه در اخبار کرده است خدای تعالی با این و آنان بیان دو امر از دو سر است که کفار زنا بکه با
مانند بر مطلق عداوت و اختیار و جاری شدن از ایشان آنچه جاری شد از چیزهایی که ما ذکر کردیم و چیزیکه ما ذکر کردیم محقق میشود
بغض و عداوت ایشان در هر کسیکه با حوال ایشان مطلع شد و فضائل ایشان را شنید زیرا که دانستی حدیثیکه هر کس بغض که خدای
تعالی ایمان آورده ایمانش کامل نمیشود بلکه حقیقت آن محقق نمیشود با عدم دشمن داشتن ایشان و تبرا کردن از ایشان
و لعن کردن با ایشان پس ملاحظه کردن آنچه در روز کربلا واقع شد در حقیقت سببی میشود از اسباب تامه بغض و عداوت برای
کسیکه اساس ظلم و جور بر آل رسول نهاده است در روز سقیفه بلکه در روز صحیفه یعنی نمرود ملت و فرعون این امت و دیگران
ایشان و به تحقیق که معلوم شد ما را که قطعیه که دشمن داشتن ایشان از اهم واجبات و از ایشان تبری نمودن از اصول و محکمات است
مجالس یا بر نوع بزرگ به عبادات قدسیه اشاره کردن است با موریکه متعلق است به بعض یجمعه مجالس سابق است پس ایشان مشتمل بر هشت
از دو خلف شدن در بیان این امور یکی مقدم آن چیزیست که آنچه واقع شده در عوالم امکان از وقت شهادت سید الشهدا روحی له
الفداء از امور عظیمه و آثار عجیبه و خوارق عادات باهره و آیات ظاهره و کرامات و معجزات جلیله قاهره بلکه از وقت
افتادن آن حضرت از زین اسب بار جوع کردن اهل بیت از شام بمدینه از چیزهاست که از عدد و حصر بیرون است پس این برجع
و طریق بسیار است اتفاق افتاده از جمله آنها آنچیزیست که تعلق دارد به سر شریف سید الشهدا روحی له الفداه و از آنها چیزیست
که به بدن طیب و طاهر او تعلق دارد و از آنها چیزیست که بیک از آنها که ذکر شد دارد و هم ملاحظه دیگر مدیستیکه این یا از امور است
که در عالم برزخ و بهشت و جهنم واقع شده و یا از امور است که در این عالم واقع گشته و بنابر اینکه در این عالم واقع گشته یا تمام وی
است یا بعضی بعضا از ان هریک یا از امور آسمانی و زمینی یا از امور است که واقع شد و بانقضا رسید یا از امور است که واقع
و بعد از مدت مدید منقضی گردید و یا از امور است که تا روز قیامت باقیست و از آن قسم چیزیست سرخی شفق در آسمان
و سیلان نمودن خون در روز عاشورا از درختی که در قریه از قریه های شام است و اگر خواهی که بعبارت دیگر تعبیر نمائی
بگو که شهادت سید الشهدا روحی له الفداه بتحقیق هر کار کذاشته است در عوالم امکان آثار عظیمه را از ابتدا عرش و کرسی
و اهل ملکوت و ملاء اعلی منتهی است تا زیر زمین پس از جمله آنها چیزیست که حاصل و تمام شد و این بحسب عدد و انواع دایم
و افراد بیرون است از عدد و حصر و از جمله آنها چیزیست که حاصل شد و باقیست تا روز قیامت و این نیز در غایت کثرت
است و از جمله آنها آنچیزیست که حاصل و متجدد و مستمر میشود یکسال بعد از یکسال و یکماه بعد از یکماه و یک هفته بعد از یک هفته و روزی
بعد از دیگر روز و ساعتی بعد از ساعتی و این مثل سوختن قلوب مؤمنین و مؤمنات از جن و انس و گریه کردن چشمهای ایشان

## مجلس پانزدهم

برپا نمودن ایشان رسوم تعزیه داری را در مجالس و محافل و زیارت کردن ایشان قبر منور و ضریح مقدس او را از آنکه اینقدر مدارا دانسته باشند که مقصود در این مجالس اشاره کرده شد بر بعضی از امور که نزدیک بحال شهادت و مقصد امی خواند حادث و آیات ساطعه که در روز عاشورا واقع گردید حواله از آنچیزها باشد که عالم اعلی و عالم ملکوت با نظر روی زمین بوقوع پیوست چنانکه از آنچیزها باشد که عالم غیب با عالم شهود در حضور پیغمبر پس میگویم در بیتی که شمر کافر ملعون و قبیله سر شریف آن بزرگوار را بر نیزه طویل بلند کرده در حالیکه میگفت تحقیق سر ترا جدا کردم و میدانم که تو پسر دختر رسولخدا هستی و بهترین خلق هستی از جهت جد و پدر و مادر و خالو و عم و این کافر مکثر لعنت و لشکر تکبیر گفتند زمین به لرزه در آمد و آسمانها تاریک گردید و آسمان خون بارید و منادی ندا کرد از آسمان بخدا قسم امام پسر امام و برادر امام را کشتند بخدا قسم بزرگ پسر بزرگ حسین بن علی بن ابیطالب را کشتند پس در آن هنگام گرد و غبار سیاهی تاریک بلند گشت که در میان آن باد سرخی بود در میان آن گرد و غبار اثری دیده نمیشد تا اینکه آن قوم ظن کردند که عذاب نازل شد پس یکساعت با این حالت درنگ کردند تا غبار از ایشان منجلی گردید و در کتاب بحار روایت نموده از حضرت صادق ع وقتیکه حسین ع را کشتند شخصی ظاهر شد در میان لشکر که فریاد میکرد و ایشان را منع کردند از فریاد نمودن با ایشان گفت چگونه فریاد نکنم و حال آنکه رسولخدا ایستاده یکدفعه بزمین نظر میکند و یکدفعه بگروه شما نظر مینماید میترسم که بر اهل زمین نفرین نماید و من در میان ایشان هلاک شوم بعضی از ایشان ببعضی گفتند که این مرد دیوانه شده است توبه کنندگان گفتند بخدا قسم دیدید چه کردیم بجان خودمان کشتیم پسر پیغمبر را که سید جوانان اهل بهشت است پس بعبیدالله بن زیاد خروج کردند و شد از امر ایشان آنچه شد گفتم فدای تو گردم آنمرد فریاد کننده که بود گفت نمی بینم او را مگر جبرئیل آگاه باش اگر او را اذن میدادند هر آینه در میان ایشان فریادی میکرد که ارواح ایشان را از بدنهای ایشان بیرون میآورد و بسوی آتش جهنم ولکن ایشان را مهلت داده اند تا که گناه را زیاد کنند و برای ایشانست عذاب دردناک و از صادق روایت شده وقتیکه حسین ع را شمشیر زدند و مبادرت نمودند که سر او را از بدن جدا نمایند منادی از جانب رب العزت تبارک و تعالی ندا کرد از بطنان عرش و گفت ای امت متحیره ظالمه بعد از پیغمبر خود خدا شما را موفق نگرداند باضحی و فطر بعد از آن ابو عبدالله گفت لاجرم بخدا قسم موفق نشدند و موفق نخواهند شد هرگز تا اینکه قایم شود قائم حسین ع و در بحار از ابی جعفر ثانی روایت کرده گفت گفتم فدای تو شوم چه میگوئید در صوم در حالتیکه روایت شده که ایشان به روزه گرفتن موفق نمیشوند پس گفت آگاه باش که نفرین ملک در باره ایشان مستجاب شد گفتم چگونه است فدای تو شوم گفت در وقتیکه مردم وقتیکه حسین را کشتند خدای تعالی امر کرد ملکی را که ندا نماید ای امت ظالمه که کشتند فرزند پیغمبر خود خدا شما را توفیق روزه و فطر نیز شما را عطا نفرماید و در حدیث دیگر است برای فطر و اضحی شما را توفیق ندهد و در حدیث دیگر است ملکی که بخدمت رسولخدا آمد به کشتن حسین بن علی و او اجرداد ملک دریاها بود و این حسین بود که ملکی از ملائکه بهشت بدریا نازل شد و پرهای خود را بآن پهن کرد بعد از آن فریاد کرد و گفت ای اهل دریاها لباسهای حزن بپوشید زیرا که فرزند رسولخدا را ذبح کردند بعد از آن از تربت حسین در پرهای خود برداشت و بر آسمانها پس ملاقات نکرد در آسمانها ملکی مگر اینکه آن تربت را بوئید و آن تربت را در پرهای آن اثری ماند و لعنت کرد قاتلان او و شیعه و تابعان او را و در زیارت ناحیه است که ایستاد در نزد قبر جد تو رسولخدا کسیکه خبر قتل ترا آورده و داد پس خبر قتل ترا بآنحضرت داد با آه کشیدن و در حالتیکه میگفت یا رسول الله سبط و جوان ترا کشتند و اهل و فرزندان ترا مباح دانستند و بعد از تو فرزندان ترا اسیر نمودند و محذور بعترت تو واقع شد پس پیغمبر حرکت نمود و گریه کرد و قلبش بدرد آمد و بسبب تو ملائکه و انبیا او را تعزیت دادند و محزون و اندوهناک گردید بسبب تو مادرت زهرا و مختلف گردید جنود ملائکه مقربین بر پدرت امیرالمؤمنین را تعزیت دادند و ماتم ترا اقامه نمودند در اعلی علیین و حور العین سیلی بر مصیبت تو بر روی خود زدند و آسمانها و ساکنان آن و بهشت و خازنان آن و کوهها و زمین و اطراف آن و دریاها و ماهیان آن و مکه و بنیان آن و بهشت و ولدان آن و بیت و مقام و مشعر و حرم و حل و احرام گریستند و در خبری از ابراهیم تمار روایت شده

که گفت عهد کرد با من امیرالمؤمنین و من خبر داده‌ام بآنکه این امت فرزند دختر پیغمبر خود شان را می‌کشند و بر او گریه میکنند بادها
و ماه و ستاره‌ها و آسمان و زمین و مؤمنین جن و انس و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و رضوان خازن بهشت و مالک جهنم
و حاملان عرش و آسمان خون و خاکستر میبارد و بعد از آن گفت واجب شد لعنت خدا بر قاتلان حسین چنانکه واجب
شد بر مشرکین که با خدا معبود دیگر قرار میدهند و چنانکه واجب شد بر یهود و نصاری و مجوس جبله گفت باو گفتم ای میثم
چگونه خلق آن روز را که حسین را در آن شهید کرده‌اند روز برکت قرار میدهند پس میثم گریست بعد از آن گفت زود گمان
میکنند و حدیث وضع میکنند که آن روزیست که خداوند عالم در آن روز توبه آدم را قبول کرد و حال آنکه در ماه ذی‌حجه
توبه او را قبول کرد و گمان میکنند که آن روزیست که در آن توبه داود را قبول کرده است و بغیر این نیست خدایتعالی توبه او را
در ماه ذی‌حجه قبول کرد و گمان میکنند که آن روزیست که در آن خدایتعالی یونس را از شکم ماهی بیرون آورد و نیست چنین
نیست خدای عزوجل یونس را در ماه ذی‌حجه از شکم ماهی بیرون آورد و گمان میکنند که آن روزیست که در آن کشتی نوح بر کوه
جودی قرار گرفت و در خبر است که آفتاب بکسوف سرخ گردید گویا که خون تازه است و در بعضی از اخبار است که هر سنگی
آفتاب در دیوارها گویا لباسهای زرد گسترده بود و در خبر دیگر روایت شده از مزدی از اهل بیت المقدس که گفت بخدا قسم
ما اهل بیت المقدس دانستیم قتل حسین را دانستیم زیرا که ما سنگی و کلوخی را از جای خود حرکت ندادیم مگر آنکه دیدیم
از زیر آن خون جوشش میکند و دیوارها سرخ شد مثل خون علقه و سه روز با خون تازه بارید و شنیدیم منادی را که در میان شب
ندا میکند أترجو أمة قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب آیا امیدوار میشود امتی که
حسین را کشتند بشفاعت جد او در روز قیامت و آفتاب سه روز منکسف شد بعد از آن منجلی و روشن گردید و ستاره‌ها
مشتبک شدند و در خبر دیگر است که هیچ سنگی از زمین برداشته نشد در آن شب مگر در زیر آن خون تازه یافتند
و در خبر از قرظة بن عبید روایت شده که روزی در نصف النهار آسمان باران بارید پاره پاره سفید پس نظر کردیم دیدیم
که خون است و شتران بصحرا رفته که آب بنوشند دیدند که آب خون است و آن روز روزی بود که در آن حسین کشته گردید
از ابو دین قیس نقل شده که سرخی از جانب مشرق و مغرب بلند شد و نزدیک بود که بوسط آسمان برسند شش ماه و از
منتخب از ابن عباس روایت کرده در تفسیر قول خدایتعالی فما بكت عليهم السماء والارض که زمانیکه
خدایتعالی پیغمبر خود را قبض نمود آسمان چهل سال بر او گریه کرد و زمانیکه امام از ائمه و اوصیا وفات نماید آسمان و زمین بر او چهل
ماه میگریند و زمانیکه وفات نمود عالمی که بعلم خود عمل میکند آسمان و زمین چهل روز بر او گریه میکنند و اما حسین پس آسمان و زمین
بر او گریه میکنند ابدالدهر و تصدیق این است که روز قتل آنحضرت آسمان خون بارید و در بسیاری سرخی که در آسمان
دیده میشود ظاهر شد در روز قتل حسین و پیش از آن دیده نشده بود ابدا و در بسیکه روز قتل او سنگی از دنیا برداشته نشد مگر
اینکه در زیر آن خون پیدا شد و در جمله کثیره از اخبار است وقتیکه حسین شهید شد هفت آسمان و آنچه در آنهاست و هفت زمین
و آنچه در آنهاست و در میان آنهاست بر آنحضرت گریستند و گریست بر آنحضرت آنچه منقلب میگردد در بهشت و آتش
از خلق خدای ما و آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود مگر بصره و دمشق و آل عثمان و در خبر دیگر است که آسمان چهل صباح گریست
بر حسین بخون و زمین چهل صباح گریست بسیاهی و تاریکی و آفتاب چهل صباح گریست بکسوف و سرخی و کوهها پاره پاره شدند
و دریاها شکافته گردیدند و ملائکه چهل روز بر حسین گریستند و بتحقیق وارد شده در بعضی از اخبار که حسین برای قتل او آسمان
و زمین گریستند و سرخ شدند و گریه نکردند مگر بر یحیی و حسین بن علی و در مناقب نقل شده از عبده علی بن مسهر قرشی او گفت حسین
بن علی را درک کردم و مدتیکه او را کشتند پس یکسال و نه ماه اقامه نمودیم در حالیکه آسمان مثل علقه بود یعنی خون بسته شده
آفتاب دیده نمی‌گشت و در بعضی اخبار است وقتیکه حسین بن علی را شهید کردند آسمان خاک سرخ بارید و در خبر دیگر است
که بر علی بن حسین گفتم چه چیز بود گریه آسمان گفت زمانیکه آسمان لباس میگستردند واقع میشد بر لباس مثل اثر کیکها از
خون و در خبر نظره ازدیه است که از آسمان خون بارید پس هر چیزیکه در ما بود پر از خون گردید و در روایت ام سلیم است

گفت وقتیکه حسین را کشتند آسمان بالای باریدند مثل خون خانه‌ها و دیوارها را از آن سرخ کرده دید و در جمله کثیره از اخبار است
که گریست انس و جن و مرغان و وحشیان بر حسین بن علی تا اینکه اشکهای ایشان جاری شد و گویا من نظر میکنم بر وحش در حالیکه
گردنهای خود شان را بر قبرش دراز کرده بودند لهذا انواع وحش میگریستند و با و مرثیه میخوانند در شب تا صبح و در خبر ابی [illegible] است
که شما اگر میدانید چه چیز را که بر اهل دریاها و ساکنان کوهها و بیشه‌ها و بر اهل آسمان داخل میشود از جهت کشتن حسین هر آینه گریه می
کنید تا بقیه عمر شما رود و با حالی شود و هیچ آسمانی نیست که روح حسین با و بگذرد مگر اینکه هفتاد هزار ملک فزع میکنند و می
ایستند در حالیکه مفصلهای ایشان حرکت میکند تا روز قیامت و هیچ ابری نیست که بگذرد و آواز کند و برق زند مگر
اینکه قاتل حسین را لعنت میکند و هیچ روزی نیست مگر اینکه روح حسین را بسوی خدا عرض میکنند پس یکدیگر را ملاقات میکنند
بعد از آن کیفیت گریه کردن صدیقه معصومه فاطمه زهرا بتحقیق وارد شده در اخبار بسیار و در بعض آنها است
که با فاطمه هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و از ملائکه کروبیین هزار هزار یاری میکنند بر گریستن و در بعضی
از معصوم مذکور است که فاطمه نوحه میکند باقی نمیماند ملکی در آسمانها مگر اینکه میگرید بجهت رحم کردن با و از آواز گریه ساکن نمیشد تا اینکه پیغمبر نزد
او میآید و میگوید ای دختر من اهل آسمانها را بگریه آوردی و ایشان را از تقدیس و تسبیح کردن مشغول نمودی پس خود را
از گریه نگاهدار تا تقدیس نمایند و در بعض آن اخبار است که فاطمه بر حسین میگرید و فریاد میکند پس جهنم فریاد کند هرگاه خازنان
جهنم گریه او را نمی‌شنیدند حال اینکه برای این مهیا شده بودند خوف این میشد که گردنهای جهنم خارج شود و دود آن بلند
شود پس اهل زمین غرق میشود پس حبس میکنند آنرا مادامیکه گریه کننده است و منع میکنند او را و دربهای او را
می‌بندند از جهت ترسیدن بر اهل زمین پس ساکن نمیشود تا ساکن شود آواز فاطمه و در بعضیکه دریاها نزدیک میشود
که شکافته شود و داخل میشود بعض آن بر بعضی و از آنها قطره نیست مگر اینکه در آن ملکی موکل است تا اینکه گفت پس ملائکه مهربان
هستند میگریند برای گریه کردن او و خدا را میخوانند و با و تضرع و زاری میکنند و اهل عرش و آنهائیکه در اطراف عرش هستند
تضرع مینمایند و آواز ملائکه به تقدیس کردن برای خدای تعالی بلند میشود از جهت ترسیدن بر اهل زمین و اگر آوازی از صداهای
ایشان بزمین میرسید هر آینه اهل زمین بیهوش میشدند و کوهها از زمین کنده میشدند و زمین با اهل خود بزلزله
و حرکت میآورد الحدیث و تحقیق تا اینجا در بعضیکه اخبار خاصه بسیار است لهذا اینکه شمار آید و بتحقیق وارد شده است
در طرق عامه نیز جمله کثیره از اخبار و آثار از انچه آنرا حاذقان و کاملترین ایشان در علم حدیث و صنعت سیر و تواریخ نقل
کرده‌اند و این مثل آنچه از تاریخ نسوی روایت شده از ابو قبیل که وقتیکه حسین بن علی را کشتند آفتاب منکسف شد که ستاره‌ها
بمیان روز ظاهر شد حتی گمان کردیم در بعضیکه آنها ستاره‌اند و مثل آنچه از زهری و ثعلبی و مسلم نقل شده که وقتیکه حسین را
شهید کردند آسمان گریست و در بعضی سرخی که با شفق است قبل از کشتن حسین نبود و آسمان خون بارید در روز
کشتن حسین و آسمان در روز قتل حسین خون تازه بارید و بتحقیق روایت کرده ایضا عبد الله بن احمد بن حنبل خبری را که مسند
را بام سلمه گفت من خاک را در شیشه که داشتم پس در روز قتل حسین بآن نگاه کردم دیدم خون شده است و بتحقیق روایت
کرده حافظ ابو الحسن عثمان بن محمد ابن ابی شیبه عبسی کوفی و او از فضلاء اهل سنت است از عیسی بن حارث که گفت
وقتیکه حسین بن علی را کشتند هفت روز مکث کردیم زمانیکه نماز عصر را بجا میآوردیم نظر کردیم بآفتاب
که بر دیوارها افتاده بود گویا که او لحاف زرد بود از شدت سرخی آن و ستاره‌ها بیکدیگر میخوردند و از ابن جوزی نقل شده و او
از ابن سیرین روایت کرده که دنیا سه روز تاریک شد بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر گردید و نیز گفته است بعض علمای عامه
که آسمان شش ماه سرخ شد بعد از قتل حسین بعد از آن سرخی دیده میشود و ابن جوزی گفته است که حکمت این سرخی این است
که غضب ما در سرخی رو تاثیر میکند و حق تعالی از جسم بودن منزه است پس ظاهر گردانید تاثیر غضب خود را بر کسیکه حسین را
کشته به سرخی افق از جهت اظهار کردن بزرگی جنایت و با جمله اخبار و آثار از خاصه و عامه بسیار است لهذا اینکه شمرده شود

تذییل لهذا التشعشعات در بیان گریه کردن آنچه در اخبار وارد گذشته و نوشته شده است بیان آن قول در تحقیق معنی گریه کردن هر چیز
بر سید الشهدا پس بدان در جاییکه گریه کردن هر چیز ملاحظه میشود نسبت بکمال آنچیز و ظاهر است که گریه جستن بر غلتان و جوشیدن
و هم چنین سایر حیوانات بیکه اشک از چشم با صوت است مثل گریه کردن انس است و بتحقیق ناطق است بر این بعض اخبار
گذشته و ممکن است بگوییم که گریستن ملائکه نیز چنین است ولکن بطریق اولویت الطف و اشرف است و این نیز ممکن است که از
از اخبار استنباط شود و مثل گریه کردن ملائکه و انس و جن است گریه کردن حور العین و غلمان و اما گریستن جهنم پس
عبارت است از آنچه در بعض اخبار گذشت و بتحقیق اشاره شد نیز بر گریه کردن دریاها در بعض اخبار پس دریاها گریه میکنند
بتلاطم و امواج خود و نهرها و چشمه ها بجاری و جامد شدن و آفتاب و ماه و ستاره ها بتغییر یافتن بشان با سرخی و زردی
و کسوف و خسوف و کوهها بپاره پاره شدن و دیوارها بمنشق و خراب شدن و گیاهها بتغیر و زرد و خشک شدن و درختها
بموت و نبودن میوه و قلت منفعت و قطع شدن ورق و خشکیدن شاخها و زرد گشتن برگهای خود و بادها بوزیدن و آتشها
بشعله ور گشتن و اطرافها بمکدر شدن و معدنها بفاسد شدن و ظروف و شیشه ها بصدا کردن در وقت شکسته شدن [illegible]
آه ایا شنیده گریه کردن عقربها را با سن بودن سیاهها با دیده خاذن مرغها در آشیانه ها و وزیدن بادها و تلاطم و تموج
زدن دریاها و گریه کردن طفلان کوچک با صداها و شب و اطراف روز بانظر کردن و بتماشا شدن سنگها و فرو رفتن
چاهها و قلت آب نهرها و گران شدن نرخها و فاسد شدن فکرها و مختلف گشتن نظرها و کوتاه شدن عمرها الی غیر ذلک
از آنچیزها که ممکن نیست شمرده شود و از آنچیزهائیکه نام میبرند [illegible] و بوجود مصنف باشد از چیزهاییکه دیده میشود و دیده
نمیشود چنانکه صادق آنرا بیان کرد پس هر گاه گوئی که در اخبار استشهاد شده گریه چیزی بصره و دمشق و آل عثمان پس [illegible]
هنگام میگوییم که لابد است از محقق شدن گریه در هر چیز از چیزها و در هر فرد از افراد انسان حتی افراد آنکه در [illegible]
عالم است در شهرهای دور و دهات بعیده و حتی کفار و مشرکین از یهود و نصاری و مجوس و هم چنین [illegible] و طایفه ها
از عبادت کننده بتها پس اینکه چگونه متصور و متعقل میشود در وقت محقق شدن شهادت برای سید الشهدا و اما حمل
کردن آنچه در اخبار است از انس و جن بر مؤمنین و محبین بملاحظه اینکه رسیدن خبر شهادت و کیفیت کربلا
بایشان بخبر دادن سواران [illegible] و مثل اینها است پس آن از سیاق اخبار بعید است و لازم آن تکلف و خارج
شدن افراد بسیاری است از تحت عموم و بالجمله این اشکال است در این مقام میگوییم در جاییکه حمل کردن بر عموم بطریقی
که شامل باشد هر فرد هر ذره از افراد انسان اگرچه کثیر ناس در آن وقت در شهرهای دور و اطراف بعیده بودند [illegible]
نیز نسبت بمؤمنین و محبین بر غیر ایشان از منافقین و کفار و مشرکین در دنیا نسبت جزء واحد است [illegible] بلکه
ناقص تر است از آنچیزها است که حال آن صغیر و شبه نیست بیانش آنست که منزله امام از عالم بمنزله قطب است از کره
زمین و بمنزله قلب است از بدن بر اعضا و بمنزله فؤاد است از بدن پس چنانچه امام را تشنه کشته و بخاک انداختند و اعضا
او را پاره پاره کردند مقتضی خراب عالم و منعدم شدن آن موجود بود اگر خداوند بقدرت کامله خود آنرا نگه و آرام
نمیداشت نظر بحکمت کامله خود و قائم بودن حجت امام در مقام او پس لا اقل در این هنگام محقق میشود انقلاب تام
و اضطراب کامل در جمیع اجزاء عالم و موجود میشود حالت گریه و خود را گریه کنندگان شبیه نمودن در جمیع افراد
انسان در هر مکان و بقعه باشند بمحقق شدن آن حزن و اندوه [illegible] از مشاهده کردن امور عجیبه هولناک و حالات غریبه
ترسناک که ذکر شده شدن آفتاب و ماه و ظاهر شدن ستاره ها و بهم خوردن [illegible] سرخی آسمانها و گریه نمودن [illegible]
و مثل اینها و بالجمله ظواهر حب [illegible] از ملاحظه [illegible] کردن آثار ولایت [illegible] اشیاء و مثل سرایت [illegible]
جمادات [illegible] شدن [illegible] فرق میان [illegible]

و کافر و میان حاضر و بعید بعد از مشاهده این امور عجیبه و آیات ظاهره که در جمیع طبقه های زمین و اطراف عالم محقق شد خصوصاً
زمانیکه علاوه شود بر این اخبار طایفه از طایفه بسیر کننده از جن و اما حاصل شدن گریه در مرتبهٔ ثانیه بهر فرد فرد از افراد انسان
آن بعد از رسیدن کیفیت شهادت است بنحو تفصیل و بیان نمودن سواران و مسافرین پس اینهم مقتضی عموم و شمول
نیست بهر فرد فرد از انسان و بهر زمین و ممکن است که اخذ شود کلام نسبت بمشرکین و کافرین که دور و بعید بودند بر نحو صوت
و شان یعنی در صورتیکه ایشان اگر باین مطلع میشدند هر آینه گریه میکردند در اینحالت الا اینکه این احتمال بعید است و بالجمله
در صورتیکه مقتضای حق و تحقیق میل کردن است بسوی وجه اول بدون اینکه بعد و غرابت داشته باشد زیرا که شأن ولایت
مطلقه اجل و اعلی است از اینکه شکسته شود در اثبات آن پس در صورتیکه از آثار رسیدن نیز حاصل شدن گریه در جمعی از دشمنان از
قاتلین و آل عثمان لعنهم الله تعالی و ضاعف لهم عذاباً الیماً و این بنظر به فطرت اولی و غفلت نمودن از فطرت ثانیه خبیثهٔ
ایشانست و بیان دویم در تحقیق حالت در اختلاف اخبار گذشته یعنی اختلاف آنها بحسب کیفیت در گریه
کردن آسمان و همچنین تاریک شدن زمین و هم چنین در مثل اینها پس اگر اخبار مذکوره در گریه کردن آسمان
اگر چه مختلف اند از جهة کیفیت و مدت آن الا اینکه کسیکه نظر و تفکر خود را دقیق نماید میداند اختلافیکه در آنها واقع است
از آن اختلافها نیست که مؤدی و منتهی باشد بر تدافع و تناقض بیانش این است که ظاهر از اخبار یکه ناطق اند بر اینکه آسمان خون
تازه بارید این است که این در بعضی جاها و بقعه ها حاصل شد چنانکه ظاهر از آن اخبار این است که زمان این بسیار نکشید و
و اخبار این مقام نیز مختلف اند در بعضی از آنها این است که آسمان خون تازه بارید در بعضی اینها این است که هفت قطره خون بارید
و در بعضی آنها این است که آسمان باران بارید مثل خون از آن خانها و دیوارها سرخ شد هذا ممکن است که گفته شود این
از اختلاف در تعبیر است زیرا که عبارت آسمان در اول خون تازه بارد و قلیل باشد یا بسیار در بعضی جاها یا بسیار
یا بود در [illegible] بعد از آن باران بارد مثل خون بعد از آن از آسمان خون مثل علقه بارد اگر در لباسها واقع شود مثل
اثر کهنه باشد و اما اخبار یکه ناطق است باینکه گریه کردن آسمان سرخ شدن اوست و در صورتیکه آن مثل خون بسته
شده است پس ظاهر از آن اخبار این است که این علامت در جمیع آفاق و اطراف است نعم اختلافیکه در اخبار واقع است
بحسب مدت در زمان لابد است که حمل شود بر تفاوت یعنی که سرخی آسمان و بودن آن مثل خون بسته شده متفاوت است
پس در بعضی از زمان در غایت شدت است و در بعض دیگر در غایت … از شدت و اما اختلاف اخبار در کسوف و
خسوف بحسب مدت و زمان آن نیز حمل میشود بمثل آنچه باین اشاره گذشت یعنی که کسوف و خسوف بطریق استیعاب
و تمامیت در کوتاه ترین زمانها است در اخبار و آنچه از استیعاب و تمامیت ناقص است بعد از آن زمان واقع شده و هم
چنین پس زمان طول در اخبار زمان مجموع حالت است و قیاس کن بر آنچه ذکر شد اختلاف اخبار را بحسب زمانها و طول
و کوتاهی است آنها در تاریک و ظلمانی شدن زمین و ممکن است که حمل شود بر اختلاف در بقعه ها و شهرها چون همه اینها را گفته
بدانکه در اینجا سر لطیف و شعاع و اشاره لطیفه بود که خفی است و بیانش این است چنانکه معلوم شد که بعضی از اخبار ناطق است
بباریدن آسمان خون تازه و هم چنین معلوم شد که بعضی از آنها ناطق است بباریدن آسمان خاک سرخ و خاکستر پس زمانیکه
این را ملاحظه کردی میدانی که این که جناب خدای رب العزت جل جلاله و عم نواله ایجاد کردن مصداق قول سید الشهدا
روحی و روح العالمین فداه و جسمی و جسم العالمین له الفداء است بعد از شهادت فرزندش علی اکبر سلام الله الملک الاکبر
علی الدنیا بعدک العفا تاویلی پس به تحقیق که تأثیر نمود که کاشف تأثیر ظاهر و باطن بعد از آن اگر خواهی که مطلع سر لطیف و دقیق تر
تر است از آنچه ذکر شد پس بدانکه احداث کردن خدای تعالی این آیات عظیمه و آثار جلیله عزیزه را و امر کردن او … و جواد
آسمان را به ریختن خون و خاک سرخ و خاکستر سرخ اشاره کردن است از خدا تعالی بایجاد کردن او و خطاب او … حسین یا حسین
یا من … علی الدنیا بعدک العفا یعنی ای حبیب من ای حسین ای کسیکه دیده او در جنت بعد از تو خاک بر سر دنیا باد …

حدیث شریف که این سر که بآن اشاره کردیم لایق است که نوشته شود بجهت بر صدقهای خود بعد از آن استنباط میکنیم از این سر
سر دیگر را و آن اینست که دنیا خلق شده است مجالس تعزیه و مصیبت برای سید الشهدا روحی له الفداء پس خوب میشود در مجالس
عزا و گریه خاک و خاکستر بسرها کنند تا آنکه در آن مجالس می نشینند ریخته شود و بعد در پیدا شدن خون بعد از شهادت در زیر هر سنگ
و کلوخ و در بسیاری شهرها که در عراق بلکه در جمیع دنیا در بیت المقدس و در اطراف آن بسیار باتفاق شده چنانکه خبر متکاثره و روایات
منتظره بآن دلالت میکنند سرهای بسیار دارد و لکن ما از ذکر آن اعراض میکنیم زیرا که امثال این اوراق از تحمل شدن آنها
تنگ میشود     و بیان سر سیوم روشن ترین بیانات نورانی روحانیست لیکن آن در تحقیق نمودن بعض سرها و استنباط
لطائف از گریه نمودن صدیقه معصومه مظلومه فاطمه زهرا ع بر آنکه اخبار وارده در گریه نمودن او با نظر دقیق که بآن اشاره شده
در حد تکاثر و تعاظم فرموده است پس گریه کردن او در نشاه برزخیه و در دار آخرت بسیار و شدید است از گریه او در دار دنیا و
چگونه چنین نباشد بلکه در دار است که نسبت گریه کردنش در دنیا بگریه اش در نشاه برزخیه و دار آخرت نسبت اقل قلیل است
بکثیر کثیر با آنکه خواتون معظمه ع در دار دنیا بقدری گریه او بآن قدر مصائب وارد شد که گریه بودنها رسید گردیده
چون یکی شبها و احدی در دار دنیا بقدر گریه او گریست بعد از وفات پدرش رسول خدا پس در این هنگام در اینجا یک سوال وارد
میشود و آن اینست که خدای تعالی چگونه راضی میشود که حبیبه او و افضل خلق بعد از رسول خدا و امیر المؤمنین که همیشه
در حزن و اندوه و گریه و نوحه و جزع باشد در دار دنیا و آخرت با آنکه دنیا و آخرت از جهت او خلق شده اند علاوه
بر این دار دنیا نشاه آخرت خانه نعمت و رحمت و سرور است برای اولیاء و همه چیزهایش و کسانیکه با ایشان
تابع شده اند از مؤمنین پس لایق نیست که نباشد برای حبیبه های خدای تعالی یکدره از آنچه در دنیاست از حزن و غم و نوحه
و گریه و گاه از این سوال سوال دیگر ناشی میشود و بیانش اینست که اهل بهشت حضرت از حور و غلمان مثل خود بهشت در آنچه
در تحقیق گریه کردند در شهادت سید الشهدا روحی له الفداء زیاد تر از گریه اهل دنیا حتی حور العین بر روی و سینه
های خود سیلی زدند و هم چنین اهل بهشت برزخیه چنانکه بر همه اینها دلالت میکند اخبار منتظره متکاثره بلکه این از ضروریات
مذهب طایفه امامیه است پس وارد میشود سوالی و آن اینست که اهل بهشت قابل است که غرق نعمت و شادی و سرور باشند
حزن و گریه و اندوه و سیلی بر روی و سینه زدن از اموری است که منافات دارد با مستغرق شدن ایشان در نعمت
و سرور علاوه بر این آنچه مستفاد میشود از اخبار که ندبه گریه کردن صدیقه معصومه مظلومه فاطمه زهرا ع اینست که گریه میکند
در هر وقتیکه او گریه میکند هر کسیکه گریه و فریاد او را میشنود پس در این هنگام لازم میاید که اهل بهشت همه ایشان یا بسیاری
از ایشان مستغرق دریای حزن و اندوه و غم و گریه باشند پس این تمام سوال و غایت اشکالست در این مقام میگوئیم بدرستیکه
جواب از این دو سوال موقوف است به تمهید نمودن یک مقدمه مختصره و آن اینست که متنعم و متلذذ بودن اهل بهشت خواه
در نشاه برزخیه باشند و خواه آخرت بیک طریق نیست بلکه بطرق و انواع متفاوته است پس جمع بسیاری از ایشان از
مقربین و کاملین هستند که خشوع و خضوع کردن برای خدای تعالی لذات متعارفه را از خوردن و آشامیدن و جماع
با حور العین معانقه کردن و بر فرشها نشستن در قصور از جنس لذات و تنعمات نمی شمارند بلکه چیزهائیکه با آن لذت میبرند
در نزد ایشان منحصر است بچیزهائیکه با آنها لذت روحانی میبرند و بخدای تعالی تقرب میجویند و در زیر لوای گروه ملکوتیه
میشوند پس ایشان در حقیقت طلب رضای خدا و تقرب بسوی او و رضوان که بهاوست بعد از ذکر کردن ... بر نعمتها برای اهل
بهشت پس بنا بر آنکه اینقدر شناختی بدانکه آنچه ذکر شد از کثرت گریه صدیقه معصومه مظلومه و کثرت گریه کردن
مقربان از انبیاء و ملائکه کشف میکند از سر عجیب از اسرار شهادت و آن اینست که مقام گریه کردن بر سید الشهداء
مقام عزای مقربین است از انبیاء و مرسلین و ملائکه و صدیقین و مقام رضوان خدای تعالی است و هم تحقیق شناختی

که آن بزرگترین مقامات و اعظم درجات و اشرف مثوبات و نعمتهای ظاهری و باطنی است و عبادت اخروی بدرستیکه
گریه کنندگان بر سید الشهدا روحی له الفداء از مردان و زنان در وقت گریه کردن مستغرق دریای کامل از رحمت
خدا و چشمه رحمت و محبت او میشوند در بهشت و خانه نور دره آ باشد این گریه کردن و از این عبارت توهم مکن که ما میگوییم گریه
کردن در نشأه آخرت از حزن و رنج و اندوه و سوزش قلب خالی میشود زیرا که این از اخبار است که رد میکند آنرا
اخباریکه در گریه کردن فاطمه زهرا وارد گشته در حالتیکه خاتون عظمه ممتلی بود بحزن و اندوه و سوزش قلب و
یاری کردن مقربین از انبیا و اوصیا و ملائکه او را بر گریه کردن مثل گریه او در برانگیخته شدن از حزن و اندوه و سوزش
قلب علاوه بر این گریه کردن که خالی از حزن و سوزش دل باشد در حقیقت آن گریه نیست بلکه میگوییم که حزن و گریه و سوزش
دل مادامیکه دری شد به رضوان خدا تعالی اشتغال حاصل شد با آن در بالذات حاصل تصدقات حسنه میشود در نشأه از نشاء؛
غایتی آنچه در این باب است آنست که نشأه آخرت در آن تکلیف الزامی نیست و حاصل آنست که سید الشهدا روحی له الفداء کشته
اشکهم است و از آنچیزیکه در آن رضوان خدا تعالی است در آنحضرت گریه کردن است پس هرگاه گریه مادرش صدیقه معصومه مظلومه
مر او نیز شد با نظر بعید دیگر شد با گریه کردن اشخاصیکه با آن معصومه مساعدت میکردند در حق گریه نمودن ما و دائمی شود اگر جمیع
اهل دنیا از اول خلقت تا آخر دنیا او گریه کنند و با مخدره صدیقه معصومه مظلومه ساکن نمیشود از ناله و فریاد و منقطع نمیشود حزن
مکتوم و گریه او هر وقتیکه یاد میآورد آنچه بر سید الشهدا عاید شده بلکه این حزن و گریه با ملیت در روز حشر و نشر و کتاب
و حساب نیز تا به بلند انتقام کشیدن خدا تعالی را در روز قیامت از ظالمان آل رسول خدا پس تمام شدن حزن ام او و گریه او
بعد از تمام شدن حساب و برقرار شدن اهل بهشت در آن مثل برقرار شدن اهل آتش در آتش

مجلس یازدهم

از کتاب تسلیة العبادات در بیان آنچیز است که بعد از شهادت واقع شد از غارت کردن کفار لباسهای امام و غارت
نمودن ایشان اهل بیت او و مثل این از جمله اموریکه بعد از شهادت واقع شد پس بدرستیکه ابن طاوس در کتاب لهوف
گفته که بعد از آن بعد قدرند متوجه غارت کردن لباسهای حسین شدند پیراهن او را اسحق بن حویه حضرمی لعین جدا کرد و بخود پوشید
ابرص شد و موی بدن آن ملعون ریخته شد و روایت شده که در پیراهن آنحضرت یکصد و ده زخم شمشیر و تیر و نیزه بود شلوار
او را بحر ابن کعب تیمی برداشت روایت شده که آن لعین از پایش زمین گیر شد و عمامه او را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی برد
و گفته اند که جابر بن یزید ازدی برد و آنرا بسر گذاشت پس مفلوج و شل گردید و کلاه او را که از خز بود مالک بن یزید کندی برداشت
و نسبت بعد از وقعه کربلا نزد زنش آمد و خون آنرا میشست زنش با و گفت آیا بخانه من میآوری لباسی را که از پسر فرزند
رسول خدا آورده ای خارج شو از من خدا تعالی قبر ترا از آتش مملو گرداند بعد از آن ملعون فقیر شد به بدترین حالت و دستهای
خود را میکشود در زمستان خون از آنها جاری میشد و در تابستان خشک میشدند گویا که چوب اند و از کتاب منتخب نقل شده بعد از آنکه
کندی کلاه را بمنزل خود آورد به زوجه خود گفت این کلاه حسین است خون آنرا پاک کن زوجه اش گریست و گفت وای
بر تو حسین را کشتی و کلاه او را سلب کردی بخدا قسم ابدا با تو مصاحب نمیشوم پس برخواست که با و سیلی زند او از سیلی خود را
کنار نمود دست او بمیخیکه در خانه بود بر خورد مسمار در دست او داخل شد و تاثیر کرد تا ساعت قطع شد و بقیه کرد تا بجهنم واصل
شد لعنه الله تعالی و نعلین او را اسود بن خالد برداشت و انگشتر او را بجدل بن سلیم کلبی اخذ نمود و انگشت او را با انگشتر قطع
کرد و این ملعون را مختار گرفت دست و پاهایش را قطع کرد و گذاشت او را که در خون خود غلطید تا هلاک شد لعنه الله تعالی
و قطیفه او را که از خز بود قیس ابن اشعث برداشت و زره او را عمر بن سعد بیرون کرد و مختار آن زره را بابی عمره که
قاتل آن ملعون بود عطا کرد و شمشیر او را جمیع بن الخلق ازدی برداشت و میگویند مردی از بنی تمیم که او را اسود بن حنظله میگفتند برداشت
و در روایت ابن ابی سعد آنست که شمشیر او را فلافس نهشلی اخذ کرد و محمد بن زکریا علاوه کرده است که شمشیر او بعد از آن

به حبیب بن مظاهر رسید او نیز شمشیر غارت شده و ذوالفقار نبود زیرا که آن را با اشتمال خود داده بود و ظاهر نوبت امامت
نخورده مصون است و به تحقیق رواة نقل کرده اند بعضی از آنچه ما گفتیم و صورت آنچه ما حکایت کردیم و از کتاب تبر المذاب
نقل شده که جمیع لباسهای آنحضرت را در برکشیدند بیرون کردند حتی شلوار شریف را و در کتاب لهوف گفته که یک کنیزی
از طرف خیمه های حسین آمد و مردی با او گفت ای کنیز الله آقای تو را کشتند آن جاریه گفت پس بسرعت آمدم نزد آقای
خود در حالتیکه بر خواسته صیحه میزدند و از کتاب منتخب نقل شده که چون حسین را کشتند اسب او حمحمه میکرد و فریاد
مینمود و کشتگان را در معرکه یک یک میگشت پس عمر بن سعد لعین او را دید و فریاد کرد به مردان که او را گرفته پیش من آرید
و او از بهترین اسبان رسول خدا بود راوی گوید پس سواران از طرفها و حرکت کردند به عنوان بلای خود ایشان را میزد و از خود
ایشان را منع میکرد و بعض خود ایشان را میگرفت و میکشت تا جمعی را از خلق کشت و سواران را از اسب سرنگون کرد
پس بر گرفتن آن قادر نشدند عمر بن سعد لعین فریاد کرد و گفت وای بر شما از آن دور شوید آن را ترک کنید تا ببینیم چه میکند پس از آن
جولان کنار شدند و وقتیکه خاطر جمع کرد کشتگان را می گشت و حسین را طلب میکرد تا با حضرت رسید بوی او را می بویید و
بوسید و پیشانی خود را به کاکل مالید و آن با آن حالت فریاد میکرد و مثل زن پسر مرده میگریست تا جمیع کسانیکه حاضر بودند تعجب
نمودند عبدالله بن قیس گفت دیدم اسب حسین را دوان در حالیکه پاهای خود را به زمین میزد و به تحقیق خلق از آن مستغرق
شدند در حالتیکه آن را جانب خیمه که صاحب کرده بود شتافت و آن غارت شد رو با ایشان حمله کرد و قصد فرات
نمود و جستن نمود تا آن را در میان فرات ندیدیم و غرور رفت تا این زمان خبری از آن معلوم نشده و ذکر کرده اند آن حدود
قائم آل محمد ظاهر خواهد شد و از عبدالله بن قیس روایت شده که گفت شنیدم امیرالمؤمنین در روز صفین میگفت در حالی
که ابو سلمی اسب را حبس کرده بود بر خلق و با آن عادت نمودند و نگهدار آن هم عادت نمودند پس امیرالمؤمنین حسین را در
میان پانصد سوار فرستاد و خلق را از فرات کنار دور کرد وقتیکه آنحضرت از آن دید گفت ای گروه مردم بدرستیکه این
پسر من حسین را به لب تشنه در کربلا میکشند و اسب او میگریزد و حمحمه میکند و در حمحمه و آواز خود میگوید الظلیمة الظلیمة من امة
قتلت ابن بنت نبیها یعنی فریاد از امتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود را و حال آنکه ایشان قرآنیکه پیغمبر آورده
به ایشان تلاوت میکنند بعد از آن حمله ایشان کرده میگفت وَكُلُّ ذِي نَفْسٍ ... 
اجل یا نجم باقلادی ارعا الحسین جهارا قبل مصرعه علینا بعینها باکیا بانتزاد حاصل مضمون آنکه
هر صاحب نفس را ضرور است که عاریه ای میشود بعد از آنکه میت بلاید حتی حسین را آنکه پیش از مصرع او که به زمین آید
مصیبت مبتلا میشود و در ضمن کتاب مناقب محمد ابن ابیطالب روایت شده که اسب حضرت حسین فریاد میکرد و
پیش خیمه سر خود را به زمین میزد تا مرد و از ملهوف روایت شده گفت وقتیکه حسین شهید شد اسبش او را حمایت میکرد
و بر سید لجام او را آن کاکل زین بر زیر میکشید و حمحمه مینمود و میزد تا آنکه چهل مرد را به قتل رسانید بعد از آن خود را به خون حسین
آلوده نمود رو به خیمه گذاشت و آن را آواز بلند بود و دست خود را به زمین میزد و ابو مخنف گفته که در آواز خود می گفت
الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها پس مردان از آن حالت تعجب نمودند و اسب حسین طلب میکرد و آواز بلند
فریاد میکرد و به آواز خود صحرا را پر کرده بود تا به خیمه ها نزدیک شد پس زینب آواز آن را شنید و ... رو به سکینه کرده گفت
هذا ... استقبال کن راوی گوید سکینه از خیمه بیرون آمد دید اسب پدر را در حالیکه عریان و زین از
پدرش خالی است به عنوان فریاد میکند و خبر مرگ صاحب خود را میدهد وقتیکه سکینه او را دید معجر خود را پاره کرد و فریاد
زد واقتیلاه و احسیناه و امحمداه و اعلیاه و افاطمتاه و اغربتاه و ابعد سفراه و اکربتاه این حسین است که در روی خاک افتاده
و عمامه و ردای او را ربوده اند وا محمداه این حسین است که روح او از بدنش مفارقت کرده وا محمداه این حسین است

که در زمین کربلا بخاک و خون غلطید و تشنه کشته شد و بدنش عریان در خاک افتاد این حسین است که بدنش در کجا است و سر او در جای
دیگر و حرم محترم اسیر باد که از اشرار شام و سپاه ... حرم خدا کسی باد که لشکر او را در روز دوشنبه غارت کردند بعد از آن
دست خود را بسر خود گذاشت و انشا کرده می گفت  مات الفخار و مات الجود و الکرم  و اغبرت
الارض و الآفاق و الحرم  و اغلق الله ابواب السماء فلا  ترقی لهم دعوة تجلی بها الظلم
یا اخت قومی انظری هذا الجواد اذ  ینبیک ان ابن خیر الخلق مخترم  مات الحسین ملقی
بالصرح  و صار یعلو اضیاء الامة الظلم  یا موت هل من فدی یا موت هل عوض  فالله
ینتقم من الکفار  یا امة السوء لا سقیا لربعکم  یا امة اعجبت من فعلها الامم
حاصل مضمون آنکه فخر و جود و کرم وفات نمود و غبار آلود شد زمین و اطراف زمین و حرم و بسبب قتل او حق تعالی درهای آسمان
را بست ... نشود دعاهای ایشان که با ظلمتها زایل شود ای خواهر من برخیز نظر کن این اسب اندر را خبر میدهد که پسر
بهترین خلق هلاک شده حسین مرده پس ای ... حسرت و سوزش من بصرع و هلاک شدن او و بلند کردید تاریکیها روشنی
امت ای مرگ ... باشد برای من بمنزل شما ای مرگ آیا فدیه هست ای مرگ آیا عوض هست پس خدای من از کفار
انتقام میکشد ای امت بد سیراب نباشد ربع و منزل شما ای امتیکه از فعل آن امتها تعجب کردند و وقتیکه زینب شعر
سکینه را شنید از خیمه بیرون آمد در حالتیکه فریاد میکرد و انشاد کرده میگفت  مصیبتی فوق ان ادنی بانعیها
و لن یحیط بها وصفی و افکاره  شرقت بالکاس جاج حجتی  و کنت امرح بالناعی کل ذی
جاذ فالیوم انظره فی الترب مجندلا  لولا التحمل طاشت منه اسراره  کان صورته
فی کل ناحیة  شخص یلایم و رها صرو اخطاره  قد کنت آمل امالا اسر بها  لولا القضاء
الذی تجری به جاری  جاء الجواد فلا اهلا بمقدمه  الا بخیر الحسین من کان الثاری  ما للجواد
لحاه الله من فرس  الا یجدل دون الضیغم الضاری  یا نفس صبرا علی الدنیا و محنتها  هذا
الحسین الی رب السماء ساری  حاصل مضمون آنکه مصیبت من بالا تر است از آنکه خبر او را بیان کنم یا وصف
و فکر من او را احاطه نماید جرعه غم را بنوشیدم با اینکه قبل از این سیراب میکردم هر مناجاتی ورده را امروز می بینم او را با آلایش خاک
افتاده هرگاه تحمل نمیکردم اسرار خود را فاش میکردم هر طرف که نگاه میکنم گویا صورت او را می بینم در خیال خود آرزوهای
بسیار در دل داشتم اگر قضا مانع ... بعمل آید مقدم او مگر ... حسین که ... خون بخواهد
من گفت ای نفس صبر نما بر دنیا و محنتهای او اینست حضرت حسین که بسوی پروردگار آسمان عروج کرد  راوی گوید
وقتیکه باقی حرم نیز اسب را شنیدند بیرون آمدند نظر کردند باسب در حالتیکه عریان و خالی از زین بود پس بر صورتها سیلی زدند
و گریبان خود را پاره کردند و ندبه میکردند وا محمداه و اعلیاه وا فاطمتاه وا حسیناه وا حمزتاه وا جعفراه وا عباساه وا اخاه وا سیداه
امروز محمد مصطفی وفات کرده امروز علی مرتضی از دنیا رفته امروز فاطمه زهرا رحلت نموده امروز خدیجه کبری وفات
نموده امروز حسن و حسین از دنیا رفته اند در کتاب بحار است که ام کلثوم دست خود را بسر گذاشت و ندا کرد وا محمداه
وا جداه وا نبیاه وا ابا القاسماه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه این حسین است در بیابان عریان در کربلا بخاک افتاده
سر او را از عقب سر بریده اند عمامه و ردای او را برده اند بعد از آن ... معظمه غش کرد ابو مخنف گفت بعد از آن
سکینه انشاء کرده میگفت  لقد حطمتنا فی الزمان نوائبه  و مزقنا انیابه و مخالبه
و اجفا علینا الدهر فی دار غربة  و دبت الینا بالخفی عقاربه  و لکنه بالاقربین و شیعتی
بدا انا خلا لا بعید اطالبه  و اذکی اخی و المرتجی لنوائبی  و تمت رزایاه و جلت مصائبه

حسین لقلنا اشبه الترب معشرا   والظلم من دین الاله مذاهبه   وقد حل بالله لو اباشها
اناجی علا وصفی تلاعب جوانبه   وتجزیه اذا عیش وتخصمه   مغیب عن الترائب
ترائبه   وکیف یعز فالذ تنظر نفسه   وجانبه حتی وقد ملک جانبه   ولو سوی رسول الله
اعیش بظله   اذا غالنی فی الامر من لا اغالبه   تمزقنا ایدی الزمان وجدنا رسول الاله
عم الانام مواهبه   حاصل مضمون آنکه بتحقیق دزدان مصائب آن مار منکسر کردیم و دزدان و جنگهای آن مار را
پاره نمود و جفا کرد بار روزگار بعد دار غربت و حرکت نمود با عقربهای آن تا بچه‌ها از ان عیر تسم و مریدا و گرد ما را سبب
حویشان و متفرق کرد دستهای آن برای حیله‌ها لعیده دور است که ما از طلب تاییم و هلاک کرد براه مرا و بسیار
که برا بمصائب خود را با و امید وار بودم و تمام شد مصیبتها او مرز که کرده مصائب او حسین بر کشته خاک نموده
کشته از او و تاریک گشته   از وی راههای دین خدا که مرا محزون میکند اینکه من زنده باشم و من او در زیر خاک مستور
گردد چگونه تسلی یا به کسیکه یک طرف او از دست رفته باشد یک طرف او مرده و طرف دیگر زنده باشد دیگر کی برا این نامزده
از دشمن غالب دست بعد روزگار ان مار اپراکنده میکند یا اینکه جد ما رسول خدا است که به همه مخلوق عطای او رسیده
و در ملهوف آورده که آن قوم بیکدیگر سبقت مینمودند در غارت کردن خانه‌های رسول خدا و نور چشم زهرای بتول تا پیراهن
میآوردند معجر زنان را از سر ایشان و بیرون شدند دختران رسول خدا و حریم او بیکدیگر یاری میکردند در گریه کردن و
مرثیه مینمودند برای مفارقت حمایت کنندگان و دوستان و در کتاب بحار نقل کرده از صاحب مناقب و محمد بن ابی طالب
پس دشمنان خدا رو آوردند تا اینکه خیمه‌ها را احاطه کردند و با ایشان بود شمر لعنه الله تعالی پس گفت داخل خیمه شده زنهای
خود را اخذ نمائید پس آن قوم داخل خیمه شدند و اخذ کردند هر چه در خیمه بود حتی گوشواره که در گوش ام کلثوم همشیره حسین بود
گرفتند و گوش او را پاره کردند و زنان سر لباس خود را که در بر داشتند منازعه میکردند تا مغلوب میشدند و قیس بن اشعث
لعنه الله قطیفه حسین را اخذ کرد و او را قیس قطیفه میگفتند و نعلین او را مردی از بنی اود که او را اسود میگفتند اخذ کرد
بعد از ان خلق بعطریات و زینتها و حله‌ها و شترها میل کردند و آنها را غارت کردند ابو مخنف گفته و میگوید فریاد حرم
حسین بلند شد و گریه ایشان بسیار شد عمر بن سعد صیحه زد که ایشان را داخل خیمه نمائید و وای بر شما و با آنها آتش زنید گرد
گفت ما را در غارت ایشان احتیاج نیست خیمه‌ها و بچه‌ها و آنها را آتش بسوزانید کسیکه پیغمبر را دوست میدارد نهشت
گفت وای بر شما آیا کفایت نکرد شما را آنچه بر حسین و اهل بیت و انصار او کردید تا زنان و اطفال آل
رسول را میخواهید بسوزانید هر آینه بتحقیق زعم شما نیست که خداوند تعالی زینرا ... بعد از ان عمر بن سعد گفت خیمه‌ها را
غارت کنید زینب دختر علی بن ابیطالب گفت که من در آن وقت در جانب خیمه ایستاده بودم ناگاه
داخل شد مردی کبود چشم و او خولی بن یزید اصبحی لعین بود و اخذ کرد هر چه در خیمه بود و نظر کرد به زین العابدین در حالتیکه
او بر روی پوستی افتاده بود زیرا که او مریض بود پس آن پوست را از زیر او کشید و او را بر زمین انداخت پس ملتفت
شد بسوی من و مرا گرفت و نظر کرد در دو گوشواره که در گوش من بود و در بیرون آوردن تناهی میکرد تا آنها را از گوشم
بیرون آورد بعد از پاره کردن گوش من و او با این حالت گریه میکرد پس گفتم خدا ترا لعنت کند لباسهای مرا اخذ کنی
و میگریی گفت بلی میگریم برای آنچه بر شما نازل میشود پس گفتم خدا دستها و پاهای ترا قطع کند و ترا با آتش دنیا بسوزاند پیش
از آتش آخرت پس غارت نکن و گریه منما گفت هر آینه که لباسهای شما کسی دیگر اخذ نماید ابو مخنف گفته بخدا قسم نگذشت
مگر روزهای اندک که مختار ابن عبیده ثقفی در زمین کوفه ظاهر شد خونخواه حضرت حسین مطالبه میکرد پس خولی بن یزید اصبحی او را
دو چار شد و آن ملعون ... بود ... گوید وقتیکه او را در پیش روی او بکشتند گفت چه کردی در روز کربلا گفت چیزی
نکردم مگر اینکه پوست را از زیر امام زین العابدین که در روی آن خوابیده بود کشیده اخذ کردم و معجر زینب و گوشوارها
او را گرفتم پس مختار گفت ای دشمن خدا چه چیز از این بزرگتر میشود و از پیغمبر خواتون مظلومه چه شنیدی گفت گفت آن

عضدا دست و پای او را قطع کنند و ترا در آتش دنیا بسوزانند پیش از آتش آخرت مختار گفت بخدا قسم من کسی هستم که او را اجابت
میکنم بعد از آن امر کرد که دست و پای او را قطع کنند و او را در آتش بسوزانند ابو مخنف گفته که روایت کرده‌اند که علی بن الحسین
را اراده کشتن کردند بعضی از ایشان و بعضی گفت ای قوم این طفل صغیر است هنوز بحد بلوغ نرسیده است برای شما حلال
نیست کشتن او و بعضی دیگر را از کشتن او منع میکردند و از منتخب نقل شده اما علی بن الحسین شمر با جماعتی پیش
او آمدند و خواستند که او را بکشند گفتند که او کودک مریض و علیل است کشتن او حلال نیست پس او را گذاشتند
بعد از آن عمر بن سعد رو بایشان کرد پس زنان رو به روی او گریه و ناله کردند تا آنکه رنگ او متغیر شد و فرائص او بلرزه
در آمد و با ایشان گفت این کودک نزدیک است بمیرد و بحضرت اهل بیت موکل کرد کسانی که در آنجا حاضر بودند گفت
ایشان را حفظ کنید و مگذارید احدی از ایشان خارج شود و نقل است که ام کلثوم دید نخیزید که با ایشان نازل شد گریست و این
گرد و می گفت یا سائلی عن فتیة صرعوا بالطف ضحوا رهن الاکفان وفتیة لیس یجازیهم
بعملهم خیر فرسان ثم یقولوا واجتمعوا معا فذکرهم هیج احزانی کانا کالیثین غداة
اللقا اذا التقی القرن بالقرن فان صبری لجمیل به ادفع ضیما حین یغشانی من کان مسرورا
بما مسنا او شامتا یوما بنا شانی لقد ذللنا بعد عزتنا ادفع ضیما حین یغشانی لقد
هتکنا بعد صون لنا وسامنی وجدی واکفانی حاصل مضمون آنکه ای سوال کننده از من از جوانانیکه
در زمین کربلا بخاک افتاده و هلاک شده اند و گردیده رهن کفنها شده اند و از جوانانیکه عوض ایشان نمیشود و اولاد عقیل
و بهترین سواران اند بعد از آن عون و برادرش محمد پس ذکر ایشان و بیاد آوردن ایشان حزن و اندوه مرا هیجان می
آورد آن دو برادر مثل دو شیر بودند در روز جنگ زمانیکه هم مثل هم مثل ملاقات نماید در بستیکه صبر من هر آینه جمیل
و خوبست دفع میکنم با نظلمی یا که بمن وارد میشود هر کسیکه شاد باشد بسبب آنچه بما رسید یا شماتت کند ما را در روزی دشمن
منست هر آینه بتحقیق ذلیل شدیم بعد از عزت پس دفع میکنم ظلمیرا که بمن وارد شد هر آینه بتحقیق هتک حرمت ما را کردند
بعد از آنکه ما مصون و محفوظ بودیم و طلب شد بمن حزن و اندوهها و از کتاب اخبار الدول نقل شده که شمر لعین قصد نمود به
کشتن علی بن الحسین در حالیکه او مریض بود پس زینب دختر علی بن ابیطالب سپر او آمد و از او دور ساخت و گفت
بخدا قسم او کشته نمیشود تا من کشته شوم پس شمر از کشتن او دست برداشت و از کتاب منتخب روایت شده که فاطمه
صغری گفت من بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم به پدرم و اصحاب خود که کشته شده اند مثل قربانیها بر روی زمین کربلا
انداخته اند و اسبهای ایشان جولان میکنند و من فکر میکردم در آنچه با ما واقع میشود بعد از پدرم از بنی امیه که آیا ما را
خواهند کشت یا اسیر خواهند نمود پس ناگاه دیدم مردی را که با اسب خود زنان را به کعب نیزه خود میزند میراند و ایشان
بیکدیگر پناه میبردند بتحقیق گرفتند رختهائی که در بر ایشان بود از معجرها و دست بر بجفین و ایشان فریاد میکردند و میگفتند
واجداه واابتاه واعلیاه واقلة ناصراه واحسناه آیا کسی هست که ما را پناه بدهد و آیا کسی هست که ظالمان را از ما دفع کند
و گفت قلب من پرید و اندام من لرزید و چشم خود را بهر جانب میگردانیدم بر عمه‌ام ام کلثوم از ترس آنکه مبادا
بنزد من قصد کند پس در اینحالت بودم ناگاه آن مرد مرا قصد کرد او را گریختم و ظن میکردم که از دست او سلامت خواهم
شد ناگاه بمن رسید پس آن پا و غفلت بودم ناگاه کعب نیزه را میان دو کتفهایم زد که من برو افتادم گوشم را
پاره کرد گوشواره هایم را اخذ کرد و معجرم را برگرفت و خون بر رویم سیلان میکرد و آفتاب بر سرم میزد و برگشت
در حالیکه بخیمه رجوع کرد و من غش کرده بودم ناگاه دیدم عمه‌ام در نزد من ایستاده گریه میکند و میگوید برخیز برویم ببینیم
چه حال شد برادران و پسر برادرانت من برخواستم و گفتم ای عمه آیا پارچه‌ای هست که با آن خود را از چشم نظاره‌کنان بپوشانم

گفت اسیری را دیدم که تو شیل بود تا پس دیدم سر شمرا شکافته است و بدنش از ضرب تازیانه سیاه شده پس بخیمه
رجوع کردیم مگر اینکه خیمه و خیمه‌های آن بود غارت کرده و علی بن الحسین را سر برهنه و عورت مذهبت نشسته
از کثرت تشنگی و گرسنگی فاحش بی‌پا بود بامیگریست و او با میگریستم و در کتاب ارشاد آورده که حمید بن مسلم گفت
بخدا قسم هر آینه میدیدم زنی را از زنان و دختران آل او که منازعه میکردند در خصوص لباسیکه در بر ایشان بود تا اینکه
مغلوب میگشتند و لباس را از ایشان میگرفتند بعد از آن رفتیم بسوی علی بن الحسین در حالتیکه افتاده رو بفرش
افتاده بود و شدت ناخوشیش بود و جماعتی از پیادگان نزد شمر لعین بودند بشمر گفتند آیا این مریض و بیمار را نمی‌کشی گفتم
سبحان الله آیا کودکان را می‌کشید این کودک است و او بمرض مبتلا است پس بودم تا ایشان را از او دفع کردم و عمر بن
سعد آمد زنان گریه و صیحه زدند و گریستند آن ملعون باصحاب خود گفت کسی از شما بخیمه‌های این زنان داخل نشود
و با این جوان مریض متعرض نشوید و زنان نزد آن ملعون سوال کردند که آنچه از ما گرفته اند بما رد کنند تا آن خودشان را بپوشند
گفت هر کس از متاع ایشان چیزی اخذ کرده بایشان رد نماید بخدا قسم کسی از ایشان چیزی رد نکرد پس موکل کرد بخیمه‌ها و خیمه
های زنان و علی بن الحسین جماعتی را از آنانیکه همراه او بودند و گفت ایشان را حفظ کنید تا احدی از ایشان بیرون نرود و
با ایشان بدی نکنید بعد از آن بخیمه خود مراجعت کرد و در امالی صدوق باسناد نقل شده از عبدالله و او از مادرش فاطمه
دختر حسین که گفت داخل بخیمه‌ها شدند و من دختر صغیره بودم و در پاهایم خلخال بود از زر مردی خلخالها را از پاهایم بیرون کرد
و میگریست گفتم ای دشمن خدا چه چیز ترا میگریاند گفت چگونه نگریم و حال آنکه دختر رسول خدا را غارت میکنم گفتم مرا غارت مکن
گفت میترسم دیگری بیاید از شما اینها را اخذ نماید فاطمه گفت هر چه در خانه و خیمه بود اخذ کردند حتی بیرون کردند چادرها و
سرهای ما و لباسهای زنها و در کتاب لهوف آورده که حمید بن مسلم روایت کرد گفت دیدم زنی را از بکر بن وائل که با شوهرش
در میان اصحاب عمر بن سعد لعین بود و چونکه آن قوم را دید بر زنان حسین در خیمه‌ها هجوم آوردند و لباسهای ایشان را بیرون میکنند
شمشیری برداشت و آمد بطرف خیمه‌ها و گفت ای آل بکر بن وائل آیا دختران رسول خدا را غارت میکنند حکم نیست مگر برای خدا
تعالی یا لثارات رسول الله پس شوهرش او را گرفته بمنزل خود برگردانید و از ابن شهر آشوب مستفاد میشود بنابر آنچه از او
نقل کرده است در کتاب مناقب که لباسهای شهربانو را گرفتند مثل آنکه ابن شهر آشوب گفته که حرم را اسیر کرده آوردند مگر شهر
بانویه را زیرا که او خود را در فرات تلف کرد و ممکن است که این بعد از نهب و غارت بوده باشد

تذییل در آن بیان

اموری چند است مراد آنکه اخبار ابن شهر آشوب در قضیه شهربانویه نقل شده آنچه ظاهر است که من در کلام احدی از آن ندیده‌ام
اگر امر چنان باشد که او ذکر کرده است پس لابد است که این زن غیر از شاه زنان دختر پادشاه یزدجرد باشد که مادر امام
زین العابدین است زیرا که مادر امام در نفاس از ولادت امام از دنیا رحلت نموده و در بعض کتب تواریخ معتبره است شهر
بانویه که در کربلا بود با مادر فاطمه زوجه جناب قاسم امام سید الشهدا او را وصیت کرد که بعد از شهادت اسب او را سوار شود
اسب سیر سانده او را به زمینی که برای او مقدر شده و امر کرد او به سوی آن سیر و پس این شهربانویه بنا بر آنچه در زبانها مشهور است
و در کوهی از کوههای ری در مکانیکه معتبره سید اجل ثقه صاحب مناقب و مفاخر سید عبدالعظیم حسنی غایب است و بنا بر تحقیق
در زبانها مشهور است که در سر کوه چیزی دیده میشود که شباهت دارد بقطعه‌ای از معجر یا چادر زن و مردان که قدرت
ندارند که با اسبان آن نزدیک شوند و جز زن آنجا نمیتوانند رفت و اگر حکم او بسر بوده باشد اولاد کتاب شهربانویه وقتیکه
با اسب امام سوار شد و متوجه گشت خواست برود با آن زنیکه مامور بود دخترش فاطمه و خواهش گفت از تو مفارقت نکنیم
پس او را در ردیف خود نموده و وقتیکه اسب زمین را طی کرد و در رسید در قرب ساعت به زمین ری باذن خدای تعالی شهر
بانو فاطمه گفت در اینجا نازل شو زیرا که در آن مکان لشکر نیست فاطمه گفت ما تو امور است ترا که قتل میشوند ایشان ترا ملاحظه مینمایند
زیرا که من خواهم رفت بسوی امر که امام مرا بان امر کرده است و جایز نیست مرا از آن تخلف نمایم کسی را جایز نیست که

که بیان هر مطلع شود و مشارکت همه آن امرا که [illegible] را جایز نیست پس فاطمه [illegible] فرود آمد مشهور با نوبه رفت بکوی
امر یکی یا مسمور بود که آن سر و خدا اعلم است این وجیح طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نخواهد با صحبت خبری که دلالت
میکنند بر آنکه مشهور [illegible] خود را [illegible] ظاهرات الله است که گوییم در بیشک این ایراد وصادر میشود و دیگر به حضرت صادق علیه
السلام با بانو فرزند او روحی له الفداه و این حکمت نهانست از ادراک عقول آنرا و معنی [illegible] در بیشک که بسیار
اند تمامی جمیع اخبار و آثار گذشته را که وارد گشته در سلب کردن کفار و طاهره و زنان و این زنان طیبه طاهره را
با آن زیاد گفت نیز با و در این اخبار و نظیر آنها که وارد است در سایر مقامات [illegible] مسائل که این طاهرات و طیبات
و نا بود و فریاد کنند که ایشان به زبان اعتذار ایشان حاضر نشد چیزی که خبر دهد از تضرع کردن ایشان به کفار و اظهار نمودن
ذلت و خواری در نزد ایشان چیزی که بر آنچه میشود از آن شماتت کردن ایشان در پدر و برادر و جان و مال و اهل من فدای
آن زنان طاهرات زیرا که طاعت ایشان عمل کردن ایشان به صورت الهام فوق طاعت زنان طیبه و صابرات
فوق صبر زنان صبر کنند و علوم ایشان فوق علوم زنان عالمه است خصوصاً جناب زینب و ام کلثوم زیرا که شأن این
دو خاتون معظمه بزرگتر است از شأن زنهای سیده از زنان [illegible] گذشته مثل مریم دختر عمران و ام کلثوم دختر عمران
و آسیه دختر مزاحم و گریستن در مصائب این زنان طاهرات اقل ثواب آن نجات [illegible] است از آتشهای جهنم
و در [illegible] ثابت است و اعلم آنچه از آن مراد حاصل میشود رضوان اکبر خدا تعالی است پس واجب میشود
بر اهل دین حفظ کردن زنهای خود از نسبت اظهار کردن ایشان تضرع و عجز و ذلت را در نزد کفار حاشا ثم حاشا
پس چگونه چنین نباشد زیرا که اقل آنچه صدیقه طاهره زینب گفت در وقت گرفتن کفار بعضی از لباسهای او را
و گریه کردن آن ملعون [illegible] و حمد لله تعالی بنا ما الدنیا قبل دار الآخرة بود و هم چنین است حال
و سایر زنان و دختران طاهرات پس چگونه تصور میشود از مثل ایشان طلب رحم نمودن از دشمنان کفار و تضرع
در نزد ایشان [illegible] ایشان تا آنها رفیق شده با ایشان [illegible] مطلع میشوی انشاء الله تعالی [illegible]
صدیقه طاهره در مجلس حرامزاده ابن زیاد و یزید لعین لعنه الله [illegible] اخبار و [illegible] استغاثه [illegible] وارد
[illegible] جمیع [illegible] امام سید الشهداء روحی له الفداه را بیرون کردند حتی شلوار شریف اگر آنکه [illegible] اخبار است [illegible]
که حمل شود بر غیر ساتر عورت پس [illegible] داده است در مقام ذکر مصائب [illegible] را مطلق گذاشته به
[illegible] مستمعان و حاضران در مجالس مصیبت مشکل شدن بر ساتر عورت [illegible] می فهمند [illegible] وجود [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] از [illegible] آن زیرا که او [illegible] است چیز زیرا که امام [illegible] طاهرین [illegible] میشوند و
چگونه چنین نباشد زیرا که فعل این محال است که بوجود بیاید پس چگونه راضی میشود این نسبت مومن غیور
و حال آنکه محبت خدا از آن غیورتر است [illegible] از آن غیورتر است [illegible]
کردند [illegible] بر این ناموسهای خود شان را حفظ می کنند [illegible] مذهب [illegible] میشود زیرا که مثل آن [illegible]
سید [illegible] از غیر همه و اولاد ایشان [illegible]
[illegible] زین العابدین را زیرا که اعدا [illegible]
[illegible] روز عاشورا [illegible]
نقل کرده اند [illegible] کتاب [illegible]
تظلم الزهرا [illegible] سیده البتول [illegible] از مفضل بن عمر [illegible] حضرت صادق [illegible]
که حضرت حسین روحی له الفداه و اصحاب او را از آب منع کردند [illegible] اصحاب خود [illegible] هر کس تشنه است باید
پس یک یک [illegible] آمدند آن حضرت انگشت ابهام خود را در کف خود گذاشت و ایشان [illegible]
تا سیراب شدند بعضی از ایشان [illegible] بخدا قسم [illegible]
[illegible]

از اصحاب نام ایشان و نام پدران ایشان را میبرد و بعد از هر مرد آنحضرت را جواب میداد پس می‌نشستند در اطراف او
بعد از آن آنحضرت آمده طلبید و ایشان را طعام کرد از طعام بهشت و سیراب گردانید از شراب بهشت بعد از آن
حضرت صادق گفت بخدا قسم که دیدند ایشان را جمعی از اهل کوفه و به تحقیق که مکرر تردد با ایشان کردند و منصور و کنیزک
گفت بعد از آن بیرون رفتند بر رسل خود ایشان پس عود کرد هر یک از ایشان بشهرهای خود ایشان بعد از آن حضرت
حسین آمد بکوه رضوی پس باقی نماند کسی از مؤمنین مگر آنکه نزد آنحضرت آمد در عالم برزخ و در آنجا تختی بود از نور
که دور آن احاطه کرده بود حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و جمیع انبیا و در عقب ایشان بود مؤمنین و ملائکه نظر میکردند
بانچه حضرت حسین میفرمود بعد از آن گفت پس ایشان در این حالت میباشند تا ظاهر شود قائم ما و بیایند در میان
ایشان پس حضرت حسین تا بکربلا میآید پس باقی نمیماند اهل آسمان و نه اهل زمین از مؤمنین مگر آنکه حضرت حسین را
احاطه میکنند و احادیث هم چنین نقل کرده این ناقل به تحقیق دیدم در کتاب خبر او چیزی که در بعضی الفاظش با این
مغایرت و این چنانکه نقل کرده در روز سیوم بود در وقت مغرب پس آن روز روز سیوم عاشورا میشود و آنچه
در حدیث ذکر شد واقع میشود در روز دوازدهم محرم و هر طور باشد این حدیث از احادیث مشکله است بهر دو تقدیر
پس میگوییم آنچه بخاطر میرسد در توجیه آن و بیان کردن مراد از آن اینست بدرستیکه چند نفر از اهل کوفه
از روی آن لطیفه دیدند بر دو احتمال اول آنکه بدرستیکه ایشان ارزاق ابدان و اجساد شریفه را از مائده بهشت
و طعام و شراب آن می‌دادند و این بنحو میشود که ابدان شریفه مطهره زنده باشند بر سبیل الشهدا بآیه ساطعه مبین
مصداق وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ باشند
و آنکه آنحضرت در آنوقت تکلف کرده بنابراین ارزاق ایشان از مائده بهشت این ابدان و اجساد دنیویه
در آن هنگام باصلاحیت میشود بعد از آن رجوع میکنند ابدان بحالت اول یعنی جثه‌های مجروح در مواضع میشوند
که بر زمین کربلا افتاده باشند بعد از آن مراد از قول صادق که فرمود ثم الی الجبال رضوی الی آخره بیان میشود
با آنچه در نشأه برزخیه و قوالب مثالیه خواهد شد دوم آنکه مراد این است که ابدان دنیویه در حالت خود باقی بودند یعنی بدنها
بر زمین کربلا افتاده بودند پس ارزاق ایشان از مائده بهشت در آن هنگام ابدان مثالیه و قوالب برزخیه
میشود پس مراد اینست که سید الشهدا ارواحنا له الفداء به تحقیق نشان داد کوفیان بعد از شهادت خود چیزی را که در نشأه برزخ
است بکیفیت و وضعیت زیاده شود و ماده که در دار دنیا هستند و این احتمال مناسب میشود با آن و موافق میشود با کمال
موافقت قول صادق که فرمود ثم الی الجبال رضوی الی آخره پس رجحان این احتمال بر احتمال اول از جهت اینست که احتمال
اول مستلزم تفکیک است در میان فقرات بخلاف احتمال ثانی بعد در این میان احتمال دیگری است و آن اینست
که مراد از روز سیوم روز قتل و ورود آنحضرت باشد در کربلا پس میباشد نشان داد امام سید الشهدا ارواحنا
له الفداء به چند نفر از کوفیان این آیه باهره و معجزه قاهره قبل از زمان شهادت اصحاب نیز پس احتمال چنانکه میبینی
میشود بنهایت مناسبت قتل را که فرمود ثم حول الرکب زیرا که ضمیر صادر شده امر رجعت بر چند نفر از کوفیان بعد این
احتمال نیز مناسب میشود و بقول ثم الی الجبال رضوی ای منطبق شدن با طلبان آن مثال آن در کربلا جایز است که پیش از شهادت
بوده باشد پس مراد این هنگام زیارت ارواح انبیا و مرسلین و مؤمنین و جن و انس سید الشهدا ارواحنا له الفداء را
یعنی حاضر شدن ایشان در عالم برزخ میشود یعنی بعد از شهادت در باطن کوفه و امثال آنها و این چنانکه میبینی مستلزم
تعقید است در معنی حدیث و تفکیک است بین فقرات آن پس این اندک خیر است که مع احتماله بر این تفسیر شد در شرح
این حدیث و فدا و جعلها برین او اعلم اند بمراد از آن حدیث     صاحب جامع ... نقل کرده
که سر مبارک سید الشهدا ارواحنا له الفداء را حفظ نماید ... خود بخود نماید بدان و قتیکه
حضرت حسین را شهید کردند عمر بن سعد لعین امر کرد که فرود آمدند بدن شریف آنحضرت اسب‌ها را و تن نازنین حسین را

اینرا شنید بجناب زینب همشیره حضرت حسین حکایت کرد پس عرضکرد چاره چیست زینب فرمود بدرستیکه سفینه غلام
رسول خدا شیر او را بر پشت خود سوار نمود نجات داد وقتیکه بشیر گفت من غلام رسول خدا هستم و شنیدم که در اینجا جزیره
حسین است برو و بگو که لشکر ابن سعد میخواهند فردا در بالای جسد فرزند رسول خدا اسبها بجولان در آورند آیا تو
میگذاری که ایشان این عمل اقدام نمایند وقتیکه کنیز بسوی آن شیر رفت و گفت آنچه زینب گفته بود تا قول زینب
که فرموده بود فضه را تمام نمود شیر سر خود را بشلّه کرد که نه وقتیکه فردا شد آن شیر آمد در حالیکه فریاد میکرد و لشکر نیز
بود و ابن سعد گمان کرد که آن آمده از گوشتهای کشتگان بخورد پس گفت او را ترک کنید به بینیم چه میکند آن شیر
آمد در حالیکه کشتگان را دور میکرد تا در برابر جسد حسین ایستاد دست خود را بر سینه او گذاشت و روی خود را
بخون آن حضرت آلوده میکرد و میگریست آنکه جسارت نکرد که باو نزدیک شود پس ابن سعد لعین گفت این فتنه ایست
آنرا حرکت ندهید پس از آن باز گشتند هم چنین ذکر شده آمدن شیر در قتلگاه در کتب جمعی از اصحاب مقاتل و
منتخب آورده وقتیکه حسین کشته شد آن قوم اراده کردند که در بدن او اسب بجولان آورند فضه بزینب گفت ای
خاتون من بدرستیکه سفینه از اصحاب رسول خدا بکشتی سوار شده بود طوفان شده کشتی شکست سفینه در روی آب
سه ساعت شناوری نمود دریا او را بجزیره انداخت ناگاه بشیری رسید شیر باو نزدیک شد سفینه ترسید از اینکه او را بخورد
گفت یا ابا الحارث من غلام رسول خدا ام پس آن شیر همهمه کرد در پیش روی سفینه تا او را بر پشت خود سوار کرده و بر طریق و راه خبر دار
کرد و سلامت نجات یافت و من شیری را میبینم در پشت خیمه ما را بگذار بروم بسوی آن و از او خبر دهم از آنچه این ملاعین خواهند
کرد زینب گفت شاید که آنچه میدانی فضه میگوید رفتم بسوی آن شیر گفتم ای ابا الحارث پس سر خود را بر داشت بعد از آن گفتم
آیا میدانی چه چیز را که این قوم فردا میخواهند بعمل آورند با ابا عبد الله میخواهند که اسب در بدن مبارکش بجولان در آورند
فضه گفت پس شیر بر خواست و رفت تا دستهای خود را بر جسد حسین گذاشت و روی خود را بخون آن حضرت آلوده مینمود و گریه میکرد
تا صبح وقتیکه بنای صبح کردند سواران آمدند دیدند پیش ایشان این جنس بعینه بود دیدند که شیر را عمر بن سعد لعین با ایشان
گفت این فتنه ایست آنرا حرکت ندهید بر گردید پس برگشتند میگوییم نزدیک و قریب است با آنچه در منتخب است آنچه
آن علامه آنرا در کتاب کافی ذکر کرده است و در کتاب لهوف آورده بعد از آن عمر بن سعد در میان اصحاب خود ندا کرد
که کیست که اسب بر پشت و سینه حضرت حسین بجولان در آورد پس ده نفر از ایشان قبول کردند ایشان اسحق بن حیوة
که بدن حضرت حسین را برهنه کرد پیرهن آورده بود و اخنس ابن مرثد و حکیم بن طفیل سنبسی و عمرو بن صبیح صیداوی و رجاء
بن منقذ عبدی و سالم بن خیثمه جعفی و صالح بن وهب جعفی و واحظ بن ناعم و هانی بن ثبیت حضرمی و اسید بن مالک بعد از آن
اسب دوانیدند بر بدن حسین بجولان در آوردند تا استخوانهای پشت و سینه او را خورد کردند راوی گفت این ده نفر آمدند تا در
برابر ابن زیاد ایستادند اسید بن مالک که یکی از ده نفر بود گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید
الاسر یعنی ما کسانی هستیم که استخوانهای سینه حسین را بعد از استخوانهای پشت خورد کردیم با اسبهای که شدید است
ابن زیاد لعین گفت شما کیستید گفتند ما کسانی هستیم که اسب بر بدن حسین بجولان در آوردیم تا سینه او را خورد نمودیم راوی
گوید که ابن زیاد امر کرد بایشان جایزه کمی دادند ابو عمرو زاهد گفت پس نظر کردیم بنسب این ده نفر همه ایشان اولاد
زنا بودند پس مختار آنها را گرفت و دست و پای ایشان را محکم بست بمیخهای آهنین و اسبها را در پشت ایشان بجولان
در آوردند تا هلاک شدند    تذییل در بیان امور چند پس بدانکه علامه مجلسی ره در بحار گفته بعد از نقل کردن آنچه در کتاب لهوف
است میگوییم معتمد در نزد من آنچیزیست که در روایت کافی میاید در اینکه ایشان را این کار میسر نشد و اما من میگویم جز اینکه
آنچه در کتاب لهوف است لازم اینکه گفتند اسبها در سینه و ظهر سید الشهداء بجولان در آوردند تا بناخن اسبها ... های

شکر

شکسته سوزد و بمو زند ساعدت مینماید آنرا آنچه از سید شهدا روحی له الفداء آمد از جانب علقمه شریعه و آن اینست

وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی یعنی من نواده

پیغمبرم هستم که مرا بدون گناه کشتند و با اسبهای خود بعد از کشتن بقصد مرا سحق نمودند و مالیدند علاوه بر این آنچه

را جمع کثیری از فضلاء و شعراء قدما و جدید در اشعار خود ذکر کرده‌اند از اینست ابن ابی الحدید معتزلی پس جمع و توفیق

میان این و میان آنچه در کافی و منتخب است باین نحو است که ابن سعد لعین همچنانکه بعد آنچه آن را دفن کرده بودند بلکه خواست

کوبیدن لشکر را امر کند و بعد از آنحضرت اسب بر بدن او دوانیدند بجهتی که اعضاء شریفه از یکدیگر منفصل و جدا شود پس ابن سعد

ملعون بعد از این اراده آمدن شیر را مرکب دیده بعد مقطع نهاد و برگشت که در قضیه شیر تحقیقی است که بعضی از محققین

محدثین آنرا ذکر کرده است پس ما آنچه او ذکر کرده است در اینجا ذکر میکنیم و آن اینست که گفته و اما حقیقه امیر المؤمنین ع

پس آن نور الهی اول موجودات است چنانکه آنرا اراده و پیغمبر صلوات الله علیه و آله گفته که من و علی از یک نور خلق

شده ایم و این حقیقت که در آن صورت نوریه افاضه شده پیش از خلق موجودات یا با آن صورت نوریه تعلیم کرد

ملائکه جبرئیل را و شخصیکه از جبرئیل امین بود و بود بسر بود با انبیا چنانکه گفت ع بودم با ابراهیم در آتش بردو آتش را

با و سلامت گردانیدم و بودم با موسی و او را تعلیم کردم توریه را و بودم با عیسی و او را تعلیم کردم انجیل را و بودم با سلیمان

و مسخر کردم برای او سرکشان شیاطین را و آنحضرت بسیار از انبیا را شمرد و جبرئیل به پیغمبر گفت که بدرستیکه خدای تعالی علی را

مبعوث نموده با انبیا در باطن و با تو در ظاهر و بعد از آن قلم تقدیر جاری شد بمتولد و بیرون آمدن او و با این عالم شهادة

مخصوص افاضه شد باین حقیقت نورانیه صورت بشریه که با این عالم حسی مناسب بود الا آنکه ما آن صورت را بیک

صورت منحصر نمی‌کنیم بلکه صورت متعدده است مناسبه غیر متناسبه اما اول که آنچه متواتر وارد شده است که آن

حضرت حاضر میشود در نزد هر مؤمن و کافر در وقت مردن و گاه میشود که در یک لحظه چند هزار از مردم میمیرند پس حاضر

شدن او در نزد جمیع ایشان با این صورت مشکوک است که افاضه شده بر این حقیقت هم چنین آنچه روایت شده

از حاضر شدن او در یک شب نزد چهل نفر از صحابه و اما دوم که آنچه روایت شده و وارد گشته در واقعه کربلا از اینکه شیر

عشا و در وقت شب ترابان امام ان عریان و از آنجا میکند تا می‌ایستد در برابر بدن سید ما و مولانا سید الشهداء

روحی له الفداء پس می‌نشستند در نزد آن و میمویید و گریه میکند پس جن که بر حضرت حسین نوحه میکردند در آن صحرا

گفتند این شیر امیر المؤمنین است و ظاهر میشود از این تحقیق نیز اسراریکه وارد شده در اینکه ائمه خلق ایشان را

می‌بینند در صور مختلفه و حالات متعدده و ظاهر میشود از آن اسرار کثیره ما خذ کن اینرا و مخفی نما در تو بدرستیکه آنچه

این سید فاضل و محدث شهیر ذکر کرده است از چیزهاست که بعد از امعان نظر راجع میشود با آنچه ما تحقیق کردیم

مراد از نوریت مقامات خدائیه برای امیر المؤمنین و اولاد معصومین او و تصرفات ارواح طیبه باهره و

نفوس قدسیه قاهره ایشان در ابدان مثالیه سیره و قوالب برزخیه و غیره بدون اینکه فرق باشد در این میان

ایام حیوة و ممات ایشان و هم ملبس زمانیکه متولد نشده اند در آن در حباب دنیویه و ما بین زمانیکه متولد شده و ظاهر

شده اند در آن در نشأه دنیویه نعم بدرستیکه در اینجا چیزی است و آن اینست که مستفاد میشود از جمله مجموع اخبار

و آثاریکه در قضیه شیر وارد شده بعد از امعان نظر و تامل در آنها اینکه شیریکه بقتلگاه آمد بجز از فضه نبود آن شیر است که حضرت

میگویند که آن امیر المؤمنین است و هر طور باشد بدرستیکه آنچه این سید فاضل و محدث شهیر نقل کرده است از آن

چیزهاست نقل او نیز موجود میشود در کلام جمعی از علما و باقی ماند کلام در بیان حال سفینه که غلام پیغمبر بود بر اینکه پیغمبر

او را غلام سفینا بود در سفر هر کسیکه مانده و عاجز میشد بعض متاع خود را بطرف او میانداخت تا بار سفینه را حامل شد

پس پیغمبر او را آزاد کرد و گفت انت سفینه و غلام سفر کرد و بعد از پیغمبر در دریا کشتی با اهل خود شکست و غلام بر روی آن

بجزیره از جزایر دریا نهاد پس ساعتی رفت تا ملاقات کرد شیری با شیر گفت من سفینه غلام رسول خدایم پس شیر بجانب او آمد
و سلام کرد و اشاره کرد که بر پشت من سوار شو پس بر پشت او سوار شد پس در رفتن سرعت نمود تا او را آورد و بشهر که نزدیک
بود پس خلق را دعا و وعظ کرد بر پشت شیر پس از پشت شیر فرود آمد و شیر مراجعت کرد بعد تحقیق نماند در آنکه قصه شیر که حج
میگویند که آن امیر المؤمنین است بتحقیق نقل کرده است آنرا صاحب کتاب منتخب از مردی اسدی بنوع مفصل و آن
اینست که او گفت من زارع بودم در نهر علقمه بعد از کوچ کردن لشکر بنی امیه لعنهم الله بتحقیق عجایبی دیدم که قدرت
ندارم آنها را حکایت کنم مگر بعضی از آنها را از جمله آنها اینست که چون بادها وزید بمن بوهائی رسید مثل بوهای مشک
و عنبر زمانیکه بادها ساکن شد دیدم ستاره‌ها را که از آسمان به زمین نازل میشوند و از زمین به آسمان مثل آنها میروند
و من تنها بودم با عیال خود و ندیدم احدی را که از او از این حالت سؤال کنم و در وقت غروب آفتاب شیری از
جانب قبله بیامد پس از آن برگردیدم بمنزل خود آمدم زمانیکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد از منزل خود رفتم
دیدم آنرا رو به قبله میرود در نفس خود گفتم بدرستیکه آنها خارجی هستند بتحقیق خروج کردند بر عبید الله بن زیاد لعنه الله
تعالی پس امر کرد به کشتن ایشان پس دیدم از ایشان آن چیزی را که از کشتگان ندیده بودم پس بخدا قسم
این شب بیدار خواهم بود که این شیر را ببینم آیا میخورد این جثه‌ها را یا نه وقتیکه نزدیک غروب آفتاب شد ناگاه
دیدم که این شیر آمد پس او را تحقیق کردم ناگاه دیدم که صورت او هولناک است از آن مضطرب شدم و در دل من خطور کرد
که اگر مراد او گوشتهای آدم است پس او قصد میکند مرا و من با نفس خود حکایت میکردم پس دیدم که کشتگان را
رخنه مینماید تا آمد در برابر جسدی ایستاد که گویا آن آفتاب است طالع زمانیکه طلوع میکند پس در نزد آن جسد نشست گفتم
لا حول ... ناگاه دیدم که خود را بآن میمالد و همهمه میکند و ... میشود پس گفتم الله اکبر این نیست مگر عجوبه پس او را
حراست میکردم تا تاریکی داخل شد ناگاه دیدم ... گریه و ناله و سیلی زدن که
قلب را صدمه میرساند و ظاهر شد پس این آوازها قصد کردم ناگاه دیدم که از زیر زمین ... فهمیدم از خبر مرگ دهنده
در میان ایشان می‌گفت وا حسیناه وا اماماه پس بدن من بلرزه در آمد نزدیک گریه کنندها آمده و با و قسم
دادم بخدا و رسول او که تو کیستی گفت ما زنان جن هستیم گفتم کار شما چه چیز است گفتند در هر روز و شب این عزای
ماست بر حسین مقتول عطشان گفتم این حسین آن کسی است که شیر نزد او نشسته است گفتند نعم آیا این شیر را میشناسی
گفتم نه گفتند این پدرش علی ابن ابیطالب است پس من برگشتم و دردناک و اندوهناک گشته اشکهای من بر رویم جاری میگشت

حکایت

و از کتاب منتخب نقل شده از سعید بن مسیب گفت وقتیکه آقا و مولای من حسین را شهید کردند و در سال آینده
حج کردند من بخدمت علی بن الحسین داخل شدم و گفتم ای مولای من بتحقیق حج نزدیک شده است مرا بچه امر میفرمائی گفت برو
بنیت خود و حج کن پس حج نمودم در آن هنگام که کعبه را طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که دستهایش بریده شده و رویش
مانند پاره شب تاریک است و بر استار کعبه گرفته میگوید اللهم رب هذا البیت الحرام مرا ببخش و گمان ندارم که مرا ببخشی
اگرچه در خصوص من سکنان آسمانها و زمینها و مخلوقات شفاعت کنند بجهت بزرگی گناه من سعید بن مسیب گفت پس
من و مردم از طواف باز مانده باطراف او جمع شدیم و گفتیم وای بر تو اگر تو شیطان باشی برای تو سزاوار نیست که از
رحمت خدا ناامید باشی تو کیستی و گناهت چیست پس گریست و گفت ای قوم بگناه خود و بآنچه مرتکب شده‌ام خود جنایت
از همه عارف‌تر هستم بآن پس گفتیم گناه خود را یاد کن پس گفت من جمال ابی عبد الله الحسین بودم وقتیکه از مدینه بیرون
آمد بسوی عراق و من او را میدیدم زمانیکه میخواست برای نماز وضو بگیرد شلوار خود را نزد من میگذاشت من بند ازار
آن میدیدم که حسن اشراق خود دیده‌ها را خیره میکرد و من آرزو میکردم آن برای من باشد تا رسیدیم
بکربلا و حسین را شهید کردند و آن بند ازار با او بود خود را در زمین در مکانی پنهان کردم وقتیکه شب تاریک شد از مکان
خود بیرون آمدم پس دیدم در آن معرکه نوری که تاریک نبود و روز را که شب نبود و کشتگان افتاده بودند بر روی زمین

پس از جهة شقاوت خود بند ازار را بیاد آوردم و گفتم بخدا قسم حضرت حسین را طلب نمایم و امیدوارم که بند
زنار و شلوارش مانده باشد و آنرا اخذ میکنم و بر روی های کشتگان نظر میکردم تا اینکه آمدم نزد حضرت حسین دیدم بطور
بر روی خود افتاده و جثه او جثه بود که سر در بدن نداشت نور او روشنی میداد و بخون خود غلطان بود و بادها با و میوزید گفتم بخدا
قسم این حسین است پس بشلوار او نظر کردم چنانکه آنرا میدیدم با و نزدیک شدم و دست خود را بردم که بند ازار را اخذ
کنم ناگاه دیدم که بند بسیار با آن زده است که دست خود را آورده که از بند ازار گرفت پس قادر نشدم
برای جدا کردن دست او از آن بند ازار و رسید با آن بند از نفس ملعونه مرا با آن وا داشت که چیزی طلب نمایم که با آن
دست او را قطع نمایم پاره شمشیری یافتم آنرا برداشته آمدم و در دست او کذاشته قطع میکردم تا اینکه دست او را
جدا کردم از بند دست و از آن بند ازار دور کردم و دست خود را دراز کردم که آنرا بکشایم دست چپ خود را
در آورد و آن بند گرفت هر چه خواستم که دستش را بردارم قادر نشدم پاره شمشیر را برداشته میخواستم میکشیدم
تا آنرا نیز جدا کردم و دست خود را دراز کردم که بند شلوار را اخذ کنم ناگاه دیدم زمین بلرزه در آمد و آسمان بحرکت
آمد ناگاه دیدم غلبه عظیمه و گریه و ندا بلند شد و قائلی میگفت وا ابناه وا مقتولاه وا ذبیحاه وا حسیناه وا غریباه ای
پسرم ترا کشتند و ترا نشناختند و از نوشیدن آب ترا منع کردند وقتیکه اینرا میدیدم بیهوش شدم خود را در
میان کشتگان انداختم ناگاه دیدم سه نفر مرد و یکنفر زن و در اطراف ایشان خلایق ایستاده اند و زمین از صورتهای
مردم و دیگر ملائکه مملو شده ناگاه یکی از آن مردان دیدم که میگوید یا ابناه یا حسین فدایت شود جد و پدر و مادر و برادرت ناگاه
دیدم حسین نشسته و سر او به بدنش ملحق شده و میگفت لبیک یا جداه یا رسول الله و یا ابتاه یا امیر المؤمنین و یا اماه
یا فاطمة الزهرا و یا اخا المقتول یا حسن علیکم منی السلام بعد از آن گریست و گفت یا جداه کشتند بخدا قسم مردان
ما را یا جداه کشتند زنان ما را بخدا قسم از بر ایشان بیرون کردند یا جداه غارت کردند بخدا قسم رختهای ما را یا جداه
ذبح کردند بخدا قسم اطفال ما را یا جداه کاش میدیدی بخدا قسم بر تو که حال ما به چه وضع کفار بما کردند ایشان در اطراف او نشسته
گریه میکنند بر او و فاطمه میگوید یا ابتاه یا رسول الله آیا نمی بینی آنچه امت تو با فرزندم کرده اند اذن میدهی که
از خون محاسن حسین اخذ میکنم و پیشانی خود را با آن خضاب نمایم و ملاقات کنم خدای تعالی را در حالیکه خود را خضاب کرده
باشم بخون پسر خود حسین پس حضرت با و گفت اخذ کن و ما هم اخذ میکنیم یا فاطمه پس ایشان را دیدم که از خون محاسن
حسین اخذ میکنند و فاطمه با آن خون پیشانی خود را مسح کرد و پیغمبر و علی و حسن با آن مسح میکردند سینه های خود و دستهای
خود را تا مرفق و شنیدم رسول خدا میگفت فدا شوم ترا یا حسین گران است بخدا قسم بر من که ترا مقطوع الرأس یعنی سر بریده و پیشانی
بخاک و خون آلوده و به پشت افتاده ببینم در حالیکه دامنها را بر تو لباس کرده باشند و تو بخاک افتاده و دستهای ترا
بریده باشند ای پسر من دست راست و چپ ترا که قطع نمود گفت یا جداه این جمال همراه بود از مدینه و میدید مرا زمانیکه شلوار
خود را بیرون میکردم پس آرزو میکرد که بند شلوار من او را باشد و مرا منع نمیکرد از اینکه آنرا باو دهم مگر علم من که او صاحب
این فعل خواهد شد وقتیکه مرا شهید کردند بیرون آمد مرا طلب میکرد در میان کشتگان پس مرا یافت در حال استلقاء بود
بند شلوار را دید و آن گرههای بسیار زده بودم پس دست خود را به بند شلوار زد یک گره را از آن گشود دست راست
خود را آورده از بند شلوار گرفتم پس او در معرکه جستجو کرده پاره شمشیری شکسته یافت با آن دست راست مرا قطع کرد بعد از آن
یک گره دیگر را گشود پس دست چپ خود را از بند شلوار گرفتم که آنرا نگشاید که عورت من مکشوف نباشد پس دست
چپ مرا قطع کرد وقتیکه خواست بند شلوار را بگشاید ترا احساس کرد و خود را میان کشتگان انداخت وقتیکه پیغمبر کلام
حسین را شنید به شدت گریه کرد و آمد بسوی من در میان کشتگان تا اینکه در برابر من ایستاد پس گفت چه شده است
از من ترا ای جمال که قطع میکنی دستهائی را که بسیار وقت آنها را جبرئیل و ملائکه آسمانها تماما آنها را می بوسیدند و اهل
آسمانها و زمینها با آنها تیمن و تبرک میجستند آیا کفایت نکرد ترا آنچه اصحاب تو کردند از ذلت و خواری و هتک حرمت
زنان او را کردند بعد از بودن ایشان در ستر عفت خدا روی ترا سیاه کرداند ای جمال در دنیا و آخرت و قطع کند خدا

دستهای او ترا دیگر داند فرزند گروه کسانیکه خون ما را بحرمت و جرأت نمود در خدا پس که حکایت او چنانکه شده بود دستهایم
شل شد و پاهایم خشک شد و گویا که او پاره پاره تاریک شب پوشیده و در اینحالت ماند در بس اکنون جابر بن عبد الله
شقاعت نمیکنند منکر و امیدوارم که بخشید مغفرت ما و او را نمی آمرزد کسی مگر آنکه حدیث او را شنید بخدا تعالی تعرب
به لعنت کردن او و به میگفت در حکایت میکند تو ای لعین که جنایت نمود بحدیث و بتحقیق حدیث
روایت شد منیز این طریق در بعض کتب اصحاب در حالیکه نقل کرده است از صاحب کتاب تاج الملوک باسناد
خود از شهید که نقل کرده گفت در بعض طرق مدینه مشرفه بودم برای قضاء حاجت میرفتم ناگاه بجابر بن عبد الله
انصاری رسیدم که غلام او را میبرد و عصا زنان که حیثم او معیوب شده بود و او مثل زن پسر مرده میگریست پس منزعج
شدم و بنزد او رسیدم و با و گفتم یا جابر چرا گریه میکنی آیا از فقر میگریی یا کسی بتو افترا گفته یا کسی از تو مطالبه دین
میکند پس گفت نه اینها نیست گفتم پس چرا گفت ای برادر نزد قبر پیغمبر در ساعت بیرون آمدم ناگاه دیدم
غلام من میگوید یا سید به تحقیق نوبت من رسید از دیدن حبسی از شخصی دیدم او را در بازار سؤال میکند
پرسیدم او مرد بود گفت شما بگویم صفت او چه طور بود گفت دیدمش مثل قیر بود مویش گویا که آتش بر او زده
کرده بود و چشمان او بسیار سرخ بود و دستهایش را به مشار قطع کرده بودند با و گفتم او را نزد من بخوان او را خواندم
پس او را آورده از بازار بخانه بردم و از او سؤال کردم که از اهل کدام شهر هستی تو گفت از کوفه گفتم سبب
مبتلا شدن تو باین حالت چیست پس انکار کرد با و قسم دادم و خود را باو شناسانیدم و گفتم
که تو از من بترسی گفت از آن زمان که ترا دیدم شناختم که تو از اصحاب پیغمبر ما هستی تو جابر بن عبد الله
انصاری و اما ترا نمی شناسی گفتم ترا اگر شناختم از تو سؤال نمیکردم گفت من بحیة بن وائل ساربان حسین پس
گریستم من با او گریستم و یقین کردم که من نیز با او در دناک و اندوه ناک شدم گفتم گفت یا جابر بدانکه هوای نفس
من بر من غالب گردید و شقاوت من بهوای نفس من اعانت دیدار کرد با حسان و خوبی حسین که بر من میکرد و من مهربان بود
و بکیل او بر من بسیار اعانت من پس قصه من منتهی شد و من دیدم در نزد او بند شلوار که دیدم و آنرا دوست داشتم که برای من باشد
آن را بعض خدام بیرون فرستم و همیشه منتظر فرصت بودم که آن را بدست آورم زیرا که آن در لباس او بود تا آنکه او را شهید
کردند و من از گریستن در یک جانب بودم که لشکر آن حضرت رسید دیدم ملکی با خبر داد که ببینید تا تیرها خون او را بریزند و شمشیرها
بیرون کردند پس بدیدم که خواهید دید که پسر رسول خدا با جمله کردند پس از او متفرق شدیم و تماندیم او را با کریبان او
و دلیران بر او و برادران او و بعض انصار که قریب به هفتاد و نه نفر مرد بودند و من در بیابان بودم در طرف مشرق کربلا
و دیدم که او را شهید کردند و اصحاب او را که اهل بیت او کشتند و زنان او و اعوان و عیالشان را اسیر کردند و سرهای انصار او را بر
نیزه ها حمل کردند کسی که بود من از بیابان بیرون آمده و قصد بدن مطهر او کردم ناگاه دیدم که بر او برده بست که در حقیقت
خود آنرا میفرموده کرده بود که آنرا از بدنش بیرون نکنند که عریان نماند و بر پایش شلوار بود و او را قصد کردم که بند
آنرا بگیرم ناگاه دیدم که بدن کریمش بسیار زده شده و مجروح گردیده که از آن گریستم و دیدم که دست راست خود را آورده
آن بند را گرفت و محکم کرده دست خود را و حرکت داده و تا کسی نتوانستم پس خنجر خود را کشیدم و دست راست او را
قطع کردم و بند شلوار را گرفت و بعد از آن به قوت تمام دست چپ خود را آورد و از بند شلوار گرفت و هر چه خواستم
که دست او را بکشم نتوانستم آنرا نیز به خنجر خود قطع کرده و بعد یقین کردم که بند شلوار را افکندم پس قصد کردم
که آنرا بیرون آورم ناگاه دیدم صیحه و فریادی از پشت سر من بلند شد و لرزه بر من رسید و گفتم خشک گردید ناگاه دیدم نوری
که بهم آسمان آمد پس نگاه کردم و دیدم ستاره ای هست که خود را میان کشته کان انداختم ناگاه صاحب محاسن منور را دیدم مانند
ماه منور نزد سر حسین نشست پس دست نظر کردم دیدم که او رسول خدا است و امیر المؤمنین و حسن مجتبی و فاطمه
و حمزه را دیدم و مردان بسیار را دیدم ایشان را نشناختم و دیدم پیغمبر دست خود را بجانب او دراز کرد و دست خود را

تا اینکه در آن بود جسم حسین پس سر را به بدن ملحق کرد و او را نشانید پس جدایش چنان بعد از آنکه معصوم چیزی را دید برآمد به تحقیق ما کرده
او را که با بشر او را در بغل گرفت و گفت و حیله جد خود را دید فلما رأی الحسین جده نادی السلام علیك یا جداه فرد علیه و قال و
علیك السلام یا ولدی یا ثمرة فؤادی یعز علی ان اراك علی هذه الصفة ما لجسمك مضیع و عظمك مرضض
فقال یا جداه من صنع بك هذا فصاح رسول الله واولداه وامهجة قلباه واحسیناه فدتك نفسی ابوه
یا ولدی کذی شیبك مخضبا بالدماء و وجهك معفرا بالرمال و قد ذبحت ذبح الشاة فقال نعم
یا ابتاه ذبحنی الشمر الضبابی لعنه الله فبکی امیرالمؤمنین و قال یا بنی کنت حاضرا لاجدل لعنك
الاعداء واسقیهم کاس الردی یا لیت نفسی لنفسك الفداء ثم دنت امه فاطمة الزهراء و قالت یا نور
عینای جسمك علی التراب و اسیلت علی الثمر یعلی یا اشقی ... و سمعی فی الملاء فبکت الی الان
بلا غسل ولا کفن ... عن قبورنا نائیة ثم رعفت ناصیتها بدمه و قالت وا ولداه واحسیناه
واقتیلاه واعطشاناه وا غریباه هذا دم الحسین علی وجهها یسیل و تقول بهذا القی الله الجلیل
هذا وجده و ابوه و امه و اخوه فی بکاء و عویل فمد رسول الله فقلب کفی الحسین و قال من قطع
یا ولدی کفیك فقال یا جداه قطعهما جمال الجمال لعنه الله بذلك فقال یا جداه لاجل هذه التکة التی
فی سراویلی کلما مد یده لیاخذها قبضت علیها لئلا ینکشف عورتی الخ ذاکر السلام علیك یا جدا پس پیغمبر جواب
سلام را رد کرد و گفت و علیک السلام ای فرزند ای میوه قلب من گران است بر من که ترا درین صفت ببینم چه شده است که جسم
تو کوبیده شده و استخوان تو خورد کرده شد و گفت یا جداه از ناخنهای اسبان چنین شده رسول خدا فریاد کرد واولداه
وامهجة قلباه و احسیناه پس پدرش او نزدیک شد و گفت یا ولدی کی ببینم محاسن ترا که بخون خضاب شده و ترا که بخاک و خون
آلوده گشته ترا مثل گوسفند ذبح کرده اند گفت نعم یا ابتاه شمر ... سر مرا از عقب برید پس امیرالمؤمنین گریست و گفت
کاش من حاضر بودم دشمنان ترا هلاک میکردم و ایشانرا شراب هلاکت مینوشانیدم کاش جان من بجان تو فدا باد بعد از آن
مادرش فاطمه زهرا نزدیک او آمد و گفت ای نور چشم من می بینم جسم ترا که بر روی خاک ... ترا در زیر ... بلند شده ای پاره روح
و گوشت من ... تا حال بی غسل و کفن مانده چه شده است که قبر تو از قبر ما دور است بعد از آن پیشانی خود را بخون او خضاب
کرده فریاد کرد واولداه و احسیناه و اقتیلاه و اعطشاناه و اغریباه و خون حسین در روی او سیلان میکرد و میگفت با این
ملاقات میکنم با خدای جلیل را و جد و پدر و مادر و برادرش در گریه و نوحه بودند پس رسول خدا دست خود را دراز کرده دستهای
حسین را گرفته دید و گفت ای پسر من دستهای ترا که قطع کرد گفت یا جداه ساربان من قطع کرد گفت مراد او از این قطع چه
بود گفت یا جدا مرا زیر جامه ای بند شلوار که در شلوار من است هر وقتیکه دست خود را دراز کرد که آنرا اخذ کند نامید بود دست خود
آنرا گرفتم که مکشوف عورت نمایم هر وقتیکه دست خود را دراز کردم آنرا قطع نمود وقتیکه آمدن شما را شنید خود را در میان
کشتگان انداخت از ترس تو یا جداه رسول خدا گفت ای ولد خسیس ترین مردم ... لعنت خدای ملک علام ... زمین
می کردی جفاکار روی ترا سیاه و دستهایت را قطع کند در دنیا پیش از آخرت پس نرفتم مگر اینکه دیدم دستهای شل خم بر زمین
افتاده و روی او چنان است که می بینی مثل قالب ... پس شاید تو مرا برای این خواندی پس از او مفارقت کردم بعد از آنکه او را
لعنت کردم الا لعنة الله علی القوم الظالمین میگویم زمانیکه شنیدی ای برادر این حکایت و روایت را پس گوش کن
آنچه من آنرا برای شما ذکر میکنم از روایت عجیبه و آن روایتی است که ... در کتاب ... العالمین ذکر کرده است مجملا اینکه گفت
قصه حکیم بن ... پس آن عجیبه است تحقیقا اراده کرد که نظر نماید که از کجا است منبع رود نیل پس سیر میکرد تا خضر را درک کرده
خضر با او گفت ... بمواضع چنین و چنان بعد از آن عطا کرد یا علامت آن ... پس رسید برکوه و در آن
کوه قبه دید از یاقوت سرخ چهار ستون ... از زیر آنها جاری میشود و در آن میوه ها بود که تعبیر نمیتوان ... بر کوه رفتم
پس پس آن دیدم باغها و قصور و خانه ها و عالم وسیعی بود و من سر بلند بودم پس ... سیاه و چوب
بر من حمله کرد ... از قصور مرا انداز کرد ... الی رحیم ... جذب کرد و خضر مرا منع کرد ...

بسبب قول او صلی الله علیه و آله سبعة انهار من الجنة جیحون و سیحون و دجله و فرات و نیل و چشمه زر یرون در معدن سنگ عین سلوان زیرا که از بهشت است آب زمزم عجب تر از همه حدیث بلوقیا و عفان است و حدیث ایشان طویل است اشاره در آن حکایت میکنند پس رسیدند بمکانیکه در آن بود سلیمان پیغمبر بلوقیا پیش آمد که خاتم را از انگشت او جدا نماید پس اژدهائیکه با او موکل بود بانگ بسیار زد و او را سوزانید پس عفان او را بقارورهٔ زد و او را زنده کرد بعد از آن دفعهٔ ثانیه و ثالثه دست خود را دراز کرد پس او را زنده کرد بعد از سه دفعه مردن پس دفعهٔ چهارم دست خود را دراز کرد که انگشتر را اخذ نماید سوخت و هلاک شد پس عفان بیرون آمد در حالیکه میگفت که شیطان هلاک کرد شیطان را از اژدها او را ندا کرد که تو نزدیک بیا انگشتر را بیرون کن این انگشتر بدست احدی واقع نمیشود مگر در دست محمد زمانیکه مبعوث شد با او بگو که اهل دار ما مجتمع در فضل تو و فضل انبیائیکه پیش از تو بودند خلاف کردند پس خدا ترا برگزید بر انبیا بعد از آن سوار کرد پس انگشتر سلیمان را بیرون نکردم و آوردم آنرا بنزد تو پس اخذ کرد آنرا رسول خدا و عطا کرد آنرا بعلی این حضرت آنرا به انگشت کرد پس مرغان و جان انسان حاضر شدند و آنرا مشاهده میکردند شهادت میدادند بعد از آن دخل شد و مربوط جنی و با و حدیث طولانی گفت وقتیکه در نماز ظهر بودند جبرئیل بصورت سائلی متصور شد میان صفها و میگردید آن شاه که ایشان در رکوع بودند ناگاه سائلی در عقب امیر المؤمنین ایستاده در حالیکه سؤال میکرد و آنحضرت بدست خود اشاره کرد پس انگشتر را بطیران کرد که سلیمان پس ملائکه از روی تعجب فریاد کردند جبرئیل آمد در حالیکه تهنیت میگفت و میگفت مدحت اینکه شما اهل بیت هستید که خدا تعالی شما را نعام کرده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا پس پیغمبر را بعلی خبر داد علی گفت حکیم صفت زایل و ملک ما تغییر را و دنیا نیز که در حلالش حساب و در حرامش عقاب است پس اگر جبرئیل نماید که بگوید چگونه مقابله کرد با معاویه در سر دنیا پس جواب از آن اینست که او مقابله کرد در سر حقی که برای او بود و با آن بجهت سعید و آبا تحکم باطل است و صحیح نیست زیرا که تحکیم بر وجود دو محدود و در علوم غیر مجهول واقع گشته این مقدمه که شرح است بعد از آن که آنچه اراده میکنند تمام شد کلام غزالی میگویم در شیئیکه با این کلامش در شرح مقصود او نیست که اینها و مردمی بلوقیا و عفان عالم بودند بعلوم بسیار از علوم خواص و اسرار بر علوم غریبه و از اصحاب نفوس زکیه و همتهای عالیه بودند و خواستند که برسند در مقام جاه و جلال و عزت و نوال و تسخیر کردن صاحبان ارواح از جن و انس و مرغان و وحوش و غیر صاحبان ارواح از بادها و ابرها و غیر اینها بمقامیکه آنرا اراده کرد سلیمان پیغمبر بقول خود رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و بتحقیق دانستند که این ممکن نمیشود با ایشان رسید مگر اینکه برسند بانگشتر سلیمان زیرا که از جمله خواص این خاتم است تسخیر کردن خدا تعالی با جنی را که بسوی آن اشاره گذشت برای کسیکه آن انگشتر بدست او باشد پس اراده موضع و مکان تخت سلیمان را که نقش سلیمان در بالای آن بود معین کردند و بتحقیق اینرا شناختند بچیزیکه در پیش ایشان بود از قواعد علوم غریبه و ضوابط فنون اسرار و خواص بعد از آن سفر کردند بآن موضع و مکان پس مرتکب شدند و متحمل گردیدند چیزی را که بایشان رسید از هر ضرر و مشقت از قطع کردن صحراها و بیابانها و صعود کردن بر سر کوههای بلند و نازل شدن بر بیابان و وادیهای لغزنده و گذشتن از دریاها و نهرها تا رسیدند بمکانیکه تخت سلیمان در آن بود پس عفان طلسمات آن با غرا باطل نمود و حکم طلسمهائی که در آن باغ نهاده بودند که مانع بودند از داخل شدن آن احدی در آن بستان و باطل کردن عفان طلسمها را باین نحو بود که افسونهای بسیار خواند و منظرات کرد که گشودن آن طلسمها نافع بود و بعمل آورد و پس داخل باغ شد و سلیمان را دیدند در بالای تخت مثل کسیکه خوابیده و در انگشت او بود انگشتر زمانیکه اینرا شناختند دانستند که

انچه غزالی آنرا انتقام کرده لذا آن استفاده میشود در وقت نظر دقیق که حادث شده تعجب در میان ملائکه که امیر المؤمنین انگشتر
عطا میکند در مقابل ... انگشتر با آنچه دوران میکنند با آن ملک سلطنت سلیمان را بعضی از ایشان گفتند که عطا
میکند و دیگران گفتند عطا نمیکند پس از خدا سؤال کردند و خواستند که جبرئیل را بفرستند و ملکوت زمین بر ایشان
منکشف شود تا ببینند آنچه در زمین واقع میشود و بعد از آن مقصود از کلام غزالی که گفته هرگاه اعتراض نماید فتوا دهنده
تا آخر زعم و توهمی است که از جانب دشمنان و منکرین فضایل امیر المؤمنین و شک کننده گان در آن وارد میشود
و تعبیر آن توهم اینست که چگونه جایز میشود و صحت آنچه مروی است آنرا متضمن است از عطا کردن امیر المؤمنین
در مقابل سؤال سائل همان چیزی که خدای تعالی سلیمان را با آن مخصوص گردانیده است از ملک کبیر و سلطنت عظیمه پس غزالی
جواب خوب داده است بعد از آن مخفی نماند در توهم که آنچه کلام غزالی آنرا افاده میکند اینست که انگشتریکه امیر المؤمنین
آنرا در اثنای نماز تصدق کرده و آنچه آنرا تصدق کردن سبب نازل شدن آیه صریحه گردیده در اثبات کردن ولایت
مطلقه برای امیر المؤمنین خاتم سلیمان بود و غزالی نازل شدن آیه را در عقب این صدقه ذکر نه کرده بجهة اتکال و
اعتماد کردن بظهور است نظر باینکه همه اتفاق نموده اند بر اینکه آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون الصلوة
در شان امیر المؤمنین نازل گردیده بعد از تصدق کردن او انگشتر را و نظر باینکه واقعه تصدق نمودن امیر المؤمنین
انگشتر را یک واقعه بود نه متعدده و اما آنچه روایت شده در طریق ما از حضرت صادق اینست در ستیکه آن انگشتری که
تصدق نمودن آن سبب نزول آیه ولایت گردید خاتم طوق بن عمران بود در حالیکه امیر المؤمنین او را انگشت
و آن خاتم را از انگشت او بیرون کرد و لکن اختیار اشتغال بود بحضرت صادق گفتند قیمت آن خاتم چه بود گفت خراج شام
گفتند چه قدر بود گفت سیصد هزار شتر که سیصد شتر از نقره و چهار صد شتر از زر باشد و مخفی نماند در بودن توفیق و جمع
ما بین آنچه غزالی نقل کرده و آنچه از حضرت صادق نقل شد وجوه عدیده متصور میشود و لکن آنچه در نظر من ترجیح دارد اینست که
واقعه متعدد و نزول آیه ولایت دو مرتبه بود میگویم ای دوستان رسول خدای اکر به گریه کننده گان در مصایب شان
به تحقیق دانستید در بعض آنچه گذشت و همچنین غارت کردن لباسهای سید الشهدا را که بجدل بن سلیم
علیه ما علیه لعنة الله انگشت امام روحی له الفداه را قطع کرد برای انگشتر او پس چه قدر فرق و فرق و تفاوت ظاهر دارد ما بین
انگشتریکه از امام مظلوم سید الشهدا اخذ کردند و میان خاتم سلیمان بن داود که سلیمان آنرا تصدق کرد اگرچه سبب
سلطنت او بود و این دو مساوی نیستند زیرا که آن خاتم آنرا تصدق کرد سلطنت بزرگ او بود و لکن این خاتم که از برای
آن انگشت سید الشهدا را قطع کردند چنان انگشتی که دوران میکند او بر مدار حرکات و اشارات آنچیز یکه مساوی
میشود هزار هزار سلطنت سلیمان و اساس ملک او و این خاتم در شرف و مرتبه در درجه عالی است بحیثیتیکه نمی باید
خاتم سلیمان را قیاس با آن کرد در ذره از ذرات انوار آن و بهره از اثری از آثار آن آه آه آه در صورتیکه خاتم سلیمان
اگرچه نقش اعظم آن چیزی بود که سبب تسخیر جن و انس و وحش و مرغان و ابرها و بادها بود برای کسیکه آن در انگشت
او باشد و لکن نقش این خاتم نقاط و اسرار بود از خونهای طیب طاهر که با آنها افنا گشته سلام خدا و سلام جمیع ملائکه و جمیع
انبیاء و جمیع بنده گان صالحین خدا وارد میشد بعد قصه تصدق نمودن امیر المؤمنین خاتم سلیمان را قلوب محبین را
نورانی میکند و تعجب مینماید از آن ملائکه آسمانها و لکن این خاتم جاهای صاحبان نفس و روح را میکند از دو طائفه انبیاء
صفوة و فریاد کردند بسبب آن پدر و مادرم فدای امام مظلومی باشد و نفس و اهل من فدای آن سید گرامی باد و عیال و حیال من فدای
شهید کریمی باد که سائلرا ابدا منع نمیکند و آن قابل و صلاحیت کف پس بخشید در راه خدا بعد از کیفیت انگشتر و اخلاق
اهل سخاوت و کرم و منبع عطایا را قصد میکنیم دو دست کریمتین ما معاذا محمداه و اعلیاه کجاست فاطمه زهرا

حکایات منصوره نظیره تا دعا نماید برای آنکه داشتن خونها ظاهر را که از این دو دو کریمتین مسلمان میکرد چنانکه دعا کرد چهار
روی رسول خدا در روز احد بخاری در صحیح خود ذکر کرده است که در روز احد روی پیغمبر مجروح شد و دندانش و کاسه
کلاه خودش در سرش شکست پس فاطمه خون را می‌شست و امیرالمؤمنین امساک میکرد و چون فاطمه دید که خون بسیار میآید
حصیری را اخذ نمود و سوزانید تا خاکستر گردید آنرا بر جراحت پیغمبر پاشید خون منقطع شد و در موضع دیگر از کتاب خود
از کتاب خود ذکر کرده است که کلاه خود پیغمبر در سرش شکست و رویش خون آلوده و دندانش شکسته شد
و امیرالمؤمنین در سپر خود آب میآورد فاطمه خون را می‌شست و چون دید خون زیاد میشود حصیری را اخذ کرده سوزانید
و آنرا بجراحت پیغمبر پاشید خون قطع شد تا آخر حدیث تذییل است در آن بیان بعضی از امور پس بدانکه از بعضی
اخبار استفاده میگردد که در آنوقت در انگشت امام انگشتر بود صدوق در امالی روایت کرده است باسناد
خود از محمد بن مسلم گفت از صادق سؤال کردم از انگشتر حسین که بکه رسید و باو ذکر کردم که من شنیدم که آنرا از انگشت
انگشت آنحضرت جدا کردند در میان آنچه غارت بردند گفت چنان نیست که میگویند بدرستیکه حسین وصیت
نمود به پسر خود علی بن الحسین و انگشتر خود را به انگشت پسرش داخل کرد و امر را باو تفویض کرد چنانکه پیغمبر با امیرالمؤمنین
کرده و امیرالمؤمنین با حسن کرد و حسن با حسین چنین کرد و بعد از آن آن انگشتر به پدرم رسید بعد از پدرش و از آن بمن رسید
پس آن در نزد منست و من در هر جمعه آنرا بانگشت خود میکنم و نماز میخوانم محمد بن مسلم گفت پس در روز جمعه بخدمت آنحضرت
داخل شدم در حالتی که نماز میکرد و وقتیکه از نماز فارغ شد دست خود را بسوی من دراز کرد پس در انگشت او خاتمی
دیدم که نقش آن لا اله الا الله عدة للقاء الله بود و گفت این انگشتر جدم ابی عبدالله الحسین است تا آخر حدیث جمع و توفیق
ممکن است باینکه آنخاتمیکه حضرت صادق حکم کرد که آنرا نبردند آنخاتم بود که از جمله مواریث نبوت و امامت بود
و خاتمیکه صادق میدانست که بخاتمی محمد بن مسلم از شنیده است نسبت آنخاتم بود که گفت لیس کما قالوا و ممکن است این
توفیق صحیح نبوده باشد بجهت دیگر و در خبر است که آنحضرت گفت بر امام حسین دو خاتم بود نقش یکی لا اله الا الله و نقش دیگری
ان الله بالغ امره بود و نقش خاتم علی بن الحسین خزی و شقی قاتل الحسین بن علی بود تا آخر حدیث بعد از ان مخفی نماند بر تو
که قضیه جمال لعنه الله و حدیث عذابا الیما از خبرهای است مساعدت و یاری میکنند بخبری که ما مقدم گردیدیم از اینکه جایز نمیشود
صفة و نقاط مجرد ماندن صورت معصوم از سایر نگاه این قضیه از دلایل قاطعه است در این باب

مجلس هجدهم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در مثله کردن لشکر بر بدن متعلقه بجسد شریف و حکم خونهای
طاهره مطهره از خونهای سید الشهداء روحی له الفداه پس واقع میشود کلام در این مجلس در ضمن اشراقات چند

اشراق اول در قضیه طرماح است ابومخنف گفت که طرماح بن عدی گفت من در واقعه کربلا بودم در حالیکه
واقعه من طعنها و ضربها پس ثقیل گردید مرا جراحتها اگر قسم خورم بصدق قسم یاد کرده ام بدرستیکه من در خواب
بودم ناگاه ده نفر سواره دیدم که آمدند در برایشان لباسهای سفید بود و از ایشان بوی مشک می‌آمد در نفس خود گفتم
که این عبیدالله بن زیاد لعنه الله تعالی است آمده است مرا دفن کرده حسین پس ایشان نزدیک آمدند تا نازل شدند
بر کشتگان پس مردی از ایشان آمد بسوی جسد حسین در قرب او نشست و دست خود را دراز کرد بسوی کوفه
ناگاه دیدم سر حسین را آورد از جانب کوفه و آنسر را بجسد او ملحق نمود پس عود کرد چنانکه بود باذن خدای تعالی
پس ناگاه دیدم که او رسول خداست بعد از آن گفت ای فرزند آیا ترا کشتند آیا ترا نشناختند و از نوشیدن آب
ترا منع کردند بعد ملتفت گردید بشخصیکه با او بودند و گفت ای پدرم یا آدم و یا جدم یا نوح و یا جدم یا ابراهیم و

برادرم یا عیسی و یا علی ای یا محمد آیا می‌بینید چه کرده است امت من به پسرم بعد از من خدا شفاعت مرا با ایشان نرساند در روز
قیامت اشراق ... حدیث مرغ آلوده بخون است از کتاب منتخب وارد شده که روایت شده از طریق اهل بیت
وقتیکه حسین را شهید کردند ... نزد کربلا در حالیکه مصروع بود و خون او ریخته شده بود بر زمین ناگاه مرغ سفید
آمد خود را بخون آن حضرت آلوده کرد آمد در حالیکه خون از آن میریخت مرغان چندی را دید در زیر ظلال بید در شاخه‌ها
شاخهای آن نشسته و هر یک از ایشان از ... دوستی علف و آب را ذکر میکند آن مرغ آلوده بخون با ایشان گفت
وای بر شما آیا به لهو و ذکر دنیا و منافع مشغول گشته‌اید و حال آنکه حسین در کربلا در حرارت هوا در روی ریگهای گرم
کربلا افتاده تشنه و مذبوح و خون او جاری و ریخته شده است پس مرغان پرواز کردند و هر یک از ایشان قصد کربلا
نمودند پس دیدند آقا حسین را در زمین ... بی غسل و کفن انداخته‌اند بادها ریگهای زمین را بر او میپاشند و بدنش خورد شده
استخوانها از سم اسبها با خونهای خود شان ... و وحوش ... نوحه میکنند
زمین ... از ... خاک ... روشن شده است وقتیکه مرغان او را دیدند
فریاد نمودند و اظهار گریه و شور کردند خود شان را بخون او آلوده نمودند و هر یکی از آنها پرواز کردند بجانبی و خبردار کردند اهل
آنجا را از شهید گشتن ... پس از قضا و قدر مرغی از این مرغان مدینه رسول خدا را قصد کرد و آمد
خود را ... خون از زیر بالهای آن متقاطر میگشت و در اطراف قبر آقائی ما رسول خدا ... میکرد ... سزای خود ...
... که او قتیل حسین کربلا یعنی حسین در کربلا کشته شد و حسین را در کربلا ذبح کردند پس مرغان ...
جمع شدند و بر حسین گریه و نوحه میکردند وقتیکه اهل مدینه این نوحه را دیدند و مشاهده نمودند که خون از مرغ ریخته میشود
... تا اینکه مدتی از زمان گذشت و خبر کشته شدن حسین رسید دانستند که آن مرغ به رسول خدا کشته شدن
پسر فاطمه بتول و نور چشم رسول را خبر میداد و به تحقیق نقل شده از آن روز که آن مرغ خون آلود به مدینه آمد در مدینه مرد یهودی بود
و او را دختری ... زمین گیر بود و ... و جذام بدن او را احاطه کرده بود آن مرغ آمد در حالیکه خون از آن میریخت
در ... درخت نشسته گریه میکرد در طول شب یهودی دختر ... را ... بیرون کرده بود در بستان ...
بستانکه مرغ آمده بود ... گذاشته بود پس از قضا و قدر در آن شب یهودی را عارضه عارض شد ...
... قضای حاجت ... آن شب ... بستان ... دختر ... بود و دختر وقتیکه دید پدرش
... آن شب ... خوابید ... تنها ... زیرا که پدرش ... حدیث نقل میکرد ... وقت سحر گریه کردن
مرغ را شنید ... زمین ... نظر ... میکرد دید ... زیر درختی که ... آن مرغ ... نشسته بود ... آن مرغ ناله می کرد ... دختر
... خواب ... پس ... ناگاه از آن مرغ یک قطره خون بر چشم او افتاد چشم خود را ...
بعد از آن ... چشم دیگر او افتاد ... خوب شد بعد از آن یک قطره ... افتاد ... یک قطره ...
... افتاد ... وقتیکه یک قطره ... میافتاد ... تا از جمیع مرض خود عافیت یافت ...
... وقتیکه صبح کرد پدرش ... آمد و دید دختری گردش میکند ... که او دختر او است از او سوال کرد ...
در این باغ دختر علیله بود که ... حرکت کردن قادر نبود دخترش گفت بخدا قسم من دختر توام ... وقتیکه ...
... شنید ... کرد ... بحال آمد ... دختر ... آن مرغ ... دید که ...
... کرد ... سوخته ناله میکند از آنچه دیده بود که بر حسین کرده‌اند ... گفت ترا قسم میدهم
بخدا ... اعلی کرده است ... بحق ... بقدرت خدای تعالی پس آن مرغ ... آمد ... گریه ... گریه بسیار کرد
بعد از آن گفت ... من ... بعض ... درختها ... از مرغان ... آشیان ... بودم ... وقت حرارت ... ناگاه

ناگاه دیدم مرغی را که آلوده شده در حالیکه میگفت ای مرغان میخورید و متنعم میشوید در حالی که حسین در کربلا در این گرمی هوا
بر زمین خاک گرم تشنه افتاده اند و نحر شریفش از خون خضاب گردیده است و سر او را بالای نیزه رفعه اند و زنان او را با سر برهنه و
عریان اسیر کرده اند وقتیکه ما این را شنیدیم پرواز کردیم آمدیم بکربلا او را دیدیم در آن صحرا افتاده غسل او از خون و کفن
او ریگهای کربلا است پس همه ما خود را با نوحه میکردیم و خود را بخون او آلوده نمودیم و هریک از ما بجانبی پرواز کردیم
من بهمین مکان آمدم وقتیکه یهودی این را شنید تعجب نمود و گفت اگر حسین در نزد خدای تعالی صاحب قدر نمی بود خون
او از برای درد شفا نمی گشت بعد از آن یهودی و دخترش با پانصد نفر از قومش مسلمان گشتند    اشراق سیوم در تعزیت
غراب است از کتاب مناقب نقل شده حدیث مسند از سید العابدین که گفت وقتیکه حسین را شهید کردند غرابی آمد خود را
بخون او آلوده نمود و بعد از آن پرواز کرد تا مدینه و بدیوار فاطمه دختر حسین ع نشست فاطمه سر خود را بلند کرد آن غراب را دید
بشدت گریه کرد و این شعر انشاد کرد و گفت    نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب    قال
الامام فقلت من قال الموفق للصواب    ان الحسین بکربلا بین الاسنة والضراب    فابکی
الحسین بعبرة ترجی الاله مع الثواب    قلت الحسین فقال لی حقا لقد سکن التراب    ثم استقل
به الجناح فلم یطق رد الجواب    فبکیت مما حل بی بعد الدعاء المستجاب    حاصل مضمون آنکه
غراب خبر مرگ داد گفتم کیست که خبر مرگ او را میدهی وای بر تو ای غراب گفت امام است گفتم کیست آن امام گفت
کسیکه موفق شده است گفت بدرستیکه حسین در کربلا در میان نیزه ها و شمشیرها است پس گریه کن بر حسین گریه کن بامید و امید داشتن ثواب از
خدا ثواب را گفتم حسین کشته شد گفت راست میگویم بتحقیق در زیر خاک ساکن گشته بعد از آن پر و بالش با آن
مستقل گشت پس جواب گفتن قادر نشد من گریستم از جهت آنچه بمن نازل شد بعد از آنکه دعا مستجاب شد محمد بن علی گفت
پس خبر مرگ او را اهل مدینه دادند پس گفتند که فاطمه سحر اولاد عبد المطلب را با او رد پس آنقدر زمان نگذشت تا خبر کشته
شدن حسین بن علی ع بایشان آمد    اشراق چهارم در تعزیت نابینا است در ملهوف که ... بن رباح حکایت کرده گفت که
ملاقات کردم مرد نابینائی را که در قتل حسین حاضر شده بود و پیش از آن نابینا شده بود سؤال کردم گفت من در کشته شدن حسین حاضر
بودم در ده نفر دهم بودم مگر غیر از اینکه من شمشیر و نیزه نزدم و تیر نینداختم وقتیکه او را کشتند من بمنزل خود مراجعت کردم
و نماز خفتن را گذاردم خوابیدم پس در عالم خواب شخصی نزد من آمد و گفت اجابت کن رسول خدا را ص گفتم مرا با او چه کار
پس مرا گرفته بسوی او کشید تا که دیدم پیغمبر در صحرا نشسته و آستین خود را بالا زده و حربه در دست دارد و پیش
روی او نطعی ایستاده بود و در دستش شمشیری بود اما نه نفر از اصحاب او را که نه نفر بودند می کشت هر وقتیکه ضربت میزد در
جانهای ایشان آتش شعله ور میگشت پس پیغمبر نزدیک شده در پیش رویش دو زانو نشستم گفتم السلام علیک یا رسول الله
جواب سلام را بمن نداد زمان طویلی مکث کرد بعد از آن سر خود را برداشت و گفت ای دشمن خدا هتک حرمت مرا
کردی و اولاد مرا کشتی و حق مرا اعانت نکردی گفتم یا رسول الله من شمشیر و نیزه نزدم و تیر نینداختم گفت راست گفتی
و لکن تو تکثیر سواد ایشان کردی بمن نزدیک شو پس او نزدیک شدم ناگاه دیدم طشتی پر از خون است بمن فرمود این خون پسرم حسین است
پس از آن خون بچشم من کشید از خواب بیدار شدم تا این ساعت چیزی را نمی بینم    اشراق پنجم روایت شده در
تعزیت نابینای دیگر از کتاب منتخب نقل شده از ابن عباس که گفت شیخ نابینائی را دیدم که از سبب آن نابینائی پرسیدم گفت
بوده است ... بتحقیق رسول خدا را در خواب دیدم در حالیکه در پیش رویش طشتی بود در آن خون بزرگی از خون
حسین ع بود و اهالی کوفه را بحضرت ایشان میدادند و بخون حسین ع آلوده میکردند تا بجد نوبت بمن رسید و مرا

بابو نشان دادند پس گفتم یا رسول الله من در کربلا شمشیر و نیزه نزدم و تیر نینداختم و سواد لشکر را بسیار نکردم من گفت آری
گفتی اما از اهل کوفه نبودی گفتم بلی گفت چرا پسرم حسین را یاری نکردی و دعوت او را اجابت نکردی و کشته شدن او را دوست
داشتی و از کردار ابن زیاد کراهت نداشتی بعد از آن سوی من با انگشت خود اشاره کرد پس اعمی شدم و بخدا قسم شاد نمیکند که مرا دوست
داشتم که در پیش روی این شهید باشم اشراق ششم در ذکر قصه که شبیه است بآنچه در بعض اشراقات
گذشته بود و از کتاب منتخب حکایت کرده از مردی کوفی که گفت وقتیکه لشکر از کوفه خارج شدند بحرب حسین
آهنی که در پیش من بود جمع کردم و آلات و اسباب جنگ در اختیار داشته با ایشان رفتم وقتیکه رسیدند و خیمه های خود را
طناب کشیده نصب کردند و من هم خیمه بر پا نمودم و میخ های خیمه ها را درست میکردم و مرابط و میخ طویله بجهة اسبان
بعمل میآوردم و سر نیزه ها را و آنچه از نیزه و از خنجر یا شمشیر اعوجاج هم میرسانید درست میکردم و بجمیع آنها بصیر بودم پس
نفع من بسیار شد و استادی و مهارت من در میان ایشان شایع و آشکار گشت تا اینکه حسین آمد با لشکر خود پس کوچ
کردیم بکربلا و خیمه ها را در کنار نهر علقمه بر پا نمودیم و قتال در میان ایشان قایم و بر پا کردند و آب را از او منع کردند و او
و انصار و فرزندان او را بقتل رسانیدند و مدت اقامت و کوچ کردن ما نوزده روز شد پس من غنی و دولتمند بمنزل
خود مراجعت کردم و اسیران هم همراه ما بودند پس ایشان را بعبید الله لعنه الله نشان دادند امر کرد که ایشان را
برای یزید لعنه الله بشام رسانند من در منزل خود چند روز مکث کردم تا گاه یک شب در خواب خود خوابیده بودم در خواب
دیدم که قیامت قایم شده و خلق در زمین موج میزنند مثل ملخ زمانیکه دلیل خود را مفقود نمایند و زبان همه ایشان خارج
شده بسینه ایشان افتاده و از شدت تشنگی و من اعتقاد میکردم که در میان ایشان از من تشنه تر نیست زیرا
که گوش من کر و چشم من کور شده بود از شدت عطش این غیر از حرارت آفتاب بود و از شدت عطش دماغ
جوش میکرد و زمین جوش میکرد گویا که او قیر بود زمانیکه در زیر آن آتش شعله ور گردد پس خیال کردم که مفاصل بدن
من پاره پاره میشود پس بخدا قسم اگر مرا مخیر میکردند در میان تشنگی من و پاره پاره کردن گوشت من تا خون من جریان
نماید که از آن حوض شرابی نوشیدن آنرا بهتر میدیدم از تشنگی خود پس در آن حین که من در عذاب و درد و تاب و بلای
عام بودیم ناگاه مردی را دیدم که نور او موقف را نورانی نموده و کون مسرور گردیده بسبب نور او و بر اسبی سوار شده بود و دارای صفات
محاسن بود و چند هزار از پیغمبر و وصی و صدیق و شهید و صالح او را احاطه کرده بودند پس گذشت گویا که او باد یا سیر فلک بود
پس ساعتی نگذشت ناگاه سواری دیدم که بر اسب سیاهی سوار شده و روی او مثل تمام ماه است و در رکاب او چند هزار مرد بود که
کرا امر میکرد قبول میکردند و وقتیکه منع میکرد منع میشدند پس بنها از هیبت او بلرزه در آمد و مضطرب گردید میان دو کتف از
خطرات او پس تاسف خوردم که چرا از حال شخص اول سؤال نکردم از ترس ناگاه دیدم کنار و در رکابش ایستاده و به
اصحاب خود اشاره کرد و قول او را شنیدم که بگیرید او را بگیرید ناگاه دیدم یکی از ایشان بغضب بازویم گرفت مثل
آهنی که از آتش خارج میشود مرا کشید و خیال کردم که دوش راست من کنده شده از او سؤال تخفیف نمودم قبول نکرد گفتم ای
بمن بگو از تو سؤال میکنم با کسیکه ترا بمن مأمور کرده است تو کیستی گفت من ملکی هستم از ملائکه خدای جبار گفتم این
کیست گفت علی کرار است گفتم آن کسی که پیش از او بود کیست گفت محمد مختار است سؤال کردم از کسانیکه در اطراف
هستند کیانند گفت پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحین و مؤمنین اند گفتم من چیزی نکرده ام تا ترا بمن مأمور کرد
گفت امر با او راجع میشود و حال تو مانند حال اینهاست پس در وقت نظر کردم ناگاه عمر بن سعد که امیر لشکر بود را دیدم که
شناختم و در گردن عمر بن سعد زنجیری بود از آهن و آتش از چشم و گوش های او خارج میشد پس
و باقی قوم بعضی از ایشان در گردن و بعضی را از بازو گرفته بودند بقهر و غضب پس

که ما سیر میکردیم ناگاه رسول خدا را دیدم که ملک ورا وصف میکرد در بالای کرسی بزرگ نشسته بود که روشنی میداد و درخشنده
بود من گمان کردم که از مروارید است و در دور صاحب مجلس نابان را دیدم از زمین او از ملک سؤال کردم که ایشان
کیستند گفت نوح و ابراهیم اند و دیدم رسول خدا می گفت یا صالح چه کردی گفت عدد پیرانیکه کشتم از قاتلین حسین مگر آنکه
اورا آوردم پس من خدا را حمد کردم بر اینکه از ایشان نشدم عقل من بمن رجوع کرد ناگاه دیدم رسول خدا می گفت ایشان را
پیش آورید ایشان سؤال میکرد و میگریست و گریه میکرد هر کسیکه در آن موقف بود از برای گریه کردن رسول خدا
زیرا که او برد و گفت که چه کردی در زمین کربلا بفرزندم حسین پس جواب میداد یا رسول الله من آبرا از او منع کردم و کامی
گفت من او را کشتم یا می گفت که من لباسهای او را بیرون کردم یا می گفت که من اسب در سینه او جولان آوردم و بعضی
از ایشان میگفت که من پسر بیمار او را زدم پس رسول خدا فریاد میکرد وا ولداه وا قلة ناصراه وا حسیناه وا علیاه هم حسین
جابر شدید شما بعد از من نظر کن یا ابا آدم نظر کن یا اخی نوح چگونه مراعات کردید در ذریه من در خصوص اولاد من پس که بد
مرد فند تا محشر بحرکت آیید پس امر کرد بزبانیه جهنم را با ایشان که ایشان را اولاً فاولاً بسوی آتش بکشند ناگاه دیدم از ایشان
مرد پیری او آوردند پیغمبر از او سؤال کرد او گفت من چیزی نکردم گفت آیا تو نجار کوفی نبودی گفت راست گفتی ای آقای من لکن
من کاری نکردم مگر عمود خیمه حصین بن نمیر لعنه الله تعالی را که بوزیدن باد شکسته شده بود وصل کردم پیغمبر گریست
و گفت تو سواد لشکر را زیاد کردی او را بگیرید بسوی آتش پس او را گرفتند در حالتیکه صیحه میکشیدند که حکم نیست
مگر از خدا و رسول خدا و وصی او و اهنکر که بید و در آنحال یقین کردم هلاکت پس برخاست دختر گرفت بجهه کرد و بدوم
فهم مرا هم امر با تشش بیرون نمود که در آنحال از خواب بیدار شدم فعل کردم هر کسیکه باو ملاقات کردم زبان او خشک
شده بود و نصف بدن او مرده بود و هر کسیکه او را دوست میداشت از او تبری مینمود و او مرد در حالیکه فقیر بود و سیعلم
تعالی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون    تذییلات نورانی حقانی است    تذییل اول در ذکر جمعی است
از آنهائیکه خدای تعالی ایشانرا مبتلا کرد و مسخ نمود ایشانرا بمسخ و کوری و برص و مثل آنها بسبب دشنام و سب کردن
ایشان امیر المؤمنین را که در شیعیان است با آنچه کرد جمعی از قاتلان سید شهدا روحی له الفداء از جمله آنها نقلی در
ثاقب در کتاب مناقب از ابن عاصفه گفت ما را طلب کرد در ذرزجه شتم کردن امیر المؤمنین پس من گریختم آمدم در نزد استاد
نزد من محمد بن صفوان از اولاد خلف جمحی که استر خود را بمن عاریه بده من استر خود را عاریه دادم پس بخدا قسم با
خود چهار میل راه رفت ملاقات کرد خالد را که عامل هشام بن عبد الملک بود در مدینه و او علی بن ابی طالب را دشنام و
سب نمود به پسر صفوان گفت برخیز ای صفوان پس برخاست و بپایه منبر بالا رفت بعد از آن روی خود را بقبله کرد و
و گفت خداوندا مردم علی را سب میکنند بجهة دولت و داخل میشان من او را سب نکنم مگر بجهه رضای تو بتحقیق او صاحب ظلم
و بغی بود پس دیدم دستیکه قبر شکافته شد و بیرون آمد از آن دست گوینده که میگفت اگر راست گوئی خدا ترا لعنت
کند و اگر دروغ میگوئی خدا ترا کور گرداند پس جمحی از منبر فرود آمد به پسر خود گفت برخیز پس برخاست گفت دست خود را
بمن ده تا با آن بحجه کنم وقتیکه از مسجد خارج شدیم بجانب منزل به پسرش گفت آیا نازل شد بر دم شر دشنام ایشان از قلت
گرفته گفت اینچگونه گفت زیرا که من چیزی را نمی بینم گفت بخدا قسم این نیست مگر بجهه جرات کردن تو بر
خدا و در منبر رسول خدا اگر کاذب دروغ میگوئی پس کور تا بجهنم واصل شد لعنه الله و نیز از آنهائیکه سب کردن رد و او را مسخ
گردانید حارث شاعر در باقیش بناء بر آنچه در کتاب کشف الیقین است حدیثیکه شاعر بلیغا پیش بعض ملوک آمد و در هر
سال رسم او بود دید بشکار رفته وزیر پادشاه به پادشاه نوشت وزارت مدن شاعر بلیغا او را خبر داد پادشاه وزیر را
امر کرد که او را در بعض خانه هایی که او ساکن نماید و در آن خانه غرفه بود و بلیغا در هر شب در آن غرفه میخوابید و شرف بود

بدروازه وهر شب حارث بعد از نصف شب بیرون میآمد و به آواز بلند فریاد میکرد یا فلان هذا یعنی زاید کبیتی بعد از کذا
علا راست میکرد و شاعر بیچاره از جهت صدای او از خواب بیدار میشد پس اتفاق افتاد در بعضی شبها که او پیغمبر را دید که او و علی
امیر المؤمنین آمدند بآن دروازه و حارس را دید پیغمبر فرمود یا علی او را بگیر که او چه حال است که تراست میکند پس امیر المؤمنین
او را میان گرفت او و دیر شاعر از خواب بیدار شد بعد از آن منتظر شد بصدای حارس بهمان عادت و وقت که میشنید
آواز او را و نشنید از این تعجب نمود بعد از آن فریاد و مردان را دید که آمدند بخانه حارس پس از ایشان سوال کردم که
چه چیز است گفتند که بدرستیکه حارس در میان دو کتف او ضربتی حاصل شد و مقدار یک وجب مشق شده و از او آرام و قرار را
دور کرده است صبح نشده بود که هلاک گردید لعنه الله تعالی و او را باین حالت مشاهده کردند چهل مرد و ایضاً از کسانیکه سب
کردن ایشان را هلاک نمود احمد بن حمدون بود و بیانش چنین است که در بلد موصل شخصی بود که او را احمد حمدون میگفتند و آن
ملعون عداوت شدیده و بغض بسیار داشت با امیر المؤمنین روحی له الفداء پس بعضی از اهل موصل اراده حج نمود نزد او آمد
که او را وداع کند و با او گفت بدرستیکه من میخواهم بحج روم اگر حاجتی داری با من معلوم کن تا آن حاجت را برای تو بجا آورم پس
گفت مرا حاجتی ضروریست و آن بتو سهل و آسان است گفت بگو تا بفضل او بهم گفت هنگامیکه حج را بجا آوردی و وارد
مدینه شدی و پیغمبر را زیارت نمودی از جانب من پیغمبر را خطاب کن و بگو یا رسول الله چه چیز از علی بن ابیطالب خوشت آمد
تا دختر خود را با او تزویج کردی در حالیکه شکم او بزرگ بود و ساقهای او باریک بود و موی پیش سرش نبود و باو قسم داد که این کلام را به پیغمبر برساند
و قتیکه آنشخص حاج بمدینه وارد شد و حج خود را بجا آورد آن وصیت را فراموش کرد در خواب امیر المؤمنین را دید
که با او گفت چرا وصیت فلانرا نرسانید پس از خواب بیدار شد و در همان وقت بسوی قبر رفت و بعد از آن پیغمبر را خطاب کرد با آنچه آن مرد
او را امر کرده بود بعد از آن خوابید امیر المؤمنین را در خواب دید که او را گرفت بمنزل آن مرد و آورد و در را گشود و کارد
برگرفت و با آن کارد او را ذبح کرد و بعد از آن کارد را بلحافی که در بالای آن مرد بود مالید بعد از آن آمد بر سقف خانه
آنرا بدست خود گشود و کارد را در زیر آن گذاشت و بیرون آمد آن مرد حاج از خواب بیدار شد در حالیکه از این ترسان
بود و صورت خواب را با وقت و صاحبانش نوشتند و سلطان موصل در آن شب بیدار شد و همسایه کان را گرفت و بزندان
انداخت و اهل موصل از قتل او تعجب کردند زیرا نقب و نشانه بر دیوار او نیافتند و در را گشاده و قفل را مفتوح ندیدند
و سلطان هم در امر او متحیر ماند نمیدانست که در این قضیه چه کند زیرا که وارد شدن یکنفر از خارج متعذر بود و یا بودن
این علامات و از خانه چیزی بسرقت نبرده اند یقیناً همسایه کان و غیر ایشان در زندان بودند تا اینکه آن مرد حاج از مکه
وارد شد پس ملاقات کرد همسایه کان را در زندان از سبب آن سوال کرد گفتند که فلان شب فلان کس را در خانه خود
مذبوح یافتند و قاتل او معلوم نشد پس آن مرد حاج تکبیر گفت و با اصحاب خود گفت صورت خوابی در نزد شما مکتوب
است بیرون نمائید پس بیرون آوردند صورت خواب را بهمان شب قتل او یافتند آن مرد و خلق تمام بخانه آن مرد مقتول
رفتند پس امر کرد به بیرون آوردن لحاف و ایشان را خبر داد بآنچیزیکه در آن بود پس یافتند چنانکه نوشته بود
بعد از آن امر کرد که سقف خانه را سر بردارند وقتیکه سقف را برداشتند کارد را در زیر آن یافتند و دانستند که
خواب او صدق است و محبوسین را از حبس بیرون آوردند و اهل او بایمان آمدند و این از الطاف خدای تعالی است
و ایضاً از کسانیکه سب کردن ایشان را هلاک نمود مرد شامی بود و بیانش بنا بآنچه از کتاب ثاقب در مناقب نقل شده
از شخصی از قریش گفت مردی را در شام دیدم که نصف رویش سیاه شده و آنرا پوشیده است از او سوال کردم از سبب
آن گفت بتحقیق خدا را شاهد گرفتم بر اینکه هر کسیکه از من این را سوال کند بگویم من در خصوص امیر المؤمنین علی بهتان
گو بودم و او را بسیار بیکی و بدی ذکر میکردم من در یک شب خوابیدم شخصی در خواب بمن گفت تو صاحب بهتان هستی در

خصوص

در خصوص امیرالمؤمنین بهتان گو بود مرد او را بسیار بگرو بدی ذکر میکرد من در کیش خود ایم شخصی در خواب بمن گفت
تو صاحب بهتان هستی در خصوص علی و از یک طرف رو من زد پس صبح کردم در حالتیکه یکطرف رویم سیاه گشته دهشنا و رکنا ینکه
سب کردن ایشان را هلاک و قبیح کرد نیلم مرد و تعبیر بود بایش با آنچه از کتاب ثاقب در مناقب نقل شده از جعفر دقاق گفت
رفیقی بود که با او تعلم و اخذ علم میکردیم مرد محلوا باب بصره مرد بود که احادیث روایت میکرد و خلق از او میشنیدند و او را عبد
محدث می گفتند من و رفیقم عدلی بود نزد او میرفتیم و از او احادیث می نوشتیم و هر وقتیکه یکحدیث املاء میکرد در خصوص
اهل بیت و فضایل ایشان در حدیث وزرای او آن ملعون نزد ما روی آورد روزی ما حدیث میگفت در فضایل بتول فاطمه علیها بعد از آن
گفت این فضایل علی را نفع نمیدهد زیرا که علی مسلمانان را می کشت و لعن نمود و ظلمه و گفت درباره او کلمات منکره پس به رفیق
خود گفتیم برایا سزاوار نیست که از چنین مرد حدیث اخذ کنیم زیرا که او مردیست که دین و دیانت ندارد و او نیست و او زبان درازی
میکند در خصوص علی و فاطمه این مذهب مسلمانان نیست رفیقم بمن گفت درست میگویی لازم است که نزد او برویم و دیگر
نزد او نرویم پس امشب که خوابیدم در خواب دیدم گویا من بمسجد جامع میروم متوجه شدم دیدم ابو عبید الله محدث را دیدم امیرالمؤمنین را که بر
الاغ مصری سوار شده به مسجد جامع میرود و پیش خود گفتم که گردن او را با شمشیر خود میزند وقتیکه او نزدیک شد بچوب دستی خود
از چشم راست او زد و باو گفت ای ملعون چرا مرا سب میکنی و فاطمه را فحش میدهی پس محدث دست خود را بر چشم خود گذاشت
و گفت آه مرا کور کردی از خواب بیدار شدم گفتم میروم نزد رفیق خود آنچه دیده ام باو حکایت میکنم ناگاه دیدم پس ذکر
کرد چنان بود که من ذکر کردم آنرا و در آن نیاید و نقصانی باو گفتم من هم مثل اینرا دیدم و قصد کردم که نزد تو آمده برای تو
ذکر کنم پس او این قرار را با خود گذاشت بریم ختم یاد کنیم برای او که ما درباره او اینخواب دیده ایم تا از این اعتقاد برگردد پس برخواستیم
رفتیم در خانه اش دیدیم در را بسته اند در زدیم کنیزی آمد گفت الان آن ممکن نیست دیدن او مراجعت کردیم بعد از آن دوباره در را
زدیم کنیز آمد گفت دیدن او ممکن نیست پس گفتیم آنچه برای او واقع شده بود گفت او دست خود بچشم راست گذاشته و از نصف
شب فریاد میکند و میگوید علی ابن ابیطالب مرا کور کرد و از درد چشم طلب استغاثه مینماید آن کنیز گفتیم در را باز کن زیرا که با جهة
این امر آمده ایم پس در را گشود و داخل شدیم دیدیم که استغاثه میکند و میگوید مرا با علی ابن ابیطالب چه کار بود دیروز
او چوب را بچشم من زد ولیت و مرا کور کرد و ما آنچه دیده بودیم در خواب باو ذکر کردیم و گفتیم از اعتقاد خود برگرد و رجوع کن
و زبان خود را نگهدار او در اذیتها گفت خدا شما را جزای خیر دهد اگر علی ابن ابیطالب چشم دیگر مرا کور کند مع ذلک او را خواهم گفت
پس از پیش او برخواستیم و گفتیم خدا ما را جزای خیر نیست بعد از آن بعد از سه روز نزد او رفتیم که حال او را بدانیم با او داخل شدم دیدم
که چشم دیگرش هم کور شده باو گفتیم عبرت نمیگیری گفت بخدا قسم از این اعتقاد رجوع نمیکنم علی ابن ابیطالب هر چه خواهد بکند پس
برخواستیم بعد از یکهفته نزد او آمدیم تا بدانیم حال او را گفتند که او وفات نموده و پسرش مرتد شده و بروم ملحق شد از جهة
غضب کردن امیرالمؤمنین بر او لهذا زندگی نیکو نکرد تا امیرالمؤمنین ایشانرا هلاک کرد و قبیح نمود هر مرد متعصب بود بانیش
اهانت از عثمان بن عفان سنجری نقل شده که گفت در طلب علم بیرون آمدم داخل بصره شدم رفتم نزد محمد بن عباد صاحب
عباد اباد گفتم که من مردی غریبم از شهر دور نزد تو آمده ام که از علم تو چیزی اخذ نمایم گفت از کجا آمده و از اهل کدام ولایت هستی
گفتم از سجستان گفت شهر خوارج گفتم اگر خارجی بودم ترا طلب نمی کردم گفت آیا خبر دهم ترا حدیث حسن را بلکه بسیار خود در
آنرا از خلق پنهان کرده ام گفتم بلی گفت مرا همسایه بود از عبادت کنندگان در خواب رسول خدا را دید گویا که او مرده است و کفن کرده
دفن نموده اند و محشور گشته گفت پس گذر کردم بحوض پیغمبر ناگاه دیدم که آن بزرگوار در کنار حوض نشسته و امام حسن و حسین
هست و آب میدهند ایشان را آب طلبیدم بمن آب ندادند گفتم یا رسول الله هستم که من از امت توام رفتم نزد امام حسن
از او آب طلبیدم بمن آب نداد رفتم بخدمت حسین از او آب بگو بمن آب بدهد حضرت پیغمبر فرمود اگر امیرالمؤمنین
حصه دانی او هم تو آب نمیدهد پس گریستم و گفتم من از شیعه امیرالمؤمنینم گفت همسایه است که لعن میکند او را و از او منع
نمیکنی گفتم یا رسول الله من ضعیف هستم مرا قوت نیست و او از حاشیه سلطان است گفت پیغمبر کاردی بمن داد و گفت
برو او را ذبح کن پس کارد را برداشته بخانه او رفتم دیدم در خواب است بیدار شدم دیدم خوابیده است پس او را ذبح کرده بر گشتم

بجدّ تو رسول خدا عرض کردم که او را کشتم و این کارد را بخون او ذبح و آلوده است گفت بیاور آن کارد را بعد از آن بامام حسن
گفت او را آب ده و سیراب کن پس از خواب بیدار شدم در حالیکه خوف و ترسان بودم و بنماز برخواستم و قتیکه صبح طلوع
کرد فریادی از زنان را شنیدم بکنیز خود گفتم این چه فریاد است گفت ای مولای من بدرستیکه فلانرا در خوابگاه خود مذبوح یافته اند
پس چشم گذشت تا صاحب اعوان و آمده همسایه ما را میگرفتند پس من پیش امیر رفتم و گفتم ایها الامیر از خدا بترس زیرا
که قوم فرزند کشتن او بری اند من او را کشته ام امیر گفت و اگر تو چه میگوئی تو در پیش ما متهم نیستی پس حکایت را باو نقل کردم از
اول تا آخر پس گفت جزاک الله خیرا تو بری هستی و نیز در کتاب ثاقب در مناقب روایت کرده از واقدی گفت هرون الرشید
با علماء در هر روز عرفه می نشست پس روزی نشسته بود و شافعی حاضر بود و جعفر هاشمی در پهلوی او نشسته بود و محمد بن حسن و ابن
نفر و ابو یوسف حاضر و در پیش روی او نشسته بودند و مجلس از اهل علم پر شده بود و در میان ایشان هفتاد مرد بودند از
اهل علم و هر یک از ایشان صلاحیت داشتند که والی ولایتی از ولایات باشند و واقدی گفت پس در آخر مردم داخل شدم رشید
گفت ای عم چرا از خلق آخر نشستی گفتم از برای ضایع کردن حق نیست ولکن شغلی مشغول بودم که مرا منع کرد از آنچه دوست
میداشتم پس مرا نزدیک خواند تا مرا پیش روی خود نشانید پس بتحقیق مردم خوض و شروع کردند در هر فن از علم رشید
بشافعی گفت یا ابن عم چه قدر روایت میدانی از فضایل علی بن ابیطالب گفت چهارصد حدیث میدانم رشید باو گفت
بگو و مترس گفت پانصد حدیث میرسد و زیاده میشود بعد از آن بمحمد بن حسن گفت ای کوفی چه قدر روایت میدانی از فضایل
او گفت هزار حدیث و زیادتر پس رو کرد به ابی یوسف گفت تو چه قدر روایت میدانی ای کوفی خبر ده بمن و مترس گفت
یا امیر المؤمنین اگر نمیترسیدم هر آینه روایات ما در فضایل او زیادتر است از آنکه بحد و حصر باید گفت از که می ترسی
گفت از تو و عمال و اصحاب تو گفت تو خاطر جمع هستی پس تکلم کن و خبر ده بمن چه قدر روایت میدانی در فضیلت علی ابن ابیطالب
گفت پانزده هزار حدیث مرسل میدانم و واقدی گفت پس رو بمن کرد گفت تو چه قدر روایت میدانی در خصوص پس گفتم مثل مقاله
ابو یوسف رشید گفت لکن من او را فضیلتی میدانم که آنرا بچشم خود دیده و بگوش خود شنیدم بزرگتر است از همه آنچه شما روایت
میکنید در هر ساعتیکه من تائب هستم بسوی خدا آنچه از من واقع شده از امر اولاد عبدالمطلب پس همه گفتیم خدا امیر المؤمنین
را موفق و اصلاح نماید اگر صلاح میدانی خبر ده ما را بآنچه نزد تو است گفت والی من عامل خود یوسف بن حجاج را والی دمشق نموده و او را
بعدل و انصاف امر نمودم در باره رعیت در هر قضیه و بآنچه امر کرده بودم بعمل آورده و او رسانیدند که آن خطیب که در دمشق خطبه
میخواند علی بن ابیطالب را شتم میکند و باو نسبت نقص میدهد پس یوسف آن خطیب را احضار نموده و از او از نسبت آن سؤال کرده او
باین اقرار کرد باو گفت چه چیز ترا براین حمل کرده است گفت زیرا که او پدران مرا کشته و ذریه ما را اسیر نموده است از این جهت
عداوت او در قلبم رسوخ کرده از شتم کردن او مفارقت نمیکنم پس یوسف او را مقید کرده حبس نمود و خبر او را بمن نوشت
و من امر کردم که او را مقید نزد من فرستند وقتیکه پیش روی من حاضر شد او را عتاب نموده گفتم تو علی ابن ابیطالب را شتم میکنی
گفت نعم گفتم چرا گفت زیرا که کشت و اسیر کرد با امر خدا و رسول خدا کشت و اسیر نمود گفت من از شتم او دست بر نمیدارم
و دلم آرام نمیگیرد مگر بشتم کردن پس من جفا بمن و تازیانه ها خواستم و او را امر کردم در اینجا در پیش روی من نگاه داشتند شداد
بعلوف من بود جلاد و بخوابت و صد تازیانه باو زد و او بسیار فریاد و ناله کرد و بمکان خود بول کرد پس امر نمودم او را از عقابین
دور و کنار نمودند و با بتخانه داخل کردند و اشاره کردم بدست خود بخانه که در ایوان بود و امر کردم که در را باو ببندند پس اینرا بعمل آوردند
و روز بس گذشت و شب داخل شد و من در این مکان بودم تا نماز خفتن را بجا آوردم بعد از آن بیدار ماندم در کشتن و عذاب او
فکر میکردم یکدفعه میگفتم که گردنش را بزنم یکمرتبه میگفتم که اجزاء او را قطع کنم و دفعه دیگر میگفتم که او را بیندازم بسباع الکنز تا او را
بتازیانه بکشم و فکرهای خود را تمیز میدادم تا خواب بر من غلبه کرد در آخر شب پس ناگاه دیدم که در آسمان گشاده گردیده و پیغمبر
نازل شد در حالیکه در بر او پنج حله بود و علی ابن ابیطالب نازل شد و چهار حله در بر داشت بعد از آن امام حسن نازل کرد و بعد که بر او
سه حله بود بعد از آن امام حسین نازل شد در بر او دو حله بود و در بر جبرئیل یک حله داشت ناگاه دیدم او زیباترین خلق است که

بهشت

در نهایت ضعف بود او کاسه‌ای بود در دست او که آن آبی بود که از آب صاف‌تر و بهتر بود پس پیغمبر فرمود که کاسه را بمن ده پس کاسه را باو داد پس
پیغمبر آب را از دهان خود فرمود یا شیعه محمد و آل او پس او را اجابت نمودند از حاشیه‌نشینان اهل خانه مجلس و غلامان من چهل نفر
بالا اینکه در در خانه غیر از ما هجده از ایشان نبود پس ایشان را از آب سیراب نمود بعد از آن گفت خطیب دمشقی در کجا است
پس در خانه گشوده شد و او را بیرون آوردند و قتیکه او را علی دید دست خود او را گرفت و گفت یا رسول الله این مرد ظالم
یکی از شیعیان منا پدر ما را بسبب آب و دعا شتم باشد پیغمبر فرمود یا ابا الحسن او را رها کن بعد از آن پیغمبر دست خود را از جلد
او بدر رفت و گفت تو یا علی بن ابی طالب را دشنام میگفتی گفت بلی گفت اللهم امسخه و امحقه و انتقم منه یعنی خداوندا او را مسخ
کن و او را هلاک کن و از او انتقام کن پس صورتش سگ گردید دمن او را سگ سیاه دیدم و او را بآنجا رد کرد و ز جائیکه بود پیغمبر
و علی و جبرئیل و حسن و حسین با او رفتند پس من ترسان لرزان از خواب بیدار شدم غلام را خواندم و امر کردم که او را پیش
من آورد پس او را آورد در حالیکه او سگ بود بچشم چگونه دیدی عقوبت خدا را خود را پس بسر خود اشاره کرد که مثل مرد
معتذر امر کردم برد کردن او و جبر دار باشد او در این خانه است بعد از آن مذاکره امر نمود به بیرون آوردن او و ما
از گوش او گرفته ناگاه دیدیم گوش او مثل گوش مردم و او در صورت سگ است پس در پیش روی ما ایستاد در حالیکه
زبان خود را باطراف دهن میکرد و لبهای خود را حرکت میداد مثل مرد معتذر شافعی گفت این مسخ شده خاطر جمع نیستیم
از اینکه خدای تعالی بزودی عذاب نازل نماید پس امر کرد او را از پیش ما بیرون بردند و بآنخانه رد کردند پس آنقدر نکشید
که صیحه و فریاد شنیدیم ناگاه دیدیم صاعقه بر بام آنخانه ساقط شد و او را و آنخانه را سوزانید کرد دید خاکستر شد پس خدای تعالی
روح او را بجهنم فرستاد و آفاقی گفت زر شید گفتم یا امیر المؤمنین این معجزه و موعظه است که ترا آن موعظه و نصیحت کرده
کرده اند پس از خدا بترس در خصوص ذریه‌ای پیغمبر زر شید گفت من که خدا برگشتم از آنچه از من صادر و واقع شد
در حال اولاد ابیطالب من میگویم امثال این روایات و نظیر این وقایع در غایت کثرت است و از عجیب‌ترین آنها
حدیث ابی جعفر منصور دوانیقی است و نقل آن از ذکران عراض میکنیم از جهت اینکه آن حدیث طولانی است و اینکه آنچه ما قصد کردیم از
ساعدت روایات این مجلس و وقایع آن نظایر و امثال آن بتحقیق حاصل شد از آنچه سوای آن اشاره گذشت پس اولی و اهم
صرف کردن همت است بسوی بیان کردن اسرار آنچه روایات این مجلس از آن متضمن است

تذییل دوم در اشاره کردن

به بعضی از اسرار پس بدانکه بتحقیق گذشت در کیفیت مرغ آلوده بخون سید شهداء روحی له الفداء که دختر یهودی را از امراض
آن خون طیب مطهر مرا اینکه آن خون از جمله خواص و صفات و آثار است آن اثریکه حاصل شد در خصوص دختر یهودی و در شفا
از خوب شدن او از امراض و سقام و اسلام پدرش و اسلام دختر و اقوام پس معنی این آنچه کرده اظهار جلیه بجمال
علیه از جمله این قضیه … است معجزه و کرامت واقع گشته برای سید شهداء روحی له الفداء زیرا که آن خون طیب تاثیر می
کند آن تاثیر … در قضیه دختر یهودی واقع گشته است در نظایر و اشباه آن از صاحبان علامات و آفات
و امراض و سقام پس آنجمله طبیعیه است از جمله کثیره از خواص و تاثیرات آن خون طیب طاهر انور بواسطه نسبت که
رسول خدا و … آن خونهای او و بهم اجزاء و اعضاء و خونهای آل و عترت او از روی شرف و اقرب و احب است بسوی خدای تعالی
از اعضاء و اجزاء هر جسم حتی عرش و کرسی و بهشت و آنچه در آن است و بتحقیق معلوم شد و برهان کامل و میزان او که اشیا
و اجسام … بعضی … کثیر الخواص و الاثر است و از جمله آن خواص و آثار ناقصه مخزون حیات است با ذن خدای تعالی و بری
گردانیدن از کوری و برص و جذام و سایر آفات و امراض و سقام پس از آنجا اخذ کرده است اینها از قضیه سامری حیث
… بصرت به قومه و اخذ کرد از زیر قدم جبرئیل یک قبضه از خاک را و کرد آنچه کرد از صنعت گوساله و اگر خواهی
که بیا بزادر انتقام زیاد کنی پس بگو در نسبتی که هر عضو و هر جزء و هر قطره خون از خون سید الشهداء روحی له الفداء منبع هزار
وجوه و انوار است نه از وجوه معدوده بلکه از وجوه غیر معدوده و عجیبه حصر پس آب حیات زمین و ظلمات نیست ما آن
مگر یک خاصیت از آنها در اجزاء و ذرات آن خونهای طاهرات هزار از هزار از خواص و آثار است و اقل خواص آنها چیزی
است که در چشمه حیات است و اگر خواسته باشی بر این بیان زیاد کنی بگو که آنچه منتشی میشود در اصحاب کهف از علمیه و صاحبان
ارواح میزه طاهره مثل ارواح ملائکه مقربین منتشی میشود از اجزاء و ذرات آن خونهای طاهرات نیز میزه و … همینست
از اینکه توهم نمائی که آنچه من ذکر کردم مبالغه و اغراق است از من در بیان کردن نهایات که من اغراق و مبالغه ذکر

ذکر نمایم بجهت درستیکه این از عجیبات که او میکند آنرا قواعد محکمه که مستنبط شده با استنباط دقیقه و حکمت محکمه علاوه بانچه
استفاده کرده‌ام از کلمات شریفه ایشان صلوات الله علیهم اجمعین یعنی کلمات سید الشهداء را از دعاء عرفه و آن اینست
فانا اشهد یا الهی بحقیقة ایمانی وعقد عزمات یقینی وخالص صریح توحیدی وباطن مکنون ضمیری
وعلائق مجاری نور بصری واسارير صفحة جبینی وخرق مسارب نفسی تا اینکه حضرت گفت ولحمی ودمی
وشعری وبشری وعصبی وقصبی وعظامی ومخی وعروقی وجمیع جوارحی وما انتسج علی ذلک ایام
رضاعی وما اقلت الارض منی ونومی ویقظتی وسکونی وحرکات رکوعی وسجودی الدعا زیرا که اظهار داد هستی
و شناختن خود را بشان اگر چه را ذکر کنند خواه باشد آنها اصل و فرع و معدن و مأوی و منتهای آن نمود و نیز شناختی که ایشان
سبقت کرده‌اند در اجابت به طریق مطلق و نوع اتم بحسب کینونات و وجودات ایشانست در ارواح و نفس و اجساد
و اجسام و اعضاء و اجزاء و جوارح و خونهای ایشان در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار ایشانست شناسی حقیقت آنچه ذکر کردیم
در قضیهٔ خونهای طاهرهٔ سید شهداء روحی له الفداء بلکه شناختی انهار ایضاً جمله دیگر از اسرار و حکم این شکل نطق کردن سر
شریف و قرآن خواندن او در مواضع کثیره در حالیکه او در بالای نیزه ملبند بود و سر نطق کردن عبد شریف و سر تقاطر
خونهای طاهرات از زیر پاهای مرغان و باقی ماندن آنها تازه و عدم انجماد آنها با گذشتن مدت مدیده و نیست معنی استحکام که این
خونهای طیبه شریفه طاهره که خدا از آنها رجس را برده و ایشانرا طاهر و مطهر گردانیده و از جمله محبوب‌ترین خلق و اکرم و اشرف آنها
در نزد خدا از آنچه هاست که بسوی آن انجماد و یبوست و خشک شدن راه نمییابد تا اینکه گفته شود که این در محل خود منسب
نظر به اینکه آن خونها اگر چه بحسب طینت ملکوتیه و علقت اصلیه و بحسب اصل و ابرز حقیقت ذات و وجود خود آنها از آن
چیزهاست که فوق هر چه آنچه نیست که برای ارواح و انفس قاهره تا که مستقر من است ولی اینکه آنها وقتیکه ظاهر شد و متحقق گردید
در این نشأهٔ فانیه دنیویه ظاهر و جایز گردید که راه یابد به آنها آنچه راه یافته بسایر خونها از انجماد و یبوست بگذشتن مدت
بلکه مقصود از این کلام است که آن خونهای طاهرات که آنها در حقیقت از جملهٔ انوار است و پاکیزه‌ترین اشیاء ملکوتیه و انوار آنها
ست از آنچه هاست که بر بود هیئت سیاله تازه مشعشعانیه اصلیه حقیقیه باقی میماند زمانیکه این اقتضاء را حکمت و مصلحت الهی اقتضا
نمود در بعضی از مقامات چنانکه در قضیهٔ دختر یهودی و نظایر آن واقع گشته و بالجمله در بسیکه این خونهای طاهرات را آثار و خواص
و صفات و ظواهر و بواطن و بواطن بواطن و ظواهر ظواهر و ظواهر بواطن است و اگر خواهی که تأمل نمائی در این خصوص در تعبیر کردن باین
و اگر خواهی زیاد کن بر این پس زمانیکه اخذ کردی جمیع آنچه ذکر شد و در آن تأمل کردی منکشف میشود اسرار دیگر در
مقامات دیگر مثل حکمت و سر اینکه خونهای سید الشهداء روحی له الفداء را ملک عظیم از ملائکه مقربین در شیشه اخذ کرد و سر آنرا
بست و ذخیره نمود در کنز هاست عرش یا اینکه آنرا در زمین کربلا ریختند و آلوده گشت با آن عبد شریف و ملطخ گردید با آن سر پاهای
مرغان بسیار و در بسیکه آن با بمآل نهاده نزد یتیمی در طشتی بود و با آن خون در دشمنان تأثیر میکرد آنچه خلاف در دوستان
تأثیر میکرد در حال یا در مآل ایشان بعد از آن اگر خواهی که بشناسی سر کثرت خونهای طاهرات سایلات را از آن جسد
شریف و از آن اعضاء شریفه سلام الله علیها پس گوش بده بحدیثیکه ما در اینجا ذکر میکنیم بعد از آن فکر کن در آن و در آن از
اما چنین حدیث و ما چنین آنچه بعد از آن هستیم و آن حدیث که از متطبب که در روایات ربوده که صد و نود سال عمر او بود
و گفته من تلمیذ بختیشوع طبیب متوکل بودم و مرا اختیار و برگزیده بود تا اینکه حسن بن علی بن محمد ابن علی الرضا علیه السلام نزد او
آدم فرستاد که نزد او بفرستد مخصوص ترین اصحاب خود را تا او را فصد کند پس بختیشوع مرا برگزید و اختیار کرد و گفت
فرزند رضا از من طلب نموده کسی را که او را فصد کند یعنی از او خون بگیرد پس تو نزد او برو و او عالم‌ترین است در این عصر از
بکسانیکه در زیر آسمانست پس حذر کن از اینکه باو اعتراض نمائی در آنچه ترا بآن مأمور میسازد پس من نزد او در رفتم مرا بحجره امر کرد
و گفت در اینجا باش تا وقتیکه ترا طلب میسازم گفت آن وقتیکه در آن بخدمت او رسیدم در نزد من خوب و بهتر بود از برای
فصد کردن پس مرا در وقتی طلب نمود که از برای فصد کردن خوب نبود و طشت بزرگی حاضر نمود پس من از نزدیک اکحل او فصد
کردم خون خارج شد تغذیر بکه تا طشت مملو شد بعد از آن بمن گفت خون را قطع کن پس قطع کردم دست خود را شست و بست
و مرا به حجره برگردانید و از اقسام طعام حار و بارد آورد من تا عصر در آنجا ماندم بعد از آن مرا خواند و گفت مرا بکشاد ذلک است را

خون است پس دست او را گشودم خون بیرون آمد تا طشت پر شد پس گفت قطع کن قطع کردم و دست خود را بست و من نیز
برگردانید پس در آن بیتوته کردم و قتیکه صبح کردم و آفتاب ظاهر شد مرا خواند و طشت را طلب نمود و گفت دست
مرا بگشا پس گشودم خارج شد مثل شیر دوشیده سفید تا طشت پر شد پس گفت قطع کن پس قطع کردم و دست خود را بست
و او در نزد من در زیر لباسها پنجاه دینار داد و گفت این را اخذ کن و عذر مقبول کن و برگرد پس اخذ کردم و گفتم آقای
من مرا بخدمت کردن امر بفرما گفت نعم خوب همیشگی صحبت کسی که با تو مصاحب میشود از دیر عاقول پس رفتم نزد
بختیشوع و قصه را باو گفتم گفت حکما اجماع کرده اند بر اینکه اکثر خونیکه در بدن انسان میشود هفت من است این خونیکه
تو حکایت کردی اگر از چشمه آب بیرون آید هر آینه جای تعجب است و عجیبتر آمدن او برنگ شیر است پس ساعتی فکر کرد
بعد از آن سه روز و شب کتب را میخواندیم که برای این قصه نظیری پیدا کنیم در عالم پیدا نکردیم بعد از آن گفت باقی
نمانده در نصرانیه کسیکه عالمتر باشد بعلم طب از راهبی که در دیر عاقول است پس کاغذی نامه نوشت مشتمل بر قصه نزد او رفتم و او را
ندا کردم گفت کیستی گفتم صاحب بختیشوع گفت با تو کتابی هست گفتم بلی زنبیلی سرازیر کرد کتاب را در آن گذاشتم
زنبیل را رفع کرد کتاب را خواند در همان ساعت نازل شد گفت تو آن مردی هستی که فصد کردی گفتم نعم گفت طوبی
برای مادرت بلد و استر را سوار شد به راه افتادیم تا رسیدیم به سر من رای در حالیکه یکثلث از شب مانده بود گفتم خانه استاد ما یا خانه او
مرا دوست داری یا خانه آنمرد را گفت خانه آنمرد را پس آمدیم بخانه او پیش از اذان پس در گشوده شد غلام سیاهی بیرون
آمد و گفت کدام یک از شما راهب دیر عاقول است آن راهب گفت فدای تو گردم منم گفت نازل شو خادم بمن گفت این
دو استر را نگاه دار و دست راهب را گرفته داخل خانه شدند من اقامه نمودم تا اینکه صبح شده و روز بلند شد بعد
از آن راهب بیرون آمد در حالیکه لباسهای رهبانیت را بیرون کرده و لباسهای سفید پوشیده و مسلمان شده بود و بمن گفت
مرا بخانه استاد خود ببر پس رفتیم بخانه بختیشوع و قتیکه او راهب را دید مبادرت کرد بطرف او و دوید بعد از آن گفت چه چیز
ترا از دین خود بیرون کرد گفت مسیح را دیدم و در دست او مسلمان شدم گفت مسیح را پیدا کردی یا نظیر او را زیرا که این فصد را در عالم
احدی نکرده است مگر مسیح و این نظیر او است در آیات و براهین او و بعد از آن بسوی آنحضرت مراجعت کرد و ملازم خدمت
او گردید تا وفات نمود الحدیث میگویم ای شیعیان محترم پاره کنید سینه ها و بکوبید اطراف خود را و خاک بر سر خودتان را و خاک
بر سر بریزید زمانیکه خون امام حسن عسکری روحی له الفداه بسبب فصد کردن در اینقدر رتبه مذکوره بوده باشد از کثرت پس چگونه
خواهد شد خون امام مظلوم قتیل العبرات سید الشهداء روحی له الفداه و حال آنکه ما را رسیده بود از ابتداء مقاتلات و
مجاهدات او هزار و هزار ضرب شمشیر و طعن نیزه ها و زخمهای اجسام ترا از زخم تیر پیکان دار و دراز و عریض و از عزیزان او
و من نقل میکنیم که مدت مابین ابتداء مقاتلات او و ما بین ذبح کردن شمر کافر او را سه ساعت رسیده بود و بلکه زیاد تر
پس اندر یک الحضرت خونها از زخمهای او جاری میشد مثل جاری شدن آب از آسمان پس چگونه جاری میشود خونها در حالت ذبح و
شهادت پس هر گاه گوئی ما دانستیم آنچه ذکر کردی از قضیه فصد حسن عسکری افاده نکرد وجه کثرت خونهای معصومین و سر ترا
ما اسرار آن پس سزاوار است که در اینجا ذکر نمائی چیزی را که بر سر آن سر وجه باشد میگوئیم که وجه در آن همین است که خون
فقط آنچنانیست که حیات با آن بستگی دارد حتی جمعی از اطباء اعتقاد دارند که روح انسانی از خون عبارت است پس در این
هنگام میگوئیم که امام ولی مطلق در حقیقت و باطن چشمه حیات و منبع وجود جمیع موجودات است پس سزاوار است که
ماده حیات و آنچه حیات با آن منوط است در خلیفه خدا تعالی بطریق تمام جمع شده اعلی و اکثر باشد اگر خواهی که بیان را زیاد
کنی بر این بگو که کسیکه در گروه ملکوتیین باشد حیات و اسرار موجوده متاصله ثابته در وجود مهیا شد پس کماهو کسیکه
سلطان ملکوتیین باشد بتحقیق ظاهر و لایح گردید هر وقتیکه خلیفه خدای تعالی برای انتقام و جهاد کردن در راه خدا غضب
نمود خون از قلب شریفش و از جمیع اعضایش جوشش مینماید مثل جوشش و فوران کردن آب از چشمه و منبع زیرا که غضب عبارت
است از هیجان کردن خون قلب برای انتقام پس در عین امام باید بشود برای آنچه در قلب و بدن او است بسبب تجلیات
بخلاف آنچه در خلیفه خدا است بجهت آنچه شناختی در عقرب پس تامل کن ما بسیار از کثیره در یابد

**تذییل سوم**

در شده گردست نیکو بعضی از حکم و اسرار برای آنچه واقع شده در روایات اصل این مجلس و هم چنین برای آنچه واقع
شده در روایات **تذییل اول** پس ما بگویم آن اخبار متکاثره و روایات متظافره امور عجیبه حسنه و دقایق رقیقه

افاده میشود از حکم و اسرار محکمه و از جمله آنها اینست که جمیع عوالم امکانیه و آنچه در آنهاست از نشأه دنیویه و نشأه برزخیه
و نشأه ملک و نشأه ملکوت و نشأه غیب و نشأه شهود و الی غیر ذلک آنها همه در نزد محمد و آل معصومین او مثل یک کاسه
که آنرا باذن خدای تعالی میگردانند هر مکانیکه میخواهند مگر آنکه خدا نخواهد یعنی که ایشان متصرف میتوانند در نشأه
امکانیه در بعضی از مقامات متصرف گردند که در وسعت و طاقت غیر ایشان نیست از خلق خدا مطلقا ای نه در وسعت
و طاقت ملک مقرب و نه در طاقت پیغمبری از انبیاء و چگونه چنین نباشد زیرا که خدا تعالی بایشان عطا کرده
از نشأتها علمیه و قدرت چیزی را که تعقل و ادراک آنرا نتوانند مگر عقول کامله آیا نمی بینی که ایشان قادر هستند
بر اظهار کردن امور مخفیه بیک نشأه از نشأتها پس این است قضیه [illegible] که از حاشیه سلطان بود و رسول خدا امر کرد
هم سایه آمرزاده خواهش ذبح و کشتن او بکار و بجهة شتم کردن امیر المؤمنین را پس آن هم سایه در خواب خود کارد
بر او بسته امر زاده گشت بعد از آن پیغمبر با امام حسن فرمود که احمد اصحاب من برای کشتن او آمرزد ملعون را پس هر که
بگوید که حکمت در وضع و ستر را بیان کن بر آنکه تصور و تعقل کردن این نیز آنکه آنچه گذشت حال روایات و حکایات
که از آن تا [illegible] مستفیض است از چیزهاست که تعقل و تصور میشود یعنی که جمیع آنها مخالف قواعد محکمه عقلیه و نقلیه نیست
غیر از آنچه حال در این قضیه است زیرا که روح مجرد از علایق مادیه و آلات و اعضا و جوارح جسمانیه از چیزها نیست که متصور
شود در شأن آن که کسیرا بکشد و حال آنکه روح در عالم خواب مقتول در خارج و معاینت و نیست آنچه پیغمبر و ائمه
قبل از ولادت خود شان و هم چنین بعد از وفات خود شان میکنند از چیزها که شنیده باشد آنچه در این قضیه است
زیرا که تفرقه در میان نفوس کلیه قاهره و ارواح غالبه بقدرت کامله و میان نفوس جزئیه آن متحقق شدن قدرت
کامله و مفقود شدن قدرت علاوه بر این تفرقه متحقق میشود از وجه دیگر و آن اینست که اصحاب نفوس کلیه و ارواح قاهره
قاهره تصرف مینمایند در نشأه مادی قوالب میشود از قوالب مثالیه و ابدان برزخیه پس ذبح و قتل و نحو آنها از چیزها
متصور میشود که بر شأن اصحاب ابدان دنیویه و ابدان مثالیه و روح در عالم خواب نیست مگر مجرد بودن او پس این
بسیار مشکل و اشتباه قوی است در امثال آنچه در این قضیه است میگوئیم ملاحظه اینکه این اشکال در نزد نظار ملیله اشکال
و اما اصحاب انظار دقیقه امثال آنرا از مثل مشکلات اصلی میشمارند بیانش این است که امر کردن پیغمبر یا یکی از آل معصومین
روح شخصی را بکشتن کسی روح مجرد را بمنزله نفس از نفوس کلیه میگرداند اگر چه این منزلت غیر حاصله بوده باشد بلکه
جهة مختص نباشد علاوه بر این اشکال مبنی بر قابل بودن به تجرد روح قطعا بقولیکه آن جسم لطیف رقیق است که سریان
میکند در بدن مثل سریان کردن روغن در شیر پس از چیزهاست که متمشی میشود ابدا ظن و خیال کن که قول به تجرد روح
قول مشهور محققان است ولکن میگوئیم که تحقق شدن قالب [illegible] و بدن مثالی در روح در حالیکه آن در عالم خواب
بوده باشد اول کلام است فتامل جدا بعد از آن مخفی نماند بر تو که این اخبار و روایات مذکوره در این مجلس و در تکملات
آن چنانکه ادا کرده اصول ملکوتیه و قواعد نورانیه را از چیزهاست که ادا کرده آنرا آیات و اخبار متکاثره متظافره که روایت
شده از طرق عامه و خاصه بلکه مدرک این اصول ملکوتیه کما هو [illegible] است علو شأن محمد و آل معصومین او
و ثابت شده است مقامات سابقه را برای ایشان بتحقیق از اصول مذهب [illegible] هم چنین اداء
که بعضی از اصول و قواعد کلامیه و عرفیه را و این مثل یافتن بودن روح در ذبح و امثال آن و مثل خواب
تقیه در مقامیکه در آن پیغمبر یا یکی از آل معصومین او را شتم [illegible] نمایند الی غیر ذلک از اصول و قواعد چنانکه بر [illegible] پوشیده
نیست پس [illegible] کلام طولانی و شرح آنچه در آنچه [illegible] آن اشاره کردیم و امثال آن رجوع کنند بکتب اصل مثل
کتاب [illegible] و غیر آن .

## مجلس نوزدهم

از کتاب [illegible] تعلق به [illegible]
نقل بر فن [illegible] سید شهداء [illegible] ذکر کرده است که سید [illegible]
جزایری روایت کرده است در کتاب [illegible]
[illegible]
شجاعت [illegible]
[illegible]

گفتند آنچه دیده بودند بعد از آن با ایشان گفتند آنچه چیز منع از خواهید او گردید رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا زمانیکه
با ایشان وارد شوید مکانیکه برادر و اولاد ایشان یاری نکردید و در ایشان بلا را دفع نمودید بشمشیر و نیزه زدن و تیر انداختن
پس شوهران زنان گفتند که ما از بنی امیه میترسیم و خجالت ملحق شد با ایشان ذلت و خواری و شامل گردید با ایشان مذمت
و پشیمانی از مکانیکه نفع ندادند با ایشان و زنان در اطراف ایشان میگردیدند و با ایشان میگفتند اگر فوت شد از شما نصرت
و یاری کردن مر این عصابه سعیده و دفع کردن از این طایفه علویه پس اکنون برخیزید بروید نزد جسدهای پاکیزه ایشان
و ایشان را دفن کنید زیرا که لعین ابن سعد دفن کرد جسدهای کسانی را که دفن نمودن آنها را اراده کرد از قوم خود پس شما
مبادرت و سرعت نمائید در دفن کردن جسدهای آل رسول و از خود دور نمائید این عار را برد از روی چه میگوئید زمانیکه عرب بشما
گفتند که نصرت نکردید پسر دختر پیغمبر خود تا آنرا با نزدیک او و در خانه او و شهر شما پس برخیزید و از خود دور نمائید بعض
چرک و عصیان را بشوئید گفتند ما نیز امیدکنیم آمدند همه که وقت خود شما را این است که اول بدن حسین روحی له الفداه
را دفن نمائید بعد از آن باقی مردها را پس در معرکه بجسدها نظر نمودند جسد و بدن حسین را از میان ایشان نشناختند
زیرا که ایشان سر نداشتند و آفتاب ایشان را تغییر داده بود پس در آن اثنا که ایشان متحیر بودند ناگاه دیدند سواری
بسوی ایشان میاید تا با ایشان نزدیک شد گفت خیال شما چه چیز است گفتند ما آمدیم که جسد و بدن حسین و جسدهای اولاد و انصار
او را دفن نمائیم لکن جسد حسین را نمی شناسیم وقتیکه آنسوار این را شنید ناله کرد و ندا کرد وا ابتاه وا اباعبدالله کاش تو
حاضر بودی و مرا اسیر و ذلیل میدیدی بعد از آن با ایشان گفت من شما را ارشاد میکنم بجسد بدن حسین پس از اسب پیاده شد
و کشتگان را میگردید نظرش بر جسد حسین روحی له الفداه افتاد و او را بسینه چسبانید در حالتیکه میگریست و میگفت
یا ابتاه بعد از کشته شدن تو چشمهای شماتت کنندگان روشن گردید یا ابتاه بعد از کشتن تو بنی امیه شاد شدند یا ابتاه بعد از
تو طول کشید کرب و غم ما بعد از آن میگوید که آنسوار ما را و گفت بعد از آن مقداری از محل جسد او رفت و بدست خود مقداری از خاک کنار انداخت
پس قبر حفر شده و لحد مشقوق پیدا شد و جسد شریف را با آن فرو داد و دفن کرد چنانچه الان هست راوی گوید بعد از آن
میگفت این بدن فلان و این جسد فلانست و طایفه بنی اسد ایشان را دفن میکردند و قتیکه از ایشان فارغ شد بطرف سوی
جسد عباس بن امیرالمؤمنین پس خم گردید بر آن و ناله میکرد و میگفت یا عماه کاش تو نظر میکنی بحال حرم و دختران در حالتیکه
ایشان اسیر شدند و تشنه و هر بیکسی بعد از آن امر کرد لحد کنند و او را دفن نمود و در آنجا بعد از آن آمد نزد جسدهای انصار
یکی گودال کند و ایشان را در آن گودال دفن کرد مگر حبیب بن مظاهر را که بعض پسران عموش منع کردند که او را در آن گودال
دفن کنند او را در جائیکه از سید شهدا دور دفن کرد راوی گوید وقتیکه قبیله بنی اسد از دفن ایشان فارغ شدند آنسوار با ایشان گفت
بیائید تا جسد حر ریاحی را دفن بکنیم راوی گوید پس آنسوار رفت و ایشان در عقب او میرفتند تا نزد بدن حر رسیدند و گفت
اما تو ای حر اما تو خدا توبه ترا قبول کرد و سعادت تو زیاد گردید جهت بذل کردن تو جان خود را در پیش فرزند رسول خدا راوی
گوید قبیله بنی اسد خواستند که او را حمل کنند بمحل شهدا آنسوار گفت نه به مکان خود او را دفن کنند راوی گوید وقتیکه
فارغ شدند از دفن او آنسوار اسب خود را سوار شد قبیله بنی اسد با او چسبیدند با و گفتند ترا قسم میدهیم بحق کسیکه او را
بدست خود دفن کردی تو کیستی گفت من حجت خدا بر شما من علی بن الحسین هستم آمدم تا جسد پدر خود و کسانیکه با او شهید شدند
از برادران و عموها و اولاد اعمام خود و انصار ایشان که جان خود شان را در پیش او بذل کردند دفن نمایم و الان برمی
گردم بسوی زندان ابن زیاد لعنه الله و اما شما جزع نکنید زیرا که در باره ما یاری کردید پس ایشان را وداع کرد و از ایشان منصرف
گردید و اما قبیله بنی اسد ایشان با زنان خود به قبیله خود رجوع کردند تمام شد آنچه از سید جزایری نقل شد و اما آنچه
از مفید ره نقل شده در کتاب ارشاد او این است که ابن سعد لعین در آن روز و فردای آن تا ظهر اقامت نمود و کشته
گان خود را جمع کرد و با ایشان نماز کرد و دفن نمود و حسین ع و اصحاب او را ترک نمود در حالتیکه بر روی خاک افتاده بودند
وقتیکه بجانب کوفه کوچ کردند اهل غاضریه از بنی اسد آمدند و ایشان را دفن کردند چنانکه الان هست و عباس را
دفن کردند در آن مکانیکه در آنجا افتاده بود چنانکه الان هست و از او نیز نقل شده است بوجه مفصل و آن این است وقتیکه
عمر بن سعد لعین کوچ کرد قومی از بنی اسد خارج شدند که در غاضریه نازل شده بودند پس آمدند نزد حسین و اصحاب او پس

با ایشان نماز کرد و فرمود حسین را دفن کردند در آن مکانیکه الآن قبر او است و دفن کردند نزد پایش علی اصغر ابن الحسین را در
پایانش و حفر کردند برای شهدا از اهل بیت و اصحاب او که در اطراف واقع شده بودند از جائیکه پای حسین واقع شده بود و
ایشان را جمع کرده همه ایشان را دفن کردند و جمعی نماند بر او که گاه قتل میشود از بعضی چیزیکه عطا میکند اینرا که گودالیکه
در آن اهل بیت سید شهدا ارواحنا له الفداه از اولاد و برادران او و اولاد برادرش حسن و پسران عمش جعفر از آن گودالی
است که در پشت اجساد اصحاب زیرا که او وقتیکه ذکر کرد نامهای کسانیرا که از بنی هاشم شهید کردند گفت همه ایشان
مدفون هستند در مکانیکه پای حسین بعد از آن و اقتصار در مشهد او حفر کردند برای ایشان گودالی و همه ایشان را
با آن گودال انداختند و خاک را بر ایشان مستوی کردند مگر عباس ابن امیر المؤمنین زیرا که او را در موضع مقتل خود
طریق غاضریه دفن کردند و قبرش ظاهر است و قبور برادران و اهل او که نامهای ایشان را ذکر کردیم اثری نیست
و نیست بجز این نیست که زیارت کننده ایشان را در نزد قبر حسین ع ایشانرا زیارت میکند و اشاره میکند بزمینیکه در جانب
پای حسین است بسلام دادن و علی ابن الحسین در جمله ایشان است و میگویند که او نزدیکترین ایشان است از حیثیت
دفن بحسین و اما اصحاب حسین ع که با او شهید شدند ایشان در اطراف او دفن شده اند و ما قبرهای ایشانرا بتحقیق و تفصیل
تحصیل نکرده ایم مگر اینکه شکی نیست که حایر محیط بایشان است رضی الله عنهم و ارضاهم و اسکنهم جنات النعیم پس این چنانکه
می بینی صریح است در تعدد حفره و گودال بلکه عطا میکند صحت احتمال بودن قبور اصحاب در اطراف و جوانب از تربت حسین
روحی له الفداء چنانکه عطا میکند صحت احتمال متعدد بودن قبور را بعد و یکی در غایت کثرت است … تائید میکند
حفره چیزیرا که آنچه از ابن شهر آشوب نقل شده از اینکه برای کثیر ایشان قبر پیدا میکردند و میدیدند مرغان سفید را و اما
آنچه از کتاب منتخب نقل شده اینست که ایشان گودال عمیقی کندند همه ایشان را با آن گودال کرده باشند و عباس ابن امیر
المؤمنین را در آن موضعیکه شهید شده بود دفن کردند بطریق غاضریه جسر … که الآن قبرش در آنجا است پس این
چنانکه می بینی عطا میکند یک بودن گودال را یعنی که بنی هاشم و اصحاب تماما در یک حفره و گودال دفن شده اند و کیفیت
آنچه از مفید نقل شده عطا میکند حاضر شدن سید ساجدین را برای دفن پدرش روحی له الفدا و لکن مقتضای حق و تحقیق
در دفن بجز آنست که از سید جزایری نقل شده و آن از چیزهائی است که آنرا جمعی از متأخرین تقویت کرده اند و در جائی
نوشته اند بعد از نقل کلام مفید که این در ظاهر این است و الا امام مباشر نمیشود امر او را مگر امام و اعتبار بر این دلالت
کند آنچه ابو عمرو کشی روایت کرده از محمد بن مسعود از جعفر ابن احمد از حمدان ابن سلیمان از منصور بن عباس از اسمعیل
ابن سهل از بعضی اصحاب که گفت من در خدمت رضا بودم داخل شد بر او علی ابن ابی حمزه و ابن سراج و ابن مکاری
پس علی گفت بعد از کلامیکه در میان او و ایشان در خصوص امامت او جاری شده بود در حدیثیکه باو روایت کرده اند
اینست که مباشر نمیشود امر امام را مگر امام مثل او باشد پس ابو الحسن ع با او گفت خبر ده مرا از حسین بن علی بن ابیطالب
امام بود یا غیر امام گفت بلکه امام بود گفت پس کدام شخص مباشر امر او شد گفت پسرش علی ابن الحسین گفت از کجا بود
علی ابن الحسین گفت محبوس بود در نزد ابن زیاد لعنه الله تعالی گفت بیرون آمد در حالیکه ایشان بیرون آمدن او را ندانستند
تا آمد بکربلا و مباشر گردید امر پدر خود حسین را بعد از آن مراجعت کرد پس ابو الحسن ع با او گفت بدرستیکه آنکسیکه علی ابن
الحسین را قدرت و قوت داد تا بکربلا آمد و امر او را مباشر گردید همان کسی است که صاحب این امر را قادر نموده که بغداد
بیاید و امر پدر خود را مباشر شود بعد از آن برگردد در حالیکه در حبس بوده حدیث تذییلات نورانی ملکوتیه تذییل اول
در اشاره کردن باینکه جسد سید شهدا ارواحنا له الفداه و جسد بعض انصار و اصحاب ورا قبل از دفن غسل داد و کفن نمودند
غسل و کفن نمودن باینکه بطریق ملکوتی است پس این را متضمن است حدیث مستفیض در نقل بلکه نزدیک است که از متواترات
باشد وارد گردیده است آنرا جمعی از ائمه حدیث و حذاق ایشان در کتابهای خودشان از ایشان است ابن قولویه
در کتاب کامل الزیارات باسناد خود بر قدامة بن زائده از پدرش گفت علی ابن الحسین با من گفت که ای زائده
بمن رسیده که تو قبر ابی عبد الله را گاه گاه زیارت میکنی گفتم چنین است که بشما رسیده است با من گفت چرا این را میکنی

و حال آنکه برای تو قرب و منزلتی هست در نزد سلطان خود که حمل و وادار میکند کسیرا بر محبت ما و تفضیل دادن ما و ذکر فضائل ما و آنچه واجب است بر این امت از حق ما پس گفتم بخدا قسم من اراده نمیکنم باین مگر رضای خدا و رسول خدا را و رعایت میکنیم بسختی از سخط او و بزرگ میشود در سینه من که دیده ام باین سبب و من میرسید پس گفت بخدا قسم این چنین است که گفتی اینرا گفت و من آنرا شنیده میکنم پس گفت مژده باد ترا مژده باد ترا پس خبر میدهم ترا خبری را که در نزد من است از مخزونه وقتیکه رسید بما آنچه بما رسید در طف پدرم و کسانیرا که با او بودند از پسران و برادران و سایر اهل بیت او کشته شدند و حرم و زنان او را بر اقتاب شتر حمل کردند و بجانب کوفه بردند پس من بسوی ایشان نظر میکردم در حالیکه بر روی خاک افتاده بودند و ایشان را دفن کرده بودند پس این امر بزرگ میشد در سینه من و شدید میشد اضطراب من چنانکه می ترسیدم که روح من خارج شود عمه ام زینب دختر علی کبری این حالت را از من مشاهده کرد و گفت چه شده است مرا که ترا می بینم که نفس خود را بخشش میکنی ای یادگار جد و پدر و برادرانم گفتم چگونه جزع و گریه نکنم و حال آنکه می بینم آقای من و برادرانم و عموهایم و پسران عم و اهل من در حالتیکه در خاک و خون آلوده افتاده اند و لباسهای ایشان را بیرون کرده و کفن و دفن نمی کنند و احدی بر ایشان نزدیک نمیشود گویا که ایشان اهل بیتی هستند از دیلم و خزر پس گفت جزع منما از آنچه می بینی بخدا قسم این عهدیست از رسول خدا بر جد تو و پدر و عم تو و هر آینه حق تعالی اخذ کرده است میثاق مردمیرا از این امت که نمیشناسند ایشانرا فراعنه این زمین و ایشان معروف هستند در اهل آسمانها که ایشان جمع میکنند این اعضای متفرقه و این جسدهای آلوده بخون را و ایشانرا دفن میکنند و در این طف علامتی برای قبر پدر تو سید الشهداء نصب میکنند که اثر آن مندرس و رسم آن محو نمیشود بمرور ایام و لیالی و هر آینه جهد و سعی میکنند ائمه کفر و شیعیان ضلالت و گمراهی در محو و پامال کردن آن اثر پس زیاده نمیشود اثر آن مگر ظهور و امر او مگر علو را پس گفتم این چه عهد و چه خبر است گفت خبر داد مرا ام ایمن که رسول خدا آمد بمنزل فاطمه در روزی از روزها و فاطمه برای او حریره بعمل آورد و درست کرد و علی آمد بطبقی که در آن خرما بود و بخدمت پیغمبر آورد بعد از آن ام ایمن گفت من کاسه بزرگی که در آن شیر و کره بود بخدمت ایشان آوردم پس رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن حریره خوردند و بعضی از ایشان از آن شیر آشامیدند بعد از آن از آن خرما با کره تناول کردند بعد رسول خدا دست شست و علی آب میریخت وقتیکه فارغ شد از شستن دستهای خود بروی خود مالید بعد از آن بعلی و فاطمه و حسن و حسین نظر کرد نظر کردنیکه در آن سرور در روی او میدیدیم بعد از آن بسوی آسمان نظر کرد بعد روی خود را بسوی قبله نمود و دستهای خود را گشود دعا میکرد بعد از آن افتاد بسجده در حالتیکه گلوگیر میشد از گریه بدون آنکه نوحه و فریاد نماید پس گلوگیر شد نفس طول کشید و اشکهایش جاری شد بعد از آن سر خود را بلند کرده بزمین نگریست و من هم محزون شدم برای آنچه از رسول خدا دیدیم پس بخیال آوردیم که از آنحال ترسیم چون طول کشید علی و فاطمه گفتند چه چیز ترا بگریه آورده یا رسول الله خدا چشمهای ترا نه گریاند و دلهای ما را پاره کرد آنچه از حال تو دیدیم فرمود یا اخی بسبب شما شاد شدم شاد شدنیکه هرگز مثل آن شاد نشده بودم و بسوی شما نظر میکردم و خدا را حمد میکردم در مقابل نعمت او که بمن عطا کرده در خصوص شما ناگاه جبرئیل بمن نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه خدای تعالی مطلع شد بآنچه در دل تو هست و دانست سرور ترا به برادر و دختر و دو نواده خود پس کامل نمود برای تو نعمت و عطیه را بتو گوارا نمود بآنکه گردانید ایشانرا و ذریه و محبان و شیعیان ایشان را با تو در بهشت جدائی نمیکند میان تو و ایشان زنده میشوند چنانکه زنده میشوی و عطا کرده میشوند تا بسیار راضی شوی بعد از آن بسیار بر بلاهای بسیاری که بر ایشان میرسد در دار دنیا و بمکارهیکه با ایشان وارد شود بدست جماعتی که گمان میکنند از ملت تراند و گمان ایشان اینست میدهند و ادعا میکنند که از امت تواند ایشان بیزار هستند از خدا و از تو بخبط کرده اند بلاکشیده اند که متفرق میشود قبرهای ایشان افتادن و شهید شدن ایشان و قبرهای ایشان از هم دور میشود خیر از خدا برای ایشان و برای تست در باره ایشان پس حمد کن خدا را اختیار او خیر او و رضای او بر قضای او پس حمد کردم خدا را و راضی شدم بآنچه از برای شما اختیار کرده بعد از آن جبرئیل گفت بدرستیکه برادر ترا بعد از تو مقهور میشود و امت تو بر او غلبه میکنند و از دشمنان تو تعب میکشد و او را میکشند شریرترین خلق و شقی ترین خلایق در امت که نظیر کشنده ناقه صالح است در شهریکه هجرتگاه تو است و آن میشود و حال آنکه

قدیم شیعه نبوده و شیعه اولاد او نبوده و در مقتول شدن او و در حال شهادت ایشان بزرگ میشود و این نواده تو و دیت خود شاره حسین کشته مقتول شود
در میان گروهی از ذریت تو و اهل بیت تو و نیکوکاران از امت تو در کنار فرات در زمینی که آنرا کربلا گویند و بجهت آن کرب و بلا بر دشمنان
تو و دشمنان ذریه تو بسیار وارد میشود در آن روزیکه کرب و حزن آن تمام نمیشود و حسرت آن فانی نمیگردد و آن زمین پاکیزه ترین
بقعه ها است و بزرگترین آنها است از حیثیت حرمت و بدرستیکه آن زمین از زمین بهشت است پس زمانیکه آن روز شود که نواده
شما را و اهل او را در آن روز شهید میکنند و بایشان احاطه میکنند دستهای لشکر اهل کفر و لعنت زمین بلرزه در آید از اطراف آن
و پراکنده میشود کوهها و اضطراب آنها بسیار میگردد و فریاد میکنند دریاها با موجهای خود و آسمانها موج میزنند با اهل خود برای تو
یا محمد و برای ذریه تو و از جهت بزرگ شمردن هتک حرمت تو و برای شر بلیکه در ذریه تو در عترت تو وارد میشود و چیزی از اینها باقی
نمیباشد مگر آنکه از خدا عز و جل اذن میخواهند در یاری اهل ضعیف و مظلوم تو که ایشان حجت خدا هستند بر خلق و بعد از تو
پس وحی میکند خدا بآسمانها و زمینها و دریاها و کسانیکه در آنها هستند و بدرستیکه منم خدای پادشاه قادر هستم که فوت نمیشود
از او گریزنده و او را عاجز نمیکند امتناع کننده و من قادرترم در باره آن یاری کردن و انتقام کشیدن قسم بعزت و جلال
خودم هرآینه عذاب میکنم کسیراکه رسول مرا و برگزیده مرا آزار کند و هتک حرمت او را بکند و عترت او را بکشند و عهد او را بشکنند
و اهل او را ظلم کنند عذابی که احدی از عالمیان را آن عذاب نکرده باشم پس در آنوقت فریاد میکند هر چیزیکه در آسمانها و زمینها است
و لعن میکنند کسیرا که بعترت تو ظلم کرده و حرمت ترا حلال دانسته پس زمانیکه آن گروه بسوی خوابگاه خود شتابند حق تعالی
خود متوجه قبض کردن ارواح ایشان میباشد و نازل شوند بسوی زمین ملائکه از آسمان هفتم که با ایشان باشند ظرفها
از یاقوت و زمرد مملو باشد از آب حیات و حله ها از حلل بهشت و طیب از طیبهای بهشت پس جثه های ایشان را بآن آب بشویند
و حله ها را بایشان میپوشند و بآن طیب حنوط میکنند و ملائکه صف صف بر ایشان نماز میکنند پس بعد از آن خدا تعالی گروهی را
از امت تو مبعوث میگرداند که کفار ایشان را نمیشناسند و شریک نشده اند در آن خونها نه بگفتن و نه بکردن و نه بنیت پس جسمهای ایشان
را دفن میکنند و نشانه برای قبر سید الشهدا بر پا میکنند در آن صحرا که علامت باشد برای اهل حق و برای مومنین سبب رستگاری
شود و ملائکه از هر آسمانی صد هزار ملک در هر روز و شب آن قبر را احاطه میکنند و صلوات میفرستند و در نزد خدا او را تسبیح مینمایند
و از خدا طلب مغفرت میکنند برای زوار او و مینویسند نامهای کسانیکه بزیارت او میآیند از امت تو در حالتیکه تقرب میجویند
بسوی خدا و تو بسبب زیارت و نامهای پدران و عشایر و شهرهای ایشان را و نشان میزنند در رویهای ایشان بمیسم نور عرش
خدا تعالی هذا زائر قبر سید الشهدا و ابن خیر الانبیا که این زائر قبر بهترین شهدا و پسر بهترین انبیا است زمانیکه روز قیامت شود
طلوع میکند در رویهای ایشان از اثر این میسم نوریکه چشمها را خیره میکند بایشان دلالت میکند و بآن نور ایشان را میشناسند و گویا
که ترا می بینم یا محمد در میان من و میکائیل ایستاده و علی پیش ما است و با ما است از ملائکه خدا آنقدر که شمار در نمیآید و ما جدا میکنیم
از این میسم که در روی اوست از خلایق تا نجات دهد خدا ایشان را از هول آن روز و شدائد آن و این بحکم خدا و عطای اوست برای
کسیکه قبر ترا زیارت کند یا محمد و قبر برادرت یا قبر دو نواده ترا که اراده ندارد بآن زیارت بغیر خدا را و خواهند آمد مردانی از
کسانیکه سزاوار است بر ایشان از خدا لعنت و سخط میخواهند که رسم آن قبر را محو نمایند پس خدا قرار نداده است برای ایشان راهی
گردانند بعد از آن رسول خدا گفت این مرا محزون و غمگین کرد زینب گفت وقتیکه ابن ملجم شمشیر بر پدرم زد و اثر
مرگ را در او دیدم با او گفتم ای پدر خبر داد مرا ام ایمن بچنین و چنین و بتحقیق دوست میدارم که آنرا از تو بشنوم پس گفت
ای دخترم حدیث چنانست که ام ایمن خبر داده است بتو و بدرستیکه تو و دختران اهل بیت تو هر آینه در این شهر اسیر میباشند در حالتیکه
ذلیل و سرگردان میباشند میترسند از آنکه خلق شما را غارت نمایند پس صبر کنید و بتحقیق که بخدا آنکه دانه را شکافت و خلق را آفرید نمیباشد
بر روی زمین در آن روز ولی خدا غیر از شما و غیر از محبان و شیعیان شما هر آینه بتحقیق رسول خدا با ما گفت وقتیکه این خبر را با ما خبر داد که شیطان
لعنه الله در آن روز میجهد از شادی و جمیع زمین را جولان میکند در میان شیاطین و عفاریت خود و میگوید ای گروه شیاطین بتحقیق از

ازو زیادتر مطلوب خود را درک کردیم و در هلاک ایشان بنهایت رسیدیم و بشر ایشان را رشک بردیم مگر آن کسانیکه
گروه متمسک بوده باشند پس بکیر ده بند تقبل و کار خود تا نزاع شک انداختن مردم و حمل کردن ایشان بعداوت ایشان و اغرا
و تحریص نمودن آنها با ایشان و ترویج ایشان با ضلالت و کفر خلق مستحکم بود و کسی از ایشان نجات نیابد مگر اینکه بتحقیق و
شیعیان ملتمس خود را بصبر ایشان نمود در حالیکه او دروغگو است و در بستیکه نفع نمیدهد با عداوت شما عمل صالح و ضرر نمیدهد
با محبت و دوستی شما گناهی جز از کبایر بعد از آن عطا ابن الحسین گفت بعد از آنکه این حدیث را ابن ملک کرد و فرمود این حدیث را
اخذ کن آگاه باش اگر در طلب آن سفر کنی هر آینه قلیل و کم است این حدیث و مخفی نماند در تو که تغسیل و تکفین و تحنیط ملکوتی از آن چیزها است
که جمع میشود با بودن ابدان طیبه و جسد طاهره بر حالت خود که پیش از تغسیل و تکفین و تحنیط ملکوتی در آن حالت بودند از آلوده بودن
بخونهای طاهره و خاک کربلا در کفهای زمین پس بیا بفهمی که اگر صورت شریفه را ببینی مینماید هر آینه آن ابدان طیبه ملطخ و آلوده
بر کفها و خاکها و آلوده بخونها یافته میشوند و در حالتیکه عریان از لباسها و بدون کفن میباشند و آن ابدان با همه اینها مغسل و مکفن
و محنط هستند بتغسیل و تکفین و تحنیط ملکوتی پس هر چند اینها از آن حالات ملکوتی کسیکه او را قوه مشاهده و دیدن اشیا ملکوتی است
و بتحقیق در سابق گذشت که صاحب نفس کلیه و روح قاهره غالب از محمد و آل معصومین او اشیا ملکوتی را می‌بینند زمانیکه خواهد هر کس
بوده باشد مطلقا خواه از شهدا و شقیا و جبار و در روایات سابقه اگر چه در آن چیزها است که غنی و بی نیاز میکردند از ذکر کردن
چیز اینها مگر اینکه اشاره میکنیم که روایتیکه این را متضمن است در روایاتیکه تعلق بجسد شریف سید الشهدا دارد پیش از دفن بعد از آن
مخفی نماند بر تو که این حدیث شریف بتحقیق جمع کرد از اصول اعطا کردن مثل از محبت متحقق شدن ضرر و مکاره از جهت احیا و زنده کردن این دین
است و از امور الهیه از زیارت نشر فضایل ایشان و هر چه از این قبیل است و مثل اینکه نفع میدهد مرا بعد موت و استغاثه و استشفاء
سید الشهدا [illegible] و این مستفاد میشود از قول او که گفت لا یبقی شیء من ذلک الا استاذن الله تعالی فی حضرة الملک و مثل
[illegible] از مقاتله و مجاهده کردن امیر المؤمنین با مناقبین و مرتدین از اهل سقیفه و صحیفه و اتباع ایشان و مثل اینکه مقام
زینب دختر امیر المؤمنین در مرتبه بلند است که نائل مقامات اصحاب عصمت است و مثل اینکه فضل شیعه در مقامی است که حدیث
مدحی سوی آن اشاره میکند از قول جد ما [illegible] حُبٌّ بکی [illegible] عَلی فیه وحُبٌّ بکی عَلی [illegible] جمعوا
علی فیه وان اخر هو الحدیث الاخیر ذلک از اصول و اسرار کثیره و کفایت میکند در شان این حدیث شریف همینکه اشاره کرد
امام معصوم بقول خود [illegible] الان قلیلا پس هر طور باشد الان اشاره میکنیم بانچه تحقیق آنرا وعده کردیم
از ذکر روایتیکه متضمن است خبری را که بان اشاره کردیم ما آنکه من در نسخه قدیمه دیدم در بستیکه حکایت شده از مردی که گفت در آن روزیکه
حسین و اصحاب او را کشتند در آن شب مشغول بود و پس [illegible] برای بجا آوردن عصر از قسم گذشت بمن و بجا مثل تو بیابی شک و عنبر
و آن بوی خوش را قصد کردم پس مردانی را دیدم که بر روی زمین افتاده اند و باد با آنها میوزد و نور ایشان بر خلایق روشنی می بخشد طراز
ایشان مرد عظیمی سیاه دیدم که بر روی زمین افتاده و سر او را از بدن جدا کرده اند و باد با او میوزد و نورش با آسمان رسیده
تعجب من بسیار شد [illegible] بلند شدن پس [illegible] اندام بلرزید ناگاه همهمه و آواز از زیر زمین و پیش سر او شنیدم که قائل میگفت
دور باش ای مرد از این شخص باید تعظیم کنی [illegible] پس گفتم آیا کیست گفت من پادشاهی هستم از جن و این ریحان که
حسین بن علی ابن ابیطالب است و اینها که بر روی زمین افتاده اند و باد با ایشان میوزد اولاد و اصحاب او هستند گفتم این برادر ما فنا
حسین است گفت بلی پس از من سبک بر داشتم و بر خود زدم تا غش کردم وقتیکه بهوش آمدم گفتم ای برادر تو از این زمین چه میکنی
گفت وطن من در کعبه است شنیدم که حسین را در زمین کربلا کشته اند پس باینجا آمدم بجهت تعزیت او پس در آن
اثنا که ما در سخن بودیم ناگاه دیدیم سواران را که مرا قصد کردند رسیدم که مرا کشتند از ایشان که جمیعتی ناگاه یکی از ایشان مرا [illegible]
بتازیانه مرا زد تا غش نمودم پس رجوع کرده ایشان کشته‌ها را از اعدا بعید و جدا میکردند تا آنکه سوی جثه حسین پس سینه شریف
حسین را با خنجرهای خود [illegible] میکوبیدند تا پشت و [illegible] دور و بخود نمودند بعد از آن رجوع کردند [illegible] آمده بود و هم
من گریه و نوحه میکردم و مدهوش بودم تا شب وقتیکه تاریک در آمد ناگاه دیدم غلبه عظیم و گریه و نوحه از جانب مشرق پیدا شد نظر کردم [illegible]

دیدم که لباسهای ایشان سیاه بود و ایشان محزون بودند و گریه میکردند و در میان ایشان مردی را دیدم که صاحب محاسن خوش‌بو بود و از محاسن
خود گرد و میگفت وا ولداه وا قرة عیناه وا ثمرة قلباه وا مقتولاه وا ذبیحاه وا ولداه یا حسین پس آن جسد شریف خود را با آن حضرت
و لبهای خود را بر حنجر و سینه او گذاشت و او را میبوسید و میگریست و میگفت ای فرزند گرامی پدر من و ای استخوان سینه و پشت من احوز کرد
مکرر سینه او را میبوسید و دفعه دیگر بطرف آسمان می نگریست و دست خود را بسوی آسمان بلند کرد بعد از آن اشاره میشنود ایشان
جسد شریف را میبوسیدند تا وقتیکه فارغ شدند رفتند بجانب معرکه گاه دیدم مکان جسد شریف رویم در زیر زمین میکردم میکشید پس
گفتم وای بر تو کجا رفتند این مردان که بر جسد شریف گریه میکردند من گمان میکنم که ایشان با این مقتولین قرابت و خویشی دارند
گفت ایشان بحق خدا قسم من حاضر بودم آیا ای مرد این را نشناسی که بودند گفتم نه بحق خدا قسم گفت آن مردی که دست خود بر محاسن خود را گرفته بود جد
محمد مصطفی بود گفتم کسانیکه با او بودند که بودند گفت ملائکه بودند از آسمان و وقتیکه کلام او را شنیدم گریه کردن مرا گلوگیر شد و در رو
افتادم و گریستم و او با من گریست پس ناگاه دیدم ظلمه عظیمه شد ظن کردم که غلبه او است و ایشان را گریه و نوحه بود در میان این شب
مردی را دیدم که منیل سیاه در دست داشت و گیسوی خود را مسح میکرد و میگفت وا حر قلباه علیک یا ولداه یا حسین پس پیش آن بدن
شریف آمد و بعد خود را بر او گذاشت و میگریست و میگفت ای میوه قلب مصطفی و ای سرور دل زهراء و ای پاره قلب من در تو
علی مرتضی این تن شریف را میبوسید و اشکهایش مثل خون از چشمهایش بر آن جسد شریف جاری میشد وقتیکه این را دیدم غش کردم
وقتیکه از غش بهوش آمدم دیدم مردانی یکیک تن شریف را میبوسیدند تا ساعتی رفتند بعد از آن از نظر غایب شدند پس صیحه و
فریاد عظیمی شنیدم و گریه کردن میکنند که زمین از آنها بحرکت آمد مردانی و زنانی را دیدم و زنی از میان آن زنان موی خود را پریشان
نموده و لباسهای سیاه پوشیده و گیسوهای خود را مشبک کرده ملبس گذاشته اند و ناله میکرد از قلب محزون و مردان و زنان
از خیمه گریان و میگریستند بعد از آن آمد نزد آن تن شریفه خود را بر روی آن انداخت بعد از آن برگرد در مردان و زنان آمده خود را بر روی
آن تن حضرت و او را میبوسید و میگفت وا اخاه السلام علیک یا غریب الغرباء السلام علیک یا مذبوحا من القفا من برادر تو حسن
مجتبی هستم و آن زن میگفت وا ابناه وا مقتولاه وا عطشاناه ای پسر من تو را کشتند و تو را نشناختند و از نوشیدن آب تو را منع کردند
و سر تو را از قفا بریدند و جسد پر ترا ملاحظه بکرد ندای پسر من با من تکلم کن من مادر تو زهرایم و این برادر تو حسن مجتبی است پس حسین
تکلم کرد و کلام او از گلویش خارج میشد میگفت ای مادر یا فاطمه یا اخاه یا حسن مرا کشتند و از پشت سر مرا بریدند و مرا برو افکندند و از
نوشیدن آب مرا منع کردند پس شما باد از من سلام وقتیکه این را دیدم خاک را بسر ریختم و میدانستم که مجانون آن کار خود رفتم و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اما حدیث بزنیل دوم در اشاره کردن بمطلب مهم که
بجسد شریف تعلق دارد با منبع کربلا یا بدن شریف آنحضرت الآن در قبر است یا به عرش و آسمانست و مخفی نماند بر تو بدرستیکه تحقیق این مطلب
از امور لازمه است پس میگوییم حکم کردن باول اگر چه بمقتضی حق و تحقیق است ولکن بمقدم تسلیم چیزیکه دوم را عطا میکنند مثل آنچه
روایت کرده است آنرا صدوق ره باسناد خود از ابن معاویه از اعمش از جعفر بن محمد از پدرانش از جدش گفت پیغمبر فرمود در آن
که مرا بآسمان بردند ملائکه را دیدم که خواستند که بصورت علی بن ابیطالب گفتم ای حبیب من جبرئیل اینچه صورتست جبرئیل گفت ملائکه خواستند
که بصورت علی ابن ابیطالب نظر نمایند گفتند ربنا بدرستیکه بنی آدم در دنیای خودشان تمتع میبرند در صبح و شام بنظر کردن بصورت
علی ابن ابیطالب حبیب حبیب تو محمد و خلیفه و وصی او و امین او و رسل ما را بصورت او متمتع گردان بعد زیرا که اهل دنیا با او متمتع میشوند خدا
عالم صورت ویرا از نور قدس خود عزوجل برای ایشان مصور کرد اند پس علی در شب و روز در پیش روی ایشان است و او را زیارت
میکنند و در صبح و شام با و نظر مینمایند تا و گفت خبر داد بمن اعمش از جعفر بن محمد از پدرش وقتیکه ابن ملجم لعنه الله او را بشمشیر زد
و ضربت زد در آن صورتیکه در آسمان بود در صبح و شام با و نظر میکنند و بر قاتل او ابن ملجم لعنت مینمایند وقتیکه حسین کشته شد ملائکه
نازل شدند و او را برداشته بردند بآسمان هم بصورت علی را برکه انداشتند پس هر وقتیکه ملائکه از آسمانها و دنیا بآسمان هم صعود میکنند
برای زیارت صورت علی و نظر کردن با او و بحسین بن علی در حالیکه بخون خود آلوده است بر یزید و ابن زیاد و قاتلان حسین بن علی

لعنت میکنند تا روز قیامت عمش گفت صادق بمن فرمود این از مکنون علم و مخزون آنست سر و نیکی او ورد آنرا مگر اهل آن
و نیز از اینست آنچه در بعضی از کتب احادیث است از آنها است کتاب کامل الزیارات ابن قولویه و در آن گفته باسناد خود از
عبد الله بن بکیر گفت حجتم مع ابی عبد الله فقلت یا بن رسول الله لو نبش قبر الحسین بن علی کان یصاب فی قبره شیء
فقال یا ابن بکیر ما اعظم مسائلک ان الحسین مع ابیه وامه واخیه فی منزل رسول الله ومعه یرزقون
ویحبرون وانه لعن یمین العرش متعلق به یقول یا رب انجز لی ما وعدتنی وانه لینظر الی زواره
وهو اعرف بهم وباسمائهم ... یعنی عبد الله بن بکیر گفت حج کردم گفتم یا ابن رسول الله اگر قبر حسین بن علی را نبش نمایند آیا چیزی یافت میشود گفت
یا ابن بکیر چه بسیار بزرگ است مسائل تو بدرستیکه حسین بن علی با پدر و مادر و برادرش در منزل رسول خدا است شاد باو و روزی میخورند
شاد میشوند و حسین از یمین عرش متعلق است بعرش میگوید پروردگارا وفا کن بمن آنچه بمن وعده کرده و بدرستیکه او بر
زوار خود نظر میکند بسوی ایشان و عارفست بایشان و بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و آنچه در جلهای ایشان است از آنها
بسیار خود و نظر میکند بسوی کسیکه بگریه میکند بر او ... استغفار میکند و سوال میکند از پدرش که برای او استغفار نماید
و میگوید ای گریه کننده اگر بدانی آنچه خدا برای تو مهیا و آماده کرده است هر آینه شاد میشوی بسیار از آنچه اندوه و غمگین شده
و بدرستیکه او استغفار میکند برای او از هر گناه و خطیئه و حدیث میگویم و از اینست آنچه روایت کرده است شیخ الصدوق
از منصور ... از ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق گفت هیچ پیغمبر و وصی پیغمبر نیست که زیاده از سه روز در زمین بماند مگر آنکه
استخوان و گوشت او را بآسمان میبرند و حق تعالی بقبر ایشان میآیند و بایشان میرسانند از دور سلام را و ایشان میشنوند در جای
آثار ایشان از نزدیک و دور این حدیث و مخفی نماند که بدرستیکه آنچه در جزو اوست از توجیه باخبار اخیرین منافی نیست
زیرا که ظاهر آن اختصاص است بانبیا نه بمن سید الشهدا انبیا است و جزو دوم افاده تعمیم میکند نسبت با صحاب کسا با اینکه
آنچه در اینست افاده نمود که اجساد ایشان در عرش است و به تحقیق شناختی که جزو اول نامعلق ... سید الشهدا ...
پیم نیست جز سیم افاده تعمیم میکند نسبت بهر پیغمبر و وصی پس بعد از رفع منافات و مناقضه از میان این اخبار بوجهی دیگر عنایت
میگویم این اخبار معارضه نمی تواند بکند با اخبار کثیره که بحد تواتر معنوی رسیده اند در افاده نمودن آنها اینرا که اجساد طیبه طاهره
از محمد و آل معصومین او و سایر انبیاء و اوصیاء و در قبر منوره و مضاجع مقدسه خود شان هستند و چگونه چنین
باشد زیرا که اگر در اینمقام نباشد مگر حدیث صحیح بنا بر قول صحیح و اقضی محمد بن سنان است نقل کرده از مفضل بن عمر در حدیث
طویل از صادق و در آن گفت زمانیکه زیارت کردی امیر المومنین را پس بدانکه تو زیارت کننده هستی استخوانهای آدم
و بدن نوح و جسم علی ابن ابیطالب را آن قائل زمانیکه زیارت کردی بنجف را پس زیارت کن استخوانهای آدم و بدن نوح
و جسم علی ابن ابیطالب را زیرا که تو مدراك ... پدران اولین و آخرین نیز از زیارت کننده هستی تا آخر حدیث هر آینه کفایت میکند از جهت دلیل
و حجت در اینمقام کجا مانده که موید و مساعد باشد آنرا اخبار زیاده و جوه کثیره پس اشاره اجمالیه بسوی آنها اشاره میکنیم میگوییم از جمله
آنها است آنچه در اخبار مستفیضه است از وصیت کردن امیر المومنین ... خود که او را پنهان دفن نمایند تا بر قبر شریف
او مطلع نشوند اعدا ... و عترت طاهره است و از آنها است نیز فقرات کثیره از جمله کثیره از زیارات و ادعیه که وارد شده
در خود آن تربت طاهره حسینیه استشفاء بآن زیرا که خدا ... اعطا میکند که جسد شریف در قبر شریف است تا قیامت
یا تا رجعت و از آنها است نیز اخبار کثیره که ناطقند بر جور و ظلم کردن بنی عباس بر قبر شریف خصوصا متوکل ملعون و بعضی از این
اخبار مطلب صراحت و آن مثل آنچه مجلسی ره در بحار نقل کرده است در حدیث ... نوشته است ابو علی عمار که حدیث
کرد بمن ابراهیم دیزج و سوال کردم از او از صورت امر پس گفت آمدم در نیابت خاصه غلامان خود و قبر را نبش کردم پس حصیر تازه
در بالای آن بود که بر آن جسد حسین بن علی بود و از او بوی مشک بود پس حصیر را بحال خود گذاشتم و بر جسد حسین را در بالای حصیر گذاشته امر کردم
که خاک را بر آن بریزند و آب را بر آن روان کردم و امر کردم گاوها را که بقبر را شخم و حراثت نمایند گاوها قدم بر آن قبر نه گذاشتند
و قتیکه با بموضع میرسیدند بر میگشتند پس برای غلامان قسم یاد کردم با قسمهای مغلظه که اگر احدی از ایشان این را ذکر نماید هر آینه
او را میکشم تمام حدیث میگویم از آنها است نیز اختلاف اقوال بسبب اختلاف اخبار کثیره در مدفن سر سید الشهدا از روحی لقدا

و مشهور میان علمای امامیه آنست که آن سر با جسد او دفن شده است و به تحقیق آنرا علی بن الحسین رد کرده و به تحقیق اخبار کثیره وارد شده است
در اینکه سر سید الشهدا در نزد قبر امیرالمؤمنین مدفونست و شیخ طوسی گفته که عمر بن سعد آنرا در مدینه دفن کرده و به تحقیق جماعتی روایت کرده
که سر شریف حضرت حسین را سر بردند بشهر دمشق در آنجا آویختند و در خزینه بنی امیه ماند تا سلیمان بن عبدالملک حاکم شد آنرا از خزینه بیرون
آوردند در حالیکه آن نورانی بود در ظرفی گذاشت و عطر و خوشبو کرد آنرا و در ثوبی پیچید و گذاشت آنرا و دفن کرد در مقابر مسلمین بعد از آنکه
با آن نماز کرد و وقتیکه عمر بن عبدالعزیز حاکم شد او فرستاد به مکان آن سر را از او و به صورت خبر او را با و دادند پس سوال کرد از موضعی
که در آنجا دفن کرده بودند آنرا نبش کرده [illegible] بهتر داشت خدا میداند که با آنچه کرد و گفته‌اند که ظاهر از دین او همینست که آنرا
به کربلا فرستاد و به جسد او ملحق کردند و چون معلوم شد تا آنکه علاوه کردیم آنچه ما ذکر کردیم ظواهر اخبار متکاثره به تأیید
در اینکه چهار هزار از ملائکه چنانکه در جمله کثیره از اخبار است و هم چنین هشتاد هزار از ملائکه چنانکه در طایفه از اخبار است
قبر شریف را احاطه کرده‌اند پریشان گرد آلود گریه میکنند بر سید الشهدا ارواحنا له الفداه و استغفار میکنند برای زوار او و
در بسیاری عدد ملائکه که برایشان رعایت کردن له فرود آیند و عدد صعود کننده از ایشان در هر روز تا قیامت آنان
چیزهائیست که نمیدانند مگر خداوند جل و علا و به تحقیق اخبار که ناطقند باینکه انبیا و اوصیا او را زیارت میکنند در شبهای
جمعه با صفوف غیر محصور از ملائکه امید آنها و یقین میکنی که این نیست مگر محض بودن قبر شریف مصرع و مدفن در مدت
سه روز فقط بلکه از جهت بودن جسد شریف است در آن تا روز قیامت یا تا زمان رجعت کردن صاحب آن روح
له الفداه و لمن فیها و اگر خواسته که مطلب را موید نمائی به تأییدات و وجوه غیر محصور پس بگو که بودن استجابت دعا در تحت
قبه او و بودن شفا در تربت او و بریده شدن عوض و عطایای غیر متناهیه برای زائر قبر شریف و آنچه در اطراف آنست و آنچه وارد
شده در حدیث خواب ام سلمه از اینکه او در خواب رسول خدا را دید غمگین و محزون در حالتیکه لباسهای او گرد آلود و متلطخ به
خون بود و بر سر داشت پس از این حالت سوال کردم گفت الان از دفن کردن پسرم حسین فارغ شدم از جمله موید آنست
است چنانکه در بسیاری از آنهاست وظایف زیارات خطابات بر نهج مشافهه و چنانچه از آنهاست کلمات علما و صلحاء
و شعرا و راثین بر سید الشهدا و اگر خواسته بسط مختصر تعبیر نمائی بگو که به تحقیق سیره متقادیه و اجماع از شیعه بر این محقق شده است
و از جمله موید آنست حدیث شام این است که روایت آن گذشت از زینب دختر امیرالمؤمنین و از آنهاست جمله از اخبار که ناطقند
با فضل بودن کربلا از کعبه و آن مثل خبر عمر بن یزید از صادق که زمین کعبه گفت کیست مثل من و حالی آنکه به تحقیق خداوند عالم
خانه خود را از پشت من بنا کرده است خلق از هر راه دور بطرف من می‌آیند و من حرم خدا و امنا قرار داده شده‌ام پس خدا با او وحی کرد که
ساکت و ساکن باش نیست فضل آنچه تفضیل داده شده‌ای به آن در جنب آنچه زمین کربلا عطا کرده شده مگر بمنزله سوزنی که در دریا فرو برده
و از آب برداشته و اگر خاک کربلا نمی‌بود ترا تفضیل نمیدادم و اگر نمیبود آنکسیکه زمین کربلا او را در ضمن گرفته است ترا خلق نمیکردم
و آن چیز را که با آن فخر کردی پس ساکن و مستقر باش متواضع و ذلیل و خوار باش و استکبار و استنکاف بر زمین کربلا مکن و الا
ترا فرو میبرم و ترا با آتش جهنم میاندازم [illegible] دلالت بر مطلب میکند یا از آنچه تایید میکند آنچه در تحت که در خبر است
از جابر از ابی جعفر که گفت حسین با اصحاب خود فرمود پیش از آنکه کشته شود در بسیکه رسول خدا بمن فرمود ای فرزند ترا بعراق میبرند
و آن زمینی است که پیغمبران و اوصیا ملاقات او را زیارت کرده‌اند و آن زمینی است که آنرا عمورا میگویند و ترا در آنجا شهید
میکنند و با تو شهید میشود جماعتی از اصحاب تو که الم ورود حرارت آهن را نمی‌یابند و این آیه را تلاوت کرد قلنا یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم پس آتش حرب بر تو و بر ایشان برد و سلامت باشد پس بشارت باد شما را پس بخدا قسم اگر ما را بکشند ما بسوی پیغمبر خود
میرسیم گفت بعد از آن توقف میکنیم آنقدر که خدا میخواهد پس من اول کسی باشم که زمین از جهت او منشق میشود و خارج میشوم
خارج شدنی که این خروج من موافق میشود با خروج امیرالمؤمنین و قیام قائم تا آخر حدیث میگوییم بر تقریب استدلال با این بیان
ظاهر است زیرا که مطلب ثابت شده است [illegible] جسد شریف طیب و طاهر امام حسین [illegible] سید الشهدا ثابت میشود در
اجساد طاهره نیز یعنی اجساد محمد و آل معصومین [illegible]

دلالت میکند این خبر معتبر است که نقل شده از شریک بن عبدالله از جابر بن یزید جعفی از ابو جعفر که گفت لشکری را فرستاد سلیمه
از شام پس آنرا فتح کردند و اهل آن همه مسلمان شدند پس التماس کردند که برای ایشان مسجدی بنا کرد پس آن مسجد افتاد و خراب شد بعد از آنکه آنرا بنا کرده بود
را بنیاد پس این را به عمر نوشت وقتیکه کتاب را خواند از اصحاب محمد سؤال کرد که آیا در نزد شما در این خصوص علمی هست گفتند بلی پس
بحضرت امیر المؤمنین فرستاد و فرمود این پیغمبری است که قوم او را تکذیب کرده او را کشتند در این مسجد و او را دفن کردند
و او بخون خود آلوده است برفیق خود بنویس که آنرا نبش نماید که او را تر و تازه می یابد پس بر او نماز کند و دفن نماید در فلان جا
بعد از آن مسجد را بنا کند که قایم میشود پس چنین بعمل آورد بعد از آن مسجد را بنا کرد پس ثابت و برقرار گردید و در روایت
هست که آنحضرت فرمود بنویس بصاحب خود که جانب راست اساس مسجد را بکند زیرا که مردی را بیابد که نشسته دست خود را
بر بینی و رو گذاشته پس بر او نماز کند و دفن کند و مسجد را بنا کند عمر باو گفت آنکه گفت علی گفت بنویس بصاحب خود که بعمل
بیاورد آنچه او را بآن مأمور کردم پس اگر بیابد چنانکه من او را بتو وصف کردم ترا خبر میدهم پس آن نفر نگذشت که عامل
او نوشت که یافتم مرد را بآن قرار که وصف کرده بودی پس بعمل آوردم چیزی را که امر کرده بودی پس بنا و مسجد ثابت و برقرار گردید
عمر بعلی گفت حال این مرد چه بوده است گفت این پیغمبر اصحاب اخدود است و حدیث ایشان و از آنچه نیز دلالت میکند بر مطلب حدیثی
است که در حدیث وارد شده که قحط در سر من رأی واقع شد در زمان ابو الحسن الاخیر پس خلق سه روز طلب باران نمودند
باران نیامد پس جاثلیق با نصارا بیرون آمد و بیرون آمد با ایشان راهبی وقتیکه دست خود را بسوی آسمان دراز کرد از آسمان باران
بارید و همچنین در روز دوم پس خلق بدین نصارا میل کردند پس متوکل نزد ابی الحسن کسی فرستاد در حالیکه آنحضرت محبوس
بود گفت خارج شو بسوی امت جدت که هلاک شدند بیرون آمد جاثلیق و نصارا وقتیکه راهب دست خود را دراز کرد
حضرت به بعضی غلامان خود گفت که از دست راستش بگیرد و اخذ نماید آنچه در میان انگشتان اوست پس از او استخوان سیاهی را اخذ
کرد و آنحضرت با آن راهب گفت حال طلب باران کن پس طلب کرد و آسمان ابر بود و ابرها زایل شدند و آفتاب طلوع کرد متوکل گفت این
استخوان چیست گفت این استخوان پیغمبری از پیغمبران است عبور کرد این استخوان در دست او آمد و این استخوان پیغمبر کشف و ظاهر نمیشود
مگر اینکه باران میبارد و این حدیث میگوییم و از آنچه نیز دلالت میکند بر مطلب خبر اخراج کردن موسی است استخوانهای یوسف را
از شط نیل و نیز از این است حدیثی که وارد است و آن اینکه اهل شوش شکایت کردند بامیر المؤمنین از کثرت باران آنحضرت
بایشان نوشت که استخوانهای دانیال بر فوق زمین است و آسمان بر او میگرید پس آنها را دفن کردند باران ساکن شد
الحدیث میگوییم و در دست است اخبار که دلالت میکند بر آنچه ما ذکر کردیم ما بین صریح و ظاهر است در آن و اما اکثر تأییدات از آنچه ذکر
کردیم و از آنچه ذکر نکردیم پس از چیزهایی است که ممکن نیست بر حتم تمام بر گردد پس میگوییم از جمله آنچه در مطلب ظاهر است آنچیزیست
که از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل شده باسناد آن از ابن عباس از امیر المؤمنین گفت حضرت رسول الله روزی داخل شد بر فاطمه در
حالیکه او محزون بود آنحضرت فرمود ای دختر من چه چیز ترا محزون کرده است گفت ای پدر یاد آوردم حشر و ایستادن مردم را
عریان در روز قیامت گفت ای دختر من درستیکه آن روز روز عظیمی است ولکن بمن خبر داد جبرئیل از خدای عز و جل که
من اول کسی هستم که از جهت من زمین منشق میشود در روز قیامت بعد از آن ابراهیم بعد از آن شوهر تو علی ابن ابی طالب بعد از آن
خدای تعالی جبرئیل را بسوی تو مبعوث میکند با هفتاد هزار ملک و هفت قبه از نور میزنند بعد از آن میآید بنزد تو اسرافیل
با حله ها از نور پس در بالای سر تو می ایستد ترا ندا میکند که یا فاطمه دختر محمد برخیز بسوی محشر پس برخیزی در حالیکه از خوف خاطر جمع باشی و عورت
تو مستور باشد پس اسرافیل حله ها را بتو تسلیم میکند آنها را میپوشی پس روفائیل ناقه ای از نور میآورد که مهار آن از مروارید درخشان است
در بالای آن محملی باشد ترا بر آن سوار میکند روفائیل افسار ترا میکشد و در پیش روی تو هفتاد هزار ملک در دست ایشان علمهای
تسبیح باشد تا اینکه سیر نمودی استقبال میکنند ترا هفتاد هزار حورا بشارت میکنند نظر کردن بسوی تو در دست هر یک از ایشان
مجمره باشد از نور که از آن بوی عود بلند میشود و بر سر ایشان تاج جواهر مرصع بزبرجد سبز از جانب راست تو سیر میکنند پس
زمانیکه قدری راه رفتی استقبال کنند ترا مریم دختر عمران با مثل آنچه با تو هست از حوریان بر تو سلام میکند او و کسانیکه با او هستند
از جانب چپ تو سیر میکنند بعد از آن استقبال کنند ترا مادرت خدیجه دختر خویلد اول زنانیکه بخدا و رسول او ایمان آورده با او باشند

هفتاد هزار ملک در دست ایشان باشد لواهای تکبیر و هنگامیکه جمع نزدیک شوند استقبال کنند ترا حوا و آسیه و هشتاد هزار حور و با او باشد
آسیه دختر مزاحم پس سیر میکنند با تو آن کسانیکه با او هستند پس زنانیکه در دنیا جمع داخل شوند و آن هنگامیکه خدا جمع
کند خلایق اولین و آخرین شدتهای ایشان از حرارت بریان میشود بعد از آن منادی از زیر عرش ندا میکند که همه خلایق میشنوند که چشمهای
خود را بپوشید تا بگذرد فاطمه صدیقه دختر محمد و آنها که با او هستند پس نظر میکنند بتو مگر ابراهیم خلیل الرحمن و علی ابن ابی طالب
پس آدم حوا را طلب میکند تراهی مینماید با مادرت خدیجه بعد از آن برای تو منبری از نور نصب میکنند که در آن هفت پایه
است در مابین هر پایه تا پایه دیگر صفوف ملائکه میباشند در دستهای ایشان لواهای نور و صف میکشند حور العین در یمین
منبر و در یسار آن و نزدیکترین زنان بتو در یسار تو حوا و آسیه میشود و هنگامیکه بر بالای منبر سیر روی جبرئیل نزد تو میآید
و بتو میگوید یا فاطمه سؤال کن حاجت خود را میگوئی یا رب حسن و حسین را بمن بنما ایشان نزد تو میآیند در حالیکه
رگهای گردن حسین خون میریزد او میگوید یا رب امروز حق مرا اخذ کن از کسانیکه بمن ظلم کردند پس در آن وقت خداوند
جلیل غضب میکند و از جهة غضب او جهنم و جمیع ملائکه بغضب میآیند و جهنم فریاد میکند بعد از آن فوجی از آتش بیرون میآید
و قاتلان حسین را اخذ میکند خدا یتعالی بزبانه جهنم میگوید که ایشان را بعلامات ایشان بگیر که کبود چشم و سیاه رو هستند
ز پیشانی ایشان گرفته داخل طبقه از آتش زیرا که ایشان شدیدترند بعد از آن اولیا حسین از پسران خود و یاران
که با حسین جهاد کردند و با او کشته شدند بعد از آن جبرئیل میگوید یا فاطمه حاجت خود را بخواه پس میگوئی یا رب شیعیان مرا شفیع کن خدای
تعالی میگوید پروردگار مسئلة بتو تملک نمایم ایشان را با تو در بهشت پس در آن وقت خلایق دوست میدارند که ایشان منسوب به
فاطمه باشند پس سیر میکنی تو در حالیکه با تو باشد شیعه تو و شیعه پسر تو و شیعه امیر المؤمنین در حالی که خوفهای ایشان رفع
شده و عورات ایشان مستور باشد شداید از ایشان میرود و خلق میترسند و ایشان نمیترسند و خلق تشنه میشود و ایشان
تشنه نمیشوند زمانیکه بدر بهشت میرسی دوازده هزار حور ترا میشوند و استقبال مینمایند که استقبال نکرده اند احدی را
پیش از تو و نه بعد از تو در دستهای ایشان حربها باشد از نور در بالای اسبهای نجیب از نور که زینهای آنها از زر و یاقوت و زمامهای
آنها از مروارید و یاقوت و مروارید تر در بالای هر اسب نمرقه باشد از سندس با ایشان هم زینت و قلیکه به بهشت داخل شوی اهل بهشت
ترا بشارت دهند و از برای شیعیان تو مائدهها میگذارند از نور در بالای صندلیها از نور پس از آن مائده ها میخورند در حالیکه خلق
در حساب میباشند و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون و ایشان در جهه دستهای ایشان بخواهد خواستها میکنند همه هستند
پس هنگامیکه دوستان خدا در بهشت مستقر شدند زیارت میکنند ترا آدم و سایر پیغمبران که از او پست ترند و بدرستیکه در زیر عرش
دو مروارید است که از نیک اصل یکی مروارید سفید و یکی مروارید زرد در آنها قصور و خانه ها است در هر یک نه هزار خانه است پس
مروارید سفید منازل ما و آل ابراهیم است فاطمه گفت ای پدر من دوست میدارم که وفات ترا ببینم و دوست نمیدارم که یکروز
بعد از تو باشم گفت ای دختر من هر آینه بتحقیق جبرئیل بمن خبر داد که تو اول کسی باشی که بمن ملحق میشوی از اهل بیت من پس تمام
و بیل برای کسیکه بر تو ظلم کند و رستگاری بزرگ برای کسی باد که ترا یاری کند بحدیث میگویم مخفی نماند بر تو بدرستیکه موضع
حاجت و استدلال از این حدیث شریف اگر چه بمقدار دو سطر است وانیدو سطر از قول پیغمبر است که فرمود اول من ینشق
عنه الارض یوم القیمة انا فاقول و فیضرب علی قبرک تسع قباب من نور الا اینکه ما این حدیث را بطوله تمامه ذکر کردیم زیرا
که آن مشتمل بود بر مناقب اهل بیت عصمت و فضایل ایشان و بالجمله امثال آنچه گذشت از اخبار از جهة دلالت کردن بر مطلب
یا تایید مطلب با نها در غایت کثرت است پس از جمله آنها است آنچه نقل شده از فرحة الغری از اسمعیل بن اسمعیل بن نبلی بن عبد الله
ابن العباس که گفت روز جمعه مراجعت کردیم از نماز از مسجد جامع با عم خود داود بن علی بن عبد الله بن العباس چون نزدیک
منازل ما و منزل او گردید در حالیکه راه خلوت بود بما گفت هر جا باشید پیش از غروب آفتاب نزد من بیایید و آمدم نزد

تخلف نکنند زیرا که او آتش پاره ای بنی هاشم است پس نزد او رفتیم در حالیکه نشسته بود گفت صبیحه بر نزید بغلان و غلان
از غفلت پس دو نفر مرد با ما آمدند با ایشان بود آنچه اسباب ایشان و بجانب ما التفات کرد و گفت همه شما اجتماع نمائید
و سوار شوید در همین وقت و با خود تان جمل را بردارید و آن جمل غلام سیاه او بود و او چنان بود که اگر حمله میکرد بر جمله او را نگه
میداشت و بروید بسوی این قبر که خلق با آن مفتون گشته و میگویند که قبر حسین است تا آنرا نبش نمائید و بیاورید بمن آنچه
در آنست پس ما رفتیم بآن موضع و گفتیم شروع میکنید بآنچه او امر کرده است پس حفر کنندگان حفر کردند و میگفتند لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم در جائی ایستاده بودیم تا چه بیرون کنند و نازل شدند بآن و قتیکه بزمین سخت رسیدند حفاران گفتند
تحقیق بزمین سخت رسیدیم و قوت نداریم آنرا بکنیم پس غلام سیاه نازل شد کلنگ را برداشته یکضرب زد صدائی شنیدیم
شنیدیم در صحرا بعد از آن ضربت دویم زد صدائی که شدید تر از آن بود از کلنگ شنیدیم بعد از آن ضربت سیم را زد
صدائی شنیدیم که شدید تر بعد از آن غلام صیحه زد پس برخواسته نزد یکدیگر آمدیم با کسانیکه با او بود گفتیم از او سوال کنید
با و چه شد با ایشان جواب نداد و فریاد میکرد پس او را بریسمان بسته از آنجا بیرون آوردند ناگاه دیدیم از اطراف انگشتان
او تا مرفقش ریخته است و خون است و او فریاد میکرد و استغاثه مینمود و با ما تکلم نمیکرد و طلب نمیداد و او را بالای شتر حمل کرده رجوع
کردیم در حالیکه مثل مرغ طیران میکردیم و گوشت غلام از بازو و جسم و سایر طرف آن است میریخت تا آمدیم نزد متوکل گفت
در عقب شما چه خبر است صورت حال را باو خبر دادیم پس رو بطرف قبله کرده توبه کرد از آنچه از آن کرده بود بعد از آن سوار شد
نزد فلان ابن مصعب بن جابر رفت و از او سؤال کرد که صندوقی بر قبر درست نمایند و او را خبر داد بهمه آنچه که جاری
شده بود و متوجه گردید به پر کردن آن زمین مخصوص و گذاشتن صندوق بر آن و غلام در آن ساعت مرد ابو علی گفت
که امثال این حکایت چنانکه ممکن است تائید بآن هم چنین ممکن است استدلال کردن بآن بر مطلب چنانکه بر برهان دانا
مخفی نیست و کیف کان ما با این مقدار اکتفا میکنیم در اقامه دلیل و تائید بر مطلب پس کسیکه اعتنا نماید بجمیع آنچه ما ذکر کردیم و تأمل
نماید در طریق استدلال یا تائید بآن قاطع میشود و زیاده گردانیدن آن بعد از آن انشاء الله تعالی میآوریم در تذییل آینده چیزیرا که تعلق بمطلب
مطلب دارد تذییل سیم در اشاره است بکیفیت حال در جمیع و توفیق میان اخبار ثلثه او در میان آنچه بر مختار ما دلالت مینمود
از وجوه کثیره و اخبار زیاده و تائیدات پس در اینکه خبر اول ظاهرش عطا میکند که حمل کردن حال که جسد سید الشهداء روحی له الفداء
پیش از دفن بود و این چنانکه می بینی منافی است با آنچه ما مقدم کردیم از اخبار و وجوه و حکایات و اخبار کثیره گذشته که تا فتنه
بازنشدن رسول خدا از آسمان و هم چنین امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و جمعی از انبیاء برای زیارت او در شب یازدهم محرم
و هم چنین بعد از این شب تا دفن کردن جسد شریف و هم چنین منافی است با چیزیکه انقطاعی الصدور است از خدا و رسول و امیر
المؤمنین و حسن و حسین از اینکه سید الشهداء لابد است که دفن شود در کوهالی که آنرا کربلا گویند علاوه بر این این از اخباریست
که حس و عیان آنرا تکذیب میکند زیرا که جسد شریف بتحقیق او را صدیق و عدو در زمین کربلا در مدت سه روز مطروح دیدند و دفن
کرد او را جماعتی از قبیله بنی اسد با حضور سید الساجدین در وقت دفن او بتحقیق مرح در اخبار کثیره در شان اینکه دفن کنندگان
و قعه بوده است و از جمله آن اخبار حدیث ام ایمن است که در مجلس متقدم گذشت پس همه اینها بعد از چشم پوشیدن از سند خود است
و الا پس امر وضعیت آن خبر نقل شده از کتاب مختصر که از حسن بن سلیمان است او نقل کرده از کتاب معراج باسناد او از صدوق
باسناد او از بکر بن عبد الله از سهل بن عبد الله و آباء او اذیه معاویه از عمش و کیف کان لابد است که از ظاهرش صرف
نمائیم و آنچه در آنست بجسد شریف حمل نمائیم و اما خبر دویم آنرا در خلاف مطلب ظهوری نیست مثل ظهور خبر اول در خلاف مطلب
زیرا که صادق حکم کرد باینکه جسد سید الشهداء در قبر شریفش نیست بلکه سید الشهداء در عرش با جد و پدر و مادر و برادرش است
پس بسیار فرق دارد در میان این دو امر زیرا که منافات ندارد در میان بودن جسد طاهر او در قبر و میان بودن

دروح طیبه او را در عرش در حالیکه متنعم و مرزوق بوده باشد در بدن مثالی در عرش برده و هم چنین است کلام در خصوص جسد و
و مادر و برادرش پس اگر گوئی که سیاق خبر ظاهر است در خلاف مطلب شما زیرا که قول صادق که فرموده ما اعلم مسلکک
بعد بتعقیب کردن آن با آنچه ذکر کرده است آنرا از کلام خود کشف میکند از حکم کردن او باینکه جسد شریف در قبر نیست
میگوییم ظاهر از سیاق خبر اینست که ابن بکیر معتقد بود باینکه ابدان طاهره و اجساد طیبه از انبیاء و اوصیا مثل اجساد
سایر مردم است باین معنی که انهدام و کهنه و پوسیده گی بآنها راه یابد پس صادق ع فکر آنچه آنرا ابن بکیر زعم کرده بود با آنچه از او
ذکر کرد از اینکه جسد شریف سید الشهدا در عرش است این در حقیقت از قبیل اثبات شیء و ذکر کردن آنست ببینه و برهان
باین معنی که کسیکه حال او چنین باشد چگونه بجسد او اصلا انهدام و کهنگی راه یابد نعم در بستیکه تعرتب کردن این نحو از دفع ازان
چیزها است که احتیاج بتامل دقیق دارد و ممکنست که نیز گفته شود وقتیکه حضرت صادق دانست اعتقاد ابن بکیر را بآنچه
اعتقاد معظم متکلمین باثبات از باقی بودن ارواح در عالم برزخ و از نبودن حقیقت ایشان عبارت از هیکل او یا
مزاج او پس با همه اینها سیحو نهست براند که جسم آیا کهنگی و انهدام بآنها راه میابد یا نه حضرت صادق اراده کرد بقول
خود ما اعلم مسلکک تا آخر کلام خود نعم باقی بماند در این هنگام در این مقام یک سؤالی و آن اینست که وجه تخصیص ابن
بکیر سؤال را بجسد سید الشهدا چیست پس ممکن است که گفته شود در توجیه تخصیص که راه یافتن انهدام و انعدام بجسد غیر سید
الشهدا ع بسوی او له اعدا از امور مسلمه است در نزد ابن بکیر و تردد او در خصوص نسبت بجسد شریف سید الشهدا از وصله اعداء
بود پس کلام حضرت صادق ع بیان میشود از بهر آن باقی بودن ارواح در برزخ و نیز بیان میشود باینکه حقیقت ایشان عبارت
از هیکل میت و نیز بیان میشود در اینکه انهدام و انعدام بر اجساد محمد و آل معصومین او و انبیا بروا اگر خواسته ای که با تطور را
بوجه دیگر بیان کنی در تحقیق کردن حال این خبر بگو که استدلال در این خبر بخلاف مطلب ما بعد از اغماض از آنچه مقدم
کردیم از معارضات قویه صحیح میشود در زمانیکه خبر ظاهر باشد از اینکه ابن بکیر مردد بود در اینکه جسد شریف سید الشهدا
در قبر خود است یا در عرش است بعد از قطع کردن او بنفی احتمال ثالث در مابین ولکن بتحقیق شناختی که خبر در این ظاهر
نیست پس زمانیکه آنچه ما در توجیه خبر گفتیم احتمال راجح یا مساوی شد یا احتمالیکه مراد استدلال او است جایز نشد
تمسک نمودن بآن بهر تقدیر با اینها بعد از اغماض از سند خبر است بعد از چشم پوشیدن است از معارضات قویه بلکه قطعیه بر وجهی و اما
خبر سیم پس بتحقیق جمعی در مقام جمع و توفیق در میان آن و خبریکه متضمن قضیه راهب است در سر من رای و خبریکه متضمن حمل
کردن موسی است جسد یوسف را و خبریکه متضمن قضیه نوشتن امیر المؤمنین است که بر اهل کوش احتمال چند ذکر کردند اول
اینست که محقق است آنچه در آنست به پیغمبر ما محمد ابن عبد الله و عترت طاهرین او و جمیع بگروه ایشان اولو العزم و اوصیای
ایشان انست و تو خبیری بآنچه در آنست زیرا که اکثر آنچه مقدم کردیم از اخبار و غیر آنها آنرا دفع میکند دوم آنکه مقصود این
است که اجساد و هیاکل نبویه را از انبیا و اوصیا بعد از سه روز از وفات بآسمان میبرند ولکن با این بدن در آسمان باقی
نمیمانند بلکه بزمین نازل میشوند دفعه دویم در مضاجع مقابر خود شان مدفون میشوند و فواید بردن ایشان بآسمان کم نیست
بلکه بسیار است و مخفی نماند بر تو در بستیکه این احتمال از صواب و حق بسیار دور است مثل احتمال اول پس هرگاه
بگوید این چگونه میشود زیرا که قول صادق ع فرموده و انا نولی موضع آثارهم مثل صریح است در منع کردن این احتمال
میگوییم امر چنان نیست که تو توهم کرده زیرا که قول او و انا نولی موضع آثارهم تا قول او که بعد از زمان قریب مبالغه ایست
از تغییر یا که با قبل تعلق داشته باشد در غایت تعلق بلکه آن در حقیقت کلام مستقل است که عارض شده بجهت بیان کردن ...

مهمی آیا نمی بینی که صحیح میشود این کلام از خبرها باشد که بیان ابتدای مطلب مینمایند بخلاف اینکه ما قبل آنرا با بعض کنند پس این
کاشف است از آنچه که سابق بر این اشاره نمودیم علاوه بر این اگر آن تعلق سابق و معتبر باشد با قبل آن هر آینه افاده میکرد بنحوی
در اینجا معلوم که اجساد انبیاء و اوصیاء اگر در قبور و مضاجع خود باشند که بسوی آسمان مرفوع نمیشوند هر آینه آن اجساد او از
حاضرین و زائرین را در نزد قبور می شنیدند پس این چنانکه می بینی منافی تحقیق و حاکی نمیشود مگر بعض وجوه و نخواهد فهمید
لکن نه مطلقا بلکه نسبت به جسد محمد و اجساد آل معصومین او و تحقیق که گذشت اشاره بآن وجوه دقیقه سیم آنکه اجساد دیگر از قبور مرتفع
شده باسمان میروند آنها اجساد اصلیه دنیویه است و آن اجساد دیگر که در قبور میمانند آنها اجساد برزخیه و ابدان مثالیه اند یا بالعکس
و مخفی نماند بر تو که این وجه و وجه توفیق و جمع نمیشود مگر بعد از حتمی و تعیین و تمییز باینکه گفته شود اجساد مرفوعه ارواح است
با اجساد مثالیه و ابدان برزخیه پس هر گاه گوئی اگر امر باین احتمال نباشد و مفهوم از خبر چنین میشود که اجساد طیبه طاهره
از آن خبرها است که ارواح طاهره و نفوس قدسیه با آنها تعلق دارد در مدت آن سه روز که اجساد در آنها میشود در زمین پس این
چنانکه می بینی از آن خبرها است که با آن قایل میشد میگوئیم تعلق بچند قسم است پس تعلق ارواح با آنها بیک قسم از خبرها است
که دلالت بر نیست اللهم اینکه بگویند که تعلق ارواح با اجساد دنیویه اصلیه قبل از قیام قیامت یا قبل از رجعت از آن خبرها است
که اجماع بر بطلان آن قایم شده بنا و تو خبیر هستی که آنچه در این است ظن کن که امر چنین است ولکن این از آن خبرها است
که مذهب یا مضر نمیرساند بلکه از چیزهائیست که مذهبهای اما سابقه مینماید پس این بکثرت قرینه میشود از قرائنیکه متعین میکنند حمل
کردن آنچه در خبر است از اجساد بر اجساد مثالیه و ابدان برزخیه پس اجساد دیگر که با ارواح مرفوعند اجساد مثالیه میشوند که
و استخوانهای ایشان ظاهر میشود در صلحاء و شهداء و سایر مؤمنین زیرا که هر مؤمن متنعم و مرزوق است با اجساد مثالیه
در برزخ پس چه چیز است وجه اختصاص نقض شدن با آسمان و آسمان چهارم یا بعرش بائمه طاهرین و انبیاء و اوصیاء میگوئیم
ملازمت نیست در میان اینکه مؤمنین متنعم و مرزوق اند در برزخ در میان اینکه در آسمان باشند پس این ظاهر است
در آن شک و پرده نیست بعد از آن زمانیکه تامل کردی در آنچه ما کرارا و مرات ذکر کردیم از اینکه نفوس کلیه قاهره
و ارواح قدسیه تصرف مینمایند در ابدان مثالیه کثیره میدان و وجه خروج اخبار را بر نحوهای متعدده زیرا که در بعض آنها
لفظ السماء و در بعض آنها السماء الخامسة و در بعض آنها العرش و نحو ذلک الی غیر ذلک از تعبیرات بعد مخفی نماند بر تو که در این مقام
احتمال دیگری هست و آن اینست که بگویند این خبر از جهت تقیه و در مقام تقیه صادر شده بلکه بعید نیست که گفته شود این احسن احتمالات است
در این مقام و چگونه چنین نباشد زیرا نشر شدن مثل این از حضرت صادق مخالفین و دشمنان را منع میکند از نظایر آنچه
متوکل عباسی آنرا اراده میکرد نسبت بقبر مطهر سید الشهداء ارواحنا له الفداء

مجلس سیم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در بیان عبور کردن حرم و دختران رسولخدا از قتلگاه آل الرسول

پس آنچه مستفاد از اخذ کردن جمیع
آثار و روایات در بعضی از مقامات است که مرور و گذشتن زنان بر قتلگاه شهدا در روز یازدهم محرم بود بعد از ظهر
زیرا که آن وقت وقت کوچ کردن ابن سعد لعین بود با لشکر خود از کربلا بسوی کوفه بعد از آن اقوال اصحاب مقاتل
مختلف است در اینکه این عبور و مرور آیا بطلب کردن زنان و التماس ایشان بود از ابن سعد یا از عداوت و عناد
بود از ابن سعد پس اکثر اصحاب مقاتل با قول رفته اند و بعضی از ایشان به طرف دیگر سید در کتاب ملهوف گفته
قَالَ الرَّاوِی فَوَاللهِ لَا اَنْسیٰ زَیْنَبَ بِنْتَ عَلِیٍّ وَهِیَ تَنْدُبُ الْحُسَیْنَ وَتُنَادِی بِصَوْتٍ حَزِینٍ وَقَلْبٍ کَئِیبٍ یَا مُحَمَّدَاهُ
صَلّٰی عَلَیْکَ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ هٰذَا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْاَعْضَاءِ وَبَنَاتُکَ سَبَایَا اِلَی اللهِ الْمُشْتَکیٰ

والی محمد المصطفی والی علی المرتضی والی حمزة سید الشهداء یا محمداه هذا الحسین بالعراء تسفی علیه الصبا
قتیل اولاد البغایا یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله یا اصحاب محمداه هؤلاء ذریة المصطفی
یساقون سوق السبایا وفی روایة یا محمداه بناتک سبایا وذریتک مقتلة تسفی علیهم ریح الصبا
هذا الحسین محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة والرداء بابی من عسکره یوم الاثنین نهبا
بابی من فسطاطه مقطع العری بابی من لا غائب فیرتجی ولا جریح فیداوی بابی من نفسی له الفداء بابی المهموم
حتی قضی بابی العطشان حتی مضی بابی من شیبته تقطر بالدماء بابی من جده رسول اله السماء بابی من هو سبط
النبی الهدی بابی محمد المصطفی بابی خدیجة الکبری بابی علی المرتضی بابی فاطمة الزهراء آن زنان را از خیمه بیرون کرده با خیمه آتش زدند
پس زنان بیرون آمدند حسرت موی پریشان پای برهنه گریکنان مسلوب آمیر رفتند در حالیکه اسیر بودند در قید ذلت و خواری و گفتند
شما را قسم میدهیم بحق خدا ما را از قتلگاه حسین ببرید پس وقتیکه زنان نظر کردند بر کشتگان فریاد بر آوردند و بر رویهای خود شان
زدند راوی گفت قسم بخدا فراموش نمیکنم زینب دختر علی را در حالیکه او ندبه و نوحه میکرد و با آواز حزین و قلب غمگین ندا می
کرد یا محمداه صلی علیک ملیک السماء ای محمد خدای آسمان بر تو صلوات فرستاده این حسین است که بخون غلطان شده و اعضای
او را قطع کرده اند و دختران تو را اسیر نموده اند شکایت میکنم بخدا و بمحمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء یا محمداه این
عریان حسین است که باد صبا باو میوزد اولاد زنا او را کشته اند یا حزناه یا کرباه امروز جدم محمد مصطفی از دنیا رحلت کرده است
ای اصحاب محمد اینها ذریه مصطفا اند که ایشان را مثل اسیران میبرند و در روایتی هست که گفت یا محمداه که دختران تو اسیرند و ذریه
تو کشته اند که باد صبا بایشان میوزد این حسین است که سر او را از قفا بریده و عمامه و ردای او را برده اند پدرم فدای
کسی باد که روز دوشنبه لشکر او را غارت کردند پدرم فدای کسی باد که طناب خیمه های او را قطع کردند پدرم فدای کسی باد که غایب
شده امید برجوع ندارد و چنان مجروح نیست که زخمهایش مرهم پذیر شود پدرم فدای کسی باد که جانم فدای او است پدرم فدای
مهموم باد که کشته شده پدرم فدای عطشان باد تا گذشت پدرم فدای کسی باد که از ریش مبارکش خون میریخت پدرم فدای
کسی باد که جدش رسول معبود آسمانست پدرم فدای کسی باد که او نواده پیغمبر باد پدرم فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری
و علی مرتضی و فاطمه زهرا سیدة النساء باد پدرم فدای کسی باد که آفتاب بجهة او برگشت تا نماز را بجا آورد راوی گفت پس گریه آورد
بخدا قسم جمیع دوست و دشمن را بعد از آن سکینه جسد حسین را در بر گرفت و خود را بجسد منور انداخت چند نفر از اعراب نزد او
جمع شدند تا او را از آن جسد مطهر کشیدند و جدا نمودند پس این آن چیزیست که در کتاب لهوف است و اما آنچه در بعض کتب
معتبره هست پس این خبر نیست که روایت شده از عبید الله بن ادریس از پدرش که آن ملاعین از راه عداوت زنان را از
قتلگاه آل رسول عبور دادند وقتیکه ام کلثوم بدن شریف حسین را دید که نسیم باد میوزد و او بر روی خود افتاده و لباسهایش غارت شده
خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و سر او را بر سینه خود چسپانید و گفت بناله و گریه یا رسول الله این جسد فرزند تو است
که بر زمین انداخته اند بدون کفن و کفن او ریگ بیابان است که باد بر او ریخته اند و غسلش خون است که از رگهای گردنش جاری شده
و اینها اهل بیت او است که ایشان را ذلیل و خوار و اسیر کرده اند و هیچ کسی نیست که ایشان را دفع و منع نماید و سرهای اولاد او را
با سر شریف او بر نیزه ها زده اند مثل ماه تابان یا محمد مصطفی اینها دختران تواند که اسیر نموده و ذریه تو را کشته اند [illegible]
آنرا مسکینت همه دوست و دشمن را بگریه در آورد حتی دیدم اشکهای اسبان بر سمهای آنها جاری میشد و ایشان [illegible] حالیکه
جناب ام کلثوم میگریست و اشکهایش قطع نمیشد و حسرت او تمام نمیگشت و مخفی نماند بر تو که آنچه از اول نقل کردیم از سید ابن
طاوس ظاهرش آن بود که عبور کنندگان حرم رسول خدا بر قتلگاه شهدا در روز عاشورا قبل از سوار کردن ایشان بر شتران
ولکن مقتضی حق و تحقیق آن خبر نیست که شناختی از اینکه این مرور در روز یازدهم محرم بود بعد از زوال و ظهر آن بعد از حمل کردن

حرم بود بر شتران پس آنچه را بینه و امر دلالت میکند در غایت کثرت است و تحقیق گذشت بعضی از آنها و از جمله آنها است آنچه در روایت
فقرات زیارت ناحیه که متضمن حدیث شام این است و به تحقیق آن گذشت و آنچه از آن با مطلب دلالت میکند چیزی است که در آن
افتاده واقع شده و منقول است از سید ساجدین است که فرمود وقتیکه رسید بما آنچه رسید و پدرم و آنانکه با او بودند از پسران و برادران
و سایر اهلش کشته شدند حرم و زنان او را بر قتبهای شتر حمل کردند که ما را بکوفه برند من با ایشان نظر میکردم که افتاده بودند و ایشان را
دفن نکرده بودند این امر بزرگ شد در سینه من و نزدیک بود که روحم خارج شود و عمه ام زینب دختر علی کبری این را از من دید پس گفت چه
شده است که می بینم ترا که جان خود را بخشش میکنی ای یادگار جدم و پدرم و برادرم گفتم چگونه جزع نکنم و حال آنکه می بینم پدر و برادران
و عموها و پسران عمو و اهل خود را که افتاده اند در خون خود غلطان و لباسهای ایشان را غارت کرده اند و ایشان را کفن و دفن نمیکنند
و کسی با ایشان نزدیک نمیشود که گویا ایشان اهل بیتی هستند از دیلم و خزر تا آخر حدیث و مخفی نماند که بر متتبع اخبار و سیاق بعضی از
روایات و صراحت بعض آنها این است که جدا کردن سرهای طیبه طاهره از ابدان اصحاب و انصار سید الشهداء روحی له الفداء در روز
یازدهم محرم بود و اما روز عاشوراء در آن قطع و جدا نشد مگر سر سید الشهداء روحی له الفداء و طایفه قلیله از اصحاب بلکه عبارت جمعی از اصحاب
مقاتل دلالت میکند که جدا کردن سرهای شریفه تماما از ابدان طاهره در روز عاشورا بوده و بنابر این است قول ایشان که عمر بن سعد
سر حسین را در روز عاشوراء با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم بسوی ابن زیاد فرستاد بعد از آن امر کرد که سرهای باقی از اهل بیت
و اصحاب را جدا کردند و آنها را با شمر بن ذی الجوشن بسوی کوفه فرستاد و ابن سعد در آن روز و روز دیگر تا ظهر اقامت نمود و تحمل
کرد کشته شود و آنچه در این عبارت است بعید است ولی ارجاع کنیم در هر حال بنابر اول کلام در این است که جدا کردن سرهای شریفه از ابدان
طاهره آیا قبل از مرور کردن حرم سید الشهداء و دختران رسول خدا بر مصارع شهدا بود یا بعد از آن ساعت بود پس میگوییم هر یک از
این هر دو امر احتمال دارد و من تا حال بر نرسیده ام بچیزی که دلالت بر تحقیق حال نماید در این مقام بلی ممکن است که بگویند مدرک ظاهر
از سیاق بعضی از روایات و کلمات اصحاب مقاتل احتمال اول است و منقول از بعضی علما است که گذشتن زنان بر مصارع
شهدا پیش از جدا کردن کفار بود سرهای شریفه را از ابدان طاهره پس بنابر اول شناختن زنان بجهت تمیز دادن شهدا
بعض ایشان را از بعض دیگر بجهت بدنها امر آسانی بوده و دلالت او است پس هر خواهری خود را بر جسد برادرش انداخته و هر مادر بناله و جزع
کنند بر جسد پسرش بوده و مشتبه بوده با آنکه حال امام معصوم حجت خدا بر جمیع خلق او و از کسانیکه جدا آنها نهاده و رسیدند
هستند و آن چنانکه چون اخبار آن متضمن است چنانکه آن بزرگوار جان خود را بخشش مینمود و نزدیک بود که روح او از بدن مفارقت
نماید با آنکه او کوه عقل و صبر بود پس چگونه میگردد حال حرم از دختران و زنان و به تحقیق در بعض کتب دیده ام که سید ساجدین وقتیکه
نظرش بر جسد پدرش افتاد خود را از بالای شتر بر زمین انداخت با اینکه مغلول و غل جامعه در گردن مبارکش بود و از بعضی آن
روایت شده که سکینه دختر صغیره بود و از میان دختران نزد پدرش نشسته و او را در دوش کرده و دست او را بر سر خود گذاشته گاه
دوش او را میبوسید و گاه پستان او را از طلب خود میکشید و گاه بر چشم خود و از خون سر نحر اخذ کرده که موی سر خود را خضاب
میکرد و میگفت وا ابتاه کشته شدن تو چشمهای شماتت کنندگان را روشن نمود و دشمنان را شاد کرد یا ابتاه عبدهم بنی امیه لباس یتیمی
را در این صغر سن بمن پوشانیدند یا ابتاه زمانیکه شب تاریک میشود که مرا حمایت میکند یا ابتاه زمانیکه تشنه شدم که مرا آب میدهد
یا ابتاه کو سواره و پیاده که مرا اجازت کردند یا ابتاه آیا می بینی که سرهای ما را برهنه کرده اند و آیا نظر میکنی بر جگرهای سوخته و آیا نظر میکنی
بجمعی که اولاد امیر تنها و بیچاره که او در ملک شنیده اند و نگوید ذبح کردند و چشمهای ما رسیدند پس جبر ملعون بسوی ایشان آمد و گفت
هر یک کوچک کردن ... دختر کوچک ساربان آمد پیش روی او و ایستاد و گفت بابا از تو سؤال میکنم بجد او جدت
خود مرا بسوی خدا آیا زنده خواهد ماند یا نه و با رفت گفت بلکه کوچ خواهیم کرد گفت بابا وقتیکه اراده رفتن نمودید زنان را بهم
مرا در نزد پدرم بگذارید زیرا که من صغیر السن ام و قدرت سوار شدن ندارم پس بمن احسان نمایید و مرا نزد پدرم بگذارید

کریم با اشک چشم ریخته شده وقلب دردناک و با مونس باشم وقتیکه وزید او مردم قحط باشد از شما عهد و خوان من پس علطو داو را
از او دفع و دور کرد پس بیدر خود و پناه بر دار بند دست بدر کیکرف تعلون نزدا او آنما از نزد پدرش او را کشید پس با وگفت ماند
مدد بسیکه مرا او صغیر است که بخو نیدا او ر کشتند یکبار از او را زیارت ذود احکم عذاب تو جزا بدست پس تاریان او را مهلت داد
چند قدم برداشت زیرا که افضل پدر پس نزدیک بود وقتیکه چشمهای او برادرش کشاد احضرت حسین نثار کرد و میگفت

قفوا ساعة بالنوق لا تركبونها ودبوا المنى بالطف خاب ظنونها أحادي مطاياهم
توقف هنيئة أودع نفسي ثم اقضي شؤونها أودع صغارا بالطفوف تذبحوا
أيتم ثناياها وأكثم عيونها والثم كفا قطعتها بدتها لعيد فما ضرهم لو أنهم
مدفونونها واصبغ أرداني وشعري ومفرقي بدم رجال بالظبا يحزونها
أراهم نياما والتراب وسادهم عليهم طيور القفر طال نحيبها فبالله ربي ضعوا
أو قفوا العيس ساعة ولا تمنعوا زينبا ولا تضربونها دعوها تودع
أهلها ورجالها فدون لقا المحبوب خاب ظنونها فضرب سياط القوم
الرجبنها وان هي نادت جدها يلطمونها وان هي قالت يا رجالي أتيتكم
فمن شعرها يا جري يجرونها تنوح وما تشفي الساحة تاكلا إذا لم تجد
نوحها من يعينها تروم دنوا من أجيها وتبتغي تودعها أعداؤها يمنعونها
وتلتمس النظار ان يفرجوا لها فلا يسمحوا منها ولا يرحمونها فتهجم على
المذبوح تبغي تشمه إذا ما دنت من قربه يدفعونها رقية فويم وأسرابي
رأس زينب يعز على آبائها ينظرونها ونادى فلبي من بلاء حر وجوهها ومن
ثقيل الذي ألذي في متونها ومن ذا يسليها وتجلي همومها وهيهات بعد اليوم
تغمض عيونها وقد ذا دا حولي بكا النوق حولها أتبكي علينا ام لأجل جنينها

حاصل مضمون آنکه ای جماعت شتران زمانیکه واریدسوار نشوید و آرام بر بدبو حه کنید بر آن کسیکه شتران ایشان را امیر ان زنان قبلیکه وقت
کن ای من سوح خود را وداع کنم بعد از آن بجا آورم شانهای او را و وداع کنم صغیر از اکه در طف ایشان را ذبح کردند و بوسه زندان
چشمهای ایشان را و بوسه کفها را که دستهای دشمنان آنها را جدا کردند پس چه ضرر با نها وارد میشد اگر آنها را دفن میکردند و
رنگین نمایم آستین و موی سر خود را بخون مردانیکه بدم شمشیر ایشان را نحر کردند می بینم که ایشان خوابیده اند در خاک پس
ایشان است و ناله مرغان بیابانها طولانی شده بر ایشان پس شما را قسم میدهم بخدا آرام بکنید شتران ایا ابیهارا یکساعت
نگاهدارید و زینب را منع نکنید و نزنید او را بگذار زینب اهل و مردان خود را وداع کند پس در نزد ملاقات محبوب خانهای
او نا امید کردید و ضرب تازیانها قوم بپهلوی او را مجروح آورد و اگر با جداد ندا کند او را سیلی میزنند و اگر بگوید که ای مردان
من نزد کجا استید آیم بسایکان من او را از مو می کشند نوحه میکند با نیکه نوحه بر زن فرزند مرده شفا میدهم زمانیکه در نوحه
خود کسی را معین ویاور خود ندید میخواهد ببرادر خود نزدیک شود و او را وداع کند دشمنان ورا منع میکنند و از تماشاکنان
التماس میکند که نعم او را زایل کنند او را دخیالی کنند و با و رحم نمی کنند پس هجوم میاورد بذبح و که او را ببوید زمانیکه باو

اقربرتشه

حزین‌تر شد از دیدن سینه او که به تیر و سر زینب را پوشش بدن پوشش نداشت که او را سر برهنه ببیند آیا در قلب من که الم کس تعهد
دو میکند و که الم شخص خرا از گفتن سینه او بشنوید و که با تسلی امید بدو حزن اندوه او را زایل میکند و دوری است بعد از این او را
چشمهای او بخواب نشود و به تحقیق علاوه گردید حزن مرا که بر گردن شتران در اطراف او کیابا گریه میکنند تا بر آید به جود سادات
که بعد از آن برادر خود را اگر رسیده و او نشانید و بسینه خود چسبانیده و لبهای خود را به نحر شریف او گذاشت و ندا کرد ای برادر
من اگر مرا تخییر نمائید در میان اینکه در نزد تو باشم و در نزد ما گوشت مرا بخورد و میان رفتن از نزد تو هر آینه در نزد تو ماندن را
اختیار میکنم پس عزادار باش من از تو جدا میشوم و تو جدا کننده منیم لوین شتران کوچیت که برای اسیر ما آورده اند در حالیکه لاغر شدند
و در آنها محامل نیست و در جهاز آنها نیست و شتر حبس اکرادا بلا اینکه لاغر است سرکش است منقاد نیست مثل ما را اهل عبا و بجا میبرند
پس سلام مرا به جدم رسول خدا و به پدرم علی المرتضی و مادرم فاطمه زهرا برسان و بایشان بگو که هم شیرم حال خود را بشما شکایت کننده است
بتحقیق که تن‌ها او را پاره کرده و خلخال او را بر گرفتند بعد از آن لبهای خود را بر لبهای او گذاشت و از نزد او بیرون رفت پس ساربان
لعین آمد او را بقهر از او جدا نمود و سوار نموده و وقتیکه بشتر سوار شد بسوی مدرش نظر نمود و گفت ای برادر ترا بخدای سمیع علیم امانت
سپردم و بشما سلام میرسانم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تذییل است مدانکه بتحقیق حکایت شده خواهرانیکه برای او
دهر بایشان رسیده بر برادران خود ناله نمودند بسیار اند و لکن سخت‌ترین ایشان از جهة حزن و بزرگترین ایشان از حیثیت
اندوه چهار است و ایشان صبور و مسرور گردند بسر نعش برادر خود شان در حالیکه ایشان بخون آلوده افتاده بودند دو نفر از ایشان
در شرک بودند و دو نفر در اسلام اما آن دو نفر که در شرک بودند یکی از آن دو نفر همشیره عمرو بن عبدود عامری بود و وقتیکه کشته شدن
برادرش را باو خبر دادند از پرده خود بیرون آمد در حالیکه فریاد میکرد تا آمد در بر او جسد برادرش عمرو بن عبدود و لباسهای
بدن او را مشاهده نمود و لکن لباسهای در بدن او را برهنه نکرده اند پس تعجب نمود و گفت شک نیست در اینکه کشنده برادرم
از اهل شرف و نجابت است پس خبر دهید بمن که او کیست گفتند او علی بن ابیطالب است شاد شد و گفت قسم بجان من
هر آینه او کفو کریم است به برادرم مرثیه نمیکنم و باو گریه و ناله نمیکنم بعد از آن انشا کرده میگفت لَوْ کَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو
غَیْرَ قَاتِلِهِ لَکُنْتُ اَبْکِیْ عَلَیْهِ دَائِمَ الْاَبَدِ لٰکِنَّ قَاتِلَهُ مَنْ لَا یُعَابُ بِهِ مَنْ کَانَ یُدْعٰی اَبُوْهُ
بَیْضَةُ الْبَلَدِ یعنی اگر کشنده عمرو غیر قاتل او میبود هر آینه همیشه باو میگریستم و لکن کشنده او کسیست که او عیب
و نقص ندارد و پدرش را بیضة البلد مینامند یعنی بزرگ شهر مکه و اما دومی از آن دو نفر خواهر حرث خیبری بود وقتیکه امیر
المؤمنین او را کشت همشیره او را اسیر کرده با غلامی خدمت رسول خدا فرستاد پس آن غلام او را به قتلگاه برادرش برد او را
لرزیدن گرفت و او را خدمت پیغمبر برد و در پیش روی پیغمبر ایستاد در حالیکه میلرزید پیغمبر باو گفت ترا چه شده است
یا رسول الله در بستکه این غلام مرا از قتلگاه برادرم و قوم من آورد ایشان را دیدیم که بروی خاک افتاده اند پس عارض شد بمن
آنچه میبینی پیغمبر بغلام ملامت کرد و امر کرد که دو غلامی آن زن کشته شد فرمودند و اما آن دو زن که در اسلام بودند یکی صفیه عمه پیغمبر
بود وقتیکه برادرش حمزة بن عبد المطلب در وقعه احد کشته شد امیر المؤمنین بر او واقف شدند پس او را دید که افتاده
و شکم او را پاره کرده اند و جگر او را بیرون آورده اند هر دو محزون شدند و پیغمبر بر روی خود او را پوشید آن رداء جمیع
حمد او را پوشید تا پا او مکشوف ماند پیغمبر به حشیش علف صحرا آنها را پوشید زیرا که او قد بلند و جسیم بود و پس همشیره اش
صفیه خبردار شد در حالیکه ندبه و نوحه و فریاد مینمود پیغمبر به زبیر پسر صفیه گفت که مادرت بگو که خود را از نعش او منع نموده بجای خود
برگردد و اما از آن چهارم که از ایشان از جهة حزن بزرگتر و از جهة غم و اندوه سخت‌تر است همانا آنچه دیده از بزرگی مصیبت
و جلیل رزیت که مثل آنها را ندیده بود او زینب دختر امیر المؤمنین است و او مانند مصائب است و چگونه زنی صاحب مصیبت
او را مثل شود زیرا که صفیه وقتیکه به قتلگاه برادرش رسید و دید که پیغمبر در بالای سر برادرش و امیر المؤمنین در جانب پایش ایستاده‌اند
از حزن و اندوه او تسلی قلب او مستقر و برقرار گردید اما زینب وقتیکه به قتلگاه برادرش رسید با او واقف

شد در حالیکه بنو ربا و از حمایت کنندگان و حامیان و پسران او کسیکه او را تعزیت دهد در میان وقت خود در آنحال جسد
برادرش را دید خفته و خود را بخون برادرش آلوده میکرد و فریاد کرد خطاب بجد و پدر و برادران و اعمام خود و ندا کرد وا اخاه
وا سیداه وا اهل بیتاه وا محمداه وا علیاه وا فاطماه وا حمزتاه وا جعفراه وا عقیلاه وا حسناه وا حسیناه وا علی ابتاه امروز محمد
مصطفی از دنیا رفت امروز علی مرتضی وفات نمود امروز حمزه سید الشهدا شهید شد امروز مادر خود فاطمه زهرا را مفقود
کردیم ای مؤمنین و شیعیان مخلصین زمانیکه تامل کردید و نظر بر آنچه ما نقل کردیم از اسیر روایات و اخبار قضایا و آثار میدهید وجه
گریه کردن آنحضرت را و دیدن او در وقتیکه گذشتن حرم از قتلگاه شهدا و دید بدن سر بریده شدن اعضای آنحضرت را دشمنان با نیزه های آنها
و چگونه چنین نباشد زیرا که آنساعت ساعت قایم شدن قیامت بود و ضجه و فریاد از اهل بیت رسولخدا در آنساعت مثل
ضجه نفخ صور بود و بتحقیق تزلزل و حرکت نمود در آنساعت زمینها و آسمانها و جمیع موجودات از اطراف عالم امکان
در آن ضجه و فریاد کردند بعد از آن تفکر نمایند در نتیجه در آنساعت که حرم و اهل بیت رسولخدا جاری شد از ظلم کفار و اذیت کردن
آنحضرت زیرا که ایشان صدیقه صغری زینب دختر امیرالمؤمنین را بتازیانه ها میزدند و زمانیکه ضجه و نوحه و فریاد میکرد او را
میزدند و وقتیکه ندا میکرد وا جداه وا محمداه وا علیاه میزدند و زمانیکه میگفت ای حمایت کنندگان و مردان من کجائید شما
و مجروح میکردند بدن شریف او را از کثرت ضرب تازیانه ها و کعب نیزه ها حتی خون از دوشهای مبارکش و پشتش جاری میشد و بتحقیق
هجوم آوردند بر آنحضرت نظر کنندگان از کفار باطراف جسد طاهره و ابدان طیبه و تماشا میکردند با نچه حرم میکردند و زنان
بسیار زینب بجسد شریف نزدیک میشد از جهة هجوم آوردن کفار باطراف جسد مبارک و زمانیکه بعد از گشتن بسیار
و التماس کردن او از کفار که او را بجسد مبارک راه دهند با آن جسد مبارک نزدیک میشد او را از بوسیدن جسد شریف و بوئیدن مانع
میشدند و با خواتون معظمه بخیال چادر و مقنعه او را برده بودند و همچنین میکردند با سایر زنان و دختران پس بسیار از
چیزهاست که در آنجا تار وارد شده و نطق کرده است نقل کردن آن دختر صغیر امام مظلوم در قصیده خود که انشا کرده است
در آن وقت گذشتن ایشان بر قتلگاه شهدا و این در قول است که گفته ... این قصیده را تا بماها کر
کردیم و بتحقیق دلالت کرده است بعض اشعار این قصیده بر اینکه اطفال غیر بالغین هم در طف حاضر بودند و این در قول است که گفته
ادرکوا صغارا بالطفوف نبحوا او ... و بتحقیق ذکر شده در بعضی از کتب که سکینه یعنی این صغیره غش کرد در حالیکه جسد پدر خود را در سینه چسبانیده
بود و شنید در حالت غش کردن کلام امام مظلوم شهید را از حلقوم شریفش شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد
القتل عمدا سحقونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفل فأبوا ان یرحمونی

مجلس بیست و یکم از اکسیر عبادات در اسرار شهادات در آنچه تعلق بتقسیم سرهای مطهر منور در قبایل و آنچه تعلق بعدد
کشتگان از اهل بیت دارد پس بدانکه محمد ابن ابیطالب گفته بتحقیق روایت شده که سرهای اصحاب حضرت حسین و اهل بیت او
هشتاد و هشت بود و ایشان را بقبایل قسمت کردند که باینسبب با ابن زیاد و یزید تقرب جویند پس قبیله کنده سیزده سر آوردند و رئیس ایشان قیس
ابن اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر آوردند و رئیس ایشان شمر بود و قبیله تمیم هفده سر آوردند
و در روایت ابن شهر آشوب شانزده سر آوردند و قبیله بنی اسد شانزده سر آوردند و در روایت ابن شهر آشوب نه سر آوردند و قبیله مذحج هفت سر آوردند
و سایر مردم سیزده سر آوردند و ابن شهر آشوب گفته که سایر لشکر نه سر آوردند و مذحج را ذکر نکرده و گفته است اینها هشتاد سر اند و اما عدد مقتولین
از اهل بیت پس آنچیزیست که در آن اختلاف واقع شده پس اکثر بآن قائلند که ایشان بیست و هفت نفر بودند هفت نفر از بنی عقیل
یکی مسلم که در کوفه کشته شد جعفر و عبدالرحمن پسران عقیل و محمد بن مسلم و عبدالله بن مسلم و محمد بن ابی سعید بن عقیل است و ابن شهر آشوب
عون بن مسلم بن عقیل را علاوه کرده است و سه نفر از اولاد جعفر بن ابیطالب محمد بن عبدالله بن جعفر و عون الاکبر بن عبدالله و از اولاد علی نه نفر
و عباس و میگویند پسرش محمد بن عباس و عمر بن علی و عثمان بن علی و ابراهیم بن علی و جعفر بن علی و عبدالله بن علی الاصغر و محمد بن علی الاصغر و ابو

و ابو

[illegible] او کشته شد چهار نفر از اولاد حسن عمر و ابوبکر و عبدالله و قاسم و گفته‌اند که عمر صغیر بود [illegible] نفر از اولاد [illegible]
و عبدالله و محمد [illegible] و جعفر [illegible] ابن ابیطالب [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] مصباح [illegible]
جعفر بن محمد در روز عاشورا [illegible] رسول [illegible]
خدا [illegible] حسین بن علی [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] زمین [illegible]
[illegible] حسین بن علی [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] حسین [illegible]
بن امیرالمؤمنین و عباس بن امیرالمؤمنین و عثمان بن امیرالمؤمنین و جعفر بن امیرالمؤمنین و ابوبکر بن الحسن و عبدالله بن الحسن و قاسم بن الحسن [illegible] عبدالله بن جعفر و محمد بن عبدالله [illegible]
و جعفر بن عقیل و عبدالله بن عقیل [illegible] مسلم بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین بن علی بن ابیطالب
[illegible]
[illegible] زیارت [illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] علی بن الحسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible] از اهل شام [illegible]
و جمیع کسانیکه با او کشته شده‌اند هشتاد و هفت نفر بودند [illegible] از اصحاب عمر بن سعد در حرب حسین کشته شدند [illegible]
[illegible] زیارت [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] حسین [illegible] از اصحاب و انصار [illegible] از اطفال و مردان [illegible]
حسین [illegible] در بعضی [illegible] از مردان و اطفال [illegible] حسین [illegible] شماره سرهای
شهدا علیهم السلام سرهای ایشان را [illegible]

[illegible]

برزه بودند پس میانی نمیشود در این ایام نظر محزن اکرم ثبت با هم مسلم لیست معلوم هر کسیکه این دافع و خلاف را از اهل
انها برمیدارد چنانکه بعضی بیت بر آنها کنند و در جمیع بچه آن اشاره کرد ثبت تذییل است ورد ذکر بعضی امور
که بر بعضی از شهدا تعلق دارد پس بدانکه در نزد من یک جلد از کتاب فارسی هست که مصنف آن اظهار اسماء تا مصدیق
پس اهل و ضع الکتاب بعد از بیان کردن احوال اولاد ائمه طاهرین و اولاد اولاد ایشان و اولاد اولاد اولاد اولاد آن
بیت و هم چنین چیزی که بر ایشان عاید شد در عصر ایشان از جور کافرین و ظلم ظالمین و منافقین پس تحقیق ذکر کرده در آن
در آنچه تعلق بسر قاسم بن حسن مجتبی دارد قصه عجیبه و حکایت غریبه بیانش اینست که صاحب الکتاب اند کمپنه وقتیکه
سرها مطهر طیبه را از شهدا کربلا در خیل کوفه ذکر کردند ابن زیاد امر کرده منادی را که ندا کند که خلق جمع شوند و تماشا نمایند سرها
و اسیران از حرم رسول خدا [illegible] و دلّا نید و مشغول ملاهی و ملاعب باشند و اظهار شماتت و استهزا نمایند با اهل بیت
اطهار وقتیکه خلق جمع شدند در کوچها و خیمه ها [illegible] تماشا کردند بر اسیران از حرم رسول خدا و بر سرها مطهره و دیانت
شاد و فرحناک شدند بسبب اعیان آل ابوسفیان و محزون و غمگین گردیدند در غایت غم و حزن شیعیان آل محمد پس جمعی
از شیعه قصد کردند که بر ابن زیاد خروج نمایند و امرا او بکردانند و سرها مطهره و حرم را از دست کفار خلاص نمایند
وقتیکه ابن زیاد بر مقصد ایشان مطلع شد بخبر دادن خواص او امر کرد لشکر را که در روز طف او بنا نهد که سرها مطهره و اسیران
با لشکر عظیم بشام بر یزید ورساند را جمع کرد و ابن سعد را بر جدا امیر گردانید وقتیکه لشکر از کوفه بیرون رفت دو روز دو شب یکی از روسای
لشکر حصین بن نمیر کندی بود و او بر لشکر جمع رئیس بود در روز طف اگر من نهبت کذاری بر جوع کردن بسوی اهل بیت حیات خود را
ضبط کرده زیرا که من مشتاق است که از آن بیرون آمده مام دریست که در رجوع کردن من بسوی آن اشاره وقعه و سرور و فرح میشود برای
آنکه یزید با آنکه سالیکه تا عیان او شده از آل ابی سفیان سعیت دارد پس ابن سعد با او اذن داد بر جوع کردن بسوی کوفه و با او
کرد جایزه مال بسیار از ثیاب فاخره و اسباب نفیسه وقتیکه اراده کرد که بسوی کوفه سر و دهد از او یکی از این سرها مطهره
از سرها اولاد ابوتراب بوده باشد که از آن بر حرم اگر این عطیه کثیره و هدیه عظیمه است نسبت باهل ری از اعیان آل
ابی سفیان و سلوک کردن او بعیت یزید پس سر طیب طاهر شهید جلیل قاسم بن امام حسن مجتبی روحی له الفداء را باو داد
و چون وقتیکه در وطن خود در ری بیاید ببلد میکذشت اهل آن ده و بلد او را استقبال میکردند و او را تعظیم و تجلیل مینمودند و حاضر
تعظیم و تجلیل و اظهار فرح و سرور مینمودند و اموال کثیره و اشیاء نفیسه بذل میکردند و دکاکین و بازارها را زینت میدادند و به لهو و
لعب مشغول میشدند و غیر این از اسباب فرح و سرور و ما لها انفاق میکردند در طعام نمودن و بخشش در خصوص اهل بلد آن
اقرار نمودند زیرا که اموال کثیره برای حصین بذل کردند و بسراو چند طبق از درهم و دنانیر نثار کردند و این همه از سلوک اهل شهرها و قریه ها
بجهت این بود که بر یزید و ابن زیاد و ابن سعد لعین و خواص ایشان تقرب نمایند وقتیکه بری وارد شده و اعلام داده بود
و آنچه اراده نموده از قضایای روز طف و آنچه بر اهل بیت رسول خدا عاید شده بود معاشر دوستان آل ابی سفیان را جمیع
از خوانین و پیران و مردان و زنان ایشان با سر شریف روحی له الفداه استهزا مینمودند و به لهو و لعب و بیعتی گردن
و حیرانی در نزد آن سر مبارک مشغول میشدند بلکه جمعی از ایشان آن سر مبارک را عوض گوی کرده بعصا و چوب آن را میزدند و او را
در سیدانها و مجالس بر در میکردند و نمیدیدند شغل ایشان در تمام روز چنین بود و در وقت غروب آفتاب از ابراز طریق امانت
بکسی سپردند که در شب او را حفظ کند و آن زن از نساء جابر بن عبد الله انصاری بود و نام او جاریه خاتون بود و بر حقیقت امر
مطلع بود و کیفیت حال را در وقتیکه آن سر شریف روحی له الفداه بمنزل آن زن پس عاید شد عادت ایشان [illegible] زمان با این
انبازی کردن با سر شریف روحی له الفداه در طول ایام و مرور ایام در شبها آن زن که از حقیقت حال غافل بود و
مسکن آن زن در قریه بود از قریه های کشمر انات و عادی را در ان زمان مرد بود و شدید الغیره و عنادش آن قدر و ایمان
طفل بود و اموال کثیره تباه کرد. این بذل مینمود در وقتیکه پسر حصین کندی آن سر مطهر را بسوی او میبرد و از جهت اظهار
سرور و خلاص یزید و او [illegible] و ترغیب بازی کردن با سر شریف و آنکه [illegible]

ما فوق از حقیقت امر در شب جمعه داخل شد با نقیبه که آن سر انور طیب اطهر در آن بود دید که نوری از آن سر شریف ساطع است
و آن نقیبه مملو از نور و روشنی است تا نزدیک بود که از کثرت دهشت و شدت تعجب و حیرت غش نماید بعد از آن با آن سر [illegible]
با آن تعظیم نمود و بوسید و به گلاب و مشک بشست و آنرا معطر نمود با نواع طیب و عطر و قمقمها کافوری در چهار جانب
آن نقیبه گذاشت و بشدت گریست و تضرع و زاری بسوی خدای عز و جل نمود و از خدا اظهار کردن امر آنرا مسئلت نمود
و چون نیمه یا نصف شب گذشت در آن اثنا که او در میان گریه و تفکر بود ناگاه دید که شش زن صاحب انوار داخل آن نقیبه
داخل شدند در هنگام آن سر منور از مکان خود بمقدار یک ذراع بلند شد و بقدرت خدا نطق کرد و مخاطب نمود از ایشان
زنی را که از همه ایشان نورانی تر بود و حزن او شدیدتر و گریه او بسیار و قد عظمت او زیاد بود و گفت السلام علیک یا اماه
یا زهرا المجد اعلم بدرستیکه مردان ما را کشتند و اطفال ما را ذبح کردند و زنان ما را اسیر نمودند و جدائی انداختند میان سر
ها و جسدهای ما و زنان ما را شهر بشهر گردانیدند و وقتیکه زهرا این کلام را شنیدند آنقدر صدای مبارک فریاد کرد و بشدت گریست و بجهة
فریاد و گریه او زنانیکه با او بودند فریاد و گریه کردند بعد از آن زهرا استغاثات کرد و گفت یا فاطمه دختر اسد و یا اماه یا خدیجه
یا جده یا حوا و یا مریم مادر عیسی و یا آسیه آیا می بینید آنچه امت بفرزندم و اهل بیت کرد بعد از آن آن سر مبارک را برداشته
و بوسید و بسینه چسبانید بعد از آن آن زنان آن سر مبارک را یکی بعد یکی گرفته و بوسیده و بسینه ضم کردند پس زهرا گریست و صیحه زد و
ایشان صیحه زده گریستند و صیحه زدند گریستند ملائکه و حور العین بجهة گریه کردن ایشان بعد از آن زهرا با آن سر شریف فرمود
ای فرزند یا قاسم صبر کن ما را که زمانیکه قیامت قائم شود و حق تعالی اولین و آخرین را محشور میکند پیراهن خود میگذارم عمامه جد تو هم
[illegible] که بخون آلوده شده با دیگر میگذارم در دوش راست خود پیراهن زهرا تو در دوش پدرت حسن مجتبی را در دوش چپ
خود میگذارم پیراهن پشتا پاره حسین را و با تب [illegible] ساق عرش خدا می ایستم و در اهل بهشت [illegible]
اشما و شیعیان شما مگر بعد از آن که خدای تعالی انتقام بگیرد بشدید انتقام از دشمنان و قاتلان شما نزدیک شد صدیقه کبری فاطمه
زهرا آن زن مؤمنه که جاهل بحال و غافل از کیفیت آن سر شریف بود گفت یا سیده النساء ای دختر رسول خدا از خطا و لغزش و گناه
من درگذر و در نزد پدرت سید المرسلین از من شکایت مکن بدرستیکه من بخدا قسم از شیعیان تو هستم و من حقیقت امر را
در امر این سر شریف ندانستم پس گریست و تضرع و زاری نمود زن حمید آن صدیقه طاهره معصومه مظلومه گرفت زهرا
مظلومه گفت ای زن صالحه راحت کنی تو در بهشتی زیرا که تو از دوستان و شیعیان ما هستی بر تو باد بشارت [illegible]
کوی بدرستیکه من داخل بهشت نمیشوم مگر که تو با من باشی بعد از آن آن معصومه مظلومه وقتیکه شدت رسید آن زن را از جدائی
مشاهده نمود از جهت [illegible] وقایعی که صادر شده بود بخط شریف خود کتابی امان از آتش نوشته بآن زن
عطا فرمود و بعد [illegible] معظمه و زنانیکه با او بودند از چشم آن زن صالحه غایب شدند بعد از آن مضطرب شد از جهت حزن و اندوه
و ماتم آن سر تا صبح بیدار بود وقتیکه صبح کرد این حکایت را از اول تا آخر به پسرش عبدالله نقل کرد و گفت ای عبدالله ای پسرم اگر خواهی
که مرا از خود راضی کنی و حقوق مرا ملاحظه نمائی لابد است که سر خود را بر سر پسر مصطفی و مرتضی و زهرا و برادر حسن مجتبی و داماد حسین شهید کربلا
فدا نمائی زیرا که نزدیک است گذر [illegible] این قریه بیایند از من سر قاسم را طلب نمایند چنانکه هر روز عادت ایشان چنین است
عبدالله گفت سمعا و طاعة اما چه کار کنم مرا هزار جان داشته باشد همه آنها را در دوستی آل محمد فدا کنم اما در هر چه خواهی بکن
آن زن دست خود سر پسرش عبدالله را ذبح کرد دیگر ساعتی گذشت که کفار از راه بآن قریه آمدند که سر را ببرند پس آن زن
آن سر قاسم را پوشانید از آن سر پسر خود عبدالله را بایشان داد و بکفار تسلیم شد پس سر عبدالله را تا به [illegible] بردند
وقتیکه بمیدان داخل شدند و مردم اجتماع نمودند مثل سایر روزها مشغول فسق و عصیان شدند و با غنا و ساز و طبل و بوق زدن
و آن سر را گوی کرده بعصا و چوبها انداختند وقتیکه سر را بعصا و چوبها زدند ناگاه سر شکست و اجزایش متفرق و مغز آن
ریخته شد در آن هنگام دانستند که آن سر قاسم بن حسن نبوده است [illegible] از جهت چیزیکه از آن سر مشاهده کرده بودند از ثبات
و قوام و متانت و محکمی و قوت [illegible] نورانیه نبویه در آن وقت [illegible] بیرون آمده و به قریه آن زن صالحه سرعت
نمودند لکن آن زن سر قاسم را اخذ نمایند و اسماعیل که پسر آن زن صالحه بود در دربانها که در قریه بود ایستاده بود و وقتیکه

بود و وقتیکه از دور آمدن کفار را با نفر به مشاهده کرد که برای گرفتن سر قاسم از مادرش می‌آیند بسرعت تمام خود را به مجد رسید و
حقیقت را به مادرش خبر داد مادرش گریست و تضرع نمود که خدای عز و جل و او را خواند و محمد و عترت معصومین مظلومین
او را شفیع نمود و به ایشان متوسل گردید که روح او را مقبض نماید پیش از رسیدن ایشان بقریه تا روی کفار را نبیند در حرم
ایشان سر شریف را از آن پس خدای تعالی دعوت آنرا اجابت نمود و حاجت او را بر آورد بعد از آن صاحب
این کتاب فارسی گفته مدتیکه شخصی از نسل عمار ابن یاسر در ان زمان در رود باد کن بود و وقتیکه بر قضیه سر شریف مطلع
شد با جمعی از خدم و اصحاب خود بیرون شد آمده بشمران رسیدند در آنجا با کفار مقاتله نمودند و جمعی از ایشان را
کشته شدند بعد از آن آن سر شریف طاهر طیب را دفن کردند و همچنین آن زن صالحه و جد پسرش را دفن کردند
در موضعیکه آنرا در بند علیا میگویند الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و این
حاصل آنست که صاحب کتاب فارسی ذکر کرده است به تحقیق ما نیز نقل نمودیم از آن در مجالس شهادت جناب قاسم
و این سیر شریف ... [illegible] و تحقیق تصریح کرده است که قاسم مشهور در نزد ... دفن سر مبارک اسیر قاسم بن حسن مجتبی
[illegible]
[illegible]
[illegible] در قلعه رود
[illegible] قاسم ... را
[illegible] از جمله ... بعد
[illegible] حجاج ابن یوسف
رسید و حجاج ... [illegible] ... کسیکه از نسل محمد مصطفی و علی مرتضی ... ایشان را
اهانت میکند در هر شهر و قریه ... [illegible] از آن لشکر ... وارد شد بلکه ذکر کرده که حجاج
ملعون در میان آن لشکر بود شیخ ملعونی از شیعیان ... که نام آن شیخ ابو هریره بود که نواده حسن مجتبی
... خانواده خود از نسل یزدجرد که پادشاهان عجم بودند و ایشان با خدم و اتباعان و عیال خود در آن
در شمران ساکن شدند و وقتیکه حجاج ملعون مطلع شد بسیار غضبناک گردید با لشکر خود به قلعه شمران رفت و ملوکان با
اصحاب و اتباعان خود بیرون آمدند آتش محاربه را افروخت و حرب بر پا شد و آتش محاربه شدت یافت و
مقاتله و جنگ شعله ور گردید در میان مسلمین و کفار و غلبه و نصرت در اول مر مسلمین شد حتی آنکه ایشان از کفار
جماعتی بسیاری را بقتل رسانیدند تا آنکه به کفار جوان و بعضی از مواضع متفرقه رسید و جنود ایشان بسیار شد پس غلبه برای
ایشان حاصل گشت تا آنکه ایشان جمعی از طایفه ملوکان را بقتل رسانیدند و قاسم مشتی را گرفته زنده اسیر نمودند بعد از آن
او را کشتند و وقتیکه حجاج با لشکر خود از محاربه و مجادله برگشت جوانمرد کسانیکه باقی بودند از گروه ملوکان از اخوال قاسم
مشتی که او را در موضعی از مواضع در بند علیا دفن کرده بودند آن هنگام صدای کلامی از مدفن سر شریف قاسم بن امام
مجتبی شنیدند که ایها الملوکان نور چشم من و نواده پدر قاسم مرا در نزد مدفن سر من دفن کنید با سر من و میان سر من
جدائی میفکنید پس در آن هنگام او را در مدفن سر شریف دفن کردند و صلی الله علی محمد و آله المعصومین و ذریته الطاهرین و لعنة
الله علی اعدائهم اجمعین تذییل است که در آن بیان امور چند است پس بدانکه ایرو هست که ما آنرا از کتاب
فارسی نقل کردیم به تحقیق مشتمل است بر امور عجیبه غریبه و آن مثل شدت صلابت و قوت متانت سر آن تهیج گرد ذکر شد
در سر شریف آن نور قاسم بن حسن مجتبی و مثل بلند شدن آن از زمین و تکلم نمودن او با صیغه معصومه کبری فاطمه زهرا
و مثل در تکلم کردن آن زن جاریه با قصار به سر پیر خود را بدست خود با اینکه آن زن ضعیفه بود با ایمان و صلاح و بر ذمه داده بود و

هم او با بای ذوالقدش پس معنی نماید بر تو بدرستیکه مشتمل بودن آن روایت بر این امور عجیبه غریبه باعث و این میشود در آن بلکه
آن را از اعتبار ساقط مینماید یا اینکه آن روایت در نفس خود ضعیف و مرسل است پس این احتمالیست که در نزد نظار جلیه ظاهر
میشود و لکن منصفانی انصاف و نظر دقیق اینست که غرابت و صعوبت و اشکال این [illegible] پس پاسخش در باب صفات
و لوازم و مناسبات نسبت بسر شریف گذشت و آن اینست بدرستیکه هر کسیکه در دو حاشیه معصوم محترم
باشد یعنی کسیکه بمعصوم نزدیک باشد با نوبت و صعوبت یا مثل انبیا از عمها و برادران شبیه ترین مردم باشد بمعصوم بحکم
حسب اعضا و قوت بدنیه و صفات اعضا این از جهت قرب اصلیه است بحسب طینت اصلیه و بتحقیق مکرر گذشت
که هر جزو و عضو از ابدان شریفه و اجساد طاهره محمد و آل معصومین او در غایت قوت بکمال و غایت کمال قوت
و تمامیت است و آن این سر است که قوت صلابت و کمال متانت سر شریف جناب قاسم روحی له الفداء پس ملاحظه
نمودن [illegible] مناسبت ابواب کثیره از آن منفتح و اسرار بسیار استنباط میشود مثل سر بار شدن خدیجه و آمنه
دختر وهب و فاطمه دختر اسد با صدیقه کبری و حجت عظمی فاطمه زهرا معصومه مظلومه برای زیارت کردن جسد سید الشهدا
و زیارت سر شریف او و بار شدن عقیل و جعفر با رسول خدا و امیر المؤمنین و حسن مجتبی برای زیارت نمودن جسد
سید الشهدا و سر طیب و طاهر او روحی له الفداه و اما اشکال و استبعاد از جهت بلند شدن سر قاسم از زمین و سلام دادن
او بر صدیقه معصومه و حجت کبری فاطمه زهرا و تکلم نمودن آن با او پس آن نیز در محل خود مثبت و چگونه چنین نباشد
و حال آنکه بتحقیق دانسته شد در مجلس شهادت جناب علی بن الحسین که جمعی از اولاد ائمه و عباس و علی اکبر و قاسم و زینب و ام
کلثوم [illegible] در مرتبه عصمت [illegible] بلکه آن نیز در حقیقت نوعی از عصمت است و ایشان فایز میشوند بمقامات [illegible] پس
آنچه در این روایت است از بلند شدن سر قاسم از زمین و تکلم کردن او با صدیقه کبری بعید نیست از اصحاب مقامات [illegible] و اما
قضیه ذبح کردن آن زن انصاریه پسر خود را پس جواب آن این است که زیادت محبت و کثرت اخلاص و مودت آن زن
نسبت باهل بیت عصمت و رحمت سبب [illegible] کردن آن زن گردید و حکم شرعی الا اینکه این فعل حرام است بلکه از کبایر است علاوه
بر این عالم بودن آن زن بحکم شرعی در این مسئله اول کلام است و بعبارة اخری بدرستیکه این مسئله در حقیقه [illegible] میشود بمسئله
معذور بودن جاهل و بودن و عدم آن در عبادات و تحقیق در آن این است که جهل موجب معذوریت و باعث ثواب
بر فعل میشود مثل سایر عبادات صحیحه نه مطلقا بلکه مادامیکه مکلف قاصر بوده باشد نه مقصر و بجهة متصف شدن آن زن انصاریه
بایمان و صلاح و عشق و ارادت ذوالقدس منافی نیست با ذبح کردن پسر خود را بلکه این ذبح کردن در حقیقت قسمی است از عبادات
و علی هر حال بدرستیکه آنچه در کتاب طریحی است که ما از آن نقل کردیم چیزی که در قضیه سر قاسم گذشت نه چیزی است که عقل
آن و اعتقاد کردن بآن جایز نیست [illegible] آنچه موجود است از قرائن معتبره ظن بصدق آنچه در آن است و به عبارت اخری شأن آن
مثل شأن سایر کتب مدونه در سیر و تواریخ و انساب است و الله اعلم بالصواب و بحقایق الامور و الاحوال **مجلس بیست و دوم**
در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات در دخول اهل بیت بکوفه و آنچه در آن واقع شد پس بدانکه ما در سابق اشاره
نمودیم بر اینکه ابن سعد لعین از کربلا کوچ کرد در روز یازدهم شهر محرم الا اینکه اهل بیت داخل کوفه نشدند در آن روز بلکه در بیرون
آن روز در خارج کوفه بیتوته کردند و رسیدیم تا حال آنچه منافی این باشد مگر عبارت معتبره و آن قول اوست که گفته و چگونه
ابن سعد لعین در فردای آن روز رسید در حالیکه با او بود دختران و اهل حسین و ابن زیاد در قصر دار الاماره نشسته و اذن داد بمردمان
اذن عام داد و امر نمود باحضار کردن سر شریف روحی له الفداه را تا آخر کلام او و توضیح آن است که اینکه ابن سعد از ناقل کردن
در آن منافی نیست با آنچه مقدم کردیم زیرا که مقصود معتبره محض ذکر کردن چیزیست که ما رسید بعد از داخل شدن اهل
بیت بکوفه بدون مراعات کردن تعیین وقت برای آن و قرینه بر این در کلام موجود است و آن قول اوست که بمردمان
اذن عام داد و امر کرد باحضار نمودن سر شریف روحی له الفداه زیرا که این در روز یازدهم محرم ممکن نمیشود زیرا که کوچ کرد
ابن سعد از کربلا در آن روز بعد از ظهر بود و بهر طور باشد ما در این مجلس ذکر میکنیم کلمات [illegible] از لهوف و از مقاتل اصحاب

پس ابو مخنف گفت که ابو عبدالله اسدی روایت کرده و در بعض نسخ حذیفه است که گفت من در کوفه بودم در آن
سالی که حسین را کشته شد پس زنان اهل کوفه را دیدم که گریبانهای خود را و موهای خود را پریشان کرده بر رویهای خود میزدند
پس آمدم نزد شیخ کبیر گفتم این چه گریه و نوحه است گفت این گریه بر سر حسین است در آن اثنا که ما در این سؤال و جواب بودیم
ناگاه دیدیم که لشکری آمد و با ایشانست اسیران بی زنان در بالای شتر بی جهاز دیدم و از او سؤال کردم گفت این
ام کلثوم خواهر حسین است پس نزد او رفتم و گفتم آنچه ثنا گفتم حاضر شد بشنو قول من گفت تو کیستی ای شیخ گفتم از اهل بصره
هستم گفت بدان ای شیخ من در خیمه خوابیده بودم ناگاه آواز اسب را شنیدم سر خود را از خیمه بیرون کردم ناگاه دیدم
اسب خالی از زین است پس فریاد کردم و زنان با من فریاد کردند و شنیدم در جانب خیمه هاتفی را که آواز از او می شنیدم
و شخص او را نمیدیدم و او می گفت وَاللهِ مَا جِئْتُكُمْ حَتَّى بَصُرْتُ بِهِ ‌ بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّيْنِ مَنْحُورَا
وَحَوْلَهُ فِتْيَةٌ تَدْمَى نُحُورُهُمْ ‌ مِثْلَ الْمَصَابِيحِ يَغْشُونَ الدُّجَى نُورَا ‌ وَقَدْ حَثَثْتُ قَلُوصِي كَيْ
أُصَادِفَهُ ‌ وَكَانَ أَمْرًا قَدْ قَضَاهُ اللهُ مَقْدُورَا ‌ كَانَ الْحُسَيْنُ سِرَاجًا يُسْتَضَاءُ بِهِ ‌ اللهُ يَعْلَمُ
أَنِّي لَمْ أَقُلْ زُورَا ‌ حاصل مضمون آنکه بخدا قسم نیامدم تا آنکه او را دیدم در طف که بخاک و خون آلوده و سوراخ شده
بود و در اطراف جوانانی بود که از گلوهای ایشان خون جاری میشد مثل چراغها تاریکیها را روشن میکردند و بتحقیق سر خود را
حرکت دادم تا او برسم و آن امری بود مقدر که خدا حکم کرده بود و حسین چراغی بود که از او طلب نور میکردیم خدا میداند
که دروغ نگفتم بعد از آن گفت منزوجیت خدا اینکه لبیک گفت تا شدن حسین شان او را علیه کرد و دشمن گرفت کسیرا که او را دوست
رفت و در کتاب عزیز خود نازل کرد که مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي
الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ‌ سخت شد قلوب خلایق بعد از نفاق و دهر با آنها و گرفته شد ستاره که آن هدایت
بعد از شعاع آنها و پر شد خلایق از ظلم کشته شد پس چه میگوید خلایق فردای قیامت زمانیکه با شهای دوزخ میکنند در
حالیکه افعال ایشان عقول را حیران نمود و در قلوب حسرت را ارث گذاشته شد که زایل نمیشود و رسول خدا را بدرد آوردند بسبب
کشتن ایشان اولاد فاطمه را و عزیز را خوار کردند بالجمله ترا قسم میدهم بحق معبود تو کیستی گفت من پادشاه اجنه هستم از ملوک
جن با قوم خود آمدم برای نصرت و یاری حسین دیدم که او را کشته اند بعد از آن گفت و السلام علیک یا ابا عبدالله
سر مبارک را که به حرم او داخل کوفه نمودند ناگاه دیدم علی بن الحسین را بر شتر بی جهاز سوار کرده اند و از رانش خون جاری
میشود در حالیکه گریه میکند و میگوید يَا أُمَّةَ السَّوْءِ لَا سَقْيًا لِرَبْعِكُمُ ‌ يَا أُمَّةً لَمْ تُرَاعِ جَدَّنَا فِينَا
لَوْ أَنَّنَا وَرَسُولُ اللهِ يَجْمَعُنَا ‌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا أَنْتُمْ تَقُولُونَا ‌ تُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً
كَأَنَّنَا لَمْ نُشَيِّدْ فِيكُمْ دِينَا ‌ بَنُو أُمَيَّةَ مَا هَذَا الْوُقُوفُ عَلَى ‌ تِلْكَ الْمَصَائِبِ لَمْ تُصْغُوا
لِدَاعِينَا ‌ تُصَفِّقُونَ عَلَيْنَا كَفَّكُمْ فَرَحًا ‌ وَأَنْتُمْ فِي فِجَاجِ الْأَرْضِ تُؤْذُونَا ‌ أَلَيْسَ جَدِّي
رَسُولُ اللهِ وَيْلَكُمُ ‌ أَهْدَى الْبَرِيَّةِ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلِّينَا ‌ يَا وَقْعَةَ الطَّفِّ قَدْ أَوْرَثْتِنِي كَمَدًا
وَاللهُ يَهْتِكُ أَسْتَارَ الْمُسِيئِينَا ‌ حاصل مضمون آنکه ای امت بد خدا منازل شما را سیراب نکند ای امتی که
ملاحظه نکردید جد ما را در خصوص ما اگر روز قیامت با جد ما جمع نماید جواب شما با چه خواهد شد ما را در بالای شتران
بیجهاز میگردانید گویا که ما در میان شما دین را محکم نکردیم ای بنی امیه این ایستادن در این مصائب چه جهت است که گوش
نمیدهید از فرح و شادی دستهای خود را بهم میزنید بر شماتت کردن بر ما و شما در روی زمین ما را اذیت میکنید
آیا جد ما رسول خدا نیست که شما را هدایت نکرده است شما را از راه گمراهان ای واقعه روز طف غم و اندوه را بما ارث
گذاشتی و خدا پرده های گمراهان را بدرد و گفت اهل کوفه باطفال نان و خرما و جوز عطا میکردند
پس ام کلثوم با اهل کوفه فریاد کرد و گفت ای اهل کوفه صدقه بر ما حرام است آن نان و خرما و جوز ها را از دست و دهن اطفال گرفته

بر زمین میافتاد پس خلایق بگریه و نوحه صداها را بلند کردند ام کلثوم گفت مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند هر آینه بتحقیق کار ظلم عظیم کردید لقد جئتم شیئا اِدًّا تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا پس بعد از آن شاه که آن خاتون معظمه تکلم میکرد ناگاه فریادی بلند شد ناگاه دیدم سر حسین با بعضی از سرهای اهل بیت آشکار و ظاهر شد وقتیکه ام کلثوم سر برادرش نگریست گریست و گریبان خود را چاک کرده و انشاء کرده میگفت

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم بعترتی وباهلی بعد مفتقدی منهم اساری ومنهم ضرجوا بدمی ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی انی لاخشی علیکم ان یحل بکم مثل العذاب الذی یاتی علی الامم

حاصل مضمون آنکه چه میگوئید زمانیکه پیغمبر بشما گفت که این چه چیز است که کردید حال آنکه شما آخر امتها هستید با اولاد و اهل من بعد از مفقود شدن من بعضی از ایشان را اسیر و بعضی ایشان بخون غلطان نمودید این جزاء و عوض من نبود زیرا که من شما را نصیحت کردم بر اینکه بدی نکنید در خصوص صاحبان رحم و قرابت بدرستیکه من میترسم بشما از اینکه نازل شود مثل عذابی که بر امتهای گذشته نازل میشود سهل شهرزوری گفت که بودم از حج آمده داخل کوفه شدم دیدم بازارها معطل و دکاکین را بسته اند و مردم بعضی گریه میکنند و بعضی میخندند در ایشان شیخی نزدیک شدم گفتم چه چیز است که بعضی از مردم میگریند و بعضی میخندند آیا میان شما عیدی است که من نمیدانم پس آن شیخ دست مرا گرفته از خلق کنار کشید بعد از آن با آواز بلند گریه کرد و گفت ای آقای من ما را عیدی نیست ولکن گریه کردن ایشان بجهة آنستم از برای دو لشکر است یکی ظفر یافته و یکی مقتول گشته گفتم این دو لشکر کیستند گفت لشکر حسین مقتول و لشکر ابن زیاد ملعون غالب و ظفر یافت بعد از آن بشدت گریه کرد و انشاء کرد میگفت

مررن علی ابیات آل محمد فلم ارها امثالها یوم حلت فلا یبعد الله الدیار واهلها وان اصبحت منهم برغمی تخلت الم تر ان الشمس اضحت مریضة لقتل حسین والبلاد اضمحلت وکانوا غیاثا ثم اضحوا رزیة لقد عظمت تلک الرزایا وجلت الم تر ان البدر اضحی مرضنا لفقد رسول الله لما تولت وان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقاب المسلمین فذلت فبالاظما ما علة القوم شربة و نهلتنة الرماح وعلت فلبنا الذی اهوی الیه بسیفه اصاب یمینی یدیه فشلت

یعنی عبور نمودم بخانهای آل محمد و ندیدم آنها را مثل سابق خدا دور نگرداند از ما این دیار و اهل او را اگر چه اند خسته آیا نمی بینی آفتاب را که مریض گشته برای شهادت حسین و شهرها مضمحل گشته و ایشان پناه مصیبت زدگان بودند چگونه مصیبت زده گشتند بتحقیق بزرگ و عظیم گشته مصیبت ایشان آیا نمی بینی ماه شب چهارده را چگونه ضعیف گشته برای کشتن رسول الله بتحقیق شهید کربلا از آل هاشم گردنهای مسلمانان را ذلیل و خوار کرده شهید تشنه که شربتی از آب باو ندادند با آنکه از جوان و نیزه ها سیراب شد ای کاش شخصیکه شمشیر بر بدن او بلند کرده دستهایش شل می گشت سهل گفت وقتیکه کلام او تمام شد شنیدم بوقها را میزنند و علمها حرکت میکنند ناگاه دیدم لشکر بکوفه داخل شدند و صیحه عظیمه شنیدم دیدم سر حسین ظاهر شد و نور از او بلند میشود پس گریه مرا گلوگیر نمود بعد از آن اسیران آمدند در حالتیکه علی بن الحسین پیش روی ایشان بود بعد از آن ام کلثوم بعد از علی بن الحسین آمد که در پیش برقع تیره رنگ بود و او ندا میکرد ای اهل کوفه چشمهای خود را از ما بپوشید آیا از خدا و رسول او حیا نمی کنید که بحرم رسول خدا تماشا میکنید در حالتیکه ایشان بیچاره هستند پس در باب بنی خزیمه ایستادند در حالتیکه سر حسین بر نیزه بلند بود و سوره کهف تلاوت میفرمود

رسید بابکه اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحٰبَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیْمِ کَانُوْا مِنْ اٰیٰتِنَا عَجَبًا سهل گفت من گریستم و گفتم یا ابن
رسول الله سر تو عجب تر است بعد از آن افتاده غش کردم افاقه برایم حاصل نشد تا آخر سوره تبارک را تمام کرد انتهی کلام
ابو مخنف در کتاب بحار گفته که در کتب بعضی معتبره دیدم بطریق مرسل روایت شده از مسلم جصاص گفت ابن زیاد مرا خواند
از برای اصلاح دار الاماره در کوفه پس در آن اثنا که من در و دیوار را گچکاری میکردم ناگاه دیدم صداها بلند شد از اطراف کوفه
پس خادمی که نزد من بود رو کردم و گفتم چه خبر است که می بینم کوفه یکپارچه ناله شد گفت در این ساعت سر خارجی را که بر یزید خروج
کرده بود میآورند گفتم آن خارجی کیست گفت حسین بن علی است پس خادم را گذاشته بیرون آمده چنان سیلی بر روی خود زدم
که ترسیدم که چشمهایم کور شود دست خود را از گچ شسته از پشت قصر خارج شده آمدم بر کناسه در آن اثنا که ایستاده بودم
و مردم منتظر رسیدن اسیران و سرها بودند ناگاه دیدم که مقدار چهل کجاوه آمد که بر چهل شتر حمل کرده بودند در آنها حرم و زنان و اولاد فاطمه
بودند و علی ابن الحسین بر شتر بی جهاز سوار شده بودند و از رگ گردنش خون جاری میشد و آنحضرت با همه این میگریست و میگفت ای
امت بد خدا سیراب نکند شما را تا آخر آنچه ذکر کرد و گفت اهل کوفه باطفالیکه در محملها بودند خرما و نان و جوز میدادند ام کلثوم فریاد کرد
و گفت ای اهل کوفه صدقه بر ما حرام است و خرما و نان و جوز را از دست و دهنهای ایشان گرفته بزمین میانداخت راوی گوید مردم با گریه
بایشان رسیده بود که بسیار گریستند بعد از آن ام کلثوم سر خود را از محمل بیرون کرده بایشان گفت ساکت باشید ای اهل کوفه مردان شما
ما را میکشند و زنان شما با ما میگریند پس حاکم میان ما و شما خدا است در روز قیامت در آن اثنا که با خواتون اهل کوفه خطاب
کرده بود فریاد بلند شد ناگاه دیدم که سرها را آوردند و مقدم ایشان بود سر حسین و آن سر مانند ماه درخشنده شبیه ترین خلق برسول الله
و محاسن شریفش مثل سواد شب بود که خضاب متصل شده و رویش مثل دایره ماه طالع بود و باد از راست و چپ حرکت میداد پس زینب
ملتفت گردید سر برادر خود را دیده آنحال پیشانی خود را بمقدم محمل زده دیدم که خون از زیر مقنع و معجرش خارج میشد و بسوز
دل با سر مبارک اشاره کرد و میگفت یَا هِلَالًا لَمَّا اسْتَتَمَّ کَمَالًا غَالَهُ خَسْفُهُ فَأَبْدَى غُرُوبَا مَا
تَوَهَّمْتُ یَا شَقِیقَ فُؤَادِی کَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَکْتُوبَا یَا أَخِی فَاطِمَ الصَّغِیرَةَ کَلِّمْهَا فَقَدْ کَادَ
قَلْبُهَا أَنْ یَذُوبَا یَا أَخِی قَلْبُکَ الشَّفِیقُ عَلَیْنَا مَا لَهُ قَدْ قَسَا وَصَارَ صَلِیبَا یَا أَخِی لَوْ تَرَى عَلِیًّا
لَدَى الْأَسْرِ مَعَ الْیُتْمِ لَا یُطِیقُ جَوَابَا کُلَّمَا أَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ نَادَاکَ بِذُلٍّ یَغِیضُ دَمْعًا سَکُوبَا
یَا أَخِی ضُمَّهُ إِلَیْکَ وَقَرِّبْهُ وَسَکِّنْ فُؤَادَهُ الْمَرْعُوبَا مَا أَذَلَّ الْیَتِیمَ حِینَ یُنَادِی بِأَبِیهِ وَلَا یَرَاهُ مُجِیبَا
حاصل مضمون آنکه ای هلال من وقتیکه بدرجه کمال رسید خسوف باو وارد شد پس غروب کرد توهم نکردم ای پاره قلب من که این مقدر
بوده ای برادر من با فاطمه صغیره تکلم کن زیرا که نزدیک شده که دلش آب شود ای برادر من قلب تو با ما مهربان بود در حال چه شده که سخت
شده است ای برادر من اگر علی را در اسیری ببینی با یتیمی که طاقت جواب دادن ندارد و هر وقتیکه او را بزنند ترا بخواند ای برادر او را بخود
نزدیک کن و قلب او را ساکن کن که ترسانست چه ذلیل است یتیم وقتیکه پدر خود را بخواند و در پیش رو نمی بیند که با و جواب دهد تمام
شد آنچه ما از اشعار بحار قصد کردیم و اما کلام سید در کتاب لهوف در انتقام است که عمر بن سعد لعین در روز عاشورا سر
حسین را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی بابن زیاد لعین فرستاد و امر کرد سرهای اصحاب و اهل بیت او را از بدنها
جدا کردند آنها را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج لعنهم الله فرستاد تا آنها را بکوفه آوردند و در بقیه روز خود و روز
دوم تا ظهر ماند بعد از آن کوچ کرد کسانیکه از عیال حسین باقی مانده بود و زنها را بر شتران بی جهاز حمل کردند که روی ایشان مکشوف
بود در میان دشمنان و حال آنکه ایشان ودایع سید انبیا بودند و ایشان را اسیر کردند چنانکه اسیران ترک و دیلم را اسیر میکنند و رسید مصائب
و هموم و لله در قائل یُصَلَّى عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَیُغْزَى بَنُوهُ إِنَّ ذَا لَعَجِیبُ یعنی بر پیغمبر مبعوث شده
است که پیغمبری از آل هاشم صلوات میفرستند و جنگ میکنند با پسران او و بدرستیکه این امر عجیب است اَتَرْجُوا اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْنًا
شَفَاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسَابِ آیا امیدوار میشود امتیکه حسین را کشتند بشفاعت جدش در روز قیامت تا اینکه

گفت راوی که چون نزدیک شد اهل کوفه اجتماع نمودند که بایشان تماشا نمایند پس زنی از زنان کوفه از غرفه بانگ بر ایشان زد گفت از کدام اسیرانید شما گفتند ما اسیران آل محمدیم پس آن زن از بام خود بزیر آمد پس از برای ایشان ازار و مقنعه جمع آورد و بایشان داد که عورتهای خود را بپوشانند راوی گفت که علی بن الحسین با زنان بود که مرض او را لاغر و نحیف نموده بود و حسن بن حسن مواسات کرده بود با عم و امام خود در صبر کردن بر زخم نیزه و شمشیر و بجراحتها ثقیل شده بود و مصنف کتاب مصابیح روایت کرده است که حسن بن حسن پیش روی عم خود هفده کس را کشت و هجده جراحت باو رسید پس بر زمین افتاد خالویش اسماء بن خارجه او را اخذ کرده بکوفه برد و او را معالجه کرد تا خوب شد او را بمدینه برد و زید و عمرو پسران حسن نیز با ایشان بودند پس اهل کوفه نوحه و گریه میکردند علی بن الحسین گفت که برای ما گریه و نوحه میکنید پس کدام شخص ما را کشت بشیر بن حزیم اسدی گفت در آن هنگام خطبه [illegible] است بعوض بشیر بن حزیم و نظر کردم بزینب دختر امیرالمؤمنین در آن روز ندیدم که هرگز خطیب باشد از آن گویا که از زبان امیرالمؤمنین تکلم میکرد دست اشاره کرد بسوی مردم که ساکت شوید پس نفسها برگشت و زنگها ساکن گشت پس ابتدا کرد و گفت الحمد لله والصلوة على أبي محمد وآله الطيبين الأخيار أما بعد يا أهل الكوفة يا أهل الختل والغدر والخذل والمكر ألا فلا رقأت الدمعة ولا هدأت الزفرات إنما مثلكم كمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثا تتخذون أيمانكم دخلا بينكم ألا وهل فيكم إلا الصلف والنطف والصدر الشنف والكذب وملق الإماء وغمز الأعداء أو كمرعى على دمنة أو كفضة على ملحودة ألا ساء ما قدمت لكم أنفسكم أن سخط الله عليكم وفي العذاب أنتم خالدون أتبكون وتنتحبون إي والله فابكوا كثيرا واضحكوا قليلا فلقد ذهبتم بعارها وشنارها ولن ترحضوها بغسل بعدها أبدا وأنى ترحضون قتل سليل خاتم النبوة ومعدن الرسالة وسيد شباب أهل الجنة وملاذ حربكم ومعاذ حزبكم ومقر سلمكم وآسي كلمكم ومفزع نازلتكم ومنار حجتكم ومدرة سنتكم والمرجع إليه عند مقالتكم ألا ساء ما قدمتم لأنفسكم وساء ما تزرون ليوم بعثكم فتعسا تعسا ونكسا نكسا لقد خاب السعي وتبت الأيدي وخسرت الصفقة وبؤتم بغضب من الله وضربت عليكم الذلة والمسكنة ويلكم يا أهل الكوفة أتدرون أي كبد لمحمد فريتم وأي عهد نكثتم وأي كريمة له أبرزتم وأي حرمة له هتكتم وأي دم له سفكتم لقد جئتم شيئا إدا تكاد السماوات يتفطرن منه وتنشق الأرض وتخر الجبال هدا لقد جئتم بها شوهاء صلعاء يا اهل کوفه و ای اهل حیله و مکر آگاه باشید که آب دیده شما از جور شما منقطع نشده و ناله و زاری شما ساکن نگردیده مثل شما مانند زنی است که بازکند رشته خود را بعد از آنکه تاب داده بود و بازگشاده سوگندهای خود را خیانت و مکر آگاه باشید نیست در میان شما مگر تجاوز از حد و صد و سینه مملو از بغض و کینه و تملق نمودن کنیزان و باشاره چشم نگاه کردن دشمنان و مثل شما مانند گیاهی است که در مزبله روییده باشد یا مانند نقره که از نقش قبری کرده باشند آگاه باشید چه بد است آنچه پیش فرستادید برای آخرت خود مقدم کردید که غضب خدا را بر شما و در عذاب جاوید مخلد هستید آیا برای برادر من ناله و نوحه و گریه میکنید بخدا قسم بسیار بگریید و کم بخندید پس بدرستی که عیب و عار را بهر کردید که هرگز لوث آن عار را نتوانید شست آیا چگونه میتوانید شست لوث کشتن جگرگوشه خاتم پیغمبران و معدن رسالت و سید جوانان اهل بهشت و ملاذ و پناهگاه گروه خودتان و معاذ و ملجای حرب و مقر صلح و آسی کلمه و مفزع [illegible] کنندگان حجت و [illegible] کنندگان سنت و طریقه و مرجع ایشان در وقت مقاتله خودتان را آگاه باشید چه بسیار بد است آنچه برای خود مقدم کردید و بد است آنچه برای روز قیامت وزر و وبال میکنید پس دوری باد بر شما و هلاکت و خسارت و سرنگونی باد شما را هر آینه بتحقیق ناامید شد سعی و هلاک شد دستها و زیان کرد تجارت پس مهیا شدید بغضب خدا و ذلت و مسکنت بر شما وارد شد وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید کدام جگر رسول خدا را پاره کردید و کدام عهد او را شکستید و کدام کریمه او را از پرده عصمت بیرون آوردید و کدام خون او را ریختید و کدام حرمت او را هتک کردید بتحقیق عمل بسیار زشت بزرگی کردید که آسمانها نزدیک است که شکافته شود و از هم بپاشد و شکافته شود زمین و پاره پاره شود کوهها [illegible] شکسته شوند بتحقیق آوردید عمل قبیح و بدی و [illegible] عظیمه احمقانه [illegible] که پر کرده است [illegible]

آسمان و زمین را آیا تعجب دارید از اینکه از آسمان خون بارید و عذاب آخرت خوار کننده‌تر است و شما نمی‌بینید شما را مغرور نسازد
مهلت دادن خدا بدرستیکه عاجز نمی‌نماید خدا را پیشی گرفتن و نمی‌ترسد از فوت کردن قاتل خون و منت و در مرصد کار شما است و گفت
راوی بخدا قسم که دیدم مردم را حیران دیدم که گریه میکردند و دستهای خود را بدهان خود گذاشته بودند و
دیدم که مردی نزد من ایستاده گریه میکند تا ریش او از گریه تر شد و میگفت پدر و مادرم فدای شما باد که پیران شما بهترین پیران و
جوانان و زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل است هرگز خوار نخواهند شد و مغلوب نمیگردند و زید بن موسی بن جعفر روایت کرده از
پدرش از پدرانش که گفت فاطمه صغری خطبه خواند بعد از آنکه از کربلا آمده بود پس گفت الحمد لله عدد الرمل والحصى و
زنة العرش إلى الثرى واحمده واؤمن به واتوكل عليه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان اولاده ذبحوا بشط الفرات من غير ذحل ولا ترات اللهم اني
اعوذ بك ان افتري عليك الكذب وان اقول عليك خلاف ما انزلت عليه من اخذ العهود لوصيه
علي بن ابي طالب المسلوب حقه المقتول من غير ذنب كما قتل ولده بالامس في بيت من بيوت الله فيه معشر
مسلمة بالسنتهم تعسا لرؤسهم ما دفعت عنه ضيما في حياته ولا عند مماته حتى قبضته اليك محمود النقيبة
طيب العريكة معروف المناقب مشهور المذاهب لم تاخذه فيك لومة لائم ولا عذل عاذل هديته اللهم
للاسلام صغيرا وحمدت مناقبه كبيرا ولم يزل ناصحا لك ولرسولك حتى قبضته اليك زاهدا في الدنيا
غير حريص عليها راغبا في الآخرة مجاهدا لك في سبيلك رضيته فاخترته وهديته الى صراط مستقيم
اما بعد يا اهل الكوفة يا اهل المكر والغدر والخيلاء فانا اهل بيت ابتلانا الله بكم وابتلاكم بنا
فجعل بلاءنا حسنا وجعل علمه عندنا وفهمه لدينا فنحن عيبة علمه ووعاء فهمه وحكمته وحجته
على الارض في بلاده لعباده اكرمنا الله تعالى بكرامته وفضلنا بنبيه محمد صلى الله عليه وآله على كثير ممن
خلق تفضيلا بينا فكذبتمونا وكفرتمونا ورأيتم قتالنا حلالا واموالنا نهبا كانا اولاد ترك او كابل كما
قتلتم جدنا بالامس وسيوفكم تقطر من دمائنا اهل البيت لحقد متقدم قرت لذلك عيونكم وفرحت
قلوبكم افتراء منكم على الله ومكرا مكرتم والله خير الماكرين فلا تدعونكم انفسكم الى الجذل بما اصبتم من
دمائنا ونالت ايديكم من اموالنا فان ما اصابنا من المصائب الجليلة والرزايا العظيمة في كتاب من قبل
ان نبراها ان ذلك على الله يسير لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور
تبا لكم فانتظروا اللعنة والعذاب وكان قد حلت بكم وتواترت من السماء نقمات فيسحتكم بعذاب ويذيق
بعضكم باس بعض ثم تخلدون في العذاب الاليم يوم القيامة بما ظلمتمونا الا لعنة الله على الظالمين ويلكم اتدرون
اية يد طاعنتنا منكم واية نفس نزعت الى قتالنا ام باية رجل مشيتم الينا حاصل مضمون آنکه حمد مر خدا را است بشماره
ریگ و سنگریزه و سنگینی عرش تا خاک حمد و ثنا میکنم او را و تصدیق میدارم و توکل میکنم باو و شهادت میدهم باینکه نیست
خدائی غیر از باری تعالی یکتا است نیست شریکی مر او را و گواهی میدهم باینکه محمد بنده او و فرستاده او است و بدرستیکه اولاد
او را در لب آب فرات ذبح کردند بدون خیانت و خونبها خدایا من پناه می‌آورم بتو از اینکه دروغ و کذب را بتو
نسبت دهم و اینکه بگویم بتو خلاف آنچه نازل کردی باو از اخذ کردن عهود برای وصی او علی ابن ابیطالب که حق او را غصب
کردند و او را کشتند بدون گناه چنانکه دیروز پسر او را در خانه از خانه‌های خدا کشتند و حال آنکه در آن گروهی بودند که به زبانها مسلم بودند
هلاکت باد بر بزرگان و سرهای ایشان که در حیات او ظلمی را از او دفع نکردند و نه در وقت مردنش تا اینکه او را بسوی خود قبض کردی
در حالیکه پسندیده و مناقبش معروف و مذاهبش مشهور بود اخذ نکرد او را در خصوص تو مذمت مذمت کننده خدایا او را
بر اسلام هدایت کردی در کودکی و مناقب او را در بزرگی تعریف کردی و همیشه برای تو و رسول تو ناصح بود تا او را قبض کردی

شو خود در حالیکه در دنیا بی‌رغبت و با حرص نبود و با آخرت رغبت داشت در راه تو جهاد کننده بود از دنیا رفت و پسندیده شده بود و راه را گم نکرده و به راه راست هدایت نمود اما بعد ای اهل کوفه ای اهل مکر و حیله و کبر ما اهل بیتی هستیم خدا ما را بشما و شما را بما امتحان کرده است و بلا ما را خوب و علم خود را نزد ما قرار داده است و فهمیدن علم او در نزد ما است پس مائیم علم او و ظرف فهمیدن علم و حکمت هستیم و حجت اوئیم در زمین در بلاد او برای بندگان او و ما را اکرام کرده است بکرامت خود و تفضیل داده است ما را به پیغمبر خود محمد بر خیر بسیار از آنچه خلق کرده است تفضیل دادنی پس ما را تکذیب و تکفیر نمودید و قتال ما را حلال دانستید و اموال ما را غارت کردید گویا که ما اولاد ترک یا کابل هستیم چنانکه دیروز جد ما را کشتید و شمشیرهای شما خون میریزد از خونهای ما اهل بیت برای کینه و عداوت گذشته بجهة این چشمهای شما روشن و دلهای شما شاد شد از برای افترا و کذب گفتن بر خدا و مکر نمودید و خدا بهترین جزا دهندگان است پس دعوت نکند شما را نفسهای شما بر جدل و شادی بآنچه رسید از خون ما و رسید دستهای شما از اموال ما زیرا که آنچه بما رسید از مصائب جلیله و رزایای عظیمه در کتاب نوشته است قبل از ایجاد این بخدا آسان است تا محزون نشوید بر آنچه فوت شده از شما و شاد نشوید بآنچه داده بشما و خدا دوست نمیدارد هر متکبر فخر کننده را هلاکت باد شما را پس منتظر لعنت و عذاب باشید که نازل شده بشما و از آسمان متواتر شد نقمتها و مخلد باشید در عذاب دردناک در روز قیامت بظلم کردن شما ما را الا لعنة الله علی الظالمین وای بر شما آیا میدانید که کدام دست از شما با طغیان کرد یا کدام نفس بقتال ما بیرون آمد یا بکدام پا بسوی ما رفتید در حالیکه محاربه با ما طلب مینمودید سخت شد دلهای شما و غلیظ گردید جگرهای شما و مهر قساوت بر دلهای شما زده و مهر کری و کوری بر چشمهای شما زده شد و زینت داده است بشما عملهای شما را شیطان و القا کرده بشما و گرد نهاده بر چشم شما پرده پس شما قبول هدایت نخواهید کرد وای باد شما را ای اهل کوفه چه بسیار کینه و عداوت ورزیدید به رسول خدا بسبب غدر و مکری که با برادر او داشتید بعد از آن حیله و مکر کردید به برادرش امیرالمؤمنین جد من علی بن ابیطالب و فرزندان طاهر او و فخر کننده باین اعمال فخر نمود پس گفت ما علی و پسران او را با شمشیرهای هندیه و نیزه‌ها کشتیم و زنان او را اسیر کردیم مثل اسیران ترک و ضربت بزرگ بر ایشان زدیم در دهان تو باد خاک و سنگ بقابل فخر کردی بکشتن قومی که خدا ایشان را پاک و پاکیزه نموده و از ایشان رجس و گناه را زایل گردانیده پس غیظ خود را فرو بر و بنشین چنانکه پدرت نشست برای آنکه هر مردی جزای آنچه کسب کرده و آنچه دستهای او مقدم داشته بجا حسد بردید وای برای شما باد بآنچه خدا ما را تفضیل داده است این پس چیست گناه ما اگر موج زد دریای ما و دریای تو ساکن است و نمیتواند سوی شد سیصد که جانور بیشه در غدیر پا چون آب اندک آنها حشک شود ظاهر گشت این فضل خداست میدهد بهر کس که میخواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است هر کسیکه خدا برای او نور قرار نداده است او را نوری نخواهد بود راوی گفت پس صداها بگریه بلند شد و گفتند کفایت کرد بتو ای دختر طاهرین بتحقیق که دلهای ما را سوختی و سینه‌های ما را بجوش آوردید و شعله ور نمود جوفهای ما را پس خاموش شد راوی گفت خطبه خواند ام کلثوم دختر علی در آن روز از پس پرده خود در حالیکه آواز خود را بگریه بلند کرده بود گفت یا اهل

الکوفة سوءة لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سبیتم نساءه و نکبتموه فتبا لکم و سحقا ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم و ای وزر علی ظهورکم حملتم و ای دماء سفکتموها و ای کریمة صبتموها و ای صبیة سلبتموها و ای اموال انتهبتموها قتلتم خیر رجالات بعد النبی و نزعت الرحمة من قلوبکم الا ان حزب الله هم الفائزون و حزب الشیطان هم الخاسرون ثم قالت قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد سفکتم دماء حرم الله سفکها و حرمها القرآن ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غدا فی سقر حقا یقینا ان تخلدوا و انی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولد

یعنی ای اهل کوفه بدا باد حال شما چه شد شما را که حسین را خوار نموده او را کشتید و اموال او را غارت نمودید و وارث شدید و زنان او را اسیر نمودید پس هلاکت و دوری باد شما را وای بر شما آیا میدانید کدام داهیه شما را دریافت و کدام وزر و وبال را بر پشتهای خود حمل کردید و کدام خونها را ریختید و کدام دختر را غارت نمودید و کدام اطفال را غارت نمودید کشتید بهترین مردان را بعد از پیغمبر و رحمت از قلوب شما برکنده شد آگاه باشید که گروه دوستان خدا رستگارانند و گروه شیطان زیانکارانند بعد از آن گفت ماحصل مضمون آنکه برادر مرا کشتید پس گروه آن بادر شما باد زود جزا داده میشوید بآتش که شعله ور است ریختید خونهائی را که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن و محمد

آنها را حرام کرده است مژده باد شما را با آتش زیرا که شما فردا بیایید در آتش جهنم مخلد خواهید شد مانند کسیکه من در حیوة خود برادرم
را میکشم که بهترین کسانیست که بعد از پیغمبر متولد میشود و کشته شد مانند قطرات باران بدانکه خشک نبود در آن و گفت که مردم فریاد کردند
به گریه و ناله و نوحه و زنان موهای خود را پریشان و خاک را بر سر پاشیدند و به رویهای خود میزدند و ویل و ثبور میگفتند و مردان گریستند
و موی ریشهای خود را کندند و دیده نشد از مرد و زن که زیاده از آن روز گریه کنند بعد از آن امام زین العابدین بر مردمان اشاره کرد که
ساکت باشید پس ساکت شدند آنحضرت بپا ایستاده خدا را حمد و ثنا کرد و نام پیغمبر را ذکر کرده با وصلوات فرستاد و بعد از آن گفت
ایها الناس کسی که مرا میشناسد میشناسد و هر کس که مرا نمی شناسد پس من علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب هستم من پسر کسی ام که در کنار فرات
بدون جنایت و خونبها او را کشتند من پسر کسی ام که هتک حرمت او را کردند و نعمت او را سلب و مال او را غارت و عیال او را اسیر
کردند من فرزند کسی ام که او را بیگناه کشتند و این را جهة فخر کفایت میکند ایها الناس شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید که شما پدرم
نوشتید و او را خدعه نمودید و با او عهد و میثاق و بیعت نمودید و با او مقاتله کردید پس هلاکت باد شما را بانچه برای خود زاد مقدم
نمودید و بد باد رای شما بکدام چشم به رسول خدا خواهید نگریست وقتی که آنزمان که بشما میگوید که عترت مرا کشتید و هتک حرمت
مرا نمودید پس شما از امت من نیستید راوی گفت از هر جانب صداها بلند شد و بعضی به بعضی میگفتند هلاک شدیم و حال آنکه نمیدانستید
امام گفت خدا رحمت کند مردی را که نصیحت مرا قبول و وصیت مرا در باره خدا و رسول خدا و اهل بیت او حفظ نماید زیرا که ما را در باره
رسول خدا اسوه حسنه است ایشان همه گفتند ما یا ابن رسول الله شنونده و حفظ کننده و بعهد و پیمان تو رعایت کننده هستیم و در
حضور تو بی رغبت ولا از تو هم اعراض کننده نیستیم ما را مامور کن بهرچه خواهی خدا ترا رحمت کند ما جنگ کنیم با حرب تو و صلح کنیم با
سلم تو البته یزید را اخذ میکنیم و از کسانیکه بتو و ما ظلم کردند بیزاری میجوئیم امام گفت هیهات هیهات ای مکارین و غدارین
حایل شد میان شما و شهوت نفسهای شما آیا میخواهید بیائید بسوی من چنانکه قبل از این بسوی پدرانم آمدید چنین نیست قسم بخدا
حرکت کننده مکان زیرا جراحت هنوز بهبود نیافته دیروز پدرم را کشتید و اهل بیتش با او شهید کردید و از خاطرم فراموش نشده
فریاد و ناله رسول خدا و پدرم و پسران پدرم و هنوز تلخی مصیبت ایشان در کام منست و آتش آن محنت در سینه منست و خواهش من
اینست که شما نه بخیر و نه بضرر ما باشید بعد از آن گفت لا غرو ان قتل الحسین فشیخه قد کان خیرا
من حسین و اکرما فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی اصیب حسین کان ذلک اعظما
قتیل بشط النهر روحی فداؤه جزاء الذی ارداه نار جهنما یعنی تعجب نیست که حسین را کشتند زیرا که
پدرش از حسین بهتر و گرامی تر بود او را کشتند پس ای اهل کوفه شاد نکنید بانچه بحسین رسید آن بزرگتر است مقتولیکه در کنار نهر است
روح من فدای او باد جزای قاتل او آتش جهنم است بعد از آن گفت راضی شدم ما را سر بسر فلا یوم لنا و لا یوم علینا
کلام سید در کتاب لهوف که در این مقام بود تمام شد و مخفی نماند بر تو که اخبار این مجالس و روایات این مقام که کثرت در غایت
استفاضه است بلکه بعضی از آنها در حد نقل فرو تواتر معنوی است و تمام خطب و احتجاجاتیکه امام زین العابدین با آنها خطبه
خواند و احتجاج نمود که عمه و خواهر او با آنها خطبه خوانده احتجاج نمودند به تحقیق همه آنها را جمع کثیر از حذقه فن اخبار در تصانیف
خود شان ذکر کرده اند از جمله ایشانست سید در لهوف و ابن نما و طبرسی در احتجاج بلکه بدرستیکه تخالف کتب متون آنها
و اخبار گذشته است باین معنی که آنها مختلف اند در بعضی از کلمات و ایضا به زیادت و نقصان در بعضی از مواضع و لکن همه آنها
قریب اند بیکدیگر در ادا کردن معنی مقصود و به تحقیق ذکر کرده شده است در احتجاج طبرسی و همچنین بعضی از کتب که صدیقه صغری
زینب دختر امیر المومنین وقتیکه احتجاج نمود بانچه ما نقل کردیم از او و امام زین العابدین با او گفت ای عمه ساکت باش پس در باقی
مانده از گذشته عبرتست و تو بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه غیر مفهمه هستی بدرستیکه حزن و گریه رد نمی کنند کسی را که از دنیا
او را هلاک کرد پس ساکت شد نازل کرد دید خیمه خود را بر پا نمود و زنان خود را نازل فرمود و آورد بخیمه خود داخل شد تذییلات
بیانیه است تذییل اول در بیان بعضی از امور است پس بدانکه اول کسیکه شعر در مرثیه سید الشهدا خواند ایشان

عترت طاهره مظلومه بودند از امام زین العابدین و صدیقه صغری زینب و ام کلثوم دختران امیر المؤمنین و دختران سید الشهدا
بعد از آن شیخ کوفی بود که سهل شهرزوری با او ملاقات کرد و از او سؤال کرد از شنیدن صدای مردم و خنده نمودن
جمعی و گریه کردن جمعی از ایشان این از انسان بود یا کسیکه از جن بود او شخصی بود که با ام کلثوم تکلم کرد بعد از بیدار
شدن آن مظلومه از خواب و شنیدن او صدای و آواز بود اورا مخفی نماند بر تو که مراد از خواب ام کلثوم که در حالت
غلبه کردن فتور و نعاس بود با آنخاتون بعد از شدت گریه و ضجه و صیحه و سینه زدن و خراش کردن رو و بسیار که
آن قسمی بود از غشیه نه خواب استراحت زیرا در آنوقت از آن مصیبه خواب استراحت متصور نمیشود و هر قسم باشد در انتقام اشکالی
هست و آن اینست که آن روایات متعدده همه آنها ناطق بودند بر اینکه زنان طاهرات که ایشان زینب و ام کلثوم و فاطمه اند
بجهت توبیخ و سرزنش کردند زنان اهل کوفه را که بر سید الشهدا و اهل بیت او گریه میکردند و همچنین امام زین العابدین توبیخ
و سرزنش نمود مردان و زنان اهل کوفه را که میگریستند پس این توبیخ و تقریع چنانکه می بینی منافی است با آنچه در اخبار مستفیضه
متواتره وارد شده است از حیث عظم و تحریص بلیغ بر گریه کردن بر سید الشهدا و اهل بیت او علاوه بر این آنچه در کلمات
اهل بیت است از توبیخ کردن ایشان اهل کوفه را به قول خودشان که تقتلنا رجالکم و تبکینا نسائکم چگونه جمع میشود با قواعد
مؤکده نصوص صریحه از کتاب و سنت که در این وارد است و آن مثل قول خدای تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری الی
غیر ذلک من الکتاب و السنة و اجماع و عقل این تقریر اشکال است آن در حقیقت منحل میشود و دفع اشکال پس جواب
از آن اینست که گریه مطلوب آن گریه است که سبب آن برانگیخته شود از محبت و دوستی اهل بیت پس این منحصر نمیشود
مگر بعد از شناختن حقوق ایشان و آنچه خدا آنرا فرض و واجب کرده است از اطاعت و موالات ایشان و تبری نمودن
از دشمنان ایشان و ترتیب دادن آثار موالات و لازم معادات و اما گریه کردن که خالی از اینها باشد و برانگیخته شود از
رقت و رحمت جنسیه و مناسبت نوعیه پس آن از چیزهائی است که نفع نمیدهد زیرا که این نوع گریه از کفار و منافقین هم موجود میشود
و مثل اینست گریستن کسانیکه حقوق اهل بیت رسول را و آنچه خدا واجب گردانیده است از اطاعت ایشان دانستند و لکن
بر نهج آثار و لوازم ترتیب نکرده و اگر خواهی که بطرز دیگر تعبیر نمائی بگو مورد گریستنیکه زنان اهل کوفه که میگریستند از آنجمله بودند
اغفال مردان خود و ایشان مدینه بود و هر چیز را که با ایشان واجب باشد از یاری داشتن بر دنیکه در لشکر ابن زیاد در نصرت
امام تقصیر نمودند و از ایشان تبری نمودن بلکه از ایشان مفارقت کردن نیز در بعض مقامات آن عقیده امکان و بجهه مورد گریستنیکه
عتاب و توبیخ از اهل بیت متوجه بود بر اهل شقاق و نفاق از اهل کوفه است و همه آن مردان و زنان بجهة تخفیف ناد بر تو
مورد گریستنیکه در کلمات آن زنان طاهرات از اهل بیت علوم بسیار و حکم بالغه و احتجاجات کامله است لذا بجهة جمعی از فضلاء
اصحاب این احتجاجات را در عداد احتجاجات حجج طاهرات از محمد و عترت معصومین او ذکر کرده است پس کسیکه تأمل نماید
در احتجاجات آن طیبات طاهرات میبیند آشکارا که گویا از زبانهای حضرت محمد و علی و حسن و حسین خارج شده گویا که احتجاج حجت
خدا بر جمیع خلق او بعد از پدر ایشان اعنی سید الساجدین روحی له الفداء و احتجاجات ائمه و همشیره اش میشود یا یکی حجت است
پس نظر کن با آنچه در خطبه‌ها است از خارج شدن آنها بمقتضای حال و مقام و جزالت تامه و عذوبت کامله و اسلوب ظریفه تر و فصاحت
و رشاقت و بلاغت و آنچه از آن متضمن است بطریق ایجاز و اشارات لطیفه و ایمائات دقیقه از حکمتهای علمیه و عملیه و اصول
ایمان و ایقان و بعضی از صفات حجت و امام و صفات کسانیکه با او مقاتله کردند و او را کشتند و کسانیکه در اعانت و نصرت
او تقصیر نمودند و آنچه با این مترتب گشت از خواری و رسوائی و فضیح و عقوبات در دنیا و از عذاب آخرت پس قسم بخدا اینکه محمد و اهل
بیت معصومین او را بر جمیع خلق خود تفضیل داده چنانکه یکسطر از کلمات اهل عصمت متضمن علوم کثیره و حکمتهای تامه کامله
بالغه است در احتجاجات و خطب ایشان و فهمیدن آن در نزد صاحب انظار جلیه محتاج است بشرح و بیان کشف و تفسیر
از کاملان عصر ما هم چنین فهمیدن یکسطر از سطور کلمات آن زنان طاهرات که از ایشان بنوبت مانده مخالفت و امامت

عصمت کبری شیر و غذا خورده اند محتاج بشرح و بیان نیست اما نظر نما یکی بر بعضی از کلمات صدیقه صغری زینب دختر امیر المؤمنین
و آن فقره قول اوست که فرموده انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها انکاثا الا و هل منکم الا الصلف
و النطف و الصدر الشنف و ملق الاماء و غمز الاعداء او کمرعی علی دمنة او کفضة علی
ملحودة آیا نیست آنچه در این کلام است از تعبیرات و تشبیهات و استعارات و کنایات چیزی که بر بعضی از فصحا و بلغا
غلبه نماید و چگونه چنین نباشد زیرا که او از صدق و احسن آنچه نیست که گفته شده و گفته میشود در شان جماعت و رذل
و انذال کوفه که با امام معامله کردند که پسر امام و حجت خدا بود بر جمیع خلق او یا در اعانت و نصرت او تقصیر شد و عهود و پیمان
های مؤکده را نقض کردند زیرا که ایشان در این حالت خودشان بودند که اسلام ایشان با ایشان نفع نمیبخشد نه در دنیا و نه در
آخرت مثل زن کفتاره از قریش که با کنیزان خود تا نصف روز پشم و پنبه می رشتند بعد از آن ایشان را امر کرده که غزول
خود را نقض و پاره کنند و داب و عادت و همیشه این بود و ایشان با وجود این در ایشان نبود مگر صلف و نطف یعنی از حد
و قدر خود تجاوز کننده و کبر و غرور را اظهار کننده یا اینکه آلوده بعیب بود در جنب [illegible] یا صاحبان شود
حال اظهار کردن او اسلام را به شهادتین که مثل گیاه سبز و نبات حسن الظاهر و لکن در دمنه سرگین و کثافات روئیده باشد
پس هر مثل این چیز نفع نیست یا مثل نقره که قبور و سنگ قبرها را با آن مزین کرده باشند و مخفی نماند بر تو کسیکه طینت او
و خمیر او سرشته شده باشد با آب فهم و ذکاوت و مروت و انصاف میداند که علوم آن زنان طاهرات مثل علوم ما نیست که
حاصل باشد از خارج بتعلم و تفکر و کسب بلکه علوم ایشان از مواهب الهیه و آنچه قریب میشود از علوم لدنیه و آثار باطنیه
و بتحقیق گذشت اشاره بر بعض این مطلب در مجلس شهادت جناب عباس بدرستیکه حیوان معنی از نباتست زیرا که اشرف علوم
و افضل آنها علم است که سعادت و آنچه [illegible] شده افکار علما و حکما را [illegible] معرفت صفات و آنچه تعلق به نبوت
و حجت و مقامات نفس و مقامات حشر و نشر و مقامات برزخ و مرتبت دارد بعد از آن علم اخلاق بعد از آن علم احکام و
بالاتر از همه اینها نفس ایمان و ایقان است زیرا که آن طاهرات جمع کرده اند از همه اینها بهم رقیب و معلی را بعد از آن قطع قول
قطع [illegible] پس بگو لطافت میکند در شان ایشان آنچه را که حجت خدا بر جمیع خلق و امام زین العابدین در شان
عمه خود گفت ایتها ساکت باش و تو بحمدالله عالمة غیر معلمة و فهمة غیر مفهمة است یعنی استعارت حجت و صراحت اینکه زینب
دختر امیر المؤمنین محدثه و علم او از قسم علوم لدنیه [illegible] و بتحقیق شنیدی که همشیره او ام کلثوم و دختر برادر [illegible]
مثل او بودند زیرا که ایشان از پستان نبوت و عصمت شیر خورده اند و مصنف این کتاب میگوید که در نزد من مرد حاذقی
بود در صنعت [illegible] الهیه و مکاشفت بدرستیکه خدا تعالی [illegible] روحی له الفداه است
علیها [illegible]
ملک نمیشود و ظن من نیست که او [illegible] پس [illegible] موهبت مصطفی
و نعمت کبری [illegible] فاطمه دختر سید الشهداء ارواحنا له الفداه [illegible] محتاج خود بلکه خاندان [illegible]
مجلس بکر بن [illegible] کلمات [illegible] وقت قول [illegible] که گفته بود یا اهل الکوفة یا اهل المکر
و الغدر و الخیلاء انا اهل بیت ابتلانا الله بکم و ابتلاکم بنا فجعل بلاءنا حسنا و جعل علمه
عندنا و فهمه لدینا فنحن عیبة علمه و وعاء فهمه و حکمته الی آخر [illegible] بدرستیکه محاسن این
کلام محدود و حصر نمی آید پس نظر کن بقول این طاهره که گفته فجعل بلاءنا حسنا پس خیر عطا کرده [illegible] ایشان را
ببرکات پدران معصومین او چیزی را که اعظم نعم و افضل ثمرات است از ثمرات معرفت حقانیه و آن از مقامات صبر و شکر
و رضا به قضای خدا تعالی و تفویض کردن امر بسوی خدا و توکل نمودن با او [illegible] پس آنچه در ایشان است از آن مقامات

علیه جلیله شباهت دارد و آنچه در میان معصومین ثابت است پس سزاوار است برای امر ناقص کامل و عارف عالم اگرچه از
فقها و اشراف علما و رؤسای حکما بوده باشد که کلمات ایشان را [illegible] خود نماید و طلب هدایت بهدایت
ایشان نماید با مقامات و درجات ایشان در علوم حقانیه و اخلاق ربانیه پس اگر ذکر کننده ذکر کند بعد از این که فضل
مقامات صبر کردن آن زنان طاهرات و شکر و رضای ایشان به قضا و قدر بر همه کاملان مردان اگرچه از انبیا متقدمین
و اوصیا ماضین باشند مثل فضل آفتاب است بر ماه چهارده شب پس انکار کلام او سرعت نمایند زیرا که آنچه ذکر شد منافی
آنچه در حدیث است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و قلیله مقامات صبر و شکر و رضای ایشان بقضا و قدر حق
شد پس چگونه است بمقامات صبر و شکر و رضا بقضا و قدر برای محمد و عترت معصومین او که حجت خدا اند بر جمیع خلق از
اوایل اتمام تا اواخر منتهای تذییل دیگر در اشاره کردن به بعض دیگر از مطالب پس بدانکه از ما تقدم معلوم شد
که [illegible] روز دخول اهل بیت بکوفه روز دوازدهم محرم بود بعد از آن مخفی نماند بر تو که بعض آن روایات گذشته معتبره دلالت
کرد بر اینکه ام کلثوم در آن هنگام سر و روی گشاده بود و هم چنین زینب زیرا که در خبر مروی از سهل شهرزوری است بعد
از آن ام کلثوم آمد در حالیکه [illegible] و برقع مایل برنگ سیاه [illegible] و در خبر دیگر متقدم است که ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین در آن روز خطبه
خواند از پس پرده رقیق و نازک خود و در خبر متقدم که از مسلم جصاص روایت شده بود که زینب پیشانی خود را بمقدم محمل زد
حتی دیدیم که خون از تحت مقنعش خارج شد پس هر گاه گوئی که [illegible] روایت سید [illegible] اضافات [illegible]
[illegible] در لهوف گفته چنانکه اشاره بآن گذشت اینکه ابن سعد لعین کوچ کرد با [illegible] عیال حسین و زنان او را
بر شتران برهنه سوار کرد در حالیکه روهای ایشان مکشوف بود در میان دشمنان و حال آنکه ایشان ودایع سید انبیا
رسول خدا بودند تا اینکه گفت وقتیکه بکوفه نزدیک شدند اهل آن اجتماع کرده برای تماشا کردن بایشان پس زنی از زنان کوفه بایشان
مشرف شد و نزدیک شد گفت از کدام اسیرانید شما گفتند ما اسیران آل محمدیم پس آن زن از پشت بام خود فرود آمد و برای ایشان
ازار و مقنعه جمع کرد بایشان داد و ایشان خود را پوشیدند پس آنچه در این روایت [illegible] میکند که ایشان در وقت داخل شدن
بکوفه سر و روی گشاده بودند بعد از آن رو و سر خود را پوشیدند بآن لباسها که آن زن کوفیه بایشان داد علاوه بر این آنچه در این
روایت مساعدت میکند او را آنچه در روایت دیگر است که ام کلثوم بغیرت آمد در باره حرم و زنان و گفت ای اهل کوفه [illegible]
خود را بپوشید از تماشا کردن ما آیا از خدا و رسول او حیا نمیکنید از تماشای حرم رسول خدا و حال آنکه ایشان عریانند میگویم بدانکه
وجه جمع در میان اخبار این است که ام کلثوم سر و رو گشاده بود در وقت داخل شدن ایشان بکوفه و هم چنین زینب و در [illegible] بود
و سر برهنه بودن نسبت بجماعتی بود از حرم و زنان و دختران نه نسبت بکنیزان خاصه بود و ممکن است پیشانی زدن زینب بمقدم
محمل بعد از پوشیدن اهل بیت بوده باشد بآن لباسها که آن زن کوفیه داده بود و زینب نیز سر خود را پوشیده بود بآن لباسهاکه
زن داده بود پس بهر طور باشد از همه اینها ظاهر شد که حرم و زنان همه ایشان داخل مجلس ابن زیاد شدند در حالیکه سر و روهای ایشان مستور
بود نعم روایت ابی مخنف با این منافی است چنانکه بآن اشاره میآید در مجالس آینده و آن مجلس داخل شدن حرم و زنان است
و مجلس ابن زیاد و بهر طور باشد سزاوار نیست [illegible] که ذکر نماید در مجالس ذکر مصائب اهل بیت و محفل مرثیه و تعزیه چیزی را که باعث
کثرت وسوسات باطنه و خیالات مختلطه مشوشه باشد در دلهای مؤمنین و آنچه باعث ضعف میشود در اعتقاد ایشان زیرا که غیرت
مؤمنان مخلصان و عادت ایشان منع میکند از ذکر کردن اموریکه ذکر آنها در مجالس و محافل مناسب نیست پس چگونه غیرت
[illegible] طاهرین و شیعیان اقتدای جمیع خلق خدا [illegible] حضرت سید شهدا که او را مجبور کردند ما بین ذلت و خواری و کشته
شدن پس کشته شدن را از ذلت و خواری اختیار کرد زیرا که آن سید و امامان صاحبان غیرت و حمیت فاضله و مروت کامله
است و خدای تعالی از همه غیورتر است و او حافظ است و حفیظ است پس ایراد این داستان تحقیق وارد شده است از
ائمه معصومین [illegible]

وزنان بود و او معدن مروت و حمیت و غیرت و وارث آنها بود و از میان معصومین خود و در شأن ایشان و فرزندان اولاد
ایشان نازل گشت آیهٔ ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله پس زنانیکه شمار جمله اقل مقدار را بحول الله و قوته
با نچه خدا ایشان را اعطا کرده از فضل خود کوفه در آن ایشان و ستم را کوفه میکرد چگونه راضی میشود بحصول جزیکه از فکر آن مطلوب
مخلصین شیعه ایشان که از فاضل طینت ایشان خلق شده اند منقبض و متنفر میگردد و نهایت متنفر بودن غلبه [illegible]
بنام الها ماضی سر رسید و سوالا من روحی له الفداء در نیزه بلند مگر اینکه در این نحو احوال حرم و زنان ملاحظه و مراعات میکنند
و سید بجمیع آنچه بر اهل بیت جاری میشد و عالم بود با نچه شنید و با نچه خواهد شد و آنچه یعقوب بر سر آن باید و فضه تکلم او با زنان
دکمه و خبر دادن او را از آنچه طلب او نمیخواهان کرد از قضایا سقیفه و شهادت کن ما بعد یاید حاصل اینکه صحابه یکی [illegible]
اهل بیت و زنان امام زین العابدین و زینب و ام کلثوم بودند و تمامی همه ایشان سرفرود خود روحی له الفداء بود و فدا بعد از آن
حافظ است والله من ورائهم محیطا اگر بیان فی الجمله در مقام سخنان پس نظر کن بر حمیت و مروت حضرت سید الساجدین
زیرا که با آن شدت مرض و ضعف بدن که در آنحضرت بود بنفس شریف خود مباشر هر محافل حرم و دختران بود در خصوص سوار
نمودن و فرود آوردن و خیمه برپا کردن برای ایشان بعد از آن نظر کن بعادت و وداد ام کلثوم و غیرت منظور میرا
زیرا که آنچه ظاهر ما آن اضطراب قلب و شدت و حدت حزن آن کرد در آن بود چگونه ملتفت شد با نچیزیکه در مقصد الکوفه
بود از نظر و تماشا کردن بحرم و گفت ای اهل کوفه چشمهای خود را بپوشید از تماشا کردن ما تا آخر بعد از آن ملتفت شد با نچه سفها
و جاهلان میکردند از دادن ایشان باطفال اهل بیت مشتی از خرما و از جوز و گردو و مثل اینها پس صدیقه طاهره اهل کوفه را
از آن منع میکرد و حکم میفرمود با ایشان بیان میکرد و خرما و جوز و غیر آن را از دست و دهن اطفال میگرفت بزمین میانداخت [illegible]
اشاره میاید با نچه شبیه باین است با نچه از زینب و ام کلثوم صادر شد در بعضی از مجالس اینها پس هرگاه بگوئی بیان کن حال را که
کن مقال با حد فرق گذاشتن میان اینکه از آن کوفه نیکرد از عطا نمودن او بر اهل بیت از لباس و ازار و مقنعه ها و قبول کردن
زینب و ام کلثوم این را از آن زن و آنچه از آن داده بود بجسم و زنان را پوشانیدند و میان آنچه جماعتی از زنان و مردان اهل کوفه
کردند از دادن ایشان باطفال اهل بیت خرما و جوز و غیر ذلک را و توبیخ و سرزنش کردن ام کلثوم ایشان را در خصوص [illegible]
فرق تا بین است و قتل خفی نیست زیرا که فضل آن زن کشف میکند از مومنه و عارفه است بحق اهل بیت در رنج [illegible] و طریق [illegible]
کتاب و سنت پس نقل کردن آن از این باب بود که آنرا از جنس جامه میکرد یا از باب شرع و هدیه میداد پس جایز بود بر اهل بیت
قبول کردن آن تا آن زن و اما غیر از آن زنان از کسانیکه باطفال اهل بیت خرما و جوز و غیر ذلک میدادند پس ظاهر از ایشان [illegible]
اگر چه قطع نظر از سایر امارات نمائیم این است که دادن ایشان از باب صدقه و رقت و عیب بشریه بود پس درست که جناب ام کلثوم بر آن
مطلع شد و حسب کرده با و که ایشان را از آن منع کند از باب امر بمعروف و نهی از منکر و اما اخذ کردن خرما و جوز را از دهن
اطفال از جهت [illegible] علویه هاشمیه و غیرت حسینیه بود زیرا که اطفال اگر چه در دایرهٔ تکلیف نبودند مگر اینکه حضرت آن خاتون معظمه
منع کرد از اینکه داخل شود در شکم طاهر ایشان چیزیکه بمنزله کلوخ است پس هرگاه بگوئی که در اینجا سؤال دیگری هست و آن این است
که در دستهای اهل بیت از توشه و طعام و نفقه مثل سایر اموال غارت بود و بعد از آنکه آنها را بایشان غارت کردند و اموال ایشان را
بردند پس معیشت و گذران ایشان از کجا بود با اینکه ایشان بعد از کوچ کردن از کربلا در قتاب شتر در صحراها و بیابان [illegible] اسیر گرفتار
بودند تا رسیدن بشام و در کوفه که شب نزد کردند مگر زمان قلیلی از روز نا بجمله احوال هیچ معلوم نیست و عاری میشود دست بسته [illegible]
نمودن ایشان در کوفه و شام ایضا پس این سؤال با اینکه از آنچه گذشت ظاهر است که متعلق است بسر درد ما باید اشاره شد [illegible]
جواب شود نه در روایات و نه در کلمات علما از اصحاب مقاتل و غیر ایشان و اشکال علاوه میشود در اینکه ملاحظه شود آنچه [illegible]
اشاره گذشت از ذکر منع ام کلثوم خرما و جوز را از دهنهای اطفال و انداختن آنها بر زمین و بعبارت اخری بدرستیکه اهل بیت قبول

نکردند

نمیکردند و صدقه میخوردند زیرا که دشمنان کفار سید اند میگوئیم امرا اگرچه با آن طریقت که بیان شد هم شد لیکن جواب این اشکال نه چندان است
و منقول است که از علما بیان شده و آنکه میگوئیم که جواب این اشکال در نهایت صعوبت و اشکال نیست زیرا که بیان شاره
گذشت در بعض مجالس گذشته یعنی در مجلسی که مشتمل بود بر نازل شدن کاسه گوشت و دو قرص از نان برای اهل بیت بعد از ایشان عطا کردن
خمسه که گرسنه و تشنه بودند پس بیان حال و حرم اگرچه چیزی از طعام نچشیده بودند تا آن زمان و تا آن شب یعنی تعجب نا شدن کاسه گوشت از غیب
برای آنچه در ایشان بود از کثرت عطش و شدت جوع طلب کرد اینکه ایشان سید اند با اطفال صغار و آنچه باقی بود بر ایشان
بعد از غارت کردن ایشان نیز از اهل حرم و بعضی از اخبار و لوازم طایفه از کلمات علما هست که غیر قلیل از زاد و نفقه
بعد از غارت باقی نماند و بعد از آن میگوئیم بعد از چشم پوشیدن از دنیا نازل شدن کاسه گوشت با دو قرص از نان
در وقتی که طایفه از مخلصین شیعه میرسانیدند بر اهل بیت بطریق سر و پنهان در هر مکان که منزل احتیاج ایشان لوا گردد پس پنهانی
قطع نظر نمائیم میگوئیم بود در نزد زنان حرم و اطفال کسی که بوجود او جمیع آنچه در زمین بحرکت میکند خواه انسان باشد خواه غیر انسان
مرزوق میشود پس بیان سید الشهدا حجت خدا بود بر جمیع خلق تعجب از تعجب از کسی است که در مثل این مقام و در این مرتبه شبهه و اشکال
نماید در حال آنکه او کسی است که از دهان او اقرار میکند با آنکه جمیع خلق خدا محتاج بوجود او هستند و مرزوق میشوند بسبب وجود او
و صلوات الله علیهم اجمعین میگوئیم در بعض مولفات معتبره اصحاب روایت کرده اند که مردی از بزرگان طایفه از ملازمان
خانه خدا لم یلد است قبر مطهر میکرد و تقلید عادت این زائرین بحضرت امام حسین و بحضرت امام حسن میکرد و مصالح دین خود از آن حضرت طلب میکرد
بعد از آن بلاد خود مراجعت میکرد و زوجه او گفت ای مرد چه چیز آورده از برای ما از تحفه بلاد گفت
اکنون گفت مدینه اگر آمد که با او هدیه با امیرم پادشاه دنیا و آخرت و جمیع آنچه در دستهای خلق است در تحت تصرف و سلطنت او است
زیرا که او در زمین خلیفه خدا و حجت او است بر بندگان او و او پسر رسول خدا است و امام ما و پسر امام ما و مولای ما و معتمد ما است
گوید و قتیکه زوجه این سخن را شنید خود را از اقامت کردن او مهلت نمود و گوید بعد از آن آمد در سال آینده و زیارت حج کرد
و خانه علمای حسینی قصد کرد و بحضرت امام حسن داخل شد و اذن دخول خواست با اذن داد و در خدمت آن حضرت سلام داد و دستهای او را بوسید
و در برابر آن حضرت نشست و طعامی آن حضرت آورد و او را در نزد خود نشانید و امر کرد و او را با خود بخوردن طعام پس آورد طعام را
خورد بعد از کفایت خود و بعد از آن حضرت طشت و ابریق طلبید که در آن آب بود پس آن مرد ابریق را برداشت تا آب بر دست امام بریزد امام فرمود
ای شیخ تو مهمان مائی چگونه آب بر دست من بریزی گفت من میخواهم که آب بر دست سید و امام خود بریزم امام فرمود تو که دوست سید و امام خود هستی
در هم چیز تا که دوست او باشی و چشمهای تو روشن کرد پس آن مرد آب بر دستهای امام ریخت حتی یک ثلث طشت مملو
شد امام با آن مرد گفت این چه چیز است گفت آب است امام فرمود بلکه آن یاقوت سرخ است با اذن خدای تعالی بعد از آن امام گفت آب
بریز پس آب بر دست امام ریخت تا ثلث طشت پر شد امام فرمود این چیست گفت آب است امام گفت بلکه این زمرد سبز است پس آن مرد
آب بر دست امام ریخت تا طشت پر شد امام فرمود این چیست گفت آب است گفت بلکه آن در سفید است با اذن خدای تعالی پس طشت مملو گشت از در و یاقوت و زمرد پس آن مرد بسیار
تعجب نمود و دستهای آن حضرت را بوسید امام گفت ای شیخ از نزد ما چیزی نیست که بتو عوض هدیه بدهیم و در مقابل
هدیه تو این جواهر را اخذ کن زیرا که اینها عوض هدیه تو است و عذر ما را در نزد زوجه خود بگو زیرا که او در خصوص ما عتاب نمود
پس آن مرد از خجالت سر خود را بزیر انداخت گفت ای سید من کلام زوجه مرا که بتو خبر داد کسی که تو از خاندان نبوت بعد از آن
آن مرد امام را وداع کرد و جواهر را برداشت و آورد نزد زوجه اش و حکایت را نقل کرد زوجه اش گفت سخن مرا که با او خبر داد

گفت من گفتم که او از خانوادهٔ علم و امانت باهره است آن زن خدا را شکر نمود و شوهر خود را بخدا قسم داد که او را با خود بزیارت
او ببرد که بجمال مبارکش تماشا نماید و هنگامیکه شوهرش سال آینده مدارک حج را دید زوجه‌اش را با خود برداشت و رفت در اثنا
راه مریض شد و در قرب مدینهٔ رسول خدا وفات نمود آن مرد گریان و حزین نزد امام آمد و از مرگ زوجه‌اش خبر دار نمود و ایرا
خبر داد که او بزیارت شما و زیارت قبر رسول خدا قصد کرده بود پس امام برخواست و دو رکعت نماز خواند و خدا را بخواند
و دعا با مستجاب شوند بعد از آن با آن مرد التفات کرد و گفت برخیز نزد زوجهٔ خود مراجعت کن زیرا که خدا تعالی او را زنده
گردانید بقدرت و حکمت خود و هو یحیی العظام و هی رمیم پس آن مرد برخواست در حالیکه سرعت میکرد و او را در ترسان و مصدق
و مکذب بود داخل خیمهٔ خود گردید زوجهٔ خود را دید در خیمه نشسته در حالت صحت پس سرور او زیاده گشت و در قلب خود اعتقاد
نمود و با او گفت خدا ترا چگونه زنده کرد گفت بخدا قسم ملک الموت بمن آمد و روح مرا قبض کرد و قصد نمود که آنرا بالا برد
ناگاه مردی را دیدم که او صفت چنین و چنان است و اوصاف شریف او را تعداد میکرد و شوهرش با او گفت نعم راست گفتی آن اوصاف
سید و مولای من علی ابن الحسین است آن زن گفت وقتیکه ملک الموت او را دید که میاید خود را بقدمهای او انداخت و گفت
و میگفت السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین پس امام سلام و جواب او را رد کرد و با او گفت ای
ملک الموت روح این زن را بجسد او برگردان زیرا که او ما را قصد کرده بود و بدرستیکه من از خدای تعالی سؤال کردم که باقی گذارد
او را سی سال دیگر و زنده گرداند او را بزندگانی پاکیزه زیرا که او بزیارت ما میآید زیرا که زیارت کننده را بر ما حقی است و جب
ملک با او گفت سمعاً و طاعة یا ولی الله بعد از آن روح مرا بجسد من برگردانید و من بملک الموت نظر میکردم که دست شریف او را
میبوسید و از من جدا شد پس آن مرد از دست زوجهٔ خود گرفت و او را بمجلس امام آورد و زوجه‌اش خود را بقدم‌های امام انداخت انهارا
بوسه داد و میگفت این بخدا قسم سید و مولای منست این کسی است که خدا مرا ببرکت دعای او زنده کرد و دیدید را و گویند آن زن با شوهر
در بقیه عمر خود شان در خدمت امام مجاور شدند بعیش پاکیزه در بلد طیب تا آنکه وفات نمودند رحمة الله علیهما بعد خطای برادران
من زمانیکه امام زین العابدین او را در این حالت او است در نزد خدا تعالی بلکه آنچه در این روایت مذکوره است از نجابت آنچه خدای
تعالی آنرا بمحمد و آل بیت معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده است پس چگونه قلوب شما مضطرب میشود و ذهنهای شما بیرون
بسیار میرود در باب زنده شدن اهل بیت در آتیه و از وفات کبیری بذیل سیوم در بیان آنچه محتاج شرح ابیان است از آنچه
باقی مانده از روایات این مجلس پس مراد که قصهٔ زدن زینب دختر امیر المؤمنین سر خود را بمقدم محمل بحیثیتی که مجروح شده و خون
از آن جاری شد کشف میکند از حیثیت جوازی از آنکه آنچه جایز نیست ثبوت آن در مصیبت غیر آل محمد از جزع شدید و چاک کردن
ثیاب و جیبها و بر رو و سینه سیلی زدن و ریختن خاک و خاکستر بر سر و با دستها بسر زدن و جبه و رداها را سیاه کردن و نکبها
سیاه و آنچه با اینها شبیه است بوده مطلق کردن جایز میشود بجا آوردن آن در مصایب آل محمد خصوصاً در مصائب سید
شهدا ارواحنا له الفدا بلکه استنباط از همه آنچه بسوی آن اشاره کردیم از اخبار کثیره و فقرات زیارات و غیره باستنباط
مطابقی یا التزامی از آنچه است که عالم حریص و متبع و شدید متیقظ در آن شک نمیکند بلکه ممکن است که گفته شود که جواز همه
اینها بلکه استحباب آن از آنچه است که سرایت و ضرورت مذهب قایم شده نعم بدرستیکه فتوی دادن با آنچه باید میشود بنا
ذکر این مقبل آنچه زینب دختر امیر المؤمنین کرد در غایت صعوبت و اشکال است و ممکن است که گفته شود این اشکال تمامیت
نظر محل است و اما در نظر دقیق پس مسلاد را ان اشکال نیست زیرا که آنچه در این خبر است وارد میشود بر بعضی از وجوهات و
ملاقات و بعض وارد میشود بر خاص و عام پس این ظاهر است مثل جواز استدلال بآنچه آنرا زینب دختر امیر المؤمنین

کرد که فعل این محذوره در محضر حجت خدا بجمیع خلق و وسیله هدایت بود پس چنانچه فعل و قول معصوم حجت است تقریر
او نیز حجت است علاوه براین گذشت آنچه دلالت میکند براینکه زینب محدثه و عالیه مرتبه عصمت است بلکه اتخاذ این از جمله
مسائلی است که متفق علیه است لکن بر آن نحو که ما آن در بعضی مجالس گذشته اشاره نمودیم پس هرگاه گوئی قضیه زدن
زینب سر خود را بمقدم محمل وارد شده است که در خبر مرسل از مسلم جصاص و او نیز مجهول الحالست پس چگونه تخصیص داده میشود
عمومات و بعض قواعد که بحد اصول مذهب بالمعنی الاخص رسیده است علاوه براین ظاهر این است که حکم کردن بحرمت
مثل این اگر چه آن در تعزیه سید شهدا و در وقت ذکر کردن مصائب آنحضرت باشند از مسائل اتفاقیه اجماعیه است میگوئیم
مدرک این سخن وصف و تعریف کردن محقق مجلسی ره الکتاب را که این خبر از آن اخذ شده باینکه آن از کتب معتبره است
میگرداند این خبر را بمنزله خبری که جامع شرایط عمل باشد پس بنا بر تمام دایره در باب اخبار جایز میشود تخصیص دادن عمومات
بآن و اما ادعا نمودن اینکه قاعده که بر خلاف آنچه این خبر آنرا افاده میکند از اصول مذهب بالمعنی الاخص است مثل ادعا نمودن
اینکه این مسئله بخصوصها از مسائل اتفاقیه و اجماعیه است پس از دعواهای جزافیه و دروغ است زیرا که بودن قاعده از اصول مذهب بالمعنی
الاخص اول کلام است و این مسئله بخصوصها معنون نگردیده است در کتابی از کتب اصحاب پس چگونه از اتفاقیات میباشد یا از آنچه در شان
آن اتفاق و اجماع ادعا کرده شود پس تحقیق ظاهر شد از آنجاهائی که حکم بجواز خالی از قوت نیست خصوصا زمانیکه ملاحظه شود در شهرها
در جمیع عصرها آنچه آنرا میکنند جمعی از جوانان شیعه بلکه پیران و شیوخ ایشان را نیز از زدن ایشان سنگ و آهن و مثل اینها را بسینه
و پیشانی و سرهای خودشان تا حتی اینکه اعضا را مجروح و خون آلود میکنند در محضر اکابر دین و اعاظم مذهب از علما و صلحا و ایشان اینها را
از ایشان منع نمیکنند بلکه در آن احکام که ریشه آن سعید و ناله ایشان بلند میشود پس گویا طبایع جمعی بر فعل ایشان اینها در ایام عشر اول محرم
جبلی شده است ایات سند حدیث مسلم جصاص را امکان اینکه گفته شود سر خود را زدم حتی رسیدم که چشم کور شود و با جمله در سینه این سنت
بحرمت امر اصلی که صادر شده از رضای معصومین براین باینکه آن بر طبق اصل اولی است از جهت بودن مقام از اطراف شبهه تحریمیه
حکمیه با عدم ثبوت علم اجمالی در میان ولکن مخفی نماند بر تو که همه اینها در صورتی است که بر نفس و عضو خوف تلف نباشد و الا قطعا حرام
والله العالم بالاحکام بعد از این بر تو مخفی نباشد که اسرار تکلم کردن سر شریف روحی له الفداء در کوفه و خواندن او سوره کهف را ذکر میکنیم
آنرا از بعض تذییلات مجالس آینده انشاء الله تعالی مجلس بیست سیم از مجالس که بر سعادات متعلق با اسرار شهادت است در دخول اهل بیت بمجلس
ابن زیاد لعین است پس با اینکه اشاره گذشت براینکه دخول ایشان بمجلس ان لعین در روز سیزدهم محرم بود مفید ره گفته فادخل عیال
الحسین علی ابن زیاد فدخلت زینب اخت الحسین فی جملتهم متنکرة وعلیها ارذل ثیابها ومضت حتی جلست ناحیة
من القصر وحفت بها اماؤها فقال ابن زیاد من هذه التی انحازت فجلست معها نساؤها فلم تجبه زینب فاعاد القول
ثانیة وثالثة وقال السید فی الملهوف ثم ان ابن زیاد جلس فی القصر واذن للناس اذنا عاما وجیء براس الحسین روحی له الفدا
فوضع بین یدیه وادخل نساء الحسین وصبیانه الیه فجلست زینب بنت علی متنکرة فسئل عنها فقیل هذه زینب بنت
علی فاقبل الیها فقال الحمد لله الذی فضحکم واکذب احدوثتکم فقالت انما یفتضح الفاسق ویکذب الفاجر وهو غیرنا
فقال ابن زیاد لعنه کیف رایت صنع الله باخیک واهل بیتک فقالت ما رایت الا جمیلا هؤلاء قوم کتب الله علیهم
القتل فبرزوا الی مضاجعهم وسیجمع الله بینک وبینهم فتحاج وتخاصم فانظر لمن یکون الفلج یومئذ هبلتک امک
یا ابن مرجانة قال الراوی فغضب ابن زیاد فکانه هم بها فقال له عمرو بن حریث انها امرأة والمرأة لا تؤاخذ بشیء من منطقها
فقال لها ابن زیاد لقد شفی الله من طاغیتک والعصاة المردة من اهل بیتک فقالت لعمری لقد قتلت کهلی وقطعت
فرعی واجتثثت اصلی فان کان هذا شفاؤک فقد اشتفیت فقال ابن زیاد هذه سجاعة ولقد کان ابوها سجاعا شاعرا
فقالت یا ابن زیاد ما للمرأة والسجاعة ثم التفت ابن زیاد الی علی بن الحسین فقال من هذا فقیل علی بن الحسین فقال الیس

قد قتل الله علی ابن الحسین فقال علی قد کان لی اخ یقال له علی ابن الحسین قتله الناس فقال بل الله قتله
فقال علی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فقال ابن زیاد ولک جرأة علی جوابی
اذهبوا به فاضربوا عنقه فسمعت به عمته زینب فقالت یا ابن زیاد انک لم تبق منا احدا فان کنت
عزمت علی قتله فاقتلنی معه فقال علی لعمته اسکتی یا عمتی حتی اکلمه ثم اقبل علیه فقال ابالقتل
تهددنی یا ابن زیاد اما علمت ان القتل لنا عادة وکرامتنا الشهادة ثم امر ابن زیاد بعلی ابن الحسین
واهله فحملوا الی السجن ثم امر ابن زیاد برأس الحسین علیه السلام فطیف به فی سکک الکوفة ویحق لی
ان اتمثل بابیات لبعض ذوی العقول یرثی بها قتیلا من آل الرسول صلی الله علیه وآله

پس عیال حضرت حسین را بر ابن زیاد داخل کردند پس زینب خواهر حسین
در جمله میان ایشان داخل شد در حالیکه متنکره بود و در بر او ارذل ثیاب بود و گذشت تا در یکطرف قصر نشست و کنیزان او را
احاطه کردند ابن زیاد لعین گفت این زن کیست که از جمله منزوی شد و زنان او با او نشستند زینب با او جواب نداد دوباره
و سه باره کلام خود را اعاده نمود و سید در کتاب لهوف گفت بعد از آن ابن زیاد در قصر نشست و بمردم اذن عام
داد و سر حسین روحی له الفداء را آوردند پیش روی آن لعین گذاشتند و عیال حضرت حسین را و اطفال او را به مجلس او
داخل کردند پس زینب دختر علی نشست در حالیکه خود را نشناسانید ابن زیاد از او سوال کرد گفتند این زینب دختر علی است
پس رو بآنمخدره کرد و گفت حمد خدا را که شما را رسوا کرد و امر شما را دروغ کرد زینب گفت رسوا میشود فاسق و دروغ میگوید فاجر و او
غیر ما است ابن زیاد گفت چگونه دیدی که خدا به برادرت و اهل بیت تو کرد گفت ندیدم مگر خوبی را ایشان قومی اند که خدا کشته شدن را
با ایشان واجب کرده بود و بیرون آمدند الی مضاجعهم و خدای تعالی زود جمع میکند میان تو و ایشان را با تو مخاصمه و محاجه میکنند پس نظر کن در آن
روز غلبه از که باشد مادرت بعزایت بنشیند یا بن مرجانه راوی گفت پس ابن زیاد غضبناک شد و قتل زینب را قصد کرد عمرو بن حریث
با او گفت که این زن است و زن را بچیزی از گفتارش مواخذه نمی کنند ابن زیاد لعین به زینب گفت خدا شفا داد دل مرا از طغیان کننده
سرکش از اهل بیت تو زینب گفت قسم بجان من هر آینه بزرگ مرا کشتی و فرع مرا قطع کردی و اصل مرا بریدی پس اگر این شفای تو باشد
پس بتحقیق طلب شفا کردی ابن زیاد لعین گفت این زن سجاعه است یعنی کلام مسجع و موزون آورنده است و هر آینه پدرش شجاع شاعر
بود زینب گفت یا ابن زیاد زن را با سجع چه کار است بعد از آن ابن زیاد لعین بر علی ابن الحسین ملتفت شد گفت این جوان
کیست گفتند علی ابن الحسین گفت آیا نه این است که خدای تعالی کشت علی را گفت مرا برادری بود که علی ابن الحسین میگفتند مردم
او را کشتند لعین گفت بلکه خدا او را کشت علی گفت الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها ابن زیاد گفت
جرأت داری که جواب مرا میدهی او را ببرید و گردن او را بزنید عمه اش زینب این را شنید گفت یا ابن زیاد تو از ما احدی را باقی نگذاشتی اگر
عزم کرده که این را بکشی مرا با او بکش علی گفت یا عمه ساکت باش تا با او تکلم نمایم بعد از آن آنحضرت رو با ابن زیاد لعین کرد فرمود
آیا بقتل مرا میترسانی یا ابن زیاد آیا ندانستی که کشته شدن برای ما عادت و کرامت ما شهادت است بعد از آن ابن زیاد لعین
امر کرد علی ابن الحسین را و اهل او را ببرند بخانه که در جنب مسجد اعظم بود پس زینب گفت داخل نباشد نزد ما عربیه مگر ام ولد یا مملوکه
زیرا که ایشان اسیر شده اند چنانکه ما اسیر شدیم بعد از آن ابن زیاد لعین امر کرد که سر حسین را در کوچه های کوفه گردانیدند و سزاوار است
بر من که متمثل شوم بابیاتی که برای بعض صاحبان عقل است مرثیه میگفت بعضی را که مقتول شد از آل رسول میگوید رأس ابن بنت محمد و وصیه

للناظرین علی قناة یرفع والمسلمون بمنظر وبمسمع لا منکر منهم ولا متفجع کحلت بمنظرک العیون عمایة وأصم رزؤک کل اذن
تسمع ایقظت اجفانا وکنت لها کری وانمت عینا لم تکن بک تهجع ما روضة الا تمنت انها لک حفرة ولخط قبرک مضجع

حاصل مضمون آنکه سر پسر دختر محمد و سر وصی او را از برای تماشای بینندگان بر نیزه زده اند و مسلمانان می بینند و میشنوند نه از ایشان کسی

آیا هرگز مانند گوش شما کسی بود که دردناک و غمگین بوده باشد ای چشمها نظر کردن تو کور شدند و مصیبت تو کر کرد هر گوش شنونده را
بیدار کرد ای چشمها او حال آنکه برای تو تنها خواب استراحت بود و بخواب آورده چشمها را که در تنها خواب استراحت نگذاشته
بودی یعنی بعد از آن شهید کردن تو چشمهای دختران و زنان و اطفال تو خواب نکردند اما دشمنان تو به استراحت خوابیده
اند ای مسیح با نجی نیست مگر اینکه آرزو کرد که برای تو حفره و برای خط قبر تو خوابگاه باشد این چیزی نیست که سید آنرا نقل کرده و در
کتاب بحار نقل کرده که ابن نما گفت بمن روایت کردند که انس ابن مالک گفت که من در نزد عبید الله بن زیاد حاضر بودم
در حالیکه او بچوب ضربه بر دندانهای حسین روحی له الفداء میزد و میگفت که چه خوب دندان داشت حسین گفتم بخدا قسم هر آینه ترا بدی
نسبت میدهم هر آینه بتحقیق رسول خدا را دیدم که از جای چوب تو در دهن او میبوسید و از سعید بن معاذ و عمرو بن سهل نقل شده که
ایشان نزد عبید الله حاضر بودند در حالیکه آن لعین بچوب بینی و چشمان حسین میزد و در دهن او طعن میکرد زید بن ارقم
گفت چوب را بردار بدرستیکه من دیدم که رسول خدا لبهای خود را بجای چوب تو گذاشته بود بعد از آن نوحه و گریه نمود
ابن زیاد با او گفت خدا چشمان ترا بگریاند ای دشمن خدا اگر تو مرد پیری نبودی که خرف شده و عقل تو رفته و زایل شده هر آینه گردن
ترا میزدم زید گفت هر آینه ترا حدیثی میگویم که آن بتو از این غلیظ و شدیدتر است دیدم رسول خدا را که حسن را در ران راست
و حسین را در ران چپ خود نشانیده و دست خود را بر سر دوش هر یکی از ایشان گذاشته پس گفت اللهم انی استودعک
ایاهما و صالح المؤمنین یعنی خدایا من سپردم بتو و بصالح مؤمنان امانت خود را پس چگونه بود حفظ امانت تو ای رسول
خدا بعد از آن آواز خود را بلند کرده میگریست و بیرون آمد در حالیکه میگفت غلام و بنده حر را مالک شده شما ای گروه
عرب بنده هستید بعد از این روز کشتید پسر فاطمه را و ابن مرجانه را امیر خود کردید تا خیار و برگزیدگان شما را بکشد و اراذل
شما را بنده میکند به ذلت و خواری راضی شدید پس بعد و دوری برای کسی باد که باین راضی شده و در کتاب کشف الغمه از ترمذی روایت
کرده در صحیح خود از انس گفت نزد ابن زیاد بودم سر حسین را آوردند بچوب خود در بینی حسین میزد و میگفت من حسنی مثل
این ندیده ام پس گفتم آگاه باش او شبیه ترین مردمان است برسول خدا و بخاری در صحیح خود مثل آنرا روایت کرده است و گفت چونکه
عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد لع بعد از کشتن حسین جمع شدند عبید الله بعمر گفت بیاور بمن آن کتابی که بتو نوشته بودم در خصوص قتل
و جنگ حسین عمر سعد گفت آن کتاب گم شده است گفت باید او را بیاوری اگر آنرا نیاوری ترا جایزه نمیدهم آیا من
میگفتم بجایزه پیره زنان قریش در ایام حرب اعتذار کرده باشی آیا تو قائل نبودی فوالله ما ادری و انی لحایر افکر فی امری
علی خطرین و اترک ملک الری و الری منیتی ام ارجع ماثوما بقتل حسین این اشعار در مجالس سابقه گذشت عمر گفت
بخدا قسم هر آینه ترا نصیحت کردم در خصوص حسین نصیحتیکه اگر پدرم بعد از من بشارت میکرد بآن هم آنرا ادا میکردم ابن زیاد
و بخوبی ای چنین عثمان ابن زیاد برادر عبید الله گفت راست گفت بخدا قسم هر آینه دوست میداشتی که از بنی زیاد مردی
نباشد مگر اینکه در بینی او حزامه باشد تا روز قیامت و حسین کشته نشود عمر سعد گفت بخدا قسم احدی بشر رجوع نکرد مثل آنچه من رجوع
کردم عبید الله اطاعت کردم و خدا را عصیان و قطع کردم مهموم و مغموم بیرون آمد و میگفت این آن خسران و زیان کاری
آشکار است و ایضا در کتاب بحار گفته بعد از آن مفید گفت وقتیکه عبید الله بن زیاد صبح کرد سر حسین را فرستاد که در تمام کوچها
و قبایل آن بگردانند و از زید بن ارقم روایت شده وقتیکه آنرا از من گذرانیدند در حالیکه سر بر نیزه بود و من در غرفه خود بودم وقتیکه
بمن محاذی و مقابل شد او را شنیدم که این آیه را میخواند انّ اصحاب الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا بخدا
موی من بر بدنم راست شد و ندا کردم که سر تو یابن رسول الله عجب تر و عجیب تر است و از ابن شهر آشوب نقل شده که گفت ابو مخنف
روایت کرده از شعبی که سر حسین را آویزان کردند در محله صرافان در کوفه پس آن سر مبارک تنحنح کرد و سوره کهف را تلاوت کرد
تا قول خدای تعالی انهم فتیة امنوا بربهم و زدناهم هدی فلم یزدهم یعنی زیاده نکرد این آیات را باطل کردن و گمراه بانها

این

وقتیکه سر شریف او را آوردند نزد ابن زیاد از درخت آویزان کردند او را و شنیدند میگفت وسیعلم
ابن زیاد کرامات را و در خبر دیگر هست که شاید این
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون میگویم تحقیق نقل شده ایضا از سعید و ابن نما که ابن زیاد وقتیکه امر کرد به قتل امام ابن امام زینب به
او تعلق نمود پس گفت ای ابن زیاد کفایت هست ترا از ما دست بکردن امام از خون ما پس گفت بخدا از او مفارقت نمیکنم اگر خواهی
او را بکشی مرا با او بکش ابن زیاد به زینب و امام نگاه کرد و بعد از آن گفت عجبا للرحم بخدا قسم گمان دارم که دوست دارد
که او را با امام بکشم از او دست بردارید زیرا که او مشغول است به درد و ناخوشی خود و از کتاب منتخب نقل شده که حاصلش این است
در وقتیکه سبب غضب کردن آن لعین بر امام علی بن الحسین این بود بعد از آنکه آن لعین کافر ابن زیاد درباره زیارت و نامربوطات
تکلم نمود در سر سید شهدا روحی له الفداه و به زینب خطاب نمود حضرت علی ابن الحسین درباره عمه اش خروش نمود ابن زیاد گفت
تا کی برده عمه ام را در میان کسانیکه او را نمیشناسند هتک میکنی خدا تعالی دستها و پاهای ترا قطع کند ابن زیاد غضبناک
شده امر کرد به کشتن او را و نیز از آن نقل شده که کسیکه در مجلس ابن زیاد حاضر بود گفت دیدم آتشی از قصر خارج شد نزدیک بود
که او را بسوزاند ابن زیاد از تخت خود برجست و گریخت و داخل شد به بعضی خانهای خود پس آن ملعون با اینکه اینها را دید باز از
شقاوت خود مرتدع نشد و از کامل ابن اثیر نقل شده مسندا از بعض حاجب ابن زیاد گفت با او داخل قصر شد وقتیکه حسین را
کشته بودند پس آتش در روی او شعله ور گردید پس گفت این را به کسی مگو و ذکر شده در کتب ارباب مقاتل که بعد از آن ابن زیاد امر کرد
علی ابن الحسین را مغلول کرده با زنان و همراهان به زندان برند … گفت من با ایشان بودم … تا اینکه آمد از مرد
و زن … پس در زندان نشستند و امر را بایشان تنگ کردند بعد از آن ابن زیاد علی ابن الحسین … را
و سر حسین را احضار نمود و زینب دختر علی در میان ایشان بود ابن زیاد گفت حمد خدای را که شما را رسوا کرده به قتل رسانید تا آخر آنچه گذشت
زینب گفت حمد خدای را که ما را اکرام … تا آخر آنچه گذشت بعد از آن را گفت ابن زیاد امر کرد ایشان را به زندان باز گردانیدند
و به اطراف بشیر فرستاد که مژده قتل حسین را برساند و مخفی نماند بر تو که مستفاد از این روایت این است که سر شریف روحی له الفداه در مجلس
ابن زیاد دو مرتبه حاضر شد و هم چنین حرم و زنان زیرا که اول این روایت هم چنین است وقتیکه سر حسین را آوردند پیش آن
ملعون در طشت نهادند و چوبیکه در دست داشت بر دندانهای ثنایای آنحضرت میزد و میگفت به تحقیق زود پیر شده
یا ابا عبد الله … از قوم گفت … من دیدم که رسول خدا میبوسید جائی را که تو با چوب میزدی … گفت … عوض
است بعد از آن امر کرد علی ابن الحسین را آوردند تا آخر آنچه گذشت و ظاهر از این روایت این است که متعرض شدن او بر زینب سلام الله
علیها … اصل خود … در مرتبه ثانیه بود … و این روایت
تحقیق ذکر شده است در امالی صدوق ره ایضا و در روایت ابن جوزی است که ابن زیاد لعین امر کرد سر حسین را روحی له الفداه بر چوبی
نصب نمایند بعد از آن در کوفه گردانیدند گفته زید بن حبیش گفت اول سریکه در کوفه بر سر چوب بلند کردند سر حسین بود و از کتاب
مرات الزمان از سلمة بن کهیل نقل شده که گفت دیدم سر سید شهدا را در بالای نیزه در حالیکه این آیه را تلاوت میکرد فسیکفیکهم الله و هو
السمیع العلیم و در کتاب … هست که آسمان در روز قتل حسین سیاه شد … بسیاری ستارهها دیده شد و وقتیکه
سر حسین را بمجلس ابن زیاد آوردند دیوارهای آن خون میریخت و از … نقل شده باسناد خود از حارث بن وکیده
گفت من در میان کسانی بودم که سر حسین را حامل بودند از آن شنیدم که سوره کهف را تلاوت میکرد پس در دل خود شک میکردم در
حالیکه صدای ابی عبد الله را میشنوم … ای پسر وکیده آیا ندانستی که ما گروه امامان زنده هستیم در نزد پروردگار خود روزی
میخوریم گفت در نفس خود گفتم که سر او را میدزدم … پس ندا کرد ای پسر وکیده ترا با این راه نیست زیرا که ریختن ایشان خون مرا بزرگ
تر است در نزد خدای تعالی از گردانیدن … پس ترک کن ایشان را پس زود میدانند در زمانیکه زنجیرها در گردنهای ایشان

در بردن ایشان که داشته بجهنم میکشند و در کتاب صواعق روایت کرده از بستی که سر شریف روحی له الفدا
از حامل شد بود دورویش سیاه شد شدیدتر از قیر از این سوال کردم شبی بر من نگذشت مگر اینکه دو نفر مرا از بازویم گرفته
بسوی آتش شعله ور برده در آتش می انداختند آتش بر اشیل زوغال سیاه کرده چنانکه میبینی و محب عالی و ابن حجر روایت
کرده اند از مسند احمد بن حنبل باسناد خود از ابی رجا گفت علامت نکنید و ناهل این خانه را در بستیکه برادر هم سایه بود از بنی
جهیم از کوفه آمد با ایشان گفت آیا نظر نکردید بر این فاسق بن فاسق که خدا او را کشت یعنی حسین بن علی پس خدای تعالی
دو ستاره رعد در چشم او زد و محو کرد خدا چشم او را پس کور شد و در بعض مقاتل است که نقل کرده از شعبی که ابن زیاد لعین امر کرد
زنان را در پیش روی او نگاه داشته و ام کلثوم و زینب دختر امیر المؤمنین بگریست و گفت اِنَّ مَن مُحَمَّدٍ اَحَاطَهُ
بِنَا الْيَوْمَ لَمَّا اَطْعَقَ مِنْ جَمِيعِ الْاَعَادِي فَبَكُوا الْحُسَيْنَ بِخَيْلِ رَسُولِ اللّهِ اَتَتْهُ الْاُرُوسُ لِطُرُقِ
الرَّشَادِ ثُمَّ شَالُوا بِرَاْسِهِ فَوْقَ رُمْحٍ بَادِيًا نُورُهُ كَفِلْقِ الزِّنَادِ وَكَذَا الْحُرُمُ وَبِنَاتُ هَذَا كُونَنَا
وَرَمَوْنَا بِذِلَّةٍ وَبِعَادٍ مَا رَعَوْا لِلرَّسُولِ فِينَا نَعِيمًا بَلْ رَمَوْنَا بِاَسْهُمِ الْاَحْقَادِ يَا ابْنَ سَعْدٍ
لَقَدْ تَعَرَّضْتَ لِلنَّارِ مِنَ اللّهِ فِي غَدَاةِ الْمَعَادِ وَلَكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللّهُ [illegible]
الْعِبَادِ حاصل مضمون آنکه ای از محمد یکه ما را در این روز احاطه کرده در طعن از جمیع دشمنان که حسین را از وطن دور کرده
کشتند که نواده رسولخدا است که هدایت کرد خلایق را به راه رشاد بعد از آن سر او را بر نیزه بلند کردند در حالیکه نور او
مثل شعله مجمر ظاهر میشد و هم چنین بعد از او هتک حرمت ما کردند و ما را از بلیت خوار از وطن دور انداختند مراعات
نکردند برای رسولخدا در باب ما عهد پیمان را بلکه ما را به تیرهای کینه زدند ای پسر سعد هر آینه تحقیق متعرض شدی به آتش از خدای تعالی
در فردای قیامت وای بر شما میان شما و ما خدای تعالی در روز حشر بنده کان حسیب و کافی است عبید الله بن زیاد گفت این زن کیست
گفتند این زینب است و این ام کلثوم همشیره های حسین عمر سعد که در حضور ابن زیاد بود بر زینب گفت چگونه دیدی که خدا ما را بر شما
مسلط کرده است و مردان شما را کشت زینب باو گفت یا ابن سعد اینها قومی بودند که خدای تعالی کشته شدن را بر ایشان نوشته
و واجب کرده بود پس بمضاجع و خوابگاه خود شان رفتند لکن تو یا عمر مستعد باش برای جواب دادن بمحمد و خطاب
آماده باش و عذاب خدای تعالی مهیا شو یا ابن سعد عترت رسولخدا را در طاعت ابن زیاد و یزید کشتی عمر سعد گفت که تو مثل
پدرت سخنور و قافیه گو کردی زبان را با سخنوریها چه کار و اگر سخنور و قافیه گو بودی در پیش روی شما ذلیل و خوار نمی ایستادم
بعد از آن امر کرد که ایشان را از او بر گردانند ام کلثوم گفت در الله شاد که ما چنین بودیم ناگاه شخصی برای من بیعت نمود
گفت واللّه ما جئتکم حتی بصرت بالطف مصرع المحذرین سخورا تا آخر حدیث ام کلثوم گفت تو کیستی گفت مردی هستم
از اهل یمن که در دست امیر المؤمنین مسلمان شدم در بعض غزوات اعلم تحقیق که حضرت و یاری شما بر من واجب شد پس آمدم
در حالیکه اسیر گذشته و فوت شده بود من گریستم ای رسول خدا هیچ بشما رسید آیا ترا بمن حاجت است گفت بروید که ما خود
بارک الله فیک پس حوثت و اراده خدا است در خصوص ما در کردن قضای خدا قادر نیستم خبر داده است بما رسولخدا از آن
و انا ابو مخنف پس کلام او در خدمت اهل بیت. مجلس ابن زیاد و آنچه بعد از آن عارض شد چنین گویند بعد از آن اهل بیت
را به مجلس ابن زیاد ملعون داخل کردند پس در پیش روی او نگاه داشتند ملعون ابن الخبیث گفت [illegible]
سوال سکینه شما جواب رسولخدا را نمی دوختید [illegible] پس ساکت شد باو جواب نداد بعد از آن ملعون رو بزنان کرد و گفت
کدام یک از شما ام کلثوم است [illegible] تکلم نکرد دوم ندا کرد و نیز تکلم نکرد گفت ترا قسم میدهم بحق جد تو رسول خدا با من تکلم
کن گفت چه میخواهی [illegible] تحقیق شما و جد شما دروغ گفتید بعد از آن رسوا شدند و خدا ما را بشما مسلط کرد [illegible] گفت ای
دشمن خدا [illegible] و جز این نیست که داب منافق رسوا میشود و تو بخدا قسم بدروغ و فجور و نفاق مشهوراستی پس گردد

با دترا باشن ابن زیاد خشمناک شد گفت اگر با تش و ام کلثوم رغبت است زیرا که سینهٔ خود را شفا دادم از شما باو گفت ام کلثوم
تجیش زمین را از خون آل بیت سیراب نمود لعنت ابدی بر مرد شعر قافیه گو اگر زن بود گردن ترا میزدم وقتیکه ام کلثوم
کلام او را شنید ابیات را گفت قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْراً فَوَيْلٌ لِأُمِّكُمْ سَتُجْزَوْنَ نَاراً حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ
قَتَلْتُمْ أَخِي ثُمَّ اسْتَبَحْتُمْ حَرِيمَهُ وَانْتَهَبْتُمُ الْأَمْوَالَ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ سَفَكْتُمْ دِمَاءً حَرَّمَ اللّٰهُ سَفْكَهَا
وَحَرَّمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ وَأَبْرَزْتُمُ النِّسْوَانَ بِالذُّلِّ حُسَّراً وَبِالْقَتْلِ لِلْأَطْفَالِ وَالذَّبْحِ تَقْصِدُ
عَزِيزٌ عَلَى جَدِّي عَزِيزٌ عَلَى أَبِي عَزِيزٌ عَلَى أُمِّي وَمَنْ لِي يُسْعِدُ مِنَ الْخَفِّ تَغْنَى لِلشَّهِيدِ بِحَرْبِهِ وَمَا
حَسَرَاتٌ لِلْأَبْرَارِ مُقْتَدِي وَيَا وَيْحَ لِي يَا أَوَّلَ حَلَّ بِوَالِدِي كَمَا أَنَّهُ فَوْقَ السِّنَانِ يُشَيِّدُ حاصل مضمون
آنکه برادرم را کشتید پس وای بر شما بادا زود جزا داده میشوید آتشی که حرارت آن شعله ور میشود برادرم را کشتید بعد از آن حریم
او را مباح دانستید و اموالش را غارت نمودید و خدا شاهد است خونهائی که خدا و پیغمبر و قرآن ریخته شدن آنها را حرام
نمود ریختید و زنان را بذلت و خواری و حسرت بیرون آوردید و اظهار نمودید بکشتن و ذبح کردن اطفال ایشان
قصد کرده شدند گران است بر جد و پدر و مادر من و بکیست که بمن یاری میکند بر ضعف و سوزش نفس من بشهید و غریبی او
حسرات بر پسر متعدد ای وای بر من و دل نار شده مادرم چنانچه سر او در بالای نیزه محکم شده راوی گفت آن ملعون ایشان
را نزد او بیاوردند و با ایشان نظر میکرد در حین و بسیار و سرها از اطراف او بالای نیزه ها بود و زینب بهم او در
و کهنه ای از گوشه هایش اخذ کرده بود و روی خود را با آستین خود می پوشید ابن زیاد باو نظر کرد بعضی حاضرین
گفت این زن کیست گفت این زینب خواهر حسین است آن ملعون باو متوجه گردید گفت ای زینب ترا قسم میدهم بحق
جدت با من تکلم کن گفت چه میخواهی ای دشمن خدا و رسول و نجیس حرمت ما را در میان نیکوکار و فاجر و دوست و دشمن
بردی باو گفت چگونه دیدی آنچه را خدا با تو و برادرت وارد کرد و قبیله که خواست که خلافت را از یزید لعین بگیرد خدا آرزوی
او را و بیداد او قطع کرد و ما را باو مسلط کرد زینب گفت وای بر تو ای پسر مرجانه اگر طلب خلافت کرد میراث او بود
از پدر و جدش و اما تو پس مستعد جواب باش زمانیکه خدا حاکم و خصم پیغمبر و زندان جهنم شد پس امام زین العابدین را در حضور
عمه اش زینب حیرت با شرمساری سوخته آمد و گفت ای پسر سلام تا یکجا بنشانک حرمت علم را می کنی و او در شان میدهی
بکسیکه او را نمی شناسد پس ابن زیاد بغضب آمد از کلام او و بعضی حجاب گفت ای خواهران را اخذ کن و گرد دشمن
پس علی او را گفت زینب یا و چسپید حاجب باو غلبه کرد بنظلومه فریاد کرد وا اخاه و اکلاه یا ابن زیاد ما را دو بار میدرد می
آوردی پس انگشتین آنرا گذاشت که دارمجه زینب پس ماحیت جمیع آنچه بما رسید در روایات و آثار در این مجلس تذییلات
بیانیه است تذییل اول در اشاره بطلیه گذشت بعضی از کلام در آن در این مجلس آن قضیه اختلاف آثار و روایات
است بنت بیوه برهنه سر و روی بودن زینب در وقت داخل شدن او به مجلس ابن زیاد لعین هرگاه بتحقیق شناختی که اخبار
و آثار دال بر بودن زینب با سایر زنان و کنیزان مستورات الوجوه و الرؤس در وقت داخل شدن ایشان
بمجلس ابن زیاد اند غایت مستفاضه و صریحست اند علاوه بر این بعضی از روایات و آثار مذکوره در این مجلس نیز
این معنی را افاده میکند اگر چه بطریق التزام بوده باشد ثم مدرستیکه روایت ابی مخنف در قضیه زینب و روایت شعبی در قضیه
ام کلثوم از آنچیزهاست که با این روایات معارض است معارضتی که قابل جمع و توفیق نیست ای البته بحال زینب و ام کلثوم
نیز ممکن است که گفته شود مدرستیکه مفاد آن من حیث الالتزام و بعضی ایست که جمیع زنان یا جماعتی از ایشان نیز اگر چه
جماعت از کنیزان بوده باشد سر برهنه بوده اند و تقریب در اده با این التزام ظاهر است و هکذا باشد آنچه من برا

بلکه اعتقاد اهل سنت که زنان و حرم محترم مثل زینب و ام کلثوم مستور الوجوه و الرؤس بودند در وقت حاضر شدن ایشان به مجلس
ابن زیاد لعین پس سزاوار نیست مرثیه خوانان در مجالس تعزیه و ذکر مصائب اهل بیت روایات ضعیفه را که دلالت میکند بر برهنه
بودن زنان طاهرات ذکر نمایند و ذکر کردن امثال آن نهایت مکروه است و بی ادبی و تجری [illegible] و ما هم در اشاره کردن
بسبب تکلم نمودن سر شریف روحی له الفداء در کوفه در موضع عدیده و در تلاوت کردن آیات سوره کهف را و اسرار تکلم
نمودن او با این [illegible] وقتیکه طغیان طاغیان و ماردین لئام در کوفه زیاد شد مکانیکه حرم و زنان و سرهای مطهره تماشا
میکردند و آلات لهو و لعب را استعمال میکردند و میخندیدند و باهل بیت استهزاء میکردند و زعم میکردند که ظفر یافتن
و غلبه کردن در حرب و کثرت لشکر و دولت باطله علامت امامت و خلافت است و ایشان در تعجب کردن بر یزید
و ابن زیاد لعین گمراه و زیان کار نیستند و با همه این ها استحقار اهل بیت نبوت و خوار و ذلیل شمردن عترت معدن رحمت
و عصمت بغایت نهایت رسید [illegible] که با همه دلهای [illegible] مستضعفین از شیعه [illegible] افتاده و [illegible] از دلهای
کاملین [illegible] و سر شهدا [illegible] تکلم نمود سر شریف که عین حیات مکونین و روح عالمین
از اهل علا و اعلی بمنزله قطره است از دریای حیات او و ذره ایست از مطلع آفتاب و ماهتاب او تا ماند و لطف شود سبب آن
یقین مومنین و ساکن گردد دلهای یقین کنندگان باشد و این چیزهائیکه چشمهای مردان طاغیان را کور میکنند و حیرت
ایشان را علاوه نماید و دانسته شود که ظفر و غلبه در حقیقت برای اهل بیت نبوت و خلافت و برای کیست که بشهادت فائز
گشته و مدر بسته که حیات حقیقی برای کسانیست که خدای تعالی در شان ایشان گفته است هم احیاء عند ربهم یرزقون و کسی
فیضهای لاهوتی ریخته شده است از دریای کافور رحمت رحمانی سر آن کسیکه روح کل او تصرف مینماید در جسد و سر کسانی
چنانکه تصرف مینماید در اعضاء و اجزاء آسمان که برای در عوالم امکان با اینکه این از آنهم ها است که جان تسلیه عظیمه است برای
اسیران و تسکین دلهای ایشان است و آیه [illegible] در باب نبوت خاصه و ولایت مطلقه و لطف کامل است نسبت بمحبه
بعد از آن در بسته که سر تلاوت سوره کهف اینست که این سوره شریفه از آنهم ها است که در آن علوم بسیار بلکه غیر متناهیه و اسرار
تامه و حکمتهای دقیقه و مطالب رقیقه است با اینکه این سوره مشتمل است بر جمیع طرق اعجاز او فصاحت و بلاغت و غرائب الفاظ و عدد
مطالب و خبر دادن از مغیبات گذشته و آینده و قصص انبیاء و احکام کامله و حکمتهای تامه الی غیر ذلک از وجوهیکه بحد [illegible]
با اینکه این سوره مشتمل است بر آیه که آن در حد نفسه معجزه است بلکه آنرا نظیر و مثل [illegible] فضیلت کرده آیه ام حسبت ان اصحاب [illegible]
[illegible] است و بعد از آن میگویم در بسته که در آن اشاره است بر اینکه چنانکه علوم تاویل کتاب کریم را نمیدانند مگر معصومین
از محمد و عترت او همچنین علوم عجیبه که در این سوره است و حکم مشتمل بر آن علاوه بر علم تاویل آن نمیداند از اکابر برگزیده گان
علاوه بر این مناسبته میان قضیه اصحاب کهف و قضیه اصحاب امام از وجوه عدیده است و در بسته که خدای تعالی چنانکه قدرت
تامه خود را در شان اصحاب کهف ظاهر کرد مکانیکه [illegible] و [illegible] ایشان را نمییابد تا روز قیامت هم
همچنین است حال در اعوان ائمه معصومین و امداد ان کسانیکه در پیش روی سید الشهداء روحی له الفداء بدرجه شهادت رسیدند
بعد مخفی نماند بر تو که تنحنح کردن سر شریف قبل از شروع کردن او بتلاوت قرآن چنانکه وارد گشته در بعض از روایات معتبره
اشاره دقیقه و لطیفه رقیقه است بر اینکه صاحب ولایت مطلقه و کسیکه خلافت کلیه دارد لابد است که هدایت نمودن او
خلق را بطریق اوضح و اکمل باشد پس با آن تنحنح متنبه کردن ساکت و مستعد بودن ایشان برای استماع و تدبر کردن در آیات
قرآنی بیانش اینست که وقت حصول تعجب برای مردمان وقت شنیدن ایشان است تنحنح او را بعد از آن تدبر و تفکر مینمایند
در اینکه سر شریف روحی له الفداء میخواند بعد قول او با این [illegible] احیاء عند ربهم [illegible] مقصود از آن

این نیست که بقاء روح در برزخ و تنعم آن در اجساد مثالیه و ابدان برزخیه با ایشان مختص است حتی بگویند که بقاء روح در برزخ مطلقا
و متنعم بودن ارواح انبیاء و ائمه و سایر شهدا و مؤمنین تا قیام قیامت و از اول تا آخر در ابدان مثالیه و قوالب برزخیه از آن
چیزهاست که مذهب امامیه بلکه مذهب اسلامیه مطلقا عالم را که مستقر شده اگرچه این استقرار در این زمان
ما و در مدت کثیر قبل از زمان ما بوده باشد بلکه مقصود از آن این است که تصرفات کلیه ایشان در عوالم امکان از ایشان
منقطع نمیشود بسبب کشته شدن و مردن بلکه آن تصرفات بر حالت اولی خود باقیست ایا نمی‌بینی تکلم کردن سر شریف و خبر
دادن او و ما الذی که در قلب ابن زیاد و کینه بود فرق در میان بودن ایشان در نشئه دنیویه فانیه در اجساد عنصریه و میان بودن ایشان
در نشئه دیگر نیست مکرر از وجوه قلیله محصوره چنانکه بر حاذق مستتر مخفی نیست تذییل سیوم در اشاره بر بعضی از امور
مهمه مانکه هر کسیکه تأمل نماید در روایات این مجالس اگرچه قطع نظر شود از سایر روایات متقدمه در مجالس سابقه و در روایات
آتیه در مجالس آینده میداند که حرامزاده پسر حرامزاده ابن زیاد کافر اگر در ظن او خوف خروج مردم و هجوم آوردن ایشان
بر او نمیشد البته امر میکرد بکشتن باقی عیال امام شهدا و اهل بیت او حتی اطفال او زیرا که آنچه در آن ملحد زندیق بود
از کینه و بغض و عداوت برای رسول خدا و اهل بیت و ذریه و عترت او در احدی متحقق نبود از مرتدین و منافقین از
اولین و آخرین گذشت در بعض روایات تکذیب نمودن آن ملعون پیغمبر را و سب کردن او پیغمبر را پس از این ظاهر شد
که اگر امام شهدا در حال حیات نظر بمصلحت و فرض میشد که آنحضرت دست بیعت بیزید لعین میداد هر آینه آن کافر
آنحضرت را بهزار ذلت و خفت و خواری میکشت پس امر ترجیح بهتر است از اسراء اختیار کردن تمام روز را بعبادت و
مقاتله و مجاهده از مصالحه بر اینکه گذاشتن صورت بیعت برای یزید کافر لعین و از اینجا معلوم میشود عبثا که اکمل صابران
و افضل و اشرف ایشان بعد از اهل کساء امام سید ساجدین و شخصی بود که همراه او بود از زنها و هم شوهرهای طاهرات او
پس هر گاه بگوئی که در اینجا سؤالی است و آن اینست که جمعی از دشمنان کافران هلاکت و عذاب با ایشان بتعجیل رسید
زمانیکه اذیت اهل بیت افراط و تعدی کردند خصوصا زمانیکه اذیت کردن به فحش و سب نموده با تحقیق در مواضع
بسیار گذشت آنچه باین اشاره میکند و به تحقیق دانسته شد بحسب و میان که آنچه از ابن زیاد ملعون صادر شد از فحش او
صادر نشد از سایر دشمنان که ذکر میکنیم که ابن زیاد و یزید و ابن سعد و شمر و امثال ایشان لعنهم الله از کسانی هستند
که معذب میشوند بعذاب جمیع اهل آتش پس ایشان را با عمل خود واگذاشته مهلت داده انما طغیان ایشان با
اراده خودشان تا برسد که مستحق باشند بسبب آن بمقدار عذاب جمیع اهل آتش و جهنم پس هر گاه گوئی چه چیز است
آنچه در بعض روایات است که سبب از اینکه خارج شد از دهن ابن زیاد آتشی که نزدیک بود که او را بسوزاند و در اینکه شعله
شد در ریش او آتشی با اینکه او بآن آتش دخت نظر باینچه تو بان اشاره کردی میگوئیم سرش این است که انکار اراده آتش
معجز بود و بکشتن امام سید ساجدین روی نمود و هم چنین منع کردن حرمت حرم را پس ترک آنچه انکار کرده بود
پس آنچه واقع شد از قصه آتش آیه تخویف و ردع و زجر کننده او بود از اراده آتش با اینکه آن آتش اشاره کننده بود
بسعی و ان جهنم لمحیطة بالکافرین و اگر تعذیب حق تعالی در باره او مهلت دادن نبود او را تا وقت معین برای او
بود هر آینه کل عمل از اعمال او موجب سوختن او میبود با آتش جهنم در دنیا پیش از سوختن او با آتش در حضرت

**مجلس سی و چهارم** از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در بیان کیفیت شهادت عبدالله بن عفیف
ازدی است پس بدانکه سید ملهوف گفته که راوی گفت در وقتیکه ابن زیاد بالای منبر رفت و از آن روزیکه اهل بیت

در مجالس حرّ ذو جهات بعمل مختصر بیان شده و در آن مجلس ذکر آن گذشت و حمد و ثنای الهی را بجا آورده و در بعض کلام خود گفت حمد خدای
را که حق و اهل آن را اظهار و آشکار نمود و یاری کرد امیر المؤمنین یزید و شیعیان او را و کشت کذاب بن کذاب و شیعه او را این
کلام هنوز تمام نشده بود مگر عبدالله بن عفیف ازدی که بر جوانمرد و از خیار شیعه و زهاد آن بود و چشم چپ او
در روز جمل معیوب شده بود و چشم دیگرش در روز صفین و در مسجد اعظم ملازم بوده و در آن تا شب نماز میکرد گفت ای پسر مرجانه
بدرستیکه کذاب ابن کذاب تو و پدر تست و آنکس است که ترا عامل کرده و پدر اوست ای دشمن خدا آیا اولاد پیغمبران
را می‌کشید و با این کلام سخن میگوئید بر منبرهای مسلمانان پس ابن زیاد غضبناک گردید و گفت این متکلم کیست پس عفیف گفت متکلم
منم ای دشمن خدا آیا می‌کشی ذریهٔ طاهره را که خدای تعالی از ایشان رجس را برده و ایشان را مطهر گردانیده و اعتقاد میکنی که تو بر دین
اسلامی ای فریاد کجا است مهاجرین و انصار تا انتقام کشند از طاغیان که ملعون ابن ملعون است بر زبان محمد
رسول رب العالمین پس غضب ابن زیاد زیاده گشت حتی رگهای گردنش باد کرد و گفت او را نزد من آورید پس اعوان و غلامان
او از هر جانب بجانب عبدالله بن عفیف مبادرت کردند که او را بگیرند اشراف از قبیلهٔ ازد از بنی اعمام او برخاستند و او را
از دستهای اعوان ابن زیاد خلاص کرده از در مسجد بیرون کردند و بمنزلش آوردند ابن زیاد گفت بروید بسوی این اعمی که خدا قلبش را
کور کرده چنانکه چشمهای او را کور کرده او را نزد من آورید پس بسوی او رفتند و چون این خبر بقبیلهٔ ازد رسید اجتماع نمودند و جمع
نمود با ایشان قبایل یمن تا آنکه دفع نمایند از او راوی گوید وقتیکه این خبر با بن زیاد لعین رسید قبایل مضر را جمع
و منضم نمود با ایشان محمد بن اشعث را و ایشان را امر کرد بقتال قوم راوی گوید قتال شدید نمودند تا جماعتی از عرب در میان
ایشان کشته شدند راوی گفت اصحاب ابن زیاد بخانهٔ عبدالله بن عفیف رسیدند در را شکسته و باو هجوم آوردند دخترش
فریاد کرد که قوم آمدند از مکانیکه میترسیدی گفت باکی نیست شمشیر مرا بیاور پس دخترش شمشیر او را آورد و باو داد و ایشان را
از خود دفع میکرد و میگفت انا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر عَفِیفٌ شَیْخِی وَابْنُ اُمِّ عَامِرٍ کَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِکُمْ
وَحَاسِرٍ وَبَطَلٍ جَدَّلْتُهُ مُغَاوِرٍ یعنی من پسر کسی هستم که صاحب فضل عفیف طاهر است پدرم عفیف است و پسر ام
عامرم بسا صاحب زره و غیر صاحب زره و شجاع را که در میان جمع شما هلاک کردم راوی گفت دخترش میگفت ای پدر کاش
من مرد بودم در پیش روی تو امروز با این گروه فاجرین کشندگان عترت بریره مقاتله و جنگ میکردم راوی گوید قوم او را
از هر طرف دور میکردند و او از خود ایشان را دفع میکرد احدی بر او قادر نشد هر وقتیکه از جانبی می آمدند دخترش میگفت ای
پدر از فلان طرف آمدند تا او را احاطه نمودند دخترش گفت واذلاه پدرم را احاطه میکنند و او را یاوری نیست که او را یاری کند پس
شمشیر خود را میگردانید و میگفت اقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری . حاصل معنی آنکه بخدا قسم اگر چشمم سلامت
میبود مورد و مصدر من بر شما تنگ میشد راوی گفت پس بودند با او تا او را گرفتند بعد از آن او را برداشته نزد ابن زیاد
آوردند و وقتیکه او را دید گفت الحمد لله الذی اخزاک حمد خدایرا که ترا خوار و ذلیل گردانید عبدالله بن عفیف گفت ای دشمن خدا بچه چیز
خدا مرا خوار کرد بخدا قسم اگر از برای من پرده چشم برداشته میشد مورد و مصدر من بر تو تنگ میشد ابن زیاد گفت ای دشمن خدا چه میگوئی
در حق عثمان بن عفان گفت ای بندهٔ بنی علاج ای پسر مرجانه ترا با عثمان چه کار اگر بد کرد یا خوب کرد یا اصلاح یا افساد کرد خدای
تعالی صاحب خلق خود است بعدل حکم میکند در میان ایشان و عثمان ولکن از من سؤال کن از خود و از پدرت و از یزید و پدرش
ابن زیاد گفت بخدا قسم از تو هیچ چیز سؤال نمیکنم مگر آنکه شربت مرگ را بچشی ابن عفیف گفت الحمد لله رب العالمین آگاه
باش من از خدای خود سؤال میکردم که شهادت را بمن روزی نماید پیش از آنکه مادر تو ترا بزاید و از خدا سؤال کردم که این شهادت

بدست ملعون ترین اشقیا و دشمن ترین ایشان بخدا عطا فرموده و قتیکه چشم معیوب شد از شهادت مأیوس شدم و الان حمد خدا
را که شهادت را بعد از مأیوس شدن از آن بمن روزی گردانید و شناسانید بمن اجابت دعا را که خود در قدیم دعا کردم پس ابن زیاد
گفت گردنش را بزنید گردنش را زدند و در سبخه و زمین شوره زار بدار کشیدند مفید رحمه الله گفت و قتیکه اعوان ابن زیاد او را
گرفتند شعار و طریقه ازد را ندا کردند پس هفتصد مرد از ایشان اجتماع نموده او را از دست اعوان گرفتند و قتیکه
شب شد ابن زیاد کسی را فرستاد و او را از خانه اش بیرون آورده گردنش زده او را در سبخه و زمین شوره بدار کشیدند ابو
مخنف گفت بعد از آن جندب بن عبدالله ازدی را خواندند و او شیعی بود گفت ای دشمن خدا آیا تو مصاحب ابی تراب نیستی
گفت بلی از او عذر قبول نمیکنم گفت پس من خود را اگر اینکه متقرب باشم بخدا بخون تو گفت در آن زمان خدا ترا بخود
نزدیک نمیکند گفت این یک شیخ است عقلش رفته است او را از دست رد داشتند اما آنچه ابو مخنف از ازدی بمقام
ذکر کرده است آن چنین است و قتیکه ابن زیاد صبح کرد مردم را در مسجد جامع جمع کرد و بمنبر رفت و خطبه
خواند و [illegible] پس یک مرد از جای خود برخاست که اسمش عبدالله بن عفیف ازدی بود و شیخ کبیر و مکفوف البصر بود و او
از مخصوصین امیر بود پس ابن زیاد گفت خدا دشمن ترا بکشد و جد و پدرت را لعنت کند و ترا معذب و خوار نماید و آتش
مقام تو را از ذکر عبادت بگرداند تو کشتن چنین از نسب کردن ایشان در منابر و بتحقیق از رسول خدا شنیدم که میفرمود هر کسیکه
علی را سب کند بتحقیق مرا سب کرده و هر کس مرا سب نماید بتحقیق خدا را سب کرده و قتیکه خدا را سب نمود خدا او را در روز
قیامت ما را پنهان باتش میافکند آیا تو علی و اولاد او را سب میکنی پس در آن وقت ابن زیاد امر کرد که گردنش را بزنند که قومش
منع کرده او را بمنزل خود آوردند و قتیکه شب داخل شد ابن زیاد لعین خولی اصبحی را خواند و پانصد سوار با او ضم کرد و گفت برو
سوی ازد و بگیر او را پس ایشان رفتند تا بمنزل عبدالله بن عفیف آمدند و او را دختر صغیره بود چون صدای اسبها
شنید گفت ای پدر دشمنان تو هجوم آوردند گفت شمشیر مرا بیاور و در مکان خود بایست و بمن بگو که قوم
از یمین و یسار و عقب و پیش تو است بعد از آن عبدالله در مقام تنگ ایستاده بطرف یمین و یسار شمشیر میزد بیست نفر
پیاده و پنجاه نفر سواره را بکشت و این ابیات را میخواند بعد از صلوات بر پیغمبر و آل او گفت  والله لو یکشف لی

عَن بَصَرِی ضاقَ عَلَیکُم مَورِدِی وَ مَصدَرِی    وَ کُنتُ مِنکُم قَد شَفَیتُ غُلَّتِی    اِن لَم یَکُن ذا
الیَومَ قَومِی تَخفِری    اَم کَیفَ لِی وَ الاَصبَحِیُّ قَد اَتی    بِالجَیشِ یَکسِرُ بِکُلِّ غَضَنفَرِ
لَو اَنصَفُونِی واحِداً فَواحِداً    اَفنَیتُهُم بِمَورِدِی وَ مَصدَرِی    یا وَیحَهُم وَ السَّیفُ اَبَداً
مُشرِقاً لا یَنبَغِی اِلّا مَعقِرَ الحَنجَرِ    وَیحُ ابنِ مَرجانَةَ الدَّعِیِّ وَ قالَهُ    وَ یَزِیدَ اِذ نُوحِی
بِهِم فِی المَحشَرِ    وَ الحُکمُ مِنهُ لِلاِلهِ خَصِیمُهُم    خَیرُ البَرِیَّةِ اَحمَدُ مَعَ حَیدَرِ

حاصل مضمون آنکه بخدا قسم اگر چشم من پرده برداشته شود و نور چشم بر گردد تنگ میشود بشما مورد و مصدر من و از شما
سوزش خود را شفا میدادم اگر در امروز قوم من مرا خجالت و خوار نکنند یا چگونه است برای من و حال آنکه
اصبحی با لشکر بسیار شیر را میشکند آمد اگر انصاف نموده بمبارزت من یکدیگر بیایند فانی میکنم ایشان را در مورد و مصدر
خود ای وای بر ایشان شمشیر همواره مشرق و روشن است طلب نمیکند مگر قرارگاه حلقوم را وای ابن مرجانه حرامزاده
و یزید در آنوقتیکه ایشان را بمحشر بیاورند و حکم در آن روز با خدا است و خصم ایشان بهترین خلایق احمد است با حیدر کرار

را کور نمود پس برادر بچه او را اسیر کرده نزد ابن زیاد لعین آوردند وقتیکه باو نظر کرد گفت حمد خدا را که چشمهای ترا کور کرده عبد الله بن عفیف باو گفت حمد خدا را است که قبل از کور کردن چشم ترا کور نمود ابن زیاد گفت خدا مرا بکشد اگر ترا بکشم به بدترین کشتن عبد الله بن عفیف خندید و گفت چشمهای من در روز صفین در خدمت امیر المؤمنین رفت و معیوب شد و از خدای تعالی سؤال کردم که شهادت را بمن روزی کرده در دست بدترین خلایق و در روی زمین از تو بدتر را نمیدانم و بشارت کرده بگفت

صحوت وودعت الصبا والغوانيا وقلت لاصحابي اجيبوا المناديا
وقولوا له اذ قام يدعوا الى الهدى وقبل الدعا لبيك لبيك داعيا
وقوموا له اذ شد للحرب ازره فكل امرء يجزى بما كان ساعيا
وقودوا الى الاعداء كل مضمر لحوق وموذا لسابحات النواجيا
وسيروا الى الاعداء بالبيض والقنا وهزوا حرابا نحوهم والعواليا
وابكوا لخير الخلق جدا ووالدا حسين لاهل الارض ما زال هاديا
وابكوا حسينا معدن الجود والتقى وكان لتضعيف المثوبة راجيا
وابكوا حسينا كلما ذر شارق وعند غسوق الليل ابكوا اماميا
ويبكي حسينا كل حاف وناعل ومن راكب في الارض اذ كان ماشيا
لحى الله قوما كاتبوه وغرروا وما كان فيهم من كان لله حاميا
ولا مرتضى بالعهد اذ حمى الوغى ولا زاجرا عند المضلين ناهيا
ولا قائلا لا تقتلوه فتخسروا ومن يقتل الزاكين يلق المخازيا
ولم يك الا ناكثا او معاندا وذا فجرة يأتي اليه وعاديا
واضحى حسين للرماح دريئة فغودر مسلوبا على الطف ثاويا
قتيلا كان لم يعرف الناس اصله جزى الله قوما قاتلوه المخازيا
فيا ليتني اذ ذاك كنت شهدته وضاربت عنه الفاسقين الاعاديا
ودافعت عنه ما استطعت مجاهدا واغمدت سيفي فيهم وسنانيا
ولكن عذري واضح غير مختف وكان قعودي ضلة من ضلاليا
ويا ليتني غودرت فيمن اجابه وكنت له في موضع القتل فاديا
ويا ليتني جاهدت عنه باسرتي واهلي وخلاني جميعا وماليا
تزلزلت الآفاق من عظم فقده واضحى له الحصن المحصن خاويا
وقد مالت الاطواد من عظم قتله واضحى له صم الشناخيب هاويا
وقد كسفت شمس الضحى لمصابه واضحت له الآفاق جهرا بواكيا
فيا امة ضلت عن الحق والهدى انيبوا الى الرحمن في الحكم غاليا
وتوبوا الى التواب من سوء فعلكم وان لم تتوبوا تهبطوا المخازيا
وكونوا ضراما بالسيوف وبالقنا تفوزوا كما فاز الذي كان ساعيا
واخواننا كانوا اذا الليل جنهم تلوا طوله القرآن ثم المثانيا
اصابهم اهل الشام والشقي شيعه الاخبث عاديا
عليهم سلام الله ما هبت الصبا وما لاح نجم او تحدر هاديا

بوده‌ام موفق نموده چون امام زمانی یاری او با اصحاب خود کنم اجابت نمایید منادی را که دعوت میکند بهدایت و کشتن اعدا و گویند گردد
سبیل لبیک ای دعوت کننده و با علامت او در خیر نیکه در روزیکه جنگ برپا شود و هر کس جزای آنچه سعی کرده خواهد دید و توی
ایشان گریه با خود را حرکت دهید و گریه نمایید به بهترین خلق در جد و پدر که حضرت حسین باشد که با اهل زمان ما دین بود و مگریید
بحضرت حسین معدن جود و تقوی و امید وار بجواهای بسیار و گریه نمایید بحضرت حسین در هر صبح و شام و گریه میکنید بر حسین که
پیاده و سواره و پابرهنه و با کفش [illegible] نامه عداوت میرا او نامه نوشته داو را مغرور کردند و بود در میان ایشان کسیکه حکم
نامه در نیز او نه کسیکه وفا بعهد نماید در روز جنگ و نه کسیکه منع نماید کرامان را از او و نه کسیکه بگوید با آنها که بعهد او وفا نمایید کار
میشود هر کس از کبار را بکشد ملاقات میکنید عذاب دهنده [illegible] کننده و سوزاند و صاحب غرور و جنگ سعی کنند و حضرت حسین را
نشان نیزه کردند و با وعده دیگر نموده بر روی خاک گشته گویا اصل و نسب او را نشناختند خدا عزت دهد تیر که کشته شد او را
بیاد آور و کاش با او لاحق میگشتم و با اهل بعدوان و فاق بر جانب او مقاتله مینمودم و با شمشیر و سنان آنها را میزدم و لعن بر
استقامت با آنها جنگ و جهاد میکردم و لکن عذر من واضح و غیر مخفی است و نه بر [illegible] قعود من از نصرت و کاش من
در میان اصحاب آنجناب بودم در جنگ کاه نداکننده و کاش من با اهل و عیال و جهاد و مال در یاری او مجاهده میکردم از
مصیبت او زلزله با فلق اوفتاد و حصن محکم خالی گشت و کوهها بلند از شهادت او در اکنده کرده و بتحقیق فشا
مصیبت او کوف [illegible] و آفاق پدیدار گردید شدند پس آنکسیکه از وصیت وحی دلگرم شده اند بر گردید اما به گناه
بخداوند عالی حکم و توبه نمایید بخدا ثواب از سو کردار خود تان و اگر چنانچه توبه ننمایید جهاد عذاب [illegible] بعد از
شمشیرها و نیزه‌ها جنگ نمایید فایز میشوید چنانکه فایز شدند کسانیکه قبل از شما ساعی بودند برادران ما بودند چون شب میشد تلاوت
میکردند قرآن و فاتحه الکتاب با اهل شقاوت و گمراهی ایشان عیب وارد آوردند بر آنها او سلام از پروردگار و دعاها
نسیم صبا میوزد و ستاره بعید نخشد یا فرو میرود بعد از آن ابن زیاد شعر او را قطع کرد و امر کرد که گردنش را زدند پس
گردن او را زدند و بدار کشیدند [illegible] تذییل و در اینجا بیان بعضی از امور پس مرا که آنچه ابن عفیف آنرا کرد از جهت آنکه
کاملین مخلصین از شیعه آنرا می‌کنند بمکانیکه اموال و نفس خودشان را بذل میکنند و راضی میشوند بر ریختن خونهای
جان خودشان و در همچنین حاضر میشوند که از دشمنان بشنوند که ائمه طاهرین را سب نمایند و مخفی نماند بر تو که در جهادها و شهادت
نقص نیست از درجه مستشهدین در پیش روی رسول خدا و امیرالمؤمنین بلکه در جارات ایشان عظیم است از در حالت ایشان
و مقامات او کبر مقامات آنها است و در مثل این استبعاد نیست زمانیکه مستفاد میشود از اخبار ائمه معصومین و کلمات
ایشان پس این استفاده از اخبار است که بر حاذق متتبع مخفی نیست بلکه در عبارت مستشهدین در پیش روی
سید الشهداء روحی له الفداء از چیزهاییست بمیرسند با این درجه احدی از شهدا مطلقا چنانکه این امر بر شناختن و تحقیق
اذعان کرده است با این پسر عفیف در شعار خود بمکانیکه حزن و تاسف را اظهار کرده و از تقصیر خود در یاری کردنش بر
سید الشهداء روحی له الفداء با قطع بیقین گردنش با اینکه ابن زیاد او را خواهد کشت پس اگر چنانچه میکرد دعای کشتن
کلمات ابن زیاد را می‌شنیدند و از سب و شتم او گوش بودند و کلام او را رد نمی‌کردند چنانکه ابن عفیف کرد میگوییم زمانیکه
سکوت ایشان برای تقیه باشد پس آن از چیزهاییست که باکی نیست بلکه در مقام تقیه و خوف بر نفس و عیال جایز میشود بلکه
برای حق ایشان میشود و ما می بینی که امیرالمؤمنین این را بیان کرد بمکانیکه گفت کلامی را که مضمونش این است بدرستیکه دعوی
در شما دعوت میخواند که برات نموده و از من بیزاری و تبرا نمایید اما پس سب آنرا بکنید و جان خودتان را از بلا حفظ نمایید
و اما تبری پس آنرا مکنید هذا و مخفی نماند بر تو بدرستیکه این حدیث دلالت کرده بر جواز این در مقام تقیه هم چنین دلالت کرد

از جهت اختیار کشته شدن و فضیلت اختیار شهادت بر تقیه و حفظ نفس و جان در مثل این وقت پس هر کسیکه اخبار و آثار را
تتبع نماید مییابد چیزی را که باین دلالت میکند در غایت کثرت و کفایت میکند در این قول او ... عمار بن یاسر که پدر و مادر تو
تعجیل نمودند پیش از تو به بهشت رفتند بعد از آنکه تحسین کردند ... او را بر مشرکین قریش بعد از آن قضیه نازل شد بر تو که جمیع آنچه باین اشاره
کردیم از احکام جاری میشود در هر زمان و مکان نسبت بکل واحد واحد از مکلفین از مردان و زنان و لکن همه آنها بعد از تجشم
نپوشیده است در بعضی از امور مثل رواج دین و مذهب و مثل این ها و آثار ما اینکه فقط بقیه دین و حمایت شعار مذهب موقوف
باشد بر اختیار کشته شدن بر تقیه پس شک نیست در این هنگام در وجوب بودن این اختیار و بالجمله اصحاب
معصومین صلوات الله علیهم ... ائمه معصومین ... اختیار میکنند که ترا
بر ذلت بعضی که ایشان اختیار میکنند که اموال و اسباب معیشت دنیویه ایشانرا بالکلیه میبرند و یک کلمه
تلفظ و اهانت از دشمنان در شان ائمه ظاهر نمیشوند بلکه جمعی از ایشان قتل و ... بر این اختیار میکنند اگر چه این
از قبیل تحصیل ... نبوده باشد و آنچه از آن مستفاد میشود که احتیاط در درجه تحقیق ... مشاهده نمودیم که اصحاب ائمه
معصومین صلوات الله علیهم در اغلب اوقات از کید دشمنان و مخالفین و در امر اشرار معاندین محفوظ بوده اند ... در اظهار
و احقاق حق و رد کلمات مخالفین و ذکر فضایل آل رسول و عیوب اول و آخر از دشمنان ایشان مبالغه و اصرار میکردند

**مجلس بیست پنجم** از کتاب کبریت احمر در عبادات ... اسرار شهادات در بیان آنچه واقع شد بعد از شهادت ... سید
در ملهوف گفته که راوی گفت عبید الله بن زیاد لعین بیزید بن معاویه نوشت و او را خبر داد بکشتن حضرت حسین و خبر اهل
بیت او و نیز نوشت بعمرو بن سعید بن عاص امیر مدینه مثل اینرا اما عمرو وقتیکه خبر باو رسید بمنبر رفت و خطبه خواند و ایشانرا
باین خبر اعلام نمود پس مصیبت بنی هاشم بزرگ شد و اقامه سنن مصائب و ماتم نمودند و دختر عقیل بن ابیطالب حسین را ندبه میکرد
و میگفت ماذا تقولون ان قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم بعترتی و اهلی
بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان
تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی حاصل مضمون که چه جواب خواهید گفت اگر پیغمبر بشما گوید بعترت و اهل بیت من بعد از رفتن
من از میان شما و حال آنکه شما آخر امتها هستید بعضی از اولاد مرا اسیر و بعضی را بخون غلطان نمودید این جزای من نبود زیرا
که من شما را نصیحت کردم ... معامله نمودید شما در مقابل آن بعد از من با اولاد من بد کردید و وقتیکه شب آمد اهل مدینه هاتفی را شنیدند که ندا میکرد
ای کسانیکه از روی جهل و نادانی حسین را کشتید ابشروا بالعذاب و التنکیل کل اهل السماء یدعو علیکم
من نبی و ملک و قبیل قد لعنتم علی لسان ابن داود و موسی و صاحب الانجیل یعنی بشما
مژده باد بعذاب و خواری و لعنت جمیع اهل آسمان از پیغمبر و ملائکه و قبیل ... نفرین میکنند بتحقیق لعنت کرده شده اید بر زبان
پسر داود و موسی و صاحب انجیل یعنی عیسی و اما یزید بن معاویه وقتیکه کتاب ابن زیاد باو رسید و از مضمون آن با خبر شد جواب
را نوشت و او را مامور کرد که سر حسین و سرهای کسانیکه با او بدرجه شهادت رسیده اند و زنان و عیال و اثقال او را حمل نماید
و بفرستند تمام شد کلام سید در ملهوف و لکن مستفاد از کلام مفید ره اینست که خبر قتل سید شهدا روحی له الفداء بمدینه رسید
قبل از جانب یزید و آن بعد از فرستادن ابن زیاد بود سرهای ... شریفه و اسیران را بسوی یزید لعین چنانکه گفته است و وقتیکه
ابن زیاد سر حضرت حسین را بنزد یزید لعین فرستاد آمد نزد عبد الملک بن ابی الحرث سلمی و گفت برو تا عمرو بن سعید بن العاص را بمدینه بشارت

باوی داد و او را مژده بکشته شدن حسین داد عبدالملک میگوید ناقه خود را سوار شدم و بسوی مدینه شتافتم ملاقات کرد مرا
مردی از قریش از بنی هاشم گفت چه خبر است گفتم خبر را از نزد امیر بشنوی گفت انا لله و انا الیه راجعون بخدا قسم حسین را
کشته اند و هنگامیکه بعمرو بن سعید داخل شدم گفت چه خبر داری گفتم آنچه امیر را شاد میکند حسین بن علی را کشتند گفت
خارج شو و ندا کن بکشتن حضرت حسین پس ندا کردم قسم بخدا هرگز فریادی مثل فریاد کردن بنی هاشم در خانه های خود
شان بر حسین بن علی نشنیدم وقت ندا کردن من بقتل حسین بعد از آن بر عمرو بن سعید داخل شدم و هنگامیکه مرا دید تبسم
نمود بعد از آن انشاد کرد در حالیکه متمثل بود بقول عمرو بن معدی کرب عجت نساء بنی زیاد عجة
کعجیج نسوتنا غداة الارنب یعنی صدای خودشان را بلند کردند زنان بنی زیاد مثل آواز بلند کردن زنان
ما در صبح جنگ ارنب آواز خود را بلند میکنند بعد از آن عمرو گفت این فریاد بنی هاشم در مقابل فریاد کردن عثمان است
بعد از آن بمنبر رفت و مردم را از کشته شدن حسین خبردار نمود و یزید را دعا کرد و فرود آمد و صاحب کتاب
مناقب گفته که در خطبه خود گفت این فریاد است در مقابل ضرب و صدمه است در عوض صدمه بعد از خطبه
موعظه بعد از موعظه حکمت بالغه است فما تغن النذر بخدا قسم هر آینه دوست میداشتم که سر او در بدنش و روح او
در جسدش میبود و ما را سب مینمود و ما او را مدح میکردیم و قطع صله ما را میکرد و ما صله میکردیم مثل عادت ما
و عادت او که امر او و حسین میشد ولکن چه کنیم با کسیکه شمشیر خود را کشیده قتل ما را اراده نمود مگر اینکه او را از خود دفع
نمائیم پس عبدالله بن سائب از جا برخواسته گفت اگر فاطمه زنده میبود سر حسین خود را میدید با و میگریست عمرو بن سعید
او را سب نمود و گفت ما سزاوارتریم بفاطمه از تو که پدرش عم ما و شوهرش برادر ما و پسرش پسر ما است اگر فاطمه زنده میبود
هر آینه چشم او میگریست و جگرش میسوخت و مذمت نمیکرد کسی را که حسین را کشته و او را از خود دفع کرده بعد از آن
گفت پس بعض غلامان عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب داخل شد خبر مرگ دو پسر او را داد پس گفت انا لله و انا الیه راجعون
ابو السلاسل غلام عبدالله گفت این صدمه است که از حسین بما رسید عبدالله بن جعفر او را بنعل خود زد بعد گفت ای پسر
لخناء آیا از برای حسین این را میگوئی بخدا قسم اگر نزد او حاضر میبودم از او مفارقت نمیکردم تا مرا با او شهید میکردند بخدا
قسم او از کسانیست که تعزیه داده میشود از مصیبت دو پسران من و راه پسرانم رسید با ایشان آنچه رسید و شهید
شدند با برادر و پسر عم من مواسات کردند با او و صبر کردند بعد از آن بجلسای خود رو کرد و گفت الحمد لله الذی عز علی مصرع
الحسین اگر من بحسین مواسات نکردم پسران من او را مواسات کردند پس ام لقمان دختر عقیل ابن ابیطالب وقتیکه خبر کشته
شدن حسین را شنید سر برهنه بیرون آمد و با او بود خواهرهایش ام هانی و اسماء و رمله و زینب دختران عقیل
بر کشتگان خود که در طف کشته شده بودند گریه میکردند و میگفتند ماذا تقولون ان قال النبی لکم تا آخر آنچه گذشت وقتیکه شب شد
در آن روزیکه عمرو بن سعید خطبه خواند در مدینه و قتل حضرت حسین را خبر داد اهل مدینه در شب صدائی را شنیدند که منادی میکرد
میشنیدند و شخص او را نمیدیدند ایها القاتلون جهلا حسینا تا آخر آنچه گذشت این نابغه که روایت شده که یزید
بن معاویه بشیر را فرستاد با خبر قتل حسین روایت کرده عمرو بن حریث بن عمرو کلبی را از بنی عدی بن جناب و گریه کرد از
ایشان از افاضل الاسلام بودند و هنگامیکه بمدینه آمدند بیرون آمد زنی از دختران عبدالمطلب که گفتند او زینب دختر عقیل بود
در حالیکه موی خود را پراکنده کرده و آستین خود را بر سر گذاشته بود با ایشان رسید در حالیکه میگریست و میگفت ماذا تقولون
تا آخر ابیات و شهر بن حوشب گفت در آن وقتیکه من نزد ام سلمه بودم ناگاه داخل شد در حالیکه فریاد میکرد و گفت
حسین را کشتند ام سلمه گفت کشتند او را خدای تعالی قبورشان را از آتش مملو نماید در تاریخ ... و هنگامیکه

سر حسین را بمدینه آوردند و فریاد از زنهای بنی هاشم شنیده شد مروان حکم گفت ضربت دوسر فیهم ضربة اثبتت

اوتاد ملک فاستقر مراد از دوسر انها جاجر لعنت الله بود ثابت نمود تا ربادشاهی را پس برقرار شد ملعون

بعد از آن شروع کرد بچوب زدن سر حسین و گفت یا حبذا بردک فی الیدین ولونک الاحمر فی

الخدین کانه بات بمجسدین شفیت منک النفس یا حسینی حاصل مضمون آنکه مرحبا بر دو نور

در دست تو و رنگ قرمز در دو گونه تو گویا در دو جسد بیتوته کرده شفا دادم از تو خود را یا حسین و از آنچه منفرد شده

است و نقل کرده ما را نظیر در کتاب خصایص از ابو رجاء از ابی قبیل گفته اند شنیده شد در صحرای مدینه قائلی میگفت یا من

یقول بفضل آل محمد بلغ رسالة بغیر توانی قتلت شرار بنی امیة سیدا خیر البریة ماجدا

ذا شان ابن المفضل فی السماء و ارضها سبط النبی و هادم الاوثان بکت المشارق

والمغارب بعده بکت الانام له بکل لسان حاصل مضمون آنکه ای کسیکه بفضل آل محمد قائلی رسالت

ما را در اطرافی بر سان که شرار بنی امیه سیدی را کشتند که بهترین خلق است و بزرگوار صاحب شان است و پسر کسی است که در

آسمان و زمین تفضیل داده شده است نواده پیغمبر شکننده بتهاست گریست با و مشارق و مغارب بعد از آن خلق گریست

هر زبانی میگویم بدانستیکه کلام سید در لهوف صریح است در آنکه حرم و اسیران را ابن زیاد لعین بر یزید ملعون نفرستاد

بعد از شهادت پسر عفیف بلکه حرم و اسیران در کوفه در حبس بودند تا آنکه یزید جواب کتاب ابن زیاد را فرستاد و او را امر کرد در آن

کتاب که سرهای طیبه شریفه را با شهداء و حرم و اسیران را بدمشق روانه نماید پس بنابراین فاصله میان شهادت پسر عفیف

و روانه نمودن ابن زیاد لعین سرهای مطهره و حرم و اسیران را بدمشق مدت طویله میباشد و آنچه مستفاد میشود از کلام

ابو مخنف اینست که ابن زیاد لعین سرهای مطهره و حرم و اسیران را بدمشق روانه نمود بعد از کشتن پسر عفیف بدون فاصله

معتد بها و این نسخه آنکه ذکر کرده است بعد از شهادت ابن عفیف که بعد از آن ابن زیاد شمر بن ذی الجوشن طلبید و خواست او را

خواند و هزار پانصد سوار با ایشان منضم کرد و ایشان را امر کرد که حرم و اسیران را بدمشق ببرند و ایشان را بجمیع شهرها بگردانند

تذییل است که در آن بیان بعضی از امور ذکر میشود در آنچه گذشت نقل آن از تاریخ ملا دربری از روایات غریبه است زیرا که

غرابت آن از دو وجه است اول آنکه آن متضمن است اینرا که یزید سر سید شهداء را با روسی که شهداء از دمشق بمدینه فرستاده

وجه دوم آنکه آن متضمن است اینرا که مروان در آن وقت در مدینه بود و هر یک از این دو امر از چیزهاست که بر خلاف روایات مشهوره است

در نهایت اشتهار اللهم آنکه گفته شود که دفع غرابت از وجه دوم ممکن است باینکه گفته شود که مروان لعین اگر چه در دمشق در نزد

یزید ملعون حاضر بود در وقت ورود اسیران اهل بیت الا آنکه بعد از آن بمدینه آمده و یزید بعد از مدتی سر شریف را با روسی العزاه

راه روانه نمود زیرا که در تاریخ ملا در بری موجود نیست چیزیکه دلالت کند بر آنکه روانه نمودن یزید لعین سر شریف را بمدینه همراه

بود که یکی از آنها عمرو بن حریث و دیگری کرد از نهرا بود و هر طور باشد آنچه در تاریخ ملا در بری است از چیزهاست که آن

شوم و لعنه و اعراکت سید به ملائکه نزدیک است که میان ارواح و ابدان از صاحبان ایمان و ایقان جدایی اندازد سبب

آنچه بسر کار قرآن و خلفای رحمن و شفعای انس و جان رسیده است آه آه آه میزنند سر شریف را که از جنت او آسمان و زمین

خلق شده است که آنکه ملاعین زانیه در حالت حیض با ایشان معامله شده بودند آه آه از ظلم یزید و ابن زیاد و دیگران لعین که لب سر شریف

را با چوب خیزران میزدند و در آن وقت اظهار سرور و بشاشت مینمایند و اشعار میخواندند و اشاره میکنند و اولاد و اهل بیت آن

بزرگوار رسول خدا را اسیر نمودند که مروان کافر از فضل او منع نماید آیا در مدینه بود و در آن زمان کسیکه مروتش مثل مروت نصرانی

نمیشود باشد که در مجلس یزید بود همچنانکه یزید را منع کرد از زدن چوب خیزران بر سر شریف و دهان مبارکش را در راه خدا بر لب کرد

و فیض شهادت درک نمود بجهة اعظم کرامت رسول خدا و فاطمه و حسن و حسین که بکشند مروان کافر آنچه کرد در نزد قبور شریفه ایشان

ایشان نمود سه در وقوع این امر حالتی در مدینه از آن قبور در مدینه حرکت و لرزه نماید چنانکه حرکت و تزلزل نمود قبر امیر المؤمنین بسبب

بسبب وقوع این امر از ابن زیاد در کوفه و چنانکه حرکت و تزلزل نمود قبور انبیاء و اوصیاء در بیت المقدس و اطراف شام

بوقوع این امر از یزید لعین در دمشق بعد از آن زمانیکه ملاحظه شود آنچه مروان لعین کرد و آنچه عمر بن سعد لعین ذکر نمود و آنچه در این مجلس ذکر

شد از اعظم مصائب و لذا شد آنچه طلب ایشان نمودند و او را میکرد از دنیا شد بلکه در بستیکه مغالطات عمر بن سعد و اباطیل و

و مزخرفات او و ناقص قاصر میشود از آنچه یزید و ابن زیاد و مروان لعنهم کردند بلکه آن اقوال و مغالطات عمر بن سعد کافر

و حرکات آن ظالم مرتد از جهة تاثیر اعظم و از جهة ارشاد کشتن اخوان و شیعیان را در دلها صاحبان ایمان و ایقان شدید

مرتبت خصوصا زمانیکه ملاحظه شود که در مدینه رسول کسی او را از آن عمل شنیع زجر و منع نکرد و حال آنکه در کوفه پیر ضعیف کلام

ابن زیاد لعین را قطع کرد اللهم العن الشجرة الملعونة الخبیثة الخبیثة الی یوم القیمة زیرا که الشجره کافر بهت ثمرات آن زقوم و ضریع است

مثل یزید و معاویه و مروان و عمر بن سعد و غیر ایشان لعنهم تعم در بستیکه مؤمنان بنی امیه و ایشان طایفه قلیله بودند از قبیل

بن قیس و محمد بن ابی حذیفه و معاویه بن یزید و کسیکه پیروی ایشان میکند در حقیقت از آن شجره خبیثه نیستند و از برای این صادق

گفت در جواب سدیر که از خواص اصحاب آنحضرت بود در حالیکه داخل شد بحدمت آنحضرت در حالیکه میگریست و

گفت ای سیدم یابن رسول الله زیرا که خلق میگویند بر احدی از بنی امیه نجات نیست آنحضرت گفت تو از بنی امیه نیستی بلکه تو

از ما اهل بیتی آیا نخوانده قول خدا تعالی را فمن تبعنی فانه منی پس اگر گوئی که چه میگوئی در خصوص عبد الله بن جعفر طیار باین معنی که او اگرچه

بحسب علو شرف و نسب آن جلالت حسب و فخامت آن مثل اقارب دور العهد نبود الا اینکه آنچه روایت شده از کلمات او

در روایت گذشته از چیزهائیست که شهادت میدهد باینکه معرفت او بحق و نیز مطلق و محبت خدا بر جمیع خلق او بعد از جد و پدر و

برادرش یعنی سید شهدا معرفت کامله نبود بلکه در جه اش پست و پائین رتبت زیرا که واجب بود باو زیاده از آنچه گفت

و کرده آنچه یعنی بالیست و واجب بود بر او که غش نماید مره بعد اخری و واجب بود که بشدت گریه و بسیار ناله و فریاد نماید و هم

همچنین واجب بود بلکه بگوید سید شهدا روحی له الفداء برادر و پسر عم من سید من و سید جمیع خلق است و حجت خدا است بر

کافه خلایق مثل جد و پدر و برادرش زیرا که بتحقیق مر شناختی در بعض مجالس متقدمه آنچه صادر شد در مثل این مقام از بزرگان بنی هاشم

و اشراف ایشان مثل عباس بن امیر المؤمنین و برادرانش و مسلم بن عقیل و برادرانش و اولادش زیرا که ایشان سلام الله

علیهم ادا کردند نظایر و امثال این مطالب را مثل آنچه عبد الله بن جعفر ادا کرد و میگویم اگر آنچه از عبد الله بن جعفر واقع شد از قول

و فعل بعد از رسیدن خبر شهادت سید شهدا روحی له الفداء منحصر باشد بآنچه در آن روایت متقدمه مذکور شده از چیزهائیست که تو

بآن اشاره کردی از انحطاط درجه معرفت او بحق حجت خدا بر جمیع خلق او و لکن این منحصر از آنجا دو مقصد دلالت نکرده است

بآن دلیلی پس در این هنگام میگوئیم شاید آنچه در آن روایت متقدمه نقل شد بعض آنچه بود که از عبد الله بن جعفر صادر شد از قول

و فعل بعد از مطلع شدن بشهادت سید شهدا روحی له الفداء و چگونه چنین نباشد زیرا که خیلی بعید است از عبد الله بن جعفر که لباس

پاره و گریبان خود را چاک نزند و خاک را بر خود نپاشد و او را غش مره بعد اخری و گریه بعد گریه حاصل نشود و بشدت گریه و جزع

نکند و نگوید قتل و الله حجة الله و ابن حجته و اخو حجته و ابو حجج المعصومین ظمآنا و عطشانا و مثل این از افعال و اقوال مجالس سید بنی هاشم

از کتاب کبیر مهادت در اسرار شهادات سیم آنچه بر سر شریف سید شهدا روحی له الفداء تعلق دارد در حالیکه سر شریف در کوفه بود

مدامکه ابو مخنف و غیره ذکر کردند کیفیت حضور کردن ابن زیاد را از قتل سید ساجدین از برای زینب پس گفت بعد از آن ملعون

خولی اصبحی را خواند و گفت این سر را اخذ کن و نگاه دار تا وقتیکه بتو بگویم خولی آن سر را برگرفت و آنرا بمنزل خود برد
و او را دو زوجه بود یکی مصریه و دیگری تغلبیه آن شب نزد مصریه رفت آن زن گفت این چیست گفت سر حسین است با گفت
این سر را بگیر بعد از آن آن زن خولی سر گرفت و او را دو مرتبه داد و گفت بخدا قسم زوجه تو نخواهم بود و تو شوهر من نیستی ای ملعون
لهذا او برگشت رفت نزد زوجه تغلبیه آن زن گفت این چیست گفت سر خارجی است که در زمین عراق خروج کرده بود و عبید الله
بن زیاد او را کشت گفت نام او چه چیز است الحسین نام او را نگفت سر را در نزد او گذاشت در آن شب خوابید زنش گفت
که شنیدم آن سر تا طلوع فجر تلاوت میکرد و آخر قرائتش این بود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بعد از آن از اطراف
او آوازی شنیدم مثل آواز رعد پس دانستم که آن آواز تسبیح ملائکه بود این چیزیست که در کتاب صغیر ابی مخنف بوده و لکن
در بحار ذکر کرده است که صاحب کامل و صاحب مناقب و ابن نما گفته اند که ابو مخنف ذکر کرده است که عمر بن سعد وقتیکه این سر شریف را
روز عاشورا بخولی اصبحی داد که او را نزد ابن زیاد ببرد خولی آنرا شب آورد دید در قصر مسدود است پس او را بمنزل خود آورد
و او دو زن داشت یکی از بنی اسد و دیگری حضرمیه که او را نوار میگفتند پس آن ملعون به رختخواب آمد آن زن با او گفت چه خبر
هست گفت آنقدر آورده ام این سر حسین است در خانه با تو است گفت وای بر تو مردم زر و نقره آورده اند و تو سر فرزند رسول خدا آورده
بخدا قسم با تو در یک بالین سر نمیگذارم ابدا آن زن میگوید از رختخواب خود برخاستم از حجره خانه بیرون آمدم آن ملعون زن اسدیه را
خواند به رختخواب خود در طلب کرد بخدا قسم من نظر میکردم نوری ساطع مثل عمود از زیر تغار که سر حسین در آن بود بسوی آسمان بلند میشد
پس مرغان سفید را دیدم که در اطراف آن سر و آن تغار پرهای خود را بیکدیگر میزدند بتدریج که بیان بعضی از انوار در آن
منافی با آنچه ما آنرا نقل کردیم از کتاب صغیر ابی مخنف خط میکند که واقعه در شب چهاردهم محرم واقع شد و اما آنچه این فضلا از او
نقل کردند شاید که آن در کتاب کبیر ابی مخنف مذکور است و آن در نزد من حاضر نیست پس این واقعه در هنگام در شب یازدهم محرم
میشود پس ممکن است که گفته شود هر دو واقعه واقع شده و لکن لابد است در اینهنگام که بگوئیم زوجات خولی چهار نفر بوده و هر طور
باشد هر کسیکه اخذ نماید جمیع روایات متعدده که تعلق بسر شریف دارد از روایات گذشته و از آنچه بعد از آن اشاره میاید
و تامل نماید در آنچه آن روایات آنرا متضمن است از نزول ارواح مقدسه سالار اوصیا و انبیاء عظام و اهل کساء و سید ملائکه و
بزرگان صدیقین و صالحین و شهدا و نزول بزرگان از ملائکه آسمانها می بیند برکه از طلعت میمون این سر شریف در اکثر اوقات
در شب و روز قبل از اینکه دفن شوند و از خواندن این سر شریف در مواضع بعیده و حصر امور دقیقه را میداند و باسرار غامضه و مشکله آیت
میسیابد و مطالب عالیه عمده ای از کتاب و سنت آیا مخفی قول رسول خدا را که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
فلم یفترقا ابدا حتی یردا علی الحوض زیرا که تو زمانیکه آنرا ملاحظه کردی با آنچه تعلق دارد به بدن و سر شریفین و خونهای جاری شده از آنها
از جاری و آنها انوار ساطعه و آیات و دلالات قاطعه و معجزات و کرامات باهره لامعه را و تلاوت نمودن سر شریف قرآن را در
سنین یا بر تبره یا تغار یا مثل اینها میسیابی که ملازمت و مصاحبت که پیغمبر بآنها اشاره نموده و انعدام مفارقت که پیغمبر آنرا بیان کرده
مخصوص نیست به طوری از اطوار وجودات آل محمد معصومین بلکه این بر نهج تعمیم اتم و شمول اکمل است باین معنی که ایشان هستند
در جمیع اطوار و تمام وجودات ایشان بجمیع آنچه برای ایشان است از ارواح مقدسه و نفوس قاهره کلیه و اجساد و ابدان و اعضا
و دماء در جمیع عوالم و تمام نشأه و اطراف از شریک و مصاحب قرآن و بودن ایشان قرآن را تلاوت حقیقه و قرائت حقانیت و عبارة
اخری چنانچه ایشان با ارواح و اجساد خود شان شریک و مصاحب قرآن هستند و همچنین اند که از قرآن ابدا جدا نمی شوند پس هم چنین
بحسب اعضا مثل سر و جثه و بدن بنا بر این مصاحبت و عدم مفارقت در هر یک از آنچه ذکر شد بطریق استقلال و استبداد

است ولکن بر حجاب‌های مختلفه و مواد عدیده از حیثیت امکانیت و ماهیت و از حیثیت عدم آن پس بر تو باد که خطابات له
امیر المؤمنین را از تقریب و تحقیق در بعضی از امور و روایت مثل بودن ایشان موضع رسالت و مختلف الملائکة و مهبط الوحی
و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم و مثل اینها زمانیکه در باب باقی بر رسیدن اینها با الهامات غیبیه
نورانیه بر تو میکنی بمقام عالی و مفهمی معانی لطیفه دقیقه را از یک فقره از فقرات زیارت جامعه و آن فقره اینست
ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم
فی القبور پس زمانیکه دقت نظر کردی با نوار ساطعه موهبتیه و فکر را دقیق نمودی با الهامات غیبیه از عجبیها درک میکنی
و آن اینست که جسد سید الشهدا ارواحنا له الفداء را که در وسط عرصه کربلا انداخته بودند و حال آنکه آنجسد محل آمد و رفت جنود ملائکه
و معاشر ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقان و صدیقات و شهدا بود پس چنانچه بدن شریف چنین بود هم چنین بود
سر شریف پس آن سر و بدن شریف در مقام آمد و رفت ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء و غیر ایشان بود و آن سر و بدن
شریفین ایشان را سلام میکردند و با ایشان حرف میزدند که ایشان سر زیارت کردن و بوسیدن آنها درجات علیه کبیره رسیدند
که آن درجات را نیافتند مگر بعد از زیارت و بوسیدن و با همه این علوم را از آنها استفاده میکردند از قرآن خواندن آنها یا
از غیر آن پس در همه اینها دلایل هست بر نبوت خاصه و ولایت مطلقه و این دلایل دلایل بود بر اهل آن زمان و برای کسانیکه
بعد از زمان ایشانست تا روز قیامت پس صادق شد در شان آن بدن و سر شریفین روحی لهما الفداء که آنها مختلف الملائکة
و مهبط الوحی و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم اند چنانکه صادق شد در شان آنها که ایشان از قرآن جدا
نمی‌شوند در حالی از حالات و آیه از آیات بعد از آن سر هستیکه تو زمانیکه ملاحظه کردی بعد از این که روح سید الشهدا ارواحنا له
الفداء خواه قایل شویم بتجرد او و خواه بگوییم که او متعلق است ببدن مثالی و امداد این مثالیها اخذ میکنند از او گروه‌ها از معاشر
ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقان علوم دقیقه و معارف حقیقیه و اسرار غامضه را و ایشان می‌ایستند در حد محبت
او مثل ایستادن غلام در خدمت آقای خودش و او با همه این تصرف میکند تصرفات کلیه در بعضی از مقامات در
عوالم امکان مبدا لهذا اوفق معنی فقره ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح
را فهم نمائی مر تو بهمه آنچه ذکر شد اگرچه مقتضی و جاری میشود در جمیع حجج طاهرین از آل طه و یس مگر اینکه اثر آن دانسته شد
بسبب شهادت سید الشهدا ارواحنا له الفداء پس این نیز ترتیب از اسرار شهادت بعد منتظر باش بر بعضی آنچه تعلق بمقام
دارد در بعضی از مجالس آتیه مجلس بیست و هفتم از کتاب اسرار الشهادات اند اسرار شهادات از فرستادن ابن زیاد
لعین است اهل بیت و سر مطهر را و بیان آنچه جاری شد از کیفیات و حالات در منازل و مراحل مابین کوفه و شام
پس ذکر مینمائیم اولا در این مجلس چیزی را که در کتاب صغیر ابی مخنف است مدائنی ابو مخنف گفته که ابن زیاد لعین سر حسین را
خواست پس او را حاضر کردند و او را با مشک و عنبر معطر و مطیب نمود بعد از آن شمر بن ذی الجوشن ضبابی و خولی
اصبحی را خواند و با ایشان هزار و پانصد نفر سوار منضم کرده و ایشان را امر کرد که حرم و زنان و سرها را بشام برند و اینها را
در جمیع شهرها مشهور نمایند گفت قسم بکسی که من نیز او دیدم را خود در جمیع مودم رفتن با ایشان پس تدارک خود را دیده با قوم
رفتم و چون بکجا دسته نازل شدند ام کلثوم صلوات الله علیها انشا کرده و گفت ماتت رجالی وافنی الدهر ساداتی
وزادنی حسرات بعد لوعات صالوا اللئام علینا بعد ما علموا انا بنات رسول الهدی
یسیرونا علی الاقتاب عاریة کاننا بینهم بعض الغنیمات یعز علیک رسول الله ما صنعوا

یا اهل یثرب یا اولی الالباب کفرتم برسول الله وآله اهدیکم من سلوان فی الصلوات

حاصل مضمون آنکه مردان من مرده اند و روزگار بر زنان من را فانی نموده هر تنهائی مرا بعد از سوزشها من زاید و علاوه گردیده‌اند بر ما حمله کردند بعد از آنکه دانستند که ما دختران پیغمبر هستیم که وحی را آورد و ما را بر شتران عریان سوار کرده شهر بشهر گردانیدند گویا که ما در میان بعضی غنیمتها هستیم گرفته است بر تو ای رسول خدا آنچه کردند با اهل بیت تو ای نور چشم خلایق کافر شدید به رسول خدا و آن بزرگی که شما را از فتن و ضلالت و گمراهی هدایت کرد و بشاهراه نجات رسانید ابو مخنف گفت سیر را بردند تا رسیدند بجصاص بعد از آن از تکریت گذشتند بعد از آن به راه بیابان بعد از آن به راه سیباحه شروع کردند بعد بدیر عروه بعد از آن بصلیتا بعد از آن بوادی نخله رسیدند در آنجا فرود آمدند و گریه کردند گفت شنیدند که زنان جن برای حسین

نساء الجن اسعدن نساء الهاشمیات بنات المصطفی احمد یبکین شجیات

یولولن ویندبن بدور الفاطمیات ویلبسن ثیاب السود لبسا للمصیبات ویلطمن خدودا

کالدنانیر نقیات ویندبن حسینا عظمت تلک الرزیات ویبکین ویندبن مصاب

الاحمدیات حاصل مضمون آنکه این زنان جن یاری کنند زنان هاشمیات و دختران پیغمبر گریه میکنند در حالتیکه غمگین و مصیبت زده اند ناله و نوحه میکنند در دوریها فاطمیات و لباس سیاه میپوشند برای مصیبتها و بسر یا پاکیزه خود میزنند که مثل دینارهاست و حسین را ندبه میکنند آن مصیبتها بزرگست و در مصیبت آل احمد گریه و نوحه مینمایند گفت بعد از آن از وادی نخله کوچ کردند به لیسا آمدند و آنجا کثرت مردم آباد و معمور بود پس زنان پرده نشین و پیران و جوانان بسیر آمدند و بر حسین تماشا میکردند و صلوات میفرستادند بر او و بجد و پدرش و به کشنده کان او لعنت میکردند و میگفتند ای قاتلان اولاد انبیاء از شهر ما بیرون روید پس شروع کردند بکوچ کردن و به جهینه آمدند و نزد عامل موصل آدم و کاغذ فرستادند که ما را پیشواز کن زیرا که با ما است سر حسین و قتیکه کتاب را خواند امر کرد علمها را کشاده و شهر را زینت دادند و خلق از هر جانب و مکان جمع شدند والی موصل بیرون آمد و شش میل ایشان را استقبال کرد بعضی قوم گفت چه چیز است گفتند سر خارجی است که در زمین عراق ابن زیاد او را کشته و سر او را بیزید لعین فرستاده است مردی از ایشان گفت ای قوم این سر حسین است وقتیکه این را تحقیق کردند اجتماع کردند در چهل هزار سوار از قبیله اوس و خزرج و هم قسم شدند که ایشان را بکشند و از ایشان این سر امام را بگیرند و در نزد خود دفن کنند تا این برای ایشان فخر باشد تا روز قیامت وقتیکه این را آن ملاعین شنیدند با آنجا داخل نشدند بر تل اعفر آمدند بعد از آن بر جبل سنجار آمدند پس به نصیبین رسیدند در آنجا فرود آمدند و سرها و اسیران را آشکار و مشهور نمودند گفت وقتیکه زینب سر برادر خود را دید گریست و انشاء کرد در مصیبت تشهرونا فی البریة عنوة ووالدنا اوحی الیه جلیل کفرتم

برب العرش ثم نبیه کان لم یجیکم فی الزمان رسول لحاکم ذو العرش یا شر امة لکم

فی لظی یوم المعاد عویل حاصل مضمون آنکه ما را در میان خلق سیر دهید و مشهور میکنید عداوة و حال آنکه پدر ما که خدای جلیل باو وحی میفرستاد کافر شدید بخدای عرش بعد از آن به پیغمبر او گویا در زمان پیغمبر شما را جواب نداده است خدای عرش شما را هلاک کند ای بدترین امت شما را در روز قیامت در جهنم فریاد گریه است ابو مخنف گفت تا سیر کردند لعین الورد و به نزدیک آمدند و نصاحب نوشتند که ایشان را استقبال نماید زیرا که با ما است سر حسین گفت وقتیکه کتاب را خواند امر کرد و چهار از دند پس بیرون آمد و ایشان را استقبال نموده سرها را مشهور و تماشا نموده از باب اربعین داخل کردند و اسیرها را در حب نصب کردند از ظهر تا عصر و الی

مکحله میکردند و تکحله بعد مخدوره‌ها اسیر کردند که تیر خاره حبیبت که یزید بن معاویه شروع کرده بود گفت این
رجعه کرده است حسین را غضب کرده بود و تجاوز نمی‌کند آنچه از دیگر تو بوده شود صاحب او تا روز قیامت و بنویه گریه
در حالیکه از شراب مست بود و مقدمه دیع این الحسین گریست و انشا کرده میگفت لیت شعری هل عاقل

فی الدلاج بات من فجیعة الزمان یناجی انا لنجل للامام ما بالحق ضایع من عصبة
الاعلاج

حاصل مضمون آنکه کاش میدانم آیا عاقلی هست که در تاریکی شب شیون نماید از ریب زمان در حالیکه مناجات
نماید من پسر امام هستم و پدر من بحال حق من که ضایع شده در میان طایفه کافران گفت و آوردند در قریه آمدند و آنجا
معمور بود اهل خود و قبیله اخبر با ایشان رسیده مرا البته و ایشانرا لعنت کرده و سنگ میزدند و می گفتند ای فاجرین وای کشندگان
اولاد انبیا بخدا قسم سنگ داریم هرچه داخل شوید پس از ایشان کوچ کردند ام کلثوم گریست و انشا کرده میگفت کم

تقضبون لنا الاحساب غادیة کاننا من بنات الروم فی البلد الیس جدی رسول الله ویلکم
هو الذی دلکم قصدا الی الرشد یا امة السوء لا سقیا لربعکم الا عذابا کما اخنی علی البلد

حاصل مضمون آنکه چه قدر بهار از شیران عریان سوار خواهید کرد گویا که ما در شهر از دختران روم هستیم آیا جد من رسول خدا نیست که
شمارا به راه راست دلالت کرده آه مست بر خدا منزل شمارا سیراب نکند مگر بعذاب نازل کردن چنانچه بلد را ازنده کرد و نیده در آن
گفت معتونان آمدند اهل آن و ایشان رسم قبال نمودند مهار را کشاده اند و ایشانرا آب و طعام آوردند در بقیه روز آنجا
از آنجا کوچ کرده در شیرز فرود آمدند و در آنجا شیخ کبیری بود گفت ای قوم امیر حسین است پس هم قسم شدند که نگذارند از بلد ایشان
بگذرند و قبیله انجمین اینرا از ایشان معاینه دیدند با ایشان داخل شدند تا بکوه لباب رفتند و آنجا کوه حصب بود اهل آن
مهار را با ایشان بستند خولی لعین پیش ایشان آمده گفت آیا شما هم طاعت نمیشنید و مارا آب نمیدهید گفتند بخدا قسم یک
قطره آب شما نمیدهیم شامیین و اصحاب شما آب ندادید پس از آنجا کوچ کردند آمدند به سیبور پس علی بن الحسین انشا کرده
میگفت

ساد العلوج فما ترضی بذا العرب وصار یقدم رأس الامة الذنب یا للرجال فما
یاتی الزمان به من العجیب الذی ما مثله عجب آل الرسول علی الاقتاب عاریة وآل مروان
تسری تحتهم النجب

حاصل مضمون آنکه سرکشی مردگان فرس عرب باین راضی نمیشود و ذنب کردید سر مهتر شد ای قوم مگر
کسیند بردان پس چه زمان آنرا میاورد از عجیب که مثل آن عجب نیست آل رسول خدا از شتران عریان سوار مینماید
و آل مروان در تحت ایشان شتر و گهر میکشید راوی گوید در آنجا شیخ کبیری بود و عصیان عثمان بن عفان رسیده بود و شیخ و جوانان
سیبور را جمع کرده گفت ای قوم خدا تعالی فتنه را ناخوش میدارد امیر از جمیع شهرها گذشته احدی با ان متعرض نشده
بلد آنرا از دست شهر ما بگذرد جوانان گفتند بخدا قسم این نمیشود بعد از آن بسر پل آمده پس آنرا قطع کردند و با ایشان آنها
رجوع کردند در حالیکه سلاح خود شانرا پوشیده بودند خولی لعین بایشان گفت از ما کناره شوید پس بخولی و اصحاب او حمله
کردند با ایشان قتال شدید نمودند از اصحاب خولی ششصد فارس کشته شد و از جوانان پنج نفر سوار کشته شدند ام کلثوم گفت
نام این شهر چیست گفتند سیبور گفت خدا تعالی شراب ایشان شیرین و بهار ایشان را ارزان و دست ظالمان از
ایشان رفع نماید ابو مخنف گفت اگر دنیا از ظلم وجور مملو شود با ایشان نرسد مگر قسط و عدل بعد از آن سیر کردند تا بحمات
رسیدند پس درهارا بروی ایشان بستند و در خانه نشستند و گفتند بخدا قسم داخل نشوید بشهر ما اگرچه همه مارا بکشند و فتح

آنرا شنیدند کوچ کردند و رفتند تا بحمص رسیدند و صاحب حمص نوشتند که سر حسین همراه ماست و امیر آن خالد بن نشیط بود
و چون کتاب را خواند امر کرد علمها را کشادند و شهر را زینت دادند و خلق از هر جانب و مکان آمدند خالد بیرون آمد و ایشان
را تا سه میل راه استقبال نمود و آنشب مبارک را آنجا بسر کردند و دیگر روز تا بحمص آمدند پس از در قلعه داخل شدند و مردم بباب
اورد هجوم نموده ایشان را سنگ می انداختند تا در باب الطویلت سی و شش نفر سوار کشته شدند و درها را بر روی ایشان
بستند و گفتند آیا کافر شدند بعد از ایمان آوردن آیا ضلالت اختیار کرده اند بعد از هدایت پس بیرون آمده در نزد
کنیسه قسیس ایستادند و آن کنیسه خانه خالد بن نشیط بود پس هم قسم شدند که خولی را بکشند و سر شریف را از او بگیرند
تا برای ایشان فخر باشد تا روز قیامت این خبر بایشان رسید از ایشان گذشتند در حالیکه ترسان بودند و به بعلبک
آمدند و صاحب آن نوشتند که سر حسین همراه ماست پس صاحب آن بلده امر کرد دختران را که بدست خودشان دف
بزنند و علمها را کشادند و شیپورها را زدند و زعفران و شکر و سویق برداشتند و جشن و پیشواز کردند در حالیکه مست بودند
ام کلثوم گفت نام این بلد چیست گفتند بعلبک است گفت خدا تعالی سبزیات آنرا هلاک کند و شراب ایشان را تلخ گرداند
و کور گرداند و ظالمان را از ایشان رفع ننماید و گفت اگر دنیا از عدل و قسط مملو شود با ایشان نرسد مگر ظلم و جور و آن
شب را در آنجا خوابیده و کوچ کردند و شام را در نزد صومعه راهب کردند پس علی ابن الحسین این اشعار را گفت

هو الزمان فما تفنى عجائبه عن الكرام ولا تهدى مصائبه فليت شعري الى كم ذا تجاذبنا
صروفه والى كم ذا نجاذبه يسيرونا على الاقتاب عارية وسائق العيس يحمي عنه غاربه
كأننا من بنات الروم بينهم او كلما قاله المختار كاذبه كفرتم برسول الله ويلكم يا
امة السوء قد ضاقت مذاهبه

حاصل مضمون آنکه این زمانست عجایب آن تمام و فانی نمیشود از مردمان
کرام و مصایب آن تمام نمیشود کاش میدانستم تا کی با ما مجاذبه خواهد کرد حوادث آن و ما با او تا کی مجاذبه خواهیم نمود ما را در
بالای شتران عریان میگردانند و سایق شتر مانع میشود از سوار شدن کوهان و دوش آن گویا که ما از دختران روم هستیم
در میان ایشان یا هر چه را جد ما مختار فرموده کذب گفته پس ولدالکافر شدید وای بر شما ای امت بد بتحقیق راههای
او تنگ شده است و وقتیکه شب بایشان داخل شد سر را در کنار صومعه بلند کردند و وقتیکه شب تاریک شد راهب آوازی
مثل آواز رعد تسبیح و تقدیس شنید و آواز ساطعه را دید راهب سر خود را از صومعه بیرون کرد و بسر مبارک نگاه کرد دید که نور
از آن ساطع شده که بعنان آسمان متصل گشته و نظر کرد دید که در آسمان گشوده و ملائکه نازل میشوند دسته دسته و میگویند
السلام علیک یا ابا عبدالله پس راهب بشدت جزع نمود و وقتیکه صبح کردند و خواستند که کوچ نمایند راهب بالای ایشان
مشرف شد و ندا کرد که سید قوم کیست گفتند خولی بن یزید اصبحی لعنه الله راهب بخولی گفت چه چیز است با شما
گفتند سر خارجی که در زمین عراق خروج کرده بود و ابن زیاد لعین او را کشته گفت نامش چیست گفتند نامش حسین
بن علی ابن ابیطالب و مادرش فاطمه زهرا و جدش محمد مصطفی ص راهب گفت هلاک باد بر شما و بآنچه بجا آورده اید
بتحقیق راست است اخبار در قول ایشان زمانیکه امیری را می کشند آسمان خون تازه میبارد و این نمیشود مگر در قتل پیغمبر
یا وصی پیغمبر دوست دارم از شما آنکه میگویم امیر را یک ساعت بمن دهید و آنرا بشما رد می کنم خولی گفت آنرا بشما نمیدهیم مگر در نزد
یزید بن معاویه که از او جایزه بگیریم راهب گفت جایزه تو چه قدر است گفت یک بدره که در آن ده هزار مثقال درهم باشد
راهب گفت همه را بتو میدهم گفت حاضر کن آنچه گفتی راهب درهم را حاضر کرده بایشان داد و سر را به راهب دادند

درحالیکه آن سر را که بر نیزه بود در برابر آن زن میدید و میگریست میگفت تجدا بشم من که البته یا ابا عبدالله رحمه
بجد خود محمد مصطفی ملاقات نمائی بر این شاهد باش که انی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و سر را با ایشان داد ایشان دراهم را قسمت میکردند تا که مانند دراهم
در دست ایشان سفال گردید و در آنها نوشته شده بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خولی با صحاب خود
گفت ما خبر را پنهان دارید ای بر شما که در میان مردم رسوا میشویم سهل گفت ناگاه آوازی دادند و این ابیات را میخواندند
گفت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب وقد غضبوا الاله
وخالفوه ولم یخشوه فی یوم المآب الا لعن الاله بنی زیاد واسکنهم جهنم فی
العذاب حاصل آنکه آیا امید میگیرند آنکه حسین را کشتند شفاعت جد او را در روز حساب بتحقیق بغضب آوردند خدا
و او را مخالفت کردند و از خدا نترسیدند در روز قیامت آگاه باش لعنت کند خدا اولاد زیاد را و ساکن نماید ایشان
در جهنم در عذاب راوی گوید وقتیکه این را شنیدند عقل ایشان زایل شد و در سیر کردن جد و جهد نمودند تا بدمشق داخل
شدند کلام ابی مخنف تمام شد اینکه ذکر آنچه جاری شد در منازلیکه در میان کوفه و دمشق بود ولکن مخفی نماند بر تو که نسخ کتاب
مختلف است پس در بعض نسخ موجود نیست چیزهائی علاوه بر آنچه ما نقل کردیم و آن در نزد قول قوی است که گفته و ساروا
الی آن وصلوا الی الشرقی بالحیانة ثم عبروا الکریت و آن زاید چنین است که نوشتند بعامل الکریت که ما را برای دو ملاقات
استقبال کن زیرا که همراه ما است سر حسین وقتیکه کتاب را خواند امر کرد علمها را گشوده و شهر را زینت
دادند و خلق از هر جانب و مکان جمع شدند بعد از آن واله بیرون گشته ایشان را استقبال نمود و هر کس از ایشان
میپرسید میگفتند که این سر خارجی است که بر یزید بن معاویه لعین خروج نموده بود ابن زیاد او را کشته سر او را بیزید بن
معاویه میفرستد مردی نصرانی با ایشان گفت ای قوم من در کوفه بودم این سر آمد و این سر خارجی نبود بلکه سر حسین بود
که این را شنیدند قصد نمودند بنا و سبها آنها را زدند پس هیبانان از معبد خود نزد ایشان جمع شدند برای اعلام و اکرام
آن سر مبارک گفتند ما بری هستیم از قومیکه پسر دختر پیغمبر خود شما را کشتند این خبر با ایشان رسید با شهادت داخل شدند
بعد از آن از کریت کوچ کرده و راه بیابان را پیش گرفتند این آن زاید است بعد از آن تا آخر آنچه ما آنرا نقل کردیم
اولا ید نبل است در تمت ذکر آنچه جاری شد کوچ کردن لشکر ابن زیاد با سرهای مطهره و حرم و پسران از کوفه
تا داخل شدن ایشان بحلب ولکن بر نحویکه جمعی از علما ذکر کرده اند اگرچه آن از اخبار است که از کتاب کبیر ابی مخنف
نقل شد اما آنکه ابن صباغ در کتاب فصول مهمه گفته است که ابن زیاد حرم و پسران و سر حسین را بشام فرستاد بنزد معاویه
با شخصی که او را زجر بن قیس میگفتند و با جماعتی که مقدم ایشان زجر بود و زنان و اطفال او بر شتران سوار کرده فرستاد
و با ایشان بود علی ابن الحسین و ابن زیاد دست و گردن آنحضرت را بزنجیر زده بود و در روایت دیگر است آنکسیکه
ایشان را سیر داده و مقدم لشکر بود محفر بن ثعلبه عائذی بود زیرا که سید گفته که ابن زیاد محفر بن ثعلبه عائذی را خواند
سر شریف و سرها و زنان را با او تسلیم کرد ایشان را بشام برد چنانکه اسیران کفار را میبرند و اهل اقطار و اطراف
سرهای ایشان نظر میکردند و اما سعید ره در مقام به کلام قلیل اکتفا کرده و آن همین است که ابن زیاد لعین سر حسین را
بزجر بن قیس داد و سرهای اصحاب و با او داد به یزید بن معاویه فرستاد و با او ابا برده بن عوف ازدی را و طارق
بن ابی ظبیان را فرستاد در میان جماعتی از اهل کوفه تا ایشان را به یزید وارد کردند در دمشق و از کتاب

نقل شده که ابن زیاد شمر و خولی و شبث بن ربعی و عمر بن حجاج را خواند و ضم کرد با ایشان هزار سوار و ایشانرا توشه داد و ایشان
را امر کرد که سرها و اسیران را اخذ کرده به دمشق ببرند و امر کرد که اهل بیت را در هر بلاد و شهر مشهور کنند پس آمدند تا عراق
و به اول منزل شروع کرده و نازل شدند و آن منزل خراب بود پس سر شریف را گذاشتند که اعداء را در پیش روی خود شان گذاشته
و مهیای باده بودند ناگاه دیدند دستی از دیوار خارج شده بخون نوشت اترجوا امة قتلت حسینا الخ ابیات
پس از آنجا رسیدند و آن منزل کوچ کردند و در روایتی از شعبی نقل شده که ابن زیاد امر کرد که سر شریف با شمر و کافر
حمل نمایند بعد از آن با خولی در میان پانصد نفر سواره و پیاده بیزید لعین فرستاد پس ایشان بر جاده کبری رفتند تا بقرب
تکریت رسیدند و بحاکم آن نوشتند که ایشانرا استقبال نماید زیرا که با ما است سر کسیکه بر یزید خروج کرده بود مرد
نصرانی با ایشان گفت ای قوم ... در حال خود تا من در کوفه حاضر بودم در آن روز آن
سر خارجی نیست بلکه سر حسین بن علی ابن ابیطالب است وای بر شما ایها الامان ... نصاری انجیل را برداشته با ایشان
بودی ... و بلند کردند ... وقتیکه سر شریف با ایشان رسید ناقوسها را زدند ...
اعظام ... گفتند ... سیدی ... که پسر دختر پیغمبر خود شانرا کشتند و اهل و اصحاب
و شیعه او را کشتند و خولی را ... که سرها را ... ایشان داخل ... پس بصحرا رفتند تا ... رسیدند در سر راه
نازل شدند که از حضرت او آن ... گفتند ... نوحه جن را شنیدند و ... شنیدند که می‌گفت نساء الجن یبکین شجیات
الهاشمیات نساء المصطفی احمد یبکین شجیات ولیطمن خدوداً کالدنانیر نقیات یعنی
اند ... دختران هاشمیات گریه می‌کنند دختران احمد گریه می‌کنند در حالیکه محزون ... خود شان سیلی میزنند که آن
روها پاکیزه است ... پس ... رسیدند ... معروف بود ... رسیدند ... بعد از آن
فرود آمدند و صاحب موصل نوشتند که ما را استقبال کن زیرا که با ما است سر خارجی پس صاحب موصل امر کرد و اظهار ...
و شیپور ... بالا قبیل ... جمع شدند بعضی از ایشان به بعضی میگفت که چه خبر است گفتند که
سر خارجی را آوردند که در عراق بر یزید لعین خروج کرده بود مردی از اهل ایمان گفت ای گروه اسلام ... با شما ...
میشود ... پسر دختر رسول خدا حسین بن علی است که در کربلا کشته اند و ایشان او را بر یزید میبرند ابو مخنف گفت ...
در آن روز حاضر بود که در موصل سی هزار شمشیر کشیده شد و هم قسم شدند که خولی و کسانیکه با او بودند بکشند این خبر باو رسید
بشهر داخل نشد بعد از آن ... شروع کرده ... بعد از آن ... حسین ... منتخب نقل شده که ایشان وقتیکه
بعلبک نزدیک شدند بصاحب آن نوشتند که ما را استقبال نمائید زیرا که همراه ما است سر حسین پس امر کرد و اظهار ... کردند و ...
... ایشانرا ... استقبال ... ام کلثوم گفت خدا تعالی کثرت شما را ... 
و ... نماید ... بعد از آن علی ابن الحسین وقتیکه ... گریست و گفت هو الزمان فلا تفنی
عجائبه عن الکرام و لا تهدی مصائبه فلیت شعری الی کم تجاذبنا فنونه و ترانا کم نجاذبه
یسیر بنا فوق اقتاب بلا وطاء و سائق العیس یحمی عنه غاربه کانتنا من اساری الروم
بینهم کان ما قاله المختار کاذبه کفرتم برسول الله ویحکم فکنتم مثل من ضلت مذاهبه
ترجمه این ابیات گذشت تذییل و گریست ... بمقامات تعلق بوده ... ذکر کرده است چیزهائی که تعلق
بسر شریف ... منازل و اقع گشته ... کوفه و شام ... ایشان آن منزل را ... کرده
و ... نکرده اند ... که ایشان گفته اند که ابن لهیعه و غیر او ... حدیثی را که ما از آن موضع ...

حاجت را قضا کردیم گفت من بیت را طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم میگفت خدایا مرا ببخش و نمی بینم که تو بیامرزی
با او گفتم ای عبد الله از خدا بترس مثل این کلمات را مگو زیرا که گناه تو اگر مثل قطره باران و ورق درختان باشد استغفار
خدا بیامرزد زیرا که او غفور رحیم است پس گفت بیا تا با تو خبر دهم قصه خود را پس پیش او رفتم گفت ما پنجاه نفر بودیم
از کسانیکه همراه سر حسین با شام میرفتیم وقتیکه شام میکردیم سر حسین را در تابوت میگذاشتیم و شراب میخوردیم در اطراف
تابوت یکشب اصحاب و رفیقان من شراب خوردند و مست شدند من با ایشان شراب نخوردم وقتیکه شب داخل شد
آواز رعدی شنیدم و برق دیدم ناگاه دیدم که درهای آسمان مفتوح گردید آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و پیغمبر ما محمد
نازل شدند و با ایشان بود جبرئیل و جمعی از ملائکه پس جبرئیل نزدیک تابوت آمد و سر را بیرون آورد و بر خود ضم کرد و بوسید
و بعد از آن همه انبیا چنین کردند و پیغمبر گریست بر حسین و پیغمبران با وی تسلی میدادند جبرئیل با او گفت یا محمد بدرستیکه
خدا تعالی مرا امر کرده است که ترا اطاعت نمایم در خصوص امت تو اگر مرا امر نمائی زمین را بر ایشان بزلزل در آورم و
اعلی زمین را اسفل نمایم چنانکه بقوم لوط کردم پیغمبر فرمود نه یا جبرئیل زیرا که برای ایشان با من موقفی است در پیش روی
خدا عز و جل در روز قیامت راوی گوید بعد از آن با آنحضرت صلوات فرستادند بعد گروهی از ملائکه آمدند و گفتند بدرستیکه
که خدا تعالی ما را امر کرده است که اینها را بکشیم پیغمبر با ایشان گفت کار شما با ایشان است پس ایشان را بحربه ها میزدند تا
یکی از ملائکه بمن بحربه قصد کرد که مرا بزند گفتم الامان الامان یا رسول الله فرمود برو خدا ترا نیامرزد وقتیکه صبح کردم همه
اصحاب خود را دیدم که خاکستر شده اند صاحب مناقب گفته و باسناد خود از ابی عبد الله حداد از ابی جعفر هندی باسناد خود
و در این حدیث زیادت است در نزد قول و لیکن الله ببرید گفت هر کسیکه او را کشت دستش خشک شد و در این حدیث است
ناگاه آوازی شنیدم که مثل آن را نشنیده بودم گفتند که محمد آمد پس آواز اسبان و صدای اسلحه را شنیدم با جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و کروبین و روحانیین و مقربین و در این حکایت است که پیغمبر با ملائکه و پیغمبران گفت پسر
و نور چشم مرا کشته اند همه ایشان آنسر مبارک را بسینه و بسینه خود ضم کردند و هر یکی از ایشان بیکدیگر تسلیت میدادند
مینمودند بذیل علیحده است در بیان بعضی از امور مانکه هر کس تامل نماید در آنچه واقع شد در آن منازل که میان
کوفه و شام بود از معجزات و کرامات باهره و خوارق عادات عظیمه منتقل میشود و را بر هم عظیمی و آن این است
بدرستیکه آنچه در آن منازل واقع شد از آنچه که آنسر را سواران نیزه دار در اطراف و اکناف زمین از مشرق و مغرب
عالم میگردانیدند اگر در آن موثر نامه و کفایت کامله است در باب اهل نبوت و خلافت کجا مانده که علاوه شود در این
آنچه مختصر و ساکت است از معجزات و خوارق عادات پس میگوئیم کدام منزل در آن منازل و کدام ساعت از ساعات
آن منازل ثابت شده در آن بهر عاقل از اهل کتاب و غیر ایشان استحقاق حسین روحی له الفداء بر خلافت و امارت
و بودن او مثل جد و پدر و برادرش حجت خدا بر جمیع خلق و در اهل آسمانها و زمینها و هم چنین استحقاق قاتلان
و دشمنان او بر آتش و مرتد و کافر بودن ایشان بعد از آن زمانیکه تامل کردی در عدم تخلف دعا نفرین از دختر
ام کلثوم در استجابت خواه برای دوستان و خواه برای دشمنان باشند میدانی که آل محمد احدی از عالمیان با ایشان
قیاس نمیشود حتی غیر پنج طاهرین از ایشان نیز در دریای کامل علم و فضل و رحمت فرو رفته اند و هم چنین است
عصمت و لکن بر غیر از پنج با چنانکه بان اشاره گذشت پس قول امیر المؤمنین نحن آل محمد لا یقاس بنا احد شامل
میشود مقامات غیر پنج طاهرین از ایشان هر از مردان و زنان و مثل مقامات ابو الفضل العباس و علی اکبر شهید
و قاسم بن حسن و مثل مقامات زینب و ام کلثوم و هم شهدای ایشان و دختران سید الشهداء روحی له الفداء پس در اینجا

یکسر و بعضی است و آن این است که آن سر شریف روحی له الفداء اکرم او در عالم مشهود خلق از جهت عداوت بر خدا و رسول او شهر بشهر میگردانیدند
و او را حقیر و صغیر و خوار میشمردند و مشهور کردن او و سیر دادن از بلاد از کوفه تا بشام الا اینکه او با همه این حالات و کمالات عنایات ربانیه
و موهبت رحمانیه در مشهدهای ارفع عظمت و جلالت و فخامت و شرافت بود بلکه در مقامی بود که او دائم مشغول کند
و پایان آنرا درک نمیکنند و چگونه چنین نباشد زیرا که در خدمت سر شریف و مصاحبت او بود از جهة تعظیم او جماعتی بودند
ملازمت شان او از مردان کسیکه افضل اهل زمین و اهل آسمان و محبت بر ایشان است و از زنان کسانیکه ایشان سیدات
زنان اهل زمین و افضل و اشرف ایشانند از حیثیت حسب و نسب و اعظم ایشان اند از حیثیت جلالت و منزلت و از حرم او
و اطفال و کسانیکه نمیرسد بدرجه ایشان احدی از اهل صنف ایشان و با جمله در بستیکه افاضل و اشراف و اکارم عالم
و اکامل روی زمین در آن روز از هشت قسم انسان بودند یعنی حر و حرت و عبد و امه و طفل و طفلت و کبیر و کبیره و صغیر و
صغیره در حضور سر شریف روحی له الفداء بودند پس این از اهل زمین است و اما کسانیکه از اهل آسمانند از ارواح انبیاء
و اوصیاء و صالحین و صدیقین و از گروه ملائکه مقربین و کروبین و حاملان عرش و غیر ایشان از کسانیکه در زیارت
حضور سر مبارک بودند در اثنا نقل به تحقیق شناختی که ایشان را عدد حصر نشود و نیز شناختی در بستیکه در اکثر اوقات
در روز و شب آن سر شریف روحی له الفداء محل اختلاف ارواح انبیاء و اوصیاء و صالحین و شهدا و محل نزول
گروه ملائکه و معاشر کروبین بود بلکه در بستی که حق حقیق و سزاوار تحقیق است که وقتی از اوقات و آنی از آنات
محقق نشد مگر اینکه ارواح مقدسه و انوار طاهره و گروه ملائکه در پیش نازل میبودند بزیارت او و بالا میرفتند و
از زیارت آن نعم در بستیکه شاهد و معهود است که چیزی از اخبار و چیزی از آثار در این نازل شدن از برای زیارت و بالا رفتن
از آن زیارت در جمله از مواضع و در بعضی از مقامات بود به حسب آنچه خدا میخواهد از حکمتهای بالغه و مصالح کامله
و همچنین بود امر در باب بلند شدن انوار عظیمه از آن سر شریف روحی له الفداء و اتصال آنها بعنان آسمان و همچنین است
کلام در مشغول شدن آن سر مبارک به تلاوت قرآن و اذکار و مناجات و چگونه چنین نباشد زیرا که ساطع و بلند شدن
نور از آن سر روحی له الفداء از لوازم وجود او است و لوازم شیئی از آن منفک نمیشود اگر گوئی در اینجا سؤال حسی است و آن
این است که اخبار نزول گروه ملائکه و معاشر ارواح انبیاء و اولیاء و صدیقین و صدیقات برای زیارت آن سر شریف روحی
له الفداء و گریه و نوحه و جزع کردن در نزد او از حد تواتر و تضافر گذشته است و لکن هر خبر از آن اخبار متضمن چیزی نیست که از آن
ظاهر و واضح میشود که ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقین و صدیقات و همچنین گروه ملائکه امر ایشان در زیارت سید
الشهداء بعد از شهادتش منحصر است در زیارت کردن سر شریف او و همچنین جسد شریف او تا دفن شدن آنها پس حاصل
شده بود برای ایشان قبل از دفن سر و جسد آنحضرت که نفس قدسیه و روح کلی او را زیارت کنند و این تلویح و ظهوری که ما آنرا
ادعا کردیم بملاحظه تضمن آن روایات است خطابات انبیاء و ملائکه را با آن سر شریف مثل مخاطبه با روح کلی و نفس قدسیه او
پس حاصل سؤال این است که سر و حکمت چیست در حاضر نشدن ارواح انبیاء و اوصیاء و گروه ملائکه در نزد نفس کلیه حسینیه
برای زیارت آن و مختص بودن زیارت ایشان در نزد جسد و سر شریفین با اینکه زیارت کردن ایشان نفس کلیه حسینیه را
و گریه کردن در نزد آن ناقص نمیکند درجه او را از زیارت کردن ایشان جسد و سر شریفین را بلکه الیق و اولی است پس ملائکه
و ارواح انبیاء و اوصیاء مقدم نمودن ایشان نسبت زیارت خودشان را بنفس کلیه حسینیه و گریه نمودن در نزد آن را بر زیارت
خودشان سر و جسد شریفین و گریه در نزد آن را میگوئیم در بستیکه خطاب انبیاء و ملائکه با آن سر شریف با خطابات و تکلمات
که مثل آنها خطاب میکنند مگر ارواح و نفوس کشف نمیکند از حاضر نشدن ایشان در نزد نفس قدسیه حسینیه بلکه کشف میکنند

را نیز بیان اشاره نمودیم از اینکه بعد از سه روز جسد شریف بعضی صعقت است به فضل و شرف مجملی از عقول ناقصه ممکن نیست
که با قل جزو آن حالت نماید و مخفی نماند بر تو که استبعاد اگرچه جواب شافی نیست مگر اینکه مطلب از خطور منابع حرکه ادق و ارق
و متضمن سرّ عجیبی است و آن این است که ارواح انبیا و اوصیا و صدیقین و صدیقات و همچنین گروه ملائکه
مینمودند از زیارت نعش کلیه حسینیه خواه مجرد باشد و خواه متعلق باشد به بدن برزخی و شاید آن این است که آن نعش مقدسه
کلیه وقتیکه در وقت شهادت مخاطب شد بخطاب خدای عزیز کریم و مخاطب با ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة است پس بسوی سرعتی کار خود رجوع کرد و بمقامی رسید که نه ملک مقرب و نه روح نبی مرسل به آن میرسد و به
عتبات آخرت مدتی که باین مقام مقام رسیدند محبوبترین خلق خدا است بعد از محمد و علی و فاطمه و حسن نزد خدای عزوجل پس
مخصوص میشود در وقتیکه خدا خواهد بمخاطبات خدا تعالی و کلمات و الطاف سنیه و مواهب خالصه و پس باز میشود در آن
مقام که احدی او را نمیبیند مگر خدا تعالی و در همان مقام اسرار دیگر است که تنها را ذکر کردم اگر کوتاه حال را بیان و مقام را اظهار
کن و در روایت ابن لهیعه از جهت اینکه قول آن مرد ملعون که پیغمبر در حق آن گفت خدا ترا نیامرزد کن همچنین نیز اشاره است
با روایات بسیار که دلالت میکند بر کثرت و بسیاری آنکه ابن زیاد لعین آن سرها را با سرها طاهره و حرم و اسیران
از کوفه بسوی یزید فرستاده بود بلکه بعضی روایات منقوله ناطق است باینکه ایشان هزار و پانصد نفر بودند علاوه بر این آن
روایات کثیره ناطقند بر اینکه ایشان آن سر شریف را بسوی کربلا آوردند در روزها و شبها در جمیع منازل انکار مینمودند منصب
او بغیر طول و مانند آن و روایت ابن لهیعه مخصوص دلالت کند بر اینکه ایشان آن سر را انفاذ کرده بودند با لوبت میکند که ایشان پس
توفیق و جمع میان این اخبار به طوریست که میگویم در وقتیکه امر در باب جمع و توفیق نسبت به هر دو امر سهل و آسانست
و آن این است که آنچه در روایت ابن لهیعه است از اینکه ایشان پنجاه نفر بودند حمل میشود بر کسانیکه موکل سر شریف و محافظ آن
بودند نه بر جمیع اشقیا که ابن زیاد لعین ایشان را از کوفه بشام فرستاده بود اما قصه اشتهار و انکار نمودن مسلمانان
شاید که آن در بعضی ایام بود و در بعضی اوقات بوده از شبها و لکن مخفی نماند بر تو که در این مقام روایتی است که از
بعضی وجوه به روایت ابن لهیعه شباهت دارد و از بعضی وجوه دیگر مفارقت دارد و بعضی از آنها که ذکر شد در آن است
روایت چنین نیست که آنرا صاحب کتاب بحار نقل کرده است از کتاب مناقب ابن شهرآشوب به اسنادش از سلیمان بن مهران اعمش او است
گفت در آن اثنا که ما در طواف بودیم در موسم حج ناگاه مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت خداوندا مرا ببخش و من
میدانم که مرا نخواهی بخشید پس بدنم از این سخن بلرزه در آمد نزدیک شدم و گفتم ای بنده خدا تو از غضب خدا بترس که [illegible] گفت
و حرم رسول خدا و [illegible] ایام حرام است در شهر عظیم ناامید مباش از مغفرت خدا گفت ای بنده خدا گناه من بزرگ
است گفتم از کوه تهامه بزرگتر است گفتم مقابل کوههای محکم [illegible] گفت [illegible] اگر خواهی ترا خبر دهم گفتم خبر ده
گفت با ما از حرم بیرون بیا از حرم خارج شدیم بمن گفت من یکی از آن کسانی بودم که در عسکر ملعون عمر بن سعد
لعین بودند وقتیکه حسین کشته شد من از آن چهل نفر بودم که سر حسین را از کوفه بسوی یزید میبردیم وقتیکه [illegible]
بر طریق شام نزد دیر نصاری فرود آمدیم و سر با ما بود در بالای نیزه و با او بود جماعتی از محافظان پس طعام را که داشتند
نشستیم که بخوریم ناگاه دیدیم دستی در دیوار دیر مینوشت أترجو أمة قتلت حسينا شفاعة
جده يوم الحساب گفت [illegible] از این واقعه ما بسیار جزع نمودیم بعضی از ما خواست که آن دست را بگیرد غایب شد
بعد از آن اصحاب باز گشتند بسوی طعام ناگاه دیدیم همان دست عود کرد در حالیکه مینوشت فلا والله

وَاَلَّیلَیْنَ لَهُمْ شَفیعٌ وَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِی الْعَذابِ پس اصحاب بر خود ترسیدند و غایب شد
بعد از آن که طعام بر گشته آمدند دیدند که بر گشته طعام میخورند وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَیْنَ بِحُکْمِ جَوْرٍ وَ
خالَفَ حُکْمُهُمْ مُحْکَمَ الْکِتٰابِ من استماع کردم چون دست به طعام بردند قرار دارند بعد از آن راهبی از دیر با شرف
شده دید نوری از فوق آن سر مبارک ساطع شده پس نظر کرد لشکر را دید راهب به حافظان گفت از کجا می آیید گفتند از عراق
با حسین محاربه کردیم راهب گفت پسر فاطمه دختر پیغمبر شما و پسر عم پیغمبر شما گفتند نعم گفت هلاکت باد شما را بخدا قسم اگر عیسی بن
مریم را پسری میبود هر آینه او را در دیده خود جای میدادیم چشم خود را بکار ما میداشتیم و لکن مرا بشما حاجتی هست گفتند چیست گفت
به رئیس خود بگویید که در پیش من ده هزار درهم هست که از آبا بمن ارث رسیده است این ده هزار را از من بگیرد و این سر را بمن
بدهد تا وقت کوچ شما در نزد من باشد و چون وقت کوچ گردید رد نمایم عمر بن سعد را خبر دادند گفت از آن دراهم را بگیرید و سر را
با او بدهید تا وقت کوچ کردن پس آمدند نزد راهب گفتند درهم را بیاور تا سر را بتو دهیم و درهم را بیرون آورد ایشان بسوی
ایشان نازل کرد که در هر یک پنج هزار درهم بود و عمر بن سعد نقاد و وزان خود را طلبید انها را نقد و وزن نمود و بخازن خود داد
و امر کرد که سر را براهب دهند و راهب سر را اخذ کرده و او را شست شو داده و پاک نمود و به مشک و کافور آن را معطر
کرد بعد از آن در میان ابریشم گذاشته در کنار خود گذاشت میگریست و نوحه میکرد تا او را ندا کردند و سر را از او طلب
نمودند راهب گفت ای سر بخدا قسم من مالک نیستم مگر نفس خود و فردا قیامت شود شهادت ده برای
من در پیش جدت محمد من برآنکه من شهادت میدهم برآنکه غیر از خدا معبودی نیست و برآنکه محمد عبد و رسول او
و در دست تو مسلمان شدم و من ترا دوست میدارم و با ایشان گفت من محتاجم با اینکه با رئیس شما چند کلمه تکلم نمایم و سر را
با و دهم پس عمر بن سعد را خواندند و گفت از تو سوال میکنم بحق محمد که رجوع نکنی با نچه با این سر میکردی و این سر را از این
صندوق بیرون نیاوری و گفت چنین میکنم پس راهب آن سر مبارک را داد و از دیر فرود آمد که لاحق شود به بعضی کوهها
که خدا را عبادت نماید و عمر بن سعد گذشت پس آنچه چیز را که در اول میکرد و قتیکه دمشق نزدیک شد باصحاب خود گفت فرود
آیید و از خازن خود آن دو انبان را خواست خازن در پیش روی او حاضر کرد پس بخاتم خود نظر کرد که بر آن انبانها زده
بود بعد امر کرد آنها را گشودند ناگاه دیدند که همه دراهم خزف و سفال شده پس بسکه آنها نظر کردند دیدند در یک جانب آنها نوشته
شده وَلا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ و بر جانب دیگر نوشته گردیده وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ
پس گفت انا لله و انا الیه راجعون زیان کار دنیا و آخرت شدم بعد از آن بغلامان خود گفت آنها را بنهر اندازید غلامان
آنها را بنهر ریختند و بدمشق کوچ کرد در فردای آن روز و مخفی نماند که در قصه دیر بسیاری که اختلاف میان این روایت و میان روایت
ابن لهیعه در غایت ظهور است پس ظاهر است که قضیه ای نوشته که در این روایت مذکور شد غیر از قضیه آن واقعه است که در
روایت ابن لهیعه مذکور شد پس این دو قضیه از آنچیزهایست که واقع شده است اگر گویند در اینجا سوالی است و آن اینست که امر
مذکور در روایت ابن لهیعه که پیغمبر برای او نفرین کرد آیا متضمن و محکم میکرد و از آن توبه و ندامت و ملحق شدن در ولایت ائمه
باید پس از بنابر ثانی ظاهر است ولکن لابد است از بیان سرّ عدم امکان توبه در حق او و هم مشکل میشود نسبت باول زیرا که اگر
توبه او قبول شود لازم میآید که نفرین پیغمبر با و بعدم مغفرت تخلف نماید از استجابت پس این محال است و اگر قبول نشود
لازم میاید رخنه در قواعد عدلیه شود زیرا توبه که جامع شرایط باشد و جز آن قبول آن بخدا میگوییم اول اینکه آنچه در مضمون آن سؤال است
نازل شدن عذاب و او در مقام احتضار بود با نفس بود و جز بعد از آن بجهة آن بود که به پیغمبر ملحق شد و طلب عفو نمود پس بعد از
نزول عذاب و در حالت نزع برای مشرکین و کفار توبه قبول نمیشود دوم اینکه آنکسیکه از قاتلان سید شهدا بود نه اعداء

و جوان ایشان باشند موفق نمیباشند هر توبه که جامع شرایط است اگر چه از آن توبه متمکن بوده باشند نظر بثبوت اختیار
و معاونت برای مکلفین و این برای اخبار است که از خدا و رسل او وارد گردیده شده و از اینکه ایشان با شفاعت رسول خدا میرسند
پس هر کسیکه حالش چنین باشد موفق نمیباشد بر توبه جامعه شرایط و ثانیا اینکه آنچه روایات و غیر آنها از اخبار متواتره
و فقرات زیارات کشف میکند از انبیاء آل محمد بر نهجیکه از اوایل عباد و حضرت سید الشهدا شرکت در ثواب آن شرکت با نبیین کرده
ایشان امام الابرین و در هر اندازه این اثر این شرکت نایل نمیشود و لوازم سعادات کلام زیاده از این مقتضی مقام دیگر است
مجلس بیست هشتم از کتاب بحر عبادات در بیان شهادت هر آنچه تعلق دارد بآنچه در حلب واقع شد بنابر آنچه بعضی از کتاب
کتب سیر ایشان مصنف نقل کرده اند پس از آن کتاب نقل کرده اند وقتیکه در موصل سر بهرام از شمشیر کشیده شد و هم متاثر شدند که خواب
و کسانیکه همراه او بودند کشتند و خبر بحوالی رسید با آن طلبه اهل آن شهر شروع کرد به رفتن بر قتل عمر سعد از ان بیبین هده
و آنقوم قاصد حلب شدند و صاحب آن نوشته که در استقبال کن زیرا که همراه ما است سر حسین خارجی وقتیکه کتاب با او رسید
امر اعبد الله بن عمر انصاری که نبت و با او این امر بزرگ شد بسیار گریست و جوان و ایشان بخش تازه گردید زیرا که او در زمان
رسول خدا با ایشان همراه بسیر و ملازمت حسن و حسین در عهد رسول خدا از او مفارقت نمیکردند وقتیکه با او رسید که حسین را از همراه
اند و فات کرده است در منزل خود شب قبر حجره در دست کرده و آنرا با ابریشیم و دیبا محمل و مزین نمود با نام حسن نوزبه میکرد و گریه
میخواند و با او میگریست در صبح و شام وقتیکه با او رسید که حسین را کشته شد و سر شریفش را در اثر آن بر یزید لعین میبرند و حلب
آورده اند بمنزل خود داخل شد در حالیکه آواز و صدا میزد و گریه مینمود پس دخترش نزد او شد با او رسید گفت ای پدر ترا چه
شده است دهر ترا ذلیل کرده و بقوم تو قهر و غضب نازل نشود از رجال خود مرا خبر ده با او گفت ای دختر من مدینه که اهل نفاق
و نفاق حسین را کشته و حرم او را اسیر نموده اند و آنقوم آنها را بشام میبرند برای یزید لعین و گریه کرد نالهٔ سخت بلند و شد

وسکعت نمل آلعزاءِ وفاضت لعینانِ وملبث بالأرزاء والأشجانِ قتلوا الحسین
و سیروا لنسائه حول الرسول لیسا برا البلدانِ منعوه من ماء الفرات بکربلاء وعلت
علیه عصابة الشیطانِ سلبوا العمامة والقمیص ورأسه فوق العلی فوق رأس سنانِ

حاصل مضمون آنکه حرم کریم و حیشیان همتک خدا برای نمودند و مبتلا شدم بحزان و غموم حسین را کشته و زنان او را
و حرم مطهر او را اسیر نمودند و در بیابان جمیع شهرها گردانیدند و او را از آب فرات منع کردند و گروه شیطان با او عداوت کردند
و عمامه و پیراهن او را بردند و سر او را به نیزه زدند دختر شیخ با او گفت یا ابتاه بعد از کشته شدن آن مظلومان دین زنده
کانی خیر نیست بخدا قسم آنچه سعی و جهد میکنم در خلاص کردن آن سر و اسیران و آن سر شریف را گرفته در خانه خود دفن میکنم
و بآنقوم همراهانش بر اهل زمین و اگر امکان بهم ساعدت نماید درهٔ بصدف خارج شد در حالیکه در اطراف حلب دهات بسیار
آن ندا میکرد وای بشما بهم برگشتند بعد از آن بمنزل خود داخل شد و زره جنگ را پوشید و شلوار سیاه پوشیده
بیرون آمد و بیرون آمد با او از دختران انصار و حمیر هفتاد نفر زن جوانه مادر زه و مغفر پس پیش بروی ایشان بود زیرا که
او ابا طلبه خبر بکر بن سعد انصاری هم گفتند و در جانب سرحد شروع به رفتن کردند حتی زمانیکه وقت طلوع آفتاب
شد ناگاه دیدند از دور گرد و غبار ظاهر گردیده و علمها آشکار گشت و در پیش آنها سر مبارک بوق و شیپور میزدند پس در آنقوم
و زنانیکه با او بودند کمین کردند تا قوم با ایشان نزدیک شدند پس گریه کودکان و ناله زنان را شنیدند درة و زنانیکه همراه او بودند
بودند بشدت گریه کردند درة گفت برای شما چیست گفتند مرا خیانتست که صبر نمائیم تا نزدیک شوند و حمله بایم

که صد و قوم چه قدر است ناگاه علمها آشکار شد و در زیر آنها مردانی بودند که عمامه بسته و شمشیرها را کشیده و نیزه ها در دست داشتند و
سر نیزه ها سرهای ایشان را خبر میخواندند پس دره الصدف متوجه شد و گفت ... آنها چه جماعت اند که از بعض قبایل عرب
مردم را همه با آفات این قوم با ایشان و لشکر یزید متوجه به جانب کربلا گشت و از باب السعین داخل شده نام جبرئیل تعیین آمدند پس ...
راه بجانب نصب کردند تا آن روز را در انجا صاحب راه آوردند و کی شود پس نشستند بجا خوانیدند و کوچ کردند تا آمدند به قنسرین و آن نزدیک صفین
است و قتیکه ایشان آمدند آن قوم را احساس کرده درها را بستند خود را با ایشان عرضه کردند ایشان در تحت اطاعت باشند حضرت نعیم
و الکی را رزنک و کوچک ما را لعنت کنند سر پرده و حرمسرا فکند از میان شهر ما میکند زود تنگ از هم پس آن قوم کوچ کرده به حد ایشان
داخل شدند سیر کردند تا معره نعمان پس اهل آن بلده جمع و سرور ایشان را استقبال کرده درها را گشوده و قربانی نمودند آن قوم شب
در اینجا متوقف کردند و قتیکه صبح شد کوچ کردند تا بکفر طاب اهل آن بلده درها را بستند خود را گشودن درها را طلب نمود گفتند صاحب
خراج و علوفه بادا ادای ما ده است که درها را بگشائیم تا شما کوچ نمائید پس از انجا گذشته داخل شدند پس خبر باهل شیزر رسید پس
اجتماع نمودند هم قسم شدند که نگذارند ایشان سر حسین را به شهر ما آرند اگر چه ایشان را بکشند و درها را بر روی ایشان بستند خولی لعین
را الزام نمود پس در آن وقت شمشیرها را کشیده بجنگ اقدام نمودند بدرستیکه اصحاب ... چهل نفر مرد را بقتل رسانیدند و از اهل شیزر نفر کشته شدند
و خطاب در میان ایشان بطول انجامید ام کلثوم گفت نام این شهر چیست گفتند شیزر است گفت خدا آب شما را
شیرین و بهار شما را الذ ... نماید و دستهای ظالمان را از شما کوتاه نماید پس این شهر تا امروز در اینجا معروف است که عدل
در عالم بعد از آن کوچ کردند به حیاة ... بر صاحب حمص نوشتند که ما را استقبال نما و او با علمها و بوقها بیرون آمد و ا
ما بکرا استقبال نمود بعد در حمص مشهور نمودند گفت ... الصدف ... و قتیکه قصد کردند که از بعض قبایل عرب که ...
نمائید در سیر کردن جد و جهد نمودند تا بجائی رسیدند ناگاه دیدند که در آن گریه و نوحه و تجدید حسرت است دره الصدف گفت من
طمع میکنم که اینها از دوستان علی ابن ابیطالب اند و قتیکه آمدن سر حسین را شنیدند حزن ایشان تازه گردیده و ...
غنه و گریه میکنند با و سلام کرده گفت از کدام قبیله اید مرد ... گفت من از قبیله بنی ... گفت
ایشان مردمان کرام و شیران عظام اند نزد ما کیست و مقدم بر شما کیست گفت ... است که دوست مولای
امیرالمؤمنین است و قتیکه موالی حسین در کربلا کشته شدند ... رسید و ما را طلب نماید و ما از مکان دیگر
دیگر مشغول ... پس دره الصدف گریست از خیمه رفت ... و دختران آن قبیله بیرون آمده ...
نده و ... ایشان را نموده و ندا کردند وا محمداه وا علیاه دره الصدف ندا کرد ... من نصیر علی الاعداء
امیر حسین است که برای ... میروند و ... حسین گریه و نوحه میکرد و زنان قبیله نیز گریه و نوحه میکردند ناگاه دیدند ... ام
از ایشان سوال کرد دره الصدف گفت ... دختر عبدالله ... قوم خود ... با دختر عم خود آمده ام
حسین را از این قوم لئام اخذ نمایم دیدم که صدای ... آمدم که خود حسین را و طلب ... شهر
شما نزدیک شدم و آن قوم لئام به شما نزدیک شده اند آیا در میان شما ... است ... زیرا که ... نمودند
الصدف گفت من ... که تو ... بیعت یزید لعین داخل شده پس ... عارض شده نزدیک ... اند
از نکبه ... و میگفت اقول هذا لمن یمود جهلا آلا آل الله ملک بنی زیاد و ابعدهم
کما غدروا وخانوا کما بعدت ثمود و قوم عاد حاصل آنکه میگویم و این گفتن از درد و شوق است ...
تعالی ملک و دولت بنی زیاد را زایل نماید و ایشان را از رحمت خود دور گرداند چنانکه ایشان حیله و خیانت نمودند چنانکه ثمود
و قوم عاد دور شدند دره الصدف با ... گفت ... قول تو موافق ... است ... اقوام ...

خود بیرون بیا اگر ظفر یافتیم بمطلب خود رسیم و اگر کشته شدیم بسعادت شهادت رسیده‌ایم پس آن وقت ابو
الاسود در میان بنی عجم و قوم خود ندا کرد که ایشان سلاح خود را پوشیده بحضور او آمدند تا هفتصد سواره و پیاده در نزد او جمع
شدند از جمله ایشان بود هفتصد جاریه و کنیز پس ایشان به رفتن عازم شدند ناگاه لشکری با ایشان نزدیک گردید
که مکمل و مسلح بودند و یکسواری مانند پیش رو و مقدم ایشان است که از آنها زرد شدید تر دیده بود و ندا از جهت پاس و هیبت
و [illegible] رجز بر سینه میخواند در دست ملاحظه کردند و دیدند که او حنظله بن اسعد الشامی است و قوم و پسران عمش که هفتصد سوار
بودند همراه اوست و او از شیعه علی ابن ابیطالب است آمده‌اند که به قوم ملاقات نمایند پس همه ایشان بیکدیگر ملاقات نمودند
در آن هنگام [illegible] پیش افتاده و گفت [illegible] سید هم [illegible] امر انفتاح [illegible] نمایند و شما [illegible] بن [illegible] باشید
گفتند تو مقدم باش [illegible] تا بعد از آن بقوم سواد [illegible] محمد بن اشعث حمله نمود و نیزه بر پهلو او زد و او بخون
غلطید [illegible] از دست انگشت [illegible] استقبال کرد [illegible]
حامل سر عباس بن امیرالمؤمنین بود پس آن مبارک را از دست [illegible]
زمین [illegible] کرده در روی سنگی گذاشت بعد از آن که محمد اشعث [illegible] نیزه را بست و زره خود را پوشید
ایستاده در [illegible] نظر میکرد و [illegible] بجانب ایشان حمله کرد و با ایشان هفتصد سوار بود ایشان را حفظ مینمودند و قتیکه با ایشان
نزدیک شد [illegible] صیحه زد که [illegible] پس شنیدند [illegible] سینه [illegible] پسر عم محمد بن اشعث زد که سر نیزه از پشت او بیرون
آمد افتاد و هلاک شد بعد از آن برگشت [illegible] بن [illegible] و نیزه با زد که دل او را بیرون آورد پس افتاد در خون
خود دست و پا میزد [illegible] حمله کرد تا یازده نفر مرد را از ایشان کشت پس بعشره خود صیحه زد و او را اجابت نمودند
[illegible] حمله کردند [illegible] ناگاه دیدند که [illegible] از عقب آن [illegible] مژده باد ترا [illegible] رسیده
[illegible] گفت من قاسم بن سعید [illegible] شیعه علی ابن ابیطالب [illegible] قاسم [illegible] حرم را [illegible] طرف
[illegible] پس [illegible] که سر آن را طرف [illegible] ام کلثوم او را شناخت و گفت خدا ترا جزای
خیر دهد [illegible] سر آن را [illegible] تا [illegible] گرد [illegible] ناگاه دید که گرد و غبار آشکار و رفع شد
[illegible] سواری بیرون آمد مثل شیر [illegible] خود را [illegible] ناگاه دید که آن ابو الاسود [illegible] گفت
[illegible] گفت [illegible] پس [illegible] بعد از آن گفت تو در مکان خود بایست تا به بینم حنظله چه میکند
حنظله رو به لشکر رسیده [illegible] آن قوم که [illegible] رجز میخواند و میگوید الیوم اشفی بالسنان قلبی اکشف عنی [illegible]
وکربی انا الذی اعرف عند الضرب مع رجال قد اتوا بالغضب و قتیکه حنظله شعر [illegible] رسید
گفت ای دشمن خدا [illegible] در روز حشر [illegible] یزید [illegible] شفاعت [illegible] دوستان [illegible] که فضل و حق
ایشان را کسی انکار نمیکند مگر حرامزاده بعد از آن بر [illegible] ایشان [illegible] حمله کرد پس ابو الاسود او را ندا کرد [illegible]
دشمن خدا [illegible] پس حنظله حمله کرد و شمشیر [illegible] بر سر او زد و [illegible] او را [illegible] بر زمین افتاد [illegible]
خود [illegible] میکرد و قتیکه اصحاب او [illegible] دیدند حمیت [illegible] ایشان [illegible] کرد [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] و هلاک شدند و قتیکه مردی از ایشان [illegible] خود را از [illegible] لباس خود را پاره کرده [illegible]
ای [illegible] این تقصیر از [illegible] عرب [illegible] اولاد کرام [illegible] پس [illegible] شیعه [illegible]
حمله نمودند پس [illegible] حنظله و ابو الاسود و قوم او قتال شدید نمودند و قتیکه [illegible] لشکر دید [illegible]
و آنانیکه با او بودند گفتند ما [illegible] بال حلب [illegible] لشکر ایشان [illegible] پس [illegible]

فرستادند شش هزار سواره و پیاده آن ملعون از بعد از آن او را در اثنا پیادگان کشته و سایر شهرها که فرمان نوشته شد جمعی بیاوری رسیدند که

هر یک از ایشان چند روز اقامه قتال نمودند پس لشکر یاری داده شد بر خطیه و دره مصدف و آنانیکه با ایشان بودند گفتند ما را با این

لشکر طاقت و تاب مقاومت نیست ندارد و با آن قوم مقاتله میکردند تا در دره مصدف را کشتند و سرها و اسیران را از ایشان

گرفتند و زنان گرفتار شدند و ایشان را بحمص آوردند و قوم اهل حمص گفتند ای قوم بگذارید که سر حسین پسر دختر پیغمبر شما

بشهر شما داخل شود خولی لعین را منع کرده با او مقاتله نمودند پس حسین شش مرد و دوازده نفر زن از اهل شهر کشته شدند

انا لله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تذییل است از برای بیان کردن امریکه با تقدم تعلق

دارد مالکه از شعبی نقل شده وقتیکه اسیران را بمدینه حمص آوردند اهل حمص ایشان را گذاشتند که بشهر ایشان داخل شوند

آن سر شریف را از باب رستن داخل کرده آوردند بکنیسه جرجیس راهب در آنجا بیتوته کردند و رفتند در حالیکه خوشبو را

طلب میکردند لوط بن یحیی گفت خبر داد مرا کسیکه در طلب مستقیم بود که در آن چهار هزار شمشیر کشیده و هم قسم شدند که خولی و

کسانیکه با او هستند بکشند و سر شریف را از ایشان گرفته در بلد خودشان دفن نمایند بسبب این ایشان را فرار باشد

بدیگران این خبر بخولی رسید از آنجا گذشتند راه بیابان را در پیش گرفت و صاحب تعلبک نوشت برای آن را برای

خارجی و آن سر حسین بن علی است پس کنیزان بمزمارها و سایر الات لهو بازی کردند ام کلثوم گفت نام این بلده چیست گفتند

تعلبک است گفت خدا شراب ایشان را گوارا نگرداند و ثمار ایشان را ارزان و دستهای ظلمه را از ایشان کوتاه

نکرداند پس دعا و نفرین آن خواتون در باره ایشان مستجاب شد راوی گوید لشکر در آنجا بیتوته کرده تا بصبح میوه زدند و

شراب میآشامیدند بعد از صبح کوچ کردند برای بمحمی و قت شام بصومعه راهبی رسیدند و فرود آمدند و سر شریف را

بالای صومعه راهب نصب کردند در حالیکه سر شریف در بالای نیزه بود از هاتفی شنیدند که بر حسین مرثیه میگفت ام کلثوم

گفت تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت من پادشاه جنیان با قوم خود آمدم که بحسین یاری نمائیم با و رسیدیم در حالیکه او را کشته

بودند راوی گوید وقتیکه آن قوم این را شنیدند دل ایشان ترسید گفتند دانستیم که ما از اهل آتش هستیم بدون شک و چون که

شب داخل شد راهب از صومعه خود سر بیرون آورده بان سر شریف نظر نمود در حالیکه نور از آن بلند گشته عنان آسمان را

گرفته و نظر کرد دید که باب آسمان مفتوح گردیده و ملائکه نازل میباشند و ندا میکنند یا ابا عبد الله علیک السلام پس راهب

از اینحالت جزع و ناله نمود وقتیکه صبح کرده خواستند که کوچ نمایند راهب با ایشان مشرف گشته گفت با شما چه چیز است

گفتند سر حسین بن علی است گفت مادرش کیست گفتند فاطمه دختر محمد راوی گوید راهب دست خود را بهم دیگر میزد و می گفت

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم احبار یهود راست گفته است در آنچه گفته اند گفتند که احبار و دانشمندان یهود چه گفته است

گفت میگویند زمانیکه این مرد را کشتند آسمان خون بارد و این از جهت این است که آسمان گریه نمیکند مگر برای پیغمبر یا وصی

و یا پسر وصی بعد از آن گفت و عجب از امتیکه پسر دختر پیغمبر خود و پسر وصی پیغمبر را کشتند بعد از آن رو کرد بکسیکه

صاحب اختیار سر شریف بود و گفت سر را بمن نشان ده تا با و نظر کنم گفت آنرا آشکار نمیکنم مگر در پیش روی

یزید لعین برای جایزه و آن بدره و کیسه ده هزار درهم است راهب گفت من آنرا بتو میدهم پس حاضر نمود درهمها را و او آن

درا هم را داد آن سر را گرفته بکنار خود گذاشت بشتم نمود دندانهای پیشین او ظاهر شد پس خود را روی آن سر مبارک انداخت

میبوسید و میگریست و میگفت گریه تا بمن یا ابا عبد الله که در پیش روی تو مقتول نشدم و لکن زمانیکه فردا ایشان

میشود شاهد باش برای من در پیش جدت بر اینکه من شهادت میدهم باینکه غیر از خدا معبودی نیست و بدرستیکه

بدرستیکه محمد رسول او است بعد از آن سر را آورد کرد بعد از آنکه باسلام مشرف شد پس آن قوم رفتند نبشته را هم را قسمت میکردند
ناگاه دیدند که آنها حزف و سفال گشته و در آنها نوشته شده که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تذنیل است که در آن امور چند
بیان میشود در آنکه روایات متعدده مختلف است بنسبت بامیر لشکر که ابن زیاد لعین سرهای شریفه و حرم رسول خدا را
از کوفه بشام فرستاد و بتحقیق شناختی که بعضی از آن اخبار دلالت کرد بر اینکه امیر لشکر محضر بن ثعلبه بود و بعضی از آنها دلالت کرد
بر اینکه امیر لشکر خولی لعین بود و بعضی از آنها دلالت کرده بر اینکه زحر بن قیس و امیر لشکر زجر بن قیس لعین بود و بعضی دلالت کرده بر اینکه ابن
سعد ملعون با آن لشکر بود با پسر او و رئیس و امیر کل میشود و ظن من اینست که جمع و توفیق در میان روایات در این باب اینست که محضر بن ثعلبه
انکسی بود که سرهای شریفه و حرم را با او تسلیم کرده بود و زحر او رئیس حرسه و متکفلین سرها و حرم بود اما امیر لشکر و رئیس کل خولی لعین بود در وقت بیرون
آمدن از کوفه و ابن سعد لعین در وقت خارج شدن ایشان از کوفه تا بشام در کوفه مقیم و ساکن بود و از لشکر عقب مانده بود و بعد چند روز از
کوچ کردن ایشان سر کرده که با ایشان رسید پس امیر و رئیس کل شد و مخفی نماناد بر تو که از بعض روایات مستفاد میشود بیان و تفصیل از
بعض وجوه و آن اینست که آنچه از کتاب بحار از سعید ... نقل کرده است و آن چنین است که عبید الله بن زیاد لعین بعد از فرستادن
اهل حرم حسین را تدارک جوانان و اطفال و زنان را در راه ... شتران سوار کرده و امر کرد که در گردن مبارک علی بن الحسین را زنجیر زده و ایشان را
با محضر بن ثعلبه عایذی و شمر بن ذی الجوشن در اثر شمر راه انداخت ایشان را سوار کردند تا اینکه سرها را میدیدند ملحق شدند و مخفی
نماند بر تو که در اینجا امری است که لابد است که باین اشاره شود و آن اینست هر کس در روایات معتبره و غیر آنها از روایات سیر
و مجالس متعدده و مجالس تعزیه تامل نماید میبیند ام کلثوم که آنها ذکر شده آن دختر امیر المؤمنین است از فاطمه زهرا و لکن باین
اشکالی وارد میشود و آن اینست که فقها ذکر کرده اند در باب نماز بر دو جنازه مختلفین زنانیکه جمیعا طفل صغیر و زن کبیره
موخر میایند و به اینباب استدلال نموده اند با آنچه الان به قلب من آمد بخبر معتبر که بسند درست است بدرستیکه وفات نمود زید بن
عمر و مادرش ام کلثوم دختر امیر المؤمنین در یکروز و جمعی از صحابه حسن و حسین بر جنازه حاضر شدند زید را مقدم و مادرش ام کلثوم
موخر نمودند پس این باب نماز گذاردند و ممکن است که گفته شود که اینخبر اگرچه سندش معتبر است الا اینکه او در مقام تقیه وارد شده و نیز
ممکن است گفته شود که ام کلثوم که در قضیه طف حاضر بود دختر کوچکتر دختران امیر المؤمنین بود بعد از زینب و لکن از زنی بود که غیر از
فاطمه بود و لکن آنچه آنرا اصالت میکند وجوه کثیره و امارات ... و آنچه معتقد من بود آن اولست یعنی آنخبر در مقام تقیه وارد شده
است مخفی نماناد بر تو که من الان به ... رسیدم که حکایت میکند از آنچه واقع شده در بعض منازل ما بین کوفه و شام و اینجا ممکن
است آنچه در نسبت روایت جابر و حسین خود اخیر باشد که در بعض روایات متعدده است و اختلاف در میان آنها بحسب معنی و الفاظ
الفاظ و بحسب زیاده و نقصان بوده باشد هم چنین ممکن است که آنچه در آن روایت قضیه مستقله باشد و غیر آنچه در روایات متعدده
است نوشته باشد و آن روایت آنست که صاحب معالم از بعض مناقب قدیمه ذکر کرده است که وقتیکه سر شریف سید الشهداء را بشام حمل کرده میشد
شد در پیش ... از یهود فرود آمدند پس شراب خورده مست شدند گفتند چه نزد ما است حسین آمد یهودی گفت او را نشان دهید
پس او را نشان دادند در حالتیکه در صندوق بود و نور از آن بجانب آسمان بلند میشد مرد یهودی از آن تعجب نمود و آنسر را از ایشان به
طریق امانت گرفته پس آنسر شریف گفت شفاعت کن برای من در نزد جد خود نزد خدا تعالی آنسر را به نطق آورد گفت شفاعت من
برای کسانیست که محمدی باشند و تو محمدی نیستی پس آن مرد یهودی اقربا و اقوام خود را جمع کرده آنسر مبارک را اخذ کرده در طشتی گذاشت
گلاب بر آن ریخته و کافور و مشک و عنبر در آن افکنده و با اولاد و اقوام خود گفت این سر پسر دختر محمد است بعد از آن گفت ای پسر فاطمه
زیرا که ترا از جد تو درک نکردم که در دست تو مسلمان بشوم و در پیش روی تو قتال نمایم لیکن الان مسلمان شدم برای من شفاعت کن در روز
قیامت پس خداوند تعالی آنسر شریف را بنطق آورده بزبان فصیح گفت اگر مسلمان شوی من ترا شفاعت میکنم آنچه فرموده مرتبه
گفت پس او گفت شدم ... و او و اهلش مسلمان شدند شاید این یهودی از حبیب قیس ... باشد زیرا که او بسبب سر حسین مسلمان شد و ذکر او
در اشعار آمده و جوهری جوهر جانی آنرا در مرثیه حسین وارد کرده و نقل نموده بعد از آن میگویم ... از ... حزان را
بر کسیند و ... بعد از آن بگویند و ... بر اینکه قوت ... و اعانت کردن به بذل نمودن

جایکه بود

جانهای خود را برای سرکار قرآن و برگزیدهٔ گمان خدای رحمن بعد از آن در بهشتاه برآنکه از ما حضرت و یاری کردن فوت شد برای حرم فرزندان
و عیال سید شباب اهل بهشت و قبلهٔ محمد شیا از انگونه برای آل ابوسفیان سپردند و خبر شاه اوصیا را بر قصور درجه بلوا این ملوک
خدا نصیب یا رفتند و بدرهٔ بصدف خلاک آنکه با شرف بصدف مشی کردند از زمان حق ان او زمان مکانیکه جانها خود را بذل نموده و در
خود شان را یاری کردند بس اگر گویی که ما نفع نفع میبرد بعد بهجه در آن را معذرت و جهت یا رسید و د چیز راد کرکن که با آن مقصود حاصل
شود آیا چیزی پیدا میشود که عوض باشد از بذل نمودن جان و ریخته شدن خونها در نصرت و یاری اولاد سید انبیا و سید اوصیا و سید النساء
و عاشر صحاب آن یا بعلاوه میگویم زیارت امام مظلوم سید شهدا است که بعد از او بهترین مطلوب است چنانکه زیارت کننده جانب
بحق جد و پدر و مادر و برادر و اولاد طاهرین او باشد چنانچه معلوم است که خدای تعالی رسول را جزای اینست از شیعیان ایشان زحمت زیارت کرده
و همچنین گریه کردن در مصائب آن بزرگوار پس خدای تعالی ایشان را باین سبب در درجه قرار داده است که در پیش روی او و برادر
شهادت جان بذل کرده و از پس در آنجا حدیثی ذکر میکنم که چیزها عارفین بحق ائمه طاهرین صادقین صادقین حاضر بذل نمودن جانها خود را
و نصرت و یاری ایشان شود و روشن گردد بعد از حدیثی است که ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات باسناد داده از هشام بن سالم از امام
عبدالله روایت کرده است در حدیث طولانی که مردی بحضرت آمد و گفت یابن رسول الله آیا پدرت را زیارت میکنند
فرمود بلی گفت در نزد او نماز میگذارند فرمود در پشت سر او نماز میگذارند و مقدم نمیشوند گفت چیست اجر کسیکه بزیارت
او بیاید گفت بهشت اگر امامت قائل میشوند گفت چه چیز است اجر کسیکه او را زیارت نماید و اعراض نماید گفت حسرت است در روز
حسرت گفت چیست اجر کسیکه در نزد او اقامت نماید گفت هر روز مقابل هزار ماه است گفت چیست اجر کسیکه در رفتن بزیارت
او خرج نماید گفت هر یک درهم هزار درهم میدهند گفت ثواب کسیکه بزیارت او میرود و در سفر وفات نماید چیست گفت ملائکه او را
مشایعت مینمایند و با او از بهشت حنوط و کفن میآورند و زمانیکه کفن کردند بر او نماز میگذارند و از فوق کفن او را کفن مینمایند
و در تحت او ریحان فرش مینمایند و زمین را برای او وسعت میدهند از پیش روی و از پشت سر و از بالای سر و در نزد پایهای او بمسافت سیر
سه روز و در او از بهشت بر قبر او میگشایند و بر او داخل میشود روح و ریحان بهشت تا روز قیامت گفتم چیست اجر کسی که در نزد
او نماز بگذارد گفت هر کسیکه در نزد او نماز بگذارد در نزد قبر او دو رکعت نماز بگذارد سؤال نمیکند از خدای تعالی چیزی را مگر آنکه
خدای تعالی باو عطا میکند گفت چیست اجر کسیکه از آب فرات غسل نماید و بعد از آن اراده زیارت او نموده باشد گفت گناهان او
ریخته میشود مثل روزیکه از مادر متولد شده گفت چه چیز است ثواب کسیکه برای زیارت او مال کرده بجهت علتی که باو رسیده بود و نکرد
گفت خدای تعالی عطا کند در عوض هر درهمی که انفاق کرده حسنات مثل کوه احد و چند مقابل آن باو عوض گردانند
از آنچه انفاق کرده و بلاها از او دور میگرداند و از آنچه را انفاق نشده که باو برسد در آن دفع میکند و حفظ میکند در مال او گفت چیست اجر کسیکه
او را در راه او بکشند یا بسبب سلطان با او ظلم و جور نماید و او را بکشند گفت اول قطره خونیکه از او ریخته میشود خدای تعالی جمیع گناهان
او را می‌بخشد و طینت او را که از آن خلق شده غسل میدهند و میشویند تا خالص میشود چنانکه طینت مخلصین خالص شده
و مردود از طینت او چیزی که مخلوط گشته بآن از خباثت شیاطین اهل کفر او و قلب او را میشویند و شرح میکنند و بایمان مملو نمایند
پس ملاقات میکند خدای تعالی را در حالیکه خالص شده میشود از هر چیزیکه مخلوط میشود بآن از ابدان و قلوب و نوشته میشود
برای او شفاعت کردن در اهل بیت او و در هزار نفر از برادران او و بر او نماز میگذارند ملائکه با جبرئیل و ملک الموت و کفن و حنوط
او را از بهشت میآورند و بر قبر او وسعت میدهند و در قبر او چراغها میگذارند و چند در از بهشت بقبرش میگشایند و ملائکه
از طرفهای بهشت برای او میآورند و بعد از هجده روز او را بحظیرهٔ قدس بهشت میبرند و آنجا میباشد با اولیای خدا تا آنکه نفخه
که هیچ چیز را باقی نمیگذارد و چون نفخهٔ ثانیه دمیده میشود و از قبر خود بیرون میآید اول کسیکه رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیهما
با او مصافحه مینمایند او میشود و باو مژده میدهند و باو میگویند که تهنیت میگویند بر حوض کوثر و از آن مینوشد و سیراب میکند
هر کسیرا که دوست میدارد گفت چیست اجر کسیکه او را حبس نموده باشند بجهت آمدن او بزیارت گفت در عوض هر روزیکه حبس
نموده باشند و غمگین باشد یک فرحه و سرور در روز قیامت گفت اگر بعد از حبس او را زده باشند در راه بزیارت گفت

هر ضربت بگوید او هر قدم و آدمیت که داخل میشود بسبب آن و هزار هزار حسنه میدهند و هزار هزار گناه او را محو میکنند و هزار هزار
درجه میدهند و از بهر محبت ما رسول خدا میباشند تا از حساب فارغ میشوند و حاملان عرش با او مصافحه مینمایند و با او میگویند
هر چه میخواهی سؤال کن و ضارب و راحله او را بیاورند نزد او سؤال میکنند و حساب جبیره را از او میخواهند از بالای او و گروهی
میاورند نزد گلوگاه او را میکشند و با یک شربت از جحیم و یک شربت از غسلین تجرعه میدهند و او را در آتش در بالای کوهها می
گذارند و با او میگویند بچش جزای آنکه دست ترا بمقدم کرده در باره این کسیکه او را زده و حال آنکه او مهمان خدا
و مهمان رسول خدا بوده و منتظر بوده ابواب جهنم میاورند و با او میگویند که نظر کن بضارب خود و بانچه او ملاقات کرده بعد آنکه سینه
خود را اشفا داده بتحقیق از برای تو از او قصاص کشیدند پس میگویند محمد مدد ابراست و مراد بپسر رسول خود در آنجا ور گردید
در کتاب نیست سنا داود از ابی عبد الله که گفت إنَّ لله عزّ و جلّ ملائكةً موكلين بقبر الحسين فاذا همّ الرجل
بزيارته اعطاهم ذنوبه فاذا اخطاء محوها ثم اذا اخطا ضاعفوا حسناته فلم تزل حسناته تضاعف
حتى توجب له الجنة ثم اكتنفوه و قدسوه و ينادون ملائكة السماء ان قدسوا زوار حبيب
حبيب الله فاذا اغتسلوا ناداهم محمد يا وفد الله ابشروا بمرافقتي في الجنة ثم ناداهم امير المؤمنين بعد
ملائکه هست که موکل اند بقبر حضرت حسین وقتیکه مرد قصد زیارت او را کرد گناهان او را میشویند زمانیکه قدم برمی
دارد حسنات او را مضاعف نمایند پس حسنات او مضاعف شود تا باعث شود که او داخل بهشت گردد بعد از آن او
احاطه میکنند و او را تقدیس میکنند و ملائکه آسمانها را میکنند که تقدیس نمایند زوار حبیب حبیب خدا را پس زمانیکه غسل میکنند ایشانرا
محمد ندا میکند که ای مهمانان خدا مژده باد شما را برفاقت من در بهشت بعد از آن امیر المؤمنین ایشانرا ندا میکند که من ضامنم
بحوائج شما و دفع کردن بلا از شما در دنیا و آخرت بعد از آن ملائکه ایشان را از یمین و یسار احاطه میکنند تا برگردند بسوی عیال خود
رجوع میکنند احادیث میگویم مثل زیارت است در کتب بسیاری و سزد که فضیلت مثوبات در تمام ملکوت و در معلوم نیست آنها گریه و نوحه و جزع
و پاره نمودن گریبان و خاک بسر پاشیدن در مصائب آل محمد پس از این مرتبه عالیه که کتب سماویه و مناقب و صحف مطلق است
حیثیتی که روشنی مجد و شرف آن نور را درخشش میکند بلکه این مرتبه را احاطه میکند شرف و عزت از اطراف آن پس ظاهر است
مخائل و آثار شرافت بر شمائل و اطراف آن با همه این میگویم هیهات هیهات کجا عوض میشود فرع از اصل و کجا عوض و بدل
میشود سیم و زر از اکسیر اعظم پس این شخصی که در پیش روی حضرت سید الشهدا روحی له الفداه بدرجه شهادت رسید نوحی
که ما معنی با ایشان بسعادت و الحقی با ایشان لاحق میشود فیا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما مجلس بیست و نهم از کتاب
اسرار الشهادات در بیان داخل شدن حرم و اهل بیت در دمشق میگویم مستند آنچه ابی مخنف ذکر کرده انجام
ذکر کرده است هست وقتیکه در سیر کردن جد و جهد نمودند تا داخل دمشق پس دیدم ابواب آن بسته از و مردم گویا که مستند بکمر دو
پیش یزید لعین آمد و گفت خدا چشمهای ترا روشن کرد ای امیر الخلیفه گفت چه چیز است گفت سر حسین را آورده اند یزید لعنه الله
با او گفت خدا چشمهای ترا روشن نکند امر کرد او را حبس کردند و امر کرد که صد و بیست علم کشودند باستقبال سر حسین سر دختر
پس علمها کشوده و از تحت آنها صدای تکبیر و تهلیل بلند شد ناگاه از تحت آنها هاتفی میگفت جاؤوا براسك يا ابن بنت
محمدٍ مترمّلاً بدمائه ترميلا لا يومَ اعظم حسرةً من يومه واراه رهنا للمنون
قبيلا فكأنما بك يا ابن بنت محمدٍ قتلوا جهارا عامدين رسولا ويكبرون بان قتلت
وانما قتلوا بك التكبير والتهليلا حاصل مضمون آنکه ای پسر دختر محمد سر ترا آوردند حالیکه خون آلوده بود
روزیکه عظیم باشد از آن روز از جهت حسرت و میبینم آنرا رهن مرگها نموده اند گویا که ایشان ای پسر دختر محمد قصدا آشکار رسول را
کشتند و تکبیر میگویند زمانیکه ترا کشتند و حال آنکه تکبیر و تهلیل را کشته اند سهل میگوید بمردم از ارباب خبر آن داخل شدند من در میان
ایشان داخل شدم ناگاه دیدم هجده سر آوردند و دیدم سرآن اسیران عریان سوار نموده اند و سر شریف حضرت حسین در دست کسی

کہ شمر بن ذی الجوشن ... لعنه الله آنرا حامل بود و بعد از آن سر محمد بن علی آمد و بعد از آن سر ابوبکر بن علی آمد که از امین بن حرث جعفی حامل بود و بعد از آن
سر علی بن الحسین آمد که مره بن قیس عبدی لعین آنرا حامل بود و بعد از آن سر عون بن علی آمد که جابر کعبی آنرا حامل بود و بعد از آن سر
قاسم بن حسن آمد که محمد بن اشعث کندی لعین آنرا حامل بود و بعد از آن سر یحیی بن علی که عمیر بن شجاع کندی آنرا بر سر آویخته بود و بعد از آن
سر عبد الله بن حسن مجتبی آمد که قیس بن اسامه خزاعی آنرا حامل بود و بعد از آن باقی سرها آمد و بعد از آن سر شریف حسین بن علی آمد که او
شبیه‌ترین مردم بود به رسول خدا که خولی بن یزید اصبحی آنرا حامل بود و گفته‌اند غیر او آنرا حامل بود و ...
اند که گفته‌اند وقتیکه به دمشق داخل شدیم و زنان و اسیران را در روز شانزدهم داخل نمودند و اهل شام جفا کار گفتند ... ازین اسیران
... شما کیستید بچه دختر حسین گفت ما اسیران آل محمدیم پس آنها را در مسجد نگاه داشتند در جائیکه اسیران را نگاه میداشتند و
کتاب بحار از خرایج نقل کرده است از منهال بن عمرو که گفت من بخدا قسم سر حسین را دیدم وقتیکه حمل کردند و من در دمشق بودم و پیش روی آن سر
مردی سوره کهف را میخواند تا رسید باین آیه ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس خدای تعالی آن سر را بزبان فصیح گویا کرد
نطق آورد و گفت عجب‌تر از اصحاب کهف کشتن و حمل کردن منست تذییل است که در آن بیان بعضی از امور میشود در اینکه
روایات این مجلس ... این که زنان و اسیران را در روز شانزدهم به دمشق داخل کردند سید نیز در کتاب ملهوف باین معنی اشاره
کرده است بقول خود ... بهم الی الشام کما یساق سبایا الکفار ... یعنی ایشانرا بشام ... جائیکه اسیران کفار را
میبرند ... تماشا میکنند ... تحقیق ... توفیق و جمع میان
روایات مختلفه حاصل میشود ... رجوع کن ... نکته دقیقه ... بزبان اشاره شود و آن اینست که
دختران از حرم رسول خدا قیاس میشود ... از زنان عالمیان زیرا که عیون و ابصار خائنه حاضر میشدند که بآن نظر نمایند و
... سلطنت ... خصوص ایشان ... خیال ... مقصود ... کلام ... عزت و جبار
... مقام ... مقصود ازین کلام است که چشمها ... ایشان ... میشوند
میشوند و عقاب و عذاب ... مردم ... بیان ... قول سهل بن سعد
که گفت ... نظر ... آیه تطهیر ... مقام ... اهل بیت و بعباره
اخری ... سلطنت ... ایشان عطا فرموده ... و ... امام
... سهل بن سعد ... صبیه ... دختر صغیره سکینه دختر امام ... بیان که ذکر کردیم
... جمیع حرم ... مردم ... نظر ...
میگوئیم جواب این سؤال ... محذورات ... معروف ... منکر بود ... اهل بیت و ذیم
... عصمت ... ایشان معصوم بودند ... اشاره گذشت و بعباره اخری
ایشان ... رحمت و کرم و جود ... خدا ... عذاب را
بمردم تماشاکنان تعجیل نماید ... عالم ... مقامات سید الشهدا و مقامات ... شریف ... فدا شدند
که جزای ... بسیار نظر کردن مردم بایشان مجلس سیزدهم از کتاب اسرار الشهادات ...
شهادت در بیان بحالی ... یزید علیه اللعنه ... بود ... بشیر و حسین در بیان آنچه باین مقام تعلق
دارد ... بشیر بر یزید لعین وارد شد ... بسته بود ...
در میان ... آب ... بود ... مجلس ... میکرد ... از بنی امیه ... و
حکایت کردند ... سوال کردم ... حسین ... منظر و غرفه خود
بود ... زنان مغنیه دف میزدند و رقص ... میکردند ... تماشا میکرد ... بشیر ... حسین را آورد
... سرور ... مغنیه ... شاد ... سرور و مشغوف بود ... غرفه ... زمین
... دست ... ... شد ... عدد ... و ... وقتیکه

این واقعه باو عارض شد سرورش بغمگینی مبدل گردید و او را به مجلس خود در برد و نزد او را با حضار طبیب نمود طبیب آمد و او را مداوا نمود
و بعضی گفته اند که او میکوبید و هنگامیکه قاصد نامه را در پیش او گذاشت او هم زمین گذاشت و گفت ای امیر خدا چشمهای ترا روشن گرداند به
وارد شدن سر حسین یزید لعین خشمناک شد و بنگریست و گفت خدا چشمهای ترا روشن نگرداند بعد از آن طبیب گفت بزود
بعمل آور آنچه [illegible] که او میکوبید پس طبیب بعلاج تجمع آنچیزی را که اراده اصلاح آن داشت بعد از آن کتاب نامه را برداشت
گشود و خواند و هنگامیکه بآخر رسید سر انگشتان خود را گزید و به مرتبه نزدیک بود که سر انگشتان را قطع کند بعد از آن گفت قسم بر
کعبه مصیبت بزرگست و گناه [illegible] به آن کسانیکه در طواف بودند از آنچه امیه وقتیکه ایشان کتاب را خواندند نیز تکلم کردند
بمثل کلام او مگر مروان بن حکم زیرا که او مسرور و خندان بود از آنچه خدا تعالی حلاوت ایمان را از قلب او قطع کرد بعد
از آن گفت این خبر تهنیت گردنهای [illegible] کرده است مفید و ابن نما گفته اند که عبد الله بن ربیعه حمیری روایت
کرده است که گفت من در دمشق نزد یزید لعین بودم ناگاه زجر بن قیس آمد به مجلس و داخل شد یزید با او گفت وای بر تو
چه خبر است گفت مژده باد ترا ای امیر المؤمنین خدا بتو فتح و نصرت داد حسین بن علی با ما وارد شد با هجده نفر از اهل
بیت خود و شصت نفر از شیعیان خود پس ما بسوی ایشان رفتیم از ایشان سوال کردیم یا بحکم امیر تن دهند یا بقتال آیند پس
ایشان قتال را بر قبول کردن حکم امیر عبید الله بن زیاد اختیار کردند پس وقت صبح با ایشان هجوم آوردیم و از هر مکان
ایشان را احاطه نمودیم شمشیرهای ما [illegible] ایشان میگرفت و به کوهها و گودالها پناه میبردند چنانکه کبوتر از باز پناه میبرد پس بخدا
قسم یا امیر المؤمنین نگذشت مگر بقدر وقتیکه ناقه را نحر میکنند تا همه آنها را کشتیم پس جسدهای ایشان برهنه و رختهای ایشان
خون آلوده و روهای ایشان خاک آلوده در روی خاک افتاده و آفتاب بایشان تابیده و باد بر ایشان میوزد [illegible]
حیوانات بیابان کشته یزید لعین قدری سر خود را بزیر انداخت بعد از آن سر خود را بلند کرده گفت من در اطاعت شما راضی
بودم بدون کشتن حسین اما اگر من با او بودم هر آینه از او عفو میکردم و در ذیل خبر سهل بن سعد که اولش [illegible]
بنحویکه صاحب مناقب آنرا روایت کرده است که داخل شدند بر یزید لعین من با ایشان داخل شدم و یزید بر تختی نشسته بود
و بر سر او بود تاج مکلل بدر و یاقوت و در اطراف او بسیاری از مشایخ قریش نشسته بودند پس هنگامیکه حامل سر شریف رو بنزدیک او
داخل شد در حالتیکه میگفت اوقر رکابی فضة و ذهبا انا قتلت السید المحجبا قتلت خیر الناس
اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون النسبا حاصل آنکه رکاب مرا از نقره و زر پر کن زیرا که پادشاه با حجاب را کشتم بهترین
خلق را از حیثیت مادر و پدر کشتم گفت اگر میدانستی که او بهترین خلق است چرا کشتی گفت امید داشتم بجایزه تو پس امر کرد
که گردن او را زدند پس سر او را جدا کردند و در ذیل بعضی روایات متقدمه از مفید و ابن نما است که بعد از روانه کردن سر اهل
بیت ابن زیاد سرها را فرستاد با محفز بن ثعلبه عایذی و شمر بن ذی الجوشن پس ایشان اهل بیت را بردند تا ملحق شدند بقومیکه سرها را میبردند
و علی بن الحسین در طریق یک کلمه با آنقوم نگفت و با ایشان تکلم نکرد تا بدمشق رسیدند و هنگامیکه بدر یزید رسیدند محفز بن ثعلبه باواز بلند
گفت که فاجران لئام را نزد امیر المؤمنین آوردم علی بن الحسین جواب داد کسیکه مادر محفز او را زاییده است بدتر است و لعین تر
این جواب از یزید صادر شد و در بعض کتب است که یزید گفت قد کنت ارضی من طاعتکم بدون قتل الحسین اما لو کنت صاحبه لعفوت
عنه خدا قبیح گرداند روی مرجانه را و در مناقب گفته که عبد الرحمن بن حکم در مجلس یزید نشسته بود [illegible]
لهام بجنب الطف ادنی قرابة من ابن زیاد العبد ذی النسب الوغل سمیة امسی نسلها عدد الحصی
و بنت رسول الله لیست بذی نسل یزید گفت خدا لعنت کند این مرجانه را [illegible] حسین بن فاطمه [illegible]
صاحب بودم هر چیزیکه از من سوال میکرد هر آینه عطا میکردم و از او مرگ را دفع میکردم بهر چیزیکه استطاعت داشتم اگر چه در آن باب
بعضی از اولادم هلاک میشدند ولکن خدا تعالی امری را که حکم کرد آن را رد کردن نمیتوان [illegible] است که یزید ابن [illegible] عبد الرحمن
پنهان کرده گفت سبحان الله ترا جایز نیست در این موضع ساکت شدن [illegible] است که در آن بعضی از امور [illegible]
اخذ نماید مجامع روایات را که در این مجلس و ماقبل و ما بعد است میداند که یزید شاد و مسرور گشته بچیزی در عمر خود بمثل فرح و سرور او
بشهید شدن سید الشهدا [illegible] میداند هر زیستکه آنچه ابن زیاد کرد با امر او بود و هر بستیکه یزید در اضطراب [illegible] بعد از آن [illegible]

بیانش اینست وقتیکه بشیر وارد شد او را مژده داد که اسرا و سرهای مطهره بعزم دمشق آمده اند بر بیانگیخته شدن فتنه و هجوم
آوردن مردم را خیال کرده بسبب آنکه آنچه مونس کرده است آنرا معاویه و آنانیکه با او بودند پیش از او بودند از نشاندن
ایشان از قلوب اهل شام و اطراف آن با تسویلات فاسده و اکاذیب و اباطیل با هزار حیله و مکر در حق عداوت
امیر المؤمنین و سید الوصیین و اهل عترت او را معادم و مقابل میشود با آنچه اهل شام آنرا بچشمهای خود شان مشاهده
کنند یعنی دیدن اهل بیت را بدینحالت که سرهای مردان ایشان بالای نیزه ها و زنان و اطفال ایشان در ذلت اسیری
برسید که اهل شام فتنه برپا نمایند یا بهجوم آورشوند پس کرد آنچه کرد از گزیدن انگشتان خود تا نزدیک شد که انامل خود را
قطع کند و گفت آنچه گفت از قول خود که این بسیار بزرگ مصیبت است قسم برب کعبه و این توهم را مؤید است زیرا که بنی امیه
و قتیکه حرم و اسیران بدمشق داخل شدند در همان وقت ساعت با وجود جمیعا آوردند از فرح و سرور و لهو و لعب و دف و طبل زدن
و دانایکه آن روز را مثل عید قرار داده اند ظاهرست که غرض ایشان شکل کنر او از امور ثابته است پس اضطراب و زایل شدن
کردید عرض او و علاوه بر اینکه تاکید و مبالغه نماید خلق را در ذلیل کردن و تحقیر نمودن و شماتت و استهزا نمودن باهل بیت
و بکلام سابق ادعای بیجز که در آن مدح و منقبت اهل بیت باشد پس از این جهة امر کرد که شیخ تائب و معتقد کننده بفضایل آل رسول
را هلاک سازند ظاهرا امر کرد بکشتن حامل سر شریف از جهة آن سه آیات که خواند با اینکه او از انصار و اعوان او بود و آنمرد حامل
سر شریف همان ابن خولی بوده و احتمال دارد که غیر او باشد بعد اعوان یزید در میان جنود و عسکر او و قتیکه عالم بودند باینکه
او دوست میدارد و به ذکر آن شاد میباشد از ذلیل کردن اهل بیت و استحقار ایشان و شماتت و استهزا نمودن بایشان
و عالم بودند باینکه او دشمن میدارد اظهار کردن منقبت و فضیلت اهل بیت بر زبان خود شان ذکر کرد زجر بن قیس جزیره اکه
کرد از نسبت دادن ترس و کرنجتن باصحاب سید الشهدا ارواحنا له الفدا آنچه ذکر کرد تا اینکه یزید پیش از اینوقت عالم بود
باینکه این مطلب خلق محض بود و چگونه چنین نباشد زیرا که لشکر او وقتیکه باهل بیت بدمشق رسیدند از آن لشکر تسییر
میکردند تا ما را سواره با ایشان ظاهر شد و با ایشان بمقام معارضه آمده گفت وای بر شما فرزند دختر پیغمبر خود را کشتید
ساکت باش بخدا قسم اگر تو با ما حاضر بودی پیش از شمشیر کشیدن ما تو شمشیر خود را میکشیدی گفت برای چه گفتند زیرا که ما به
جوانانی ملاقات کردیم که مثل شیران ضاریه بودند دستهای ایشان در قبضه شمشیر خود شان بود و با اهل رعب میزدند و از قبیل
شیر میسیدند و سواران هجوم میآوردند و با ایشان شکست و حوزه خود دفع نمودند و قتیکه ما را دیده با هجوم ما و رو زنجیا که شمشیر بر سکار
خود میزدند بخدا قسم ما با ایشان مقاتله نه کردیم بلکه قصد خلاص نمودیم و قادر نشدیم کلام شدن که تحدید و دمش شمشیر و طعن
نیزه خود زمان و بتحقیق صبر کردند مثل صبر کردن مردان کرام و بر غلامی خیر شیر ایشان از جمله نصرت و عهد و پیمان و امثال آن بسبب اینکه
بعض کلمات صادره از یزید کافر مثل تصدیق کردن عبد الرحمن بن الحکم را در مثل قول او و لوکنت صادقه گفتنت تعرف صفه تحقیق
و تحویلهای ناشی از شیطنت او و غفلت هر حال چهار مجلس خود بوده و الا آن ملعون کاذب بوده در قول خود و کشف میکند از این
امور صفحه مصیاة دو جوه بشمار رنجه گذشت و از آنچه میاید باین اشاره مجلس سی و یکم از کتاب مصیبات در اسرار شهادات
در ذیل کردن لحار سر شریف زیجگره الفداء را در مجلس یزید کافر لعین و آنچه باین تعلق دارد عبارت آخری تتم میباشد آنچه در آن مجلس
بر با تقدم مذکور ابو مخنف گفت که سر مبارک را آورده تا باب ساعات در سه ساعت نگاه داشتند بعد از آن نزد یزید آوردند
در حالتیکه مروان حکم در نزد یزید نشسته بود و از ایشان سؤال کرد که چگونه او را کشتید گفتند آمد با هجده نفر از اهل بیت خود
و شصت نفر از انصار خود پس ایشان را کشتیم تا اینکه سرهای ایشان و ابدان ایشان در بالای شتران است و روی اطراف خود در اطراف
داد و گفت یا حبذا برد فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین شفیت نفسی من دم الحسین
اخذت ثاری و قضیت دینی رجماتش در مجالس سابقه گذشت سهل گوید باینکه داخل شدند و داخل شدم که نزد یزید سر
حسین گذاشتند سر مبارک را در میان سرها در روز و در طشت طلا گذاشته و سرپوش نازک آن پوشیده و پیش او آوردند وقتیکه نظر او بر آنکه
روی آن ملعون کذاشتند عز الله را خشیده صیحه میزد بر نزدش و کرده میگفت یا غراب البین ما شئت فقل انما تندب
امرا قد فعل کل ملک و نعیم زائل و بنات الدهر یلعبن بکل لیت اشیاخ ببدر شهدوا جزع

الخزرج

الخزرج مع وقع الاسل لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل لست من خندف ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل قد اخذنا من علی ثارنا
وقتلنا الفارس اللیث البطل وقتلنا القرم من ساداتهم وعدلناه ببدر فاعتدل حاصل مضمون آنکه
خراب بن چه نیکو بود که پیشینیان من که واقعه و قتل او آمده از عهد و پادشاهی زایل است و دختران در هر جهت یا سید کاش
مشایخ بدر شاهد میبودند فریاد و طایفه خزرج را جزع نیزه ما در قتال اهل و شکوه میکردند که خزرج میگفتند ای یزید شل مباش نیستم من از
خندف اگر انتقام نکشم از آل احمد آنچه بجا آورده ازانها هاشم ملک را بازی کردند نه خبری آمده و نه وحی نازل گشته تحقیق که گرفتیم از علی قصاص
خونها را و کشتیم فارس شیر شجاع را و شجاعان سادات آنها را کشتیم و مقابل کشتگان بدر را از آنها کشتیم راوی گوید بعد از آن یزید از بشیر
پرسید [illegible] گفت آمد با در میان [illegible] اهل بیت خود [illegible] اصحاب و انصار خود پس از ایشان سوال کردیم یا بحکم
امیر یزید یا قتال نمایید قتال را اختیار کردند پس ما آنها را به قتل رسانیدیم اینها سرهای ایشان و بدنهای ایشان در زمین کربلا افتاده که
آفتاب بر آنها میتابد و بادها خاک کربلا را بر آنها می‌افشاند [illegible] سر خود را بزیر انداخت و گفت من بظلم و طغیان شما راضی نبودم مروان
قتل حسین علیه السلام ابو مخنف [illegible] بعد از انجام [illegible] ذکر کرده است که دختر عبدالله زوجه یزید را [illegible] مجلس بعد از آن گفته شعر
لعین علیه ما یستحق املاء رکابی ذهبا وفضة انی قتلت السید المهذبا قتلت خیر الناس اما وابا
واکرم الناس جمیعا حسبا سید اهل الحرمین والوری ومن علی الخلق معا منتصبا طعنته بالرمح حتی
انقلبا ضربته بالسیف کان عجبا حاصل مضمون آنکه رکاب مرا از طلا و نقره مملو کن زیرا که سید پاکیزه را کشته ام که از حیثیت پدر و مادر
بهترین خلقت و از حیثیت حسب گرامی ترین همه مردم است او سید اهل حرم مکه و مدینه کسی است که بر جمیع مردم تفوق و زیادتی دارد او را به نیزه
زدم تا برو افتاد و شمشیری باو زدم که تعجب میکرد مردم [illegible] راوی گوید یزید لعین غضبناک باو نظر کرد و گفت اینکه دانستی از حیثیت پدر و مادر
بهترین خلقت چرا او را کشتی خدا رکابت را از آتش مملو نماید و گفت برخیز و از نزد ما دور شو [illegible] راوی گوید [illegible] یزید لعین او را
نزد بعضی اهل بیت [illegible] یحیی بن حکم حاضر بود و بسر حسین نظر کرد پس گوشه چشم خود نظر میکرد در حالتیکه شاد و مسرور بود بعد
از آن [illegible] عبدالرحمن [illegible] آمد [illegible] بعد از آن گفت شما تحقیق ممنوع شده
از شفاعت جد من رسول خدا من ابدا با شما در امری جمع نمیشوم بعد گفت [illegible] عبدالله و انشاد کرده میگفت
سمیة امسی نسلها عدد الحصی وبنت رسول الله لیس لها نسل لهام قبل الطف ادنی
قرابة من ابن زیاد وهو العبد الوغد الرذل حاصل آنکه سمیه بسیار شد نسل او [illegible] دختر رسول خدا باقی نماند
[illegible] کشته اند پیش ابن زیاد [illegible] در عالم [illegible] صاحب مناقب است که
شریف [illegible] پیش یزید آوردند [illegible] سر حسین را در طبق طلا گذاشته و میگفت چگونه دیدی ای حسین
[illegible] صاحب فصول گفته [illegible] سر [illegible] یزید [illegible] در میان [illegible] حسین [illegible] ملعون گفت
نفلق هاما من اناس اعزة علینا وهم کانوا اعق واظلما حاصل آنکه مردانیرا که با ما عزیز بودند [illegible]
در حالتیکه ایشان عاق و ظالم بودند صاحب فصول علاوه کرده است که من [illegible] حسین گفته است ابوا
ان ینصفونا فانصفت قواضب فی ایماننا تقطر الدما یعنی قوم ما از انصاف و عدالت با ما امتناع
کردند پس شمشیرها [illegible] انصاف و عدالت نمودند در حالتیکه خون میریختند [illegible] یحیی بن حکم [illegible] گفت
[illegible] گذشت [illegible] ابو مخنف گفت پس یزید [illegible] حسین [illegible] ولکن
ابیات [illegible] میگفت نفلق هاما من اناس اعزة علینا وهم کانوا اعق واصرما واکرم
عند الله منا [illegible] وافضل فی کل الامور [illegible] وما العدوان الا ضلالة علیهم ومن بعد
علی الحق [illegible] فان تعدلوا فالعدل [illegible] اخوا اذا ضمنا یوم القیامة محضرا ولکننا
[illegible] وان کان فی العقبی نار تسعرا حاصل مضمون آنکه شکافتیم [illegible] سرهای کسانیکه [illegible] عزیز
و صبر کننده بودند [illegible]

کردن بیت مکر کرامی و هر کسیکه بحق ظلم و عدوان نماید زیان کار میشود و هرگاه ذلت ببینند خدا خشنود گردانید آن ذلت را تا ... رسم ... که
در روز قیامت محشر ما را جمع میفرماید و حکم ما را میدهیم مطلب مجمل اگرچه در حسرت آتش شعله ور میشود و در بعضی نسخ کتاب الی مخنف این
ابیات ذکر شده آنها اینست كَيْفَ رَأَيْتَ الضَّرْبَ يَا حُسَيْنُ شَفَيْتُ قَلْبِي مِنْ دَمِ الْحُسَيْنِ اَخَذْتُ ثَارِي
وَقَضَيْتُ دَيْنِي يَا لَيْتَنِي شَاهِدٌ الْحُسَيْنِ يَرَوْنَ فِعْلِي الْيَوْمَ بِالْحُسَيْنِ حاصل آنکه ای حسین
ضرب مرا چگونه دیدی دل خود را از خون حسین شفا دادم و خون خود را اخذ کردم آرزو میکنم آنانیکه در جنگ حنین حاضر بودند
فعل مرا امروز با حسین ببینند و تماشا کنند که چگونه تعلیل سکینم را که گوید که او فخر کرد در فرح و سرور و نوشیدن شراب هذا
بعدا از آن سعید لعنه گفت بعد از آن رو باهل مجلس خود کرده گفت در حالتیکه این من فخر میکرد و میگفت که پدرم از پدر یزید
و مادرم از مادر او و جدم از جد او و من از او بهترم پس بهمین فخر و مباهات او را کشت اما قول او که گفت لا خیر من
اب یزید پس بتحقیق پدرم با پدر او محاجه و مخاصمه نمود و خدا بنفع پدرم بضرر پدر او حکم کرد و اما قول او که گفت امی
خیر من ام یزید پس قسم بجان من هر آینه بتحقیق راست گفته است زیرا که فاطمه دختر رسول خدا از مادر من بهتر است و اما قول
او انا خیر منه که من از یزید بهترم شاید که او این آیه را نخوانده است قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ و در نقل دیگر است که او گفت من
بهتر انه کشتم عبید بن زیاد کشته است تذییل است که در آن بیان جمله از امور میشود میگوئیم در حالتیکه هر کسیکه
دیده و شنیده کسی را که در کلمات خود تدافع و تناقض و مغالطات و مخاصمات بسیار میکند یزید بن معاویه را زیرا که حیا او
قلیل و کفرش شدید و نفاق او کبیر است زیرا که منثور او و منظومش مخالف و اول هر یک از آنها مناقض ذیل او است به طوری
چگونه مستولی شده است بر عقلش و ضمیر آنکافر و طبیعت آن زندیق فاجر بسبب شراب و مستی غرور که در وقت مجلس عام
او بود او در کلمات متنافیه متناقضه و قول دروغ و افترا که بعد و عصر میسیاید و نقل شده است از احدی از ملوک زمین و سلاطین
اطراف در ازمنه گذشته از اول تا این زمان حتی از ملوک کفار و سلاطین جهال باطله که در کلمات خود استعمال نماید چیزی را
که آن زندیق کافر استعمال نمود و است از کثرت متنافیات و متناقضات و صراحت اظهار کفر و زندقه و الحاد در ترهات خود که
کرات و مرات آنها را اظهار کرد و استعمال میکرد در هر که شیطنت خود را و دفعه دیگر امر خود را مستور و پنهان مینمود و در مقام استعمال
مناقشه و مخاصمه و قول دروغ و افترا و اعتقاد و بنا به نجاسات نفس و رزالت حسب خود و کفار بنی امیه پیش مروان حکم و معاویه که
که قبل از آنها و بعد از آنها بودند اگرچه همه ایشان ثمرات شجره ملعونه و چشمه زندقه و طغیان اند مگر اینکه این زندیق از جهت کفر و
نفاق شدیدتر و از همه طاغی تر بود و باین معنی اشاره میسیاید آیه شریفه بنحوی از تورات و ایهام و آن آیه قول خدای تعالی است
وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا پس بیچه زبان این زندیق کافر جاری شد از اذعان و اعتقاد به علو
نسب سید الشهدا و اعتراف حسب او و از گفتن اینکه او حضرت را نکشته بلکه ابن زیاد او را کشته است از جهت این
بود توهم میکرد و میترسید که کسی با او اعتراض نماید و بحث وارد نماید از اعیان مجلس او و یا او را مذمت نماید بر قول
او در نفی کردن نبوت از رسول خدا و در کثرت سرور و فرح او بسبب کشتن پسر دختر پیغمبر خدا و حقیقة اهل مجلس
او فساق بودند بلکه اکثر ایشان مثل او کافر بودند آنا از حزب شیطان خبیث و در عینها ضعیفه ایشان که خالی از نور ایمان و روح ایمان
بود غلبه نمود پس یکی از ایشان نتوانست بیک کلمه تکلم نماید بلکه نفس بکشد حرص او زیاده گشت بر فعل آنچه کرد از آنچه در مجلس سیزده
ذکر میشود پس از حیثیت کفر و طغیان آن از نمرود و فرعون شدیدتر گردید و خلفا او و کسیکه در مجلس او بود از اشخاصیکه
با قوال و افعال او راضی بودند در حکم یا تاویل آیه شریفه فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَ
أَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ مجلس بیست و سیم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات است و داخل شدن
حرم و اسیران به مجلس یزید پس مقدم میسازیم در اینجا قبل خوض و شروع در مطلب مقدمه را و آن اینست که کلمات
اصحاب مقاتل در مقام ذکر ایشان داخل شدن حرم و اسیران را به مجلس یزید و آنچه بعد از آن واقع شد در غایت خلط
و عدم انتظام است بیانش اینست چون در کتب ایشان عنوانات عدیده نمود برای آنچه واقع شد بعد از داخل شدن سرهای

مطهره و حرم و اسیران به مجلس یزید با بعضی که برای هر مطلب بهرچه واقعشد در روزی از روزها عنوان مستقل علیحده باید بلکه جاری
کردند کلام را در اینمقام مثل کلامیکه در دیگر روز واقعشده از جهة این امر مختلط و مشتبه شد و در عدم نظام و انضباط چنان معلوم
و آشکار است حتی اینکه کسیکه ماهر است در تتبع روایات و غافل است از اخذ مجامع آنها زمانیکه نظر کرد در آن گمان باطل می
کند که جمیع آنچه در روز تا معدوده واقع گشته بتحقیق در دیگر روز واقعشده و آن روز دخول حرم و اسیران است بدمشق
ملک ملعون میکند آنچه واقعشد مثل رخصت و اذن یزید بر اهل بیت و غیر ایشان که مجلس ماتم و تعزیه و نوحه بر سید الشهدا روحی له الفدا
اقامه برپا نمایند و بتحقیق واقعشده است نیز در تا اینکه امر یقینا چنین نیست و چگونه چنین نباشد زیرا که وقوف مکث
اهل بیت در حبس مکان خراب اینچیز ثابت است که روایات معتبره بآن دلالت کرده است بعد از اغماض از جمیع آنها میگوئیم
که ایشان از جهة ترتیب کلام را بر نهج واحد جاری نکردند زیرا که ابو مخنف اولا ذکر کرده است آنچه از او نقل کردیم از
مقالات یزید در وقت احضار ملعون اکثر شریف را در پیش روی خود بعد از آن ذکر کرده است دخول دختر عبد الله زوجه یزید
را با او بعد از آن ذکر کرده است دخول سمره را بعد از آن قضیه سر مبارک را بعد از آن قضیه جاثلیق نصارا را بعد
از آن قضیه خارج شدن کنیز را از قصر یزید و قول او را به یزید قطع الله یدیک و رجلیک ذکر کرده است بعد از همه اینکه
که یزید حرم را خواسته پس در پیش روی او وارد نمود که داشت با ایشان نظر کرده از ایشان سؤال کرد تا آخر آنچه ذکر کرده
است بعد از آن ذکر کرده قضیه مثل جناب سکینه حبیبی را که در خواب دیده بود بعد از آن قضیه بالا منبر رفتن سید
ساجدین ارواحنا له الفدا را ذکر کرده است و عجب از او است زیرا که از ظاهر کلامش مستفاد میشود که همه اینها در یک روز واقعشده
است بلکه آنچه بعد از این ذکر کرده است و آن امر یزید است مردم را بخواندن قرآن بعد از نماز پنجگانه و اقامه کردن او است
خطیب را که بالا منبر رفته و گفت ای اهل شام من حسین را کشته ام تا آخر آنچه ذکر کرده است بهذا اللهم الخ که بگوئید اینقضایا
اگرچه در دیگر روز واقع نگشته مگر اینکه مقصود ابی مخنف محض شماره کردن است بر ترتیب و ملاحظه نکرده است در این تعیین
روز بهر روز در بهره واقعه را از وقایع و مقصود مثل این نیست که ایام را به نهج تفصیل ذکر نماید و هر طور باشد ظاهر از کلمات شیخ
ابی مخنف این است که یزید ملعون باحضار سرهای مطهره به مجلس خود امر کرد در آن روزیکه حرم و زنان اسیران بدمشق
داخل شدند بساعت بود که حرم و اسیران را نیز به مجلس خود احضار نمود پس ما ذکر میکنیم انشاء الله تعالی وقایعی که در دمشق
در مجالس عدیده او جاری شد پس ملاحظه بترتیب مینمائیم و بترتیب شماره مینمائیم بقدریکه ممکن میشود از استنباط آن از ظواهر
روایات و کلمات اصحاب مقاتل خبردار باش من در این مجالس ذکر میکنم کیفیت ورود اهل بیت و حرم را به مجلس یزید و هم
چنین بعضی را امور متعلقه بایشان آنچه نقل شده از کتاب منتخب از علی بن الحسین که آنحضرت گفت وقتیکه بر یزید لعین
وارد شدیم ما را مثل گوسفندان بریسمان بسته بودند و ریسمان در گردن من و در گردن عمه ام کلثوم و در کتف زینب و
سکینه و دختران بود و هر کدام ما را میزدند هر وقتیکه از رفتن کوتاهی مینمودیم ما را میزدند تا ما را در پیش روی یزید نگه داشتند
در حالتیکه او بر بالای تخت سلطنت نشسته بود و از انوار نعمانیه نقل شده که حرم وقتیکه در قید اسیری به
مجلس یزید داخل شدند آن لعین با ایشان مطلع میشد و از هر یکی از ایشان بعینه میپرسید در حالیکه ایشان را به ریسمان طویل
بسته بودند بعد از آن پس ایشان را ملاحظه نماید که آمد که روی خود را از جهة ستر با دستها خود میپوشید زیرا که او را مقنعه نبود
که روی خود را با آن بپوشد پس یزید گفت این کیست که او را مقنعه نیست گفتند سکینه دختر حسین است آن لعین گفت تو
سکینه پس اشک چشم او بروی صورتش جاری شد و گریه او را گلوگیر نمود آن لعین از او گفت حتی نزدیک بود که روحش از بدن
مفارقت نماید پس سکینه گفت چرا گریه نکنم کسی که او را ستری نیست که روی و سر خود را از تو بپوشد

بر زنها فریاد اهل مجلس او گریه کرد که بعد از آن گفت خدا لعنت کند عبیدالله بن زیاد چه قدر بیرحم بود دل او بر آل رسول خدا بعد از آن
رو به سکینه کرد و گفت با زنان برگردید تا در باره شما امر خود را جاری گردانیم ابن نما و غیر او روایت کرده است که چون سرها را
که حضرت روایت است که علی بن الحسین گفت ما را به مجلس یزید لعین داخل کردند در حالتی که ما دوازده مرد بودیم و ما را بسته بودند در غل
گردن ایشان را به ریسمان بسته بودند که سر شریف را در میان جبه گذاشته بودند و به یزید داخل کردند در حالتی که در بالای
تخت نشسته و در اطراف او بسیاری از مشایخ قریش نشسته بودند بعد از آن آن حضرت گفت در حالتی که با او در پیش روی
او بکار داشته فاطمه دختر حسین گفت ای یزید آیا دختران رسول خدا اسیر باشند پس مردم و اهل خانه او گریه کردند تا صداها
به گریه کردن بلند شد در بحار گفته که به خط بعضی از افاضل یافتیم که نقل کرده بود از خط شهید گفت در حالتی که سرهای شهدا و اسیران آل محمد
را وارد کردند بر یزید لعین انشا کرده میگفت لما بدت تلك الحمول و اشرقت تلك الشموس علی ربی جیرون
صاح الغراب فقلت صح او لا تصح فلقد قضیت من النبی دیونی حاصل مضمون آنکه وقتی که آن
سرها ظاهر شدند و آن آفتابها روشنی انداختند در حالتی که من نزدیک جیرون بودم غراب فریاد کرد گفتم خواه صیحه
زنی و خواه نزنی از پیغمبر دیون خود را قضا کردم صدوق ره در کتاب عیون از ابن عباس از ابن قتیبه
از فضل روایت کرده گفت شنیدم از حضرت رضا میگفت وقتی که سر حسین را به شام حمل کردند یزید لعین امر کرد که
کرسی گذاشتند و مائده بالای او گستردند و او و اصحابش خوردند و فقاع آشامیدند و وقتی که از اکل و شرب فارغ
شدند امر کرد که سر شریف را در طشتی گذاشته زیر تخت او گذاشتند و رقعه شطرنج را در بالای تخت گسترده یزید
لعین نشسته به شطرنج بازی میکرد و حسین و جد و پدر او را یاد میکرد و به ذکر ایشان استهزا مینمود و وقتی که بر رفیق
خود غلبه میکرد شراب فقاع را اخذ کرده سه دفعه میآشامید بعد از آن فاضل آن را به کنار طشت میریخت پس
هر کسیکه از شیعه ما باشد باید از شرب فقاع و بازی کردن به شطرنج اجتناب نماید و هر کسیکه
به فقاع و شطرنج نظر نماید حسین را یاد آورده و بر یزید و آل زیاد لعنت نماید خدای عزوجل به این سبب
گناهان او را محو کند و بیامرزد اگر چه به مقدار عدد ستارهگان باشند و در خبر دیگر روایت شده
از یاسر و گفت از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میگفت اول کسیکه در اسلام فقاع برای او درست
کردند در شام یزید بن معاویه لعین بود فقاع را حاضر نمود در حالتی که او بر سر مائده نشسته بود و سر
حسین را بر آن مائده گذاشته بود فقاع را نوشیده و به اصحاب خود میداد و میگفت بنوشید این
شراب برای شما مبارک است و از برکت آن است که ما اول آن را اخذ کردیم و نوشیدیم و در حالتی
که سر حسین در پیش روی ما است و مائده ما گسترده شده بعینه و بعضی از آن سر با میخوریم و بعضیها
ما ساکن و دلهای ما مطمئن است پس هر کس که شیعه ما است باید پرهیز و اجتناب نماید از شرب
فقاع زیرا که آن شراب دشمنان ما است الحدیث و در خبر دیگر نقل شده از کتاب امالی
بعد از آنکه زنان حسین را به مجلس یزید بن معاویه داخل کردند زنان آل یزید لعین و دختران معاویه اهل او
فریاد کردند و ولوله نمودند و اقامه ماتم نمودند و سر حسین را در پیش روی یزید لعین گذاشته بودند سکینه گفت
بخدا قسم ندیدم کسی را که از یزید سخت دلتر باشد و کافری و مشرکی را ندیدم که از او شریرتر باشد و از او جفا کنندهتر

کشنده ترا بشد آن لعین متوجه گشته با تبسم مبارک نظر میکرد و میگفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج
من وقع الاسل بعد از آن امر کرد که سر حسین را در باب مسجد دمشق نصب کردند و از فصول مهمه که رای ابن صباغ
مالکی است انه لما ادخل نساء الحسین و الرأس بین یدی یزید جعلت فاطمة و سکینة یتطاولان لتنظرا الی الرأس
وجعل یزید یستره عنهما فلما رأینه صحن فاعلن بالبکاء فی مجلس یزید فبکت لبکائهن نساء یزید و بنات معاویة
فولولن و اعلین الصوت فقالت فاطمة علیها السلام ابنات رسول الله سبایا یا یزید ایسرک هذا قال والله ما سرنی
وانی لهذا لکاره و ما اتی علیکن اعظم مما اخذ منکن و قال السید ثم ادخل ثقل الحسین و نسائه و من تخلف
من اهله علی یزید و هم مقرنون فی الحبال فلما وقفوا بین یدیه و هم بتلک الحال قال له علی ابن الحسین انشدک الله
یا یزید ما ظنک برسول الله لو رآنا علی هذه الحالة فامر یزید بالحبال فقطعت ثم وضع رأس الحسین بین یدیه و
اجلس النساء خلفه لئلا ینظرن الیه فرآه علی ابن الحسین فلم یأکل الرؤس بعد ذلک ابدا و قال ابن نما فقال له علی ابن
الحسین أتأذن لی و انا مغلول اتأذن لی فی الکلام نقشه و چونکه زنان حسین را داخل کردند در مجلس یزید لعین در حالیکه سر حسین در پیش روی
آن ملعون بود فاطمه و سکینه بلند میشدند که سر حسین را ببینند یزید از ایشان پنهان میکرد و چونکه آنرا دیدند صیحه زدند و صدا را بگریه بلند کردند و از گریه
ایشان زنان یزید و دختران معاویه بگریه در آمده و ولوله نمودند و صداهای خود را بلند کردند فاطمه گفت دختران رسول خدا
اسیرند ای یزید آیا این ترا شاد میکند گفت بخدا قسم مرا شاد نمیکند و بدرستیکه من این را ناخوش میدارم و آنچه بشما وارد گشته عظیمتر از آنچه از شما
گرفته شده است سید گفت بعد از آن اثاث و متاع حسین و زنان او و کسانیکه از اهل بیت او مانده بود در مجلس یزید داخل
کردند در حالیکه ایشان را در ریسمان بسته بودند و وقتیکه در پیش روی او نگاه داشتند در حالیکه ایشان در آن حالت بودند علی ابن
الحسین باو گفت ترا قسم میدهم بخدا ای یزید ظن تو برسول خدا چیست اگر ما را در این حالت ببیند یزید امر کرد که ریسمانهای ایشان را پاره
کردند بعد از آن سر حسین را در پیش روی خود گذاشت و زنان را در پشت سر خود نگاه داشت تا آن سر مبارک را نه بینند پس
علی ابن الحسین او را دید بعد از آن کله گوسفند نخورد ابدا ابن نما گفت علی ابن الحسین گفت در حالیکه مرا مغلول کرده بودند که
ای یزید آیا مرا اذن میدهی تکلم نمایم گفت بگو و لکن هذیان مگو گفتم ایستاده ام در موقفی که سزاوار نیست برای مثل من
که هذیان بگوید ظن تو برسول خدا چیست اگر مرا در غل و زنجیر ببیند پس گفت بآنهائیکه در اطراف او بودند که زنجیر او را ببرید عبد
الملک مروان گفت وقتیکه سر حسین را بیزید آوردند گفت اگر در میان تو و پسر مرجانه قرابت میبود هر آینه عطا میکرد
بتو هر چه میخواستی بعد از آن یزید انشاء کرده نفلق هاما تا آنچه خبر گذشت علی ابن الحسین گفت ما اصاب من مصیبة فی الارض
ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر و در خبر دیگر روایت شده از حضرت صادق که یزید گفت یا علی
ابن الحسین حمد خدائی را که پدر ترا کشت علی گفت خدا لعنت کند کشنده پدرم را گفت پس یزید غضبناک شد امر کرد گردن او را
بزنند علی ابن الحسین گفت زمانیکه مرا کشتی دختران رسول خدا را کدام شخص بمنزل ایشان برساند و حال آنکه ایشان را غیر از من محرم
ندارد گفت تو ایشان را بمنزل ایشان میرسانی بعد از آن سوهانی خواست و بدست خود زنجیر را از گردن آنحضرت میسائید بعد
آنحضرت گفت یا علی آیا میدانی از این چه میخواهم گفت بلی میخواهی که کسی احسان از تو بر من نباشد یزید گفت بخدا قسم این اراده کرده ام
بعد گفت یا علی ما اصاب من مصیبة فی الارض فبما کسبت ایدیکم علی ابن الحسین گفت این در شان ما نازل نشده است بلکه در شان ما این آیه نازل شده
ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها پس کسانیکه ما هستیم که بر فوت شده غمگین و بآنچه بما رسیده
شاد نمیباشیم و در روایت شیخی است بعد از آن امر کرد که علی ابن الحسین را بمجلس اهل شام ببرند پس داخل کردند در حالیکه تنها و زنان
عقب او بودند یزید گفت تو کیستی ای جوان گفت یزید تو در نزد مردم معروف هستی من علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب ام یزید گفت علی ابن
الحسین را کشت گفت ساکت باش برادر من علی ابن الحسین را مردم کشتند یزید گفت ترا از برای کشتن تو آوردند بعد از آن بکشتن او امر کرد پس او را بیرون
بردند زینب فریاد کرد تا کجا میبرند گفت بکشتن پس ام کلثوم و زینب فریاد کردند گفتند ای یزید ترا کفایت کرده از خون ما ترا قسم میدهیم بخدا

اگر او را تهیه نمودی کشتن علی الطفل پس امر کرد او را برگردانیدند و بعد از آن گفت یا علی مدت خواست که او را امیر المؤمنین خواند حق تعالی او را هلاک کرد
و کسی که شما را به بقیه من کرده و احوال شما را خبر کرده و مردان شما را کشته و زنان شما را اسیر و جمعی شما را باطل کردم علی بن الحسین گفت بسم الله الرحمن
الرحیم ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر پس یزید سر خود را خم کرد و امر کرد که بردند او را
او را زنجیر کرد بر گردنش و ام کلثوم را دید که یا حسرتاه بر گفت ام کلثوم سر برهنه پس ام کلثوم فریاد کرد و گفت واحسیناه
من لا یبقی یا سلوتی آه ابن علی امام گفت پس خلق بر گریستن و ضجه کردند پس یزید امر کرد که آن زنجیر را باز کردند
سد کرد و بعد از آن در اولادش گفت که کشتند علی بن الحسین گفت ای یزید اگر مرا خواهی کشتن من مرد معتمدی حاضر کن تا او را وصیت
کنم گفت چه وصیت میکنی گفت او را وصیت نمایم که حرم را بمدینه رسول خدا ببرد یزید گفت آنها را کسی جز تو نمیبرد این کلام اراده کرد
که خلق ساکت باشند و دیدند و اخبث بعد از آن امر کرد علی ابن الحسین را مغلول کرده بود و نمایند که یکی از علی بن الحسین گفت ای یزید اگر بمنبر
مغلول میدیدی رسول خدا آنچه را از او بر سر ببینی آیا یزید امر کرد زنجیر را از گردن او بر گرفتند پس آنحضرت گفت اگر رسول خدا ما را در بند و زنجیر ببیند آیا ما را رحم کردی
سینه یزید امر کرد او را بنزد یک آورد و بعد از آن یزید گفت یا علی مدت قطع رحم ترا کرد و حق من جاهل شد و با من در سلطنت منازعه کرد
پس نازل کرد بر یزید آنچه دید علی ابن الحسین گفت ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الآیة تا ذیل است و در آن بیان بعضی
از امور مانند روایات این مجلس و انتقالات خالی از تکرار نیست و جهت آن ظاهر است از جهت کثرت اختلاف روایات آنها پس
رفع اختلاف بر نحوی میشود از جهت اختلاف روات در نقل از کتب با اجمال و تفصیل و ترک و اثبات تا بانی که بعضی از راویان
بعضی از آنرا ذکر کرده است و بعضی که آنرا بر نمط اجمال ذکر کرده است و چنین است اختصار و بعضی از آن یک قصه را
ذکر کرده و قصه دیگر را با آن نیز علاوه کرده است و هم چنین بعضی از ایشان اکتفا کرده است بر یک قصه یا دو قصه از قصایا
که مذکور در روایات است و باقی را ترک کرده است و هم است گفته شود در مستی آنچه گذشت از روایات این مجلس اگر جزئی از کلمات
مقاتل و آن این است که جمله سهیاد و تعداد در آن روز که در آن اهل بیت و اسیران هم شوق وارد شدند الا اینکه ممکن است گفته شود که آنچه ذکر
شده در ایام عدیده در مجالس یزید و تعداد زیرا که احضار کردن یزید کافر زندیق اهل حرم و اسیران را در مجلس خود در ایام عدیده و از جمله
است که آنرا انکار نمی توان کرد چنانچه بعد از این آن مطلع میشوی و هر طور باشد مدرسیکه روایات این مجلس نیز مشتمل بر روایات بعضی از
مجالس سابقه در روایات بعضی از مجالس آینده و شواهد کثیره است علاوه بر این یزید امر کرد اعیان دولت و رؤسای لشکر خود را
بجا آوردن سید الشهدا کشتن او و اولاد و اصحاب و اطفال و اسیر کردن عیال او و هر سنیکه جمله قلیله از کلمات صادره از آن و از آنچه ها
که از آنها ظاهر میکند که رقت قلب او را بر اهل بیت بر وجه حیله و شیطنت بود و این از او برای اعراض بود که با آنها اشاره
گذشت و بینه عنقریب پایان در آن باب **مجلس سی و سیوم** از کتاب کبیر عبادات در اسرار شهادات
در بیان جمله آنچه واقع شد نیز در روز اولی که در آن سرهای مطهره و حرم و اسیران را در مجلس یزید پلید حاضر کردند پس از
جمله آنچه در آن روز واقع شد آنچه است که از صدیقه صغری زینب دختر امیر المؤمنین صادر شد و آن از کلمات شریفه او است از
خطبه و احتجاج او بر یزید و غیر آن در آنکه بسیاری از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند آثار زینب و قتیکه سر شریف برادر خود را
دید گریبان خود را چاک زد و بعد از آن با آواز حزین ندا کرد که دلها را به فزع در آورد یا حسیناه یا حبیب رسول الله یا ابن مکه و منا
یا ابن فاطمة الزهراء سیدة النساء یا ابن بنت المصطفی راوی گوید بخدا قسم گریه در آورد هر کسی را که در آن مجلس بود و یزید لعین
ساکت بود و بعد از آن زنی از بنی هاشم در خانه یزید بر حضرت حسین نوحه میکرد و ندا مینمود واحبیباه و یا سید
اهل بیتاه و یا ابن محمداه ای امید بیوه زنان و یتیمان ای کشته شده اولاد زنا پس گریه در آورد هر کسی را که آن
کلمات را می شنید بعد یزید چوب خیزران خواست و بان دندانهای امام را میزد و ابوبرزه اسلمی گفت ای یزید چوب را بر دندانهای

حسین پسر فاطمه را شاد بکشش برابنه تحقیق دیدم که پیغمبر لبهای اینها این و مرا دوش من میبوسید و میگفت آنانرا ابن حرامزاده
مستند خدا لعنت کند که بسیار شمار امی کشد و همه را سرای او همچنان کند که شاعر راوی گوید بر یزید غضبناک گردید و امر کرد که
او را اخراج نماید و او را بیرون کردند و یزید تمثل کرد بابیات ابن زبعری لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع
الخزرج من وقع الاسل فاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل و بعد از بیت
نیز علاوه کرد بیت لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل و در مناقب است که
عتبه ان لم انتقم و سید هم او گفته پس زینب دختر امیر المؤمنین برخاست و گفت الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی محمد ورسوله وآله اجمعین صدق الله کذلک ثم کان عاقبة الذین اساؤا
السوأی ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤن اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض وآفاق
السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا وبک علیه کرامة وان ذلک لعظم خطرک عنده
فشمخت بانفک ونظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا لک مستوسقة والامور متسقة وحین
صفا لک ملکنا وسلطاننا مهلا مهلا انسیت قول الله تعالی ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرا
لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک وامائک وسوقک
بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن وابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد ویستشرفهن
اهل المناهل والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف لیس معهن من رجالهن ولی
ولا من حماتهن حمی وکیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکیاء ونبت لحمه من دماء الشهداء وکیف لا یستبطئ فی
بغضنا اهل البیت من نظر الینا بالشنف والشنآن والاحن والاضغان ثم تقول غیر متأثم ولا مستعظم فاهلوا
واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی ثنایا ابی عبد الله سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتک
وکیف لا تقول ذلک وقد نکأت القرحة واستأصلت الشأفة باراقتک دماء ذریة محمد ونجوم الارض من آل
عبد المطلب وتهتف باشیاخک زعمت انک تنادیهم فلتردن وشیکا موردهم ولتودن انک شللت وبکمت ولم
تکن قلت ما قلت وفعلت ما فعلت اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبک بمن سفک دماءنا وقتل حماتنا
فوالله ما فریت الا جلدک ولا حززت الا لحمک ولتردن علی رسول الله بما تحملت من سفک دماء ذریته وانتهکت
من حرمته فی عترته ولحمته حیث یجمع الله شملهم ویلم شعثهم ویأخذ بحقهم ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون وحسبک بالله حاکما وبمحمد خصیما وبجبرئیل ظهیرا وسیعلم من سول لک ومکنک
من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلا وایکم شر مکانا واضعف جندا ولئن جرت علی الدواهی مخاطبتک
انی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک واستکثر توبیخک لکن العیون عبری والصدور حری الا فالعجب کل العجب
لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فهذه الایدی تنطف من دمائنا والافواه تتحلب من لحومنا
وتلک الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل وتعفرها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا
وشیکا مغرما حین لا تجد الا ما قدمت وما ربک بظلام للعبید ای یزید آیا ظن میبری که چون اطراف زمین و آسمان را بما
تنگ گرفتی و ما را اسیر مانند مثل اسیران که خدا ما را خوار و ترا گرامی داشته است و این بجهت بزرگی قدر تو است در نزد خدا
پس فخر میکنی و باطراف خود نظر میکنی شاد و مسرور وقتیکه دنیا را برای خود وسیع و امور را منظم دیدی و وقتیکه ملک
و سلطنت ما را برای خود صاف دیدی مهلا مهلا آیا فراموش کردی قول خدا تعالی را و لا یحسبن الذین یعنی گمان
نکنند کافران اینکه گذشت دولت و عزت برایشان بهتر است از برای ایشان همانا مهلت میدهیم ایشانرا تا معصیت بسیار زیاده کنند و برای

ده حضرت سزای ایشانست عذاب نمودکننده آیا از عدالتست ای پیغمبر ارشاد کرده شده که زنان دختران خود را از پرده
عصمت بیرون آورده دختران رسولخدا اسیر باشند بیرده ایشان هتک و روهای ایشان مکشوف باشند و دشمنان ایشانرا شهر بشهر
بگردانند و اهل منازل و مناهل باشان نزدیک و نظر نمایند و نزدیک و بعید و دنی و شریف باشان تماشا نمایند ایشانرا از
مردان دوستی و حمایت کننده کمان کسی نباشد که ایشانرا حمایت نماید و چگونه امید داشته شود از کسیکه دهن او جگر پاکان
از کبار را دو بیرون انداخته و گوشت او بخون شهدا روئیده شود و چگونه چنین باشد و حال آنکه تاخیر نمی کند در بغض و عداوت
ما اهل بیت کسیکه با بغض و کینه تماشا می کند بعد از آن میگوید در حالیکه خود را گناه کار نمیداند و این امر را بزرگ نمی شمارد
واهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل در حالیکه دندانهای ابی عبدالله را که آقای جوانان
اهل بهشت است قصد میکنی و بچوب خود دندانهای او را میزنی و چرا نگوید و حال آنکه ماده ما مستاصل شد بسبب ریختن تو خون
ذریه محمد و ستاره کان زمین از آل عبدالمطلب قریبست میکنی که ایشانرا خواهی تو هم عنقریب وارد خواهی شد بر ایشان زیرا میکنی
البته وارد میشوی بمورد ایشان و دوست میداری که کاش شل و لال بودی و نگفتی آنچه گفتی و نکردی آنچه کردی خدایا حق ما را
اخذ کن و انتقام ما را از ظالمان ما بکش و غضب خود را نازل کن بر کسیکه خون ما را ریخت و حمایت کنندگان ما را
پس بخدا قسم قطع نکردی مگر جلد خود را و نبریدی مگر گوشت خود را و البته وارد میشوی بر رسولخدا با آنچه متحمل شدی از ریختن
خون اولاد او و هتک حرمت او را کردی در باره عترت او و در مکانیکه خدا جمع میکند پراکنده های ایشانرا و حق ایشانرا
میگیرد و البته گمان نکنید کسانیکه در راه خدا کشته شده اند مرده گمان نه هم چنین است بلکه زنده اند نزد پروردگار شان
صاحب روزی هستند کفایت میکند ترا خدا در حالیکه حاکم است و محمد خصم تو و جبرئیل ظهیر است و زود میداند کسیکه ترا
متمکن کرد بر مسلمانان و بد بدل گرفتن ظالمانرا و در دوستی شاهد میشود ظالمان و ضعیفتر جند و لشکرید و اگر مخاطبه تو را دواهی
بکشد من قدر ترا صغیر و کوچک و سرزنش ترا بزرگ و توبیخ ترا بسیار میشمارم لکن چشمها گریان و سینه ها سوزانست
فالعجب کل العجب برگشته شدن گروه حزب خدا که نجیب اند بدست گروه حزب شیطان که آزاد کرده شده اند پس
این دستها از خون ما آلوده و دهنها از گوشت ما میخورند و آن بدنهای طاهره زکیه که گرگان تعهد آنها میکنند و کفتار ها آنها را
میمالند اگر ما را غنیمت اخذ کرده هر آینه ما را غرامت خواهی دید وقتیکه نمییابی مگر آنچه را که مقدم کرده و نیست پروردگار
تو ظلم کننده بر بنده کان پس شکایت بخداست و مراد و بست اعتماد و توکل پس بکید کن کید خود را و سعی خود را و نصب
کن جهد خود را بخدا قسم ذکر ما را محو و وحی ما را قطع نمیکنی و منزلت ما را درک نمیکنی و از خود این عار را نمیتوانی شست و رای
تو نیست مگر دروغ و ایام تو نیست مگر چند روز و جمع تو نیست مگر پراکنده و روز قیامت منادی گوید آگاه باشید که لعنت
خدا بر ظالمان و حمد مر خدائیرا که اول ما را بسعادت و آخر ما را بشهادت و رحمت ختم نمود و از خدا سوال میکنیم که ثواب
ایشانرا کامل و زیاد نماید و خلافت را با بهتر گرداند فانه رحیم و دود و حسبنا الله و نعم الوکیل یزید لعین گفت یا
صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح یعنی ای قوم صیحه کردن از زنان صیحه کننده
پسندیده میشود و مرگ بر نوحه کننده کان سهل و آسانست مخفی نماند در فرق که ابن صاحب الغیزد الطبرسی در احتجاج خود نقل
کرده است آنچه او ذکر کرده است قریب است با آنچه ما آنرا از سید و غیر او نقل کردیم و تفاوت در بعض الفاظ است و اگر خواهی
که جمیع آنچه را که طبرسی ذکر کرده است نیز اخذ نمائی مراجعه باو کن و گفته است که روایت کرده شیخ صدوق از مشایخ بنی هاشم
و غیر او از مردم وقتیکه علی بن الحسین و حرم را بر یزید داخل کردند و سر حسین را آورده در پیش روی او در طشت گذاشت
همان زمانیکه در دست او بود دندانهای حسین میزد و میگفت لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا

ولا وحی نزل تا آخر ابیات پس برخواست زینب دختر امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب ع و دختر فاطمه دختر رسول خدا و
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جدي رسول الله سيد المرسلين صدق الله سبحانه كذلك
يقول ثم كان عاقبة الذين أساؤوا السوأى أن كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزئون آیا گمان
میکنی ای یزید وقتیکه اطراف زمین و آسمان را بما تنگ کردی فأصبحنا لك في إسار نساق إليك سوقا
في قطار وأنت علينا ذو اقتدار. و ما برای تو اسیر شدیم و در قطار ما را بسوی تو میکشند و تو بر ما صاحب اقتدار شدی
و خدا ما را خوار و ذلیل و ترا گرامی داشته است و این از برای عظم و منزلت و قدرت تست پس تکبر کرده و به اطراف خود
نظر کردی و در رگهای پیشانی خود میزنی از جهت فرح و سرور وقتیکه دنیا را برای خود مایل و امور را برای خود منظم دیدی و وقتیکه صاف
شد بر تو ملک ما و خالص گردید بر تو سلطنت ما پس ساکت باش از حد خود متجاوز مکن از جهت جهل و نادانی آیا فراموش کردی
قول خدای تعالی را که فرموده ولا يحسبن الذين كفروا أنما نملي لهم خير لأنفسهم إنما نملي لهم ليزدادوا
إثما ولهم عذاب مهين آیا عدالت است ای پسر آزادکرده شده پرده‌نشین داشتن زنان و کنیزان خود را و دختران رسول
خدا اسیر کرده و پرده ایشان را هتک و روی ایشان را مکشوف نموده که دشمنان ایشان را شهر بشهر سیر دهند و اهل منازل بایشان
تماشا میکنند و ایشان را برای اهل مذاهب آشکار میکنند و قریب و بعید و غایب و حاضر و شریف و وضیع بروی ایشان
نظر میکنند از مردان ایشان کسی نیست که ایشان را حمایت کند اینهمه تو از جهت نافرمانی تست بخدا و انکار رسول خدا
و آنچه او از جانب خدا آورده است و این از تو عجب نیست و از فعل تو عجب نیست که پسر کسی هستی که دهن او
جگرهای شهدا را انداخته و گوشت او بخون سیدان روئیده باشد و نصب حرب نموده برای سید انبیاء و احزاب را
جمع کرده و حرب با شمشیرها نموده با رسول خدا و اکنون شدیدترین عرب است از حیثیت انکار نمودن بخدا و انکار کننده‌ترین
ایشان از حیثیت انکار نمودن بخدا و انکار کننده‌ترین ایشان از جهت عداوت و طغیان کننده‌ترین ایشان
خدا را از حیثیت کفر و طغیان نیست مگر نتیجه ضلال کفر و کینه که در سینه جدا میزند از برای کشتگان روز بدر پس تاخیر
نمیکند در بغض و عداوت اهل بیت کسیکه نظر کردن او بما از جهت بغض و عداوت و کینه باشد اظهار میکند کفر خود را
برسول خدا و ایشان را بزبان خود افتخار مینماید و میگوید از جهت فرح و شادی بکشتن پسر او و اسیر کردن ذریه او در حالیکه ایشان را
مرجوع گمان نمیداند و در ترکشی شمارد لأهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا يا يزيد لا تشل در حالتیکه
ثنایای حسین را قصد کننده است و حال آنکه آنها بوسه گاه پیغمبر بوده به تازیانه خود آنها را میزنی و آثار سرور و شادی در رویش
آشکار بود قسم بجان خودم باستیصال کشت ریختن تو خون سید جوانان اهل بهشت و پسر یعسوب الدین و آفتاب آل
عبدالمطلب و اشیاخ خود را ندا کردی و تقرب نمودی بخون او بکافران اجداد خود بعد از آن فریاد کردی بندای
خود قسم بجان من بتحقیق ندا کردی ایشان را که کاش حاضر باشند ابدا بتو حاضر نباشند و بزودی دوست میداری
که دست راست تو شل و قطع بود و دوست میداری که مادرت ترا حامله نمیشد و در رحم نطفه ترا منعقد نمی
نمود در وقتیکه بسوی سخط خدا و رسول خدا انتقام خدایا حق ما را اخذ کن و انتقام ما را بکش از ظالمان
ما و نازل کن غضب خود را بکسی که خون ما را ریخت و حامیان ما را کشت و کسان ما را بقتل رسانیدند
و سوگند بخدا ندریدی و نکردی آنچه کردی و قطع نکردی مگر پوست خود را و مگر گوشت خود را و زود وارد میشوی بر رسول
خدا با آنچه متحمل شدی از ذریه او و از ریختن خون عترت او در مکانیکه خدا اولاد او را پراکنده که ایشان را
جمع میکند و از ظالمان ایشان انتقام میکشد و حق ایشان را اخذ میکند پس مغرور نکند ترا شادی بسبب کشتن او ولا

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله
من فضله و کفایت کنند ترا خدا از جهت ولی و حاکم و رسول خدا از جهت خصومت و ظهیر و زود میداند کسیکه ترا مهیا و
صاحب تمکنت نمود در گردنهای مسلمانان که برای ظالمان بد بدلیست و کدام شما شر برتبت و کدام یک ضعیفتر دارد لشکر من
قدر تو و بزرگ شمردن من توبیخ و سرزنش ترا از جهت توهم نمودن اینکه خطاب من ترا نفع دهد لیکن آنکه چشمهای
مسلمانان را گریان و سینه های ایشان را سوزان بعد از ذکر کردن سوزان گذاشته پس آنها قلوب قاسیه و نفوس طاغیه
و جسمهای مملو بسخط خدا و لعنت رسول خدا اند بتحقیق شیطان در آنها آشیان و جوجه گذاشته و شما تولد اینجا قایم و ما بعض
میشود و عجب کل عجب که برگزیدگان و نوادهگان انبیا و اولاد اوصیا در دستهای طلقا و خبیثه و اولاد زناکشته شوند
دستهای ایشان از خون ما آلوده و دهنهای ایشان از گوشت ما میسوزند و عجب تر که بدنهای پاکیزه بر زمینهای انتظار است که گرگان
آنها را میگیرند و کفتارها بخاک میمالند اگر ما را غنیمت اخذ کرده هر آینه بسبب غرامت میبیابی در وقتیکه نمیابی مگر آنچه
را دستهایت مقدم کرده و خدا بر بنده گان ظلم نمیکند و بسوی خدا است شکایت ما و اعتماد و بر او است ملجا و هر مکر که بعد از این میکنی
خود را بکن و سعی خود را بجا آورد قسم بآنخدا تیکه ما را بوحی و کتاب و نبوت و شرف و عزیز کرده نمیرسی بمرتبه ما و درک نمیکنی و بغایت
ما نمیرسی و ذکر ما را محو نمیکنی و از خود عار ما را نشوئی و رای تو نیست مگر دروغ و ایام تو نیست مگر چیزی و جمع تو نیست
مگر پاشیده در روزیکه منادی ندا میکند الا لعنة الله علی الظالمین العادین و حمد خدا بیرا که بر دوستان خود بسعادت حکم کرده و بر
گزیدگان خود را ختم کرده بر سبیل ما ارادت خود و نقل کرده است ایشان را رحمت و رافت و رضوان و مغفرت و تو مشرف نشده است
با ایشان غیر تو و مبتلا نشده است بایشان سوای تو و از خدا میخواهم که اجر ایشان را کامل و ثواب ایشان را زیاد نماید و از او
سوال میکنیم حسن خلافت و جمیل انابت را بر ما در حالیکه اوست رحیم و ودود است یزید لعین او گفت در حالیکه جواب دهنده بود یا صیحة
تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح بعد از آن امر کرد و آنها کردند ایشان امر نمود ما را بعد از آن
هم بآنها سر تو گر جمع کثیر ذکر کرده و ارشاد ایشان صاحب احتجاج که فاطمه دختر حسین گفت وقتیکه ما دو پیش روی یزید لعین
نشستیم بما رقت نمود مردی از اهل شام سرخ رو است که او را احمر میگفتند و گفت یا امیر المومنین این کنیز را بمن عطا کن
که مرا خدمت نماید و من دختر خوش رو بودم بخود لرزیدم و گمان کردم که این برای ایشان جایز است پس از لباسهای عمه ام
زینب گرفتم و او میدانست که این نمیشود و در روایت سید است که گفتم یتیم شده ام و مرا اخذ تمکاری خواهند عمه ام بمرد
شامی گفت دروغ گفتی بخدا قسم این نمیشود نه برای تو و نه برای او یزید غضبناک شد گفت بخدا قسم دروغ گفتی این
برای من میشود اگر خواهم میکنم این را گفت کلا بخدا قسم خدا این را برای تو قرار کرده مگر اینکه از ملت ما خارج شوی و غیر از این
ما دین اخذ کنی پس یزید از جهت غضب حرکش لرزید و گفت با من مقابلت میکنی بامثال این بیرون پدر و برادرت از دین خارج
شدند زینب گفت بدین خدا و دین پدر و برادر من تو و پدر و جد تو هدایت یافتند اگر مسلمان هستی گفت دروغ گفتی
ای دشمن خدا زینب با او گفت تو امیری از جهت ظلم فحش میکوئی و قهر و غضب مینمائی سلطنت خود گویا او حیا کرده ساکت
شد آنمرد شامی حرف خود را اعاده کرد و گفت ای امیر این کنیز را بمن ببخش یزید لعین باو گفت از من دور شو خدا
مرگ را بتو عطا نماید در حالیکه حکم کننده است و در کتاب منتخب است که ام کلثوم گفت با آنمرد شامی ساکت شو ای احمق
مرد خدا زبان ترا قطع و چشمهای ترا کور و دستهای ترا خشک و آتش مثوی و مقام تو گرداند بدرستیکه اولاد انبیا
برای اولاد زنا خدمتکار نمیشوند راوی گوید بخدا قسم کلام آنخاتون معظمه تمام نشده بود خدای تعالی دعا او را مستجاب
کرد ایشان درباره آنمرد پس آنخاتون گفت حمد خدا را است که بر تو معجل کرد عقوبت را در دنیا قبل از آخرت و این جزای

کیست که بر حرم رسول خدا متعرض شود و در روایت سید است در لهوف که شامی گفت این جاریه کیست یزید گفت این فاطمه
دختر حسین است و آن زینب دختر علی بن ابیطالب است گفت شامی می‌گفت خدا لعنت کند ترا ای یزید اولاد پیغمبر خود را می‌کشی
و ذریه او را اسیر میکنی بخدا قسم من توهم نکردم ایشان را مگر اسیران روم یزید گفت بخدا قسم ترا با ایشان ملحق میسازم بعد
از آن امر کرد گردن او را زدند تذییل است که در تتمه بیان بعضی از امور پس آنچه استفاده این مجلس ذکر شد از افعال
و اقوال یزید بعضی از آنها از آنچه ظاهر است که دلالت میکند بر اینکه او کافر زندیق بود و اینکه او ابن زیاد را امر کرده بود
و اینکه اگر او حسین را می‌یافت میکرد از قتل و ذبح او و متمکن میشد بنفس خود هر آینه این را میکرد اگرچه معتقد بود بر اینکه از اهل بیت است
و اینکه جمیع اولاد او و زوال دولت او و الحاق لازال و صدق شود اخبار حسین بودن او و کافر زندیق عاقل بودن
بودن او پیغمبر است که در کلمات شریفه صدیقه صغری زینب سلام الله علیها است زیرا که آن خاتون معظمه تکرار بکفر و زندقه و سها او
تصریح کرده است و احتجاج نموده بر او با فعال و اقوال او که صریح است در کفر و زندقه و نفی نبوت و اینکه هر کس تأمل نماید در آنچه
ذکر شد در این مجلس از خطبه زینب صدیقه و احتجاج او و نفحات انفاس و طرز کلمات شریفه او میداند که علم و معرفت
او از علوم و معارف کتابیه نیست زیرا که مثل این احتجاج بر سبیل ارتجال بدون اینکه فکر و رویت در آن مقدم
باشد محال است از احدی صادر شود مگر از صاحب عصمت و مرتبط از کسیکه تالی آنها است پس قسم بخدا که محمد و آل او
تفضیل داده است بر جمیع عالمیان بدرستیکه نفس قدسیه ظاهر شده از زینب صدیقه بحیثیتی غلبه کرده است بر نفس خبیثه رذیله از یزید
بمکانیکه عاجز و متمکن نشد که قطع نماید کلمات او را که در آن تصریحات بود به کفر او و کفر جد و پدر او تا عاقبت کشته شدن او و بودن
همه ایشان در نار آتش و با اینکه ملک ایشان در ترتیب به زوال است زیرا که طغیان یزید مقتضی آن بود که امر نماید او را بکشتند
بلکه خود او را هم بکشد و اگر ظن نمیتوان نمود با اینکه در تتمه زوال سلطنت و هلاک اولاد او و کشتن خویش نیز بر نهج تعجیل
و فوز پس از قتل معصوم او و ما لا بد منه این میشد که کلام را بر این صدیقه قطع نماید پس بود اقدام کردن او با این همه حجت
اینکه بر سید از برانگیخته شدن فتنه و هجوم آوردن مردم بر او زیرا که اگر این مسلم باشد آن که امر کردن او بود بقتل
خاتون شده قطع کلام او بلکه این از برای آن بود که ما بیان اشاره کردیم پس این در حقیقت از خواص صاحب نبوت مطلقه و
اصحاب ولایت مطلقه است بمکانیکه عطا میکند خدا بکسیکه با ایشان نزدیک باشد مثل این نفس نورانیه قاهره و اگر خواهی اضافه کن بر این
احتجاج کرد از بقول خدا تعالی وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا پس جز نبال کن بعد معنی
نام او بر تو بدرستی آنچه در قضیه فاطمه و آنچه آنرا متضمن است کلمات زینب و ام کلثوم در قضیه احمر شامی شود ساطعه و
دلائل قاطعه است بر آنچه ما مقدم نمودیم اما اینکه از خواص اصحاب نبوت و ولایت مطلقه است اینکه نظر نمیکند بر محرم ایشان
نظر کننده بخیانت و ریبه مگر اینکه مبتلا میشود بعقوبت و ورود بعذاب گرفتار میکرد پس این احتجاج از آنچه است
که در محل خود واقع گشته خواه بنای امر ما بر آن روایت بگذاریم که متضمن دعای ام کلثوم است بر برد احمر شامی یا بر آن روایت
است با معنی که اگر در مقام خود صادق بود بنا بر روایت ثانیه از اینکه او بحقیقت حال عالم نبود و تائب گردید و توبه
خدا پس آنچه گفته بود و مؤمن بود با این ای بعد از توبه خود بغرض ولایت آل محمد از سعد من بلند شد در روز قیامت بلکه نیز
ممکن است که گفته شود در وجه درستیکه احتجاج کردن بر مطلب بعض آنچه ذکر شد از روایات این مجلس از آنچه است که در محل
خود واقع گشته اگر قطع نظر نمائیم از این دو روایت که یکی از این دو متضمن دعای ام کلثوم است بر آنکه برد شامی و دیگری
متضمن امر کردن یزید است به کشتن او و بعد از آن مخفی نماند بر تو که آنچه در روایت احتجاج و غیر این هست از قول راوی
ثم امر برد هم علما میکنند که آخر این مجالس مجلس یزید در روز اول میگفت یا صيحة تحمد من صوائح الخ
بعد از تمام کردن زینب صدیقه بود خطبه و احتجاجات خود را پس در این هنگام میشود آنچه واقع شد از قضیه برد شامی

در یحزیا که قبل از خطبه و احتجاجات او واقع شد پس در این وقت ممکن است که گفته شود در مستی آنچه یزید لعین واقع شد پس دیگر
ممکن است که گفته شود در مستی آنچه یزید لعین آنرا دید از شنیدن عتابها و دعای ام کلثوم در شأن آن مرد شامی از جمله اسباب
بود و بسبب آن خوف و رعب در قلب یزید لعین واقع شد مکانیکه کلام زینب صدیقه و احتجاجات او را قطع نکرد و لکن
تحقیق این بنا امر بر آنچه ما مقدم کردیم از اخبار شریف که از اسرار خواص نبوت و ولایت مطلقیست زیرا که
بنوعی که ذکر شد متمشی در جای خود نمود مگر بنا بر آن روایتیکه متضمن دعا و نفرین ام کلثوم است در باره شامی نه آن روایتی که متضمن امر
کردن یزید است بقتل او و کیفیت کلام آنچه ما بآن اشاره کردیم از بودن آخر مجلس و تمام آن در روز اول دخول یزید لعین بآنچه
محمد بن صوانع الخ در جواب احتجاج صدیقه صغری زینب عطا میکند ایضا که احتجاج و خطبه از امام اعنی سید ساجدین روحی له الفداء
قبل از خطبه و احتجاج عمه اش بود و این بنا بر این است که آن احتجاجات و آن خطبه که بعد از این ذکر خواهیم کرد در روز اول بوده چنانکه
او را اعطا میکند ظواهر بعضی از روایات و ظواهر کلمات جمعی از اصحاب مقاتل و ممکن است گفته شود که خطبه و احتجاجاتیکه بعد
از این ذکر خواهیم نمود از امام صادر شد در غیر آن روز از روزهائیکه حرم و اهل بیت در آنجا محبوس بودند در مکان خرابیکه با آن
اشاره میاید بعد مخفی نماند بر تو آنکه نسبت داده میشود در السنه جمعی بر بعضی کتب که قضیه آن مرد شامی واقع شد در شان فاطمه
دختر امیرالمؤمنین نه در شان فاطمه دختر حسین ع مجلس سی و چهارم از کتاب اسرار عبادات در اسرار شهادات در ذکر خطب
و احتجاجات امام سید ساجدین است در مجلس یزید بدانکه در کتاب مناقب ذکر کرده است از کتاب احمد اوزاعی گفت وقتیکه
علی بن الحسین ع و سر پدرش را در شام بنزد یزید لعین آوردند یکنفر خطیب بلیغ گفت که از دست اخوان که بالای منبر رو
بجلی جبرده بگو بدی پدرش را و بدی این دو را از حق و ظلم و بغی کردن ایشان و گفت پس خطیب بالا رفت و آنچه را
که یزید با او امر کرده بود چیزی از معایب ترک نکرد و کرد آنچه را در خصوص ایشان گفت و وقتیکه خطیب از منبر فرود آمد علی بن
الحسین بر جوسته هذا را بجا گرفته ثنا گفت بر پیغمبر صلوة بلیغه مختصره فرستاد بعد از آن گفت معاشر الناس من
عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا اعرّفه نفسی انا ابن مکة و منی انا ابن المروة و الصفا انا ابن محمد المصطفی
ابن من لا یخفی ابن من علا فاستعلی فجاز سدرة المنتهی فکان من ربه کقاب قوسین او ادنی ابن من صلی بملائکة
السماء مثنی مثنی ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی ابن علی المرتضی ابن فاطمة الزهراء ابن خدیجة
الکبری ابن المقتول ظلما ابن المجزوز الرأس من القفا ابن العطشان حتی قضی ابن طریح کربلا ابن مسلوب العمامة
والرداء ابن من بکت علیه ملائکة السماء ابن من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر فی الهواء ابن من راسه
علی السنان یهدی ابن من حرمه من العراق الی الشام تسبی ایها الناس ان الله تعالی وله الحمد ابتلانا اهل البیت ببلاء
حسن حیث جعل رایة الهدی و العدل و التقی فینا و جعل رایة الضلالة و الردی الخ ای گروه مردم هر کس مرا شناخته شناخته
است و هر کس نشناخته من خود را باو شناسانم منم پسر مکه و منا و منم فرزند مروه و صفا منم پسر محمد مصطفی منم پسر کسیکه مخفی نیست
منم پسر کسیکه بلند شد و طلب بلندی نمود و از سدرة المنتهی تجاوز نمود و بخدای خود نزدیک گردید بمقدار دو قوس یا از آن نزدیکتر منم
پسر کسیکه با ملائکه آسمان نماز گذارد دو رکعت دو رکعت منم فرزند کسیکه سیر داد خدا او را از مسجد حرام تا مسجد اقصی منم پسر علی
مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری منم پسر کسیکه او را بظلم کشتند منم پسر کسیکه سر او را از قفا بریدند منم پسر کسیکه تشنه از دنیا رفت
منم پسر کسیکه اعدا او در روی خاک کربلا انداختند منم پسر کسیکه عمامه و ردا او را ربودند منم پسر کسیکه ملائکه آسمان با او گریه کردند و جن در زمین
و مرغان در هوا با او نوحه کردند منم پسر کسیکه سر او را بالای نیزه بر یزید بردند منم پسر کسیکه حرم او را اسیر کرده از عراق بشام بردند
ایها الناس بدرستیکه خدا تعالی ما اهل بیت را مبتلا بحسن و خوب ساخته مکانیکه لوای هدایت و عدالت و تقوی را در ما قرار داد
است و رایت گمراهی و هلاکت را در غیر ما قرار داده ما اهل بیت را شش خصال تفضیل داده است بعلم و حلم و شجاعت و سخاوت

و محبت مملکت و منزلت در قلوب مؤمنین عطا کرده است با چیزی زیرا که با حدی نداده عالمیان که پیش از ما بوده و نداده است احدی را
مختلف شد که در ذیل کتاب است که بگذارند تا مؤذن گفت الله اکبر آنحضرت گفت شهادت میدهم بچیزی که تو بآن شهادت
میدهی وقتیکه مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله علی ابن الحسین گفت ای یزید این محمد جد من است یا جد تو اگر گوئی
که جد تو است دروغ گفته و اگر گوئی جد من است پس چرا پدر مرا کشتی و دختران او را اسیر کردی بعد از آن گفت گروه مردم
آیا در میان شما هست کسیکه جد او رسول خدا باشد پس صداها بگریه بلند شد نزد او رسیده است که او از منهال ابن عمرو طائی
می گفتند و در روایت مکحول از صحابه رسول خدا بود با آنحضرت عرض کرد چگونه شام کردی شام کردیم یا ابن رسول الله گفت وای بر تو چگونه
شام کردیم در میان شما شام کردیم مثل بنی اسرائیل در میان آل فرعون که اطفال ایشانرا ذبح می کنند و زنان ایشانرا
اسیر میکنند عرب بر عجم فخر میکنند که محمد از ما است و قریش بر عرب فخر میکنند که محمد از ما است و آل محمد مقهور و مخذول شده اند
پس بخدا شکایت میکنیم از کثرت دشمنان و تفرق در میان ما و تظاهر دشمنان بر ما بخدا و السید در کتاب ملهوف ذکر
کرده است چیزی را از خطبه احتجاجات مفصلا و الا اینکه او گفته که یزید لعین خطیب را طلبید و او را امر کرد که بمنبر رفته
حسین و پدرش را مذمت نماید پس خطیب بمنبر رفته و در مذمت امیر المؤمنین و حسین شهید صلوات الله علیهما مبالغه کرد و معاویه
و یزید لعنهما الله تعالی را مدح و تعریف نمود علی ابن الحسین با و صیحه زد که وای بر تو ای خطیب رضای مخلوق را در عوض سخط و غضب
خالق اختیار کردی پس مهیا کن محل و مقعد خود را از آتش و بتحقیق چه خوب ادا کرده ابن سنان خفاجی در صفت امیر المؤمنین
بقول خود عَلَی الْمَنَابِرِ تُعْلِنُونَ بِسَبِّهِ وَ بِسَيْفِهِ نُصِبَتْ لَكُمْ أَعْوَادُهَا یعنی در بالای منابر اعلان بسب آن حضرت
می کنید و حال آنکه بشمشیر او قایم شده است بر شما چوبهای آن منابر این بیت که سید آنرا در این مقام ذکر کرده است
و نیز صاحب مناقب و غیر او گفته است مروی است که یزید خطیب را امر کرد که بمنبر رفته مردم را بعیوب حضرت حسین
و امیر المؤمنین خبر دهد پس خطیب بالای منبر رفته حمد و ثنای الهی را بجا آورده بعد از آن بدگوئی را که در خصوص علی و حسین
از حد گذرانید و در مدح و تعریف معاویه و یزید مبالغه نمود و آنها را بهر چیز خوب ذکر نمود راوی گوید علی ابن الحسین
با و صیحه زد وای بر تو ای خطیب رضای مخلوق را در عوض سخط و غضب الهی خریدی پس مهیا کن مقعد خود را از آتش جهنم
آنگاه علی ابن الحسین گفت ای یزید مرا اذن ده تا بمنبر رفته تکلم نمایم بکلماتیکه در آنها است رضا و خوشنودی
خدا و اهل مجلس را در آنها اجر و ثواب است یزید ابا نمود مردم گفتند ای امیر او را اذن ده تا بالای منبر رود شاید از او چیزی بشنویم گفت او
اگر بمنبر رود نازل نشود مگر اینکه مرا و آل ابو سفیان را رسوا نماید گفتند یا امیر المؤمنین این کودک چه کار تواند کرد گفت بتحقیق
او از اهل بیتی است که علم را با ایشان خورانیده اند مردم اصرار کردند تا او را اذن داد آنحضرت بالای منبر رفت حمد و ثنای الهی را بجا
آورد بعد از آن خطبه ادا نمود که چشمها را گریان و قلوب را ترسان نمود بعد گفت ایها الناس شش چیز را خدا با ما عطا کرده و ما را
بهفت چیز تفضیل داده است عطا کرده شده ایم بعلم و حلم و سخاوت و فصاحت و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین
و تفضیل داده شده ایم باینکه از ما است پیغمبر مختار محمد و از ما است صدیق امیر المؤمنین و جعفر طیار و از ما است شیر خدا
و شیر رسول او حمزه و از ما است دو سبط این امت حسن و حسین هر کس که مرا شناخته شناخته و هر کس مرا نشناخته است من حسب
و نسب خود را با و خبر میدهم انا ابن مکه و منا انا ابن زمزم و الصفا أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا
أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ ائْتَزَرَ وَ ارْتَدَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ انْتَعَلَ وَ احْتَفَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ طَافَ وَ سَعَى أَنَا
ابْنُ خَيْرِ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

الی المسجد الاقصی و انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدرة المنتهی انا ابن من دنی فتدلّی فکان
قاب قوسین او ادنی و انا ابن من صلّی بملائکة السماء انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی
انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا لا اله الا الله
انا ابن من ضرب بین یدی رسول الله بسیفین وطعن برمحین وهاجر الهجرتین وبایع البیعتین
وقاتل ببدر وحنین ولم یکفر بالله طرفة عین انا ابن صالح المؤمنین و وارث المرسلین و
قامع الملحدین و یعسوب المسلمین و نور المجاهدین و زین العابدین و تاج البکائین و اصبر
الصابرین و افضل القائمین من الرسول رب العالمین انا ابن المؤید بجبرئیل المنصور
بمیکائیل انا ابن المحامی عن حرم المسلمین وقاتل المارقین والناکثین والقاسطین والمجاهد
اعدائه الناصبین وافخر من مشی من قریش اجمعین واول من اجاب واستجاب لله ولرسوله
من المؤمنین واول السابقین وقاصم المعتدین ومبید المشرکین وسهم من مرامی الله علی
المنافقین ولسان حکمة العابدین وناصر دین الله وولی امر الله وبستان حکمة الله وعیبة
علمه سمح سخی بهی بهلول زکی ابطحی رضی مقدام همام صابر صوام مهذب قوام قاطع
الاصلاب ومفرق الاحزاب اربطهم عنانا واثبتهم جنانا وامضاهم عزیمة واشدهم
شکیمة اسد باسل یطحنهم فی الحروب اذا ازدلفت الاسنة وقربت الاعنة ویذروهم ذرو
الریح الهشیم لیث الحجاز وکبش العراق مکی مدنی خیفی عقبی بدری احدی شجری مهاجری
من العرب سیدها ومن الوغی لیثها وارث المشعرین وابو السبطین الحسن والحسین ذاک

جدّم علی بن ابیطالب است بعد از این گفت انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سیدة النساء پس مکرر انا انا میگفت تا مردم آواز
خود را بگریه و نوحه بلند نمودند و یزید ترسید از اینکه فتنه برپا شود مؤذن را امر کرد که اذان بگوید کلام آنحضرت را قطع کند
چون مؤذن گفت الله اکبر علی گفت هیچ چیز نیست که از خدا بزرگتر باشد و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله علی بن
الحسین گفت شهادت میدهم باین با موی و جلد و گوشت و خونم و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت از بالای
منبر بسوی یزید التفات کرد و گفت ای یزید این محمد جد من است یا جد تو اگر گوئی که جد تو است دروغ گفته و اگر گوئی جد من
است پس چرا عترت او را کشتی راوی گوید مؤذن از اذان و اقامه فارغ گشت یزید لعین مقدم گشته نماز ظهر را بجا آورد
حدیث و اما ابو مخنف قضیه احتجاجات امام را ذکر کرده و بعد از قضیه نقل کرده ن که خواب خود را که دیده بود مکانیکه
کشته گردید گفت یزید مردی امر کرد که بمنبر رفته حسین را سب نماید پس آمد کرد آنچه یزید لعین امر کرده بود پس علی ابن الحسین
با آنمرد گفت ترا قسم میدهم بخدا مرا اذن ده بروم بمنبر و تکلم نمایم بکلامیکه در آن رضای خدا و رسول و ثواب باشد گفت ای جوان
برو بمنبر و بگو آنچه را میگوئی هرچه شده آمد با آنحضرت خدا و رد او گفت بالای منبر رفته و تکلم مینمود بکلام انبیاء بشیرین
زبان و فصاحت و ملاحت مردم باو متوجه شدند از هر مکان و گفت ایها الناس هرکس مرا شناخته شناخت و هرکس نشناخت
من خود را باو نشان میدهم پس من علی ابن الحسین بن علی المرتضی صلوات الله وسلامه علیهم هستم انا ابن من حج ولبّی

من طاف وسعى انا ابن زمزم والصفا انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن المذبوح من القفا انا ابن العطشان حتى قضى انا ابن من منعوه من الماء واحلّوه على سائر الورى انا ابن محمد المصطفى انا ابن صريع كربلا انا ابن من راح انصاره تحت الثرى انا ابن من غلت حريمه اسرى انا ابن من ذبحت اطفاله من غير ذنب انا ابن من اضرم الاعداء في خيمته لظى انا ابن من اضحى صريعا بالعرى انا ابن من لا غسل له ولا كفن يرى انا ابن من رفعوا راسه على القنا انا ابن من هتك حرمه بارض كربلا انا ابن من جسمه بارض وراسه باخرى انا ابن من لا يرى حوله غير الاعداء الى الشام تهدى انا ابن من لا ناصر له ولا محامى

یعنی منم پسر کسیکه حج کرد و لبیک گفت منم پسر کسیکه طواف نمود و سعی کرد منم پسر زمزم و صفا منم پسر فاطمه زهرا منم فرزند کسیکه سر او را از قفا بریدند و منم پسر کسیکه او را عطشان شهید کردند منم پسر کسیکه او را آب منع نمودند و آنرا بر سایر خلق حلال کردند منم پسر محمد مصطفی منم پسر کسیکه بدن او را در روی خاک کربلا انداختند منم فرزند کسیکه انصار او به زیر زمین رفتند منم پسر کسیکه حریم او را اسیر کردند منم پسر کسیکه او را غسل و کفن نکردند منم پسر کسیکه سر او را بر نیزه زدند منم فرزند کسیکه حریم او را در زمین کربلا هتک نمودند و غارت نمودند منم پسر کسیکه او را غسل و کفن نکردند جسم او در یک زمین است و سر او در زمین دیگر منم فرزند کسیکه در اطراف او غیر از این دشمنان کسی نیست منم پسر کسیکه حریم او را بشام بهدیه فرستادند منم فرزند کسیکه او را ناصر و حمایت کننده نیست بعد از آن حضرت گریه آغاز نمود و گفت ایها الناس حق تعالی ما را به پنج چیز تفضیل داده است بخدا قسم در میان ما است محل ملائکه و معدن رسالت و در خصوص ما آیات نازل شده و ما عالمیان را براه راست کشیدیم و در ما است شجاعت پس از شدت نترسیم و در میان ما است رحمت و فصاحت زمانیکه فصحا فخر کردند و ما است هدایت کردن براه راست و علم برای کسیکه استفادهٔ علم کند و محبت در قلوب مؤمنین از خلایق و ما است شأن اعلی در زمین و آسمان و گر نبودیم ما اگر نمی‌شدیم خدا دنیا را خلق نمی‌کرد و جمیع فخرها در پیش فخر ما ساقط است و دوستان ما سیراب میشود و دشمنان ما در روز قیامت شقی میگردد راوی گوید چون یزید لعین این سخنان را شنید ترسید که طوری بکند که مردم بر او مایل باشند مؤذن را امر کرد که خطبه و کلام او را قطع کند پس مؤذن بالای منبر رفته گفت الله اکبر آنحضرت گفت کبیر و بزرگ کردی بزرگی را و حق گفتی مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله گفت ما شهادت میدهیم بآن با همه شهادت کننده و اقرار میکنیم بآن با هر انکار کننده مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله علی ابن الحسین گریست و ناله او بلند شد و گفت ای یزید از تو سؤال میکنم آیا محمد جد من است یا جد تو یزید لعین گفت جد تو است پس گفت چرا اهل بیت او و پدرم را کشتی و مرا در صغر سن یتیم کردی پس جواب او را نداد و بخانه خود داخل شد و گفت مرا به نماز احتیاج نیست راوی گوید منهال بن عمرو بخدمت علی ابن الحسین آمد گفت چگونه صبح کردی ای پسر دختر رسول خدا امام ما گفت چگونه است حال کسیکه صبح نماید در حالیکه پدر او را کشته باشند و ناصرش قلیل بوده باشد و نظر نماید بحرم که در اطراف او اسیرند و ساتری ندارند که با آن روی خود شان را بپوشند و کفیل و حمایت کننده نداشته باشند و مرا می‌بینی که اسیر و ذلیل و ناصر و کفیل ندارم بتحقیق من و اهل بیت من لباس حزن و اندوه را پوشیدیم و لباس تازه بما حرام شده است اگر سؤال نمائی چگونه هستیم که می‌بینی که دشمنان ما شماتت مینمایند و ما شب و روز منتظر مرگیم بعد از آن گفت عرب بعجم فخر کردند باینکه محمد از ایشانست و قریش بسایر مردم فخر نمودند زیرا که محمد از ایشانست و ما اهل بیت او ایم ما را مقتول و مظلوم نمودند بتحقیق مصائب بما نازل شد ما را اسیر کرده به هر سو میبرند گویا که حسب ما از پائین تر جهات

و بسیار از اول سبب نماست گویا که بر ما آبا محمد و در زیر کی صعود کرده بر بساط جلیل نشسته ایم و ملک سلطنت بر ما است یزید لعین و شکر او شد
و اولاد مصطفی آزاد شده کان او کرده و راوی گوید این کلمات در دخیز آن بزرگوار از هر جانب صدا با گریه و نوحه بلند شد
راوی گوید یزید لعین ترسید که فتنه برپا شود زیرا که جمیع مردم بکلام آنحضرت گوش صدا میدادند و می شنیدند و در خدمت آنحضرت
در طلب خونشان عرض کردند یزید لعین گفت یکی او را بمنبر برده بود که امیدوار از پدرانش خبر دهی مقصد تو این بود که ملک سلطنت
من زایل کرده مؤذن گفت خدا اعظم است امام گفت بمثل اسکلام تکلم نماید یزید گفت ایشد ان نستی که ایشان از اهل بیت
نبوت و معدن رسالت است مؤذن را بانگ گفت پس چرا پدر او را کشته اند و در صغر سن او یتیم کرده اند گذاشتی راوی گوید یزید
ملعون امر کردن مؤذن را بر بند (تذییل) بیان بعضی از امور حقه در آنکه وجه اختلاف در این خطب و احتجاجات از آنحضرت است
که در باب آن مشاهده گذشت و اگر بیان اوضح زاید را خواهی بدانکه وجه سبب اختلاف یکی از دو امر است اول آنست که این
اختلاف سبب باشد از جهت نقل بالمعنی که رواة نقل کرده اند معنی آنچه را که از معصوم صادر شده پس از این جهت اختلاف واقع شده
در فقرات خطب و احتجاجات بحسب زیاده و نقصان و تغایر در بعضی از الفاظ و نحو آن و ممکن است گفته شود که این خطب
و احتجاجات از قبیل تواتر لفظی نیستند اجمالا است بالمعنی که ما بعلم یقین میدانیم که یکی از آنچه در این روایات است کلام معصوم است بعینه
و تبدیل نیافته است الفاظ آن الا اینکه ما به تعیین و تشخیص دلیل نیافته ایم دویم آنست که این اختلاف سبب است از تعدد
مجالس بمعنی که همه این خطب و احتجاجات واقع و صادر شده است لکن در ایام عدیده پس آنچه یکی روایت کرده از این روایت
است واقع و صادر شده است در یک روز از ایام عدیده پس آنچه مکرر است از این روایت دیگر متضمن است واقع و صادر گشته است در روز
دیگر و هم چنین برای هر یکی از این دو احتمال شاهد است زیرا ما است اگر چه اوجه در پیش ما آن احتمال اول است تا قال بعد مضی
ما تو کرما اشاره کردیم در مجالس خطبه زینب صدیقه و احتجاجات و هم اینکه خطبه امام سید ساجدین و احتجاجات او در روز اول
کرد آن صدیقه صغری زینب خطبه خواند و احتجاج کرد بلکه در بعض ایام بود که اهل بیت در آن روز ما در زندان حبس بودند و جدا
و قراین بر این از روایات این مجالس نیز در نهایت کثرت است و آن مثل سؤال کردن منهال مکحول است بعد از تمام شدن خطبه
امام و احتجاجات او در آن مجالس در مکان خطبه و احتجاجات و جواب امام را آن نحو مذکور و آنچه که در بعضی از روایات
متقدمه است و مثل آنچه در روایت ابو مخنف است از برخواستن یزید لعین از شدت خوف خود از مجالس و داخل شدن او بجای
خود در حالیکه می گفت مرا نماز احتیاج نیست و مثل آنچه بعد از این نقل میکنیم یعنی در بعض مجالس آینده از کلام ابو مخنف و مجالس
السنت که او گفت بعد از ذکر کردن خطبه امام و احتجاجات او که اهل شام گویا که ایشان خوابیده بودند بیدار شدند و خوف و
خشیت یزید غلبه نمود چنانکه تفصیلش را بعد از این نقل میکنیم و تقریب در همه اینها ظاهر است زیرا که این امور مستقل نمیشود در
روز اول حاصل نیست که قراین و شواهد بر وجود این خطبه و احتجاجات امام در بعض ایامیکه حرم و اسیران در آن روز ما در زندان و حبس
بودند نه در روز اول بلکه در آن وقت که بدمشق وارد شدند و ایشان را بمجالس یزید حاضر نمودند و در آن صدیقه صغری زینب خطبه خواند و احتجاج
نمود کثیر و بسیار است و در زمانیکه نابی ما در مهد و جای اول که داشتیم در رفع اختلاف این روایات در این مجالس بالمعنی که این خطب
و احتجاجات در ایام عدیده واقع شده است پس در این هنگام ممکن است که گفته شود آنچه در بعض روایات است با من نیست
در وقوع آن در روز اول و از جمله روایات که تصریح کننده است بر اینکه حرم و اسیران در حبس و زندان بودند بعض ایام احتجاجات
الملهوف مجلسی مداین روایت است که در کتاب احتجاج ذکر شده است در آن کتاب است که موثقین رواة و عدول ایشان
روایت کرده اند وقتیکه علی بن الحسین را داخل کردند در میان کسانیکه ایشان را اسیر کرده بشام بردند از اولاد حسین بن علی را داد برای
یزید لعنه الله بر او یزید با آنحضرت گفت یا علی حمد خدا را است که پدرت را کشت آنحضرت فرمود پدرم را مردم کشتند یزید گفت حمد
خدا را است که او را کشت آنحضرت فرمود لعنت خدا بر کسی که پدرم را کشت ... یزید گفت یا علی ...

مردم را از حال فتنه ده که چه خدا ایشان با امیرالمؤمنین روی کرده است از ظفر و نصرت خبر ده علی بن الحسین گفت ساختی چه مرا اراده کرده ای

دعوت ذمی اینم یعنی معصوم را پایان منبلکم پس آن حضرت بالای منبر رفته حمد و ثنای الهی بجا آورد و بر رسول خدا صلوات فرستاد بعد از آن

گفت ایها الناس هر کس که شناخته شناخته است هر کس مرا نشناخته خود را باو نشان میدهم أنا ابن مکة و منی

أنا ابن زمزم و الصفا أنا ابن محمد المصطفی أنا ابن من لا یخفی أنا ابن من علا فاستعلی فجاز

سدرة المنتهی فکان من ربه قاب قوسین او ادنی پس امام بگریه فریاد کردند حتی یزید لعین ترسید که

از جای خود حرکت نمود مؤذن را گفت که اذان بگو وقتیکه مؤذن گفت الله اکبر علی بن الحسین در بالای منبر نشسته وقتیکه مؤذن

گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله آن حضرت گریست بعد از آن بیزید متوجه گردید و گفت ای یزید این

جد تو است یا جد من گفت بلکه جد تست پس آن حضرت از منبر فرود آمد پس شروع کرد بطواف در مسجد و تحویل

صاحب رسول خدا باو رسید و گفت چگونه صبح کردی ای پسر رسول الله گفت اصبحنا فیکم تا آخر آنچه گذشت و کسی نماند بر تو خبر

اسیر و مهت در آنچه ما ادعا کردیم زیرا که باید بعد از این بعضی روایاتیکه دلالت میکند بر اینکه مسجد خراب محبس و زندان حرم و

اسیران بود و کیفیت مکان در بسیکه این احتجاجات ممکن نیست از احدی صادر شود مگر از اهل بیت نبوت و معدن رسالت

و اهل خلافت و امامت و اصحاب ولایت مطلقه پس هر کس در آنها تأمل نماید میباید امور کثیره مخصوصه را که کتاب و سنت

مسقط فره‌ود اشارات لطیفه میابد بر مطالب عالیه حقه از جمله آنها طریق اوضح نیست معرفت امام و کسیکه امر او از است

بر منصب خلافت و ولایت و از جمله آن اشارات لطیفه است اصحاب ولایت مطلقه بودن آل محمد معصومین و از جمله

آنها است ایضا اینکه هیچ ملکی از ملائکه نیست مگر اینکه نازل میشود بر امام عصر و حجت خدا بر جمیع خلق و آنحضرت قدوت

و نیز از جمله آنها است اینکه هر فرد فرد از پنج معصومین از آل محمد افضل است از هر فرد فرد از انبیا غیر از پیغمبر ما و از هر فرد

از اوصیا و ملائکه و از جمیع خلق الله خلق خدا بلکه افضلند از مجموع من حیث المجموع ایضا الی غیر ذلک از اشارات لطیفه بعد

از آن مخفی نماند بر تو که وجه عدم تمکن یزید لعین از قطع کردن احتجاجات امام سید الساجدین بعضی معلوم شد در سابق ای در

قضیه احتجاجات صدیقه صغری زینب سلام الله علیها تذییل دیگر که در اینست بیان کردن اینکه حرم و اسیران در بعضی از ایام

در زندان و حبس بودند مانند آنچه بر این دلالت میکند از روایات سلم بایت مبیت بلکه کثیر و بسیار است پس از این است آنچه در خبر

صحیح است و پنجم آنست که آنرا در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده است از احمد بن محمد از اهوازی از ابو یحیی از نصر از یحیی حلبی

از عمران حلبی از محمد حلبی گفت شنیدم از ابا عبدالله جعفر صادق میگفت وقتیکه علی بن الحسین و آنهائیکه با او بودند بر یزید بن

معاویه لع وارد شدند ایشان را در خانه ساکن کردند بعضی از ایشان گفت ما را در این خانه ساکن نمودند تا بر ما فرود آمده ما را بکشد

پاسبانان و حافظان بیکدیگر مکالمه کرده گفتند به بینید اینها میترسند از اینکه خانه بر ایشان فرو ریخته شود و حال آنکه

ایشان را فردا بیرون کرده خواهند کشت علی بن الحسین گفت در میان ما نبود غیر از من کسیکه کلام حراس و حافظان

را بداند و نیز در خبر صحیح دیگر است در بصائر الدرجات و ششم آنست که محمد بن الحسین روایت کرده است از صفوان از داود بن

فرقد گفت شنیدم که گفت کشته شدن حسین امر علی بن الحسین پس از او نقل شد وقتیکه او را بشام بردند و بزندان انداختند

اصحاب من گفتند چه خوب بنا شده این دیوار از خراب اهل روم و عراق بینهم یعنی بکلام عجمی در میان خودشان تکلم نمودند گفتند

در میان ایشان صاحب حزن نیست مگر اینکه در این بنا نشان کرده بعد از آن ما را خواندند و خلاص کردند حدیث

پس قتل و صاحب آن طالب دم مقتول کسیکه یزید کشتن او را اراده میکند و نیز از جمله آنها است روایتی که صدوق

در امالی روایت کرده است از ابن جلویه از عمش از مرد کوفی از نصر بن مزاحم از لوط بن یحیی از حارث بن کعب از فاطمه دختر علی

یزید لعین امر کرد زنان با علی بن الحسین در محبسی قرار دادند که از گرما و سرما حفظ نمیکرد تا رویهای ایشان متقشر و پوست کند

را برداشته نشد در بیت المقدس سنگی از روی زمین مگر اینکه در تحت آن خون تازه ظاهر میشد و مردم آفتاب را در دیوارها سرخ
میدیدند گویا که آن دیوارها لباسهای مصبوغ و رنگ شده بودند و اینکه علی ابن الحسین با زنان بیرون آمده و سر حسین را بکربلا برگردانید
حدیث و نیز از جمله آنها است روایتی که سید ابن طاوس در لهوف ذکر کرده است بیان آنش اینست که شنیده حقیقت قول علی ابن
الحسین را بر خطیب که وای بر تو رضای مخلوق را بسخط و غضب خالق خریدی تا آخر آنچه گذشت ذکر کرد و گفت پس یزید علی
ابن الحسین را وعده کرد که سه حاجت او را برآورد و بعد از آن امر کرد اهل بیت را بمنزلی بردند که ذکر کردیم ما حفظ الی
در آنجا ساکن شدند تا روی ایشان پوست گذشت و در مدتی که در آن خانه بودند نوحه و ناله میکردند بر حسین بگفته حقیقه روز چهارم
شد از فاطمه دختر حسین منزل خواب دیدم و خواب طویلی ذکر کرد تا آخر حدیث و نیز از جمله آنها است روایتی که در انوار نعمانیه از
منهال ابن عمرو روایت کرده است گفت در آن ایامی که در دمشق سیر میکردم ناگاه دیدم علی ابن الحسین را که بر عصای خود تکیه کرده
و پاهای او گویا که از ضعف مانند نی است و خون از ساقهای او جاری میشود و رنگش بسیار زرد گشته پس گریه گلوی مرا گرفت چون او را
ملاحظه کردم گفتم چگونه صبح کردی یا ابن رسول الله گفت پس گریست و گفت چگونه میشود حال کسیکه صبح نماید در حالیکه اسیر
یزید بن معاویه لعین بوده باشد و زنان عاقل بیت من تا حال از طعام سیر نشده و سرهای خود را از آب بازی پوشیده اند و در
شب و روز نوحه میکنند تا ای منهال مثل بنی اسرائیل هستیم تا آخر کلام و بعد از آن گفت که هم الیست که کجا میروی گفت به
حبیب ماده آن هستیم که از سقف بیت و آفتاب ما را میدوید و میگذارد و دو هوا انهمی هم را ساعتی کمی از آن فرار میکنیم از جهت ضعف
بدن خودم و رجوع میکنیم بمنزل از برای ترسیدن از زنان پس در آن تا که مشغول صحبت او بودم ناگاه دیدم که یک زنی او را
ندا میکند مرا ترک کرده بسوی آن زن برگشت پس پرسیدم وقت با آن زن برگشت پس بوقت آن زن نظر کردم ناگاه دیدم که آن زن
زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام است که کجا میروی ای نور چشم من پس آنحضرت برگشت و من از او کنار شدم و بحسینیه او را ذکر میکنیم
و میکنیم تذنیب در تنبیه بیان و شرح بعضی از امور سابقه روایات مذکوره میکنیم مقام اول مختلفست اخبار و آثار
اوله چنانکه مشاهده کردی مطلقه است بیان نشده و در آنها مدت مکث حرم کامیران حسین در زندان و آثار است قدیم تحقیق
از آن دیده میشود ظاهر از این است که مدت مکث ایشان در آن دو روز یا سه روز است و از اما دو مستیوم و چهارم مفاد آنها
اینست که مدت مکث ایشان در آن دو روز یا سه روز است در آن حبس مدت طویله بوده زیرا که پیدا است که گذاشتن بدیهی های
ایشان بر کرسی پوست و محقق نمیشود به دو روز مکث کردن ایشان در حبس با اینکه سیاق این حدیث دلالت میکند که مدت
طویله در حبس بودند اگر مدت مکث ایشان را اقل از یکماه فرض ننماییم جایز نیست که آنرا اقل از بیست روز یا پانزده روز فرض
کنیم پس در اینهنگام میگوییم در بستیکه وجه جمع و توفیق ما بین روایات تا بین طریقت که گفته شود روایتی که ناطقست باینکه
مدت مکث در زندان دو روز است از اصل میکنیم بر اینکه این دو روز که امام با آن اشاره نموده بعد از تراطن و به کلام روم
و تجدید حرف زدن حراس و نگهبانان بوده و تراطن ایشان در اول زندان بودن ایشان نبوده بلکه بعد از گذشتن مدت
کثیره بوده مثل یکماه و بیشتر از آن و ممکن است که جمع شود ما بین روایات بجوز دیگر و آن اینست که مراد از قول امام در روایت دویم
فمکثنا یومین ثم دعانا و اطلق عنا این باشد که آن اطلاق از حبس و زندان بود بر نحو شدت و تنگی بودن
در آن مکان خرابه که مظنون بود بر سر ایشان خراب و آمد ایشان را هلاک نماید پس این منافات ندارد با اینکه یزید لعین
امر نماید که ایشان را در مکان دیگر حبس نمایند و مخفی نماند بر تو که برای هر یکی از این دو تاویل وجه وجیهی است و هر طور باشد در مقام
دویم این است که با وجه است آن اشاره میشود و آن اینست که قول امام که فرمود لم یکن فینا احد یحسن الرطانة اشاره
اشاره است باینکه معرفت جمیع لغات و السنه و با آنها تکلم کردن از خواص صاحب ولایت مطلقه و عصمت است بطریق
استنطاق و کسبی که علم او از علوم لدنیه است در معارف و مقامات عالیه از علوم مبدء و معاد و علوم احوال نفوس و

و نخواهند منید اند جمیع لغات و لسنه اهل دنیا را بسبب آنها که مجدد حصر نمیاید چنانچه مشهور است که زینب و کلثوم اگرچه تا
درجات اصحاب عصمت اند رسیده اند بمعارف و علوم سید سجاد و نخواهند اند و اینکه ایشان جمیع لغات جمیع اهل دنیا را میدانسته اند بعد از این قول
امام چنانکه ممکن است که بسبب حسب شدید حمل شود تا بعضی از زینب و کلثوم اگرچه زبانهای مختلف اهل روم عالم بودند مکر اینکه ایشان
را طاقت نداشتن امام ممید است شدید پس این توجیه خبر از رد نیست لهذا هر دو بر نکارست فتامل جیدا مجلس سی و پنجم از کتاب احوال
بعد از شهادات در بیان قصیه رسول پادشاه روم و نصرانیست یعنی در جمال بعضی از قضایا است که زنان بکلم بودن اهل بیت
در اسیران ایشان و حبس و زندان واقع گشته است و در بیان آنچه بااین تعلق دارد بدانکه جمعی از اصحاب مقاتل و از ایشان سید و ابن نما
و کفته اند که ابن لهیعه روایت کرده است از ابی الاسود محمد بن عبدالرحمن گفت ملاقات کرد مرا رأس جالوت که عالم یهود است گفت
در میان من و داود هفتاد پدر است و یهود هرگاه که مرا ملاقات مینمایند مرا تعظیم و تکریم مینمایند و شما میان پیغمبر و پسر
پیغمبر شما مگر یک پدر فاصله نبود او را کشتید و از امام زین العابدین روایت شده است که چون سر حسین را بنزد یزید آوردند مجلس شراب ترتیب میداد
و سر حسین را پیش روی خود میگذاشت و در برابر آن شراب میخورد روزی در مجلس او حاضر بود رسول پادشاه روم
و از اشراف و عظمای اهل روم بود گفت ای پادشاه عرب این سر کیست یزید گفت ترا با این سر چکار گفت من چون
بنزد پادشاه خود برمیگردم و از من سوال میکند از هر چیزی که دیده ام دوست میدارم که قصه این سر و صاحب آنرا با او خبر دهم
که او نیز در فرح و سرور تو شریک باشد یزید با او گفت این سر حسین بن علی بن ابی طالب است گفت مادرش کیست گفت
فاطمه دختر رسول خدا نصرانی گفت اف باد بر تو و بر دین تو دین من از دین تو بهتر است زیرا که پدر من از اسباط و نواده های داود است
و میان من و داود پدران بسیار است و نصاری مرا تعظیم میکنند و از خاک پای من برای تبرک برمیدارند بجهت اینکه من از
نواده گان داودم و شما پسر دختر پیغمبر خدا را میکشید و حال آنکه میان او و میان پیغمبر شما نیست مگر یک مادر پس چه دین است دین
شما بعد از آن با یزید گفت آیا حدیث کنیسه حافر را شنیده یزید گفت بگو تا بشنوم گفت میان شهر عمان و چین دریائیست
که مسافت آن یکسال راه است و در آن آبادی نیست مگر یک بلده در وسط آب که طول آن هشتاد فرسخ است در هشتاد فرسخ در روی زمین
بلده بزرگتر از آن نیست و از آن بلده کافور و یاقوت میاورند و درختان ایشان عود و عنبر است و آن بلده در دست نصاری است
و هیچ پادشاهی از ملوک بغیر از ایشان نیست و در آن بلده کنایس بسیار است و اعظم آن کنیسها کنیسه حافر است در محراب آن
حقه از طلا آویخته است که در آن حقه حافری هست میگویند که این ناخن حماریست که حضرت عیسی بر آن سوار میشد و اطراف حقه را بدیباج
و دیبا و ابریشم مزین کرده اند و در هر سال جماعت بسیار از نصاری آنرا قصد میکنند و باطراف آن طواف مینمایند و آن را میبوسند
و حوایج خود را از حق تعالی طلب مینمایند این شان و عادت ایشانست بناخن الاغی که گمان میکنند که آن ناخن الاغی است
که عیسی پیغمبر ایشان بر آن سوار میشد و شما پسر دختر پیغمبر خود را میکشید خدا شما را و دین شما را مبارک نکند یزید گفت این
نصرانی را بکشید تا مرا در بلاد خود رسوا نکند و چون نصرانی این را دریافت با یزید گفت میخواهی مرا بکشی گفت بلی گفت بدانکه من
دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم میگفت ای نصرانی تو از اهل بهشتی من از کلام آن بزرگوار تعجب نمودم و اینک میگویم اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله بعد از آن برجست و سر حسین را بر سینه چسبانید و آنرا می بوسید و میگریست تا او را کشتند
بدانکه جمعی از اصحاب مقاتل و از جمله ایشانست صاحب مناقب ذکر کرده اند که در بعضی مؤلفات اصحاب بطریق مرسل ذکر شده است
که یک نصرانی رسول پادشاه روم بود نزد یزید بعینه آمده در مجلس او که سر حسین را آورده بودند حاضر شد و چون آن نصرانی سر حسین را دید
گریست و صیحه کشید و نوحه نمود تا ریش او بآب چشم او تر شد بعد از آن گفت ای یزید بدانستیکه من بودم اهل شده ام
در حالتیکه تاجر بودم در ایام حیوه پیغمبر و خواستم که هدیه بحضرت او برم از اصحاب او پرسیدم که آنحضرت را چه هدیه باید برد
دوست میدارد گفتند طیب و عطریات را اگرچه دوست میدارد زعفران خیلی مایل است پس دو نافه مشک و مقداری

از عنبر اشهب معطر گشته بود بمنزلش آوردم و آنحضرت در آن روز در خانه زوجه اش ام سلمه بود عطر را در پیش روی او بر زمین گذاشتم
گفت این چه چیز است گفتم هدیه محقری است بحضور تو آوردم بمن فرمود که اسم تو چه چیز است گفتم اسم من عبد شمس است
گفت اسم خود را تبدیل کن من اسم ترا عبد الوهاب میگذارم اگر از من اسلام را قبول کنی هدیه را از تو قبول میکنم گفت یا د
نظر کردم و در آن تامل نمودم و دانستم که او پیغمبر است و همان پیغمبر است که عیسی ما را خبر داده است از او و مکانیکه فرموده من بشارت میدهم
شما را به رسولی که بعد از من می آید اسم او احمد است پس آنرا اعتقاد کرده در دست او در آن ساعت مسلمان شدم و برگشتم بسوی روم
و من اسلام خود را پنهان میداشتم و چند سال بود که من با پنج نفر از فرزندان و چهار نفر از دختران خود مسلمان بودم و بحال قیصر
پادشاه روم و اهل نصاری بر حال اطلاع نرسانیده و در آن ایام روزیکه من در حضور پیغمبر بودم و او در خانه ام سلمه بود
دیدم این عربی که سر او خار و ذلیل در پیش روی تو گذاشته اند بر جد خود داخل حجره داخل شد پیغمبر دستهای خود را گشود که او را اخذ
نماید و میگفت مرحبا بتو ای حبیب من تا پیغمبر او را اخذ کرد و دو لبهای او را میبوسید و دندانهایش را بو
میداد و میگفت دور باد از رحمت خدا کسیکه ترا میکشد و خدا لعنت کند کسیرا که ترا میکشد و اعانت نماید در قتل تو ای حسین
و آنحضرت با همه این میگریست وقتیکه روز دوم شد و من با پیغمبر در مسجد بودم ناگاه دیدم حسین با برادرش امام حسن بجد
پیغمبر آمد و گفت یا جداه با برادرم حسن کشتی گرفتیم هیچیک با دیگری غلبه نکردیم میخواهیم بدانیم که کدام یک از ما قوتش از دیگری
زیاد است پیغمبر با ایشان گفت ای حبیبان من و جان من کشتی گرفتن شما سزاوار نیست بروید خط بنویسید هر کسیکه خطش بهتر باشد
قوتش زیاد است گفت پس رفتند هر یکی از ایشان یکسطر نوشته بحضور جد خود پیغمبر آوردند لوح را پیغمبر داد تا نماید در میان
ایشان حکم نماید پیغمبر یکساعت با ایشان نظر نمود و نخواست دل یکی را بشکند با ایشان گفت ای حبیبان من پیغمبر امی هستم خط را نمی
شناسم بروید نزد پدر خودتان تا او در میان شما حکم کند و ملاحظه نماید به بیند خط کدام شما بهتر است گفت پس رفتند نزد
پدر خودشان و پیغمبر با ایشان بود همه بمنزل فاطمه داخل شدند یکساعت گذشت ناگاه دیدم پیغمبر آمد و سلمان با او بود و میان
من و سلمان صداقت و دوستی بود از سلمان پرسیدم که پدر ایشان در میان ایشان چگونه حکم کرد و خط کدام یکی بهتر بود
سلمان گفت پیغمبر بچیزی با ایشان جواب نداد زیرا که او در امر ایشان تامل نمود و گفت اگر میگفتم که خط حسن بهتر است
حسین غمگین میشد و اگر میگفتم خط حسین بهتر است حسن مغموم میشد پس ایشانرا پیش پدر ایشان فرستاد گفتم ای سلمان ترا قسم میدهم بحق صداقت
و اخوتی که در میان من و تو است و بحق اسلام قسم میدهم خبر ده بمن که پدر ایشان در میان ایشان چگونه حکم کرد گفت وقتیکه خدمت پدر خودشان
آمدند در حال ایشان تامل کرد و بحال ایشان رقت نمود و نخواست که دل یکی از ایشان را بشکند با ایشان گفت بروید نزد مادر خودتان
او در میان شما حکم کند پس نزد مادر خودشان آمده با او عرض کرده و مشکل را دادند آنچه در لوح نوشته بودند گفتند ای مادر جد ما امر کرد که خط هر کدام
هر کس خطش بهتر باشد قوتش بسیار است خط نوشته خدمت او بردیم ما را پیش پدر ما فرستاد و پدر ما در میان ما حکم نفرمود ما را پیش تو فرستاد
فاطمه تفکر نمود که جد و پدر ایشان نخواسته اند که خاطر ایشان شکسته شود من چه کنم و چگونه در میان ایشان حکم نمایم با ایشان گفت ای نور
چشمان من در رشته گردن بند خود را در سر شما قطع میکنم هر کدام از مرواریدهای آن بسیار اخذ کند خط او بهتر است و قوتش زیاد
بیشتر گفت در گردن بند هفت دانه از مروارید بود که قیمت آن معظم بود گردن بند خود را بسر ایشان قطع و نثار کرد امام حسن
سه عدد از آن اخذ کرد و سه عدد را امام حسین اخذ کرد و یکعدد در میان ماند هر یکی از ایشان خواست که آنرا بردارد دیگری مانع میشد خدای
تعالی جبرئیل را امر کرد که بزمین نازل شو و بپر خود آن یکعدد لؤلؤ و مروارید را زده دو نصف کن پس جبرئیل نازل شد و آنرا دو نیم کرد هر یک از ایشان
یکنصف را اخذ کرد پس نظر کن ای برادر رسول خدا راضی نشد که الم ترجیح کتابت بدل یکی از ایشان داخل شود و نخواست که قلب ایشان
شکسته شود و هم حسنین امیر المؤمنین و فاطمه و هم رب العزة نخواست که دل یکی از ایشان شکسته گردد بلکه جبرئیل را امر نمود که دانه مروارید را دو نیم

دیدیم کردن تا طلب بیعت شان نکنند که گردد و تو حسین همگی به فرزند دختر رسول خدا اذیت نمود و بر تو و بر دین تو ای یزید بعد از آن نظر الی برخوا
بسوی سر حسین و او را به سینه چسبانید و می بوسید و میگریست و میگفت حسین شهادتش برای این در پیش جدت محمد مصطفی و پیش
[illegible] علی مرتضی و پیش مادرت فاطمه زهرا و اما آنچه ابو مخنف آورد از طعام ذکر کرده است آن است که او گفت و خلف شد
یزید لعین رأس الجالوت پس سر شریف [illegible] را بعد از [illegible] در پیش [illegible] او دید و گفت ای خلیفه این سر کیست گفت این سر حسین است
گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد مصطفی گفت به چه سبب مستحق قتل شده است گفت از بهر آنکه اهل عراق او را دعوت
کردند به جا خود شان و خواستند که او را خلیفه کنند پس عامل من عبیدالله ابن زیاد لعین او را کشت رأس الجالوت گفت
او را [illegible] کیست و حال آنکه او پسر دختر پیغمبر شما است چه شد بدست کفر شما و گفت ای یزید [illegible] میان من و
داود [illegible] سی و چند [illegible] پدر است یهود مرا تعظیم می نمایند و ترویج نمی کنند مگر به رضای من و خاک از تحت قدم من بر می دارند و
[illegible] تبرک می نمایند شما دیروز پیغمبر شما در میان شما بود شما امروز بر پسر او بر خواستید او را کشتید هلاکت باد بر شما و بر دین
شما یزید لعین با او گفت اگر نه پیغمبر من فرموده که هر کس معاهد را بکشد من در روز قیامت خصم او میشوم هر آینه ترا می کشتم
بسبب اینکه بر من معترض شدی رأس الجالوت گفت ای یزید رسول خدا خصم کسی میشود که معاهد را بکشد و خصم کسی نمیشود که پسر او را کشته
بعد از آن رو به سر [illegible] کرد و گفت یا ابا عبدالله برای من شهادت کن در پیش جدت رسول خدا [illegible] که من شهادت میدهم به آنکه خدا
[illegible] و شهادت میدهم که محمد رسول خدا است [illegible] و گفت [illegible] از دین خود خارج شد و به دین اسلام داخل [illegible]
پس یزید [illegible] خون تو برات حاصل نمودیم بعد از آن امر کرد کردن او را زدند [illegible] ناگاه [illegible]
او شیخ کبیر بود [illegible] حسین را دید و گفت ای خلیفه این سر کیست گفت این حسین بن علی ابن ابی طالب مادرش فاطمه زهرا دختر رسول
خدا است گفت به چه سبب مستحق قتل شد گفت برای آنکه اهل عراق او را دعوت نمودند که بر مسند خلافت نشیند پس عامل
من عبیدالله بن زیاد لعین او را کشت و سر او را [illegible] فرستاده است [illegible] گفت [illegible] من [illegible]
خود بودم ناگاه [illegible] شنیدم پس نظر کردم ناگاه جوانی را دیدم که گویا روی او ماهتاب بود [illegible]
[illegible] مردان چند بودند به بعض ایشان گفتم این جوان کیست به من گفتند که این جوان رسول خدا است ملائکه از اطراف
او [illegible] حسین بعد از آن گفت [illegible] سر حسین را در پیش خود بردار [illegible]
[illegible] یزید با او گفت [illegible] غلامان [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] بیرون می کشیدند بعد از آن امر کرد که گردن او را بزنند پس او را [illegible] ندا کرد یا ابا عبدالله
مرا شاهد باش در پیش جدت [illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس یزید
غضبناک گردید و گفت [illegible] او را بزنید [illegible] گفت ای یزید خواه مرا بزنی و خواه نزنی این رسول خدا است در مقابل من ایستاده
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیان بعضی از امور میشود [illegible] مستفاد [illegible] روایات مذکوره [illegible] است که یزید لعنه الله هر روز با حضار سر شریف روحی
له الفداء به مجلس خود امر میکرد [illegible] از روایات [illegible] است که در هر روز در مجلس آن کافر زندیق لعین سر شریف
[illegible] له الفداء حاضر میشد و به تماشای او [illegible] خود می نشست و به لهو و لعب و نوشیدن شراب اشتغال می نمود
[illegible]
آن کافر زندیق [illegible] خوف و خشیت [illegible] و از برخواستن فتنه و هجوم [illegible] خلق [illegible]
زوال دولت او چنانکه روز به روز [illegible] می شود بعد از آن [illegible]

محمد حسین بن محمد تقی نماند پس توکه قضایای مذکوره در این روایات متعدده مختلف اند در غایت اختلاف زیرا که ظاهر از روایات اولی
این است که رأس الجالوت کشته نشد و صریح روایت ثانیه این است که رسول ملک روم را یزید لعین کشت و ظاهر روایت ثالثه
این است که رسول پادشاه روم نیز کشته شد و او عبدالوهاب بود و آنکه مضمون روایت ثانیه مغایر است با مضمون روایت ثالثه و روایت
و روایت رابعه که ابو مخنف آن را ذکر کرده است پس صریح است در آنکه رأس الجالوت را یزید لعین کشت و مضمون آن از جهات
عدیده با مضامین روایات ثلثه که بآنها اشاره شد متغایر است و آنچه روایت خامسه است آن را نیز ابو مخنف ذکر کرده است پس آن نیز
چنانکه صریح است در آنکه جاثلیق را یزید کشت هم چنین بحسب مضمون از جهات عدیده مغایر است با مضامین روایات اربعه
پس در این مقام میگوئیم که توفیق و جمع در مابین این روایات متصور میشود از وجوه عدیده اول آنست که این قضایا یا بعضی متعدده
بوده است بمعنی که هر یک از اینها قضیه مستقله است ... در هر یک از آنها است ... نیز است که هر یکی در خلعت
دوم آنکه آن قضایا در حقیقت راجع میشود به یک قضیه و ... ناشی میشود اختلافات از جهة اجمال و تفصیل و نقل بمعنی
و نحو اینها سیوم آنست که آن قضایا در حقیقت راجع میشود به دو قضیه و اختلافات ناشی است از آنچه گذشت و نیز محتمل است که
شود که آنچه در این روایات است راجع میکردد بچهار قضیه بعد از آن مخفی نماند که در انعقاد قضیه دیگری هست در قضیه ای که
کتاب خرایج ذکر شده مثل آنکه در آن کتاب گفته که رأس الیهود در مجلس یزید حاضر شد و گفت این کیست گفت سر خارجی است گفت از
کیست گفت حضرت حسین گفت فرزند کیست گفت پسر علی است گفت مادرش کیست گفت فاطمه گفت فاطمه کیست گفت دختر
محمد پیغمبر شما گفت بلی گفت خدا شما را جزای خیر ندهد دیروز پیغمبر شما از میان شما رفت امروز پسر دختر او را کشتید و سر او میان من
و داود پیغمبر بیست و نه پشت فاصله است ... لهذا آنانکه یهود ما را می بینند بمن تعظیم می نمایند بعد از آن بر جو ... گشته
پیش طشت آمد و سر مبارک را بوسید و گفت شهادت میدهم بر آنکه خدا یکی است و نیست خدائی جز او و محمد رسول خدا است و بر دن
رفت یزید لعین امر کرد او را کشتند مخفی نماند بر تو که آنچه در این روایت مذکور است محتمل است که محمول شود بر بعض آنچه در روایات سابقه گذشت
پس خلاف ناشی میشود از نقل بمعنی و کم و زیاد کردن چنانکه ظاهر روایت ... است بر شدت کفر و زندقه یزید لعین و بر اینکه
لعین او را ایشان بنیان کرد ... فرح و سرور در آن روز بروز عید ساعت علاوه میشد و هم چنین در آنها دلالات کامله است
بر علو شأن سر شریف سید الشهدا در آنکه سر شریف حاضر نشد در مکانیکه صادر شد از آن از کفار اهانت و استهزا
نسبت باو و مگر اینکه صادر شد از سر مبارک چیزیکه جبهای دشمنان کفار را بکمال گمان شد مثل یزید و اعوان او از معجزه گیرندا ...
از آن هیبت کردن جمیع علام و ایان دیگران از معجزات عظام که صادر نمیشود مگر از اصحاب ولایت مطلقه و بالجمله روایات این
مجالس مثل روایات مجالس سابقه متفق است بر دلالت کردن این مطلب از شدت کفر و زندقه یزید و زیاد شدن فرح و سرور او در آن
روز به روز ساعت بساعت بعد از شهادت سید الشهدا روحی له الفداء و در اینکه سر شریف حاضر نمیشد نزد دشمنان کفار در مکانی که
از آن بلحاظ مگر اینکه صادر شد از آن معجزه عظیمه از معجزاتیکه امثال آن صادر نمیشود مگر از اصحاب ولایت مطلقه و دلیل دیگر است که در آن
بیان میشود امور یکه در وقت بودن اهل بیت و اسیران در زندان و حبس واقع گشت و آن از جهة این بود که یزید مرتبه کثیره قصد
کرد که امام سید الساجدین را بکشد و خدای تعالی او را از آن باز گردانید مثل است بعضی از امور مرا که در روایات که ناطق اند بر اینکه یزید
مرتبه کثیره عزم نمود که سید الساجدین را بکشد در غایت کثرت است بعضی از آنها گذشت و در اینجا اشاره مینمائیم با آن روایاتیکه
نگذشته است چنانچه نقل شده است از تاریخ طبری و بلاذری که یزید بن معاویه لعین بعلی بن الحسین گفت آیا کشتی میگیری با این
پسر خود خالد آنحضرت فرمود که نه تو کشتی میگیری نه ... کار دیگر ... مقاتله نمائیم یزید گفت
شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُهَا مِنْ اَخْزَمَ وَهٰذِهِ عَصِيَّةٌ مِنَ الْعَصَا هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ یعنی این طریقه است که آنرا
از اخزم میشناسم این عصی از آن عصا است آیا مار میزاید مگر مار و از کتاب احمد نقل شده که یزید گفت بشهادت مسلم
با آنکه تو پسر علی بن ابیطالب هستی و روایت شده که آن ملعون بزینب گفت تکلم کن زینب گفت او متکلم است یعنی سید الساجدین
پس سجاد انشاد کرد لَا تَطْمَعُوا اَنْ تُهِينُونَا فَنُكْرِمَكُمْ وَاَنْ نَكُفَّ الْاَذٰى عَنْكُمْ وَتُؤْذُونَا وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
اَنَّا لَا نُحِبُّكُمْ وَلَا نَلُومُكُمْ اَنْ لَا تُحِبُّونَا یعنی طمع نکنید در اینکه ما را خوار نمائید پس ما شما را اکرام نمائیم و اگر ما شما را

اذیت نمائیم شما ما را اذیت میکنید و خدا میداند که شما را دوست میداریم و شما را اذیت میکنیم و دانیکه ما را دوست نمیدارید یزید
گفت راست گفتی ای غلام ولکن پدر و جد تو خواستند که امیر باشند حمد خدا را که ایشانرا کشت و خون ایشانرا ریخت امام
گفت نبوت و امارت در اجداد و آباء من بود قبل از تولد تو [illegible] یزید گفت وقتیکه سید سجاد خود را [illegible]
داد یزید گفت به جوان و ملازم خود که آن غلام را ببر در بوستان ببر و در آنجا قبر بکن پس او را [illegible]
[illegible] و حکم کنند آن کودال که آنحضرت را در آنجا دفن نمایند و سجاد نماز میگذارد وقتیکه ملاعین قصد کردند که او را بکشند
از هوا آمده او را از [illegible] و فرو رفته و فریاد کرده [illegible] باو غلبه نمود پس خالد پسر یزید آن [illegible] برگشت نزد پدر و قصه را نقل
کرد یزید امر کرد غلام را دفن کردند در آن حفره و کودال که کنده بودند و سید سجاد را رها کرد و حاجب سجاد دید در آن روز مسجد بود مخفی
مخفی نماند بر تو که قضیه مصارعت و کشتی گرفتن در بعضی از روایات دیگر نیز واقع شده است از جمله آنها روایت طبرسی است
در احتجاج نقل در مقام اول آن که متضمن احتجاج امام بود در بالای منبر در مجلس یزید و قول یزید او را که نازل شو از منبر
پس فرود آمد و [illegible] بجانب در مسجد برود و آنچه در قبل ثبت شده است وقتیکه یزید بمنزل خود برگشت علی بن الحسین را
خواند و گفت یا علی آیا با پسرم خالد مصارعت میکنی آنحضرت گفت مصارعت [illegible] کارد بده و او را هم کارد
بده تا قوی ضعیف را بکشد پس یزید آنحضرت را بسینه خود چسبانید بعد از آن گفت لا تلد الحیة الا الحیة اشهد انک ابن علی ابن ابی
طالب بعد از آن علی ابن الحسین باو گفت ای یزید بمن رسیده که میخواهی مرا بکشی اگر لابد است از اینکه مرا بکشی پس کسی
مرا بفرست که این زنان حرم رسول خدا را برگرداند یزید گفت کسی برنگرداند ایشانرا مگر تو خدا لعنت کند
پسر مرجانه من از او راضی کرده بودم که [illegible] و اگر من متولی قتال او میبودم او را نمی کشتم بعد از آن جایزه آنحضرت را
بهتر کرد و او را از زمان [illegible] نمود [illegible] و تو خبرداری با اینکه مستفاد از این روایت است که طلاق و خلاص نمودن
یزید حرم و اسیران از حبس که در مسجد خراب بود در آن روز بود که امام را امر بمصارعت با پسر خود امر نمود بعد مخفی نماند بر تو که
قضیه مصارعت در بعضی روایات در شان عمرو بن الحسن واقع شده و عمرو صغیر بود میگویند که یزید [illegible] داشت با او و گفت آیا
من خالد مصارعت میکنی عمرو گفت نه ولکن یک کارد بمن و یک کارد باو بده بعد از آن با او مقاتله نمایم یزید گفت شنشنة
اعرفها من اخزم    هل تلد الحیة الا الحیة    و مخفی نماند بر تو که حمل کردن این قضیه بر اینکه این قضیه
از جهت امر کردن یزید بود امام را با اینکه با پسرش خالد مصارعت کند اولی است از اینکه هر دو قضیه را یک قضیه حمل کنیم
و بگوئیم که خطا از راوی واقع شده    مجلس سی و ششم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در بیان آنچه تعلق بسر
شریف آنحضرت بعد از ورود از معجزات قاهره و آیات ساطعه که دلالت کنند بر اینکه سید شهدا اعز و اکرم است نزد
خدای تعالی از جمیع خلق او غیر از جد و پدر و مادر و برادر او علیهم السلام و معجزات در آن وقت بود که حرم و اسیران در زندان
در حبس بودند پس میگوئیم که صاحب کتاب [illegible] ذکر کرده است بعد از نقل کردن قول یزید    لست من خندف ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل    که یزید با رقم مجلس او داخل شد و سر شریف را در میان طشت دید و آن ملعون را که چوب
بر دندانهای او میزد گفت چوب را از این دندانها بردار زیرا که بسیار دیدم که پیغمبر آنها را میبوسید یزید گفت اگر تو شیخ
کبیر نبودی که خرف شده و عقلت زائل شده هر آینه ترا می کشتم بعد از این قضیه رأس یهودی را که معلوم کردیم ذکرش
کرده بعد از آن گفت که [illegible] گفت یزید امر کرد که سر شریف را بقبه که در مقابل [illegible] بود که در آن شراب می آشامید
داخل کردند و ما را بآن سر موکل نمود و [illegible] در قلب من بود و در آن قبه مرا خواب نیامد و وقتیکه شب شد نیز ما را بآن سر
موکل کردند و وقتیکه قدری از شب گذشت صدائی از آسمان شنیدم ناگاه دیدم منادی ندا میکند ای آدم نازل شو پس
آدم ابو البشر نازل گردید و با او بود جماعت بسیاری از ملائکه بعد از آن شنیدم که منادی ندا میکرد ای ابراهیم
نازل شو پس نازل شد و با او بود بسیاری از ملائکه بعد از آن منادی را شنیدم که ندا میکرد ای عیسی نازل شو پس با جمعی
کثیری از ملائکه نازل گردید بعد از آن صدای عظیمی شنیدم و منادی ندا میکرد ای محمد نازل شو پس نازل شد و با او بود خلق
کثیری از ملائکه پس ملائکه قبه را احاطه نمودند بعد از آن پیغمبر داخل قبه گردید و سر را از قبه برداشت و [illegible]

است که محمد بن حنفیه در قبه نشست ... نیزه مخفی گشت ... بخار سیمرغ افتاد آن را ... آمده او را گفت ای پدر من ای آدم
نمی‌بینی آنچه امت من به فرزندم کرد بعد از من پس از آن جهت مرا به لرزه در آمد بعد از آن جبرئیل بر خواست و گفت یا محمد من صاحب
زلازلم مرا امر کن زمین را بر ایشان بجنبانم که در یک صیحه هلاک شوند پیغمبر فرمود نه گفت یا محمد
مرا بگذار با این چهل نفر که موکل اند با این سر شریف گفت ... پس جبرئیل بهر فرد فرد نفخ میکرد تا به من رسید پس گفت
میشنوی و می‌بینی پیغمبر فرمود ... ایشان را بگذار که خدا ... پس مرا ... شدند سر را برداشتند رفتند
پس آن شب آن ... مفقود گشت دیگر از آن خبری ظاهر نشد و مخفی نماند بر تو که این حکایت را شیعه از ... بر نهج مفصل روایت
کرده است حکایت کنند که محمد بن یحیی گفت که حج بیت الله کردم در آن اثنا که طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که میگفت
اللهم اعوذ بک من القوم الظالمین و زیاده از این چیزی نمیگفت پیش او رفتم سوال کردم از او از سبب این بیزاری گفت من
کرمانی ام ... از شعب ... حالتی که دست من در ... بسته بود پس از آن گفت شعب ... کیست گفتم شعب ... ابن
ابی طالب است گفتم ... گفتم آن چیست که خود را ... گفت بدان که من از جمله
آن چهل نفر بودم که در شام ... سر حسین موکل بودند و هنگامی که شب داخل ... صندوقی که ... سر او را
نقل میکردیم ... آن میخوابیدیم در بعضی منزلها هنگامی که شبی از شبها شد و اصحاب من خوابیدند من بیدار بودم ناگاه دیدم
سقف منزل ... دیدم حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم نازل شدند بعد از آن نازل شدند جمعی از ملائکه و انبیا و مرسلین
و صدیقین و شهدا و صالحین پس نشستند در پیش صندوق و نازل شد مردی که نورش از ایشان بسیار ... ایشان
... و کرسی از نور برای او نصب کردند ... ای محمد و ای خاتم پیغمبران و ای سید انبیا و بعد از آن علی ابن ابیطالب
نازل شد و بعد از آن چهار مرد نازل شدند و منادی ندا کرد ... حمزه و جعفر و عقیل نازل شدند و عباس نازل شد پس از
جانب پیغمبر نشستند بعد از آن پیغمبر صندوق را گشود و سر حسین را بیرون آورد ... نوری ظاهر گشت که ما بین مشرق و
مغرب را گرفت پس پیغمبر گریست و انبیا و ملائکه در وقت دیدن آن سر شریف گریستند پیغمبر گفت ای پدر من ای آدم
و ای نوح و ای پدر من ابراهیم و ای برادر من موسی و عیسی و ای گروه انبیا و مرسلین و ملائکه ... شهدا و صالحین نظر نمائید
با آنچه امت من به پسرم حسین کردند گفتند خدا لعنت کند امتی که به پسر تو حسین ... کرده اند ... گفت ... و گفت
بعد از آن منادی را شنیدم ندا می‌کرد ای انبیا و مرسلین و صالحین چشم خود را بپوشید و سر خود را زیر اندازید که مادر ... زد
ناگاه دیدم زنی را که شبیه ترین خلق بود به آدم بعد از آن مریم بعد آسیه دختر مزاحم بعد ساره و صفورا دختر شعیب نازل شدند ناگاه
زنان دیدم ... ناگاه ندائی آمد که ای انبیا و حاضران سر خود را پائین اندازید تا ... فاطمه زهرا بگذرد ... گفت
... جماعتی از ملائکه پس آمد ... جانب صندوق ... آمد بعد از آن فاطمه ندا کرد ای پدر ما رسول ... پسرم حسین را
... تا او را ببوسم پیغمبر سر را به فاطمه داد فاطمه می‌بوسید و ... گریست تا ... گریستند و اهل آسمان گریه کردند بعد از آن گفت
ای مادر ... مریم و ای صفورا و ای آسیه و ای مادرم خدیجه و ای گروه انبیا و رسل نظر نمائید با آنچه امت ... پسرم
کرد بعد از آنکه ... علی و برادرش حسن پیش از ... گفتند ... حاکم ... ایشان خدای رب العالمین
داور بهترین حاکمانست گفت ... آن ... کردند بعد از آن او و زنان ... شدند
پس آدم آمد با او بود انبیا و شهدا و صالحین پس پیغمبر را تسلی دادند در مصیبت حسین بعد آنحضرت سر را به صندوق
رد کرد بعد از آن پنج هزار ملک فرود آمدند ملک اول مقدم شد گفت السلام علیک یا محمد بدرستیکه خدای تعالی مرا امر کرده است
با طاعت تو من ملک ... مرا مامور کرده است که ... را بر ایشان مسلط گردانم ... از بیخ بر کنیم آنحضرت فرمود ... پس
گفت من ملک ... مرا امر کن آسمانها را بر ایشان فرود آرم فرمود نه ملک سیوم پیش آمد گفت من ملک ...
امر کن ... در دریا غرق کنم گفت نه ملک چهارم مقدم شد و گفت من ملک آتشم امر کن ایشان را بسوزانم گفت نه پس
ملک پنجم پیش آمد و گفت من ملک زمینم امر کن زمین ایشان قلب نمایم پیغمبر فرمود ایشان را بگذارید تا خدای تعالی حکم نماید

در میان من و ایشان بود او خبر داد که چنین است بعد از آن گفت امید دارم بسبب آنکه خدای تعالی مرا مامور کرده است که بکشتن کسانیکه
بر سید الشهدا اسوق الذهبت [illegible] ایشان [illegible] مگر کنیزی که خبر دهد بخبری که ما شرشده بعد آن پس کشتم من آن
مردم را پس از آن پس از آنکه کشته شدند نفتم را تمام هلاک کردند پس این جمله خبر نیست که خبر رسید هم با آن پس من کشتم از آن
کفار شوم زیرا که تو لد لیل آن شبی است حدیث و تو خبر داری با آنکه آنچه در این روایت است از انقضیه چنانکه احتمال دارد که در کوفه
بودن حرم و اسیران در زندان باشد چنانکه عنوان این مجلس با آن مصدر کریم هم چنین احتمال دارد که بعد از بیرون آمدن ایشان
از زندان و بعد از مشغول بودن ایشان در شام با قامه نمودن ماتم و تعزیه رسید الشهدا ارواح العالمین له الفداء و بعد از انجام احتمال دیگر هم
و آن این است که بعد از بیرون آمدن ایشان از شام و کوچ کردن بمدینه رفتن ایشان باشد و این احتمال اخیر تایید میکند آنچه در ذیل روایت
خرائج مسطور است و عبارتی از قول او است که گفت فاقعد الرس من تلك الليلة فما عرف له خبرا و این تایید بعد از ملاحظه آنچه
که در بعضی از روایات است و آن روایت اخیره است که در مناقب [illegible] ذکر کرده است الا اینکه در بعضی بجای ابن تحسین گفت آنکه جماعت
را ذکر کن که من بجا آوردن آنها را بتو وعده کردم گفت مطلب اول من این است که سر پدر و سر برادرم حسین را با من بنشان که ماه آن
بر کیرم و با او نظر نمایم و وداع کنم که حدیث پس این کلمه میکند از آنکه سر شریف روحی له الفداء و از شام مخصوص شده بود دوباره
حرم و اسیران در شام بودند پس از آنکه حاضر شد جمیع آنچه با آن اشاره گذشت احتمال سیوم که احتمال اخیر است قوی که بعضی
سالمه میشود

تذییل نهائی است که در آن بیان بعضی از امور مهمه میشود مدلی که مستحسن [illegible] اینکه منادی ندا کرد در وقت محشور و عبور
نمودن آن گرامی انبیاء و صالحین و مرسلین چشمهای خود را بپوشند و سرهای خود را پایین بیندازند تا بگذرد ولیکن اینجا نیز ندا کرد در عبور
نمودن صدیقه کبری فاطمه زهرا که ای انبیاء و حاضران چشمهای خود را بپوشید و سرهای خود را به زیر اندازید تا بگذرد [illegible]
فاطمه زهرا و ندا کرد و بجهة دیگر نکرد گذشتن مریم و آسیه و ساره و صفوراء با این سر هست که زن فرزند مرده و زنیکه پسر او را کشته بود و از
ما بین آن زنان طاهرات نبود مگر حوا ام البشر و مادر حضرت فاطمه زهرا پس اگر انبیا حاضران حوا و فاطمه زهرا را می دیدند
و تنها السلام [illegible] شد هر آینه غش میکردند بلکه منعدم میشدند کو ارواح ایشان از ابدان مثالیه بر تحیة ایشان مفارقت مینمود زیرا آن
حالیکه فاطمه زهرا در آن بود بعد از شهادت اولادش و بعد از اسیر شدن دختران آن حد اطاقت دیدن آن نبود مگر کسیکه حزن
او مثل حزن و اندوه او باشد اما او یا کسیکه اراده دیدن او نموده باشد پس اگر گوئی که بعضی فقرات این روایت ناطق است
بر اینکه نور سید الشهداء مظلوم مشرق و مغرب را فرو گرفته بود و اضعف چنانکه می بینی در این روایت ذکر شده است در وصف
نور رسول خدا بلکه در آن روایت ذکر شده است که نور رسول خدا زیاده بود از نور سایر انبیا و کل من حضر منهم [illegible] [illegible]
زیادت نور سر شریف بر جمیع انوار ملکوتیه لاهوتیه از انوار انبیاء و اوصیاء و ملائکه و غیر ذلک از آنچه را است که در آن شک
نیست بلکه زیادت نور آن نور نبی مطلق یعنی محمد مصطفی بسیار بود و ولی مطلق یعنی علی مرتضی از امور یست که مسلم نیا شد مگر
معاندی که دوجه و [illegible] آن را سوا کردن نتوان [illegible] سری از اسرار است از ذکر کن الا آنکه بگو که این فقره از فقرات [illegible]
میگوئیم که بسبب زیادت و کثرت در نور سر شریف روحی له الفداء اسرار چندیست لعل است که در بعض مجالس متعدد [illegible]
که صاحب سر شریف یعنی نفس مقدسه حسینیه مختص شد بعد از شهادت با لطاف و عنایات خاصه از خدای تعالی و کردیده در نزد ساحت
حضور مقدسه خدای تعالی در قرب ملکوت لاهوتیه در مکانیکه متمکن شد از اوقات و در سبیل زیارت او احدی از انبیاء و مرسلین
و ملائکه و مقربین و [illegible] این مختلف ملائکه [illegible] [illegible] شعبان روحی لها الفداء گردید پس کثرت نور و زیادت آن در
سر شریف روحی له الفداء از جهة این بود و بعبارة اخری در سببیکه این کاشف از قرب کامل تام برای آن نفس مقدسه حسینیه و خلوت
تامه لاهوتیه برای آن است پس این مستلزم افضل بودن حسین از جد و پدر و مادر و برادرش نیست زیرا که زیادت و کثرت نور
بر اراده کردن تجلیات است از [illegible] بنت [illegible] یا [illegible] مطلعه بود [illegible] این اراده تحقق میشود در وقت انبساط و فرح و سرور بر نفس
کلیه قدسیه از نبی مطلق یا ولی مطلق پس شک نیست در اینکه ریخته شدن هموم و هجوم آوردن حزن و اندوه بر قلب رسول خدا باعث میشد
در اراده کردن آن تجلیات را و اما ولی مظلوم و امام شهید روحی له الفداء پس وجه انبساط و سرور بودن [illegible] آنچه سوی آن اشاره
نمودیم از مختص بودن او بالطاف و عنایات خاصه الهیه و خلوت تامه لاهوتیه و سیر کردن خیال از زمان او اگرچه از خیر نابت که
اصف و اقصر بودن هموم و حزن میکرد با او نیز الا اینکه جذبات خلوت لاهوتیه قاهر غالب بود پس درست و خوب تامل کن میسوم

نکته که در اینجا بسیار لطیف و وجه دقیق است و آن این است که خونهای جاری شده از سر شریف آنحضرت که اعداء از برای طلب کردن رضای الهی
و خلاص نمودن امت پیغمبر و شیعه جد و پدر و اولاد او از عذاب آتش پس وقتیکه پیغمبر و جد و پدر سر شریف آنحضرت را که اعداء او را زیارت میکردند به
اکلیل شدن انوار باهرات از آن خونهای خشکیده که تعلق بسر و حلقوم شریف نازنین و محاسن شریفه آنحضرت داشت همه آنها با دوار و زیاد و ترقی
شد و این از جهة اشاره بود از حب صاحب سر شریف آنحضرت که اعداء بر تمام اشیاء و سرور و حاصل شدن مطلب پیغمبر و جد و پدر و اولاد و محبان شیعه
امیرالمؤمنین و صحیح ایشان از آتش جهنم نکته که در اینجا بسیار لطیف و وجه دقیق دارد و آن این است که از جزئیات موجودات عالم
برزخ از امور است که در آن نباید شک نمود و این خلاف آنچیز نیست که با وهام عامه سبقت مینماید پس میگوئیم که استفاده نمودن
ارواح انبیاء و اوصیاء و صالحین و شهدا اینکه ایشان اخذ نور مینمایند از سر شریف پیغمبر مستلزم نیست که نور سر شریف در مرتبه
ملاحظه زیاد و ترقی شد از نوریکه در مرتبه سابقه بود و پس این در حقیقت کشف مینماید از امر دیگر بعضی و آن این است که استفاده نمودن اهل
عوالم ملکوت عالم برزخ از ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء و صالحین و شهداء درجات عظیمه و انوار باهرات و قربات کاملات است
استفاده نمودنی که ناشی و منبعث میشود از زیارت کردن ایشان سر شریف و جسد مطهر او را و از گریه کردن بآنها و زیارت و گریه
و عظیم میباشد از استفاده کردن غیر ایشان مثوبات و درجات را بسبب گریه نمودن با امام مظلوم و زیارت کردن قبر شریف او
و این استفاده ملائکه و ارواح قدسیه از انبیاء و اوصیاء نیست از امور یکه راجع میباشد به محض تحصیل نمودن مثوبات و درجات
در غرفات جنات بلکه در اینجا امر مشهور دیگری است و آن غرابت اینست پس تحقیق ظاهر شد از تحقیق سر لطیف و دقیق سر عدم انقطاع نزول ملائکه
و ارواح انبیاء و اوصیاء و صالحین و شهداء برای زیارت سر شریف و به تحقیق شناختی که تمام طوایف ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء
اند به نمط تطرف و تحاشی بلکه بطرز طریق اتصال و بر سبیل دوام ایشان از ابواب علم و حجج المعصومین است

مجلس سی و هشتم

از کتاب اسیر عبادات و اسرار شهادات در بیان بعضی از اموریست که نیز واقع گشت در وقت بودن حرم و اسیران
در حبس و زندان و آن از قضایائی است که بسر شریف آنحضرت که اعداء تعلق دارد و از جمله آنها آنکه نقل شده است از صاحب منتخب
که او گفت روایت شده وقتیکه آل الله و آل رسول را در شام نزد یزید آوردند برای ایشان منزلی معین کردند ایشان با تمامه عزادار شهید
بودند و حسین را دختری سه ساله بود از آن نوریکه حسین شهید نموده بودند و پدرش را ندیده بود و این با و عظیم آمد برای او در پس وحشت نمود
و بهر وقتیکه پدرش را طلب میکرد میگفتند فردا میآید و با او هست آنچه میخواهی تا اینکه شبی از شبها پدرش را در خواب دید
وقتیکه بیدار شد فریاد کرد و گریه نمود و او را خوابانیدند و گفت این گریه و ناله چیست گفت پدرم را و نور چشم مرا بیاورید و هر وقتیکه
او را میخوابانیدند حزن و گریه را زیاد میکرد و این اهل بیت سخت بزرگ شد پس گریه کردند و ظاهر نمودند و حزن را تجدید
و بر روی خود سیلی زده خاک را بسرها پاشیدند و موها را پریشان کردند صیحه و فریاد بلند شد پس یزید صیحه و فریاد و گریه ایشان را شنید
گفت چه خبر است گفتند بدرستیکه دختر صغیر حسین در خواب پدرش را دیده بیدار شده پدر خود را میخواهد و گریه میکند و صیحه و فریاد
میکند گفت سر پدرش را ببرید که او را ببیند پس سر شریف را نزد او آوردند و مندیل دیبائی بر آن پوشیده بود در پیش
روی او بر زمین نهادند و مندیل را از آن برداشتند گفت این سر کیست گفتند سر پدر تست پس آن را برداشته بسینه خود ضم کرد
در حالیکه میگفت من ذا الذی خضبک بدمائک یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر یا ابتاه من للنساء الحاسرات یا ابتاه
من للارامل المسبیات یا ابتاه من للعیون الباکیات یا ابتاه من للضائعات الغریبات یا ابتاه من للشعور المنشرات یا ابتاه
من بعدک واخیبتاه یا ابتاه من بعدک واغربتاه یا ابتاه لیتنی کنت لک الفداء یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء یا ابتاه
یا ابتاه کدام شخص ترا بخون خضاب کرده یا ابتاه که بر دختر یتیمه پرستاری کند تا بزرگ شود یا ابتاه که با این زنان حرم برهنه سر مهربانی
میکند یا ابتاه کدام این بیوه زنان اسیر متوجه باشد یا ابتاه که بر این چشمهای گریان رحم میکند یا ابتاه کدام کس بر این زنان مظلومات
غریبات ترحم مینماید یا ابتاه کدام کس با موهای پریشان و پراکنده شده رحم مینماید یا ابتاه وای بر ما بعد از تو یا ابتاه
وای بر غریبی ما بعد از تو یا ابتاه کاش فدای تو بودم یا ابتاه کاش من قبل از این روز کور بودم یا ابتاه کاش من در خاک مدفون
بودم و محاسن ترا بخون آلوده نمیدیدم بعد از آن آن مظلومه دهن خود را بدهن سر شریف پدرش که اعداء نهاد و بشدت
گریست تا غش کرد و وقتیکه او را حرکت دادند دیدند که جانش از بدن او مفارقت کرده وقتیکه اهل بیت این را مشاهده کردند
باواز بلند گریه و ناله کردند و ماتم حسینی را تجدید کردند و هر کسیکه حاضر بود از اهل دمشق گریه کرد ... الا لعنة الله علی

الیوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون میگویم هر کس تامل نماید در شدت کفر و زندقه یزید و شدت قساوت قلب او و کثرت
بغض و عناد او نسبت باهل بیت میداند که مقصود وی از فرستادن سر شریف را و اسرای اهل بیت در حبس و زندان این بود
که صغیره و مظلومه یتیمه بان سبیل باید بلکه مقصود وی از این هلاک نمودن او بود به قتل خود اسیر او و هلاک شدن آن یتیمه صغیره مظلومه
حبس از حرم و اسیر از بعد از آن در آن روز بر اهل بیت آن قدر مصائب وارد شد که اگر آنها را به روز نا ... شمس ستیره و تاره
میکردند و آن سبب ندیدن ایشان بود سر شریف را که اعدا داد و شاه و مقتول ایشان بود و هلاک شدن آن یتیمه مظلومه صغیره و یاد
آوردن ایشان از تغسیل و تکفین و دفن آن یتیمه اجساد طاهره و ابدان طیبات را که هر و بر در زمین کربلا افتاده و ابدان
مجروحه و جثه های چاک شده را که بی غسل و کفن در عرصه کربلا انداخته اند روز ایشان مثل روز عاشورا کرده پس از آن زنان حرم
ضجه نموده آواز خود شان را بگریه و نوحه بلند کردند و ناله ایشان باطراف و اصقاع دمشق احاطه نموده و اهل دمشق مرد و زن
بگریه در آمدند زیرا که اهل آن از فطرت ثانوی که مانع بود از رقت و ترحم گریه کردن باهل بیت و آل الله و آل رسول غافل گشته رجوع
نموده به مقتضای فطرت اولی از رقت و ترحم و گریه کردن بر آل بیت پس از آن هنگام در میان خودشان ظلم یزید و شدت کفر
و زندقه او را بیکدیگر نقل میکردند و نزدیک بود با او خروج کرده و دولت او را زایل و پامال نمایند جهل این نیز سببی شد از اسباب غلبه کردن
کردن خوف و خشیت بر یزید و واقف شدن رعب در قلب او و طلب نمودن او عذر را و سرعت نمودن او بعد از این برهانیدن و خلاص
کردن اهل بیت را از زندان و محبس و رد و مطلع مثوی انشاء الله تعالی به بعضی دیگر از اسباب و وجوه دیگر این خلاص کردن و اسرا را
از محبس **مجلس بیست و نهم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات** در ذکر کردن خواب سکینه که دیده بود پس مخفی نماند
در قضایا این است که واقع شد در بعضی از زمانی که اهل بیت در ایام اقامت در محبس و زندان بودند پس مرا آنکه اصحاب مقاتل اتفاق کرده اند
بر ذکر کردن رویای سکینه ع و لکن ایشان در امثال کلام بر نهج واحد عبارت نکرده اند بلکه بر وجه های مختلفه از اجمال و بسط و تغایر در عبارات
ذکر کرده اند اما سید محقق ذکر کرده است بعد از کفن سید الساجدین خطیب که ای خطیب رضای مخلوق را بسخط خالق خریدی
تا آخر که راوی گفت یزید وعده داد آن روز بعلی بن الحسین وعده کرد که حاجات او را بر آورده نماید بعد از آن امر کرد ایشان را به منزلی بردند که از گرما
و سرما نگاه نمیداشت پس در آنجا اقامت نمودند تا آنکه بر ایشان نوبت گذشت و در مدت بودن ایشان در آن جا که با
شاره شد بر حسین نوحه میکردند سکینه گفت وقتیکه روز چهارم شد از اقامه ما من در خواب رویا دیدم و خواب طولی
ذکر کرده در جمله آن میگفت در خواب دیدم زنی را که بر هودج سوار شده و دست خود را بسر گذاشته بود بعد از آن سؤال کردم گفتند که این فاطمه
دختر محمد مادر پدر است پس گفتم بخدا قسم نزد او میروم و با او خبر میدهم آنچه با ما کرده اند پس بسرعت بجانب او رفتم تا باو ملحق شدم پس در
پیش روی او ایستاده میگریستم و میگفتم یا امّاه جحدوا والله حقنا یا امّاه بددوا والله شملنا
یا امّاه استباحوا والله حریمنا یا امّاه قتلوا والله الحسین ابانا  حاصل آنکه ای مادر بخدا قسم مارا انکار
نمودند یا مادر بخدا قسم جمعیت ما را متفرق نمودند یا مادر بخدا قسم حرم مارا مباح نمودند یا مادر بخدا قسم پدر ما حسین را کشتند پس گفت
ای سکینه کم کن ناله خود را زیرا که سوختی دل مرا و قطع کردی رگ دل مرا این پیراهن پدرت حسین است از من جدا نمیشود تا ملاقات کنم خدا را با او
ابو مخنف تحقیق ذکر کرده است او اقامه کرده بر یزید غلام و ملازم خود را بکشتن سید الساجدین و قصه حبوه و فریاد کردن زنان و اطفال
و مردم شام را متحیر در اطراف و با بینا و فلعیع نظر میکرد پس خوف و رعب در قلب یزید واقع شد تا او در گذشت خلقا
علی بعد از آن با ما ذکر کرده که راوی گفت وقتیکه خوف ساکن شد سکینه گفت ای یزید من دیشب در میان نوم و یقظه
بودم ناگاه قصری دیدم که کنگره های آن از یاقوت بود ناگاه دیدم در آن گشاده گردید از آن پنج شیخ بیرون آمدند که خدا تعالی
جمال ایشان را زیاد کرده بود و در پیش روی ایشان خادمی بود پس پیش او رفتم گفتم ای خادم خبر ده مرا این قصر برای کیست گفت
قصر برای پدر تو حسین است گفتم این مشایخ کیانند گفت اینها آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند در آن حال که او با من سؤال و جواب
میکرد ناگاه مردی که رویش مثل ماه بود آمد گویا که هم و غم دنیا با او جمع شده بود مهموم و مغموم بود و از محاسن خود گرفته بود گفتم
این کیست گفت این جد تو رسول خدا است پس نزدیک شدم گفتم یا جداه بخدا قسم رجال ما را کشتند بخدا قسم اطفال ما را ذبح کردند و حرم های ما را هتک نمودند

پس غش نموده شد و سر او را به سینه خود ضم کرد و ثابت کرد پس ابراهیم و نوح و آدم و موسی و عیسی را دیدم که وارد شدند و گفتند ای دختر برگزیده خدا کم کم
بتحقیق طلب کنید مادر رسول مختار را پس وارد شدند بعد از آن خادم از دست من گرفته مرا داخل قصر نمود دیدم پنج زن گویا که ایشان مثل ماه
چهار ده شبانند و در میان ایشان زنی نشسته موی خود را پراکنده نموده و لباسهای او سیاه است و پیراهنی در پیش روی او پیراهن ملطخ و آلوده
بخون است اگر او میایستاد ایشان میایستادند و اگر او می نشست ایشان با او می نشستند و خاک را بر سر میافشاندند مرتبه بعد مرتبه واز
جهت غیظ و غضب دندانهای خود را میگزید نزدیک بود که جان او از کالبد جدا شود و قلبش مجروح شده بود از جهت حزن و اندوه در مصیبت حسین پس از
خادم گفتم این زنان کیانند گفت اینها حوا و مریم مادر عیسی و آسیه و خدیجه کبری و صاحب آن پیراهن آلوده بخون جده تو فاطمه
زهرا است پس به او نزدیک شدم و با او گفتم یا جده بخدا قسم پدرم کشته شد و ما در صغر سن یتیم گذاشته شدیم پس مرا به سینه خود چسبانید
و گفت بخدا قسم این امر کرانست بر من یا گرمی و گفت من کفنه من علی علیه من جمیع من نفیس بقیة من
حتر لا قبر امن مجیم ... الرمن ... من شرح علیه لباسا من اخال التراب علی وجهه و الله و فرة عین المحسنین
من ذا کفلا ایتامکم یا سکینة نعی من حق صلیکم ای سکینه قلب مرا سوزاندی به پسرم که غسل داده و کفن کرده و نماز گذارده و
تجهیز او کرده کدام کس با نعش او رفت و کی قبر او را کند و که با او مهربانی نمود و که او را در لحد گذاشت و که خشتها بر قبر او بگذارد یکدیگر
منضم کرد و که خاک را بقبر او ریخت و یتیمان شما را کفالت نمود ای سکینه بعد از او که با شما ملاطفت و مهربانی کرد و که زنان بیوه
او را تکفل نمود بعد از آن گفت وا ولداه وا مهجة قلباه و اثمرة فؤاداه پس زنان از اطراف او ناله و نوحه نمودند حتی من ظن
کردم که قصر میخواهد فرود آید و آواز گریه بلند میشد و زنان با او را شهادت تعزیت و تسلی میدادند و صلاح میکردند و حالت غش
شد گویا که حزن و اندوه اهل دنیا را بر خود گرفته و زنان با او میگفتند یا فاطمه سلام الله علیها خداوند حکم میکند در میان شما و یزید
و او خیر الحاکمین است و مرا وداع کرد در حالیکه گریان بود پس ترسان از خواب بیدار شدم بتحقیق حزن و فراق و برحزن و اندوه
من علاوه گشت ... پس آن وقت یزید خندید در حالیکه استهزا کننده بود و گفت شما خوابهای گفته و بیان
نمودن تان تسلی میدهید بکلام نیکو هر گاه استماع کرده واز ملال و غمگینی تان رسید واما ابن نما پس او گفت سکینه در حالیکه
در دمشق بود در خواب سعود دید که پنج شتر از نور آمدند و در بالای هر شتری شیخی بود و ملائکه ایشان را احاطه کرده بودند و با ایشان
خادمی بود که میرفت پس شتران گذشتند آن خادم بطرف من آمد و بمن نزدیک شد و گفت ای سکینه جد تست بتو سلام می
رساند پس گفتم بر رسول خدا سلام باد ای رسول تو کیستی گفت من خادمی هستم از خادمان بهشت گفتم این شیخها کیانند که بر بالای شتران
آمدند گفت اول ایشان آدم صفوة الله و دویم ابراهیم خلیل الله و سیم موسی کلیم الله و چهارم عیسی روح الله است گفتم این شخص کیست که
محاسن خود گرفته گاه میافتد و گاه میایستد گفت جد تو رسول خدا است گفتم ایشان کجا میروند گفت بجانب پدرت
حسین پس سعی میکردم در طلب او که با او بگویم و بهم آنچه ظالمان با ما کردند بعد از او پس در این اثنا که من چنین بودم ناگاه دیدم
پنج هودج از نور آمد در میان هر هودج یک زنی بود گفتم این زنان کیانند گفت اول حوا ام البشر دوم آسیه دختر مزاحم سیم
مریم دختر عمران چهارم خدیجه دختر خویلد گفتم این زن پنجمی که دست بر سر گذاشته گاه میافتد و گاه بر میخیزد کیست گفت جده تو
دختر محمد مادر پدرت گفتم بخدا قسم هر آینه با او خبر میدهم که چه کار کرده اند پس با او رسیدیم و در پیش روی او ایستادم
گریه میکردم و میگفتم یا اماه جحدوا والله حقنا یا اماه بددوا والله شملنا یا اماه استباحوا
والله حریمنا یا اماه قتلوا والله الحسین ابانا پس گفت ای سکینه ناله خود را کوتاه دار بتحقیق جگرم را سوزاندی و بند دلم
را قطع کردی این پیراهن پدرت حسین است که از من جدا نمیشود تا با آن بخدا برسم و ملاقات کنم بعد از آن از خواب
بیدار شدم و خواستم که این خواب را کتمان نمایم و آنرا با اهل خود گفتم پس در میان مردم شایع گشت و در بعض روایات معتبره
هست که سکینه دختر حسین گفت ای یزید دیشب خوابی دیدم که اگر آنرا از من بشنوی آنرا بتو نقل میکنم یزید گفت بگو آنچه
دیدی گفت ای یزید در آن اثنا که من بیدار و از گریه کردن خسته شده بودم بعد از آنکه نماز گذارده و بعد از آن دعای چند
خوانده بودم وقتیکه خوابیدم دیدم که درهای آسمان مفتوح گردید ناگاه نوری از آسمان طالع شد تا بزمین و چند نفر از جاریه‌های
بهشت را دیدم و دیدم جای سبزی را و در آن باغ قصری را دیدم و پنج نفر شیخ داخل آن باغ میشوند و در نزد ایشان خادمی

بود

بود گفتم یا جداه این قصر از کیست گفت این قصر برای پدرت حسین است خداوند عالم با و عطا کرده است از جهت صبر کردن او گفتم
این پنج کیانند گفت اول آدم ابو البشر دوم نوح سیوم ابراهیم خلیل الرحمن چهارم موسی کلیم الله گفتم آن پنجمی کیست که می بینم از
محاسن خود گرفته گریه میکند و در میان ایشان حزین و غمگین است گفت ای سکینه او را نمی شناسی گفتم نه گفت جد تو رسول خدا
بابا گفتم کجا میروند گفت بسوی پدرت حسین میروند گفتم بخدا قسم بجدم محمد میروم و خبر دهم با او که چه بما جاری شده با و خبر رسیدم پس سبقت
نمود و من با و ملحق نشدم که آن شأن من متفکر بودم ناگاه دیدم جدم علی ابن ابیطالب را و در دست او شمشیری دارد و ایستاده
است او را ندا کردم یا جداه بخدا قسم فرزندت را کشتند بعد از تو پس گریست و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر صبر
کن وعده خداست بعد از آن گذشت نمیدانستم بکجا رفت پس تعجب کردم که کجا رفت ناگاه دیدم درهای آسمان
مفتوح گشت و دیدم ملائکه که فرود می آیند و در آسمان بالا میروند و دیدم که یک ناگاه زنی آمد که شنیدم سکینه بسوی خود
نیکو کیست و گفت ای دختر آیا قتل حسین را نمی بینی گفتم آری بخدا قسم گفت که حسین بخدا قسم که بعد از او گردیدم بدانکه اکثر
رنگ ملامت خاک بر ان غلب با جدم کفتم این کیست گفت مادرت است و رسول خدا است بنزد شما گفتم یا جداه بخدا
قسم مردمان مارا کشتند بخدا قسم خونهای ما را ریختند و ما را اسیر کردند و مارا بر شتران عریان سوار کردند
بر یزید بردند پس مرا گرفت و بسینه خود چسبانید بعد از آن روی کرد بسوی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و با ایشان گفت آیا
نمی بینید که امت من بعد از من چه کردند بعد از آن خادم گفت ای سکینه از خود را کوتاه کن زیرا که رسول خدا را گریه می آورد
پس ای خادم ادب کن مرا گرفته مرا بالا برد و دیدم که خدا تعالی ملائکه را بسیار عظیم فرستاد و او بسیار زار زار گریه میکرد
و در میان ایشان زنی دیدم عظیم ملت چون حوران که بنوده و لباس سیاه در بر دارد و در دست او پیراهن خون آلوده است و مبرقع
می است آن زنان با او هم ایستادند و با او میگریستند با خادم گفتم این زنان کیانند گفت خدا ملائکه را امر کرده که ایشان را
سکینه این حوا ام البشر است و این مریم دختر عمران و این خدیجه دختر خویلد و این هاجر و این ساره و این زن که پیراهن خون آلوده در دست
دارد و هر وقت میایستد آنها با او میایستند و هر وقت می نشیند می نشینند او جده تو فاطمه زهرا است پس با و نزدیک شدم و با و گفتم
یا جده بخدا قسم پدرم را کشتند و صغر سن یتیم کردند پس مرا بسینه خود ضم کرد و بشدت گریست و آن زنان همه گریستند و با و گفتند
یا فاطمه خدا حکم کند میان تو و یزید در روز قیامت بعد از آن بی بی سکینه را ترک کرده و مشغول او هستند تا گوید بعد از آن دیدند فاطمه
در وجه دیگر ذکر کرده اند که آن حضرت چون با او فرمود که قصه اسیری بر یزید بعض از اهل کرده با ایشان بسیار بجوش آمدند و از بعض ایشان بعینه
میرسید تا اینکه گفت پس یزید بسکینه گفت بیرون برو با زنان بخانه تا امر خود را با شما جاری نمایم گفت ای یزید بدرستیکه در خانه من
از جهت خواهرت که در شب اینجا دیدم گفت آن را اهل آن برای من پس امر بوقوف نمود سکینه گفت ای زنان که پدرم حسین را کشتند
کم خوابیده بودم خوابی دیدم که مثل آن ندیدم از سوار شدن بر پشت شتر صعیف و لاغر و بعد دیدم که از شتر سیاه افتادم این زجرین یعنی
خشمناک شد و با تازیانه مرا میزد و نشنیدم کسی که مرا از دست او بگیرد پس یزید و علماء مجلس او را در آن گفتند
صدای آن گفت و در شب خوابیدم ناگاه قصری از نور دیدم که کنگره های آن از یاقوت و درهای آن از زبرجد و در های آن از عود
قماری بود و در آن نهرها که با آن تماشا میکردم ناگاه دیدم که در آن مفتوح گردید و پنج شیخ از آن بیرون آمدند و پس از آن پسران
خادمی بود پس سکینه گفت گفتم یا جداه اگر ترا امید نیک هست و شتران عریان سوار بر دهی و علیه نگاه کرده فاجر بما تماشا میکند
جراحت های عظیم و جسیم دارد پس باطراف من نگاهی کرده بعد آن را بسینه خود چسبانید تا اینکه گفت پس سکینه گفت فاطمه زهرا نزدیک شدم
و گفتم سلام علیک یا جدتاه پس جداه مرا در بر خود گرفت سکینه نعم پس من خود را بسینه او خود چسبانیدم
و فریاد کشیدم الهی اینها را تعالی محمد گفت بسکینه بسی از خیر و مار غال تقلیل یعنی سیاه جبین کفتم یا جداه نکرده جواب نداد
هیچ کس نمی شنید زیرا که او از کثرت ناخوشی سرخم شده بود بیاد آورد از جهت طاقت تن خود حس خار برادر او را دیدم
و تنها او را به پشت شتر لاغر مجروح سوار کرده بودند و زنجیر گران بر او نهاده بودند و میگریست با او گفتم چرا گریه میکنی گفت ای عمه
این زنجیر خود را دیدم بیاد آوردم عقال و زنجیر های اهل آتش را پس از انقطاع سوال خواهش کرد که قیدها را از او بردارد

عزیز را بخاک سپردند تا که ندیدم که آنرا نهاد زود چون دویدم جائی میشود در حالیکه شب و روز میگریست هرگاه نظر میکرد با بر پیرش
و سر مالیدی اعضای او که مشهور نموده بودند و هرگاه که سوی ما نظر میکرد که ما را عریان و روگشاده میدیدند هر قبیله اینها را میدید گریه
خود را زیاده میکرد پس فاطمه سیلی بر روی خود زدند و ندا کردند وا ولداه وا ضیعتاه بعد از زمین برداشتند این مصیبتها وارد شده بعد از آن
نعش جسد شهید مرا که غسل داده که کفن کرده که با او نماز کرده که او را دفن کرده کیست نوزاد او که هم غسل او غیر از آنچه شما میبود
و نعش بر کتفهای بیابان شد که باد ملعونه بر بدن او میاورد و ما از نزد او کوچ کردیم و زوارش کرکسان هوا و وحشی صحرا
بود پس ندا کرد و حسیناه و ولداه و واقطعة ناصراه الهان قال و یزید و حلباه و وا امرا بنی امیه که میکردند پس ایشان را
امر کرد با انصراف پس برگشتند    تذییل آن که در بیان بعضی از امور میشود در آنکه این روایات اگرچه بحسب الفاظ و اجمال
و بحسب مغایرت در بعض از الفاظ و عبارات و نقصان و زیادت و نحو اینها مختلف اند الا آنکه با هم اینها مشترکند
وحدت قضیه با بعضی النحو اینکه سکینه آنرا در دمشق دیده بود در آن آنچه ذکر شد در روایات از امور مذکوره رؤیا و حده بوده
متعدده بل مغایرت مابین روایت ابن نما و غیر آن از روایات متعدده مغایرت تامه است و از آن هست بر سنیکه
مستفاد از روایت ابن نما هست که سکینه آن رؤیا را اصلا به یزید نقل نکرد بلکه ظاهر اراده کتمان آن داشت از اهل
خود نقل نمود پس در میان مردم شایع گشت و اما غیر این روایت که روایات متعدده پس صریح اند که اینها صریحند
در اینکه سکینه رؤیا را به یزید نقل نمود و توجیهی با اینکه مثل این مغایرت نیز دلیل میشود بر تعدد قضیه بلکه این مغایرت ناشی گردیده از
بحسب تحقیق سهو و نسیان و نحو اینها از بعض رواة آن روایات بعد از آن مخفی نماناد بر تو که ما در صدر اول مجلس اشاره
کردیم بر اینکه ذکر کردن سکینه آن رؤیا را به یزید در مجلس او در بعض ایامی بود که اهل بیت در آن ایام در حبس و زندان بودند پس
هرگاه گوئی که چرا میگوئی و قائل هستی به واقع شدن قضیه ای ذکر کردن سکینه رؤیای خود را به یزید در ایامی که اهل بیت در آن ایام
در زندان مطلق و خلاص شده بودند و در آن ایام مشغول با قامه تعزیه سید شهداء روحی له الفداء بودند با اذن و ترخیص از یزید بعضی
در خانه که برای اهل بیت تخلیه و درست کرده بود علاوه بر این آنچه بنای امر را بر آن گذاشتی مستلزم است که یزید احضار حرم
و زنان را به مجلس خود استدعا نموده باشد در ایامیکه ایشان در حبس و در زندان بودند با اینکه ظاهر از روایات هست که ایشان
در مجالس سلطنت او حاضر نشدند مگر یک دفعه ای در روزیکه ایشان داخل دمشق شدند میگوئیم در جواب اینکه بعضی روایات این
مجالس منع میکند از اینکه حمل شود ذکر کردن سکینه آن رؤیا را به یزید بعین بر اینکه آن نقل بعد از خلاص شدن اهل بیت بوده باشد
از حبس و زندان زیرا که در آن تصریح واقع شده با اینکه سکینه گفت وقتیکه روز چهارم شد از اقامه ما در دمشق در خواب رؤیایی دیدم
هذا و به تحقیق ثابت شده که زمان بودن اهل بیت در زندان و مکث ایشان در محبس زیاده تر بود از چهار روز بلکه از ده روز
علاوه بر این وجه معقول برای نقل کردن سکینه آن رؤیا را به یزید نیست مگر اینکه یزید اهل بیت را از حبس و زندان اطلاق
نموده باشد پس متعین شد بودن آن در بعض ایامیکه اهل بیت در آن ایام در حبس و زندان بودند و اما استدلال کردن بر رد
آن بعد از خلاصی اهل بیت بود از حبس و زندان با اینکه اگر چنین نباشد لازم میآید احضار حرم و زنان در مجالس سلطنت یزید با
زنکرت با اینکه ظاهر از روایات و کلمات اصحاب مقاتل است که ایشان حاضر نشدند در مجالس سلطنت او مگر یک دفعه پس این
استدلال در محل خود نیست زیرا که استبعادی نیست در استدعا نمودن یزید احضار اهل بیت را به مجالس خود زیاده از یک مرتبه بلکه
ظاهر از روایات هست که آن ملعون کافر مرتبه عدیده احضار اهل بیت امر نمود قبل از اطلاق و خلاص کردن ایشان از حبس
و زندان و چگونه چنین نباشد و فرق که داشتن میان استدعا یزید احضار امام را تنها در مجلس خود مرات عدیده و میان استدعا
کردن احضار حرم و زنان را در مجالس خود مرات عدیده از یک چیز نا هست که آنرا وجه نیست نعم غایت آنچه مسلم میکنیم اینست که نقل
کردن سکینه رؤیای خود را به یزید در مجالس سلطنت او نبوده باشد بلکه در منزل خود در نزد اهل و عیال خود بود و بعد از آن مخفی نماند بر تو
که در اینجا سری هست لابد است که با آن اشاره شود و آن اینست که روایات این مجالس بعضا از دلایل ساطعه است بر اینکه یزید در طغیان
شقاوت و کفر و عصیان به مرتبه رسیده بود که در فوق آن مرتبه دیگر نبود با جهت اینکه اثر نکرد در او آنچه بچشم خود دید و بگوش خود شنید از غرائب

باهرات و خوارق عادات سلطنت سالها که از آن سر شریف سید الشهداء و حضرت طاهره صادر شد که اینکه ذکر نمودیم او شدید و عناد و عدوا
او با آل رسول زیاد میشد و بالجمله هر وقتیکه نادر میشد آیات بینات سلطنت باهرات که دلالت بر عظمت شان ایشان از رسول در نزد
خدا یتعالی و جلالت قدر ایشان میکرد و برانیکه دشمنان ایشان در درک اسفل جهنم الست وان جهنم لمحیطة بهم کفر و عناد و طغیان
و شقاوت او علاوه میشد و آثار ترحم و رقت از قلب او برطرف میگشت ایا نمیبینی که آن کافر زندیق کرامت سر مبارک خود را زد
و گفت مرا با قتل حسین چکار بود بعد از آنکه سکینه بعضی از رؤیاهای خود را با او نقل کرد و با همه این آن کافر آل رسول را از زندان خلاص
نکرد بلکه بعد از آن ایشان را بشدت اخذ کرد و امر را در زندان با ایشان تنگ گرفت زیرا که به تحقیق منتشر شد که رؤیای
سکینه در بعض از منه بود که آل رسول در حبس و زندان بودند و ما گریه کردن او بر وسیله زدن آن کافر برای غلبه کردن
خوف و رعب او در سر او و در باب نزدیک شدن اجل و زوال دولت او پس هر کسیکه مجامع کلمات مرا اخذ نماید میداند که سر اینکه بر او
عذاب یزید لعین بعذاب بغض اهل تحت الارض از اسرار مشکله و غامضه نیست بلکه از اسرار واضحه است که هر صاحب بصیرت
با آن ملتفت میشود مجلس سی و نهم از کتاب اسرار الشهادات در ذکر بعضی از قضایا است که در
دمشق واقع شده در وقتیکه اهل بیت بودند در آن ای از آنچه که احتمال دارد که در بعض از منه باشد که در آن از منه اهل بیت در زندان بودند
و از آنچه که احتمال دارد بعد از رهائی ایشان باشد از حبس و زندان و اگر خواهی بگو که این مجلس در ذکر احتجاجات جماعتی از
از حرم و زنان طاهرات با جماعتی از اهل یزید از زنان و دختران و هم بشره های او و بیانش اینست که ابن صباغ مالکی گفت
بعد از آن یزید گفت اهل بیت را داخل حرم نمائید و هنگامیکه ایشان را بحرم داخل نمودند نماند زنی از آل یزید مگر اینکه نزد ایشان
آمدند و اظهار توجع و حزن نمودند بر آنچه با ایشان رسیده و نازل شده بود و علاوه نمودند بر ایشان آنچه از ایشان گرفته
بودند از زیورها و لباسها علاوه کثیره و در نقل دیگر هست که ایشان چیزی را از آنها قبول نکردند شعبی گفت یزید را همشیره بود
هند خبر از زوجه اش و هنگامیکه اهل بیت را دید بر جوانب در حالیکه بر دو قدم ایستاده بود بعد از آن گفت کدام یک
از شما ام کلثوم همشیره حسین است ام کلثوم گفت خبر دار باش منم دختر امام زکی و همام تقی امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
که خدا اطاعت او را اطاعت خود و عقاب خود را به معصیت او نزدیک و قرین گردانیده است و او کسی است که خدا
تعالی واجب گردانیده است ولایت او را بر بدوی و حضری هلاک کننده چیزها و امثال و اقران است و تاج نصرت
که درشته و بخشنده ولایت او و فخر دلیل است پس همشیره یزید رو بام کلثوم کرده گفت ای ام کلثوم مرا بی این گفتار رسید
و مثل این مفاخرت طلب کرده شدید و خوار و ذلیل گشتید ای اولاد عبد المطلب آیا مثل سعد و عتبه و ابی جهل و امثال ایشان
بر ما ایشان رسیده میشود آیا پدر ترا فراموش کردیم در روز بدر که یزید گر زر مرد بازگشت ام کلثوم گفت آیا پدر اولاد
آیا ابنه الکلابه کجا دم مثل زنان شما مشهور نزد ما نیستیم و مردان ما مثل مردان شما با بلا و فخر جهلات کیستند نیستند آیا جد تو
ابو سفیان بود کسیکه احزاب را بر رسول خدا جمع نمود آیا ملت مادر تو هند که خود را بر وحشی بذل نمود و جگر حمزه را انکار خورد
آیا نبود پدر تو که شمشیر در مقابل امام خود میزد آیا نمیبینی برادرم را که بظلم کشته شد و حال آنکه او سید جوانان اهل
بهشت و اهل کتاب و سنت است و پسر دختر رسول و مخدوم جبرئیل و میکائیل است و آنچه شما را در دنیا مالک شده اند
در جنب آن قلیل است شعبی گفت هند با جواب نداد بعد از آنکه عاتکه دختر یزید بر جوانب دید گفت کدام یک از شما
سکینه دختر حسین است سکینه گفت خبر دار باش منم کسیکه او را بعوض خون پدرم حسین طلب مینمایند و اگر تو شما
استهزا میکنید و با آنچه بما نازل شده شماتت مینمائید پس ما از اهل بیت مصائب هستیم و پدر ما علی ابن ابیطالب است
پس تو کیستی و اگر تو عاتکه گفت من دختر یزید هستم که صاحب عزت بلند و ذکر عالی و اهل حق و دیانت است سکینه
با او گفت و اگر تو ساکت باش پدر بیکه خدا اسقعالی دارد دنیا را دار تو قرار داده که حضرت را برای کسی قرار داده که دنیا را دشمن
دارد و اگر شما مثل ما میشوید آیا پدرت افتخار میکرد بقتل آل محمد بظلم و آیا پدرت بر عبد خود طاعت میکرد بر تو و باد
لعنت خدا باد اما اهل بیت اخاف بیم و مردان ما اهل اعراف و برگزیده ما آل عبد مناف اند در این هنگام

ناگاه از خواب بیدار شد و گریه بسیار کرد پس او را مخمست شعبی گفت بعد از آن ام حبیب زوجه یزید بر خواست و گفت که من
یکی از زنان شاه زنان دختر کسری انوشیروان گفت منم دختر پادشاه و کسی هستم که برای او فخر دنیا و حشمت جمع
در مملکت دارا و دارا امامت و صاحب ولایت است و من زوجه پسر دختر رسول خدا او را بظلم کشتند و پسر وصی است و کیستی
وای بر تو گفت منم ام حبیبه زوجه یزید صاحب عزت و فخر کسی است که تمکین کرد اورا با طاعت او جمیع شهرها
شعبی گفت پس متوجه شد با زوجه حسین و گفت تو چه بانو خبر چگونه با سر و گفت سر حسین آفتاب چگونه برابر کرد
با ملوک شهرها ستیم و مردان ما سلاطات ظاهر اند و شاهان ایشان از خویش که آن قرشیستند بعد از آن تلاوت کرد این آیه را
وکان الکافر علی ربه ظهیرا آنگاه گفت ای ابناء و مابین و اولاد خود تان فخر میکنید یا بهتر کردن خود تان با عزت
نسبت میدهند و گوید پس ساکت شد و تکلم نکرد و او را خبر کرد که خوابیده بود از خواب بیدار شد و بر روی خود سیلی زد و جامه
فاخر خود را درید و پاره کرد و گفت قبیح باد روی شما و هلاک باد نسب شما ای اولاد بنی امیه و ملعونه در قرآن و نسل حرب و طغیان
ای آل ابو سفیان که متهم هستید در انساب خود تان و فخر میکنید بر قبایح حسبهای خود تان زیرا که اسلام شما همیشه نیست
و در نزد خدا تعالی ایمان شما ثابت نشده و ای بر شما از انبیاء او را دیعوب زنی که و بر تقی امیر المؤمنین حسین بعد از آن
گریه میکرد و میگفت وَجَهٌ نُورُهَا يَزْهَرُ كَنُورِ الْبَدْرِ وَالشَّمْسِ رَسُولُ اللهِ وَالطُّهْرِ خِيَارُ الْجِنِّ وَ
الْإِنْسِ حُسَيْنُ السِّبْطِ مَقْتُولٌ بِسَيْفِ الْفَاسِقِ الرِّجْسِ یعنی آن رخساری هست که نور ایشان ظاهر و آشکار
میشود مثل نور آفتاب و ماه چهارده شب رسول خدا او را داد و اطهر است او بهترین جن و انس نواده او حسین سبط است بشمشیر فاسق نجس
کشته شد شعبی گفت بعد از آن بیرون آمد هند زن یزید در حالیکه سر خود را برهنه کرده و پریشان کرده بود و گفت وای بر تو
یزید خود را آزردن کردن با اولاد فاطمه زهرا گفت ساکت شو ای زن زیرا که من در ساعت خوابیده بودم در خواب دیدم که درهای
آسمان مفتوح گردید و چهار نفر از ملائکه را دیدم که بعنصر تو احاطه کرده اند و میگفتند که این خانه را بسوزانید زیرا که پادشاه جبار بر
اهل این خانه سخط و غضب نموده است سهل گفت که این زن زوجه یزید گویا بود پس یزید با او گفت وای بر تو برای اولاد فاطمه زهرا
مرثیه میخوانی بخدا قسم ترا با شریر ترین کشتن میکشم یزید گفت چه چیز مرا از قتل سرها و نجات سید و گفت در باره
غذاهای خود میانی و علی ابن ابیطالب و حضرت و ذراری او از قتل نجات دهد میش گفت ای ایشان همی هر زنا بگیر
حضار مجلس گفت یزید که حرف او را میشنود پس امر کرد با حضار خلق و وقتیکه اجماع نمودند در مجلس با غذاهای خود نسبت داد و گفت
ای گروه که حاضرید میدانید که این زن ما با معاویه لعین مرا امر کرده است که علی ابن ابیطالب و حضرت و ذراری او تمام را
باشند و ساکت شوید برای آنچه میگویم الا لعنة الله و لعنت لعنت کنندگان و ملائکه و جمیع خلق بر یزید و بر پدر و جد او و آل ابی
سفیان و گروه او و تابعان او باد تا روز قیامت آنگاه گفت وقتیکه خلق کلام او را شنیدند بر یزید شوریدند غضبناک گردید
و گفت کیست که امر او را مخالفت کند مردی از اهل شام بر خواست با ضربتی زد او را هلاک نمود پس مشغول شد برحمت خدا
تعالی تذییل است در آن بیان بعضی از امور میشود ما بگوییم در این تنها احتمال ثالثی دارد و آن این است که وقوع آن احتجاجات
از زنان طاهرات از حضرت رسول خدا و از زنان حبشیات از آل ابو سفیان در آن روزی بود که اهل بیت داخل دمشق شدند
و ایشان را در آن روز در مجلس سلطنت یزید حاضر کردند که تخت سلطنت او در مجلس بود و دلیل بر کلام ابن صباغ مالکی در
فصول مهمه این را عطا میکند و آن بعد از ملاحظه صدر کلام او چنین است که وقتیکه عیال حضرت حسین بر شریعت و ورا
در پیش روی یزید حاضر نمودند فاطمه و سکینه طلبید میشدند که سر حسین را ببینند تا آنکه گفته بعد از آن یزید لعین بیرون آمد از آل
منود تا آخر آنچه نقل کردیم پس از خبر یکی می طلبی عطا میکند وقوع قضیه را در روز اول و اما دلیل کلام شیخ مفید در حال سید
ساجدین پس است به مجلس یزید و قول یزید با آنحضرت که تو کیستی ای جوان و قول آن امام با او یا یزید تو عارف نیستی هستی بمن
الی غیر ذلک از امور یکه اثر است آنها را متضمن است پس بهر کاه که این احتمال شامل احتمال او دیگر وقوع قضیه تعیین
در زمینه و روان ... در حبس و زندان از یزید تا است که اثر او حجت زیرا که قضیه در حرم یزید واقع شده در نزد زنان

واهل وعیال واگر این قضیه واقع شده بود قبل از خلاصی اهل بیت از حبس زندان خواه واقع شده باشد در آن روز که در آن داخل
دمشق شده بودند یا بعد از آن لازم می‌آید که یزید دو بار جار [illegible] نموده باشد به بیرون آوردن زنان طاهرات اهل الرسول را از نزد حرم
و منازل زنان خود و ایشان را از حبس و زندان در مسجد خراب داخل نموده باشند پس این چنانکه می‌بینی در غایت بعد و دوری
است پس معین شد که وقوع آن قضیه بعد از خلاصی اهل بیت از زندان بود حال گوییم آیا بعید میشود چنانچه با این اشاره که گذشت
از اهل شجره کفر و طغیان و قاتل ولد رسول حق یزید لعنه الله وخصوصا زنانیکه ملاحظه شود وقوع آن احتجاجات از زنان طاهرات
نقیات از آل الرسول و وقوع خواری برای آل ابوسفیان و ملاحظه شود نیز با این قضیه جاریه یزید بسبب حصول امارت و علامت
تعیین [illegible] برای وقوع این قضیه بعد از خلاصی اهل بیت از حبس و زندان که گذشت پس احتمالات ثلثه مذکوره همه آنها جاری است
اگرچه آنکه در نظر من احتمال واقع شدن این قضیه است در بعض از منه که اهل بیت در آن از منه در حبس و زندان بودند تذییل دیگر
و زینت [illegible] بدانکه هر کس تامل نماید در احتجاجات آن حبشیات از شجره ملعونه در قول از زنان آل ابوسفیان و آنچه با آن افتخار نمودند
را سیر مینماید برحق خواهد دید بعضی از آیات و اخبار و آن مثل قوله تعالی وکلمة الله هی العلیا و مثل قوله قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا و مثل قوله ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و مثل قوله لکل صواب نور و لکل حق حقیقة و مثل قول
ایشان الاسلام یعلو ولا یعلی و مثل مثلی که [illegible] واخواه دارند [illegible] الی غیر ذلک از آیات و اخبار
و امثال [illegible] است که آن حبشیات از زنان آل ابوسفیان افتخار نکردند به چیزی و احتجاج ننمودند با امری که اعتقاد و زعم
نکردند چیزی [illegible] آل رسول الا اینکه آن در واقع [illegible] زنان نقیات و طاهرات از آل الرسول از جمله [illegible]
و دلائل قاطعه بود برای نقیات طاهرات و در حصول آنچه با آن افتخار و مباهات برای ایشان بود و در حصول معایب آن
حبشیات از زنان آل ابوسفیان و از معظم اسباب برای عیب ایشان پس این جهة اضطراب بر ایشان [illegible]
نمود و حیرت و دهشت [illegible] و وحشت بایشان غالب گردید پس نزدیک شد ذل الزام و خواری [illegible] پیش روی دشمنان
ایشان [illegible] نمودن [illegible] بعد از آن با اینکه ایشان در عزت دولت باطله و منع سلطنت فاسده و غرور جاه و جلالت
و نفایس و اموال بودند [illegible] تذییل دیگر است که در آن بیان قضیه جاریه یزید لعین است ای قضیه که در این مجلس
گذشت پس [illegible] ابو مخنف آن قضیه را بعد از ذکر قضیه جابلیق ذکر کرده است پس مستفاد از کلام او هست که قضیه
جابلیق و قضیه جاریه در یک روز بوده چنانکه گفته که بعد از ذکر قضیه جابلیق سهل گفت بیرون آمد جاریه از قصر یزید
و او را دید که [illegible] امام [illegible] گفت فدای دستها و پاهای تو [illegible] قطع کند [illegible] که بسیار وقت رسول خدا [illegible]
[illegible] می بوسید [illegible] که من در میان خواب و بیداری بودم ناگاه دیدم که در آسمان گشاده گردید و نردبانی از نور از آسمان
سوی زمین نهاده شد ناگاه دیدم که دو جوان امرد که [illegible] ایشان لباس سبز بود نازل شدند با کرسی [illegible]
که برای ایشان [illegible] از زبرجد بهشت [illegible] که نور آن [illegible] از مشرق تا مغرب [illegible] گرفته بود ناگاه دیدم
مرد [illegible] قامت آمد در وسط آن بساط [illegible] نشست و ندا کرد ای پدرم آدم نازل شو پس نازل گردید مرد [illegible] مشرق اللون طویل
القامت بعد از آن ندا کرد ای پدرم سام فرود آی پس نازل شد بعد ندا کرد ای پدرم ابراهیم نازل شو پس نازل گردید
بعد ندا کرد ای پدرم اسمعیل نازل شو پس نازل گردید بعد ندا کرد ای برادرم موسی نازل شو پس نازل گردید بعد ندا کرد ای
برادرم عیسی نازل شو پس نازل شد بعد از آن زنی را دیدم ایستاده است که موی خود را پراکنده نموده بود و ندا میکرد ای
مادر من حوا نازل شو ای مادرم خدیجه نازل شو [illegible] هاجر نازل شو ای [illegible] ساره نازل شو ای [illegible] مریم نازل شو ناگاه
دیدم هاتفی از هوا میگوید که این فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی زوجه علی المرتضی مادر سید شهدا مقتول به کربلا است بعد از آن
آن خاتون ندا کرد ای بابا [illegible] می بینی آنچه [illegible] تو به سر حسین وارد کردند پس بخدا گریست [illegible] گفت یا ابتاه آدم [illegible]
کنی آنچه طاغیان [illegible] پس آدم گریست و هر کسی که حاضر بود گریستند حتی ملائکه برای گریستن ایشان

کریه کردند بعد از آن مردان بسیاری را دیدم در اطراف سر شریف قائم بسکینت که بر صاحب انجا را داد و راه آتش بود نزد یزید پس تو ای
یزید از خانه خارج شد و سکینة التماس نمود ابن الخیر پس یزید امر کرد که کردن انداختند بزدند بعد بعضی نماز بر تو کرد در اینجا سر کلیطین است
که عبارت که با آن اشاره شود و آن همت که هر کس تا اول آید در قضیه این زن و همچنین در قضایای متعدد مراد از قضیه حالتین در احوال
در رسول ملک روم میداند که استمداد کنند مکان از سر شریف روحی له الفداه و نور اخذ کننده کان از انوار لاهوتی
بوده و هست میدانند کان با التفات و توجهات ملکوتیه او در اقل زمان بدرجه شهادت رسیدند که از کامل ترین صنیعین و اقطاب متحیرین بادرجه
میرسند بعد از آنها بسیار و در تحویل که بشر طویل از دید بدرجه عین کافور لاهوتی از حق الیقین و عین الیقین در امر مبدء و معاد
و بهشت و جهنم و احوال النفس و مراتب و مقامات آن بحسب سعادت و شقاوت ایا می بینی که این زن را اگر نفس خود را از قتل
و هلاک نجات میداد نسبت کردن امیر المؤمنین و سید الشهداء با یزید معاقب نمیگشت در نزد خدا تعالی و از گروه اهل ایمان
خارج نمیشد زیرا که این در آن هنگام از مسکر تقیه و حفظ النفس من الهلاک لکن بحقیقت رسید بسبب نظر کردن بسر شریف
روحی له الفداه و توجه نمودن سر شریف که او بر اعلی مقامات از مقامات ایقان و ایمان پس قتل و هلاک اختیار کرد و بر یزید
طاعت ننمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهلم از کتاب اسیر عبادات الاسرار شهادات در ذکر آنچه
تعلق بزوجه یزید لعین دارد که هند دختر عبد الله بن عامر بن کریز است و آنچه از او صادر شد خواه مامور باشد که در بعض از منه قلیل
شد که اهل بیت از زندان بودند و خواه از مامور باشد که وقتی شد در حین لشکر تماشا مثل آن روزی که اهل بیت داخل دمشق شدند
و سر شریف را در مجلس یزید در پیش روی او حاضر نمودند بدانکه ابو مخنف گفت بعد از نقل کردن کلام آسیه که بر یزید لعین
نقل و حکایت نمود قضایای یوم طف را و با و خبر داد و بعد از نقل کردن کلام یزید که من طغیان و ظلم شما را صحیح
بودم بعد از قتل حسین را او گفت پس آن زن دختر عبد الله زوجه یزید لعنه الله تعالی شنید و یزید او را دوست میداشت و با او شعوف
بود راوی گوید پس کعبانی خوبست و سر خود پوشید در پس پرده ایستاد و به یزید گفت ایا در نزد تو کسی هست گفت نعم
پس امر کرد کسیکه در نزد او بود برفت الملعون گفت در خلوتی پس قدر راوی گوید پس نظر کرد بسر حسین فریاد کرد و گفت ای یزید
کیست گفت سر حسین بن علی ابن ابی طالب است راوی گوید پس زوجه یزید گریست و گفت که لعنت بخدا قسم بفاطمه که بر سر خود در ادرش
روی تو بند و مدد بستیکه تو ای یزید نابکار کردی که باین کستو جب لعن شدی از خدا و رسول و بخدا قسم من زوجه تو و تو شوهر من
نیستی با او گفت ترا با فاطمه چه مناسبت گفت بسبب پدر و شوهر و فرزندان او خدا ما را هدایت کرد پس بهشت و این پیراهن را
بما پوشانیده وای بر تو ای یزید بحق خدا و رسول و ملاقات نمیکنم با او گفت ای هند این کلام را ترک کن من قتل او را اختیار
نکردم پس هند خارج شد در حالتیکه میگریست و شمر در خلف صاحب مناقب گفته که ابو مخنف و غیر او ذکر کرده است که یزید لعین
امر کرد که سر شریف را بر در خانه خود در او بیاویختند و امر نمود که اهل بیت حسین را بخانه او داخل نمایند و وقتیکه زنان اهل بیت
داخل خانه یزید گردیدند نماند زنی از آل معاویه و نه از آل ابوسفیان احدی مگر اینکه ایشان را استقبال کردند بگریه و فریاد و نوحه کردن
بر حسین و جمیع لباسها و زینتهای خود شان را بیرون کرده انداختند سه روز بر حسین ماتم نمودند و بیرون آمد هند
دختر عبد الله عامر بن کریز زن یزید لعنه الله و قبل از این در تحت حباله حسین بود تا پرده را پاره نمود در حالیکه سر برهنه بود خود را
به یزید رسانید در حالیکه آن ملعون در مجلس عام نشسته بود پس گفت ای یزید آیا سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا را در آستانه خانه
من در او آویختی پس یزید بسرعت برخاسته سر او را پوشید و گفت نعم ای هند فاعولی علیه و ابکی علی ابن بنت رسول
الله و صریخة قریش عجل علیه ابن زیاد لعنه الله فقتله قتله الله وا و فریاد کن و گریه نما بر پسر دختر رسول خدا و فریادرس قریش
ابن زیاد با او تعجیل نموده او را کشت خدا او را بکشد و در بحار است که نقل شده از هند زوجه یزید گفت که من در حجره
خواب خود بودم دیدم در از آسمان گشاده شد ملائکه فوج فوج بسوی سر حسین میایند و میگویند السلام علیک یا ابا عبد الله
السلام علیک یا ابن رسول الله پس من در اینحالت بودم ناگاه دیدم ابری از آسمان نازل شد و در میان آن مردان بسیار بودند

۵

بودو دمیان آن مرد مشتاق الوان ماه رو بود آمد تا خود را به شما یا حسین رساند رخت وآنها امید سید سکینه ای پدر من ترک شد آیا ترا
نشناختند و از نوشیدن آب تو را منع کردند تا و کیدس جد تو رسول خدا ام و این پدر تو علی مرتضی و این برادر تو حسن و این عم تو
جعفر و این عقیل و اینها حمزه و عباس اند بعد از آن یک یک اهل بیت را خود شمرد و هر گویدمن از خواب بیدار شدم
در حالیکه خوفناک و ترسان بودم ناگاه دیدم نور از سر حسین منتشر گشته پس من یزید را جستجو میکردم ناگاه دیدم که خانه
تاریک داخل شده روی خود را به دیوار کرده نشسته میگوید مرا با کشتن حسین چه کار بود و مهموم و مغموم با واقع گشته پس خواب خود را
با و نقل کردم او سر خود را حرکت میداد و قتیکه صبح کرد حرم رسول خدا را خواست با ایشان گفت آیا دوست دارید نزد من ماندن را
میخواهید یا بمدینه رفتن الی آخر الحدیث تذییل است که در آن بعضی از امور بیان میشود و آن اینکه آنچه در این روایت است قضایای
متعدده است با معنی که آنچه در روایت اولی است غیر از آنچیز است که در روایت دوم و سوم است و آنچه در روایت دوم
است غیر آنچیز است که در روایت اول و سوم است پس آنچه در این روایت است سه قضیه است پس آنچه در روایت اول است
تحقیق واقع شد در آن روز که اهل بیت رسول به دمشق داخل شدند بعد از آن در آن روز نیز از در مجلس یزید حاضر کردند اما آنچه
در روایت دوم است پس چنانکه نیز احتمال دارد که در آن روز واقع شده باشد با اینکه دخول هند در آن روز به مجلس یزید بوده
باشد هم چنین احتمال دارد که واقع بوده باشد در بعض ایامیکه اهل رسول در حبس و زندان بودند و احتمال دارد که بعد از آن
در این روایت است دو قضیه بوده باشد با معنی که آنچه در روایت اول و دوم است یک قضیه و آنچه در روایت سوم است
قضیه دیگر بوده باشد پس در این هنگام اختلاف واقع میان روایت اولی و ثانیه از امور است که منبعث و ناشی شده است
از خطا و سهو در راوی یکی از دو روایت و کیفیت بیان بعض آنچه در روایت اول و دوم است از آنچیزهاست که دلالت
میکند بر شدت کفر یزید و شدت کفر و زندقه و کذب او در مقاله که مرا از کشتن حسین و آنچه به ما رسید ... لوکنت صاحب
الحسین لما قتلته و لکنت دفعت عنه الحتف و لو کان فی ذلک هلاک بعض ولدی و نحو ذلک از مقالات کاذبانه او و هر طور
باشد در شیکه آن کافر زندیق راضی نشد به خلع نمودن زوجه او سر برهنه در مجالس سلطنت اولی و با اینکه او امر کرد که خلق از
مجالس او بیرون روند تا اینکه زوجه او خواست که با او خلوت شود و او با این حال از سیر کرد باحضار حرم رسول خدا در مجالس سلطنت
خود در هر روز از روزها با اینکه زنان و اسیران در آن روزها در حبس و زندان بودند با اکثر آن ایام پس در سخن گفتن با ایشان
درشتی میکرد و اظهار عداوت و شماتت و شتم و فحش دادن معصومین آل رسول شدت مینمود تذییل
دیگر است که در آن بیان بعضی از امور میشود در آنکه روایت ثانیه از این روایات متقدمه متضمن است قول هند را با یزید
ادا تمسک ابن فاطمه بنت رسول الله مصلوب علی فناء بابی هذا و مخفی نماند بر تو که استفاده از بعض روایات است
که مدت کشیدن سر روز بود و این چنانکه در بحار بحث و غیر ایشان ذکر کرده است که سر شریف را در دمشق سه روز بر دار کشیدند
و این شهر آشوب گفته که صوت سر شریف را نیز شنیدند در دمشق میگفت لا قوة الا بالله و همچنین شنیدند میگفت ان اصحاب
الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا تعلیه مدارکه در اینجا مطلبی در سر شریف و وقتی است که لابد است از اشاره شود و آن
این است که هر کس اخذ نماید مجامع روایات را که متضمن قضایای متعدده از آل رسول و غیر ایشان است از روایات
سکینه و از روایات هند و نحو اینها از روایاتی که متضمن نزول رسول خدا و اهل بیت معصومین و از انبیاء اولی و ملائکه در بیت
و هم چنین نزول جمعی از انبیاء و مرسلین و ملائکه و جمعی از صدیقات و شهدا و اولی العزم برای زیارت سر جسد
شریف سید شهدا و گریه و نوحه کردن در نزد سر و جسد شریفش بعد از آن اخذ نماید مجامع روایاتی
را که متضمن بیان جامعی است در سید آن ایشان نزول این بزرگان و الکام و شرف از خلق عذار ...
امور دیگر که به آنها اشاره رفت تا رسید به مرتبه تکاثر و تظافر بود منقطع میشود به بعضی از کشف اسرار است که
است برای اسرار غامضه و مشکله اکر بیان و مستور احوالی است که این امور کشف میکند از اینکه اصحاب نفوس کلیه و ارباب

انوار قاهره از محمد و آل معصومین او از برادر و دختر و نواده او صلوات الله علیهم اجمعین ای اصحاب نفوس در تبه کلیه صاحب انوار
قاهره که متصرفند در ابدان کثیره برزخیه و اجساد و غیره مثالیه خود شان تو فیل کسنده اند بجمیع انچه برای ایشا ثبت از نفوس
و عقول و ارواح کلیه و ابدان کثیره مثالیه و اجساد و غیره برزخیه در انچه تعلق دارد بسید شهدا روحی له الفداه و این مثل روایت
کردن ایشا ثبت سر و جسد و شریفین او را و مثل گریه و نوحه و جزع و صیحه و ضجه و اقامه ماتم و تعزیه نمودن در جمیع عوالم و نشئات
یعنی انبیاء الله ایشان مرنج و طریق استمرار و اتصال است در جمیع عوالم و نشئات اگر خواهی که با نظر دقیق زیاده کنی بگو چنانچه
نفوس کلیه و انوار قاهره و ابدان مثالیه و اجساد برزخیه از محمد و آل بیت معصومین او مشغول اند در توجع و الم و درد و دریغ
و نوحه از برای سید شهدا روحی له الفداه و حضور ماتم بر تو که برای این کار هست و آن اینست که گریه و نوحه کردن بر حسین
و هم چنین اقامه نمودن ماتم و تعزیه برای او و زیارت نمودن او و افضل و اشرف است از جمیع طاعات و عبادات پس این چنانکه
می بینی از احکام عامه جاریه ثابت است بر مجردات و سمعیات و تعذیبات و عبادات ملکوتیین و اهل ملا اعلی ایضا بلکه در تشبیه
که مصدر این کار است و این کار در خطه و مراعات ارست ای از نزول و هبوط ایشان است برای گریه و صیحه و ضجه و ناله کردن
بر منوال طریق اتصال و استمرار در نزد سر و جسد شریفین سید شهدا روحی له الفداه بعد قتل ذبح و بر تو که در اینجا مطلب مهمی هست ایضا
پس لا بد است که با آن نیز اشاره شود و آن اینست که هر کس اخذ نماید مجامع انچه در مجالس این کتاب است از اول مجالس شهادات
انتها این مجالس میدانند که عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابیطالب صاحب شان نهاد درجات عالیه جلیه اند به حیثیتی که شئون
و درجات ایشان نالد درجات حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابیطالب است پس این از آن چیزها است که از آن استفاده و استنباط
نمودیم از استغاثات و استنصارات صادره از آل رسول از مردان و زنان ایشان در وقت هجوم آوردن شدائد و
تراکم المحنات و احزان زیرا که اسم این دو بزرگوار در آن استغاثات و استنصارات مقترن است با اسم محمد و علی و حسن
و حمزه و جعفر و ایضا نیز سند میکند روایاتیکه متضمن نزول انبیاء و مرسلین و ملائکه و رسول خدا و امیر المؤمنین است برای
زیارت سر شریف و گریه و ناله نمودن در نزد آن از روایاتیکه حکایت کنند از اندر قضایای رؤیا ها و حکایت کننده از
قضایای انچه دیده جمعی در سنه یا ازین زیرا که همه آنها به تحقیق مشتمل است بر نزول عباس و عقیل ایضا پس این چنانچه می بینی ترتیب
و تعقیب میکند قول جمعی از علماء رجالرا مکانیکه عدت آن دو بزرگوار را از صحیح بلکه از حسن می شمارند پس مجامع کلام را اخذ
کن و غنیمت شمار. مجلس چهل و یکم از کتاب اسرار عبادات در اسرار شهادات در بیان اموریست که سبب
طلاق و خلاص کردن یزید لعین شد آل رسول را از حبس و زندان و آنکه اسبابیکه برای این متصور میشود بسیار است از جمله آنها
اینست که آن کافر زندیق به تحقیق دید در شریعت روحی له الفداه و هم چنین آل رسول از معجزات باهرات و خوارق عادات
ساطعات آنقدر که عدد و حصر نشاید و از جمله آنها اینست که آن کافر دید در خواب خود رؤیای هولناک در آن شبی که زوجه
هاشمی هند دید آن رؤیا را که در مجلس پیش ذکرش گذشت و گفت میکند از این قول هند فضلت الطلب یزید فاذا هو قد
دخل الی بیت مظلم و هو دار وجهه الی الحائط و هو یقول ما لی و لقتل الحسین الی آخر ما تقدم و از جمله آنها چیزیست که زوجه یک
در منام خود دید و آنرا به یزید حکایت کرد و ذکر آن گذشت و از جمله آنها چیزیست که جاریه او در منام خود دید و قصه آن گذشت
و از کلام آن جاریه بود که گفت و قد رأیت جمعا من الملائکة ینادون ان یجر قوا دار یزید و من فیها و از جمله آنها چیزیست
که سکینه در منام خود دید و از جمله آنها اینست که بعضی امرای بنی امیه اینها را این ابطال کردند با صراره الحاح الی غیر ذلک از امور
و اسباب که متصور میشود و بالجمله در سببیکه اکثر این امور سبب وقوع خوف و رعب گردید در قلب آن کافر زندیق
نسبت به زوال دولت و انقطاع اجل او و لکن مقتضای حق و تحقیق در این مقام آنست که یکی از این امور مذکوره مجموع
آنها من حیث المجموع سبب تمیز تعدیه برای اطلاق نمودن او آل رسول را از حبس و زندان نیز زیرا که شدت خفقه اوقات
قلب و غلو او در کفر و طغیان از مقتضیات آنها این بود که مثال آنچه ذکر شد در امثال ادان تاثیر نکند بلکه سبب تام در اطلاق آنها
خوف و رعب بود در قلب او بسبب وقوع محاورات در شان او در میان خلق و نفرت کردن اهل شام از او و یزید

برپا گشتن فتنه و هجوم خلق را بود و از آن که افروختن شناختیم بعلم ملکه قطع نمود بر آنکه اگر خواهد که آل رسول را بعد از آن زمان در حبس
وزندان نگاه دارد و عاریه دولتش زایل شود بهجوم آوردن خلق با و از هر مکان و جانب و از هر طرف و ناحیه و اگر بیان تمام در تمام
خواهی پس بشنو آنچه ما برای تو ذکر میکنیم در انجا ابو مخنف وقتیکه احتجاج سید ساجدین را و قول یزید را که گفت الحمد لله ... [illegible]
الامیر ... زوال ... اما علمت ان هذا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة ... ذکر کرد گفتند ... گوید که اهل
شام گویا خواب بودند بیدار شدند ... و عزا را تجدید و اظهار مصیبت برای آل عبا نمودند و گفتند بخدا قسم ما ندانستیم
که آن حسین است و جز این نیست که ما گفتند که او خارجی است که در زمین عراق خروج کرده بود و وقتیکه یزید این را شنید فرا رسید
جماعت نمود و آنها را در مسجد متفرق کرد و وقتیکه ایشان از نماز خودشان فارغ میشدند آن جماعت فراز از پیش روی ایشان می
گذشتند تا بخواندن آنها مشغول بوده از ذکر حسین بن علی اعراض نمایند با وجود این آنها را از ذکر حسین مشغول نه کرد و خلق
در آن وقت ایشان از احادیث و ذکر نمود مگر حدیث حسین حتی مرد به رفیق خود میگفت الا ترى ... [illegible]
دختر پیغمبر را کرد و پس این به یزید رسید و دانست که اهل شام را نمی توان از ذکر حسین مشغول گرداند پس میان مردم ندا داد که به
جامع حاضر شوند از هر جانب و مکان خلق حاضر شدند و وقتیکه مردم جمع شدند در میان ایشان برخواست خطبه خواند و گفت ای
اهل شام شما میگوئید که من حسین را کشته ام یا به قتل او امر کرده ام و جز این نیست در این پسر مرجانه کشته است بعد از آن
گفت بخدا قسم هر آینه میکشم کسی را که او را کشته است بعد از آن خواند کسانی را که به قتل حسین حاضر بودند پس ایشان در پیش
روی او حاضر شدند پس التفات نمود به شبث بن ربعی و با او گفت وای بر تو حسین صلوات الله علیه را کشتی یا من ترا
بکشتن او امر کردم شبث گفت بخدا قسم من او را نکشتم خدا لعنت کند کسیکه او را کشت گفت پس که او را کشت گفت مصابر بن رهینه او را کشت
پس یزید با و متوجه شد و گفت وای بر تو حسین را تو کشتی یا من ترا به قتل او مامور کردم گفت بخدا قسم من او را نکشتم
بلکه قیس بن ربیع او را به قتل رسانید پس متوجه قیس گردید و گفت آیا حسین را تو کشتی یا من ترا بقتل او امر کردم گفت نه
گفت پس که او را کشت گفت شمر بن ذی الجوشن او را کشت پس با و ملتفت شد و گفت تو حسین را کشتی یا من ترا امر کردم
گفت نه گفت پس او را که کشت گفت سلیمان بن انس نخعی پس با او گفت آیا تو حسین را کشتی یا من ترا امر کردم گفت نه گفت پس
او را که کشت گفت خولی بن یزید اصبحی او را کشت با او گفت آیا تو حسین را کشتی یا من ترا امر کردم بکشتن او گفت نه پس در آن
وقت یزید بشدت غضبناک شد و گفت وای بر شما بعضی از شما به بعض دیگر حواله میکنند و می بینم بعضی از شما به بعضی نظر میکنند
گفتند او را قیس بن ربیع کشته است با و گفت تو حسین را کشتی گفت من او را نکشتم گفت وای بر شما که او را کشت قیس گفت
ای امیر من میگویم که کدام کس او را کشت مرا امان هست گفت نعم گفت بخدا قسم حسین را کشت مگر کسیکه علمها را بست
و اموال را تفرقه و عطایا بذل نمود و سپاه را از روی تو پشته بر پشته ... لشکر را فرستاد ... بعد از آن لشکر یزید گفت این کیست
گفت تو بخدا قسم حسین را غیر از تو کسی دیگر نکشت ای یزید پس ملعون ... غضبناک گشته برخواست بخانه خود داخل
شد و در قصر خود ... [illegible] ... و مندیل دیبا با و پوشید و در حجره ... بخانه تاریک
داخل گشت پس بر روی خود سیلی میزد و میگفت مرا با کشتن حسین چه کار بود و بیرون آمد اهل حرم را خواند و در نزد ایشان
عذرخواهی نمود و با ایشان گفت کدام یک در نزد شما محبوبتر است در نزد من ماندن که بشما جایزه بسیار میدهم یا بمدینه رفتن
گفتند میخواهیم بحضرت حسین تعزیه داری و نوحه و ناله بکنیم یزید امر کرد بخانه وسیع برای ایشان درست نمودند و هر چه محتاج
الیه بود مهیا کردند ایشان نوحه و ناله میکردند نماند در دمشق زن هاشمی مگر اینکه لباس سیاه پوشید و بحضرت حسین گریه میکردند
هفت روز و وقتیکه روز هشتم شد با ایشان عرض نمود و ایشان را مخیر کرد مابین ماندن ایشان و بمدینه رفتن ایشان به
رفتن مدینه اختیار کردند است که ابو مخنف آن را ذکر کرده است و در بحار گفته بعد از ذکر کیفیت ... هند زوجه یزید لعین
... گفت وقتیکه یزید صبح کرد حرم رسول خدا را خواست و با ایشان گفت در پیش من ماندن بشما محبوبتر است یا بمدینه

در بیان مطالبی که از مجلس ... است

رفتن نعشها و حاضر و سینه میخواهیم داد که گفتند او لاد دست اسیرایم که حضرت حسین تعزیه داری و نوحه کنیم گفت که بیاید آنچه می خواهید
بعد از آن برای ایشان مجموعه خانهای دمشق تخلیه نمودند و با تمام زنان هاشمیه و قرشیه گرا آنکه جامه سیاه پوشیده و سیاه
برای آنچه حاصل شده بعد هفت شب و روز گریه نمودند و چون که روز هشتم شد یزید ایشان را طلبید و خواند و با ایشان خویش عذر خود را ظاهر
نمود و استمالت نمودند و در مدینه رفتن اراده نمودند بر تفصیل آن که از آن بعضی از امور بیان می شود ما آنچه ذکر کردیم از این
مجالس چنانکه مستفاد شد از آن که سبب وضع و علت ... و خلاص کردن یزید آل رسول را از زندان واقعه آن
خوف و رعب بود در قلب او نسبت به زوال دولت او و انقطاع اجل او به سبب آنچه دید و شنید از محاوره اهل شام
که بعضی با بعضی میگفتند و گریه و ضجه می کردند و دکاکین را می بستند و تجدید عزا نمودند بر خامس آل کسا علیهم السلام این نزدیک شد
به بعضی از امور که در باب ذکر ... که آنها سبب بود بر ... اطلاق و خلاص نمودن یزید بود آل رسول را از
زندان و آن مثل حکایت ... مثل قصه خواب ... و غیر اینها از اموری که با آنها اشاره شد پس
همچنین از آن مستفاد شد که صدور احکام کشتن و امر ... یزید در باب قتل سید الشهداء و اقربا
او و اسیر کردن حریم و زنان و عیال او از اموری است که در آنها شک و شبهه نیست و بعض صاحب علم در اینکه
این چیز دیگر را نیز افاده میکند و آن جهت که فرستادن یزید لشکر بیشمار ... از شام نبود ...
در ... لشکر بی شمار در کربلا در یوم طف نیز از اموری است که صاحب بصیرت و فکرت آنرا انکار نمی
کند ... ظاهر شد که کلمه مشهوره ... که حاضر شدند در یوم طف ... شامی و نه مرد حجازی از ... که در آن
آنها ... رتبه شهرت ... اصل ... و مخفی نماند بر تو که آنچه نقل کردیم از قول قیس بن ربیع با آن ترتیب ... مشهوره
و هم چنین ... آنچه نقل کردیم از بعض کتب در بعض مجالس مقامات و شهادات از اینکه عدد ...
روز طف حاضر شدند ... لشکر یزید ششصد هزار سوار و ... هزار پیاده ... چنانکه در بعض کتب ...
با اینکه عدد ایشان ... پانصد هزار ... چهارصد هزار ... چنانکه از بعض کتب نقل کردیم با اینکه عدد کشته کان از لشکر
کفار یکصد و پنجاه هزار ... بعد از آن مخفی نماند بر تو که بعض آنچه گذشت اگرچه در باب ... اعطا میکند که یزید کافر
در روز اطلاق آل رسول از زندان پشیمان شده بود ... و آنچه ... بود اگر چه ... و پشیمانی ... نفع ... الا اینکه
... واقع ... بر آنچه ... بود ... از قتل آل رسول
کردن ... اطلاق و خلاص کردن آل رسول از زندان و اظهار ندامت کردن ... زنان ... 
کرای آنچه ما ذکر کردیم از وقوع خوف و رعب بر قلب او نسبت به زوال دولت او و نظر با آنچه دید و شنید از احوال اهل شام
و اینها ... بلکه ... کشف ... که آن زندیق کافر در آن روز که خطبه خواند ... یاد کرد و گفت ...
... حضرت حسین را کشتند ... و قطعا ... که این جماعت که اسمای ایشان را ذکر کردیم تا به قیس بن ربیع ... 
و ... در حرب بودند در کربلا با ... ابن الملعون ... ایشان ... از ... 
و هلاک ... بلکه ... سؤال و جوابی که در میان او و ایشان شد ... 
و بقول ایشان ... از ... که ... و ... شیعه ... و اینکه ... آنچه ... بود ...
و نظر با اینکه اهل شام از ... سؤال و جواب ... آنچه در ایشان بود از حماقت و جهالت
و عدم معرفت ایشان ... معرفت ... آل رسول ... ایشان ... بعد از آن مخفی نماند بر تو
که آنچه آن کافر کرد از قطع نمودن اقامه تعزیه زنان ... از آل رسول و گریه کردن ایشان و جزع نمودن ایشان را بعد از
... که ... نیز ... و ... از ... لشکران کافر و شیعیان او
زنان آل رسول را از گریه و جزع نمودن منع کردند ... موجودات ... و فریاد کردند و آن منع کردن از ایشان

از روز عاشورا بود تا بوقتیکه از زنان طاهرات در دمشق در زندان محبوس گشتند بعد از آن تحقیق ایشانرا یزید پلید منع کرد از
گریه کردن بحق گریه کردن و جزع نمودن بحق جزع کردن در آن ایام و لیالی که ایشان در حبس زندان بودند و وقتیکه ایشانرا
از زندان خلاص نمود و با ایشان اظهار ترحم و رقت نمود و اذن داد در اظهار اقامه و برپا نمودن تعزیه سید شباب اهل
بهشت روحی له الفداء بعد از سؤال کردن ایشان اذن داد ایشانرا منع کرد از گریه و جزع کردن و اقامه عزا نمودن چنانکه
مذکور شد و بالجمله آنچه در این مجلس است از اموریکه سبب آنها اظهار حزن و جزع میشود اقل نیست از آنچه در سایر مجالس
منعقد است نسبت باین امر شان و چگونه چنین نباشد زیرا که محض حضور آن کافر در نزد این زنان طاهرات از اعظم امور
و آنچه اظهار نمودن در باب قتل آل الرسول و اسیر نمودن عترت و حریم او از چیزهائی است که آتش اشتعال آن تا روز قیامت
در قلوب مؤمنین است خاموش نخواهد شد مجلس چهل و دوم از کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات در ذکر امور است
که تعلق دارد بآنچه در مجلس سابق است و در معنی تتمات و تکملات آن میشود و بعبارت اخری در بیان اقوال و افعال صادر از
یزید است بعد از رها کردن او یا در وقت رها کردن او آل الرسول را از حبس زندان و همچنین در بیان بعضی از اقوال و افعال
صادره از امام سید الساجدین روحی له الفداء و غیر آن در بعضی از امور مذکوره در مناقب ذکر کرده است که یزید ایشانرا در خانه مخصوص
خود فرود آورد و در صبح و شام میکرد تا علی بن الحسین حاضر شد الی آن قال که یا ابن الحسین گفت ذکر کن سه حاجتی که بتو
وعده داده ام که آنها را بجا آورم گفت اول آنست که روی سید و مولا و پدرم حسین بن [illegible] را ازو توشه اخذ کنم
و باو نظر کرده او را وداع نمایم دوم آنکه رد نمائی بما آنچه از ما غارت کرده اند سیوم آنکه اگر خواهی مرا بکشی کسیرا تعیین کن که این زنان را
بحرم جدشان ببرد گفت اما روی پدرت را ابدا نمی بینی و اما کشتن تو پس از تو گذشتم و اما زنان پس ایشانرا احدی بمدینه نبرد
مگر تو و اما آنچه از شما اخذ شده پس من عوض میدهم بشما از آن مضاعف قیمت آن امام علیه السلام گفت اما مال تو پس
آنرا نمیخواهیم آن مر ترا بسیار باد ما طلب میکنیم چیزیرا که از ما گرفته اند زیرا که در میان آنهاست آنچه فاطمه دختر محمد بریسمان
آنرا بدست خود رشته است و گردن بند و پیراهن او است پس آن ملعون امر کرد آنهارا رد کردند و دویست دینار با آن علاوه کرده
امام زین العابدین آن دویست دینار را گرفت و بفقرا و مساکین داد بعد از آن امر کرد که اسیران آل رسول را باوطان خود شان
بمدینه رد کنند سعید و صاحب مناقب گفته اند که روایت شده که یزید با ایشان عرض نمود در دمشق ماندن را ایشان ابا نمودند
گفتند بلکه ما را بمدینه برگردان زیرا که آن محل هجرت جد ما است پس بنعمان بن بشیر صاحب رسول خدا گفت که این زنان
را مهیا کن بآنچه صلاح ایشانست و بفرست با ایشان مرد امین صالح از اهل شام با ایشان همراه کن و سواران و جوانان با ایشان بفرست
بعد از آن با ایشان لباس داد و عطا داد و قرار داد برای ایشان در ارزاق و انزال معین نمود بعد از آن علی بن الحسین را خواند
و گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را لعنت کند الله آگاه باش بخدا قسم اگر من صاحب حسین میبودم هر چیکه از من سؤال میکرد عطا میکردم و از او
مرگ را دفع مینمودم هر قدر که مرا ممکن بود اگرچه هلاکت بعضی اولاد من میبود ولکن خدا حکم کرد آنچه دیدی از مدینه بمن
کاغذ بنویس و خبر ده بمن هر حاجتیرا که برای تو باشد پس با و لباس داد و باهل بیت او لباس داد و با ایشان جمعی را با نعمان
بن بشیر رسول فرستاد و با آن رسول برای ایشان وصیت نمود پس رسول ایشانرا بیرون کرده میبرد ابو مخنف گفت
بعد از قول و کلام آنرا از او نقل کردیم و الموقول است که وقتیکه روز هشتم شد یزید با ایشان عرض نمود ایشانرا مخیر کرد در ماندن در
میان آنکه در نزد او باشند یا بمدینه مشرف گردند و ایشان بمدینه رفتن را اختیار کردند راوی گفت پس برای ایشان محملها در
کرده و آنها را بفرش دیبا فرش نمود و اموال را روی آنها ریخت و گفت ای ام کلثوم این اموال را اخذ کن بعوض خون حسین
چنان خیال کن که مرده ام کلثوم گفت ای یزید چه قدر کم حیاست و چه قدر بی شرم است برادر مرا میکشی و بعوض او بمن مال میدهی
بخدا قسم این ابدا نمیشود راوی گفت با ایشان مال کثیر داد و عوض داد هر یک از ایشان در مقابل آنچه از ایشان گرفته
بودند و با آن علاوه نمود از زیورها و لباسها و اثاث بیت میگویم آنچه متضمن گشته آنرا روایت سعید و قطب اگر چه مذکور
از آنها است که واقع شده از روزیکه یزید لعین آل رسول را از حبس و زندان خلاص نمود [illegible]

علی ابن الحسین را بمجلس یزید آوردند قصد کرد که کردن او را بزند پس او را در پیش خود نگاه داشت و او را به تکلم درآورد که
او ظلوم نماید بکلمه که باعث قتل او بشود و علی ابن الحسین او را جواب نمیداد بجهت آنچه با او تکلم میکرد و در دست او تسبیح کوچکی
بود و مدت میکرد با انگشتان خود و تکلم میکرد یزید لعین با او گفت من با تو حرف میزنم و تو بمن جواب نمیدهی و تسبیح کوچک
خود تسبیح میگردانی پس اینچگونه روا بود پس گفت خبر داد بمن پدرم از جدم رسول خدا که چون نماز صبح را ادا میکرد و از نماز فارغ میشد تکلم
نمیکرد تا تسبیح را که در پیش رویش بود بر میداشت پس میگفت اللهم انی اصبحت اسبحک و احمدک و اهللک و اکبرک
بعدد ما ادیر به سبحتی و تسبیح را بر میداشت و از هر میکرد و تکلم میکرد با آنچه میخواست بدون آنکه تکلم نماید به تسبیح و
میفرمود که آن محسوب است برای او و آن حرزیست تا داخل فراش خود گردد پس میگفت مثل این قول را و تسبیح خود را در زیر سر
خود میگذاشت پس آن برای او محسوب است از آن وقت تا آن وقت پس من اینرا کردم از جهة اقتدا کردن بجد خودم یزید
با او گفت من تکلم نکردم با یکی از شما مگر اینکه جواب میداد بمن با آنچه با آن سعادت کرده بود و از آن حضرت گذشت و با او لطف
کرد و امر کرد او را خلاص نمودند … بیان است که در آن بیان بعضی از امور میشود مدار که هر کس تأمل نماید در روایت مناقب ای
در قول سید ساجدین سوم آنکه اگر عزم کرده بکشتن من الخ میداند که یزید عازم بکشتن او بود ولکن از این متمکن نشد بجهة آنچه
گذشت بیان آن مفصلا بعد … قلوب دوستان را میلرزاند … ایشان را … ایشان … قول یزید
لعین است برام کلثوم که … الاموال عوضا عن الحسین زیرا که این کلام او … زیرا چنانکه کشف میکند از اینکه آنلعین
نازان بر فضل خود و پشیمان نشده بود از کشتن سید شهدا و اولاد و اصحاب او و اسیر کردن آل رسول هم چنین کشف میکند از اینکه بود
… کفر و زندقه و طغیان در آن روز که آل رسول را از مجلس خلاص نمود و هم چنین در آن روز که ایشان را بمدینه روانه نمود مثل تو مثل
بود … معاصی و کفر و زندقه و طغیان در آنچه قبل از این دو روز بود در روزیکه در آن خبر شهادت سید شهدا باو رسید
و ما بعد آن … و آن بجهة این بود که … کفر و زندقه که مرتبه … این کلمه معادل و مقابل میشود بکفر و زندقه و طغیان
او که مترتب است بر افعال او و اقوال او که قبل از این بود بعد از آن هر کس اخذ نماید مجامع این روایات مذکوره در این مجلس را
میداند که آل رسول قبول نکردند چیزی را که یزید لعین بایشان عطا کرد از اموال خود بلکه قبول کردند چیزی را که بایشان رد کرد
از جمله آنچه از اموال ایشان اخذ و غارت کرده بودند نعم آنچه یزید با آنها علاوه نمود دویست دینار بود … تخمین …
که در روایت مناقب است از اینکه امام آنها را بفقرا و مساکین داد و با جمله معتبر در این مقام روایت مناقب است … که ادا میکند
چیزی را که ما اختیار کردیم پس این روایت … ملهوف نیز نقل کرده است پس فوق آن علاوه میکرد و اما آنچه ابو
مخنف ذکر کرده است از اینکه یزید بایشان اهل البیت داد عوض … از ایشان در مقابل آنچه از ایشان گرفته
بودند و علاوه نمود بر آن … ثلث … پس آنچیز است که در محل خودش … مگر اینکه جمع شود میان
آن و میان آنچه در روایت مناقب است باینکه گفته شود که … از جمله آنچیز است که از ایشان اخذ و غارت نموده
زیرا که … بایشان داد … از جمله … آنچه باشد که از ایشان اخذ کرده بودند … عوض باشد
… آنچه از ایشان اخذ و غارت کرده بودند و کشف … آنچه ما اختیار کردیم چنانکه بان جمع میشود
روایات این مجلس هم چنین کشف میکند از آن بعضی از روایات در مجلس آینده و آن مثل آنچه … از قول فاطمه
دختر علی … که گفت … زینب … بتحقیق واجب شده است … تا اینکه گفت …
… موجود
میشود … بعض کلمات ابی مخنف چنانکه … انتهی     مجلس چهل و سوم از کتاب … عبادات در
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از دمشق

از دمشق بیرون آمده و گاه از ایشان مقدم و گاه مؤخر بشرف صحبت و خدمت لائق با ایشان بجا آورد راوی گوید
پس چون آن قافله … گفتند ما را به کربلا ببر پس ایشان را به کربلا برد چون وارد شدند جابر بن عبدالله انصاری
را با جماعتی دیدند که به زیارت حسین آمده بودند پس در آن وقت همه جمع شدند و حسرتها دادند و از نو تجدید نمودند گریبانها
چاک و موها پریشان کردند و آنچه پنهان بود در آن حسرتها از مصائب اظهار و آشکار نمودند و چند روز اقامه عزا نمودند کلام ابی
مخنف تمام شد و سید در ملهوف گفته که راوی گفت وقتیکه زنان حضرت حسین و عیال او از شام برگشتند و به عراق رسیدند
به دلیل گفتند که ما را از راه کربلا ببر پس به موضع مقتل حسین رسیدند جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی را از بنی هاشم و مردانی را
از آل رسول دیدند که به زیارت قبر آنسرور آمده اند پس در یک وقت رسیدند و به یکدیگر ملاقات کردند با گریه و حزن و … سینه زدن
و اقامه ماتم نمودند که جگرها را مجروح می‌نماید و زنان آن شهر به ایشان جمع شده چند روز اقامه عزا نمودند و در بعضی از روایات
هست که سه روز در نزد قبر حضرت حسین اقامه ماتم نمودند و وقتیکه روز چهارم شد متوجه شدند بسوی مدینه معتمد و صاحب
مناقب گفته بعد از آن ایشان را برسول وصیت نمود که رسول ایشان را ببرد و در پیش روی ایشان بود و وقتیکه فرود
آمدند از ایشان کنار میشد او و اصحابش متفرق میشدند مثل هیئت و صورت پاسبانان … ایشان را حراست می‌نمودند
بعد از آن ایشان را فرود می‌آورد و هر وقت یکی از ایشان اراده وضو میکرد و حوائج ایشان را بر می‌آورد و مهربانی میکرد
تا به مدینه داخل شدند و بلفظ بعض روایات چنین است و توجه معهم فی جملتهم نعمان بن بشیر رسولا لا یتقدم الیهن یسیر معهم فی اللیل
ویکون امامهم حیث لا یفوتون طرفة عین پس زمانیکه نازل میشدند از ایشان کنار میشد او و اصحاب او در اطراف ایشان
می‌باشند مثل هیئت پاسبانان و از ایشان … به مقداری که هرگاه یکی از ایشان اراده وضو یا قضاء حاجتی نمود …
پس سیر کرد با ایشان نعمان بن بشیر و همیشه ایشان را در راه فرود می‌آورد و ایشان را مراعات میکرد چنانکه یزید او را وصیت
نموده بود و با ایشان مدارا مینمود حارث بن کعب گفت که بمن گفت فاطمه دختر علی که به همشیره خود زینب کلثوم گفتم بتحقیق واجب
گشت بما حق این مرد به جهت حسن صحبت او با ما آیا ترا چیزی هست که با او صله و عطا نمائی گفت بخدا قسم نداریم چیزی که با او عطا
نمائیم مگر اینکه زیورهای خود را با او دهیم پس دست برنجن و خلخال مرا بود دست برنجن و خلخال همشیره ام را با او اخذ نمودیم … نزد
او … و گفتیم این بعض جزای تست از برای حسن صحبت تو با ما گفت اگر آنچه من کردم برای
دنیا می‌بود … این کمتر … ولکن بخدا قسم آن را نکردم مگر برای خدا و قرابت شما به رسول خدا و مثل این
حدیث را … گفته که فاطمه دختر حضرت حسین … گفته که … آیا ترا هست که او را صله … و سیاق
الکلام چنانکه گذشت و مخفی نماند که ظاهر از سیاق روایات این است که این صله و عطا از آل رسول با نعمان بن بشیر و
قبل از رسیدن ایشان بود به مدینه و گاه مستفاد میشود از کلام ابی مخنف که این صله و عطا بعد از رسیدن ایشان بود به مدینه که گفته
راوی گوید وقتیکه قاصد خواست رجوع بکند عطا کردند با او آنچه از لباسها که یزید لعین با ایشان داده بود و گفتند اگر مالک
می‌بودیم … ترا … پس گفت قبول نمیکنم چیزی را و فعل خود را نکردم مگر اینکه از شما ممنون باشد
ولکن … و هیبت شما … پس آنها را … و او ایشان را وداع کرد و بسوی شام رفت
میگویم ممکن است که صله آل رسول با قاصد دو دفعه بوده باشد یکدفعه در راه و یکدفعه در مدینه بلکه این ظاهر است … که مجامع
روایات … اخذ نماید زیرا که مستفاد از کلام ابی مخنف این است که قاصد اول صله … قبول نکرد مگر … و ظاهر
روایات سابقه این است که صله آل رسول و عطیه ایشان را قبول کرد والله العالم تذییل آنست که در آن بیان بعضی از امور میشود
ما که ابن روایات ظاهر شد از آنکه ورود آل رسول بکربلا در روز اربعین بود و مخفی نماند بر تو که ادعای ورود ایشان به کربلا
در روز اربعین یا در روز بیستم صفر غیر معقول است زیرا که آل رسول مدتی در زندان ابن زیاد بودند بعد از آن مدتی
در دمشق در زندان یزید بودند بعد از آن مدت هفت روز در دمشق برای سیدالشهدا اقامه عزا نمودند بعد از …

از زندان یزید و به تحقیق پیوسته که همه اینها پس از این چنانچه محمّد بن جمیع منقول است قایل شدن باینکه ورود ایشان به کربلا در روز اربعین
بلکه سیّم صفر بود و بالجمله وارد شدن آل رسول از شام به کربلا در یوم بیستم صفر لذا محقق نیست که تعقل و تصور نمیشود و بعید
از کسی نیست که این احتمال را می پسندید و بعدا آل رسول را به کربلا در یوم اربعین زیرا که ادراک جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی
از بنی هاشم زیارت روز اربعین را مستلزم نیست که آل رسول نیز زیارت روز اربعین را درک نموده باشند بلکه میگوییم که جابر
بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم زیارت روز اربعین را درک کردند بعد از آن در کربلا مکث اقامه نمودند تا ورود
آل رسول را از شام به کربلا دیدند و اما آنچه در بعض روایات متعدده است از فقره فتوافوا فی وقت واحد انهم در خلاف
آنچه بالضمیم ظهور دارد فتامل

## مجلس چهل و چهارم

از کتاب کبیر عبادات در اسرار شهادات در بیان کیفیت
کوچ کردن آل رسول از کربلا بسوی مدینه و کیفیت ورود ایشان به مدینه و آنچه باین تعلق دارد بدانکه بعض اصحاب مقاتل
الی مخنف نسبت داده اند که او روایت کرده است که آل رسول چون نزد قبر حضرت حسین سه روز اقامه ماتم نمودند وقتیکه روز چهارم شد
بجانب مدینه متوجه شدند بعد از آن وقتیکه اراده کوچ کردند شتران را برای زنان آوردند که سوار شوند رقیه دختر حضرت حسین فریاد کرد و به
زنان گفت به کدام دیگر سوی قبر پدرم تا او را وداع کنم پس همه بسوی قبر رجوع کردند و باطراف قبر دویدند پس قبر شریف را به سینه خود
چسبانید و بشدت گریست تا غش کرد و وقتیکه از غش افاقه حاصل کرد انشاد میکرد و میگفت رحلنا یا ابی
بالرغم منا الا فانظر الی ما حل منا الا یا کربلا اودعت جسما بلا غسل و لا کفن دفنا
الا یا کربلا اودعت نورا لآل المصطفی طرا اجمعینا الا یا کربلا اودعت کنزا و ذخرا للعباد
الی ربنا حاصل آنکه ای پدر من ما کوچ کردیم بجائی که باید شدن بمیل ما نگریست به آنچه بما نازل شد ای کربلا جسمی را در تو امانت گذاشتیم
که بدون غسل و کفن مدفون گشته است آگاه باش ای کربلا در تو نوری را امانت گذاشتیم که برای خلایق علی التمام است ای کربلا گنجی را در تو امانت
گذاشتیم و ذخیره در تو امانت گذاشتیم برای قاصدان از زیارت کنندگان سید در ملهوف گفته که راوی گفت بعد از آن از کربلا منفصل شدند
در حالیکه طالب مدینه بودند بشیر بن حذلم گفت وقتیکه بمدینه نزدیک شدیم علی بن الحسین فرود آمد در حال خود را فرود آورد و خیمه
خود را برپا نمود و زنان خود را فرود آورد و گفت ای بشیر خدا به پدرت رحمت کند که او شاعر بود آیا تو بر چیزی از شعر گفتن قادری
گفتم بلی یا بن رسول الله بدرستیکه من شاعرم گفت داخل مدینه شو و خبر مرگ ابو عبدالله الحسین را برسان بشیر گفت اسب خود را
سوار شده حرکت دادم تا داخل مدینه شدم وقتیکه بمسجد رسول خدا رسیدم صدای خود را به گریه بلند کردم و انشاد کردم و گفتم
یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلا مضرج و الراس منه
علی القناة یدار یا اهل یثرب شیخکم و امامکم هل منکم احد علیه یغار حاصل آنکه ای اهل مدینه در مدینه
نشینید حسین کشته شد پس بگریید خودتان را جاری نمایید که جسم آنحضرت در کربلا بخون آلوده نمودند و سر او را به نیزه زدند ای
اهل مدینه بشیر میگوید بعد از آن گفتم این حسین است با عمه‌ها و همشیره‌های خود بساحت شما نازل شده اند و من رسول ایشانم بسوی شما جای و مکان
او را بشما نشان میدهم گفت پس نماند در مدینه زن مخدره و محجوبه مگر اینکه از خدور بیرون شده موهای خود را گشوده بر روهای
خود میزدند و ویل و ثبور میگفتند پس ندیدم مرد و زن گریه کننده بیشتر از آن روز و روزی را ندیدم که شدیدتر باشد بر مسلمانان از آن
روز و شنیدم کنیزی را میگریست و بر حسین نوحه میکرد و میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا اعینی جودا
بالمدامع و اسکبا و جودا بدمع بعد دمعکما معا علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح
انف المجد و الدین اجدعا علی ابن نبی الله و ابن وصیه و ان کان عنا شاحط الدار اشسعا
حاصل آنکه خبر مرگ سید و آقای مرا ناعی داد پس به درد آورد قلب مرا و بیمار کرد پس ای چشمان من گریه جاری نمایید و بعد از اشک خون ببارید

ببر نمائید بر کسیکه عزیزش کشته شد مگر گریست آمد پس منی محدث و سید بزرگواری دین طلوع کرد بر قتل پسر پیغمبر خدا و فرزند و عصیر او
اگرچه خانه‌اش دور و بعید بود بعد از آن گفت ایها الناس حزن و اندوه را تجدید نمود بابی عبد الله و مصیبت او را
عزیز شده گیتی خدا را رحمت کند که گفتم من بشیر بن جذلم ام مرا امر کرد علی ابن الحسین فرستاده داد در فلان موضع با اهل
ابو عبد الله الحسین و زنان او فرود آمد و گفت بر اسب سوار شدند مبادرت نمودند پس اسب خود را حرکت داده
رجوع کردم دیدم که خلق راه و جاها را گرفته اند از اسب خود فرود آمدم و خلق را از طرف بطرف نمودم تا در خیمه نزدیک شدم
در حالیکه علی ابن الحسین در خیمه بود پس بیرون آمد در حالیکه در دستش دستمالی بود که با آن اشک چشم خود را پاک میکرد و در پشت
سر او خادمی بود و با او کرسی بود برای آنحضرت نصب کرد آنحضرت بالای کرسی نشسته در حالیکه از گریه کردن خود را نمیتوانست
مالک شود پس آواز مردم بگریه بلند شد و گریه و ناله زنان و کنیزان بسیار گردید و خلق از هر طرف بآنحضرت تعزیت میدادند
تا آن بقعه یکپارچه ناله و ضجه شدیده گردید پس علی ابن الحسین بدست خود اشاره نمود که ساکت باشید پس ساکت شدند گفت

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين بارئ الخلائق اجمعين الذي بعد فارتفع في
السموات العلى وقرب فشهد النجوى نحمده على عظائم الامور وفجائع الدهور والم الفجائع ومضاضة
اللواذع وجليل الرزء وعظيم المصائب الفاظعة الكاظة الفادحة الجائحة ايها القوم ان الله وله الحمد
ابتلانا بمصائب جليلة وثلمة في الاسلام عظيمة قتل ابو عبد الله وعترته وسبي نساؤه وصبيته وداروا برأسه
في البلدان من فوق عامل السنان فهذه الرزية التي لا مثلها رزية ايها الناس فاي رجالات منكم يسرون بعد قتله ام
اية عين منكم تحبس دمعها وتضن بانهمالها فلقد بكت السبع الشداد لقتله وبكت البحار بامواجها والسموات
باركانها والارض بارجائها والاشجار باغصانها والحيتان في لجج البحار والملائكة المقربون واهل السموات
اجمعون ايها الناس اي قلب لا يتصدع لقتله ام اي فؤاد لا يحن اليه ام اي سمع يسمع هذه الثلمة التي ثلمت
في الاسلام ولا يصم ايها الناس اصبحنا مطرودين مشردين مذودين شاسعين عن الامصار كانا اولاد ترك
وكابل من غير جرم اجترمناه ولا مكروه ارتكبناه ولا ثلمة في الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين
ان هذا الا اختلاق فوالله لو ان النبي تقدم اليهم في قتالنا كما تقدم اليهم في الوصاية بنا لما زادوا على ما فعلوا بنا یعنی حمد خدائیرا که پروردگار عالمیان و رحمن
و رحیم مالک روز جزا و خالق همه مخلوقات که از وهم و تصور دور گشته از آسمانهای بلند مرتفع و چنان نزدیک است
که شاهد کرده نجوی و حدیث نفس را حمد میکنیم او را بر کارهای بزرگ و وقایع و مصیبت دهرها و سوزش مصیبت
سوزناک و جگر سوز و هموم مدهشه که خدا تعالی را و در است حمد و ثنای ما را مصائب جلیله و رخنه عظیمه در اسلام مبتلا
نمود ابو عبد الله را و عترت او را کشتند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سر او را در شهرها گردانیدند در بالای
نیزه بلند پس این مصیبتی است که مثل ندارد ایها الناس کدام مرد از شما بعد از قتل آن حضرت شاد میگردد یا کدام چشم
از شما اشک خود را حبس کرده و آن تحمل ننماید زیرا که آسمانها برای قتل او گریستند و دریاها با موج خودشان و آسمانها با ارکان
خود و زمین با اطراف خود و درختها با شاخهای خود و ماهیها در وسط دریا و ملائکه مقربین و اهل آسمانها تمامًا گریستند
ایها الناس کدام قلب پاره نمی‌شود برای کشته شدن او یا کدام دل مایل نمی‌شود یا کدام گوش که بشنود این رخنه را که در اسلام واقع
شد چون کر نشود ایها الناس صبح کردیم و متفرق شدیم و رانده شدیم از شهرها دور گردیده شدیم گویا که اولاد ترک و کابل بودیم بدون جرم و گناه
که آن را کرده باشیم و بدون مکروه که آن را مرتکب شده باشیم و بدون آنکه در اسلام رخنه احداث کرده باشیم ما سمعنا بهذا
في آبائنا الاولين ان هذا الا اختلاق پس بخدا قسم اگر پیغمبر سفارش مینمود بایشان در خصوص قتال ما چنانچه سفارش نمود بایشان
در وصیت کردن بما هر آینه زیاده نمی‌کردند بر آنچه با ما کردند فانا لله وانا اليه راجعون از مصیبتی که چه قدر بزرگ و دردناک و سخت است

پس در نزد خدای تعالی احتساب مصیبت خود نمودیم که بار سیدات بزرگوار و عزیز و صاحب مقام بود گفت پس صفوان بن صعصعه
بن صوحان که بر خواست و در زمین کبیر بود و جهت اعتذار نمود از آنچه در پیش او بود از زمانت با پاش حضرت بقبول نگاه عذر او و او
جواب داد و در کیفرش ترحم نمود ابومخنف گفت که چون قبیله بمدینه نزدیک شدند در روز جمعه بشیر گفت که بر اسب خود سوار شده
و بزودی حرکت او کردم که بمدینه وارد شده و چون بمسجد رسول خدا رسیدم صدای خود را بگریه بلند نمودم و این ابیات انشاد کردم
می گفتم جاؤوا برأسك يابن بنت محمد مترملا بدمائه ترميلا لا يوم اعظم حسرة من يومه ابدا
ولا شهد الحسين قتيلا فكأنما بك يابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدين رسولا ويكبرون اذا
قتلت وانما قتلوا بك التكبير والتهليلا ترجمه این ابیات سابقا گذشت گفت بعد از آن ندا کردم ای اهل
مدینه این علی ابن الحسین با اخوات و عمات خود بساحت شما نازل شده اند و من رسول و هستم بسوی شما گفت باقی نماند در مدینه
زن پرده نشینی مگر اینکه از پرده خود بیرون آمد و لباس سیاه پوشیدند و دیل و شور سلیقت بلند پس ندیدم مگر مرد و زن که گریه
میکردند و جاریه را شنیدم میگریست و میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا الامرالابا بعد از آن گفت بر خوات
بعض موالی عبدالله بن جعفر بن ابیطالب خبر مرگ دو پسر او را داد و گفت این خبریست که بار رسید از حضرت حسین
پس عبدالله بن جعفر نگفت نفس خود را با او در خت و گفت یابن الخنا آیا در خصوص حضرت حسین مثل این کلام را میگوئی بخدا قسم
اگر من در نزد او حاضر میشدم همراه او مفارقت نمیکردم تا با او کشته میشدم بعد از آن رو بجلسا خود نمود و گفت بخدا
قسم گران است بر من که با او در خدمه شهادت نرسیدم و لکن دو پسرم با او مواسات کردند و گفت پس ام لقمان دختر عقیل بن ابیطالب
بیرون آمد و کشته گمان خود در طلب به میکرد و با ایشان مرثیه میگفت ایها القاتلون ظلما حسینا ابشروا بالعذاب
والتنکیل کل من فی السماء یدعو علیکم من نبی و شاهد و رسول و لعنتم علی لسان داود و سلیمان
وصاحب الانجیل حاصل آنکه ای کسانیکه حسین را بظلم کشتند مژده باد شما را عذاب و خواری کسیکه در آسمانست از پیغمبر و شاهد
و رسول بر شما نفرین میکنند لعنت کرده شدید در زبان داود و سلیمان و عیسی کیف ترجون رحمة من ملیک صعد دائم عظیم جلیل
چگونه برحمت خدای جلیل و دائم امیدوار میباشید گفت پس ام لقمان خواهر زینب و ام کلثوم و عاتکه و صفیه و رقیه و سکینه را کشته
بیرون آمد در حالیکه سر برهنه و با او بود زنهای ایشان و ام هانی بود و شیون مینمودند و حضرت ابن عقیل بن ابیطالب پس گریه و نوحه میکرد در حین
گفت دخول ایشان بمدینه در روز جمعه بود و خطیب بر دم خطبه میخواند پس حضرت حسین و اصحاب او مذکور شده بود ذکر میکردند احزان
ایشان تازه و مصائب ایشان شامل گشت بعضی گریه و نوحه میکرد داخل مدینه بکلی سوار و روز نه و آن روز شبیه ترین ایام بود بموت پیغمبر
و عقبة بن عمرو سهمی حسین را مرثیه میخواند و میگفت مررت علی قبر الحسین بکربلا ففاض علیه من دموعی
غزیرها فمازلت ابکیه و ارثی لشجوه و یسعد عینی دمعها و زفیرها فیا عین بکی الحسین
و عصبة اطافت به من جانبیه قبورها سلام علی اهل القبور بکربلا وقل لها منی سلام یزورها
اری النفس لا تهنی باکل و مشرب وقد غاب عنها سعدها و نصیرها تزور حسینا خیر من وطأ الثری
امیل لو یدرکوا او ابن امیرها فلا تشمتوا جمع الاعادی بقتله ستصلوا لظی یوما یشب سعیرها
فلا تبرح الزوار زوار قبره یفوح علیها مسکها و عبیرها حاصل مضمون آنکه مرور کردم بقبر حسین
در کربلا پس بر او جاری شد سرشک بسیار بودم گریه میکردم بر او و دیده من هم سرشک مساعدت مینمود پس گریه کنید بر
حسین و قوم او که در اطراف او قبرهای ایشانست سلام من بر اهل قبور کربلا و بگو بر آنها از من سلام زیارت کننده می بینم نفس
خود را که گوارا نمی شود با او خوردن و آشامیدن زیرا که یاور او غایب شده زیارت میکنم حضرت حسین را که بهترین کسانی است که قدم
بر صفحه خاک گذاشته امیر مخلوقاتست گلاو فرزند امیر آنهاست پس شماتت نکنید دشمنان در ایشان بسبب کشتن ایشان بزودی داخل آتش

سوزان جسم وارد میشوند و متصل نفثه روانه و بعثر او رایحه مشک و عبیر استشمام میکنند گفت بردن زنان در مدینه پانزده روز بر حضرت
حسین نوحه میکردند و گفت ام کلثوم بمسجد حضرت رسول آمد در حالیکه چشمش گریان و قلبش سوزان بود پس گفت السلام علیک یا جداه
من خبر کشته شدن فرزندت حسین را بتو آورده‌ام گفت پس قبر بالا بلند ناله کرد و مردم بگریه و نوحه و ضجه کردند بعد از آن علی ابن الحسین
بقبر جدش آمد و روی خود بخاک قبر مالید و گریه کرد و گفت أُناجيكَ يا جدّاه يا خيرَ مرسلٍ حسينُك مقتولٌ
ونسلُك ضائعٌ أُناجيك محزوناً عليك مُؤَجَّلاً أسيراً وما لي حامياً ومدافعٌ سُبينا كما تُسبى
الإماءُ ومسّنا من الضُرّ ما لا تحمله الأصابعُ أيا جدّ يا جدّاه بعدك أظهرت أُميّةُ فينا منكرها
والشنائعُ حاصل آنکه مناجات میکنم با تو ای جد بزرگوار ای بهترین انبیا حسین تو شهید شده و نسل تو ضایع گشت و من
میکنم با تو حالت محزونی و اسیر شدیم و حامی و دافع نداشتیم و اسیر گشتیم ما چنانکه کنیزان را اسیر میکنند و بما رسید
از ضرر آنچه متحمل نمیشود آنها را انگشتان ای جد بزرگوار بعد از تو بنی امیه ظاهر کردند مکروه و کردارهای شنیع را گفت و آمد
جابر به مسجد رسول خدا و گفت یا جداه من خبر کشته شدن برادر خود حسین را بتو آورده‌ام و او در حالتی بود که
چشمش خشک نمیشد و از گریه کردن سست نمیگشت و [illegible] بعد از آن علی ابن الحسین از نزد قبر جدش
رسول خدا بیرون آمد و وارد شد بر عم خود محمد بن حنفیه خبر قتل برادر خود را باو داد او گریست تا غش کرد و وقتیکه از غش بحال آمد گفت
گریست بر پدر با عبدالله چگونه ناصر طلب کرد [illegible] و گفت شنید شمار آمد که کردند ما میکنند و ناله میکنند
وناله میکنم و در نسخه‌ای از کتاب ابی مخنف چنین است وقتیکه از غش خود بحال آمد بر جوانی زنی خود را بشهید میگفت
خود را بجانب و باب خود سوار شده با آنکه رفت و فلو ... و امید بودند و غایب شد ظاهر شد مکره وقت ظهور مختار دار منتخب
علت شد و آثار پس در طرف مسجد راکرفته ندا کرد یا جداه من خبر مرگ برادرم حسین را بتو آورده‌ام وا او بحالت میگریست
و چشمش خشک نمیگشت و از گریه و نوحه سست نمیگشت و هر وقتیکه علی ابن الحسین میگریست حزن او تازه و بعد او زیاد میشد
و بنا کرد و گفت إن كنتُ أوصيتَ بالقربى بخيرٍ جزاءً فإنهم قطعوا القربى وما وصلوا حتى
أبادوهم قتلى على ظماءٍ من بارد الماء ما ذاقوا وما نهلوا حاصل مضمون آنکه اگر تو بقرابت وصیت نموده
بخیر جزا دادن ایشان قرابت را قطع کرده و وصل نکردند حتی ایشان را تشنه کشتند و از آب سرد بایشان نداده‌اند سید
گفت بعد از آن علی ابن الحسین با اهل و عیال خود داخل مدینه شد و بمنازل قوم و مردان خود نظر نمود و آن منازل را دید که بزبان
حال خودشان نوحه میکردند و بگریه و مردان خودشان نوحه و ندبه میکردند مثل ندبه کردن زنان فرزند مرده و از اهل منازل و
مذاهب اند حال مردن خودشان سؤال میکردند و حرکت میآوردند حزن اهل منازل را بر مصارع کشته گان آن و از برای
ایشان نوحه و فغان میکنند و بایشان گریه میکردند و اهل مساجد و بایشان ندبه مینمودند و میرایها خواند پس هر کاه مشاهده میکنی
چگونه شمار حزن و اندوه میآورد و سماع اندوه نازله و میشنید تقصیر خود تا آن را اندوه بمصیبت شامله و خوب گفته ابن قتیبه
مررتُ على أبياتِ آلِ محمّدٍ فلم أرها أمثالها يوم حلّت فلا يُبعد الله الديارَ وأهلها
وإن أصبحت منهم برغمي تخلّت ألا إنّ قتلى الطفّ من آل هاشمٍ أذلّت رقابَ المسلمين فذلّت
وكانوا غياثاً ثم أضحوا رزيّةً لقد عظمت تلك الرزايا وجلّت ألم تر أنّ الشمس أضحت مريضةً
لفقد حسينٍ والبلاد اضمحلّت فلبّى الذي أهوى إليه ليبغه أصاب بيمنى يديه فشلّت
حاصل مضمون آنکه گذشتم بر منزلهای آل محمد و ندیدم آنها را مثل اول در روز نکند خدا از رو بدارها شان را کاه مبتلا بقتل کشته گان
کربلا از آل هاشم ذلیل نمود گردن مسلمانان را و بودند پناه کاه پس از آن بمصیبت زده شدند بدرستیکه این مطلب بزرگ گشته ای
نمی بینی که آفتاب مریض گشته بجهت شهادت حضرت و شهرها پامال گشته مثل کاش دستهای شخصی که بسوی او بلند شد مانند شل می گشت

بعد از آن آنحضرت قصد روضه منوره حضرت رسول خدا نمود و اگر نظر نمائی با نکسار قلب او در حالیکه پیراهن حزن را پوشیده و در جد خود شکایت میکرد
از مصائبیکه باو وارد گشته بود در حالیکه بر فقد پدر خود اشک از چشمهای خود جاری میشود و اشک قطع نمیشد و ناله او ساکت
نمی گشت و از قلب حزین ناله میکرد با ظهار نمودن حزن و ناله و از ناله و فریاد ساکت نمیگردید بر فقد مفقود گشتن سادات بجهة آنهم
ترا بحزن میاورد شنیدن آنحضرت را ملاحظه منازل خالیه شعر وَقَفْتُ عَلَى دَارِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فَأَلْفَيْتُهَا قَدْ أَقْفَرَتْ عَرَصَاتُهَا
وَأَمْسَتْ خَلَاءً مِنْ تِلَاوَةِ قَارِئٍ وَعُطِّلَ مِنْهَا صَوْمُهَا وَصَلَوتُهَا وَكَانَتْ مَلَاذاً لِلْأَنَامِ وَجُنَّةً
مِنَ الْخَطْبِ يَغْشَى الْمُعْتَفِينَ صِلَاتُهَا فَأَوْحَشَتْ مِنَ السَّادَاتِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَلَمْ يَجْتَمِعْ بَعْدَ الْحُسَيْنِ
شَتَاتُهَا فَعَيْنِي لِقَتْلِ السِّبْطِ عَبْرَى وَلَوْعَتِي عَلَى فَقْدِهِمْ مَا تَنْقَضِي زَفَرَاتُهَا حاصل مضمون آنکه من حد
خانهای محمد علیه السلام را فهم آنرا در حالتیکه عرصات انحاء آن بود و از تلاوت قرآن خوان خالی بود و از معطل شده بود صوم
وصلوة آن و حال آنکه آنخانه پناه گاه و سپر خلق بود از امر عظیم و عطایای ایشان فرو میگرفت اهل عصیر آنخانه را پناه سپیرد ز
طلب عفو مینمودند از ایشان پس خالی شد منازل از سادات و بزرگان از آل هاشم و پراکنده های آنها بعد از حسین جمع نشد
پس چشم من برای کشتن نواده پیغمبر اشکریز و سوزش قلب من بر فقد ایشان ناله های آن تمام نمیشود میگویم این چیزیکه آنرا از
کلام سید ذکر کردیم آنرا از بعض مقاتل نقل کردیم اما آنچه در نسخه که الان در نزد من موجود است از ملهوف آن بر نهج دیگر است که
در آخر ملهوف گفته که حکایت کرده ابن طاوس علی بن موسی بن جعفر بن محمد طاوس که جامع این کتابست بعد از این امام با اهل و عیال خود نازل مدینه
شد و بر منازل قوم در جا نظر کرد دید که آن منازل بزبان حال خود شان نوحه میکردند با ظهار نمودن اشکها و ریختن آبهای
فقدان حمایت کننده آنها و مردمان و بر ایشان ندبه میکردند مثل ندبه کردن زنان فرزند مرده و سؤال میکردند از احوال ایشان
از اهل منازل و مذهب حجران آنحضرت را بر مصارع کشتگان از ایشان خبر میاوردند و آن منازل بجهة آن کشتگان ... گفتگو
کفته اند و ندا میکردند که ای قوم عذر مرا در خصوص نوحه و فریاد کردن قبول نموده و معذورم دارید و بر من یاری کنید بر مصیبت
بزرگی که بمن نازل شده تا برای فراق ایشان ندبه و ناله کنم بشب و روز با من هم حکایت بودند ... طلبهای شرف
و افتخار من بودند و اسباب قوت و افتخار من بودند و از آفتابها و ماهها من بودند که ... بودند و بسیار شب بسبب اکرام
و عزاز خود شان وحشت مرا دفع و با نعام خود شان حرمت مرا محکم نمودند و مناجات اسحار خود شان را بمن شنوانیدند و نوبت
گذاشتن سر ... خود مرا امین نمودند و بسیار بسوز مجالس خود شان را انگیز نمودند و طبع مرا به فضایل خود شان معطر گردانیدند و درخت
مرا رونق و آب وجود خود شان صاحب ورق و برگ نمودند و نحس مرا با شمار سعادت خود شان بر طرف و زایل نمودند و بسیار بر
گردند مرا از مناقب محل ... و نوازل عزات ... بمنازل و قصور شرافت پیدا کردم و در جامه فرح و سرور
بیرون آمدم و بسیار از اموات ... زنده کانی کردند پس تیر مرگ مرا قصد کرد و حکم ایام و روزها بمن حسد برد
تا غریب گردم من ساکن بودند پس ایشان در میان دشمنان غریب شدند و تیرهای ... شدند و مکارم پاره پاره شد بقطع کردن انگشت
ایشان و مناقب بر فقد شمایل ایشان شکایت میکرد و محاسن بر خوبیها سؤال اعضای ایشان زایل گردید و احکام نوحه میکرد
برای وحشت اطراف ایشان پس ای قوم با ورع و پرهیزکار که در غروب خون دو ماه ریختند و بسیار تشنه انست که علم آن
سرنگون شد بسبب آن امور عظیمه اگر اهل عقول بمن مساعدت نمایند و خوار نمایند مرا در وقت مصائب جلیل معقول باکی نمیکنم زیرا
کم ... کننده ... مندرس ... مرثیه زیرا که آنها ندبه میکنند مثل ندبه من و وجد میکنند و مثل وجد حادثه
و غم من پس هرگاه بشنوید که چگونه نوحه میکنند با ایشان حالت ... میل میکند بسوی ایشان انسان خلوات ... اشتیاق میکرد و با ایشان
طوبه ... مکارم و ترتاح الیهم اندیة الاکارم و گریه میکنند با ایشان محرابهای مساجد و ندا میکنند با ایشان ناودانها فوایدها ...
[illegible] ... شنیدن ... و تعفیر خود تان را میدانید ... مصیبت ... گردید و تنهائی و بی کسی ...
شدن مجالس و آثار مرا ... می بینید آنچه قلب صبور را ... و حزن سینه ها را حرکت میدهد ...
شماتت کرد بمن چیزیکه بمن حسد میبرد از دیار و دستهای خطرهای بمن رسید پس ... بسبب اینکه ایشان در من ساکن بودند چشمه
در نزد آن قایمه نموده بودند و آنرا وطن اخذ کرده بودند کاش من ... میبودم خود را با ایشان فدا نمودم که از ایشان دفع میکردم
و غیظ خود را شفا میدادم از اهل ... و از ایشان دفع میکردم تیرهای ظلم و عدوان را زمانیکه ... تشنه ... شرف عزت ...

چرا محمل ضیمران حیا و متغیر اللون شدم و اهل نشدم برای حفظ کردن شمایل ایشان از کهنه شدن و از سوزش هجران مضطرب شدم برای آنکه
اگر من محمل آن احباء و محل قدم گذاشتن آن نفوس سخاوت کننده میبودم هر آینه در حفظ آنها غایت جد و جهد را بذل مینمودم و فدا میکردم
برای ایشان تعظیم معهود و بجا میآوردم برای آنها حقوق اول را و حفظ میکردم آنها را از فاسد شدن سنگها بر آنها و خدمت میکردم
ایشان را از امثال خدمت کردن بنده مطیع و بذل مینمودم برای آنها جهد کردن صاحب استطاعت را و فرش میکردم برای آنها خود و روها
و سینهای کرام و اجلال را و باز خود میرسیدم از عشق مشتاق ایشان و ظلمت خود را با شراق آنها نورانی میکردم پس اشوق من برای
آن منازل وای قلق و اضطراب من بر غیبت اهل و ساکنان من و هیچ ناله آنها من کمتر و اهر دو ایضرار ایشان من گشادی بنده خبر دار
باش من برای فقد ایشان جامه جز از پوشیده ام و بعد از ایشان هر چه اندوه و غم ایشان کرده ام و مایوس گشته ام
از اینکه صبر و شکیبائی از من جمع شود و گفتم ای اشتلی ایام وعده گاه تو روز حشر است و هر آینه ابن قتیبه خوب گفته است و به تحقیق
گریست بر آن منازل که با آنها اشاره شد گریستنی پس گفت مَرَرْتُ عَلَى اَبْيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ تا آخر ابیات پس بود
ای سامع امیصائب ملک پیشوایان را از حامیان کتاب زیرا که روایت شده از مولای ما امام زین العابدین و حال آنکه او در تمام
علمی است که وصف و تعریف با آن نمیرسد که آن بزرگوار کثیر البکاء و عظیم الحزن و اندوه بود بر آن بلوی و مصائب پس
روایت شده از حضرت صادق که فرمود امام زین العابدین گریست بر پدرش چهل سال که روزها روزه میداشت و شبها
نوافل میکرد که میا و رانت و قتیکه وقت افطار میرسید غلامش طعام و شراب میآورد در پیش روی او بر زمین میگذاشت
عرض میکرد میل کن ای مولای من پس میگفت پسر رسول خدا را گرسنه شهید کردند و تشنه کشتند پس اینرا مکرر میکرد و میگریست
تا طعامش از اشک چشم او تر میشد بعد از آن شراب خود را با آب چشم خود ممزوج میکرد چنین بود تا بحق تعالی ملحق گردید و غلام
آنحضرت روایت کرده که آنحضرت بصحرا بیرون رفت پس من تابع او شدم پس او را یافتم در حالیکه بر سنگ سختی سجده کرده بود
پس ایستادم و شنیدم گریه و ناله او را و شمردم هزار مرتبه میگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا
و تصدیقا بعد از آن سر خود را از سجده برداشت و محاسن و روی مبارکش از اشک چشم او غرق شده بود پس گفتم ای سید من
آیا وقت نشده است که حزن و گریه تو قلیل و کم شود پس گفت وای بر تو بدرستیکه یعقوب بن اسحق بن ابراهیم پیغمبر پسر پیغمبر
بود و او را دوازده پسر داشت خدا یتعالی یکی از ایشان را غایب کرد پس موی سر او از حزن سفید شد و پشت او از غم خمیده شد
و بصر او از گریه کردن رفت و حال آنکه پسرش در دار دنیا زنده بود و من دیدم پدر و برادرم و هفده نفر از اهل بیت من
کشته و هلاک شدند پس چگونه حزن من تمام و گریه من قلیل و کم میشود خبر دار باش من متمثل میشوم و اشاره مینمایم
بحرم ایشان صلوات الله علیهم پس میگویم اِلَّا لَوْ تَرَى اللَّذْ قَدْ كَانَ يُضْحِكُنَا بِقُرْبِهِمْ صَارَ عَنَّا الْفِرَاقُ
يُبْكِينَا حَالَتْ لِفَقْدِهِمْ اَيَّامُنَا فَغَدَتْ سُوْدًا وَكَانَتْ بِهِمْ بِيْضًا لَيَالِيْنَا وَهٰهُنَا مُنْتَهٰى
مَا اَوْرَدْنَا وَاٰخِرُ مَا فَصَّلْنَا حاصل مضمون آنکه بدرستیکه زمانیکه ما را بقرب و نزدیکی ایشان بخنده میآورد و شاد
میکرد که بعد به تفریق و جدا کردن ما را بگریه در آورد و غمگین نمود و از برای فقد ایشان ایام ما گردید سیاه شد و حال آنکه
شبهای ما بسبب ایشان روشن و نورانی بود و میگویم تمام شد آنچه ما نقل آنرا از کلام سید مجتهد کردیم خاتمه است در اشاره
کردن بر بعضی از امور و خاتمه متضمن بعضی از مجالس است مجلس اول در اشاره کردن است بتوجه و گریه و مرثیه حضرت سید
الشهداء و اشاره کردن بر بعضی از امور متعلقه باین پس از آنها است بعضی از مناقب و فضایل جلیله امیر المؤمنین ما آنکه
ذکر شده در بعضی از کتب معتبره که روایت شده از عبد الله بن عمر خزاعی از هند دختر جون گفت نازل شد رسول خدا در خیمه خاله
خود ام معبد و اصحاب او با او بودند پس بود از امر او در خصوص گوسفند چیزیکه خلق آنرا می دانستند پس در آن خیمه آنحضرت
و اصحابش قیلوله کردند تا سردی حاصل نمودند و آنروز تابستان و بسیار گرم بود وقتیکه از خواب بیدار شد آب طلبید و دستهای خود را
شست و دستها را پاک و پاکیزه کرد بعد از آن مضمضه کرد در درخت خاری که در نزد خیمه بود خالا او ریخت سه مرتبه و سه مرتبه استنشاق
کرد و دستهای خود را شست بعد از آن سر و پاهای خود مسح کرد و گفت این درخت را شانی است بعد از آن اصحاب او کرده

و مثل آنرا که آنحضرت کرد بعد از آن برخواست دو رکعت نماز کرد پس من و جوانان قبیله از این تعجب نمودیم و همه را بود و بیش
از او مدینه بودیم کسیرا که نماز کنار درختیکه فردا شد صبح کردیم در حالیکه آن درخت خشک بلند شده حتی مثل درخت بزرگ شده
و تر و تازه و خارها انداخته بود حق تعالی قطع کرده و عروق آن با آن اصل شده و شاخها بسیار آورده بود ساق و ورق آن سبز شد
اند و بعد از آن ثمره مثل عظیم آنچه میشود از کمات در رنگ ورس محروق و ببوی عنبر و طعمش در طعم عسل بخدا قسم
نخورد از آن گرسنه مگر سیر شد و تشنه مگر سیراب شد و بیمار مگر صحت یافت و نخورد از آن صاحب شیر و چیزی مگر آنکه
مستغنی گشت و نخورد از برگ آن شتر و ناقه و گوسفند مگر آنکه چاق و شیرش بسیار شد و نما و برکت را در اموال خود دیدیم
از آن روز که پیغمبر با وارد شده و بلاد ما را فراوان و زیاد حاصل گشت پس آن شجر را شجر مبارک نام کردیم و مردم می‌آمدند
از اطراف ما از اهل بادیه تا در سایه آن درخت بیارامیدند و از ورق آن توشه برمیداشتند در سفرها و با خود بشان حمل می
کردند در زمین بی‌آب و علف ایشانرا عوض طعام و آب میشد پس آن درخت بر این حالت بود تا یک روز صبح کردیم دیدیم که سر
و میوه‌هایش ریخته و برگهایش زرد شده بحالت اندوه محزون گردیدیم پس اندک زمانی گذشت تا خبر وفات رسول خدا رسید که در آن
روز از دنیا رحلت فرموده پس بعد از آن آن درخت ثمر میداد و لیکن کوچکتر بود و در طعم و در بوی لذت کم شد پس
بر این حالت بود تا سی سال تا آنکه یک روز صبح کردیم دیدیم که آن درخت از سر تا پا خار گشته و نضارت و تر و تازگی شاخهای
او رفته و جمیع میوه‌هایش ریخته پس اندک زمانی گذشت تا خبر کشته شدن امیرالمؤمنین رسید پس بعد از آن آن درخت میوه
نداد نه بسیار و نه کم و میوه آن منقطع شد ما و کسانیکه در اطراف ما بودند از ورق آن فایده میبردیم و بیماران خود را دوا میکردیم
و از امراض و اسقام خود با آن طلب شفا میکردیم پس مدتی مدید بر این حالت بود و برگ میاورد بعد از آن یک روز صبح کردیم
ناگاه دیدیم که از ساق او خون تازه جاری شده و از برگهایش پژمرده خون از آنها میچکید مثل خون گوشت پس گفتیم که حادثهٔ عظیمه
حادث گشته پس تمام شب را بیتوته در حالیکه ترسان و غمگین بودیم منتظر مصیبت عظیمه بودیم و چون شب تاریک شد گریه و نالها
از زیر آن درخت شنیدیم و صدای اضطراب شدیدی ملاحظه کردیم و آواز زن گریه کننده را شنیدیم که میگفت ای پسر پیغمبر و ای پسر
وصی وای بقیه سادات گرامی بعد از آن صدا و آواز بسیار شد پس ما نفهمیدیم بسیاری از آنچه میگفتند پس آمد بما
بعد از آن خبر کشته شدن حسین ع و آن درخت خشک شد پس باد و باران آنرا بعد از آن خورد و گشت کرده پس زایل و اثرش
نایاب گردید عبدالله بن محمد انصاری گفت پس ملاقات کردم دعبل بن علی خزاعی را در مدینه رسول خدا و حدیث را باو نقل کردم
پس مرا از جا در آورد و گفت حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جده‌اش سعیده دختر مالک خزاعیه که او آن درخت را درک کرده در عهد امیرالمؤمنین از میوه آن خورده و در
آن شب نوحهٔ جن را شنید و این نوحه را حفظ کرد از جنیه از ایشان که میگفت یابن الشهید ویا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر الطیار

عجبا لمصقول اصابك حده في الوجه منك وقد علاه غبار

یعنی ای پسر شهید و ای شهیدیکه عم
او بهترین عم یعنی جعفر طیار است تعجب است از شمشیر صیقلی که حد و تیزی آن بصورت تو رسید در حالیکه غبار بر آن نشسته دعبل
گفت پس در قصیده خود گفتم

زر خیر قبر بالعراق یزار واعص الحمار فمن نهاك حمار لم لا ازورك
یا حسین لك الفدا قومي ومن عطفت علیه نزار ولك المودة في قلوب ذوي النهی وعلی
عدوك مقتة ودمار یا ابن الشهید ویا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر الطیار

حاصل آنکه بهترین
قبرا که در عراق زیارت میکنند و الاغ را نافرمانی کن پس هر کسیکه ترا نهی نماید از زیارت الاغ است چرا زیارت نکنم ای حسین فدای
تو گردند قوم من و کسانیکه بقوم من عطوفت مینمایند از آنها که زیارت میکنند ترا و مودت و دوستی تو است در قلوب صاحبان عقل
و بر دشمن تو غضب و هلاکت است ای پسر شهید و ای شهیدیکه عمش بهترین عمها جعفر طیار است ابن نما در کتاب مثیر الاحزان گفته که جن
نوحه کردند و چند نفر از اصحاب پیغمبر و از جمله ایشان مسور بن مخرمه بود نوحهٔ جن را می‌شنیدند و میگریستند و صاحب ذخیره ذکر کرده است
در فکر مکه او در شب قتل آنحضرت شنیدند منادی را که صدای او را می‌شنیدند و جسم او را نمی‌دیدند که ندا میکرد ایها القاتلون جهلا حسینا

ابشروا بالعذاب والتنكيل كل اهل السماء يدعوا عليكم من نبي وملاك وقبيل قد لعنتم على لسان ابن داود وموسى وصاحب الانجيل روایت کرده‌اند که معمولا تغی را شنیدند که در شب میخواند ان الرماح الواردات صدورها نحو الحسين تقاتل التنزيلا ويهللون بان قتلت وانما قتلوا بك التكبير والتهليلا فكانما قتلوا اباك محمدا صلى الله عليه وجبريلا ترجمه این ابیات گذشت ابن حمزه در کتاب خود در فضائل امام و مشهور نوحه کردن جنیان را بر آنحضرت ذکر کرده است که گفت نساء الجن يبكين شجيات ويلطمن خدودا كالدنانير نقيات ويلبسن ثياب السود بعد القصبيات یعنی زنهای جن نوحه و گریه میکنند و سیلی میزنند رخسارها که مثل طلای درخشنده و میپوشند رختهای سیاه را بعد از رختهای حریر و در مناقب است که دعبل گفت خبر داد مرا پدرم از جدم از مادرش سعدی دختر مالک خزاعیه که نوحه کردن جنیان را بر حضرت حسین شنید یا ابن الشهيد ويا شهيدا عمه خير العمومة جعفر الطيار عجبا لمصقول اصابك حده و ابن بطه نوحه ایشان را شنید ايا عين جودي ولا تجمدي وجودي على الهالك السيد فبالطف امسى صريعا فقد رزينا الغداة بامر بدي و از جمله نوحه ایشان است نساء الجن يبكين من الحزن شجيات واسعدن بنوح للنساء الهاشميات ويندبن حسينا عظمت تلك الرزيات ويلطمن خدودا كالدنانير نقيات ويلبسن ثياب السود بعد القصبيات و از نوحه ایشان است احمرت الارض من قتل الحسين كما اخضر عند سقوط الجون العلق يا ويل قاتله يا ويل قاتله فانه في سعير النار يحترق ابكي ابن فاطمة الذي من قتله شاب الشعر ولقتله زلزلتم وبقتله خسف القمر و شنید نوحه جنیان را کسیکه زیارت او را قصد کرده بودند والله ما جئتكم حتى بصرت به بالطف منعفر الخدين منحورا یعنی بخدا قسم نیامدم نزد شما تا دیدم او را در طف کشته و رخسارش به خون آلوده بود و طبرسی گفت نوحه ملائکه را شنیدند در او مردمیکه نزد او آمدند در حالیکه قاصد شهادت بودند لیبا القاتلون جهلا حسینا تا آخر ابیات و در کامل الزیاره روایت کرده است خود از عبدالله بن حسان کنانی که گفت جنی بر حضرت حسین بن علی ابن ابیطالب گریه کرد پس گفت ماذا تقولون اذ قال النبي لكم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم باهل بيتي واخواني ومكرمتي منهم اسارى ومنهم ضرجوا بدم حاصل آنکه چه خواهید گفت زمانیکه پیغمبر بشما گفت این چه کار است که کردید و حال آنکه شما آخر امتها بودید با اهل بیت و برادران و دختران من که بعضی را اسیر و بعضی را آغشته بخون غلطان نمودند و در روایت معمر بن خلاد از ابوالحسن الرضا نقل کرده است که گفت در آن اثنا که حسین در میان عرب سیر میکرد در حالیکه متوجه بجانب عراق بود پس ناگاه دیدم مردی در خیمه بود و میگوید یا ناقتي لا تذعري من زجري وشمري قبل طلوع الفجر بخير ركبان وخير سفر حتى تحلي بكريم النحر بماجد الجد رحيب الصدر اتى به الله لخير امر ثم ابقاه بقاء الدهر پس حسین بن علی گفت سامضي وما بالموت عار على الفتى اذا ما نوى حقا وجاهد مسلما وواسى الرجال الصالحين بنفسه وفارق مثبورا وخالف مجرما فان عشت لم اندم وان مت لم الم كفى بك ذلا ان تعيش وترغما حاصل مضمونش آنکه زود میروم و در مرگ جوان عاری نیست زمانیکه حق را نیت کرد و جهاد نمود در حالیکه مسلمان بوده باشد و مردان صالح را بنفس خود مواسات نمود و مفارقت نمود از اهل عذاب و بکوهم مخالفت نمود هرگاه زنده بمانم پشیمان نمیشوم و هرگاه بمیرم ملوم نمیشوم کفایت میکند تو را از ذلت آنکه زنده بمانی و خوار شوی و در روایت دیگر است که عمرو بن عکرمه گفت صبح کردم در مدینه در شب قتل حسین ناگاه دیدم غلام ما میگوید که دیشب صدای را شنیدم که ندا میکرد و میگفت ایها القاتلون جهلا حسینا تا آخره و در روایت دیگر است که گفت خبر داد مرا عبدالله بن حماد و قبیله حمیر که کشنده حسین بلا گریست باین ابیات

یا عین جودی بالعبر وابکی فقد حق الخبر ابکی ابن فاطمة الذی ورد الفرات بما صدر
الجن تبکی شجوها لما اتی منه الخبر قتل الحسین ورهطه تعساً لذلک من خبر
فلأبکینک حرقة عند العشاء بالسحر ولأبکینک ما جری عرق وما حمل الشجر
حاصل آنکه ای چشم من با اشک خود را جود بکن و گریه کن به تحقیق خبر حق در رسیده است و گریه کن بر پسر فاطمه که وارد نهر فرات
شد با تشنگی صادر شد و بیرون آمد جن با ذکر به میکند بهم و غم خود برای آنکه آمد او را خبر رسید که حسین کرد با او را کشتند
هلاکت باد آن خبر را پس گریه میکنم بتو از جهة حرقت و سوزش در وقت صبح و شام و گریه میکنم بتو مادامیکه عرق جاری
و درخت حامله میشود و در روایت ام سلمه است گفت که من نوحه جن را نشنیده بودم از آن زمانیکه رسول خدا از دنیا
رحلت نمود مگر در امشب و من نمیدانم خود را مگر در حالیکه به سر خود مصیبت زده شدم گفت که شنیدم از جنیان امشب
که میگفت الا یا عین فانهملی بجهدی فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا
الی متجبر فی ملک عبد و در روایتی است الا یا عین فاحتفلی بجهد و در روایت محفوظ بن منذر است گفت
خبر داد مرا شیخی از بنی هاشم که در بادیه ساکن بود گفت از بزرگان شنیدم میگفت با کشته شدن حسین از شنیدیم تا شام
عاشورا من در بادیه نشسته بودم و با من بود مردی از قبیله پس ناگاه شنیدیم که میگفت والله ما جئتکم حتی
بصرت به بالطف منعفر الخدین منحورا وحوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح
یطفون الدجی نورا وقد حثثت قلوصی کی اصادفهم من قبل ان تتلاقی الخرد الحورا
فعاقنی قدر الله بالغه وکان امرا قضاه الله مقدورا کان الحسین سراجاً یستضاء به الله
یعلم انی لم اقل زورا صلی الاله علی جسم تضمنه قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا مجاوراً
لرسول الله فی غرف وللوصی وللطیار مسرورا پس با او گفتیم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت من و پدرم
هستیم از جن نصیبین اراده کردیم مواسات کردن و یاری نمودن حسین را با جان خود مان پس از حج مراجعت نمودیم و یافتیم
او را در حالیکه کشته شده بود و در کامل الزیاره مسنداً روایت کرده از شیخی گفت خبر رسید اول که بحضرت حسین بن علی
ارادهٔ کرده بعد تیر باران شد نزد آنها راه او بکشتند ناگاه دیدند که مردی نزد ایشان آمد پس جوان پس با ایشان طعام داد و در کوفه
پس شیخ گفت من از جن هستم و این برادر منست اراده کردیم که یاری کنیم مظلوم را پس گفت راوی که پس شیخ جنی
گفت که من فکری کردم گفت آن جوانان با همدیگر گفتند کدام است گفت دیدم که پرواز کنند پس خبر قوم را آوردم تا بصیرت
رویم گفتند که راوی گوید که شب و روز غایب شدند و فتیکه فردا شد ناگاه از ایشان صدا را شنیدند و شخص را ندیدند
گفت والله ما جئتکم حتی بصرت تا آخر ابیات مذکوره که مصدر بود بقول فعاقنی و بقول تصلی پس بعض جوانان ازدا
با او جواب دادند اذهب فلا زال قبر انت ساکنه الی القیامة یسقی الغیث ممطورا وقد سلکت
سبیلا کنت سالکه وقد شربت بکأس کان مقدورا وفتیة فرغوا لله انفسهم وفارقوا المال
والاحباب والدورا حاصل مضمون آنکه برو پس قبر که تو ساکن شوی همیشه باران رحمت تر و تازه است به تحقیق رفتی براهی
تو سزاوار او بودی و به تحقیق نوشیدی شرابی که بتو مقدر بود با جوانانیکه جانهای خود را در راه خدا بذل و اموال و احباب و منزل
خود دور گشته اند و در روایت ابی زیاد قندی گفت حضار ما نوحه جن را می شنیدند و عیکه حسین بن علی را کشتند و آن
جماعه و ایشان میگفتند مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش جده
خیر الجدود و در روایت و کید ابن غسان از پسرش با او نقل کرده گفت جن بر حسین نوحه میکردند و میگفتند لمن الابیات
بالطف علی کره منبهه تلک الابیات حسین یتجاوبن الرنه و در روایت علی بن حزور گفت نوحه جن را
حضر تحسین شنیدم که میگفت یا عین جودی بالدموع فانما یبکی الحزین بحرقة وتوجع یا عین الهانی الرقاد

حُوَّمًا بَيْنَ الوُحُوشِ وَكَلَّمْتُهُمْ فِي مَصْرَعٍ   حاصل آنکه ای چشم بگری جهت جوانمردانی که دفن شدند در زمینی بغربت توضیح
که در سه روز بی‌غسل و کفن بسعادت شهادت بنهانی ایشان درندگان و وحوش همه ایشان در یک مصرع بودند   تذنیبات سابقه متعلقه بباب
مجالس است   تذییل اول در اشاره کردن است به بعضی از امور متعلقه باحوال جن پس بدانکه وجود جن و شیاطین از
ضروریات دین بلکه از ضروریات جمیع اهل ادیان و ملل است که قایل بنبوات اند پس عقیده بمخالفت برهه و جمعی از فلاسفه
و معتزله نیست و در هر حال مدرسیکه جن و شیاطین اجسام هوائی و قادر است بر تشکل باشکال مختلفه و اهوال و افعال
و قادرند بر اعمال شاقه پس اگر خواهی بگو مدرسیکه جن انسان ناطق صاحب جسم لطیف ناری یا هوائیست و او قادر است که
تشکل باشکال مختلفه پس آنها را عقول و افهام و قدرت هست بر اعمال صعبه شاقه و لکن لفظ جن بر مؤمنین اطلاق میشود
از این لفظ بیرون چنانکه لفظ شیاطین اطلاق میشود بر کفار از ایشان بعد از آن شکی نیست در اینکه انبیا چنانکه مبعوث اند
بر انس هم چنین ایشان مبعوث اند بر جن و بر این دلالت میکند ادله اربعه از آیات کثیره محکمه و سنت متواتره منطوقه
و عقل و اجماع علاوه بر ضرورت در مذهب و دین پس مقتضای این است که ایشان نیز مثل انسانند در باب ثواب
و عقاب و خلود در بهشت یا جهنم و آنچه نقل شده از جمعی از عامه از اینکه جن برای ایشان ثواب نیست مگر نجات از
آتش پس در روز قیامت بایشان میگویند که خاک باشید مثل حیوانات پس از چیزهائیست که عیب واضح دارد و غیر از این
احتجاج ایشانست بر این مطلب بقول خدا تعالی وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ   بعد از آن شنیدن انس اصوات و مقالات
ایشان و هم چنین مشاهده و دیدن انس ایشان را در بعض اوقات از چیزهائیست که در امکان آن شکی و در وقوع آن شک
نیست بلکه مدرسیکه این از امور قطعیه مستفاده از اخبار متظافره بلکه خارج از حد و احصا و مستفاضه است یعنی اخبار بلکه
متضمن بعضی از معجزات رسول خدا است و هم چنین متضمن بعضی از معجزات امیر المؤمنین و هم چنین بعضی از معجزات
سایر ائمه معصومین است علاوه بر روایات و حکایات منقوله از موثقین و معتبرین و هم چنین از آنچه ذکر کردیم که متضمن قضیه
مشاهده و دیدن انس است جن را و شنیدن صوت و مقاله ایشان را و بالجمله برای جن و شیاطین قدرتست بر اینکه خود را
بر انس اظهار نمایند بحیثیتی که انس ایشان را ببیند و فرق نیست در میان صورت ذاتیه و خلقت اصلیه ایشان و میان
صورتیکه بآنها متشکل میشوند بلکه مدرسیکه اغلب بحسب نوع نامست چنانکه مخفی نیست بر کسیکه اخبار و آثار را تتبع
نماید پس تعقیب اینها هر چند از آنها آنچه میگویند که انس قادر نیست اصلا بر اینکه جن را ببیند و مدرسیکه این از چیزهائیست که در
دنیا واقع نشده است از خیالات فاسده و توهمات کاسده است و مجبر از این استدلال کردن ایشانست بر این
بقول خدا تعالی إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ و تقریب در بطلان این احتجاج مخفی نیست بر مرد فطن ظاهر
است که امکان شنیدن انس مقاله و کلمات و اصوات ایشان از چیزهائیست که در آن اصلا نزاع نیست بلکه همه قائلند بر
امکان آن بلکه بوقوع آن نیز و نزاع در دیدن و عدم دیدن آنهاست و اما در روایت حکیمه بنت موسی که گفت دیدم حضرت
رضا را در حالیکه در در مطبخ ایستاده و حرف میزد و من احدی را نمیدیدم پس گفتم ای سید من با که حرف میزنی گفت عامر زهرائی
آمده از من سؤال میکند و شکوه میکند گفتم ای سید من دوست میدارم که کلام او را بشنوم گفت اگر تو کلام او را
بشنوی یکسال تب و لرز بتو عارض میشود گفتم ای سید من دوست میدارم که کلام او را بشنوم گفت بشنو پس گوش دادم
پس شبه صفیری را شنیدم پس حمی و تب لرز بمن عارض شد یکسال تب لرز کشیدم بحدیث پس از چیزهاست که مورد خود تحقیق
است بمعنی که برای خصوص متکلم بآن معارض باشند نه خلیقی دارد مرد حمی و تب و لرز بعد از آن هر کس تامل نماید در آنچه
بآن اشاره کردیم نیز تامل نماید در بعض از اصول و قواعد میداند که حکم کردن بصحت عقیده که واقع شده میان فردی از افراد انس
و میان فردی از افراد جن از عقد بوده باشد از عقود معاوضات متی عقد مناکحت و مراد چیزهائیست که مرد فی جن تحقیق
و نیست حکم بطلان مگر بعضی از وجوه استحسانات و استبعادات و همیشه بعید مخفی نماند بر تو که در وقوع مواقعه و مجامعت در میان
از انس و جن از چیزهاست که در آن ریب و شک نیست صاحب تتبع بعضی اخبار و آثار و سیر و تواریخ پس کفایت

میکند در اثبات این مطلب آنچه وارد شده از اخبار کثیره از طرف ما در تزویج آدم با جمله اولاد خود نیز از جن و آنچه وارد شده
در قصه قوم لوط ممکن است که آن عمل قبیح و شنیع را با ایشان تعلیم نمود بعد از تشکل او بصورت غلام امرد و موطوء شدن او و با
از قوم لوط و آنچه وارد شده در تزویج نمودن امیرالمؤمنین دختر نیز از جن نصیبین را حالیکه متشکل بود بصورت ام کلثوم
بعوض ام کلثوم پسر کنیز زانیه صاحب احیف بنی تمیم الی غیر ذلک لذا آنچه تجدد و حصر نماید و نیز تایید میکند آنرا آنچه در
اخبار کثیره وارد گشته در شان شرک شیطان از جمله آنها است خبریست که در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده
از علیه السلام که گفت ذکر کردم نزد ابی عبدالله موطوء و منکوح را در قفا را گفت خداوند عالم احدی را باین بلا مبتلا نمیکند
که او را در آن حاجتی است در دستیکه در ادبار ایشان رحم منکوس است و حیا را در ادبار ایشان مثل حیا زنست پس تحقیق شریک
شده است در آنها فرزند ابلیس که او را زوال میگویند پس هر کسیکه شریک شده است در نطفه آن از مردان منکوح میشود و هر زنی
که در آن شریک شده از زن از مخوار دمیشود بعضی از زنانه میشود که با و وارد میشوند و در خبر دیگر است که شیطان میاید و می
نشیند مقابل زن و حدیث میاید چنانکه او حدیث میکند و نکاح میکند چنانکه مرد نکاح میکند گفتم بچه چیز اینشناخته میشود
گفت بحب بعض ما پس هر کسیکه ما را دوست میدارد نطفه مرد پس است و هر کسیکه ما را دشمن میدارد نطفه او نطفه شیطان
است و در خبر دیگر است که شیطان میاید پس می نشیند چنانکه مرد می نشیند و انزال میکند چنانکه مرد انزال میکند و در روایت
هشام است از صادق در خصوص نطفه آدمی و نطفه شیطان زمانیکه شریک شدند ابو عبدالله گفت بسا خلق میشود از یکی از آنها
و بسا خلق میشود از هر دو نطفه و در خبر دیگر است که امیرالمؤمنین با شیطان کشتی گرفت و او را به زمین انداخت گفت یا علی رحیم
از ملاقات من تا ترا بشارت دهم گفت بلی بری میشوم از تو و ترا لعنت میکنم گفت بخدا احدی [illegible] که ترا دشمن
دارد مگر اینکه شریک میشوم در رحم مادرش پس گفت آیا نخوانده کتاب خدا را و شارکهم فی الاموال و الاولاد الی غیر ذلک از اخبار کثیره
که در حصر نیاید و با الجمله در دستیکه وقوع مواقعه و مجامعت در میانه بعضی از جن و بعضی از انس حتی در این زمان ما و آنچه بزبان
ما شبیه است از آن مسئله قریبه از امور قطعیه است در نزد من و به تحقیق خبر داد مرا در این زمان کسانیکه عدد ایشان عدد تواتر
بود در [illegible] از طایفه از جن و از خبر ایشان آنچه از کسانیکه مباشر شده بودند مجامعت را با طایفه از زنان جن و از کسانیکه مطلع
شده بودند بر وقوع مجامعت میان طایفه از انس و طایفه از جن و به تحقیق خبر داد مرا بعض از اعیان که در کربلا ساکن بودند [illegible]
ادیب فائق و شاعر مفلق ملا عبدالجلیل قاضی بود که طایفه از جن نزد او میامدند در زمان تحقق تسخیر و دعوت بعزائم و نحو
اینها از او و گفت در دستیکه من بعضی از زنان جنیه را نکاح کردم با ایشان مجامعت نمودم و مجامعت کردن با ایشان
با لذت شدیدی یافتم از مجامعت کردن با زنان انسیه و ایشان متشکل و متصور میگشتند با شکال صور زنان بغدادیه و کوفیه
مشاء و بصریین و سبب اختیار کردن من مذهب شیعه را وقوع مصادقت و دوستی شد در میان من و طایفه از ایشان زیرا که
شیخ ایشان از کسانیکه زمان پیغمبر و زمان صحابه را درک کرده بود و قضیه غدیر را به نهج تفصیل من خبر داد
که در آن روز در آن مکان حاضر بود و خبر داد من و وقوع کفر و نفاق و زندقه و مرتد شدن الذین نفر و اصحاب ایشان در روز صحیفه
ونیکه در حجة الوداع و همچنین بعد از آن در شب عقبه و همچنین در روز سقیفه در مدینه الی غیر ذلک از امور و قضایا که دلالت بر
کفر و رجوع کردن ایشان از دین و اختیار نمودن ایشان چیزی را که در آن بودند در جاهلیت ولی بعد از آن گفت در دستیکه این
شیخ از این طایفه وقتیکه این امور و قضایا را بمن خبر داد دانستم که اسلاف و آبا من در ضلالت و جهالت بودند پس مذهب شیعه
را اختیار کردم و من در آن روز شانزده ساله بودم و وقتیکه بحال رسیدم مطلع یافتم و حقیقت حال را با و خبر دادم او نیز
مستبصر و شیعه شد مخفی نماند که اسلاف و آبا [illegible] از قدیم زمان در کربلا از جانب سلاطین عثمانیه بر شان قضاوت و منصب افتاء
منصوب بودند و مروج مذهب سنی بودند [illegible] طویله بودند در منصب [illegible] از دولت عثمانی وظیفه خوردند بودند
و از جمله [illegible] بود نصف آنچه [illegible] دفن کردن اموات در [illegible] میگرفتند با ایشان راجع میشد یعنی نصف آن خود
در دفن اموات مال ایشان بود و این مستمر و ثابت بود در شان ملا عبدالجلیل و برادرش بعینه تا اینکه امر ایشان در تشیع و تبعیت ظاهر
و اشکار شد پس آن وظیفه را از ایشان قطع کردند پس هرگاه که [illegible] این مسئله و وقوع نکاح و ازدواج مابین انس و جن در کلام علمای اسلام

معنون

معلوم شده باشد که مسکویه که شامل دو صنف است جماعتی از علماء عامه متعرض شده اند تا آن پس از بعض ایشان نقل شده که این جایز نیست
زیرا که موافق جنس از انواع آدمی نیست و احتجاج کرده است تا آن با قول خدای تعالی واللّه جعل لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا
الیها و جعل بینکم مودة و رحمة پس مودت جماع و رحمت ولد است و بتحقیق تصریح کرده است شیخ جماعتی از حنابله
و از حسن بصری نقل شده که مکروه است در حضور شاهدین و جماعتی از ایشان این را مکروه دانسته اند و حمل کرده اند آنچه روایت
شده در طریق ایشان از ابن لهیعه که پیغمبر نهی کرد از نکاح جن به کراهت و از زید عمی نقل شده که او می گفت اللهم ارزقنی
جنیة اتزوج بها تصاحبنی حیث ما کانت و بتحقیق روایت شده از یونس بن عبد الاعلی اند با نعیم بن سالم
مصر پس از او شنیدم که می گفت زنی از جن را تزویج کردم و کسی آن جود بر کردم و جمیعی از ایشان روایت کرده
از ابی هریره که گفت که پیغمبر فرمود که یکی از والدین بلقیس جنی بود و شیخ نجم الدین که از ایشان است گفت در المنع عن التزویج
نظر زیرا که تکلیف بهر دو فریق شامل و عام است گفت و بتحقیق شیخ صالحی را دیدم خبر داد مرا که او جنیه را تزویج کرده است
و از ابا یزید ذهبی نقل شده که نکاح جن را منکر گردید پس ابن عربی گفت جن روح لطیف و انس جسم کثیف است چگونه جمع می شوند
بعد از آن غایب شد از ما غایب شدنی و آمد در حالیکه سر او زخمی داشت در خصوص او گفتند گفت زنی از جن تزویج کردم
در میان من و او چیزی واقع شد که مرا زد بعض احافظ علما از ما گفت که من مردی را از اهل قرآن و علم دیدم که چهار
زن از جن تزویج کرده بود واحدی بعد واحد و لکن باقی می ماند نظر در حکم طلاق و نفقه آنها و ایلاء از آنها و عده و نفقه و کسوه آنها
و جمع در میان آنها و میان چهار نفر غیر از آنها و آنچه باین تعلق دارد و همه اینها در آنها نظری و بحثی است که مخفی نیست میگویم
که ظاهر از کلام این فاضل صحت تزویج و نکاح واقع در میان انس و جن است پس در اینجا کلام و بحثی هست در نظر مودی
و بحث کردن او در امور مذکوره زیرا که نکاح صحیح منفک نمی شود از خواص و لوازم و احکام و لواحق شرعیه آن شاید
نظرش این است که صحت نکاح ثابت شده است بعمومات علاوه بر وقوع آن در شرایع سابقه بلکه در شریعت ما ایضا و لیکن
این امور مذکوره بر خلاف اصل است و دلیل بر ترتب آنها بر مثل این نکاح نیست و تو خبر داری باینچه در آنست زیرا که ما میگوییم بعد از
اغماض از اینکه تفکیک میان شیء و لوازم و خواص و لواحق و لوازم آن لا بد چیزی است که از آن وجه نیست که بعد از صدق
زوجیت مستثنی می شود در بین عمومات کتاب و سنت که وارد گشته در کل واحد واحد از این امور و منتفی و عاری میشود از عمومات
قضیه عدم انصراف زیرا که مجری استلزام در مطلقات است نه در عمومات پس کلام ابتدای اخذ کن و غفلت منما ذیل دوم
در اشاره کردن است به بعض آنچه باین مقام تعلق دارد پس از آنچه معجزات صادره از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین
در قضایای متعلقه بجن و شیاطین خصوصا معجزات و خوارق عادات که صادر شده از امیر المؤمنین است این شأن
و امر زیاده از آنست که بحد و حصر بیاید و گذشت بعضی از آنها در این کتاب پس در اینجا نیز ذکر میکنیم بعض آنچه که متعلق بجن است
در نزد هر دو فریق مانکه مفید ذکر کرده است ارشاد و هم چنین در اعلام الوری که در اشاره آمده است از ابن عباس گفت
که پیغمبر خارج شد و بیرون آمد بر بنی المصطلق و در قرب وادی و عر فرود آمد وقتیکه آخر شب شد جبرئیل باو نازل شد خبر میداد باو
از طایفه از کفار جن که در بطن وادی جمع شده اند و می خواهند باو کید و مکر نموده و باصحاب او ایقاع شر نمایند پس آنحضرت طلب
امیر المؤمنین را خواند و گفت برو بسوی این وادی پس زود ظاهر میشود در تو از دشمنان خدا کسیکه بتو وارد میشود پس او را
دفع کن بقوتیکه خدا باو عطا کرده و مخصوص شوی از او باسمای خدای تعالی که ترا بعلم آن مخصوص گردانیده و صد نفر مرد را با او فرستاد
و بایشان گفت که با او باشید و امر او را امتثال نمائید پس امیر المؤمنین بجانب وادی متوجه گردید وقتیکه بکنار آن نزدیک شد
صد نفر را که با او بودند امر فرمود که در قرب کنار وادی توقف نمایند و چیزی بعمل نیاورند تا بایشان اذن دهد بعد از آن آنحضرت
تقدم نمود کنار وادی ایستاد و پناه برد بخدا از دشمنان او و خدا را به بهترین اسماء او ذکر نمود و باقوم که تابع او بودند گفت که نزدیک
بیائید پس نزدیک شدند و میان آنحضرت و ایشان فرجه بود که مسافت او بقدر تیر رس بود بعد از آن آنحضرت قصد کرد بآن وادی
داخل شود پس باد تندی ظاهر شد نزدیک بود که آن قوم از شدت او بر رو بیفتند و قدمهای ایشان بر جا ثابت نماند از ترس آنچه بایشان لاحق شد
پس امیر المؤمنین صیحه زد که منم علی ابن ابیطالب پسر عبد المطلب وصی رسول خدا و پسر عم او بهم ثابت و برقرار باشید اگر خواهید

دیدیم بعد از آن ظاهر شد اشخاصی مثل زطها که بجبال میماند که دستهای ایشان شعله آتش بود که در جانبهای آن وادی ساکن بودند پس امیرالمؤمنین
به بطن وادی داخل شد در حالیکه تلاوت قرآن میکرد و به شمشیر خود بطرف راست و چپ اشاره مینمود پس آن اشخاص مثل دخان سیاه
گردیدند و امیرالمؤمنین تکبیر گفت و بیرون آمد از جائیکه داخل شده بود پس با قومیکه با او تابع شده بودند آمدند پس اصحاب رسول خدا
بآنحضرت عرض کردند که یا ابا الحسن بچه ملاقات کردی نزدیک بود که ما از جهت ترس بمیریم برای تو آنحضرت فرمود که
گردیدن خود شما را بمن ظاهر شدند و من در میان ایشان بنام خدا استعانه کردم پس ایشان خوار و کوچک گردیدند و دانستم آنچه
با ایشان نازل شد از جزع پس داخل وادی شدیم در حالیکه از ایشان نمی‌ترسیدم اگر به هیئت خود شما باقی میماندند هر آینه تا آخر
ایشان را میکشتم خدا کفایت کرد کید ایشان را و شر ایشان را از مسلمانان کفایت کرد و بقیه ایشان پیش از من بخدمت
پیغمبر میرسند پس ایمان میاورند و امیرالمؤمنین مراجعت کرد با آن کسانیکه با او بودند بخدمت پیغمبر و خبر داد پیغمبر
را و شاد شد و او را دعای خیر داد و با او گفت یا علی پیش من آمد قبل از تو کسیکه خدا تعالی به سبب تو او را ترسانید و از خوف تو اسلام
آوردند و اسلامش را قبول کردم انتهی و معتقد نه بعد از نقل کردن این روایت گفت که این حدیث را عامه روایت کرده اند
چنانکه خاصه روایت کرده است و جمهور از آن انکار نکرده اند و معتزله از برای میل کردن ایشان بمذهب براهمه این حدیث را
دفع میکنند و از جهت دور شدن ایشان از معرفت اخبار آنرا انکار مینمایند و نقطاع معتزله در این باب مسلک طریقه زنادقه گشته
اند بجهت طعن کردن ایشان بقرآن و در آنچه قرآن از آن متضمن است از اخبار جن و ایمان آوردن ایشان بخدا و رسولش و آنچه خدا تعالی
در قرآن در سوره جن و قول ایشان انا سمعنا قرآنا عجبا تا آخر آنچه قرآن متضمن است از ایشان ذکر نموده تا آنکه آخر
زنادقه در این باب باطل شد با اعجاز قرآن و اجوبه باهره در آن مثل این امور بطلان طعنه معتزله میشود در خبریکه روایت کردیم
از جهت عدم استحاله مضمونش در عقول و در آمدن آن از طریق متفقین چون متفق بر روایت آن نقل شده بر بیان صحت آنرا
چه انکار جماعت معتزله و جمهور را که از انصاف عدول کرده قادح نبوده است در آنچه ما ذکر کردیم آنرا از وجوب عمل بآن چنانکه ما
انکار جمیع ملاحده و اصناف زنادقه و یهود و نصاری و مجوس و صابئین جمهور را که صحت آن آمده از اخبار بمعجزات پیغمبر
مثل انشقاق قمر و ناله نمودن ستون خرما و تسبیح نمودن سنگریزه در کف او و شکایت کردن شتر و کلام زرع و آمدن درخت و بیرون
آمدن آب از میان انگشتان او و طعام دادن او خلق بسیار را از طعام قلیل قدح نمیکند در صحت آنها و صدق روات آنها و بر
حجت بودن آنها و بهمین جاهل از ناصبیه و معانده اظهار تعجب میکنند از خبر ملاقات کردن امیرالمؤمنین با جن و کفایت نمودن شر
ایشان را از پیغمبر و اصحابش و از برای این خنده میکنند و روایات را نسبت بخرافات باطله میدهند و مثل این را بعمل میاورند در اخبار
بعد از این وارد گشته از معجزات او و میگویند که آنها از موضوعات شیعه است و این بعینه کلام زنادقه و کافه دشمنان اسلام است
در آنچه قرآن بآن ناطق است از خبر جن و اسلام ایشان و قول ایشان انا سمعنا قرآنا عجبا و در آنچه ثابت شده است با خبر از ابن
مسعود در قصه لیلة الجن و مشاهده ایشان آنها را مثل زط و در غیر آنها از معجزات رسول خدا زیرا که ایشان اظهار تعجب مینمایند از جمیع
اینها و در وقت شنیدن خبر احتجاج بصحت خنده میکنند و استهزا مینمایند و تلفظ میکنند به آنچه آنرا سرقت مینمایند از سب
اسلام و ابطال آن و نسبت دادن ایشان آنها را بعجز و جهل و وضع اباطیل تا آخر آنچه افاده کرده است آنرا قدس سره میگویم خبریکه
از ابن مسعود نقل شده در قصه لیلة الجن بتحقیق وارد شده از طرق عامه بر نحوهای مختلفه پس در صحیح مسلم نقل شده از ابن مسعود گفت
ما با پیغمبر بودیم یک شب و او را مفقود نمودیم پس او را در وادیها و شعاب تفحص و جستجو نمودیم گفتیم هوا برده یا او را اغتیال کرده پس شب
کردیم به بدترین شبی که قوم در آن بیتوته مینمایند وقتیکه صبح کردیم ناگاه دیدیم آنحضرت از جانب حراء آمد گفتیم یا رسول الله ما ترا
مفقود کردیم و جستجو نمودیم نیافتیم پس بیتوته کردیم آنحضرت گفت داعی جن بمن آمد با او رفتم و بایشان قرآن خواندم پس
برد ما را و دیدیم آثار ایشان و آثار آتشهای ایشان پس سؤال کردند ایشان از آنحضرت توشه خود را گفت برای شما است هر استخوانیکه نام
خدا خوانده شود واقع شود در دست شما وافرتر گوشت میشود و هر پشکل و سرگین علف دواب شما است گفت صلوات الله علیه پس استنجا
نکنید به استخوان و پشکل و سرگین زیرا که اینها طعام برادران شما است و از کتاب محمد بن ظفر نقل شده از ابن مسعود گفت پیغمبر فرمود
در حالیکه در مکه بود هر کسیکه از شما دوست دارد حاضر شود در امشب امر جن پس من رفتم با او تا آنکه در اعلی مکه رسیدیم بر من خطی کشید

بعد از آن رفت تا قائم شد پس قرآن را گشود پس در آن شیری یافت بسیار حافظه بود پس حائل شد میان من و آن تا صدای او را
نمی‌شنیدم بعد از آن رفتند تا پاره پاره میشدند مثل قطعه‌های ابر در حالیکه میرفتند تا گروهی از ایشان باقی ماند بعد از آن
پیغمبر آمد و گفت از تو فوت گردید چه کردند گفتم ایشان اینها هستند یا رسول الله پس آنحضرت استخوان و سرگین بر داشت
بایشان عطا داد بعد از آن نهی کرد از اینکه احدی به استخوان و سرگین استنجا نماید و نیز در صحیح مسلم است از ابن مسعود که گفت پیغمبر رسول
خدا امر [illegible] خود کرده [illegible] گفت هر آینه جماعتی از جن پانزده نفر پسران برادر و پسران عم اند امشب میآیند پس قرآن را بایشان
بخوانم پس من با او رفتم تا آنجائیکه اراده کرده بود پس برای من خطی کشید بعد مرا در میان آن خط نشانید و گفت
از این خط خارج مشو من در آن خط شب تا صبح گذرانیدم تا پیغمبر وقت سحر بمن آمد و در دستش استخوان و سرگین و گلوله بود و گفت
زمانیکه بیت الخلا آمدی به چیزی از اینها استنجا مکن و هنگامیکه صبح کردم هر آینه میدانم مکانرا که پیغمبر در آن بود پس رفتم دیدم
جای هفتاد شتر را الحدیث میگویم زمانیکه این را شناختی بدانکه از خباثت است که شیخ اجل [illegible] ذکر و افاده کرد
الزام را سنیکه متعصبین و متصلبین کردن آنحضرت و اصحاب گوشهای عریض [illegible] آنچه از ذکر و معتزله یاد کرده
اشاعره باشند از آنکه اهل [illegible] وصف ایشان در خباثت ذهنیه بودن ایشانست [illegible]
ایشان و هنگامیکه شنیدند منقبتی و فضیلتی و معجزه را از مناقب و فضائل و معجزات اهل بیت رسول خدا [illegible] در روی
ایشان خدا آن سودها را آتش انداز پس اجتهاد و سعی مینمایند در برپا کردن فتنه تشکیک و اکراه کردن عوام و قلبیکه
[illegible] آن را یافتند پس یکدفعه انکار میکنند چیزیرا که انکار کردن آن انکار قرآن و شریعت [illegible] برای آن
کردن انکار بسیاری از معجزات امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او و یکدفعه انکار اصلا و بالکلیه را نمینمایند ولکن انقیاد
[illegible] خاکستر مینمایند در نظر عوام و میگویند بر دهانهای ایشان خاک و سنگ باد که این فضائل از امور
ثابته قطعیه است اما اینکه آنها از فضائل و مناقب جلیه که دلالت بر فضیلت امیرالمؤمنین نماید نیست و اگر باز از قدما
ثابت [illegible] خواهی [illegible] قال فاتها حزر الرایة یعنی سیوم فضائل خیبر است و آن خبر است که [illegible]
شده که پیغمبر ابوبکر را بخیبر فرستاد و مواصلت کرد در حالیکه منهزم بود بعد از آن عمر را فرستاد و هم گریخت پس ابن حجر
[illegible] پیغمبر رسید پس آنحضرت شب خود مهموم بسر آورد و هنگامیکه صبح شد میان مردم آمد و با او رایتی و علمی بود و گفت امروز علم را
بمردی میدهم که خدا و رسولش او را دوست میدارند و او خدا و رسولش را دوست میدارد کرار غیر فرار است پس مهاجر و انصار
بانتظام متعرض شدند پیغمبر فرمود که کجاست علی گفتند که چشمش بسیار درد میکند پس طلب کرد پیغمبر بچشمهای او دمید و علم را باو داد بعد از آن [illegible]
در حالیکه فتح کننده است [illegible] گفت [illegible] احادیث [illegible] آنچه در آن حادثه دلالت میکند بر اینکه پیغمبر [illegible]
کرده ابوبکر و عمر ثابت نبوده زیرا که ایشان هنگامیکه گریختند مراجعت کردند پیغمبر از این غضبناک گردیده و آنها انکار نمود خوش
[illegible] بعد از آن گفت لاعطین الرایة رجلا من صفته کذا و کذا [illegible] چیزی از صفات در نزدیک [illegible] پیغمبر با ایشان
نمود [illegible] مانند آنکه [illegible] رسالت پیغمبر خود فرستد و آن رسول را داد [illegible] آن پادشاه تغیر [illegible] نموده و آن رسالت
را تغییر دهد آن پادشاه [illegible] غضبناک شده از رسول [illegible] و گوید هر آینه فردا ارسال مینمایم رسولیرا که محکم عقل و متین [illegible]
یعنی خوب ادا کننده رسالت است هر آینه هر عاقل میداند [illegible] آنچیزیکه آن رسول ثانی را وصف کرده و آنرا ازاو ثابت
کرده [illegible] رسول اول موجود نبود و این از قبیل دلیل خطاب [illegible] استدلال است به کیفیت آنچه [illegible]
شده است بعد از آن گفته پس حاصل مقصود و مرام اینست که [illegible] افاده میکند که مجموع صفات مذکوره در مدح امیرالمؤمنین
علی ابن ابیطالب حاصل است [illegible] ابوبکر و عمر زیرا که پیغمبر هنگامیکه فرمود لاعطین الرایة رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرار
غیر فرار به تحقیق اراده کرد که این مجموع برای ابوبکر و عمر حاصل نیست زیرا که کرار غیر فرار بودن برای آنها حاصل نبود پس این
مجموع حاصل نبود برای آنها پس جواب [illegible] این [illegible] کرار غیر فرار بودن ایشان ثابت [illegible] نقص نمیشود در فضیلت ابوبکر و عمر
آیا نمی‌بینی که انبیا افضلند از ملائکه با اینکه ایشان را حاصل نیست از قدرت آنچه را ملائکه حاصل است پس این خبر است که آنرا [illegible]
معقول ذکر کرده است و او را در این باب تقلید کرده است صاحب کتاب [illegible] از کلمات ایشان میگویم کاش مادر ایشان آنها را [illegible]

منکر دیگر آنکه خود شان نیز از شرکا رمنافقین صحابه ثقیفه مرتدین گردیدند بعد از وفات رسول خدا زیرا که در ظلم وتعذیب حسنین
در حق اهل بیت رسول خدا اساس نهادند ابو بکر و عمر اصحاب ثقیفه ای ائمه ایشان که تأسیس اساس ظلم نمودند در تخریب خانه نبوت
و هلاک کردن آن دو بهشت خدا و بچه فاطمه و برگزیدگان او هستند بعد از آن میگویم کاش بسیار مثال این دو نظیر
از دلیل و سخر نبین از زاده ورست در سفر بسیار علما مکتوب و نوشته نمی گشت زیرا که مثل این جهالات و جهالات در کتب
و نظیر این خرافات از مجازات بسیط است پس زود دانستم که وارد نمایم در این مقام اولا بعض آنچه در این شان وارد گشته
در روز خیبر تا حال در نهایت اتضاح و صحیح شود ما بکثرت ائمه فاطمه اتفاق نموده اند در روایت کردن حدیث
خیبر و مختار آن و گفته اند که پیغمبر زیاده از یک شب خیبر را محاصره نمود و علم برای علی ابن ابیطالب بود پس او در آن چشم
لاحق شده که او را از حرب باز داشت و مرحب بیرون آمد حالیکه بحرب متعرض میشد پس پیغمبر ابو بکر را خواند با علم او را
فرستاد بجنگ خیبر بر جعت کرد و کریخت بر آنکه فتح میسر شد بعد از بیان فردای آن روز علم را عمر بن خطاب
گرفت پس گریخت و مراجعت کرد و برای او فتح خیبر ممکن شد خلق را مخصه رسیده رسید پیغمبر فرمود فردا علم را بکسی
عطا میکنم که خدا و رسول او را دوست میدارد خدا و رسولش او را دوست میدارند و کرار غیر فرار است رجوع نمیکند تا خدا
تعالی بدست او فتح میکند پس خلق شب تو کردند در حالیکه بر خودشان خوض کرده موج میزدند که فردا یکدام یک علم را عطا میکند
و قبیله خلق صبح کردند همه ایشان بخدمت پیغمبر آمدند و امیدوار بودند با آنکه علم را آنحضرت باو خواهد داد پس پیغمبر فرمود
کجاست علی ابن ابیطالب گفتند یا رسول الله او از درد چشم خود شکایت میکند پس کسی برای او آدم فرستادند او را بخدمت حضرت
رسول آوردند از آب دهن خود به چشمهایش کشید و او را دعا نمود پس خوب شد گویا که در آن درد چشم نبود و علم را باو عطا
کرد امیر المؤمنین گفت یا رسول الله تا باایشان مقاتله میکنم تا اسلام آیند حضرت فرمود خود را جزئ کن و قبیله الحق
ایشان را فرود آی بعد ایشان را باسلام دعوت کن و خبر ده ایشان را و چه واجب بود از حق خدا تعالی قسم بخدا اگر خدا تعالی به
تو یکمرد را هدایت کند از برای تو بهتر است از اینکه شتران سرخ مو برای تو باشد پس آنحضرت رفت و خدای تعالی بدست
او فتح خیبر نمود این را بخاری روایت کرده است در صحیح خود در جزء ثالث و جزء رابع و جزء خامس از کتاب از طرق متعدده
از سلمة بن اکوع و از سهل بن سعد و از غیر ایشان و آن را روایت کرده است مسلم در دو موضع از صحیح خود از ابی هریره و مسلم
خود روایت کرده است از سهل بن سعد و همچنین صاحب مشکوة از احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است
از اکثر از سیزده طریق از عبد الله بن بریده و غیر آن و روایت کرده است آن را ترمذی در صحیح خود ش در غزوه خیبر
و حمیدی آن را در جمع بین الصحیحین بیان کرده است در جمع بین الصحاح الستة و روایت کرده است آن را ابن اثیر در جامع الاصول و در
نهایت گفته در حدیث خیبر لاعطین الرایة غدا فبات یدوکون اللیلة ای یخوضون و یموجون فیمن یدفعها الیه یقال وقع الناس فی دوکة
و دوکه ای خوض و در کتاب مناقب خوارزمی است که آن را باسناد خود روایت کرده است از سعید بن مسیب از ابی هریره گفت
پیغمبر ابا بکر را فرستاد بسوی خیبر پس برای او فتح میسر نشد بعد از عمر را فرستاد پس او را فتح میسر نشد پس گفت فردا علم را البته
میدهم که کرار غیر فرار است خدا و پیغمبر را دوست میدارد و خدا و رسولش او را دوست میدارند پس علی ابن ابیطالب را
خواند در حالیکه چشم او درد میکرد پس آب دهن خود را بچشمهایش زد چشمهای خود را گشود که گویا که درد چشم نداشت هرگز پس گفت
این علم را اخذ کن برو تا خدای تعالی بتو فتح عطا میکند بیرون آمد در حالیکه هروله و سرعت مینمود و من در عقب او
بودم تا آنکه علم خود را در وسط ایشان ثابت نمود در تحت حصار نصب کرد و در روایت سلمة بن اکوع است که علم خود را
در سنگی در تحت حصار نصب کرد و در بعض روایات سلمة بن اکوع است فی رضخ من حجر تحت الحصن پس مرد یهودی از بالای
سر قلعه گفت تو کیستی گفت علی ابن ابیطالب یا صحاب خود گفت که دیدید گفت مغلوب شدید قسم بانکسیکه توریة را بموسی
نازل کرد گفت پس رجوع نکرد تا خدای تعالی باو فتح کرد و به تحقیق و فته است در روایات تامه کبیار از صحابه اثر

که پیغمبر اکرم رسول خدا چون ... در آمد پس ... چشمهای او ... آلوده بود ... پس گفت ...

و گفت اللهم قه الحر والبرد خدا او را از گرمی و سرما حفظ کن و علم را باو داد و اعلام نمود و گفت با جمعی ... و

جبرئیل با تو است و نصرت در پیش تو و رعب در سینه های قوم ثابت کرده شده است و ... علی علیه السلام ... یهود ...

خود شان ... اینکه ... عمر ... با ایشان ملاقات کرد ... بن ابی طالب ...

... ایشان خوار و مخذول میشوند ... و بتحقیق ... است در روایات ... احادیث ایشان از

جمله ایشان مسلم است بسند صحیح خودش که عمر بن خطاب گفت من امارت را دوست نداشتم مگر در آن روز پس امارت

ساعت ... ما میدانیم که ... مرا ... دعوت نمایند و بتحقیق ... است نیز ... ائمه محدثین و مورخین ایشان

که جمعی از اصحاب رسول خدا ... معلوم است که ... زیرا که چشمهایش درد میکرد ... که خیبر

را میدید پس قول ایشان ... عرض کرد ... آنچه تو منع کرده عطا نمیشود و مانعی نیست برای آنچه تو عطا کرده ... و در

از روایات ایشان نیز است ... که پیغمبر ... در آنجا بود ... فردا ... بدهم علم ابوبکر و عمر و مرد ... از قریش گردن

کشیدند ... هر یک از ایشان ... بود که صاحب آن علم باشد پس رسول خدا ... اکوع را که علی بن ابی طالب ... پس

خود سوار شده آمد و شتر خود را نزدیک رسول خدا خوابانید در حالیکه چشم او درد میکرد و چشمهای خود را بسته بود ... 

... گفت پس آمدم او را بخدمت رسول خدا ... رسول خدا ... فرمود ترا چه شده گفت چشمهایم درد می‌کنند

گفت نزدیک من بیا پس به پیغمبر نزدیک شد پس از آب دهن خود بچشمهایش مالید و در کلمات جماعت عظیمه از محدثین

و مفسرین و ... آثار و تواریخ هست که پیغمبر ابوبکر را با مهاجران با علم سفید فرستاد پس برگشت در حالیکه قوم خود را ترسانید

و سرزنش مینمود و قوم او را توبیخ مینمودند بعد از او عمر را فرستاد پس برگشت در حالیکه اصحاب خود را ترسانید و ...

میداد و اصحابش او را ... پس رسول خدا ... پس فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله

و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار رجوع نمیکند تا خدای تعالی بر دست او فتح بکند پس علم را بعلی داد و در دست او

... و از عمرو بن میمون نقل شده که ... را بعلی داد ... فضیلتی ... برای ... او نیست گفت پیغمبر فرمود هر آینه میفرستم

مردی را که خدا ... تعالی او را ... خوار نمیکند خدا و رسول او را دوست میدارد پس حضرت نظر کرد و گفت کجاست علی تا قول او

فقتل فی ... بعد از آنکه ... و علم را حرکت داد پس آن را ... و داد ... ایشان ابن طلحه شافعی در مطالب السئول

گفته صحیح است نقل این حدیث در سانید صحیحه ... بخاری و مسلم و غیر ایشان پس میگوییم ... اخذ کردی

... که آنرا از علمای ایشان نقل کردیم در طرق این حدیث که متواتر معنوی بلکه متواتر لفظی ... است ... اخذ کردی

... کیفیات متون آنرا که متقارب ... الفاظ آنها متعانق اند ... دلالت کرده و تو بر کردی ... است

که این اخبار و آثار که متضمن است ... و ... خیبر و ... در آن حادث شد چنانکه آنها متضمن مناقب عظیمه و فضایل کثیره

جلیله امیرالمومنین است ... که ... با فضایل و مناقب ... و ... 

و هم چنین متضمن است معایب ... و مناقص کثیره ابوبکر و عمر است و ثابت کرده اند برای ایشان جرایم و ذنوب ...

بلکه ... ثابت میکند ... کفر و نفاق اگر چه این بعد از ملاحظه ... و تصریحات محکمات کتاب بوده

مثل قول خدای تعالی و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ... صادر شده

از پیغمبر از کنایات بلیغه که اتم و اکمل است ... از تصریح و تنصیص پس ... از غفلت ... و ...

مثل ... در کوری بصیرت ... و فقدان نور ... از غفلت ... اینکه اصل ... خیبر و ...

امیرالمومنین ... اول ... فرستادن پیغمبر ابابکر را با رایت علم سفید ... 

او در حالیکه قوم خود را توبیخ و سرزنش مینمود و قوم او را سرزنش مینمودند بعد از آن فرستادن پیغمبر عمر بن خطاب را ...

در حالیکه او و قوم را ضعیف و قوم او را بی بصیرت داند در وجه حکمة تامه الهیه و مصلحت کامله بوده تا مترتب شود بآن همه مصالح
از پیغمبر در شان امیر المؤمنین از جهة تنصیص و تصریح و تطابق در حقیقت و نیز مترتب شود بآن آنچه صادر شد از پیغمبر در
در شان دشمنان خدا و رسول و ولی و خلیفه او صدور شد که مستلزم و کنایه بوده باشد که از تنصیص و تصریح ابلغ و اکمل
در حقیقت حال بر نزد هر صاحب عقل و شعور از غایبان و حاضران ظاهر شود و بدلیل ساطع و برهان قاطع بدانند که تقدیم ابی
بکر و عمر بر امیر المؤمنین مثل تقدیم اهل کفر و سایر نفاق است بر صاحبان ایمان و مجمع ایقان و متمم اخلاق و اذا
الواعیه و دیده باطنه پس آنکه کسی بعد از آن بمالکیت در کسب اغماض چشم پوشیده ارضا خلاف مصلحت و آن
حکمت مقام و چگونه چنین نباشد زیرا که حکم انتقام و آثار آن شان از همه آنها است که عینی بینا در کسی او را
جز خلف تبع بوده باشد آیا خدای تعالی قادر نیست باینکه مبتلا نکرداند امیر المؤمنین را بمرمد چشم یا اینکه رسول خدا اعلام
بوده باشد باینکه خدای تعالی چشم امیر المؤمنین را شفا میدهد با آنچه نما کرد حاشا ثم حاشا بلکه همه اینها از جهة اظهار شان
امیر المؤمنین و افتضاح دشمنان او و اظهار کردن آنچه اندو منافق بآن بودند از کفر و نفاق و عدم اهل بودن تنها
بود بر خلافت و امامت باینکه هست که اگر در چشم امیر المؤمنین نبود با آن حیله که گذشت صحیح نمیشد فرستادن
ایشان بر بیعت و امیر کردن ایشان بجهت هجوم زیرا که خدای از جند و لشکر رسول خدا اند با وجود امیر المؤمنین از
کمال ایشان در لشکرگاه و اگر خواهی که حقیقت امر او مختصر از آنچه ذکر شد بدانی پس آنکه قول پیغمبر اعطین الرایة
غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله صلی الله علیه و آله کرار غیر فرار لا یرجع حتی یفتح له امور را که شان امیر المؤمنین اعلام
میکند و آن امور عبارتست از اینکه بمرد کامل در محبت خدای تعالی و محبت رسول او ای مردیکه از و منفک نمیشود و آنها از آیات
محبت خدا و رسول و او امیر المؤمنین است از اینکه امر دیگر آنکه از لوازمات محبت خدا و رسول و از او منفک نمیشود امیر المؤمنین است
و این خبر در حقیقت راجع میشود باینکه محبت خدا و رسول و حضرت او و با همینی هر کسیکه خدا و رسولش او را دوست دارد میدارد
او مجاهد و دوستان امیر المؤمنین است پس نیک تدبر تامل کن در اینکه مرد کامل در جولت شجاعت و اعراض از دنیا و کسیکه
باک نمیکند از اینکه مرگ او واقع شود یا او بمرگ واقع گردد از جهة منحوس و محو بودن او در ذات خدای تعالی و شدت
رغبت و میل او بطاعت خدای تعالی و تقید امراء امیر المؤمنین است پس چنانکه این کلمات شریفه تحقیق افاده کرد
شان دشمنان و ضدها آن امور را ولکن بعد از ملاحظه کردن کیفیت آنچه احوال بجا آورده شد و اگر خواهی که بنظر دیگر تعبیر
بگو که اجزاء حدیث شریف مستلزم و متعاکس اند در لزوم از حیثیت وجود و عدم از جهة پیغمبر آن خبر را مترتب ساخته
کرد مسوق جا که متلازم و متوازن و در حالیکه تنبیه کننده است باینکه بر او حق ثابت است و نتیجه او ثابت پس محب الله و رسوله
مرد ملزوم دوست داشتن خدا و رسول و است او را و محبت الله و رسوله و محبه الله و رسوله لازم کرار غیر فرار است از دو جهة و او صلوح
است که هر کس بخدا و رسول و ایمان صحیح و درست باید و دشمن از اصل قبح خیر شود و در دوست دارد زنده کامل در آخرت و
اختیار میکند بر زنده کامل را یا در دنیا و اختیار میکند آنچه در نزد خدا باقیست بر آنچه در نزد او در زایل است پس ابدا از فرار نمی
بلکه هر کرا خیال جهات و طرق میکند که آن راه رسیدن بمطلب است و آنرا طریق رسیدن بر سدرة المنتهی میشمارد و پیغمبر که خود
کل بر تر تا مردان در راه خدا کشته باشند و امیر المؤمنین گفت بخدا قسم در رستیکه پسر ابیطالب انس با یال برقست او در مرگ
از میل طفل به پستان مادرش پس بطلب شرعیت محکمتر بوده و در ثابت بودن بر مجاهده از کوهها محکم و بلند در زمین پس کوچ
کرد و بشمشیر دشمنان خدای تعالی را یا میکند یا بکشند او را و این کسیکه حالش چنین باشد لا محاله خدای تعالی او را
میکند از فرار نبوت و کتابها حضرتها از اینکه از جهاد و فرار نموده پشت کرداند و حضورها از اینکه فرار و عادت و
باشد و آن خود دشمن از اکبر و اعظم معاصی کسیکه عادت کجا باشد که با آن مداومت و عادت نماید در مصر باشد پس تحقیق ثابت
از همه آنها اگرچه بعد از ملاحظه کردن کیفیت آنچه احوال آن فرار شده با ایکه از جهاد فرار کنند مکان که مداومت و عادت [illegible]

فرار و کرّار نیست خدا و رسول خدا او را دوست نمیدارند و خدا و رسول او ایشانرا دوست نمیدارند پس ثابت شد که آن دو از ارتکاب گناهها
و محکم شدند در ملکه نفاق و آوردن ذنوب مهلکات پس شک نیست در اینکه هر کسیکه چنین باشد دشمن خدا و رسول خدا است
پس معلوم شد از قول پیغمبر که امیر المؤمنین بهتر است از خودش بقول خود که کرار غیر فرار بودن ایشان باعث تخصیص فضیلت ایشان نمی باشد
الا ترى ان الانبياء افضل من الملائكة مع انه ليس لهم من القدرة ما للملائكة مگر از قبیل قدرات جاهلان برای دوستان
خودشان و بتحقیق فضیلت است از اینکه ساعی نمیبرد دوست جاهل و نادان چیزیکه از دشمن عاقل بوی نمیرسد زیرا که آن
جاهل معنی خناق با وی غالب شده پس مقام مقام هست از آمده اند حالیکه نمیدانند زیرا که احتجاج در اینمقام با آنچه گذشت به فضائل
علیه و مناقب جلیه امیر المؤمنین از جهة کثرت قوت و قدرت او نبود و نه بر نفاق دشمنان او و دشمنان خدا و رسول خدا
و جسارت و محکم کردن ایشان صفات نیمها از جهة معقول کردن ایشان چیزی اگر برای امیر المؤمنین بود از کثرت قوت
و قدرت بلکه احتجاج بر هر دو امر با جز از حدیث شریف مذکور است از هوایکه گذشت هست قضیه قدرت و قوت
پس آنرا مقام دیگر است زیرا که کندن امیر المؤمنین باب خیبر را بدست خود و سپر کردن آن معلوم است از معجزات او و روایت کرده اند
و بتحقیق بعضی طرق ایشان وارد گشته که آنحضرت کند در خیبر را بدست شریف خود و آنرا سپر کرد برای قتال خود پس ایشان
و با دشمنان مقاتله میکرد تا خدا بر دست او قلعه خیبر را فتح کرد و قتال تمام شد بعد از آن آنحضرت آنرا پل کرد بر خندق و آن
آنرا بدست خود نگاه داشته بود تا بر روی آن مسلمانان گذشتند تا داخل حصار گشتند غنایم را اخذ کردند بعد وقتیکه برگشتند انداخت
بدست یمین بر دو داشته چهل ذراع انداخت و در روایتی که آنرا چند ذراع بدست راست خود دور انداخت و در روایتی بدست
که آنرا به پشت سرش چهل ذراع انداخت و در روایتی آنرا چهل ذراع بهوا انداخت و در روایتی چهل ذراع تعجب دانند
و بتحقیق از صحیح ثابت شده است در نزد معظم اصحاب روایتی که اندر آنست در خیبر را می بستند و هر سنگ
مسلمانان تجربه کردند و قصد کردند که آنرا حمل نمایند پس برنداشتند آنرا مگر هفتاد مرد بمشقت آنرا برداشتند و همچنین روایت
کرده است آنرا احمد بن حنبل و محمد بن جریر طبری و غیر ایشان و در روایت بعضی از ایشانست که حامل نشد آنرا مگر پنجاه نفر
مرد و در نزد کثیری از مورخین که فقط آنرا سه نفر بودند و اسحق و غیر او روایت کرده است که علیه السلام گفت وقتیکه در خیبر را کندم
آنرا برای خود سپر کرده بودم و با قوم مقاتله کردم و وقتیکه ایشانرا خدا خوار و ذلیل کرد بنهادم در را بر حصار ایشان طریق بود
بعد از آن آنرا بخندق ایشان انداختم پس مردی با وی گفت و در روایتی عمر با وی گفت که بتحقیق ثقل کردی آنرا حامل شدی
گفت نبود گران آن مثل سپری که در دست من در غیر این روز و در کلام امیر المؤمنین که ثابت است ازو در نزد
و هامه قول او علیه السلام است که من باب خیبر را بقوت جسدانیه نکندم و در روایتی بقوت جسمانیه و لکن آنرا بقوت ربانیه قلع
کردم و در بعضی طرق خبر است که فرمود و لکن بقوت الهیه بر کندم و در بعضی از روایات آنحضرت که باب خیبر را بقوت جسدیه
و بحرکت غذائیه نکندم و لکن مؤید شدم بقوت ملکوتیه و نفسی که بنور رب خود روشنی دهنده است برکندم بحدیث
گر از عجیبترین امور است آنچه با آن اشاره گذشت از قول عمر بن خطاب که گفت فما احببت الامارة الا يومئذ فتساورت لها
زیرا که او در معنی اگر بخدا و رسول او ایمان آورده بود و طالب محبت خدا و رسول خدا بود دنبال جهاد و در معامله مرحب
میگریختند وقتیکه پیغمبر ایشانرا در مرتبه اول بحرب و فرستاد پس چنین با تحدانیکه ایشانرا از اهل ثبوت قرار داده است
دونفرش اگر فرض نمائیم پیغمبر ایشانرا نفرستاده بعد از کلام بود لاعطين الراية غدا اگر هزار مرتبه هزار مرتبه می گریختند در هر
مرتبه که مرحب بقول ایشان هماند و چه خوب گفته است ابن ابی الحدید وله ما انسى اللذين تقدما وفرهما
والفر قد علما حوب الا ان قال يشلهما من آل موسى شمردل طويل نجاد السيف اجيد يعبوب
يمج منونا سيفه وسنانه ويلهب نارا غمده والانابيب الا ان قال عذرتكما ان الحمام لمبغض
وان بقاء النفس للنفس محبوب الا ان قال دعا قصب العليا يملكها امرء بغير افاعيل الدنائة

مطلوب بلکه میگوئیم که در زمان عمر بن خطاب اینها نیز ازو آن بود که بود و اند محقق شدن کینه و عداوت در قلب او و ظاهر شدن آن نسبت
به رسول خدا و برادر و وصی او و استعانت جستن او از آنکه پنهان کردن عمر آن را در قلب خود و عزم نمودن او بود که امارت و ریاست از
بیت نبوت بیرون رود بعد از وفات رسول خدا تا آن امارت را خودش متولی و مباشر شود بعد از آن اگر خواهی
که بیبینی حال جاهلان و اعداء از اکمال کن مثل فخر رازی و کسانیکه در عقیده او فاسده او بوده اند بگو که امیر المؤمنین چنانکه
مخصوص شده است بخوت و قدر تیکه خدای تعالی مثل آنرا به احدی نداده است بعد از برادرش رسول خدا مکانیکه تا آنچه او را داده بود
میکائیل و اسرافیل گرفته وقتیکه مرحب را پاره کنند و جبرئیل از شمشیر او گرفت تا نرسد به گاو که حامل دنیاست
و مکانیکه حرکت نمود عرش خدای تعالی وقتیکه در خیبر را قلع کرد پس هم چنین خدای تعالی او را تفضل داده است
مثل برادرش رسول خدا در هر چه منقبت و هر فضیلت و صفت حسنه بر جمیع انبیاء و مرسلین و بر هر صاحب خیر او دیگر
و مجموعی پس ایشان را مثل کسی است که تفضل داده شود در جمیع خیر بر هر صاحب خیر و فضیلی پس ایشان مخصوص است برسول خدا
و امیر المؤمنین و اولاد معصومین ایشان بعد از آن ملاحظه کن تشکیکات خناس فخر رازی و هم چنین کسانیکه با او شریک اند در تحقیق
عامه و تشکیکات و شبهات را نسج کرده اند در جمله کثیره از مواضع مناقب امیر المؤمنین و فضائل سید الوصیین به منزله دیگر
بیانش این است که ایشان مثل ابلیس خناس وسوسه مینمایند و القاء شبهات و تشکیکات مینمایند در میان جاهلان
و میگویند که خوابیدن امیر المؤمنین را در فراش رسول خدا در شب هجرت پیغمبر از مکه چه مرتبه است که شیعه آن را از مناقب
عظیمه و فضائل جلیله شمارند که فوق آن منقبت و فضیلت نیست و حال آنکه ایشان با همه این ادعا مینمایند که برادر تحقیق
نبود خبر داده بچه و انتقاد شده و آن هر چه واقع میشود علاوه بر این ما میگوئیم بعد از اغماض کردن از همه اینها که امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب میدانست بخبر دادن پیغمبر که بعد از رسول خدا سی سال زندگی میکند زنده کار کرده و ناکثین و قاسطین و مارقین
مقاتله خواهد نمود پس با اینکه حال چنین شد چگونه مثل این از فضائل و مناقب میشود که در فوق افضلیت و منقبت
جلیله شد زیرا که غیر امیر المؤمنین بسیار از صحابه اگر میدانستند مثل این را هر آینه میکردند مثل چیزیرا که امیر المؤمنین کرد و هم
چنین است کلام در غزوات او و اما فهمیدن نفس خود در مهالک و تحقیق نماند بر تو که این شبهات افترات کرده لذا عامه
جاهلان شیعه مثل اینکه سوال میکنند از جمعی از علماء در بعضی از مجالس و محافل از این مطلب و اراده میکنند اضلال مشکل و ارائه شبهات
و تعدی میکنند از آنچه ما بسوی آن اشاره کردیم نظیر آن مثل آنکه میگویند آیا امیر المؤمنین نمیدانست حدوث تصدق کردن
در حالت رکوع خاتم سلیمان بن داود را یا خاتم طوق بر آنرا با اختلاف روایتیکه سائل جبرئیل بوده برای امتحان او بوده
یا نمیدانست اگر میدانست پس فضیلت ثابت نمیشود اگر نمیدانست پس چگونه حجت و ولایت مسلم و میگوئیم که امیر المؤمنین
که خدای تعالی در شان او گفته و کل شیء احصیناه فی امام مبین میدانند مثال اینرا بعد از آن جاری میکنند کلام را در هر حدیث که اشاره است
بر تصدق کردن امیر المؤمنین خاتم را بعد از آن نیز جاری میکنند کلام را و اینکه التفات امیر المؤمنین بر سوال سائل در حالیکه
که مشغول نماز بود منافی است با آنچه ادعا کرده او بود در حال نماز از خضوع تام و خشوع کامل و مستغرق شدن او در عین کار بوده از توجه
به حضرت حق معبود و غافل بودن او از حس تجلیات ربانیه که همه اینرا شناختی ما نگاه میکنیم مناقضین مشککین که
شیاطین اکبر میگویند مثل فخر رازی و امثال او در عقاید فاسده پس نیز بر ما میرسد که رد کنیم ایشان و شبهات
زایل و ماده تشکیکات را قمع و قلع میکنیم بحول و قوه خدای تعالی و به برکت ولایت مطلقه امیر المؤمنین پس این بود
قلع و قمع با اقسامی از احتجاج بنقض و معارضه و حل تفصیلی و نحو اینها پس میگوئیم عدم دانستن پیغمبر چنانکه امیر المؤمنین خبر داده
بود که او بعد از پیغمبر باین قدر مدت زندگی میکند و زنده کار کرده میکند هم چنین جماعتی از صحابه خبر داده است که بعد از او باقی خواهند ماند
پس از این جماعت که باین قدر ایشان خبر داده بود ابوبکر و عمر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر
بود و الی غیر ذلک اشاره و هم چنین نیز خبر داده بود جماعتی را اخبار باقی بودن ایشان بعد از خود و جماعت مثل
سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و حذیفه بود و الی غیر ذلک پس چرا نکردند مثل چیزیرا که امیر المؤمنین کرده مقامی از مقامات

در غزوه از غزوات و بجهت تشنگی که منافقین عادت ایشان عرزار بود اگر فقر ازینی رو کرو ما و خبر دادن پیغمبر را بر بقاء دایمی
فقر و مثال آن الی غیر ذلک بعد از آن او انکار نماید بجهت مخالفت کرده است اما آنچه وارد گشته در طرق ایشان بر نهج منافی فرق و تواتر
در صحاح ستة و سایر کتب احادیث ایشان و تفاسیر و تواریخ ایشان بعد از آن میگوییم که این مشککین اگر تأمل میکردند در لوازم
کلمات خود شان هر آینه اقدام نمینمودند بالقای این تشکیکات زیرا که آن در حقیقت راجع میشود بر اینکه امیر المؤمنین
در غایت درجه یقین و قصوی مرتبه از عیان و ایقان است با آنچه رسول خدا آورده است و با آنچه پیغمبر خبر داده است این بود که امیر
المؤمنین بعد از پیغمبر باقی میماند و تعیش میکند در فلان مدت پس میگوییم که این نیز چنانکه ثابت میشود فضیلتی را از فضایل
برای امیر المؤمنین که بالاتر از آن فضیلتی متصور نمیشود زیرا که ثبات عادت ایشان بر قرار و استقرار در دین ایشان بر [illegible]
یا با علم ایشان او در سلامت نفس خود شان در حروب بنابر اینکه بمبارزه شجاعان و مقاتله اقران و امثال مباشر میشوند و یا
با علم و یا ظن ایشان بود بهلاک خود شان زمانیکه خود شان مباشر مقاتلات میباشند و یا بهلاک ایشان بود در آن پس قسم
اول چنانست که مخفی نیست زیرا که عاقل اگر چه باک نداشته باشد در کوب [illegible] و خالی باشد از دیدن و عادت مردان از مثل اینها از حب
نمیشود و اما غیر قسم اول پس نقصان میکند برای ایشان از جهة ذم و نقصان در ایشان زیرا که ایشان در این هنگام عقلا [illegible] نمیکنند
مخالف آنچیز را که پیغمبر او را خبر داده بود و یا در آن شک میکردند پس هر گاه گوئی که جمیع آنچه ذکر کردی از محل تفضیل است و آنچه در اینمقام
انفع و اتم است شکوک مخالفین و شبهات ایشان را از آن بیان و ازاله شکوکست در محل تفضیل میگوییم آنچه را ذکر کردیم
از نقض هر چیز نامیست که در نهایت تجدد زیرا که آن نقض شکوک و شبهات ایشان را قلع و قمع میکند و با وجود این در محل تفضیلی
اشاره مینماییم و میگوییم که ظاهر است از طاعات صادره از امیر المؤمنین که از فضایل شریفه جلیله اوست و در آن ارادی که جمیع
از مخالفین شکوک و شبهات خود شان را زاید میکردن خدا و رسول و نص صریحست از ایشان باینکه آن از فضایل است که بالاتر
از فضیلت نیست مثل قول خدای عزوجل در شان خوابیدن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب در فراش رسول خدا در شب که بآن
اشاره گذشت و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و مثل مباهات کردن خدای تعالی در این فضیلت بر ملائکه مقربین با
این عمل از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب چنانکه این وارد شده در روایات متفق علیه ما بین فریقین و مثل قول خدای تعالی
در شان تصدق کردن آنحضرت انگشتر را انما ولیکم الله و رسوله الآیة و مثل قول پیغمبر در غزوه خندق ضربة علی یوم الخندق افضل من
عبادة الثقلین و مثل قول جمع ملائکه در مقام کشتن و دو نصف کردن او مرحب را لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی الی غیر ذلک
از چیزها که بحد حصر نیاید از امور متفق علیه و از عیان در نزد جمیع فرق اسلام هر گاه گوئی که این کلام اگر چه از بیان تفضیل آ[illegible]
الا اینکه آن در ورطه اجمال است زیرا که ما دانستیم سبب آنچه پیش از آن اشاره گذشت از آیات و اخبار که خدای عزوجل و رسول او
و ملائکه او امیر المؤمنین را و اعمال و طاعات او را مدح کردند بچیزیکه بالاتر از آن مدح و نعت متصور نمیشود پس هر عمل از اعمال
او که بآنها اشاره شد جامع میشود دو سهم رتب و معالی از شرافت و فضیلت و لکن با هم این کلام باقی میماند در کشف سر
کیفیت در آن باین معنی که آنچه ذکر شد اگر چه از چیزهاست که شکوک و شبهات را بر وجهی زایل میکند الا اینکه آن رفع نمیکند
[illegible] را که آیا امیر المؤمنین بحقیقت حال آنچه امر بآن راجع میشود در قضایای مشار الیها عالم بود یا نه میگوییم اولا آنچه ذکر کردیم یعنی
از محل تفضیل است پس در رفع شکوک و شبهات قطعا کفایت میکند اگر چه اشاره نکردیم در آن بر کشف و کیفیت [illegible] و ثانیا
اینکه کشف سر و کیفیت در آن متصور میشود بر چند وجه اول اینست که بآن چیزها تصفیه مرا محو و ثبات است در این و عرب
خفی نیست بر فطن متدبر دوم آنکه برای امیر المؤمنین حاصل میشود بسبب کثرت شوق او بلقاء پروردگار تعالی و طلب کردن او
رضای خدا را حالتی مثل حالت تحقق نسیان و گرچه اینکه بلفظ و طرز دیگر تعبیر یافته پس مسمی کن آنرا بانساء و فراموش کردن
از خدای تعالی سیوم آنکه مثل این نیز سریست از اسرار ولایت مطلقه باین معنی که ما قطعا میدانیم که مدح کردن خدا و رسول او
عمل امیر المؤمنین را در مقام خوابیدن او در فراش رسول خدا و همچنین مجاهدات و مقاتلات او را در حروب و غزوات بسبب [illegible]

بالاخره آنرا توصیف و مدح مصور نمیشود و نمیگردد آنچه محقق میشود و توطین بر عزم او بر اطاعت خدا و رسول او و بر بذل نفس و وجود خود
در طلب کردن مرضات خدا و با جمله این نیز مسلم ایم که امیرالمؤمنین امام حسین بود که خدا تعالی هر چیز را در او احصا
کرده است پس این دو امر ست واقعی و حقیقی و در شان ایشان اصلا نزاعی نیست پس غایت آنچه در جناب آنست آنست که ما
مقر و دارم بر عاجز بودن از درک کیفیت حال بر نمط و طرز تفصیل پس کسیکه با عجز اقرار میکند اشکال و شبهه اصلا او را
نمی یابد اشکال و شبهه کسی را میباید که لا و لم تفصیل نماید پس صاحب این اراده در غفلت محض است زیرا که چگونه درک
میکند عقول ما تفاصیل احوال و حقایق امور را از غیر ائمه که با صاحب نبوت و ولایت مطلقه تعلق دارد و خدا بر چیزی
جهاد میکرد بر قصد و توطین و عزم از برای خدا و محبت او بر جمیع خلق او بعد از برادرش رسول خدا مراتب عدید اخر
است از جمیع اعمال صالحه که از سایر عباد و صالحین بندگان خدای تعالی واقع میشود از جمله آنها گشته شد سنت در راه خدا است
اینها مثل خوابیدن او بر فراش پیغمبر و بقاء نفس شریفه خود در آن شبها و حروب و غزوات از برای طلب کردن رضای
خدا و اما قضیه تصدق کردن او خاتم و آنچه با آن شبیه است از قضایا اینکه خدای تعالی با ملائکه در آنها امیرالمؤمنین را امتحان
کرد پس آن اگرچه جاری میشود در آن ایضا بعضی از آنچه ذکر شد الا اینکه صرف حق و محض تحقیق در آن اینست که کشف نمیشود
که امیرالمؤمنین اگرچه بکتاب الله سبق است که خدای تعالی در آنچه چیز را شمرده الا اینکه ما میگوئیم که علم او بحقیقت حال هر
اقتضا یا محقق میشود با اراده او بر علم اش با آنها لکن او دانستن آنها را اراده نه کرد از برای اسرار امر تکلیف یا بمعنی که امر تکلیف نمیخواهد
نمیشود و کریان یا اینکه حسن پیدا نمیکند در کریان و در عبادت جزئی عدم علم بحقیقت شی در بعض مقامات از کمال انسان کامل است
زیرا که اعجز کامل است الا فواد حکمن پس این تعبیر را بدان و در آن تامل کن بعد از آن تحقیق تام را در تو بر کسیکه از احسن
قضایا اینکه بقضیه تصدق کردن خاتم شبیه است و طرفه ترین و فایقه جاری شده است امر در آنها از باب امتحان پس اینها
صفت حلیمه و فضیلت جلیه ظاهر شده است از مناقب فضایل امیرالمؤمنین که بحد حصر عقلا آنچه نیست که وارد شده
است آنرا سید اجل سید رضی علم الهدی علیه الرحمه در بعض قصاید خود پس ما ذکر میکنیم بعضی از اشعار قصیده را پس گفته است
بعد از جمله اشعار قصیده    علیک صلوات الله یا خیرة الوری    طریقک لا یخفی و اطمعک لا یبری

علیک سلام الله یا قاسم التقی    ویا قائماً لیلاً ویا صائماً دهراً    ومن کلم الموتی ومن اوضح الهدی
ومن صلت ومن سلم الشذرا    وزوجة الرحمن بو ملکة الزهرا    وفاخی به یوم الغدیر مبلغا
علی ولی تبع الایة الکبری    واعلمکم علماً واحسنکم تقی    واطهرکم قلباً واشهرکم فخراً
الا کل من والی علیاً فقد نجی    وخاب الذی اخفی الحجیة غدرا    وذا منکب الهادی الی البیت
وکسر اصنام الطغاة علی کره    هو النبأ الاعلی هو الاسم للعلی    هو الکوثر یوم الزحام والا
الاخرا    تذکر لعلی المرتضی من مناقب    ابی الله لو تحص الرواة لها عشرا    کاحد و سلع والنضیر
وخیبر ویوم حنین و انهاسه بدرا    وعنه بکوفان سمعنا روایة    فصیحتها ایة انظمها شعرا
فمن علی المرتضی بن صحبه    بکوفان قد صلی بنا الظهر والعصرا    اذا اقحمت حجر الوصی حمامة
من کنه الیمنی الی کمیا الیسری    فقال الا اجرنی یا علی فان لی    فراخا بوادی الایل اودعتهم وکرا
طواها الطوی من اربع فهی جوع    فلم تبغ ما یقوتهم فجرا    مررت بقاع فالنفظ
بحیة من الثعبان اوحی الی الفضا صغرا    رایت الفضا لما رایت انقضاضه    علی اجری سلکا
وکنت لاجری    فقال لها قرت وقرت طرفه    اذا الصفر ها یقاصد یتبع الاشهی ما هو
الی حجر الوصی مصوتا    لیقتضیها قهرا ویجلبها طفرا    فصاح به فقف و قیل عمن الجوزه فقال

ومنها لعلي بن معتها سرا ابا الحسن یا سیدی منذ اربع مقیم بعشی جائع کبدی حرا خرجت
سحرا اطلب الرزق جاهدا فلا قیتها فی البر تلتقط البرا حملت علیها مسرعا اسبق الهوی
فقلت فلا تنجو ولو علت الذرا فقال علی المرتضی ان جارنا عزیز فلا تسری الیها ولا تخاف
ولا ضرا فقال علی خذ عوضها حمامة فقال لکلا ارضی ولو زدتنی عشرا اباحسن
یا سیدی فهی منیتی تجدلی بها والا اموت بها حسرا ولا تحرمن سیدی منک قطعة
من الفخذ کی اطفی بها کبدی حرا فنادی امیر المؤمنین بقنبر الامان بالسکین واشکل
الامرا فغاب قلیلا ثم جاء بمدیة طلیعة حد لا تکل من الحجرا فمکنها من فخذه غیر
جازع لیطعم ذاک الصقر من فخذه هبرا فصاح به لا تفعلن فاننی انا الروح و
جبریل الامین لنا البشرا وهذا اخی میکال جئنا اذ ابه باذن الله خصک النصر و کثرا
فیا فاتشا المرتضی لطهر حبرا اما الذهب لغالی تقیس بها الصفرا یرث الی الرحمن
من فاطم علی فدک بالسوط فنعها فسرا فما انتو اثار السیاط بجنبها و تخلها
غصبا ومقلتها عبرا وغسلها الهادی الوصی وضمها الی قبرها لیلا واودعها سرا
فلما اضاء الصبح جاؤا لدفنها فما وجدوا الزهرا ولا عرفوا القبرا فلما اراد ونبشها
ثار مغضبا وسل الحسام العضب واغفل الثمرا فصاح علیهم مغضبا یا ال غالب
فاقسم بالرحمن اجزکم جزرا فما نطقوا فی نبشها قط کلمة ولا شهروا سیفا ولا برحوا
شبرا حاصل مضمون آنکه بر تو باد صلوات خدا ای بهترین خلق خدا ای مانده تو نجات کشتیا بر دیده حورند و تو علیه
نثار و بر تو باد سلام خدا ای قسمت کننده آتش بر پا کننده شب و روزه گیرنده دهر و حرف زننده با مردگان و کسیکه
در هدایت امر صلح نموده و صدقه داده و نذر وفا نموده و خدای رحمن فاطمه متقی را با تو تزویج نموده و ترا تعلیم نموده اسما
و امر خلافت را مرحمت فرموده و با تو نداده و صدر روز غدیر در حالتیکه مبلغ بوده به مردم علی است ولی خدا و ای بزرگی
و دانا ترین مردم در علم و احسن مردم در تقوی و پاکیزه ترین در خلق و مشهور ترین مردم در فخر آگاه باشید هر کسیکه علی را دو
دوست خود دو لسته بتحقیق نجات یافته و از رحمت خدا مایوس گشته کسیکه حقی در دل کینه حیدر را بر دوش پیغمبر
هادی در خانه بر رویید کار ند خود بالا رفته و شکسته بتهای کفار را علی کشتی او است جبر بلند تر او است قاتل مردمان دشمنان او است
مرکب شیر جبر در روز جنگ پس چه قدر مر علی مرتضی راست از مناقب که راویان اخبار در همه وقتی ذکر شان کرده اند
مثل جنگ احد و سلع و نضیر و خیبر و در روز حنین و بعد از او در کوفه روایتی شنیده شده حسن که متفقی است که او در نظم
بیان کنم روزی علی مرتضی در کوفه میان اصحاب خود نشسته بعد از آنکه نماز ظهر و عصر را بجا آورده بود که ناگاه کبوتری با خوش
وی فرود آمده و در آستین دست وی و خود پنهان گشته و از طرف چپ در آمده عرض کرد پناه ده مرا یا علی که مرا جوجه ایست از دو
املک آنها را در آشیانه گذشته ام و چهار روز بود که آنها گرسنه بودند امروز صبح بطلب روزی آنها و آنها هادی بیا با نهایت پیمود
دانه چند یده بودیم که ناگاه از قضا بازی بمن حمله کرد و بر من بیامده رسید من و کسب ما حیران و بر علی حضرت این حضرت فرمود
از آن کبوتر و در چنگال از زمان بسر او باز فرود آمده رو بنمود با خوش و صحن تا او را قهر اگرفته و چنگال خود را فرو برد پس کبوتر صیحه
کشید و وی بر تو خود آنکه دارا از پناه داده من عرض کرده در حالتیکه مشکر دارم ای حسن ای سید من چهار شبانه روز است که گرسنه
با حول بر پایان سیر کرده ام امروز بطلب روزی بیابان سیر کرده این را دیدم که دانه می چیند با سرعت تمام کبوتری حمله نمودم که

هشتم اگر بآسمان عروج و صعود کنی از چنگ من خلاص نخواهی شد پس علی مرتضی فرمود بتحقیق پناه آورنده بمن عزیز است نزد من و شمشیر
و نذیر انکفوت در بده اخذ کن عوض او کبوتری دیگر عرض کرد راضی نمیشوم اگرچه ده کبوتر بدهید ابو الحسن است صید من
او است صید و مقصود من و از این عطا نا و الا از حسرت هلاک میشوم و اگر کنیدی از گوشت ران خود قطعه مرحمت کن
تا مرا سیر بکن خود را اینی و خاموش شوم در این حال امیر المؤمنین قنبر را ندا نمود که نزد من آر کارد را از نانی نگذشت که کارد تیز
از سنگ هم میگذشت حاضر نمود او را بچوف و هر اس از ران که برهنه تا قطعه برای طعمه آن باز جدا کند که در آن
حال فریاد کشید قطعکم که بتحقیق من جبرئیل امینم بشارت باد شما را و این برادر من میکائیل است نزد تو آمدیم آیت ای
پروردگار که ترا بصبر و صبر مخصوص داده پس ای قیاس کنند صبر فاطمه طاهره را آیا نعلم حال من سینه او قیاس
میشود اظهار برائت میکنم بپروردگار رحمن از کسیکه فاطمه مال فدک از روی ظلم تازیانه زده پس مظلومه شهید کشته
حالتیکه آثار تازیانه در جنب آن مخدره باقی بود و نحله و عطیه پیغمبر که فدک باشد غصب کرده بودند و از دیده های
وی اشک جاری بود و غسل داد بحضرت زهرا وصی نا و او را دفن نمود شب و پنهان او را بخاک سپرد و چون صبح روشن
شد آمدند بمدفن و نیافتند زیرا که او نشناختند قبر شرا چون خواستند نبش نمایند قبر شرا غضب آن
و شمشیر از نیام کشیده مثل شیر خشمناک صیحه کشید بر آنها ای آل غالب قسم به پروردگار رحمن هلاک میکنم شمارا هلاک
کردنی پس در آنحال در نبش و سخرا تر زدند و نه شمشیری کشیدند و نه قدمی پیش گذاشتند و مخفی نماند بر تو که مستفاد
از کلام مرتضی ایضا در این قصیده آنچیزیست که بآن اشاره کردیم از اینکه امیر المؤمنین اگرچه امام مبین است که خدای
تعالی جمع کرده شیء را در آن احصا کرده است الا اینکه او اراده نکرده مگر حقیقت حال را در مثال آن مقامات مانند و هم چنین است
حال در سایر ائمه معصومین بلکه مثل این جاری میشود در شان رسول خدا ایضا و ظاهر است که علمای امامیه بر قول واحد و کلمه واحده اند
در اینکه هرگاه گوئیم که حال و کیفیت مقال را بیان کن آنچه جبرئیل بآن تکلم کرد در وقت متشکل بودن او بصورت حمامه
و آنچه میکائیل بآن تکلم کرد در وقت متشکل بودن او بصورت صقر و باز آنرا که ظاهر آنچه ایشان بآن تکلم کردند یقینا مراد نبود
پس مقصود از آن چه چیز است در وقت امتحان کردن ایشان امیر المؤمنین را باذن خدای تعالی میگوئیم آنچه ایشان
بآن تکلم کردند از قبیل استعارات و کنایات ملکوتیه بود پس اشاره مینماید بر بعضی از معانی و اسرار لاهوتیه پس جبرئیل
اراده کرده است از ورود ایکه صوامع قدس است برای ملکوتیین به طباق آسمانها و از فراخ اراده کرده است گروه ملائکه و معاشر
لاهوتیین را خواه از اشخاص باشند که جبرئیل رئیس آنهاست یا غیر از آنها بعد مقصود از قول و طوا ها الطوی من اربع
شدت حرص ملائکه و وفور شوق ملکوتیین به انکشاف حقیقت حال برای ایشان و عالم شدن ایشان به حقیقت حال در مسئله
امتحان امیر المؤمنین با این معنی که آیا قطع میکند پاره از گوشت ران خود را در خلاص حمامه که باو پناه آورده از مخالب صقر
و باز یا نه و قیاس کن باین معانی سایر لطائفیکه در کلام او وارد شده و هم چنین است مقالات میکائیل و در این مکالمات اشارات
لطیفه است بر شرافت علم و کمال رتبه آن بمکانیکه آن علم در نزد اهل عالم لاهوت و ملکوت بمنزله قوت است برای اصحاب جمع
از اهل زمین بعد از آن مخفی نماند بر تو در سینه کسیکه ملکوتیین باو پناه میاورند و در نزد او بسیار خضوع مینمایند و گروه
لاهوتیین او را امتحان مینمایند و حال آنکه او حجت خداست بر ایشان و بر جمیع خلق و بعد از برادرش رسول خدا خلیفه
او است مثل تکالیف ما زیرا که او را تکالیفی است فوق از تکالیف ما در جمله کثیره از مقامات و هم چنین است برای اولاد او
و تحقیق بیان این گذشت در بعض مقامات این کتاب پس از اینجا مندفع میشود بعض آنچه بقلوب جاهلان خلجان میکند
از اینکه چگونه جایز میشود قطع کردن امیر المؤمنین پاره از گوشت ران خود را برای خلاص کردن حمامه از مخالب صقر
بعد از آن اگر تحقیق حال را خواهی در مسئله اینکه التفات کردن و متوجه بودن امیر المؤمنین در حال نماز بسوی
... آن چیزیست که بغایت خضوع و خشوع او برای خدای تعالی در حالت نماز منافات ندارد پس گوش کن بآنچه برای تو ذکر مینمائیم

سنتی

حلبی ذکر کرده است که از ابن جوزی ابو الفرج که از شیوخ حنابله بود سؤال کردند در مجلسی که او در منبر خلفا موعظه میکرد که امیرالمومنین چگونه انگشتر را بسائل داد و حضور قلب نمود و حال آنکه او در صلات بالکلیه مشغول بکردگار بود و عطیه کردن او در اثنای نماز مشغول نمود پس جواب داد و گفت **یَسْقِی وَیَشْرَبُ لَا تُلْهِیهِ سَکْرَتُهُ عَنِ النَّدِیمِ وَلَا یَلْهُو عَنِ الْکَأْسِ أَطَاعَهُ سُکْرُهُ حَتَّی تَمَکَّنَ مِنْ فِعْلِ الصُّحَاةِ فَهَذَا أَعْظَمُ النَّاسِ** ظاهر معنی ابیات این است که میدهد و خودش هم مینوشد مستی او او را مشغول نمیکند از ندیم و نه از شراب مستی او در طاعت او است چنانکه بر فعل هشیاران متمکن است پس ابن جوزی بزرگترین مردم است و از کتاب مناقب ابو طالب نقل شده که امیرالمومنین نماز ظهر میخواند و دو رکعت از آن بجا آورده بود و در بر او بود حله که قیمتش هزار دینار بود و پیغمبر آن را باو پوشیده بود و نجاشی او را به پیغمبر هدیه فرستاده بود پس سائلی باو آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله و یا امیر المومنین اولی بالمومنین من انفسهم تصدق علی مسکین پس حله را برای آن سائل انداخت و باو اشاره نمود که از او بردار و از ابن عباس نقل شده که گفت که مردی به پیغمبر دو شتر فربه بزرگ چاق هدیه فرستاد پس حضرت به اصحاب خود گفت از شما هر کسی که دو رکعت نماز بگذارد با وضوء و قیام و رکوع و خشوع و در آن دو رکعت نماز چیزی از امور دنیا را قصد نکند و در قلب خود فکر دنیا را احداث ننماید من یکی از این ناقه ها را باو میدهم ابن عباس گفت که حضرت این کلام را یکدفعه و دو مرتبه و سه مرتبه گفت احدی از اصحاب او جواب نداد پس امیرالمومنین برخواسته و گفت یا رسول الله من دو رکعت نماز میگذارم و تکبیر اول را میگویم تا سلام دادن از آن در نفس خود چیزی از امور دنیا نمی آورم و احداث نمیکنم پس پیغمبر گفت یا علی نماز بگذار خدا بر تو صلوات بفرستد گفت امیر المومنین تکبیر گفت و بنماز داخل شد و چون فارغ از دو رکعت سلام داد جبرئیل به رسول خدا نازل شد و گفت یا محمد خدای تعالی بر تو سلام میرساند و میگوید یکی از ناقه ها را بعلی عطا کن پیغمبر فرمود که من با علی شرط کرده بودم که دو رکعت نماز بگذارد و در آن چیزی را از امور دنیا بقلب خود نیاورد تا یکی از ناقه ها را باو بدهم و حال آنکه او در تشهد نشسته در نفس خود فکر میکرد که کدام یک از ناقه ها را بگیرد جبرئیل گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید که علی فکر کرد که کدام یکی را اخذ نماید که چاق و فربه تر است و ذبح نماید و آن را تصدق کند پس خدای تعالی نازل کرده این آیه را ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید قصد میکند باو امیرالمومنین را که نفس خود را خطاب کرد در نماز خود برای خدای تعالی فکر نه کرد در نماز چیزی را از امور دنیا الحدیث پس بنا بر این که اخذ کردیم تمامی آنچه را ذکر کردیم مستفاد گردید که شکوک و شبهات که بآنها اشاره شد بنا بر ما ذکر بالکلیه قلع ماده آنها گردید بعد از آن اگر خواهی که مرا بدانی امر را بدیده آنچه گذشت در باب اینکه التفات امیرالمومنین و توجه او بکمال سیل منافی نیست با کمال خشوع او در نماز و تمام استغراق او در توجه بحضرت معبود حق پس گوش کن بآنچه اگر از برای تو ذکر مینمائیم پس بدانکه از بعضی مکاشفین نقل شده که روزی در خلوت با او بعضی از اهل الله در حالیکه او در حال خود مستغرق بود وقتیکه او بنظر کرد بخادم خود گفت که این ... را بردار و بیرون کن پس بیفتید از او و بصورت سجده بعد از آنکه انحلالت زایل شد خادم باو خبر داد آنچه جاری شده بود و گفت نفهمیدم مگر آنچه دیدم بدان و مخفی نماند بر تو که جمعی از اهل ذوق و اهل معرفت باین مکاشف عجب وارد و طعن بزده اند در خصوص و آنرا معلل نموده اند باینکه این از او از جهت عدم قوت و عدم حاله او بوده بر حاضرین و عدم نظر کردن او بوده است بدو چشم راست و چپ و اما کامل پس او مثل صاحب اعراف گشته است بر حد مشترک مابین دو عالم و هر دو شاهد را مشاهده میکند پس محجوب نمیکند او را یکی از آنها از دیگری و مشغول نمیکند او را شانی از شان و تو خبیر هستی که الکامل از اهل مکاشفه زمانیکه در حد ایشان با نظر حقیقی شد که باین وصف موصوف شد از بودن ایشان جالس مثل اصحاب اعراف بر حد مشترک مابین دو عالم پس چگونه میدانی در حد صاحب ولایت مطلقه محبت خدا بر جمیع خلق او و جان ما و ولایت مطلقه که نیست مرتبه مثل مرتبه او و در جه برادرش رسول خدا و درجه اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین مگر نیست ذره در مقابل آفتاب و قطره در مقابل دریا اگر کوئی که ملتزم شدیم باین و مثال و نظایر آن از آنچیزهایی است که بآن دفع میشود سؤال امیرالمومنین چگونه سؤال سائل التفات نمود و حال آنکه او مشغول بنماز بود و اینکه آن قوت میدهد بآنکه را چگونه جایز

باکه کمویم امیر المؤمنین را نشناخت حقیقت شناختنی و حصوصا را نشناخت و خصوصا نا اینکه ملاحظه شود اینکه علوم اولین و آخرین
نسبت آنها بعلوم پیغمبر و ائمه مانند مثل نسبت قطره است بدریای محیط و نیز ملاحظه شود که هم باین اشاره کردست
از اینکه امیر المؤمنین امام حسین است که خدا همه چیز را در آن شمرده و احصا کرده است و نیز ملاحظه شود آنچه این حدود
با او امیکنند از اخباریکه وارد گشته در علوم ائمه معصومین پس آن اخبار در غایت حد تکاثر و تظافر است پس
در کتاب کافی مسندا از عبد الاعلی ابن اعین روایت شده که گفت از حضرت صادق شنیدم میگفت بتحقیق تو کید کردم از برای
خدا در حالیکه من میدانستم کتاب خدا را و در آنست ابتدای خلق و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و در آنست خبر آسمان
و خبر زمین و خبر بهشت و خبر جهنم و خبر آنچه بود و آنچه باشد اینها را میدانم چنانکه بکف خود نظر میکنم بدرستیکه خدای
تعالی میگوید فیه تبیان کل شیء الحدیث میگویم همه اینها مسلم است و لکن اینها منافی نیست با آنچه ما مقدم کردیم از اینکه
علم پیغمبر ما و ائمه ما در مثال آن امور متعلق است باراده ایشان پس عدم علم ایشان بحقیقت حال در آنها ناشی میشود
از عدم اراده ایشان آنرا نظر بآن وجهیکه مقدم کردیم پس این نیز از اموریست که آنها را استفاده کردیم از تتبع اخبار
و تفحص آثار و مواعید که متعلقات معقول است از عقلیه و نقلیه پس نیست حاذق کامل در علوم و فنون خصوصا در فنون
اخبار و آثار مگر کسیکه دو جانب را ملاحظه نماید و بهر دو چشم خود نظر کند و رفع تناقض و ازاله شکوک و شبهات نماید

تذییل سیوم ما اشاره کردیم ببعضی از امور حقه که بتحقیق گذشت در اوایل این مجلس حیثیکه متضمن بعضیه
درخت صحیح بود پس مخفی نماند بتو که دانسته شد در بعضی از مواضع از اینکتاب که در وقتیکه سید الشهدا ارواحنا فداه
را شهید کردند حادث شد در عالم امور عظیمه و حادث شد در آن آثار عجیبه از سماوی و ارضی از آثاریکه تا روز قیامت
باقیست و از حادثه نائله و بتحقیق شناختی که قسم ثانی را اقسام و انحاء عدیده و اطوار کثیره و تعدد بحسب طول امتداد
زمان و کوتاهی آن و شمول آن آفاق و اطراف را و مختص بودن آن ببعضی از اراضی و بقاع و از قسم اول بقای حمره شفقه
است در آسمان و از آن است ایضا تجدید عزا و ماتم در شهر محرم در جمله کثیره از بقعه های زمین و قطعات عالم و
از آنست زیارت خلق کثیر و رسیدن بقبر شریف ما دام دنیا باقی است و از آنست ایضا آنچه در بعضی از اطراف عالم
و قطاع زمین است از آثار باقیه تا روز قیامت و آن چنانکه در قریه از قریه های قزوین که آنرا سید آباد گویند درخت
کهن و عظیم القطر هست و آن از قسم بید است که آنرا در لغت عجمی بید میگویند زیرا که شاخی از وسط آن منشق میشود در دهه
عاشورا بجهتی که حادث میشود در وقت انشقاق آواز هولناکی پس از آن خونهای بسیار جاری میشود و خلق بسیاری
در نزد آن درخت در آنوقت جمع میشود و از خونهای جاریه با پنبه و غیر آن اخذ میکنند چنانکه در قریب دمشق کوه
و سنگ بزرگی بصورت شیری است پس در روز عاشورا از هر دو چشمهای آن خونهای بسیار جاری میشود و آنچه
باین شبیه است بسیار است در بلاد عجم و هم آنچه با آن قریب است از نوعیکه در آنها سر شریف تا روحی له الفداء گذشته
بوده در وقت سیر کردن کفار و لشکر ابن زیاد با آن بسوی شام و مخفی نماند بر تو که این قسم ای قسم دائم باقی تا روز قیامت
بر دو نوعست یکنوع را بفعل و مباشرت ایشان در آن مدخلیتی نیست و این چنانکه در این امور مذکوره و امثال و نظایر
اینها است و یکنوع بعکس آنست یعنی را بفعل و مباشرت ایشان در آن مدخلیتی هست و آن چنانکه در بعضی از بلاد و قریه های ملک
هند دیده شده است بیانش اینست که اهل قریه از قریه های حیدر آباد دکن از بلاد ملک هند گودالی مستدیر حفر میکنند که
آن قریب صد ذراع میشود بعد از آن درخت بزرگی را از ریشه قطع میکنند از درختهای هند پس آن درخت را قطعه قطعه کرده
در آن گودال میریزند و بآن آتش میزنند در شب هفتم شهر محرم پس آن درخت در آن گودال میسوزد و در گودال همه آنها آتش شعله ور
میشود و در شب دهم آنجا پای آتش موج میزند پس اهل آن قریه از مردان خود شان هر وقت آیند در نزدیک نصف شب پس
پیران و جوانان و اطفال همه تعقل میکنند از اینجاییکه در نزد دیکه است که آنرا بیت عاشورا مینامند بعد از آن هر یکی
از ایشان بکمر خود فوطه می بندند که ستر عورت نماید پس پا برهنه سیر و شور در جائی که صیحه کننده و نوحه کننده و ذکر کننده
شاه حسین شاه حسین و در پیش روی ایشان علمها باشد تا میرسند بنزدیک آن گودال در حالیکه در اطراف آن مردانی

دو دستهای ایشان را بوزنها لوث شد که با آن آتشها را میزدند که روی آنها صاف و خالی از خاکستر و نحو آن باشد پس شدت حرارت
آتش را آنوقت در نهایت غایت میباشد بحیثیتی که مرغ پرواز کننده که آنرا محاذی شود و مقابل باشد از مسافت بیست ذرع یا
میشود ما بنحویکه آتش آنرا از جهت حدت شدیده در تاثیر خاصیتی است و آن اینست که یکدفعه لذات اگر رسد بعضی از اعضای
حیوان را آنوا حد آنرا میسوزاند تا باستخوان میرسد بهر حال ایشان وقتیکه نزدیک کودال میرسند در حالیکه شاه حسین
شاه حسین گویانند و در پیش روی ایشان باشد شیخ بزرگ ایشان و در دستش نیزه بود پس او اول باتش داخل میشود بعد
از آن قوم باو تابع میشوند در حالیکه صیحه و نوحه و شاه حسین و شاه حسین میگویند و بقدمهای خودشان در بالای آن آتشها میروند
گویا میروند با اینکه قدمهای ایشان را تاثیر نماید پس این از چیزهائیست که خبر داد آنرا بمن سید اجل عالم فاضل تقی کامل
صالح نقی سید محمد علی سوکی دکنی هندی و این سید اجل از اجله دوستان من و اوثق ثقات اصحاب من بود پس
جز نیکبار او نقل کردیم از چیزهائیست که او اکثر آنها را دیده است بلکه در اوایل عمر خود در آن قریه ساکن بود بعد از آن منتقل از آن قریه به بلده
حیدرآباد رفته و چند سال در آنجا اقامت کرده و نیز گفت سلمه الله تعالی و کثرالله امثاله که من مشاهده کردم در منبر خود که از بلده خود
بر مشاهد مقدسه سفر کردم امر عجیبی را که شبیه است بانچه آنرا در قریه حیدرآباد دیدم و آن اینست وقتیکه در شب عاشورا
رسیدیم بقریه از قریه‌های بلده که از بلاد ملک دکن از هند که حبیب میداد در منزلی نازل شدیم پس در آن اثنا که نشسته بودیم
بر حالتی از شدت حزن و اندوه ناگاه صیحه و فریاد اهل آن قریه را شنیدیم و صیحه و ذکر کردن ایشان را شنیدیم که حسین حسین
میگفتند پس برخواسته از منزل بیرون آمدیم و رسیدیم بمجمع مردم ایشان را دیدیم که میخواهند علم را فرود آورند که در آنجا برپا بود
آن علم را در آنجا نصب کرده بودند پس آن علم را از آن برج فرود آوردند و نوحه و صیحه مینمودند و بسینه‌ها خودشان میزدند و آن علم را
آوردند بکنار گودال بزرگی که در آنجا بود و مملو بود از آتشها مشتعله و در اطراف آن جماعتی بودند بسینه‌ها خود میزدند پس این
دو گروه بیکدیگر ملاقات کردند و سر و پا را برهنه کردند و در دستش چیزی بود شبیه بود بچماق بزرگ آن آتشها را از گودال میکشید بر زمین
مستوی که قریب آن گودال بود پس همه این جماعت در بالای آن آتشها پا برهنه میرفتند و حلقه حلقه دور میکردند و بسینه‌ها می
میزدند حتی اینکه جمعی از اصحاب ما از مسافرین در بالای آن آتشها پا برهنه میرفتند مثل آن جماعت پس از ایشان سؤال کردم بعد از
تمام شدن امر و متفرق گشتن جماعت از کیفیت حرارت آتش پس گفتند گویا ایشان در بالای گل ریحان راه میرفتند می
گویم غریبست این دو حکایت آنچیزیرا که خبر داد بمن آنرا بعض کسانیکه باخبار ایشان وثوق و اعتماد دارم از آنکه
بلاد ماچین سفر میکردند و بعضی سالها در آنجا ساکن میبودند بیانش اینست که آن بعض گفت که اهل بلاد ماچین عباد
اصنام و اوثان میکردند با بمعنی که ایشان ملا از اهل کتاب نبودند بیانش اینست که آن بعض گفت و از اهل اسلام در آنجا
نبود مگر جماعتی از اهل سنت که عدد خانه‌های ایشان قریب بچهار صد بود و در آنجا از شیعه نبود مگر طایفه قلیله که عدد خانهای
ایشان قریب بسی و یا چهل خانه میرسید پس عادت اینها در اقامه تعزیه و ماتم در هر سال برای سید شهدا بر نحو خاص بود و آن
اینست که ایشان هیزم و چوب بسیار جمع میکردند در میدان وسیعی که در آنجا بود از اول شهر محرم تا روز هشتم پس آنها آتش میزدند
پس میسوخت آنچه در میدان بود از هیزم و چوب تا روز عاشورا پس میشد آنچه در آن بود در روز عاشورا گویا که آن اینست از
آتش موج میزد گویا که آن جهنم بود که فوران میشود در زمانیکه روز عاشورا میشد اجتماع مینمودند در مسجدی که قریب بمیدان
بود در حالیکه پا برهنه و عریان میشدند مگر از ساتر عورت مثل مئزر و فوطه پس حلقه حلقه می ایستادند و بعضی از اشعار برای
میخواندند برای زدن سینه‌ها و سرها تا اینکه یکساعت میگذشت موجود میشد در میان ایشان حالت شدیده از حزن و اندوه و علامت
تهییج وجد و شورش پس همه ایشان بمیدان آتشها داخل میشدند در حالیکه صیحه و نوحه میکردند و بسینه‌های خودشان میزدند
و در میان آتش میرفتند تا نصف قدهای ایشان و در بعضی از مواضع تا زانو داخل آتش میشدند و آن آتش با ایشان برد و سلامت
میشد چنانکه برابراهیم برد و سلامت گشت پس با قدمهای خودشان در آتشها میرفتند از جانب بمیدان بجانب دیگر
هم چنین میکردند تا غروب آفتاب و آتش تمامه خاموش و خاکستر میگشت پس تا اینکه همه اینها را شناختیم مراکه اهل از جا و

که کسی آن اشاره کرده‌ایم و هم چنین نظایر آن از چیزهائی که بآن اشاره نکرده‌ایم تا روز قیامت بسیار است پس بعضی از آنها
اینست که آن در حقیقت کاشف است از حقیقت دین اسلام و حقیقت آنچه طایفهٔ امامیه بر آنست و بالجمله در بسیاری این
از جملهٔ دلایل قطعیه است که دلالت میکند بر نبوت و ولایت ائمهٔ معصومین طیبین و از جملهٔ آنها آنست که این فی نفسه و تمام
حجت است بر مخالفین و اهل ادیان مختلفه و مذاهب متفرقه این بر معاصرین در بذل جهد و جهد و تعب و از جملهٔ آنها
اینست که این از قبیل الطاف مقربه است در شان این عوام و مستضعفین از شیعه خصوصا در ازمنهٔ غلبهٔ دول کافرین
و سلطنت فاجرین و در ازمنه که در آن غیبت حجت خدا و امام عصر جعلنی الله فداه طول کشیده و از جملهٔ آنها اینست که این
اشاره است بر عظم شان سید شهدا ارواحنا له الفداه و جلالت قدر او در نزد خدای تعالی بحیثیتی که میرسد بآن شان که
بعد از شئون جد و پدر و مادر و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین و اشاره است نیز بر اینکه این آسمان هفتگانه و زمینها و آنچه
در آنهاست از همه خلق خلق شده اند از برای ایشان و نیز اشاره است بر ترغیب مردم باقامهٔ تعزیه و ماتم او و در اوایل مجلس دوم
از مجالس خاتمه در اشاره کسی بعضی از مطالب نهفته مخفی نماند بر تو که این مطالب اگرچه مواضع لایقه بوشتن آنها بعضی
از مقدمات این کتاب بود لکن اینکه با متعرض شدیم بذکر آنها در اینجا از برای التماس بودن جمعی از اخیار و صلحاء از من بیان
آنها را و منه نیز بحیثیتی که زایل کند شبهات و شکوکی را که معیوب جمعی از خواص و عوام علماء میکند با اینکه هرکس
اهعان نظر نماید بعضی آنچه در مجالس سابق آن را متضمن است میداند که بعضی از این مطالب بلکه کل در مجالس سابق متضمن است
و در غایت متانت و انقطاع پس هرگاه گریه کردن بر سید شهدا ارواحنا له الفداه یا زیارت او و هم از کسانیکه بجوی او عارف
اند ذنوب و گناهان را از گریه کننده و زیارت کننده مثل ریختن بادها برگها را از درختان و جرائم و گناهان
صغیره و کبیره را میبرد اگرچه بمقدار کف دریا و کوهها بوده باشد و بتحقیق دانستی که همهٔ اینها از چیزهائیست که دلالت
کرده است بر آن اخبار معتبره از صحاح و غیر آن بلکه بلفظ فرد متواتر معنوی هستند و مخفی نماند بر تو که آن اخبار چنانکه
مشتمل اند بر گناهان کبیره و غیر مهلکه هم چنین مشتمل اند بر گناهان مهلکه موبقه از عقوق والدین و فرار از جهاد و لواط و مثل اینها
پس اگر کوئی که از اخبار وارد گشته که لواط دون از زنا است و اما لواط و در آن کفر است علاوه بر این اخبار کثیره دلالت
کرده است بر اینکه فاعل این از رحمت خدا مردم را بجوی میخواند و بتحقیق وارد شده در بعضی اخبار که هرکس لواط کند لوطی کرده
میشود لهو اگرچه در اولاد او باشد زنا اینکه حال چنین شد پس چگونه باقی میماند اخبار یکه در باب گریه و زیارت وارد گشته
و در شمول خود میگوئیم اخبار یکه حاکمند باینکه لواط و در کفر است به نحو مبالغه خارج شده اند باین معنی که لواط بمنزلهٔ کفر است
در عظم معصیت و بزرگی جنایت نه اینکه آن در حقیقت کفر است پس شکی نیست در این هنگام در شمول اخبار گریه و زیارت
بر فاعل لواط نیز پس همهٔ اینها بعد از اغماض از تحقیق توبه است نظر باینکه اخبار بکاء و زیارت مطلق شامل است بصورت تحقق
توبه و صورت عدم تحقق توبه و لا پس امر و واضحتر است اگر گوئی که مادهٔ اشکال از حیث قلع نشد زیرا که مقصود از سؤال مذکور
این بود که فاعل لواط منکوح میشود و از منکوح بودن در بر نظر بآنچه حکم کرده بآن بعضی از اخبار پس در این هنگام گفته میشود که منکوح
و موطوء در دبر از کسی است که اصلا در آن خیر نیست چنانکه گذشت بعضی اخبار که باین دلالت میکرد در مجلس سابق و از کسانی
است که ایشان را نجات نیست میگوئیم در جواب هم میگوئیم در بسیاری که بعضی از اخبار ناطق است بر اینکه فاعل لواط نیز دیگر اینکه مفعول و منکوح
در دبر باشد لکن ممکن است که گفته شود که آن اخبار در عموم و اطلاق خود باقی نیستند بلکه آنها منزلند بر صورت مداومت و استمرار
چنانکه اشعار میکند باین قول پیغمبر من الحّ علی وطی الرجال لم یمت الا ان یدعوا الناس الی نفسه پس هرگاه گوئی چنین تقریر کردن
تو کلام را اشعار میکند بر اینکه تو ملتزم شده باینچه ذکر شد در قضیهٔ منکوح در دبر باین معنی که در آن اصلا خیر نیست و او از کسانی
که او را ابدا نجات نیست پس در این هنگام وارد میشود سؤال دیگر و آن اینست که اخبار وارده در باب بکاء و زیارت از چیزهائی است
که در عموم خود باقی نیستند با اینکه تو ادعا کردی که آنها در عموم خود باقی اند بلکه شامل هستند بصورت عدم تحقق توبه ایضا میگوئیم لیکن
نیست در اینکه منکوح در دبر از جملهٔ آنهاست که در ایشان خیر نیست و از کسانیست که آنها را نجات نیست زیرا که او قطع نظر از آنچه

در شان او وارد گردیده در کلام امیر المومنین من اولد فی عجانه قل اجابوه و کثر سواده و از بعضی وارد شده در بعض
اخبار متقدمه در مجالس سابق و از آنچه وارد گشته حدیث مدنی و آن حدیث نیست که آنرا روایت کرده کلینی از چند
نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد از جعفر بن محمد اشعری از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
گفت که خدا تعالی گفت و عزتی و جلالی لا یعقد علی استبرقها و حریرها من یولد فی دبره یعنی قسم بعزت و جلال
خودم که استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسیکه منکوح در دبر باشد و از دوستان اهل بیت عصمت بهشود پس
منصف بودن او با آنکه در او خیر نیست و او را صلاح نجات نیست از جهة آنست که او اختیار نمی کند محبت آل رسول را
که خدا تعالی محبت و مودت ایشانرا بر جمیع ثقلین و جمیع ملائکه فرض و واجب کرده است و از اینجا ظاهر شد
نیز سر آنچه در حدیث مدنی است که عنقریب گذشت حاصل نیست که اخبار بکاء و زیارت اگرچه عام بلکه شامل است
تمام ملفظا هر منکوح در دبر را بعضیها نیکه زیارت کنند یا بکربلا الا آنکه ما چنانکه دانستیم که گریه و زیارت نفع میدهند
در شان دوستان اهل بیت عصمت و عارفین بحق ایشان نه مطلق میدانیم که عدم شمول اخبار باب گریه و زیارت
مر کسیکه متصف باین صفت شنیعه میشود با نهایت تعالی از جهة نظر قصص نیست با آن اخبار بلکه این در حقیقت از جمل
خصائص است پس منکوح در دبر مثل منافق و ولد الزنا و ولد الحیض و شرک شیطان و مخنث و دیوث میشود پس اگر
کوئی که شیخ شهید ره در بعض رسائل خود ذکر کرده است که پیغمبر گفت در شبیکه خدای عز و جل و قتیکه بهشت را خلق
کرد با بهشت گفت تکلم کن بهشت گفت سعید شد کسیکه بمن داخل شود خدای عز و جل گفت و عزتی و جلالی لا
یسکن فیک ثمانیة من الناس لا یسکن فیک مدمن خمر و لا مصر علی الزنا و لا قتات
و هو النمام و لا دیوث و لا شرطی و لا مخنث و لا قاطع رحم و لا الذی یقول علی عهد الله
کذا و کذا ثم لم یف الحدیث و شک نیست در اینکه این خبر در عموم و اطلاق خود باقی نیست زیرا که مصر بر زنا و نمام و مدمن
خمر و شرطی و قاطع رحم و کسیکه میگوید در ذمه من است عهد خدا چنین و چنین بعد از آن وفا نکند زمانیکه توبه کردند
ایمان آوردند یا رفتند بسوی حسین روحی له الفداء گریه کردند یا قبر شریف او را زیارت کردند در حالیکه عارف بحق او
مستحق بهشت میشوند و از اهل بهشت میشوند که در آن ساکن میباشند و عبارة جزئی بدرستیکه ادله توبه که دلالت بر قبول
توبه میکنند و هم چنین اخبار وارده در باب بکاء و زیارت وارد گشته اند و وارد [illegible] بر این خبر در شان اینها که اول
ایشانرا ذکر کردیم مثل ورود خاص بر عام و مقید بر مطلق پس میگوییم که امر زمانیکه چنین شد در شان اینها باید
چنین باشد در شان باقین که در این خبر مذکور شدند و هم چنین در شان کسانیکه در خبر ذکر نشده از ولد الزنا و ولد
حیض و شرک شیطان میگوییم در بدرستیکه فرق در میان این دو فرقه و این دو طایفه در نهایت وضوح است زیرا که فرقه
اول که بعینه مصر بر زنا و نمام و مدمن خمر و مثل ایشان در شان ایشان وارد نشده چیزیکه دلالت کند بر اینکه ایشان از محبان
اهل بیت رسول خدا بخلاف فرقه ثانیه اگر گوئی که آیا پیدا میشود در اولاد شیعه آل رسول و اولاد دوستان ایشان کسیکه از شرک شیطان
باشد با اینکه میگوییم نه بجدا به و فضله برای آنچه روایت کرده است آنرا صدوق ره در علل مسندا از عیسی بن عبد الله الاشعری از
صادق ع گفت خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرش گفت رسول خدا گفت وقتیکه مرا باسمان بردند جبرئیل مرا در دوش خود
بر داشت پس نظر کردم بر بقعه در زمین جبل که سرخ و احسن بود از جهة رنگ از زعفران و از جهة بو از مشک اطیب بود
پس ناگاه دیدم در آن بقعه شیخی بود در سرش کلاه طویل داشت بجبرئیل گفتم این بقعه چیست که رنگش از زعفران بهتر
و از مشک خوشبوتر است گفت بقعه شیعه تو و شیعه وصی تو علی است گفتم آن شیخ صاحب کلاه طویل کیست گفت ابلیس
است گفتم از ایشان چه میخواهد گفت میخواهد ایشانرا از ولایت امیر المومنین برگرداند و ایشانرا بفسق و فجور میخواند گفتم ای
جبرئیل مرا بسوی ایشان ببر پس مرا بسوی ایشان سریعتر از برق خاطف فرود آورد پس گفتم ای ملعون شریک باش با دشمنان
ایشان در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا که شیعه من و شیعه علی ترا با ایشان سلطنتی نیست پس نام آن بقعه را که گردید...

پس بتحقیق ظاهر شد ازین که آنچه در بعضی از اخبار است از اینکه مشارکت شیطان در اولاد و زنان در صورت عدم تسمیه
است یا غیر شیعه و غیر محبان اهل بیت رسول پس در کتاب تهذیب باسناد خود از ابی بصیر از ابی عبدالله روایت کرده گفت
در بستیکه مرد در زنانیکه نزد زن آمد و در مجلس آن بنشست شیطان نزد او حاضر میشود اگر آن مرد اسم خدا را جاری اعنی خدا را ذکر کرد
شیطان از او دور میشود اگر مجامعت کرد و بسم الله نگفت شیطان ذکر خود را داخل میکند پس عمل از هر دو میشود
و نطفه یکیست گفتم بچه چیز این را میتوان شناخت حضرت فرمود بدوستی و دشمنی ما اهل بیت اگر کوئی که بعضی از اخبار
ادا میکند که خدا تعالی شیطان را نگفتیم تسلط بر بنده کان خود داده است اگر چه از کفار و منافقین بوده باشند
و نخبر مثل خبر صحیح است از هشام بن حکم در بیان سوالهای زندیق و جواب آنها که حضرت صادق داده پس در ذیل آن است
که صادق گفت ابلیس را نیست سلطنتی بر اولاد آدم مگر وسوسه و دعوت نمودن بغیر راه حق و بتحقیق قرار کرده است با معصیت
خود بحدی خود بر بوبیت هذا الحدیث علاوه بر این نقضیه مشارکت ابلیس در اولاد بنی آدم و زنان ایشان اگر چه از کفار
و منافقین بوده باشند لیکن خبر ثابت که منافی حکم عقل قاطع است و خود هدیه و پس لابد است در انهیکام در عدم تعویل
بر اخبار مشارکت با اینکه آنها غیر نقیه الاسانید است با اینکه آنها را باید تاویل کرده بر گردانیم بتسلیم آنها یا بچه حکم عقل است که
معتضد است بخبر احتجاج میگوئیم در بستیکه قضیه مشارکت در چیز نامیست که دلالت کرده و آن حکم کتاب و اخبار و آرد
هر آن اگر چه اسانید جمله کثیره از آنها صحیح نیست الا اینکه آنها از صحاح است بنا بر طریقه اهل تحقیق از جهت اینکه آنها ماخوذ است
از کتب صدوق ره و کسانیکه با و شبیه اند در طریقه علاوه بر این آن اخبار محتاج نیستند با اینکه در اسانید اینها گفتگو شود زیرا
که آنها در حد تسامع و تظافر و تواتر معنوی بلکه تواتر لفظی اجمالیست ایضا و اما قضیه منافات حکم عقل پس نقضیه
منافات عندالتدبر از قضایای وهمیه است نه عقلیه پس باقی نماند در میان مگر خبر احتجاج و ممکن است جواب از آن
با اینکه حصر یکه در آن مذکور است حصر اضافیست نه حقیقی و تقریب خفی نیست علاوه بر این ظاهر از سیاق خبر آنست
که وسوسه دعوت و نیست چنانکه در سبیل اغوای مومن محب چنانکه بتحقیق گذشت که شیطان با دوستان
امیر المومنین شیعه او شریک نمیشود نه در اولاد و نه در زنان اگر کوئی که ظواهر اخبار دال است بر مشارکت شیطان در اولاد
دشمنان امیر المومنین و دشمنان شیعه او و همچنین در زنان ایشان فقط و معلوم میکند با معنی که هر فرد از دشمنان امیر
المومنین و دشمنان شیعه او شیطان شریک میشود در اولاد و زنان او پس بتحقیق گذشت اشاره به بعضی از آن اخبار
که با همین مطلب دلالت میکرد و اشاره میکنیم به بعضی دیگر از آنها پس در علل و مجالس الصدوق مسندا از مسعودی رفع کرده است تا
سلیمان دیلمی گفت ابلیس چند نفر گذشت که امیر المومنین را بد یاد میکردند در پیش روی ایشان ایستاد قوم گفت کیست که
در پیش ما ایستاده گفت من ابو مره ام گفتند یا ابا مره آیا کلام ما را می شنوی گفت بدا بادر بر شما مولای خود امیر المومنین
علی ابن ابیطالب را بد میگوئید گفتند از کجا دانستی که او مولای ما است گفت از قول پیغمبر شما من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله گفتند
پس تو از موالیان و شیعیان او هستی گفت من از دوستان و شیعیان او نیستم ولکن او را دوست میدارم و دشمن میدارد
او را احدی مگر اینکه او را شریک میشوم در مال و ولد او گفتند ای ابا مره در فضل علی چیزی میگوئی گفت از من
بشنوید ای معاشر ناکثین و قاسطین و مارقین عبادت کردم خدا را عزوجل در میان طایفه جنیان دوازده هزار سال عبادت کردم و چون
که خدا تعالی جنیان را هلاک نمود شکایت کردم بسوی خدا عزوجل از تنهائی پس مرا با آسمان دنیا عروج داد پس دوازده هزار سال در آسمان دنیا
دوازده هزار سال دیگر عبادت کردم با جمله ملائکه پس در آن شنا که بودیم که تسبیح و تقدیس میکردیم خدای عزوجل ناگاه گذشت بما
نور شعشعانی پس ملائکه برای آن نور بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقرب یا نبی مرسل است پس ناگاه ندائی
از جانب خدای عزوجل آمد که این نور ملک مقرب و نبی مرسل نیست این نور طینت علی ابن ابیطالب است

دیگر آنست که علی [illegible] از جابر بن عبد الله انصاری گفت [illegible] بر سر کوچه های مدینه [illegible] و در آن [illegible]
پس گفتیم [illegible] رسول الله [illegible] گفت این [illegible] است که [illegible] محبت [illegible] پس [illegible]
که [illegible] پس [illegible] و فساد [illegible] که [illegible] اصلاح [illegible] و اصلاح [illegible] رحمت [illegible]
از آن گفت [illegible] الله تعالی [illegible] محبت [illegible] اجابا [illegible] علوم از جانب خدای من
[illegible] قتل [illegible] دشمن میدارد [illegible] را [illegible] من [illegible]
[illegible] بتحقیق [illegible] دشمنان تو [illegible] و اولاد ایشان [illegible] [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] دشمن میدارد [illegible] قریش [illegible] انصار [illegible] عرب [illegible]
[illegible] که [illegible] بعد از آن [illegible] جابر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] انصار [illegible] اولاد خود [illegible] محبت علی [illegible] جابر بن عبد الله [illegible]
گفت پس امتحان [illegible] اولاد خود [illegible] پس هر کس علی را دوست میداشت [illegible] که او از اولاد [illegible]
و هر کس او را دشمن میداشت [illegible] پس میگوییم [illegible] چنین [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] دشمنان اهل بیت عصمت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] دوست [illegible]
دشمن [illegible] شیطان امیر المؤمنین [illegible] اولاد معصومین [illegible] دوست [illegible]
این [illegible] مخالف [illegible] که [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] اولاد منافقین [illegible] امیر المؤمنین [illegible] قریش [illegible] عرب [illegible] ایشان [illegible]
به محبت امیر المؤمنین [illegible] اولاد معصومین [illegible] ایشان [illegible] از [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] درجات [illegible] ایمان [illegible] و دوست
داشتن [illegible] چنانکه گذشت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] مذکور [illegible] جمع [illegible] میان [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] اولاد [illegible] امیر
المؤمنین [illegible] اخبار [illegible] دلالت [illegible] مشارکت [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] امتحان [illegible] اهل بیت [illegible]
ایشان [illegible] پس [illegible] منافقین [illegible] اهل بیت عصمت [illegible]
دانسته شد [illegible] قصه معراج [illegible] ابلیس [illegible] سلطنت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
اگر [illegible] مطلب [illegible] است [illegible] آن [illegible] ابلیس [illegible] سلطنت [illegible]
مشارکت [illegible] اولاد [illegible] ایشان [illegible] پس میگوییم [illegible] کلام [illegible] در باب [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اهل بیت عصمت [illegible] و مثل این
دعوت [illegible] در باب [illegible] ایشان [illegible] قبایح و معاصی [illegible]
کلام در اینجا [illegible] مشارکت [illegible] سلطنت [illegible] احتمال
این [illegible] شیطان [illegible] در باب [illegible]
[illegible] اهل بیت عصمت و محبت [illegible] مثل [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] تحقیق [illegible] از [illegible]
[illegible] در مجلس علم و ادب [illegible] سؤال [illegible]

آنچه ایشان را طاعت نمایند و خیال میکنند که این بجهت طینت ایشان و اعتقاد ایشان خلل است در باب ایشان بلکه رز یکسیشود
موز ایشان را کشند از شدت غیظ و غضب میگویم بدرستیکه شیطان لعین رجیم را بر ایشان وسوسه و دعوت اصلا سلطنتی نیست
رغم بینی او سعی او از جمله آنها است که باو نفع نمیدهد بلکه او طمع خود میکشد و نا امید و جزع کنند مومنین او قطع شد
است بتحقیق گذشت در بعضی مجالس سابق که او و جنود او هجوم میآورند بر مومن بیکبار و سعی و ششی را منع میکنند که معصوم
این ملاعین هجوم اند لعنت بر این امر الا اینکه خدا مقدر ساخته ایشان را اسماء و حافظ ایشان از زبان تا کار و نا امید میکرد
و شیعه امیرالمومنین را از ایشان محفوظ کرده و مکر ایشان را کشف میکند از این بجهه تفسیر امام است که گفت و لهذا الفت
معوذ نکنید بخدا از شیطان رجیم گفت هر کس پناه برد بخدا خدا او را در پناه خود میدارد و پناه برید بخدا از همزات و نفخات
و نفثات او آیا میدانید چه چیز است همزات او چیزیست که بقلوب شما القا میکند از بغض و عداوت اهل بیت
گفتند یا رسول الله چگونه شما را دشمن میداریم بعد از آن که محل و منزلت شما را شناختیم از خدا تعالی حضرت گفت دشمن
داریم دوستان ما را و دوست میدارید دشمنان ما را گفتند یا رسول الله نفخات ایشان چه چیز است گفت چیزیست که
نفخ میکند آنرا در وقت غضب در ایشان که او را محل میکند بر هلاک او در دین و دنیا و گاه نفخ میکند چیزی کامل
چیزی که او را بهلاک میکند آیا میدانید شدیدترین نفخهای ایشان چه چیز است آن چیزیست که نفخ میکند که چیزی اعتقاد
خرافی با اینکه بجیال او میبادر ندکی از زین است بر بالا دلی دارد و اما نفثات او حیثیت که گمان شما اعتقاد میکند که
چیزی بعد از قرآن شفا دهنده برتیه باواز ذکر ما اهل بیت و در صلوات فرستادن بر ما بحدیث پس تحقیق ظاهر شد
این احیاء که باو قبض شیطان بر مومن و وسوسه دعوت شد برای بجه ذکر شد از آنچه ما است که دلالت بر جنبه لطینت او میکند
طل و نسب او دارد بلکه بدرستیکه این بعد از قابل و در کشف میکند از قوت ایمان کسیکه باین مبتلا است زیرا که همت
جنود او و شعف است بر ایذا و اذیت کاملین در ایمان و اصحاب یقین و مخلصین در دوستی مجه رحمن و مشکل قرآن پس ایشان
هرکه ما اهل بیت رسول رحمت عصمت خاطر معتبر از شر و ابلیس و جنود او و حصول مقاصد آنها اگر چه خاطر جمع مستند از ایشا
ایشان همین از این ماده و حاکمال کرد آن نیتهای شیطان و جنود او بسیار ذکر کردن فضایل الحمد و با ایشان خواندن
و توجه نمودن بایشان صلوات فرستادن و پناه بردن بخدا از ابلیس و جنود او چنانکه باین امر کرده است و لهذا اگر معصوم
درجات عظیمه و مثوبات جلیله در تو عیاندار با و ملک و این چنانچه صحیح حماد از صادق گفت همه قلب مومن الا اینکه
برای او و دو گوش است در یک از آنها ملک مرشد است و در دیگری شیطان فتنه کننده است این او را امر میکند و این او را منع میکند
شیطان او را امر میکند و ملک او را از معاصی منع میکند و این است قول خدای عزوجل عن الیمین و عن الشمال قعید
ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پس اگر کوه که تو تقریر کردی که ابلیس رجیم و اهل از اتباع و جنود او را
سلطنت و شرکت نیست در اولاد شیعه امیرالمومنین و در زنان ایشان و تحقیق در این باب استثنا نمودی بجهه نیکه معتمد
خصیه معرا حیث و لید تمت یا اینکه امی میم که جمله از اخبار صریحست در خلاف مطلب او تو داین چنانکه در کتاب تفسیر
کهاد و گفت رنانیکه از شما را اهل خود آمد پس اگر کند خدا تعالی را زیرا که هرکس خدا را در وقت جماع ذکر نکند از نو ولد شد
شرک شیطان است و این شناخته میشود بمحبت و بغض ما و چنانکه در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده است از ابی بصیر از
حضرت صادق که گفت باو دعا تعلیم کرد تا اینکه زن با و جماع کند و دعا گفت فرمانده حاضر کرا بر ای شیطان گفت که چه
میبرا این شناخته میشود گفت کتاب خدا را خوانده و شارکهم فی الاموال و الاولاد بحدیث و تقریب در هر دو خبر
ظاهر است زیرا که خطاب در خبر اول از امام باشیعه است و ابو بصیر که امام او را دعا تعلیم کرد چنانکه در مثال ایشان مستغنی است
از خطای شیعه و ثقات ایشان بود میگویم بدرستیکه مقتضای تحقیق آنست که انکار و قوع معارضه ملعون چنانچه اعلم الا انه
برجمع خبر مراد که مستغنی نقضیه مجمله تمت ترجیحه باد معارض است نقل اخبار اقرب بحق و صواب است و تقریب در این باب

نیست بر کسیکه تدبر نماید در اخبار متظافره و متواتره که وارد شده در فضایل شیعه امیرالمؤمنین و عظم قدر ایشان در نزد خدای تعالی
مکانیکه وارد گشته در حدیث قدسی که یا محمد تو از من در مکانی هستی که من میخواهم و علی از تو در مکانی است که تو از من هستی
و محبان علی از من در مکانی اند که علی از تو است تا آخر حدیث پس زمانیکه حال چنین شد چگونه قادر میشود ابلیس رجیم که بر ایشان
تسلط یابد از جهتیکه ایشان را در آن اختیار نیست پس این نیز اخبار است که سیاق آیه شریفه خطاب میکند باو قول خدای تعالی
وشارکهم فی الاموال والاولاد و هم چنین بعضی وارد شده در تفسیر آن آیه از اخبار که بسوی آنها اشاره شد و هم چنین اخبار که
متضمن مکالمات و مقالات ابلیس است از اینکه او با دشمنان و مبغضین امیرالمؤمنین شریک میشود در اولاد و اموال
و زنان و استدلال ابلیس در اثبات تسلط خود بر دشمنان امیرالمؤمنین در این امور باین آیه شریفه پس در انهنگام لابد است
که تاویل نمائیم بعضی صدر و فراکه وارد است در تسمیه در وقت جماع و هم چنین خبر کافی را از ابو بصیر بهذا و ممکن است جمع و توفیق
در میان اخبار بوجه دیگر از انحاء و آن اینست که گفته شود ابلیس رجیم متمکن میشود از مشارکت در اولاد شیعه و زنان ایشان زمانیکه
اسم خدا را ترک کنند در وقت مجامعت و موقعه از روی سهو و اما زمانیکه عمدا ترک کنند پس در انهنگام چنانکه ابلیس رجیم
متمکن میشود از مشارکت در جمله کثیره از اوقات هم چنین متمکن میشود از مشارکت در بعض اوقات پس نیست این از قبیل
تسلط بر شیعه از جهتیکه ایشان را اصلا در آن اختیار نیست بلکه از جهتیکه ایشان از روی اختیار و قوه خالی بودن ضمیر
او است بذکر کردن اسم خدای تعالی در وقت مجامعت بعد از آن مدتیکه تمیز و دانستن حال در وقوع شرکت و عدم
آن در انهنگام محبت اهل بیت عصمت و بغض و عداوت ایشان است و مخفی نماند بر تو که این قسم از جمع و توفیق از اخبار است که
غایت خوبی است در نزد نظر و اما از دقیق [illegible] ترجیح خبر است که متضمن قضیه مراجعت با اخبار است که
از خبرهای مذکورین و مثل آنها و اختیار تاویل است در آنها و ضعیف کلام مدرسی بجهت ما اختیار کردیم از قضیه ترجیح اخبار که
کرده است و تعیین است بعقل و وجدان و اعتبار ایضا و تقریب در اول خفی نیست و هم چنین از اینکه زیرا که معهود نیست از اهل
لذا علما و شیعه که از کسیکه دشمن دارد در حق ایشان انکار نماید و دشمنان ایشان را دوست دارد و دیگر اینکه روایت نمی بحث
منکوح در دبر یا ولد زنا یا ولد حیض باشد اللهم اینکه گفته شود که دیاثت مرد یا مخنث بودن یا ولد زنا یا ولد حیض بودن او از آن
چیزها است که محقق میشود دیگر در کسیکه از شرک شیطان باشد پس بنابراین لابد است که گفته شود بجهه در حدیث معراج که متضمن
قضیه بلده و مرتبت منزلی بود غلبت است از شیعه یا از کامل اخبار و علما و عرفا بحق ائمه اطهار از ایشان فتامل پس اگر کوئی
تا که بسیار تکلم و تا که لفظه قلت را اعاده نموده گردد زیرا از اینها بسیار کفتن اگر چه موجب ذکر بعضی از مطالب و احادیث
بجزاء بحث میشود گر طعنه از مسایل الا اینکه و قضیه از این بسیار وارد نماید و اعاده کتی زاید میشود در اشکال بعد از اشکال و حیرت
و اضطراب بعد از حیرت و اضطراب حاصل میشود پس بجهت مقصود حاوی اول مجالس دانستن و جهته تنبیه بذلک میکرد و
اگر او را فراموش نمائیم آن اینست که زیارت سید شهدا روحی له الفداء و گریستن باو آیا نفع میدهد کسانیکه متصف باشند
به بعضی از افعال اختیاریه قبیحه که قبح آنها در حد افراط و حد عجب و عار آنها از چیزها است که از انضباط نیست مثل معاصی
کبیره و تعات مهلکات مثل کشتن از جهاد و عقوق والدین و لواط و نحو آنها بعد از آن منجر میشود کلام بعد از این در بیان
کسانیکه متصف باشند با قبیح قبایح اختیاریه که مقصود میشود که بالاتر از آن قبیح باشد و آن مثل مخنث بودن مرد یا دیوث بودن
آن است و جایز است عزوجل و اعوذ به بعد کلام منجر میشود در شان کسانیکه متصف باشند به بعضی از حالات و اوصافی که خبر داده آنها از اراده و اختیار
نیست و آن مثل ولد زنا بودن مرد یا ولد حیض یا شرک شیطان بودن آن پس اشکال بر اشکال علاوه میشود و عود میکند سوال بعد از
سوال پس انچه در اتمام و جواب است ذکر حاصل کلام و لب مرام و خلاصه تحقیق در جواب است مبادیم اما قضیه بسیار کردن
سوالها و جوابها و مثل اتمام از آن چیزها است که لابد منه است زیرا که امثال این مسایل و نظایر آن مطالب که در کلام احدی از علما
مذکور نشده است با اینکه خلق از آنها بسیار سوال میکنند و تحقیق حال آنها میخواهند از مشکلات منحل میشود ذکر بسط کلام و توضیح تعدد
آنها و آنچه موقوف علیه است و اما قضیه اعجاز کلام در ذکر مطالب بکر بجهت اینکه اشتباه میشود و از آن زیادت اشکال و کثرت ایراد

پس آن نیز مخصوص نیست بحضور شهدا هر گاه محفوظ شود در ربط بعض ابتلاها با بعض آنها که در روایات در باب امامت پس میگوییم در حاشیه
مدد میجوییم از خدا و توکل مینماییم باو مویدیست که سیاق کلام و حاصل جواب بر این مجاز دلالت دارد اول اینکه میگوییم هر کسیکه گریه کند بر حسین
مظلوم شهید ره که بعد از او زیارت کند قبر شریف او را و در محبت و موالات امیر المؤمنین و سید الحسین و اولاد معصومین
او تا وقت وفات باقی باشد یعنی با ایمان و موالات ایشان بمیرد پس او از آتش نجات می یابد و به بهشت داخل میشود انشاء الله
تعالی هر کس که باشد بدون اینکه کسی مستثنی باشد و این پس مثبت آن کرامت است که خداوند عالم بسید الشهدا عطا فرموده
اما طریق دیگر پس آن سخن دیگر گفته میشود پس میگوییم اما آنکه با بیان و شرح آنچه ذکر شد معتقد باشند تا وقت مرگ
با آنکه شده حقه و دوستی از رسول خدا مینمایند پس میگوییم مدد بستیکه نعوذ بالله لواط کنند که در شان او چنین که ممکن
باشد باقی ماندن وارد شده با معنی که در شان او وارد شده که لا بد باید آن رسول را دشمن دارد و مثال این پس احتمال باقی
بودن آن مثل عدم احتمال در شان او برابر است پس هر گاه باقی باشد پس نجات می یابد و الا هلاک میشود و بعبارت اخری
حال او در این مقام مانند حال سایر مردم است از طایفه شیعه لکن ظن بلکه عقیده من بطریق قطع آنست که گریه کردن او بر سید
الشهدا در حالتیکه عارف باشد بحق او یا زیارت کردن قبر شریف آنحضرت و در احصار محکمی است بجهة باقی بودنش بر ایمان
و اتقان و دوستی از رسول تا معقول و اتقصد نعوذ بالله پس در شان او وارد شده که دوست میدارد امیر المؤمنین و اهل بیت
معصومین را کسیکه مفعول واقع باشد و نمی نشیند در روی حریر و استبرق تنبیه در کتاب عقاب اعمال صدوق ره گفته که خبر داد
مرا پدرم گوید خبر داد مرا سعد بن عبد الله از جعفر بن محمد از عبد الله بن میمون از ابی عبد الله نقل کرده قال جاء رجل الی ابیه
فقال یا ابن رسول الله لقد ابتلیت ببلاء فادع الله لی فقال له عبد الله انه یوذی فی دبره فقال یا ابا عبد الله اهلی ابتلانی
الله بالبلاء و لم یکن فیه حاجة ثم قال ابو عبد الله قال عز و جل و عزتی و جلالی لا یقعد علی استبرقها و حریرها من یوتی
فرمود که مردی آمد بخدمت پدرم پس عرض کرد یا ابن رسول الله من ببلائی مبتلا شده ام پس خدا را بخوان برای من گوید پس گفتند
او را برستیکه او مفعول واقع میشود فرمود خدا مبتلا نکرده احدی را باین بلا و او را در آن حاجتی باشد بعد حضرت ابو عبد الله
فرمود که خدای عز و جل فرموده قسم بعزت و جلال خودم نمی نشیند بر روی استبرق و حریر بهشت کسیکه مفعول واقع باشد
و باز در آن کتاب از پدرش از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن یحیی الخزاز از عمار بن ابراهیم از صادق ع روایت کرده که
امیر المؤمنین فرمود بدرستیکه خدا را بندگانی هست که نمیکند آنها را احدی برای ایشان رحمی هست مانند بچه زا
زنان پس عرض کردند یا امیر المؤمنین آیا ایشان حامله میشوند فرمود که خیر ولکن از آن گونه است و باز در آن کتاب
خبر داد مرا محمد بن حسن از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط از بعض اصحاب خود از حضرت
صادق فرمود بدرستیکه خدای عز و جل مبتلا نمیکند شیعیان ما را بچهار چیز یکی آنکه مردم سائل بکف باشند و مفعول
باشند و مبتلا بولد زنا باشند و فرزند از رنگ و چشم سبز برای ایشان زاده نمیشود و باز در آن کتاب باسناد خود از ابی
حذیفه از حضرت صادق که فرمود حضرت رسول لعنت کرده مردانیرا که خود را بزنان شبیه کنند و زنانیرا که خود را بمردان
شبیه مینمایند و ایشان مخنثین اند و آن کسی است که بعمل قوم لوط مرتکب میشوند و باز در آن کتاب بسند های خود از سعد بن عبد الله
از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن احمد از محمد بن یحیی الخزاز از غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق که فرمود که امیر المؤمنین فرمود
تمکین ندهد احدی از نفس خود احدی را با طاعت که با او بازی کند مگر اینکه القا میکند خدای عز و جل بر او شهوت زنان را احادیث
و بهر حال اخبار که در این باب وارد شده اگر چه بعضی از آنها بطریق اطلاق و عموم است الا اینکه لا بد باید منزل باشد بانچه از روی
اختیار باشد نه بعموم که شامل باشد بصورت اضطرار و اکراه هم پس این بهترین تنزیلهاست که عقل و نقل باین شهادت میدهد بلکه
ممکن است که گفته شود بدرستیکه خبرهای این باب مستثنی آن میشود بلکه بعضی از آنها که قرینه و دلالت دارد بر این تنزیل پس همه
نسبت بغیره سجاست یعنی بسبب باقی بودن اینش بکره و مضطر بودن دیگری بلکه از خدا و شریکان قرآن امامت که
از اخبار و آثار جاهای اشاره کرده بر آن کلام حضرت امیر المؤمنین روحی له الفداه فرمود کسیکه مفعول واقع شود نجاتی او کم و بسیار
شود در اوپس میگوییم اراده مخصوصیت یعنی نسبت به ترتیب این آثار و لوازم خواص مذکوره اخبار از آنها است که حالت ضرر

میشود بجهة عدم معارض و اما موقت پس اولا این مشاهده شده و مجرب است بلکه این آثار و خواص مذکوره همیشه یافته میشود در زن
صائمه زنانیکه … و برش وطی میکنند با وجود این آن لواط اطلاق … و … ظاهر گردید که هیچ … ندارد که
تجربه گشته اند که ذکور سایر حیوانات نیز چنین است یعنی که میان نر که با او … حیوان دیگر صفات ذمیمه ورا
عارض باشد چون باین اشناختی پس میگوییم که اصحاب اختیار و اراده … لذا که این عمل شنیع …
طریق طلبیده بطوریکه معتاد باشند با اینکه … با ایشان … منکوسه کار دارد که ایشان از اصحاب مرض ابنه
گویند بعضی … یا اینکه این مرض را دریافته باشد پس همه ایشان داخل هستند بحکم این اخبار پس بودن ایشان
از اهل نجاست بسبب بغض ایشانست با ائمه طاهرین یا عدم میل ایشان است بمحبت ایشان چنانکه در بسیاری
از اخبار وارد شده پس در بعضی از آنها به لفظ مخنث و بعضی به لفظ نکاح شده از دبر … و امثال این و فقرت
و بعضی به لفظ نکاح شده از دبر … و امثال این و مخنث بهمان منکوح در دبر است چنانکه بعضی روایتهای صدوق
دلالت میکند که گذشت یا بجهة ناقص بودن ایشان در ایمان و نقصان و دوستی زبان و … زیرا که این از قبایح
این عمل شنیع است و ممکن است فرق میان صورت غلبه و ندرت چنانکه ممکن است که نیز گفته شود هر کس که رحمت و لعنت
خدا او را درک کند و گریه کند بر حسین مظلوم … و بر اعداء او در حالتیکه دوست دارد ائمه هدا را یا زیارت کند قبر شریف
ایشان را در حالتیکه عارف باشد بحق ایشان و دوست دارد ایشان را یعنی از کسانی نباشد که … مانند …
و ایمان و دوستی منتها درجه شان در بهشت از درجات ناقصه باشد که می نشینند در روی استبرق و حریر جنت بعبارة
دیگر در حالتیکه گریه کردن او بر سید الشهدا و زیارت کردنش قبر شریف او و ائمه … کاشف است از اینکه
خدا او را حفظ کند ببرکت ایشان و … دارد او را از سوء عاقبت مردن بر غیر ایمان … پناه میبریم بخدا از این
کلام بعینه در دوستی جاری میشود که از ذنوب توبه کند و گریه کند بر سید الشهدا یا قبر شریف او را زیارت کند و ممکن است
که این کلام در ولد حیض هم جاری باشد علاوه غیبت کردن از جماعت برای اقامه نمودن تعزیه سید الشهدا و زیارت قبر شریف
ایشان و با شوق و معرفت ایشان … کاشف است از اینکه رحمت و لعنت خدا ایشان را ترک کرده و چگونه چنین
نباشد که هر که از اولاد نجاست … لعنت خدا او را درک کند میل نمیکنند بگریستن بر سید الشهدا و نه بزیارت ائمه معصومین
بلکه از ذکر فضایل ایشان متنفر میباشند و اظهار بغض و عداوت مینمایند و این بسیار مجرب و مشاهده شده بلکه غالبا
معقول باشد و من خود یکی از ایشان را در شهر خودمان دیدم آن وقت در سن شانزده سالگی بودم و او هشت ساله بود و از
فرزندان بعض از … اهل شهر ما بود که باین مرض شنیعه مبتلا بود و بسیار مشهور بود … با جمله … روز عید غدیر یعنی
عید غدیر مشغول شادی و فرح بودیم که آن پسر نزد من آمد و غضبناک شده که ترا باین شادی می بینم گویا خدا به تو …
دنیا را بتو داده گفتم در حالتیکه … خدای تعالی در این روز شریف رحمت امیرالمؤمنین و سید الوصیین … از
پادشاهی دنیا … در میان انبیا مانند … است … و چگونه چنین نباشد امروز چنین
و جلالت پس گفت بخدا قسم سید شما علی ابن ابیطالب را دوست ندارم گفتم وای بر تو آیا یافته میشود کسیکه از اهل اسلام
باشد و امیرالمؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابیطالب … را دوست ندارد این کلام را از او شنیدم در غم
مضطرب شدم اگر قادر بودم … او را میکشتم پس گفتم بحمد خدا اگر مثل تو … و … را داخل
دوستان … امیرالمؤمنین و سید الموحدین … لعنت خدا بر تو و امثال
تو باد … قسم بخدا که در اینحال ظاهرا و باطنا از خباثت و نجاست … هر چند که مسلم گویند و گویا می بینم ترا که ظاهر
… کفر در باطن دارد و در زمره کافرین و مشرکین داخل باشی ظاهرا و باطنا چنانکه حالا … در پیش من از آن پنهان
بود پس گذشت مدتی … که او مرتد و کافر شد و ظاهر کرد کفر خود را آشکارا و بیان این آنکه … در بلده حاجی طرخان محبوس
بود پس او و … بان بلده سفر کرد و مدت … گذشت که آن خبیث مرتد و کافر شد و کفر باطنی خود را ظاهر کرده و مذهب … نصرانی
را اختیار کرده که … طایفه انگلیسیه … و لعنت خدا برا او باد الان در بلده … از … دولت … است …

ودنیا از اهل بیت و خدمت شغلش درس گفتن لغت عربیه یا نحو یا معانی است مثل این که اگر حاصل کلام تو دانستم آیا یکی است که
ممکن است دوست... که صاحب مرض هیبه و یا مفعول از نجات ایشان یعنی از محبین و دوستداران اهل بیت رسول الله
باشند و باوجود ایمان و دوستی با آن دانند پس این موافقت با بعضی از اصول و قواعد محکمه مثل قاعده لطف این
بعد از ملاحظه آن جماعت از مردم اگر چنانچه توبه ایشان قبول نشود در گریستن ایشان بر حسین مظلوم و زیارت کردن
مثل بعض ایشان نفع نباشد نظر به آنکه ایشان دوست دارند ائمه طاهرین را با آنکه با ایمان و دوستی ایشان می
میسر نیست که باعث اعراض جماعت بسیار از طایفه شیعه میگردد از مذهب و اقربیت در غایب ثبوت
است و مثل قاعده ملکه ایمان با بعضی در بستگی گریستن بر سید الشهدا و زیارت قبر شریفش با شوق سوی ایشان غالب
اوقات از که ایمانست و مثل قاعده اینکه گریستن و زیارت کردن مثل کسیر اعظم است در امر های طبیعیه پس چنانکه یکذره
از کسیر حقیقت فلزات را از آهن و مس و جز آن و مانند آنها را طلا یا نقره میکند هم چنین است که بر گریستن و زیارت بودن
در باب اعمال که ذات وجود ایشان را از رذیله ناقصه بدرجه کامله میگرداند و آنچه مجمل که خباثت آلوده باشد گرداند
سوی آنچه که سرشته شده از چشمه کافور از جهت طینت سجینی را گردانید به طینت علیینی پس اگر گوئی در شأن ولد الزنا
آیا مثل این کلام در شأن او نیز جاری میشود یا نه میگوئیم در باب ولد الزنا امر مشکل است زیرا که اخبار بسیار که در شان محبت و
دوستی و ولایت مخصوص شامل است در شان ولد الزنا نیز شامل است بخلاف عکس و عبارت دیگر اخبار بسیار که ناطقست بانکه ولد الزنا
ائمه معصومین را دوست نمیدارد بلکه اشیا از ایشان را دشمن میدارد و در آن باب از طریق عامه خبری وارد است که پیغمبر فرمود
امتحان کنید اولاد خود را به دوستی علی بن ابی طالب پس کسیکه او را دوست دارد پس بدانید که او حلال زاده است و آنکه او را
دشمن دارد پس بدانید که او حلال زاده نیست و اکثر مردم شنیده و موید اینست خبر موثق از ابن فضال از ابن بکیر
از زراره از حضرت باقر که فرمود لا خیر فی ولد الزنا و لا فی بشره و لا فی شعره و لا فی لحمه و لا فی دمه
و لا فی شیء منه یعنی خیر نیست در ولد الزنا نه در بشره او و نه در موی او و نه در خون او و نه در گوشت او و نه در چیزی از او
و بانچه ابن بابویه صدوق باسناد صحیح روایت کرده آنرا از حسن بن علی الوشا از احمد بن عائذ از ابی خدیجه از حضرت صادق که فرمود
لو کان احد من ولد الزنا نجی لنجی سایح بنی اسرائیل فقیل له و ما سایح بنی اسرائیل قال کان عابدا
فی بنی اسرائیل فقیل له ان ولد الزنا لا تطیب ابدا و لا یقبل الله منه عملا قال فخرج یسیح
بین الجبال و یقول ما ذنبی یعنی هرگاه ولد الزنا نجات بیابد هر آینه نجات می یافت سایح بنی اسرائیل پس عرض کردند که بود سایح
بنی اسرائیل فرمود او عابدی بود در بنی اسرائیل پس عرض کردند که ولد الزنا ابدا پاک نمیشود و خدا عمل او را قبول نمیکند حضرت
فرمود آن عابد بیرون آمد و در میان کوهها میگشت و میگفت که گناه من چیست تا اینجا است حدیث پس مقصود امام از کلام شریفش
اینکه نبودن نجات بجهت ولد الزنا آنست که با ایمان بمیرد و بلکه قبل از وفاتش فعلی یا چیزی از او صادر میشود که بلکه ایمان
و جوهر یقین از او میبرد و جماعتی مثل این حکایات را ذکر کرده اند پس هرگاه گوئی آیا ممکن است کسیرا که در فنون اخبار
و آثار مهارت دارد و قضیه علم کند که شامل باشد نجات ولد الزنا را بمعنی که چیزی از اخبار شامل باشد مر اینکه ولد الزنا
با ایمان از دنیا رفت و مشعر این باشد اگر چه بلفظ مات مع الایمان بخصوص نباشد میگویم آری در دو خبر من اطلاع
دارم یکی از آنها دو خبر در کتاب بعض المطالب از ابن عباس روایت شده که دیده ایام خلافت عمر بن خطاب شبی از شبها
جمعی اهل شهر چون صبح دمید شخصی را دید در میان محراب خوابیده غلام خود را گفت اجنبی او را امداد کن تا نماز بخوانم پس آنرا
حرکت داد دید حرکت نمیکند دید شلوار زنانه دارد خیال کرد که زنست پس بگردید ... از زبان انصار لهذا اگر دید پس آنرا چون نظر
کرد دید که مردی بود لباس زنان در پیش دارد و سرش بریده شد پس عمر خبر داد غلام خود را گفت بیاور او را از محراب بردار
و دور کن او را از مسجد تا میبینید تا نماز را بخوانیم پس چون از نماز فارغ شد حضرت امیر المؤمنین را عرض کرد که چه میفرمائی در حق این مرد
حضرت فرمود بده او را تجهیز و دفن نما بیندازد و زود معلوم میشود سبب آنچه که در محراب پیدا شد عرض کرد از کجا میگوئی این را فرمود

مرا بود حبیب بن رسول خدا مرا بر این خبر داده خود پنهانه ما و آن این فقره گذشت روزی عمر به مسجد آمد برای نماز صبح که طفلی را
محراب شنید گفت راست گفته خدا و رسول او و پسر عم رسول خدا علی ابن ابیطالب غلام خود را گفت جا این طفل را از محراب
بردار چون از نماز فارغ شد آن طفل را آورد بخدمت امیر المؤمنین حضرت فرمود بگو دایه حاضر نمایند پس طفل را در کوچه های مدینه
گشت در ضمن معین ناگاه زنی از انصار آمد و گفت این پسر من است گم شده و شیر بسیار دارم پس آن زن را بخدمت امیر المؤمنین
آورد پس حضرت آن طفل را با آن زن سپرد که این طفل را نیکو باش و از بیت المال او را اسباب معین فرموده و قوله الطفل در ماه
محرم بود پس چون شب عید قربان رسید طفل نه ماهه شد حضرت امیر المؤمنین کسی فرستاد نزد آن زن که آن طفل را فردا بیار
نزد من چون آن زن آمد بخدمت نشسته و حضرت لباسی به آن زن داده فرمود ایشان را با طفل بپوشان و او را مصلی بسپر
ببین کدام زن است که بیاید و آن طفل را گرفته میبوسد و گوید یا مظلوم پسر زن مظلومه آن زن ظالم آن زن را فرد من بیار چون صباح
کرد چنانچه امیر المؤمنین امر کرده بود دید آورد ناگاه زنی را دیدم که او را نزد اسکندر این زن تو تفحص کن ترا قسم میدهم بحق محمد بن عبد الله
چون رسید و چادر را از روی خود کنار کرد و زن جمیله بود که در حسن نظیر نداشت آن طفل را گرفته و بوسید گفت یا مظلوم
پسر زن مظلومه و پسر مرد ظالم چه بسیار شبیه هستی به پسر مرده من با ایشان گفت و میگریست بعد آن طفل را با آن زن مرضعه دکرد
دو [illegible] کرد پس مرضعه او را گرفت پس آن زن فریاد کرد که دست از من بردار مرضعه گفت با بزرگ بخدمت حضرت امیر
المؤمنین میبرم پس آن زن اضطراب شدید کرد و گفت از خدا بترس و دست از من بردار زیرا که هرگاه تو مرا نزد امیر المؤمنین
ببری مرا در میان مردم رسوا سازی و من در روز قیامت با تو مخاصمه میآیم مرضعه گفت ممکن نیست خلاصی تو باید ترا
بخدمت امیر ببرم آن زن گفت هرگاه تو مرا بخدمت امیر المؤمنین نبری ترا عطا میدهم با من بیا تا من ترا هدیه بدهم که ما آن
شاد باشی و آن هدیه دو برد یمانی و حله صنعانی و سعید در هم بجری است به اینها اکتفا چنان خیال کن که مرا ندیدی و امر مرا پوشیدن
و در روز عید آیه خدا شاهد میگیرم اگر آن طفل را ببرم از شکل آن هدیه با تو سیدم پس مرضعه فریفته شد مال او را گرفته
و آنها را گرفت و رفت پس چون مردم از مصلی برگشتند حضرت مرضعه را حاضر کرد فرمود ای دشمن خدا پس سؤال کرد
وصیت من عرض کرد یا امیر المؤمنین بالکل از مصلی برگشتم نیافتم کسی را که آن طفل را از من بگیرد حضرت فرمود دروغ گفتی بحق
صاحب این منبر زنی نزد تو آمد و طفل را از تو گرفت و بوسید و گریه کرد با بعد او را بتو رد کرد و او را گرفتی که بیا فدیه ترا رشوه
داد و مثل آنها با تو وعده کرد پس چون آن زن مرتعش شد گفت ملکی او را خبر دادم بعد تعجب کرد در عرض کرد ای پسر عم
رسول خدا آیا تو عیب یا میدانی فرمود پناه میبرم بخدا که عیب را بجز از خدا کسی نمیداند این علمی است که حضرت رسول مرا
تعلیم کرده پس عرض کرد یا امیر المؤمنین صدق کلام آنست که تو فرمودی گویا تو با من بودی اگر میفرمایی میروم و آن زن را
بخدمت تو آورم حضرت فرمود آن زن چون آن هدیه را بتو داد از آن منزل بمنزل دیگر رفت حالا خدا آن طفل را از تو عفو
کرد پس طفل را ببر و حفظ کن تا عید قربان و روز عید آن زن را نزد من بیاور عرض کرد اطاعت دارم یا ابن عم رسول الله
چون عید قربان رسید آن زن طفل را بمصلی آورد و آن زن باز آمد و گفت یا ابن بیا تا آنچه بتو وعده کرده بودم آن زن مرضعه
مرا بعجله گفت که تو احتیاج نیست از تو جدا نمیشوم تا ترا بخدمت پسر عم رسول خدا حاضر سازم و او را گرفت چون آن
زن حالت را دید روی خود را بجانب آسمان بلند کرد و گفت یا غیاث المستغیثین و یا جار المستجیرین و با آن زن مرضعه
آمد به مسجد رسول خدا چون امیر المؤمنین او را دید فرمود یا امة الله که از تو خبر دادی من ترا خبر دهم قصه را یا تو خبر میدهی
از اول تا آخر که عیب من رسول خدا مرا خبر داد پس آن زن عرض کرد من خبر میدهم ترا قصه خود را از اول تا آخر هرگاه من دانا
رسول و مرا طلب مجمع نمائی از عذاب خدا تعالی حضرت فرمود چنین میکنیم عرض کرد من دختری از انصارم پدر من در پیش
حضرت رسول شهید شده و مادرم در زمان خلافت ابوبکر وفات کرد و من تنها ماندم در بعد آنحضرت از ...
بود که پرستار من باشد در همسایگی من زنانی بودند با ایشان میگفتم و دوک میرشتم ایشان مونس من بودند روزی باز نان
مهاجر و انصار نشسته بودیم ناگاه عجوزه نزد ما آمد در پیش تسبیح و عصائی تکیه کرده با سلام کرد ما جواب سلام او را رد کردیم بعد
هر یک از ما سؤال کرد و بعد نزد من آمد گفت ای دختر نام تو چیست گفتم جمیله گفت دختر کیستی گفتم دختر علاء انصاری گفت

با شوهر خود گفتم ... گفت پس چگونه میگذرانی حال آنکه تو دختر کوچک صلب عبدالمطلب را اظهار مهربانی و ... نمودی
گفت آیا تو نیز امیدواری که با تو انیسی باشد و به کار آید رسید که ناید گفتم این گونه زن کجاست گفت من برای تو
مادر مهربانی میشوم گفتم هر وقت بیایی خانه من خواهی و مرا شادی بسیار حاصل شد از سخن او و بعد با من داخل
زمین آب چه شد وضو گرفت چون فارغ شد گفتم چه هر خدا را که بر ضعیفی من رحم کرد و کار مرا آسان نمود پس نان و
خرما آورده پیش او بردم و نظر کرد و گریست گفتم چرا گریه میکنی گفت ای دختر این طعام من نیست گفتم طعام معتاد تو چیست
گفت قرص نان جو و قدری نمک و گریست و گفت ای دختر وقت طعام خوردن من نیست تا نماز خفتن فارغ
شوم طعام را حاضر کن تا افطار نمایم پس برخواست مشغول نماز شد چون از نماز خفتن فارغ شد میشد و گفت قرص نان جو و قدری نمک
آوردم گفت قدری خاکستر هم حاضر کن پس نمک را با خاکستر آمیخت پس از آن قرص جو را با نمک و خاکستر آمیخته تناول کرد
بعد برخواست و به نماز شروع کرد و تا اول صبح مشغول نماز بود و چنان دعا میشنیدم که دعای خوبتر از آن ندیده و نشنیده
بودم بعد من برخواستم و دست او را بوسیدم و گفتم خوشا به حال کسی که تو همیشه نزد او باشی گفتم سوال میکنم از تو بحق محمد رسول
خدا که مرا دعا کنی که خدا تو را مغفرت کند گفتم بخدا که دختر جمیله میترسم تو را تنها گذارم زیرا
که من همیشه در خانه نمی توانم بنشینم لابد گاهی بجهت حاجتی بیرون روم باید ترا انیس و مونسی باشد پس گفتم که مرا انیس و مونس
باید گفت من دختری دارم که از تو کوچکتر است عاقله و صاحب تمکین و عابده و او را میآورم تا ترا مونس باشد گفتم
من گفتم برو بیاور برخواست و رفت بعد از زمانی دیدم تنها آمد پس گفتم کو خواهری که مرا وعده کردی گفت دخترم
من از خلق متنفر است ... با جدا ... است دختری ... نشسته و زنان مهاجر میآیند نزد تو من میترسم بیایند
و حرف بسیار زنند و دختر مرا از عبادت خدای خود مشغول نمایند از تو بگریزد یا امیرالمؤمنین من گفتم خود را حاضر کردم دختر تو
پیش منست از زنان مهاجر کسی را راه نمیدهم گفت اگر این شرط را قبول نمائی دخترم را بیاورم بعد بیرون شد از خانه بعد
از ساعتی برگشت دیدم با او زنی بلندبالاست که بچادر شبی تمام بدن خود را پوشیده بود از خجلتش چیزی ازکار بخود
بجوز ... بعد بجوزه رسید با شتاب گفت دختر اهل بیتی گفت از بسیاری شادی که ... ترا بتو رسانیدم من در خانه خود را بستم
میترسم که کسی داخل شود بیا تو در خانه خود را ببند تا امر من ... کسی وارد شود یا امیرالمؤمنین من برخواستم و در را بستم
بعد بازن متوجه شدم گفتم چرا حرف نمی‌زنی مرا جواب نداد پس اصرار کردم که چادر شب خود را بگشا باز جواب نداد
و چادر خود را نگشود برخواستم و چادر او را از سرش برگرفتم دیدم مردیست که دستها و پاها و ریش را خضاب کرده لباس
زنان پوشیده چون او را دیدم بیهوش شده غش کردم چون بهوش آمدم او را دیدم گفتم ترا با این مرد وادار کرده مرا و خود را
رسوا کردی گفت ... ازینجا که آمده برو بیرون اینکه کسی خبردار باشد کمر بن خطاب ایابی چیزی داشت ... برتو عذاب کند
من برخواستم که از خانه بیرون شوم مرا گرفت من ترسیدم که اگر فریاد کنم همسایگان خبردار شوند من رسوا میشوم مرا انکار
گرفت و بر زمین زد و در زیر او مانند آهو چه کردم پس کسی باشد که نتوانستم بازو را بکشم او مرتکب شد و در دو ... برد چون
خواست از من دور شود ... ... ... پس بعد افتاد و غش کرد و نتوانستم حرکت نمیکند در کمرش کاردی بود کشیدم
و در کمرش زدم ... بعد بیرون آوردم ... کرده ... گردم ... او سیاه تو میدانی که او بمن ظلم کرد و مرا رسوا نمود و بر دو مرا در
قتل من ... ای بخدا ... ... ... و توکل کند ... ... الحوب ... چون شب شد آمد جنازه
او را به پشت خود گرفته آوردم به مسجد رسول خدا ... چون زمان حیض رسید حایض نشدم از این جهت بسیار غمگین شدم و دانستم
که ... نطفه را نقطه ... تا رسوا نشوم باز خیال کردم که باز خون و ضع حمل میکنم ... میکشم و امر خود را پنهان داشتم تا وضع
حمل نمودم و کسی بر آن خبر ندارد ... ... با خود گفتم این طفل است بی گناه بچه گناه او را ... قتل رسانم پس در انجیری ... پیچیده
آوردم در محراب گذاشتم این است حال من ... پس عمر ... گفت ... گواهی شهادت ... من ... شنیدم ... از حضرت رسول که فرمود
من شهر علم هستم و علی در آن شهر است و شنیدم که فرمود در اکرم علی تکلم میکند بزبان حق ... تو حکم کن یا امیرالمؤمنین

که غیر از تو کسی در آن حکم نمیتواند کرد حضرت فرمود دیهٔ آن مرد که کشته شده بر کسی نیست زیرا که او مرتکب شده بحرام و کشتن او مباح بود و زن را نیز که زده بسبب
جهالت خود با بر رنگه مباشر شده و این زن را حقی نیست زیرا که مرده اهل خانهٔ او شده و بفعل و اراده او بر او غالب گشته شهوت
امر او توقف که عدالت شد بر او حق خود را از او گرفت بعد امیرالمؤمنین آن زن را امر فرمود تا حال باشد باید عجوزه را حاضر
سازی تا حق خدا را از او بگیرم و خدا شریک از او چه نایم دستگیر کن تا صدق کلام تو ظاهر باشد عرض کرد هرگز تعقیب نکنم
در طلب او لکن سه روز مرا مهلت ده فرمود دادم و آن زن صفیه را امر فرمود تا مظفر را با ورد کند فرمود خیلی مظلوم نام کن
وای بر شرار از خدای تعالی در روزی که جزا داده باشد با آنچه عمل کرده بعد آن زن آمد بخانه پس شروع بخدا مینالید که عجوزه را با او رو جا
کند روزی از خانه‌اش بیرون آمد در حالتیکه توکل بخدا کرده بود ناگاه عجوزه ملاقات کرد او را گرفته آورد بمسجد حضرت
رسول چون امیرالمؤمنین او را دید فرمود اندیشه خدا آیا ندانسته که من علی ابن ابی طالبم و علم من از علم رسول خدا
صلی الله علیه و آله است پس بگو بیان چگونه این زن را ... بگو پس ملعونه عرض کرد من این زن را نمی شناسم و او را هرگز ندیده‌ام و مرد را هم نمی
شناسم من اهل این طور کار نیستم حضرت فرمود قسم یاد میکنی باینحق خود عرض کرد بلی فرمود برو دست راست خود را بر قبر
مبارک حضرت رسول بگذار و قسم بخور که تو این زن را نشناسی و هرگز ندیده پس عجوزه برخواسته آمد و دست راست خود را بر قبر مبارک
گذاشت بمجرد بیفی افعور از بحیض شناساند خودش سیاه شد حضرت فرمود آینه او را رد نمود او داد فرمود نظر کن بآینه چون
نظر کرد دید صورتش بزغال سیاه شد پس صدای مردم بصلوات فرستادن به پیغمبر و آل او بلند شد و عجوزه نظر میکرد و
گریست و گفت توبه کردم و بسوی خدای تعالی برگشتم یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود خدایا تو عالمی بآنچه در دلها است
اگر این زن در این کلام خود راست گو است و از روی صداقت توبه میکند او را بحالت اول برگردان دیدند قفا او نیکو حضرت
دانست که توبه از روی صداقت نکرده فرمود ای ملعونه چگونه توبه کردی که خدا ترا نبخشید بعد امیرالمؤمنین بعمر فرمود
که اصحاب خود را امر کن و این عجوزه را بخارج مدینه برده سنگسار نمایند زیرا که او باعث شده بقتل این مرد و هتک حرمت
این زن و ریخته شدن نطفه این پسر از حرام پس عمر امر کرد او را سنگسار کردند چون خلافت با امیرالمؤمنین رسید این
پسر جوانی رشید شده بود در صفین در خدمت امیرالمؤمنین شهید شد این بود حدیث و تمام آنها که سید اجل و رئیس حکماء
اسلام ملقب بمیر داماد در کتب خود که مسماست بتصحیح الایمان و تقویم الادیان ذکر کرده از شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب
در کتاب خود ذکر کرده آنرا شیخ ایشان فاضل شافعی محمد بن طلحه شامی که در مطالب السؤال یعنی روایت امیرالمؤمنین علی
بگوئید شیعیان اورده طایفه مردمان بخدمت او هر آیند در میان آنها جوانی بود که بآنحضرت ایمان اورد و در پیش
آنسرور جهاد میکرد پس زن قومی زنی را خواستگاری کرد از ال کوفه خطبه او را قبول کردند آن زن را تزویج کرد پس روزی امیر
المؤمنین نماز صبح را ادا فرمود بیکی از اصحاب فرمود که برو به محله بنی فلان و در آنجا مسجدی و پهلوی خانه هست که از آنخانه صدای
مردی و زنی میشنوی که با یکدیگر با و آواز بلند مجادله مینمایند آنها را نزد من حاضر کن و با ایشان بگو که امیرالمؤمنین شما را طلب
فرموده آن شخص رفت بعد از لحظه برگشت در حالیکه با او بود جوانی و زنی حضرت آنها را فرمود چرا امشب مجادله شما باین قدر طول کشید
جوان عرض کرد یا امیرالمؤمنین من این زن را تزویج کردم چون امشب با او خلوت کردم چنان از او نفرت کردم که اگر قادر
بودم شب و را از خانه بیرون میکردم قبل از آنکه صبح طلوع نماید پس او هم بر من خشم گرفت تا حال با یکدیگر مجادله مینمودیم که
شما بما رسید بخدمت تو حاضر شدیم امیرالمؤمنین بحضار فرمود شما برخیزید و دور شوید شاید ایشان راضی نباشند که دیگری
اسرار ایشان بشنود حاضران مرخص شدند نماند غیر از آن جوان و آن زن حضرت آن زن را فرمود آیا این جوان را می‌شناسی عرض کرد نه فرمود اگر
من ترا خبر دهم بحالی او را انکار نمیکنی عرض کرد نه فرمود آیا تو دختر فلان نیستی عرض کرد بلی فرمود آیا ترا پسر عموئی نبود
که تو با او و او ترا میل داشتند عرض کرد بلی فرمود آیا پدر تو او را از تو و ترا از او منع میکرد و ترا با او تزویج نکرد و او را بخیمه از اهم
سایگی خود بیرون نکرد عرض کرد بلی فرمود آیا تو شبی بجهت قضای حاجتی بیرون شدی پس ترا در ربوده و با تو مقاربت کرد پس
حامله شدی و امر خود را از پدر پنهان داشتی و بمادرت خبر دادی چون زمان وضع حمل نزدیک شد مادرت ترا شب بیرون کرد پس در آنجا وضع
حمل نمودی پس او را در پارچه پیچیده و او را در کوچه انداختی که مردم او را بخانه ترد میکردند پس سگی آمد او را بو استشمام کرد و او را درت رسید

که او را بجوزد مادرت بسنگی بر آن بنگ دخت سنگ بر آن طفل رسید و سرا و را مجروح کرد پس تو و مادرت تشنه و امادهٔ
مادرت زخم او را با پارچه از مقنعهٔ خود بست بعد آن طفل را که اشتیده هیستند و از حال او خبر دار شدند آن سالکت
شده حضرت فرمود کو بحق تکلم کن عرض کرد یا وصی یا امیرالمؤمنین این پسر را غیر از من و مادرم کسی ندانسته بود حضرت
فرمود خدای تعالی مرا با خبر دار نمود وقت صبح یکی از بنی فلان او را برداشت و سید واو را تربیت کرد تا بزرگ شده
ایشان بخود آمد و ترا خواستگاری کرد و حال آنکه او پسر تست بعد جواز او فرمود که سر خود را بکش چون کشود
دیدند جای آن زخم در سر او باقیست فرمود این پسر تست خدا او را نگاه داشته از چیزیکه بر تو حرام بود بگیر پسر خود را
برو که عقد در میان شما فسخ شود و هیئت حدیث مخفی نماند که از آنچه در اسید و روایت مذکور شد ظاهرست که اسید و نفر از نجات
یافتگان اند و سبب نجات شان بجز محبت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او نبود و ممکن است که گفته شود دانستن مقام
سر لطیف و نکتهٔ دقیق هست یعنی چنانکه التفات حضرت امیرالمؤمنین و نظر ترحم آنسرور بر ایشان ما را از حال
شده کمان سیر و کرد که سبب طبیعت رذیله و حالت خسیسه ازنا کین بوده ایشان را در زمرهٔ نجات یافتگان که ولاد
حلال بوده داخل نمود پس هم چنین است گریه کردن بر سید الشهداء روحی له الفداء و زیارت کردن قبر شریفش بشرط این التفات
و نظر ترحم امیرالمؤمنین است زیرا که گریستن و زیارت کردن چیزیست که باعث میشود بالتفات ائمهٔ اصحاب عصمت کبرا
از محمد والمعصومین او و نظر ترحم شان باصحاب خود شان و آنچه در اینجا از عقل این حکم میکند هست که در میان این طایفه
یافته شود که با ایمان متصف باشد و با آن از دنیا برود و مخفی نماند که حکم کردن عقل در اینجا بعد از ملاحظهٔ وجوه و اصول است
در میان و این عبارت از قاعدهٔ تکلیف و قاعدهٔ لطف و تقریب در اولی هست اگر چه بنا بر امر جلال لا اختیار میاید که بهم
تکلیفها که وارد شده در شان این طایفه برانگیختن باشد چنانکه در کفار یعنی برابند اسب عقاب نمودن باشد با وجود ترک کردن
فرمان بردار باشند و تقریب در دومی یعنی قاعدهٔ لطف هم نیست که گذشت در غالب این طایفه نجات یافتن ایشان است
برای آنچه که گذشت یا بعضی از اسباب این طایفه را گریستن بر سید الشهداء و زیارت قبر شریفش در حالتیکه عارف باشند بحق ایشان
و در ایشان صادر میشود پس هر کس از این طایفه را این توفیق حاصل باشد پس رحمت و به خداوند شامل حال او میشود زیرا که سبب این
نظر التفات اهل بیت عصمت شامل او و نیابت حصیضا در سید الشهداء و مخفی نماند بر تو لازم میاید از تحقق علامات نجات او
بسبب آنچه بسوی او رسیده شد توفیق یافتن او بزیارت سید الشهداء در روز عرفه نیز زیرا که علامت چند است در این و به
تحقیق شناختی که ولد الزنا موفق نباشد بزیارت آنسرور در روز عرفه و داخل حرم شریفش نمی تواند باشد و این نیز از جمله
وجوه و دلیلها است که خبث طینت ولد الزنا او بدحال او و از وله الحیض و مخنث و دیوث و شرک شیطان زیاده است زیرا که
در شان این جماعت خبری نیست که دلالت کند بر اینکه ایشان در روز عرفه سید الشهداء را نمیتوانند زیارت کنند مگر آنکه
گفته شود که آنکه شیطان در نطفه شریک شده او هم قریب است از ولد الزنا مطلقا بلکه در صورتیکه نطفهٔ او از شیطان باشد
یا از شیطان او ریش باشد سعادتمند مخفی نماند که در اینوقت خبری در باب شرک شیطان بخاطر رسید و آن آنست که صدوق
در کتاب عقاب الاعمال بسند خود از پدرش از محمد بن یحیی العطار از احمد بن محمد از ابن فضال از عبید بن زراره از عبد الله
بن عمیر کوید از ابا جعفر شنیدم که فرمود اذا زنى الرجل ادخل الشيطان ذكره فعملا جميعا فكانت
النطفة واحدة وخلق منهما الولد ويكون شرك الشيطان یعنی زمانیکه شخص زنا کند شیطان هم آلت خود را
داخل کند پس هر دو آن فعل را مینمایند پس نطفهٔ ایشان جمع میشود و فرزند از آن خلق میشود پس از شرک شیطان میگویند و ترا
معلوم است چنانکه این خبر شامل است بر اینکه ولد الزنا بایدش شرک شیطان باشد هم چنان دلالت دارد بر اینکه شرک شیطان
هم نمیشود مگر در موارد زنا و این حصر از سیاق کلام ظاهر میشود چنانکه بر متدبر مخفی نیست پس بنا بر این حصر قرار داده میشود
اطلاق بعضی از اخبار که گذشت در شان شرک شیطان مانند وارد شدن معتبر بر مطلق مگر اینکه گفته شود که او بر فرض
تسلیم حصر است که برابری نمی کند به بسیاری از اخبار که گذشته که در طبق آیهٔ محکمه است و ممکن است که گفته شود وجه جمع



کان من الجن ففسق عن امر ربه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحبین و مخاطبین [illegible] از آن مخنثان [illegible] [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible] [illegible] [illegible] این مجلس [illegible] کرده شد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و جهات
[illegible] دیگر شامل است [illegible] و لواطه و آثار آنها تا بر کردند مردم از گمراهی [illegible] از آثار [illegible]
هلاک کننده بهرگاه و فرض کنیم که از عذاب رستند و لا اعذاب [illegible] حساب [illegible] یا کفایت [illegible] و لیکن باب
آنکه فاعل لواط از دنیا بمیرد تا اینکه میخواند مردم را به نفس خود پس او هم مانند معقول مخنث و معقول [illegible]
پس بعقیده در واقعه [illegible] زیرا که باشد از صاحبان صفت خبیثه که در آن [illegible] [illegible] [illegible] که با شبها و [illegible]
می‌بسیار زحمات [illegible] کشیدیم در فاعل بودن و لذا [illegible] در میان نجات یافته کمان [illegible] [illegible] کرده [illegible]
بازیادت کند [illegible] شنیدم از بعض صاحبان [illegible] و غار که میگفت من بنفس خود از [illegible] لواط نعوذ بالله
[illegible] [illegible] کنم [illegible] این سخن که هرکه [illegible] [illegible] خودش هم معقول مخنث میباشد هرکه چنین باشد اهل بیت عصمت
دوست نمیدارد نعوذ بالله پس [illegible] هروقت که وسوسه شیطان [illegible] [illegible] مرا [illegible] کردی خود را این سخن
[illegible] [illegible] شیاطین از حول و قوه خداوند بحول و قوه خود [illegible] [illegible] [illegible] در دلم جا کرد که اگر مرا پاره
پاره کردندی [illegible] این عمل [illegible] نشدم [illegible] خیالات [illegible] [illegible] اگر وقتی [illegible] این عمل [illegible] حال من چه
طور باشد پس اخیالات [illegible] مرا ضعیف [illegible] از خوردن و آشامیدن و خوابیدن مرا منع کرد پس [illegible] کریم بیاری
[illegible] مرا از آن خیالات مهلکه نجات بخشید بعد حاجتی از دوستان اهل بیت عصمت و رحمت [illegible] خود را از [illegible]
این عمل شنیع در وقت غلبه شهوت [illegible] این معنی [illegible] که هروقت [illegible] شیطان الرجیم مرا [illegible]
[illegible] نماید [illegible] [illegible] که معقول مخنث [illegible] [illegible] [illegible] صاحب [illegible]
و نفس [illegible] باشد که چنین باشد و از جمله [illegible] که مناسب [illegible] [illegible] که خبر داد مرا کسی که با او اعتماد داشتم از پدر و برادر [illegible]
گفت که گفتند شبی در [illegible] طهران در خانه یکی از [illegible] مهمان بودیم و [illegible] هم از بزرگان [illegible] [illegible] بودند صاحب
منزل [illegible] را که تسخیر ارواح داشت حاضر کرده بود و مقصودش از حاضر نمودن او آن بود که [illegible] کند چون از خوردن طعام
فارغ شدیم [illegible] از اهل مجلس از آن مسخر سؤال کردند که روح [illegible] را حاضر کند پس [illegible] از اهل مجلس که حاضر شدن روح او را
میکردم [illegible] و کاغذی [illegible] و در زیر [illegible] [illegible] میگذاشت و آن مسخر عزایم تسخیر را میخواند پس چون زمان حاضر
شدن روح آن شخص که نامش را بکاغذ نوشته بودند میشد و مسخر [illegible] که نام کیست [illegible] مسخر میگفت که روح [illegible]
که [illegible] بفلان صورت و شکل و احوال او چنین و نام او [illegible] پس اهل مجلس [illegible] روح سؤال و جواب [illegible]
که میگفت روح در جواب تو چنین و چنان میگوید پس اهل مجلس هر کرا [illegible] او حاضر میکرد و سؤال جواب [illegible] پس
[illegible] [illegible] های [illegible] [illegible] اهل مجلس [illegible] [illegible] [illegible] ساعت از شب گذشت بعد یکی از اهل مجلس
[illegible] در کاغذ نوشته زیر [illegible] گذاشت مسخر دعا و عزایم خواند چون تمام کرد صیحه کشید [illegible] که روح [illegible]
کند بعد گفت وا ویلاه وا ویلاه [illegible] که از حرارت آتش [illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بعضی اهل مجلس گفتند چه می‌بینی [illegible] گفت یکی از اهل [illegible] جهنم را آوردند که [illegible]
او زنجیرها از آتش دارد گفتند نامش چیست گفت [illegible] [illegible] مجلس [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گفت که ملعون بگو که [illegible] مخنث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در این عمل [illegible] کردی [illegible]
[illegible] و ریاست میکردی پس [illegible] [illegible] [illegible] مرا جواب داد که [illegible] بگو که مخنث [illegible] [illegible]
و انکار کردن نباید لکن تو [illegible] بگو تو هم در این عمل [illegible] [illegible] [illegible] پس اهل مجلس [illegible]
زیرا که آن شخص با [illegible] مشهور بود نعوذ بالله پس آن شخص بسیار خجالت شده سر خود را ساعتی بزمین انداخت پس [illegible] [illegible]

در بعضی وجوه بوده است که مردم را منع نمایند از بسیاری ذکر کردن روایات و اخبار که مشتمل است بر عقوبات زنا و لواط و سحق و نحو
آنها و ما اشاره کردیم به بعضی از آنها و باز میگوئیم که روایت شده از رسول خدا مَنْ أَلَحَّ فِي وَطْيِ الرِّجَالِ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَدْعُوَ
الرِّجَالَ إِلَى نَفْسِهِ یعنی هر که مبالغه کند در وطی مردان نمیرد تا خود را بمردان عرضه کند و روایت شده و روایت شده از حضرت
امیر المؤمنین که فرمود لَوْ كَانَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُرْجَمَ مَرَّتَيْنِ لَرُجِمَ اللُّوطِيُّ مَرَّتَيْنِ یعنی هرگاه سزاوار
میبود مردی را که دو دفعه سنگسار شود هر آینه لواط کننده دو دفعه سنگسار میشد و باز فرمود اللِّوَاطُ مَا دُونَ الدُّبُرِ
وَاللِّوَاطُ فِي الدُّبُرِ وَهُوَ الْكُفْرُ یعنی لواط غیر از دخول کردن است و دخول کردن در دبر مرد کفر است و از
حضرت صادق که إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی شدیدترین مردم از حیثیت عذاب در روز قیامت
مردیست که بریزد منی خود را در رحمی که بر او حرام باشد و از حضرت امیر المؤمنین أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَرِ الزِّنَا قَالُوا بَلَى قَالَ مَرْأَةٌ
یعنی آیا خبر دهم شما را به بزرگترین زنا فرمود آن زنیست که در فراش زوج خود فرزند از غیر شوهر بیاورد پس بر شوهر الزام نماید پس
این آن زنیست که خدا با او در روز قیامت تکلم نماید و بسوی او نظر نکند و او را پاک نگرداند و از برای او است عذاب بزرگ و از حضرت
رسول منقولست یعنی زمانی که قوم لوط کردند آنچه کردند گریست زمین بسوی خدا به خود تا آنکه رسید اشک چشمش بسوی آسمان و گریه
هم گریست تا آنکه رسید اشک چشمش بسوی عرش پس خدا تعالی به آسمان وحی فرمود که ایشان را سنگسار کرد و به زمین وحی فرمود که فرو
برد ایشان را و در روایت اسحق بن جریر است که گفت زنی از من سؤال کرد که از حضرت صادق اذن خواهم برای او که داخل شود
حضرت آن زن را اذن داد چون داخل شد عرض کرد مرا خبر ده از زنی که با زن طرح کننده بالواط کننده فرمود حد زنا کننده
است بعد فرمود چون روز قیامت شود بیاورند آنها را در حالتیکه در بر ایشان باشد لباسی از آتش و شلوار از آتش
که بحوف ایشان داخل نمایند ستونها از آتش تا سر ایشان و در آتش میاندازند ایشان را ای زن اول کسیکه این عمل کرد
قوم لوط بودند پس زنان با مردان مشغول شدند و زنان بیمر ماندند پس زنان هم با یکدیگر سحق کردند چنانکه با مردان میکردند میگویم
کسیکه محزون کند او را گناهان بزرگ و از خواب گمراهی و غفلت و جهالت بیدار باشد و نفس خود را در مهالک معاصی غرق
و خوفناک بیند در میان سنگها افتاده بیند چنانکه در حق او حاضر و غایب گوید که اخبر داده است که خدا توبه و استغفار
نماید که خداوند بخشنده هر کسی است که توبه نماید و ایمان آورد و خداوند فرموده در کلام مجید در راستیکه خداوند غیر از شرک
هر گناه را می بخشد برای آن کسانی که بخواهد بعد از آن سعی نماید بسوی دیگرترین وسیلهای مغفرت که آن گریستن است بر آن
بزرگواری که خداوند در شان او فرموده من دمعت عینه یعنی سید الشهدا ارواحنا فداه و زیارت قبر شریف در حالتیکه بحق او
عارف و مستاق او باشد پس کسیکه از گناه گذشته نادم باشد و بسوی خدا توبه کند و به آستانه او پناه برد و تضرع نماید بسوی
خدای عز و جل آید و وسیله کسی شفیع و بهتر کند نزد خدا تا بیکی از آنها خدا تعالی توبه او را قبول و گناهان او را می بخشد و تحقیق
او را رحم و پریشانی او را دفع میکند پس اگر شخصی باشد که عذرش قبول باشد هر گاه گوید که کلام را کوتاه کن و تحقیق را تمام
کن و ذکر و شکار را حاصل کلام را که در نزد دو تهمت بدون اینکه بیان نمیز بجز دیگری چه میگوئی در باب جماعتی که صفات آنها
ذکر کردی و احوالات آنها گفتی آیا برای ایشان در عاقبت امان است آیا ایمان میمیرند و بولایت باقی میمانند یا نه بعبارت
دیگر از تو در همین مسئله فتوی میخواهم جواب گویم خصوصا در باب اولاد زنا که اخبار بسیار در شان او وارد شده و قبل از این هم اشاره بان
گذشت و در خبر است که مراد از حضرت صادق منقولست که بسیاری بعضی تیغ سبک حوکرا که کشتی سوار شود ولد الزنا را که
سوار نمود فرمود ولد الزنا بدتر است و از حضرت رسول مرویست که فرمود ولد الزنا شر الثلاثه است و هست حدیث
میگوئیم حمل علت و طلب در بندگی میل و محبت طایفه بحضرات ائمه طاهرین بجهت بودن میل الحبیب و سوال آمده است
که صاحبان ذاتهای پاکیزه و انوار شعشعانیه قاهره بشند در عالم انوار که در سایه عرش خدا با جماعت و بودن محبت از ایشان
نسبت با جماعت بعد از فکر و تدبر بسیار معلوم میشود که این هم شفقت خاصه است از شفقتهای خدای عز و جل بر اهل
بیت عصمت است پس چون حرکت نماید جماعتی از این طایفه رحمت که خدا را بر واقع میشود از ایشان گریه کردن بر
سید الشهدا ارواحنا له الفدا در حالتیکه عارف بحق او باشند و او را دوست دارند یا اینکه حاصل میشود از ایشان زیارت

قبر شریف آنحضرت با ذکر و معرفت پس دانستی آنچه گفتیم در سبیل حضرات ائمه پنج معصومین و محقق میشود از این سبیل
بعرض دارین جهة توفیق خدا شامل میشود بر این گریه کنندگان و زیارت کنندگان که باید باشند بر ایمان و دوستی
حضرات ائمه از دنیا میروند و میگوییم بعبارت دیگر که فایز شدن شان با سعادت بعد از گریه کردن و زیارت نمودن
با وجود آنکه صغیره و کبیره شان با ایشان شفاعت حقیر شده گو دعا حضرات ائمه که در حق گریه کنندگان و زیارت
کنندگان کرده اند در حق ایشان شامل میشود چنانکه فرمایش حضرت صادق اللهم ارحم تلک الوجوه یعنی خدا
رحم کن بآن چهرهائی که در مصیبت ما جاری باشد خدایا رحم کن بآن آوازهائی که بلند میشود در مصیبت ما و غیر اینها پس
عقل حکم میکند که ائمه با وجود آنکه معدن رحمت وجود و کرمند استثنا فرمایند کسانیرا که از انیطایفه گریه کرده
و زیارت نموده اند از میان گریه کنندگان پس زمانیکه عقل اینرا در حق ائمه جایز نمیداند پس چگونه جایز باشد در
اجابت کردن خدای تعالی که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است پس از این تحقیق احوال این طایفه معلوم شد
حتی ولد الزنا باشد اگرچه در شان او وارد شده آنچه اشاره بآن گذشت حتی آنچه از پیغمبر که حضرت صادق در
بیان آن فرموده که حضرت پیغمبر از لفظ آنکه در حدیث گذشت کسانیرا که اراده کرده که خلافت را غصب کردند
ولد الزنا شان ابو الشرور بود و هر گاه خواهی که بنوع دیگر تعبیر نمائی نقل شده که قسمی از اکسیر اعظم که حکما آنرا ماء الهی می
گویند و از خاصیت آن است چنانکه دیده ام که فلزات معدنی مستعد را بچند شماره مسکر داند و منقلب بجنس خود
میکند یعنی بعجز دیگر نسان آنرا بتعدد اشاره نماید اگرچه میان آن و میان جای آتش بمقدار چهار قدم یا پنجقدم یا زیاده
مسافت بوده باشد پس زمانیکه این ظاهرها طبیعیه جایز باشد و این اثر در آب نیست که حکما آب الهی گویند مخفی نماند
پس چگونه جایز نباشد در آنچه که شخص [illegible] است و بعبارت دیگر شک چشم گریان با سید الشهدا و جاری میشود در روز جزا با خیر
کمتر از آب زیبق که سید [illegible] حکما [illegible] بلکه سزاوار است که این اکسیر را آب الهی بخوانیم که در عزای ابو الشرور
جاری میشود پس همه اینها را اکسیر و قیمت شمار و قدرش را بدان بعد از این چیز دیگر از من جاهلا سوال مکن اگر گوئی بلی امر
و تحقیق چنین است که گفتی لیکن میگوییم آیا ولد مخنث و دیوث و ولد الزنا و ولد حیض بعد از توبه کردن شان گریه
کردن و زیارت نمودن و همه میشود بطریقی که ذکر کردی یا نه زیرا که خدا و پنج معصومین میدانند که از ایشان گریه و زیارت
واقع میباشد پس همه آنچه که ما ذکر کردیم اخذ نماید میداند که حکم کردن تو با فعل ایشان [illegible] سزاوار نیست بلکه این عیبها از امور
گذشته اعاده مینماید پس بگیر همه کلام را بعد از آن اکسیر را که در [illegible] سید الشهدا جاری میشود آب الهی نام کن و آنچه
که از اکسیر آب زیبق بالاتر است بلکه اکسیر بزرگتر مگو و کیمیای اشرف و عزیزتر لاهوتی نام کن و صلوات خدا در محمد و آل معصومین
او و لعنت خدا بر اعدای ایشان و منحرفندگان از ایشان و انکار کنندگان فضایل و مناقب ایشان و [illegible] ایشان
باد

**مجلس [illegible]** از مجلسهای خاتمه این کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات در اشاره نمودن به بعضی از امور
که متعلق است باحوال بزرگان [illegible] و اولاد زنا از قاتلان و اولاد مختار که وصی کرد آنکس بیان که بر دند بعد از قتل سید الشهدا
بنوعی اظهار [illegible] و عجب بود که از زمان آدم تا اینزمان ملکی از جباران و طاغیان آن [illegible] نکرده هر کسی خواهد
که بر آن خبر دار باشد تا بسیار بر او لعنت کنند و یاد کند حکایت عمیر بن حارث همدانی را که بسیار جد و جهد نمود در خلاص
کردن مختار بن ابی عبیده ثقفی از زندان ابن زیاد و تفصیل آن چنین است چون کتاب او را عبدالله بن عمر برداشت
که بجانب یزید برد و وارد دمشق شد تو ... از بسیاری جرات حفظ کننده کاغذ را بیزید برساند تا یکی از شیعیان
اهل دمشق که امام و پیشنماز ... بود و در مسجد از مسجدهای دمشق بود و گفت غیر از لباس فاخر خود را بپوش و خود را معطر
و آراسته کن چون خبر ... بگو که تو از عمال یزیدی پس برو بجانب یزید و بپوش نعلین سفید و عمامه سفید و ...
در لباس سفید دیگر که ایشان ... بشناسند ... اول ... و ... و عیب
... و در هر جا [illegible] حاجب ... که او را با دو زن ... بعد و ...
و اهمه ... و سلام هم بکن زیرا که اگر ایشان از اسلام کسی میدانند که تو عربی مانع میشوند پس ... داخل باش ... هم ...

هم دو دکه می‌بینی که در هر دکه دو بساط از دیبای سبز در آن دکه‌ها زیاده از شش صد صاحب در سر سماط غلام که او را
بادزن میزنند پس بگذر و با ایشان متوجه مشو هم و سلام مکن هم و داخل شو دهلیز سیوم را پس باز دو دکه می‌بینی در هر دکه
بساطی از دیبای زرد در هر دکه چهار صد نفر و در سر هر یک غلام که بادزن میزند مولای خود را ایشان را هم
متوجه مباش و داخل دهلیز چهارم باشی دو دکه می‌بینی در آنها دو بساط از دیبای سبز و زرد و در سر هر بساط پانصد
نفر در بالای سر هر یک از آنها غلامی که مولای خود را بادزن میزند پس بگذر و با ایشان متوجه مشو دهلیز پنجم را داخل باش
بازده دکه می‌بینی در آنها دو بساط از حریر سبز و زرد و در هر دکه شش صد غلام در دستشان حربه‌های صیقل زده پس
بگذر و آنها را متوجه مشو داخل دهلیز ششم باش در اینجا هم دو دکه می‌بینی در آنها شش نفر در دستشان عمودی و
نشسته‌اند و کار ایشان شطرنج بازی و نرد است ایشان را متوجه مشو داخل دهلیز هفتم باش در اینجا ببین که بر آن بساطی از خز
فرش کرده‌اند و هیچ کس در آنجا نیست و هر که در آن بساط نظر کند عقل او زایل میشود و آنرا هم متوجه مباش و داخل
دهلیز هشتم باش در اینجا دو دکه می‌بینی در آنها که فرش و دو بساط که بر صحت‌های خراسانی کبیر که آنرا بافته در دکه‌های
آن بساطها سه نفر هست پس آنها هستند حافظ صاحب طشتی که سر مبارک امام حسین نزد ایشان بود پس بگذر و متوجه
مباش و داخل دهلیز نهم باش پس دو دکه می‌بینی در هر دکه چهار صد نفر در دستشان علمها و مدادها که جرائم
شهرها را می‌نویسند پس ایشان عمال یزیدند و دو دکه دیگر می‌بینی چهار صد نفر غلام امرد در دستشان مجمره
و عود و کافور که معطر کنند حمام یزید را که در آن غسل کند داخل شو دهلیز دهم را دو دکه می‌بینی در آنها غلامی امردی که لباس سیاه
پوشیده همیشه گریه میکند و روزها روزه میگیرد و شبها عبادت میکند در حالت حزن پس آن ترا می‌بیند صاحب ترا بر
میاورد و بر تو پوشیده نماند که ما نیز از نسخه کتاب ابی مخنف نقل کردیم و در نسخه دیگر از آن کتاب قصه مذکوره را به
طریق دیگر نقل کرده اما اول آنچه ذکر کردیم ما اینجا و شاید منافات نباشد منافات بتعدد مصنفات باشد زیرا برای
ابی مخنف دو کتاب است یکی صغیر و یکی کبیر پس در نسخه دیگر چنین ذکر کرده که چون بدر اول برسی و دهلیزی داخل شوی می
بینی در طرف راست دو دکه و در طرف چپ دو دکه بر آنها بساطهای از دیباج احمر و در هر دکه صد نفر صاحب و می‌بینی در آنها
صد صاحب پس داخل شو و با ایشان سلام مکن پس ترا از بعض غلامان خیال می‌نمایند از بسیاری آنها که میایند
و میروند پس کسی ترا متوجه نباشد چون داخل در دوم باشی خانه بلندی می‌بینی و از هر دو طرف دو دکه و در هر دکه صد
غلام و برای هر غلام خادم سقلابی که بادزن میزند و شمشیرها در دیوار آویخته پس داخل شو و با ایشان سلام مکن بعد بیا به
خانه بلندی و دهلیز سیم در آنجا ترا از اول و همان دو دکه و بر هر دکه بساطی از حریر زرد و در هر دکه صد از دو صد غلام ساج و چهار
کرسیها دیباجه کرده بودند در بالای سر هر غلام خنجر خادم سیاه که بادزنهای طلا ایشان را باد میزنند از ایشان هم بگذر و متوجه
ایشان مشو بعد بدهلیز چهارم داخل شوی و در آن هم دو دکه می‌بینی در روی هر دکه بساطی از دیبای زرد در هر دکه زیاده از
صد غلام سیاه ساده رخسار در بالای سر هر یک از ایشان غلام که بادزن میزند پس بگذر و متوجه ایشان مشو بعد بیا به
دهلیز پنجم در آنجا دو دکه در روی آنها فرش حریر و در آن بساطها هم ملکه ایشان را حشیه میگویند ایشان آنهائی اند که سر مبارک
امام حسین را پیش یزید لعین آوردند و در دمشقی از طلا و ایشان زیاده از پانصد نفر هستند در دستشان حربه‌های کشیده
و ایشان غیر از لهو و لعب کاری دیگر ندارند پس از ایشان هم بگذر بعد بیا به دهلیز ششم در اینجا دو دکه بلند می‌بینی در فرش
از طلا و در آن بساط زیاده از پانصد غلام و ایشان خواص یزید لعین هستند با ایشان هم متوجه مشو بعد بدهلیز هفتم
برو و در اینجا جماعتی را می‌بینی که در روی بساطی نشسته‌اند که بافنده آن بساط زحمت بسیار کشیده و چشم بر هم نهاده از کثرت
صنعت و دقت که هر مرغ و وحوش که خدا خلق کرده در آن بساط صورتش وارد و هرگاه متوجه شوی اگر متوجه آنها باشی از تو
شک مینمایند که این غریب است و ایشان آنهایند که سر مبارک امام حسین را بر یزید لعین بردند از ایشان هم بگذر بعد بیا به

[illegible] هشتم [illegible] از خادمان خانه می بینی [illegible] صورت تمام منقش و سقفها می بینی که [illegible] طلا مذهب کرده اند با زینت
بسیار بعد میروی بسوی خانه گنبدی که چهل ذراع در چهل ذراع طول و عرضش باشد در آنجا بساطی می بینی در درازی خانه و عرض آن
بعرض خانه که [illegible] آن بریشم بسیار کشیده یکپارچه و ملونست از زر سرخ بالشش از حریر [illegible] در صدر خانه [illegible]
[illegible] بر زمین [illegible] پس در نزد خانه ساعتی توقف کن تا آنکه آفتاب طلوع نماید پس در آن وقت
غلامی بیاید [illegible] بر سرش قبائی [illegible] سرخ و در سرش عمامه [illegible] و در پایش چکمه [illegible] سیاه
و در دستش مجمره که از نقره [illegible] آن عود و عنبر میسوزاند تا آنکه یزید بیرون بیاید بحمام [illegible] مینماید [illegible]
غلامی خارج باشد لباسش [illegible] لباس [illegible] و [illegible] از گلاب و مشک و عنبر تا در وقت بیرون
آمدن [illegible] از حمام [illegible] غلام [illegible] که ماه تابان [illegible]
[illegible] عمامه سیاه [illegible] پس غلام [illegible]
[illegible] سؤال میکند حال [illegible] زیرا که او [illegible] دوستان امام حسین [illegible] شهادت [illegible]
سیاه پوشیده [illegible] سر امام حسین را [illegible] هزار دینار [illegible]
[illegible]
میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این کاغذ را [illegible] که من از شیعیان [illegible] عمیر [illegible]
[illegible] آمدم [illegible] شیخ [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible] رسیدم [illegible] دیدم [illegible] نظر کردم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] خادم باشد [illegible] خانه [illegible]
[illegible] رسیدم [illegible] خانه طولش چهل ذراع و عرضش [illegible]
[illegible] کشیده بود [illegible] نقش [illegible] بساط [illegible]
[illegible] حمام [illegible] این بساط [illegible] بر زمین [illegible]
در وقت حمام رفتن عمیر [illegible] آن بساط را هرگز ندیده بودم [illegible] شدم [illegible]
بودم ناگاه دیدم دو غلام [illegible] مجمره [illegible] حمام و یزید داخل حمام [illegible] طلوع [illegible]
پس [illegible] گذشت که غلامی آمد [illegible] دیده بودم [illegible] سیاه [illegible] بسته [illegible] بر سرش عمامه
سیاه [illegible] لا اله الا الله محمد رسول
الله [illegible] عمیر مدت [illegible] اضطراب بودم [illegible]
تو بودم پس [illegible] مولا من تو [illegible] که اسم من عمیر [illegible] من [illegible] داخل [illegible]
شده ام [illegible] حضرت امام
حسین را در خواب دیدم [illegible] وصیت فرمود [illegible] صاحب تو پس من عرض کردم
[illegible] روز قیامت [illegible] امید
[illegible] شیعیان [illegible] خدا [illegible]
[illegible]

قوم

بعبد الله رسید مجلس اندر شان که ملک [illegible] نهاده [illegible] غلام [illegible] دنیا [illegible]
عبد الله دست ایشان [illegible] رسید در پیش [illegible] شود و [illegible]
و در پایش نعلین از طلا و [illegible] از لؤلؤ و نقره سفید المثال [illegible] از طلا کرده بود که بر آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله و در [illegible] دیگر [illegible] یزید [illegible] رسید در پیش [illegible] و عمامه خز [illegible]
از خز سفید و در پیش کلاهی از طلا سرخ که با انواع جواهر و لعل مرصع بود [illegible] سفید پوشیده بود و [illegible]
کمری از طلا سرخ بسته بود و در پایش دو نعلین که بندهای آن از یاقوت [illegible] با لؤلؤ تر و در دستش
عصایی از طلا بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله یزید بن معاویه خلیفه رسول الله [illegible]
[illegible] سیاه بود زیرا که در دنیا [illegible] از [illegible] و [illegible] لب بالا [illegible]
و چون از او [illegible] امام حسین [illegible] نظر میکردم
سلطنت و تجبر او [illegible] غلام کاغذ را از من گرفت [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه وقت در زمان [illegible] که در هر روز [illegible] حاجب مرا
[illegible] که مولایم امام حسین کشته شده [illegible] از تو سؤال کردم گفت
گفت حاجت تو چیست گفت حاجت من آنست که این کاغذ را بخوانی [illegible]
[illegible] پیش لعین ایستادم و [illegible] نظر کردم دیدم لعین [illegible] منظر [illegible]
[illegible] که [illegible] غلامان بود [illegible]
غلام لعین را [illegible] یزید پس لعین [illegible] گفت [illegible] گردی که در هر روز
[illegible] کاغذ را از غلام گرفت و گشود و خواند و [illegible] این کاغذ
از عبد الله پسر عمر خطاب [illegible] خلاص شدن داماد خود مختار را سؤال کرده [illegible] عبید الله بن زیاد [illegible]
زندان خلاص کند [illegible] امام حسین [illegible] عبد الله بن عمر [illegible]
[illegible] که این کاغذ را بتو بیاورم [illegible] چون با آن نظر کرده
[illegible] غلام گفت [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] جواب [illegible] کاغذ [illegible] سال خراج عراقین [illegible] مختار را از زندان [illegible]
[illegible] عبد الله بن عمر [illegible] غلام گفت [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] دویست هزار دینار [illegible] مختار [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] مختار را [illegible]
[illegible] خلاص کند و [illegible] عبد الله بن عمر [illegible]
[illegible] بر حضرت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] خدا [illegible]
[illegible] این سلطنت [illegible] دولت بزرگ [illegible] بسیار گریستن و نوحه کردن [illegible]
باشد [illegible] اصحاب [illegible] در مجلس تعزیه [illegible]
[illegible] از عترت حضرت رسول [illegible] مانند [illegible]
[illegible] حبیب خدا [illegible] آسمان [illegible]
مخلوقات خدا [illegible] فرزند مرده [illegible]
[illegible] تمام [illegible] قبر [illegible] بسیار [illegible]
و [illegible] حاجتها [illegible] بسیار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... خوانده ... [illegible]

خواب کرد و بسوخت ... جهان بود و شکار شراب هر بار ... جمع کرده میان ... خواهر و قصیده ...

انکار نبود و در مجلس گفت لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل و در وقت گوش دادن باشعار ...

یا در وقت خواندن آنها پس این کافر شعر میگفت که هر که بر قضایای او صبر ورزد باشد پس بسیار لعنت کند بر او و اکثر

حوادث شعر او و از برای آنکه کفر خود را اظهار میکند و از برای آنکه اظهار میکند عشق رسانیدن خود را به بعض ... خود که

همه هشیر و بلکه ظاهر میکند که با همه آنکس زنا کرده و از جمله اشعارش بیتیست که در شان حضرت حیدر کرار امیر المؤمنین

گفته در شرح قصیده ابو فراس نقل کرده که روزی نزد لعین دو شاعر آمدند که هر دو از شیعیان امیر المؤمنین بودند

پس آن لعین بایشان گفت هر یک از شما مدون نکنید در مدح علی شعری بگوئید پس ایشان گفتند میخواهیم اول تو خود

شعری گوئی پس یزید ملعون در همان حال بدون تفکر گفت خیر البریة بعد احمد حیدر والناس ارض والوصی سماء

یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبر حیدر است و مردم بمنزله زمین است و وصی بمنزله آسمان است پس یکی از شاعران گفت

و مناقب شهد العدو بفضلها والفضل ما شهدت به الاعداء یعنی مناقب است و مناقبی است که دشمنان بفضل

او شهادت میدهند و فضیلت آنست که دشمنان آنرا بشهادت کنند و دیگری گفت کملیحة شهدت لها ضراتها

والحسن ما شهدت به الضراء یعنی فضیلتهای او مانند زن ملیحه است که زنان معاندان و در ان شهادت میدهند

و خوبی در مبالغه آنست که زنان معاند آنرا بشهادت دهند تذنیبات در بیان بعضی از امور ضروری تذنیب الاول

در اشاره نمودن بعضی از مطالب که متعلق است به مذکور که روایت گذشته شامل آنست پس باید که محبت و دولت اهل البیت

را لابد است که او را همت عالی و عزم جزم باشد در مواظبت و مداومت بر بپا نمودن تعزیه جناب سید الشهداء

و نوحه کردن و گریه کردن برای او و ظاهر کردن این امر بزرگ که از کارهای بزرگ عبادات است تا تواند مضایقه نکند و هم سعی

در قضای حاجت مؤمنین و شیعیان حضرت امیر المؤمنین و گریه کنندگان و نوحه کنندگان بر سید شهدا

سعی بسیار نماید اگرچه بخدمت نمودن کافر ظالمی باشد پس لابد باید خدمت آن کافر ظالم کند بجهة نفع حوایج

مؤمنان بلکه این واجب کفائی است بلکه در بعض مقام واجب عینی است پس هر که خواهد این صورت معنویه ببیند

پس باید فکر کند در احوال آن غلام در روایت گذشته با وجود آنکه بعد از شهادت سید الشهداء شب و روز

نوحه و گریه مینمود و اقامه عزای آن سرور میکرد و ... زرد و معاد حشای او از کثرت مصیبت حزن سوخته بود و روزها را روزه

میگرفت و شبها را عبادت میکرد و بدست خود کار میکرد و بعضی از کسب خود بر خود مصرف مینمود و مابقی را بر فقرای شیعه

میداد و هر قدر میتوانست از قضا نمودن حاجت مؤمنان و دفع ظلم از ایشان مینمود و او باعث شد که مختار بن ابی عبیده

ثقفی بتمامی قاتلان امام حسین را بجهنم واصل کرد که قلبهای مؤمنین را ساکن و سینه هایشان را شفا داد و هذا الغلام را اعتراض

حیدر بود و او از جمله شهدای کربلا گرداند چنانکه از خطاب نمودن سید الشهداء الخطاب بالیتنی کنت معک یعنی کاش

روز عاشورا در خدمت تو بودم پس فایز میشدم فایز شدن بزرگ و مثل آن غلام اگرچه بسیار اندک میباشد بلکه هرگز یافت

نمیشود لکن اینگونه اشخاص در هر طایفه و جابران کسی یافت میشود که با غلام شبیه است از بعض وجوه و این بحکم حدیث صریح

مروی از حضرت امام رضا در روایت ابن ولید که روایت محمد ابن اسمعیل بن بزیع قال ابو الحسن الرضا ان لله تعالی بابواب

قال ابو الحسن الرضا ان لله تعالی بابواب الظالمین من نور الله به البرهان ومکن لهم فی البلاد لیدفع بهم عن

اولیائه ویصلح بهم امور المسلمین الیهم ملجأ المؤمنین من الضرر والیهم یفزع ذو الحاجة من شیعتنا بهم یؤمن

الله روعة المؤمن فی دار الظلم اولئک المؤمنون حقا اولئک امناء الله فی ارضه اولئک نور الله فی رعیتهم یوم القیمة

ویزهر نورهم لاهل السموات کما تزهر الکواکب الدریة لاهل الارض اولئک من نورهم نور القیمة تضیء منهم القیمة

بما

یعنی محمد انجه الی کسیکه مسند در دولت امامان که تو نایب میباز خدا با و برنا مرا او ایشانرا زاده شهرها بر قرار نماید تا منع نماید بسبب ایشان
بلا و بلایا موذی و امر مسلمانان را بسبب ایشان اصلاح نماید که ایشانست پناه آوردن مومنان از ضرر و با ایشان پناه برد
صاحبان طلب زر شیعیان ما بسبب ایشان خاطر جمع سازد خدا ترس ایشانرا با از ظلم ایشان حقا مومنان هستند
و ایشان امینان خدا اند در زمین ما و ایشانند نور خدا در میان رعیت ایشان روز قیامت و درخشنده میشود نور ایشان
براهل آسمان چنانکه نور ستارها از برای اهل زمین و ایشان از نور ایشان است در روز قیامت روشن میشود
بسبب ایشان قیامت قسم بخدا ایشان خلق شده اند برای بهشت و بهشت برای ایشان پس گوارا باد ایشانرا انچه بر یکی از شما هرگاه خواهد برسد
بهمه اینها میگویم عرض کردم خدا مرا فدای تو گرداند بچه چیز برسد فرمود با ایشان باشد پس شاد گرداند ما را باهل کردن شادی در دلهای
مومنان از شیعیان ما پس از ایشان باش ای محمد و موید اینست آنچه در ترجمه عبد الله بن سنان بن طریف مولای بنی هاشم
و بعضی بنی طالب که گویند و بعضی مولای بنی عباس میگویند که خازن منصور و مهدی و هادی و رشید بود از قلم ثقفی بنی عباس
از اهل کوفه است ثقه بزرگست از اصحاب ما که باتفاق علمای ما او را ابو جعفر طعنه نیز زده از حضرت صادق و امام موسی کاظم روایت
کرده خلاصه با وجودانیکه با بن پادشاهان بنی عباس خزینه دار بود در طایفه امامیه بزرگ شان و جلالت او را انکار نتوانند کرد
و حضرت صادق در باب او سعی نماید اما آنچه گفته اند که [illegible] یعنی او میافزاید بر سن خود [illegible] این بود و شبیه عبد الله بن
سنان است علی بن یقطین و غیره خلاصه از کلام امام رضا معلوم میشود که مثل این اشخاص در هر عصر یافته میشود بعد پوشیده نماند
بر تو که آنچه از قول اعلام در هر روایت معلوم میشود که تکبیر گفت بعد شب قبل از این مولانا امام حسین را در خواب دیدم و مرا
بایری امر فرمود و وصیت کرد که مختار را ابن ابی عبیده ثقفی را نزد خدا تعالی و حجة المعصومین شأن او بزرگست و دلیل و این
چنانکه بعض بسیاری از علما که در فنون احادیث مهارت داشتند در [illegible] اکثر احادیث را بمطلب موید است و این که کسان
مختار [illegible] اخبار مختلف وارد شده و بسیار از اصحاب ما بر تهمت کرده از در خبارت و زیارت کنندها و را [illegible]
بسیارست بلکه ترک کننده زیارت او خوب نیست و شیخ بزرگ جعفر بن محمد بن نما رساله در احباب [illegible] آنرا شرح
[illegible] میگویم از بعض کلمات این شیخ بزرگ در اوایل آن رساله است که [illegible] و این حرف ذکر کردم زیرا
که او سبب خاموش شدن آتش مصیبت سید المرسلین و دل [illegible] حضرت امام زین العابدین کشته و همیشه گذشتگان
از زیارت مختار و اظهار فضیلت او دور میشدند مثل بوسیار که از اسباب [illegible] میشود در حق او عقاید داشتند که تا باب
جناب محمد بن حنفیه قائل بود و زیارت قبر او را ترک کردند و این از فرقه کیسانیه هستند با وجود آنکه قبر مختار در نزد جامع
کوفه است و بسبب آتش در وقت پرنشدن از دو مسلم بن عقیل مانند ستاره درخشنده است از علم تقلید عدول کرده
و فراموش کردند آنچه او بعوض قاتلان سید الشهدا کرده و حال آنکه او در راه خدا جهاد حق کرده و حضرت امام زین العابدین
از او بسیار خوشنود بود و مناقب او را ترک کردند و محمد بن حنفیه از جهت سن از حضرت سجاد بزرگ بود و با وجود این
در همه اوقات [illegible] مقدم میداشت و در [illegible] آنحضرت جری نمینمود و تکلم نمیکرد مگر آنکه [illegible]
او بود و اطاعت میفرمود [illegible] مانند اطاعت رعیت [illegible] و تفضیل میداد بر خود مثل تفضیل [illegible] سید بر
خادم و بنده دلالت دارد در این بحث روایت ابی بصیر عالم الاهواز که با امامت محمد بن حنفیه قائل بود گوید سالی
بحج رفتم پس ملاقات کردم با امام خود پس روزی در خدمت او بودم که غلام جوانی رسید پس آن غلام را دس محمد بن
حنفیه برخاست و [illegible] را در بر کشید و میان دو چشمانش را بوسید و او را سید خواند بعد از آنکه غلام رفت جناب
محمد برگشت پس عرض کردم [illegible] از خدا خواهانم فرمود چرا این میگویی عرض کردم برای آنکه او مرا امام مفترض
الطاعة میدانیم شما با جوانی بر [illegible] در بر میگیری و او را سید میخوانی فرمود او قسم بخدا اوست امام من پس عرض
کردم کیست او فرمود حضرت علی بن حسین [illegible] زاده [illegible] امامت او معارفه کردم پس مرا فرمود [illegible]

بنوعی که در میان من و تو حجر اسود حکم باشد پس من گفتم چگونه حجر را حکم نمایم و حال آنکه او جمادیست پس فرمود هر امامی که
حجر جماد با او تکلم کند او امام است پس من از سخن او حیا کردم و گفتم که حجر الاسود در میان من و تو حکم باشد پس آمدیم نزد حجر
و نماز کردیم و متوجه حجر شدیم پس او بحجر فرمود که سؤال میکنم از تو بحق آن خدائی که ودیعت نهاده در تو عهد و پیمان بندگان
را که شهادت دهی برای ایشان بوفا کردن خبر ده ما را که کدام یک از ما سزاوار امامت است پس قسم بخدا حجر به
تکلم آمد و مرا گفت ای محمد تسلیم کن امر امامت را به برادرزاده خود پس او از تو بامامت سزاوارتر است و او امام
تست پس حجر حرکت کرد خیال کردم که او میافتد پس بامامت او گردن نهادم و طاعت او را بر خود واجب شمردم
ابو بصیر گوید از نزد او برگشتم و بامامت علی بن حسین معتقد شدم و مذهب کیسانیه را ترک کردم و از ابو بصیر روایت
شده گوید که شنیدم از حضرت امام محمد باقر فرمود که ابو خالد کابلی اصحاب محمد حنفیه را همیشه خدمت مینمود و در امامت
او شک نمیکرد تا آنکه روزی بخدمت او آمد عرض کرد فدای تو گردم مرا در خدمت تو حرمتی و محبتی است ترا قسم
میدهم بحرمت خدا و رسول خدا و امیرالمؤمنین آیا خبر نمیدهی مرا که تو کی امام که خدا اطاعت ترا بر مخلوقات واجب کرده
فرمود یا ابا خالد مرا قسم بزرگ دادی امام من و برادرزاده من علی است بر من و بر همه مسلمانان چون ابا خالد سخن جناب محمد را
شنید آمد بخدمت علی بن حسین پس اذن خواسته داخل شد حضرت او را فرمود مرحبا بتو یا کنکر چرا بزیارت ما
نیامدی پس ابو خالد چون این سخن را شنید بسجده شکر افتاد و عرض کرد حمد مر خدا را که نمیراند مرا موت تا آنکه امام خود را شناختم
جناب امام خود را عرض کرد بجهت آنکه شما مرا بنامی خواندید که غیر از مادرم کسی آنرا نمیدانست تا حال امر خود را ندانسته بودیم و در دل
محمد حنفیه را خدمت نمودم و در امامت او شک نمیکردم تا قسم دادم او را پس او مرا بسوی تو دلالت کرد که تو امام منی و بر من
و بر همه مسلمانان میگویم بعد از آن شیخ ابن نما ذکر کرده حمله های محمد حنفیه را در صفین که امیرالمؤمنین او را امر کرد
بحمله نمودن بعد از حمله و سخن محمد را که بر پدرش عرض کرد این برادران من حسن و حسین را هیچ امر بحمله نمیفرمائی حضرت
سر او را بوسید و فرمود ای فرزند تو پسر منی و اینها پسران رسول خدا اند چگونه تنها را بدخواه بفرستم عرض کرد خدا مرا
فدای تو و ایشان گرداند بعد از این روایت شیخ سزاوار نیست که هر گاه جناب محمد حنفیه چنین باشد چگونه از طاعت او
سر بیرون میشود و از اسلام تجاوز کند با وجود آنکه مروی است که حضرت امام زین العابدین صاحب خون و طلب کننده خون
شهداست پس مختار حرکت کرد مانند پادشاه مطاع پس دشمنان خدا را بجهنم واصل کرد و بعضی را با خود جمع کرد که گوش
کسی از عرب و عجم رسیده و ابراهیم اشتر هم در همه آنها شریک او بود و ابراهیم که در اعتقاد و دین و یقین او شکی نیست با
مختار در همه امر موافق بود این بود کلام ابن نما میگویم اخبار بسیار در مدح و قدح و احوال مختار وارد شده نزدیک که بحد
تواتر رسد از آنجمله روایتی است که ابن عقده روایت کرده که حضرت صادق او را رحمت میخواند و از آنجمله آنست که روایت کرده
کشی از حمدویه از یعقوب از ابن ابی عمیر از هشام بن المثنی از سدیر از ابی جعفر قال لا تسبوا المختار فانه تا آخر که فرمود مختار را
سب نکنید که او قاتلان ما را کشت و خون ما را گرفت و زنان بیوه ما را بشوهر داد و در وقت عسرت در میان ما مال قسمت نمود
بیت حدیث و بعضی احادیث از نشر ما میرسیده و نظر کردن بعضی در این باب بجا است از آنجمله است آنچه روایت کرده
عبد الله بن شریک در حدیثی از حضرت باقر فرماید سبحان الله خبر داد مرا پدرم قسم بخدا که مهر مادرم از وجهی بود که مختار فرستاده
بود آیا خانه های ما را مختار بنا ننمود و قاتلان ما را نکشت و قصاص ما را نگرفت پس خدا او را رحمت نماید تا آنکه آنحضرت سه
مرتبه پس مختار را خطاب کرده فرماید خدا رحمت کند ترا زیرا که نگذاشتی حق ما را در نزد احدی مگر آنکه او را خواستی قاتلان
ما را کشت و خون ما را طلب کرد و از آنجمله خبر عمر بن علی بن حسین است که چون سر عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد را آوردند گوید
آن سرور بسجده شکر خدا افتاد و فرمود حمد مر خدا را که خون مرا از اعدای ما گرفت و جزای مختار را خیر دهاد و در خبر جارود
بن منذر از حضرت صادق که شانه نزد و خضاب نکردند از کثرت مصیبت زنان هاشمیه تا آنکه مختار سرهای قاتلان حسین را فرستاد
و در روایت اصبغ گوید رأیت المختار علی فخذ امیرالمؤمنین دیدم مختار را بر ران امیرالمؤمنین که دست مبارک خود
بر سر او می کشید و میفرمود یا کیس یا کیس و در رساله ثار که شیخ بزرگ ابن نما جمع کرده روایت کرده مرزبانی بسند خود از

از حضرت صادق منقول است که فرمود ما اکتحلت هاشمیة ولا اختضبت تا آنکه مختار سرهای کشندگان حسین را فرستاد یعنی هیچ زن هاشمیه سرمه نکشید و خضاب نکرد تا آنکه
فرستاده شد تا اینکه ابن زیاد ملعون کشته شد و از عبدالله بن محمد منقول است از ابی عبدالله از یحیی بن ابی راشد
گوید که فاطمه دختر علی فرمود که زنان ما خضاب نکردند و میل سرمه بچشم خود نکشیدند و شانه نزدند تا آنکه مختار فرستاد
سر عبیدالله بن زیاد را. تذییل میگوییم که فاضل استرآبادی بعد از آنکه در کتاب وسیط در رجال خود اخباریکه دلالت
بود بر مدح مختار و بر حال او ذکر کرده گفته در مذمت مختار هم احادیث وارد شده از آنها است که محمد بن حسن کشی
بن عامر روایت کرده از محمد بن یزداد رازی از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از [illegible]
ابی عبدالله قال کان المختار یکذب علی علی بن الحسین یعنی فرمود که مختار تکذیب میکرد در حضرت علی بن الحسین
و این حدیث است ضعیف الطریق و متنش منکر و از سعید بن عبدالله روایت شده گوید که خبر داد مرا محمد بن خالد طیالسی
از عبدالرحمن بن ابی نجران از ابن سنان و گفت که حضرت ابی عبدالله فرمود انا اهل بیت [illegible] یعنی ما اهل
بیت راستگویانیم خالی نمیباشیم از کذابی که ما را تکذیب میکند پس ساقط میباشد در نزد مردم راستی ما بکذب
او و باز آنکه فرمود که حضرت ابی عبدالله الحسین بن علی مبتلا گشت بمختار این بود حدیث میگوییم که در سند این خبر
سببی است که باعث طعن میشود زیرا که او هم از جمله حدیثهای حسن است زیرا که طیالسی اگرچه صاحب صحیح نیست الا آنکه
او را شیخ اجازه است و بسیار روایت کرده از سعد بن عبدالله از او و دلالت میکند موثق بودن او و علامه تصریح
کردن استرآبادی بحسن طریق در خبر اول و سکوت کردن او در سند این خبر عجیب است بعد دو خبر دیگر هم ذکر کرده
که سندهای آنها ضعیف است پس یکی از آن دو خبر از یونس بن یعقوب روایت کرده از ابی جعفر قال کتب المختار
ابن ابی عبیده الثقفی الی علی بن الحسین یعنی فرمود نامه نوشت مختار بن ابی عبیده ثقفی به علی بن الحسین و از عراق
هدیه با نامه فرستاد چون کاشتکان مختار بدر سرای آنحضرت رسیدند غلام داخل شد که اذن دخول برای ایشان
بگیرد پس رسول حضرت بسوی ایشان آمد و گفت مولایم فرمود که از در سرای دور شوید که من هدیه های کذابان را
قبول نمیکنم ولا اقرأ کتبهم و روایت دیگر را از عمر بن علی نقل کرده که ان المختار ارسل الی علی بن الحسین [illegible]
یعنی مختار بحضرت علی بن الحسین بیست هزار دینار فرستاد پس قبول فرمود آن را و بنا نمود با آن خانه
عقیل بن ابیطالب و خانه سایر بنی هاشم را که خراب شده بود و گوید بعد از آن چهل هزار دینار بخدمت آنحضرت فرستاد
بعد از اظهار کردن آنچه که ظاهر کرد آنرا پس حضرت آنرا رد فرمود و قبول ننمود بعد از آن فاضل استرآبادی گوید مختار آن
کسی است که دعوت نمود مردم را بسوی محمد بن علی بن ابیطالب که ابن حنفیه بود و او را کیسانیه نامیدند یعنی مختاریه و چون
لقب او کیسان بود بجهة آنکه صاحب شرطه آن کنیه اش ابا عمره بود و نامش کیسان بود و بعضی گویند که سبب نامیده شدن به
کیسان آنست که کیسان که غلام علی بن ابیطالب بود او را بطلب خون امام حسین و اولاد او نمود تا اینکه گویا که ظاهر شود
مر از شرکت [illegible] و وجها ذکر دست نمود روایت و خدا باحوال او دانا تر است میگوییم کسیکه اندک بهره از فطرت راست داشته
و در علوم عقلیه و نقلیه مهارت داشته باشد میداند اخباریکه دلالت مینماید بر مدح و خوبی احوال مختار چه قدر ترجیح
دارد باخباریکه دلالت بر مذمت او میکند و چه قدر که شک را در آن راه نیست پس اخباریکه دلالت بر مذمت مختار دارد
بعد از آنکه فرض کنیم که از ائمه طاهرین وارد شده نیست مگر بطریق اخبار خارجه که شامل باشد بر تقیه چیزهای که دلالت
بر مذمت مینماید بطریق تقاریت و مستند شد مگر و خلاف ایشان چون ایشان در این باب افترا و خبرهای
کاذبه اختراع کرده اند گویند که مختار ادعای نبوت کرد چنانکه صاحب کتاب مفتاح الحاج که از علمای ایشان
و در اخبار ایشان تتبع بسیار کرده در آنجا گوید بعد از ذکر کردن بعضی از آنچه در دست مختار جاری شده و شکر کردن
مردم او را بجهة مختار لکن در آخر از باطن عداوت خود را اشکار کرده گفته گویند مختار ادعای نبوت کرد و بعضی
گویند که جبرئیل با او نازل میشد و بعضی گویند که خدا در او حلول کرد مختار پس مصعب بن زبیر برادر عبدالله برادرش از
بصره بسوی مختار حرکت کرد و در میان او و مختار جنگ واقع شد پس مختار کشته شد و مصعب بر کوفه غالب شد

بعد از آن بسر فرستاد و ابن زیاد را او هم در سال شصت و هفت هجری بود بآخر رسید کلامش میگوئیم چنین است در شان مختار
ابن اثیر اخبار را گفته اند چنانکه در مقام بسیار اخبار را گفته اند که صادر شدن این اخبار در شان مختار او را قاتل و شدت
عداوت و غیظ ایشان بود که سینه ایشان پر بود دویم آنکه بسبب جمیع دعوات بشر کارهای بسیار پسران زبیر با لعنت
خدا هر دو ایشان را بعد از اینجا گذاشته تاریکی است که شیخ بزرگ ابن نما در رساله تاریخیه بآن اشاره کرده در اینجا که فرموده مختار
کارهای خود را بعراقت مکر و حیله و خوبی سیاست میشمود و مرزبانی گفته در کتاب بعضی اکثر مختار را غلامی بود نامش جبرئیل می
گفت که جبرئیل را چنین گفت و من بجبرئیل چنین گفتم و عربان نادان اعراب را خیال میکردند که جبرئیل را میگوید پس از جهت
ایشان اعانه کرده و کارش بانتظام رسید بعد از آن بنای بر کمودن دین و گشتن باطل قیام کرد بعد میگوئیم که شیخ بزرگ
ابن نما کلام را در این مقام بسیار آشکار کرده و عاقلان را به راه راست رهنما کرده در اینجا که در آخر رساله گوید که بسیاری
از علما اگر برای ایشان توفیق باشد بر معانی لطیفها هرگاه فکر نمایند در فرمایشات حضرات ائمه که در مدح مختار فرموده
اند هر آینه میدانستند که مختار از جهادکننده گان است که خدای تعالی در کتاب مبین ایشان را مدح فرموده و دعا
حضرت امام زین العابدین مختار را دلیل و حجت که مختار در نزد ائمه در محبان و از اخیار است و هرگاه مختار را از جاده شریعت
بیرون و اعتقادش سالم نمی بود امام او را دعا نمیفرمود و دعای آن حضرت عبث میشد و حال آنکه از امام عبث سر نمیزند
و قبل از این از فرمایشات حضرات ائمه که مختار را مدح او را ذکر کردیم بوجهی که صاحبان بصیرت را از مذمت او کفایت میسازد اما گمان
مختار بعضی عیبها برای او درست کردند که محبت او را از قلبهای شیعه ببرند و کنند چنانکه دشمنان حضرت امیر المؤمنین
در حق او کردند و جماعت بسیار از این جهت هلاک شدند و از محبت و طاعت او بیرون شدند پس آنکه او را دوست دارد اینجا
اعلام محبت او را تغییر نه بلکه باعث کشف علم میشود پس در قضیه مختار که دانسته با ائمه طاهرین میگوئیم که این شیخ
اجل تحقیق خوب نموده و اگر خواهی از این آشکارتر بیان شود پس بدان که خدای تعالی راضی نمیباشد که مختار از شقیا باشد
سینه یزید را میخواهد زیرا که مختار سینهها و قلبهای حضرت رسول و شیعیان امیر المؤمنین را شفا داده و سرور گردانیده و سبب
آنچه از قاتلان آنحضرت در جهنم واصل نمود آیا جایز باشد در حکمت بالغه الهیه که محب امیر المؤمنین از شقیا باشد و حال آنکه خداوند
در حدیث قدسی در شان ایشان میفرماید یا محمد انت منی حیث شئت انا آخر یعنی یا محمد تو از من در مکانی هستی که من
بجو آهسم و علی از تو در مکانی است که تو از من هستی و دوستان علی از من در مکانی هستند که علی از تو هست اهل بیت
پس در وقت سرور شدن سینه ایشان و شفا یافتن قلوب ایشان بسبب آنچه بدست مختار جاری شد که باعث حسرت و حیرت
مخالفان بود نه چنین است که بحکم خدا شقاوت مختار را علاقه کند و در اسرار ملکوتیه که گذشت دانستی که اهل بیت عصمت
سبب گریه کردن و زیارت نمودن آنها از صاحبان گناهان کبیره که از خاصیت طینت ایشان میل کردن بمحبت ائمه
معصومین بود با وجود این سبب گریه و زیارت در حق ایشان التفات و توجه مینمایند و از زمره هلاکشده گان نجات میدهند
با معنی که در دل ایشان محبت و دوستی باقی تا وقت وفات کردن باشد آیا راضی میشوی با وجود این که بقول [illegible] شان
مختار توجه و التفات حضرات ائمه صادر نباشد در آن زمانی که در حبس ابن زیاد بود و تحمل اشقیا مینمود و در آن وقت
که قاتلان آنحضرت را بجهنم واصل مینمود حاشا ثم حاشا که چنین باشد بلکه توجه و التفات کامل از حضرات ائمه در هر وقت
مختار را شامل میشد که بعذر از کفار و اشرار را بدست او بجهنم واصل شد این عمل خیر چگونه از شقیا که در جهنم مخلد باشد صادر
شود بنا بر این میبرم بخدا از آنچه در شان مختار گفته اند و مؤید سخن ما است آنچه در روایت است که حضرت علی بن حسین با اصحاب
خود فرمود که اصحاب آنحضرت عرض کردند یا ابن رسول الله که امیر المؤمنین از مختار را خبر داده ما را نفرمود که کی میباشد
حضرت علی ابن حسین فرمود آیا خبر بدهم شما را که کدام وقت میشود عرض کردند بلی فرمود در روز فلان تا مدت سه سال
در آن وقت که [illegible] در فلان روز [illegible] نزد من میآورند در حالتی که ما [illegible]

نهار میخوریم سر آنها در پیش ما باشد و بآنها نظر بنمائیم گویند چون همان روز که حضرت ایشان را خبر داده بود
در آن روز حضرت با اصحاب خود در سرداره نشسته بودند ناگاه فرمود ای گروه اصحاب پاکیزه دارید نفسهای خود را که شما نهار
میخورید و ظالمان بنی امیه بجهنم واصل میشوند عرض کردند کجا فرمود در فلان مکان مختار ایشان را میکشد و زود باشد
که سرهای آنها در فلان روز نزد من بیاورند چون همان روز رسید سر آن دو ملعون را آوردند در وقتیکه آنحضرت
از نماز فارغ شده میخواست نهار بخورد چون آنها را دید سجده نمود و فرمود حمد مر خدایرا که مرا از دنیا بیرون نبرد تا سر قاتلان
پدرم را دیدیم پس طعام میخورد و بآنها نظر می نمود وقت حلوا حلوا نیاوردند زیرا که غلامان بتماشای سرها مشغول شده
حلوا درست نکرده بودند عرض کردند امروز حلوا درست نکرده اند فرمود امروز حلوا نمیخوریم نظر کردن باین دو ملعون
از حلوای شیرین تر است بعد برگشته بفرمایش امیر المؤمنین که فرمود آنچه در نزد خدا بجهة کافران و فاسقان مهیا
است مذکور است این بود حدیث میگوئیم ای اهل انصاف و مروت شما را بخدا قسم میدهیم آیا این فرمایشات امام
زین العابدین التفات و توجهیست در حق مختار بلکه مثل این توجه و التفات کم میباشد بعد ملاحظه کنید که آیا این
فرمایشات سرور سخن انکار را تمکیند که میگوید مختار ماذون بود از طرف امام در کشتن کفار و مؤید اینست آنچه
در روایت ابو حمزه ثمالی است که گوید در هر سال یکدفعه بزیارت حضرت علی ابن الحسین میرفتم در وقت حج پس سالی بخدمت
آنسرور رفتم دیدم طفلی در بالای زانو نشسته دیدم پس آن طفل برخواست رفت بدر خانه بیفتاد که سرش شکسته شد پس آنسرور برخواست
و به تعجیل تمام تشریف برد و او را برداشت و خون از سر او پاک میکرد و میفرمود بابای من پناه میبرم بخدا از اینکه تو که در کناسه
دار کشیده باشی عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باشد کدام کناسه را میفرمائی فرمود کناسه کوفه عرض کردم یقینا این واقع
خواهد شد فرمود بلی قسم بآن کسیکه محمد را بحق مبعوث کرده اگر که تو بعد از من زنده باشی هر آینه البته این جوان را در
طرفی از اطراف کوفه در حالتیکه کشته و دفن شده و نبش شده و بدار کشیده ملاحظه خواهی کرد در کناسه بعد از دار برآورند و بسوزانند
عرض کردم فدای تو گردم نام این جوان چیست فرمود زید پسر من است بعد آنسرور گریست فرمود خبر میدهم ترا بخبر این
پسرم شبی بعبادت مشغول بودم که خواب مرا در ربود در خواب دیدم گویا که من در بهشت هستم و جدم رسول الله و امیر
المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و برادرم امام حسین حاضر بودند حوریه را از حوریان جنت بمن تزویج نمودند پس با او
مقاربت کردم و در نزد سدرة المنتهی غسل کردم ناگاه هاتفی از طرف پشت مرا گفت گوارا باد ترا زید پس بعد از آن هم
غسل کردم و نماز صبح خواندم پس در را کوبید پس نزد او آمدم عرض کرد من رسول مختارم بخدمت شما سلام
میرساند و عرض مینماید که این کنیز را در حوالی خود دیدم و او را بشش صد دینار خریدم و بشش صد دینار بخدمت شما
فرستادم پس بجای خود مصرف نمائید و کاغذی بمن داد و جواب او را نوشتم نام کنیز را پرسیدم گفت حوراء
پس او را مقاربت کردم با جوان حامله شد و او را زید نام کردم این بود حدیث و تائید این روایت بقول اکابر
امامیه است پس هرگاه که او چه میگوئید از روایت ما که ابن ادریس در کتاب سرائر از کتاب ابان بن تغلب روایت کرده و او از
جعفر بن ابراهیم از زرعه روایت کرده و او هم از سماعه روایت کرده سماعه گوید از ابو عبد الله شنیدیم که فرمود اذا کان
یوم القیامة مر رسول الله تا آخر یعنی چون روز قیامت باشد حضرت رسول و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین در کنار
جهنم میگذرند پس کسی از جهنم سه دفعه فریاد میزند یا رسول الله بفریاد من برس حضرت او را جواب نمیدهند پس امیر المؤمنین را
ندا کند سه دفعه که بفریاد من برس پس او جواب نمیدهد پس سه دفعه ندا میکند یا حسین بفریاد من برس منم کشنده
قاتلان تو مختار حضرت رسول بفرماید یا حسین او را نجات ده حضرت حسین مانند عقاب مختار را از میان آتش برباید و از آتش
بیرون کند گوید پس بابی عبد الله عرض کردم که فدای تو گردم آن شخص کیست حضرت فرمود مختار عرض کردم چرا در آتش
معذب میباشد فرمود برای آنکه در قلب او چیزی بود قسم بآنکسیکه محمد را بحق فرستاده هرگاه در قلب جبرئیل و میکائیل

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] چون [illegible] مختار [illegible]

این جوان را که ظلم کرد و قاتلان ترا کشتیم پس بقول امام حسین اکتفا فرماید که او را جواب دهد پس امام حسین او را جواب بگو و او را

جواب داد امام حسین [illegible] عقاب مختار را الله آتش بر توبه نمی‌بر او را ورد فرمود اگر قلب مختار را میشکافتند محبت

از محبت خلفا جور را یافته میشد پس هرگاه احوال مختار چنین باشد چگونه او را مدح میتوان کرد بلکه او را موثق نباید

میگویم ضعف سند خبر دوم از چند جهت است و شاید این آخر است که شیخ آنرا در تهذیب ذکر کرده و داود جز آن کتاب

طهارت در تهذیب نزد من موثقیت ظاهر بود اما سند روایت اول هم ظاهر است از ضعف خالی نیست سبب

این دو خبر ضعیف دست از مدعای خود برداریم که از امور شیعه منقطع است بلکه از قطعیات است و گفته میشود

در جمع کردن میان این اخبار مختلفه اینکه اگرچه مختار کامل نبود در ایمان و یقین و ماذون نبود در کشتن اینها چنین

لیکن نام مکر خیرات بسیار و شفای سینه‌های مومنان که بادست او جاری شد آخر امر او بنجات بازگشت و باین سبب داخل شد

در قول خدای تعالی و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله أن یتوب یعنی کسانیکه بگناه خود اقرار

کردند یکبار عمل صالح را بگناه ممزوج کردند امید هست که خدا قبول نماید توبه ایشان را و فرمایش آنحضرت در خبر دوم که حب‌ها

در نمود یعنی حب شیخین ملعونین و بعضی گفته‌اند حب حسنین گفته‌اند پس او و علت بیرون شدنش بلا باشد چنانکه ما از اول

علت داخل شدن او بود و دفع نماید آنرا آنچه حسنات او است و بعضی حب ریاست و مال گفته‌اند ما قول اول بهتر است

و پوشیده نماند که همه آنچه احباب تحقیق کردیم خوش مینماید هم چنین خوش مینماید آنچه که از حضرت باقر روایت کرده‌اند در

باب توجیه آنچه از مختار صادر شده در امان دادن مختار ابن سعد لعین را و تفصیل آن اینست که عبدالله بن جعده ابن هبیره

عزیزترین مردم بود نزد مختار از مختار امان گرفت بجهت ابن سعد و صورتش این بود بسم الله الرحمن الرحیم این امان

مختار بن ابی عبیده ثقفی بجهت عمر بن سعد بن ابی وقاص پس بتحقیق در امان امان خدای خود تو و اهل و مال تو که مواخذ نشنی

بجهت امری که از تو صادر شده مادام که بشنوی و اطاعت کردی و از خانه خود بیرون نشدی مگر اینکه از تو امری تازه سرزند پس اگر

از لشکر خدای تعالی و شیعیان آل محمد ابن سعد را ملاقات کنند او را تعرض نرسانند مگر بخیر و خوبی و السلام بعد جماعتی را شاهد گرفت

را بحضرت باقر فرمود مقصد مختار از کلمه من احدث حدثا این بود که او داخل بیت الخلا باشد و حدث کند این بود حدیث

پس اینکه امام که عجب حذاقت همه مردم اراده نماید که کلام مختار را از دروغ بودن بیرون کند و آنرا بیان کند مانند آنچه که بیان

فرمود با وجود اینکه دروغ در انتقام مثل جایز است قطعا پس چگونه راضی نباشند جماعتی از علما که از نزد خود چیزی در شان مختار

میگویند که او را از ایمان و یقین بالکلیه ایمان بیرون مینمایند بعد تعجب از تکرار کردن ایشانست آنقدر که مختار را از اهل جنان

ماذون نبود با وجود اینکه ایشان دیدند آنچه که ما نقل کردیم و در کتب اخبار خوانده‌اند که سید الشهدا چند دفعه کفار و اشرار را

نفرین کرد که خدا مسلط کند بر شما غلام ثقفی را بلکه امید چنانچه همه اصحاب صادر شده در مقاتل بسیار چند مرتبه چنانکه چند دفعه از

ایشان در خبر دادن از قضیه مختار خبرها صادر شده که مشعر بکمال دلالت کننده است بر این معنی را که خدای تعالی سینه‌های ایشان و سینه شیعیان ایشان

کشتن مختار است ملاعین را الله اکبر از رضا و تحسین فعل مختار هم معلوم میشود در تفسیر امام است که حضرت امیرالمومنین فرمود ان

بعض بنی اسرائیل تا آخر یعنی بعضی بنی اسرائیل طاعت کردند گرامی شدند و بعضی گناه کردند معذب شدند پس هم چنین میباشید شما

عرض کردند کیستند ای امیرالمومنین که عصیان میکنند فرمود آن کسانیکه مامور شدند بتعظیم کردن ما اهل بیت پس مخالفت کردند و حقوق ما را

انکار کردند و ضعیف شمردند و کشتند اولاد رسول خدا را که باکرام و محبت شان مامور شده بودند عرض کردند یا امیرالمومنین آیا این واقع

خواهد شد فرمود بلکه خبر حق و امریست که خواهد شد زود باشد که پسران من حسن و حسین شهید نمایند بعد آنحضرت فرمود زود میرسد خواری آن

کسانیکه ظلم کردند در دنیا به شمشیرهای بعضی از آنانکه خدای تعالی مسلط مینماید برای انتقام بسبب ظلمی که کردند چنانکه بر بنی اسرائیل خواری رسید مگر

که روایات را ابطال و جهید کی اخذ نمایند چنانکه در خبر وارد شده که اگر روایت در دیت باشد بهتر است از هزار روایت که بیرایت باشد چون روایت را اجهید کرفتند و صنعت آنرا از صحیح تمیز دادند میدانند که بر ایشان لازم است شان مختار و بزرگی قدر و منزلت او را اتمد خدا تعالی و صحیح معصومین را ظاهر سازند مردم را ترغیب و تحریص نمایند بتعمیر و بنای قبه و بر زیارت او بلکه چون این اظهار کردن رضا ائمه و حضرات ائمه است واجب میشود پس چنانکه روایت حکایت شهید شدن سید الشهدا او در قدیم و کتب او بر مذکور شد هم چنین انتقام گرفتن مختار از کفار مذکور است ایا نمی کلام کعب اخبار را که صد از ذکر کردن بعضی از فضایل امام حسین که در کتب آسمانی مذکور است آنچه در روز عاشورا واقع میشود از گرفتن آفتاب و ماه و سه روز تاریکی هوا بر مردم و خون باریدن از آسمان و حرکت کوهها و متلاطم شدن دریا و غیر اینها که کعب گفت ای قوم گویا شما تعجب مینمائید از آنچه شما را خبر میدهم از شهادت امام حسین خدا تعالی از آنچه واقع شده و خواهد شد چیزی نگذاشته از اول زمانه تا آخر آن مگر آنکه بموسی بیان فرموده و هیچ چیز خلق نشده مگر آنکه در عالم ذر بحضرت آدم ظاهر شد چون این امت را با و نمودند با ایشان و اختلاف و حرص ایشان بر دنیا نظر کرد عرض کرد الهی این امت نیکی چه کنند با اولاد دنیا و حال آنکه فضل انبیا هستند خدا تعالی فرمود یا آدم ایشان اختلاف مینمایند و قلبهای ایشان هم مختلف میباشد و زود باشد که در زمین فساد و انکار مینمایند مانند فساد قابیل که هابیل را کشت ایشان سبط حبیب من محمد مصطفی را شهید میکنند بعد مجسم شد برای آدم مقتل امام حسین و جای ایستادن او و حمله کردن امت حدیث سر او پس نظر کرد در ایشان دید که روهای ایشان سیاه شده عرض کرد خدایا چنانکه سبط را کشتند عذاب آنها را زیاد کردند دلیل ظاهر شد چه خوش گفته است الکوکبی شاعر حیث

الغضب باخذ الثار من عصب باؤا بقتل الحسين الطاهر الشيم قوم غدوا البان النغض بينهم للمرتضى و بنيه سادة الامم حانا لفخار لطشار اذا مقترف عن نصرهم سائر الاعراب والعجم

یعنی شاد شد پیغمبر بسبب گرفتن خون فرزندش از طایفه که جمع شدند به کشتن حسین با کرامت و نیکو خوی و دشمن خوردند شیر عداوت مرتضی و اولادش که پیشوای مردم بودند چه شد برای مختار همه فخر که ساین عرب و عجم از نصرت کردن سید الشهدا باز نشستند رحمت پروردگار بر او و افزون گردد و اشک دیده ما بر قبر او جاری است و دلیل بر این اشاره کردن بعدد کفاریکه مختار بجهنم واصل نموده هم چنین اشاره کردن بکمیت و اصل شدن یزید بن معاویه و ابن زیاد بدار البوار و هم چنین به بعضی اسود که با بعقاب تعلق دارد پس بدان که انا بوالمؤید خوارزمی حنفی نقل کرده که عدد اعلا عینیکه مختار کشت هشتصد و چهل و هفت هزار یا نهصد و هشت نفر بود از جمله ایشان بود ابن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع و ربیعه بن مخارق و حرمله بن کاهل و شمر و ابن سعد و پسران او و خولی و عمر بن حجاج لعنهم الله اجمعین و قاضی حسین بن سبکی شافعی در شرح دیوان امیر المؤمنین گوید که عدد آنها هشتاد هزار و سیصد نفر بود و مدت امارت مختار هفت سال شد و از نفسیر امام از امیر المؤمنین نقل شده که از آنهائیکه ظلم کردند سیصد و هشتاد و سه هزار مرد کشته میشود و جمع مکه این لفظ جمیع این عدد نیست که مختار بحجاج گفت در جائیکه گفت ای حجاج که خدای تعالی خواسته که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار مرد بکشم و هم چنین بکتاب عبد الملک مروان که بحجاج نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد ای حجاج ابن یوسف بدرستیکه عمر از هوا نازل شده و با او بود کاغذی که تو مختار بن ابی عبیده را کرده و میخواهی او را بکشی گمان میکنی که او حکایت میکند از زبانش خدا که زود باشد از انصار بنی امیه سیصد و هشتاد و سه هزار نفر بکشد چون کاغذ من بتو میرسد او را رها کن و او را تعرض مکن مگر بسبب ملعونی که شرح آن را داده که مختار بعد از کشتن ابن سعد و پسرش گفت قسم بخدا هر آینه هفتاد هزار نفر را میکشم از قاتلان امام حسین چنانکه بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر کشته شد و بعضی گفته اند که کشته بر کار ربع از قریش را بشمار آید بتحقیق که کشته امام حسین را صاحب کتاب مفتاح النجاح و نجات که از فضلا عامه است که اهل بیت را ایوبکر شافعی در حیاة نباتات و حاکم از ابن عباس روایت کرده

يا قاسم الجنة والنار في غد ... بأي حكم بنوك يتبعونكم
عظم ... سما ...
... وأمسكوا بيكا ...
... أعظم ... أدرك الحسين ...
اذكر مصايب الطاهرين ...
... الكعبة ...
... القضاء ...

مثل آنچه که درین روایت بطریق ایزد بعضی از روایات وارد شده و شیخ مفید کتابی نام نموده در رساله شرح ثار که روایت شده
که مختار در ایام حکومت خود از کسانی که در شهادت حسین شریک بودند هیجده هزار نفر را کشت و ایام حکومتش هیجده ماه بود و اول
حکومتش در شب چهاردهم شهر ربیع الاول سال شصت و شش هجری و آخرش در نصف شهر رمضان در سال شصت و هفت هجری
بود و عمرش شصت و هفت سال بود و صاحب کتاب مشتمل المحتاج گوید چون مختار از قتل ابن زیاد فارغ شد امر کرد هر کس که با
عمر بن سعد در کربلا حاضر شده و جنگ کرده یا از اعوان ابن زیاد و یزید باشد اخذ کردند که بقول بعضی از اهل اخبار بحمل و هشت هزار
و پانصد و هشت و چهار نفر رسید غیر از آنانیکه در دعواها از دشمنان کشته شده بود میگوئیم ممکن است جمع کردن میان روایات
را باینطور که گفته شود آنچه در روایت خوارزمی که عددش از همه بیشتر است حمل شود بر آن کشته شدگان که در دعواها با همه طوایف اتباع خون
امام حسین از سلیمان بن صرد و مسیب و غیر ایشان و مختار و اصحاب او از طرف دشمن کشته شده و هم چنین همه آنکه در غیر دعوا کشته شده و اما آنچه
در تفسیر امام و غیر آن است حمل میشود بر همه کشته شدگان که در حکومت مختار کشته شدند در دعواها و یا غیر آن و اما آن روایت که ده
هزار است حمل میشود بر آنکسانیکه در میان مردم شام مشهور بودند کشته شدند در دعواها یا غیر آن و آنکه هشتاد هزار
است حمل میشود بر آنکسانیکه در میان مردم بسیار مشهور بودند از آنکسانیکه گذشت مثل صاحبان منصب در میان لشکر و رؤسای ایشان و آنچه
در روایت قاضی حسین میبدی گذشت این حمل میشود اما آنچه از اهل اخبار عامه ذکر کرده اند که عدد کشته شدگان بحمل و هشت هزار و
پانصد و هشت و چهار است بیانش معقول و کم در جنگ کشته شدند بجانب دشمن لکن در کلام قاضی میبدی چیزی میماند و آن اینست که قاضی
میبدی شافعی ذکر کرده که حکومت مختار شش سال بود و بجا نیست زیرا که شهادت سید الشهدا در سال شصت و یک بوده و شهادت
مختار در سال شصت و هفت بوده و میان شهادت آنحضرت و حرکت کردن مختار برای خونخواهی قریب به چهار سال است اگر مختار
از زمان شهادت امام به طلب خون آنحضرت عازم بوده و کلام قاضی هم شاید باینمعنی اشاره باشد چون همه اینها را دانستی پس بدانکه
که علمای خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر اینکه اکثر ملاعین که در روز عاشورا اموال عترت رسول خدا را غارت کردند هرگز بچیزی از آنها
منتفع نشدند بلکه همه اینها دلیل بر بزرگی شان عترت رسول و زندقه و کفر دشمنان ایشان بود و قبل از این بعضی روایات مذکور
کرده ایم و در اینجا هم بعضی دیگر اشاره مینمائیم از کتاب مثیر الاحزان روایت کرده که حضرت سید الشهدا را عطریات بود آن
ملاعین آنها را میان خود قسمت کردند چون بخانه خود بازگشتند همه عطرها خاکستر شده بود که زنی از زنان آنها از آن عطرها
نتوانستند برند که هر که زد بمرض برص مبتلا شد پس آنرا در نزد مختار آوردند گفت ای فلان ملاعین آیا دیدید که خدای تعالی از شما
ربود هر روز بخش عطر گرفتید پس ایشان را بابا باد فرستاده و ایشان را کشت لعنت خدای تعالی بر همه ایشان باد و شتر حرم
امام علیه السلام یافت پس قدری از آن را دختری داد و دختری نیز دزدی کرد که با آنچه در حق دیگری درست کند چون زرگر خلخال را با آتش گذاشت
کرد هیچ شد و چیزی مس شد و بعضی گفته که آتش شد پس دختر پدرش را این خبر داد پس آن لعین زرگر را خواند و ماجرا نقل
بابو داد و گفت در نزد من آتش بگذار پس چون گذاشت هیچ شد و بعضی گویند که مس شد بعد از آن دانی که علما تاریخ
از خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر اینکه از آنکسانیکه در روز عاشورا بودند از دشمنان آل محمد کسی نماند مگر اینکه در دنیا
گرفتار شدند به کشته شدن یا نابینا شدن یا سیاه شدن رو و مثال آن از عذابهای سخت چنانکه در کتاب مثیر الاحزان نقل
شده است آنکه سید الشهدا را شهید شد بحر بن کعب شلوار آنحضرت را بیرون آورد پس دستهایش در زمستان خشک شد و در تابستان
تر شد و خون و چرک روان میگشت تا بجهنم واصل شد و قطیفه آنحضرت را قیس ابن اشعث گرفت پس مجذوم شد و اهل
او را بیرون انداختند پس سگها گوشت بدنش را خوردند در حالتیکه آن لعین زنده بود و خوارزمی روایت کرده که شش نفر از جهنمیان
آوردند که اموال امام حسین را غارت کرده بودند پس امر کرد دستها و پاهایشان را قطع کردند در حالیکه زنده بودند و صاحب کتاب
الحول حکایت از عامه روایت کرده از منصور بن عمار که بعضی از آن ملاعین بمرض عطش مبتلا بودند که یک سبو آب میخوردند
در زمستان انتهای شان دراز شد بنوعی که چون آب بسیار میخوردند لبهای خود را بگردن میپیچید مانند ریسمان

کرده جماعتی که گرد وی گرد آمده بودند که ما همین قاتل حسین بودیم ... حاضر بودند ... از سید ...

شیخ گفت من از آنها بودم و حال من چنین است که هیچ ... چراغ ... پیش آتش گرفت ...

فریاد میزد آتش که هیچ چیز خود را نمیدانست ... آن آتش او بود تا جهنم و اصل شد ...

کرده شد که ... اصحاب گرد ... از شر بخاری خون امام حسین ...

صاحب خانه این سخن را تکذیب کرد و گفت من هم از آنها بودم در حضر نزد او گفت که چراغ را درست کند پس نشر

آتش گرفت و سوخت و گویند که قسم بخدا من خود او را دیدم گویا که ذوغال شده بود و از او آمده حکایت شده که

شیخی محض کربلا حاضر شده بود و جهاد نکرده بود و پس او نابینا شد از سبب آن پرسیدند گفت که او حضرت رسول

خدا را در خواب دیدم که محزون نشسته و در دست مبارک شمشیری و در برابرش و تشتی و دیدم ده نفر از قاتلان حسین

سرشان بریده شده بعد او را لعنت کرد و دشنام داد و از خون امام حسین میلی بچشم او کشید چون بیدار شد دید کور شده

و باز حکایت کرده اند که شخصی حضرت رسول خدا را در خواب دید که در برابرش طشتی پر از خون بود و مردم را می آورند و تحت

السنه ... پس از آن خون بر ایشان آلوده مینماید تا اینکه مرا بخدمت آنحضرت رسید عرض کردم من حاضر نشده

بودم فرمود قصد داشتی پس انگشت مبارک را این اشاره کرد پس نابینا شدم تا اینجا صاحب کتاب مفتاح النجاح نقل کرده

و باینطریق خود را این خبرها معلوم بسیار است و بر تو پوشیده نماند عذابیکه خداوند عالم در دار دنیا بقاتلین حسین شده

بسیار اندک و کمتر است نسبت بعذاب برزخشان و نسبت بعذابیکه در جهنم ایشان را میرسد و ایضا عذاب نسبت

بعذاب برزخ عذابیکه در جهنم بایشان میرسد بغایت اندک بعد از آنکه قیامت قیام نماید و نامه عملها ...

سنند و میزان حساب قایم میشود پس بحذف سابل از سید مرتضی روایت کرده از خبر که روایت کرده ملخصانی در ...

سئل از حضرت صادق انه اذا احتضر الکافر حضره رسول الله و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت فیدنوا الیه

امیر المؤمنین فیقول یا رسول الله ان هذا کان یبغضنا اهل البیت فابغضه فیقول رسول الله یا جبرئیل

ان هذا کان یبغض الله و رسوله و اهل بیت رسوله فابغضه و اعنف به فیدنوا منه ملک الموت فیقول

یا عبد الله اخذت فکاک رهانک اخذت امان برائتک تمسکت بالعصمة الکبری فی دار الحیاة الدنیا فیقول

یا عبد الله و ما هی فیقول ولایة علی بن ابیطالب فیقول ما اعرفها و لا اعتقد بها فیقول له جبرئیل یا عدو

الله و ما کنت تعتقد فیقول له جبرئیل ابشر یا عدو الله بسخط الله و عذابه فی النار اما ما کنت ترجو فقد

فاتک و اما الذی کنت تخافه فقد نزل بک ثم یسل نفسه سلا عنیفا ثم یوکل بروحه مائة شیطان کلهم

فی وجهه و یتاذی بریحها فاذا وضع فی قبره فتح له باب من ابواب النار یدخل الیه من فوح ریحها و لهبها

ثم انه یؤتی بروحه الی جبال برهوت ثم انه یصیر فی المرکبات بعد ان یجری فی کل مسخ مسخوط علیه حتی یقوم قائمنا

اهل البیت فیبعثه الله فیضرب عنقه و ذلک قوله ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج

من سبیل و الله لقد اتی بعمر بن سعد بعد ما قتل لعنه الله تعالی و انه لفی صورة قرد و فی عنقه سلسلة فجعل

یعرف اهل الدنیا و هم لا یعرفونه یعنی هرگاه کافر محتضر باشد حضرت رسول و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت حاضر باشند پس

امیر المؤمنین نزد او بیاید عرض کند یا رسول الله این شخص اهل بیت را دشمن میداشت پس تو او را دشمن دار پس رسول

بجبرئیل فرماید که ای جبرئیل خدا و رسول و اهل بیت او را دشمن دار و سخت بگیر او را پس ملک الموت نزدیک او بیاید و می

گوید ای بنده خدا آیا گرفتی خلاصی گرو خود را آیا برائت خود را و عصمت کبری چیست گوید ولایت علی بن ابی

طالب پس گوید نمیشناسم او را و اعتقاد نکرده ام بر آن پس جبرئیل او را گوید ای دشمن خدا الحال که بان اعتقاد نکرده بشارت

باد ترا بعذاب خدا تعالی و آتش و آنچه امید داشتی از تو فوت شد و آنچه از او میترسیدی بر تو نازل شد پس روح او را بقوت

میگیرد و بعد بر روح او صد شیطان موکل نمایند که همه ایشان بروی او تف میاندازند و از بد بوی او اذیت میکشند پس چون او را در قبر گذارند

...العذاب من صنوف ... و نیرانه
فضیقة فی وجهه ...

... الاسباب ...

... الجحیم

... و الاغلال ...

دری از دوزخ جهنم برای او گشاده گردد که از آن بوی گند و حرارت جهنم باو میرسد و بعد روح او را بکوه برهوت میبرند و در آنجا بصورت مثالی
میمانند تا قایم بالقیام نماید پس خدا او را زنده کند که است و گردن او را میزنند و اینست قول خدا تعالی ربنا امتنا اثنتین و احییتنا
اثنتین تا آخر یعنی ای پروردگار ما ما را دو مرتبه میرانیدی و دو دفعه زنده میکردی پس بگناهان خود اقرار کردیم پس آیا بسوی خلاصی راهی
هست قسم بخدا این آیه در عمر بن سعد آورده بعد از کشته شدن ملعون در صورت میمون در گردنش زنجیری و ملعون اهل دنیا را
میشناسد اما ایشان او را نمیشناسند قسم بخدا نمیگذرد تا مسخ میشود دشمنان ما در ظاهر حتی مرده حال آنکه مسخ میشود بصورت
میمون یا خوک و بعد از آن برای ایشانست عذاب … و بعد از آن برای ایشانست سقر … این بود حدیث و محقق مجلسی
در بحار گوید که یحتمل عرب است و شنیده از انکار در جواب کرده و باین طور جواب داده که ما انکار نمیکنیم علاقه گرفتن روح ببدن دیگر
و تغییر صورت او را بصورت دیگر و میگوییم ممکن است حمل کنیم آنرا به تغییر یافتن در بدن مثالی و تغییر یافتن جسد اصلی او بصورت قبیحه
تا اینجا بود کلام المرحوم میگوییم این جواب از سید مرتضی … بعد … بود دلالت … شدن الارواح در برزخ
دلالت میکند بر آنکه عدول کرده از اینکه حقیقت انسان هیکل خاصی است و روح عبارتست از امر عرضی … یا روح
مجرد یا جسم لطیف است که در بدن سرایت دارد … هست که اخبار بسیار دلالت میکند بر اینکه ارواح کفار
در وادی برهوت معذب میشود و در بعضی اخبار وارد شده است که قاتلان سید الشهدا در کوهی که در راه مکه است معذب اند و ممکن است
کشته شود آنچه در این روایت است با یکدیگر منافات ندارد که تغییر یافتن صورت ایشان بصورت قبیحه … و مجبوس شان جمع شود
آنچه که اخبار بسیار در آن باب وارد شده پس تامل کن و وارد شده حکایت شده که مردی شبی مرا ضیافت کرد که بسیار دوستی
با او داشت سید هاشم پس او را گرامی داشتم تا پای صحبت که داشتیم دیدم مانند سیلی که از فراز به نشیب آید حرف میزد پس گوش
دادم تا سخن خود را رسانید بواقعه کربلا و از شهادت حسین … نگذشته بود پس آهی سرکشیدم گفت چه شد ترا گفتم بخاطرم رسید
مصیبتها که به … مصایب نزد آنچه … است مرا گفت روز عاشورا در آنجا حاضر بودی گفتم نه حمد خدا را گفت برای چه حمد میکنی
گفتم برای بری بودن از خون امام حسین زیرا که جدش فرموده … که در روز قیامت خون فرزندم حسین را از او خواهند …
اعمال او سبک میباشد گفت جدش حسین فرموده گفتم بلی و باز فرموده که کشته میشود فرزندم بظلم و عدوان هر کرا او را یاری کند در
تابوتی از آتش داخل میشود و معذب میشود بعذاب نصف اهل جهنم در حالیکه دستها و پاها بسته میشود … او را آویزان کنند تا اینکه اهل جهنم
از آن پناه ببرند … و هر کسیکه … قاتل او را اعانت کند بر قتل او راضی باشد هر قدر … ساعتها … سوخته باشد
دیگر عوض میدهند تا عذاب … بچشند و ساعتی از عذاب ایشان … نمیشود و از حمیم جهنم سیراب میشوند پس وای بر ایشان از عذاب
جهنم گفت باور مکن این کلام را … گفتم چرا و حال آنکه پیغمبر فرموده … من دروغ نگفته‌ام … گفت میبینی که گویند پیغمبر
فرموده که قاتل حسین کوتاه … میشود و حال آنکه … عمر من نود گذشته ام با وجود اینکه تو مرا نمی‌شناسی گفتم نه قسم بخدا گفت منم اخنس
بن زید گفتم در روز عاشورا چه ظلم کردی گفت من امیر لشگر آن بودم که عمر بن سعد … امر کرد … امام حسین
استخوانها او را در هم شکستم و … از سر علی ابن الحسین … بیمار بود بیرون کشیدم که بر روی افتاد و … گوشوارها
گوشها صفیه دختر … گریستم و برخاستم که چیزی بیاورم و او را بکشم ناگاه چراغ …
وقت روشنائی کم شد من برخاستم که آنرا روشن کنم … بازنمایم … خود …
میکرد دست خود را دراز کرد که روشن نماید دستش آتش گرفت دست خود را بخاک مالید خاموش نشد پس من فریاد بر آوردم
دریاب من آب بر دست او ریختیم و حال آنکه … پس آب بآن آتش رسید شعله … زد …
… خاموش … نماید … خود را … پس خود را … هر قدر … شعله …
خاکستر باد شد … پس … خاموش … شد …
آب … و در روایت … سلیمان … اعمش … که در زمان حجاج … ما از کوفه
بیرون … کربلا رسیدیم … ناگاه خانه … فرات …

عطف … او الضعفاء
… ابناء و … الاعمش
… لم … فی … الاعلی
… الاعداء …

که با نجار بودیم مارا بنجال بودیم بر مرد غریبی نزد ما آمد ما را گفت که امشب با شما باشیم بانجانه المجلس باهم شب تو غریب هستیم
پس چون آفتاب غروب کرد و شب تاریک شد با نفط چراغ درست کردیم بعد نشستیم از کیفیت شهادت و مصیبت و قاتلین
امام حسین ذکر میکردیم پس گفتم کسی از قاتلان آنحضرت زنده نماند مگر اینکه خدایتعالی مرض او را بلائی انداخت پس آنمرد گفت من
از قاتلان او بودم تا حال قسم بخدا بمن هیچ بلائی نرسیده و شما العیوم دروغ میگوئید پس ما ساکت شدیم روشنی چراغ کم شد پس آن
مرد برخواست که با انگشت خود فتیله را اصلاح کند پس دست او آتش گرفت پس بیرون آمد و فریاد میزد تا خود را بفرات انداخت
و از او میرفت قسم بخدا آنرا دیدیم هر وقت که سر خود را در آب میکرد آتش در روی آب میرفت اما چون از آب بیرون میآمد آتش
باو می چسپید پس باز آب غوطه میخورد باز بیرون می آمد آتش باز باز میرسید پس با نجال بود تا هلاک شد و در روایت دیگر یعقوب
بن سلیمان گفت شبی با جمعی صحبت میکردیم پس شهادت حضرت حسین را ذکر کردیم پس مردی گفت کسی باشر قتل آنحضرت نشد مگر اینکه
عاقبت او وبال او و با نجال آمد پس بیمی از قوم گفت که قسم بخدا از آنها است که قاتلان آنحضرت در آیات کرده و او را
تا حال چیزی ناخوشی نرسیده پس همه عداوت او را داشتیم روشنی چراغ کم شد چون آن نفط بود و کم شد پس آن ملعون برخواست که چراغ را
اصلاح کند انگشت او آتش گرفت این پف کرد که خاموش کند ریش او آتش گرفت پس بیرون آمد و خود را در آب انداخت
هر وقت که با سر زیر آب میرفت آتش در بالای سر او می ایستاد چون بیرون می آمد باز باو می چسپید تا بجهنم واصل شد و
عمار بن عمیر تیمی روایت کرده که چون سر نحس ابن زیاد را با سرهای اصحاب او نزد مختار آوردند من هم رفتم دیدم مردم میگویند
که آمد آمد نگاه کردیم دیدم که آمد در میان آن سرها سوراخ بینی ابن زیاد داخل شد بعد از آن بیرون آمد سوراخ بینی دیگرش و غائب شد
میگوئیم که روایت شده غائب شدن مار در سوراخ بینی ابن زیاد در چند روایت معتبره عامه آمده هر گاه بخواهی که چشم تو روشن باشد و بجوار
شدن آن لعین و اصحاب او خبر دار شوی پس بدان که خدایتعالی غلبه داد ابراهیم اشتر را بر ابن زیاد ابراهیم بعزم رفت طرف آن
در خیمه ولد زنا بالای آن پرده چیزی گسترده بود و اصحابش بر روی آن نشسته بودند هزار نفر از غلامان اسیر کرده بود و ابراهیم
لباسهای رنگین پوشیده بودند نماز صبح خواندند ابراهیم امر کرد که اسیر را حاضر کنند چون حاضر کردند اول آن ملعون که پیش او آمد
ابن زیاد کافر زندیق بود در حالتیکه دستهای او را در کتف بسته بودند و پای او را هم بسته پس ابراهیم امر کرد آتش افروختند
پس ابراهیم خنجر خود را کشید و از گوشت ران آن لعین بیرید و در آتش بریان میشود و آن ملعون را میخورانید و ابن زیاد ملعون
هر قدر امتناع مینمود از خوردن گوشت خود با خنجر پاره پاره مینمود تا گوشت رانهای او را باو خورانید پس چون ابراهیم
دید که آن لعین نزدیک بجهنم واصل شود خنجر بگلوی نحس او گذاشته سر او را از گوش اندر گوش برید و ابراهیم ندا میکرد بطلب
کشندگان امام حسین بعد مرد پلید او را بسوزانید و با عذاب گشت ابراهیم شبث بن ربعی و خولی بن یزید و عمر
بن حجاج و سنان بن انس و ابجر بن کعب را و اینها را ابومخنف روایت کرده و بروایت دیگران ابراهیم ابن زیاد در دعا
دعوا کشت و اما کیفیت کشتن مختار ابن سعد را بنا بر روایت ابومخنف بعد از آنکه مختار بر او ظفر یافت امر کرد او را
که قصیده نونیه را بخواند چون خواند رسید باین شعر ولکنما الدنیا بخیر معجل وما عاقل باع الوجود بدائن یعنی دنیا و مولی
او به نقد میرود و عاقل هم بنقد را بنسیه نفروشد مختار بجهت استهزاء بمودی با وجود بعد گفت هر کاه اعتقاد تو سالم بودی
و دنیا را زایل شده دانستی حسین را نمی کشتی و این ظلمها از مرتکب نمیشدی آن ملعون بعد او به زنجیر او رسیت بکیر الذ لها
او و دور زنجیر کردن و دست و پای او را مانند حیوانات در گردنش چسپیدند بعد آنکه گرفته دو تا نهامی او را برکند و ناخنهای
او را بر کند و تر دو زبان او برید و گوشت بدن او را بمقراضها پاره پاره برید و سبب ظلمها و ظلمها که کرده بود بیان
مینمود تا باین حال بجهنم واصل شد بعد سر او را برید اما کیفیت قتل شمر ولد الزنا کافر زندیق بروایت ابومخنف چون
مختار و صحه حرمتی مراجعت کرده در دار الاماره نشست و ابراهیم بن مالک و دیگر اصحاب و انصار او در اطراف او نشسته
بودند مختار نظر بایشان کرده گفت امروز خدا تعالی شفا داد سینه ما را از قتل قاتلان امام حسین الا بعضی چیزیکه برای

[illegible]

فلما نحن نزلنا ... آملا فكان ... قتلت ...

الناس ... جوان ... صناديد ...

قال ... يزيد ... الحرقة ... الناس ... فقلت ...

یعنی رکاب مرا از نقره و طلا پر کن که شهید کردم بهترین مردم را از جهت پدر و مادر و گرامی‌ترین و بهترین ایشان را از جهت

نسب و بزرگ او را زدم تا افتاد و شمشیر او را شهید کردم گویند پس یزید خشم شد گفت وای بر تو چگونه او بهترین مردمان است

که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر پس چرا او را کشتی و سر او را نزد من آوردی جلدار رکاب ترا از آتش و هیزم پر کند

بر روی ملعون نزد من ترا جایزه نیست پس دست یزید بود شمر ملعون را با آن نیزه زد و او را بیرون کردند پس آن لعین

سرعت تمام بیرون رفت حالا در برابر است که از قبیله مذحج و همدان و مراد از هر قبیله سه نفر جوان از ضلعا بجوانه با خبر

اما ابو تو برسانید و جای او را بنوشان معین پس از قبیله همدان سالم بن ابی الجعد همدانی نیز او را از قبیله مراد جندب بن جمیل

مرادی را و از مذحج حسان بن بهان مذحجی اختیار نموده ایشان را فرمود میدیند که چه ظلمها امام حسین و اهل بیت او را از بنی

امیه و یزید و ابن زیاد و ابن سعد رسید و بدترین آنها از جهت کفر شمر ولد الزنا تو دو الحمد لله سینها خود را از کشتن قاتلان

آنها شفا داده‌ایم حالا خبر از شمر کسی نامه خواهش من از شما است که خبر او را بتحقیق نموده بمن برسانید عرض کردند که ما

داریم پس هر یکی از آنها بطرفی روانه شدند صحراها و دره‌ها و شیبها عبرا حی جستند تا اینکه خبر آن لعین در کنار نهر کرند یافتند

و او را خوب می‌شناختند پس نزد او آمده و چند روز در نزد او ماندند بعد یکی از آنها بسوی کوفه روانه شد بخدمت مختار علیه الرحمه

عرض کرد ای امیر شمر ملعون در دجله بنی غسان است و مار ایل خود را نزد او گذاشته‌ام که او را محافظت نمایند پس لشکر

خود بروید بسوی آن لعین مختار بسیار شاد شده سوار شد و ابراهیم بن مالک هم با ده هزار سواره شجاع سوار شدند و همیشه میراندند تا

دجله رسیدند پس شمر ملعون چون لشکر مختار را دید ایشان را شناخت از دجله خارج شد در حالتیکه مهیای دعوا بود رو به لشکر

مختار نهاد و این شعرها میخواند وكم قتلت من شجاع ضيغم خضبت عليه نذر التواكل ان تقتلوني

فلعلك الجمعكم فلما قتلت الحسين الفاضل واني الشمر وليث بطل لا ارهب الموت ذا الاذل

یعنی چه قدر شجاعان شیر را کشتم که ناکهان

زنان او سیر کرده بر ایشان بلند شد همگاه حالا شما را مرا بکشید من شما را قبل از این در درد او دردم سبب قتل امام حسین که فاضل بود

و در بستیکه منم شمر با مور که مانند شیر هستم و از مرگ خوف ندارم در جنگها ابو مخنف گوید چون ابراهیم اشتر نار آن لعین را

شنید رنگش از خشم و غضب سیر دهنش کف بر آورد و گفت من سر او را ترم از همه بکشتن اینکار پس بسوی

وی مبارزت کرد و این شعرها میخواند شعرك يا ملعون شعر جاهل وانت يا ملعون شر قائل يا اكفر

الامة يا نسل الخنا يا ابن الكلاب لعنة الاراذل انت شبيه الكلب ابرص اعور واقبح الجسم

كعور جاهل لاجعلن مغنم ومكيه فلك فاشر بجسا قاتل واعلم باني اخذ بثار من فضله الله

على القبائل ثار الحسين ابن بنت المصطفى یعنی شعر تو ای ملعون شعر جاهل است و تو ای ملعون بدترین قاتلانی ای کافرترین است

نسل زنا و ای پسر سگها فاسق و اذل تو شبیه سگ در مرض برص مبتلا و چشم تو اعور است و کریه خود میدانم پس شدت

ترا که ای ابن شمر برای تو اسلکشم و در این خون الحسن و در ازتو میگیرم که خدا بر همه قبائل او را فضیلت داده چون امام حسین

که فرزند دختر پیغمبر آقا همه مردم است از پیاده و سواره و جا خود را در راه الحسن و در نزول سنگها و طاعت نمیکنیم و ظلم بد

عادل صلوات فرستد خدا بر او مادامیکه شب تاریک است و مادام که سایه‌ها از جد بکر حمله نمایند بعد شمر نعره برآورد ابراهیم حمله

پس ابراهیم مانند شیر غران بسوی او در دست داشت از که آن لعین چنان زد که بر سرش شمشیر کوتاه بر زمین افتاد پس لشکر آن ملعون را

[illegible]

[illegible]

کافرا امام حسین را شهید ساختند یزید ولد الزنا موجب کشتن آنحضرت بود و ما با بت بینکی توی از ذا ملاعین که حسین را بمکر کشتند پس انتقام بخدا اگر قصد کنا خدای تعالی مقتدر میشید و خدا شهادت داد و در انجمن ایشان امام حسین شما را بدر کشیده و توانیکافرای شقی ای اشقیا امام حسین با میل شیعیا امر نمود که تا ناخنهای او را با سر او بزنند و پوست بدان کرا بیرون کنند و در کردن و عروقها او را بحیک قطع نمایند بخال طلب یاری نمود یاری او نکردند پس او بسوخت و او را بنا به غذا نداد و دستهای و پاهای او را بکشیدند و دماغ او را تا دو روز در بند کشید و چشمهای او را کندند سه روز زنده ماند هر وقت آب میخواست قیر و قطران میجوشانیده بنا و میخورانید و هر وقت از خوردن ابا میمود نیزه را بدهنش میکشیدند و با او میخورانیدند پس در آنحال اشقیا او را سیر میدید هر وقت طعام میخواست از گوشت ران و بریان کرده با او میخورانیدند و بعد زبان او را بیرون کرده بریده خوردن بیدند که نزدیک است بمیرد آتش افروختند و سر او را بریده بدهن سگی او را بکشش انداختند تا آن آتش را آن آتش تا بر آن رفت مالک جهنم روح پلید او را تسلیم خزنه جهنم نمود و الحمد لله رب العالمین و لعنة الله علی طایفة الظالمین باد. انا لعنت در کتب و اهل شیعه آن یزید کافر زندیق روسیاه بی تو مخلفین و اخبار بسیار در هلاک آن ملعون وارد شده که روزی آن لعین با عزم و حشم خود سوار شده بجهت شکار پس آهوی بچشم او ظاهر شد با شکر گفت کسی از شما پیان آن آهو رود باید خود مرا او را گرم کند اسب حرکت کرده بر اثر نقش آهو اسبش بسیار تند رو بود در میان دو کوه با آهو رسید پس آهو داخل دره شد ملعون نزدیک او رفت حرکت که بر گرد اسبش طاعت نکرد پس خدای تعالی جناب عزرائیل را فرستاد پس روح خبیث او را قبض کرد و تسلیم نمود بر زبانیه جهنم و مخصوص ابدیه که از او هم ملیشه پس نزد آن لعین آنها هم هلاک شدند و در روایت دیگر چون آن لعین سرگشت اسبش باه او را کم کرده صحرا حیران ماند هر چه جهد نمود بیشتر میشد و زیاد حرکت کرد پس خدای تعالی عرابی را فرستاد و آن لعین بغایت تشنه بود پس عرب نزد او گفت اگر تشنه ترا آب میدهم و اگر گرسنه ترا طعام میدهم یزید ملعون گفت ای عرب اگر مرا شناختی زیاده از این احترام من میکردی گفت مگر تو کیستی گفت من یزید بن معاویه هستم عرب در خشم شد گفت خوش باشد ترا چه نسبت داد خود را و مرا با بنات انکه را گفتی و در روایت دیگر عرب گفت خدا ذلیل کند تو را ای شقی ملعون و خدای تعالی ترا و دنیا آخرت کرا امان ندهد مرا خدا امر فرستاده از تو انتقام کشم چنانکه کردی بفرزند حضرت رسول خدا و آنچه تو با امام حسین شهید کردی و پرده حرمت او را دریدی پس هر گاه تو جمعی بیس برد کن جان خود را قبل از آنکه من ترا هلاک نمایم پس یزید ملعون خواست دست بقائمه شمشیر کند مهلت نداد گفت عرب گفت ای یزید چگونه دیدی آنچه که خدا بر تو کرد و هم بخدا امر آنچه ترا خواهم کشت بکشتن چنانکه تو امام حسین را کشتی غریب و گرسنه بعد آنحضرت دست بقائمه شمشیر برد که او را بزند یزید ملعون گفت مرا قتل مکن ضامن باشم برای تو از مال دنیا هر قدر خواهی عرب گفت حاشا ملعون من غیرت ما مال دنیا بعبر کشم و کلام بیدار و روایت اختیار نایم چنانکه تو کردی ای ملعون خدای تعالی ترا فرستیع فرموده خدای تعالی مرا بسوی تو فرستاده که از تو انتقام کشم بعد از آن تیغ خود را کشید و چون تند کشیده شمشیر بچشم اسب یزید افتاد رم کرد و لعین را بر روی سنگها زد و مغز و پاره پاره گشته بجهنم واصل شد و در روایت دیگر چون لشکر خود مراجعت کرد بمنجیره از پی آن مرغ سواره شد تا رسید بجایی آب سرد و شات و آن لعین تشنه بود لذا بسیار پیاده شد که آب بخورد ناگاه آن مرغ نازل شده و منقار او آب حایل شد و دانست ملعون میخواست آب بخوری و حال آنکه تو پسر حضرت پیغمبر را تشنه شهید کردی بعد منقار خود را بر آن لعین زد و دماغ او را برداشت و پرواز کرد بعد از زمانی آمد قصه هم روایت است جهاز پر به و هر روز تا قیامت چنین الفعل را چنین میکند ابو مخنف گوید بعضی گفته اند که آن لعین بعد بخال هلاک شد و زبانه جهنم او را گرفت و بعضی گویند که آن لعین بسیار تشنه بود وارد چاهی شد که آب در دید در چاه در رسید بر پسر آن کافر معنون ملعون خواست آب بخورد پس مرغ قصد کرد و او را دماغ کرد و آب بیرون آمد بعد از زمانی آن مرغ بسوی آن آب برگشت آن کرد و آن لعین را بیرون میکند باز لعین خواست آب بخورد پس آن مرغ قصد او کرد و او را پاره پاره نمود و دماغ میمود و بعذاب میکرد و چنین با عذاب تا روز قیامت مستحق است

و در روایت دیگر آنکه لعین روزی به شکار رفت از عاقبت خود مسرور شد بعد از شکار پس برگشت تا از دمشق دو روزه راه دور شد پس آهویی
نمایان شد اصحاب خود را گفت کسی از شما با او همراه نباشد باید خودم آن را بگیرم پس آن لعین آن آهو را از بیابان به بیابان تاخت تا رسید به
بیابانی خوفناک که پس به خود دید طلب کرد بر عقب آن آهو تا رسید به بیابانی که آب نبود پس عطش او را هلاک می‌کرد در آن هم
از حیث در آنجا یافت ناگاه مردی دید که کوزه آبی در دست دارد گفت ای مرد شربتی از آن آب مرا ده پس سراب که چون
لشکر او را آب داد و سیراب شد گفت اگر بدانی که من کیستم هر آینه احترام زیاد می‌نمودی آن مرد گفت که تو کیستی گفت منم امیر
المؤمنین یزید بن معاویه آن مرد گفت توئی که قاتل حسین بن علی بن ابیطالب ای دشمن خدا پس برخاست که او را
بگیرد پس اسب آن لعین رم خورده آن لعین را بر زمین انداخت پس پای آن لعین در رکاب ماند پس اسب به شتاب میدوید
میدوید و آن لعین را بر زمین میکشید تا بدن آن لعین پاره پاره شد و خدا روح او را با آتش جهنم رسانید و او را
ندیم بود که از او جدا نمی‌شد و او هم از ایشان جدا نمی‌شد و آنها را بر جرم والده و مال خود امین بود پس ایشان
به راهی که یزید رفته بود پیش گرفتند تا از او خبری بیابند ناگاه اسب را دیدند که پای یزید در رکاب او مانده پس
فریاد و واویلاه میان لشکرش افتاد و به سوی دمشق برگشتند      و در روایت دیگر چون آن لعین بمیانه بیابان خوفناک
رسید دید که جهنم او ظاهر شد و در دستش تازیانه از آتش بود تازیانه بر آن لعین زد پس او را هلاک ساخت پس چون
اصحاب دیدند که یزید نیامد به جائی که آن لعین رفته بود رفتند هرچه رفتند او را ندیدند و بعضی گفتند ایشان آن را اگر رفتند
دیدند هلاک شده به جهنم واصل شد و لشکر متحیر ماندند بعد از آنکه او را بسیار جستند مدت هفت روز او را نیافتند چون از او
مأیوس شدند به دمشق باز گشتند پس پشیمانی در کارها و دعاهای خود در باره یزید پس اهل دمشق فریاد و زاری کردند بجهت مردن یزید
دشمنی کردند که آنجا و بعد از او میان مردم خلاف افتاد قومی به شهادت سید الشهدا راضی شدند ایشان شهادت
و قومی به جهنم واصل شدند یزید را صحیح شدند ایشان نیکوکار نبودند پس آمدند بسوی خانه یزید که مالها او را غارت کنند و اولاد او را
بکشتند پس آن لعین و اولاد بنی امیه ایشان را منع کردند خدا همه بنی امیه و تابعان ایشان لعنت کند   تمام شد کلام ابو مخنف پس
گویم همه اینها از کتاب صغیر و کبیر ابو مخنف ذکر کردند لکن در بعض کتب اخبار کیفیت هلاک آن لعین بطریق دیگر است چنانکه در بعضی
از کتابهای ابن بابویه صدوق باسناد از عبد الرحمن العنزی روایت کرده و او هم از نعمان که گفت ملکی در آسمانها نماند
مگر آنکه بر رسول خدا نازل شد و در مصیبت فرزندش حسین او را تعزیت میدادند و ثواب آن از خدا او را
خبر میدادند و از تربت آن زمین بنزد آن حضرت میبردند که فرزندت را در آن زمین میکشند و سر مبارکش را ذبح نمایند و بدن
را در آن خاک میاندازند پس رسول خدا عرض کرد خدایا خوار کن کسی را که فرزندم را خوار کند و بکش کسی را که او را بکشد و ذبح
کن کسی را که او را ذبح نماید و لذت نده او را که طلب کند عبد الرحمن گوید پس قسم بخدا که یزید ملعون معجل شد و لعین بعد از
قتل سید الشهدا لذت نبرد و ناگهان گرفته شد شب مست خوابید صبح جنازه او را سیاه یافتند و در نبش قبر سیاه شده
بود و تباه گردیده و از قاتلان آن حضرت کسی نماند مگر آنکه او را دیوانگی یا جذام یا برص رسید و اینها را از
میراث ماند     تذییل لطیف در شرح بعضی از حکایات که متعلق است بآنچه گذشت پس این روایتها که وارد شده
در حکایات آتش گرفتن جماعتی از کفار در چراغ و بودن آب بر ایشان زبانه شعله و آنها بعضی روایتها است در حکایت
چند با معنی که با عذاب آتش معذب شدند جماعت بسیار بودند بعبارت دیگر عدد ایشان بعد در روایات است هر روایت
شامل است بحکایتی از آنها ممکن است که کشته شود و آنچه در روایت از سند نقل شده احتمال میرود در ایشان که متعدد باشد بلکه ظاهر
است و همه اینها نکته و اسرار لطیفه است که لابد است از اشاره کردن به آنها پس بدان کسیکه بگیرد همه این روایتها را که شامل است
حکایت جماعت از کفار یعنی حکایت معذب شدن ایشان به آتش در وقت اصلاح کردن چراغ بعد تفکر تمام نماید او را ظاهر میشود
تحقیقات و اسرار و حکمتهای لطیفه نسبت به بعض از امور و مسئلها پس از جمله آنها معلوم میشود تحقیق حال در مسئله کامنیه متعلقه اجسام
آیا حقایق متماثله است یا متباینه از این روایات معلوم میشود که متماثل اند چنانکه بر آن دلالت مینماید بعضی از آیات و اخبار و بعضی
وجوه عقلیه و از جمله آنها است کسیکه اراده کند که فکر نماید در معنی آیه و ان جهنم لمحیطة بالکافرین و در معنی قوله تعالی نار الله الموقدة التی

مطلع ... فذلک یعنی ... ایشان ... خدا ... شده ...

مقدار ذکر این آیه ... درشان ایشان ثابت است ... عالم ... با قول ... متواتر نقل شده ... عبارت ...

استفاضه رسیده بلکه در حقیقت ... متواتر معنوی رسیده و از جمله آنها آیت کریمه ... است ...

واهل حکمت که حقیقتها مختلفه بسیار که از حد حصار بیرونست مرجع آنها بیک حقیقت و مختلف آنها بحسب صورت

ظاهر است و از این جمله است فاضل ... و جاحظ ... در مطلب ... شده و دلیل ... ظاهر است هر که خواهد که اطلاع کامل

بر این مطلب یابد رجوع کند ... و ... از کتاب ... و از جمله آنهاست که ... بجهت ... اهل

بیت رحمت ... سب ... استهزا ... ایشانست ... و دلیل این بر صاحب فطنت ظاهر است و از جمله آنها

اینکه مشاهده میشود ... که صورت ... حکم ولایت مطلقه در همه اشیا و جود ... امکانیه ... ولایت ... سلطنت

ملک ... و مشاهده ... و عبارت دیگر خدای تعالی حقایق ... اشیا را ... کرده ... صاحب عقل ...

صاحب عقل ... و ... کرده محمد و آل معصومین او ... از نور ولایت ... اشیا ... شعور ...

و آنرا ... صاحب شعور ... در وقت احتیاج ... آن اگرچه ... باشد ... صادر شدن ... از طرف ...

و از جمله آنها است که استهزا ... و ... کردن ... معصومین ... نعوذ بالله ... گناهش ... نقل

کننده است در مقام ... کردن ... این ... نظر کن ... کتاب ... ابن بابویه و ... تاریخ

طبری روایت شده که ابو القاسم ... که در روز عاشورا ... فریاد زد یا حسین ... فرات ...

... یا ... ابن زیاد ... حضرت امام حسین ... عرض کرد خدایا ... تشنه ...

... پس ... آب ... شد ... و در تاریخ طبری

روایت شده که ... حسین ... حمید بن مسلم ... روایت کرده و در روایت دیگر ...

از ... و در روایت ابن ... در کتاب ... و ابن جریر در تاریخ که ابن جوزه ... کرد یا حسین بشارت ...

... کردی ... حضرت فرمود ... آتش ... عرض کرد ... رحیم ... شفاعت

کننده است که ... نفرین کرد خدایا اگر این ملعون ... پس ... بآتش

... نام ... او ... گرده ... در رکاب ... معرفت ...

... زمین ... و در روایت دیگر ... خدایا او را بآتش ... دیگر ...

... در دنیا ... پس ... آتش ... امام حسین ... و در روایت

دیگر ... خدایا ... اهل بیت پیغمبر ... پس غضب ... کسی را که ما را ظلم کرده حق ما را

غصب نموده ... محمد ابن اشعث ... حضرت ... انما

ان الله اصطفی آدم ... خدا ... آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران بر همه عالمیان ذریة بعضها

... بعضی ... خدایا ... پس ... حاجت ... 

او را ... پس ... زمین ... استهزا ...

... شمشیرها و نیزه ها ... شهادت ... و بعضی ...

... معجزات حضرت پیغمبر و المعصومین ... مشاهده کنند ...

... گاهی اگرچه سب ... بودن ... معجزه ... ولایت مطلقه ...

... حقیقت ... از شماتت و استهزا ... خارق عادت ... معجزه صادر شود

و بعبارت دیگر هر گاه ... معجزه ... خارق عادت ... صادر شده ...

... شریف ... خون ... دشمنان و دلیل بر این

... مقام ... اشاره کردیم ... بعضی از آنها اشاره ... 

... روایت کرده ... بزرگوار ...

از مردم خود ... کرده ... که نور از دهان مبارکش ... [illegible]
مبارک را در تابوت گذاشت شب نزد من باشد و در روز ... آواز شنیدم ... گفت ...
یکی که حضرت امیر مبارک را شناسد پس راهب سر خود را بسوی آسمان کرده عرض کرد ای سر ترا قسم میدهم بحق ... سر مبارک
بحق فرزندان با من ... پس آن سر مبارک بتکلم آمد فرمود ای راهب چه میخواهی عرض کرد ای سر تو کیستی فرمود من فرزند محمد
مصطفی و پسر علی مرتضی و فاطمه زهرا که مرا در کربلا مظلوم و تشنه شهید کردند ... فرمود ساکت شد پس راهب روی خود را
بر روی آن سر گذاشت ... از روی مبارکت برندارم تا وعده فرمائی که در قیامت شفیع من باشی پس آن سر
مبارک تکلم کرده فرمود اگر شفاعت ما را خواهی بدین اسلام محمد مصطفی درآ ... راهب شهادتین گفت آن سر وعده شفاعت
او را در روز قیامت داده فرمود پس ملاعین وقت صبح ... آن سر مبارک را از او گرفتند پس چون ... رسیدند
... این روایت بهر دو مقام شامل است هم ... هم ... لعن ملاعین و از قسم دوم است که از
ابن عباس روایت شده که جناب ام کلثوم بحاجب ابن زیاد فرمود که هزار درهم را بگیر و سر مبارک امام حسین را پیش
از ما ببر ... که مردم بتماشای سرها مشغول باشند با نظر ... پس ملعین آن هزار درهم را گرفت
و سر مبارک را پیش برد فردا چون درهمها را بیرون آورد دید خداوند عالم همه آنها را سنگ سیاه کرده بطرفی از آن نوشته
شده ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی البته گمان مکن که خدا از عمل ظالمان غافل است و بجانب دیگرش
نوشته شده وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود میدانند ظالمان که در کدام مکان میگردند و باز از
قسم دوم است آنچه ابو مخنف روایت کرده که چون اهل بیت مبارک را به مجلس یزید داخل کردند عطر ... همه عطر ...
میشود چون شتر را که سر مبارک را آن حمل کرده بودند نحر کردند گوشتش از زهر تلخ تر بود و از قسم دویم است
آنچه در کتاب مثیر الاحزان روایت شده که علی ابن الحسین به یزید فرمود که میخواهم که روی پدرم را بمن بنمائی عرض کرد
هرگز ... سر مبارک در طشت زری بود در مندیل دبیقی را آن پوشیده بودند ناگاه مندیل از آن سر مرتفع
شد با آواز بلند از آن سر مبارک ندا رسید که السلام علیک یا ولداه والسلام علیک یا علی پس حضرت سجاد
در جواب فرمود وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته ... مرا یتیم کردی ... من ... جدا ...
پس حالا من بمدینه بحرم جدم میروم و ترا بخدا میسپارم والسلام بر تو باد این بود حدیث پس میگویم که صاحبان
ولایت مطلقه که در شان ایشان آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله ... وارد شده اگر شخص عاقل در شان ایشان تأمل
نماید میبیند که آن بزرگواران در همه اقوال و افعال و احوال خود شان علامتهای هدایت و چراغ ظلمتها هستند و نشان
نور چشم مومنان و سبب گلوگیر شدن و سبب حسد دشمنان خود هستند پس آنچه باشاره کردیم در همه احوال در شان صاحبان
ولایت مطلقه ثابت و محقق است اگرچه همه ایشان در معجزات برابر است لکن در شان سید الشهدا بسیار بظهور رسیده
... که در روی ریگهای گرم کربلا پاره پاره افتاده بود در دریای خون چنانکه قلبهای انبیاء و ملائکه و
مومنین را میسوخت و هم چنین آیت بزرگ هدایت و کشتی نجات بود و هم چنین سبب ... بودن کفار و از زیاد
حسد ایشان بود ... که از حسد و عداوت یزید ... مطلب را جواب ... پس نظر کن بآنچه در اخبار
و آثار وارد شده با بصیرت ... باش چنانکه در بحار مجلسی ... روایت شده که روز عاشورا در بدن شریف آن سرور
جراحتی یافتند از امام زین العابدین سوال کردند فرمود این جراحت اثر انبانهاست که شبها در آن بخانهای مساکین و
یتیمان و بیوه زنان طعام میبرد و این سوال کننده از امام ابن سعد بود و تفصیل آن اینست که از بعض ثقات شنیده
که ابن سعد کافر زندیق روز عاشورا وقت عصر از خیمه خود بیرون آمد رو به قتلگاه گذاشت آن ملعون با آن بدنهای
پاکیزه که خون آلوده بر روی خاک افتاده بود نظر میکرد و در دست آن لعین چوب تعلیمی بود از چوب خیزران که در دست
... حرکت میداد و میبازید و با آن اشاره میکرد با بدن شهدا و آن ملعون از روی حسد با شهدا قدم میزد تا رسید
بجسد شریف امام حسین ... آن بدن شریف را با جراحات بسیار دید و ... نزد آن ملعون بود گفت ... اینهمان
است که جبرئیل گهواره جنبان او و میکائیل و اسرافیل بخدمت او فخر مینمودند و ... اوقات ... دوش مبارک ...

حضرت بر منبر سوار میشد پس بگریه حالت او را بعد بجز گریستنهای آن ... که منکر بیست و چهار زخمی که در پشت مبارک
است بود و نشاد پس حضرت امام زین العابدین را حاضر کردند و از آنحضرت و جا آنرا پرسیدند گفت نوشته شد جواب
شنید میگویم جابر بن یزید از امام مظلوم یاد که در مدینه منوره بسیار بخوابید در حالتیکه یکی از فقرا و مساکین و یتیمان بیچاره
تمام گرسنه بودند در شبهای تاریک بر دوش ... از رضای خدا بر پشت خود بخانهای ایشان طعام میبرد و در این کار بود پس
حضرت امیرالمؤمنین میفرمود که چه بسا که خاطر من طعام حاصل نماید شاید در یمین و حجاز کسی باشد که سیر نباشد
از طعام و حال آنکه نام من امیرالمؤمنین باشد و در حادثات زمانه با ایشان شرکت نکنم در نوبت و اهل موسم
سخن شاعر که گفته و حسبک داء ان تبیت ببطنة وحولک اکباد تحن الی القد یعنی کفایت میکند ترا از
جهت درد که سیر بخوابی و در اطراف تو جگرهای سوخته باشد از گرسنگی و در بعضی روایات معتبره وارد شده
و در کتاب ... المطالب مروی است که حضرت امیرالمؤمنین بر زن فقیره گذشت که چند طفل صغیر داشت
که از شدت گرسنگی میگریستند و او ایشان را مشغول مینمود تا بخواب روند پس آتش افروخته و دیگر آب
آن گذاشته و قدری آب در آن ریخته و اطفال خیال میکردند که در آن چیزی میپزد برای ایشان حضرت امیرالمؤمنین
چون بچها را دید با قنبر بمنزل خود تشریف برد پس بگرفت زنبیل خرما و انبانه آرد و قدری از گوشت و برنج و نان بر دوش
مبارک خود گذاشت و بسوی خانه ایشان روانه شد قنبر عرض کرد التفات فرمایید بنده بردارم فرمود نه چون بدر خانه آن زن
رسید از آن زن اذن دخول خواست چون داخل شد قدری برنج و قدری گوشت در دیگ ریخت چون پخته شد فرمود فرزندان
خود را بیدار کن چون بیدار شدند فرمود بخورید چون سیر شدند حضرت برخواسته از دست آنها گرفت و آنها را بیازی
مشغول میکرد چون نزدیک ایشان ... میفرمود و ایشان خنده مینمودند چون حضرت بیرون آمد قنبر
عرض کرد امشب از شما چیز عجیبی دیدم ... دانستم این شب را خود ... جهت ثواب بود ...
خود را ... فرمود ای قنبر من ... با اطفال وارد شدم که گریه میکنند از شدت
گرسنگی پس دوست داشتم که از نزد ایشان بیرون بیایم در حالتیکه خندان باشند در حالت سیری میگویم که آیا انصاف
است که عیال ابن امیرالمؤمنین تشنه و گرسنه در دست کفار اسیر باشند با وجود آنکه آنحضرت بسیار طعام از دشمنان
عفو کرده با ایشان احسان نموده باقرار علمای سنیان ابن خلکان گوید که شیخ نصرالله بن یحیی که از موثقین اهل سنت است
گوید که شبی حضرت امیرالمؤمنین را در خواب دیدم پس عرض کردم یا امیرالمؤمنین مکه را فتح میکنید و میفرمائید هر که بخانه
ابوسفیان داخل شود در امان است از این جهت او ملعون گردید که در روز عاشورا با فرزند تو حسین فرمود آیا شنیده ای این صیفی را
در این معنی نشنیده عرض کردم نه فرمود برو از خود او بشنو از خواب بیدار شدم پس بخانه ابن صیفی آمدم او را گویا در حسین
آن خواب خود را باو نقل کردم پس شیهه کشیده شروع بگریه کرد و بخدا قسم خورد که این شعر را امشب گفتم و بکسی نخوانده ام و نه
نوشته ام بعد شعرها را خواند ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح وحللتم قتل الاساری
وطالما غدونا عن الاسری نعفو ونصفح وحسبکم هذا التفاوت بیننا فکل اناء بالذی فیه ینضح
یعنی چون پادشاه ما بودیم ... عفو کردیم که عفو از ما خوب بود اما
در پادشاهی شما خون ... کردید و شما حلال کردید کشتن اسیران را ... ما عفو و گذشت کردیم و کفایت
میکند شما را این تفاوت در میان ما و شما پس هر ظرفی ... آنچه در آنست ... بعضی از کتب معتبره وارد است که انگشتری که
حضرت امیرالمؤمنین در نماز تصدق نمود ... چهار هزار مثقال طلا بود ... چهار هزار ...
احمد بن حنبل و غیره مروی است که ... فرمود ... صدقه ...
بیر سد و ... چهل هزار دینار این بود حدیث پس ...

بد بسیار از مقامها چه از کتب مناسبتی از فضایل اهلبیت رحمت و عصمت و اولیای مطلب که کلام در آن منعقد شده مجرم پیدا نمی
شد که هرگاه تمام دنیا را قلم و فضایل اهل بیت را نویسی نتوانی بنویسی که مانند قطره که چکه از دریای مرتک ترکیدیم بمقامیکه کلام در آن
بود میکوییم سر حیث عذاب تیز عذاب شمر را بگیا الملعون کافر شقی القوم بود که بعذاب دنیوی قبل از عذاب آخرت معذب
شد چنانکه در قضیه اصلاح چراغ و غیراو که سابقا ذکر شد و شمر ظالم مدت طویل زنده نماند کرد که مختار علیه الرحمه او را بجهنم واصل نمود
سا و ظلم زیاده و بجهنم واصل نمود او را چنانچه ذکر شد اولا میکوییم تر ابخدا قسم میدهم که فرصت کنی مرا بسیار ذکر کردن فضایل
اهل بیت رحمت و عصمت را و بسیاری از مطلبها پس قسم بخدا که فضیلت داده ایشان را بهمه مخلوقات خود که طینت
و حقیقت من گویا فانی شده در آن و در بسیاری از اوقات قلم حرکت نمودن از نوشتن ایشان نوشته و حال آنکه قاصد مطلب نیست
بعد از فکر نمانی سببا بی مناسبت کثیر از دعا آنکه گمان میشنید که مناسبت ندارد یا اندک مناسبتی دارد پس اینهم از
مناقب ایشان و از برکت ایشان است الجواب مبتلا شدن شمر کافر ولد الزنا بعذاب دنیا پیش از عذاب آخرت پس جواب
است که شمر کافر لعنه الله تعالی در بسیاری از مقامات حرف نزده مگر بجز آنکه ظاهر شده که ملعون عقیده دار که بیت امام و ما که
قاتلان و دشمنان ایشان در آتش خواهد بود آیا نمی بینی سخن این کافر را در وقت داخل شدن مجلس یزید لعنهم اَمِلا رِكابي ذَهَباً اَوْ فِضَّةً قَتَلْتُ خَيْرَ النّاسِ اُمّاً وَاَبا یعنی پر کن رکاب مرا نقره یا طلا که من شهید کردم بهترین
مردم را از حیث مادر و پدر و همینه سخن ملعون در وقتیکه شمشیر خود را کشید گردن امام علیه السلام میبرید اَقْتُلُكَ اليَوْمَ وَ
نَفْسي تَعْلَمُ عِلْماً يَقيناً لَيْسَ فيهِ مَزْعَمٌ اِنَّ اَباكَ خَيْرُ مَنْ تَكَلَّمَ بَعْدَ النَّبِيِّ المُصْطَفَى المُعَظَّمِ
اَقْتُلُكَ اليَوْمَ وَسَوْفَ اَنْدَمُ وَاِنَّ مَأْواىَ غَداً جَهَنَّمُ اَمْضُرُّ مَلَكَ بِالتُّرابِ بَعْضَه وَلا لاِلَه
الْنَّبِيِّ آدَمُ یعنی ترا شهید مینمایم امروز و حال و یقینیکه در آن شک نیست که پدر تو بعد از حضرت مصطفی بهترین مردم
است سلم نور تر امی کشم و زود پشیمان میشوم و جای من در قیامت جهنم خواهد شد و خون ترا امروز عداوت میریزم
و باولاد پیغمبر رحم نمینمایم و از سخن ملعون با یقین در وقتیکه ابراهیم بن مالک مقابل او آمد اَنْ تَقْتُلُوني فَلَقَدْ قَتَلْتُكُم
قَدْ ما بالْقَتْلِ لِلحُسَيْنِ اَفاضِلِ یعنی هرگاه مرا بکشید من شما را قبل از این بسبب شهید شدن امام حسین که افضل مخلوقات
بود مرده اورده ام میگویم شاید سبب حرف زدن شمر کافر باین کلمات و امثال آن در بعضی مقام که از شتم و استهزاء
خود بر آن بود دیگرات دیده بود که بسیاری از شماتت و استهزاء کنندگان باهل بیت عصمت و رحمت خدا تعالی
ایشان را غضب نموده قبل از عذاب آخرت علاوه اهل بیت رحمت صبر مینماید بضرب شمشیر و نیزه و زخم تیر امانده
و حقارت نزد دشمنان صبر نمینماید چه چون گفته ابن ابی الحدید معتزلی که سید بهمه صاحب غیرتان که معلوم نمود بمردم
حمیت و کشته شدن او در زیر شمشیرها و ذلت و حقارت را قبول نماید حضرت ابو عبدالله الحسین بود در وقتیکه او را عرض
کردند هرگاه بیزید بیعت نمائی و تسلیم باشی در امان خود را از ذلت بیعت کناره نمود و اختیار شهادت نمود بر ذلت و گویا
بیهای الله تمامه گفته شده و کرد باب حسین بن علی ابن ابیطالب ۲ اَلْبَسَهُ الحِفاظُ المُرُّ والخُلُقُ الوَعْرُ وَ نَفْسٌ
تَعافُ الضَّيْمَ حَتّى كَاَنَّهُ هُوَ الكُفْرُ يَوْماً اَوْ اَدَعُوَّ اَوْ دُونَهُ الكُفْرُ فَاَثْبَتَ فِي مُسْتَنْقَعِ المَوْتِ رِجْلَهُ وَقالَ
لَها مِنْ تَحْتِ اَخْمُصِكِ الحَشْرُ تَرَدّى ثِيابَ المَوْتِ حُمْراً فَما اَتَى لَها اللَّيْلُ اِلّا وَهِيَ مِنْ سُنْدُسٍ خُضْرٌ
پس هرگاه گوئی که هرچه ذکر کردی حقست لکن سؤال دیگر میماند و آن اینست که دعبل ابن علی
یزید لعنه الله نسبت باهل بیت عصمت و رحمت که بسیار شتم و استهزاء و شماتت کرد و همچنین ابن زیاد با وجود این اشخاص
بعد از واقعه عاشورا مدت مدیده زنده ماندند که خداوند ذو انتقام ایشان را ابتلا بگرفتار ننمود و مهلت داد میگوییم من بهم
که لازم است هر کس نسبت باهل بیت عصمت استهزاء و شماتت نماید باید خداوند او را در دنیا مواخذه کند بعذاب دنیا قبل
از آخرت و ادعا نکردم که هر کس چنین باشد در ساعت معذب شود بعذاب دنیا پیش از آخرت و حال آنکه فرعون ابن
است و ولد الزنا که شتر آن ملعون بسیار ظلم و شماتت و شتم و استهزاء کرد از ضرب شمشیر و نیزه نسبت بصاحبان
حضرت و حمیت شدیدتر بود پس در بعضی مقام اهل بیت عصمت و رحمت اراده مینماید که خداوند تعالی شماتت کننده و استهزاء
کننده را در دنیا فورا پیش از عذاب آخرت گرفتار کند و منع نماید اهل بیت عصمت را چونکه خداوند تعالی میخواهد در بعضی مقام

است که حکمت با آنکه خداوند عالم تأخیر در عذاب ایشان شماتت کننده و استهزا و سب کننده دوست در دنیا زنده کامل نماید پس آن
آل بیت عصمت میخواهند که او را باشد عذابی زیادتر از عذاب آنحضرت و از او شکی نیست که در میان بزرگان آنها عمیل مثل یزید و ابن زیاد
و ابن سعد و شمر و میان غیر ایشان از آنها که قاتلان تفاوت در غایت انکار نیست پس تشفی قلب سرور سینه مؤمنین در انتقام
گرفتن از اینها است ابن زیاد و ابن سعد و شمر و امثال ایشان بطریقی سابق است که کشته شد زیادتر باعث شفای قلب مؤمنان است زیرا که
خداوند ایشان را فعلشان میکرد بعد از بنای پیش از آنحضرت امام حسین است و کیفیت سابق در بلا کشتن یزید و لعنت
شدن آنها اگرچه بطریق کشته شدن آنها عین شفای کامل حاصل نمیشود دلهای مؤمنان بجز از آنکه حاصل میشود چنانکه احوال
علوب مؤمنین سوز است اگرچه قاتلان اکثر کشته شدند و بعد از آن در دنیا بعذاب آخرت گرفتار شدند اما ما بعضی
اکثر را احوال گرفته شده چنانکه در حدیث ابن حمزه از امام باقر مرویست که اکثر آیه را تلاوت فرمود انا
لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد یعنی هر آینه یاری مینمائیم فرستادگان خود را و آن کسی را
که ایمان آورده اند در دنیا و روز قیامت فرمود در شأن امام حسین بن علی است و هنوز یاری نشده پس فرمود بخدا
هر آینه شهید شد و خون او گرفته نشده است هنوز و در حدیث معلی بن خنیس مرویست که سؤال کردم از حضرت ابو عبدالله از
قول خدا تعالی ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا یعنی هر که کشته میشود مظلوم پس بتحقیق قرار داده ایم از برای ولی او
سلطنت پس اسراف نکند در کشتن فرمود ولی قائم آل محمد است که خروج میفرماید پس میکشد کفار را بسبب خون امام
حسین پس هرگاه اهل زمین را بکشد اسراف کننده نمیباشد ابو عبدالله فرمود بخدا میکشد ذریه قاتلان حسین را بسبب
قاتلان پدران شان و در خبر صحیح هروی که روایت کند از یکی از آن دو بزرگوار در قول خدا تعالی فلا عدوان الا علی الظالمین یعنی
دشمنی نیست مگر بر ظالمان یعنی بر نسل قاتلان حسین و در خبر دیگر از یکی از آن دو بزرگوار مرویست که عرض کردم فلا عدوان
الا علی الظالمین فرمود تعدی نمیکند خدا در عذاب کسی مگر بر نسل قاتلان حسین و در حدیث صالح بن سهل مرویست از حضرت صادق
در قول خدا تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین الآیه یعنی حکم کردیم بسوی بنی اسرائیل که هر آینه فساد
مینمائید در زمین دو مرتبه فرمود که قتل حضرت امیرالمؤمنین و نیزه زدن بر امام حسن است پس چون وعده اولی آنها آمد
یعنی چون یاری امام حسین آمد برانگیخته کردیم بنده‌های خود را که صاحب غضب شدید بودند در حوالی شهرها میشوند و آنها قومی هستند
که مبعوث کند خدا ایشان را پیش از قیام قائم که نگذارند از دشمنان آل محمد کسی را مگر اینکه او را میکشند و وعده خدا کرده میشود و در خبر
خالد کابلی از امام جعفر مرویست که گفت شنیدم از آن حضرت در قول خدا تعالی اذن للذین یقاتلون تا آخر یعنی اذن داده
شد برای کسانیکه مقاتله مینمایند با آنکه ایشان مظلوم هستند و هر آینه خدا بر یاری ایشان هر آینه قادر است ایشان علی و حسن و حسین
است و در حدیث سماعه از حضرت صادق در قول خدا تعالی فلا عدوان تا آخر فرمود اولاد قاتلان امام حسین است و در خبر اسماعیل بن
جابر از حضرت صادق مرویست که گفت شنیدم که پیغمبر فرمود بخدا حضرت قائم میکشد قاتلان امام حسین را بسبب فعل پدران
ایشان و در خبر هروی مرویست که عرض کردم ابوالحسن الرضا یابن رسول الله چه میفرمائی در حدیثی که روایت شده از حضرت صادق
که فرمود اذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسین بفعال آبائها فقال هو کذلک فقلت وقول الله عزوجل ولا
تزر وازرة وزر اخری ما معناه قال صدق الله فی جمیع اقواله ولکن ذراری قتلة الحسین یرضون
بفعال آبائهم ویفتخرون بها ومن رضی شیئا کان کمن اتاه ولو ان رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل
بالمغرب لکان الراضی عند الله شریک القاتل وانما یقتلهم القائم اذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم
قال قلت له بای شیء یبدأ القائم فیهم یعنی چون خروج کند قائم میکشد اولاد قاتلان امام حسین را بسبب فعل پدران ایشان پس فرمود آن
حضرت بلی پس عرض کردم و حال آنکه خدا عزوجل فرموده لا تزر وازرة وزر اخری معنای این آیه چیست فرمود خداوند در همه
فرمایشات خود راستگو است اما اولاد قاتلان حسین بفعل پدران خود راضی میباشند و بآن فخر مینمایند و هر که چیزی را راضی باشد
چنان است که آن فعل را کرده است هرگاه مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب بکشته شدن او راضی باشد هر آینه این راضی
شده در نزد خدا تعالی شریک میباشد با آن قاتل پس حضرت قائم در وقتی که خروج میفرماید ایشان را میکشد بسبب راضی شدن ایشان
بفعل پدران خود گوید عرض کردم کدام چیز ابتدا میکند حضرت امام در وقت قائم شدن فرمود ابتدا میکند به بنی شیبه پس دستهای
ایشان را قطع مینماید زیرا که ایشان از دزدان خانه خدا هستند و در روایتی که از امام ابی محمد عسکری مرویست که آنحضرت از

از عیون اخبار روایت کرده ان علی بن الحسین کان یذکر حال من مسخهم الله قردة من بنی اسرائیل یعنی آنحضرت در وقتیکه حضرت علی بن الحسین
ذکر میفرمود حال آنکس که خدا مسخ نمود ایشانرا از بنی اسرائیل بصورت میمون و حکایت ایشانرا نقل میفرمود پس چون آنحضرت
نقل ایشان رسید فرمود در وقتیکه خدا تعالی آن قوم را مسخ میفرمود برای گرفتن ماهی پس چه طور میبینی نزد خدا حال آنکسانیکه کشتند
اولاد حضرت رسول را و حرمت ایشانرا هتک نمودند اگرچه خدا تعالی ایشانرا مسخ نمود در دنیا اما آنچه مهیا شده برای ایشان از
عذاب آخرت بسیار اشد است از عذاب مسخ شدن پس عرض کردند یابن رسول الله ما حدیث را از تو شنیدیم بعضی از ناصبیان
با گفتند هرگاه کشته شدن امام حسین باطل میشد پس آنکه تسمیه کردن ماهی در روز شنبه بزرگتر بود پس چرا خدا قاتل او را غضب
نمود چنانکه نصیب کنندگان ماهی غضب فرمود حضرت علی بن الحسین فرمود که بآن ناصبیان بگو اگرچه شیطان گناهش بزرگتر
بود از آن کسانیکه بغوای او کافر شدند پس خدا هلاک نمود از ایشان کسانیرا که چون مثل قوم نوح و فرعون و شیطان را هلاک کرد
و حال آنکه شیطان سزاوارتر بود بهلاک شدن پس چرا خدا تعالی هلاک نمود کسانیرا که گناه ایشان کمتر از شیطان بود و شیطانرا مهلت داد و او را
اختیار نمودن او برگشت هدایت آیا نیست خدا حکیم در تدبیر خود و هر کرا هلاک میکند میکند و هر کرا باقی میگذارد میگذارد پس همچنین است
حال این صید کنندگان و قاتلان امام حسین میکند خدای تعالی در باب آن دو طایفه آنچه که میداند و خدا سزاوارتر است بحکمت و نیکوئی و سؤال
کرده نمیشود از آنچه میکند اما از بندگان سؤال مینماید حضرت امام باقر فرمود زمانیکه علی بن الحسین این حدیث را خبر داد بعضی از اهل مجلس
عرض کردند یابن رسول الله چگونه معذب میباشند اولاد ایشان بسبب قبایح اعمال پدرانشان و حال آنکه خدای تعالی میفرماید و لا تزر وازرة
وزر اخری امام زین العابدین فرمود که قرآن بزبان عرب نازل شده پس خطاب میکند اهل هر زبانرا بلغت ایشان میگوید بیک
مرد از قبیله بنی تمیم که قوم او بشهر داخل شده و اهل او را کشته باشند اهل فلان شهر را عرب میگوید یا حسین کردیم بر بنی فلان و یا اسیر
کردیم آل فلان را و ما خراب کردیم فلان شهر را اراده نمیکند که ایشان مباشر شدند بلکه اراده میکند ایشانرا بتمامی نسبت زجر دهد از کار قومشان
چنان کردند و فرمایش خدای تعالی در این آیه مذمت است بجهة پدران گذشته شان و مذمت عدل است آنها که موجودند زیرا که این نسبت الی
بعینه که قرآن بر آن نازل شده و حال اولادشان نیز راضی میباشند بافعال پدران خودشان و نیکو میشمرند آنرا از ایشان پس جایز است
که ایشانرا گفته شود که چون راضی شدند بفعل پدران خود پس شما خود بفعل آورده اید و در خبر از ابن عباس مرویست اوحی الله تعالی الی محمد
تا آخر یعنی خدا تعالی بحضرت محمد وحی فرمود که من بسبب کشته شدن یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر کشتم و بسبب شهید شدن پسر دخترت
تو هفتاد هزار نفر را میکشم و در خبر از حضرت صادق مرویست که کشته شد بسبب شهادت امام حسین صد هزار نفر خون او گرفته نشده
و نشود گرفته میباشد خون آهسته مرد و در خبر از حضرت امام زین العابدین مرویست قال خرجنا مع الحسین فما نزل منزلا یعنی فرمود که با
پدرم امام حسین خارج شدیم از مدینه در منزلی نازل نشد و از آنجا کوچ نفرمود مگر آنکه یحیی بن زکریا را ذکر میفرمود و در روزی فرمود که از حقارت
و خواری دنیاست نزد خدای تعالی که سر یحیی را بسوی زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل به هدیه فرستاده شد و در روایت معتبر از حضرت امام
زین العابدین مرویست ان امرأة ملک بنی اسرائیل کبرت تا آخر یعنی زن پادشاه بنی اسرائیل پیر شد و خواست که دختر خود را بزنی بپادشاه
دهد پس پادشاه حضرت یحیی بن زکریا را در این امر مشورت کرد حضرت او را از آن امر نهی فرمود پس آن زن از این حال خبردار شده دختر خود را
زینت داده نزد پادشاه فرستاد پس دختر رفت خدمت پادشاه بنا کرد [illegible] پس پادشاه از او خوش آمده پرسید حاجت تو چیست
حاجتش روا کنم گفت سر یحیی بن زکریا پادشاه گفت غیر از این حاجتی دیگر بخواه گفت غیر از این نمیخواهم و پادشاه چنین بود که هر وقت دروغ
میگفت سلطنتش زایل میشد پس مختار شد در میان پادشاهی و قتل یحیی پس آنحضرت را شهید کرد و سر او را بسوی آن زن فرستاد در میان
طشتی از طلا پس خداوند بزمین امر فرمود که آن دختر را فرو برد و بخت النصر را بر ایشان مسلط کرد که منجنیقها بر ایشان بنا [illegible]
کاری نمیشد پس زن پیرزالی از شهر بیرون شد بخت النصر را گفت ای پادشاه اینجا شهر پیغمبران است این را فتح نمیتوانی کرد مگر آنکه من
ترا دلالت بر آن نمایم گفت بگو آنچه میگوئی گفت منجنیق را از نجاسات و چیزهای خبیث پر کن و بینداز پس چون چنان کرد دیوار
شهر پاره پاره شد پس بخت النصر داخل شد و آن زن را گفت حاجت تو چیست گفت در این شهر خونی هست که میجوشد اینقدر از اهل آن شهر
بکش تا آن خون از جوشش بنشیند پس هفتاد هزار نفر را کشت تا آن خون از جوشش ایستاد [illegible] پس فرمود که ای پسرم [illegible]
خون من ساکن نمیشود تا اینکه خدا مبعوث نماید مهدی را پس بکشد بر [illegible] خون من از منافقین کفار و فاسقان هفتاد هزار نفر را [illegible]
در شمار [illegible] بعضی از امور پس [illegible] حضرت [illegible] جهنم واصل [illegible] قاتلان سید الشهدا ایشان [illegible]

باقی

باشند و بانی ظهور نمایند چنانکه اخبار گذشته دلالت بر آن داشت پس در این صورت کشتن ایشان در حقیقت عدالت است و عداوت
نیست بر این که از جمله روایات وارد شده بنابر ظاهر است یعنی به سبب طینت کسیکه راضی شدن اولاد قاتلان سید الشهدا را به فعل
پدران خود که مذکور نمائیم پس چگونه چنین باشد و حال آنکه آنچه در اخبار سابقه گذشت دلالت دارد بر قتل کردن بر قبیله بمعنی که بسیار از اولاد
قاتلان سید الشهدا که راضی باشند به افعال پدران خود بلکه با آن ظهور نمایند زیرا که در بعضی از مجالس این کتاب گذشت که
سید الشهدا در وقت مقاتله جنگ و جهاد می‌کشت کسی را که از صلب او مؤمنی که اهل بیت را دوست دارد بیرون نیاید و باز ذکر شد
در بعضی مطالب که جماعتی از بنی امیه صفت ایمان و صفت و دوست داران اهل بیت رحمت و عصمت بودند مگر اینکه گفته میشود آنچه از این
اخبار معلوم میشود که همه مخلوقات که در زمان ظهور حضرت قائم میباشند از اولاد قاتلان سید الشهدا راضی میباشند به افعال پدران
خود بلکه مراد آنچه از این اخبار ظاهر میشود و بر تو پوشیده نماند که نظیر دیگر شامل میشود به غیر ایشان سید الشهدا که فرمود قسم بخدا خون من ساکن
نمیشود تا اینکه خداوند تعالی مبعوث کند حضرت مهدی را پس میکشد برای گرفتن خون من از منافقین کفار هفتاد هزار نفر را پس بدان
که بتحقیق جهت جوشیدن خون سید الشهدا تا حال ساکن نشده نشان آن از چیزها است که شک ندارد و در آن آیا بخاطر داری آن چه را
نیکه سابقا اشاره به آنها شد از کیفیت ظاهر شدن خون بسیار در روز عاشورا هر سال از زرخی در قریه از قریه‌های قزوین و هم چنین بودن
خون از سنگ بصورت میسر است در جائی از اطراف شام و غیر آنها و میان اینکه حضرت یحیی بن زکریا یکی از رسل و از بندگان
خدای تعالی بود که برای خون او خدای تعالی هفتاد هزار نفر را کشت با آنکه حضرت یحیی از صاحبان ولایت مطلقه نبود و سرایت
نکرد علامت جوشیدن خون او در همه اشیا یا بسیاری از آنها و سید الشهدا که از صاحبان ولایت مطلقه بود و سرایت
نمود علامت جوشیدن خون او در همه موجودات یا بسیاری از آنها پس تا حال جوشیدن خون شریفش باقیست پس بعضی
از آنها بحسب ظاهر و در بعضی بطریق دیگر و رفع نشد بسبب انتقام گرفتن مختار بن ابی عبیده از ملاعین و باز ساکن نمیشود مگر بعد از
ظهور حضرت قائم بعد بر تو پوشیده نماند که خون سید الشهدا بعد از ظهور حضرت قائم اگر چه ساکن میشود بعد از کشته شدن هفتاد
هزار نفر منافقین کفار با وجود این جزای کامل دنیاوی شان بر نیکو اعوان و لعنه الله علیهم حاصل نمیشود با آنکه معذب شدند تا
در دنیا که مختار و غیر او با بعضی آنها کشت و هم چنین با آنچه که حضرت قائم اولاد قاتلان را میکشند جزای کامل دنیوی
حاصل نباشد بلکه انتقام کامل و جزای کلی آنست که حاصل میشود پس از آنچه که حضرت صدیقه طاهره معصومه مظلومه فاطمه زهرا
از گریه و نوحه در عالم برزخ ساکت نمیشود و هم چنین کسانیکه از انبیاء و ملائکه که در گریه آن خون را امداد مینمایند و هر گاه بیان جواب
که اینمطلب بر تو ظاهر باشد پس گوش بده با آنچه دیگر مینمایم بر تو از بعضی خبرها در کتاب عقاب الاعمال مسندا از محمد بن مسلم
از بعض اصحاب خود از حضرت صادق روایت نموده و از حضرت رسول فرمود اذا کان یوم القیمة نصب لفاطمة ... یعنی چون
روز قیامت شود نصب میشود برای فاطمه قبه از نور و میاید فرزندم حسین سر مبارکش در دست پس چون فاطمه آن حضرت
را با این حال ببیند شهقه میزند که نماند کسی از انبیاء مرسل و ملک مقرب و مؤمنان که در آنجا باشند مگر آنکه بسبب ناله فاطمه گریه نمایند
پس خدای تعالی امام حسین را با صورت خوب ... در حالتی که سر نداشت قاتلان خود بمقام مخاصمه میاید و سر مبارکش
در دست پس خدای عز و جل جمع میکند قاتلان او و کسانیکه ... شریک شده مکان را همه تنور پس میکشد ایشان
را تا آخر ایشان بعد زنده میشوند پس امام حسن ایشان را میکشد بعد زنده میشوند پس امام حسین ایشان را میکشد باز زنده میشوند پس
فرمود کسی از ذریه ما نماند مگر اینکه یکدفعه ایشان را میکشند پس در اینوقت خداوند عالم ساکن مینماید غضب را و فراموش مینماید
حزن را بعد حضرت ابی عبدالله فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما را قسم بخدا ایشان مؤمنان هستند قسم بخدا بتحقیق شریک باشند
در مصیبت ما با حزن و حسرت و باز صدوق باسناد صحیح در کتاب روایت کرده از عبدالله بن کثیر روایت کرده گوید در راه مکه
با حضرت ابی عبدالله از مدینه مصاحب شدم پس در منزلی فرود آمد که آنجا را عسفان میگفتند بعد بکوهی سیاهی که بجانب چپ بود
گذشتیم بسیار هولناک بود پس عرض کردم یابن رسول الله چه بسیار هولناکست اینکوه که در این راه کوهی مانند آن ندیدم
فرمود ای پسر کثیر میدانی این کدام کوه است این کوهی است که میگویند این وادی است از وادیهای جهنم در آنست قاتلان پدرم حسین
خدا ایشان را در آنجا امانت گذاشته و در زیر آن چشمه جهنم جاری میشود از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون میشود از جهنم و
آنچه بیرون میشود از طینت خبال آنچه بیرون میشود از لظی و آنچه بیرون میشود از سعیر و من گذشته ام که از ... ایشان
که ... ایشان را که تضرع و زاری مینمایند و نظر ... قاتلان پدرم و ایشان را فاقول ...

لما اسخطوا الله و بحوبنا اذ و لیتم و قتلمونا و استدلتم بالامر دوننا فلا یرحم الله من رحمکم
ثم قال انما ضحتما و ما الله بظلام للعبید و باز در آن کتاب روایت کرده باسناد خود از محمد بن منصور از مردی
از شریک که رفعا کرده حضرت رسول خدا فرمود چون روز قیامت باشد حضرت فاطمه با جمعی از زنان بیاید پس خطاب کنند او را که
داخل بهشت شو میگوید داخل نمیشوم تا بدانم که چه ظلم بفرزند من کرده اند بعد از من پس او را میگویند نظر کن بقلب قیامت پس نظر
کند ببیند که امام حسین ایستاده و سر ندارد پس چنان فریاد میزند که همه از فریاد او و ناله در بسته شوند پس از جهة غضب خدا وند عزوجل غضب
کند و آتشی را امر میکند که آنرا هبهب میگویند که هزار سال آنرا شعله داده اند تا سیاه شده است که هرگز راحتی داخل آن نشده و اندوهی از آن بیرون
نشده پس آنرا امر فرماید که بچین قاتلان حسین و موکلین قرآن را پس همه ایشانرا می چیند پس چون چنان میدان آورد داخل
میشود فریاد میکند ایشان هم فریاد مینمایند و شهقه مینماید ایشان هم شهقه میزنند و شعله میزند ایشان هم شعله می کشند پس بزبان
فصیح گویا تکلم مینماید که ای خدای ما چرا مارا پیش از بت پرستان داخل آتش کردی پس از جانب خدای عزوجل جواب آید که آنکه
عالم است مثل کسی نیست که نداند و در کتاب کامل الزیارات روایت کرده از بعض موثقات اصحاب که سلام از بعض اصحاب که گوید
یعنی دیدم حضرت پیغمبر را که امام حسین را می بوسید چنانکه شخصی شکر را میمکد و پیغمبر فرمود حسین از من است و من از حسینم خدا دوست
دارد کسی را که حسین را دوست دارد و دشمن دارد خدا کسی را که حسین را دشمن دارد حسین سبطی است از اسباط خدا لعنت کند قاتل
او را پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه خداوند کشت بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر از منافقین و زود باشد که
بکشد بسبب فرزند دختر تو حسین هفتاد هزار مرد و هفتاد هزار نفر از ظالمان و قاتل حسین در تابوتی است از آتش
و زود باشد او را نصف عذاب اهل آتش و بسته باشد دستها و پاهایش به زنجیرهای آتشین در حالتیکه سرنگون میباشد تا برسد
در قعر جهنم و او را بوی گندی باشد که اهل آتش پناه می برند بخدا از بوی گند آن و او در جهنم مخلد و عذاب دردناک را چشد هر
دمی انواع عذاب بر او برداشته نمی شود و از حمیم جهنم سیراب میشود و بر تو پوشیده نماند جمعی از علمای عامه در کتابهای خود ذکر کرده
اند که قاتلان امام حسین در جهنم مخلد و معذب میباشند که از آنها صاحب کتاب مفتاح النجات و اول حدیثی از حضرت
ابن الرضا روایت کرده باسناد از پدران طاهرین از امیر المومنین که فرمود قال رسول الله تحشر ابنتی فاطمة یوم القیمة
یعنی حضرت رسول فرمود دختر من فاطمه محشور میشود در روز قیامت و با او باشد لباسهای رنگ شده بخون پس از قائمه عرش میگیرد
و عرض میکند ای خدای عادل و حکیم حکم کن در میان من و میان قاتل پسرم امیر المومنین فرمود که حضرت پیغمبر فرمود قسم
بپروردگار کعبه که حکم خواهد شد برای دخترم و دویم ذکر کرده که ابن جعفر از عامر بن سعد بجلی روایت کرده گوید لما قتل الحسین
بن علی رایت النبی فی المنام تا آخر یعنی چون حضرت امام حسین را شهید کردند حضرت پیغمبر را در خواب دیدم فرمود برو نزد براء بن
عازب و بر او سلام برسان و او را خبر ده بدرستیکه قاتلان امام حسین در آتش است اگرچه نزدیک شده بخدا قسم که اهل زمین بعذاب
الیم گرفتار باشند پس آمدم نزد براء و او را بخواب خود خبر دادم پس گفت راست فرموده خدا و رسول او و پیغمبر فرمود
هرکه مرا در خواب ببیند مثل است که در بیداری دیده زیرا که شیطان بصورت من نمی شود میگویم بدرستیکه علمای عامه در این دو خبر مانند
اینها که از شما پیرو سنت فکر نمایند هر آینه میدانند که کسیکه بنای قتل سید الشهدا گذاشت و ظلم کرد بر اهل بیت عصمت در روز
صحیفه و سقیفه مثل قاتلان سید الشهدا اند بلکه کینه زیاده از قاتلان است و در حقیقت بخدا قسم هر آینه فهمیده اند علمای
عامه این مطلب را از روی یقین دانسته اند اما اغماض کرده اند در این بجهة دوستی ریاست و عصبیت در مذهب و فتوی
و حکومت مانند این چنانکه دانسته اند که از آن لباسها که فاطمه در روز قیامت بر دارد و بخون رنگین شده یکی هم لباسی است
که بخون زخم دوش مبارک آن خاتون معظمه است که از تازیانه پسر صحاک حبشیه زناکار مجروح شده بود و بخون پهلوی مبارکش
که از فشار در خانه مجروح شده بود پس قسم بخدای عادل و حکیم که عذاب اخف بنی تیم و همراهش مثل عذاب قاتل سید الشهدا
است بلکه از ایشان بالاتر است پس و در کتاب عقاب الاعمال باسناد از محمد بن سنان روایت کرده از ابی جارود گوید
گفتم بابی جعفر خبر ده مرا باول من یدخل النار تا آخر یعنی خبر ده مرا به کسیکه اول از همه داخل جهنم میشود فرمود شیطانست و مردی
از جانب راست و مردی از جانب چپ و باز در آن کتاب باسناد از حسن بن محبوب از خالی گوید خبر داد مرا مردی از اصحاب
ابی عبد الله که شنیدم از آنحضرت و پیغمبر فرمود ان اشد الناس عذابا یوم القیمة تا آخر یعنی شدید ترین … مردم از جهة عذاب در روز
قیامت هفت نفر است اول آنها پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود ملعون که با ابراهیم در باره خدای او
و دو نفر از بنی اسرائیل که قوم خود را … و فرعون ملعون که گفت … انا ربکم الاعلی

یکی از آنها شرابهاست که تا بوته از شیشه های زیر فلق در دریا از آتش و در خبر اسحق بن عمار از ابی الحسن مرویست یعنی فرمود
که در جهنم چاهیست که در آتش هر آینه بیابانیست که آنرا سقر میگویند از آن روز که خدا او را خلق کرده نفس نکشیده هرگاه خدای تعالی او را
اذن دهد و بقدر سوزنی نفس کشد هرگاه بلند باشد شراره از آن هر آینه میسوزاند هر که در روی زمین است و اهل آتش پناه میبرند بخدا از
آن صحرا و گرمی آن و از آنچه مهیا نموده خدای تعالی در آن برای اهلش و در این بیابان کوهیست که پناه میبرند اهل آن صحرا از حرارت
آن کوه و گرمی و گندیدگی آن کوه و در آن کوه دره ایست که جمیع اهل آن کوه از حرارت آن دره و گرمی و گندیدگی آن و آنچه آماده کرده خدای
تعالی در آن برای اهلش پناه میبرند و در آن دره چاهیست که پناه میبرند همه اهل آن دره از حرارت آن چاه و گرمی و عفونت آن و از آنچه آماده کرده
خدا در آن برای اهلش و در آن چاه ماریست که جمیع اهل آن چاه پناه میبرند از خباثت آن مار و گرمی و گندیدگی آن و از آنچه آماده کرده خدا
برای اهلش از شر دندانهای او و در شکم آن هفت صندوقست که در آنهاست پنج نفر از امتهای گذشته و دو نفر از این امت گوید
گفتم فدای تو گردم این پنج نفر و این دو نفر کیستند فرمود اما آن پنج نفر پس قابیل که برادر خود هابیل را کشت و دویم نمرود لعین که
احتجاج کرد با ابراهیم در پروردگار او و گفت من زنده میکنم و من میمیرانم و سیم فرعون لعین که گفت منم پروردگار بلند شما
و چهارم یهودا که یهودی کرد یهود را و پنجم بولس که نصاری کرد نصارا را و از این امت دو اعرابی میگویم میدانم که سابقا در بعضی
مواضع این کتاب گذشت آنچه که ممکن باشد با جمع کردن میان این خبر و امثال اینها که بسیار است در باب شدت
عذاب اخف و اشد و بزرگی مکانهای در میان اخبار بسیار که وارد است که بزرگترین و سخت ترین عذاب قاتلان سید الشهدا
و امثال آنهاست چنانکه در خبر صحیح از امام جعفر روایت کرده که پیغمبر فرمود که در جهنم منزلیست که کسی از مردم مستحق آن نمیشود مگر کشنده
حسین بن علی و یحیی بن زکریا و نیز گذشت که این خبر و مانند آن شامل است آنها که معصوم را کشتند از یزید و شمر و سنان و خولی و ابن سعد
و ابن زیاد و امثال ایشانست پس میگویم در روایتیکه ساکن شدن جهنم بحجت کبری صدیقه معصومه فاطمه زهرا و نگاه داشتن
خود را از گریه و ناله بعد از حاصل شدن انتقام کامل است و بانتقام کامل وقتی گشت که خدای تعالی آن دو مرد را که حق فاطمه را غصب کردند
و او را ظلم و آزار کردند و هم چنین تابعان ایشان و هم چنین قاتلان سید الشهدا را داخل سقر نماید که برای ایشان آماده کرده خدا
در آنوقت دو چشم فاطمه و پدر و شوهر و دو پسر او و چشم اولاد و عترت او و چشم شیعیان و محبان او روشن باشد در آنوقت لباس سیاه عزا را از تن
خود بیرون کنند از حلی و حلل فاخر میپوشند و شاد میشوند با آن کرامات و درجات که خدا برای او مخصوص کرده پس ذکر مینمایم
تا سوی بهشت و بهتر آنست که این بطریق اجمال باشد زیرا که تعریف آنست که دشمن کند روایت کرده از عایشه گوید فرمود حضرت
پیغمبر چون روز قیامت شود ندا میکند منادی که ای گروه مردم سر خود را فرود آرید تا دختر محمد فاطمه بگذرد و او بگذرد در حلهای
روایت کرده از ابو هریره یعنی حضرت رسول فرمود چون روز قیامت باشد ندا کند ندا کننده از بطنان عرش که ای مردم بپوشید
چشمهای خود را تا فاطمه به بهشت بگذرد و با زده حله از حلهای بهشت آورده از ابو ایوب گوید حضرت رسول فرمود چون روز قیامت باشد
منادی از بطنان عرش ندا میکند ای اهل بهشت سر فرود آورید و چشمهای خود را بپوشید تا دختر محمد بر صراط بگذرد با هفتاد هزار
نفر حور العین میگذرد مانند برق خاطف و روایت کرده ابن عمر از علی از پیغمبر یعنی فرمود پیغمبر چون روز قیامت باشد میگوید ای
اهل جمع چشمهای خود را بپوشید حیض و نفاس نمی بیند خدا او را فاطمه نامید زیرا که شیعیان و محبان خود را از آتش قطع میکند و در خبر دیگر
از ابو هریره روایت کرده از حضرت رسول که این بیت فاطمه نامیده شد زیرا که خدای تعالی قطع نماید او و دوستان او را از آتش
اما آنچه از طرق ما وارد شده از اخبار وارد شده بحد تواتر رسیده پس بیکی از آنها اشاره مینمایم پس در امالی کتاب مرویست که فاطمه
در آن روز سوار میشود بر ناقه از ناقه های بهشت مهارش از یاقوت دو چشم سیاه سرش از طلای صاف و گردنش از مشک و عنبر
و زمامش از زبرجد سبز و جلهایش مرصع بجواهر و در بالای ناقه هودجی باشد که بیرونش از نور خدا و اندرونش مملو از رحمت خدا
افسارش بطول فرسخی از فرسخهای دنیا هفتاد هزار ملک اطراف هودج را گرفته مشغول به تسبیح و تحمید و تکبیر و ثنای
پروردگار عالمیان پس از آن منادی از عرش ندا میکند ای اهل محشر بپوشید چشمهای خود را تا بگذرد فاطمه دختر محمد پس میگذرد
فاطمه و شیعیان او از صراط مثل برق جهنده حضرت پیغمبر فرمود که دشمنان او و دشمنان فرزندان او در آتش جهنم
الحمد لله که بتوفیق جهارم در شماره ختم کتاب و پاره از وصیتها نافع و آنچه فایده این کتاب است نوشتم
فراغ از کل جمع بعد از فراغ از دیباچه کتاب و فارغ شدم از تصنیف اینکتاب در صبح جمعه در نصف شهر ذی قعده الحرام
سنه هزار و دویست هفتاد و دو که از هجرت نبویه گذشته که مدت اشتغال به تصنیف از فراغ از او قریب ...

# خاتمه

گذشته چنانکه فراغ از ترجمه و مصنف شهر مزبور از سنه هزار و سیصد و یازده اتفاق افتاد و مدت اشتغال ترجمه بجهة کثرت
اشتغال و گرفتاری قریب به هجده ماه طول کشید و اگرچه این ترجمه با معیوب در آمد و من خجلم از عمل خام خویش لکن چون پروردگار
بی‌نیاز بنده نواز است امیدوارم بسبب وسیله حسینی عفو و اغماض از جرایم و افعال و مقال این نموده بفضل و کرم مشمول رحمت خاص
در دارین فرمایند بمنه وجوده    مصنف گوید ای برادران ایمانی و رفیقان جانی و دوستان نورانی غوص کنید در دریای مطالب این
کتاب و باز فرو روید میان آنها تا بیرون آورید جواهر پربها و در گرانبها از فرائد ملکوتیین و شناور نمائید در لجه متلاطم بحار او تا قانع
شوید بجهة تلألؤهای جلوه‌های کبیرهای عظیمه از کبیرهای لاهوتیین و چون یافتید در را تعبیر آن که وصف کردیم پس تصدیق
نمائید مطالب آنرا که اخبار متضمن اوست و عقول صحیحه باو حکم کرده و علما اخبار او را اذعان نموده از اینکه وجود امام لطف و تصرف
او لطف دیگر است و عدم او بعلت غایب شدن او از ماست بلکه اعتقاد نمائید بمثلیکه برای آن سرور در زمان غیبت تصرفها
خارج از عد و احصا است زیرا که الهامات غیبیه که حاصل است مر علما و طایفه محقه امامیه را در مسایل مشکله و مطالب غامضه از جهة
تصرفات و برکات اوست پس از او ترا وصیت میکنم شمارا بتقوای خدا تعالی و بتمسک بعروة الوثقی و حبل الله المتین یعنی
ولایة امیرالمؤمنین و اهل بیت معصومین او و بتمسک بآنچه کاشف است از این تمسک یعنی اقامه تعزیه سید الشهدا ارواحنا له الفداء
و نوحه و جزع و بکا برای او پس قسم میدهم شمارا بحق خدا عز و جل و بحق کسیکه حق او نزد خدا عظیم است یعنی سید الشهدا و بحق جد
و پدر و مادر و برادر او و ائمه معصومین از اولاد او و بحق کسانیکه پیش روی او بدرجه شهادت فایز شدند و بحق عترت و عیال
او اینکه فراموش ننمایند مرا از دعای خیر و طلب مغفرت نمایند برای من و والدین من در حین ذکر مطالب این کتاب در محافل و مجالس یا در
حین مطالعه آن و چنانکه مترجم سراپا تقصیر این مطلب را متوقع و مستدعی است پس از آن مخاصمه میکنم در روز قیامت از کسیکه عمل نکند
بوصیت من بنحویکه وصیت کرده‌ام با آنها در بعض مقدمات و همچنین در بعضی مجالس باینکه تغییر دهم اسلوب را که لایق است او در جمله
از مقامات و خارج کند مطالب صحیحه را بجهة تغییر دادن نشر … از صحت و صدق بتحیر کذب و فساد و بهتر از این فعل مرتکب
خود گمراه و مردم را بضلالت انداخته و سیئات و حسنات ضایع و باطل نموده مثل این شخص کسیست که نقل او سرقت و بخود بستن است
باینکه ذکر کند مطالب این کتاب را در مجالس عزا نسبت دهد باین حقیر اذل خادم علوم مصنفان کتاب در حالتیکه اشکار کننده است در این
اهمال باینکه اینها از خود شخص ذاکر است پس ترا وصیت میکنم بکسیکه از روی این کتاب نسخه بردارد اینکه بذل نماید جد و جهد خود را
در تصحیح نسخه زیرا که کتاب مشتمل بر اغلاط کثیره کمتر از او منفعت قبول کن تردید بلکه بسا میشود که شخص را بعضی مفاسد و محذورات اندازد
اینست وصیت من و خدمت هدایت کننده گوینده صدق و صواب و بر او است حمد و شکر پس از آن صلوات بر خاتم پیغمبران
و سید انبیا و برادرش سید اوصیا امیرالمؤمنین حجت خدا بعد از برادرش بر همه مخلوقات از
اولین و آخرین و بر اولاد ایشان که طیبین طاهرین و معصومند و لعنت خدا بر اعدای آنها و غاصبین حقهای آنها
و منکرین فضایل و مناقب آنها از جن و انس از اولین و آخرین خصوصا بر کسیکه بنا نهاد
ظلم را بر آنها  آمین آمین آمین یا رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
الطیبین الطاهرین  رب اغفر لی و لوالدی و لجمیع
المؤمنین و المؤمنات یوم یقوم الحساب
اللهم اجعل عاقبة امورنا خیرا بحق
محمد و اولاده الطاهرین
المعصومین
۱۳۱۰

بحمد الله و المنة کتاب انوار السعادة فی ترجمة اسرار الشهادة حسب الفرمایش جناب امیر الامراء العظام
آقای حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ و امیر تومان دام اقباله سمت اختتام پذیرفت
۱۳۱۱

# چهارده بند محتشم کاشانی علیه الرحمة

باز این چه شورش است که در خلق عالم است    باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین    بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کزو    کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب    کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست    این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست    سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند    گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین    پرورده کنار رسول خدا حسین

## بند دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا    در خاک و خون طپیده میدان کربلا
گر چشم روزگار بر او فاش میگریست    خون میگذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک    زان گل که شد شکفته ببستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان    خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید    خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد    فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم    کردند رو بخیمه سلطان کربلا
آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد    کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

## بند سیم

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی    وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی
کاش آن زمان برآمدی از کوه تا بکوه    سیل سیه بروی زمین قیرگون شدی
کاش آن زمان ز آه جهانسوز اهل بیت    یکشعله برق خرمن گردون دون شدی
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان    سیماب وار گوی زمین بیسکون شدی
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک    جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست    عالم تمام غرقه دریای خون شدی
این انتقام گر نفتادی بروز حشر    با این عمل معامله دهر چون شدی
آل نبی چو دست تظلم برآورند    ارکان عرش را بتزلزل درآورند

## بند چهارم

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند    اول صلا بسلسله انبیا زدند
نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید    زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
پس آتشی ز اخگر الماس ریزها    افروختند و بر حسن مجتبی زدند
وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود    کندند از مدینه و در کربلا زدند
وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان    بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید    بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشوده مو    فریاد بر در حرم کبریا زدند
روح الامین نهاده بزانو سر حجاب    تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب

## بند پنجم

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید    جوش از زمین بذروه عرش برین رسید
نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب    از بس شکستها که بارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند    طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید
باد آن غبار چون بمزار نبی رساند    گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
یکباره جامه در خم گردون بنیل زد    چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید
پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش    از انبیا بحضرت روح الامین رسید
کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار    تا دامن جلال جهان آفرین رسید
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال    او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

## بند ششم

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند    یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین    چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند
آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک    آل علی چو شعله آتش علم زنند

آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا
ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند

آل علی چو شعلهٔ آتش علم زنند — فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت
در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند — از صاحب حرم چه توقع کنند باز
یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند — پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل

گلگون کفن به عرصهٔ محشر قدم زنند
آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

## بند هفتم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن
آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود
با آنکه سر زد آن عمل از امت نبی

گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار — عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر
شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار — جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل
روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار — وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد

خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
گشتند بی عماری محمل شتر سوار
نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

## بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند
هرجا که بود آهوئی از دشت پا کشید
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او

هرجا که بود طایری از آشیان فتاد — شد وحشتی که شور قیامت به یاد رفت
بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد — ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد — پس با زبان پر گله آن بضعة البتول

شور و نشور واهمه را در گمان فتاد
هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

## بند نهم

این کشتهٔ فتاده به هامون حسین توست
وین نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
این غرقهٔ محیط شهادت که روی دشت

خرگاه زین جهان زده بیرون حسین توست — این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
از موج خون او شده گلگون حسین توست — پس روی در بقیع به زهرا خطاب کرد

وین صید دست و پا زده در خون حسین توست
دود از زمین رسانده به گردون حسین توست
شاه شهید ناشده مدفون حسین توست
مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

## بند دهم

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر
آن تن که بود پرورشش در کنار تو

وانگه جهان مصیبت ما بر ملا ببین — نی نی ورا چو ابر خروشان به کربلا
سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین — آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام
غلطان به خاک معرکهٔ کربلا ببین — یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد

ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین
در ورطهٔ عقوبت اهل جفا ببین
طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد

## بند یازدهم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای
کام یزید داده‌ای از کشتن حسین
بر طعنت این بس است که با عترت رسول
بهر خسی که بار درخت شقاوت است
حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن

بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای — ای زادهٔ زیاد نکرده است هیچ کس
در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای — با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
آزرده‌اش به خنجر بیداد کرده‌ای — ترسم ترا دمی که به محشر درآورند

وز کین چها در این ستم آباد کرده‌ای
بنگر که را به قتل که دلشاد کرده‌ای
نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای
با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای
از آتش تو دود به محشر درآورند

## بند دوازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد
خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان
خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز
خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین

در دیدهٔ مستمعان خون ناب شد — خاموش محتشم [illegible]
از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد — [illegible]
جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد

بنیاد صبر و خانهٔ طاقت خراب شد
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
روی زمین به اشک جگرگون کباب شد
دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
[illegible]

[illegible]

